

لذا برای انتفاع فاسد و عام شرع که بزبان فارسی پوشیده تلاش نموده است آورده شد تا آن شرح فی النسخ شرحی
است که این مصنف است حدیث شریف و تعلیلات آنها در آن مندرج است و بعد از مقامات مشکوئیه از ترکیب
در پس از آن معانی لغات و بعضی رسوم و کنایات و اشارات بحسب مناسبت بعلم معانی و بیان و منطق و فلسفه
و غیرهم در آن اشاره شده است بعد از ترجمه عقلی آن مرسوم گردیده و الحشر همچنین هر یک حدیث نوشته شده
و چونکه مجلد اول کافی در اصول و مجلد دوم در فروع و مجلد سوم در روضه است لهذا شرح نیز بهمان عنوان
طبع گردیده یعنی اول شرح اصول کافی طبع و رآمده و چونکه در اصول کافی هفت کتاب بود جناب شجاع علیه السلام
نیز برای هر کتاب شرح طالعده نوشته و بعد از آن چهار مرسوم ساخته تفصیلش این است جز اول کتاب فی النسخ
و العلم جز دوم کتاب التوحید جز سوم کتاب البیضاء جز چهارم کتاب الایمان و الکفر جز پنجم کتاب البیضاء جز ششم
کتاب فضل القرآن جز هفتم کتاب الحشر پس جناب شجاع مرحوم بعضی اجزاء را یک حصه نموده و بعضی اجزاء را
بسیب طول و دو حصه کرده اما جز اول پیران یک حصه دارد و دو حصه (۱۵۴) ختم شده است و جز دوم نیز یک حصه
دارد و دو حصه (۲۸۱) با ختم رسیده و جز سوم دو حصه و دو حصه (۲۸۱) ختم رسیده و دو حصه (۲۸۱) ختم رسیده
نیز در جز چهارم نیز دو حصه است حصه اول جز (۳۵۱) صورت احتسام گرفته حصه دوم جز (۳۷۲) حلیه نامی
پوشیده و جز پنجم حصه ندارد و دو حصه (۲۷۳) ختم گردیده و جز ششم همچنین است و دو حصه (۲۷۳) ختم گشته و علی بن ابی طالب
جز هفتم جز (۲۷۳) تمام رسیده حسب ریاست فیض التماس علیه السلام حضرت خداوند تعالی عین الایمان طبع الوجود و جز
عمده الا فاعلم و الا فاخر زبده الاجل و الا کما بر جناب غشی نو لکشد و صاحب لازالت سموس اقبال المظالم و جز
اجلا الم بار غده جز اول و دوم مرسوم در یک مجلد است و جز چهارم پنجم و ششم و هفتم در یک مجلد است و طبع
هر جز و هر حصه علی بن علی و طبع گشته و در آخر جز ششم قبل از خاتمه مخلص ترجمه شجاع رحمه الله در کتاب نجوم مسما
فی تراجم العلماء نوشته شده چنانچه ترجمه خود مصنف علیه السلام در آخر اصول کافی از شد و در العقیان فی تراجم الایمان
مرسوم گشته من شاعر الاطلاع علیها فطیر حرج الیها و جلا جزای این شرح مذکور و صدر رتبی و چنانکه است و از
حسن اتفاقات اینکه چنانچه کتاب عالی نصاب کافی در عرصه سبست سال جمع شده و چنانکه سانی نیز در بیان قد
دست تصنیف گشته چنانچه از دیباچه جناب شجاع معلوم و مفوم میشود و المدها هفت اجزاء در شرح اصول کافی است
و باقی اجزاء در شرح فروع و روضه کافی میباشد و حتی المقدور اهتمام تمام و تصحیح و تنقید الفاظ و عبارات کلام در آن
نموده شده است اگر طالبان علوم دینی و دوقاتان رموز و اسرار یقینی این شرح تا در الوجود و عدم انشیر
نما دست بدست خرد فرمودند انشاء الله المستعان بخت و بخت اجزای باقیه شرح فروع و روضه کافی
نیز طبع کرده می آید و رنگ لقا از دل جاحدان می زواید و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و اصوله

و السلام علی رسول محمد و آله الطیبین الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم
و اما العبد الذلیل السید حسین حسنة الحسن کل شین

قال رسول الله طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه

الحمد لله العالی کورین نام برکت استمال کتاب مشتاب شرح بقول وایاب سینے

چراہام حسا

الاصناف

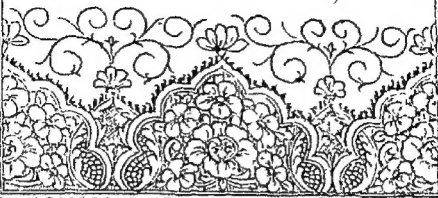
شرح

اصول الکافی

شیخ بلال بن واکف

مصنفہ علامہ سرآمد محمد بن طاہر خلیل رحمة اللہ علیہ صحیح وکوی سید تصدق حسین صاحب صوی

در مطبع فیض بسمع نمشی نوکشت و تراجم لکھنؤ مطبع گروہ



بسم الله الرحمن الرحيم

اصول کتاب ایمان و کفر

شرح این کتاب چهارم است از این کتاب که جزو کتاب کافی از جعفر محمد بن یعقوب سبکی است حرره الله نعم است
 الايمان كرويدن بر بريت رب العالمين كه كل دل است و عمل از زبان و سائر جوارح كه بوسيله آن كرويدن از
 نفس البته صادر ميشود و نزاع درين كه آن عمل جزو موضوع له نفسايمان است يا خارج لازم است شبيهه
 نزاع فقهى است الكفر ترك كرويدن بر بريت رب العالمين و عملى كه بوسيله آن ترك از كسى صادر شود معنى
 رتب العالمين صاحب كل اختيار هر كس در هر چيز است و مصداق ايمان اجتناب از كبريه با اصرار و از صغيره
 با باو استكبار است خواه بغير عمدى باشد مثل ترك فرضيه نماز و مانند آن و خواه وجودى باشد مثل قتل مؤمن
 و بر اين قياس است بغيره و مصداق كفرى از حد چيز است بغيره با اصرار چنانچه نماز كند و صغيره با باو
 استكبار چنانچه اليس و ترك سجده آدم و كرونگاهى ايمان در اخص اجتناب از اين معنى استعمال ميشود و آن
 كمال كرويدن است و مصداق آن اجتناب از كبريه است مطلقا و لازم است اجتناب از امار بر صغيره
 خواه بحد باو استكبار رسد و خواه در چه اصرار بر صغيره بغيره است زيرا كه مراد بغيره است كه وعيد الهى بخلاف
 و جزئى متعلق با اصرار بر آن شده باشد و اصرار بر صغيره با باو استكبار است بنا بر معنى دوم و اصطلاح ميان
 مؤمن و كافى فرمى باشد در يكگان و ايمان مجنى اول اخص از اسلام است و كفر اعم از شرك است
 و ميان اينها همى شود دين كتاب يعنى اين كتاب را احاديثى است كه متعلق با ايمان است و احاديثى كه متعلق با
 كفر باشد لکن آنچه گوئيم در تفريقهاست آيات و احاديث محض احتمال است بالفعل از ديگرى است اگر چه تصریح

صالح بن احمد

بان نشورين كتاب وويت وزبست اقل باب طينة المومن والكافر وورباب اخر منه
 وفيه زيادة وقوم التكليف الاول سوم باب اخر منه وچهار باب ان رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم اول من اجاب وافر الله عز وجل بالربوبية وينجم باب كيف اجابوا وورباب ششم
 باب فطرة الخلق على التوحيد وهفتم باب كون المومن في صلب الكافر هشتم باب اذا الله
 ان يغلق المومن لنهم باب ان الصيغة هي الاسلام ههم باب ان السكينة هي الايمان يازدهم
 باب الاختلاص دوازد هم باب الشرائع سيزدهم باب دعاء الاسلام چهاردهم باب
 ان الاسلام متحقق به الدوام ان الثواب على الايمان ياتزدهم باب ان الايمان يشرك الاسلام والاسلام
 لا يشرك الايمان مثانزدهم باب اخر منه وفيه ان الاسلام قبل الايمان هفدهم
 باب هجدهم باب في ان الايمان مبثوث بمجارج البدن وانها توفزدهم باب السبق الى الايمان
 بسلمه باب درجات الايمان بست ويكم باب اخر منه بست وورباب نسبة الاسلام
 بست وسوم باب بست وچهار باب بست وينجم باب صفة الايمان بست وشم
 باب فضل الايمان والتقين على الايمان بست وهشتم باب حقيقة الايمان والتقين بست
 وهشتم باب التكرر بست ونهم باب الكارم سي ام باب فضل لبقين سي ويكم باب
 الرضا بالقضاء سي وورباب التقيين الى الله والكل عليه سي وسوم باب الخوف والرجاء سي وچهار
 باب حس الظن سي وينجم باب الاعتزاز بالتقدير سي وششم باب الطاعة والتقوى
 سي وهفتم باب الروع سي وهشتم باب العفة سي ونهم باب اجتناب المحارم باب
 اداء الفرائض چهل ويكم باب استواء العمل بالمداومة عليه چهل وورباب العبادة چهل وسوم باب
 التزج چل وچهار باب چهل وينجم باب الاتصاف بالعبادة چهل وششم باب من بلغه ثواب من الله
 على عمل چهل وهشتم باب الصبر چل وهشتم باب التكامل ونهم باب حسن الخلق وينجم باب حسن
 البشر وينجم باب الصلوة واداء الامانة وينجم باب ود وورباب النماز وورباب الصوم باب الغفر
 ينجم باب وچهار باب كظم الغيظ وينجم باب الحياء وينجم باب الصمت وحفظ
 اللسان وينجم باب هفتم باب المداواة وينجم باب هفتم باب الرزق وينجم باب التواضع وشم
 باب المحبة في الله والبغض في الله شصت ويكم باب ذم الدنيا والزمانيات شصت وورباب
 شصت وسوم باب القناعة شصت وچهار باب الكفالت شصت وينجم باب تعجيل
 فعل الخير شصت وششم باب الانصاف والعدل شصت وهفتم باب الاستغناء
 عن الناس شصت وهشتم باب صلة الرحم شصت ونهم باب البر بالوالدين هفتم
 باب الاهتمام بالمراسلين والنص في امورهم هفتم ويكم باب اجلال الكسب

صد وسى وهفتم باب اتباع الهدى صد وسى وهشتم باب الذكر والذكر والحمد لله صد
 وسى ونهم باب الكذب صد وچهل باب ذى اللسان صد وچهل ويكر باب الهجرة صد وچهل
 ودر باب قطعية الارض صد وچهل وسوم باب العقوق صد وچهل وچهار باب الاستغفار
 وچهل ويچم باب تن اذى المسلمين واحقرهم صد وچهل وششم باب سب طاعة الله ورسوله
 عور انهم صد وچهل وهفتم باب التعير صد وچهل وهشتم باب النية والنية صد وچهل
 نهم باب الوفاة صد وچهل ويچم باب السعاية صد وچهل ويكر باب السباب صد و
 پنجاه ودر باب النعمة وسوء الظن صد وچهل وسوم باب نياص اخاه المؤمن صد و
 پنجاه وچهار باب خلف الوعد صد وچهل ويچم باب ومن اخاه المؤمن
 صد وچهل وششم باب من استعان به اخوه فلم يعينه صد وچهل وهفتم باب منع
 مؤمنه من عده او من عبده صد وچهل وهشتم باب من اخاف مؤمنه صد وچهل و
 نهم باب النية صد وششم باب الاذاعة صد وشصت ويكر باب اطلع الخلق
 في مدينه الخلق صد وشصت ودر باب ان يعزبه المعاصي العاجلة صد وشصت وسوم
 باب ابراهيم المعاصي صد وشصت وچهار باب اصناف الناس صد وشصت ويچم باب
 الكفر صد وشصت وششم باب رجوع الكفر صد وشصت وهفتم باب ما ذكره وشعبه
 صد وشصت وهشتم باب بقاء التفات الصد وشصت ولهم باب الذكر صد و
 هفتم باب اليك صد وهفتم ويكر باب الفضل صد وهفتم ودر باب الاستغفار صد
 وهفتم وسوم باب الوجود كماله صد وهفتم وچهار باب اصناف الاعراف صد وهفتم ويچم
 باب في صنون اهل الجاني صد وهفتم وششم باب المودة كماله صد وهفتم باب في
 ذكر النافعين والفضل كماله صد في الدعوة صد وهفتم وهشتم باب في قوله تعالى ومن الذين
 من بعد الله طاعت صد وهفتم ونهم باب نام صد وهشتم باب فضل و
 هشتم ويكر باب في ثوب الايمان وچهل بخود ان ينقله الله صد وهشتم ودر باب العارفين
 صد وهشتم وسوم باب في علاه المعاصي صد وهشتم وچهار باب في طاعة الله
 وهشتم ويچم باب في طاعة قلب المذنب وان اعطى اللسان وفوقه قلب المؤمن وان قصر به لسانه
 صد وهشتم وششم باب في تنزيل احوال القلب صد وهشتم وهفتم باب الوصية
 وحديث النفس صد وهشتم وهشتم باب الاعتراف بالذنوب والندم عليها صد و
 هشتم ونهم باب سزا الذنوب صد ولود باب من يرمي بالحنثه والسيئة صد ولود و
 باب النوبة صد ولود ودر باب الاستغفار في الذنوب صد ولود وسوم باب فيما اعطى الله عز وجل آية

وقت التوبة صد و نود و چهار صد و نود و پنجم باب اول الذی ذنب ثلثة صد و
نود و شش صد باب ثقل عقوبة الذنب صد و نود و هفت صد باب ثقل نقیبة الذنب صد و
نود و شش صد باب نادرج صد و نود و نهم باب نادرج صد و نود و صد و یکم باب
دو صد و دو مرتب کاستدراج دو نیست و سو صد باب دو نیست و چهار صد باب دو نیست
و پنجر باب دو نیست و شش صد باب دو نیست و هفت صد باب دو نیست و هشت صد باب دو نیست و نهم باب

باب اول اصل طینة المؤمن والکافر

شرح الطینة کسر طاء بے نقطه و سکون یاء و نقطه در پائین و وزن اصلی که از آن چیز سه مخلوق شود و
آن را سرشت می نامند یعنی آن باب بیان سرشت مؤمن و کافر است و درین گفت حدیث است اول
اصل عن علی بن الحسین علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق الطینة من طینة طینین فخلق من طینة طینین
و ابدانهم و خلق قلوب المؤمنین من تلك الطینة و جعل خلق ابدان المؤمنین من دون ذلك و خلق
الکفار من طینة سبعة قلوبهم و ابدانهم فخلق طینین من الطینین فمن خلق ابدان المؤمنین و ابدان الکفار و ابدان المؤمنین
لهما نصیب المؤمن السبعة و من لهما نصیب الکفار الحسنة فقلوب المؤمنین نحن الی ما خلقوا
و قلوب الکفار نحن الی ما خلقوا و شرح طینین کسر طین بے نقطه و نشد به لام کسوره و نشد به یاء و و نقطه در
پائین مع عذرا نشد از اسمان بالا تر که شست آنجا است و ارواح مؤمنان آنجا قرار میگردد و صدیقه فیصل که فرشته
میں از منجی مبالغه است و از هر سه در نصیح گفته که مایون اسم اما سه بنده است آنچنین کسر طین بے نقطه و نشد به
میم ز نمان سیاه چال که جهنم آنجا است و ارواح کفار آنجا قرار میگردد و من و من نهاد و من بهنا برای اقبال
مجازی است نظیر اینکه گویند چون وقوع فلان چیز معلوم بود و وقت شد پس جبر بر مکلف به لازم نموده
چیز مخلوق بودن از طبیعت طینین یا از طبیعت سجین و اقل اجزای عالم سینه مؤمن و حسن کافر نیست
بلکه چون مناسبت است چنانچه منتقول است که ولد از زنا البته جنمی است با وجود آنکه او را گناهی در فعل
به رو مادم نیست بلکه الله تعالی چون دانسته از ادلی که فلان روح با اختیار خود سعید میشود و فلان روح
با اختیار خود شقی میشود خواه از طبیعت طینین و ماده حلال مخلوق شود و خواه از طبیعت سجین و ماده زنا
مخلوق شود به مناسبت اول را از اول و دوم را از دوم خلق کرد و حقیقت این است که الله تعالی بعد از ادلی
دانسته که مقتضای حکمت خود آب بسط را که مشابیه الاجزای در حقیقت و کیفیت باشد خلق میکند و آنرا ماده
سائر اجسام مثل ارواح مکلفان و ابدان ایشان و سایر حیوانات میکند چنانچه گفته در سوره انبیاء و سلیمان
من المارکلی حتی حی و دانسته که کدام را از اجزای آن و همی آن آب بمقتضای حکمت ماده ارواح مکلفین میشود
و کدام ماده ابدان ایشان میشود و دانسته که بر تقدیر که تقابله و وسعت و قدرت و انطافه که شمع
اول تکلیف است کدام را از ارواح با اختیار خود کافر میشود و خواه و ماده آن محل کیفیت طینین شود و خواه محل

طینین شرح اصول کافی

کیفیت یقین شود و کدام آن ارواح مؤمن میشود و ایمان روش که گاهے از مؤمن سیدہ و از کافر ستره یافتند
صادق میشود پس بسبب ماده ارواح و ایمان مؤمنان را کیفیت ثلثین و مادہ ارواح و ایمان
کافران را کیفیت یکین و آن دو قسم مادہ را مخلوط بهم کرد پس آنکه کیفیت و غلط دخل در ایمان و کفر و ستره
و سیدہ داشته باشند و ستره آنکه اگر مادوی خلق میکرد یا بر عکس میکرد یا غلط میکرد چه مفسدہ داشته معلوم است
یعنی روایت است از امام زین العابدین ع گفت: رسیکرا اندر عروزل آفرید فیبران از ماده طین و در حاک
ایشان را و بدینسان ایشان را و آفرید روحا کے مؤمنان را از آن ماده و گردانید آفرید بدینمای مؤمنان را
از پائین تر آن و آفرید کفار را از ماده سیاه چال و ارواح ایشان را و بدینمای ایشان ناپس آمیزش و ادیمیان
آن دو ماده پس از این است که می زاید مؤمن کافر و می زاید کافر مؤمن را و از اینجا است که در می یا به مؤمن
معصیت را و از اینجا است که در می یا به کافر طاع را یا بر این معنی که مجاورت کافر باعث مجازی معصیت مؤمن است
و مجاورت مؤمن باعث مجازی طاعت کافر است پس روحهای مؤمنان بدل میکنند بسبب آنچہ مناسب چسبیت
که مخلوق شده اند از آن دو ماصصل عنای عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق
المؤمن من طينة الجنة و خلق الکافر من طينة النار و قال اذا اراد الله عز وجل بعبد خیرا طیب
روحه وجسده فلا یسمع شیئا من الخیال الا عرفه ولا یسمع شیئا من النکال الا انکره قال و سمعته
یفول الطینة انثلث طینة الانبیاء و الطینة الا ان الانبیاء من صفوة تها کفر کل
ولهم فضلهم و المؤمنون الفرج من طین الکذب کما انک لا یفرق الله عروجل بینهم و بین شیعتهم و قال
طینة الناصب من جواهر مسنون و اما الی تصنعفون فمن تراب لا یعول مؤمن من ایمانه ولا ناصب و الله
المشیتہ فیهم فخرج تفریع و فی السبع مجازی است مانند تعلیل در حاشیہ سابق و تشبیه در کذ که قرین نیست
که تفریع و تعلیل مجازی است و در بعض نسخ کذ که است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدینیکه اندر عروزل آفرید مؤمن را از ماده بهشت و آفرید کافر را از ماده جهنم و امام گفت و فتنیکه
اراده کند اندر عروزل بر بندہ عاقبت بخیر را مایزه میکند روح او را و بدن او را پس نمیشوند چیزی از
بطل بطل مثل روایات که ضد حکمت قرآن است مگر آنکه منکر میشود آن را راوی گفت شنیدم از امام که میگفت
ماده هائے که مردم از آنها مخلوق میشوند سه قسم است قسم اول ماده انبیاء و مؤمن از آن ماده است و فتنیکه
که انبیاء از خالص آن ماده اند انبیاء اصل اند و ایشانراست فضل ایشان بر غیر ایشان و مؤمنان فرع اند
از ماده چسبندہ مخلوق میشوند چنانچه از ماده چسبندہ مخلوق شده اند تفریق میکنند اندر عروزل میان
انبیاء و میان مؤمنان که پیر و ایشانراست و امام در بیان قسم دوم گفت ماده دشمن اهل حق مخلوق میشود
از لائے گندہ که سه چسبند بطل باطل و در بیان قسم سوم گفت و اما جمیع که ضعیف شمرده شده اند در ایمان
و کفر پس از خاکے اند که نمی چسبند اصلا منتقل نمیشود و منی از ایمان خود و دشمن اهل حق از دشمنی خود

و شد و راست نخواست و ایشان را در دست که مومن حقیقی بود آخر عمر از ایمان جدا نمیشود و او که فحشقی
 در آخر عمر از کفر جدا نمیشود و در میان عمر که است نخواست و الله تعالی مومن حقیقی را که فحشقی نباشد و بر عکس
 مسو و اصل فلک این عبد الله علیه السلام رجعت داد که من ای شی مخلق الله عز وجل طینة
 المومن فذلک من طینة الانبیاء فلن یفحس ابدا فی حرج من ویر و باریست بعضی است یعنی گفتیم ما هم بنابر
 علیه السلام را قمر است شوم از چیز آفرید الله تعالی ما و مومن را پس گفت از طینان ما و انبیاء پس نجس نمیشود
 هرگز باین منی که اگر ستم از او صادر شود یا در او اهل عمر مشرک شود از محبوبیت الهی بدر نمی رود و چه آن باریست
 و میگردد اول دوست چهار اصل سمعت ابی بصیر علیه السلام یقول ان الله عز وجل خلقنا من
 الله طین و خلق قلوبنا مثیلتنا کما خلقنا من و خلق ابدانهم من و و ذلک و قلوبهم تحوی الینا
 و انما خلقتنا ما خلقتنا هر قدر تلا شد و الا یله کلان کتاب الا برادری علیین و ما ادرانک ما علیین کتاب
 و در وقت پیش از خلق و خلق عد و ما من یحیی من خلق قلوب شیعتهم ما خلقتهم منه و ابدانهم من
 و در آن طینان فلو یهم بهی الیهم لا نخلقتنا ما خلقتنا و نه لا اله الا الله کلان کتاب الفیض لفی
 سبحان و ادرانک ما یسمی کتاب حق و هر ویل یوسف الله کل بین فذبح شدیم از امام محمد باقر علیه السلام
 کن گفت بدیدیم که الله عز وجل آفرید ما را از اتر بال اتر با و آفرید ما را روح شیعه را و از اتر با و آفرید ما را و آفرید ما را و آفرید ما را
 شیعه را ما را از اتر با این تر از آنها و از اتر با پس از روح ایشان میل می کند بسوی ما چه آنها آفریده شده از آنچه
 با آن ما آفریده شده و بعد از آن خواند این آیه است از سوره قاف المطففین که عاشق که جزای عمل نباشد بدیدیم که
 سر نوشت لیکن هر آینه و علیین است باین معنی که جو و علیون است و جو و علیون است و از چه دانستی
 که چیست و علیون سر نوشتی است رقم کشیده شده در وقت آفریدن ارواح و ابدان لیکن حاضر میشوید آن
 سر نوشت را بنظر حق و آفرید الله ضلالت را که دشمن ما اند از مردان سیاه و چال که تنم باشد و آفرید روح و
 ایشان را از آنچه آفریده شده اند ایشان از ان بعد اوان هر اند این که از سوره المطففین که عاشق که جز
 عمل نباشد بدیدیم که سر نوشت قاف حقان و از مردان سیاه و چال است و از چه دانستی که چیست از مردان سیاه و چال
 آن سر نوشتی است رقم کشیده شده در وقت آفریدن ارواح و ابدان فاسقان و اسے بدان روز براسه و بعضی
 که بدیدیم و از چه دانستی که چیست رب العالمین را که شوا و بر یومیت و حکمات کتب و الهی باشد مثل نوح که درشت
 و در پیش چه ما و هم باب دوم سوم کتاب الحجة یفهم اصل ان اخبر فی عبد الله بن کیسان عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال قلت له جعلت فداک انما مولک عبد الله بن کیسان قال انما النسیب فاعرفه لهما
 انما نسیب است اعرفه قال قلت له انی ولدت بالجبل و نشأت فی ارض فارس و اننی اخطا الیاس فی
 النیارات و نیر ذلک فاخذ الله الرجل فاری له حسن السمعت و حسن الخلق و کثرة امانته ثم اذنت فانی
 من عل و تکر و اخطا الرجل فاری منه سوء الخلق و قلة امانته و زهارة انما افشیه و تبیینه عن ولا یکن کفایت

باید که در سر نوشت

واخذ من كل سبعة قرية وقبض قبضة اخرى من الارض السابعة العليا الى الارض السابعة السفلى
 فامر الله عز وجل الملائكة فاسكن القبضة الاولى بيته والقبضة الاخرى بشماله فخلق الملائكة فلقين فلذرا
 من الارض فزاد من السموات فخلق الله الذي بينه منك ارض والانبيا والاصفياء والصلوات
 والمؤمنين والعداء ومن اريد اكرامته فوجب لهم ما قال كما قال وقال الذي بشماله عنك المجدون
 والمشركون والكافرون والطواغيت ومن اريد هوانه وشقوته فوجدهم ما قال كما قال ثم ان الملائكة
 خلقت اربعة اشراج السابعة ووجبا بعين في نقطة است ووجبا كجيا قيات است وان دوم است ووجبا ووجدا
 سوم باشد چه ان بيست گرفته بر باقی طبقات بر مرکز عالم ترتر از قبیل مجاز مشا رفه است مثل من قتل قلیا است
 طبقه بودن زمین این باشد اسما نهاده که در است در سورة الطلاق الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض ثمانون
 وبيان می شود در کتاب الروضة ودر حدیث زینب الطاهرة وکلمه عبارت از دیر مثل است ودر غیره ویکبار از قبیل سیه
 مائل است با هم محمول چه او حامل کلمات الهی است بسوی انبیا وعل و تغییر وایجابین اسم با وجود آنکه در سابق این فقره
 نشره برای اشعار باشد که کسی که حامل می است قادر بر ضبط آنچه الله تعالی تفریق از دنیا نیست ضمیر فخلق راجع باشد
 تعالی است فلقین کبره مفعول مطلق برای نوع است و اگر بفتح نا باشد برای عدد است و بر هر تقدیر عبارت
 از فخلق مانی المبین وخلق مانی الممال است قادر بر سایه است ضمیر قدر راجع باشد تعالی است مانی
 من الارض و در من اسماء بعضی بعض مفعول است و اشارت است باینکه آنچه در ذود دست خبر میل
 بوده بعضی ارض و بعضی سموات است السعداء عبارت از جمعی است که در او اهل خیر مومن باشند و آخر
 مومن شوند و در مفعول مطلق برای نوع است و من اری که لامه عبارت از اطفال و جوانین و امثال ایشان
 از مستضعفین است که در دنیا مومن نشده اند اصلا و در تکلیف روز قیامت اقامت میکنند و الطواغیت
 عبارت از مرتدان است که مانند شیطان با ظواهر رسیدن حقیقت ایمان و کفر مزدهم را کفر دعوت میکنند و
 من ایدیه و اند عبارت از مستضعفی است که در تکلیف قیامت مخالفت کن خیم برای تعجب است یا برای ترافی
 زمان است ان کسر مجز و تشریه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بعد سئیکه
 الله عز وجل چون خواست که آفرید آدم علیه السلام را فرستاد جبرئیل علیه السلام را و ناول ساخت از زو جمیع
 پس گرفت جبرئیل بر دست راست خود یک مشت که زید یک مشت او از آسمان فرستاد آسمان نزدیک تر زمین
 و فرا گرفت از هر آسمانی غای میی جسمی که منقلب بجاک شود و گرفت یک مشت دیگر از زمین بدیقت گرفته باینجه
 که بالاسه نشخ فبقعه دیگر است تا زمین مقسم که دور تر است از ما یعنی که نزدیک است از باقی طبقات بر مرکز عالم
 خود و مانی آن باشد و خواهد پس اگر کرد و اندر عز وجل کلمه خود جبرئیل را مستحکم نگه داشت و دست خود
 تا قدرت الله تعالی بر آنچه خواهد ظاهر شود پس مستحکم نگه داشت یک مشت اول را بدست راست و یک مشت
 دیگر را بدست چپ خود پس الله تعالی شکافت کل که بدست جبرئیل بود و دو نفع شگافان یکی متعلق بدست

راست و دیگر نه متعلق بدست چپ باین روش شکاف که بر انگشته کرد بعضی طین زمین را که دست چپ بود
 پراکنده کردنی و بعضی طین آسمان را که در دست راست بود پراکنده کردنی و بعضی نوسه از پراکنده کردن که
 هنوز مخلوط بهم نشده پس الله تعالی گفت آنچه را که در دست راست جبرئیل بود که از تو مخلوق شد خدو روان
 و بنیرین و اوصیا و نعیات راست گردان و در دعوی زبان و مومنان لایل سعادت و هر که بنیو اهرم گرامی برین
 آرد پس ثابت و لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنان گفت باین معنی که جمیع آل اقسام بفعل آمد و هر یک در جای
 و گفت آنچه را که در دست چپ جبرئیل بود از تو مخلوق میشو ما که ضلالت است که در مقابل رسل و انبیاء
 اوصیا و مشرکان که در مقابل صدیقان انهد که فران که در مقابل مومنانند و در مقابل سعدا
 اند و هر که خراجم خورنی او را و قسب او را پس ثابت و لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنانچه گفت
 با وجود این و چون بگذرستیکر دو طینت که پراکنده شده بود در مخلوط بهم شده اند یکی اصل و دالک
 قول الله عز وجل ان الله فانی الحیة و النوی مالمحب طینة المؤمنین النی الفی الله علیها نعمة و النوی
 طینة الکافرون ما و اع کل غیره فانما یسأل الله عن کل شیء و قال الله عز وجل
 یتخرج الی من المین و یتخرج المین من الی فالی المؤمن الذی یتخرج طینة من طینة الکافرون و المین الذی یتخرج
 الی هو الکافرون الذی یتخرج من طینة المؤمن فالی المؤمن و المین الکافرون و قال الله عز وجل من کان متعادلیین
 فکان موقفاً مختلاطاً طینة الکافرون و کان حیاتة من فوق الله عز وجل یدیه و الکفمته که الذی یخرج الله عز وجل المؤمن
 فی المیلاد من الطینة بعد حوله الی النور و یتخرج الکافرون من النور الی الطینة بعد دخوله الی النور و قال الله عز وجل
 عز وجل لننزلنا من کان حاداً یحیی القول فلی الکافرون الذی یخرج برشایا لیز ذک مضمون ففاق الطین فلقین
 تا آخر است مواقت نوی ذی نامی به معنی است و پس چه اول مثل المؤمن و او ای است و دوم مومنان طین است
 و سراج می از مین جبار فعلیه اند که ذی است و بعد از خارج مین از می جبار فعلیه مذکور است برای شمار باینکه
 اخراج می از مین نادر است نسبت باخراج مین از می چنان ظاهر و بقیات بسیار است چنانچه فایل از آدم
 حاصل شد یعنی او آنچه گفتیم مضمون قول الله عز وجل است و در سوره انعام بدرستیکر الله تعالی شکافنده و محبوب
 و غیر محبوب است برای خلقت آنها بهم بیان این آنکه محبوب طینت مومنان است که انداخته الله تعالی بر آن مین است
 خود او غیر محبوب طینت کافران است که دور شده اند از هر خوبی و جزای نیست که خیر محبوب نامیده شده
 نوی برای آنکه او دور شده از آن و الله عز وجل و در سوره انعام برای بیان سابق گفته که بیان این آنکه
 بیرون می آرد و دراز را از زنده و بیرون آوردند و زنده را از مرده است بیان این آنکه زنده مومنان است
 که بیرون می آید طینت او از طینت کافرون مرده که بیرون می آید از زنده آل کافری است که بیرون می آید
 از طینت مومن پس زنده عبارت از مومن است و مرده عبارت از کافراست و آنچه گفتیم در تفسیر مرده
 از زنده مملول قولی الله عز وجل است در سوره انعام و هر کس که بود مرده پس زنده گردیم او را

ساختن شریک اصل کافران

بیان این آنکه در مورد او محمول شدن طیف او بطنیت کافر بود و زندگی او وقتی که جدا اگر دانید ان شاء الله
 و میل میان آن دو بیکدیگر امرا که جدا شو چنان بیرون میکنند ان شاء الله عزوجل مومن را در وقت زادن
 از تاریکی بعد از داخل شدن در آن بسوی روشنی و بیرون می کند کافر را از روشنی مجاورت مومن بسوی
 تاریکی بعد از داخل شدن در آن روشنی و آن مضمون قول ان شاء الله عزوجل است در سوره یس تا از
 مذاب آبی برساند کسی را که زنده بود و مجاورت و نبات و لازم شود قول آنکی که منکاب مجاورت آنرا زنده بگرداند

باب دوم اصل باب اخومه و فی زیاده وقوع التکلیف الاول

تشریح این بابی دیگر است از تفسیر باب سابق و در آن زیاده تی بیان واقع شدن تکلیف اول است که
 بار و روح تنافی گرفته پیش از تعلق با ایمان درین باب سر حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر فقال
 لو علم ان کس کیف ابتدا الخلق ما اختلف انشأ ان الله عزوجل قبل ان یخلق الخلق قال کن ماء عذرا خلق
 منك جنی و اهل طایفه و کن علیها اجاج الخلق منك نادى و اهل مصیبه ثم امرها فامتنع من خلق
 صبا یولد المومن الکافر و الکافر المومن فخر الخلدینا من ادیر کلارض فخره کما تشاء یدنا فاذا همرک الکرار
 یدقون فقال لاحصاء الیمین الى الجنة و سلام و قال لاحصاء الشمال الى النار و الی ابی ثم امر انما افانست
 فقال لاحصاء الشمال اصغروا فابوها و قال لاحصاء الیمین اصغروا فادخلوها فقال کونی برءا و سلاما
 فکانت برءا و سلاما فقال لاحصاء الشمال یا رب اقلنا فقال اقلنا کما فادخلوها فادخلوها فابوها فامر
 ثبت الطاعة و للمصیبه فلا یستطیع هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء و کما هو لا یمن هؤلاء انهم من هؤلاء فامر
 لام الخلق برای هر چه خارجی است و خلقی مصدر است و مولود خلقی مکلفان است یا خلق یعنی مخلوق است بمعنی
 مکلفان مراد با اختلاف اختلاف در این است که کافر استطاعت ایمان و مومن استطاعت کفر دارد
 یانه و تفصیل این گذشت در باب سی و یکم کتاب التوحید و در اینجا میگوئیم که اهل استطاعت بمعنی وسعت
 و قدرت است و آن بر سه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلی و مراد اینجا اوسط است و نمی تواند بود که مراد
 هم از اوسط و اعلی باشد بیان این آنکه مرتبه اول مناط تکلیف است چنانچه الله تعالی گفته در سوره بقره
 لا یمکن الله لنفسه الا دسما و گفته در سوره آل عمران و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیسیرا
 مرتبه دوم قدرتی است که تعلق گیرد بخیزی که تعلق بخلاف آن چیز نگرفته باشد مثبت کسی که نمیشود دیگر آنچه
 او مثبت کرده باشد و مراد بطنیت اینجا و اگر داشت مکلف است بر آنچه معلوم است که انقضاء میکند اطاعت
 یا مصیبت و مباح و مانند آنها اگر خدا لای یا تو فی یا صافی دیگر نباشد با وجود قدرت بر خذلان و توفیق و
 سائر توفیق که مکلف از قدرت بیرون نرود و این مرتبه حاصل است در مکلف نسبت بانچه صادر میشود و از
 و غیره بآل است نسبت بانچه صادر میشود و از اینجا چه گفته در سوره کف و کذا لا یستطیعون سماعا و گفته در سوره کف که لا یستطیع
 من جبرادیه یریکونید و هر دو حال است مرتبه سوم قوت کسی است چنانچه کسی که تحت مشیت غیر آن کس نباشد و این مرتبه

مملاتی شرح اصول کافی

بعد از او در امان امارت من اتجو و خزینة داران علم من اند علیهم السلام و اینکه محمدی باز خواست بیکدم بپوش
 دین اسلام نمود و ظاهر میکنیم با و دولت خود را و انتقام می کشیم با و از دشمنان خود و میبوسم شوم بسبب
 او و او ای خود اهی گفتند از فرار کردیم ای صاحب کل اختیار ما و بجو اهی ما ویم و مکنر شد آن متناقض فلیط لا دم
 و از فرار نکردن ثابت و لازم است صاحب جد یوحنا برای امت بیکس در صدی بنود برای آدم جدی
 بر اقرار میباید چنانچه پدری اگر بشنود که فرزندی از فرزندان او بسیاری از فرزندان او را می کشد و بکشد
 و مثل میشد و آن مضمون قول الله تعالی است در سوره طه و هر آینه تحقیق بیان گرفتیم بسوس آدم هم
 پیش ازین پس فراموش کرد و نیافتیم برای او صدی بیان این که شد در کتاب اجمعه در حدیثیست و دوم
 باب صد و هفتم که باب نیکت و تفاسیر التفری فی الولایة است و بیان و جبه بوی تسمیه آن نبی رسول
 با و اول العزم می آید در حدیث دوم باب و و از دهم امام گفت جز این نیست که فراموشی کرد و این معنی است
 که ترک کرد بعد از آن امر که داشتی را پس از خود شد می گفت اصحاب جانب چپ را داخل این آتش شود
 پس اگر در نماز دخول آن و گفت اصحاب جانب راست را که داخل شود بدان آتش را پس داخل آن شدند
 پس بود بر ایشان نمکی و سلامتی پس گفتند اصحاب جانب چپ ای صاحب کل اختیار ما فسخ کن معامله ما را
 گفت تحقیق فسخ کردم معامله شما را بر وی پس داخل شود بدان آتش را پس اما که در انداختن آن آتش پس
 در آنجا ثابت و لازم شد اهل طاعت و امامت الله هدی و مصیبت اهل مصیبت و در اصل
 سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول ان الله عز وجل لما خرج خربة ادم علیه السلام من ظهارة لیا
 علیهم الميثاق بالربوبية و بالکنوة لكلی فی حکما و اول ما خذله علیهم الميثاق بنبوة محمد بن عبدالله صلی
 علیه وآله و سلم ثم قال الله عز وجل لا تدمنوا فافوا فی قال فنظر آدم علیه السلام الى دریتة و هم
 من رقد ملوا الله ما قال آدم علیه السلام ما یاب ما اکثر خیرتی و لا امر ما خلقتم قما آتید منکم
 یا خذک الميثاق علیهم قال الله عز وجل یعبدونی لا شریک لى شیئا و منون رسولی و یطیعون شی
 مراد با خراج ذریت از نظر آدم وضع دلیل است برای آدم که بر یکبار برادرش فرزندان کو است چه همه آن مخرج
 با همه آن ابرار جز روح یابن آدم نبوده و حکمان و علم قال فنظر علیک بر مخرج است قال آدم جواب
 نیاست پس زیاده کردن قال در قال فنظر از کلام راوی است و ناخوش است یکصد و تنی بر تقدیر آن
 و اجمال آنست لایشرکون تا آخر استینان یابی بعد و تنی است یعنی شفیق از امام محمد باقر علیه السلام
 میگفت بدستیکه اسد عز وجل و قتیکه بیرون کرد فرزندان آدم را از اصلب و تا بگوید بر ایشان بیان را
 بعدا جب کل اختیار بر بدن برای خود و نبوت برای هر تنی زمانی پس بود اول کسی که گرفت برای او بر ایشان
 بیان نبوت و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن گفت اسد عز وجل آدم را نظر کن
 که چو منی امام گفت پس نظر کرد آدم علیه السلام را بسوس فرزندان خود بر حال که ارجح ایشان مانند

موردی که یک پروردگار تحقیق بر کرد و پروردگار دوسری که او را گفت آدم علیه السلام ای صاحب کل اختیار
 من چه بسیار اندر فرزندان و برای کاری عظیم خلق کردی ایشان را پس چه میخواهی از ایشان بگرفتن پیمان
 بر ایشان گفت ای صاحب کل این که عبادت من کنند و شرک نکنند با من چیزی را در عبادت و پروردی حکم
 فرما آنچه گفت یا بنی آدم ای شما و اولاد ایشان و بگروند بر رسولان من و مانع شوند ایشان را باین معنی که تابع
 حکم کسی دیگر که از روی من باشد نشوند و خود را از دست کسی که خدا **اصل** قال آدم یا رب غالی اری بعض الدماء اعظم
 من بعض و بعضهم له نور کثیر و بعضهم له نور قلیل فقال الله جل و علا کذاک خلقهم لایلو هم فی کل
 حال اقصر قال آدم یا رب فاذن لی فی الکلام فاکلمه قال الله عز و جل فکلوا من کل شئ و لا یمنعکم فی کل
 و طبیعتک خلقت لکنونیق قال آدم یا رب فلو کنت خلقتهم علی مثال فاجد و قد مر واحد و طبیعت
 واحدة و هیلة واحدة و الی ان واحدة و اما بعد واحدة و ان سواک لم یمنع بعضهم علی بعضهم لکن
 بینهم تحاسد و لا تباغض و لا اختلاف فی شئ من الاشیاء ففیهم روح عبارت از نفس ناطقة انسانی
 و طبیعت عبارت از اجزائی است که بدن از آنها مرکب شده خلاف بعضی مقتضای مخالفت است و لکنونیق
 بفتح کاف و سکون یا سه دو نقطه در پایین و منم وزن و سکون و او و کس وزن و شد بر یا سه دو نقطه
 در پایین و ما سه مصدر بر یعنی وجود است یعنی گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس چیست مرا که
 می بینم بعضی مورد چار باز بزرگتر از بعضی و بعضی ایشان را در شئی بسیار است و بعضی ایشان را در شئی کم است و بعضی
 ایشان را نیست در شئی اصلاً پس گفت اله عز و جل و عز و جل آفرید ایشان را با باریاتیم یا یعنی که تکلیف کنیم ایشان را بکار
 از احوال ایشان گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس آیا خست میدی مرا تا سخن کنم گفت اله عز و جل سخن
 بگو چه بدتر سیکه روح تو از جمله روح نیست که برگزیده من است یا یعنی که غیر اقتضای نفسین بوجود
 رب العالمین در آن نیست و بدن تو مقتضای مخالفت وجود من است یا یعنی که مقتضیات انکار ربیت
 رب العالمین در آن است تا تکلیف از روح متعلقه با بدن بتصدیق ربوبیت غالی از منزهات و غیر ایشان
 و طبیعت سختی ثواب غالی شود گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس اگر می آفریدی ایشان را در شئی کم
 باشد و مقداری که مشترک باشد و اجزائی مثل سودا و صفرا و دم و لبن که مشترک باشد و کیفیتی که
 بر آن مخلوق شونده مشترک باشد و رنگها که مشترک باشد و عمر که مشترک باشد و زندهائی که بر ایشان زیاد
 طبعی دیگر و بعضی ایشان بر بعضی و بی بود میان ایشان حد بعضی بر بعضی و در عبادت بعضی را بعضی و در اختلاف
 و اعتقاد و در چیزها **اصل** قال الله جل و علا یا آدم روحی نطقت و بعضی طبیعتک کثفت
 ما لا علم لک به و انما الخلق العلیم و علی خالفت بین خلقهم بمشیق یعنی به امری و الی ابی
 و تقدیر صابون و لا تبدل بخلق انما خلقت الجن و الانس الای بعد و خلقت الجنة لمن عبدنی و لاطاع
 منهم و اتبع رسولی و لا ابالی و خلقتک و خلقت ضربک من غیر فاقا لی الیک و الیهم و انما خلقتک

مقتضای مخالفت

وخلقهم لا ملوک وایلوهم ائمه احسن عملا فی دال الدنیا فی حوتک و قبل ما کنک ولدک خلفت
 الدنیا و الاخرة و الحیات و الموت و الطاعة و الطاعة و الخیرة فالتا و قد لیبی و ی و کذلک الی اسر دت
 فی هندی شمس و قبل ما کنک دالات می کند بر یکدیگر و بر یکدیگر ایجاب بالغان کالانند و این منافات ندارد
 بارنا خلقت الجن و الانس الایسعدون که مضمون آیه سوره زاریات است خبر روایات که
 دالات می کند بر اینکه اطفال و مجانبین و مانند ایشان در قیامت مکلف نخواهند شد یعنی گفت الله
 جل و علاه آدم بر من که که آنرا بگزیدم من گفته باین منی که قدرت بر بخور رسد در انچه اراده نماه بهر منانید
 و بهر منی این را که بدن و اعتقادات به شقت طلب علم بچیزه در آدم که که علم خدا را که که طلب آن علم خوب است
 یاد اشارت است باینکه هر علی که معلوم بود نیست شرعاً یا عقلاً مأمور بطلب آن یا بشی ترک طلب آن بهتر است
 اگر چه مقتضای هوا و هوای که از جانب بدن است باشد و من آفریدگار بقاءیت و اقامت علم خود بر یکدیگر
 کرده ام میان آفرین ایشان و بنواش من روان می شود در ایشان تخلیف من و بسوسه عاقبت بینه
 من و قرار دادن من بر می گردند و قیصر نیست قرار و ادراج و این نیست که آفریدم من و انس را بر امان
 تخلیف بعبادت من و آفریدم بهشت را بر امانی که که عبادت کرد مرا و قرآن بردار که که در امر از جمله
 ایشان و تابع شد رسولان مرا و تخلیف اول ارواح با وجود و تساوسه با اشتیاق در مقام طاعت
 و معصیت و با که نمارم باین منی که صرف ایشان اندر ا بهشت نمی کنم با وجود قدرت بر آن و آفریدم
 جهنم را بر امانی که که منکر بود نیست من شود و مخالفت امر من کند و تابع نشود رسولان مرا و تخلیف اول ارواح
 با وجود و تساوی با سعاد و در مقام طاعت و معصیت و با که نمارم باین منی که صرف ایشان اندر ا جهنم
 نمی کنم با وجود قدرت بر آن و آفریدم ترا و آفریدم فرزندان بالغ کامل ترا باین احتیاج من بسوسه تو
 و بسوسه ایشان و جز این نیست که آفریدم ترا و آفریدم ایشان را تا تخلیف کنم ایشان را که در ا بهشت
 با اعتبار از در خانه زندگی بپست تر و زیاده حیات شما و پیش از مردن و برای این تخلیف آفریدم زندگی دنیا
 و زندگی آخرت را و زندگی را و مردن را و طاعت را و معصیت را و بهشت را و جهنم را و جان را و ادا کردم
 در قرار داد خود و عاقبت بینی خود حاصل اینست که خلق عالم بر امانی که که تخلیف شده و در علم و حکمت من
 اتمان سمیع و شفی و میان مراتب سعادت و مراتب اشتیاق و تفریق یا بد و بچنین مناسبت است
 هر یک از سعادت و اشتیاق معین شده و ذهن تو اما طریقی کنی چنانچه گفت **اصل** و بعد از آنکه تفهیم
 مخالفت بین صور و اجسام و اوانهم و اعداد و اوزانهم و طاعتهم و معصیتهم فجعلت منهم الشقیه
 و السعید و البصیر و البصیر و القصیر و الطویل و الجلیل و الذمیم و العال و الجاهل و الفنی و النقییر
 و اللطیع و العاصی و الصمیم و السقیم و من به الزمانه و من الاغاثه به فینظر الصبیح الی الدی به الدان
 فیحمد فی علی ما فیه و ینظر الی الدی به العاقه الی الصبح فیدعونی ربی لکنه انما فیه و یصبر علی ما فی فیه

مناشع اصول کاف

بِالله تعالیٰ وهو قوله تعالیٰ ولان سالتهم من خلقهم لیقولن الله قد دعاهم الی الاذین بالنبی فلی فی
 بعضہم وانکر بعض افراد دعویٰ الی ولان قد اتقا قلوبہا والله من احب وانکرہا من انقبض وهو قوله تعالیٰ انما کانوا
 لیؤمنوا بما کذبوا بہ من قبل ان یقتل ابو جعفر علیہ السلام حرکان التکذیب فی شریح ابن حدیث
 بانکر تغیرے گشت در حدیث دوم باب صدر و ششم کتاب الحجۃ کہ باب فیہ تفت وجوامع فی الولاية است
 و اکثر آنچه انجا بود برتر و بیان اکثر اینکه ظاهر اینست کہ بجای شمشاع باشد و بجای منہم نہیں باشد و بجای
 النبیین پر عوم باشد و بجای شمع و عوم در دہانم و عاوم باشد بیان اقل و یکجا سے من احب در اول لعب
 خوب نیست و اما وفقی بہتر شرح میکنم مادر و کان ما انقبض مصدر ریاست و عبارت است از مصدر
 احب در ما احب و انقبض در و ما انقبض و مقصود بیان دو چیز است اول آنکہ محبت و انقبض اسکے
 از صفات فعل است نہ از صفات ذات چنانچہ بیان شد در باب چهارم کتاب التوحید دوم اینکہ محبت
 و انقبض انکی داخل مالت تامر طاعت و معصیت بندگان نیست زیرا کہ مراد بما مراد ما احب آب غرض است
 کہ مذکور شد در حدیث اول باب دوم و مراد بطینۃ البختہ جزء و ہی از آب بسیط متشابہ الی الامر است
 کہ اللہ تعالیٰ میداند بعلوم خود کہ آنچه از آن مخلوق شود بہشت خواہد بود برائے حکمتی یا ہشتے باختیار خود
 خواہد بود خواہ خوش گوار شود و خواہ شور تلخ و مراد بما انقبض آب شور تلخ است و مراد بطینۃ البختہ
 و ہی از آب بسیط متشابہ الی الامر است کہ اللہ تعالیٰ میداند بعلوم غیب خود انچہ از آن مخلوق شود جہنم
 خواہد بود برائے حکمتی خواہ شور تلخ شود و خواہ خوش گوار شوی و لیس لخبی مشتمل بر تناقض نیست چہ مثل
 این عبارت متعارف است در جائے کہ چیزیے باشد اما چیز معتد بہ نباشد و مراد انجا اینست کہ حیوۃ و
 تکلیف آن وقت باعث ثواب و عقاب نہیں شود و امتداد افعال تمام و باقی نمی ماند بلکہ برائے بعض نمونہ و حکایت حیات
 و تکلیف در ابدان است و از این قبیل است کہ وجود و نہی را وجود ظلی می نامند چہ متشابہ بہ آثار و مہد و
 احکام نیست و اما آن نقل بالمعنی است چہ در سورۃ اعراف چنین است فکان الذین یؤمنوا بما کذبوا قلیل
 یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدرستی کہ اللہ عزوجل جدائے حدیث کرد این مخلوقین را
 در وقت امدات آب کہ اول مخلوقات و مادہ ہر چیز بعد از آن است پس از آن خلق کرد ہر کہ را دوست داشت
 از انچہ دوست داشت و بود محبت او احب را اینکہ خلق کرد آن را از مادہ بہشت و خلق کرد ہر کہ را دشمن داشت
 از انچہ دشمن داشت و بود دشمن و دشمن او با انقبض را اینکہ خلق کرد آن را از مادہ جہنم بعد از آن بر اینکشت
 ایشان را در زندگی و تخلیقی کہ سایہ ہاے این زندگی و تکلیف است پس گفتیم چہ چیز است سایہ ہا پس گفت
 آیا سخا نہیکنی بسوے سایہ خود در آفتاب کہ چیزے است و چیزے نیست کہ معتد بہ باشد یا بمعنی کہ آن زندگی
 و تکلیف از لوح بے ابدان و طاعت و معصیت ایشان حکایت این زندگی و تکلیف با ابدان و احوال ایشان
 و مطابق است چنانچہ سایہ صورت چیز نیست و مطابق آن چیز است اگر چہ معتد بہ نیست نزد بر طرف میشود

در وقت نزول نبی می شود و با آنکه مظهر هر نبی شود و بعد از آن بر آن گشت در ایشان در آن روز هر روز با آن
 گفت در سوره البقره و مایه النجمین بر حاکم که میفرمود هر که میخواند و در ایشان ایشان را بسوی آفرین
 از انبیا است و الله تعالی که سوال کند آن خواننده مضمون قول الله تعالی است در سوره نازعات و هر که
 اگر سوال کند در وقت یشاق مکرر آن رسالت تمام که خلق کرد ایشان را بر کثرت میگاوید که البته که الله اگر گوئی
 شریقی نقل میکند ماضی را مستقبل و وقت یشاق مستقبل نیست گوئیم نقل آن شرطیه ماضی را مستقبل مشهور
 میان نماز است اما تحقیق نیست که نقل میکند ماضی را بقدر مشترک میان مستقبل و بعضی حال زیرا که حال
 در عرف سخاوت مکرر است از بعضی زمان گذشته و بعضی زمان آید که متصل است بیکدیگر و در این جا
 متصل شده و در بعضی حال که متصل است بزمان گذشته بفرقی که لام در لکن سالتهم چه لام تاکید خالص است
 معنای را بهایه حال حال سالتهم در حکم مضارع است اگر گوئی وقت یشاق حال یعنی نیز نیست گوئیم
 در این آیت استغفار ماضی و اجزای آن در مجرایه حال شده مثل و کلام باطل را بجز بالوصف و ماضی است
 در او اهل سوره نازعات و معنی مثل الا ولین سالتهم اگر گوئی چه دلیل است در این آیه بر التزام این توجیه گوئیم
 اینکه جمیع مکرر آن رسالت در زمان رسول و بعد از آن معترف بر یونیت نبوتند بلکه در ایشان دو صنف از
 زمانه بودند و هر صنف که ایشان را در هر بیانی نامند چنانچه میگوید در باب مهد و شمس که باب دوم و
 انکشاف است بعد از آن خواننده تعالی ایشان را ببیند و اقرا بانیا هر یک بر آن زمانه پس اقرا که در بعضی
 ایشان خواه محبوب خواه مبنون و مکرر شد بدین معنی که هر میخواند بعد از آن خواننده الله تعالی ایشان را
 بسوی امامت و اقرار کرد بان بخدا قسم هر که الله تعالی دوست داشت او را و مکرر شد هر که الله تعالی
 دشمن داشت او را و آن انکار مضمون قول الله تعالی است در سوره احزاب که و حال است اینکه یا آید و
 بانچه دروغ داشتند آن را پیش از این تحریف بعد از آن گفته امام محمد باقر علیه السلام بود قرار یافتن بکتاب
 در آنجا باین معنی که در مستقبل وقت ارواح است چنانچه از ابواب

سالی شریع اصول گانه

باب چهارم در مصلح باب بن رسول الله اولن اجاده اقواله عز وجل یا ایها
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله صلی الله علیه و آله که است که در تکلیف اول ارواح قبول کرد و
 اقرا که در سوره البقره که صاحب کل اختیار بود و هر چه لازم است در این سوره و این است اول
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان بعض قریش قال یا رسول الله صلی الله علیه و آله یا ایها النبی صلی الله علیه و آله
 الان یان و انت بعثت اخر صبر و قد تمیم فقال فی ما یول من امن بهی و اول من اجاب حیث اخذ الله میثاق
 النبیین و انما بهی علی انفسهم است و بیکر و کنت اول نبی قال فی صفتهم و الاقواله ع و جل شرح انهم
 که در کتاب البقره در حدیث ششم بول انبی علیه السلام علیه و آله میثاقی انهمین اشارت است باین سوره آل عمران
 در سوره احزاب که مذکور است در حدیث اول باب سوم پس در است بر کرم اقتضای است و در اقرار بر میثاق

برہوتیت و اقربہ بشارت انبیاء و اقربہ بشارت اولو السزم است کہ شتاق فیظ است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیہ السلام کہ بعض خورش گشت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ مقدم شد بر فضیلت
بر جمیع انبیاء و اهل آنکہ تو بر آنکہ شدم بر حاکم کہ آخر ایشان و است کہ نمونہ پس گفت بدرستی کہ من بودم
اول کسی کہ گردید بنیاد صاحب کل اختیار من و اول کسی کہ قبول کرد و وقتے کہ گرفت و است تمام بیان انبیاء را
و گواہ گرفت ایشان را بر خودشان کہ گفت آنستہم صاحب کل اختیار شما آخر انچہ بیان گرفت پس بودم
اول نبی کہ گفت بے پس مقدم بر ایشان شدم بسبب اذنی باللہ عز و جل و باقی پیمانہ و واصل عن عبد اللہ
بن مسعود قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام جعلتہ و ان الی لادی بعض اصحابنا یعتبر بہ التوفیق الی
و الطریق فی الخلق و اللہ عز و جل یبذل امانی من خالقنا فاما اہ حسن السمعت قال لا تعلق من السمعت قال السمعت
الطریق و لکن قل حسن السمعت فان اللہ عز و جل یقول سید احمد فی وجوہ ہم قال قلب فادہ حسن السمعت و انما فی
لذلك شہر ح روایت است از عبد اللہ بن مسعود کہ گفت امام جعفر صادق علیہ السلام را تقریبات شوم بشیکہ
من ہر آنکہ بے ہم بعض شیعہ را امید را کہ فارض او سے شود و سبکہ و تند و صفات پس غمناک میشوم
برای آن غمے سخت و ستم نیم مخالف را پس ستمیز او را خوش را کہ گفت مگو خوش را چہ راہ راہ امن دین و
مذہب است ولیکن خوش صورت چہ بدرستی کہ اللہ عز و جل سے گوید در سوخت صورت خرمی ایشان
در روہای ایشان ہست را وی گفت گفتہم پس چہ نیم او را خوش صورت اورا نیکینے ہست پس
غمناک سے شوم ہر سہ آن اصل قال لا تفرق من طرق اصحابک و لما رأیت من حسن سہ فین خالق
ان اللہ تبارک و تعالی لما أراد ان یخلق آدم علی ثلاث الطینتین افرغ فیہا و قتیما فقال لا اصحاب الیمین کونوا خلقا باذ
نکانا خلقا بمنزلۃ الذنوب و قال لاهل الشمال کونوا خلقا باذنی فکانوا خلقا بمنزلۃ الذنوب و شرح
لغت غمناک مہاش ہر سہ ویدہ کہ سبکہ یا ران تو باشد و ہر سہ انچہ ویدہ کہ فو باظاہر مخالفت تو باشد
بدرستی کہ اللہ تبارک و تعالی و قتیما کہ او را و کہ خلق کند آدم را خلق کرد مجموع طینت جنت و طینت جہنم
باہم بعد از آن جدا کرد آنہا را دو حصہ پس گفت اصحاب جانب راست را باشد ارواح باذن من پس شدم
روح مانند بر چکان کو چاک کرد ہر سہ روح و د و گفت اہل جانب چپ را باشد ارواح باذن من پس شدم
ندم بر چکان کو چاک کرد ہر سہ روح و د و گفت اہل جانب چپ را باشد ارواح باذن من پس شدم
پس صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تبعہ اہل العروصین الرسول و اصحابا یقنعو انہم لکم قال لا اصحاب اللہ ال
یخلوہا باذنی فکانوا خلقا بمنزلۃ الذنوب و قال لا اصحاب الیمین اخرجوا باذنی من النار فخرجوا الی
بلو النار کما لو لم تفرغ فیہم انما خلقا ہر اصحاب الشمال قالوا لانی اصحابا یقنعو انہم لکم قال لا اصحاب اللہ ال
الداخلون قال و باذنی فکانوا خلقا بمنزلۃ الذنوب و اصحابا یقنعو انہم لکم قال لا اصحاب اللہ ال
یخلوہا ہر اصحاب الیمین و اصحاب الشمال قالوا لانی اصحابا یقنعو انہم لکم قال لا اصحاب اللہ ال

ماہنامہ رسول مہم اول من اجاب و اقربہ الیہ

و یخرجون فقال لهم كنوا خبيثا يا اذن فقل من الله اذن من شؤ لا لا يكونون من شؤ لا و من كان
من شؤ لا لا يكون من شؤ لا و ما اريت من فرق اصابت و خلفه فقام اصابتهم من لطف اصابت الشئ
فما ايت من حسن من الله الفكرة و قد اوصاهم فقام اصابتهم من لطف اصابت الله سبحانه و قد اوصاهم
افروفت برے ایشان تشہیر گفت داخل آتش شویہ باذن و شہر بود اول کسی کہ داخل آن آتش شد
مردی شد و علیہ را کہ بعد از آن تابع او شد و روح و ابہر ازیم و موسیٰ و عیسیٰ از جملہ رسولان و انبیاء
ایشان و تابعان ایشان بن و از آن گفت اصحاب جانب چپ را داخل آتش شویہ باذن من
باینکہ کہ اگر دم اما بے اذن من داخل نمی شویہ و منہ اذن بیان شد و کتاب التوہید در شرح حدیث
اول باب بست و پنجم پس آئندہ اسے صاحب کلی اختیار مطلق کردی اما ابوسوزانے مارا پس عصیان کو نہیں
گفت اصحاب جانب دست نیز نہ آئید باذن من آتش پس بیرون آمدند بر حوالی کہ جراحات کردہ بود آتش را از
ایشان جراتے و اثر نکرده بود و ایشان اثرے پس چون دیدند ایشان را اصحاب جانب چپ گفتند ای صاحب
کل و قیاسے نیز نمی توان خود کہ تحقیق سلامت ماندہ پس نسخ معاملہ مکن و اگر مکن مارا بدخول گفت
بتحقیق نسخ کردم معاملہ شمارا پس داخل آتش شویہ پس چون نزدیک شدند و دریافت ایشان از گرمی آتش
برگشتند پس گفتند اسے صاحب کل اختیار ما نہیں است مارا بر سوخته شدن پس عصیان کردہ پس اگر دیشا را
بدخول آتش سہ بار و سہ بارہ آن عصیان میکردند و برگشتند و اگر کرد آن جماعت جانب راست را سہ بار و سہ
بارہ آن جماعت میکردند بدخول و بیرون سے آمدند پس اللہ تعالیٰ گفت آن ارواح را باینکہ کل اذن من
باینکہ کہ حیات از ایشان بر طرف شد پس آفرید از آن گل آدم را اما گفت پس ہر کہ شد از اہل جانب
راست نمیشود از اہل جانب چپ و بر کس آنچه ویدے از نیکی یا از ان خود و خواہے ایشان کہ زشت است
پس آن میرست کہ بر خورہ ایشان را کہ آلودگی اصحاب جانب چپ باشند و آنچه دیدی کہ خوبی ظاہر مخالفان شما
و نیکم ایشان باشند پس از میرے است کہ بر خورہ ایشان را کہ آلودگی اصحاب جانب راست باشند یا از این
تعلیل شد و در پیش اول باب اول سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال سئل رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم عن سبقت ولد آدم قال انی اول من اقر بربہ ان اللہ اخلصنا فی النبیین
و ان شہد امر علی انفسہم ہم الست بریکم قالوا ہلے فکنت اول من اجاب شہر من ان موافق حق و

ما فی شرح اصول کا

باب پنجم اصل باب کیمت اجابوا و ہم دست

تشریح از باب بیان آنست کہ ارواح چون خدا با و اند و حال آنکہ ایشان مانند مورچہ اسے کوچک
نمودند و درین باب یک حدیث است اول اصل قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام کیف اجابوا و ہم
ذر قال جعل فیہم ما اذا سلمہم اجابوہ یعنی فی المیتات شہر گفتہ امام جعفر صادق علیہ السلام را
چون کہ باب گفتند و ایشان در حاسے کہ ارواح بے ابدان بودند و مانند مورچگان گفت کرد و ایشان

عقل بقدری کہ اگر سوال کنند ایشان را جواب دهند و اورا امر و امانم روز پیاں برار و حق است مخفی نگذرد
کو حکایت مروج و سلیمان کرد سورہ نمل مذکور است رفع استبعاد از این سے کند

باب ششم اصل یا بظرة الخلق علی التوحید

شرح الفطر منفتح فامسكون طاس بے نقطہ و راس بے نقطہ معصوم باب نص و ضرب ابتدای الخلق
چیز سے و الفطر بے کسر فافتر سے از ابتدا سے احداث حالے کہ چیز سے و ابتدای حاد و شایر آن حالت است
و اول مناسب تر است و عنوان این باب دوم مناسب تر است و احادیث این باب مراد بتوحید است
و استن یکا یکی اللہ تعالیٰ است خدا و عمل آن شود و خواہد یعنی این باب ابتدائی احداث مخلوقین بخواند
و استن ایشان اللہ تعالیٰ را در پرست است و این بابیست حدیث است **اول اصل** عن ابی
عبد اللہ علیہ السلام قال قلب فطرة الله التي فطر الناس عليها قال التوحید شرح دیوید و در حدیث
فامسكون و جہاں للدين خيفة فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ليس بامر الله يخلق
بے علم نبات مذموم است راست و در روستی دل خود را براس دین اسلام بر حالے که خالق و ناشی
بسیب حالے ابتدائی از جانب اللہ قیام لکه ابتدا سے احداث کردہ مردم را بر آن وقت میثاق تغییر نیست
تقدیری را کہ اللہ تعالیٰ کردہ و در وقت میثاق برار و احببے ابدان پیر یعنی کہ آن از قبل نموده است
ایس ابدان نیز بر همان علم بر یومیت رسد العالمین مخلوقین میشود مخفی نماند کہ این تقریر سنی بر اینست
کہ فطر منصوب است بر مفعول لہ مثل قدرت من الحوب مبتداء و اعلیٰ آن خیفاست و بلفظ گفته اند
منصوب است بفعل مجزوت تام مفعول بر باشد تقدیرات فطر و حاصل هر دو یکی است یعنی و اینست
از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت گفتیم چہ معنی دارد فطره الله التي فطر الناس عليها گفت
فطره علم بود امانت اللہ و ماکم بودن است **دو ماصل** عن ابی عبد الله عن قال سالت عن قوله فطره
الله التي فطر الناس عليها ما تأتلك الفطرة قال هو الاسلام و طر من الله حیدر اخذ ميتا فمروا على التوحید
قال التست ربك قالوا لای و فیهم المؤمن و الکافر یعنی روایت است از امام جعفر صادق ۳ راوی گفت
پرسیدم و در از قول اللہ سورہ روم بسبب فطره الله التي فطر الناس عليها انما خلقناهم من طين فقالوا
آن فطر است گفت آن چنانچه دانستن اللہ است و حکومت و الوهیت است ابتدا و خالق کرد مردم و خدا و فطره
بیان ایشان را بر بخت دانستن گفت آیا استم صاحب کل اختیار شما و ایشان در آن وقت مؤمن بکار و یسوی
اصل سالت ابی عبد الله عن قول الله عز وجل فطرة الله التي فطر الناس عليها قال فطرهم جميعا
علی التوحید شرح منقولین و موافق حدیث اول **چهار ماصل** عن ابی عبد الله عن ابی جعفر
قال سالت عن قوله الله عز وجل خفاهم عن مشركين به قال الخيفة من الفطرة التي فطر الله الناس

در اول بحث از مشرکان است چه فعل صادر از بعض جنسه گاهه منسوب به جمیع می باشد برای جنسیت مثل
 و ناده الملائکه چه مناد می که از ایشان بوده پیش گفته گفت زواره پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام
 از قول اشتر زو جمل در سوره اعراف و یاد کن و قتر را که فر گرفت در عالم منوره که آنرا عالم مثال می نامند و عالم
 ضلال نیز می نامند صاحب کل اختیار نوزاد آدم که بالغ مکلف می شوند از نشتهای آن اولاد آدم فرزندان
 کوچک ایشان را که در عالم وجود بدان در کوچکی می میرند گواه گرفت آن فرزندان کوچک را بر خودشان
 چه جاسه اولاد آدم که بالغ مکلف می شوند باین روش که گواه گرفت که گفت بزبان حال آیا میستم صاحب کل
 اختیار شما گفتند بزبان حال نیله گواهی دادیم این افزود شما مدعی این است که گوئید در روز قیامت
 ای اولاد آدم بالغ مکلف با عباد جمعی از شما که مشرک ابتدائی شدند و این ما پیش از تولد ما بودیم فرزندان
 کوچک بعد از مشرک پدران و بر آن بر آدمیم تا بالغ شدیم آری پس جنسی می کنی ما را با آنچه کردند شما که
 باطل کردند ما را حاصل احتجاج اینست که هر گاه اطفالی که در طفولیت می میرند معرفت ربوبیت داشته باشند
 در عالم بدان بر طبق معرفت ایشان در عالم مثال پس شما بالذات مکلفان بطریق اولی معرفت در عالم
 بدان داشته خواهید بود بر طبق معرفت در عالم مثال پس خدا را می بعد معرفت بسبب عدم
 مقتضی معرفت یا بسبب مانع از معرفت باطل است و از این تقریر ظاهر می شود که اگر میگفت من
 آدم من نظره ذریه خوب نمی بود چه مفهوم نمی شد که معرفت بالذاتان بطریق اولی است امام علیه السلام بر این
 بیان چیزی که در آیه صریح نشده و سیاق این آیه دلالت بر آن می کند و برای بیان تعلیل مفهوم از آن
 تقولوا تا آخر گفتند پیروزان آور و از پشت آدم فرزندان کوچک او را که تار و قیامت بهم می رسد
 باین روش که بیرون آمدند مانند مورچگان کوچک پس جنسیت دلیل متعلق شناسانید و اگر ایشان را
 بر ربوبیت خود و اگر نمی بودند شناسانیدن و داناکردن در عالم منوره نمی شناختند هیچیک از کوچکان رب
 خود را در عالم بدان و معلوم است از خارج که اگر الله تعالی باین کوچگان نصب دلیل عقلی بر ربوبیت
 خود می کرد معلوم می گویا بالذاتان مکلف در ابتدای الیوه نمی شد چه دوم بلوغ تحصیل آن ممکن نیست
 پس محبت الکی بر منکران ربوبیت خود تمام نمی شد پس تعلیل مفهوم از آن تقولوا تا آخر ظاهر شد
 فصل از کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب غرر و در مفهوم می شود که از این تقریر که دریم خاف نشد
 و امثال این حدیث را موضوع شمرده چه مفهوم آن را لا ابطال کرده بدلیل لفظی و بدلیل عقلی و این جواب است
 بعضی من البصیرة له ولا فطنة عنده ان تاویل نهی الائمة ان الله استخرج من ظهر آدم م و قد ظن ذریه
 و هم من خلق الله و استقرار هم بفرقة و انما هم من خلق الله و هم من خلق الله و هم من خلق الله و هم من خلق الله
 ظاهر القرآن بخلافه لان الله قال و اذا اخذ ربك من نبي آدم و لم يقل من آدم و قال و هم من خلق الله و هم من خلق الله
 ذریه آدم لم يقل ذریه ثم اخبر الله تعالى ان فعل فلان فلان يقولوا انهم كانوا عن ذلک ما ظنوا و انما هو الشك

آدم بن آدم فشاك فيهم وسخطهم وذاق قسوته ان الاله لم يخلق اول ولد آدم لتسليبه وانهما اتانا اوليت من كان له
 ابرم مشكورين وهما ايلان طارعا بعد مسايا بعض ورية ولد آدم فمذ شهادته الشاكرين بطلان تاويلهم فاشهاد
 عقل فمن حيث لا يحتسبوا هذه الذرية التي اتخرجت من ظهر آدم عليه السلام فمطلبت وقررت من ان يكون
 كالملة العقول مستوفية لشروط التكليف ولا تكون كالملة العقول ولا مستوفية لشروط التكليف
 فان كانت بالثمة الاولى اوجب ان يذكر هؤلاء بعد خلقهم وانما اسمهم وكمال عقول كما كانوا عليه في
 حكم الاحمال وبقدر واه استشهدوا عليه لان العاقل لا ينسب ما جرس في المجرى وان بعد العصور
 طاله الزمان لهذا ولا يجوز ان ينسب احدنا في ملين البلدان وهو عاقل كل مل ينسب مع بعد الغنم جميع
 قسوة المتقدم وسائر العاقل وليس اينما تتخلل الموت يزيل الذكر لكان لخلل النظم واسكره الجنون والاغما
 بين احوال العقل لا يزيل ذكرهم لما مضى من احوالهم لان سائر ما عداها ما ينفي العلوم بحري مجري الكو
 في هذا الباب وليس لهم ان يقولوا اذا جازني العاقل لكان كل ان ينسب ما كان عليه من احوال الطفولية جاز
 ما ذكرناه وذلك انما انا وصينا ذكر العقل ولما ادعوه اذا كانت عقولهم حيث جرى عليهم ثم كملوا العقل
 ولو كانوا البصيرة الاطفال فكذلك احوال لم يجب عليهم او ميناها على ان تجوز النسيان عليهم فكل من الغرض
 في الآية وذلك ان الله تعالى اخبرنا انما قرعهم واشهدهم لئلا يدعوا يوم القيمة الغفلة عن ذلك وتفقوا
 فيه فاذا جازي نسيانهم عاد الامر الى سقوط الحجة وزوالها وان كانوا على الصفقة الثانية بين فقد عقلوا
 التكليف فخرج خطابهم وتقريرهم واشهادهم وصار ذلك مبثوثا فبما قال في الآية فان قيل في البطلان تاويل
 من اللفظ فانا وبالله الصريح عندكم فكذلك الآية وبيان احد جان يكون تعالى انما هي بما جازت من في خبري
 غلقهم ثم كمل عقولهم وقرعهم على الحسن رساله عليهم السلام بمعرفة وما يجب من طاعتهم فاقروا بذلك و
 اشهدهم على انفسهم لئلا يقولوا يوم القيمة انما نحن هذا فاقبلين اولى بعقدوا وبشرى آياهم وانا اولى
 من اشبهت بآية تاويل الآية من حيث ظن ان اسم الذرية لا يقع الا على من لم يكن كاملا ما قلنا وليس الامر كما
 ظن لاننا نسمي جميع البشر بنعم ذرية آدم وان دخل فيهم العقلاء والكا ملون وقد قال الله تعالى ربنا
 وادخلهم جنات عدن من التي وعدتهم ومن صلح من آباءهم وازواجهم وفي آياتهم ولفظ الصالح لا يطلق
 الا على من كان كاملا ما قلنا فاذا استبعد والى ولينا وحملنا الآية على اليا لغير التكليف فهذا هو الوجه الباق
 ان الله تعالى لما خلقهم تركهم تركيها يدل على معرفة وشهد بعقد رتبه وجوب عبادته واداءهم العبد والآيات
 والدلائل في غيرهم وفي انفسهم كان منزلة المشهد لهم على انفسهم وكان في مشاهدة ذلك ومعرفة ذلك
 فيهم على الوجه الذي اراده الله تعالى ولقد راعناهم منه وانفككهم من دلالته بمنزلة المقر المعتبر
 وان لم يكن بهناك اشهاد ولا اعتراف على الحقيقة ويحرم ذلك محرم قوله تعالى ثم استوى الى السموات
 وهي دنان فقال لها وللارض آيتنا طواها او كرها قالنا طاعتين ولم يكن منه تعالى قول على الحقيقة ولا منها

صالح لشرح اصول كافي

جواب و شبهه قوله تعالى شاهدین علی انفسهم بالکفر ونحن نعلم ان الکفار لم یعترفوا بالکفر باستقامت و ناذک لما
 کفر منهم فلو ان لا یتمکون من دفعه کانتوا بمنزلة المعترفین برؤس هذا قولهم و ارجى تشبه و نعمتک و ما یل
 معترف باحسانک و اوردی عن بعض اصحابک و من قوله سل الارض من شق انما لک و غرس الشجر لک و سجن
 ثمارک فان لم تجبک حور و ارجاتک اعتبار اذ به اباب کثیر و انظار کثیره فی انظرم و انشغی عن ذکر جمیعها
 القدر الذی ذکرنا منه تمام شد عبارت سید و میگوید اگر مراد الله تعالی بی واسطه بیان حال حاجت و ذریت
 نبی آدم که کلفان بالغانند باشد چه اگر گفته من نبی آدم من ظهورهم دشمن و گفته من آدم من ظمیره
 و ذریته تا مراد بیان حال جماعتی از ذریت آدم باشد و شامل قابیل نیز باشد و ایضا قول سید که بعد
 از آن خبر داده الله تعالی که این را کرده تا گویند که فاضل بودیم و تا بعد از آن خواهند بشکر پدران برین
 بطریق ایشان و این دلالت میکند بر اینکه این آیه شامل اولاد صلبی آدم نیست و شامل جمیع است که
 از نسل ایشان مشرک اند و این دلالت بر اختصاص آیت ببعض ذریت آدم میکند باطل است
 چنانچه هر شک که شامل جمیع بالغان است اما توسط بیان حال نابلغان و ایضا قول سید که دلیل عقلی گفته
 اگر اولاد آدم آن وقت کامل العقل بوده اند می بایست در یاد ایشان مانده باشد و قیاس باحوال الطریقه
 قیاس مع الفارق است چه الفحال کامل العقل نیستند باطل است چه گاهی می شود که آدمی
 خطا نور او را قرار می دهند و یقین میدهند که خطا و سبب و اعلای بخاطر نیست که کی و در کجا نوشته و
 قیاس بر سیر بجانب شهری و تصرفات در آنجا که طولی دارد قیاس مع الفارق است و ایضا قول سید که گفته هرگز
 در یاد نماند تحت بر کسی که فطره را می گفتند یا بشرک پدر تمام می شود و اگر فیه کامل العقل بوده اند
 خطاب و اشهاد قبیح می شود و باطل است چرا تمام حجت باعتبار یادمان نیست بلکه باعتبار دلالت مفهوم
 این آیت و منطوق آیات دیگر است مثل آیت سوره بوم فطره الله انشی فطره فاس علیه الا قبل ان یخلق الله
 بهما لیکنه من معرفت که در آن وقت برای ارواح بی ابدان بوده و درین وقت برای ارواح با ابدان نیز هست
 و ایضا اگر مراد بکمال العقل نیست که فعل او متشابه قوایب و عقاب شود اختیار شوق دوم می کشم و می گوئیم
 خطاب و اشهاد در عالم مثال را بنده عالم خواب هیچ نیست چنانچه مذکور شد در باب پنجم خصوصاً بنابر چه
 دوم سید که خطاب و اشهاد برخیل استعاره باشد و اگر مراد مهم است اختیار شوق اول می کشم و بیس گوئیم
 بنایت نموده می شود که در یاد این قسم کسی نماند در حال نیست **اصل** و قال قال رسول الله ﷺ
 والله کل مولود یولد علی فطره فیه الفطریه انما الله عز وجل خالقه کذا لک قوله و انی سالتهم
 من خلق البشر و لا اذن لبقول الله ﷻ **شایع** و اکام محمد بن قریب علیه السلام گفت رسول الله صلی الله
 علیه و آله هر زاده زاده می شود بر فطره می خواند آن را که بر شانه در زنیاق برار و احب باینکه الله عز و جل
 بنایتی است و است قول الله تعالی در سوره لقمان در هر دگر بر می مشرکان را که آیه که خلق کرد آسمانها

اور زمین مایہ کو بند رہے تھے تا کہ زمین مانند آیت سورہ زمرت است کہ گذشت و در پیش
سورہ باب سوم پنجم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ عزوجل فطرنا الله
فطر الناس علیها قال فطرهم علی التوحید ثم شرح معنوں این موافق حدیث اول است

باب هفتم اصل باب کون المؤمن فی صلب الکافر

شرح این باب بیان بکونی بودن مؤمن در پشت کافر است درین باب دومین حدیث است **اول**
اصل یقیناً ابوعبد اللہ علیہ السلام ان لطفه المؤمن لتکون فی صلب المشرک فالاصیب فی الشر
شیء حتی اذا صار فی رحم المشرک لم یصیب من شر شیء معی تصنع فاذ لم یضته الا صلبه المشرک حتی یخرج
علیه القل شرح گفت امام جعفر صادق علیہ السلام بدوستیکه لطفه مؤمن بر آئینه میباشد در پشت مشرک پس نیز نور و
اورا از شرک او چیرے تا بچکن کرید در رحم مادر مشرک بر نئے نور داد و از شرک او چیرے نامی زائد اورا پس
و تنبیه زائید اورا بر بنی خورد اورا بسبب شیر دادن چیرے از شرک مادر تنبیه جاری می شود و بر او قلم تقدیر
اکتی که مؤمن می شود و پامرد و بریان قلم تحلیف است **دوم اصل** من حل بن یقین عن ابی الحسن
علیه السلام قال قلت له انی قد استغفرت من دعوة ابی عبد اللہ علیہ السلام علی یقطین ما ولد فقال
یا ابا الحسن لیس حیث تذهب انما المؤمن فی صلب الکافر من ذلّة الحصة فی اللبنة یعنی اللطیف فی
الذنیة ولا یضر الحصة شیئاً ثم شرح یقطین از هو غرام ان خلقای صلبا سیورده چنانچه گذشت و کتاب البحر
در حدیث ششم باب هشتاد و یکم که باب کرامت التوفیق است و او در دو ما ولد عالیہ است و اما فیہ است و لکن
ما فی معلوم باب ضرب است و غیر متر جاع بقطین است یعنی روایت است از علی بن یقطین که کنیت
او ابو الحسن است باعتبار پدرش حسن بن علی بن یقطین از امام موسی کاظم علیہ السلام گفت گفتم امام را
بدوستیکه من ترسانکم از تقریر امام جعفر صادق علیہ السلام بر پدرم یقطین بر جانے که زائیده بود با یعنی که
همنوزن در پشت او بود پس گفت ای ابو الحسن نیست حقیقت حال آنجا که نو خیاں می کنی جز این است
که مؤمن در پشت کافر مانند سنگ ریزه در پشت است می آید باران و پرانده می کند پشت را و ضرر
نمے رساند سنگ ریزه را اصل

حدیث ششم اصل

باب هشتم اصل باب اذا اراد الله ان یخلق المؤمن

شرح این باب بیان دخی است که اراده کند الله تعالی که آفریند مؤمن را درین باب یک حدیث است
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان فی الجنة شجرة لتسمى المؤمن فاذا اراد الله ان یخلق المؤمن
اخذ من ماء قطرة فلا تصیب نضلة ولا یترک اکل منها مؤمن اذ کافر الا اخرج الله عزوجل من صلبه مؤمن
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت که در بهشت بر آئینه درختی است که نام آن
مزن است بغم میوه و سکون زاسے با لفظ و وزن پس چون اراده کند الله تعالی که آفریند مؤمنی را می چکاند

ع

از آن درخت یک قطره پس بر می خورد گویا سه روز و نه میوه را که خورد از آن مومن یا کافر می شود
نیاورد الله عزوجل از شربت او مومن را

باب نهم اصل باب ان الصبغة هي الاسلام

شرح این باب بیان آنست که صبغه که در سوره بقره عبارت از اسلام است درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الاسلام و قال فی قوله عزوجل فقد استمسك بالعروة الوثقى قال هي الايمان بالله وحده لا شريك له **شرح** فی قوله استمسك بقال الاسلام الصبغة نعم از رنگ داشتن و لقب صبغه بصفه مطلق است و عامل آن مسلمون است که در سخن مسلمون است نمیر قال راجع با ام است مراد با اسلام اینجا علم بر حقیقت است خواه عمل بآن شود و خواه نه مراد با ایمان اینجا اگر و بیک است ضمیر و قال راجع بر اوی است فی قوله استمسك بقال یعنی در روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول الله عزوجل و سوره بقره رنگینی که از جانب الله تعالی است در روز قیامت و کیست بهتر از آن که الله تعالی با مقار رنگینی که کسی دیگر گفت صبغة عبارت از اسلام است مراد آنست که رنگینی الهی علم بر حقیقت است و رنگینی که اهل ضلالت میدهند گمان است بخلاف معلوم و علم بهتر از آن است و راوی گفت که در قول او عزوجل و سوره بقره و من یکفر بالباطل موت و ید من بالله فقد استمسك و هر که تبرا کنی از شیطان صفت مثل انکه ضلالت و گردیده باشد تقنین تحقیق مستحکم چسبیده بدشته مستحکم بشت و نجات یافت از جهنم ما نگفت آن دست گردید که الله تعالی است بنمای که شرکی در حکم و معبودیت نباشد و با نفعی که مسبوق بکفر باطالت باشد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله و من احسن من الله صبغة قال الاسلام و قال فی قوله عزوجل فقد استمسك بالعروة الوثقى قال هي الايمان بالله وحده لا شريك له **شرح** این ظاهر شد از شرح اول

صافی شرح اسان الکافی

باب دهم اصل باب ان السكينة هي الايمان

شرح السکینه یعنی سپین بر قلب و کسر کحوت مصدر باب نصر ارام گرفتن مراد با ایمان اینجا علم بر حقیقت است خواه عمل بآن شود خواه نه یعنی این با میست در اینکه سکینه که در سوره الفتح است عبارت از ایمان است درین باب **شرح حدیث است اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عزوجل و اید هم روح منه قال الايمان **شرح** الانزال صاحب نموده و بر کردن تخمه را که در ارض می شود و در سوره الفتح چنین است هر که ای

از اهل بیگانه فی قلوب المؤمنین ایها صاحب ایمان خدایا تو را که حق تعالی آن کس هست که صاحب نمیکرد
 ایمان را رسول الهی آرام دل تا زیاد شوند با اعتبار آرام دل که علی نیست و در روز خلاق بود و بخاطر توحید
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول امیر عروج و جل در سوره فتح صاحب نمیکرد آرام دل را و از امام
 امیر عثمان گفت آن آرام غمهاست از تنم پروریت رب العالمین است اشارت است باینکه سبب توحید ایمان است که در
 او سوره زود ایمان را روزی گفت پرسیدم او را از قول امیر عروج و جل در سوره مجادله و هو که آن جماعت را که دوستی
 با دشمنان خدا و رسول نمی کنند ریاضت زندگی عبارت از ایمان نیست که از ازال سکینه علت آن است
دوم اصل رقیب لابی عبد الله علیه السلام اولک کتب فی قلوبهم الایمان هل هو فی کتب
 فی کتب فی قلوبهم صنع قل لا فی شیء ذکر این حدیث درین باب بزرگ توفیق حدیث اول است
 چه در سوره مجادله چنین است اولک کتب فی قلوبهم الایمان و اید هم بروح مبنی و تفسیر سکینه ایمان
 و تفسیر روح ایمان رفته بکمن است که ایشان را در ایمان باشد یکی علم که از مقوله الایمان است و ایشان را
 در این سخن آن منتهی نیست و دیگر سبب علم که از مقوله فعل است پس دلایم مجادله که لازم نمی آید یعنی
 گفته امام جعفر صادق علیه السلام از سوره مجادله آن جماعت که دوستی با دشمن خدا و رسول آن نمی کنند
 نوشتند الله تعالی و بدو لغای ایشان ایمان را آیا برای ایشان است در آنچه نوشت در باب ایمان ایشان
 فعلی و در هر یک گفته در اشارت است باینکه مراد نوشتن دادن علم پروریت است و لغای ایشان را
 و ابتدای فاق سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال السکینه هی الایمان ثم شرح
 معنوی این ظاهر است از شرح حدیث اول چه امام اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قول الله عز وجل هو الذی انزل سکینه فی قلوب المؤمنین قال هو الایمان ثم شرح این ظاهر از شرح
 حدیث اول پنجم اصل سالت ابی عبد الله علیه السلام عن قوله عز وجل هو الذی انزل السکینه
 فی قلوب المؤمنین قال الایمان قال قلت فایده روح مبنی منه قال هو الایمان ثم شرح این ظاهر از شرح
 از شرح حدیث اول اصل و عن قوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی قال هو الایمان ثم شرح و پرسیدم
 او را از قول امیر عروج و جل در سوره فتح و لازم ایشان ساخت توفیق خود سخن پر مهر از مذاق آری را گفت
 آن سخن ایمان است مراد ایمان نیست که سکینه عبارت از آنست پس الزام عبارت از توفیق عمل ایمان است

سبب توحید ایمان

باب یازدهم اصل باب الاخلاص

شرح این باب بیان میسر کردن ایمان و عمل صالح است درین باب شش حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله عز وجل حیثما مسلما قال خالها
 من خالصها لیس فیها شیء من عباده ذلک اذ ثابن ثم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 در نقل امیر عروج و جل در سوره آل عمران ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان

در اول سترین و معروف ترین است با تجویف بیزار و تیار که هم شما ستر است با اعتبار من و زبان نیست که در شمی
 عمل ترس عذاب الهی است و در آن عمل و قصد راست و ترس با قصد بعد از آن اما گوشت می انگشت
 بر عمل جوارح با فائز شود بر اسرار الهی شش تر است از آن عمل و عمل خالص آنست که بخواب
 گشتا شش کند تر از آن عمل هیچ یک گراشد بغیر و جل شتاب و قصد در آنست که عمل دل است با فضل تر از آن عمل جوارح
 است با کمال باش و مدتی که بستان دل خود بر چیزی آنست عمل عزم با میخی که عمل جوارح از تنبیل که شفت عمل
 دل است و مطلوب بالعرض است چنانچه گفته در مورد حج لمن نیال الله و ما کاد الا لیجاء و لکن نیال الله
 استقوی شکم بعد از آن امام علیه السلام بر اسرار استدلال بر عزم و بودن خوانند قول الله عز وجل را در
 سوره نمل اسرئیل یجدها و یجدها بر یک از اهل سعادت و شقاوت البته عمل جوارح می کند بطریق
 عمل مشکل دل او را و این را که عمل جوارح می کند برنج بستان دل خود بر چیزی خود را بر بیست و سه عالمین
 خواهد شد آن با میخی که عمل جوارح لازم آنست و اگر حیات باقی باشد در وقتش البته بغیر کمال با نقصان
 الطاعت وجه توفیق میان فضل الاعمال اخیر و میان نیت المؤمن خیر من عمل مثل تابع قوت و ضعف
 ایمان است و این مضمون گذشته در حدیث دوم باب سیزدهم کتاب العقل پس عمره نیت است
 مستحقه ثمانه که باین بدو جمع می شود میان روایت افضل الاعمال اخیر و میان روایت نیت المؤمن
 خیر من عمل چنانچه آید در باب چهل و سوم و اینها جمع می شود میان تفسیر ایمان بقدر و تصدیق و
 معرفت و انشاء و تواتر سیر ایمان بموع عقد و عمل چنانچه لازم عقد است چنانچه بیان می شود
 و حدیث اول باب شانزدهم پنج اصل است عن قول الله عز وجل اکملین اتی انا به بقلب
 سلیم قال القلب السلیم الذی یلقی ذبا ولیس فیہ احد سواه و قال و کل قلب فیہ شک او شرک
 فهو ساقط و انما اراد بالزهد فی الدنیا التفرغ لقلوبهم للاخرة متن حدیث پر سیدم امام جعفر صادق
 علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره شوریوم لا یفیع مال ولا بنون الا یرزق من الله و لا یحصر
 مالی و نه پسرا را لیکن نفع می یابد کسی که آید نزد الله تعالی بی عیب و او دل کسی است که طاعات
 کند و وقت وفات یا قیامت صاحب کل اختیار خود را و نباشد در آن هیچ یک غیر رضای الله تعالی امام
 گفت و هر دل که در آن شرک و عبادت باشد یا حتی در تصدیق باشد ترک عمل با حکام الهی پس آن
 دل از درجه اعتبار ساقط است و عیبناک است و جز این نیست که انبیا خواسته اند از انسان خود نفرت
 بر دنیا را فارغ شود و دل را به ایشان براسه آخرت ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
 انما اخلص عبد الا یؤمن بالله اربعین یوما و قال ما اخلص عبد ذکر الله اربعین یوما الا اخلصه
 الله فی الدنیا و یصوره داء و دواء و انیت الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه ثلاثان الذین
 اتخذوا العمل منینا لم یعصوا برحمتهم و ذل فی الحیوة الدنیا و کذلک غیر من المغتربین فلا ترس

طایفه شریک است

صاحب بدلتہ الاذلیلہ و مقتدیاعلی اللہ عزوجل و علی و رسولہ و اہل بیتہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
 ذلیلہ مشرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت خالص مکر بندہ ایمان با خدا تعالی را چهل روز
 یا یکجای این امام گفت خوب مکر بندہ یا خدا تعالی را چهل روز مکر آنکہ صاحب نفرت کرد او را خدا تعالی
 در دنیا و دنیا گرد او را دنیا شل ہرزہ گردی و دو واسع دنیا شل خاموشی و درشتیہات و پامبر جا کرد در ستے
 را در ذل او و گویا کرد آن درستی زبان او را بعد از آن امام علیہ السلام بر اسے بیان اینہم فرمودن بزرگوارند
 خواند از سورہ اعراف بدرستی کہ جسے کہ فر گرفت بر اسے عبادت گو سالہ را نہ دو باشد کہ دریا بر ایشان
 را غشیہ از صاحب کل اختیار ایشان و خدای در زدے دنیا و ہم چنان خبر امید ہم جسے را کہ اہل اقرا
 اند پس نے بنی صاحب بدستے را مکر خوار و نے بنی اقرا کندہ را بر خدا عزوجل و بر رسول او و اہل بیت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از روسے ظن کہ خلیفت محکات قرآن و حکمت سنت رسول و
 اعدایت اہل بیت رسول است مگر خواہی بسبب تناقض در حکم و حیرت و خجالت در مشکلات چنانچہ
 خلقاے ضلالت در جواب سوالہا عاجز و مضطرب مے شدہ اند اگرچہ با وجود این پیدا شدہ اند کہ
 عزیز است و لد العزہ و لد رسولہ و لد یومین و لدن لنا نقین لا یعلون

باب دوازدهم اصل باب الشریعہ

شریعہ الشریعہ مع شریعت انجور با و برادرانجا احکام الہی است خواہ مشترک میان جمیع انبیاء مثل
 توحید و خواہ مختص بعض مثل وضو و یغنیے اینباب بیان احکام الہی است کہ با نبی و جی شدہ در اینباب و رو
 حدیث است اول اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال انہ اللہ شاک و تعالی اعطے
 محمد صلی اللہ علیہ و آلہ شرا نعم نوح و ابراہیم و موسی و عیسی علیہم السلام التوحید و الاغلاہ
 و خلعت الانلاہ و الفطرۃ النبیغۃ السامیۃ و الاشیاعۃ اہل فیما الطیبات و حر فیما البغایۃ و وضع عنہم
 حر و حر و الاغلاہ الی الی کانت علیہم ثم افترض علیہ ذیہ الصلیۃ و الزکوۃ و البصیام و الحج و الامر
 بالمعروف و النہی عن المنکر و الحلال و الحرام و الی الی و الشرائع و الفرائض و المجاہدہ و فی سبیل اللہ
 مشرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدستہی کہ اللہ تبارک و تعالی و او محمد صلی اللہ علیہ
 و آلہ با احکامی کہ مشترک است میان سائر اولو الزمر کہ نوح و ابراہیم و موسی و عیسی علیہم السلام باشند و او
 یکجا ہستند اللہ تعالی در صفات ربوبیت را و خالص کردن عبادت را و کندہان تبارک را کہ مثل اللہ تعالی
 خود را حاکم در دین پیشتر اند مثل اللہ تعالی و ملت اسلام کہ ابتدا سے احداث کردہ مردم را بر آن و
 منسوب است بہ کلفت خالص چنانچہ بیان شد در باب ششم و آسان است نیست در آن ریاضت نشی
 مثل ترک کسب معاش و ترک حیوانی و لذت و شل گنہار گیر بی و لذت خود را بریدن و زنجیر بر گردن
 خود نہادن و مانند اینہا از آثار الہی کہ ترسیان برعت کردند و در شریعت عیسے نبود و نیست در آن

صاحبان بدینسانند گفت بری اینک نوح بر خیمه شد بکتاب و راهی و روش آدم بود در اینکه در حکم آدم و شیخ
بر غیر ترک نبود در اسلام او بود و هرگاه بعد از نوح عمل کرد بکتاب نوح و راه روش او تا او را بایم علیه السلام
صفت را و بسبب جد ترک کرد کتاب نوح را و بسبب انکار آن کتاب در وقت آن پس برتری که آمد
بعد از ابراهیم عمل کرد بر او ابراهیم و روش او و بصفت تا او در موسی توریت و روش خود و بسبب
غریبه ترک کرد صفت را پس برتری که آمد بعد از موسی عمل کرد بتوریت و بر او موسی و روش او و آثار
عیسی انجیل را و بعینه ترک کرد راه موسی و روش او را پس برتری که آمد بعد از عیسی عمل کرد بر او
او و روش او تا آمد محمد مصطفی بنان روش که آورد قرآن و او خود را و روش خود را پس حلال محمد حلال
است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت پس پنج عت صاحبان جنانند از جمله سون
حاصل جواب اینست که آدم علیه السلام و عید بعد از جنم برای است خود دنیا و ده بود مگر بر شرک
پس باقی احکام او از قبیل کلمات حکمت بود در جد و سخت گیری در آنا خود اصلاً بخلایق رسول دیگر
که اگر چه در او اهل نبوت مانند آدم بودند اما در آخر صاحب جد شدند با درون و عید بعد از جنم براس
همی از است ایشان که ترک فراتس یا ارتکاب مناصی کبار بقنوان امر را کنند هر چند که شرک
نشده باشند پس ایشان صاحب جد و سخت گیری شده و در آخر و تفصیل بیان این مے آید
در حدیث اول باب هفتم

باب سیزدهم اصل باب دعائیکه اسلام

تشریح این باب بیان ستونهای اسلام است و این باب پانزده حدیث است اول اصل عن ابی
جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام فی خمس علی الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية و لم یجد بشیء مما
نودی بالولاية تشریح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بنانده شد ملت اسلام بر پنج چیز
بر نماز و زکوة و روزه و حج و قبول وصایت او و میا و مبالغه کرده نشد با تمام چیزه چنانچه مبالغه شد با تمام
قبول امامت و می مثل آنچه روز غدیر رخ شد چنانچه مے آید در حدیث ششم این باب و مثل آیات بحکمت
که در آیتها میج کرار از املاط و خود براسنے و پیر و سنے ظن هست محقق گماند که بناد و ادای حسن از
جود فروع و ایتهاست دوم اصل قلت انی عبد الله علیه السلام و اتقوا علی حد و الایمان فتان
شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و الاقرار بما جاءه من عند الله و صلوات الحسن و اداء الزکوة
و صوم شهر رمضان و حج البیت و ولاية و لم یجد احد من الاولاد و الاولاد و الاولاد و الاولاد
تشریح گتم امام جعفر صادق علیه السلام مطلع کن مرا بر اطراف دار کان ایمان پس گفت که او مے
اینکه مستحق عبادت نیست مگر امد و اینکه محمد رسول امد است و اقرار بیکسانی که آمد از نزد امد تعالی
و گفته اند پنج نماز و دادن زکوة و روزه و ماه رمضان و حج کعبه و دوستانه شیعیه امامیه ما و دشمنی دشمن

بنشیند و بشوئد تا بان برای او و رسول آفت در حجه الوداع در روز عرفه و در روز شاعر ایگفت که فضیلت و قوت
 من دور و زبیه آید در کتاب الحجه و باب فصل الحج و العمرة و ثوابها انتم چیست ایگه بعد از آن است گفت
 روز و محضه نماز سوال آخر لغو نمیدانید و لیکن براسه تمهید سوال آمده واقع شده اصل
 قلت و ما بال مسلم سار و خرد لك اجمع قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله العموم جنبه من الناس قال ثم
 قال ان افعل الاشياء ما ذاك انت فانك لو كان منه توبة و موت ان يرجع اليه فيؤديه بعينه ان الله
 لا يتركك في الجحيم و لا يتركك في النار و لا يتركك في النار و لا يتركك في النار و لا يتركك في النار و لا يتركك في النار
 في اوت مكانه اياما و عودا و جزيت ذلك الذنب بعد توبه و لا تضاء عليك و ليس من ثواب
 لان بعدة شيء غير يك مكانه غيرك شك من درن النار تعلق است بجنبه باقبار ايگه و جزيت سخته
 بتبدي است و او در و جزيت براسه تقسيم است و اشارت است بعض اقسام ترك صوم در ماه رمضان
 كه تقاضا در مثل ايگه ترك صوم براسه مرضي باشد و متصل شود مرض تا ماه رمضان آيگه پس مرد
 بالذنب خيزر است كه بصورت گناه باشد اگر چه گناه نباشد و نظير نيست سر بوشايدن در احوال صوم
 ضرر دهنده چون بسبب ضرورت است و باعث و جوب كفاره است ماننا گناه است اگر چه گناه
 نيست حقيقه نيست يعني لغتم و چيست حال روز و كه گرد آيد آخر انما بعد و فضيالت گفت كه گفت رسول
 الله صلى الله عليه و آله و زه سر بر است و در كننده از فقر انش جهنم اشارت است بانيكه حاجت سير در
 وقت كمال خوف و در بار شدن دشمن و توجه سهام و رطاب باشد و عبادات سابقه اگر صحيح باشد بخير
 كه اگر با نارسد زاده و گفت بعد از آن امام گفت بدرسته كه فاضل تر خير يا انست كه چون از توفيق شود
 نباشد از آن باز رفتي غير ايگه برگردی بسوے آن پس بجا آوری از آن خودش نه لغو میده بدرسته كه
 نماز و زكوة و حج و قبول امامت امام نفع نهي رساند خير بجاے آنها كه خوش بجا آوردن آنها
 باشد بدرسته كه روزه چون فوت شود از توبه برض يا تقصير نه كني در شرط و اركان آن كه باعث
 بطلان آن شود يا سفر نه كني در زمان آن در بعض اقسام آن بجا می آوری عوض آنرا در چند روز و غرض
 روزه با سه مقرر آن و در بعض اقسام آن كفاره ميدي از گناه ظاهري و تبرعدي كه مقرر است و فضيالت
 بزرگه خيريكه ضرورت بر طرف شده باشد و نيست از بعد آن چهار واجب خيريكه با وجود بر طرف شدن
 ضرورت كفایت كنند ترا بجا می آید غير آن در قسمي از اقسام آن محقق نماز كين منافات ندارد با عدم وجوب
 بعض آن چهار بر بعضی از مكلفين در بعض احوال بے ضرورت مثل نماز كن حالش پس منافات نيست
 بيان اين حديث و حديث دو از زمين باب اصل قال ثم قال فاداء الامور و مناه و مفتاحه و باب
 الاشياء و در مني الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته ان الله عز وجل يقول من اطاع الرسول فقد
 اطاع الله و من عصى الله فمعذرة حفظ اماماد و ادخلوا في صفة صامه ان الله و قد خلق

بجیم ماله وچر جیمه وهره و لم یعرف ولا یله و لم یستخیر الیه و لیکن جیمه اعماله بلیک لته ماکان له
 علی الله حتی ثوابه و لا کان ملأ فی ایمان ثم قال اولئک المحسن منهم یدخله الله الجنة ینفصل
 بحسبه شکی و راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام گفت بالای کار اسلام و بلند تر جای آن و لیکن
 در چیزهای که مقصود عبادان است و رضای مدبر کل عالم عزان بر او نیست برای امام بعد از افسران
 با است او بر کسی که الله عزوجل میگوید در سوره نسا هر که قرا بخواند این رسول را بقبول و مایست
 و می نویسد تحقیق فرما بر دلی که دره الله تعالی را بدی که در دین شود پس نفرستادیم قرا را ایشان
 با بیان خاص تا هم فطالت اهل فطالت خوری با معنی که انتقام از ایشان خواهم لیست آگاه باش اگر یک
 مردی بر خیزد و دشمنای خود و روزه و دزد و در دای خود و تصدق کند جمیع مال خود و حج کند و جمیع
 عمر خود و نشاند اولی تصرف بودن کسی را که الله تعالی او را اولی تصرف کرده تا عمل بمقتضای اولی
 تصرف بودن او کند و باشد جمیع عملهای او بر اینهای آن اولی تصرف بسوی آن نخواهد بود و او را بر الله
 حتی در ثواب او نخواهد بود و ازل بیان بعد از آن امام گفت آن عارفان ولایت نیکو کاران جمله ایشان را
 داخل میکنند الله تعالی در شیت پر دانی رحمت خود اشارت است بقول الله تعالی در سوره اعراف آن
 رحمة الله قریب من المستسین و در سوره و التاج و تجزئ الذین احسنوا الحسنی الذین یستنبون بکابر الاثم
 و القواش الاثم ان ربک واسع النفرة و بیان میشود در حدیث بقرآن باب بعد و در از دهم ششم
 اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی بدعائم الاسلام التي لا یصلح احد ان یتقصیر عن
 معرفتها فی منها التي من یصون معرفتها شیئها فله علیها دنیا و لم یقبل منه علیها من عرفها و عنی ما لم
 یدین و قبل منه علیها لم یضیق به ما هو نیه لجهل شیئ من الایم و جمله یقال شهادة ان لا اله الا الله
 و لا یان بان یحمد الله جل الله علیه فالد لا اقوا و یا جاء به من عند الله و حق فی الاموال
 الزکوة و لا یتاخی امر الله عزوجل بجهاد لایة ال محمد علیهم السلام شکی حرم لم یفرق بقیه
 ما فی معلوم باب ضرب است باور بر برای تعدیه است من در ما معنی یعنی است و داخل لم یضیق است
 جمله یعنی یعنی معلوم باب علم فی سراج لای است یعنی لایم جعفر صادق علیه السلام را بنیسه و
 البتونا علیه السلام آن بتونا است که گفتا ش نذر دینی یک را تو نامی از شناخت چیزی از آنما آن ستونا
 که هر گویا می کند از شناخت چیزی از آنما فاسد میشود و را دین اسلام و مقبول نمیشود و از او عمل او
 و هر که شهادت را بطل کند یا نابود میشود براسه او دین اسلام او و مقبول نمی شود از او عمل
 او و تک نیستند او را بعضی آنچه او در آن است از اعمال بیست و شش چیزی از مسائل متعلقه بانی
 که دانسته آن چیز را پس گفت گویا اینکه سعی مجادتی نیست مگر الله تعالی و گردیدن بایک محمد رسول الله
 است علیه و آله و اعتراف با حق و در ده آنرا از دین الله تعالی که مانع باشد حتی در مال که زکوة است

و اقامت ای که امر خود را در منزل بآنکه اقامت آل محمد علیهم السلام باشد اصل قال فقلت
 له هل فی الولاية شیء دون شیء فصل بیروت لمن اخذ به قال نعم قال الله عز وجل یا ایها الذین
 آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مات و
 لم یرت اماما مات میتة جاهلیة و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و کان علیا و قال الاخر
 قال موفیتم قال الحسین و قال الاخرین یزید بن معاویه و حسین بن علی و الاثنی عشر و شیخ
 یرون بمعنی کدام است و مردی و دوشی چیز است که بر آن قطعی باشد و بسیار من خود را باطلان میجوئد
 فصل بعد از آنکه عطف بیان شی و ذون شی است و منبر در متصل و از اسم فاعل شده بر آنست
 بیان بمعنی بغایت فاعل بیان حق و باطل یفرق بعینه قبول صفت موفیتم فصل است از بعد بعینه
 محام و غیر مستتر راجع بمن است غیر نه راجع بفصل است الاخرین و منبر و اقامت و کس غای
 با لفظ کرا بان است مرتبه و بلوغ فاعل دیگران و بر هر تقدیر مراد جمعی اند که مؤیدان امام دانستند فی الجملة
 خواه در آخر زمان علی علیه السلام مثل اهل شام و خواه بعد از وفات علی علیه السلام مثل جمیع مخالفان
 شیعه و همان جمعی را فی الجملة امام دانستند خواه در آخر زمان حسین علیه السلام و خواه بعد از وفات
 حسین علیه السلام و سکوت از ذکر خلفائے ثلاثه برای آنست که الباطل لازم تسلیم الباطل را در جمیع
 و من بعد برای تقیید دانند آن چندا آنکه نام نبردی بشیر و او در حسین علیه السلام و حسین بن علی و حسین بن علی
 و این صفت است از غیر چندای بعد وفات است بقدری و اشارت است باینکه مخالفان شیعه در آن
 حیات علی اجماع نکردند بر امامت مؤیدان اجماع کردند بر امامت یزید در زمان حیات حسین و تعیین
 و در حسین بر آنست که حق در زمان معاویه و فاطمات یافت و یزید و یزید که حسین بن علی و یزید
 و این غیر باشد و لا سواد غیر چندای بعد وفات است بقدری و یزید و لا سواد حسین و لا سواد یزید
 و یزید و حسین و لا سواد و مؤید و علی و لا سواد یعنی راوی گفت پس گفتند او را آیا در زمان یزید و یزید
 اند آل محمد علیهم السلام چیست چیست که پیش چیز است دیگر که معارض آنست باشد بر آن چندا گذشته
 بیان حق و باطل باشد که معلوم واضح باشد بر آنست که مشک با آن کند و الباطل را امامت مخالفی
 مشهور گفت آری بیان این آنکه گفت الله عز وجل و در سورة انعام ای جمعی که بمن شدند در زمان یزید
 کینه رسول را و ما جان هر کاری را که از شما را شود یعنی جمعی که اولی اند از شما بشمار و گفت رسول الله صلی الله
 علیه و آله هر که نزد شما است امام خود را تا بر ما بر داری او کند و اگر غیر سر باشد و ساکت باشد در مشکلات
 و اگر میسر باشد مردن و درون مشرک بود و امام رسول الله صلی الله علیه و آله و بود و امام بعد از او علی و گفتند
 که بر آن که بود و امام معاویه بعد از علی و بود و امام حسن بعد از آن و گفتند که بر آن که بود
 یزید بن معاویه و علی و امام حسین بن علی و در حیات یزید و یزید بر هر چیز نیست چه با حسین

و نه حسین برابر چیز نیست چه جای نریز یا بنی که نه دوید بر بر میزدند و و پس حاصل بر جان انیسرت
که وجوب اطاعت صاحبان امر چنانچه مضمون آیت مذکوره و حدیث مذکوره است اجماع مجمع اهل اسلام
بلکه اجماع جمیع عقلاست پس اگر سلسله امامت بروشی باشد که مخالفان قرار داده اند لازم می آید که انویشتند
قلائق با طاعت نریز شک و حال آنکه بنابر آیات حکمت بسیار که معنی از حکم ظن در آنست حرام میشود
حکم هر یک از اجزای سلسله امامت مخالفان چه جاسی برید و چه جاسی وجوب اطاعت دیگران آن اگر
احصل قال ثم قلت ان اريدك فقال له حكم الامور ثم جعلت ذلك قال ثم كان علي بن الحسين
ثم كان محمد بن عبد الله بن جعفر و كانت الشيعة قبل ان يكون ابو جعفر و هم لا يعرفون مناسك حج و حلاله
و حرامه حتى كان ابو جعفر عليه السلام فقهرهم و بين لهم مناسك حج و حلاله و حرامه حتى
صار الناس يحتاجون اليهم من بعد ما كانوا يحتاجون الى الناس و هكذا يكون الامر و كذلك يكون
لا بد لكم من مات و لا يعرف امامية من مات ميتة جاهلية و هو ما يكون الي ما مات عليه لم يمت
بمسك هذا و اولى بيده التي خلقه و انقضت عنك الدنيا تقول لقد كنت معني اوجه
تدبر كان و ثم كان از افعال ناقصه است و اسم آن غیر مستتر راجع باو ام است و نظائر آن نیز از افعال
ناقصه است مگر سه جا اول كانت چه او افعال تامه است و مشتق است از كون بجای وجود یا یعنی ظهور دوم
و سوم يكون ابو جعفر چه آثار افعال تامه است و مشتق است از كون بجای ظهور است
چه شروع ابو جعفر علیه السلام در تعلیم شیعه متصل بوفات علی بن الحسین بوده بلکه بعد از هفت سال
از وفات او بوده بنابر روایتی که در کتاب اختیار کتاب کشی نقل کرده در ترجمه قاسم بن مویث
افضل التوفيل است و ثبت الاست و محذوف است بما تكون و ما مصدریه است و تكون بصيغة
از افعال تامه است و نسبت حاجت بمصدر راجع است و مقصود بسبب حاجت بتفائل مصدر است
یا اعتبار بعین اوقات وجود الی متعلق است باجورح یا موصوله است و عبارات التمهيد ليق امام است
امام هدی است از طرف است و جراح بهی و اولى بيده الی حلقه كلام را و نسبت که در بیان برای کلام
امام علیه السلام آمده یعنی را و است گفت بعد از آن امام علیه السلام ساکت شد بعد از آن گفت یا زانو
سمن را بر است گوین گفت حکم امور که در آن وقت در مجلس حاضر بود آری قربانت شوم امام گفت
بعد از آن شد امام علی بن الحسین ابتدا از آن شد امام محمد بن علی که ابو جعفر است و ابو جعفر پیش از آنکه
ظاهر شود ابو جعفر علیه السلام و ایشان بنی شش اقلند افعال حج خود را و طلال خود را در اهرام خود را تا قافله
ابو جعفر علیه السلام پس کشور بر اسامی ایشان در علم را و بیان کرد برای ایشان افعال حج ایشان را و طلال
ایشان را و اهرام ایشان را تا آنکه گردیدند مخالفان باینجا که محتاج میشدند بسوئی در زمان خینه و در در
خواندن بعد از آنکه شیعه بودند که محتاج میشدند بسوئی در زمان مخالفان و در و در سبب خواندن

گفت گفتیم امام محمد باقر را ای پسر رسول الله آیا می شناسی دوستی مرا بر اے شما و برید و شدن من از دیگران
 بسوی شما و امام دانستن من شما را گفت پس امام گفت آری من گفتم پس بدو رسته که من میسر
 ترا مسکله که جواب دمی مرا در آن مسکله چه بدو رسته که من کو چشم کشم که دوام و وسعت ندارم زیارت شما را در هر مرتبه
 که خواهم گشت بدو حاجت خود را بیاغبی که بگو آنرا گفتم خبر کن مرا این خود که عبادت بقصد ثواب می کنی الله
 عز و جل را بآن و ثواب اینست تو عبادت بقصد ثواب کنم الله عز و جل را بآن امام گفت اگر کوتاه کردی
 سوال را پس تحقیق بزرگ کردی آنچه را که سوال کردی بخیر است که هر آینه میسریم ترا دین خود را و دین پدران خود را
 که عبادت بقصد ثواب میکنم الله عز و جل را بآن آن گواهی اینست که مستحق عبادت نیست مگر الله تعالی و
 بیکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و او را قرار است آنچه آمده از نزد الله تعالی و دوستی است برای دوست
 ما و برادر شدن است از دشمن و ما قبول بباطن دل است برای حکم او انتظار قائم است بصبر بر آزار و
 سکوت در مشکلات و عبادت و برپا است از محرمات یا از دھم اصل عربی این ابی حمزه
 عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام فقال جلت لک الخیر فی اللہ الذی افترض الله عز و جل
 علی العباد ما لا یسبهم حرجا ولا یصل منهم عایرة ما هو فقال اعد علی فاعاد علیه فقال تعاد لک لا اله الا الله
 و الذی جعل الله رسول الله صلی الله علیه و آله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و حج و لیت من استطاع الیہ
 سبیلا و صوم شهر رمضان ثم سکت فقلنا ثم قال و الولاية موتان ثم قال هات الذی افترض الله عز و جل علی
 العباد لا یسأل الرب العباد یوم القيمة فیقول الله زدنی علی ما افترضت علیک و لکن من زاد الله ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله من سناحت اجمیلة ینفی الناس الاخذ بها اکثر ما درایه یسبهم حرجت بیان
 الدین است و میت و انبوه که مبتدا باشد و ما و خبر باشد امر باعاده سوال برای اینست که نشنیده بسبب آن
 مثل فکر می یستی آواز قبول مرفوع است و فای برای بیان منفی در ایسال است یعنی روایت است
 از علی ابن ابی حمزه از ابی بصیر گفت شنیدم از ابی بصیر و حالی که میسرید امام جعفر صادق علیه السلام را باین روش
 که گفت او را قربانت شوم خبره مرا از اینی که واجب و لازم کرده الله عز و جل بر بندگان آنچه گنجایش ندارد بندگان
 ترا شنیدن آن و مقبول نمی شود از ایشان غیر آن چیست آن پس گفت اعاد کن بر من این سوال را پس اعاده
 کرد و او پس گفت گواهی اینست که مستحق عبادت نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و
 آله و بسایر داشتن نماز فریضه و دادن زکوة واجب و حج کعبه بر مسکند و سخت داشته باشد بسوی آن
 دسی را و روزه ماه رمضان بعد از آن ساکت شد و آنرا بعد از آن گفت و او را بامست دمی بعد از آن گفت
 یا اینکه شمر دم آنچه است که واجب و لازم کرده الله عز و جل بر بندگان سوال نمی کند صاحب کل اختیار بندگان را
 در روز قیامت که گوید چرا از یاد کردی عبادت مرا اینچه لازم کردم بر تو و لیکن هر که زیاد کند عبادت را بر واجب
 زیاد می کند ثواب او را الله تعالی بیان این آنکه بدو رستی که رسول الله صلی الله علیه و آله سنت کرده

سنت ہی خوب و زیبا شر او است مردم را عمل کردن باهاش نماز شب و سایر مستحبات و از دھم
 اصل سمیت ابر عبد الله عليه السلام يقول ان الله عز وجل في حق علي خلقا خمس فرخص
 في اربع منهن فرخص في واحد لا تشي من شئنه از امام جعفر صادق عليه السلام کہ میگفت بدرستی کہ اندر خود بل
 واجب از من ساخته پنج نوع عبادت را نماز و زکوة و حج و زور و ولایت پس نخست وادنے است
 بزرگ پیار با خدا و اینکه بنده تراست محبت و که در وقتی خالی باشد از آنها یا با اعتبار اینکه زن حائض و اسکے و
 بنایت پیروزی و سیر دنیا و اعتبار اینکه آنها داخل فریغ دین است و ترک آنها بغیر اصرار موجب کفر نمے شود
 چنانچہ فی آخر در باب الامر علی الذنب لا باب اہم و رخصت نماز و اصلاح ترک ولایت با اعتبار این کہ این باریست
 در محبت مال کہ یکم خالی از آن باشد و انقیاد این امر را اصول دین است بدلیل اینکه از قبیل تصدیق و است
 پس ترک آن ترک تصدیق بجعفر ماجارہ الرسول است بجزایات ترک نماز و زور و مانند آنها کہ از افعال جوارح
 ظاهر و اگر بپایان لم شہ شود و نہ بعنوان استحلال سمیئے اصرار میآید ہم اصل داخل درین
 حملے جعفر علیہ السلام و معہ صحیفۃ فقال لہ ابو جعفر علیہ السلام ہذا صحیفۃ محمد ص
 عن اہل الدین الذی قبل فیہ العمل فقال رحمک الله هذا الذی اريد فقال ابو جعفر علیہ السلام شہادت ان
 لا اله الا الله و محمدنا خيرک لہ وان محمد عبد الله و رسولہ وقتو باجاء من عند الله و الوکایة لہ
 اهل البيت و الذی اؤثر من عندنا و المسلم لا یؤثر و الودع و التواضع و انتظار قائمنا فان لنا حولنا اذا
 شاء الله جاحریا متبرجدا داخل شد مردی بر امام محمد باقر علیہ السلام و باو مکتوبے بود و پس گفت اورا
 امام علیہ السلام این مکتوبے است کہ بخاتم فرستاده ہما پر سید از دینی کہ مقبول میشود در آن عمل جہاں
 پس آن مرد گفت کہ دست کند و ترا سر تعالی نیست آنچہ ارادہ داریم با نیغی کہ بخاتم مرا برے این کار فرستاده
 پس گفت امام علیہ السلام آن دین گواہی رست کہ مستحق عبادت نیست مگر خدا تعالی بنیامانی شہر کیے
 نباشد اورا و اینکه محمد بنده او و رسول دوست و اینکه اقرار کنی بانچہ آما از نزد خدا تعالی در فراموش و مانند
 آنها و تصدیق امانست با اہل بیت است و بیزار شدن از دشمن اگر ائمہ فضائل تابعان ایشان باشند
 و گردن نہادن بر اسے حکم و او بقتاب از مراد و فرستے نزد اہل حق و انتظار قائم آل محمد بصبر بر
 آزار و سکوت در مشکلات چہ ہر سستہ کہ مارا و ملتے است کہ چون خواہد خدا تعالی سنے آورد آخر
 چہ وارد ہم اصل عن عمرو بن حرث قال دخلت علی ابي عبد الله عليه السلام و هو فی منزل اخيه
 عبد الله بن محمد فقلت جعلت فداک ما حالک الی هذا المنزل فقال طلب الثروة فقلت فداک
 الا اقص علیک دینی فقال بے قلت دین الله بشہادة ان لا اله الا الله و محمدنا خيرک لہ وان محمد
 عبد الله و رسولہ ان الساعة آتیة لا ریب فیہا و ان الله یبعث من فی القبور و اقام الصلوة و ایتار
 الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت و الولاية لعلی امیر المؤمنین علیہ السلام بعد رسول الله

صلی اللہ علیہ والہ والوایت الحسن والحسین والوایت محمدان علیہ السلام من بعدہ لا صلوات اللہ
 علیکم احمدا واکلم ائمتی علیہ اخی وعلیہ اموت وادین اللہ بہ من سرور وایت است از عمر بن خطاب
 گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیہ السلام داود و منزل برادرش عبدالعزیز محمد بود پس گفتم قربانت شوم چه باعث
 انتقال تو بسوے این منزل شد پس گفت طلب مقامے منزل و آب و جو پس گفتم قربانت شوم
 آیا تفصیل بخوانم بر تو دین خود را پس گفت بلے گفتم پرستش بقصد جزاے کم اللہ تعالیٰ را بگو اسے
 ایک نیست شتی عبادت گم اللہ تعالیٰ بہ تمامائے او کہ شریکے نباشد اور او ایک محمد بنده او در سبیل او
 است و اینکه قیامت می آید شک نیست در آن و اینکه اللہ تعالیٰ بر بنی انگیزم کہ را کہ در گور است و بیای دشمن
 نماز و دادن زکوٰۃ و روزہ ماہ رمضان و حج کعبہ و قبول امامت برای علی کہ امیر المؤمنین است بعد از رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بیضاصل و قبول امامت بر اسے حسن و حسین و قبول امامت بر اسے علی ابن الحسین
 و قبول امامت بر اسے محمد بن علی و بر اسے تو بعد از او صلوات اللہ علیکم اجمعین و اینکه شما اہلبیت رسول
 تا قیامت قیامت امان من اید با من معنی کہ مے دانم کہ امامت از شما کیے بعد از کیے بیرون نخواہم
 رفت بر آن دین کہ تفصیل کردم زندگی مے کنم و بر آن مے میرم و پرستش برای جزا میکنم اللہ تعالیٰ را
 یا آن اصل فقال یا عمر و ہذا اللہ دین اللہ و دین ابائی الذی ادین اللہ بہ فی السر و العلانیۃ
 فائق اللہ و کف لسانک لا من حذر ولا قتل انی ہدیت نفسی بل اللہ ہذا کفادستک ما النعم
 اللہ عزوجل بعیدک ولا تکن من اذا اقبل طعن فی عینیہ واذا ادر طعن فی قفایہ ولا تحمل النار
 علی کاهلک فانک اوشک ان حملت الناس علی کاهلک ان یصلد عواشع کاهلک شکر
 الکامل بکسر الباء ان دو شانہ الشعب بالفتح شین بالنقطه وقع عین منقطه و بای کی نقطه فراخی میان دو شانہ
 یعنی پس گفت الی عمر و اینکه گفتم بخدا قسم کہ دین پسندیدہ اللہ تعالیٰ است و دین پدران من است
 کہ پرستش بقصد جزا میکنم اللہ تعالیٰ را بآن در جهان و آشکارا پس بر سر کن از عذاب الہی در ترک عمل
 بمقتضای این دین و نگاہ از زبان خود را اگر از پیوستہ کہ معلوم تو باشد خوشبے آن و با خود مگو کہ بد رستے کہ من
 را ہمنائے کردم خود را چنانچہ مذہب قدریہ است کہ مے گویند بندگان قادر و الاستقلال اند بر طاعت و عصیان
 و فعل ایشان و تحت تو نشین و خدایان و قضا و قدر اسے نیست بلکہ اللہ تعالیٰ بتوفیق خود را ہمنائی
 کردہ ترا پس بجا آدر شکر انچہ را کہ سنت کردہ اللہ عزوجل بآن ہر تو و مباش از کسے کہ از بد خوئے
 و تندرانی و ہرزہ گوئے چون و داور و طعن کردہ شود و رغابتا بد او و بار مکن از افرط و ملائمت مرد و را
 بردوش خود چه بد رستے کہ تو اگر با کئی مردم را بردوش خود زود مے شود کہ شگافہ فراسنے دوش ترا
 باین معنی کہ بیج جاسے دوش ترا سلامت نگذارند مثل کسے کہ سبے تامل خصام مردم سے غم
 و بالکلیہ از اید ہر سے رود و قرضدار مے شود و آزار مے کشد باین نزد ہماصل

حالیہ شریعت اصولی

عن ابی جعفر علیه السلام قال الا اخبرك بالاسلام اصله و فرعه و ذرعه و سنامه الجهاد قال
استخبرتك يا ابا ذر نعم جعلت فداك قال الصوم جنة و الصدقة تذهب بالخبث
و جهام الرجل في جوف الليل يذكو الله ثم قرأ في جنوبي عن الصادق عليه السلام روايت است از امام
نموده بقرينه السلام گفت آيا خبر نكتم ترا باسلام اصل آن و فرع آن و بلندی موضع بلند آن را و می گفت
انتم بقرينه قرابت شوم اما اصل آن پس تراست و فرع نكوة است و بلندى موضع بلند آن جهاد
است بعد از آن گفت اگر خواهی نكتم ترا برادر باي دیگر نكتم آرسى قرابت شوم گفت روز و
سپرسى است که از فقر آتش جنم دورى کند و قد يقى فله من بر خطار و بر خاستن مرد در میان شب
بیاد او مى آورد و الله تعالى بعد از آن خواند از سوره الم سجده و بیان فضیلت جمعیکه اگر بیاد ایشان آورد
شود و آیات الهی کمال فراز برداری میکنند و ریسى کند بپلو باي ایشان از بستر او و شبها
باب چهارم اصل باب ان الاسلام یحقن به الدماء و ان الثواب علی الايمان
شرح این باب بیان نیست که گردیدن بر بوبیت رب العالمین و رسالت بظاہر و باطن قبول
نزد نكوة و حج و روزه و عقیقه مى شود بآن خون آرسى در دنیا و انیکه ثواب آخرت برگردیدن بظاہر
و باطن دل است بقبول و حب امام مقرر فی الطاعة در هر زمان و ترک پیروى منکر مراد اینست که جمیع
نماز و روزه و سایر عبادات غیر شیعیه امامیه باطل است پس غلو و در جنم منافات ندارد با قول الله تعالی
در سوره زلزله فمن عمل مثقال ذرة خیر اریه و درین باب شش حدیث است اول
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الاسلام یحقن به الدماء و یؤدی به الامانة
و یحقن به الفیض و الثواب علی الايمان شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که مى گفت
گردیدن بر بوبیت رب العالمین و رسالت بظاہر و باطن مى شود بآن خون صابش و عقیقه شیعیه
بآن حال صابش که اگر نزد کسی باشد و سپس دهر و ملال شمرده مى شود بآن قروح زنا سنى که
صاحب آئند و صاحب آخرت براس عبادت است یعنی برگردیدن بر بوبیت و رسالت بظاہر و باطن
دل پس دوم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال الايمان اقوار و عمل و الاسلام اقوار
بلا عمل شرح از اقرار آخرت پیغمبر و صاحب قرا گردن کسی را یعنی ترک آنرا کسی کردن و معنی
دوم مناسب تراست با عنوان این باب و عمل در الايمان اقرار مجاز است یعنی الايمان موجب اقرار و عمل
بهم عمل صحیح است و عمل آن نیز مجاز است یعنی موجب عمل یعنی روايت است از امام محمد باقر
امام جعفر صادق علیه السلام گفت گردیدن بر بوبیت و رسالت بظاہر و باطن دل باعث اقرار و عمل
است بائینى که مومنان ترک آزار صاحب ایمان میکنند و عملش صحیح است و گردیدن بظاہر و باطن
اقرار است بعمل صحیح بائینى که محبت عمل لازم اسلام نیست نه انیکه عدم محبت عمل لازم باشد یا مراد نیست

در این باب
در این باب

در این باب
در این باب

که اسلام بی ایمان اقرار بی محنت عمل است مخفی نماید که میتوان بود که مرد و باقر اعتراف باشد و عمل مجاز نباشد
 یا یعنی که ایمان مرکب است از اعتراف بر بوبیت و عمل صحیح و اسلام اعتراف است بجهل صحیح و اگر قطع نظر از
 عنوان این باب کنیم میتوان بود که مرد و این باشد که ایمان مرکب است از اعتراف بر بوبیت رب العالمین و عمل متقنا
 آن اعتراف یعنی طلب علم بسائل دین و ترک پیروی ظن و در حکام الهی و اسلام اعتراف است بجهل مقتضای آن
 سوم اصل سالت یا اجفای علیه السلام عن قول الله عز وجل قالت الاعراب انا مسلمنا و لمّا یصل الی الله عز وجل
 و لکن قولوا اسلامنا و لمّا یصل الی الله عز وجل و قال لا تری ان الایمان غیر الاسلام شد
 شمه آیت در سوره هجرات نیست و ان تطیعوا الله و رسول الله لیسلمکم من اعدائکم شیمان الله غفور رحیم و اگر
 غیر از برای کشید بعد از این اندر او رسول و او را طلب علم و اعمال خود و ترک پیروی ظن که مصداق آن
 پیروی امام مقرر شده است خواه رسول و خواه دین رسول ناقص نمی کند الله تعالی از علمای
 شایسته را مراد با عراب جمعی از بادیه نشینان عرب است که انظار تصدیق رسول کردند و طلب
 علم بسائل دین نیامدند و الله تعالی گفته در حق ایشان و رسول که توبه و آجودان لایعلموا احد و ما نزل الله
 علی رسول الا الایمان گردید بر بوبیت رب العالمین بظاهر و باطن دل و صاحب امر از بطلان اعمال و از
 عذاب آخرت بدون نظیر افاده البیض یعنی اینکه صاحب غده شد شتر و در اما و در لم تو مؤمنی دوم مراد
 است و الله یصل الایمان معنی اول مراد است و در ان الایمان معنی دوم مراد است الاسلام
 گردید بر بوبیت فی الجمله و صاحب سلامتی از قتل و مانند آن بودن در دنیا و مراد اینجا معنی دوم است و سیاق
 آیه ذکر اسلام بر خلاف مقتضای ظاهر ذکر ایمان است چه ظاهر سیاق نیست که گوید قل لم تؤمنوا و لکن اقلتم
 یا گوید قل لا تقولوا آمنا و لکن قولوا اسلامنا و شاید که گفته آیین باشد که سیاق ایمان ایشان بر سبیل حقیقت
 است و اسلام ایشان محض قبول نیست بجهت حقیقت با سینه که مترز زنده و نبایت نزدیک بکفر صریح اند
 بفتح عین و باقظه و سکون یا سه و دو نقطه و در این معنی سلب شغل شد و مثل غیر المخطوب و علم و لا
 الغالین و معنای است بالا سلام پس مراد نیست که ایمانی که در ضمن آمنا است فردی از افراد
 اسلام که در ضمن اسلام است نیست یا معنی که اول متعلق با غرت است و پس و دوم متعلق بر نبایست
 و پس کلمات ایمان و اسلام یعنی مشهور چه اول فردی از افراد دوم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق را
 از قول الله عز وجل در سوره هجرات گفتند من انشدینان عرب که طلب علم دین نمی آیند صاحب اس از بطلان
 اعمال و از عذاب آخرت شدیم بگو اسے محمد صاحب اسن نشند و لکن بگوئید صاحب سلامتی از شمشیر
 مومنان شدیم و حال آنکه هنوز داخل نشده گردید بر بوبیت بظاهر و باطن دل شما با سینه که بعضی ظاهر
 دل گردید و اید بر بوبیت پس امام گفت مرا ایتمی نمی در این آیه این که ایمان نیست اسلام یا معنی ایمان
 بود آمنا و در لم تو مؤمنی استمل شده و در معنی که از افراد متعلق فیه اسلام و اسلام نیست اشارت است

ساخته اصول کافی

دیگر از این معنی است که دلیل عدم ایمان ایشان عدم دخول ایمان در دل ایشان است و این مرجع است
 در اینکه ایمانی که دعوی کرده و ادعای کفری دخول آن در دل ایشان شد بیک معنی نیست چه نفی خبر سے
 بر کسی بر وجهی دلالت بر نفی آن بالکلیه آن کس نمیکند و همه آیت و دلالت بر این معنی کند که ایمانی که
 نفی شد و بنی صاحب اس از ابطال اعمال و از عذاب آخرت بودن است و اسلامی که منسوب بایشان
 شد بر بنی صاحب سلاستی از تشریع بودن است و این دو معنی مباین یکدیگر است چنانچه حاصل حال
 و جعل اباعبا، الله علیه السلام عن ابي اسلام و الا بیان ما للفرق بیده ما خلم یحیی بن عم القیافی الطریقی
 و قال الف من الرجل الرحیل فقال ابو عبد الله علیه السلام کانه قد انف منک رجل فقال نعم قال فالف
 و البیت فلیت فلهذا کلام الام و الا بیان ما للفرق بینهما فقال الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس
 شریعة ان الله لا یله وان محمداً رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و حجر البیت و صیام شهر
 رمضان فلهذا الاسلام و قال لا یمان معرفه هذا الامر فان اقر بما و لم یعرف هذا الامر کان مسلماً
 و کان ضالاً متشککاً سوال این مرد از فرق میان بنی اسلام و ایمان در لغت یا در عرف نیست بلکه سوال
 از فرق است میان مصداق اسلام یعنی صاحب سلاستی از تشریع بودن و مصداق ایمان یعنی صاحب
 اس از ابطال اعمال و عذاب آخرت بودن از آن خبر اسے بالقطعه بصیغه ماضی معلوم باب علم است
 من مدین الرجل و در مشک متعلق است باذن کاذب بر اسے ظن است و ضمیر خبر نشان است و قد برای
 تحقیق است و منافات با هم ندارد چه ظن و در بین مشکلم است و تحقیق در بین فحالی است فادرفان اقر
 برای تفریع است الضالی گم شده و گم کننده و مراد اینجا معنی دوم است یعنی پر سید مردی امام جعفر صادق
 علیه السلام را از سلاستی از قتل و اینی از ابطال اعمال و از عذاب آخرت که چیست فرق میان آن دو
 یعنی که مصداق هر کدام چیست پس جواب ندارد و اما مبادا که افشا سے این را نشود و مدینه بعد
 آن پر سید او را پس جواب ندارد و اول بعد از آن با هم خود و دزد در راه بر حاسے که نزدیک شده بود نسبت
 من مرد و علت پس گفت امام علیه السلام گو یا که تحقیق که قریب شد از تو و علت پس گفت آرسے امام
 نسبت پس ملاقات کن مرد و عازد پس ملاقات کرد و او را پس پر سید او را از اسلام و ایمان که چیست فرق
 میان مصداق آن دو پس گفت مصداق اسلام آن ظاهر سے است که بر آنکه مردم مخالف گو اهی
 هر ی زکوة و حج ظاهری کعبه و روزنه ظاهری سے ماه رمضان پس اینکه شمر دم مصداق اسلام است
 گفت مصداق ایمان شناخت این امارت امام مقرر فی الطاعة است خواه رسول و خواه و فی رسول
 مصداق این شناخت طلب علم با حکام و سر و سے ظن است با اینکه شمر دم پس اگر او را بنما که شمر دم کند
 شناخت این امارت را میشود و صاحب سلاستی از قتل و میشود گم کننده اعمال خود در روز قیامت باین
 معنی که مکمل او اسلام ثواب دین پیغمبر اهل عراب سے جعفر علیه السلام قال سمعنا یقول قال لا یله

صافی شیشہ، اصول کھانی

آنما قل لہ تو منہ وادلکی قولوا الاسلام انہم افہم آمنوا فقد کذب ومن دعم انہم لم یسلوا لہم کذب
 شکر و رایت است از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت تخذیم از او کہ سیقت از سورہ ہجرات کہ گفتند مہم
 نشیان عرب کہ تحصیل علم دین سے آئند و بیرونی فن اکتفا میکنند و عبادات خود صاحب امن از عذاب
 آخرت شدیم گو صاحب امن نشدند و لیکن گوئید صاحب سلاستے از شمشیر مومنان شدیم پس ہر کہ دعوی
 کند کہ اعراب و ایشان کہ پیروئے فن سے کنند در احکام الہی صاحب امن از ابطال اعمال
 و عذاب آخرت اند پس تحقیق تکذیب آید کردہ یاد روضہ گفتہ چہ امر محقق اسلامنا و لالت بر محفوظ بودن
 خون ایشان فی الجہان سیکند و ششم اصل سمعت اما عبد اللہ علیہ السلام یقول الاسلام یعق الدین
 و یدوی بہ الامانہ و یستقل بہ الفروع و التواب علی الایمان شمس

باب پانزدہم اصل باب ان الایمان یشترک الاسلام و الاسلام لا یشترک الایمان

ششم شرک کبیر شین و سکون را و الشرک کبیر و غیرہ تین مصدر باب علم و التشارک شرک کبیر یعنی ہون
 یعنی این باب بیان انست کہ ایمان شرک اسلام است و جمیع احکام و اجزای اسلام و اسلام شرک
 ایمان نیست و جمیع احکام و اجزای ایمان اگرچہ شرک است و بعض درین باب پنج حدیث است

اول اصل قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام اخبرنی عن الاسلام و الایمان اہما مختلفان فقال

ان الایمان یشترک الاسلام و الاسلام لا یشترک الایمان فقلت نصفہما فی فقال الاسلام شہادت

لا الہ الا اللہ و القصد فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ما حققت الدعاء و علیہ جرت المناکح و الموارث

و علی طاهر جماعۃ الناس و الایمان الہدی و ما یلت فی قلوبہ من صفۃ الاسلام و ما ظہر من

العمل و الایمان ارفع من الاسلام بذلہما جہان الایمان یشترک الاسلام فی المظاہر و الاسلام

لا یشترک الایمان فی الباطن و ان اجتمع فی القول و الصفۃ شکر نسبت بیان ایمان و اسلام

عکس نسبت میان خدا و ان و است چنانچہ سے آید و حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم کہ کفر فی شرک

سیاہ شد و بدتر از شرک است الاسلام شہادۃ تا آخر برای بیان اجزای اسلام است چہ گفت تا آخر برای

بیان احکام اسلام است الف لام الناس برای عمد خارجی است و الایمان الہدی تا آخر برای بیان اجزای

ایمان است من درین صفہ مبتدایہ است صفۃ الاسلام عبارت از اعتقاد بشہادۃ و حق است بظاہر

دل و ما ظہر عطف بر صفۃ است من درین العمل تعینیہ است با بیانہ است و الایمان ارفع من الاسلام

برتر براسے بیان احکام ایمان است و مراد بر جہ قبول عمل در آخرت است ان الایمان تا آخر استغیاث

بیانی مجموع سابق است یعنی گفتہ ام جعفر صادق علیہ السلام را خبر دہم از اسلام و ایمان کہ آیا غیر ہم اند

در اجزای احکام پس گفت در بیان مغایرت بدرستی کہ ایمان شرک است با اسلام و اجزای احکام

بایمینی کہ ہر چیز جز یا احکام اسلام است خبر یا حکم ایمان است و عکس نیست پس گفتہ پس بیان کن ان دورا

برای من پس گفت اسلام گر هیبت باینکه مستحق عبادتی نیست مگر امدد تعالی و اگر درین
 رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نماز و روزه و مانند آنها با اسلام محفوظ شد خودنا و بر اسلام ما
 نکاحا و میراثها و بر ظاهر اسلام جماعت این مردم است که غیر شیعیان اما سیه انداز اهل قبله و ایمان را و بر
 امام مقرر حق الکافتة و در بر زبان است خواهر رسول و خواهر نبی رسول و خیر است که فرزند
 و در کونا از ظاهر اسلام و از ظاهر عمل نماز و روزه و مانند آنها باین سخن که سرایت میکند از ظاهر اسلام
 بالاتر است از اسلام بیک مرتبه که ثواب آخرت است بیان اینها همه اینکه بدستی که ایمان را
 با اسلام و ظاهر و در شبها و درین و ظاهر عمل و ظاهر نفع دنیا و اسلام شریک نیست با ایمان و در این
 شبها و درین و باطن عمل و ثواب آخرت اگر چه جمع شدند ایمان و اسلام و در فتنه شما و درین و زبان و اند
 شما و درین و ظاهر عمل و در اصل عن ابی عبد الله ع قال الايمان يشترك الاسلام
 لا يشترك الايمان تفسر ح این ظاهر است از سابق مسو و اصل سمعت ابی
 علیه السلام يقول ان الايمان يشترك الاسلام ولا يشترك الاسلام ان الايمان ما و قوله
 و الاسلام ما علیه للناس و الموادع و حقن الدماء و الايمان يشترك الاسلام و الاسلام لا يشترك
 الايمان تفسر ح و در ثبات و در ثبات بیضیه اضی معلوم باب حسن و ضرب است بمعنی مستحکم و در ثبات
 و باقی ظاهر است از سابق چهار اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انهما افضل
 و الاسلام فان من قبلنا يقولون ان الاسلام افضل من الايمان فقال الايمان اسفهم من الاسلام
 قلت فاجدنی ذلك ما تقول فیهن احدث فی المسجد للزعماء متعدها قال قلت یقرب فضیلتها
 قللا صبت فیما تقول فیهن احدث فی الکعبة متعدها قلت یقرب قال اصبت الا ترى ان الکعبة
 افضل من المسجد فان الکعبة تشترك المسجد و المسجد لا يشترك الکعبة و كذلك الايمان يشترك
 الاسلام و الاسلام لا يشترك الايمان تفسر ح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که از این دو
 است ایمان یا اسلام چه بدستی که جمعی فرموده اند میگوید بدستی که اسلام فاضلتر است از ایمان پس
 گفت ایمان بالاتر است از اسلام گفتیم پس تعلیم کن مرا آنچه گفتی به بیان واضحی گفت چه میگوئی در کس
 نهجیستی کند در مسجد حرام و انسته را و گفت گفتیم زدو میشود زدوئی سخت گفت رسیدی بکجای پس چه میگوئی
 در کسی که نهجیست کند در کعبه و انسته گفتیم کشته میشود گفت رسیدی بکجای نهجیست این را که کعبه فاضلتر
 است از مسجد و این را که کعبه شریک است با مسجد در فضیلت که مسجد راست و مسجد شریک نیست
 با کعبه در فضیلت آن و چنان ایمان شریک است با اسلام و در فضیلت که اسلام راست و اسلام
 شریک نیست با ایمان و در فضیلت آن یحیی اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعت
 نقول الايمان استقر فی القلب و انفسه فی الله عز وجل و صدق الله تعالی بالعمل بالطاعة لله و

لا مرد الاسلام مظهر من قول او فعل وهو الذی علیہ جماعت الناس من الفرق کلها و یحقت
 الذل و علو و جبر الموت و جازا النکاح و اجتمعوا علی الصلوة و ذکر کون و الصوم و الحج و غیر
 ذلك من الکفر و اخصیفا الی الایمان و الاسلام لا یشکر الا ایمان و لا ایمان یشکر الا اسلام و هذا فی القول
 و العمل یجتمعان کما صارت الکعبة فی المسجد و المسجد یسجد فی الکعبة و كذلك الایمان یشکر الا اسلام و
 لا یشکر الا ایمان و قد قال الله عز وجل قالت الاعراب آئنا فیکم لکافرین و قد قالوا لکن قولوا لاسلمنا
 و لما یحل الایمان فی قلوبکم یقول الله عز وجل اصدق القول **شعر** لا یترجم من و سکون یقیم
 و ایمانی فی نقطہ کا عمدہ و مراد اینجا کا راست کہ اللہ تعالیٰ کردہ برائے تم تمیز حلال و حرام و برائے محفوظات
 بظنیل آن مخلوق شدہ مثل بار سال رسول بتعین ادلی الامر و سے کبر و حدیث نیم باب بست و ہم نیز من
 و من قول ابتداء ایہ است الف لام الناس برامی عمل خارجی است من درین الفرق بیانیا است الف لام الفرق
 برائے عمدہ فاعلم **سین** روایت است امام المحدث محمد باقر علیہ السلام را دے گفت شنیدم از او
 کہ میگفت ایمان اقرار است بشواہدین کہ تر اگر نیت باشد در باطن دل و رسانیدہ باشد دل را بسوی وحدانیت
 و ربوبیت اللہ عز وجل و راست کردہ باشد آن اقرار را عمل با طاعت برائے اللہ تعالیٰ تبرکہ خود را سائے
 در افعال و ترک عمدہ زیرا کہ آن الطاعت شیطان و موانع است و ایضا راست کردہ باشد آن اقرار کردن
 بر او ان برائے کا عمدہ اللہ تعالیٰ مثل را راست کردہ باشد دل و او را بکرم مصومین و اہل بیت صلوات
 اللہ علیہم و اسلام اقرار ہے است بشواہدین کہ در ظاهر دل بہر سدا گفتن شہادتین زبان یا کردن نماز و روزه و
 مانند آنها و اسلام است انچه بپانذ جماعت این مروتے کہ فی الف شیعہ امیہ اند کہ این طوائف اہل قبایلی
 باشند باسلام محفوظ شدہ و نماز و بران چارے ہند میراث و طائر شدہ کاح و جمع شدہ بر نماز و زکوۃ و روزه و حج پس
 بران رفتہ انچه مذکور شدہ مع ایشان از کفر یعنی انکار کہ توحید بظاہر و باطن دل و نسبت داده شدہ ایمان
 باین معنی کہ در تکلیفاتی کہ در تحت یا ایمان الذین آمنوا شدہ داخل شدہ مثل انیس کہ در تکلیف ملائکہ سجود
 داخل شدہ با وجود این کہ از جن بود چنانچہ برے آید در باب صد و ہفتاد و ہفتم و با سائے حدیث ظاہر
 است از شرح چہارم این باب اصل تحت فصل للمومن فصل علی المسلم فی شئ من
 الفضائل و الاحکام و الحد و دو غیر ذلک فقال کا ہما یجریان فی ذلک مجری واحد و لکن
 للمومن فضل علی المسلم فی اعمالہما و یتقدرا ان بہ الی اللہ عز وجل **شعر** گفتم پس آیا برائے
 مومن زیادتی است بر مسلم و چیزے از زیادتیاہی اہل اسلام برابر کفر و نیا مثل نفقہ قرائی ایشان از
 بیت المال و در قصاص و در حد و غیر انچه مذکور شدہ پس گفت نہ ان دو میر و خدا را انچه مذکور شدہ یک راہ و
 لیکن برائے مومن زیادتی است در انچه نزدیکی میجویند بآن بسوسے اللہ تعالیٰ باینکہ امامی کہ
 مومن تقرب باو میکنند و مستحب شرط امامت است و امامی کہ سلم تقرب باو میکنند باطل و مستحب شرط

منازلہ امور الایمان

مرکب از فضائل مسجد است نه عکس یعنی گفتیم خبر ده مرکز کس که داخل شود و در اسلام آیینست او داخل
در ایمان پس گفت نه ولیکن تحقیق نسبت داده شده بسوسه ایمان بیان این شد در شرح صدر حدیث
و زود باشد که نعم براسه توشیحی که فی بیان زیادتی ایمان در اسلام خبر ده مرکز اگر بنی مردی را در مسجد الحرام
آیینشادت سکنائی داد و اگر تحقیق داخل شد مسجد حرام را نعم آرسے گفت چون جائز است آن
شهادت گفت بد رسته که او نمیرسد بدخول کعبه مگر اگر داخل شده باشد مسجد حرام را پس گفت بخت رسیدی
و خوب گفتی بعد از آن گفت و عیان است ایمان که مانند کعبه است و اسلام که مانند مسجد حرام است

باب شانزدهم اصل باب آخر مناه و فیه الاسلام قبل الایمان

در شرح این باب بے دیگر است از تفسیر باب سابق و در آن آیینست که اسلام پیش از ایمان تحقق مییافت
درین باب و حدیث است اول اصل کتب مع عبد الملك بن اعین الله عن الایمان و الايمان هو
الاحقر بالاسمان و علقی القلب و عمل بالامرک و الايمان نصفه من بعض و هو حاسر و کذا لک الاسلام
حاسر و الکفر دار فقیه یكون العبد منه لما قبل ان یكون مؤمنا لا ینکون مؤمنا حتی یكون مسلم و لا یسلم
قبل الایمان تشریح عقد پنج عین بے نقطه و سکون قات و دل فی نقطه استوار استن دل خود بر خیر سے
یعنی تشریح با عبد الملك بن اعین بسوسه امام جعفر صادق علیه السلام میسیدیم او را از ایمان که
چیست آن پس نوشت بسوی من یا عبد الملك بن اعین که پرسیدی ترست کتا و ترا الله لک از ایمان و
ایمان آن از اربشادین است بزبان و گرد بنیست در دل و عملی است بچراغ خواه و جود می باشد مثل
نعل و اجابت و خواه عقی باشد مثل ترک معاصی و ایمان غیر نیست که بعض اجزای آن حاصل میشود
از بعض دیگر یا بنیست که اقرار و عمل حاصل سے شود و عقد پنج گفته در سوره بنی اسرائیل کل تعیل
اعلی شاکته و بیان شد در حدیث چهارم باب یازدهم و در اینجا اشارت است باینکه ایمان در حقیقت
عقد است و بس و تفسیر ایمان بجمع عقد و اقرار و عمل براسے توضیح منعه عقد است تا کسی خیال نکند
که کسی که ترک فراتس کند و مرتکب معاصی شود و عقد دار و چنانچه مذہب مرعیه است که خیال کرده اند
که عقد و تفسیر ایمان بجمع علم است و ایمان خانه ایست و چنان اسلام خانه ایست و کفر خانه ایست
پس گاه می باشد بنده مسلم پیش از آنکه مومن شود و هرگز کسی باشد مومن مگر آنکه باشد مسلم پس اسلام
پیش از ایمان است اصل و در بیان ایمان قادیانی البید کبریة من کیا تو المعاصی او صبر
من معاتر المعاصی القی فی الله عز و جل بحیالان حاسر حاسر الایمان ساقط اعنه اسم الایمان و ثباتا
علیه اسم الاسلام فان تلب و استغفر عا دلی حاسر الایمان و لا یخرج الی الکفر الا بالحد و لا استعجال
ان یقول لعل لهدا حرام و لم یعلم هذا حلال فان بدلت فسد هما یكون المعاصی من الاسلام و

اولایان داخلانی للکعبه و کان یختر لمن دخل الحرم قد دخل الکعبه و احدث فی الکعبه حلقاً فاخرج
عن الکعبه و عن الحرم فوضعت عنقه و عصاراً الی الناس فتنکحوا و احدثت کتایبنا هم نوبت خیری شدن است
و درودیکت کبیر و صغیر و انما نسبت یکدیگر است و هر دو قسم داخل کعبه است یعنی چیزی که اسد تعم
و قرآن بخواند و عذاب فرود آید بر آن یا بر سر بر آن یعنی واسطه منوبت ایمان است پس وقتی
که بغیر اسد بنده بر سر آید بر سر گمان آن یا بر سر کسی که از کعبه بیرون آید گمان آن را که بنده کرده اسد تعم
از اسد در قرآن شد بیرون از ایمان افتاد و از او ایان و باقی مانده بر او نام اسلام پس اگر رجوع کرد و طلب
منفرت کرد بر گشت بسوی خانه ایمان و بیرون نی بر او و از اسلام بسوی کفر نگذاشت حال بیرون
چیزی که حلال است در قرآن و حلال شدن آنچه نیت شده از آن در قرآن باین روش که گوید برای
حلال کردن این حرام است و بر اے حرام باین حلال است و اعتقاد کنند باین باین معنی که دل خود را
بآن بندد پس نزد آن انکار و استخفاف بے باشد بیرون از اسلام و ایمان و داخل کعبه نشاند کسی که
داخل شد حرم که با بعد از آن داخل شد کعبه را در نجاست کرد و کعبه نجاسته دانسته پس بیرون برده شد
از کعبه و از حرم پس زده شد گردنش و گردید بسوی آتش جنم **دوم** اصل عن سماعه بن مهران قال
سألت عن الایمان و الاسلام قلت لما فرق الایمان و الاسلام قال فاضرب لك مثلاً قال قلت ادرا د لك
قال مثل الایمان و الاسلام مثل الکعبه من الحرم فلو تكون فی الحرم و لا تكون فی الکعبه حتی تكون فی الحرم
و قد تكون مسلم و لا تكون مؤمن و ما تحب تكون مسلماً قال قلت ففیمن من الایمان شیء قال نعم قلت فیمن
الی ماذا قال الی الاسلام و الکفر و قال لوان سجد داخل الکعبه فاقبلت منه بوله فخرج من الکعبه
و لم یخرج من الحرم فیمثل ذلک و یطهر ثم لم یمنع ان یدخل الکعبه و لوان سجد داخل الکعبه قبال
فیها مسأله اخبر عن الکعبه و من الحرم و وضعت عنقه و تنکحوا و احدثت کتایبنا هم نوبت خیری شدن است از سماعه بن مهران
که از اسباب امام حنفی صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام است پرسیدم امام علیه السلام
را از ایمان و از اسلام گفتند اولاً یا فرستیم است بیان ایمان و اسلام گفت پس میفرماید بر اے تو مثل
آنها را دے گفت گفتند در آسان آن مثل را گفت مثل ایمان و اسلام مثل کعبه حرام است نسبت
بحرم که کثایبی می باشد و حرم و کعبه می باشد پس مسلم و نیت باشد مؤمن مخفی نماید که در اینجا از است باینکه
سماعه و اتقی خواهد شد و هرگز نمی باشد در حرم نمی باشد در کعبه روی گفت گفتند پس بیرون سیر و از ایمان چیزی
گفت آری گفت پس میگردد و از بسوی چیزی گفت بسوی اسلام یا کفر مخفی نماید که ظاهر این
الباطل قول چیست است که میگوید مؤمن مرتد نمی شود امام گفت اگر آنیکه مردی داخل کعبه شود
پس بنی اعتبار بیرون آید از او بول او بیرون برده میشود و از کعبه بیرون برده نمی شود و از حرم که پس
سیدید یا نه خود را یا کعبه پس کند خود را بعد از آن ممنوع نمی شود و از دخول کعبه و اگر آنیکه

مردی داخل شود و کعبه را پس بول کند و آن دانسته اند و سه نماز با حق بیرون برده میشود از کعبه و از حرم
وزر و میشود و گزینش مقصود و تمشیل آنچه بیرون مسجد از میان بسو کفر بول از روی غنا در کعبه است

باب هفدهم اصل باب

شرح این بابی است که مناسب در باب سابق است درین باب بیان استراط اقتباب از اصرار بر
کبریا یا بزرگ و لغیه است در بیان که شرط نجات از عتیم است و ایضا درین باب بیان شرف مؤمن کامل است
درین باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ناسا تکلون فی هذا القرون بین
علم ذلک ان الله تبارک و تعالی یقول هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات حکمات من
ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی خلوجهم ذین فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
و العتاء و اولیه ذما یعلم تأویلہ الا الله الا یترا فالمنسوخات من المتشابهات و المحکمات من التتمات
شرح مقصود درین حدیث و در غیر است اول تمهید این که آیات قرآن منحصر است در حکمات و متشابهات
و اینکه چون محکمات اصل قرآن است تعریف محکمات نیست که آیاتی مرئی باشد و منسوخ نشود و تعریف
متشابهات اینست که آیاتی که یا غیر مرئی باشد یا منسوخ شده باشد پس متشابهات اعم مطلق است از منسوخه
پس غیر منسوخه اعم مطلق است از محکم و اینکه تأویل متشابهات بمعنی فکر نمودن و تعلیم بوسی طریق آنکه بدست و نقل است
و پس کردن آن تأویل از ایشان طریق اهل نزاع است و طریق اهل حق اینست که ساکت باشد از تأویل
متشابهات چنانکه امامی از آنکه بدی که راستان در علم و ایمان بجمیع متشابهات اند تعلیم ایشان نکرده باشد
و درم الباطل است لال مخالفان بعض آیات که در کتب نازل شده و بقول الله تعالی در سوره نسا که در مدینه
نازل شده که ان الله لا یفر من یشرب به و لیسوا و ان ذلک لمن یشاء و بر اینکه غیر شرک باعث خلوج جمعی
نمیشود و لهذا امام علیه السلام میگوید در حدیث و کیفیت یکون فی المشیة تا آخر و ایضا میگوید در آخر حدیث
در سوره النور از نزلت بعد سوره النساء و حاصل ابطال استدلال آیات که اینست که آنها متشابهات
است باعتبار اینکه منسوخ است و حاصل ابطال استدلال بآیه سوره نسا اینست که آن متشابهات
باعتبار اینکه مرئی در دعای مخالفان نیست چه دیگر برسد و میگوید که ما درین ذلک شامل اصرار بر کبر نیست چنان
کفر است و کفر خبیث و اعظم آن شرک است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب عدد و صفت و بنجم
که باب الکفر است بلکه مردود و ان ذلک صغیر فی ایا و استکبار و کبر فی اصرار است چنانچه می آید در باب
العلم و در این بیان و کفر است خواه شرک جماد بدستی و خواه شرک بیروی اهل ضلالت و در
فتوای ایشان تا اشارت شود باینکه گناه هر چند که صغیر باشد مغفور نیست الا که از شرک و از غیر ایشان
مغفور است هر چند که کبیره باشد اگر گوئی قول الله تعالی در سوره نسا ان یجتنبوا کبارا متون عن کفر عنکم سیاکم
و لا لت میکنند بالمعوم بر اینکه کبیره فی اصرار نیز مغفور نباشد گویند این دلالت بمنوع است چه میتوان بود

که هر دو یک بر آهمنون عنه افزا کفر و شرک باشد چنانچه ظاهر حدیث اول باب صدور و اندر هم است که باب
الکتاب است یا مراد بقرآن اینجاست که کتاب آخرت باشد و مراد بتکلیف ترک عذاب دنیا بصالح باشد
چنانچه گفته در سور و شوری و اما علم من حیثه نیکو سبب است بر کیم و لیکن عن کثیر اگر گوی این تحقیق منافات
دارد با آنچه گذشت در حدیث سوم باب بشنا و توهم و حدیث جیل و نهم و هشتم و دهم و یازدهم باب صدور و هفتم
کتاب النجی که بر شیعہ امامیه معتقدی در آخرت نیست و فلک زلزله خود را آتش جهنم کرده اند گوئیم منافات
ندارد بر آن امامیه یعنی بر اینست که شرط است در شیعہ امامیه بودن این چنانچه شرک کرده کفر نیز نکرده باشد خواه
کفر از کتاب کبر و با امر و خواه کفر از کتاب صغیر و با اب و الکبار چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب
صد و شصت و توهم ام الکتاب اینجا بمنتهی اندر قرآنست یعنی که مضمون خودش معلوم است و وسیله علم مضمون
تثابتهات قرآن میشود پس مجموع قرآن از آن ظاهر میشود مانند آنکه طفل از مادر ظاهر میشود و برین قیاس است
ام الکتاب در سور و زمر و آن عبارت از کتابی است که بر قائم آل محمد نازل خواهد شد در وقت ظهور او و از آن
ظاهر خواهد شد مضمون هیچ کس که چند سال یکی از آنها در شب قدر بر اسمی از آنکه اهل البیت نازل شده
بمنوان محمد بن زبیر و آن چنانچه در سابق بر آن گفته لکل اهل کتاب و موافق اینست ام الکتاب در
سور و زمر تحقیق نمائید که کجای ام الکتاب بحث احکامات الکتاب بر اسمی اشارت باینکه هر یک
از حکامات وسیله علم بتثابتهات نیست بلکه حکامات بر دو قسم است اول آنچه در آن نبی از اختلاف و
تعدد اسمی و بر اسمی مکتوب شده دوم با علم اسمی آن و آنچه وسیله علم بتثابتهات است قسم اول است
و آنست احسن الحدیث که در سور و زمر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب
العقل و آخر مبتدا است صدور است از الا فر و تثابتهات خبر مبتدا است و افاده مصریات و محکمات
و تثابتهات میکند و بعضی میگویند و آخر خطف بر آیات است و تثابتهات مصطفی است تثابتهات آیتی است
که قابل اشتباه و غلط و در اول آن هست و اثابتهات آیتی است که غلط و در اول آن واقع شده و ذم اتباع آن
بر غیر است ابتداء هر دو با مفعول است از قبیل تعدد عن الحزب جلیلا و تقدیم آن بر ذم برای اینست
که اول از جمله با عثمای دوم است الاتباع میل خاطر بجانب چیزی الفتنه اختلاف از اختلاف و بر او و در
اول برای عهد حاجی است و مراد از اول غلطی است که از پیشوایان بدعت و لغات صادر شده و مذکور است
بر نفس اثابتهات و مراد اینست که آن تاویل پسند خاطر کج طبعان است میر و چون کفش کج درای کج
چنین از جانب خودشان است چنانچه گفته در سور و صفات فلما اذا غوا غواغ الله قلوبهم و عیلم تا و لم یال الله
بر اسمی نفی حال است بخلافات لا در سور و قتل قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا
الله که بر اسمی نفی حال و استقبال است و حال بر دو قسم است اول حال حکم دوم حال محکمات
مراد اینجا قسم دوم است پس افاده این میکند که در حال نزول مقتضای علم تاویل آن نمیدارد زیرا غیر الله

اگر چه بعد از آن رسول علم هم میرساند بوجی علم که در آنکه خبره قرآن شود چنانچه گفته در سوره قیامه فاذا قرأنا فاستمع
قرآن ثم ان سلیمان بیان و در سوره شجره نزل به الروح الامین علی قلبک و راستن در علم که او صیای
رسول اند علم هم میرساند بتعلیم رسول بطریق آنچه وحی شده و لهذا در تفسیر آیه سوره آل عمران گفت
والا رسون فی العلم یتقون انما یکل من عند ربنا وایکرا لا اولوالالباب و ثابت قدان در علم که
او صیای رسول اند میگویند مومن شدیم متشابیه قرآن بیان این آنکه هر چه بیگویم در تادیل متشابیه از
باب وحی صاحب کل اختصار است بر سوتش و خاطر خودی سرانند فرق میان تادیل الیه بدعت و نفاق
و میان تادیل و سخنان و علم را که صاحبان خردمند با که صاحبان قلوب سلیم و انهام مستقیم اند -
حکایت از منسوبان تشیع گفت تادیل است که در احادیث کافیه منقول شده بدل نمی چسبید و
تادیل است زخم شری و بیضا و بدل می چسبید پس سید این احادیث خالی از دونه نیست گفت
تو کلک هر سه اندریدی من پیشا و من یقبل الله فاما من ابا و مستحق نمائند که مراد بتاسنات
با اعدای منسوخات است بنا سبب اینکه خبر و قرآن است که ماسخ جمیع کتب انبیاست و در قرآن
نسختی بر آن وارد نشده پس شامل آیات است که ماسخ آیات قرآن باشد و منسوخ بآیت قرآن باشد
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که جمعی گفتگو کردند در تادیل این قرآن فی علم
و آنست که اندر تبارک و تعالی میگوید برای خبر از وقوع آن از پیشوایان بدعت و نفاق و پیروی شیطان آنرا
بعد از رسول علیه السلام در سوره آل عمران که در مدینه نازل شده الله تعالی انکس است که فرود است و بر تو این کتاب را
که قرآن است بعض قرآن آیات است که مستحکم است منشا حکم بر عیت بمضمون آنها میشود باین روش که
هر کجاست در وحی و معلوم است که منسوخ نشده آنها مادلین کتاب است و آیاتی دیگر که غیر آنها است
مواضع اشتباه و غلط و تادیل است پس اما آن جمعی که در ولای ایشان کجی است پس بیرون میکنند
آنچه را که متشابیه شد از قرآن باینجی که حکم و عمل و تادیل غلط آن میکنند بسبب میل دل ایشان باختلاف
آراء و اجتہادات و بسبب میل دل ایشان بآن تادیل متشابیه که متبعی فکر خودی اشتباه بوجی الکی از پیشوایان
ایشان صادر شده و حال آنکه علم نیکو در تادیل متشابیه در حال نزول آن مگر اند تا آخر آیت که بیان شده
در حدیث دوم باب است و دوم و چهارم در باب عدد و هفتم کتاب الحجة پس بنا بر اینکه آیات قرآن
متنوع است در حکمات و متشابیهات و اینکه حکمات اصل کتابی است ثابت که آیات بر طرف شدن
از جمله متشابیهات است و انما فی تو اندر بود که داخل اصل کتاب باشد و واسطه میان حکمات و متشابیهات
اینست و آیات حکمات از جمله منسوخات است نقیض اعم مطلق از غیر انحصار مطلق است از نقیض آنچیز
اصل ان الله عزوجل بعثت نوحا الی قومہ ان اعبدوا الله و اتقوا و اطعوا ثم دعاه الی الله
و حله و ان یعبدوه و لا شریک لاهل بیتهم لا نبیاء علیهم السلام علی ذلک انی انزلنا محمد

کتاب الايمان والکفر ج ۱

صلی الله علی و آله من بعدہ الی ان یصلی و یتلو ولا یشرکوا به شیئا قال شرع لکم من الدین ما
دست به نوحا و الذی اوحینا لیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقموا الدین
ولا یفرقوا فیہ کبر علیہ للشرکین ما ندھو عنہ الیه انہ یتبتی الیه من یتشاء و جدید الید
من یتنب نبعث الانبیاء الی قوم یتشاکون لا اله الا الله و الاقرار بما جاء من عند الله فمن
ان من یخلع و مات علی ذلک ادخله الله الجنة بذلک و ذلک ان الله لیس بظلام
للعالمین و ذلک ان الله لم یکن یعذب عبدا حتی یحلف علیہ فی القتل و المماص و لیس
واجب الله علیہ بما الناس من عمل بما شئ من ح بیان این محل اینکه بدستی که الله عزوجل برانگشت
نوح را که اول اولوالعزم است بسوئے امت او که عبادت کنند الله تعالی را و برینز کنند از عذاب
او که براسه مشرکان قرار داده و فرما برادرے کنند مرا چنانچه مذکور است در سوره نوح مراد نیست
که در ابتداے بعثت او فریضه که ترک آن کبیره باشد و محصور درین بود بعد از آن خواند نوح است
خود را بسوئے الله تعالی بعتدای او و اینکه عبادت الله تعالی کنند و شرک نکنند با او چیزی را
بعد از نسخ شریعت نوح الله تعالی فرستاد پیغمبران دیگر را علیهم السلام مثل ابراهیم و موسی و عیسی
بر آن نسخ مذکور شد باجمعی که در ابتداے فرستادن هر یک از ایشان فریضه محصور در آن بود تا آنکه
رسید سلسله انبیاء صاحبان شریعت علیهم السلام و الله تعالی و الله تعالی که او مبعوث شد پس خواند
در ابتداے بعثت خود و قوم خود را بسوئے اینکه عبادت کنند الله تعالی را و شرک نکنند با الله تعالی
چیزی را و گفته الله تعالی در سوره شوری که از آنکه نازل شد ابتدا کرد برای شما از جمله فرمان آنچه را که سفارش
کرد بان نوح ما و آنچه وحی کردیم بسوی تو و آنچه سفارش کردیم بان ابراهیم و موسی و عیسی را اینکه
استند و ازید فرمان الهی را و محنت مشوید بحسب پیروی ظن در فرمان الهی سنگین است بر جمعی که
شرک میکنند دیگر را با الله تعالی در حکم آنچه میخواند ایشان را بسوئے آن که اقامت دین و ترک
تفرق و آن باشد الله تعالی میگزیند بسوی دین خود هر که را که میخواهد و راه مینماید بسوی آن هر که را که
بازگشت میکند بسوی الله تعالی از شرک پس برانگشت این انبیای اولوالعزم را بسوی امت ایشان
گو ای اینکه مشفق عباد حق نیست مگر الله تعالی و اقرار با آنچه آمد از الله تعالی پس هر که گردید با آنچه مذکور شد بر
حاله که میفش کنند باشد باجمعی که کجاست و دیگر شرک را بخود راه ندهند و گوید این احتمالات و تفرق در
دین نیست نظیر آنچه بود و درست کرد و بدایا جمعی که اتفاق نداشته باشند اصلا و مرد بر آن ایمان و اطمینان
داخل کرده را الله تعالی و بر پشت بسبب آن ایمان و اطمینان خواه مرکب محرمات در شرع آن انبیاء
شده باشد و خواه مرکب شده باشد و آن برای اینست که الله تعالی نیست بغایت بیگانه با کسند و برای بنده آن
و آن برای اینست که محال است که عذاب کنند الله تعالی بنده را اگر که سخت گیری کرده باشد بر او در شستن و گناہان

دیگر که لازم کرده الله تعالی بسبب آتش جهنم را برای کسی که عمل کند تا نماز او نیست که در او ائمن است
هر یکی از اینها یکی اولو العزم نمی از ماصی بوده اما و عید یحیی مخصوص مشرک بوده و براسه ماصیان
و دیگر نبوده مانند تمام زمان آدم علیه السلام و حال است عذاب بی و عید یحیی اصل فلهما استجاب
الکل بنی مر استجاب له من قوم من المومنین جل کل بنی منهم متر عاقبت هاجا و التور عود اله هاج
سبیل و سئنه و قال الله لعمد علی الله علیه و آله انا اوحینا البیک کما اوحینا الی نوح و المومنین من
لعمده و امر کل بنی بالاحذاب السبیل و السئنه ثم حرم الشرعة کبشرین معصود برای نوع است و لهذا التفسیر
آن بسبیل یعنی آن نکره شده المنهاج نوعی از روش و افصح که هر کس باید که بآن روند و لهذا التفسیر آن بسته
یعنی آن نکره شده و عطف منهاج بر شرع و تفسیل عطف و وصفت یکذات است بریم و اشارت بقول الله
تقرء سورہ مائدہ و کل جعلنا منکم شرع و منهاج یعنی چون قبول دین کردند برای هر یکی از اینها یکی اولو العزم
جمعی که قبول دین کردند برای او از جمله است او که مومنان آن است باشند و اینها الله تعالی براسه هر یکی
از ایشان نوعی از راه که غیر نوع سابق است در استحقاق عذاب بر مخالفت و نوعی از روش و افصح بی اشتباه
که مخالفت سابق است در استحقاق عذاب بر مخالفت و شرع را همی است و منهاج روشی و افصح است گفت
الله تعالی محمد را صلی الله علیه و آله و سورہ نسا که در مدینه نازل شد برستی که مادی که دریم بسوی تو در آخر بار
هر یکی از اولو العزم را بفر اگر رفتن بآن راه مخصوص و طریقت و افصح مخصوص که مخالفت سابق باشد اصل
و کل من السبیل و السئنه التی امر الله عزوجل بها موسی علیه السلام ان جعل علیهم السبب فکان
من اعظم السبب و لم یقل ان یعمل فذلک من خشية الله ادخله الله الجنة و من استغفرت بمعفه
و استغفر ما حرم الله علیه من العمل الذی نهى الله عنه و فیه ادخله الله عزوجل النار و ذلک
حیث استعملوا الحیاتان فاحتسوها و اكلوها و ما السبب غضب الله علیهم من فیان یكونوا
اشکر و بالرحمن و لا اسکوائی شیء مما جاء به موسی علیه السلام قال الله عزوجل و لقد علمتم الذین
اعتد و منکم فی السبب فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین ثم حرم السبب بفتح سین بنقطه و بای کی نقطه و بای
و نقطه در بالا مصدر باب ضرب بریدن کسی خود را از عملی و مراد اینها بود است که در روز شنبه خود را از کسب
معاش بریدن یعنی این بنی بالنقطه و فالصیغه مضارع معلوم باب افعال است الاغفال خبر بیا و در غفلت و
آوردن یعنی سسل شمردن چیزی بچیزی که از آن غافل توان شد فی ذریع برای سببیت است و تفسیر راجع بسبب
است فادرا فاستقبوا برای بیان است سبب و بود از جمله راه و روشی که امر کرده الله عزوجل بآن
موسی را که باست خود را ساختند انیکه لازم گردانید بر ایشان بریدن خود را و در شنبه از کسب معاش و دنیا
پس باین روش بود که هر یک عظیم شمرد و ترک عمل شنبه را و طلال نشمر و سسل شمردن آن ترک را از خوف
الله تعالی داخل کرد و الله تعالی در شنبه و هر که شکلی کرد بچن آن ترک و طلال نشمر و آنچه را که حرام کرده

در که بوده ده سال هیچیک از گواهی داده باشد که مستحق عبادتی نیست مگر از خداست و اینکه محمد رسول الله
است صلی الله علیه و آله مگر آنکه داخل کرد او را الله تعالی در بهشت با قرار او و آن اقرار ایمانی است که محض
تصدیق است باین معنی که فعل و اوجیات و ترک عبادات لازم آن نیست اگر چه باعث کمال آست و عذاب نکرد
الله تعالی هیچیک از جمیع کسی که مرد و اوتاج بود و هر چه را صلی الله علیه و آله بر آن اقرار نکرد کسی را که با وجود آن اقرار
شریک کند کسی را با حق و معبودیت باین معنی که شائق باشد اصل و تصدیق که ان الله غفرل ذن حبه فی سوره
بنی اسرائیل عکه دفعته ربک ان لا تعبد الا ایا و رب بالوالدین احسانا و اوله تعالی ان کان بعباده
خبیر الذی بهر الادب و عظمت و تعلیم نمی حقیقت را بعد علیه و آله و آیت و اعلی احدی که شایسته
شما هم واسطه نیست ایمان عندک الکبر احدیها و کلاما فلا تغفل لهما انت و لا تنههما و قل لهما تو لا کرمای فی نفس
الما جاح الذل من الرتبه و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و کما علم لمانی لغو سکون کنونوا صالین فانه کان الا و انما
غفور و انت و قل فی حق و المسکین و ابن السبیل و لا تبذر تمذیرا ان المبدین کانوا اخوان الشیاطین و
کان الشیطان رب کفورا و اما قرص غنم اعتبار رجسته من ربک ترجوها فقل لهم تو لا یسبورا و لا یجعل
یک مغلوطه الی غنمک و لا یسطها فتنقذ لمو ما محسورا ان ربک یسط الرزق لمن یشاء و یقدر و بالوالدین
بتقدیر و احسنوا بالوالدین است و مملوفا است بر و قتی پس داخل در محنت و قفس نیست لمجد
یسکون عین نسیقه و هم و ال غنمک بعباده مفید مثل الامام و اوس باب لغیر است العدد و تندی
بر هر چیز که در آن میباشد و آن یعنی و دلیل بر تفاوت میان تکلیفات که و تکلیفات مدینه اینکه الله عزوجل
فرود آورد بر محمد صلی الله علیه و آله در سوره بنی اسرائیل در مکه که و حکم قطعی کرد صاحب کل اختیار تو که عبادت
کنید مگر او را و احسان کنید با پدر و مادر احسانی عظیم تا قول او و بد برستی که الله تعالی بود به بندگان
خود بغایت خبردار و بغایت بیاین تکلیفات که مذکور است و در بالوالدین تا آخر ادبیت و موعظه
ایست و تعلیم است و نبی است سبک چه تندی کرده بر سر آن و وعید عذاب کرده بر اکتساب چیزی
از آنچه نمی کرده از آن اگر گویی در وقت ذی القریه که کفورا و عید است گویم زیاد کردن لفظا که انما برای
افاده اینست که در او اثر شریعت و اولوالعزم سابق چنین بوده و ازین لازم نمی آید که در وقت
نزول این آیت چیزی باشد اصل دارن نمیا عرشی او حذر علیه و آله و آیت و اعلی احدی که شایسته
فقال و لا تقتلوا اولادکم خشیه املاق من رزقهم و ایا که ان قتلهم کان خطا لئیرا و لا تقر بالزنا
انه کان فاحشه و ساء سبیلا و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا
ولیه سلطا ما فلا یسر فی القتل انه کان منصورا و لا تقر بامال الیتیم الا بالتي هی احسن حجة
ببعض امثله و اذ فی العمد ان العهد کان مستوکا و اذ فی الکلیل اذا کلمه و زنا و القسطا س
لمستقیم ذلک خیر و احسن تا و یلا و لا تقتل ما لیس لک به علم ان الله و البصر و الفکر و اد کل

اولی بود در شرائع اولو العزم سابق یا می کرده شده با تمام الهی بعد از آن جنم برای قاتل حرا و بیان تباست قتل
 بیجاست تا اولی در قتل امیران که در حدیث است و قتل و اخل قتل و کاست و نزدیک مشهور مال میتر را اگر
 بطریق که آن بهتر است یا درستی که رسد بقوت عقل خود و یا کند به پیمان درستی که پیمان در شرائع
 اولو العزم سابق سوال کرده شده بزبان حال که آیا و یا بگویند یا نه که اگر بگوید یا نه معذب بجنم شود و یا
 بگوید پیمان را درستی که پیمان و هدیه مردم را بپذیرد یا نه یعنی که از حساب آن بیاورد یا نکند و در این حدیث گفته
 است و بخیر بهتر از دوسه راست آن بهتر است و بر عقول و بهتر است از روی بگفت که ثواب
 آخرت باشد و موجب صفت علم قیافه میباشد مادام که نیست تر از سبب آن صفت علمی قیافه آن انشائست
 یا اینکه هر چه علم باینکه فلان صورت در فلان کس نیست و علم باینکه غالب در هر کس آن صورت در او باشد نیست
 که فلان صفت داشته باشد میترزم علم بآن صفت نیست شود چه بدست کسی که گوش و چشم و دل مجموع
 آنها بود در شرائع اولو العزم از تقوی برسد و رسید یا نیست که با خبر باشد و نسبت بآن رعیت
 داشته باشد معذور نبوده و در حدیث چنین خواهد شد چنانچه مذکور است شود و در حدیث اول باب بیستم
 محضی خواهد که اگر لافقت بتدی باشد و با هر صوبه که باشد بقصد اصلی ازین آیه نمی از پیروی چیز
 خواهد بود که باعث علم نشود و در غیر نفس حکم شرعی مثل حکم باینکه زید پس عمر و هیبت نیست چه اگر مقصود
 اصلی نمی از پیروی چیز که باعث علم نشود و در نفس حکم شرعی میبود مثل امام عدالت در کفر و کفر
 میبود چه آن شرک است چنانکه الله تعالی گفته در سوره مؤمنون و من یدع مع الله اثماً لآخر لا یهان له
 بهر که پیروی از امام عدالت کند در احکام از نیست علمی آنکس به سبب آن امام پس نمی از انان مقصود
 است ثانیاً بطریق اولی اگر گوئی باینکه لافقت بتدی باشد و با هر صوبه که باشد یا عدالت میکند برایش
 عمل بکبر و احد و مانند آن جائز نباشد گویم اگر عمل بخیر و احد مثل از این مشیت است که مفید ظن حکم واقعی
 است چنانچه طریقه اهل امتیاد مخالفان است و دلالت بر عدم جواز آن میکند و اگر از این مشیت است
 که بر آن بر جواز عمل باین است خواه مفید ظن حکم واقعی باشد خواه چنانچه طریقه اخبارین ایامیه است
 پس دلالت بر عدم جواز نمیکند بلکه بالمفهوم دلالت بر جواز میکند پس تفصیل اینست که اگر مقدمات
 استنباط باعث علمی نشود و اصلاح پس پیروی آن جائز است اصلاً و اگر باعث علم حکم واقعی شود و عمل جائز
 است و فتوی نیز جائز است و اگر باعث علم بکفر از عمل شود و نفس عمل جائز است و فتوی جائز نیست و
 مروز و درین از پیروی بکفر و درستی که تو کفری نمیگفت زمین ما و خواهی رسید بگو ما باعتبار اینکه هر یک
 و آنچه مذکور شد از پیروی بود مخالفان آن در شرائع اولو العزم سابق نیز و صاحب کل اختیار تواریب
 و کردار و گفتار یا میبینی که عدلی در مخالفت آن معذور و درین امر نیست مقرر نیست و بگویدان یا الله تعالی
 معبود و دیگر را تا انداخته مشوبه و درین سرزنش کرده شده و در کرده شده اند رحمت الهی حاصل

و انزل فی النیل اذا فی شئ فانذرتکم نادا فقلنی لا یصلی علیا الا الکاشفی الذی کذب و قوی فمهدنا
 لشوک شمس و فر فرستاد و رسو و النیل و فی شئ در که پس ملا فطر فرمود شمار آتش که زبانه میکشد
 و اوقات نمی کند آزا اگر شقی تر س که مکتوب رسول کرد و در گردان شد بیان این آنکه آتش شرک است
 و مذاب بنم شمس و را و حاصل نیست که مبعی باعداسه آشی در که شقی است و در دست از آتش بنم اگر
 پس نشان شقی است از شیتی دیگر و بعضی ایشان که ابتساب از ترک فرائض و فعل محرمات کت
 اتقی است پس منافع و رایلینیا با سعال است و استعمال صلی و سبب آن شده مجاز و سبب
 و سببها الا لقی برای استقبال قریب است باعتبار خبر از وقت تکالیف مدینه و مرازا نیست که آتش بحدیب
 بهنم می شود مطلقا و اتقی سبب نمی شود اصلا و کسی که اتقی باشد از بعضی و شقی باشد از سبب دیگر
 سبب نمی شود اگر وفات یا پیش از نزول تکالیف مدینه و سبب می شود اگر وفات یا بعد از آن
 اصل و انزل فی اذا السماء انشقت و اما من ادق کتابه و سراع خیره فسوف یدعو بشو و ادیصل
 سیرا انه کان فی اهلک منسود و انه ظن ان لن یجود ربلی فیهذا مشرک شمس و فر فرستاد
 و رسو و اذا السماء انشقت و یک و اما آنکس که داده شد ائمه اعمال او از پس پشت او پس خواهد خواند ملاکت را
 یا یعنی که او را خواهد گفت و اوقات میکشد آتش از رفته یا در سستی که او بود در میان اینا سبب جنس
 خود از اهل ملاکت خوشحال بگویم باطل دینا بدستی که او گمان کرد که جبرع بقیاست نخواهد کرد
 یعنی میکشد بیان این آنکه مشرک است با نگار رسالت رسول چه در نیک و بد پیروی من خود و فلن دیگری
 میکشد پس او را مسبود میبازد اصل و انزل فی تبارک کلما اتقی فیها فوج ساعلم خزنهها الله بانکه
 مذکور قالو لیل یذبا و فانذرتکم بنا و قلنا ما انزل الله من شئ فهو کاذب مشرکون شمس و فر
 و فر فرستاد و رسو و تبارک در که هر وقت که انداخته شود در بنم صلی از لعل آن سپهر سزا ایشان را
 خازن ان جنم برای سر زدن آبانیا به شمار اترساننده از این عذاب گویند علی تحقیق آمد مرا ترساننده
 پس مکتوب کردیم و نفیم و فر فرستاد الحمد لعلی بیع کتابی میان این آنکه انجماعت مشرکانند با کاذبانه
 رسول علیه السلام اصل و انزل فی الواقعة و اما کان ان من المکذبین الغنائین فخرزل من جمیم
 و فضلیه جمیم فذلک مشرکون شمس و فر فرستاد و رسو و الواقعة و یک و اما اگر کسی که وفات
 یا به باشد از تکلیب کند کان رسول که اگر اندیش برای اوست خافرسه از رفته شده بنم و غیر
 و اوقات فرمودن بنم در قیامت بیان این آنکه انجماعت مشرکانند با نگار رسالت رسول علیه السلام
 اصل و انزل فی الحاقه و اما من ادق کتابه بشاله فیقول یا لیتی لرادت کتابیه و لم ادسها
 حسلیه یا لیتها کانت القاحیه قما الغی علی عیالیه فی خود انه کان لایوم من یاده القلیم فذلک
 مشرک شمس و رسالت است و انکه حق سلطانیه فذو و فله و تم کجی ملو و تم فی مسئله از عا سبعون از را عا

مکتوب اصل باب

فاسکو و تم در اهل برای ترائی زمان است و در دوم براسے تعجب و تراخی مرتبه است یعنی در فرستاد
 و سرور و الحاقه مذکره و اما کسی که داده شود نامه اعمال او بدست چپ او پس میگوید ای کاش که من
 داده نمی شدم نامه اعمال خود و نمی دانستم که چیست انرا نامه اعمال من یعنی جزای آنرا که جهنم است
 ای کاش که جهنم که حساب منست میبود برنده زندگی فاعده کرده و در وضع قبر جهنم از من مال من بر طرف شد
 ازین حکومت من گفته میشود بلکه عذاب را که بگیرد او را دوست در غل کند بعد از آن داخل جهنم کند
 او را با وجود آنکه در ننجیر سے که گز آن بهفتاد و گز هست مراد از ننجیر نیست که میباشند بر اسے بهفتاد و گز
 از جبار بره قریش و اشارت بایشان میشود از تفسیر علی بن ابی طالب علیه السلام که میگوید از اعدا عرسات قیامت
 پیش از دخول جهنم تا باین حیات داخل جهنم شود با یاران خود بد رستی که او ایمان نمی آورد و در دنیا
 با الله تعالی که بزرگست باینمنی که منافق بود میان این آنکه این شرک است بعد از تصدیق رسالت
 رسول و حکومت از روی حق حاصل و انزل فی طسم و برزت الجحیم للعادین و قیل لهم این ما
 کنتم تعبدون من دون الله هل یصرفونکم او یتصرفون فکیف اذیها هم العادون و جنود
 الملیس اجمعون جنود ابلیس و ذرئته من الشیاطین و قوله و اما اضلنا الا لجهنم یعنی
 المشرکین الذین افلکوا بحجم هو کلا و تابعوهم علی شرکهم و هم قوم محض علی الله علیه و آله لیس
 فیهم من اليهود و النصارى احد و تصدیق ذلك قول الله عز وجل کذبت قبلهم قوم نوح
 کذاب اصحاب الکامیة کذمت قوم لوط لیس فیهم من اليهود الذین قالوا عزیر ابن الله و النصارى
 الذین قالوا المسیح ابن الله سیدخل الله النصارى الذین قالوا عزیر ابن الله و النصارى
 کذمت قوم محمد و عیادت از قریش یا عبارت از اصحاب یا عبارت از امت اجابت است
 لیس فیهم برای بیان اینست که غیر مشرکائی که قوم محمد اند داخل و دین آیت نیستند مشرک الیه و لکن
 بمجموع و چیز است اول اینکه ناول و مبتوعان ایشان مشرکند و دوم اینکه شرک ایشان از قبیل شرک
 یهود و نصاری نیست قول الله تعالی تا آخر دلیل بر اول است لیس فیهم دلیل بر دوم است پس
 لغت و نشر مرتب است که زب قبلهم قوم نوح نقل بالمنی است از سوره طسم چه فقط قبلهم در اینجا نیست
 بلکه در سوره ص و در سوره مؤمن است یعنی او فرود فرستاد و در سوره طسم که سوره شرا است و ذکر کرده
 جهنم بر اسے که گردگان و گفته شد ایشان را که کماست آنکه عیادت میگوید و پیش الله تعالی باینمنی که
 ملک ایشان را پیر وی کردید و حکم آتی را و ابلیس گذاشتید آیاده میکنند شما را یا قریع عذاب از خود میکنند
 پس سر شیب انراخته شدند و مجسم کن مبدون را حکم گردگان و لشکرهای ابلیس یکی را نام گفت

لشکر بای ایلیس اولاد اویند از شیاعین و قول او در سوره طسم در تسمه ایچنه مذکور شد بانکه فاصله
 در یکیت قول مذکور که و گمراه نکند مارا که کر این بنایت گنا جان منو اید بجز من مشرکان را که
 تسمه کردند بایشان این قانون باین تابع ایشان شدند بر شرک ساقط من کی دیگر را با الهه هم
 در سبودیت و آن شرکین و قانون قریش اندر داخل نیست در ایشان از یهود و نصاری بری و بیگ
 و دلیل ایچنه مذکور شد قول اله تعالی در سوره اعراف سوره سوم و سوره طسم برای بیان نظیر این شرک
 از جمله مشرکان سابق که تکذیب بر رسول کردند نیز ایشان قوم نوح و قول او در سوره طسم که
 تکذیب کردند اصحاب ایکه که موصی است نزدیک مرین و شعیب و سیدو بایشان شد و قول
 او در سوره طسم که تکذیب بر رسول کردند قوم و طغیت و اهل در شرکین و قانون درین آیه یهودی
 که گفتند عزیر پسند اله تعالی است و نصاری که گفتند عیسی پسند اله تعالی است اشارت بایشان که
 معبود این قانون و رحیم انرا خسته میشود و غیر و عیسی چنین نیست پس منافات ندارد باینکه یهود و نصاری
 که اعباد و رهبران خود را عبادت کردند و اهل و حکم این مشرکین و قانون باشند البته داخل میکنند
 تعالی یهود و نصاری را در آتش جهنم نوعی از شرک و داخل میکند هر قومی از قانون و معبود این ایشان
 و یهود ایلیس و انما ایشان را بعدلما سے ایشان که نوعی دیگر از شرک است و مراد از شست
 که آن یهود و نصاری نیز از اهل النار اند و این آیه مذکور نیستند اصل و قولهم ما اخلصنا الا الجحشون
 اذ دعونا الی سبیلهم ذلک قوله الله عز وجل فیهم حین جمعهم الی النار قال الله
 لاخرهم ربنا حولاء اصلوا تا قاتم عدا با صفتا من النار و قوله کما دخلت امنه لعنت اختها
 اذ الدار کوا فیها جمیعاً شدی حرج و قولهم سبت است او دعوا الی سبیلهم ذلک و اهل قرآن نیست و هم
 آن برای تفسیر است ذلک عطف بیان سبایم است و قول او خبر سبتی است و میگوید که مشایخ
 ذلک قولهم باشد و بجای غیر فصل مستعمل شده باشد و مجموع ذلک قول او خبر سبتی باشد معین طرف قول
 آمده است معراج از قبیل و طبع و ال در موضع مدلول است در سوره اعراف چنین است کما دخلت
 امنه لعنت اختها متی افراد کوا فیها جمیعاً قال الله اولهم لاخرهم ربنا حولاء اصلوا تا قاتم عدا با صفتا
 من النار قال لکل صفت و لکن لا تعلمون و قالت اولهم لاخرهم فما کان لکم علینا من فضل پس
 و قالت لا اولهم لاخرهم از غلط کاتبان است و او در و قوله یعنی مع است چه مدخل آن مقدم
 است بر ساقش سیفیه و قوله قانون در تسمه سوره طسم که و گمراه نکند مارا که کر این بنایت گنا جان
 وقتی که خوانند ما را براه ایشان که آن شرک باشد مدلول قول الله عز وجل است در سوره اعراف
 وقتی که جمیع کرده ایشان را یا معبودان ایشان بسوی آتش جهنم که گفته تا بجان ایشان برای مقبومان
 ایشان ای صاحب کل اختیار اینجا است که او در و نصاری بر ایشان را عدا و و بالا از آتش بیکی

بسبب شرک شدن دیگری بسبب شرک بودن بعد از قول الله تعالی هرگاه که داخل آتش شدند جمعی
 از کفار لعنت کردند پیش از خود را وقتی که گوی شدند در آتش هنگامی اصل میوهی بعضی همدیگر بعضی و لعن
 بعضهم بعضا برید بعضهم از بیچ بعضا سرچاء القلم فیقولوا من عظیم ما نزل بهم و لیس باوان
 ولا باختیار ولا قبول معدن سماء ولا حین نجاة فشرح بر او شده بعض ایشان از بعضی و لعنت کرد
 بعض ایشان بعضی را بر حال که میخواستند بعض ایشان غالب شدن خود بعضی دیگر را بر ذی طبع تا خلاص شوند
 از بزرگ سزائی که فرو آمد بایشان و حال آنکه آنست آن وقت و وقت تکلیف و نه وقت قبول عذر خواهی
 و نه هنگام نجات از عذابی بسبب توبه اصل و الاایات و اشتباه من مسا نزل بجملة ولا یدخل ما الله
 الناس الا مشرکا فشرح و این آیات و مانند ای که در بیان عذاب مشرکان و عدم عذاب غیر ایشان
 است مثل قول الله تعالی و رسول که مران الله یغفر الذنوب جمیعاً از جمله چیزهای است که نازل شد در مکه
 بر حال که داخل نمیکرد الله تعالی در آتش جهنم مگر مشرک را اصل فلما اذن الله ل محمد صلی الله علیه و آله
 فی الخروج من مکة الی المذینة بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً ص
 عبداً و رسولاً و اقام الصلوة و اتیاء الزکوة و حج البيت و صیام شهر رمضان و انزل علیه
 المذود و قسمة الفرائض و اخبره بالمعاصی التي اوجب الله علیها و بها النار لمن عمل بها
 فشرح پس چون حضرت داد الله تعالی برای محمد صلی الله علیه و آله در بیرون آمدن از مکه بسوی
 مدینه بناماده اسلام را بر پنج عبادت اول گو ایست که مستحق عبادت من نیست مگر الله تعالی
 و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول اوست و دوم بر پا داشتن نماز و سوم و دادن زکوة
 و چهارم حج کعبه و پنجم روز فاه رمضان مراد نیست که اول مبنای اسلام بود و در مکه و چهارم اخیر زاد شد
 و مبنای اسلام بود و تا هر که ترک کند معذب شود و این منافات ندارد با اینکه نماز مثلاً در مکه نیز واجب شده
 باشد شخصی ثمانه که ولایت داخل اوئی است چه انکار آن شرک است چنانچه ظاهر شد از آیت مسلم و اعرف
 که در آیات یکم مذکور شد و زود آورد بر محمد صلی الله علیه و آله و او را بر پیشانی فرو آورد و قسمت میراث را و خبر داد او را
 بگنایانی که لازم ساخت الله تعالی بر آنها و بسبب آنها آتش جهنم را برای کسی که عمل یابنا کند یا منفعی که
 اصرار و استحقاق کند و بی توبه و فوات یا بد اصل داخل فی بیان القاتل و من یقتل مؤمناً مستحماً
 فجزاؤه جهنم جالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذاباً عظیماً و لا یلحق الله مؤمناً
 قال الله عز وجل ان الله لعن الکافین و اعد لهم سعيراً و احال الدین فیها اید الالهیة و دایماً
 و لا خفیة و اکیف دیکون فی المشیة و قد الحق به حین جزا جهنم و الغضب و اللعنة تدلین
 ذلك من الملعونون فی کتابه فشرح و فی تفسیر معلوم است فمیر شتر راجع به الله تعالی است
 و مفعول آن مذکور است فمیر راجع بمفعول قال الله است و می تواند بود که راجع بقاتل باشد و کمتر

فتح و مغنبت فی دواست و از قلم کاتبان افتاده قدیم استینت میانی و قد الحی است مشاء و لک
 منقول الحی است که مخزون است یعنی و فرود آورده بیان قائل در سوره نسا که مدینه است و بر سر گذر
 سونی را دانسته باینکه که با صرا باشد یا یعنی که مقول است جمیع شرائط ایمان که در آیات مدینه است باشد و کشتن
 خدا باشد و یا علم بخبر ایمان او باشد پس غرضی آن گشته و بنهم است روحانی که مقدر باشد که پیشگی باشد و آن
 و غنبت کرد و الله تعالی بر او ولعت کرد و او را و صیاد کرد برای او غذای بزرگ را و ولعت نمایی کند الله تعالی
 سونی را بیان این آنکه الله تعالی گفت در سوره احزاب که مدینه است بر سر ته که الله تعالی ولعت کرد
 کافر را و صیاد کرد برای ایشان آتش افروخته را که مقدر باشد که باقی باشد و آن همیشه نیامد و دستی را و نه
 دو کار می را اگر گوی ولعت کافر و ولعت بر عدم ولعت غیر کافر نمیکند گویم تمته بن و ولالت دارد و بر اینکه لعن
 بر آن عدم اطاعت است چه گفته یوم تغلب و بنهم فی النار یقولون یا لیتنا اعدا اعدا و لیتنا الرسول
 و تمته نقل شده برای القصار و امام علیه السلام اشارت باین سول و جواب کرد و گفت و چون میباید
 قائل مؤمن از روی عدم داخل در ششبی که مذکور است در سوره نسا که بن اعدا لا یفران لشرک به و غیره
 ذلک لمن یشاء و حال آنکه الحاق کرده بآن قول که در سوره احزاب است قولی دیگر را در قولی که جزا داده
 کافر را بنهم و غنبت و ولعت تحقیق و بیان کرد و آنچه لاحق شده که گمانه مؤمنان در کتاب الله تعالی
اصل و انزل فی مال البیتیم من اکل ظلمنا ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون
 فی الجوفهم نارا و اذا سیملون سعیرا و ذلک ان اکل مال الیتیم محجور بود و القیمة و المال و ولعت باین
 بلیه حق میخرج لجنب النار من فیہ یعرفه اهل الجوار اذا اکل مال الیتیم شکر من اکل بلل اشمال مال الیتیم
 است یعنی و فرود آورده مال بنهم کسی که خورد و از جایجاد و سوره نسا برستی که آنچه ولعت که بنهم و در شکمها
 خود آتشی را و در ملاقات میکنند آتشی افروخته را و بیان آنچه گفته یاکون فی بطونهم نارا باشد نیست
 که خوردند مال یتیمی آید زبانش از دهن او می شناسند و از این محشر که او خورده مال یتیم است و از اینجا
 ظم می شود که فی بطونهم حال مقدوره است از ما را به تقدیر باینکه فی بطونهم **اصل** و انزل فی الکلیل
 و یل للسطیفین و لیر یجعل الویل لاحد حتی یمیه کافرا قال الله عز و جل فویل للذین کفروا
 بن مشهد یوم عظیم شکر اگر گوی در مشوره سوره و سطیفین از سوره و مکیه شمرده همیشه و گویم
 ازین اشکال دو جواب است اول اینکه چون سوره سطیفین آخر سوره مکیه است بنا بر روایتی که از صاحب
 جمیع البیان و تفسیر سوره بلقی در ترتیب نزول سوره قرآنی نقل کرده می شود اندر بود که بعد از اذن در
 خروج از که پیش از خروج نازل شده باشد و لهذا امام علیه السلام گفت فلما اذن الله لحدی علی الله
 علیه و آله فی الخرج من مکة الی المدینه و ولعت فلما خرج محمد صلی الله علیه و آله من مکة الی المدینه و دوم اینکه
 می بود آن باعتبار این باشد که دواره فرو و دخول مدینه نازل شده باشد علی ابن ابراهیم و تفسیر آن

سوره گفته و فی روایتی ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال نزلت علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم قدم المذنب
 و هم یومنون متوکلان من کثیرا فاحسوا بعد الکلیل و فقهه فاما الولی فمبغضنا و الله اعلم انما برئ فی جهنم المشهد و یوان
 چه آن محل شهود است یعنی وفرد آورده ایمانه بعد از اذن الهی در خروج از که و است براس
 ناقص کنندگان پناه در وقت فروختن چیزه و دیگرانیده الله تعالی و اسی را برای پیچیک گردسته که نام
 بسکوه باشد و کافران این آنکه گفته اند عز دلی در سوره مزیم که کیه است پس و اسے براس
 جمعی که کافر شدند بافتلات و یوان روزی که بزرگ است مراد نیست که اگر ویل مخصوص کافر
 نمی بود بالاتر از ویل آزادی می بود برای کافر پس در مقام تهدید بیاید است که آن بالاتر از ذکر کننده دلیل
اصل و انزل فی العهد ان الذین یشکرون بهمد الله و ایاهم تمنا قلیلا او کثرا لا یخلق لهم
 فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمه و لا یریکهم و لا یحکم عذاب الیم و الخلاق العیب
 الحکم لیکم که نصیب فی الآخرة فیای شیء بعد اذن الجنة مشرک و فرد آورده ایمان در سوره آل عمران
 که رشیه است برستی که جمعی که میخیزند و اگر دشمن پیمانی که با الله تعالی کردند و و اگر دشمن قسمهای خود قسمتی
 که را که متاع دنیا باشد ایشان جمعی اند که خلاق نیست ایشان را و از اجرت و سخن التفات نمی گوید
 با ایشان الله تعالی و نظر التناث نمیکند بسوی ایشان در روز قیامت و صالح نمی شمارد ایشان را
 و ایشان را است عذاب در دناک و علقا یعنی نصیب ایشان است پس کسی که نباشد برای او نصیبی
 در آخرت پس بچیز داخل بهشت میشود اصل و انزل بالمدينة الزانی لایکنه الا لایة او متعکة
 و الزانیة لایکنها الا اذان او متعکة و حرم مذهبک علی المؤمنین علم بهی الله الزانی مونا و الزانیة
 مومنة و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لای یجوز فی حق اهل العلم انه قال لا یزانی فی الزانیة
 حین یزنی و هو مومن فلا یبرق حین یبرق و هو مومن فاما اذا فعل ذلك فاحذر منه الا یمان حکتم
 القیمص مشرک درین آیه چند احتمال است از آنکه لایکنه لایکنه یعنی جماع است و لایکنه یعنی بصورت خبر است و مراد
 حصرا از جماع زانی زانی راست خواهد بود بعد از آنکه و خواه بعد از قطع و زانیة از جماع زانیة یا مشرک را و مراد بشارت که
 اعم از مشرک خیرج و اهل ضلالت است چنانچه بیان شد در تفسیر آیت سوره اعم و لایکنها نیز نمی بصورت خبر است
 و مراد حصرا از جماع کسی زانیة راست و رجوا از جماع زانی یا مشرک را و مراد بشارت که اعم از مشرک و اهل ضلالت
 است و تجویز جمل مشرک زانیة را راجع بچار کین زانیة او را از جماع میشود چه کسی که قائل بر صدق قرآن باشد
 قائل با شرک خود نمی شود و حرم ذلک علی المؤمنین بمنزلة استقامت است و مشا الیه ذلک نجاح مذکورند من
 لایکنها است بیان سستنا آنکه چون از ظاهر الزانیة لایکنها الا اذان او مشرک نیست که بر هر مردی که
 زانی نباشد و مشرک نیز نباشد حرام است جماع زانیة خواه آن مرد مومن باشد و خواه مومن نباشد بسببه
 دیگر است ثننا که در معلوم شود که این نهی مخصوص مومن است و اگر مبشار الیه ذلک کل واحد اکن

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما یا به تعالی و روز قیامت باید که مشابه و کهنه عذاب آن و در طاعت از مومنان دوم اصل
عن ابی الصبیاح عن ابی جعفر علیه السلام قال قیل لأمیر المومنین علیه السلام من مشابه
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله کان موحنا حال فاین خرافیض الله
قال وسمعتہ یقول کان علی علیه السلام یقول لو کان الايمان کلما له یزول ید صدم وکلا صلی
و لا حلال و لا حرام شکوح روایت است از ابو الصبیح کانی از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفته شد
امیر المومنین علیه السلام را که هر گواهی و بد که مستحق عبادتی نیست مگر اندر تعالی و اینکه محمد رسول صلی
علیه و آله میشود مومن امیر المومنین علیه السلام گفت پس کجاست خیر بانی که اندر تعالی آنها را لازم ایمان کرده
شست ایمان بود اجابتی که بیان شد در باب دعا که الاسلام و مثل اعتقاد از کبار معاصی را و می گفت
و شنیدم از امام محمد باقر که میگفت علی علیه السلام گفت اگر می بود ایمانی که باعث نبانی از بنم است کلامی خواهد
کلام لغوی مثل الفاظ شهادتین و خواهد کلام نفسی مثل تصدیق بقوم شهادتین و خواهد مرکب از کلام لغوی
و نفسی خود و حق آمد در ایمان یا یعنی که جزایان یا لازم ایمان نمی شد و نه نماندی و نه امتیازی میان طلال
و حرام یا یعنی که چنان می بود که در یک بود که در غیر شرک او امر و نواهی الکی بیان حلال و حرام از قبیل محض مطلق
و کلمات حکمت می بود و در الفقه برین که عذاب بر مخالف است آنها مقرر شده نازل شده است اصل
قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان عندنا قوم ما یقولون اذا شهد ان لا اله الا الله و ان
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله فهو مومن قال فلم یفعلوا من المذنبات و لم یقطع ایدیکم
ما یخلق الله من جعل خلقا اکرم منی الله عز وجل من مومن لان الملائكة خدام المومنین
وان جوار الله للمومنین و ان الجنة للمومنین و ان الحور العین للمومنین قال فما بال من
بجهد الذمیر انفس کان کافر او مشرک ظاهر نیست که انقوم مرجع باشند و مراد ایشان بومن مؤمن باشد
که اکمل از او در ایمان هم نرسد چنانچه که شد در کتاب الحجة و حدیث دوم باب حدود و دوم که باب
ما امر البیعی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة السلیمین و اللزوم لجماعتهم و منهم است یعنی راوی گفت
و گفتیم امام محمد باقر علیه السلام را بعد از بیعتی که در ما جمعی هستند که میگویند که اگر ملک گواهی داد که مستحق
عبادتی نیست مگر اندر و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله پس او مومن کامل است امام ما گفت
پس چرا زود میشوید جمعی که این دو گواهی میدهند حد بار زنا و مانند آن و چرا بریده می شود و شهادت
ایشان در دزدی و حرام گیری و حال آنکه نیافرده اند غرض از آنکه گواهی داد که گواهی دادند نزد الله تعالی
غرض از مومن که کامل باشد برای اینکه فرشتگان خدا شگاران آن مومنانند و اینکه قرب درگاه
الهی برای مومنان است و اینکه بشت الحقیق مومنان مخلوق شده و اینکه زنان سیاه
چشم فرخ چشم رشتی برای آن مومنان مخلوق شد و اندر از ان امام علیه السلام گفت برای استلال

افضل است نزد الله تعالی باعتبار ثواب آخرت گفت آنچه قبول نمی کند الله تعالی چنانچه از عبادات را
 بسبب گنهم و چسبست آن گفت ایمان بالله که تحقق جادوی نیست مگر او بلندتر است باعتبار
 ثواب از اعمالی است باعتبار مکان و تابان تر اعمالی است باعتبار ثواب راوی گفت گنهم آیا خبری
 را از ایمان که آیا سخن است آن و عمل است یا یعنی که مرکب است از سخن و عمل یا سخن است بی عمل
 زو آن یا شایسته گفت ایمان عمل است یعنی سخن جزو آن عمل است بدلیل ایجابی بحدیث جانب الله تعالی
 بخلقیت مردم با ایمان کرده که آن ایجاب نایاست در قرآن و ظاهر است و دشمنی آن ایجاب با رجاست
 بدان آن ایجاب گواهی میدهد برای الله تعالی آن ایجاب قرآن تا هر که خدا گفت کند مژم شود و بخواند
 آن مرحوم را بسوی تصدیق بان ایجاب و او نیست که علم حیران از مقوله افعال است فیصل بکلف
 یا تواند بود پس علم نه ایمان است و نه خبر، ایمان چه ایمان بکلف یا است و این اشارت است باینکه
 نیست بکرب اگر چه هست و منین بخلقیت بخبر از خبر می باشد اما بکلف بکرب بر دو قسم است اول بخلقیت
 مانی دوم بخلقیت تا بخیله بکل و اعداد از اجزاء و آنچه گفتی در قسم اول مقصود است از قسم دوم و این
 بر قسم دوم است چنانچه در تفسیر حدیث مذکور میشود و اگر گوی آنچه فرض دل است شاید که مرکب
 و اقرا باشد گوئیم این ترشح لفظی است و مقصود ما اینست که آنچه متعلق بدل است محض علم نیست
 با آنچه مجرب نیال کرده اند و ما را مفاد و اصطلاح نیست لیکن علم شرط کفر نیست و شرط کفر را جز
 بان شمردن تا خوش است اصل قال قلت له صفه لی جعلت ذلک حق الهم و تا که
 ایمان حار است و در حجات و طبقات و معانی فقه التام للفقهاء امامه و منه المناقص
 بین نقصان و منه الرابع الزائد سبحانه قلت ان الايمان ليقم وينقص و يزيد قال نعم قلت
 من ذلك قال لان الله تبارك و تعالی فرض الايمان على جوارح ادم و قسمه عليها و فرق
 بها فليس من جوارحه جوارحه الا و قد وكلت من الايمان بغير ما وكلت به انما هو
 و بحالات سه حالت است تمام نقصان و در بیان و در لایدهای مراتب و بحال است چنانچه می آید به باب
 است الايمان و در طبقات الايمان مراتب نقصان است یعنی نبودن برخی از اجزای ایمان بقبل آید و در
 ماین است که متعلق بر جیب اجزا باشد خواه زیاده ای که باعث کمال است یا آن نباشد و خواه باشد المستی
 ینده اسم مفعول است و نیز اندر دو اسم فاعل باشد یعنی راوی گفت گنهم نام علیه السلام را بیان کن آن
 ض را برای من ترزانت شوم تا هم کنم از گفت برای ایمانی که تخلیف کرده الله تعالی مردم را بان چند حالت
 است و چندین مرتبه ترقی است و چندین مرتبه نقصان است و چندین مرتبه تشریف است پس از جمله کن اینست
 ام اجزای او حاصل است و منتهای کمال حصول جمیع اجزای آنست یا یعنی که اعتبار بحال و کمالی دیگر
 نم نشده و از جمله آن ایمان ایمانیست که نقصان دارد در اجزاء و ظاهر است از قرآن که آن ناقص

و نیز از دست پس ایان معلوم است چه کمال شرفی میشود با افتاد جز آن و آن جمله آن ایمان ایما نیست
 در جهان و در هر قسم اول و زیاده آن بر قسم اول باعتبار و جهان است نه باعتبار اجزای ایران مقتضای آنست
 ایمان سر نیز تمام از آن میشود و ناقص از آن میشود و از آن بر تمام از آن میشود و گفت آری قسم چون میشود
 آن معنی نماید که استیفاء سائل منبئ بر شائبه توهم مذموب محرم است که ایمان علم باشد و علم قابل شدت
 و ضعف نیست امام علیه السلام گفت برای اینکه الله تبارک و تعالی واجب و لازم کرد ایمان را برای
 اعضای فرزندانم و قسمت کرده آنرا بر آن اعضا و متفرق کرده و آن اعضا با این روش که نیست از بعضی
 فرزندانم هیچ عضوی مگر بر جانی که داده شده از اجزای ایمان بغیر آنچه داده شده بآن شریک
 آن عضو و در جزو بدن بودن محل جوابی که بتفصیل مذکور میشود اینست که اگر جمیع اعضا بقرائن
 قیام نموده و اکثفا کرده ایمان تمام است و اگر چیزی از آنرا نقص ببقول نیاید ایمان ناقص است
 و اگر جمیع اعضا بقرائن قیام ننمودند و بعضی اجزاء یا جمیع اجزاء بر یا در نیز قیام ننمودند و مثل نواقص
 مثل اعتنا بر از لم و منافع و مکرمات ایمان ناقص است **اصل** ختمها خلیه بالذی یفتل و
 یفتیه و یفهم و هو امیر یبدن الذی لا یرد الجواهر و لا یقدر کالعن دایه و اعراض و متعاضیات
 اللتان یجرحهما و اذناه اللتان یسمع بهما و یدیه اللتان یبطش بهما و در جلا لاله اللتان یمشی بهما
 و فروجه اللتان الباءه من قبله لسانه الذی یخلق به و دراهه الذی ینبذ به فلیس من هذا خارج
 الا قد و کلت من الا ایمان بغیر ما و کلت بدلتها بقرائن من الله جل و عز یخلق بها الکتاب
 لها و یشهد به علیها شکر و مراد بقرائن ایمان ضروری است و مراد بقرائن ایمان کمال
 بقرائن ایمان ضروری و ترتیب آنهاست بر روشی که نتیجه از آنها حاصل شود و مراد بقرائن ایمان کمال
 میثاق کتاب لغت فرض است ضمیر بر در و جای آخر راجع بقرائن است و ضمیر لها و علیها راجع
 بخاتمه است و لازم برای انتفاع است و علی برای اقرار است یعنی بیان این آنکه از جمیع اعضا دل
 اوست که بآن سید اند قضا بای ضروری و ترتیب سید بر آنها و وسیع تر ترتیب آنها نتیجه آنها را و آن
 حاکم بدن اوست که شروع در کارهای نمی کنند اعضا و فارغ از آن کار نمی شوند مگر از روی معلولت و این
 دل و فرمان آن در اجزاء اعضا و چشم اوست که می بیند بآنها و دو گوش اوست که می شنود بآنها
 و دو دست اوست که سخت می گیرد و خبر را بآنها و دو پای اوست که راه میرود بآنها و آلت
 مردی در تنی اوست که جماع از جانب آن حاصل میشود و زبان اوست که سخن میگوید بآن و سر
 است که در آنست روی او بیان این آنکه نیست ازین اعضا عضوی مگر بر جانی که داده شده باشد از جمله
 اعضای ایمان بغیر آنچه داده شده بآن شریک آن تعیین و لازم کرد نفسی که از جانب الله جل و
 عز است گویند که شود در دنیا و آخرت بآن فرض قرآن برای آن باره اگر موافقت با فرض کند

عالم بقرائن اصولی

و

و اگر ای سید برود دنیا و آخرت بآن فرض قرآن بری آن جاره اگر نمی گفت آن فرض کند اصل فرض
 علی القلب یا مافرض علی السمع و فرض علی السمع غیر مافرض علی العینین و فرض علی العینین غیر مافرض
 علی اللسان و فرض علی اللسان غیر مافرض علی الیدین و فرض علی الیدین غیر مافرض علی الرجلین
 و فرض علی الرجلین غیر مافرض علی الفرج و فرض علی الفرج غیر مافرض علی الوجه شرح بیان این نکته
 واجب و لازم کرد بر قلب غیر آنچه لازم کرد بر آلت شنیدن و لازم کرد بر آلت شنیدن غیر آنچه را که لازم کرد بر زبان
 و لازم کرد بر زبان غیر آنچه را که لازم کرد بر دودست و لازم کرد بر دودست غیر آنچه را که لازم کرد بر دودست و لازم
 کرد بر دودست و یا غیر آنچه را که لازم کرد بر آلت جماع و لازم کرد بر آلت جماع غیر آنچه را که لازم کرد بر دودست اصل
 و اما مافرض علی القلب من الایمان و الاقرار و المعرفة و العقد و الرضا و التسليم بان لا اله الا الله
 وحده لا شریک له الهما و احد الم یقین صاحبته و لا ولد او ان محمد اعبدا و رسوله صلوات الله
 علیه و آله و الاقرار بجماع من عند الله من بنی او کتاب حدیث مافرض الله علی القلب
 من الاقرار و المعرفة و هو عمله و هو قول الله عزوجل الامن کرده و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من
 شرح بالکفر صدر ما قال لا بد لکرا الله قطعتن القلوب و حال الذین استوابا فواهم ولم یومن
 قلوبهم و قال و ان تبد و امائی انتم شکم او تخفوه میحاسبکم بما لله فیغفر لمن یشاء و یعذب
 من یشاء و لک مافرض الله عزوجل علی القلب من الاقرار و المعرفة و هو عمله و هو راس
 الایمان شرح بان متعلق باقرار است چه معطوفات بر آن از قبیل عطف تفسیری است تا کسی خیال
 نکند که مافرض است یا مافرض است یا مافرض است الفصاحه مؤنث صاحب یعنی زن یا شریک و در مرتبه وجود چنانچه
 میبود و فلا سلفه میگوید که فاعل ماعقل فاشترک است و سماء تا سعه شریک است و در مرتبه وجود پس تا نیست
 یا اعتبارا نیست که سماء مؤنث است الولد و ذرئ سماء یعنی چیزی که صادر شود از کسی بی اختیار چنانچه میبود و فلا سلفه
 چون قائم باشد متشابه مختلف معادل از غلت نامه میگوید عدد و محمولات از فاعل یا با یکجا است و رسوره
 مثل چنین است من کفر بالله من بعد یاء الامن کرده و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدر
 فاعلم غضب من الله از جمله احتمالات این آیه ایست که من کفر ستم است الایمان یعنی غیر است و نیست
 من کفر است و از کلام سیبویه ظاهر میشود که شرط نیست در موصوف الایمان غیر است جمع بودن و نکرد
 بودن حقیقه تا در بالایمان یعنی بی است چون الایمان غیر است و غیر متضمن معنی است لکن در مقابل
 آن مذکور شده برای استداک فاعلم غضب خیر من کفر است و رسوره ما که بهی ای الذین قالوا الهما است
 ذکر از عبادت از امام عالم بجمع متکلمات قرآن است چنانچه می آید در اول کتاب ففضل القرآن
 که نحن ذکر الله تعالی و موافق ایست آیه سوره زمر فاعلم فاعلم و قلوبهم الی ذکر الله و بیان شد در شرح
 حدیث دوازدهم باب اول کتاب النقل یعنی پس آنچه لازم کرد بر دل از جمله اجزای ایمان پس گردید

سازگار است اصول

فی حدیث غیره ثم استثنی الله عزوجل موضع النیان فقال واما یسینک الشیطان فلا تقعد بعد
 الذکری مع النعم الطمیین وقال فیشر عبادی الذین یقیمون القول یتقیون احسنه اولئک الذین
 هداهم الله واولئک هم اولو الالباب وقال عزوجل قد افخر المؤمنون الذین هم فی صلواتهم
 خاشعون والذین الرکوة فاعلمون وقال اخاسعوا للنعوا عزوا عند وقال واذ امروا بالانحوا فزنا
 لکواما فهدا ما فرض الله علی السمع من الایمان لا یضیی الی ما لا یحل له وهو عمله وهو من الایمان
 تشیع الاصفا محمدر و معطوف براد عیاست فاد فقال فی ذلک برای تعقیب است و ما قبل ف اشارت
 است بتفسیر آیت سوره انعام و اذا رايت الذین یخوضون فی آیماننا عرض عنهم فی خوضانی حدیث غیره
 و ادانیسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع النعم الطمیین بایشان انیکم مراد به فاعرض عنهم این است که
 فاعرض عن الاصفا الی خوضهم و فی ضرورت تعویب ایشان جائز است و جلوس بایشان جائز نیست و بنا بر
 یکفر فقیه بیان تعویب و جلوس آیت است که تعویب نشستن است خواه با گوش انداختن بسخن کسی باشد و خواه نه و جلوس
 نشستن با معاشرت و گوش انداختن بسخن کسی است و حتی برای انتهای نایت جواز تعویب است و ما بعد حتی
 خارج است از حکم ما قبل باین معنی که بعد از خوض در حدیثی که غیر از است تعویب ایشان تیر جائز نیست و مراد غیر
 خداست مثل قول الله تعالی در سوره توبه و یستبدل تو ما غیرکم و فی غیره راجع بمصد یخوضون فی
 آیماننا است و مراد بحدیث غیره انکه اهل البیت است که خدا خوض در آیات الهی است چنانچه ظاهر شد
 و در حدیث دوازدهم باب صدو شصت و سوم که باب مجالسته اهل المعاصی است و ما بعد فابرای بیان
 این است که آیه سوره نسا برای بیان اینست که مراد از خوض در آیات که در سوره انعام مذکور است انکار
 کفرنا و استناده بآنهاست پس فی و فی ذلک برای سببیت است و اشارت الیه ذلک ما حرم الله و ما سخط الله
 است که هر کدام عبارت از خوض در آیات الهی است و قد نزل علیکم فی الکتاب اشارت بآیه سوره انعام
 است که مذکور شد و ان مفسر بعضی میگویی نیز غفقه از شغل است و مراد آیات الهی حکماتی است که در انسانی
 از امتحان و خود را بی و پیروئی و دلالت بر وجوب امام مقض الطاعت عالم جمیع احکام الهی و پیروائی میکند
 بلکه کثیر بیا حال از آیات الهی است غیر معمم راجع بابل کفر و استناده است که مفهوم میشود از کلام سابق حتی
 اینجا برای انتهای غایت نهی نیست بلکه برای انتهای غایت نهی عنه است ثم استثنی عطف بر نزل
 علی السمع است و ثم برای تعجب است و اشارت است باینکه این مانند استثنای منقطع است و برای
 بیان لغو درمی و معمم آنست زیرا که در صورت نیان تکلیف ساقط است چنانچه می آید در باب دو لیست و
 بشتر فاد و فقال اینجا برای بیان است و قال عطف بر فقال فی ذلک است و مقصود بیان فزی دیگر است
 توان گوش نیک انداختن بسخن و علم است که غیر شتاب است قرآن و مانند آن و در اول جمله پیروی ایشان
 و علم است چنانچه گذشت در کتاب انچه در حدیث سی و ششم باب صدو شصت که باب فیه نکات و متغ

من البغض فی الایمان است و مراد بفرقه غیر استخوان بد عالم است و کفر متشابهات و منافقان و مراد
 از کفر و اقصیت مردم است و امر به پیروی را سخنان و تعلیم و فی الذلک و فی الغش انداختن بسخن غیر ایشان و
 میتواند بود که افعال عطف به نفس من السبع باشد و مقصود بیان این باشد که تسبیحات و تسبیحات نیز متعلق بسبع
 شده و آنرا سرای انقض است که مذکور شد و بنا بر این معلوم میشود یعنی مطلق سخن هرزه و زکو و بسنی جسم
 مال میشود و بعد از عبادت با نیات یا سواش قراءت ابو عمر و است بر وایت سوسی که در حالت وصل بقیع یا
 خواند و در حالت وقت یا سکون یا خواند و باقی با سقا با واکتفا بکسر خوانند مشارالیه فیه مضنون از فرض
 علی السبع اگر اما سوره مد غر و جل است من دین الایمان برای تمیض است ان لا یبغض عطف بیان
 نیز است بیکدیگر من الایمان برای تأکید است یعنی و واجب و لازم کرده و سوره انعام بر آیت
 شنیدن این را که خود نموده و از گوش انداختن بسوی آنچه حرام کرده و الله تعالی و این را که اعراض کند
 از آنچه حلال نیست و از آنچه واجب است و از آنچه حرام است که نمی کرده و الله غر و جل از ان و اعراض کند از گوش
 انداختن بسوی آنچه بنبی می آید و الله غر و جل را پس گفت بر آنکه بیان آن در سوره نسا و در
 جمعی که یا کافران دوستی میکنند برای طلب عزت و دنیا و فتنه نازل ساخت و الله تعالی بر شما در کتاب
 خود در سوره انعام آیه وقتی که شنیدید آیات حکمت کتاب الهی و بر حالی که انکار کرده میشود معنون آن
 و استهزا کرده میشود یا متابعدیل ناموجه و تفسیر با منقول چنانچه مشارف علمای اهل ضلالت است
 پس محض قنود بکنید با ایشان تا بگذری که انکار و استهزا کنند بحديث الله معصومین از اهل البیت
 که بعد از انکار و استهزا آیات الهی است عجب آنکه استنفا کرده و الله غر و جل در سوره انعام جانے
 فراموشی را باین روش که گفت و اگر اینکه فراموش کار حکم الهی کند البته بر شیطان پس متشبهان
 از یاد آوردن با جماعت ظالمان و گفت در سوره زمر پس شرده بندگان مرا که گوش می اندازند
 باین قرآن یا یعنی که حرم دشمنان آیات قرآن دارند پس پیش سیدانند بترکه که آن بعض حکمت قرآن
 است ایشانند آنچه عت که هدایت کرده ایشانند و الله تعالی و ایشانند پس آن فرزندندان که پیش این
 آیت مذکور اند در سوره و در بیان این شد و شرح حدیث و از و هم باب اول کتاب العقل و گفت
 خدای غر و جل در سوره مومنون بخلق عطف رسیده و مومنانی که ایشان در محله خود فرو نمی کنند
 و می اند که ایشان زکو و العمل آورد و کاند و گفت در سوره قصص و وقتی که شنیدید سخن هرزه را عرض
 کردند باین و گفت در سوره فرقان و وقتی که گذشتند بسخن هرزه گذشتند بر حالی که با او گذشتند گوش
 انداختن بآن پس بآن چیز است که نقل کرده و الله تعالی بر آیت شنیدن از جمله اجزای ایمان آنکه گوش
 نیندازد بسوی آنچه حلال است و از آنچه مذکور شد حاصل و فرض علی الیضه ان لا یبغض الی ما حرم
 الله علیه و ان یعرض عما نهی الله عنه مالا یحلی له و هو علمه و هو من الایمان فقال تبارک و تعالی قل

للمؤمنین فیضوا من البصائر و یحفظوا فرجهم فیها هم عن ان یظنوا و الی عدواتهم دان تنظر الی
 الی فرج اخیه و یحفظ فرجه اذ یظن الیه و قال و قل للمؤمنات یقنعن من البصائر و یحفظن
 فروجهن من ان یتظن احدنهن الی فرج اختها و یحفظ فرجها من ان یخطئ لیه و قال کل شیء
 فی القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا الا هذه الاية فانها من النظر ثم نظم ما فرض علی القلب
 و اللسان و السمع و البصر فی آیتاخری فقال و ما کتم تسترون ان یشهد علیکم معکم فی
 الالبصارکم و لا جلودکم لعلی بالجلود العریة و الاخذ و قال و لا تقف مالم یس للشبه علم ان السمع و
 البصر و الفؤاد کل اولئک کان منه مسئولا فهدا ما فرض الله علی العینین من غض البصر عما
 حرم الله و هو عملها و هو من الایمان ثم سر مفعول قل محذوف است بتقدیر قل ما تعلم سنه
 الی عیدیه فیضوا جواب امر است مفعول قول نیست و من سبب فراغت است که فیضوا مفعول قول
 است و بتقدیر لیغضوا است و بر این مذمب تغلب حال وقوع امر بر حال وقوع ما یوریه شد و الا
 میگفت مخصوص من البصائر که العورة آنچه پوشانیدی باشد در او اینها زن بگذاشت اخیه بفتح خمر و
 کسر خا و سکون یای و دو نقطه در یائین است و انکشاف ذکر آن برای اینست که حکم فرج اخت و دیگران نیز
 معلوم میشود بطریق اولی و یحفظ البصائر مضارع معلوم غائب مرفوع است و امر نیست که بصورت خبر
 مبتذل شده یتظر البصائر غائب معلوم است و ضمیر مستتر راجع باخیه است من ان یتظر متعلق بفضض است
 اختا بصم خمر و سکون خا و تائی و دو نقطه در یالاست و انکشاف ذکر آن برای اینست که حکم فرج اخت و دیگران
 نیز معلوم نمی شود بطریق اولی و یحفظ البصائر مضارع معلوم غائب امر بصورت خبر است متعلق بفضض غائب
 معلوم است و ضمیر مستتر راجع باختیاست تانیث ضمیر که راجع لفرج است باعتبار مضاف الیه است
 ثم دریم برای تراخی مرتبه است چه باقبل آن از سوره مدینه است و ابعد آن دو آیت از سوره مدینه
 است و اول آن دو که متعلق بشرکانست که پیروی فتوای ائمه ضلالت کردند که شرک است و اینها
 حرامهای متعلق بکفر و احوال شر و ندیکس آن احوال جویج شرک است محض کبیره نیست الاشاره
 پرده بر خود پوشانیدن بشرک گفتگوی چیزی از اعمال خود در جایلس ان یشهد بتقدیر من ان یشهد است
 و ظرف متعلق بتستران است یعنی متنی خوف پس لفظ تسترون اشارت بفرض دل و فرض زبان
 است بیان تایت و لا تقف شد در شرح حدیث اول باب مفید هم لغنی و واجب و لازم که در چشم این را
 که نگاه کند بسوی آنچه حرام کرد اله تعالی از آن و این را که اعراض کند از آنچه حق بگوید و الله تعالی باز آن را جمله
 چیزی که حلال نیست و او را آن عمل چشم است و آن از جمله اجزای ایمان است بیان این آنکه گفت
 تبارک و تعالی در سوره نور بگوید برای مؤمنان و عید و بختیم تا پوشانند بعضی چیزهای خود را یا بضمی که
 شرک کنند بعضی چشم زدنهای خود را و نگاه دارند و فرجای خود را از نگاه دیگران بیان این آنکه نمی بجد کرد

ایشان را از اینکه خود را از اینکه نظر کنند برادرش بسوی آن و گفت در سوره نور و مجبور برای زمان خوش
 گرفته اند و گفت خود را از اینکه نظر کنند برادرش بسوی آن و گفت در سوره نور و مجبور برای زمان خوش
 و عید مرا بکنیم تا بوشانند بعضی چشم زدند و نامی خود را در میان فرجهای خود را از دیگران مراد بوشانند
 چشم است از آنکه نگاه کنند برادرش بسوی فرج خواهرش و این باید که نگاه دارد و فرج خود را از آنکه
 نگاه کند خواهرش بسوی آن و با هم علیه السلام گفت هر آیتی که در قرآن است از جمله اینهاست
 از زمانست که این آیه چنان بجا داشت از جمله دیگران است با وجود در رشته کشیده اند و خود را
 واجب دارند کرده و بدل زبان و آلت شنیدن و چشم و آلتی دیگر باین این الم گفته در سوره غم
 تعللت و بنوید که ساکت زبان و ترسان باشید از اینکه گواهی دهید به آلت شنیدن شما و
 چشمهای شما و پوستان شما را و اینست که فتوای را که از روی تصدیق دل شما باین ضلالت
 بود بر زبان می آورید و بحال با کمال شوق بجهاد و بنای آن توجیه میکنید و در حرامهای را که متعلق
 بسبع و بیست و یک است و بعضی می آورید آنرا و آن محمد با درین هنگام شرک است اما گفت مرا بگوید
 زنیاد از آنست که از مرد زن و وقت جماع حرام با هم ملاقات کرد و انداخته ای این ضلالت و گفت در
 سوره نسی امیر که صاحب صنعت بنم قیافه سانس بگفتند در آن باب با دومی که نیست ترالسبب آن
 صنعت علی بن ابی طالب آن بدست که آلت شنیدن و چشم و دل مجموع آنها در شراعی اول و لغز سابق بوده از نظر
 شد و با نیتی که هر یک معذب بوده بر کبر و نسبت آن داده و آن صنعت که زکوری شد و ناچیزی آید در
 حدیث دوم این باب و در حدیث خود و خواب که و پس نیست آنچه واجب و لازم کرده اند و چشم که بوشانند
 چشم باشد از آنچه حرام کرده اند و آن عمل و چشم است و آن از عید اجزای ایمان است اصل
 و فرقی علی الیدین ان لا یجش بها الا ما حرم الله و ان یطش بها الی ما اوصاه فرج و جیل و فرج
 علیهما من الصدقة و صلة الرحم و المجاهد فی سبیل الله و الطوبی للصلاة فقال یا ایها الذین
 امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاحسلوا و حیوهم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و اجلسوا
 الی الکعبین و قال فاذا انصبت الذین کفر انضرب الرقاب حتی اذا انقصر هم فقد و الوفاق نال
 یجاد و ما قد اعطى الله الغریب و انما هذا ما فرض الله علی الیدین لان الضرب من علاج
 شرک و یطش بینه من خارج و بعد از باب لغز و ضرب است البطش چنانچه این دست با و یطش بر آن است
 و بعد از آن فاعل است المرافق طرف مستقر است و حال است از اینیم بقدر نیستی الی المرافق پس بگوید
 آن بن الفراق نیز میتوان گفت چنانچه آید در کتاب الطهارة و حدیث صحیح باب تجدیم که باب مذکور
 الذی انشأ و الذین انشأ و کتبت غرض است و در شرح آن تفصیل میکنیم که نمی تواند بود که ظرف لغز
 متعلق باشد و جمل آنکه افعال با و مسح و ترک آن در وصول دلالت میکند بر آنکه

منقول جمیع وجه و ید است و محسوس بعض راس و رجل است و غسل مجموع ید شکر نشسته و جنتی که منتی
 شود بفرقی و حال آنکه الی اگر ظرف لغو و تعلق بفعله شود که ممنوع داشته باشد لازم است آن فعل نسبت بمفعول
 شکر شود و منتی شود بفرقی الی اینجا پنج بن بهنام که از علمای مخالفان است در باب نهم کتاب منی السبب
 نقل کرده و تصحیح آن کرده و کفر مرفق بعنوان جمع و کسب بعنوان تشبیه افاده این میکنند که در هر دستی یک
 مرفق است و در هر پای دو کعب است و چون اصل کعب و زینت عرب یعنی برآمده است پس مراد
 یکسبب و در برآمدگی است که در بالای پهلویست که در فصل ساق و قدم می باشد در آدمی دو گوسفند و گاو و
 شتر و باغی از گوسفند است تا باز می سکنند یا مراد و قاپ پا است که برآمده است در و پهلوی با و بیان
 این می آید در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب هفتم که باب صفة اوصو است ضرب مفعول فعل
 محذوف است بتقدیر فاعل مؤخر فرب یعنی بر نیم و صفات الیه آن محذوف است بتقدیر بعد ضرب
 الرقاب تا اشارت باشد بوجوب ضرب رقاب قبل از انقضای حرب و اشارت باشد بتجریبان ضرب
 رقاب این و قد بعد از انقضای حرب حتی برای تعلیل است یعنی و واجب و لازم کرده برود دست این
 را که جنبایند نشوند بسوی آنچه حرام کرده الله تعالی و این را که جنبایند و شوند بسوی آنچه امر کرده الله تعالی
 و واجب و لازم کرده بر آنها از جهل صفت و پیوند خویش و جهاد در راه الله تعالی و در ضویر برای نماز با بیان
 این آنکه گفت در سوره فاطر که من شئید و حتی که بر خیزید بسوی نماز پس بشوئید جمیع رویهای
 خود را و مجموع دستهای خود را بر جالی که آن دستهاست است بسوی آذربخا و مسح کنید بعض
 سرهای خود را و بعض پایهای خود را برآمدگی و گفت در سوره محمد صلی الله علیه و آله پس و تنه که بر خیزید
 در هر که جنگ جسمی را که کافر شدند پس ملازم باشد زدن گردنهای ایشان را تا وقتی که شکست دادند
 ایشان را و اسیر کردید پس محکم بنیدیدند که استوانه گردن گیت پس یا ملازم باشد بخشایش را بعد از زدن گردن
 یا قتل کردن ایشان را با سران مسلمانان و مال هر کدام که مصلحت دانید تا و اگر نماند آلات جنگ خود را
 یا یعنی که مغلوب یا کتلیه شوند و دیگر آرزوی جنگ نماند کنند اصل و فروع علی الرجلین ان اذین
 لهما الی شئ من ساعی الله و فروع علیهما الشئ الی سائر فروع الله عز وجل فقال ولا تمشی فی الارض
 برحاک انک ان تحرق الارض و فی تلبغ الجبال طولا قال و اتصال فی شئک و اعقب من صوتک ان
 الکر الا صوت لصوت الحمایر و قال فیما مشاهدات الایلی و الارجل علی انفسهما و علی سرابهما
 من تصنیعهم لما امر الله عز وجل و فروع علیهما الیوم تختم علی افواههم و تکلمنا ان یدلیم و تشهدا ان لا یقول
 ما کانوا یکسبون فلهذا ایضا ما فرض الله علی الیدین و علی الرجلین و علیهما من الایمان شکر و شکر
 بصیغه مجعول است و بادیه برای الت است و ظرف نائب فاعل است یعنی و واجب و لازم کرده بر و پاک
 حرکت داده نشود بسوی چیزی از مصیبتهای الله واجب و لازم کرده بر و آنها رفتن را بسوی آنچه را نمی کند الله عز وجل را

در توبه باند و در بیان این آنکه گفت در سوره نبی سمریئل در در زمین از روی کبر برستی که تو بخوای شکست
 زمین را و تو خدای سید کوهها و قیامت را بشدی گفت در سوره لقمان و بیان گزین باش در رفتار خود و بپوشان
 بعضی از خود و رابدهستی که با تو شتر را و بپوشان آواز خزان است که چند آنکه در در شان میرسد آواز شان
 اینند است گفت و این شاد است و آنکه در در و زیارت دستا و با با هر خود شان و بر صاحبان شان
 بسبب نفع گزاشتن آنها که امر را و اندر خردل آن فرض کرد از ابر بر آواز سوره لیس امر و زهدی
 فهم بر و منای ایشان سخن سے گوید با دستمای ایشان و گواهی سے دهر با لای ایشان با پنج
 سیکر از تفسیر مستجاب بر عیان شده و تفسیر یا یا گوایان بر طبق دعای دیگر شده چنانچه گوید کسی
 نزد ما که خدا را تسبیح چشمتی نمایی کرده و دیگر کسی که حاضر باشد گوید که این حق راست می گوید چه آنکه
 نیز بر من نمایی کرده پس این نیز که میان احوال قیامت است از جمله چیزایی که فرض کرده اند بعد تعالی
 بر و دست و بر و یا یا یعنی برای بیان آن فرض است در دنیا و آن فرض عمل آن دولت و آن
 از جمله اجزای ایمان است اصل و فرض علی الوجه الجود لله باللیل و النهار من موافقت الصلوة
 يقال یا ایها الذین امنوا اذکوا و اسجدوا واعبدوا ربکم و اقبلوا الخیر لعلکم تفلحون و هذه
 فريضة جامعة على الوجه والرجلين والميلان وقال في موضع آخر و ان المساجد لله فلا
 تدعوا مع الله احد انما سر علی استحقاق بفریضه است مشع آخر عبارت است از سوره جن و این اشاره
 است باینکه مراد بساجد اعنای سجده است موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة و در حدیث معتبر باب استم کتاب
 انتحاح الصلوة است و این منافات ندارد با تفسیری که گذشت و در حدیث شریف و تحف باب بعد و غیر
 کتاب آنچه که مراد بساجد و مساجد علیهم السلام است زیرا که معانی قرآن بسیار است یعنی و واجب و لازم
 بر و سجده برای اله تعالی و در شب و روز و اوقات نماز و میان این آنکه گفت در سوره حج اسی جمعی که
 مؤمن شده اند و کون کنید و سجده کنید و عبادت کنید صاحب کل اختیار خود را بجا آورید برتر از آن باشد
 که شما بمطلب خود میرسید و این واجب و لازم کرده شده ایست که جمیع کنند و فرائض است
 بر و در دست و در و یا یا سجده بی همه آنها صحیح نیست و گفته در سوره جن و اینکه آلات سجده برای اله تعالی است
 پس بخونید یا اله تعالی هر یک را اصل و قال فیما خوض علی الجوارح من الطهور و الصلوة بهما
 ذلک ان المنع و جل لما صرف نبيه صلى الله عليه وآله الى الكعبة عن بيت المقدس فانزل الله
 فربما سماك الله ليضيق ايمانكم ان الله يالناس للوجوه حريم فسمى الصلوة ايمانا و انما
 منقول تال محذوف است و دلالت بر آن میکند فانزل آنرا و ذکر فاد بر جواب لما از تصرف کاتبان
 سینا یا یعنی و گفت اله تعالی سختی در آنچه فرض کرده و بر اعضا که طهارت و نماز بان باشد و بیان
 این آنکه است و در جل چون گردانیدی خود را صلی اله علیه و آله بنسوس کعبه از بیت المقدس

ماتن کتب اصول کمالی

تاریخ

نازل ساختند و در سوره بقره و نود و اندک تعالی بر ای ای که ضائع کند یا معنی که محال است که ضائع
 کند ایمان شما را بدستی که اندک تعالی بر مردم بر آید مشفق و مهربان است پس ناسیه نماز را ایمان از قبیل تسمیه
 مطبوعه و معنی چینی با سیم آنچه زیر که حقیقت نماز شمل است بر قصد حق امامت امام مقرر الطاعة
 عالم جمیع احکام الهی در بر زبان خواه رسول و خواه وحی و لهذا درین شریعت خاتمه آن در و در محمد و آل
 محمد و سلام بر ایشان است و توضیح این شد در کتاب آنچه در حدیث می و در تم باب نیه نکست و وقت من
 التبریل فی الولاية و می آید در اول کتاب فصل القرآن که من یعرف الصلوة فقد اکتبها اصل من
 لقی الله عز وجل حاضرا و ارحمه موقيا کل جانبها من جوارحه ما فرض الله عز وجل علیها
 لقی الله عز وجل متکلا بالایمان و هو من اعلی الجنة و من خان فی شیئ منها ادنقادی ما امر الله
 عز وجل فیها لقی الله عز وجل ناقص الايمان شکی پس هر که بخورد و در وقت مرگ و قیامت است و سر
 عز وجل زابرجالی که نگاهدار باشد اعضا خود را از اصرار بر گناهان ایمان بی توبه تمام و دهنده باشد هر عضو
 از اعضا خود را آنچه واجب و لازم کرده اند عز وجل را بر جالی که تمام کننده باشد ایمان خود را و از اهل بیت
 است و هر کس بیانات کند و چیزی از اعضا با کتاب کبریه بی توبه یا در گذرد آن عبادت که را که امر آن کرده
 اند عز وجل در آن اعضا مثل نماز بر خورده اند تعالی را بی بعضی اجزای ایمان و کل منتفی میشود
 بجمله اصل قلت قد نقصت نقصان الايمان و تمامه فمن این جا عت زیادته فقال تحول
 الله عز وجل و اذا ما انزلت سورة فممنهم من يقول ائیکم زادته هذه ایمانا فما الذین امنوا
 فزاد قیاما نادهم لیسترون یا ما الذین فی قلوبهم مرض فزادهم رجسا و قال الی رحیمهم و قال
 فمن نقص علیک نباهم بالحق انهم فتنه امنوا بهم و زدناهم هدی شکی که گفته پس تحقیق فهمید
 یکی بعضی اجزای ایمان را و تمام اجزای ایمان را پس از کجا آید یا و شدن ایمان پس گفت از قول اند
 عز وجل در سوره توبه و چون نازل کرده شود سوره پس از جمله منافقان است اینکه میگوید که ما شما را یاد کرد و او را
 این سوره اعتبار را ایمان پس اما جمعی که مؤمن شدند پس زیاد کرد سوره ایشان را باعتبار ایمان و ایشان خود شامی
 میکنند نیز سوره و انهمی که در دل ایشان مرض نفاق است پیش زیاد کرد و سوره ایشان را باعتبار
 منجاست نفاق که منضم شود با منجاست نفاق ایشان و گفت و سوره گفت ما منجیم بر توبه حکایت اصحاب
 گفت و بحق بدستی که ایشان را در شکاری بود که هر یک در صاحب کل اختیار خود زیاد کردیم ایشان را
 باعتبار ایمان اصل و در کلمات کل واحد الا زیاده و به و نقصان لم یکن لاحد منهم فضل علی
 الآخر و لا حیوة النعم فیہ و لا استوی الناس و یطل التفضیل و لکن تمام الايمان دخول المؤمنون
 الجنة و بالزیادة فی الايمان تفاضل للمؤمنون بالدرجات عند الله و بالنقصان دخول المفلطین
 النار شمر و اگر چه در جمیع افراد ایمان یکی باین روش که نباشد زیادتی در ایمان و نه کمی نمی بود بر اے

بسیک از کجایان و بیانی بر میگردد و هر آینه برایش توفیقهای الهی در ایمان و هر آینه بر او بر می شد هرگز
 نه توفیق الهی و نه توفیق جبری به بعضی بر بعضی و لیکن توفیق شدن ایمان داخل شدن در شست و
 بزیاد بودن در ایمان و جانی بر بر می یافتند مومن بمراتب عالی نزدیک الله تعالی و یکی بعضی اجزای
 ایمان داخل شدن داخل تفسیر و آتش چشم دوم اصل
 ان السعد و البعد و الفوکل اولئك كان منه مستوحا قال يسال السمع عما سمع و البصر عما نظر اليه
 و الفؤاد عما ضمك عليه شئ من شئ من الامام جعفر صادق عليه السلام ان سور و بنی اسرائیل بدستی که گشت
 شنیدن چشم دل مسیح از او بود و در شریع اول الامر سابق از صاحب منت علم قیام بود که باعث با نجه
 که بسبب آن میکنند نمی شود پرسیده شده امام گفت برای بیان این که هر یکی از این سه چیزی پرسیده میشود
 از اجزای منت علم قیام پرسیده میشود آلت سنجیدن از آنچه شنیده از استاد خود در وقت تعلیم علم قیام
 یا شنیده از پیشانی که حکم در کتب او میکنند با استنباط انا و پرسیده میشود چشم از آنچه نگاه کرد و بسوی آن شل
 صورت طفلی که حکم در کتب او میکنند با استنباط از صورت او و پرسیده میشود دل از آنچه بشنید بهر سنانید
 بر آن شل بکار آمدن بود که سائل علم قیام بیان این آیت شد بقیصیل و شرح حدیث اول باب
 هفتم سوم اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن الايمان فقال شهادة
 ان لا اله الا الله و لا قوا را با جاع من عند الله و ما استقرى القلوب و الصدق بذلک خلا
 قلت الشهادة الیست عملا قال بل قلت العمل من الايمان قال نعم الايمان لا یكون الا بعمل و العمل منه
 و لا یثبت الا بايمان الا بعمل شریح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
 او را که ایمانی که باعث دخول بهشت است پس گفت که ای زبان که سخن عبادتی نیست مگر الله تعالی
 و قرار دادن خاطر خود با نجه آمده از جانب الله تعالی با بیان بفر القس و اعتقاد از کلمات و شل لم چنانچه
 می آید در باب العلم و آنچه سخن شده در باطن و لما که گردید نیست با نجه مذکور شد توضیح این شد در حدیث
 پنجم باب با نجه هم که ای گفت گفت که ای زبان که نیست فعلی از افعال جوارح گفت بلی گفتم آیا فعل جوارح
 غیر عمل جزو ایمان است که باعث بهشت است امام گفت آری ایمان باعث نیباشد مگر بعمل جوارح
 و عمل جوارح جزو ایمانی است که باعث بهشت است مراد اینست که آن محض دل که بسبب است نیست
 بلکه مرکب است از اعمال جمیع اعضا و نباتی شود ایمانی که متعلق بعمل است مگر بعمل جوارح مراد اینست
 که نزع نایمکه عمل جوارح در عمل جزو ایمان باعث بهشت است یا نه اند ترشح لفظ است زیرا که آنچه
 متعلق بعمل است و باعث بهشت است علم بعدد رسول که قابل زیاده و نقصان نمی باشد نیست
 چه آن از قوه افعال است و حقیقت متعلق بآن نمی شود بلکه گردیدن و طوح دل است که قابل زیاده
 و نقصان است و ثبوت آن و تفاوت آن بعمل جوارح و تفاوت آن با محال است پس بهتر اینست

کبر و استعلا فی یابو صوح و لفظ ایمان کثیر حمل بر احوال و بعضی ایشان بقرائن و کلمات و استنباط از کلمات
 مثل لم و اعتقاد از معانی و ایاد و استنباط از کلمات و حدیث دوم باب الکفر که در سبب حق مشتبه نشود
 و بدیهه مرجیه ایمان را بحقیق علم بصدق رسول یا عبادی عجمی محض علم بشما ند و لفظ تصدیق و اقرار
 و اذعان و امثال آنها را بران علم اطلاق میکنند و لهذا مستحب شده بر هر دلی و امثال او چنانچه گفته
 و محصل مسئله الایمان عندنا لا یتزید و لا ینقص و اما تصدیق الرسول فی کل ما علم بالضرورة محبیه به
 و لهذا لا یقبل التفتاوت فسمی الایمان لا یقبل الزاوده و نقصان و عندنا لا یقبل التفتاوت فسمی الایمان لا یقبل الزاوده و نقصان
 کان قابلا لها و عند السلف لما کان اسما لا یقبل الزاوده و نقصان و العمل کذا کما و البحث لغوی و کل واحد من
 الفرق لخصوص التوفیق ان یقال الاعمال من ثمرات التصدیق فاول علی ان الایمان لا یقبل الزاوده و نقصان
 بکل معر و فاسل اصل الایمان و اقول علی کونه قابلا لها فهو مصروف الی الایمان الی کمال جهاد
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما کلام اسلام فقال دین الله اسم کلام اسلام
 و هو دین الله تعالی ان تكونوا احببت کتیم و بعد ان تكونوا ائمتنا اقول دین الله تعالی مسلم و من عمل بما امر الله
 عز وجل به فهو مومن ثم یخرج اسلام یعنی نفی شریک است از اله تعالی بظاهر دل و آن بر دو مرتبه است
 اول آنچه فی موافقت باطن دل است و آن قبول و مال محظوظ میانه و آن مرتبه را اعراب نیز داشته اند چنانچه گفته
 در سوره و جبرات قل لم تؤمنوا و لکن تحولوا اسما و بیان شد در باب چهارم که آن مرتبه حاصل میشود بدین
 اسم یعنی عبادت احد تعالی بصلوة و زکوة و حج و صوم که مذکور شد و حدیث سوم باب دوازدهم
 دوم آنچه با موافقت باطن دل است و این مرتبه حاصل نمیشود مگر بجمع میان دین اید و ولایت
 که مذکور شد در حدیث سوم باب دوازدهم و زیاده کردن اسم برای اشارت باین است که مشترک
 اسلام میان مرتبه اول و دوم تشبیه با شریک لفظی است چه مرتبه اول باعث ثواب در عمل از اعمال
 صاحبش نیست و دوم باعث ثواب است و در عملها ماورای امر موصوله است و برای عموم است پس مراد
 فی خبر است که مذکور شد امر بینه یعنی جلوه باب نصر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 راوی گفت گفتیم او را چیست اسلام پس گفت دین احد تعالی نام آن اسلام است و آن اسلام دین
 احد تعالی است پیش از بودن شما که شما شدید و بعد از بودن شما اینجا یعنی که عبادتی است که غیر
 است میان عبادتی که اعتقاد بوجود امام مقرر فی الطاعة و بر زبان خواه رسول و خواه وصی رسول و عمل
 آن نشده و میان عبادتی که آن اعتقاد و اهل آن شده پس هر که اقرار کند باین دین که مشترک
 پس او مسلم است و هر که عمل کند بجمع آنچه امر کرده احد عز وجل باین پس او مومن است پنجم
 اصل گفتیم این جعفر علیه السلام فقال له سلام ان حقیقت ان الی حقیقه بعد شاعنا
 نه بآلت عن الایمان فقلت ان کلام اسلام من استقبل قلیا و شهد شهادتنا و فسکنا و

عليها فليس من جوارحهم حارحة الا مذكلة من الايمان فغير ما ذكرت به احتمالها فاحتسبها قلبه الذي
 به يفعل ويفقه ويفهم وقوامه به انه الذي لا تورج الحوائج ولا تقيد رايه ولا يتركها
 يد اذ اللسان يبطش بها اذ حيلة اللسان يتبع بها وخرجه الذي الساذج من قبله ولسانه الذي
 يطق به الكتاب ويشهد به عليه ما دعينا اللسان بمصرحها اذ تارة اللسان يسمع لها ومرض
 على استلب اغلر ما فرض على اللسان وفرض على لسان غير ما فرض على العبد وفرض على
 العبدان غير ما فرض على السمعة وفرض على السمعة غير ما فرض على العبدان وفرض على العبدان
 ما فرض على الرجلين وفرض على الرجلين غير ما فرض على الفرج وفرض على الفرج غير ما فرض على
 الوجه فاما ما فرض على القلب من الايمان والاقرار والمعرفة والصدق والتسليم واليقين والرجاء
 بان لا اله الا الله وحده لا شريك له واحد له من دونه لم يتخذ صاحبة ولا دالا وان محمدا عبده ورسوله
 مشهور مضمون اين بعض مضمون حديث اول اين باب است وبنسب فقرات اين سقيم است بنسب ظاهر
 يشوداد جوع بحديث اول شيلا بجاي الذي هو بنسب بياد الذي لا اله الا هو وبجاي بنسب بياد وبجاي التي
 نقصانه بنسب بياد البين نقصانه وبجاي لا تورج ولا تورج بياد وبجاي لسانه الذي يطق به الكتاب
 بنسب بياد لسانه الذي يطق به وراسه الذي وجبة فيليس من فده جارة الا وقد وكلت من الايمان
 بغير ما وكلت به احتسبها فرض من السبل وعبر منطلق الكتاب ههنا حصل بمعت ابا عبد الله
 عليه السلام يقول وسأله رجل عن قول الموجه في الكفر والايمان وقال انهم
 يتخجلون علينا ويقولون كما ان الكافر عندنا هو الكافر عند الله كذلك نجد المومن اذا اقر
 بايمانه انه عند الله مومن فقال سبحانه الله وكيف يستوي هذان والكفر اقر من ليد
 فلا يكتفي بعد اقراره بنية والايمان دعوى لا يجوز الا يستوي بنية علمه فاد اتفقا فالعبد
 عند الله مومن والكفر موجود بكل جهة من هذه الجهات الثلاث متنيه او قول وعمل
 والاحكام تجري على القول والعمل فالكفر من يشهد له المومنون بالايمان تجري عليها احكام
 المومنون وهو عند الله كافر وقد اصاب من اجري عليه احكام المومنون لظاهر قوله وعلم
 مشهور مفعول بقول سبحانه امترا آخر است وذكر قال برأي كبر السبب لول فاستد است المر بغير
 ميم وسكون راي في نقطة وكسريم ومنه جمعي كذا غير سيكتد اعمال واذا ايمان يعني كرايمان ارمض علم بصدق
 جميع ما يابا به الرسول وانما لازم ان علم است مشرند وكفر ارمض حمل بصدق جميع ما يابا به الرسول وانما
 لازم اوست مشرند وكرايمان يعني كرايمان ارمض علم بصدق جميع ما يابا به الرسول وانما
 مردم را باظهار انك غير ساند بالايمان دل بينه منقضي بنسب نفع غير ساند بالكفر دل بينه طاسته وطاسته
 مشهوره بارها بر دقاكته ولما سيكتد ايمان افسق فبماق بالايمان جبرئيل وميكائيل ساويت

در حدیث و تفسیر بیان شد که کتب با کتب حدیث دهم باب صد و دوم کباب اول علی بن ابی طالب
 و آنرا با تفسیر و تفسیر است فی کفر متفق بر آن است و کفر اقرار یعنی و کفر شکیه با قرص است
 و آنرا بن و دعوت یعنی و ایمان شکیه به دعوت است تجربه هر دو با بعینه متنازع محمول
 باب افعال است و می تواند بود که بعینه معلوم باب ضرب باشد و کفر شکیه تعجب است و
 تجربه غفلت تفسیر است یعنی شکیه در اقامه عقیدت صادق علیه السلام که می گفت بر عالمی که می رسید
 و در مردی از قول رسول و کفر ایمان که می گویند از مقوله افعال و عدم افعال است کفر محض
 دست بعید رسول و آنچه لازم آن عمل است و آن مرد گفت جدی که مرید استلال می کنند
 برای دل لب شدن بر آن می گویند کفر و ایمان از مقوله فعل است نه افعال و کفر کذب دست رسول
 و آنچه لازم این کذب است و ایمان تصدیق یعنی گردیدن و گردن نهادن دل است برای رسول
 و آنچه لازم این تصدیق است و افعالی و توحیدی که شقاق بلسان و سایر جوارح است و داخل با جهاد رسول
 است و هر یک از کفر ایمان با علم دست بعید جمع با جهاد رسول و هر چه می گویند در استدلال
 از کتب کلامی که فرموده اند که کفر است نزد الله نیز باین سبب که هر که اقرار کند کفر دل و اقرار طاعتی فائده
 او نمی کند و الله تعالی او را عفو در حق می کند پس چنانچه می بینیم که در وقتیکه اقرار کند بایمانی که در دل
 ندارد که او نیز نزد الله تعالی نیز بوسه باشد باین معنی که هر که اقرار کند با جمیع معصیت می و داخل پشت شود مراد
 ایمان نیست که این قیاس ظاهر می شود که هیچ ترک فریضه و فعل کبیره و خواه با صراحت و خواه با اقرار
 نه بر ایمان متعلق بل نیرسانه و این ظاهر می شود که ایمان متعلق بل محض علم و لازم آنست و الا
 ضرر میرساند پس امام علیه السلام گفت سبحان الله از روی تعجب از آنکه آن مرد چون عاجز شد از
 جواب آن شبهه که با وجود آنکه قیاس است و قیاس مستند کسی نمی شود فارق ظاهر نیز دارد و تعجب
 از آنکه مرید چون باین شبهه ضعیف استدلال کرده چون برابر میشوند این دو چیز که ایمان و کفر باشند
 حال آنکه آنچه عنوان کفر است شبهه با قرار است از آنکه که مدعی علیه باشد باین روش که تخلیف کرده
 نمیشود بعد از اقرار و گواهی بر محضی که اقرار کرده و اگر گوید آن بر تقیض آن گواهی دهد فائده ندارد
 و اگر عنوان ایمان است شبهه به دعوت است از آنکه نیست مگر گواهی و گواه آن عمل جوارح است
 و تصدیق دل است که معلوم غیر الله تعالی سبب می شود مگر بوسی پس چون متفق شدند با قرار
 زبانی بجمیع جوارح و تصدیق پس بنده نزد الله تعالی مومن است و کفر بهیچ میرسد بهر برای این سبب
 را که یکی عدم تصدیق دل است و دیگری عدم اقرار زبانی است و دیگری عدم عمل جوارح که لازم تصدیق
 دل است مثل اصرار بر ترک فریضه یا اصرار بر فعل کبیره مخفی نماید که از اینها ظاهر میشود که ایمان مرکب است
 معتقد از عبادت باشد آنچه متعلق دل است و آنچه متعلق زبان است و آنچه متعلق جوارح است لازم آنست

ولازم خبری در حکم خبر آخر نمی باشد و کفر عدم ایمان است و عدم مرکب ثابت میشود بعد مرکب از اخبار
پس شاید کفر بسیط است و شاید ایمان مرکب است و احکامی که مثل حصه قیمت و نفقه آن نکو
و امتداد نماست باری میشود بر اقرار ربانی و عمل ظاهریه آنها معلوم خلافت بی دومی میشود و تصدیق دل
معلوم نمی شود پس چه بسیار است آنکه گواهی میدهد برای او مومنان بایمان یا یعنی که جاریست
کرده نمیشود بر او احکام مومنان و حال آنکه او از و الله تعالی کا فر است بعد تصدیق دل و تحقیق درست
کرده کسی که جاری ساخته بر او احکام مومنان را بظاہر قول او و بظاہر عمل او و علم لعل دل او داخل
علم غیب است اگر شرط اجرای احکام میشود بیکس زکوة سنے داد و شلا

باب نهم در اصل باب السبق الى الايمان

شتر در این باب بیان اینست که پیشی گرفتن که مذکور است در سوره حدید که سابقون الی المغفرة و در سوره
واقعه که و السابقون السابقون و در سوره توبه و السابقون الاولون چیست و در کیفیت تا ظاهر شود
بطولان خیال محال مخالفان که ابو بکر را در آیت سوره توبه داخل شمرده اند و در باب یک حدیث است
اصل حدیثنا الوعم و الزیدری عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان للامایات
حجرات و منازل یتفاضل للمؤمنین فیها عند الله قال نعم قلت صفه لی رحمتك الله حق
افهمه قال ان الله سبق باین المؤمنین كما سبق بین الخیل يوم الرهان ثم فضلهم علی
خبر جاتهم فی السبق الیه ففعل کل امری منهم علی درجته سبقت لا ینقصد فیها من حق و لا
یتقدم مسبق سابقا و لا مفضل فاضلا ثم قال فما رایت که اخیر حدیث تمامه حدیث اول باب
سابق باشد حدیث شده بنو انی علیهم برای و دالت بر طلبی علیهم که عمده است مراد بر جات مراتب ترستی
ایمان است و مراد منازل مراتب تملک ایمان فمیر فیما راجع بجات و منازل است ان الصدا و اولیو اخر
فیما من قدم الصدا و کرم نیست برای تفاضل و شالما که دیگر نیز مذکور است شود بعد از ان منافعه
سوال و جواب سبق بصینه ناشی معلوم باب تفصیل است یسین بصینه مضایع مجبول باب تفصیل است
التسبیق تعین منتهای و گردی در میان جمعی که در میانند تا هر کدام که سابق شود بوسه آن منتها حصه
از ان گرد و ابتعد بر مرتبه سابق شدن خود متصرف شود مراد بکفته اینجا ایمان است و مراد بگوشت
است و مراد بکیده ان میدان جهاد و زبرد است اگر بان یکسر را و مصدر باب مقاعد گردن بی و کسین
با هم جمع بدن گرد و دهر و اینجا مناسب است السبق یفتح سین و سکون پیشی گرفتن ضمیر الیه
راجع بمنتهما است که مذکور است در همین سبق بتشدید و لا مفضل فانتها اشارت بدفع دخل است
تا کسی نگوید که اگر سابق در میدان جهاد مقدم بر هر مسبق و در آن میدان باشد لازم سبه آیر
تقدیم مفضل بر فاضل چه محتمل است که بعض مسبقون از جهات بسیار بعض دیگر افضل باشد

مفعول تفاضل است و در بعضی نسخ یا و او است و برین تقدیر عطف بر فاعل است و تفاعل بر اسے
 محض میان ذنیت بلکه برای اشتین است نعم کید اللحن است و تقدیر هم عطف بر نعم است و توافقه
 بود که عطف بر لحن باشد و حاصل هر دو یکے است و اولم کن ظرف نعم و تقدیر هم است و اشارت
 است باینکه بوق و تقدیر در صورتی لازم می آید که سابقان سوای بودن فضیلتی دیگر نداشته باشند
 پس مراد بالفعل فضیلت غیر سابق بودن است مثل کثرة صلوة و صوم و لکن از باب آن نعم و تقدیر هم
 از الم کن تا آخر است مراد درجات الايمان در حقیقت که باعتبار سابق بودن است و پس چنانچه
 مفروض است بقول او که و اولم کن تا آخر لا نحمد دلیل و لکن تا آخر است ابطال اینکه تقدیر هم
 سابقان باعتبار درجات باشد که اقطع نظر از سابق بودن است مراد بالاولین بعض الاولین است
 که پیوسته باشند و او در غرضه بدگشته شده و بعضی آخرین عمر دارند یا قند دان باعث کثرة صلوة و صوم
 و مانند آنها شد و می تواند بود که سائل خمره نیز باشد چه او یکسال بعد از خمره بود و در غرضه احد گشته شد
 المسوای جمع سابقه یعنی سبقت بفضل یصفیه مضاع معلوم باب نصر است و از قبیل مباهات
 و لذایع است مفعول به شده چنانچه در اصل از باب نصر و علم بوده اما آن وقت لازم بوده و هر پایه
 از طایفه مجروح و صیغ که از آن قصد مباهات کند نقل آن باب نصر یکیند حقیقه یا علما و مستندی می شود
 هر چند که در اصل لازم باشد یعنی بیان این آنکه بغایت غالب و فضیلت شد پیش جنگان این اصحاب
 رسول که در سوره توبه مذکور اند پس ماندگان اصحاب و اگر کسی بود برای سابق بسوی ایمان در سیدان
 جاهد ریائی دایمان بر پس ماند درین هنگام بر آئینه در میان است و فضیلت پس ماند این اصحاب
 پیش جنگ ایشانرا آری بر آئینه در میان افتند و هر آئینه مقدم می شد ند پس ماندگان بر پیش
 جنگان در صورتی که نباشد برای کسی که در سیدان جاهد سبقت بسوی ایمان گرفته فضیلت
 دیگر بر کسی که کاهل کرد آن سبقت و بسوی ایمان و لیکن بسبب درجات ایمان که لازم سابق بودن
 است مقدم داشته الله تعالی در سوره توبه سابقان را و کجایی از سبقت بسوی ایمان سو خرد داشته
 الله تعالی اهل تقصیر را بدلیل بر اینکه تقدیم و تاخیر محض درجات لازم سبقت و بعضی کاسب نیست
 که مای یا جم از جمله مومنان از جمله پس ماندگان روز بدر کسی را که او بیشتر است باعتبار عملی دیگر غیر
 سبقت بجهاد و پیش جنگان و بیشتر است اندیشان باعتبار زمانه و روز و حج و زکوة و جاهد و تصدق و اگر
 نمی بود سبقتی روز بدر که غالب میشوند آنها مومنان مجاهدان آن روز بعضی ایشان بعضی غیر
 رانند الله تعالی بر آئینه می بود و بعضی پس ماندگان آنروز بسبب بسیار عمل مقدمان در
 ثواب بر پیش جنگان آن روز و لیکن امتناع کرده الله تعالی در آیه سوره توبه که و السابقون الاولون
 تا آخر اینکه در مابذل آخر درجات ایمان در روز بدر اهل اول آن درجات را و مقدم داشته شود

و این کلمات گویا که مقرر داشته اند تعالیٰ اور آیه سوره توبه اشارت است بقصر حج البدر تعالیٰ
بر نیت تعلیم و اخیر سوره توبه که الذین آمنوا و اجر و اوجا و فی سبیل الله یا سوا العلم و انفسهم عشر
درجه عند الله و مذکور رسیده و در این حدیث اصل قنن اندر فی عتبات الله عز و جل
موسنون علیه من استباق الایمان فقال تعالیٰ الله عز و جل سابق الی مغفرة من ربکم و الجنة
من یهاجر من السماء و الارض لعلک للذین آمنوا بالله و رسوله و قال و السابقون السابقون
و اولئک المقربون و قال السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان
رفع الله عنهم و رضوا عنه و اولئک هم الاولون فی درجه سبقه و تم فی بالانحصار
ثم ثلث بالمتابعین لهم باحسان فوضع کل قوم علی قدر درجای که جمیع و منازله لهم عند الله
فهرج گنیمت و در از انچه نوازه اند و عز و جل و منان را بسوئے آن که پیشی گیرند بر جمیع بسوی آخرش
که از جانب صاحب کل امتیاز شما است یعنی ایمان آنکه باعث آمرزش گناهان است و غیر مستقیم
و باعث آمرزش گناهان پروان است در معصوم و بسوی پیشه که فراموشی آن میان اند و فراموشی
آسمان و زمین است می باشد برای جمعی که گنودند با بعد تعالیٰ و رسولان او و گفت در سوره و انکه
که سابق اند بسوی ایمان مثل پیش جنگان و روز بعد از مجله مهاجران سابقان ایشان اند و قربان درگاه
الهی و گفت در سوره توبه که منیه است و پیشی گرفته گان بسوئے ایمان جمعی اند که پیش جنگانند
در روز بدر از جمله مهاجران که امیر المومنین و حمزه و عبید و با شند و جمعی که در آن روز انصار اند و
پیشی که از بی آن پیش جنگان و انصار جدا کردند در روز بدر و بعد از آن خوب بجا آورده و جهاد را
پایان این آنکه راستی شده اند تعالیٰ از ایشان و راستی شده اند ایشان از انفس و ائمه اگر اند
تعالیٰ بذكر مهاجران که اول جهاد و فتنه بنا بر درجه سابق بودن ایشان بسوی ایمان بعد از آن حق کرد
بذكر انصار بعد از آن ثلث کرد بذكر پروان ایشان بخوبی پس گذشت اند تعالیٰ بر جمیع است
ازین سه جماعت سابقان را بر مرتبه و مقدمه و مراتب ترقی ایمان ایشان نزد الله تعالیٰ محقق نماید
که این تفریق بر اینست که در آیت توبه السابقون مبتدیان باشند و الاولون خبر مبتدیان باشد و گفت
بر الاولون باشد چنانکه موافق بعضی قرات و ظاهر این حدیث است چه گفتیم که سابقان بالانصار
الاولین و الذین تیر عطف بر الاولون باشد و بنا بر قرات مشهوره که الانصار محرومان است عطف
بر المهاجرین است و مفسرین احتمالات دیگر نیز در ترکیب این دو آیه گفتند حاصل نم ذکر
ما فضل الله عز و جل اولیاء بعضیهم فی بعض فقال عز و جل تلك الرسل فضلنا بعضهم
علی بعضی منهم من کلام الله و نفع بعضیهم فوق بعضی درجات الی آخر آیه و قال
و فضلنا بعض النبیین علی بعضیهم و تم براسه ترقی مرتبه است چه نزول سوره

بقوله من انزل سورة جديدة وسورة قوبه است پس اشارت است اينكه اين تفضيل با اعتبار سابق است
 در میان همان است لفظ فوق بعض و در بعض نیست پس ميتواند بود که از قبيل بيان معنی باشد چه در سورة نزل
 مذکور است آیه آیت و نیست و آیتها چيست اين مريم البينات و ايدناه بروح القدس و نوحا و اهدا بالقول
 الذين من بعدهم من بعد ما اوتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر فلو نشاء الله ان نقتل
 ولكن الله ليعمل ما يريد بعد از ان ذکر کرد آنچه را که ترجیح داد و الله را که بخواهد بکشد و بخواهد بکشد
 و غیر سیدان جواد با شکران باین روش که گفت در سورة بقره این رسولان که مذکور شدند که داود
 و ایشال او باشند ترجیح دادیم بعض ایشان را بر بعضی از جمله رسولان بحسب آنکه سخن بیواسطه
 گفت الله تعالی بایشان مثل موسی و هارون و عیسی و ابراهیم و اسماعیل و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و ابراهیم و اسماعیل و یونس و زکریا و یحیی و عیسی
 بالاسی بعضی دیگر چندین درجه با نیکی که ترجیح مخصوص یک درجه و در درجه نیست تا آخر
 آیت و گفت در سورة بنی اسرائیل و بر آیه تحقیق ترجیح دادیم بعض انبیاء را بر بعضی حاصل
 و قال المذکر لعلنا نفضیهم علی بعض ولا اخره الا کبر در حیات و اکبر در ضیلات و قال هم
 در حیات عند الله و قال یؤتی فی ذی فضل فضله و قال الذین امنوا و احسنوا و احسنوا و احسنوا
 فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم در حیات عند الله و قال فضل الله الجاهدين علی
 النقادین اجر اعظم در حیات منه و مغفرة و رحمة و قال لا یستوی منکم من اتقى من قبل
 الفکر و قال اولئک اعظم در حیات من الذین اتفقوا من بعد و قالوا و قال یرفع الله الذین امنوا
 منکم و الذین اولو العلم در حیات نفس حیات این فرات تا آخر حدیث عطف است بر ثم ذکر بر فقال
 چه اینها مخصوص اولیاء است بلکه در تعلق مومنان است یعنی گفت در سورة بنی اسرائیل نظر کن
 الی کل من اتقى و اذین بعض مردم را در دنیا بر بعض در زندق و شکی و مانند آنها و بر آیه آخرت بزرگتر است
 یا اعتبار در حیات که برای مومنان است و بزرگتر است باعتبار ترجیح بعض مومنان بر بعضی
 و آن درجات و گفت در سورة آل عمران ایشان را درجات اند نزد الله تعالی و گذشته حدیث و حدیث
 هشاد و چهارم باب صد و نهم کتاب آنچه که مراد نیست که الله علیه السلام باعث درجات مومنانند
 و هر طاعت درجه است و آخرت برای مومنان و گفت در سورة مودت و در الله تعالی هر صاحب
 رحمانی و ایمان را ثواب و جبران او گفت در سورة توبه انجماعت که مومن شدند و مهاجرت از
 مکه مدینه کردند و جواد کردند و راه الله تعالی بمالهای خود و تناسل خود بزرگتر اند باعتبار مدیه
 نزد الله تعالی و گفت در سورة نسا ترجیح داد الله تعالی جواد کند گناهان را بکسی که با اعتبار
 ثواب غنیم که درجات است از ثواب او و بخشایش است و حجت است و گفت در سورة حدید
 برابر نمی شود از جمله شما کسی که خرج کردش از فتح که و جواد کرد ایشان بزرگتر از اعتبار

مناهی شریعت اصول کافی

گفتن است از امتقالات احوالات اهل دنیا کلمات دمویت و صعود و نزول الحاکم کبیر ماسے بی نقطه و سکون لام بر داری و حمد مندی التعلیل بصیغه اسم فاعل باب انتقال مبالغه حاکم لبنایت بر داری و ایمان خود یعنی کسی که ایمان رفیع و غایت متشکک است اگر ستونار علی و اعتبار کنیم لا تهموا البصیغه فی باب تفعیل است بهضم هم بیایه یک نقطه و با و صا و با نقطه و کاسه بظا س بالقطه نیز میباشد اینجا که در بعض نسخ است بصیغه مضارع جمع نه که فاعل باب نسخ یا باب افعال است البعض والاباض بار کسی را غایت سنگین کردن تا کندی که عاجز شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدو سئوال که اگر غایت است و الا لیت و بجا افتاد است و غالب نیست که ضائع میشود و گذشت بر شکی و راست خوانگی و الطینان خاطر و رنهی بودن و تمام دادن حقوق و عبرت و بر داری بعد از آن حصه کرد آنچه را که مذکور شد میان مردم پس هر که گردانید بقضا و قدر خود را برای بعض مردم یک حصه را و برای بعضی دو حصه را و برای بعضی سه حصه را تا رسید بسو سه حصه و بعد از آن گفت بار کنید بر صاحب یک حصه را برای دو حصه را و سه حصه را و برای چهار حصه را تا ما را بکنید و ایشان را بعد از آن امام علیه السلام گفت همچنانچه مذکور شد تا رسید امام علیه السلام بسو سو حصه و دوم اصل هشی الاصل الله علیه و السلام فی حلقه و هو بالخیرة انا فی جماعتی من موالیه قال فانطلقت فیها تم تجمعا متقیین قال وکان خراشی و الحار الذی کنا فیہ نزلنا نجیث و اما جمالی فرمیت بیغسی جیدنا اما لک اذا تابا بی

عبد الله علیه السلام قد اقل قال فقد اتیاک و قال جیشاک فامسیت جالساً وحلی علی صدر فراشی فسالنی عما تعشی له و لحدیثه فحمد الله ثم سیر حیره و کسر حای بی نقطه و سکون یای و نقطه و پائین درای بی نقطه شهرت نزدیک گوفا اما لید غیر منصوب و ریشی نیست و تأکید غیر متصل منصوب یا بحر و بصیغه منفصل مرفوع با بر است چنانچه حاکم طالی گفته بگذارد و سی انه و او و و جماعت برای عطف بر غیر منصوب و ریشی است یا یعنی مع است الحاکم یای سے بی نقطه و الف و نه و وای بی نقطه بستان التزول جمع نازل و رود آمدگان مراد کمال گفت است و تنوین برای اعظیم است یعنی فرستاد مرا امام جعفر صادق علیه السلام برای حاجتی و او در حیره بود مرا و جماعتی از علما ان خود را را وی گفت پس روانه شدیم برای آنجا چیت بعد از آن بر گشتیم کارسانه کمان را وی من بود و جنت خواب من در یوستانی و در حیره که پیش ازین حرکت نمودم و در آنجا رود آمدگان پس آمدیم جمالی که من را گرفت طرفه بودیم پس انداخت خود را پس میان اینکه من چنان بودم تا که نظر من با امام جعفر صادق علیه السلام افتاد که آنرا وی گفت پس امام علیه السلام گفت تحقیق آنکه تیر نزد تو یا یعنی آنکه

پس آنوقت فرمود ای مردمان که اینک بجای آیتان که بکتاب و پروردگار منی است بپوشید
 ششم نشسته بر بالای سر تخت خواب من پس رسیدم از اولی حاجت که فرستاده بودم بر بسوی
 آن پس خبر کردم او را که این کار چون ساخته شد پس فرمود که ای مردمان که این کار را کرده
 مستور و رازداری که در این دوام ده باشد پس نخست خود بدین حاصل پنج جری فکر نمود گفت بدو
 مذکوره از اینده انفسهم انهم یقولون ما نقول قال فقال یقولون ما نقولون یقولون ما نقولون
 قال قلت لانی قال فهو فاعلم انما الیس عندکم فیضی فانا ان یقر انکم قال قلت کما جعلت فداک
 قال و هو فاعلم ان الله مالیس عندنا اعتداء اطرحا قال قلت کما و الله جعلت فداک ما نقول
 قال فتو لوم ولا یقر و انهم یقولون ما نقول بعینه حکم مع الخیر بامت از تکبیرات و دعوات قنوت
 و تعقیب و انشال آنها از فضائل نماز و مانند آنهاست یقولون تعقیف نون بقدر استقام
 است و در اصل یقولون ما بوده یک نون ساقط شد یعنی بعد از آن که پشت پا و جمعی از شیعه
 امامیه پس گفتند قربانت شوم بدینست که ما دوری میکنیم از ایشان بدینست که ایشان نمی گویند در نماز
 و مانند آن آنچه را که ما می گوئیم یا یعنی که کمتر می گویند یا گفتا باقل حاجب می کنند ما دسے گفت
 پس ایام گفت آیا امام خود میداند ما را و میگوید آنچه را که شما میگوید دوری میکنید از ایشان گفتی
 گفت گفتیم آری سے گفت اینک پس نزد بخیری هست که نیست در شما یا یعنی که چیزی از آداب هست
 که با جمعی از پیرویم و شما با جمعی از پیرویس آیا نزد او است ما را که دور کنیم از شما را وی گفت نعم نه قربانت شوم
 گفت اینک نزد او است از تدبیر علم و رزق خلائق خواه مطیعان و خواه عاصیان و مانند آنها چیزی
 که نیست نزد ایش ایامی نمی آید تعالی ما که انداخته باشد ما را از درجه اعتبار ما وی گفت گفتیم
 بعد از قسم قربانت شوم چه باید کرد گفت پس دوست خود گیر از ایشان را و دوری مکنید از ایشان
 اصل ان من المسلمین من لومهم سمع منهم من لم یمنه ان ومنهم من له ثلثنا بهم ومنهم من لا یمنه
 منهم ومنهم من له خمسة منهم ومنهم من له ستم منهم ومنهم من له سبعه منهم فلیس یبغی ان یجلی
 صاحب العلم علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم
 علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم علی ما علیه صاحب
 العلم ولا صاحب العلم علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم
 علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم علی ما علیه صاحب العلم ولا صاحب العلم علی ما علیه صاحب العلم
 برستی که در میان کسی است که او را یک حصه از فیض ایمان هست و از ایشان کسی است
 که او را دو حصه هست و از ایشان کسی است که او را سه حصه هست و از ایشان کسی است که او را چهار
 حصه هست و از ایشان کسی است که او را پنج حصه هست و از ایشان کسی است که او را شش حصه

مثال از اصول

و از ایشان کسی است که او را هفت حصه است پس نزار او نیت که و او داشته شود و صاحب یک حصه بر آنچه
بر آنست صاحب دو حصه و نه صاحب دو حصه بر آنچه بر آنست صاحب سه حصه و نه صاحب سه حصه بر آنچه
بر آنست صاحب چهار حصه و نه صاحب چهار حصه بر آنچه بر آنست صاحب پنج حصه و نه صاحب پنج حصه
بر آنچه بر آنست صاحب شش حصه و نه صاحب شش حصه بر آنچه بر آنست صاحب هفت حصه حاصل
و صاحب یک لک مثلاً آن رجلاً کان له جارس و کان نصرانیاً فادعاه الی الاسلام و ذنیه له فاجابه
فاناء یخراش علیہ الی باب فقال له من هذا قال اننا قتلان قال و ما حاجتک فقال قوض
والیس ثوبیک و مرنا الی الصلوة قال قوضا و لیس ثوبیه و خیر معہ شمس و یخیر من
فی نقطه تصغیر بحر یعنی نصف آخر شب یا سدس آخر شب است و تصغیر افاد این میکند که اندک
گذشته بود قوض نیز یعنی بر اینست که تو نیت نیتی است در قوضات توین عبارت از تبا و عبات
که مادت عرب است و در وقت خواب کنده میشود یعنی او زود باشد که زخم برای تو شل به رسته که
مردی بود او را همسایه و آن همسایه بود ترسای پس خواند همسایه ابی سوی اسلام خوشتر آمد اسلام را برای
او پس قبول کرد سخن او را پس آمد نزد همسایه و بگریه گفت و در خانه او را پس گفت او کیستی گفت من فلان
گفتم چه کار داری پس گفت او را و ضو بسیار و پوش دو جامه خود را و بیایا بسوی نماز در مسجد امام گفت
پس وضو ساخت و بپوشید و جامه خود را و بیرون آمد با او اصل فان فصدیاً ما مشاعر الله ثم
صلیاً الفجر ثم مکثا حتی اصبحا فقام الذی کان نصرانیاً یرید منزله فقال له الرجل ایست
لذهب النهار قصیر الذی بینک و بین الظهیر غلیل قال فلیس معی الا ان یصل الظهیر ثم قال
و ما بین الظهیر و العصر ذلیل فاحتبسا حتی صلیا للعصر قال ثم قام و امر اذان ینصرف الی منزله
فقال له ان هذا اخر النهار و اقل من اوله فاجتنبه حتی صلیا المغرب ثم امر اذان ینصرف الی
منزله فقال له انما بقیت صلوة واحد قال فکث حتی صلیا العشاء الاخره ثم تقرقا شمس
الاصباح داخل شدن در وقت طلوع آفتاب اشتبا کسب من بی نقطه هه تاریک شب و آن بر دو قسم است یکی
تاریکی اول و آن در وقت غروب آفتاب است و دیگر تاریکی آخر و آن در وقت غروب شفق غروب است
و بعضی گفته اند در وقت غروب بیاض غروب است یعنی امام علیه السلام گفت پس نماز کرد و آنقدر که خدا
خواست یعنی اینکه بسیار نماز کرد و بعد از آن نماز فجر کرد و بعد از آن درنگ کرد تا بوقت طلوع آفتاب
رسید پس برخاست آنکه بود ترسای خواست که بخاشود و رو پس گفت او را آن مرد و کجا میرود
روزگوتاد است و آنچه میان و میان ظهر است آنک و حتی است امام گفت پس نشست با او آنکه گذارد
ما ظهر و بعد از آن گفت و آنچه میان ظهر و عصر است آنک زمانی است پس نگاهداشت او و آنکه گذارد نماز عصر را امام گفت
بعد از آن برخاست و خواست که برگردد پس گفت او را بعد از نیتی که این آخر روز است و کمتر از اول روز است

بن موستانا ملاست نیکو و میبک و از مومنان برتر که فضیلتی از فضائل زائده بر اصل ایمان پس نعمت کلام را
 الله تعالی و چون است این سخن که گفتی پس گفت بدست که است تبارک و تعالی آفرید جزو چند را که رسانید
 روانها را بچهل و نه جزو یا یعنی که هر سهم را از بیفت سهم که در حدیث اول باب سابق مذکور شد بیفت جزو که
 نه از آن کرد آن جزو را با عشر یا این روش که کرد هر جزوی از بیست و نه جزو را ده عشر که مجموع صد و ده عشر
 و بعد از آن قسمت کرد آنرا میان مومنان یا این روش که کرد در مومنان عشر جزو سه و در دیگر سه
 عشر جزو سه تا رسانید مومنان را بجزو سه تمام و کرد و دیگر سه جزو سه و عشر جزوی و در دیگری
 بی و سه عشر جزو سه تا رسانید مومنان را بد و جزو تمام بعد از آن بحساب آنست که مذکور شد
 رسانید بیست مرتبه تر مومنان را بچهل و نه جزو اصل آن لم یجعل لیک الا عشر جزو لم یجعل لیک الا عشر
 من مثل صاحب العشرین و لکن لک صاحب العشرین لایکون مثل صاحب الثلاثة الا عشر
 لک من مائة جزو لایکون لک الا عشر من مائة و لو علم الناس ان الله عز وجل
 فی هذا الخلق علی هذا المیزان احد احد انما هو پس کسی که نکرده الله تعالی و در دیگر عشر جزو سه
 است نه از او یا یعنی که وسعت در قدرت نه از او برانیکه مثل صاحب ده عشر باشد و چنان صاحب ده عشر
 باشد مثل صاحب ده عشر و چنان کسی که تمام شد برای او جزوی وسعت در قدرت نباشد بر این
 باشد مثل صاحب ده جزو اگر میخواستند مردم که الله جزو بیست و نه جزو را بر این ترتیب که
 است مکرر و بیست و نه دیگر را که پانزده است دوم اصل عن عبد الغفر القریطی قال
 لما ایدع الله عز وجل الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه درجات الاعد من درجات
 یقولون صاحب الالفین لصاحب الواحد لست علی شیء یلهو الی العاشرة فلا تسقط مروه
 لا فیسقط من فوقک و اذا رايت من هو اسفل منك بد رجعة فارفعه الیک برقی و لا
 علیه ما لا یطیق فتکسر فان من کسر مونا علیه جازیه شکره یصعد لیصفه بمحول باب علم است
 انب فاعل است و من یعنی فی است و ضمیر راجع بالسلام است مرقاة یفتح قات و کسریم هم مکان یا کم
 است یعنی پذیرد بان و منصوب است بر نزلت مکان حتی تا العاشرة کلام ناوی است که در بیان
 امام علیه السلام در آمد پس ظاهر نیست که انتی میباید بجای شتی تا ضمیر راجع بابام باشد لا تحمل لیصفه
 ب ضرب است الجبر یفتح جیم و سکون بای یک نقطه و ای بی نقطه مصدر باب نصر شکست لیستن
 روایت است از عبد الغفر که فروش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای عبد الغفر
 است که ایمان را در مرتبه ترقی است مانند نردبان بالا رفته میشود در آن نردبان و پایه بعد از پایه و پایه
 پایه که گوید البتة صاحب دو مرتبه صاحب یک مرتبه را که نیستی برتری که اعتبار داشته باشد
 امام علیه السلام زنیده بسوی مرتبه دهم پس میندازد اعتبار کس را که او پانزین است تا اندازد

باب بیست و دوم اجل باب نسیۃ الاسلام

در شرح النبیۃ کبرن و سکون سیرین بعد از باب نصر و ضرب بیان تفصیل چیزی چنانچه سوره اخلاص را
 نسیۃ الارب میباشند الاسلام نفی شرک در ربوبیت از الله تعالی یعنی این باب تفصیل حقیقت اسلام است
 درین باب سه حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام لا تسبوا الاسلام تسبوا تسبیه
 لم یسبوا احد قبل ولا یسبوا احدا بعدی الا مبتلی ذلك ان الاسلام وهو التسليم والتسليم هو البقیة
 والبقیة هو البقیة البقیة هو التصدیق هو الاقرار والاعتراف هو العمل والعمل هو الاقدام والاقام
 هو الباقی وبعده هنرهای دیگر و لکن اتانکه من ترجمه فلذلك ان المؤمن یروی یکتب فی عمله والکافر
 یروی انما کافرا فی عمله فوالله الذی نفسی بیده ما عرفوا امرهم فاعتبروا انکار الکافین والمنافقین
 باعمالهم الخبیثه شرح بیان تفصیل حقیقت اسلام باین روش تفسیر قول الله تعالی است و سوره
 آل عمران این الدین عند الله الاسلام و این منافات ندارد با اینکه ظاهر اسلام که باعث حفظ خون و
 مال است و باعث ثواب نیست شرک باشد بیان فرقه ناجیه و فرقه لایق الا استناد به هر دو جمله
 است و مراد با حدیثی از اهل حق اینست و بدو آنکه استناد میزند دوم باشد و مراد با حدیثی از اهل حق
 این است که باشد و ابشارت باشد باینکه کسی غیر من این را از رسول علیه السلام نشنیده او را بفتح میزد و اهل بیته
 و مراد اسمی بود که بعد از باب تفصیل است یعنی رسانیدن و برادران یا ترک پیروی من است در عمل بقرینه
 استنباط بیانی دران المؤمن تا آخر یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بر آئینه بیان تفصیل میکند النبیۃ
 نفی شرک از الله تعالی را بیانی که بیان کرده آن نفی شرک را هیچیک از اهل حق غیر از من و بیان
 نخواهد کرد آن نفی شرک را هیچیک از اهل حق بعد از من مگر مانند آنچه من بیان میکنم بدست که نفی شرک
 حقیقتی ندارد مگر با قبول قول رسول و قبول قول رسول حقیقتی ندارد مگر با اطمینان خاطر بر گفته
 رسول بے آنکه اضطرابی باشد چنانچه گفته در سوره نساءم لا یکذبوا فی انفسهم حراما نقصبت و اطمینان
 خاطر حقیقتی ندارد مگر با استکمال شهود خدا و رسول و در عید چنانچه را استکمال شهود میشوند و در عید بانمیگی که عید
 او را محض تشدید و اقبال انشاء شمرند و خود را بازی ندهند بقول شاعر گفته و اسنے اذا وعدته
 لم یخلف میباید و منجموعه عیدی و معتبه شوند بقول الله تعالی وید الهم من الله ما لم یکنوا یکتسبون
 وید الهم سیات ما یکسبوا و حق بهم که انوار بقیه نون و راست گو شمرند و در عید حقیقتی ندارد و مگر با قرار
 دادن خاطر خود بر آن قرار دادن خاطر بران حقیقتی ندارد و مگر با عمل مقتضای او امر و نواهی و عمل بران
 حقیقتی ندارد و مگر با رسانیدن سید بران عمل بصاحب شرع بانمیگی که معرفت بکار خود داشته باشند که البته
 از صاحب شرع بخود است و بظن و رای خود نیست بیان وجوب او انیکه مومن گرفته فرمان الهی را

[illegible]

فصلی اهل الا حق ما ستودع الله حی وحب اهل بقی وشیعته فی قلوب موحدی امتی المؤمنون
 امتی یحفظون وودیعتی الی یوم القيمة الاحوال ان الرجل من امتی عبد الله عزوجل عروة ایمان الدنیا
 ولفی الله عزوجل مبغض لا اهل بقی وشیعته ما فخر الله عزوجل صله من الاثنی لثانی شیخ
 ان تیانوش افنی پست مرتبه تر مراد هیچ آسمانها که بهمانی است اشارت است باینکه بهر اهل باطن
 آتی است که فعل وایوان اوست وخلقش وآن آسمان وومانی است که قرآن باشد درین است و
 اشارت است باینکه در قول الله تعالی در سوره صفات انما ینظرین الا کرب حفظان
 من شیطان ایدو در سوره الزلزالک ولفی زینا السماء الدنیا صایح وجعنا بارج الشیاطین مراد خلک قمر
 نیست چه ذکر آن بر تقدیری که خلط نباشد فخور بود بلکه مراد آسمانهای جسمانی است نفسی لاهل الاض
 اشارت است باینکه نماز بیگانه در شب معراج واجب شد و جبرئیل تعلیم اجزا و شرط آن کرد که از جمله آنها
 معلوم برآل بحر است در شهر و ازین صریح میشود که غیر ایشان اگر کسی خلیفه نباشد و معلوم بر او ضرر و تر بود
 یا اشارت است بعقبات آیات قرآن مثل آیه آل عمران و الحمد للارسل قد خلقت من قبله الرسل فان ات
 قتل القلبیم علی اعقابکم و دل آیت سوره نحل و سوره انبیاء فاشلو لیل الذکر ان کنتم لاتعلیون یعنی
 پیوستگی که شان نیست که چون در شب معراج برده شدیم بسوی آسمان جسمانی پس بیان تفصیل احوال
 من کرد و جبرئیل برای اهل آسمان با نیت گذاشت الله تعالی دوستی مرا و دوستی اهل بیت مرا و خواص
 ایشان را و در لهای مومنان ملائکه پس آن دوستی نزد ملائکه امانت است تا در قیامت بعد از آن
 فرد آورده پس بیان تفصیل احوال من کرد برای اهل زمین پس با نیت گذاشت الله تعالی دوستی مرا
 و دوستی اهل بیت مرا و خواص ایشان را و در لهای مومنان است من پس مومنان است من نگاه میدارند
 مرا تا در قیامت همی صد اجمعی آنگاه باشید پس اگر اینکه مروری از است من عبادت کند الله تعالی
 عزوجل را و عمر خود در ایام دنیا بعد از آن ملاقات کند و در دم مرگ یاد قیامت الله عزوجل را و باینکه
 دشمن اهل بیت من و خواص من باشند من شکافد الله عزوجل دل او را و قبر یاد قیامت و آتش و دوزخ
 گزافان باین معنی که در دل او هیچ چیز غیر نفاق نیست

باب سیم و سوم اصل باب

تذکره این باب از تهمه اب سابق است فرق اینست که درین باب بیان نسبت ایمان است و در باب
 سابق بیان نسبت اسلام است و چون ایمان حقیقت اسلام است پس هر چه نسبت ایمان است
 نسبت اسلام نیز نسبت درین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال ینبغی لکون من ان یکون میه ثمان خصما و قور من الزاهر صبور اعند البلاء مشکور اعند الفخا
 تانعا ما رزقه الله لا ینفک الله او لا ینفک الله الا ما رزقه الله لا ینفک الله الا ما رزقه الله لا ینفک الله الا ما رزقه الله

فرساخته از انعام خلیل النور و الحکم و ذریع و اسفل امیر حبیب و در ترقی اخوه و اهل دیالوگ
 روایت است از نام جعفر و ذی سید السلام گفت سر او دست برای زمین ایستاد باشد و او دست
 اول بر زمین باشد نزد بنیات مضطرب گفته او دوم بنیات صبر کند باشد نزد محنت سوم بنیات
 شکر کند باشد نزد لذت چهارم قناعت کند باشد با فقر و بی کراهی او اما تصدق کند و شکر کند و شکر کند
 پنجم بی ویران شدن ششم سائنگی و در گفتگو کند برای دوستان چه بای او بگردان چشم بدین امانا و آزار باشد
 و عبادات و در مودت اهل حاجت چشم مردم مومن از او دست راست باشد بدو دست راست
 و نام حق و مسائل دین و دست در دست مومن است و بر داری و در داری دوست و در دست مومن
 شکر برای مذات سید دوست چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب اول کتاب العقول و جموداری
 با مردم بر او دوست و نیکی با مردم بر او دوست و دوم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 لا یات له اذکان اولها التوکل علی الله و تقوی فی الاحوال الله و الرضا بقضاء الله و التسليم
 لاحواله عز وجل شکر گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ایضا جبار و کن است اول اتمها و باو
 تصدق و دفع ضرر و جلب نفع و دوم و گذشتن امارت اولی الامر و سایر احکام دین بسوی الله تعالی
 سوم راضی شدن بیک تصدق و قدر الله تصدق و دفع ضرر چهارم قبول کردن امارت که الله تعالی
 داد و اولی الامر سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انکم لا تکتونوا اصالحین
 حتی تفرغوا و لا تفرغون حتی تصدقوا و لا تصدقون حتی تسابوا ایوایا اسر بینه لا یصلو اولها
 الا باخرها اصل اصحاب الثلاثة و ما هوایها بعد ان الله تبارک و تعالی لا یقبل عمل احد
 و لا یقبل الله الا بالوفایا بشر و ط و الله و من بقی الله بشر و ط و استکمل ما وصف فی
 اعتقاد قال ما عند الله و استکمل و عند الله عز وجل احتیاج العباد لطریق الهدی و شریع
 لهم فیها المنار و لغیرهم کیف یسلکون فقال و انی لافقار لمن قارب و آمن و عمل صالحا
 ثم امتدی و قال انما یقبل الله من المتقین من اتقی عز وجل فیما امره فقی الله عز وجل مؤمن
 باجماع بمحمد صلی الله علیه و آله شکر این حدیث گذشت بآنکه تفسیر و در حدیث ششم
 باب بیستم کتاب انجور و در اینجور بیان سید کریم علیه السلام روایت است از نام جعفر صادق علیه السلام
 گفت درستی که شرا نمی باشد اهل صلاحیت و غول نیست مگر اینکه شایسته الله تعالی باشد یعنی شایسته او
 که آنکه است گوشتی رسول او را و راست نمی شمرند بگرانیک قبول کشید چار و در مغفرت را که امیر المؤمنین
 گفته را اول آنها که بر یک از تو بایمان عمل صالح است مگر آنکه آنها که هر یک از ایمان و عمل صالح و
 استبد است مگر او شکر جمعی که سید و پیغمبر و دیار هم را و گذشتند و سرگردان شده سرگردان است
 و راست از راه حق است جمعی که خود را از محمد شایسته امین و پیغمبر خود دانستند و بعضی

ملفوظات مولانا

عبادت خود بیان این آنکه بدستی که استیجاب و تعمود و غرضه بولی نمی کند گرسلمی را که در جمیع ارکان و اجزاء
موانع امور باشد و قبول نمی کند الله تعالی آن عمل را اگر بوسید و تابش طمس آتی در مغفرت و پیاپی
آتی در محکات قرآن که در آنجا امر خدائی پیروی اهل علم نمی ایشان از پیروی حق و خود را می و اختلاف است
و هر که فاکر و برای الله تعالی بشرطهای او و تمام بجای آورد آنچه را که میان کرد و در حکم کتاب او دریافت توانی را
که نزد او است و تمام دریافت و عده او را بمغفرت و بیست بیان این آنکه بدستی که الله عزوجل داد و بنده را
براهمهای یستی که ذاتی باشد از قرآن که در آنجا پیروی حق است و بغایت بلند و نمایان کرد الله تعالی
برای بنده گان در آن راههای راسته شش را با یغنی که حکم کرد آن آیات را در کثرت محکات بعد است
که بر همه ایشان ظاهر است اگر چه جمعی مکاره کنند و الله تعالی فر داد بنده گان را که چون میرفتند باشند در آن
راههای راسته اشارت است بقول الله تعالی و سور آل عمران من آیات محکات من ام الکتاب
از جمله قرآن آیتهای صحیح غیر منسوخ است که آنها در قرآن است با یغنی که بوسیدنی از پیروی حق که در آنجا
است الله بدی معلوم میشوند و از ایشان باقی قرآن معلوم میتوان کرد بقول الله تعالی و سور مائده
قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین بیدی به امین اتبع و هو انبیل السلام تحقیق آمد شمار از انجانب الله تعالی
روشنی و چیزی از قرآن که حکم و بغایت واضح است راه میناید بآن الله تعالی را که تابع رضای او شد
راههای سلامتی از محلات و عذاب جهنم پس اذن گفت در سور طه و بدستی که من هر آینه آمرزگار
انسانان که با نام برای کسی که روگردان شد از طاعت و گردید بر بویست الله تعالی و رسالت رسول و مد
کتاب الهی ترک امر را بر کس و حلی کرد که عده اعمال صالحه است با یغنی که اعتراف با نام عالم خواه رسول
و خواه وی او که مثل اعتراف بولایت اهل بیت چنانچه گذشت و حدیث بشنا و پنجم باب صد و پنجم
کتاب آنچه که باب ذیقت و نقض بن النضر علی الاطلاق است بعد از آن تا آخر بوسید بابت آن امام
یافت مسائل عباداتی که میکند با یغنی که سوال کرد بے واسطه یا بواسطه گفت در سور مائده جز این نیست
که قبول عبادت میکند الله تعالی از پیروان عذاب الهی بترک پیروی حق و خود را می در عبادت
انجانات خود چه آن شرک است پس هر که پیوستد عذاب الله عزوجل را در آنچه امر کرده الله تعالی
او در عبادات مثل نماز و زکوة و حج و روزه و جهاد با یغنی که در مسائل متعلقه آنها است و انشور داشت
مات که در دم مرگ و قیاست الله عزوجل را بر حلی که گردیده آنچه آورده از محمد صلی الله علیه و آله
هر چند که در آنچه نمی کرده بر سر کار می نکرده باشد مثل کسی که کبیره کرده باشد بے امر از زیر که قابل شفاعت
نیست چنانچه نمی آید در باب الم اصل هیهات هیهات فان قوم حوما تو اقبل اه
یهات و اولتوا انهم امنوا و اشرکوا من حیث لا یعلمون الله من اقی البیوت من ابوابها فی
ومن اخذ فی غیرها سلك طریق الردای و فعل الله طاعة ولی بامر الله بطاعة رسول و طاعة

آیات رجال خبر مبتدای محذوف است بتقدیر البیوت رجال نه فاعل فعل محذوف که دلالت میکند بر این
 سیخ چه حذف فاعل مبتدی بر او افتصادا است و ذکر آن اگر چه در جمله دیگر باشد منافی آنست در ظاهر
 پس التزم آن نبی ضرورت خوب نیست اصل ان الله قد استخلص الرسول لاهله ثم استخلصهم
 معصدين لذلك فی نذر و فقال وان من امه الا خلا فیها نذیر قاله من جمیل و اهتدی مراد و
 عقل ان الله عز وجل یقول فانها لا تعی الا یصار و لكن فی القلوب التي فی الصدور و کیف
 یهتدی من لم یصد و کیف یجسر من لم یهد و استیوا رسول الله صلی الله علیه و آله و اقرءوا بالانزل
 من عند الله و اتبعوا انما السرا الهدی فانهم علامت الا ما یبتدای فی و اعلموا انما انکر یجلی عیسی ابن
 مریم علیه السلام و اقرء من الرسل له یوم من اقصو الطریق بالناس المناس و المتسوا
 من ذنبا الحجب الا فانه فستکملوا امر دینکم و قوموا بایا الله ربکم ثم حرم الاستملاص خالص شمرن
 و خالص کردن و مرو و انما مناسب است و اشارت بقول الله تعالی در سوره من بعد از ذکر او و
 سلیمان و ایوب و اذکر عبادا ابراهیم و اسمعیل و یعقوب اولی الایمان و الا انما یستلزم من جمیع لغته
 ذکر الدار تا قول او که کل من الاخیار مکرر سازندگان و ابراهیم و اسمعیل و یعقوب را که صاحبان قوتها
 در فرمان برداری و بصیرت و مسالکی که احتیاج به التفتن آنها میشود و در بیان این آنکه بدرستی که
 ما خالص کردیم ایشان را برای صفی که خالص است از غش آن صفت بیاد انداختن آخرت است
 بعد از این جنم برای خود را این که قائده امامت است لامر و متعلق باستخلص است اشارت است باینکه
 مراد بذكر الدار است ظاهر ثم اینست که نزول سوره فاطر بعد از نزول سوره ص باشد استخلص
 اشارت باین است که خلوص در سوره فاطر و خلوص در سوره ص باین معنیست معصدين بصا و بقیه
 و دالان سبب نقطه و فالصیغه اسم مفعول باب افعال است الامداد در گردانیدن گشته و مراد
 ایشان ترک تصریح بجهت جمعی است در سختی که شامل ایشان نیز باشد بعد از آنکه تصریح علیه با ایشان
 شده باشد لکن متعلق باستخلص است یعنی بدرستی که اسم الدالانی خالص شمرده رسولان برای امامت
 خود باین معنی که امامت بنایت عمده است بعد از آن خالص شمرده رسولان برای امامی که مذکور می باشد
 برای آن امام در میان نذیر آن الی باین روش که گفته در سوره فاطر و نبوده هیچ استی مگر آنکه خالص شده
 در آن امامت امامی که یاز آن دانه عزت است آخرت باشد خواه رسول و خواه وصی رسول حیران شد
 که ناخر و مندی کرد و اطاعت الهی کردی که هر که حتی را وید خرد مندی کرد میان این آنکه بدرستی که استی و حل
 بعد از عدد و نصرت الهی و در آخر کار و اشارت باینکه جماعت اصحاب قبول رسول را در وصی
 او و تسلی کردن او و آن سیگوئی در سوره حج بیان این آنکه بدرستی که حال و قصه اینست که بعد
 از تو کو رخا به شد شیمنا می ایشان و لیکن کو رخا به شد دلای ایشان که در سینه باست باین معنی که

حالتی است رسول گوی

مکرم و دین باب یک حدیث است اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام و یا سائید مختلفه هت
 الاصب من نباته قال خطبنا امیر المؤمنین علیه السلام فی دارة و قال فی القصر و نحن مجتمعون
 ثم امر صلوات الله علیه فکتب فی کتاب قوی علی الناس و ساری غیره ان ابن الکواء سأل امیر المؤمنین
 علیه السلام عن صفه الاسلام و الايمان و الکفر و النفاق فقال شکر و روایت است از جابر یعنی از
 امام محمد باقر علیه السلام و بنده ای بسیار که غیر انداز اصبح بن نباته گفت خطبه خواند امیر المؤمنین علیه السلام در خانه
 خود و با اصبح گفت باعتبار بعض از سده ها که در کوشک یعنی خلوتخانه و جامعیت شیعه آنجا جمع شده بودند هم
 بعد از خطبه امر کرد امیر المؤمنین علیه السلام پس نوشته شد این خطبه در کتونی و خوانده شد بر مردمی که حاضر بودند
 بر اسع کثرت خواند این خطبه و روایت کرد غیر اصبح که عید الله بن الکواچه سید امیر المؤمنین علیه السلام را
 از احوال اسلام که نفی شریکیت و ربوبیت الله تعالی است و ایمان که صاحب امن از عذاب آخرت
 بودند و کفر با کمال حق است و نفاق که اظهار اسلام و در دل گرفتن شرک است پس گفت اصل امایند
 فان الله تبارک و تعالی شریع الاسلام و سهل شریکته و مروه و افراس کانه من جهله و حبله عثر
 من قولا و مسل من دخله و هدی لمن یم به و ذین تر من تجله و قدرا من انخله و هروقه من اعتصم
 به و حبله من استمسک به و برهان من مکتوبه و نور المن استغیا به و غاها من خاصم بر فلبا من
 حاج به و علما من وعاء شکر این فقرات بر اسع بیان رشت شان اسلام است یعنی
 از محمد و صلوات پس بر رسته که الله تبارک و تعالی آنجوری واضح بقدر ادا اسلام را و آسان کرد موضع بخور و ان
 از آفران بر اسع کسیکه بطلب آب آمد نزد آن یا یعنی که احکامی که الله تعالی و حلال و حرام و مانند آنها و اسلام
 قرار داده بنایت آسان کرده راه علم با خدا و عمل با تبارک و تعالی که هر یک کرده و در حکمت بسیار نه از پیروی
 خود را بیان و امر را بطلب علم از اهل علم که اهل بیت رسول اند و مردمی که از سبب اهل ظن و احکامات
 رفتند و جمیع که میروند ان مردم شدند از سلوک آن راه و پوشانیدند آن راه پس بیایید در راه نیست هر چه
 هست درین برادران است و متکلم کرد قواعد آنرا که و خوب تصدیق رسول و کتاب و دوسه باشد برای
 هر که مخالفت کرد آنرا با سینه که رخته در آنجا می تواند کرد و یا مراد اینست که کیاب و شبیل کرد و شرائع
 آنرا برای کسی که مخالفت کرد آنرا چنانچه خوب است که خود را بیان بد قائل فکر خود و بعلم بمسائل آن نمیرسند
 و اگر داند اسلام را غرضت برای کسی که دوست خود گرفت اسلام را و مسلحی که خون و مال آن محفوظ بماند
 برای کسی که داخل آن شد بحسب ظاهر مانند کسی که بکمار زمین رود و در میان آن در نیاید و راه یا فتنه
 بختی بر اسع کسی که اقتدا کرد بان و خود را سگ نمکود و آراسته برای کسی که لباس خود کرد آنرا و کرده که
 در دنیا پیش رود و حفظ خون و مال بر اسع کسی که بسا تنگی برود و بیست آنرا و دست بیست بر اسع کسی که
 بکاهش خود را از طغوث بسبب آن و سر رشته راه بیست برای کسی که چسب آن و دیسلی راضع حقیقت

و فراموشی پیشی برای کسی که برای طلب فراخ عیش کما خود را یا بعد تعالی و انداشت و گردوی براسے کسے که
 گردویک و روبر و خبر و از غیبتی برای کسے که بر دوی خبر و از شد و سپیری برای کسے که یا قائم کرد و برابر مبارز و خود
 و مجلس بحث و زندهی برای کسے که نگار داشت خود را از غرضی الفت خود و مجلس درس و مانند آن و در دگر گاری
 براسے کسی که در راه حق مستقیم شد و پنا سبے برای کسی که ایمن شد از ضرر دنیا و آخرت و یک ایمن
 شد نئے که ایمنی و دنیا باشد براسے کسی که داخل در ظاهر اسلام شد مثل اعراب که در حق ایشان
 گفته در سوره حجرات و لکن قولوا اسلامنا و زندگی و در آخرت براسے کسی که تصدیق باطن اسلام کرد و
 بی نیازی برای کسے که در طلب علم مشرق الیج اسلام کرد پس آن اسلام است و پس بکار آمدنی چه راه است
 و پس راستی و شرف آنست و پس بزرگ دنیا و آخرت و حال آنست پس بهترین حالها اصل و هوایلی
 الدنيا و مشرقی المناس و الی المصباح و فیع الغایة یسیر المصباح جامع الجملہ و سلیم السبلقة الیم المنقحة
 کامل العلل و کیم القرائن و شرح افاضه برین فقرات از قبیل افاضه شتی بقا صل است پس افاضه
 لغنی است و در علم انفصال است رفیع برائی بے نقطه و فاعین بے نقطه فیل یعنی مفعول است
 به معنی شایان کرده شده الحلیة بفتح حای بی نقطه و سکون لام و بای و کس نقطه جمعی که بعد از مسابقت
 در میدان بر سر گرد آید تا هر کدام که سبقتی گرفته باشد نصیب خود را صاحبی کند و هر کدام که نرسیده باشد
 حریمه را داد کند و بر جمعی که هنوز در میدانند نیز اطلاق میکنند العدة بقیم عین بی نقطه زاد سافر لغنی اسلام
 پس بنایت روشن است راه آن تابان است محل روشنی آن بغایت اخرو ختمه است چرخ آن شبان
 کرده شده است آخر آن کم است میدان آن جمع کننده خلق بسیار است اهل گرد آن شبانان است گرد
 آن و در ذاک است انتقام آن تمام است زان آن گرامی اند سوانان آن اصل فالایمان منها جبه
 و المصالحات منار و الفقہ مصابیح و الدنیا مضامیر و الموت فایته و القمه جلسته
 و الدنیه سبقت و النامه نغمه و التقوی عذبه و المحسنون فرسانه و شرح بیان این آیه گردیدن بر بیت
 رب العالمین و آنچه مازل شده بر رسول علیه السلام راه و افصح آنست و اعمال صالحه محل روشنی است
 و عمل بمساکین و ین جرائحه و ای آنست و دنیا میدان آنست و مرگ اجر آن است و اهل قیامت جماعت
 گرد آمدن و پشت گرد آنست و آتش جہنم انتقام آنست و پیر بهر عذاب الهی داد آنست و نیکو کاران
 سواران میدان آنها اصل فالایمان استدل علی الصالحات و بالصالحات یعم الفقہ و بالفقہ
 یهرب الموت و بالموت یمتحم الدنیا و بالدنیا تموز القیمه و بالقیمه تزلف الجنة و الجنة حسرة
 هل النامه و النامه و عیلة المفقین و التقوی مشبهه الايمان و شرح بیان این آیه با بیان استلال
 رده میشود بر اعمال صالحه یا یعنی که هر که ایمان بخدا و رسول دارد و بدو آن میتواند و آنست که اعمال صالحه
 سوار ساری اهل الذکر است در مشکلات و آنا سبته بر ولایت اهل البیت است و آن اصل اعمال

سازن شرح اصول کائن

استنباطاً و تذکراً است بر روش آتی در عذاب و نجات که تغییر سنی باید با اعتبار حصیان و اطاعت در اولین تأخیر
 به اگر محض می سیکه باشد طریقی گری و ظلم می شود و با در بنیاد و در بنیاد یک بر اسے سعیت است و با استفاد
 است و اثبات الف آن با حجت بر شهادت و می تو اند بود که با بر اسے مصداقت و ما معنی بر باشد
 یعنی و کمال اقرار خاطر و عید آتی بر چاه حصه است اول بنیادون زیر کی یعنی کار فرمودن زیر کی
 جزو بلا حفظ معانی حکمات قرآن دوم فکر و موعظه آتی که در نقل احوال امم انبیاء سے سابق کرده دوم
 شناخت موعظه عذاب و نجات که بر سر عامی و مطیع آمد و چهارم شناخت اینکه عذاب و نجات اولین روش
 آتی است که در آخرین نیز نشل کن و در دنیا یا آخرت می شود و بیان این آنکه هر که بنیاد و زیر کی را شناخت موعظه آتی
 را و هر که فکر کرد و موعظه شناخت عذاب و راحت سابقین را و هر که شناخت آخرت شناخت روش آتی
 را پس گوید که خودش بود و با سابقان با نهمی که دانست که فرقی میان سابقین و لاحقین نیست در روش
 آتی و راه یافت بلقی که مستقیم تر است که طاعت اسلام باشد و گوید که نگاه کرده بسوی آنکه نجات یافت
 که بر چیز نجات یافت مثل قوم یونس و نگاه کرد بسوی آنکه جهنمی شد و جز این نیست که جهنمی کرده اند تقاضا
 گسسته را که جهنمی کرد و کمال لغت او و عید آتی را و نجات و او کسے را که نجات داد و با طاعت او و عید را
 اصل العدل علی سائر شعب غامض الفهم و غیر العلم و ذممة الحکم و مروضه الحکم
 فمن فهم فسر جمیع العلم ومن علم عرف شرا ثم الحکم ومن علم لم یفطی امر لا وعاش فی الناس حمیداً
 شرح علم و جمیع العلم یعنی معلوم است با خود از علم یعنی حکم کردن کار سے و مراد محکم قرآن است
 که در تفسیر آن احتیاج به تعلیم کس نیست یعنی و دعوات بر چاه حصه است اول فرزند و در طاق
 از جبر و دوم بسیار از جمله علم سوم نازل باشد و گوید و از جمله دیوان میان خلایق بتطبیق خصوصیات تغایر
 بر قرآن حکمیه معلوم از احتیاج بنابر یک پیغمبر با در و چهارم خوشنما مانند بوستان از جمله استی مثل
 ملاحظه اینکه مبادا مانع از تعلیم حکم در شخص باشد مثل ابی بنی در زنی که زنا کرده باشد چه بر میاید کرد
 تا وضع عمل او شود مثل ملاحظه اینکه مبادا ظلمی بر کسے شود و در معاملات با مردم بیان این آنکه هر که
 حمید بنی امیر سانید تفسیر که جمیع حکمات قرآن را و تیز کرد آنها را از تشابهات و هر که دانست مشکلات
 شناخت آنجورای دیوان را با نهمی که دانست که دیوان بر قضیه از کی آب بخورد و بر کدام قاعده و مرتب
 میشود و هر که آهسته کرد و دیوان افراط نکرد و کار خود و زندگی کرد و مردم بر حلقے که پسندید و خصائل
 است اصل و لهما و علی سائر شعب علما امر بالمعروف و النہی عن المنکر و الصدق فی المواعظ
 و شان الفاسقین فمن امر بالمعروف و شد طهر المواعظ و من نفع عن المنکر اعظم اثم المناقض و امر کی
 و من صدق فی المواعظ قضی الذی علیه و مرشد الفاسقین غضب لله و من غضب لله غضب
 الله له و ذلک الامان و دعاء و شعبه شرح للعرفت مقبول نزد کسی المنکر مرد و نزد کسی و مراد از بنابر

پیر وی بنام و بشکریه پیروی حق است ایشان بفتح شین با خط و فتح و سکون نون و زبر و دفت مصدر باب ش و علم
 از شین میگویند چنانچه در چنانچه است اول بر امر فتن بی پروای علم که مقبول است در هیچ حرکت
 این برای آنکه بعد از قرآن و مقبول است و اقل هیچ فتنه دوم بر پیروی فتن بی پروای حق که مورد است
 و فتنه است و مقبول فتن بی پروای که اگر کسی امر و نمکمی کند و فردا بر فتنه آن حکم کند بنایت فتنی است اگر چه ای
 فتنه است بلکه به و آنرا فتنه شته شمرند بلکه داخل کجای خود است شمرند سوم بر راست گفتن و بی هیچ مصلحت
 دوم که مبارز نفس است چهارم بر دشمنی سر کشان از حکم الهی یعنی امر ایشان بقرائن و ادبایات
 و الهی ایشان از کبار و محضات و آن چهار قسم دارد اول بدست دوم بر زبان سوم به ترش زد و سب
 چهارم بکدورت اول این بر کبر و کبر و قبول بی هیچ کسب الهی است حکم کرد بشت نموسن و ادب هر که فتنه کرد
 از راه در محض کتب الهی چنانکه باید بدینی خائف و امر و بدینان آنکه است که خود را از اهل ایمان بشمارد
 اهل ایمان نیست مثل آنکه نه است و اهل ایمان ایشان و امر و ادب است که چنانکه ای که در تضامی از پیروی آن
 است بر آن بنایت و بدست برای مومنان و اگر منافقان چیزی و در مقابل آنکه در یکجا بر یکجا و پیش از
 شمرنده اند و این میشود از کبر و شهادت ایشان مثل رویای که در وضع کرده اند و شمس آنکه فتنه است و هر که
 راست گفت و هیچ مصلحت پیدا آورد آنرا که برادست و بدینی که البته حکم از روی خلق نمی کنند تا با و یک
 در فرج باشد و هر که دشمنی کرد با فاسقان غضب کرده کسی را بدست یا زبان برای الله تعالی در هر
 غضب کرده کسی را بدست یا زبان یا ترش رویی یا بدست دل برای رضای الله تعالی و هر که غضب
 کرد کسی را بدست یا زبان برای الله تعالی غضب کرده الله تعالی دشمنان او را بر الهی او پس آنست
 که در کور شد ایمان و سونهای ایمان و دعا ای ایمان

در این حدیث

باب بیست و هشتم اصل بافضل الایمان علی الاسلام و الیقین علی ایمان
 بشمار این باب بیان زیادتی ایمان است بر اسلام و زیادتی کمال بر ایمان و درین باب
 شش حدیث است اول اصل عن جابر قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ایها الضعیف
 الایمان افضل من الاسلام و ان الیقین افضل من الایمان و ما من شیء اغرم الیقین شأنا
 یعنی بقریم و سکون عین با نقطه و فاء و قیله ایست ازین و لفظ جویب موافق لفظ جویب است
 یعنی روایت است از جابر یعنی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که جمعی از بدستی که ایمان
 زیاده است از اسلام اشارت است باینکه جمعی که بعد از رسول علیه السلام مومن شدند بدست و می گفتند
 از جمعی که در زمان رسول وفات یافتند می چنانچه بیان شد و حدیث دوم باب بیست و هشتم
 کتاب آنکه که باب نامنی مال الغیبه است و درین ایست که جمعی بیشتر وفات یافتند بقیه و نه سینه
 هنوز چنانچه گفته و سوره البلد فلا اثم الغیبه و بیان شد و حدیث چهل و نهم و هشتم و بیست و هشتم باب

صدر و مقدم کتاب آنچه که باب نیکوت و قنوت من القبول فی الولاية است و گفته در سوره عنکوت الم احسب
 الناس ان یترکوا ان یقولوا انما هم بالیقینون چه اشارت است باینکه اشترک فقط ایمان میان اول و
 دوم شبیه با اشترک نقلی است تا اینجه پس کمال و تر خطا از خاطر رود و عید باین روش که ترک کرد است
 و صفا نکر کنند تا ساد که دیکره داخل شوند افضل است از ایمان و نیست هیچ چیز کباب تر از کمال قرار خاطر
 در و حاصل عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول الایمان فوق الاسلام بدرجته و التقوی
 فوق الایمان بدرجته و الیقین فوق التقوی بدرجته و ما قسم فی الناس شئی اقل من الیقین
 من سحر التقوی ترس از عذاب الهی و آن چهار مرتبه دارد اول عدم امر بر ترک فریضه و فعل کبیره
 دوم فعل قرآن و ترک کباب تر که لم یستم فعل قرآن و ترک کباب تر مطلقا چه آدم فعل قرآن و ترک کباب
 مطلقا و ترک صفا تر و خرا و اینجا مرتبه و نام و ستون است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول باب مقدم
 که مرتبه اول لازم ایمان است و مرتبه رابع یقین است الیقین کمال و تر خطا برود و عید الهی و آن
 دو مرتبه دارد اول آدین و آو آنست که مذکور شد در حدیث اول باب سائیل و دوم است و آن
 مراد است اینجا یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت
 ایمان یا لای اسلام است یک مرتبه و ترس از عذاب الهی یا لای ایمان است یک مرتبه و کمال قرار خاطر
 بر ایمان و بر وعده و وعید برک صفا تر یا لای ترس الهی است یک مرتبه و وعده کرده نشده در مردم چیزی
 کمتر از کمال قرار خاطر یا یقین که این آن صفت بنات نمید سو و حاصل سمعت اما جعفر علیه السلام
 یقول ان الله فضل الایمان علی الاسلام به شریحه کما فضل الکعبه علی المنجد الحرام شرح
 شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بذر است که آمد قنات زاده کرد و شرط ایمان یا بر اسلام
 یک درجه و چنانچه زیاده و کعبه را بر مسجد حرام چها مردم داخل نعمت الهی که نصیب و آن حال بی ابوا
 عبد الله علیه السلام یا ابی محمد الاسلام درجته قلت نعم قال و الایمان علیه الاسلام درجته
 قال قلت نعم و التقوی علی الایمان درجته قال قلت نعم قال و الیقین علی التقوی درجته فقال
 قلت نعم قال فما ادقی الناس اقل من الیقین من سحر تقوی درجته و استقام واقع می شود
 در جواب خبر نیز واقع می شود و اینجا از قبیل خودم است و مفسرین این موافق حدیث دوم است اصل
 و انما تمسکتم بادی الاسلام قایا که ان یقلبت من الیقین شرح اضافه و راد فی الاسلام از سید
 اضافه و فصل التفصیل است بچیزیکه از ان خارج است مثل یوسف احسن اخوته الالفلات بفاد
 تا می و نقطه در بالاصدر باب افعال و التفکرت مصدر باب تفعل بیرون رفتن خبر می و کما
 یعنی و جز این نیست که شما دست زدید و دیگر ایمان که اسلام باشد مراد نیست که تقوی و یقین
 نذر بدینس نگاه دارد و بخود و تار نیز از آنیکه آن نیز نگاه بیرون رود و دستا می شما اشارت باین است

که گفته است که حق است و یقین نمراد ایمان و قهر وادیه یعنی اصل سامت ابا الحسن الرضا علیه السلام
 امره وایجاد الاسلام فقال ابو جعفر علیه السلام انما هو الاسلام والايمان فوعد به رجعت وحق
 فوق الايمان بدراجة و یقین فوق التقوی بدراجة و فیه یقسم بین الناس شیئ اقل من الیقین
 شمس و غیره و در حدیث چهارم باب چهارم که اسلام مکلف به و زمان رسول است با یقینی که بر این نیست
 که واجب بر مردم در زمان رسول اسلام بود و مفسرین این موافق حدیث دوم است اصل قال قلت
 لابی الثئی الیقین قال انتوکی علی الله والتسليم لله والرضا بقضاء الله والتقوی الی ایه قلت
 فی التفسیر ذلك قال هكذا قال ابو جعفر علیه السلام شرحه و اوست گفت گفتیم پس چیست یقین
 یقین گفت اعتماد بر اعد قضا و دفع ضرر و طلب نفع و قبول کردن امارت که داده الله تعالی باطل
 و راستی شدن بقضاء الله تعالی و دفع ضرر و اکتفا داشتن امارت اوست الامر و سایر احکام بسوی
 الله تعالی با یقینی که کسی که کمال قرار خاطر دارد که اینها را داشته باشد گفتیم پس چیست تفسیر یقین
 با یقینی که آیا این تفسیر که کردی مصداق کمال قرار خاطر را در پیش خود است یا سمع از دیگر کسی
 است گفت همچنین گفت در تفسیر یقین امام محمد باقر علیه السلام شنیدم اصل عن الرضا
 علیه السلام قال الايمان فوق الاسلام بدراجة والتقوی فوق الايمان بدراجة والیقین فوق التقوی
 بدراجة و لم یقسم بین العباد شیئ اقل من الیقین شرح مفسرین این موافق حدیث دوم است

در بیان اصل یقین

باب بیست و نهم اصل حقیقة الايمان والیقین

شرح این باب بیان علامات ایمان و علامت کمال قرار خاطر بر ایمان است در این باب چهار
 حدیث است اول اصل بینار رسول الله صلی الله علیه و آله فی بعض اسفار اذ تلقیه مرکب
 فقالوا السلام علیک یا رسول الله فقال ما انتم فقالوا نحن مومنون یا رسول الله قال فما حقیقة
 ايمانکم قالوا الرضا بقضاء الله والتقوی الی الله والتسليم لامر الله قضاة فقال رسول الله
 صلی الله علیه و آله علماء حکماء کادوا ان یقولوا من للحکمة انبیاء فان کتمت ما و قین فلا ینبوا
 ما لا تسکون ولا یجتمعوا اما لا تاتوا الله الذی الیه ترجعون شرح مرکب بقوله راس
 بی نقله و سکون کات و دایمی یکنظره سواران شتر از دو تا بیشتر و گاهی بر سواران اسب نیز اخلاق یکسان
 مفسرین این موافق حدیث چهارم باب بیست و نهم است دوم اصل ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم صلی بالناس للصیوة فظفر الی شاب الی مستقبل و هو یخفق و یدعی برأسه
 مسفرا و انه قد خفت جسمه و فارقت علیاه فی رأسه فقال له رسول الله صلی الله علیه
 و آله کیف اجمحت یا فلان قال اجمعت یا رسول الله موقنا فاجاب رسول الله صلی الله علیه و آله

عن قوله وقال ان لكل يقين حقيقة لها حقيقتيقيك فقال ان يقيني يا رسول الله هو الذي
 احزنني واسهر لي ليلا واطمأ هو اخرى تعرفت نفسي عن الدنيا انا فيه انا حتى كاني الطوال عرش رباني
 وقد نصب للمساجد وحسن الخلاق لذلك واما فيه هم وكان الطوال اهل الجنة يتبعون في الجنة
 ويتعارفون على الامم تلك متكون وكان الطوال اهل النار وهم فيهما مع ذلك من مصطرحون
 وكان في الابل اسبعم وخمسة الماسرين وراى مسامعي شكري يد رسي كرسول الله تعالى كذا به بامر دم
 التام صبح رايس نگاه كه پيروي جواني در مسجد آن جوان ميگوي و فرودمي و در سرش را از بيدار س شب بر جاني
 كه در بود رنگ او تقيق لاغ شده بود بدن او فرو رفته بود چشم او در سر او پس گفت او را رسول الله
 صلي الله عليه وآله چه حال گرديرسه اسي فلان گفت گرديدم اسه رسول الله صاحب يقين
 پس تعجب كرد رسول الله صلي الله عليه وآله از سخن او و گفت بد رستي كه براسه يقيني علامتي است
 پس چيست علامت يقين تو پس جوان گفت بد رستي كه يقين من اسه رسول الله است كه بغم آخرت
 انداخته مرا بيدار كرده شب مرا بايغنه كه مرابيدار كرده در شب و نشسته كرده ساعات بنائيت گرم روز مرا
 بايغنه كه مراد مرا بستان روز و در كرده پس نفرت كردل من از دنيا و آنچه در آنست تا آنكه گوياء كه من نگاه
 ميكنم بسويك تحت باد شاميه صاحب كل اختيار من كه كتاب الهى باشد كه ميزان اعمال خلاق است
 بر خاك كه واداشته شده در حيات بر ابي حساب كه هر غلي كه موافق آنست مقبول شود و الامر و در شود
 و بايغنه مشدند غلوقان براي آن صاحب و من در ميان ايشانم و گوياء كه من نگاه س كرم بسويك اهل
 بهشت كه بغم ميكنند در بهشت و باهم آشنائي ميكنند بركسيه انگيه كنندگان چنانچه گفته در ستوره پس هم
 و از و هم في فلان على الارامك شكون و گوياء كه من نگاه ميكنم بسويك اهل جهم و ايشان در انجا معتز اند
 فرماوندند گون اند و گوياء كه من احوال ميشوم و از دنيا نه كيشن آتش جهم را كه ميچيد و در گوشه س من
 اصل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا حواءه هذا عبد نور الله عليه بالايام
 ثم قال له الزم ما انت عليه فقال الشاب ادع الله لي يا رسول الله ان اسوق الشهادة
 بعدي فذ عا لمرسول الله صلي الله عليه وآله فلو يلبث ان حرجني بعض غزوات النبي صلي
 الله عليه وآله فاني سيشهد بعد تسعة فسر وكان هو العاشر ثم رسي گفت رسول الله صلي الله
 عليه وآله اصحاب خود را اين بنده ايست كه روشن كرده الله تعالى بتوفيق خود دل او را بسبب ايمان
 پس گفت او را خدرا مشوا يا خالي كه داري پس گفت آن جوان دعا كن الله تعالى را براي من ابي رسول
 كه در دسه كرده شوم شهادت را و در خدمت تو پس دعا كرد براي او رسول الله صلي الله عليه وآله پس
 شهيد شد بعد از آن و او بود هم تسوم اصل عن عبد الله بن مسكان عن ابي بصير عن
 ابي عبد الله ع قال استقبل رسول الله صلى الله عليه وآله الجار بن مالك بن النعمان الانصاري

باب بیست و هشتم اصل باب التفرک

شرح این باب بیان غیبت فکر و کار الهی و قدرت الهی است دین باسبغ حدیث اول اصل
 آن امیر المؤمنین صلوات الله علیه بقول بیه ما تفکر تعبد و حافت عن اللیل حدیث و اتوا الله سربا
 شرح امیر المؤمنین صلوات الله علیه میگفت بیدار کن فکر و یاد الله تعالی و قدرت او دل خود را و خالی
 کن از بستر شب بیلوی خود را برای نماز شب و پرهیز کن غدا صاحب کل اختیار خود را و اجتناب کن از غرات
 دوم اصل صالت امام الله علیه السلام عمای روی الناس تفکر ساعة خیر من قیام لیلة قلت
 لغیت یتفکر قال عموما حقها و بالدار فیقول این ساکون این مانوک مالک لا تنکبین شرح میرزا آس
 ذکر مثال است و مختصر در آن نیست الحزب یفتح غایب با نقطه و کسر را سینه نقطه و با می یک نقطه نشانی
 که ویرانی در آن شده باشد این ستا کنونک ناظر است بالحزب این بانوک ناظر است بالدار پس در کلام است
 و نشر مرتب است و مالک لا تنکبین متعلق بهر دو است و می تواند بود که او بر اے شک را دی باشد
 پس مراد بالحزب و بالدار یکجمله خواهد بود ولف و نشر خواهد بود و نفی تنکب کنایت از تنفی استماع دیگر است
 از قبیل ذکر لازم و آرد از مردم چه اگر کسی گوش سخن کسی نکند آنکس ساکت می شود و می تواند بود
 که مستقام انجامی باشد و افاده این کند که بزبان نصیح که زبان حال است در گفتگو اگر چه باطلان گوش
 نمی کند یعنی پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه روایت می کنند مردم که فکر کیست
 بهتر است از برفراستن بفرمانه در یک شب فتم چون فکر می کنند گفت مثل اینکه می گذرد بر زمین
 که ویران است یا بسری آید و آن که جمعی بنای آن کرده اند و مرده اند و جمعی دیگر در آن ساکنند پس میگوید
 بزبان حال یا بزبان قال نیز که اندام جمعی که ساکن تو بود و ندای خرابی گما اند جمعی که عمارت تو کرد و ندای
 آید و چسبیت ترا که سخن نیگوید باینکه مردم را که سخن ترا بزبان حال می شنود بیوم اصل
 عباس علیه السلام قال افضل العبادۃ ادمان التفکر فی الله و فی قدرته شرح و فی قدرته
 از قبیل غفلت تفسیر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فاقصر عبادت من
 داشتن فکر است و یاد الله تعالی و در قدرت الله تعالی که این دنیا را عبث نساخته و آخرت
 خواهد داشت چنانچه گفته در سورة آل عمران و تفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
 چهارم اصل سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول لیس العبادۃ کثرة الصلوة و الاصل
 انما العبادۃ التفکر فی الله عز وجل شرح شریف از امام رضا علیه السلام که می گفت نیست
 عبادت الهی بسیاری نماز و روزه جز این نیست که عبادت فکر در کار آمد غرض است مراد اینست
 که اگر نماز و روزه بے فکر و محنت و فساد آن بمرض و حکمت قرآن باشد باطل است خواه بسیار و خواه کم
 اگر با فکر باشد صحیح است خواه بسیار و خواه کم چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب سابق پنجم اصل

رسولان خود را بنویسند و بعد از آنکه عادت سے شو و پس یار نماید خود را نیز ایس اگر باشد در شمایس سائش
 کینه اند تعالیٰ را و بداند که سبب آن توفیق است یا سبب نیست که اند تعالیٰ را و دہ خیر باشد و در
 یا از بعد خیر است و اگر نباشد در شمایس و اند کینه اند تعالیٰ را و متوجہ شود بسوی او برای الصفات عینہ
 گفت پس امام علیہ السلام مذکور کرد و مفت و اول کمال قرار خاطر ایمان دوم قناعت مانچہ باشد سہ م
 صبر تر نگینا چارم شکر بر وسعت حال پنجم بر و بارے ششم خوش غولی ہفتم گرم ششم غیرت نفع نین بانقسطہ
 رتک خوردن بر سرزن و مانند آن ششم شجاعت و ہم انسایت عبد اللہ گفت در روایت کرد و بعض اہل
 مجلس بعد از مفتضائے مجلس این دو خصلت را و زیادہ کرد و در آئنا راستے و امانت رسانیدن را نہمی
 کہ گفت امام علیہ السلام دو از دو خصلت گفت و تو دو خصلت را شنیدی یا بخاطر نداری سوم اصل
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال اما اخب من كان عاقلا فها حقيقة احليها ملاميا صاحبو ماصدوقا
 و فيا ان الله عز وجل جعل خمس لاهياء بكارهم الا اخلاق خمس كانت فيه فليحذر الله على ذلك ومن لم يكن
 فيه فليتنزع الى الله عز وجل وليست له اياما قال قلت فذلك وما هن قال هن الورع
 والقناعة والصبر والشكر والقيام والسناء والتجاعة والغيرة والبر وصدق الحديث
 واداء الامانة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر رستے کہ اہل بیت
 رسول علیہ السلام ہر آئینہ دوست میدایم کہے را کہ باشد خردمند صاحب فهمی کہ فرق کند میان
 حکمت و متشابہات و انسبے مسائل دین بر و بارے نمی کنند و در معاشرت ہم محبتان بغایت
 صبر کنند بغایت راست گو و فاکندہ و بعدہ ہر رستے کہ اند عز وجل سر زار کرد دنیا را را بخوشنا ما از بعد ما و تما
 پس ہر کہ باشد آئنا را و پس باید کہ سائش کنند از اند تعالیٰ را و ای گفت ہفتم قربانت شوم و بیت
 آئنا یا یعنی کہ سمیت تمہ آئنا سوای ہر کہ گفتی گفت و آئنا پر ہیز گاری و قناعت و صبر و شکر و ہر بارے
 و شرم گرم و شجاعت و غیرت و خوشخوئی و راستی سخن و رسانیدن امانت است چہا سرم اصل
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل اراد ان يخلقكم الا خلقكم الا حقا فاحسنوا حقه
 بالسناء وحسن الخلق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر رستی کہ اند عز وجل
 راستے شدہ ہر اسے تا کہ قبول و صایت او صیای رسول کرد و اسلام را باعث ثواب آخرت چنانچہ
 گفتہ در سورہ مادہ و رضیت لکم الاسلام و ما اشارت است باینکہ اسلام برای دیگران باعث آخرت
 نیست چنانچہ گذشت و در باب چارم ہم پس بنویسند کہ سبب ہر سبب اسلام را کہ گرم و خوشخوئی پنجم اصل قال
 لا مير للمؤمنين عليه السلام الايمان اسبقه اسكان الوضوء بقضاء الله والتوكل على الله وتقوى
 الامر الى الله والتسليم لامر الله شرح گفت امیر المؤمنین علیہ السلام ایمان چہا را اصل است اول راضی
 بودن بقضاء قدر اندر و نفع و ضرر دوم اعتماد بر اللہ تعالیٰ یعنی قرار دادن خاطر بر انیکہ ہر جہ اندر میکند

و جعل الهم الخزن فی التناث والخط متصور روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از محمد بن یحیی
بودن کمال قزاق و مظهر و مسلم بر ایمان باشد تناسل اینست که راضی کنند مردم را بچیز که باعث غضب الهی شود
و تقصیر مردم را بچیز که کفاره باو الله تعالی و بدیگری که داده چه بد رسته که رزق راستی نماند بسو
که حرص صاحب حرص و بدیگری و انداز بجز استن بخوانند و مراد اینست که در طلب و زرق الکفاحه شرعی بسیار
کرد و حرص خوب نیست و اگر اندک کسی از شما کمزیر از رزق خود چنانچه میگزیرد اندر مرگ بر آئینه در سه یاد او را
رزق چنانچه میداد او را مرگ بعد از ان امام گفت رسته که الله تعالی کمال عدالت خود گردانیده فروخت و رامت را
در کمال قزاق و مظهر ایمان و در رفا بقضا و قدر الهی و گردانیده غم و اندوه و در اضطراب خاطر و راضی بودن
بقضا و قدر معلوم اصل صحت اما بعد الله علیه السلام یقول ان العمل الدائم القلیل علی البقیة
افضل من العمل الكثير علی غیر یقین مشروح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بد رسته که مباد
شتر که مبنی بر کمال قزاق و مظهر باشد فاضل تر است نزد الله تعالی از عبادت بسیار که مبنی بر غیر کمال قزاق و مظهر
باشد چیها سرم اصل قال امیر المومنین علیه السلام علی المنبر لا یجوز واحد طعم الا یماضی حتی
یعلم ان ما اصنام یکم لیتظن و ما اخطا لام یکن لیصیب متصور مراد بکلم قزاق و مظهر معلوم است
چنانچه گفته در سیه دوم و گوی اکثر الناس لا یعلمون منبشیر الیه گفت امیر المومنین صلوات الله علیه بر منبر
نمیاید بچشمیک لذت ایمان را تا آنکه داند که داند آنچه رسید با اولی اختیار و خوب نبود باعتبار حکمت و مهربانی
الهی اینکه رسد با او پیچ اصل علی بن عبد الله علیه السلام قال ان امیر المومنین صلوات الله
عنه مجلس الی حاکم مسائل یقضى بین الناس فقال بعضهم لا یفقد تحت هذا الحائط فانه معوس
فقال امیر المومنین علیه السلام حوس امر اجد حبله فلما قام سقط الحائط قال وکان امیر المومنین ۱۵
مما یفعل هذا و اشبا همد و هذا لیقین مشروح الحور بعین بنیقه و رانی بنیقه بعینه اسم مفقود باب
تفصیل در عرض ضائع شدن در آورده شد و بعینه اسم فاعل باب افعال یا باب افعال عیب ناک
امر الی بنوان کرده و بنوم مستعمل شده چه این فقره جاری مجرای شل است مانند آخر و با و در سیه پنجمه
و فامیکند مراد از مردی آنچه و عدد کرده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بد رستیک
امیر المومنین صلوات الله علیه نشست بسو و دیوار رسته که نیل داده بود و دیوان میکرد میان مردم پس گفت
لبض حاضران منبشیر زیر این دیوار چه آن در عرض خرابی در آورده شده است پس گفت امیر المومنین
علیه السلام با سبانی میکند هر مردی را ابلش پس چون بر فاست افتاد و دیوار امام را گفت و بو امیر المومنین ۱۶
از بعضی که میکند این بے بر رانی و مانند آخر او اینست کمال قزاق و مظهر بر ایمان مراد اینست که اهل یقین
سیرت و اعتقاد و در گزین از مرگ نمیکند بلکه الکفاحه واجب و مستحب میکند چه میداند اگر بے اختیار
ایشان بچیز سبب مرگ ایشان شود مین رسیدن بطلب است و مع ذلک با سببان اهل مکر است

امیر المؤمنین علیہ السلام بود پس گفتیم ای امیر المؤمنین آیا دین قسم جائے بی لباس جنگ میاں تے گفت آری
 اسی سید بن قیس بدوستے کہ شان اینست کہ نیست هیچ بندہ مگر بر حاسے کہ اور از جانب اللہ تعالیٰ نکلہ ہمارے
 از آزار و نگاہی از مرگ بہت میان این نگہ با او و فرشتہ اند کہ نگاہ سے وارڈ از ایکہ افتد از سر کو ہے
 یا فرو افتد و چاہے شلاچون فردو آید حکم آئسے باز و یا مرگ او داسیگندارد میان آنکس و میان ہر
 چیزے کہ آزارش یا سر آمدن اجلش بآن باشد مراد ہواں است کہ در شرح حدیث پنجم گذشت لھم
 اصل عن علی بن اسباط قال سمعت ابا الحسن الرضا علیہ السلام یقول کان فی الکثر الذی قال
 اللہ عز وجل وکان تحتہ کثر لھا کان فیہ لبیم اللہ الرحمن الرحیم عجبت لمن الیقن بالموت کیف
 یفرح و عجبت لمن الیقن بالقدر کیف یخزن و عجبت لمن راعی الدنیا و تغلبھا باہلھا کیف یرکب الھما
 و یبغی لمن عقل عن اللہ ان لا یم الله فی قضاہ و لا یستطیع فی سرقہ و نقلت جعلت ذلک امر یلذات
 اکتبہ قال نعم رب و اللہ یدلہ الی اللہ و ان لیضعھا بین یدے فتاوت ید و لا تغلبھا و اخذت
 الدوات فکلتہ کان فیہ شمس و سکر و کان فی الکثر است مغفون ان فقرت با مغفون انچہ مذکور شد و حدیث
 ششم موافق است و ہر دو نقل بالمعنی است پر عبارت انچہ در گنج بودہ عربیہ نبودہ پس منافات
 ندارد با حقیر فہوم از آنہا در حدیث ششم نسبت تعجب با اللہ تعالیٰ از قبیل مجاز است و مراد اخبار از قدرت
 وقوع یا عدم وقوع است یعنی روایت است از علی بن اسباط گفت شنیدم از امام رضا علیہ السلام
 کہ مے گفت بودہ در گنج کہ گفتہ اللہ عز وجل در سورہ کہف کہ بودہ در زیر آن دیوار گنجے بر آن
 دو پسر در آن گنجے اینکہ ابتدا مے کنم بنام اللہ کہ مدبر کل عالم ہر بان بومنان است تعجب کردم برای
 کسی کہ کمال قرار داد خاطر خود را بر مرگ دارد و چون شاد مے شود و خندہ مے کند و تعجب کردم برای کسی کہ
 کمال قرار داد و خود را با بذر ازہ کہ مقتضای حکمت الہی است و تدبیر جوادش چون اند و گمان میشود از
 مصائب و تعجب کردم برای کسی کہ دیدنی را و گردانیدن آن اہل خود را از حالاتی بھالاتی کہ قصد آنهاست
 با وجود انتظار حساب قیامت بر احوال سابقہ چون میل مے کند بسوی دنیا و شاد مے شود و ازالہ نیست
 آن و منرا و راست برای کسی کہ ہمید از جانب اللہ تعالیٰ مواعظ و نصائح آراخواہد قولی مثل انچہ در قرآن است
 و خواہ فعلی مثل انچہ در تعلق زمان است اینکہ تمت زود کند اللہ تعالیٰ را در قضا و قدر او یا زودہ شدن
 در مصائب و کلہ علی شمر و اللہ تعالیٰ را در دادن رزق خود چہ این منافات دارد و بارضا بقضا مخفی نہاند
 کہ مذموم بودن ترک رضا بقضا منافات ندارد با حسن و عداد و طلب وسعت رزق اگر چہ باشد بلکہ رضا
 بقضا شرط نماں اجابت دعاست چنانچہ می آید در حدیث یا زود مے باب آئیدہ و گاہی محصلت فی رزق و دعای
 وسعت است چنانچہ گذشت در حدیث دوم باب دوم پس گفتیم امام را و اربانت شوم منوہم کہ تو سیم از کہ گفتی
 علی ابن اسباط گفت پس نہ و متوجہ ساخت بحد اقسام دست خود را بسوی دوات تا گذارد و آنرا نزد من پس

و راضی بودن است از امر تعالی در آنچه دوست داشت طبع بند یا نفرت کرد و راضی نمیشود بند است و تمام را
 در آنچه دوست داشت طبع و یا اگر است که و گرنه آنکه شد امر تعالی با ستیاقضا و قد و بهتر برای او و آنچه است
 طبع او یا اگر است کرد و حاصل عن ابی عبد الله السلام قال ان اعلم الناس بالله امر ما هم
 بقضاء الله من اجل شکر و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بر رسته که و انما ترزق
 با امر تعالی راضی تر ایشان است بقضاء قدر امر غریب و نفع و ضرر سوم اصل س شهاب الحسین
 علیهما السلام قال الصبر و الرضا عن الله رأس طاعة الله و من صبر و رضى عن الله
 فيما قضی علیه فيما اوجبه الله عز وجل له فيما احب او كره الا ما هو خیر له شکر
 روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت صبر بر مشقت و راضی بودن از امر تمام
 فراتر واری امر تعالی است و هر که صبر کند و راضی شود از امر تعالی در آنچه قضا و قدر کرد و در آنچه
 دوست داشت طبع او یا اگر است کرد و قضا و قدر نمی کند امر غریب بر اسے او در محبوب او یا اگر
 او گرنه آنچه که بهتر است برای او چه اسرم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله قال الله عز وجل ان من عبادی المؤمنین جاد الا یصلی لهم امر دینهم الا بالغبی
 و السعة و العفة فی البین فاملوم بالغبی و السعة و محبة البین فیصلی علیه امر دینهم و ان من عبادی
 المؤمنین لجاد لا یصلی لهم امر دینهم الا بالفاقة و السکنة و السقم فی ابدانهم فابوهم بالفاقة
 و السکنة و السقم فیصلی علیه امر دینهم و انما اعلم جاد لا یصلی علیه امر دین عبادی المؤمنین
 شکر روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت
 امر غریب و حدیث قدسی بر رسته که از جمله بندگان من که مومنانند بندگان من اند که خوب نمیشود
 برای ایشان کار عبادت ایشان مگر بی نیازی و وسعت مال و محبت و برین پس معامله میکنم
 با ایشان بر بے نیازی و وسعت مال و محبت و برین پس خوب می شود و بنا بر آن معامله کار عبادت
 ایشان و بد رستی که از جمله بندگان من که مومنانند هر یک بنده گانی اند که خوب نمی شود بر اسے ایشان
 کار عبادت ایشان مگر با حاجت و تنگی مال و بیماری و بد نسای ایشان پس معامله می کنم با ایشان
 با حاجت و تنگی و بیماری پس خوب می شود و بنا بر آن معامله کار عبادت ایشان و من و انما ترزق بل آنچه
 خوب میشود و بنا بر آن کار عبادت بندگان من که مومنانند اصل و ان من عبادی المؤمنین لم ی
 یجتهد فی عبادتی فبقوم من عبادی و لذیذ و ساحة فیتجهل فی الیالی فیتعب نفسه فی عبادتی
 فیضربه بالناس الی الی الی و الی الی نظر احق که و القاء علیه فیتام حتی یصیر فیقوم و هو ماقت
 لنفسه زار علیها و لو اخلی فی ذی و بین ما یرید من عبادته لدخله العجب من ذلك فصبر لا
 العجب الی الفتنة باعماله فیاتیه من ذلك ما یتیه فلا له العجب باعماله رضا عن نفسه حتی یلین

ابو عبد الله عليه السلام قال الله عز وجل عبدی المؤمن لا اصرق فی شیء و اجعلته خیر الہ فلیرض
 بقضائی و لیجبر علی بلائی و لیشرک نعمائی الکتب و ایضاً فی الصدقین عندی شرح گفت امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت اندر عز وجل در خطاب رسول علیه السلام در حدیث قدسی بنده من که مومن است
 نیگزیدم و انم اورد پیوسته میگردد آنکه گردانیده ام آنرا بر سر رای او پس باید که راضی شود و بقضاء و قدر من و باید
 که صبر کند بر آزار من و باید که شکر کند نعمت مرا تا نویسم و در ای محمد از جمله بقایات راست گویان در
 دعوی ایمان نزد من هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فیما اوسع الله
 عز وجل الی موسی ابن عمران یا موسی بن عمران ما خلقت خلقاً احب الی من عبدی المؤمن
 و انی انما ابتلید لما هو خیر له و انما اعلی ما یعلم علی عتبی فلیصل علی عتبی فلیصل علی
 بلائی و لیشرک نعمائی و لیرض بقضائی الکتب فی الصدقین عندی اذا اعل برضائی و الحاح امری
 شرح الرضا بعد مصداق مفاعله راضی بودن از کسی در جائی که آنکس نیز راضی باشد و مراد اینجا بخت
 آنست و میگویند بود که مراد همان باشد و یا بمعنی لام باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت بدوستی که در لجنه می کرد و اندر عز وجل بسوی موسی بن عمران این بود که ای موسی بن عمران نیا فریدم
 آفریده را که محبوب تر باشد بسوی من از بنده من که مومن است و بدوستی که من جز این نیست که آزار میدهم
 او را بسبب چیزی که آن بهتر است برای او و من دانم که آنچه خوب میشود بنابران بنده من پس باید که
 صبر کند بر آزار من و باید که شکر کند نعمت مرا و باید که راضی شود و قضاء و قدر من تا نویسم نام او را در میان
 جمعی که بقایات راست گویان اندر دعوی ایمان نزد من چون عمل کند باعث رضای من و اطاعت کند
 فرمان مرا هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال عجبت لعمری المسلم لا یقفی الله علیه
 بقضاء الاکان خبر الله ان تروق بالمقار یعنی کان خیر الله ان ملک بمشارق الارض و مقارها
 کان خیر الله شرح مراد و مسلم اینجا خائف است که عبادت خود است ملک بعیضه ماضی مجهول با تفصیل
 است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تعجب کردم از هر نفسی که زیر آن قضاء و قدر
 میکند الله تعالی بر او هیچ حق قضاء و قدر نگردد آنکه باشد بر سر رای او اگر باره باره شود بر نفس او
 برای او و اگر داده شود یا دشمنی کل روی زمین از جا بکشد که آفتاب بدری آید تا جا با یکدیگر فرود
 میشود و بر سر رای او و نه هر اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال حق خلق الله ان یسلم لما قضی الله
 عز وجل من عرف الله عز وجل و من رقی بالقضاء اتی علیه القضاء و عظم الله اجره و من سخط
 القضاء مصتی علیه القضاء واجب الله اجره شرح ان یقع عمره بتقدیر این است یسلم بیدیه
 معلوم باب النعال بالتفصیل است الا بسلام کردن نمادن التسلیم راضی شدن مراد باقتضای الله تعالی
 است الاجر مزد برای عمل اختیاری و مراد اینجا عفو است بنابر اینکه عفو اجره راجع بقضاء باشد حیث نقض باقتضای

او امر و نواهی و راضی بودن در آنچه وادو سے شود و بر او خواہ باعث خوشحالی و خواہ باشد آذر دلی سپید دھم
اصل عاقلی علیہ السلام قال لم یکن رسول الله علیہ السلام الله علیہ و الله بقول تنی قد
 معنی دوکان غیره شمس نو بزمی تنی است کان ما است غیر معنی خدا است یعنی روایت است از
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت هرگز نیگفت رسول الله برای چیزی که شده بود که کاش میبود غیر آن

باب سی و دوم اصل باب التقليل الى الله والتوكل عليه

شمس این باب بیان فصیلت و انکشاف کافرو بسوی الله تعالى و اعتماد بر الله تعالى است
 بقدر ادا و نفاذ بر اینکه آنچه میکند در حق مومن نفع مومن و نفع مومن و نفع مومن درین باب هشتم حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادعوا الله عز وجل الی دأ و دما اعتصم بی عبد
 مرعیادی و چون احد مر جنتی عرف ذلک من نیتہ تم تکلیف السموات و الارض و من فیهن الا
 جعلت لداخیه من یلتزم و ما اعتصم عبد من عبادی یا احد من عبادی یا احد من خلقی عرف ذلک
 من نیتہ الا قطعت اسباب السموات من یدیه و اصبحت الامراض من تحتہ لم ابال باس
 و ادعوا لشمس مراد بعد بندگی و من است پس منافات ندارد با اینکه جمعی از اشقیاء که خدا ب
 ایشان با خیر می افتد از این دو فقره بیرون باشد جمله عرف ذلک عبد است تکلیف بیادی و نقطه در
 این دو الی بنقطه بعینه ماضی باب فاعل است التکلیف مبالغه در کرد و می تواند بود که بجای یک نقطه باشد تکلیف
 قصد شدت کسی کردن است بسین بنقطه و ماضی بنقطه بعینه ماضی مستحکم و مدد از متسل العین یا ک
 باب افعال است الایمان روانه و مضطرب کردن و نجای بالنقطه از متسل العین و ادعای فرود کردن
 چیزی در زمین من درین کلمه بمعنی فی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 دعوای کرد الله عز وجل بسوی وادو که پناه دیا و زمین بنده از بندگان مومن من بی آنکه سبکی از مخلوقان
 من پناه برده باشد شناخته باشند آن پناه آوردن بن من از قصد او که در دل دارد یا سبکی که بعضی لفظ
 نما شد بعد از ان سالنه در کرد او کرده باشد آسمانها و زمین و هر که در آسمانها و زمین است مگر آنکه گردانیدم
 برای او راه بدر او از میان آسمانها و زمین و هر که در آسمانها و زمین است و پناه برنده از بندگان مومن یکی
 از مخلوقان من که شناخته باشند از ان قصد او مگر آنکه بریدم و سید ما سے آسمانها را از دست او و مضطرب
 کردم زمین را در بر این او و بالی نیادوم که در که ام دره بلاک شد دوم اصل مر علی بن الحسین
 صلوات الله علیهما قال خرجت حتی انتهیت الی هذه الحائط فان کان علیہ ثوبان بیضان
 یطرحان فاجاب و جی ثم قال لی یا علی ای الحسین ما لے اراک کما احزینا علی الدنيا
 فرقی الله حاضر للبر و الفاجر قلت یا علی هذه الحزن و انه لکما تقول قال علی الاخرة
 خیر و صدق یحکم فیه ملاک قام و قال قادم قلت ما علی هذا الحزن و انه لکما تقول شمس

نعمتی را پس الله تعالیٰ عزادار و را بیکدیگر براسے شیعہ نمکین بوده و میخواست کفر نین کند و آن مرد اشارت بنفرین کرده **سوم اصل** علی عبد الله علیه السلام قال ان التوکل والعزم یجولان فاذا اظفرا بموضعه التوکل او عظم الشکر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بد رسته که بی نیازی و غرت بر میکند و میان خلافتی پس چون یافته جاسی اعتماد بر الله تعالی را و دل خود میکند آنجا را چها سر **اصل** علی عبد الله علیه السلام قال ایما عبد قبل ما یحب الله عزوجل اقبل الله قبل ما یحب و مرا عظیم بالله عصمه الله و مر قبل اقبل الله قبله و عصمه لم ینازل لو سقطت السماء علی الارض او کانت نازل لزلت علی اهل الارض فشملة هم بلینة کانت فی حزب الله یا التقوی من کل بلینة الیس الله عزوجل یقول ان الملتحقین فی مقام امین شکر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر بنده که رو آورد بجنب آنچه دوست میدارد آنرا الله عزوجل روی آورد و الله تعالی بجنب آنچه دوست میدارد او و هر که پناه بدو باشد قوی پناه داد او و الله تعالی و هر که روی آورد و الله تعالی بجنب محبوب او و پناه داد او را باکی ندارد و آنچه چیز میان این آنکه اگر افتد آسمان بر زمین یا شود واقعه که فرو آید بر کل اهل زمین پس اعطاه کند کل اهل زمین را بلائی بے باشد آنکس در شکر الله تعالی با نیعمتی که محفوظ باشد سبب تقوی از هر بلائی آید نیست ایکنه الله عزوجل سیگوید در سوره دخان بدستی که مستقیان و دعائی اند که امین است از بلا **ایچم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سألته عن قول الله عزوجل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه فقال التوکل علی الله در حاجات منعمان متوکل علی الله فی امورک کلها فافعل بک کنت عنه راضیا تعلم انه لا یالوک خیر او فضلا و تعلم ان الحکم فی ذلک لا یتوکل علی الله یتفویض ذلک الیه یوثق به فیها و فی عارها شکر روایت است از امام موسی کاظم ع راوی گفت پرسیدم او را آن قول الله عزوجل در سوره طلاق و هر که اعتماد کند بر الله تعالی پس او پس است برای او و در هم سانی پس امام علیه السلام گفت اعتماد بر الله تعالی چندین مرتبه است از انچه انیست که اعتماد کنی بر الله تعالی در کارهای خود یکی آنها باین روش که هر چه کرده باشد بتو باشی از نفسی برهائی که دانی که بتقصیر و انی گیر داری تو بهتر از افضل خود را و دانی که قضا و قدر در انچه بر سر تو آمده از جانب الله تعالی است پس اعتماد کن بر الله تعالی بواگذاری انچه بر سر تو آمده بسوئی الله تعالی یا بسوئی حکم الله تعالی و خاطر جمع باش با الله تعالی یا بحکم الله تعالی و در کارهای غیر خود و در کارهای مسویان و سایر خلافت **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعطی ثلثا لم یمتد ثلثا من اعطی الدعاء اعطی الاحیاء و من اعطی الشکر اعطی الزیادة و من اعطی التوکل اعطی الکفایة ثم قال اقلوت کتاب الله عزوجل و من یتوکل علی الله فهو حسبه و قال ولئن شکرتم لازیدنکم و قال ادعونی استجب لکم شکر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

عنه شکر علی الله

احد غدیری الامم بعد ادنی نقالی اسرا لاهیا عتی شکر سر پس کیست اینکه آرزو کردست مرابرای مصیبت
 خود پس بریدم اورا از خود پیش از ان مصیبت با این معنی که برای او نکردم برای دفع آنها و کیست اینکه امید دارند
 مرابرای بلائی بزرگی پس بریدم امید او را از من و دنیا و دین او اگر دانیدم آرزو باشد براسه بندگان
 خود را از بلا نداشتند و یا نیمنه که ایشان را در دنیا بعض آرزو باشد و آدم براسه حکمتی که ذخیره محفوظ
 باشد براسه آخرت پس راضی نشدند بنگار داشتن من با نیمنه که آن مردان را عمل بر تفسیر و یا سخن
 کردند و تعمیل و طلب کردند از دوزخانه و دیگران و پرکردم آسمانها سے خود را از فرشتگان که مال ندارند
 از تسبیح من و اگر کردم ایشانرا که بنشینند در ارمیان من و میان بندگان من با نیمنه که اگر کردم فرشتگان
 را بدستی مومنان و طلب آموزش لغوهای ایشان تا آنچه ذخیره شده عائد ایشان شود چنانچه پادشاهی
 از کمال مهربانی امر کند مقرران خود را بشغافت گناهار سے تا از ملازمت و موجب محروم نشود پس
 خاطر جمع نشدند بندگان من بگفتن من که آنچه خودم ذخیره است و آنچه بازگرفتم براسه حکمت طلب دعا
 است و بدست نیست کفایتی در اسه بسته آیا ندانست آنکه بر سر او آمد مصیبت از مصیبت های
 که بقضا و قدر من است این را که شان نیست که توانائی بر طرف کردن آن ندارد و هیچیک غیر من مگر بقر
 از رخصت من بقضا و قدر پس چرا سے بیم آن بنده را که مصیبت بر سر او آمده غافل از من اصل
 اعطیت به بچودی مالم یسألنی ثم انزعته عند فلم یسألنی مرده و سال غدیری (خیرانی) ایلام بالعطاء
 قبل السیال ثم اسئل فلا اجیب له سائلی و یخین ان لا یجیب له عبدی ادیس الم یجود و الا کرم لی و ادیس
 العفو و الرحمة می ای ادیس لانا محل الامال نحن یقطعها دوقی افلا یحیی فی المیت سلون ان یملوا
 خیرتی شکر سر و آدم آن بنده را که مصیبتی بر سر او آمد بخش خود نعمتی را که نطلبید به بدوش محبت
 چشم و مانند آن بعد از ان گذردم آن را از او و برای حکمتی پس نطلبید از من برگردانید آنرا و طلبید
 از غیر من آیا پس گمان میکنید که ابتدا میگویم بخش پیش از طلب بعد از ان طلب کرده میشوم پس مستجاب
 نمیکند طلب طلبکار خود را آیا بخیر من نسبت بخل و بد مرا بنده من یا نیست بید بخشش و کرم از دست و هر
 هست من داده ام یا نیست اینکه بخشش و مهربانی بدست و خدا و قدر دست یا نیست اینکه من جای
 آرزوهای خلاقم پس که میسر آردم از پیش از من یا نیمنه که پس آرزوهای که بد بقر خانه و دیگران میزد
 و ساقط میشد آنها را بریده بخیر من آیا پس نمیترسند از دست دادن از اینکه آرزو کنند از غیر من یا نیمنه که
 چرا اندیشه از امید می دنیا و عذاب آخرت نمی کنند اصل فلولان عموئی و اهل اهل حق اما چید
 ثم اعطیت کل واحد منهم مثل ما امل المینو ما انتقص من کل مثل عضو و سره و کیف یتقن مملک
 ناقصه فیا بوجسالتا لطیف من بر حق و یا بوجسالتا من عصائی و لم یرا حقین شکر سر نصب بوجسالتا
 برای نیست که سادای مکره است و نه انتیجا است یعنی اینکه آن شخص جای آن و مستحق آنست

حال شکر سر

الا حایب ما کان فیہا قال لا ینہ خفت الله عز وجل حیة لوجبة ماب الثقلین بعد بک وادجوا الله
 ربہا و لوجبتہ بذنوب الثقلین لرحمت ثم قال ابو عبد الله علیہ السلام کان ابی علیہ السلام یقول
 انہ لیس من عند مو من الا فی قلبہ نور ان نور یغفد نور رجاء ورن هذا الم یزد علی هذا ۱۱۱
 کو ذون هذا الم یزد علی هذا اشعر الاعایب جمع الخبایث لغیر ہمزہ و سکون عین فی لفظہ و جمع لغایت
 خوش آیند یا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت گفتیم اورا جبہ بود در سفارش
 لقمان پسرش گفت بود و ان سفارش لغایت خوش آئندہ و بود خوش آئندہ ترا بچہ در ان بود اینکہ گفت
 پسرش را تبرس از الله تعالی ترسے کہ در خاطر خود قرار دہی کہ اگر تو بر سر ترس او در روز قیامت شیکے
 جن و انس را ہر آئینہ عذاب کند ترا بسبب چیزی کہ تو از ان غافل باشی و جمیع اعمالی را باطل کردہ باشد
 مثل خود پسندی و امیدوار باشی از الله تعالی را امید واری کہ در خاطر خود قرار دہی کہ اگر تو در روز قیامت
 جن و انس را ہر آئینہ رحمت کند ترا بسبب چیزی کہ از ان غافل باشی و باعث مغفرت جمیع گناہان شدہ
 باشد مانند آنچه می آید در حدیث ہشتمین باب بعد از ان گفت امام جعفر صادق علیہ السلام کہیدرم علیہ السلام
 می گفت بدستی کہ نیست سچ بندہ مومن کہ در دل او در روشنی است یکی روشنی ترس عذاب الہی کہ او را ولالت
 بزرگ معاصی میکند و دیگری روشنی امید رحمت الہی کہ او را ولالت بر رغبت در طاعات بزرگ
 نا امید می میکند اگر سنجیدہ شود اول نا شاید کہ بروم زیاد و امید زیاد نمی آید بروم و اگر سنجیدہ شود دوم نا شاید کہ
 بر اول زیاد و امید زیاد نمی آید بر اول دوم اصل عن اسحاق ابن عمار قال ابو عبد الله علیہ السلام
 یا اسحق خفت الله کانت تراه و ان کنت لا تخافه ان تراه و ان کنت لا تحری فقل کفر و ان کنت تعلم
 انہ یراک ثم برقت له بالعمیۃ فقل جعلتہ من اھون المناظرین علیک شکر و ان کنت لا تراہ
 و صلیہ است فادفناہ برای بیان است و میگوید کہ ان شرطیہ باشد و فاجزایہ با ستد علیک متعلق
 با ہون است یعنی روایت است از اسحق بن عمار گفت کہ گفت امام جعفر صادق ای اسحاق تبرس از الله
 تعالی چنانچہ کہ تو می بینی اورا ہر چند کہ نمی بینی تو اورا چہ بدستی کہ او می بیند ترا و اگر خیال میکردہ باشی کہ او
 نمی بیند ترا پس تحقیق کافر میشوی و اگر میدانیستہ باشی کہ او می بیند ترا بعد از ان دو برابر رسید ان جنگ و
 درائی بسبب معصیت پس تحقیق گردانیدی اورا از جملہ سہل تر بینندگان بر خودت چہ اگر کسی دیگر کہ
 از او ترس یا شرمی داشته باشی گاہ کند ترک معصیت کنی سوم اصل جمعیت ابو عبد الله
 علیہ السلام یقول من خاف الله اخاف الله منہ کل شیء و من لم یخف الله اخافه الله
 من کل شیء شکر شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ می گفت ہر کہ ترسید از الله تعالی
 ترسانید از الله تعالی از او ہر چیز را و ہر کہ ترسید از الله تعالی ترسانید اورا و الله تعالی از ہر چیز
 چہا م اصل قال ابو عبد الله علیہ السلام من عرف الله اخاف الله و من خاف الله

وخلق آسمان و زمین و انس و جن را باینکه کرده بلکه براسه جزای عمل است و آدمی چند ایشانرا میشنود
 آنچه را که میگوید و میداند آنچه را که میکنند از خبر و شمر او علمی است که باعث عمل میشود و چنانچه گذشت در حدیث
 دوم باب ششم کتاب البعث و گفت اجل شاد و در سوره فائد پس مترسید از مردم در وقتی که از او راضی گردان
 مخلوق بسخط خالق کین و برترسید از من گفت تبارک و تعالی در سوره فاطم و هر که برترسید از احد تعالی میگردد و اند
 احد تعالی برای او راه بدر روی از ضررهای که در گمان خلافت نیست را وی گفت و گفت امام جعفر صادق
 بدستی که دوستی بزرگی دنیا و آوازه نمیشد در دل ترسان بر سر نیزه را نیز اشارت است باینکه جمعی از ترس
 کم غرق و کم آوازگی بافتلات اختلاط یا فاسق میکنند و از تقییه نام میکنند و این داخل ترس از مخلوق است
 و شافی ترس الهی نیست یا اشارت است باینکه دوستی عزت و دنیا و آوازه بی امر و نهی خلافت و فتوی و مسائل
 مشکله نمیشد و آن شافی ترس الهی است هشتم اصل عن محمد بن الحسن علیه السلام قال ان رجلا
 سكب البحر ما هله فکسر به فم یخرج من کان فی السفینه الا اراه الرجل فانها تجت علی لوح من الواح
 السفینه حتی الجبلت الی جزیره من جزائر البحر و کان فی تلك الجزیره رجل یقطع الطريق و لم یلع له حمة
 الا انهما فلم یعلم الا و المراه قائمه علی راسه فرفع راسه الیهما فقال انسیه ام جبنیه فقال انسیه
 فلم یکنها کلمه حتی جلس منها مجلس الرجل من اهد مشرح البحر مفعول به است یا مفعول لیه است بقیه
 یکب سفینه فی البحر و حاصل هر دو یکی است کسر بقیه ماضی مجبول باب ضرب یا باب تفضیل است بهم نام
 فاعل است یعنی روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت بد رسته که مردی سوار شد
 در یابا با مردم غایب خود پس کشتی ایشان شکسته شد پس نجات از بلاکت نیافت از جمله آنکه بود در کشتی گمران آنروز
 بیان این آنکه بد رستی که او نجات یافت بر بالای شخته از شخته های کشتی تا آنکه ناپا را غرق شد بوجه دریا بسوی
 جزیره از جزیره با سس و ریا بود و آن جزیره مردی که راه زنی میکرد و گذارشته بود برای احد تعالی غرق را
 مگر آنکه شکسته بود از آن پس خبر دار شد از این واقعه مگر بر حالی که آن زن ایتا د بود بر سر او وقتی که مرد پیش
 افتاده بود و در فکری بود پس برداشت سر خود را بسوی آن زن پس گفت آیا ندانم میانی یا از جنیان
 پس گفت از آدمیانم پس سخن نگفت با او بیک کلمه که سوال از احوال دیگر و باشد تا انداخته او را شست
 و جای از او که جایی مردم است از جای سرزنش در وقت جماع اصل فلان م بها اضجرت فقال له
 مالک تضطربین فقال انق من هذا او امات بیدها الی السماء قال فصنعت من هذا شیئا
 قابل کاد عزته قال فانت تقرقین هذا الفرقاء ولم تصنعی من هذا شیئا و انما استکرهتک لکم کربا
 فاناد الله الی بهما الفرقاء و الموت و احق مناک قال فقام و لم یجد شیئا و راجع الی الله
 و لیس له همة الا التوبه و الی اوجه مشرحة الفرق بفتح فاء و فتح راء فی نقطه مصد ر با ب
 علم اضطراب از روی ترس یعنی پس چون بید شد که با او همان دم اعضای آن زن لرزیدن گرفت

پس گفت او را چیست ترا که سیر نمی پس آن زن گفت میسرم ازین و اشارت کرد بدست خود و بسوسه
 آسمان امر داد اینست که تو صاحب این کارخانه میسریم آن مرد گفت پس تا چه برزگرودی بختیار خود را
 عمل نمی گفت نه قسم نه بدت صاحب این کارخانه میسریم آن مرد گفت پس قسم میس و حال آنکه مرد
 بختیار خود را ازین عمل نمی و برزاین نیست که من جبر کردم ترا و تو تقیم ازین پس من بخدا قسم که سزاوارترم
 باین اضطراب و ترس و لذت ترسم بآن از تو ام گفت پس برین است و کوهی کرد و بر پشت بسوی پیش
 خود و برمال که نمود و او در دل چیزی سوای پیشانی و پشت بسوی آمد تعالی اصل فیینست
 عویشی از صانه را صاحب بخشش لطیف نعمت علیهما الشمس فقال الراهب للشاب ادع
 الله فغلنا فغامة فقلنا حیت علینا الشمس فقال الشاب ما اعلم عندی حسنة فاقبل
 علة ان اسال شيئا قال فادعونا و قوس كنت قال نعم فاقبل الراهب يدعوا و الشاب يؤمن فقا
 كان باسراع من اهلها غفامة شکر رحمت بعینه فاضی معلوم مثل اللام وادی وادی لب علم
 است الحمد و انکی یقع حاسی فی فکله و سکون یم بنایت نرم شدن چیزی اتجا شکر و سیر بی نقطه و
 رای جیقله بعینه مضاع شکم و دد و زایب فاعل منسوب است فادع و تقدیر استغنام است و
 میو لنه بود که خبر یعنی امر باشد باعتبار و طوف بر آنکه تو من باشد تو من بمنزله بعینه مضاع باقیل است
 هم کان نمیرستتر راجع بشی است که مذکور است یاد حکم مذکور است باقتدار و اینک در ظاهر است یعنی
 پس در بیان اینکه او میرفت بسوی وطن ناگاه و برخورد او را بر نیزگاری که بر زمین ایستای بود در آن زمان فسون
 نشد و بود میرفت و آن را و پس بنایت گرم شد بران و در ذوق افتاب پس گفت بر نیزگار جوان را
 و فاکن آمد فانی را تا سایه کند و اباری تحقیق بنایت گرم شد بر افتاب پس گفت آنکه آن نهاد
 یرای خود نزد صاحب کل اختیار خود عملی را که خوب باشد تا جرات کنم بر طلب چیزی از او بر سر کار گفت
 پس در فاسکیم من و آیین میگوئی تو گفت آری پس رو بقبله آمد و بر نیزگار و فاسکیر و آن جوان آیین
 میگفت پس فکشتن هیچ خبر نزد و ترا تا اینکه سایه کرد ایشان را بر سر اصل نشاند تا آنها میام
 نه ما شرم فترت الما عجا مین فاخذ الشاب فواحدة و فاخذ الراهب فی واحدة فاذا لای
 مع الشاب فقال الراهب انت خیر منی لک استجیب و لرحمتی فاقبل فی ما قصصک و ان
 بخبر المرأة فقال غفر الله لک ما عطف حید فدخلک الخوف فافظو کیف فکون فیما تستقبل
 شکر رحمت الحلی یقیم دکر لزم و تشدید یای و وقفه در این ساعت و در از او در — یعنی پس بخت
 ازیر آن ابر زانی و از از او و بعد از آن او و و شد پس شروع کرد آن جوان در یک و شروع کرد و آن
 بر نیزگار در یک و دیگر پس ناگاه آن ابر زان جوان شد پس گفت بر نیزگار تو بهتری از من برای تو سجده
 بود و مشتاب نشد برای من پس خبر کن مرا که چیست سر گذشت تو پس خبر کرد و او را بجا کایت آتزن پس

چونکہ گفت تفسیر خود یونانید است تعالیٰ بر اے تو آنچه را که در سابق کردی از گناہان و در اینجا بدو اعلیٰ
 تو شد ترس عذاب الہی پس با خبر باش کہ چون ہے باشی در زمانے کہ رو بآن دارے کھنکھ اصل
 سمعت اما عبد اللہ علیہ السلام بقول ان مما حفظ من خطب النبی صلی اللہ علیہ والہ ایلہ قال
 ایہا الناس انکم معالما فاعلموا انکم معالما وانکم لکم نہایہ فاعلموا انکم لکم نہایہ انکم لکم نہایہ انکم لکم نہایہ
 منیر محاسنین بین اجل قدحی لا یدری باللہ صافہ فیہ و من اجل قدحی لا یدری باللہ صافہ فیہ و من اجل قدحی لا یدری باللہ صافہ فیہ
 غیہ فلیأخذ العبد المؤمن من نفسه لنفسه و من دنیاہ لا حرقہ فی الشیئۃ قبل الکبر و فی الحیوۃ
 قبل المات فوالذی نفس محمد جلدہ و ما عبد الہ شیئ من مستعجب و ما بعد ما من داسر الا المینۃ
 الا و انما شہدہ العالم مع علم یقع سیم و سکون بین بی نقطہ و فتح لام جاہی علم و مراد اینجا حکمت قرآنست
 کہ در آئینہ انی از اختلاف و خود را بی و بر و سنے ظن بہست و از آنہا معلوم ہے شود امام عالم کسب انکام
 اتمی و جمیع معانی تشابہات النہایۃ بکسرون نشانی بلند کہ در لشکر گاہ میباشند تا ہر اہل گم کردہ بیابانی
 آن رود و مراد اینجا امام عادل شکلات است ذکر عالم بعینہ منتہای جمیع و نہایت بعینہ مفرد اشارت
 بایست کہ در یک زمان دو امام حال است و بر این امامت امام حق بنیاد بسیار است بخلاف اسم مکان بلوی
 کثرت است یعنی جاہی بسیار ہولناک الشیئۃ یقع شین بانقطہ و کسری بی یک نقطہ و سکون یا بی نقطہ
 و ریالین و بیای یک نقطہ مصدر باب ضرب از مضاعف جوانی الکبر بکسر کاف و فتح بیای یک نقطہ و رای
 بنقطہ پیری المستعجب یقع تا مصدر پیری باب استفعال طلب خوشنودی کسی بعد خواہی و تلانی گذشتہ
 و خوشنود شدن از کسی بعد از خوشنودی و ہر دو اینجا مناسب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق کہ می گفت
 بدرستیکہ از یک نقطہ حفظ کردہ شبہ از خطبہ ای نبی صلی اللہ علیہ و آلہ ایست کہ او گفت ای مردم بدرستی کہ شما
 بر این آیات مینات کہ بیرون میرد شمار از علمات جمل بسوی نور علم بہست پس بعد ازین روانہ شوید
 تا رسید بسوی آن آیات بنیاد خود بدرستی کہ شمار امانی بلند مرتبہ کہ از امانی خود بنیاد متناہا باشد
 انہد علم در لشکر گاہ بہست پس بعد ازین روانہ شوید تا رسید بسوی امام خود آگاہ باشید بدرستی کہ موسیٰ
 کار میکند میان دو جاہی ترس بسیار رہتی از کفر کہ تحقیق گذشتہ نید اند کہ چہ چیز اند قساے خواہد کرد و آن
 آیا قبول طاعات و منفرت معاصی یا رد طاعات و اطہار معاصی خصوصاً مصیبتہ کہ در آن سهل نگاہی
 شدہ باشد و از خیال بدر رفتہ باشد و بیان حق از کفر کہ تحقیق ماندہ سنے داند کہ چہ چیز اند قساے
 قضا و قدر خواہد کرد در آن ایمان یا کفر و طاعت یا معصیت پس باید کہ فراگیر و بندہ موسیٰ از جان خود را
 برای مسرت جان خود با جمعی کہ عبادات بدنیہ خود را با فضیلت و ہر برای سعادت خود و فراگیر از
 مال دنیا ی خود برای ذخیرہ آخرت خود و دو جوانی انیکار کنند پیش از پیری و اگر در آن وقت نکرہ
 شدہ در زندگی کنند پیش از مردن چہ قسم یا آنکہ جان محکوم و قبضہ قدرت است کہ نیست بعد از ختن از دنیا

گفت مومن در میان دو جای ترس است یکی گمانی که تحقیق گذشته نیراندر کمیت تیر مسدود قیالی و در آن دیگری غمی که تحقیق مانده نیراندر که خود پرده و در آن از پرده انکاری که با بانی پاکست پس مومن نمی باشد مگر ترسان و ذاب
اتمی و با صلاح نمی آورد و کار آخرت او را مگر ترس اشتادت است باید که تفصیل و با آسان است نسبت
تفصیل خوف سیار درهماصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کاتب ابی علیه السلام
یقول انه لیس من عبد موس الا فی قلبه نورمان نور خفیه و نور رجاء و نور هذ العبد علی هذا
مشروح این گذشت و در حدیث اول این باب

باب سی و چهارم اصل باب حسن الظن بالله عزوجل

مشروح مراد ظن اینها معنی اصطلاحی متکین نیست و آن اعتقاد است که تقسیم علم است چه آن مثل علم و قول
انفال است و فعل پس تکلیف تعلقی بلکه مراد قرار دادن خاطر است بر آنچه معلوم یا مانند معلوم است
پس بمقتضای آن و از حسن ظن می شود و در حدیث چهارم این باب یا بر ضد آنچه
معلوم یا مانند معلوم است بهیچ نکات مقتضای آن و از اسوالتن می مانند چنانچه آمده تعبای
گفته در سوره بقرات ان بعض الظن اثم یعنی این باب بیان فضیلت خوش گمانی باشد تعالی مست این باب
چهار حدیث است اولی اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی
لا یبطل العاصون علی اعمالهم الا لیملون لثوابی فانهم لا یجهدوا و اذ انتمیوا انفسهم اعلموا انهم
فی عبادتی كانوا متصیین غیر بالنین فی عبادتکم کنته عبادتی فیا یطلبون عندی من کرامتی و
النعم فی جناتی و لعلی الذی جاد فی جوادی و لکن برحق فلیتقوا و یفضلوا فلیرجوا ولی حسن الظن
بی فلیطمعوا فان رحتی عند ذلک یدرکم و منی یسلم من ذنوبی و مغفر فی کلکبهم عفو
خانی انا الله الرحمن الرحیم و بدلائل که قسمت شد بشرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم باب
سی و یکم در وجه اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال و جلد فانی کتاب علی علیه السلام ان
رسول الله صلی الله علیه و آله قال و هو علی منبره و الذی لا اله الا هو ما اعطی مومن
قطی خیر الدنیا و الاخره الا بحسن ظنه یا لله و رجائه له و حسن خلقه و کلفت عن اغتیار
المومنین و الذی لا اله الا هو لا یجذب الله مومنا بعد التوبه و الاستغفار الا سوء ظنه
یا الله و تقصیر من بر رجائه و سوء خلقه و اغتیاره للمومنین بشرح روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت یا قم در کتاب علی علیه السلام که بخاطر خود در آن نوشته اند که از رسول علیه السلام شنیدم
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بر بالایی من فرود و مسجد مدینه بود قسم باکلیفیت متخی عبادتی مگر او که
داود نوشته منوی هرگز خیر دنیا و آخرت که عبادت او چنان است که مذکور شد و در حدیث دهم باب سابق
مگر خوش گمانی او با الله تعالی و خوش امید می او با الله تعالی و خوش خودی او با مردم و در حضور و غیبت

ایشان را بزرگداشتن خود را بیکدیگر و حق سوزان در دنیا و آخرت و قسم با دست حق بجا آید نیست مگر او که
 از بسبب نمی کند و خدا تعالی موسی را بعد از پیشانی در غلب منفرت نمائید تا کسی که از جبار چیز اول بدگمانی
 او باشد تعالی بجهان بشارت کند که بعضی تا یکبار او را در کوه کوهی که در جانب سید او باشد یعنی کوه
 کرون و او سید خود را که برست و دست او برای آسمان و او سوم بدخوی او را مردم در حاضرانه یا غایبانه
 بهتری ترک داشت و نصرت کسی که ترک اعمال خیر شود و پیارم بدگویی او برای سوزن در غائبانه
 و شامت است باینکه از کتاب آنا با وجود تو از گمان گذشت شامت است میان مردمی که خود را
 صاحب سید و تنبیر و ترک نماز و نماز و اصل و الذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مؤمن
 الا ان الله عز وجل یهدی له الذی یرید ان یموت به ان یموت به ان یموت به ان یموت به
 قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه و یوادی و فاحصلوا ما بالله الظن فارغبوا الیه شریح و قسم باکم
 نیست سختی مبادی که او که خوب نمیشود و گمان بند و مؤمن با الله تعالی در سازای دنیا و آخرت مگر تا باشد
 تعالی موافق گمان بند و مؤمن خود چه بدستی که الله تعالی صاحب کرم است برست قدرت او است خیر میفرم
 اینکه که بند و مؤمن از شریک که او باشد با او که از ابدان او انما الفت کند گمان بند و مؤمن با او سید و
 پس نیکو کند با الله تعالی گمان خود را و وضعت کینه بسوی او در عرض حاجات و دنیا و آخرت سوم
 اصل حسن الظن الحسن الرضا علیه السلام قال احسن الظن بالله عز وجل یقول انما اعتدل
 ظن عباده بالمومن ان خیر یخیر و ان شر قشر قشر و روایت است انما رضاء علیه السلام گفت
 نیکو کن گمان خود را با الله تعالی در مصائب و در هم سازی دنیا و آخرت چه بدستی که الله عز وجل میگوید در
 حدیث قدسی من موافق گمان بند و مؤمن خودم که بمن داد اگر گمان دارد و نصیبتی که بر سر او آید ان را که من خلی
 او و او را خواسته ام پس نمایی او را و ان یکنم و اگر گمان دارد که بد او را خواسته ام پس بد او را که من کنم
 و اگر گمان هم سازی من دارد و برض حاجت خود من پس هم سازی او یکنم و اگر گمان و اگر داشتن من
 دارد و برض حاجت خود بد یگران پس او میگذارد او را چه سارم اصل و روایت است انما عبدا الله
 علیه السلام یقول حسن الظن بالله ان لا ترجوا الا الله و لا تخاف الا ذنبک شریح شنیدم
 از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت خوش گمانی با الله تعالی نیست که امید و در نباشی و هم سازی خود را دنیا و
 آخرت که الله تعالی را بقضا و قدر هم سازی کند و ترسی از ترسی و دنیا و آخرت که بسبب گناه خود را
 بدگمانی با الله تعالی و مانند آن

باب سی و نهم اصل و نیم اعتراف بالتقصیر

در هر چه بیناب بیان نصیلت قرآن را که خود را بدگمانی در عبادت لائق الله تعالی است درین باب چهار
 حدیث است اول اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قال بعض طایفه یابی علیه

بالجمل لا یخرج نفسك من حد التقصیر فی عبادۃ الله عزوجل و طاعته فان الله لا یعبد
حق عبادته شریحہ روایت است از امام موسی کاظم علیہ السلام راوی گفت کہ گفت بعض فرزندان
خود را ای سیرک من بر تو باو کہ سعی در عبادت کنی بیرون کن کہ بتہ خودت را از مرتبہ تقصیر و عبادت استغفر
و فرمان برداری او باین معنی کہ قرار خاطر بر بیرون رفتن مرہ بہ بدستی کہ استقامت عبادت کردہ نمیشود
پیدا کنی باید پس اگر میسر باشد زیاد کردن و کنی بخمال اینکه شکر نعمت ہائے او چنانچہ باید بجا آمد کمال
سفایت است دوم اصل عن جابر قال قال ابو جعفر علیہ السلام یا جابر کلا اخرجک
الله من النقص و التقصیر شریحہ روایت است از جابر خفجی گفت کہ گفت مرا امام محمد باقر علیہ السلام
ای جابر بیرون کن تا ترا اللہ تعالی از مرتبہ اعتراف بقصمان و کوتاہی در عبادت باین معنی کہ ترک اعتراف
ایشان شقاوت است سوم اصل سمعت ابی الحسن علیہ السلام یقول ان اجلا فی
بنی اسرائیل عبد الله اسبعین سنۃ ثم قرب تر یا ناقم یقرب عنہ فقال لنفسه ما انت الا نك و اما
الذنب الا انك قال ناوحی الله تبارک و تعالی الیہ ذمک لنفسک افضل من عبادتک اسبعین سنۃ فقرب
قرب بعینہ معلوم باب تفصیل است تر یا ناقم قبولی بایست ظلم قبول بعینہ مجہول است علامت قبول قرآن
و نبی ماسرئیل آمدن آتش از آسمان و خوردن آن قرآن بود و اینست بعینہ مجہول مخاطب یا شکر است
یعنی شنیدم از امام رضا علیہ السلام یا امام موسی کاظم علیہ السلام میگفت بدستی کہ مردے در نبی
اسرائیل عبادت کرد اللہ تعالی با چهل سال بعد از آن قرآن کرد و قرآنی را پس مقبول نشد از او پس گفت
خودش را کہ بل بر سر تو نیا مدگر و تو نیست گناه مگر ترا باعتبار و پسندی امام گفت پس وحی کرد اللہ تعالی
بسوی ما و توسط رسول آن زمان کہ منرش تو خود ترا فاضلتر است از عبادت چهل سال چهل مرتبہ اصل
عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن علیہ السلام قال قال اکثر ان تقول اللهم لا تعجلنی من
المعارین ولا تخزنی من التقصیر قلت اما المعارین فقد مررت ان الرجل یعاد الدین ثم یخیر
منہ فما معنی لا تخزنی من التقصیر فقال کل عمل تریدہ الله عزوجل فک فیہ مقصر اعنا نفسك
فان الناس کلهم فی اعمالهم یما یبذلون و یلین الله مقصرون الا من عصى الله عزوجل شریحہ روایت
از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیہ السلام راوی گفت کہ گفت بسیار بجا آور این را کہ گوی خدا یا جبرئیل
مرا از جماعتی کہ بدایت داده شد گمان ایما تند و بیرون کن مرا از کوتاہی در عبادت گفتیم آیا بدایت
دادہ شد گمان پس تحقیق شاکست معنی آنرا بدستی کہ مرد بدایت داده میشود دین حق بعد از آن بیرون
میرد پس چیست معنی اینکه بیرون کن مرا از کوتاہی پس امام گفت ہر عملی کہ قصد کنی بآن استغفر و
پس باش در آن صاحب تقصیر در دل خود باین معنی کہ خود پسندی کنی بدستی کہ مردم بجا عبادت
نکرد در میان ایشان و میان اللہ تعالی صاحبان تقصیر را مگر کسیک نگاہ داشت او را اللہ عزوجل و تقصیر

سیت و انداخته سوّم اصل عن جابر علیه جعفر علیه السلام قال قال لی یا جابر کنفی
 حل التشیع ان یقول نجیاً اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقى الله و اطاعه و ما
 رفون یا جابر الا بالترحم و التمسح و الامانة و کثرة ذکر الله و الصوم و الصلوة و البر و الوالدین
 عند الضرر ان من الفقراء و اهل المسکنة و العارمین و الايتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن و
 الحسن من الناس لا من خیر و کانوا امتاعاً عشائرهم فی الاشیاء شهور روایت است از جابر جفی
 هر باقر گفت که گفت مرا ای جابر آیا گفتا میکنی کسی که بر خود می بندد شیعه بودن را یا اینکه سخن گوید بدوستی ما
 یا رسول علیه السلام یا معنی که این کافی نیست برای کسی بیان این آنکه قسم با دست تعالی کنیست شیعه ما
 که پرستیم که از عذاب الهی تبرک معاصی و فرمان برداری کرده او را بفعل فراموش و شیعه ما
 نمیشند نه بصفت تقوی و اطاعت یا بصفت سیدیه بودن در زمان سابق ای جابر که بفرستی
 یا بیدن چشم و آواز و تبرک خیانت و بر بسیاری یاد الهی تعالی و بسیاری نماز و روزه و بسیاری
 با در پدر و پور رسیدن نزدیکیان یا پناه آوردن دکان از جمله فقیران و مسکینان و قرض و امان و
 و راستی سخن و بخوان قرآن و بازداشتن زبانها از گفتگو در حق مردم مگر از روی خوبی و بخت
 میان در میان خویشان و آشنایان خودشان اصل قال جابر نقلت یا بن رسول الله
 فی الیوم احل بهذا الصفة فقال یا جابر لا یخذه بن بک الله احب حسب الرجل ان یقول
 یا و اتو لا تم لا یتکون مع فکک تعالا و لو قال انی احب رسول الله فرسول الله صلی الله علیه
 یستلثم لا یتیم سیرته و لا یعمل نسبة ما نفعه حیا یا یا شیخاً ما تقول الله و اعلموا ما اعناه الله
 الله و بین احد قرآنه احب الیهام الی الله غریب و اعلمهم بطاعت شهور
 ندر استقامت انجاری است فرسول الله مطوب و واجب و داخل مقول قول است یعنی گفت
 تم ای پسر رسول الهی منی تناسم امر و هیچ یک از شیعه را این صفت که گفتی مرادش استبعاد است
 ای جابر باید که انداه بدین خبر و ترایا الهی خام که مردم آنها را بهای خود ساخته اند آیا همین پس است
 و بدوست میدارم علی را و امام خود میدانم او را بعد از آن نباشد با آن دعوی دوستی و تصدیق
 مایت کارکننده بمقتضای آن مراد نیست که لیس نیست بیان این آنکه اگر مخالف شما گویند که
 من دوست میدارم رسول الله را برای نجات آخرت خود چه رسول الله برتر است از علی ابی طالب
 و راه او را و عمل کند بر او و نفع نمیرساند او را و دوستی او رسول الله را اصلاً مراد این است
 است در اندکی میگوید یا علی و مخالفان میگویند یا رسول الله پس اگر استمداد بعلی با وجود مخالفت
 استمداد بر رسول الله بطریق اولی نافع خواهد بود و حال آنکه مخالفان را اصلاً نفع نمیرساند چه
 سول پیروی او در احکام او و وصی او سیت لیس پرستیم از عذاب الهی تعالی کنیم و عمل کنیم

از برای آنکه نزد الله تعالی مستحق میان رسد تعالی و میان هیچیک از شیئی اطاعت کی از شما نیست و هیچیک
 از شما نزد الله تعالی مستحق قبول تربیت نیست و بسوی خدا عزوجل کسی است که بر بنده او تراشیدن است از برای
 بر حق گشته و تراشیدن است با سوره شهادت است باین سوره شهادت آن اگر کم شده باشد آن کم از اصل
 آنجا باشد و نه مایه قبول و نه مایه تبارک و تعالی الا بالاعانة و ما مضی و ما و الله و ما مضی و ما مضی و ما مضی
 الا بعد من تجله و من حق آن که مطیعان الله و ملائک و من حق الله و ما مضی و ما مضی و ما مضی و ما مضی
 از اینها الا بالاعانة و ما مضی و ما مضی و ما مضی و ما مضی و ما مضی و ما مضی و ما مضی و ما مضی
 اگر بفرمان برادرسی و مستی یا مایه اتی از آتش و دوزخ تالی اطاعت پرست و در هر یک از اینها
 عیسای نیست بر الله تعالی برای کسی تلبیس بیتی مثل اینکه اهل مذاب هم سابقه گویند با وجود بنده
 او و در سوره آنرا از آن یا از بنده است او که روی غذا کردی و بیعی با وجود شکر است ایشان با ما و در هر یک
 چون از او در امت او کردی و بنده ای را این عمل است چه از او و از او است اختیار را بخود میان آن
 بر که شد الله تعالی را مافران برادرسی او را روشن است و در یافته شده شود و دستی با مکرر عمل با طاعت
 و در بنده از مایه حاصل اینست که هر که دوستی او واقعی است تو فی حق توبه و اطاعت سے یا بدو هر که
 دوستی را ساختنی است تو فی حق می یا بدو پس منافات ندارد با آنچه گذشت و در هر یک دوم باب هشت
 و در هر یک چهل و نهم هشتاد و هشتم باب صد و پنجم کتاب آنچه که شیعیه امامیه پیروان می آیند از انما است
 بسوی نور و نیک و قهر خود کرده اند و چهارم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال انما
 يوم القيمة یقوم عتق من الناس فی اقول باب الجنة فی غیره و بنده فیقال الجنة من انتم فیقولون نعم
 اهل العیر فیقال الحمد علی ما صبرتم فیقولون کنا نعبس علی ما عدا الله و فیما بر من معاصی الله
 فیقول الله عزوجل صدقوا و ادخلوهم الجنة و هو قول الله عزوجل انما یوفی الصابرین اجرهم
 بغير حساب شکر سه الشکر بفرم من بی انما و سکون و نعم و فتح قون جماعتی از مردم و بزرگان و هر دو
 اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود روز قیامت
 بر بنده جماعتی از مردم از قبرهای خود بیایند بدو بشت بی انتظار حساب پس میگویند در ایس
 گفته می شود ایشان را که اینها تمام پس میگویند اهل عیر هم پس گفته میشود ایشان را بر چه چیز برادر پس
 میگویند برادریم بر فرمان برادر می الله تعالی در واجبات خود را شک و می آیم از محبت شما می الله تعالی
 پس میگویند الله عزوجل بفرمان بشت از ملائکه که دست گفته اند داخل کنید ایشان را در بشت
 و آن مضمون قولی الله عزوجل است در سوره زمر از این نیست که تمام داد و می شود صاحب آن
 صبر فرمود حساب پنجم اصل کات امید المؤمنین علیه السلام یقول لا یقل علی مع فتوی
 و کیف یقل ما یقبل شکر سه میگفت امیر المؤمنین علیه السلام که نیست علی با بر سر از عذاب آن

در بیان عقاید

من فرائض و ترک مباحی و چون کم می شود عملی که مقبول درگاه الهی می شود و بیشتر جزای آن می شود و
 اوست است بقول الله تعالی در سوره ماء و انما یستقبل المؤمن التقیین ششتم اصل عن ابی حمزه
 یا معشر الشیعة یتقوا الله محمد کونوا لله قداما و سطره یجمع الیکم العالی و لیحق بکم العالی فقال له رجل
 الا فصار فقال له سعید جعلت ذلک الله العالی قال قوم یقولون فیما ما لا تولد فی النفس فلیس
 ثلاث ما ولسا تمهم قال فما العالی قال المراتب و یلها الخیر یبلغه الخیر یوجر علیه شمس
 و یضم نون و سکون هم و هم رای فی نقطه و یکسر هم و او یفتح نون و راه پارچه رنگین که برای زینت برالاس
 شتری که مشهور اهل تافله است می پوشانند تا مردم آن راه روند و اینجا استعاره شده برای مقتدای
 ق و می شود اولو که استعاره برای امام باشد مراد اهل فرقه باشد الوسطی مونت او سطر میانه و مراد میانه
 میر است مراد اینست که نه با تعبیر باشد و نه با کلامی یا مراد میانه و قافله است چه هرگاه قافله بسیار
 در سه شتر فرقه می پوشانند یکی پیش و یکی میانه و یکی دنبال تا اهل قافله سه دسته شوند جمله برید الخیر صفت
 و است چه الف لام آن برای عهد و پیمان است و در حکم کوه است جمله سیله الخیر استیناف بیانی
 تا جمله یوجر علیه استیناف بیانی استیناف اول است و اشارت است باینکه این قسم ابتدای بیانی
 بالمثل صالح فی کذا چنانچه بیان شد در حدیث باب بیست و سوم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
 ای گروه شیعه شنید آن محمد باشید طائفه که مقتدای میانه اند میان این آنکه بر میگردد بسوی شما استجا و تر
 ه از حد و میرسد شما پس مانده پس گفت او را مردی از اهل مدینه که گفته میشد او را سعید قرابت شوم
 تا معنی استجا و زکننده گفت جمعی که میگویند در حق ما چیزی را که نمی گوئیم از ادر حق خود مثل علم نبی که
 یس الله تعالی است پس نیستند آن طائفه از ما و میسیم از ایشان آن مرد گفت پس چیست معنی
 مانده گفت جوئند که میجوید عمل صالح را که استنباط علم با امام حق از حکمات قرآن باشد چنانچه بیان شد
 ج حدیث سوم باب بیست و سوم بیان حال او آنکه میرسد با و عمل صالح چه جوئند یا بنده است بیان
 فکه مرد داده می شود بر آن عمل صالح اشارت است باینکه بدایت تالی که جوئند حق باشد آسان تر
 نه از برگرداندن غالی اصل تم اقبل علینا فقال والله ما معنا من الله براءة ولا یغنینا و ید الله
 ولا لنا علی الله حجة ولا منقرض الی الله الا بالطاعة فمن كان منکم مطیعاً لله تنفعه ولا یتناون
 سکم عاصیا لله لم تنفعه ولا یتناون یحکم لا تقهروا و یحکم لا تقهروا و یحکم لا تقهروا و یحکم لا تقهروا
 ب سوال آن مرد در و در پاسخ گفت قسم بالله تعالی که نیست یا ما از جانب الله تعالی
 که هر چه خواهم کنیم و بیشتر رویم نیست میان ما و میان الله تعالی خویشی با نیمنه که خویش
 تا طرقت ما را گردانید یا نیمنه که خویشی ما با رسول و سید تقرب ما نیست بلکه تابع تقرب است
 یقین نظیر آن شد در باب اول نیست برای ما از سید تعالی حجتی بسبب خویشی رسول و زکیا

صالح شرح اصول کافی

اول اصل عن ابی سید الله علیه السلام قال قلت له ان لا اقلک الا فی السنین فاجبت
 بشئ اخذ به فقال اوحیک متقوی الله والورع والاحتیاد واعلم انک لا یمنع اجتهادک ولا ینفع
 شریک رایت است از امام جعفر صادق علیه السلام رادی گفت گفتم او را بد رستی که من بر بنحو رم ترا گرد و چند
 سال یکبار پس خبر ده مرا بنحوی که عمل کنم بان پس گفت سفارش من گفتم ترا تیرس از خداست
 و پرهیزکاری و بعد در فضل طاعت و دیگر که فائده نمیکند بعد دعا حاشی که پرهیزکاری نیست در آن دوم
 اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتقوا الله و صونوا دینکم بالورع شریک
 شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت برتر سید از عذاب الله تعالی و گناهان ایمان خود را بر بنحوی
 از عاصی سوم اصل و عطفنا ابو عبد الله علیه السلام فاه و ذهد تم قال علیکم بالورع
 فانه لا ینال ما عند الله الا بالورع شریک نصیحت کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام این روش که
 امر کرد بطاعت و نهی کرد از رغبت بدینا بعد از آن گفت بر شما باد کمال پرهیزکاری از عاصی چه بر رستی که
 دریافت نمی شود ثواب آخرت مگر بر پرهیزکاری چها سر اصل من ابی عبد الله علیه السلام قل
 لا ینفع اجتهادک ولا ورع فیه شرح این گذشت از حدیث اول پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام
 ان اشد العبادۃ الورع شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که شکل ترعبادت پرهیزکاری از عاصی
 است ششم اصل قال ابو الصباح الکتانی لابی عبد الله علیه السلام ما تلتی من اناس
 فیکتال ابو عبد الله علیه السلام وما الذی تلقی من الناس فی فقال لا یزال لیکن بیننا و بینک
 الذی لا نکلام یقول جعفری خبیث فقال لعلی که الناس فی فقال له ابو الصباح نعم قال فقال ما
 اقل والله من یتبع جعفر منکم انما اصحاب من اشتد ورعه و عمل لحالقه و وجا ثوابه و لا یحاسبان
 شریک گفت ابو الصباح کتانی امام جعفر صادق علیه السلام را که چه آزار با میکشم از مردم بوسیله من پس گفت
 همیشه می باشد میان ما و میان مردی اندک خالفان گفتند و سر فریب و مانند آن پس عنوان طعن میگوید
 جعفری پدید پس امام علیه السلام برای بیان اینکه نما این آزار را بوسیله خود میکشید زیرا که باعث
 طعن اوست که از اکثر شما از عاصی صریح صواب میشود و از انما الخان علامت شیعیه بودن یکشده چه گشت
 یکسیر و وی جعفر میکند از جمله شما بیان این حکم بخیر نیست که یا از من جمعی اند که کمال رسید پرهیزکاری
 ایشان از عاصی و عمل کردند براسه آفریدگار خود و امیدوار شدند ثواب او را این جماعت یا از من اند
 هفتم اصل عن ابی جعفر ع قال قال الله عز وجل یا بنی آدم اجتنبوا حرمات علیک
 انکم من الورع الناس شرح افضل التفضیل در اوج با اعتبار نیست که مراد با بدعت اعم از کبار و
 صغائر است یا با اعتبار نیست که در وقت کسی را که اجتناب از بعضی کبائر اکثر کبار اند عاصی در
 مینامند اگر چه ناجی نباشد یعنی در روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت اندک فعلی در حدیث قدس

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی لا اقلک الا فی السنین فاخذ فی
 شیئی اخذ به فقال اوصیک بتقوی الله و الورع و الاحتشاد و العلم انما ینفع اجتهاد کلا و فی
 شرح رایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتیم او را بدرستی که من بر نیخو روم تراگرد و در چند
 سال کیبار پس خبر ده مرا بچیز که عمل کنم بآن پس گفت سفارش من گفتن ترا بر من است و تعالی
 و پرستشگری و جود و فضل طاعات و بدو که فائده نمیکند و بدو طاعتی که پرستشگری نیست و آن دوم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتقوا الله و صونوا دینکم بالورع شرح
 شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بشتر سید از عذاب الله تعالی و نگاهداری ایمان خود را بر پرستش
 از عاصی منوم **اصل** و عظمای ابو عبد الله علیه السلام فاه و زهد تم قال علیکم بالورع
 فانه لا یمال ما عند الله الا بالورع شرح این گذشت در حدیث اول پنجم **اصل** قال ابو جعفر علیه السلام
 امر کرد بطاعات و فی کرد از رغبت بدینا بعد از آن گفت بر شما با و کمال پرستشگری از عاصی چه بدرستی که
 و رایت نمی شود و ثواب آخرت مگر پرستشگری چه با سر **اصل** من ابی عبد الله علیه السلام قل
 لا ینفع اجتهاد کلا و ورع فی شرح این گذشت در حدیث اول پنجم **اصل** قال ابو جعفر علیه السلام
 ان اشتد لعبادة الورع شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که مشکل تر عبادت پرستشگری از عاصی
 است ششم **اصل** قال ابو الصباح الکتانی لابی عبد الله علیه السلام ما تلتی من اناس
 یمیک فقال ابو عبد الله علیه السلام و ما الذی تلتی من الناس فی فقال لا یزال یمیکون بیننا و یمیک
 الرجل کلکام فیقول جعفری خبیث فقال لعلی که الناس فی فقال له ابو الصباح نعم قال فقال ما
 اقل والله من یتبع جعفر اتمکم انما اصحاب من اشتد ورعه و عمل لحالقه و دعا ثوابه و کلا و اصحاب
 شرح گفت ابو الصباح کتانی امام جعفر صادق علیه السلام را که چه آزار بامیکشم از مردم بوسیله من پس گفت
 همیشه می باشد میان ما و میان مردمی از مخالفان گفتو و سر زده و با منند آن پس عنوان طعن میگوید
 جعفری پس امام علیه السلام برای میان اینکه شما این آزار را بوسیله خود میکشید زیرا که باعث
 طعن ایست که از اکثر شما را عاصی مریخ صادر میشود و از مخالفان علامت شیعه بودن میکشد چه کست
 کسیکه پیروی جعفر میکند از جمله شما بیان این آنکه جز این نیست که یا از من جمعی اند که بکمال رسید پرستشگری
 ایشان از عاصی و عمل کرد بر بر سر آفریدگار خود و امیدوار شدند ثواب و از این جماعت یا از من اند
هفتم اصل عن ابی جعفر ع قال قال الله عز وجل یا بنی آدم اجتنبوا حورمت علیک
 حکم من اوسع الناس شرح افضل التفصیل در اربع باعتبار نیست که مراد با حرمت اسم از کبار و
 حد فخر است یا باعتبار نیست که در ذمت کسی را که اجتناب از بعضی کبار را اکثر کبار اند و عاصی در
 سینا اند اگر چه ناجی نباشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت الله عز وجل یا بنی آدم

ای فرزندان آدم این کتاب کن آنچه را که حرام کرده بر تو نباشی از جمله پرستش کار تر مردم بایستمنه که کثرت عمل بر طاعت
 نذر و هشتاد **اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الورع من الناس فقال الذین
 یتورع عن محارم الله عز وجل شمس پرستیم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسیکه ثابت قدم در پرستش
 است از خیر مردم پس گفت کسیکه مبالغه کند در پرستش کار سے از خراجهای آمدن و جل بایستمنه که کثرت
 عمل بر طاعت نذر و هشتاد **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم یتقوی الله فالورع
 والاجتهاد و صدق الطبیث ادعاء الاله و حسن الخلق و حسن الجوار و کون ذواتی تقسمکم بغیر
 السننکم و کون از زمانه و لا توفوا شیئا و علیکم بطول الوکوع و السجود فان (حدکم اذا طال الوکوع و السجود
 هتفت ابلیس من خلفه و قال یا ذیلہ اطاع و عصیت و سجد و ابیت شمس شنیدم از امام
 جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر شما باد ترس عذاب الهی و کمال پرستش گاری و جهد و رعایات
 و راستی گفتار و ترک خیانت و خوشخوئی و خوش همسایگی و باشد خوانندگان مردم بسوی دین خود بے
 زبانهای خود بایستمنه که بر این دین شما بنیانت ظاهر است لیکن معاصی شما مانع رغبت مردم در دین
 شما است پس ترک معاصی و فعل فرائض کنید تا مانع بر طرف نشود و باشد زینت برای الهی خود بفعل
 فرائض و ترک معاصی و میباشید تنگ الهی خود بفعل معاصی و ترک فرائض و باشد و از بازی رکوع و سجود
 پس تحقیق که یکی از شما و قتیکی طولی میدبرد رکوع را فریاد میرند ابلیس و عقیب او و میگوید ای ابلیس چرا
 این مرد من عصیان کردم و سجده کرد و اتساع از سجده کردم اشارت باینست که طول سجود و طاعت قبول سجود است
 و شمس رکوع برای ترغیب در موافقت رکوع با سجود است و خلفه اشارت باینست که ابلیس کسی که صاحب طول
 رکوع و سجود باشد میرسد تا احوال او کند یا وید چهار احتمال دارد اول اینکه کلام ابلیس باشد و ویل مناد سے
 باشد یعنی حلول شر و ضمیر غائب راجع بر آنکه با ساجد باشد و مرد او از روی جهنمی شدن او باشد و دوم اینکه
 کلام ابلیس باشد و منادی محذوف باشد و ویل یعنی فضیلت باشد و منصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر
 یا قوم احضروا وید و ضمیر غائب بجای ضمیر شکم باشد بعنوان نقل بالمعنی بر اسے اتساع از نسبت ویل مجود
 بحسب ظاهر سوم اینکه کلام امام باشد و ویل منادی باشد یعنی یلک و ضمیر غائب راجع بابلیس باشد
 و جمله مقرر شد باشد چهارم اینکه کلام امام باشد و منادی محذوف باشد و ضمیر راجع بابلیس باشد هر طایع تا آخر
 نیست که سجده ملائکه برای آدم به معنی سجده برای الهی است تا سے است به شکر الهی وجود آدم بار و آدم
 چنانچه آدم سے در نماز کعبه سجده میکند **دهم اصل** کنیت عند ابی عبد الله علیه السلام قد دخل
 عیسی بن عبد الله القمی نحو حب به محله ثم قال یا عیسی بن عبد الله لیس منا ولا کرامه من کان
 فی معصیه ما یؤلف الله و یرید الله و کان فی ذلک المصیر احدا و سوع منه شمس و لا کرامه
 جمله منزهه است **لعنه** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل مجلس شد عیسی بن عبد الله

فی پس مرچا گشت ما و نزد یک خود نشاندند و از بعد از آن گفت ای عیسی بن عبدالمسیح از مخصوصان ما و
 غنی نیست و اگر کسیکه باشد در شهری که در آن صدرتر از کس از مخالفان باشد و باشد در آن شهر یکی
 از مخالفان بر نیز کار تر از او است و اینست که این قسم کسی باعث بان درازی مخالفان می شود و او
 خود را بی عزت و در نظر مخالفان می کند پس از خواص اینست یا زده هم اصل قلت لابی عبد الله ع
 اوصینی قال اوصیک بتقوی بالله الوبر و الاجتهاد و العلم و انه لا ینفع اجتهاد و لا و بر فی
 شرح مضمون این موافق حدیث اول است دو از ده هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال اعدینا بالوبر و الله عز وجل یقول من یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله
 علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و حسن اولئک رفیقاً فی الدنیا و الدنیا
 الصالحین و الشهداء و الصالحون شرح و رسول نقل یافته است چه در سوره نسا و الرسول
 است و میتواند بود که تفسیر برای این باشد که اشارت بآیت سوره نور نیز شود چه در سوره نور چنین است و من
 یطع الله و رسوله و یشهد الله و یتق الله هم الفاکرون یعنی روایت است از امام محمد باقر
 گفت مد کنیده ما در دفع طعن مخالفان از ما بر نیز کاری چه بدست که شان اینست که هر که ملاقات
 کرد و در غر و جبل را در قیامت یا دم مرگ یا وقت عبادت در دنیا از جمله شما یا بر نیز کاری از معاصی شد
 بر اے او نزد الله تعالی کشادی از جانب او بیان این آنگه بدست که الله عز وجل میگوید و رسول
 نسا هر که اطاعت کند الله و رسول او را بر نیز از گناهان پس ایشانند که در آخرت با جمعی اند
 که نعمت تفصیل بر اجنای جنس ایشان کرده الله تعالی بر ایشان از جمله انبیاء و از جمله اوصیاء انبیاء
 و از جمله شهداء و مرگ جبار و از جمله صالحان و خوبند آن مطیعان باعتبار رفیق ایشان در دنیا و آخرت
 و فی درضا بقضاء او باشد چنانچه بیان شد در تفسیر قول الله تعالی در سوره الرحمن و لمن خاف مقام
 ربہ جنات و در شرح حدیث دهم باب سی و سوم میان این آنگه از جمله انبیاء عبدالمطلب است نبی که
 افضل انبیاء است مراد هم علیه السلام است و از جمله است صدیقی که افضل مدققین است مراد امیرالمؤمنین
 علیه السلام و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام است و از جمله است چند شهید که افضل شهیدان مراد امیرالمؤمنین
 و جعفر و عبید و اشال ایشان است و از جمله است چند صالح که افضل صالحان مراد شیعه امامیه
 از اولاد رسول علیه السلام است و بعضی اینها ظاهر شد در حدیث سی و بیجم مولد النبی صلی الله علیه و
 آله و وفاته در کتاب الوبر سیزده هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما لاند
 لا رجل موثقی بیکو رجیع او مراد بتعامد الا دان من اتباع امرنا و ارادته الوبر فتریزوا
 به بر حکم الله و کید او اعداء فایه ینعشکم الله شرح هر حکم مرفوع است یا جمله انبیاء
 باشد مجزوم و جواب امر است کید و ابیای که نقطه و دال شیطانه بصیغه امر حاضر باب تفصیل است التکبیر

صالحی شرح اصول کافی

کسی را بشقت انداختن یحشکم ثون و سین بی انظر و سین بالقطعه بعینه مضارع معاوم ثائب باب منع الیه
 افعال یا باب تشبیه مرفوع یا مجزوم است التمس والافاش والتعیش بمنه مرتبه و خوشحال کردن یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بد رستی که ما حساب نمی کنیم مرد را مومن تا آنکه باشد
 جمیع فرمان را از فرمان بردار خواهان آگاه باش بد رستی که از جمله فرمان برداری فرمان ما خواهش آن
 بر نیز گزاری است پس آراسته شوید بآن رحمت کند و شمارا را اندک ناله و منسوب کنید دشمنان را
 بآن بلند مرتبه کند و شمارا را الله تعالی چهارده اصل قال ابو عبد الله علیه السلام کیونما عاتق
 الناس بغیر السننکم لیروا منکم الوجوه لا جتهاد والصلوة والخیر فان ذلک داعیه مشرک
 این مضمون می آید در حدیث دهم باب پنجاه و یکم و در اینجا بجای الصلوة الصدق است و آن بهتر است یعنی
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام باشد خوانندگان فرمودم را بدین خود بی زبانهای شما بیان این آنکه باید
 که بیند از شما بر نیز گزاری از شما می را وجود در طاعت را و نماز را و زکوة را و چه بد رستی که آنچه مذکور شد
 خوانند و مخالفان است بدین حق بیکار فرمودن زبان اشارت باین است که برهان بدین حق بغایت
 واضح است از محکمات قرآن لیکن قیاح شما مانع مخالفان است از دخول در دین حق بیکار فرمودن
 زبان و اگر کار فرمودن زبان بی دین و اجتهاد باشد مخالفان را بجد ترستی کند و در مذہب باطل
 یا نزد همه اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال کثیرا ما کنت اسمع ابی یقول
 لیس من شیعتنا من لا یحکمت الخدرات لیرعدنی خدا رهن و لیس من اولیائنا من هو
 اقرب الیه من شیعته که اکتاف سر جل جعفر خلق الله او مع منه شجر در روایت است از امام موسی کاظم
 علیه السلام گفت بنایت بسیاری شنیدم از پدرم که میگفت نیست از شیعه ما کسی که در میان مخالفان
 باشد دشمنو ریاست و گفتگو کند زبان بد رشتن بر نیز گزاری او و بدیده با کسی خود نیست از دوستان
 ما کسی که در جمعی باشد که در آن ده نیز امر در آن مخالفان باشد که در ایشان خلوص باشد الله تعالی را
 که بر نیز گزاری او باشد

صالحی شریعت اصول کافی

باب سی و هشتم اصل یاب العترة

مشرح این باب بیان فضیلت خود داری از الانی است و درین باب هشت حدیث است اول
 اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما عبد الله بشئ افضل من عقد لیلین و فرج بشر
 روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عبادت کرده نشاء الله تعالی بچیزی که بهتر باشد از نگه داری
 شکم و فرج از خرم و الا انی اگر گویی این منافاتی بعضی احادیث است مثل آنچه گذشت در حدیث اول باب
 بست در چهارم کتاب التجر که ما حیدر صبر بشی مثل البید او گویم میو اندر بود که آنچه گذشت در عبادات
 قلبیه یا مطلقا باشد و این در عبادات متعلقه بچیز بدیده باشد و ایضا میو اندر بود که انضامیت

تختلف شدة باختلاف النوع وافرادهما لطلبان ونظور ودر مثل این رعایت مطایفة بمقتضای مقام باشند
مثل اینکه اگر بر محاطبان اقرار پیدا آسان تر باشد و مخالفت نکرده باشند تا کید و سخت شود و اگر سخت
آسان تر باشد و مخالفت نکرده باشند تا کید و رافق پیدا شود که راجع می شود باقرار بام منقرض الطاعة
و ترک بیروی ظن در عبادت چنانچه می آید در کتاب الروضة در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأة که
قال ابو عبد الله علیه السلام بعبادین کثیر البصری الصوفی و یحک یا عباد و ترک ان عفت بطنک و
فرجک ان اسد و ریل یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم انما
حدیث که مضمون آن موافق حدیث سوم باب بیست و سوم است دو ماصیل قال ابو جعفر
علیه السلام ان افضل العباداة عفة البطن و الفرج مشرح مضمون این موافق اول است
سوم اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول العباداة العفاف مشرح این نیز موافق
اول است چهارم اصل قال جل کابی یعقر علیه السلام انی ضعیف لعل لیل الصیام
ولکنی ارجو ان لا اکل الا حلالاً قال فقال له ای الاجتهاد افضل من عفة بطن و فرج
مشرح گفت مردی امام محمد باقر علیه السلام بدست که من ست معلم کم روزه ام ولیکن من امید میدهم
که نمی خورده باشم مگر حلال را با ششمنه که سعی بسیار بر آن میکنم و اجتناب از محل شبیه می کنم
را وی گفت پس امام گفت او را کدام جود و جهد در عبادت بهتر است از نگاه داشتن شکم و فرج از حرام
و نالائق پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما یلج به امتی النار الا جوف البطن
و الفرج مشرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر وسیله که داخل می شوند بدان وسیله
است من در آتش جهنم دو میان خالیست یکی شکم و دیگری فرج هشتم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ثلث اخافن علی امتی من لیلای الصلاة بعد المغربة و مضللات الفتن
شهوة البطن و الفرج مشرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که سه چیز است که می ترسم از سرکشان
بر امت من بعد از من اول گمراه شدن بپا از شافتن ربوبیت رب العالمین اشارت است باین سه
آل عمران بنا لا تفرغ قلوبنا ابداً بربیتنا و بیان شد در حدیث و در اویم باب اول کتاب العقل و دم
گمراه کننده های استقامت مثل طویل ایام رواج و کان خلقا سفلت سوم میل شکم و فرج بحسب
لذاتی که شبهاک و حرام است هفتم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما من عباداة
افضل من عفة بطن و فرج مشرح مضمون این موافق اول است هشتم اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال ما من عباداة افضی من عفة الله جل و غیر من عفة بطن و فرج
مشرح مضمون این نیز موافق اول است

مقاله اصل کتاب

شرح این باب بیان فضیلت دوری از رحمت است اول اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ولمن خاف مقام ربہ جنات قال من علم ای الله
 عز وجل یراک و لیہم ما یقولہ و یفعلہ من خیر او شر فینجیہ ذلک عن القییم من الاعمال فذلک الذی
 خاف مقام ربہ و تمی المنقش عن الہوی شرح این معنیوں گذشت در حدیث دہم باب سیم و سوم
 و در اینجا بجای و یفعلہ چنین بود و یعلم بالعلیہ و چنین بتر است دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
 قال کل عین بالکیۃ یوم القیمۃ غیر قلت عین سہرت فی سبیل الله و عین قاضت من خشیۃ الله و
 عین غضت عن محارم الله شرح روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت چشمی گریان است
 و در قیامت مگر چشم اول چشمی که بیداری کشیده باشد در عبادت الله تعالی و دوم چشمی که اشک
 داده باشد از ترس عذاب الله تعالی و سوم چشمی که پوشیده شده باشد از محارم الله تعالی سوم
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فیما ناجی الله عز وجل بہ موسی یا موسی ما نقرب الی
 المنقربون بمثل الوسع عن محارمی قالی ایچہم جنات عدن لا اشترک معہم احد اشرح
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در میان گفتگو با سبے الله تعالی عز وجل با موسی
 بی واسطہ دیگر سبے این بود کہ ای موسی نزدیک بسوی رحمت من نمی شوی بطالبان نزدیک پیغمبری
 کہ مثل پر پیغمبری از رحمت من باشد چه بدوستی کہ من مباح می کنم برای اہل پر پیغمبری از رحمت من
 بہشتی امی اقامت و خلود و اشتریک نمی کنم با ایشان بچیک را با این معنی کہ بہر یک بہشتی کہ فہم
 او باشد میدہم بمناسبت اینکه غرق آبی و اشتریکست محققان کہ نظیر سوال و جوابی کہ در شرح
 حدیث اول باب سابق مذکور شد در اینجا نیز مناسب است و مراد نیست کہ کثرت عمل پردخل ندارد
 چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من استلم ما فوض الله علی خلقہ ذکر الله کثیرا
 ثم قال لا اغنی سبحان الله و الحمد لله ولا الله الا الله و الله اکبر و ان کان منہ و لکن ذکر الله عند
 ما اهل و حرام فان کان طاعة علی بها و ان کان معصیۃ ترکھا اشرح روایت است از امام
 جعفر صادق علیه السلام از عبد بن شکر تراویح واجب و لازم کرده الله تعالی بر مخلوقان خود یا الله تعالی
 است بسیار بعد از آن گفت مراد من تسبیحات اربعہ نیست اگر چه آن از جمله ذکر است ولیکن ارادہ
 می کنم یاد الله تعالی را نزد بر خورون خیر سے کہ حلال کردہ و حرام کردہ باین روش کہ اگر باشد
 طاعت عمل کند بآن برای شوق ثواب آبی و اگر باشد معصیت ترک کند براسے ترس عذاب
 آبی مراد نیست کہ ذکر مشکل نیست نہ ذکر زبانی پنجم اصل مسالت اما عبد الله علیه السلام
 عن قول الله عز وجل و قد منا الی ما عملوا من عمل فجعلناک ہباء منثورا قال اما و الله ان کانت
 اعمالہم استند بیاخص من القباہی و لکن کالوا اذا عرض لہم حرام و حلال عولا شرح

علما گفتون ای جمعی که مومن شدند بر کفایت و بنیاد محبوس کنید خود را و بر سیدانید
 اکتفا کنید که بطلب میر سیده باشید امام گفت مراد اینست که خبر کنید بر ادای فرائض خود و بر دس
 و خواه غدی و بنیاد محبوس بر نصیحت برضا بقضای الهی و بنیاد محبوس کنید خود را بر فرائض و بر
 الله ملائمت و در روایت حسن بن محبوب از ابو السنان این حدیث است و بر سیدانید عذاب الله و تعالی که صاحب
 کل اختیار شماست و راجع بنیاد واجب و لازم کرده بر شما جهاد ام اصل قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله اعلیٰ فی الناس الله و کلن اتی الناس شیء من رسول الله صلی الله علیه و آله و کلن کن
 پیغمبری چند که واجب و لازم کرده الله تعالی بخود وجودی مثل نماز و روزه و خواه بدی مثل ترک کبائر و شوی
 بر سید گاری تر مردم با جمعی که اندر پیغمبر و تر شوی چنانچه بیان شده در حدیث جعفر باب سی و نهم پنجم
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله تبارک و تعالی ما تحب الی عبدی اوجب
 هما فخرت علیه شریح و اینست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله تبارک
 و تعالی در حدیث قدسی طلب محبوب بودن کرد و بسوی من بنده من بودند که محبوب تر از چیزی باشد
 که واجب و لازم کرد بر او و فعل باشد و خواه ترک برافا نیست که ثواب یک فعل واجب یا یک ترک
 حرام بیشتر از ثواب بیج فعل مستحب و ترک بکوداقت

باب پنجم فی علم اصل باب استواء العلی و الممد او و محلیه

در این باب بیان فضیلت برای عبادت یعنی ترک بیج میان افراد و تقیید باعتبار فضیلت
 ایشان و تفصیل استمر بر عبادت است درین باب شش حدیث است اول اصل
 قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کان الرجل علی عمل فایدم علیه سبانه ثم یقول عنه ان شاء الله
 غیره و ذلك ان لیلته القدر ینکون فیدانی علیه ذلك ما شاء الله ان ینکون شریح مراد بلیه الله
 شب انزال قرآن است نکون هر دو جامه و ث است و فیمیر است راجع بلیه الله است فیمیر فیها
 راجع بانه است فی عامه متعلق به نکون است یا متعلق به میا است و مراد بجامه مجموع است منشا الیه
 ذلک مضدر فلیدم و مراد از ان دوم است ما شاء الله بدل بعض است از عامه و ذکر این برای آنست که اگر
 شروع در آن عمل در شب قدر است پس شب قدر در اول دوم است و اگر در شب بعد از آن است
 پس شب قدر در آخر دوم است و بر این تیس است شروع در اوقات دیگر یعنی گفت امام جعفر صادق
 چون باشد فردی بر عبادتی مثل نماز شب پس باید که مستمر باشد بر آن عبادت یک سال بعد از آن ترک
 نمیکند. آنرا اگر خود و بسوی غیر آن متوجه میشود و خواه عبادتی دیگر و خواه کار دنیا و آن نیز ای نیست
 که شب قدر میدی باشد در آن سال و مجموع من حیث المجموع زمان دوام او در همه وقت که خوا
 است و این که باشد بلیه الله قدر آن وقت مراد اینست که سال عمده است در نظر الله

و یکای مجموع عمر است و نه در هر سالی شب قدر است که بهتر از هزار ماهی باشد خواه در اول آن و در میان آن و خواه در آخر آن دوم اصل عن ابی حمزه علیه السلام قال قال حب الأعمال الی الله عز وجل ما دام علیه العبد وان قل شکره روایت است از امام محمد باقر علیه السلام را وی گفت که گفت محبوب تر اعمال صالحه بسوست از صد غریب عملی است که مستمر باشد بران بنده اوست مردن هر چند که کم باشد مراد نیست که ثواب عملی که مستمر تا آخر عمر است بیشتر است از ثواب عملی که مستمر نباشد تا آخر عمر سوم اصل عن ابی حمزه علیه السلام قال ما من عسی احب الی الله عز وجل من عمل یکن ادم علیه وان قل شکره یا اوم بعینه من یخ مجبول باب مفاعله است و مضمون این موقوف باین است چها مردم اصل کان علی ابن الحسین صلوات الله علیه یقول الی لاحب الی ادم علی العمل وان قل شکره ادم بعینه معنای مشکلم باب نفر است و در بعض نسخ از باب مفاعله است مضمون این نیز موافق سابق است پنجم اصل کان علی ابن الحسین یقول الی لاحب الی ادم علی علی و علی مستوفی شکره ادم بعینه معلوم مشکلم باب افعال است یعنی امام زین العابدین علیه السلام گفت درستی که من هرگز ندیده ام و دوست می دارم که روا دارم و دردم مرگ یا قیامت بر صاحب کل اختیار خود و عبادت من از اول عمر تا آخر یک روزش باشد یا بمعنی که در آخر عمر از اول نباشد اشارت است بقول الله تعالی در سوره بقره و الابرار تشابهات و داده شدند رزق بهشت مستوی فی القادرات بحسب ایام بحسب اجزا و رزق و در غنی و بدی و بنا بر اینکه عمل ایشان در دنیا مستوی بوده ششم اصل کان اوم علیه السلام یا الذی ان تفرغ من عمل نفسك فریضه فقنار قها اتی عشر هلاکا شکره گفت امام جعفر صادق علیه السلام که با او خود را از اینکه مقرر کنی در خاطر خود و بر خودت عبادتی مقرر کنی که همیشه خوانم کرد پس جدا شوئی از ان عبادت و دشمنی و داند و ماه بلالی مراد مودت مذبح بحسب لفظ و مانند آن نیست و الا اختیاص بد و داند و ماه نمیده است بلکه مراد و قرا فاطر است و مکرده است

نما گفت نذر سه که بقفظ در نیاید

باب چهل و دوم اصل واجب العبادت

شکر این باب بیان فضیلت بندگی ابد تعالی است درین باب بهجت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی التوراة مکتوب یا بن ادم تفرغ لعبادتی (املا و قلبك) عنی و اکلک الی طلبک و علی ان متد فانتک و املا تلک خوفا منی و ان لا تفرغ لعبادتی املا قلبک شغلا بال دنیا تملا استند فانتک و اکلک الی طلبک شکره تفرغ بقا و رای بقیه و غین بالقصه بعینه امر حاضر باب تفصیل است التفرغ مشقت خود را خارج کردن از پیشه ادم و در دنیا و دنیا

که او عاقله و الی بافت باشد و بحسب معنی معلوف بر امار باشد چه آن که مجزوم و جواب امر است لیکن
 یعنی علی ان الاما است که باشد و کتاب مجزوم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت و روایت نوشته است که ای فرزندان آدم یعنی فارغ کن دل خود را از تشنگی دنیا در وقت عبادت من
 تا بپرکم دل ترا از نیازی از مخلوقین و تا بگویم کار ترا در رزق و مانند آن بسعی خودت و بدینست که بیدم
 راه حاجت ترا بخلایق و بپرکم دل ترا از ترس و استغنی بعد از آن نه بیدم راه حاجت ترا بخلایق و اگر لازم
 ترا بسعی خودت که تا وقت مردن در تقرب و از ارعبت باشد دوم اصل قال ابو عبد الله
 علیه السلام قال الله تبارک و تعالی یا عبادی الصالحین اتقوا العبادتی فی الدنیا
 فاقمکم تتجرون بها فی الآخرة و شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت الله تبارک و تعالی
 ای بندگان من که بغایت راست گویند در دعوی ایمانند استراحت کنید به بندگی من در دنیا چه بدستی
 که استراحت میکنید بآن در آخرت اشارت است باینکه برای مومن مستقی دو بهشت است چنانکه
 بیان شد و حدیث دهم باب سی و سوم سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله افعل
 الناس من عشتی العیادة فاعفها و احبها لقلبه و یا شربها بحسنة و تفرغ لها فهو کایالی
 علی ما اوجبه من الدنیا علی عسر ام علی یسر و شرح با عشت عشق کمال شدت خوف و کمال شدت
 و با و است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فاصبر مردم کسی است که بغایت دوست داشت
 عبادت را پس دست و برگردن آن شد و دوست داشت از نایل خود و مباشر آن شد به بدن خود خود
 از کارهای مثنائی آن و فارغ کرد برای آن پس او ای که بداند که بر چه حال گردیده از دنیا آید بنگرستی یا بر فراخ
 حالی یا بچیزی که از تنگی آزرده نیست و از فراخی خوش حالی نیست پس در فکر سنجید ام نیست مگر بقدر
 واجب است و شرح چهارم اصل قال عیسی بن عبد الله لابن عبد الله علیه السلام
 جعلت فداک ما بالعبادة قال حسن النیة بالطاعة من الوجوه التي يطاع الله منها اما انک
 یا عیسی لا تکره من موافقی تعریف الناس من الخسوخ قال فقال قلت جعلت فداک و ما فخر
 الناس من الخسوخ قال فقال الیس تكون مع الامام موطناً لنفسک علی حسن النیة
 فی طاعته فیمقنی ذلک الامام و یاتی امام آخر فوطن نفسك علی حسن النیة فی
 طاعته قال فقلت نعم قال هذا امرقة الناس من الخسوخ و شرح الف لام الناس و للنسوخ برای
 عند خارجی است اعتقاد است یا آنچه مذکور است در سوره بقره و متن حسن آیه و اشارت است باینکه مراد
 به آیه امام است یعنی گفت عیسی بن عبد الله امام جعفر صادق را قرأنت ستون حیت عبادت صحیح یا یعنی که
 شومست که ام است گفت خوبی قصد بسبب فرمانبرداری دل از راهی که فرمان برده میشود و الله تعالی
 از آن راهها یا یعنی که خالص باشد از اقسام شرک مثل ربان و مثل آئیندایان که مذکورت و مثل خود را

خواهد در اصل عمل بنهر واحد شد و خواهد و عمل نیکی از دوی جز شستن چنانچه بیان شد خطبه مصنف که با شما
 اخذ تم من باب التسلیم و حکم و خواهد در زبان امام ائمه آگاه و باش بدو بسته که تو ای عیسی نه شسته مو من
 آشناسی بر طرط کننده که اما متاخر از بر طرف کرده شده عیسی گفت گفتم قربانت شوم و چیست شناخت بر طرف
 کننده و متاخر از بر طرف کرده شده پس امام گفت آیا نیست اینکه میباشی با امام قرار داده خاطر خود را
 بر خوبی قصد رطاعت آن امام پس میرود آن امام می آید یکای او امامی دیگر پس قرار میدهند
 خاطر خود را بر خوبی قصد رطاعت او عیسی گفت گفتم آری امام گفت این شناخت بر طرف کننده است
 متاخر از بر طرف کرده شده پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العباد ثلثة قوم
 عبد والله عز وجل خوفا فقلک عبادة العبيد و قوم عبد والله تیاراً و تعالی طلب الثواب
 فقلک عبادة الاجراء و قوم عبد والله عز وجل حباً فقلک عبادة الاحرار و هي افضل العباد
 من سائر العباد و بنوعی بی نقطه و تشدید بای یک نقطه جمع عابد تیاراً الیه تک مصدور و عبد است العبيد
 بفتح عین سبب نقطه و کسر ای یک نقطه جمع عبد طلب منصوب است بر مفعول له الاجراء و بنوعی جزو
 فتح جیم و راسی بی نقطه و مخرج جیم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدو شک
 عبادت کنندگان الله تعالی سه قسمند اول جمعی که عبادت کردند الله عز وجل را برای ترس از عذاب خواهد
 ترس محض باشد خواهد ترس غالب بر امید باشد بیان این قسم اینکه عبادت از قبیل فرمان بردار است
 انما ان است و یکای که آقا یان فرمایند چه خیال میکنند که اگر نکنند و اگر نکنند نفقه و کسوة هست اگر
 تفاوتی و قدر آنها باشد لیکن در صورت نکردن شلاق هست و در صورت نکردن نیست و دوم جمعی
 که عبادت کردند الله تبارک و تعالی را برای طلب مرز آخرت خواهد محض طلب مرز خواهد غالب
 بر ترس باشد بیان این قسم اینکه آن عبادت از قبیل عبادت بکراهی و گریزان است سوم جمعی که مایل
 و قسم مذکور اند ترس امید در ایشان برابر است پس عبادت ایشان را برای محبت الله تعالی
 و محبت عبادت او خواهد بود خواهد محبت غالب بر هر یک از ترس و امید باشد و خواهد مساوی و خواهد
 مغلوب بیان حال این قسم آنکه این عبادت آزاد مردان است و آن فاضل تر از اقسام عبادت است
 محققان بدانند که بنا بر این تقریر هر دو اقسام شش می شود و منافات بر طرف میشود میان این حدیث و
 میان احادیثی که گذشت در باب الخوف و الرجاء آیاتی که هر یک است در عبادت اولیا و اوصیا برای
 خوف و مراد و نیست که مساوی و رجاء باشد مثل انما من ربنا و ما عوسا قسماً و جمعی از این تقریر فاضل
 شده نیال کردند که دلالت میکند بر اینکه عبادت خالص آنست که بآن خوف و رجاء باشد و محض محبت باشد
 و جمعی سبانه که از حد گذرانیده و حکم بطالان عبادت با خوف و رجاء کرده اند ششم اصل قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله ما یقرب الفقیر بعد الغنی و اقرب الخطة بعد المسکنة و اقرب من ذلك العابد لله

ملاحظه فرمایند

قد بدع عبادته ثماره و ما اجمع صیغه تعجب است الفخر حاجتمندی و مراد اینها باجمعه اند از لیستین است
 واقع بصیغه ماضی باب افعال بتقویر و ما اجمع است الحقیقة لفتح حای عین قطه و کسر طای بانقاره و تشدید
 یای و دو نقطه در پائین بی نیاز از لیستین در اخراجات و نفقه عیال واقع بصیغه افضل التخصیص من فروع
 است تا خبر العابد باشد و متواتر بود که مبتدا باشد و العابد خبر باشد ثم بدع عطفت بر العابد است بدافع و اما
 اسم فاعل یعنی الذی بتقدیر الذی یعبدا و اندک ثم بدع سیف کلمه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 چه زشت است حاجتمندانه لیستین کسی در اخراجات و نفقه عیال بعد از آن که آنکس بی نیاز است
 داشته باشد و چه زشت است بی نیاز از لیستین کسی در اخراجات و نفقه عیال بعد از آن که آنکس افکار
 داشته باشد و زشت از آن هر دو کسی است که عبادت کند الله تعالی را بعبادتی که با خود مقرر کرده باشد
 بعد از آن و اگر عبادت خود را بی عوضی و بی عذری باشد کسی که بیروالی از کسی نداشته باشد خواه اعظم
 او کند خواه اندک هفتم اصل عن علی ابن الحسین علیه السلام قال من عمل بها فخرض الله
 علیه فهو من اغلب الناس شرح مضمون این موقوف حدیث اولی بی علم است

باب چهل و دوم اصل باب النیة

شرح این باب بیان تفصیلت صححت قصد است درین باب پنج حدیث است اول اصل
 عن علی ابن الحسین علیه السلام قال لا عمل الا بنية شرح روایت است از امام زین العابدین
 علیه السلام گفت مقبول درگاه و هیچ نمی شود عملی از اعمال جوارح مگر بصحت قصد که عمل دل است
 بعضی باطلوس آن از اقسام شرک شریک را و دل خود را و بیرونی ظن دوم اصل قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله نية المؤمن خيرة من عمله و نية الكافر شر من عمله و كل عامل ليعمل على نية
 شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله قصد عبادتی که مؤمن میکند و از اعمال درست بهتر است
 از آن عبادت مؤمن که عمل جوارح است بسبب وجه اول اینکه تصحیح قصد شکل تراست از تصحیح صورت
 عبادتی که مقصود است دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جهنم نیست سواي نیت او و بنا بر
 می آید در حدیث پنجم سوم اینکه قصد اصل مقصود است و صحت مقصود تابع صحت قصد است و حدوث
 و بقای قصد تا وقت مقصود مستلزم وقوع مقصود است اگر مقصود را باشد و قصد عبادتی که کافر میکند
 بدتر است از عمل جوارح کافر بسبب وجه اول اینکه افساد عبادت افضل است از افساد عبادت
 غیر افضل دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جهنم نیست سواي نیت او و بنا بر می آید در حدیث پنجم سوم
 اینکه قصد اصل مقصود مستلزم است چنانچه مذکور شد و هر عمل کننده عمل میکند چنانچه قصد خود این نقره اشارت
 است بوجه سوم و در خبر شریف و متواتر اندک بود که اشارت بوجه اول نیز باشد و سوم اصل
 (ابن عبد الله علیه السلام قال ان العبد المؤمن الفقير ليقول يا رب ارضني حتى اقبل الى اولادك)

صالح شرح اصول کافی

من البر ووجوه الخیر فاذا علم الله عز وجل ذلك منه یصدق نية کتب الله من الاجر مثل ما
 یکتب له لوعمله ان الله واسم کریم شش روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدستی که
 بنده مؤمن تنگ دست است هر آنکه میگوید ای صاحب کل اختیار من روزی کن مرا مگر تا کنم چنین و
 چنین از نیکی و راههای بهتر پس چون دانست الله عز وجل آن دعا را تا نور استی قصد کند دارد می نویسد
 الله تعالی برای او از جود تو اب مانند آنچه می نویسد برای او اگر میگردانم برادرستی که الله تعالی فراخ قدرت
 است کریم است چهار اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن حدیث العبادۃ التي اذا فعلها
 قالها ما کان مؤذیا فقال حسن النية بالطاعة شش روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را از
 مرتبه بندگی که چون کرد او بندگی را نکرده آن شد بجا آورده بندگی صحیح پس گفت آن خوبی قصد است
 بسبب فرمانبرداری دل توضیح این شد در حدیث چهارم باب چهل و دوم پنج اصل قال اربعه الله
 علیه السلام الخاخذ اهل النار فی النار لانی انما کان فی الدنیا ان یلقوا فیها ان یطبعوا الله ابله
 فی الدنیا خاد واهولاء واهولاء ثم تلا قوله تعالی کل یعمل علی شاکسته قال علی نیت شش روایت
 ان یفتح همزة کفایت لون و ان یصلوا لکراوان در آن خلوه است و همچنین ان در طبعوا لکراوان در
 ان یلقوا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام خیرین نیست که دائمی شده اند اهل
 آتش بنیم در آتش بر آسایه قصد برای ایشان بود و دنیا اینکه اگر دائمی باشند در دنیا عصیان
 الله کنم کنند همیشه با یمنی که الله قدم مرتبه شدت قصد ایشان را امید اند بر دینی که اگر دائمی در دنیا باشند
 یا برگردانیده شوند نخواهند کرد چنانچه گفته در حق اهل جهم در سوره نعام و نور و العاد و لما تواضع
 و جز این نیست که دائمی شده اند اهل بهشت و بهشت برای اینکه قصد برای ایشان بود و دنیا اینکه اگر
 باقی ماند در دنیا اطاعت کنند الله تعالی و همیشه پس بسبب قصد دائمی شده اند اینجا تعالی اهل نار و
 اینجا تعالی اهل جنت بعد از آن برای بیان این خوانند در سوره بنی اسرائیل بگو هر یک از اهل سعادت و
 شقاوت عمل جوارح میکند بنوع عمل شکل دل خود امام گفت مراد اینست که عمل میکند بنوع قصد او و مراد
 قصد قولی است که الله قدم میداند که مقتضای آن البته بفعل می آید اگر دیات باقی باشد و لذا بران بهمین
 چنانچه گفته در تمه آیه فرم که علم من هو ابدی سبب اگر گوئی این منافات دارد با روایتی که اگر کسی قصد حقیقی کند
 و بفعل نیاید و گناه آن معصیت بر او نوشته نمی شود گوئیم منافات ندارد چه بفعل نیاید و مردن کاشف نیست
 که قصد او شاکله نبوده با یمنی که بسیار قوی نبود و بحقیقی که الله قدم و اند که مقتضای آن در وقتش
 بفعل می آید اگر گوئی اگر عمل نکرده گناه داشته باشد لازم می آید که تجوز کنیم که اطاعت کند بر طغولیت مردند
 مثلا معذب شوند بجهنم اینکه الله ثانی و اند که اگر مکلف بالغ شود معصیت میکند گوئیم ماده نقض
 تحقق نیست چه این قسم اطاعت مثلا بالغ میشوند در قیامت و معصیت میکند چنانچه گفته اطفال الجن

والانس الایمیدون بنا بر این که بنیامین و انس باشند و بطریق این روایات هست این سخن
علم الهی نیست و این استحقاق عذاب بر فعلیست که تحقق شده و آن شاکه است و آنچه در تفسیر مذکور است
بیان سلسله و همان نیست که هر کافر می که احتمال توبه و ایمان در او و بر کفر نمی میرد چنانچه گذشت در
حدیث چهارم باب یازدهم در شرح الادان النبیسی ممل تا آخر

باب چهل و چهارم اصل دایب

شهر این باب فی عنوان است برای اینکه بنا سبب باب سابق است و هم مناسب باب آیند است
در باب دوم حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا ان لكل عبادة شرة ثم
تصیر الى فترة ثم صارت شرة عبادة الى سنتی فقد اهتدای ومن خالف سنتی فقد ضل و کاین فی
عمله فی تبارک ما انی اصلی و انام و اجوبه و افطر و اضمحک و ابکی من مرغب عن منهاجی و سنتی فليس
منی و قال کفی بالملوت موعظة و کفی بالیقین عنة و کفی بالعبادة شغلا و شغلا شرم الشره کسرتین بالنظر
و تشدید برای بی نقطه رغبت الفرة یفتح فا و سکون تا سه و و نقطه در بالا و در ا بے نقطه سنتی غم را
الی سنتی یعنی منع است فی و منفی تبارک برای سبب است القبار یفتح تا سه و و نقطه در بالا و
یا ی یک نقطه و الف و رای بے نقطه هلاک و در بعض نسخ بجای را برای بی نقطه است یعنی زیاده کاری
و نقصان و حاصل نه روی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه باش بر سستی که در
در وقت است چنانچه در وقت شروع در آن میباشد بعد از آن میگردد و آن رغبت بنسوی سست غم چنانچه
در وقت انتهای آن هجوم جواب و مانند آن میباشد پس هر که گردید چرخ عبادت او با موافقت روش من
باین معنی که افراط کرد پس تحقیق گناه یافت بنواب آخرت و هر که با فراط غفلت کرد و روشن مرا پس تحقیق گناه
شد زرسید بنواب آخرت و شد عمل او برای هلاک و خسارت بنجم آگاه باش بدوستی که من در شبها نماز میکنم
و می خوابم پس ایها جمیع شبها بدعت است و روزه میدارم و بخورم پس صوم و هر سه استثنای آنچه
گذشت در کتاب آنچه در حدیث چهارم باب ماجا ربه فی الاثنی عشر و النعمین عظیم عظیم السلام که باب هست در
بست چهارم است بدعت است و خنده بر روی مردم میکنم و گریه از ترس عذاب الهی می کنم پس گریه و گریه
بدعت است پس هر که نفرت کند از راه من و دوش من پس نیست از ایمان من و در رسول علیه السلام
گفت کافیت مرگ باعتبار جرم و منع از مخالفت سنت رسول و عبادت میرا و نیست که انتقام از اهل
بدعت کشیده خواهد شد و کافیت کمال اطمینان خاطر برضا و بقضای الهی باعتبار بی نیازی از اموال ظالمان
مرا و نیست که تجاوز از سنت و عبادت برای سالوی و فزونی خلق و طمع در اموال ایشان است و
کافیت عبادت غیر شرعی باعتبار شغل مراد تسلی موافقان سنت است که زیاده کار نیست مراد نیست
که زیاده موافقان سنت نیز عبادت است چه از کتاب آن برای موافقت سنت است دوم اصل

قال الوعبد لله عليه السلام لكل احد شربة ولكل شربة فتوة فطوبى لمن كانت فتوته الخير
 شمره حجت امام جعفر صادق عليه السلام هر يك از عباد من از حرمه و رغبته در عبادت می باشد و هر رغبته در
 عتب خودستی غمی دارد پس خوشتر از آن کسی که شترستی خرم او را خوب یا بخیعی که با قصد موافقت سنت
 باشد چنانچه در حدیث سابق مذکور شد و با قصد خود داشتن با دلگیری و نفرت از عبادت بیان حقیقت طوبی
 شد در حدیث ستم ام باب بود و ختم

باب چهل و نهم اصل یا باب الاقتصاد فی العبادة

شرح این باب بیان فضیلت میانه روی در عبادت است در این باب شش حدیث است اول اصل
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان هذا الدين متين فاذا غلوفيه برفق ولا تكروه عبادة
 الله الى عباد الله فتكونوا كالراكب المنبت الذی لا سفر اقطع ولا ظهوا البقی شرح
 المتین بضم میم و کسر تاء و فقطه در الایغال بغین با فقطه مصدر باب افعال داخل کون
 و مبتما کے چیز کے رسیدن و اول اینجا مناسب تر است و در حدیث ششم معنی دوم مناسبتر
 است لا تکرهوا البیغیه نمی حاضر باب تعصیل است المنبت بضم میم و سکون فون و فتح با سے یک فقطه
 و تشدید تاء و فقطه در الایغیه اسم فاعل مضاعف باب افعال بریده شده و مراد این جا
 کسی است که سرعت سیر در سفر او را از راه مانده کرده باشد پس گوید که او را بریده از مسیر ظاهر چار و اسے
 سواری یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم کہ این دین اسلام بی تنگی و حرج است
 پس داخل کنید مردم را در آن به سواری و نفرت کرده شده کنید عبادت اللہ تعالی را پیش بندگان
 اللہ تعالی تا شوند مانند سواری که به سرعت سیر بریده شده باشد از میرا که نہ سفر خود بی پایان رسانیده و زیاده
 سواری خود را زنده گذاشته دو ما اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال لا تکرهوا الى انفسکم
 العبادة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نفرت کرده شده کنید نزد خود
 تان عبادت را بسبب افراط و آن سوم اصل سمعت ابی عبد الله عليه السلام یقول
 ان الله عز وجل اذا احب عبدا فاعمل قليلا حزا لا بالقلیل الكثير و لا تعظمه ان یغفر
 بالقلیل الكثير له شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بد رسته که اللہ عز وجل
 چون دوست داشت بنده را بصحت قصد او و ایمان او پس عبادت کرد اندکی جزا داد و او را بان اندک
 ثواب بسیار و شکل نیست اللہ تعالی را که جزا بد عمل اندک ثواب بسیار برای آن بنده محبوب
 چها و ما اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال من ابی و انا با اطوات و انا حدث
 وقد اجتهلت فی العبادة فرانی و انا انصاب عن قاتل لى یا جعفر یا بنی ان الله اذا احب
 عبدا دخله الجنة و رضى عنه بالیسیر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذر کرد

بمن چه بر منی که من با طواف کعبه بودم و من جوان بودم تحقیق منیت شد و بوم در عبادت پس و بر مرا
بر منی که من بعبادت فرمودم و منیت شدم یا ستیاء عرق پس گفت مرا ای جعفر ای پسر که من بدرستی که
اندر تعالی چون دوست داشت نبرد را بعت قصد و محبت ایمان داخل میکند و او را در پیش و منی
میشود و از او باینکه عبادتی پنجم اصل عن ابی شیبہ الله علیه و السلام قال اجتهدت فی العبادۃ
انما شایب فقال لی ابی یابنی دیت اما اساک قصم فان الله عز وجل اذا احب عبدا امرضی عنه
بالیسیر و شرح دون مقوی بفعل مجذوب است تقدیر اصنع و این معنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت منیت شدم در عبادت و من جوان بودم پس گفت مرا پدرم ای پسر که
من بجا آوردم این ترا چه پیغمتر که بجا می آوری چه بدرستی که الله عز وجل چون دوست داشت بنده را
راضی میشد و از او باینکه ششم اصل عن ابی عبد الله علیه و السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله یا علی ان هذا الدین متین فاعمل فیه برحق و لا تنقض الی نفسك عبادۃ منک
ان المینب یعنی المقر لا ظمرا لا باقی و لا امر هنا قطع فاعمل علی من یرجو ان یموت حرا و احذر
حذر من یتخوف ان یموت غدا و شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله ای علی بدستی که این دین اسلام بی آزار است پس بنبتهای آن برس
بهمواری و دل زده و ناخوش کن نزد خودت عبادت صاحب کل اختیار تر ایان این اگر کسی که بریده
شده باشد در سفر امام گفت میخوابد کسی را که تمایل و انرا طوطی در سیر کرده باشد نه چاروائی زنده گذاشته
و در سافتمی که میخوابد بریده پس عمل کن مانند عمل کسیکه امید دارد که پیر و زبیری و آخر شدن حرارت
عزیزی دانه غنی و نه ضعیفی و نه غنی و باند آنکه باعث کوتاهی عمر است و آخر از کن از موجب استحقاق
جنتم مانند آخر آنکه کسی که میترسد که اعیل او در سفر و امر او نیست که عبادت را بترک معاد بدن
فرد کن چنانچه راحت بدن در آن شود منافات با خواش طول عمر نداشته باشد هر چند که بغایت بسیار
باشد و بقوی مرتبه کمال زیاد داشته باش

صلی الله علیه و آله

بجایب جهیل و ششم اصل باب من بلغه ثواب من الله علی عمل

شرح این باب بیان چنانچه است که رسد با و از رسول یا یکی از او صیائ تو ابی از جانب الله تعالی
بسبب عملی از اعمال خیر در بنیاب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه و السلام
من قال من مهم شیان من الثواب علی منی فضعه کان له و ان لم یکن علی ما بلغه و شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کسی که شصت و چندی از ثواب بنا بر عملی از اعمال
صالحه پس گرد آن تحمل و بقصد ثواب بشود آن ثواب برای او هر چند که نباشد آنچه رسیده یا بوبر آن
می که رسیده یا و حقی نما آنکه جمعی ازین روایت است سبب تناقض کرده اند که حدیث غیر صحیح در استجابات

یا در باب ثواب ستمیات اعتبار دار و این محل اشکال است دوم اصل صحت ابا جعفر علیه السلام
یقول من بلفظ ثواب من الله علی عمل فعل ذلك العمل القاس ذلك الثواب او نیت و ان
له یکن الحدیث کما بلفظ شرح این مضمون موافق سابق است

باب جمیل و هفتم اصل باب الصبر

تشریح این باب بیان فضیلت شکیبایی است درین باب بستی پنج حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصبر و اس الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق
عیه السلام گفت صبر بر آزار سر ایمان است بیان این الحال می آید دوم اصل عن ابی عبد الله
قال الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك
اذا ذهب الصبر ذهب الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
صبر نسبت با ایمان مانند سر است نسبت به بدن بیان این آنکه چون رفت سر مرد رفت بدن همچنان چنان
رفت سر مرد رفت ایمان توضیح این میشود در حدیث سوم در شرح قصیده آخر سوم اصل عن
حفص بن غیاث قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا حفص ان من صبر صبرا قلیلا و ان من
جزع جوعا قلیلا مشروح روایت است از حفص بن غیاث گفت که گفت امام جعفر صادق علیه
السلام ای حفص بدرستی که هر که صبر کرد و در اندک زمانی بود صبر او ثواب آلا باقی ماند و بدستیکه هر که
بیتابی کرد و در اندک زمانی بود بیتابی او و پیشیانی آن باقی ماند اصل ثم قال عليك بالصبر و جمیع
امور لك فان الله عز وجل بعث محمد اصبی الله علیه و له فاعرف بالصبر و الرقی فقال و اصبر علی
ما یتقون و اجمهر هم هجر اجمیلا و ذرانی و المکذبین اولى النعمة و قال تبارک و تعالی اذ قد جالست
هی احسن فاذا الذی بینک و منینه عداوة کما تعدی حیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما
یلقیها الا ذو حظ عظیم شرح عليك اسم فعل است و باور با صبر زانده است برای تقویت
فان تا آخر ترغیب در صبر است بطریق اولی چه اگر رسول آتی ما مور بعبر شود و صبر کند دیگر از او برسد
فقال و اصبر تا آخر ناظر بعبر است و قال تبارک و تعالی تا آخر ناظر برقی پس در کلام گفت و نشر مرتب
است تموین عداوة برای تحقیر است بر او عداوت است که مستحکم و عظیم نشده باشد بسبب عداوت
پریان و صبر ریاست و مانند آنها شرط آخری باشد لهذا صبر و ایقظ ما منی است و ما قبل ان
مضارع است تکرار و ما یلقیها برای استعاره باینست که حظ عظیم و صبر از یک جنس نیست بلکه صبر
رقی است و حظ عظیم از رقی است یعنی بعد از آن گفت بغایت نکاهدار صبر را در جمیع کارهای
خود چه بد رسته که صبر و تحمل فرستاده محمد را صنع الله علیه و آله پس امر کرد و او را بعبر و همواری باین
روش که گفت در سوره منزل و صبر کن بر آنچه مشرکان سے گویند و جدا شو از ایشان جدا شده

تشریح اصول

نیکو بختی کہ بہنواں تفضل باشد و اگر از مرابا جمعی کہ بد رومی و از ندرت بیت رب العالمین و رسالت رسول
 و امامت ائمہ را جمعی کہ صاحبان تن پروری اند با شیعہ کہ در ریاضات پیروی احکام الہی داخل نے شوق و
 گفت مبارک و تقالے در سورہ فعلت بگذران از خود گفتگو سے و شمنان را بگفتی کہ آن بہتر است باعتبار
 ہمواری پس ناگاہ آنکہ میان تو و میان او دشمنی است گو یا کہ دوست خویش می شود و توفیق آن کلمہ بہتر در
 وقت گفتگو سے و شمن و دادہ نمی شوند گر جمعی کہ صبر کردہ باشند تبرک غنبت در دنیا و ہوا سے نفس و توفیق
 آن کلمہ بہتر دادہ نمی شود گر صاحب نصیبی بزرگ از راحت دنیا و آخرت اصل فصیح رسول اللہ
 صلے اللہ علیہ وآلہ حتی قالوا بالعلماء و ساموہا بھا فستوق حیدرہ فانزل اللہ عنہ و جعل علی
 و لقد علم انک یضیق صدرک ما یقولون فسیم یجد مرک و کن من الساجدین فکفر
 پس صبر کرد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ تا آنکہ دشنام دادند اورا بکہ ای بزرگ مثل جنون و بحر و شریب کردن
 اورا با نہا پس تنگ شد سینہ او پس فر فرستاد اسد غر و حل بر او در سورہ حجر و ہر آئینہ تحقیق سے دانیم
 کہ تو تنگ سینہ سے شوی با نیچے سے گویند پس سہ کار کن اول تنزیہ اللہ تعالیٰ از این کہ گفتائی
 کند در حق تو کہ خیر تو در آن نباشد دوم سپاس صاحب کل اختیار تو بر نعمت سوم اینکه با شے
 از جملہ سجدہ کنان برای نعمت اشارت است باینکہ دشمنی اہل باطل و طعن ایشان و انواع عیوہ و پیکار
 ایشان در حق کسے علامت خوبی انکس است و اگر بجای آنہا خدا آنہا کند علامت بدی انکس است
 پس در صورت اول تسبیح با حمد و سجدہ شکر واجب است اصل ذکر کند بود و ساموہ فخرن لذلك
 فانزل اللہ عنہ و جعل قد علم انہ یخیر ذلک الذی یقولون فاحکم لا یکن بونک و لکن الظالمین
 بایات باللہ یجحدون و لقد کذبت رسالت مرقب بک فصبروا علی ما کذبوا و اذوا و احتی انا ہم
 ذخیرنا ثم صرنا باور بایات برا سے تقویہ است و ظن متعلق بیکجہ و ن است مثل جہد و ابہا و
 استیقظنا انفسہم و تقدیم ظن بر عامل براے حصر است مادر ما کذبوا و مصدور است یعنی بعد
 از ان بد رومی نسبت دادند اورا و دشنام دادند اورا پس محزون و غمگین شد بسبب آن پس فر فرستاد
 اسد غر و حل در سورہ النعام تحقیق سے دائم حقیقت حال تر ابد رستے کہ شان اینست کہ ہر آئینہ
 محزون سے کہند ترا با نیچے می گویند پس بد رستے کہ ایشان بد رومی نسبت نمی دہند ترا با شیعہ کہ
 بگزیب ایشان اولاً متعلق بر رسالت تو نیست و لیکن از ظالمان اولاد دالت علامات ربوبیت اللہ تم
 بنات سکر میشوند و بسبب آنست کہ تا میا منکر رسالت تو شدند اشارت است باینکہ ہر کہ تصدیق
 کند ربوبیت رب العالمین و تصدیق میکند وجود رسولی را برای ہر زانی و وجود امامی عالم جمیع احکام الہی
 بعد از رسول ہر زانی و الامر و علاج در اختلاف و خود را بی و پیروی ظن داخل میشوند و این مناسف تصدیق
 ربوبیت یعنی صاحب کل اختیار ہر کس و ہر چیز بود و اللہ تعالیٰ است و از اینجا لازم سے آید کہ اقرار

الهی بنی صلی علیہ السلام مثلاً باینکه در بیان ایشان الهی عالم کج احکام الهی است مستتر از او میسر
 بودن آن دین باشد چنانچه گفته در سوره آل عمران قل یا اهل الکتاب تعالوا لی کلیه سوار جینا و بینکم ان لا تفر
 بالحدتیا و هر تخیله تحقیق بدو غ نسبت داده شده اند سوله چند پیش از تو صبر کرد بر تکذیب و انکار
 مردم ایشان را تا آمدن ایشان را **اصل** فالزم البنی صلی الله علیه و آله نفسه الصبر
 عند و انما کرم الله تبارک و تعالی و کذبوا فقال قد صدقت فی نفسی و اخی و عرضی و لا صبر لے
 علی ذکر الهی فانزل الله عز وجل و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام و ما
 سمان من لغوب فاصبر علی ما یقولون شرح در بیان سته ایام مفسران سخن گفته اند انما جمله که مناسب این مقام
 است این است که از ابتدا س خلق مکلفین تا وقت رسول علیہ السلام شش هزار سال باشد
 پس یوم عیارت از هزار سال است چنانچه گفته در سوره الم سجد فی یوم کان مقداره خمسمین الف
 سته و بنا بر این لغوب جمع لغب یفتح لام و سکون عین است بمعنی مخنثی فاسده یا مفرد است بمعنی
 حراقت و سستی و بنا بر این دین آیه بیان صبر الله تعالی است چنانچه گفته در سوره فاطر ان الله صبر
 السموات و الارض ان ترولا و لئن زلنا ان اسکما من احد من بعده انما کان حلیما غفورا و بیان شده
 در کتاب التوحید در حدیث اول باب بیستم که باب العرش و الکرسی است و می تواند بود که مراد بایام
 روزهای هفته و لغوب مصدر بمعنی ماندگی باشد و بنا بر این دین آیت بیان کمال قدرت بر امتقام
 بنا سبت اینک کمال قدرت باعث جبر است تا وقتش یعنی پس لازم خود ساخت بنی صلی الله علیه و آله
 صبر را پس مشرکان تجا و از احد کردند باین روش که بنده یار و داندند تبارک و تعالی را اندر روغ
 نسبت دادند و را پس بنی علیہ السلام گفت تحقیق صبر کردم و را یکه گفتند و من و ابلیس من و عرض من
 و صبر نیست مرا گفتگوی مقبوس پس فر فرستاد الله تعالی عز وجل و سوره ق و هر تخیله تحقیق تدبیر
 کردیم آسمانها را و زمین را و آنچه را که و میان آنهاست در شش روز رسید ما خبری از گفتگوهای
 فاسد مردم کردیم و ت گرفتند باینی که بسبب آنها رقی خلاقی و مانند آنها بر طرف نکردیم پس صبر کن بر آنچه
 می گویند اصل نصبری جمیع احوال الله ثم بشر فی عتقه بالآئمه و صفوا بالاصبر فقال جل
 ثنا و وجعلنا منهم ائمة یهدوننا لما صبروا و کافوا بایماننا یوتونون فمندی ذلک
 قال جل الله علیه و آله الصابر من الایمان کالراس من الجسد شرح من در ستم براس
 بعضی است و عمیر راجع بنی اسرائیل است عمیر بدو راجع بآئمه است ضمیر صبر و کافوا و یوتونون
 راجع بآئمه است چنانچه ظاهر این فقره است و موافق تفسیر علی ابن ابراهیم است و میتواند بود که راجع بنی
 اسرائیل باشد چنانچه ظاهر فقره بعد از این است یعنی پس صبر کرد صلی الله علیه و آله در جمیع احوال خود بعد
 از ان مرده داده شد و ر اهل بیت او با امان و قوت یافت کرده شدند ان امان بصبر این روش گرفت

پس شنید و در سوره المجد و تقدیمات موسی الکتاب فلاکن فی مرتبین لقاء و بعثناه بدی لیسئ اسرئیل و جعلناکم
 و برائت تحقیق و ادیم موسی را نیز کتاب مشتمل بر آیات حکمت که از انما معلوم شود امامت امام حق
 را و اکثر است موسی افکار کند انما باعرض از انما لیسئ میباش و توجیه از افتاده بودن کتاب
 توحید از تو مانند خبری که بقایای کس ملاقات زمین گذر اشارت است باین که رسول علیه السلام
 تعجب می کرده در اینکه با وجود این همه حکمت مکرره و آیات بیات و اضمح که در انما می افتاد اختلاف و خود را
 و پیروی ظن باشد مردم استقامت کتاب کنند و اختلاف و پیروی ظن و پیروی انما ضلالت کنند
 و گردانیدیم کتاب مشتمل بر حکمت را راستی بر استیسی اسرئیل و گردانیدیم از جمله بی اسرئیل امامانی
 را که راه می نمودند بفرمان از بن خود چون جبر کردند آن امان و کمال الطمینان خاطر بآیات حکمت ما
 می داشتند اشارت است باینکه در امت تو نیز جمعی از مومنان بکتاب خواهند بود و از جمله ایشانند
 عترت تو پس نزد این کلام الهی گفت نبی صلی الله علیه و آله صبر نسبت بایمان مانند سر است
 نسبت به بدن زیرا که صبر باعث امامت امام حق شد و امام حق باعث بقای ایمان مومنانست
 چه اگر یکدم زمانه غالی از امام حق شود یکس بر روی زمین زنده نمی ماند اصل فشرکه غر و جبل ذلک
 فانزل الله و تمت کلمه ربک الحسنی علی بنی اسرئیل بما صبروا و اودعنا ما کان یصنع فرعون و قوم
 و ما کانوا یفرضون فقال صلی الله علیه و آله انما بشری و انتقام فایاح الله غر و جبل له قال
 البشر کین فانزل اقلو البشر کین حیث و حد قوهم و عدل و هم و اخضر و هم و اقل و هم و اقل و هم
 کل و صند و اقل و هم حیث تقوهم بشری قبول کرد الله غر و جبل آن صبر جمیع احوال را
 پس فرو فرستاد الله غر و جبل در سوره اعراف و معارض شد سخن صاحب کل اختیار تو که بهترین پنداشت
 که زمین را غالی از امام نگذازد خواه رسول و خواه غیر رسول چه آن اصل صبر پنداشت است این تمیاض
 شدن بسبب صبر ایشان بر آزارهای مازنان بود و خراب گردید آنچه را که میکردند فرعون و قوم او
 مثل کوشکها و آنچه بالاسیر کردند و آنگاه در زمان باغها گفت رسول صلی الله علیه و آله این کلام
 فرود و عدل انتقام از مشرکان است پس حلال کرد الله غر و جبل برای او و جاد و مشرکان را باین
 روش که فرو فرستاد در سوره توبه فاذا سلج الاشهر الحرم فاقتلوا الیسین چون آخر شود چهار ماه که از اتمه زمان
 عید باشد چون بونه و حرام بوده بمقتضای عهد جاد در آنها لیس یکشده مشرکان را هر جا که بدست آورید
 ایشان را و گیرید ایشان را و لیس کنید ایشان را و بنشینید برای جاد ایشان در هر جای نگهبانان
 و فرو فرستاد در سوره بقره و یکشده مشرکان را هر جا که بدست آورید ایشان را اصل فشرکه الله
 علی یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و احبائه و جعل له التواب و آت صبر و عزم و اخلاص
 فی الاخرة فن صبر و احسن لم یخرج من الدنیا حق یقر الله له عینه فی اعادته ما یدخر له

الاشارة الى كثره من كشت ایشان با الله تعالى برود دست رسول الله صلى الله عليه و دوستان او كه
 عبادان سيدان جبار بودند و بزودی داد برای او ثواب صبر او بود با یمنی كه در دنیا كشته شدند دشمنان
 كه بنایت دشمن بودند و جنگ بدر با یمنی خیره كرد و برای او و آخرت از ثواب صبر پس هر كه صبر كرد بر آزار اهل
 باطل و حساب كرد آزار برای روز قیامت بیرون نماند و از دنیا تا روشن كند الله تعالى برای
 او چشم او را و حق دشمنان او با یمنی خیره مكنند الله تعالى برای او و آخرت چهار ماه حاصل
 سرفعه الى عبد الله الحسين عليه السلام قال الصبر صلاحيان بمنزلة الواح من الجسد
 ولا امان لمن لا صبر له شرحه مضمون این كه شد در حدیث دوم این باب پنج اصل
 اني عبد الله عليه السلام قال الصبر صلاحيان بمنزلة الواح من الجسد فاذا ذهب الواح
 ذهب الجسد كذلك اذا ذهب الصبر ذهب الايمان شرحه این كه شد در حدیث دوم این باب
 ششم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الحر حرقه جميع احواله ان تانيته
 تانيته صبرها وان تداكك عليه المصائب لم تكسره وان اسرو قهر واستبدل بالعسر يسرا
 كلما كان يوسف الصديق لأمين صلوات الله عليه لم يضره حرميته ان استعبد وقهره
 اسرا ولم يضره ظلمة الحب وحشته وما ناله ان من الله عليه فيعمل الجبار العاقلي له اعبد
 العبد اذا كان ما لك انارسله ورحم به امته وكذلك للمسلمين خيرا فان صبروا وادخلوا انفسهم
 على الصبر توجروا وشرح ال وروان اسر وعلية است وقهر عطف بر اسر است واستبدل عطف
 بر لم كسر است ودر بعض نسخ بجای بالعسر اسر امین است بالیسر اسرا و بنا بر این استبدل عطف
 بر اسر خوا بود ان استعبد بفتح همزة وتخفيف نون وصيغة مجول باب استفعال فاعل لم يضر است
 ان من بفتح همزة وتخفيف نون وفتح میم و تشدید نون بتقدير اسر ان من است و ظرف متعلق به و لم يضر
 است بر سبیل تنازع مراد بیا شخصی است كه او را در مصروفه خست یا آنكه خرد یقرب بصیغه مضارع
 معلوم باب افعال است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستی كه
 آزاد مرد آزاد مرد است در جمیع احوال خود اگر بر سر آید بلائی صبر می كند برای آن و اگر هجوم كند بر سر او مصیبت
 نمیشكند او را هر چند كه اسیر شود مقهور شود و عوض داده می شود یعنی آسان می چنانچه بود یوسف
 صدیق امین علیه السلام بیان این كه ضرر رسانید آزاد مردی او را انكه بقلای گرفتار شد و مقهور شد
 و اسیر شد و ضرر رسانید یوسف را تا كه یكی جهاد و تنهایی آن و آن ظلمی كه دریافت یوسف را تا آنكه
 منت نجات نهاد الله تعالى بر او امین روشن كه گردانید تجا و زكند از حد را بر اسر او غلام مجرب
 از وقتی كه بود آن ظالم فرمان فرمای اسد تعالی رسول خود كرد یوسف را و جنت كرد بر رسالت او
 بر قومی از دشمنان یه بادشاهی رسول زانی باعث فراغت مومنان از آزار است و همچنان است

من بر صفت خود یک غیر ایس مبرکند قرآن یک خطای خود را بر صبر بر هر آنرا و سه ریشما رسد تا ثواب داد
 شریف شصتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنة محفوفة بالمكاره والصبر من صبر
 على المكاره في الدنيا داخل الجنة محفوفة بالقدات والشتوات فمن اعطى نفسه
 ان يقاوم شدة قها دخل النار شدة مراد بخت بهشت دنیا است و میگویند بود که اعم با شریا مراد
 بهشت آخرت باشد و تا این تخفوف بودن بر سبیل نماز و ابد بود مراد بکاره نامرغوبها که نفس اماره بذر
 بد نیز است و این منافات ندارد با آنکه مرغوب عقل و لذات و روحانی مومن باشد بسبب مبر سبب
 و دایت است از انام محمد باقر علیه السلام گفت بهشت دنیا احاطه کرده شده بنا مرغوبها که طبع بشر
 و مبر پر آما است پس هر که بر کبر و تر نارغوبها و دنیا داخل بهشت دنیا شد و جهنم دنیا احاطه کرده شده بذر
 مینید و خواسته های نفس اماره است پس هر که داد نفس اماره خود را آنچه لذت آن و خواسته های آنست
 از بدیها و خواسته های داخل آتش جهنم و نیاشد چنانچه گفته در سوره توبه و عنکبوت و ان جهنم لمحیطة بالکافرین
 شصت و نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبرة كانت الصلوة عن يمينه
 والركوة عن يساره والبرمط على يمينه والصبر ناحية فاذا دخل عليه الملائكة اللذان
 يليان مسأله قال الصبر للصلوة والركوة والبرد وكنم صاحبكم فان عجزتم عنه فانا حوله تنكر
 البر کبریا که یک نقطه و تشدید را می بے نقطه نیکوئی مراد اینجا ایمان حقیقی است و نیکوئی با پدر
 و مادر است مثل بطایعی بے نقطه بصیغه اسم فاعل مضاعف باب افعال است الا طلال
 مشرف شدن بر چیزی و در بعض نسخ بطای بانقطة است و اول مناسب تراست باعتبار تدریج
 آن یعنی در کنم اسم فاعل است صحتی خود یعنی روایت است از انام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شود
 مومن در قبر خود میانش نماز در جانب راست او و رکوة جانب چپ او بر حالی که نیکوئی مشرف است
 بر او و گوشه گیر میشود صبر او در گوشه چنانچه مناسب اهل مبر است پس چون داخل شوند بر او آن و دو فرشته که
 مستولی سوال و جواب او میدهند صبر نماز و رکوة و نیکوئی را فر گیرید یا خود را برای محافظت پس اگر
 گنبدان او یکدیگر باشد که شما عاجز از محافظت شوید پس من نزد او یکم محافظت میکنم و اگر حکم اصل
 داخل امیر المؤمنین صلوات الله علیه المسجد فاذا هو برجل على باب المسجد كئيب حزين
 فقال له امير المؤمنين اصبت بابي واخشي ان اكون قد دخلت فقال له امير المؤمنين
 عليك بتقوى الله والصبر فقدم عليه عله والصبر في الامور بمنزلة الراس من الجسد
 فاذا فارقت الراس الجسد فسد الجسد واذا فارقت الصبر الامور فسدت الامور و ما شرح
 اصبت بصيغه مضارع مجهول متکلم باب افعال است اخشي بصيغه مضارع معلوم متکلم باب علم است
 ان يفتح جملة و تخفيف نون است اكون بصيغه مضارع معلوم متکلم از افعال ناقصه است و دخلت

بال منقطة دناى انقطة بعينه بمحول باب نصر معلوم باب علم است باخوذ است از دخل بفتح دال وفتح قاف
 تسادى كه دنا ندون چيزى باشد مثل جنون و فحاش و ترك رضا بقضاء دل كسى و سى تواند بود كه
 بعينه معلوم باب نصر باشد تقدير و علت فى قوم ايرضون بقضاء الله و حاصل همه كى است عليك
 ستم فعل است بمعنى الزم اى تقويت است تقدم بعينه مضارع مخاطب باب افعال است و مفعول
 است تا استينات بياني باشد ضمير عليه راجع بکل واحد از ابي و اخى است يا راجع باخى است چر فوفت او
 به و اخير و باعث بيتابى است يعنى داخل مسجد شامير المؤمنين صلوات الله عليه نكاه رسيد بركدى كبر و رسيد
 به و از طرف درون آرد و نكاحين پس گفت او را امير المؤمنين عليه السلام ميست ترا پس گفت اسے
 امير المؤمنين مبتلا شد بقبول پذيرم و برادرىم كيا و ضمير ستم كه عالم اين باشد كه تحقيق داخل من شده باشد
 عيسى در دين بسبب بيتابى كه كرده ام پس گفت او را امير المؤمنين عليه السلام خوب نگاهدار از ترس روانه
 غداى ابى و صبر بياين انكردى آرد و سى بران پذيرد و از خدا بپيمنتى كه غمخيز ملاقات مى كنى
 يا ايشان و صبر و كارهاى دين بپيمنت سست بيدان اين كه چون مفارقت كنند سر از بدن افكند
 ميشود بدن و چون مفارقت كنند صبر از كارهاى دين فاسد مى شود ان كار ادهم اصل عن
 ابى الحسن عليه السلام قال لى ما حبستك عن الحج قال قلت جعلت فداك و وقع على دين كشير
 ذهب مالي و ديني الذي قد لزمى و ما عظم من ذهب مالي و لولا ان رجلا من اصحابنا اخبرنى
 بما قد رمت ان اخبره فقال ان تصبر تقبض و ان لا تصبر ينقلب الله مقاديرك ما حيا كنت ام كادها
 تشرى روايت است از امام موسى كاظم رادى گفت كه گفت مرا چه نافع شد ترا حج كه بار سال نيامدى گفت
 انتم قربانت شوم و را گرفته بمرض بيار زنت ال من و مرض من كه تحقيق لازم من شد ان سخت ترست
 از رفتن ال من و اگر نميد و اينكه مردى از ياران ما برون آورد اس سال ملاكج قدرت نداستيم كه برون
 آيم پس گفت مرا اگر صبر كنمى بر تحمل شى خوش حال مى شوى و اگر صبر كنمى گذار ميكنند الله تعالى تقديرات
 خود را خواه راضى باشى و خواه ناراضى يا زدهم اصل قال امير المؤمنين صلوات الله عليه العباد
 صبران صابر عند المصيبة حسن جميل و افضل من ذلك الصابر عند ما حرم الله عز وجل عليه
 و الذي ذكره كون ذكر الله عز وجل عند المصيبة و افضل من ذلك ذكر الله عند ما حرم الله عليك ان يكون
 حاجزا بينك و بين الله عز وجل عند المصيبة مفت حسن خبر مبتدا است جمله استينات بياني است
 و كرمبتدا است خبر ان محذوف است بمقدور معروف و ميتواند بود كه ذكر خبر باشد و مبتدا محذوف باشد
 بمقدور احد بما ذكره فادريكون بيان است كيون مرفوع است و ضمير ستم راجع بذكر است يعنى گفت
 امير المؤمنين صلوات الله عليه صبر و دو قسم است بيان اين كه صبر نزد مصيبت كوفى خوش آيند و است
 و نيكوتر از ان صبر نزد چيزى است كه حرم كرده الله عز وجل بر تو و يا الله تعالى و دو قسم است بيان اين كه

صبر عاقبت خود یک تغییر را پس صبر کنید و قرار دهید خاطر ای خود را بر صبر هر چه بر آرد و سه که بشمارد تا ثواب داد و
 شریعت مطهره اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنة محفوفة بالمکاره والصبر من حساب
 على المکاره فی الدنيا دخل الجنة والجنة محفوفة بالذنات والشهوات فمن اعطى نفسه
 ان قتها وشهواتها دخل النار وشر ما ورجعت بهشت دنیا است و می تواند بود که اعم باشد یا مرد
 بهشت آخرت باشد و بنابرین تخفیف بودن بر سبیل نماز و زهد بود و مکاره نام مرغوبهاست نفس را مار و لذت
 بدنی است و این منافات ندارد با اینکه مرغوب قتل و لذت روحانی مومن باشد بسبب صبر یعنی
 روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بهشت دنیا اخلاط کرده شده بنا مرغوبهاست طبع بشری
 و صبر بر آنهاست پس هر که صبر کرد بر نام مرغوبها و دنیا داخل بهشت و دنیا شد و جسم دنیا اخلاط کرده شده بلند
 بدنی بود و خواسته های نفس اماره است پس هر که داد نفس اماره خود را آنچه لذت آن و خواسته های آنست
 از دنیا و خواسته های داخل آتش جهنم دنیا شد چنانچه گفته در سوره قوب و عنکبوت و ان جهنم لمحیطة بالکافرین
 و هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن قبرة كانت الصلوة عن یمنه
 و الزکوة عن یساره و البر مطلقا و یمنی الصبر فاحیه فاذا دخل علیه الملكان اللذان
 یلیان مسائلة قال الصبر للصلوة و الزکوة و البر و انکم صاحبکم فان عجزتم عنه فانادونه فترج
 البر کسرهاست یک نقطه و تشدید را می بے نقطه نیکی مراد اینجا ایمان حقیقی است یا نیکی یا بد
 و ماوراست مطلق بلای می بے نقطه بصیغه اسم فاعل مضاعفت باب افعال است الاطلاق
 مشرف شدن بر چیزی و در بعض نسخ بنمای با نقطه است و اول مناسب تراست باعتبار تدبیر
 آن یعنی و انکم اسم فاعل است یعنی خود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل شود
 مومن در قبر و می آید نماز و جانب راست او و زکوة جانب چپ او بر جای که نیکی مشرف است
 بر او و گوشه گیر میشود و در گوشه چنانچه مناسب اهل صبر است پس چون داخل شوند بر او آن دو فرشته که
 مستولی سوال و جواب او میدهند و در گوشه زکوة و نیکی را فر گیرند یا خود را برای محافطت پس اگر
 گنا بان او یکی باشد که شما عاجز از محافظت شوید پس من نزد او می محافظت میکنم و انکم اصل
 دخول امیر المؤمنین صلوات الله علیه المسجد فاذا هو برجل علی باب المسجد کثیر حذین
 فقال له امیر المؤمنین اصبت بابی و اخشی ان اکون قد دخلت فقال له امیر المؤمنین
 علیاک بتقوی الله و الصبر تقدّم علیه فلا و الصبر فی الامور بمنزلة الراس من الجسد
 فاذا فارق الراس الجسد فسد الجسد و اذا فارق الصبر الامور فسدت الامور و شر
 اصبت بصیغه مضارع مجهول متکلم باب افعال است اخشی بصیغه مضارع معلوم متکلم باب علم است
 ان یفتح همزة و تخفیف نون است اکون بصیغه مضارع معلوم متکلم از افعال ناقصه است و علت

برای بنیادهای باقیه بصیغه مجهول باب نصر یا معلوم باب علم است تا خود است از دخل و فتح دال و فتح غای
 مساوی که در اندرون چیزی باشد مثل جنون و فحاشی و ترک رضا بقضاء دل کسی و سستی تواند بود که
 بصیغه معلوم باب نصر باشد بقدر و غلت فی قوم لایقون بقضاء الله و حاصل همه یکی است ملایک
 هم فعل است بمعنی الزم یا برای تقویت است تقدم بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است و مرفوع
 است تا استیانت بیانی باشد ضمیر علیه راجع بکل واحد از ابی و اخی است یا راجع باخی است چهره او
 جزو اخیر و باعث بیانی است یعنی داخل مسجد شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه تا که در مسجد بودی که بر سر سجده
 به و از طرف درون آورد و تخمین پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام چیست ترا پس گفت اے
 امیر المؤمنین مبتلا شدم بقوت پدرم و برادریم کیبا و ضمیر هم که عالم این باشد که تحقیق داخل من شده باشد
 عیسی در دین بسبب بیانی که کرده ام پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام خوب نگاهدار از ترس سراقه
 تا آب آبی دسر بیان این آنکه بر روی آورد و سستی بران بدو در فرزند این یعنی که غمگین ملاقات می کنی
 با ایشان و بعد از کارهای دین بماند سر است نسبت بدین بیان این آنکه چون مفارقت کنی سر از بدن جدا
 میشود بدن و چون مفارقت کند صبر از کارهای دین فاسد می شود آن کار دهم اصل عن
 ابی الحسن علیه السلام قال لی ما حبستک عن الحی قال قلت جعلت فداک و قم علی دین کتیر
 ذهب مالی و دینی الدی قد لومنی مواظط من ذهاب مالی و لولان رجلا من اصحابنا اخرجنی
 ما قدر ان اخرجه فقال ان تصبر فتنط و ان لا تصبر یفقد الله مفادیرا حاضیا کنت ام کارها
 شمره روایت است از امام موسی کاظم رادی گفت که گفت مرا چه نفع شد ترا از حج که پارسال نیامدی گفت
 آنقدر تر باست شوم ترا اگر تر بر من فرض بسیار روزت مال من و فرض من که تحقیق لازم من شد آن سخت تر است
 از رفتن من لیل و اگر میبود اینک مردی از یاران ما بیرون آورد اسبش را که در قدرت نداشتیم که بیرون
 آیم پس گفت مرا اگر صبر کنی بر تنگدستی خوش حال می شوی و اگر صبر کنی گذار میکند الله تعالی تقدیرات
 خود را خواه راضی باشی خواه ناراضی یا زدهم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الصبر
 صبر بر صبر عند المصیبة حسن جمیل و افضل من ذلك الصبر عند ما حرم الله عز وجل علیه
 والد که در کمال ذکر الله عز وجل عند المصیبة و افضل من ذلك ذکر الله عند ما حرم الله علیه و لیکن
 حاجز است بر سر صبر مبتدا است عند المصیبة معنی خبر مبتدا است جمله استیانت بیانی است
 ذکر مبتدا است خبر آن محذوف است بمقتدیر محذوف و می تواند بود که ذکر خبر باشد و مبتدا محذوف باشد
 بمقتدیر احدهما ذکر فادرنیکون بیانیه است کیون مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بذکر است یعنی گفت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه صبر بر دو قسم است بیان این آنکه صبر بر مصیبت کونی خوش آئیده است
 و نیکوتر از آن صبر بر چیز نیست که حرم کرده الله عز وجل و تو و یا و الله تعالی و دو قسم است بیان این آنکه

صالحی در اصول کافی

تخوم الارض الى ملتقى العرش ثم حرق الخوم بفتح تاءى ووقفه وراى وشم ناسى بانقطه طرف و مراد اینجا
 ششمای طبقه هفتم زمین است که در جانب مرکز عالم است خود متصل بر مرکز باشد و خواه باشد مراد طبقه
 اینجا آسمان بالاتر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله صبر سه قسم است اول صبر بر معصیت
 مثل سیاهی و تنگدستی و مردن عزیزان و مانختن دوم صبر و ایستادگی بر فرمانبرداری الله تعالی که مبادا
 تنگی در شرط آن شود سوم صبر بر نواز معصیت بیان این آنکه هر که صبر کرد بر معصیت تا آنکه برگرداند آن
 معصیت را به سبب آنکه لائق آنست نوشت الله تعالی برای او سی صد مرتبه ثواب بودی
 هم میان مرتبه آخر و مرتبه چنان است که میان آسمان تا زمین و هر که صبر کرد بر فرمان برداری از الله تعالی
 تا آسمان بالاتر و هر که صبر کرد بر نواز معصیت نوشت الله تعالی برای او نصد مرتبه ثواب میان مرتبه آخر
 چنان است که میان طرف پایین زمین تا آخر آسمان بالاتر شانزدهم اصل
 ابو عبد الله علیه السلام ان الى المفضل و اعزیه با معیل و قال اخر المفضل المسلم و قل له
 انا قد اصبا با سمعيل فصبونا فا صبرنا انا ما صبرنا انا ما صبرنا انا ما صبرنا انا ما صبرنا انا ما صبرنا
 لا اله الا الله عز وجل مشحون امر کرد مراد امام جعفر صادق علیه السلام که آیم نزد مفضل بن عمر که پیشتر
 وفات یافته بود و صبر فرمایم او را بیا و آوردن فوت اسمعیل پس صبر کردیم پس صبر کن در فوت پسرت
 چنانچه ما صبر کردیم بدرستی که ما خود استیم کاره را که طول زندگانی فرزند باشد و خواست الله عز وجل که
 که خدا آنست پس گردن نهادیم بر آنکه الله عز وجل مخفی نماید که مراد بار داده که انا ما صبرنا انا ما
 از میل طبع است و میل طبع امام بطول عمر اسمعیل منافات ندارد با علم او بعد طول عمر نیز از حیثیت
 دیگر که مبادا در امانت اشتباه شود و نظیر نیست اراده کسی خوردن دوا که را که تلخ است و طبع
 که اوست از آن دارد و فصل هم اصل قال ابو حبه الله علیه السلام من ابتلى من المؤمنين
 ببلاء فصبوا عليه كان له مثل اجر الف شهيد ثم حرق گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که
 مبتلا شود از مومنان در زمان مظلومیت که ببلای پس صبر کند بر آن حی باشد برای او مانند ثواب هزار
 شهید در زمان ظهور و دولت آنکه که مرتبه اعلامی شده اند داشته باشند چه شروع در جهاد که اختیار نیست
 گاهی مظلوم می باشد بطلب غنیمت و مانند آن کشته شدن اختیاری نیست هیچکدام اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل انعم علی قوم فلم يشکروا فصارت علیهم
 دبا لا و ابتلى قوما بالمصائب فصبوا و اذ صارت علیهم نعمه ثم حرق روایت است انا امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت بدست که الله عز وجل انعام بر جمعی پس شکر نعمت نکردند پس گرد
 ان نعمت برای ایشان و بالربنا و آخرت و مبتلا گردیدند و جمیع المصیبتا پس صبر کردند پس گردید آن
 مصیبتا بر ایشان نعمت دینا و آخرت نوزدهم اصل عن ابان بن ابی مسافر عن ابی عبد الله

منه متیناً قسراً اعمیاً و اعطیت له خصالاً واحدة منهن ملائکتی فوضوا لهما منی قال ثم تلا
 ابو عبد الله علیه السلام قول الله عز وجل الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا ان الله وانا الیہ راجعون
 اولئک علیهم صلوات من ربهم فیهذه واحدة من ثلث خصال و درجۃ اتقان اولئک هم المؤمنون
 قلت ثم قال ابو عبد الله علیه السلام هذا الممن اخذ الله منه شیئاً قسراً اشرحه مراد بصلوة از جانب الله
 تعالی میوندر کردن اول بقربان و محبوبان و رگه اتمی است چنانچه بیان شد در حدیث سی و هشتم باب صدق
 کتاب التوحید یعنی و هر که ندانم از ان راه را پی چند پس گرفتیم از او چیزی را بے اختیار او پس صبر کرد
 و خرج نکرد اصلاً می و دم او را سه حالت نیکو که اگر می و دادم یکی از آنها را بلا آنکه خود هر آینه را ضعیف بشود
 بان از من را وی گفت بعد از ان خواند امام جعفر صادق علیه السلام بر اے بیان سه خصلت قول
 الله تعالی را در سوره بقره صابران جمعی اند که چون بر خود ایشان را مصیبتی گفتند بد رستی که ماند
 الله تعالی ایم و بد رستی که مابوسی او بازگشت کنند گانیم تفسیر این می آید در کتاب الجنائز و در حدیث چلم
 آخر ابواب که باب انوار است که اما قولک انا لله فاقرار ملک بالملک و اما قولک وانا الیہ راجعون
 فاقرار ملک بالملک ایشان جمعی اند که پریشانست میوندر که در نماز جانب صاحب کل اختیار ایشان پس
 این پیوندیک خصلت است از سه خصلت و برایشانست از جانب صاحب کل اختیار ایشان را میوندر که خصلت است
 از جمله سه خصلت و ایشانند و پس که راه یافتگانند بحقیقت تصدیق ربوبیت رب العالمین این سه خصلت
 است بعد از ان گفت امام جعفر صادق علیه السلام این برای کسی است که گرفت و دست از او چیرد و اختیار
 و اشارت است باینکه اگر با اختیار خود دهد و مضمون این کلمه را گوید ثواب او بیشتر خواهد بود و بیست و دوم
 اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مردۃ الصبر فی حال الحاجة و الفاقة و التفت و التفت و التفت
 اکثر من مردۃ الاعطاء شکر التفت عطف بر الصبر است التفت عین و التفت مردود بے نیازانند بخت
 یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جوان مردی صبر و وقت بخیرے و تگدستی و خود را
 از حرام و بی نیازی از مخلوقین در آنوقت بیشتر است باعتبار ثواب از جوان مردی و اوان مالدار مال
 را بستمحقین بیست و سوم اصل علت لابی جعفر علیه السلام بر حمت الله ما اصاب
 الجیل قال ذلک صبر لیس فیہ شکوی الی الناس شکره گفتم امام محمد باقر علیه السلام را رست کناد
 امر الله تعالی بیست و حتی صبر خوش آئیده که در سوره یوسف مذکور است گفت آن صبر است که نیست
 در آن شکایت بردن بسوی مردم بیست و چهار اصل عن ابی عبد الله علیه السلام (۱)
 ابی جعفر علیه السلام قال من لا یعد العیون لثواب الدهر فین شکره من موصوله است لا یعد
 و یخبر نوع است و میوندر بود که سن شرطیه باشد و فعل مجزوم باشد بعد بصیغه مضارع معلوم مضاعف
 باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام گفت

هر کس میانه میگذرد برای او حادثه زمانه مازنی شود نیست و پیغمبر اصل رحمت الله علیه السلام
 انا صابرا شیعتنا اصبر منا ظلت جعلت ذلک کیت صارتیتکم اصبر منکم قال انا خصب علی
 ما نعلم و شتی حناطه ما لا یعلمون شرح میر نعمت داریه نقطه و تشدید بیای یک نقطه مفتوحه جمع صابر
 است ما نعلم اشارت است بآیه سوره التحدید و اصحاب من معیته فی الارض و لانی انفسکم لانی
 کتاب من قبل ان یبرأ ان ذلک علی السیر لکیلاتا سوایست ما فاکم بر خورده و هیچ بر خورده در زمین یعنی
 معیتتی که در مردم دیگر است انجا اهل زمین و نه در خورده ان ای اهل بیت رسول مگر آنکه نوشته شده
 در آیات از کتاب که قرآن باشد پیش از آنکه بسازیم آن بر خورده را بدستی که آنچه مذکور شد که
 نوشتن جمع مصائب تا آخر الزمان باشد خواه در غایبین و خواه در غیر ایشان در آیات که بنیات کلمات
 و بنیات کم واضح الدلائل است ترجمه که طریق استنباط و استدلال را دانند چنانچه گفته در سوره کل
 که تبتا ناکل شیئی بر احدکم اما نست این نوشتن برای اینست که شما ما را کجای معنی قرآن نیستند و
 نشود بر آنچه از شما فوت شد از حکومت و دنیا و مانند آن از جمله حقوق شما نظر اینکه الله تعالی چون عالم است
 بهر چیز قبیل از وقوع آرزوگی و خوشحالی بسبب معصیت و طاعت بندگان و در اینست و بیان این آیت
 شد و حدیث اول باب چهل و یکم کتاب آنچه و میخواند بود که اشاره بعلم تفصیلی بحجای صابران باشد
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدستی که ما صبر کنند گانیم و شیعه صابران را
 از ما گفتم قربانت شوم چون شد نشود شما صابر تر از شما گفت زیرا که ما صبر می کنیم بر آنچه می دانیم پیش از
 وقوع آن و شیعه ما صبر میکنند بر آنچه نمیدانند که واقع خواهد شد و ناگاه واقع میشود

صالح شریع اصل کتاب

باب چهل و هشتم اصل یاب الشکر

شکر عبارت از اعتراف ب نعمت است خواه بدل خواه بزبان خواه بکوارح و دیگر و حمد عبارت
 از اعتراف بخوبی کسی است بزبان خواه ان خوبی نعمت دادن باشد خواه خیر آن یعنی این باب
 بیان فضیلت شکر نعمت است در این باب سی حدیث است اول اصل قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله الطاعم الشاکر من الاجور کاجور المحتسب و المعافی الشاکر له من الاجور
 کاجور المبتلی المصابر و المحطی الشاکر له من الاجور کاجور المحروم القانع شرح رسول الله صلی الله علیه
 و آله خورنده شکر گذار است از ثواب مانند ثواب روزه و اطاعت ثواب روز حساب و تندرست شکر
 گذار است از ثواب مانند ثواب عبادی مبرک کننده مراد بشکر ادای حقوق واجب نعمت است بفعل
 فرائض و ترک محارم چنانچه بیان میشود در حدیث دهم و دوازدهم این باب دوم اصل قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله ما افقر عبد الا بشکر فخر عنه باب الزیاده
 شرح خزن بخای بالقطه و زای بالقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصیر است یعنی گفت رسول الله

صلی الله علیه و آله نموده و در تعالی بر بنده و شکرگزار سی و الهی نگاه داشته باشد از او در داد و کردن نعمت را
 میم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال مکتوب فی التوبه ان الشکر من انعم علیک و انعم
 علی من شکرک فانہ لا قال للنعاء اذا شکرت ولا لبقاء لها اذا کفرت الشکر ذیاقه فی النعم و الامان
 من الغیر بشرح غیر کسب عنین بالنقطه و وقع یامی و وقع و ربین در اسمی فی نقطه اسم تغیر است و ظاهر
 عبارت قاسوس فتح عنین و سکون یلیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 نوشته شده در تورات که شکر کن کسی را که انعام کرد بر تو و انعام کن بر کسی که شکر نعمت تو کرد چه بدستی
 که بر طرف شدن نیست نعمت را که شکر کرده شود یا یعنی که بعد از هر نعمتی نعمتی دیگر است الی غیر النعمان
 و بقایست نعمت را اگر انکار کرد و شود شکر باعث زیادت است و نعمتها و باعث امین بودن است
 از تفسیر چهارم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال المعانی الشاکر له من الاجرام الملقب بلی الصابر
 و المعطى الشاکر له من الاجرام المحروم القامه بشرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل
 سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل و اما بعد ربک فحدث قال الذی
 انعم علیک باعنائک و اعطاک و احسن الیک ثم قال فحدث بدینه و ما اعطاه الله و ما انعم به علیه
 بشرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول امده عز وجل و اما بعد ربک فحدث و اما انعمت
 صاحب کل اختیار تو پس حکایت کن مردم را بآن امام گفت مراد آنست که انعام کرد بر تو و تفضل تو
 بر سایر انبیاء و مرسلین و بخشیدن تو و احسان لبوی تو بعد از آن امام گفت پس حکایت کن در رسول
 برین خود شل نماز و روزه و آنچه داد او را امده تعالی و آنچه انعام کرد بآن بر او ششم اصل
 من ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله عاتقه لیثها فقال یا رسول الله
 لمن تتعب لنفسک و قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فقال یا عاتقه الا اكون عبد الشکور
 بشرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عاتقه
 و شبی که نوبت او بود پس چون عاتقه کثرت عبادت او را دید گفت اے رسول الله چرا در تعب
 میزهی خود را و حال آنکه بخشیده شد برای تو آنچه گذشت از گناه تو و آنچه باقی ماند پس گفت ای عاتقه
 آیا نباشم بنده و بنایت شکر گذار نعمت رب خود فصل و قد غفر تا آخر اشارت است باینکه سوره الفتح
 انما تمنا لک فتحا مبینا لنفقک امده ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و تفسیر این احتمالات بسیار است
 از آنچه ایکنه فتح مبین عبارت از انزال روحی است که مخصوص رسول و آل رسول علیه السلام است
 و بیان شد در کتاب آنچه در باب پنجم و ششم که باب الروح التي یسود المذنب بالاکرامه است و لام برای
 تقلیل است و ذنب عبارت از خطا و نسیان و مانند آنرا است که رسول موافقه آنها میشد و در دنیا و
 در آخرت بتقصیان مرتبه اگر تلافی آنها میداد و روح نمیکرد اگر چه است رسول موافق نیستند اصلا خواه تلافی کنند

و خود در چنانچه می آید در باب دویست و هشتم و منفوت ذنب او اشارت باینست که آن باعث نقصان رتبه
 او در آخرت نمی شود و مصائب او در دنیا بسبب آن نیست چنانچه سبب اوید در حدیث سوم باب بعد
 نود و نهم و ما تقدم حادث پیش از فتح و ما بعد حادث بعد از فتح است و از آنجا اینکه فتح عبارت از فتح
 جدیدیه است و بسین یعنی ظاهر کننده ولایت و می است و لام براسه عاقبت است و ذنب یک بجای است
 از مومنان است رسول است چنانچه می آید در باب صد و نود و نهم که استغفار رسول و اهل بیت او
 ای صدور گناه است که استغفار برای آن میکنند از خودشان است و ما تقدم عبارت از گناهان و در زمان
 رسول است که منفوت آنها موقوف است بر معرفت ولایت و می و موافق این معنون گذشت و تفسیر
 آیت سوره بقره المدولی الذین آمنوا بکرم من الظلمات الی المنور حدیث سوم باب هشتاد و نهم
 کتاب الحجه و بنا بر این مراد بفتح مبین فتح امیر المومنین است یثباتی در غرض جدیدیه بیان این آنکه رسول
 با هزار و پانصد گس از اصحاب و در سال ششم هجری از راه تغیم داخل حرم شد در جدیدیه که گناه حرم
 است فردا ند و صلح با قریش کرد باین شرط که هر که در کعبه اطهار اسلام کند قریش فراموشت بحال او بخواند
 و بشرط اینکه رسول و اصحاب او در سال آینده سه روز داخل که شوند و عامه اصحاب او با خواسته عمر
 قبول صلح کردند و چون بسیار بروی رسول گفتگو می آید بانه کرد رسول گفت ایشا بزار که قبول
 نمیکند صلح را پس جنگ کنید با قریش پس استعداد حربه کردند و رفتند بجانب قریش حمله بر ایشان
 آوردند پس اصحاب رسول اگر گفتند پی آمده نزد رسول علیه السلام پس رسول علیه السلام قسم کرد
 بعد از آن گفت ای علی برداشته را و حمله کن بر قریش که از عصبانیت گریختگان می آیند پس برداشت امیر المومنین
 علیه السلام شمشیر را و حمله کرد بر قریش یثباتی و چون قریش نظر را و وحده او کردند و گریختند و بگریختن تمام
 و باین اعتبار و اقامه جدیدیه را داخل غزوات میگردانند پس رسول علیه السلام بگشت بسوی تنیم و فرود آمد
 و تحت شجره مدینه گشت و در سال هفتم هجری عمره القضاء کرد و در سال هشتم فتح مکه کرد حاصل
 قال و کان رسول الله صلی الله علیه و آله علی اطراف اصحابه را حلیه فاتر الله سبحانه طه
 ما انزلنا علیک القرآن لشقی شکره در تفسیر احتمال بسیار است از آنجا اینکه یعنی یا رجل است
 یعنی امام علیه السلام گفت و رسول الله صلی الله علیه و آله فی الیتاد و در نماز پیش از امر او مخصوص صورت
 قیام در نماز بر کنار ای انگشتان و دو پای او بر ای ریاضت در عبادت پس فرود ستاد و مدینه از ای مرد
 نفر ستاد و بر تو قرآن را که در نماز باید خواند از کشتی هفتم حاصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 یقول قلت لا یفتر معنی شیء الا عام عند الکرب و الا استغفار عند الذنب و الشکر عند النعمه
 شرح شنیدیم الامام جعفر صادق عا که میگفت سه صفت است که ضرر میکند یا نهایی خیری اول و نماز و اندوه
 نافر آن دفع شود دوم طلب مغفرت نزد گناه سوم شکر نزد نعمت تا خوف زوال آن دفع شود هشتم صلح

عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعطى الشکر اعطى الریادة یقول الله عز وجل لنن شکرت
لا وید نلکم شکراً روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که داد و شد توفیق شکرت و داد و شد
زیاد شدن نعمت بیان این آنکه می گوید الصدوق جل و در سوره ابراهیم هر آینه اگر شکرت دید نعمت را هر آینه
زیاد می کنم البته نعمت شما را فیهما اصل عن سرحین سمعاه عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ما انعم الله علی عبد من فقه در فیهما بقلبه و حمد الله ظاهر ابلسان و قیتم کلامه حتی یؤمن له بالمیل
شکر سحر روایت است از و مرو که شنیده از امام جعفر صادق علیه السلام گفت انعام نکرد و الله تعالی بر بند پیچ
نعمتی پس اعتراف کرده باشد بقدر آن نعمت بدل خود چنانچه می آید در حدیث دهم و حمد کرده باشد الله تعالی را
در بیرون دل بزبان خود پس تمام شده باشد سخن او در حمد و ذکر آنکه امر کرده شود برای او زیاد شدن نعمت
پایغنی که ملاکه ماسور زیاد کردن می شوند مخفی نماید که حتی برای استغنا است و یوم منسوب
است و اگر استغنا متصل است زیادتی بعد از تمام حمد است و اگر منقطع است پیش از تمام حمد است
د ه ما اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکر النعمة اجتناب المحارم و تمام الشکر قول للوجل
المجلد لله سرب العالمین شکر سحر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اصل شکر نعمت الهی
اعتراف دل بر ربوبیت اوست که صدق اعتراف اجتناب از محارم است و کمال شکر گفتن الحمد سرب العالمین
است با وجود اجتناب از محارم یا دهم اصل سمعت امام عبد الله علیه السلام یقول شکرت
کل نعمة و ان عظمت ان یحمد الله عز وجل شکر سحر شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت
شکر نعمت هر چند که بزرگ باشد اینست که حمد کرده شود الصدوق جل و مراد بعد از اعتراف و دست خیز چنان
شده حدیث نهم دهم د و ا ز د ه ما اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام هل للشکر حد اذا
فعله العبد کان شاکراً قال نعم قلت ما هو قال یحمد الله علی کل نعمة علیه فی اهل و مال و ان کان
جیرا انعم علیه فی ما له حق ادا و منه قوله جل و عز سبحانه الذی یخیر لنا هذا و اما کنا مقربین
شکر سحر گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا برای شکر مرتبه هست که چون کند آنرا انده شود شکرت گذارد و عرف
حیه عالم دشاکر و امتداد عزت مخصوص کسی است که قدر لائق در او باشد گفت آری گفتیم چیست آن
گفت اینکه حمد کند الله تعالی را بر نعمتی که بر اوست و اهل و مال و اگر باشد در آنچه انعام کرده بر او
و در مال او حق واجب مثل زکوة او کند آنرا و از جمله شکر است قول آمد جل و غزو تعلیم شکر و وقت
سوار شدن کشتی یا سوار شدن شتر و سوره زخرف منزه می شمرم از هر عیب منزه بودن کسی که
بفرمان کرده برای ماین مرکوب را و آنچه خود بخود می براسے آن تاب آورندگان اصل
و منه قوله تعالی رب انی لما انزلت الی من خذل و فقیر شکر سحر از جمله شکر نعمت شکر بر بیک شکی که صدق
شکر از موسی بعد از که نجات از فرعون و رسیدن بکاه مدین و آب دادن گو سفند ان و خیر ان شغیب و توحید

بسیار بود و نسبت که مذکور است در سوره قصص ای صاحب کل اختیار من در وقتی که من بسبب آنچه فرو فرستادمی
 بسوی من از بهر تشریف ایان و علل صالح و علم احکام الهی و من در زندان بتماثلت فاسقان که نعمت و نیا دارند
 و انشأ آنرا تکلم می فرماد اینست که مفلح منم خوردن و تعب سفر کشیدن و گرسنگی چون بسبب شکر است
 باعث شکر است و این حسن طلب نیست و ضمن شکر چنانچه در بعض روایات واقع شده اصل
 و منه قولم تعالی سبب انزال منی منزلاً مبارکاً و انت خیر المتزین و قوله سبب ادخلنی مدخل صدق و
 اجر جنتی من هر چه صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً فصیلاً و شرح عدم تکرار منه و در بیان این
 روایت برای امتیاز با نیست که هر دو از یک جنس شکر است و آن شکر دل با عترت بودنی نعمت بودن
 در ربوبیت الهی تعالی است پس هر دو را طلب حاجت از قبیل شکر است یعنی و از جمله شکر است
 قبول الهی تعالی و تعلیم نوح که وقتی که در کشتی نشیند گوید در سوره مومنون ای صاحب کل اختیار من فرود
 آور مرا و در آوردنی مبارک و تو بهتر فرود آورنده گانی مرا و می اندک مسافر از راه خانه است خود برای جانی فرود
 می آورند و از جمله شکر دل است قول الهی تعالی که تعلیم کرد رسول را که دعا کند یان در سوره نبی اسرائیل
 ای صاحب کل اختیار من داخل کن مرا در هر فعلی که داخل می کنی مرا در این داخل کردن راستی نه داخل کردن
 بهزل مراد توفیق داخل شدن در فعلی از روی علم است نه از روی ظن و دیگران برای من برائی غالب
 ظاهر در آنچه کنم و در آنچه ترک کنم مراد بر آن است چسبیدن فعل آنچه می کند و حسن ترک آنچه ترک می کند خواه
 ترک بعد از شروع باشد مثل اینکهای نماز و خواه ترک بالکل باشد مثل ترک قتل و سرقت و غیره
 اصل منفع ابی الحسن صلوات الله علیه یقول من احمد الله على النعمة فقد شکره و كان الحمد
 افضل من تلك النعمة شکر سر شکریم از انعام رضا علیه السلام که میگفت هر که حمد کرد الهی را بر نعمت
 پس شکر کرده چه بیان شکر و حمد محرم و مخصوص من و جداست و این ماده اجتماع است و شد توفیق حمد و شکر
 از آن نعمتی که حمد بر آن واقع شده پس از حمد شکر نعمت الهی بدانی توان آمدگر و نعمت را بر چیز دیگری آید
 در حدیث بیست و هفتم چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لانا نعم
 الله على عبد بنعمة صغرمت او کبرت فقال الحمد لله الا ادا می شکرها شکر شرح روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت که گفت مرا انعام کرد الهی بر بنده بنعمتی
 خواه که کوچک باشد و خواه که بزرگ باشد پس گفته باشد الحمد بعد از آنکه بجا آورده شکر آن نعمت را مرا و گفتن از
 تیردست چنانچه می آید در حدیث آنکه پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لم
 الله علیه بنعمة فصر فها بقلبه فقد ادا می شکرها شکر شرح روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت هر که انعام کرد الهی بر او بنعمتی پس شکر آن نعمت و در هندی آنرا یا بنعمتی که
 دل او اعتراف معلوم خود کرد پس تحقیق بجا آورده شکر آنرا بیست و نهم اصل قال ابو عبد الله

ان الرجل مکمل لیشرب الشربة من الماء لیوجب الله له بها الجنة ثم قال انه لیاخذ الکما ع فیخمد طرفه
 ثم یشرب فیخفه وهو یشقیه فیعمل الله ثم یعود فیشرکب ثم یخفه فیعمل الله فیوجب الله عز وجل
 لیدخل الجنة ثم یشرب ثم یخفه ثم یخفه ثم یخفه ثم یخفه ثم یخفه ثم یخفه ثم یخفه ثم یخفه ثم یخفه
 از آب پس واجب می سازد و اندک تامل برای او بسبب آن شربت بهشت را بعد از آن گفت بیان کن
 آنکه درسته که هر آینه فرامی گیر ظرف آنرا پس نزدیک می کند که اشتق آنرا بر دهن پس بسم الله می گوید
 بعد از آن سبب آشنا پس دور می کند آنرا بر حالی که اوایل آب وارد پس حمد سبب کند الله تعالی را بعد از آن
 بر میگردد پس سبب آشنا پس واجب می سازد و اندک تامل بیان اعمال بهشت را هفصل هم اصل
 عملت لانی عبد الله صلوات الله تعالی وسلامه علیه انی سألت الله عز وجل ان یرزقنی فردقته
 وال سالت الله ان یرزقنی ولد افزقنی وسألت الله ان یرزقنی دارا فرزقنی وقد حصت ان یکون
 ذلك استدارا حیا فقال ما ولی الله مع الحیون فلا شکر الا استدارا حیا فرزقنی دارا فرزقنی وقد حصت ان یکون
 گفته در سوره نون سنسدر جم من حیث لا یعلمون اما یفتح بهز و تشدید می است و الله جمله مقرر خدا است
 یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را در درسته که طلب کردم از الله عز وجل که روزی کند مرا سبب
 پس روزی کرد مرا و در درسته که طلب کردم از الله تعالی که روزی کند مرا و فرزند می پس روزی کرد مرا
 و طلب کردم که روزی کند مرا و در پس روزی کرد مرا و تحقیق ترسیدم که باشد آن نعمت و او را به نام
 کشیدن بسبب شقاوت من پس امام علیه السلام گفت با شکر نعمت است انش نعمت پس استدرج نیست بکلام
 هیچ اصل خرج ابو عبد الله علیه السلام من المسجد وقد ضاعت دابة فقال
 لانی ردها الله علی لا شکر الله حق شکر قال شاکب ان اوقی بها فقال الحمد لله
 فقال قائل له جعلت فداک لیس قلت لا شکر ان الله حق شکر فقال ابو عبد الله علیه السلام
 الله سمعنی قلت الحمد لله شکر بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از مسجد بر حالی که گشته بود
 چاروای سوار می او پس گفت هر آینه اگر برگردانند از الله تعالی بر من هر آینه شکر می کنم البته الله تعالی را
 شکر می که بکار آمدنی شکر اوست را وحی گفت پس در رنگ بسیار رنگ زد آنکه آورد و شد آن چاروای
 پس امام گفت الحمد لله پس گفت گوئید و اقرار بکن شوم آیا نیست اینکه گفتی هر آینه شکر می کنم البته الله تعالی را
 بکار آمدن شکر او پس گفت امام علیه السلام آیا تشنیده ای من گفت الحمد لله فزادهم اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا سار علیه امر
 یسره قال الحمد لله علی هذه النعمة واذا سار علیه امر یغم به قال الحمد لله علی کل حال
 تذکره می تواند بود که نعمت بصیغه مجهول و به نائب فاعل باشد و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد و ضمیر مشترک
 فاعل باشد یعنی روایت است انما امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون وارد می شد بر رسول

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من گفتم سیاست الله تعالی راست بر این نعمت و چون مردم
می شد بر او کار می که باعث غم می شد یا مراد نیست که غمگین می شد بسبب آن می گفتم سیاست الله
تعالی راست بر هر حال یا بمعنی که خیر مومن در قضای الهی است خواه مرغوب طبع باشد و خواه نه
بسم الله اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یقول ثلث مرات اذا نظرت الی المبتلی من
غیر ان تصعد الی الله الذی عاقبنا بما ابتلاک و دو شعاع فعل قال من قال ذلک لم یصبه ذلک
البلایه ایضا مشهور روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت می گوئی بسیار وقتی که نظر کنی بسوی
کسی که مبتلا باشد به بلائی خواه بلائی جسمانی مثل کور و کنگ و خواه روحانی مثل فحاشان و فاسقان بی ادبی
شعوانی و او را سیاست الله تعالی راست که عاقبت داده مرا از آنچه مبتلا کرده ترا بآن و اگر می خواهی
نیز مبتلا میگرد امام گفت هر که گوید آزار بر منی خورد و او را آن بلا هرگز نیست و یکم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام ما من عبد یری مبتلی فیقول الحمد لله الذی عدل عنی ما ابتلاک
به و فضلتی علیک بالعافیة اللطیفه فاقی ما ابتلیت به و الا لم یبدل بذلک السبله ایضا مشهور
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که عینه مبتلائی را پس گوید سیاست
تعالی راست که اگر دانی این بنده را که مبتلا گرد ترا بآن و ترجیح داد مرا بر تو بعاقبت از آن بلا باشد یا عاقبت
و ده مرا از آنچه مبتلا گردی و او را آن نگر که مبتلائی شود بآن بلا هرگز نیست و دوم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سمیت الرجل قد ابتلی و انعم الله علیک فقال اللهم انی لا
اصبر و لا اقدر و لکن احمد لعلی عظیم نعمائک علیّ مشهور روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون دیدی مردی را که در تحقیق مبتلا شده و انعام کرده بر تو و الله تعالی بعاقبت از آن بلا پس بگو خدا یا بدیستی که
من استغفر از تو و تقاضای غم ترا و لیکن سیاست میگویم ترا بسبب نعمت بزرگ تو بر من که عاقبت از این
بلا باشد نیست و سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا سرائتم اهل البلاء
فاحمدوا الله و لا تصبوه هم فان ذلک یخففهم مشهور روایت است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و دیدی اهل بلا را پس سیاست گوید الله تعالی را بر عاقبت از آن بلا و شنو انید ایشان را آن سیاست
چه بدیستی که آن شنو ایندن غمگین میکنند ایشان را نیست و چهارم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی سفر فلیس علی ناقه له اذ منزل فجدت خمس
سجدهات فلما سربک قالوا یا رسول الله انما سرائناک صنعت شیئاً لم تصنع فقال نعم استقبلت
بسریر علی السلام فلیس فی بشارات من الله عز و جل فجدت لله شکر الکل بشری سجده
مشهور روایت است از ابی القاسم علیه السلام البشارة بکسر فم و البشارة فی فم باقره و سجده منسوب بر غیر
بطلق سجدت است یا مرفوع است یا مبتدا باشد و کل بشری خبر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق

کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و سفری برفت سوار نا کرد اور ابو نواکہ فرود آمد پس سجدہ کر پوچھ سجدہ
پس چون سوار شد رفعا گفتند ای رسول اللہ برستیکہ ما دیم ترا کہ روی چیزے کہ نکرد و بودی آنرا پس گفت
آری پیش آمد مرا جبریل علیہ السلام پس فرود داد مرا کچھ شتر و از جانبہ امہ قناسے فرو بل پس سجدہ کردم
و امہ قناسے را برای شکر بسبب ہر شتر و یک سجدہ بستم و پنجم اصل سنن ابی عبد اللہ علیہ
السلام قال اذا ذکر احدکم نعمۃ من اللہ عن وجہ علیہ صلوات اللہ علیہ فليضع حذو علی الثواب يشکرا لله فان کان ساکنا و اذ لی لیرل
و لیضع حذو علی الثواب فان لم یکن یقلد علی الذل للثمن فليضع حذو قریب مسہ فان لم یقلد
فليضع حذو علی کعبہ ثم یحیی اللہ علی ما انا علیہ شکر و روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام
گفت چون یاد کند کسی از شانت نعمت امہ فرو بل را پس باید کہ گزارد و پہلو سے روی خود را بر خاک برای شکر
اللہ تعالی پس اگر شتر سوار پس باید کہ فرود آید و باید کہ گزارد و پہلو سے روی خود را بر خاک و اگر ممکن نباشد
کہ قدرت بر فرود آمدن داشته باشد بسبب شہرت بر نفس پیچہ و انفاق سجدہ شکر را علامت بر نفس میسر نہ
پس باید کہ گزارد و پہلو سے روی خود را بر پیش زمین چار و اسے خود پس اگر برین نیز قادر نشود پس
باید کہ گزارد و پہلوئی روی خود را بر دست خود بعد از آن باید کہ در جمیع سہ صورت حمد کند اللہ تعالی
بر آنچه انعام کردہ بر او بستم و ششم اصل کتب اسیدیم ابی الحسن علیہ السلام فی بعض
اطراف المدینۃ اذ تبتی مر جلدہ عن دابتی صاحب اقاطال و اطال تم رفع ما اسلہ و سار کب
ادلتہ فقلت جبیل فذلک قد اطلت المسجود فقال لنی دکت نعمۃ انعم اللہ علیہ فلیجبت ان
لا تکرری شکر سیر سیکردم با امام موسی کاظم علیہ السلام در بعض بیرونہما شہر مدینہ ناگو و چنانچہ
پای خود را از چارہ پای خود با ہمینی کہ فرود آمد پس انشاء سجدہ کثان پس دراز کرد و دراز کرد و با ہمینی کہ بیستبار
بود و دراز کرد و سجدہ را بعد از آن برداشت سر خود را و سوار شد چار و ای خود را پس گفت تم قرابت شویم حق
و راز کردی سجدہ را پس گفت بدستی کہ من یاد کردم نیتے را کہ انعام کرد اللہ تعالی بآن برین پس دوست داشتم
کہ شکر کنم صاحب کل اختیار خود را بستم و ہفتم اصل سنن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ادعی
اللہ عزوجل الی موستہ خلیہ السلام یا موستہ اشکر فی حق شکر فی حق یا رب یا رب یا رب و کیف استکرت
حق شکر لہ و لیس من شکر استکرت لہ الا ذات انعمتہ یہ علیہ قال یا موستہ الا ان متکرتنہ
حین علمت ان ذلک منی مستشح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت وحی کرد
اللہ قناسے عزوجل بیوی موسی علیہ السلام کہ ای موسی شکر کن مرا چنانچہ لائق شکر من است پس موسی
گفت اسے صاحب کل اختیار من چون می تو انم کہ شکر کنم لائق شکر تو و حال آنکہ نیست هیچ شکرے
کہ شکر کنم ترا بآن مگر بحالی کہ تو انعام کردی بآن برین جو فبق با ہمینی کہ شکر لائق موقوف بر تسلسل
است و ان محال است گفت ای موسی الحال شکر کردی مرا با ہمینی کہ لائق شکر را محال کردے

صالح بن اسحاق

و تبتی کہ راستی کہ آن شکر نیز نعمتی است از جانب من مرا و علم اینجا اعتراض معلوم است چه علم خودش از مقوله
 با نفع است و باعث روح و دلم نشود و نسبت و هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان
 اصحبت و امسیت فقل عشر مرات اللهم ما اصحبت فی من نعمته و عافیة فی ذین اددنیا فامنک
 و حدثک لا شریک لک الحمد و لک الشکر بحسب ما علی یارب عت ترضی و بعد الرضا فانک اذا قلنت
 ذلک کنت قد اذیت شکروما انعم الله به علیک فی ذلک الیوم و فی ثلاث اللیلۃ عشر شرح
 الاصحاح - سیدین بصباح الاسباء و رسیدن بسبب یعنی اول روز است و اول روز از پنج آفتاب است
 و رسیدن بان نزدیک شدن بان است و مسابین یعنی اول شب است و اول شب از غروب آفتاب است
 و بر خبر آن که میسر شود و آن آفتاب در زمانه که بعد از غروب آفتاب است در هر روز آن که میسر شود و موصول
 است ما اصحبت بر سبیل مثال است چه در شام ما اصحت باید گفت و تائیت باعتبار اینست که ما عبارت
 از نعمت و عافیت است مرجع ضمیر بنابر مرجع ضمیر صحبت است شام را بعد از آن قول و ده بار است فی ذلک
 الیوم ناظر است با صحبت و فی ذلک الیوم ناظر است با صحبت پس گفت و نشر مرتب است یعنی گفت با هم
 صادق علیه السلام چون بصبح بر بیداری چون بشام رسیدی پس بگوید بار خدا یا آنچه بصباح رسید با من خواند و خط
 کمال باشد و خواه سلامت از غیب و نقصان باشد در دین یا در دنیا پس از جانب تست خواهد بود سطر توفیق
 و خواه بے واسطه بر حاله که تنها باشی شریکی نباشد ترا در آن توفیق و مباشرت بر اے تست سیاست
 و بر اے تست شکر بسبب آن نعمت و عافیت واجب بر من اے صاحب کل اختیار من تا دستے که
 راضی شوی و بعد از راضی شدن نیز باین معنی که راضی می شوی بکبر از قدر اتحقاق چنانچه بیان شد و حدیث سابق
 چه برستی که توفیق کنی آنرا تحقیق و اگر در خواهی بود شکر آنچه را که انعام کرده الله تعالی بآن بر تو در آن روز
 و در آن شب بکسرت و حکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نوح علیه السلام
 یقول ذلک اذا اصبح فخمی بذلک عبد اشکوکما و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من صدق الله غنا مشحون روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که می گفت نوح
 بنی علیه السلام آنچه را که در حدیث سابق مذکور شد چون بصباح میرسد پس نماید و شد بسبب آن بزره بنای
 شکر که از آن خطه نماز که نزدیک بمضمون آنچه مذکور شد سے آید در کتاب الدعا و در آخر باب القول عند السبیل
 و الا مسار و در آنچه نسبت نوح سے شود که سه بار در صبح سے گفت و سه بار در شام امام گفت گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله بر اے بیان سر این که نوح بسبب آنچه مذکور شد نام شکر بر هم رسانید و شاید که بعضی
 دیگران هر چند که گویند این نام هم ترسانید هر که راست گفت الله تعالی را نجات یافت باین معنی
 که نوح این کلمات را از دوسه صدق گفت و در اعتراضات بمضمون آنها کرد و جراح او عمل بمقتضای
 آنها کرد باین روش که حاجت خود را بدو خدای مخلوق نبرد و هر که مانند او میگوید بنحی می شود سی اصل

سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول الله یحب کل قلب حزین و یحب کل عبد شکور یقول الله تبارک و تعالیٰ لعبد من عبدا یوم القيمة اشکرت فلانا فبقول من استکرتک یا ساریة یقول لم تشکرنی اذ لم تشکره ثم قال اشکرکم الله اشکرکم للناس شکرهم شکرهم از امام بن النعمان بن ابی حمزه که سیفت بدرسته که الله تعالیٰ دوست همه دارد و هر دل غمگین یعنی بغیر خود افتاده را دوست می دارد و هر بنده بنایت شکر گذار را باطنی که چنانچه شکر مخلوق شل پدر و استاد و صاحب بریه و مانند ایشان نیز می کند بیان این آنکه می گوید الله تبارک و تعالیٰ بنده از بندگان خود را روز قیامت که آیا شکر کردی فلان صاحب نعمت برتر از پس آن بنده می گوید شکر نکردم و او را بگوید ترا شکر کردم اسی صاحب کل اختیار من پس الله تعالیٰ می گوید شکر من نیز نکردی چون شکر نکردی و او را چه شکر منم یا مودب است شرعا بعد از آن امام علیه السلام گفت شکر گذار تر شما بر اے الله تعالیٰ شکر گذار تر شما است بر اے مردے که نمایی از ایشان باور سیده باشد

باب جهل ولهم اصل باب حسن الفتن

شکر این باب بیان فضیلت خوشحالی است و این باب مجده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اکمل المؤمنین ایمانا الحسبهم خلقا شورا روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرسته که کامل تر مومنان باعتبار ایمان خوشخو تر ایشان است زیرا که کلمه حق باشد که ندانند یا نسیجه باشد که غافل باشد مردم جرأت گفتن آن می کنند و او قبول می کند بخلان بد خو که در جهل مرکب و باطل مستحکم است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما یوضع فی میزان الا یوم القيمة افضل من حسن الخلق و مشهور است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته اند که فاضل تر از خوشخوئی باشد مراد بعد از فرائض است چنانچه می آید در حدیث چهارم و معنی آن بود که اعم باشد باعتبار این که رفیق حسن خلق ایمان است چنانچه گذشت در حدیث اول سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اسارع من ینبئ کمال ایمانه وان کان من فوقه الی قدمه ذنوبا لم یقصه ذلک قال وهو الصدق و ادعاء الامانة و الهیاء و حسن الخلق و مشهور است که این مبتداست جمله من کن تا آخر خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چهار صفت است که هر که باشد آنها را و کامل می شود ایمان او و اگر باشد آنکس از فرق او تا قدم او گنا بان ناقص در ایمان می کند و اگر گنا بان باین معنی که زود توفیق تو به می یابد امام گفت و آن صفت باراستی است و رسانیدن ایمان است و شرم است و خوش خوئی است چهارم اصل قال ابی عبد الله علیه السلام ما یقدم المؤمن علی الله عز وجل یعمل نیل البقر الفتن احب الی الله تعالیٰ من ان یسلم الناس

بجمله شکر سر تقدیم بعیضه مضارع غائب معلوم باب افعال است الاقدام رو آوردن باو بعمل برائے
 معصیت یا برای تقدیر است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام رو نمی آورد و من برائے
 آسمان در روز قیامت با عملی بعد از غیر باس که لازم است در قرآن مجید تر باشد بسوی الله تعالی
 از آنکه گنایش داشته باشد مردم را بخوبی خود چنانچه گوید که مردم در خوش خوئی او قرار گرفته اند پنج
 اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و آله صاحب الخلق له مثل لجه المصائم القائم شکر
 گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پدری که صاحب خوئی خوب راست باشد ثواب روز و دار
 شب خیر ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما یلذ به امتی الجنة تقوی الله
 و حسن الخلق شکر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر باعنی که داخل می شوند بآن
 است من درشت خود داری از معاصی و خوش خوئی است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه
 السلام قال ان الخلق الحسن یحیی الخلقة کما یحیی الشجر الخلیل شکر بیست و یکمین
 ووقفه و یزید و ثاب سر نقطه بعیضه مضارع معلوم مقل العین یا ئی باب ضرب است یعنی روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرت که خوش می گذارد و گناه را چنانچه میگذارد
 آفتاب شکر هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال البی و حسن الخلق یموتان
 الدنیا و یزیدان فی الآخرة شکر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 نیکی و خوش خوئی مسرور و آباد می کند خانه را و زیاده می کند در عمر اللهم اصل قال ابو عبد الله
 علیه السلام ادعی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیائه الخلق الحسن یموت الخطة کما
 یموت الشمس الخلیل شکر مضمون اینک در حدیث هفتم این باب دهم اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال هلك رجل علی عهد النبی صلی الله علیه و آله فانی الخفارین قاذبهم
 لم یخفوا شیئا و شکوا ذلک الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا اما یعمل حلیه فانی الارض
 فکانما یخرب به فی البصفا فقال ولما کان صاحبکم یحسن الخلق اثبتنی لبتلج من مماء فاثبته
 به فادخل یدیه فیه ثم سرفه علی الارض سرفا قال احضروا قال فحضر المفا من ذون فکانما
 کان سرفا یتها یل علیهم شکر اتی بعیضه مضارع مجهول باب تفعیل است نائب فاعل ضمیر
 مستتر راجع برعل است الخفارین مفعول دوم اتی است ضمیر شکو راجع بایل بیت است و قاذور
 قاذو ابرائیم است ضمیر قاذو راجع بخفارین است و می تواند بود که ضمیر شکو نیز راجع بخفارین
 باشد و فایانیه باشد لم یکسر لام و فتح نیم برای استقام انکاری است و قائم مقام جزای شرط است ان یکسر همزه
 و سکون نون شرط است یکسر بعیضه مضارع غائب معلوم باب افعال است الخلق منسوب است تا مفعول
 یکسر باشد تها یک بعیضه مضارع غائب مقل العین یا ئی باب تفاعل است التبایل بغایت فروختن

برای آمدن تعالیٰ اگر یکی می‌گشتند و او را چهاردهم اصل
 الناس فان استطعت ان لا تلحقا لظاحدا من الناس الا كانت يدك العليا عليه فاخذت فان العبد يكون
 فيه بعض التقدير من العباد و يكون له خلق حسن فيبلغه الله بمحسن خلقه درجه
 الصائم القائم **مشیر** العلیا یقیم عین و الف مقبوره مونث است خبر کانت است و تفریق
 بافت لام افاده جبری کند علیه متعلق بالعلیا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون
 مباشرت کنی با مردم پس اگر وسعت و در قدرت داشته باشی که معاشرت کنی هیچک از مردم را اگر اینک باشد
 دست تو بلند تر بود یا یعنی که تو باو چیزهای دی و احسان کنی نه بر عکس پس بکن احسان را یا معاشرت را
 چه بد رسته که بنده مومن گاه می باشد در او بعضی کوتاهی از عبادت نافذ می باشد و راوی خوب مثل کرد
 پس میرساند و را را الله تعالی بسبب خوش خوئی او بمرتبه روزه و رشب نیز میرساند در ثواب آخرت
 یا نزد **هم اصل** عن جبر الشفاء قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا مجر حسن الخلق ید
 ثم قال الا اخبرک بشیء ما هو فی یدى احد من اهل المدينه قلت بلی قال بلیا رسول الله ص
 ذات یوم جالس فی المسجد اذ جاءه ت جادیه لبعض الانصار و هو قائم فاخذت بطون
 ثوبه فقام لها النبی صلی الله علیه و آله فلم تقبل بشیئا ولم یقل لهما النبی صلی الله علیه و آله
 شیئا حتی فعلت ذلك ثلث مرات فقال النبی صلی الله علیه و آله فی الماده و هی خلقه
 فاخذت هدیة من ثوبه ثم رجعت **مشیر** بنیاد را اصل بین بوده الهت باشاء فتح بهم رسیده
 مضاف است بکجه ذات مونث و وابست بمعنی صاحب و مراد اینجا ساعت است گویند که روز را صاحبی
 و هو قائم حال است از بعض الانصار ذکر آن برای اشعار باینست که معلوم بود که آن کار با مرآت
 کینه نبود و تا عمره باشد الهدیة بضم و سکون و ضم و ال منقطه و بای کی نقطه و نای ذعدت یک پرزجام
 یعنی روایت است از جبر شفا بای یک نقطه و مای بی نقطه و رای بی نقطه گفت که گفت مرا امام جعفر صادق
 علیه السلام ای کج خوش خوئی خوش حال می کند صاحبش را بعد از آن برای ترغیب و خوش خوئی گفت
 آیا خبر کنم ترا بچیزی که نیست آن نزدیک هیچیک از فقهای اهل مدینه گفتیم بلی خبر کن گفت میان اینک
 رسول الله صلی الله علیه و آله و رساعتی از روز نشسته بود در مسجد ناگاه آمد کبری از شخصی از اهل مدینه و آن
 شخصی ایستاد پس چسبید بکنار جاده رسول علیه السلام تا شخص کند که پروردگباری جامه است پس برخاست
 برای آن کینه نری صلی الله علیه و آله بقصد اینکه اگر در غیر آنجا که چسبیده پرز باشد فراموش و پس آن کینه بگفت
 هیچ خبر نگفت و او را بنی صلی الله علیه و آله و التبع چیز تا آنکه کرد این کار را سه بار پس برخاست براسه او
 بنی صلی الله علیه و آله و در بار چهارم و آن کینه در پس پشت نبی علیه السلام بود و باین معنی که نبی دانست
 که او بکجه قصد آمد از پس پشت و برخاست برای خاطر او کینه دانست که نبی او را دیده و دانسته برخاسته

پس فراموش کرد پسر میرزا از جای که ایستاده بود و رفت اصل فقال لما لمس فضل الله بك و فعل جلست بعد
الله صلى الله عليه وآله تلك مرات لا تقول له ستينا ولا هو يقول لك ما كانت حاجتك اليه
قالت ان الماس مر ايضا فاستلني اهل لاخذ هدية من ثوبه يستشفى بها فلما ارادت
اخذها رأتني فقام فاستقيمت ان اخذها وهو تراني واكره ان استامره في احد ها فاخذ بها
شكر فعمل السرك جملد وعاينست برای طلب برای بی ادبی و فعل برای تکرار جزا است چنانچه در فارسی
من گویید چنین و چنین شوی یستشفى استیفا بیانی یا حال مقداره است از دید و ضمیر مستتر راجع بر فعل است
و من تواند بود که ان ناصبه و لام جار مجزوف باشد بقدر ان یستشفى و هو ترانی حال از فاعل اخذ است
و اگر و حال از فاعل استقیمت است فاخذ بصیغه مضارع شکم و حده منصوب و معطوف بر استامره است
یا در برابر ای تقویت است و در نسخ فاخذ تمنا است بصیغه مضارع شکم و حده یعنی پس گفتند آن کس را مردم
جزا داد و الله تعالی ترا و جزا داد و او داشتی رسول الله صلى الله عليه وآله را سه بار بیگفتی و در آخری وند گفت
ترا چیزی چه بود حاجت تو بسوی او گفت بدستی که ما را یاری هست پس فرستاد مردم من تا فراموشم
پس نزد ای از جای که رسول الله صلى الله عليه وآله طلب شفا میکند بپایان برجامه پس چون اراده کرد
فراموشی پسر را دید مرا پس برخاست پس شرم کردم که فراموشم بپایان برجامه پس چون اراده کرد
سیر کردم که طلب خدمت کنم از او و در فراموشی پسر پس بخاطر مع فراموشم شافرد هم اصل قال
رسول الله صلى الله عليه وآله افاضلکم احسنکم اخلاقا الموطون اکما الذین یالقدون ویوتونون
توطا حالیم شامخ افاضل جمع افضل خیر است احسن خبر خیر است و با نر است و افاضل التفضیل مضارع
بفضل علیه افراد چنانچه با نر است مطابقت با صاحب خود و جمعیت الموطون بضم میم و فتح و او و تشدید طاء
بی نقطه مفتوح و همزه خیر و دیگر است التوطیه هموار کردن یا بیا که در این لغت توان بود اگنا فابفتح همزه
و سکون کاف و لون نیز از نسبت در الموطون است الذین خبری و دیگر است توطا بصیغه مضارع مجهول
باب افعال است الرجال کسرا را بی نقطه و حاء بی نقطه مع جمع منر لها سیع یعنی گفت رسول
الله صلى الله عليه وآله فاضل تران شما بهتر شما اند باعتبار حاء جمع اند که هموار کرده شده اند
با حاء نواحی ایشان یا یعنی که مردم در همسایگی ایشان استراحت دارند جمعی اند که الفت میگیرند
با مردم و مردم الفت با ایشان میگیرند و بازده می شود یا نند و رنده حاء را بی ایشان
هفصل هم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام المؤمن مالمون ولا خیر فیمن لا یالف ولا یف
شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام مؤمن بسبب خوش خوشی الفت گرفته شده مردم است و خوشی
نیست در کسی که الفت نمی گیرد با کسی و کسی یا او الفت نمی گیرد و هیچکس هم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان حسن الخلق یبلغ لصاحبه درجة العظام القام شکر و یبلغ لیسفه

استماع معلوم باب نصر است با و یصاحبه برای تعذیر است بمهرمان این گزشت و در پیش پنجم دیواریم این باب

باب پنجاهم اصل باب حسن البشر

شرح بشر کبریا می یکنقطه و سکون شین بالقطه و راستی نقطه کشادگی زد و اضافه حسن این برای اثر از دیوکی است و بهره نندی است اول اصل حسن احمد ابن محمد بن علی بن الحکم عن الحسن بن الحسن قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا بني عبد المطلب انکم لن تسعوا الناس باموالکم قالوا نعم لعلنا نؤجبه وحسن البشر و رواه عن القائم بن محمد بن الحسن بن فاشد عن ابي عبد الله عليه السلام الا انه يابسه هاشم شمس رح روایت است از احمد بن محمد بن علی بن الحکم از حسین بن حسین گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خویشان نزدیک خود را می فرزند ان عبد المطلب بد رسته که شما هرگز نخواهید و رسید مردم را با مالهای خود پس بر خورید ایشان را یکشادگی زد خوبی کشادگی روایتی که بجهت بهره نندی و دیوکی نرسد و روایت کرد این حدیث را احمد بن محمد از قاسم بن یحیی از جعفر صادق بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام می تفاوت مگر اینکه او گفت در روایت دوم بجای یاجی عبد المطلب یاجی اشتم ما جعل هر دو یکی است چه از اشتم اولادی غیر او و او عبد المطلب بنامند دوم اصل حسن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت من اتي الله بياحدة منهن ادب الله له الجنة الاتفاق من افتار و البشر لجميع العالم والا لصاحب نفسه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چیز است که هر که آید نزد الله تعالی با یکی از آنها واجب می سازد و باید تقاضای برای او شش را یکی نقطه دادن واجب و سبب و وقت تنگ شستی و دیگری کشادگی زد و بر آن جمع مخلوقین فراوانی اند که مومن اند یا احتمال ایمان در ایشان می رود خواه آشنا و خواه بیگانه بقرینه حدیث پنجم این باب دیگر می کسی را و اگر مومن از خود و رسانیدن بصاحبش پنجم اصل ان رسول الله صلى الله عليه وآله رجل فقال يا رسول الله ادبني فكان فيما اوصاه ان قال اني اخالق بوجه مبسط شرح آید نزد رسول الله صلی الله علیه و آله مردی این گفت ای رسول الله بشارتش کن مرا پس بشارت نهاد که دود و رانچ بشارتش کرد او را اینکه گفت بر خور برادر مومن خود را بر روی کشاد و چهارم اصل حسن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له ما جلد حسن الناس قال تلبين جنانا جلد و تلبين كلامك و تلبين اخالك بغيره حسن شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتیم او را چیست مرتبه خوش خوی گفت اینکه نرم کنی جانب خود را با نمینگی که خویشان و همسایگان از تو در راحت باشند و همواره کنی سخن خود را و بر خوری برادر مومن خود را یکشادگی خوب پنجم اصل عن الفضيل قال صانم المبرود و حسن البشر يكسان المحبة و يدخلان الجنة

ما تشرح اصول کتابی

نام او نزد اله تعالی از بزرگان است و در بر جبه ایشان در دو مکتوبی شده کند تا خبری که نوشته می شود نزد اله تعالی از بزرگان دروغ نباشد چون راست گفتند گفتند غرض اجل ملاک را که راست گفتند و صالح شدند و چون دروغ گفتند گفتند غرض اجل که دروغ گفتند و فاسق شدند و همرا حاصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
كُونُوا مَعَ قَوْمٍ تَأْتِيهِمُ بَغِيظُ النَّاسِ لِيُؤْمِنُوا بِكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِالْحَقِّ وَالْوَرَعِ فَشَرُّ
مَعْمُورٍ أَيْنَ كُنْتُمْ وَرَدَّ رَأْسُكُمْ بَابُ شَيْءٍ فِيهِمْ قِيَارُ هَمِّهِمْ أَصْلُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَنْ تَصَدَّقَ لِسَانَهُ فِي كَامِلِهِ وَمَنْ حَسَنَتْ نِيَّتُهُ فِي زَيْلِهَا فِي سَائِقِهَا وَمِنْ حَسَنِ تَوْبَةٍ بِأَهْلِ بَيْتِهِ مَدَّ لَهُ
وَيْعًا وَشَرُّهَا كُنْتُ أَمَامَ جَعْفَرٍ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرَكْتُ رَأْسَهُ أَوْ بَعْدَ مَرْتَبَةٍ شَدَّ عِلَّاءَ وَهَرَكَةً نِيكُو
شَدَّ قَسَمًا وَأَبْنَاءُ كَانُوا يَتَرَكُوا فَرِيضَتِي فِي مَعَالِمَاتِ بَابِ اللَّهِ تَعَالَى بَتَرَكْتُ تَزْزِلُ مَا ظَرَفَ وَطَلَبَ حَرَمَ بَرَكْتُ
وَأَوْهَمِي شَوْدُ دُرُودِي أَوْ وَهَرَكَةً نِيكُو شَدَّ بَابُ مَا بَلَغَ خُودَهُ دُرُودِي وَخُودُ خُودِي بَرَكْتُ وَأَوْهَمِي شَوْدُ
بَرَكْتُ أَوْ دُرُودِي أَوْ دُرُودِي هَمِّ أَصْلُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَنْتَظِرُ قَالِي
مَلُولَ سَكْوَعِ الرَّجُلِ وَتَسْجُودَ قَالِي ذَلِكَ شَيْءٌ أَعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَ أَسْكُو حَتَّى لَذَائِكَ وَلَكِنْ أَلْفَرَا
إِلَى صَدَقِ حَدِيثُهُ وَإِذَا عَامَانَتُهُ فَتَسْجُودُ كُنْتُ أَمَامَ جَعْفَرٍ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَظَرْتُ مَكْنِيَةً تَسْجُودِي
وَرَأَيْتُ رُكُوعَهُ وَرُودَ جَوَادِي وَنِيَّتُهُ كَمَا أَرَانِ بَارِي خُودِي بِرَسْمَةٍ كَمَا أَنَّ خَيْرِيهِ اسْتَمْتُ كَمَا عَادَتُ خُودُ
كَرِهَ أَزْوَاجِي أَلَّا تَرَكَتُ أَزْوَاجِي لِكَيْ يَكُونَ نَظَرُكَ مَكْنِيَةً تَسْجُودِي رَأْسِي فَتَسْجُودُ أَوْ
وَسَائِفِينَ بِرَسْمَةٍ أَوْ بِنِيَّتِي كَمَا حَقَّقِي رَأْسِي بِجَعْفَرٍ صَادِقٍ

باب پنجاه و دومه اصل باب الحياء

متحرراً فی التبع عامی بقیة مشکلی کہ تارض شود کسیه سبب اینکه خبری را که مالان سنو و میا می گوید که
افغانی، زیت آورده که باعث ترک جرات و ران چیز است یعنی این باب بیان فضیلت شرکین بود نسبت
در باب هفت حدیث است اول اصیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحیاء من الایمان
والایمان فی الجنة مشروح من برائے حبیب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت شرم از الله تعالی در سولش بسبب ایمان الله تعالی و رسول است و ایمان در بیست است
یا صاحبش در بیست بیست و نه باشد و هم اصیل قال ابو عبد الله علیه السلام الحیاء
والعتاف والنمی عن اللسان لا می القلب من الایمان مشروح الی بکسر عین بی نقطه و تشدید یای
و نقطه و راءین مصدر من العین یائی و حق الام یائی باب علم کندنی یعنی گفت تمام جعفر صادق علیه السلام
سبب سبب ایمان است اول شرم از الله تعالی و رسول و دوم خود داری از حریم و مالان سوم
کندی زبان از گفتگو با تنه عیث و از نواها و غیر میا و هم یعنی کندنی و ن که کندی باشد سوم
اصیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من رقی وجهه من الله متحرراً الرق کسر راء

فی نقطه و تشدید قات مقصد بایق قریب تکنی و استعاره شد برای شرم از الله تعالی و سوش و در تنگی علم
 ساقط است اولی اینکه استعاره باشد برای اقتضای طلب علم بر اعتدال علم و عمل بآن معنی ترک
 درس و طلب علم و حق و معلوم فاسد دانسته آسانیا کنه بیان شد و حدیث اول باب یا زیدم کتاب
 العقل دوم استعاره باشد برای تنجید دادن جنبای عامه تنگ بدینا است و مراد اینست که علم اولیایان
 قرآن تنجید سوال اهل الذکر و ترک خود را می دهد سوم اینکه نسبت رقبه لعلم نسبت مجازی باشد و مراد
 نسبت آن معلوم باشد اینکه هر که حیاد است ترک خود را می و مخالفت محکمات قرآن سبب کند پس
 علم او تعلیق بر قاتی سبب سوال اهل الذکر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که هر که تنگ است روی او تنگ است و انش او سخته نماید که فاضل مدنی مولانا محمد امین
 و زوی ان حدیث گفته رقبه لوجه الیاء المفرط ای من استی عن السؤال لم یحصل له شایة فی العلم و بالاین
 مراد است افراط در حیاء است و منافات ندارد و با مع اصل چنانچه ظاهر می شود در حدیث ششم
 چهارم اصل عن احمد ما علیه السلام قال الحیاة و الایمان مقرونان فی قرن فانی
 ذهب احدهما تبع صاحبه مشرح القرن یعنی قات و فتح رای فی نقطه رسیانی که دو قرن با دو
 سیر را بر هم میزند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت شرم
 و ایمان بسته شد در یک رسیان پس اگر رفت یکی از پی آن میرود یا برش پنججا اصل حدیث
 ابی عبد الله علیه السلام قال لا ایمان لمن لا حیاء له مشرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت ایمان نیست کسی که شرم نیست او را ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله الحیاة حیاء حیاء عقل و حیاء حق حیاء العقل هو العلم و حیاء الحق هو الخیر
 مخرج گفت رسول الله صلی الله علیه و آله شرم دو قسم است یکی شرمی که از روی خود میدی است
 و انش یا یعنی که باعث و انش است چه ترک جرأت در ناحیه باعث علم به فائق حق می شود و شرمی که از روی
 آخر و نه نیست است نادانی چه ترک جرأت در حق باعث بل به فائق حق می شود هفتم اصل قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله اربع مکن فیها کان من فوقه الی قدسه ذلوا باین لیا الله
 حسنات الصدق و الحیاة و حسن الخلق و الشکر مخرج گفت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و از حیاء و صفت است که هر که باشد در او باشد انکس از فرق او با قدم او و حسن کنایان خوش میکند
 آنرا از الله تعالی توفیق خود و حسنات یا یعنی که توفیق توبه و عزت و بهایات می دهد راستی و شرم
 و خوش خوئی و شکر نعمت

در حدیث ششم

باب پنجم اصل باب العقود

مشرح این باب بیان فضیلت بخشایش گناه است از کسی که جائز باشد بخشایش او مراد ترک انتقام

و در دنیا است و درین باب ده حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله في خطبته كما
 اخبركم بخير اخلاق الدنيا والاخرة العفو عن ظلمك وتصل من قطعك والاحسان الى من اساء اليك
 واعطاء من حرمك **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه وآله وخطبه خود را بخیر نکم شمارا بهترین
 خوبا های که محبوب و در دنیا و آخرت باشد یکی بخشش است و ترک انتقام و دنیا از کسی که ظلم کرد ترا دیگری میباید کرد
 ترک کسی را که در وقت حاجت او بتو که بریده باشد ترا از خود و در وقت حاجت تو با او دیگری نیکی کردن لبسوی
 کسی که بدی کرد لبسوی دیگری دادن کسی که در وقت تنگدستی تو ترا محروم از عطا کرده بعد از آن
 تنگدست شده **دوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله الا ادلكم على خير اخلاق
 الدنيا والاخرة فصل من قطعك وتعفو عن ظلمك **شرح** مضمون این مذکور شد
 در حدیث اول **سوم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام ثلث من مكارم الدنيا والاخرة
 تعفو عن ظلمك وحصل من قطعك وتحلم اذا جهل عليك **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه
 سه صفت از مکارم اخلاق است لبسندیده دنیا و آخرت است اینکه بخشش کنی از کسی که ظلم کرد و میباید کنی کسی را
 که بر تو بر داری کنی چون دشمنی کرده دشمنی بر تو بدیشنام داشته اند آن چهارم **اصل** عن علي بن الحسين
 عليهما السلام قال سمعته يقول اذا كان يوم القيمة جمع الله تبارك وتعالى الاولين والآخرين
 في صعيد واحد ثم ينادي مناد اهل الفضل قال فيقوم عنق من الناس فتلحقهم الملائكة
 فيقولون وما كان فذلکم ثم يقولون كنا فصل من قطعنا وتعفو عن ظلمنا
 قال فيقال لهم صدقتم ادخلوا الجنة **شرح** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام
 راوی گفت شنیدم از او که میگفت چون روز قیامت جمع میکنند الله تبارک و تعالی خلق اولین و آخرین
 در یک سرزمین بعد از آن آواز میکند فرشته آواز کننده که کجا اند اهل فضیلت در دنیا تا من بفرست
 شوند بمساب امام گفت پس بر میخیزند جماعتی از مردم که اهل فضیلت پس استقامت میکنند ایشان را
 فرشتگان پس میگویند و چه بود در دنیا فضیلت شما پس میگویند میباید میکردیم کسی را که بریده بود
 ما را از خود و عطا میدادیم کسی را که محروم کرده بود ما را از عطای خود و بخشش میکردیم از کسی که
 ظلم کرده بود ما را امام علیه السلام گفت پس گفته میشود ایشان را از جانب رب العالمین یا از جانب آن
 فرشتگان علیهم السلام که راست گفتید یا یعنی که آنچه گفتید در واقع فضیلت است و از شما صادر
 شده پس داخل شوید بهشت را **پنجم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم
 بالعفو فان العفو لا يزيد العبد الا عراة تقاتل عزم الله عز وجل **شرح** گفت رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم بر شما باد که بقاییت بخشش کنی چه بدستی که بخشش کنی گناه
 زیاده نمی کند برای بنده مگر عزت را اشارت است باینکه عفو مال میکند مردم را اگر بخشش کنی

قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اتى باليهودية التي سمت الشاة للشي صلى الله عليه وآله فقال لها ما حملك على ما صنعت فقال قلت ان كان نبياً لم يضعه وان كان ملكاً ارحم الناس منه قال فعفا رسول الله صلى الله عليه وآله عنها ثم حصر روايت است اراهم محمد باقر عليه السلام گفت بدستى كه آورده شده نزد رسول الله صلى الله عليه وآله آن زن يهوديه كه در حوالى نيكه و غير زهر آلوده كرد و گوشت بر يار ياراي نبى صلى الله عليه وآله و از آن يكس لقمه خورد و بعد از آن پهل بوسه معلوم شد بخورد و مخفى نماند كه ميتوان بود كه مصلحت در تاخير وى ارشاد و خلائق باشد بانيكه افضل انبيا و رسل عالم نجيب نيست تا ظاهر شود بطلان دعوى گزاف عوامى كه ميگوشت بر پاست و صفائى باطن نجيب معلوم مايشود پس گفت اورا چه باعث تو شد براينچه كردى پس گفت با خود گفتم كه منبر است ضرر نميرساند اورا و اگر پادشاه است براست مى اندازم مردم را از شر او مخفى نماند كه خيال زن مانند خيال عوام است كه منبر البته بصفائى باطن عالم نجيب است و معلوم مايشود كه زهر آلوده است پس نخواهد خورد و اصل امام گفت پس گذشت كه رسول الله صلى الله عليه وآله از آن زن مانجفى كرد و دنيا انتقام نميشود و هم اصل عيسى جعفر عليه السلام قال قلت لا يزيد الله بهن المرء المسلم الا عمرا الصغيم من طله و اعطاه من حرصه و الصلوة لم يقطعها شي حصر روايت است اراهم محمد باقر عليه السلام گفت سه صفت است كه زياد نميكند الله تعالى بسبب آنها براى مرد مسلمان مگر عزت را اول گذشت كردن بزرگ انتقام دنيا از كسى كه ظلم كرده باشد و او را دم دادن كسى را كه محروم كرده باشد و آنكس او را سوم بپيوند كردن كسى او را كه بپيوند بر يده باشد و آنكس او را از خود

باب پنجاه و چهارم اصل باب كظم الغيظ

مشوحر الكظم بلغ كاذ و سكون ظاى بالنقط بستن سر خيكى كه پرا از آب و مانند آنست تا چيزى بيرون نيايد و اينجا استعاره شده براى محافظت يعنى اين باب بيان فضيلت فرود رفتن است و درين باب سيزده حديث است اول اصل كاى على بن الحسين صلوات الله عليها يقول ما احب ان لى يذل نفسى جز النعم و ما تجرعت مرعة احب الى من جرعة عيط لا كافى بها صاحبها مشوحر ما در بنزل براى سبب است و مر ليدل و ما رست و ميتواند بود كه ابرائى بدليت باشد چنانچه گفته اذ لك على المي منين المربعم حاي لى فقط و سكون ميم و راي لى فقط جمع احمر فقيسها النعم يكسر تون و فتح عين جمع فتم يكسر تون و سكون عين ما لها النعم بفتح تون و فتح و سكون عين فتر و هر دو اينجا مناسب است الجرة بضم حيم و سكون دلس به نقطه و عين به نقطه مقدار يك فرد درون بجاى از آب و مانند آن كافى بموز اللام باب مفاعله است المكافاة برابرى كردن و وكس با هم و رانچه كند و اربابا براى بدليت يا سبب است و حاصل هر دو يكى است يعنى امام زين العابدين عليه السلام ميگفت

و دوست نمیدارم که باشد برای من بسبب خواری خودم تقصیرهای بالما و نیا نشامیدم هیچ شربت که
محبوب تر باشد بسبب خودی من از شربت خشکی که مکافات نکنم بعبودش آن صاحبش را یا یعنی که آن شربت را
بزرگوارم بر صاحبش بلکه فرواشام و ربط این دو فقره بهم اینست که شیطان در دل مردم می اندازد
که ششم فرد غرور و غرور نیست پس امام علیه السلام در میان این که و موسسه غلط است گفت خواری با صاحب محبوب
بمن نیست و این محبوب است یا نیست که تواضع و خشم فرد غرور و غرور و محبوب است **دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الجرعة الفیظ لمن صبر علیها فان عظیم الاجران عظیم البلاء
و ما احب الله قوما الا ابتلاهم فی شئ و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب
شرقی است ششم برای کسی که صبر کند بر آن شربت یا یعنی که فرد و بر آنرا پا و وجود کمال اشکال پیدا میکند
ثواب بزرگ هر آینه بسبب بلای بزرگ است و دوستی در شربت الد تعالی جمعی را اگر آنکه مبتلا کرد
ایشان را و ایشان صبر کردند منتو **اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اصبر علی
اعداء النعم فانك لن تنکفی من عصا الله فیک بافضل من ان یطع الله فیه **شرح**
روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت صبر کن بر آزار حسودان زیرا که بد رستی که تو غریبی
تلافی کرد با کسی که عیس و مانند آن عصبیان کرد و الد تعالی را در حق تو بخیزد که بهتر باشد از آنیکه بعبر
اطاعت کنی الد تعالی را در حق او پس دشمن بعد از این بنم گرفتار باشد و تو در اعلی مراتب بشت باشی
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کظم الفیظ عن العدا و فی ذ ولا تهم
نقیة حزم لمن اخذ به و تحرز من التعرض للبلای المؤمنین و معاندة الاعدا و فی ذ ولا تهم
مما ظنهم فی غیر نقیة ترک امر الله فجاءوا و الناس یمنون ذلک لکم عند هم و لا تعداد و هم
فقیه و هم علی رتایکم فتد لو ان شریح عدد و فرد و در جمیع مستعمل میشود و اینجا مراد جمع است
تقیه منفیوب است بر مفعول له الخرم بفتح حاء سبب لفظ و سکون زاء بانقطه قائم کاری اغذ
بجاءه بانقطه و ذال بانقطه بصیغه مجهول باب نصر است ضمیر به راجع بکظم است و ذکر
من اندیشه احترام است از کسی که دور از دشمنان دین میتواند بمیشیتی که مطلع بر احوال ایشان نباشد
مثل منی که در بلاد شیعہ توطن دارند الحماطة بنشید ظانی یک لفظ ملازمست کسی دشمن را خواه برای
دفع ضرر و خواه برای جلب نفع الحماطة بنیم سلوک عاقلانند که نه در آن اقرار باشد و نه تقریر بسمین بنیان
این قدر بول مضاریر فحاش باب تقصیل است و خبر و در جواب امر است و میتواند بود که مرفوع بر یثقیان
و در این لیس شرح بجای تون الف متقلبا و او است و بنا بر این مرفوع بر استیفاف بجای است
و در این لیس شرح بجای تون الف متقلبا و او است و بنا بر این مرفوع بر استیفاف بجای است
و در این لیس شرح بجای تون الف متقلبا و او است و بنا بر این مرفوع بر استیفاف بجای است

و دوری جستن است از او داشتن خود در در طه بلاد دنیا و هر یک از اظهار دشمنی و دشمنان دین در
دولت با سبب ایشان و صاحب ایشان در غیر صورت دفع ضرر ترک امر الله تعالی است پس سلوک
میان کنیند با مردم مخالف تا پرورده شود آن سلوک برای شما نزد ایشان اشارت است باینکه کسی که
عمل کند بقول الله تعالی و اجمعیم بجا میاید محبوب هم است نزد ایشان از کسی که روز و شب در صاحب
ایشان باشد بی ضرورت تقیه و اظهار غاشمانه نمیکند دشمنی ایشان با آنها را کنیند ایشان را بر سر و نهی خود
پس غر خوار شوید اشارت باینست که اگر سخن شما با ایشان رسد حجت بر شما میگیرند و جواب نمی توانید گفت
و غوار می شوید پس تغافل بهتر است مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که حال شیعه در زمان
دولت دشمنان دین شش قسم است اولی آنیکه گرفتار اطلاع بر احوال ایشان نیست و گنبد دارد
دوم آنیکه گرفتار است تقیه میکند سوم آنیکه گرفتار است و ترک تقیه را مزج میکند چهارم آنیکه گرفتار است
و صاحب ایشان در وی تقیه میکند پنجم آنیکه گرفتار است و صاحب ایشان میکنند برای تقیه
ششم آنیکه گرفتار است و ترک تقیه را غائبانه میکند **پنجم اصل** قال ابو عبد الله طاس عبد
کلمه غیظا الاثراده الله عز وجل غرا الی الدیاء و الاثراده قد قال الله عز وجل و الکاهلین العیظ
و العاین عن الناس و الله یحب المحسین و انا به الله مکان عبطه لک تشویر و قد قال براس
بیان عزت دنیا و آخرت است چه درایت اشعار است باینکه او از محسنانست و ایشان محبوب الله هستند
و ظاهر است که محبوب او عزیز دنیا و آخرت است و ظاهر عطف بر داده است و ظاهر نیست که ثواب اینجا
بمعنی عوض باشد چنانکه ششم بی اختیار است اگر چه فرو خوردنش اختیار نیست مکان عبارت از منزل
مخصوص است که برای هر یک از این شش است و خانه از قبیل خانه معلول اعلت است لکن عطف بیان غیظ است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ بنده که فرو خورده باشد دشمنی را اگر آنگاه زیاد کرد و را
الدعز و جل با عباد عزت و در دنیا و آخرت و تحقیق گفته الله عز وجل و رسول و آل عمران و سبب میباشند
برای فرد خورندگان خشم و تجاوز کنندگان از گناهان مردم و الله تعالی دوست میدارد و میگوید کنندگان
و عوض میدهد و امکانی که در مقابل آن خشم است که بی اختیار بر سر او آمد و ششم اصل حدیث
من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول من کلم غیظا و تواضع و ان یحبها امضاها انما الله
قلبه یوم القیمه رضا و شمس حکایت کرد ما کسیکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
هر سومی که فرو خورد و دشمنی را بر حالی که اگر خواست که گذاردند آنگاه کرد آنگاه پر کرد الله تعالی او را
در روز قیامت از رضای الله تعالی باین معنی که آنقدر از عطا یا قبول شفاعت با او میکنند که بالاتر
الان بخاطرش نزد پیش بقایت لعایت راضی از الله تعالی میشود و دل و هفتتم اصل حدیث
ابی جعفر علیه السلام قال من کلم غیظا و هو یقصد علی احدنا الله حشا الله قلبه اصدا و یملأ یوم القیمه

بشیر محمد روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مومنی که فرو خورد و خمی را بر حاکمی یا بر قدری
برگزد اگر درون باشد بر میکند و الله تعالی در روز قیامت دل و راز او را می بیند و تصدیق یا تکذیب
در دنیا و آخرت غیر خیر او چیزی نگوید و با او مرد کمال و صفات چنانچه در حدیث سابق است هشتادم
اصل عن ابی اسامه بن ابی الاحسام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال فی یار یار یار الله اصطفی
الاسلام و اختاره فاحسنوا صحبتته بالسخا و حسن الخلق ثم شرح روایت است از ابی یار
زید پسر فردوش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا ای زید صبر کن بفر و خوردن خشم
بر دشمنان نعمت های الهی بختی جمعی که چون نعمتی در تو بینند عداوت با تو کنند چه بدستی که هرگز مکافات
نمی توان کرد کسی را که مخالفت حکم الهی کرده باشد در حق تو بکاری که بهتر باشد از اینکه تو فرمان برداری
حکم الهی کنی در حق او تا دشمن بختی که گرفتار شود بسبب بدی با تو و تو بر تیره عالی بهشت فائز شوی
بسبب ترک مکافات او ای زید بدستی که الله تعالی برگزیده اسلام را و انتخاب کرد آنرا از میان
بینهای فلاح پس نیکو بجا آورید مصاحبت آنرا بسبب کجاری مال دنیا و خوش خودی فصول
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احب السبیل لی الله عز وجل اجر عتبان جرة غلیظ تردھا
بحمل و جرة مصیبة تردھا بصبر ثم شرح فرق میان غلیظ و حلیم مصیبت و صبر نیست
که غلیظ و حلیم در صورتی است که احتمال انتقام باشد و مصیبت و صبر در جایی است که احتمال آن نباشد
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و از جمله محبوب تو برای یسوی الله عز وجل و در شربت است
یکی شربت خشمی که برگردانی آنرا و فرد خوردی بر و یاری و دیگری شربت مصیبت است که برگردانی
و فرد خوردی آنرا بهتر که جزع دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال فی ابی یابی
سأمن شیء اقر لعین ابیک من جرعة غلیظ عاقبتھا صبر و ما یسوق ان لی بذل انھنی من النعم ثم شرح
بانا لیه انست من زائده است برای تصریح تعین می بخور است غلظ و مرفوع است محلات اسم با باشد
اقر فعل التفضیل است و منصوب است نزد تجارین و مرفوع است نزد بنی تمیم اقر باضم قاف تشدید
رای بی نقطه تنگی لام و لعین برای تعدیه است و خنک کردن چشم کسی کنایت از خوش حال کردن
اوست و مضمون این نزدیک بحدیث اول این باب است تفاوت اینست که اکثر استعمال کظم غلیظ
در جایی است که انتقام ممکن باشد و اکثر استعمال صبر در جایی است که انتقام ممکن نباشد و محض جزع
ممکن باشد پس در لفظ عاقبتھا صبر اشعار باینست که کظم غلیظ محبوب است اگر چه آخر جایی که صبر
که اینکس از عمد که ظالم بر نیاید و لا علاج صبر یابد کرد یا شد و هم اصل غنی ابی عبد الله
قال اصبر و اعلى اعداء النعم فانك ان یحکامی من عصا الله فیک بافضل من ان تطیع الله لیه
ثم شرح مضمون این گذشت در حدیث سوم و هشتم این باب و آنرا دهم اصل عن ابی

بنی الحسین صلوات الله علیهم اقول قال ما احب الله بل ان یفشی جز التهم ما تقرعت من تحت اجلی من
جانه غیظ الاکالی بنیها صاحبها شوح ممنون این موافق حدیث اول این باب است سیار و دهم
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما من جرعة یفرعها العبد احب الی الله من جرعة غیظ
یتفرعها عند تردد هائی قلبه اما بصبر و اما بعلمه شوح الحکم بکسر عاقلی و بر دباری و بر و
اینجا مناسب است بنابر اول بصبر یعنی هیچ گفتن و نکردن است و علم بکسری سخن یا کار است که عاقلانه
باشد و بنابر دوم بصبر یعنی گذراندن فی اختیار است بنابر آنکه گاهی کظم غیظ در بی اختیار نیز مستعمل میشود
و علم یعنی گذراندن با اختیار است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ شری که می تواند
آنها محبوب تر بسوئے الله تعالی از شراب خشمی که می آشناید آنرا در وقت آمد و رفت آن شراب در دل
او یا بصبر یا بحکم مراد بهتر و اتم است که گاهی بخاطرش می رسد که انتقام بیاورد و گاهی بخاطرش می رسد

باب پنجاه و پنجم اصل باب الحکم

شوح الحکم بکسر عاقلی بی نقطه و سکون لام خرد مندی و استیغنی که لازم آنست یعنی این باب
بیان فضیلت خرد مندی و استیغنی است در بنیاب حدیث است اول اصل سمعت الرجل
یقول لا ینکون الرجل عاقل احق ینکون خلیما فان الرجل کان اذا تعبد فی فی اسرا ائیل لم یجد
عابدا احق یصمت قبل ذلک عشره سنین شوح شنیدم از امام رضا علیه السلام که می گفت نباید باشد
مرد کامل در عبادت که اهل حق او را از جمله عابدان شمرند مگر وقتی که باشد عاقل و بدرستی که مرد چون
پیر و دگر خود را عبادت می کرد و در بنی اسرائیل شمرده نمی شدند میان عابدان و عابدان ایشانست
که عده عاقلی سکوت و عده بی عقلی سخن است در مجالس اهل دنیا و اندوختن شریعت موسسه صومعت
از جمله عبادات مقرر بوده و ما اصل من ابی حمزة قال المؤمن خلط علمه بالحلم مجلس لیعلم
و یطلق لیفهم لا یخلف امانته الاصل قاء و لا یکنتم شهادتها لاعداء و لا یفعل شیئا من الحق
سواء و لا یترکه حیاء ان من کی خاف عما یقولون و استغفر الله مما لا یعلمون لایفعل قول من جعل
و شیئا یخضع ما قد علمه بشرح روایت است از ابو حمزه که شالی که از اصحاب امام زین العابدین
و امام محمد باقر علیهما السلام بوده گفت نمون آسمت کرده عمل خود را به پای عاقلی بیان این انگشت نشین
در مجلس درس و وعظ و مانند آنها تا علم بمسائل دین بهم رسانند و سخن می گوید و در آن مجالس تا اگر
از تقریر عالم تقصیده باشد فخر حکایت نمیکند خود را زیرا که با سپردن علم به باد و ستان و نمی پوشانند گواهی
خود را از دشمنان یا خصمی که اگر ایشان در مجلس از او مطلب کنند برای نفع خودشان گواهی خود را
میدهد و نمیکند چیزی را از بکار آمدن در برابرش و دیدن دیگران و ترک نمیکند بکار آمدن را برای شرف دیگران
نظیر قول الله تعالی ان الله لا یتحیی ان یضرب مثلا لبعوضه اگر ستایش کرده شود میترسد از آنچه می آید

که مباد با عیث فرد پسندی شود و طلب مرزش میکند و الله تعالی را از آنچه نمیدانند از جمله عیب است
 او و آن سببش نمیکرد و نه میان این آنکه بازی نمیزند او را سببش کسی که دانسته بتفصیل احوال او را
 و میترسد از شمردن و آنکه در نامه او هر چه که تحقیق کرده آنرا که یاد در روز قیامت چون شود سوم
 اصل کان علی بن الحسین علیه السلام یقول الله تعالی لعجبی الرجل ان یدرک حله عند غضبه شریح
 ان یدرک بدل اشتغال الرجل است یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت بدستی که نشان نیست
 که هر آینه خوش می آید مرا انصفت مر که در یابد او را عقل او در وقت غضب و چهار اصل
 من ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل يحب الملی الخلیع شریح روایت است از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت بدستی که اندر عز وجل دوست نمیدارد و شریکین عائل اینچهار اصل
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما عر الله بجهل قط و لا اذ لجهل قط شریح گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله عزیز کرده الله تعالی کسی را بجهل و بی عقلی هرگز و خوار کرده کسی را با هستگی و عاقبتی
 هرگز نباشد شریح اصل قال ابو عبد الله علیه السلام کفی بالعلم فاصو او قال اذ الم نکره فعمل بشرح
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس است استی با اعتبار اینکه مدکار شود و گفت اگر نباشی چه هسته
 بحسب خلقت بر خود بیند استی را که استی هسته طبعی میشود و عمل اصل ابو عبد الله علیه السلام
 غلاما له فی الحاجة فابطا فخرج ابو عبد الله علیه السلام علی ثوبه و قال فجلس عند راسه
 بروه حتی انبته فلما انبته قال له ابو عبد الله علیه السلام یا فلان و الله ما ذلک لك تمام اللیل
 و النهار لک اللیل و النهار لک النهار و شریح تمام فرمودم یا معصوم بتقدیر آن تمام است و بدو گفت است
 یعنی فرستاد امام جعفر صادق علیه السلام غلامی از خود را برای حاجتی پس غلام دیگر در پس پیرون رفت
 امام جعفر صادق علیه السلام بر عقب او پس یافت او را خامیده و پس نشست نزد سر او و میزد او را
 تا که گس یا که ما آزارش نکند یا که بسبب آن زود تر از خواب بر خیزد تا آنکه بیدار شود پس چون بیدار شد گفت
 او را امام موی فلان بخت قسم که نیست آن کار که کردی حلال برای تو آنکه خواب کنی شب و روز میان
 این آنکه برای تست خواب شب و برای ماست از تو خواب روز یا یعنی که بی رخصت مانده توانی در روز
 خوابید که آنکه بشب قرن داده باشی هشتادم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله
 یحب المحی الخلیع الضعیف لضعف شریح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدستی که اندر
 دوست میدارد و شریکین عائل نگارید از خود را از تالاق بغایت نگارید از خود را از تالاق فقه اصل
 سخن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وقع بین الرجلین منازعة نزل حکمان فیقولان للسقیة منهما
 قلت بقلت و انت اهل لما قلت ستجری بما قلت و یقولان للحکم منهما امرجت و علمت سید غفر الله
 ان اتممت ذلک فان من العلم اعلیه ان یقع المالحان شریح گفت ثوب فاعل است و فاعل محذوف

صافی شریح اصول کافی

الذوق است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون واقع شود میان دو مرد نزاع
فرومی آیند و فرشته پس میگوید بخیل از جلاش دو کس را دشنام داد و دشنام دادی سیکویند عاقل
از جلاش را صبر کرده و عاقلی کردی و دو باشد که آرزوش گنا جان برایت حاصل شود و اگر با خورسانی آن عاقل
امام علیه السلام گفت پس اگر جواب دشنام را بر برگردانید آنکه عاقل کرد و بود بر آن سخیل و دل بالا میروند و فرشته
باین معنی که آنوقت از هر دو ناراض میشوند و میروند

باب پنجاه و ششم اصل باب الصمت و حفظ اللسان

تشریح این باب بیان فضیلت ساکت بودن و نگذاشتن زبان است از سنی گفت نفس آدمی میل میکند
آن میکند بی برهان بر صدق و جو از آن درین باب است دیک حدیث است او اصل قال ابو الحسن
علیه السلام من غلغات الفخاحلم و العاقل و الصمت ان الصمت ان الصمت یکسب المحبة
انده دلیل علی کلی خیر نشو و حاله کبیر فاد سکون قاف نمیدگی یعنی طمی که فکر و استنباط حاصل شده باشد
یعنی گفت امام رضا علیه السلام از جمله علامت های نمیدگی حقیقت ایمان و استیلا در کار و دانش و گفته ها
و گفتن در نهان است بدوستی که نگفتن نهانست و نیست از راه راستی و درستی بدوستی که نگفتن نهانست
با دش دوستی الله تعالی میشود چون آن از جمله اعمال صالحه است چنانچه می آید در حدیث است و یکم و میتوان
که مراد دوستی ملائق باشد بدوستی که نگفتن نهانست را نهانست مردم است بر هر خوبی در صاحبش یا راه نمائند
صاحبش است بر هر حق بسبب فکر چه بر گوی فکر و بی غیر است دوم اصل صمت اباجعفر علیه السلام
انما یصدعنا الحسن شوح الخرس یعنی غای بالقدر سکون رای بی فقط جمع اخرس لان یعنی شنیدم از امام محمد
یا قره علی السلام که میگفت بربان نیست که شیعه الا لا ندره امانت باینکه کسی که نیست حقیقت نهانست بسبب شیعه
امام را و پیروان آن کرد چنانکه معلوم و فرد و آن نباشد سخن را میگوید پس مانند است و اگر سخن را اگر
سخن را اصل شهادت اباعبد الله علیه السلام هو یقول لونی له یقال له ساله و وضع
یدیه علی شفتیه و قال یا ساله احفظ لسانک تسلمه لا تخال الناس علی رقابنا شوح و او وضع برای
عطف تفسیر شدت تا آخر است و ظاهر نیست که از تصرف کاتبان است یعنی حاضر بودم نزد امام جعفر صادق
بر مالی که او سخنی میگفت با غلامی که از او بود و گفته میشد آن غلام را سالم بیان این آنکه گذشت و سر خود را بر دلب
خود تا اشارت به لب باشد و گفت ای سالم نگار در زبان خود را تا ایستد بانی و میباید که مردم را بر گردن خاص
ما بفاش کردن را زبانه ما چهار اصل حضورنا بالحسن علیه السلام و قال له رجل اوصنی فقال
لحفظ لسانک تعز و او لا تمک الناس من قیادک فتذلل رقبتهک شوح القیاد بکسر قاف و یای
و فقط در پائین و الف و ال منقطه سه سانی که در گردن چار و زبند و بآن آنرا کشند بهر جا که خواهند نشست
خواری بگردن با اعتبار نیست که خواری و عزت آدمی از گردن او پدید است یعنی حاضر بودم نزد امام موسی کاظم

علیه السلام و گفت اورا مردی سفارشی کن مرا پس گفت نگاهدار زبان خود را تا عزیزی شود و به نیت خدای
 بنی اندیشه رسیدن خود را بدست مردم ده که هر جا که خواهند ترا بر بند پس خوار شود گردی تو مراد اینست که راه سخن
 بدست مردم ده و بپوشد **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تجل بائنه الا اذ لك علی امر
 ید تملک الله به الجنة قال بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال امل عا فانك الله تعالی قال فان كنت
 احوح من ابیله قال فانصر المظلوم قال فان كنت اضعف منی اخصمه قال فاصنع لا تخفوا عني اتر علیهم
 قال فان كنت افرق منی اصنع لا قال فاصمت لسانك الا من خیر او ايسر لك ان تكون نذل خصلت من
 هذه الخصال یخبر به الی الجنة ثمی حرم گفت رسول صلی الله علیه و آله مردی را که آمد نزد رسول علیه السلام
 آرا را میخواستی کنتم ترا بر کاریکه و فخر کند ترا الله تعالی و در بهشت بسبب آن کار گفت بلی را میخواستی کن ای رسول الله
 صلی الله علیه و آله گفت عطا کن مسائل را از جمله آنچه عطا کرد ترا الله تعالی آن مرد گفت پس اگر باشم محتاج تو را کسی که
 عطا کنم او را چه باید کرد گفت پس بپارسی که مظلومی را که طلب یاری کند گفت پس اگر باشم ضعیف تو را کی
 باری میکنم او را چه باید کرد گفت پس شکی کن بر آنست که قسمی که قسم دهم بیا تو مشورت میکنی رسول
 میخواست این را که دلالت او بر راه راست کن گفت پس اگر باشم که قسم تو را کسی که میکنم برای او چه باید کرد گفت
 پس خاموش کن زبان خود را و نگاهدار آنرا که نزد حقست که معلوم تو باشد که سخن غیر است و بعضی عیبش نفس نیست
 آیا خوش حال می کنی ترا اینکه باشد و تو مفتی خوب از این صفات حمید و اگر کشادگان صفت خوب تر بسوی شست
 ششم احوط عن ابی عبد الله علیه السلام قال لسان لا یمنی ان کنیت رحمت الی کلامه
 من فضله فان السکوت من ذمب ثمی حرم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفته ایمان
 حکیم پس پرسش را ای پسر که من اگر نماندانی خوبی سخن را و لایق گمان گوئی که آن سخن از نفوذ است یا نه یعنی که در کمال پاکیزه است
 پس حاکمت باش و گمان سخن را چه برستی که سکوت از آن و نه تلاشت مراد اینست که آن سخن از نقره مخزاه بود
 بلکه قلب خواهر بود سکوت از آن بجا نیست عزیز مثل طلا خواهر بود و هفتم **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله صلت لسانک و انما ملة قصصک بما علی قلبک ثم قال لا یعرف عبد حقیقه الا بما جلی
 ین من من لسانه ثمی حرم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نگاهدار زبان خود را چه بدستی که معرفت نگاه داشتن
 زبان خود صدق است که قصد کن میکنی بآن بر خودت یا یعنی که قطع آن در دنیا و آخرت تو عاقل میشود و بعد از آن گفت
 نیشناسد و بدیه حقیقت ایمان بر بویست و باطن را تا وقتی که در قفل و بنده کند بعضی زبان خود را تا نیت
 بنی از سخن نهانست و تجویز سخن که صدق آن و معرفت معلوم است وقت را آن معلوم باشد هفتم **اصل**
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل المرئی الذین یملکهم کفوا الیدیکم قال کفوا الیست که
 ثمی حرم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل المرئی الذین یملکهم کفوا الیدیکم کفوا الیست که
 جملی گفته شده ایشانرا که باز دارند و تمسک خود را از قسالت با مشرکان امام گفت میخواست این را که باز دارند و تمسک

خود را از سخن که باعث تفریق شود محقق نماید که این اشارت است باینکه اگر کف ایدی لازم دارد امر کف السلام را
 و مراد تفسیر ایدی باینکه نیست و این آیه باریست در بیان تفسیر این آیه می شود و کتابها را بر وجه
 در ذیل مرثیه نوح علیه السلام بوم اقیته **فقد اصل قال** رسول الله صلی الله علیه و آله بحاة الاموم من
 حفظ لسانه **شعر** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای مومن از آتش جهنم بسبب نگاه داشتن زبان و است
 از سخن نهانست مراد نیست که آن اصل بامشای نجات است **دهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه
 السلام یقول کان ایدی و مراد به بقول یا معتزلی العلم ان هذا اللسان محتاج خیر و مضاعف ضرر فاختتم علی لسانک
 کما تختم علی ذی هبای و در تفسیر این شعر البتغی بیای یک نقطه و غیرین با نقطه الصیغه اسم فاعل مثل اللام بانی
 باب افتعال طلب کار خیر به نماه او بیک آیه نیست که اکثر طلبه کاران خود را با زبانه میزند که طالب علمیم و این قسم
 علمی را که موافق نقل از رسول و بحکات قرآن و عقل جمیع عقده است و اکثر شایسته اند و قدما به از رویه فنی و همان
 و تخمین از ایشان صادر میشود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت ابوذر غفاری رحمه الله میگفت
 اے طالب علم چه رستی که این زبان کلمه نیست و کلمه جهنم است پس هر کس که زبان خود را تها و اگر فاضل شوی و حرف
 بهشت نشود و در جهنم ما بروی که کشاید چنانچه هر یک از خود در فرقه خود تها و اگر فاضل شوی و در
 ضروریات تو مثل لفظ بیان و زکوة و زکوة و روایت از امام محمد باقر علیه السلام میگوید یا **دهم اصل** عن ابي عبد الله
 علیه السلام قال کان المسیح علیه السلام یقول لا تکفروا الکلام فی غیر ذکرا الله فان الذین یکفرون الکلام
 فی غیر ذکرا الله فاسیئة قلوبهم و کلک لا یعملون **شعر** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همیشه
 میگفت بسیار سخن گویند در غیر یاد الله تعالی مراد سخن است که مستند بر حق نمی باشد اغلب بهرستی که آنجا است
 که بسیار سخن میگویند و غیر یاد الله تعالی بحث است و لسان ایشان با معنی که دور است از قبول کلمه حق و لیکن
 نمیدانند پندارند که از کثرت علم بمسائل حکمت و معانی و معارف سخن و آمده اند و در صورتی که چنین است اقرن
 شرح الله صوره لاسلام فوعلی نهن رب فوعلی للقاسیة قلوبهم من وکر الله و **ازدهم اصل** عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال ما من یوم الا و کل عضو من اعضاء الجسد یکلم اللسان یقول و لشدتک الله
 ان یصل بضمک **شعر** التکفیر راوی کردن نزد کسی که نذوب بفتح همز و سکون نون و بنیغه مضارع
 مجوز متکلم مع الغیر یا با تفعلیل بتقدیر من ان نذوب است و ظرف متعلق بنشدتک الله است چه معنی ملائکه
 بالمدان نگفت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همیشه پیچ و رزی مگر بر مالی که هر عضو
 از اعضا سینه از زبان حال ماری میکند نزد زبان میگوید اسم میدهم ترا با الله تعالی که خود را نگاهداری از اینکه
 بعتاب گرفتار شوی به سبب تو جمع نمی نمایند که این کلام زبان حال و بر سبیل استعاره تشبیه است و مراد نیست
 که اکثر اوقات عذاب آدمی از آزار زبان است پس لازم نمی آید که کسی بگناه دیگری معذب شود حقیقه میباید هم
 اصل عن علی بن الحسین صلوات الله علیه قال ان لسان آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح

اراضه را پس گفته میشو و در زبان حال میرو و آند تو معنی و رفتی پس رسید با طرف زمین طرفی که
 در جانب مشرق است و طرف مانی که در جانب مغرب است پس رینه شد بآن فتوے خون ناحق و غارت کرده شد
 بآن فتوے مال ناحق و پرده و دیده شد بآن فتوے فرج ناحق قسم بغیرت خودم که هر آئینه عذاب خواهم کرد
 بنوے از عذاب که عذاب بیکیم بآن نوع هیچ چیز از اعضاے صاحب ترا هفصل هم اصل قال رسول الله
 صل الله علیه و آله ان کا سو فی سنی شوم علی الساس بشیخه گفت رسول الله صل الله علیه و آله اگر باشد
 در جزیرے از جزیراے که فعل الله تعالی است خوشی پس در زبان است اشارت است باینکه نخست در غیر معا
 مثل ستاره و چار و او غانمی باشد و چون از بان معا فی سنی بسیار می آید نزدیک بانیست که نخست در ان
 باشد هفصل هم اصل سمعت الرضا علیه السلام يقول کای الرجل من بنی اسو ائیل اذا اراد الصلوة
 صمت قبل ذلك عشر سنین شیخه مخزون این گذشت در حدیث اول باب سابق نوذدهم
 اصل قال رسول الله صل الله علیه و آله من رای موصع من عمله تل کلامه الا بما یغنیه شیخه
 یعنی بعین منقطه وزن و یاس و نقطه در پائین بصیفه مضارع معاوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع
 بهاست و ضمیر بار راجع بمن است یعنی گفت رسول الله صل الله علیه و آله کسی که دیدم پنج سخن خود را از جمله
 عمل خود یا یعنی که نیت عمده بود و سخن را در میان اعمال کم شد سخن او که در جزیرے که ضرر و میشو و او را مثل
 یاد الله تعالی بیان شد در حدیث یازدهم اشارت است باینکه مردم بوج گوئی میکنند بخیال اینکه سخن ایشان
 در نامه اعمال نوشته نمیشود و با و آخر میبرد و بعد اگر گفته شود که آنچه میگویی بنویس تا بحث باشد انکار نکنی بنویسند
 و حال آنکه هر چه باعث ثواب و عقاب که در نامه اعمال نوشته میشو و سخن است چنانچه گذشت در حدیث شانزدهم
 بیستم اصل من بابی عبد الله علیه السلام قال فی حکمة ان ماؤ علی العاتقان یکون عارفا بزمانه
 مقبلا علی شانه حافظا للسانه شیخه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در جمله کلمات
 حکمت که بسیار مان و حی شده بود و اینست که بر عاقل لازم است که باشد شناسا بقدر عمرے که بدست او افتاده
 و دیگرے بدست نخواهد آمد و او نداند باشد بر کار ضرر و خود تا این عمر عزیز مرگه طاعت نشود و نگاه و اراده باشد
 زبان خود را که کلیه بدست و جمع است چنانچه گذشت در حدیث دهم بیست و یکم اصل من بابی عبد الله
 علیه السلام قال لا یرال لعبد المؤمن من کتبت بحسنا تا دام ساکتا تا اذا کتبت بحسنا او صلیا تا شیخه
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همیشه بنده مومن نوشته میشود و در نامه اعمال و در شماره
 نفسها که در کتوب کار است چنانکه خاموش است چه خاموشی از جمله اعمال صالحه است پس چون سخن گفت
 نوشته میشود نیکو کار یا بد کار مراد اینست که سخن محصل خطر است و در خاموشی فطرے نیست

باب پنجاه و هفتم اصل باب المدارس

شیخه الهادیه بال منقطه و را به فی لفظه الف مقبلیه یا و گاهی بمنزه میباشد لایستی که در این

یکبار برودن و انش و دفع قهر و شمشیر ایشان بعضی از باب بیان قضیلت ثابت با مردم است و درین باب
شش مرتبه است اول اذلی قال رسول الله علی الله علیه و آله ثلاث من لم یکن فیهم لم یتصر
لله عمل و یرید یحیی و عن معاصی الله و خلق ید اوی فی الناس و حله یرید یحیی الجاهل شمس حرم الخیر
بقیم ثانی بالقطر و سکون و ضم لام آدم کیسه یراری بیاد است و بهمه یرید یحیی بود فرق میان خلق و علم
اینجا اینست که خلق و جود است چنان سخن سموات است و هر دو براسه محافظت حدود و تقیست که گاهی
بمقتضای وقت از انقضی میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که نباشد آفتاب او
و کمال نیست و براسه او عبادت او اول پرستگاری که منع کند او را از معصیتها و الله تعالی تا اصرار بر کبر و
و ترک فرجه نکند چنانچه گفته اند تقیبت الله من التقیین دوم همواری که دانش پکار برد بآن و سلوک با هم
سوم نزد بار خدای که برگزیده بآن و درشتی و درشت گزرا و خود را اصل سمیت جعفر علیه السلام بقول
جبریل علیه السلام الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد ربک یرک فی اللفظ السلام و یقول للدار علیه
ششم شریف از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آمد جبریل علیه السلام بسوسه نبی صلی الله علیه و آله
پس گفت ای محمد صاحب کل اختیار تو میرساند ترا سلام و میگوید ترا که ثلاث کن یا مخلوقین من رسول الله
عن ابی جعفر علیه السلام قال فی النور اتم مکروب فیما ناجی الله عز وجل به موسی بن عمران علیه السلام
یا موسی اکتتم مکتوم سوری فی سیرتک و اظهرتک فی عبادتک المداواة عنی احموی و عدوک من خلقی
ولا تستسب لعدلم یا خلفاء مکتوم سوری قد شک عدوک و عدوی فی من سبب حرم المناجات من
پنهان و مراد اینجا دینی و اسطه بلکه است اکتتم بصیغ فاعل باب انصر است و اظهر بصیغ فاعل باب انفعال است
تعدیه مداراه یعنی براسه قضین معنی دفع است عنی بجای عنک است فعل شده بجای اشارت با یک دفع هزار
اول الدیر بجای دفع حر از الله و هم است بعد و است متعلق باظهر است عدو و دو احد و ثلث و جمیع مستعمل میشود اینجا
مراد جمع است چه غیر غنیم با جمع بعد و است ولا استسب بصیغ فاعل باب انصر است و متفعل آن مخدوف است
بقهر و لا تستسب ر و ساء الضلالة و بنا بر نسخه اول بجای لک است چنانچه عنی بجای عنک است بود
و بنا بر نسخه دوم سبب بجای خود است و بهر تقدیر ظرف متعلق به دخول لاسه نامیه است و مطابق قول الله
تعالی است در سوره النعام که ولا تستسب الذین یدعون من دون الله فلیسوا الله و الله الغیر علم و می آید و حیرت
و از دهم باب مدح و سوسه سبی یعنی سبب فی نقطه تشدید بجای یک نقطه و هم حکم است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت در تورات نوشته شده در جمله آنچه و می مدح اسطه کرد الله
عز وجل بآن موسی بن عمران را علیه السلام ای موسی پنهان کن پنهان کردی را از مرد و دل خود و ظاهر کن
در آشکار نمودی زبان و جوارح دیگر است ثلاث و دفع حر از من براسه دشمنان من و دشمنان تو از جمله
مخلوقین من و دشنام حاصل کن برای من یا دشنام ده مبدوران ضلالت را برای من و من نزد دشمنان

مردمان تو باطلہا پناہاں کرنی سرس تا شرک تو سے دشمنان خود و دشمنان مرا و دشمنان مرا
 نیست که مثل اگر با ایشان گوی خصوصیات انواع عذاب را که برائے پیشوایان ایشانکه معبودان ایشانند
 میباشد شروع و دشنام تو میکنند و آن دشنام تعدی برین میکنند و اند چون فرعون پر سپید که فبال لغز
 پس بنا بر بطلان شرک چیست مال پیدان و پیشوایان که بر شرک مرده اند موسی جواب داد که علماء عتید
 و لغز تیغ بجنب بودن نکرد تا لشکر فرعون میکبارگی شروع در کس و دشنام داد کنند چنانچه در اصل
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله امرنی ربی بما اداه الناس کما امرنی باداء النراض مشی
 گفت رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد مرا صاحب کل اختیار می بردارای مردم چنانچه امر کرد ما را و از لغز
 مثل نماز و کوفت و جیساو با مشرکان میری پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله مد اداة الناس نصف الايمان والوفی مهن نصف العیش ثم قال ابو عبد الله ع حالوا الابرار
 سواد حالوا العیاس تجاروا و لا تخبلوا علیه و فیظلمو که فانه سیان علیکم هان لا یخجلو فی هان قدی الدین
 الا کم طوا ان ابله و صنفه علی ان یقال انه ابله لا عقل له مشی و امسوا البصیض من عافیه با فضل
 یا باب تفصیل است اذ انما و التعلیل مائل کردن کسی را از جانبی بجانبی دیگر و تعدیه آن بعضی که برائے اضرار است
 مد معنی است اول برگردانیدن کسی تنه می و فکر کسی که در آن بهجت باطلها و غلطاد و آن و دوم شکایت
 کسی یا نزد و گریه کردن یا داد خواهی کند و معنی اول اینجا مناسب تر است یعنی بدایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله انما یجوز ان یضرب المسلم بالکفر و لا یضرب بالکفر
 ما را ایمان یا فخر عظیم است و بودی با ایشان نصفه زندگانی بغایت است بعد از آن گفت امام جعفر صادق
 علیه السلام آشنائی کشیده با یکدیگر کاران در پناهنای بیخفتن که بر اینر ایشان برادوست و در آشنائی کشیده با یکدیگر
 بر آشنکاو آنها کشیده بر ایشان خطای ایشان ما ظلم کنند شما را کج بخشی و مانند آن چه بدستی که مشان ایشانست
 که خواهد بر سر شما زانی که نجات از ظلم فاسقان نمی یابد و آن زمان از صاحبان وین حق گر کسی که گمان کنند
 که او کوفتنی است و او را و نفس خود را بر اینکه ماضی شود و گفته شود که او که نیست عقلی که بر نیک از بد کند نیست است
 مشی و اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان قوما من الناس ظلمت مداراتهم الناس فالتوا
 من قریب و ابعد الله ما کان باحسانهم با من قوما من عبید و بریت حسن من مداراتهم الحقوا بالعدیة
 الوفیة قال فی قال من کفید عن الناس و انما یکفید عنهم بل ادر احد و یکفون عنه ایدی که شریقه
 مشی و ایچ بفرم و سکون یاس و فقط در پائین محقق این جمیع قسمها فتح آن با بدست و بر مغر و دست
 بتقدیر ایم الدینین الاحسان جمیع حسب بفتح حاء منقطع و فتح سین منقطع و باس یک نقطه انچه شمرده میشود و صفات
 حمیدة شخصی باز شرفنامه پیدان او یعنی شریف نام امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدستی که جمعی از مردم
 که بر دقتان ایشان از بد بطلی محالان پس انهم شمرده از بار صفات شرف و سبیل قضاء علماء ایشان

از قبیل قریش و قسمه است الله تعالی آنم نیست که دو شرف ایشان می باشد که ترک تعاضل با بنو اشراف
پدران ایشان عیسی اصلا و بر هر تقدیر مراد نیست که از بنی یاشم بود و بدین روشی که جمعی از غیر قریش فوب بود
و تعاضل ایشان از بد محافل پس الحاق کرده شدند با مرغی غایب ضلالت و سبیل فضا و سلامه ایشان
بنحوازه مانند مرتبه که بنی یاشم از جهت قریش باشند را و گفته بعد از آن نام گفت که سبک متغافل از دوست
خود را از مردم پس جز این نیست که باز میدارد از ایشان یک نفر را و باز میداند مردم از او فرار باشد
بسیار را مراد نیست که نفع دارد بخودش می رسد مردم و میتوان بود که مقصود این باشد که سبک بر ترک تعاضل
باز داشت و بسیاری خود را از مردم پس جز این نیست که باز میدارد از ایشان یک دستیار را و باز میداند
مردم از او دستیار باشد بسیار را مراد نیست که از ترک دارد است او ضرری مردم مخالف نمیرسد و او ضرر برسد

باب پنجم و هشتم اصل باب الفریق

شبی ح این باب بیان فضیلت بلاست و در سلوک است در این باب شایسته حدیث است اول اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لكل متقی قفلا و قفل الايمان الفرق شحی روایت است از امام محمد باقر
گفت بدین روشی که هر چیز را تقلید است که آن محفوظ از خود می ماند و قفل ایمان است که حفظ میکند از او
برود شیطان مراد نیست که غضب گاهی باعث کفر میشود چنانچه می آید در حدیث دهم و دوم اصل قال
ابو جعفر علیه السلام من قسم له الايمان شحی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که سبک نصیب شده
از عیال توفیق الله تعالی او را است سلوک نصیب شد او را ایمان مراد نیست که زیاد و کم ایمان بقدر نیاز
و کم است سلوک است و اصل من ابی عبد الله عتال را الله خیر من الفرق لمن رفته بحیاده
تسلیم اضغانه مضاد و ملح و احم و قدام و من رفته بهم ادید عهم علی الامر بدین الاصله
بر نقایدهم لیکان یلقی علیه صریح الايمان و حفاظة جملة واحدة فی ضعف و اذا اراد الله لنعم الاصر
بالاخر نصاریست و شحی ح التسلیم برون آوردن چیزی بلاست التذلل مصدر باب تفاعله برای چیزی
ضد قرار دادن چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و دوم کتاب التوحید که ضاد النور بالکلیه و ضد نور
و چیز را اینجا معنی اول مراد است افغانه و مضاد افغانه بتمام است و لام در اول اسم بر است تعلق مصدر مفعول
بر است و در بعض نسخ مضاد تخم بضم ج جمع است و بنا بر تفسیر دوم مراد است و لام در بعد اسم برای بیست است
و حاصل هر دو یکی است التذلل بفتح تیم و کسر تان جمع شحی نصیب اسم مفعول باب افعال و یا به نسبت بار است
گران زیاد کردن تا در جمع بر است دلالت بر است و در حدیث است مانند صیغه جمع صیرف و مراد بقتل بار است
که هر که گذرانند سنگین شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدین روشی که الله هموار کار
دوست میدارد هموار را او مکلین بیان این آنگاه از جمله همواری او باشند گان خود کشیدن کینه با ایشان
از و لغای ایشان پاست که اشارت است باینکه کینه کسی رد از دشمن عانی است حاضر و از جمله همواری او باشند گان

خود صد هم کردن اوست مرد و استهشائے نفس با ے ایشان و دلحائے ایشان ابایمندی که محال است که
 دل آدمی جز کم کسب چیزی که قنقنائے خواستش نفس او باشد مثل اعتقادات اهل ضلالت چنانچه آیت شریف
 در محاسن برقی عن ابی عبداللہ علیہ السلام فی قول اللہ تبارک و تعالی و اعطوا الیہم الیوم فی
 قتال یحول بینہ و بین ان یعلم ان الباطل حق و عن ابی عبداللہ علیہ السلام قال ابی اسد ان یعرف
 باطله و حق و ابی اسد ان یجعل الحق فی قلب المؤمن باطلا لا شک فیہ و ابی اسد ان یجعل الباطل فی قلب الکافر
 الحقی لعل مقالا شک و لو لم یجعل یکنز اعرف حق من باطل و از جمله ہمارے او باندگان نیست کہ او
 و امیکندارد مکتلفا نرا بر کار یکدیگر بر طرف کردن ایشان را از ان تا مباد کہ انداد سر ایشان دست
 ایمان و بارہا ے گران ایمان را یک مرتبہ پس ضعیف و عاجز مشوید پس چون انداد کند آن بر طرف
 کردن را نسخ میکند آن کار را دیگرے پس میگردد آن کار بر طرف کردہ شدہ چنانچہ نو حیہ بجانب
 بیت المقدس مشروح شدہ بتوبہ بجانب کعبہ چہار اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 الرق یمن و الحق شوم شہی کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ ہمارے دہر کار مبارکی آن کار است
 و تندرے دہر کار شرم است پیغمبر اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ عزوجل و ذوق بحال الرق
 و یعطی علی الرق ما لا یعطی علی العنق شہی کہ روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت ہر سیکہ
 اللہ عزوجل ہمارا کار است و دوست میدارد ہمارے در کار باراد میدہد مطلب بندہ را چنانبر
 ہمارے آنقدر کہ نمیدہد آنرا بر تندی ہشتم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 ان الرق لہم یوضع علی شئ الاخرام و انفع من شئ الا ساءہ شہی کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 ہر شہی کہ ہمارا کی گذشتہ نشد بر چیزے از مکتلفان و غیر ایشان گمرا کہ ریت داد آنچیز را و گندہ نشد
 از چیزے کہ نامہوار شد و گمرا گذشت کہ او آخر اہفتم اصل رفعہ الی البی صلی اللہ علیہ و آلہ
 قال ان فی الرق الریادۃ و الذکر و عن یحرم الرق یحرم الخیر شہی کہ راوی یا لا یروند روایت را
 مانہی صلی اللہ علیہ و آلہ گفت ہر شہی کہ در ہمارا کی زیادتی رزق و برکت است و ہر کہ محروم شود از ہمارا کی
 محروم میشود از خیر دنیا و آخرت ہشتم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ما روی الرق من
 اهل بیت الا روی عنہم الخیر شہی کہ روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت دور کردہ نشد
 ہمارا کی از خاوا و گمرا کہ دور کردہ شد از ایشان خیر دنیا و آخرت نہم اصل عن ابی عبد اللہ
 علیہ السلام قال انما اهل بیت اعطوا حظہم من الرق فقد وسع اللہ علیہم فی الرق و الرق
 فی نقدیر الحیثۃ حیث السحر فی المال و الرق لا یخیر عتہ شہی و التبتیر لا یبقی معہ شہی ان اللہ
 عزوجل بر حق یحب الرق شہی کہ روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر خاوا و گمرا
 کہ دادہ شدہ از نصیب لائق ایشان از ہمارا کی خواہ و از خرابا جات و خواہ در سلوک با مردم پس

ب تحقیق قرائح کرده اند فعلى ايشان در روزى و هموارى در اخراجات و تدبير معاش بهتر است
 از فراخى در مال و هموارى و تدبير معاش کى نمى گويد از آن چيزى از آل که آدمى قادر بر کسب
 آن هست و تلف خرجى نماند با آن چيزى از مال هر چند که بسيار باشد بدستى که الله تعالى امر را کار است
 دوست ميدارد و هموارى را در هم اصل من ابى الحسن الاول عليه السلام قال قال لى
 و جري بدنى و بين رجل من القوه کلامه فقال لى ارفق بجمعتان کفر احد همتى غضبه و لا خيبر
 کان کفره فى غضبه شىء و روايت است از امام موسى کاظم عليه السلام ما وى گفت امام گفت سخن
 و نصيحت من و جارى شده بود میان من و میان مردى از جماعت گفتگوئى که باعث خجش باشد پس گفت
 مرا هموارى کن با ايشان چه بدستى که ترک دين هر یک از ايشان در غضب اوست و غير و خوشى نيست
 در کسيکه باشد بدنى و دینى او در غضب او مراد اينست که اگر آنکس آذوده باشد افترا با و انواع حيله ها که
 بر خلاف دين اسلام است مى کنند براى آزار آنکس و از شر اين قسم جماعت دورى بايد کرد و يا زده هم
 اصل من ابى الحسن موسى عليه السلام قال الرزق نصف العيش شىء و روايت است از امام
 موسى کاظم عليه السلام گفت هموارى نصف زندگاني بفرغت است و نصفى ديگر وسعت مال و صحت
 بدن است و او زده هم اصل قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان الله يحب الرزق و يعين
 عليه فاذا ركبتم الدواب المحف فانزلوها ما نزلها فان كانت الارض مجلبة فاجعلوا عليها و الا كانت
 مجنبيه فانزلوها ما نزلها شىء و العجب بضم عين منبسط و سکون جيم جمع عفا لا غران از تو با هر دو جا بصيغه
 امر باب اتصال است قادر فاقا كانت تفصيليه است المجدي بنجيم و دال منبسط و باى منبسط بصيغه اسم فاعل باب
 انفال بگياه فاجعلوا من جيم بصيغه امر مفعول اللام و اوى باب نصر است النجاه خلاص شدن و النجا الف
 ممدوده و مقصوره تعجيل ضمير عنما راجع بارض است و خلاص شدن مراد است و در بعضى نسخ عيسى است پس
 ضمير راجع بدواب است و تعجيل مراد است لخصب بخا و بانقط و صا و منبسط و باى يك نقطه بصيغه اسم فاعل
 باب انفال باگناه يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه و آله بدستى که الله تعالى دوست ميدارد هموارى را
 و مى کند در کار سازى بنا بر هموارى چنانچه مذکور شده و حديث پنجم و ميتواند بود که مراد اين باشد که استقامت
 آزا ميدهد بهر کس اگر آنجا عمل نمايد پس چون در سفرى سوار شود و بار و امانه را فرمايش فرو و آوريد آنجا را
 در وقت پاشت خوردن و نماز کردن و مانند آنجا در جاهاى لائق آنجا بپاين روش که اگر زمين بگياه پايى است
 پس خلاص شويد از آن زمين يا يعنى که در آنجا پاشت نماز نکنيد چنانچه واقع شده که در زمين مشوره نماز
 کرده است و اگر زمين صاحب گياه است پس فرو و آوريد چار و امانه لائق آنجا را باعتبار کثرت گياه
 و مانند آن بسيزده هم اصل قال رسول الله صلى الله عليه و آله لو كان الرزق خلقا يوزن
 ما كان مما خلق الله منه شىء احسن شىء و روايت است از امام موسى کاظم عليه السلام ما وى گفت

سلوک مخلوقی که دیده میشوند بود از جمله آنچه خلق کرده اند تعالی چیزیکه خوش صورت تر از ان باشد
 چها در دهم اصل من احدی علیها السلام قال ان الله فی حب الرزق و من رزقکم تسلیة
 اضغانکم و مضادة قلوبکم و انه یرید تخویل العبد عن الامر فیتوکل علیه حتی یجول به بالاسم ثم یزاحم
 تنافل الحق علیه شکر و مضادة قلوبکم اضافة بمفعول یا فاعل است و ظاهر شد در شرح حدیث
 سوم این باب پانز دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما اصحکب انسان الا
 کان اعظمها اجرا و احبها الی الله لرفقه بها بصاحب شکر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 مصاحبت نکردند و و کس مگر آنکه بود بزرگتر آن دو کس باعتبار ثواب و محبوب تر ایشان بسوی الله تعالی
 آنکه هموای سلوک نرسد با مصاحبت بشان دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
 مع کان رافقا امه بال ما یرید من الناس فلیس شکر شکر از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
 هر که باشد هموار در کار خود درمی یابد آنچه را که میخواست از مردم چنانچه بجزت شده که بعضی خاکان یا بر در سوار
 سلوک بیشتر از آنها همواری منتفع میشوند در دنیا از رعیت خود

باب پنجاه و نهم اصل باب التواضع

شکر ابیاب بیان فضیلت فروتنی است درین باب چهارده حدیث است اول اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادخل الخاتم الی جعفر بن ابی طالب و اصحابه فدخلوا علیه
 و هو فی بیت له جالس علی الثراب و علیه خلعة الشراب قال فقال جعفر فاشفقنا منه حبس
 راینا علیه علی تلك الحال فلما رای حالنا و تغیر وجوهنا قال الحمد لله الذی مصر محمد و افرصته
 الا انشکر کفر فقلت بل ایها الملك فقال انه جاء من الساعة من نحو امرضکم عین من حیونی جماله
 ما حیرنی ان الله عز وجل قد نصر نبیه محمد و اهله و عدوه و امرضکون التقوا و ادیقال له بدر
 کثیر الامراک لکانی نظرا الیه حیث کنت لمری السید و حاله و هو رجل من بنی خدیجه مشرک
 جعفر و بارانش و و بجز ندرکی از که بچشمه از ترس آزار قریش و دیگر سے از چشمه بدرینه نجاشی بفتح و کسر نون
 و تحفیف چه تشدید و تخفیف یا لقب پادشاه مشرک جسد بوده و نام او محمد بوده بفتح همزه و سکون صا و بنقله
 و فتح حاء بنقله الخلقان بضم خاء و سکون لام و قاف جمع علی بفتح خاء و فتح لام که نه فاد و فاشفقنا
 برای تفرین است بنا بر اینکه انصار اسلام نجاشی معلوم ایشان بوده و بر خاک نشستن عادت اهل مصیبت است
 و بعضی بنا و بنا بر این ترسیده اند که میا که خبر و غشی و آزار رسول علیه السلام رسیده باشد و نجاشی ایشانرا
 تسلیم فرستادگان قریش کند لا علی تا بکه بر ندر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرستاد نجاشی
 بسوس جعفر بن ابی طالب و یاران او در وقتی که در چشمه بودند و ایشان را طلب کرد پس داخل شدند
 بر او و او در خاک را زد و نشست بر خاک و برین او را مسامحه کینه بود امام گفت پس جعفر گفت پس ترسیدیم

از نجاشی وقتی که دیدیم او را بر اخیال پس چون دید حال ما را و گردیدن رو با من را از رنگی برنگی گفت سائش
مرا اند تعالی راست آنکه نصرت و او محمد را و خشک کرد چشم او را بنحو شجالی آید شروه ندیم شمارا پس گفتم
بلی شروه ده ای باد شاه پس گفت بدوستی که نشان اینست که آمد نزد من ایندم از خاک زمین شما جاسوسی
از جاسوسان من که در اینجا بودند پس خبر داد مرا که الله تعالی عزوجل تحقیق نصرت و او پیغمبر خود محمد را
و پاک کرد دشمن او را و مراد شما و کس هست که از اینجا هست ابی جعل و سایر مشرکین و ظلم و ظلم و ظلم و ظلم
کس هست که از اینجا هست عباس و عقیل یا هم بر خوردند و آن دولشکر در دره که نام آن بدرست بسیار
پیوسته بر آئینه گویا که من نظر میکنم بسوخته در میان که شبانی میگردم برای آقائے خود و اینجا و آن آقا
مردی بود از بنی خزیمه بفتح ضاد بالقطه و سکون میم و زای یک نقطه طائفه عربین امیه ضمیری نقل است
که پدر نجاشی باد شاه حبشه بود و او را یک پسر بود و نجاشی را می بود که دوازده پسر داشت و اهل حبشه
پدر نجاشی را کشتند و او را پادشاه کردند و نجاشی بدتی در خدمت عم خود میبود تا آنکه اهل حبشه بوم او گفتند
که ما حاضر جمع بیستیم از اینکه نجاشی در وقت فرصت انتقام خون پدر خود کشت او را میباید کشتند عم او گفت
دیروز پدر را کشته شد امروز کشتن او نیز معقول نیست او را بفرود کشید بشخصه غریب که او را ازین دیار برد
چنان کردند بعد از مدتی عم نجاشی بصاعقه وفات یافت و پسران او هیچکدام قابل بادشاهی نبوده و علاج
اهل حبشه رفتند و نجاشی را پسر ضاع آقائے او آوردند بعد از آن آقائے او آمد بطلب حق خود و این دیوانه
نجاشی عرض کرد او را نمیشناخت نجاشی اهل حبشه را طلب نمود و گفت حق نجاشی اینست یا عظمی را تسلیم
و کنید یا قیمت را تسلیم کنید یا صل فقال له جعفر انما الملك لما لي زائد جالسا على العراب و عليك
جله الخلق فقال يا جعفر انا جند فيما انزل الله على عيسى عليه السلام ان من حق الله على
عباده ان يحل ثوابه و اضعاء عتله ما جند ثلثه من فقه فلا احد في الله عزوجل في ثمة محمد
الحديث لله هذا التواضع بشيخه پس گفت او را جعفر ای بادشاه پس چینیست مرا که می بینم ترا نشسته
بر سر خاک و بریدن تو این گفته جامه هست پس گفت ای جعفر بدستی که ای یا بنیم در کتابی که فرود ستاده
الله تعالی بر علیه علیه السلام این را که از جمله حق الله تعالی بر منید گانیش اینست که بجای آوردن برای او قسمی
و فرود تنی را نزد انچه الله تعالی بجای آورد و برای ایشان از نفی پس چون بجای آورد الله عزوجل برای من
نفی بسبب فتح محمد بجای آوردم برای الله تعالی این فروتنی را مخفی نمائند که ظاهر لفظ عبارت اینست که اصل
تواضع مشترک باشد میان جمیع شرائع اگر چه خصوصیت تواضع مختلف است و در شریعت میبسی آن بوده
که گروه و درین شریعت سجده و شکر است اصل فلما بلغ النبي صلى الله عليه و آله و آله تال لامحاه ان الصدقة
نزد صاحبها اکثره فصدل قوا و محمد الله و ان التواضع جريد صاحب رفته قوا اضعوا و ابر فكم الله
وان العفو و بده صاحب شرائع و اعفوا و اعفوا الله تعالی پس چون رسید غیر تواضع نجاشی برای آن تعزیر

گفت اصحاب خود را بدستی که تصدق نماید میکنند حاجش را یا اعتبار و قریب پس تصدق کنید تا رحمت کند
 شمارا الله تعالی و بدستی که فروتنی زیاد میکند حاجش را یا اعتبار بلند می رسد پس فروتنی کنید تا بلند مرتبه کند
 شمارا الله تعالی و بدستی که بخششش گناه زبردستان زیاد میکند حاجش را یا اعتبار عزت پس بخششش کنید
 تا عزت کند شمارا الله تعالی دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان فی السماء
 ملکین دو کلین بالعاده فمن تواضع لله رفعا ومن تکبر وضععا و شرح وایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام راوی می گفت شنیدم از او که میگفت بدستی که در آسمان و در فرشته اند موکل پس هر که فروتنی کند
 بر اسم الله تعالی بقبول احکام او و چاکر می ول در رفت می دهند او را بخدمت بشتا گسری یا بعد در حیات
 و هر که تکبر کند بستی می دهند او را بخدمت تنگ گیری آنکه ضلالت که یا کران المیس اند یا کم مدوی و در حاجات
 سوم اصل عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال انظر من حول الله صلی الله
 علیه و آله عتیقه خمیس فی مسجد قباء مقال حل من شراب فانا و اوس بن حوی الا فاسار یا پس
 خنفس بعسل فلما وضعه علی فیه عجا و ثم قال شرابا یلکتنی باحد هما صاحب الاشره و الا اخره
 و لکن اتواضع لله فان من تواضع لله رفعة الله و من تکبر خفضه الله و من افتصل فی معیشتة رفعة الله
 و من بدل رحمه الله و من اکثر ذکرا الموت احب الله و شرح قبا بضم قاف و باسے یک لفظ الف معدود
 و مقصوره مضیعت نزدیک مدینه اوس بفتح هزه و سکون و ا و مدین منقطه است خوسه بفتح خاء فی لفظ
 و فتح و سکون و ا و تشدید یا است الحس بضم عین منقطه و تشدید سین منقطه کاسه جرجین بزرگ جمع میان و ک
 و غسل شنبیه باسراف است برای شیکه الکف بالعسل یا آب می توان کرد و الکف با بویغ می توان جمع آن باعث زیاده
 مزه می شود پس جمع میان شیر و عسل از این قبیل نیست یعنی روایت است از عبد الرحمن بن الحجاج از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت روزی که در رسول الله صلی الله علیه و آله شام پیشین می خورد و مسجد قبا پیش گفت
 سیم آشامیدنی هست پس آورد و فرمود اوس بن حوسه اصدای کاسه و دو با عسل را پس چون گذاشت
 آنرا بره من خود و در کرد اثر بعد از آن گفت دو آشامید نیست الکف با یکی از آنها می توان کرد که دیگری نباشد
 و در لذت تفاوتی نباشد بلکه اگر باشد در اکثر ذکرا الکف بر عکس باشد یعنی شام از احرام منی کنم آن را ولیکن
 فروتنی میکنم بر اسم الله تعالی بخود و اری از قضیعت نعمت او چه بد بدستی که هر که فروتنی کند بر اسم الله تعالی
 بلند میکند مرتبه او الله تعالی و هر که تکبر کند بستی میکند مرتبه او الله تعالی و هر که میان روی کند در معنی
 خود و روی میدهد او را الله تعالی بقدر حاجت بی تنگی و هر که تلف خر می کند محروم میکند او را الله تعالی
 بختی که در معاش و هر که بسیار کند یا دیگر را دوست میدارد او را الله تعالی چه او را بد و در دنیا میشود و در آخرت
 الله تعالی است چنانچه می آید در حدیث و او را هم و جوار هم باب شصت و یکم حیض اسم اصل من
 داؤد الحار عن ابی عبد الله علیه السلام مثله و قال من اکثر ذکرا لله اطله الله فی جنته و شرح

روایت است از او و حدیثی که در این باب است که فرموده است: «ما یزین فی الدنیا و الآخرة الا تواضع»
 علیه السلام مثل حدیث مذکور و این را بدانی که گفت هر که بسیار کند یاد الله تعالی در سبایه رحمت خود میکند
 و در اندیشه و در پشت خود مخفی نماید که میتواند بود که این فقره درین روایت بدل فقره آخر روایت
 اولی باشد بقرینه اینکه عاده وارد نشده و درمن اکثر پنججاه اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام میگوید که آن
 رسول الله صلی الله علیه و آله ملک فقال ان الله تبارک و تعالی یحک ان یكون عبدًا رسولًا
 متواضعًا و ملکًا رسولًا قال فنظر الی جبرئیل علیه السلام و اذ من بیده ان تواضع فقال عبدًا
 متواضعًا رسولًا فقال الرسول مع انه لا ینقصک مما عند ربک شیئًا قال و معه ذقائم خزائن الارض
 مثل حرم نزدیک باخضمون می آید در حدیث هشتم باب شصت و یکم قال تواضع جمله معترضه است و ضمیر مستتر
 و قال راجع بر رسول الله است ان یفتح همزه و سکون وزن مفسره است فقال عبدًا بقدره فقال خزان الکرمان
 عبدًا است الرسول صهارت از ملک است ضمیر مستتر و در قال و مد راجع بر رسول الله است و معه بعضی و الکمان
 مد است و راجع و صل مراد است و میتواند بود که ضمیر قال راجع بملک باشد و مقول قول محمد و باشد بقدر
 قال فلک و و اعلیه باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام با از امام محمد باقر علیه السلام که مذکور میکند
 که شانی نیست که آن نزد رسول الله صلی الله علیه و آله فرشته پس گفت پدری که الله تبارک و تعالی میفرمود و نزد ایشان
 بنده رسول فرد تنی کننده یا پادشاه رسول گفت پس نظر کرد بسوسه من جبرئیل علیه السلام و اشارت کرد
 بدست خود که فرد تنی کن پس رسول الله گفت اختیار کردم که با شتم بنده فروتنی کننده رسول گفتان ملک
 که پیغام آورده بود پادشاهی با وجود اینست که ناقص کند از ذراتی که نزد صاحب کل اختیار است اصلاً بنی
 گفت و با وجود اینکه با آن پادشاهی کلید بای خزینههاست زمین نیز باشد قبول نمیکند پادشاهی را اشارت
 باینست که راحت فرد تنی بیشتر از پادشاهی است در دنیا نیز ششم اصل عماری عبد الله علیه السلام قال من
 التواضع ان ترضی بالمجلس دون المجلس و ان تسلم علی من تلقی و ان تتوکل المرء و ان کدت محققاً
 تحب ان تحمد علی التقوی مثل حرم علی در علی التقوی بیانیه است و ظرف متعلق است به تحب یا متعلق است
 بجمعه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله فروتنی اینست که راضی شوی به جای نشستی
 که پایین جاسه لائق تو باشد و اینکه سلام کنی بر هر که بر میخوری از مسلمانان و اینکه ترک کنی مباهله را اگر چه
 صاحب حق باشی مراد تسلیم باطل نیست بلکه مراد اینست که اظهار کنی که منتهمای فکر من همین بود و ساکت شو
 و اینکه دوست نداری که ستائش کرده شوی بصفت کمال بسبب پرستش گاری اینکه مباد که در تو عجبی باعث
 هلاک است بهم رسد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادحی الله عن رجل الی موسی
 ان یا موسی اتدیری لما اصطفیتک بکلامی دون خلقی قال یا رب و لعلک قال ادحی الله تبارک
 و تعالی لیه یا موسی انی تلبت عبداً یظهر لعلی فلم اجد فیهم احداً اقل نفساً منك یا موسی انک

اذا اصلیت و وضعت خذک علی التراب اذ قال علی اکابر من شجر حمر نظر منسوب است تا بدل عبادی باشد
لام و ربطی برای غایت است تا فاده تاکید در و رسیدن بطین کند و راجع بمعنی وادیشود باضم مسالغ یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت و می کرد الله عز و جل بسوی موسی علیه السلام کما می ست
آیا میدانی که چرا برگزیدیم ترا بسمن خود و ترا کلیم الله کرم نه دیگر سے از مخلوقین خود را موسی گفت ای صاحب
کل اختیار من و چراست آن امام گفت پس وی کرد الله تبارک و تعالی بسوی او کما موسی بدستی که من
گردانیدم یا بمعنی که دارم سیدم بنده گان خود را ایشانست در ویش نیافتم در ایشان هیچیک را که متواضع تر باشد برای
من باعتبار دل او از نواسی موسی بدستی که چون نداشت میگذاشتی پهلوی روی خود را بر خاک منقول است
که در شرع موسی در سجده نماز پهلوی روی بر زمین بوده بر سبیل تحباب یا وجوب و میتواند بود و که مراد
بعد از نماز و سجده شکم باشد یا امام گفت بر زمین شک از راوی است و حاصل هر دو یکست **هشتم اصل**
مر علی برأ لحسین علیه السلام علی الحجة میں و هو لکب حمار و هم یقولون قد مولا الی العلماء
نقل اما الی لولا الی ما لم یفعلت لما صار الی منزله امر بطعام فصبح و امر ان یقتوا فیه ثم دعاهم
فقلعوا علیه و قتلوه معصمه شجر الحزمین بصیغ اسم قاعن بابا بفعل است بمعنی صاحبان جذام
یعنی گذشت امام زین العابدین صلوات الله علیه بر صاحبان خوره بر مالی که او سواد لاغ خود بود و او بیتان
چاشت بخوردند پس بطعام طلبیدند پس گفت آگاه باشید بدستی که من اگر این می بود کس رفته و امام بر آئینه میکردم آنرا که
طلب کرد و پس چون رفت بمنزل خود امر کرد و ما و انرا بساقتن طعامی پس ساخته شد و امر کرد که تکلف کنند
در آن طعام بعد از آن خواند آنجماعت را در روند و دیگر پس چاشت خوردند و ما و او نیز چاشت خورد و با ایشان
مخفی نماد که این منافات ندارد و با آنچه منقولست که بگریزاد صاحب خوره چنانچه از شیر میگریزے چنان
در صورتیست که نفس متأثر شود و کمال اطمینان بقضاے الهی یا علم بعافیت نیست باشد **نهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من التواضع ان یجلس الرجل دون ستره شجر حمر و در مجلس است
امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله فروتنی اینست که نشیند مرد در مجلس پایین مرتبه کمال خود
و هم اصل نقل ابو عبد الله علیه السلام الی الرجل ما اهل المدینة قد اشتری لعیالک شیدا
و هو یحمله فلما راه الرجل منتهی من فقال ابو عبد الله علیه السلام انفقتم لعیالک و ملته الیه
اما والله لولا اهل المدینة لا حببت ان اشتری لعیالک لشیئ ثم احمله الیه شجر حمر نظر کرد امام
جعفر صادق علیه السلام بسوی مردی از اهل مدینه بر مالی که خریدم بود برای عیال خود و چیزے و او برداشته بود
آنرا پس چون دید امام علیه السلام آن مرد شرم کرد و از او پرس گفت امام علیه السلام خریدی آنرا برای عیال خود
و برداشته نقل کردی آنرا بسوی ایشان آگاه باش بخند قسم اگر نمی بود وطن اهل مدینه بر آئینه دست میزد
که خود خریداری نمایم برای عیال خود چیز را بعد از آن خود بردارم و نقل کنم بسوی ایشان یا زد **دهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فیما اوحی الله عز وجل الی داود علیه السلام یا داود کسان
اقرب الناس الی الله التواضعون كذلك بعد الناس من الله المتکبرون **فصل** فی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در آنچه وحی کرد البدر عز وجل بسوی داود علیه السلام این بود که ای داود
چنانچه نزدیک تر مردم بسوی الله تعالی باشی تراخیز از پنهان کردن و در تر مردم از الله تعالی باین تکبرانه دو از ده
اصل عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام فی السبته التي قرض فیها ابو عبد الله
علیه السلام فقلت جعلت فداک ما لک ذکرت بکثراً و غیر فلان یذکر فقال یا ابی الجبال ان نوحاً علیه السلام
کان فی السفینة و کان فیها ما شاء الله و کانت السفینة ما مورتها قطرات بالیت وهو طواف النساء
دخل سبیها فخرج علیه السلام ف اوحی الله عز وجل الی الجبال انی و اضع سفینة نوح عهده علی جبل
مکن فطافات و شحمت و تواضع الجودی و هو جبل عند کعبه فزبت السفینة بجود و هوها الجبل قال
فقال فوج علیه السلام عند ذلک یا ماری اتقن و هو بالسویا بیتی رب احکم قال فظننت ان ابی الحسن
علیه السلام عرض بنفسه **فصل** و وحی بکوهها یعنی اعلام بر سبیل حقیقت است و دادن شعور بکوه برای
اعلام بر تعبیه ندارد چه نفس ناطقه انسانی تیر جسی است از سهام و مدتی بی شعور بود و آخر شعور یافته یا ار سه
اتقن بیاورد و نقطه در پائین و الف ویم و الف و کسر را می بی نقطه و یا می دو نقطه در پائین و فتح هزه و سکون
تا می دو نقطه در بالا و کسر قاف و سکون نون است التعریف ضد تصحیح یعنی روایت است از ابو بصیر که از
اهل کوفه است از عراق حرب گفت داخل شدم بر مجلس امام موسی کاظم علیه السلام در منی در سالی که گرفته شده
از دنیا در آن سال امام جعفر صادق علیه السلام مرا پیش از وفات اوست پس گفتم قربانت مشغوم چیست
ترا که قربان کردی قدی را و قربان کردی مرا درت فلان که عبد الله الخ باشد شتر را پس گفت برای اشارت
باینکه اراده عبد الله اینست که در زمان حیات پدر خود نمائی کند و هر چه من قربان کنم ادا بالاتر از آنرا اختیار
خواهد کرد پس من تواضع کردم ای ابو محمد بدرستی که نوح علیه السلام بود در کشتی مدتی که خداست الله تعالی
یا مراد اینست که بود در کشتی از اصناف مخلوق آنچه خواست الله تعالی و بود کشتی با موری با مریخ با یعنی کشتی
آنهاست خود میداشت تا فذل حج بالتمام بجا آورد پس طواف کرد بکعبه طوافی که آخر افعال حج است و آن
طواف نساء است باین معنی که افعال حج را تمام بجا آورد حتی طواف نساء را و ذکر رکعتین طواف نکرده براس
اینکه آن وقت مقام ابراهیم نبوده و رکعتین واجب نبوده یا برای اینکه آن داخل ارکان نیست بلکه مشن خبر
طواف است و بر این قیاس است پیغمبر در منی در می حرم عقبه و او ایست سبک از تواضع علیه السلام تا بر راه که خواهد
روید پس وحی کرد البدر عز وجل بسوی کوهها که من خواهم گذاشت کشتی نوح را که بنده فرمان ببرد از منست
بر کوهی از جمله شام پس اهل کوه را وادی کردند که همه را داغ خود را بالا ببردند بکبر و خیا لعا می تمام و فروتنی کرد
کوه جودی و آن کوهی است در عراق حرب در موصل پس در کشتی سینه خود را بآن کوه چنانچه مذکور است

و رسول الله ام گفت پس گفت فوج علیه السلام نزد آن مردن سید کشتی ازدوی تعجب و اینکه گوهرهای بلند
 فرو دنیا بدو اینجا فرو دخی آید یا اری التقی و آن بخت سرانیه بمعنی نیست که ای صاحب کل اختیار من عاقبت را
 غیر کن و از ضرر نگاهدار و راوی گفت پس گمان کردم که امام موسی کاظم اشارت کرده است شود بعد از این پدر
 و بر بطلان دعوی امامت عید الله دفع می شود هم اصل عن الحسن بن محمد عن ابی الحسن علیه السلام
 قال قال التواضع ان تعطى الناس ما تحب ان تعطاه فداوح روایت است از حسن بن محمد از امام موسی
 کاظم علیه السلام گفت که گفت فروتنی نیست که دینی مردم را حق تعظیم ایشان چنانچه دوست میداری که داده شود
 آن از جانب مردم چها و دهم اصل و فی حلیث اثر قال قلب ما حله التواضع الذی اذا انغله العبد
 کان متواضعا فقال التواضع در درجات عنها ان يعرف المرء وقته نفسه فیه نزلها بقلب سلیم بچوب ان یات
 الی احدی الامثل ما یوقی الیه ان رای سیئته و در احاطه الحسن بن علی الخبط علف عن الناس و الله یحب المحسنین
 شایع لا یحب الاخر تفسیر قلب سلیم است که در سوره شعرا و سوره صافات است یا فی بصیغه مضارع معلوم باب
 ضرب است مثل مشتتای مفرغ و مرفوع و فاعل باقی است یوقی بصیغه مضارع معلوم باب تفصیل است التائیداه
 چیزی را بجانب خود و اگر در ضمیر مستتر راجع بالمراد است و عائد با محذوف است بتقدیر او یوقی ضمیر الیه راجع
 بالمراد است کاظم مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو کاظم یعنی و در حدیثی دیگر از حسن بن محمد از امام موسی
 کاظم علیه السلام نیست که حسن گفت که گفتیم حبیب برترین فروتنی که چون کند آینه آینه باشد صاحب فروتنی
 در عرف یا نعمتی که کمتر از ان بی استبار باشد پس امام علیه السلام گفت فروتنی چندین مرتبه است از جمله آنها نیست
 که بشناسد مقدار خود را پس فرو د آورد و اثر او بر تپ خود چهل بی عیب بودن بیان میباید دل اینکه
 دوست ندارد که آید از جانب قضاء و قدر الهی بسوی بیچیک از مسلمانان گزافند آنچه برای خود میخواهد اگر بد
 بدیر از مسلمانانی دفع کند آن بد را بر عطف حسب یا ارباب جنت یا خلعت حسنه چنانچه گویند خود فی بری سرورده و اصلاح میکنند
 اشارت است بآیه سوره و عدد و سوره قصص و در روایات الحسنة البسیطة فروتنی و خور و غشیم است تجاوزه کننده است
 از مردم گناهکار و الله تعالی دوست میدارد و نیکو کاران را چنانچه در سوره اکل عریان مذکور است

باب شصتم اصل باب الحب فی الله و البغض فی الله

شبیخ فی هر دو مابرای تلبیل است یعنی این باب بیان فضیلت دوستی و دشمنی برای رضای الله است
 در باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من احب لله و یعق
 لله و اعطى لله فهو من کل اعمام شیوخ کل بصیغه انجی معلوم یا یحسن است و آیه از مرفوع و فاعل است
 یا از باب تفصیل است و ایمان منصوب و مفعول است یعنی و یحیی است از امام جعفر صادق ع گفت هر که دوست دوست
 کسی را که دوست داشت برای رضای الله تعالی دشمنی را که دشمنی داشت برای رضای الله تعالی
 پس او را جزای جی است که کامل است لایان ایشان دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال

من اوفق عربی الامان ان یحب فی الله و یبغض فی الله و یعطى فی الله و یمنع فی الله ثم یسبح
 فعله ما یحب به یبغض بمجول است و ظرف نائب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 از جمله مستحکم تر و مستهای ایمان که هر کس با آن چسباید ایمان او محکم تر و استوار تر است کرد و مستی برای الله تعالی باشد
 و ندانن ال برای الله تعالی باشد مثل عبادن مال بغا سقان که مد فسق ایشان بشود چنانچه گفت و در سوره
 البقره و در تبارک و تعالی الاثم و العدوان و مثل عبادن مال بسفها چنانچه گفته در سوره النساء و لا توتروا السفهاری
 امر اکم سوخم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و د المومن فی الله من معظم شعب الایمان
 الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطى فی الله و منع فی الله فهو من اصفیا و الله شریح افان
 در و المومن امانه معتد بمفعول است شعب بنیم شین بانقطر و تقع عن بنقطه و یا یک لقطه جمع شعب ابراز
 مستقل باشد در میان کل خود و مضمون این توافق سابق است چهارم اصل عن ابی عبد الله
 قال من اعتبر یقول ان المتحابین فی الله یوم القیمه علی هنا بر من نور و اضاء نور و جوههم
 و نور اجسادهم و نور منابرهم کل حق یمیر و یزید فیقال هؤلاء المتحابون فی الله ثم یسبح
 از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت خدایم انا و که میگفت هر شی که جفتی که یکدیگر را دوست دارند
 برای رضای الله تعالی در روز قیامت بر منبر است از نورانی بر حال که در روشن کرده نور و برای ایشان
 و نور به خطای ایشان و نور منبر برای ایشان هر چیز را که در صفات است ناشناخته شود با این صفت گفته شود
 که این جماعت دوست دارند منبر برای الله تعالی یقیم اصل سالت با عبد الله علیه السلام عن الحب
 و البغض من الایمان و قل و قل الایمان و الحب و البغض ثم تلا هذه الاية حیث لیکم الایمان
 و من ینتر فی قلوبکم و کرم الیکم الکفر و العصیان و الفسوق و الثالث هم الراشدون ثم یسبح
 پر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دوستی داشتن با کسی و دشمنی داشتن با کسی آیه از جمله ابراهیم ایمان
 مکلفه است آن مراد اینست که آیا اقتیاد و امور به است یا چیز نیست فی اختیار که تکلیف تعلق با آن یکدیگر نیست
 آیا ایمان چیزی هست غیر دوستی داشتن یا خدا و رسول و وحی و او دشمنی داشتن با خدا ایشان مراد اینست
 که عده مکلف به فعل و ن است چنانچه گذشت در تفسیر قول کل یعمل علی شاکسته در شرح حدیث چهارم باب یا زید
 بعد از آن طو اندازن آیت از سوره هجرات بدانکه توضیح این تعلق آیت سابق و بعد از این آیه و ذکر احتمال پیش و گذشته
 در کتاب الحجة در حدیث نهضاد و یک باب بعد و قیم که باب نیکت و نفع من التمثیل فی الولاية است که حب الیکم الایمان
 و زیه فی قلوبکم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و کرم الیکم الکفر و الفسوق و العصیان الاول و الثاني و الثالث
 و موافق این میگویم ایمان اینجا یعنی ائمن کردن است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث و هم مولد ابی
 محمد الحسن بن علی علیه السلام پس عبارت از حکم از روی علم است که محبت آن لازم و آنه محبت امیر المؤمنین
 و یا زید فرزند او را و کفر یعنی انکار حکمت قرآن است که در آنها نمی آید بر و طعن و امر طلب علم است و ذکر

آن لازم دارد که است پس برانی قاضی و مقسوق تجاوزه از حد و سرکشی از حکم الهی است و کراهت آن لازم دارد
که است پس خطاب را و قضایان خیانت در احکام الهی است و کراهت آن لازم دارد که است پس عرفان را مقدم
بر این فقره اینست یا ایها الدین استوان بنیاد که فاسق قیامت بینوا ان تصیبوا قوا بجا از قضیه و اعلى فاعلمتم
نادی و اعلموا ان یکم رسول الله لویطیعکم فی کثیر من الامور لکن الله حب الیکم چون الله تعالی است
که مخالفان روایات اشترافیه کند و از ان جمله روایت هر نمودن خوش را قضایان است گفته ای جماعتی که
ایمان آوردند اگر آوردند و مرد و شهادت کسی که سرکشی باشد از حکم الهی که در محکات قرآن کرده بخیر که مخالف محاکمات
که در آن نمی از اختلاف و خود را بی و پیروست عین است نازل و کمال دوری کنید از انیکه کشید بعضی را
بسیب تا خود مندی و ترک محکات قرآن پس شوید بر آنچه که دید پشیمان بعد از مرگ و باندید باین معنی که اکثر
و عمل کنید با نیکو میدانید که در میان شماست رسول الله رسول بی از شما و خود را بی بیان این آنکه اگر
طاعت کنید شمارا و یکی از بسیاری از کارهای قضا یا بی که نفس حکم شرعی است و این احترام از قلیل
که قضا یا نیست که محل حکم شرعی مثل قیامت کفایت و از شر جنایات و از انجا که واقع شده در آنجا
که و شاد و هم فی الامر بر آید پاک و جنتی شده بوده آید تصدیق کنید که بصلحت عینی شاد و جنتی از ان
قضا یا بیست حکم کند و لیکن الله تعالی حکم خود بصلحت عینی رسول و بصلحت عینی دیگر محبوب و نظر شما
که در انکار محکاب را و تجاوزه از حد و سرکشی را و مخالفت احکام الهی را اگر از ایمان اینجا گردید بر بر بیت
الحمد و مراد این خواهد بود که و لیکن الله تعالی امر کرده شمارا بحبب کسی که محبت او مصداق ایمان است
و آیه التور داده او را در دعای شما بحکات بسیار قرآن که در انجا امر تابع اهل علم و سوال اهل که است
و امر کرده شما و در محکات بسیار قرآن که در انجا از اختلاف و خود را بی و پیروی نعل هست بشیر از کسیکه
محبت او مصداق یوشا بنیدن حق است و کسیکه محبت او از مصداق حجاب و از حق باطل است و کسیکه محبت او مصداق
گناهان گناه است و انست بیان اینها همه انیکه اجتماع که میکشید ایشان را ایشانند پس را با انگار بحق یا بیعتی
را انضی از انجا بی در بر نیست چه آن یا امر الله تعالی در محکات بیانات قرآن است مثل اولک یلعنهم الله
و یلعنهم اللاعنون اولک جزا هم ان علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس باجمعین فشتهم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا صحابه الی عمری الا یمنون و ثقیقوا الله و رسول الله و قال یعصمهم الصلوة
و قال یعصمهم الرکوة و قال یعصمهم الصیام و قال یعصمهم الحج و العقی و قال یعصمهم الجهاد و قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لکل ما قلتم یصل و لیس به و لکن او ثقی عمری الا یمنون الحب لله
والعص فی الله و توالی اولیاء الله و التبری عنی اغداء الله شایع سوال عالم جمال را مسئله
برای طلب فتوای نیست بلکه براسه انهار احتمال محسب کمال هر یکی است بدون انیکه حکم بنظنون باشد
والایرام خواهد بود و در خصیت در آن نیز حرام خواهد بود و لهذا پیش از جواب انهار جمل خود کرده اند که الله

مناجی امر الایمان

و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که هر کس رابع بکلی و شمیرت رابع را بداند و حق باشد یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که صاحب خود را که ام و دستهای ایمان که با آنها ایمان محفوظ بینا از
شر شیطان مستحکم تر است پس گفتند الله تعالی و رسول او و انانتراند و گفت بعضی ایشان که شاید که نماز باشد
و گفت بعضی ایشان شاید که زکوة باشد و گفت بعضی ایشان شاید که چنانچه باشد پس گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که برای هر کدام از اینها که گفتید قضایاتی هست نیست فضیلت آن فضیلت که من میخواهم
و لیکن مستحکم تر دستهای ایمان و دوستی است برای رضای الله تعالی و دشمنی است برای رضای الله تعالی
و امام طبرستان از اینها که گفتند که الله تعالی ایشان را ولی بهر طرف در مومنان از خودشان کرده و بیزاریست
از دشمنان الله تعالی یعنی جمعی که ضد آن امامانند چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق هفتم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یوم القیمة علی امر من یخرج حجة فخره فی ظل
عرشه عن یمینه و کتایب یدیه یمین و جوهه ما شد بیاضا و اضواء من الشمس الطالعة و یطهرهم
عن الذنوب کل ملأ مقرب و کل بی جرس یقول الناس من هو لای فیقال هؤلاء المتحابون فی الله
ثم یحرقون فی النار فیسبب تاسع زبیر بدیهه برای و دعهه است شمیرت رابع با الله تعالی یا رابع بشر است
شمیرت کتایب رابع است جمیع شمیرت بدیهه و مراد شایع اینست که این بر طبق آیت سوره واقع نیست که صاحب
شمال در اینجا مذکور اند چه مراد از سوره واقع جمعی اند که بر راه دست چپ که راه جهم است برده میشوند و مراد
اینجا از شمشگان و مجلس پادشاه اند نزد تخت پادشاه و ذکر عرض و بین و نظایر آنها بر سبیل استعاره تخیل است
برای کمال تقرب بقطب یقین یا نقطه و بای بکینه و طای بکینه بصیغه مضارع معلوم باب تخیل است الفیض
یکسر شین و سکون یا خوشحال بودن و آرزوی مثل مرتبه کسی کردن بی آنکه آنرا کس امل شود و بنا بر اول
تخیل یعنی غایب شمرن است و بنا بر دوم یعنی منبسط شمرن است و بر بقدر مراد عمد بودن آن مرتبه است
در نظر همه کس یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که دوستان چهار مرتبه است رضای الله تعالی
در روز قیامت بر زمین بر بر میدی اند که سزا است با جمعی که منبر نور ایشان که بیان شد در حدیث چهارم
در آن زمین است و رسای تخت پادشاهی الله تعالی جانب راست او و هر دو دست او است با جمعی که
نقص در شمال او نیست بلکه طلب از ذکر همین کمال تقرب است و بواسطه ایشان سفید تر و روشن تر از آفتاب
طالع کننده است خوشحال شمیرت ایشان را بسبب مرتبه ایشان هر فرشته مقرب درگاه الهیست و بر غیر
فرستاده شده بخلاف میگویند که گیانند اجتماع پس گفته میشود که این جماعت دوستان بهر برای الله تعالی
هشتم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال اجمع الله الاولین و الاخرین فلهما نكدة
یسبح الناس ینقولون این المتحابون فی الله قال ینقوم عرق من الناس فیقال لهم اذهبوا الی الجنة
بغير حساب قال فتلقاهم الملائكة ینقولون الی این ینقولون الی الجنة بغير حساب قال ینقولون

وای شی کانت اعاکم قالوا کنا نحب فی الله ونبغض فی الله قال فبقولون نعمه اجر العالمین
 فی حق یسمع بعینه مضاع معلوم باینکه ایا با بفعیل حال است از قاعل فنادی الماسع و التسمیع گفتن
 اینکه متوجه شود یا خاموش باشد برای شنیدن تلقایم بعینه مضاع معلوم فاما با بفعیل است بمنزله یک
 تار التعلق است بقابل کسی کردن یا از باب علم است التلقا بکسر لام و مدیر و خوردن کسی ای در وای شی منصوب
 و خبر کانت است و ذکر آن برای استبعاد نیست که محض محبت برای الله تعالی با عیشین در پی شود و انضمام
 مستحبات اعمال دیگر مثل صدقات و کرامات و بنای آخرت یعنی رعایت است از امامان دین العابدین گفت
 چون جمع کند یکجا الله تعالی پیشینا نزد او پسینا نزد او و زیادت بر خرد و کثرت پس فریاد کند بر حالیکه
 دعوت میکند لبشیدن سخن مردم را پس میگوید کجا اند جاعتی که دوستی با هم میگردند و دنیا برای الله تعالی
 نه برای مصلحت و دنیا امام گفت پس بر میخیزند جاعتی از مردم که با هم پس گفته میشود ایشانرا که برودید بسو
 بهشت پیش از شروع در حساب خلافتی امام گفت پس پیش ایشان می آیند ملائکه و راه بهشت پس میگویند
 بسو که کجا قصد دارید پس میگویند بسو بهشت بی حساب امام گفت پس ملائکه میگویند پس کدام جمعی آید
 شما از مردم پس میگویند دوستی کنندگانیم با هم برای رضای الله تعالی امام گفت پس ملائکه میگویند و چه چیز بود
 اعمال مستحبیه صراطی که باعث این در بهشت امام گفت پس میگویند چیزی که دیگر نبود و همه این بود که دوست میداشتیم
 برای الله تعالی و دشمن میداشتیم برای الله تعالی امام گفت پس ملائکه میگویند خوب است خزانین عمل کنندگان
 پیاپی در سرور و منکبوت و آل عمران و زمره کور است فقه اصطلح من ابی عبد الله علیه السلام قال لشد
 من علامات المؤمن علمه بالله و من عیبه و من یبغض شی شیخ و ابی است است الامام جعفر صادق علیه السلام گفت
 صد صفت از علما است ایمان مومن است اول دانش او بالله تعالی یعنی احترام و عمل او بمقتضای ربوبیت
 الله تعالی نسبت به هر کس و هر چیز و عدانیت الله تعالی در حکم که مطیع او و شهادت او و طاعت او و طاعت او و طاعت او
 در فتوای و در عمل دوم دانش او با آنکه دوست میدارد او را اگر ایا اهل طاعت است و از آنکه بدوست و اتباع
 ایشان است با دشمن او با آنکه دشمن میدارد او را اگر ایا اهل معصیت است و از آنکه دشمن و اتباع
 ایشان است یا نه و هم اصل عن هشام بن سالم و حفص بن الحنفی عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال ان الرجل یحبکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة یحبکم و ان الرجل یتبغضکم
 و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله یتبغضکم النار فی حق ما انتم علیه صارت از معصیت است
 مثل آنچه از بهشت منقول است که قائل تجسیم بوده و گذشت در باب دهم و یازدهم کتاب التوحید و از بعض
 منقول است که شطرنج را بری میکرد یعنی روایت است از بهشت بن سالم و بعض این جنبی بفتح بای یک نقطه
 و سکون فاسه با نقطه و فتح فاسه و نقطه در بالا وای بنقطه و نشانی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
 بدوشی که مرد هر آینه و دوشیت میدارد و شمار آینه بر ظاهر ایمان و شیعیه المیه بود و شامی شناسان کتاب را

که شما بر این نیست و آنرا میگرداند و الله تعالی در بهشت بسبب دوستی او شما را و بدوستی که مردی را آئینه و شمس میرساند
 شما را بنابر ظاهر شریعت و امامیه بودن شما و تفسیر آن گناهایی که شما بر این تفسیر برای آن دشمنی کنید بنابر این یکی
 او را الله تعالی بسبب دشمنی او شما را و آتش جهنم یا و دهیم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
 اذا اردت ان تعلم ان فیك خیرا فانتظر الى قلبك فان كان يحب اهل طاعة الله و یبغض
 اهل معصية فیک خیر و الله یحبک و اذا کان یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصية
 فیک شری و الله یبغضک و الموضع من احب شیخ حر و روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 چون اراده کنی که دانی در تو خیر است یا نه پس نظر کن بسوی دل خود بیان این آنکه اگر دل تو دوست
 میدارد اهل فرمان برداری الله تعالی را که متقیانند خواه ضرر ایشان بدنیاست تو رسید و باشد و خواه
 رسیده باشد و دشمن میدارد اهل نافرمانی الله تعالی را که متقیانند خواه نفعی از ایشان بدنیاست تو رسید باشد
 و خواه رسیده باشد پس در تو خیر است یا نه و الله تعالی دوست میدارد تو را اگر دل تو دشمن میدارد اهل
 طاعت الله را برای ضرر و دنیا و دوست میدارد اهل معصیت الله را برای نفع و دنیا پس دوست در تو خیر است
 و الله تعالی دشمن میدارد تو را و مرد محسوس میشود در قیامت با کسی که دوست داشت او را و از دشمن
 اصل عن ابی جعفر قال لو ان رجلا احب رجلا لله لا ثابته الله علی حبه ایاه و ان کان المحبوب
 فی غم الله من اهل الناس و لو ان رجلا ابغض رجلا لله لا ثابته الله علی بغضه ایاه و ان کان
 المبغض فی غم الله من اهل الجنة شیخ حر و روایت است از امام محمد تقی علیه السلام گفت اگر اینکه مردی
 دوست دارد مردی را برای الله تعالی هر آینه مزد میدهد او را و الله تعالی بنابر دوستی او آنکس را اگر چه باشد
 آن دوست داشته شده و در علم الله تعالی از اهل آتش جهنم مثل منافقان و اگر اینکه مردی دشمن دارد مردی را
 برای الله تعالی هر آینه مزد میدهد او را بنابر دشمنی او آنکس را اگر چه باشد آن دشمن داشته شده در علم الله تعالی
 از اهل بهشت مثل کسی که برای تقی انما پیروست ائمه هدی میگذراند چنانچه مردم بپردازند که بجز این نیست
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل یكون حب فی الله و در سوره و حب فی الله دنیا
 فما کان فی الله و رسول الله و ثوابه علی الله و ما کان فی الله دنیا طیس یثنی شیخ حر و روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گاهی می باشد در دل مومن دوستی کسی برای آنچه باشد برای
 الله تعالی و رسول او پس نزد آن بر الله تعالی است و آنچه باشد برای دنیا پس نیست هیچ چیز یا مثنی که نزد
 نداند و چون منافق با ایمان و یا قسم اول عشره باشد ضرری نیز ندارد چنانچه اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال ان المسلمین یلتقیان فاحصا لهما و انشد جلیج الصائخه شیخ حر
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدوستی که دو مومن با هم ملاقات میکنند پس فاضله ایشان
 نزد الله تعالی کس است که دوستی او با دیگر است از دوستی آن دیگر با او یا نزد هم اصل عن

ابی عبد الله علیه السلام قال لما التقی مؤمنان قطرة الاكلان اصابتهما السند مما احسا الاخير تشيخ
مستون ایں موافق سابقین است نشانزد هتم اصل ایں ابی عبد الله علیه السلام قال کل من لم
یحب علی الدین ولحق بعض علی الدین ولادین لدر شمس حر روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
هر که دوست اندشت بنابر دین و دشمن ندشت بنابر دین یا یعنی کسی که پیغمبر دوستی او برای طاقت اتمی و پیغمبر دشمنی
برای عصیان اتمی نباشد پس نیست دینی صحیح انگس را یا یعنی کار از این بانیست

باب شصت و یکم باب ذم الدنیا والزهد فیہا

تشریح الذم بفتح وال یا نقطه و تشدید میم مصدر باب نعر حقیر و میثاقه شمردن چیزی و ضد مدح و مراد
معنی اول است الزهد بمعنی زای یا نقطه و سکون بار و وال بفتح و نقطه بفتح و رغبتی در چیزی است یعنی این باب بیان
تقصیل حقیر شمردن دنیا و فی رغبت بودن در دنیا است بمعنی انیکما اتهام بکار آخرت و فکر آخرت بیشتر بکار دنیا
و فکر دنیا باشد در بنیاب است و مهت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
من عزه د فی الدنیا انت الله المحکمة فی قلعه و انطلق بهما السادة و بصرة عیوب الدنیا د انها
و دواؤها و احرجه من الدنیا سالما الی دنا الدنیا تشیخ زهد بصیغه اتمی معلوم باب منع و علم حسن است
اثبت ثبایه ش نقطه است و بنون مکسر است بمعنی یقینا معلوم باب تقصیل است العیوب جمع عیب نقصان
لازم و گاهی مستعمل در اعم از لازم و غیر لازم میشود الذم بفتح وال یا نقطه و الف و هنو مثل العین و او سے
مضموم و اللام مرض و مراد اینجا رغبت در دنیا است و مجرور است مایل الدنیا باشد بدل دین از کل برای نشانت
با نیکه دنیا از بدیض جیات ممدوح است چنانچه آن ضرر عمده آخرت است و ناصح امین است بمعنی اگر کسی بگردد دل مشغول
و متواند بود که منصوب باشد مایل عیوب باشد و بنا بر این مراد عیب هم از نقصان لازم است الذم بفتح وال یا نقطه
و او و الف مقصوره احسن و مراد اینجا گرفتار رغبت در دنیا است و میتواند بود که بالف ممدود باشد بمعنی چیزی
که بآن علاج مرض کنند و بنا بر این مراد صعوبت دنا است یعنی هر چه است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر که بی رغبت شد در دنیا پیر چاکر و الله تعالی صلیت انیشی با چنانچه در آیات قرآنست در دل او که ادا
غافل نشود و گوید که آن را بانش را بر آسای نصیحت دیگران دنیا کرد و او را غنیهاست دنیا غنیهاست مرض
رغبت دنیا و غنیهاست احسن راغب و بنا بر این مراد از دنیا بی رغبت و بی مرض بسوئله بدشت که خانه
بی عیب و عیوب است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول جعل الخیر
کله فی بیت و جعل مفاحله الزهد فی الدنیا ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یجد
الرجل حلاوة الايمان حتی لا یبالی فی من اهل الدنیا ثم قال ابو عبد الله علیه السلام حرام علی
قلوبکم ان تشرب حلاوة الايمان حتی تره الدنیا تشیخ روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام را او ای گفت تشدیدیم از او که میگفت کرده شد خوبی بگفت زخا شده و کرده شده کلید آینه بی رغبتی

در دنیا بعد از ان امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی باید مرد و شریعی امام را اگر وقتی که پاک
 نه دشت باشد از انکه خرد و دنیا را یا نمی گفت که اگر کل دنیا لقمه در دهان سگی شود بگوید که براسه آن سگ زیاد است
 بعد از ان گفت امام جعفر صادق علیه السلام محال است بر دلای شما انکه خناسند شیرین ایما را اگر وقتیکه
 بی رغبت شود در دنیا سوم اصل قال امیر المومنین علیه السلام ان من اعوت الاطلاق
 علی الدین الزهد فی الدنیا منی هر گشت امیر المومنین علیه السلام بدستی که از جمله مدگارت تر خود را
 خوب آد می براسه تمهیل آخرت میرفتی در دنیا است چنانچه اصل ان را حلال علی بن الحسین
 علیه السلام من الزهد فقال عشرة لقیاه فاعلی درجه الزهد اذ قد عبت الوجود و اعلی درجه الوجود اذ قد عبت
 الیقین و اعلی درجه الیقین اذ فی درجات الزهد الاوان الزهد فی آیه من کتاب الله عز وجل
 لکیلا تا سوا علی ما فاتکم و لا تقربوا الی انما کم شئو بعض این گذشته در حدیث دهم با سبی و یکم نزدیک
 بضمون این گذشته در احادیث باب نیت و ششم بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل و یکم کتاب الحجة
 که خطاب در لاتا و اعظم من آتش بدست و لا نافی است و در لاتا و اعظم من آتش بدست و لا نافی است و لا
 نافی است و مستبعد نیست تفاوت خطاب در امثال این با فخریوسف اعرض عن دنیا و استغفر لذنوبک یا بایرون
 مراد میزدن زهد درین آیت است که این آیه دلالت بر کمال بی اعتباری و عقارت دنیا و نظر الله تعالی
 میکند پس داعی و باعث و چه مومنان میشود یعنی بدستی که مردی پرسید امام زین العابدین علیه السلام را
 از بی رغبتی در دنیا که که امام است پس گفت آن ده جزو دارد بعد و اجزای دنیا مثل مال و اولاد و لباس
 و طعام و وزن و خانه و مرکب و مقام از دشمن و حکومت و شهرت و خوبی و بدی و ده جزو بود دیگر می آید در حدیث
 دوازدهم بالاتر و چه بد که مشتبه است بر جمیع ده جزو پانین تردید بر غیر کالیست و بالاتر و چه بد که
 پانین تردید کمال اطمینان با بمان است و بالاتر و چه کمال اطمینان پانین تردید رضا بقضای الهی در غیر
 و شر است آگاه باش و بدستی که داعی و باعث زهد و نافی است از قرآن در سوره حدید که هر مصیبتی در قرآن
 مکتوب شده تا شما عالمان بچیز قرآن آلوده نشوید بر سر آنچه از شما ناسی رفت که حکومت دنیا باشد و ای الله
 مظلالت فرستال میشود بسبب آنچه آلوده شما از دنیا که آن بسبب بی اعتباری و نیاست و انتقام آن کشیده
 خواهد شد پنجم اصل سمعت الامام عبد الله علیه السلام و هو یقول کل قلب قیه شک او شر لافهو
 ساد و اما زاد و بال الزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم لآخره و شئو حرام الشک لاضطراب نفس صریح براسه
 ضایع دنیا الشکر حالتی که کسی است از اطمینان و اضطراب براسه طلب دنیا مثل انیکه در ظاهر دل اطمینان
 باشد و در باطن آن اضطراب باشد ضمیر را و اما جمیع با نیایا و اولیا است با و را الزیاد زاده است و در مقول براسه
 اشعار تحقیق مراد لصوصق اراده یان مثل و من یرو فی بالحا و لام و لا تفرغ براسه تعلیل است یعنی شنیدیم
 از امام جعفر صادق علیه السلام و او میگفت هر دلی که در آن اضطراب صریح دنیا باشد یا آلودگی یا اضطراب دنیا

باشد بی اعتبار است و جز این نیست که انبیاء و اولیاء قصد کرده اند و بعمل آورده اند بپیر غیبی در دنیا را تا فایده شود
 دلها سے الیقین برای عمل آخرت بشنود اصل قال امیر المومنین علیه السلام علامه الایمان
 فی ثواب الاحرة و حله فی حائل و حره الدیاد اما ان و هذ الزاهد فی هذ الدنیا لایقصر عما
 قسم الله عزوجل له فیها و ان دهد و ان حوص الحریص علی عاجل و حره الدیاد لایرید فیها و ان
 حوص بالمعوی من حرم حطه من الاثوة تشیحم الزهره بفتح زای بالقطعه و سکون و فتح یاء و می قطع
 و تابی و حدت یک شکوفه تشقیبه لذت و نیل یک شکوفه شده یا اعتبار سرعت و دال آن نسبت بکلامی دیگر
 ا و را قسم مصدیه است بنا بر اینکه بدم باعث کنی رزق فی الجمله شود و تو اندر بود که موصوله باشد باینکه بر پشت
 کنی رزق نشود و صد غیر فیما و اول رابع بدنیاست و در دوم ما جمع تبریه است و میخانه بود که ما جمع بدنی باشد
 بنا بر احتمال دوم در اقسام و ضمیر و ان بر رابع غیر و ضمیر و ان حرم رابع بحر است بر کنی ما لمانده صرجه
 تا در فامعوی برای تطایع پیر و ان حرم الحریص تا آخر یا بر امان زهد تا آخر است حرم بصیقه مجهول است
 از باب ضرب و علم و ضمیر مستتر رابع بمن و نائب فاعل است که الییس باشد یا غدا یا بالصدق قال باشد فاعله صرجه
 و مفعول دوم است و میتوان بود که حرم بصیقه معلوم باشد و مفعول اول محذوف باشد بقدر حرم نفسه فاعله
 یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام بدستی که نشان رفت کند و در ثواب آفرین می فرستی است و در فامر لذت
 و فراغت دنیا آگاه باش بدستی که بر سطحی پیر رفت درین دنیا که نیکبند او را از اینکه قسمتی کرده باشد الله عزوجل
 برای او در دنیا یا یعنی که او نیز بر دینی میرسد اگر زیاد و نه باشد که هر چند که غیر منی او و نبات باشد و اولیاد از حافظت
 عدد و شریع در طلب رزق و صرف آن و لیه از وسعت دنیا بر عاقله انشست پس منافات ندارد با اینکه قادر
 بر تحصیل رزق خود را از گرسنگی ملاک کند یا در خط کس که گرسنگی میرود بدستی که حرم صاحب حرم بر حافظت
 و فراغت دنیا زیاده نیکبند او را لذت و فراغت دنیا هر چند که حرم او نبات باشد پس ز با نکار در سودا
 کسی است که با فواسه شیطان و فتنه نرحم محروم شد از نصیب خود از آخرت یا یعنی که تو ایام خود را در حرم
 دنیا گرفت چه حرم باعث نریادی لذت و اولیاد و ثواب آخرت از دست رفت هفتم اصل عی الی عبد الله
 علیه السلام قال ما اعجب رسول الله صلی الله علیه و آله سئ من الدیاد الا ان یکون فیها سائعا
 حافضا تشیحم استثناء منقطع است و میتوان بود که متصل باشد باعتبار اینکه نزد عاقل و الما جمع و خوف
 که بر اسے رفعاے الدیعالی باشد نبات لذیذ است و در دنیا نیز حتی ایچکه لذیذ تر است از تعریف در کلید اسے
 گنجناے زمین چنانچه می آید و مدیث آمده یعنی بدوایت است از ایام جعفر صادق علیه السلام گفت خوش نیام
 رسول الله صلی الله علیه و آله را چیزی است از لذت دنیا که رغبت و حرم کن در آن لیکن میجویم این را که باشد
 در دنیا گرسنگی بسبب روز و لایته آن بر اسان از عذاب آخرت مانند آن مثل آنچه در جمله استشراف است هشتم
 اصل عی الی عبد الله علیه السلام قال حرم الیی صلی الله علیه و آله و هو محروم فانا لا اطلبه و معه

مفاتیح خزائن الارض فقال يا محمد هذه مفاتيح خزائن الدنيا يقول لك ربك انتم وخلق منها ما شئت
من طير ان تقص شيئا عندي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الدنيا دار من كاد امرها وله طمانين
من لا عقل له فقال الملوك والادبى بعثك بالحق لقد سمعت هذا الكلام من ملك يقول في السماء
الرابعة حين اعطيت المفاتيح ثم يحج بصيغة مفارح معلوم بابا فعال است الاجماع كمال جود و قصد
پيروزى و انس گرفتن پيروزى و همدا کردن اسباب برای پيروزى و همه اينجا مناسب است و نبا بر معنى اخير از
باب منع خيزم و اندرود يعنى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بريدن آمدن من ضللى الله و الله و الله
بسوسه يک از غزوات و او نمکين بر بر سر بے استغذادی که باعث تا قرانی بعضي شکست پس آمدن و او فرست
و با او بود کلید داسه خزينهاى زمين بعضي علم بطريق و صول با نندا و قدرت بر آفتاب پس گفت اى محمد اينها
کلید های خزينهاى دنياست ميگويد ترا صاحب کل اختيار و تو که بکشا و فر گير از ان خزينها آنچه خواهی و اگر
که کرد و شوى پيروزى از قواى آخرت نزد من پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله دنيا خانه زينت
کسى است که خانه ديگر ندارد و پيرامى دنيا کمال جود و قصد ميکند که احق است نفعده و کبرى ريشتى در لذت
جسمانى دنيا برانى رفاهى و الهى چه مقدار لذت روحانى دارد و در دنيا خيز اگر لذت ترک لذت بدانى ذکر لذت
در بر لذت نخوانى پس گفت آن فرشته قسم بآنکه فرستاد ترا با قرآن که هر آينه بتحقيق شنيدم اين سخن را که گفتى
از فرشته که ميگفت آنرا و آسمان چهارم و قسى که داده شدم کلید داسه خزينها و ختم اصل عن ابى عبد الله
عليه السلام قال صر رسول الله صلى الله عليه وآله بجدي اسك علقى على حفلة ميتة فقال اصحابه
لم يصادى هذا فقالوا العلم لو كان حيا لم يصاد و درها فقال النبى صلى الله عليه وآله و الله و الله و الله
يبيد الدنيا اهلون على الله من هذا المجدى على هذه المقام الاسك بفتح سين ينقطع و تشديد كاف
مراد اينجا بنه گوش است الزينة بفتح ميم و سکون زامى بافتد و فتح و هم بانى بفتح تاء باس سرگين لوني و نه
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت گذر کرد رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و خزينها که گوش بريد و گذر خسته شده بود
در خزينه بر حالى که مرده بود پس گفت ياران خود را چندين بار زدند پس گفتند زنايه که اگر آن زنده و ميبود
خى از زيبى ميکد و در هم مراد اينست که الحال ميسر ترغيبى از زرد و زرينه و فروخت هر چيز که کسى حاجت آن افست
برايه سير کردن سگ و مانند آن پس گفت بى عقل الله عليه و آله ختم بآنکه با من بقبضه قدرت اوست
که هر آينه دنيا بى اعتبار است نزد الله تعالى و تو من بتر خانه نزد ابليس اگر کسى پيرامى سير کردن سگ از ان نشان
طلب کند مرا چيست که اگر با من بى اعتبارى مى بود يک شربت آب بکا فرميداد و مومن اولي بسود دنيا
از کافر دهم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا اراد الله بعبد خيرا زهده فى الدنيا
و فقها فى الدين و بصيرة عيونه و من ادينهون فقد اوتى خيرا الدنيا و الاخرة و قال لم يطلب
احد الحق بباب انفس من الزهدة فى الدنيا و هو ههنا لما طلب احداهم الحق قلت جعلت فداك

فقد المرحومی معصیت آدم وحواحین ثلث الله عزوجل لهما كلاما حيث شئتما ولا تقربا حذو
 لشجرة فتكونا من الظالمين فاحل ما لاحاجة لهما اليه فدخل ذلك على ذنبيهما في يوم القيمة
 وذلك ان اكثرهما يطلب ابن آدم ما لاحاجة به فشا الحسد وحي معصيته ابن آدم حيث حسد
 اخاه فقتله فاشرك ودر نسبت معصیت آدم وحوایعہ آن سکون ایشان در جنت پناہ مذکور است
 در سوره اعراف و سوره بقرہ احتمالات بسیار مذکور که از آنجا که اینک آنچه منسوب بایشان است و قسم شت اول
 منسوب بایشان بالذات و آن معصیت مریج نبود بلکه خطای بوده و باعث عقوبت و نیا شد چنانچه می آید
 در حدیث نهم باب صدو است و ششم و هفتم بشت و یاست چنانچه می آید در کتاب الجنازة و حدیث دوم باب نهم
 که باب بی عنوان مقدم بر باب الاطفال است که سالت اباعبد الله علیه السلام عن جنة آدم عليه السلام فقال
 جنة الدنيا يطاع فيها النفس والقرد لو كانت من حبان الآخرة ما خرج منها ابدا و در منسوب بایشان بالعرض
 و آن معصیت مریج است که از بعضی اولاد ایشان صادر شد بالذات و بایشان شده و بعضی از مجاز مثل است
 سوره طه و می ریه فتو سے و از این قبیل است آیہ سوره اعراف بطراز شرکار باعتبار اینکه و علی ایشان
 فرزندی میب در بدن باعث شرک آن اولاد شده زیرا که نسبت شرک حقیقی بآدم و حوایح است با اتفاق
 موافق و مخالف و نظیر نسبت و قسم اولی با قسم دوم است آیہ سوره فوج یعنی که الله لا تقدس من فکک ما
 تا نیز چنانچه مذکور شد و در شرح حدیث ششم باب چهل و پنجم و شاید که فاحدا لا حاجة به اليه اشارت بقسم اول باشد و در فصل
 اولک علی ذنبيهما اشارت بقسم دوم باشد یعنی پرسیده شد لام زین العابدین علیه السلام که کدام عمل از جمله اعمال
 فاضلتر است نزد الله عزوجل باعتبار ثواب پس گفت نیست هیچ علی بعد از شافقت اسبیل و عز و شافقت بر دل
 او و علی الله علیه و آله فاضلتر از دشمنی دنیا یعنی دوری از محبت دنیا و بد دوستی که آن دوری را اقسام بسیار است
 و معصیتها را نیز چندین قسم است بعد و قسم های دوری بیان این آنکه اول چیز که مخالفت کرده شد الله تعالی
 بآن تکبر است و آن معصیت شیطان است وقتی که امتناع از سجده کرد و خود را بر بزرگ شمرد و بود و از جمله
 پوشاندگان ربوبیت رب العالمین بترک عمل مقتضای آن چنانچه در آیہ سوره بقرہ است بعد از ان جرمی است
 و آن گناه آدم و حوا است وقتی که گفت الله عزوجل انما انما خذوا زينةكم و در بشت از هر جا که خواستید و نزدیک مشو
 آن شجره را که میشود از جمله ظالمان چنانچه در آیت سوره اعراف است پس فر فرقتند چیزی را که حاجتی نبود بایشان
 بسوسه آن بجان نسبت گناه و آدم و حوا اینکه داخل شده آن گناه بزرگتر اولاد ایشان تا روز قیامت و آن
 برای اینست که اکثر آنچه طلب میکنند از فرزندان آدم چیز نیست که نیست حاجتی با او بسوسه آن شرف خیر و
 زیاد از حد و مانند آنجا بعد از ان حسدو است و آن گناه قابل پس آدم است باینکه حسدو کرد برادرش ابیل را
 پس گشت او را چنانچه در سوره مائده است اصلي فتشعب من ذلك حب الالف و حب الدنيا و حب الرئاسة
 و حب الراحة و حب الكلام و حب الطود و الشر و تهيئ سبع خصال فاجتمع من كلهن في حب الدنيا فقال

حاشیة شرح اصول کافی

آگاه باشد از همدی و در دنیا و غایت کنندگان در آخرت آگاه باشد بدستی که بر غایتان در دنیا
 فرار کنند زمین را بجایه قالی دهد و امثال آنها و خاک نرم زمین را بجایه رخت خواب و آب را بجای لذیذ
 اشتریب و دنیا را در این است که صاحب السیاط و الفرش و طیبند آتش اند یکله مراد نیست که مقید نبوده اند که البته
 جمیع خانه ایشان سیاط و آتش باشد یا اگر سیاطی حاضر باشد بر زمین تشنه باشد تا حاضر شود و بر این قیاس است
 باقی احوال و بنایت بر برده از خود یعنی اسباب و دنیا را نوعی از بنایت بریدن یا بمعنی که ترک با تکلیف کردند
 از اسباب و دنیا هر چه را که بی آن زندگی ممکن بود که بنایت الفنایت میانه و آن بود آگاه باشد و هر که شتاق شد
 بمسوسه بهشت و گردان شده از خواستش و نفس و هر که ترسید از آتش جهنم برگشت از حرامها و هر که گرفت
 شد در زندگانی دنیا و جمیع اسباب آن سهل شد بر او معصیتها چه خیر و چه عیب به پیش برقرار اعتبار و بقای خود
 در دنیا است اصل الا ان الله عز وجل انکس دای اهل الجنة فی الجنة مخدین و کن رای اهل النار
 فی النار معذبین و ثور و هم ما موفته و قلوبهم مجردة و متانفسهم عقیقة و حواجزهم خفیة و صبرهم یامی
 قلیلة و نهار و باقی راحة طویلة اما اللیل فماتون با قد امهم عجری دمو عهده علی اخذ و دهم
 و هم عیارون الی سبهم یسعون فی نکال سقا بهم و اما النهار فالحماة علماء بررة التقیاء و کافهم
 القداح تدا برأ هم الخوف من العبادۃ یتظلم الیهما النازل فقیول موصی و ما بالقوم من موضا
 نحو لوطوا فقد خالط القوم امر عظیم من ذکی الناصر و ما فیها نشکر حرم محمد بن بصیغ اسم فاعل
 باب افعال است الاغلا و دل بر چیزه متادون بکمال رفایع و بن بسکون جیم و فتح بنزه و هم را می میقط
 بصیغه مضارع معلوم باب منع است الجوار فیم جیم بلند کردن آواز در دعا و زاری القدر کبسر قاف جمیع
 قنح کبسر قاف و بسکون و ال تیر بر پر و پیکان بر ابریم میاے یکنقطه و راے فی نقطه و الف بصیغه ماضی
 مداوم مثل اللام یا بی باب ضرب است المزی بفتح با و سکون را ترا شنیدن غیر من و من العبادة بر ای سببیت
 است و ما القوم من مرض کلام ام است که در میان مقول فقیول در آمده ام منقطع است یعنی بنزه استند نام و دل
 اضرابیه فقد خالطه آفر نیز کلام ام است یعنی آگاه باشد یعنی که الله تعالی را بندگانه اند کسی که دیده باشد
 اهل آتش جهنم را در آتش بر حالی که بیدار بگردنار باشند بر میاے آن بنندگان خاطر جمیع است که بقدر فی آیه
 و دل میاے ایشان اند و بگین آخرت است نفس میاے ایشان خواهرش نالان نمیکند و طلبها میاے دنیا
 ایشان مسک و اندک است صبر کردند بر قدر کفاف و بر آزار نا اهلان چند روزی که اندک است چه در دنیا
 هر چند عریطی باشد که در جنب عز و خرت کم است پس گردیدند با عاقبت و استی که دور و داز است اما در شب
 پس حقیقت کنندگان قدما میاے خود اند و در قیام نماز شب و تلاوت قرآن در آن نماز روان میشد و اشکها
 ایشان بر پرده و بر میاے و و کما میاے ایشان و ایشان زاری میکنند بر گاه صاحب کل اعتبار خود
 و سعی میکنند در پانیدن گردن میاے خود و آتش دوزخ و اما در روز پس در سلوک با مردم خردمند اند

وانا يا نذ بك بغيث سلوک نيكو کارانند با مردم پر ميتر گاراند از ستم با مردم گويا که ايشان از لاف و ستم تراست
 بے پرو چکان اند تحقيق ترا شنيد ايشان ترا سرس عذاب آلي بسبب عادت نظر مسکنند بسو ايشان
 نظر کنند پس با خود ميگويد آيا اينجا است بيا دانند آيا مليک داخل عقل ايشان شده دروي و فساد
 که از امتعات ميان مردم عدول کرده اند امام عليه السلام در جواب استفهام اول فرمود نيست با اينجا است
 پنج بهاري و در جواب استفهام دوم فرمود بيا اين انکه تحقيق داخل عقل ايشان شده کاری بزرگ
 که ياد آتش و دوزخ است و آنچه که در آن آتش است هفلا هم اصل يا جابر قال جعلت علي ابي محمد
 عليه السلام مقال يا جابرو اهل الجنة والى لشوب القلب قلت قلت نذاك وما شئت
 وما حز قلبك فقال يا جابرو ان دخل قلبه ما في حالص دين الله شغل قلبه عما
 سواه يا جابرو ما الدنيا وما عسى ان تكون الدنيا مل هي الا طعام اكلته و قوب لست و اوراق
 اصبت بها يا جابرو ان المؤمنين لم يطمئنون الا الى الدنيا و قيا ثم صلبها و لم ياموا قدا و مهم الاخرة
 يا جابرو الاخرة داسر القراس والدنيا دار فناء و ذوال و لكن اهل الدنيا اهل غفلة و كان المؤمنين
 هم العقلاء و اهل فکرة و خيرة لم يصيبهم من ذکر الله جل اسمه ما سمعوا يا فانهم و لم يصيبهم
 من ذکر الله ما سار او من الهمية باعينهم ففازوا و ابواب الاخرة كما فازوا و ان ذاك العلم شرم اكلت
 و لبست و اصبت بصيفة محاطب است و فترانه و بک بصيفة شکلم باشد يا نوا بصيفة مضارع و هموز الفاء باب علم است
 قد و هم منصوب و مفعول است و مصدر مضارع لفاعل است الاخرة منصوب و مفعول مصدر است
 و عبارت است از زنده شدن و در قبر و بتقدير حمل الاخرة است يعني قبر کن تخفيف نون ساکنه و تشديد
 نون مفتوحه ميتواند بود کان بتشديد نون مفتوحه است الفقه زير کی در دار سيدن بحاصل سخن اهل خبر
 ميتواند است بتقدير هم اهل و جمله استيفاء بيان است لم يصوم تبيان بيان تبيان بيان است و کراند لغا
 عبارت از شکلات قرآن است که در آنها من از خود را و پيروی و اختلاف اسمعوا عبارت از احاديث
 موضوعه در مع و حکايات کذب و در کرات آمده و علم است اهل ظن است يعني روايت از جابر يعني گفت
 داشتند بر امام محمد باقر پس گفت اي جابر بچه قسم که بر رستي که من بر آينه غناکم و بر رستي که من بر آينه گرفتاري دل
 دارم گفت قرآن شرم پر چيز گرفتار کرده ترا و چه چيز غناک کرده ترا پس گفت اي جابر بر رستي که شان ايست
 که هر که داخل دل او شد پاکيز و بي غش و دين الله تعالى گرفتار ميشود و دل او بر حال که روگردان از
 غير آن باشد اي جابر پست دنيا و چه چيز ميتواند بود که باشد دنيا يا تخفني که بچ اميد يدي نيست يا هست
 آن دنيا که خور و دي که خور و دي آنرا که رجا باشد که پوشيدی آنرا يا زنی که جبار کردی او را اي جابر بر رستي که
 بر شان دل نيست اند به تيا بوسيله باقي اذن ايشان دران و اين نشده اند از سيدن ايشان
 بقر که بماند زنده شدن دوم و سوال کبير و مشک است اي جابر آخرت بجای درنگ است و دنيا بجای رفتن

دبر طرف شدن است و لیکن مردم دنیا صاحب غفلت اند و گویا که مومنان ایشانند و لیس فیما بین بیان
این آنکه ایشان اهل اندیشه و در حکمت قرآن و اهل رسیدن به حقیقت آن اندیشه اند مراد تفسیر علم بود و بیایم
عالم بخرج احکام و در هر زمان است بیان این آنکه که کرده ایشان را به دوری از شنیدن حکم قرآن که ذکر کرد
بیل است در خلائی آنچه شنیده و گوشه ها به خود بشو اما در حدیث بر موعود و در حدیث جلال و کبر
نکر و ایشان را به دوری از نظر در حکم قرآن آنچه دیده اند از آرائش دنیا و حقیقتها به خود برادر است و در این
دو کان فتنای ضلالت و علمای جهالت و کثرت اتباع ایشان است پس رسیدند بطلب بزرگ ثواب
آخرت چنانچه در دنیا رسیدند بطلب عالی که علم بحکم قرآن و تفسیر آن بی کسری و کوری باشد اصل
و اعلم یا جا بران اهل التقوی السیرا حل الدنیا مکنه و اکثر هم لك معونه تذکره فی حدیثونك و ان
حسبت ذکر ذك قوالون یا امر الله قواصون علی امر الله تطعوا اجمعهم بحسبهم و حیث الله دنیا
بطاعة علیکم و بطیر و الی الله من و جل و الی محبة یقلو بهم و اعلموا ان ذلك هو المنظر الی الله علیهم السلام
شیرخ و بدان ای چای که اهل پرستیز عذاب الهی که اهل دنیا اند با اعتبار مطلب دنیا یا نفسی که دنیا و بر قدر
کفایت نمی طلبند و بیشتر اهل دنیا اند با اعتبار بد و بدی و ایشان بی دوری مطالب غرت یا دنیا می خود
پس بد میکنند نزد او و اگر فراموش کنی مطلب خود را بد و نومی آورد بد و بد میکند بغایت گریان این
یکار الله تعالی که در حکمت قرآن ذکر شده و بغایت استادان کنندگان و محافظت کنندگان اند بر حکمت
قرآن بر بدید و دوستی خود را با مردم بد دوستی که در ضمن آن دوستی صاحب کل اعتبار ایشان محفوظ ماند و لغت
کردند از دنیا در اعیان و در آن برای قرآن برداری پادشاه خود و نظر کردند بسوی ابد عز و جل و بسوی
دوستی او بهر ما به خود و بد نیستند که دوستی الله تعالی است و لیس قابل انیکه منظور لغز ایشان باشد زیرا
قدر آن دوستی که بزرگ است اصل فائز الله نیکو فزونی فزونی نه از غفلت عنه او کمال و جد نه
فی منامك فاست یقفل و لیس صاحب من شیء انی انما ضربت لك لیلة امثال انهار عند اهل الای
و العلی بالله کفی الظلال یا جا بران فاحفظ ما استرعاک الله عز وجل من دینیة و دنیایم و لا تسأل
عما لك عند الا ما له عند نفسك فان یکن الله نیا علی غیر ما وصیت لك فحقو الی دار الی تعبد
فاحمیری لرب حریص علی امر شقی به حین اناه و لرب کاره لا موقد سعلو حین قناه و ذلك
قول الله عز وجل و لیمس الله الذین آمنوا و یحیی الکافین فی شریح فائز الصبیة امر باب تعالی
الظلال یکسر ظمایه بانقطف و تخفیة لام جمع ظلال یکمایه ای که گاهی پیش آفتاب بیخ و دزد میزد
و تعدد برای تعدد و افراد اهل دنیا است و در و الا تسالین عما لك عنه و الا ما له عند نفسك انما تعبد
زیرا که بتقدیر نیست و الا تسالین عما لك عنه فانه لیس لك عنه و الا ما له عند نفسك البتة فیم فتح
تا به و نه نقطه در بالا مصدر می است یعنی عذر خواهی و میتواند بود که بکسرتای دوم اسم فاعل باشد معد

البصیغہ ماضی معلوم یا مجہول باب سہمیت یعنی پس قرار دہ دنیا را مانند مشرک مساقری کہ فرود آمدی در آن
بعد از ان روانہ شدی از ان یا مانند مالی کہ در یافتی آنرا در خواب خود پس بیدار شدی بر مالی کہ نیست
یا تو از ان مال چیز سے بہرستی کہ من جز این نیست کہ زدم ہر اسے تو این مثل دوم مثل دنیای برای اینکه دنیا نیز صاحب
خود مندی و علم بر بوبیت اللہ تعالیٰ مانند سایہ کہ ہای بارہست مراد نیست کہ دو مثل برای این بود کہ مومنان
مستفاوت اند در بیرونی در دنیا مثل دوم برای کمالست و مثل سوم مانند مثل دوم است و در شدت و ضعف
ہای جابر پس نگاہ داری کن انچہ رحایت فرمودہ ترا اللہ عز و جل از جملہ احکام او کہ در مخالفت آن عذابست
و نصیحت او کہ از باب رحایت ادب است و در مخالفت آن عذاب نیست و مہر س کہ تو در نزد اللہ تہ
چہ مرتبہ داری بہ نیست عزتی ترا نزد او مگر بقدر انچہ او در دل تو عزیز بہست و محافظت دین او و حکمت
او میکنی مراد نیست کہ احتیاج بہ سوال نیست از بسکہ ظاہر بہست پس اگر باشد دنیا در دل تو غیر انچہ
بیان کردم در مثلہا پس منتقل شو بسوی مقام عذر خواہی پس و بجان خود قسم کہ ہر آئینہ بسیار عریض
بر چیزے کہ تحقیق بر لب افتاد و بآن چیز وقتی کہ حاصل شد برای او ہر آئینہ بسیار نفرت کنندہ از چیز می کہ
تحقیق براحت افتاد و بآن چیز وقتی کہ حاصل شد برای او و آن مضمون قول اللہ عز و جل بہست و در سورہ
آل عمران و از جملہ مصلحت غالب شدن مشرکان بر مومنان نیست کہ خالص الگنا بآن کہ اللہ تعالیٰ
بجی را کہ مومن شدند و باطل کنند کافر ترا بالکافیہ در آخرت مانند کسی کہ حق خود را در دنیا بالتمام گرفتہ باشد
مراد نیست کہ مضمون این آیہ فردی از افراد است کہ مذکور شد و ہر کہ مغلوب شدن مومنان کردہ
ایشان بہست و غیر الیقنان در آن بہست و غالب شدن مشرکان مرغوب ایشان بہست و شر الیقنان
در آنست ہیچک ہمہ اصل عن ابی ابراہیم علیہ السلام قال ابوہم و رحمہم اللہ جہی امالہ
الدنیا عنی مذلہ و بعدہم و عن ابیہم علیہ السلام قال ابوہم و رحمہم اللہ جہی امالہ
الآخرۃ باحد لہما دارندی بالآخرۃ شوی چیز نیکم و راہ بانقط بصیغہ ماضی معلوم باب قرب است
و جملہ عانیہ بہست بحسب صورت و مراد انہما و تقریب بہست از زیادتی اسباب دنیا و قدر ضروری الذمہ
بفتح میم و فتح ذال بانقط سرزفش الشملۃ بفتح شین بانقط و سکون میم پوششی کہ کوچک ترست از تخفیف
انتر بفتح ہمز و الف و فتح ہای و دو نقطہ در بالا تخفیف بہست یا سترہ و تشدید بہست و متعاد و صافی بوس
اینست کہ مثل این در بعضی امادیت واقع بہست و از تحریف را دیان بہست یعنی روایت بہست از امام
موسے کاظم علیہ السلام گفت کہ گفت ابوہم و رحمہم اللہ تعالیٰ جز او را اللہ تعالیٰ دنیا را از جانب
من سرزفش بعد از دور کردہ از جو کہ چاشت کنم یکے از آنہا و شام کنم دیگرے و بعد از دو پوشش
یشم کہ لنگ خود کنم یکے از آنہا و او راے خود کنم دیگرے و خودم را ہم اصل عن ابی عبد اللہ
علیہ السلام قال کان ابوہم و رحمہم اللہ یقول فی خلعتہ یا متبعی العلم کان شیعۃ من الدنیا لہم یک شیعۃ

لا ما یمنع غیره و یدفع شیء الا من رحم الله یا متبغی العامه کایشتغاک احل و لا مانع عن شمسک
 است یوم تقارقه کفیف بت فیهم شد غدت عنهم الی غیرهم والد نباد الاخره کنزل تحول
 است الی غیره و مابین الموت و البعث الا کثرت نعمتها کما استیقظت حفا یا متبغی العامه قدم
 لتقامک بین یدی الله عز و جل فانک مثاب یعملک کما تادین لدان یا متبغی العلم شرم
 کما شیا بفتح همز و تشدید نون است اور یا نفع مصدر به است و غیره و راجع بشی است من الدنیا
 و اضافت از قبیل اضافت جزو بکل است مستثنی در الامن و رسم مفرغ است و مشغول الغرض کنزل تحول
 است الی غیره یعنی کنزل این تحولت من انده الی انما فرست تفسیر به تشبیه و نباشد برای اشارت بانکه
 اهتمام به بیان حال و دنیا بیشتر است غیر تمثلاً مقبول مطلق است راجع است بنوعه ذکر یا متبغی العلم
 در آخر بر اے اشارت بایست که جمیع خطبه ابو ذر را اینجا نقل نشده بلکه تنه وار و مثل انچه گذشت
 در حدیث دهم باب پنجاه و ششم و مثل انچه گذشت در حدیث سابق یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت که ابو ذر در روز می گفت در رفیعت خود مردم را می طلب کننده علم گو یا که هیچ چیز از دنیا بود
 چیزی که نفع رسانیدن طاعت و ران و ضرر رسانیدن معصیت در آن هر کس را اگر کسی را که
 رسم کرده اند تعالی اورا بتوفیق ای طلب کننده علم باید که مشغول نکند ترا خویش و نه مال از پدر و اقربا
 با اموال خود تو روزی که جدا میشوی از ایشان مانند همانی که شب خوابیدی در میان ایشان بعد از آن
 اول روز جدا شده از ایشان رفیق بسوی غیر ایشان و دنیا و آخرت بمنزل مانند غیر نیست
 که منتقل شد از آن منزل بسوی غیر آن و نیست میان مرگ و آنگیخته شدن در قبور
 مگر مانند یک خوابی که خوابیده باشی از خواب بعد از آن بیدار شده باشی از آن خواب ای طلب کننده
 علم پیش فرست صلح برای ایستادن تو نزد الله تعالی عز و جل برای دیوان بزرگی چه بدستی که
 تو مرد داده شوی بعمل صالح خود چنانچه سلوک میکنی و در دنیا با تو سلوک کرده میشود و از اثر کار
 طلب کننده علم بلیستیم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله مالی و ولد دنیا انما فانی
 و مثلها کمثل تراکب رفعت له شجرة فی یوم صائف فتنام تحتها ثم راه و ترکها ثم هم گشت
 رسول الله صلی الله علیه و آله چیست مرادو دنیا را با قیمتی که به کار است بخر یا دنیا بخر این نیست که حالت
 من و حالت دنیا مانند حالت سوار است مسافر که تمایز شد اورا یکدرخت در روز تابستان پس
 خواب پیشین کرد و در زیر آن درخت بعد از آن حرکت آخر کرد و واگذاشت آنرا بلیست و حکم
 اصل عن یحیی بن عقیبة الازدی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابو جعفر علیه السلام
 مثل الحر یض علی الدنیا کمثل دودة القز کما انزلت علی نفسه الفان کان ابعدها من الحر و حر
 حتی یجوت غماشی ثم تاورد و دة بر اے و حدیثی است القز یفرغ قاف و تشبیه زای با نقل

محررب که بیلایریشیم و نوحی از ابریشیم که بیلایر ابرای حرم و امیکند از نند و رسایه تا کرم آنرا سوراخ کند
و بیرون آید مراد اینجا معنی اول است و عبارت است از بیلای که در آفتاب پس میشود و کرم آنرا سوراخ میکند
و بیرون نمی آید از آن بیکه در میان بیلای می میرد و بیکه استعلق است بلبغا و لقا نیز از تنبیه و از ادوات است
انام و رلما برای تقدیم است علام مفعول است و عبارت است از بنی خوراکی و از آن بش آفتاب یعنی
روایت است از یحیی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام صفت مجیب
مخلص بر دنیا مانند صفت عیب نوع کرم بیلایریشیم است بیان این آنکه هر چند که زیاد میشود و آن کرم
پا اعتبار پیچیدن نار بر خودش و در گذشته تر است آن زیاد شدن او را از بیرون آمدن تا وقتی که بگوید
از اندوه نیست و دوم اصل قال و قال ابو عبد الله علیه السلام کان فیما و خطبه
لقمان امیه یا بنی ان الناس قد جمعوا قبلك لا یكاد هم یلمیقون ما جمعوا و لم یق من جموعه
و اما انت عبد مستأثر قد امرت بعمل و وعدت علیه اجرا ما دف علك و استوف اجرک و لا
تکفی هذه الدنيا بمنزلة مناة و قعت فی نار دح اخصر فاکلت حتی سمیت فکان حقها عند
سمها و لکی اجعل الدنيا بمنزلة فتلحق علیها موت علیها و تکتها و له ترجع الیها آخر الدهر
احد بها و لا تنفها فانک له تو موبعار بها شوی حیحی گفت و گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که بود در حلقه آن چه نصیحت بآن لقمان پسرش اینکه ای پسرک من بدستی که مردم تحقیق جمع اموال
کردند پیش از تو براسه فرزند این خود پس باقی نماند آن اموالیک جمع کردند باقی نماند نه آن فرزندانیکه
جمع کردند برای ایشان و نیز این میست که تو بنده اماره گرفته بیان این آنکه تحقیق با مورش می
از جانب الله تعالی بجاری و دعه داده شدی برای کار نزدی که بشت باشد پس تا تمام بجای آورد
کار خود را و تمام باذیافت کن نزد خود را و میاش درین دنیا مانند گوسفندی که افتاد در درختی که سبز است
پس خورد تا آنکه فربه شد پس شد مرگ او نزد فریبی او نشیبه آدمی بگوید سقند و بچیرین درختها
بچیرین روز راعت بزرگ است بردن از حرام بفریبی گوسفند و بچیرین رفتن بسبب حر آنها بکشته شدن
گوسفند بسبب فربهی شده و لیکن گردان دنیا را مانند پل بفریبی که گذشتی بران پل و اگر داشتی
آغوا و بزمگشتی بسو آن پل تا آخر زمانه خراب و اگر از دنیا و آباد کن او را چه بدستی که نراسر رسید
بیا و کردن آن اصل و اعلم انک تسئل عدا القادفت بهی یدای الله عزوجل عن اربع شئی
یما ابلیته و عمرک فیما انبیته و صالک مما اکتبتم و فیما انفقته فثاب صلب لک و اعد له جوابا
و لا تأس علی ما فاتک من الدنیا فان قليل الدنیا لا یدوم بقا و و کثیرها لا یدوم بقاء
فخذ حذرک و جه فی امرک و اکتف العطاء عن وجهک و تعرض لمرور ربک و جهل
التوبة فی قلبک و اکمش فی فرائغک قبل ان یقصد قضاک و تقضى قضاءک و یحال

بدینک و دین صاف و شکر سین در سن سال برای محض تاکید است و در چهار جا متفصلاً است
 و اشبات الف آن با حرف جر شاذ است الحذر بکسر س می بی نقطه و سکون ذال یا نقطه و س می بی نقطه و نون ح
 و فتح ذال احتیاط و در کار سیم الوه راه و زو مراد اینجا یعنی اول است اکش یکاف و سیم و شین یا نقطه البینه
 امر صاف باب حسن است یا قصد یقاف و صاف و یقاف و وال یا نقطه بعینه متعارف مجهول باب نصر است
 قصد که نائب ناعل است و از قبیل اضافه مصدر بفعول است چه مراد قصد ملک الموت است قبض
 روح کسی را و نسبت نعمن مصدر برای مبالغه است یقبض یعنی مجهول است قضا و ک نائب ناعل است
 و از قبیل اضافه مصدر بفعول است چه مراد قضای آلمی است و قبض روح کسی نسبت فعل بمصدر
 اینجا نیز برای مبالغه است یعنی و بدانکه تو البته پرسیده پیشوی فردای قیامت چون ایستادی نزد الله تعالی
 عز و جل برای دیوان بزرگ از چهار چیز اول جوانی تو که در چه چیز کنه کردی آنرا یا و معرفت و عبادت
 یا جمالت و معصیت دوم باقی عمر تو که در چه چیز بسر آوردی آنرا آیا و توبه و تلاقی گذشته
 یا غفلت و اصرار بر معصیت سوم مال تو که از چه راه کسب کردی آنرا از حلال یا حرام چهارم مال تو که
 در دنیا صرف کردی آیا در راه خدا یا راه شیطان پس یراق گیری کن برای آن سوال
 و مهیا کن برای آن جوانی را و تا سقف بخور بر سر آنچه بدست تو نیاید از مال دنیا چه پدرستی که کم دنیا
 بهشتی نمی باشد بقای آن با نفعی که ریاضت افکند زود با غریر مسد براحت مرگ پس صبر بر آن و دانند که
 زمانی است و بسیار دنیا خاطر جمع کرده میشود و آفت آن در دنیا و آخرت چنانچه مجرب است که در اکثر المار
 آفات دنیا و معاصی گرفتار میباشند پس فراگیر احتیاط خود را و سعی کن در کار خود دیرینه برادر از راه خود
 که بنما و امانی پیش گیری که مستقیم باشد و بجهت روع از آن راه و خود را قابل عطای صاحب کل اختیار
 خود کن و تازه کن پیشانی از گناه را در دل خود هر بار که بخاطر رساندن ثواب کن و در خارج شدن تو از کار ما
 ضرر و پیش آنرا که قصد ملک الموت ترا بل آید و قضای آلمی و قبض روح تو بفعل آید و انشی بهر
 میان تو میان آنچه خواهی نیست و سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول
 فیما ناجی الله عز و جل به موسی علیه السلام یا موسی لا ترکن الی الدنیا من کون الظالمین
 در کون من اتخذها ادا ما یا موسی لو دکلک الی نقصک لتظللها اذا تغلب علیک
 حب الدنیا ذره تهاشم و شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت در جمله آنچه بوی سب
 کرد الله تعالی عز و جل آن موسی علیه السلام را اینست که ای موسی غیبت کن بسوی دنیا مانند غیبت
 بجا کنندگان و مانند غیبت کسی که فر گرفته دنیا را پدر و مادر خود ای موسی اگر او میشدتم کارتر بسب
 خردت تا کار سازی کنی برای خودت بی توفیق من در بین مگام بر آئینه غالب میشد و توفیق دنیا
 و دوستی آراستگی دنیا که مانند یک شیکو فیهست در بی اعتباری و زود فنا شدن اصل یا موسی

نانس فی الخیر ابا و اسبقهم الیہ فان الخیر کاسم و اترك من الدنیا ما یک العفی عنه ولا منتظر عینک
 الی کل مفتون بما موکل الی نفسه و اعلم ان کل فتنة ید و صاحب الدنیا ولا تقبض احدا بکثرة
 المال تکثر الذنوب لو احب الحقوق ولا تقبض احدا بفضا الناس عنه حتی تعلم ان الله راضی عنه
 ولا تقبض احدا بطاعة الناس له فان طاعة الناس لہ و اتباعہم ایاہ علی غیر الحق هلاک
 و لمن تبعہ نشی صحر المناقستہ بنون و غاوسین فی لفظ مصدر باب مقالة کہ برای مبالغہ است طلب
 غالب شدن بر کسی در چیزی کہ نفس باشد الخیر بتر و مراد باسم خیر مفهوم آنتت تشبیه باعتبار شریعت
 و اشارت است باینکہ چنانچہ مفهوم خیر و مفهوم شر را ہمہ طفلی تصور کرده و مشهور و معروف است بچنین
 اقصاف افراد خیر بخیر و افراد شر بشر معلوم ہمہ طفلی است کہ نظر و آسان و زمین کرده و ربوبیت رب العالمین را
 از دستہ باشد یہ میدانہ کہ کل صالح آنتت کہ مطابق محکات کتاب آلی یا فتوای امام عالم جمیع تشابهات کتاب
 آلی و احکام الی باشد چنانچہ گفته در سورہ نساء و انعام و بالوالدین احسانا و بیان میشود و در شرح
 حدیث ششم باب شصت و نہم و میداند کہ اگر حکم مسئلہ از محکات کتاب آلی و فتوای اہل الذکر معلوم
 نشدہ باشد در آنجا سکوت و ترک جرات از جملہ خیر است و پیروی ظن از جملہ شر است چنانچہ در اول محکات
 کتاب آلی و مقتضای شواہد ربوبیت است و لا منتظر بصیغہ منی حاضر یا یا فعال است باینکہ منصوب
 و مفعول است ادخال لفظ کل در منی عنہ بر حقیقت نیست یہ ممکن نیست کہ کسی نظر در ہر شخص کند بلکہ
 مراد اتمیق از جہف است یہ اگر کسی یکی از مفتونان برای زمینت و نیای او نظر کند گویا کہ بہ مفتون نظر کرده
 موکل بصیغہ اسم فاعل یا یا فعال است الایحال اعتماد بر کسی و احوال و افعال تکثر بصیغہ مصدر باب
 تفضل است و الذنوب مضاف الیہ است یا بصیغہ مضارع غائبہ باب حسن است و الذنوب فاعل است یعنی
 امی موصی طلب ثوابی کن و در عمل چیز بایسوی شیر بہ عمل خیر مانند مفهوم لفظ خیر است در اینکه معلوم
 ہمہ کس است یا یعنی کہ ہر کہ خود را می کند و ہستہ مکاہرہ کند و اگر از جملہ اسباب دنیا انجہا کہ مضطر
 بدینستن آن ہستی و بپندار چشم خود را بایسوی ہر گرفتار بد دنیا اعتماد کند و دنییک و بد دنیا را کہ ہشتن
 ممکن بایسوی صواب بہ خود دشمن و بد آنکہ ہر بلائی ابتدای آن دوستی از دنیا است و آرزوی مثل
 حال یکی کن بسیار ای مال یہ بدستی کہ بالیساری گنایان است بسبب واجب از جہ حقوق مثل زکوۃ
 و خسن و مانند آنہا کہ تقصیر و راننا زود میشود و موجب جہنم است و البتہ آرزو کن مثل حال یکی
 بسبب راضی بودن مردم از حسن سلوک او یا بدانی کہ اللہ تعالی راضی است از او بر اوقات محکات کتاب آلی
 کہ در اینہا ای از پیروی ظن منہبت مثلا و البتہ آرزو کن مثل حال یکی یا بفرمان برداری مردم او را
 یہ بدستی کہ فرمان برداری مردم او را بد پیروی ایشان او را بر غیر حق باعث ہلاکت است و بد پیروی
 او را مراد این است کہ غیر محبت الہ ریاستہ الخ ہشامہ نیست و چهارم اصلا عبدان عبد اللہ

قال ان في كتاب على عليه السلام انما مثل الدنيا كمثل الحية ماله من مسهها في جوفها لم ينفع
 من يحذرها الرجل العاقل ويهوى اليها الصبي الجاهل فتاخر ما بين صبيغته فحبب است التاخر
 بنون وقوات وتبين بغيض رسا ورسائل زهر كشدن كالتست يعني روايت است از امام جعفر صادق كه گفت
 ايندستي كه در كتاب على عليه السلام كه بخط خود نوشته در آن آنچه را كه از رسول عليه السلام شنیده نیست
 كه جز این نیست كه حضرت مجيب و نيا انداخته مجيب او است چه حرم است ظاهر آن در دست ما بدين
 و در ورون آتست زهر قاتل و دورى ميكنند از او مرد عاقل و ميل ميكنند بسوى آن طفل ميقتل مراد تشبيه
 از اهل بد و عاقل تشبيه راغب بطفل جاهل است و پنجم اصل كتب امير المؤمنين عليه السلام
 الى بعض اصحابه يفظه او حيلك و نفسى يتقوى من لا يحل معصيته ولا يرمى خيرة ولا الفنى الا به
 فان من اتقى الله عز و قوى و شيع و روى و دفع عقله عن اهل الدنيا فليل من مع اهل الدنيا
 و قلبه و عقله معائن الاخرة فتاخر من اتقى عبارات از خودش است چه صفات ذكر کرده و در
 حديث مناسب او است و ترك تصریح برای رعایت آداب است يعني نوشت امير المؤمنين عليه السلام
 بسوى بعضى پاران خود پند ميدهد او را كه سفارش ميكنم ترا خود مرا بسپار نهيز از عذاب كسى يا نكرست
 معالفت او و اميد گاهى نيكست غير او بى نيازى نيكست مگر با چه دوستى كه انگيزه بر منتر كرد از عذاب الهى
 بخوارى شد و بى ضعف شد و بى گرسنگى شد و بى تشنگى شد مراد است كه مكاهه دنيا نزد او بجايت سهل است
 و او را با اضطراب خاطر و درى آور و در دشت فكر و عقل خود را از اهل دنيا پس بدين او در ظاهر اهل
 دنياست و خاطر او و عقل او ميندند آخرت است اصل فاما كفا بضوء قلبه اصبحت عيناه من
 حب الدنيا فقد سرحاها و جالب شبهاتهما و اضرو الله بالجلال الضائق الا ما بد له منه
 من كسرة ييشل بها صلبه و ثوب يولمى به عورتهم من اغلط ما يجهدوا خستة و لم يكن له فاعلا بد له
 منه ثقة و سرجاء فو قعت ثقته و سرجاء على خالق الاشياء فجلد و اجتهد و اتعب بد له
 حتى بدت الاضلاع و غارت العينان فابدل الله له من ذلك قوة في بدنه و شدة في عقله
 و ما ادخله في الاخرة اكبر من شىء پس فرو نشانيد بر روشنى دل خود آخر كه چه شده پيروى هم و كوشه
 دنيا باشد پس چركين شمر و حرام دنيا را دورى كرد از شبهتهاى دنيا و ترك كرد پنجم حلال خالص را
 نيز مگر آنچه چاره نيكست او را از ان چاره تافى است كه قائم ميكنند بآن استخوان پشت خود را و جامه ايت
 كه مپوشند بآن عورت خود را از نالطيف تر تافى كسى يا بد آخر مثل نان جو و روشن تر جامه كسى يا بد
 مثل كراس و نمبر و او را آنچه كه چاره نيكست او را از ان اعتمادى و اميد گاهى از مخلوقين پس فو
 اعتماد او و اميد او بر آخرتند و چيز با پس سعى كرد و از كوشيد و بتعب انداخت بدن خود تا آنكه از آخر
 نمايان شد استخوانهاى پيلوس او و در وقت دو چشم او پس و او الله تعالى او را يعوض آن سعى

ولا غری و تو انائی و در بدنش و سختی را و در عقلش و آنچه ذخیره کرده برای او و در آخرت که رضوان و مراتب عالیه
 و در مراد و بهشت باشد نیز گستر است از تو انائی بدن و سختی عقل اصل فارغش الدنیایان حب الدنیا
 یعنی و یصم و یبکم و یذل الرقاب قدامک ما یقی من عمرک و لا تقبل غدا و بعد غدا ما هلاک
 من کان قبلك با قاصتهم علی الامانی و التوفیق حتی انتهم امر الله بغفلة و هم غافلون
 فقتلوا علی اعداءهم الی یسوس هم المظلمة الضیقة و قد اسلمهم لا و لا و الاهلون فانقطع
 الی الله بقلب متیب من رقص الدنیا و عن لم یس فیہ انکسار و لا اغترال اعاننا الله و ایاک علی
 علی طاعة و وفقنا الله و ایاک لم رضاته شئ ۳ پس ترک کن حرص و نیاز را به درستی که حرص
 دنیا کو نمیکنند آدمی را از دین حق و کر میکنند از شنیدن حق و مال میکنند از گفتن حق و خوار میکنند
 گردن را بسبب پیروی از حقان اهل دنیا پس در باب آنچه را که بانه و از عمر خود و گو فردا و پس فردا تو به
 خواهی کرد چه جز این نیست که چنانچه از انجمت که بود و پیش از تو و احوال ایشان را تا قائلان اخبار
 بتو رسانیدند بسبب بامدن ایشان بر آرزو و با و انداختن از کار ابر و در بفر و تا آنکه آمدن ایشان حکم الله
 تاگاه بر حالی که ایشان غافلان بوده اند پس برده شد بر بالای تابوت های چوبین ایشان بسوی
 قبرهای ایشان که تاریک تنگ است بر حالی که و اگر شنیدند ایشان را فرزندان و نزدیکان پس برده شد
 از حرص و دنیا بتوجه بسوی الله تعالی بدلی بازگشت کفنه بسبب ترک دنیا و قصدیکه نباشد در گسست
 و دوستی بدو کنا و ارا الله تعالی با تو بر طاعت و توفیق و با و ارا الله تعالی با تو فعلی که برای بسیار
 رضای اوست و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مثل الدنیا
 کبش ماء البحر کما شرب منه العطشان انرا داد عطشا حتی یقتله شئ ۴ روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مفت دنیا و حرص در آن مانند صفت آب در پای شوره و مرغ است
 بینه آنکه اشامه از آن تشنه تر یا میشود با عتیا رفتگی تا بلاک کشا و در ایست و هفتم اصل سمعت
 الرضا علیه السلام یقول قال عیسی ابن مریم صلوات الله علیه للحواریین یا بنی اسرائیل لا تأسوا
 علی ما فاکم من الدنیا کما لا تأسی اهل الدنیا علی ما فاکم من دینهم اذا صابوا دینا هم شکر
 شنیدیم از امام رضا علیه السلام که میگفت عیسی ابن مریم صلوات الله علیه خاصان خود را ای پسران
 یعقوب آرزو به مباشید بر سر آنچه رفت از شما از جمله دنیا با سلامت دین شما چنانچه آرزو نه نمی شوند
 سرایان دنیا بر سر آنچه رفت از ایشان از جمله دین ایشان چون در بامند دینای خود را اشارت است باینکه اگر
 باین نصیحت عمل نکنید پس اهل دنیا در اطل خود بجهنم فروخته اند و اشد شمار تر خود

مانند امر لایق

باب شصت و دوم اصل باب

شئ ۵ این باب بی عنوان است برای کمال استیاضت بیاب ساقه و نیاز و کمال از دنیا است در میان

و در حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل يقول وعز وجل
 لعنتموهم وعلوهم وارتفاع مکانی لایوثر عندی هوای علی حوی نفسهم الا کففت علیه ضیعتهم وضمنت
 السموات والارض وقلت له من وراء تجارة کل قاجر ثمی ح کففت بدو قابعین فاضی معلوم
 مشکلم و حد از باب تفصیل است اخذ از کفای و بفتح کاف و تحقیق قابعین چیزی که وفا کند بعینیت کسی
 و او را بی نیاز کند از دیگران و قعدیه آن بعل برای تعیین معنی مبارک کردن است الضیعة بفتح ضا و انقط
 و سكون یای و نقطه در باین و عین فی نقطه راه معاش مثل زراعت و تجارت و پیشه ضمن بضایه انقطه الضیعة
 افاضی معلوم مشکلم و حد از باب تفصیل است لام و در برای اشتقاق است من بمعنی فی است الوارد بفتح و او پس
 و مراد اینجا استمرار است پناخ میگویند فذاتی و پس فذاتی کار است ای معنی که آغاز پیشه خود کرد و مستمر است
 بر آن و این فقره می آید در حدیث دوم باب صد و سی و نهم و نظیر این می آید در کتاب فضل القرآن
 در حدیث اول باب اول و حدیث سوم باب فضل حامل القرآن که باب دوم است یعنی روایت است
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر سنی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی قسم بعزت من و بی مبی من
 و غیر رگی من و بلند می من و بالای مرتبه من که ترجمه میگوید و بلند و تکلیف مرا برخواستش نفس گمرا که کفای
 و مبارک کردم بر او راه معاش او را و ضامن زرق او کردم اسماعضا و زمین را و شدیم برای او و او پس
 بسوداگر کسی هر سنو و اگر یا بمعنی که من برای او سودا میکنم و بفتح یای برای او حاصل میکنم مثل جمعی سوداگر است
 بر فرضی که برای او سودا میکند و باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله
 عز وجل وعز وجل وعلوهم وارتفاع مکانی لایوثر عندی هوای علی حوی نفسهم وضمنت
 السموات والارض وقلت له من وراء تجارة کل قاجر ثمی ح کففت بدو قابعین فاضی معلوم
 مشکلم و حد از باب تفصیل است اخذ از کفای و بفتح کاف و تحقیق قابعین چیزی که وفا کند بعینیت کسی
 و او را بی نیاز کند از دیگران و قعدیه آن بعل برای تعیین معنی مبارک کردن است الضیعة بفتح ضا و انقط
 و سكون یای و نقطه در باین و عین فی نقطه راه معاش مثل زراعت و تجارت و پیشه ضمن بضایه انقطه الضیعة
 افاضی معلوم مشکلم و حد از باب تفصیل است لام و در برای اشتقاق است من بمعنی فی است الوارد بفتح و او پس
 و مراد اینجا استمرار است پناخ میگویند فذاتی و پس فذاتی کار است ای معنی که آغاز پیشه خود کرد و مستمر است
 بر آن و این فقره می آید در حدیث دوم باب صد و سی و نهم و نظیر این می آید در کتاب فضل القرآن
 در حدیث اول باب اول و حدیث سوم باب فضل حامل القرآن که باب دوم است یعنی روایت است
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر سنی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی قسم بعزت من و بی مبی من
 و غیر رگی من و بلند می من و بالای مرتبه من که ترجمه میگوید و بلند و تکلیف مرا برخواستش نفس گمرا که کفای

عانی کتاب الزمان

باب شصت و سوم اصل باب القناعة

ثمی ح القناعة بفتح قاف القناعة قدر خودی یعنی این باب بیان فضیلت ترک زیاده طلبی بسباب
 ریاست در میان یارده حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ایاک ان تطم
 بصرك الی من هو فوقک فکفی بما قال الله عز وجل لنبيه صلی الله علیه وآله ولا تعجبک
 اموالهم ولا اولادهم وقال ولا تمدن عینک الی ما متعنا به امر و احبا منه مزرهرة
 الحیوة الدنیا فان دخلک من ذلک شی فادکر عیش رسول الله صلی الله علیه وآله فانما

کان قوته السعیر و حلوا و التیم و قوده السعف اذا وجد شمس قطع بطایفی نقطه و حای بنقطه
 البیضاء مضارع فاعله یلین مال است الاطلاح بجهانب الاذ شتم چشم قادر کافی برای بیان است با دروازانه است
 و لا تعبیک اموالهم و لا اولادهم نقل بالمعنی است از و آیه در سوره توبه اول چنین است فلا تعبیک اموالهم
 و لا اولادهم انما یرید الله لیتعبدکم بما فی الحیوة الدنیا و تعربن انفسهم و هم کافرون دوم چنین است و لا تعبیک
 اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله ان یتعبدکم بهما تا آخر ذریره منصوب بتعبد یر یعنی است الزریره یک شگوفه
 و استعاره شده براسه نعت و دنیا باعتبار مشابهت آن بیک شگوفه در پی اعتباری و سورت زوال
 مشارا لیه و لکن من یؤخر نکت است حلوا و یفتح حای بی نقطه و الف ممدوده است و گاهی مقصوره نیز باشد
 الرقود یلجم و او فروختگی آتش و یفتح و او پیترم و بر هر تقدیر مراد اینجا چراغ است السعف بفتح سین بنقطه
 و فتح عین بی نقطه و نا آتش شاخ و رخت غرا که خشک باشد و برگ آن دهر و اینجا مناسب است یعنی
 گفت امام محمد باقر علیه السلام و در کتب خود را انانیکه بالا کن چشم خود را بسوی کسیکه بالاتر است و بهیئت
 اسباب دنیا چه کافی است و در عطا انچه گفته اند عز وجل نبی خود را اصلی الله علیه و آله در سوره توبه و بایه
 که بیک گفت زیاده و قرا الهامه منافقان و نه فرزندان ایشان مراد آخر آیت است که جز این نیست که اراده
 دارد الله تعالی که عذاب کند ایشان را بآن اما و فرزندان در زندگی دنیا دکنده شود و جانهای ایشان
 بر حالی که ایشان کا از آن باشند چنانچه مشاهد است از مشقتهای جمعی از اهل حرص دنیا که راضی بقضای الهی
 و تیر و شر هستند بسبب الهام و فرزندان و اعراض ایشان از اعمال صالحه و گفته در سوره طه و در از کمن
 البیت و چشم خود را بسوی انچه نعمت دادیم بآن صنفی چند را از جمله اهل اعراض از عسکات کتاب آتی و شواهد بریت
 آن بتجارد از حد خود میخیزد ایمانچیز است که مانند یک شگوفه زندگی دنیا است برای این دادیم که عذاب کنیم
 ایشان را در دنیا و آخرت پس اگر و ارض تر شود و بسبب آنکه بالائی تست چیز است از شوق بایستای دنیا
 پس بیاد آورده و اوقات گذارد رسول الله صلی الله علیه و آله میسر نیست که بر خود درونی نان جو
 و حلوا ی فرا و چراغ ادشاخ خشک و رخت غرا اگر می یافت آنرا با نمین که گاهی آن نیز نبود و تاریک میگردد انچه
 دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله می سالنا اعطینا و من استغنی اغنا الله
 شمس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که طلب بر چیز کند از امید هم او را هر که بی نیازانه
 ترک طلب کند بی نیازانه میکند او را الله تعالی بر سبب که حاجت بطلب نهشته باشد و دوم اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال من رضى من الله بالیسیر من المعاصی رضى الله عنه ما لیسیر
 من العمل شمس روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که راضی شود از الله تعالی بآنکه
 اوقات گذاری راضی میشود الله تعالی از او بآنکه عبادتی یا بمعنی که اکثر عبادات الهیه مثل زکوة و حج
 و صوم و صلوات و کثرت عبادات و صرف در محال از او ساقط میشود بعضی از آنکه بعضی از آنکه چها دم صلوات

من ابی عبد الله علیه السلام قال مکتوب فی التوراة ابن آدم کن کیف شئت کما قدین و قد ار
 من رضی من الله بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل ومن سرفی بالیسیر من الحلال خفت
 صوته و ذکرت مکسبته و خرج من حد العجز و شجره روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 نوشته شده است در ترتیب که ای فرزندان آدم باش چنانچه چشمه شست واری بیان این آنکه چنانچه سلوک میکنی
 با تو سلوک خواهد شد میان این آنکه هر که راضی شود از الله تعالی بآنکه از جمله روزی قبول میکند الله تعالی
 از او آنکه از جمله میادیت را و هر که راضی شود بآنکه از جمله رزق حلال بسبک میشود یا را و یا بمعنی که اگر با نیک
 مرام خواران را ضرر و می شود و ندارد و صاحب برکت میشود و راه معاش او بیرون می آید از کثرت فسق یا بخت نیک
 صاحب مال فراوان و طالب آن در کنار جنم است و خطر عظیم دارد و شیطان او را بآنکه بسبب راضی
 فسق و حتم میتوان کرد بخلاف تنگدست راضی پنجم اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال من لم
 یقتصر من الرزق الا کثیر لم یکنه من العمل الا کثیر و من کفاه من الرزق القلیل فانه یکنه
 من العمل القلیل شجره مضمون این موافق حدیث سوم است ششم اصل کان امیر المومنین
 صلوات الله علیه یقول ابن آدم ان کنت ترید من الدنيا ما یکفیک فان الیسر ما فیها و یکفیک و ان
 کنت اغترت ما لا یکفیک فان کل ما فیها لا یکفیک شجره یکفیک عبارت از مالی است که قصد
 طلبکاران این باشد که آنرا کافی نشمارند و زیاد و برتر از طلب نماید فان الیسر از قبیل وضع دلیل در موضع
 دلیل است بمقدیم و متصل الے مرادک فان الیسر همچنین فان کل از قبیل وضع دلیل در موضع دلیل است
 بمقدیم و فلا متصل الے مرادک فان کل سیفیه میگفت امیر المومنین صلوات الله علیه ای فرزندان آدم
 اگر اراده میزاری از مال دنیا آنچه را که در واقع کافی باشد تر لیس میرسی بمبراد خود چه بدرستی که کمتر از مال را که
 کافی نشماری آنرا برای خود جفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابشلت حال
 رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله فقالت له امرأته لو انیت رسول الله صلی الله علیه و آله
 خسانته فجاء الی النبی فلما راها النبی صلی الله علیه و آله قال من سالنا اعطیناه و من استغنی
 اغناه الله یقال الرجل ما یعنی غیری فرجیع الی امرأته فاعلمها فقالت ان رسول الله هم بشر
 فاعلمه فاناه فلما راها رسول الله صلی الله علیه و آله قال من سالنا اعطیناه و من استغنی
 اغناه الله حتی فعل الرجل ذلك ثلثا شجره بوی ای چنی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت بنایت تنگ شد حال مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله پس گفت او را از نش کاش
 میرفتی نزد رسول الله و می طلبیدی از او پس آن بوی نبی علیه السلام پس چون دید او را بنی گفت هر که
 طلب کند از امیر هم و هر که بی نیاز از ترک طلب کند بی نیاز کند و در الله تعالی از اینکه طلب نماید پس بانچه
 گفت آن مرد که میخواهد نبی علیه السلام یا بن سخن غیر از پس برگشت بسوی زارش پس اعلام کرد او را که حال

حاشیه
 اصل

وقصه چنین شد پس آن زن گفت هرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله آدمی زاده است یا نه یعنی که غیب نماند
 واطلاعی بر مقدار تنگدستی انداز و پنداره که در خانه اتی الخیر است و این سخن منی برایش مستبعد شمرده
 که از وی آهی خصوصیت حال ایشان استنبط شد پس اعلام کن او را که تا چه حال داری پس آمد آن مرد نزد بی بی
 پس چون دید او را رسول الله صلی الله علیه وآله و سلام گفت هر که طلب کند از ما میمیرد و او هر که بی نیازی کند
 بی نیازی میماند و او را الله تعالی تا آنکه گرد آن مرد آن کار را سه بار و هر سه بار آن سخن را شنید اصل ثم ذهب
 الرجل فاستعاره فعوله ثم اتى الجحیل فصعد فقطع خطبا ثم جاء و قد باع نصف من دینق فخرج
 به فأكله ثم ذهب من الغنل فجاءه باكثر من ذلك فباعه فله یمل و یجمع حتی اشترى موهولا
 ثم جمع حتی اشترى بکری و غلاما ثم اتى حتى ایسر فجاءه الى النبی صلی الله علیه وآله فاعلمه کیف یستأله
 و کیف سمع الی صلی الله علیه وآله فقال النبی صلی الله علیه وآله قلت لك من سیالنا
 اعطیناه و من استغنی اعناه و الله شیء الموعول بکسر میم و سکون عین و فتح و او کانک مراد
 اینجا ششیم است الذی میم و تشدید ال بی نقطه چهار یک حاء و وزن حاء موافق تبریز است تقریباً و من
 الغد یعنی فی است البکر یفتح با و سکون کاف شش جوان الاثر و شای سه نقطه و رای بی نقطه صاحب ال
 فراوان شدن الایسار بیای و دو نقطه در پائین و سین بی نقطه و رای بی نقطه قرائح حال شدن یعنی
 بعد از آن رفت آن مرد پس ببارت گرفت همیشه را بعد از آن آمد نزد کوهی که در سیر و ن بدیندیو و پس
 بالارفت آن کوه را پس بر پدیه بعد از آن آورد آن پدیه را بدیندیو پس فروخت آنرا بنیم دوازده پس
 برگشت بخانه خود یا آن آمد پس خورد آنرا یا میال خود بعد از آن رفت در فردا پس آورد بیشتر از آنکه
 دیر و زآورده پس خبر داد او را که چون آمد نزد او که طلب کند از او و چون شنید بی صلی الله علیه وآله
 پس فروخت آنرا پس همیشه کار میکرد و زیادتی را جمع میکرد تا آنکه غریبه شیشه و بعد از آن جمع کرد نیا و قی را
 تا غریبه و بیشتر جوانان را غلامی را بعد از آن صاحب مال فراوان شد تا آنکه قرائح حال شد پس آمد بسوی
 بی صلی الله علیه وآله پس گفت گفتم برای تو که هر که طلب کرد از ما میمیرد و او هر که بی نیازی می کند
 بی نیازی میماند و او را الله تعالی یا نه یعنی که دهم حال ترا بوسی آلی و دست آن گفتم هشتادم اصل قال
 رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان یكون أغنی الناس فلیکن یمانی یدى الله او ثقی
 منه یمانی یدى غیره شیء ح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خواهد که باشد بی نیاز از مردم
 پس باید که باشد امما و او بر قنانه و در آلی بیشتر از اعتماد او بر آنچه در دست و دیگران است حتی و دست
 فروش چه افتخار آن جتیها قدر الهی نمی شود اصل من ابی جعفر علیه السلام او ابی عبد الله
 قلل من یتنع بما رزقه الله فهو من أغنی الناس شیء ح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
 یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که قناعت کند با آنچه روزی کرده او را الله تعالی یا نه یعنی که بی نیازی کند

در طلب زیادتی پس از آن جمله بی نیاز تر مردم است دهم اصل شکا سر جمل الی الی عبد الله علیه السلام
 بانه یطلب فیمنیب ولا یقنع و تمانع نفس الی ما هو اکثر منه و قال علی شیدا انقنع به نقال
 ابو عبد الله علیه السلام ان کان ما یکفیک یغنیک فادنی ما فیها یغنیک و ان کان ما یکفیک
 لا یغنیک فکل ما فیها لا یغنیک شرح شکایت بر مردمی بسوسه ام جعفر صادق علیه السلام
 که او طلب معاش میکند پس درمی یابد آنچه را که طلب میکند مع نیاز قناعت نمیکند و جادو میکند ما و نفس
 او میل بسوی آنچه بیشتر از آن است و آن مرد گفت تعلیم کن مرا نصیحتی که سودمند شوم بآن پس ام گفت
 علیه السلام اگر آنچه پس است ترابی نیاز میکرده باشد پس نزد یکتر آنچه در دنیاست یعنی آسان تری که در کسب
 و صرف آن مشقتی نیست نسبت به کسب و صرف بالاتر از آن بی نیازی کند ترادو اگر آنچه پس است ترابی نیاز میکرده تر
 یاف دهم اصل قال امیرالمومنین علیه السلام من رضی بال دنیا بما یجزیه کان ابعی ما فیها
 یکفیه و من لم یرض من الدنیا بما یجزیه لم یکن فیها شیء یکفیه شرح بجزیه بجم و زاسه با نقطه و جزو
 بعینه مضارع معلوم غائب باب افعال است یکفیه بیای دو نقطه در پائین بصیغه مضارع غائب معلوم باب
 ضرب است یعنی گفت امیرالمومنین علیه السلام هر که راضی شد از اسباب دنیا با آنچه پس است و از نشود و دنیا بجز کمال او را

باب شصت و پنجاهم اصل باب الکفای

شرح این باب بیان فضیلت روزی کفای است بفتح کاف و تخفیف فای یعنی قدری که باز دارد
 کسی را از طلب از مردم و زیاد نباشد و درین باب شش حدیث است اول اصل قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله قال الله عز وجل ان ترضوا بطول اولیائی عنکم و برحلا عقیق الحال ذ احظه
 من صلواة احسن عبادة سر به بالغیب و کان غامضا فی الناس جعل رزقه کفا فانصر علیه
 محبت صبیحة فقل تراثة و قلت تو الیه شرح انبط باین بانقط و بای یک نقطه و طای بی نقطه
 افضل التفضیل است اخوة است از غبطه یکسر غین و سکون یا بمعنی خوشحال بودن بحقیق بجای بی نقطه است
 الحقیق بفتح حا و فتح فاکمال بودن و میتوان بود که بجای بانقط باشد و حاصل هر دو یکی است من درین
 صاهه برای سببیت است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
 و المنکر و بیان میشود در اول کتاب فضل القرآن انفس بفتح غین بانقط و سکون یای دو نقطه و در این
 تقدیر که معلوم نباشد بغیر و رت مشترک میان جمیع عقلا و با ستمنا ملا ضروریات مذکوره و بیان بودن
 مثل حال آدمی در خلوت با دوزان تقیه و پروا اینجا مناسب است جعل بصیغه مجهول است محبت یعنی
 بی نقطه و حیر بصیغه مضارع معلوم باب علم یا باب تفضیل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت
 الله عز وجل در حدیث قدسی درستی که از جمله خوشحال تر و دستان من نزد من مرویست که مال تنگ دست
 صاحب فائده از نازی که میکند یا بمعنی که نماز او محض صورت نیست نیکو بجا آورد عبادت صاحب کل اختیار

و فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله که او شنید می پدید آمد و گفت این جز نیست که با حق و راست
که برای شما کفایت باشد و اگر خوشی که زیاد از این و هم ترا میدهم امام گفت پس گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله خدا و روزی کن و او را مال بقدر حاجت که زیاد و نباشد پس گفت او را بعضی از آن را و ای رسول الله
و عاگردی برای آنکه در کرد و بد حالی که بد او دست میدارد و آنرا و عاگردی برای کسی که بد تو کرد و بد او
از حاجت تو بد حالی که بد او فقرت میکند از آن پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بد رستی که آنچه که باشد
و پس باشد بهتر است از آنچه بسیار باشد و غافل کند از یاد الله تعالی خدا و روزی کن محمد و آل محمد و کفایت
پنجبر اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قل ان الله عزوجل يقول یحزن عبدا المؤمن
ان فقرت علیه ذلك اقرب له منی و یفرح عبدا المؤمن ان و شعت علیه ذلك العبد له منی
مثنی ح یحزن بجای بنی قطه و زامی با نقطه بنی قطه مقارن معلوم باب علم با بول باب نصیر است و المومن
مرفوع است و ان یکسر همزه شرطیه است یا یحزن بنی قطه معلوم باب نصیر است و المومن منصوب است و ان یفرح
همزه مصدریه است لام و در هر دو جایز می آید یعنی است فقرت ثقیف و زامی و دو نقطه و در بالا و رای بی نقطه
بعینه نامی معلوم بنی کلام و در باب تفصیل است یفرح بعینه معلوم یا بنی علم است یا باب تفصیل است و المومن
مرفوع یا منصوب است و ان یکسر همزه با یفتح همزه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بد رستی که الله عزوجل میگویی و حدیث قدسی نگویی میشود و بنده من که من است اگر تنگ گیرم
بر او معاش را و حال آنکه آن تنگ گرفتن نزدیک کننده تر است او را بن و خوشحال میشود و بنده من که
مومن است اگر فراخ گیرم بر او معاش او را و حال آنکه این فراخ گرفتن دور کننده تر است او را از من و ششم
اضل من ابی عبد الله علیه السلام قال قل الله عزوجل ان من اعطط اولیای عبادی عبادا
و مؤنثا اخط من صلاح و احسن عیاده هر دو عبد الله فی السیرة و کان قاضا فی الناس
فلم یشر الیه بالاصابع و کان رزقه کما فاض علیه فجعلت له منیة فقل تراشه و قلت یوالیه
شبی من و در من صلاح برای بنی است و اشارت است بآیه بنو له و اولیای هم است و بیان شد
در حدیث شوم باب است و شوم السیرة بفتح سین بی نقطه و کسر زامی بی نقطه و ذوق خیر که پنهان است
از مردم و مراد اینجا برای تفسیر است مثل در و بی حایه و مثل یون و در و صوره و حضور و حاجت و مخالفان علم بشر
بعینه مقارن غائب بنی باب فیما است الیه تائب کامل است با و در حاجت به برای تعدیه است و مضمون این
بر افش حدیث اول این باب است

صالحی از اصول الایمان

باب شصت و پنجم اصل باب تعجیل فعل الخیر

تقریب این باب بیان فضیلت و شتاب در شروع در عبادت است و در باب دوم حدیث است
اول اصل سمعت ابی عبد الله علیه السلام یقول اذا هم احدکم بخیر فلا یؤخره فان العبد

در نماز الصلوة او نظام الصوم فبقال لداصل ما شئت بعد ما فعلت غيرك فبشيء الصلوة منصوصا
بر مفعول مطلق خبری نوع است و همچنین الصوم خبر بعد از ارجاع بصلوة است و بر سبیل شاست یا ارجع بصلوة است
است یا اعتبار اینکه مفهوم میشود از هر یک از صلوة و صوم قائل اصل شئت الله تعالی است چنانچه می آید در حدیث
ششم این باب و میتواند بود که قائل لآنکه باشند یعنی شتیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون
قصه کنیدی از شایعها و تو را پس باید که واپس نمید از آنرا چه بدستی که بنده تبا که نماز کند نوعی از نماز
یا روزه و او نوعی از روزه پس گفته میشود او را که بکن آنچه خواهی بعد از آن چه بتحقیق بخشیده شد
گناهان برای تو یا یعنی که توفیق این یافتی که امر را بر گیر و کنی بعد از آن پس اگر قبضی از تو سر زد مغفوره
خواهد بود و این امر ای بقیع نیست چه مکلف نمیداند که الله تعالی یا لآنکه این را گفته اند یا یا یعنی که امر و
مثل اول بیوغ شدی پس اگر بهشت خواهی بقتضای آن عمل کن و اگر جهنم خواهی بقتضای آن عمل کن
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام احتوا انما کم خجیر و املوا علی حفظکم فی اوله الخیر
اولی آخره خیر ای بفرمانه ما بین ذلك، ابتداء و الله شایع امر الموابغ بهزه و سکون میم و ضم لام و سکون
واو است الا لا گفتن چیزی نه نادگیری نویسد اشارت است بآنکه هر چه مکلف میگوید از قبیل الما بر کاتان
اعمال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ابتدا کنید روز خود را بکار خوبی و بخوابید بر عافیتان
اعمال خود را در اول روز گذار خوب و در آخر روز گذار خوبی مثل توبه و استغفار تا آخر زید و بشو و بپوش
آنچه در میان آن دو وقت است اگر الله تعالی خواهد یا یعنی که تخلص خالص باشد صوم اصل من ابی عبد الله
علیه السلام قال کالی ای یقول اذا انتهت خجیر فبادر فانک لا تلبی فی ما یجدک بشیء حرم
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم میگفت چون قصد کنی مبادی را پس شتاب کن
در شروع در آن چه بدستی که تو نمیدانی که در می دیگر چه خواهد شد چهارم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله یحب من الخیر ما یجمل شایع خبر گفت رسول الله صل الله علیه و آله
بر بدستی که الله تعالی دوست میدارد از جمله عبادت آنرا که تمییز کرده شود در شروع در آن پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ارادت بقضی ما من الخیر فلا تقوخر فان العبد یصوم الیوم
الحرام فیرید ما عند الله فیمتد الله به من النار و لا یسفل ما یتقرب به الی الله عز و جل و لو شقی
عمره بشیء حرم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کردی چیزی از عبادت زنا
پس واپس نمید از آنرا چه بدستی که بنده گاهی روزه میدارد و روزی که بر حالی که امید بسیار و ثوابی تا
که نترزد ایند تعالی است پس از او میگذرد و الله تعالی بسبب آن از آتش و زهر و کم شمار جزیر که نترسد و
و چون آن بسبب الله تعالی عز و جل هر چه که نصف یک خبر یا باشد مثل کسی که طفل داشته باشد و آن
طفل چندی باشد و او یکسره را آورده باشد که بطلان خود بدو آن خبر را داده و حدیث کند و هر که این حدیث

آمد و تسلی باشد ششتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال هم غفیر فلیجعل له دلا یؤخره
 فان العبد ربما عمل العمل فیقول الله تبارک و تعالی قد غفرت لک و لا اکتب علیک شیئا
 ابد او من هم بسببته فلا یعلمها فانهم ربما عمل العبد السببته فیراه الله سبحانه فیقول لا و فرقی
 فیعلی لا اعفر لک بعد هذا اید الشرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 هر که قصد نماز نمی کند پس باید که شتاب کند در شروع در آن و او پس بنشیند از چه بد رستی که بنده بسیار
 بجای آورد و عبادت را پس میگوید الله تبارک و تعالی که تحقیق آن نزدیم گنا جان را برای تو نمی نویسم
 بر تو گناهی را هرگز بنیان این شد در شرح حدیث اول این باب و هر که قصد معصیتی کند پس باید که بعد از آن
 آنرا چه بد رستی که بسا که بجای آورد بنده معصیت را پس می بیند و الله سبحانه پس میگوید بد را یعنی که قبول کنیم
 ترا هم بعزت من و بی عیبی من که نمی آن نزدیم برای تو گنا آنرا بعد از آن هرگز با نمی بینی که توفیق تو به نمی یابد
 هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا هممت بشئ من الخیر فلا تؤخره فان الله
 عز وجل ربما اطاع علی العبد و هو علی شئ من الطاعة فیقول و عزقی و جلالی لا اعد لک بعد هذا
 ابد او انما تمت بسببته فلا تعلمها فانهم ربما اطاع الله علی العبد و هو علی شئ من المعصیة فیقول
 و عزقی و جلالی لا اعفر لک بعد هذا اید الشرح مضمون این موافق سابق است هشتادم اصل
 ابی عبد الله علیه السلام قال اذا هم احدکم بخیر و ضل فان من عینهم و شهابه شیطان
 فلیبدا به لا یکفاه من ذلک بشیء روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که قصد کند
 یکی از شایعین صالحی یا صله رحمی پس بد رستی که در جانب رست و چپ او و شیطان پس باید که تعمیل کند
 در شروع در آن تا بسا که باز دارد و او را از آن حکم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
 من هم بشئ من الخیر فلیجعل له دلا یؤخره فان کل شئ فی الخیر فان للشیطان فيه فطرة بشری و هم النظر
 یفتح نون و فتح طاء و یقطع و رای فی نقطه حکومت و فکر و هر دو اینجا بنا سبب است و تبارک و تعالی
 یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که قصد کند بخیر از عمل صالح پس باید که تعمیل کند در شروع در
 و آن چه بد رستی که هر عمل صالحی که در آن تاخیر شود پس بد رستی که برای شیطان در آن حکومتی است یا نگرانی است
 که او را از آن پیشانی کند و هم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله تبارک و تعالی
 علی اصل الدنیا کثله فی مواخر یوم القيمة قدس شریفم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
 بد رستی که الله تعالی سنگین کرده عمل صالح را بر راعیان و در دنیا مانند سنگینی آن عمل صالح و در تر از او است
 عمل ایشان در روز قیامت اشارت است باینکه اهل بی رغبتی در دنیا تعمیل در فعل خیر میکنند و تاخیر عبادت
 و رغبت و در دنیا است بد رستیک الله عز وجل سبک کرده عمل بد را بر راعیان و در دنیا مانند سبکی آن عمل بد
 در تر از او است ای ایشان در روز قیامت اشارت است بقول الله تعالی و رسوله تار عناء من ثقلت

خلاصه
 احوال
 کافی

موازنه نمونی عیشت را خیر و امان خفت موازنه نامه باوید

باب شصت و نهم اصل باب الانصاف والعدل

شرح الانصاف وادان کسی نصف چیز را بدیگری و آن کنایت از دادن حق کسی بتمام است زیرا که
بر این تقدیر هر که ام صاحب نصف مجموع حق و کس خواهد بود برادرانه یعنی این باب بیان فضیلت انصاف
و عدالت است در این باب است حدیث است اول اصل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول
فی آخر خطبته طوبی لمن طاب خلقه و طهرت یمینه و صلیت سریته و حسنت علانیه و انفق
الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله و انصف الناس من نفسه شرح من و من بنفسه
برای سمیعت است و مراد اینست که انصاف بسبب انصاف حاکم و نماند آن نباشد یعنی رسول الله
صلی الله علیه و آله میگفت در آخر خطبه خود خوشتر بود برای کسی که خوش باشد خودی او و پاکیزه باشد طبیعت
او و بی عیب باشد طین او و خوب باشد ظاهر او و مرت کند زیادتی را از جمله مال خود و صرف نکند زیادتی را
از جمله شهن خود و او کند حق مردم را بتمام بخودی خود بقیعاضای دیگران بیان حقیقت طوبی می آید
در حدیث سی ام باب نود و نهم ذوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من یضن فی الریبة
باربعة آیات فی الجنة انفق و لا تخف فقرأ و انش السلام فی العالم و اتروک الملاء و ان کنتم محققا
وانصف الناس من نفسك شرح من در من یضمن بهتفه میام است بآدر باربقة برای مقابله است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کیست که خدا من میشود برای من چهار چیز را
مقابل چهار خانه در بهشت بیان این آنکه نفقه واجب و مستحب را بدو مترس از افلاس و فاش کن
سلام را در عالم باینین که پیش سلام باشی بر مسلمانانی که ملاقات کنی دو گداز جدل در گفتگو را هر چند که
صاحب حق باشی و او ادا کن حق مردم را بتمام بخودی خود سوم اصل سمعت ابا عبد الله ع
یقول سید الاعمال ثلثة انصاف الناس من نفسك حتی لا ترضی شیئ الا هیئت له من مثله
و مواساتک الاخ فی المال و حکما الله علی کل حال لیس سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله
فقط و لکن اذا مر عليك شیء امر الله عز و جل بیه تأخذت به و اذا مر عليك شیء نهی الله
عز و جل عنه ترکته شرح التماسه بضم میم و فتح همزه و گاهی همزه منقلب بر او میشود و الف و سین
بی نقطه و الف مصدر باب مفاعلة از مسموز الفار معتل اللام وادی وادون کسی را بقدر کفاف آسم لیس
خبر مستتر راجع بذکر الله است سبحانه العبدنا آخر خبر لیس است و لیکن تحقیق نون عطف بر خبر لیس است
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر و علمای اسلام است اول وادون تو حق مردم
بالتام بخودی خودت تا بمیدی که راضی نشوی بچیز از حق برای خود مگر آنکه راضی شده باشی برای مردم
مثل راضی شدن برای خود دوم و اگر دزد تو برادر و موسی را دزد مال و موسی یار الله تعالی بر هر حال نیست

یا ابد تعالی سبحان الله والحمد لله والصلوة والسلام و لیکن عده ها و اینست که چون وارد شود بر قرینری که
 بنی کرده باشد الله عز و جل از آن واگذاری آنرا برای رضای آنی میچسبم اصل قال امیرالمومنین
 علیه السلام فی کلامه لا اله الا الله من یصف الناس من نفسه لم یزال الله الا عن الله من یفزع یم
 شریک است یفزع بصفه متعارف معلوم باب افعال مجزوم است یعنی گفت امیرالمومنین علیه السلام در اثنای
 سخن که اورا بود آگاه و یا بش چوستی که هر که انصاف یارم کند بخودی خود دشمن و یا نیکوکار و الله تعالی
 اگر با اختیار عزت پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة هم اقرب الخلق الی الله عز و جل
 یوم القيمة حتی یفرغ من الحساب من رجل لم تدعه قد رقی فی حال غضبه الی ان یکیف علی من یحب
 ید و در جل مشی بین اثین فلم یمل مع احد هاعلی الاخر بشعبه قدر جل قال بالحق فیما له و علیه
 شریک یفرغ بغا و رای فی نقطه و غیرن با نقض بصیغه معلوم باب فقر و علم است و غیر مستتر جامع بالله تعالی است
 یا بصیغه مجبول است و ظرف ناشی فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سر
 کس اند که ایشان نزد کثیر خلائق اند بسوی الله عز و جل در روز قیامت یا یعنی که در دیوان بزرگ در موضعی
 عالی ستان کنند تا حساب خلائق تمام شود اول مردی که غرانه باشد و اوراقاتی در وقت غنایا و بسوس
 اینکه ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست دوم مردی که واسطه باشد میان دو کس در گفتگویی پس ظلم
 نکند و باشد یا یکی بر دیگری بقدر یکدانه چو سوم مردی که گفته باشد حق را خواه در آنچه نفع دنیا یا اوست
 و خواه در آنچه ضرر دنیا یا اوست ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی حدیثه
 الا اجمع که باشد عاقرض الله علی خلایه تذکر ثلثة اشیاء اولها انصاف الناس من نفسك شریک
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در اثنای سخن که اورا بود آقا غیر از این که شمارا میباش که
 واجب و لازم کرده الله تعالی بر مخلوقین خود پس امام علیه السلام مذکور کرد سه چیز را که گذشت در حدیث سوم
 اول آنها تمام دادن حق مردم است بخودی خودت هفتم اصل قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله سید الاعمال انصاف الناس من نفسك و مؤاساة الاخر فی الله و ذکر الله علی کل
 حال ششم این مضمون گذشت و در حدیث سوم هفتم اصل قال ابی عبد الله علیه السلام
 الا اخرج که باشد حاضر فی الله علی خلایه قلت بی قال انصاف الناس من نفسك و مؤاساة الاخر فی الله
 و ذکر الله فی کل موطن اما انی لا اقول سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ان کان
 هذا من ذلک و لکن ذکر الله فی کل موطن اذا اجمعت علی خاتمة او علی معصية شریک سبحان الله
 یا آخر خبر مبتدای مخذوف است بتقدیر ذکر الله فی کل موطن سبحان الله و ان صلیه است مشار الیه یا
 سبحان الله یا آخر است مشار الیه ذاک ذکر الله است ذکر و روکن ذکر و وقوع و مبتدای است اذا اجمعت یا آخر
 مبتدای است و در اینجا اقتضای است چه بتقدیر ذکر الله اذا اجمعت است بحجت بحجت بصیغه انشائی مخاطب معلوم

حدیثی صحیح اصول کافی

یا مجبول باب نصر است الحزم سیدین بر سر چیز است تاگاه و دمانین بر سر چیز است تاگاه و مضنون اینموا فن
 حدیث سوم است که هم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما اتلی الموصی لشیء اشد علیه من ثلث
 خصال قیل وما هن قال الموصی فی ذات ید و الا انصاف من نفسه و ذکر الله کثیرا اما انی
 لا اقول سبحان الله و الحمد لله و لکن ذکر الله عند ما احل له و ذکر الله عند ما حرم علیه **شرح**
 اینک بعینه ماضی مجبول باب امتثال است الابدان تکلیف فی درنی ذات یدیه برای سببیت است و ذات مومن
 نور مبینی صاحب است و ثانیست با عقبار نیست که مراد وسعت است و بدیعنی قدرت و صاحب بودن وسعت
 قدرت را نوعی از مجاز است چه اگر وسعت نباشد اثری از قدرت ظاهر نمیشود درین کلام اشارت است باینکه
 اگر مال کسی زیاد از کفاف واجب النفقه نباشد مواساة با مال خوب نیست سبحان الله تا آخر خبر مبتدای
 محذوف است بتقدیر ذکر الله کثیرا سبحان الله ذکر و لکن ذکر مرفوع و خبر مبتدای محذوف است
 بتقدیر و لکن ذکر الله کثیرا ذکر الله مضنون این نیز موافق حدیث سوم است **د ههم اصل** جاء اعراجه
 الی النبی صلی الله علیه و آله و هو یرون بعض غراوته فدخل بصره فراحلتیه فقال یا رسول الله
 علمنی عملا دخل به الجنة فقال ما احببت اسیاتیه الناس الیک فاته الیه و ما کوهت ان
 یاتیه الناس الیک فلا فاته الیه و دخل سبیل الراحلة **شرح** المرز بقی عین بی نقطه و مکنون
 را سه بی نقطه و زای با نقطه و گاهی که از جرم است برای پالان شتر را رحله برای بی نقطه و الف و جایی
 بی نقطه شتر است که برای سواریت یعنی آید بادی نشین بسوی بنی صلی الله علیه و آله که بر جالی که او را و بدیه
 بعضی جهاد با سه خود را و سوار شتر شده بود پس گرفت رکاب شتر او را پس گفت ای رسول الله تعلیم کن
 مرا عملی که داخل شوم بآن در بهشت پس گفت آنچه دوست داری که بآن سلوک نمایند مردم با تو پس
 سلوک کن بآن یا ایشان و هر چه بخوای که بآن سلوک نمایند مردم با تو پس سلوک کن الی ایشان
 و گذار شتر را که بر او رویا زد **ههم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحداد دخل
 من الماء و مضی به الضمان ما اوسع العدل اذا عدل فیه و ان قل **شرح** الحمله بفتح جیم بی نقطه
 مصدر باب علم غمزش آئیده بودن اعدل بعینه مجبول یا یفعل است التبدیل برابریم کردن چیز را
 فیه نائب فاعل است و ذکر اذا عدل فیه برای استعرا از عدالت است که مخصوص بیعیس و قانع باشد
 و مستمر نباشد پس اگر حاکم را در واقع مطلق باشد ترک کند عدالت را و نمیتواند بود که احتراز باشد از حکمی که
 عدالت نماید و عدالت نباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عدالت خوش آمد و تر
 از آنی است که در یا بد اثر آتشنه چه فراخ است عدالت اگر مستمر باشد و قانع هر چند که آن عدالت کم باشد
 یا یعنی که در وجه سبلی باشد و از **ههم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من انصف
 الناس من نفسه مرضی به حکم الفیرو **شرح** رخص بعینه مجبول باب علم است چه نائب فاعل است

مکمل بفتح حاء و فتح کاف خمیره یا حال است از ضرر بر بعضی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 هر که انصاف و ابرو در مال پیش خود بی جبر حاکم راضی شد غیر از که او را و رکند در معاملات خود سیصد درهم
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوصی الله عز وجل الی ادم علیه السلام انی سأجمع لك الذنوب
 فی اربع كلمات قال یا رب وما هن قال واحدة لك و واحدة لغيری و واحدة لعیالک و واحدة لعیالک
 و بین الناس قال یا رب بینک لی حتی اعلمهن قال اما التي لی فتعبد فی لا تشرك لی شیئا و اما التي
 لك فاجزیك بعمالك احوج ما تكون الیه و اما التي لعیالک فاعطهم و اما التي لعیالک فاعطهم
 و اما التي بینک و بین الناس فترضی للناس ما ترضی لنفسك و تکره لهم ما تکره لنفسك ثم اخرج
 اخرج افعل التفخیل است و منصوب است بر نیابت ظرف را من زیر که ما معصوم است و معصوم مضایف الیه
 اخرج است و چنانچه معصوم بر نائب ظرف زمان باشد میشود مثل رایت قدوم الحاج مضایف بمصدر نیز نامی پذیر
 و نسبت اخرج بکون نسبت مجاز است بکون بصیغه مخاطب از افعال تامه است الیه متعلق باخرج است
 ضمیر الیه راجع بجهاد است که در ضمن این ذکر است علیک حرف جبر ضمیر مخاطب خبر الدعاء است الدعاء
 هر نوع و خبر مبتدیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت و نمی کرد الله عز وجل بسوسه
 آدم علیه السلام که بر رستی که من البتة جمع میکنم برای تو سخن حق را و چهار سخن که بجزل جمیع سخنهای حق است
 آدم گفت ای صاحب کل اختیار من چیست آن چهار سخن گفت یکی برای من است و یکی برای تست و یکی
 متعلق بمعاذ است که در میان من و میان تست و یکی متعلق بمعاذ است که در میان تو و میان مردم است
 آدم گفت ای صاحب کل اختیار من بیان کن آن چهار سخن را تا دانم آنها را گفت اما سخنی که از نیست
 پس اینست که عبادت کنی مرا شریک نکنی با من چیزی را در معبودیت این بجزل جمیع تکالیفات شرعی است
 چه مشتمل است بر اینکه حاکمی و در مسائل نیست مگر الله تعالی و الا و معبود شریک الله تعالی میشود و اما سخنی که
 برای تست پس اینست که بجز امیدم تر ابعیل صالح تو در وقتی که کمال حاجت تو بآن جزا باشد و اما سخنی که
 میان من و تست پس اینست که لازم است بر تو طلب حاجت و لازم است بر من قبول عاوا اما سخنی که
 میان تو و میان مردم است پس اینست که راضی شوی برای مردم آنچه را که راضی میشوی برای خودت
 و نخواهی بر سر ایشان آنچه را که نمی خواهی برای خودت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال اتقوا الله واعدوا فانكم تعیبون علی قوم لا یبعدون ثم اخرج خمر روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت پیر میزن کنید از عذاب الله تعالی و عدالت کنید در میان اهل خانه خود مثل زن و فرزند و غلام
 و کنیز چه بد رستی که شما عیب گوئی و سرزنش میکنید در حکومتی که در شهر و ولایت دارند یا نزد **دهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العدل احلی من الشهد و اللبن من الزبد و الخلیب
 مر بجامن المنسك ثم اخرج افعل التفخیل است و اینجا از باب تعریف است بخلاف آنچه گذشت در حدیث

یا زیدم و کلام مبتنی بر استعاره است یعنی روایت است اما جمع صادق علیه السلام گفت عدالت شیرین از
عسل است و مردم ترا که دوست و خوش بوتر از مشک است **لقد افرد هم اصل** قال رسول الله من قلت
حصال من کس بیه او واحدة معون کاف فی ظل عرشه یوم لا ینال الا ظله من اجل اعطى الناس
من نفسه ما هو سائلهم و من اجل لم یقدم و خلاد لم یوحی و لا حق یعلم ان ذلك الله و صادق رجل لم
یعب احباء المسلم یعیب حتى یبغی ذلك العیب عن نفسه فانه لا یعیب من هذا عیبا الا به الله عیب
و کفی بالمرء و مثلاً یفعل من الناس شئاً حراً و در واحد برای تحسیر در گفتگو است می این سه صفت
است لازم میباشد در آن هر شئی کتابا کبی است و من یقبل یقبل و من یقبل یقبل و من یقبل یقبل
و تا جبر من ممانت از ترک چیز نیست و مثلاً کس را بی نقطه و ضا و با نقطه و الف مقصوره یعنی مرئی است
للمسلم یعنی المؤمن است شئی در اینجا و قبل حتی در قول الله تعالی است و در سوره اعراف حتی یبلغ الجبل فی
سم الخیاطه و را بیکه اصل محال شده برای افاد و تاکید کلام سابقین مشار الیه و لک العیب عیب مذکور
و امثال آنست فانه استند لال بر محال بود و من یقبل حتی است که معنوم از سابقین کلام سابقین است یا در المرء
فرانده است مثلاً بصم شبنم یا نقطه و معنوم و سکون عین یا نقطه تمیز از نسبت و کفی بالمرء یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله سه صفت است که هر که باشد آنها را و یا باشد و را و یکی از آنها پیدا شد و پناه الله تعالی
در روز قیامت که نیابسی برای مردم نیست مگر پناه کتاب الی یا منی که در دنیا موافق کتاب الکی بود و آن
روز و پناه است و الا فلان اول صفت مردی که داد مردم را بخود می خود آنچه توقع دارد و الا لیتان و را ب
سلوک دوم صفت مردی که صادر نشد از او فعلی و در ترکی گروفتی که دانند که آن فعل یا ترک موافق رضای الله
تعالی است معنوم صفت مردی که عیب گوئی نکرد برادر مومن خود را عیبی تا آنکه بر طرف کند آن عیب و امثال
آنها را خود و این بر طرف کردن محال است بد رستی که بر طرف می کند مومن از خود عیبی تا آنکه که ملاطفت شود
او را عیبی دیگر و در خود حس پس است مشغول بود مرد بخودش از مشغول بودن او بغیر یا منی که مومنش که
مشغول اصلاح خود باشد فرصت اصلاح مومنی دیگر عیب گوئی او ندارد و اصلاح **هفصل هم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من داسی العقیص من ماله و اصف الناس من نفسه
من لك المومن حقاً شئاً حراً گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که هر که در کند نیار مندر از مال خود
و الیقاف دهد مردم را بخود می خود پس اوست مومن نکار آمدنی هیچکس هم اصل سمعت
انا عبد الله علیه السلام یقول ما نذا لمرأ اسان فی امر قط و اعطى احدها نصف صاحبه
لم یفعل منه الا اذیل منه شئاً حراً اما اهل بی نقطه و رای بی نقطه و بمنزه بینه فاضی معلوم
باب تفاعل است التذا و رفع کردن او کس یکدیگر را و در خصومت التصف بفتح ثون و فتح صا و بینه نقطه
اصم انصاف است لم یقبل بینه فاضی محمول است و می بیشتر ارجع نصف است یا البینه معلوم است

و غیر مستتر راجع به صاحب است ضمیر نه در اول راجع باشد به است اوایل بر ال بی نقطه و بای و فقط
در باین بعینه مجول باب افعال است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع به آنچه گفته میشود و انما الدین عدونا
باین معنی که دولت و غلبه او اماره الله تعالی با مقام از دشمن با و میتواند بود که نائب فاعل متباین و بر تقدیر
ضمیر نه در دوم راجع به صاحب است یعنی شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نزار نکرده
و کس در کاری هرگز پس داده باشد یکی از آن و کس دیگری را که یا او در نزار است انصاف
پس مقبول نشده باشد آن انصاف از او اگر آنکه آن یکی دولت داده می شود با انتقام از آن و دیگر
خوشرده هم اصل عی ای جعفر علیه السلام قال این الله جنة لا يدخلها الا نكثرة لحد من
من حکمته نفسه بالجوق شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی را
بهشتی است که اول نمی شود و در آن هر کس کسی که از ایشان کسی است که میان او و دیگری مغایرت است و
حکم کرد و در خودش با آنچه انصاف است و موافق کتاب الهی است بی آنکه حاجت شود بجایگی و دیگر بهیستم
اصل عی ای عبید الله علیه السلام قال العدل اجل من المأم بصيرة الظلمان ما اوشع العدل
اذا عدل فيه وان تل شرح این موافق حدیث پانزدهم است

باب شخصیت و هفتم اصل باب الاستغناء عن الناس

شرح این باب بیان فضیلت سبب نیاز و آن بود که از مردم است یا بمعنی که ترک طمع از مردم کند
و همیشه خود را بچسب کفایت خود محال کند و آن قناعت کند و این باب هفتم حدیث است اول
اصل عی ای عبید الله علیه السلام قال شرف المؤمن قيام الليل و عزته استغناؤه عن الناس
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بلند می مرتبه عزت و الله تعالی بی نیاز از آن بود که او از مردم است
و عزت مومن یعنی خود را نشیندین او با آتش نقصان مرتبه عزت و الله تعالی بی نیاز از آن بود که او از مردم است
مخفی نمائند که از اینها ظاهر میشود که استغناء ضرورت از قیام لیل است چه عزت برای دفع فقر نقصان
امان است و شرف برای زیاده و طلب کمال ایمان است و دفع فراهم از طلب نفع است دوم
اصل قال ابو عبید الله علیه السلام اذا امر احدكم ان لا یسأل سیر به شیئا الا اعطاء
قلیاً یس من الناس کلهم ولا یكون له مرجاء الا عند الله فاذا علم الله عز وجل ذلك
من قبله لم یسأل الله شیئا الا اعطاء شرح قلایس بسکون لام و همزه و بای و فقط در باین
و سین بی نقطه بعینه غائب باب علم است و او در و لا یسأل برای حال سوگنده است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام چون اراده کند یکی از شما این را که نطلب از صاحب کل اختیار خود چیز را اگر آنکه
و در او آن چیز پس باید که نا امید شود از مردم بجز ایشان بر حال که نباشد او را امید می مگر نزد الله تعالی
پس چون دانند الله تعالی عز وجل آن نا امید می او از غیر از آنکه دل او با تمعین کند و این سبب نیست نطلب

ما شرح اصل کتاب

از الله تعالى چیزی را که در او راسوم اصل عن علی بن الحسین صلوات الله علیه ما قال
 سرائر الخیر کما قد اجتمع فی قطع الطبع عما فی ایدی الناس ومن لم یخرج الناس فی شیء ورجله
 الی الله من ذل فی جمیع اموره استیجاب الله عز وجل له فی کل شیء ثم یسبح و یسبح
 از امام زین العابدین علیه السلام گفت دیدم خوابی را بگویی که تحقیق جحش شده در بریدن طبع خود را آنچه
 در دستهای مردم است و هر که امیدوار نشد از مردم چیزی را و دیگر دانید کار خود را بسوسه الله عز وجل
 در جمیع کارهای خود استیجاب کرد الله عز وجل دعای او را و هر چیز که بخواهد حاصل میگردد
 یا خدا الله علیه السلام بقول طلب الخواتم الی الناس المتطلب للفرقة و طلب الخیار و الیاس
 عما فی ایدی الناس من المومنین دینه و الطبع هو العرق الحاصل من شمس الاستیجاب بسین منقطع
 و بای یک نقطه مصدر باب افتعال و تریبون و مراد اینجا بر طرف کردن ناگاه است ثم میباید بفتح میم و سکون
 ذال بانقطه و فتح با و بای یک نقطه و نا اسم مکان برای کثرت است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع
 که میگفت طلب حاجت به توبه بسوی مردم است بر طرف کردن بیکجاست عزت خود را و محل کثرت و توفیق
 حیا است و نا امیدی از آنچه در دستهای مردم است عزیز بودن است برای مومنین و ذرین او چنانچه
 بیان شد و شرح حدیث اولی و طبع از مردم است نیازمندی بقدر اشارت است باینکه طبع از مردم برایش
 ضایع باشد و حال آنکه طبع خود را فقیر نیست که بفعل آمده و معقول نیست که بجزای فقر نقد را قرار دهد
 با خود و برای طلب ختم است که آیا شود یا نشود و پنجم اصل قلت لای یجس الرضا علیه السلام
 جعلت قلبک الی اسمعیل بن حاد و الکاتب لعلی اصیب منه قال انما من یک انما یطلب
 مثل هذا و یبغیه و لکن عول علی مالی ثم یسبح مثل بعضی موافق و اکثر صفات یا جمیع صفات است
 و مشا رانیه بن اسمعیل است و پنجم بکسر ثین بانقطه و سکون بای یک نقطه موافق در جمله صفات یا اکثر
 صفات است یعنی گفت امام رضا علیه السلام باقرات شوم سقارش نامه بنویس برای من بسوی اسمعیل
 بن داود که نویسنده دیوان ناموست شاید که من در ایام از او نفی گفت من بروانیدم مومنین را که
 طلب کنی از مثل این مرد و مانند او از مخالفان دین حق و لیکن آنچه در فقر خود و عیال خویش از مال
 من بگیر و خرج کن بششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الیاس عما فی ایدی الناس من المومنین
 فی دینه او ما سمعت قول حاتم اذا دعا عزت الیاس الغنی اخاف عنة النفس و الطبع الفقر
 ثم یسبح ثلثا عزت زده است عزت بعین بنقطه و زای بانقطه بصیغ الفی معلوم فاعلم فرب است
 الفقر قصد چیزی که در بن بخت کمال جود و در آن القیة لیا و بای دو نقطه و در پایین تصدیق است میگوید
 مخاطب باب افعال است البقا یا فتن چیزی است بعین بی نقطه و زای نقطه و فاعلم فرب ماضی معلوم
 عامه باب ضرب و ضمیر راجع بیاس نه است النفس مرفوع و فاعل عنة است و طبع مرفوع و مبتدأ است الفقر

مرغوب و خیر است و اگر حرف روی در تره تعصیده حاتم مفتوح باشد هر یک از الطبع او الفقر متعصب و بخواهد بود
تا معطوف بر دو مفعول الفیه باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت تا امید ی از آنچه
در دستهای مردم است عزت مومن است و در دین او چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول یا نیز نشنیدی
قول حاتم طائی را که چون قصد تحمیر کردی تا امید ی از مردم را یافتی آن تا امید ی را بی نیازی بشرط اینکه
شناخته باشی آن تا امید ی را نفس یا یعنی که ساختگی نباشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم که فاذا علم العبد
عز وجل ذکب من قلبه و طمع از مردم فقر است مانند است یا آنچه گذشت در حدیث چهارم که و الطبع
هو الفقر اما فر هفتم اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه يقول لیجتمع فی طلبک لا انتقل
الی الناس و الاستغناء عنهم فیکون افتقارک الیه منی لین کلامک و حسن بشیرک و لیکون
الاستغناء ذکبک عنهم فی نزاعه عرضک و بقاء عزله شکی ح کیون پر دو جامرقی است و محبوب
میتواند بود و آبشر بکسر زای یک نقطه و سکون شین با نقطه و زای بی نقطه کشاده زوئی التشریفات بفتح زان
و تخفیف زای با نقطه و وری از عیب العرق بکسر عین بی نقطه و سکون زای بی نقطه و قضا با نقطه نفس
و نحو ی خوب و آنچه نگا باری آن از عیب لازم است و آنچه آدمی بآن فخر میکند و بهایجا مناسب است بقا
بفتح بانه یک نقطه و بفتح نون می تواند بود یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میگفت باید که جمع شود در دل
تو حاجت بسوی مردم و بی نیازانه بودن از ایشان از دو جهت یا یعنی که البتة حاجت با ایشان واری
در سلوک با ایشان و بی نیازی واری از مال ایشان پس میباشد حاجت تو بسوی ایشان ظاهر
در بر می سخن تو با ایشان و خوبی کشاده و و بی تو با ایشان و بی نیازانه بودن تو از ایشان
در دوزی عرض قضا عیب و یا قیولدن عزت تو

عزیز الرحمن

باب شصت و هشتم اصل باب صله الرحم

شایح الرحم بفتح زای بی نقطه زندان که موضع فرزندان است و رشک دور را خود است از رحمت بعضی
مهربانی و وصل آن کنایت از احسان با شریک در زندان است یعنی احسان با صاحب خویشی نسبی
یعنی این باب بیان فضیلت پیوند کردن زندان است بمعنی رعایت خویشی نسبی و عمل مقتضای آن
درین باب سی و نهم حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله
جل ذکره و اتقوا الله الذی تسالون به و الا حرام ان الله کان علیکم رقیبا قال فقال
صی امرحام الناس ان الله عز وجل امر بصلته و اعظمها الاخری انه جعلها منه شکی ح
تسألون و در قرأت کوفیه این بتجفیف سین است و در قرأت باقی بتشدید سین است و بر تقدیر در اصل
تسألون بوده و کتا محمد زف نشیده یا در غم شده در سین التساؤل طلب جمعی چیزی را از هم چنانچه میگویند
استالک بالید یا میگویند استالک یا بیک یا میگویند استالک بالرحمن فاعمل کذا و الا حرام در قرأت

غیر عزه منصوب است بعطف بر الله یا بعطف بر محل ضمیر یا بنا بر اینکه او بمنصوب است و در قرارت حمزه
 مجزور است بعطف بر ضمیر مجزور بل اعاده جاز و آن جائز است نزد کوفیین چنانکه بکسر میم و تخفیف نون و ضمیر
 راجع بالله تعالی است یا بضم میم و تشدید نون و تاو است بمعنی قوت و باعث حصول مطلب یا بکسر میم و تشدید
 نون و تاو است بمعنی عطای الهی پس رسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عزوجل در سوره
 انشیا تعظیم کنید بالله تعالی را بر منبر از مخالفت حکم او که از هم حاجت میطلبید بوسیله او و تقسم با او و تعظیم کنید
 خویشها بوسیله منبر منبر از مخالفت مقتضای آنجا بدستی که الله تعالی از ابتدای وجود شما بود بر شما
 پائنده اتوال شمارا و ای گفت پس امام گفت ارحام درین آیت عبارت از ارحام مروج است مخصوص
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله نیست بدستی که الله عزوجل امر کرده بپویند آنها و تعظیم کرده آنها را
 آتای معنی که گردانیده آنها را از خود یا بمعنی که قرین خود کرده درین آیه بسبب عطف بر الله یا امراد است
 که باعث حصول مطلب کرده یا منت نهاده یا نه بر خلاف **دوم اصل** بلغنی عن ابی عبد الله
 علیه السلام این را بخلاف ابی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اهل بقی ابوالانوشاع
 و قطعتم فی و شیعه غیر فارقه هم قال اذیر فضلكم الله جمیعاً قال فکیف اصنع قال تصل من قطعك
 و تعصل من حرمک و تقعو عن ظلمك فانك اذا فعلت ذلك كان لك من الله علیهم ظهیر
 الشیخ التوفیق بنی سه نقطه و بای یک نقطه ظلم بر کسی کردن یعنی رسیدن بنقل کسی را امام
 جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد نزد بنی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله خاندان او
 من اشتهاع کرد و نماز غیر ظلم بر من و بر برین ایشان مرا از خود و دشنام ایشان مرا پس آیا ترک کنم
 ایشان را بنی علی السلام گفت درین هنگام ترک میکنند شمارا الله تعالی بهیچیکو یا بمعنی که از رحمت خود دور میکنند
 گفت پس چون کنم گفت پیوند میکنی هر که را که بریده ترا از معبود و عطا میدی هر که را که محروم کرد ترا و
 در میکند او را از گناه هر که ظلم کرد ترا چه بدستی که چون بجای آوری آنرا میشو برای تواز جانی الله تعالی
 مردی که بر ایشان مسلط شوی **سوم اصل** قال ابو الحسن الرضا علیه السلام یکون الرجل
 یصل رحمه فیکون قداً بقى من ممره ثلاث سنین فیصیرها الله ثلاثین سنه و یفعل الله ما یشاء
 شایع گفت امام رضا علیه السلام گاهی میباشند آنکه مردی پیوند خویشان خود کند پس باقیانده باشد
 از عمر او سه سال بر فرض اینکه صلوات نمیکند پس بنابر صلوات رحم گران آن که میخواند سه سال را الله تعالی
 سی سال یا بمعنی که بسبب و هفت سال زیاده شود میکند الله تعالی آنجا که میخواهد یا بمعنی که از بسبب
 و هفت زیاده و تر میباشند یا مقتضای حکمت الله تعالی چنانچه میآید و در حدیث بقدر هم و کمتر نیز میباشند
 چنانچه **اصل** قال ابو جعفر علیه السلام صلوة الارحام تنزیل الاموال و تنزیل
 البلوی و تلبس الحسب و تنقیض فی الرجل شایع گفت امام محمد باقر علیه السلام پیوند خویشان

ما صلح میکند نماز او و زیاده میکند با او و آسان میکند حساب روز قیامت را و تاخیر میکند در اجابت پنجشنبه اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الشاهد من اقام فی القایم حکم من فی اصحاب الرجال و اسرارهم النساء الی یوم القيمة ان یصل الذرح من کانت منهم علی مسیره فان الذل من الدین شحیح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من عاقر از جمله است من و غایب از جمله ایشان و هر که در پشت من است مرا اندوخت و بداندنای زمانه تا روز قیامت اینک میباید که خورشید را بر چرخه که باشد نسبت با و برسد افعی که مثل سیر کسالی باشد چه به ستر کمان صلوات بر او و اجابت دین است که در قرآن نازل شده هشتادم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلوات الا حرام تحسن الخلق و تهتم بهما و تهتم بالانفس و تهتم فی المشرق و تهتم فی المغرب شیء مع روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میباید پیشه ها را بیکدیگر مصلحت با و صاحب کرم میکند و او خوشحال میکند ظاهر او را و با و میباید روزی و تاخیر میکند در اجابت هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الرمح خلقة یا افعی ش یقول یصل من و صلی و اقطع من قطع من و هم آل شری و یقول الله عز و جل الذین یصلون ما امر الله به ان یومل و رحم کل ذی رحم شحیح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را و فی گفت شنیدم از او که میگفت به ستر کمان خورشید نسبتی آویخته شده تحت با و شای الله تعالی یا یعنی که امر بر عایت آن در قرآن و در کتاب الهی هست و هر که بر زبان حال خدا یا پیوند کن یا خود هر که را که پیوند کرد و او پیوند از خود هر که را که برید و او آن خورشید و قسم است اول غیبتی نسبتی با او و آنست مضمون قول الله عز و جل که در میان غافلانی که بخاطر خود قرار نمیدهند قرقر در میان عالم بیداران و میان جاہل خود را می گفت در سوره رعد جمع میباید میکنند از او که امر کرده الله تعالی با آنکه پیوند کرده بشود و چنانچه گفت در سوره احزاب و اولو الارحام بعضهم اولی بعض و میان شد در کتاب النجیة و در حدیث اول و دوم باب شخصت و چهارم که باب انفس الله عز و جل و رسول علی الائمة و واحد القواعد است و در حدیثی نسبتی بر صاحب غیبتی نسبتی بر او نیست که هر دو قسم معلق است بعد از آنکه اول عظیم تر است و این آیه بر آنست یا یعنی که عمده مرا برین آیه است چنانچه میاید و در حدیث است و بیستم و بیستم این باب هشتادم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اول ناطق من الجوارح یوم القيمة الرحمن یقول یا رب من و صلی فی الدنیا فصل الیوم ما بینک و بینة و من قطع فی الدنیا فاقطع الیوم ما بینک و بینة شحیح گفت امام جعفر صادق علیه السلام اول گوینده از جمله انفس آدمی در روز قیامت زبان زن است که جمعی از آن هر سیده اند و خویش یکدیگر گرفته اند و از آن میگویند ای نیاختب کل اختیار من بر کپیوند کرده مرا در دنیا یا یعنی که پیوند کرده شریک خود را در من پس میباید که امر و زبانی را که میان خود است و میان او است بر دست و هر که برید مرا در دنیا پس پیرا و آن را بر لبی را

که میان خور و میان اوست بترک محرم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام صل بر او
 ولو بشربة من ماء و افضل ما يوصل اليه الرحم كف الاذى عنها و صلة الرحم مصداق في الاجل عبدة
 في الاصل ثلثي صحه گفت امام جعفر صادق عليه السلام بپوشیدن خویش خود را بر چند که بقدر یک آتشامیدن
 از آب باشد و فاضل تر از بپوشیدن کرده میشود بپوشیدن خویش باز و مشتق از او محرم است از او و بپوشیدن خویش
 محل کثرت تا غیر در این است محلی کثرت و دوستی در خانوادہ است دهم اصل قال ابو جعفر عليه السلام
 ان الرحمه معلقه يوم القيمة بالعرش تقول اللهم صل و صلني و اقطع من قطعني شرح
 گفت امام محمد باقر عليه السلام درستی که بر زبان یعنی رعایت حق آن آویخته شده است در روز قیامت
 بکتاب الهی ایتمنی که بر چند کس ظاهر خواهد شد که حکم و جوب رعایت حق آن در کتاب الهی هست میگوید
 بزرگان حال خدا یا چیز دیگر هر که را که پیوند کرد و مراو ببر هر که را که برید مرا یا زد دهم اصل
 مرسل الله صل الله عليه وآله و قوله حافظ الصراط يوم القيمة الرحم والايمان ناء امن الوصول
 للرحم المؤدني للامانه نفل الى الجنة و اذا امر الخائف للامانه القطوع للرحم لم ينفع معها اصل
 و نكفاه الصراط في الناب شاعرح الحانة بجای بی نقطه و تشدید فایموی غمر داشتند آن که احاطه
 آن کرده و ذکر این اشارت باین است که کسی که در راهی میرود اگر دو پهلوی آن غایبست نزد می افتند
 مرا و بر حرم رحم رسول و امانت است چنانچه گفته در سوره احزاب اما عرفنا الا اننا و میتوان بود که اعم باشد
 مگر با نفا و بهره بعینه اضی معلوم باب تفعل است انكفوسر شیب شدن با دوری برای مایست است یا برای
 فقه است و حاصل هر دو یکی است یعنی شنیدن از رسول الله صل الله علیه و آله که میگفت دو پهلوی
 صراط در روز قیامت خویشی است و امانت است برای کسی که رعایت آنها کرده باشد و برای دیگران نیست
 پس چون گذر کند پیوند کننده و هم بجا گذارنده امانت غیر سبب سبب بشت و چوبی گذر کند خیانت کننده
 امانت و بر نه دم قائم تر ساند او را بآن و وصفت فبیج علی دیگر و سربشیش میشود یا او صراط می افتد
 در آتش جهم و دوازدهم اصل ع ای جعفر عليه السلام قال صلة الارحام تحسن الخلق
 و تصح الکف و تطيب النفس و تزيد في الرزق و تنشي في الاجل شاعرح این موافق حدیث
 ششم است سیزدهم اصل قال ابو جعفر عليه السلام صلة الارحام تنزي الاموال
 و قد قع البلى و غني الاموال و تنشي لم في صرة و توسيع في رزقه و تحب في اهل بلیته
 ملینق الله و لیصل بر حرم شاعرح گفت امام محمد باقر عليه السلام بپوشیدن خویشان صالح میکند علما را
 و دفع میکند بار از یاد میکند العار و تاخیر میکند برای صاحبش در عمر او و وسعت میدهد و رزق
 او و محبوب میکند او را در خانواده او پس باید که پرمیز کند مکلف از عذاب الهی و باید که پیوند کند خویش
 خود را بچهارم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام صلة الرحم و حسن الجوار یران الد یا دا

در زیادتان فی الامام شایع است و کسرتیم و دوا و هسایلی و کسرتیم کسی را و خیل خود کردن و
 بیان و بر دو پنج تا سبب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند خویشانشان و خوش هسایلی
 با او میکند بخانه بار او زیاد میکند و در عمر او زیاد کند **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ان اجعل الخیر فی ابی صلتة الرحم شایع گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدین کسی که زود تر عمل
 صالح را بقتیارت و پیوند خویشانشان است یا نیمی که اکثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود و **مثلاً** **اصل**
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سر و النساء الا یجل والزیادة فی الزرق فلیصل جه
 شایع گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که خوشحال میکند او را پس انسان و در اجل او و در بار
 شدن و در روزی او پس باید که پیوند کند خویشانشان خود را **اصل** قال ابو عبد الله
 علیه السلام ما تعلم شیئاً یزید فی العمر الا صلتة الرحم حتی ان الرجل یكون اجله ثلث سنین فیکون
 و صولاً للرحم فیزید الله فی عمره ثلثین سنة فیکملها ثلثاً و ثلثین سنة و یدون اجله ثلثاً
 و ثلثین سنة فیکون قاطعاً للرحم فینقصه الله ثلثین سنة و یجعل اجله الی ثلث سنین
 فیکون و صولاً للرحم شایع گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیکویم چیز را که زیاد و کند و عمر هر که پیوند
 خویشانشان را یا نیمی که هیچ چیز و مرتبه آن نیست پس مناسقات بر او یا آنچه گذاشت در حدیث چهارم
 با آنکه مرد و گاهی بیاشد اجل او سه سال بر فرض ترک صلوة رحم پس بیاشد پیوند کننده و مرغوش را پس
 زیاد و میکند الله تعالی و بر او سی سال پس میگردد سه سال راسی و سه سال و گاهی بیاشد اجل فرد
 سی و سه سال بر فرض صلوة رحم پس بیاشد آن مرد بزرگ و مرغوش را پس کم میدهد او الله تعالی سی سال
 و میگردد اجل او و بر او سی سال **عجیب** **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یملأ من
 امیر المؤمنین علیه السلام یرید البصرة نزل بالریة قاتاناه رجل من خارب فقال یا امیر المؤمنین
 انی تحملت فی قومی حاملة وانی سالت فی طوائف منهم الموالاة و الموعنة تسبقت الی الشتم بالکد
 فرحمهم یا امیر المؤمنین بموتنی و خشمهم علی موالاتی فقال این همه فکان هؤلاء فریق منهم حیث
 قرئ شایع الریة یفتح رای بی نقطه و فتح رای بی نقطه و ذال بال نقطه موضعی است و چهار مرتبه از دین
 و پنجاست ایوة و غفاری رحمه الله تعالی محارب یقیم سیم و رای بی نقطه و الف و کسر رای بی نقطه و با سه
 یک نقطه اسم قبیل است الحارثه یفتح رای بی نقطه و خفیه سیم و رای بی نقطه و دیگران قبول ادای آن کند
 مانند طرف شود و سبقت بیدنه انی موتش سبب با هر چه است آلی بحرف جرو و ضمیر متکلم و عد است
 استقامت فاعل سبقت است با و رد یا نکند رای تعدیه است نکند بقیه و فتح نون و سکون کاف و الی ثقیله
 تدون و مشا و سبقت گیر است یعنی روایت است ترا نام محمد باقر علیه السلام گفت چون بیرون آمد از مدینه
 امیر المؤمنین علیه السلام از او بعرضه و شست برای جنگی احباب حقش فرو آمد و دریده پس آمد نزد او و دست

از قبایله عماریه پس گفت ای امیر المومنین چه بدستی که من ضامن شده ام در میان قبیله خود یعنی از زبان
ایشان تا خون بسته شود و بدستی که من طلبه کردم در ظاهر چند از ان قبیله همراهی بال و بد و کار می را
پس پیش داشت بسوی من زبانهای ایشان سخت گیری را ندانم عظاما پس امر کرد ایشانرا ای امیر المومنین
بهد کردن من و تخریب کن ایشان را بر همراهی من بال پس گفت کجا اند ایشان پس اشارت کرد و گفت
انجرامت جمعی از ایشانرا آنجا اند که می بینی اصل قال فنصر راحله فادلفقت بعض اصحابی طلبها فلایا
بلا یا فاحقت فانتهی الی القوم فسلم علیهم و سالهم ما یمنعونهم من مواصاة صاحبهم فمشکوه
و مشکاکهم فشرح نقص جنون و تشدید صادی فی نقطه بعینه ماضی معلوم باب انصر است بالنسب انابت تند
کردن کسی تا قدر که بر آن سوار است از راحله برای بنقطه و ماضی فی نقطه شتری که صاحب زمین است برای سوار
ادلفقت بال بنقطه و فابصینه ماضی معلوم باب انصر است الاولان سرعت حرکت با وجود ماندگی فی الجمله
الطیلم بفتح طای بنقطه و کسر لام و یای و نقطه در پالمین شتر مرغ نزلاتی بفتح حظه و سکون لام و یای و نقطه
در پالمین معصرا باب منع استسکی فصب آن بر مفعول الحقت است باور بلائی یعنی علی است لفت بعینه
جسول باب علم است یا برای افعال است و در این معنی است فیه غائب و در معنی و در صاحب بر باب
ضمیر مخاطب است باعتبار تالیف زمان حکایت بر زمان محلی یعنی امام گفت پس تند کرد امیر المومنین علیه السلام
را حله خود را پس دوید و انداخت شتر مرغ خویش تند شدند بعضی یاران و از پی راحله و پس اسبب استسکی و نقص
را حله بر روی آهسته رفتن فی الجمله و ریخته شده راحله یعنی که چون امیر المومنین علیه السلام و است که صاحب
او از پی او روانه شدند آهسته آهسته ماند فی الجمله راحله تا رسیدند پس رسید امیر المومنین علیه السلام پس
انجرامت قبیله محارب پس سلام کرد بر ایشان و پرسید ایشان را که چه مانع شده شمارا از همراهی با شتر پالمین
و کرد و نمود و او نیز کلام ایشان کرد اصل فقال امیر المومنین علیه السلام وصل امر عشیره و نه داهم اول
یا و وفات یله و صلت العشیره اخاهال عتریه و ادبرت عمه دنیا فان المتواصلین المتبادرین
ما جورون و ان المتقاطعين المتدا ابرین موخر و دون قال ثم بعث راحله و قال جل شمر ح
وصل امر عشیره در صورت خبر است اما یعنی امر است و نکره انجرامت ماضی است مثل تجربه مراد و بعد یعنی اینکه باید
که وفا کند هر آزاد مرد را آنچه کرده و صلت العشیره اخا نیز خبر معنی امر است عترت یعنی بنقطه و ماضی بنقطه
و رای بی نقطه بعینه ماضی معلوم باب غرب و نصر و علم و حسن است العشر بفتح عین و سکون ثا الفشار بفتح شین
بسر در آمدن یا در بر برای تعدیه است البعث بیای یک نقطه و عین بی نقطه و ماضی سلقه بر یکمین تا نه برای
تند رفتن مثل بفتح حای بی نقطه و تشدید لام بعینه ماضی معلوم باب غرب و نصر و خبر است شتر را به امر
و وعظمت الحول فرود آمدن و مراد انجرامت از رفتن در دلهای انجرامت با ترک کردن است یعنی پس گفت
امیر المومنین علیه السلام باید که چون که هر مرد قبیله خود را چه بدستی که ایشان جزا و ترند بنیکم او و او

که در دست دارد و باید که چون نگذارد آن قبیله هم قبیله خود را اگر بفرستد و آورد و او را زان و پشت کرد و اندازد
 دنیا را چه بدستی که چون نگذارد آن قبیله هم قبیله خود را اگر بفرستد و آورد و او را زان و پشت کرد و اندازد
 از هم پشت کنند گمان بهم صاحبان گناه نه در آخرت امام گفت پس امیر المومنین علیه السلام بفرستاد
 خود را و برگشت و گفت قرار گرفت و عقد در دلهای این جماعت فو و ده هم اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام لم یزعم المرء عن عشیقه و قد کان ذاهلاً و ولد
 من مرد تهمه که اینه هم و دفاعم باید و ده و السنه هم اصل الداس حیظه من و مرأه و اعظمهم
 علیه و المومنین یشتعن ان اصایه مصیبه او فذل به بعض حکامه الامور و من یقبس یداه من عشیقه و
 هاتما یقبس عنهم ید واحد و یقبض عنه من هاتما و کثیره تشویش کن یخبر بمنزله من است الحیظه بفتح هاء
 و سکون هاء و وقفه در یابن طای بی نقطه محافظت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که اگر
 امیر المومنین علیه السلام باید که سرگز و دوری نکند مرد از قبیله خود هر چند که صاحب مال و فرزندان باشد و دوری
 نکند از طلب دوستی ایشان یا او و عزیز بودن ایشان در میان مخالفین و دفع کردن ایشان از آن مرد
 یستاهم ایشان و زیادهای ایشان زیرا که ایشان سخت تر مردم اند نسبت به محافظت ایشان او را از پشت او
 در سر که و مهر آن تر مردم اند بر آن مرد و هیچ کننده تر مردم اند بر آن گنده کار او را اگر بر غرور او را معیشتی
 با فر و آید او بعضی ناخوشه ساسه کار با و هر که و اگر مرد و خود را از قبیله خود پس جز این نیست که و امیگیر و
 از ایشان یک عدد را و اگر گرفته میشود او را و از جانب ایشان مدد بای بسیار اصل و من یکن حاشیه
 یحرف صد یقر منه الموده و من یسطیله یا المعروف اذا وجد حلف الله له ما انفق فی دنیا
 و دنیا علف له فی آخره و لسان الصدق للمرء یجعل الله فی الناس خیرا من المال یا کله و یورثه
 تشویش یکن یصیفه مضارع معلوم غالب مثل العین یا ابی افعال است و حاشیه منصوب است بالقریب
 و حاشیه مرفوع است و عبارت از نویسیان است یا هم از خوانشیان و الا زمان است یخلف یصیفه مضارع
 معلوم یا افعال است فی دنیا متعلق یخلف است لسان منصوب بر اخر ما لم علی شریطه التفسیر است
 یا مرفوع بر ابتدا و یخلف یخلف است فی آخره منصوب و مشغول دوم یجعل است یعنی او که نرم کند و ور و کما خود را
 یا یعنی که در راحت و امنیت کند اقوامی شناسد و دست او را و محبت را یا یعنی که اعتماد بر محبت او میکند
 اشارت است باینکه کسی که با نویسیان نیکی نکند بیکانگان بر او چه اعتماد داشته باشند و هر که نشود دست
 خود را بعهده چون یافت آنچه را که عطا تو اند کرد و میدهد الله تعالی برای او عوض آنچه داد و در دنیا او
 و چندین برابر آن ثواب میدهد برای او و در آخرت او و میگردد الله تعالی نیکبانی مرد را در میان
 مردم بهتر از مالی که خود را آخر او میراث گذارد و آخر اصل که از دادن احد کم کبلا و عظمای نفسه
 و نایب عن شایر بقرآن کان یوسر فی الحال و لا یزداد احد کم فی اخیه نه هدا و لا من بعد

اصل وقع بین ابی عبد الله علیه السلام و بین عبد الله بن الحسن الکلام حتی وقعت الفضا
 بینهم واجتمع الناس فافترقوا فتنسب علیک و عندی فی حاجته فاذا اتانا یا ابی عبد الله
 علی باب عبد الله بن الحسن وهو یقول یا جارية قولى لابی محمد شمس **احوال** عبد الله بن الحسن
 و پسرش محمد که از آنکه نزد پیوسته و طلب بیعت از امام علیه السلام میکرده مذکور شد در کتاب الحجة و در حدیث
 جعفر هم باب هشتم آدم که باب ایفعل به بین و هو الحق البطل فی الاموال است الفضا و بضم فاء نقطه
 و سکون هیز و فتح شاد و و هم و الف مدوده و بفتح فاء و سکون هیز و فتح شاد و و هم و هیزه و او ای مراد
 بود که ضمیمه پنجم رابع بر کس و تابان ایشان است یعنی واقع شد میان امام جعفر صادق علیه السلام
 و میان عبد الله بن الحسن گفتگوی تا آنکه واقع شد فضا میان ایشان و جمع شدند مردم پس از هم جدا شدند
 آنروز روزی که نزاع کردند میان نزاعی و سلمی و صبح روز دیگر از خانه بیرون آمدن برای کار که هشتم
 پس تاگاه من رسیدم امام علیه السلام بر در خانه عبد الله بن الحسن و او میگفت یکی از کثیرین عبد الله بن
 کثیر بن یحیی پدر محمد را که فلان آمده **اصل** قال فخره قتال یا ابا عبد الله طایرک بک قال انی تلوح ایتة من
 کتاب الله عز وجل الباریة فالتفتی قال و ما حی قال قول الله جل و عز ذکری الذین یصلون
 ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب فقال صدقت لکانی انما
 هذه الایتة من کتاب الله قط فاعتنقا و بکیا شمس **راوی** گفت پس عبد الله بیرون آمد پس گفت
 ای ابو عبد الله چه چیز باعث نزد آمدن تو شد گفت پدری که من خواندم آیتی را از کتاب الله عز وجل
 درین شب گذشته پس با اضطراب انداخت مرا عبد الله گفت کدام است آن آیه گفت قول الله عز وجل و رسول
 رعد انما یأتی که پیوند میکنند آنچه را که امر کرده الله و قالی بآن اینکه پیوند کرده شود و میترسند از عذاب
 صاحب کل اختیار خود که بسبب ترک آن پیوند است و میترسند از بدی حساب روز قیامت که بسبب ترک
 آن پیوند است پس عبد الله گفت راست گفتی و در آنکه این آیه باعث اضطراب است هر آنکه بگوید که من بخوانم
 بودم این آیت را از کتاب الله تعالی هرگز این وقت در گردن هم کرده و نگریه کردند بیست و پنج **اصل** و
اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی ابن عم امة یقطعنی حتی لقد هممت بقطع طبعه ایا
 ان اقطعه قال انک اذا وصلته و قطعته و صالحت الله یصلک و ان قطعته و قطعک قطعک الله
 شمس **گفتم** امام جعفر صادق علیه السلام را بدین و منی که مراد پسر عموی است که کمر پیوند با او میکنند پس سرور
 مرا و جنگ میکنند تا آنکه هر یک بجهت تحقیق قصد کردم بسبب بریدن او مرا اینکه بپرسم او را امام گفت پدری که
 تو چون پیوند کنی و بر او ترا پیوند میکنند شمارا الله تعالی از رحمت خود بیست و پنج **اصل** قال
 ابو عبد الله علیه السلام انی احب ان یعلم الله انی قلنا لا ذلت مرتبی فی حرمی و انی لا جاد را اهل بلی
 اصلا هم قبل ان یتعنوا عنی شمس **گفتم** مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدین گفتی که من دوست میدارم

قال شمس
 و ما هو الا ان

که وایه الله تعالی درین قول من این را که من تحقیق نمی‌کردم که خود را برای خویش خود را واپس بود کنم چنانچه گذشت
در حدیث نیست و سوم بدینست که در این پیش گیری می‌کنم خانواده خود را پسوند یکم ایشان را و اولی اینها پیش از آنکه
نی نیا ر شوند تا من باین معنی که در حق ایشان بهر وسیله که باشد میرسد و پیش گیری برای او را که قیای عظیم است
بجست و نهمینم اصل من عن الرضا علیه السلام قال ان من خال عبد الاثمة علیه السلام لم یصله الله
والعشر يقول اللهم صل علی من یصلی واطلع من قطعی ثم من خال غیر بعد حاجی الامام انموذین شد
تلا حدیث و انفق الله الذی تساه لوفیه و الامام حاتم شویح الامت میرور و علق بیان باید آن
محمد است بی رابع بکلمه است که عبارت از الیه السلام تا آخر سنجیر بعد از رابع بر جماعت محمد است و اشارت است باینکه
عمره آنست و یانی در کتب آنست یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام گفت بدینست که خویشی آل محمد که
معصومین اند علیه السلام بر آئین آنست و گفته شده بقرآن اشارت است بقول الله تعالی در سوره احزاب و اولوا الارحام
بعدیم اولی می‌فصل در بیان شد و کتاب الحجة در حدیث اولی از خودم تا به حدیث و چهارم که باید باشد انفس الله
عز و جل و رسول علی الاثمة علیه السلام و اما در حدیث میگوید بدان حال شما با حجت خود و اصل سنا که در
که پیوند کرد و بر او بر الحجة بیت خود هر که را که برید نمی‌باید از آن آن کلمه بجا نیست بعد از رابع آل محمد
و از امام حوینال بعد از خواندن برای بیان جاری بودن همین اشعیر که بیان شد در حدیث اول این باب
نست و هفتم اصل من عن محمد بن یزید قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله
عز و جل الذین یصلون و الاموالیه بدان یوصل فقال قرأتک شویح روایت است از عمر بن یزید
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از قول الله عز و جل که بیان شد در حدیث هفتم این باب گفت
که در خویشان نیست باین معنی که ایشان را نیز شال است چنانچه می‌آید در حدیث آنست پس منافات ندارد
با آنکه عمره آل محمد باشد چنانچه نفهم شد از حدیث هفتم نیست و هشتم اصل من عن عمر بن یزید
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الذین یصلون و الاموالیه بدان یوصل قال قلت فی راجع
الی جمل علیهم السلام و قد تکلون فی قرأتک ثم قال فلا تکلون من یقول للثانی انه فی شئ واحد
شویح روایت است از عمر بن یزید گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام او آیت سوره مد که گفت نازل شد
در خویشی آل محمد علیه و آله السلام باین معنی که مرا اصل و قصود اولی درین آیت و جوب رعایت آن خویشی است
تصدیق ایت ایشان بی واسطه و گاهی می‌باشد این آیه در خویشی تو باین معنی که آنرا نیز شال است و ثانیاً
بعد از آن امام علیه السلام گفت پس مباشرت از جمله معنی که میگویند برای لفظ قرآن دانند آن که در یک
معنی مستعمل شده شایسته است باینکه برای اصل و اول فقره اند و به بیان حق در آن مسئله محقق نمائند که این طریق
اصل میشود در بیان احادیث که در تفسیر آیت انما یستقرانیه واقع شده و مضمون آنرا غیر است اما متعسر نیست
البیت و هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من خال عبد الله فی عمره و ان یصل

مناشیح الامار

نیز توبه پیری یکی از او و پیر و پیر و پس گویشان را اف و منع کن ایشان را از انکار ایشان اگر نزد
 بر الله تعالی گفت و بگو ایشان را بختی نیکو الله تعالی گفت و درین کلام امین را اگر نزد پیر و پس
 ایشان که آمرزاد الله تعالی بر ای شاکتاه شمار پس آنچه که کور شد از جانب تو سخن نیکو شود و الله تعالی گفت
 و فرمود که بر ای ایشان یا خوار بر ازادگی دل الله تعالی گفت و درین کلام که هر یک چشم خود را از نگاه
 بسوی ایشان یا بمعنی که بنده نگاه کن لیکن بپیرانی و نازکی دل نگاه کن و بشکستن آواز خود را با آواز است
 ایشان و دست خود را بالای دستهای ایشان یا بمعنی که دست ایشان بر دستهای خود بخواهید قرار دهی و
 مقدم شود در راه و رفتن یا در مجلس و در پیش ایشان یا بخواهید بیان معنی و انقباض لها جناح الذل من الرزق است
 منوم اصل ان رجلا فی الیوم صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله او صنی فقال لا یخبرک
 بالله شیئا وان عرفت بالعباس و علی بیت الاقل و علیک مطمین بالاعیان و و الذی یف فاطمه
 و و الذی یف فاطمه و و بر صاحبین کانا و میتین و ان ابراک ان تخرج من اهلک و و مالک
 فاقبل فان ذلک من الاعیان شئ حیرتی که مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت ای
 رسول الله سفارش کن مرا پس گفت شریک کن با الله تعالی چیزی را یا بمعنی که پیروی من کنم کسی که مرا
 از رویه سخن باشد بگویند و در ضمن این تقدیر حق نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و تقدیر حق امامت
 امیرالمومنین و اولاد و جوامع و ترک اختلاف و خود را بی سبب هر چند که پیروزانیده شوی یا تشرف
 و آزار کرده شوی مگر بر مالی که خدا و شرک کنی بذر بانی زدن تو قرار گرفته باشد بیان پرستی را با عالمی
 و جانب پر و او در را رعایت کن پس فرمان بزرگوار کن ایشان را و مگر از این مضمون بر ای فاطمه
 و گوی که کن با ایشان خواه و نخواهی یا بشنیده و خواه و خواه بپایان کیفیت نیکی در صورت موت ایشان می آید
 و در حدیث هشتم این باب و اگر کسی کند توبه که پیروی کنی از اهل خانه خود و مطلق از آن و از مال خود و بخیل
 پس بعل آورد و بر سر کنی که آن از حدیث است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال یا ای یوم القیمه یوم یقل الکیه فیدفع فی ظهر المؤمن قیدا حله الجنة فیقال هذا الیوم
 شئ من الکبت یف کاف و تشرید یای یکتبط شتر بزرگ و یفتح و هم کافا غیر یک غیر آیه از جمله باران
 و مانند آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت می آید در روز قیامت پیش از فراغ
 از حساب چیزهای مثل شتر بزرگ پس تیر میزند و شتر میسوزد پس آنرا داخل میکنند و او را در شتر پس
 گفته میشود از جانب ملائکه که این مگوئی با او و در پرست یا بمعنی که آخرت است پیغمبر اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال قلت ای الاموال اقبل قال الصلوة لوقتها و الزکوة لذلک و الجهاد فی سبیل الله
 شئ حیرتی است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتیم که ام از اینها می آید نازل است
 در خواب آخرت گفت نماز و وقت قضیلت آن و فرمان برداری پر و او را در جمل و راء الله تعالی

بامر الله تعالى و بامر امام حق می تواند بود که در زمان مظلومیت انکه حق اقامت بج و دفع شبهات جماعه باشد
 ششم اصل سال رحیل رسول الله صلی الله علیه و آله ماحق الوالد علی ولده قال ان لا
 یسمیه باسمه ولا یتسمی به ولا یستسبک شمس پر سید مروی رسول الله
 صلی الله علیه و آله را که حبیبیت حق پر بر فرزندش گفت اینک نام خبرداران نام او و خبر پیش او و نه نشینند
 در مجلس پیش از او و در زمین یاد در تبه و دشنام حاصل نکنند برای او و این معنی که کار بدی نکنند که مردم گویند
 لعنت بر پدرش هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال وانا عند العبد الواحد
 الاصلی فی مر الوالدین فی قول الله عز وجل و بالوالدین احسانا فاطننا انها الایة التي
 فی بنی اسرائیل و قضی ربك ان لا تعبد والاایاء و بالوالدین احسانا ما فلما کان بعد سالته
 فقال هی التي فی لقمان و وصینا الانساب بوالدیه حسنا و ان جاهدا علی ان تشرك فی مالیس
 لك به علم فلا تطعهما فقال ان ذلك اعلم ان یا مریصلتهما و حقهما علی کل حال و ان جاهداك
 علی ان تشرك فی مالیس لك به علم فلا تطعهما فقال لا بل یا مریصلتهما و ان جاهداك علی الشریك
 ما مراد حقهما الا عظمای شمس این حدیث شبیه بعضی است چه در آن طعن بر شیخین مخالفان است
 پس تصریح مناسبان تفسیر و فی الجمله و حل آن میشود و رجوع با آنچه گذشت در شرح حدیث هفتم و ونهم
 باب صد و هفتم کتاب الحجة که باب بیست و نهم من التزییل فی الروایة است چه در آنجا مذکور شد در بیان آیه
 سور لقمان اینکه و جرب شکر والدین مخصوص نیست زیرا که آن در وان جاهداك شرط نیست و غیرتثنیه
 راجع بوالدین نیست و فادور فلا تطعهما جزایه نیست بلکه آن وصیه است و غیرتثنیه راجع بابین ختمه و صاحب
 دوست که عمر و ابوبکر باشند و ایشان مذکور اند در ضمن و منها علی و همین و در بیان این حدیث میگویم ضمیر
 قال در اول راجع به را نیست و مفعول آن مذکور بعد از آن است و در دوم راجع با امام علیا السلام است
 و مفعول آن مخدوف است بقدری قال کلاما و مراد بآن کلام نیست که والدین عبارت از د و ر اند
 علم است یکی محکات کتاب الکی که در آنها سی از پیروی طعن شده و دیگر امام معصوم عالم جمیع احکام الهی
 و دلالت بر آن مفعول میکند فقال هی التي فی لقمان تا آخر فی در قول برای سببیت است و بالوالدین
 احسانا اشارت آیه بنی اسرائیل است یا بنی که تقریب ذکر این آیه که در سوره بنی اسرائیل است بر تفسیر
 والدین که در سوره لقمان است و در آنجا گفتگو کرد که مراد بوالدین د و ر اند و علم است که محکات کتاب الهی
 و امام زمان باشد پدر و مادر بنی و فادور قلنا برای تفریع بانیست که اصل کلام در تفسیر آیه سوره
 بنی اسرائیل بوده و تقریب بر تفسیر آیه سوره لقمان رفته و مراد نیست که بسبب این با غافل شدیم
 و پنداشتیم که آن نیز برای تفسیر آیه بنی اسرائیل است و ضمیر آنرا راجع آیه تفسیر کرده شده و آنرا خبر است
 بعد بنی بر ختم است و تقدیر بعد از آنکه الوقت و ضمیر راجع به جمع ضمیر آنهاست به آنکه لفظ و بالوالدین

اے خداوند چنانچه سوره بقره و آفاخذ کما یشاق بنی اسرائیل ان لا تعبدون الا الله
 و بالوالدین احسانا و دوم سوره نسا و احب و الله و لا تشکروا له شیئا و بالوالدین احسانا سوم سوره النعام
 قل لیسوا الی با مرم یکم شبکم ان لا تشکروا له شیئا و بالوالدین احسانا چهارم سوره نبی اسرائیل و قضی
 رکعت ان لا تعبدوا الا الله و بالوالدین احسانا و در بر چهار باب بالوالدین متعلق است بحد و ف و بالوالدین
 که متعلق با احسانا باشد چه عموم است و چه خصوص است و نمی شود پس احسانا بر مفعول ساطع است و اول تقدیر
 و محسوس بالوالدین است و سه جای دیگر تقدیر و محسوس بالوالدین است بدانکه والدین متشش اطلاق یافته
 اول پدر و مادر است و آن مراد است در آیه سوره نبی اسرائیل که متعلق است در سوره بقره و نسا و النعام
 دوم و در آیه علم و حکمت که یکی محکات کتابا کسی است که مانند مادر است برای مومنان و دیگری عالم
 زمان است که مانند پدر است برای مومنان چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث یازدهم باب از مومنان
 مراد است در آیه سوره لقمان چنانچه بیان شد در شرح حدیث مفقود و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجه
 و ایضا آن مراد است در سوره عنکبوت و محتمل است در سوره بقره و نسا و النعام سوم رسول الله
 و امیر المؤمنین که دو پذیر باقی آیه علیهم السلام اند چنانچه گذشت در حدیث ششم باب صد و یازدهم
 کتاب الحجه که باب با چاروی الاثنی عشر و اثنی عشر علیهم السلام است چهارم امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام
 مراد در سوره احقاف چنانچه بیان شد در کتاب الحجه و رسول الحسنین بن علی علیهما السلام پنجم طیفلی که به معنی آن
 غلو و شکی است مثل طیفلیت جنان برای مومنان چه جمیع ایشان برادران هستند که یک پدر و یک مادر چنانچه
 می آید در احادیث باب مفقود و دوم ششم دنیا که مانند پدر و مادر فر گرفته اند از آفاستفان چنانچه بیان شد
 در حدیث است و سوم باب بی شخصیت و یکم چنانکه حسنا در سوره عنکبوت است و پیش از او پس موافق است
 اما در سوره لقمان نیست و بجای آن چنین است حمله امه و منها علی و منها فی عاین ان اشکر
 و لو الذی یک والی المصیر ذکر است برای بیان حاصل معنی است بر وجه اختصاصا ظاهر شود که جای حمله امه
 و منها علی و منها فی عاین معترضه است برای بیان اینکه در انسان که کتابا کسی است با اعتبار
 قولی علم از محکات آن که مبتذل بر نفس از اختلاف و خود را می و پیروی خلق است بر میبارد و انساب از خاک
 ذلت و میرساند بر رفاه امیر المؤمنین عالین بجمیع احکام دین با وجود سستی که بسبب ابوبکریم رسیده
 و انفصال آن سستی ابوبکریم است که انقضای مجموع من سیت المجموع دوستی در دو سال است که نکلن
 خلافت ناجی ابوبکر است تقریبا یا تحقیقا چه بنیاد ظلم در آن زمان نباشد و بعد از آن دستور العمل شد
 و بعضی حیلان اشکر لی و لو الذی یک مضمون احتسابی است که در آیه سوره عنکبوت مذکور است هر چند و بطول
 الی المصیر نیز معترضه است برای بیان اینکه شکر والدین را جمیع لشکر الله تعالی میشود و شکر نیست پدر ایشان
 از پیش خود کسی حمله نمیکند و از اینجا ظاهر میشود که مضمون قول الله تعالی در سوره عنکبوت

صنفی از امور احوال

و وصیلتنا الانسان بوالدیه مستان و ما هکذا لئلا یشرک فی الیس کما به علم فلا تطعمها الی مر جعکم فاما بکم
 بما لکم تعلون و منعمون آیه لقمان یکی است و این مبنی بر اینست که چون در اول سوره عنکبوت
 مذکور شده گفتند که حادث میشد و در رسال اولی و وفات رسول و در رسال سیم و در رسال چهارم پس
 دان در سوره عنکبوت نیز ضمیمه است و ضمیر چاهک رابع بد و صاحب گفته سال اول است که ابو بکر و عمر
 باشند آن بامر صیغه غالب ضمیر رابع بالبد تعالی است و عطف بیان باید دل و کلمه است و آن چاهک
 ملا آخر کار آیه است برای مبالغه در تصویر تطبیق بر معنی و معلی و رابع ضمیر تشبیه در چاهک و در فلا تطعمها
 بابو بکر و عمر و محل فایر تفریع و اراوه مبالغه در تعظیم و الیدین که حکایت قرآن و امام باشد فقال کلام را دوست
 و ضمیر رابع با امام است لا برای نفی افاده یعنی شرطی از دان چاهک است چنانچه محافلان در تفسیر برای خود
 خیال کرده اند بل برای اغرای از نفی است ضمیر را رابع بالبد تعالی است ضمیر و صله را رابع بوالدین است
 ضمیر تشبیه و زوان چاهک رابع بابو بکر و عمر است و ضمیر معذوب رابع بانسان است از اد حقیقه الاعمال
 برای بیان مذکور و رابع رابع است زیرا که از متعدیست ضمیر مستقر و مان رابع بالبد تعالی است و قها
 مفعول است و اگر از لازم است عیها فاعل است عظام تیز از نسبت در از اد حقه است و هشتم مفعول است
 یعنی روایت است از امام بقرضا و قی علیه السلام نادی گفت که امام علیا السلام سخن گفت و من پیش
 او بودم لعید الوارثه ایضاً می را در اطاعت و الیدین در آیتی که قریب قول البدیقالی عزوجل و سوره
 بنی اسرائیل یا الوالدین احساناً که مراد از والدین دو و اینه علم است که حکایت کتابا لکن و امام زمان است
 پس گمان کردم که آن آیت که تفسیر کرد و الیدین را در آن حکایت و امام آیت سوره بنی اسرائیل است
 که بتمام نه سیر کرده صاحب کل اختیار کرد که عیادت بکنند مراد و عیادت بکنند یا مادر و پدر شکیولی عظیم
 پس چون شب بعد از آن وقت یعنی وقتی که گفتیم که محل آیه بنی اسرائیل برای من ممکن نیست چنانچه
 که شیت در حدیث اول این باب پرسید امام ما که آن آیه که تفسیر کردی و الیدین را در آنجا حکایت و امام
 کدام آیت است پس گفت آن آیتی است که در سوره لقمان است که سفارش کردیم آدمی را بدو را بشد باش
 یکی بر چینه که ابو بکر و عمر از او کردند برابر سزا بیک شریک کنی را من ای را که نیست اثر بسبب آن امام فوتی
 و فتناسی با دینی حکم از احکام الهی پاینده را اینکه حکم آن امام از روی ظن است چنانچه گفته
 و بهر مورد به مقتون و من امر علی بن ابی طالب را بر بیان پس اطاعت کن ابو بکر و عمر را و رابع حکم
 پس امام علیا السلام گفت به منی را چه گفتیم و تفسیر این آیه لقمان نیز گفته است یا یعنی که عیادت در امر
 یا طاعت و رابع امری قریب تر از رابع فسیلان خیال کرده اند چنانچه گفتیم نیست که امر کند البدی تعالی پیوند
 قرآن و امام زمان در رعایت حق قرآن و امام زمان بر هر حال خواه ابو بکر و عمر از او کنند و خواه نکنند
 چنانچه گفته و آن چاهک علی ان لشرک فی الیس کما به علم فلا تطعمها پس امام گفت چنانچه گفت مفسران

یا رسول الله صلی الله علیه و آله ان لی والدین کبیرین یرغبان ان یمیتا یا انسان فی ذلک مکان جردی
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فقم مع والدیک فوالدی نفسی بید و لکنهما بک یوما
ولیلۃ خیر من جماد سعة فشیء هم و رایت بہت از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت آدم روی نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله دوستی که من صاحب رفیت
در جماد صاحب تو هم امام گفت پس گفت او را بنی صلی الله علیه و آله پس جبار کن در راه الله تعالی
پس بدستی که تو اگر گشته شوی میباشی در ده نزد الله تعالی و در حق و اود میشوی اشارت است بقول الله تعالی
در سوره آل عمران ولا تحسمین الدین قتالوا فی سبیل الله سوا تملک اشیاء عند ربکم یرزقون و اگر مردی
پس تحقیق واجب شد نزد تو رسول الله تعالی اشارت است بقول الله تعالی در سوره نسا و من یمرن من بیہ
ما جرم الی الله و رسول هم یدر کہ الموت فقد وقع امره علی الله و اگر بیست برگشتی بخانه خود برگشتی
از گناہان چنانچه زلوه شدی از او گرفت ای رسول الله بدستی که مراست پدر و اود که پیر اندوهی میکنند
کما ایشا و اتسلی میشود بکن و بنیخواہد بر دلش مرا بجای پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پس
قرآن گیر با پدر و مادر و ازت بیان این آنکه فهم بانکہ جان من در قبضہ قدرت است کہ ہر آنکہ تسلی شدن ایشان
بتو در یک روز و یک شب جہنم است با عذاب خراب حرف از جہاد یکسال مرا یک روز و یک شب است
چنانچہ ظاہر حدیث ششم اینست و و از دھم اصل من عمر کربا بن ابراہیم قال کنت نعلی انیا
فاصلت و یحجت ند خلعت علایء صد الله علیہ السلام فقلت الی کنت علی النصرانیة فانی اسلمت
فقال وای شہ مرایت فی الاسلام قلت قول الله عزوجل ما کنت قد روی ما الکتاب و الا الایمان
ولس جعلناہ یومر لھدی ہم من نشاء فقال لقد هدک الله ثم قال اللهم ایدہ لنا سلس
عاشقیت با بنی بنی جم زیاد کرد انکت میان حرف نفی و فعل مضارع برای تبصیر در زمان افنی است
الکتاب عبارت از رسولی است کہ او صاحب او در توحید و انجیل مکتوب است چنانچہ گفته در سوره
الاعراف الرسول البنی الامی الذی یحید و شکو ما عند ہم فی التورہ و الانجیل الا یمان مبارک از وی است
کہ ایمان بر سبیل او باقی میماند تا انقراض دنیا و یلین این آید شد و کتاب الحجة و ربانہ چنانچہ و ششم کہ با الجرم و الی
ایسد و الله بما انک علیہم السلام است یعنی روایت است از ذکر کربا بن ابراہیم گفت پدرم ترسا پس مسلمان شدم
و جی کردم پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیہ السلام پس گفت بدستی کہ بودم بدین ترسا لی و بدستی کہ
من مسلمان شدم پس گفت و چه چیز دیدی در مسلمانان کہ باعث و آگاہ شدن ترسا لی و دخول در مسلمانان شد
گفتم قول الله تعالی و ادر سوره شوری تبید انکت فی پیش از این درانی این را کہ چیست تحقیقت مرتبہ ایمان
رسول مکتوب در تورات و انجیل و این را کہ چیست تحقیقت ترہ ایمان و لیان کرد و استیلا روح را بسوزنید
بیواسطہ فرستاد و بعد شنی کہ را پختانی اینوسہ تحقیقت اسباب دانیان کہ با تو بود بر کہ را کہ نجوا ہم را و رفتن

اور امر اور رسول و اوصیای رسول با افتراض تکلیف است مراد ذکر اینست که ملاحتله کرد و بر سید
 این آیت انصاف رسول مکتوب را و اوصاف و صی او را در تورات و انجیل و مطابقت با فتم باین رسول
 دوم و چنانچه فی خبر این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم مولانا صاحب علیه السلام پس نام علیه السلام
 گفت بر آینه را بهمانی کرده ترا الله تعالی بعد از ان امام گفت خدایا اینها را کن او را این را بر کن
 و شاید که اشارت باین شد که آن مرد سه امام بعد از این را در خواست یافت سوال کن از هر چه خواستی
 پس هر که من اصل فقلت ان ابی و امی علی التقرانیة یا حلی بیتی و امی مکفوفة البصر یا کون معنی
 و اکل فی آیتهم فقال یا کلون لم الخنزیر قلت لا و لا یسموه فقال لا یا بس فانظر املک غیره
 فاذا اذات فلا تمکله الی غیره که انت الذی یقوم بشارتها و لا تخزن احد انک انتی حتی
 تاتی فی غیبی انشاء الله قال فایتی بمنی و ادناس حوله کانه معلوم صبیان هذا الوسا که و هذا
 بسا له فشیء مراد ما یقیم غرضت که بعد از ملاقات ایشان فی الحجة شسته شده باشد بقرینه اینکه
 در صورت کلی خبر منع شده و در دیگر منع نشد و سوال ایشان است تعالی خمر و سائر نجاسات میکند
 فرق اینست که منع دل است که در صورت کلی خبر منع است و بعضی از آنها با خاک است
 در نجاسات دیگر که ایشان سوال میکنند باینست سنن یا دو شستن یا دو شستن یا فست پس قول به لالت باینست
 بر طهارت اهل کتاب ضعیف است یعنی پس گفتم بدستی که پدرم و مادرم بر تو سالی اند و تو ایشانم پسر برتر سالی
 اند و مادرم که چشمم است پس بیاشم با ایشان چهار روز بخورم از ظرف ایشان پس گفت آیا میخورند بر تو
 خوک را گفتم میخورند و دست بملن میکنند برای رعایت ظاهر من پس گفت باکی نیست از خوردن تو در ظرف
 ایشان این معنی که آسان است تطهیر آن پیش از خوردن در آن پس و ارساد درت را پس نیکو کن کن یاد
 پس چون مرد پس و گذارد کار او را و دیگر از خویشان خود پاش تو اینکه ایستادگی میکنند بکار او و دیگر
 هیچیک را که تو آدمی نزد من تا آنکه آنی نزد من در منی اگر خود سبب باشد الله تعالی را وی گفت پس آله
 نزد او در منی و مردم پرورد و او بود و چنانچه گوید که او معلوم اطفال است این میسر رسید او را و آن می رسید
 او را مراد اینست که چنانچه تفاوت در علم میان معلوم اطفال و میان اطفال بسیار است چنانچه نیست که اطفال
 سوال کنند معلوم نورالان و او را اندانند چنانچه بپایان بود اصل فلما قد متلک و التطفة لای کنت
 اطعموها و افلی ثوبها و ارساها و اخذت بها اطفال یا بنی ما کنت تصنع لی هذا و انت علی دینی
 فلما الذی عاری منک مثلا حاجت خلعت فی الحقیقة فقلت هرچند من ولد نبینا امری بحد اطفال
 هذا الرجل هو بنی فقلت لا و لکنه ابن بنی فقلت یا بنی هذا ابنی ان هذا و صا یا الانبیاء و فقلت
 یا اصدانه لیس یکون بعد نبینا بیتی و لکنه ابیه فثم حرم الاطعام بطای مبقطه و فاصد
 باب اطفال حکمی یا کسی کردن اقلی اینا بصیغه مضارع معلوم مشکلم و در باب مرید یا باینست مراد

بجای اسلام است یعنی پس چون آدم کوفه نیکوئی کردم برای پدرم و طعام میخورانیدم او را و از
شپش پاک میکردم بامداد او را و سر او را و خدمت میکردم او را پس گفت مرا که ای پسرک من نیکوئی
با من این را بر حالی که تو بروی من بودی پس چه باعث دارد آنکه می بینم از تو از وقتی که مفارقت
دین من کردی باین روش که داخل شدی در ملت اسلام پس گفتم مردی از اولاد پیغمبر ما مرا کرده مرا
باین پس گفت آیا این مرد او پیغمبر است پس گفتم نه لیکن او پیغمبر است پس گفت ای پسرک من این
پیغمبر است پدری که سفار شاهان و سفار شمای پیغمبر است پس گفتم ای مادر پدری که نشان اینست که نمیباشد
بعد از پیغمبر پیغمبری ولیکن او پیغمبر است اصل عقالت یا ای دینک عمر دین اعرضه علی
فرشته علیه السلام و ملتها فصلت الظهور والعصر والمغرب والامساء والاحرة و
عمرس لها عارض فی اللیل نقالت یا بنی امد علی ما علمتی فاعلمته علیها فاحترت به و ماتت قلما
اصبحت کان المسلمون الذین اغتسلوا و کنت اما الذی صلیت علیها و کنت فی جبرها بشعر حم
پس مادرم گفت ای پسرک من دین تو بهتر و نیکوتر است و نمود کن آنرا بر من پس و السلام کردم دین خود را
بر او پس داخل شد در اسلام و یاد او را درم را شمرطه اسلام که اقرار بپسوت رسول و امامت و ولایت
امیرالمومنین علیه السلام و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن محمد و اقرار بنما بر بچکانه دانند
آن باشد پس گذار و نماز ظهر و عصر و شام و غنچه را بعد از آن عارض شد و در مرض در میان مشب
پس گفت ای پسرک من برگردان بر من آن شرط که یاد او را پس برگردانیدم آنرا بر او پس اقرار کرد
بآن و مرد پس چون بصبح رسیدم سلمان بود و نزد غسل و او ندانور با یعنی که حاضر شد در وقت تعمیل
او و اتمام بآن کردند و من بودم که پیشانی نمازیت کردم بر او و فرود آدم در قبر او برای دفن او
سید زدهم اصل بن عمار بن حیان قال عیبت ابا عبد الله علیه السلام ببر اسمعیل
اینی فی قال بعد کنت اجه و قد از دد له حیا ان رسول الله صلی الله علیه و آله
انته اخت یله من الرضاة فلما نظر الیه ساری بها و بسط لمحقته لها فاحبسها علیها ثم
اقبل یحدها و یحکن فی وجهها ثم قامت فلما حبت و جاء اخوها فلم یصنع به ما صنع
بها فقبل لمر یا رسول الله مددت باختمها لم تصنع به و هو یجل فقال لانها کانت ابر
یوالد بها فمده شریح من یمن یفخ مای بنیقه و تشدید یای و نقطه در یمنین و الف و نه ن است
و در کتب رجال نجای بانقطه و تشدید یای یک نقطه و الف و یای یک نقطه است یعنی روایت است
از عمار گفت خبردار کردم امام جعفر صادق علیه السلام را به نیکوئی اسمعیل پسرم با من پس گفت بر آئینه
تحقیق درست میداشتم او را و تحقیق بیشتر درست داشتم او را بر پدری که مزد رسول الله صلی الله علیه و آله
آید خواهر که او را بود از شیر خوردن پس چون دید او را از دور خوشحال شد با من او و بپوشن کرد

بالاپوش نمود و برای او پس نشانید و او را بر آن بالاپوش و بعد از آن روانه شد و گفتگو میکرد و او
 دهنده میکرد و در روزی او بعد از آن بر نشست پس رفت و آمد برادرش پس رسول علیه السلام نکر
 یا او آن کرمی که کرد با او پس گفت شد رسول علیه السلام را که ای رسول الله که در آنجا که میگردد
 با او و مال آنکه او مرد است پس گفت برای چیست که خواهرش بود و نیکو کار تر با مادرش و پدرش از او
 بختناور و هم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ابی قد کبر جلد او ضعف فحقن بخله اذا
 امراد الحاجة فقال ان استجلمت ان قلی ذلک منه فافعل ولقد یبذلک فانه حبه للفقراء
 بشیء ح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را بدستی که تحقیق پدرم پیر شده بسیار و ضعیف شده
 پس با بر میدارم او را چون اراده تقاضای حاجت کند پس گفت اگر توانی که خود بپوشا داشته باشی و دیگران
 مقولی را کار نشوی از کارهای او پس بکن و تقصیر آن او گذاردت خودت چه بدستی که آن پسر نیست
 که نگاه میدارد و ترا از آتش جهنم فردای قیامت پانزدهم اصل سمعت رجلاً یقول لابی عبد الله
 علیه السلام ان لی ابوین مخالفین قال یوحا کما یز المسلمین من یتولانا بشیء من ذلک
 برای بیان است یعنی ششصد و از بوی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدستی که مرا پدر و مادر
 مخالف دین اما میباشند پس گفت نیکوئی کن با ایشان چنانچه نیکوئی میکنی با مسلمانان میگردد که ایشان
 جمعی اند که از امام خودی شناسند تشبیه باعتبار اینست که هر کدام یک حق دارند چنانچه نظیر آن بیان شد
 در حدیث سی ام باب ساجی نشانزد هم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلث الی جعل الله
 عز وجل لکل ذیهن و جملة اهل الاما تبه الی البر و الفاجر و ابی الوالدین یرین کا خالو فاجرین
 شدی ح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سه چیز است که نکرانیده اند عز وجل برای میباید
 در آنجا رفتی که باعث برادر ترک رعایت آنها شود اول دادن آنچه سپرده شده نصیبش خواه ما خیش
 نیکو کار باشد و خواه فاسق دوم عمل کردن به پیمان برای نیکو کار و فاسق سوم نیکوئی با پدر و مادر خواه
 نیکو کار باشند و خواه فاسق هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من الله
 و البر ان یکی الرجل با سم ابیه شدی ح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله
 اوس خوب و نیکو با پدر نیست که نیت کرده شود در دنیا پدرش یا یعنی که پسر کنیت خود را بن فلان
 کند تا نام پدر در صفحہ روزگار باقیماند چنانچه امیر المومنین علیه السلام کرده مثل اینکه در بیعت با ائمه و ائمه
 لاین ابی طالب انس با موت من الطفل شهی اسم اصل جاء رجل و سأل البنی صلی الله علیه
 و آله عن یرا الوالدین فقال یرا امک یرا امک یرا امک یرا امک یرا امک یرا امک یرا امک یرا امک
 و بد ابا لام قبل الالب شدی ح آمد مردی و پرسید بنی صلی الله علیه و آله را از ثواب فرمان برداری
 پدر و مادر پس گفت براء انسان است ثواب یحیی و جعفر فرمان برداری کن مادرت را فرمان برداری کن

ماوراء فرغانه بروداری کن ماوراء فرغانه بروداری کن ماوراء فرغانه بروداری کن
 فرغانه بروداری کن پدرت را فرغانه بروداری کن پدرت را و ابند اگر و باد پش از پدربان یعنی کاشا ت کرد بانیکه
 فرغانه بروداری و ماوراء فرغانه بروداری پدراست هیچکدام اصل عن ابی خدیجه
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال اني ولدت بنتا
 و نریتها حتی اذا بلغت فالتبتها و حلیتها ثم جئت بها الى قلب فدفعتها فی جوفه و کان آخر
 ما سمعت منها و هي تقول یا ابتاه فما کفارة ذلک قال لک ام حیه قال نعم قال فابورها
 فانها بمنزلة الامر مکرر عنک ما صنعت قال ابو خدیجه فقلت لابی عبد الله علیه السلام
 حتی کان هذا فقال کان فی الجاهلیة و کانوا یقتلون البسات مخافة ان یسببن لیلک و تقوم
 آخرین شرح و او درویشی تقول حالیا است و مفعول مخدوف است بتقدیر دبی تقول یا قالت
 یا ابتاه خبر کان است یعنی روایت است از سالم بن کرم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت او درویشی
 بسوسه بنی صلی الله علیه و آله پرس گفت زانیدم دختره و حریت کردم تا وقتی که رسیده شد پس پوشانیدم
 او را الباسها و زینت کردم بعد از آن آوردم او را بسوی چای پس اندختم او را در میان آنچاه و بود آخر آنچاه
 شنیدم از او برحالی که او سخن میگفت که چرا مرا سیکشی ای پدر بفریادم بر سر مرا و ایست که وقتی که در وسط
 چاه بود و بقعر آن رسیده بود این فریاد زد در پس چیست کفاره آن گناه که از آن تو بکرده ام
 یا اسلام و دیگر آنم نمی علیا السلام گفت آیا ترا درویشی هست که زنم باشد گفت نه پس آیا ترا حال هست
 که زنم باشد گفت آری گفت پس نیکو کن با او چه پدری که او مانند او هست میپوشاند از تو آن
 گناه را که کردی بسبب نیک تو یا او گفت سالم پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کی بود اینک پدر دختر
 خود را چنین کشته باشد پس گفت بود در زمان جاهلیت بمعنی شرک قریش و اشال ایشان پیش از بعثت
 رسول علیا السلام میکشند و دختر از آن ترس اینک امیر کرده میشوند پس زانیدم در جماعتی دیگر که دشمن باشد
 خود دهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام هل یجوز للولد و والده فقال لیس له جزاء
 الا ان یخصلتین یكون الوالد مملوكا فیشتریه منه ینعتقه و یكون علیه دین فیه ضمیمه شرح
 لیكون هر دو جابر نوع میتواند بود بتقدیر آن و اما مالش با استیانت منسوب میتواند بود بتقدیر آن او
 و مالش یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا برای در نیکوئی میکند پس پدر را پس گفتند نیست برای
 پدر مکافات کرد و وصفت اینک باشد پدر غلام پس خریداری نماید او را پس سرش پس آزاد کند او را
 یا بمعنی که این عمل باعث آزادی پدر است پس اگر او دهنده کرده باشد مکافات کرده خواهد بود و اینکه باشد
 بر پدر قرضی پس و پدر پس آنرا از جانب او بستم اصل اتی رسول الله صلی الله علیه و آله و قال
 ان رجلا شاب فشیط و احب الجهاد ولی والدته نکره ذلک فقال له النبی صلی الله علیه و آله

خوبای کرد الله تعالی را در دم مرگ یا قیامت با عمل صالحی که فاضل تر باشد از بیفش بودن بر اوست
 الله تعالی در مختارین او چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لم یحکم یا مومنین المسلمین
 فلیس بمسلم شریح این مضمون برافزید اول است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 ان النبی صلی الله علیه وآله قال من احبکم یا مومنین المسلمین فلیس منهم شریح این مضمون
 نیز موافق حدیث اول است اصل و من سمع رجلا ینادی یا المسلمین علم یحید فلیس بمسلم شریح
 لام در یا المسلمین حرف برست و مفتوح است برای فرق میان مستغاث و مستغاث له یعنی و کبر شنید
 از مردی که فریاد میزند که ای مسلمانان مدد من کنید پس التفات با و نکرد پس نیست مسلمان شنید
 اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الخالق عیال الله فاحبا الخلق الی الله من نفع عیال
 الله وادخل علی اهل بیت سرور شریح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خلقوا لله
 عیال الله تعالی اند پس محبوب تر مخلوقین بسوی الله تعالی کسی است که نفع رساند عیال الله تعالی را
 و داخل کند بر خانواده خوشحالی را اشارت باینست که اگر کسی مسلمانی را خوشحال کند خانواده
 او از خوشحالی او خوشحال میشوند چنانچه کسی اگر ستمی کند بر مسلمانی خانواده او بدگیر می شوند
 هفتم اصل سئل رسول الله صلی الله علیه وآله من احب الناس الی الله قال انفع الناس
 للناس شریح پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله کیست محبوب تر مردم بسوی الله تعالی
 گفت کسی که نفع رساننده تر مردم باشد برای مردم هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
 من رد عن قوم من المسلمین عادیة ماء او فارا و جبت له الجنة شریح العادیة یعنی بینه و
 و ان و ال بی نقطه و تخفیف یا سه دو نقطه در پائین بلائی که مردم را باز دارد از کار خود مثل سیلاب
 که رود بخانهای ایشان آید یا آتش که در خانهای ایشان افتد یعنی گفت رسول الله صلی الله
 علیه وآله هر که برگرداند جمعی از مسلمانان بلائی را یا سیلابی را یا آتش را مثلثا واجب میشود بر اوست
 او بهشت هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل قولوا للناس حسنا
 ولا تقولوا الکثیرا حتی تعلموا اما هو شریح فی تعلموا متعلق بمجموع مستثنی و مستثنی منه است باینکه
 کسی که عادت تبرک گفتن نالائق و گفتن بهتر کرده باشد قوائد آنرا میداند یعنی روایت است از امام
 جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل و رسول الله بقره و گویند برای مردم خوبی را امراد اینست
 که بگویند بهتر تا باینکه بچست نالائق و گفتن بهتر باینکه آن وقت خوابید و انست
 که چه فایده از آن عاید باشد شود مخفی نماید که درین حدیث اشارت است باینکه امر درین آیت بر حقیقت
 خود نیست بلکه یعنی منی از حد است و یا اینکه چون حسن مصدر است استعمال آن در اینجا برای مبالغه است
 پس امراد بهتر است در اصل خوب چه در جای که بهتر میسر باشد گفتا با عمل خوب نالائق و منی منه است

تغیث نماید که اگر مرد و باناس مومنان است معنی گفتن بهتر برای ایشان ظاهر است و اگر مرد اعم است
 مراد بهتر آنست که باعث ارشاد او شود و بحق چه بین کلمه با مخالف و بصیحت او زد و ترا و بحق می آورد
 و اگر متانی تفاوتی شدت کند بهتر خواهد بود چنانچه گفته در سوره فتح اشهد علی الکفار و حماد بن یزید
 دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال فی قول الله عز وجل قولوا للناس حسنا قال قولوا
 للناس احسن ما تحبون ان یقال فیکم شریح مفسون این موافق سابق است و در اینجا بیان این باشد
 اگر متان بهتر آنست که شما آنرا دوست تر دارید که گفته شود و در حق شما یا دهم اصل من ابی عبد الله
 علیه السلام قال فی قول الله عز وجل وجعلنا مبارکاً یما کنت قال فثاناً شریح قال در
 اگر کلام را دوست تر اقول در اول است و اگر کلام امام است رابع بعیسی است یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در قول الله عز وجل در حکایت کلام میس بن مریم علیه السلام
 در سوره مریم و گردانید الله تعالی را مبارک هر بار که باشم امام گفت مراد مبارک کنایت لغیر رسان بود است

باب هفتاد و یکم اصل باب اجلال الکبیر

شریح این باب بیان فضیلت تعظیم پیران و مانند ایشان است خواه آنکه تعظیم کند که کوچک تر و در سن
 باشد و خواه مساوی و خواه بزرگتر و میتواند بود که مراد این باشد که کوچک تر در سن یا بزرگتر از خود
 در سن یا در سلوک نماید در این باب سه حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله من اجل الله اجلال ذی الشیبة المسلم شریح الشیبة بفتح شین با نقطه و سکون یا
 دو نقطه در پائین و باء یک نقطه یک موه سفید و سفیدی یک موه بود و اینجا مناسب است مراد بسم انجا
 مومن است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از جمله تعظیم بند و الله تعالی را تعظیم ما صاحب یک موه
 سفید است که مومن باشد دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لیس مناس من له یوتر
 کبیر فاول ویرحم صغیر فاشریح گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست از مومنان کسی که تعظیم نکند
 بزرگ را و مراد بانی نکند که کوچک را سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام عظموا کبارکم
 و صلوا ارحامکم و لیس تصلوهم بشی افضل من کیف الا ذی عظام شریح گفت امام جعفر صادق
 علیه السلام تعظیم کنید بزرگان خود را و در سن و پیوند کنید خویشان خود را و نیست اینکه پیوند کنند
 خویشان را بخیری که نافرمان از او باشند از اهل ظالمان از ایشان باشد

باب هفتاد و دوم اصل باب اخوة المومن بعضهم لبعض

شریح این باب بیان کیفیت برادری مومنان است یا یکدیگر در این باب باز دو حدیث است
 اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام انما المومنون اخوة بتواب و ام و اذا ضرب
 علی رجل منهم عرق سهمله الا خرون شریح ضرب بصیغه معلوم خبر است الغرب زدن و مراد

اینجا از کار واداشتن است و تعدیه آن یعنی تضمین معنی غلبه است مثل وقرن با علی آذ انهم ستر بصیغه ماضی معلوم
 یا ب علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که بر میان برادران همند فرزندان یک پدر
 و یک اوراند یا یعنی که در کمال مرتبه بر او میدیا یا یعنی که پدر و وادار علی الشان طینت علیین است چنانچه
 میان میشود در حدیث آمده و چون گوشت بر مردی از ایشان رگی یا یعنی که گوشتی بر سانسید از جانب رگ
 او برین او که در زندگ شده باشد پنداری کشیده برای آن مرد مومنان دیگر خواه دانسته و خواه ندانسته
 پنا نچه گاهی خواب از کسی میگردد و سید آن را نمیداند دوم اصل عن جابر الجعفی قال نقیصت بدین
 یلدی ای جعفر علیه السلام نقلت جطت فلک ریحاً حزن من غیر مصیبه تصیعی و امر بنزل لی
 حتی یرنی ذلک اهلی فی وجهی و صدیقی فقال نعم یا جابر ای الله عزوجل خلق المومنین من
 طینة الجنان و اجری فیهم من سرهم و وجه فلذک هم من اخوالهم کالبیر و امره فانی صاب روحاً
 من تلك الامراء و اح فی بلد من البلدان ان حزن حزنت هذه لانها من هاشمی حزن حزنت بحار
 بنیفته و زای یا نقطه و نون بصیغه ماضی معلوم یا ب علم یا ب علم است الحزن من هم حاد سکون را از
 و لکیر و دفع حاد لکیر کردن و صدیقی عطف است بر ای الجنان کبیر جمع جنات یعنی پیشتر از کبیر کبیر را از
 بنیفته و سکون یا ی دو نقطه و پائین و حاسی بی نقطه چیزه که خوشبو و پاکیزه باشد روح بنیفته را و سکون
 و او عبارت از تنبسی است که الله تعالی آنرا باعث زندگی مومنان کرده پس آنرا روح بفرماید برای ایشان
 ساخته پس روح و حایم راست ای عبارت از روح روح است و اصغیارات از طینت الجنان است چنانچه طینت
 الجنان باور شده و تشبیه روح پدر شده یعنی روایت است از جابر جعفی گفت و لکیر شدم نزد امام محمد باقر
 علیه السلام پس گفت قربانت شوم بسا که و لکیر شوم بی آنکه رگ غریزی بر خورده باشد و یا باطنی دیگر فرو آمده
 باشد پس تا آنکه بشناسد آن دیگر را مردم خانه من در روی من و آشنا بمن نیز شناسند پس امام
 گفت آری می باشد ای جابر بیان این آنکه برتری که الله عزوجل آفریده بدین مومنان را از کل بشتها و حارے
 ساخت یا یعنی که رسانید در ایشان تنسی را از جمله پاکیزه نسیم خود پس برای آن مشارکت مومنان با هم
 در امام بدین روح است که مومن برادر مومن است از پدرش و مادرش پس چون بر خورد روحی از آن
 روح و حار که از نسیم پاکیزه است و شهری از شهر با و لکیری و لکیر میشود و آن روح که در آن شهر است
 چه این روح نیز از جمله آن روح است که از نسیم پاکیزه است و روح محاط است بدوم اصل من
 ای عبد الله علیه السلام قال المومن اخو المومن عینه و دلیله لا یخونه و لا یظلمه و لا یستده و لا یبدله
 علة فی نفسه نشو و العین چشم و جاسوس و هر دو اینجا مناسب است فی خلق بصیغه مضارع معلوم باب
 افعال مرفوع است بطفه بعبده و تا برای تنقیب است یا منصوب است بتقدیران تا صید بعد از نفی
 و تا برای سببیت است بنا بر آنکه عدم مقول مطلق برای توصیف باشد بمعنی مدد استعین بها یعنی

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن برادر مومن دیگر است چشم او است و راس نهانی او است
 خیانت نمیکند با او و ستم نراند و لیکن در خلافت نمیکند با او و در توبه هیچ وعده که پس از آن منافات نکند او را
 معنی عدو او را چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول المومن اخو المومن اخو المومن المجلد
 الواحد ان اشک شیئا منه وجد الدنک فی سائر جسد و اسر و استخوان من روح و احوال و ان
 روح المومن لا یصل اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس براد الشمس من کمال جسد الواحد
 یعنی کمال جسد الواحد است الا شکی که او در ذاک یافتن کسی عضو خود را نمیستند در شکی را بعد بروی است
 که در اول الجسد الواحد است غیر از جاع بالجسد الواحد است و بدین معنی ما من معلوم باب ضرب است
 و ضمیر مستتر راجع فیما بین است غیر از او و احما راجع بشیئا و سائر است و ذکر رواج بلفظ جمع باقیه از خود
 سائر است من برای تبیین است روح واحدة عبارت از مجموع روح جسد واحد است روح الله عبارت
 از روحی است که الله تعالی برگزیده آنرا برای امام زمان علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
 میگفت مومن برادر مومن دیگر است مانند و عضو یک جسد شش یا یک اندامی که صاحب یک جسد است در ذاک
 باقیه خبر از آن جسد ریافت و او را پنجره دارد باقی جسد او در و حمای آنچه و باقی مانده از جسد یک روح است
 که مجموع روح مجموع یک جسد است و بدین معنی که ربط روح مومن بروح خلیفه الله تعالی بیشتر است از ربط هر
 آفتاب با آفتاب مراد اینست که مومنان مانند اعضا یک جسد و نسبت ایشان با امام ایشان کمال
 اتصال است بیشتر از نسبت پدر و آفتاب با آفتاب مراد اینست که مومنان مانند اعضای یک جسد و نسبت
 ایشان با امام ایشان کمال اتصال است پس از آنکه مومن امام نیز آورده میشود و پنجم اصل قال
 ابو سعید الله علیه السلام اخو المسلم و عینه و فوائده و دلیله لا یخونه و لا یخذله و لا یظلمه و لا
 یکذب به و لا یغتابه و معنی مراد پنجم اینجا مومن است و این تعبیر اشارت است باینکه اسلام غیر مومن
 محض ظاهر دنیا است و حقیقی در آخرت ندارد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مومن برادر مومن است
 او چشم او است و آینه او است و راس نهانی او است خیانت نمیکند با او و یاری نمیدارد او را و ستم نمیکند بر او
 و دروغ نمیکند با او و دیگر گوی غایبانه نمیکند او را ششم اصل عن حفص بن الیختری قال کن
 عند ابی عبد الله علیه السلام و دخل علیه رجل فقال لرجله اقلک ثم قال له ان لا تحبه و هو لعله
 و غیر یکلف فی ذینک و عونک علی عدوک و بر وقته علی غیرک ششم روایت است از حفص
 بن الیختری بفتح بای یک نقطه و سکون ثانی با نقطه و فتح ثانی دو نقطه در بالا و راس بی نقطه و تشدید
 یا گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و داخل شد بر او مردی از شیعه انصاری پس امام علیه السلام
 گفت مرا یاد دوست میدادی او را پس گفتم او را آر پس گفت مرا و جدا دوست نداری او را حال آنکه
 او برادر نسبت و پدری نسبت و ندوست بود و فتح غیر دشمن تو و در حق او نیز دیگر نیست مراد

و کلام

از ایمان کسی که لازم میشود بر رعایت حق و برادرستی چونست آن ایمان و بچی ثابت میشود آن ایمان و بچی باطل میشود ایمان پس امام گفت بدستی که ایمان تحقیق فرا گرفته میشود بر دو قسم یکی از آن دو قسم پس آن ایمانست که ظاهر و مظهر میشود و ترا از بار خود بیان این آنکه چون ظاهر شد ترا از او و مثل آنچه تصدیق میکنی یا آن تو که مذہب شیعه را میباید ثابت شد دوستی او و برادرستی او مگر آنکه صادر شود از او شکستگی بر آن ایمانی که بیان کرد از جانب خودش و اظهار کرد آنرا برای تو بیان این آنکه اگر صادر شود از او فعلی که استلزامی میکنی یا آن شکست ایمانی که اظهار کرد و برای تو شکستنده یا نفعی که باطل شد دوستی و برادرستی او مگر آنکه دعوی کند که او نکرده آن فعل را مگر برای تقیعه و با آن دعوی تامل کرده میشود در آن فعلی که کرده یا نفعی که درین مقام تفصیل هست اصل فان کلہا لیس مما یکون الیقینہ فیمنزلہ یقبل صد ذلک لان للیقینہ و واضع من انہ الہامی و واضعہا بيشقملہ و تقبیر مایتنی مثل قوم سوء طاهر حکمہ و فعلہم علی غیر حکم الحق و فعلہ کل شیء یعل المومنینہم لکان التقیعہ ما لا یؤدی الی الفساد فی الدین فانہ جائز بشروط فیہرکان رابع یا تشتمل بہت و اسم کان بہت و جمله لیس مما نا آخر خبر کان است مشار الیہ ذلک دعوی مذکور در ضمن الان بیست موضع تقیعه عبارت از صوراجتماع شروط ہوا از تقیعه است و آنها پند چیز است اول بیست کہ برای دفع فرزندہ باشد برای طلب نفع مثل وظائف پادشایان بنی امیہ و بنی العباس و مثل عزت و مرید داشتن و شبیرای دفع فرسوسل مثل یوم لایم دوم بیست کہ در غیر ریختن خون باشد سوم بیست کہ ساکی عادل کہ دفع فرزندہ حاضر نباشد چارم بیست کہ باعث گرامی و فتنہ جمعی دیگر نباشد مثل تصانیف علای اہل بدعت و دیوانہای شعرای اہل ضلالت کہ باقیماندہ و محسک مخالفان شدہ و میتولد بود کہ قول اللہ تعالی در سورہ بقرہ و الفتنہ است من القبل اشارت باین باشد و همچنین قول امام مالا بودی الی الفساد فی الدین برای اہتمام بذکر این شرط باشد چنانچہ قوم سور ظاهر برای اہتمام بشرط سوم است و بانی شروط ان لکان التقیعہ فمیدہ میشود بتقی بصفیہ بجمول است بتقدیر شیعی غیر مثل خبر نفسیہ است و مراد لفظہ مثل تا و فعلہ است قوم مضاف است بسور بفتح سین و سکون و او مصدر باب الفرمعنی از ار کردن ظاهر صفت سور است جمله حکم تا آخر صفت قوم است لام در لکان بمعنی فی است و مکان بمعنی موضع است یعنی بیان تفصیل اینکه اگر باشد آن فعل چیزی کہ نیست از جملہ چیز ہای کہ جائز است در شرع اینکه باشد تقیعه و امثال آنها مقبول نمیشود از آن دعوی تقیہ چہ بدستی کہ برای ہوا از تقیہ موضعی چند مخصوص است ہر کہ گرداند تقیہ را از مواضع آن و در غیر آنها بجا آورد درست نمیشود آن تقیہ برای او یا نفعی کہ جائز نمیشود و باعث استحقاق عذاب بہت و بیان آنچه تقیہ کردہ میشود در آن نیست کہ گوئیم مثل آزار نمایان کہ حکم ایشان و عمل ایشان برخلاف حکم قرآن و عمل بمقتضای قرآن است یا نفعی کہ حکم ایشان و عمل ایشان مبنی بر خود را و اختلاف اجتمادات است

که در نکات قرآن منی از آن مرعیه شده بیان این آنکه هر چیزیکه میکند میان ایشان در میان خود تفرقه
بند میری که باعث گمراهی مردم در دین نشود پس بدینگونه آن چیز که میکند با تفرقه

باب هفتاد و چهارم اصل باب ثان التواخی لم یقع علی الذین و انما هو التعارف

التواخی مع غنی بنیایست در معنی تفریق و تفریق است که مفهوم از لم یقع علی الذین است و مذکور نیست معنی تعارف
هو التعارف یعنی اینست که انما الواقع علی الذین التعارف یعنی اینست که در بیان اینکه برادر می باشد
با هم متفرع نشده بر دین حق بلکه پیش از دخول ایشان در دین حق واقع است مثل ایامی که در شکم مادرند
و مثل ایام طفولیت و مثل ایامی که بعضی مردم در آن ایام در دین باطلند و عاقبت داخل دین حق میشوند
و جز این نیست که آنچه متفرع بر دین حق است آشنائی مومنان با هم است مراد اینست که مدوشت برادر می
بسیب تولد ایشانست از طینت علین که پیش از تکلیف و دخول در دین حق حادث شده چنانچه گذشت
در باب اول لیکن چون آدمی علم غیب ندارد و جو به آشنائی مومنان با هم بعد از دخول در دین حق
حادث میشود درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لم یواخاوا
هنا الا مردوا انما انفارقم علیه شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت شما مومنان برادر
هم نشدید بنابرین ذیبت شیده امامیه تا حدوث برادر می متاخر از حدوث این ذیبت باشد و جز این نیست
که آشنائی یکدیگر را و آشنائی با هم گردیده از حدوث این ذیبت مراد اینست که مومنان هرگز فانی با برادر
بر حصول آنکه اصل است که ماده علین باشد و آن مخصوص وقت حدوث ایمان نیست اگر چه نوعی از تفریق
نسبت بآن داشته باشد مثل علم باحوادث آئنده چه آن فرج حدوث آنها نیست اگر چه تابع است فی الجمله
دوم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال لم یواخاوا انما انفارقم علیه
شرح این موافق سابق است

باب هفتاد و پنجم اصل باب حق المومن علی اخیه و اداء حقه

شرح مراد مومن درین باب و نظائر این باب از مودعه است باین معنی که بمباشرت یا طنیه و مانند آن
نیامر شده باشد محافظت او محدود و مشروط ایمان را که مذکور شد در احادیث باب مقدم یعنی این باب
بیان حق مومن از مودعه بر برادر مومن او و بیان فضیلت و اشکال بجا آوردن حق آن برادر مومن
از مودعه است در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
من حق المومن علی اخیه المومن ان یتبع جوعته و یواسی عورته و یفرج عنه کربته و یقلی
دینه فاذا مات خلفه فی اهل و دله شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
از جمله حقوق مومن از مودعه بر برادر مومن او اینست که مسیر کند گرسنگی او را و بدادن لباس پوشاند
بنائی از بدن او را که نموداری آن عیب است و کشاد دهد از آزردگی او را و واپس دهد قرض او را پس

عائی شرح اصول کافی

اگر میر و جانشین او نشود یا معتبر رفقه دادن و کار سازیمای دیگر و رختاوده او و فرزندان او دوم
 اصل بن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ملاحق المسلم علی المسلم
 قال له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا وهو علیه واجب ان يمنع منها شیء خرج من ولایت الله
 و طاعته و لم یکن لله فیه من نصیب قلت له جعلت فداک و ما حی قال یا ه علی ایضا ایست شفیق
 اخاف ان تضیع و لا تحفظ و تعلم لا تقبل قال قلت لا فوه الا بالله قد سوس و اجبات بمرد و متوالت
 تا صفت حقوق باشد در فروع متواتر بود تا خبر سبع باشد نصیب الله تعالی اینجا عبارت از طاعت است
 چنانچه نصیب شیطان معصیت است و گاهی نصیب الله تعالی مستعمل میشود در سعاد چنانچه نصیب
 شیطان مستعمل میشود در اشتیاق و هر دو احتمال دارد قول الله تعالی در حکایت کلام حق در سوره جن
 و انه تعالی بجزئی یعنی روایت است از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام معلی گفت گفتم او را
 که چیست حق مومن بر مومن گفت برای مومن است هفت حق واجب که نیست از جمله آنها حق مگر برین حال
 که آن بر او واجب است اگر ضائع کند از جمله آنها چیزی را بیرون میبرد از دوستی الله تعالی و فرمانبرداری
 الله و نسیب الله تعالی را و او حصه یا بمعنی که جمیع عبادات او باطل است گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم
 این را نیز بیان کن که کدام است آن هفت حق گفت ای معلی بدستی که من بر تو ترسانم میترسم که ضائع
 گذاری آنچه را که بشنوی و محافظت نکنی و بدانی آنرا و عمل نکنی این منی بر اینست که سختگیری الله تعالی
 بر عالم میشد از جاهل است چنانچه گذشت در باب شانزدهم کتاب العقل معلی گفت گفتم امام علیه السلام را
 قوت غزم بر فعل نیست مگر بوسیله انگیزی الله تعالی مرا بدینست که بیان کرد که انشاء الله عمل میکنم اصل
 قال ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تکره له ما تکره لنفسك و الحق الثانی ان تحب سخطه
 و تتبج مرضاته و تطیع امره و الحق الثالث ان تقنیه بنفسك و مالک و لسانك و یدك و رجلك
 و الحق الرابع ان تكون عینه و دلیله و مرآة و الحق الخامس لا تشیع و یجوع و لا تروی و یظلم و لا
 تلبس و یعی و الحق السادس ان یكون لك خادم و لیس لاختیک خادم فواجب ان تبعث
 خادمك فتغسل ثیابه و تصنع طعامه و تمهد فراشه و الحق السابع ان تبر و تعجیب و عوته
 و تعود و مریضه و تشهد جنازته و اذا علمت ان له حاجة تباده له الى قضاءها و لا تلجیه
 ان یسا لكها و لكن تباده مبادره فاذا فعلت ذلك وصلت و لا یتك بو لایته و ولایته
 بو لایتك شیء اخر الخادم كنیز و مطلق نه شکار و اول مناسب تر است بحدیث چهارم ایجاب تبر
 بصفیه معلوم مخاطب بافعال است مراد تقسیم اینجا و عده ایست که با دیگری کرده که همسایزی او نزد
 تو نماید الجنازه بکسر جم تابوت و بفتح جم میت که بر بالای تابوت است و غیر این نیز گفته اند یعنی گفت
 آسان تر حق از جمله حق اینست که دوست داری برای او آنرا که دوست میداری برای خودت و نخواهی

برای او آنچه را که نمی خواهی برای خودت و من دوم اینست که دوری کنی از غضب او و پیر زنی
 رضای او را و اطاعت کنی فرمان او را و من سوم اینست که مدد کنی او را بخودی خودت و اهل خود
 و زبان خود در دست خود و پای خود و من چهارم اینست که باشی چشم او و در او نهی او و آینه او و من پنجم
 که سیر نشوی بر حالی که او گرسنه باشد و سیراب نشوی بر حالی که او تشنه باشد و جامه نبوشی بر حالتی که او
 برهت باشد و من ششم اینست که باشد ترا کنیزی و نباشد برای برادر تو کنیزی پس لازم است که ترستی کنیز
 خود را تا شوی به جامه باری چرکین او را و سازگاری کنی طعام او را و پس کند رخت خواب او را و من
 هفتم اینست که راست آوری وعده او را که بادیگری کرده باشد و قبول کنی طلب او را با جفائی که اگر طلب کند
 ترا برای ضیافت یا برای مدی یا مشورت روانه لبسوی او شوی و پیشش کنی بیمار او را با نمین که در وقت
 بیماری او بدین آوردی یا با نمین که اگر کسی از منسوبان او بیمار باشد بدین آن بیمار روی و مانند
 جنازه او را وقت مردن او و اگر دانی که او را حاجتی هست پیش گیری او را لبسوی بر آوردن آن حاجت
 و لمجا کنی او را که طلب کند از تو آن حاجت را و لیکن پیش گیری او را پیشی گرفتنی عظیم که با آن کاملی باشد
 اعطای پس چون کردی آنچه را که مذکور شد پیوند کردی دوستی خود را بدوستی آن مومن ترا و پیوند کردی
 دوستی آن مومن را بدوستی تو او را محضی نمایند که مناسب حدیث چهارم این باب اینست که در آنجا از کتابان
 غلطی شده باشد و بجای بولایتیک بولایتنا باید معلوم اصل عن عبد الاعلی بن اعین قال کنت
 اصحابنا یسألون ابا عبد الله علیه السلام عن اشیاء و امرونی ان اسأله عن حق المسلم علی اخیه
 فسالته فلم یجبت فلما جئت لا و دعاه قلت سالک فم تجبنی فقال فی اخاف ان تکفر و ان من انشد
 ما اقترض الله علی خلقه ثلثا انصاف المرء من نفسه حتی لا یرضی لایحه من نفسه الا بما یرضی
 لنفسه من مواسات الاخر فی المال و ذکر الله علی کل حال لیس سبحان الله و الحمد لله و لکن
 عند ما حرم الله علیه فیدع غیره فم یجبت و لالت میکند بر جواز تاخیر بیان از وقت سوال
 بحسب ظاهر برای مصداق تعظیم مسئله و ترغیب در اطاعت جواب و فی الحقیقه تاخیر جواب از وقت
 سوال نشد چه این سوال از جمعی بوده که در کوفه بوده اند و امام میدانسته که این جواب با جواب مسائل
 دیگر همراه با ایشان خواهد رسید فیدع مرفوع و منصوب میتواند بود بمقتدیران و اهلش یا اعمالش
 یعنی روایت است از عبد الاعلی بن اعین که از اهل کوفه است گفت نوشتمتد یاران ما که در کوفه بودند
 که تو بی میسر رسیدند امام جعفر صادق علیه السلام را چیزی است بعضی مسایلی که از حلال و حرام و نهی بانی امر کردند
 مرا که سوال کنم امام علیه السلام از حق مومن از موده بر برادر مومن خود پس پرسیدم او را از آن
 پس جواب نداد مرا پس چون آمد ناداع کنم او را در وقت اراده برگشتن بکوفه گفتم پرسیدم ترا
 پس جواب ندادی مرا پس گفت پدری که میترسم که کافر شوی یا نمین که بعد از دانستن مخالفت کنیدی

بر رستی که از جمله سخت تر آنچه داند از م ساقته الله تعالی بر مخلوقین خود هیچ چیز است یکی انصاف مرد بخود
 خودش تا بجاییکه راضی نشود برای برادر مومن خودش از جانب خود مگر لبس لوک که راضی میشود برای خود
 از جانب آن برادر مومن و دیگری مد کردن برادر مومن در مال و دیگری یاد الله تعالی بر هر حال
 خواه حال خوشنودی و خواه حال غضب و مانند اینها از احوال نیست مراد مومن از یاد الله تعالی سبحان الله
 والحمد لله و لکن مراد مومن یاد الله تعالی است نزد آنچه حرام کرده بر او باین روش که واگذار و آنرا هیچیادم
 اصل می آید عبد الله علیه السلام قال ما عبد الله بئس افضل من اداء حق المومن شرح
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عبادت کرده نشده الله تعالی بعبادتی که فاضله و مشکلی باشد
 از بجا آوردن حق برادر مومن از موده پنجم اصل عس ابراهیم بن عس الیمانی عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال حق المسلم على المسلم ان لا يشيع و لا يهجو و لا يهجو و لا يهجو و لا يهجو و لا يهجو و لا يهجو
 ما اعطاه حق المسلم على اخيه المسلم و قال لا يحل لک لا تخيب المسلم ما تخيب لنفسك و انما احتجب نسالة
 و ان سالک ما عطاه لا تمله خيرا و لا يمله لك کس له ظمیر انانه لك ظمیرا اذا غاب فاحفظه فی غیبه
 و اذ اشهد قریه و واجله و اکره فانه منك و انت منه شرح فی شرح فی شرح فی شرح فی شرح فی شرح فی شرح
 راجع بسلم در علی المسلم است و آنچه عبارت از مسلم در حق المسلم است ما اعظم صیغه تعجب است آجب بکسر حاء
 و تشدید با بصیغه امر با فاعل است لا تملک بصیغه نهی حاضر مضارع باب علم است و ضمیر منصوب راجع باخ است
 و غیر الفتح حاء با نقطه و سکون پای و دو نقطه در پائین و رای بی نقطه تیز از نسبت و لا تملک است و لا یملک
 بصیغه مضارع غائب مضارع باب علم است و ضمیر مستتر رفوع راجع باخ است و ضمیر منصوب راجع بخیر است
 مخفی نمائند که بصیغه نهی غائب بودن آن مناسب مقام نیست و الا بای فانه لك ظاهر مگوشت و لیکن لك
 ظاهر یعنی روایت است از ابراهیم بن عمرینی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حق مومن بر مومن
 اینست که سبب نشود او مومن بر حال که گرسنه باشد برادر مومنش و سیراب نشود بر حال که تشنه باشد برادر
 مومنش و جامه نبوی بر حال که برهنه باشد برادر مومنش پس چه در گشت حق مومن بر برادر مومنش
 امام علیه السلام گفت دوستدار برای برادر مومن خود آنچه را که دوست میداری برای خودت و اگر
 حاجت بخیرت بهم رسالی طلب کن از او بعنوان قرض و مانند آن چه مومن مومن را تبعیت طلب
 بفرودت نمیدارد و اگر طلب چیزی از تو کند پس بده و او را ملول مشوا و خوبی برای او و او ملول نمیشود
 از خوبی برای تو باش برای او پشت و پناه چه پدری که او برای تو پشت و پناه است چون غائب شود
 بسفری پس نگاهداری کن او را در وقت غیبت او بدفع ضرر از اهل او و از عرض او و چون حاضر شود
 پس زیارت او برود غنیمت کن او را و عز و ذار او را چه او از تست و قوا از او کی یا یعنی که تو را و از یک اصل
 مخلوق شده اید که طبیعت علیین باشد چنانچه گذشت در باب اول اصل فان کما علیک عاتبا

مضارع معلوم باب تفعیل است استیضه عاکرون برای کسی که عیسه کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت برای مومن است بر برادر مومن و از حلیه حقوق اینکه سلام کند بر او چون ملاقات کند او را
 و پرسش کند او را چون بیمار شود و غالب باشد برای او چون غائب شود و دعا کند او را چون عیسه کند
 و قبول سخن او کند چون طلب کند او را و مشایعت بنماید او کند چون ببیند و حقاً اصل قلنا لعبد الله
 علیه السلام ما حق المؤمن علی المؤمن قال ان من حق المؤمن علی المؤمن المودة له فی صدره
 و المواساة له فی ماله و الخلف له فی حله و النصرة له علی من ظلمه و ان کان قافلته فی السلیس و کان
 غائباً اخذ له بنصبه و اقامات الزیارة الی غیره و ان لا یظلمه و ان لا یغشیه و ان لا یخونه و ان
 لا یخذله و ان لا یکنه به و ان لا یقول له اف و اذا قال له ان فلان فی قلبه کایات الملمح فی الماء فشرح
 تحلف بفتح غایه یا ففعله و سکون لام مصدر یا بحر الشیخ کسی شدن و این وزن در مصدر ثنائی
 بحر متعدی سرگامه مفتوح البین و راقی باشد قیاسی است پس مرادف خلافت بکسر خاء است التناخلة
 بنون و الف و کسر فاعطیه که مقرر نباشد یا در بنصبه برای تقویت است الزیارة منصوب و معطوف بر المودة است
 و جمله بشرطیه متوسطه شده میان حرف عطف و معطوف لایله به نصبه مضارع معلوم باب تفعیل است
 یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را چیست حق مومن که واجب است رعایت آن بر مومن دیگر گفت
 از جمله حق مومن دوستی است برای او و رسیدن خود یا بمعنی که بخش زبان نباشد و مدد است برای او و دل
 خود و جانشینی است برای او و زانو زدن خود اگر غائب یا مرده باشد و یاری است برای او بر کسی که
 ظلم کرده باشد او را و از قسم یاریست اینکه اگر عطیه زیادی باشد و میان مسلمانان و او غائب باشد میگردد و بر وجه
 نام حصه او را و چون بیشتر بر ذریات است بتوجه بسوسه قبر او و ایست که مستم کند او را بکم کردن حق
 او و دشمنان و ایست که بغش باشد و در سلوک با او و ایست که خیانت نکند با او یا قشای را و و ایست
 که ترک یاری او نکند و اینکه او را در سختی دروغ نشمر و ایست که نگویم او را اف و چون گفت او را اف
 پس نیست میان ایشان دوستی ایمان و چون گفت تو دشمن منی پس تحقیق کافر میشود کی از آن و کس
 به اگر است نیست مخاطب کافر است و الا شکم و چون تهمت وارد او را و کاریک کرده باشد گدازنده میشود
 ایمان در دل تهمت کننده چنانچه گفته میشود و نک در آب هشتتم اصل علی ایمن بر قلب قال
 انت اطوف مع ابی عبد الله علیه السلام فعرض لی رجل من اصحابنا کان سألنی الذهاب معه
 حاجته فاشیرالی فکرت ان ادع اباعبد الله علیه السلام و اذهب الیه فیلینا انا اطوفنا اشار
 بایضا فراه ابو عبد الله علیه السلام فقال یا ابان ایاک یرید هذا قلت نعم قال فنی هو قلت
 رجل من اصحابنا قال هو علی مثل ما انت علیه قلت نعم قال فادع ابی الیه قلت و اقطع الطواف

قال نعم قلت واركان الفريضة قال نعم مشروح روايت است از ايمان بن قنبله گفته
 در دو ركعه طواف ميكردم يا امام جعفر صادق عليه السلام پس بر خود مراد ري از ايمان را كه ميست
 طلب كرده بود از من همراهي او را در حاجتي كه داشت پس اشارت كرد و بسوي من كه بيا پس فرمود
 كه اكنه ارم امام جعفر صادق عليه السلام را و روم بسوي او پس ميان اينكه من با او اف ميكردم يا
 اشارت كرد بسوي من ياري ديگر كه بيا پس و يا اشارت او را امام جعفر صادق عليه السلام پس گفت
 اي ايمان آيا تر اينخواهي اين مرد گفتم آري گفت پس كيست و گفتم مرد ري از ايمان است گفت آيا تر
 ديني است كه تو بر آن ديني بي تفاوت باشي كه از شديدا ماست و قيام بجوارم آن ميكند گفتم آري گفتم
 روانه شو بر حال بسوي او گفتم آيا روانه شوم بر حال كه برم طواف را اگر چه باش طواف من طواف كبري
 حج يا عمره واجب و لازم باشد گفتم آري اصل فدايت معه ثم دخلت عليه بعد فدايت فقلت
 اخبرني عن حق المومن علي المومن فقال يا ايمان دعه لا تدره قلت بلي جعلت فلم ازل اردد
 فقال يا ايمان تقاسمه مشطه مالك ثم نظرت الي فرأيت ما ادخلني فقال يا ايمان اما تعلم ان الله مروب
 قد ذكر الموترين علي انفسهم قلت بلي جعلت فذاك فقال اذا انت قاسمت فلم توشه بعلمنا فانا
 وهو سواء انما توشه اذا انت اعطيت من المنصف الاخر مشروح چون بني در لانه دانه اندر
 بر حقيقت نيست بلكه براي بيان اشكال عل حق مومن و سخت گيري الله تعالى بر مخالفت در صورت
 بآن حق است بلي متفمن مصعبت امام نيست الكثرين اشارت است يقول الله تعالى در سورة حشر بآن
 علي التسيم ولو كان بهم خصاصة و بيان ميشود در حديث ششم باب هشتاد و ششم يعني ايمان گفت پس
 روانه شدم يا او بعد از آن داخل شدم بر امام بعد از فراغ از سعي در حاجت او و تمه طواف كه مانده بود
 پس پرسيدم او را بآيين روش كه گفتم خبره مرا از حق مومن بيمون پس گفت اسي ايمان را و اكنه ارم
 يا حق را طلب كن آن علم را گفتم بلكه طلب ميكنم قربانت شوم پس ترك كردم مگر ميكردم طلب جواب را
 بر او پس گفت اسي ايمان از جمله حقوق اينست كه حصه دي او را نصف مال خود بعد از آن نگاه كرد و بسوي
 من پس و يا آنچه را كه داخل من شد از تغير رنگ براي تعجب از اشكال اين حق پس گفت اسي ايمان را
 نبيداني كه الله عز وجل ذكر كرده جمعي را كه ترجيح دهند برادر مومن را بر خود نشان گفتم بلكه سبانه
 قربانت شوم پس گفت چون قرضه كني يا او بآيين روش كه ذكر شد پس ترجيح نداده خواهي بود او را
 بر خود هنوز زير اگر جز اين نيست كه تو او را برابري ترجيح نميدهي او را بر خود مگر وقتي كه تو داده باش
 او را از نفقي ديگر مراد نيست كه بعض اصحاب رسول عليه السلام بفضيلتي ترجيح رسيده اند پس تعجب
 از مناصف نهايد كرد محقق نمايد كه تعجب مني براي اينست كه رغبت در جمع مال دنيا بسيار شده و كس
 نداشته باشد از مال دنيا مگر قرضي داشته باشد آن مناصف در ترجيح ندادن او است كه هم اصل

عیسی بن ابی منصور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام انا و ابی ابی یعفور و عبد الله بن طلحة فقال
ابتداء و منه یابن ابی یعفور قال رسول الله صلی الله علیه و آله است خصال من کن فیہ کما من ید سے
الله عز وجل و من یمین الله فقال ابی ابی یعفور و ما من جعلت قد الک قال یحیی لیه المسلم لا یمین ما یجب
لا یمین اهلہ و یمینا صحبہ الولاية فیکون ابی یعفور و قال کیف یمینا صحبہ الولاية قال ما یابن ابی یعفور قال کان
منه بئناک المنزلة منهم فخرج مخرج و حزن الحزن ان هو حزن و ان کان من یمین ما یفرح من
مخرج و الا دعا الله له قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ثلث لکم شح و بین یدئ الذکایات
الاول تقرب است یمینا یحیی پیش حد متان میدارند و من یمین الذکایات از کمال تقرب است که بالاتر از تقرب
سابق باشد و ذکر آن برای اشعار باینست که صاحبان شش خلعت برد و قسم اند باقتیاد مردم و سوخ خصلتها
و یسوخ آنرا قسم اول اصل تقرب دارند و پس و قسم دوم کمال تقرب دارند پس و او در و من برای تقسیم است
مشاور الیه تلک مرتبه مرکبه از دو خلعت اولست ان در آن بود هر دو ما یعنی او و برای ظرفیت یحیی است یمینا
ندید کوفین است در مثل اند علی المسجد الحرام ان شاء الله و اشارت است باینکه اگر مردی داند که برادر او الحال
خمسین است و بعد از این خوشحال خواهد شد خوب نیست که الحال خوشحال بشود بی خوشحال برادر و همچنین اگر برادر
او خوشحال منتقل بقسم دیگر شده باشد خوب نیست که خوشحال آن مرد باقی باشد ثلث شح مرتبای محمد و ف است
بتقدیر بدو ثلث و طرف صفت ثلث است یعنی روایت است از عیسی بن ابی منصور گفت برادر من امام جعفر
صادق علیه السلام من و ابن ابی یعفور و ابی عبد بن طلح پس امام گفت ای آنکه کسی رسول کرده باشد ای این
ابن یعفور گفت رسول الله صلی الله علیه و آله شش خلعت هر که باشد آنها را و میبایند در روز قیامت
مقرب الله عز وجل در کمال تقرب پس گفت این ابی یعفور و چیست آنها را بابت شش خلعت اول باینکه دوست
دارد مرد مومن برای برادر مومن خود آنچه را که دوست میدارد برای عزیز ابلهیت خود و دوم اینکه نخواهد
مرد مومن برای برادر مومن خود آنچه را که نخواهد برای عزیز تر اهل بیت خود و سوم اینکه خالص کند با او
دوستی را پس گریه کرد این ابی یعفور و گفت چون خالص میکند با او دوستی را گفت ای این ابی یعفور حزن
آن مرد باشد نسبت برادر مومن خود بآن مرتبه که مذکور شد و در بیان دو خصالت سابق بر آنکه میکند
آن برادر نزد آن مرد آنچه را که در دل خود دارد و باین معنی که رازهای خود را نزد او آشکارا میکند پس معنی
خالص کردن دوستی اینست که خوشحال بشود آن مرد بسبب خوشحالی برادر و در وقتی که آن برادر
خوشحال نشود و بعد از آن و غمگین شود بسبب غم او وقتی که او غمگین شود و اگر باشد نزد آن مرد چیزی
که کشاو دهد که را از آن برادر کشاو کند از او و اگر نباشد و عا کاند الله تعالی را برای فرج او عیسی
گفته بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام این سه خلعت برای شماست باین معنی که متعلق بسبک
شماست باینکه یکدیگر است اصل و ثلث لکنان تفرق و افضلا و ان تعلو لعقبنا و ان تنظر و اعقبنا

فمن كان هذا كان بين يدي الله عز وجل فيستضي بنور من هو اسفل منهم واما الذين
 بين الله فلوالهم يراهم من دونهم فينظم العيش ما يرون من فضلهم شمس ثلث منتهى
 وان خبره است مشار اليه بكلمة الموصوف مجموع شمس خلعت است كان بين يدي الصغیر از حال بعض
 موصوفان پیش خلعت است و ذکر حال بعض دیگر در اینجا و ضمن و المومنین شده تا تقسیم به و قسم بر
 مفهوم شود بعنوان تعظیم و تمویل قسم دوم لم یهدم بفتح بای مضارع و سکون با و فتح فم و کسر فم و غیر
 جمع است بعینه مضارع موزع الا لام باب منع و فم و ضرب بعد از تخفیف همزه بقلب آن بالف یا و او یا دارند
 صرف علت بجاوم و در بعضی نسخ بعد از ان کمسوره همزه ساکن است من در حایر امی سببیت است و اهل
 است من در من فضلهم بیانیه است یعنی و سه خلعت است از جلالتش خلعت که رای استقامتی کشتن
 بسلوک شیعیان با است اول اینکه بشناسید قدر فضیلت امام ما و آذر نعمتی عظیم شمرید برای خود دوم
 اینکه آئید در پی اقدم بر قدم ما دشت باشید و سوم اینکه انتظار داشته باشید ظهور دولت دارا که در دنیا
 بیان میشود مراد اینست که دل را بر تسبیح طالعان قرار ندهید و دعای فرج آل محمد علیه السلام بگردانید
 پس هر که خد چنین شد مقرب الله عز وجل پس روشنی درمی یابد بر روشنی ایشان کسی که در مرتبه ثواب
 پایین تر ایشان است مراد طلب شفاعت رای خجاء و از گناه بعض مومنان برای اعلاای درج و پیشانی دیگر
 و بفعل آمدن آن شفاعت و قبول آن شفاعت است و اما آنجماعت از اهل شمس خلعت که در جانب
 دست راست الله تعالی اند با نیمی که در کمال تقرب اند پس اگر انیکه می بینند ایشان را پس که با نیمی
 ایشان را گوارانیشود آنجماعت پائین را از نه گانه بسبب نخمی بینند از نفیبت ایشان و کمال تقرب
 ایشان در درگاه الهی اصل فقال ابن ابی یعفور ما لهم لا یرون و هم عن بین الله قال ابی
 ابی یعفور انهم محجوبون بنور الله ما بلغك الحديث ان رسول الله صلى الله عليه واله كان يقول
 ان الله خلقا عن بین العرش بین یذی الله و عن بین الله وجوه هم ابیض من الثلج و انوار
 من الشمس الضاحیه یسئل السائل ما هؤلاء فقال هؤلاء الذين عابوا فی جلال الله شمس
 لایرون بصیغه مجهول و ضمیر راجع بالذین است یا بصیغه معلوم و ضمیر راجع بمن و منهم است بین یذی الله
 حال از العرش است و عن بین الله عطف بر عن بین العرش است و اشارت است باینکه هم در جانب
 بین عرشند و هم در جانب بین الله تعالی اند و هر دو مجاز است و عبارت از کمال تمسک بکتاب الهی
 و کمال تقرب در درگاه الهی است اشتقاق فعل لتفضیل از الوان نادر است استفهام بهر برای تعظیم است
 برای اشارت تجویز اینکه حقیقت ایشان از قبیل حقیقت سائر مکلفان نباشد پس حقیقت ایشان
 مجهول باشد تعابا بجای بی نقطه و فتح بای یک نقطه مخفیه بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غائب مثل اللام و او
 باب تفاعل است تعابا بی گرفتن عطا و آن مطاوع محال است بعضی دادن عطا و میتواند بود که شفاعت

بمعنی پوشیده شدن باشد انوار انجمنی بفتح حا و کسر با و تشدید یا بمعنی ابری که بعضی آن بر بالای بعضی دیگر باشد و مراد پوشیده شدن بنور باشد یعنی پس گفت ابن ابی یعقوب چیست آن جماعت را که دیده نمی شود بر خالی که ایشان در پناه دست راست الله تعالی اندر پس امام گفت ای ابن ابی یعقوب ایشان پوشیده شده اند بر دشتی الله تعالی آیا نرسیده بتوانی حدیثی که رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت بدستی که از انوار مخلوقین هستند در جانب دست راست عرش کبیش الله تعالی است و در جانب دست راست الدائم رو با ای ایشان سفید تر از برف است و روشن تر از آفتاب است در پناه نگاه میرسد پیرهنده که چیست ای جماعت پس گفت میشود ایشان جمعی اند که ثواب خود را گرفته اند در بزرگی قدرت الله تعالی بعضی مکانیک چشم دیگران و را بنما کارگر نیست و تصور کیفیت آن نمیتوانند کرد **دهم اصل** عن محمد بن عجلان قال كنت عند ابی عبد الله علیه السلام فلما دخل رجل فسلم فسلم له كيف من خلقت من اخوانك قال ناس حسن النشأ و ناس اهل لم كيف عبادة اغنياهم على فقرائهم فقال قائل قال فكيف مشاهد اغنياهم لم فقرائهم قال تلبلة قال فكيف صلة اغنياهم لم فقرائهم في ذات ايلهم فقال انك لتلك كما خلا قلوبها فيمن عندنا قال فقال كيف توهم هؤلاء انهم شيعة بل شرح العبادة بكسر عين منبسط و ياي و فقط در پايین زیارت مریض و تعدیه آن بعلی برای قضین معنی مخلوق است الشاهدة بشین بانقطه و ال بی فقط مصدر باب مفاعلة و بین و مراد اخبار زیارت صحیح است فی درنی ذات برای سببیت است تریم بصفه مضارع غایب یا مخاطب باب نعر است هو لا و مرفوع است محلاتنا عل تریم باشد یا منصوب است تا مفعول باشد یعنی روایت است از محمد بن عجلان گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل مجلس شد مردی پس سلام کرد پس امام پرسید ادا را چه نزد جمعی که و آنکه شتی ایشان را در شهر خود از برادران مومن تو محمد گفت پس شرب بجا آوردم و مرغ ایشان را و بیعت شمردن ایشان را و مبالغه در مدح کرد پس امام گفت او را که چو نیست زیارت الداران ایشان بهر بانی بر فقرای ایشان وقتی که بیمار باشند پس گفت این کم است امام گفت پس چو نیست زیارت الداران ایشان فقرای ایشان را باالی که در دست دارند و در وقت بیماری گفت کم است امام گفت پس چو نیست پیوند الداران ایشان فقرای ایشان را باالی که در دست دارند پس آن مرد گفت بدستی که مذکور میکنی جوابی که لم یافت میشود و آنست در جیبی که در شهر مانده محمد گفت پس امام گفت پس چون گمان میبرد آن جماعت که ایشان شیعه ایسند یا نه **دهم اصل** قلت لابی جعفر ع جعلت قد انك ان الشيعة عندنا اكثر فقال فهل يعطف الغنى الفقير وهل يتجاوز الحسن على المسئ و يتواسون فقلت لا فقال ليس هؤلاء شيعة الشيعة من يفعل هذا اشر من اشرهم امام محمد تقی علیه السلام را قربانت نشوم بدستی که شیعه ایسند تر و بسیار اندر پس گفت ای مهربانی می کنند الداران

بر بیانی و آنرا میگوید که در این باب اولی و بدو و سوم میکنند در این باب پس گفتند پس امام گفت فیستند
 آیات از شریعت و اما میبینید که میگویند این را که مذکور شد و از هر دو هم اصل کن این حدیث
 علیه السلام بقول عطاء و اصحابکم و در قدیم و لا یخلفکم بعثوا و لا تقصروا و لا تخسروا و اذ ابداکم
 و انزلکم کو نوا عبد الله الخالصین شریعت امام محمد باقر علیه السلام میگفت بزرگ شریعت یاران خود را
 و سنگین شریعت ایشان را و باید که بشرش روی نشینید شریعت بعضی دیگر را و قدر بهم رسانید و مسدود کنیم
 در و در این خود را و بخوبی را از هم باشد بندگان الله تعالی که خالص کرده شده اند از غش یا عمل
 صالح میکنند اصل قال ابو جعفر علیه السلام ای احکم الی اخره فیلد خلیله فی کسیرت فیاخذ
 حاجته فلا یدفعه فقلت ما عرف ذلك فیتا فقال ابو جعفر علیه السلام فلا شیء اذا قلت قال
 اذا فقال ان القوم لم یعلموا الاحکام بعد شریعت گفت امام محمد باقر علیه السلام که ای امام شریعت
 شریفان اما میبوسوی برادر مومن خود پس داخل میکنند دست خود را در کیسه آن برادر پس میگردد
 آنچه را که حاجت وارد پس آن برادر منع نمیکند و او را پس گفتند شریعت آن کار را و او را با شریعتی که این را
 نمی شود پس گفت امام محمد باقر علیه السلام پس چیزی نیست در میان شما درین هنگام گفتند مرا و او را نیست
 که چیزی از این نیست پس پاک و جبهی بودند است و درین هنگام پس گفت امام برای میان اینها که در میان
 آن نیست بلکه مراد من اینست که چیزی از علم او با بیان نیست در میان شما گفت پدری که حاجت شریف
 داده نشدند و قلمهای خود هنوز با شریعتی که او با او با ذکر گرفته اند هنوز و معذور اند چنانچه می آید و در حدیث
 بعد از او این اشارت است یا اینکه شریف از زمانی که واقعه کربلا واقع شد در تقی و نوحی معتمد بودند پس
 این تعلیم احکام دین که شد حق بلکه او با حج خود را نمیدانستند تا هفت سال بعد از وفات علی بن محمد
 علیه السلام و بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام تعلیم ایشان کرد و باین اشارت شد در حدیث شریف
 باب سیزدهم سمیع و هم اصل عن معلى بن خنيس قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن
 حق المؤمن فقال سبعون حقاً لا اخبرك الا بسبعة فاني عليك مشفق اخشى ان لا تحل فقلت
 بلى اشاء الله فقال لا تشيع و يجوز ولا تكشي و يعري و تكون دليله و فيصه الذي يلبسه و لسانه
 الذي يتكلم به و تحب له ما تحب لنفسك و ان كانت لك جمر يترفع عنها لقمه فرائشه و تسقى
 حوائجه بالليل و النهار فاذا فعلت ذلك وصلت و لا يتك بولايتك و لا يتسا بولايتك الله
 عز وجل شریعت روایت است از معلى بن خنيس گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
 از حق مومن بزرگوار مومن دیگر به مباشرت یا طعنه و مانند آن ایمان او بر او ظاهر شده باشد گفت
 هفتاد حق است خبر نمیکم ترا اگر هفت حق از جمله آنها چه بدستی که من بر تو ترسانم میترسم که بر نداری
 یا نه منی که عمل کنی اگر جمیع آنها را گویم و مؤاخذ شوئی گفت من نمی ترسم اگر خواسته باشد الله تعالی پس

در حدیث شریف

امام گفت اول اینکه سیر سنتی بر حالی که او گرسنه باشد و دوم اینکه جامه نبوشی بر حالی که او برهنه باشد
سوم اینکه پاشی راه نمی آید اگر کسی او را با نوبی دهد در محله چهارم اینکه باشی سیر اس او میوشد از این
که نمی پوشد و در پنج و در چنانچه میگویند فلان پیر این تن فلان است یا یعنی که راز دارا دوست و خیم اینکه باشی
زبان او سخن میگوید آن در بانی که سخن نمیگوید آن با یثیغه که اگر گفتگو کند با کسی و اشبات حق خود
نتواند کرد و تو اگر درش گفتگو را بستر دانی از جانب او گفتگو کنی و اگر ساکت باشد گفتگو برای او آنچه را
که دوست میداری برای خودت اشبات حق خود نمکند تو نیز ساکت باشی و تفصولی از جانب او کنی نشستم
اینکه دوست رازی برای او آنچه را که دوست میداری برای خودت بهفتم اینکه اگر باشد تر کنیزه بفرستی
تا پس کند رخت خواب او را و خدمت کند برای کارهای او در شب و روز پس چون کردی آنچه را که
نمکورش متصل کردی دوست خودت را با ما بدستی با ما تو دوستی را با تو بدوستی الدبر و جل با تو
با یثیغه که دوستی تو را بر حقیقت خواهد بود پس آنچه تراد دوست خودیم دشت و الدبر نیز تراد دوست خواهد دشت
چهارم اصل من ان عبد الله قال المسلم اخو المسلم لا یظلم ولا یخذل ولا یخون و یحق علی المسلمین الاجتهاد
فی التواصل والتعاون علی التعاطف والمواساة لاهل الحاجة وقاطع بعضهم علی بعض حتی تكونوا کما امرکم الله
عز وجل حرما بینکم من احمین مقتضی لما غاب عنکم عن امرهم علما مضی علیه عشر الاصل فی عهد رسول الله م شوم
والتعاون مرفوع معطوف بر الاجتهاد است و هیئت که بحر و مرفوع بر التواصل باشد و در بعض نسخ
بجای و او و نون قاف و ال بی نقطه است التعاقد قرار جمعی چیزه را در خاطر خود الواساة نیز
مرفوع و بحر و میتواند بهین طریق و تعاطف مرفوع و معطوف بر الاجتهاد است یا بحسب مرفوع و معطوف
بر الحاجة است تکرر البیضاء خطاب است و از قبیل التفات از غیبت خطاب است کما امرکم الله متعلق بر حما است
و اشارت است بقول الله تعالی در سوره فتح والذین معاشوا علی الکفر چه دلالت میکند بر اینکه هر که این صفات
ندارد مثل در موافقان رسول الله صلی الله علیه و آله نیست یا اشارت است بقول الله تعالی در سوره البقرة
و تواصوا بالرحمة و بیاض در شرح حدیث جمیل و نهم باب صد و هفتم کتاب الحج و نماز منصوب و خبر تکرر است
مترجمین تفسیر حرما بینکم است مقتضی خبر بعد از تکرر است فیما مرسم راجع بالسلهین است علی آمض متعلق
بمقتضی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن برادر مومن است ستم نمیکند
او را و بید و نیگد دارد او را و خیانت نمیکند امانت او را یا فشاری را و لازم است بر مومنان سعی در پیوند
ایشان با یکدیگر و در هم کردن و مهر بانی با یکدیگر و در مالی کردن برای جمعی که اهل حاجت اند و لازم
است بر مسلمانان شفقت و در مالی بعضی ایشان بر بعضی دیگر تا باشد چنانچه امر کرده شاره الله عز وجل
از ک و لان میان خودتان مهربانان با یکدیگر ایضا باشد و لشکان برای آنچه از قدرت شما بیرون باشد
از کار مومنان برای نجاتی که گذشته اند بران گروه مومنان اهل مدینه در زبان رسول صلی الله علیه و آله

اشارت است بابت سوره توبه و اعینهم تفتیش من الذم مع من انان لا یجسد و اما یفتقون که در حق قبول از انصار نزل شد با فرزندانهم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله حق علی المسلم اذا مراد سفر کردن بسلام اخوانه و حق علی اخوانه اذا قدم ان یا توفه شمس و گفت نبی صلی الله علیه و آله حق است بر برادر من چون اراده کند سفر بر اینکه اعلام کند برادر من خود را بدو اع و حق است بر برادران من او هر دو کند از سفر اینکه آیند نزد او زیارت او

باب هفتاد و ششم اصل باب الحرام و التعلف

شمس ح این باب بیان فضیلت نازک ولی کردن مومنان با هم و مهربانی کردن مومنان با هم است درین باب چهار حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الاخوانه یقولون و کونوا اخوة برة متحابین فی الله متواصلین مترحمین تذا و اذ تاذقوا و قتل کروا الصرفا و احیوه شمس ششم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت یاران خود را بر پیوسته کننده از عذاب الهی باشید برادران هم فرمان برادران دوستداران هم در راه خدای تعالی پیوسته کنندگان با هم نازکداران با هم زیارت هم کنید و ملاقات کنید و بیاد هم آورید امت اما و زنده کنید بپا و آوری امت ما را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تواصوا و تباروا و ترحموا و کونوا اخوة برة کما امرکم الله عز و جل شمس و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پیوسته با هم و نیکی با هم کنید و نازکداران با هم کنید و با شید برادران فرمان برادر هم پناهنده امر کرده اند عز و جل در سوره فتح که گفته رحما بینهم و بیان سفر و شرح حدیث پانزدهم باب سابق بسو ما اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تواصوا و تباروا و ترحموا و کونوا اخوة برة ششم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت پیوسته با هم و نیکی با هم کنید و نازکداران با هم کنید با هم چها و هر اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل و التعاون علی الاعتلاف و المواساة لاهل الحاجة و تعاطف بعضهم علی بعض حتی تكونوا کما امرکم الله عز و جل رحما و بدینهم مترحمین مغتفرین لما غاب عنکم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله شمس مضمون این در حدیث پانزدهم باب سابق نیز ذکر شد و فرقی اینست که رحما بینهم اینجا بفریم غائب است برای محافظت لفظ قرآن در سوره فتح اما در غیر غایب است چون این ناستدش است و متعارف است و دخل که تغییر لفظ در آن نمیشود و تفسیر راوی میشود

باب هفتاد و هفتم اصل باب زیارة الاخوان

شمس ح این باب بیان فضیلت رفتن بدیدن برادران مومن از موده است یا یعنی گریان انشان بعاشرت باطنیه و مانند آن ظاهر شده باشد درین باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله

علیه السلام قال من ذرأ اخاه لله لا غیره التماس الموعود الله ویتجرعها عند الله وکل الله به سبعین
الف ملک نیاد وده الاطبت و طابت لك الجنة شریح التماس منصوب بر مفعول را است و طفت
بیان لند لا غیره است و ذکر آن برای دفع توهم نیست که قصد ثواب منافات دارد با اخلاص بتوعد
بفتح میم و سکون و او و کسر عین بی نقطه مصدر میمی است بمعنی و عده التجرع طلب و قابو عده بفعل جنس
که مندرج باشد و تحت آنچه وعده برای آن شده و مراد طلب و قابو عده بعد از آن فعل نیست بر طلب
و قابو عده از الله تعالی بعد از آن فعل لغو است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که زیارت کند برادر مومن خود را برای رضای الله تعالی به برای غیر او مثل ریا و مثل طلب نفع دنیا
برای خواهش و عده الله تعالی بمعنی اینکه بجای آوردن آن برای این باشد که فاعل آن از جمله مومنین میشود
و برای طلب و قابو ابی که نزد الله تعالی است و عده آن تعلق گرفته موکل میکند الله تعالی با و مقادیر از
فرشته را که آواز میدهند او را گاه باش پاکیزه شدم و پاکیزه شد برای تو پیش دویم اصل عا
حاشیه قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام او دعه فقال یا خبیثه ابلیغ من تروی من موالینا السلام
طوبیهم بتقوی الله العظیم وان یعوذ عنهم علی بقیرهم و قومهم علی ضعیفهم وان یشهد لهم جنازة
میتهم وان یتلافوا فی بیوتهم قال لقیابعضهم بعضاً حیوة لامرنا هم الله عبد الاحی امرنا تکریم
عبد الرحمن ابن حشیر بفتح خاء با نقطه و سکون یای و دو نقطه در پائین و فتح ثانی سه نقطه کوفی است کیومر یصیفر
مضارع غائب یا با فتح است العیادة زیارت بیمار چنانچه بیان میشود در حدیث دهم باب مفضل و پنجم الجنازة
بکسر هم کایوتی که میت در آن است و بفتح هم متی که در بابوت است و غیر آن نیز گفته اند التلقیا بکسر هم لام
و سکون قاف و یای و دو نقطه در پائین و الف مقصوره ملاقات یعنی روایت است از چشمه گفت و مثل
شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و داع میکردم او را در وقت عمو و یکوف پس گفت ای غشیه برسان که مرا که
می بینی از شیده امامیه اسلام من و سفارش کن ایشان را به پسرین از عذاب خدای که غرگ است و اینکه
عبادت کند الدار ایشان بهر بانی بر فقیر ایشان که بیمار باشد و عیادت کند صاحب قوت ایشان بر ضعیف
ایشان و اینکه حاضر شود زنده ایشان نزد چنانچه میت ایشان و اینکه ملاقات کند با هم در خانه های
ایشان به بدستی که ملاقات بعض ایشان بعضی را باعث زندگی است برای امامت ما گفتگو در آن باب
رحمت کند الله تعالی بنده را که زنده دارد امامت را اصل یا خبیثه ابلیغ موالینا ان لا تعنی عنهم
من الله شیئاً الا لعلهم لی ینالوا و لا ینالوا الا بالورع وان اشد الناس حسرة یوم القیمة
من وصف عدلاً ثم خالفه الی غیره شریح لافنی بفتحین با نقطه و نون بصیغه تکلم مع الغیر یا بفتح ال
الافنا بی نیاز کردن و مراد از نجا دفع ضرر است من الحال است از شئی که مفعول به لافنی است
یا من الله متعلق بلافتنی است بمعنی اینکه افنا باذن الله تعالی یا شد و شئی مفعول مطلق است بمعنی شئی

من ان غفیرا من وعظنا افریایان شد و حدیث چهارم باب شانزدهم کتاب المغنل یعنی ای فرشته
 برسان بشیعیان امامیه اما دفع نمیکنیم از ایشان چیزی از عذاب را بر خالی که از جانب الله تعالی باشد
 مگر عمل یعنی اینکه محض تصدیق است ابی مل صالح قائده ندارد و اینکه ایشان در نمی یابند بقیقت
 دوستی ما را که بر سبزه کاری یعنی اجتناب از هر یک کبر و یا ترک ترفیع و اینکه سخت قهر مردم از روی حسرت در روز
 قیامت کسی است که شناخت محکات کتاب الهی را که میزان عدل است در میان ذلالت و منزلت است بر شما
 از اختلاف و پیروی قلن و ولالت بر وجود امام مقرر فی الطاعة عادل عالم جمیع احکام الهی در زمانی که
 بعد از ان مخالفت کردند محکات را در وقت بسوی خلاف آنها یا بمعنی که خود را انی کرد یا مخالفت آن
 امام کرد و سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله حدثنی جبرئیل علیه السلام ان الله
 عز وجل احب الی الارض ملکا قبل ذلک الملك یمشی حتی وقع الی باب علیه رجل لیستاذن من الله
 رب الدار فقال له الملك ما جاء ما حاجتك بک الی رب حذو الدار قال اخ لی مسلمة فزودته
 فی الله تبارک و تعالی قال لا لک ما جاء بک الا ذاک فقال ما جاء فی الا ذاک قال فانه
 رسول الله الیک وهو یقرک السلام و یقول وجبت لک الجنة و قال الملك ان الله عز وجل
 یقول ایما مسامدا مسلما فلیس ایاه ذار ایا ی ذار و ثوابه علی الجنة ثم شرح گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله حکایت کرد با من جبرئیل علیه السلام که الله عز وجل فرد فرستاد بسوی زمین فرشته را
 پس رو آورد آن فرشته راه میرفت در زمین تا آنکه رسید بسوی در خانه که بران در مردمی بود طلب
 رخصت و دخول بر صاحب خانه میکرد پس گفت او را فرشته ایانیا ورده ترا گمرا اینکه گفتی پس آن برگشت
 انیا ورده ترا گمرا اینکه گفتم فرشته گفت پس چه رستی که فرستاده الله تعالی ام بسوی تو لیستادن تحدیث یا بمنزله
 و می واد میرساند ترا سلام و میگوید و واجب شد برای تو بهشت و گفت این فرشته آن مرد را که بدترش کرد
 عز وجل میگوید که هر مومنی که زیارت کرد مومنی را پس او را و پس زیارت نکرده مرا پس زیارت کرد و بقیقت
 و ثواب او که واجب بر من است بهشت است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 اذا راحه فی الله قال الله عز وجل ایما فی زرت و ثوابک علی ولست ارضی لک ثوابا دون الجنة
 ثم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را براس
 رضای الله تعالی میگوید الله عز وجل که در حقیقت مرا پس زیارت کردی و ثواب تو واجب بر من است
 دخول است که راضی شوم برای تو ثواب را بی بهشت یا بمعنی که ثواب دنیا اکتفا نمیکنیم پنجم اصل سمعت
 ابا عبد الله علیه السلام یقول من اراد اخاء فی جانب المعرا بقاء وجه الله فهو زوره و حق فی الله
 ان یکرم زوره ثم شرح الحاشیه بجم والف و کسرتون و بای کیتم بیکانه و پهلوه و پروانجا نام است
 و بنا بر اول میتوان بود که مراد جامی عربیان باشد غفل کار دان سر با و بنا بر دوم مراد دوری را دانست

مثل اینکه از درون شهر یا از طریق دیگر آن طرف شهر رود و از نور فتح زای با نقطه و سکون و او درای نقطه
 زیارت کننده و بر من در اصل مصدر است در بیشتر از یکی نیز مستعمل میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
 علیه السلام میگفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را در موضعی که بیکار شهر است برای طلب آنچه راه انداخته
 است پس از زیارت کننده الله تعالی است و حقیقت و لازم است بر الله تعالی که گرامی کند زیارت کننده
 خود را هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من رآه اخاه فی بئته قال الله عز وجل
 اللهات ضیغی و را بوی علی تراء و قد اوجبت لك الجنة تحمیک ایاها شمس القرى بکسرتان و کرا
 بنقطه و الف مقصوره و یفتح قاف و لای بی نقطه و الف مد و در مصدر باب غرب همان کردن یعنی گفت
 رسول الله صلی الله علیه و آله هر که زیارت کند برادر مومن خود را در خانه آن برادر میگویی الله عز وجل
 ادا که همان منی و زیارت کننده منی بر من لازم است همانی تو و تحقیق واجب ساختن برای تو بهشت با
 بنسب دوستی تو برادر مومن را هفتم اصل عن ابی عمرة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 يقول من مر الرحاء فی الله فی مرضا و حجة لایاتیه خدا و لا استبد الا و کل الله به سبعین
 الف ملک یتادون فی تقاه ان خلعت و طابت لك الجنة فانت مر و امر الله و انت و ولد الرحمن حتی
 یاتی منزله فقال له یسیر جعلت فداك و ان کان المكان سعیدا اقل دهم یا یسیر و ان کان المكان
 مسیرا ستة فان الله جواد و المثلثة کثیرة یسبتونه حتی یرحح الی منزله شمس الخراج بکسرتان
 ما فقط کمر فی نقاه اشارت باینست که او می شنود یا باینکه بقصد تعظیم و عقب میر و نه مقدم بر او و او
 در آن طست یفتح همزه و سکون نون مفسوم مشون قول است انت می بینی بر اراده امثال است الله یفتح
 و او و سکون تا و ال بی نقطه جمع و اف و وار و شدگان بر تو بقصد انتفاع لیسیر یفتح یای و دو نقطه و پان
 و کسر سیر بنقطه و سکون با و دو و درای بی نقطه هم شخص است و ان هر دو با و صلیه است یعنی روایت
 از ابو مرثیه یفتح عین بی نقطه و تشدید زای بالنقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که
 زیارت کند برادر مومن خود را برای الله تعالی در بیماری یا در سنه رش بر حال که نباید نزد او بر آید
 از خدا و روش بی آنکه در دل باشد و برای طلب و اوید و مانند آن موکل میکند الله تعالی با و هفتاد هزار رشته را
 نه میکند در پشت او که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت بیان این آنکه تو و امثال تو از اثر ان الله
 تعالی اند و شما و او را صاحب میبرد کل عالم اید و وقتی که برگرد و بمنزل خود می گشت امام علیه السلام را بیکر که
 قریاست شوم این همراهی میشود هر چند که مکان برادر دور باشد امام گفت آری ای یسیر هر چند که مسکن
 یکساله راه باشد چه بدترینی که الله تعالی بخشیده است و خوشتر گان بسیار اند برای او میکنند تا وقتی که برگردد
 بسوی منزل خود هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال و من مر اخاه فی الله و جلا
 یوم القیمة یحفظ من فاطمی من و را یمر لیس الاصله حتی یتقی من ید الله عز وجل فیقول الله

حاتی بر احوال

نزد و جل له مرجا و اذا قال مرتجا اجزل الله عز و جل له العطية ثلثي ح في الدنيا ثلثي اعطيت
 و الله متعلق بزار است بخاطر بخاشي انقط و طاشي بي نقط و راي بيقط بهيق مضارع معلوم باب انفرست
 القبايي بضم ثات و تخفيف باي كيقط و الف و كسر طاشي بيقط و ياي مشدود و بفتح طاش و الف مقصور
 جمع قبلي اجمع ثات و سكون ياي و تشديد ياي جاء بيقايت نازك از كتمان كه منسوبست بيقط بكسر ثات
 و سكون با اهل معمراد اینجا پرده ياي بيقايت نازك است شاه الان هم است و غير مستر راجع بهي است غير كه
 ما بعد من است يعني روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه زيارت كرد برادري را كه برادر
 او براي رضاي الله تعالى است و اين زيارت براي رضاي الله تعالى بود و روز قيامت بر حالي كه
 ميخا ه ميان پرده ياي بيقايت نازك از نور كه تا كبر بر اعراف او دارد تا كسي بي او باد نزد يك او نيايد
 بخيزي گر آنكه روشن ميشود و تخمير بسبب او تا قوف كند نزد عرش الله تعالى عز و جل بزيان كتاب شود كه خوش
 آدمي و چون كتاب اتمي بزيان حال گفت كه خوش آدمي عظيم ميكند الله عز و جل براي او بخشش را فهم
 اصل عن ابى جعفر عليه السلام قال ان العبد المسلم اذا خرج من بيته فرائضا اخاه الله لا خير الا في
 وجه الله رغبة فيما عنده و كل الله عز و جل به سبعين الف ملك ينادونه من خلفه الى ان يجمع
 الى عزله الا طيب و طابت لك الجنة ثلثي ح زائر احوال مقدرة است از غير مستر و رخرج يعني
 روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت بدستى كه بنده مومن چون بيرون آيد از خانه خود بقصد
 زيارت برادر مومن خود براي الله تعالي غير براي ديگري بيان اين آنكه خواهش راه الله تعالى باشد چه
 رغبته در ثوابي باشد كه نزد الله تعالى است موكل ميكند الله عز و جل با و هفتاد هزار فرشته را تا امكان
 او را در پشت او تا آنكه برگرد و بسوي منزل خود كه آگاه ياش پا كيزه شدي و پا كيزه شدي براي تو بشت
 دهم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال ما زاد مسلم اخاه المسلم في الله و الله
 ناداه الله عز و جل ايها الزا و طيب و طابت لك الجنة ثلثي ح طرف در في الله متعلق است
 بزار و راجع يعني التماس وجه الله ميشود كه در حديث سابق ذكر و شد و ظرف در بعد في متعلق است
 بزار و راجع بعضي رغبة فيما عنده ميشود كه ذكر و شد در حديث سابق يعني روايت است از امام جعفر صادق
 عليه السلام گفت زيارت نكرد مومني برادر مومن خود را در راه الله تعالى و براي ثواب الله تعالى
 گر آنكه نكرد او را الله تعالى عز و جل اي زيارت كنده و پا كيزه شدي و پا كيزه شدي بر است تو بشت
 يا ز دهم اصل عن ابى جعفر عليه السلام قال ان الله عز و جل جنه لا يذ خله الا الله
 رجل حكم على نفسه بالحق و رجل مراد اخاه المومن في الله و رجل اثر اخاه المومن في الله ثلثي ح
 روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت بدستى كه الله عز و جل را بشتي است عالي مرتبه كه داخل آن
 نمي شود مگر سه كس از خلائق اول مردى كه چون ظاهر شود بر او كه حق بجانب نعم او است اعتراف كند

برخودش بحق آن مردود مردی که زیارت کند برادر مومن خود را در راه خدای تعالی ستم سردی که مرتجع دهم
 برادر مومن خود را در راه الله تعالی چنانچه گفته در سور چشم و یو شرو و علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
 دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المؤمن یجوز الی اخیه بدور و یتوکل علی الله
 عز وجل ملکاً فیضع جناحاً فی الارض و جناحاً فی السماء یظله فاذا دخل الی منزله نادیه الجبار
 تبارک و تعالی ایها العبد المفضل الحق المتبع لان ربی حق علی اعظامک سلنی اعطک اذ عنی جیک
 اساکت ابتداً انک فاذا انصرف شیعة الملك یظله یجناحه حتی یدخل الی منزله ثم ینادیه تبارک
 و تعالی ایها العبد المفضل الحق حق علی اکرامک قلنا و حیث لک جنی و شفقتک فی عبادی شکر
 امر در سلسله و ادعنی و هاست بر حقیقت نیست بلکه محض شرط مراد است یعنی روایت است از امام محمد باقر
 گفت هر چندی که مومن بر آئینه بیرون می آید از منزل خود بسوی برادر مومن خود بر حلی که قصد زیارت
 او میکند پس موکل میکند الله عز وجل باو فرشته را پس آن فرشته میگردد پای او در زمین و پای با او ای
 او بر حلی که پناه میدهد او را از شر شیاطین پس چون داخل شود بسوی منزل آن برادر ندانند او را
 نگاه دارند و عالم از فضا تبارک و تعالی که ای بنده که بزرگ شمر دهن مرا تاج شد باقیانده بای میفرماید اگر او صبا
 و احادیث ایشان باشد لازم است بر من بزرگ کردن تو اگر طلب کنی از من حاجت و نیاز امیدم
 ترا و اگر دعا کنی مرا برای آخرت مستجاب میکنم و دعا می ترا اگر سگت شوی از طلب و دعا باین طلب و دعا میدهم
 حاجت و نیاز و آخرت ترا پس چون برگردد بسوی منزل خود برای بیکند او را باین فرشته پناه میدهد و او را بیا خود
 تا داخل منزل خود شود بعد از آن ندانند او را الله تعالی که ای بنده که تقیلم کردی حق مرا لازم است
 بر من گرامی داشتن تو تحقیق ثابت کردم برای تو بهشت خود را و قبول شفاعت تو کردم در ربندهگان خود
 سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو زیارة مومن فی الله خیر من عشق عشق رب
 مومنان و من اعتق رقبة مومنة دتی کل عضو عضو من النار حتی ان العرج یتقی الفرج شکر
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه زیارت مومن از مودة در راه الله نعم بهتر است
 از آزاد کردن بنده مومن و هر که آزاد کند یک بنده مومن را نگاه میدارد و هر عضو آن بنده و عضو
 از آزاد کننده را که نظیر آنست از آتش جهنم تا یک فرج نگاه میدارد و فرج را چهاردهم اصل من ابی عبد الله
 علیه السلام قال ایما ثلثة مومنین لجموعوا عند اخ لهم یا متون یواثقه و لیخافون عواثله
 و یرجون ما عنده ان دعوا الله اجابهم و ان سالوا اعطاهم و ان استزادوا زادهم و ان
 سکنا ابتداهم شیء من البوائق یفتح بای یکتقط و لو لوف و یای و یقط در یامین و قات جمع
 بالقة بالانوار یفتح غین بانقطه و یای و یقطه و یامین بالک گفته بای آخرت مثل فتوای بے علم یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر سه مومن که جمع شوند نزد برادر مومنی که ایشانراست

بر مال که این باشند از برای او و ترسند از هر کس کنند ای او و امیدوار باشند آنچه را که نزد او است
مثل روایت حدیث اهل بیت علیهم السلام و مثل فتوای علمای اهل بیت که اگر عاقلند بعد از اهل بیت
آمرت و دستجاب میکنند و ای ایشان را و اگر طلب چیزیست در دنیا کنند که نداشته باشند امیدوار باشند
و اگر طلب زیاده ای چیزی کنند که داشته باشند زیاده امیدوار باشند و اگر ساکت شوند از او تا و ضربه
و طلب امیدوار باشند از آخر آخرت و دنیا پا نژد هم اصل سمعت العبد الصالح و قبول من زیاده
ان شاء المومنین یطلب به ثواب الله و یخیر ما وعد الله عزوجل و کل الله عزوجل
سبعین الف ملک من حین یخرج من منزله حتی یعود الیه ینادونه الا نلت و طابت له و انما
یتوات من الجنة منزلا شریح النبوة یبای یکتف و تشدید و او و بهره مصدر یبای یکتف
شعور من لای برای تعلیم است یعنی اینکه نیز جا گرفت از جمله بشت منزل عالی را و مضمون باقی حدیث که
در حدیث اول این باب شافرد هم اصل قال امیر المومنین صلی الله علیه و آله لای الاخوان
مغم جسم و ان قلوبهم شریح گفت امیر المومنین علیه السلام تلاقات برادران مومن با هم نیست است
عظیم هر چه که کم باشد اشارت است یکد با هم و کرامت اهل البیت است که در کمال فضیلت است

باب هفتم و هشتم اصل باب المصاحفة

شرح این باب بیان فضیلت دست بردن است هم نهادن دو مومن برای محبت است در دنیا
است و یک حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله قال کنت جریمیل ابی جعفر علیه السلام
و کنت ابد ابی الکرکوب ثم یرکب حوفا فاستوانا سیکم و سائل مسائله رجل لا عهد له بصاحبه
و صالح قال و کاذبا انزل نزل قبلی فانه استویت انا و هو علی الامر سلم و سائل مسائله من لا
عهد له بصاحبه فقلت یا بن رسول الله انک لتتغل بشیئا ما یفعله من قبلنا و ان فعل فلان
لقال ما علمت ما فی المصاحفة ان المومنین یلتقیان فیصاحم احدهما صاحبه فاما قول
الذنوب تتحانت عنهما کما تتحانت الورق عن الشجر و الله یمنظر الیهما حتی یفترقا و شرح
التحانت بخای بانقطه و تشدید نای دو نقطه در بالا و ر و یختن برگی سپید و ذکر یختن گنایان در معصوم
بمعنی ریش گنایان شیعه و دست بیکت عمل او بایر ای بیان فضیلت است با معنی که اگر گنایان
خود ریخته میشود و اگر نباشد نور علی نور خواهد بود یعنی در وایت است از ابو عبیده گفت بودم به کجا و عالم
نور باقر علیه السلام و عادت این بود که من اینجا می کردم بسوار شدن بعد از آن بسوار میشد و سپس چون
رست نشستم سلام میکرد و احوال می پرسید پرسیدن مردی که بتازگی غنیده باشد رفیق خود را و متعلق
میگرد ابو عبیده گفت و عادتش باین بود که چون کجا و فرود می آمد می پرسید از من پس چون می پرسید
من و او بر من سوال میکرد و احوال می پرسید پرسیدن مردی که بتازگی غنیده باشد رفیق خود را پس گفت

ای پسر رسول الله بدستی که تو هر آینه میکنی چیز را نمیکنند آنرا جمعی که در شهر اند و اگر کنند یکبار پس بسیار است
نزد ایشان پس امام علیه السلام گفت آیا نه انشی ثوابی را که در مصافحه هست بدستی که دو مومن گاهی با هم
ملاقات میکنند پس مصافحه میکرد یکی از ایشان یا دیگری پس همیشه گنا مان فروخته میشود و از ایشان چنانچه
فرو رفته میشود برگ از و رختان در برگ بریزان و الله تعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان تا وقتی که
بهرم برده اشوند و م اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المؤمن اذا التقيا و تصافحا دخل الله
بیدایید بین ایما مصافحه اشلا هاجبا المصاحبه ثم یوحى ظاهرهما بهما ایست که مصافحه هر یکی با دوست
افضل باشد یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدستی که دو مومن چون با هم ملاقات کنند
و مصافحه کنند و دخل میکند الله تعالی دست رحمت خود را میان دستهای ایشان پس مصافحه التفات میکند
با سخت تر ایشان باعتبار بدستی با رفیقش سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المؤمنین
اذا التقوا فمضوا داخل الله عز وجل ید و بین یدیهما و اقبل بوجهه علی اشد هاجبا الصلا
فاذا اقبل الله بوجهه علیهما اتحت عنهما الذنوب كما تنزل الورق عن الشجر ثم یوحى و بهما است
از راه الله تعالی که کتاب الهی و وحی عالم جمیع احکام الهی باشد و تفسیر کل شیء بالکلام لا وجهه بکفر شد
در حدیث دوم باب است و سوم کتاب التوحید که باب انوار است مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول
دوم این باب چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المؤمنین اذا التقوا فمضوا داخل الله
عز وجل علیهما بوجه و تساقط عنهما الذنوب كما تنساقط الورق من الشجر ثم یوحى مضمون این نیز
ظاهر است از سابق پنجم اصل عن ابی عبیدة الخداع قال تراملت با جعفر علیه السلام فی شق
محمل من المدينة الی مكة فنزل فی بعض الطريق فلهذا قضی حاجته و عاد قال هات یدک یا ابا عبیدة
فناولته ید ید لیخبرها حتی وجدت الاذی فی اصابعی ثم قال یا ابا عبیدة ما من مسلم لقی اخاه المسلم
فصافحا و شبلی اصابعه فی اصابعه الا تنافرت عنهما ذنوبهما كما تنافر الورق من الشجر فی الیوم
الشاقی ثم یوحى الخمل یفتح میم و سکون حای بی نقطه کسر میم و کجاءه که یک پرشش داشته باشد
شبک بشین با نقطه و بای یک نقطه بصیغه اخی معلوم باب غریب باب تفضیل است الشبک و تشبیک و ترویر
متفرقی در متفرقی دیگر چنانچه در بویا و مانند آن میشود و در اینجا ستاره شده برای حالتی که از سخت فشردن
هم میرسد و میتوان بود که مراد پنجه در پنجه کردن باشد الشاقی بشین با نقطه و تمای دو نقطه در بالا و سکون
یا اسم فاعل باب نصر سر شده و مراد اینجا روز نیست از پایره که از سردی برگ بریزان میشود یعنی روایت است
از ابو عبیدة گفت که یکجاوه شدم با امام محمد باقر علیه السلام در یکسای محل از مدینه تا که پس از غل فرد آمد
در میان راه پس چون قفای حاجت خود کرد و برگشت بجل گفت بده دست خود را ای ابو عبیدة پس زادم
او را دست خود پس فشر و آنرا تا آنکه یافتم و در او انگشتانم بعد از آن گفت ای ابو عبیدة نیست هیچ مونی که

عاقبت کند برادر مومن خود را پس مصافحه کند با او و بر او انگشتان او را اگر آنکه متفرق میشود در آن پیش
 پنهان متفرق میشود بر گمان او در خفا و در روز سرودن ششم اصل عن عمارت الجنة فی قال قال ابو جعفر
 و اما لك انتم شیعتنا لا نرى انك تفرط فی امرنا انك لا تقدر علی صفة الله فکما لا تقدر علی صفة ان
 كذا لك لا تقدر علی صفتنا و کما لا یقدر علی صفتنا کذا لك لا تقدر علی صفة المومن ان المومن
 لیفتی المومن فیصافحه فلا یرزال انه یقتل الیهما و الذنوب تتحات عن وجوهنا کما تتحات وری
 عن الشجر حتی یفترقا فکلیف یقدر علی صفة من هو کذا لك شریح لا نرى ان یفترق معک معک معک معک معک معک
 یقول بابا فقال یا معلوم باب منع است تفرط فی صفة مضارع غائب مجهول باب انصر و غریب و علم است العت
 شأنین مجزئ و بیان بیزی و مرد و اینجاست ان بنی بزرگ کسی است بقیاس بزرگی دیگر که مال او ظاهر
 تر از مال آنکس باشد جمع در وجهها باعتبار اجزای روی هر یکی است یعنی روایت است از مالک بعض
 بضم جیم و فتح او و حق گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای مالک تو و امثال تو شیعیان امیه ای که
 می برم که تو تقبیح کنی در فرمان امام و سفارش العامة فرمائی است که نه کور میشود و آن رعایت حق
 برادر مومن است بیان این آنکه بزرستی که حاصل نمیشود برای کسی توانائی بر شناخت بزرگی احدی است
 همچنان حاصل نمی شود توانائی بر شناخت بزرگی مال محمد علیه السلام بقیاس بزرگی دیگران و چنانچه حاصل
 نمی شود توانائی بر شناخت بزرگی همچنان حاصل نمیشود توانائی بر شناخت بزرگی مومن بقیاس بزرگی
 غیر مومن بیان این آنکه مومن هر آنکه گاهی ملاقات میکند مومن را پس مصافحه میکند با او پس همیشه التزم
 لظرف النفات میکند بسوی ایشان و گمانان فرور بخند میشود و از روی ایشان چنانچه فرور بخند شود بر گمان
 از در شان تا وقتی که از هم جدا شوند پس چون حاصل میشود توانائی بر شناخت بزرگی کسی که او چنان باشد
 بقیاس بزرگی مردم دنیا که غیر مومن باشند هفتم اصل عن ابی حمزة قال را مقلت ابی جعفر علیه السلام
 فخطبنا الرجل ثم مضی فلیا له جاء فاحل بیدی ففرها غمرة فشد یدیه فقلت فکذا و اما لك
 معك فی المحل فقال اما علمت ان المومن اذا جال جولة ثم اخذ بید اخیه فمقل الله الیهما بوجه
 فلم یزل مقبلا علیهما بوجه و یقول للذنوب تتحات عنها یا با حنة کانتخات الوریق عن الشجر
 فیفرقان و ما علیه من ذنوب شریح تتحات عنها بصیفة مضارع مخاطب مذکر باب تفاعیل است
 و مرفوع است و غیر معنی امر است و تذکر باعتبار اینست که هر گاه مخاطب علمیده است باین خطاب و اگر بید
 مخاطب می بود تنخاتین میا لست و اگر بصیفة امر می بود تنخات میا لست یعنی روایت است از ابو تراب گفت
 ای محکم او و شدم با امام محمد باقر پس در منزل فرو گرفتیم بار را بعد از آن رفت اندکی بعد از آن آمد پس خوب گفت
 دست ترا برای مصافحه پس فشر و آنرا فشر دگی گفت پس گفتم قربانت شوم آیا نیز نبودم در محل مراد نیست
 که اگر با هم بودن وقت بار فرو گرفتن حساب نیست برای مشغلی خاطر با هم بودن در محل خود حساب نیست

پس گفت آینه انشتی که موس چون حرکت کند یک حرکت بعد از آن خوب گیر و دست برادر مومن خود را
 نظر التفات میکند الله تعالی بسوی ایشان بکمال توجه خود پس همیشه رو آورنده بر ایشان است بکمال
 توجه خود و میگوید بهر یک از گناهای ایشان که فرو رنجیده میشود از ایشان پس فرو رنجیده میشوند آن گناهای
 ای ابو حمزه چنانچه فرو رنجیده میشود بر گناه از دشمنان پس جدا میشوند از هم و نیست بر ایشان هیچ گناهی
 هفتمین عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن حد المصافحه قال دور غلظه ثم شوح
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت پرسیدم او را از حد استصحاب بیکار مصافحه و دوری گفت
 بقدر دور و نزدیک یکی از ایشان بر یکدیگر زخمی خورند مثل هضم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یدعی
 لاهو منین اذا نوازی احد هما عن صاحبہ بنجیر ثم التقیان بتمصافحاً شوح ان تمصافحاً فاعل منغی
 است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سزاوارست بر ای دو مومن که با هم مصافحه کرده باشند
 چون پنهان شود یکی از ایشان از یارش بیکدیگر زخمی شود بعد از آن ملاقات با هم کنند و اینکه مصافحه کنند با هم ده هم
 اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا التقی احدکم اخاه فلیسلمه و لیسلمه فان الله
 عز وجل اکرم بذلک الملائکة فاصنعوا صنع الملائکة ثم شوح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
 چون بر خورد یکی از شما برادر مومن خود را پس باید که سلام کند و باید که مصافحه کند با او چه برستی که الله
 عز وجل گرامی کرده بتوفیق سلام و مصافحه ملائکه را با جمعی که اصلاً ایشان ترک آن با یکدیگر میکنند یا با جمعی
 ترک آن با مومنان میکنند پس بعمل آورید عمل ملائکه را یا من ده هم اصل قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله اذا التقیتم فسلطوا بالالتسليم و التصافح و اذا تفرقتم فمترقوا بالاستغفار ثم شوح
 گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که چون با هم بخورید پس بر خوردید سلام و مصافحه با هم و چون جدا شوید
 پس جدا شوید با دعا یا طلب آمرزش برای یکدیگر و از ده هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال کان المسلمون اذا عرف مع رسول الله صلی الله علیه وآله و مردوا بمکان کثیرة الشجر ثم خرجوا
 الی القضاء نظر بعضهم الی بعض فتمصافحوا ثم شوح نظر جزای شرطیه است و ذکر آن برای امنیت
 که نگاه و دلیل محبت است و میتواند بود که برای این باشد که جمعی از هم دور بودند حال ایشان این بود و بنا بر حال
 دوم اولی این بود که نظر با دو باشد و فضا نخواه جزای شرط باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 گفت عبادت مسلمانان این بود که چون بجهاد میرفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله و گذر میکردند بوضع
 که درخت آنجا بسیار بود بعد از آن بیرون آمدند بجهاد نگاه میکرد و بعضی ایشان بسوی بعضی دیگر بر مصافحه
 با هم میکردند پس از ده هم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صافح الرجل صاحبه فاکلک
 یلزم التصافح اعظم اجر من الذی یدع الاذان الذی یلزم نجات فیما بینهم حتی لا یبقی قنب
 ثم شوح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفتند چون مصافحه کرد مرد یا برادر خود پس آنکه بدانی نشود

ز مصنف آن دو با هم بزرگتر است یا اعتبار ثواب از آنکه و میکنند و آگاه باش چه رستی که گشت بان هر آینه
 فرو میریزد در میان مومنانی که با هم معاف میکنند تا آنکه نیامده گشایی اگر مصنف بعد از انچه چهاردهم
 اصل عن اسحق بن عمار قال دخلت على ابي عبد الله عليه السلام فقلت لى بوجه تطلبه فقلت
 ما الذى نيرك لاخوانك بلقى يا اسحق انا ما اعدت بياك بوايا يرد عنك فقر واستين
 فقلت جعلت فداك انى خفت الشهرة فقال اقلحت الهية شىء سر روایت است او مى
 بن مارك گشت داخل شدم بر امام جعفر صادق عليه السلام پس نگاه كرد لبسوى من بروى در هم نشین
 پس گفتم چه است انچه تغییر داد سلوک ترا برای برادران مومن تو رسید بمن اینک تو ای اسحق نشانی
 به رخا نمود در بانی را که منع کند از دخول خانه تو فقراى شیعه را و اکابر را منع نشود پس گفتم قربانت شوم
 بر رشتی که من ترسیدم از شهرت میان مخالفان بسبب کثرت تردد و به رخا من پس گشت آيا ترسیدی
 از امتحان الله تعالى ترا بچیزى که باعث ضلالت تو شود اشارت است يا عجمه در کتب رجال منقول است
 که اسحاق بعد از امام جعفر صادق عليه السلام انظر شد اصل و ما علمت ان المومنین اذا التقوا تفعلوا
 انزل الله عز وجل الرحمة عليهما فكانت تسعة وتسعين لاشدهما حيا لصاحبه فاذا اتوا فاقروا
 الرحمة واذا اعدا اجتماع فان قالت الحفظة بعدها البعض اعزلوا ابنا ففعل لهما الله عز وجل تسعة
 عليهما فكانت اليس الله عز وجل يقول ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد فقال يا اسحق ان كانت
 الحفظة لا تسمع فان عالم السري سمع و برای شىء تسعة منسوب و خبر کانت است يعنى آيا اين را
 تیر نه نشنى از جمله تفصیلت دوستى مومنان که چون دو مومن با هم ملاقات کنند پس مصنف گفته فرو میریزد
 الله عز وجل رحمت خود را بر ایشان پس میباشد آن رحمت خود و نه جز را و صد جزو برای اینک دوست ترا
 سید ابد با خود را پس یک جزو برای دیگری خواهر بود پس چون برابر هم شوند در دوستى با هم فرو میگیرند
 ایشان را آن رحمت با سوي و چون نشینند در گوشه که گفتگو با هم کنند میگویند ترشنگان عافان
 اعمال بعضی ایشان بعضی دیگر را که کناره گیر شود يا ما چه شاید که برای آن دو مومن را از می باشد
 به مالی که تحقیق پوشانیده و الله تعالى بر ایشان مثل و سوسه نفس و قصورات و خیالات باطله که گاهى
 بر سر مومن مى آید و محض خیال است گناهی بران مرتب نمى شود و آثار الکاسه مومن بعنوان و لفت
 بنصاب را و نقل میکنند و از آنها غالت میکشد اگر دیگری مطلع شود پس گفتم آيا نيست اينکه الله عز وجل
 میگوید در سوره ق انسان حکم نمیکند هیچ سخن مگر آنکه نزد او پاسبانی حاضر است مراد اوست که سخن در
 سنائی این آیتست بحسب ظاهر پس امام گفت ای اسحق اگر حافظان اعمال نمى شنیده باشند باک نیست
 چه بدوشی که انانی هر راز می شنود و مى بیند مراد اینست که رقيب عتيد الله تعالى است چنانچه در
 اصل من ابي عبد الله عليه السلام قال قال ما صاغ رسول الله صلى الله عليه و آله رجلا فلفظ

صریح بد تا حتی بگوید هو الذی یفرع منه شجر حم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مصاحفه نکرد
 رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را بر گزین کشیده باشد رسول دست خود را لیکن آن مرد میکشید دست خود را
 آزاد و اگر گویی مردم بزرگی را که مرغی خاص و عام باشند این میسر نمیشود گویم میتوان بود که مراد بمصاحفه مصافحه
 باشد که از ابتدا از جانب رسول الله شود و ایضا مردم در آن زمان ادب نگاه میداشتند دست خود را آزاد
 میکشیدند نشانزد هم اصل عن تدراسة عیابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان الله
 عز وجل لا یوصف وکیف یوصف وقال فی کتابه وما قدر و الله حق قدره فلا یوصف بقدره
 الاکان اعظم من ذلك فتوح آیین مضمون گذشت در کتاب التوحید در حدیث یادیم باب دوم
 که بابا الفی من الصفه بغیر ما وصف به نفسه بل و تعالی است الوصف شناختن چیزی و بیان چیزی و مراد اینجا
 شناختن چیزی که کسی است بفرموده و اقدروا الله حق قدره در سوره النعام اینست اذ قالوا انزل الله
 علی بشر من شئ قل من امر الکتاب الذی ینزل به نوحی و در سوره زمر اینست و الارض جمیعاً قبضت یوم القيمة
 و اسوات مطویات بینة سبحانه و تعالی عما یشرکون این دو آیه برای رد بر یهود است که مانند زمانه خود را
 در صفات الهی کردند و قائل شده اند که نازل نموده الله تعالی بر بشری را از جمله ای از خود را
 با وجود آنکه در کتاب موسی صریح است چنانچه مضمون آیه سوره النعام است و قائل شدند باینکه الله تعالی
 قائل موجب است و زمین با اعتبار داده و آسمانها با اعتبار داده و صورت شریک الله تعالی است در اینکه قدیم
 منتزع الزوال است با وجود آنکه در تورات صریح شده که دوزخ و قیامت زمین بهیگی خواهد اجزای صورت
 و خواص اجزای ماده بر طرف میشود بحکم الهی و آسمانها در نور دیده میشود بکمال قدرت الهی چنانچه مضمون
 آیه سوره زمر است حق منصوب است بر مفعول مطلق بقدره یفتح قاف و سکون وال درای نهی قطبانی
 وحدت است الله و عند رب قرب شناختن عقلت چیزی یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر
 گفت شنیدم از او که میگفت پدری که الله تعالی عز وجل شناخته نمی شود بزرگی او بخود درائی در صفات
 او چون شناخته شود و حال آنکه گفته در کتاب خود و تعظیم نکردند و الله تعالی را تعظیمی که بکار آمدنی
 تعظیم او باشد پس در مقام خود را تعظیم کرده می شود و الله تعالی تعظیمی معین مگر آنکه الله تعالی بزرگتر از آن
 اهل و ان النبی صلی الله علیه و آله لا یوصف وکیف یوصف علیما تعظیم الله عز وجل بسبع وجع
 طاعتی فی الارض کطاعته فقال ما اناکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا و امر طاع هذا
 فقد اطاعنی و من یعصی فقد عصانی و فوض الیه و ان لا یوصف وکیف یوصف تو من رف الله
 عنهم الرجس و هو الشک اللهی سمع عبارات از جفست آسمان است یا اعم از آنکه حقیقت زمین است
 چنانچه گفته در سوره طلاق الله الذی یخلق سبع سموات و الارض ثلثین و بر هر تقدیر مراد با احتجاب بسبع
 مدلول بودن بدالت آنهاست و بر وجود خالق که رب العالمین است من اطاع تا آنکه نقل بالغی است

از سوره نسا که من و بیع الرسول فقد طاع الصدوق من قولی قال ارسلناک علیهم حفیظا و لوفی الیه نکرار
مضمون این دو آیه است و معنی تقویض مذکور شد در باب پنجاه و دوم کتاب الحاشیه که باب الحاشیه فی الیه
صلی الله علیه و آله و الی الاثنه علیه السلام فی امر الیهین است یعنی و برستی که نبی صلی الله علیه و آله شانه نشین
بزرگی او بخود را و چون شانه نشانه شود بنده که در لول شد و بر سبت الله تعالی مفت آسمان و گویا این
اطاعت آن بنده را در زمین مانند اطاعت خود بیان این آنکه گفت در سوره حشر آنچه و دشمن را این رسول
از احکام پس فرما گیرد یا نه و آنچه باز داشت شمار از آن پس باز داشتند و گفت در سوره نسا که از آن
که این رسول را پس بتجیق اطاعت کرده و هر چه که ناقرانی کرده و او را پس بتجیق تا قرانی کرده و التفسیر ابرج و آیه که
الله تعالی بسوی رسول علیه السلام استنباط احکام بدارد از قرآن که تمیان کل شیء است بسوی او و هر که مالک
شیء شانه نمی شود بزرگی باقیاس بزرگی رعیت و چون بقیاس شانه نشانه شوند جمعی که برداشته اند از
از ایشان پس بر او آن شک در احکام که می است در وقت حکم که مستلزم شک در بر سبت ربه العالین است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب شصت و چهارم کتاب الحاشیه که باب الحاشیه فی الیه و در سوره
علی الاثنه علیه السلام و امر انوار احادیث هفدهم اصل و المؤمن یوصف و ان المؤمن لیلقی
اخاه فیصالحه فلا یزال الله یغفر الیهما و الذنوب تخات کاتخات الورق عن الشجر شریح
و بر سبت که مومن شانه نمی شود بزرگی او بخود را و بانی حدیث که شت در حدیث ششم کتاب الحاشیه
اصل سمعت ابنا جعفر علیه السلام اذ التقی المؤمنان فصاحا قبل الله یوجهه علیه اخات
الذنوب عن وجوهها حتی یتفرقا بشرح مضمون این مذکور شد و حدیث بنم این باب نوادم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تصاحوا فانها تذهب بالسحیمه شریح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مصافحه کینه با هم چه بدتر است که مصافحه بر طرف میکنند
کینه را بستم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال التقی النبی صلی الله علیه و آله حذیفه
بشد النبی صلی الله علیه و آله و لده فکف حذیفه ید و فقال النبی صلی الله علیه و آله یا حذیفه
بسطت یدی الیک فکففت یدک عنی فقال حذیفه یا رسول الله بیدک الرغبه و لکنی کنت
جنباً فلم احب ان یمس یدی و لک و انا جنب فقال النبی صلی الله علیه و آله ما تعلم ان المسلمین
اذ التقیا فصاحا تخات ذنوبهما کاتخات ورق الشجر شریح و در باب سببیک برای سببیت است
الرغبه بنفع برای بل نقطه و سکون غیث با نقطه و پای یک نقطه مصدر باب علم کمال میل بجزی و مصدر رانجا
بمعنی مغبول است اما تعلم دلالت میکند بر اینکه تخفیف من عموم بطن جائز نیست یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بر خوردن من صلی الله علیه و آله مدافعه را پس در از کردن من صلی الله علیه و آله
و سبت خود را برای مصافحه مدافعه من نگاه داشت مدافعه دست خود را پس وقتی دیگر گفت بنی صلی الله علیه و آله

حاشیه شرح اصول کافی

ای حدیث در آنکه دست خود را بسوی تو پس بگشاید و دست خود را از من پس گفت حدیثی رسول
 میرکت دست تو حاصل میشود مرغوب عالمیان که بهشت باشد من آن وقت حسب بودم پس خودم
 که ملاقات کند دست من دست ترا من جنب باشم پس گفت بنی صلی الله علیه و آله آیا نمیدانی که در دوسم بایم
 چون ملاقات کنند پس مصافحه کنند فرور بخینه میشود و گنایان ایشان چنانچه فرور بخینه میشود برگزای درختان
 بیان شد در شرح حدیث اول که این گفتگو در معصوم برای شیعه است یا برای محض بیان فضیلت است
 بیست و یکم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز وجل لا یقدر را احد قد سره
 وکذا لا یقدر سر قدس نبیه وکذا لا یقدر ر قد را المؤمن انه لیققی اخاه فیصالحه فینزل الله
 الیهما والذنوب تختات عن وجوهها حتی یفترقا کما یفترق الريح الشدیدة الورق عن الشجر
 لشرح لا یقدر بر سر با صیغه مضارع معلوم باب ضرب است آخر مرفوع وفاعل است قدرة منصوب
 و مفعول مطلق برای نوع است یعنی حق قدرة الريح منصوب است بطرف ثان و مضاف محذوف است بتقدير
 يوم الريح الورق مرفوع و فاعل تختات است و مضمون این گذشت در حدیث ششم و شانزدهم این باب
 بیست و دوم اصل من رفاعة قال سمعته یقول مصافحة المؤمن افضل من مصافحة
 الملائكة لشرح رفاعة بکسر برای بی نقطه و فاعل رف و عین بی نقطه این موسی از اصحاب امام جعفر صادق
 علیه السلام و امام موسی کاظم است یعنی روایت است از رفاعة گفت شنیدم از امام علیه السلام که میگفت
 مصافحه کسی با مؤمن فاضل تر است از مصافحه کسی با فرشتگان اشارت است باینکه مؤمنی که رعایت شروط
 اول و صدق و ایمان کند افضل از ملائکه است

باب هفتاد و یکم اصل باب المعانقة

شرح این باب بیان فضیلت دست در گردن هم کردن مؤمنان است درین باب دو حدیث است
 اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام او ابی عبد الله علیه السلام قال ایمامی مخرج الم
 اخیه یزوره عارفا بحقه کتب الله له بكل خطوة حسنة و محبت عنه سیئة و رفعت له درجة
 فاذا طرق الباب فتمت له ابواب السماء فاذا التقیا و تصافحوا و تعانقا قبل الله علیهما بوجه
 ثم یاهی بملائکة لیقول انظروا الی عبدی ترادین و تعانقان فی حق علی ان لا اعد بکما یعد هذا
 الموقف ما ذا انصرف شیعه الملائکة عدد نفسه و خطاه و کلامه یحفظونه من بلاء الدنیا
 و یوالتق الاخرة الی مثل تلك الیلثة من قابل فان مات فیما بینهما اعفی من الحساب فان کان المورس
 یعرف من حق الزا اعرافه الزا اعراف حق المورس و کان له مثل اجره شرح یزوره حال مقدمه و
 عارفا حال محققه از فاعل خرج است بخطوة یفهم و فتح ثانی بانقطه و سکون طای بی نقطه یک گام ایستاده
 برای یک نقطه مثل اللام باب معانقة اختار یحزری و اینجا کنایت از اخاه را غلط ملائکه است در قول ایشان انجمل

و موسی چون دست در گردن هم کند فرمود میگذاشتند بر او و او را بر حال که میخواستند
 با یکدیگر در گمراه انداخته و او را میخواستند از طلبی از مطالبهای دنیا را گرفته و میخواستند ایشان را از جانب الهی
 و ملائکه گردید جزیره را که بخشیده است برای تمامی از سر گیرید علی را پس چون رو آورد و بر سر سشش سال
 یکدیگر میگویند ملائکه بعضی ایشان بعضی دیگر را دور نشوید از ایشان چه بد رستی که ایشان را رازی است
 و تحقیق پوشانیده اند تعالی بر ایشان بر دوشی که ملائکه مطلع نشود اصل قال استحققت جعلت
 ملائکه فلا یکتب علیهم العظما و قد قال الله عز وجل ما یلقضی قول الالهیه ر قیسب عتید نفیس
 ابو عبد الله علیه السلام الصعداء تم بکی حتی احضلت دموعه لحیته و قال یا استحق ان الله تبارک
 و تعالی انما امر الملائکه ان تنزل عن المومنین اذا التقوا احلا لالهها و انه وان كانت الملائکه
 لا تکتب لفظها ولا تعرف کلامها فانها یعرفه و یحفظه سلیم ما عالم السر و اخفی شریح الصعداء
 بضم صا و یقیط و فتح عین یقیط و وال یقیط و الف ممدوده نفیس کشیدن دور و دور و منصوب است
 بر مفعول مطلق برای نوع اخضلت بخای با نقطه و قاد بالقطه بصیفه ماضی معلوم باب افعال است و نور
 قاعل است حیثه بکسر لام مفعول است و ان شرطیه است چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب سائق
 و می تواند بود که اینجا و صلیه باشد السعرات از چیز نیست که با هم در پنهان گویند و افعی عبارت از تصویر است
 پیش از آنکه گفته شود یعنی گفت حق پس گفتم قربانت شوم پس نوشته نمی شود بر ایشان گفتن ایشان
 و حال آنکه تحقیق گفته اند عزوجل در سوره ق یحیی و یحیی که آنکه نزد او پاسبانیست حاضر حق گفت
 پس نفس کشید انا هم جعفر صادق علیه السلام نفس در از بعد از آن گریه کرد و از وعیدی که درین آیه منوم میشود
 تا آنکه ترک کرد اشکها محاسن او را و گفت او را ای استحق بد رستی که الله تبارک و تعالی جزاین نیست که امر
 کرده ملائکه را که کنار گیرند از این دو مومن چون ملاقات کنند و احوال پرسند برای تعظیم ایشان
 و بد رستی که شان نیست که اگر ملائکه نمی نویسند گفتن ایشان را و نمی شناسند سخن ایشان را پس بد رستی که
 شان اینست که می شناسند سخن ایشان را و حفظ می کنند گفتن ایشان را بر ایشان کسی که
 و اما راز و پنهان تر از راز است

باب هشتم اصل باب التقییل

شش و این باب بیان حدود و شروط بجزایب است درین باب شش حدیث است اول
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لکم کتوبا تعرفون به فی الدنیا حتی ان احدکم
 اذا لقی اخاه قسله فی مواضع النور من جهة شمس تعرفون بصیفه مضارع مجهول بتقدیر
 قد تعرفون است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره فتح سیما هم فی وجوههم من اثر السجود پس
 و از روی آید معرفت سیما حاصل نمی شود در اکثر مردم چه تعرفون یا یعنی است که اهل تجربت و فطانت میباشند

فلیس علیه شیء وقبلة الاخر علی الخندق وقبلة الامام بین عینیه شمس اضافة و در قبلة الاخر و در قبلة
 الامام اضافة مصدر لفاعل است و ضمیر بین عینیه راجع بذا قرأته است و میتواند بود که اضافة و در قبلة الاخر
 اضافة مصدر بمفعول باشد و ضمیر بین عینیه راجع به الاخر باشد برای تخصیص سابق یعنی روایت است از امام
 موسی کاظم علیه السلام گفت هر که بوسید برای اشتراک در زهدان صاحب خویش نبی را پس نیست برادر گناهی
 بنواد بر دست و خواه برود و خواه انداخته آنها را هر آینه است که مراد غیر همین باشد بقرینه حدیث آئینده
 و موافق آداب و اولی اینست که بوسه برادر برادر را بر کوه نیاخذ و بوسه امام صاحب قرابت خود را در میان
 دو چشم او باشد مشتمم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس القبلة علی الفم الا للرحمة
 والولد الصغیر شمس روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چنانکه نیست بوسه بر دهن
 اگر برای زن خود خواه و الحی و فحشاء متعه و برای فرزند کوچک خود مخفی نماید که ترک ذکر ملک بین
 از قبیل اختصار است یا مراد بوجه اینجاست که از ملک بین است

باب هشتماد و یکم اصل باب تذکره الاخوان

شمس اضافة و تذکره الاخوان اضافة مصدر لفاعل است یعنی این باب بیان فضیلت بیاد هم آوردن برادران
 مومن است امام و فضل آل محمد علیهم السلام را درین باب بهت حدیث است اول اصل سمعت ابی عبد الله
 علیه السلام یقول شیعتنا الرحماء بینهم الذین اذا خلوا ذکر الله ان ذکر نام ذکر الله انا
 اذا ذکرنا ذکر الله واذا ذکرنا ذکر الشیطان شمس شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
 که میگفت شیعه اجمعی اند که تا ذکران از میان خودشان جمعی اند که چون در خلوت شدند و تلقی بر طرف شد
 باور بر بیت الله تعالی میکنند بیان این آنکه بدین که ما اهل بیت محمد علیهم السلام چون بیا و آورده شویم
 بعنوان امامت بیا و آورده میشود ربوبیت الله و چون بیا و آورده شوند هم چنان بعنوان امامت
 بیا و آورده میشود صدارت شیطان اشارت است باینکه تجوز افتد بپیران ظن مشتمل بر تجویز عبادت
 شیطان و شرک سافتن دیگری بالله تعالی در حکم از پیش خود است چنانچه سفارش اقتدا بآنکه عالمین
 جمیع احکام الهی مشتمل بر سفارش تصدیق بر ربوبیت رب العالمین و نفی شرک است دوم اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال تواوروا فان فی زیار تکم احیاء لقلوبکم و ذکر الاحادیث و الاحادیث
 تعطف بعضکم علی بعض فان اخذتم بهما رشلتهم و نحو تم وان ترکتموها ضللتهم و هلکم فخذوا بها
 و اذا بنجا تکم نزعیم شمس روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدین هم بروید چه بدین که
 بدین شما یکدیگر را باشت زنده کردن و لعلای شماست بسبب یاد امامت آل محمد علیهم السلام که مصداق
 تصدیق بر ربوبیت رب العالمین است و باشت یاد حدیث الهی است و حدیث الهی مایه بانی میفرماید بعض
 شمار بر بعضی پس اگر عمل کردید حدیث الهی و در هر بانی بر یکدیگر راه نجات یافتید و ناهمی شدید و اگر ترک

گردید به پیشانی او اگر او شده و به یک شدید پس عمل کنید بحدیث امامی و او من بر این تقدیر بنویست شد
 سوم اصل قنیت لایق عبد الله علیه السلام آنی سر برت بقصاص یقیس و هو یقول هذا الخبیس
 الذی لا یشقی به جلیس فقال ابو عبد الله علیه السلام حیوات حیوات خطا استقام الخفوة
 ان الله لا یلا نکه سیاحین سوى الکرام الکاتبین فاذا فامروا بقیوم یدکرون محمد و آل محمد فقالوا
 قفوا فقد اصبتکم حاجتکم فجاوبون فبوافقون معهم فاذا قاموا واداموا رضاحم وشفهوا واجازهم
 و تعاهدوا و اغابهم فذلك المجلس الذی لا یشقی به جلیس مضمون القصاص یقین و تشدید
 و نیزه اسم فاعل باب نفر قصه و مراد اینجا کسی است که نقل فضائل خلفای ضلالت و اخذ ایشان را و از برای
 موضوعه و ران باب کند یا در بعضی فی است اخطات بعد از اخی غایب باب افعال است الاستقام و جمع است
 بفتح سین منقبطه و سکون تا و فتح تاء و دو نقطه در بالا و با علقهای بر بالحقه بهم حای بی نقطه و تا و ران شوق
 کوئی که در آن غایب باید کرد خشات است با هم الحفره شلی است برای جمع کلیمه بغایت رسوا و اگر نه این باید کرد
 در مجالس آنها را کنند و بآن قضا خیر کنند و اشارت است باینکه هیچ پیروان ظن منافی حکما شکتابا هم
 و بغایت رسواست مانند غایب در مجلس کردن است یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام باید وستی که
 من گنشم بدراج اهل ضلالت که هیچ میکرد و او میگفت این مجلس است که بی بهره نمی شود در آن هیچ نیست
 پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور است دور است از حق این سخن قضا کرده سورا قضا می ایشان
 چاه را به رستی که الله تعالی را فرشتگان اند که در حرکت اند در زمین سوای مریضانی که کاستان اعمال
 غلائق اند پس چون گذشتند بجای که یاد میکنند فضل امامت محمد و آل محمد را پس فرشتگان بعضی
 با بعضی میگویند اینجا توقف کنید چه تحقیق دریافتند آنچه را که در طلب آن میگردید پس می نشینند پس
 موافقت میکنند با آنجماعت در ذکر فضیلت محمد و آل محمد یا بعضی که قصد این سخنان آن جماعت میکنند
 پس چون آنجماعت بر خاستند از آن مجلس بسبب آشنائی آن مجلس عیادت میکنند آن فرشتگان را
 آنجماعت را و حاضر میشوند بنازه بای آنجماعت را و محافظت میکنند بمسافران آن جماعت را پس آن مجلس
 مجلس است که بی بهره نمی شود در آن هیچ نیست سه چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال ان من الملائكة الذین فی السما و لیطلعون الی الواحد و الاثنین و الثلاثة و هم یدکرون
 فضل آل محمد قال فتقول اما ترون الی هؤلاء فی قلتهم و کثرة عددهم یصفون بفضل آل محمد قال
 فتقول البطائفة الاخری من الملائكة ذلک فضل الله یؤتیة من یشاء و الله ذوالفضل العظیم
 ششم ذکر واحد باعتبار اینست که گاهی در مجلس یک کس ذکر فضیلت میکند و دیگران گوش میکنند
 یا باعتبار اینکه با خود در فکر است یا در تعنیغ است و مانند اینها فی در فی قلتهم بعضی مع است الوقت
 شناختن و بیان کردن و هر دو اینجا مناسب است ذلک آخر اقتباس از سوره جمعه است و مشار الیه

سر اولیاء الله تعالى اعظم شکر صاعده است بجا است و داخل آن حمد و ثناء است و در بابت شکر
 تا از بابت فی بعد و صاعده غیر صیارت از کثرت علم و علم و عبادت و اخذ انماست استواء البیضاء فی منبر و
 تفهیل است آن من گفتن آمین یعنی طلب استیجاب دعا و کلیه را بیکدود و دوستان و دیر و اینجا شایسته است
 یعنی روایت است از امام مفضل علیه السلام گفت جمیع نمی شونده کس از مومنان پس بر او در عهد
 در ایشان یاد رفته و یا یعنی که بیشتر نیز حکم آن دارد و گریه که تا فرمیشوند نزد ایشان از حلاله و شکران مثل
 ایشان در حد و پس اگر خبیر کند بر می خود طلب استیجاب دعا و یا می کنند و اگر طلب پناه دادن از شکر کنند
 و یا می کنند و شکران الله تعالی را با بگو و آنرا شکر از ایشان و اگر طلب کند حاجتی را حاجت های دنیا
 شفاعت می کنند و شکران الله تعالی و طلب می کنند از الله تعالی بر آوردن آن حاجت را و جمع نمیشوند کس
 از جمله منکران اما است اهل البیت علیهم السلام مگر آنکه صاعده میشوند نزد ایشان و در برابر ایشان از شکر باین
 اشارت است بکرمی باز از مخالفان و رواج و کان لعل اهل ایشان تا ظهور ممدی علیه السلام پس اگر شکر گویند
 بفضلات سخن می گویند و شکر باینکه شکر ایشان یا یعنی که هر کس می کنند ایشان در لور آن سخن و چون فرمودند
 بر اهل حق خنده می کنند شبالین با ایشان و چون دشنام دهند الله تعالی را دشنام میدهند شبالین با ایشان
 مثل شکر است که در سقا است منکران قائم علیه السلام گفته اند اصل فی امانتی من المؤمنین
 بهمه فاذا خاضوا فی ذلك فلیقم ولا یکن شرک شیطان ولا جلیسه فان غضب الله عز وجل لا یقوم
 له شیء و لعنته لا یورد من شیء ثم قال صلی الله علیه و آله فان لم تستطع فلیتکرم بقلب و لیقم و لو حجه عا
 او ذوق فاقه شکر صاعده فاذا خاضوا فی ذلك اشارت است باینکه سوره انعام و از ارایت انهم من یخونون
 فی آیاتنا فا عرض عنهم حق بخوضوا فی حدیث غیره و باینکه سوره انعام و سواد قد نزل علیکم فی الکتاب انهم یخونون
 در حدیث اول باب کجده می آید در حدیث هشتم و در دهم باب حد و شصت و سوم الشکر کبیر شکر
 بالقطر و سکون رای بی نقط شریک و لا جلیسه اشارت است باینکه نشستن بی شریک شدن و گفتگو و دیگر
 انداختن حکم گوش انداختن و شریک شدن دارد و هر گاه میفرودت باشد طلب مصدق است و منصوب است
 بر طرف زمان بتقدیر زمان جلب و همچنین است لواق الفواق بقیم فارانی که میان برداشتن دست است
 از پستان و گذاشتن بر آنست در وقت دو شیدن یعنی پس هر که نسبت به ضرورتی مبتدا شود از جمله مومنان
 بمجلس آن منافقان پس چون طعن کنند در آنچه مذکور شد که اولیاء الله باشد پس باشد که بر خیزد و باید که
 نشود و شریک شیطانی در گفتگو و نه بنشین او که گوش اندازد گفتگوی او چه بدتر می گویند الله عز وجل را
 ناب نمی آورد هیچ چیز و لعنت الله عز وجل را بر دیگران و نه هیچ چیز بعد از آن گفت صلی الله علیه و آله پس اگر کسی
 شدت تقیه نتواند برخواست پس باید که بر اثر ایشان کند و باید که پنهانی جمله بر خیزد اگر میسر شود هر چند
 که بمقدار دو شیدن گویند می باشد مثل بهانه بول کردن یا بمقدار برداشتن و گذاشتن بر پستان آوردن

در حدیث شریف

انتری باشد مثل بهاء و در او مثل نیم چیزی که از اندر بر زایش شده هفتم اصل سمعتنا یحیی
 یقول لیس سئ انکی لا یلیس وجوده من ربنا و الاخوان فی الله یعلم لبعث قال وان المؤمنین
 یلتقیان مید کران الله ثم یدکران فصلها اهل البیت فلا ینتی علی وجه ابلیس و ضعه لم الا
 تحد حتی بان روحه لتستقیب ان شد و ما تعد من الالم فحق ملانکه السماء و حران الحنان
 هیلعوه حتی لا یبقی ملک الا لعهه تنقح خاسنا حسیرا امد حور انشی حرم انکی منور والف
 اصل التفصیل است از بات فیرت الکایه بکسر وزن کشتن و جرات کردن دشمن و دوست کندن و جرات
 و بیدار ایجابا مناسب است و مراد از از کردن است نصب اهل باطن خاص است المقتضی بهم و سکون جاد با نقطه
 و فیض با نقطه پارچه گوشتی که بقدر فائیدن باشد و هم تعالی مضاعف هم و ابلیس که از حق است بر سبیل استعاره
 است تنمده تجاوز و در وال منقبط لیسف منار معلوم غایبه باب نقطه مرفوع است یک تا مخدوف شده التحد
 در هم کشیده شدن و از فر شدن الحاشی خانی با نقطه و سین بی نقطه و بجز اسم فاعل باب علم صاحب حسرت
 یا از باب سر و حر و امانه کرده شده از حسرت کنی و مانند آن یعنی شنیدم از امام موسی کاظم میگفت
 نیست چیزی که آزار کننده و تر ابلیس را و لشکرهای او را از زیارت برادرانی که برادرهای ایشان در راه خدا
 باشد بعضی ایشان بعضی دیگر را امام گفت و درستی که او مومن با هم ملاقات میکنند پس با در پیش اند
 میکنند بعد از آن یا میکنند فضیلت است یا بل مبتدای پس باقی بنیاد بر روی ابلیس پارچه گوشتی که اگر کسی
 در هم کشیده میشود تا اینکه روح لطیف او هر آینه از میکانی از منتهی آنچه می آید از در پس احساس میکنند فرنگش
 آسمان و عزت و در آن بهشتها که او به در و در پس لغت میکنند او را بسبب چه ذاتی و از او تساهل و با هم
 نمی آید فرشته مقرنی که اگر بقیعت میکند او را پس می آید تا رسید و بطلب حسرت زده و در کرده شده
 یا یا یا بهشتا و در و م اصل باب ادخال السی و علی المؤمنین
 شریح این باب بیان فضیلت و عمل شایسته خورشال بر المؤمنین است درین باب شانزده حدیث است
 اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من استوی مؤمنا فقه سوری و من سوری فقه
 سوری الله شریح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که خوشحال کند مؤمنی را پس تحقیق خوشحال کرده
 مراد هر که خوشحال کند مرا پس تحقیق خوشحال کرده و الله تعالی را و بگویدان بشود و حدیث ستم باب ستم
 کتاب التوبه که الله تعالی متعطف بخوشحالی و مانند آن نمیشود و حقیقت و خوشحالی اینها مجاز و بسنی بر خلاف اولیا
 یاوست دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یحبکم الرجل فی وجه اخیه حسنه و معونه
 یفقدی یحب جسد و ما عبد الله تسی احب الی الله من ادخال السی و علی المؤمنین شریح القدی بفتح
 قاف و قال با نقطه و الف ایچ و چشم افتد و او را کند و بکسر کاف خاک بنیادیت نرم و هر دو اینجا مناسب است
 و مراد از دگر است یعنی را دایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت لب خنده مردی در روی برادر

مومن خود است و دیگر گردانیدن مردان و دگر را از برادر مومن نزد عبادت کرده و توبه و التوبه
 عیب نباشد بوی این که افعال بعبادت از داخل کردن خوشحالی بر مومن از مودت و نزدیکی
 عیب نباشد بوی عبادت است که از جنبش خوشحال کردن باشد پس منافات ندارد با این که در ذکر انفس
 بدون توبه و التوبه است و مومن اصل سمعت ایا جعفر علیه السلام بقول ان فیما نابل الله و توبه
 به عبد الله علیه السلام قال ان لی عبادا یحبهم جنتی و احکم فیها قال یارب من حیث کلامه
 یحبهم جنتک و تحکم فیها قال من ادخل علی مومن سکره سکره احکم لیسند من یسکر
 و عدله از باب تفصیل است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت بدین که در مجلس توبه و التوبه
 المدر و جل بان بنده خود موسی علیه السلام را گفت بدین که مرا چند گانند که مباح میکنم برای ایشان توبه و التوبه
 بخت خود را و ما می کنیم ایشان را در آن موسی گفت ای صاحب کل اختیار من و کیانند آنجا بخت که میان من و توبه و التوبه
 ایشان بخت خود را و ما می کنیم ایشان را در آن گفت هر که داخل کرد بر مومن خوشحالی را اصل توبه و التوبه
 ان مومنان کان فی بملکة جبار فوقع به لغوب فذلک دأب الشریک فذلک من اجل الشریک فذلک فذلک
 و اضافته فلما حضر و الموت اوحی الله عز وجل الیه و غرق و جلال لو کان لک فی جنتی مسکن لا مسکنک
 فیها و لکنها حجر متبغی من ذات بے مشرک و لکن یا نادر هیدیه و لا توفیه و یوتی بدین توبه و التوبه
 قلت من الجنة قال من حیث یشاء الله بشیء و مع بعضین من قبله بعضه لانی معلوم با بخت است
 الولع بفتح واد و فتح لام سبکی یا کس کردن و دوزخ برادر استنجدید یکسر با و سکون پای و و تفسیر و تفسیر
 یا بفتح واد و تفسیر یا کس کردن و دوزخ برادر استنجدید یکسر با و سکون پای و و تفسیر و تفسیر
 و مضطرب کردن بوی توبه و التوبه ببول باب ضرب است بدین توبه و التوبه فاعل است و یا برای توبه و التوبه
 امام علیه السلام گفت بدین که مومن بود در ملکیت پادشاه ظالمی او خلفای خلافت پس سبکی کرد و پادشاه
 از او پسوی ملکیت اهل شرک مرید پس پناه داد و او را و همواری کرد و او در میان کرد و او را پس چون وفات یافت
 آن مردی کرد و الله عز وجل پسوی آن مرد که قسم بغیرت من و بدین توبه و التوبه من که اگر بختضای حکمت ممکن می بود
 که نزد جنت من بانی باشد هر آینه بنامیدادم ترا در آن ولیکن جنت من حرام است بر هر که مردی در عالمی که شرک
 کرده باشد با من دیگری را در عبادت ولیکن ای آتش جنت برترسان او را و از او کن او را و آورد و میشود
 رزق آن مشرک در اول و آخر و زوگتم آیا از بخت گفت از هر جانی که میخواهد الله تعالی باین توبه و التوبه
 نیست چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان احب الاعمال الی الله عز وجل
 ادخال السکر علی المومنین بشیء مضمون این گذشت در حدیث دومین باب پنجم اصل
 تین ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز وجل الی داود علیه السلام ان لا یخجل من
 عبادی لیأتی بالحسنه فایحیه جنتی فذلک داود یارب و ماتک الجنة قال یدخل علی عبد المومن

و تفسیر و تفسیر

سود را و لو بقره قال داؤد یا رب حق بل عرفک ان لا یقطع رجاءه عنک شئ من ربه و منیت
 از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت که امام گفت و می کرد و الله عزوجل بسوی داؤد علیه السلام که گاهی بنده
 از بنده گان من بر آئینه می آورد و نزد من یک حسنه را پس مباح میکنم برای او کل جنت خود را چنانچه بیان شد
 در حدیث سوم پس گفت و او دومی صاحب کل اختیار من و جنت آن است گفت اینکه داخل کنده بنده من که
 مومن باشد خوشحالی را هر چند که بیک خوا باشد گفت و او دومی صاحب کل اختیار من لازم است برای کسی که شفاعت
 مرا که کریم و رحیم اینک بنده خود را از تو هشتادم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یری
 احدکم اذا دخل علی مومن سرور الله علیه داخله فقط بل والله علینا بل والله علی رسول الله
 صلی الله علیه و آله شئ من لایری نفی یعنی نمی است قط بفتح فاف و سکون ظاهر است یعنی رویت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باید که اعتقاد کنی که اگر شش ماه در نخل کند بر مومنی خوشحالی را که بر او داخل کرده
 و پس بلکه بخدا قسم که در نخل کرده برانیز بلکه بخدا قسم که در نخل کرده بر رسول الله صلی الله علیه و آله نیز هفتادم
 اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعه یقول ان احبا الی الله عزوجل احد السور
 علی المؤمن شیعه مسلم او قضا و دینه شئ من شئ بفتح شین بانقله و سکون بای میقطعه و بین بی نقطه
 و تایی و مدت مجروح و عطف بیان بابدال السرور است یعنی پر شدن و بغم شین طعانی که بمقدار یک سیر شدن شش
 مستم یعنی مومن است و تبدیل لفظ برای بشارت است اینکه ظاهر ایمان کافی است در حصول ثواب یعنی رویت
 از امام محمد باقر علیه السلام را وی گفت شنیدم از او که میگفت بدینستی که محبوب تر علماء بسوی الله عزوجل در نخل کردن
 خوشحالی است بر مومن آن خوشحالی یک سیر شدن مومنی است یا داده شدن فرض اوست مثلاً هشتادم اصل
 قال ابو عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال بقدره
 امامه کما رأی المؤمن هو لاس احوال یوم القيمة قال له المثل لا تنزع ولا تخزن و ابشر بالسور و الکرامه
 من الله عزوجل حتی یقف بین یدی الله عزوجل نیحاسبه حسابا یسیرا و یا مر به الی الجنة و المثل
 امامه فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری و نازلت تبشیر فی بالسور
 و الکرامه من الله حق رايت ذلک فیقول من انت فیقول انا السور الذی کنت ادخلته علی اخیک
 المؤمن فی الدنیا خلقتی الله عزوجل من لا یشترک بشئ من المثل یکسر میم و ناسی سه نقطه مانند
 و مراد اینجا جسمی است که مانند است با عملی که در دنیا از مکلف صادر شده و اگر تفاوت و تحقیق باشند چه مثال
 جوهر است و عمل عرض است بقدره بصیغه مضارع غائب معلوم یا بفرست امامه منصوب بظرف مکان است
 و مراد اینست که بسیار در رویت التوکل بفتح با و سکون و او ترسیدن و مراد اینجا هوئنا که است لا تنزع ایضا
 و ناسی با نقطه و عین منقطه بصیغه منی حاضر باب منع و علم است و لا تخزن بصیغه منی حاضر بایه علم است ابشر
 بیای یک نقطه و شین با نقطه و رای فی نقطه بصیغه امر حاضر یا بافعال است بفتح ثعوب است و باقی افعال

مرفوع است انکرا لانه یفتح کاف گرانى بودن بین بدی العذر و جبل عبادت از موقف حساب است عمل و دان السور
 به نسبت زیاد کردن گشت بر ماضی برای بعد از ان ماضی است از حال خالق تا آخر استیفاء برای بیان حقیقت
 عمل مجاز است بین درخته برای سببیت است و میتوان بود که برای ایستاد باشد و حاصل هر دو یکی است یعنی
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی طولانی که چون برانگیزد الله تعالی منوس و از قبر او بیرون آید با او
 حضورتی که سابق بر او رود و در پیش او در هر پاپ که بنده منوس چون کی را از زندان کرباى روز قیامت گوید
 او را آن صورت که مضطرب میشود و دیگر مدایش که این برای تو نیست و صاحب خرد به باش بخوشحال و گرامی بود
 او جانب الله عزوجل تا ایستاده بشود و منوس در عرصه حساب قیامت پس حساب میکند الله تعالی با او حساب
 انسان که سخت گیری و در آن نیست اصلا و امر میکند ملائکه تا با او که بسوی جنت برده شود و این صورت در پیش
 او است تا جنت پس میگردد آن صورت را منوس رحمت کند و در الله تعالی خوب بیرون آید و در آن آن که
 بیرون آید با من از قبر من و همیشه خرد و میدادی مرا بخوشحال و گرامی بودن را تا خدا تعالی تا آنکه
 دیدم آنچه را که خرد و او پس منوس میگویی کیستی تو پس صورت میگویی من آن خوشحالیم که داخل کردی بر بار
 من خود و در دنیا بیان این آنکه آخری مرا الله عزوجل بسبب آن تا خوشحال کنم ترا خدایم اصل علی محمد
 بن جعفر و قال کان النجاشی وهو رجل من الدخائین عا علی الا هو آخره و غاب عن فقال بعض
 اهل عمله لانی عبد الله علیه السلام ان فی دیوان النجاشی علی خراج و هو من یذین بطاعتك
 فان رايت ان تکتب لی الیه کتایا مال تکتب الیه ابو عبد الله علیه السلام لبسم الله الرحمن الرحیم
 سیر الخاک لیسرک الله شعیهم نجاشی یفتح و کسرون و تحقیق جم والف و تشدید زیاده است الله اکبر
 یفتح و ال بنیقه جمع و بهمان یکسر و ال و سکون ال ال زراعت و در دیهاست آهواز یفتح همزه و سکون
 و آخرش زای و بنیقه محل است در میان بصره و فارس مثل شوستر و در قول و خبره و راهم فر و مانند آنها
 الذی لان یکسر و ال بنیقه و گاهی مفتوح میباشد و فتری که در ان اسم لشکر و واجب ایشان میباشد لایع یفتح و
 بالیقه و زای بنیقه و الف و جم ال که با و شاه از الماک مردم میگردد و کرایه زمین مفتوح البصره جزای ان است
 محذوف است بنده میرفتی یعنی روایت است از محمد بن جعفر گفت بود نجاشی و او مردیست از روستایان
 مال خراج بر او انداخته پس گفت بعضی اهل مواضعی که در تحت عمل او بود امام جعفر صادق علیه السلام را
 که بدستی که در دفتر نجاشی برگردان من خراجی هست یا یعنی که حواله کرده و تحصیل کرده باشند و او من است
 اعتقاد بر عرض طاعت تو دارد پس اگر صلاح دانی که نویسی برای من بسوی او که متولی بفتح میرساند مرا که گفت
 پس نوشت بسوی او امام جعفر صادق علیه السلام لبسم الله الرحمن الرحیم خوشحال کن برادر من خود را
 تا خوشحال کند ترا الله تعالی اصل قال تا بعد در کتاب علیه نه دخل علیه و صول مجلسه فلما اخلا
 فاولی الکتاب و قال هذا الکتاب ان عند الله علیه السلام فقبله و وضعه علی عاتیه قال له ما حاجتک

قال جراح علي في ديوانك فقال له دكم هو قال عتيق الاكاف درهم فدا عاكفله وامره باذا شيئا
عنه ثم اخرجه منها واما ان يشتهيه له لقابل شمس ورو بديقه ماضي معلوم باب ضربت الورود
مشرف برجز شدن الكتاب مرفوع وقابل وردت ولا امنت كبحا بالكتاب بايدودور وضمير مترابع
بر بعض اهل علم باشير عليه برود وماراجع نجاش است ضمير دقل رابع بعض اهل علم است الا واد بفتح هـ و تخفيف
وال منقسط اسم ناد يفتني رسانيدن ضميرت رابع نجاشي است وضمير متردر اخرجه رابع نجاشي وادتر رابع
بعض اهل علم است وادور وادمر بر امل عطيف تفسير است ضمير امر رابع نجاشي است يشتهيه نجاشي سلفه واد يكتفله
وتام دو نقطه بعينه مضارع معلوم باب افعال بابا بفتح فاعل است وضمير مترابع يكتفله است لانبات والتهنيت
بابر جاگردن واد واد نجاشي واجب ياستور قال كردن است نادو كير حواله يكسي نشود در دست صاحب ملك و پابر يا
باشد لام ودر لقابل بعضي من ابتداء است يعني محمد گفت پس مشرف شد آن مرد بامكتوب كه داخل شود بر نجاش
ادخل شد بر او بر حال كه او در مجلس حكومت خود و اكثر مردم بود پس چون مجلس خال شد داد مکتوب را و گفت
اين مکتوب بام جعفر صادق عليه السلام است پس نجاشي او بسيد مکتوب را و گفت آنگاه بر دو چشم خود و گفت او را
كه چيست حاجت تو گفت غزاي است كه برست و در دفتر لسكرتو يا يعني كه حواله شده بر من پس گفت او را و پيچيد
آخريه گفت ده هزار درهم پس نجاشي طلب كرد نويسنده خود را و امر كرد نويسنده را بر رسانيدن هزار درهم بام كاز نجاش
نجاشي بجمعيلداران ده چون در انشال حواله شده بود و برگردانيدن باعث شهرت ميشد بعد از ان بيرون كرد
ان مرد را از ده هزار درهم بام ياروش كه امر كرد نويسنده را كه موجب ياستور قال آخر دكته از ابتدای سال
آنگاه نادو كير حواله نشود اصل ثم قال له هل سمرتك فقال نعم جعلت فداك فاعلمه بركب و جاذبه
و غلام و امر له بختات ثياب في كل ذلك يقول هل سمرتك فيقول نعم جعلت فداك فكلما قال نعم
انرا ده حتى فرغ ثم قال له احمل فرش هذا البيت الذي كنت جالسا فيه ففعلت الى كتاب مولاي
الذي ثاولتني فيه وادفع الى حوائجك قال ففعل وخرج الرجل فصار الى ابن عبد الله عليه السلام
بعد ذلك فحدثه بالجديث على جهة فجعل يسر بما فعل فقال الرجل يا ابن رسول الله كانه
قد سرت ما فعل في فقال اي والله لقد سر الله ورسوله شمس صرح النعمت بفتح تاي و دو نقطه
در باله و سكون خاي با نقطه و تاي و دو نقطه در بالا بوقچه دانسته آن كه نگاه داشته ميشود و ران جاسم با سه
دونت فرغ بقاء زاي با نقطه و عين منقطه بعينه ماضي معلوم باب منع و علم است و ضمير رابع بعض اهل
علم است الفزع بفتح فاذر واد اضطراب از تنگي حوصله و ميتواند بود كه براي بي نقطه و عين با نقطه از باب نهر
و منع و علم باشد و ضمير رابع نجاشي باشد و حاصل بر دو يك است بفتح شمس است و ضمير رابع بام عليه السلام
است ليس بعينه بمحول است ضمير فعل رابع نجاشي است و عالمه ناخود يعني بعد از ان نجاشي گفت او را
اينها تو فعال كردم ترا پس آن مرد گفت آري قربانت شوم بعد از ان امر كرد زيراي و بچار وائي براي سوار سه

وکنیزی و غلامی و امر کرد برای او بپوشی جامه بانی که پوشیده در هر امر کردن میگفت آیا خوشحال کردی مردم را پس
آن مرد میگفت آری قربانت شوم پس در هر بار که گفت آری زیاد کردی برای او عطا را تا آنکه حوصله او تنگی
کرد و مضطرب شده و گفت آری بعد از آن گفت او را برادر فرزند این خانه را که بودم نشسته در آن قفسی که
وادی بمن که توب آتای مرا عطا کردی مرد در آن و عرض کن بسوی من بعد از این هر حاجتی را که داشته باشی
محمد گفت پس برو داشت فرزند را و میرونی آمد آن مرد پس رفت بسوی امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن
پس حکایت کرد او را بآن سرگذشت برنجی که واقع شده بود پس امام علیه السلام شروع کرد و مسمی گفتند بشنید
یا آنچه کرد و نجاشی پس گفت آن مرد ای پسر رسول گویا که نشان نیست که تحقیق خوشحال کردی ترا آنچه نجاشی کرد با من
پس امام گفت آری بنده قسم که هر آینه خوشحال کردی و الله تعالی و رسولش را در هم اصل سالت ایا عبد الله
علیه السلام عن حق المؤمن علی المؤمن نقال حق المؤمن اعظم من ذلك لو حدثتکم لکفرتم ان المؤمن
اذا خرج من قبره خرج معه مثقال من قنبره یقول له ابشر بالکرامه من الله والسرور فیقول له
بشرک الله یخبر قال ثم یضی معه یلبسه یثمل ما قال و اذا امر بهول قال لیس هذا لك و اذا
عز و یخبر قال هذا لك فلا یزال معه یومنه مما یخاف و یلبسه بما یحب حتی یقف معه بین یدی الله
عز و جل فاذا اُسریه الی الجنة قال له المثال ابشر فان لله عز و جل قد امرک الی الجنة قال
فیقول من امت سرحتک الله یلبس فی من مین خرجت من قبری و آنستی فی طریق و خیرتی عن ربی
قال فیقول انا السور و الذی کنت تدخله علی اخوتک فی الدنیا خلقت منه لا یشرک و اولئک وحشتک
بشوح مشار الیه و لک خیال سائلست که سهل خواهد بود بجا آوردن حق مومن بکفر تم بصیقه ماضی معلوم
باب تقییل یا با بفرست و بنا بر اول مراد کفر غلطین اکثر مومنان راست برای شکل قیام عقوبت ایشان
که لازم میشود اگر تصدیق ایمان ایشان کنند و بنا بر دوم مراد پوشانیدن حق و مخالفت و التماسات
و میتواند بود که مراد این باشد که از بسیاری عظمت آن حق باور نمی کنند سخن مراد کافر میشود یعنی سریم
امام جعفر صادق علیه السلام با از حق مومن بر مومن تا عمل کنیم بآن پس گفت حق مومن بزرگتر از التماس
که خیال کردی اگر خبر کنیم شمارا هر آینه کافر میشود و مضمون باقی حدیث گذشته در حدیث هشتم این باب
یا نرد هم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله احب الاعمال الی الله سرور
تد خلد علی مومن تطرد عنه جو عنه او تکشف عنه کرمه شوح گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله محبوب تر علما بسوی الله تعالی خوشحالی است که داخل کنی آنرا بر مومنی باین روش که بر طاعت
از او گرفتگی او را یاد دور کنی از او مکنی او را مثلاً و انرد هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال عن ادخل علی مومن سرور اخلق الله عز و جل من ذلك السرور خلقا فیسلفاه عنه
فیقول له النبی اولی الله بکرامته من الله و رضوان ثم لا یزال معه حتی یدخله قبره فیقول له

عنه فیقول له النبی اولی الله بکرامته من الله و رضوان ثم لا یزال معه حتی یدخله قبره فیقول له

مثل ذلك فاذا احبث بلغا فيقول له مثل ذلك ثم لا يزال معه عند كل قول يبشيره ويقول له مثل ذلك فيقول له من انت مرحك الله فيقول انا السور الذي ادخلته على ثلاث شمس مضمون
 اين كنت و حديث هشتم و دهم اين باب سينزدهم اصل عن ابی عبد الله بن سنان قال كان
 رجل عند ابی عبد الله عليه السلام فقرأ هذه الآية والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير
 ما اكتسبنها فقد احتملوا بها تاوانا ثم اميننا قال فقال ابو عبد الله عليه السلام فانقول من ادخل
 عليه السور و فقلت جعلت فداك عشر حسنات فقال اي والله والف الف حسنة شرح
 و روايت است از عبد الله بن سنان گفت بود مردی نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عز و جل
 و سلامه عليه پس خواند آن مرد با امام هاین آیه را از سوره اعراف آنجا که آزار میکنند مردان مومن
 و زنان مومن را بسبب گناهی که کرده باشند پس بر دوش خود گرفتند بختها را و گناهی ظاهر که بختان میدارد
 عبد الله گفت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس چیست ثواب کسی که داخل کند بر مومن خوشحالی را
 پس گفتم قربان شوم ده حسنه پس امام گفت آری بخدا قسم و هزار هزار حسنه باین معنی که ده حسنه در هر حال صالح میباشد
 هست در ضمن هزار هزار حسنه یا باین معنی که تفاوت است افراد و قال سرور در رحمت نیت و اخلاص نفس پس
 ثواب آن ده حسنه است و اکثر ثواب آن هزار هزار حسنه است چهاردهم اصل عن ابی عبد الله ع
 قال من ادخل السور علی مومن فدخله علی رسول الله صلی الله علیه و آله و من ادخله علی
 رسول الله فقد وصل فذاك الی الله و کذا لك من ادخل علیه کوبا شمس و صل بعینه امان
 معلوم باب ضرب یا باب تفهیل است الوصل و التواصل متصل کردن چیزی بچیزی و ذکر خوشحالی در حق
 الله تعالی برای افاده لطف الله تعالی با و میا است چنانچه مذکور شد و در شرح حدیث اول ابن باب یعنی
 بروایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که داخل کرد خوشحالی را بر مومنی پس تحقیق داخل کرده
 آثر بر رسول الله و هر که داخل کرد آثر بر رسول الله پس تحقیق و ساینکه خوشحالی را بسوی الله و برین قیاس است
 هر که داخل کرد بر مومنی را یا نذردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایا مسلم لقی
 مسلما قسوه سو قاله عز و جل شمس سره با ضمیر منصوب است الله مرفوع است و مضمون این موافق
 حدیث دو نذردهم است و در بعض نسخ بی ضمیر منصوب است و الله منصوب است و مضمون آن ظاهر است
 از شرح حدیث سابق نذردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من احلک اعمال
 الی الله عز و جل ادخل السور و علی المومن اشباع جوعه و تفتیس کربیه و قضاء دینه شمس
 بروایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله محبوب تر علماء بسوی الله عز و جل داخل کردن
 خوشحالی بر مومن از موده است مثل سیر کردن گرسنگی و یا بر طرف کردن غم و آزار کردن بزرگوار

بشروح این باب بیان فضیلت بر آوردن حاجت مؤمنی آورده است و زمین باب چهارده حدیث است
 اول اصل عن الفضل بن ابی عبد الله علیه السلام قال لی یا مفضل اسمع أقول لی واعلم
 أنه الحق وأفعله وأخبر به علیه أخوانك قلت جعلت فداک وما علیه أخوتی قال الراتبون قضاء
 حوائج أخوانهم قال ثم من قضی لأخیه المؤمن حاجته قضی الله عز وجل يوم القيمة مائة
 ألف حاجة من ذلک أولها الجنة ومن ذلک أن تدخل قرابته وطعامه وأخواته الجنة بعد
 أن لا یكونوا نصایبا وكان الفضل یأبى الایمال الحاجة من أخواته قال له اما تشتهی أن تكون من
 علیتها لأخوان بشروح العیة یکسر عن ینقطع ویکون لام وتخف یا ی و نقطه در پائین خبرگان
 و یفهم و کسر عین و تشدید لام و تشدید یا غنة و بنا بر دوام اینجا استعاره خواهد بود یا اعتبار باندی مرتبه انصاف
 یفهم من و تشدید صا و ینقطع جمع ناصب و دشمن امام عالم جمیع احکام الهی و مراد کسی است که مستضعف باشد
 و جویند خواران از امام عالم جمیع احکام کند یا او دشمن خواهد بود اگر چه اظهار رغبت کند چنانچه بود و فشار
 دشمن البدر تعالی اند و خود را و دستار تر میشارند یعنی روایت است از مفضل از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که گفت برای مفضل بشنو آنچه را که میگویم ترا و بدانی که آنست بکار آمدنی و کن آنرا و خبر ده بآن بزرگان
 برادران مؤمن خود را گفتیم قرابت شوم و کیاست بزرگان برادران مؤمن گفت جمعی که رغبت دارند
 و بر آوردن حاجتهای برادران مؤمن خود مفضل گفت بعد از آن امام گفت و هر که بر آورد برای برادر
 مؤمن خود حاجتی را بر آورد و اندر و جل برای او در روز قیامت صد هزار حاجت را از جمله آنها اول
 آنها که بهشت است و از جمله آنها است آنکه داخل شوند خورشیدان او و آشنایان او و برادران مؤمن او و در بهشت
 بشرط آنکه باشند دشمنان امام عالم جمیع احکام الهی و حال مفضل این بود که چون طلب میکرد حاجت خود را
 از برادری از جمله برادران مؤمن خود میگفت او را آیا میل داری که باشی از جمله بزرگان برادران مؤمن
 دوم اصل عن الفضل بن عمر بن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق
 خلقا من خلقه اتجبتهم بقضاء حوائجهم فقرا شیعتنا الی شیعہم علی ذلک الجنة فان استطعت
 ان تكون منهم لکن بشروح و دشمن است از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدری که
 البدر عز وجل آفرید مخلوق چند از مخلوقات خود را که برگزیده ایشان را برای بر آوردن حاجتهای فقرا شنید
 امامی با ثواب ایشان کند برای آنها حاجت بر آوردن بهشت و سپس اگر استطاعت داشته باشی آنکه شوی از جمله
 برگزیده گان پس بشو اصل ثم قال لنا و الله و ب نعمه لا لا تشکر و یقینا بشروح بعد از آن امام گفت
 برای او صیای رسول علیه السلام بخدا قسم که صاحب کل اختیاری هست که عبادت او میکنم و شریک در حکم
 نمیکنم با چیزی را محضی نما آنکه این فقره اشارت است بوجه تخصیص فقرا بشیعہ امام معصومین علیهم السلام
 و اشارت است بشریک فقرای غیر شیعہ امامیه یا اعتبار اینکه پیروان ائمه ضلالت اند و چون حکم نکن میکنند

فصل فی شرح باب

مشرکند و پیر و مشرک مشرک است و مولانا محمد امین استر امدی رحمه الله تعالی گفته کسان بنده الصلواته تقریرین
 الی المفضل و این اشارت است باینکه مفضل بن عمر باعتقاد جمعی از مسلمانان رجال از تابعان ابو الخطاب
 محمد بن مفضل بوده و او در اوائل دعوی نبوت برای امام جعفر صادق علیه السلام میکرد و او در آخر دعوی
 الوهیت برای امام علیه السلام میکرد و باعتقاد جمعی دیگر مفضل صحیح المذهب بوده و کمال امام جعفر
 صادق علیه السلام بوده و می آید حدیث سوم و چهارم باب نود و یکم رسوم اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال قضاء حاجته المومن بخیر من عقی الفریقین و خیر من حمل الف فرس
 فی سبیل الله بشیء حر الحلال یفهم حای بنقیطه و سکون میم مصدر باب غرب برداشتن و در اینجا سوار
 کردن است چنانچه نظیر آن می آید در حدیث چهارم باب آئینه یعنی روایت است امام جعفر صادق ع
 گفت بر آوردن حاجت مومن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از سوار کردن مستحقان بر هزار
 اسب و راه الله تعالی چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لقضاء حاجته امر داء
 مومن احب الی الله من عشرين حجة کل حجة یفوق فیها صاحبها مائة الف شایع گفت امام جعفر صادق ع
 بر آئینه بر آوردن حاجت مودی که مومن باشد محبوب تر است بپسوی الله تعالی از لبست حج که در پی حج خرج کرده
 باشد صاحبش صد هزار در پی هم را صد هزار دینار است پنجم اصل عن اسمعیل بن عمار الصغیر فی
 قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک المومن رحمة علی المومن قال نعم قلت و کیف
 ذلک قال ایما مومن اتی اخاه فی حاجة فانما ذلک رحمة من الله ساقها الیه و سببها له فان
 قضی حاجته کان قد قبل الرحمة بقولها وان رد عن حاجته و هو یقدر علی قضاها فانما
 رد عن نفسه رحمة من الله عز وجل ساقها الیه و سببها له و ذراعه عز وجل تلك الرحمة
 الی یوم القيمة حتی یكون المردود عن حاجته هو الحاكم فیها اشاء صوفها الی نفسه فان شاء
 صوفها الی غیره شایع روایت است از اسمعیل بن عمار مراف گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
 قرأت بشوم اینک منقول شده که مومن برستی است مومن راست است گفت آری گفتم و چون راست
 میشود آن گفت مثلاً هر مومنی که آمده نزد برادر مومن خود برای حاجتی پس جزاین نیست که آن مومن
 رحمتی است از جانب الله تعالی که برآید که آن رحمت را بسوی آن برادر و سبب آنرا ساخته برای آن برادر
 پس آن برادر اگر برآورد حاجت آن مومن را قبول کرده خواهد بود بتحقیق آن رحمت را بقبول که لائق
 آن رحمت است و اگر برگردانید آن مومن را از حاجت آن مومن برحالی که آن برادر قدرت داشته باشد
 برآوردن آن حاجت را پس جزاین نیست که آن برادر گردانیده از خود رحمتی را از جانب الله عز وجل
 که برآید که آنرا بسوی او و سبب آنرا ساخته برای او و خیره میکند الله عز وجل آن رحمت را تا روز قیامت
 نیاورد آن مومن برگردانیده شده از حاجت خود و پس صاحب اختیار در آن رحمت اگر خواهد صرف کند

آن رحمت را بسوی خودش و اگر خواهد صرف کند آنرا بسوی غیر خود اصل یا اسمعیل فاذا کان فی القیامه
و هو الحاكم فی رحمة من الله قد شرعت له نالی من تری یصرفها قلت لا اعل یصرفها عن نفسه قال
لا تظن ولكن استیقن فانه لمن یردھا عن نفسه یا اسمعیل من اقامه اخوه فی حاجته یقدر علی انقاذھا
فلم یقضه الله سلط الله علیه شیخا عاتق بنش ایهامه فی تیره الی یوم القیمة مقفور الھ او معذبا
نشیخه شرعت لبشین بالنقط و رای بنقط و عین بنقط بصیغه اضی بحول غائب باب منع است الشیخ و بنایت
بلند کردن چیزی تا خوب نمودار شود و لا اقل یعرفھا چون مستعمل شده در اظن ان لا یصرفھا چنانچه
متعارف است و امثال این فقره و جواب واقع شده که لا اظن نمی در لا تظن و امر در استیقن بحدیث نیست
چه آنها اختیاری مخاطب نیست چه یقین حاصل میشود و در از کلام امام خواهی بخوابی و پیش از ان ممکن نیست
او را مگر ظن و امثال این متعارف است در خطاب عالم بجاهل میگوید اعلم ان قلانا کذا الشیخاء بشیر و کسر شین
بأنقط و عین بنقط قسمی از ار که کو یک است بنش بنون و باشین بالنقط بصیغه مضارع معلوم باب منع
مقفور و حال مقدمه است از ضمیر ایهامه که نائب فاعل است یعنی ای اسمعیل پس چون مشدود زیادت را کن
برادر و پس صاحب اختیار باشد در حجتی از بانیانند تعالی که تحقیق خوب نمودار شده باشد برای او که
چه مقدار از رحمت است پس بسوی که می بینی که صرف کند آن رحمت را گفتن محال ندارم که برگرداند آنرا از خودش
امام گفت گمان کن ولیکن یقین حاصل کن بیان این آنکه بدو شکی که او برگزیده نشود و اند آن رحمت را از خودش
یا یعنی که صرف آن برگردانده نمیکند ای اسمعیل هر که آمد نزد او برادر مومن او که برای حاجتی که قدرت میدارد
بر برادر دین آن پس بر نیارده آنرا برای او مسلط میکند اند تعالی بر آنکس بریزد که میگذرد شست و او
از جمله انگشتان دست او در قبر او تا روز قیامت بر حال که مقدر باشد که معذب شود و روز قیامت نشنود
اصل ع ایاب بن تغلب قال سمعت ابا عبد الله ع یقول من طاف بالبيت اسبوعا كتب الله
له ستمة الالف حسنة و محي حنة ستمة الالف سيئة و رفع له ستمة الالف درجة قال و عزاد فیه اسحق بن عمار
و قفی له ستمة الالف حاجه قال ثم قال و قضا حاجته المومن افضل من طواف طواف
حتى عد عشرا و عشی عشر محی بصیغه معلوم مقل اللام یا ای باب غریب است و اگر از او ای باب غریب یا باب
منع میبود و کتوب بالف میشد المحی و المحو بر بزرگ کردن اثر چیزی یعنی روایت است از ابان بن تغلب گفت
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که طواف کند بخانه کعبه مہنگانه بدو سیصد الف نذر میل
بزیای او شش هزار حسنة را و بالکعبه بر طرف میکند از او شش هزار گناه را و ببلند میکند برای او در شش
شش هزار مرتبه را ابان گفت و زیاده کرد در این حدیث اسحق بن عمار این را که و بر می آید برای انگشت
هزار حاجت را و از نیست که اسحق در آن مجلس حاضر بود بعد از ان این زیادتی را از امام نقل کرد
و من نشنیدم ابان گفت که بعد از ان امام علیه السلام گفت بر آوردن حاجت مومن فاضل تر است

از طوافی که بقیه گانه باشد و طوافی دیگر تا اتمام تکرار کرده و بار هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال یا قاضی مسلم المسلم حاجته الا ناداه الله تبارک و تعالی علی ثوابک ولا ارضی لک بدون الجنة
 و شیء جزاء و ابیت است الا امام جعفر صادق علیه السلام گفت بر منی آورد و مومنی برای مومنی حاجتی را اگر
 آنکه ندانند میکنند آن بر آوردند و الله تبارک و تعالی که لازم نیست ثواب خود را ضعیف نمیشود برای تو ثوابی که به
 بسبب باشد یا یعنی که ثواب و ثواب القضا نیست هفتادم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال من
 طاف بکدام البیت طوافاً واحداً کتب الله عز و جل له ستمائة الف حسنة و جماعته سنة الف الف
 سبعمائة و رفع له سبعمائة الف درجة حتی اذا کان عند الملائم فتح له سبعة ابواب من ابواب الجنة
 قلت جعلت فداک هذا الفضل کما فی الطواف قال نعم و احبک ما فضل من ذلك قضاء حاجته المسلم
 افضل من طواف و طواف حتی یبلغ عشرين اضعاف الملتزم بضمیم و سکون لام و فتح تالی و نقطه
 و بر بالا و فتح برای یا نقطه اسم مکان یا یفتاح یا ی از کعبه که در آنجا درنگ کردن و چسپا شدن و در کعبه
 یا دست یا پیدن و در جای که در واقع میشود و در آنجا تخراسور یا صیان تخراسور و در کعبه یا نزد کعبه
 است فتح بصیغه معلوم و محمول باب منع است تا نیت عشر با اعتبار مدت یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت که امام گفت هر که طواف کند یا من غایب کعبه یک طوافه بنویسد
 اللهم عز و جل برای او شش هزار حسنة و بر طرف میکند از او شش هزار گناه و بلند میکند برای او شش هزار
 درجه بسبب یا آنکه چون باشد نزد تخراسور و از غرض و مقصد میکشاید الله تعالی برای او هفت دراز در آنجا
 بسبب را بنیاسبت بشروط مقم زیرا که عدد شش در سه برای سابق برای شش بشروط سابق است گفتیم
 قرآنیه بشود این نصیحت تمامی این در طواف است گفت برای و خبر میدهم ترا بچیزی که نازل تر از آن
 طواف است بیان این آنکه بر آوردن حاجت تو من فراتر رسوده نازل تر است از طوافی و طوافی تا آنکه
 امام علیه السلام در شتر لون رسیده چه بار کفهم اصل سمعت ابی عبد الله علیه السلام یقول
 من مشی فی حاجته اخیر المؤمن یطلب بذلك ما عند الله حتی تقضی له کتب الله عز و جل
 له بذلك مثل حجة و عمرة میلا و یرتین و صوم شهرین عن شهر الحرام و اعتکافهما فی
 المسجد الحرام و من مشی لنهاية و لم تقضی کتب الله بذلك له مثل حجة میلا و مرة فایر عبوا
 فی الخبری شویح هر یک از حق تقضی بصیغه مضارع محمول غایب باب قرب است و غیر مستتر
 راجع بجا چه است یا بصیغه معلوم غایب است و غیر مستتر راجع بمن است و احتمال مناسبتر است با آنچه می آید
 در حدیث دوازدهم این باب و در حدیث هفتم باب آمده اگر کوئی قنات در ثواب بیان و کس که برگردام
 سعی کرده باشد و کسی را بمیرشده باشد و دیگر کسی را بمیرشده باشد مستبعد است در عقل چه قنات
 در ثواب بسبب چیزی که اختیار نمی باشد محال است و این یکی از دلایل ابطال روایت معاذ ابن جبل است

کتاب الامان و التمسک بر مردم
که جمیع مضیبات و ابرو دارد و مجتهد فاضل یکی ابرو دارد و گویند فیض شدن برای یکی و میسر نشدن برای
دیگری سه صورت دارد اول اینکه آن دیگری اگر کمال سعی میکرده باشد میسر میشده باشد و اولی که
سعی کرده باشد دوم آنکه آن دیگری اگر کمال سعی کند میسر نشده باشد اصلاً خودم اینکه آن دیگری
اگر کمال سعی کند میسر میشده باشد و او بیشتر از صورت اولی سعی کرده باشد و مراد درین حدیث صورت
اولی است و مراد در حدیث دوم از دهم صورت ثانیه است و مراد در حدیث بیستم باب آمده صورت
ثالثه است پس مراد در این حدیث کسی است که منقراغ و نسخ خود کرده بقرینه اینکه در آخرت گفته فارقوا
فی الخیر و حمل بخدیش بر این معنی یا احتمال دوم در حق نقض و در و لم نقض اگر چه مناسب تر است با هر تقدیر
مراد همین است و فرقی میان ما نحن فیه در روایت معاذ نیست که استقراغ و نسخ خود کرده اند آنچه بکسر خای بی نقطه
مخالفتان ما خود است پس هر یک از مجتهدین مضیبات و فاضل منقراغ و نسخ کرده اند آنچه بکسر خای بی نقطه
یک حج اقصی حرم بضم حای بقیقه و ضم رای بقیقه عبارت از حرج و ذی قعدة و ذی حجه و محرم است و حرمت
این ماهها آنست که جنگ در آنها حرام شده برای تعظیم کعبه چه عمره چه ثواب بسیار دارد و سده ماه
دیگر وقت سفر حج است یعنی شش ماه از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که سعی کند برای حاجت برادر
او که مومن است بر حالی که طلب میکند یا آن سعی ثوابی را که نزد الله تعالی است تا آنکه بر آورده شود بقیض
آن حاجت برای آن برادر مینویسد الله عز و جل برای آنکس بسبب آن سعی مثل ثواب یک حج و عمره که هر دو
مقبول باشند و ثواب روزه دو ماه از جمله چهار ماه صاحب حرمت و ثواب اعتکاف آن دو ماه در مسجد
سرام و هر که سعی کند در آن حاجت فی الجمله بقیض جمیع حاجت بر آورده نشود و مینویسد الله تعالی
بسبب آن سعی برای آنکس مثل ثواب یک حج مقبول پس رغبت کنید در بربر یا بمعنی که تفسیر در سعی
نکستیه تا ثواب بشر را در یابید و هم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام تسانسوا فی المعروف
لاخوانکم و کونوا من اهل فان الجنة باایقان له المعروف لا یدخله الا من اصطنع
المعروف فی الحیوة الدنیا فان العبد لیشتی فی حاجة اخیه المؤمن فیوکل الله عز و جل
به ملکین و لحد امن عینه و اخر عن شهاب المستغفران له رب یدعون بقیضاً و حاجته ثم
قال والله لو رسول الله صلی الله علیه و آله اسر بقیضاً و حاجته المؤمن اذا وصلت الیه من
صاحب الحاجة بشیء قادر فان هر دو جا برای تعلیل است اما در اول برای تعلیل تسانسوا
تا آخر است و در دوم برای تعلیل لایدخله الا من اصطنع تا آخر است مراد بجاخته و راجع بخصوص دخول
باب معروف بهشت است و از برای شرط است اگر غیر مستقر در حالت راجع بجاخته باشد و لمراد تفسیر
مومن ایمو من کاملی باشد که حاجتمندی او با حاجتمندی رسول است و برای تحضیر نسبت است اگر غیر مستتر
راجع بقیض از باشد و یا نسبت با اعتبار مضایف الیه باشد و بر تقدیر تفسیر فی الجمله راجع بر رسول الله است

من صاحب متعلق بامر است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام کمال برکت کنید در نیکی برای برادران
موس بنود و ما شیدا اهل نیکی باین معنی که آنرا مادت کنید چه بد رستی که بیست را در ولایت حال که گفته است و
آن در راه معروف و داخل نمی شود و در آن دورگر کسی که موثب بجا آورده باشد نیکی با مومنان را در زندگی
دنیا باین معنی که کسی در قضای حاجت مومنان کرده باشد چه بد رستی که بنده بر آئینه سعی میکند برای حاجت
برادر موس بنود پیش موکل میکند الله عزوجل با و در فرشته زایک در جانب دست راست او دیگر کسی
در جانب دست چپ او بر حال که ظن کند ترش میکند برای او از صاحب کل اختیار و بر حال که دعا میکند
برای بر آوردن حاجت او که دخول در معروف باشد مژده اینست که بنده عا اینم و ملک دخول در آن
در ممکن نیست و با دعای ایشان عدم دخول واقع نمی شود و دعای ایشان مخصوص انقیاس کسی است
بعد از آن امام علیه السلام گفت بجهنم که هر آئینه رسول الله صلی الله علیه و آله خوشحال ترست چه برادر من
حاجت موس چون رسد انتخاب بسوی او از آن مومن صاحب حاجت یا زده هتم اصل عس
ای جعفر علیه السلام قال والله لا نأج حجة احب الی من اعترق رقبته و رقبته و مثلهما
و مثلهما حتی بلغ عشرا و مثلهما و مثلهما حتی بلغ السبعین و لا یعول اهل بیت من المشکین
اسد جو عثم و اکسو عویم و اکف و جو ههم عی الناس احب الی من ارج حجة و حجة و حجة
و مثلهما و مثلهما حتی بلغ عشرا و مثلهما و مثلهما حتی بلغ السبعین مثلی حرم رقبته سبار ذکر است
برای اشارت باینکه خصوصیت عدد سه مراد است و مثلهما دو بار ذکر است برای افاده اصل تکرار
و غیر شامها در اول و دوم راجع است بسوی رقبته حتی بلغ عشرا کلام را ولایت است چه اگر کلام امام میبود ببلغ
بعینه مضارع می بود پس صیر ببلغ راجع با امام است و تانیث عشر را اعتبار اینست که مراد عشر مرات است غیر
شماره در سوم و چهارم راجع بر قبایح مذکور است که عدد تانیث است چه ظاهر اینست که سه رقبه داخل
بشر مرات باشد الف لام السبعین برای عدد خارجی است چه عدد مقیاد عدد است مقرر می برای افاده کثرت
بر وجه تمام چنانچه گفته در سوره توبه ان تستغفر لهم سبعین مرة پس عددی را ضرب در مقیاد می باید کرد تا یک
ج محبوب تر از دو هزار و عدد حقائق رقبه شود حتی بلغ السبعین نیز کلام را ولایت است و تانیث عشر راجع با امام است
تحقیق نماید که تکرار امام علیه السلام بلفظ شمار داده یا را اول و مقیاد بار تانیث است بعد است پس ظاهر اینست
که امام حتی ببلغ بلفظ مضارع گفته باشد در اوی عبارت امام را نقل تکرار باشد و با فلفظ خود بیان آن کرده
باشد از کتابان کافی سهوی شده باشد و چه بلفظ مضارع باشد و کلام امام باشد و برین قیاس است
ترجمه من آن هیچ تأثیر پس عدد دو هزار و صد را در دوش ضرب می باید کرد تا فقط عددی یک اهل بیت
از مومنان و بنویست بر باشد از چهار هزار و چهار صد و ده هزار را عساق رقبه یعنی از تانیث است از امام محمد
باقر علیه السلام گفت بجهنم که هر آئینه نیکی حکم یک حج محبوب تر است بسوی من از انیکه از آدم بنده را

احمد سالم یکک آلا غرو متقی بدقی مولانا محمد امین استرآبادی صیرکان راجع بطالب گرفته و گفست که کان
 الطالب اسور جالالت قدیقه الکاذب ولترکه النبی عن المنکر یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
 میگفت هر که آمد نزد او برادر موسی او در حاجتی پس جز این نیست که آن حاجت رحمتی است از الله تعالی
 که رانده آثر البیوی آنکس پس اگر قبول کرد آن حاجت پس متصل گرد آن قبول را بدوستی و او را و آن
 دوستی او را متصل است بدوستی الله تعالی او را و اگر برگرداند آن برادر را از قبول حاجت او بر حال که
 آنکس نافرمان باشد بر برادر و در آن حاجت مسلط میکند الله تعالی بر او و ارمی از آتش را که میگزیده باشد
 او را و بر تبار و ذریه قیامت بر حال که مقدر باشد که در قیامت بخشیده و گناهان او یا مقدر باشد
 که عفو یابد بر گناهان میشود پس اگر آن برادر که طلب کننده حاجت بود معذور و در او را و او را و حال آنکس
 پذیر میشود که در حاجت صاحب تمذیب اخلاق کرده چهاردهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
 قال ان المومن لرد علیه الحاجة کافیه فلا یلکون عنده فیه تمذیبه فانه یلکون عنده فیه تمذیبه فانه یلکون عنده فیه تمذیبه
 و تعالی بهم الحجة فی حقهم و این است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدوستی که مومن بر آینه گاه
 و آرد و میشود بر او حاجت برادر مومن او پس نمی باشد نزد او قدرت بر برادر و در آن پس فتنه میشود
 بسبب آن حاجت دل او پس داخل میکند او را الله تعالی بسبب غم او و در بیشتر

باب هیستاد و چهارم اصل باب السعی فی حاجة المومن

شیخ محمد ابن باب بیان تفصیلت سعی در بر آوردن حاجت مومن از موده بمعاشرت با طیب و مانند نصرت
 درین باب یازده حدیث است اول اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال قال عشی الرجل فی حاجة اخیه المومن یکتب له عشر حسنات و یحیی عنه عشر نسیات و یرفع
 له عشر درجات قال و لا اعلم الا قال و بعدل عشر رقاب و افضل من اعتکاف شهر فی المسجد
 الحرام شش ماه یکمب بقیه معلوم باب نهر است و نسبت آن و نظائر آن بمشئ نسبه مجاز نیست بقیه
 معلوم باب قرب است لا اعلم بقیه الا ظنه است و افضل تا آخر و تحت و لا اعلم تا آخر داخل نیست و میتوان بود
 که داخل باشد یعنی از روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام
 علیه السلام گفت رفتن مرد در حاجت برادر مومن خودی تو لیسد یا نه یعنی که باعث نیست که نوشته شود
 برای آن مرد ده حسنه و بر طرف میکند از او ده گناه و بر میدارد و در بیشتر برای او ده درجه محمد گفت
 و گاه عذر امام را اگر اینک گفت و بر ابروی میکند از او کردن ده بنده را و فاقه خلی فرست از اعتکاف
 یکماه در مسجد طرام اول اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ان الله عبادانی الارض
 یستوفی منی ما ارجو ان الناس هم الا منون یوم القیامه و من دخل علی مومن سمر در ارحم الله
 قلبه یوم النبی شش ششیدم از امام رضا علیه السلام میگفت بدوستی که الله تعالی را بنده گانند

در زمین که سعی میکنند در حاجتهای مردم آن بندگان خاطر جمع اند از عذاب در روز قیامت و هر که داخل
گنبد برومنی خوشحالی را خوشحال میکند الله تعالی دل او را در روز قیامت دویم اصل قال ابو جعفر
من یحیی فی حاجته اخیه المسلم اظله الله بخمس و سبعین الف حلة و لم یحق قدما الا کتب الله له
حسنة و حط عنه بها سیئة و رفع لها من درجاته فاذا فرغ من حاجته کتب الله عز وجل له
یهما اجر حاج و معنی شمس گفت امام محمد باقر علیه السلام هر کس کسی کند برای حاجت برادر مومن
ظاہری خود پنجاه میداد و الله تعالی به بقا و پنج هزار فرشته و بر منی دور و قد می را اگر آنکه می نویسد
الله تعالی برای او حسنه و فرود می آورد از او بسبب آن قدم کنای می را و بلند میکند برای آن قدم و در
در شست پس چون فارغ شد از سعی در حاجت او یا بمعنی که آن حاجت بر نیاید بقرینه حدیث یفهم کتب
ینویسند الله عز وجل برای او بسبب آن حاجت و سعی او در آن ثواب حج کننده و عمره کننده و نمود
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یأمن فی حاجته اخ لی مسلم احیایا را اعتق
الف تسعة و احمی فی سبیل الله علی الف بوس مسو حة حلیة و شمس مسو حة بصیغه اسم مفعول باب
افعال است و یحییین بلحمة یعنی رواست است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه اینکه راه روم و حاجت
برادری که در باشد مومن ظاہری محبوب تر است بسوی من از آنیکه از او کنم هزار بنده را و سوار کنم
در راه الله تعالی مردم را بر هزار سپهرین کرده شده انجام کرده شده چهارم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما من مومن یحیی لاخیه المسلم المومن فی حاجته الا کتب الله عز وجل له بكل
خطوة حسنة و حط عنه بها سیئة و رفع له بها درجة و زیل یصل ذلک عشر حسینات و یفتح
فی عشر حاجات شمس مراد بسلم مومن ظاہر است و مراد بکس مومن آزوده است و میتوان بود
که چون مسلم کاسی بر او از مومن اطلاق میشود اگر مومن شده باشد برای تصریح بر او تا اگر کاسی اکتفا بذکر
مسلم شود مثل حدیث آمده است میشود که مراد مومن است آنکه ملوایم نای با نقطه و سکون طایف فقط
یک گام شفع بصیغه مفعول ماضی باب تفعلیل است یعنی رواست است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
پنج مومن کرده رود برای برادر مسلم مومن خود و حاجت او اگر آنکه می نویسد الله تعالی برای او هر گاه
یک حسنه و فرود می آورد از او بسبب آن گام یک گناه و بر می دارد برای او بسبب آن گام یک در شست
و زیاده کرده میشود بعد از آنچه مذکور شده ده حسنه و مقبول میشود شفاعت او و درده حاجت که برای خود خواهد
یا بر اسے دیگر پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من یحیی فی حاجته اخیه المسلم
طلب وجه الله کتب الله عز وجل له الف الف حسنة یتفرق بها الا قاریه و جیرانه و اخوانه
و معارفه من صنع الیه معرفا فی الدنیا فاذا کان یوم القيمة قبل له ادخل النار فی
وجدته فیها صنع الیک معرفا فی الدنیا فاخرج به باذن الله عز وجل الا ان یتوکل علیها

ثانی در روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کسی کند در حاجت برادر او که مومن است
 برای خواهرش راه الدنیا و الدنیا می نویسد الله عز و جل برای او هزار هزار حسنه بخشد و میشود در آن حسنه
 برای خویشان او و همسایگان او و برادران مومنین او و آشنا یان او و هر که کرده باشد با او نیکی در دنیا
 پس چون شود روز قیامت گفت میشود او را که داخل آتش جهنم شود پس هر که را که یافتی در آن کرده باشد
 پیوسته تو نیکی را در دنیا پس بیرون آورد و از آتش بحکم الله عز و جل که امر کرده آتش را که ضرر تو نرساند
 اگر آنکه آنکس دشمن خدا و رسول و حجج باشد یا یعنی که تجویز کند که از زمان آدم تا انقراض تکلیف و حق خالص
 می تواند بود از خلیفه کسی یعنی امام مقرر فی الطاعة عالم جمیع کتابا کسی و احکام الهی خواه نبی و خواه و می نبی
 ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سقى فی حاجة اخیه المسلم فاجتهد فیها
 فاجری الله علی یدیه قضاء ما کتب الله عز و جل له حجة و عمره و اعتکاف شهره فی المسجد الحرام
 و صیاه و اصاب اجتهد و الم یجرا الله قضاء و علی یدیه کتب الله عز و جل له حجة و عمره ثانی
 میفهم این گزشت در حدیث پنجم باب سابق و عمره انبیا را داده شده پس میتواند بود که این تفاوت باعتبار
 تفاوت در شریعت و ضعف سعی باشد و از انجمله است تفاوت در شدت و ضعف اخلاص هفتم اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال کفی بالمرء اعتمادا علی اخیه ان ینزل به حاجته ثانی کفی بصیفة ما فی
 معلوم باب غریب است باور بایر و یعنی فی است و ظرف متعلق بکفی است اعتمادا و اتمیز از نسبت در کفی باب غریب است
 یعنی کفی فی اعتماد المرء علی انبیا نازل بصیفة معلوم مضارع غائب باب افعال فاعل کفی است یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس است و اعتماد مرد بر برادر مومن خود و اینکه فردا آورد
 یان برادر حاجت فرزند بر قصد و بر غیب در قضای حاجت برادر مومن است به بیان اینکه اظهار مومن
 حاجت خود را نزد کسی دالت بر کمال اعتماد او و بر ایمان آنکس میکند و این نعمتی است عظیم بر آنکس قدر آنرا
 باید که دانند بقضای حاجت او و تکذیب ظن او نکنند بر او حاجت او هشتم اصل عن صفوان الجمال قال
 کنت جالساً مع ابی عبد الله ع اذا دخل علیه رجل من اهل مکة یقال له میمون یسکنا الیه تعدد الکرام
 علیه فقال لی قم فاعی اخاک فقلت مع فیلسا الله کرا و فرجعت الی مجلسی فقال ابو عبد الله علیه السلام
 ما صنعت فی حاجة اخیک فقلت قضاها الله یا ابی ایت و امی فقال له ما انک ان تعین اخاک المسلم
 احب الی من طواف اسبوع بال بیت المقدس ثانی شرح الکرام بکسر کاف و الف ممد و ده بکرایه و ادن چتر
 و کرایه و بنا بر اول مصدر باب مقارعة است و هر دو اینجا مناسب است به اشکال بکرایه و ادن لازم دارد
 اشکال حصول کرایه را با بفتح همزه و تخفیف میم است آنکه بکسر همزه استان بفتح همزه و تخفیف نون مصدر است
 متبذره یا بکسر همزه و ال غنقط و همزه بصیفة هم فاعل باب افعال حال است از فاعل ما و اف بابیه نه هم فاعل
 حال است از طواف و بر نه تقدیر مراد طواف غیر فیه است فی آنکه الله تعالی واجب کرده باشد مکلف آن را

بجای آورد یعنی روایت است از صفوان شتر دار گفت بودم نشسته با امام جعفر صادق ع و وقتی که داخل شد
 بر او مردی از شتر داران اهل کربلا که گفته میشد او را میمون پس شکایت برد بسوی امام ع از اشکال کربلایه و دارن
 شتر را بر او برای عود پس امام گفت مرا بر نیز پس مدتی برادر مومن خود را پس بر خاستم با آن مرد پس آن مرد
 الله تعالی بکریه دادن او شتر را پس برگشتم بسوی بانی که نشسته بود پس گفت امام جعفر صادق ع چه کردی برای
 حاجت برادر مومن خود پس گفتم بر او و آن حاجت را الله تعالی پدرم و مادرم فدای تو باد پس امام گفت آگاه
 باش بدستی که اعانت تو برادر مومن خود را محبوب تر است بسوی من از طواف مکه و شوط یکصد بار رکعت
 استحباب کرده باشی اصل نه قال ان رجلا من الحسن بن علی ع فقال باي انت و ما نفعني على قضاء
 حاجتي فاعمل و قام معه فرج بن الحسن ع و قال ع فقال له ان كنت عزاني عبد الله ع فستبقي على حاله
 قال قد فعلت باي انت و اني قد كرهته معتكف فقال اما انه لو اعانك كان خيرا له من اعانك فنهى الشتر
 فعلت بفاد عين بيقط البصيفه اضي متكلم باب منج بعض اعدوت است و مفعول آن محذوف است بتقدير فعلت لاعتقاف
 فذكر البصيفه اضي مجبول باب الغر است و فاعل محذوف لما ذكر ان امام حسين ع است که پیش از وصول آمد است
 امام او را بر گردانیده اند یعنی بعد از آن امام جعفر صادق ع گفت بدستی که مردی آمد نزد حسن بن علی ع پس گفت
 فدای تو باد پدرم و مادرم مدتی مرا بر آوردن حاجتی که دارم پس امام ع تعلیل خود را پویشید و بر حاجت
 با آن مرد پس گذشت بر امام حسین ع و او او ایستاده بود و در مسجد رسول ع نماز میکرد پس امام ع برای تعلیم آنکه آنکافان
 معنی در حاجت برادر مومن نیست گفت آن مرد را کجا بودی که دور افتادی که توجه بسوی ابو عبد الله حسین بن علی ع
 نامه طلبی از او بر حاجتی که داری گفت تحقیق اراده کردم مسعفات از او را فدای تو باد پدرم و مادرم پس تارا من
 او گفتند او در مسجد متکلف است با منی که برای آن اینجاست او فرمود پس امام حسن ع گفت آگاه باش بدستی که
 او اگر اعانت تو میکرد بهتر بود و برای او از اعتکاف او دور گماه هم اصل قال ابو عبد الله ع قال الله عز وجل
 الخلق عیالی فاجبه الی الطفهم بهم و اسعاهم فی حوائجهم شریح گفت امام جعفر صادق ع که گفته اند
 عز وجل و در حدیث قدسی مخلوقان عیال متعبد با منی که ضامن رزق ایشان شده ام پس محبوب تر مخلوقان
 بسوی من خوش سلوک تر با ایشان و ساعی تر در حاجتهای ایشان است دهم اصل عیالی عماره
 قال کان حماد بن ابی حنیفہ اذا لقی خال کسر علی حدیثک فاحذره قلت و بنیان عابد بنی اسرائیل
 کان اذا بلع الخایة فی العبادة صار مشاء فی حوائج الناس عائنا یمایصلحهم شریح ابو عماره بن عمر
 عین بنی فسط و تخفیف یمای اصحاب امام محمد باقر ع است حماد بن ابی حنیفہ از عثمان مخلفان است چون با ابو عماره
 ملاقات میکرد بهوس شنیدن احادیث اهل البیت میکرد و پس حدیثی که بعضی شخص نیست بلکه بعضی جنس است
 و ابو عماره اسم امامی را که از او نقل میکنند نبرده برای تشابه بتقید و ریتا البصیفه لافعی مجبول باب تغیل است یعنی
 روایت است از ابو عماره گفت حماد بن ابی حنیفہ چون ملاقات میکرد مرا میگفت کمر بخوان بر من حدیث خود را

پس نقل میکردم برای او اخباری را که بمن رسیده بود و از آن معصومین می گفتم و روزی با او که بهار وایت رسید
از اهل البیت که عا با و لایعقوب که امت ابتدای تسلیقه بودند چنین بوده که چون میرسیده به نهایت در عبادت
میکرده به نهایت سعی کننده برای حاجتهای مردم و البته با نجه صلاح مردم و آن پشتم را داشت که سعی
در حاجتهای اکثر مراتب عبادت بود و در شریعت ایشان و در این شریعت نیز چنین است

باب هشتم و پنجم اصل باب تفریح کرب المومن

شیخ حماد التفریح بقا و رای بنقطه و تیم مصدر باب تفصیل لغایت کشاد دادن غم الکرب بفتح کاف و سکون راء
بنقطه و پای بنقطه و الکرب بهضم کاف و سکون راء نمی که فر و گیر کسی را یعنی این باب بیان فضیلت نیاید کشاد
دادن غم بزرگ مومن است و در نیاید پنج حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول من اغاث
اخاه المومن اللطیف الله شان عند جهده نفس کریمه و اعانه علی تخام حاجه کتب الله عزوجل
له بذلک اثین و سبعین رحمة من الله یجمل له منها واحد ۱۰ یصلح بها امره و یستدینه و یلزمه
و سبعین رحمة الا ذراع یوم القيمة و احواله شیخ حماد اغاث بنین بانقطه و الف و ثانی سه نقطه است اللطیفان
بفتح لام و سکون با و ف و الف و ثون صفت مشبهه باب پنج کسی که زبان خود را در آورده باشد از بسیاری
آزاد یا ماندگی یا تشنگی و مراد اینجا در مانده است الجسد بفتح جیم و سکون با و دال بنقطه مشقت التفتین بنون
و ف و سین بنقطه مصدر باب تفصیل لغایت کشاد دادن غم التخام بفتح تون و جیم و الف و عای بنقطه مصدر
باب منع روانی حاجت من الله بفتح جیم و تشدید نون و اضافه من بالله است و منصوب است بتقدیر طلبو اس الله
یا انظر و اس الله و بنابر ادل اشا است باینکه بیشتر هم ممکن است اگر اخلاص و عمل بیشتر باشد چنانچه می آید و در حدیث
دوم این باب یا مرفوع است یا مرفوع مبتدای مضاف باشد بتقدیر بنون الله و بر تقدیر جمله معترضه است برای تقویت
سابق و لامتن و می تواند بود که منصوب بر مفعول که کتب باشد و می تواند بود که جار و مجرور باشد و وضع ظاهر در وضع
مضمون شده باشد یا مرفوع مبتدای دال بنقطه و عای بانقطه و رای بنقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است اصل
دال اول دال بانقطه است و اصل دال دوم ثانی و دو نقطه در بالاست یعنی شنید ما را امام جعفر صادق علیه السلام
هر که فریاد می کند بر او مومن خود را که مضطرب و رانده باشد نزد مشقت آن مومن پس خود را کشاد و به هم بزرگ
او را در کند او را بر برداشتن حاجت او و نویسد الله عزوجل برای آنکس کسب ثواب و بر حق و در رحمت
طلب کند عطا می آید و تفصیل در دنیا میکند برای آنکس از جمله فقدا و در رحمت یکی اگر اصلاح میکند یا کار
معاش آنکس را دوزخه میکند برای آنکس فقدا و یک رحمت را برای اضطرابهای روز قیامت و ترسهای آن روز
دوم اصل عی ای عمید الله ع قال قال رسول الله ص من اعان موصنا نقس الله عزوجل عنه ثلثا
و سبعین کریمه واحد ۱۰ فی الدنیا و سبعین و سبعین کریمه عدل کریمه العظلی قال حیث یتشافل الناس
بما انفسهم شیخ حماد العظلی یعنی عین بنقطه افضل التفصیل است و مؤثر اعظم است فیر قال ارجع امام جعفر صادق ع

است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که در کعبه می‌نشیند و راکع شود و صد بار بگوید
 عز وجل از او بپندارد و سه غم بزرگ را یکی را دور و بنیاد بپندارد و دو غم بزرگ را نزد غم بزرگ ترا و امام گفت مراد تو چیست
 که مشغول می‌شوند مردم در روز قیامت بخودشان و کسی پیر و ای فرزند و برادر و مانند آنها ندارد و سوم
 اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من نفس عن مومن کتبه نفس الله عنه کوب الاخرة و خرج من قبره
 و هو خلیق القواد و من اطعمه من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و من سقاها شربة سقاها الله من الریح
 المختوم بشیء کرب یغم کاف و فتح رای بنیقطه جمع کربته و یفتح کاف و سکون را کربته الشیخ یفتح شای
 سه نقطه و کسر لام و جیم خنک و مراد مطمئن بالکلیه است الریح یفتح رای بنیقطه و کسر حای بنیقطه و سکون یای و دو نقطه
 در پانچین شراب خالص از عیب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می‌گفت هر که نزد ایداز مومنی غمی را بپندارد و بپندارد
 از او غمی آید از قبر خود بر سال که او در کمال اطمینان دست و پیر جزیری خورد از مومنی را از گشتگی
 بخورد از او الله تعالی از میوه بای بهشت و پیر آشنای او را یک خربتی از آشنای او را و الله تعالی از شراب خالص بهشت
 که سر بهشت چهارم اصل عن الرضاء قال من فوج عن مومن فرح الله علیه یوم القيمة اللهم فرج
 در اول بحیم است و در دوم بحای بنیقطه است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام که فرمود و ایداز مومنی خوشحال
 میکند الله تعالی او را در روز قیامت پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما مومن نفس عن مومن
 کوبه و هو معسر لیسر الله له و حاجه فی الدنیا و الاخرة و تلال و من ستر علی مومن عورتی یا ستر الله علیه
 سبعین عورة من عورات الدنیا و الاخرة قال و الله فی عون المومن ما کان للمومن فی عور اخیه فانتقموا
 بالعظمة و ارفعوا فی الخیر و شیء صبر و پیر رابع بمومن اول است یا رابع بمومن دوم است و آخر است
 از کسی که وسعت داشته باشد و بنود تنگ گیر و معسر بصیغم فاعلی یا فعال است اللوعة پیر شانی در غز خوار
 اقبیح شرعی نباشد مثل سخن رکیک و غلط و در گفتگو و خواه باشد مثل گنا یا ن یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می‌گفت
 هر مومنی که گشتا و پیر از مومنی غم بزرگ را بر حالی که او دست تنگ باشد آسان میکند الله تعالی برای او حاجت های دیگر را
 در دنیا و آخرت امام گفت و پیر که پو شانی پیر مومنی پو شانی را که می ترسد از اظهار آن پو شانی الله تعالی بپوشد
 بپندارد و پو شانی را از پو شانی نهی های دنیا و آخرت امام گفت و الله تعالی در مدد مومن است ما دام که باشد آن
 مومن در مدد برادر مومن خود پس فائده مند شود باین وعظ و نصیحت و رغبت کنید در ثواب بهتر از ثواب
 روا کردن حاجت باشد

ما فی شرح الکافی

باب هشتاد و ششم اصل باب اطعام المومن

نشیء این باب بیان فضیلت طعام دادن بمومن است در میان سبب حدیث است اول اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال من اشبع مومنا وجبت له الجنة و من اشبع کافرا کان حقاً علی الله ان یملأ جوفه
 من الزقوم مومنا کان و کافرا نشیء ظاهر این حدیث نیست که اطعام کسی که کافر است معلوم باشد که فی القیامه از کافران است

و مومن را از ایمان بیرون می برد بیان ایمان و کفر گذشته و در حدیث اول باب هفتم می بینیم و میتوان بود که مخصوص باشد
 باطعامی که برای کفر باشد زقوم یعنی با نقطه و تشدید قاف مقصوره و حتی است و در جنیم یعنی روایت از امام
 جعفر صادق علیه السلام که هر کس کفر مومن را لازم میشود بر الله تعالی برای او بهشت و هر کس کفر کند کافر را میشود لازم
 بر الله تعالی که هر کس در دین او را از درخت زقوم خواهد آن طعام دهنده مومن باشد و خواه کافر یا یغنی که اگر
 مومن باشد کافر میشود و این عمل یا مردان نیست که صاحبین علی غلبه نیست که توفیق بنیاد که دیگر باطنی بگردد رساند
 پس عملی دیگر که باعث کفر است از او صادر میشود و هم اصل عن ابی عبد الله قال لا تأطعموا جلا من المسلمین
 احب الی من ان یطعم انما الناس قلت و ما الا حق قال ما تدا الف و ایزید و ن شمس الا فنی بضم نزه و سکون
 فاما صیه و مرد اینجا اهل نایه است یعنی روا نیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آنکه اینک طعام دهد مرد را از مومن
 به معاشرت باطنیه و مانند آن ظاهر شده باشد ایمان ایشان محبوب تر است بسوی من از آنکه طعام دهد مرد را به نایه را
 از مردی که حال ایشان به معاشرت و مانند آن ظاهر نشده باشد و بعضی از علماء اسلام باشد گفتیم چه مقدار است اهل نایه
 گفت صدهزار یا زیاده میشود مردان است که اقل آن صدهزار است سوم اصل قال رسول الله ص ما طعمتم
 ثلثة نفر من المسلمین اطعم الله مثل ثلث جنات فی ملکوت السموات الفردوس و جنة عدن و طوبی النجدة ینج فی
 جنة عدن غرسها ربنا و ایدیه اللهم انک یوم الحنن یکسر جم جمع جنة بهشتی است برای سیبیت است الملكوت یعنی
 بیم و فتح لام هاء پادشاهی و مرد اینجا قدرت ربوبیت است مانند مردان جنة عدن بهشتی است از بهشت های عدن
 که مومنان است رسول در اینجا منزل میدارد و اینجا گفته در سوره مومن و اطعم جنات عدن التي وعدتهم
 و فی آیه و بهشت پنجم باب صد و نود و یکم باب التوبة است و مرد اینجا جنة عدن در دوم بهشتی از بهشت عدن است
 که افضل آنهاست و مخصوص محمد و خاندان اوست چنانچه گذشته و کتاب الحجة و در حدیث هفتم باب صد و نوزدهم
 که باب اجماع فی الاثنی عشر النصف علیهم است طوبی من خوش الطیب است و آن مجرب و است نقد پیرا و معطوف است
 به الفردوس شجرة عطف بیان طوبی است یا طوبی مرفوع است یا مبتدا و خبرش شجرة است و بنا بر اول شجرة را بهشت
 محله و خمره برای آنکه میوه آن از بهشتی دیگر است که منزل محمد است چنانچه بیان میشود در حدیث سی ام باب نوزدهم
 و بنا بر دوم ساکت شده از ذکر بهشت ثالث برای دلالت فقره طوبی شجرة تا آخر بر آن یعنی گفت رسول الله ص
 که هر کس طعام دهد سر کس از مومنان طعام میداد آنکس را الله تعالی از سه بهشت بکمال پادشاهی آسمانها اول
 فردوس و دوم جناتی از جنات عدن سوم طوبی که در حق است که بیرون می آید در جنه عدن مخصوص رسول
 و خاندان او و نشانیده آنرا صاحب کل اختیار بدست قدرت خود چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال
 یا من رجل یدخل بیده مونیة یطعمها فاعبها الاکان افضل من عتق نسمة شمس الشیم یکسر شین با نقطه
 و سکون و فتح پای یکین بقیه آنچه سیر کند کسی را فمیر مستقر در کان راجع بمصدر یدخل است و میتواند بود که ضمیر کان
 راجع بر جل باشد و عتی بمنی اسم فاعل یا فاعلی روا نیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ مردی داخل نمیکند

دو مومن از موده و ايس نورانه ايشان را آنچه سير كند ايشان را كمر اينكه شد آن عمل او افضل از آن كمر دن
بنده پنجم اصل يعنى على بن الحسين عقال من اطعم مومنا من جوع اطعم الله من ثمار الجنة ومن سقى مومنا
من ظمأ سقاؤه الله من الرقيق المحتوم **شرح** الكفا بفتح ظا ر با نقطه و فتح ميم و بمنزلة و الله موده
منصهر باب علم تشنگى مضمون اين نزديك مضمون حديث مسوم است **مشتمل اصل** عن ابى عبد الله قال
من اطعم مومنا حتى يشبع لم يدر احد من خلق الله ما له من الاجر الا انى كماله حشر و لا بنى مرسل الا الله
سر به العالمين **فقال** من موجبات تلحقه فاطعام المسلم السفهان ثم تلا قول الله عز وجل و اطعام فى يوم و بمسقة
يتيم او مقرب او مسكين اذا مخرجه **شرح** الامام ابراهيم استغنى من قطع است پس الله منصوب است نزد اكثر و بواب
و مخرج است نزد بنى تيمم بوزن لا كرم و ثم قال و در قم لا براس اشارت با اينست كه اين كلام از جنس كلام سابق
نيست اگر چه سابق دار و بلكه مراد بسفهان اينجا كرسه علم است چنانچه بيان شد مفصلا و در شرح حديث قبل و ان
باب صد و هفتم كتاب الحجة و ميتواند بود كه از جنس كلام سابق باشد بنا بر تفسيرى كه مى آيد و كتاب الصدقة در باب
فضل الصدقة السفهان بفتح سين و ينفقه و سكون غين با نقطه و باي كينقه صفة مشبهة باب علم لغز كرسه كه تشنگى
او براى عدم راه يا تن خودى بجزى باشد كه دفع كرسنگى كند يعنى روايت است از امام جعفر صادق ع گفت هر كه
طعام دهد مومنى را تا آنكه سير كند او را نهد ياند بچيك از مخلوقات الله كند انچه او دست از جمل قوابل در آخرت
به فرشته مقرئ و ديگر مفرى را ليكن مبداء كند آخر الله كند كه صاحب كل اختيار هر كس و هر چيز است بعد از ان امام بهر
بيان افضل بودن از اين عمل گفت از جمله موجبات بخشايش گناه دادن طعام مومنين كرسه علم است بعد از ان
خواند قول الله عز وجل وادر سورة البلد بعد از قول او كه ما دريك العقبة فك رقت و چه بينر و انكره كه چيست
عقبه آن آزاد كردن كرسه است از آتش جهنم و از دل عبوديت آئنه ضلالت باو خال آن در دين حق باو ان
طعام علم است در روز گلكلى علم مثل روز مظلومى و غيبت امام كسى را كه از پدر رخ كه امام است محروم است
و صاحب نزديكى است با نفعى كه صاحب دين حتى است كه باعث نزديكى بخدا و رسول ميشود با اين معنى كه برادر دوشى است
با بنى فضاحتى در علم را كه صاحب خاكسارست با نفعى كه مخالف دين حتى است و قابل توفيق آن نيست مراد
مستقيم كردن بر اين ائمه عدل و احاديث ايشان است و در دل مومنان بوضوح بر بان و مانند آن و در دل
مخالفان برفع شبهات بر چند قبول نكند و از اينجا ظاهر ميشود كه ادخال كسى در ايمان او افضل است و بعد
از ان تعليم مومنان در وقت مظلومى امام افضل است و بعد از ان تعليم مخالفان برفع شبهات ايشان است
هفتم اصل قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من سقى مومنا شربة من ماء حتى يقد رعا الماء فكأنما اعتق
عشرى رقاب من ولد اسمعيل **شرح** شربة در اول بضم شين با نقطه و سكون راي بيقطه باي كينقه
است يعنى مقدارى كه سيراب كند يك مراد و در دوم بفتح شين است بمعنى آشنا ميدن يك جرعه من در اول
و چهارم بفتح شين است و در دوم و سوم معنى فى است يقدر بر دو خال صفة معلوم و ضمير مستتر راجع بمومن است

يا بصيف جمل است و نائب فاعل على الماء است مراد ما اعتاق از او کردن ان در ج است چنانچه می آید در وریش نور دهم
 و ذکر اسمیل اشارت به اینست که اسمیل مستحق ذبح نبوده و اراده فرج او شده چنانچه بیان مشدود در شرح حدیث چهارم
 باب است و هشتم کتاب التوسید یعنی گفت رسول الله ص که آب دهر مومنی را بقدریکه سیراب کند او را یکبار آرد آب
 در جانی که قدرت دارد آن مومن بر تحصیل آب میدهد آنکس را الله تعالی بر فرو بردن آب و گلوله مینهد و هزار حسنه اگر آب
 دهنه او را در جانی که قدرت ندارد بر آب پس چنانست که از او کرده باشد او کشته شدن ده گرفتار را از فرزندان
 اسمیل هشتم اصل عیسمیل بن نعیم الصحاف قال قال ابو عبد الله ع اعجب اخوانك و احسین
 قلت نعم قال تنفع فراقه قلت نعم قال اما ان تعحق عليك ان تحب محب الله اما والله لا تنفع مثاهم
 احدا حق تعالی و اما اندوخته ها منزلت نعم ما اكل الاوهی منهم الرجلان و الثلاثة و الاقل و الاكثر فقال ابو عبد الله
 و اما ان فصلهم عليك اعظم من فضلك عليهم قلت جعلت فداك اطعمهم طعامي و ادعاهم مدعای و يكون
 بافضلهم على اعظم قال نعم انهم اذا دخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك و مغفرة عیالك و اذا خرجوا من منزلك
 خرجوا بدنوبك و ذنوب عیالك نشیخ الحدید در یکا الدمر نوع و فاعل عن محب است و عائد محذول است
 بنقدیر محب الله یا منصوب و مفعول محب است و عائد ضمیر مستتر و محب است اولی و بطای مبیضه و ههنا بصیغه
 مضارع معلوم متکلم و عده از باب افعال است لایطاکس را یا ننده حائی کردن اصل بفتح را و بقیضه سکون
 حای مبیضه فاعله که مسکن است کسی را یا در مغفرت و در بر ذنوب یک برای تقدیر است یعنی روا نیست احسین
 بن نعیم بقیم وزن و فتح مین مبیضه و سکون پای و دو نقطه در پاین صحاف گفت که گفت امام جعفر صادق ع یا
 دوست میداری برادران موسی خود را ای حسین گفت آری گفت یا نفع میرسانی نفی الشیطان گفت آری گفت
 آگاه باش بدستی که لازم است بر تو که دوست داری جمعی را که دوست میدارد ایشان را الله تعالی آگاه باش
 بنده قسم که نفع میرسانی از جهل ایشان بچیک را اگر آنکه دوست داری او را یا یعنی که دعوی دوستی بی نفع رسانیدن
 محل اعتماد نیست و چون با نفع رسانیدن باشد دوستی واقعی خواهد بود مقصود تحریص بر نفع رسانیدن است
 آیای طیبی ایشان را بنزل خود گفت آری فی خورم چیزی مگر بر عالی که با سالی ایشان دو مرد و سه و کمتر و بیشتر است
 مراد اینست که در غالب اوقات دو یا سه هست و در نادر اوقات کمتر و بیشتر میباشد پس گفت امام جعفر صادق ع
 آگاه باش بدستی که نعمت و عطای ایشان بر تو بزرگتر است از نعمت تو بر ایشان پس گفتم بعنوان استفهام
 تعبیری قربانت دشوم میجو رانم ایشان را طعام خود و منزل خود را فرش انداز میکنم تا قدم بران نهند و ای بود این
 میباشد نعمت ایشان بر من بزرگتر گفت آری بدستی که ایشان چون داخل شوند در منزل تو داخل میسازند
 آفرینش گناهم ترا و آفرینش گناهم عیال ترا که در ضیافت ایشان خدمتی کرده باشند و چون بیرون روند
 از منزل تو بیرون می برند گناهم ترا و گناهم عیال ترا که عادت شده باشند بعد از دخول ایشان تقسیم اصل
 عن ابی محمد الوائلی ذکرا صحابا عند ابی عبد الله ع قلت ما اتخذی و لا اتخذي الاوهی منهم اناس و الثلاثة

واقل والاخر فقال في فضلهم عليك اعظم من فضلك عليهم فقلت جعلت فداك كيف واذا اطعمتهم طعموا
وانفق عليهم مالي واخذ منهم عيالي فقال انهم اذا ادخلوا عليك دخلوا بمرتق من الله عز وجل كثير واذا
خرجوا اخرجوا بالمغفرة ذلك **شرح** والبش بباي بكلفه وشين بالنقطه يصيغ اسم فاعل بمرقبه اليست بار
برزق ودر بالمغفرة برای سببیت مجازيست بمعنی که چون الله تعالى میباید دخول و خروج ایشان را تا درزق
حاصل نشد و باشد و اقل نمی شوند و تا مغفرت حاصل نشده باشد بیرون نمی روند پس رزق شبیه بسبب
دخول است و مغفرت شبیه بسبب خروج است در اینکه پیش از آن واقع میشود و چنانچه علت پیش از معلول می باشد
یعنی روا نیست از ابو محمد و البشی گفت مذکور شد بخیر این را بمعنی شبیه امامیه نزد امام جعفر صادق علیه السلام گفت
پاشته نمی خورم و شام نمی خورم بر حال که با من از ایشان دو دوسه و کمتر و بیشتر هست بیان این شده در شرح حدیث
سابق پس امام گفت لغت ایشان بر تو بزرگتر است از لغت تو بر ایشان پس گفتم قربانت شوم چون چنین
باشد و حال آنکه من بخورم ایشان را طعام خود و خرج میکنم بر ایشان از مال خود و خدمت ایشان میفرمایم
عیال خود را پس گفت پدریستی که ایشان چون داخل شوند بر تو داخل میشوند بعد از رزق تو از باب الله
عز وجل که بسیار باشد و چون بیرون میروند بر تو بیرون میروند بعد از بخشایش گناهان برای تو و **دهم اصل**
عن ابی جعفر قال لان اطعمهم رجلا مسلما احب الي من اعطى انما قلتم وكم الا نفع قال عشرة
الآلاف **شرح** مرا و بسلم مومن آزموده است بمجاشرت باطنیه و مانند آن پس مراد بالناس جمعی است که بر ظاهر
ایمانند و آزموده نیستند بقرینه اینکه اطعام کسی که کافر یا مظلوم باشد کفر مومن است حرام است بی تقیة چنانچه
گذشت در حدیث سابق این باب و از امامت انجیدیش با حدیث دوم و یازدهم ظاهر میشود که در اعتقاد ده برابر اطعام
احسان واقع میشود یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که هر آنیکه طعام دهم مردی را که مومن آزموده باشد
محبوب تر است بسوی من از آزاد کردن اهل ناصیه از مردم مومن نا آزموده گفتم و چند است عدد اهل ناصیه یا نیکو
مرا و انجا چند است گفت ده هزار یا **دهم اصل** قال ابو عبد الله ع في اطعام خاة في الله كان له من الاجر
مثل من اطعم فسا ما من الناس قلت وما الفقام قال ما له الف من الناس **شرح** مثل انجا و بر مستعمل
شده بقرینه حدوث دوم الفقام بکسر فاء بمنزله و الف جماعت بسیار جمعی است که مفرد از لفظ خود ندارد یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که طعام دهد برادر مومن آزموده خود را برای الله بهتر میباشد برای او از ثواب مثل
ثواب کسیکه طعام دهد بر جماعت بسیار برادر مردم مومن نا آزموده گفتم و چیست ثمام یا یعنی که در اطعام انجا چند است
گفت صد هزار از مردم **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله ع ما من عبد ان يعطى كل يوم نسمة قلت
لا يحتل مالي ذلك قال نعم كل يوم مسلما فقلت موسرا و محسرا قال فقال ان الموسر قد يشقى في الطعام
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر چه مانع است ترا از اینکه آزاد کنی هر روز نهد و اگر گفتم تب نمی آرد و مال من آنرا گفت
اطعام میکنی هر روز مومن را که آزموده باشد گفتم بر سبیل استقامت خواهد داد و را باشد و خواهد شکست گفت برای

در حدیث
نفسه

بیاں نعیم پرستی که مال دار گاهی میل دارد طعام را مخفی نماید که این منافی حدیث دهم نیست چنانچه
 منافات ندارد با اعتقاد بیشتر چنانچه اشارت آن میشود در حدیث آمده **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله
 قال اکلته یا کلمها اسی المسلم علی حب الی من اذ اعتق رقبة ثقی حلالا کتبه بضم هزه و سکون کاف
 لقمه و یفتح هزه یک خوردن و بنابر اول ضمیر یا کلمها مفعول به است و بنابر دوم مفعول مطلق است یعنی رودیت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یک لقمه که میخوردی باشد آنرا برادر مومن از موده من نزد من محبوب تر است
 بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لا یشبع رجل الا من
 اخوانی احب الی من اذ حل سوکم هذه فاشباع منها را ساقا عتقه **پنجم** روایت است از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه کسی که برادر را برادران مومن از موده خود محبوب تر است بسوی من از اینکه عمل
 شوم این بازار شمار که بازار برده فروشی است پس خریداری نمایم از آن بازار یکسرنده را پس آزاد کنم او را
 و در صورتیست که نیاز موده باشد ایمان آن بنده را یا **پنجم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لا یشبع
 خمسة دراهم اذ حل الی سوکم هذه فاباع بها الطعام و اجمع فخر المصلح احب الی من اذ اعتق نسمة
 بشو ح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه کسی که برادر مومن را بر برادران و افضل شوم
 بسوی این بازار طعام فروشی شما پس خریداری نمایم با آنها طعام را و جمع کنم از مومنان از موده و محبوب تر است
 بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را **شش اصل** عن محمد بن علی ع ما یعدل عتق رقبة قل
 اطعام رجل مسلم بشو ح بر سینه شد امام محمد باقر ع که برابری میکند آزاد کردن بنده و گفت طعام دارا
 مردی که مومن از موده باشد مخفی نماید که نزد برابری کردن اینها اعم از فاضل تر بودن است **هفتم**
اصل قال ابو عبد الله ع ما امری شیئا یعدل له فارة المومن الا اطعامه و حق علی الله ان یطعم من
 اطعم مومنا من طعام الجنة بشو ح گفت امام جعفر صادق علیه السلام من چیزی را که برابری میکند زیارت کردن
 از موده را اگر طعام دادن او و لازم است بر الله تعالی که طعام دهد هر که که طعام داده باشد مومن از موده را
 از طعام بهشت **هجدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لا یشبع مومنا یحتاج الی من
 ان ائذنه و لا ان یرضه احب الی من اذ اعتق عتق رقبة بشو ح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت هر آینه اینکه طعام دهم مومن از موده محتاج را محبوب تر است از اینکه زیارت کنم او را و هر آینه زیارت
 کنم او را محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را از موده را **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله
 ع قال من اطعم مومنا مورا کان له یعدل له رقبة من ولاد اسمعيل بن عبد الله ع من الذبح و من اطعم مومنا
 محتاجا کان له یعدل له مائة رقبة من ولاد اسمعيل بن عبد الله ع من الذبح بشو ح هر چه برادر را بهشت
 برای تاکید مثل بزار سیئه یسئلها او یجئک درم العدل یفتح عین یقیطو سکون و ال یقیطو سکون که داده شود
 آنکس از کشتن بنده می شود چنانچه الله تعالی گفته و ذکر کایت رسول در سورة الصافات و در شاه بزرگ عظیم بنده

بنون و فادوال باللفظ بصیغه مضارع غائب باب افعال است و ضمیر تراجیع لیهل است و ضمیر منصوب
 راجع برقیه است و تذکره اعتبار شخص است التذرع بفتح ذال باللفظ مصدر باب منع بریدن کردن گوشت
 و مانند آن تا گذشته شود و یکسر ذال مذکور یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر طعام ده مومن
 از موده مالدار برایشان طعام دادن برای او فدای گرفتاری از او و اسامعیل که خلاص میکند
 او را از کشتن و هر که طعام ده مومن از موده تنگدستی را میباشد برای او فدای صد گرفتاری از او و اسامعیل
 خلاص میکند ایشان را از کشتن نکته در ذکر اسمعیل مذکور شد در حدیث هفتم این باب پس قسم اصل عن نصر
 بن قابوس بن ابی عبد الله قال اطعام مومن احب الی من عقی عقی رقاب و عشر حج قال قلت عشر
 رقاب و عشر حج قال یا نصیر ان لم تطعموه ماتت اولادک و نیاقی الی الناصب فیسأله الموت خیر
 من مسئلة ناصب یا نصیر من احبی موعظا فکا غایا احب الناس حیة فان لم تطعموه قتلوا و قتلوا و ان
 اطعموه فقد احییوه ثم مرر عشر حج عطف بر عقی است پس قلت عشر رقاب بتقدیر قلت عشر رقاب
 او در اوله بفتح هزه به تفهیم انکاری و فتح و او عطف بر مقدرة است بتقدیر الا تطعموه و تذکره و این جمله
 تا مسئله ناصب برای بیان ان لم تطعموه است تا ظاهر شود که مومن گدائی نزد مخالف نمیکند البته هر چند
 که باید مردن و این منافات ندارد با جزا طلب قرض و جزا گرفتن بقر و غلبه و مانند آنها از مخالفان در وقت
 ضرورت تذکره در ال بفتح بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مضاعف باب نصر و ضمیر راجع به مومن است لفظ
 ما ینمائ و مراد اینجا و اینها را گدائی نزد مخالفان است نیاقی منصوب است بفاء سببیت بعد از استقامت فیسأله
 منصوب است بفاء عاطفه بر منصوب الناصب دشمن خدا و رسول یا کار و می رسول الله بعد از اطلاع بر ذیل
 و او الموت حالیه است یعنی روایت است از نصر بفتح نون و سکون صاد مینقطة ابن قابوس از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت هر آینه طعام دادن مومن از موده محبوب تر است بسوی من از آزاد کردن ده بنده و ده حج
 را دی گفت گفتم از روی استفهام تعجیبی آزاد کردن ده بنده و ده حج را دی گفت پس امام گفت ای نصر
 اگر طعام ند مید مومن را میبرد نباید که کسی که قرضش ندهد و قوت اخذ بقر نهشته باشد و چون در اینجا سوال
 بخاطر بامیر سد که علاج میتواند کرد که گدائی کند نزد مخالفان امام هم در جواب سوال مقدر گفت آیا اینکار
 نیز میکند که دلالت کند بر او را تا رو و نزد مخالف شدید امامیه پس گدائی کند از او و حال آنکه مردن بهتر است
 برای مومن از گدائی نزد مخالف چون امام عیسیان انحصار طریق در مردن کرد گفت ای نصر هر که زنده دارد
 مومن را پس چنان است که زنده داشته باشد مردم را بهیچ اشارت است بقول الله تعالی و سرور آمده و بیان میشود
 در باب خود و دم پس اگر طعام ند مید او را پس تحقیق میرانیده اید او را و اگر طعام ند مید او را پس تحقیق زنده داشته اید او را

نقش بر این کتاب

باب هشتماد و هفتم اصل باب من کساه موصفا

نقش بر این باب بیان ثواب کسی است که جامه پوشانید مومن از موده را درین باب پنج حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کساها کسوة خضراء اوصیفه کان حقاً علی الله ان یکسووه من ثياب الجنة وان یهوون علیه سكرات الموت وان یوسع علیه فی قبره وان یلقی الملائكة اذا خرج من قبره بالبشرى وهو قول الله عز وجل فی کتابه وتلقهم الملائكة هذا یومکم الذی کنتم به تعدون ثم یلقى بهم جعفر صادق علیه السلام غائب باب تقبیل است وضمیر مستتر راجع بالذکر الی است ومفعول اول محذوف است والملائكة منصوب ومفعول دوم است یلقى الملائكة بالذکر باب علم است ومفعول مؤخر است والملائكة مرفوع وفاعل است یا در یلقى ضمیر مستتر راجع بمن است والملائكة منصوب ومفعول یلقى است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پوشاند او را از جامه های بهشت و اینکه آسان کند بر او خیمه های مردن را و اینکه فراخ کند برای او را بر او قبر او و اینکه ملاقات فرماید او با ملائکه چون برون آید از قبر خود بمشرد و آنمقصود قول الله عز وجل است در کتاب او در سورة انفیا ویزنجو رند جمعی را که در اول خلقت بالفشان سعادت شده اند ملائکه که این روز شماست که وعده کرده میشد بدور دنیا **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کسا احد امن فقرا المسلمین ثوبا من عری او اعاده بشئ مما یقویه من مصیبه وکل الله عز وجل به مسبعة الف ملک من الملائكة یتستغفرون لک ذنب عملک الی ان ینفخ فی الصور ثم یحیی ان مومن واما دکنان مومن را پیغمبری که تقویت کنند او را از جمله اوقات گذارا و موکل میکند الله عز وجل پاکس مفت هزار فرشته را از جمله فرشتگان طلب آمرزش میکند برای هر گناهی که کرده تا آنکه دمیده شود در صور اسرافیل بامراد نیست که دمیده شود روحها در بدنهای مردم سر از قبرها بر آورند پس **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کسا احد امن فقرا المسلمین ثوبا من عری او اعاده بشئ مما یقویه علی مصیبه وکل الله عز وجل به سبعین الف ملک من الملائكة یتستغفرون لک ذنب عملک الی ان ینفخ فی الصور ثم یحیی ان مومن این موقوف حدیث سابق است حجتا بر ما **اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال من کسا مومنا کساء الله من الثياب الخضر وقال فی حدیث اخر لا يزال فی ضمان الله مادام علیه سبلک ثم یحیی روحه روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت هر که جامه پوشاند مومنی را میپوشاند الله تمام او را از جامه های مبارکه و سورة الدبره که رحمت و گفت در روایتی دیگر بربل کساء آخر بعد از آن این را که همیشه در حفظ الله تمام است چنانکه بران مومن رشته اند آن جامه باشد مثل اینکه برشته از آن پنبه کرده باشد جامه دیگر و پوشیده باشد پنجم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یقول من کسا مومنا ثوبا من عری کساه الله من الثوب الخضر و من کسا مومنا ثوبا من غنی لم یزل فی ستر من الله ما بقی من الثوب خرقه بشریح من درمن عری و درمن غنی یعنی فی است

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گویند میگفت هر که بوشانه مؤمن از مودده را جامه در بر منگ آن مؤمن
میپوشاند آنکس را الله تعالی از دنیا ایستبرق بهشت کند که گویند در مودده الیم هر که بوشانه مؤمن از مودده را
جامه در بر نیازی آن مؤمن همیشه در مودده است از جانب الله تعالی که بآن محفوظ نیست از بلا و آفت
باقی باشد از آن جامه پارچه

باب هشتاد و هشتم اصل باب فی الطاف المؤمن واکرامه

شرح الاطاف مصدر باب افعال نیکی کردن یعنی این بابی است در بیان فضیلت نیکی کردن با مؤمن
از مودده و گرامی داشتن او در این باب حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع قال من اخذ من جوار
احبه المؤمن قذاة كتب الله عز وجل له عشر حسنات ومن لیسیم فی وجهه لخمه کانت له حسنة عشر ح
لقذاة یفج قاف و قال یانقطه والنف مقصوده و تانی وحدت یک عاشاک و مانند آن یعنی در شبستان از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گرامی را در روی برادر مؤمن خود عاشاک میپوشاند الله عز وجل برای او حسنة
و هر که لب نموده کند در روی برادر مؤمن خود ثابت میشود برای او یک حسنة دوم اصل عن ابی عبد الله
قال من قال لاحیه مرحبا كتب الله له مرحبا لی یوما القيمة بشرح الی متعلق بر مرئاست پس
داخل مکتوب است و میتواند بود که متعلق بکسب باشد و داخل مکتوب نباشد یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که گوید برادر مؤمن خود را خوش آمدی می نویسد الله تعالی آنکس خوش آمدی نماز و قیامت
سوم اصل عن ابی عبد الله ع قال من افاه اخو المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عز وجل بشرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که آید نزد او برادر مؤمن او پس آنکس گرامی دارد و آن برادر را بتواضع
و مانند آن پس عزیز نیست که آنکس گرامی چشمه الله عز وجل با چهارم اصل قال رسول الله صافی
امتی عبد الطائف اخاه فی الله بشی من لطفه لا اخذه الله من خدم الجنة بشرح الطف
بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الحمد یفتح خای یانقطه و فتح وال یبیط جمع خادم و حکاران یعنی
گفت رسول الله صافیست در امت من بنده که همواری در سلوک کند یا برادر مؤمن از مودده خود برای
رهای الله تعالی بخیر است از همواری یا یعنی که از قسم همواری که باشد خواه بسیار خواه کم مگر بمقدام و میکند
الله تعالی بعضی خادمین بهشت را پنججا اصل قال رسول الله صافی الله علیه و آله من اکرم اخاه
بکلمة لطفها و خرج عنه کریمه لم ینزل فی ظل الله الحمد و علیه الرحمة ما کان فی ذلك بشرح
لطف بصیغه ماضی معلوم باب تفضیل است الحمد و حمیر و رفعت ظل است ضمیر علیه راجع بظل است الرحمة
مرفوع و تائب فاعل الحمد و است المبعی با دام است و مقصود تفضیل و امی است که الم ینزل فهمیده میشود
یعنی گفت رسول الله صافی الله علیه و آله هر که گرامی چشمه برادر مؤمن خود را بسختی که همواری کرده باشد
یا او بسبب آن سخن بر طرف کرده باشد از آن برادر از درگی او را همیشه در پناه الله تعالی است که کشیده و شسته

بر آن پناه رفت بعد از آنکه اسرار کار است مشتمل اصل می جمیل عن ابی عبد الله ع قال سمعت
 يقول ان معاصي الله عز وجل به المومن بعينه يرحلوا و ان قل وليس البر بالكلية و ذلك ان الله
 عز وجل يقول في كتابه و يؤتوا على انفسهم و لو كان بهم خصاصة ثم قال و من يوق شحم نفسه و لعلك
 هم المفلحون و من عرف الله عز وجل بذلك احببه الله تعالى و وقاه اجره يوم القيمة بغير
 حساب ثم قال يا جميل از حدیث لاحوالك تاه ترغیب فی الرضا و سرور روایت است از جمیل
 از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت مننیم از او که میگفت پدری که از جلد انچه سرافراز کرده اند عز وجل
 بآن مومن را نیست که نشنا ساسمکتند او را قدر ثواب یکی برادران مومن از مود او هر چند که آن نیکی کم باشد
 یا یعنی که نشنا ساسمکتند او را و بر دلی از اب بسیار و در پیش ترک آن که بدی علمت تطاعت بنی بسیار و نیست یکسکه بسیار بل
 و آنچه گفتم بسبب اینست که الله عز وجل میگوید و در کتاب خود و در سر و سر و ترجیح میدهند مومنان و دیگر برادر خودشان
 هر چند که باشد ایشان تنگدستی بعد از آن گفت در سوره حشر و تقابین و دیگر محفوظ شود از جمیل دل خود پس آن
 جماعتند و پس رسیدگان بطلوب که بشت است مراد نیست که گرم عده گرم و دست و آن با تنگدستی نیز میباشد
 و جمیل عده بخل و دست و آن با فراخ دستی نیز میباشد و هر که نشنا ساسمکتند او را و در عز وجل بآن نشنا ساسمکتند که بگوید
 شد و دست میداد او را الله و هر که دست و او را و الله ثاب میداد و در در زیارت بحساب بعد از آن امام گفت
 ای جمیل روایت کن این حدیث را که شنیدی برای برادران مومن خود چه پدری که آن روایت کردند
 رفعت فرمود است ایشان را در یکی برادران مومن هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال ان المومن یخصه اخاه التحفة قلت و ای فی التحفة قال من مجلس و منکاو طعام و کسوة و سلامه
 و تطاول الجنة مکانا فله یوحی الله عز وجل الیه انی قد حرمت طعامک علی الدنیا الا ان یبی
 او و حی نبی فاداکا یوم القيمة اوحی الله عز وجل الیه ان کافا و لای فی یحکم یخرج منها و صفاء
 او و صائف معهم اطباق مقطاة ینادی من اولوم فاذا انظر و الیهم و صولها و الی الجنة و عاقبها
 طارت عقولهم و امتنعوا ان یاکلوا فینادی منادی من تحت العرش ان الله عز وجل قد حرم
 جهنم علی من اکل من طعام حینة فیمد القویة لیا کون شجر یخفف بفتح لام بصیقة مضارع معلوم
 یا یا فعال است الا شفاف و اذن تخف بکس التفتة یلغیم تانی و وقفه و ریا لا و سکون حای بی نقطه هر یک که
 یکس و میزند قلت اذ سلام برای بیان جواب و سوال است که در میان اجزای کلام امام علیه السلام مذکور شد
 و من بیانیه است حکا بضم میم و تشدید تانی و وقفه در الا و فتح کاف و همزة کیه گاه فسطاول و لظا کون بر سبیل
 استعاره تشبیه است مراد بیان بسیار می استحقاق خروج و صفاء مانند آنست و قیامت مکانا فله یوحی الله عز وجل
 منقلب از او و معدر باب مشاغلته منسوب بر مقتول است تانی یکسر و فتح همزة می تواند بود و ان در ان
 کافی بفتح همزة و تخفیف نون مفسر است کافی یکسر فای ساکنه بصیقه و حاضر مثل الام و ادی باب

مناقله است مثلش و کافوی بوده و اور حقیقہ برائی است اگر تحقیق عبارت از تحفہ نذر باشد کہ الی شان داد و میشود
و برای سببیت است اگر تحقیق عبارت از تحفہ و نثار باشد کہ الی شان داده اند فخر خرج بصیغه مضارع معلوم
فما تب یاب نفر است و دو صفا مر فوج و قاعل است یا بصیغه معلوم غائبه باب افعال است و صفا منسوب
و مقبول است ان در ان الله عز وجل کبسر و فتح ہمزہ میتواند بود الو صفا برقم و او و فتح صا و بنقطہ
جمع و صیغ غلامان الو صائف جمع و صیغہ کنیزان الحول یفتح با و سکون و او با ضطر اب انداختن
سیلے روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ مومن ہر آئینہ میدہد برادر
مومن خود را تحفہ گفتیم و ہر چیز است تحفہ یا بمعنی کہ آیا چیزیست عمدہ سے یا بدایع اعم از عمدہ و غیر عمدہ است
امام گفت برائے بیان نعیم مثل لشت کشائی کہ برای او اندازد تا بالاسے آن نشیند و مثل بالشی کہ در لشت
او گذارد تا تکیہ کند و مثل طعامی کہ ضیافت او کند و مثل جامہ کہ او را پوشاند خواہ پنبخشیدن و خواہ بلباشیدن
و مثل سلامی کہ بر او کند خواہ بنوشتن مکتوب و خواہ بخشایدہ پس در او میشود بہشت چنانچہ چون کسی
دیگر سے را خواہد گردن در او میکند و نظر در او میکند برای اینکه تلافی برائے او کند و وحی میکند اللہ
عز وجل بسوے بہشت کہ بدرستی کہ من تحقیق حرام کردہ ام طعام ترا بر جمعی کہ در دنیا اندگر بر نبی یا وصی
نبی پس چون شود روز قیامت وحی میکند اللہ عز وجل بسوے بہشت کہ تلافی کن دوستان مرا
تحفہ چند کہ تلافی الی شان باشند پس بیرون می آید از بہشت غلامان و کنیزان کہ یا الی شان طبقہا سے
سر پوشیدہ است بخوان پوششہا سے کازمروارید بہشت پس چون نظر کنند آن اولیا بسوے جہنم و ہول جہنم و لبسوے
بہشت و آنچه در ان بہشت از نعمت می برد و عکسای الی شان و امتناع میکنند از اینکہ چیزی خوردند از آن
طبقہا سے پس نہ میکنند و اگر کنند کہ بدرستی کہ اللہ عز وجل تحقیق حرام کردہ جہنم را بر کسی کہ نور از طعام
بہشت او پس در او میکنند و نجات دستہا سے خود را بسوے آن طبقہا پس چیزی سے بنورند و ہشتادم
اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال یحب المؤمن علی المؤمن ان یتبر علیہ سبعین کبیرۃ ثم یح
عدو سبعین عبارت از کثرت زیاد از حد است و خصوص بمقتدا و نیست مثل ان تستغفر لہم سبعین مرۃ
کبیرۃ عبارت از گناہ بزرگست یا بمعنی کہ وعید تجلو و در جہنم متعلق شدہ باصل و وقوع ان یا باصرار بر ان
بشرط عدم توبہ چنانچہ بیان میشود در باب الکیائمر و باب الاصرار علی الذنب و باب اللہم پس بعضی اقسام آن منافات
با ایمان ندارد و باعث جزا و عیدت نہا حبش نیست ہر چند کہ بعد و مقتدا رسد مثل اینکه بعنوان لم باشد
و مثل اینکه توبہ از ان واقع شدہ یا شدہ و بعضی کبائر نسبت بعضی مردم کبیرہ است و نسبت بر دیگر
گناہ نیست اصلاً مثل ضمیر کہ کسی کہ باعتقاد بعضی مردم مجتنب از اصرار بر کبیرہ است و باعتقاد بعضی دیگر
مجتنب نیست پس اگر مردم از مودہ بہشت یا از عیدت او کند بعنوان امر ارجل بر اصرار بر کبیرہ نباید کرد
و اورا محذور باید و بہشت اگر بہر بہر و تیز اعتقاد نماید کہ بخشنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت

گفت مراد نیست که نگاه داشت از سوختن و غرق شدن مثلا قسم پس کسی که بیرون کرد مؤمنی را از آن گمراهی بسوی راستی چو نیست گفت از حال این صورت دین آیه اول بهترین آیه است این حق است که تسلیم آیه بر ما نیست که قسم پس اگر بغیبیدن آن منی اقتضا کند و تصوری و ثبات غیر آن کند منی صحیح آنرا نمیده و اگر تصور آنچه گفتی کند داخل در دلول آیه است که بدتر است سوم اصل گفتن عبد الله علیه السلام اسلك اصحابك الدار فقال لهم فقلت کنت علی حال وانا الیوم علی حال آخری کنت ادخل الادن فادعوا الرجل و الاثنین و المثلث فبقی الله من یشاء وانا الیوم لا ادعوا احدا فقال و ما علیک ان تحتی بدین الثامن و بنی دهم من امر الله ان یخرجه من طعمته الی نوما اخر صبه فمات و لا علیک ان التمت من احد خیر ان تمیل الیه الشیء بهذا

انتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیه سوال کنتم ترا نگاه دارد و ترا الله تعالی پس گفت آری پس گفتیم بودیم پیش از آنکه منع کنی شیعه را از گفتگو با شما لقان به سبب تقییه بر حالتی و من امروز که منع کردی می خواهم که بگیرم میان این آنکه پیشتر داخل می شدم در زمین شمشیری و دمی پس دعوت بدین حق می کردم یک مرد و دوم و زن را پس برای میداد الله تعالی هر که که می خواست و من امروز دعوت بدین حق نمی کنم هیچ یک را مرد و زن نیست که بگیرم از حالت امروز و حالت سابق را میخواهم پس ایامم گفت و با کسی نیست بر تو در یکدیگر و اگر اری میان مردم و میان صاحب کل اختیار ایشان چه بر تو خواسته باشد الله تعالی که بیرون آورد او را از تاریکی دین باطل بسوی روشنی دین حق بیرون آورد او را بشارت است بقول الله تعالی و یسوی به انعام فتن بر و ایمان بیدار یشرع صده و لا سلام می آید در حدیث ششم باب نود و چهارم مراد امام بر آنست که این معنی تو در ارشاد مردم اگر برای خود نمائی و دنیا است مغر است و اگر برای کسی که ابداً فرستد بر او خود اوست پس در زمان شدت تقیه آن ثواب در ترک ارشاد است و اگر برای غمخواری دیگران است پس یسوی و عدم معنی تو در نجات ایشان تفاوتی بهم نمیرسد اگر قابل توفیق باشد الله تعالی ایشان را بطریق دیگر البته توفیق می دهد و لا یسعی و بحث خواهد بود بعد از آن امام علیه السلام برای بیان استثنای ضرورت از صورت دعوت در این شدت تقیه گفت و باکی نیست بر تو که مینی از یکی در میان لقان خوبی را مثل آنکه خود طلب دینی کنی و ظاهر باشد از روی خیل نیست اینکه اندازی بسوی او چیزی از بر این و دین حق را نوعی از غفلت که موافق حکمت باشد تا اگر ظاهر شود که از روی حیلت بوده بدروسی برای خود توانی بهم رسانید اصل فقلت اخبرنی من قول الله عز وجل من احیانما کفانا احمی الناس حبیة قال من حق او غرق ثم سکت ثم قال تادیلها انک من دعاها فاسقاب له مشوحر بنا بریکم از نفس آیت مؤمن باشد و ما فاشیاء از قبیل مجاز نشاء خواهد بود و بیان نظیر این گذشت در شرح حدیث اول و مضمون این گذشت در حدیث سابق

باب نود و سوم اصل باب فی الدعا للجاهل اسبغ الایمان

مشروح این بابی است و فضیلت دعوت برای خانه داد و خود بسوی ایمان بر بوسیت رب العالمین که بعد از اذان آن فرماید شریفه اما یہ است و میں باب یک حدیث است اصل تحت لابی عبد اللہ علیہ السلام ان لی اهل بیت و هم لیصون منی فادعوا الی هذا الاھو فقال نعم ان اللہ عز و جل یقول فی صحتابہ یا ایھا الذین امنوا قوا انفسکم و اھلکم فاسرا و قودھا الناس و الجبارۃ مشروح گفتیم امام جعفر صادق علیہ السلام را بد رستی کہ مرا خانه داد و اذان ایست و ایشان سے شنیدم ازین گرو دعوت ایشان بدین حق گتم در زمان شدت تقیہ یابن دعوت کنم ایشان را بسوی این امارت اہل البیت پس گفتیم ارے بد رستی کہ اندر عز و جل سے گوید در کتاب خود در سورۃ التہم اے جمعی کہ مومن شدہ نگاہدارید خود را ز آ و خانه دادہ ہی خودتان را از آفتی کہ از خودتان آن مردم اند و شکست یابن معنی کہ از در پیہ آن معبودان ضلالت از مثل ائمہ ضلالت و تہمای سنگ تا اہل خیر را ندک کہ آتش کان مغنودان می سوزند

باب نو و حوا و اصل باب فی ترک دعاء الناس

مشروح این بابی است در بیان فضیلت ترک دعوت مردم معرود و مخالفت در زمان شدت تقیہ در این باب ہفت حدیث است اول اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام یا اکھ و الناس ان اللہ عز و جل اذا سار احدیہم خیرا لکلیک فی قلبہ نکتۃ فترکہ و هو یقول للذللک و یطلبہ ثم قال لو انکم اذا حکمتم الناس قتم ذھبا حیث ذھب اللہ و اخترنا من اختار اللہ اختار اللہ محمدا و اخترنا الی محمد صلی اللہ علیہ و علیہ السلام مشروح نو برای تھی است برای اشارت بشکایتی از شیعی کہ در گفتگو بندی می کند قتم خبر اے اذا است یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام نگاہ دارید خود را از مردم مخالفت را از خود یابن معنی کہ دعوت یکہنید ایشان را بدین حق چون زمان شدت تقیہ است بیان این آنکہ اندر عز و جل چون ارادہ کند بدین حق را می گذارد و در دل او نقطہ از نور جفا بخیر سے آید در حدیث ششم این باب پس و امی گذارد و در او می گرد و بر اے دین حق و طلب می کند بخیر و تحقیق این شد و حدیث سوم باب نو و دوم بعد از اذان امام علیہ السلام برای تعلیم روش گفتگو با مخالفانے کہ میدانند کہ جمعی کہ مخصوص از شیعی اند گفت شما چون گفتگو کنید با مردم مخالفی کہ شما را شناسند گویند و فتم جاسے کہ رفت اللہ تعالی و برگزیدیم کسے را کہ برگزیدہ ائمہ تعالیے باین معنی کہ برگزیدہ کسے را بر اے امامت از خانه دادہ کہ برگزیدہ ائمہ تعالیے از ان خانه دادہ کسی را بیان این آنکہ برگزیدہ ائمہ تعالیٰ حیدر را و برگزیدیم آل محمد را صلی اللہ علیہ و آلہ و اشارت است بقول اللہ تعالیٰ فی سورہ قصص در باب خلق ما یشاء و یتخارن کان لهم الخیرۃ سعادہ و تعالیے عمالیشرون یا مراء این است کہ در زمان شدت تقیہ تر و مخالفان دعوی این کہ مسئلہ امامت از اصول دین

است و استدلال بکلمات آیات قرآنی و شواهد روایتی که دلالت بر شرک آنکه ضلالت و سائر برادران عن نفسی کند
 نمی توان کرد چه از بنا باعث عدوت عظیم و لعنت و کشتن می شود بلکه سبب باید اظهار این کرد که سبب ادایت
 از فرج نیست و هر کس را مقتضی که اجتهاد کرده باشد داخل بهشت می شود چنانچه مخالفان خیال کرده اند
 پس هر کس را بر سر سبب که اعتقاد کسی کند و از اهل بهشت باشد و اعتقاد اول محمد کرده ایم بنا سبب است اینکه الله
 تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را اختیار کرده و نبی از امتیاز آل او مکرده و عقل حکم می کند که آل باو شاهی
 گرفته باشد و وصیتی و تعیین جانشین و نبی از جانشینی آل خود کرده باشد اختیار آل او برای جانشینی بهتر است
 دوم اصل عی ثابت ابی سعید قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ثاب ما لکم دهناس حکموا
 عن الناس ولا تدعوا احد الی او که فوالله لو ان اهل السما و اهل الارض اجتمعوا علیه ان یصلوا علیه
 یرید الله هدا الاما استطاعوا کفوا عن الناس و لا یقول احدکم اخی و ابن عمی و جاری فانی فانی الله
 عز وجل اذا اراد بعبد خیرا طیب روحه فلا یمسح روحه به روح احد من خلقه و لا یصلوا علیه و لا یقولوا
 قرینة فی الله فی قلبه کلمة یحیی بها او یمسح به روحه این حدیث گذشت و در باب آخر کتاب التوحید
 بانکه تفسیری از آنجمله است که ای ثاب ابن سعید و در بعض نسخ ثابت ابن سعید بوده و هر دو خط است
 و میبیند است که اینجا است لایقول یعنی یعنی نمی است یعنی روایت است از ثاب که گویند او ابو سعید
 است گفت که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام ای ثاب چه کار است شما را با مردم و مردم را
 با شما باز و اید و باز از مردم و دعوت مکنید یکی از مخالفان را بسوی دین و کار خود چه می خیزد قسم که اگر
 اینک اهل آسمان و اهل زمین جمع شوند بر این که گمراه کنند بنده را که الله تعالی می داند که او قابل توفیق
 و تصدیق راه حق است توانائی ندارد که او را گمراه کنند تحقیق این استدلال همان است که گذشت
 و در شرح حدیث سوم باب نود و دوم باز و اید خود را از گفتگو با مردم و باید که نگویید یکی از شما اینها
 غمخوادی که این مخالف برادر دشت و پسر عموست و همسایه منست چه بدستی که الله عز وجل
 چون بنده را قابل توفیق تصدیق دین و اندر بگیرد سبب کند روح لطیفی نمی شود سخنی را که موافق
 محکماست کتاب الهی است مگر آنکه آشنا بخاطر خود سبب کند آنرا بعد از آن می اندازد و اید تعالی
 در دل او کلمه که هیچ سبب کند الله تعالی بآن کلمه را گنده کار او را مراد بلکه تیر از ائمه ضلالت است
 اینکه امانت از اصول دین است و مخالف شیوه امامیه مشرک است چه و جمیع سیاهل مشکله
 دین طریق کسب آن معلوم میشود که منحصراست در سوال اهل الذکر و میداند که پیرو سبب آن
 آنکه و مکنون و اجتهادات باطل بالکلیه است سوم اصل عن الفضیل قال قلت لابی عبد الله
 ندعوا الناس الی هذا الامر فقال فیضیل ان الله اذا اراد بعبد خیرا طیب روحه فلا یمسح به روح احد من خلقه
 ادخله فی هذا الامر طاعتا او کاسرها است شرح روایت است از فضیل گفت گفت

امام جعفر صادق علیه السلام با آن دعوت کنیم مردم مخالف را بسوی تصدیق این امارت اهل البیت پس گفت آنست
 فقیه بدرستی که الله تعالی چون بنده را قایل توفیق نماید امر میکند فرشته را پس خوب میگردد و اگر آنرا نگیرد
 داخل می کند و او را تصدیق این امارت خواهد خواهند آن باشد در زمان سابق و خواه نخواهد که آن باشد
 مراد نبی از دعوت است در زمان شدت تقیه و تحقیق این شد در شرح حدیث سوم باب نود و دوم حجرات
 اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اجعلوا امرکم لله ولا تعجلوا للناس فانه ما کان لله فلوله
 وما کان للناس فلوله فیبعد الی السماء ولا تعجلوا بهنکم للناس فان الحاحیه مریضه للقلب
 ان الله عز وجل قال نسیب انکما لتهدی من احمیت و لکن الله یهدی من یشاء قال
 افانیت حکمة الثابین حتی یکنوا مومنین ذن والناس فان الناس اخلا و اعن الناس وانکم
 اخذتم عن رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و کما سوا و اع و اثنی سمعت
 الی یقول اذا کتب الله علی عبد ان یدخل فی هذا الامر کان اسرع الیه من الحیدر الی و کبر
 شکر این حدیث گذشت در باب آخر کتاب التوحید لاسواء بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده خبر نمیدارے
 مجزوت اسبت بقدر لاسواء اخذیم و اخذیم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بگردانید وین خود را برای
 ربنا می رسد و ماے و گردانید آنرا برای مردم که خود نمائی کنید بعالی شدن بحجت بر ایشان چه بدرستی که
 شان اینست که آنچه باشد برای رضای الله تعالی پس آن مقبول الله تعالی است و آنچه باشد برای مردم
 پس بالانیر و بسوی آسمان باین معنی که مقبول الله تعالی نیست چنانچه گفته در سوره فاطر الی یضیعکم الم طیب
 و العمل الصالح یرفه و ما حشره لجنون دشمنی کنید باین خود با مردم چه بدرستی که نباید بجنون و دشمنی جانی مرض
 بسیار است دل را بدرستی که الله عز وجل گفت نبی خود را در سوره قصص پذیرفته که تو بحق نمی رسانی هر چه را
 که دوست داشتی مثل خویشان خود که غیاری ایشان می کنی و لیکن الله تعالی حق میسرساند هر که را خواهد باین
 معنی که مستحق توفیق را توفیق سده و بدو مستحق خذلان را خذلان می کند خواه تو سعی بسیار کنی خواه نکنی گفت
 در سوره یونس آیا پس تو مجبور می کنی مردم را که قایل توفیق نیستند تا باشند مومنان و اگر از مردم مخالف
 را چه بدرستی که مردم مخالف را اگر نه اندین خود را امثال خود باین معنی که بر ذایات کا ذیر و آرا سده هستند
 مستند شده اند و بدرستی که شما را گرفته اید وین خود را از رسول الله صلی الله علیه و آله و افعی علیه السلام
 و برابر هم نیست و اگر قن ایشان از مردم است و فر اگر قن شما که از رسول و وصی علیه السلام
 است و مراد اینست که اختلاف میان شما و ایشان در مسئله اجتهادیه نیست که گفتگو در این سهل
 باشد و باعث عداوت بسیار نشود بنا بر اینکه حق و مبطل از اهل نجات باشد بلکه در اصول دین است
 و استدلال شما بر حقیقت مذہب خود بکلمات قرآن و شواهد لایمیت است که دلالت بر انحصار طریق کسب
 مسائل مجبور در سوال اهل الذکر و بر اثر آنست گفت آن طریق میکند و ایشان استدلال بر این معنی خود را یات

کلامی کند و این گفتگو باعث عداوتی عظیم می شود و در زمان تقیه مناسب وقت نیست و بد رستی که شریعت
از بد رستم که میگفت چون سر نوشت کند الله تعالی بر بنده این را که داخل کند او را در قصد حق این دین شما
میباشد نشان تر بسوی آن از مرغ بسوی ایشان خود تحقیق معقول روایت و غیر مستحقان توفیق و مضمون
این حدیث در مستحقان توفیق گذشته در شرح حدیث سوم باب نود و دوم پنجم اصل است
الی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق قوما الحق فاذا امرهم بالباب من الحق قبلته قلوبهم
وان كانوا لا يعرفونه واذا امرهم بالباب من الباطل انكروته قلوبهم وان كانوا لا يعرفونه خلق قوما لا يعرفون
ذلك فاما امرهم بالباب من الحق انكروته قلوبهم وان كانوا لا يعرفونه واذا امرهم بالباب من الباطل قبلته
قلوبهم وان كانوا لا يعرفونه مشهور لام و الحق و در غیر ذلک لام عاقبت است و ان و صلیه است و اشارت است
باینکه گاهی دل کسی حکم می کند و آن حکم منبری بر مقدم است که در دل او مکرور شده پس چند که خود دانند آن مکرور شدن را
یافته اند این را که آن حکم منبری بر آن مکرور است و مناسبت این حدیث با این بابی است که دلالت میکند بر اینکه سعی نکس در
ایمان و عدم ایمان دیگری و نقل ندارد بلکه برای ثواب نکس است پس در حالت شدت تقیه ترک باید کرد و بنا بر تحقیق
شده در حدیث سوم باب نود و دوم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مدتی که اسیر غزو و غلبه
جمعی را برای قبول سخن بکار آمدنی بعضی سخن می گفتی بر قصد حق ربوبیت رب العالمین است پس چون گذر کند بایشان قسمه از
بکار آمدنی قبول می کند دلای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت قبول آنرا چون گذر کند بایشان بکار آمدنی
حکم سلطان آن می کند دلای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت حکم سلطان را و آفرید جمعی را برای غیر حق
یعنی سخن می گفتی برانکار ربوبیت رب العالمین است خواه شهور به خودشان باشد خواه نه پس چون گذر کند
بایشان قسمی از بکار آمدنی حکم سلطان آن می کند دلای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت حکم سلطان
آنرا و چون گذر کند بایشان قسمی از بکار آمدنی قبول می کند آنرا دلای ایشان هر چند که نمی شناخته باشند علت
قبول آنرا ششم اصل
عن عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل اذا اراد بعبد خيرا نكتة في قلبه نكتة من نور فاضاع لها سمعه وقلبه حتى يكون احوص على ما في ايديكم متكم
واذا اراد بعبد سوءا نكتة في قلبه نكتة سوداء فاطلم لها سمعه وقلبه ثم تلى هذه الآية فس
يردا لله ان يهد له يثرح صدره لا للاسلام و من يريد ان يضل به يجعل صدره ضيقا
خرج اكاثا يصعد في السماء مشهور روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بد رستی که اسیر غزو و غلبه
توفیق تصدیق حق و اندیشه برای گمراهی و در دل او نقطه از نور این سینه که توفیق این می و بد او را که مکرور خاطر او شود
تصدیق تو بر ربوبیت رب العالمین پس روشن می شود باین سینه که شواهد حق و قبول کند و حق می شود و چنانچه
گذشت در حدیث سابق بسبب آن نقطه شوالی اندر دل او در عاقبت کار که آنکه می باشد بعد از دخول در دین حق
حریص بر بر دین که در دست ایشان و چون قابل خذلان و عدم توفیق تصدیق و اندیشه برای گمراهی و در دل او نقطه

سیاه این سینه که مرکز خاطر اوست شود انکار بر بوییت رب العالمین هر چند که خودش پیدا داشته باشد که تصدیق کند و بپوش
 از یک می شود بسبب آن نقطه ششوائی او بود و او بپوشه که ششوائی باطل و قبول کننده باطل می شود و لب از آن
 برای بیان اینکه این مضمون در قرآن مذکور است خواند این آیت را از سوره انفصام که پس هر که اراده کند
 الله تعالی که توفیق حق و هدایت را قریح می کند سینه او را برای نفی شریک از الله تعالی در ربوبیت و بر کار او
 کند الله تعالی که گمراه کند او را انجذلان و ترک توفیق می گرداند سینه او را تنگ و بغایت تنگ که گمراهی
 اسلام نداشته باشد گو یا بشفقت بالا میرود و در آسمان باین معنی که اشکال قبول اسلام بر او مانند اشکال بالا
 رفتن در آسمان است **صلی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله اذا اراد لعبده**
خیرا کنت فی قلبه نکتة بیضاء و فی مسامع قلبه و دکل به ملک لیسده و اذا اراد لعبده سوء کنت فی قلبه
 نکتة سوداء و سد مسامع قلبه و دکل به شیطان فیضله **شعر** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 تعالی چون بنده را قابل توفیق خیر گرداند سیکه از در دل او نقطه سفید و سیکه از آلات ششوائی دل او را و دکل سیکه
 با و فرشته را که تمنا می کند او را و هرگاه اراده میکند بر بنده بدی را سیکه از در دل او نقطه سیاه و بنده سیکه آلات
 ششوائی دل او را و دکل می کند با و شیطان را که گمراه می کند او را توفیق این مضمون شد و شرح حدیث پنجم و ششم

باب توفیق اصل باب ان الله اعطى الدین من یحب

تفسیر این باب بیان این است که الله تعالی خیر این نیست که می دهد توفیق تصدیق دین حق کسی را که دوست
 می دارد او را یعنی کسی که او را قابل توفیق داند و حکمت این باب برای الباطل خیال اشاعره و موافقان
 ایشان است که میگویند که هر یک از توفیق مومن و کافر لایق است ترجیح با مرجع است و اگر عکس آن واقع میشد
 بخل و در ساقی حکمت الهی بود و درین باب چهار حدیث است **اول اصل عن عمر بن حفصه قال قال**
ابو بکر بن عبد الله یا ابا العزیز ان الله یعطى الدین من یحب و یقبضه ولا یعطى هذا الا کراهه و من خلقه انهم
 و الله علی دینی و دین آبائی ابراهیم و اسمعیل و اعمش علی بن الحسن بن محمد بن علی و کما کان هو علی دین هو کما
 شعر و روایت است از عمر بن حفصه که گفت او ابو العزیز یقین صا و بی نقطه و سکون حاد بی نقطه و رای بی نقطه بوده
 گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که الله تعالی می بخشد نعمت دنیا را کسی که دوست میدارد او را و
 یا کسی که دشمن میدارد و نمی بخشد توفیق تصدیق این امر است ابرار البیت را اگر بخواهند او را حبه خجسته و ان شمه
 بعد از قسم که بروین من بید و در دین بیدان کنید که ابراهیم و اسمعیل مثلا باشند یعنی خواهم فقط آبائی و درین امام زین العابدین
 علیه السلام را و نه امام محمد را و از اسلام خیزد که باشند امام زین العابدین علیه السلام و امام محمد را و از اسلام خیزد که باشند امام زین العابدین
 و اسمعیل مثلا را و اینست که دین اسلام که نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است شریک است میان جمیع
 انبیاء از آدم تا خاتم او و این منافات ندارد با اختلاف ادیان انبیاء و بعض احکام فروع دین اسلام
 شیعه امامیه است درین زمانها چه دیگران چون اختلاف و خود وائی و پیروی عن می کنند شریک اند و قوم

اصل عن مالك ابن اعين الجعفي قال سمعت ابا جعفر يقول يا مالک ان الله يعطى الذین امن یحبون محض ولا یطعی دینہ الرحمن یحب شایع مضمون این گزشت و در حدیث اول این باب مضمون اصل عن ابی جعفر قال ان هذه الدنيا طیفة بها الله البر والفاجر ولا یعطى الا یات الاصفیة من خلقه شایع مضمون این نیز گزشت و در حدیث اول این باب چهارم اصل قال الوعد الله ان الذین یطیعها الله عز وجل من اب ومن بعض وان الایمان لا یدینه الا من احب شایع مضمون این نیز گزشت و در حدیث اول این باب

باب ثود و ششم اصل باب سلاطه الذین

شایع این باب بیان این است که عمده سلاطتها سلاست دین اسلام است از ضرورتی که ترک و سلاست دنیا از ضرورتی طلبی است نسبت به سلاست دین و درین باب چهارم حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز وجل قد صدق الله سیئات ما مکروا فقال ما لعلکم بسطوا علیه وقتلوه و کذبوا الذین ردوا فواء ان هیئتوا فی دینهم شایع و اگر چه موصوفه و استفسار می شود و مضمون دوم نیز در حدیث بتقدیر و فواء و ایا به یا بر کج می آید در شرح حدیث سی ام باب صد و ششم که مومن آل فرعون تا زمان عیسی ع باقی بود و در حدیث دوازدهم باب مذکور نیست که قتل او در زمان عیسی واقع شد و او قتل و رقت و ضرب شدیده است تا نسبت اینها از قبیل نسبت فعل کسی که بعد از او است نظیر آنچه می آید در حدیث اول باب صد و بیست و پنجم ان یقتله و یصفیه مضاعف معلوم باب ضرب یا باب تفصیل یا باب افعال است القتلون بضم فاء و ضم نون و القتلین و الاثنان گواه کردن یعنی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل و رسوله مومن پس نگذاشت مومنی را که در میان فرعیان بود از منزل را که آنچه مکر کردند فرعیان باین معنی که از امام پرسیده شد که چون نگاه داشت او از انکار ایشان پس امام علیه السلام گفت آگاه باش هر کسی تحقیق دست و رازی کرد و غیر او کشند او را و لیکن آید انداخته که نگاه داشته اند او را از ان نگاه داشته او را از نیکه گمراه کنند لیسافات او را و دین اسلام او دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام کان فی وصیة امیر المومنین علیه السلام لامعابه اعلوا ان القرائ هدی الیل و انهار و نور اللیل المظلم علی ما کان من جهل و فاقة فاذا حضرت بلیة فاجلوا امواکم معکم و اذ نزلت فانته فلا جعلوا انفسکم دونه و یکم و اعلوا ان الفالک من ملک و الحرب من حارب دینا کافرا فانقر بلیة الخیلة الا وانه لا عنی بعد النصار لا ینک اسیرها و یکبر او فیر شایع الحدیث بضم هاء و فتح دال و بیقه و الف مقصوره و راه نالی اطلاق مصدر یعنی فاعل شده برای سبب الیل و انهار و یثبوت و کبر عبارت از راه باطل و راه حق باشد که راه الله فطالت و راه الله پدید است و اضافه بر این ازین اضافه بمفعول باشد چنانچه گفته در سوره المله و ینیه النجیدین اشارت است بشمال قرآن بر حکماتی که در زمانی از اختلاف و خود را می و پیروی این است و از آن معلوم و ممتاز می شود که فطالت و الله پدید از امام می تواند بود که

عبادت از شب و روز حقیقی باشد و اعتقاد بری از قبیل اعتقاد چندی بطرف زمان آن باشد و حاصل هر دو اعتقاد یکی است و تقدیم پس بر زمان باعتبار اینست که با سبیل طریق ابتدا با امام حق اینست که اولاً ابطالان الله که همیشه بیان اویند معلوم شود و تسخیر شود است حق و در الیل المظلم عبارت از روزگار شدت احوال در دین است شعله ماکان ظرف لغو و متعلق بظلم است و علی بن ابی طالب است و آخر از اینست که از زمانه که تاریکی آن بسبب غروب آفتاب یا بسبب شدت احوال آخرت باشد که ذکر است و در فقره سابق من درین جهد تبصیه است الحیدر یعنی عیسی و سکون با و دالی بی نقطه میاری و مانند آن از شدت تنهایی دنیا فادرا فادرا سلفی بروج دالالت البلیه شقت مثل آزارهای دنیا و آزار شقی که نیابت بزرگ باشد مثل آزارهای آخرت فرق میان حضرت بلید و میان نزالت نازده این است که اول متعلق است باحوال دنیا که حاضر است و دوم متعلق است باحوال آخرت که غائب است پس در کلام لعن و نشر غیر مرتب است چه از حضرت تا آخر متفرع بر نور اللیل تا آخر است و از این جهت تا آخر متفرع بر بی اللیل و النهار است الحریب بجای لفظه و از سبب لفظه و با یک لفظه فعلی مفعول است از باب نصیر الحرب یعنی حاد و فتح و کسی را غارت کردن الضرب لفظاً و انقله و در و را بی نقطه فعلی مفعول است از باب نصیر یعنی کسی که ضرری باور سیده باشد مثل همای و محب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بود در وصیت امیر المؤمنین علیه السلام یا انش را در وقت و طلت از دنیا اینکه بپایند که قرآن را بنما و بنماز کند باطل و حق است و در شب و روز و یکجا شیکه در آن هست و روشنی شب تاریک است که تاریکی آن بسبب شقت دنیا و تنگدستی باشد این معنی که غم دنیا را از دل بیرون میکند بخواه و جبرئیل شیکه در آن هست پس چون حاضر شود بلایی در دنیا که چید و فاقه باشد پس بگردانید عالمای خود را در پیش جانهای خود آنگاه گردان جان باشد و چون فردا بدای آخرتی پس بگردانید جانهای خود را پیش دین اسلام خود تا با گردان دین شود و بدانید که صاحب هلاک کیست که بر طرف شود دین او آگاه و باشد بدستی که تنگدستی نیست بعد از محبت ایمان که موجب بهشت است و بدستی که بی نیازی نیست بعد از فساد دین که موجب آتش جهنم است بیان این آنکه آزاد گرد و نمی شود که فناء آن آتش و بی فبر یعنی شود صاحب ضرر آن آتش سوم اصل هت الحیدر جعفر قال سلام الله علیه و حمة البلدان خیر من المال و المال ذینة من ذینة الدینا حسنة شکر صوم و روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سلامت دین از شائبه شرک و تدرستی بهتر است از مال و مال آرائشی است از جمله آرائش دنیا که خوب است بشرط اینکه ضرری تا آخرت نرساند چهارم اصل کان ما جعل یدخل علی ابی عبد الله من اصحابه فغلبوا زمانا لا یخرج فدخل علیهم بعض معارضة فقال له فلا یمنی ما فعل فیهم فی کلام لیلین یا ابا عبد الله المیسرین فی الدنیا فقال ابو عبد الله کیف دینة فقال کانما تعب فقال هود الله العنی شکر صوم الاضیاع بفناء ما فقه و عین بنقطه مصدر باب انعال خوابیدن ان فیج همزه و تشدید نون است و ما موصوله دهم آنست مثل و اعلموا ان اینست مثل و اعلموا انما غنیمت شکی یا کافه است مثل انما الکلمه و اخره و غیره

و انما ذکره حرمی کسب اعدا با کسر نمره و بر تقدیر یعنی لیستة مضایع معلوم باب ضرب و غیر مستتر راجع امام است و بنا بر اول
معمول یعنی محذوف است و عاذاکماست تقدیر یا تعظیم و لیستة مضایع میم و سکون یا و فتح و هم و کسر سین بی نقطه مرفوع
جبر است و بنا بر دوم المیسرة مینسوب است یا مقبول یعنی باشد و الله یا عطف بر المیسرة است یعنی مروی بفضل
می باشد هر دو جمع بر امام جعفر صادق علیه السلام از شیعه و اولس مبرک در حق می نمی گوید و داخل شد را امام علیه السلام
معض آشنایان آن مروی است امام گفت آن آشنایان که فلان کس چه حال دارد و ای گفت پس آن آشنا شروع کرد
خوابیده و فکسته میگفت جواب را چنانچه معلوم شود که حال خوبی ندارد گمان می داشت که آنچه می خواهد امام علیه السلام
از لفظ فلان بفعل کسرت می داشت و نیتا است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چه نیست حال دین ادیس آن
آشنا گفت چنانست که دوست می داری باین معنی که در کمال خبیث است پس امام علیه السلام گفت آلت و پس بخدا
قسم بی نیازی باین معنی که بی نیازی و نیاز است و سوال من از آن نبود

باب نود و هفتم اصل باب الثقیه

باب سوم این باب بیان فضیلت نگاه داشتن دین خود است از اظهار نزد مخالفان و نهالی که تقاضای آن کنند این
باب بیست و سه حدیث است اول اصل مع ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل اولئك یؤتونه
اجرم بر تین یا میرود یا قال با حیدر اعلی الثقیة ذیل هر دو باب الحسنة السیئة قال الحسنة الثقیة و السیئة الاثمة
باب سوم حدیث است ان امام جعفر صادق علیه السلام در قولی اشهر و قبل در سور فقص ایشان داد و سه شوند
مرد ایشان و در باب سبب اینکه مبرک را امام علیه السلام گفت بر او این است که بر سبب اینکه مبرک روز بر تعقیه و قول
در تعالی و ترمه را آنچه گفت و در سور و عدد و دفع میکند فضیلت خوب فضیلت پدر امام علیه السلام گفت فضیلت
خوب ثقیه است در فضیلت هر قاضی کردن راز است دوم اصل عن ابی هر کا عجمی قال قال لی ابو عبد الله
علیه السلام یا ایها الراعی تسعة اشعار الدین فی الثقیة و لا دین لمن لا حقیرة و الثقیة کل الاثی السیئ
و المسبح علی الخفین شیخ حر این معنوی می آید در حدیث بیروم و فقص نذر او املا و عدم ذکر قتل بنا بر این است
که عدم خواری تعقیه و قتل معلوم است از فحاح و مشهور است و در کتاب الطهارة و در باب بیستم که باب سبع گفت
است چنین است عن زرارة قال قلت لرفی السح الخفین ثقیة فقال ثقیة لا اتقی فین احد اشرب البکر
و سح الخفین و متقه الحج قال زرارة و لم یفعل الواجب علیکم ان ماتقوا فین احد سح الخفین فین احد اشرب البکر
متقه الحج اینجا برای اینست که تفاوت بیان متق و آنچه مخالفان میکنند نیست مگر باعتبار نیت زیرا که افعال
همه متق را ایشان نیز میکنند بقصد نافه و آنرا طواف زیارت می نامند پس هیچ کس را حاجت تعقیه و رانی نیست
و تفصیل ذکر تعقیه و سح بر خفین برای اینست که مخالفان جبر بر آنها کسر میکنند چه عذر خواهی بآرا کشیدن از ضرب
نباید ممکن است و عدول از سح بر خفین که مسح و ضمن آن باشد ممکن است و از فردی از افراد رض است چنانکه
می آید در کتاب الطهارة در حدیث بیستم باب نودم و از اینجا ظاهر می شود که احوال انجانی بر نذر است

بهم من عمل یقبح و نرسد و کس نمی رسد و عمل را بهای شاد و ولایت شاه امیر العمل راست برافش
 شباهت شیعہ امامیه در میان عثمانیان و مدعیان حق تعالی در میان ارجح جنت اول بود و شیعہ و در میان کس
 عمل که محبوبت معروف و ملاک برین است و بود و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 شیعہ امامیه و قوم ایکه بودند و عمل را بهای شاد و ولایت شاه امیر العمل راست برافش
 بر میان است که هر عمل را در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 بهشت و قوم که از این است و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 صفت شیعہ و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 و شیعہ و ایمان که از این است و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 است و ایمان که از این است و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 می که در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 استطاعت کار است که باعث بود و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 و ایمان که از این است و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 که باعث عزت ایشان در حق تعالی است و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 محقق نماید که درین حدیث اشارت بود و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 بهیج نام و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 گفتند که درین حدیث اشارت بود و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را و این نیست که شیعہ و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 ایکه عرفان می دانستند که در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 مردم مخالف تقیه است و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 علیه السلام از هر آینه میزدند و شمار از این با نامی خود با این تقیه که در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 می و از شمار و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 ما در فعل تقیه ششم اصل عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قول الله عز وجل لا یستوی المؤمنون
 ولا النبیة قال الحسن النقیة و الشیعة لا ذاعة و قوله عز وجل ادع الی الخیر و انصر النبیة قال
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا ذاعة و قوله عز وجل ادع الی الخیر و انصر النبیة قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا ذاعة
 حشر بر این تقیه است و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 ابتدا است و در حق تعالی و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان
 که الحنفی است با اعتبار این که هر کوز است در این است و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان که محبوبت معروف و در میان و ایمان است و در میان

فان الذي اخبرني عن هذه لطيفة يعني مذکور است و اشارت است بايک الذي برای خداست و عبارت از
 مخالف و درین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل و سورة فصلت
 بر اینست فصلت خوب و فصلت بد گفت مرا و فصلت خوب اینجا تقيه است و مرا و فصلت بد فاش کردن
 نیست در زمان و وجوب تقيه و در قول الله عز وجل و سورة فصلت دفع کن خصميتي که آن بهتر است از هیچ خصمها
 فصلت بد گفت فصلتي که آن بهتر است تقيه است پس آگاه آن مخالفی که میان تو و میان او دشمنی است
 چنانست که او دوست صاحب قوت باشد هفتم اصل عن ابن عمر و الکنانی قال قال ابو عبد الله ع
 يا ابا عبد الله ما ايتك لو حدثك بحديث اذ اقبلت بعتيا فترثت بعد ذلك فمالتي منه فاحذر تلك فذلک
 ما كنت اخبرتك و اذ اقبلت بحديث فمالتي بعتيا فترثت بعد ذلك فمالتي بعتيا فاحذر تلك فذلک
 يا ابا عبد الله و اني الله ان لم يبد ساء اما والله لو علمت ذلك انه لخير لي و لكم في دينه الا التقيه
 به شرح ثم در همین بابی میگوید است زیاد کردن کثرت برایشه افاده بعد از آن ماضی می کند
 اظهار قضیه که مشنون است و معروفه که عالم حکم امتحان کند کسی را که داخل حکم بغیر معلوم نیست و لهذا
 راوی غیر عالم باشد و براینکه روایت است از ابو محمد که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
 ای ابو محمد و خبره مرا که اگر خبرم ترا بخیري از آنکه سابقین یا فتوی دهم ترا فتوی با وجود آن آئی نزد من بعد
 از آن پس سوال کنی مرا از آنچه بیشتر گفته بودم پس خبرم ترا بحالات آنچه بدی پیش از آن خبر داده بودم ترا
 بحالات آن فتوی سابق کدام خاسی سپید گفته بودم ترا از او و اسبک ادم و دیگر یا پس امام ع گفت
 تحقیق من را و رفتی ای ابو محمد و اشیاع کرده الله تعالی که این را که عبادت کرده شود در میان آگاه باشد بخدا
 قسم که هر تقيه اگر بجا آوردی آنرا که گفتی بدستی که آن بر آئینه بهتر است برای من و برای شما اشیاع کرده الله
 عز وجل بر اسکه ما برای شما در لطیفی که قرار داده مرا تقيه را هشتم اصل قال ابو عبد الله ع
 ما بلغ تقيه احد فقیت اصحاب الکهف اکلوا الیشهدون الاعیاد و یسجدون الزمان فاعطاهم
 الله اجرهم و من شرح ان کسر غم و تخفيف نون مخففة است لام در یسجدون و مشرب
 است الزمان یعنی رفع زای با لفظ جمع زار غم را و یسجدون رسیان باریکی که گهران و ترسیان بر میان خود
 می بندند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام رسید تقيه هیچ یک بر تقيه اصحاب کهف که در سورة الکهف
 مذکور اند بدستی که ایشان بر آئینه حاضر می شدند و عیدگاه برادر میان خود می بستند زار را پس و الیشهدون
 الله تعالی فرد ایشان و و باریکی برای ایمان و یکی برای محاط تقيه چنانچه در آیت سورة قصص است
 و گذشت در حدیث اول این باب که اصل است قبلت ابا عبد الله علیه السلام فی طریق فافترقه
 منه یوحیی و مضیت فله خلت علیه بعد ذلک فقلت جعلت فداک انی لا اناک فاصبر و جمعی که اعدان
 اشق عليك فقال انی ربحك الله عز وجل لکن رجلا یعنی امین فی موضع صبر و کذا و کذا

فقال عليك السلام يا ابا عبد الله ما احسن ولا اجمل شاكركم الا و اني رزقتم ابراهيمي جبريلى است سيعني
 رزق مردم امام جعفر صادق عليه السلام تا دوازده سیه پس گفت ما را روزی خود را و تقم پس داخل شدم بر او بعد از آن
 پس گفتم ترانت شوم بدست کسی بر آئینه ملاقات می کنم ترا پس می گردانم رو سے خود را برای نخواستن این که
 شفقت اندازم بر تو پس گفت مرا درمت نشاء و الله تا سله لیکن مردی ملاقات کرد مرا و یزد در موضع چنین
 و چنین این منته که مخالفان و ساجها حاضر بودند پس گفت بر تو و سلام ای ابو عبد الله خوب بگو در آنکه در مکنت
 من شد و نیکو بگو که سلام باین روش کرد باین منته که تقدیم عليك بر اسلام کرد و کینت را نه کور ساخت چه
 اول دلائل و محصره کند آن برای تعظیم است و تعبیر کینت نیز برای تعظیم است و هم اصل قبل
 لا اله الا الله عليه السلام ان الناس يردون ان عليا عليه السلام قال علي منتهى الكون ايها الناس
 انكم ستدعون الى سبى فاستوفى ثم تدعون الى البراءة مني فلا تبقوا مني فقال ما اكثر ما يکذب الناس على
 علي عليه السلام ثم قال انما قال انکم ستدعون الى سبى فاستوفى ثم تدعون الى البراءة مني و دانسته
 علی دین محمد و الله یقول لا یبقوا منی مشهوره گفته شد امام جعفر صادق علیه السلام را بدستی که مردم
 را آیت می کنند که علی علیه السلام گفت بر منبر کوفه ای مردم بدستی که شما را خوانده و خواهد شد بسوی و دشنام من پس
 دشنام دهید مرا بعد از آن خوانده خواهد شد بهتر از من یعنی پس بهتر از من مکنید پس امام جعفر صادق گفت چه
 سیار است در دفع مردم بر علی بعد از آن گفت که جز این نیست که علی بر منبر کوفه گفت که شما را و خوانده خواهد شد
 سوی و دشنام من پس دشنام دهید مرا بعد از آن خوانده خواهد شد بسوی بهتر از من و بدست که بر آئینه بر طریقت
 خدمت و گفت تبر اکنید از من مراد این است که مراد از لفظ وانی لطفه دین محمد چنین همیده اند که تبر از
 ان مکنید و این را نقل با لفظ کرده اند و حال آنکه این منته ندارد و از منته حدیث مفهوم می شود که منی
 ان این است که تبر اکنید چنانچه محمد صلی الله علیه و آله امر کرد و علامه را سر را بر تبر از او در وقت
 نقیه اصل فقال له السائل اسألت ان اختار الفشل دون العروة فقال والله ما مثله
 عليه و ما له الا ما مضى عليه حماد بن یاسر اكرهه اهل مکتب و قلبه مطمئن بالايمان
 انزل الله عز وجل فيه الامن اكرهه و قلبه مطمئن بالايمان فقال له النبي صلى الله عليه
 آله عند ما يا عمار ان عادوا فقد انزل الله عز وجل هذا ربك و امرک ان تعوذوا
 ع عاد و امشرح العذر بضم عين بی نقطه و سکون و ضم ذال با نقطه و رای بنقطه مصدر باب ضرب قبول
 و زش استنباط امر از آیت با وجود آنکه استثناء از منی دلائل بر امر مکنید منی را نیست که تقيہ هر جا که جائز است
 تقيہ واجب است مثل سائر محرمات شرعیه که در صورت رخصت واجب میشود یعنی پس سائل چون همیده را و امام
 که تجویز تر است و تقيہ تمام را آن سائل خبر ده مرا که اگر کسی که خوانده شود بر منبر بگزیند گشته شدن بر منبر
 را باین منی که تبر اکنید چیست پس امام گفت بجز اقسام که نیست تجلیعت آن بر او و جائز نیست او را اگر آنچه

بعل آورد آنرا عمار بن یاسر جای که جبر کردند او را اهل که دول او قرار گرفته ایمان بود پس فرد فرستاد و سر و دل
در حق عمار در سوره نکل مگر کسی که مجبور شود دول او قرار گرفته ایمان باشد پس گفت عمار را بتی از نزد دل
آن آیت ای عمار اگر برگردند بخیر پس برگرد به تیرا این معنی که اگر بار دیگر مجبور کنند ترا اهل که پس باری
دیگر تیر کن از من چه تحقیق فرد فرستاد و سر و دل یوزش پذیرفتن ترا و امر کرد ترا که برگردی به تیرا
اگر برگردی بخیر باز دهم اصل معصیت یا عباد الله علیه السلام یقول یا ایما ان تعملوا عسلا
لغیب به فان ولدا السوء فعبوا والدا لعلکم کونوا من القاطعتم المیده زیبا ولا کونوا علیه شیئا
صاوا فی عشار که دعو د امرضا همد و شهدا و اجنا هم ولا یسید یقول الی سیتی من الحسین
فانتم الی به منهم والله ما عباد الله بنی الحب الیه من الخلق قلت و انما الخلق فقال التقیه شیء السوء فخرج من غیبه آنرا
کردن چو رفته صفات الیه و داراست مفعول معلو اخذ و ت است یقید یملوا انما القین منیر مر ضام رای مفعول
مخذ و ت است انما یفتح خا یا نقطه و سکون با یک نقطه و هم و نیا ن کرده شده سیخته شنیدیم از
امام جعفر صادق علیه السلام می گفت در و د آید خود را از این که بجا آوردید عمل را که سر ز نش کرده شوم
آن چید بر رسته که پسری که کار او آزرده گردن باشد سر ز نش کرده می شود پدر او بمعمل او اشارت
است باینکه امام پدر مومنان است چنانچه حکمت قرآن مادر ایشان است باشد برای کسی که از آن
دیگر گشته متوجه آید آرائش و نباشد بر او عیب پیوند کند یا مخالفی را که در خویشان شما داخل اند
و عیادت کنید بپایان مخالفان را حاضر شوید بخانه ای ایشان را و بایک مسبقت بگیرند مخالفان بر شما
سیو کی چیزی از عمل خیر چه شما سر او را تر اید بمثل خیر از ایشان اشارت باینست که عمل خیر از غیر شیعه
اما میباید باطل است و محض ریافتی است بلکه مضر است بکمال قسم که معبود نشده اند تعالی بعبادت که
محبوب تر باشد بسوی او از عبادت پیمان گفتیم و بیست عبادت پیمان پس گفت عبادت تقیه دوازدهم
اصل مسائل یا الحسن بن محبوب قال لا یجوز فی حق الله و حق رسوله و حق ائمه و حق اولاد ائمه و حق اهل بیت
شکر القیام یفتح فانت و یا و نقطه در این و الف تحت گیری یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام از مخالفات
و انکار او ضاع عالمنا جو پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که تقیه از جمله دین من و دین پدران من است
و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را این معنی که آنچه پرسیدی جائز نیست درین زمانه سیزدهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال التقیه فی کل ضره و صاحبه اعلم بها حین تنزل به شیء من روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام گفت تقیه در هر حاجتی می رود خواه فتوی و قضا و خواه اعمال و جوارح و صاحب
عاجت بهتر می داند حاجت خود را وقتی که فرود آید با و این معنی که برای تعیین مواضع آخرت از ضرر قاعد کلیه
نیست مختلف نشود با اختلاف و قائل و اشخاص پس کسی را منح از تقیه نمیتوان کرد که این حاجت نیست باین
شل این است که کسی گوید که یوف عید السلام را حاجت نبود که برای نگاه داشتن بنیامین گوید و حکم

ساروقین چهاردهم حاصل عن ابی سعید الله علیه السلام کان الی یقول دای سر اقر لعینی من تقیة الیقین
 جنة المومن ثانیسم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم می گفت ویدیر خیر شک کننده تر
 است مرا این می گوئی که تو خالی کنده تراست مرا از تقیة درسته که تقیة سیر میس است که نگاه می - رواور از
 خردن الفار یا نودهم حاصل قال فی الوعد الله علیه السلام ما معتم میثم رحمة الله من التقیة فوالله
 لقد علم انه هذلا الاية نزلت فی عمار و اصحابه الا ان الله وقلیله مطهر بالایمان مشهور انیة است منع یعیض
 مجهول یا معلوم است و حاصل هر دو یکی است و بنابر اول فاعل الله تعالی است المنع نازل و بنابر دیگری کسی مروت
 و نامک یا فاعل است من یقیم میم و تشدید نون است یعنی عطا یا یقیم میم و تشدید نون است جمع شده یقیم
 و تشدید نون بعضی و تشدید نون حرف جر است بتقدیر شیان من تقیة و بنابر اول مفعول دوم مع
 بصیفة مجهول است بنابر دوم مفعول دوم منع بصیفة معلوم یا مجهول است و بنابر سوم نام مقام مفعول دوم
 بصیفة مجهول یا معلوم است فادریو اندر براسی تحلیل است و بر هر تقدیر مقصود تسخیر میثم بن ابی التمار است که از یزید
 با وجیب بن مظاہر و رشید بخیری علم لایا و منایا تعلیم کرده بود و از اصحاب امام حسن و امام حسین و علی ابن الحسین
 علیهم السلام نیز بود و بغایت محبوب نزد محمد بن علی علیه السلام و شاکر در بغداد صابر و مدلل بوده و محافظت
 حدود تقیة را خراب می کرده تا دقتیکه گشته شد با مر عبید الله بن زیاد یعنی گفت مرا از امام جعفر صادق علیه السلام
 ممنوع نشدیدیم بعد از آنکه از جانب الله تعالی عطا می تقیة باین معنی که الله تعالی بتوفیق خود عطا کرد و از تقیة
 چه بکند قسم که هر تقیة میم دانسته بود که این آیت مذکور شد در حدیث دهم این باب نازل شد و عمار و یاران
 او مراد نیست که گشته شدن او برای ترک تقیة خود بلکه از جانب سفارش خلفا سه خلافت بود و چنانچه
 بیان شد و در شرح حدیث دهم باب پنجاه و یکم کتاب الحجة که باب ان الائمة علیهم السلام لو شرب علیهم لاجوز
 کل امر و جماله و علیه است شش نودهم حاصل عن ابی جعفر قال اما جعلت التقیة لیحق بها الدم فاذ بان الله
 لیس تقیة مشهور فاعل منع و اسم لیس غیر مستر رابع بالا مر است که مر کور است و راد ان معنی روایت است
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که قرار داده شده تقیة از جانب خدا و رسول برای اینکه محفوظ شود بان
 خون مومن باین معنی که اگر تقیة واقع نشود و آخر کار بر پیش خون میرسد اگر چه در ادائی نباشد یا باین معنی که عهده
 مصححت تقیة حفظ خون است پس منافات ندارد با وجوب تقیة در صورتی که منصفه غیر خون ریزی در ترک آن
 باشد پس چون رسد باینچون بختن موتی پس آن کار تقیة که الله تعالی جائز کرده آنرا بخوبی بدو و از این جا
 مستنبط می شود که دفع آزار با از خود با یقاع مثل آن آزار بموتی دیگر تقیة نیست خواه خون باشد و خواه غیر
 خون شخصی نماید که اگر مراد این می بود که اگر کسی داند که خون او البته ریخته می شود خواه تقیة کند و خواه نه تقیة
 بر او واجب نیست می باشد که بجای تقیة گوید فلا تقیة مگر آنکه خیر لیس حذف باشد بتقدیر لیس ناک
 تقیة مفعول هم اصل عن ابی عبد الله قال کما نقاب هذا الامر کان استند التقیة مشهور

بنا بر این روایت

لام در تقیه برای تقدیر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چند که نزدیک شود این کار
 که خروج مبدی علیه السلام باشد مخفی باشد سخت گنجه و تقیه را اشارت است باقتضای امام آخر از کمال شرف
 تقیه و زیادتی ملحق مخالفان بسبب زیادتی طول زمان غیبت روز بروز هیچکس هم اصل سمعنا با جعفر
 علیه السلام بقول التقیه فی کل شیء یضطر الیه ما بین آدم فدا - اجله الله له - مشرک کل مجرور است یعنی
 وفادار و نقد برای بیان است و می تواند بود که کل مرفوع و مبتدا باشد و فدا خبر مبتدا باشد و دخول فی معنویان چه باشد
 که و حکم مفرد است یا معنی که میان تقیه که حلال است درین کلام است و حاصل هر دو یکی است یعنی تقیه که مجرور
 است یعنی شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت تقیه حلال در هر چیزی است که ناچار شود بسوی آن
 فرزند آدم بچهره حلال کرده آنرا الله تعالی مخفی نماید که از این باطنی شود که آدمی بخون ریزی مشغول نشود
 چه چاره دارد و آن فرار گشته شدن خود است نو در دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 قال التقیه تر من الله مینه و بین خلقه مشرق روایت است از امام جعفر صادق راوی گفت که امام گفت
 تقیه سیر الله تعالی است میان او و میان مخلوقان او که مشرک و یسیت او بیند این کلام مخفی بر خلط الله تعالی باشد
 بدی و شیع امامیه ایشان است چه الله تعالی سیر است از ضرر لیکن ضرر الله بدی و شیع جاری مجرای ضرر
 الله تعالی است و سیر ایشان بچنانی سیر الله است بستم اصل قال ابو جعفر علیه السلام بالبرائة و خالفوا
 بالبرائة اذ كانت الاخرة مهیأ مینه تفسر البرائة بفتح بای یک نقطه و تشدید رای بی نقطه و الف و نون و
 ط می شده و سوب بر معنی ظاهر کشیده است بصیر و نه یاد کردن الف و نون برای فرق میان نسبت بصیر و نسبت
 بصیر بصیر است البرائة بفتح جیم و تشدید و الف و نون و سوب بوجهی بطن کشیده است بدر و نون خانه
 نو زیادتی الف و نون برای فرق میان نسبت بوجهی بدر و نون خانه و نسبت بوجهی شیع بدر و نون خانه است العینانیه بکسر
 و ضم ما و بنقطه و سکون بای یک نقطه و یاء و نقطه و راء بین و الف و نون و یاء سه نسبت سوب بصیرانیه
 بکسر و ضم ما که مع صبی بفتح و کسر با و تشدید یا است و نسبت بجمع کسر بر و قسم است یکی آنکه سوب بکسر است
 و در خصوصت و بلفظ باید کرد و دیگری آنکه سوب بفتح است و در خصوصت و بلفظ و نشود و نامکن فیه از قسم دوم است چه
 مرا و شیع امارت اخذ و الفات صاحب آنراست بدی و در فیه الفات که مخفی است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام که
 مخالفان در ظاهر مخالفت کنند ایشان را در باطن چون باشد امارت با تکیه الفات نیست و یکم اصل قلت لابی جعفر رجلا
 من اصحاب الکوفه اخذ الفات لهما ابو اوسان امیر المؤمنین فبکی و احدا منهما ابی الفات ففی سبیل الذی بوی و قتل الاخر فقلت
 ما الذی بکی فقلت فیه فیه و ما الذی لم یبکی فقلت فیه فیه و ما الذی لم یبکی فقلت فیه فیه و ما الذی لم یبکی فقلت فیه فیه
 شد بدست بنی امیه پس گفته شد ایشان را که تیرا کشید از علی بن ابیطالب پس تیرا زد یکی از آن دو مرد و با کرد آن دیگری
 را کرده شد آنکه تیرا کرد و کشته شد آن دیگری پس امام علیه السلام گفت اما آنکه تیرا کرد مرده بود و اما آنکه
 دین خود باین معنی که خمدیده بود معنی روایتی را که گذشت در حدیث دهم این باب و اما آن که تیرا

که در پس مردی بود که زود و زود او را شکر بسوسه بهشت بیان معنی که چون معنی آن روایت را نفییده بود و نقل مردم را در آن سکه با و کرد و بود و مذکور است پس منافات ندارد با احادیث که در آنست می کند برین که هر که ترک تقیه کند ایمان ندارد چه مراد آن احادیث ترک با علم بوجوب است و دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام احذروا عواقب القترات شکر سوسه گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که از عاقبتنایسر در آید نهام او نیست که اعتماد کند و در ترک تقیه بر اینکه امر و نهی ایمان می گذرانیده باشند از شایه چون اندک اندک تقیه را خاطر ایشان شود و عاقبت ضرر می رساند نسبت و سوم اصل سمعت اباجه علیه السلام يقول التقية ترس المؤمن والتقية حرر المؤمن ولا ایمان لمن لا تقية ان العبد ليقم اليه الحديث من حديثنا في الدين الله عز وجل يستقيما بينه نيكون له عز في الدنيا ونور في الآخرة والابن اليتيم اليه الحديث من حديثنا في الدين الله عز وجل يستقيما بينه نيكون له عز في الدنيا ونور في الآخرة والابن شفيهم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تقیه سه مومن است و تقیه پناه مومن است و ایمان نیست کسی که تقیه نیست او را با وجود علم بوجوب تقیه بدست که بنده هر تقیه میرسد خبری او نیست از عجز احادیث منتهی بما بیان معنی که مخالفات رایج مع مخالفان است که از ایشان تقیه می باید کرد پس عبادت می کند الله عز وجل را با آن حدیث و خلوت که میان او و میان الله تعالی هست پس می باشد این حدیث باعتبار آن حدیث که از امامی آن بنده غرق در دنیا بسبب تقیه و روشنی در آخرت بسبب عبادت معجم و بدست می که بنده هر تقیه میرسد بسوی او حدیثی از احادیث ماکه مخالف است با احادیث است پس آشفته را می کند آنرا باطل را مستند باطل الالبیت فی آنکه گریزگاه است باشد باشد تا بهی یادی باشد از قرآن چنانچه می آید حدیث چهارم باب آئینه پس می باشد براسه او خوار می و دنیا بسبب ترک تقیه و بر طوط می کند الله عز وجل آن روشنی را از او و آخرت بسبب بطلان ایمان عبادت شکلا

باب نود و هشتم اصل باب الکلمات

تشریح این باب بیان فضیلت کلمات است که سکون و سکون نامی و نقطه در بالا مصدر باب نصب یعنی پوشانیدن چیزی را خواه نزد مخالفان برای دفع ضرر و آبرو تقیه نیز باشد و خواه نزد موافق برای انصاف مثل جلب نفع و برین باب شایسته حدیث است اول اصل عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال لا یحب الله فی امتی ان یتکلم فی الشیء الا به علم ساعد الله فی وقته الکلمات عشره الالفه ابد کردن چیزی را کسی بدان ال و امتنان از خود خواه آغیز کرد و دهنا و باشد مثل ترق و خواه محبوب باشد مثل اسیر کردن کسی باشد ساعد پسین بی نقطه و کسر عین بی نقطه میان آن پنج و بنده است و گاهی باز و از غیر ساعد می گوید الترق یعنی ترق و فتح زای با نقطه و قاف مصداق علم و غریب متشدن و گفتگو و مانند آن در وقت غنیمت سیعنه روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت دوست داشتیم بجز آنقسم که

فداکنم و وصفت را که در شیعیه ماست چاره گوشت ساجد خود آن و وصفت تند شدن و کمی نگاه داشتن را راست
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یحصلان فی صیغتهما فیما یضاهیان علی غیر شیء المصدور
اکتمان شریح گفت امام جعفر صادق علیه السلام ماور شدن مردم بد و خصمت پس عمل نکردند تا بپایان شدند
سبب آنما بود این معنی که عبادت ایشان باطل شد کی صبر بر بلا و دیگر کسی پوشا شدن را از خیار هیچ گفته در
سوره قصص یا مبر و ایدرون بالحسنه السیئه سوم اصل عن سلیمان ابن خالد قال قال ابو عبد الله
صلوات الله تعالی و سلامه علیه یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعز الله عز وجل ومن اذا امر بالکفر
عز وجل بشیء روايت است از سلیمان بن خالد گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای سلیمان این
شما شیعه ایما قبل از ظهور قائم علیه السلام طریقی دارید که هر که چنان کند آنرا از خیر ایش غنیمتی کند و الله
تعالی چهاردم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال دخلنا علی جاعقه فقلنا یا بن رسول الله انما نری
العراق فادعنا فقال ابو جعفر علیه السلام لیقولن لیقولن فلیقولن فلیقولن فلیقولن فلیقولن فلیقولن
ولا تبشوا سرنا ولا تلیقوا امرنا و اذا جاءکم عنا حدیث فوجدهم علیه شاهدنا و شاهدین
من کتاب الله فخذوا به و لا تقفوا اعتدای ثم ردوا الینا حتی یستبیین لکرم شرح
جماعه منصوب بر حالیت است باین معنی که متفرق داخل شدیم بعد بعینه امر غائب مقتل العین باب نصر
است لا تشبوا بایا بایکینه و تشدید نای سر نقطه بعینه بنی حافره مضاعف باب نصر و ضرب است الامر فرمان و
کاربرد و اینجا مناسب است الشاهد گوای که انا که علم کند خواه علم حکم واقعی مثل حکم قرآن و خواه علم حکم و اصل
که عبارت از وجوب عمل کسی که آن حکم باورسد و مطلع بر آن شود مثل ظاهر قرآن دانسته آن بی معارض اقوی
از آن باشد آن ذکر او شاهدین اشارت باین است که یک شاهد اگر چه کافیست در اصل تقیه اما دو شاهد
افضل و موافق ترقیه است فخذ و البصیغه امر موزع الفاء باب نصر است الاخذ عقوبت کسی کردن و فرار کردن
و مراد اینجا معنی اول است و مفعول آن فخذ و است بتقدیر فخذ و ای الخالفین فخذوا عنه گفت
و گفت فخذوا عنه تا اشارت باشد باینکه عمل شما بآن واجب است و اظهار آن جایز نیست چنانچه بیان شد
و در حدیث سبت و سوم باب یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت داخل شدیم برادر جالی
که جماعتی با هم بودند پس گفتیم ای سید رسول الله بدرستی که ما را دیده کوفه داریم پس سفارش کن ای ابا پس
گفت امام محمد باقر علیه السلام باید که قوت دهد در دین تو سه در علم ضعیف در علم باید که عطا و بزرگوار
دنیای نیاز شما بر درویش شما و پراننده و کمینده را زنا و بعضی کمی در مخالف مذاسب فی لغان است و
آتش کارا کمینده فرمان ما را مثل امر بر تیر از روی ضلالت و چون آمدند و شما از جانب احدی که غم بر آن
واجب است پس یا فخذ بر معنوی آن حدیث گوای یا دو گواه از قرآن تا که زنگار شما باشد اگر مخفی لغان گویند
که از کجای گویند پس فرم کنید مخالفان را با اظهار آن چه الخفاء آن سنانی تقیه نیست و اگر نیا فستید پس

ایستادگی کنید نزد آن حدیث باین معنی که خود عمل کنید بآن بعد از آن برگردانید علم بشاید و شاید باین آن لبسوی
 ما باین معنی که سوال کنید باز که شاید آن چیست از قرآن تا ظاهر شود شاید برای شما و بعد از آن انما کنید
 تا منافی تقیة نباشد زیرا که مخالفان غافل اند از اینکه مناط لطیف قرآن افاده ظن بکلمه واقعی نیست و
 امثال این را محصل بر اختلاف بسبب اجتماع می کنند و اصل اختلاف با جهل دارد و دست می دارند و باین
 اشارت می شود در حدیث آئیده که خود هم با یغیثون و استروا عنهم مایکرون (صلی الله علیه و آله) و
 لهذا الامر له مثل اجر الصائم القائم و من ادرك قاعنا فخر به حنذاً من فضل عدونا کان له مثل اجر
 خمسة وعشرين شهيداً مشهور و بدانید که اشتغال کشنده این کار که بطور دولت قائم آل محمد علیه السلام
 باشد و او را مثل ثواب روزه و اشتری است مراد با انتظار محافطت حدود تقیة و ترک خود را سستی است
 و هر که در یاد قائم را پس بیرون آید یا و پس کشد دشمن مار که غیر شیعہ امامیه است می باشد برای او مثل
 ثواب بیست شهید که بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا امیر المؤمنین علیه السلام شهید شده باشند و هر که کشند
 یا قائم ما می باشد برای او مثل ثواب بیست و پنج شهید مخفی نهاده که تفاوت در چیزی که مقتیاری نیست باعث تفاوت
 در ثواب نمی شود و پس این در صورتیست که آنکه کشیده شود و با نزاری دمی در رواج حق بیشتر کرده باشد و می تواند بود
 که مراد با چراغ اعم از عوض و ثواب باشد پنجم اصل من عبد الله اعلی حال سمعت ابا عبد الله انی یقول لیس
 من احتمال امرنا التصدیق له و القبول قطب من احتمال امرنا ستره و صیانت من غیرا هله فاقول ان السلام علی
 اهل بیتهم و الله امددة الناس الی نفسه حدیثیوم جایز فون دستروا عنهم مایکرون مشهور من وین احتمال
 هر دو با کسریم تخفیف نون حرف جر برای تمیض است زیرا که هر یک از تصدیق و قبول خبر و صوره لغز است چه مراد
 بتصدیق راست شمردن است چه بر غیبت دران و مراد بقبول اقرار زبانیست یا مراد اعم از اقرار زبانی و قبول
 ارکان با دای و اجابت است غیر منصوص و در فاقول هم راجع به کلمات است که فهمیده می شود احتمال با برود
 خود گذشتن و مراد اینجا قبول تکلیف الهی است چنانچه گفته در سور حجه حملا التوریه ثم لم یجلبوا یعنی
 روایت است از عبد الله اعلی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت چه درستی که نیست جسرو
 برداشتن کار که مذہب شیعہ امامیه است راست شمردن آن بدل و اقرار کردن بآن بزبان و لبس بلکه از
 جمله برداشتن کار است چو شامیدن آن و نگا برداری آن از ادیان پس بخوان شیعہ امامیه را از جانب
 من سلام و بگو ایشان را که رحمت گنا و امدت تعالی بده را که کشاید دوستی مخالفان را در زمان تقیة
 بسوی تقیة خودشان بیان این آنکه گفتگو کنید با ایشان از جمله احادیث ما بخوبی می شناسند باین سنن
 که موافق یک شایه با دو شاهد از قرآن است و بپوشانید از ایشان آنچه که نمی شناسند اصل
 ثم قال و الله ما انا صاحب حربا بئله علیا موند من المالح علیا بانکره فاذا اذع فتم من عبد
 اذا قرنا مشوا الیروس و دعهما فان قیل مکنم و الا فتموا و علیهم و سیمع منه فان الرجل منکم یطلب الحاد

کتاب الایمان و الکفر و الجاهلیه

فیصلت غیر حق تعالی و قاضی فی حاجتی لما یطغون فی حوائجکم فان هو یبذل منکم و الا فادعوا الاله مدحت
 اعتدایکم و لا تدعوا الاله و یقول فان ذلک یحیی علی و علیکم السلام مراد بان صاحب بنا را با امانی شنیده اند
 است از غیر شنیده اند یعنی بعد از آن گفت بخدا قسم که نیستند مخالفان ما که اگر فرض لماعت میکنند صریحاً سخت
 تر را با اعتبار شکیقت و فرزند شیعه امامیه که سخن گوید بر آنچه می خواهم فاش شدن آنرا پس چون شناسند انچه
 فاش کردن برادر پس روید سوسه او وضع کنید او را از فاش کردن پس اگر قبول کنند از شما خوب و اگر نگویند
 پس زود آورید بر او این کسی که آنکس میبینی میکند بر او این معنی که بزرگ و صاحب اعتبار است در نظر
 او و شیعه بود از آنکس منع را چه بدستی که مروی از شما گاه طلب می کند حاجت خود را پس نازک بینی میکنند و
 حاجت نام بر آید و می شود برای او پس نازک بینی کنید در حاجت من چنانچه نازک بینی من کند و حاجت
 خود پس اگر آن بنده قبول کرد از شما شیخ شمارا بر وسیله که باشد خوب و اگر نگوید پس در خاک کنید سخن
 او را زیرا قدما سه خود را بر این معنی که اگر سخن او در مجلس خود مکنید و گویند بدو رسته که اومی گوید هر چند که
 بعنوان مذمت او باشد چه بدستی که آن گزار بر شما بر می انگیزند دشمنان را برین و بر شما باین معنی که باعث
 ضرر بین و بشما می شود چنانچه می گویند دیوار گوش دارد اصل اما الله لو کنتم تقولون ما اتول
 لا یثبت (نکته اصحابی هذا ابو حنیفه و هذا الحسن البصری له اصحاب و اما امر عن قریش قد و الله فی
 رسول الله و علمت کتاب الله و غیره بقیان کل شیء بدخ الخلق و اما السماء و اما الارض و اما الادیان و اما
 الاخریت و اما ما کان و اما ما یکون کافی انظر الى ذلک فی عینی مخرج آگاه باشد بخدا قسم که اگر چنین می بودید که بگوید
 آنچه را که من می گویم در بر تقبیله و اندان هر آینه اقرامی کردم که شما یا زمین و شیعه میزدان این آنکه این ابو حنیفه با آن
 جماعت و جرد می آورد از شما گردان و یا را می اندک سخن او را می شنوند و این حسن بصری با آن ناپاکی دلی و سینه
 او را میزدان و یا را سینه اندک سخن او را می شنوند و من مودعه ام از قریش تحقیق زانیده مراد رسول صلی الله
 علیه و آله است یعنی که از اولاد اویم و تعلیم کرده شده ام قرآن و در قرآن بیان واضح هر خبر است آن نیز
 ابتدا سه نفریش است و کار آنهاست و کار زمین است و کار آسمان پیشینان است و کار آسمان پسینان
 است و کار آنچه میشود و گویا که من نظر میکنم بسوی آنچه گفتیم که در قرآن است بر این چشم خود اشارت است باین که گفتار
 مخالفان در غیر مخالفان پیروی امام خلافت خود می کنند بیشتر از پیروان شما امام حق خود را با وجود
 تفاوت میان امام شما و امام ایشان ششتم (اصل) عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی
 ما ذالک من مکتوباتی صادقی یا طاهر کیسان فقه ائمه فی الطریق دقری السواد شرح کیسان
 بفتح کاف و کون یا بر دو نقطه و این سخن بی نقطه نام کرد و بی است و بآن لقب شده مختار بن ابی عبید و مراد
 بود که کیسان این کلمه است که شیعه را می شنیدند در مدح خود را از شیعه امامیه می شناسند السواد بفتح سین
 بی نقطه و بقی است متصل بهراق رب الهی است از عراق بسوی پنج فرسخ و حد آن در طول از رسول است

و این سخن اصل کتاب

تا عبد اللہ و در عرض انضیب است تا علوان و سمیه ان بسوا و بران کمال بگری و درختان و زراعات اینجا است
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت مرا پیشه را زبانیان بود تا انکما دوست
 ابل کرو و زب پس نقل کرد و زرا را زرا و در گذر و دردهای سوز و غرق هفتم اصل سمعت اباجعفر علیه السلام
 یقول والله ان احب الی اوسعم و افقههم و اکتمهم لم یثبوا ان اسوا هم عندی حالا و اقمه
 الذی اذا سمع الحدیث نسب الیها و روی عن اهل بیت علیهم السلام و حیده و کفر من و ال به
 و هو لا یدری لعل الحدیث من عندنا و هو و الدین اسند فیکون ذلک خاسرا جان و لا یثبنا
 اسند بسین بی نقطه و نون و وال بی نقطه بعینه معنی مجهول باب افعال است الاسناد و کیه و اول خبر
 و انندان و در اینجا و انکراشن علم تبصیل و تا دلیل خبری بسوی کسی و تا مل آن الله تعالی است و تقدیم ظرف
 برای حصر است و اشارت است بآیت سوره یونس بل که دوا با کیم بطول العیله و لما یاتکم تادیه و بیان شد شرح
 خطبه مصنف یعنی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام می گفت بخدا قسم که بدستی که محبوب تر از آن بن بسوی من
 ایشان و فمیده تر ایشان و پنهان کننده تر ایشان حدیث ما است و بدستی که بد حال تر ایشان نزد من و کون
 سن داشته شده تر ایشان کسی است که چون شنید حدیث را که نسبت داده می شود بسوی ما و روایت کرده می شود
 از ما پس دل او قبول نکرد و آنرا روی خود را در هم کشید از آن و منکر شد از او و کافر شد کسی را که اعتقاد کرد بان و دل
 آنکه او نمی داند حقیقت حال را که شاید که آن حدیث از زوایر و من آمده باشند از نزد منی لغاف و بسوی ما نگیرد و او
 شده باشند بسوی رعیت آپس می باشد بان حکما و کفر ببردن از دوستی ما هشتم اصل من مطع خنیس قال
 قال ابو عبد الله یا معلى اکتم امرنا و لا تذا من کتم امرنا و لا یذ من عمن الله ید فی الدنیا و جعله نوراً بین
 صینیة فی الاخرة یتوجه الی الجنة یا معلى من افذاع امرنا و لا یملکه اذله الله ید فی الدنیا و جعله غلّة یتوجه
 الی النار یا معلى ان التقریر من دینی و دین آباء و ولادین لمن لا تقیة له یا معلى ان المذایع لا یزالیها احد له
 مخرج روایت است از معلى بن خنیس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای معلى پنهان کن کار ما و افش کن
 آنرا چه بدستی که شان نیست که هر که پنهان کند کار ما و افش کند آنرا غریزی کند او را الله تعالی بسبب آن
 پنهان کردن در دنیا و دیگر داند کار ما را و روشنی بیان و چشم او را آخرت که می کشاند او را بسوی بهشت ای معلى
 هر که افش کند کار ما و پنهان نکند آنرا خوی کند او را الله تعالی بسبب افش کردن در دنیا و بدستی که می کشاند
 از میان او چشم او را آخرت و دیگر داند کار ما را تا یکی که میکشاند او را بسوی آتش جهنم ای معلى بدستی که تقیة
 از مبدء دین من و دین پدران منست و دین منج نیست کسی را که تقیة نیست او را ای معلى بدستی که الله تعالی
 دوست می داند که عبادت کرده شود پنهان در مواضع تقیة خیا و دست می داند که عبادت کرده شود و در
 آشکارا مواضع غیر تقیة ای معلى افش کننده کار ما و منکر کار ما است و تحقیق عذاب جهنم خیم اصل عن عمار
 قال قال ابو عبد الله علیه السلام اختوت با اختیارتک پل احد اقلت لا لاسلیان ابن خالد قال نعم

ما سمعت قول الشاعره ولا يعلو سري ومراك ثانيا الاكل سرجا وثالثين شائع مستخرج خبرت
بعضه فطاب از باب افعال است بتغيير استقام وفتو اند بود که بهتر استقام وبعينه فطاب باب تفصيل باشد
ما يعلو دن موکد چون خفيقه بعينه هي غائب مثل اللام باب نصر است وبعينه محو گویند عبارت از دلب
است وآن مناسب نیست یعنی روایت است از عمار گفت که گفت را امام جعفر صادق علیه السلام آیا
خبر واری بجهت خبر دارم تر یا آن کی را گفتیم که گرسلیان بن خالد را امام گفت خوب نگر وی آیا نشنیدی قول را
که و باید که البته تها و رخصه را زن و از تو بیوسه آگاه باش هر از که تها و زد و زد و کس مشهور است این معنی که مشهور
می شود مخفی نماند که خواندن شتر درین مقام اشعار نیست که عقل صحیح حکم بقیع آن می کند و احتیاج به تفسیر
از صاحب شریعت نیست **دهم اصل** عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال سالت ابا الحسن الرضا صلوات
الله علیه عن مسئلة فان ذامك ثم قال لو اعطيتكم كل ما لتيدون كان شر لكم واخذ برقبته هذا
الاخر قال ابو جعفر ولا يله الله اسما على جبرئيل الى محمد واسمها محمد الى علي واسمها علي الى شاذان ثم تفرغ
ذلك من الذي امسك حرفا سمعته قال ابو جعفر في حكمة آل حاد ودينني للسلم ان يكون مالكا لنفسه
واعتدلا على شانها و فاباهل زياتة شمر اخذ بعينه افضل التفسير است نسبت اخذ باعطاءه قيل نسبت
بفضل باعش است صاحب هذا الامر امام حق است که خودش باشد الولایه بکبر واد حکومت مر او انجا البین
آوردش حوادث روزگار است ثم در تمام راجع به است یعنی روایت است از زبلی گفت پرسیدم امام
رضا صلوات الله علیه از مسئله که فلان خبر که حادث خواهد شد پس اقتناع کرده و خود داری که مواز جواب
بعد از آن گفت که اگر عطا کنمشا هر یک بخواهی میدی باشد بر تری شما و باعث ترغافان جبرئیل بن صاحب این
امامت حق گفت امام محمد باقر کیفیت حکومت ابی ترجم و جرات که وحی کرده انما الله تعالی بسوی جبرئیل
وحی کرد و آنرا جبرئیل بسوی محمد در قرآن که بقیان کل شیء است و جنون را نه رسانیده آنرا محمد صلی الله
علیه وآله وسلم بسوی علی و جنون این ماده رسانیده آنرا علی بسوی آنکه خواسته انبیر تقم که وحی او باشد
و آنرا آنجا بعین روش است با وجود آن شما شمرت سید بید آن حکومت را اگر غیر می از آن شما
رسد کیست او شیعیه که نگه داشته باشد یک سخن را که شنیده باشد آنرا گفت امام محمد باقر و کلمات حکمی که وحی
شده بسایمان و سائر آل و اود هست که مرا و راست برای مسلم اینکه باشد ضابطه نفس خوان سخن بخوره و آفره
بر که ضروری خودشان باین زمان خود که قابل پیرون را نیستند اصل فاقول الله ولا تدعوا احدیثنا
فقلوا ان الله يدافع عن اولیائه و یقیم لاولیائه من اعدائهم ما را یت ما یتع الله بال برك و ما
انتقم لابی الحسن علیه السلام و قلنا کان یوالا شغت علی خطر عظیم فدفع الله عنهم بولا یتهم
لابی الحسن علیه السلام انتم بالحق ترون اعمال هؤلاء الفراعنة و ما اجهل الله بهم فعلمکم تقوی الله
ولا تعزکم الدنیا ولا تغتروا بمن دنا اهل له فکان الام قد وصل الیک مشرح فادقلوا ما بینة است و برای شرط

صافی شرح اصول کافی

مزدون است بقدری که قطع سلسله ائمه اهل بیت شصت و هفتم کرم الله وجهه برکتهم با یک نقطه و سکون را بفتح و فتح نیم میگوید بن
خالد یکی است و یکی سبی و قتل امام موسی کاظم کرد برای سید که داشت بر جعفر بن محمد شعث که دختر اردون در خانه او
بود و از شیهه امامیه بود و با خویشان خود چنانچه بیان شد در حدیث ششم مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیها السلام
از کتاب الحج و ما استقام امر اشارت است با تمام اهل بیت بن جعفر بن محمد که چون با خواهی سبکی
برگویی بخوی خود امام موسی کاظم علیه السلام نزد اردون کرد آن نیافت این قدر که با و رسد عطاسی و دست
دریم که حاضر شد و چنانچه گذشت در حدیث نهم مولد ابی الحسن موسی علیه السلام از کتاب الحج شصت و شصین
با نقطه و عین بی نقطه و نامی سلفه ابی قیس الکندی از عرب منافقان نیست و ابو بکر بن ابی قحطه فرموده ام فرود را
زن او کرده و محمد قیس و عبد الرحمن که از جمله ساعیان در قتل حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او بودند و اولاد
اشحت اند و چون الله تعالی می دانست که اولاد اینها از شیعه امامیه شوند از ایشان در دنیا مملکت و دوا و سیاه ساری
گویند و بر سر آن لشکر آمدند و سوار بر اسب و کلاه و زین و کمان و نیزه و غیره ایشان بر سرین جماعت
نماید و مصلحت از عبارت از طهور قائم علیه السلام باقیام قیامت یا در ذکر مومن است یعنی پس بر سرین کشیدند
عذاب آبی و آشکار کردند حدیثها فی را که مخصوص ما است با این معنی که یک شایع بود و شایع از قرآن بر آنست یافته
باشید چنانچه گذشت و حدیث چهارم این باب بیان این آنکه اگر در این می بود که الله تعالی گاه بر می گرداند
بلای از دوستان خود چنانچه علی بن الحسین علیهما السلام محفوظ ماند از زید و ابی طالب او و گاه دیگر انتقام بکشند
برای دوستان خود و از دشمنان خود قطع سلسله ائمه می و شیعه ایشان بسبب بر سرین گوی شیعه آید از بدی آنچه که کرد
الله تعالی با اولاد مرگ اشارت است بقتل هر دین یکی بن خالد جعفر بن ابی و اشارت ایشان با انواع سیاست و آیا
از بدی انتقام الله تعالی را از محمد بن اسماعیل بن جعفر برای امام موسی کاظم علیه السلام تحقیق اولاد شصت و شصین
بزرگ دنیا بودند پس دفع کرد الله تعالی از ایشان بسبب دوستی اولاد ایشان امام موسی کاظم علیه السلام
را شما در کوفه می بینید عملهای این فرزندان بنی العباس را و مملکت دادند الله تعالی ایشان را با وجود آن
عملها پس بر شما باد که بر سرین کشیدند عذاب آبی و باید که با زنی مذمه لذتای دنیا که تفرقه است و بازی
مخویر و محکومت کسی که تحقیق مملکت داده شده برای او کینال اینکه حکومت همیشه در دست ظالمان غریب بود
بیان این آنکه گویند حکومت رسیده بسوی شما یا زده ام اصل قال رسول الله ص طول لعبد المؤمن
عرقه الله و لم یفرغ اناس اذ ذلک مصابح الهدی و نایب العلم تعلیم منهم کل فقه و مملکت لیسوا بالذامیه
البدل و لا بالحقافه الخ این شکر و نوه بهم وزن و فتح و او کسی که مشور باشد و کسی که فروتنی کند برای الله تعالی
اینکه حکم از وی خود را می کند و مسائل مختلفه میاورد و هر دو اینها مناسب است عرف و ابی انبیل است لم یفرغ از باب
انقبیل یا باب ضرب است شایع را و کنگ جنس عبد و غیره و کلمه بصیغه مضارع غایب باب انفعال یا باب
تفصیل است الفتنه یکسر فاد سکون تاهی دو نقطه و لا و فون الحکات آتای و الدایع بفتح میم و ذال با نقطه

شندیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفتن کسی که در فکر باشد براسه ابابین یعنی که دماغ فروج آن چنان شود
 باشد غناک باشد برای مظلومیت باشد و فکر او برای کار عبادت است مثل نماز و چشاندن او را باران
 ایما و دست در راه السدوقی گفت مر محمد بن سعید که بنویس این حدیث را لایطلا یعنی که قداین حدیث را بنویس
 چه خوشی چیزی را که بهتر باشد از آن

باب نود و پنجم اصل باب المؤمن وعلماته و صفاته

مکرر این باب بیان مؤمن و علماته می آید و خواص است درین باب سی و نه حدیث است اول اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال قام رجل یقال له همام و کان یأبى ان ینسک الى لیسیر المؤمنین و هو یخطب فقال یا امیر
 المؤمنین صفه المؤمن کانتا منظر الیه و یسبحون این حکایت منقول است درینج البلاغه بازنه و بسیار در سوال
 جواب از آن حدیث است که امیر المؤمنین جواب می گفته تا هم مکرر کرده و بعد از آن جواب گفته و این مناسب آن حدیث
 است که بعد گفت خاتمه علیه النکاح ففتح و ضم و کسر نون و سکون یمن بی نقطه و ضم نون و ضم سین مسدود بضم
 و حسن و امت بر عمل خوب و پاکیزه کردن چیزی و در دو جای مناسب است یعنی روایت است از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت بر خاست مردی که گفته می شد او را همام ففتح با و تشدید میم و بود و عابد و در کف
 بر عبادت صاحب جبر در عبادت لیسوی امیر المؤمنین علیه السلام بر حالیکه او غلبه می گفت پس گفت ای امیر
 بیان کن برای من حال مؤمن را چنانچه گویا که ما معاندی نیم مؤمن را این بیان را در طلب کمال تو ففتح است
 اصل فقال یا همام المؤمن هو الکیس الفطن بشرة فی وجهه و حزنه فی قلبه او یسبح شئ صلی
 و اذل شئ نفسا و اجرا عن کل فان حاض من کله حسن لا حقود و لا حدود و لا دقاب و لا سیاب
 و لا عیاب و لا مقتاب بکوه الرفع و یشیء الامیة مشیء حم الکیس ففتح کاف و تشدید یاء
 و بی نقطه و یائین کسوره و سین بی نقطه عاقل الفطن ففتح فاء و کسر و ضم و سکون طاء بی نقطه زیرک البشر
 کسر یاء یک نقطه و سکون شین با نقطه در اب نقطه کشاده روی الرفعة کسر راء بی نقطه و فاء عین بی نقطه
 شرف دنیا شایسته این با نقطه و نون و همز و یسینه متضایع غائب باب منع و علم است الیسینه یعنی و فتح سین
 بی نقطه و سکون میم و فتح سین و فتح میم ضعی که کرده شود و نازک شود و یسینه یعنی پس گفت ای همام
 مؤمن او است عاقل زیرک کشاده روی او در روی او است باین معنی که اثر آن بدل او نمی رسد و اندوه
 او در دل او است باین معنی که اثر آن بدل او نمیرسد فراخ تر است از هر چیز باعتبار سین باین معنی که تحمل بسیار
 دارد و خوارتر است از هر چیز باعتبار سین باین معنی که تحمل بسیار دارد و خوارتر است از هر چیز باعتبار نفس باین
 معنی که تر خودش بی اعتبار است منع گفته است از هر در هر زائل باین معنی که نمی آید و تثبیت در امور
 دنیای کند حرص فرمانده است بر هر فعل نیکو که اثر آن در آخرت ظاهر می شود نه کمین در است و نه صاحب
 رشک است و نه جنده بر روی مردم است و نه دشنام دهنده است و نه عیب جو است و نه عیب کننده

در این باب بیان مؤمن و علماته می آید

از سنگ سخت باین معنی که شکیات و تسلوالت شیطان از حق نمی کند و نزاع او با کسی تیرن تر از عسل است
 نه حریص است و نه صاحب جزع است و نه هموار است و نه لات زن است و نه بر خودی بلند چیری با و نه خود بینی
 در معاملات و مانند آنهاست نمید اصل جمیل المنازعة کریم الراجعة خلیل ان غضب رفیق
 ان طلب لا یتهور ولا یتفتک ولا یغایر خالص الود و یتق العید و فی الحقد متفق و حصول حلیم
 حصول قلیل الفتور و لا عن احد عرو و یصل الخاف لخوانه و یسر خوش نماست تراعی فی عیب
 امست بازگشت در سواش بنایت عادل است اگر غضبناک شود هموار است اگر طلب چیزی کند افراط
 و درجات نمی کند و پرده در سے نمی کند و بر خود زری نمی بندد صفات است دوستی او مستحکم تر است
 چنان او کامل است اعتقاد او صواب است چون کند و رحم و مانند آنست با قیل است بر و بار است کم است
 سمعنا و فعل ای ناکر او راضی است نو ای سر و فعل و در قضا و احکام الهی اصل لا یغلط علی
 من خدمه و لا یخون فیما لا یغنیه تا صمد الدین صام عن المومنین کشف المسلمین و لا یفرق الشاف
 سمعه و لا یکنی المظعم قلبه و لا یصرف العیب جاهه و لا یطایر الجاهل قلبه مستحس
 لا یغفل البین بالقطر و لا یألف البیضاء معلوم باب افعال است یعنی بعین بے نقطه و لون و بار و نقطه
 و بر باین بعینه معلوم باب ضرب است العنایه یکسر و فتح عین مهم بودن خیر و غیر مستتر راجع است و
 ضمیر بار و راجع بر جزم ضمیر لایحوظ است لایفرق بکار یا نقطه و راوی بے نقطه بعینه معلوم باب افعال است
 سیف یعنی در شسته نمی کند بر کسی که باین اوست و فر و نیز و در خبری که بکار او نمی آید و کند وین اقام
 است دفع خبر کننده است از بوسان پناه است بر است اهل اسلام و احمق نمی کند بدع گوش
 او و باین معنی که از معر کسی او باری نمی خورد و گوش باین معنی اندازد و جرات نمی کند مع
 دل او و باین معنی که طبع در آل کسی نمی کند و دل خود را از طبع بازدارد معنی اندازد و بر نمی گوید
 باری حکمت او و باین معنی که التفات باین معنی کند چنانچه گفته در سوره فرقان و اذا امر و بالانوار
 کرام و الکاهن می کند تا خود را علم خود باین معنی که در تقیه است نزد ناخود سندان اصل قوال
 حال عالم حازم و لا نفاس و لا بطیاش و حصول فی غیر حیف بذول فی غیر سبوت و لا یجتهال
 و لا یغفل و لا یقتفی اثر انکال حیث انتشار ذوق بالخلق مساع فی الارض عون للضعیف
 عون للبهوت و لا یهتک سدا و لا یکشف سر اشهر نفی سانه در لا نفاس و انشال کن تعرض است
 بر نمانان فی بعضی مع است العف بقم و فتح و کسر عین بے نقطه و سکون نون زود آوردن بر کسی است
 انشال نمانان و نقطه و تشدید با و دو نقطه و را لا بنایت ضرب و مند و القدر و بیان بالقطر و تشدید الی نقطه
 و را سبب بی نقطه بنایت خلاف گفته و عهد یعنی بنایت گوئند حق است بنایت عمل کنند و
 بحق است و انما بساکی وین و احوال اهل زمان خود است صاحب احتیاط و ردین است نه بنایت

مختص گوست و نه بنیات متداست بنیات پیوند کننده است با دوستان خود به آنکه دوسی برکسے ار از
و نه بنیات بخشنده است بی آنکه بخا و اسراف کند نه فرمیدم است و نه عهد شکن است و پیروی نمی کند چیز را
تا مبادا که عیب کسی بر او ظاهر شود و ظلم نمی کند انسانی را هموار نیست با خلق سعی کننده است در حاجت های
مومنان و در عبادت الهی و در بین مرد است برای شعیف فراتر دست برای داد و خواهی در دید کسی
را و اشک را نمی که راز کسی را اصل کثیر السلوی قلیل الشکوی ان برای خیر اذ کرب و انت
عاین متر السخری لیمتر العیب و یحفظ العیب و یبیل العزّة و یغفر الزلّة لا یظلم علی یمنه فی ذی سر
و لا یج بینه حفت فیصلی امامین راضین قتی نمی نکا رهنی شجره البوی بفتح با سے یک نقطه
و سکون لام و الف مقصوره و محنت روزگار اشکوس بفتح شین با نقطه و سکون کاف و الف مقصوره
شکایت نقطه غیب بفتح فین با نقطه و سکون یاء و دو نقطه در این عبارت این است که فاینا به مردم
ش ما فرائد ایشان باشد الا قاتله بود شمر دن چیز س که واقع باشد و یطالع بعینه مضارع فاینا
معلوم باب افعال است و مفعول آن محذوف است معذیر لا یطالع ثالث الذمیع بعین نون و سکون هاء
بی نقطه و حار بی نقطه بصیوت عینیه بذال با نقطه و تشدید را بے نقطه بعینه مضارع فاینا مضاعف باب
نصر منصوب است بتقدیر ان فانیه بعد از لغی و ضمیر منصوب راجع بجمع است الذمیع و کردن لایع میال
بے نقطه و تشدید یچین بے نقطه بعینه مضارع فاینا معلوم مضاعف باب نصر است اللع و فتح میتر سے
لغی ان در شتی الخ بکسر و ضمیم و سکون نون و حاء بے نقطه بعضی از شب و انتد آن مفعول مطلق است
برای نوع زیرا که مضاعف است بفتح جمیم و فتح نون مصدر باب علم بمعنی میل از حق باطل یا بفتح حاء
بی نقطه و سکون یاء و دو نقطه در این مصدر باب ضرب بمعنی بجا کردن و می تواند بود که جمع مفعول بی باشد
و بر تقدیر مراد اینست که در نمی منکر در شتی نمی کند یعنی آنی که در ان اندک تجاوز از حق باطل باشد
بلکه اگر در شتی کند در جایی می کند که ضرر و واجب باشد فیصله منصوب است بتقدیر ان فانیه بعد از
لغی و ضمیر منصوب راجع کنج است یا راجع بفتح است یا راجع بعد و یح انت و حاصل همه یکی است
و اگر بفتح مفعول بی باشد احتمال سوم متین است الرضین بفتح را و بی نقطه و کسر ضا و بالقطه استوار و حاجت
روا کند یا خود و هر دو اینجا مناسب است از برای بزار بالقطه بی غش و بذال بالقطه چنانچه در بعضی نسخ است
یعنی بسیار محنت است کم شکایت است اگر دید که کسی خوب را و امیگوید آنرا و اگر دیر بهر است پرش
آنرا میوه شاد عیب مردم را و نگاه می دارد ادب غایبان را و نابودی احکام و پسر در آن روز بخشنا نیست
می کند نترش را آگاه نمیکند دیگر را بر نمیکنند با کسی کند تا مشهور میگردد باشد آن از محنت را و او فتح
عنیف نمی کند چیز را بعنوان اندک میل از حق باطل تا اصلاح می کرده باشد آن دفع را بعد از خواهی
محل امانت است استوار است بر هر کار است با کبر و روزگار است بی غش است مر سنے

مؤمنان است | اصل یقین العذر و یحیل الذکر و یحسن بالناس المظن و یتوکل علی الغیب لنفسه
 یحب فی الله یفقه و علم و یقطع به الله یجزم و عزم لا یخرق به فرح و لا یطیش به مرع مد کس
 للعالم معلّم الباطل و لا یتوقّع له بالثقة و لا یخاف له غائلة مشرکین بحکم ازایب افعال است و
 یحسن نیز ازایب افعال است و یتوکل بر تشدید و تقصیر و لا ازایب افعال است و اصل تامل
 و ادب بوده علی بنائیه است الغیب البین بانقطاع عبارت از سطون در تفرقه سابق است و آن خوبی حال
 در دنی مردم است پس الف لام برای عهد جاری است لا یخرق بخوار بانقطاع در او بے نقطه ازایب حسن
 است با و بر برائے تقدیر است المرح بالفتح یم و فتح راسے بی نقطه و جاری بی نقطه افراط شادی التوکل انظار
 بنیرے خواه محبوب و خواه مکروه الباقی بیا و یک نقطه و قات سخن باطل و دستان الغائلة تبیین بالعلم
 بلاسے ہلاک کنندہ یعنی قبول می کنند عذر خود را و نیکو سے کنند مردم را و خوب می کنند بر مردم گمان
 احوال در دنی ایشان را کہ داخل غیب است و بہت سے داند تا بر آن احوال در دنی مردم خوش
 را و دست می دارد ہر کہ را کہ می بردہ در راہ اللہ تقاے از دوی حم و دانش و می برد آشنائے ہر کہ را می برد
 در راہ اللہ تقاے بجزم بہدی آنکس و جد و بریدن نہ بر سبیل خشم و تاز بے عقل نمی کنند اورا شادی
 و تند نمی کنند اورا بسیار شادی یا آورندہ است برائے دانا احوال آخرت را یا مسائل دین را و
 تعلیم کنندہ است برائے باطل و تانا و احتمال داده نئے شود برائے او سخنی کہ باطل باشد و ترسیدہ
 نمی شود برای او و ملکہ باین معنی کہ خاطر مردم جمع است کہ از او باطل و ہلاک مردم سر نمی زنند اصل
 کل سعی اخلص عندہ من سمیہ و کل نفس اصلی عندہ من نفسه عالم بنیبہ شاغل بضمہ
 لا یثق بغير ربه قریب و حمید حنین یحب فی الله و یجاہد فی الله لیتبع مرعنا و لا
 یلتقم لنفسه و بنفسه و لا فی مخطویرہ مشرور بنا بر حسن ظن او بر مردم ہر عبادتے فاضل
 تر است نزد او از عبادت او و ہر دے بہتر است نزد او از دل او بیان این آنکہ دانا است
 بعیب خود و گرفتار است بنعم آخرت خود اعتماد سے کنند ہر غیر صاحب کل اختیار خود نزدیک است
 بدیناقتن ہر شکے کہ از ان غافل اند یا مراد این است کہ نزدیک است بدیناقتن ہر شکے کہ از ان غافل
 اند یا مراد این است کہ صبر بہتہ دارد و اندوہناک است دوست زیاد
 ہر خیر را کہ دوست می دارد و در راہ اللہ تقاے وسیع بلیغ می کنند در راہ اللہ تقاے تا تابع رضا سے
 الہی باشد و انتقام از ظالم نئے کشد برائے خود شود سے خودش بخودی خود بین سے کہ اگر کسی
 ظلم بر او می کند انتقام از آن آخرت می اندازد و دوستی نمی کند در راہ غضب صاحب کل اختیار او اصل
 بحال لاهل الفقر مصادق لاهل الصلح و ما در نما لاهل الحق عون الغریب اب للیتیم بعمل
 الارملة حقی باہل المسکنتہ و جو کل کریمہ مامل لکل شدہ ہشاش بشاش لاهل العباس

و لا محاسن صلیب کلام لسان مشروح ظاہر این فقرات اینست که فرق میان فرد مسکنته این باشد
که فقر او در میان مردم دارند و مساکین بر اسے شکستگی بسیار تر و کمتر دارند و ساکن اندر خانه است
خود او را در بیعت بجزه و سکون را در بیعت نقطه و فتح میم زدن بی شوهر که محتاج باشد الحفی بیعت ما و سے نقطه
و فاد تشدید یا گسے که بسیار پوشش کسی کند و باحوال او دارد فرق میان و باحوال اینست که فرد
نزدیک تر است بر جمع از اصول یعنی هم نشین است بر اسے در و ایشان دوست است برای
راست گویان در کار است بر اسے اهل حق و راست برای غریب پدر است برای یم شوهر است
بر اسے بیوه و پریشانش کتند است باحوال شکستان امید داشته شده مردم است برای هر یک
بر سر ایشان آید مثل ظلم ظالمان از زود داشته شده است بر اسے سختی مثل افلاس بنایت سبک و
است بنایت کشاده رود است نه ترش تر و است و نه عیب جو است مستحکم است در دین بنایت ششم
فرد و زنده است بنایت لب خنده کننده است اصل دقیق الظو عظیم الحدرا لا یغل علیه مایه
عقل و استیجی و قنم و استیجی حیاد و کایلو شهوت و د و دایلو حسد و د و عفو و کایلو حقد و لا
ینطق بغير صواب و لا یلمس الا لا اقتصاد مشبه التواضع حاضمه لریه لطاعت مراصل هند سے
کل حال اینست شرح باریک بین است بزرگ امتیاز است منع حق کسی نمی کند و اگر منع کرده شود از حق خود
شکیبائی میکند نمید قبیح خبر را رانس شرم کرد و از کتاب آنا و قناعت کرد پس بے نیاز شد از طلب خیر سے
از کسی شرم او را لائی میگیرد و خواہش طبع او را باین معنی که شرم غالب بر خواہش دوست و مانع مقتضای سے
خواہش است و دوستی او را لائی میگیرد و رشک او را در بخشاش او را سے میگیرد و کینه او را سخن سے گوید
نیز دوستی دینی پوشیده سیاسی گرمیاد را که در آن افراط باشد و نه تقیظ نسبت بحال خودش رفتن او و دوستی است
باین معنی که شکر از نیست فردی کند است برای صاحب کل اختیار خود و بران بردار سے صاحب
کل اختیار راضی است اندر او در مع احوال خود خواه صحت و خواه مرض و خواه وسعت حال و خواه تنگی
اصل بنیة خالصة اعماله لیس فیها غش و لا خلدیة نظوة عذرة و مسکونه حکرة و کلامه حکمة صاحبها
مقداد لا متواخیا اعم فی السر و العلانیة لا یختر احاء و لا یصا به و لا یحکبه و لا یاسف علی ما فات و لا یفرح
علی ما اصاب و لا یرجو ما لا یجور له و لا یبغض و لا یبغض فی التذلل و لا یطرفی الرخاء یمرح العلم بالحم و لا یجمل
بالصبر مشروح باریک اندامها بکسر صا و یقبطه و متباد لا بکسر ذال بالقطه و متواخیا بکسر خا بالقطه منصوب است
برای انتقام و عبارت از ضمیر کلامه است و متواخیا که منصوب بر حال باشد بنا بر اینکه حال ایشان
در مبدء اجار باشد یعنی قصد او در عبادات محض رضای الهی است علمای او نیست در آنما
آنوگی نقصانی و نه فزونی جبالچه جمعی حیلتها می نامعقول میکنند و آنرا راحیة شرعی می نامند نگاه او در
مخلوقات الهی است دلالت است بر رعایت حکمت خالق آنرا و خاموشی او فکر است در عاقبت کار خود

از روی بخت بزرگی دنیا بر خود و نه از روی بزرگی واقعی و نه تزیینی ادبازی و دانست و نه ساختگی است بلکه
 اقتدای کند و برین و دردی و نزدیکی بگویی که بود و پیش از او از اهل اعمال خیر پس پیشوا و مقتداست برای جمعی که بعد
 از او اند از اهل نیکی اصل قال فصاح صیحه ثم وقع غشیا طیقا قال امیر المؤمنین علیه السلام
 اما والله لقد كنت اخافها عليه وقال هلكتا فقتل للوعلة الباطنة باعلاها فقال له قائل فما بالك
 يا امیر المؤمنین فقال ان لكل اجلا من بعده واسبابا عیاد و نه لاهلا لاهلا فاما قلت طلسا لك شیطان
 بشعره الغشی علیه میوش و مراد اینجا مرده است و در پنج ابلاغ چنین است فقتل بهم صفت بکانت نفس قبیله الغشی
 پس فرماید و بهم فیه دمی عظیم که بود جان او در آن فریاد این معنی که فریاد و جان هر دو بیکبار از او بیرون آمد بکذا
 و در محل نصب است و نائب مفعول مطلق تصنع است و تقدیم برای حصر است و مشار الیه بکذا ندعی از تاثیر
 است که در هم بسبب مردن او شد و این منافات ندارد با اینکه در غیر تمام همین نوع تاثیر باشد سبب
 مردن او نشود و مراد اینها کسی است که آن موعظه را چنانچه باید و شاید فهمد کلام قائل بعد از علم او این است
 که مشار الیه بکذا این نوع تاثیر است و حاصل سوال اینست که مراد در هم سبب مردن شود و تو نشد و قتی که
 از رسول صلی الله علیه و آله شنیدی و این سوال بی ادبی و از تسویات شیطان است و می تواند بود که کلام قائل
 بنی باشد بر تو هم اینکه مشار الیه بکذا میسر آید این است و حاصل جواب تنبیه بر بطلان این تو هم و توضیح مشار الیه
 باشد اگر گویی این منافات دارد با آنچه می آید در کتاب الدعاء در باب دوم که باب فیمین قلم الغشیه عند القرآن
 است که عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذکرنا شیئا من القرآن وحدثوا به صقع
 احد هم حتی یری انما احدهم لو قلعته یذو او در جلا و لم یشرع به کف فقال سبحان الله ذلک من شیطان
 ما یذو بشوا انما هو اللب و الرقة و الدمة و ان جعل ذلک من شیطان فیم قرآن سبب بیوشی ایشان نتواند شد
 سماع و فهم غیر قرآن سبب مردن نمی تواند شد بطریق اولی گوئیم آنچه در اینجا است محمول بر مراد رشا ذ
 است و موافق این می آید در کتاب الدعاء در حدیث چهارم باب نهم که بابت تزییل القرآن بالصوت الحسن
 است و آنچه در کتاب الدعاء است خبر از حال جمعی است که عادت خود کرده اند در مجلس و کمر از هر کدام
 ایشان عبادی شود مثل صدق پس منافات نیست یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس آواری
 که در هم آواری عظیم بعد از آن افتاده و پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام آگاه باشید بکذا قسم که هر آینه
 تحقیق می ترسیم آن حالت را بر او مراد بیان و چه در جواب گفتن نیست بنا بر آنچه در پنج ابلاغ مفعول
 شد در شرح اول حدیث و گفت چنین می کند گفت رسایا اهل ان نعیمت پس گفت او را گوینده پس حسبت
 حال تو ای امیر المؤمنین پس گفت بدستی که برای هر کس اجلی است که البته در میگذرد و از آن نه بقدر
 و نه بنا بر سبب است برای مردن که در نمی گذرد و از آن پس آهسته باش بر کرد و پیش این سخن می آید و آن
 چه جز این نیست که دیدن بر این تو این سخن را شیطان دوم اصل صریح علیه السلام

قال ينبغي للمومن ان يكون فيه ثمان خصال وقوسه عند المزمع صبر عند البلاء شكور عند الرخاء قناعة بما رزقه الله لا يطمع الا بعد ذلك لا يتحامل للاصلاء قاء بدله منه في تعجب والنااس منه في سحر احب ان العلم خليل المومن والعالم وزيد والصباو امير جنوده والرفق اخوه والدين والده شكر محبای وقادر وقور گفت برای اشارت باینکه این خصلت در اکثر مومنان نیاید و برین قیاس نقل از قرآن التزیر بقیم او و زلسه بافتقه و الف و کسر با و زای بافتقه انچه مردم را باضطراب اندازد و آنرا هجرت و یوب مثل کشت غنیمت و خواه کرده مثل حروب و فتح با و اول مع هنر و تفتیح و دبا و سکون زای اول بهمان حتی التماس بر روشن باری بشت و مراد اینجا شاکلی است برای نفع کسی مثل گواهی ناسخ برای انکس را باینکه مومن جنود عقل است که بتفصیل بیان شد و در حدیث چهارم کتاب باطل و اشارت است باینکه ایمان عقل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع گفت من را راست برای مومن اینک باشد در او هشت خصلت با یعنی که میباشد اینها و اول اینکه صاحب تکلیف است در اضطراب مردم دوم اینکه شکیبا است نزد گما و روزگار سوم اینکه شکر گذر است نزد فراخی حال چهارم اینکه قناعت کننده است با آنچه روزی کرده و صدقه او انچه شکر میکند دشمنان را چه جای دیگر ان ششم اینکه بساطتگی بار بردوش خود نمی گذارد برای دوستان چه جای دیگر ان هفتم آنکه بدین او اندا و در آثار است ششم اینکه مردم را در راحت اندر بر شکیه و انش مسائل و دوست در رفی مومن است و شکیبائی در بلا و اسپاسا لار لشکرهای اوست و بهواری برادر اوست و دینداری پر اوست سوم اصل عن علی ابن الحسین قال للمومن یصمت یسلم و ینطق لیغفر لیصلاته امانته الاصل قاء و کایکم شهادته من البعد او ولا یصل سنیما من الغیر و یاعز لایکره حیاء ان لک خان حایقون و یستغفر الله ما لا یطون لایضرة قول من جهله و یخاف احصاء ما علیه شکره روایت از امام زین العابدین گفت مومن خاموش میباشد تا سلامت ما را ضرر نرساند و سخن میگوید تا فائده حاصل کند و برای اظهار کمال نکند و شکیبائی را که با و سپرده شده باشد برای دوستان چه جای دیگر ان دومی پوشانده گواهی خود را از دور ان چه جای نزدیکان باین معنی که اگر شاد و شادمان و دشمن غافل اند از آن تر و دومی کند در وقت حاجت ادای شاد و شادمانی و نمی کند چیزی را از اعمال دین را برای خود نمائی و دومی کند از آنرا برای شرم و لکسان اگر هیچ کرده نشود و ترسد از انچه ادا حان می گویند که مباد باعث خرد شود و طلب آبروش می کند از امر قاضی برای گنا باینکه آن ماد حان نمی دانند و اگر می دانستند نفرت می کردند و بدین معنی که در بازی نمی زند او را سخن بدی که کسی که ندانسته عیبها را او را می ترسد از انکه ملاک دست راست و دست چپ و روز بروز و شب بشت و ساعت بساعت و دوم هم شمرده و نوشته اند انچه را که کرده چهار اصل رفته الی ابی عبد الله ع قال المومن له قوت فی دین و حزم فی لین و ایمان فی یقین و حوص فی نقد و نشاط فی هدی و رقی استقامه و علم فی حلم و کسب فی رفق و ستماء فی حق و قصله فی غنی و تحمل فی فاقة و عفو فی قدرة و طاعة الله فی نفیة و انقیاد فی شجاعة و درع فی رغبة و حوص فی جهاد و صلوة فی شغل و صبر فی شد و شکر فی رفیع مواضع برای ترفیت است و بعضی بعضی مع است یعنی راوی بالا برسد حدیث و اما امام جعفر صادق ع گفت مومن را قوت است در دین و اراده

و اعتقاد است بازمی ایمان است با اطمینان خاطر بر ثواب و عقاب حرم و عبادت است با دانش سائل
 مستقله بآن و رغبت در عبادت است باراه یافتن بحق و نیکوئی با مردم است با راستی باین معنی که نیکوئی را
 بجای خود می کند و دانش است باخودمندی و زیرکیست باهمواری نه مانند زیرکان در امور دنیا که ستمی میکنند
 و بخشش است و دیگر آبدنی باین معنی که اسراف نمی کند و میان روی در خرج است ولی نیازی و برداری
 است در نیازندگی و بخشش گناه است و رقت توانائی بر انتقام و فرمان برداری است بر اسرار
 اعتدالی با اخلص و قبول نمی آید است در وقت شوش حرام و بر سیرکاری از شناساک است
 در وقت رغبت و ران و حرم است و رفا هر ساعت دین اسلام و نماز است یا مشغول بودن دل او بآن
 نماز یا مراد اینست که با وجود شغل کسب معاش در وقت نماز آنرا ترک نمی کند و مشغول نماز می شود و شکیبائی
 است در سختی اصل دینی الهی و خودمرونی المکاره صبور و فی الرخاء و شکو و لا یتعاب و لا یکنه
 و لا یقطع الرحم و لیس بواهن و لا یظلم و لا یغفل و لا یسلفه بصیر و لا یفهمه یطنم و لا یقلبه فرجه
 و لا یحسد الناس لیب و لا یبهر و لا یسرف یخصم المظلوم و یرحم المسکین نفس منصف عناء و الناس
 منصفی سراحه شمس الفقه بفتح فاء و تشدید طاء با نقطه درشت و سکن و انفعال و افعال الخاف الغلیظ درشت و ردل کبریم
 باشد یعنی در مواضع اضطراب مردم صاحب تکین است و در آزارها شکبیا است و در قراضی حال شکر کند از است
 غیبت مومن نمی کند و تکبر نمی کند و نمی برود و خود ایشان خود را نیست نیست در اعمال دین و نه درشت
 ظاهر و نه درشت باطن و پیشی نمی گیرد و او را چشم او باین معنی که بی فکرانه بهر جا که نمی کند و سبوانی کند و از شکم او
 باین معنی که بی طلب بر سر طعمای نمی رود و غالب نمی شود و او را فرج او باین معنی که زنا و مانند آن نمی کند و در شک
 نمی کند مردم را سرزنش کرده می شود بیجا بنا مشاءت بودن و مانند آن و سرزنش نمی کند بیجا و اسراف در خرج
 نمی کند مددی کند مظلوم را و حرم می کند شکستگیر دین او از او آزار است و مردم از او در فراتند اصل
 لایرب فی عن الدنیا و لا یخرج من ذلها الناس هم اقبلوا علیه و له هم قد شغلته کایری فی حکم
 نقص و لا فی دائه و هن و لا فی دینه صناع یومشدا من استشاسه و یساعد من ساعده
 و یکیم عن الخناع و الجهل مشرح مراد این ساعده مومن است چه هر مومن مددگار است مومنان دیگر
 را به تصدیق دین ایشان و موافقت با ایشان در ایمان کیج بیا و دو نقطه در پایین و عین بے نقطه بصیغه
 مضارع ملوم مثل العین باب ضرب است الکیح بفتح کاف و سکون یا اجتناب از چیزه بر اسرار
 ترس ضرر آن الخنا الفتح خاء با نقطه و نون و العت ممدوده فحش یعنی رغبت نمی کند و عزت دنیا و بتیابی
 نمی کند از خواری دنیا برای مردم فکر کاری است که تحقیق و او آورده اند بآن و او را فکر کاره دیگر است
 که تحقیق و او داشته او را از فکر براسه که مردم دارند دیدن نمی شود و در حکم او نقصان و نه دید او سستی
 و نه در دین او ضائع شدن راد حق می نماید هر که را که مشورت کرد با او و مدد کرد او را بموافقت در ایمان

و آخر از من گذر از قش و در شام پنجم اصل مرا میز المومنین می مجلس من قریش فاذا هو بقوم یبصر
 ثیابهم صافیه الوانه و کثیر ففعلکم لشیرون یا صابهم الی من یردهم ثم می مجلس للادیس و الخرج
 فاذا اقوام یلبث منهم الایمان و دثنت منهم القاب و اصرفت منهم الاوان و قد توامقوا بالکلام من سر
 البیض کبیرا یقتله و سکون یأود و نقطه در یمن و فدا و الله جمیع ابعین سفید و ویرا یمنیا پاکیزه و ابعین و لظا ان تجرد و دروغ
 می تواند بود و توامقوا بصبابه نقطه و فاراست و در بعض نسخ بضا و یا نقطه و عین بے نقطه است و بنا بر اول برای سبب
 مراد اینست که بیان ایشان چنین را برای یکدیگر سخن بودند یا شارات یا صانع یا مراد اینست که سخن ایشان لغو بود
 بلکه بعضی براسه تعلیم مسائل یکدیگر را و نقل آنچه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند براسه یکدیگر بودند و بنا
 دوم یا بمعنی فی است مراد اینست که فروتنی با هم می کردند و در سخن و برین نقاد بر حلیه است یا بمعنی مع است
 یا مراد این است که بر قاضی است براسه تعلیم امیر المومنین علیه السلام و سخن و بختی و او گفتند درین تقدیر هر چه
 بر چه مجلس است یعنی گفته گذر که امیر المومنین علیه السلام مجلسی از اهل بکره که در مدینه بود پس ناگاه او بجمعی
 رسید که پاکیزه بودند جامه های ایشان صاف بود و رنگهای ایشان بسیار بود و خنده ایشان اشرار است
 می کردند با گفتن خود بسوی هر که می گذشت چنانچه عیب جو یا می گفتند بعد از آن که پشت مجلسی که برای
 اوین و خراج بود که دو طائفه از انصاریان و اهل مدینه و یمن و اهل کثرت عبادت که بتمه شده بودند از
 ایشان بر نیامد و یاریک شده بود از ایشان گرد نهاده و شنبه بود از ایشان رنگهای حالی که بیان یکدیگر
 براسه هم مسائل سخن اصل قتیبت علی علیه السلام من ذلك و دخل علی رسول الله صلی الله
 علیه و آله فقال بابی انت و اخی انی حردت مجلس لآل فلان ثم و صظم و جردت مجلس للادیس و الخرج فوصفهم
 ثم قال و جمیع مومنون فاجتنبی یا رسول الله بصفتهم من شرک لبس تعجب کرد علی علیه السلام از آن نقاد
 از مجلس و داخل شد بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت ای پیامبر خدا تو باید و اید من سرستی که من گفتم مجلسی که براسه آل
 فلان از اهل مدینه بود بعد از آن که مذکور کرد حال ایشان را که بیان شده و گذشته مجلسی که برای اوین و خراج
 بود پس بیان کرد حال ایشان را که مذکور شد بعد از آن گفت و جمیع اهل آن و مجلس مومن اند بحسب
 ظاهر پس خبرده مرا بحال مومن واقعی تا بدانم که کدام محض ظاهر است و کدام واقعی است اصیل فکس
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رفع راسه فقال عیشتی فی خصلتی المومن فان لم تکن خیر لم یکمل ایا رب ان اخلاق
 المومنین یا علی لها خصال العنق و المسامحة و الی الیک و لا یخفون المساکین المخاصمون و اهل الیتم
 المملوک و طهاره المطر و دین علی و سیلهم شرح پس شیب گفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم سر خود بران
 و دیگری از احوال قریش و کرد و آنچه خواهند کرد بعد از او یا و صیدا و ابلهیت عظیم السلام او بعد از آن برداشت
 سر خود را پس گفت بیست خصلت است در مومن و اسقے پس اگر نباشد خدا در مومن ظاهری تمام نیست
 یا بیان هر ستم که از این خوی مجر مومنان واقعی ای علی علیه السلام اول فیسب که حاضر اند نماز را این ستم

واجب ولازم است بر اے مومن آزموده بر مومن اینک پوشتا و گناه بزرگ را ختم اصل
 عیسی بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام احسن یا اسحاق الی اولیائی ما استطعت ما احسن
 مومن الی مومن ولا اعاد الا احسن وجه الییس و قرح قلبه لثی حمر الاحسان نیکوئی کردن و مراد اینجا
 علامه اوست غرض بنمای با لفظ و شین باللفظ بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر و ضرب است الحش
 بفتح حا و سکون میم غرض شیدن زد و وسیلی کردن و هر دو اینجا مناسب است و وجه منصوب و مرفوع می تواند بود
 قرح بقاء و رای بی لفظ و رای بی لفظ بصیغه ماضی معلوم باب مع یا باب علم است القرح بفتح قاف و سکون
 را مصدر باب منع جرات کردن و بعیم را مصدر باب علم صاحب جرات شدن قلبه منصوب و مرفوع می تواند بود
 یعنی روایت است از عیسی بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام احسان کن ای استخنی با دوستان
 من چه آنکه توانائی در پشت باشی چه احسان نکره مومنی یا مومنی و نه دکره مومنی را در وصول احسان
 دیگری با او مگر آنکه غرض شیدن و الییس را و جرات کرد دل او را

باب هشتاد و نهم اصل باب فی خدمته

شرح سبب باب در بیان فضیلت خدمت کردن کسی است مومن را درین باب یک حدیث است اصل
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایما صلم خدم قوم من السلیس الا عطاء الله مثل عددهم خدا ما
 فی الجنة بشو حمر الابرار استثناء از مقدار ریش که مقبوض میشود از کلام سابق مثل قول ابن عباس که
 چون مجلسی از انصار داهل شد و ایشان بتواضع برخاستند گفت بالنصر والابرار الا جستم پس تقییر نیست
 که ایما صلم خدم تو ما من السلیس یا خدم الله اعطاء و در بعض نسخ الایست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
 و آله هر مومنی که خدمت کند جمعی از مومنان را آن خدمت نمیکند مگر آنیکه میدهد او را و الله نعم مثل عدو ایشان
 خدمتکاران در پشت

باب خودم اصل باب نصیحة المومن

شرح این باب بیان فضیلت بنفش بودن کسی در سخن یا مومن آزموده است در بیان بنفش حدیث
 اول اصل عیسی بن عمار علیه السلام قال يجب للمومن علی المومن ان یناصحه شرح
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت واجب است برای مومن بر مومنی دیگر آنیکه آن مومن
 دیگر سخن بنفش گوید او را و م اصل عیسی بن عمار علیه السلام قال يجب للمومن علی المومن النصیحة
 له الشهد والمحبب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت واجب است بر اے
 مومن بر مومنی دیگر بنفش بودن او در حضور و در قانبا نه صوم اصل عیسی بن عمار علیه السلام قال
 يجب للمومن علی المومن النصیحة شرح این گذشت در حدیث سابق چها و م اصل قال رسول الله
 یصم الرجل منکم اخاه کصیحة لنفسه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بایک بنفش باشد مرد

از جمله شما برادر مومن آزموده خود مانند پیش بودن او برای خودش پنجم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ان اعظم الناس منزله عند الله يوم القيمة اصحابه فی امره بالصیحة لخلق شرح
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدستی که برتر از مردم با اعتبار مرتبه خود الله تعالی در روز قیامت کسی است
که سلوک کننده تر از ایشان باشد یا پیش بودن برای خلق الله تعالی یعنی کسی که خیر مخلوقین را بیشتر از بکس
خواهر بشنم اصل سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه یقول علیکم والنعم لله فی خلقه فان
تلقاه بعین الفضل منه لشرح علیکم هم فعل است یعنی الزموا و در یا انفع زائده است برای تقویت النعم
مضمون و مسکون ضاد پیش بودن در فی خلق یعنی ظرفیت است و میتو اند بود که برای سببیت باشد
و حاصل هر دو یکی است و اما راست باشد پیش بودن با خلق پیش بودن با الله تعالی است و غش و اشتغال با خلق
غش و اشتغال با الله تعالی است مراد بخلق مومنان است و میتو اند بود که مراد اعم از مومنین و کافر باشد و پیش
بودن با کافر غیر مصرع یعنی اراده وصول او بحق باشد هر وسیله که باشد و یا کافر مصرع دلیل کردن او و کفار
و نامندان باشد تا دیگران حاصل شوند بحق و تخفیف عذاب او شود چه چند انگیزنده و عزیز است برای خود
کسب عذاب بیشتر میکند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر شما باد پیش بودن برای الله
در مخلوقان او چه بر گزاید اوقات نخواهی کرد یعنی که فاصله از پیش بودن با مخلوقان او باشد تمام باشد
شرح نصف اول کتاب الایمان والکفر در یقیده ستره سبع و ستین آیه و تیلو له باب الاصلاح بین الناس

خاتمه الطبع از جانب کاربر و از ان مطبع

الحمد لله الذی من علینا بالایمان و از اح غنا الکفر و الفسوق و العجز و العصیان و وعدنا فی الاخرة بالجنان و انعم
علینا بالعفو و الغفران و الصلوة علی رسول و نبیه الذی انزل علیه القرآن و علی الذین سبوا و اساس الدین
بالتیانی و استاصلوا اصول الاتحاد و الطغیان و سبوا و صیه الذی اظهر الحق و از غرق من الباطل و یسکون
و ما کان صلوة کثیرة لا تصف الارض بالیسکون و النساء یالیه و ان اما یبعد برادر باب هنر و علم
و اصحاب دانش و علم منتشر و محب مباد که درین زمان سعادوت کواکان و او این سمعت
اقتران بنو فیتق اینر و یکتا و تا سید ائمه هدی کتاب مستطاب عالی تصاب مزجیع اقاصی
و او انی طلاب اعنی حصه اول کتاب الایمان والکفر که مجلد چهارم از مجلدات سبیه صفائی
شرح اصول کافی میباشد و یادگار است از عالم ربانی ذی النور الششعانی مولانا و قد انا لما خلیل
بن الغازی القزوینی سقاها الله من السلسبیل در مطبع نامی و گرامی ششی لئو لکشنور واقع لکشنور
بعلالی همتی آقا س نامدار جناب ششی پر گشت نرائن صاحب دام اقباله الیک مطبع مزور و راه
مروزی سبیه طابق ماهی الحی سلسله سبیری یار و زم از قالب طبع برانده و حاجت روا س مشتهقان گوید

قال سؤل اطلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة

الحمد لله العالی کد درین زمان برکت اشغال کتاب مستطاب شرح مقبول و نمایاب سینے

روزگار حتمه
الاصناف

شرح
اصول الکافی

کتاب نمایان و اکبر

مصنفه علامه سرآمد محدثین ملا خلیل رحمة الله الخلیل شیخ مولوی سید صدق حسین صاحب ضوی

در مطبع فیض بسع منشی نوک شوارفع لکھنؤ منطبع گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

باب نود و یکم اصل باب الاصلاح بين الناس

مشهور است این باب بیان فضیلت بر طرف کردن فساد میان مردم است و در این باب بهشت حدیث است اول
 اصل صحیح است ایما عبد الله علیه السلام یقول صلوة یحبها الله (اصلاح بین الناس) اذا تقاسدا
 و تشابه اذا تقبا عدد او مشهور شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بعد از نماز دست میزد و الله تعالی میفرمود
 می داد و آنرا از سائر تصدقات بر طرف کردن جنگ میان مردم است چون با هم جنگ کنند و نزدیک هم شدن میان
 ایشان است یعنی آشتی دادن میان ایشان چون دوری کنند از هم یعنی آشتی کنیم از هم دوم اصل صحیح است ایما عبد
 علیه السلام قال لا یصل بین اثنين احب الی من ان یصل فی بینهما من مشهور روایت است از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت هرگز اینکه بر طرف کنم فساد در میان دو کس از مومنان محبوب تر است پسوی
 از این که تصدق کنم بدو دنیا و طلا سوم اصل صحیح است عن مفضل قال قال ایما عبد الله علیه السلام اذا رأت بین
 شیعتنا منازعة فافتد حامن مالی مشهور مراد بشیعتنا امامیست شامل پیران طین شل زیدیت است
 بقا و دال بی نقطه مع در باب افعال دادن خبری برای بر طرف کردن فساد یعنی روایت است از فضل که وکیل
 امام جعفر صادق علیه السلام بوده گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام دیدی میان دو کس نزاعی که از برای بر طرف
 کن آنرا بیا و آن مالی از من چهارم اصل صحیح است عن ابی حنیفه سابق الحاکم قال حرمنا المفضل وانا وختی نقشاج
 فی میراث فوق علیما ساعدتم قال لنا تعالوا الی المنزل فانینا فاصیل بینا یا ایها المسلمة فیهم فذلما الدینا
 من غنله حتی اذا استوفی کل واحد منا من صاحبه قال اما انما لیست منی لیکن الیوم عبد الله علیه السلام
 اذا تفرع رجلان من اصحابنا فی شیء فان اصابنا من اصحابنا فافقه یحامن ماله فهدا من مال الی عبد الله علیه السلام

مالی مشهور اصل صحیح است

بفتح خاء بارقه و فتح ناء و وقفه و بالادنون و داخل تو هر دو قدر و شوهر و مانند آنها و خویش زن شل پدر زن
 و را در زن و در ده اینجا مناسب است نیز غایب و رفته بیارایع منازعت است که از سابق معلوم است یعنی روایت است
 از ابوحنیفه که پیوسته در مدح خود برای پیغام آوردن گفت گذشت ما مسلم و بن دو امامین تراغ میکردیم و میراثیکه از
 دختر من متاخرانه بود و این منی که که ام طلب میراثی اندیگری میکردیم و دیگری شنکر بود پس ایستاد بر سر ساسانی تا
 گوش کند که چه تراغ و این بعد از آن گفت بیا میسر بسوی منزل من آیم و میگردانیم بر طرفت کرد و فساد میان ما
 یکبار صد درم پس داد آنرا باز از جانب خود این روش که بعضی از این و دوا دعوی برد اما دقت بعضی از آنرا داد و دعوی
 بر من کند تا چون گماند که سبب است گرفت از هر کدام و از دیگری مفضل گفت آگاه باشید بدستی که آن در این نیست از مال من
 و لیکن امام جعفر صادق علیه السلام امر کرده مرا چون تراغ کنند و مرا از ادا آن مایه چیزی بایک اصلاح کنم میان ایشان
 و دفع کنم مناعت را از مال من پس اینکه دادم از مال امام جعفر صادق علیه السلام است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال اصلاح لیس کما ذب شکوه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت به طرفت کنند تراغ میان دو کس
 نیست در و مگوایر سبب که گناه در و مگوایر شامخ شود پس گفتی که نقل کن از کسی که آنرا زبان نیاورده باشد
 اما بان راضی باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 فی قول الله عز وجل ولا تجادلوا الله سلفه لا یاکم ان تروا و اتفقوا و تعلوا ای الناس قال اذاعه عیت لعیان
 پس ازین فلا تکل علی یس ای الاصل شکوه علی بخت حروض شکم است و خبر میداد است بین مرفوع و مبتدأ است ان
 لا اقل بان تا صبر و لا و تانیة بعد منافع شکم و حله منسوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 در قول الله عز وجل و لا یسور و یقر و ذکر و انید الله لعل ما مانع بسبب معمای تنها و از آنیکه یکی کیند یکی و بر سر دیگر یکی کیند
 از کناهی و اصلاح کیند میان مردم امام برای تفسیر و تعلو این الناس گفت چون طلبیده شوی برای صلح میان دو
 کس پس مگو که بر من قسمی است که کنم این کار را مرا در این است که این قسم نخواست و مخالفت آن جائز است هفتم
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال المیم عنی که او که ای استیار امرها قلت فالتفهم معك
 و اتول هلك ما قلت لی غیر الله به قلت قال ثم ان للمسلم لیس بکذب شروح روایت است از امام جعفر صادق
 را می گفت که گفت برسان از من چنین و چنین و چرخ میزند که امر کرد با من که برسانم کجایی که با من تراغی و داشتند صلح
 کنند گفتیم پس آیا بر سرانم یا ایشان از جانب تو بیغیای را که گفتی مرا و میگویم از جانب تو یا ایشان آنچه را که گفتی از نهیهای
 دیگر که غیر آنست که گفتی و مقتضای مصلحت وقت است امام گفت ای بدستی که به طرفت کنند و فساد و بغایت در و مگو
 نیست باین منی که گناه بغایت در و مگوایر از در و صیغه میانه منی بر او است که کذب بر امام عظیم تر از کذب بر دیگران
 است حی تواند بود که اگر مصلح بر پیغامی ناکفته قادر بر تویت باشد تویت بر او واجب باشد ماین معنی که عبادت
 مایه شکی گوید که از آنجا قصد معنی که راست باشد کند

باب نود و دوم اصل باب فی احباء مؤمن

یعنی این بابست در بیان نصیحت زنده کردن مومن و اذیت نمودن کافر و بدعتی که باعث حدوث مومن شود مثل که خدا شدن بقصد قتل
 مومن و مثل که خدا کردن مومنی یا قتل و خواه بعقلی که باعث یغای مومنی شود مثل دفع آتش و سیل و جوع و مانند
 آن از مومن و خواه بعقلی که باعث حدوث و اصل ایمان در کسی شود مثل بابت کافری بسوی ایمان و خواه بعقلی که باعث
 حدوث و قوت ایمان در کسی شود مثل دفع شبهه از مومنی که آن شبهه او را مضطرب میکرد و باشد شخصی غافل که باین
 عنوان اینست که مراد بقص درستی که در احادیث این باب می آید مومن است و این باب سجدت است اول اصل
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت لعل قول الله عز وجل من قتل نفسا بغير نفس فكأنما قتل الناس جميعا ومن
 احياها فكأنما احياهم جميعا قال من اخرجهم من ضلال الى هدى فكأنما احياهم جميعا ومن اخرجهم
 من هدى الى ضلال فقتلهم فقتلهم جميعا ثم سجد بنفسه بفتح نون و سکون فاء وح که زندگی بران بآست و مراد از این
 است چنانچه اشارت کرده مصنف باین عنوان برای این احادیث چه جمیع احادیثی مومن بطفیل مومن مخلوق را بآی
 اند پس بجهنم و می میرد و دزد و کور و یک مومن چون باعث خوشحالی جمیع مومنان است همچو دزد و کور
 جمیع مومنان و جمیع مردم است و چون میرانیدن یک مومنی باعث آذردگی جمیع مومنان است همچو میرانیدن جمیع
 مومنان و جمیع مردم است اخراج مومن از ضلال بسوی هدی و قسم است اول دفع شبهه که او را حادث شده
 باشد و حدوث آن منافی اصل ایمان نباشد اگر چه منافی قوت ایمان باشد اما چون مستحکم شود باعث زوال اصل ایمان
 شود یا باعث استحکام ضعف ایمان شود و دوم دفع شبهه که باعث عدم اصل ایمان باشد و برین تقدیر از جهات قبل و بعد
 اشارت خواهد بود من قتل نفسا فقتلهم جميعا اخراج مومن از هدی بسوی ضلال نیز بر دو قسم است اول اصل ایمان و دوم اخراج از قوت
 ایمان بسبب شبهه که او را مضطرب می کرده باشد یعنی ردیت است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت گفتیم
 او را قول الله عز وجل و رسول الله هر که کشت مومنی را بپوشش شخصی که مومن نباشد یا مراد اینست که نه بپوشش مومنی
 دیگر پس چنانست که کشته باشد مردم را بیکدیگر و هر که زنده کرد مومنی را پس چنان است که زنده کرد و باشد مردم
 بیکدیگر مراد نادمی اینست که آیا این حکم قتل و احیا مخصوص معنی لغوی آنهاست یا اعم است امام براس بیان
 تمییم گفت هر که بیرون کرد مومنی را از گمراهی بسوی راستی پس چنان است که زنده کرد و باشد مومنی را
 از راستی بسوی گمراهی پس تحقیق کشته مومنی را اگر گوئی ظاهرا سلوب اینست که در شوق دوم نیز گویند که
 قتل یا در شوق اول نیز گویند نقد احیای گویم وجه تفسیر سلوب اشارت باینست که هر کرام از مخرج از ضلالت بعدی بود
 عکس آن خارج است از مستحق بیه نظیر آن و داخل است در دلول التزامی لفظ قرآن و در شوق اول اشارت
 است بادل و در شوق دوم اشارت است بدوم چه معلوم است عدم تفاوت میان ذوق و دوم اصل
 قلت کابی بغيره عليه السلام قول الله عز وجل في كتابه ومن احياها فكأنما احياهم جميعا و من قتل نفسا بغير
 قال من حرق او غرق قلت من اخرجهم من ضلال الى هدى قال ذلك تاويلها الا عظم شدة لغز امام
 محمد در این معنی از قول الله عز وجل و کتاب و رسول الله هر که زنده کرد مومنی را پس چنانست که زنده کرد و باشد مردم را بیکدیگر

حالی که از جهات قبل و بعد

که در اول وقت و نیت میبایست نماز اگر جماعت میسر است بهتر است و اما شهاد دوم اینست که شتاب نکنند گناهی بسوی
 و ای زکوة تنافس نمی کنند سوم اینست که طعام و هندی گانند شکسته را بجا آورده این است که دست انگشتان را بلند نگانند
 بر سر سیم اینست که تطهیر و بندگان از نجاسات اند بجا می آید گننه خود را ششم آنست که نماز بستانان اند
 بر میان پای خود می تواند بود که گنایه از سیم و عبادت باشد می تواند بود که مراد بستانان گنایه باشد چون عرب
 شیب جامه نذر او بستانان گنایه باعث ستر عورت میسر می شود و اصل الفیه این حد توالم یکدیگر بود
 ادا و عذر و لم یحلفوا و ادا این توالم می تواند بود و انکلو اصل قوا و هسان باللیل اسد ما لهما و صاعقون التهاد
 کما یثون اللیل الی ذی حار و لاینا ذی یوم حار و سیم مستقیم علی الاثر حق و حق و هم الی بیوتهم الا لیل
 و علی اثر الحنا و حلفنا الله و لایا کمس المتعین شرح در فیه و بیعت و جمل باب تفصیل است و لم یکنوا بصیغه معلوم باب
 تفصیل است و اگر در فیه بصیغه معلوم و لم یکنوا از باب ضرب باشد که اگر در فیه و انکلو اصل قوا و هسان باللیل اسد ما لهما و صاعقون التهاد
 منافع باب افعال است یعنی ششم اینست که جمعی اند که اگر سخن نقل کرده شود ایشان و حقیقت آنرا مانند تکذیب آن
 نمی کنند اگر چه قصد بقدر نیز کنند ششم اینست که اگر در فیه و گننه خلاف آن نمی کنند ششم اینست که اگر راسته ایشان
 سپرده شود خواه سخن و خواه غیر آن خیانت نمی کنند ششم اینست که اگر سخن گویند راست می گویند یا زدهم این است
 که ریاضت گشاند در شب عبادت و روز دهم اینست که شیر اند در روز و در وقت جهاد و ریاضت که روزه
 دار اند در روز سیزدهم اینست که شب خیر اند چهاردهم اینست که آزاد و انسته نمی کنند همسایه را یا نزد هم
 اینست که اگر آزار نماند بکشد بسبب ایشان همسایه نماند ایشان باین معنی که امتیاط می کنند و
 سفارش مسو بان خود می کنند که مباد که آزاری به همسایه رسد شانزدهم اینست که جمعی اند که قنایه ایشان
 بر زمین سهل است از روی بکفر نیست هیچکس اینست که کاههای ایشان بسوی خانه می آید و از آن
 سببه شهر است نوزدهم این است که کاههای ایشان بر عقب جنازه می آید و سبب مومنان است ششم
 اینست که متقیان اند و یا بجهت اشارت بآن کرده و فرس و دعا گفته گردانند و اند تامل مارا و شما را از
 بر زمین گاران از حرام ادا و شنبه کما ششم اصل قال الوصل الله علیه السلام من شتر حسته و صاعق
 سینه دعو مومسان شکر گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که خوشحال کند او را هر عبادت خودش خواه و نیت
 و خواه غیر نیت باین معنی که عبادت بعضی خطا ظاهر نباشد و دیگر کند او را هر عبادت خودش خواه کبیره
 و خواه صغیره باین معنی که وجود و عدم در دل او برابر نباشد از کمال بی پردائی و این منافات ندارد با جوار
 بر صغیره و اما بیکدیگر که بکمال بی پردائی و مدد پس او گردیده است بظاهر و باطن دل بر بلا بیت رب العالمین
 مراد اینجا بیان اقل ایمان است و شبیه باین مضمون می آید در حدیث می و یکم و مراد اینجا بیان اقل ایمان نیست
 شفقتم اصل عن الی مد الله عز قال سبعة السحرون الداملون الساحلون الذین اذا جهنم اللیل
 استقلوا یحرقون شکر در الشاحب شین بانقطه و ما بانقطه و بایک فیه بصیغه اسم فاعل باب نصر و منع و حسن

کسی که تغییر رنگ او شده باشد از کشتی و مانند آن الذابل بزال بانقطه و بانیک لقطه بصیغه اسم فاعل و باب
نفر و من گویی که با یک شد و باشد از خشک شدن و مانند آن التامل بول و فاعل بلفظ البسته و تامل
باب منع کسی که خود را می کند و دیگری را که نسبت و در حکمت و قرآن خواهد بود و اسطر و خواه بواسطه امام عالم
بجمع احکام که حکمت و دلالت بر امامت او کند منفر شسوب و در استقوله و راجع بمصدر ششم است یا راجع
باللیل است که سخن ما در بینه لفظ و سکون زار لفظه مصدر و باب نصر مرتیل قرآن چنانچه می آید
در کتاب فضل القرآن در حدیث و هم باب دوم و حدیث دوم باب نهم و هم حدیث دوم و سکون زار و بفتح حاء و بفتح
زاد و مصدر باب علم اند و هرگاه بودن سیغته و آیت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شیعه امیر
یا شکسته و گماند بار یکانه پیر و اندیشه می اند که چون پوشانید ایشان را شب چشواست کنند آن پوشانیدن
را یا شب یا بقرتیل قرآن یا باده آخرت یا بنی سینه که تا بوضن را در وقت نصیبت آن سینه کنند یا بن
سینی که نماز شام را در اول وقت می کنند هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شیعه اهل
الهدی و النجی و اهل الخیر و اهل الايمان و اهل الطهر و النطق و شمس و آیت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت شیعه امیر اهل هدی و راه یافتن بجهت و اهل برهنگاری از معاصی و شبیه که الله و اهل
اعمال صالحه اند و اهل ایمان بر بوبیت رب العالمین اند بر ک پیروی ظن و اهل فتح و ظفر بر الخافان
اند و راستد لال و بران یا اختیار است و از ایشان بکلمات قرآن و استاد مخالفان بپشتنات شیطان
نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ایاک و البغیة فانما شیعة علی من عفت بطنه
و فرجه و اشتد جهاده و عمل الخالق و دجا و آیه و غات عقلم فاذا بریت اولک و اولک شیعه جعفر
شهر البغیة بفتح سین منقطة و فتح فامع سافل لبست فطران و کسیرین و سکون فایستی فطرت و
بر و اینجا مناسب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور و در خود را از لبست نظریاتی
که بدو رخ دعوی میکنند که از شیعه علی علیه السلام اند و دور و از ایشان را از خود زیر از شیعه علی علیه السلام است
که خود داری کند از لالی شکم او و فرج او و تحت باشد می او و ظاهر شدن اسلام و عمل کند بر ای که در کار
خود نه بر ای زیاده امید و باشد تو ای خالق را در ترسد عذاب او را پس چون دیگری ایشان را پس ایشان
از شیعه جعفر اند و هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان شیعة علی کانوا یخضعون للسلطان ذیل الشفاء
اهل را اند و علم و حلم بر خون باره شانه فاعینة اعلی ما اثم علیه بالورع و الاجتهاد و شمس الخمس بضم نون لفظه
و سکون یم و صا و جمع اخص بفتح هجره و سکون خاء و فتح یم شکم لاغر ان از روزه و مانند آن الذبل بفتح ذال
بانقطه و سکون با یک لقطه جمع ذال و فتح ذال و سکون با و الف ممدوده لب خشک شدگان از دعا و مانند آن
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدوئی که شیعه علی علیه السلام را عرش شکافند خشک
پایند اهل کمال رحمت و دانش و خود نمندی اند شامته می شوند بر با صفت گشتی و عبادت شب و روزه

چنین بر دو گنیدر آنچه شما برانید که دعوی شیعه علی علیه السلام بودن است و بر سر هر دو می دوی در عبادت یا زید هیچ
 اصل قال ابو عبد الله ما انا المومن الذي اذا غضب لم يخبر به غضبه حتى يحق واذا رضى لم يبلغه
 رضاءه فان باطل فاذا قد ثلث له ياخذ الكاذب من ماله ما يشاء من مال مكره لام است و در بعض نسخ ماله است و
 برین تقدیر پنج لام است و حاصل بر دو گنیدر یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخواب نیست که چون حقیقی
 نکس است که چون غضبناک شود بر کسی بیرون نبرد و در غضب او در دنیا و آخرت شل اظهار رشادت برای او و چون
 راضی شود کسی را شل کند و در راضی او در دنیا و آخرت شل اظهار رشادت ناقص برای او چون توانا شود که هر چند
 کسی گیرد و بیشتر زوال خود را که در دست نکس دارد و از دهم اصل عن سلیمان ابن عمار عن ابی جعفر
 قال قال ابو جعفر يا سليمان انك من السلم قلت جلت فلي لك انت اعلم قال المسلم من سلم المسلمون
 من لسانه ويدا ثم قال ولس من المومن قال قلت انت اعلم قال المومن من اتقنه المسلمون
 على اموالهم وانفسهم و المسلم حرام على المسلم ان يظلمه او يخذله او يدفعه فقه تعنته مكره مسلم
 در اصل گفت یعنی میفرماید است و بیرون در اصل گفت همین گفته است و مقصود این است که
 در استیالات شرع رعایت مناسبت با معنی اصلی شرط است درین دو نقطه تعنت یعنی بی نظمی و نای و نقطه
 در باب البصیغه مضاعف معلوم فایده باینکه فیصل است یعنی روایت است از سلیمان بن خالد از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای سلیمان ای پسر منی که گیس مسلم یا بنی که بچه من است کسی را که نفی شریک از اسلام
 قتالی کرده باشد مسلم می باشد گفتیم قربانت شوم تو تبریزی گفت مسلم کسی است که بی ضرر شوند مسلمانان
 از زبان او و دست او بعد از آن گفت و ای منی که گیس یمن یا بنی که بچه من است کسی را که بظلم و باطل
 گردیده باشد بر بوبیت رب العالمین یمن می باشد سلیمان گفت گفتیم تو تبریزی گفت یمن کسی است که این باشد
 او را مومنان بر الهای ایشان و بر خودشان باین معنی که گفتو ای او عمل کنند از ضرر آخرت محفوظ شوند و
 مسلم حرام است بر مسلم دیگر اینکه مسلم کند و ای منی که گیس او را در صورتیکه طلب بد کند و او توانا باشد بر بد
 یا دفع کند او را از مکر کردن دفعی که اگر او را در صورتیکه طلب بد کند و او توانا باشد بر بد و در لوایت
 کسی باید که آن دفع بعنوان هموار و عذر خواهی معقول باشد معنی دهم اصل عن ابی جعفر قال انما
 المومن الذي اذا رضى لم يبلغ رضاءه حتى انم ولا ملل يا خا سخط لم يخبر به حتى يحق قول الحق والذي
 اذا قد رضى لم يخبر به فدا من الى السعدى الى ما ليس له الحق مكره روايت است از امام محمد باقر علیه
 السلام بر این نیست که مومن نکس است که چون توانا شود بیرون نمی بردارد او را توانائی او بسوی گذشتن از
 حق بسوی آنچه نیست بر اسم او حق و اگر حق زیاد بر حق خود است چهار دهم اصل معنی ليقول المومنون
 هينون لينون كالحمل الكلف ان قيل انعقاد وان انظر على حجة استثناء مكره الحجة شریک و ضم است این
 معنی رابع یا منی است که خصوصیت او مجهول است همین پنج با و تشدید یاء و نقطه و یا منی سوره و تحف و

سکون یا نیز جان را تحت و نون را م اللین بفتح لام و تشدید یا و دو نقطه و راءین تخفیف و سکون یا نیز جان را تحت
 و نون نرم الجبل بفتح جیم و فتح شیم شتر الالف بفتح هیز و کسر نون شتر که معنی او از دمار آزاد داشته باشد تشبیه با دمار
 انداخته شده برای اشارت اینکه یمن توانا است بر سرکشی و لیکن عالمی عظیم و رایش آمده آن مانع ایمان
 بر یوبیت است یعنی شنیدم از امام علیه السلام که میگفت مومنان را م از نرم انداخته شتر مرصع
 گوشت بینی که اگر کشیده شود بهمار یکدور می آید است فرمان برداری میکند و اگر خوا بایند شود بر سرنگی که گنجایش
 آن داشته باشد می خوابد یا نودهم اصل عن ابی عبد الله ع قال ثلثون علامة المؤمن العلم بالله
 و من یحب و من یکره مشروح بحسب بجا و بقیطة و تشدید با و یک نقطه بصیحة مجهول یا معلوم یا بافعال است
 مکره بصیحة مجهول یا معلوم باب علم است یعنی سه خیز از علامتها ایمان مومن است اول و نش او بر یوبیت
 رب العالمین تبرک پیروی ظن دوم و نش او نامی یا کسی که باید دوست داشته باشد سوم و نش او با نامی یا کسی
 که باید که نفرت کرده شود شتا نودهم اصل قال رسول الله ص المؤمن کمثل شجرة لا تحب ولا تحب و مرقاتی شتلا
 و لا صیفة قالوا یا رسول الله واهی قال الصفة مشروح کمثل اگر کسبیم و سکون ثا و سه نقطه است کات از او
 است و اگر بفتح سیم و فتح ثا و است تقدیر کلام این است مثل المؤمن کمثل شجرة این معنی که صفت بحسب مومن آمده صفت
 بحسب و فتحی است و ظاهر اینست که بجای کمثل کمثل باید بفتح سیم و سکون ثا و سه نقطه و لام و الف مقصود مومن
 اصل یعنی فاضل تر و ما این را شرح می کنیم یعنی گفت رسول الله ص المؤمن کمثل شجرة فاضل تر در دنیا
 است که نمی ریزد برگهای آن در زمستان و نه در تابستان اصحاب گفتند ای رسول الله ص المؤمن کمثل شجرة
 و سلم و کلام است آن فاضل تر گفت آن درخت خرام است هفدهم اصل عن ابی عبد الله ع قال
 المؤمن حليم لا یجمل و ان جمیل علیه یحلم و لا یظلم و ان ظالم علیه لا یجمل و ان یجمل علیه صابر مشروح روایت
 است از امام جعفر صادق ع گفت مومن بدو بار است درشتی نمی کند و حق کیسه را نمی برد و اگر برده شود
 حق او صبر می کند هجدهم اصل عن ابی عبد الله ع قال المؤمن من طامب یکسیر و حسنیت
 خلیقة و صحت سریر و قد وفق العقل من ماله و اسك الفضل من کلامه و دکنی الناس شکر
 و انصت الناس من نفسه مشروح و ایت است از امام جعفر صادق ع گفت مومن کسی است که ملال و انیزه
 باشد کسب محاش او و نیکو باشد طبیعت و خوی او بی عیب باشد نیت و قصد او صفت کند و ملال زیادتی از جمله
 مال خود نگاه دارد زیادتی را از جمله سخن خود باین معنی که زیاد بر قدر ضرورت سخن نگوید و کنایت نکند مردم را بدی
 خود باین معنی که مردم را از بدی خود نگاه دارد و انصاف دهد مردم را بخود می حاجت بجا کم و نامصح و مانند آنها
 نوزدهم اصل قال رسول الله ص الا انبکم المؤمن من ائمنه المسلمون علی انفسهم و اموالهم الا انبکم بالمسلم
 من مسلم المسلمون من لسانه و یدیه و المهاجر من هجرانیات و ترک ما حرم الله و للمومن حرام علی
 المؤمن ان یبذل او یخذل او یغتاب او یدفعه دفعه مشروح مضمون این نزدیک است بمضمون حدیث

و اولاد هم و اینها و غیره زاده شده اول یکدیگر جدا کرده است که بداند از پدر یا ترک کرد و آنچه را که حرام کرده اند
 تعالای باین معنی که در اطلاق صاحب بر کسی که ترک توطن جاسه شرک بشمارد که در اینجا سے اسلام متعلق
 مدینه آمده باشد مناسبت با معنی اصلی منظور است و دوم اینکه صیبت موسی بر موسی حرام است بصفه
 اصل بقال ابو جعفر ع انا شیعة علی العلماء الذیل الشفاة تقرت الیه صیبة علی وجوههم شریح
 گفت امام محمد باقر علیه السلام خبر این نیست که شیعه علی علیه السلام عاقلانند و انایانند پس اعلی اعمال صاحب خشک
 باینکه از کثرت و عاقلان و اشراف آتشا شناخته شده شود و یا منت کشی نداشت و بر زده و اشراف آتشا
 که موافق سنت و مخالف بدعت باشد بر رویاے ایشان نیست و یکم اصل مع الی جعفر
 قال صل علی امیر المؤمنین علیه السلام یا الناس العجب بالمرق قلبا النعوت و عظم هم فکی و اکام هم من
 خوف الله ثم قال اما والله لقد عهدت اقواما علی عهد خلیفی رسول الله و انهم لیصبحون و یسون
 شفاة اولا و یسألون عنهم کوب العزاة یعنی بجهل و قیام و ادوات بین اقلان و بحال هم
 یسألون برهم و یسألون عنک من انار و الله بعد رایتهم مع هذا و هم خائفون مشفقون شریح
 مراد براتی گوید و تالی است الشفت بفرشتین با نطق و سکون بین نقطه و نای نقطه مع اثبت بی سامان الی غیره
 و سکون بای یک نقطه و نای بی نقطه مع انفر کرد و اودان انصر بضم نای با نقطه و سکون بضم و صا و سکون
 جالیان انصر بکسر سیم و سکون بین بی نقطه و نای با نقطه و الف مد و ذ و ک نای مقصوره نیز می باشد
 انصر بضم حجاب و قیام از سویه فرقا است که تفاذیکر میبوی و حالت سجود و حالت قیام از قبل گفتا بمره است
 چه عبادت شب و در قرابت از ریا و اندان آن چه طول سجود و طول قنوت و قنوت است که بر تر از طول حالات
 دیگر نماز است و تقدیم حالت قیام بر حدیث با و چه تاخیر آن اشارت است با یک تاخیر آن در آیت غایت
 جیت بر و سه و آیات سابقه و لاحقه است یعنی بر وایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 که از امام امیر المؤمنین علیه السلام با مردم نماز میخورد که در پس چون فارغ شد نصیحت کرد مردم را باین گوید
 که دو گر کنید ایشان را از ترس غرایب اید تعالای بعد از آن گفت آگاه باشید بخدا قسم که هر کس بینه
 تحقیق و ریافت جمعی چند را در زمان دوست و درونی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بر حلقه که بدیست که ایشان هر یک را بیهوش میرساند بر ایشان احوال گردان و گردان شکم لاغر آن
 را گردانی روز و مانند آن میان شهباسه ایشان از کثرت سجده مانند زانو بر شب بروز سه و آورده
 برای صاحب کل اختیار بر شان سجده کنندگان و ایستادگان بیان این آنکه نوبت می کردند و گردان فرود
 در اکثر وقت عبادت میان یا نای خود شان و پیشانیها را با حالت می کردند صاحب کل اختیار خود را
 و طلب می کردند از او را گردان کردن یا ایشان را از آتش جهم بخدا قسم که هر کس بدیدم ایشان را با این
 عبادت عبادت هر حالی که ترسانان بودند و حاضر جمع از غرایب الی خود نمیکشید و ایستادگان را که سس کنند که

اینجا باطل شود نیست و در وف اصل عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال صلی الله علیه و آله المومنین هم المومنین
 ثم المیزل فی موهبته حتی حارث الشمس علی قید یوم فاقبل الناس بوجهه فقال والله لقد ادرکت
 اقربا ما یستویون لولیکم سعید او قیاما یخالفون بین جباههم و یکبیرکم کان زقیر الناس فی اذانهم اذا ذکر
 الله عندهم مادوا کراحمید الشجر کانما القوم باقیا غافلین قال ثم قال فادری صاحب کاحتی یقین صلوته
 الله عا یرشک و القید کبیر قات و سکون یای دو نقطه در پانچ و دال بی نقطه مقدار یخافون نجای یافتند
 و قال بعینه مضاع معلوم از باب مفاصل است از فرقی زای با نقطه و کسره و سکون یای دو نقطه در پانچ و
 رای بی نقطه آواز نور و متن آتش او و تجنیف دال حقیقه بعینه مضاع معلوم مثل العین باب ضرب است
 القوم عبارت از اقوام مذکور در کلام سابق است یا عبارت از جمعی است که در زمان امین کلام زنده بودند و بود
 احتمال اول اینست که در بعض نسخ کلمه ناست یعنی روات است از امام زین العابدین علیه السلام گفت که از
 امیر المومنین علیه السلام نماز صبح را بعد از آن ماند جای خود که اگر دید آفتاب بلند بر مقدار یک نیزه پس بر روی
 بر چنانچه نشسته بود سار بر بدن او بطرف قبله بود چنانچه کسی که آندوه است از جمعی میکند پس گفت بعد اتم که هر کس
 در آن جمعی چند را که شب بر وزیر سائیدند برای صاحب کل اختیار خودشان سجد کنند و ایستادگان تفاد
 قرار می گردند میان پیشانی های خود و زانوهای خود باین معنی که حالت سجود ایشان بسیار بیشتر از حالت جلوس
 ایشان بود چنانچه گویند که آواز فرود خلی آتش جهم در گوشه های ایشان پیچیده بود چون مذکور شد آمد تعالی
 نزد ایشان مضطرب می شد و چنانچه حرکت می کرد در درختان از باد گویا که آن جماعت شب بر وز آورده اند
 غافلان باین معنی که اضطراب ایشان باضطراب غافلان که متعبد شده باشند شبیه بود امام زین العابدین
 علیه السلام گفت بعد از آن برخاست امیر المومنین علیه السلام پس دیگر زمره نشد خنده کننده تا وسیقه
 که از دنیا گرفته شد صلوات الله علیه نیست و سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا ارعیت
 ان تعرف اصحابی فانظر من اشتد و رعه و خاف خالقهم و رجا ثوابه اذا ساءت هیئک و فاضحی
 تذکره گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون خوابی که شناسی یا ران مر که پسندیده من اند پس ملاحظ کن هر کس
 که بسیار شده بر نیزه های او از حاصی و شبیه کما و ترسیده از عذاب آفرینگار او امیدوار شده ثواب
 او را پس چون دیدی ایشان را پس شناس که ایشان یا ران من اند جمعی که خود را از شیعه می شناسند
 و این خصصه را ندارند نیست و چهارم اصل قال امیر المومنین علیه السلام شیعتنا للعباد لون فو لکنا
 المتحابون فی مودتنا للتراد و دن فی اعیاء امرنا الذین ان غضبوا لم یظلموا و ان رضوا لم یسر فوا و اسکت
 علی من جاوز و اسلام خالطوا و اشروح فی همه جایز بی بیعت است الولاية لفتح و ان لغت و کبر و اولاد
 و ما تر است کسره نیز معنی اول و جاب است فتح نیز معنی دوم و معنی اول اینجا ناست تراست و مضاعف
 بمفعول است السلام لفتح سین بی نقطه و سکون لام بی آثار و صلح و هر دو اینجا مناسب است و معنی دوم کسره نیز می باشد

یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام شوق ما جمعی اندک مال بهم نه بختند برای نصرت او دوستی با هم می کنند و
 برای دوستی با دیدن یکدیگر می رود و برای زنده داشتن تصدیق لامت با آن جماعت اندک اگر غضبناک
 شوند بر کسی ستم نمی کنند و اگر راضی شوند تا و از احدی کنند قلع اند بر کسی که آشنای او شوند بے آزارند
 بر کسی که مصاحب او شوند بیست و پنج اصل قال رسول الله من عرف الله و فقهه منع و ادهن
 الکلام و لطنة من الطعام و حق نفسه بالصيام و القيام قالوا یا ایها الناس و امها تبا یا رسول الله فوالله
 ادلیاء الله شکر حق نعمه و انما شده و بعضی باقی مثل الام باقی است ما خود است از نعمه و انعمه و
 العت مبر و در مصداق مفاعله کند و مندرس شدن و در بعضی نسخ بنون مشدده است التقیة تب التمتن
 یعنی گفت رسول الله علیه و آله هر که شناخت ربوبیت الهی را و غلبه شر را و از دست و پان خود را از
 سخن بی اندازد و شکر خود را از طعام بسیار و مندرس گردیدن خود را بر روز و شب چیزی اصحاب گفتند فدای تو باد پر او
 نادر با کسی را ای رسول الله صلی الله علیه و آله آیا آن جماعت که صفت کردی ادلیای الهی اند یا بنی که کلام و
 دوستی الهی اند اصل قال ای ادلیاء الله سکتوا ذکر او نظر و انکان نظرم عبده و نطقوا انکان نطقهم
 حکم و مشوا انکان مشیهم بین الناس بر کتلا الا کمال التي قد کتبت علیهم لم تقاسوا و احمی اجسادهم
 خوفا من العذاب و مشوا طالی الثواب مشور گفت برای بیان اینکه ادلیاء الهی را فاضل قلل لان جماعت
 که صفت کردم بدوستی که ادلیاء الهی را مشور خاموش شدند باین روش که شد خاموشی ایشان بیا در ربوبیت الهی
 و احوال آخرت دانسته آنها و نظر کردند و مخلوقات الهی باین روش که شد نگاه ایشان استدلال بر حکمت
 خالق و ثبت بودن این مخلوقات نامعلوم شود که وجود این مخلوقات برای محض دنیا نیست و آخرت خواهد بود
 برای جزای اعمال و من گفتند باین روش که شد رفتار ایشان میان مردم نفع مردم و اگر کسی بود اولی باشد
 که تحقیق الهی لازم کرده شده بر ایشان که تقدیم و تاخیر از آنها با اختیار ایشان نیست و از این گرفت
 روحها را ایشان در بر نهاده و ترس غراب که مبادا در عاقبت چیزی از ایشان صادر شود که باطل کند اعمال
 و ایمان ایشان را از خوف عذاب و از اشتیاق ثواب آخرت بیست و هشتم اصل خطب الناس
 الحسن ان علی علیهما الصلوة والسلام فقال یا ایها الناس انما اکتبرکم عن الهزی کالی من اعظم الناس
 فی عینی و کان راس ما اعظم به یعنی صغر الدنیا فی عینه مشور خطبه گفت امام حسن بن علی علیهما السلام
 پس گفت ای مردم خزان نیست که خبر هم شمار از برادر مومنی برای من که بود و از جمله بزرگست مردم در قمر و بود و
 آنچه بزرگ شده بود بسبب آن و نظر من کوچک و بی اعتباری دنیا و نظر او اصل کان خادعاً من سلطان
 لطنة فلا یشتقی ما لا یبید و لا یکتز و لا یجد کان خادعاً من سلطان فرجه فلا یستفت له عقله و لا وایه
 کان خادعاً من سلطان المحباة فلا یملک الا علی فخره و لا یستقر مشور الخیرات فی عین نادانی و پرتو کاری و در او
 اینجا اعم از هر دو است یعنی بودن آن برادر مومن بیرون از تسلط شکم خود باین معنی که شکم بر است نبود بر آرزو

نی کرد طاعتی را که نمی یافت از لذت های دنیا بسیار نمی خورد چون می یافت بود بیرون از تسلط فرج پس سبک نمی کرد
فرج او برای او بتخلش را بدخول در جماع حرام و نه دیدش را بدخول در جماع زین مناسب که خواه او مکرده است مثل
زن صاحب حسن که بداصل باشد بود بیرون از تسلط نیروی نفس در افعال و اقوال و دهرزه کاری پس چرا
دست خود را باین معنی که حرکت نمی داد دست خود را بجای می زد باین اعضایی دیگر که بنا بر اعتماد و علم یقینی
بجو از آن حرکت شرعاً و برای نفسی در دنیا یا آخرت باین معنی که حرکت مجبور الی الحرام می کرد و نه حرکت
معت می کرد اصل کان لایشتوی و لایستخط و لایستقم کان اکثر دهر اصابا فاذا قال بذا القائلین کان
لا یدخل فی جماع و لایستارک فی دعوی و لایطال محبة حقیری فاضیاد کان لایفعل عن اخوانه و لایفعل
بشخصه و دهر مکرر لایشتی بشین باقطه و لایستخط بسین بقطه و مای باقطه و مای بی نقطه و لایستمر بر سر
بعضه مضاع فائب باب فعل است برای تلف الصوات یفهم مادی نقطه کثیف بیم و العت و مای دو نقطه
باللینکوت و یفهم مادی و تشدیدیم بنیات مساکت و حاصل هر دو یکی است چهل مصدر افاده مبالغه می کنند
در تبااهی یک نقطه و ذال مشدده بعضه ماضی معلوم مضاعف باب فیرست یلی مدال بی نقطه بعضه مضارع
فائب باب افعال است برای استیثا است بری بعضه مضارع معلوم باب افعال مضبوط است
الفاضی لغا و ضاد با نقطه خلاص کننده از بلا و لغات و ضاد با نقطه بیان قاطع لغتی عادتش این بود که
آندوی چیزی نیکو و بی اغصناک نمی شد و بیاجلول که کسی نمی شد بود و بیشتر خود بنیات مساکت پس چون
گفتگوی کرد غالب می شد بر گفتگو کنندگان دیگر با قیاس خوش گفتاری بیان این نکته عادتش این بود که
داخل نمی شد در دهرال در مجالس و شرکت دیگران نمی شد در دعوی برای رعایت خاطر ایشان و حاضر نکرد
تسک خود و دیگر آنکه می نمود بر آنکه خلاص کند از شبهه و فاضل میان حق و باطل باشد و عادتش
این بود که غافل نمی شد از احوال برادران مؤمن خود و ممتاز نمی کرد خود را جمعه که بی ایشان بود
اصل کان ضعیفا مستضعفا فاذا جلع الحد کان لیشا غادیا کان لایلوم احد ایتیم المعذرتی مثل
حقیر بری اعتدال کان یفعل مایقول و یفعل مایقول کان اذا ابتغوا امران لایدرسی ایها انفس
انظر الی اقربها الی الذی یخالفتها مکرر الیه الیه تیج لام و سکون مای دو نقطه و یامین و نمی سه نقطه شیر
و اندامی بنین با نقطه دالت و وال بی نقطه کثیف مای دو نقطه و یامین قسمی از شیر که اول رو زود و بشمار
می رو و بعین بی نقطه دل کسی که محرمی کند بر دشمن در روز مصاف و دونه و حیا و زکند لدر نقای خود
و دشمنی کننده و همه اینها مناسب است ایتیم مای یک نقطه و تشدید برای بی نقطه بعضه ماضی معلوم
باب افعال است الاثر از خواندن کسی را بجانب خیر و مراد اینجا اینست که هر کدام از دو عمل خیر را بجانب
خود خواهند و اگر تشدید برای با نقطه باشد چنانچه در اکثر نسخ است بمعنی اسیر گردانست و مراد اینجا اینست
گردانست یعنی در غیر در جرد و سعی بود ضعیف ضعیف شمرده شده پس چون می آمد روز بروز و جدوی بود

دری می کند از او اصل قلت جعلت قد الک حکمت اصغر به و لا عالم المشیقة فقال فیهم التیروز فیهم التیروز
 فیهم التیروز اتانی علیهم سنون فقیهم و طلعون یقتلهم و اختلافات یلیدهم شیعتنا من کایه هر یک
 در این طبع طبع الغراب و لایسال عدو تا وان مات جوعا شکوحتی و در فیم هر سبب برای تحلیل است و طوط
 خبر تبار است مقدم شده تا افاده معر کند و الف و لام التیز و التبدیل و التخصیص برای خبر جارحی است چه درین سفر
 اشارت است باینچه منقول شده از امیر المؤمنین علیه السلام و در حدیث اول باب شهادت و دوم کتاب الحج که باب تحمیل
 و الاستئمان است و مراد نیست که آنچه در آن حدیث منقول شده که غیر مؤمن از منافقین خواهر شد و تبدیل خواهر شد
 چنانچه اسفل اسفل شود و اعلا اسفل شود و تحمیل خواهد شد یعنی خالص کردن مؤمن از غیر مؤمن چنانچه طوط و بون فخالص می شود
 برای اخراج آنجا عت تشبیه و اشال ایشان است و لیس چه مخاطب در آن حدیث شیعه بودند تا فی علمهم تا آذین
 انشائی است و مراد نفرین بر ایشان است استون کسر سین بی نقطه جمع منتهی سین قطعا لا یرتد ید را و باینکه
 بعینه مضاعف یاب ضرب است المریت فتح با و کسر را و سکون یابی و دو نقطه و یابین و رای بنیضه و و سگ و که
 صبری بر سر ما و مانند آن و مراد اینجا تشبیه ضعیف نالی ازل طبع است بر سر سگ و کف ضرب المثل است و باب
 طبع و فتن بچندین فرسخ از برای طبع دانه و این بر سبیل تقریر بر تشبیه است یعنی گفت قربانت شوم پس چون کنم با
 این حاجتی که تشبیه بودن و بر خود بسته اند و بد خانهای مخالفان برای طبع میروند و را رسوا می کنند گفت برای
 ایشان است آن تمیز و برای ایشان است حق تبدیل و برای ایشان است آن امتحان در بون که تشبیه
 که امیر المؤمنین علیه السلام گفته که واقع خواهد شد ابرسر ایشان قطعا که فنا کند ایشان را و طاعتی که کشد ایشان را و
 اختلاف فیکه بر آنگذ کند ایشان را تشبیه خالص ماکسی است که ضعیف نالی نمی کند باند سگ و طبع کلاغ و چیزی که
 طبع از دشمن ما هر چند که میرد از گرسنگی اصل قلت جعلت قد الک فایس الطالب هو لا و قال فی المظان الا و انک
 الحقیض عشرهم المنقلة دایم ان شوم و المهر فوا و ان غابو المرفیقه و او من الموت لا یجرحون و فی البی
 یترا و روت دان لجا الیهم و و حاجتهم رحمة من مختلف قلوبهم و ان اختلاف بهم الد با و
 فی اینجی یعنی مع است مثل او فوا فی امم مع اینجی یعنی غنده است چنانچه مختل است و فاسماع الحیوة که دنیا فی الآخرة
 الا تحلیل الا طراف جمع طریقت نقیضا و مراد اینجا عباد است مثل آیت سوره رعد تقصصا من اطرافنا چنانچه گذشت
 و کتاب النصل و در حدیث ششم یاب ششم که باب تقه العباد است التخصیص فیض یعنی فاعل باب حسن سئل و اسال
 اشغال و یا عبارت از اختیار و غربت است برای طلب علم مثل حال جمعی که از کوفه بدین رفته اند برای کسب علم دین
 از امام جعفر صادق علیه السلام و درین الموت برای تحلیل است و طرقت متعلق بنسبه و باب بون است و بون
 و تقدیر طرقت افاده معر کند و این معنی که عدم جمع ایشان با و مضاعف اهل روزگار برای همین است که علم دارند
 با تقضای آن و مضاعف بر گسود اتمام از آنها بعد از مرگ القیور و عبارت است از موضع مردم در مرد و نشان
 است بایت سوره غافر و انت بستم من فی القیور و تقدیر طرقت برای حشر است تا افاده کند که زنده دلی غیر ایشان

عبد الله بن محمد السیوطی

در مجالس ایشان از جمله ریت نیست اصلا یعنی نفی قربانت شوم پس بایک طلب کنیم که جماعت شیعه خالص را گفت نزد مسلمان
 روحی زمین ایشان جمعی اند که بفرغت است زندگانی ایشان با این نمی کند داخل در هرزه کاریهای اهل دنیا نیست
 تعمیر می باید خانه های ایشان را بخدمت عالم بسازد و این در بعضی این اگر اگر حاضر شوند در میان مردم شهر می که
 عالم در آنجا است شناخته نمی شوند چون غریب اند و اگر غائب شوند آنجا تقصص کرده نمی شوند چون آشنائی با مردم
 آنجا نکرده اند بسبب مرگ است که اضطراب می کنند و در قبر بایست زیارت یکدیگر میکنند و اگر نیاورند بسوی
 ایشان صاحب حاجت از جمله ایشان مهربانی می کنند با او هرگز اختلاف با یکدیگر نمی کنند و دلهای ایشان اگر چه
 مختلف کرده باشد ایشان را خانه های ایشان با یمینی که هر کدام از شهری و موقعی علمیده باشند حاصل تدر
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا المدينة وعلى الباب دکن من نعم الله اني اهل المدينة
 لان من قبل الباب دکن من نعم الله يعني ويخضع عليا من حق نقل كلام رسول الله انما اشارت است
 بانچه امير المؤمنين عليه السلام در آخر الحجة منقول شده از او در حدیث اول باب بنیاد دو دوم کتاب الحجة گفته که
 گفتیم که مضمون تیز و تبدیل و معین باشد واقع خواهد شد دروغ نیست و از رسول علیه السلام شنیدیم پس مراد
 ببغض علی انجا نسبت دروغ با و مانند است یعنی بعد از آن گفت که گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 شهر علم و سیاست در آن شهر و بیغی گفت هر که دعوی کرد که او داخل می شود شهر را نه از جانب دروغ گفت
 هر که دعوی کرد که او دوست میدارد مرا و دشمن میدارد علی را بیست و هشتم اصل من ابی عبد الله
 علیه السلام قال قال من عامل الناس فلم يظلمهم وحدثهم فلم يکذبهم ووعظهم فلم يغلغهم کان من
 حرمات فیه و حکمت مرد و در ظاهر حد و حجت اخذ و در شهر روایت است از امام جعفر صادق
 سادی گفت که امام گفت هر که معامله کرد با مردم با این روش که ستم نکند بر ایشان و گفتگو کرد با ایشان با نیر و ش
 که دروغ نگفت با ایشان و وعده کرد با ایشان پس خلافت وعده کرد با ایشان شد از جمله جمعی که حرام شده
 غیبت ایشان و کامل شده مردی ایشان و ظاهر شده عدالت ایشان با یمینی که اقتدا با ایشان می توان
 کرد در نماز و شهادت ایشان در عوالم مقبول است و لازم شد بر اداری کردن مومنان با ایشان بیست
 و نهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلث خصال من کن فیه استكمل خصال الایمان
 اذا رضی لم یبد خلد رضا فی باطل و اذا غضب لم یخرج الغضب من الحق و اذا فکد لم یغاط ما
 لیس له شرح الطاعی للین بنیطة و طای بنیطة مصدر مثل الامام بابی تعال عن گرفتن مطلقا و گرفتن ناقص هر دو
 اینجا مناسب است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که فصلت هر که باشند آنها را و به تمام جمع کرده
 فصلت های ایمان را چون راضی شود از کسی داخل نکند او را رضا او در اقصی برای آنکس و چون غضبناک
 شود بر کسی بیرون نکند او را آن غضب از حق که برای آنکس باشد و چون قادر شود که هر چه خواهد تو اندر گرفت
 بناحق دیگر پذیرد که باز نیست او را گرفتن آن سی ام اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام

کتاب الحج که باب نادر فی ذکر الغیب است و در آنجا بیان شده که مراد باین غیب وقت ظهور قائم علیه السلام است
و اما آن طریقت که از پیغمبر اوست پس ملائکت با مردم است چه درستی که اندر غرض و عمل امر که پیغمبر خود را معنی اندر علیه
و اگر ملائکت با مردم بیان این آنکه گفته در سوره اعراف و سیرت خود که بخشایش و مراد او امر کن بجای است
شرعی بعد از آن تدریج و اما آن طریقت که از امام اوست پس شکستنی است و سختی زمانه و نقصان مال و مانند آن
اشارات است بآیت سوره بقره و الصابرون فی الجاسار و الفقر

باب صلواتي على النبي في قبة عديد المومنين

شکر سره این بابیت در بیان یکی حدیث موشافعی درین باب هفت حدیث است اول اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المؤمن اعز من المؤمن والمومن اعز من الکبیر کثیر
منکم الکبیر الا حمیث شکر کثیر کبیر کات وسکون بای کات نقطه د کسر ر می بنقطه
وسکون بای دو نقطه در این و نامی دو نقطه در بالا بر وزن فطیل یا قوت سرخ و نبعت آن با هر برای سنان
در غیاب آنست من برای استفهام انکاری است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت آن
مؤمنه کیاست تراست از من و مؤمن و مؤمنه کیاست تراست از یا قوت سرخ اعلا این که دیدار شما یا قوت
سرخ اعلا دو ماصصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الناس کلهم بهائم فلهذا لا یفلحون
المؤمنین والمؤمن عزیر ثلاث مرآت شکره ثلث کلام را ویست که در بیان کلام امام در آمد ثلث مرآت
کلام را می است من بیانیه است و می تواند بود که تبیین باشد اگر مراد مؤمنین اعم از ظاهری و باطنی باشد یعنی
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت مردم بهی ایشان چار و ایان این راسته بار گفت گویی که مؤمنان
و مؤمن کیاست تراست این را نیز سر یافت رسوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول لانی لخصیرا ما والله لوالی احد منکم ثلثه مؤمنین یکتبون حدیثی ما استعملت انکم
خدیثا شکر سره ثلثه با مؤمن است و مؤمنین هفت آنست یا لی مؤمن است و مؤمنین نیز است پس
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت ابو بصیر را آگاه باش بخدا قسم که اگر انکه من بیافتم از شما که
امایزه کس را که مؤمنانی باشند که بیان کنند گفتگو من ترا حلال نمی شمردم این را که بیان کنم از ایشان
گفتگو من را مراد آنست که گاهی تبیین گفتگوی کنم یا جواب انچه پرسند نمی گویم برای هر زده گوی شیوه چاه
اصل عن سند را الصدوق قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یستعمل
الغیر قال ولم یسأل یقلت لکثرة موالیک و شیعتک و انصارک قال الله لو کان لامیر المؤمنین
علیه السلام مالک من المشیقه و الانصار و الموالی ما طاعه فیه یتیم و لا یتیم
شکر سره روایت است از صدیق مرتفع سین بی نقطه و کسر و ال بی نقطه و سکون بای دو نقطه در این
و راسی بی نقطه گفت داخل شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را بخدا قسم که گویانش نیست ترا

شستن در کعبه خانه گفت و چرا اینها نش نیست ای سید گتم برای بسیاری نالان تو و پیروان تو و دهقانان تو بکند قسم که
 اگر می بود برای امیر المومنین علیه السلام آنچه تراست از پیروان و مددکاران و ندانان طبع نمی کرد و رامت اوتیم که قید
 و بر کوب است و سدی که قید عزت اصل فقال یاسدیر و کعبه عسی ان یکونوا قلت مائة الف
 فقال مائة الف قلت نعم وانی الف فقال مانی الف قلت نعم ولفظ الدینا قال عسکت عیة فقال نعم
 علیک ان تبغ معنا الی یذبح قلت نعم فاصبحم و یقبل ان یسر حاجبا و سرت فر کبیت الحمار
 فقال یاسدیر تری ان لوتونی بالحمار قلت البقل اذین و اسبل قال الحمار ارحق لی فذلت
 و کب الحمار و کبیت البقل و شمس ان یسر بالبعیض مجبول بل حمار و یقبل است یلغی
 پس گفت ای سید و چند کس شاد که با سید گتم صد هزار کس گفت از دوسه قصب صد هزار کس گتم آری و بیهت
 هزار کس پس گفت و در است هزار گتم آری و نصف دنیا یعنی نصف است رسول علیه السلام سید گتم
 پس خاموش شد از سخن باین بعد از آن گفت آیا آسان میشود بر تو که بجایی بابا یا بیع نفیج یاسد و انقصه و یومنین
 و سکون نون و ضم بای یک نقطه و عین بے نقطه موقیة مشهور و بسیار جملہ است در چهار دوز و مرید و بیعت نیز
 انقصه شده و در طرقت دریا و از موقوفات امیر المومنین علیه السلام است گتمم که پس از هر که باین که زین کرده شود
 در از گوشه و استری پس شتاب کردم باین روش که سوار شدم در از گوشه را پس گفت اسے سید آیا در
 خودی بینی که ترجیح دی مرا بر کوب و در از گوشه شستم استر آهسته ترو و عالی تراست و مراد نیست که ترجیح داشت
 نه و در از گوشه گفت و در از گوشه همواری بیشتر می آید باین در و قرار پس فرد آدم پس سوار شده در از گوشه را
 و سوار شدم استر اصل فخصینا لغات الصلوة فقال یاسدیر انزل بنا تصعلی ثم قال هذه
 ارض سبعة لا تجوز الصلوة فیها فخرنا حتی صرنا الی ارض حمراء و نظرت الی غلام یروی حیدر
 فقال و الله یاسدیر لو کان الی سبعة بعد هذه الحیدر او ما وسعنی العقود و وزلنا و اصلینا
 ففما قرعنا من الصلوة عطفقت الی الحیدر او تعددتها فاذا هی سبعة عشر شمس و ما نبتحی می
 بنیقطر الف و نون بعینه فاضی مثل العین باب ضرب است الخین یفتح حاد سکون یا نزدیک شدن و رسیدن
 وقت چیزی و مرد و اینها مناسب است ارض باتونین است السبعة یفتح سین بنیقطر فتح و سکون بای بنیقطر
 شوره زار را که جز نزد آنها مجبول بر کرامت است الجدا و کسیریم و وال بنیقطر الف محدوده جمع جدی یفتح جیم و سکون
 دال و کفیف یا بر زغال اعطت بعین بنیقطر و طای بنیقطر و فالبصیفة فاضی معلوم شکم و حده است یعنی پس از آنکه سید
 پس نزدیک شد نماز پس گفت ای سید فردو یا بابا نماز کند ازیم بعد از آن گفت این زمینی است شوره زار حاجا
 نیست نماز دان پس حرکت کردیم و رسیدیم بسوی زمینی که سرخ بود یا بنیضی که خاک کن بی سفیدی شوره بود و
 گاه کرد بسوی پس یکدیگر اندید بر زغال چند را پس گفت بخدا قسم ای سید که اگر میبود برای من شیعیتی بعد ازین
 بخالها گنجی نبود در انشتن مراد این است که در میان آنچه گفتی بعد ازین بر زغالها مظهر می باید تا طلب حق خود

حال باین

ممکن باشد ازین لازم نمی آید که نقص آن عدد کافی باشد پس چون فایده شریک از نماز میل کردم بسبب آن بزرگواران شریک
 آنها را پس نگاهدار آنها بنده بود و نیز بنحصر اصل عی سماعت بن محمد بن قال قالی علیا صالح صلوات الله
 علیه یا سماعت اموات علی فرشته و اخافونی اما والله لقد كانت الدنيا وما فيها الا واحدا
 یعبد الله ولو كان معه غیره کلا صنفه الله عز و حیل الیه حیث یقول ان ابراهیم کان اما
 قائما لله حنیفا ولم یرک من المشرکین فخلد بذلک ما شاء الله ثم ان الله انسه باسعیل و ابعث
 فیهما وراثة لثقتی و شمس و آسمان البصیرة ماضی معلوم باب علم است و ضمیر راجع لطائفه ایست که اظہار شد و بدین
 کردند و تقیید نکردند و در وافیها نافیها است الامتیه کرده و مراد اینجا گروه مومنانست و محل مجازی است باعتبار
 اینکه چون غیر او مومنی نبوده قائم مقام جماعت مومنان بوده قائما خبری دیگر است و اگر گفت الله یبدو و نش
 میبود قبحیترین با نقطه و یا ی یک نقطه در اسے فی نقطه بصیرة ماضی معلوم باب نصر است الغیر و رنگ کردن
 و رفتن و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول ضمیر متر است و راجع بابر ابراهیم است و بنا بر دوم ضمیر نیست
 و اما قاعل است و در بعض نسخ بصاد بے نقطه است و موافق احتمال اول است و در بعض نسخ بقیه است
 و موافق احتمال دوم است یعنی روایت است از سماعت بن محمد بن گفت که گفت مر امام موسی کاظم صلوات الله
 علیه ای سماعت الین شد نداین جماعت بزرگواران شمای خود در خانه و در ترس انداخته مرا هرزه گوشه ای نگاه داشت
 بجز قسم که هر آینه نبود و در آن مومنی مگر یک که عبادت میکرد و الله تعالی را و اگر میبود با او غیر او از
 مومنان هر آینه قسم میکرد و او را الله عز و جل بسوی او جاسے که میگوید در سوده نخل بدرستی که ابراهیم بود
 گروهی بود و زمان برادر ابراهیمی الله تعالی بود و خالص مخلص و بنوازه علیه مشرکان و در فعله و افعال اسلام
 اقرار است از کسی که خالص مخلص باشد و بعضی افعال و مشرک باشد در بعضی دیگر پس در رنگ کردن
 تنها فی زمانی که خواست الله تعالی بعد از ان بدرستی که انس و ادا الله تعالی او را با سمعیل و استی پس گردید
 سه مومن اصل اما الله ان المؤمن لتقلیل وان اهل الکفر لکثیر اند ما ذاک فقلت لا
 ادر می جلست فذاک فقال صیر و انسا للمومنین یبیین الیههم ما فی صل و درم فیستریحون
 الی ذلک و یدیکون الیه مشرک و استار الیه ذاک خلق اهل کفر است الی درالی ذلک و در الی الی مع است
 یا برای امتنا است تبصیر معنی توجیه و در تعلق الی تعالی آله باشد بجز قسم که بدرستی که مومن حقیقی هر آینه نیست
 و بدرستی که اهل کفر که اظہار تشیع میکنند هر آینه بسیار اند و آید الی که برای چیست خلقت این قسم از الواف
 کفار پس گفتیم نمیدانم قربانت شوم پس گفت گردانید و شده اند باعث انس گرفتنی برای مومنان بیان این
 آنکه نقل میکنند برای آن کفار چیزی را که در سینه های ایشانست مثل فضائل اهل البیت و مطاعن ائمہ فضائل
 پس استراحت میکنند با آن نقل و ساکن میشوند از وحشت با آن نقل و شتم (اصل عن محمد بن عیون
 قال قلت لابی جعفر علیها السلام جلست فذاک ما اظہر الواجب جمعا علی ثلث آله ما فینماها فقال لا اجد

ما عیب من ذلك المهاجرون والانصار و هموا الا و انما ربيدها ثلثة قال حماد فقدت حبلت فداك
ما حال عمار قال رحم الله عماد ابابا الیقطان بايع وقتل متعبد افقلت في نفسي ما شئ افضل من
الشهادة فقلت فقال لعلك ترى انك توشى الثلاثة ايهات ايهات شرهم انما سببه لعجب است و انما
سببه عن رايك كد و ريان نحن امام و زاده و مراد اشارت به گشت است ثلثة عبادت از سلمان و مقداد و ابو ذر
است رحم الله تعالى عمار رحمه الله تعالى و ادل اضطرابي كرده بود زود برگشته و ميت بامير المؤمنين عليه السلام كرده
و در بعضين شيد شده ابيات نعتي است و در بعضات سيقته روایت است از حمران بن اعين گفت گفتم امام محمد باقر
عليه السلام را قربانت شوم بكنيم ماشيه اميه اگر جمع شوم بر سر سفره گوشتي خود دهم از اين پس
گفت آيا خبري هم ترا عجب ترا دارم كه گفتي حجاجان و انصار كه اصحاب رسول عليه السلام بودند تا خبري چون رفتند
از وفات رسول عليه السلام از ايمان كرده بين شما اشارت كرد بسه گفت دست خود كس را گفت حمران پس
گفتم قربانت شوم بعت حال عمار گفت و رحمت كنما و الله تعالى عمار را كه گيت اد ابواليقطان است بيت كرد با
امير المؤمنين عليه السلام كشته شد شهيد پس گفتم در خاطر خود كه ميت چيزي فاضل تر از شهيد شدن اشارت است
ديكه آن كس شهيد نشد پس امام عليه السلام نگاه كرد بسوي من پس گفت شايد كه خيال كني كه عمار مثل آن سه
كس باشد و فضل و دوست و دوست اين خيال را حق بقتم اصل سمعت ابوالحسن عليه السلام يقول

ما تروى من قول

ليس كل من قال بولايته مونا و لكن جعلوا الناس مثنين مشركه شهيدم از امام موسي كاظم عليه السلام
سبقت نيست هر كه اعتقاد كرد با ما است ما مومن يا ميني كه شر و ايمان بسيار است و در اكثر ان جماعت اكثر و طاعت
وليكن گردانيد شده ائمان اكثر باعث انس مومنان چنانچه بيان شده و حديث پنجم اين باب
باب اصل و كنم اصل باب الرضا و هبه الايمان والصبر على كل شئ بعد الا
شكركم اين باب بيان فضيلت راضي بودن بخشش توفيق ايمان و صبر كردن بر هر بلائي بعد از آن بخشش است
يا ميني كه از او بعد از آن بخشش راحت است پس طبع و يا دقتي نبايد كرد و اين باب بخشش حديث است
اول اصل عن عبد الواحد بن المختار الانصاري قال قال ابو جعفر عليه السلام يا عبد الواحد
ما تضرع لي جلا اذ كان علي ذال الراي ما قال الناس له و لو قالوا مجنون و ما ليضرك و لو كان علي سر اس
جبل يعبد الله لعتي يفتيه الموت مشركه روایت است از عبد الواحد بن مختار انصاري گفت كه گفت
امام محمد باقر عليه السلام اي عبد الواحد ضرر نمي رسد مردمي را چون باشد بر اين نهيب حتي آنچه گويند مردم بر سر
او هر چيزي كه گويند ديوانه است و ضرر نمي رسد سخن مردم او را هر چيزي كه كثرت و شدت آن باعث اين شود
كه باشد برتر كوي بيان اين آنكه عبادت ميكنند الله تعالى را تا ايد نزد او مرگ اشارت با نيست كه اندك
تر نيست زمان رياضت عبادت و بهشت كرامت ابدی می شود دوم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله قال الله تبارك و تعالی لو لم يكن في الارض الا مومن و احد لاستغفرت به عن

چون باین گفته که برادر است اسلام بر هند و رستی که ما ستید و نمودند شیم راه دست اصل یا فضیل بن یسار
 ان المؤمن لو اصابه له ما بین المشرق والمغرب کان ذلك خیرا له ولو اصابه مقطعا اعضاء کان ذلك خیرا
 له یا فضیل بن یسار ان الله لا یفعل بالمؤمن الا ما هو خیر له یا فضیل بن یسار لو عدلت الدنيا
 عند الله جناح لم یوضع ما یسعی عدو له منها شربة ماء یا فضیل بن یسار انه من كان
 همه هما واحد اکنى الله همه ومن کان همه فی کل واحد لم یبال الله باى واحد هلك شمس
 اصبح یعنی ما را است قطعا باینکه اسم مفعول باب تفعیل است برای کثرت اعضاء منسوب بر تفریق و تفریق
 است یعنی ای فضیل بن یسار بر رستی که مومن اگر میگردد از او آنچه میان مشرق و مغرب است می شد بهتر او
 است بر کثرت و مصلحتی که الله تعالی می دانست و آن مومن شکر گزار می آن دادا و اوست حقوق آن سز کرد و اگر
 می گردید مومن پاره پاره باعتبار اعضا سز بود آن بهتر برای او باعتبار کثرت و مصلحت که الله تعالی میسر است
 و آن مومن بر او صبری کرد اوست فضیل بن یسار بر رستی که الله تعالی نمی کند با مومن اگر آنچه را که بهتر است برای
 آن مومن ای فضیل بن یسار اگر بختی می بود دنیا نزد الله تعالی پریشانه را سخته آتشا مید و دشمن خود را از دنیا اندازد
 یک آتشا میدن از آب ای فضیل بن یسار بر رستی که شان نیست که هر که باشد منظور خاطر او یک منظور
 خاطر که پیرو سز حق باشد و پس در هر فعلی و قولی می سازد و الله تعالی منظور خاطر او را باین معنی که منظور
 او بفضیل می آید و هر که منظور خاطر او در رد اوست یا یعنی که بمنزوح می کند پیروی باطل را یا پیروی حق را با
 تمیز از الله تعالی که در کدام در باطل جمع می شد باین معنی که اینه یعنی می شود باطل از باطلها ششم اصل
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز وجل ما ترددت فی شیئ انا فاعله کترو و فی موت
 عبدی المؤمن ای احب لمتاربه و لیکونه الموت فاحرقه عند انتم لیدعونی فاحبید انتم لیسألنی
 فاعطیه و لو لم یکن فی الدنیا الا واحد من عبدی مومن لاستغنیت به عن جمیع خلقی و لجلعت
 له من ايامنا لسا الا یستوحش الی احد ثم خرج الترد و مصدر باب تفعیل بر گشتن کسی از گردن کار سز که
 اراده آن کرده و اینجا استعاره شد برای ترک کاری برای انمی که اگر مانع سز بود اراده آنکار سز شد بدین
 ترک بر دو قسم است اول ترک بالکلیه دوم ترک در وقتی و اخیر تا سز تفریق دیگر و تعدیه قسم دوم بمن جائز است
 مثل اینجا و بمن جائز است مثل آنچه می آید در حدیث بیستم باب صد و چهل و پنجم و اما فاعله اخر از اقسام اول
 ترک است انتی یکسر یز و استینات بیانی است و او در واته یکسر منزله مالیه است و اشارت است
 باینکه اگر است بر دو قسم است اول محض تقرب لمیع و آن باراده و طلب کرده جمع میشود مثل اراده خوردن و دانی
 گریه و خردی آن دوم گریزان بودن از چیزی و طلب نجات از آن و واقع اینجا قسم دوم است و می تواند بود
 که او برای عطف بر انشی باشد چون سوال عبارت از سوال نجات از مرگ باشد همان اشارت نمیده شد
 و می تواند بود که او برای عطف بر انترد و است و سوال مطلق باشد و دعا خواندن سز و دیگری را برای

سازد پیروی اصول حق

واینکه مثل گفتن یا الله و طلب حاجت مثل گفتن اصررت علی الموت و مراد اینجا معنی اول است الا یا تخرجوا من الدنیا
 کسے مثل گفتن بیک عبدی ویرا و درون حاجت و مراد اینجا معنی اول است السؤال طلب حاجت که بعد
 از توفیق می باشد الاستغاثی نیاز می و مراد اینجا ترک بر طرف کردن نظام عالم است براسه حصول مصلحتی در راسته
 داشتن قدری سبب خوش بولی برای تقصیر معنی محتاج است چنانچه ظاهری شود از آنچه گذشت و حدیث دوم این باب
 یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت السعیر فی جهنم قدری تر و دگر دم در چیزی که در
 در آخری نعم آفرانند تر و دم و در مرگ بنده من که مؤمن است بیان این آنکه در رسته که من می خواهم فاقات
 او را یعنی وادان ثواب عمل او را و او می خواهد مرگ را پس بر دیگر دانه مرگ را از او بر حاشا که بر رستی که آن
 مؤمن بر آئینه میخواند مرگ را پس جواب میگویم او را بر حالیکه بر رستی که طلب بر گردانیدن مرگ می کند از من پس میگویم
 او را آن مطلوب او و عزت مؤمن نزد من بمرتبه ایست که اگر نمی بود در دنیا اگر کسی از بنده من که مؤمن باشد
 هرگز نمیدانم و باقی داشتن نظام عالم در ذوق خلافتی بی نیاز می شدم از ایمان جمیع مخلوقین دیگر من در سه گانه ایمان
 برای او بسبب ایمان او آرامی که وحشت نمی کرد و محتاج نمیشد بسوی کسی که رفیق و هم مذہب او باشد

باب صد و دوم اصل باب فی سکون المؤمن الی المؤمن

شرح الی معنی من است یعنی این بابست در بیان آرام گرفتن مؤمن با مؤمن در این یک حدیث است اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان للمؤمن لیسکن الی المؤمن کما لیسکن الظمان الی الماء البارد
 شکره وایت است انما جعفر صادق علیه السلام گفت به رسته که مؤمن بر آئینه آرام بگیرد با مؤمن
 چنانچه امام می گردانند باب فتنه

باب صد و سوم اصل باب فیما یذقه الله بالمؤمن

شرح این بابست در بیان آنچه دفع می کند الله تعالی از بلا ابرکت مؤمن در این باب سه حدیث است
 اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله لیدفع بالمؤمن الواحد عن القرقر الفناء
 شرح وایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدستی که الله تعالی بر آئینه دفع می کند بکرت
 یک مؤمن از مجمع مردم مثل شروه و طاعون و مانند آنرا مراد اینست که اگر باین سبب دفع می کند بقرینه
 حدیث آئنده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یصیب قریب عذاب و فیها سبقت
 من المؤمنین شرح وایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بر بنی خور و مجمع مردم را عذاب
 مثل طاعون بر حالیکه در آن مجمع هفت کس از مؤمنان باشند سوم اصل عن ابی عبد الله علیه
 السلام قال قیل لعلی العذاب اذا تولى یقوم یصیب المؤمنین قال نعم و لکن یتخلصون
 بعد از شرح غیر تخلصه بصیغه معلوم باب نفر راجع به مؤمنین است یعنی وایت است از امام جعفر صادق
 ماوی گفت گفته شد امام را در عذاب مثل طاعون و خط چون از آن شود کجی که آیا بر بنی خور و مؤمنان

گفت آری ولیکن مومنان غیر خالص و اگر خالص میشوند بعد از آن عذاب باین منتهی که احوال قیامت که می آید در باب آئینده منتهی

باب صد و چهارم اصل باب فی ان المؤمن صنفان

شرح این بابست در بیان اینکه مومن دو قسم است در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال للمومن مومنان فمومن صدق لبعده الله و دق بشرطه و ذلك قول الله عز وجل و رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فذلك الذي لا تصيبه احوال الدنيا ولا احوال الآخرة و ذلك من يشفع ولا يشفع له و مومن كتمان الزرع يعرج احبانا و يعرج احبانا فذلك من تصيبه احوال الدنيا و احوال الآخرة و ذلك من لا يشفع له و لا يشفع مشرح صدق بمصنف معلوم باب نفر است آرد بعد یعنی فی است و اشارت است باینکه ما باید و بتقدیر ما عاهدوا است الاحوال جمع قول یعنی با سکون و او چیز است که از آنها ترسند و ندانند که عاقبت چه خواهد شد الحاقه محاسبه بانقضه و الف و تخفیف میم نال و مانند آن انگیزه که ساقی داشته باشد و اضافه آن به تقدیر من است الزرع یعنی زراعت بانقضه و سکون را سه سه نقطه و عین بی نقطه آنچه روید و باشد یعنی بمصنف معلوم باب الغلال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن دو قسم است بیان این آنکه مومن راست گفت در چنانی که با دست تزلزل کرده و آن اظهار ربوبیت رب العالمین است چنانچه در سوره اعراف گفته است بر یکم قالوا بئس ما بین شد در شرح حدیث چهارم باب ششم و ذکر کرده بشرط الله تعالی که در سوره طه گفته و آتی لغفار لمن تاب و امن و حمل صالحاتم اهتدئتم و میان شد در شرح حدیث سوم باب بخت و سوم و آن مضمون قول الله تعالی است در سوره اعراف من المؤمنین رجال از جمله مومنان مردانی اند که راست گفتند در آنچه بیان کردند و بعد تعالی بر سر آن پس آن مومن کسی است که بر بنی خود و دود را بپوشاند و دنیا مثل قط و طاعون در ایام زندگی و مثل ویدن صیب در وقت مردن و نه بپوشای آخرت و آن مومن از جمله کسانیست که در آخرت شفاعت میکنند و شفاعت کرده نمیشود برای ایشان و مومن دیگر مانند من است از جمله روئید و میثود و راقاتی و راست می آید در اوقات پس آن مومن از جمله کسانیست که بر بخیر و ایشان را بپوشای دنیا و بپوشای آخرت و آن مومن از جمله کسانیست که شفاعت کرده میشود برای ایشان و شفاعت نمیکند باین منتهی که باذن و در شفاعت نمی شوند دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت ليقول ان المؤمن مومنان مومن دق بشرطه التي اشتطها عليه فذلك مع النبيين والصدیقین و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا و ذلك من لا يشفع له و ذلك من لا تصيبه احوال الدنيا ولا احوال الآخرة و مومن ذلك به قدم فذلك كتمان النزع كيف اكفاه النزع اكفاه و ذلك من تصيبه احوال الدنيا و احوال الآخرة و يشفع له و هو على قبرة مشرح كيف كبرست اكرهت

برای شرط است و نگذارند است بر آنکه تاکید کفایا و نیز بصیغه انفی معنوم باب من است با درجه برای
 لما بست است یا برای تقدیر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او
 که می گفت مؤمن دو قسم است مؤمنی که دنیا کرده بر اسی الله تعالی بچهار شرط که شرط کرده الله تعالی است از او بر او و
 طه که مذکور شد در شرح حدیث سابق پس آن مؤمن چون اطاعت الله و رسول او کرده چنانچه در سوره نساء است
 یا پیغمبر نیست و یا بنایت را استوار نیست که او صیالح و با شیدا نیست و با صالحان است و خوب آنم آن بر زبان
 باعتبار رفیق یا مرد او است که خوب اندازند او صدیقان و نشند او صالحان باعتبار اینکه رفیق کسی باشد و حال
 هر دو یکست و آن مؤمن از جمله جمعی است که شفاعت میکنند و شفاعت کرده کسی شود برای ایشان و آن
 مؤمن از جمله چیست که بر بنی خورد ایشان را بپوشانند و دنیا و نه پولهای آخرت و مؤمنی که نفیر از جمله اعدای
 که با او است پائے که باین معنی که می بیند پس آن مؤمن مانند نه است از جمله روزی که هر روزش که سر
 تشبیب می کند آن را با و سر تشبیب می شود و آن مؤمن از جمله جمعی است که بر می خورد ایشان را بپوشانند
 آخرت و شفاعت کرده می شود برای او و واقعت بخیر است سوم اصل من ابی جعفر علیه السلام
 قال قام رجل بالبصرة الى امير المؤمنين عليه السلام فقال يا امير المؤمنين اخبرنا عن الاخوان
 فقال الاخوان صنفان اخوان الثقة واخوان المكاشرة فاما اخوان الثقة فهم الكف والمجانر
 والاهل والمال فاذا كنت من اخيك على حد الثقة فابدل له مالك و بدتك و صاف من ماله
 و عا د من عا دة و اكرم من عا دة و عیب و اظهر من الحسن و اعلم ایها السائل انه من اقل من الكبريت
 الاخر و اما اخوان المكاشرة فانك تصيب لذلك منهم فلا تقطعن ذلك منهم ولا تظلمن
 ما دما ذلك من صنفهم و ابدل لهم ما بدلوالك من طلاقه الوجه و حلاوة اللسان و
 المكاشرة بشین بالفتح و رای فی لفظه مصدر باب مفاعلة كشادة زدی کردن و کس با هم بخنده زدی و مانند آن
 بیان کبریت احمد شد در شرح حدیث لؤل باب صدم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 بر خواست مردی در بصره سیوی امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت ای امیر المؤمنین علیه السلام خبر ده مرا
 از احوال برادران مؤمن پس گفت برادران دو قسمند برادران اعتماد و برادران کشا ده روی پس از
 برادران اعتماد پس ایشان دست و بازو و اهل و مانند برای اینک پس چون شدی نسبت به برادر مؤمن
 خود بر مرتبه اعتماد پس عطا کن برای اوالت را که محتاج بآن باشد و مد کن او را ببدن خود چون محتاج بآن شود
 و دوستی خالص کن با هر که او دوستی خالص کرد با او و دشمنی کن با هر که دشمنی کرد با او و نیکان کن را
 او را و عیب او را ببنی حاکمیکه در نظر عیب باشد و او را بخوار کرد مذکور شود مثل افلاس و طاهر کن از جمله
 احوال او خواب را دینان اسے پر سنده که آن قسم مؤمنان گنایا تر اند از یاقوت سرخ اسفند
 که طایمان و شاید در طلب آند و نمی یابند و امیر و برادران کشا ده زدی پس بدستی که تو در میان لذت خود را

از ایشان به صاحب دهم عزیزی و مانند آنالین بر طرف کن البته آن در یافتن لذت را از ایشان دفع کن البته آنچه را که در پس آن کشا و در وی است که خیر است یا شر که در دل ایشانست و عطا کن برای ایشان آنچه اگر عطا کند برای خود که کشا و در وی و در شری زبان باشد مردان است که اگر شخص دل ایشان کنی مست که حسد و نفاق و مانند آنها از اخلاق ذمیمه ظاهر شود و تو از لذت کشاده روستی در مصاحبت و امانی

باب صد و پنجم اصل باب ما اخذ الله على المؤمن من الصبر على ما لا يحب في البتة

تفسیر این باب بیان خبر نیست که چنان گرفتار آمد که بر مومن آن صبر موعود است بر هر آزادی که نمی رسد ما و توقع آنچه مکلف شده بآن مراد امر بعوت و نهی از شکر و مانند آنست در این باب سیزده حدیث است اول اصل من الی سدا الله علیه السلام قال اخذ الله ميثاق المؤمن على ان لا يصدق في مقاتلته ولا يتكلم في نفسه ولا يخاص من مومن تشقى نفسه الا بقضية حتمية الا ان كل مومن ملزم بشئ من تشقى شئين انقطع وفاق بعينه منافع معلوم تا بمقتضى اللام بائی باب علم یاب ضرب است الشقی بفتح شین و فاء الف مقصوره غریبه آفتاب و مراد اینجا مراد است نفس مرفوح و فاعل است باذنی حتمی برای ملاست است بمجرم بحکم بصیقه هم مفعول باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گرفته آمدند ما را بپایان مومن ما بر صبر بر اینکه در زمان دولت باطل قبول کرده نشود مومن او انتقام کشیده نمی شود از دشمن او و نیست هیچ مومنی که وفات یابد جان او را مگر با رسوایی و بقبول نکردن شمش و انتقام کشیدن از دشمنش برای اینکه هر مومنی ممنوع است از مخانی که باعث در یافتن مطالب دنیا شود در زمان دولت باطل و هم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله اخذ ميثاق المؤمن على ان لا يخاص من مومن يشقى نفسه الا بقضية حتمية او ما لا يقو اثره او شيطان يؤذيه او كما فرى جهادة لابقاء المؤمن به

هذه الاشارة گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که منتهی که از خداوند تعالی گرفته ایمان مومن را بر چهار بلا شکر که کثرت بر او بلای مومن موافق اعتقاد است که حسدی کند او را یا بلای منافقی که پیروی و تبعی می کند فعل او را یا مومنی که عیب جوئی او میکند یا بلای شیطانیکه گمراه می کند او را یا مومنی که اراده گمراهی او می کند چنانچه می آید حدیثی هم این باب اشارت است باینکه شیطان با مومن بیشتر میکشد و چه از کار غیر مومن و مگر و کردن او نارض شده چنانکه در دنیا ریاضت عبادت کن شیطان را برضا نگیرد نیست یا بلای کافر صحرایی که فتوی میدهد و قصد میکند جنگ مومن را پس چیست بقای مومن در دنیا بعد از اینکه مذکور شد مراد نیست که پس مومن اجابت کیاب نخواهد بود معلوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما اقلت للمومن من واحدة من

ثلاث و لم ياجتمع الثلاث عليه اما بعض من يكون معه في الدار الخلق عليه یا بیه و غیره او با و یو ذیه او من فی طریق یو ذیه و لو ان مومنا علی قلة حيلة لمبعث الله عز وجل الیه شیطانا یو ذیه و یجعل الله له من ايمانه انسا لا یستوحش معه الى احد ثم خرج بعض

بفتح ای یک نقطه و سکون عین بی نقطه و ضاد با نقطه مبتدا است خبرش یوزید است فلیق بعین با نقطه بعینه مضارع معلوم با مجرور باب افعال است و فاعل آن غیر مستتر است با حذوف است و نائب فاعل باب است ضمیر مضاف به مرجع مستتر مکنون است و جمله فلیق علیه باب حال است از غیر مکنون و مراد اینست که از اهل آن خانه است برای کاری با نجاریا مراد بشیطان شیطان حقیقی است چه که دیدن شیطان با مومن بیشتر از کلا بدین او باشد یعنی است چه از اضمالات منافق فارغ شده چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم و متذکر اند بود که مراد شیطان حضرت باشد الی و الی بعد برای تعیین بسوی حش یعنی نیاج است چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم باب صد و یک یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خلاص نشد مومن از یکی از سه خصلت و هر آینه بسا جمع شد آن سه خصلت برای مومن یا بعض جماعتی که میباشند با او در خانه برائی که میند و بر او در خود را آزاد او میکند یا بسایه آزار می کند یا کسیکه در راه اوست بسوی حاجتها می آید که آمد و رفت می کند در آن راه آرا می کند و اگر اینکه مومنی بر سر کوی می بود و بر آینه رحمی انگیز اندام خود جل بقبضه و قدر خود بسوی ادر شیطان را که آزار کند او را و دیگر داند ادر تعالی برای آن مومن بسبب ایمان او آگاهی که درشت نکند بآن آرام و متعجب نشود بسوی یکی که در حق او باشد چه ادر اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ابراهیم که یخلفن المؤمن او ادا حدیث منهن مومن یخسله و هو استادن علیه و منافق یقفوا اثره و عدو یجاهدک او شیطان یعنی به شکره شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت چهار خصلت خالی نیست از انسان مومن یا خالی نیست از یکی از آن خصلتها اول حسد مومنی که حسد کند او را و آن حسد مومن شکل تر آن چهار خصلت است بر مومن دوم پیروی منافق که پیروی فعل او می کند یا یعنی که در فکر عیب جوئی اوست سوم دشمنی که جنگ میکند با چهار شیطان که گمراهی کند او را یا یعنی که او را گمراهی او میکند چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و میان شد در شرح حدیث دوم که شیطان با مومن بیشتر میگوید و پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله جل و لیه فی الدنیا جونا بعد و لا شکره الا فی فقیع عین بی نقطه و فتح راسه بی نقطه و ضاد با نقطه و بی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برستی که ادر تعالی گردانید دوست خود را در دنیا هفت تیر برای دشمن خود ششم اصل کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فمشکا الیه رجل الحاجة فقال اصبر فان الله سيجعل لك فوجا قال ثم سکت سافرا فمر ان یبذل علی الرجل فقال اخبرنی عن محب الکوثر کیف هو فقال اصلحك الله ضیق منقوب و اصله باسواء حال قال فانما انت فی النجین فزیلان یكون لیه علی سعتا ما علمت ان الدنیا سمین المومن شکره بود مومنان امام جعفر صادق علیه السلام پس شکایت برد بسوی او مردی و اظهار احتیاج کرد پس امام علیه السلام گفت بگر کن چه برستی که ادر تعالی زود بخوابد گردانید برایتی و خلاصی از احتیاج مراد مومن است راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام خاموش شد ساعتی بعد از آن رو آورد بر آن مرد پس گفت خبر ده مرا از زمان که تو ذکر چرت آن پس مراد گفت نگاه و زود ترا ادر تعالی

آن زمان تنگ کننده است و اهل آن زمان بدترین حالی گرفتارند امام گفت پس بفرمایید نیست که تو در زمانه
پس ایامی خواهی که باشی و در زمان پرودست حال آید انستی این را که دنیا زمان مومن است هفتم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول الدنيا سمج المومن قای سمج جاع منه خیر شریح ای
برای استقامت انکار است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که سبقت دنیا زمان مومن است پس کدام
زمان است که آنرا دوزخ می خوانند و آنرا دنیا است هفتم اصل عن داؤد
بن ابی یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال المومن مکفوفی و دایه اخرى و ذلک ان معر دغه
لیس بعدا الی الله فلا ینتشر فی الناس و الکافر مشکو مشحون الکفر نقاد و ای فی نقطه بعینه اسم مفعول
باب تفصیل برای کثرت کسی که نعمت بسیار او را باند و اگر کثرت بخواند شود او را مکتور می گویند چنانچه گفته در سوره
بقره و لا تکفرون یعنی روایت است از داؤد بن ابی یزید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن کفران نعمت
بسیار او کرده شده است و در روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که غیر روایت داؤد است و آن
موضع این زیادتی است که و آن کفران نعمت بسیار او برای اینست که نعمت بسیار او را با لایم و دلبسته
السر تعالی پس مشهور می شود میان مردم مراد نیست که قدرت نعمت بسیار مومن را غیر اله تعالی کسی که بوسیله
و می او بر رسول دانسته باشد کسی نگیرد آنرا که نعمت بسیار او را بقیل داد و نذر و سیم نیست یکی از نعمت با سه
او نیست که حیات جمیع خلایق و بقای ایشان بطیف ایمان است و موافق نیست آنچه گذشت و در حدیث شایع
باب هفتم و نهم که باب المصافحه است که و ان المومن لا یوحش و اگر مراد این باشد که عظمای مومن مخصوص حقین
نی زیانست و پنهان است تو هم منافاتی می شود میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث نیز در باب صد و شانزدهم
و ممکن است رفع منافات با یکدیگر مراد اینجای عبادات مالیه باشد و مراد آنچه می آید عبادات بدنی باشد یا با یکدیگر مراد
اینجا مومن کامل باشد و مراد آنچه می آید مومن ناقص باشد و در هر دو روایت این هست که و کافر شکر نعمت
کرده شده است مراد این است که چون مردم بجهاد برزوه کو عظمای دین مشهور می شود و کرم نعمت حاصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما مومن الا قد دکل الله به اسلحه شیطانا لیتویرید ان ینقله
و کافر ایضاله و هو منافق و هو منافق علیه و منافقا یلقم عثراته مشرح بر بیان ایضاً تفسیر
اینور است برای دفع توهم غرایه مومن الا ینتقال بعین بانقطه مصدر باب افتعال الالک الغرات بفتح غین
و فتح غمی سه نقطه و رای فی نقطه جمیع غریب سکون و السور و آندنا و مضمون این بر وفق مضمون حدیث دوم است
دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول لما ذمات المومن خلی علی حیدر انما
الشیاطین بعد در بیعة و مضمون که او استغفیلین به مشرح بر بیعة بفتح راء میثقه و کسب رای میثقه
و سکون رای و نقطه در این و عین فی نقطه و مضمون سیم دفع ضاد بانقطه و رای فی نقطه و قبیل اند که در
کثرت ضرب اند شون ضمیر که انوار جمیع شیاطین است یا راجع بحیر از است استغفیل کسب رای بانقطه و کسب

مستخرج استعمل می شود مستخرج از کلامی یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام را می گفت شش ماه از بزرگ
میگفت چون مردی در میان سر راه میشوید و بر سر پایگان و آتشهای آن و از جمله شیاطین عدد و بیع و مضر بودند آن شیاطین
همند عانی از اغویای حیران و سیه آن مومن یا مردان است که برای وجود او آن حیران معاصی نمی کردند
و چون بر طرف شد شروع در معاصی می کنند و حاصل بر روی یک است یا زده ام اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما یكون ولا یكون و لیس یکاش مومن الا دله جابر و ذیر و لوان هو منافی جزیره من جزائر
البحر لا یفت الله من یؤذیه شکره الباکیم والف و را می بی نقطه شش ماه مثل جبرائیل و رفیق و هم سائر و مدد مسایلی
تا پهل خا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نبوده و نخواهد بود نیست مومن
مگر بر جای که او را آشنائی است که نام می کند او را و اگر آنکه مومن در جزیره از جزیره ای دریا باشد بر آید
آنقدر و الله تعالی یقضاء و قدر خود برای او کسی را که آزار کند او را و از دهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما کان فیما مضی ولا فیما بقی ولا فیما اتم ذیه مومن الا دله جابر و ذیه شش
ولا فیما بقی متقدیر الا یكون فیما بقی است و فیما بقی است و لا فیما اتم فیما بقی است و مومن
این موافق سابق است سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یقول ما کان ولا یكون الى
ان تقوم الساعة مومن الا دله جابر و ذیه شش مومن این ظاهر است از سابقین

باب صد و ششم اصل شدة ابتلاء المؤمن

شکر این باب بیان شستی مبتلا کردن المؤمن را است و در این باب سه حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الذین تم الامثل فالامثل شش
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدست که سخت تر مردم باعتبار بلا سنجید ان الله بعد از آن
که مستقل باشد آنکه او صیابا شد بعد از آن افضل مومن پس افضل باین معنی که هر که نام بقدر فضیلت خود
مبتلا می شود دوم اصل ذکر عند ابی عبد الله علیه السلام البلاء و ما یخص الله عز وجل
به المؤمن فقال سئل رسول الله علیه و آله من اشد الناس بلاء فی الدنیا
فقال النبیون ثم الامثل فالامثل و یقبل المؤمن بعد علی قدامه و ایمانه و حسن امانه فمن
حسب ایمانه و حسن عمله اشد بلاء و من سمحت و ضعت عمله قتل و لا و شکر مذکور شد نزد امام
جعفر صادق علیه السلام بلا و آنچه ممتاز میکند الله عز وجل بآن از جمیع بلاها مومن انیس امام علیه السلام گفت
که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله که کیست سخت تر مردم باعتبار بلا در دنیا پس گفت پیغمبران بعد از
ایشان افضل او صیابا پس افضل و مبتلا می شود مومن بعد از آنکه مذکور شد بر قدر ایمانش و خوبی ایمانش
پس هر که بی عیب شد ایمانش و خوب شد عملش سخت شد بلائی او و هر که تنگ شد ایمانش و ضعیف شد
عملش کم شد بلائی او سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اعظم الاجرام عظیم البلاء

وما احب الله قوما الا ابتلاهم مشحور روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدترستی که بزرگ
از جهنم ثواب هر یک از بزرگان از جهنم است و دوست داشت و صد قالی نمی راگرد که مبتلا کرد ایشان را چهل و
اصل من ابی جعفر علیه السلام قال استدل الناس بالبلاء الا انباء ثم لا حصية ثم الاما ثم لا مائل مشحور
منفون این روایت حدیث اول است پنجم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال ساء له عز وجل عباد
فی الارض من خالص عباد ما یبذل من السعاء تحفة الی الامراض الا حرفها عن الی غیرهم و کلا بلینة الا ان
الیهم مشحور روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدترستی که برای الله عز وجل بندگانی اند
در زمین از جمله خالص بندگان او و فروغی آید از فضل و قدر آتی تحفه یعنی بسوی زمین مگر آنکه گردانید و آن تحفه را از ایشان
بسوی غیر ایشان و و دروغی آید برای مگر آنکه گردانید و آنرا بسوی ایشان ششم اصل من ابی عبد الله
علیه السلام ان قال و عند سدیدان الله اذا احب عبدا غتا بالبلاء غتا و انما یاکم یاسد بر خصم
به و غشی مشحور ثمة یعنی با نقطه و تشدید تا می و نقطه و لا بعینه اضی معلوم باب نفر است انگشت
بفتح غین غشاک کردن و دگرگوئی کسی مگر فتح و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که او گفت بر حالیکه نزد او سیر میرفتی بود بدترستی که الله تعالی چون دوست داشت بنده را غشاک می کند و در
جلا غشاک کردنی عظیم و بدترستی که او دشمنی سیر بر آینه بصیرت برسم با آن غشاک کردن بجلا و بشام میرسیم به آن
روشن هفتم اصل من ابی جعفر علیه السلام قال لا الله تبارک و تعالی اذا احب عبدا غتا بالبلاء غتا و
ثمة بالبلاء غتا فاذا عا قال لیبیک عبدی لیس عبدک لک ما سألت انی علی ذلك لقا و لکن
ادخرت لک فی ادخرت لک خیر لک مشحور ثمة ثمة و تشدید جیم بعینه اضی معلوم باب نفر است الثم
بفتح ثا و روانه کردن آب و خون و مانند آتش و دریا و نیا و روانه کردن کسی بدرگاه قاضی الحاجات است یعنی روایت
از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدترستی که الله تبارک و تعالی چون دوست داشت بنده را غشاک کرد و در ابلا غشاک
کردنی عظیم در و آنکه کرد و درگاه خود بسبب آن بلا روانه کردنی عظیم پس چون دعا کرد و او را گفت لیبیک اے بنده
من بر آینه اگر تمجیل کنم برای تو آنچه را که طلبیدی بدترستی که من بر آن هرگز نیستند قادرم و لکن ذخیره قیامت کردم برایتو
بیان این آیه آنچه ذخیره کردم برایتو بهتر است برایتو از نعمت دنیا هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ان عظیم البلاء یکا فایه عظیم الخراء فاذا احب الله عبدا ابتلاه عظیم البلاء فی رضی فله
سند الله الرضا و من سخط البلاء فله عند الله السخط مشحور یکا فایه بعینه مضارع مجهول محصور
الایام باب مفاعله است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدترستی که بزرگ از جهنم بلا برابر کرده میشود
آن برای جزای آن در ذوق قیامت بزرگ از جهنم ثواب پس چون دوست داشت الله تعالی بنده را مبتلا کرد
و در ابلا بزرگ از جهنم ثواب هر که را ضی شد بقضای الهی در آن بلا پس برای دوست نزد الله تعالی و عنوان الهی
او هر که خوشتر است بایس برای او است نزد الله تعالی غضب پنجم اصل من ابی جعفر علیه السلام قال انما

يبتلى المومن في الدنيا هل قد راحته اذ قال على حسب دينه شكور و روايت است از امام محمد باقر عليه السلام
گفت جز اين نيست كه ميلايشو مومن در دنيا بر قدر و ديندوسي او يا بجاي قدر كسب افتخ حامي بي نقطه و فتح سين و فتح
و باي يك نقطه گفت و هر دو يك معني است و شك از رادسي است و هم اصل من لبه عبدالله عليه
السلام قال انما المومن بائنه كفة الميزان كلما زيد في ايمانه زيد في بلائه عشرين و روايت است
از امام جعفر صادق عليه السلام گفت جز اين نيست كه مومن بائنه كفة ترا و است و درينكه هر چه دران سمي گذارند
و كفة و غير هم وزن آنرا سنگ از رند و وقت كشيدن بيان اين انگه هر چند كه بقضا و قدر راني زياره كرده سمي شود
بلاي او شارت است بايكله كاذم بلاي مومن از جانب دوست بمنزله كاذم ديگر ترا و دوست خواه آن كاذم را نرس
باشد و خواه از شياطين چن و چند كه مومن ايمان خود را زياده مي كند كاذم بلاي خود را كه بر سر مومن مي آرد و زياده
مي كند يانده هم اصل سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول المومن لا يحضره عليه اسم بعوت
ليلة الا عرض له امر يحزنه يدكر به عشرين شينم از امام جعفر صادق عليه السلام سمي گفت مومن
نمي گذر و در او چهل شب مگر آنكه واقع مي شود براي او كاري كه خفتناك كند او را بيا و او انداخته مي شود و بسيبان
دو از هم اصل قلت لابي جعفر عليه السلام ان المغيرة يقول ان المومن لا يبتلى بالجذام و لا بالوبص
و لا بكذا و لا بكذا فقال ان كان لغافل عن صاحب يلسين ان الله كان و كتمان سر و اصابه فقال كافي انظر الى
كلمتيه انا هم فانه هم ثم عاد اليهم من الغدا فقتلوه ثم قال ان المومن يبتلى بكل مبلية و يموت بكل
ميتة الا انه لا يقبل نفسه عشرين و غيرهم هم و كسرين با نقطه و سكون باي و و نقطه و در يمين
و را ي بي نقطه آين سعد فتح سين بي نقطه و سكون سين بي نقطه و وال بي نقطه زير بي بوده و عقب او را پتيره بود و فتح
مهمه و سكون باي يك نقطه و فتح تاي و و نقطه و در بالا و را ي بي نقطه و با و منسوب اند پتيره بعزم با و سكون باي
طافه از يدي اندان بكسر نمره و تخفيف نون ساكنه مخففة از شفا است صاحب ياسين عبارت از جيب باي است
كه در زمان دهی عيسى شمعون يا و زمان عيسى عليه السلام و حوت كرد اهل الطاكير را بدین عيسى و تباليه شدن رسولان
التي شمعون كه دهی عيسى بود و بوان دگي كه ميش از شمعون با طاكير رفته بودند تباليه شدن رسولان عيسى
و ذكر او در سورة ليس شده كه قال يا قوم اتبعوا المرسلين الملتصق تاي و و نقطه و در بالا و عين بي نقطه بعصم منقول
با تفصيل كسي كه انداخته شده باشد انگشتان او بمرض خوره و گا هي و انگشتان انداخته شد نيز استعمال ميكنند
چنانچه مي آيد در حديثي ام اين باب و در كتاب الاعداد حديثي چهارم باب الدعاء للعلل و الامراض و در بعض
نسخ بجاي تانون است و بين معني است و اگر باي يك نقطه باشد نيز بين معني است كتمتيه برسد يعني از براي
منقول است يعني گفتم امام محمد باقر عليه السلام را بدو ستي كه مغير و ميگويد كه بدو ستي كه مومن مبتلا نمي شود بوزره و نه
بله سفيد و نه پيچين و نه پيچين مراد آفتهاي باعث شهرت است ليس گفت بدو ستي كه مغير بود و ستر آينه غافل از حال آنكه
در سورة ليس مذکور است اشارت است بايكله من انقصي المدينة در سورة قصص و سورة يونس براي آيت كه براس

بلای در میان شهر نود و ایضا و در اینجا بفتح نون و تشدید جیم و الف و راء بی نقطه می گفته اند بجهت بنایت صاحب
خوره ماخوذ است از بفتح نون و فتح جیم که مرضی است در شهر و گو سفند که از خوردن اربعمه سه رسد و از نیمی کش
برستی که او بدو افتاد انگشتان بسبب خوره بعد از آن امام علیه السلام کج کرد انگشتان خود را بر و شکیه دست او را
شنبیه بدست بی انگشت شود و ظاهر شود بر مخاطب که صاحب تیس چون بود پس گفت گویا که من نظر می کنم
بسوی صورت امتداد انگشتان و در دست صاحب تیس که آمد و با صاحب تریه انطاکیه پس ترسانید ایشان را
از غراب آتی بر خالفین دین حق بعد از آن برگشت بسوی ایشان و فرمود ای آن روز برای ترسانیدن از غراب
پس گشتند و بعد از آن امام صلوات الله علیه و علی آباء الطیبین الطاهرين المعصومین و المجتبین
ادامت السموات و الارضین گفت بدستی که در من مبتلا می شود بهر بلائی که میسر و بهر قسم مرد سنی غیر اهلک و کشته
خود را بر تبرک تقیه در وقت و چوب تقیه و اندکان اگر گوی این حدیث حدیث است و غیرت و حدیث ستم ام منافات
دارد با آنچه می آید در کتاب الروضة در ذیل حدیث ابی بصیر مع سره و ذالنج المومن الرعین شته آمنه العبدین الاداء
الشفعة البرص و الهذام و الجنون گویم آنچه در کتاب الروضة است مخاطب است پس می تواند بود و کسی
که ایمان او بسید قوی باشد بعد از این نیز گرفتار نشود و چنانچه اشعار بآن وارد حدیث و در این باب سی و نهم
اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان المؤمن من الله عز وجل لها فضل مكان ثلاث
انه ليبتليها بالبلاد ثم يرفع نفسه عضوا عضوا من جسد الله وهو محمد الله سلى ذلك شاعر حشيم
از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدستی که در من نسبت با سر عز وجل در فاضل تر مرتبه است این را امام
علیه السلام سزا گفت بیان فاضل تر بودن اینکه بدستی که سر عز وجل بر آئینه مبتلا می کند او را ایم از منی به بلا بعد
از آن وقت مردن می کند جان او را از عضو عضو از بدن او و آن مومن حمد الله تعالی می گوید بر آن تصادف
چند آنکه می تواند بود و چهاردهم **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان في الجنة منزلة لا
يبلغها عبدا الا بالابتلاء في جسد الله بشرحه روايت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدستی که
در بدست مرتبه است عالی که نیر سربان بنده مگر به ابتلا شكن بافتی در بدن او پانزدهم **اصل** عه الی یحیی
الحناطه عن عبد الله بن ابي يعقوب قال سئلت ابي عبد الله عليه السلام ما التقي من الاوجاع
و كان مسقما فقال لي يا عبد الله لو لم يعلم المؤمن ما له من الاجر في المصائب لتحقى انه قهرض
بالمقارصين مشرح و كان سئل عن ابائ ان ابوكي است و ضمير كان راجع لعبد الله است السقام كشرحه
و سکون سین بنقطه و قات و الف کسی که بسبب بیا و بشود مامور و مستقام می شود و از بدو الاجر بفتح جیم و
سکون جیم و راء بی نقطه مرعجل اختیار می و مراد اینجا عوض است نه بیاری اختیار می نیست مگر آنکه مراد موجب
بر بیماری و ترک جوع باشد و قضیایات و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیرت و جوی با بغیل برای بیان آن از باب ضرب بدست
یعنی روایت است از ابوبکر بنی گنم فروش از عبد الله بن ابی یعقوب گفت عرض کردم بخیر است امام جعفر صادق علیه السلام

و مفعول دوم حدوت است استعمال حاجت کسی در اند تقالی می آید و عبارت ایست که الله تعالی رحمت
 مصلحت و خلق عالم را می دهد و او و امتثال او از مومنان جتیقی که دو سینه گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 خوانده شد بنی صلی الله علیه و آله و سلم سوی طحی لیس چون داخل منزل آنرو شد نظر کرد بسو سه مرغ
 عالمی بالاسه دیواری بر حالیکه تخم کرد پس صد بلند کرد آل تخم بر سرخی در دیواری لیس بر جانده بر بالاسه
 آن سیخ و نیفتاد و نشکست پس تعجب کرد بی صلی الله علیه و آله اران پس گفت او را آنرا و آیت تعجب کرد سه
 در تخم لیس قسم بگفت ترا فرستاد بقرآن که ناقص کرده نشد مگر چیر بر گزاین سینه که هرگز نقصانی من نرسید
 امام گفت پس بر خاست رسول الله صلی الله علیه و آله و کور دار طعام آنرا و چیری را و گفت کسی که نقصانی
 یا نرسیده پس نیست الله تعالی را در اقیح حاجت مرا دانست که مومن جتیقی نیست نیست و یکم اصل
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا حاجة لله فیمن لیس له فی ماله و بذنه نصیب و مشی
 میان حاجت آتی شد و شرح حدیث سابق مرا و نصیب حصه ایست که ناقص شود بقضا و قدر آتی از کسی
 بی افتقار او برای ذخیره آخرت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حاجت نیست برای الله تعالی
 بر کسی که نیست الله تعالی را در مال آنکس و بدن آنکس حصه نیست و دوم اصل برای الله تعالی
 علیه السلام قال ان الله عن وجل یبتلی المؤمن بکلی بلیة و یمیتة بکلی میتة و لا یتلیه بذا هاب
 عقله اما تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله و علی ذلله و علی اهل و علی کل شئ منه و لم
 یسلط علی عقله و لعل له لیوحد الله به شکر و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 بر رستی که الله عز وجل مبتلا میکند مومن را بر مال و بر بلیه و بر مری و مبتلا نمی کند او را بر فتن عقلش
 آتانی بنی ایوب بنی علیه الصلوة و السلام را که چون مسلط شد ابلیس علیه اللعنة برالش مثل اشتران
 و گوشتندان که بتاراج ظالمان رفت و برار لادش که بظلم گشته شدند و برابیش که از او نفرت کردند بلیوی
 ابلیس و بر سر چیری از او مثل خانه و اثاث البیت و دوستان و سلط لشید و عقلش و آگاه شده شد
 عقلش برای او تا بجا نغمه الله تعالی را در یو بیت و الوهیت بان عقل نیست و سوم اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما لیکون للعبد منزلة عند الله فلا ینالها الا باحدى
 حصص ملتین اما بذهاب ماله و ببلیتة فی جسد و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت پدری که شان نیست که هر آینه می باشد برای بنده مرتبه عظمی نزد الله تعالی باین روش که در سینه یابد
 آن مرتبه را اگر مکی از دو فصلت یا بر فتن الش یا ببلای در برانش نیست و چهارم اصل من
 ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز وجل لولا ان یجد عبدی المؤمن فی قلبه لعصیت
 سراسر الکافر لبعثه حلیه لا یصلح سراسر له ابدا و مشی خود لولا تا آخر اشارت است
 باینکه مومن خالص از هر چیز اندوخته که نمی شود دنیاچه گفته کلیه تا سوالی افکار می خورد و دال سبب نقطه بعینه

غائب مضارع . معلوم باب حسب مشوب است فی قلبه اشارت بانیت که مومن خالص اگر اندوگین خشنود انما و نذر
خود نیکو و محبت باین بی نقطه و صادقی نقطه و بای یک نقطه بصیغه ماضی شکم و ده از باب ضرب یا انقیاب است
العصب بفتح عین و سکون صاد شکم کون چیزی و التخصیب یسبن عصای بر کسی انصابت کسبر عین یا بجز مستحکم
کنند و سر بند تصدیق بعدا بی نقطه و وال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب انحال است
الاصحاص صاحب مدح شدن و صبح بفتح صاد و فتح وال بی نقطه و عین بی نقطه یعنی رنگ و چرک است که بیا آن
آهن بخار شود و جهالت جدید است و ضمیر رانده راجع بحدیث یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
الذات که گفت الدرع و بل در حدیث قدسی اگر نمی بود اینک اندوگین شود بنده من که مومن است و دل خود هرگز
مستحکم میگردم سر که فرایسته از آهن که صاحب رنگ نشود و بالای آن آهن هرگز کسبت و نیم اصل
قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل المؤمن مکمل الزرع تکفیها الریاسه کذا و کذا و کذا
المؤمن تکفیه الاویام و الامراض و مثل المنافق مکمل الارذیه المستقیمه التي لا یصلیها فخر
حتی یاتی به الموت فیتم صفة قصفا مشهوره خاتمه الزرع بیان شد در حدیث اول باب صد و چهارم تفاوت
سیان این تشبیه که شامل جمیع مومنان است و تشبیه سابق که مخصوص بعضی مومنان است باعتبار نیست که
اینجا تشبیه او بام و امراض بپاد شده و اینجا تشبیه مرضیت بپاد شده و کفیها یفا و همزه بصیغه مضارع غائب
باب انحال است و در بعض نسخ بعد از فاصورت الف است و برین تقدیر از باب منع است و هر دو یک
معنی است الا از بجه کسبر همزه و سکون رای بی نقطه و فتح زای بی نقطه و تشدید بای یک نقطه عصای کوچکی که
از آهن است حتی متعلق است بجا رج و در مکمل الارذیه لقیصه لقا و صاد بی نقطه و فاب بصیغه مضارع معلوم
غائب باب ضرب است قصفا بفتح قاف و سکون صاد مفعول مطلق برای نوع یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله خال مومن مانند حال نهال در طبله روئیده است شرب سبک از ابد و چنین و چنین معنی هر طرفی و چهار است
مومن مضطرب میکند او را و در دایره و بیاری و حال منافق مانند حال عصای که یک استی است که راست است
این صفت دارد که بنحیث او را چیزی که آنرا نکند و نیز نزد آن منافق مگر پس شکند او را شکستی غم نیست
و ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا یحیی ملعون
کل مال الا یزکی ملعون کل حبس الا یزکی و لونی کل اربعین یوم مارة فقیل یا رسول الله اما انک و انک الال
فقد عرفنا فما ذکوة الاجساد فقال لهم انی نقاب باذنه مشهور روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت که گفت بنی صلی الله علیه و آله و سلم روزی برای اصحابش خلعت برای او و هر یکی که ذکوة آن گرفته شود هر چند
که در چیل روز بکار باشد پس گفته شد ای رسول الله ما ذکوة مال پس تحقیق شفا گفته ایم از الیبر چیست ذکوة
بدن یا پس گفت برای ایشان اینکه بر خورده شوند یا فتی اصل فتیخوت وجوه الذین سموا ذکات
منه فلما سألهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عینیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال

طالع اثرات اصول کمال

این شده و در سورہ بقرہ و احزاب و سورة المائد اذا دعوا اليك فليقل منكم من يترككم
 او سمع و تبارك و تعالی از آنچه دارد مطلب کند و او می شود و این ثلاث واقع است شکیا هر دو واجب است
 چون قائم مقام مفقود مطلق است یعنی انتقام مالکین و نفع لام و صیغه مضارع معلوم مطلق العین باب نفع است
 المون نفع با و سکون و اوسولت چیزی در نظر کسی باین معنی که در آن از بی اعتباری مانند مردم آن باشد و نیز
 از جاد و دنیا و دین و کس را و آن کس از او آزرده نباشد اصلاً یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت بدستی که مومن هرگز سینه غریبی باشد بر او در تعالی حتی که اگر سوال میکردی بشت را یا هر چه و راست میداد
 و در تعالی او را آن مطلب بی آنکه شود از با و شای او چیزی از کسی چه کسی که مقدر او و غیر متناهیست و وجود
 مقدر او و محض امر است غریبی با و شای او یا بینا کم نمی شود اصل و ان الله لیتاهد عبداً المؤمن
 بالبلد كما يتعاهد الغائب اهله بالطرف و انه ليجيء الله نيا كما يجي الطبيب المريض بشوره
 الطرف بضم طاء بی نقطه و فتح رای بی نقطه مع طرفه انما می تازه و کسب شده و معنون این ظاهر است از شرح
 حدیث مفترم این باب بسمت و انهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی کتاب علی
 ان اشد الناس بلاء النبیین ثم الوصیون ثم الاهل فالاهل و اما غائبه المومن علی فکما اعاد الله
 الحسنه فمن حینه و حسن عملها شدت بلائی بشوره معنون این موافق حدیث اولی دوم این باب
 است اصل و ذلك ان الله لم يجعل الدنيا الا بالمومن و لا حقوة الا فومن معنون حینه و منفع
 عمل قل بلاؤک و ان البلاد اسرع الی المؤمن النقی من المطر الی قراة الارض مناسره کم جعل الدنيا
 تا که از قبیل دفع لغی لازم است در موضع مردم مراد اینست که دنیا نزد الله تعالی برابر پریشانه نیست و الا و ان
 دنیا را فی الجمله ثواب مومن میگرد و اگر قرن دنیا را فی الجمله عقوبت کافر می گرد و بیان شد در حدیث بسمت و انهم
 این باب باعتبار مومن و بی اعتباری کافر نزد الله تعالی و اعتبار آخرت نزد الله تعالی معلوم هر کس است
 پس در دنیا برای مومن محض مصلحت آخرت منظور است که هر دو عمده اند و در نظر الله تعالی و براسه کافر
 محض مصلحت دنیا منظور است که هر دو بی اعتبار اند و در نظر الله تعالی یعنی و آنچه مذکور شد برای این است
 که الله تعالی نکرد دنیا را ثوابی برای مومنی و نه عذابی برای کافر می و هر که تنگ شد دین او سست شد
 آخرت او کم شد بلائی او و بدستی که بلا شتابان تراست بسوی مومن پر بریزد از باران تازه بارید بسوی بیست
 از جود زمین سی ام اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان هذا الذی
 ظاهر و حتی یزعم الناس ان الله لم یستل به عبد الا فی حجة فقال لی لقد کان مومن ال فرعون
 حکمته الا صایح فكان یقول هکذا او یملید و یقول یا قوم اتبعوا المرسلین مشهور
 بیان حقیقت حاجت الهی شد و شرح حدیث بسمت این باب الاطلاق مومن آل فرعون بر صاحب پسین شده
 در اینجا چنانچه ظاهری شود از آنچه گذشت در حدیث و از انهم این باب براسه اشعار با اینکه هر دو عبادت

یک کس است و بنایت بطول عمر بوده چه چون آل فرعون در زمان موسی بخود و در سور و قصص و سوره یونس مذکور است
 ال یا قوم اتوا المرسلین در زمان موسی جمیع شیعیان یا در زمان عیسی پرتو در سوره یونس مذکور است و میان موسی
 عیسی و ادیت ابن جوزی در کتاب تفتح بنور و شمس صد دست و قرون سال بوده پس قول اید در سوره کین و
 ابن اقصی المذنبه صل یسیر و مثل آن در سوره قصص اشارت باینست که چون خوره داشته در میان شهر
 بود و چون بنایت ناتوان بوده بمشقت است آمده و ایم و حبیب انجا راست بفتح نون و تشدید جیم و الف
 است بی نقطه و مذکور شد در شرح حدیث خوانده هم این باب و اسم دیگر او مومن آل کیمین است چنانچه
 بکتاب فضائل ابن ابویه در باب الثانی مذکور است و صاحب قاموس در فصل غای بانقطه و لام گفته خلیل
 علیه السلام کنیل اسم مومن آل لیسین و علی بن ابراهیم در تفسیر سوره یونس در آیت و قال رجل مومن آل فرعون
 تم بیان گفته و کان مجذوما و مکتعاه هو الذی قد وقت اصابعه و کان لیسیر الی قومه بیدیه المذقتین و یقول یا قوم
 هو اول سبیل الرشاد بیان کنع شد در حدیث دو از دهم این باب مفعول یقول در اول محمد است
 ان جاری چراغی فعل لازم است مشا ابیه بکذا رد امام اصابع خود راست چنانچه مذکور شد در حدیث
 از دهم یعنی روایت است از یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که
 بر دمی که ظاهر شده بر روی من و دخیلی می کنید مردم که آمده قماری مبتلا کرده بآن بنده را که او را در
 بنده حبسته باشد یا بعضی که آن بنده مومن باشد مرا می گفت پس امام گفت مرا هرگز نیکو تحقیق بودی
 یا رکنه الکشیان و دست از خوره لیسیر سخن بے کرد چنین دمی کشیده و دست خود را دمی گفت اسے
 عیت مانع شیوه فرستاد و گن پیسے را حاصل شد قال لی اذا کان الثالث الاخیر من اللیل فی
 له فتوضاء و تم الی صلواتک الی تبصلیها فاذا اکتب فی المسجد الاخری من الرکعتین
 و لیسین یقل و انت ساجدا یا علی یا عظیم یا محمد یا ساجد الدعوات یا معطی
 یزات منیل علی محمد و اعطی من خیر الدنیا و الاخری ما انت اهلها و احرف عنی من غیر الدنیا
 بخیر ما انت اهلها و اذهب عنی بهذا الوجع و تسمیه فانه قد غلظنی و احزننی و لم فی الدنیا
 انما وصلت الی الکوفه حتی اذهب الله عنی کله شیء کرم کان ناقصه است و امیش غیر مستقر راجع الی علم
 نذاست الثالث منصوب است بر ظرف زمان بقرینه فی اولی که بدل الثالث است و ظرف خبر کان است
 لالثالث مرفوع و آیم کان باشد و فی اول خبر باشد لازم آید که خبر ظرف کل شود حقیقت معنی صل علی
 و آل محمد مفضلاً که گذشت در شرح حدیث بیستم باب بیستم کتاب الحج و تسمیه کلام امام است که در میان
 ای دعا در آن مرد و داخل و مانیت سیعته بعد از آن گفت سر او چون شود جهان در دو انگ آفران شب
 در اول آن در دو انگ آفران شب و قیو تسار و بر خیز بسوی نماز شب شود که میگذارد ای آنرا در شب پس
 ن شدی در سجده چهارم از دو رکعت اول پس بگوید مالی که تو در سجده باشی ای عالمی مرتبه ای بزرگ

اودا و نیا کرد و دیگر پس نگاه آن سلیکین کرد و حقه دیر بار بر او پس گفت نگاه دار و بر آید و هم اصل
 حال ابو عبد الله علیه السلام المصالح من الله و الفقه من عند الله شاهر المذبح کبریم
 بر فتح ذون و صلی بی نقطه جمع تنه کبریم و لیکن نون عظام یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مصیبت
 بخش شش است از جانب الله تعالی بر این مومنان و منقلب از جهه مصیبت و از خیر کرده شده است و از آن
 تناسل این معنی که عرض آن نایب عظیم است معلوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله یا علی ان الله جعل الیقین اثباته صلا خلقه من سائر خلقه الله مثل اجور المصلح للعالم
 و من استماله لا یس یقصد علی قصدا علی حلیته فلم یفعل فقه تدر اما اند ما قتله لسیف و لا تم
 و لکن قتل ما کائن قلعه شهر هکلی نون و بجزو بقیة با منته معلوم باب منع اسیت یعنی گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله یعنی علی بدو است که الهی تعالی کرد و بدو غایب باشد که را لانت نیر مومنان پس هر که بخواهد
 آن را سب و بد الهی تعالی و اور مثل ثواب روزه و ده خیر و هر که الهما کند آن را بسوسه کسی که توانا فی خیر و
 بر پاره دن حاجت او پس کند پس تحقیق کشته او را آگاه باش بدو سته که او کشته او را بشیر و تیره و لیکن
 او کشته او را بسبب آنچه مر است کرد و آن را از جدول او چها سر اصل قال ابو عبد الله علیه
 السلام کما از حد الی یس یا ما از حد حقیقی و معیشت شمره گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر چه
 از یاده می شود و بده و بقیایان زیاد می شود و بقیایان تنگی در معاش خود پیش اصل قال ابو عبد الله علیه
 السلام لولا الحاسر المومنین علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التي هم فيها الی حال
 اضیق منها شمره گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر نمی بوداری مومنان نزد الله تعالی و طلب
 وسعت رزق هر آینه میگردانید ایشان را و از مالیکه ایشان بسوی مالیکه تنگ تر از آن باشد و معاش
 ششم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما اعطی عبد من الدنيا الا احتاسر او لا ذو له
 جته الا احتسار شمره الاختیار بین بی نقطه و یای و نقطه در این و رای بے نقطه مصدر باب
 انفصال غیب ناک شمر دن ما خور است از غیره بفتح مین و سکون یا یعنی در از گوش و نصب آن بر شمول
 راست و سوی پناهی با نقطه بصیرت با ضی مجبول باب ضرب است و طرف نمای فاعل است و فاعل محذوف
 و نیاز است الاختیار برگزیدن یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام واده نشد بنده مومن از مال دنیا مگر
 برای غیب ناک شمر دن الله تعالی او را و دور کرده او را و نشد مگر برای بی غیب شمر دن الله تعالی او را و هفت
 اصل لعن ابی عبد الله علیه السلام قال لعن من سبعتانی دولة الماطل الا البقوت
 شمره و ان سبعتانی و غیره و ان البقوت سبعتانی المصالح بضم سیم و لم و منقطع
 و العت و سار بے نقطه فاعل یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست برای
 فاعل شیهه امیه و او نبوت یا و شاهی باطل مگر قوت لایقوت بشرق بر و لید اگر خا سید یا بفرغ بر و لید

حال شریک اصل
 حال شریک اصل

برگزینی و زنی کرد و بخوابیدند ای شیعیان خالص مگر قوت هشتم اصل قال الذی صلی الله علیه و آله
یا علی الحاجة امانة الله عند خلقه فمن کتمها علی نفسه اعطاه الله ثواب من صلی من کشفها
الی من یقبله ان یفرج عنه و لم یفعل فقد قتله اما انه لم یقتله بلیع و لا سنان و لا سهم و لکن
قتله بانکامن قبله مشورح السنان یکسرین و دون سر و معنویان این نزدیک بمنمونه حدیث سوم این
باب است هم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز و جل یثقیل یوم القیمة الی فقره
المؤمنین شکیها بالمعتدس الیهم یقول و عزق و جلالی ما اذقکم فی الدنیا من هوانکم علی و
لرون ما اصبهتکم الیوم فمن نرد فی دار الدنیا مفر و فاقم و ابدیة فادخلوه الجنة مشورح
لرون لیسکون و اذ و کثیفون مقتوحه بالیهم و او و تشدیدتون تاکید ثقیله است موصولیا استغایه است و او
برای بانقطه و ال منقطه بعینه ماضی معلوم باب فیصل است من در کلم اسم است بمنه بعض و در بعض
نسخ احد انکم است و برین تقدیر حوت چراست براسه تبصیر مبر و فاصفت مقتول مطلق محذوف
است تقدیر بر نر و فدا نیست یعنی گفتم ایام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که اگر سر و جل توبه میکند
و در قیامت بسوی فقرای مومنان انداخته خواهد بسوی ایشان باین روش کشید گوید قسم بفرشتگان و ال
خودم که تقدیر کردم شمار و در دنیا بسبب خواری که شما را باشد نزد من و هر آینه منمونه پندید آنچه را که منمونه باشد
لیس هر کس طعمه وادی از شما را در خانه و یا طعمه را و فی خوب که بقصد رخصایه ای و بی منت و آزار باشد پس خوب
گیرید دست او را پس داخل کنید او را در بهشت اصل قال فیقول یس جیل منمونه یا سراج
ان اهل الدنیا صوابی دنیا هم فیکو النساء و لیسوا اللیثیة و اکلوا الطغام و سکفوا الدنیا
و تمکوا المشهور من الدنیا فاعطی مثل ما اعطیهم فیقول الله تبارک و تعالی لک و لکل جلد
منکم مثل ما اعطیت اهل الدنیا الی ان انقضت الدنیا یسعون ضیقاً مشورح التیافس بونی
و فادسین بی نقطه بعد باب فاعطی رغبت جمعی و در خبری بقصد غالب شدن بر یکدیگر یعنی ان میا لعدوین
ایام گفت پس می گوید مردی از جمله فقرای مومنان انی صاحب کل اختیار من بدرستی که بی نیازان دنیا
بنیامت رغبت و در نیای خود کردند پس جماع کردند و زمان شید را از پوشیدند عیان می یزیم را و خود را در عالم
و خواه خود را و شستند در خانه های متعدد و مثل ایستادنی و زمستانی و سوزان شدند عالمی مرتبه مشهور و در غی
را از انجا و ال پس بره مرثله انچه را دی ایشان را پس می گوید بعد تبارک و تعالی برای تست و برای
هر بنده از جمله شما قراسه مومنان است مثل انچه دادم اهل دنیا را از آنوقت که موجود شدند و یا تا آنکه فرید
شید دنیا بقصد برادر هم اصل عن اسمعیل بن سهل و اسمعیل بن عباد جمیعاً یرفعانه
الی ابی عبد الله علیه السلام قال ما کان من ولد آدم مومن الا فقیراً و لا فاقراً الا غنیاً حتی جاءه ابراهیم
علیه السلام فقال ربنا لا تجعلنا فتنه للذین کفروا فخصیروا الله فی هؤلاء امواک و حاجه مشورح

باب تفرات السبلین

[illegible]

دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی مناجاة موسی علیه السلام یا موسی اذ
 رايت الفقير مقبلا فقل مرحبا بشعرا الصالحین و اذا رايت الغنی مقبلا فقل ذنب
 جعلت عقوبته شره روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود در زاری که امر تقاضای
 دی بروی علیه السلام کرد اینک ای موسی چون دیدی بخیز بر او و نره بر خورند یا بر دیگر کسی پس بگو خوش آمد
 لباس درونی صالحان و چون دیدی بی نیازی را و او نره ایس بگو این گناه نیست که بتبخیل داده شده از آزان
 با نیغنه که بسبب تقبی است که امر تقاضای در صاحبش دانسته و از آزان در دنیا بیا جش هست زنده چنانچه
 مجرب است در مال داری و مقبول این نزدیک است آنچه گذشت در حدیث ششم این باب سیزدهم
 اصل قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم طوبی للمساکین بالصبر و هم الذین یرون ملک السموات
 و الارض شکر حقیقت طوبی بیان شد در حدیث سی ام باب نوزدهم یا الصبر حال است از مساکین چنان در حکم
 منقول است بواسطه حرف جر یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بتر باد براس مسکینان بر حال که با شکایتی
 باشند و ایشان از جمعی که خوب میدانند کمال پادشاهی آسمان و زمین را با نیغنه کنی فهمند که صاحب آن
 ملکوت عاجز یا کفیل نیست پس براس مصطفی عظیم مومنان را تشکرت کرد چهاردهم اصل قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله یا معشر المساکین طیبوا افساد و اعطوا الله الرضا من قلوبکم شیبه
 الله عز و جل علی فقرکم فان لم تفعلوا فلا ثواب لکم مکرر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 گروه مسکینان خوش باشید باعتبار خاطر و بدهید الله تعالی را در نماز مسکین بودن از دل های خود تا ثواب دید
 شمارا الله عز و جل بسبب بخیر شما و مخصوص غرض نباشد پس اگر نکند یا یعنی که ندهید آن رضا را پس نیست ثوابی
 برای شما بسبب بخیر مراد نیست که ثواب در مقابل فعل اختیار است و فقر اختیاری نیست پس ثواب ندارد
 محض غرض خواه بود یا نتردهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کان یوم القیامه
 تبارک و تعالی منادی یا نادى بین یدیه این الفقراء فیقوم عنق من النابتین کثیر فیقول
 عبادى فیقولون لیک ربنا فیقول انى لم افقر کر له و ان یکم علی و لکن انا اخترتکم لمثل هذا الیوم
 تصفوا و حوکه الناس من صنع الیکم معروفا ما یصنع الا فی کفاوه عفی بالجنته مکرر یوم منزه
 می تواند بود چنانچه گذشت در حدیث آخر باب سدهم وی تواند بود که مرفوع باشد و کان تا می باشد
 یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شود عالم در روز قیامت امر می کند الله
 تبارک و تعالی ندانند و نا که ندای کنند نزد الله تعالی یا نیغنه که چنانچه الله تعالی نزد همه کس حاضر است
 ندای او تیر که کس میرسد که با انجمی که بی خبران بودند در دنیا پس بر بخیزند جمعی از مردم که بسیار اند پس
 الله تعالی میگوید ای بندگان من ایشان میگویند لیک ای صاحب کل اختیار یا پس الله تعالی
 میگوید که من بخیر کردم شما را و دنیا برای خواریکه باشد یا شما برین و لیکن من جز این نیست که برگزیدم شما را بخیر

اگران شاربای چنین روزی داری و در ایام مردم را پس هر که کرده باشد در دنیا بسوی من عطا می کند و اگر نداده باشد
 آنرا گرد راه رسانی من پس مگافه کنی و او بگوالت من بپرست شات و هم اصل قال ابو عبد الله
 علیه السلام لولا الحاح هذه الشيعة على الله في طلب الرزق لقتلهم من المال القاهم
 فيها الى ما هو اضيق من شرح هذه الشيعة اشارت بشيعة اماميه است و بقر از است بریدیه را مثال
 ایشان و معنویان این گذشته در حدیث پنجم این باب هفتم اصل عن محمد بن ابراهیم الحسینی
 بن کثیر الخزاز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی اما تدخل السوق ما ترى العاكهه تباع
 والشيء مما تشتميه فقلت لی فقال امان لك بكلی ما تراها فلا تقدر علی ثرائه شمر سر روایت
 است از محمد بن حسین بن کثیر خزاز و ش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا آیا داخل میشوی بازار را
 آیا نمی میوه را که فروخته می شود و چیزی را که غیر سوده است از شما که فروخته میشود از مرد آن چه تو شوق داری
 آنرا میسر نیست ترا خریدن آن بر سر بی خیزی پس گفتم بی پس گفت آگاه باش بنیست که ترا هر چه می بینی آنرا
 پس قدرت نداری بر خریدن آن حسته ایست نزد الله تعالی مرا و بکنه اینجا عرض است و سه توان بود
 که مراد ثواب در مقابل مبرور ضایع باشد چه آن فعل اختیار می است هجدهم اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال ان الله جل ثناؤه ليعقلنا الی عدة المحوج فی الدنیا کما یستدر الاخره الی اخيه
 فیقول و هن فی وحلا لی ما احوجتک فی الدنیا من هو ان کان بک علی فارقم هذا الصنف فانظر
 الی ما عوشتک من الدنیا قال فیرفم فیقول ما عرفت ما عشتی مع ما عوشتی شمر سر روایت
 بر سیل مجاز است چنانچه ظاهر شد در حدیث نهم این باب الحجج بضم جم و سکون فاسم بی نقطه وقع و او هم باب
 حاجت کرده شده و بکسر و او صاحب حاجت و هر دو اینجا مناسب است السبعه بفتح و کسرین بی نقطه
 و سکون هم و فایر و مار و فرنی فیه است او شصتی مصدریه است ما عوشتی موصوله است و مصدریه
 می تواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله بر آئینه هفت خواهی بکشد
 بسوی بنده او که محتاج باشد و دنیا چنانچه هفت خواهی بکشد بر او بسوی برادرش پس بگوید قسم لغزت و برزگی خودم
 که صاحب حاجت نکردم ترا در دنیا بسبب بی قدرتی که باشد با تو و من پس برادر این برده را پس نظر کن بسوی
 آنچه عرض دادم ترا از دنیا الم گفت پس بر میرد برده را پس بگوید ضرر کرد مرا از دن تو بر آنچه بپوش دادی مرا
 نو زدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم القیة قام عنتی من الناس حتی یاؤا
 باب الجنة فیمرؤا باب الجنة فیقال لهم من اتم ذنبو لود عنت الفقراء فیقال لهم انبل الحساب
 فیقولو ما اعطیتونا شیئا غایبنا علیه فیقول الله عز و جل صدقوا و ادخل الجنة شمر سر
 تا بنیوا بمشید و تخفیف نون جائز است مثل دو قرات از هر سه قرات در سوره زمره تا مرنی که غیر مانع
 و این عامر تشدید نون خوانده اند و تا جمع جمع نون خوانده و این عامر نون اولی مفتوح و ثانی کسور

ماتى تشيخ اسدلى كاكى

تمت و نه مغالب و در صدق الامر است او فخر المجله بعباده و مراب افعال است و مغالب اینجا نیز لا محاله است و از قبیل دیگر لازم دارد و فرمود است و گنایه از انچه الباب است و لینه اذن مفعول شده تا مراد این باشد که فتح باب بحث دخول بشری دخول است خواه فقر او خواه غیر فقر اگر چه فقر باعث فتح شده باشد اولاد است تواند بود که از فقر بینه ابراب نصر باشد و مغالب فقر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود عالم در روز قیامت بر منبر نوبت از مردم بیاورد که آیند بدو پشت پس گویند و پشت را پس گفتند ایشان را از جانب ملائکه خازان بشت که گمانند شما پس می گویند فقر انجم از جمله مومنان پس گفته می شود ایشان را بر سبیل تعجب که آیه پیش از حساب می خواهید که داخل بشت بشوید پس می گویند ندانید و در ملائکه جنس که حساب خواهید که بر سر آن با منحنی که آیه تعالی ندانید نسبت آن ملائکه با اعتبار این است که ایشان مومنان درگاه الهی اند و ملائکه پس می گویند البعد و جل راست گفتند گشتاید و در ملائکه شروع در دخول بشت شود مستم اصل سمیع ابوالحسن و یونس علیه السلام بقول الله عز وجل یقول انی لم اعن الغنی کما و انی یدعی و لا فقر البقیه لیه و ان یدعی و هو صواب بتلیت بلا غنیاء و بالفقراء و لا الفقراء و لم یستوجب الاغنیاء المجتهد شرح به مراجع است بقاوت که مفهوم از کلام سابق است یعنی شنیدیم از امام موسی کاظم علیه السلام بیعت بدستی که بعد از جل میگوید در حدیث قدسی بدست من بی نیازم که من بی نیازم من برای گرامی بودن که با او است بر من و بخیر نکردم بی خیر مومن را برای خوی که با او است بر من و آن تفاوت میان انبیاء و فقر از جمله چیز است که است که آن مود که در امام باقر اخفاء و البی و وجود فقر و اگر نه وجود فقر امیر و مستحق نشدند انبیا بشت را با یعنی گویند جمله عود و جادایت انبیا و ارسیدان فقر است نیست و یکم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام میا سید شیعتنا امانا و نا علی ما احکم فاحفظوا فایفهم یحفظکم الله شکر المیا سیر بفتح میم و یاس و نقطه و یائین و الف و کسر سین شیعہ در یکون یاس و نقطه و یائین و رای بی نقطه جمع مؤکسر بصیغه اسم فاعیل باب افعال صاحبان حاجت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام صاحبان و سینت از جمله شیعیان ایشان و اند بر صادق علیه السلام شیعہ با یعنی که مال ایشان از است چنانچه بیان شد در باب صد و چهارم کتاب الحج و ایشان و کلامی و اند در نقطه دادن اهل حاجت شیعی پس نگاه دارند بجانب بابا تبرک خیانت تا بنگاه دارد حاجت شمارا الله تعالی در روز قیامت محضی نما که ظاهر این حدیث نیست که بعد از امام را از خمس بایل حاجت توان داد نیست و دوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام الفقراء من هم لهم من العذر الله عز وجل الف من شکر لام و للمومن برای تعدیه است العذر فاعیل بفتح عین بی نقطه و ذال بالقطر و الف و رای بی نقطه آنچه از تمام بر خدا است الخ فاعیل فاعی بالقطر و تشدید ذال بی نقطه آنچه از در میان ششم طرقت و من است یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بی خبری از الش و هندو نیز است مومن را

در ساب بر طرف روسته اسپ تشبیه تقریباً بعد از آنکه استقر از بعضی حرکات بقایات لطیف است لیست و نفهم
اصل سالت ملی این المسین صلوات الله علیهم ما عن قول الله عزوجل ولولا ان يكون اساس
امة واحدة قال عی ملی دت امة یحمد ان یكونوا علی دین واحد کما س اکلهم لعلنا من یکفر
لیوتهم معقنا من فضة و لو دخل الله ذالک باهمة محمد لخرن المؤمنون و معهم ذالک و لم یسلکهم
ولم یو امر ذالک هم شکر خواندن امام بعلنا و اما آخر براس استدلال برادره منی ذکر و است لیوتهم بل اشتغال
یکفر است غمهم لعین بالنظر است و ستار الیه ذلک مصدر جن باشد یعنی پرسیدم امام زین العابدین علیه السلام
و انزل قول الله تعالی و در سورة نعت و اگر نه این بود که بودند مردم یک گرد و گفت خواست بان قول است محمد و را
باینجه که ما ویه الناس انتم محمد است چه ان یكونوا معط مضاع است و بعد از نزل این استی غیر محمد نیست
این را خواست که بشود مردم بر یک دین کفار باشند جمیع ایشان باینجه که مراد است واحد جمعی است که اجماع
بر کفر کنند و بعد از آنکه یکتا یکتا بر آئینه میگرد اینم برای هر که کافر شود و بد بر کل عالم با کفار امام عالم جمیع احکام بعد
از محمد علیه السلام برای قاتلانی ایشان سقفا و فقره امام در بیان استدلال گفت و اگر می کرد و الله تعالی ان
گردانیده ن سقفا فقره را یا است محمد که کافر شد با کفار امام حق بر آئینه و دیگر می شدند مومنان که اقرار
امام حق کردند و نگیس می کرد و آن فعل اتی ایشان را و نرا و جتنی کردند کافران با مومنان باینجه که نه فخر
می دادند ایشان و نه دختر از ایشان می خواستند و نسبتی که باعث میراث شود نمیکردند ایشان مراد است
که چون کافران چنین می کردند با مومنان مومنان انایان بر می گشتند پس جمیع مردم کفار می بودند

سالت بر اصل باب

باب صد و هشتم اصل باب

شکر این باب را بی عنوانی آورده و برای کمال مناسبت باب سابق فرق این است که درین باب دلالت بر
نقض فقره اعتبار مفهوم و اشارت است نه باعتبار منطوق کلام و در بعض نسخ فقره باب اینجاست درین باب
و در سب است اول اصل من ابی عبد الله علیه السلام انه دخل علیه واحد فقال لا صلحک
الله الی رجل منقطع الیک میم و حق و قلنا صایتنی حایة مثلیة و قد قربت مدک الی اهل
مدنی و قومی فامزدنی مدک منهم الا بعد قال فقد انک الله خیر مما اخذ منک قال جعلت
ذلک ادع الله لی ان یتلینی بحمده خلقه قال ان الله قسم رزق من شاع علی یدی من شاعر
و لکن اسال الله ان یغنیک عن الحاجة الی قضاک الی لثام خلقه شکر تقدیر منقطع الی جنی و
تضمین معنی توبه است یا مدک برای ملاست است و مشار الیه ذلک مصدر اصابتی است ضمیر مستتر در
علم یزدنی راجع بمصدر تقریب است بعد از استقنای مفروز و مقول لم یزدنی است قادر قمار برای تقریب برای
رجل منقطع الیک تا آخر است ما موصوله است و عبارت از مضمون منقطع الیک مودتی است و عید است
آنکه همزه و الف و ی و در نقطه و را بیعید ماضی معلوم باب افعال است خبر مرفوع است و خبر مبتدایه انما کسر

و نیز ما به ثقلب بیایم شود و الف مع طیم یفتح لام و کسر سحر و سکون با و ضیا ن لغتی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که نشان اینست که داخل شد بر او یکی از مردان پس گفت امام را نگه دار تا ترا الله تعالی بدرستی که من مردیم گستره از اندر دیگر متوجه بسوی شما بدستی خود تحقیق در یافته مرا احتیاجی نداشت و تحقیق نزدیکی کردم با آن محل بسوی اهل بیت خود و خویشان خود پس زیاد کرد آن نزدیکی برای من بسبب آن محل از جانب ایشان گردوری را امام گفت پس آن دو دست اهل بیت که داده ترا الله تعالی بهتر است از مال دنیا که اگر نرفته از تو آن مرد گفت ترا نشنیدم و کان الله تعالی را برای من که بی نیاز کند مرا از غم و فاقه او امام گفت بدرستی که الله تعالی نصیب کرده از تو چیز که اگر خواست برود دست هر که خواسته و لیکن می طلسم از الله تعالی که بی نیاز کند ترا از احتیاجی که بخواهد و بلا کند بسوی تو نامردان مخلوقین او که انکه خلافت و تابان ایشان و امثال ایشان باشند دوم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال الفقر الموت الا حرقلت لابی عبد الله علیه السلام الفقد من الدینار والدینار هم فقال لا ولكن من الدین شرح الموت الاحمر مرگ سخت و کشته شدن و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بخیری مرگ مشکل است یعنی تمام امام علیه السلام با تأیید بخیری از زور و ظلال و ترس است پس گفت نه لیکن مراد از بے خیری ازین حق است

باب صد و نهم اصل باب ان للقلب اذنین ینفث فیهما الملک و الشیطان شرح این باب بیان اینست که دوازده گوش است که می دهد در آن فرشته در یکی با اعمال خیر و نیکو و از اعمال شر و بد در دیگری با اعمال شر و نیکو از اعمال خیر و نیکو این باب سه حدیث است (اول) اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من قلب الا وله علی احدی من الملک و الشیطان و علی الاخری شیطان سفیق هذا یا ایه و هذا انجز الشیطان یا ایه و هذا من الملک ینجز ما یختار و هو قول الله عز وجل عن الیهام و عن الشمال تعید ما یلفظ من قول الا لایرید من عیب عتید شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ دلی که بر جانی که او است و گوش شده بر یکی از آنها فرشته است و اینها و بر دیگری دیو است که راه کننده این امر میکند و از دیگری و این نمی میکند و او از آن خیر بیان این آنکه مثلا دیو را میکند او را بصیفت با و فرشته نمی میکند او را انسانا و آنچه گفته شد مضمون قول الله عز وجل است در سوره قاف از جانب راست و از جانب چپ دیو است نمیگوید و آدمی هیچ سخنی که آنکه نزد او باشد و ایست حاضر و بیان شد در حدیث چهارم باب هفتاد و هشتم که آن پائنده حاضر الله تعالی است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان للقلب اذنین فاذا هم العبد بذنبت قال له روح الایمان لا یفعل و قال له الشیطان افعل فاذا کان علی خطیئتها اخرجه منه و روح الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دل آدمی را دو گوش شنواست پس چون قصد گناهی کند میگوید و بر باعث نزدیکی ایمان سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن الا و قلبه اذنان و فی جوفه ذین ینفث فیهما الوصو اس الخناس و اذین ینفث فیهما الملک و الشیطان

الله المؤمن بالملك فذلك قوله تعالى وادعهم بدعوة منه فمكروه ذكر سنة جوفه برای دفع توهم اراده دو گوش فلک است چه از آنها نیز بدلی می رسد آسوس و لغت و او اسم مصدر استعمال آن بر وسوسه کننده برای سبانه است یعنی اینکه بغایت ترغیب کننده بصفت است و کسر و او مصدر است یعنی ترغیب و ل بمعیت التماسی است و پس روزه و رقت طاعت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مومنی که بر جای دل او دو گوش شود است و درون آن گوش میزدند آن و بوجابت و وسوسه کننده بجا است و پس روزه و گوش میزدند و آن فرشته پس مدعی کند الهی تعالی سوسان را بوفیق میل بجای فرشته میان این کفر و کفر ذکر شده معنون قول الهی تعالی است در سوره مجادل و مکرر الهی تعالی سوسان را باعث زندگی از جانب او

باب صد و دهم اصل باب الروح (الذی ایدیه بالمؤمن)

شرح این باب بیان باعث زندگیست که مکرر شده آن مومن درین باب یک حدیث است اصل حدثت علی ابی الحسن صلوات الله علیه فقال لی ان الله تبارک و تعالی ایدیه المؤمن روح من تحضر فی کل وقت یحسن ذنیه و یتقی و یتقرب منه فی کل وقت یدنّب فیه و یدعی فی معه قنوسه و سوا عند احسانه و تسخیر فی الذری عند اسبابه مشهور داخل شدم بمجلس امام موسی کاظم صلوات الهی علیه و آله پس گفت مراد رستی که الهی تعالی مکرر مومن را باعث زندگی که از جانب او است و آن فرشته است چنانچه در حدیث آخر باب السابق مذکور شده ما فرمی باشد نزد او در هر وقت که نیکوکاری می کند در آن وقت و بر هر نیکوکاری می کند و غائب می شود از او در هر وقت که گناه می کند در آن وقت و مجاز از حد و شرع میکند بی امر و بر کبر و پس آن روح با او است بحکمت درمی آید از شمالی نزد نیکوکاری او و فرستد و در وقت قرین که محل ننگ است نزد بکاری او اصل فتاها دعا عباد الله یغفر با صلا حکم التمسکه نزداد و یقینا و ترجوا نفیسا ثیما هم الله اسو اثم لجنید فعمله او اهم بشرفا تدع عنه ثم قال نحن نرید الروح بالطا حه لله والعلله مشهوره التا به مصدر باب تفاعل طلب چیزه نزد غائب شدن آن التمه یتم نون و سکون عین بی نقطه و میم و تاء اسم تفعیل بجنه رفاهیت و مراد اینجا رفاهیت آن فرشته است که خوشحال می شود نزد احسان و توفیق آن برای تنظیم است یقینا نیز است نفیسا مفعول به است یعنی پس طلب کینه ای بندگان الهی تعالی تفعیل عظیم را برای روح بسبب اصلاح شما خودتان را برک مواصی و فعل طاعات افزوده شود باعتبار اطمینان خاطر بر تصدیق ربوبیت رب العالمین و فائده بر بشتی را که نفیس گر آن به است رحمت گناه اندر مردی که قصد خیر کرد پس بجای آورد و از آنجا قصد شرک کند پس برگشته از آن بعد از آن امام علیه السلام گفت ما که مدعی زیاد می کنیم روح را با یغین که او خوشحال می کنیم میانی که بر خود می باله بصیت قرآن برداری بر اے الهی تعالی و عمل بر اے الهی تعالی

باب صد و یازدهم اصل باب الذل و العوب

ششم این باب بیان ازگناہان است درین باب سی و یک حدیث است اول اصل من الی حدیث
 علیہ السلام قال کان الی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیموت لمواقع الخطیئة
 فما نزل به حتی تغلب علیه فتصیر اعلاہ واسفلہ مشروح مواقع در اصل یعنی اما مقت است خواتم
 شل آنچه در بر است و مانند آنست و خواہ حکما شل آنچه در نماز است آنچه ال یعنی مانند از افعال آنست است
 و اسم ان غیر مستتر راجع بحقیقت است بجز است و ظرف متعلق بفعل محذوف است بتقدیر ما نزل لفعل بر یعنی
 کہ چند کہ تو برگردد از گناہ ہمیشہ میکا و دو آن دل بیل فرمودن آن گناہ آن در البوسے اشال خود را
 از گناہان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت پدر می گفت نیست هیچ چیز از گناہ
 تر دل را از گناہ ہے بیان این آنکہ بدستے کہ دل بر آئینہ گاہے مباشر گناہ می شود پس آن گناہ میکا و دو آن
 دل تا غالب می شود آن گناہ بر دل با نیغے کہ باعث اصرار بر کبیر می شود پس می گرداند آن دل را بر دوز
 با نیغے کہ آنچه باعث تکذیب علامات ربوبیت رب العالمین است می شود چنانچہ گفته در سورہ روم ثم یأین
 عاقبة الذین اساقا السوء انی ان کذبوا یا یات اندر دوم اصل عن ابی عبد الله علیہ السلام فی قول
 الله عز وجل فما اصبرهم علی النار فقال ما اصبرهم علی فعل ما لعلوا انہ یصیدهم الی النار مشروح
 روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول ابی الدرداء فی در سورہ بقرہ پس آن جسمی کہ خریداری نموده
 را بر او گذارتن راستی و عذای را بر او گذارتن نجشاشش الی بنایت صبر دارند بر آتش و درخ با نیغے کہ
 بر سیده شد از معنی این پس گفت برادران نیست کہ بنایت صبر دارند بر چیزی کہ میدانند کہ آن می برد ایشان را
 بسورے آتش جنم سوم اصل عن ابی عبد الله علیہ السلام قال اما انہ لیس من عرق فیه
 ولا یکتد ولا یصلح و کافر من الاذنب و ذلک قول الله عز وجل فی کتابہ و ما اصابکم من مصیبة
 فیمالکسنت الیکم و یخفوه عن کثیر قال ثم قال و ما یعفو الله الکفر ما یؤخذ به مشروح
 روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت آگاه باش بدستے کہ نیست هیچ رگے کہ بچیزه و هیچ فتنی
 کہ بر خور کسی و هیچ یاری مثلاً اگر گناہ ہے کہ آنرا کفله آنست و آنچه مذکور شد مضمون قول الله عز وجل آنست
 در قرآن در سورہ شوری و آنچه بر خود شما را از آفتی پس بسبب آنست کہ بدستے خود مذکورید یا نجشاشش
 می گذرد الله تعالی از بسیاری از گناہان شما را و می گفت بعد از آن امام علیہ السلام گفت و آنچه نجشاشش
 سے کند الله تعالی بیشتر است از آنچه گرفت و گیر میکند بسبب آن مخفی نماید کہ این آیت در غیر اینست و این
 علیہم السلام است و در معصومین قول الله تعالی است در سورہ حدید ما اصاب من مصیبة فی امر
 ولا نے انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأ ان ذلک علی الله لیسر لکیلا لا اسود علی ما فاکم و بیان شد
 در حدیث اول باب جمل و یکم کتاب الحج کہ باب فی شأن انما از گناہ فی لیل القدر و تفسیر است و در باب
 صد و دهم مذکور میشود کہ امام زین العابدین علیہ السلام انتارت با این فرق کرد و نیزه علیه الفتنه چهارم

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من فکبة تصیب العبد الا باذن ربها یعفو الله عنه ورجل عنه
اکثر شکره این ظاهر است از شرح حدیث سابق پنج اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام يقول
لا تبذرن عن وادفعه وقد علمت الاعمال النافعة ولا یامن البیات من عمل السيئات منکره
الواجب لبناء بالنقطه وما یمنع منقطع جمع واضح ومانع یمنع کدر وقت خنده ظاهر می شود و قد علمت
بجمله حالیه است و لا یأس من فروع و معطوف بر جمله حالیه است پس آن نیز حالیه است و لا نافی است و می تواند
بود که لا یأس مجزوم و معطوف بر لا تبذرن باشد و لا نافی باشد و نون کسوره بالتقاء ساکنین افتاده باشد
البیات یفتح با ی یک نقطه و یای و نقطه در یائین و الف و تائی و دو نقطه در الا اسم تئیت مصدر باب
تغییل آمدن زدن در شب برای بخون داند آن و مراد اینجا گرفتن بخت است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام
می گفت در خطاب با فرزند آدم که فاسق باشد که کشاند اندامی پیش را بچند و حال آنکه کردی عملهای رسوا کننده
و این نمی باشد اگر گرفتن بخت کس که بر پیرا کرد با کس هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول تعوذوا بالله من سطوات الله باللیل والنهار قال قلت وما سطوات
الله قال الاخذ علی المعاصی منکره روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را دی گفت شنیدم
از او که میگفت پناه خواهید باسد تعالی از خشکیری با سبب امر تعالی در شب و روز را دی گفت گفتیم چیست
منکیر برای امر تعالی گفت گرفت و گیر بسبب گناهان اشارت است در حدیث سوم این باب هفتم اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال الذنوب کما شدیده فاشهد لها ما نلت علی اللیم والدم لا یستجیر و یجوز
والبینه لا یدخلها الاطیب منکره لانه استدلال است بر دعوی مردم و غیر راجع به نیت است که مجموع
لم و دم است الرجوع بحکم انداخته شده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت گناهان بزرگ
شکل است باینکه که توبه از آنها که جامع شرط و صحت باشد مشکل است و مشکل تر گناهان گناه است
که دیده باشد بر آن گوشت و خون و ناپاک زیرا که آن گوشت و خون که ناپاک است یا انداخته می شود
از بدن صاحبش پیش از مرگ او بر یافت و عبادت و اعمال آنما که شرط صحت توبه از آن قسم گناه است
چنانچه در پنج البلاغه ذکر است یا معذب می شود در آخرت و درشت داخل نمی شود مگر باینکه بعضی گوشت
و خونی که از حرام حاصل نشده باشد هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد لیدنب
الذنب فیزدی عنه الرزق منکره روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدستی که بنده هرگز
نهاد میکند گناه پس آن گناه دور میکند از او وسعت رزق و امر او این است که بعضی از افراد کم رزق
این سبب می شود نهضت اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ملعون ملعون من عبد الذینار
والدرهم ملعون ملعون من مکة اعمی ملعون ملعون من نکه بهیمة منکره که نفع کانت و سر
یم و فتح و البینه ماضی معلوم باب علم است اگر پیش گرفتن با کسی که معلوم نباشد که یکجا نشتی میشود آسمانی

منسوب است تقدیر افعال از غیر مستتر در که باشد الهی گویند و مراد اینجا کوری باطن است و فاعله ذکر الهی اشعار
باینست که مراد کبر اختیار مذہب مجبول است با وجود کثرت علامات مذہب حق از شواهد ربوبیت و حکمات قرآن
که هر یک دال است بر وجوب پیروی امام عالم بحج احکام و ترک اهل ملل و اختلاف در احکام الهی کما یخبرون :
عاشی بے نقطه بعینه ماضی معلوم بای ضرب و منع است التکلیح جمیع و عقد براسه جماع و ہرز و ایمان سب
است و بنا بر اول سیدہ بمعنی چار و است و بنا بر دوم مراد ہیمہ مخالفت مذہب شیعہ امامیہ است چنانچہ کثرت
در حدیث دوم باب مدام و شاید کہنی اندام خود کردن مخالفت باشد چنانچہ استفادہ سے شود از قول اللہ نم
در سورہ مجادلہ یوں دون سن حادہ و رسولہ و بنا بر اول کلمہ از باب تفسیل و ہیمہ بمعنی مخالفت می تواند بود
راجع بمعنی دوم شود یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم طاعت طاعت است ہر کہ پرستش
کرد در طلا و زر نقرہ و البیع زکوٰۃ مفروضہ و باندہ آن ملعون است ملعون است ہر کہ اختیار مذہب مجبول کرد یا
ظہور علامات مذہب حق ملعون است ملعون است ہر کہ جماع کرد چار و اسے رادھم اصل عن
ابی جعفر علیہ السلام قال سمعته یقول اتقوا المحقرات من الذنوب فان لها اطا لباً یقول اللہ
اذنب واستغفر ان اللہ عز وجل یقول مستکتب ما قد مواد انار ہم و کل شیء احصینا و فی
امام مبین و قال تبارک و تعالی انہا ان تک مثقال حبۃ من خردل فکل فی صخرۃ فی حق المومن
اولی الامر ینزل بہا اللہ ان اللہ لطیف خیر شکر ہر سین و در مکتب برای تاکید است و آن نقل بالمعنی است
از سورہ یس برای اشارت باینکہ انجمنی الخی الموت و کتب اقدمو اتقدیر نیست کہ و انجمنی الخی الموتی و انجمن مکتب
اقدمو اضیمہ انما راجع بظلم است و ان الشکر لظلم عظیم و انیش باعتبار نیست کہ سئیدہ است خردل و انانیت بجز
کوچک کہ اطبا برای امتحان لمحاب اسمال بخیر باشند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت شریف
از او کہ می گفت اتر انکند از غیر شمرده با از جوگنا بان چہ بدستی کہ آسا با درخواست کنندہ نیست از عبد اہل قرآن
بیان محقرات آنکہ با خود میگویی کی از شما کنندہ میکنیم و استفادہ و تو بخوایم کہ بیان طالب آنکہ بدستی کہ اسر غرض
میگوید رسولہ لیس البیہین لیسیم و در قرآن یاد نہ اندہ اعمال انچہ را کردگان کردند در زمان حیات خود و انچہ را کہ باعث
شدند کہ دیگران از بی ایشان رفتہ بپر زمامت ایشان و در حیات ایشان و ہر چیز را شمریم در پیشوانی
کہ ظاہر کنند حق است مراد امام عالم بقرآنست کہ بیان کل شے است و معنی جمیع آیات آن در ذہن امام
زان ظاہر است و الہام می کند در وقت حاجت یا مراد امام مبین قرآنست و معنی مبین می آید و ہر
بستم باب آخر کتاب فضل القرآن و گفت تبارک و تعالی در سورہ لقمان بدستہ کہ سیدہ اگر باشد ہر
داند از خردل لیس باشد در سنگی سخت و بزرگ یاد آسماننا یا در زمین سے آورد آن را اللہ تعالی در روز
حساب بدستی کہ اللہ تعالی نازک کا خبر دارانہر خیر است یا زدھم اصل عن ابی عبد اللہ
علیہ السلام قال سمعته یقول ان الذنب یحرم العبد الرزق شحاً یحرم بعینہ مضارع

معلوم باب علم و ضرب است و معنوی این برافتن مردی ششم است و او از دهم اصل عن ابی جعفر
 علیه السلام قال ان الرجل لیذنب الذنب فیدر ما عنه و تلافی هذه الاثیة اذا اقسوا النصر
 منها مصیبتین و لا یستثنون قطاعات علیها من ربك و هم یأثمون مشهور روایت است از امام محمد
 باقر علیه السلام گفت بدست کسی که مرد هر آئینه گناه می کند نوشتی از گناه پس دفع کرده می شود از او وسعت
 رزق و خواندین آیت را از سوره نون و گفته که قسم خوردند که هر آئینه می چشند خراب را بر حالی که در اول صبح باشد
 تا مستحقین خبردار شوند از رفتن ایشان بباغ خراب را به واسطه قسم خوردند که استثنائی کردند با این معنی که انشاء الله
 نمی گفتند پس احاطه کرد بر آن خراب و باغ احاطه کننده از جانب صاحب کل اختیار تو بر حالی که ایشان خوانندگان
 بودند منقول است که آن باغ درین بود و در سه حکم آن را صادران می نامند میان آن و صنعاد و از ذیل است
 و آن باغ از پیر مردی بود از حاصل آن قدر کفایت خود و عیال خود را نگاه میداشت و باقی را تصدق
 میکرد و چون از دنیا ولت کرد و فرزندانش گفتند ایا میر نیست آنچه پدر ما میکرد پس این تنبیه کردند و آن باغ
 سوخت با کتبی سیزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا اذنب الرجل خرج
 فی قلبه نكتة سوداء فان تاب انمخت و ان زاد تراحت حتی قلبه علی قلبه فلا یغیر بعد ها
 ابد مشهور شنیدم از امام جعفر صادق میگفت چون گناه کرد و مرد بیرون می آید در دل او لقطه سیاه پس چون
 توبه کند محو میشود آن لقطه و اگر زیاد کند گناه را زیاد می شود و آن لقطه تا غالب شود بر دل او پس بطلب نیرسد
 بعد از آن لقطه غالب شده هرگز با این معنی که بدست محمد و من شده و داخل جہنم میشود و چهاردهم اصل عن
 ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد یسأل الله الحاجة فیکون من شأنه قضاءها الی أهل قریب
 اوالی وقت یطی قیظ تب العبد ذنباً فیقول الله تبارک و تعالی للملائكة لا تقض حاجته و احرمه
 ایاها فان لم یرض لسطعی و استوجب الحرمان منی مشهور ضعیف شانه راجع بصدر یسأل است یا راجع
 بعید است یا راجع بالله تعالی است و حاصل هر یک است مراد اینست که قابلیت بر آوردن حاجت
 دارد اگر آن طلب اکتفا کند و آن را فاسد سازد بر آورده می شود یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
 گفت بدستیکه گاهی بنده میطلبد از الله تعالی حاجت را پس می باشد از حال آن طلب بر آوردن الله تعالی آن
 حاجت را تا وقتی نزدیک یا تا وقتی دیر پس گناه میکند آن بنده نوعی از گناه پس میگوید الله تبارک و تعالی فرشته
 را که موکل بر آن بنده است برای بر آوردن بعض حاجات او که بر میآورد حاجات او را و محروم کن او را از حاجت
 چه بدستی که او خود را قابل نارضامی من کرده و مستحق محروم شدن از عطا می من شده یا نزد دهم
 اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول انه صام سنة اقل من سنة و کک
 الله لیضعه حیث یشاء ان الله عز وجل اذا عمل قوم بالمعاصی صرف عنهم ما کان قد لهم من المطر
 فی تلك السنة الی غیرهم و الی القیامی و البحار و الجبال مشهور الضعیفی یفتح قادیانی و دو لقطه در باین

واللہ وادی مسورہ وایہ مختلفہ سائر معنیات وفتح ذ و سکون یا رد الف مردود وگو ہے مقصود از نیری باشد بیابنا
یعنی روایت است از امام محمد بن قزلبیہ السلام وادی گفت شنیدم از او کہ مے گفت هیچ سال کم باران تر
از سالے دیگر نیست لیکن اللہ تعالیٰ می باراند باران را در جای کہ میخواہد بیان این آنگہ بدو رستے کہ اللہ عزوجل چون
عمل کنند جمعی بمعصیتا میگردد واندازد ایشان آنچه ما کہ بر تقدیر عدم عصیان ایشان براسے ایشان مقرر کردہ بود
از باران در آن سال و مے گرداند بسوی غیر ایشان اگر آن غیر مطیعان مستحقان آن باران باشند و بسوی
بیابان یا دریا یا کوہها اگر ایشان نیز مطیعان مستحقان باشند اصل دان اللہ لعذب الجعل
فی جہرہا یحسد المطر عن الارض التي یجعلها یحفظها یا من یحضرہا وقد جعل اللہ لہا السبیل
فی مسلك سوی محلۃ اهل المعاصی قال ثم قال ابو جعفر علیہ السلام فاعلموا ان فی الارض ما یحسد المطر
الجلل یفهم حیم وفتح معین سبے لفظ حیوانے سیاد کہ معروف است نسبت عذاب بآن برسبیل استعارہ است
چہ آن مگفت نیست بحسب مشہور پس مراد عذاب ضعیفانیت از بنی آدم کہ قدرت بر انتقال از جا سے
اہل معاصی بحاجی دیگر دارند و شاید کہ برسبیل حقیقت باشد چہ حیوانات را علوی باشد و شاید کہ بعض حیوانات
مستحق یا ایشان نیز متوہش ہد کہ در زمان سلیمان علیہ السلام عالم بود و تخلف بردن کتب بشہر سابق
با و گرفت فی برای تبدیل است بحسب معنی سکون حای بی لفظ وادی بی لفظ است بحسب المطر یعنی مضارع
معلوم باب ضرب و نصب المطر است یا بیای جاہرہ و مصدر باب ضرب و جر الطر است العمل و المعنی لفتح معین
و کسر و فتح حای بی لفظ و تشدید لام منزل و ما و ای کسی از عبد امیر اضافہ در محلہ مذ قبیل اضافہ جزا بحال است
و قد جعل حال است و عامل آن بحسب است یا لعذاب است و بر تقدیر افادہ این می کند کہ اگر آن جعل را فہم
میسر نباشد عذاب بحسب مطر از اہل معاصی نیز دفع مے شود بمرتکب او یعنی و بدو رستے کہ اللہ تعالیٰ ہر آئندہ
عذاب می کند جیل را بسبب قطع ادب بسوی سوا خیش بیان این آنگہ نگاہ میدارد باران را از زمین کہ آن جیل
در منزل آن زمین است بسبب معصیتا مے جمعی کہ نزد او نذر بر حالی کہ گردانیدہ باشد اللہ تعالیٰ برای آن
جیل راہ معاشے رفیع را حای سلوک اہل معاصی وادی لفت بعد از آن گفت امام علیہ السلام پس عبرت گیرید ای ہادیان
ابیر بنا یعنی کہ ہر گاہ شمل میل معذب شود براسے عدم مفارقت اہل معاصی و در وقت قدرت بر مفارقت پس دیگران
بطریق اولیٰ مرتب می شوند مثلاً نزد ہم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال الرجل یذنب
الذنب فیجرہ صلوۃ اللیل و ان العمل السبی اسرع فی صاحبہ من السکینۃ فی اللہ مشہور
روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدو رستے کہ مرگاہے گناہی میکند پس محروم میشود از نماز شب
بسبب بی توفیقی بدو رستے کہ عمل بہ تہذیب و است و رصایش از کار و در گوشت هفت ہما اصل
عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من ہم بسیئۃ فلا یعملها فانہما یعمل العبد السیئۃ فیراد
الرب تبارک و تعالیٰ فیقول و عزتی و جلالی لا اغفر لک بعد ذلک ابدا مشہور روایت است از امام

حالی از اصول کلام

[illegible]

واستیان باینی است یا تمیز ان نامید و اهل آنست یا منصوب است بقیه ان و اعمال آن فیسلبا البینه
 مضاف این فقره طاعت بر شریک است نه بر لا یمشیر و لکن مصدر کثرت یا دنیا است و حاصل هر دو یکی است
 حتی برای استقامت التزمه لفتح فون و کسر قاف عذاب و آن منصوب است تا مقبول استی باشد یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که شیفتگی که پدرم می گفت بدیشتی که
 الله تعالی حکم کرد حکمی لازم بیان این گفتنی کنند این را که انعام کند بر بندۀ عقیقی پس و اگر در آن نعمت را از آن
 بنده مگر آنکه از آن بندگان بنده گناهی که مستحق شود بسبب آن تازه کردن آن عذاب و اگر نفس نعمت را بستاند
 و سوم اصل سال سجد ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل ما یأخذ بین یدین السفاة
 وظلوا انفسهم الایة فقال هؤلاء قوم کانت لهم قری متعللة ینظر بعضهم الی بعض و انهم
 حاسریة و أموال ظاهرة فکفروا انعم الله عز وجل و نیر و اما ما انفسهم من عافیة الله فذکر الله
 ما بهم من نعمه و ان الله لا ینیر ما یقوم حق ینیر و اما ما انفسهم من عافیة الله فذکر الله
 صادق علیه السلام را از قول الصدوق و در سوره سبأ پس گفتند جماعتی سبأ ای صاحب کل اختیار را دور
 اند از بیان سفرهای ما و ظلم کردند بر یکدیگر یا بمعنی که اهل هر دی بر اهل دی دیگر ظلم کردند تا امر آیت را میگویند
 که فبما نهم احادیث و من قدام کل عزمق ان فی ذلك لآیات لکل صابر شکور پس گردانیدیم جماعت سبأ را
 ضرب الفشل در رفتن نعمتها و پراننده کردیم ایشان را هر یک را گندگی بدو رست که در آنچه مذکور شد از احوال
 جماعت سبأ هر آینه نشانه های قدرت است برای لغایت صبر کننده بر آزار همسایه و مانند که لغایت
 شکر گزار باشد پس امام گفت این جماعت سبأ جمعی اند که بود ایشان را ده داسه مجاور هم بیان حماد
 اینکه نظر میکرد بعض اهل ده با بسوسه بعضی دیگر که در ده مجاور آن بودند با شنیخه که مراد با اتصال بودن
 دوری بمقدور نظر است و چون ده با میان که دشام بخط مستقیم بود پس اهل هر ده سه زره و سلطان
 ده را در نظر میکردند استاد در یک بابی که اندوخت راست و یکی اندوخت چپ و هر دی اکثر
 اشیا را مانند یک مبلغ بود و انست مرا که بختان عن بن و شمال و آیت سابق بر این آیت و بود ایشان را
 نه را سه روان با ستر او بود ایشان را اما لباسی آشکارا یعنی شتران و گوسفندان و گاو و گاوچران و قند
 پس قدرنا شناسی کردند نعمتهای الصدوق و ابعث تغییر شدند آنچه را که با ایشان بود از نعمتهای خود
 و برستی که الله تعالی تغییر نمید بزمستی را که با جمعی باشد مگر آنکه باعث شوند تغییر آنچه را که با ایشان است نشانه
 بمضمون آیت سوره انفال است اصل فارسل الله علیهم سبل العرم ففرق قراهم و عرب دیار
 و ذهب باموالهم و بالمالهم مکان جناتهم جنتین خذانی اکل خط و اقل دشمنی من سدره قلیل تم قتل
 ذلک جزینا هم با کفر قرا و اهل بخاری الا الکفر مشاشر العزم ففتح مین بنیقه و کسر رای بنیقه سدی که
 در میان دو کوه بنده تا آب سبل را جمع کند و بتلخیص صرف شود غرق و حرب بعینه ماضی معلوم بقبیل است

و فضائل با اعتبار کمال و منوع بران حقیقت اول و لطالان دوم به مشهور است و حکایات کتب الهی که در آثار ائمه
 پیروی ظلم و بی امانی از پیروی حق صحت دنیاچه گفته در مورد ائمه منقول آمده و رسول و الیهین آنرا نکات خیر است
 الذنوب و با اعتبار اینکه هیچ الهی که باطل باشد دعوی امامت نکرده و خود را پدر و گرویده و حقش از آن وقت و در آن
 وقت امام حق باشد چنانچه آدم علیه السلام را در حدیثی از او نقل شده است و الا ان بود
 هر یک از ائمه منقول و لا تتحقوا البیعة بخطاب و بیعت غیبت است و تواند بود بنا بر این که الانامیه است و بنا بر دوم نیز
 است الا ولیا جمع ولی الامان یعنی و گویا ایشان را بر سر است که رحمت من پیش از غضب من شده و نظریه
 در دل آدمی پیش از نقطه سیاه است و آفریده پس نا امید شود و از رحمت من چه خبر است که بزرگ بختی نماید نزد من
 گناه است که اگر نرم از اتوبه و گویا ایشان را که خود را قاتل نازدند از من منگید بر ماله که صاحبان عباد
 باشند و بگویند و البته با امرار کنید و بکنید بماند که من قهین کرده ام چه بد رستی که مرا سختی رسالی است
 نزد اناده عذاب من که تاب نمی آید و در آنرا را خیر است از مخلوقان من نیست و هشتم اصل
 عن الرضا علیه السلام قال ادعی الله عز وجل الى بنی من الانبیاء اذا طعت راضیت و اذا
 راضیت بامرک و لیس لک فی نهائیه اذا عصیت غضبیت و اذا غضبت لعنت و لعنتی تلغی العباد
 من المومنین شریح تلغی بیای یک لفظ و غنن باللفظ البیعه مضارع مفعول باب التعلیل یا افعال است آتشی
 منصوب و مفعول دوم تلغی است و مفعول اول محذوف است من برای بیض است آتشی و تلغی و تلغی و تلغی
 را می آید لفظ و یا از رفته شدن آتش یعنی رویت است از امام رضا علیه السلام گفت می کرد و الله عز وجل
 بسوی منبری از غیر من که چون اطاعت کرده شوم راضی شوم و چون راضی شوم نفع می رسد و نیست
 برای نفع من آخری نه در مدت و نه در شدت اشیاء است بخلاف این است و اینکه هر آرد و بکنید حاصل میشود
 و چون عصیان کرده شوم اناده عذاب بکنم و چون اناده عذاب بکنم و در از رحمت خود و بکنم و در از رحمت من از
 رحمت خود و برساند نفع را بستم از جمله مراتب افزونگی آتش که در طبقه مقیم بنیم است کسبت و هضم
 اصل عن الرضا علیه السلام ان قال ان احکمکم لیکن فی الخوف من السلطان و ما
 ذلک الا بالذنوب فتوقها فانها تنقطع و لا تأخذوا فیها مشرحة روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام که او گفت بدستی یکی از شما بر آئینه بنیاد شود و باوترین از باد شاه جابر نیست آن بنیادی ترس
 مگر نسبت گناهان اشارت است یا بخی می آید در حدیثی امیر السیما و از خود را از گناهان خیر که تواند پیش
 و بستم باشد در گناهان اگر از شما جدا شده باشند کسبت و هشتم اصل قال امیر المومنین علیه السلام
 لا وجه اوجع للقلوب من الذنوب و لا خوف اشده من الموت و کفی باسلف تفکروا کفی بالموت
 و اعطاء مشرحة من الموت بتخیر من الخوف الموت است یا لا خوف یخفف الموت است با در بنا در باب الموت
 زائده است تفکر از ترس است و برای متعلق باسلف است و آنجا نیز ترس است از کسبت است اما بر این

در این کتاب

شروع این باب بیان گناهای بزرگ است و بیان آنچه متعلق به تائید است مثل اینکه امر از برائی از آنجا بایمان
 جمع نمی شود و زین باب نیست و سه حدیث است اگر حدیث چهارم را در حدیث مساب بنیم اول اصل آن
 ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ان تعذبوا الکبار ثم استهون عنه فکفر عنکم سیئاتکم
 و نزل حکم مدخله کما قال الکبار التی اوجب الله عز وجل علیه العذاب بشرح نزل اسم مکان
 باب افعال می تواند بود الکبار مرفوع حیوان بود بخیریت و بر هر تقدیر التی صفت الکبار است و مراد از این باب
 ای باب بر جمع تقدیر است و اگر این می گذرد که کبار و الاطلاق دارد اول گنا آنی که وعید کنیم تعلق با ما گرفته و این
 سوار ما شود و تعلق بیاتی صورت گرفته باشد مثل شرک و خواه نه مثل اصل زنا که وعید بر متعلق بفور است امر از بر است
 بقرینه آنچه می آید و شرح حدیث نیست و پنج این باب که علامه اصحاب الشیخانه در مورد واقعه امینت و کافران امینان علی
 الحث الفظیم و هم گنا آنی که وعید کنیم تعلق با ما گرفته در جمیع صور آنها مثل شرک و مثل امر از بر و آنچه در حدیث متعلق
 بجمیع صور امر از است و مراد الکبار کورین است یعنی در وقت لیل مراد از افراد کفر و شرکست خواه کفر از امر از بر
 کبار یعنی اول و خواه کفر از یک باب و غیره یعنی آن را و است کبار و شیخی می گوید در حدیث دوم باب شد و شد
 و پنج و می تواند بود که الکبار مرفوع و حیدر باشد و التی خبر باشد و مراد از این باب ای باب است که الحیدر باشد و مقصود
 تعلق کبار یعنی اول باشد و بنابر این تکفیر نیست عدم مواخذة و در دنیا نیست چنانچه گفته در مورد و شورش
 و انصاف برین مصیبت فها کسبت ایدیم و یغفور عن کثیر او حجت گفت و او در گفت بر این که افاده غلو و این امر از
 بر کبار و در این باب روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الصدوق و نزل در سورة النساء
 اجتاب کثیرا من بزرگ های آنچه نمی کرده میشود از این بوشانم و بر طرف میس که نم از شما اثر اعمال به شمار آید
 کبار است و داخل ای کنیم شمار داخل که گفته که گرامی است امر از است است از این گفت مراد گنا آن
 بر گشت که لازم کرده الصدوق بنابر آننا القسیم را بر این فاعل ما و دوم اصل کتبیم یعنی یعنی
 اصحابنا الی الی الحسن علیه السلام فیما لکن الکبار و کم ای و ما فی فکیت الکبار من اجتناب
 ما و الله علیه التماس کفر عنه بیانه اذ اکان مؤمنا و الینعم الموجهات قتل النفس
 الجرام و عقوبه الوالدین و ای الیما و التراتیب بعد الحجة و قد ف الحیضه و اکل مال الیتیم و
 الفراء من الرزق و شرفه لائق و تربیت بنوا این بود که ای میش از کم می باشد و لهذا امام علیه السلام در این
 لیکن ترتیب سوال نوشته الکبار مرفوع و خبر صدای حدیث است تقدیر بر بیان حقیقه الکبار و مقصود ازین
 تأیید است و سوال دوم است و مقصود باقی از جواب و سوال اول است که اجتناب مبتدا است کفر عنه
 غیر تبری است و مقصود بیان حقیقه کبار است و در متن تفسیر آمده که در حدیث سابق گذشت ان الله لیدونون
 و گاهی در حدیث غیر مستقیم می شود و بنابر اول اشعارت کند و در چشم است چه دلالت می کند بر اینکه
 نویدی نیست ترکیب از اینجای الهامات چشم است محقق نماید که دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث

سابق و در باب یاریت در دنیا و در بعد الوجبات یکسری معنی جمع اسم فاعل باب افعال است بمعنی معیت یا یک
توفیق تو به از انانیت نادر است پس گوید که لازم و واجبیم ما و اگر بفتح معیم باشد بمعنی معیت یا یاریت که این این
زمان بسیار ترکب آنما می شود بقضا و قدر الهی و این منافات ندارد با اینکه اهل زلزلت و دیگر چنان نباشند و کفر بعینه
سلم باب تفصیل و غیر ستر راجع باشد قضا است و سیاق منصوب است و مقول کفر است بعینه این کسر
است یا کفر بعینه قبول است و سیاق مرفوع و نائب فاعل است از آنکه موصوفات است با یکدیگر را یکدیگر
اینجا امور و خود است پس مثال ترکب ناز شایست و کفر سیاق چنانچه مشروط است با اعتبار از هر احادیث
بزرگ مشروط است با بیان بواجب باشد بحدک مثل ولایت و نماز و روزه که از ارکان ایمان است و میتوان
لو که اشارت باشد بآنچه می آید و حدیث دوم باب بعد و شصت و پنجم که کفر و قسم است یکدیگر را بعنوان
امر و دیگر گشته صغیر بعنوان ابواب و اشکالات و اقرب مانند اعراب و سبقت در ترک طلب علم بکمال و این آنچه
کسر و سکون جمع خبر از خود مراد اینجا خبر از خود مراد است که عالمی در اینجا نیست خواه آن عباد و دل بصل
ایکس باشد و آنرا ما در ثبوت تیر می مانند و خواه بعدیت در بعد الهی و ثانی است نسبت بزنان و در شجرت
نسبت بزنان انقضای شجرت و نظیر نیست آیت سوره قدر متفقون و بعد از این بعد میثاق پس مراد است
که ترک طلب علم دین با وجود بودن در موضع که عالمی در اینجا باشد و کبریا است یعنی کوشش ازین بعضی باریان
با پیچیده که نوشته رامن ای دم یسوسه امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام می پرسید
امام را از کتایب این کینه که چند نیست آنگاه و کدام است آنرا پس امام علیه السلام نوشت این را که میان این
حقیقت که اگر است غیر که اعتبار کند هر چه را که نوشته کرده اند قضا می نماید بر آن آتش جہنم و بر اسے فاعل شش شش
می کند و بر طریقی کند آنرا از کتایب دیگر از اگر باشد ایمان کننده با رکان ایمان و هفت کتاه از جمله
کبار که بقضا و قدر الهی لازم کشته آتش جہنم است با پیچیده که تو به از آنجا نجات است و راست اول کشتن
جانب از صاحب برکت بمعنی کشتن بوسه و نماز و دوام نماز و شستن و روزه و سوره چهارم و نماز و
بشدن با وجود نماز و زکات عالم و غیر بودن کسب علم از او و بعضی می گویند که هر که در کشتن و باریا شرک بعد
از انتقال بایده را اسلام است و می آید در حدیث چهارم این باب که در التورب و الشکر و احدی حکم
و شام زیاد دادن زنی که عقیقه است ششم خوردن مال یتیم از دو سه ظلم حقیقت که یمن از لشکرگاه اول
اسلام که برای جاد و نه باشد سوم اصل عن الی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
الکلبا و سبع قتل المؤمن متحدا و وقت الحصة و القن ابر من الزحف و التورب و التورب اهل الجحیم
و کل مال الیتیم ظلاله کل الربا عبد الیتیم و کل ما اوجب الله علیه النماء و الله شایسته از این اخبار
است از خوردن مال یتیم از دوی مروت چنانچه گفته و سوره نساء از فیا کل بالمعروف و النبیة و غیر
یک نقطه و تشدید و کسری و نقطه در تین و نون آنچه آگاه علم کند بجزی خواه حکم واقعی مثل حکم قرآن

علی بطاعتها سلب الايمان فاذا قام هذا المذهب قلنت فانه يريد ان يعود فلا يعود واليه ابدان
 شمس منقول این حدیث می آید در حدیث سیزدهم این باب در آنجا بجای الایمان است و هر دو درست است
 چه اینجا لا در قال لایزال یعنی بر نمی خیزد بلکه برای تصدیق نفی است مگر یعنی صاحب اشکال باینست که علامت آن اعتبار
 از کبر است سلبت یعنی مجهول باب نهم است الايمان مرفوع و نائب قاعل است و این رد قول دیگر است که
 می گویند ایمان محض علم بصدق جمیع ما جاریه الرسول است پس تفاوت در کمال و نقصان نمی دارد
 یا منسوب و مفعول و دوم سلب است و مفعول اول که نائب قاعل است ضمیر مترشح بر این است
 یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام با آیه انما یؤمن الذین یؤمنون و یؤتوا الزکوة و یرکبوا
 الحاشه امام گفت نمی کنند تا را بر آن حال بیان لین آنکه چون باشد بر شکم آن زن کند و می شود ایمان کامل
 پس یوں بر خیزد و برگردانیده می شود ایمان کامل بسوی او مراد این است که گاهی برگردانیده می شود و آن از
 صورت توبه است تقریر این می آید در حدیث پانزدهم این باب که نفیس یوسفیه هست یقوب پس اگر برگردد
 و زن کند باز کند می شود و ایمان کامل گفتیم پس بدستی که آن مردی که زن کرد و ارادت میکند که برگردد زن آید
 می شود و ایمان کامل آن پس امام گفت برای بیان اینکه اراده خود چون از صفا است حکم مستتر عود نیست
 و حکم عود ندارد گفت چه بسیار است آنکه اراده میکند که برگردد و زن آید پس بر نسبی زنا هرگز هفت
 اصل عن ابن عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل الذين ينجون كباثر الاثم والفواحش
 الا الله قال الفواحش الزنا والسوقه واللم الرجل يلم بالذنب فيستغفر الله منه قلت بين الغفلة والكفر
 منزلة فقال ما اكثر عرى الاچان شمس و در سوره و النجم چنین است و صد في السموات و ما في الارض و

الذين اساءوا ما عملوا و یجزی الذين اساءوا بالجنس الذين ینجون كباثر الاثم والفواحش الا الله ان ربك واسع
 الغفلة الذين ینجون مبتداست ان ربك واسع الغفلة خبر مبتداست بحذف عامله و این جمله مبتدا و خبر برای
 بیان قسم از محسبات است چنانچه ظاهری می شود از آنچه گذشت در حدیث سی و یکم باب نود و نهم الفواحش
 جمع فاحشه رسوا با و مراد اینجا قد مشترک است میان ترک فحشاء نماز و مانند آن و میان کبائر که در حدیث
 در آنجا هست مثل زنا و دزدی و میان صغائر که یعنی ان ابا و اشکبار باشد چنانچه از ابی حمزه روایت شده و بیان می شود
 در حدیث دوم باب صد و شصت و نیم الا الله استغفرت من انی کبائر الاثم والفواحش و اگر از این
 می بیند خبر مبتدا می حذف باشد بقدری هم الذين الاعمی غیر خواهد بود بنا بر مذهب سیدیه که شرط میکند
 از موصوف الاعمی غیر مکرر بودن را چه استغناء از ثبات نفی نمی شود پس لازم دارد که بگوید ان کتاب الم
 احسان یتحقق نشود الرجل بتقدیر حال الرجل است مثل ولكن البرمن القتی و اشارت است باینکه لم اسم
 مصدر است بمعنی المام لم بعینه مضارع معلوم مضاعف باب افعال است الامام آورده شد که بصیرت
 نه از روی جرأت مراد بالذنب کبیره و فاحشه است قادر بر استغفار بر تعقیب است و مراد باستغفار اینجا افعال تعقیب

سلطاناً یا یحیی گفته اصل قال قلت فلهذا الکبر المعاصی قال نعم قلت فاکل و سهر من مال الیتیم کما
 اکبرام ترک الصلوة قال ترک الصلوة قلت فما عدت ترک الصلوة فی الکبار فقال ای شیء اول
 ما قلت لك قال قلت الکفر قال فان تارک الصلوة کافر یعنی من غیر علمشیر یعنی من غیر علم عبارت
 راوی است یا عبارت امام است چه گاهی شکم تعبیر از خود میگویند غیبت می کند یعنی راوی گفت
 گفتیم پس اینکه مذکور شد بزرگتر معصیتهاست یا یعنی که اگر کبارتر معصیت است و این گفت آری گفت پس خود
 یک دریم از انبیا تیم از دوسه ظلم بزرگتر است باعتبار عذاب یا ترک نماز گفت ترک نماز گفتیم پس نشردی ترک
 نماز را در آن کبریا پس گفت چه چیز بود اول آنچه گفتیم را را و سه گفت گفتیم کفر بود گفت پس بد رستی که ترک کننده
 نماز کافر است مراد امام ترک نماز سه عذر است نخست اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام
 ما من عبد الا و هلیه اربعون جنة حق لیعل اربعین کبیره انکشف عنه الجنون فیو حواله الیه
 ان اسود و اهدی یا جنتکم فی سائر الملائکة یا جنتها مشور ضمیمه راجع الجنان است باعتبار
 اینکه عبارت از ملائکه است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام نیست هیچ بنده مگر رحالی که بر او موکل اند
 چهل فرشته که سپرد او باشند و دفع شر شیطان از خود تواند کرد و آدمی که چهل گناه کبیره را خواه از یک
 جنس و خواه مختلف مرا طاعت که بزرگتر و سپردی کم میشود پس چون چهل آورد چهل کبیره را جادای شود از او
 آن سپردای پس دمی میکند الله تعالی بآن ملائکه که سپردا بودند که بپوشانند بنده را با لباسی خود تا سلف الجمله
 محفوظ تواند ماند از شر شیطان اصل قال فایده شیطان القیوم الا فاو قد حق یتلح الی الناس لعل
 الذین یقول الملائکة لا رب هذا عبدك ما یدع ذنبها الا ما کبره و انما نسحق ما یضیع فیو حواله
 عز وجل الیه ان اسود و اهدی یا جنتکم عنه مشور یا رب یعنی بزرگتر است عذاب میان نیست یعنی
 امام علیه السلام گفت پس گاهی میشود اینکه دانی گذارد آن بنده چیزی از بد را که اگر کسب میکند از آن آنکه
 خود ستای میکند و بر دم لعل خود که قبیح است چنانچه فاسقان را عادت است در مجالس پس میگویند
 ملائکه که اے صاحب کل اختیار این مرد که بنده هست و انمیگذارد حرامی را اگر اینکه ترکب آن میشود و
 بد رستی که ما فرشتگان هرگز نشنیده ایم و آنرا ندیکشیم از آنچه میکنند پس دمی میکند الله عز وجل لبسوی ایشان
 که برادرید با لباسی خود را از او و ناظر او باشد اصل فاذا فصل ذلك اخذ فی بعضنا اهل البیض ففعل
 ذلك ینتهک ستره فی السماء و ستره فی الارض فیقول الملائکة لا رب هذا عبدك فقد بقی
 مقتوک الستر فیو حواله الله عز وجل الیه لو کانت لله فیه حاجة ما اکره ان ترفعوا اجفنتکم عنه مشور
 پس چون کرده شود آن برداشتن یا لاشروع میکنند آن بنده و عبادت ما الله بدس که اهل بیت رسولیم
 پس نزد آن عادت دریده میشود پرده او در آسمان یا یعنی که جمیع ملائکه خواو آن چهل که مذکور شد و خواه غیر
 ایشان می دانند که خلاف حکمات قرآن کرد پس میگویند آن چهل کس از ملائکه که اسی صاحب کل اختیار این

مرز که بنده است تحقیق آمده بوده و دیده مقصود حسن طلب قسمی که توفیق است پس وحی هست کند اندر غزو جمل
 بسوسه ایشان که اگر می بود اله تعالی را در ادراک رعب یا غمینی که اگر احتمال تأیید توفیق مساوی بود
 در تفسیر و تفسیر را با یکدیگر برادرید با همای خود را از حقیقت نسبت حاجت با اله تعالی بیان شد در شرح حدیث
 بستم باب سده ششم در هم اصل صحت ابابعد الله علیه السلام بقول الکلباء القنوط طهر رحمة
 الله والیاس من روح الله والا من من مکر الله و قتل النفس التي حرم الله و عتوق
 الواالدين و کل مال الیتیم ظلما و اکل الربا بعد البینة و التعوی بعد الحجرة و ذللت المحصنة
 و انقضت الزحف شمس مراد شرف کبار عمره است که متعارف بوده و در وقت این کلام در میان
 مردم و عصر کبار و در آنرا در وقت چنانچه ظاهر میشود از حدیث آخرین باب و مضمون این ظاهر است از
 شرح حدیث دوم و چهارم فرق اینست که القنوط من رحمة الله در آنجا مذکور بود و در اینجا است و فرق میان
 یاس و قنوط اینست که اولی قتل بر روح می گیرد و دوم تعلق بر حمت میگیرد و فرق میان روح و حمت اینست
 که روح راحت و حمت غم است و قنوط نجاتش گناه بنده نیست و حمت نجاتش گناه است چنانچه گفته
 در سوره شوری و هو الذی نزل الغیث من بعد اقطار و یشر رحمة یحییس باران بسبب نجاتش از آن است و
 من نزل ان متقمن نجاتش آنها است و چنانچه در سوره زمره واقع شده یا عباد الذین امروا علی النعم لا تقنطوا من
 رحمة الله و اما آنچه در سوره یوسف واقع شده که یعقوب علیه السلام بر سران خود گفت یا بنی از سبب غمگسوان
 یوسف در حیدر لایا سوا من روح المدان لایاس من روح الله الا القوم الکافرون حتی برانست که بهم رسیدن و بعد
 و برادرش متقمن نجاتش گناه برادران دیگر یوسف است یا بنی بر ظاهر است که برادران یوسف اعتراض گناه
 خود کرده بودند در آن وقت اصل فقیر له اسریت المرتکب للکبیرة میوت علیها ما تخیر حبه
 من الايمان و ان عذاب بها هیكون عذابا له کعذاب المشرکین اوله انقطاع قال یخبر من الله
 اذا اذعما انها حلال و کذا لک بعد اب استعذاب العذاب و ان کان معتذرا فانها کبیرة
 و هی علیه حرام و ان عذاب علیها و انها غیر حلال قائم معذاب علیها و هو اهلون عذابا
 من الاول و تخیر حبه من الايمان و لا تخیر حبه من الاسلام شمس در تفسیر هر جا با بصیرت تأیید باب
 افعال است و ضمیر مترجم کیست و مضمون این فقرات می آید در حدیث نسبت و دوم این باب
 و در اینجا بجا تخیر حبه من الايمان آخر حبه من الاسلام است و بنا بر آنچه اینجا است و آن عذاب تا آخر است
 چه که فراموش از مشرکست چنانچه می آید در حدیث دوم باب حد و نعمت و حکم که باب الکفر است و بنا بر آنچه می آید
 در حدیث نسبت و دوم و آن عذاب تا آخر تأیید است انقطاع بقات و ظالمی بنیض و عین سبب نفع
 بریده شدن یعنی دانی نبودن و مراد اینجا اعتقاد دانی دیگر است یعنی نبودن اولی فی الجمله
 نسبت به دوم و می تواند بود که مراد شامل بریده شدن باشد چنانچه ظاهر حدیث است و دوم است و بنا بر اول

از او با صراحت و خواهی اصرار و عبادت ایمان و تقویٰ و عبادت ایمان الیه است چنانچه گذشت و در حدیث ششم این باب بابت تقویٰ
 عبادت ایمان الی امکان علیست و بابت اول البت لام برای حمد حاجی است و بابت دوم برای نفس است و در حدیث
 نیست که چنانچه قبل از ایمان او قابل قوت و قابل ضعف بود و بعد از ایمان نیست به قوت و عدم قوت و در وقت
 در قابل قوت نیست بقرینه آنچه سے آید در حدیث بابت دوم این باب که فلیس لیود فی ستمه تیوب یعنی روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر طرف کرده می شود از مومن باعث زندگی ایمان چنانکه در حدیث ششم
 را گفته است پس چون فردو آید بر می گردد آن ایمان کامل تبو می شود و اگر قوت کند وادی گفت گفتیم خبر ده مرا که اگر کسی
 قصد نماز نماید یا حج الایمان از او جدای شود لغت نه خبر ده مرا که اگر کسی قصد کند که دزدی کند آیا بریده می شود
 دست او مقصود تو فرموده است که قصد الاصله است نه کیا بریدگی از آن و مقصود استمال نیست چه استمال
 بتیاس فقی بابت نیست **سیزدهم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له
 محمد بن عبد الله بن الرائی و هو مومن قال لا اذی اکان علی بطنها سلب الایمان منه فاذا قام رد علیه
 قلت فانه اسرا حان یعود قال ما الاثر ایهم ان یعود ثلثا یعود مشرح علیه یسبغه الیه است
 چنانچه سے آید در کتاب فضل القرآن و در حدیث بیست و یکم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است
 که در مایه ضالمی و مضمون این ظاهر شد از شرح حدیث ششم این باب **چهاردهم اصل**
 من ایان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الکبائر سبعة منها قتل
 النفس متعمدا و الشریک بالله العظیم و قد ذلت المحصنة و اكل الربا بعد البینة و الفرار من الجهاد
 و التعرب بعد الهجرة و عقوب الزوالین و اكل مال الیتیم ظالما قال و التعرب و الشریک واحد بالیه
 من زیاد الکتابینی قال قال ابو عبد الله علیه السلام و الذی اذا دعاها ابوه لعن اباها و اولادها
 اذا احبها ابنته یضربه بشیء الکبائر مبتدات سبعة قتلای دوم است چه اگر خبر می بود سب سے
 باست ستمه تیوب سب سے قتل خبر قتلای دوم است و جمله خبر قتلای اول است و التعرب و الشریک
 واحد برای دفع و دل است چه آنچه شمرده شد که سب ظاهر شد است و احد یعنی اینست که شرک از تقرب
 است پس فی الحقیقه آنچه در حساب است شرک است و ذکر تقرب طمعه از قبیل ذکر خاص با عام است برای
 بیان فرقی ابان بتقدیر روی ابان است و مقصود از ذکر این تا آخر اینست که ابان این حدیث را توطئه
 زاید تر روایت کرده باز یادی از تقویٰ عمل الذکر است و الاستدلالی است که خبرش محذوف است بتقدیر و سنا
 الذکر و الاصل غفیر و در حدیث لازم می آید و دعا اینجا بمعنی طلب نفقه و استدلال از روی عجز است الثمن از
 کردن و مراد اینجا نفقه برداشت الاجابة مصدر باب افعال بر آوردن مطلب کسی بقرینه تشدید البین
 مضایع معلوم باب افعال است ضمیر راجع باینست یعنی روایت است از ابان از ابوبصیر انا نام
 جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت گمان کنم که خبر ده مرا که اگر کسی قصد کند که دزدی کند آیا بریده می شود

مضمون آنست که در این باب و قرب و شرک یک قسم است از جمله آن هفت قسم روایت کرده ایم از زیاد
بن زید گفت که گفت امام حسن صوابی علیه السلام و از پدر کبار است عمل آنکه چون از دوسه فرد تنی طلب نفع
کند از پدرش و در یکدیگر خود را و آنکه چون طلب او را بجا آورد پس او ضرر رسد به بندگان پس این معنی که زیاد
از قداقت پس طلب می کند یا امرات می کند یا نزد هم اصل جلاء مرجل لای امید المؤمنین
صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤمنین ان تملکنا نضعوا ان العبد لا یزنی و هو مومن و لا
یشرق و هو مومن و لا یتراب الخ و هو مومن و لا یاکل الربا و هو مومن و لا یسئف الدم الحرام
و هو مومن فقال علی علیه السلام و جبر من الله صدای حین انعمان هذا العبد یصلی صلاتی و یطهر
دعائی و ینکحنی و انکلمه و یؤثرنی و او امراته و قد خدج من الایمان من اجل ذنب یسیر اصحابه
شمار صلاتی و دعائی مقبول مطلق برای نوعست مفاعله و دنیا کنی و سیف علی دیگر بعضی افعال است
الاصح کس را داد و در دل الایثار کسی را داشت خود کردن بگذاشتن مال و گفت کردن آن و زمان حیوة
پس یعنی چیزیست که در زمان اندک است و لذت آن زیاد و آخرش و پس بیانات نماد و اینکه اصرار بر کبیره
باشد و می تواند بود که یعنی لم شلاً باشد یعنی آدم روی بسوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس گفت
ای امیر المؤمنین علیه السلام بدستی که جماعتی دعوی کردند که بنده زانیکنند برحالی که او مومن باشد و در دوسه
نمیکنند برحالی که مومن باشد و نمی آتشخوار برحالی که او مومن باشد یعنی خود را بر ابر حاسه که مومن باشد
و نمیرزد و نمی را که صاحب حوت است یا یعنی که خون مومن است برحالی که او مومن باشد پس تحقیق
سنگین شد بر من این دعوی جماعت و تنگ شد از آن دعوی سینه من وقتی که دعوی میکنم بنا بر دعوی
آنجماعت که این بنده زانیکنند همان قسم که نادر است و دعوت میکند مردم را بدین حق همان قسم که دعوت نیست
و دادا خود میکند مراد او را خود میکند او را و اوست خودی کند مرا و اوست خود میکند او را و الا که بیرون رفته
از ایمان بسبب گناهی اندک که بر خود را و اصل فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه صدقت
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول و الله للیل حلیته کتاب الله شکر صدق تنفیج
فانت و سکون تا یصفیه معلوم غایب باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به ما است مفعول یقول مجزوف
است بتقدیر یقول ذلک و الدلیل تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام است و اشاعت است بآیت سوره
واقعه که مذکور میشود و حاصل جواب اینست که دعوی آن مردم راست است و در برابر حق است که چون
ایمان را محض علم بصدق جمیع ما جا به الرسول می شمرد میگوید ایمان قابل تفاوت و کمال و نقصان نیست
اما آن دعوی تفصیلی دارد و باین روش که اگر صد و کبیره لغو ان اصرار نیست از استکمال ایمان مدبر و در
نه از اصل حقیقت ایمان پس داخل اصحاب الیمه است و اگر لغو ان اصرار است از حقیقت ایمان نیز
بدر میرود و داخل اصحاب الشائمه است بدلیل اینکه در سوره فاقه کی از نشانه های اصحاب الشائمه اصرار

در این حدیث

مطلق است و میتواند بود که مقول به باشد انشباب بفتح شین بالقسط جمع شبایه جوان زنان لهم نائب فاعل است
و همچنین است عن ذنوبهم الذنب گناه و آن بر سه قسم است اول ایحاص ابرار آن مقتضی خلود در جهنم است
و آن را کبیر می نامند دوم ایحاص ابرار آن کبیر است ایحاص ابرار آن مقتضی خلود در جهنم است و آن را
صغیر می نامند سوم ایحاص اعدای آن دو قسم است و در آن کتاب آن محض بازخواست و سزاوارش دینی است
مثل افعال غیر بالغ و مثل فعلی که از روی خطایانسان باشد چنانچه اگر غلامی از روی خطا کاسه شکند یا
کاریرا که مامور آن بوده باشد خواش کند بازخواست و دنیا دارد که چرا خود داری نکردی و چرا اگر از
ایحاص مامور بودی نکردی و عذاب آخرت ندارد و چنانچه می آید در باب دولست و هشتم و مراد از ذنب اینجا قسم
سوم است و مابقی قول حمی که توجیه صغائر بر اینها میکنند مراد از قسم دوم و سوم است و میتواند بود که مراد
از ذنب قدر بیشتر که میان جمیع اقسام باشد تا بر اینکه منحصر در قسم سوم است در واقع بعضی پس بسبب
اعت زندقی بغایت یا کبیری هر گنگنه نشینند پیغمبران خواه رسولان و خواه غیر رسولان و آن لغایم کرده شدند
چیز باوچی و مباحث زندگی ایمان عبادت کرده اند که تعالی را در قرآن شریک نداده با او اصلا و بر زندگی قوت
حدا و کرده با توین خود و اصلاح کردند معاش خود را و مباحث زندگی میل بلند نادر یافتند صاحب لذت
خوردنی را در جماع کردند و حلال از جوان زنا را و مباحث زندگی بدن شروع در برکت کردند آهسته و پرا
یقتدایس آن پیغمبران نجشانش کرده شده است برای ایشان گفته شد کرده شده است از کثرت آن ایشان
أحصل ثم قال قال الله عز وجل تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كان الله ويرفع لبعضهم درجات
و اینها عیسی ابن مریم الهیات و ایدنا که روح القدس شهره صمیمیم قال باجع با بیریونین
است و کلام را وحی است یا راجع بر رسول است و کلام امیر المؤمنین است فیلتبیم در دوم راجع بر
الهدایت یعنی بعد از آن گفت امیر المؤمنین علیه السلام که گفت الهدی و جل در سوره البقره آن رسولان
که مذکور شدند ترجیح دادیم بعضی ایشان را بر بعضی دیگر میان این گفته اند جمله رسولان جمعی اند که حق بیواسطه
گفت الله تعالی با ایشان مثل موسی و طه و مثل محمد و مراد از هدایت الله تعالی بعضی آن
جمعی را که سخن گفت با ایشان چندین درجه مراد نیست که محمد صلی الله علیه و آله افضل جمیع آن رسل
است بچندین درجه و داوود عیسی ابن مریم را معجزات ظاهره و مدد کردیم او را مباحث زندگی بغایت
یا کبیری أحصل ثم قال فی جماعتهم و ایدنا هم بر روح منقول الی الله بفضله علی من سواهم فکلا
منغفورهم مصفوف عن ذنوبهم شهره در سوره مجادله تعبیر از ائمه اهل البیت علیهم السلام شده اول
بسیل الله و ثانیاً بنی که الله و تعبیر از افضله ایشان و ائمه فضالت شده اولاً بالذین یحیون الله
در سوله و ثانیاً بنی حاد و الله و سوله و مذکور شده که کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد و دستی با خدا
الله اهل البیت نمیکند و میان این شده در آن سوره باستیفات بیانیکه اولیایک کتب فی تلوهکم الا یمان

و ایتیم بر وجهی منتهی میزند که اهل البیت نوشته اند تعالی در دعای ایشان ائمه را شریعتی باینکه می خستیم
 احکام الهی بایشان داده شده چنانچه گفته در سوره شوری ما کنست تدری بالکتاب و الا لایمان و مود کرد و
 الله تعالی ایشان را بباخت زندگی که از جانب اوست بیان شد در کتاب انجی در باب الروح القدس
 الله ربنا الله علیه السلام که باب پنجاه و هشتم است اینکه این روح خالق است اعظم از جبرئیل و میکائیل و
 نبوده یا همیک از گذشتگان غیر محمد و الله اهل بیت او جامع لغیر جم و تشدیدیم و تا جمیع جماع لغیر جم
 تشدیدیم است یعنی چیزی که محل اجتماع اصل چیزی باشد و غیر اینج بسا بقین است پس مراد از تشدیدیم
 کسانیت که هر یک از محل اجتماع اصل برمیقت است باینکه اگر ایشان افضل سابقان الله و اولی
 محمد و اوصیای او یعنی بعد از آن هفت الله تعالی در بیان افضل سابقان در سوره مجادله که نزول آن
 بعد از سوره بقره است و مد و کرد الله تعالی ایشان را باعث زندگی که از جانب خودش است میگوید
 الله تعالی درین آیه مجادله که گرامی کرد ایشان را بان روح باین روش که هیچ داد ایشان را بغير ایشان
 از سابقان پس آن اهل البیت نیز بخشش کرده شده است برای ایشان گذشت کرده شده
 است از گناهان ایشان چه گناه ایشان منحصر در قسم سوم اقسام گناه است که بیان شد شرح فقرات سابقه
 اصل فقر ذکر اصحاب الیمین و هم المؤمنون حقایا یا الله جل الله فیهم اذ بقه ارواح روح باین
 و روح القوة و روح الشهوة و روح البیدان فلا يزال العبد یستكمل صفة الا و احد اذ بقه حق
 یاتی علیه حالات فله روح بعد از آن ذکر در رسول الله صلی الله علیه و اله اصحاب میهنه را و ایشان بودند
 بر استی و درستی باینکه که اظهار ایمان ایشان محض ظاهر و از روی اتفاق نیست بسبب ایمان ایشان
 گردانید الله تعالی را ایشان چهار باعث زندگی اول باعث زندگی دوم باعث زندگی قوت سوم باعث زندگی میل
 بله تا چهارم باعث زندگی بدن پس همیشه بنده میگرد و بر وجه تمام سید ارد آن چهار روح را تا آیه بر سر او
 چند حالت که او را از آن اشکال بیرون برد حاصل فقال الرجل یا امیر المؤمنین ما هذا
 الحالات فقال اما اولهن فهو كما قال الله عن رجل و یحکم من یرد الی اسر ذل العمر کل الیام
 من بعد لم شیئا فلهذا ینقص منه جمیع الارواح و لیس بالذی ینخرج من دین الله لان
 الفاعل به سرکه الی الذل عمره فهو کالیرث للصلوة و قتا ولا یستطیع المتعبد باللیل و
 لا بالنهار و لا القيام فی الصف مع الناس فهذا نقصان من روح الايمان و لیس لغيره شی
 شرح احوال کاتب در کمال برای بیان اینست که نزدیک با ذل عمر نیز داخل و مراد است در
 سوره بکل بعد است و در سوره حج من بعد است چنانچه در بعضی نسخ است به تعلق بالفاعل است
 الوقت زمان و تعیین حدود و چیزی و هر دو اینجا مناسب است البقی بجم و در آن نقطه بعد باب
 تفعل و یدار شدن از خواب و مراد اینجا آگاهی از غفلت است و کرد الله تعالی تا آخر برای اشارت با ذل نزدیک

ما ذل عمر است یعنی پس گفت آنروای امیر المؤمنین حیثیت این حالتها پس گفت اما اول آنها پس
 اینجا است که گفت اندر و جل که در از جمله شما کسی است که بجز گردانیده میشود بسوی زبون تر زنگانی که
 مانند زنگانی طفل است و روانی و ضعف مانند اندر و استی که داشته چیزهای این آنکه این مرد ناقص
 می شود و از او هیچ چهار روح و پیر و نیر و از وی که الله تعالی قرار داده زیرا که گفته کرده بود با او آن
 قوت چهار روح را بر گردانیده او را بسوی زبون تر زنگانی او پس او از کمال بیوشی نمی شناسد
 برای نماز زمانی را که در آن زمان باید کرد و توانائی ندارد در خاستن از غفلت و در شب و نه در روز و نه
 ایستادن را در صفت نماز گذاردن یا هر وسیکه نماز جماعت می کنند پس اینجا است نقصانست از روح
 ایمان و ضرر میکند او را احوال در آخرت یا نمی بیند که ثواب اعمال سابقه او کم می شود و اصلا و فیم
 من ینتقض منه روح القوة فلا یستطیع جهاد عدوه فلا یستطیع طلب المعیشتة و منهم من ینتقض
 منه روح الشهوة فلو صرت به اصبحت نبات آدم له یحیی الیهما و لم یقیم و یبقی روح البدن فیه
 ذیوید و یدیر حتی یاتیاه ملک الموت فیهما اجمال خیر لان الله عز وجل هو الفاعل به
 شریح و در میان اصحاب یمنه کسی است که کم میشود از او باعث زندگی قوت پس توانائی ندارد و جهاد
 را با دشمن خود و توانائی ندارد و کسب معاش را و از جمله اصحاب یمنه کسی است که کم میشود از او باعث
 زندگی شود پس اگر گذر کند با خوش ر و تر و خزان آدم میل میکند بسوی او و بر بخیر دلت مردی او
 یا مراد نیست که بر بنی خیز و خودش و حرکت بطرف آن مقبول نمیکند و میماند باعث زندگی بدن در او
 پس او حرکت آهسته میکند و بر او میرود تا آید نزد او ملک الموت پس این مرد با ذاتی است که خوب است
 یا نمی بیند که ضرری با آخرت او نیر سزیر او که اندر و جل او است که گفته اینجا است و یا مراد نیست
 که بعضی تکالیف شرعی مثل جامع در هر چهار ماه و ثواب میان زمان متعدد از او ساقط است اصل
 و قد یاتی علیه حالات فی قوته و شبابه فیهما بالخطیئة فیتشبعه روح القوة و یرزق له روح
 الشهوة و یفقد روح البیان حتی توقعه فی الخطیئة فاذا کالها نقص من الایمان و
 تقطعی منه فلیس یعود فیه حتی یتوب فاذا اتاها ثاب الله علیه و ان یأمره الله ان
 جهنم شریح در قوت برای تنبیه است و میگوید که برای ظرفیت باشد یعنی قوت
 قوت نقص متعدی میباشد و لازم میباشد و مراد اینجا تعدیست من بحسبهم و تحقیق چون است
 یعنی بعضی و مقبول نقص است و بعد لام الایمان برای عهد جاوید است یعنی ایمان یا استعمال
 اقصی بقاوت و تشبیه عا و بنیطة است و بیشتر از عید است و غیر منه ارجح من است النقصی لثبات
 و در شدن و فکر این برای استقامت لفرق میان کبر و معجز است زیرا که تاملی از کتاب معجزه افضل
 بعضی داخل می شود از آن میشود کلمات کبر و پس قادر نیست برای تفریق قسری است شریع و ارجح

حالتی در اصول کافی

بعید است و ضمیر راجع بمن است ضمیر راجع بعد است العود بر گفتن و عادت بکفری کردن نمی آید
 بر آن و اول مراد است و لغو و دوم مراد است و روان و آید یعنی و گاهی می آید بر سر بند و حالتی چند
 بسبب قوت او و جراتی او یا بمعنی که خالی از اصرار است پس قصد میکند زمانا مثلاً پس بفرماید
 او را باعث زندگی قوت و آراکش میدهد آن گناه را برای او باعث زندگی شهوت و می کشاند و را
 بسوی زندگی با او زانکند باعث زندگی بر آن تا آنکه داخل کند آن روحها و او را در آن گنا و پس چون
 جمیع گردان زن که کم کرد بعضی آن ایمان و ایمانیت و در شد از آن بعضی ایمان پس بر میگردد و آن بنده
 در آن بعضی ایمان تا وقتی که توبه نکند پس چون توبه نکند قبول میکند الله تعالی توبه او را یا بمعنی که استخوان
 ایمان بهم می رساند و اگر عادت خود کند یا بمعنی که آن گناه را بعنوان اخراج کند و بر آن حالت میرود و فلان
 میکند او را الله تعالی در آتش جهنم یا بمعنی که بخند است در آن چه از اصل ایمان بیرون رفته اصل
 فاما اصحاب المشاکم هم اليهود و النصارى يقول الله عز وجل الذين اتيناهم الكتاب ليعرفوه
 كما يعرفون ابناءهم يعرفون محمد او الولاية في التوراة و الانجيل و ما يعرفون اباغهم في مواضعهم فان فرقتا
 منه لم يكتفون الحق و هم يعلمون الحق من ربك انك الرسول اليهم فلا تكونن من المذنبين
 و تترجم در دحض اصحاب مشاکم در یهود و نصاری و امثال ایشان از شرکین است که انکار
 قیامت میکنند مگر یا در ضمن تجوید عذاب مصر جهنم عظیم چه این مشتمل است بر حکم تازیانه بودن
 خلق آسمانها و زمین و مکلف و تکلیف و بر بجزیر شریک با الله تعالی در حکم و تمییز ذکر یهود و نصاری و غیره
 نیست که مشابست بیان مصر آن بر کبیره اذات محمد علیه السلام و میان یهود و نصاری بیشتر است از
 مشابست میان ایشان و میان بت پرستان که تصدیق کتابی نکرده اند احادیث و غیره اصحاب المشاکم
 و شرکین اشاعت است یا اینکه سوره و آیه میگوید و در تکلیفات کمی گناه کبیره و دشت عظیم مخدوم ترک
 بود و بعد از هجرت افراد کبیره و دشت عظیم بسیار شده چنانچه گذشت در حدیث اول باب هفتم پس
 بعد از هجرت بدین مصر بردند و مانند آن و اکثر اصحاب المشاکم است ضمیر یفرقه راجع بمؤمنون و کلمن
 اتبعتم اهل اهرام من بعد ما جازک من العلم لیک اذا لمن الظالمین است الولاية کبیره و حکومت کسی که
 حکومت ادا از روی علم باشد نه ظن و عطفت آن بر محمد از قبیل عطف مقصود و بالذات است بر کسی که
 یفرقه و دلالت محمد یا از قبیل عطف و ضمیر علی و است بر هم یا بمعنی که رسالت محمد را و امانت معصوم
 انقراض دنیا شناسند بدست حق اینکه در میان خودشان عالم هیچ احکام الهی ندارند و گرنی سازیم برای
 بیان انیت که مراد معرفت بسوی سیران نیست چه آن معلوم ایشان نبوده چه احتمال خیانت بآن
 در ذهن ایشان بوده بلکه مراد معرفت انیت که این سیران همانند که در فرد و زمانه ایشان اینان
 بسری بودند و قیام عبارت است از جمعی که بر یهودیت و نصرانیت باقی ماندند و تصدیق رسول نکردند

یا پاک را بر مالی که از ان میداده باشند بستان مراد نیست که ایمان یا پاک می شود مانند مال ضائع و یا پاک بعد از آن
 نام گفت غیر این آیه ظاهر تر است از این آیت باینکه کفر و کفر است از غیر قول الصدوق و در مورد
 می دارد است و مدکره مومنان را بر و س که از جانب او است آن روح است که جدا شد از او و اصل این
 مراد که در این عنوان امر را باشد هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
 الله لا یغفران لشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء الکبائر خمس ماها قال قلت دخلت
 الکبائر فی الاستغاثه قال نعم بشرح می آید در حدیث دوم باب صد شصت و نهم که باب الکفر است که کفر
 غیر شرک است و آن بدو قسم است یکی ابا و استکبار از غاصت خواه و در کبائر و خواه در صغائر و دوم امر را بر کبیر
 و هر دو قسم کفر بدو قسم است پس داخل و دون ذلک نیست و غیر مغفورا است بطریق اولی الخلاق
 استغاثه اعتبار نیست که یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی نیست که لا یغفر ما دون ذلک الا لمن یشاء یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در بیان آیت سوره نسا بدستی که الصدوق می بشارت
 میکند این را که فرموده شود شرک با او و بشارت می کند هر چه را که با این آیت از گناهان براسه او برای کفر
 خواهد مرد و اینست که بشارت میکند برای هر که خواهد کبائر را و غیر کبائر را و او می گفت غفتم داخل شده کبائر
 در استغاثه گفت آری اشارت است باینکه کبائر یکی از امر را باشد بخشیده می شود براسه محبت از شرک
 و کفر و بخشیده نمی شود برای کافر و شرک چنانچه صغائر یکی از ابدا و استکبار را باشد بخشیده می شود براسه محبت
 از شرک و کفر و بخشیده نمی شود براسه کافر و شرک باینکه که طمحه عذاب برای آنست سوا می مذکب
 و شرک هجدهم اصل قلت لا بی عبد الله علیه السلام الکبائر فیها الاستغاثه یغفران
 یشاء قال نعم بشرح استواء باتوین و بی توین می تواند بود و مضمون این موافق سابق است
 نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت یقول و من یؤتی الحکمة فقد
 اوتی خیرا کثیرا قال معرفة الامام و اجتناب الکبائر التي اوجب الله علیها النار شرح
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت شنیدم از او که می گفت قول الصدوق را در سوره
 بقره و هر که داده شد حکمت پس تحقیق داده شده خوب بسیار امام بعد از خواندن آیه گفت مراد حکمت در این
 آیت شناختن امام و اجتناب از گناهان کبیره است که لازم کرده الله تعالی بنابر آن آتش جهنم را بستم
 اصل قلت لا بی الحسن علیه السلام الکبائر تغفر من الايمان فقال نعم و ما دون الکبائر
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزنی الزانی و هو مومن ولا یسرق السارق و هو
 مومن بشرح گفت امام موسی کاظم علیه السلام با آن گناهان کبیره گاهی بیرون می کند فاعل را از ایمان
 پس امام گفت آری گناهان کبیره یکی از امر را است نیز گاهی بیرون می کند از ایمان اشارت است
 باینکه از کتاب کبیره با امر او در کتاب صغیره با ابدا و استکبار کفر است چنانچه می آید در حدیث دوم باب

سه شصت و پنجم کتب الکفر است و شصت است یعنی باید که امر بر منبر و حکم از کتاب کبیر و بے امر را دارد
 ورنه یک باشت مفارقت روح الایمان است بیان اخراج کبار را یک گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 انما یکنز ان کنز ان کنز بر حاکم که او مؤمن باشد و دزدی نکرده و بر مالی که او مؤمن باشد این سنه که
 اگر مراست اصل ایمان از او جدا می شود و الا و لا مع الایمان از او جدا می شود نیست و بلکه اصل اصل
 این قیس الماصر و عمر بن ذر و طعن معهما ابو حنیفه علیه السلام بن جعفر علیه السلام بن قیس
 الماصر فقال انما کما یخرج اهل دعوتنا و اهل ملتنا من الایمان فی المعاصی و الذنوب قال فقال
 الله ابو جعفر علیه السلام یا بن قیس اما رسول الله صلی الله علیه و آله فقد قال لا یرزق المؤمن
 و هو مؤمن ولا یسرق السارق و هو مؤمن فاذهب انت و اصحابک حیث شئت شریح
 الامام یفزع سیم و الت و کسر صادی لفظ و رای بی لفظ کسی که چار و بار بار سوار می کند بر اے تعلیم و رفیع
 ذوال لفظ و تشدید رای بی لفظ است یعنی داخل شد بر قیس امر و عمر بن زردگان می برم که ایشان
 ابو حنیفه نیز بود بر امام محمد باقر علیه السلام پس سخن گفت پس قیس امر را این روش که گفت بدرستی که با بیرون نمیکنم
 جسے را که شریک اند و در دعوت مردم بدینے که ما داریم دانی و این خود را از ایمان اصلا از اصل ایمان و نه
 از روح الایمان بسبب مخالفتی حکم نمی و گمانان کبیر خواه بے امر را و خواه با امر را و ای گفت
 پس گفت امام محمد باقر علیه السلام ای پسر قیس اما رسول الله صلی الله علیه و آله پس تحقیق گفت و نمیکند
 زانقدر بر حاکم که او مؤمن باشد و دزدی نکرده و بر حاکم که او مؤمن باشد یا یعنی که اگر مراست
 اصل ایمان از او جدا می شود چنانچه بیان شد و در حدیث با نزدیک این باب پس روانه شود و در نیتان
 تو بر جا که خواستی مرا و در بطل یا جنیم است و این بعنوان تندی است نیست و دوم اصل
 حالت ابابعد الله علیه السلام عن الرجل یرتکب الکبیرة من الکبائر فیموت هل یخرج به
 ذلك من الاسلام و ان عذب کان عذابه کعذاب الشکرین ام له مددۃ و انقطع فقال من
 ارتکب کبیرة من الکبائر فمزمع انها حلال اخرجه ذلك من الاسلام و عذاب الله الشکری
 و الله ان معتز ان عذاب و مات علیه اخرجه من الایمان و لم یخرج به من الاسلام و ان
 عذابه اهون من عذاب الاول شرح معنوی این ظاهر شد از شرح حدیث و هم این باب نیست
 و سوم اصل عن عبد العظیم بن عبد الله الحنفی قال حدثنی ابو جعفر الثانی صلوات
 الله علیه قال سمعت ابی علیه السلام یقول سمعت ابی موسی بن جعفر علیه السلام یقول
 دخل عمرو بن عبید علی ابی هبید الله علیه السلام فلما سلم وجلس تلا هذه الآية الذین
 یجتنبون کبار الاثم و الفواحش ثم امسک فقال له ابو عبد الله علیه السلام ما اسکنک
 قال احب ان اعرف الکبائر من کتاب الله عز وجل شرح روایت است از عبد العظیم

بن عبد الله بن حسن بن قنبر و مشهور است و در می گفت حکایت کرد برای بن امام محمد آتی صلوات الله علیه گفت شنیدم
 از پدرم امام رضا علیه السلام می گفت شنیدم از پدرم امام موسی که ظم علیه السلام می گفت داخل شهر مروزی
 که از روی ساسی معتزل بود و بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلام پس چون ستم کرد و پشت فرزند این آیت را از سرور
 و النجم که بیان شد و حدیث به فتح این باب بعد از آن خود را نگاه داشت از من پس گفت او را امام جعفر صادق
 علیه السلام چه باعث سکوت تو شد گفت دوست من دارم که بشناسم گناهایان کبیر و ما از قرآن بخوبی
 که بیان کن آنها را منصلا از قرآن اصل فقال نعم یا عمر و اکبر الکبائر الا شراک بالله یقول
 و من یشراک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و لعنة الالباس من سادح الله لان الله
 عز وجل یقول انما الالباس من سادح الله الا نعوم الکافرون ثم الا من لم یکن الله لان الله
 عز وجل یقول فلا یؤمن سکر الله الا القوم الخاضعون مشرک نعم بر اے قبول الناس هر و است
 یا برای تصدیق محض و دوست داشتن اوست چه عمل بمقتضای آن نگردد و در میان من از مجلس
 بیرون رفت چنانچه در آخر این حدیث مذکور می شود حکم باینکه اگر کبار شرک است منافاة ندارد با آنچه
 می آید در حدیث دوم باب صد شصت و ختم که کفر از شرک است و اعظم از شرک است چه مقصود اینجا باشد
 بیان اصل شرک و اصل کبار است و کفر با امر بر کبیره بهم می رسد نه با جیل کبیره یعنی پس امام علیه
 السلام گفت آیه می بیان می کند اولی مرتکب کبار شرک است با الله تعالی
 بیان این آنکه میگوید الله عز وجل در سوره مائده بدستی که نشان اینست که هر که قرار دهد شرکی را با الله تعالی
 پس تحقیق حرام کرده الله تعالی بر او پشت را و هم و لعنة ان شرک در بزرگی گناه نا امید می از دست الله
 است بخیرال اینکه بعد از رسول در میان اهل بیت او کسی نیست که قائم مقام او باشد در علم جمیع احکام الهی
 و آن خیال باعث قطع دم رسول می شود چنانچه می آید در حدیث چهارم باب صد و سی و دوم بخیرال اینکه
 گمان می هست که توبه اصلاح آن نمیکند زیرا که الله عز وجل می گوید در سوره یوسف علیه السلام بدستی که
 نشان اینست که نا امید نشوید از رحمت الله تعالی مگر جماعت کافران موم بعد از آن الین بودن از توبه
 تعالی است بخیرالان پنهان اهل غر و شل کلین ظالمان و اعمال و انعام الیشان که باعث تصدیق از زمان
 و امر بیکر و نهی از مردقت می شود چنانچه می آید در حدیث چهارم باب صد و سی و دوم زیرا که الله عز وجل می
 در سوره اعراف پس الین نمی شوند از قریب الله تعالی مگر جماعت زیانکاران اصل و منشا
 عقوبت الوالدین لان الله عز وجل جعل العاق جبارا شقییا و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق
 لان الله عز وجل یقول فجاءه لجهنم خالدا فیها الی آخر الاية و قد ذلت الحصنة لان الله عز وجل
 یقول لعنوا فی الدنيا و الاخرة و لهم عذاب عظیم و شر جبارم از عهد کبار است تا فرانی بر
 مادر زیرا که الله عز وجل گردانید در سوره مريم علیه السلام تا فرانرا انبات ظالم تا عاقبت بخیر چنانچه در حکایت

و ان شرک

یَقُولُ وَمَنْ يُفْلِحْ فَلَا يُلْقِ إِلَّا مَا لَمْ يَصِفْ لَهُ الْمَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَحْلُدُ فِيهِ مَهْلِكًا وَبَلَدًا
 الْغُفْرَانُ الْفَاجِرَةُ لَا يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ الَّذِينَ يَشَارُونَ لِعَهْدِ اللَّهِ وَآمَنُوا نَحْمَدُكَ يَا
 اللَّهُ مَا لَمْ يَلْقَى لَمْ يَلْقَى إِلَّا خَيْرًا شَرُّهُمْ وَأَزْجَلُ كِبَارِهِمْ خَفِيَ الْمَاهِدُ اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَكُونَ
 مَا دُونَكَ مَا دُونَكَ وَمَا دُونَكَ مَا دُونَكَ مَا دُونَكَ مَا دُونَكَ مَا دُونَكَ مَا دُونَكَ مَا دُونَكَ
 لَيْتَ شَيْئًا بِالْقَلَمِ وَسُكُونِ عَيْنٍ بِنِيقَةِ قَلَمٍ وَفَتْحِ بَايٍ بِكَلِمَةِ قَلَمٍ وَبِجَاهِ كُنْ وَدَوِّ مِ
 زِيرٍ كَمَا أَلْفَ عَزَّ وَجَلَّ مِ يَكُونُ دَرَسُورَةُ الْقُرْآنِ وَبِإِسْمِ تَبْقِيَةِ دَانِشْتِ أَنْدُكُ بِرَأْسِ تَبْقِيَةِ
 آخِرَتِ بِسَبْحِ نَيْسَبِيَةِ اَزْبَاشْتِ يَارُزْهَمِ وَأَزْجَلُ كِبَارِزْهَمِ اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَكُونَ دَرَسُورَةُ قُرْآنِ
 أَنْزَالِ مَا قَاتِ مِ كُنْدِ كُنْدِ رَاخِزْهَمِ بِرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 عَذَابِ بَرَأْسِ كُوخَرِ دَانِشْتِ شَدِيدِ اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَكُونَ دَرَسُورَةُ قُرْآنِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 دَرَسُورَةُ اَوْشَدِ بَرَأْسِ كُوخَرِ دَانِشْتِ شَدِيدِ اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَكُونَ دَرَسُورَةُ قُرْآنِ اَوْشَدِ
 دَانِشْتِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ
 بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ الرُّكُوتُ الْمَضْرُوعَةُ لَا يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَتَكُونُ لِبَهَائِبِهَا هَجْمُ
 وَجَنُوبِهَا وَظُهُورُهَا وَشَهَادَةُ الرُّكُوتِ وَكَلِمَاتُ الشَّهَادَةِ لَا يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَمَنْ يَكُونُ
 فَانَهُ أَقْبَمُ قَلْبِهِ شُكْرًا بِأَدْرِ بَاقِلٍ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَكُونَ دَرَسُورَةُ قُرْآنِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 زِيرٍ كَمَا أَلْفَ عَزَّ وَجَلَّ مِ يَكُونُ دَرَسُورَةُ الْقُرْآنِ وَبِإِسْمِ تَبْقِيَةِ دَانِشْتِ أَنْدُكُ بِرَأْسِ
 كُنْدِ كُنْدِ رَاخِزْهَمِ بِرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 دَرَسُورَةُ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 تَابِ اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَكُونَ دَرَسُورَةُ قُرْآنِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 وَشَاخِزْهَمِ كُوخَرِ دَانِشْتِ شَدِيدِ اسْتَكْبَرُوا أَنْ يَكُونَ دَرَسُورَةُ قُرْآنِ اَوْشَدِ
 بِرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 دَانِشْتِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 بِرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ بَرَأْسِ اَوْشَدِ
 مِ كُنْدِ مَعْنُومِ اَيْنِ آيَةِ دَلَالَتِ بِرَكْبِيرِهِ بُوْدُنِ كَلِمَاتِ شَهَادَتِ
 مَعْنُومِ اَيْنِ آيَةِ دَلَالَتِ بِرَكْبِيرِهِ بُوْدُنِ كَلِمَاتِ شَهَادَتِ مَعْنُومِ اَيْنِ آيَةِ
 مَعْنُومِ اَيْنِ آيَةِ دَلَالَتِ بِرَكْبِيرِهِ بُوْدُنِ كَلِمَاتِ شَهَادَتِ مَعْنُومِ اَيْنِ آيَةِ
 مَعْنُومِ اَيْنِ آيَةِ دَلَالَتِ بِرَكْبِيرِهِ بُوْدُنِ كَلِمَاتِ شَهَادَتِ مَعْنُومِ اَيْنِ آيَةِ

ماتن شرح اصول کافی

الخیر ان می آید در شرب غیر این چه استنشاد بان آیت کرده گوئیم عدم استنشاد بآیت حج اشارت است
 باینکه قول الزور در این حج علم از روی علم است مثل قضا و قنوی الیه ضلالت و اجتناب از ان بنی
 عدم تصدیق آن و عدم عمل بآنست چه آن شرک است نماند شرک علی اصل بنی از شهادت زور در سوره
 زمان نیست که و الذین لا یشهدون الزور اصل و شرب الخمر لان الله عز وجل نه
 عنهم الکافی عن عبادة الاوثان و ترک الصلوة لا متعمدا او شیئا مما فرض الله لان رسول الله
 صلی الله علیه و آله قال من ترک الصلوة لا متعمدا فقلدری من ذمة الله و ذمة
 رسوله صلی الله علیه و آله و نقض العهد و قطیعة الرحم لان الله عز وجل یقول لهم
 اللعنة علیهم بنوع الدار حیث میر به شیئا مخلوق است بر محل الصلوة چه فعلی است و در
 کتاب ابن کثیر الفقیه شیء است یعنی هفدهم و از جمله کبار است انشایدن خمر زیرا که الله عز وجل
 نمی کرده از ان چنانچه می کرده از عبادت بتان باینکه که و عید بر هر دو یک روش است اشارت
 است بقول الله تعالی و سوره امة انما یزوال المیر و الانساب و الاذلام من محل الشیطان
 فاجتنبوا لعلکم تفلحون جز این نیست که شرب خمر و قمار بآنست و عبادت بتان و استقسام باز لام علی طلب
 قسمت خود بقابل غیر است بر تیرا بطلب قسمت خود از شتری که قسمت می شده به تیرا و آن نوعی از قمار است
 پیدا است از جمله شیء که شیطان می فرماید پس اجتناب کنید از ان پیدا شاید که بطلب خود می رسید
 باشد باین معنی که اگر اجتناب نکنید البته بطلب خود که بشت است نمی رسید محض نماند
 که از اینجا ظاهر می شود که قمار و استقسام باز لام نیز از کبار است هجدهم و از جمله کبار است ترک
 نماز یا کلمه بی عذر یا ترک کردن چیزی از آنچه واجب کرده الله تعالی از اجزا و شروط نماز چه ترک جزو
 شرط لازم دارد و ترک کل و شروط نماز زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که ترک کند نماز را
 بی عذر پس تحقیق جدا شده از عهد و امان الله تعالی و عهد و امان رسول الله صلی الله علیه و آله اگر گوئد
 این مخالف دعه ایست که سابقا مذکور شد که دلیل از قرآن باشد گوئیم و اینجا اشارت شده به تفسیر رسول
 الله صلی الله علیه و آله آیت سوره وعدا که مذکور می شود باین روش که ترک نماز مستعدا و عذر افروقتن
 عذر است و موافق آن است آیت سوره بقره که الذین یتقون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون
 الامر الله بان یوصل ویفقدون فی الارض اولئک هم الفاسقون و موافق این تفسیر است آیت
 سوره بقره و الاکان الله لیضیع ایماکم و گذشت در حدیث اول باب هجدهم که قسمی الصلوة ایمان و موافق
 این معنوی است آیت سوره مزمل که ما سئلکم فی سقر قالوا لم نلک من الصلین و میان شد در تشریح
 حدیث می و هشتم باب صد و هفتم کتاب الحج و کیفا موافق این معنوی است آیت سوره نسا که ان
 الصلوة کانت علی المؤمنین کما بانوا بانها بر اینک موقوف یعنی مفروض باشد چه ترک مفروض

شنیدم از امام موسی کاظم علیہ السلام می گفت مفروضه بودید بسیار شرمون بسیار از جملہ عمل غیره باز سے خود ریدیم
 شرمون کم از جملہ گناہان چه پرستے که کم گناہان جمع سے شود تا شود بسیار و ترسان باشد از آمدن تعالی در
 پنهان مردم با نینسے که فعل طاعتی و اجتناب مصیبتی مخصوص آشکارا نباشد تا داده باشد از فرد لیسای خود
 انصاف را مراد این است کہ ہر کہ ریا کند دلش پیچا و بے انصاف است کہ مردم را غلطی تیر از آمدن تعالی
 شمرده سوم اصل ان رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم نزل باریض قوعاء فقال لا یحیی
 ائمتو یحطب فقالوا یا رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم نزل باریض قوعاء ما یبہا من حطب قال فلیأت
 ال انسان بما قدر علیہ فجاؤا بہ حتی رماہن یدیدہ بعضہ علی بعض فقال رسول الله صلی
 الله علیہ وآلہ وسلم ایتیم الذنوب ثم قال یا کم ذ الذنوب فان لكل شیء طالب الا ذل
 طالبکم انکلب ما قد صاوا و انما سرہم و کل شیء احصینا فی امام مبین شمرہ القرآن بفتح قات
 و سکون رای بی لفظ و عین بی لفظ و الف حمد و دو مؤنث اقرع کل و مراد اینجا زمین کہ گمیاہ است چنانچہ
 سر کل کہ موا است معنون یا کم تا آخر گذشت در حدیث دہم باب مدو یازدہم کتب بصیفہ شکم مع غیرت
 و این فقرات تا آخر بسبیل حکایت است و بقرآن است یعنی بدستے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم فری
 با لشکر فرود آمد و زمینے کہ گم گیاہ بود پس گفت یا ران خود را بیا رید میرے پس گفتند ای رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم مادر زمینے کہ گم گیاہیم نیست و ان هیچ ہیزے با نینسے کہ بنایت کم است گفت
 پس باید کہ بیا در ہر انسانے انچہ ما کہ توانائی بہم رسانیدہ باشد بران پس آوردہ ہیزہم را اندک اندک
 تا انداختند نزد رسول علیہ السلام بر بالا کے یکہ گیر با نینسے کہ ہیزہم بنایت بسیار شد پس گفت رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم چہن جمع سے شود گناہان با نینسے کہ در صورت سہل انکار می اندک اندک جمع میشود
 با بنایت بسیار سے شود بعد از ان گفت نگاہ دارید خود را و حقیر شمرده ہاے گناہانرا از یکہ گیر ذرا کہ برای
 ہر عمل بازخواست کنندہ ہست از قرآن آگاہ باشید و ہرستے کہ بازخواست کنندہ حقیر شمرده شدہ ہاے
 گناہان قول اللہ تعالی است در سورہ یس می نویسم و قرآن یاد رانہ اعمال انچہ را کہ میش رود در ایام
 حیات خود کردہ مردگان و انچہ را کہ ایشان باعث شرمندہ کہ دیگران بعد از ایشان کردہ نشی بدستے کہ
 و خلافت می ماند نشی انجائی سنتی کہ در خلافت میانہ و ہر خبر را شمرده ایم در پیشوائی ظاہر کہ ظاہر کنندہ حق ہست

باب صد و چہارم در اصل باب الاصر علی الذنب

شمرہ این باب میان ابی ہر و ابودون در گناہ است در این باب سہ حدیث است (اول اصل عن
 ابی عبد الله علیہ السلام قال لا صغیرۃ مع الاصر و لا کبیرۃ مع الاستغفار شمرہ مراد
 با ستغفار لغت است ستغفر اللہ است بشرط موافقت دل تا مانند استغفار نشود چنانچہ می آید در حدیث دہم باب
 صد و نود و یکم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت گناہ صغیرہ نیست با سبے پر وائے

باستغفار که بر صغیر و یا بر بزرگش کبیر و بی اصرار است و در تنگه یا تحت مغایرت روت ایمان می شود و پس اصرار
بر صغیر و کفر است مانند اصرار بر کبیر و بر آن اباد و استکبار است چنانچه بیان می شود در حدیث دوم: باب
استغفار و توبه که باب اکثر است و گفته اند کبیر و غلبه است با استغفار و توبه است که هرگز تا کبیر و غلبه بان گفتند و استغفار
باشد مثل صغیر و بی استغفار است و تنگه چنانچه مذکور است با اصل ایمان ندارد و منافات با دخول در محسنین نیز ندارد
توضیح این گذشت و در شرح حدیث بیستم باب صد و دوازدهم دوم اصل عن ابی جعفر علب علیه السلام
فی قول الله عز وجل ولم یسروا علی ما فعلوا و هم یعلمون قال الا حسار ان یذنب الذی ذنب
خلا یستغفر و لا یجده فی نفسه یتوبه فذلک الا حسار بر سر سر و روایت است از امام
باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره آل عمران و الذین اذا فعلوا فاحشته اولک و انفسهم ذکر و هم
فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصر و الله تعالی دوست می دارد جمعی را که چون گویند
رسولائے راشی را و دزدی چنانچه گذشت در حدیث بیستم باب صد و دوازدهم تا طلم که خود را با کتب
کبیر دیگر خود بیاد آورند و بپوشیدند و تقاضای این روش که استغفار کردند بر اکتفا کنند آن خود که
می آید و گفتا بان را اگر الله تعالی بولی بر او البشر ند بر سر کبیر که در هر حال که صدانند امید الله تعالی
بر اصرار اهل اصرار و معاصی کبائر امام گفت اصرار نیست که گناه می کند بنده توبه می آید و
پایان روش که پس از آن استغفار الله بخوبی و اینها بنما طریقه را اند که توبه بخوانیم که در پس نیست استغفار
مستغفّر نما ند که ازین ظاهر می شود که مرکب کبیر با وجود علم بوعید آنکس بر آن بر قسم است اول
مرکب آن با استغفار دوم مرکب آن بی استغفار اما با توبه با وجود سوم مرکب آن بی استغفار
و سه اقرار توبه و اول صاحب لم است و قسم از محسنات است چنانچه بیان شد در شرح حدیث بیستم باب
صد و دوازدهم پس در آیت ان رحمة الله قریب بن المحسنین داخل است و دوم کافر نیست که بر اول
محسان نیز نیست و سوم کافر است و سوم اصل مسلمت را یا عبد الله علیه السلام یقول لا
والله لا یقبل الله شیئا من طاعت به علی الاصرار علی شی من معاصیه به بشر
لا والله بر اصرار الباطل خیال جمعی است که قول الله تعالی را در سوره المائد انما یتقبل الله من التقیین
بر این می کنند که تقوی در آن طاعتی که مقبول می شود بشرط قبول طاعت است نه تقوی مطلقا
اصنافه در معاصیه بر اصرار خوار جمیع معاصی الله تعالی که کبائر است یعنی شنید
از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت ثلاث است خیال محافل ان تجد اقسام بیان این آنکه قبول نمی کند
الله تعالی چیزی از طاعت خود را با وجود نیت پر و ابودن بر سر خیر می آید گفتا بان کبیر خود را در
اتقائے آن طاعت و خواه و دیگر آن

حالی است اصل کلام

شمر و ابن ابی اسود در بیان اسامی کفر و اجزای عمده آن مستحق تامل که وجوه اساس کفر لازم ندارد و کفر را
 چنانچه وجوه اساس فائده لازم ندارد و فائده را همچنین وجود جزو عمده لازم ندارد و هیچ یکی را در اینجا باب
 چهارم حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اصول الکفر ثلثة
 الخرص ولا استکبار والحسد فاما الخرص فان آدم حين نهي عن الشجرة فحصله الخرص على
 ان اكل منها واما الاستكبار فالعين تحت اهرام السمود لا آدم فالي واما الحسد واما آدم حيث
 قتل احدهما صاحبه شمر و الخرص در فاء الخوص مبتداست و جزو فان تا اكل منها خبر است و علامه مبتدا
 مکرر مبتداست بوضع طایر در موضع مضمر مثل الماتة ما الخرق فليس بتقدير فخصية البليس است فاجزا
 آدم بتقدير فخصية است آدم است یعنی معصیت کی که از ان و یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 اسامی کفر خواہ کفر با حقیقت و برگرداننا تر ب شود و خواه نه راست طلب زیاد بر قدر حاجت و بزرگ
 شمر و ان خود در شک خوردن بیان آنرا مثال اینکه از زیاد طلبی پس بر رسته که آدم علیه السلام وقت که
 نبی کرده شد از نزدیکی آن یک درخت و داشت و در آن زیاد طلبی بر اینکه خورد از ان درخت
 و اما خود پسندنی پس گنا و البليس است وقت که مامور شد بسجده بر اسے آدم علیه السلام پس اقتراح
 کرد و اما در شک خوردن پس معصیت کی که اندو پس آدم علیه السلام قایل و ایل است و فلیک کشت قایل و ایل را
دوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله و آله ان الکفر اسرقة الرعية والرهبة والسهو والعصب
 شمر و گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم اجزای عمده کفر چهار چیز است **اول** غبت بفتح بر اسے بی نقطه سکون
 غین بالنقطه و بر اسے یک نقطه یعنی استعسان که کی که از اصول فقه مخالفان است و با آن طایر می شمرند
 حرام و داند مجتهدان یهود و انبیین قبل است ابتداء الفتنه و ابتداء تاولیه که در سوره آل عمران است و بیان
 شد در شرح حدیث اول باب مقدم دوم ربه بفتح رای بے نقطه و سکون با و ای یک نقطه بمعنی استقباح
 که کی که از اصول فقه مخالفانست و ان حرام می شمرند طلال را مانند را بیان نصارے سوم سطح بضم
 سین منقطع و سکون و ضم غای بالنقطه و بفتح سین و فتح غار و طای بے نقطه بمعنی نارضا یا امام حق چنانچه
 اکثر قریش راضی بودند با ما است امیر المؤمنین علیه السلام بر اسے اینکه در جاد با اقوام ایشان را کشته بود
 چنانچه در مصحح بفتح عین بی نقطه و سکون صا بے نقطه و ای یک نقطه صدد باب ضرب بمعنی طرف گیرے
 برای قبیل خود یا دوست خود یا مانند آنها چنانچه اکثر قریش لعصب بر اسے که خلافت کردند مخفی ماند
 که در اکثر نسخ و انفسب بفتح غین بالنقطه و فتح ضا بالنقطه است و آن تصحیف ے نماید سوم **اصل**
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اول ما عصى الله تعالى به ست حب الدنيا و حب
 الرئاسة و حب العلم و حب النوم و حب الراحة و حب النساء شمر و گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله بدستی که اول چیزی که عسایان کرده شد و اندر قاعے سبب آن شش خصلت است

دوستی اهل انبیاء و دوستی سرگردانی و دوستی خور و فانی و دوستی خواب گرانگه ناز و صبح و مانند آن است و دوستی
استراحت و دوستی زمان یعنی سخن ایشان را اطاعت کردن و بر هر بایستی یعنی آنچه باعث زنا شود و چه را
احصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلاً من ختم جلاء الی النبی صلی الله علیه و آله
فقال ای الاعمال البغض الی الله عز وجل فبقا ان اشرك بالله قال ثم ماذا قال قطیعة الریح
قال ثم ماذا قال الا سوی المسکود والنهی عن المنکر و شش در روایت است از امام
بنفر صادق علیه السلام که مردی از قبیل ششم بفتح فاء بافتله و سکون ثانی سه نقطه و فتح سین سه نقطه و یح
آمد بسوی منجی صلی الله علیه و آله پس گفت که ام از علما تا خوش شمرد و تراست در دگر و اندر غرض دل پس گفت
ترازدادن شریک مرا یا ادر تاملی گفت بعد از آن چه چیز است گفت برین چون از خویش پس رسول یعنی
عدم قبول امامت اهل بیت منجی زائد که این راجع بایمان من روح الدرسه شود که گذشت و حدیث
بست و سوم باب صد و دوازدهم پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
مرجل علی هذا الاثر ان حدثت کذب و ان وعدت اخلفت و ان ایتمن خان ما منزلت
عالمی ادنی المنازل من الکفر و لیس بکافر شش علی هذا الاثر منقر بطل است بمر آن حدیث
خبر مبتداست و مراد بهذالامر مذنب شیعه امامیه است که میار و دم اشراک و اعتراض بر بوبیت رب العالمین
است و در صاحب آن مذنب هیچ گناه کبیره نیست بلکه لقبوان امام است که میان شد و حدیث منقر
باب صد و دوازدهم و در دیگران کبیره و ملاست اتفاق است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث
هشتم این باب یعنی گفتم امام بنفر صادق علیه السلام را مردی که بران مذنب است اگر گفت که
در روح من گوید و اگر وعده کند خلافت من کند و اگر چیز من با و سپرد و شود خیانت من کند
چوبیت گفت مرتبه او نزدیک تر مرتبه است و آن مرد نیست کافر باین دلیل این شد و حدیث سوم باب
هشتاد و پنجم حدیث چهل و نهم باب صد و بیستم کتاب پنجم ششم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من علامات الشقاء حمود العین و قسوة القلب و شدّة الجرح فی طلب
الدنیا و الاصرار علی الذنب شش در روایت است از رسول الله صلی الله علیه و آله که از عبد نشانه
نافاقت پنج گانه است که ندادن خشم است و بیرحمی دل است و سختی طلب زیاد و برتر مراجعت
است و طلب مال دنیا و سینه پر و او بودی برگناه است که بیان شد و باب سابق هفتم اصل
خطبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الناس فقال الا اخذکم بشر امرکم قالوا
بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله الذی ینتم ساقطه و لیضرب عنقه و یتین و دود و دود
فقلنا ان الله لم یخلق خلقاً هو من هذا شش در روایت است از رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله مردم را پس گفت آیا خبر کنم شما را باین شام مردم گفتند بلی خبر کن ای رسول الله صلی الله علیه و آله

گفت آنکه نمی دهم عطای خود را بکسی و عادتش اینست که نیزه غلام خود را و چیزی می خورد و تنها یا مراد اینست
که در عطای عام برای خود به سهائی حصه میگیرد و این معنی که در فکر رفیق و آشنائی که غائب باشد نیست یا حصه او را
نیز بگیرد و برای او نگاهدارد پس مردم گمان کردند که اله تعالی نیافریده مخلوق را که او بتر ازین باشد
اصل تم قال الاحبار که من هو شر من ذلك قالوا بل یا رسول الله قال الذی لا یحیی حبیبه
ولا یومن به و الله لا یحیی خلقا هو شر من هذا ثم سمع بعد از آن گفت آیا خبر نمی شمارا
کسی که بدتر است از آنکس که مذکور شد گفتند بل خبر کن ای رسول الله گفت کسی که امید داشته نمی شود خیر او
و غایب می گردد و نمی شود از سر او پس احباب گمان کردند که اله تعالی نیافریده مخلوق را که او بدتر ازین
باشد اصل تم قال الاحبار که من هو شر من ذلك قالوا بل یا رسول الله قال المتعیش للعالم
الذی اذا ذکر عند المؤمنین و اذا ذکره لعدوه فیسرح بعد از آن گفت آیا خبر نمی شمارا
کسی که او بدتر از آنست گفتند بل خبر کن ای رسول الله گفت بیجا می بنایت غیبت کننده آنکه چون مذکور
شود نزد او مومنان غیبت میکنند ایشان را و چون مذکور کنند مومنان او را غیبت میکنند او را
هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قلت من کن فیه کان منافقا و ان
صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا تمی حان و اذا حدث کذب و اذا وعد انقض
ان الله عز وجل قال فی کتابه ان الله لا یحب الحامین و قال ان لعنة الله علیهم ان کان
من الکاذبین و فی قوله عز وجل و اذا کرم الکتاب استعیل الله کان صادق الوعد و کان
رسولا نبیا ثم سمع مراد بن کن فیه کسی است که مصر باشد در انها بقرینه آنچه گذشت در حدیث پنجم و فی
قوله عطف است بر مقدر و فی معنی است و اشارت است باینکه آیت سوره صفت که بر مقتضای
ان تقولوا اما لا تعقلون که بیان می شود در باب صد و پنجاه و چهارم دلیل بر ذمت و کبیره بودن است
و این آیت علاوه است بر دلیل مدح خدا آنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خصلت
است هر که شد آنها را و این نشان اهرار شد منافق هر چند که روزه دارد و نماز کند و دعوی کند که او مسلمان
است خصلت کسی که چون امنیتی سپرده باو خیانت کند چون حکایت کند دروغ گوید و چون وعده
کند مخالفت کند بیان این آنکه بدستیک اله عز وجل گفته ذکر قرآن در سوره انفال بدینست که
الله تعالی دوست نمی دارد خیانت کنندگان را اشارت است باینکه اگر صغیر می بود می گفت دوست
نمی دارد خیانت را پس از خائن هیچ عمل مقبول نیست و الا محبوب می بود فی آنچه گفته در حکایت لعان
در سوره نور لعنت الله تعالی بر او با و اگر باشد از دروغ گویان اشارت است باینکه دروغ گویان
لعنوا ان اضرار مطلقا معونه خواهد و زلعان و خواه در غیر لعان و آیت سوره صفت است با وجود
ان قول الله تعالی در سوره مریم است که و یاد کن در قرآن اسمعیل را بدینست که او راست وعده بود

قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و جمله ملعون من فکل من خبر است المتعطف بعین بالنقطه و تشدید و آد کسوره و طای بی نقطه بصیغه اسم
فاعل باب تفعل خبر مبتدای محذوف است و مضان نیز محذوف است بتقدیر من صفة المتعطف
و آن ضمیر راجع ثبات است یا مضان محذوف نیست بتقدیر به المتعطف و آن ضمیر راجع فاعل است
الذال یقیم نون و تشدید زای بالنقطه جمعی امسافران که در منزل فرود آیند المنجاب یعنی نیم و سکون
ن و نای دو نقطه در بالا و العت زای یک نقطه بصیغه اسم مفعول مثل العین و ادوی باب افتحال خبری
که مردم شریک یا شند و آن قصد ارتفاع از آن در وقتی بعد از وقتی کنند مثل آبی که ارتفاع از آن عام باشد
و مثل آمیکه ملک جمعی مخصوص باشد و نسبت به و آن مقرر شده باشد المعرب یعنی نیم و سکون عین بی نقطه
و فتح زای بی نقطه و بای یک نقطه ظاهر کرده شده طریق دیگر و توثق سهیل می شود یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه صفت عنوانند بیان این آنکه ملعون است هر که کرد و آثار را
آنها صفت فاعل کفنده است و رسایه که مسافران در آن نزول می کنند و صفت منع کننده
آب شترک است که مردم دیگر منتفع از آن نشوند و صفت گیرنده برایی است که بسبب تردد
مردم ظاهر کرده شده است **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ثلاث ملعون من فعلهم المتعطف فی ظل الذال و المانع المانع المنجاب و الساد الطریق
المسلوک منکر صرح این مضمون ظاهر است از شرح سابق **سیزدهم اصل** قال رسول الله
الاخبار که خبر است راجع الیک قلنا بی یا رسول الله قال ان من شرب یا رجا الیک البهاج المحرر
الغاشی الاکل و حذبه و المانع و ذنه و الضارب عبدة و المبیح عیال الی غیره که مشروح گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله ای خبر نیم میدان مردان شما گفتیم بی خبره ای رسول الله گفت بر شترکه از
حمله به آن مردان شما بنایت بر تان کن صاحب جرأت در بیانی بنایت و شمامه و تنها و راست و پزینده
عطا می خود است و ذنده غلام خود است بی تقریب محقول و محتاج کننده عیال خود است
بسی غیر خود مثل کسی که سفر کند و از احوال عیال فاعل مطابق بشود و چهاردهم اصل
رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة لعنهم و کل من یحب الرائل فی کتاب الله و التایید که گفته
و الکتاب یقدر الله و المستقل من عترتی ملحوم الله و المستقر بالقی المستقبل له تشریح کن
مرفوع است و مبتداست بحای خبر مبتداست و جمله عطف به لعنتم است یا کل مرفوع است عطف به ضمیر
مرفوع و لعنتم و آید فیصل نشده بر اسمی فیصل یعنی منصوب یا بنابر مذکور که فاعل که فیض صله نیز بنابر شیانند
و بحای مجرور و صفت بی است یا کل منصوب است بر مفعول مع و بحای مجرور و صفت بی است الرائل برای
بی نقطه و العت و مجرور و ال بی نقطه انتخاب کننده خبری الذین خود و مراد اینجا انفسی کننده آیت کتاب الهی
یعنی خود است باین روش که حکم کند و محض اظهار احوال بنابر مذکور که تشریح زای بی نقطه است یعنی

کسی که در قرآن آیتی داخل کند که آن نباشد تفسیر فی گذشته و دلیل آخر ابواب کتاب آنچه پسینست
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ کس نیست که درم ایشان را و پیغمبری که مستجاب الدعوات باشد
اولی که کند و این خود در تفسیر کتاب الله تعالی خواه قرآن و خواه غیر آن دوم صاحب بدعتی
و درین که باین ترک طاعتی شود که من از جانب الله تعالی آوردم سوم کسی که افعال عباد را بکثرت
قتل و قتل و الهی شمر و خیاچه مذہب متعزله و مجوس است و بیان شد در باب الجبر و القدر و الهم
بین الامرین از کتاب التوحید چهارم کسی که حلال برای خود شمر و از حق الله اهل البیت من آنچه را
که حرام کرده الله تعالی بر او یا بمنعتی که تصدیق امامت ایشان نکند و برای خود و برای دیگری
قرارداد بدو آزار باختیار دست منوط شمر و پنجم کسی که تصرف در شریعت کند یا آنکه خمس آزاد را بعباد
خمس و آنرا بر خود حلال شمر

باب صد و شانزدهم اصل باب الریاء

تفسیر الریاء اکبر رای بی نقطه و مجزوه و گاهی منقلب بیا میشو و الف تعد و ده خود نمائی در
عمل یعنی این باب مذمت ریاء است و درین باب پیچیده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام انه قال لعبادین کثیر البصر فی السجدة و یلک یا عباد ایاک و الریاء فانه
من عمل لغیر الله و کلمه الله الی من عمل لیه **تفسیر** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که او گفت برای عباد و بفتح عین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه که از صوفیه بود در سجد حرام و ای
بر تو ای عباد احترام کن از رویا و بر سرستیکه شان نیست که بر که عبادتی کنند برای غیر الله تعالی
و امیگزارد کار سازی و ثواب او را الله تعالی بآنکه عمل کرده برای او تا او ثواب بدد دوم
اصل سمعت ابی عبد الله علیه السلام یقول اجعلوا امرکم لله لا یصلحوا للناس
فانه ما کان لله فهو لله و ما کان للناس فهو لا یصلح الی الله **تفسیر** این گذشت در
حدیث چهارم باب نود و چهارم **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام کل ریاء شکر انه
من عمل للناس کان ثوابه علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله **تفسیر** گفت امام جعفر
صادق هر عمل ریائی قراردادون شرکی است بالله تعالی میان این آنکه بر سرستیکه شان نیست که هر عمل
کرد برای خود نمائی نزد مردم شد ثواب آن عمل یا ثواب نفس لازم بر مردم یا بمنعتی که اگر ثواب آن
بر کسی لازم باشد بر مردم لازم خواهد بود و هر که عمل کرد برای الله تعالی بی شریک شد آن ثواب
لازم بر الله تعالی **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
لمن کان یرجو لقاء ربه فیعمل عملاً صالحاً و لا یشترک لعبادة من دونه احد قال الرجل یعمل شیان
الثواب لا یطلب به وجه الله انما یطلب ترکة الناس یشترکون ان لیسمع به الناس فلهذا الذی اشترک

العبد لآمر به فقال ما من عبد ليس بخير الا ذهابه الايام ابد حتى يظهر الله له خيرا واما من
 عبد ليس شرا اذ ذهب الايام حتى يظهر الله له شر اخرجه او قال كان قبل مضارع معلوم برزاي
 افادت استمراره راضيا ايست واما في بودن بر دو قسم است اول آنكه نسبت بزبان خطاب ماضی باشد
 دوم آنكه نسبت بزبانكی كه در كلام تكلیف یعنی در التزام شده ماضی باشد اگر چه نسبت بزبان خطاب مستقبل
 باشد و مراد اینجا قسم دوم است بیان عمل صالح گذشته در شرح حدیث سوم باب نسبت و سوم تسبیح
 بعبیده مضارع معلوم باب علم است اناس فاعل یجمع است ابد متعلق بنسب درامن عبد است
 حتی برای استثناء است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل
 سورة الكهف قل انما ابشر بشكركم وحي الى انما العلم الاكده احد سبعة یعنی گویای عجز خزان نیست كه من انساخ
 مثل شما و در شكیه غیبی و انهم بیان این آنكه وحی كرده میشود بپسوی من تا بظن خود حكم كنم برای اینکه حق عبادت
 شما استحقاق عبادت بی شريك در استحقاق عبادت پس باین برین هر کدام از شما كه در زمان حیات من اسید
 استوار شستكه ملاقات ثواب صاحب كل اختیار خود كند پس باید كه بعد از وفات من عمل صالح كند یا بمنع
 كه تصدیق امام عالم جمیع احكام كند تا حكم از روی ظن كند كه شرک است و باید كه شرک كند بوسیل
 عبادت صاحب كل اختیار خود و هیچ يك را با الله تعالی در معبودیت مخفی نماند كه این تقریر بمن
 برانست كه الی آیه فاعل یوحی باشد و انما بتقدیر لانا باشد و مراد بیان علت وحی بپسوی رسول
 باشد و فاداشن كان برای تفریع بر این تعلیل یا برین علت باشد امام گفت براسه بیان و لا یشرک
 فاتر كه گاه سه مرد بكنند چیزی از اجرت ثواب را بر مالی كه قصد نمی كند با آن عمل سلوك راه الله تعالی
 را كه قرار داده كه خلاص با آن راه روند و خزان نیست كه قصد همه كند بحد مردم او را یا بمنع كه عمره قصد
 او مع است یا یا بمنع كه قصد وجه الله اگر چه در ظاهر كرده اما وجود آن با عدش برابست چنانچه می توان
 در حدیث نم این باب میان این آنكه بسیار میل دارد كه شنوند آری مردم پس این مردانست كه شرک كند
 یا الله تعالی بوسیل عبادت صاحب كل اختیار خود و دیگر را در معبودیت بعد از ان امام علیه السلام
 برای بیان بیفایده بودن قصد اهل شرک و مفید بودن قصد اهل اخلاص گفت نیست هیچ بنده كه نیان
 كرده باشند عمل خیر سه را پس زنده باشد روز اكر آنكه ظاهر همه كند الله تعالی برای او خیر او در میان
 خلافت نیست هیچ بنده كه نیان كند یا الله تعالی بوسیل عبادت صاحب كل اختیار خود و دیگر را در معبودیت
 برای او بدنامی را بنیم اصل عی محمد بن حنفیه قال قال لی الرضا علیه السلام و بعد
 یان عرفاء علوا الخیر یا عا جمیع فان الله عن عمل الخیر الله و كله الله الی ما عمل و یجك ما
 عمل اجد علما الا حرجا لا الله به ان خیرا فخرنا و الی شر اخرجه و مراد بفتح و او
 در سکون یا می و نقطه در این دو جای بی نقطه و زنت عرب با نند بزه است و زنت عجم پس گاهی براسه

تعب و کسب برای ترحم و کسب برای دور کردن استعمل میشود و نشان است بقدر خفا طلب و نسب آن تعبیر
 حرف نه است لکن بفتح و فتم سین بے نقطه و سکون سیم و ففتح سیم شنوا نمیلک فرق میان ریا و
 سمع اینها نیست که اگر مقصود تل کتبه اطلاع کسی است که می بیند افعال کردن عمل کتبه است عبارت
 سابق خود را کرد و وقتی دیگر چنانچه می آید در حدیث شاذ و هم این باب ریا است و اگر مقصود نقل کردن
 کسی است که می بیند و رعایت و دیگر سمع است و کل بعینه ماضی معلوم باب ضرب است و در بفتح و ال
 بے نقطه و ال بی نقطه هم غرض بیان می شود در حدیث آئینده یعنی روایت است از محمد بن عرفه بن
 یمن بی نقطه و فتح و ای بی نقطه و فالت که گفت مرا امام رضا علیه السلام بزه تو اسے پس غرض عمل کتبه
 برای غیر خود نماند و نه شنوا نمیلک چه بدستی که نشان اینست که هر که عمل کند برای غیر خدا تعالی و برای کس دیگر
 او را اله تعالی بسوی آنچه کرده یا نیت کند بجای فردا و جهان آزا راست بزه تو عمل نکرد و هیچ یک عملی را که اگر آن
 رد او پوشانید او را اله تعالی بآن عمل اگر شد آن عمل خیر پس نشان زد از خیر و اگر شد آن عمل شر پس شد
 آن رداء شر ششم اصل عن عمر بن یزید قال لا لفتی مع ابی عبد الله علیه السلام اذا قال
 هذا الآية بل الانسان على نفسه بصيرة و لا يلقى معاذیرة یا ابا حفص ما یصنع الانسان
 ان یتقرب الی الله عز وجل بمخلات ما یعلم الله ان رسول الله صلى الله علیه وآله یقول من اس سریرة مراد الله مرادها ان خیرا اختیار اوان شررا اختیار است و مراد
 اذا تم هذه الآية ولی این بود که گوید اذ قال احتیاج به قدیر قول و مراد ابا حفص بنا شد بل اضراب است از
 غرض خواسته انسان فاجر باینکه نمی داند که خلق این جهان برای جز اسے عمل در روز قیامت است چنانچه
 در سابق این آیت گفته لیال ایان یوم القیمه و مقصود از این اضراب تقویت اینست که بمقتضای
 حکمت الهی نفس هر انسانی فاجر بغایت طاعت کتبه است و اگر چنین نمی بود محبت تمام نمیشد
 و جزای عمل باطل می شد پس خلق این جهان بر شر و شور و آدمی ناپایدار برای همین زیستن بنشسته و مردن
 بسختی می بود و عجب بود این معلوم هر کس است پس حکمت در خلق نفس لو الله عظیم است چنانچه بعد
 گفته و لا تقسم النفس الواحدة الانسان مبتدأست جمله علی نفسه بصيرة خبر مبتدأست بصيرة مصدر است و
 مبتدأست و تخوین برای تعظیم است و علی نفسه خبر بصيرة است بجای می علی نفسه یفقت نفسه براسے این
 کلام در انسان فاجر است در سابق این آیت پس مراد اشعار باینست که هر چند که او نخواهد که نفس او آن
 بصیرت را نداشته باشد تا بجزای عمل خود گرفتار نشود میسرش نیست و آن بصیرت بعنوان غلبه و قهر نفس
 آدمی باشد و لو و صلیه است الا لقا و المود کردن و انداختن و مراد اینجا معنی اول است المعاذیر مع
 معذرات یکسر سیم و سکون عین بی نقطه و ذال با نقطه و الف و ز می بی نقطه الهامی غرض اسے چنانچه
 می آید در حدیث یا نزد هم که بعد از الی الناس با برای استقامت انکاری است و اشارت است باینکه ریاکار

ہیئت نفی آمد و صاحبش زود رسوای شود الخلم بعینہ معلوم مرد است رو بر برای بی نقطہ و والی بی نقطہ و ہمزہ بعینہ
اضی معلوم باب منع است الرد بالفتح را و سکون والی و ہمزہ و او یو شامیدن پس ذکر و او ہنوی بر تجرید است و رواہ
الحدیث بعینہ الحدیث چنانچہ آید در حدیث پانزہم این باب الرد البکسر را بی نقطہ و والی بی نقطہ
والف ہمزہ و دو لباس ہے مخصوص کہ بر دوش می اندازند و نشان و قداست و مراد اینجا حالتی است کہ نمایان باشد و نشان
پیری یا قوی باشد و آن مقبول دوم رواہ است سیغنی روایت است از عمران بن زید کہ کنیت او ابو حفص است
گفت بدستہ کہ من ہر آئینہ شامی می خورم با امام جعفر صادق علیہ السلام کہ فرمود اندین آیت را از سورۃ القیمہ یک
آدسے غالب است بر نفس او بعینہ تفسیر کہ غلبہ علیہ یقول خود را است ہر چند کہ دانم و کہ جمیع آلات
عما رخوا ہے خود را امام گفت ای ابو حفص بچہ کار آدمی سے آید کہ تقرب جوید بسوی اللہ عز و جل بچہ سے
کہ مخالفت چیز می است کہ اللہ تعالیٰ می داند کہ در دل او است بیان بکار نیامدن آنکہ بد رستی کہ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ سے گفت ہر کہ در دل گیرد نیہان را سے پوشانند اورا اللہ تعالیٰ نشان آن نیہان تا
نزد بعض مردم ظاہر شود اگر باشد آن نیہان خیر پس سے باشد آن نشان خیر و اگر باشد آن نشان شر
پس سے باشد آن نشان تیر شرفتم اصل قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ ان الملائک لیصعد
بجلی العبد من متعبا یا بہ فاذا صعد بحسنتا یتقول اللہ اجعلوا فی جمیع ائمتہ لیس ایامی اسرار لہا
شکر سر یا و یعمل و بحسنتا براسے ملا بہت است سعد بعینہ ماضی معلوم باب تفسیل است براسی مبالغہ
و ضمیر ستر را جمع لعل است ضمیر اجعلوا و ضمیر بار اجمع لجموع مرجع ضمیر سعد و حسنتا است یعنی گفت
بنی صلی اللہ علیہ وآلہ بدستہ کہ فرشتہ ہر آئینہ کا ہے بالامی رود و عمل بندہ خوشن بآن عمل بخیاں اینکہ
حسن است پس چون دیگر بالاتر رود آن عمل با حسنتا آن بندہ تا جاسے کہ عمل رود و قبول است می گوید
اللہ تعالیٰ ملائکہ رود و قبول را کہ برگردانند آن عمل را و زمین بعینہ زمان سیاہ چال جہنم تفسیر آن می
آید در حدیث یازہم باب تعدد بہت و ششم مراد اینست کہ جمیع آئینہ را در ذرا ل سبعین ثبت کنید کہ صاحبش
بسیعین سے رود و آن عمل حسنتا را باطل کرد و چہ بد رستہ کہ آن بندہ مرا تہما قصد نکرد و بآن عمل
ہشتم اصل قال امیر المؤمنین علیہ السلام ثلاث علامات للہ الی ینشط اذا اراد
الناس و یکسل اذا کان وحدا و یحب ان یحمد فجمیع امور لا شکر
لک باتون است و علامات خبر قبلاست یا ہے متون است و علامات مجرور و تفسیر لک است و
ہر اس کے خبر قبلاست و شین بانقطہ و طاسے بی نقطہ بعینہ مضارع معلوم باب علم است
افشا بالفتح نون رغبت و عمل الناس مرفوع و منصوب سے تو اندو یکسل نیز از باب علم است
یعنی گفت امیر المؤمنین علیہ السلام کہ خلعت نشاناست براسے خود نما اول اینکہ رغبت در
عمل صالح سے کند چون دیدہ مردم و دم اینکہ کاسبے در آن می کند چون باشد نما سوم اینکہ دوست

می در که حسین کرد و شود و هیچ که ای او انصار اصل جمعیت با عبد الله علیه السلام قبول
 قال الله عز وجل انما خير شريك من اشرك معي عادي في عمل عملهم اقبله الا ما كان من
 هذا الصنف من خير شريك لعنوان تشبيه است چه واگذاشتن شريك جسد خود را از پیر بشریک به
 در غایت نفع رسانیدن است نه در اندیشه تشابه است و تشابه منقطع است یعنی تشبیه از امام جعفر صادق علیه السلام
 می گفت که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی من اخذ بغير شريك او غلو قین بیان این آنکه هر که شريك را بپذیرد
 غیر مرا در عملی که کرد آنرا قبول نمی کنم آن عمل را لیکن قبول می کنم آنرا که باشد برای من خالص
دھم اصل من السید الله علیه السلام قال من اظهر للناس ما يحب الله ورسوله
 بما كرهه لقي الله وهو ما قبل له من شريك روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
 ظاهر سازد بر اے مردم عملی را که دوست می دارد آنرا الله تعالی در رحمت بپذیرد الله تعالی
 بیرون آید بسبب عملی که نبی از آن کرده ملاقات می کند الله تعالی را با این معنی که در مثل حساب ثبات و اثر شریعت
 بر خالص که الله تعالی بپذیرد است برای او یا ز **دھم اصل** من ابی عبد الله علیه السلام
 قال ما یصله اجد کما ان ینظر حسنا ویبرئ شیئا الا ان یرجع الی نفسه فیعلم ان ذاك لیس کذا
 والله عز وجل یقول بل الانسان على نفسه بصيرة ان السیرة اذا حکمت قویة العزائم
 شریعت روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه میگوید کسی از شما که اظهار کند عمل خوب را و پنهان کند نیت
 بد را یا نیت انکار بر جوع بدل خود می کند پس می داند که آنچه اظهار کرده چنان نیست که اظهار کرده و الله
 عز وجل می گوید و رسوله القیمة آنچه بیان شد در شرح حدیث ششم بدست که نیت چون با عیب شود قوت بهم
 می رسد ظاهر هر که برای آنست چنانچه گذشت در حدیث ششم **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله
 علیه السلام ما من عبد لیس خیر الا ان یتلا هب الا یام حتی ینظر الله له خیرا و ما من
 عبد لیس شرا الا ان یتلا هب الا یام حتی ینظر الله له شرا و شریعت این ظاهر است از شریعت
 آخر حدیث چهارم سیزدهم **اصل** من ابی عبد الله علیه السلام قال من امار الله عز وجل
 بالقلیل من عمله اظهر الله له اکثره اما اذا الناس بالکثیر من عمله فی قلب من بدنه و ستم
 لیه اے الله عز وجل که ان یقلله فی عین من سمعه شریعت اما اگر او بتقدیر محار و با است
 نسبت هر چهل نسبت مجازی است سمعه بمعنی ماضی باب علم است و ضمیر مستتر عائد بمن است ضمیر
 منصوب راجع بکثیر است یا ذوات تنصیل است و ضمیر مستتر عائد بنیت بلکه راجع بمن و بمن اراد است ضمیر
 منصوب راجع بکثیر است و عائد من محذوف است بتقدیر سمعه و التسمیع مشهور و کردن خیر می یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که اراد و کرد و خدای الله عز وجل را به کم از عمل
 خود و اے نماید الله تعالی برای او و نظر مردم بسیار از آنچه اراد و کرد و خدای الهی را با آن و هر که

عنه شرح اصول کافی

مستقلب میگردانند و او تمام شده یعنی روایت است از امام محمد تقی یا امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت
 علی نقی علیه السلام پرسید که من میخوام که در روز قیامت در صف اول باشم حضرت فرمود که در روز قیامت
 گفت من را عطا بیدر و عطا می شوی تصدیق بکن و روح میکند و می شوی برای من عطا بیدر و عطا می شوی
 تعالی بفرماید او که شرفی نیست ابد تعالی را در آن عطا و تقهه پس نوشته میشود برای او عبادت و زیارت
 که افضل از آنکار است بعد از آن مذکور میسازد آن منکر و تقهه پس بر طاعت کرده میشود و از آن و در
 پس نوشته میشود برای او آنکار که کم فضیلت است بعد از آن دیگر مذکور میسازد آن منکر و تقهه را
 پس نوشته میشود برای او آنکار که کم فضیلت است بعد از آن دیگر مذکور میسازد آن منکر و تقهه را
 علیه السلام اخشوا الله خشية ليست تبعثوا عملوا الله في غير ذل ولا سمعة فان من عمل
 لغير الله وكلم الله الى الله ثم شرح التحذير بعين لي نقطة و ذال بالقطعة و برای آنقطعه مندرج است
 تفصیل چیزی را بعد خود کردن بسیار غلطی و بیانی برای تعلیل است فرق میان زیاده و کم باشد
 و در شرح حدیث پنجم این باب یعنی گفت ای محمد بن عثمان علیه السلام بفرمود از ابد تعالی ترسی که ساخته
 برای شماست از بد شدن خون و مال نباشد و عمل آخرت کنید برای ابد تعالی برای غیر خود نمائید
 و بشوایدن مردم چه بدستی که هر که عمل کرد برای غیر ابد تعالی و اگر داشت او را ابد تعالی بسوی
 عملش با جمعی که بجای تو این چنین مشقت عمل است محمد هم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
 قال سألت عن الرجل يعمل التبت من الخير فلهذا النسان خيرة ذلك قال لا بأس من أحد الا
 وهو يحسد ان يظهر له في الناس الخير اذا لم يكن صنع ذلك له ذلك من حسن بر او است
 از امام محمد باقر علیه السلام را وی گفت پرسیدم او را از افعال مردی که بجای او و دیگری از خوب را
 پس می بیند او را بر آن خوب انسانی پس خوشحال میکنند آن مرد را دیدن آن انسان امام گفت ای
 نیست بیان این آنکه نیست هیچیک مگر بر حالی که دوست میدارد که ظالم شود برای او در مردم خوب را
 نیست که آن خوشحال شدن جنلی او نیست و اگر آن باعث الطمان عبادت شود و محبت و لایقان را
 می آید باین نبودن بشرط نیست که نکرده باشد آن خوب را برای آن دیدن بهیچیک که اگر دیدن او می
 نمیکرد اصلا یا در آن وقت نمیکرد و ممکن است که دفع ضرر جهت ندان زکوة مغرور و مانده نشی باشد

باب اول

باب صد و هفدهم اصل باب طلب الیاریاست

در شرح الزیارات کبر برای بنقطه و جمله و گاهی مستقلب یا میشود و لفت و سین بنقطه مرکز
 یعنی این باب در دست طلب مرکز و نیست و دین باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر
 علیه السلام (نزد که بر حلا فقال انه يحب الیاریاست فقال ما ذلک ان ضار یاریان فی غم قد
 تفرق برنا و یا ضار فی دین المسلم من الیاریاست ثم شرح الضاری لثبات و انقطه و برای بنقطه

مراد می آید و می بیند ایان اهل فضالت است چنانچه نمی توان از بی الله و بی و ان فضالت می رود
 هشتم اصل عن ابی الریبع الشامی عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی و یحییٰ یا ابی انیس
 لا تظلمن الریاسة و لا تکت ذنبا و لا تأکل ذنبا الناس فی غفرت الله و لا تقتل فیما ما لا تقول فی
 انفسنا فانک موقوف و مسئول لا محالة فان کنتم حاد قاعد فبناک و ان کنتم کاذبا کان بناک
 مشر و ذنبا یفتح ذال بالقطعه و فتح ذون و بای یک نقطه است یا یکسر ذال و سکون خبر و است چنانچه
 می آید و در حدیث اول باب صدوسی و نهم فی فقرک بنا و قات و رای لی نقطه بعینه مضاع معلوم باب
 افعال است التمام یکسر هم و حای بی نقطه چار و یعنی روایت است از ابو الریبع شامی از امام محمد
 علیه السلام گفت که گفت مرا بزر تو ای ابو الریبع طلب کن مر که در دنیا و میانش دنبال مراد هاست
 که در حدیث سابق بیان شد و مخدو زایل مردم را بوسیله امر او می آید اگر رفتن مال شیعه است بوسیله خود و مر
 الله یا بهانه ای که بزر است ایام می رود پس منکس کند تر الله تعالی و بخود را آنچه را که می گویم و خود
 دعوی علم الله بقیس به بدستی که و داشته می شود در قیامت و رسیده می شود ازین دعوی تا جایی که برایش
 راستگو نسبت برستی می بینم ترا و از ناشی در و غلو نسبت به دفع می بینم ترا هفتم اصل است
 اباحید الله علیه السلام یقول من اراد الریاسة هلك مشر و معنون این موافق حدیث
 دوم است هشتم اصل بیعت اباحید الله علیه السلام یقول اتری لا اهرت خیارکم
 شما را کم بی و الله و ان شما را من است ایب این یوطا عقبه انه لا ید من کذا اب و حاجز الراه
 شما را اتری بهر استقامت انکاری و میخیزد مخاطب معلوم باب منع یا مجبول باب افعال است
 فیما ان اسم از است و راجع بان یوطا است لا یجمله معترضه است من کذاب طرف مستقر و خبر از است
 و من برای ابتدا است و می تواند بود که فیما ان غیر شان باشد و من کذاب طرف لغو و متعلق بود باشد
 بتقدیر لا بد لنا من کذاب یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت آری ایمان نمی برستی که
 نمی شناسیم نیکان شما شیعه را شما از بدان شما می شناسیم بجز آنست و بدستی که بدان شما کسان اند
 که دوست داشتند که رفته شود در این ایشان یا یعنی که حسب راست دارند بدستی که پیروی کرده شده
 البته صادق می شود اگر کسی که بنامیت در و غلو باشد انصاف رای باشد یا یعنی که البته احتیاج می شود
 او را که در مشکلات رجوع با و کند پس اگر در مشکلات حکم میکند که اب است و اگر نه کانت نشی شود
 معاملة پیش نمی رود و قضیت رای است

فان تریح اصل کاف

باب صد و هجدهم اصل باج احتشال لدینا بالدين

مشر و احتشال بجای بالقطعه و دو قاعی و دو نقطه در بالا مقدر باب افعال در کمین بودن
 ترک برای بودن صید یعنی این باب مذمت در کمین دنیا بودن بوسیله احتشال آخر است

حائنه الی غیره تکرر این نام هاست از سابق چنانچه در اصل متنی بعبیرت ابی عبد الله
علیه السلام قال فی قول الله عز وجل فلیکفر بانیها هم القاتلون قال یا ابی بصیر هم قوم و منکر
علی بابا السندهم تم خالفوا الی غیره پیش از روایت است از ابی بصیر گفت و رتول السند و بطل در
شرا پس سر تفسیر اذ افتد شد در بنیم آن مبدء و ان و اگر ان که عابد ان ایشانند امام گفت آن
ابو بصیر آن مبدء و ان بواسطه انکه که شناخته نمکات کتابی را که بزبانهای ایشان است و با وجود این
نمنا گفت که دزد آنها را و متوجه آن شدند بیان این شد در حدیث اول باب مبدء شیخ جمراصل
قال فی البیضا علیه السلام ابلغ شیعتنا انه لن یتالی ما جمعه الله الا لعل و ابلغ شیعتنا
ان اعظم الناس حسرة یوم القیامة من و صفت عدل لام یخالفه الی غیره پیش از روایت
امام محمد قرطبه السلام برسان بشیعه را که هرگز در یافتن نمی شود توانی که نزد الله تعالی است مگر بواسطه
عمر و ذاتی ظاهر است از سابق

داخل سے شود و در پشت از پر در کوئلہ کسے کہ نور شد نوی او و ترس از آمد قفسے در غایت مردم و
 حاضران مردم باین سننے کہ مصیبت گرد یا این سننے کہ مردم گفت و ترک کردہ تنگ و در زمین در دست
 مردم و با مجاہدہ در گفتگو ہر چند کہ باشد صاحب حق معلوم اصل و اساسا دعا قال من نصب الله عرضا
 لعموم ما ات او منک الی یکتوا لا قتال شش اسناد کسر ہمزہ و سکون سین سے نقطہ سند
 حدیث الغرض یفتح غین بالانقطہ و فتح راسے فی نقطہ و نہاد ما نقطہ جہت کثیر بعینہ مضارع معلوم باب انخال
 است سیلئے زبند حدیث سابق گفت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ ہر کہ والدہ اللہ تعالیٰ ہا بدن قسمہا برای
 محمولہ و زمین ایا مردم نزدیک سے شود کہ سیار کند انتقال را از خنہا کے کہ قسم بر آنہا می خورد بعینہ آنہا
 مرد اوینک کہ مساوی سے شود و نیز اب گرفتار سے شود و سبب ظهور حق بودن قسم چہا حاصل قال
 الوصل اللہ علیہ السلام کما فی حدیثہا قال الحلیم یلیک والسفیلہ یؤدیک شش
 فلیک بقاں آیاسے و نقطہ در این بعینہ مضارع مقل الام اب ضرب است یعنی گفت امام جعفر
 صادق علیہ السلام شک در دستہ گفتگو و آزار تو سے کند پنج اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 زت سے کند آزار تو و بی عقل گفتگو و آزار تو سے کند پنج اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 آلہ ما کاد حیریل علیہ السلام یستی الا قال یا محمد انا تنحساء الرجال و حداد تنعم شش
 کا بدل بے نقطہ است و در بعض نسخ بیون است و در اول مبالغہ بیشتر است الشما و یفتح شین نقطہ
 سکون حاسے فی نقطہ و نون و الف محدودہ مصدر باب منع گفتگو سے سیاری کہ از روی سے در ادوات
 شد یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ نزدیک و ممکن نبود کہ جبیل علیہ السلام آید نزد من مگر
 بن روش کہ سے گفت ای محمد خود را و دیوار از گفتگو سے از روی دشمنی مردان و از دشمنی ایشان
 نشتم اصل عا فی عبد اللہ علیہ السلام قال قال حیریل علیہ السلام للنبی صلی اللہ علیہ
 آلہ یا لک ولا انا الرجال شش حریم الملاحہ بجا سے فی نقطہ و الف مصدر باب منع نزاع در گفتگو
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت جبیل علیہ السلام نبی را صلی اللہ علیہ وآلہ
 او را خود را و نزاع با مردان از یک گیر ہفتم اصل عا فی عبد اللہ علیہ السلام قال یا لک ولا انا الرجال
 لغا و ثمرات المعصی و قطع المعصی شش المثارۃ بشین بانقطہ و الف و تشدید بی فی نقطہ مصدر
 ب منع شرا گیری در گفتگو و مانعہ ان المعصی یمنع و فتح مین بے نقطہ و تشدید را بی فی نقطہ منقوضہ
 مدبر می مضاعف یا نمر گناہگار شدن و ازاد و ضایع و ماوان کشیدن و ہمہ اینجا سبب است
 نہ را بعینہ ہم و سکون مین فی نقطہ و کسر واد و را بی فی نقطہ محقق بعینہ اسم فاعل باب افعال فاعلی کہ
 حسب عوار باشد یعنی و تم و کسر مین و فتح و ا و الف یعنی غیب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ
 السلام گفت زہد را در خود و تمن را و نزاع را از یک و گیر چہا آن باعث سے شود و گناہگار شدن را

از برے ساز و گفت صاحب عیب را که چنان است در ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 یا ایها المسلمون فانها انتقل الغلب و نور الثغاف و کسب الفضائل شمس تشریفین بانکه و غیر
 انکه بعضی مضاعف معلوم فایده باب شیخ باب افعال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه
 السلام گفت و درود او را خود او می دارد و در نزدین در گفتگو را از یکدیگر چه آن مشغول می کند دل را و دیگر در
 شبها و انداختن بر اسر و دفع مفرغ و بیعت می شود اتفاق را و بیعت می رسد باینکه در روز و در
 فیهما اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اکابر جبرئیل علیه السلام یا شیخه الافعال
 یا محمد اتی خبیثا و الرجال و حدادتهم شمس یا ایها المسلمون است و در بعضی نسخ یا ایها المسلمون
 این روایت حدیث پنجم این باب است در ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما اتی جبرئیل
 علیه السلام قط الا و علق فاحرق قلبه فی ایاک و مشارة الناس فانها تکشف العورة و تذهب
 البصر شمس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله یا محمد من جبرئیل علیه السلام هرگز مرا نیکی نپند
 مرا پس آخر سخن او بر اے من و در پند که وقت جدا شدن می گفت برای من بماند در سماءش آن این
 بود که دور او را خود را و شتر آئین برے با مردم را از یکدیگر چه آن ظاهر می سازد عیب را و می برد عزت را
 یا از دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما عهد الی جبرئیل فی شمس
 ما عهد الی فی معاداة الرجال شمس و در اول فایده است و در دوم مصدق است و در بعد
 منسوب است تا مقول مطلق بر اے من باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فاش
 کرد لبوس من جبرئیل در خبری آن نوع سماءش که کرد لبوس من در دشمنی مردان که در غایت آن
 و لهذا تعاضل کرد و در ایقام از منافقان اصحاب خود و از دهم اصل قال ابو عبد الله
 علیه السلام من خذع العدااة حصدا ما یزیر شمس گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر
 کاشتن دشمنی مردم را در دل خود می درود آنچه را که کاشتن باین معنی که شتر آن دشمنی مردم است
 یا ایها النبی کونی لکرمی و در وی

مطابق است

باب جد و کسب و فکرم اصل نایب الغضب

بشیر این باب مذمت شمس الود شدن است این سنی که لاری از روی شمس الود کی کند از دس عش
 پس منافات ندارد با حسن خیال و با کرم و با معرفت و بی از شکر و اقبال آسانچه قبل از شرم و در منافات
 در نصیحت و خیر خواهی می شود تا باشد که از عذاب الهی دشمن و دوست نجات یابند درین باب از حدیث
 است (ول) اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الغضب یبطل الایمان کما یبطل الخمر
 الصل شمس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله غضب ضائع می کند ایمان را چنانچه ضائع می کند
 سرکه اثر غسل را یا این معنی که چنانچه کسی که غسل خود را باشد ایمان او شیرین شود و بعضی از این سرکه خورد

تیری زبان اور رطرت سے کہ کسی کو بھی شہید نہ کرے اور ان غصیبہ کی شکست و طاوت ایمان اوسے رود
 دوم اصل ذکر الغصیب علیہ السلام فقال ان الرجل یغصب عما یرے
 اندر اعمیٰ علیہ جبل المسلم قایما برجل یغصب علی قوم وهو قائم علی مجلس من وجوه مالا ذلک فامس
 سید المسلمین ورجو الشیطان وایما برجل غصیب علی دینی برح علیہ من مسلمہ فلیس فیہ فان الزم
 اور میت سکت شکر من درین نور یعنی فی است الغصیب علی قوم فلیس فیہ فان الزم
 میرے راجع برجل است و لکھتہ صفت جو رہا است یعنی ایک درہان جو غصیب او کہ ان را دار و سبب
 یعنی معلوم سفارح غائب ماب شیعہ است و در جز مفرع و فاعل آنست یا ارباب افعال است و بیشتر
 و ما بر راجع برجل غصیب است و در جز منصوب و مفعول آن است الرجز کبر راسے فی نقطہ و سکون جیم و مای
 نقطہ و سوسہ صیمہ پسین بے نقطہ یعنی معلوم غائب مضاعف باب علم است شتہ نشین بالقلعہ یعنی
 مای مجہول مضاعف باب لغز است الش یعنی سیم و تشدید نشین مخدوہ کر دل سکت بعید اسے معلوم
 اب تغیل است یعنی ذکر شدہ ختم آود شدن نزد امام محمد باقر علیہ السلام پس گفتہ ہر سے کہ گوی مرد
 ہر آئینہ ختم آودے شود کہ کسی پس راضی نمی شود ہرگز تا داخل جہنم سے شود یا یعنی کہ آن یک ختم آود
 شدن باعث این ہے شود کہ طبعی او شود ہر کہ رسید فی تقریب ختم آود شود تا آنکہ داخل جہنم شود پس ہر مردیکہ
 ختم آود شود چربی او ایستادہ باشد پس باید کہ تشدید و جوش ختم آودی خود ہمان کہ با دست چہ ہر دستیکہ
 سے رود از او سوسہ شیطاں و ہر مرد سے کہ ختم آود شد ہر صاحب خوشی نفسی خود پس باید کہ نزدیک شود بہ
 او پس ایک کہ دست مالہ او را بہ ہر سے کہ خوشی چون آئینہ کردہ شود بعض آن سبب سے ساکن می کند ختم
 آودی را بر غیر خویش چہ مای خویش سوم اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام الغصیب مضاعف کل ش
 است ہر گنت امام جعفر صادق علیہ السلام غصیب کلید ہر آزار است کہ بکے در دنیا می رسد چہ ارم
 اصل من الی عبد اللہ علیہ السلام قال یمنیٰ الی عبد اللہ علیہ السلام یقول انی رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ و آلہ مدوی فقال انی امکن الباقیۃ فلعننی حوامع الکلم فقال احرک ان لا
 لغصیب ما عا د علیہ الاخر ان المسئلۃ تلت مرات حق برحق الرسل الی اللہ فقال لا امال عندئ
 لہ ہذا اما انی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ الا ما حدیث قال وکان ابی یقول ای حاتم اشدا
 من الغصیب ان الرجل یغصب فیقتل النفس التي حرم الله ویقلب المحسن قریب من سوء الخ
 مع جاسم الغصیب مای سے کہ ہر کی کار چندین نصیحت کند یا سیمنے کہ انوک لفظ بسیار معنی باشد اضافہ آن
 بالکلام بتقدیر است و در بعض نسخ الکلام است و سمنے ہر دو کی است یعنی روایت است از امام
 جعفر صادق علیہ السلام گفت ختم از پدرم علیہ السلام کہ می گفت آید نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 مرد سے محرابین پس گفت ہر کسی کہ تو من سے کہم و صواب پس تعلیم کن مرا بصحت سے کہم کہ نہ از ہر کسی

نورین صلاحت

پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے گنہگاروں کو غضبناک نشوئی پس برگردانید بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان شین تر غیب
 اس بار وہمان جواب شنید تا آنکہ جمیع گردان مرد بدل خود باین سنے کہ کفر کرد که آیا چیز سے از آزار ہی
 دنیا باشد کہ غضب باعث آن نشود و یافت کہ غضب کید همه آزار است چنانچہ گذشت در حدیث سابقین
 گفت نے پرسم رسول را از چیزی بعد ازین سخن بیان این آنگہ امر کردہ مراد رسول و بعد سے اندر سے و از
 کہ بہتر اہم گفت و پدرم سے گفت کہ اہم چیز سخت تر است در دنیا از غضب پدر سے کہ مرد گاہی غضب
 سے کہتہ پس شلا سے کہتہ جان داری را کہ صاحب حرمت کردہ آن را اندک قالے مراد این است
 کہ آزار کشتہ شدن بقصاص سے کشتہ و نسبت بزنا می و پدر زن عقیقہ را آخر او این است کہ آزار و عذوق
 سے کشتہ پنجم اصل قلت لا ی مبداء علیہ السلام علی عقیقہ (لفظ بمعنی قتال ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ انا رجل فقال یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ علی عقیقہ انظر بما قتال لا انظر
 لغضب ثلاث مرات مشعر کہ گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را تعلیم کن مرا چندانے کہ پذیرم
 جان پس گفت پدر سے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ آمد نزد او مرد سے پس گفت ای رسول اللہ
 تعلیم کن مرا چندی کہ پذیرم آن پس گفت او را بر دین غضبناک بشو بعد از ان برگشت بسوی رسول اللہ
 و طلب پذیرد کہ پس گفت او را بر دین غضبناک بشو سہ بار یا شیخ کہ یا می دیگر برگشت و همان جواب شنید
 ششم اصل عن سمع ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول من کف غضبہ استقامت اللہ عز و
 جہ و روایت است از کسی کہ شنید از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ سے گفت ہر کہ باز داشت غضب
 خود را پوشانید اللہ تعالیٰ عیب اور یا یعنی کہ کسی سخن پدر زنی گوید تا عیب او ظاہر شود و ہفت
 اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال مکتوب فی التورایۃ فیما ناجی اللہ بہ موسیٰ یا موسیٰ
 امسک غضبک عن ملکک علیہ اکف عنک غضبی مشعر و روایت است از امام محمد باقر
 گفت از شتہ است در توراتہ در میان چیز اسے کہ را گفت اللہ عز و جل بآن موسے را کہ ای موسیٰ
 نگاہ از غضب خود را از ہر کہ قادر کردم ترا بر آزارش فلام و کنیز و سائر زیر دستان تا باز دارم از تو
 غضب خود را در روز قیامت ہشتم اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام ادعی اللہ عز و جل
 الی بعض اسبیائہ یا بن آدم اذ کنت فی غضبک اذ کنت فی غضبی لا احقک فیمنی الحق و امرنا
 بی منتصر خان انتصار می لک حذیر من انتصار لک لنفسک بشعر لا احمک لفتح حامی بی لفظ
 مجزوم است و بدل اذ کر کہ است یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام می کرد اللہ عز و جل بسوی منی بران
 خود کہ ای فرزند آدم یا دکن مراد وقت غضب خود را یا دکن تر از وقت غضب خود را یا دکن تر از
 در جمیع کہ نابود و جسمی سے گنہ و راضی باش پس باعتبار اینکه انتقام کشندہ باشم از دشمن تو بر ہمت
 کہ انتقام من برای تو بہتر است از انتقام تو بر اسے خودت فہم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام

تبیله او برود و رفت غضب از میان آن دو قیود و از دهم اصل من فی جعفر علیه السلام قال
 ان هذا الغضب جرة من اشد شيان توقد في جوف ابن آدم و ان احداكم اذا غضب احمررت
 عيناه و انتفخت اذنه و اجبه و دخل الشيطان فيه فاذا انقاعت احداكم ذلك من غضبه فليست
 له عرض فان رجوز الشيطان يذهب عند ذلك عنه ثم سرور و ايت است و امام محمد باقر فرمود
 برسته که این غضب آتش افزون است از جانب شیطان که افزونتر می شود در درون فرزند آدم و
 برسته که یکی از شاخون غضبناک شود سرخ می شود و چشم او از آتش و باد بگریزد گمائی گردد
 او و غل می کند شیطان در او بر سوسه مقتضای غضب را بغل آو و پس چون ترسد بگریز از شیطان
 شیطان را پسین عمل بقضای آن داخل را از خود پس باید که طاق زمین شود یا بنشیند که اگر ایستاده
 باشد نشیند و اگر نشسته باشد خواب چه برسته که دوسر شیطان می رود و نزد آن طاعت زمین از او
 سیر دهم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام الغضب محقة لقلب الحكيم قال مسلم
 بن الحجاج غضبه لم يأنف عقله ثم شرح محقة بفتح سیم اول و سکون سیم دوم و فتح حایب بی نقیض و فتح تات
 اسم مکان برای کثرت است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام غضب حایب کثرت نماید و
 کردن است براسه دل محض اندیش و امام گفت هر که نگاه داری نتواند که غضب خود را نکند بداری
 نمی تواند که خود رند می خود را یا بنشیند که تا خود رند می شود و معتضی می کند دیگر چیزی کند چو یا بر اصل
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كفت نفسه عن اعراض الناس اقال الله نفسه يوم القيامة
 من كفت نفسه عن الناس كفت الله تبارك و تعالی عنه هذا يوم القيمة ثم سرور بفتح سرور
 فإما است النفس عيب خير من عيب و اول مراد است در اول دوم مراد است در دوم یعنی
 گفت رسول الله صلى الله عليه وآله هر که نگاه دارد خود را از ناموسای مردم یا یعنی که غیبت مردم نکند از
 می شمرد انزیا عیب او را و در قیامت و هر که نگاه دارد و غضب خود را از مردم با نیست که
 در شش و حضور ایشان نکند نگاه می دارد انزیا عیب و تعالی از او عذاب و در قیامت و یا از مردم
 اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من كفت غضبه عن الناس كفت الله عنه عذابه يوم القيمة
 ثم سرور این ظاهر شد در سابق

و انما

باب صد و بیست و دوم اصل جاب الحسد

ثم سرور الحسد لفتح حایب بی لفظ مصدر باب نصر و ضرب رشک خوردن یعنی اینکه نفی یا فتنی کند
 دیگری است می بایست که آن یا بش آتی من داده شود یعنی این باب مذمت رشک خوردن است
 درین باب هفت حدیث است اول اصل قال ابو جعفر علیه السلام ان الرجل لما سئ
 بای یا بدیة فتنه و ان الحسد لما یکن الا یان كما قال النابی الحطیب بن شیبہ الباقی

ابی ایک نقطہ و انت و کسر وال سے نقطہ و رمی فی نقطہ معصیتی کہ از جوارح آدمی سر نہ بیگرانا یا غصہ کہ
 یا امر کہ گنہ گشت و رباب صد و چار دہم نباشد قنکر بصیرت بضارح جمول غائب اب تبغیل است یعنی
 گفت امام محمد باقر علیہ السلام بد رستے کہ ابی مرد ہر آئینہ می کند گناہ ہے و اگر بیگرانا است ہر گناہ ہے
 کہ باشد خواہ صغیر و خواہ کبیر و پس بخشیدہ سے شود و بد رستی کہ حسد چون گناہ ہے است کہ ناشی از دل است
 و بیگرانا نیست ہر آئینہ می خورد ایمان را چنانچہ می خورد آتش ہنرم را دوم اصل من ابی عبد اللہ
 علیہ السلام قال ان الحسد یأکل الايمان کما تأکل النار الخشب مشورہ این ظاہر است از
 شرح سابق سوم اصل سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول اتقوا اللہ ولا یحسد
 بکم بعضا ان عیسی ابن مریم علیہما السلام کا من شرائعہ السیر فی الیلا مخبر فی بعض
 سیحہ و معہ رجل من اصحابہ قصیر و کان کثیر اللزوم لعیسی علیہ السلام مشورہ السیر یفرج
 سین بے نقطہ و سکون یا می و نقطہ و راءین و ما سے فی نقطہ مصدر مقل العین یا فی باب ضرب حرکت از
 یا با یجا یا بعنوان سیر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام میگفت خود را نگاہ دارید از عذاب اللہ
 و باید کہ رشک نخورد بعض شما بعضے دیگر را بیان این آنگہ بد رستی کہ عیسی پسیر مریم علیہما السلام بود از حملہ
 عبادتیکہ در شرع او بود سیر و مجسمای مردم پس بیرون رفت در بعضے از سیر خود و با او مردی از ازاران
 او بود کہ کوتاہ قد بود و بود بسیار ملازمت برای عیسی علیہ السلام اصل فلما انقضى عیسی علیہ السلام
 الى البحر قال لیسیم الله یصحہ یقین منہ شتی علی طهر الماء فقال الرجل انفسیر جین نظر الی عیسی
 جازا لیسیم الله یصحہ یقین منہ شتی علی الماء و لحق بعیسی یحمد خلد العجب بنفسه فقال هذا
 عیسی روح الله عیسی علی الماء و انا اصی علی الماء فیما فصله علی قال و من فی الماء فلیستاف
 لعیسی عنقہ و لدہ من الماء فاخرجه مشورہ پس چون رسید عیسی علیہ السلام آب بسیار شل شد و در بحر
 فرات و مانند آنها گفت لیسیم الله بالکمال قرار خاطر بر تو بیت رب العالمین کہ از غائب عیسی بود پس رفت
 بر روی آب پس گفت آن مرد کوتاہ وقتی کہ نظر کرد بسوی عیسی کہ گذشت بعض آب لیسیم الله با
 کمال قرار خاطر کہ از جانب او بود پس او نیز رفت بر روی آب و رسید بعیسی و در میان آب پس
 داخل شد آن مرد را خود پسند سے باین روش کہ یا خود گفت این عیسی برگزیدہ الله تعالی است از
 جمہ ارواح سے رود او بر آب و من تیری روم بر آب پس چه چیز است زیادت او بر من یا عیسی کہ چرا او
 برگزیدہ منوت و رسالت و من نباشم بجا سے او یا یحی و امام گفت پس فرود شد آن مرد بر آب
 بکمر الله تعالی پس ناری کہ بعیسی علیہ السلام پس فرارقت عیسی او را از آب پس بیرون آورد او را
 تا کتاب اصل ثم قال ما قلت یا قصیر قال قلت هذا روح الله عیسی علی الماء و انا امشی علی الماء
 و دخلت من ذلك عجب فقال له عیسی لقد وضعت لک فی غیر الموضع الدی وضعتک الله

بسم الله على ما قلت كتب الى الله عز وجل ما قلت شجرة بعد ان ميسي كنت اذ اكره ان
 باؤد ابي كونا وقلت نعم اين يرزقني و الله تعالى است مي ردو بر آب و من نيزه دوم بر آب
 پس و اقل من شد بسبب آفتاب خود پسند مي را و خداست که مذکور شد پس گفت اورا ميسي که هر يك
 جنتي گذاشتي خود را در غير آنجا که گذاشتي ترا الله تعالى در آن پس زشت شمر ترا الله تعالى بنا بر آنچه
 گفتي با خود پس بازگشت کن لبوی امير غزول از آنچه گفتي اصل قال كتاب الرجل و عار الى عرقه
 التي وضعها الله فيها قال نعم الله ولا يحسدن بعضكم بعضا مشرح ام گفت پس بازگشت کرد آن
 مرد و برگشت و رد آن خود لبوی جاست که گذشته بود اورا الله تعالى در آن پس خود را نگاه داريد از خدا
 التي و بايكه رشك خود البته بعضي شما بعضي ديگر را چه اسرارم اصل قال رسول الله مثل الله
 عليه و الله كاد الفقوان يكون كرا كاد المحسدان لعيب القدر مشرح الفقر بفتح فاء و سكون قاف
 و راسي في لفظه اگر معتد باب فقر است بعضي كندن زمين است و مراد اينجا بفتح و ايد از عدد و علم است
 براي استقامت معاش و دقيقه و نهي از ان تمقن گذشت و حديث سوم باب فقه كتاب التوحيد که اب النسيه
 است و گذشت و حديث پنجم باب ششم كتاب التوحيد که اياك و الخصومات فانما توث الشك تجل
 العمل و مردمی صاحبنا و عسى ان يحكم بالشك فلا يفركه و بتقديم قاف بر قاف معتد باب فقر يعني خبر كثر
 از احوال است و هر دو اينجا بيك معني راجع مي شود و ان خالت قدره است چنانچه در مذمت ايشان
 واقع شده كه يتقرون العلم بتقديم قاف و در بعض روایات بتقديم قاف بر قاف است و اگر در
 باب حسن است بجهت توكيد سعي از دينست كه در بعض مردم بجهت كفر مي رسد ليليت بعضين بانقطة و ابي كليل
 بضمه مقارن معلوم غائب باب ضرب يا باب تفصيل است و بنا بر اول قدر در مقابل خبر و امرين
 الامرين است كه بيان شده در باب سعي ام كتاب التوحيد كه باب الحير و القدر و الامرين الامرين است
 و بنا بر دوم مجرد ان از باب علم است و مراد بقدر تدبير الله تعالى است التعليل كسي را گردن قوي دان
 يعني گفت رسول الله صلى الله عليه و آله نزديك شد كاش زياد اذ حد كه شود كفر يا يعني كه بعضي از
 آن كفر است و نزديك شد رشك خوردن كه زياد بر قول قدره شود و رگنا و مراد اينست كه نزديك
 شده بر رشك خوردن كه گردن قوي كند تقضا و قدر الله تعالى را يا يعني كه نعمت محسوس را بهتر كنند از آنچه
 مقدر شده براي آن محسوس پنجم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اقد الدين الحب
 و النجب و الفقر مشرحه گفت اكم بغير صادق عليه السلام اقد دين رشك خوردن است و دوست
 دشمن كزافت و رديج خود است مخفي نمايد كه اول و دوم مصيبت دل است و سوم مصيبت زانست
 ششم اصل قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال الله عز وجل و عسى ان يحسدن الناس على ما اثمهم من قبيل ولا تملنكم عيني الى ذلك
 عليه السلام يا بن عمران لا تحسدن الناس على ما اثمهم من قبيل ولا تملنكم عيني الى ذلك

ما تملنكم عيني الى ذلك

لولا نفعه لفتاك فان الحاسد ساهط لفي ما دلفه في الذي قسمت بين عاداته وطمس يله كذلك
 ليست منه وليس متى شجرة ما دلفه في نطفه ولف و تشديد وال بے نقطه است الصدور
 بغير ما دلفه باب نفعه في خبره شمس القسم بفتح قات وسكون سين بے نقطه مضرب باب ضرب
 مضرب دن خبره ذکر ما دلفه في بيان شاطئ النعمت ما اگر کسی خیال کند که حاسد جزو قسم
 است کی آنکه گویش لعلت محمود با من بے باکست و این قسم شاطئ نعم نیست جواب او این باشد که
 باعث این جسد نیز نعمت محسوب است چه اعتراض او راجع این می شود که نعمت لایا محدود و نیز می باشد
 و او یا این نیز می باشد و او یا نیست معنی آنکه قسمت بودن قسمت لایسته حکم زده از باب ضرب است
 و عاقله بالمدی محدود است بقدر قسمت و ضعیف محدود و مقبول مطلق بر است فسخ است یعنی لغت
 رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز وجل من سئل عن رجل من بني النضير ان يبيع غنما له
 فخر البقره فمروم لا تجا بر اخی و ادم ایشان را از عطا سے خود و دراز کن و و چشم خود را ببلوی آن عطا در و اند
 از بے آن عطا کن دل خود را با خیفه که در فکر و غم آن نباش مگر بر ستی که در شک خود زده نا راضی است
 بر آنست نیست ای من مانع حصه کردنی است که حصه کردم آن زده ش میانی چند مان خود و دیگر که باشد
 چنان پس نیتم را زاده و نیست یا از من هضم اصل من الله الله علیه السلام قال ان المؤمن
 یبیط ولا یحبت له و المتأقی یحسد ولا یبیط شرح یبیط بغیر ب نقطه و ب بے یک نقطه و طانی بی نقطه یعنی
 مضارع باب ضرب و علم است التبعه بکسر غین و سکون با و طلب شل یعنی بفضیلتی کم و دیگری است فرق
 میان آن دو حد است که آن متعلق بمستقبل است بے طلب زوال از دیگر کسی و حصه متعلق بپاسنه
 است خواه با آرزو دے زوال و خواه بی آن آرزو یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت پدر منی که ما من طلب شل یعنی بفضیلتی و مستقبل می کند در شکستی خود و منافق و شک می خورد
 و طلب شل در مستقبل یعنی کند از

عنه

باب حسد و بئیت و تبوم اصل باب العصبیه

شجره این باب در تحت طرف گیری گفته دیگری راست تا باعث بندگی ایست شود و درین باب هفت
 حدیث است اول اصل من الله علیه السلام قال من تعصب او تعصب له فقد فلع
 بر بقدر ایمان من علقه است شجره الرقبه بکسر راء بی نقطه و سکون ای یک نقطه و ثانی یک حلقه از
 حلقه س که کند که چار زبان در زبان بسته می شود و آن کند را در حق بکسر را و سکون با و طانی باشد و در اینجا
 استعاره شده برای طوقی فراتر و از شی که کتاب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت هر که طرف گیری کرد یا طرف گیری کرده شد بر ضامی او پس بیرون کرد و طوق ایمان را از گردن خود دوم
 اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من تعصب او تعصب له فقد فلع من الله ایمان حقه

شهر این ظاهر شد از شرح سابق بسوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان في قلبه حبة من خردل من حسنة فعشه الله يوم القيمة مع اعراب المهاجرة مشركه لظرب فرجهم بنزله و باور نشینان عرب و اینجا استباه شده برای ما همان خواه شهر و خواه و محرابی تقریر ما فتیه الجالبیه و مراد از منافقان اصحاب که اعتراض کردند بر رسول و در حدیثی که بر اصحاب می کنی و اشارت با ایشان شده و بر سوره فتح از جمل الذين كفروا فی قلوبهم الحمية حمية الجالبیه اگر گوئی تعصب منافق از جانب کفار است از جانب مومنان گوئیم شافعی که چشم بر حکومت مسلمانان دارد و مصلحت دنیای خود را درین دید که در میان مسلمانان باشد تعصب ایشان می کند بعبادت برای دنیا هر چند که در دل دشمن باشد و بعد از تعارض و رأیت فتح اشارت بآنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که باشد در دل او همون وانه از خردل از طرف گیر می و عدم رضای بکن مشرک کند او را الله تعالی در روز قیامت با باور نشینان عرب که باور نشینی ایشان عبارت از خود را می و میل بکفر فی علم است بر سبیل حقیقت چه امر اصل جن ابی عبد الله علیه السلام قال من تعصب عصب الله بعصائه من ناسه شتم عصبه تعصبه ما فی معلوم باب تعصیل است التعصیب کسی را صاحب عصا بکردن العصا بکسر می که در بیان عرب علامه بزرگست یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت هر که طرف گیر می کند کسی را باعث بزرگی او باشد مانند آنکه عمامه باعث بزرگی است صاحب عمامه می کند الله تعالی او را پادشاه از آتش جنت بنیم اصل عن فلان الحسن علیه السلام قال لم يدخل الجنة حبة الاجرة حمزة بن عبد المطلب و ذلك حين اسلم عصب اللقي صلى الله عليه وآله فی حدیث النسل الذي القى على النبي صلى الله عليه وآله مشرك لم يدخل الجنة معلوم باب افعال یا باب نصر است التمسیم بحدادری کسی از طرف لطافت گیری پس راجع معنی تعصب می شود عصب العین فی نقطه و صواب فی نقطه باب ضرب معنی طرف گیری است و بعض نسخ یفتح عین بالنقطه و فتح ذاد بالنقطه است و حاصل هر دو یکی است السبیل لفتح سین بلفظ و لام و الف مقصوره یوسته که شتر می و مانند آن در آن از حکم و در آن می آید و آنرا در فارسی یارک می نامند و حکایت آن گذشت در کتاب الجود و حدیث سنی و حکم مکه النبوی صلی الله علیه و آله و وفاته یعنی روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت داخل جنت نکرد صاحبش را تعصیبی مگر تعصیب حمزه بن عبد المطلب و آن وقتی بود که مسلمان شد بسبب تعصب برای نبی صلی الله علیه و آله در حکایت یارکی که انداخته شد بر نبی صلی الله علیه و آله و در سجده حرام مراد اینست که حدیث اسلام او برای تعصب بود و آن باعث اخلاص او شد و بعد از آن ششم اصل عن ابی عبد الله قال ان الملائكة كانوا یحسبون ان ابليس منهم و كان فی علم الله انه لیس منهم فاستخرج ما فی نفسه ما الحیة و العصب فقال خلقتنی من ناس و خلقتة من طین مشرک و بر سر

برای تبیین است و این اعتقادات و ادب با علم ملائکه یا نیکه الییس از جن است چه مفهوم ملک عرفی افرا
 خود است مثل مفهوم مومن الیس می تواند بود که در تحت آن انواع مختلفه الحقائق باشد و موافق این سئ آید و باب
 صده هفتاد و هفتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدری که ملائکه خیال می کردند که الیس
 از جمله ایشان است باین سئ که کمال قدرت بر ضبط خود از مخالفت حکم الهی و او و پس بیرون آورد و الیس باین
 را که در خاطر او بود از عدم موافقت ملائکه بسلطه داری و تعصب اصل و نسب خود باین روش که گفت آفریدی
 مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل هفتاد و هفتم **اصل** یسئل علی ابن الحسین صلوات الله علیه
 عن العصبية فقال العصبية التي يأتى عليها صاحبها ان ينسب الرجل شرا وقومه
 خيرا من خيبر قوم اخيرين وليس من العصبية ان يحب الرجل قومه ولكن من
 العصبية ان يعين قومه على الظلم **شرح** این لام العصبية در دو جای اول برای جنس است
 در دو جای آخر برای علم خارجی است یا علم بجزه و نامی به نقطه بصینه مضارع معلوم غائب باب علم است یری
 بصینه مضارع معلوم غائب باب افعال است و سئ تواند بود که از باب منع باشد و حاصل هر دو یکی است
 یعنی پرسیده و شد امام زین العابدین صلوات الله علیه از طرف گیری قبیل خود که آیا جائز است یا نه پس گفت
 طرف گیری که گناه گار می شود بسبب آن صاحبش اینست که و انما یه مردی بدان قبیل خود را بهتر از نیکان
 قبیل دیگر نیست از جمله آن طرف گیری که صاحبش گناه گار می شود و اینکه دوست دارد مردی قبیل خود
 را با شیخه که سعی در حاجتهای ایشان بیشتر از سعی در حاجتهای قبیل دیگر کند و لیکن از جمله آن طرف گیری که مذکور
 شد اینست که مرد کند قبیل خود را در کارها و عیبا

تفاوتی اصولی

باب صد و بیست و چهارم اصل باب الکبر

شرح الکبر بکسر کاف و جکون پای یک نقطه درای بے نقطه اسم مکرر که مصدر باب فاعل است و نحو سئ
 کسے بزرگی را که دیگری آن بزرگی را با و نداده باشد خواه آن دعوے سخن باشد و خواه بزبان حال باشد و بر تفرقه
 آن دعوے از غیر الله تعالی مقبول نیست یعنی این باب مذمت مکرر است از مخلوقین در رین باب
 همه حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی الاحساد
 فقال ادنی الکبر ادنا **شرح** الحاد مصدر باب افعال میل از حق بسوے باطل یعنی پرسیدم امام
 جعفر صادق علیه السلام را از کمتر مرتب و الحاد پس گفت پدری که دعوے بزرگی می بیا کتر آن است دوم اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الکبر قد یکون فی شراسر الناس من کل جنس و الکبر
 رداع الله فمن نازع الله عز وجل رداعا لم یزد الا الله الا سفاکا ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله من بعض طرق المدینه و یسودم اعرافه فلفظ السرفین فقیل لهما یحیی من حدیث
 رسول الله فقلت ان الطریق لم یعرفهم بها لیعض القوم ان یتنا و لهما فبقال رسول الله

فخمس را و از این بی آید غلام آیا پس می بینی درین چیزی از کبر را تا کنم آن را پس سر در پیش انگشت امام جعفر صادق علیه السلام بر آید اشارت باینکه انزال این حالت شکر ملعون سے باشند پس محل خطر است بعد زمان گفت جز این نیست که آن شکر ملعون است که است که غص کند مردم را و شکر شود حق را گفت عمر پس گفتنم الحق پس شکر نمی شوم آنرا و غص نمی دانم که چیست آن امام گفت هر که حقیر شمرد مردم را و تکبر کرد بر ایشان پس او است آن جبار ملعون چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلثة لا یکلمهم الله ولا یطرا الیهم یوم القیمة ولا ینکبهم ولهم عذاب عظیم شیطان و ملائکة جبار و مقل متعال شمره گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کسی که از سخن انقیاد می گوید یا ایشان را بدقتی و نظیر انقیاد نمی کند پس ایشانی در روز قیامت و صالح نمی شمرد ایشان را و بر آید ایشان است و از این بزرگ اول میری که زنا کننده باشد دوم با دشا باشد که الحاق صاحب حق کرده باشد سوم مفلسی که در قمار خرام کند یا نزد هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان یوسف علیه السلام لما قدم علیه الشیخ یعقوب علیه السلام دخله من المملک فلم یبدل الیه وجهه یوسف علیه السلام فقال یا یوسف ارحمک فخرج منها و ساطع فصار فی حواء السماء فقال یوسف یا جبرئیل ما هله النور الادی خرج من راحتی فقال نزلت النور من عینک عقوبة لما نزل الی الشیخ یعقوب فلا یمکون من عقبک می شش در روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر ستمی که یوسف علیه السلام چون آمد نزد او پیشوا که یعقوب را باشد و داخل شد یوسف را رعایت عزت پاوشا به پس از تحت پاوشا به که بران شسته بود فرو نیاورد و تیارا به یوسف علیه السلام جبرئیل علیه السلام پس گفت ای یوسف و آن گفت دست خود را پس بیرون آمد از کف دست او نور ساطع بالا رفته پس گردید در میان آسمان و زمین پس گفت یوسف ای جبرئیل چه بود این نور می که بیرون آمد از کف دست من پس جبرئیل گفت بر طریقت کرده شد پیغمبری از اولاد تو برای عقوبت می که بسبب اینست که فرو نیاوردی یسوی پیشوا که یعقوب را باشد پس نخواست بود در اولاد تو هیچ پیغمبری مخفی نماید که فرو نیاوردن یوسف را بلکه شبیه تکبر بود زیرا که بخمال رعایت مصلحتی ترک منزلت نزد پدر کرده بود و چون غفلت انبیا و غلط ایشان در رعایت مصالح اند غفلت و غلط دیگران نیست پس عتاب آمد شما نزد هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من عبد الا فی رأسه محکة و ملائکة یمسکها فاذا نکبر قال له اتضع و ضعک الله فلا یرا الی اعظم الناس فی نفسه و ارفع الناس فی اعیان الناس شش در روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست دهنه لجام و اینجا استعاره است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ بنده مگر بر حاکمی که در سر او دهنه نیست و فرشته نگاه می دارد آن دهنه را پس چون آن بنده تکبر

صالحی است

کنند که کوی فرشته دور که پست شو پست کرد و ترا انداخته پس همیشه بزرگتر مردم است و در دل خود کوچک
تر مردم است و نظر را سه مردم و چون آن بنده تو اضع کرد بر سر داند آن و بداند و الله عز و جل از سر او
مراد نیست که رفتن و باز آفتاب او سر آرد از خود و بعد از آن سبب گوید ملک یا الله تنها سبب که بنده شوم
بنده کرد و ترا الله تنها پس همیشه کوچک تر مردم است و در دل خود و بلند تر مردم است و در نظر باری بزرگ
حق تعالی هم اصل عن عبد الله ابن بکر قال قال ابو عبد الله صلوات الله عز و جل و سلامه علیه
ما من احد یبغیة الا من ذلیمید خافی نفسه شریح تمییه تبارک و تعالی و نقطه در بالا و باری و نقطه در پایین
و از بعضی مضایق غائب معلوم باب ضرب است التیة بحسبنا و سکون یا تجبر و آن زمان یعنی روایت
است از عبد الله ابن بکر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست چنانکه که لایق است از
مگر آنکه لایق است از او بسبب خواری و پستی مرتبه ایست که سبب پایداری است و در دل خود مراد نیست
که میخواند که تلافی آنرا با آن زدن کند تا بر مردم پوشیده ماند هیچ حدیثی حاصل و فی حدیث آخر
ابو عبد الله علیه السلام قال ما من منجیل تکبر او تجبر الا لذلته و جده خافی نفسه شریح
تجبر او تجبر یعنی بر شک را و می تواند بود که یکی معنی سفلت باشد و دیگری یعنی غصه الحق باشد
و میان شد در شرح حدیث هشتم این باب یعنی در حدیثی دیگر که عبد الله بن بکر روایت کرده از امام جعفر
صادق علیه السلام نیست که گفت نیست هیچ مردی که تکبر کند یا گفت تجبر کند مگر بر آن خواری است
مرتبه که یافته آن را در دل خود

خانی شرح اصول کافی

باب صد و بیست و پنجم اصل باب العجب

شرح العجب یعنی این باب مذکور
خود پسند نیست درین باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الله علم ان الذنب خیر للمؤمن من العجب ولو لا ذلك ما ابشی مؤمن بذنب ابدا و شرح
مراد بالذنب گناه و متعلق بکوارح است و چون عجب گناه متعلق بذل است بدتر از ذنب است للمؤمن از ترس
از مصر بر گناه چه بر آن تقدیر گناه و بدل سرایت می کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدتر است که الله تعالی دانسته که گناه چه از آنج بهتر است بر آنی مؤمن از خود پسندای و اگر کسی بود که
بجائمی شد بقضا و قدر الهی مؤمنی بگناه و جاد می هرگز و در اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من دخله العجب هلك و شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
او شد خود پسند نیست چنانکه که سوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن
العجب الذی یفسد العی فقال العجب درجات منها ان یرتی للعبد شوقه عمل فیراه حسنا
فیحبب یحسب انه یحسن ضعا و منها ان یؤمن العبد بربه فیمن علی الله عز و جل و الله علیه

اخیه الم شمس رح الاحسان یگوید و یگوید آوردن و یگوید یارودن و بنا بر دوم معنی اول متعدی است
 بنا بر سوم لازم است العین بضم صاد بے نقطه و سکون فون مصدر باب نبح کردن کار برے و عطا دادن و معنی
 اول مناسب است و دوم معنی اول احسان و مفعول بر است و معنی دوم مناسب است با معنی سوم
 احسان و مفعول بر است سیف معنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام را و سے گفت پرسیدم
 او را از خود پسندی که باطل می کند عبادت را پس گفت آن خود پسندی چندین مرتبه است از جمله آنها ایست
 کذا لش داد و شود بخندان الهی و اغوا سے شیطان برای بنده عمل برادر پس خیال کند آن را خوب پس بشکفت
 آورد و او را بداند که او خوب می داند و روش کردن کار را و خوب بجا سے آورد آنرا اشارت است بقول
 المذتعالی و رسولہ فاطر الفین زین له سوء عمله و در سورۃ الکہف یکسبون انهم یکسبون صنفا و از جمله
 آنها ایست که تصدیق کند بجهنم بر بوبیت صاحب کل اختیار خود پس منت نهد بر المذتعالی بدعو می
 استقلال و قدرت بر افعال خود چنانچه معتزله خیال کرده اند و حال آنکه براسے المذتعالی است
 بر آوردن ایمان منت که توفیق داده و خدا لان نموده با وجود قدرت او بر خدا لان چها سر ام اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الرجل لیذنب الذنوب فیئثم علیہ دلیل العمل
 فیئثم ذلک فیئثم تراخی عن حاله تلك خیر له ما دخل فیہ بشت مخرج روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بنده هر آینه گاهی گناه می کند نوعی از گناه پس بشیمان
 می شود و خود را سرزنش می کند بر سر آن و عمل صالح می کند نوعی از عمل صالح پس خوش حال میگردد
 او با آن عمل یا بیخفته که خود پسند می شود پس سے افتد از عاقبت خود که ندامت و سرزنش باشد پس
 جز آینه بود آن را بر حالت آنکه ندامت و سرزنش خود است بهتر است براسے او دنیا و آخرت از آن
 خود پسندی که داخل شد از آن یا داخل شد آن در او پنجسم اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال انی عالم عابد انقال له کیف صلواتك فقال مثل یسال عن صلواته
 وانا اعبد الله منذ کذا وکذا اقال فکیف بکاذک قال ابکی حتی تجری دموعی فقال للعالَم
 فان لم یکنک و انت خائف افضل من بکاک و انت مدلل ان المدلل لا یصعد من عمله
 شتے است مخرج المدلل بضم میم و کسر وال بے نقطه و تشدید لام بعینه اسم فاعل باب افعال کسی که نازد
 بخیر سے مثل اینکه خاطر جمیع باشد از دوستی کسے و از اطوار بی ادبی با او کند یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد دانی از نزد عاید سے پس گفت او را چو نیست نماز تو پس از روی
 خود پسندی گفت آیا مثل من کسی بر سیده می شود از نماز او و حال آنکه من عبادت سے کنم المذتعالی را
 از ابتدا سته چشم و چشم سار آه و آه گفت پس چو نیست گریه تو گفت گریه می کنم تا آنکه روان می شود
 اشکهای من پس گفت او را آن را نا پس بر نسته که خنده تو بجا می گریه بر خاسے که تو ترسناک باشی

داخل تر است و اگر چه تو چنان که تو از آن بستی میان این آنگاه برستی که از آن بالاتری رود از عبادت او یعنی
 اینست که مستقبل و روایاتی نمی شود هشتم اصل من احدهما علیه السلام قال دخل
 رجلان المسجد احدهما عابد والاخر فاسق فخرج من المسجد والفاسق صديق داند بد
 فاسق و ذلك انما يدخل العابد المسجد مدام بعبادته يدل بها فتكون فكرته في ذلك
 تكون فلكوة الفاسق في التمدد على ضيقه وليست فلكوة عابد و جعل مما صنع من الذنوب
 منور و روایت است از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام گفت داخل شده باین است
 که ما به داخل می شوند و مرد در مسجد یکدیگر را ایشان عابد و دیگری سرکش از فرمان آئی پس بیرون می
 از مسجد بر می آید که سرکش بی نهایت راست گوی می شود و در عوای ایمان و مابعد سرکش می شود از فرمان آئی
 آنچه مذکور شد برای اینست که داخل می شود عابد در مسجد بر ما که که خاطر جمع است بسبب عبادت خود
 می نازد باین عبادت پس می باشد اندیشه او در آن نازیدن و سستی باشد اندیشه سرکش در پیشانی
 بر سرکش خود و طلب آمرزش می کند از الله عزوجل بسبب آنچه کرده و از گناهان هفتم اصل
 لای عبد الله علیه السلام الرجل ليعمل وهو خائف مشفق ثم ليعمل شيئا من البر فيدخل
 شبه العجب به فقال هو في حاله الاول وهو خائف احسن حالا منه في حال حبه ششم
 گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی سستی کند گناه را و او ترسان است از آن عمل که کرده و در فکر
 آنست که آیا چه شود بعد از آن سستی کند چیزی از عبادت را پس داخل او میشود چیزی که بسبب می راند
 اینست که داخل او می شود عجب غیر مرغی و از آن خوف و فکر بیرون می رود بسبب چیزی که کرده پس
 امام گفت او در حال خود که اول داشت و او ترسان بود و بهتر بود باعتبار حال از خودش در حال عجب
 خود مراد این است که گناه کار ترسان بهتر است و در نگاه آئی از عاید خود پسند نا برین که خود پسند
 گناه دل است و آن بدتر از گناه و جوارح است و خوف عبادت دل است و آن نیز از عبادت جوارح
 است هشتم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله بينا موسى عليه السلام
 جالس اذا قبل ابليس وعليه برنس ذو الحوان فلما حان من موسى عليه السلام لحلم البر لم
 وقام الى موسى عليه السلام فسلم عليه فقال له موسى من انت قال انا ابليس قال انت
 فلا قرب الله دارك قال اني انا اجئت لاسلم عليك لمكانك من الله ششم
 البرنس بقم بای یک نقطه و سکون بر ای بی نقطه و شم نون و بسین بے نقطه و لن که چون صاب نوری
 مختلف شود و ترا خرد سستی نمند و آن لباس سالو سانیست که علمای اهل ضلالت نیز ایشان
 از می سست خوردند انت خبر میدانی که خدو است بتقدیر المسلم انت و استقامت نمی مقدار است نه قرب
 بتشریه را سستی نقطه جمله انشائی است بجای اینکه قنات خراب شود چرا آمدی یعنی گفت رسول خدا

قال رسول الله

دوم اصل صحت امامیہ علیہ السلام بقول ما ذنبان منا ما یان فی غنم قد فرقه
 ما لها احد هذان اولها و هذا الاخری آخرها ما خمد فیها من حب المال و الشرف فی دین
 شریع شیعہ این حدیث گذشت در حدیث اول باب بعد و ہندیم افسد انفس التفسیل است و اشتقاق
 آن از فساد یعنی افساد اموال از روئے ظلم است بر اشتقاق آن اگر از فساد باشد شاخ و برگ و دیگر
 از فساد یعنی ضائع شدن باشد متعدد کے کفر و بدعت یعنی شیعہ از امام جعفر صادق علیہ السلام بیگشت
 نیستند و دیگر گریس شکار و کفر و کفر کے تحقیق جدا شدہ باشند از ان کہ شبانان آن گھر کی از ان
 و دیگر گریس و اول گھر باشد و دیگر کے در آخر آن گھر باشد گیرند و تردد آن گھر از دو سستہ مال و دنیا یافتہ
 در دین سلمان سوم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال ما ذنبان منا ما یان فی غنم
 لیس لہما راع ہذان اولها و هذا فی آخرها یا سبع فیہما من حب المال و الشرف
 فی دین المؤمن شریع منہج این روایت سابقی است چہاں اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
 ان الشیطان یدیر ابن آدم فی کل شئی فاذا اعماہ جہنم لم یجد المال فاخذ برقبۃ شریع
 یدیر بال سبب نقطہ و رای دو نقطہ و رایین و رای بے نقطہ یعنی معارض معلوم باب افعال است
 اعیان یعنی بی نقطہ و رایے دو نقطہ و رایین و الف است و ضمیر متقدم راجع بابن آدم است و ضمیر
 راجع لشیطان است جہنم و نامی سہ نقطہ یعنی ماضی معلوم باب لغو و ضرب است الجہنم سکون شخص
 در جائیکہ از اینجا حرکت کنند اصلاً یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدستی کہ
 شیطان می گرداند فرزند آدم را در ہر خیر کے کہ حرام باشد شاید کہ آلودہ آن شود پس چون اندک
 فرزند آدم شیطان را بازمین کہ شیطان مایوس شود از آلودگی حرام او در غیر مال در کمین سے نشیند چون
 براسے فرزند آدم نزدیکین کجا مال تا وقت فرصت پس سے گیرد خوب خلق فرزند آدم را مخفی نامزدین
 مبنی بر غالب است چہاں بے نزد مال نیز کار می سازی سازد و نزد اعتبار و شرف بر خلق آدمی می پسند
 پنجہج اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ من لم یجد اعدا اللہ تلذت لنفسہ
 حسرات خلق الدنیا و من اتبع بصراء ما فی الید سے الناس کثرت غمہ و لم یثقت فیخلہ و ما
 لم یر من اللہ عز و جل علیہ نعمۃ الا فی مطعم او مشرب او ملبس فقد قصر عملہ
 و دنا عن اہل شریع الترمذی یعنی بے نقطہ و زامی با نقطہ مصدر باب فعمل صبر یا شیعہ خود کردن
 با در لغز او براسے آلت مجازیت مثل قام زید بقیام حسن و سے جو اند بود کہ برای سببیت باشد
 الغز البعث عین و زامی با نقطہ و الف محم و د مصدر فرمودن و ہر و انجیا مناسب است و بنا بر اول
 افسانہ آن با صد تقاسلے باعتبار امر اللہ تعالیٰ بالست و قرآن مثل قول او در سورہ بقرہ و بشر
 الصابرین الذین اذاصابتم مصیبتہ قالوا انما سددنا و انما الیہ راجعون و مثل و امرب لم مثل الخیرۃ الدنیا

امثال اینها حسرت نفع ما و فتح حسین جمع حسرت و بکون سین مصدر باب علم است و جمع مصدر براسے اشارت
نعد الزواع مأثر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که صبر پیش نما و خاطر خود کند همان
برے که الله تعالی فرموده در قرآن یا ره یار و نه شود دل او بسبب حسرت برے گوناگون مروت
نیا که در مصیبتا برے بی در پی است و سر که روان کند چشم خود از پی انچه در دست بای مردم است
زوال دنیا بسیار برے شود غم او و شفا یافتن نمی شود در آخرت او هر که نداند از الله عزوجل بر او نعمتی
انگیزد خوراک یا آشامیدنی یا پوشش باین معنی که نعمت توفیق ایمان و عمل صالح را در حساب
نیا و رد پس کوتاه برے شود عبادت او و نزدیک می شود غایب او ششم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان الدنيا سر والدرهم اهلکامس کان قبکم و هذا
مهلكکم ششم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله احواب خود را بر رسته که در طلا و زر نقره
نمی کردند اکثران را که بود پیش از شما از ائم انبیاء سابقه و آن و در زمین خواهن کرد شمار این
فهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابو جعفر علیه السلام مثل
لحم یس على الدنيا مثل دودة القز کما اذ دادت من القرع علی بقسطها لفا کان العدل لها
نالمخروج حتی تموت غما مشهور روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
محمّد باقر علیه السلام که حال عجیب و بر نیال حال عجیب کرم کج است چند آنکه پیشتر برے شود
تبار عیسی بر خودش از کج و در ترمی کند و از ایزدین آمدن تا آنکه میرد از غم اصل قال
عبد الله علیه السلام اغنی العقی من لم یکن للحرم اسیر او قال لا کثیر و اقلوکم الاستغفار
قد فات فتشغلوا اذ هانکم من الاستغفار اهلالم یات شهور و گفت امام جعفر صادق
بر السلام برے نیا از تر کسی است که نباشد در بند حرص دنیا و امام گفت لباس دروئی و لباسی خود
انکه مشغول بودن را با نیمه بقیق گذشتش دنیا که از پس که سریع الزوال است گویا که گذشت
باد که مشغول و غافل کشید زیر کیاسے خود را از براق گیری برای آنچه نیاید مثل کار آفرین
ششم اصل سئل علی ابن الحسین علیهما السلام ای الاعمال افضل عند الله قال
من عمل لبد معرفة الله عزوجل و معرفة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نمل من بغض الدنيا قال لذلك شعبا کثیرة و للمعاصی شعب قاتل ما عسی الله
الکبیر معصیة الیس حین الی و استکبر و کان من الکافین ثم الحرس و هی معصیة آدم
و احین قال الله عزوجل لهما کلام من حیث שתئا و لا فقر با هذا الشجرة فتکونا من
نالمین فاخذ اما الاحاجة بهما الیه و داخل ذلك عن ذریتهما الی یوم القیمة
لک ان اکثر ما یطلب ابن آدم ما لا حاجة الیه ثم الحسد و هی معصیة ابن آدم

حیث خدا آگاه افتاد قتلش را - بحسب المساء و حسب الدنيا و حسب الزمان و حسب
 و حسب الكلام و حسب العود و الزود و قرن سبع خصال فاجتمع کلهم فی - الله یفقد
 الانبیاء و العلماء بعد معرفت ذلک حب الدنيا را هر کل خطیته و الدنیا دنیا را
 و دنیا معلوم است و مشهور است این که هر شد از شرح حدیث و از دهم باب شست و یکم هم
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی مناجات موسی علیه السلام یا موسی ان الله
 دار عقوبة عاقبت فیها ادم من ذلک خطیته و بعدلتها مع لوزة ملعون ما فیها الا
 ما کان فیها لی یا موسی ان الله ابدی الصالحین من ذلک و انی الله یفقد من علمهم و
 الخلق من عیونهم فیها بقدر جهلهم و ما من احد عظمها فقرت حینته فیها و لم یختر
 احد الا انتفع فیها حشر و دایت است از امام بفرماد علی السلام گفت در دنیا
 که اندک است یا موسی علیه السلام گفت نیست که ای موسی بد رسته که دنیا را می قوت می ده
 است که خدا گفته تا در آخرت در رخ باشد عقوبت کردم در دنیا ادم را و خطای او را که گوی
 آدم اگر عود بود و در زم می آید که انبیا معلوم نباشند و اگر خطای او استحقاق عقوبت نخواهد داشت و
 خطا بود بسبب قسم الیس و خیال انیکه قسم دروغ باشد و تقاضای نبی باشد و لکن استحقاق عقوبت و دنیا را
 انبیا یعنی برقیاس ایشان بر است و آن باطل است چنانچه اشارت بان شد و در قول بر
 علیه السلام که می آید و باب دویست و ششم دفع عن امتی اربع خصال خطا و انساها و یا کبرها
 و الم یطیقوا حیدر لالهت می کند که از خودش مرفوع نیست و گردانیدم دنیا را و در کرد و شد و نبوت
 خود بیان این آنکه دور کرده شده است انچه و در دنیا است مگر انچه باشد در آن موافق و مناسب
 من اسے موسی بد رسته که بنده گان من که صالح اند نفرت کردند و در دنیا بقدر و الشرف و الشان
 بحقیقت دنیا و باقی خلق رغبت کردند و در دنیا بقدر و انساها و نیست هیچ یک که تقوی
 دنیا را پس نشنودند چشم او در آن و غیر نشود دنیا را هیچیک که آنکه مانع شد بان باین معنی
 خود را دریافت و دنیا را وسیله ثواب آخرت کرد و هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 السلام قال ذنبان من اریان فی غنم قد فارقهما ریتا و اواحد فی اولها و اواحد فی
 آخرها بافسد فیها من حب المال و الشرف فی دین المسلم بدست هر چه بفرمود
 این موافق حدیث دوم این باب است یا زدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال مر عیسی ابن مریم علیها السلام علی قریة قد مات اهلها و طیرها و دوابها فقال
 اما انهم لم یوتوا الا بالخطاة و لو ماتوا متفرقین لندوا و فقال الحواریون یا ربهم انهم
 و کما دأب الله یمیدهم لنا فیضرب و ما کانت اعمالهم فنجذبها الله عا عیسی علیه السلام

سہ ہر ہودی من الجوان فادھم شمسہ تداقوا البیتۃ اثنی باب تعامل است و باب تعامل اہرگاہ منسوب بد
 کس شروہ لالت برذوق مصدر ازہر کہ نام نسبت دیگر سے می کند و ہر گاہ منسوب بجمع شود و لالت برذوق
 مصدر از اکثر آئی جمع سے کند ازہر کہ نسبت دیگر خواہ از آن دیگر نیز نسبت بکس واقع شدہ باشد مثل
 نقار بود و خواہ نہ مثل تداقوا روح بغم رای سے بے نقطہ و سکون وادوحای فی نقطہ یعنی باعث زندگی است
 و للاق آن پرست سے باعتبار نیست کہ باعث زندگی ما و ان مؤمنان است و اضافہ آن بالند تعالیٰ باعتبار
 برگزیدن اللہ تعالیٰ اور است کلمہ بمعنی مصداق کلمہ است و مراد بکلمہ قرایت کہ اللہ تعالیٰ با خود
 وادہ کہ زمین را در بیج وقت عالی از انامے کہ خلیفہ الہی باشد نگذارد و بجا کہ اللہ تعالیٰ فی الجاہل فی الازلیخ خلیفہ یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت گذرہ عیسیٰ بن مریم علیہا السلام مجسمی کہ تحقیق مردہ بود و نہ
 اہل آن و مرغان آن و چار وایان آن پس گفت آگاہ باشند بدستے کہ ایشان مردہ و زکریا بعد اسے کہ یکبار
 نازل شدہ و اگر سے مردہ و جدہ اگانہ ہر آئینہ یکدیگر را دین سے کو نہ پس گفتند خافان عیسیٰ علیہ السلام
 کہ امی جان اللہ تعالیٰ کہ بجلالت وادہ و یانم اودعا کن اللہ تعالیٰ را کہ زندہ کند ایشان و بجمع یا بعض
 پس خبر و ہند ما کہ بودہ علیہا کے ایشان تا انتساب کنیم از انما لیس دعا کرد عیسیٰ علیہ السلام صاحب
 عمل اختیار خود را پس نہ کردہ شد عیسیٰ از میان آسمان و زمین کہ نہ کن اہل قریہ را تا جواب دہند اصل
 مقام عیسیٰ علیہ السلام باللیل علی شرف من الامم فقال یا اهل هذه القرية فاجابہ
 منہم عجیب تلبیک یا رسول اللہ و کلمتہ فقال و یحکمہ ما کان اہا لکم قال عاداتہ الطافوت
 و حب الدنيا مع خوف قلیل و اصل بعید و غفلتہ فی لہو و لعب و شرب و خمر و شرف
 بفتح شین با نقطہ و فتح داسے تی نقطہ مکان بند و حج بیان شدہ در شرح حدیث پنجم باب صدقہ شانزدہم
 ما استغیا مینہ است و منسوب است محلّا خبر کانت باشد اہا لکم مرفوع و اسم کانت است عبادتہ
 منسوب است تا خبر کانت مخدوف باشد ببقیہ کانت اہا لہا عبادتہ حسب منسوب و معطوف بر عبادتہ
 است مراد خوف خوف عذاب است و قلیل بودن آن عبارت از اصرار بر معاصی است
 و مراد باقل اہل بہشت و قلوب است و بعید بودن آن یعنی دور از مقتضای عقل بودن بہت
 مثل طلب نزد بے عمل الغفلۃ بفتح فین با نقطہ و فتح فا داسے وحدت نوعی از وسعت عیش کہ عظیم
 است و اینجا عبارت است از ذہن و تفاخر میان یکدیگر و بسیار سے کسب الہا و فرزند ان فی
 یعنی مع است اللہ جل بکرمہ آداسے اللہ باری بدارہ امین موافق قول اللہ تعالیٰ کہ است
 در سورہ حدید اعلوا المناہیۃ الدنیاء لعل و لہو و دنیا و تفاخر بینکم و کما تر فی الاموال و الاولاد و کسب
 نیت یہ غفلتہ اگرچہ مقدم است باعتبار لفظا ما جرن سے بمعنی مع است مؤخر است باعتبار معنی و برین
 نیاس است تقدیم ہو بر حسب نہ حدیث یہ و حسب بتقدیر و مع حسب است پس معطوف مقدم است

بقدری دست لب است پس معلوم مقدم است بر معلوم علیہ و باعتبار سنیہ و کلمہ و ترکیب و
 بیت چند اتمال است از ان بعد اینکه لب دل الیہ و الدنیا باشد بنا بر ذہب جمیعہ از غنی کہ در اہم ال
 کمرہ از سر و شرط نکرده اند توصیف نکرد و ادکفل خبر مبتدا باشد یعنی پس ایسا و عیسیٰ علیہ السلام
 در شب بر بندہ ای از بندہ زمین پس گفت اہل زمین وہ پس جواب داد از ایشان جواب دہندہ و کہ
 ای جان الدنیا کے کہ بکند حق دادہ و نام وہ پس گفت اسے پڑو شما جہ بود عیسیٰ شہ گشت
 پرستیدن شیطان و دوستی دنیا با ترسی اندک و از روی دور از کار و دوست عیسیٰ با جملہ انکار
 الہی و با باریک میل با فحلاف و پیروی ظن اصل فقال کیف کان حکیم للدنیا قال حسب
 الصبی لامة اذا اقبلت طینا فرحنا و سرنا و اذا ادرت بکینا و حزنا قال کیف کان
 عبادتکم للطاعت قال الطاعة لاهل المعاصی شرح پس عیسیٰ گفت چون بود دوستی شما
 دنیا را گفت مانند دوستی طفل کو یک مادرش را چون روئے آید و بر مادرش را میگردیم و ظاهر ہوش
 حال سے شریک در باطن عیسیٰ گفت چون بود عبادت شما شیطان را گفت فرما برادر ای پیشوایان
 و اما ان غیر معصوم کہ حکم ایشان بظن خود است نہ از روئے علم با حکام الہی اصل قال کیف کان
 عاقبة قال بینا لیلتنی عافیت و اصبحنا فی الهاویة فقال و ما الهاویة فقال جحدین قال و ما
 سبعین قال جبال من جرة توقد علینا الی یوم القیة قال فما قلتم و ما قیل لکم قال قلنا سر دنا الی
 الدنیا فرہد فیہا قیل لنا کذبتہم شرح عیسیٰ علیہ السلام گفت چون شد عاقبت کہ شما گفت
 خواہدیم شبے ز فرشتہ عظیم صبح کردیم در دایہ بچنے بقعہ کہ فرورفتہ و رفتہ جنم عیسیٰ علیہ السلام گفت
 چیست حقیقت باو پس گفت زندان سیاہ چال عیسیٰ گفت چیست حقیقت زندان سیاہ چال گفت
 کہ ہماست کہ از آتش فروختہ سے شود بر سر ما و ادھر قرآن الیم تا روز قیامت عیسیٰ علیہ السلام
 گفت پس چہ گفتید در وقت دخول در دایہ و چہ گفتہ شد شمار در جواب گفت گفتیم برگردان دارا بسوی
 آن دنیا و انفرت کنیم در دنیا گفتہ شد باو در جواب کہ دروغ گفتید کہ اگر برگردانیدہ شود نفرت بکینہ
 این موافق قول الدنیا کے است در سورہ النعام و لورود و العاد و الما انواعہ متعینہ شائد
 کہ اگر کذبتہم بشہید ذال باشد مراد اینست کہ کذب برسل کردہ آید دیگر نکاح سے نہ آید اصل
 قال و یحاک کیف یکمینی غیرک من بینہم قال یا سرور اللہ انہم صلیون علیہم من نار بالید سے
 لا تکلک غلاظہ شد ادوانی کنت فیہم و لم اکن منہم فلما نزل العذاب عنہم فاما معاق
 بشرۃ علی شعبین جہنم لا ادر سے الیکت فیہا ام انجوا منها لہ شہرہ عیسیٰ علیہ السلام
 گفت ای بزد تو چون سخن گفت با من غیر تو از میان ایشان گفت ای روح الدنیا سے کہ ایشان
 انجام کردہ شدہ با انہی انجام با از آتش جہنم کہ ستہای خشتگان سخت گیران صائبان قوت است

درستی که من بودم در میان ایشان و بنود از جمله ایشان در عبادت و نماز و وجوب دنیا پس چون
 تامل شد عذاب فرودگشت بر ای ایشان که چرا از میان ایشان بیرون رفتی بیان این آن که
 من آویخته شده ام بپوئی که در دنیا جزم نمی دانم که بر شیب انداخته می شوم و در جزم بایجابات می یابم
 از آن اصل فاشقت عیسی علیه السلام الی الحواریین فقال یا رب ادع الله الی الخیر الی الیس
 بالمحج الجریش و انتم علی الزلزل حتی کثیر مع عاقبة الدین و الاخرة بیست و سه روزان سابق
 نمک و غیر نمک و در نمک بر آن خورش می کرد و اند از الجریش بفتح جیم و کسر راء بی نقد و سکون یا نبی
 و نقطه در پائین و شین با نقطه نیم کوفته یعنی پس رو کرد عیسی علیه السلام بسوئے خاصان
 خود پس گفت اے دوستان اله تعالی خوردن تلک خشک بانگ نیم کوفته و خواستید نجات
 مرگین خوب بسیار است بارامت دنیا و آخرت باین معنی که اگر بآن راحت و نیا باشد نجات از
 تشویش خاطر و راحت آخرت باشد نجات از جزم و از دهم اصل من الی عبد الله
 علیه السلام قال ما فقه الله علی عبد یا ما من امر الدین الا فقه الله علیه من الحرص من مشقه
 بیست و سه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کشود الله تعالی بر بنده در دنیا
 از دست یال دنیا گر آنکه کشود الله تعالی بر او از جمله در دنیا حرص در راض آن در
 سیزدهم اصل من الی عبد الله علیه السلام قال قال عیسی بن مریم صلوات
 الله علیه تعالی و انتم ترزقون فیها بعیر علی و لا تعملون الاخرة و انتم
 لا ترزقون فیها الا بالعل و لیکم عدا و سوء الاچوا تاخذون و العل قضیعون یوشک
 سحاب العل ان یقتیل علی و یوشک ان تخرجوا من ضیق الدین الی ظلمة القبر کیف یكون
 من آهیل العلم من هنی مشیوة الی اخرته و هو مقبل علی دمیة و ما یقره احب
 اجیب الیه ما یفقه بیست و سه علی و انما دایه یضات است یجوز جود نداه نسبت علم
 انما یحین یا قبا و نیست که خطاب با جمعی است که کسب علوم می کنند و عمل باینها نمی کنند پس اهل
 آن علم نیستند یا باعتبار دلالت کلام سابق است بر یکدیگر مطلق می دانند که رزق دنیا گاهی بی عمل حاصل
 می شود مثل آنچه در شکم ما در بود و آنچه در پستان ما در بود و آنچه میراث پدر و مانند آن بود و بی عمل
 که بر رزق آخرت بی عمل ممکن نیست اگر گوی که گاهی بی عمل رزق آخرت حاصل می شود مثل عرض
 بیار می و مثل آنچه در برابر نقدی که برای انگلیس باشد گوئیم مراد بر رزق آخرت اینها ثواب
 است که در مقابل فعل اختیار می انگلیس است نه نفع مطلقا مثل حاصل عرض نیز باشد و بر نفع
 سین بی نقطه و سکون و او و جزو معذب باب نیز آورده گردن و معنی اینها بیان این است
 که دنیا را بر شما قیاس است که با غایت آورده گردن و معنی اینها بیان این است

این دو نیز داشته باشد پانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اصابه واهسی و
 الدنيا کبرهه جعل الله الفقیرین عینیه وشتت امره وطمس من الدنيا الا ما قسم له وامن به
 واهسی ولاحقة کبرهه جعل الله الفتی فی قلبه جعل له امره معشره وروایت است از
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بمیج رسد و بشام رسد برحالی که دنیا بزرگترش نماید خاطر او باشد
 می گرداند الله تعالی نیازمندی را میان دو چشم او بسپارد حرص و طلب زیاده و تنگی دنیا که میسر نیست
 او را بر آگنده و دس سامان می کند کار او را و در نمی یابد از خودش و پوشش دنیا گر آنچه را که نصیب کرده
 بشده بر آساید او اشیاء با نیست که کما به کسی که مال بسیار دارد انتفاعی اذنان ندارد و البته
 بسیار بسیار و بر نیز دور و دراز یا بیسی دیگر و گاهی کسی مال کم دارد و انتفاع او بیشتر است
 و هر که بصبح رسد و بشام رسد برحالی که آخرت بزرگترش نماید خاطر او باشد می گرداند الله تعالی
 بی نیازی را در دل او بسپارد رضا بقضای الهی و لبان می کند برای او کار او را ستانند و هم
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کثر اشتباکه بالدنيا کما اشد الحسرة عند
 خرافها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بسیار شد آموزش
 او بکارهای دنیا می باشد آن کثرت آموزش سخت کننده بر حسرت از ما بزرگوار است دنیا هفتاد و یک
 اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من یقلق قلبه بالدنيا فقلق قلبه فثقل
 خصال هم لا یفتی و اصل کالید هر که در جاهلینال اندک سرور فزق میان اهل و جاهلین است
 که اهل آرزو و خام متعلق بجاهل و مانند آن است و جاهل امید متعلق بقریب الوقوع یا دست کم سبب
 عادت اگر چه واقع نشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که میسپید دل او
 دنیا چسپید دل او به بی غصه اول غمی که آخر شدن ندارد و دوم آرزو و غمی که فیه کاشود
 که چه حاصل دارد و سوم امید می که در یافتنی شود

باب صد و نسیبت و هفتم اصل باب الطمع

شرح این باب در باب طمع از مخلوق داشتن است در بین باب میا و عادت است اول اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اقم بالحرص الا یقول له ما غیه تذله یستمر سر واقع
 بصیغه تعجب است آن کیون به غصب است مجازاً مفعول واقع باشد الرغبة بضم را سبب بی نقطه
 و یسکون عین بانقطه و با سبب یک نقطه و فتح را و فتح عین و حاجت خود نزدیک به با طهار طمع یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه بخواهد در مومن اینکه باشد او را ایام
 طمع که خوار کند او را و هفتم اصل بلغ به ایام طمع علیه السلام قال یبئس العبد
 عند الطمع یقوده و یبئس العبد عبد الله ما غیه تذله شرح و او غمی را بهانی ستم

حدیث را با هم محمد باقر علیه السلام گفت بر بنده ایست بنده که او راست طمس کردی باشد او را اینجا بیاور
عرض حاجت و بپند و ایست بنده که او راست اظهار طمس کند خوار کند او را سوم اصل در
این الحسین علیه السلام برایت الخیر که قد اجتمع فی قطعه الطمه ما فی الایمانی الناس
شکر شد گفت امام زین العابدین علیه السلام دیدم فراغت را بگلی که تحقیق معی شده بود و در برین معنی
در دستهای مردم است چنانکه اسم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت انما
ثبت الایمان فی العبد قال الوریع قلت فالذی یخرج منه قال الطمه شکر شد اندکی بدست
و خبرش نمودن است بتقدیر الذی و الذی بتقدیر قلت و ما الذی است یغفر روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت گفتم چیست آنچه پیر بامی کند ایمان را بدین گفت پیر بامی
از صامی گفتم چیست آنچه بیرون می کند ایمان را از بنده گفت طمع اشارت است باین که
طمع کلید معاصی است مثل رشوت و در حکم و اقسام ضلالت که بر اسرار و طوالت در زمان
خفا سبب ضلالت می رسد

باب صد و یکست و هشتم اصل باب الخرق

شروع الخرق بضم غای با نقطه و سکون را سه بی نقطه و قاف و یفتح فاء و فتح زاء مصدر باب طر
و حسن نام هوای در انکال یا افعال سیل یعنی این باب مذمت نام هواری است درین باب در حدیث
اول اصل من ابی جعفر علیه السلام قال من قسم له الخرق تجب عنه الایمان شروع
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که قسمت کرده شد بر اوست آدنا هواری میگوید شد
از او ایمان دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کان الخرق مثلاً لری
ما کان فی ما خلق الله اقیم منه شروع گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر بود آنچه
مخلوقی که دیده می شود مثل آدنی بود چیزی از آنچه آفرید الله تعالی - - - در صورت قرآن از آن

باب صد و یکست و نهم اصل باب سوء الخلق

شرح این باب مذمت بدخلی است درین باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان سوء الخلق یفسد العقل كما یفسد الخمر العقل شروع شرح
این ظاهر می شود از آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب صد و یکست و یکم دوم اصل قال ثنی
صلی الله علیه و آله ابی الله عز وجل لصاحب الخلق السیئ بالثوبه قیل و کیف ذلک
یا رسول الله قال اذا تاب من ذنب و قهر فی ذنب اعظم منه شروع شرح التوبه
بازگشت و بازگشت و اول مراد است در اول دوم و دوم یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله
امناع کرده الله عز وجل بر اوست صاحب خوی بد از قبول بازگشت او گفته شد و چون است این

ابن رسول اللہ ثلاثہ چون ارگشت گنہ از گناہ ہے داخل می شود در گناہ ہے کہ بزرگ تراست از آن را
 اینست کہ می نماید تغیر خوے خود گنہا تو بہ قبول شود سووم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
 ان سوء الخلق یفسد الايمان كما یفسد الخلل العسل شرح این موافق اول است
 چهارم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام من ساء خلقه عذب نفسه شرح
 روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ بد شد خوے او از او کرد خود را پنجیم
 اصل قال ابو عبد اللہ علیہ السلام ادعی اللہ عز وجل الی بعض انبیائہ الخلق الیہ یفسد
 الخلق كما یفسد الخلل العسل شرح این موافق اول است

باب صد و سی ام اصل باب السفه

شرح السفه بفتح سین سبہ نقطہ و فتح فاو بار مسد باب علم و حسن سبکی بفتح زو و زجا و در آمدن
 بد شام و تندھے کشکو و ناند آنها یعنی این باب مذمت سبکی است درین باب چهار حدیث است
 اول اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان السفه خلق لیتم لیستطیل علی من
 حو له و یخضع لمن فوقه شرح السفه بفتح لام و کسر نون و سکن یای و نقطہ در این باب
 حسن بد شمت خلق لیتم مضات و مضات الیاست جمله لیستطیل صفت لیتم است یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بد شمتی کہ سبکی خوئی بد شمتی است کہ گردن فرازے و اطهار
 بالاتر از مرتبہ خودے کند بر زیر دست خود و زاری و اطهار را یمن تر از مرتبہ خودے کند مرا سے بالا
 دست خود سبماجت بتقیہ دوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا سفهوا
 فان ائمتکم لیو السفهوا و قال ابو عبد اللہ علیہ السلام من کافئ السفیة یا السفیة
 راضی باین الیہ حیث اجتذی متاله شرح کافئ بالفت و ہمزہ می تواند بود و اصل الفت
 ہمزہ بود اتی ہمزہ و الفت بصیغہ ماضی معلوم باب افعال یا باب مفاعلة است یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت سبکی کمندید بد شمتی کہ اندک شما نیستند سبکان و گفت امام جعفر
 صادق علیہ السلام گفت ہر کہ کلمات کند سبک را بہ سبکی پس تحقیق راضی شدہ مانجہ را ندہ بسوی
 او چون پیروے او کردہ سووم اصل عن ابی الحسن موسی علیہ السلام فی من حلیین
 یتسا بان فقال البادی منهما اظلم و نور و صاحبہ علیہ ما لم یقید المظلوم
 شب شرح روایت است از امام موسی کاظم علیہ السلام نور و نور و کہ دشنام ہم سے دہند پس گفت
 ابتدا کنندہ از حد آن دو کس ظالم تراست باینچہ کہ از آن دیگر صورت ظلم صادر شدہ اگر چه ظلم
 حقیقی نیست بقرینہ اینکه گفته اند گناہ او و گناہ یا کار او بد است چند اندک تجاوز از حد نکند مظلوم
 مخفی نماید کہ شبیہ باین حدیث سے آید در حدیث چهارم باب صد و سیام و یکم چہارم

در شرح اصول کافی

اصل مراد به حد نه علیه السلام قل ان البغی خلق الله عبد اتقى الناس لسانه
 شریع است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دشمن داشته شد و ترسش بر
 تعالی بسوی او بنده ایست که ترسیدند مردم از شر زبان او

باب صمدی و یکم اصل باب البیضاء

مفسر البیضاء یعنی بای یک نقطه و ذال با نقطه و الف که در مصد باب حسن و عثم و منع از هر دو
 یا مصد باب حسن و نصر از مثل الهم و ادی و زبان و رازی یعنی این باب درست بنایت بی شرم
 بودن او در گفتگو است درین باب چهار و حدیث است اول اصل عن ابی صمد الله علیه
 السلام قال من علامات شرك الشيطان الذي لا يشك فيه ان يكون غاشا لا يبالي ما
 قال ولا ما قيل له شریع الشریک بکسر شین با نقطه و سکون راسی بی نقطه مصد باب هم انبیا
 بودن و انما ذان بذل است لا یشک بکسر شین با نقطه و سکون راسی بی نقطه مصد باب هم انبیا
 است و لغی شک در اینجی یعنی اینست که این اقل مراتب است چه اگر شرک شیطان نباشد
 و ناخواهد بود دنیا آنچه می آید در حدیث امینہ الفیاض یعنی ما و تشدید ما س که بی نقطه و الف و شین و تم
 بنایت گذر از اجد خود در گفتگو یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از نشانه های
 شریک بودن شیطان باید که کسی در وقت جماع که شک کردگی شود در آن اینست که باشد کسی
 بنایت بی شرم در گفتگو و یا کند آنچه را که گفت و نه آنچه را که گفته شد و در دوم اصل قل یقول
 الله صلی الله علیه و آله اذا امر ائمة الرجل لا يبالي ما قال ولا ما قيل له فانه لعنة ابد بشر لا یستغفر
 بعد شریع لام و لغی کسوره او جاری است و در اسے ملکیت مجازی است الغیة یعنی فی نقطه
 و تشدید یاسے و لغی در یائین و تاسی و حدیث مصد رقت العین و ادی و مقتل الهم ان
 باب ضرب یک زنا و یکس عین نوسے از زنا مثل زانی که با زن شوهر دار باشد و هر دو اینها مناسب است
 شرک مجرور و منطوق بر غیة است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون دیدی
 مرد را که پروا نمی کند آنچه را که گفت و نه آنچه را که گفته شد بر اینی و اولی بر رستی که او فرزند
 زناست یا فرزند شرک است شیطان باید را و در وقت جماع است سوم اصل قال یقول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله حرم الجنة على كل غاشي بذی قلیل الحیة و لا یبالي
 ما قال ولا ما قيل له فانك ان قستته لم تحمدا الا لعنة او شرك شيطان قیل ما
 رسول الله و فی الناس شرك شيطان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
 اما تقرأ قول الله عز وجل و شارکهم فی الاموال و الاولاد شریع گفت رسول الله
 بدرستی که الله تعالی حرام ساخته همیشه را بر هر بنایمت متجاوز از حد در گفتگو می که در از زبان است

که شرم است و روانی کند آنچه را که گفت از پس که فحاش بزدی است و نه آنچه را که گفته شد بر اسے او چه بدستی که تو
 اگر نقص کنی احوال او را بنی یابی او را اگر فرزند زنی یا فرزند شرکت شیطان بیدر و در وقت جماع گفته شد که اسی
 رسول الله و یا در مردم شرکت شیطان مے باشد پس گفت رسول الله صلے الله علیه و آله آیا سنے
 بزانی قول الله عز وجل را در خطاب امیس و سرور و پیغمبر ابراهیم و شریک شوفرزند ان آدم را که اناعت
 تو کند در اندام و فرزند ان اصل و سال هاجل فقیها اهل فی الناس من لای یالی ما قیل له
 قال من تعرض للناس یشتمهم هو لیکن انهم لایزکونه فذلک لای یالی ما قال و لا ما قیل
 له شش سه و سال تا آخر کلام معنیست است و می تواند بود که کلام رسول باشد و در بعض نسخ قال و
 سأل است و بنا بر این ضمیر قال راجع بیکے از راویان است و مے تواند بود که راجع بر رسول علیه السلام
 باشد یعنی ویر سید مرد و سنے سخن نمی را که آیا در مردم می باشد کسی که پر داند کند آنچه را که گفته شود برای
 او آن سخن نیم گفت هر که متوجه مردم شد بر حالی که دشنام و بدایشان داد او میداند که ایشان ترک
 جواب دشنام او سنے کنند پس او پروا نمی کند آنچه را که گفت و آنچه را که گفته شد برای او حاصل
 این است که نفی خبر مے از کسی که در او باشد اما مقتضای آن عمل نکند متعارف است چنانچه نفی علم
 از عالم بے عمل می کنند و می گویند فلا نکس قباحتی فهد و هر که سخن فهم است می داند که اینجانی ببالا
 از آن قبیل است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله یعص
 الفاحش المتفحش شحور المتفحش یعنی ایسم فاعل باب تفعل کسی که قول فحش دیگری را در اسبند
 یابین معنی که پر داند از آن و سنے گفته اند مراد کسی است که بتکلف خود را بر فحش کوئی وادار دینے
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدستے که الله تعالی دشمن می وادارستی و از خود
 در گفتگو را که پروا نمی کند فحش را که گفته شود بر اسے او چنانچه بیان شد در حدیث سابق پنجم اصل
 کان لابی عبد الله علیه السلام صديق لا یجاد یفارقه اذا ذهب مکافینا هو یشی معه
 فی الجبلین و معه غلام له سنہی میشی خلقهما اذا التفت الرجل یرید غلامه ثلث
 امرات قلم یرک فلما نظرت فی الراویة قال یا بن الفاعلة این کنت قال فرأه ابو عبد الله علیه
 السلام یدک فصلک بها حیة نفسه فقال سبحان الله لقد ذمت امنه قد کنت
 اسری ان لک و مراعا فاذا الیس لک و مرع شمر تنوین و تعابیر اسے تعظیم است و تنوین و مرع
 برای تمیز است و در بعض نسخ بجای و مرع الیوم است و بنا برین الف لام برای حمل خبر اسے است
 یعنی بود امام جعفر صادق علیه السلام را دوستی که ممکن نبود که جدا شود از او چون امام رب و بجای لیس
 سیان اینکه آن دوست می رفت با امام علیه السلام در بازار کفش ووزان و با او غلام بود از او
 که سند مے بود می رفت در پی ایشان تا گاه و واپس کرد آن مرد مے خواست غلامش را سه بار

پس نزد فرام واپس چون نگاه واپس کرد و در بار چهارم و خفایم و او گفت اسے پس از آنکه کجا بودی
گفت پس برداشت و امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را پس گرفت بان پیشانی خود و در
پس گفت بر اسے تعجب سیماں آمد و ششام نزد سیدی و او درش و تحقیق گمان میکرد که تریب و تریب
محقق شد پس ناگهانی بر شد که شیت ترا بر بنیر کجای اصل اصل فتن جنت فتن ان الله
سندیه مشرک فقتل نماهت ان لکل امة نکاحا فخر عنی قال فارایتہ یشی معہ
خوف الموت بینہ اونی مرادایة اخروی ان لکل امة نکاحا حیثی و ان به من الزنا مشرک
پس ان مرد گفت قربانت شوم به رستی که او را از پاسبان است شکرگزار است پس امام گفت این
این را که بر اسے هر طایفه عقد نکاح هست دور شو از من را و اسے گفت پس دیگر ندیدم آن مرد
که رفته باشد با امام علیه السلام تا آنکه جدا شد انداخت مرگ و در میان ایشان و در روایت
برای بچای ان لکل امة نکاحا چینی است این را که برای هر طایفه عقد نکاحی هست که خود را نگاه
می دارند بنیان از زنا اشارت است باینکه معلوم و مشهور است که ولد الزنا بهرشت نرسد و این نیز
معلوم است که اگر ولد مشرک ولد الزنا باشد از نهم می آید که غلامان و کنیزان اصلا بهشتی نشوند ششم
احصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الفحش لوکان مثالا لکان مثالی سوء و مشهور
الاشغال کبیر سیم و ناسے فقطه و الف ماصب شکل سوء الفحش سین بی نقطه منافع الیه است و میان شد
در شرح حدیث سیم در باب صد و بیست و ششم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدین
که داشتن از حد و رنگد و اگر سے بود ماصب شکل بر آید سے بود ماصب شکل از رو و کردن بپوشی
هرگاه نگاه و در آن می کرد از رو سے شد از پس که رشت می بود هفتم اصل من الی عبد الله
علیه السلام قال کان فی بنی اسرائیل رجل فذاعا الله ان یرزقه فلا مالک سین فذاعا
ان الله تعالی کا یحبیه قال یا مراب البعل انا مالک فلا تمعنی ام قریب انت منی فلا یحبیه
مشهور عدم سماع و فلا تمعنی عبارت از عدم التفات است به عایرامی عدم رضا از داعی و بپوشی
عدم اجابت و فلا تمعنی عبارت از تأخیر قبول دعا است برای ستمت با وجود رضا از داعی بپاسے
ام قریب انا مالک گفت ام قریب انت منی بر اسے اشارت باینکه اگر بعد متصور است از اجابت
بنده است و قرب بنده لازم دارد و قرب الله تعالی را پس این از تعلیل وضع لازم در مقام نزد مت
فرق میان اجابت و میان استجاب است اینست که اجابت دادن اثر دعا است و استجاب قبول دعا است
عم از نیکوتر آن در دنیا زود داده شود یا دیر داده شود یا تا آخرت افتد یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بود در فرزند ان یعقوب که پیش از رسول علیه السلام نبوت در میان
ایشان بود مردی پس دعا کرد الله تعالی را که روزی کند او را پسری در سه سال پس چون دید

که الله تعالى استجاب دعاي او گفتم گفت اسے صاحب کل اختیار من آیا و درام من نسبت تو بسبب ترک طاعات و فعل معاصی پس نمی شنوی دعای مرا بسم رضا یا نزدیکی تو نسبت بمن بسبب فعل طاعات و ترک معاصی پس اجابت دعائی کنی مرا با وجود آنکه می شنوی بسم رضا اشارت است باینکه گاه هستی الله تعالی دعای کسی را که از او راضی است اجابت نمی کند بسبب اینکه خیر آنکس را و تراخیر اجابت می داند یا بهتر را برای او و خیر آخرت می کند اصل قال فاتاه آت فی منامه فقال انك تدعو الله عز وجل مننا ثلث سنين بلسان بلدي و قلب عات فایوفی و نية بخیر صادق فاقطع عن بدائث و لیتق الله قلبك و لیحسن نیتك قال ففعل الرجل ذلك ثم دعا الله فولد له عن سلام شش سرخ امام گفت پس آمد و آئینه در خواش پس گفت او را بد رسته که تو دعای کنی الله عز وجل را از سه سال تا حال باز بانی که صاحب بخش است و دلی که سرکش است غیر صاحب ترس عذاب الهی است و قصدی در عبادات که درست نیست پس جدا کن خود را از بخش خود و باید که ترس عذاب الهی داشته باشی دل تو باید که خوب شود قصد تو امام گفت پس بجا آورد آن مرد آنچه را که مذکور شد بعد از آن دعا کرد پس زائیده شد برای او پسری حاصل این است که اول از آن دوستی و آشنایی است اگر کوئی جواب چنین مخصوص انبیا است و صاحب بد او مانند آن معصوم نیست تا بنی تو اند بود گویم این جواب مخصوص انبیا نیست چه جواب بر سه قسم است اول آنکه در آن تعلیم خیریه باشد که مجهول باشد و این مخصوص انبیا است و دوم آنکه در آن تجدید و تذکیر و تنبیحی باشد که معلوم باشد و کسی از آن غافل باشد یا تغافل کند بهر دو هوس سوم آنکه در آن تصور خیریه است خواه افاده ظن بوقوع آن خیر کند خواه نه و علم بتبیین این قسم موقوف بر علم بوجهی الهی است و قسم دوم و سوم مخصوص انبیا نیست و این خواب از قبیل دوم است چه این مرد معصیت زبان و دل را در حساب معاصی نمی شمرده چنانچه متعارف است و جمعی که خود را از عدل المؤمنین می شمارند و بعضی ترک شرب خمر و قمار و زنا و مانند آنها از افعال جوارح غیر زبان و دل اکتفا می کنند هفتم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان من شر عباد الله من يكره عجايب الله المسته فغشه شره گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بد رستی که از جمله بدترینندگان الله تعالى کسی است که نفرت کرده شود تنبیهی او بر اسے زبان و رازی او نهیم اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال البلاء من الجفاء والجفاء في الناس شره روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت زبان و رازی بسبب دوری از الله تعالى و دوری از ایمان است و دوری و رافتش جنیم است با صاحبش دهم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام ان الفحش والبذاء و السلاطة من النفاق شره گفت امام جعفر صادق علیه السلام بد رسته که نجا و زنا و زنده

پس گفت مرا بر حال که ابد کننده بود یا نه یعنی که در جواب سوالی خود اسے ساء صیبت اینکه بود میان تو و میان شتر دار تو و در دار خود را از یک باشی بنایت متجاوز از حد خود در گفتگو یا بنایت بند آواز یا بنایت لعنت کننده مردم پس گفتم بخیر قسم که هر آینه بود آنچه گفتی بسبب آنکه او ظلم کرد مرا پس گفت بدستی که اگر خود را از یک ظلم ترا هر آینه تحقیق زیاد کردی بر او ظلم را بدستی که از یک کردی نیست از جمله کارهای بد و امری که نم بآل سید خود را با پیغمبر که نبی می گفتم استغفار کن صاحب کل اختیار خود را و برگرد دیگر باین عمل گفتم استغفار میکنم الله تعالی را و برنگردم

باب صد و سی و دوم اصل باب من یتقی شره

شرح این باب درست کسی است که ترسیده شود از شر او درین باب چهار حدیث است اول
اصل ابن ابی بنی صلی الله علیه و آله بینا هو ذات یوم عند عائشة اذا استاذن علیه
 رجل فقال رسول الله صلی الله علیه و آله بئس اخو العشرة فقامت عائشة فدخلت
 السیة فاذا رسول الله صلی الله علیه و آله للرجل **شرح** بدستی که نبی صلی الله
 علیه و آله میان از یک او نشسته بود و ثانی روزی نزد عائشه ناگاه رخصت دخول بر او طلبید مردی
 پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بد یا رحمت یکدمه ایست پس برخاست عائشه پس
 داخل خانه آمد بدین شد پس رخصت دخول و او رسول الله صلی الله علیه و آله آن مرد را **اصل**
 فلما دخل اقبل علیه رسول الله صلی الله علیه و آله بوجهه و بشره الیه میحدا نه حتی اذا
 فرغ و خرج من عنده قالت عائشه یا رسول الله بینا انت تدکر هذا الرجل بما ذکرته
 به اذا قبلت علیه بوجهک و بشرک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
 عند ذلک ان من شر ما د الله من یکره محالسة فحشه **شرح** بدو بر وجهی
 تقدیر است و بشره مبتدات البشر کبیرا و سکون شین بانقضه و رای سبب نقطه کشادگی رو
 الیه خبر مبتدات و جمله عالی است جمله عالی دیگر است و بشرک عطف بر وجهک است
 یعنی پس چون داخل شد آن مرد متوجه او کرد رسول الله صلی الله علیه و آله روی خود را
 بر حالیکه کشادگی روی رسول متوجه آن مرد بود و سخن می گفت با او تا آنکه چون فارغ شد
 آن مرد یا فارغ شد رسول بیرون رفت آن مرد از نزد رسول گفت عائشه اسے رسول الله
 میان اینکه تو یاد میکردی آن مرد را با آنچه یاد کردی او را بآن ناگاه متوجه او کردی و سی
 خود را بر حال کشادگی رو دے خود را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نزد آن اعتراض
 عائشه بدیست که از جمله بدترین بندگان الله تعالی کسی است که نفرت کرد و دے شون بینشی
 او برای تجاوز از حد خود در گفتگو مراد این است که چون در از زبان است بر اسے

در آن حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله

نہ ہر دو الف افضل التفخيم است و ما مصدریہ است و کا نوناً مصدریہ است و مصدریہا کے ظرف زمان
 مت مثل نہ ہر دو الف الحاج ذی توان بود کہ بجای خود باشد ہر قدر نسبت اسن ہما کا نوناً نسبت مجازی
 است یعنی گفت اکثر المؤمنین علیہ السلام اسے مردم بد رستی کہ زیادہ روسے ہی گشتا ندیا ان
 را بنو بنیہ آتش جہنم و نہ رستی کہ اول کسے کہ زیادہ روی کرد بر اللہ تعالیٰ عنای یفتح عین بیقلہ
 ان والک و قات و قتر آدم بود یا سے نشستن او چار تغیر در چار تغیر و بود او را در ہر دستے
 مت الحشت و در ہر انگشتی دو نوخن بود کہ مثل دو سر نیزہ بہین بود باین معنی کہ ہر زخمی مثل سر نیزہ
 پس مسلط کرد اللہ تعالیٰ پر او شیریں را مثل فیل و گرگے را مثل شتر و گرگے را مثل اشتر
 و شتر و او را تحقیق کشت اللہ تعالیٰ لشکر انرا بہتر احوال ایشان دایم رزقت و جود ایشان

باب صدوسی و چہارم اصل باب الفخر والکبر

وہ این باب مذکور ہوا ہے و دعویٰ کیا ہے کہ دیگر ہے انرا مذکور درین باب نہ شش حدیث
ث اول اصل قال علی ابن الحسن صلوات اللہ علیہما عجبا للفتکیر الفخویر الذبے
 بالاص لفظہ فخرہ و عدا جیفہ معش کوہ عجبا بفتح مین بی نقطہ و فتح مین و با سے
 نقطہ مصدر باب علم مقول مطلق فعل محذوف است بتقدیر محبت عجبا بمعنی انیکہ محبت کردم تعجبی
 خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ہو للفتکیر و ضمیر محذوف راجع لعجبا است و بخوبیان گفتہ اند
 تواند بود کہ صفت عجبا باشد بر اسے انیکہ چنانچہ فعل موصوف نمی شود تا ب وجوبی آن نیز موصوف
 شود و محذوف فعل را مثل این مقول مطلق و قائمہ آن در مقام فعل واجب است یعنی
 نہ امام نہین لعلہ برین صلوات اللہ علیہما عجبا برای صاحب مکر خود ساست آنکہ بود ویرود
 نمی بعد اذان او فردا مردار نیست **ث دوم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 الحسب الا فقرا و العجیب بشیرہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ آفت کمال
 سترلی و فخر پسند بے است **ث سوم اصل** عن عقبہ بن بشیر الاسدی قال قلت
 جعفر علیہ السلام انما عقبہ بن بشیر الاسدی و انانی الحسب الفخیم من قومی قال فقال ما امن
 المحسبک انما اللہ ما فخر بالایاتہ من کان اناس لیسوئہ شرفیفا اذ کان کافرا فلیس
 فی فضل علیہ اھل الا ببقی و بشیرہ الحسب بفتح حاء مای سے نقطہ و فتح سین بی نقطہ و با سے
 قیظ زادگی بمعنی بجا بی کہ شہرہ می شود بعلیبا مناقب پدرتان الفخر بفتح فاء و باللفظ و سکون
 حاء مای باللفظ بزرگ آبرائی است مقام انکاری است یا نہ قیظہ است اذ کان مؤمننا بر اسے
 ج مومن ظاہر نیست مثل منافقان چہ ایشان در تحت آیت یا ایہا الذین آمنوا داخل اند
 بر حقیقت ایان نیستند چنانچہ نمینے آید و ز باب صد و ہفتاد و ہفتم اذ کان کافرا ہر آنسے

سازگار است

خزانی جیست است از ابی بن کثر گفت ایشان را کافر می شمرد یعنی روایت است از عقبه بن بلیع
 گفت گفتن امام محمد باقر علیه السلام را من عقبه بن بشیر اسمی ام و من در زادگی منظم از جزیق
 را دے گشت پس امام گفت چه سنت سے گذاری بر بزرگوار کی خود بر رستی که الله تعالی بزرگوار
 بسبب ایمان کنی و اگر مردم می نامند نه اورا عظیم القدر چون کافر بود مثل ابی بعل پس نیست
 هیچ یک را و بجا منی بر هیچ یک مرتب می یعنی قوت ایمان اشارت است بقول الله تعالی و من یحیی
 یا ایها الناس انما خلقناکم سن ذکر او است و حیثما کم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان الله یمیز بین
 حیثما هم اصل قال ابو جعفر علیه السلام حبیب الخصال الفخرو و اما خلق من خلقه
 ثم لیعود حیفة و هو فیما بین ذلک لایدری ما یصنع به من مشی و حبیب بیان شد در حدیث
 حدیث اول این باب یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام نبی است برای صاحب کبریا و
 جز این نیست که مخلوق شده و از آب بنی بعد از ان می شود مردادی و او در میان اینجی مذکور شد
 نمی داند که چه کرده می شود یا او مثل آنکه آیا از اهل بشت است یا از اهل جهنم و کلام سبب جزم
 بسری آید پنجم اصل ان رسول الله صلی الله علیه و آله باجل فقال یا رسول الله
 فلان بن فلان حتی عد تسعة فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله اما انک یا مشرک
 فی الناس مشرک آخره رسول الله صلی الله علیه و آله مردی پس گفت ای رسول
 الله من فلان پسر فلانم تا آنکه شمر نه کس را از پدر ان خود که مشرک بود و نه اهل غیر و کس بود
 پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله آگاه باش بدستی که تو دهم ایشان را در اکثر
 جهنم بسبب افتخار پیدر منی ایشان مشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 انة الحسب الاغتیا مشرک این حدیث بیان شد در شرح حدیث دوم

ما از آن رسول الله

باب صدوسی و پنجم اصل باب القسوة

مشرک القسوة یعنی قاف و سکون سین بے نقطه سخت دلی یعنی این باب درت نمی است
 درین باب حدیث است اول اصل من علی ابن موسی رافعه قال فیما ناجی انه فری
 به موسی علیه السلام یا موسی لا تطول فی الدنیا املاک فیتقو قلبک و القاسی القلب
 منی بعید مشرک روایت است از علی ابن عیسیه بالا بر حدیث را تا امامی که روایت آید
 از او است گفت در جمله آنچه را گفت الله عز وجل یا بن موسی علیه السلام اینست که ای موسی
 در از کن در دنیا آرزو که خود را که سخت دیر هم می شود دل تو و حال که سخت دل ازین روایت
 یا نه یعنی که از رحمت من دور است دوم اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال انما خلق
 العبد فی اصل الخلق کافرا لم یحیی حتی یحبیب الله الیه الشرف فیرب منه فاجتله و بالکسب

والعبدية فيساق قلبه وساء خلقه وظل وجهه وظهور فحشه وقل حياؤه وكسفت الله شرا
 وراكب المحاسن فلم يذعن عنها ثم ركب معاصي الله والبص طاعته ووشب على الناس لا يشبه
 من المخصوصات فاسئلوا الله العافية واطلبوها منه **بش** بيان اصل الخلق شد
 در حدیث اول باب تحبیب بسمیة مضارع غائب باب تفعیل است فیقرب بعینیه مضارع غائب معلوم
 باب حسن منصوب و معطوف بر تحبیب است یا بعینیه ماضی معلوم باب تفعیل است و معطوف بر لم میت
 است الجبریه بحسبهم و سکون و کسر یای یک نقطه و یفتح جیم و فتح و سکون یاء و تشدید یای و دو نقطه و یزین
 سجا و از خود لم تیرع بنون و زای بالنقطه و عین بی نقطه بعینیه مضارع غائب باب ضرب است ثم
 برای تعجب است یا برای تراخیت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 چون آفرید باشد الله تعالی بنده را در وقت خلق طینت بندگان کافر نمی میرد آن بنده تا آنکه
 محبوب کند الله تعالی بقبضه و قدر خود و بسوی آن بنده بدی را پس نزدیک شود آن بنده نسبت
 پیدی یعنی اینکه مرکب بدی شود پس بتلای کند الله تعالی او را بدعوی بزرگی از پیش خود
 و بجاور از خود پس بر حرمی شود دل او و بزبون می شود خوی او و ترش میشو در وی او و آشکارا
 می شود زبان در اندامی او و کم میشو شرم او و بر می دارد الله تعالی پرده او را باین معنی که عیبها
 پنهان او بقبضه و قدر الهی ظاهر می شود و بجای او در گنایان صغیره را باین روش که دلگیری شود و از
 آفتاب ادا نیست که بعنوان اصرار از او صادر میشو و با وجود آن بجای او در کبار مخالفت الهی الله تعالی را
 و دشمن می دارد در فرمان برداری الله تعالی را و می جدد بر و می مردم باین روش که سیر نمی شود از بابغات
 با مردم پس دعا کند الله تعالی را که عافیت از آن بلا دهد و طلب کند آن عافیت را از الله تعالی
سوم اصل قال امیر المومنین علیه السلام لمنا من المنة من الشيطان و لمنة من الملك
 خلة الملك الرقة و انهم و لمنة الشيطان السهو و القسوة **بش** حرم الله فتح لام و
 تشدید میم یک در یافتن کسی دیگر می را بر تفرق او در آن دیگر لمنا یا فاعل فعل محذوف است
 بمقتضی یکون لمنا الفهم عمل بمقتضا سه علم یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام دو در یافتن
 است دریافتنی از شیطان و دریافتنی از فرشته پس دریافتن فرشته کسی را باعث نازکی دل
 و نمیدگی است و دریافتن شیطان باعث نافتدگی و شستی دل است

باب صید و سی و ششم اصل باب الظلم

بشرح این باب مذمت ستمگاری است درین باب است و سه حدیث است **اول اصل**
 عن ابی جعفر علیه السلام قال الظلم ثلثة ظلم لغيره لا الله و ظلم لا ینقره لا الله و ظلم لا یدر
 الله فاما الظلم الذي لا ینقره فالشرك و اما الظلم الذي لا ینقره فظلم الرجل نفسه فیا بینه

و بین اسماء السلام الذی لایذی علیه السلام ایة بین العباد است که در حدیثی در آن سبب شده
 است و ای و لفظ و زبانی و نون که سه بیست و دو آن کردن میان دو قسم و در اینجا سبب است که در
 الناس است و باعث می که است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام است که بچ
 قسم است اول بیاید که رفع اثر آن موقوف است برای آمرزش و آن را می آموزد
 الله تعالی بر اسے هر که خواهد دوم بیاید که رفع اثر آن موقوف است بر آمرزش الله تعالی و در
 نمی آموزد الله تعالی سوم بیاید که اثر آن موقوف بر آمرزش الله تعالی نیست بلکه موقوف بر این
 الله تعالی و قطع فصل حاصل است و آن را و انمی گذارد الله تعالی باین معنی که البته دیوان آن
 در روز قیامت یاد و نیامی کند چنانچه مثال این می آید در حدیث سوم این باب پس اما آن بیاید
 که نمی آموزد آن را پس شرکت چنانچه گفته در سوره نسا ان الله لیغفران لیکم و اذا ان یحب
 که می آموزد آن را برای هر که خواهد پس ستم مراد است خود را در آنچه میان او و الله تعالی است
 باینست که حق الناس نیست چنانچه گفته در سوره نسا و لیغفرادون ذلک لمن یشاء و اما آن بیاید که در
 نمی گذارد آن را پس حق الناس است که باعث دیوان الله تعالی است میان بنده و بزرگوار
 ظالم و دادن بی ظلم چنانچه در آیت حدیث آمده است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 فی قول الله عز وجل ان یریک لیا الرصاد قال فطره علی الرصاد لایجوزها عبد مطلق
 بنابر صحیح المظلمة بفتح المیم و سکون بااے بالنظر و کسر لام الحجة از مردم نزد اینکس است ششم یعنی
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره الفجر بدست که صاحب
 کل اختیار تو هر آینه در کین نیده است گفت نیست بر راد نیست گذر نمی کند از آن بیاید
 که با احق الناس باشد چنانچه گرفته از او نشده و بیجا جش داد و نشده **سوم اصل**
 عن شیخ من الفقه قال قلت لابی جعفر علیه السلام انی لم اتمک ذالیا منکم من المجاہد الی یومئذ
 فهل لی من توبة قال فسکت ثم اعدت علیه فقال لاحق تودی الی کل ذی حق حقه شیخ
 روایت است از میر مردی از جده که بفتح نون و فتح خاے بالنظر و عین بے لفظ که قبده که شتر
 است گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدست که من همیشه حاکم بودم ام از آن جمیع آنرا
 که در آنم پس آیا بر اسے من باز گشتی از جانب الله تعالی از گنا من بدست روایتی گفت
 پس امام سالت شد بعد از آن بر گردانیدم بر او جان سوال را پس گفت نه تا آنکه تسلیم کنی
 بسوی هر صاحب حق حق او را **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 من مظلمة امشد من مظلمة لا یجد صاحبها علیها عونا الا الله **پنجم اصل**
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ حق الناس سخت تر با اعتبار دیوان

ابن عباس کہنے یا بد صاحب آن مرد سے کہ اللہ تعالیٰ را باین معنی کہ صاحبش در دنیا انتقام نمی کشد و
 کسے را بد کار خود نمی کند تا وقتے کہ قاضی خدا باشد **پیچید اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام
 قال لما حصر علی ابن الحسین صلوات اللہ علیہما الوفاۃ جنتی لا صدقہ تم قال یا بنی اومیک
 ما اوصانی بہ ابی علیہ السلام حین حضرته الوفاۃ و ما دلست الا اباء علیہ السلام اوصالہ
 نہ قال یا بنی ایاک و ظلم من لا یحید علیک ما صر الا اللہ **مشکوٰۃ** روایت است از امام
 محمد باقر علیہ السلام گفت چون حاضر شد امام زین العابدین صلوات اللہ علیہ را وفات جیسا پذیرد السیئ
 خود بعد از آن گفت اسے لیسرک من سفارش می کنم ترا باینچہ سفارش کرد و مر ایان پدرم امام
 حسین علیہ السلام و متھے کہ در کربلا حاضر شد او را وفات و باینچہ پدرم مذکور کرد و از کہ پدرش
 امیر المومنین علیہ السلام سفارش کرد و او را بآن امام زین العابدین گفت اسے لیسرک من و در واد
 اریک دیگر خود را و ستم کسے را کہ نمی یابد بر تو بد و گاری را مگر اللہ تعالیٰ باین معنی کہ انتقام را با
 اللہ تعالیٰ و امی گذارد و یکسے اطهار و در دل بنی کند **ہشتم اصل** قال امیر المومنین صلوات
 اللہ علیہ من خات القصاص کف عن ظلم الناس **مشکوٰۃ** گفت امیر المومنین صلوات اللہ
 علیہ ہر کہ ترسید از دیوان و بازخواست مر صا باینچہ گذشت در حدیث سوم این باب خود دار سے
 کرد از ستم مردم **ہفتم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام من اصبغ لایئوی ظلم احد
 غفر اللہ لہ ما اذنب ذلک الیوم ما لم یسفک دما و یا کمل مال یتیم حوا اما **مشکوٰۃ** مرو
 بنفزان و نب اینجا توفیق اینست کہ ہر نرند از او ذنبے کہ بتیو بر منقور نشود مثل اصرار بر کبیرہ آورد
 ما الا ذنب معذریہ غیر زانیہ است الا ذناب صاحب ذنب شدن دلگ ایوم ظن ذنب است
 مادر ما لم یسفک ظن لایئوی است یا طرف اصبح است و مقصود بیان اینست کہ عدم قصد ظلم
 و ستم باعث این توفیق می شود کہ سبق بقتل حرام یا کمل مال یتیم حرام نباشد حراما حال از کمل واحد
 از سفک دم و اکل مال یتیم است و اول احترام است از قصاص و دوم احترام است از اکل
 بمرت و یکنے گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ہر کہ صبح کند بر عالی کہ قصد کند ظلم ہیچ یک را
 غالب اینست کہ سے آمرزد اللہ تعالیٰ برای او گناہگار سے را در آن روز بشرط اینکه صادر
 نہ شدہ باشد از او پیش از ان صبح بخیتن خوئے کہ حرام باشد یا خوردن مال یتیمی کہ حرام باشد
ہشتم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من اصبغ لایم یظلم احد غفر اللہ لہ
 ما احتزم **مشکوٰۃ** ما اینجا معذریہ و موعود می تواند بود الا جرم کبیم و رای بنیقہ الکتاب
 گناہ یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہر کہ صبح کند بر عالی کہ قصد نہارد ظلم ہیچ یک
 را سے آمرزد اللہ تعالیٰ برای او الکتاب گناہ اور ایمان این شد در شرح حدیث

قتل له انی لم استعلمک علی سفک الدماء و اتخاذ الاموال و انما استعلمتک لتکف عنی اصوات
 المظلومین فانی لمن ادع ظلامتهم و ان کانوا کفارا مستحقا لظلمه لظلمه فانی
 تخفیف لام ایچہ از مردم و نزدیک اینکس است بستم یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت
 بدستہ کہ اندر غریب و حق کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران خود کہ در مکان مشکبہ از مشکبران بود کہ برا
 زرد این مشکبہ لب بجا و از جانب من بدستہ کہ من حاکم کردم بقضا و قدر خود ترا بر اسے کویتن
 فرما و گرفتن ماہرا بر اسے خود و جز این نیست کہ حاکم کردم ترا بر اسے این کہ باز واری ازین
 از انرا می مظلومان را چہ بدستی کہ من ہرگز نبی انتقام و اسے گذارم مظلمہ ایشان را ہر چند کہ کافران
 باشند مراد اینست کہ با دشمنی با کفر و شرک مستمر می ماند و با ظلم بر مردم مستمر می ماند پس اگر
 رک ظلم نہ کنے با دشمنی تو بر ہم خود را خورد و پانزدہم **اصل** سمعت ابا عبد اللہ
 علیہ السلام یقول من اکل مال اخیه و لم یؤدک الیہ اکل جلد وۃ من الناس یوم القیمۃ
 و تشریح الجذوة یعنی ضم و کسر جیم و سکون ذال بے نقطہ یا رد آتش یعنی شنیدم از امام جعفر
 صادق علیہ السلام می گفت ہر کہ خود را مال برادر بسوی خود را از ردی ستم و واپس نہ بد مظلمہ ترا
 بسوی او می خورد یا رد آتش را در روز قیامت چہ جائے مال دیگران **شانزدہم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال العامل بالظلم و المعین لہ و الراعی بہ
 شرا کما وثقتہم تشریح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت حاکمے کہ با ظلم
 حکومت کند و کسی کہ مددگار او باشد و کسی کہ راضی باشد بکردار او و شریک اندر عذاب ہر سہ ایشان
ہفدہم اصل سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول ان العبد لیکون
 مظلوما فاما یزال یدعو حق یمکون ظالما تشریح شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام
 می گفت بدستہ کہ بندہ ہر آنکہ گاہے می باشد مظلوم پس ہمیشہ نفرین بر ظالم خود سے کند تا
 می شود ظالم بحسب تہجد از مد نفین مثل اینکه راضی بقضائے الہی در تاخیر اجابت نفرین نشود
 یا مثل اینکه بر اسے اندک علمی طلب قنای فرزند ان ظالم و قبیلہ ظالم و مانند آنما کند
ہجدهم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال من عذس ظالما لھا یظلمہ
 سلط اللہ علیہ من یظلمہ و ان دعالم لیتعجب لہ و لم یأخیرہ اللہ علی ظلامتہ تشریح
 روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت کہ امام گفت ہر کہ معذور و دار ظالمی یا
 در ظلم او چنانکہ میگویند بے این ظلم معاملہ پیش نمی رود و مسلط می کند اللہ تعالی بر او کسی را کہ ظلم کند
 او را و اگر دعا کند بر اسے دفع ظلم از خود مستجاب نمی شود بر اسے او و مزید دینی دہد او را اللہ تعالی
 بسبب مظلمہ او یا یعنی کہ عوض ندمد در آخرت و این منافات ندارد و با این کہ انتقام از ظالم

الرحلین مثل ان یقوموا فیسلموا المداواة بدال فی لفظه وراے فی لفظه وفتح ہمزہ مدافہ وخصومت
آں لفتح ہمزہ و تخفیف لولی زادہ براسے تاکید اتصال است ظفر بظاے بالفظہ و فاء و اوی فی لفظ
لعینہ ماضی معلوم باب علم است الظفر بالفتح فاء و فتح فاء لطلب رسیدن و در بخیر از قبیل ادب و انظام
بیت ملکہ اول براسے الت مجازی است مثل قام وید لعیام حسن و دوم صلف ظفر است و من
بکسریم صلف الفعل التفضیل است براسے اول صلف ظفر است و دوم رأی الت حقیقی است و من
براسے تعلیل است و متعلق بظفر است ظلم معدر یعنی براسے فاعل است و بنا بر احتمال
اول سے تو آنکہ بود کہ معدر یعنی براسے مفعول باشد و حاصل بہرہ کی است اما ان المظلم
تا آخر استیفاء مانی سابق است فعل بعینہ مجول باب شیخ است یعنی داخل شدہ و در بر امان
بقرصا ذوق علیہ السلام و رسانہ کہ میان الیتان بود و معاملہ پس چون شنید سخن الیتان را ہاندم
گفت آگاہ باشد و دوستی کہ ظفر بنا بر شیخ یک لفظ سے کہ بہتر باشد از ظفر لظلم و یگوئے بر ایکنس
یاں این ایکہ آگاہ شنید ہر دوستی کہ مظلوم میگردد از عمل صالح ظالم پیشتر کہ می گیر و ظالم از ظالم
مظلوم بعد از آن نام گفت ہر کہ کہند یا را مردم پس باید کہ غریب نشمر دہد بر چون کہ نہ نشود
با او مردار اینکست کہ ابو طو و اکہ دین ظالم می رود و اتقام نیز در دنیا ادا کشیدہ می شود و آگاہ باشد
بدوستی کہ نشان نیست کہ چنان نیست کہی در دو فرزند آدم آنچه واکہ می کار دوست اینکہ در دینی از تخم تلخ
سیرین را نہ از تخم شیرین بر تخم را لیس با ہم صلح کردند آن دو مرد پیش از آنکہ بر خیزند پس بیت
و اسوم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جات القصاص کف عین
ظلم الناس و تشریح این ظا شدہ از تشریح حدیث ششم این باب

ما تخرج اصول قال

باب صمد و منی و ہفہ اصل باب اتباع الہی

تشریح الہوی لفتح ہاء و تخفیف او و الف مقصورہ فاء ہش نفس و اکثر در خواہش برستیصل میشود
چنانکہ اینجا است یعنی این باب از حدیث میر و عیہ خواہش نفس است و در اورین باب چار
حدیث است اول اصل متعلقہ انما عی اللہ صیہ السلام یقولوا لخذروا للہواء کہ
لما تجدہم و انما عی اللہ صیہ متی اعدی للرجال من اتباع الہواء و حصائد السنہم
تشریح شدیم از امام جعفر ما و ج علیہ السلام سے گفت عذر کہند از خواہش ہا سے نفس
خود میانیہ حذر آئے کنند از دشمنان خود و چہ نسبت چیزے دشمن تر بر ای مردمان از پیروی
خواہش ای نفس خود شان و در دیدہ ہا سلا زبانیہ و ہمان باین معنی کہ بای و ضریر پیروی
خواہش نفس دشمن نامید بہر پیشتر از ضریر و دشمن است دوم اصل قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ یقول اللہ عزوجل و اعزتی و احبالی و عظمتی و لیبرائی و علوئی

و امر تنافع مکانی لایوتر عبد هو الا علی هواهی الا شئت علیه امره و لیست علیه دنیا و شغل
 قلبه بها و امر ائقده منها الا ما قدر له و عزتی و جلالی و عظمی و نور و علوی و امر تنافع
 مکانی لایوتر عبد هو ای علی هواه الا استحققت له الاکفی و کفایت السموات و الارضین خزائن و کفایت
 له من در او تجارت کل قاجرانته الدنیا و هی راعفیه **باب ششم** بعض این حدیث
 گذشت در باب شخصیت و دوم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که می گوید الله عزوجل که قسم
 بی منی شکی خودم و بی عیبی خودم و بزرگی خودم در دنیا و آخرت و در سال رسالت و تعیین امر و بیان
 خودم از هر معاصی بندگان و بلند می مرتبه خودم از انتفاع بظلمات بندگان که ترجیح نمی دهد و
 بنده خواهش نفس خود را بر آنچه من تکلیف کرده ام و را بآن اگر آنکه پراگنده و بی سامان می کنم
 بر او کار و او را بر سر دیگر می کنم بر او کار و او را بر سر دیگر می کنم بر او کار و دنیا می دهد
 می کنم دل او را بکار دنیا که دنیا و من خاقل شود و نمیدم او را از دنیا چیزی که از آن شغف
 شود مثل خورش و پوشش مگر آنچه تقدیر کردم بر او و او را کم خواه و زیاد و قسم بی منی شکی خودم
 و بی عیبی خودم و بزرگی خودم در راه نمائی خودم و بالائی خودم و بلند می مرتبه خودم که ترجیح نمی دهد
 بنده آنچه را که من تکلیف کردم او را بآن بخوابش نفس خود مگر آنکه بنگیان او می کنم فرشتگان خود
 و ضامن می کنم آسمانها و زمین را که رزق او را باورسانند بے تعب و بی باطن من برای او
 در پس سودا می هر سوداگر می مرا و اینست که من برای او سودا می کنم و نفسی که برای او حاصل
 می کنم مثل نفع جمیع سوداگرانست بر فرشته که برای او سودا می کرده باشند **سوم اصل** قال
 امیر المومنین صلوات الله علیه انما اخاف علیکم اشتیاق اتباع المومنین و طول الاصل اما
 اتباع المومنین فانه یصلح عن الحق و اما طول الاصل فینسی الاخرة **باب ششم** گفت امیر المومنین
 صلوات الله علیه خزان نیست که می ترسم بر شما و خصلت را اول پیروی خواہش نفس و دوم
 درازی آرزو و پیروی نفس پس بدینست که آن سخن می کند از پیروی حق که علم باشد و اماند از پیروی
 آرزو پس فراموش می سازد آخرت **باب چهارم اصل** قال ابو الحسن علیه السلام اتقوا
 المرتق السهل اذا کان متقدرا و عرا قال و کان ابو عبد الله علیه السلام یقول لا تتبع النفس
 و هو اها فان هواها فی رها و ترک النفس و ما هو ای اذا اها و کنت النفس عما اتقوا
 در او اها **باب ششم** اتقوا بصیفة افضل التوفیل شوق از منی از بر او مفعول است و مبتداست
 المرتقی بفتح قاف بصیفة اسم مکان باب انتقال فراذ السهل مرفوع و خبر مبتداست و میتوان بود
 که التقی بتشدیدی مقتوه بصیفة مضارع متکلم و حده از باب انتقال باشد و السهل منصوب
 و مفت المرتقی باشد التمدید بفتح و ال بصیفة اسم مکان باب انفصال نشیب الودع بفتح و ال و ال

مانی شرح اصول کافی

و کسرتن بی نقطه و رانی بی نقطه نامی در تسبیح گفته مرا امام موسی کاظم علیه السلام با لفظ شریف از آنست که بمزار باشد چون یا شد نشیب آن نامی از اشارت است باینکه اگر چه پیروی نبی و اوست نفس هموار است اما غایت نامی از داند امام جعفر صادق علیه السلام می گفت گمراهی و لغزش را با جوارش آن چه بدست که خواستش آن در لاک آنست با اینست که با عشتا لاک آخرت را می خواهد دنیا بخشد و رسیده یوسف ان النفس الامارة بالسوء و او گمراه مشتق نفس با آنچه می خواهد با عشتا زیادتی مرض نفس آنست و باز داشتن نفس از آنچه می خواهد و دای نفس است

باب اصل و هشتم اصل باب المکر والغدر والخدایة

مکر و خدایة المکر بفتح میم و سکون کاف و رانی بی نقطه مصدر باب نصر باطل برنگ حق و انهدون و کردار اصل بفتح کاف از می امشت که بان چیز را سرخ می کنند الغدر بفتح عین با نقطه و سکون دال سیلا بفتح کاف و رانی بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب و علم یوفانی الخدایة بفتح خاء با نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یای و و لفظ و یابن و عین بی نقطه اسم مصدر باب شمع آزاد کسی از رانی که او انداخته و لغویان مکر و خواه بغیر آن یعنی این باب مذمت کردن و بیوفائی و فریب آنست درین باب آنچه حدیث است **اول اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه لولا ان المکر والغدر الخدایة فی الناس لکننا امکر الناس **ششم** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه اگر این می بود که رنگ کردن باطل برنگ حق و فریب مردم در آتش جهنم است با صاحبش بر آینه نمی بودم رنگ کننده تر مردم این کلام در دو کلام جمعی است که معاویه را صاحب تدبیر می شمرد و اندلسیب مکر و دو **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس من امن ما کرم لکن شرم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست از ما اهل اسلام کسی که مکر کند با مسلمانی **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألت عن قریب من اهل الحرب کل واحد منهم ما ملک علی احدی اقتتلوا بشیر اصطبلوا آخر ان اخذ الملکین عذرا بصاحب فجاء الی المسلمین فضا لهم علی ان یغزو معهم ملک المدینة فقال ابو عبد الله علیه السلام لا ینبغی للمسلمین ان ینفذوا ولا یأخروا بل یعدوا ولا یقاتلوا مع الذین قد ساءوا و لکنهم یقاتلون المشرکین حیث وجدواهم و لا ینجوا علیهم ما عاهد علیه الکفار **ششم** ملک المدینة مضاف و مضاف الیه است و ملک بفتح میم و کسر لام است و المدینة بفتح میم و کسر دال بی نقطه و سکون یای و و لفظ و یابن یعنی اسم مفعول مثل العین باب ضرب است الدین بکسر دال و سکون یا و استعلا و قر و علیه و بفتح دال خوار کردن و می تواند بود که المدینة

بہم میم وفتح دال و تشدید یای مفتوحہ بصیغہ اسم مفعول بابت تفعیل باشد ماخوذ از دین بفتح دال و سکون یاء بمعنی خوار می و حاصل بمعنی کیست و مراد غدر کرده شده است و موصوف البذیۃ مجزوف است بقدر ملک القرینۃ البذیۃ یعنی روایت است اقدام خیر صادق علیہ السلام را وی گفت پرسیدم او را و دو جمع مردم از کافران حربیہ ہر کی از آن دو جمع را باید شایستہ است جدا گانہ با ہم جنگ کرد و نہ بعد از آن صلح کرد و نہ بعد از آن بدستہ کی از آن دو بادشاہ بی وفا سئ کرد یا بدخواہین روش کہ آمد بسوی مسلمانان پس صلح کرد یا مسلمانان برین پنج کہ جنگ کند با تفاق مسلمانان یا بادشاہ آن جمع کہ غدر کرده شدہ اند پس گفت امام جعفر صادق علیہ السلام سزاوار نیست مسلمانان را کہ بے وفائی کنند و نہ امر کنند دیگران را بے وفائی و نہ اینکه جنگ کنند با تفاق آن جماعت کہ بیوفائے گردند ولیکن مسلمانان جنگ نہ کنند با آن مشرکان کہ صلح نموده اند یا مسلمانان ہر جا کہ یابند آن مشرکان را و روانیست بر مسلمانان انچه پیمان کردند بر آن کافران با ہم مراد نیست کہ صلح مسلمانان با این طائفہ کہ بے وفائی کردہ اند باعث این نمی شود کہ مسلمانان احرام باشند جنگ با آن طائفہ دیگر کہ قادران با ایشان صلح کردند اند بلکہ ہر وقت و ہر جا کہ میسر شود جنگ نہ کنند با آن طائفہ دیگر حاصل نیست کہ صلح مسلمانان با جمعی کہ صلح کردند با طائفہ لازم نہ ارد صلح مسلمانان را با آن طائفہ **حرام اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلمی کل غادر مایام یوم القیمۃ مایام لا مثاقیہ حتی یدخل النار **تفسیر** یا در یام صلاہ غادر است و یا مایام ظرت لغو است و متعلق بقادر است و مراد مایام حق است یا بمعنی مع است و یا مایام ظرت مستقر است و مراد مایام امام ضلالت است کہ مراد از عبد شکنان است و حاصل ہر دو یکی است و مراد باین کسی است کہ بعد از حکمت کتب الہی شدہ و موکدہ و مسامی انبیاء برای او مسیای خود شدہ کہ اختلاف و پیروی ظن و خود را نمی نباید کرد و پیرو امام عالم کبھی احکام الہی باید بود و ناخودہ پس پیروی امام ضلالت کردہ الشقاق بکشتن با نقطہ و سکون دال بی نقطہ جانب دین و دخی جانب دین علالت نیست کہ در دنیا استنہز آیات اللہ تعالی کردہ بتاویلات کج یعنی لغت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ می آید ہر معنی یا مای در ذریعات ہر حالے کہ کج باشد جانب دین اوست آنکہ داخل می شود در آتش جہنم **پنجم اصل** قال ابو الحسن صلوات اللہ علیہ ذات یوم وهو یخطب علی المنابر بالکوفۃ یا ایہا الناس لو لا کراہیۃ الغدر ما کنت من ایدی الناس الا وان لكل عندنا فجرة و لكل فجرة کفرۃ الا وان الغدر الفجور و المعصیۃ فی الناس مشرورہ و سببہ بآل فبقطہ افضل التفضیل مقتل الامام باب فرست البذیۃ بفتح دال و سکون کسی را بجا نداشتن و کمال بزرگی و اول اینجا سبب تہ است

عاشق رسول گان

غدره یقیناً با لفظ و سکون ذال بی لفظ و رای بی لفظ و تازی وحدت است الکفره یقیناً و نعم کان و سکون فاد و رای بی لفظ و تازی وحدت یک پوشانیدن حق از صاحب حق یعنی خیانت و قداون اله است بصاحبش یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و رسالتی که میان رسول و ذریه بود و نیز مایه که او خطبه می گفت ای مایه من و دیگران که ای مردم اگر نمیخواستن بی وفائی بعد خدا و رسول می بودی بودم از جهل بلا بر سر دشمن آوردند و بر مردم آگاه و یا شاید برسته که یکت بی وفائی لازم دارد یک بی پروائی را و در معاصی و سرپیچی پروائی در معاصی لازم دارد و یک خیانت با خدا و رسول را آگاه و یا شاید بدیده است که بی وفائی دینی پروائی در معاصی و خیانت در التماس جنم است با صاحبش

باب صد و سی و نهم اصل باب الکذب

تفسیر این باب مذمت دروغ است درین باب است و دو حدیث است اول اصل عین ان النعمان قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا النعمان لا تکل من علینا کذبة فتسلب الجحیفة ولا تظلمن ان یتکون سراسیا و تكون ذمیا ولا تستاکل الناس ینافقن و فاما ما موقوف کما هی و مسئول فان صدقت صدقاتک وان کذبت کذباتک حدیث دوم شبیه باین گذشته در حدیث ششم باب صد و هفتم فتسلب بصیغه مجهول مخاطب باب من است و منصوب است و باین فاعل ضمیر کسرت است که مفعول اول است اکثیفة منصوب و مفعول دوم است و باین کسر ذال بال لفظ و سکون هز و باین یک نقطه است یعنی روایت است از ابو النعمان گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای ابو النعمان دروغ مینداز مایه که هر طرف کرده شود از تو ملت اسلام و طلب کن سرگردانی را تا مباد که باشی گرگ مردم خوار و محذور مال مردم را بوسیله یا بنود و رنج و گفتن آنچه باید خود نمی گویم مثل دعوی علم الیه الغیب تا مباد که تبهت شوی بدیده است که واداشته میشوی در قیامت ناچار و پرسیده می شوی از دعوی علم یا بغیب یا مثلاً پس اگر راست گفتی یقیناً می گویم ترا و اگر دروغ گفتی نکذیب می گویم ترا حدیث دوم اصل قال کان علی ابن الحسین صلوات الله علیه یقول لولدیه اتقوا الکذب الصغیر متبه و الکبیر فی کل جدد و هو فی فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر اما علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما یزال العبد یطیق حتی یمکته الله جدد یقات ما یزال العبد یمکن بجهت مکته الله کذا یا بدیهه حدیث سوم ایام زین العابدین صلوات الله علیه می گفت اولاد خود را بپوشید دروغ کوچک را از دروغ و بزرگ را در برجه و خوش طبعی بدیده است که هر دو چون دروغ گوید در کوچک حیرت بهم می رسد و بدیده دروغ

و در بزرگ آیه انستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که گاهی میشود ای یکم بدام بند و راست میگردد
 تا آنکه می نویسد او را الله تعالی بغایت راست گو و بر عکس آن بغایت دروغگو و بدو هم اصل
 ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل جعل للشرا عقالا و جعل للنافع شررا و در توضیح این حدیث
 الکذبة اکثر من الشرا ب شمس شرح در اول صفت تشبیه و در دوم فعل التفضیل است و در
 تفضیلیه است یا صفت تشبیه است و من تعلیلیه و بنا بر اول مراد بالکذب کذب براهم و تعالی در حواله
 و آنکه علیهم السلام و باین اشارت کرده مصنف رحمه الله تعالی که حدیث چهارم و پنجم را متصل باین
 ذکر کرده و بنا بر دوم مراد بالکذب می تواند بود که مطلق دروغ باشد الشرا ب تفتح شین با لفظ
 و تحفیف راسی بی لفظ و الف و بای می یک لفظ اینچنین است و اینها آسانمیدنی سکر است یعنی
 روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدو زنی که الصدوق جل کرد اینده را می کل و میخورد
 مثل نماز که نمی افرشتمی کند و گردانیدنا کلیده بای آن طفلان را در شراب و دروغ بخورد و در حق
 و الله در فتوای از روی ظن که بدتر از شراب سکر است یا مراد اینست که دروغ بدی است
 که باعث آن میشود شراب چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان شراب الایمان
 الکذب شمس الحراب یفتح حای بالقطعه و تشدید راسی بی لفظ و الف و بای یک لفظ بغیر تشبیه
 باب نصر بغایت ویران کننده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدو زنی که
 آن دروغ که عمده است یا یعنی که بدتر است از شراب چنانچه گذشت در حدیث سابق و حدیث
 ملعون است چنانچه می آید در حدیث پنجم آن دروغ نیست که بغایت ویران کننده ایمان است
 یا یعنی که آن کذب بر خدا و رسول است چنانچه اشارت یان میشود در حدیث آئینده و پنجم
 اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکذب علی الله و علی من استوله من الکذب
 شمس روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دروغ بر الله تعالی و بر رسول او
 از جمله گناهان کبیره است اشارت است باینکه دروغهای دیگر صغیره است مخفی نماند که مراد
 بکذب اینجا مخفی لغت حق است خواه مخفی لغت واقع نیز باشد و خواه نلیس شامل حکم از روی ظن است
 و بیان میشود در شرح حدیث پنجم این باب و در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و
 سوم ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اول من یکنب الله الکذاب الله
 عز وجل ثم الملکان اللذان معهما ثم هو یعلم انه کاذب شمس روایت است
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت اول کسی که تکذیب می کند بغایت دروغ و دعوی ایمان را
 که محکومات قرآن بر زبان اوست و محالست آنها می کند چنانچه مذکور میشود در حدیث آئینده که الله
 تعالی است بعد از آن دو فرشته که با اویند بعد از آن خودش استباه ندارد درینکه دروغ می گوید

صلی الله علیه و آله
 و سلم

در حدیث

در دعوی ایمان بکلمات تا بیان او که ایشان را مشبهات بیش آمد و هفت حاصل سمعت اب
عبد الله عليه السلام يقول ان الکذاب قتلک بالسينات و قتلک اتباعه بالشبهات
متن سحر الکذاب بفتح کات و تشدید ذال با نقطه بنایت در ونگو در دعوی ایمان و آن مثال پیشوایان
مذمات و تا بیان ایشان است لیکن مراد اینجی کسی است که مبالغه در کذب او بیشتر است پس
مخصوص پیشوایانی است از قریش که با وجود علم بحکامات کتاب و سنت مخالفت آنها کردند تنگ
هر ادعا بصیغه ماضی معلوم باب تفضل است التملک لبنایت مالک شدن و یقوانه بود که هر
دو جای آورد و دوم بصیغه مضارع غائب باب ضرب و منع و علم باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
می گفت بدستی که بنایت در ونگو در دعوی ایمان بنایت جسمی شد بسبب بیرویه سکه هوای نفس
که ظاهر البطلان است چه مخالف است صریحا با محکمات که زبان ایشان نیست اشارت است
بقول الله تعالی در سوره شورا فلیکبروا فیما هم بالنفاق و مذکور شد در حدیث چهارم باب صد و
نوزدهم هشت حاصل سمعت اباعبد الله عليه السلام يقول ان آية الکذاب بان
یخبرک خبر السامع و الباص و المشرق و المغرب فاذا امالته عن حلال الله و حرامه
لم یکن عندک شیء متن سحر شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدستی که علامت
بنایت در ونگو در دعوی علم بغیب می کند بسبب یکا شفه باین حاصل می شود که خبر می دهد در سبب
یکا شفه خبر آسمان زمین و مشرق و مغرب پس چوں سوال کنی او را از مسئله حلال الله تعالی و
حرامش باشد نزد او خبری از علم اشارت است باینکه حلیت و ادول می تواند کرد و در دوم عاجز
می شود و اقرار بچیز خود می کند حکایت یکی از صوفیه دعوی علم بغیب بسبب یکا شفه کرد گفتم
اگر راست می گوئی در حق کافعی نوشته می گذارم و سر آنرا صریحا می نویسم بدو شے که حلیت و ادان
نزد و تسلیم تو می کنم تا در جای نماز خود داشته باشی و یک روز یک بهت و یک سال و بیشتر
تا آنقدر که خواهی و بگو حقیقت آن نوشته چیست گفت این را شاید که نتوان دانست یکا شفه
گفتم دلیل بر بطلان دعوی شما ظاهرا باین نیست که خبر از پس کوه قاف می دهید و خبر از جای
نماز خود نمی توانید حکایت ششمی رسید یکی از مدعیان یکا شفه را اگر کسی در نماز شک کند
سیان دو و سه حکم آن چیست گفت دل با صاف است و هرگز شک نمی کنم نهیم اصل
سمعت اباعبد الله عليه السلام يقول ان الکذاب یقطر الصیام قلت و انیسا لا
یکون ذلک منه قال لیس حیث ذهبت انما ذلک الکذب علی الله و علی رسوله
و علی الائمة صلوات الله علیهم و علیهم و علیهم متن سحر یقطر بصیغه معلوم غایب
باب تشبیل است التفتیر فی روزه کردن روزه دار و پنهان معنی از باب نصر و ضرب و انعال

نیز آمد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدوستی که یک دروغ هر آینه باطل میکند
 روزی را گفتم و کدام ماصا در نمی شود آن یک دروغ از او گفت نیست مراد من آنجا که خیال می کنی
 جز این نیست که آن یک دروغ دروغ بر اند تعالی و بر رسول او و بر الله صلاوات الله علیهم و علیهم
 السلام است مقصود اینست که تادیر الکذبة برای وحده نوعی است نه شخصی **دهم اصل**
 ذکر الحائض لابی عبد الله علیه السلام انه ملعون فقال انما ذاك الذي يحولك الكذب على الله وعلى
 رسوله مشهوره ان یفصح خبر بدل اشتغال الحائض است یعنی مذکور شد بافاده برای امام جعفر صادق علیه
 السلام اینکه او ملعون است پس امام گفت جز این نیست که این بافنده ملعون است آنکس است که می
 بافد دروغ را بر از الله تعالی و بر رسول الله صلی الله علیه و آله بسبب فتیله ای که از روی نفست یا زده
اصول قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یجد عبد طم الا یان حق یرک الکذب هزله و حده
 مشهوره گفت امیر المؤمنین علیه السلام نمی باید بنده مرز ایمان را تا وقتی که ترک کند دروغ را خواه
 خوش طبعی دروغ و خواه دود دروغ **دوازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
 الکذاب هو الذی یکذب فی الشیء قال لا ما من احد الا یکون ذلک منه و لکن المطبوع علی
 الکذب **مثنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بنیابت دروغ گو که عمل بروایت او
 نمیتوان کرد و اجتناب از مواغات او می باید کرد چنانچه می آید در حدیث چهاردهم آیا او آنکس است
 که گاهی دروغ می گوید و چیز سے مراد اینست که آیا بعنوان ندرت چون مکر شود مبالغه در آن میرود
 گفت نه نیست هیچ یک از او را و من مضامین ستارفت مگر آنکه صادر نمی شود آنچه گفتی از
 او مراد اینست که اگر مراد کذاب آن باشد پس ترک روایت را و یان و مصاحبت
 مضامین ستارفت با لکنتی می باید کرد و لیکن مراد بکذاب کسی است که مجنون بر دروغ است
 این یعنی که بی مضامین هر دروغ است و دروغ او نادر نیست بلکه بسیار است سیار هم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال عیسی ابن مریم علیه السلام من کثر
 کذبه ذهب فضله **مثنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت
 عیسی ابن مریم علیه السلام هر که بسیار دروغ او رفت خوبه او چها **دهم اصل**
 قال امیر المؤمنین علیه السلام یغنی للرجل المسلم ان یجتنب مواغات الکذاب
 انما یکذب حتی یحیی بالمصدق فلا یصلق **مثنی** امین مضمون باضمیه می آید در
 حدیث ششم باب صد و شصت و شوم و در کتاب العشرة در حدیث اول باب چهاردهم که
 باسب من یکره الحیلة و مراقبه است و ظاهر اینست که ظالمین بصدق بعینه معلوم باب
 نمر باشد و می تواند بود که بعینه مجبول باب تفصیل باشد یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام

سزاوارست بر آتی مرد شهادت که اجتناب کند از دوستی و معاشرت بجنایت و دروغ گو بیان این
 آنکه بدو رسته که بود در رخ محض می گوید یا بکجای نمی آورد راست را پس دروغ داخل آن میکند
 یا مراد اینست که باور کرد نمی شود تا آنکه نشود دروغ فرزان شود یا نزد همراصل است
 باعد الله علیه السلام یقول ان مما اعطى الله به على الكذب ان ينسى ما سمع شنیدیم از امام
 معصودق علیه السلام می گفت بدو رسته که از جمله آنچه مذکور است که بآن مردم را
 که غالب شوند بر جمعی که بقایت و دروغ گو یا مذکور اموشی است اشارت است بآنچه مشهور است
 که دروغ و غلو حافظ ندارد و دلند از جمعی که اهل راسی و اختلات اند تا قضا در فتوای آنی ایشان
 بسیار است **شانزدهم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الكلام ثلاثة صدق
 و كذب و اصلاح بي الناس قال قيل له جعلت فداك ما الاصلاح بين الناس قال
 ليس من الرجل كلاما يلفه فحيت نفسه تلقاه فتقول من خلان فيك من الخبير
 كذا او كذا اخلاف ما سمعت منه ثم سر مراد بصدق اینجا موافق واقع و موافق حق است
 و مراد بکذب اینجا مخالف واقع و مخالف حق است و مقصود در شق ثالث حصر نیست بلکه ذکر آن
 از قبیل اکتفا بذکر چیزی است که مخاطب را در آن اشتباه شده چه افساد بین الناس بسبب
 علم بغیر معلوم و رسائل شرعیه نیز داخل شق ثالث است اگر موافق واقع افتد چنانچه بیان
 میشود در شرح حدیث مقدمین باب یعنی بر وایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 سخن سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم را درستی گفت که گفته شد امام را
 که قربانت شوم چیست اصلاح میان مردم گفت میشود کسی از مردمی سخنی که میرسد یا و پس
 از رویه میشود نفس آنکس پس ملاقات میکنی آنکس را پس می گوئی شنیدیم از فلان مرد در حق تو
 چنین و چنان مخالف آنچه شنیدی که نقل کردند از او مخفی نماند که این قسم سخن مخالف واقع
 باعث اصلاح می شود و گاهی هر چند که آنکس گمان کند یا داند که مخالف واقع است **هفدهم**
اصل عن الحسن الصيقلي قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اما قد مروى عن ابي جعفر
 عليه السلام في قول يوسف عليه السلام ايها العير انكم لسارقون فقال و الله ما
 سرقوا و ما كذب و قال ابراهيم بل فعله كبيرهم هذا فاسألوه ان كانوا يطقون
 فقال و الله ما فعلوا و ما كذب قال فقال ابو عبد الله عليه السلام ما عندكم
 فيها يا صيقل قال قلت ما عندنا فيها الا التسليم ثم سر نظیر این گذشت در حدیث
 سوم باب نود و هفتم و دنیا بصفیه ماضی مجهول باب تفعلیل است تا در فتوای در دو جا براس
 بیان است و در سوم برای تفقیب است و قال ابراهيم مضاف و مضاف الیه است و عطف

بر قول یوسف است القائل گفتگو در موضع معارضه ضمیر مافعلوا یعنی جمع راجع است بمجموع کسبیم و
 سایر اصنام و اشارت است باینکه آن در انکار و انیتقون مخففه از شقله است و لام فارقه میان آن
 مخففه و میان آن نایه و شرطیه مخذوف شده و در نطقون براسے دلاقه دلیل بر قصد اثبات بشرط
 مثل قول شاعر اکجنت قاضی یکجیے یوم یککم ان لم تکنوا بوعده غیر تو دسیے چه زیر که اگر آن در انکار و
 ینطقون شرطیه باشد پس اگر مقصود نطق در زمان مستقبل است زیاد کردن کان بر فعل مضارع لغو
 است و اگر مقصود نطق در ماضی است صحته سوال بر آن مترتب نمی شود چه اگر پیش از پاره و پاره
 سخن گفته باشند لازم نیست که بعد از آن نیز تواتر کنند گفت پس جمله انکار و انیتقون استنباط
 بیاسنے بل فعله کبیریم است استلال بر آن و مراد بنطق اینجا سخن در راه ناسخه بیان باید از است
 بجز و شر و مقصود اینست که نطق ایشان باعث غضب بت بزرگ شد و ایشان را پاره و پاره کرد
 و لهذا مشرکان کذب ابراهیم در اثبات نطق کردند بقول ایشان که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون
 بنا بر اینکه جائے تصدیق و تکذیب بالذات دلیل می باشد نه مدعی و ایشان ابراهیم حجت بر ایشان
 گرفت در نفی نفع و ضرر که بسبب نفی نطق است بقول او که ان تعبدون من دون الله مالا
 ینفعکم تا آخر یعنی روایت است از حسن جلاد مینه و شمشیر گفت بقیتم امام جعفر صادق علیه
 السلام را بدینست که روایت کرده شد امام از امام محمد باقر علیه السلام در قول یوسف علیه
 السلام یعنی قول شخصی که بفرموده یوسف گفت ای فایده بدست که شما بر آئین دزدانید
 چنانچه در سوره یوسف مذکور است بیان آن روایت اینکه امام محمد باقر گفت بخدا قسم که نه دزد دیده
 بودند و دروغ نگفت یوسف و در قول ابراهیم علیه السلام در سوره انبیا بلکه کرده آن پاره
 پاره کردن را بزرگ بیان که این است پس سوال کنید آن بیان را بدینست که این بیان
 سخن می گفتند در وقت عرض شما حاجات را با ایشان بیان آن روایت اینکه امام محمد باقر
 علیه السلام گفته بخدا قسم که آن بیان کرده بودند که چنان نطق را در بزرگ پاره و پاره کردن
 را و ابراهیم دروغ نگفت حسن گفت بقیتم نیست نزد ما مگر قبول حق بودن یا یعنی که توجیه را
 نمی دانیم اصل قال فقال ان الله احب الشین و البغض الشین احب المظفر فیما بین
 المصنفین و احب الکذب فی الاصلاح و البغض فی الطرقات و البغض فی غیر
 الاصلاح ان ابراهیم علیه الصلوٰۃ و السلام اما قال جل فعله کبیریم هذا امر اذ
 الاصلاح و خلا لعل علی انهم لا یفعلون و قال یوسف امر اذ الاصلاح مفسر
 حاصل جواب اینست که هر یک از صدق و کذب دو معنی دارد یکی لغوی و این موافق واقع
 و مخالف واقع است دیگری عرفی و آن موافق حق و مخالف حق است و مراد باین رضای الهی است

حاشیة شرح اصول کافی

بنا

و چنانچه می تواند بود که صادق لغوی صادق عرفی نباشد چنانچه گفته در سوره نور فاذا لم یأتوا بالشهاد
 فاولئك عندنا هم الکاذبون و چنانچه حکم بغیر معلوم در مسائل شرعی و تفسیر قرآن برای داخل
 کذب است هر چند که موافق واقع افتد می تواند بود که کاذب لغوی کاذب عرفی نباشد مثل اینجا
 چه مراد امام محمد باقر علیه السلام نفی کذب عرفی است الخطر بفتح خای یا نقطه و سکون طاسے
 بی نقطه و رای بی نقطه مصدر باب ضرب رفتار متکبران یعنی حسن گفت پس امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت بدستی که اعدا تعالی دوست داشته و چهره را دشمن داشته و چهره را که از جنس
 آن دو چیز اذل است بیان این آنکه دوست داشته رفتار متکبران را در میان دو لشکر
 صف زده برای جنگ و دوست داشته دروغ لغوی را در اصلاح حال اهل فساد و دشمن
 داشته رفتار متکبران را و او را کوی بی شمر با دشمن داشته دروغ لغوی را در غیر اصلاح بدستی
 که ابراهیم صلوات الله علیه خیرین نیست که گفت بل فعله کبیر بهم نذا تا آخر که مذکور شد برای اراده
 اصلاح حال مشرکان و برای راه نمایی بر نیکی بان کاذبی نمی کنند و گفت یوسف آنچه را که
 گفت برای اراده اصلاح مثل دفع ضرری که می دانسته باشد بومی آبی که به برادر پدر و
 مادری او می رسد اگر با برادران دیگر عود بخفان کند **فیصل** **اصول** **مهمت** احب
 عبد الله علیه السلام یقول کل کذب مسئول عنه صاحبہ یوما لا اکان مافی ثلثه
 راجل کا یذنی حربہ فهو موضوع عنه او راجل اصله میں اشیاء یذنی هذا البغیر
 ما یتقی به هذا یرید بذلك الاصلاح ما بینهما او راجل و دلا اهلہ شیئا و هو لا
 یرید ان یتیم لهم **تفسیر** مراد بکذب اینجا معنی لغوی است و بیان شد در شرح حدیث سابق
 که یابی می و نقطه در پائین و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است مادر اینها
 موصوله و مقول الاصلاح است تیم بای و نقطه در بالا و تشدید می بصیغه مضارع فاعل
 باب افعال است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر دروغ لغوی که
 پرسیده خواهد شد از ان صاحبش روزی مگر دروغی که در یکی از سه کس باشد مردی که میلست کند
 در جنگ خود با دشمن دین بیان این آنکه با آن دروغ فرو گرفته شد از ان مرد یا مردی که اصلاح
 کند میان دو کس که میان ایشان فساد می بهم رسیده ملاقات می کند این را بسختی که غیر آن
 است که ملاقات می کند با آن این را اراده دارد با آن اصلاح آنچه را که میان ایشان است
 یا مردی که دعه کرده عیال خود را چیزی که زائد بر قدر حاجت ایشان است و می طلبند
 برود و او نمی خواهد که درست کند آن چیز را برای ایشان مستحق نماید که هر سه قسم مشتمل
 است بر نوعی از اصلاح پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث

سابق کرد و بعضی کذب فی غیر اصلاح لغوی در ده اصل
 قال المصلح لیس بکذاب **تشمیح** معنوی این ظاهر است از شرح حدیث هفدهم این باب لغوی
 کذاب بصیغه مبالغه اشارت یافت که کذب لغوی بر خدا و رسول و آنچه نیز جائز است در مقام وجوب
 تقیه و دفع ضرر و ایضا کذب لغوی مکرر جائز است در مقام اصلاح **بسمت** اصل
 حدیثی ابو عبد الله علیه السلام بحديث فقلت جعلت فداك اليس نرغمك في الساعة
 كذا او كذا فقال لا فظلم ذلك على قلت بي والله نرغمك فقال لا والله ما دغمته قال
 فظلم على قلت بي والله قد قلت قال نعم قد قلت اصابته ان كل نرغم في القرآن
 کذاب **تشمیح** از معنی و فهم و کسر ای با نقطه و عین بی نقطه دعوی باطل و دعوی سلطان
 مقصود امام علیه السلام تعلیم آداب گفتگو است تا در مقامی که کلام احتمال مذمت بنا بر بعضی استعمالات
 خصوصاً استعمال موافق قرآن و انبیا باشد نگویید اگر چه محذور باشد که قصد او خلاف آن است
 کذا و کذا عبارات از حدیث مذکور است و مقصود وسائل از الیس تا آخر تحقیق حقیقت آن حدیث
 است نه اعتراض لغوی سخن گفت با من امام جعفر صادق علیه السلام بسمتی پس گفتند او را قرآن است
 شوم آیا نیست اینکه زعم کردی برای من درین ساعت چنین و چنین پس گفت نه پس مشکل
 آنست آن کار بر من پس گفتیم بی بعد اقسام که تحقیق گفته آنرا گفت آری تحقیق گفتیم آن را آیا
 بدانست که هر زعم در قرآن آنجمنه دعوی دروغ است **بسمت** و دیگر اصل کان
 امیر المؤمنین علیه السلام يقول ایا که و الکذب فان کل سراج طالب و کل خائف
 هار **تشمیح** بی گفت امیر المؤمنین علیه السلام و در دادید از یکدیگر خود را و دروغ را در
 دعوی ایمان و امید تو اب آبی و ترس عذاب آبی چه بدستی که ظاهر می شود کذب شما باینکه
 هر که امید و اریز نیست در طلب آنست با فاعلی که باعث آن باشد و هر که ترسان اریز نیست
 گریزان از آن است برک افعالی که باعث آن باشد و شما عباداتی کنید و معاصی میکنید
بسمت و دوم اصل حدیثی ابو عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وآله لا کذب علی مصلی ثم تلا آیتها العید انک لسا مرقون ثم قال والله سامر قوا
 و ما کذب ثم تلا علی فعله کید ثم هذا فاسما لو هم ان لا یؤمنون ثم قال والله ما
 فعلوه و ما کذب **تشمیح** ثم تلا کلام را دی است و ضمیر راجع با امام جعفر صادق علیه السلام است
 و می تواند بود که کلام امام باشد و ضمیر راجع بر رسول علیه السلام باشد و معنوی این ظاهر است
 از شرح حدیث هفدهم این باب

حالی شرح اصول کافی

نشر ۳۰۰ این باب از مت صاحب دوزبان است که در حاضر از خوب گوید و در فائزانه مدگوید درین
 باب سه حدیث است **اول اصل** من ابی عبد الله علیه السلام قال سألني المسلمین
 یوحیی ولسانین جاء یوم القیة وله لسانان من فاه **شرح** روایت است
 از امام بن مغازی علیه السلام گفت هر که ملاقات کند مسلمانان را که ایشان تقیہ نباید کرد
 در دوزخ و دوزان می آید روز قیامت برحالی که او را دوزبان است از آتش **دوم اصل**
 عن ابی جعفر علیه السلام قال من ابی عبد الله یكون ذا وجهین وذا لسانین یطرح
 احدهما شاهدا ویکلمه فاشان اعطی حسدا کان اجلی من ذل له **شرح** بطریق
 لطیفی بی نقطه و رای سے نقطه و ہمزہ بصیغہ مضارع غائب باب افعال است یعنی
 روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدبندہ ایست بندہ کہ می باشد صاحب دور
 و صاحب زبان شناسے گوید برادر مومن خود را حاضرانہ و میخورد او را بغیبت غائبانہ اگر دانا
 شود آن برادر عطاے رشک می بخشد آن بندہ برادر اگر مبتلا بہ بلا کے شود آن برادر
 بی مدد سے گذارد آن بندہ او را **سوم اصل** قال الله تبارک و تعالی لعیسی
 صلوات الله علیه یا عیسی لیکن لسانک فی السم والعلانیة لسانا واحدا وکن لک
 قلبان احدهما لک لک وکن فی خبیرو لا یصلح لسانک فی ذم و احداة ولا سیفان
 فی عذر و احداة ولا قلبان فی صدر و احدا وکن لک الاحدا **شرح** و کن لک قلبک
 اشارت است باینکہ گاهی در دل آدمی دو حالت ضد یکدیگر سے باشد کہ جمع شده در دل
 بدو جهت یکی در باطن دل است و دیگری در علانیة دل است مثل اینکه کسی خود را
 باری زنده و پنهان کند از خود محبت و تیارا کہ در تہ دل دوست و پنداشته باشد کہ محبت پنهان
 ندارد و اشارت باین شد در سورہ انفام بل بدأ لکم بالکافرانو ان یخفون من قبل رنی احذرک
 نفسک استیفاء بیانی و کن لک قلبک است النفس یقع تون و سکون فادسیر بنقطہ
 ہمت یعنی قصدی کہ در تہ دل است و صاحبش چون خود را باندھی دادہ بنایت خبردار
 نیست لا یصلح بصیغہ مضارع غائب باب منع و حسن است الغد یکسر عین بالنقطہ و سکون
 سیم و ال بی نقطہ غلات شمشیر الادمان یفتح ہمزہ و فتح وال بی نقطہ و بال و ال و نون کسور بصیغہ
 تنقیہ است الادہ قصد راجع چیزی یعنی گفت اللہ تبارک و تعالی عیسی صلوات اللہ علیہ اسی
 عیسی باید کہ باشد زبان تو در پنهان و آشکار یک زبان و ہم چنان است دل تو با منینے کہ
 باید باشد دل تو در پنهان و آشکار یک دل بیان این آنکہ می ترسانم ترا از قصد باطنی دل تو کہ
 سدا لطرف دنیا و ناحق باشد و خود نیز نافع شو سے و ہم من باعتبار اینکه بنایت خبردار باشم

از نفس تو یا بمعنی که خراجی آن را می دهی البته خواه تو تعاضل کنی خواه کنی میان این آنکه بی عیب
نمی شود و در زبان در یک دمان و نه و شمشیر در یک غلاف ذکر این برای تمطیر است و نه
دو دل در یک سینه و هم چنانست دو قصد راجح که یکی در باطن دل متعلق بدنیاست
و دیگری در ظاهر دل متعلق بآخرت باشد مراد اینست که مانند تعدد دل در یک سینه است
فقد و قصد را که متعلق بقصدین باشد از وجوبت در یک دل

باب صد و چهل و یکم اصل باب الهجرة

شرح الهجرة کسر با و سکون جیم و راسمی بی نقطه اسم بفتح با و سکون جیم مصدر باب نصر برین
سخن با کسب لغو ان خشم گرفتن یعنی این باب مذمت خشم گرفتن است درین باب هفت
حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا یفتقر رجلان
على الخی ان الا استوجب احدهما البراءة واللعنة و مر بما استحق ذلك كلاهما
فقال له معتب جعلني الله فداك هذا الظالم فما بال المظلوم **شرح** الافراق
عبارتند و مراد اینجا قطع دوستی با کلمه است الهجرة ان کسر با و سکون جیم مصدر باب نصر
خشم گرفتن معتب بضم میم و فتح عین بی نقطه و تشدید تا سه ذوقه در باب الا کمسوره و بای
یک نقطه غلام اعتمادی امام علیه السلام بوده و کلام از منبری برخفت از رجا است یا منبری
اینست که میدانیست که امام یار برای اخراج از ظالم و مظلوم مطلقا گفته بلکه برای اخراج از ظالم
و مظلوم عذرخواه گفته یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت قطع دوستی ما
با کلمه نمی گفت. و مر بسبب خشم گرفتن مگر آنکه مستوجب می شود یکی از ایشان بر سر
بودن احدی و رسولش را از او لعنت احدی و رسولش را بر او لعنتی شوند
آنرا که مذکور شد هر دو از ایشان پس گفت امام را معتب گرداناد مرا احدی فدای تو این
حال ظالم است پس چیست حال مظلوم یا بمعنی که او چه گناه دارد **اصل** قال لا بد لایدهو
اخاه الى صلاته ولا یتعاس له عن كلامه سمعت ابي یقول اذا تنازع اثنا فعا واحدهما
الآخر ذلبرج المظلوم الى صاحبه حتى یقول لصاحبه ای اخي انا الظالم حتى یقطع
الهجرة ان بینة و بین صاحبه فان الله تعالی حکم عدل یاخذ المظلوم من الظالم
شرح ضمیر صله راجع بمرجع ضمیر لایدهو است یا راجع باخاه است و حاصل هر دو یکست
التعاس لعین کی نقطه و سین بی نقطه مصدر باب تفاعل تعاضل عارضین بنقطه و الت
و تشدید راسمی با نقطه بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب مفاعله است یقطع بعینه معلوم است
و الهجرة ان منصوب است یا بعینه مجبول است و الهجرة ان مرفوع است یعنی گفت برای آنکه

اولی خانه برادر خود را که بیشتر برادر مومن او بود بسوی چوین خود و تقاضای نمی کند برای آن
برادر از سخن او که درشت باشد میان این آنکه شنیدم از پدرم امام محمد باقر علیه السلام که میگفت
چون نزاع با یکدیگر کنند و کس پس ظلم و غلبه کند از ایشان دیگر را پس باید که برگردد و مظلوم
بسوی یا خود تا آنچه گوید یا خود را ای برادر من من ظلم تا بر خشم گیری و میان خود و میان یا خود
چه بدستی که ابد تعالی داد و در عدل است میگردد برای مظلوم از ظلم در قیامت حق ادا و امداد
اینست که به نسبت او ظلم را بخود نه ظلم می شود و نه حق پیاپی می شود **دوم اصل** قال
رسول الله صل الله علیه و آله لا هجرة فوق ثلث شهره گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
خشم گرفتن نمی باشد زیاد از سه روز یا بمعنی که چون زیاد از سه شد دشمنی است نه خشم گرفتن
سوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصرم ذوی قریبته
من لا یعرف الحق قال لا یبغی له ان یصرمه **شهره** یصرم بصداقی نقطه و رای بنقطه
بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است الصرم یفتح و ضم صاد و سکون را و بریدن کسی را از خود
ترک سخن با او ضمیر منصوب در یصرمه مفعول مطلق است برای نوع و راجع بمصدق یصرم او است
و اگر مفعول بی می بود و راجع بمن لا یعرف می بود و کلام را دی چنین می بود که یصرم من ذوی قریبته
من لا یعرف تا جواب امام موافق آنچه گذشت در حدیث سی ام باب شصت و هشتم شود و الا
افاد و نهی از صرم مخالف مطلقا و اید کرد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مردی که خشم میگردد با صاحبان خویشی نسب خود و از جهت آنکه اعتراض بجای است اهل البیت میکند
گفت منرا و اگر نیست او را که آن قسم خشمی کند **چهارم اصل** عن علی ابن حدیج
عنه مرارم ابن حکیم قال کان عند ابی عبد الله علیه السلام رجل من اصحابنا یلقب شلقان
و کان قد صیروه فی نفقته و کان سخی الخلق فیه فحقا لی یومایا مرارم و تحکم عیسی نقلت
نعم فقال احببت لا خیر فی المهاجرة **شهره** عند یعنی اینست که از منسوبان امام بودند
اینکه در مجلس حاضر بود اسم رجل عیسی بن ابی منصور است الشلقان یفتح شین با نقطه و سکون
لام و قاف کسی که شلاق زند بر مردم از تند خوئی بجزه لضم و فتح جیم و فتح رای بی نقطه و تائی
تائیت است یعنی کسی که بسیار خشم باشد و عطف بر خبر کان است داد و در او تکلم عطف بر
محد و نست استقام نیز محدود است بتقدیر ایچرک و ظلم یعنی روایت است از علی بن حیدر
از عموی او مرارم بن حکیم گفت بود از منسوبان امام جعفر صادق علیه السلام مردی از یاران او که لقب
کرده میشد شلقان برای دلالت بر کمال تندهی او و امام علیه السلام تحقیق کرده اندید بود آن
مرد را در حرکت خراج خود باین معنی کنجی او را امام علیه السلام می کشید و بود آن مرد بدو بسوس

زود خشم نشانده است باینکه با من بدخوی کرد و با وجود آن با من خشم گرفت پس امام علیه السلام
 گفت مراد از می ای می مرادم آیا با وجود خشم او یا تو سخن می گویی یا عیسی پس گفتم آری پس گفت
 خوب کردی نیست خیر خشم گرفتن هر دو طرف **پنجم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله ايها المسلمون يتاجروا فيكم ثلاثا لا يصطليحن الاكاثار خاسرين من الاسلام ولهم مكن يندموا
 ولاية فافهموا سبق الى كلام اخيه كان السابق الى الجنة يوم الحساب **ششم** ايما مفرغ
 و معتبر است الاصلطمان حال از فاعل گشت است الا مكن از ان شرطيه و لا نافي است
 مثل الامر و قد نفرده اند و لم يكن تشديد نون بصيغة مضارع مجمل مضاعف باب افعال
 مكر از لغتي و لا الاكاثار است چه هرگاه لای لغتي بر ماضی داخل شود مكر از لغتي واجب است الاكاثار
 چیزی را بر رفت خانه گذاشتن ناخود است از گفته بضم كاف و تشديد نون بمعنی طاقچه الولاية به فتح
 و او یا می و دوستی فایما جزای شرط است و جمله شرط و جزا خبر قیده است و می تواند بود که
 الا برای استنباط باشد از مفهوم کلام سابق بتدویر لم يتاجروا الاكاثار و می تواند بود که الاصلطمان
 خبر قیده باشد و الا برای استنباط مفرغ باشد بتدویر الاصلطمان علی حال الا و قد كان و برین دو
 احتمال لم يكن تخفيف نون بصيغة معلوم از افعال ناقصه است و فادر فایما بر اسے تفرع
 است و مراد بسبقت سبقت پیش از سه روز است و آنچه گذشته است در حدیث دوم این باب
 مؤید این دو احتمال است اسم کان ضمیر مستتر راجع بابها است السابق منسوب و خبر کان است
 یعنی گفت رسول الله صلى الله عليه وآله هر دو مکن با هم خشم کنند پس و نگ کنند بر آن خشم سه
 روز بر حالی که صلح نه کنند اگر نه بیرون از اسلام شوند و در طاقچه نسیان گذاشته شود میان ایشان
 یا می و دوستی باطنی پس هر کدام ایشان که سبقت گیر و بسوی آشتی و سخن بیاورند و سه باشد
 سبقت گیرند و بسوی بهشت و در روز حساب **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
 قال ان الشيطان يعزى بين المؤمنين سالم يزعج احد هم عن دينة فاذا فعلوا ذلك
 استلقى على قفاه و قد دشم قال فرحت فرحه الله امر الله بين وليين لنا يا معشر
 المؤمنين بالانفوا و تعا صفوا **هفتم** يعزى بعين بالقطعة و رای لی نقطه بصيغة مضارع
 معلوم باب افعال است بالمعنی ما دام است لم يرجع احد هم عن دینه برای سبب خبر چیست
 یا نه ای رفع ایجاب خبری پس فاذا فعلوا برای ایجاب کلی است تا نقوا البزوه و العف و تخفيف
 لام مقصوره بصيغة امر باب تفاعل است یعنی روایت است امام محمد باقر علیه السلام گفت
 به رستی که شیطان عداوت می اندازد میان مومنان چند آنکه باقیانده می اندازد ایشان در دین
 خود پس چون کردند رجوع از دین را می اندازد بر پشت خود و خمیازه میکند چنانچه کسی که خود را

ازمانی بدر آورده بعد از آن می گوید بمطلب رسیدیم پس رحمت کند و الله تعالی مردی را که
افتاد و بد میان دو دوست ما می گزیده و مومنان الفت گیرند با هم و مردمانی که بد با هم هفت
اصل علی بن عبد الله علیه السلام قال لا ینزال ابلیس من سما احتیج المسلمان فاذا التقوا
اصطبلت سرکبته و تحلفقت اذ صاله و نادى یا ولیه ما التقى من البشور **شرح** ضمیر
ناجیه و ردید بر اینج بابلیس است و ابلیس ضمیر متکلم و جیده میگوید و عدول از آن برای اقرار
از نسبت ذیل بخود بحسب لفظ است اگر چه بر سبیل حکایت باشد و برین قیاس است ضمیر غایب
در لقی ما برای استیقام تعجبی است و منصوب است محملاً مفعول به لقی باشد لقی بصیغه ماضی
معلوم باب علم است البشور لغتهم ثانی سه نقطه و هم با می یک نقطه و سکون و او و رای بنقطه
هلاک و ابله و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت میماند ابلیس خوش حال چند آنکه خشم کرد و دو و سلم با هم پس چون بر خوردند با هم و صلح
کنند نمایند با هم می شود زانوهای ابلیس از ضعف و جدا میشود و جدا او فریادی زند
که ای وای ابلیس چه چیز را بر خورد ابلیس از جمله هلاکت

باب چهارم و دوم اصل باب قطیقه الرحمن

شرح القطیقه بفتح قاف و کسر طای بی نقطه و سکون یا می دو نقطه در پایین کوفه عین
بی نقطه مصدر باب منع بریدن پیوند خویشی نسبی و زدن و همه اینجا مناسب است یعنی
این باب مذمت بریدن خویشی نسبی است درین باب هشت حدیث است **اول اصل** قال
رسول الله صلی الله علیه و آله فی حدیث الاکان فی التاعاض الحالقه لا اعنی حالقه
التشعر و لکن حالقه الدین **شرح** الحالقه بجای بنقطه و قاف و تائی دو نقطه در بالا که برای
نقل از حدیث است با همیت است بصیغه اسم فاعیل باب منع تنگی سر تراشی و مانند آن با تاسی
مصدریه است شمل کا ذی معنی کذب پس مراد تراشیدن سر و مانند آنست و هر دو اینجا مناسب
است و در میان سابقین تراشیدن سر عار بوده و در سیاست میکردند یعنی گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله در اثباتی تنگی در بدست دشمنی مردم با هم که اینجا تمام آن منقول نشده آگاه باشید
بدستی که در جمله دشمنی با هم تراشیده است یعنی خواهیم تراشیده مورد او لیکن میخواهم تراشیده و در
اسلام را امر او قطع رحم است چنانچه می آید در حدیث آمده **دوم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام اتقوا الحالقه فانها تمیت الرجال قلت و ما الحالقه قال قلیعة الرحمه
شرح گفت ایام جعفر صادق علیه السلام بر منتر کنید از تراشیده چه بدستی که آن می میراند
مردان را اشارت است با نچه می آید در حدیث آمده و گفتیم و حیث تراشیده گفت بریدن خویشی

نسبی سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان اخوتی و بنی عقی قد
 ضیعوا علی الدار و الحیا و فی منی و بیوت و لو تکلمت اخذت ما فی یدیه من قال فقال لیه
 فان الله تعالی سیمجلک فرجا **شرح** و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 راوی گفت گفتیم او را بدستی که برادران من و پسران عمو من تحقیق تنگ کردند بر من سرای جد را
 و ما کردند مرا از آن سر بسوی یک خانه و اگر گفتگو کنم با ایشان ستم گیرم آنچه را که در تصرف
 ایشان است از حق من را وی گفت پس امام گفت مرا که صبر کن چه بدستی که الله تعالی
 بزرگو باشد که گرداند بر اسے تو خلاصی از ستم ایشان **اصل** قال فانصرفت و وقع الیوم
 فی سنة اخذت و ثلثین فأتوا الله کلهم ما بقی منهم احد قال هو بما صنعوا ملک و
 بحقوقهم ایاک و قطع مرحوم بجزء الحجب انهم یبقوا و انهم ضیعوا علیک قال قلت ای
 و الله **شرح** الیوا یلقح واد و فتح بای یک نقطه و همزه و گاهی بعد از بار الف حمد و وه میا شد
 طاعون و هر مرضی که عام باشد و هر دوا نیما مناسب است امام جعفر صادق علیه السلام هر
 سال صد و چهار ده بوده و فوات او در سال صد و چهل و هشت بوده پس ماوی و تاریخ صد و
 انداخته بر اسے ظهور فو و رنما فی هر دو جا برای بیان است و من ابتداء می است و مراد با حد
 فرزند و مانند آنست یا فای را ی تفریح است و من تمیض است و مراد با حد یکی از جمله ایشان
 است بعقو تم متعلق به تبر و است بیای یک نقطه و تایی دو نقطه در بالا و تایی بنقطه بصیغه
 ماضی معلوم باب علم مجهول باب نصر است و در بعض نسخ تایی دو نقطه در بالا و بیای یک نقطه
 بصیغه ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفصیل است التبر لفتح تا و سکون بار و البتیر الماک شکستن
 و همه اینها مناسب است و انهم بود او حالیه و کسر همزه است یا بود و عاطفه و فتح همزه است یعنی
 راوی گفت پس برگشتم از سفر حج و از مدینه بجانب شهر خود و واقع شد طاعون در سال سی و
 یک بعد از صد پس مردی بخدا قسم همه ایشان باین روش که نماز از ایشان کی که وارث
 ایشان باشد و باین دعوی کند راوی گفت پس بیرون آمدم از شهر خود بجانب مدینه در سفر حج
 پس چون داخل شدم بر امام علیه السلام گفتم چیست حال خاواد که تو را وی گفت گفتیم تحقیق مرد
 بخدا قسم همه ایشان باین روش که نماز کی از ایشان امام گفت آن سبب چیزی است که گردند با تو
 نسبت از فانی ایشان ترا و بریدن خویشی ایشان ستا صل شده آیا آرزو میکنی که ایشان میانند
 بر جا لیکه بدستی که تنگ کرده باشد بر تو راوی گفت گفتیم آری بخدا قسم **چهارم اصل** عن
 ابی جعفر علیه السلام قال فی کتاب علی علیه السلام ثلث خصال میوت صاحبها ابد احتی بری و
 با نهن البنی و قطیعة الرحم و الایمان الکاذب و بیار الله بها و ان اجمل الطاعة ثوابا لصله الرحم

وان القوم لیکونوا لکما اذینا سنوت تنفی احوالهم و یفرون و الی الیقین الکا فیه و قلیته
 الیهم بقدر ان الذی یار بلا قبح حق اهلها و تنفی احوالهم و یفرون و الی الیقین الکا فیه و قلیته
 لیف مبتدا انت جمله الموت خبر مبتدای است الی الیقین خبر مبتدای فیه و انت مبتدای من الی الیقین
 جمله ییادو الی الیقین است چه الیقین نام آن برای عهد و پیمان است پس و حکم
 مر و انت ییادو الی الیقین معلوم است و ضمیر مستتر راجع بصاحبین است و الله منصوب است
 و با در برابر است آیت است و ضمیر راجع الیهم است و می تواند بود که ییادو الی الیقین
 باشد و الله مرفوع باشد و بر سر مقدم بر آخر است از قسم و دعوی که صاحبش جاهل باشد مایه دفع
 است و ان العجل تا آخر می تواند بود که از قسم کتاب علی علیه السلام باشد و می تواند بود که کلام
 امام محمد باقر علیه السلام باشد و می تواند بود که غایبه مجبول باب افعال یا معلوم باب اقرب
 است فیرون لیکون نامی سه نقطه و ضمیر دانی لی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر غائب باب
 افعال است و لیکون جمع یفعل بای یک نقطه و شکون لام و فتح قات و عین لی نقطه
 و ضمیر دانی خالی تا اید جز و یفعل غایبه است یفعل بای یک نقطه و عین لی نقطه بصیغه مضارع
 غایبه یا غایبه باب علم انت الی الیقین و فاعل انت الی الیقین بای یک نقطه و فتح عین لی نقطه
 مصداق علم باشد و ضمیر دانی دو نقطه بنون و قات است و ان بصیغه است
 یعنی ردایت است و امام محمد باقر علیه السلام گفت و ذکر کتاب علی علیه السلام که اسم آن
 جامع است انیسیت که سه فصلت نیز در صاحب آن است که می تواند بود از آنکه می تواند بود و روی
 و بریدن خویشی و قسم آورد و نسبت که بمیدان جنگ الله تعالی می تواند صاحب آن بآن قسم
 و بدستی که شتابان تر عبادت باعتبار فوائدها می تواند بود خویشی است یا یعنی که او دنیا اثر آن
 و دوزخ هر میشود و بدو شکیله قبیل هر آنچه که می باشد فساد پس با هم می تواند میکنند پس زیاد
 کرده میشود و الهامی ایشان و صاحب ثروت می شود و بدستی که قسم دروغ و بریدن خویشی که
 و می تواند بود و اما ییادو الی الیقین که می تواند بود از آنکه می تواند بود و بدستی که می تواند
 شدن و بدین بزرگ شدن پس است یا یعنی که می تواند بود و بدستی که می تواند
 در آمدن است **پنجم اصل** یا عیون شکا الی یا عیون علیه السلام و سایر به
 فقال له اکثره و افضل فقال انهم یفعلون و یفعلون فقال انهم یفعلون و یفعلون فقال
 بنظر الله الیکه **ششم اصل** که از نزدی پس شکایت بر و بسوی امام جعفر صادق علیه السلام
 از خویشان خود پس امام گفت او را چشم فرود و بکن با ایشان آنچه توانی ازینکی پس آن مرد
 گفت بدستی که ایشان میکنند و میکنند آنچه می تواند بود و بدستی که ایشان

بنی خاتم که بنی کنیز را هم گفت آیا ابرار و در آری که با بنی مثل ایشان در قطع رحم تا نظیر التفات نگند البتة
 تعالی بسوی بسجده ام از شما بشیم **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقسم
 بر خصم و آن طایفه که بنی کنیز را هم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله از خود بر خراشی بسوی
 خود را هر چند که از خود بر و او را **هفتم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام فی خطبه
 اعوذ بالله من الذنوب التي تعجل القضاء فقام النية عبدا لله ابن الكواجر بالشكرى فقال
 يا امير المومنين عليه السلام او يكون في ذنوب تعجل القضاء فقال نعم ذلك قطيع
 از حجابان اهل البيت ليحتملونه ويتواشون وهم حجرة فخرنا لله و ان اهل
 البيت ليتفرقون و يقطع بعضهم بعضا فحرم الله و هم القبا **ثامن** و ذلك لو اوعا طه
 و اسم اشاره و ایل صفات بضمیر مخاطب است یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام در خطبه
 که یا هیکرم یا سعد تعالی از گناهانیکه شما بان میکنند بر طرف شدن این آنها را بمنی پریشانی
 احوال ایشان پس برخاست بسوی او عبید الله بن کوفه پیشگویی که رئیس خوارج بنی و ان شد
 پس گفت ای امیر المومنین علیه السلام آیا می باشد گناهانی نیز شما بان کشته پریشانی را پس گفت
 آری و آنها بریدن خویشی است بدستی که خانه و اوده را کشته گاهی صبح می شوند و بدو هم بمال میکنند
 بر حالی که ایشان فساد پس روزی فرخ نمیداد ایشان را آمد تعالی و بدو هم که طایفه و اوده
 بر آتش از هم جدا می کنند و می بردند و بعضی ایشان بعضی دیگر را با بنی که مدد می داد
 نمی کنند پس محروم و سعیت مذوق باند آن می کند ایشان را آمد تعالی بر حالی که ایشان
 پریشانی را از بنی که بنی غیر بریدن خویشی نمی کنند **هشتم اصل** قال امیر المومنین
 علیه السلام اخرا فليخبروا الامام حاتم بن حذافه في انذار بني الكواجر **تاسع** و گفت
 امیر المومنین علیه السلام چون بر نیکان خویشین را اگر آئینه بسته شود و اما در دستهای
 خود را بر آینه که پیوند خویشین را کشته

طایفه ابرار
 و کفر و الجهاد

باب صد و چهل و نهم و نهم اصل باب الحقوق

مقدم این باب در است از فرائض و از است بر این باب حدیث است **اول اصل**
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنى الحقوق ايت ولو علم الله بغير ذنب رجل شيئا هو ان
 منه لغيره **ثاني** و انما است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کمتر فرائض
 گفتن پدر و مادر گفتن آیت و اگر می دانست با نیکو و عمل خیر می را که سهل تر باشد
 از آیت هر آینه نمی میگردانان مراد از آیت که در قول الله تعالی و من لم يؤد بني امير المومنين و الاصل
 لها آيت التفات بر خراشی شده و مقصود از حقوق اینست بطلب **دوم اصل** قال رسول الله

جعلی الله علیه والرحمن ما اردا فتمت علی الجنة ان کنت عاقبا فاقصر علی النار **فصل**
 فی حق رسول الله علیه وآله بان قرآن برادر پدر و مادر و کتفا کن بر پشت این معنی که
 قرآن برادر ایشان نیستی از بهر توفیق و رحمت حجاب که جای اصحاب الاعراف و دانش
 ایشان نیست نمراد اتصال و اگر ایشان برادر پدر و مادر و پدر و مادر پس انکفا کن یا تشبیه
 این معنی که یا قرآن برادر نیستی از بهر توفیق و رحمت حجاب نمراد و اسلام و اسلام اصل من الله
 علیه السلام قال اذا کان يوم القيمة کثفت شطاء من اقطبت الجنة فوجدت بها
 من کانت له روح من مسير و من صفة عام الا صنفاء و احد اقلت منه قال
 الیاق لوالدیه **فصل** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود
 که جهان در روز قیامت بر داشته می شود پرده یازده و برای هشت پس او را یک
 می کنند بوی هشت را بر که او را جانی هست یا ساقبت یا قصد سالی که یک طایفه گنیم
 بیا خدا ایشان گفت نفری الله برای پیوند و خود و چو **فصل** قال رسول الله
 علیه السلام علیه وآله فوق کل شیء بری حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فاذا قتل یسب
 سبیل الله فلیس فوقه بری ان فوق کل عقوق تحق حاجتی یقتل الرجل اجله الدیمه
 فاذا فعل ان لا یجلب له ذوقه عقوق متوهم انبر کبر بائی یک نقطه قرآن برادر
 پرده و او را بر بفتح با قرآن برادر پدر و مادر و عقوق یفتح عین بی نقطه و دو قاف قرآن
 برادر و او را بر بفتح گفت رسول الله علیه وآله بالای هر صاحب قرآن برادر
 قرآن برادر نیست تا آنکه کشته شود برادر او خدا از کمال قرآن برادر و او را بر بفتح
 شد برادر و او را بر بفتح بالای او کسی که قرآن برادر باشد و هر شی که بالای هر عاق پر
 و مادر عاقی هست تا آنکه کشته مردی از پدر و مادر و پس چون گرد آید پس نیست بالای او
 حاقی تا این معنی که قرآن کسی که کشته باشد بالای قرآنی او نیست پس منافات ندارد با اینکه
 قرآن کسی که برادر و کشته بالای قرآنی کسی باشد که یکی را کشته **فصل** عن ابی عبد الله علیه
 السلام قال من نظر الی ابویه نظر مآقت و هما قال یلالت لیم یقتل الله له صلوۃ **فصل**
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نگاه کند بر پدر و مادر و نگاه
 غضبنا کسی بر جای که ایشان ظلم بر او کرده باشند قبول نمی کنند الهی بالای بر آن کسی که
 نمازی را بر او جاری کسی که خیانت نگاه کند بر جای که ایشان ظلم بر او کرده باشند **فصل**
 قال با یسوع الله علیه و آله فی کلام له لیاکم و عقوق الایمان بان بریه الحکمة و بعد
 من مسیره الی صوامم ولا یجلب عاق و لا فاطه لهم ولا شیخ ران و لا حباله انرا سره

الخلاء انما الکبریا به الله عز وجل القائلین شمس الله علیهم سادات عام منافات ندارد باحتمالی که در حدیث ششم
 این باب است چه ممکن است اللت عام در صورتی باشد که بیشتر از یک پزوه برداشته شود و الا در کتب
 مزه و زای با نقطه و اللت و زای بی نقطه آنچه در این روایت که سیه میشود مثل لنگ و پیش که سیه
 و گاهی سیه شیب جامعی را نیز از زای نامیده یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و ثنائی
 سخن که او را بود که دو بار خود را زای پدر و مادر را از یکدیگر چه پدر است که یونی نیست
 او را گفت کرده می شود و در ذوق قیامت از مسافت هزار ساله و ادوات نمی کند آن یونی را فراموش
 پدر و مادر و نه بر نه و پیشی نسبی و نه پدر زنا کننده و نه گنهی که بر زمین کشد لنگ خود را از گنهی
 آویزان کند و و طریقت که زای خود را از گنهی و در حکم لنگ است و اصل پیامه حیاتی و فدا شدن اهل
 بعضی از شهر با سعاد است بیان این آنکه بجز مخصوص الله تعالی نیست که صاحب اهل
 اختیار و بر کس و بر چیز است **حقیق** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لو علم الله
 شیئا اذی من اثم لغی عنه **ششم** این موافق مضمون حدیث اول این باب است
اصل وهو من ادنی العقوق ومن العقوق ان یبصر الرجل ان یوالدیة فیحد الظلمه
 الیه **ششم** اللت لام در ضمن العقوق برای عهد و حبست و فراداد بی العقوق است
 فاد و فحد برای بیان است یکجای بی نقطه و تشدید ذال بی نقطه بعینه ضمنا مع معلوم
 باب نصر باب افعال است یعنی و گفتن است از جمله سب و تعقوق است و از جمله عقوق
 است اینکه نگاه کند مرد بسوی پدر و مادر خود باین روش که تند کند نگاه را و از پیش که در او
 باین العقوق است که سب تر از آن عقوقی نباشد پس منافات ندارد با آنکه مثل آن باشد
 و تخصیص ذکر است برای متعارف بودن است پس او حال مثل آن از قبیل قیاس نیست
هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ابی علیه السلام نظر الی رجل و مر
 بینه میشتی و الا ان متکی علی ذراع الابد قال فاکمل الی معتاله حق فاساق الدین **ششم**
 الذراع کبر ذال با نقطه ساعد آن میان مرفق و بند دست است و بجهت بر ذراع باین روش
 است که کسی بدست خود بگیرد ذراع دیگر که دست برد دست گذاشته باشد از در دست
 تواضع در انشای داده و بین بین مرفق آنس محاذی سینه آن دیگر است غیر ماکله راجع به است
 و میگویند که ذراع بر جل باشد باعتبار اینکه تکلیف او بسوی خود را در یکا قیاس است یعنی در دست
 از امام تحید بر علیه السلام گفت پدری که پدرم علیه السلام نظر کرد بسوی مردی و با او سر داد
 بود و مرفت آن مرد بر حالی که پس تحید کرده بود بر ساعد پدر امام گفت پس سخن نکند با آن
 پس پدرم برای آن مردی از او تا آنکه مفارقت کرد پدرم از دنیا **هم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام

صلی الله علیه و آله
 و سلم

عليه السلام (ادنى العقوق) ولو علم الله اليسر منه لدفى عنه ثم حرره اين موافق مضمون

حدیث اول این باب است

باب صد وجهل و چهارم اصل باب الانتقام

شماره الانتقام بعد باب افعال بنون و قاف دعوی زادگی و پاکیزگی نسبت بسبب مغایر
بیران و بنون و قاف و در داشتن خود و انسی که دیگری دارد بر دفع مایه از خود و حاصل هر دو
یکیت یعنی این باب مذمت دعوی زادگی است یعنی اینکه محض نسبت را علامت خوبه
خود نکند پس منافات ندارد با انتقام آنکه بدی باینکه از اهل بیت خود است که الهی تعالی جیس را
از ایشان اذایب کرده چه این فخر فی تحقیق نسبت نیست بلکه بد لالت قرآن بر عصمت ایشان است
و نسبت مخصوص کاشف از است درین باب سه حدیث است اول اصل
عبد الله عليه السلام قال كفر بالله من تدبر من نسب دانا دق شماره ضمیر ذی پنج بصد تبر
است یا حاج به نسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافر شد بالله
تعالی کسی که دور داشت خود را از کسی که دیگری دارد هر چند که آن دور داشتن باریک باشد یعنی
که با یما و اشارت باشد یا هر چند که آن نسب ضعیف ولی اعتبار میان خلایق باشد مخفی نماند که کفر
مبنی بر اینست که این عمل دشمن الحاکم قول الله تعالی و در محکم قرآن است در سوره هجرات یا ایها الناس
ان اخلقناکم من ذکر و انشی و مذکور شد در حدیث دوم باب صدوسی و چهارم دوم اصل
عن ابی عبد الله عليه السلام قال كفر بالله من تدبر من نسب دانا دق شماره

این موافق حدیث اول است سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه
السلام انهما قالا کفر بالله العلم الانتقام من حسب و ان جق شماره الانتقام اینها بقا
است من برای تعلیل است الحسب آنچه شمرده می شود از میاخریه ران ضمیر ذی رابع بالانتقام
است یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما گفتند کفر است
بالله که بزرگ است دعوی زادگی بسبب شرف به پان هر چند که آن دعوی زادگی
باریک باشد این یعنی که با یما و اشارت باشد بیان این شد و شرح حدیث اول این باب

باب صد وجهل و پنجم اصل باب من اذی المسلمین و اذی حرم

شماره اذی بجزه و الف بصیغه النفی معلوم باب افعال است یعنی این باب مذمت شخصی است
که آزار کرد مسلمانان را یا حقیر ولی اعتبار نکرد ایشان را درین باب یازده حدیث است اول
اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قال الله عز وجل لياذن بحرب من
مني من اذی عبدی المومنین و لياص غطی من اكرم عبدی للمومن و لو لم یکن

من خلق فی الارض یتأیدین المشرق و المغرب الا هو من واحد و امام عادل لا تستغنی
 لهما و اما عجزیه ما خلقت فی الارض و تقامت سبع سموات و ارضین بهما و جعلت
 لهما من ایمانها انی لا یتأیدان الی الله سواهما **نسخ** لیا ذن بجزه و ذال با نقطه بصیغه
 مضارع مجزوم لام امر نائب اذ باب علم است الاذن کسره نزه و سکون ذال و لفتح نزه و فتح
 ذال و النتن امر کسی بدانشن خبری بر حقیقت نمی باشد بلکه خبر است از وقوع آنچه بر سبیل تأکید
 و همچنین امر بامن از خبری خبر است از عدم وقوع آنچه بر سبیل تأکید الحرب لفتح حاء نسله نقطه
 و سکون را می بی نقطه و بای یک نقطه مصدر باب علم شدت غضب لم یکن تأید است فی الاض
 اخر لذلک لانه است مومن مشغای مفرغ و فاعل یکن است مع اگر متعلق یکن است پس
 لمازمت آن مومن امام را شرط نیست و اگر حال از مومن است ذالالت بر ملازمت می کند
 اگر گوئی مفهوم این منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث پنجم باب صدق که ابراهیم مدته تنها
 بود و کس غیر او مومن نبود گوئیم مقصود اینجا بیان حال است نه اسم سابقه و از ضمیم
 بتقدیر سبع ارضین است و اشارت است بقول الله تعالی در سورة الطلاق و من الارض
 مثلین الله لی تونین است و صفات است بسواها و اگر انی الله یعنی موالس باشد با تونین
 است و سواها برای استثناء است یعنی شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت الله
 عزوجل در حدیث قدسی باید که دانند شدت غضبی را از جانب من کسی که آراء بگوید مرا که
 مومن است و باید که امین باشد از غضب من کسی که غریزه داشت بزند مرا که مومن است و اگر بی بود
 از جمله مخلوقات من در زمین در میان مشرق و مغرب مگر یک مومن با امامی که عادل باشد نیز تأکید است
 می کردم لعبادت آن دو کس از عبادات جمیع آنچه خلق کردم در زمین از جن و انس و هر آئینه بحال
 خود می نماند هفت آسمان و هفت زمین با آن دو کس و هر آئینه می کردم بر اے ایشان بسبب
 ایمان ایشان آ امامی عظیم بیان این آنکه محتاج نمی شد بسوی آ امامی که حاصل شود بسبب
 غیر آن دو کس **دوم اصل** قل ابو عبد الله علیه السلام اذا کان يوم القیامة خادوی
 متادین الضد و دلائل فیقوم قوم لیس قلبی وجوههم لحم فیکال هؤلاء الذین اذوا
 المؤمنین و نصبوا الهم و عاندوهم و عنقوهم فی دینهم ثم یومروهم الی جهنم **نسخ**
 البند و یضم ضا و با نقطه و ضم وال بی نقطه و سکون و او و ذال بی نقطه جمع ضد کسر ضا
 و تشدید ذال مخالفان و اگر لعباد بی نقطه می بود جمیع ضاد یعنی بر گردانندگان مردم
 از پیروی او لیا می بود متعدی معن می شد و در بعض نسخ بجای الضد و المؤمنین
 است ملا و لیا و دستان و امان و هر دو اینجا مناسب است مفعول نصبوا و محذوف است بتقدیر

نصبوا العداوة عنقوا البین فی نقطه دنون و فالصیوة ماضی معلوم باب تفعل است بهم نائب فاعل
است یعنی گفت انا هم جعفر صادق علیه السلام چون شود کار جهان در روز قیامت نه اکنند
نه اکننده که کجا انجمنی که نمی توان بود و نه برای دوستستان من پس برمیگزیند جمعی که نیست برودهای
ایشان گویشتی از پس که بی روی کردند با و لیا در دنیا پس گفته می شود و یعنی که اهل عرصات با
یک دیگری گویند که اینانند آن جاعت که از کار کردند مومنان را و داداشند برای مومنان
و دشمنی را و عناد کردند با مومنان و دشمنی کردند مومنان را بسبب دین مومنان بعد از ان امر
کرده می شوند بلکه به پروان ایشان بسوی جهنم **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
وآله قال الله تبارک و تعالی من اهان لی و لیا فقد اهر صد لهما ربی **ششم اصل**
الارصاد و یا کردن چیزی برای کار حاجتی اضافه تصدیق فعل است چنانچه ظاهر می شود از
حدیث هشتم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت الله تبارک و تعالی
و در حدیث قدسی هر که خوار گردد و دوستی از دوستستان مرا پس تحقیق میگرداند محاربه را برای
محاربه با من **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من حق مومنا
مسکینا او غیر مسکین که بیزل الله عزوجل ساقراله ما قناتحتی یرحمه عن محقرته ایاه
ششم اصل حق کسی بی نقطه و تحقیق قاف و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
المحق بفتح ما و سکون قاف خوار کردن محقر بفتح میم و سکون حای بی نقطه و کسرت قاف مصد می
باب ضرب است یعنی و ادیت است انا هم جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خوار کند مومنی را
که مسکین باشد یا غیر مسکین همیشه الله عزوجل خوار کننده است آنکس را غضبناک است تا آنکه توبه
کند از خوار کردن او مومن را پنجم **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان
الله تبارک و تعالی یقول من اهان لی و لیا فقد اهر صد لهما ربی **ششم اصل**
این موافق حدیث سوم این باب است **اصل** و اناسرع شیء الی نصرته اولیای **ششم اصل**
و من شایان تر از هر چیزی بسوی مدد و دستان اشارت است باینکه ما ندیم تغیر در حال کن عالم
بهم میرسد بسبب فذلان و میا کردن اسباب فذاب و مانند آنها **ششم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه و آله قال الله عزوجل قد نابذان من اذل عبدی المومن **ششم اصل**
المناذرة بنون و بای یک نقطه و ذال با نقطه طرح جنگ با کسی کردن یعنی گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله گفت الله عزوجل و در حدیث قدسی تحقیق طرح جنگ کرده با من کسی که خوار گرداند مرا که
مومن است **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عزوجل من
اهان لی و لیا فقد اهر صد لهما ربی **ششم اصل** این موافق حدیث سوم این باب است **اصل**

و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالناس فله حتی احبه
 فاذا احببتہ کنت سمعہ الذی یسمع به و بعصره الذی یمصر به و لسانہ الذی ینطق
 به و ید الذی ینطق بها **باب من یطلب نزدیکی و یطلب نزدیکی من بندہ من بوسیلہ**
 کہ محبوب تر باشد بسوی من از آنچه واجب و لازم کردم بر او و بد رستی کہ بندہ من بر آنی طلب
 نزدیکی میکند بسوی من بوسیله کہ زیاد بر واجب و لازم است تا آنکہ دوست دارم او را پس
 چون دوست دارم او را بشدم حس گوش او کہ می شنود بآن و حس چشم او کہ می بیند بآن و زبان او
 کہ می گوید بآن و دست او کہ میگردد و چیز را بآن مراد اینست کہ این چهار چیز او بفراوان می شود
 پس نمی شنود و نظر نمی کند و نمی گوید و نمی گیرد و بکار آمدن اصل ان دعائی اجبتہ و ان
 سالنی اعطیتہ و ما ترودت عن شیء انا فاعله کتزدی عن موت المومن یکو
 الموت و اگر مساعدت **باب من یطلب نزدیکی** اگر با الله گوید بیک عبدی می گویم بر اسب او و اگر
 طلب حاجتی از من کند می دهم او را و بچشم از چیزی کہ من در کار فاعل آن چیزم مانند بگشتن
 من از مرگ پس بیان این آنکه او نمی خواهد مرگ را و دما می بقیای خود می کند و من نمی خواهم
 آمدن او را و اشل این فقرات گذشت در حدیث ششم **باب صد و یکم هشتم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما اسری بالبقی صلی الله علیه و آله قال یا رب
 ما حال المومن عندک قال یا محمد بن اھان بی و لیا فقل یا رب انی بالمحاربه و انما ابرج
 فقل انی نصرک اولیائی و ما ترودت عن شیء انا فاعله کتزدی عن وفات المومن
 یکو الموت و اگر مساعدت **باب من یطلب نزدیکی** امری بفضیله ماضی مجبول باب افعال است الا بری
 و رشب با ذریه برائی تعدیه است و ظرف نائب فاعل است و بر او حکایت شب معلوم است
 و باقی ظاهر است از شرح حدیث سوم و پنجم این باب **باب من یطلب نزدیکی** و ان من عبادی المومنین
 من لا یصلیہ الا البقی و لو حرقته انی غیر ذلک لھاک و ان من عبادی المومنین من
 لا یصلیہ الا البقی و لو حرقته انی غیر ذلک لھاک **باب من یطلب نزدیکی** و بد رستی کہ از جمله بندگان من
 کہ مومنان اند کسی است کہ اصلاح نمی کند او را مگر بی نیازی و اگر میگردانیدم او را بسوی خدا
 آن بی نیازی هر آینه جہنمی میشد و بد رستی کہ از جمله بندگان من است کہ مو مانند کسی است کہ اصلاح
 نمی کند او را مگر نیاز مند می و اگر بر میگردد و اندام او را بسوی خدا و آن نیاز مندی هر آینه جہنمی
 می شد **اصل** و ما تقرب الی عبدی بعبادتی بشیء احب الی مما افترضت و لیتقرب
 الی بالناس فله حتی احبه فاذا احببتہ کنت سمعہ الذی یسمع به و بعصره الذی یمصر به
 و لسانہ الذی ینطق به و ید الذی ینطق بها **ان دعائی اجبتہ و ان سالنی اعطیتہ**

باب من اذى المسلمين اذ اقترعهم عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال من استذل مؤمنا و اختقره لقلته ذات ید و الفقر شهره الله یوم القیة علی رأس
 الخلق **باب من اذى المسلمین** انما یام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب خوابی نمویی
 کند و خوار کند او را برای کسی مال او و برای دیگری میز و او را می کشد و او را می کشد و او را می کشد
 قیامت بر سر خلائق یعنی که علامتی برای بدی عمل او تعیین می کنند بر دوشی که خلائق نظر دار
 آن کنند **باب من اذى المسلمین** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقد اضرای برابی فاوحی
 الی من وراء الحجاب میا اوحی و شافعتی ان قال لی یا محمد من اذل لی ولیا فقد ارحم
 لی بالمحاربة و من حارب بنی حاربه تلت یا رب و من ولیک هذا فقد علمت ان من
 حاربک حاربه بینه قال ذلك من اخذت ميثاقه لک و لوصیک لک یثبک بالولاية
باب من اذى المسلمین فرشته ایست که عامل وحی باشد مشافه عبارت از حکیم بود اسطه
 فرشته ایست بخلق او از چنانچه با موسی و بطور شد و بان اشارت شده در قول الله تعالی
 و میورده بقر و منهم من کلم الله و بیان شده در شرح حدیث پانزدهم **باب من اذى المسلمین** و در فائده این در این
 قال مصدق علیه السلام و بتقدیر بان قال است قادر فقد علمت بیانه است یعنی گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله هر آینه تحقیق سیر فرموده در شب معراج صاحب کل اختیار من مرا پس وحی
 کرد بسوی من پس اسطه فرشته آنچه را که وحی کرد و من گفت با من بخلق او از یوا اسطه فرشته
 باینکه گفت مرا ای محمد هر که خوار کند دوستی از دوستان مرا پس تحقیق میناشد برای من که با من
 جنگ کند و هر که با من جنگ کند جنگ میکنم با او گفتن ای صاحب کل اختیار من و کیست این
 دوست تو که گفتی چه تحقیق دانستم که هر که با تو جنگ کند جنگ میکنم با او مراد این است که این جز
 کلام را انصیدم و چیزی دیگر را انصیدم گفت این دوست من کیست که فراتر از در و از است برکم بیان
 او را علیه بر ای تو و بر ای وحی تو و بر ای الله او را دشمن بدوستی بیان این بیان که علیه
 است نه دشمن است برکم شد در شرح حدیث بیستم **باب من اذى المسلمین** کتاب التوسید که باب العرش
 و الکبری است و گذشته در حدیث دوم **باب من اذى المسلمین** کتاب الحج که باب فیه تفت و جوامع
 من الروایة فی الولاية است اینکه بعضی در روز میثاق انکار ولایت کردند و **باب من اذى المسلمین**
اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز وجل من استذل مؤمنا
 المؤمن فقد ابر ذی بالمحاربة و ما ترددت فی شئ انا فاعله کتر دمی فی عبد المؤمن
 اتی احب لقاءه فیکره الموت فاصرفه عنه **باب من اذى المسلمین** این گذشته در شرح
 حدیث سوم و پنجم این **باب من اذى المسلمین** فی الامر فاستحب له بما خویر له یعنی بدستی که

بنده مومن من ہر آئینہ گاہی و حامی کند مرا پس قبول می کنم برای او بچون کاری که بهتر است برای او و مرا و این است کہ حسب ظاهر اگر قبول نمی شود اما در واقع بهترین قبول است

باب صلا و جہل و ششم اصل باب طاعت عزرات المؤمنین و عواظہم

ششم عزرات یعنی بی نقطه و فتح تمامی سبب نقطه و زای بی نقطه است عزرات یعنی عین بی نقطه و سکون و او و زای بی نقطه است یعنی این باب مذمت کہے است کہ جستجو کرد و کسر در آمد نماے مومن را و پوشیدہ نهای مومن را درین باب ہفت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر و ابی عبد اللہ علیہ السلام قالوا اقرب ما یکون العبد الی اللہ ان یواخی الرجل علی الدین فیحیی علیہ عترتہ و ولایتہ لیضعفہ بہا یو ما مشہورہ اقرب مبتدا است نامصدریہ است کیون از افعال تا مر است اسے متعلق بہ اقرب است ان یواخی مصدر موصوع در موضع طرف زمان است شنایتہ مجھے الحاح و طرف خبر مبتدا است یعنی راویات است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیہما السلام گفتند نزد دیگر تر بودن بنده بسوی کفر و وقت اینست کہ دوستی کند مردی را بنابر دین آن مرد کہ موافق دین او است پس شمر در دل خود بر آن مرد و سر در آمدہ نماست او را و لغزشهای او را تا سر زدنش کند او را تا نہارد و زنی از روز دوم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ یا متشر من سکرہ بلسانہ و لم یخلص الایمان الی قلبہ لا یند من المؤمنین ولا یتبعوا عواظہم فانہ من یتبع عواظہم یتبع عورتہ و من یتبع اللہ عورتہ یضعفہ و لو فی بیتہ مشہورہ العشر یعنی بی نقطه و سکون عین سبب نقطه و فتح و کسر شین با نقطه و زای بی نقطه حاجات اضافہ مشربین از قبیل اضافہ متعدد و بخش آہنا است اخلو من مصدر باب نصر سیدان لا یتبعوا یتشدید بای یک نقطه مفتوحہ بصیغہ فی باب فاعل است بجزوف یکتا بصیغہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ای گرد مسلمانانی کہ مسلمان شدہ زبان و رسید ایمان بسوی دل او مذمت میکنند مسلمانان را و نفی میکنند یہان کردہ ہای ایشان را چہ بدرستی کہ شان اینست کہ ہر کہ نفی کرد یہان کردہ ہای مسلمانان را نفی کرد اللہ تعالی یہان کردہ او را با جمعی کہ پزردہ برداشت از یہان کردہ او و ہر کہ نفی کرد اللہ تعالی یہان کردہ او را رسوا می کند او را ہر چند کہ در خدا خود باشد و بیرون نیاید یا مر او این است کہ ہر چند رسوائی او در میان خانوادہ خودش باشد سوم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اقرب ما یکون العبد الی اللہ ان یواخی الرجل علی الدین فیحیی علیہ عترتہ و ولایتہ لیضعفہ بہا یو ما مشہورہ اول از قبیل وضع ظاہر در موضع ضمیر است و مضمون اینظاہر است

از شرح حدیث دوم این باب چهارم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لا تطلبوا عقرات المؤمنين فانه من تتبع عقرات ائمه تتبع الله عاقبه ومن تتبع
الله عاقبه يفضله ولون حوت ملته **ششم** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
دوم این باب پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اقرب ما يكون العبد
الى الكفوان لو اخى الرجل الرجل على الدين صحيحه عليه زلانه ليعبره بها وما
ششم مضمون اینهاقی سابق است

باب صد و چهل و هفتم اصل باب التفسير

ششم التفسير بعین بی نقطه و یای دو نقطه در این در ای بی نقطه مصدر باب تفصیل شرح
کردن یعنی این باب مذمت سرزنش موس است درین باب چهار حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ابى مؤمنا ابى الله فى الدنيا والاخرة
ششم التائب بمنزله ولون و یای یک نقطه مصدر باب تفصیل سرزنش کردن یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که سرزنش کرد مؤمنی را سرزنش
کرد او را الله تعالی در دنیا و آخرت دوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه
وآله من اذاع فاحشة كان كمثل ثمار من عبد مؤمنا شئ لم يمت حتى يركبه
ششم گفت رسول الله صلى الله عليه وآله هر که شهرت دهد علی را که رسوا است
شاید پروی ظن که مخالف محکات قرآن است می شود در گناه اندک کسی که بدعت کرده آن
را و هر که سرزنش کرد مؤمنی را بخیر می نیرد، آنکه متکبر آن خیر شود **ششم** اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لقي اخاه بايوة ابنه الله فى الدنيا والاخرة
ششم تا مصدر زیاده است و موصوله می تواند بود و بنابر اول ضمیر مستتر در یونبه راجع بمن است
و بنابر دوم راجع با است و نسبت تانیب بکلام مجاز است و مضمون این موافق مضمون
حدیث اول این باب است

صافی شرح اصول

باب صد و چهل و هشتم اصل باب الغيبة والبهتان

ششم الغيبة کبیره عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در این و یای یک نقطه مصدر باب
ضرب یا در آن کسی را بزهستی ایست بفتح یای یک نقطه و سکون و فتح با و یای دو نقطه در بالا
مصدر باب منع نسبت کار می کسی که نگوید او را را لغیم یا و بسکون یا و روع یعنی این باب
مذمت بدگویی کسی و مذمت بهتان بر کسی است درین باب هفت حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الغيبة اسراع

فی دین الرجل المسلم من الاکله فی جوفه قال وقال رسول الله صلی الله علیه وآله
 الجلس فی المسجد انتظار المصلوه عبادا و عالم یحدث قیل یا رسول الله و ما یحدث
 قال الاغتیاب شمسهم الاکله یقع بمز و کسرات مرض غوره و من تو اند بود که میان همزه و
 کات الف باشد و جمع آکل بر وزن اسم فاعل باشد و الف لام برای عهد خارجی باشد یعنی اکله اللهم
 که عبارت از کار و دانش و مانند آنهاست که زود گوشت را بر طرط میکنند انتظار
 منسوب است بر مفعول که ما یعنی ما دام است لم یحدث یعنی مضارع مجهول باب
 افعال است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است بنابر اینکه مفعول مطلق نائب فاعل تواند
 شد یا بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بحال است که جلوس دلالت می کند و بنا بر
 اول ما یحدث بصیغه مجهول است و الاغتیاب مرفوع است و بنا بر دوم ما یحدث بصیغه
 معلوم است و الاغتیاب منصوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله غیبت مردم شایان تراست در انشای دین
 مرد مسلمان از خوره در ورون او امام گفت که و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نشستن
 در مسجد برای انتظار نماز عبادت است چندانکه نشود احداث حدیثی گفته شد ای رسول الله
 و چه خبر احداث کرده میشود در مسجد گفت غیبت مردم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه
 السلام قال من قال فی مومن مائة عینا و سمعته اذا فلا فهو من الدین قال الله
 عز وجل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم
 و ما رآه عبارت از گناهیست که منافات با ایمان ندارد مثل لم که مذکور شد در حدیث
 بیستم باب صد و دوازدهم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کس
 و گفت در حق مومنی گناهی که دید آنرا و چشم آنکس و شنید آنرا و گوش آنکس از جمله
 جماعتی است که گفته اند غرض جل و در مذمت ایشان در سوره نور بدرستی که جمعی که دوست
 میدارند که مشهور شود و سوء او جمعی که مومن شدند ایشان راست عذاب الی در ذناب معلوم
 اصل سالت ایا عبد الله علیه السلام عن الفیقه قال هو ان تقول لا ینک فی دین
 ما لم یفعل و ثبت علیه ابراهیم سالت الله علیه لم یفعل علیه دینا حدیث
 فی برای تعلیل است ضمیر و ضمیر راجع بانیک است قیاسی یک نقطه و نامی سه نقطه بصیغه
 مضارع مخاطب باب نصر یا ضرب یا افعال است لم یفعل بصیغه مضارع مبتدأ البین مجهول
 باب افعال یا معلوم باب نصر است و بنا بر اول فاعل مجزوف حاکم شرع است یا الله تعالی
 است باین معنی که در قرآن برای او حدیثی قرار نیافته ضمیر علیه راجع بانیک است و ضمیر فیه

واضح بامر است یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از غیبتی که حرام است در کدلم است
 گفت آن اینست که گوئی برای برادر خود که بسبب دین او برادر تو شده چیزی را از بد که بخوره
 و اینکه مشهور کنی برادر کنایه را که تحقیق پوشیده آن گناه را اله تعالی بر او بقضا و قدر خود میان
 این آنکه راست کرده نشده بر آن برادر ندانند و حدی مراد گاهی است که منافات با ایمان نداشته
 باشد مثل لم که بیان شد و حدیث هفتم باب صدور و از دهم و ایضا مشهور شده باشد با قاضی حد
چهارم اصل سئل النبی صلی الله علیه و آله ما کفای مرء الا حیا قال نستعمله
 من اعلته کما ذکرته **مشرحه** پرسیده شد بنی صلی الله علیه و آله که بصیبت کفای و غیبت
 مومن بعد از توبه از آن غیبت گفت اینکه طلب آمرزش کنی از اله تعالی برای آنکس که غیبت
 او کردی هر وقت که بیا خود آوری آن غیبت را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال من دعت مومنا او مومنه بالمیسر میه لعنه الله فی طیبه خیال حتی یخرج لم یاقان
 قلت و ما طیبه خیال قال صدید یخرج من فردج المومسات **مشرحه** الطیبه کبیر
 طای بی نقطه و سکون یا می و نقطه در باین و نون سرشت آدمی که از آن مخلوق شده الخبال
 بفتح خای با نقطه و بای یک نقطه و الف فساد و مراد اینجا زنا است و اضافه طیبه بخبال باعتبار
 اینست که علم اله تعالی بخبال کسی باعث آن طینت برای او شده الصدید بفتح صاد و بی نقطه و سر
 ال صدید و سکون یا و و نقطه در باین و دال بی نقطه چرکی که روان می شود از دل و مانند آن
 و اطلاق طیبه بر صدید باعتبار این است که جز بدن آدمی بوده که آدمی سرشته شده المومسات
 بضم میم و سکون یا و و کسر میم و سین بی نقطه زنان زنا کننده و تحفیس ذکر زنان باعتبار اینست
 که ایشان اصلند در زنا پس گناه ایشان بیشتر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 گفت هر که بتان کند نمونی را یا مومرا یا بچه نیست در او و برمی آید و او را اله تعالی در روز
 قیامت در سرشت زنا تا آنکه بیرون آید از عده آنچه گفته گفتم و بصیبت سرشت زنا گفت چرک
 است که بیرون می آید از زنجهای زنان و آثار مخفی نماید که سوال سائل بمنی بر ندایستن بمنی طینت
 خیال نیست بلکه بمنی بر تحب از اینست که کسی در سرشت دیگری چون محشور می شود و ششم
اصل قال ابو الحسن علیه السلام من ذکر رجلا من خلفه ما هو فیه ما هو فیه ما هو فیه
 انبأ من لم یغیبه و من ذکره من خلفه ما هو فیه ما لایعرفه الناس اعنانه و من
 ذکره بالمیسر فیه فقد بعته **مشرحه** گفت امام موسی کاظم علیه السلام هر که یاد کرده
 مردی را از مومنین فایمانه را بدید که آن در او هست از جمله چیزهایکه مشهور نشده بهمان مردم
 غیبت حرام کرده او را و هر که یاد کند او را بدی که نیست در او پس تحقیق افتر کرده

در حق او مراد اینست که غیبت حرام کرد و در ضمن فقر البقریه حدیث سوم این باب پس گفته او
مرکب است از دو گانه **هفتم اصل** معصیت ابا عبد الله علیه السلام بقول الغیبه
ان تقول فی اخیك ما سئره الله علیه و اما الامر الظاهریه مثل الجده و النعمه فلا و
البیعتان ان تقول فیہ ما لیس فیہ **ششم** از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت
غیبت حرام اینست که گوئی در حق برادر مومن خود بدی را که پوشانیده آن را الله تعالی بر او
و اما کار بدیکه ظاهر باشد در او مانند تنوخی و شتاب زدگی پس غیبت حرام نیست و بستان نیست
که گوئی در او بدی را که نیست در او در خصوص غیبت حرام هست باز یاد دهنده غیبت باین
شد در شرح حدیث سابق

باب صد وجهه و منهم اصل باب الرواق على المين

مفسر این باب مذمت نقل سخن مومن است در حالی دیگر بقصد اضرار بر آن مومن و در این باب
حدیث اول اصل قال ابوعبدالله علیه السلام من سرادی علی مومن
سراویة یزید بها شینه و هدم مروتک لیسقط من اعین الناس اخرجیه الله من ولايته
الی ولاية الشیطان فلا یقبله الشیطان مفسر گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
بر که نقل کند بقصد ضرر مومن نقلی که بخورید یا نقل زشتی آن مومن را و برسم بدون السایت
و عزت او را تا آنکه از نظر مردم بیرون می برد آنکس را الله تعالی از دوستی خود کنوی دوستی
شیطان پس قبول نمیکند او را شیطان مراد این است که از اینکه بی اعتبار است در نظر عالمی
بکار شیطان نمی آید و شیطان نیز خوش حال نمی شود بدوستی او زیرا که شیطان کسی را نخواهد
که فسق او در صورت عبادت باشد و مردم از او بازی خوردن مثل اهل بدعت تا او را وسیله
ضلالت مردم کند دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قلت له عوراة المومن حرام
قال نعم قلت لعی سئلیه قال لیس حیث تدحیث انما هو اذاعة سره مفسر
این حدیث مفسر است و غیر از اینجای امام جعفر صادق علیه السلام است العورة یقع من ینقطه
و سکون او در ای سینه نقطه ایج باید که پوشیده باشد و واحد عورتین آدمی سئلیه بغیر کسین
بی نقطه و سکون فادفع لام و یامی و نقطه در یامین بصیغه تثنیه است یعنی دو یامین که عورتین
است یا یکسر سنین و یامی و نقطه در یاست یعنی یامین و حاصل هر دو یکست یعنی روایت است
از عبد الله بن سنان گفت گفتم امام علیه السلام را آیا پوشیدن مومن بر مومن حرام است گفت
آری گفتم بخورای دو یامین او را گفت مراد من نیست اینجا که خیال میکنی خور این نیست که آنچه را دوست
فاش کردن را مومن است سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فیما جاء فی الحدیث

سورة المؤمن على المؤمن حرام قال هو ان يركضت فترى منه ستينا انا هو ان تروى عليه
 و تقبیه بشرح فواقیه است ضمیر سوراج کرام است تقبیه بنین بانقطه یا بعین بنقطه بعینه
 مضارع فطالب بمثل العين باب ضرب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
 در آنچه آمده در حدیث اهل البیت علیهم السلام که عورتی بر مومن حرام است امام گفت
 نیست آن حرام اینک بر مومنه شود مومن پس منی از او چیزی را که نباید دید بر این نیست که آن
 حرام که درین حدیث مذکور است نیست که ثقل کنی چیزی را بقصد ضرر بر او یا غیبت کنی او را
 بعیب گویی در حق او

باب صد و پنجاهم اصل باب الثماني

مشرح الثماني بفتح شین بانقطه مصدر باب علم خوش حالی بمصیبتی که بر سر دشمن آمده باشد یعنی
 این باب بذمت شریعت است و برین باب یک حدیث است اصل عن ابي عبد الله ع
 قال لا تبد الثمانيه لاختك فیرحمه الله بصد حایك و قال من شمت بمصيبة تزلت
 ما جیه لم یخرج من الدنیا سی یفتن و بشرح لابد بای یک نقطه و دال می نقطه
 بعینه نمی بقتل اللام باب افعال است و در بعض نسخ بعد از دال صورت یاء است که انتقاء
 ساکنین می افتد و بنا بر آن بعینه نقلی است و غیر بمعنی انشاء است ضمیر منصوب و در بصیر
 راجع لثمانيه است باعتبار تعلیق ابداء بان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 که او گفت اظهار کنی خوش حالی بمصیبت را برای برادر مومن خود که باعث آن می شود
 که رحم کند الله تعالی او را و گرداند آن اخبار شمت را یا تو یا بمعنی که دیگران یا تو شمت
 خواهند کرد امام گفت هر که خوش حال شد بمصیبتی که زود آید بر برادر مومن او بیرون رفت
 از دنیا تا آنکه گرفتار مصیبت شود

باب صد و پنجاه و یکم اصل باب السباب

مشرح السباب بکسر سین بی نقطه و د و بای یک نقطه که میان آنها الفیست مصدر باب
 مضارع است یعنی این باب بذمت دشنام و او است و برین باب نه حدیث است اول اصل
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله السباب المؤمن کالمشرك من المکذبة بشرح
 سباب بکسر سین و تکفیف یاء است و مشرف بفتح برای بنقطه مصدر بمعنی باب افعال است
 یا سباب بفتح سین و تشدید یاء است و مشرف بکسر را بعینه اسم فاعل باب افعال است
 المکذبة بفتح با و فتح لام دخول جنم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام دادن
 مومن مثل مشرف شدن بر دخول جنم نیست و هم اصل قال رسول الله صلی الله

علیه و آلہ سباب المؤمنین فسوق و قتاله کفر و اکل لحمة معصية و حرمة ماله کفر و حرمة دمہ
 کفر و حرمة الفسوق بضم فاء و ضم یاء فی لفظه و سکون واد سر کشی از فرمان الهی اکل لحم عبادت
 از محبت اوست چنانچه در سوره حجر است ای کای که اکل لحم اخیه متی یعنی گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و دشنام مؤمن سر کشی است یا یعنی که معصیت بزرگ است و محاربة او کفر است
 باین معنی که بالاتر از فسوق است و خوردن گوشت او نافرمانی الله تعالی است یا یعنی که کبریه است
 اگر چه در مرتبه فسوق نیست و غضب مال او بر مردم حرام است مانند خون او و سوم اصل
 ان رجلا من بني تميم الى النبي صلى الله عليه و آله فقال اوصيني فكان قال فيما اوصاه ان قال
 لا تسبوا الناس فتكتبوا العدل و ذمهم بدست سرکه بدستی که مردی از قبیلہ بنی تمیم
 آید نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت سفارش کن مرا پس بود از جمله آنچه سفارش کرد او را
 اینکه گفت دشنام بپدید مردم را که باعث این میشود که برای خود حاصل کنی و دشمنی را از جانب
 ایشان چهره سارم اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی رجلین یقتسمان
 قال المبادی منهما الظلم و ذمهما صاحبیه علیه مالم یعتذر ان المظلوم شکر
 مانند این حدیث گذشت در حدیث سوم باب صدوسی ام و در اینجا چنین بود مالم یعتذر المظلوم
 یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام در دو مرد که دشنام یکدیگر می دهند امام گفت
 ابتدا کننده از جمله آن دو کس ظالم تر است باین معنی که از دیگری صورت ظلم صادر شده اگر چه
 ظلم حقیقی نیست بقرینه اینکه گفته و گناه او و گناه یا را در گردن اوست چنانکه ماز خواهی کنی
 پس می آنکه مظلوم است پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما شهد رجل علی رجل
 بکفر قطعا الا بائنه احد هما ان کان شیهة علی کافر صدق و ان کان مؤمنا رجع الکفر
 علیه فایا کم و الطعن علی المؤمنین شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت
 گواهی نداد مردی بر مردی بکفر هرگز اگر آنکه بازگشت کرد با آن کفری که از آن دو کس پیشتر
 که التبه می کافر می شود بیان این آنکه اگر گواهی داده بر کافری راست گفته و اگر کافر و مؤمن بوده
 داد و دروغ گفته بر میگردد و کفر خود را پس دور داری از یکدیگر خود تا ترا و طعنه کفر زدن بر مؤمنان
 را شنیدم اصل عن احمد علیهما السلام قال سمعته یقول ان اللعنة اذا خرجت
 من فی صاحبها ترددت فان وجدت مسلما فالامر جئت علی صاحبها شرح
 روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام را و سب گفت
 شنیدم از او که میگفت بدستی که لعنت بر کسی چون بیرون آید از دین آنکه آنرا گفته و امی نماید
 میان آن دو کس پس از یافتن رایی را که بیان راه فرستاده شده خوب و اگر نیافت بر می گردد

و کفر و الجهاد و الحجة
 کتاب الامان و الکفر و الجهاد و الحجة

بر آنکه آنرا گفته مراد این است که اگر آن مرد که گفت بر او شده است حق آنست میرود بسوی او و الا بیگانه
 بود که گفته نمون می شود **هفتم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان اللعنة
 اذا خرجت من فی صاحبها ترددت بینهما فان وجدت مصافحا ولا رجعت علی صاحبها
ششم سمعت ابن موفّق سابق است **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 یقول اذا قال الرجل لاحیه المؤمن ان خذ من فلاته واذا قال انت قد دوی کفر ا
 اعد لها ولا یقبل الله من مؤمن حلا وهو مضمر علی احیه المؤمن **نهم** شنیدم از امام
 جعفر صادق علیه السلام می گفت چون گوید مرد برای برادر مومن خود بر اباقی ظاهر است **نهم اصل**
 من ابی جعفر علیه السلام قال مات انسان یلعن فی عین مومن الامات بشر متیة وکان قیتان
 لا یرجم الی خیر **ششم** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ انسانی که طعن
 در او در چشم مومن باین معنی که دشنام داد او را حاضرانه مگر آنکه مرید تر نوع مردی باشد و مراد از اینکه
 توفیق نیاید که برگردد بسوی شما **اصل**

باب صد و پنجاه و دوم اصل باب التهمة وسورة النحل

ششم التهمة یعنی کسی که مظنون نباشد بلکه مرجوح یا سادی باشد الظن اعتقاد راجع از وی قوی
 و خیال راجع خواه بود او هوس باشد که آنرا اعتقاد معتد انیز می نامند و خوانده و مراد اینجا ستم
 دوم است یعنی این باب مذمت خیال بر غیر راجع و خیال بر راجع است در حق مومن درین باب
سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اثم المؤمن اخا
 اثبات الاثام من قلبه کما یثبات الملیح فی الماء **ششم** روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت چون تهمت داری بر مومن خود را که اخته و بر طرف می شود
 ایمان از دل او چنانچه که اخته می شود و نمک در آب **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه
 یقول من اثم اخاه فی دینه فلا حومة ینته ما ومن عامل اخا لا یبذل ما یعامل به الناس
 فهو بر شی ما ینتقل **ششم** الحرة یعنی جای بی نقطه و سکون و ضم و فتح را می سببه نقطه
 بیان دوستی میان دو کس یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که تهمت دارد
 برادر خود را که برادر بی ابله و بی ادب است پس بیان دوستی میان میان آن دو کس و هر که
 معاملت کند با برادر مومن خود پیش از آنکه معاملت می کند با آن مردی را که نمی شناسد ایشان را
 یا بمعنی که اگر خبری با او فرود شد فایده گیر و مثل فایده که در فروختن بد دیگران می گیرد پس او
 بری است از دینی که آن دین را بخود نسبت می دهد **سوم اصل** قال امیر المؤمنین

مظنون کسی که

فی کلام لیضع امر اخیک علی احسبته حتی یدیک ما یغلیک منه ولا تظن بکلیه خرجت من لیله
 مشهور است بحدیثی فی الحدیث و لا یخرج من لیله یعنی با لفظ بصیرت مضارع معلوم غایب
 باین ضرب است و بدیهه متعلق است باینکه و در بعض نسخ بقای است از باب ضربت باین باب
 افعال یا باین تعبیل و ظرف متعلق است بلیقلک و حاصل هر دو یکی است یعنی گفت ازیر المؤمنین
 علیه السلام و زائشای سختی که او را بود که فرموده که اگر برادر مؤمن خود را بقتلین آن با یغنی که بقتلین
 برائی آن فرار داده تا وقتی که آید نزد تو از جانب او چیزی که عاجز کند تو را یا یعنی که احتمال خوب
 در آن نزد او صلا و امان کن البتة یعنی که بیرون آید از برادر مؤمن تو تا آنکه دایره خالی که یا ای
 را که است - - - است برای آن سخن در خوبی تحمل را در راه و در راه و در راه و در راه

باب اصل و نیماهی و سلوم اصل باب من لم یخرج اخاه المؤمن

مشهور است از باب مذمت کسی است که اخلاص نو زد یا برادر را و که مؤمن است و درین باب
 مشهور است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سعى فی حاجة
 لانیة فلم یضیعه فقد خان الله و رسوله مشهور است گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 هر کسی که در حاجتی برای برادر مؤمن خود پس خالص نشد برای او پس تحقیق خیانت کرده
 الله تعالی را و رسول او را دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان ایما
 مؤمن مشی فی حاجة اخیه فلم یضیعه فقد خان الله و رسوله مشهور است این مؤمن موافق
 حدیث سابق است سوم اصل اخبرنا ابو بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
 انما مرجل من اصحابنا استعان به رجل من اخوانه فی حاجة فلم یبلغ لیها بکل جهده
 فقد خان الله و رسوله و المؤمنین قال ابو بصیر قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لیس
 بقولک و المؤمنین قال من لدن امیر المؤمنین علیه السلام الی آخره مشهور است الجمل فیهم
 و سکون او بعد از باب منع حد و کارای و یضم و فتح جیم طاق که گذشت در کتاب الحج و در حدیث
 دوم سوله الی محمد الحسن بن علی علیه السلام و التفسیر مؤمنین که هم الائمة الذین یؤمنون علی البدر فی یومهم
 و مراد اینست که این می کنند مردم را از غلط در حکم خود و الله تعالی آن دعوی را با یغنی می کند
 و این مختص من الائمة اهل البیت است یعنی خبر داد ما را ابو بصیر گفت شنیدم از امام جعفر صادق
 علیه السلام می گفت هر فرزند از شیعه که در وجبت یا و فرزند او برادران مؤمن او در حاجتی
 پس مبالغه نکرد در آن حاجت بجهت طاعت خود پس تحقیق خیانت کرده الله تعالی را و رسول
 او را و مؤمنان را گفت ابو بصیر فقم امام جعفر صادق علیه السلام را چه خبری الی قول تو مؤمنان را گفت
 میخوایم الائمة اهل البیت را از امیر المؤمنین علیه السلام تا آخر ایشان چه امرم اصل سمعت

مقام الایمان

یا عبد الله علیه السلام یقول من استثنی فی حاجة احتیجہ قم لم یتاحه فیها کان کس حسان الله
 ورسوله وکان الله خصه بنفسه شہیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام سنے گفت ہر کہ روز
 شد در حاجت برادر مومن خود بعد از ان اطلاق توذیر نماید و در آن حاجت شد مانند کسی کہ خیانت
 کردہ الله تعالی و رسول او را و شدہ البد تعالی و شتم او بگویند **اصل** من ابی عبد الله
 علیه السلام قال من استثنی تر احاطہ فله حصۃ من الذی سلبہ الله عز وجل من اشیاء
 منہ من استثنی تر ثباتی فی نقطہ و الف و ذی فی نقطہ تصفید ماضی معلوم باب استفعال است الاستفاء
 بر انگیز اندین کسی برای کار نمی باشد از انکہ **اصل** او در آن است و در عامہ نسخ بسین با نقطہ
 است و آن تصدیق است کہ **بعض** تصدیق متضاد مع باب افعال است الامام من و در آن خیاب
 کسے را پس ذکر **بعض** بر تجزید است یعنی در ذات است از امام جعفر صادق علیه
 السلام گفت ہر کہ بر انگیز نشد برادر مومن خود را یا بن زوش کہ نداد او را لخالص دیدہ یعنی
 کہ غش کرد یا در آن قضیہ بر طرف تسکین نداد او را و در آن دیدہ او را با نمینہ کہ خلل در فکر او
 ہم میرسد چنانچہ فوق نمی گذرد میان موافق مصلحت و مخالف مصلحت **تشمیم اصل** شمت
 یا عبد الله علیه السلام یقول لیا مومن منی من احتیجہ المومن فی حاجۃ فلم یتاحه فیها
 حاتم الله ورسوله **تشریح** مفعول این موافق حدیث چهارم این باب است

باب خلف الوعد

باب خلف الوعد و حیاء و حیا **اصل** باب خلف الوعد
تشریح خلف بضم خای با نقطہ و سکون لام اسم افلات است کہ مصدر باب افعال است یعنی ترک
 و قابو و پس ذکر او از حدیثی بر تجزید است یعنی این باب مذمت عدم و قابو و است در خیاب
 و حدیث است **اول اصل** شمت یا عبد الله علیه السلام یقول عدۃ المومن الخلا
 نذر لا کفار کہ من اخذت یحلف بالله یا و لمقتہ تعرض و ذلک قوله تعالی یا ایها
 الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کیر مقتنا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون **تشریح**
 المذمتی چون و سکون ذال با نقطہ و زائمی با نقطہ مصدر باب الفرض و ضربہ و اجبت بنا حق
 چیزی بر خود نمی گفاید و اشارت بر بسایامی گناہ در مخالفت است مثل قسم بر ماضی از روی
 دروغ کہ از این غول می نامند یعنی فر فریادہ در گناہ نمی از قولی کہ عمل با آن نشود و از این می شود
 در عرف نبی از عدم عمل بقول خود بر این صفت برای آن قول ثابت نمی شود مگر وقت عمل و اگر
 مراد نبی از قول بی قصد عمل می بودی گفت لم تقولون ما لا تفعلون ان تفعلوا یعنی شنیدیم
 از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت و عدۃ مومن برادر مومن خود را تبری است کہ کفار نمینست
 از ان پس ہر کہ وفا کند پس بپویا تعالی یا الله تعالی ایما کردہ و برای غضب الله تعالی تحیا شدہ

و آنچه مذکور شد منقول قول الله تعالى است در سوره صف ای جمعی که مومن شدند حرامی بود
 آنچه که نمی کنید بزرگ است باعتبار غضب نزد الله تعالى اینکه گویند آنچه را که نمی کنید دوم
اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليطع
 إذا وهد مشرجه او خال کان بر فعل مضارع برای افاده استمرار در ماضی است و اشارت
 است باینکه طاعت وعده ایمان چندین ساله را باطل می کند خصوصاً طاعت وعده قبول وصایت
 وصی علیه السلام یعنی گفت رسول الله صلى الله عليه وآله هر که ایمان نمیداشته باشد تقاضای
 در روز قیامت پس باید که وفا کند چون وعده کند

باب صد و پنجاه و پنجم اصل من حجب اخاه المومن

مشرح این باب در تحت کسی است که رویتموده برادر مومن خود بعد از آن که آن مومن
 بدر خانه آنکس بقصد زیارت و مانند آن درین باب چهار حدیث است **اول اصل** قال
 ابو عبد الله علیه السلام ایامی من کان بدینه و بین مومن حجاب ضرب الله علی وجه بدینه
 و بین البدنه سبعین الفه سیور ما بین النور الی النور مسیره الف عام **مشرح**
 گفت ایامی که در حق علیه السلام هر مومنی که باشد میان او و مومنین مومنی دیگر یعنی از اولین
 خل آن مومن در منزل او قرار می دهد و در هر جل میان او و میان بشت بقصد و نهرا حصار که میان
 هر حصار و تا حصار سیاق است برار ساله است **دوم اصل** عن محمد بن سنان قال كنت
 عند الربيع بن صلیوات ابیه علیه فقال یا محمد انه كان في زمن بني اسرائيل امر اربعة نفر
 من المومنين قالوا و احدهم منهم التثنية و هم محققون في منازل احدهم في مناظره و
 بينهم قمرح الباب فخرج اليه الغلام فقال اني مولاك فقال ليس هو في البيت فخرج
 الرجل و دخل الغلام الي مولا فقال له من كان قمرح الباب قال كان فلان فقال
 له ليست في المنزل فسلكت ولم يكتوث ولم يلعنهم ولا اقم احد منهم رجوعه عن
 الباب و اقبلوا في حديثهم **مشرح** فلان القمح لون خمر کان است و عبارت است از اسم غیر
 منصرف مثل احمد می تواند بود که فلان مرفوع باشد و کان تامه باشد یعنی روایت است از محمد
 بن سنان گفت بودیم نزد امام و منا صلیوات الله علیه و آله پس گفت مرا ای محمد پدر سنی که نشان
 اینست که بودند در زمان فرزندان یعقوب که بر دین انبیای سابق بودند چهار کس از مومنان
 پس آمد یکی از ایشان نزد آن سه کس و گویا بر حالی که آن سه کس مجتمع بودند در خانه یکی از ایشان
 برای مصالحت مبنی که میان ایشان بود پس گفت در خانه را پس بیرون آمد بسوی او غلام
 پس گفت که ایست آقای تو پس گفت نیست او در خانه پس برگشت آن مرد و داخل شد

میسوی آنای خود پس آقا گفت که بود که زود مرا گفت بود و خلاص پس گفتم او را که تو نیستی در خانه
 یا که شش و قیر و آنکه زانبرگشتن او دلاست مکر و غلام را که چرا دروغ گفتی و او را بر گردانیدی
 ناک نشد هیچکدام این از ایشان برای برگشتن او از در خانه و شروع کردند و رفتند و رفتند که در اشتباه
 مل فلما کان من العدی یکر الیهم الرجل فاصابهم وقد خرجوا یزیدون ضیقة لبعضهم قسما
 ثم قال یا معکم فقاو النعم ولم یعتدروا الله وکان الرجل محتاجا ضعیفا لجمالی فلیسا کانوا
 من طریق اذا غامد قد اظلمت فظنوا انه مطر فبا حیر و فلیسا استوت الغامد علی رؤسهم
 بنا و یادی من جوف الغامد یا تمی الناس خلد بهم و انا جلیس فی سجون الله فاهلایا من
 فی الغامد قد اختلفت الشتر ففرقی الرجل برعوا بالعیب ما نزل بالقوم و لا یزید
 سبب بشری کان آمر است و ضعیف تر از راجع بعالم است من معنی فی است الفی و یفتح ضاد باقلا
 و نای و یو نقطه و یائین و عین فی نقطه زمین مستعمل که برای حاصل است شش مزید بر ما معکم
 بر استقام است ضعیف تر از راجع با شمر غامد است رسیدن نمایی جنبر کل گوش آن مرد و دلالت
 است او می کند پس گوشتش آن سبب ز سید و چون عاصی بوده اند المرعوب یصفیه اسم مقبول باب
 ترسان کرده شده و یعنی پس چون شمر جهان در نزدای آن روز زود رفت پس به
 ان آن مرد پس دریافت ایشان را به جالی که بیرون آمدند از خانه مذکور بر جالبه که ایراد و
 شش مزید را که از بعضی ایشان بود پس سلام کرد بر ایشان و گفت آیا من با شما می ریزم
 سبب ریختن رافت است گفتند آری و غذای می کردند پس می او و شکله با وجود اینکه معلوم
 بود بود که ایشان در روز و شب و در خانه مذکور بود و در خانه مذکور و حاجت که مال پس چه بود
 در بعضی راه مزید و ناگاه و ایراد تحقیق سایه کرد ایشان را اشارت است باینکه آفتاب هنوز
 به مشرق نرود و از این جهت مشرق ظاهر شد پس گمان کردند که اثر آن ایراد نیست پس
 رفتند و در نزد مزید پس چون راست ایستاد آن ایراد بر سر ایشان ناگاه و آواز کنند و آوازی
 از میان آن ایراد که ای آتش نر که سبب کس را و من جنبر کل ام فرستاد و ایستاد مالی پس ناگاه
 از میان آن ایراد تحقیق بود آن سبب کس را و ماند آن مرد ترساک تعجب می کرد از بلای که
 ایراد آن حاجت و دینی و نیست که حیت باعث آن اصل حیرتی یلذته فلیتی و شیخ
 بن فاحیة الحد و ما را می و ما مع فقاو یو شیخ بن فون علیه السلام آیا اصلیت این
 بخط علیهم بعد ان کان و هم یحذرون فقاو یو شیخ بن فون علیه السلام آیا اصلیت این
 فقاو الرجل فاما اجعلهم فی حل و اعفوا عنهم قال لو کان هذا اقبل لتنعیم فاما الباقی
 میسی ان یقنعهم من بعد شهر پس برگشت میسوی آن شهر پس بر خود و یو شیخ بن

حاشیه در سبب آنکه

نور و صی منورے را پس خبر داد اورا آن خبر کہ داشت و آنچه را کہ دید و آنچه را کہ شنید پس گفت یوشع بن
 نون عا یا بنی اسرائیل کہ اے بنی اسرائیل کہ غضب کرد بر ایشان بعد از آن کہ بود از ایشان راضی و آن غضب سبب
 کار ایشان بآنست پس گفت و پسیت کار ایشان با من پس خبر داد اورا یوشع پس گفت آن مرد من
 من می گردانم ایشان را در خلعت از آنچه گردانید با من می گذرم از گناه ایشان یوشع گفت اگر
 می بود این خلعت گردن پیش ازین برائیت قطع می گردانم ایشان را پس اطفال گردن آفاقان پس گفتی
 نعم از دور گشتن ایشان بدید و شاید کہ نفع کند ایشان را از زمان بعد ازین مرا از بزرگ
 یار روز قیامت است **اصول** عن ابی عبد الله صلوات الله عز وجل و سلامه علیہ
 قال یا ابا حمزة کان نبیاً من نبیائ محمد بن عبد الله یسینه و بین الجنة سبعین الف سورة
 فاطم علی بیوت مسیورة الف عام ما بین السور الی السور مسیورة الف عام ثم یرجع مضمون این
 نزدیک مضمون حدیث اول این باب است تفاوت این است کہ در اینجا بیان شده کہ گشتن
 هر صفا را در مسافت هزار ساله است و در حدیث اول بیان این بود **حقها** **اصول**
 عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له جعلت فداک ما تقول فی مسلم الاصل
 من ائمة و هو فی مذلة فاستاذن علیه فلم یأذن له و لم یخرج الیه قال یا ابا حمزة انما مسلم
 ان مسلماً ذنباً او طالب حاجته و هو فی مذلة فاستاذن علیه فلم یأذن له و لم یخرج الیه
 یزول فی لیسة الله حتی یلقیا فقلت جعلت فداک فی لیسة الله حتی یلقیا قال نعم یا احمزة
شرح روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفتم او را قربانت شوم چه
 می گوئی در مسلمانی کہ آید نزد مسلمانی بقصد زیارت و او در خانه خود است پس طلب اذن
 و دخول براه کرد پس اذن نداد برای او و بیرون نیامد پس من گفتم او امام علیه السلام گفت ای
 ابو حمزه هر مسلمانی کہ آید نزد مسلمانی بقصد زیارت یا بقصد طلب حاجتی و او در منزل خود بود
 پس طلب اذن و دخول براه کرد پس اذن نداد برای او و بیرون نیامد پس من گفتم او همیشه در لیسة الله
 تناسلے است تا آنکہ بر خود زید با هم پس گفتم بخوان تعجب قربانت شوم در لیسة الله تناسلے
 است تا آنکہ بر خود زید با هم گفتم ای ای ابو حمزه و یثیو از بود کہ مرا از این چویدان بذر خویشین باشد

باب صد و پنجاه و ششم اصل باب من استلذذ بالحق و لم یعده

شرح این باب بدعت کسی است کہ در طلب لذت یا در یاد کردن او پس مدد کرد و ازین باب
 خبر از حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من عمل بمجموعة اخیه
 المسلم والقیام لانی حاجته الا ابتلی بمجموعة من یاثم علیه ولا یوجز **شرح** این برای
 استقامت کار می است و یثیو از بود کہ موضوع را باشد و مستثنی الا ابتلی بخودن باشد و بقصد

ما فعل ذلک الا ابتلی بنجل بیای یک نقطه و خای با نقطه بصیغه ناضی معلوم باب علم و حسن است
یا ثم نه زده خای سه نقطه بصیغه مضارع باب علم است ضمیر علیه راجع بمن است و مضاف محذوف است
تبعه بر یا ثم علی معنوی ذکر و لا یوجب براسه دفع توهم این است که گناهکار باشد از جبهه و با جور
باشد از جبهه دیگر یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت کیست که مضائقه میگرد
نبرد کردن برادر خود که مسلمان است و ایستادگی کردن برای او در حاجت او مگر اینکه مبتلا باشد
بهرد کسی که گناهکار می شود و مزد داده نمی شود **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ایما رجل من اخوانه فاستعان به فی حاجته فلم یلینه و هو یفکر الا ابتلاه الله بان
یقضی حوائج عده من اعدائنا یعد به الله علیها یوم القیمه **شرح** ای برای استغناء
انکاری است و می تواند بود که برای عموم باشد چنانچه می آید در حدیث اول باب آئنده و مستثنی
است الا ابتلاه مقدر باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق جمله یعد به صفت حوائج است و ضمیر
علیهنا راجع بخوانج است و مضاف محذوف است بقدره علی مقضائنا یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که نام مرد از شیعه را از نزد و نزدی از برادران نمون خود
ایس طلب مذکور و باو در حاجت خود پس مدد و کرد او را بر حاکم که تو را بود بر آن مگر آنکه مبتلا
کرد او را الله تعالی باینکه ترا کند حاجتهای چند کس از دشمنان ما را که عذاب کند او را الله
تعالی بسبب آن حاجت او در روز قیامت **مجموع اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لم یدع رجل معونه احیه المسلم حتی یسی قیاد و یاسیه الا ابستی بمعونه من یا ثم و لا
یو جیس **شرح** حتی متعلق است بمعونه پس از تمه مغفول مییست و افاده وجوب مدد بر سبیل
سما غمی کند ضمیر مستتر و یا ثم راجع بر جل است و عالم بمن محذوف است بقدره یا ثم و لا یوجب علی
معونه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت و اگر گذشت هیچ مردی مدد
برادر خود را که مسلمان است تا جایی که سعی کند و آن مدد مال مرث او کند مگر آنکه مبتلا شد
بهرد کسی که گناهکار می شود و با جور نمی شود و **اصول** و او حیا سر **اصل** عن ابی الحسن قال
سمعیه یقول من قصده المیزاجی من اخوانه مستقیرا به فی بعض الاحوال فلم یتحره بعد
ان یفکر علیه فقد قطع ولایه الله عز وجل **شرح** روایت است از امام موسی
کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که می گفت هر که قصد کرد و بسوالی مردی از برادران
بوسن او پناه آورند و باو در بعض احوال خود پس پناه نداد او را بعد از آنکه توانا باشد بر آن
پناه دادن پس تحقیق بر این مدد الله تعالی را از خود مدد

باب در بیان اصول

باب صد و پنجاه و هفتم اصل باب در بیان موثبات شیعه و منکران او و معاندان او

مشترک این باب مذمت کسی است که نزد مومنی را چیزی که محتاج است بآن از خود و یا از نزد غیر خود درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مومن منع مؤمناتیا محتاج الیه وهو یقدر علیہ من عندہ او من عند غیره اقامه الله یوم القيمة مسودا وجهه مزرقة عیناه مغلولة یداه الی عنقه فیقال هذا الخائن الذی خان الله ورسوله ثم یؤمر به الی النار **میشترک** مزرقة لیسکون ذاکے بانقطر وفتح لری بے نقط و تشدید قاف بصیغہ اسم فاعل مضاعف باب افعال است الی در اس کے ختم معنی مع است یہ در یوم ربانی فاعل انت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت برومنی که نزد مومنی را چیزی از آنچه محتاج می شود بآن و او توانائی دارد و بر آن از خود و یا از غیر خود باین معنی که وسعہ تکمیل آن حاجت از غیر خود می تواند شد و امیدارد او را اللہ تعالی در روز قیامت بر حالے که سیاه باشد روی او کیود باشد و چشم او فل کرده باشد دوست او را گردن او پس گفته می شود در روز قیامت که این آن خیانت کننده است که خیانت کرده اللہ تعالی را و رسول او را بعد از آن امر کرده می شود که بسوی آتش جهنم برد شود **دوم اصل** عن یونس ابن لبیان قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا یونس من حبس حق المؤمن اقامه الله عز وجل یوم النیمة خمسمائة عام علی بر حلیه حتی لیسبل حرقة اودمه وینادی من عند الله هذا العالم الذی حبس حق الله حقه قال فیخرج اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار **میشترک** در دس نیم است ایس ادبرای تقسیم است در بعض نسخ بیامی دو نقطه در باین است یعنی روز قیامت و این مجال نیست نظیر اینکه از حجر مرسته دوازده چشمه روان می شد یعنی روایت است از یونس بن لبیان گفت که گفت امام جعفر صادق علیہ السلام ای یونس هرگز نگاه دار حق مومن را باین معنی که نزد آنچه را که مومن محتاج بالست و او قادر بر آنست و امیدارد اللہ تعالی بے او را در روز قیامت یا بعد سال بر روی او ایام رواں شود غرق او را خون او باین معنی که اگر اندک ستم کرد حق روان سبب شود و اگر بسیار ستم کرد خون او روان می شود و آواز میکند آواز کند از جانب اللہ تعالی که این آن ظالمی است که نگاه داشته از اللہ تعالی حق او را امام گفت پس ستمش کرده می شود و چهل روز بعد از آن امر کرده می شود که بسوی آتش جهنم برد شود **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من كانت له دابة فاحتاج مومن الی سکتها فتمنعها یاها قال الله عز وجل ملائکتی انجل علی عبدی لیسکتی الدنیا و عزتے و جلالی لانیکن جنائی ابدا **میشترک** گفت امام جعفر صادق علیہ السلام هرگز نباشد او را خانه

کہ فرما دے کہ جنت اوست پس محتاج شود مومن بموسے ساکن شدن آن خانه پس نمید اورا
 آن ساکن شدن می گوید و در عزوجل که ای ملائکہ آیا مضائقہ بجا کرد و بندہ من بر بندہ من بساکن
 شدن خانه دنیا قسم بی منگی و بزرگی خودم کہ ساکن نخواہد شد بہشت ہا سے مرا ہرگز چہارم
اصل سمعت ابا الحسن علیہ السلام یقول من اتاک اخوہ المومنین حاجۃ فاما فی رحمتہ
 من اللہ عزوجل ساقھا الیہ فان قبل ذلک فقد وصلہ بولا یقنا وھو موصول بولایۃ اللہ عزوجل
 وان مردلا عن حاجتہ وھو یقنا علی قضائھا سلط اللہ علیہ شیئا عاص نامر ینہشہ
 فی قابرہ الی یوم القیمۃ مغفر لہ او معذب فان عدل الطالب کان اسوء حالا **شرح**
 این گزشتہ در حدیث سیر و ہم باب ہشتاد و سوم **اصل** وقال سمعہ یقول من قصد الیہ رجل
 من اخوانہ مستجیرا فی بعض احوالہ فلم یجیرہ بعد ان یقنا علیہ فقد قطع ولایۃ اللہ تبارک
 وقال **شرح** این گزشتہ در حدیث جہاد باب سابق

باب صل و نجات و ہشتم اصل باب من اخاف موصا

شرح این باب نہت کسی است کہ ترسانید مومن را درین باب سر حدیث است **اول اصل**
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من نظر الی مومن نظرا لیخیفہ لھا اخاف اللہ عزوجل
 یوم لا ھل الا ظلمہ **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہر کہ نگاہ کند بمومنی نگاہ
 آترساند اورا بآن نگاہی ترساند اورا اللہ عزوجل در روزی کہ پناہ ہے نیست مگر پناہ اللہ تعالیٰ مراد
 روز قیامت است و اشارت است بقول اللہ تعالیٰ در سورۃ الکہف ہناک الولایۃ لہ **دوم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من ردع مومنا بسطان لیصیبہ متہ مکروہ
 باصابہ ھو مع فرعون والی فرعون فی النار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ
 السلام گفت ہر کہ ترسانید مومن را بجا کسی تا بر خورد اورا اذان حاکم آزاری پس بر خورد آن آذان
 آن مومن را پس آنکس با فرعون و قوم فرعون است در آتش جہنم باین معنی کہ روز قیامت صبح و شام
 در آتش است چنانچہ مذکور است و سورہ مومن النار لیرضون علیہا غدو و اوعشا و یوم تقوم الساعۃ
 و ذلوا آل فرعون اشد العذاب **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من
 احب علی مومن بطنہ کلہ لقی اللہ عزوجل یوم القیمۃ مکتوبا بین عینیہ افس من ساحتی
شرح الشطر یقع شین بالقطر و طامی بی نقطہ و طامی بی نقطہ جزو نصف و ہر دو انجا مناسب است
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ ضرر رساند بمومنی بجز رکبتن ایشک
 حاکم ظالمی گوید کہ اباید گرفت گوید یا تا ادا احمد مالگیرد برمی خورد اللہ عزوجل را در روز قیامت برحالی
 کہ نوشتہ شدہ باشد از جانب اللہ تعالیٰ در میان دو چشم او یعنی پیشانی او کہ امید است از رحمت من

باب صد و پنجاه و نهم اصل باب النبیة

شرح این باب مذمت سخن نبی است درین باب سه حدیث است اول اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله الا انبئکم بشئ انکم قالوا بلی یا رسول الله قال المشاورة بالنیة المفقون بینه الاحبة المباحون للبراء المعائب شرح مفهومان این گذشت و حدیث دوم از دهم باب نود و نهم دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال بحسنة المجتهد في المسئرين المتأملين بالنیة بشئ اقل یفتح قات و تشدید تاملی و فقطه دریا مصدر باب نشر گوش انداختن سخن مردم بروی که ایشان ندانند و داخل کردن دروغ در میان نقل سخن تافضح تر شود و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت حرام کرده شده است پشت بر جمعی که کار ایشان گوش انداختن است و سلوک میان مردم با سخن صبیح است سوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام شراکم المشاءون یا النبیة المفقوت بین الاحبة المبتغون للبراء المعائب شرح مفهومان این موافق حدیث اول است

باب صد و شصت اصل باب الاذاعة

شرح این باب مذمت فاش کردن راز است خواه از باطل چنانچه در حدیث اول و هشتم این باب است و خواه از حق چنانچه در بانی احادیث است درین باب دو از ده حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عیبا قوما بالاذاعة فی قوله عز وجل و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذا عوا به فایاکم و الاذاعة شرح اتقوا انما اشارت باینست که اگر چه این آیت در طائفه از منافقان اصحاب دارد و شده که و مده اطاعت اولی الامر که دند در مجلس رسول علیه السلام و چون بیرون رفتند در بنیان تدبیر مخالفت کردند بخیال اینکه بعد از رسول علیه السلام او لے الامر بجمع احکام الهی ممکن نیست اما جاری است در ایشان تا انقضای دنیا درین آیت چند احتمال است از ان جمله اینکه امر بخی کار است و مجبی امر نزد ایشان عبادت از صاحب اختیار در آن امر شد نیست مثل آنچه هر بادشاه و مملکت خود میدارد و مثل آنچه هر دار و نمده شهر خود و هر کار در محله خود و هر که خدا در خانه خود و در دامن درین الامن بخیانی است و ظن متعلق است بکار الامن و الخوف خاطر جمع بودن و ترسناک بودن و مراد اینجا استقلال دلی استقلال نیست باعتبار اینکه او لے جامع بودن خاطر است و دوم باترس و اضطراب است و این دو مصدر بجا می اسم زمان است مثل رأیة قدوم الحاج مفعول اذاعوا محذوف است و آن غیر الذمی تقول است که در سابق این آیه مذکور است بادرب برای الت است و ضمیر راجع بمصدر جاد است و تمه آن نیست و بود و الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطون منهم

ضمیر زده و ضمیر لعل و ضمیر شیطانی در جابجاست و در جمیع آنها مضائق مستقر است مثلاً ولوروده
 بمقتدر ولوروده حکمه است مراد بامر یا بخیر کار است من در من الامر منهم اقتدائیه است و ظرافت
 حال یا قننت الامر است بمعنی هر کاری که صادر شود از ایشان پس مراد باوسله الامر منهم جمعی اند
 که اولی بتصرف اند و در خلافتی از خودشان مثل نبی علیه السلام چنانچه گفته در سوره انزاب البنی اولی
 بالمرئیین من انفسهم تا آخر من و منهم دوم برای تبغیض است و ضمیر راجع باولی الامر است و بیان
 این شد در کتاب الحجّه در شرح حدیث دهم باب شخصیت و جوامع که باب مانع الصدغ و جل و رسول
 علی الاکمل علیه السلام و احاد و احادیث یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفتند بپرتیکه
 الصدق کما لم یزفش کرد و جاعتی چند را از منافقان بفاش کردن رازینان خود را که در مخالفت رسول
 بتبلیت و تدبیر کرده بودند باین معنی که صریح می گویند که تلاجه باین مخالفت رسول و پیروی ظلمت
 و وجود اولی الامر علیین بجمیع احکام ممکن نیست تا اطاعت شود و اگر بر جمعی گردانیدند حکم آن کار
 را بسوی رسول و بسوی صاحبان اختیار هر کار که از ایشان سرزند باین معنی که اگر سفارش
 رسول را در اولی الامر می شنیدند هر آئینه می دانستند حکم آن کار را بر و شش که احتیاج بکلم
 بظن نشود آن کسان که در مشب قدر و مانند آن استقام می کنند از قرآن که میان کل شیء است
 حکم انکار را از جمله اولی الامر پس نگاه دارید خود را از فاش کردن راز باین معنی که موافقت نکنید
 با منافقان و در تجویز اختلاف و پیروی ظن **دوم اصل** عن محمد بن الحنفیة عن ابي عبد الله
 علیه السلام قال من اذاع علینا حدیثنا فهو بمنزلة من جحد فاحقنا قال و قال للمعلی ابن
 حنیس المذلیع حدیثنا کالجاحد له **ششم** روایت است از محمد بن خرفروش از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت هر که فاش کند بر ازار ما در گفتگوی بایس او مانند کسی است که منکر شد
 حق امامت را محمد گفت که امام گفت معلی ابن حنیس را که کسیکه فاش کند باشد راز ما در گفتگو
 مانند منکر راز است بمعنی کسی که آنرا حق ندانسته باشد پیدا شده باشد که دروغ است **سوم اصل**
 قال ابو عبد الله علیه السلام من اذاع علینا حدیثنا سلبه الله الایمان **ششم گفت**
 امام جعفر صادق علیه السلام هر که فاش کند بر ازار ما در گفتگوی یا بر طرف می کند از او الصدق تالی
 ایمان را **چهارم اصل** عن ابي عبد الله علیه السلام قال ما قتلنا من اذاع حدیثنا
 قتل خطاء و لكن قتلنا قتل عدل **ششم** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 کشته ما انچه بر سر کسی که فاش کرد راز ما را کشتن از روی خطا و لیکن کشتن ما را کشتن
 دانسته مراد این است که چون نمی از فاش کردن راز ما و رسیده و مخالفت کرده تا باعث قتل
 امام حسین علیه السلام شده و باعث قتل امام موسی کاظم علیه السلام می شود پس قتل عمد است

چنانچه ظاهری شود از حدیث ششم این باب پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام
 يقول یحیی العبد یوم القیة وماذا اذ ما فیلفع الیه شیء الحجة او فوق ذلك فیقال
 له هذا اسمعک من دم فلان فیقول یا رب انک لتعلم انک قبضتنی وما سفتک
 دما فیقول بلی سمعت من فلان روایه کذا او کذا وریتها علیه فقلت حتی صارت
 الی فلان الجبار فقتله علیها فهذا اسمعک من دمه **ششم** نذا بنون و دال بی نقطه
 والفت متقلب از و او بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الذ و یفتح نون و سکون دال مصدر
 باب نصر ناک کردن و انداوة یفتح نون و الف مصدر باب علم ناک شدن و ما منصوب است
 بر مفعول به و تعلیق مجاز است مثل اجريت النهر یا منصوب است بر تمیز یا تبرع خافض تقدیر دم
 الحجة یکسر سیم و سکون حای بی نقطه و فتح جیم شاخی که آلت حجامت است او در او فوق را سه
 تقسیم است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت محشود میشود و بنده از بندگان در روز
 قیامت و آلوده خون گردد کسی را اصلاح پس داده می شود با و مانند شاخ حجامت یا بزرگتر از آن
 پس گفته می شود او را که این حصه است از خون فلان مظلوم پس می گوید ای صاحب کل اختیار
 من بدرستی که تو هرگز نمی دانی که تو قبض روح من کردی و من زنجیه بودم خونی را پس الله تعالی
 می گوید بی زحمتی بیان این آنکه شنیدی از فلان مظلوم نقل چنین و چنین را پس حکایت کردی
 در جای ضرر او پس مشهور شد تا آنکه رسید بسوی فلان که ظالم است پس کشت آن مظلوم را
 بنا بر آن حکایت پس این حصه است از خون او **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 و تلاه هذه الآية ذلك بانهم كانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق
 ذلك باعصوا و اکذبا و یعتدون قال و الله ما قتلوهم باید یهم فلا ضرر یوضم باسیا فیه
 و لکنهم معصیه احادیثهم فاذا اعوها فاحذوا علیها فقتلوا افصا ما تلا و اعتادوا
 معصیه **ششم** کفر عبارت از گفتن راز و دغا ناست چنانچه می آید در حدیث و هم این باب با دیگر
 بر سه الت است الحق بکار آمدنی و مراد اینجا سخن بکار آمدنی است و غیر بمعنی خداست پس مراد
 سخن نا بکار آمدنی است که ترک تقیه می باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 بر حالی که خواند این آیت را از سوره بقره آن وقت و سکنت و غضب یهود بسبب این است که
 ایشان منکر می شدند علامات ربوبیت الله تعالی را و می گفتند پیغمبر از سخن تاحی آن انکار و کشتن
 بسبب این بود که مخالفت گفته علامات ربوبیت می کردند و امر بتقیه و کارشان این بود که ظالم سزاوار
 بر پیغمبران خود امام گفت بخدا قسم که نخستین پیغمبران را بدستهای خود و نزد پیغمبران را از اسب
 شمشیر بر سه خود و لیکن شنید که سخنها را پیغمبران را پس فاش کردند آنها را پس

پیغمبر ان گرفتار شدند بایران تنگها پس کشته شدند پس کردند فاش کردن سخن کشتن و ظلم و مخالفت
 حکم پیغمبر ان مراد اینست که آن جماعت یهود که نسبت این اعمال با ایشان شده الطوار ایمان بان
 امیا میکردند و این نسبتها بسبب هرزه گوئی و ترک تقیه ایشان شده **هفتم اصل**
 عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل ویقتلوا الاممیا بغیر حق فقال اما
 والله ما قتلوهم باسما فھم ولكن اذاعوا سرھم و اذاعوا علیھم فقتلوا شرح این کیت
 در سورہ آل عمران است و مضمون این موافق سابق است **هشتم اصل** عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال ان الله عزوجل عیر قومانا الا اذا قتلوا فقال و اذا جاعھم امر من الامن
 و الحوف اذاعوا به فایاکم و الا ذاعہ شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است
نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اذاع علینا تیدنا من امرنا فھو کمن
 قتلنا عدا و لم یقتلنا حقا شرح مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است و تشبیه
 در کتب جنسی بر اراۃ قتل بیواسطه است و در شبیه به ذکر و لم یقتلنا خطا برای دفع توهم اراۃ قتل
 است که محمد باشد از جنسی و خطا باشد از جنسی دیگر **دھم اصل** سمعت الامام عبد الله علیه السلام
 یقول مذبح السراک و قالہ عند عید اھلہ کافر و من تمسک بالحدودہ الوثقی فهو ناجی قلت
 ما هو قال التسلیم بشرح گذشت در حدیث چهارم و نیم باب اول کتاب القتل و التسلیم و قد
 الشک یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت فاش کند که سرافرد موافقی که اعتماد بر
 نگاه داشتن او سر را نباشد مضطرب است باین معنی که قرانداده خاطر خود را بر امانت او تسلیم
 قول او کرده و گویند که آن سرزود و مخالفان او فرست و هر که چسبید به مستحکم ایمان پس او
 صاحب نجات از آتش جهنم است گفتیم چیست آن چسبیدن بر شد مستحکم ایمان گفت قبول سخن او
 امر تقیه و انندان یا **دھم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزوجل
 جعل للدين دولتين دولة آدم و هي دولتا یھ و دولتا بلیس فاذا اسراد الله ان یعبد
 ملائکة کانت دولتا آدم و اذا اسراد الله ان یعبد فی السراکانت دولتا بلیس و المذبح
 لما اسراد الله سائر ما سرق من الدين بشرح الدین بکسر الدال عبادت الله تعالی و دولتين
 منصوب است بر ظرف زمان و ظرف مفعول و درم جعل است الدوله لفتح الدال بی نقطه و سکون
 و انوین بمعنی زبان ظهور حکومت حاکمی خواه ماکم عادل و خواه غیر عادل دولت الله تعالی
 عبارت از زبان ظهور حکومت اوست و در وقت که باشد تا انقراض دنیا عبادت از زمان
 ظهور حکومتی است که الله تعالی ختم میکند زمان تکلیف را بان و آن دولت صاحب الزمان است
 و جابیل هر دو یکی است کانت هر دو اما است و دوله مرفوعه است بفاعلیت کانت یعنی روایت

از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت بدوستی که اندر عز وجل گردانید عبادت خود را در دو نوبت اول نوبت توأم که ابتدای تکلیف در زمان بود و آن نوبت اله تعالی است دوم نوبت البیس پس چون خواهد اله تعالی که معبود شود آشکارا بهم می رسد نوبت آدم باین معنی که نوبت ظهور حکومت اله تعالی می شود و حاکم عادل ظاهر میشود مانند نوبت آدم چون خواهد اله تعالی که معبود شود در پنهان بهم می رسد نوبت البیس و آشکارا کننده آنچه را که خواسته اله تعالی پنهان کردن اثر بر و است از عبادت اله تعالی **اول از دهیم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من استغفر نهاره باخافه سر ناسط الله علیه هر الخدی و خیق المیاس مشرح استفتح بقاء و تاس دو نقطه در بالا و خای بنقطه است الاستغفار تنهید دشمنان بحین انقراض دولت ایشان در زمان آئنده النهار بفتح نون و آخرش رایی بنقطه مصدر باب منع و زجر دشمنان از دشمنی و نصب آن بر مفعول به است و ضمیر راجع بمن است بازاء متعلق است باستفتح و یمنار الحدید بفتح حای بنقطه و وال بی نقطه و سکون پای دو نقطه در پایین اذوال بی نقطه شمشیر یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت هر که تنهید کرد برای او زجر دشمن را از دشمنی بوسیله فاش کردن سر اصل انقراض دولت بنی امیه یا بنی العباس در فلان وقت مسطر کرد و الله تعالی بر او گرمی شمشیر نیز را و تنگی در زمان بر او

باب شصت و صد و یکم اصل باب من اطاع الخلق فی معصیه الخلق

شرح این باب مذمت کسی است که فرمانبرداری کرد و آفرید عقیده را و بر نافرمانی از بنی امیه درین باب پنج حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من طلب رضا الناس لیحفظ الله حایله من الناس ذاما مشرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که طلب کند رضای مردم را بلیغی که باجست غضب اله تعالی است میگوید و الله تعالی درج کننده او را از جمله مردم مذمت کننده حتی آنکس که برای رضای او کرده اند و آفریدت او میکنند **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من طلب رضا الناس یحفظ الله حایله من الناس ذاما مشرح مرضاة بفتح میم مصدر میمی است لیسخط بعینه یعلمون یا بنی افعال است و مضمون این موافق سابق است **اصل** و من اطاع الله بغضب الناس کفاه الله عذابه کل عذابه و حمله کل حاسده و یمنی کل یاغ و کان الله عز و جل له فاضلا و ظهیرا مشرح و هر که اختیار کند فرمان برداری اله تعالی را با آنچه باعث غضب مردم باوست یا بمعنی که در خیالی باشد که موضع و خوب تلقیه نیست دفع می کند از او اله تعالی ضرر دشمنی هر دشمن را و ضرر حسد هر حاسد را و ضرر ذیاد و ذی بر ذیاد و در دهنی باشد اندر عز وجل برای او و در کار و پشت پناه و منوم **اصل** کتب رجل الی الحسنین علیه السلام عظمی بجره فتمین

كلمت اليه من حادول امر اعصيته لله كان اعدت لما يرد حوا واسمع لمجي ما يحذر من نشر
لام در لما و لمجي براي قديه است ميغني نوشت مردی بسوی امام حسين عليه السلام كه نصحت
كن مرا به سخن مختصر پس نوشت بسوی او كه هر كه قصد كند كاري راشل تعظيم و دفع في اتفاقي بررگان
و بيان و اتاني الله تعالى مي شود آن كس آن قصد فوت كنده ترا نچه را كه اميد مي كند دوستا بان كنده
ترا نچه را كه از آن فذر مي كند چهارم اصل قال ابو جعفر عليه السلام ولا دين لمن دانا
الطاعة من معصى الله ولا دين لمن دان القرية ما طلع على الله ولا دين لمن دان النجوى دستا من
ايات الله نشره الدين كسر وال في نقطة وراي برداري و مراد انما در مان برداري الله تعالى
است مراد من معصى الله كسي است كه امر و نهي او در چين جا كه اطاعت او مي كند معصيت باشد مثل
امام ضلالت كه فتواي او چين بي علم و از روي ظن است معصيت است و اقتر است و انكا محكمات
كتاب الهى است هر چند كه موافق واقع افتد چنانچه بيان ميشود در حديث و در دهم باب مد و شفقت
و سوم ليس عطف دل دين در و جا براي توضيح سابق است از قبيل عطف دليل بر دلول يعنى
گفت امام محمد باقر عليه السلام فرماييز اداي مقبول درگاه الله تعالى نيست براي امام ضلالتى كه فرماييز اداي
الله تعالى كرد و انكا چيزي از محكمات كتاب الهى كه در آنها نهي اير و دي ظن هست مرسي مخفى نماند
كه مي تواند بود كه مراد من معصى الله كسي باشد كه معصوم نباشد و راجع شود نهي از شمر دن غير معصوم
مطلقا چنانچه گفته در سورة هود و لا تكنوا الى الذين ظلموا ليكن بنا برين تقدير بيان حديث مناسب
عنوان اين باب نباشي شود پنجم اصل قال رسول الله صلى الله عليه و آله من اصرى سلطانا
لحق الله حرج من دين الله شرح گفت رسول الله صلى الله عليه و آله هر كه را سنى كند
پا و شامه به با نچه با غضب الله تعالى است بيرون ميرود از دين الله تعالى مراد دين اسلام است
در دين چنانچه گفت در سورة آل عمران ان الدين عند الله الاسلام

صلى الله عليه و آله
صلى الله عليه و آله

باب اصد و شفقت و دوم اصل باب في عقوبات المعاصي العاجلة

شرح ايعاجلة شفقت عقوبات است يعنى اين باب است در بيان عقوباتي كه بسبب معاصي
حاصل مي شود در دنيا و دين باب و حديث است اصل اول قال رسول الله صلى الله
عليه و آله خمس ان ادركتموهن فتوقوا ما الله منهن لظن الفاحشة في قوم قطع حق ليلنوها
الاطهر فيها الطاهران ولا دجاج الفل لم تكن في اسلافهم الذين عصوا و لم يتقصوا
المكيال و الميزان الا اخذوا بالستين و اشد المدة وجور السلطان و لم يمنوا الزكاة
الامتوا القطر من السماء و لا ابها ثم لم يعطوا و ادم يتقصوا عهد الله و عهد رسوله
الا سلط الله عليهم و لا وهم و اخذوا البعض ما في ايديهم و لم يحكموا البشير ما انزل اليه الا

جعل الله بأسهم بينهم بشرح خمس مبتدای نوحه است شل کوب انقض الساسة و حمله شرطیه
 خبر مبتدایست یا نفس فاعل فعل محذوف است بتقدیر تكون خمس یعنی گفت رسول الله صلی الله
 علیه و آله یخرج فضیلت اگر دیار میدارای پس پناه گیرید یا الله تعالی از شر آنها بمان این آنکه نمودار نه شد
 زنا و جمعی بر گزینا بجای که آشکارا کنند آنرا اگر آنکه نمودار شد در ایشان طاعون و در دبا س که نبود
 در پیران ایشان که بودند و کم فروشی نکردند و میانه و تر از دیگر آنکه گرفتار شدند بقطب و اشکال هم بر این
 آنچه بآن معاش کنند و ظلم پادشاه و بازگرقتند زکوة و از دست میگر آنکه باز گرفته شد از ایشان از آن
 از استخوان و اگر نمی بودند چار و یان داده نمی شدند بآنها و شکستند چنان الله تعالی
 در بنون او را که مقرر می شود میان ایشان و دشمنان ایشان گر آنکه مسلط کرد الله تعالی
 بر ایشان دشمنان ایشان را در گرفتند دشمنان بعضی مواضعی با که در تصرف ایشان است و
 حکم خود و اختلاف آنچه الله تعالی در حکمت قرآن فرموده است که نمی صریح از بیرونی ظن و اختلاف و
 خود را می باشد گر آنکه اگر و انید الله تعالی عذاب ایشان را میان خودشان باین معنی که خودشان
 عذاب گرفتار کردند خود را می آنچه دیگران بایشان دشمنی کرده باشند و ایشان را عذاب گرفتار
 کرده باشند مراد عذاب تسلط ظالمین است چنانچه می آید در حدیث آمده دوم اصل
 عن ابي حنيفة عليه السلام قال حدثنا في كتابه رسول الله صلى الله عليه وآله اذا ظهر
 الزمان بعد هذا كبر موت الفجاءة و اذا طغفت المكيال و لليزان اخذ هم الله بالمسكين
 و النقص و اذا منعوا الزكوة منعت الارض بركة قاصم الزرع و الثمار و المعادين و غيرها
 و اذا اجابوا في الاحكام تعاونا على الظلم و العدا و ان و اذا انقضوا العهد بسلط الله
 عليهم عدوهم و اذا قطعوا الايرحام جعلت الاموال في ايدي الاشرار و اذا ابراموا بالمعروفات
 و لم ينهوا عن المنكر و لم يتبعوا الاحبار من اجل يفتي سلطان الله عليهم شرهم فبذلك
 خيل ابرهم فلا يسلطوا عليهم بشرح منعت بصيغة مجتول و معلوم می تواند بود و نیز بر اول فاعل
 الله تعالی است و باینکه در فم مقبول اول محذوف است بتقدیر منعت الارض الناس بكتبا الوار
 بفتح نقیض عدالت و مراد بیرونی ظن در احکام است التیاجون بدو کیس و دیگر کردن و اشارت است
 باینکه اگر جمعی که خود را از شیعه شمرند حکم از روی ظن کنند و مخالفان کرده خواهند بود بظلم بر آنکه
 بدی و عذر الشفات بحکایت قرآن و موافق این است آنچه در خطبه کتاب گذشت که و لو انهم و سبعین
 فی سحرة ظفرها و اشارت است بقول الله تعالی و یسودون ماء و تعاونا على البر و التقوى و لا
 تعاونا على الاثم و النفاق و ان و اشارت است باینکه مراد به بر اینجا بر و البین است که اکثر و حکمت قرآن
 باشد چنانچه گذشت در حدیث ششم باب شخصت و هم لم يتبعوا الصغیر و معارض معلوم باب انفعال است

و مفعول اول آن محذوف است بقدر لم یقبوا الناس و عطف آن از قبیل عطفت نفسیست و می تواند بود که از باب افتعال باشد و اشارت باشد باینکه کسی که اتباع نمیکند تابع نیست پس شیعه را که در غیر زمان و جوب تفسیر نیست حقیقه لا یتجاب اینجا یعنی لایجاب است و فرق میان اجابت دعا و یتجاب دعا اینست که یتجاب قبول دعا است خواه بر آردن مطلوب بر آن و چه که مطلوب بشود یعنی دعایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت یا قسیم در کتابی که املا می رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است اینکه چون نمودار شود در بعد از من بسیار می شود مرگ منافقان و چون کم کرده شود چنان قدر از و گرفتار می کند ایشان را که الله تعالی بخلق و کمی حاصل و چون باز در این مردم زکوة را از دست می باز داشت می شود از زمین برکت آن از راعیت بر میوه و از مغذها بهی انبار و چون خلاف عدالت کنند در حکما بدید یک دیگر می کنند هر ظلم بر امام حق و حکایات قرآن و درین با و آن و چون شکستند میان او و دشمنان را مسلط می کند الله تعالی بر ایشان و دشمنان ایشان را و چون قطع صلح بر آنها کنند گردانیده می شود مالها و در دست بر آن و چون امر کنند بر پیروی علم که مشهور و معروف است در هر شهر یعنی از شرائع انبیا از آدم تا خاتم و نبی بکنند از پیروی علم که منعی عنه است و در هر شهر یعنی از شرائع انبیا از آدم تا خاتم و تا نبی بکنند از پیروی بهتر آن از جمله اهل بیت من که الله بر آن مسلط می کند الله تعالی بر ایشان بدترین ایشان پس دعا میکند بهتر آن ایشان پس مستجاب نمی شود در ظاهر اگر چه موجب وفاء الهی که او عینی استجب لکم مستجاب می شود و در باطن و باعث و خیر و ثواب آخرت میشود اشارت است باینکه واقع شده در زبان عیبت صاحب الزمان علیه السلام که مثلاً که دعای مومنان برای ظهور و ولایت او محایب نمی شود واقعی که الله تعالی

صالحین اصل کامل

باب صد و شصت و سوم اصل باب مجالس اهل المعاصی

شمار این باب در بیست و ششین اهل معاصی است و درین باب بیست و نه حدیث است اول اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال لا یبلغ المؤمن ان یجلس مجلسا یعطى الله فیہ ولا یقبله علی تئیر و بهتر است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بهتر آن است برای مومنان که نشینند در مجلسی که عصیان کرده می شود الله تعالی در آن مجلس و او قدر کند بر بزرگ کردن آن عصیان از اهل مجلس دوم اصل عین المجفری قال لا یعفت اهل المجلس علیه السلام یقول مالی ثم یتک عبد الرحمن بن یعقوب فقال ان خالی فقال انه یقول فی الله فلا یعظم الجعف الله ولا یوصف فاما جلست معبر و ترکست و اما جلست معنا و ترکست فقلت هو یقول ما شاء لی شیء غلبه الله اذ لم اقل ما یقول فقال

ابو الحسن علیه السلام اما تخاف ان یقول به فقهه فقل لکم جمیعاً **شرح** جعفری عبارت
 از ابو هاشم است که از اولاد جعفر طیار است یقولون در اول بتقدیر یقول الرجل استنبض خیر فقال
 راجع بزیل مخدوف است خالی بخارجاً نقطه و الف و تشدید لام است انزل الخ لکن بکسر خاء و
 تشدید لام دوستی برادرانه می تواند بود که تخفیف لام باشد الوصف بیان کردن چیزی را
 و مراد اینجا بیان چیزیست باسم غیر مشتق است مثل لم یور و جسم و مانند آنها پس متعلق بذات الخبر
 خواهد بود چنانچه در تبت مشبهه است یا مراد حکم بوجود صفت است طایفه چنانچه مذکور است اشعاره
 است و او در الوصف خالی است سی بسین بی نقطه و تشدید یای مکتوره است بمعنی ضرر
 و بیشن بالقطعه و تخفیف یای ساکنه بمعنی چیزی می تواند بود علی گفت بجای علیه یا بر فرض مصاحبت
 خود ممکن است که جعفری نیز با او مصاحبتی داشته باشد یعنی روایت است از جعفری گفت شنیدم
 از امام علی نقی علیه السلام می گفت فردی را که چرا دیدم ترانند عبد الرحمن بن یحییوب آن مرد گفت بزرگوار
 او دوست من است پیش گفت بد رحیمه او در اندک زمانی سخنی در گناه و گناه بیان میکند باسم غیر مشتق
 البتة و او را لکن بیان کرده نمی شود و اندک باسم غیر مشتق پس یا نشستی یا او ترک کردی او را یا نشستی یا او
 ترک کردی او را یا این معنی که یکی از این دو کار یکس نیست بنعم عبد الرحمن میگفت باشد آنچه را که خواسته چه در رس است
 از جانب عبد الرحمن چون گویم آنچه را که او نپذیرد پس گفت امام علی نقی علیه السلام ایاتی ترسی که نازل شود و او
 عذابی و درویشا مثل دردی و در بانی پس بر خورد شمار را بهیچ اصل اما قلت بالذی کان من اصحاب
 موسی علیه السلام و کان ابو موسی من اصحاب فرعون فلما لحقت فرعون فموسی فحالت عنه
 لیسلط اباه فلیحقه فموسی قضی ابو موسی و هو بر اعنه حتی بلغنا طوقا من البحر و فرقا جبهه بعا فانی
 موسی الخیر فقال هو فی رحمة الله و لکن النعمه اذا انزلت لیریک لها من قارب المذنب
 دفاع **شرح** مراد با لحاق موسی احوال در دین او است یا مراد برسیانیدن به لشکر گاه او
 است و حاصل هر دو یکی است مراد بعضی رفتن بر او باطل است که مشتبه داشت و او
 در دهبو جالیه است و ضمیر راجع بالذی است یا راعنه بر اسکی نقطه و عین بالقطعه یعنی شفاع
 معلوم باب مفاخره است المراعنه مبالغه و غم بفتح و ضم و کسر را و سکون عین که مصدر باب
 منع و علم است بمعنی گراشت از چیزی و مراد اینجا مبالغه در اظهار بطلان چیزی است ضمیر منصوب
 در راعنه راجع بابوه است یا راجع بمصدر مضی است مراد بکج رو و نیل است و مراد بکفر
 بکفر و خروج لشکر موسی است یعنی آید انشتی آنکس را که بود از ایدان موسی علیه السلام و
 بود پدرش از ایدان فرعون پس چون رسیدند سواران فرعون بموسى یا بن معنی که نزدیک بموسى
 که در غایت لشکر خود بود شدند و سپس ایستاد آنکس از موسی تا صیحت کند پدرش را پس اخل کند

یا جانی شرح اصول کافی

او را در دین توبه پس رفت پیرش بهانزه باطل که داشت باین معنی که با کرد از دخول دین
 موسی و لیسریا بنه میگرد و در اظهار طبلان پذیر و طریقت او تا رسیدند بکناره ای از دریای غرق
 شدند هر دو پس رسید بپوسته آن خبر غرق شدن او بپیر پس گفت او در رحمت الله تعالى است
 و لیکن غدا آب چون رود آید سنی باشد آنرا از گشتی که نزدیکی کرد با گناهاران در انفسه سوگند
 حق بی عذر الله علیه السلام انه قال لا تصیروا اهل البیت و کما لیا السوهم فتصیروا عند الله
 الواحد متهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرء علی دین خلقه و قرینه نفس
 و بعض نسخ نبائی عند الله عند الناس است و بنابر اول علی دین بقدر یکیش علی دین است
 و بنابر دوم بقدر یکیش علی دین است یعنی وایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
 صاحب ما شید اهل بدعتها را و متشیعیان باینکه ایشان را شویید نزد الله تعالى یا نزد مردم باشد
 یکی از ایشان بیان این آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که مرد محشور میشود و در روز قیامت
 بر دین مصاحب و درونی او و متشیعی او یا بر او این است که مرد عمل کرده می شود و در دنیا بر دین
 مصاحب و درونی او و متشیعی او و جهات هم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اترکتم
 اهل البیت و اهل البیت من بعدی فاحذروا الدعاة منهم و اکثر ما من سبب هذا القول
 فیهم و اذ قیلت و باهوتهم کیلا یجتمعوا فی الفسادی الا مباح و یحذرهم الناس و لا
 یقبلوا من بداعتهم بکتاب الله کم بذلك الحسنة و یرفعکم بها الدرجات فی الآخرة و یحذر
 الرب یمنع را می بای نقطه و سکون یا می و نقطه و را یمن و باهی یک نقطه شک بمعنی نگو و یمن یا نجی
 معلوم و مقتضای بران واضح است یا بمعنی تجوز و چیزی که حکم بر آن کنند خواه احتمال
 خطا و عدم خطا نسادی باشد و در قوت و ضعف و خواه در هر تقدیر مراد اهل الرب علی اند
 که حکم می کنند از مسائل دین با وجود اینکه احتمال خطا در قوت او ای ایشان باشد مثل محبت بان
 متشیعی او ایشانند از این نوع بر عتبار بعضی بواسطه بعضی بواسطه بنای ترجیح الربیب و در بعضی
 است که تا امید می اذ اتمام محبت و قبول بران شده باشد و موضع و جوب تقییه نباشد پس
 منافات ندارد با احادیث تقییه المسانته تا که اگر قنن مخالف دین بد کرد بر آن قاطع و ترک
 سخن بخو که از روی تعصب است و بر کسی که بر و یا اینکه مخالفان مکرر آنها اند و با حق را دور میکنند و
 ترسک بیات محکات قرآن است که در آنها بی هیچ از روی ظن و افتلات و خود را می هست یعنی گفت رسول
 الله صلی الله علیه و آله چون ویدید اهل شک و بدعتها و الجدار من پس ظاهر کنید بر ایشان از بسیار
 کنید دشنام ایشان را و چون در ابطال طریقت ایشان را و مذمت ایشان را و ناگاه گیر کنید ایشان را
 بمحکات قرآن قاطع نکنند در قضا و در یگانة شمر و ان الله تعالى در ربوبیت ترک حکم در مختلف فیہ

از پیش خود تا حذر کنند از ایشان مردم و یاد بگیرند عیسی از بهشتی ایشان را تا نوسیدند و بعد
 برای تمام سبب آنچه امر آن کردم حسنت را و بدین کند برای شما سبب آنچه امر آن کردم و چنان
 در آخرت مخفی نماید که اکثر اصحاب عمل فرموده و خود را نایل ریب و بدیع هر چه خواهند کرد و در پنجم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یفتی المسلم ان یواخی الفاجر و لا الاحق و لا
 الکذاب بشرح الفاجر لبقا و الف و کسر جیم و رای منقطع عدول کننده از آنچه بکار بسته آید
 و ظاهر می شود و در شرح شق اول حدیث آمده که این و با هر صفت یک کس است تفسیر کرب
 گشت و در حدیث دوم از دوم باب الکذب که باب صدوسی و نهم است یعنی روایت است از
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت من را و اوست برای تسلین که مصاحب خود کند عدول کننده
 از حق را و او کون را و در بنایت در روح گویا **بیشتم اصل** کان امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه اذا بعد المذنب قال یفتی المسلم ان یجتنب مواخاة فلیست الما جود الاحق و الکذاب اما
 الما جود فینک لک فعله و تحب ان تكون مثله و لا یغنیک علی امر دینک و معادک و مقاربت
 جفا و قسوة و مصلحت و یخرجک علیک عار بشرح مجموع این حدیث می آید در کتاب العشره
 در حدیث اول باب چهارم که باب پنجم که جماعه و در اقتضا است یا از ک تغییر می از ان جمله ای که
 بعد از الما جود و الما جود است الما جود و کسر جیم و رای منقطع کسی که شکم او پر از است
 و من در تشبیه است مثل کسی که آب در بسیار آید و اینها استعاره شده برای دانای علوم
 هر چه خواه غیر علوم دین باشد مثل علوم فلاسفه و خواه علوم دین باشد و عمل با آنها نشود و در بعض نسخ
 بجای این را برون است یعنی بی شرم و کسب بجای منقطع و تشدید بای یک نقطه یعنی مضاعف معلوم
 محال است و بصیغه فاعلی می تواند بود که یعنی مصاحب باشد و مصدر مضاعف فاعل است
 یعنی زیر کی و او را که معانی و دقیقه و می تواند بود که جمعی مصاحب باشد و مصدر مضاعف فاعل باشد
 در جمله و مخبر هر دو مصدر یعنی مضاعف فاعل است و می تواند بود که مضاعف فاعل باشد علیک متعلق
 بعا یا هست یعنی بود و امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون بالامی رفت منبر را سبقت من را و اوست
 برای مسلمانان که اجتناب کند از مصاحبت سه کس و دانای علوم هر چه و کون یعنی کسی که شش و
 پس سخن خود در انداخته و بنایت در و غلو اما دانای علوم هر چه پس او را کس سید برای تو عمل خود را
 در کسب آن علوم و دوست نیداری که باشی مثل او چنانچه عادت اکثر طلبه علوم دین زمان است
 و حال آنکه ندانند و نمیکند ترا در کار طاعت تو بدالات بخیر و در زیادت گشت تو بوی از مردن بشاعت
 و نزدیکی او بعلومی که دارد و دوستی از حق است و سخن دل است و دخول تو در خانه او و خروج تو
 از خانه او ننگ است بر تو و در و ز قیامت **اصل** و اما الاحق فانه لا یستدر علیک بینه و لا یجوز

در شرح اصول کلی

بصرف اینست که تو بجهاد نفس خود را در منفعت فطرت موقت خیر من حیاته و منکوته میرساند
نقطه و بعد از خیر طین قریب به شکر و اما کون پس بدستی که او در وقت شورت با او راه نمائی نمیکند
خبر در وقت بلا رسید داشته میشود بر آن برگردانیدن بلا از تو هر چند که در عقب اندازد خودش را و بسیار کند
ارادت که نفع برای پس خبر رساند تو پیش مردان او بهتر است برای تو زندگی او و طموسه او در محاسن
بشر است و مانند آن بهتر است برای تو از سخن گفتن او و بر تقدیر سخن گفتن او و در سه تو از سخن
او بهتر است زیرا ای تو از نزدیکی تو سخن او یعنی گوش انداختن تو سخن او اصل و اما الکذاب
فانه لا یؤثرت معیه حیث یثقل حدیثه و یثقل الیک الحدیث کما افق احد وثقه صلیها
یا خیری حتی انه یحذث باحصله قفا یصلدق و یخبر یبای الناس بالبعد او لا یکنیت
الحق فی الصلوة و فی الخلق و الا لفسدک معش و اینست که بکسر نون و ضمیر جزو
بصیغه مضارع غائب معلوم هموز الایم باب ضرب است انی لفا و نون است الاحد و نه بضم همزه و
سکون حای بی نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون و او و ثانی سر نقطه خبری که باز و غریب باشد
المطر بنق میم و تشدید طاء بی نقطه مصداق نصر داد کردن و مراد ایجاد را از کربون سخن
است بر وصل نمی دیگر باین باب و خبری بر اسه است و در باب چهارم کتاب العشر و کبابی
مطهر المطای بی نقطه و ای بی نقطه بصیغه ماضی باب نصر است یعنی اصبا با و برین تقدیر با و خبری
برای تقدیر بقول دوم است و این بهتر است از بکسر همزه و بنق همزه می تواند بود و شبیه
باین گذشته در حدیث چهارم باب صد و سه و پنجم که باب الذب است فما یصلدق بصیغه
مضارع معلوم باب نصر است و می تواند بود که بصیغه مجهول باب تغضیل باشد و نیز بیغین بی نقطه
و ای بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب افعال است و در باب چهارم کتاب العشر و کبابی
این و یفرق است و آن بهتر است و در هر تقدیر عطف بر فعل است یعنی و اما نجات در دعوای پس
بدستی که تو را زانی شود ترا باز زندگی بیان این آنکه نقل می کند گفتگوی ترا و نقل میکند بسوی
تو گفتگوی مردم را باین سنه که خالی ازین و نقل نمی باشد و در هر دو دروغ نیگوید بیان این آنکه
بر وقت که با خبر رسانید نقل حادثه عجیبی را متعجب که در آن نقل حادثه عجیبی دیگر را بدو تا آنکه در شکی
حکایت میکند گاهی است را پس دروغ داخل آن میکند و المضار هم می اندازد مردم را بضمی
پس از آن نیز مانند کنیا با و رسینا نقل و دو غای و دیگر پس بر نیز کنید از طاب الله تعالی
که گفته دن جاکم فاجتنبوا فتنین و فکر سه کنید برای خودتان باین معنی که عداوت و کینه بوزید
بسخن ظاهر الفضا و دن مرد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه قال قال
لی علی بن الحسین علیه السلام یا ابی الفخر ختمه فلا تصاحبهم ولا تحادهم ولا توافقهم

صالحی شرعی است

فی طریق قفلت یا آیت من هم قال ایاک و مصاحبه الکتاب فانه منزله السراب یقرب
 لک البعد و یبعد لک القرب و ایاک و مصاحبه العاصی فانه با ینک با کذب و اقل
 من ذلک و ایاک و مصاحبه البخیل فانه یخذ لک فی ما لک یخترجه ما یکا و فی التیور و ایاک
 و مصاحبه الاحمق فانه یزید ان ینقصک فی حقک من شئ من الذل و السیار و زور و کذب و مراد
 اینجا کسی است که تجوز فتوای از روی ظن کند دنیا کج بیانات می شود و در حدیث و از دهم این باب
 بمنزله خبر ان السمت السراب یفتح سین بی نقطه و کفایت یابی بی نقطه و العت و بای کی نقطه و بای
 در میانهای و زور و از آب و می نماید و در حق آب با بحث چه با قاشا و این تشکیک و در حق
 می باشد تشبیه اینجا بسیار لطیف است و لعل مثل شبه ایست که می شود انقاع بان و التیور و لیکه
 و مناسب شبیهی است که در تیر و تیر است که و الذین اکثر و الاعمال کم کسراب بقیعست و نجیب القلان
 و میان شبه و در کتاب الحجة و شرح حدیث نجم باب سیر فیهم که آیت ان الله علیهم السلام نورا و التیور
 و یقرب استیفاء است یزانی بیان تحقیق و در شبه و در شبه و راجع بکذا الکذا است و میخند
 عطف یقرب است و در و و بصیغه مضارع معلوم باب التخیل است و مراد و التیور و التیور
 و موضوع در مع تیر و ی ظن و مانند آنها است و مراد و التیور و التیور و التیور و التیور
 ظن نیست و مانند آنها از شوهر و بویست و در استخوان و در حق است و التیور و التیور و التیور
 از حکم الهی و مراد اینجا فاجر است که بیان شد و در حق است و نجم این باب انکم بغیر ما و تكون کاذب
 و کسیر الام و غیر راجع بقاسق است الاکل نصیب از مال و دنیا و التیور و التیور و التیور
 بای کی نقطه و حامی با نقطه کسی که از کمال حرص و دنیا را عاریت حقوق بخداحج افضل التخیل است
 و منصوب است به نیابت ظرف و زمان با علما و التیور و التیور و التیور و التیور
 است و چنانچه بصدر و یا جنب ظرف و زمان و التیور و التیور و التیور و التیور
 يكون بصیغه مخاطب است و از افعال و التیور و التیور و التیور و التیور
 نسبت یفاعل التیور الیه متعلق با تخرج است و ضمیر راجع بمنزل و راجع بالملی و التیور و التیور
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام گفت که گفت مر امام من العزیز
 علیه السلام ای التیور من ملاحظه کن و تخرج کس و التیور و التیور و التیور و التیور
 و رفاقت کن با التیور و در بانی التیور گفت مر التیور و التیور و التیور و التیور
 در و غلو بر خدا و رسول بقصوای از روی ظن چه او باشد سزاوارت بیان این التیور و التیور
 ظن نزدیک بعقل و اینها را برای التیور و التیور و التیور و التیور
 از علم دین کرده و علایم بیانی شده و چه او میفرشد دین را جان و نیای خود یا کس از ان مثل محض

صالحی شرح اصول کافی

این باب یعنی پسیم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول امدع و جل در سوره نساء تحقیق
 و فرموده اند تعالی بر شما در کتاب الهی که چون شنیدید آیات حکمت قرآن را بحالی که امکان
 کرده می شود متفهم و آموخت و باز که کرده میشود با آنها بقتلای در خلال و قرام از روی ظن که مبنی بر
 ملح امتیاد است و آن سنی بر مآول و تفصیص است در آیات حکمت قرآن بعض زبان
 پس شنیدید آن اهل کفر و استهزاء بجد که کفر و استهزاء کنند بجدی که ضد استهزاء است آیات را
 است مدتی که شما درین بیگانه گام که با ایشان شنیدید باین حدیث مثل الشیامید در جنیم می پس
 انام گفت جز این نیست که خوانسته اند تعالی بآل کفر و استهزاء آیات الله و اهل خوض و حدیث
 غیر آن مردی را که بنا و آیات نامعولات متکثر میشود و مقوم حکم قرآن که مشتمل است بر نبی الاخوان
 و بر وی ظن و خود را می و دروغ بیشتر و مقوم آنرا و گفتگوی از دست می کند در آنکه که امانت
 ایشان را بآل کفر و استهزاء است پس وقتی که از توحید و از آنکه نیز از او می و دروغ بیشتر و مقوم آنرا
 مکن با او الله فرموده باشد محضی نماید که مراد از بقیام است بقدر امکان چنانچه که شد در حدیث
 ششم بابا هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من کان یؤمن بالله
 و الیوم تا لاخر فلا یجلس فی مجلس یتلقی فیة امام او لیاب فیة مؤمن بالله
 لا یجلس فی موضع و حجر و نم یقول انه یولد و ینزل حدیث و از حدیث بعد ازین اشارت است بقول امدع
 در سوره الحاکم الا لا یجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الا یولد و ینزل حدیث و از حدیث بعد ازین اشارت است بقول امدع
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ایمان پیدا داشته باشد بر بویست امدع تعالی و
 بوقوع از او قیامت برای برای اعمال پس نمی شنیدید بیزورت و مجلسی که کم شمرده میشود در آن
 مسجدی است مآول یا عقیب کرده می شود در آن موشی دهتم اصل قال امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه من کان یؤمن بالله و الیوم الا یولد و ینزل حدیث و از حدیث بعد ازین اشارت است بقول امدع
 گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ایمان می داشته باشد بر بویست امدع تعالی و بوقوع
 روز قیامت مراد می از مجامعته اهل محسنت مثل جمعی که در حدیث ایشان بر قیل و قال و ایراد شبهات
 است و بحسابه از منیه که از اوضح و اضمحلت است و موافق این می آید در حدیث دوم باب صد و هشتاد
 یا من دهتم اصل نعمت ابی عبد الله علیه السلام یقول من کان یؤمن بالله و الیوم الا یولد
 فلا یقعد فی مجلس یتلقی فیة امام او یتلقی فیة مؤمن بالله و الیوم الا یولد و ینزل حدیث و از حدیث بعد ازین اشارت است بقول امدع
 حدیث هم این باب در دهتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فلا یقعد
 مجامعته ان الله و یرسل نعمته علی اهلها فلا تعاد و هم و لا تجالسهم مجلسا غیر
 من یقیم لیست که با فی فتیلا و مجلسی که کرا عدا متاخیه جدید و ذکر و فایده است و مجلسی

فيه من يصلح عنا و انت تعلم من شمس حرمه تنصوبت يا فخر اجل بشهر تفسير المتقاة هذه من شمس
 کسی اهل مجامعة من شمس یا کسی بعنوان هم محبتی و او در ولاجتماع سوم برای تقسیم است چندی از رقعة باقی
 مجلس دوم است و منی از مجامعة باعتبار مجلس اول و سوم است و بصفت لغت چیزی می کردن یعنی
 روح انجیر کذابی نسیا و عبارت از حکم از روی اجتهاد است در حلال و حرام و اشارت است باین که
 الکذب و درو فقر و سوء فعل یکی و تصف السنتهم الکذب ان لم الحسنى و دیگر کسی و لا تقولوا للمؤمنین
 السنتهم الکذب منقول تصف است الرث بفتح را یکی سبب نقیطه و تشدید ثامی سه نقطه گفته و انت تعلم
 بعینه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است و جمله حال است از فاعل بعید و اشارت است
 باینکه منی از مجامعة در مصفوت مطلقا نیست بلکه راجع بنی از آن در صورت اعلام مکتوم سرداران مجلس
 است چنانچه گذشت در حدیث سوم باب پنجاه و هفتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه
 السلام گفت سه مجلس را دشمن می دارد الله تعالی و می فرستد غضب خود را بر اهل آنها پس
 من شمس می کند یا اهل آنها و هم محبتی میکند با ایشان اول مجلسی را که در آن کسی است که روح می کند
 زبان او دروغ را در فتوای خود باین معنی که خویش در آیات محکمات الهی می کند بوسیله مدح
 فتوای از روی اجتهاد و دوم مجلسی را که حدیثی از صلوات در آن تازه و ممدوح است و حدیث
 الله در آن گفته و مذموم است سوم مجلسی را که در آن کسی که منع میکنند و می نمایند مردم را از پادشاه
 برحالی که تو اعلام می کنی مکتوم سر را که دشنام عبودیت در آن اهل ضلالت است **اصیل قال ثم**
قال ابو عبد الله عليه السلام ثلث ايات من كتاب الله كأنما كن في فيه ١ و قال كنه
ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم و اذا امرأيت الذين
يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره و لا تقولوا لما تصف السنتهم الکذب
هذا حلال و هذا احرام تعقدوا على الله الکذب **ششم** کانما کن فی فیة تعجب راوی است
 از سرعت ذکر این سه آیت و اشارت بتفسیر آنها بر دوشی که محال است جمیع تفسیرات مشهوره است مخفی نماید
 که نشر بر عکس ترتیب لغت است پس آیت اولی برای بیان مجلس سوم و آیت ثانیة برای بیان
 مجلس دوم است و آیت ثالثه برای بیان مجلس اول است لیکن بعد از اینکه آیت ثالثه تفسیر بعضی آیت
 ثانیة است پس آیت ثانیة مشتعل است بر حکم مجلس اول و حکم مجلس دوم گفته در ترتیب لغت نیست که تقدیم
 مجلس اول بر مجلس دوم برای این است که ذکر حکم مجلس اول و آیت ثانیة پیش از ذکر مجلس دوم است و تقدیم
 این هر دو مجلس بر مجلس سوم برای این است که نهی سبب مجلس سوم متعلق بجا بستر شده مجازا و
 فی احتیاط متعلق باعلام سر مکتوم است در آن مجلس و نکته در ترتیب بشر این است که تقدیم آیت
 ثانیة بر آیت ثالثه برای این است که آیت ثالثه تفسیر بعضی آیت ثانیة است و ذکر تفسیر بعد از ذکر

تفسیر کرده شده می باشد و تاخیر این دو آیت از آیت اولی بر آنست که در لغت و تفسیر هر ترتیب که متعلق بسبب چیز باشد هرگاه ترتیب تشریف نفس ترتیب لغت باشد بهتر و کم تشویش تر است از انبیا صورت دیگر و انبیا واضح می شود به وجه تفسیر این سه آیت که ذکر می کنیم بلکه ترتیب میان شش مرتبه هفت صد و بیست صورت دارد زیرا که ترتیب میان دو مرتبه صورت دارد و چون سه مرتبه شش مرتبه و دو مرتبه می کنیم پس شش صورت دارد و چون چهار مرتبه شش صورت داریم پس شش صورت دارد و چون پنج مرتبه شش صورت داریم پس شش صورت دارد و چون شش مرتبه شش صورت داریم پس شش صورت داریم و بعد از تأمل در تقریریکه کردیم می شود که صورت ترتیبی که امام علیه السلام در میان این شش چیز قرار داده بهتر است از هفت صد و نوزده صورت دیگر و ما مفعول را است الله و تجا و از آن چیز می بخیزی و دیگر بغیر علم صفت عدو است لام در لما تصف برای تعلیل است و متعلق در لغت در لا تقول است و ما مفسد ریاست و وصف بمعنی صحت است الکذب لفتح کاف و کسر زال مفعول تصف است و آن و معنی دارد و اول مقدار در دروغ شل و جا و اعلی تبصیر به کذب دوم دروغ و دفع و معنی دارد و اول خبر مخالف واقع چنانچه مشهور است دوم خبر مخالف حق چنانچه گذشت در حدیث میفهمیم باب صد و سی و نهم که قول یوسف انکم سارقون و قول ابراهیم بل فکذبتکم مخالف واقع بود و کذب بود و همه اینها متصل است چه مراد اینجا فتوی در حلال و حرام از روی ظن است و آن چون بیخطا در بعض احکام نمی باشد مقدار دروغ است البته و چون تشکیک تجویز فتوی از روی ظن است باین اعتبار مخالف واقع است و چون حرام است مخالف حق است مراد بوجه زبان الکذب را آنست که در سابق این آیت در مورد فعل مذکور است که تصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنة چه ان لهم بقدر بیان لهم است باین معنی که می کنند زبانهای مشرکان حکم از روی اجتهاد و باین نظر که برای مشرکان است و پس مرتبه اعلی و فصاحت بهتر چنانچه متعارف است که مجتهدان مخالفان می نازند با جهل و از برای خود و اعلامی مراتب می شمارند و این نازیدن بعضی زبان است بهیو انصاف و لهنای ایشان چه و لهنای ایشان می داند که منافقین شواهد ربوبیت و منافقین محکمت است که در آنجا نبی از اختلاف و خود را بی و پیرونی ظن هست پس این عمل را حج بخوف در آیات الهی و طعن بر نهان است چنانچه در حلال و نه حرام مفعول لا تقولوا است و این دو حکم شامل جمیع مسائل فقه است چه حکم در ایقاعات و معاملات و مانند آنها را حج حکم کلیت و حرمت می شود و لام در لغت و الام ما قبت است و متعلق است بکنفی در لا تقولوا باعتبار تعلیل آن بوضع زبان کذب را و اشارت است باینکه فتوی از روی ظن در حلال و حرام اگر نبود ان اعتراف بجهل و عدم اصرار باشد کذب است اما فتوی کذب نیست

والکفر بتی بر تحسین آن فتوی باشد که علامت اضرار است اقرار می کند است هر چند که موافق واقع
افتد زیرا که منتهی بر چیز نیست که محض قیام نیست و دل موافق آن نیست یعنی راوی گفت بعد از آن
خواند تمام خبر صادق علیه السلام برای بیان این که مطلب حسد است و الاقرآن که گوید که بود آن
سنة آیت در حدیث از بسکه میگوید و اما در حدیثی دیگر میگوید که منشی گفت و منشی اول از منوره
انعام نو و ششم مدینه انکه ضلالت را که عبادت میکنند مشرکان ایشان را بجای آنکه تعالی
نامباد که مشرکان و ششم و همداد تعالی را بسبب تبا و از د شام مونی یا امامی بی علم ایشان با یک
استی و از است مراد اینست که ازین آیت مفهوم میشود که محال است با کسی که و شام و دیگر را را بسبب
اظهار از یکس اسرار البیت را بر او و حرام است و این راجع میشود بهی از احضار الکس و تحلیس
درین خود و وعظ خود و مانند آنها اگر آن درس و وعظ مشتمل بر اظهار مکتوم باشد و دوم از اصول انعام
و چون در پی می جنبی را که فرود و در آیات محکمات با این منشی که ابطال میکنند آنها را و پی سبیل مدخ
اجتهاد و مدح حکم از بهی و بطن از فتوی پس روگردان شر از ایشان با این منشی که محال است که ایشان
و گوش بسجمن ایشان اندینان و جائز است که معاذة کنی با ایشان تا وقتی که ابطال کنند حدیثی را که
ضد ابطال محکمات قرآن است یا منشی که درین وقت متعاده نیز جائز نیست و سوم از منوره و منشی
و گوید بسبب مدح از با منشی شما پیرو افتت و لهامی شما اجتهاد را که این طلال است و این حرام
است تا اقرار کرده باشید و التشریه بر الله تعالی در فرع را مخفی نماید که این آیت مشتمل بر بی القاعده
و جائز نیست اصلا و استدلال با این آیت فی الحقیقه راجع می شود با استدلال با آیت شریف انعام که مذکور
شد زیرا که ذکر این آیت برای تفسیر الذین یخوفون فی آیتهاست پس بیان اینکه مراد بخوف و آیات
الانذار است اجتهاد است چه آن مدح مشتمل است بر اقرار بر الله تعالی و بر ابطال آیات محکمات
الهی و این تفسیر اشارت است با یک در آیت منوره انعام و منشی است اول فی از محال است خالفان
در حدیث انکه مدعی و ازین مفهوم می شود که امر با عراض یعنی امر بکوش غیبه افق بسجمن ایشان است
با وجود هم نشینی با ایشان و حتی بر این امتناعی نایب جواز هم نشینی با ایشان است و با انچه حتی و
حکم ما قبل داخل نیست و غیر منشی ضد است و ضمیر غره راجع به چند بخوفون فی آیتها است پس افاده
این که کند که قبل از خوف در حدیث انکه اهل البیت هم نشینی با ایشان جائز است و هم منشی
با ایشان جائز نیست و بعد از خوف در حدیث انکه اهل البیت هم نشینی نیز جائز نیست مخفی نماید
که ازین آیت سوره انعام و از آیت سوره نسا که مذکور شد در حدیث هشتم این بلباطا هر
می شود که الله تعالی جانب الله معصومین علیهم السلام را بیشتر از جانب محکمات قرآن خود
رعایت کرده و بیان این دو آیت شد و شرح حدیث اول باب بیستم که باب الایمان مبنی است

بجو ارج الیہن کتابت سینزدھم اصل عن ابی عبد الله علیہ السلام قال اذا
 انتلیت یا اهل النصار وجماعتهم مکن کانک علی الرضعت حتی تقوم فان الله یقتلهم
 ویلنهم فاذا یرایتهم یخوضون فی ذکر امام من الامم فقم فان سمعت الله یتلک هیناک علیهم
 بشر نصیب واداشن امام ازین خود وعداوت با اهل حق وحاصل هر دو یکی است الرضعت
 التلک رای الی نقطه سکون ضاد بالنقطه وفاسکک لغایت گرم کرده شده برای بچتن چیز سے بر آن
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر گاه مبتلا شوی بآہل نصیب امام
 از پیش خود و ہم نشینی با ایشان پس نمی باشی در آن مجلس مانند اینکه تو بر بالای سنگ آفتابی
 تا وقتی کہ برغیزی چه بدستی کہ الله تعالی دشمن می داند و ایشان را و لغت سے کند ایشان را پس
 چون دینی کہ فروفتند در غیبت امامی از آلہ ہدی پس بر غریب بدستی کہ غضب الله تعالی برایتی
 خذلان و مانند آن فرو می آید درین مجلس بر ایشان نرا دین است کہ نزدیکان ایشان را نیز فرسنگند
 و توضیح این نیز در شرح حدیث ششم و دوازدهم چہا نزدھم اصل عن ابی عبد الله علیہ
 السلام قال من قعد عند صاحب الادبیاء الله فقد غصن الله مشرق روایت است از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت ہر کس نشست نزد شام دہندہ و دوستان ابیہ تعالی پس تحقیق کشتی
 کرده از حکم الله تعالی مراد غیر صودت تقیہ است و توضیح این نیز شدہ در شرح حدیث ششم و دوازدهم
 یا نزدھم اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال من قعد فی مجلس یسب فیہ امام
 من الائمة یکتب بر علی الاشیاف فلیفعل البیہ الله الذل فی الدنیا و مدینہ فی الآخرة
 و سلبہ صالح ما من بہ علیہ من معرفتیا بشر روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام
 گفت ہر کس نماند در مجلسی کہ دشنام دادہ میشود و زمان امامی از آلہ ہدی بر حال کہ قدرت دارد بر
 انتقام کہ بان و مانند آن پس نمیکند انتقام را میو شاندہ او را الله تعالی لباس خواری در دنیا
 و عذاب میکند او را در آخرت و بر طوت میکند از او نقیص با از جمله نعمتائی کہ العام کرده بانہا
 بر او و آن نقیص ساختہ قدرت و اعتراف بانست امام ہدی است شام نزدھم اصل
 روایت بخیر این امام الطویل وقت بالکعبہ تم فادی یا علی صوفہ معشر اولیاء الله انما بیا
 ما المسمون من سبب علیا علیہ السلام فلیبہ لعنة الله و نحن ہر اے من آل مروان و ما
 لعیدون من جوت الله تم یخفص صوفہ فبقول من سب اولیاء الله فلا تقام مدوہ
 و من سکت فیا نحن علیہ فلا دعا نحوہ و من احتاجر الی سبک من اخوانک فقد خفک و لا
 تقریر انا اعلم بالظالمین ما سب اخطایہم مراد قہا و ان یستقیثوا الی انما جاء کالقول
 بشوکی الی جوت پس الشراب و سیارت مر قفا فقر سبکی از خواص امام زین العابدین ع

روایت بخیر

بوده و این ملازم جانب امام علیه السلام بوده و قتی که آن سروان شهرت داده بود و ندانسته
 بن الحسین راضی است با آنچه میگویم و میکنم و این سبب بقی بسیار تر شده بودند و این ملازم گفته
 ای بسوی ایان مخفی نماید که تقیه بکار نگیرد باعث ضلالت خالق شود و اجبت نیست هر چند که آن
 ترک تقیه باعث شتر شدن شود و لذا امام حسین علیه السلام تقیه نکرد و کشته شد پس کشته شدن
 یحیی با مرجع بپریدن و دوست و و پایی او از آن قبل است اما بنابر خبر و تشدید و این
 است البراء بنقی ای یک نقطه و فتح رای بنقطه و البته و تمیزه بمصداق محمود الامام باب علم البین شریف
 مؤثرت نمی شود و عمل برای بنی اعدا است و کسیر و نعم باو جمع بر می بفتح یاز و کسیر را و او و سمره است
 و همچنین بفرمان باو فتح را و سمره و الف حمزه و اسمعون عبارت از رضای علی بن الحسین است اما
 بعد از آن عبارت از طاعت است یعنی بخشش بجای با نقطه و او و او با نقطه بصفتی مضارع معلوم باب ضرب
 است و ذکر مضارع بجای نافی برای اشعار است که این ملازم را میگوید و یکبار آنرا را می خود چو اسطوخودوس
 المعاطه سر سخن و اگر دین پاکسی از راهی التفات قراوت اما اعتدال از قبل اقتضا است و جمیع آن
 آیت و آیت سابقه که داخل نفسک تا آخرش باشد نیز مقصود است یعنی دیدیم که بنی الم طولی را
 که ایشان در کشته شده و معنی است و زکو و فیه از آن آواز و از با لایه آواز و که ای کرده و دوستان
 الله تعالی بدوستی که با بنایت خبر ایم از آنچه میشود بیان این آنکه هر که دشنام دهد علی علیه السلام را
 پس بر او باو لغت الله تعالی و بنایت بنبرایم از آل مروان و از آنچه عبادت میکنند آنرا بجای
 الله تعالی فیه از آن می نیست میگرد آواز و زو و الیس میگفت هر که دشنام داد دوستان الله تعالی را
 پس مصاحبت و هم تشیی میگرد آواز و هر که شک کرد در مذهب امامیه که مانع بر ایم پس سر سخن
 و اکسید با او و هر که محتاج شد بسوی طلب مالی از شما از جمله برادران مومن شایس تحقیق حیات
 کرده اند و مراد این است که تقدیر او بر سید پیش از طلب او که محتاج بطلب نشود بعد از آن
 می بجای این است تا اسوره الکافه بدستی که ما میگردیم برای بیجا کنندگان آتشی را که احاطه
 کرده و در دنیا با ایشان آتش خانه آن آتش را برین معنی که آید و علامت آن آتش بر ایشان ظاهر است
 در دنیا باعتبار مخالفت حکمت که صریح است و امامت الله هدی و اگر در جهنم مدو خواهند برای
 آتش تشنگی مدو کرده میشود و نالی که مانند سن آب شده است جریان میکند روده بار و نالی که
 نزدیک آن شود نیز آتش میخیزد آن آب و در است آن آتش با اعتبار اینکه کینه باشد

ملازم اصل کتاب

باب فصل و مختص و چهارم اصل باب اصناف الناس

مترجم مثل این عنوان گذشت و در ابواب کتاب العقل فرق است که مقصود از این تقسیم
 مردم زمان در قبول است با اعتبار از زمان و خرافه با اعتبار از زمان اعتبار از وفات و قبول و مقصود

در کتاب العقل تقسیم مردم زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم است باعتبار زمان بعد از رسول
یعنی این باب بیان اقسام مردم است درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن حمزة بن
الطیار قال قال لى اوسع الله عليه السلام الناس على ستة اصناف قال قلت اتأذن لى ان
اكتبها قال نعم قلت ما اكتب قال اكتب اهل التوبة اهل الحق اهل النور ما كتبت
واخرون اعترفوا انهم تخلطوا عملا صالحا واخر ميثا قال قلت من هؤلاء قال وحتى
منهم قال واكتب واخرون مخرجون لا مواله اما بعد بهم واما يتوب عليهم قال واكتب الا
المستغصمين من رجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
لا يستطيعون حيلة الى الكفر ولا يهتدون سبيلا الى الايمان فادرك عسى الله ان يعفو
عنهم قال واكتب واحصاب الاعراب قال قلت وما اصحاب الاعراب قال قوم استوت
خسنا قهم وسيما قهم قال ادخلهم النار فبذلوهم وان ادخلهم الجنة فحرقوهم
فرحمتهم **ثاني** اصناف مردم نه است لیکن سه صنف که اول الموالفة قلوبهم است و دوم من
لیبعد الله علی حرف است و سوم تعارین است درین حدیث و حدیث دوم مذکور شد تا آنجا که
برخی از ایشان در بابی علیه مذکور شد و آخر حدیث بواسطه اینکه ایشان مترنزل در حال خوارند و اگر نیست
که مؤمن خالص بشود یا کافر صریح الوجود یا مخرج الوجود یا مخرج الوجود یا مخرج الوجود یا مخرج الوجود
هم چینی و مقابل یکدیگر بودند و در بعضی مثل مقابل بودند مؤمنان صریح خالص یا جمعی که مشرک
و کافر صریح اند و در آیات بسیار از قرآن در مقابل یکدیگر مذکور شده اند الوجودی بفتح و او سکون
حالی بنقطه و شین بنقطه و تشدید یا کسی که ترسان است از حال خود که نشاء و اگر توبه او باجاس
شرط صحبه نباشد و بعد از آن آخرت گرفتار نشود المقسم تقسیم و سکون تامی و در نقطه و یا لا سکون
و تخفیف نیم بصیغه اسم فاعل باب افعال و تشدید تامی المقسمه بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی
که خود را و امثال خود را بتمت میداند و خاطر جمع از حال خود نیست و نه آواز نداده بفتح بصیغه
اسم مفعول باب افعال یا باب افعال باشد و راجع بمعنی اول می شود و اگر مراد بوضع قائل
حمزه باشد و منهم کوف جرد ضمیر جمع باشد منافات ندارد داشت با آنچه می آید در باب صد و هشتاد
و بیستم که قائل حمزه و امثال او داخل قسم چهارم است که مخرجون لافراست الحيلة استقبال
از حال بجای دیگر خودی خود بوسیله قوت فهم و کمال قدرت بر تصرف و کار را بهجاست الى الکفر
الى الايمان نیز میتوان گفت چنانچه گفته و می آید در حدیث دوم باب صد و هشتاد و دوم چه نسبت
قدرت و استطاعت که مناط تکلیف است بایمان و کفر کیسان است یعنی روا نیست از حمزه
بن محمد طیار گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام خردم زمان رسولی علیه السلام بر شش

در حدیثی که در این باب است

قسم اند خمره گفت گفتیم آیا نصیحت میدی مرا که نولیم آن ششش قسم را گفت آری گفتیم بعد از این که
 اکثرد و دوات و قلم که چه نولیم گفت بنویس قسم اول و دوم این متقابل گوئی با هم از جمله اهل بهشت
 که اهل آتش جهم یعنی دو طایفه که ضد یکدیگر اند و کمال و ذریه و از یکدیگر دارند و بدقسم اول مومنان
 خالص الایمان اند که مذکور اند در سوره توبه که و السابِقون الاولون من المهاجرین و الانصار
 و الذین اتبعوهم باحسان و مراد تقسیم دوم منافقان خالص الکفر اند که مذکور اند در سوره توبه که
 و من جوکم من الاعراب منافقون و من اهل المیدینه مرد و اعلی النفاق و بنویس قسم سوم مدلول قول
 الله تعالی است در سوره توبه که و از جمله اعراب و از جمله اهل مدینه جمعی دیگر اند غیر مومنان خالص
 و کافران خالص که اعتراف کردند بیکدیگر آن خود مخلوط کرده اند جمعی صالح را که آن معرفت امام زمان است
 خواه رسول و خواه وصی رسول چنانچه بیان شد و حدیث سوم باب است در سوم و عملی دیگر را که
 بد است خمره گفت گفتیم کیانند ایشان گفت کسیکه وحییت دارد از گناه خود تهیست سیدار خود را
 مراد نیست که گناه او بسیار نیست یکدیگر مساوی طاعت او باشد چنانچه در قسم ششم می آید امام گفت
 بنویس چهارم قسم مدلول قول الله تعالی است در سوره توبه که و از جمله لعابد و رذیه و از جمله اهل مدینه
 جمعی دیگر اند غیر مومنان خالص و کافران خالص و معتر فان که تاخیر کرده شده اند برای حکم الله تعالی
 در روز قیامت در حق ایشان یا عذاب میکند ایشان را یا از گشت جحمت میکند بر ایشان و پیغمبر
 بیان مر جوی می آید در باب صد و هفتاد و سوم امام گفت و بنویس قسم پنجم قول الله تعالی است
 در سوره نسا و لیکن باندن بر جالت با حکام الی و پیروی فلن باعث جهم و از گشت بدست بشود
 در حق جمعی که در واقع ضعیف شمرده شده باشند در فکر و استدلال بشواهد بدو بیت و محکمات قرآن
 بر لزوم امام مقرر فی الطاعه در هر زمان از جمله مردان و زنان و پسران و بیوی و میان این گفته
 را که بر اهل قدرت داشته باشند و نسبت در قدرت ندارند بر تبری و تفرق و پیروی خود و بدو بیت
 دیگری نمی فهمند رای را امام گفت مراد این است که وسعت در قدرت انتقال بخودی خود بسوی
 کفر مثلاً از زید و از ابی است مبتدی نمی شوند بدو بیت و دیگری بسوی ایمان بر دوم امام مقرر فی الطاعه
 در هر زمان خواه باین روش که دیگری متوجه بدو بیت ایشان نشود و خواه باین روش که دیگر کسی
 متوجه بدو بیت ایشان نشود و ایشان از کمال بلاست نفهمند پس این جماعت مستضعفان بشاید که
 الله تعالی بگذرد از مخالفتی ایشان احکام شریعت را تمامه بیان می آید در باب صد و هفتاد
 و دوم امام گفت و بنویس و ششم اصحاب اعراف خمره گفت گفتیم چیست اصحاب اعراف گفت
 جمعی اند که مساوی یکدیگر شده حیثات ایشان و سیات ایشان پس اگر داخل کن ایشان از بهشت
 پس سبب رحمت خود را بدو تهیقت معنی اصحاب اعراف بیان شد و کتاب التجره حدیث ششم باب پنجم که باب

در حق جمعی که در واقع ضعیف شمرده شده باشند در فکر و استدلال بشواهد بدو بیت و محکمات قرآن

معرفه الامام والرد عليه است وحي آيد در باب جدد و نهفتا و نهج ايشان در دوم اصل تمام ايتجه اينكه
عليه السلام اليانسان على شئت روي يولون كلهم الى ثلاث فرق اولها اهل الكفر والضلال وجميع
اهل البعد الذين وعدهم بالله الجنة والنار المومنون والكافرون والمستضعفون والمرجون
لايرادوا اياهم اياهم وما يتوب عليهم والمخترقون بد فوم خيلوا اعلان جنبا لما في آخر مسييا
واهل الاعراف مشهوره مضمون اين موافق سابق است فرق اين است كه چنانچه قسم اول را يك قسم
ساخته تا ابيات شود بقول الله تعالى صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين الوعد
بفتح واو وسكون عين بي نقطه و وال بي نقطه اعم از اين است كه بغير باشد يا در سر باشد امرا را
يومانان خالصان و ايمان است سوم اصل عن هشام بن سالم عن زرارة قال دخلت
الى جرير بن ابي تاو بكيد على ابن جعفر عليه السلام قال قلت له اما عبد المطيار قال وما المطيار
قلت التفتن لافقتا من علوي وغيره توينا و من خالفتا من علوي وغيره برعنا صيته
فقال يا زرارة قول الله اصدق من قولك فارتد الذين قال الله عز وجل الا المستضعفين
فمن المرجحان و النساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا اين الموقلة
لايضا الله اين الذين خيلوا اعلانا صليبا و اخر مسييا اين اصحاب الاحراف اين الموقلة
مكونهم و اين احاد المديت قال فارقتا صوت (ابي جعفر و جعفر) حتى كان يصح من
على مابعد الدلالة و ادويه جميل عن زرارة في هذا الكلام بيني وبينه قال لي يا
زرارة حقا على الله ان يدخل الضلال الجنة مع شيعيهم هر يك از جرير و كبير برادره
است و شك از راويان از زياره است يا از زياره است المطير بكسر مهمي و يكون طاري بي نقطه و
ميم و الفت و را بي بنقطه رسيماي كه نبايكنشد از زياره چيست ميش و ليس نشود و از زياره مطير بي الفت
نيز نيكو و راويجا استعاره شده براي قاعده كتيه الترفيم ناي دو لفظه و با الحاد و تشبيه را بي بي نقطه
اصل چيزي در زياره ناي در مراد راويجا است اول است پس مراد قاعده كتيه است مستحقه بنامه
كه ذكر الموقلة قلوبهم دين حديث بعنوان مثال است و مقصود ذكر اهل شك است كه بتقسيم بسبه
قسم شده شوند اول من يعبد الله على حروف دو الموقلة قلوبهم بنوم معارون و بيان تقسيم اهل شك
مي شود و زياره باب صد و هفتاد و ششم و باب جدد و نهفتا و نهج ايشان در دوم هر يك
از جهاد و جميل مضمون اين حديث دارد ايت كرده امرا از زياره چنانچه بنشام زياره كرده ليكن رويت
حماد و جميل است بر زياره و رويت بنشام و رويت جميل مشتمل است بر آن زيادتي و زيادتي
و بزرگي بنشام زياره است از بنشام بن سالم از زياره گفت و اهل خدم من جريران يا من و كبير
اياهم محمد اقر عليه السلام زياره گفت كه لغتم بديسته كه بايكنشيم مطير را امام گفت و كدام است

مطابق با گفته قاضی کلبه است باین روش که هر که بخواهد گفت کند یا باو عطا و اعمال از جمله علوسه
و غیر آن دوست میداریم و هر که مخالفت کند یا با او علوی و غیر آن تیرا می کشیم از او پس امام گفت
مراسمی از راه قول الله تعالی در دست تراست از قول تو پس کجا اند جیمی که گفته اند غرض و جل و حق
الیشان الله المستظیفین که بیان شد در شرح حدیث اول این باب کجا اند مرحول که بیان شد لایفا
کجا اند جیمی که خلط کرده اند که بیان شد لایفا کجا اند اصحاب اعراف که بیان شد لایفا کجا اند مؤلفه
قلوبهم که بیان می شود در باب صد و هفتاد و ششم و زیاد و حماد در روایت از زاده این را که زاده
گفت پس بدید شد او از امام محمد باقر علیه السلام و آواز من در مباحثه تا بحدی که می شنید آنرا
کسی که در دایره سراسی امام بود و زیاد کرد در روایت جمیل از زاده این را که پس چون بسیار شنید
سخن میان من و میان امام علیه السلام امام گفت مرا که ای زاده حق شده نوعی اتق بشدن
بر الله تعالی اینکه داخل کنی این پنج قسم اهل ضلالت را در پشت خواجه بعضی و خواه کل

باب صد و شصت و یکم اصل باب الکفر

تشریح این باب بیان کفر است مراد بیان حقیقه کفر است که باعث خلط و جهنم است و بیان
اسباب آن است مخفی نماید که مراد انبیاء کفر ترک ما امر الله است که بیان میشود در باب آئینه و در باب
بست و یک حدیث است **اول اصل** قلت لای عبد الله علیه السلام سئل عن رسول الله
صلی الله علیه و آله کفر الفن الله عز وجل فقال ان الله عز وجل فرض فرائضاً و وجبات
فعل العباد فمن ترك فرائضه من الموجهات فلم یعمل بها و جملة ما کان کافراً و امر الله باو سر
کلهما حسنة فلیس من ترك بعض ما امر الله عز وجل به عبادة من الطاعة مکافؤ و لكنه
تأمرک للفصل منقوص من الخیر شرح السنن یقیم بین لی نقطه و تخفیف نون مفتوحه
حکیمه که حصول علیه السلام کرده باستنباط از قرآن الکفر الفن حکماً میگوید الله تعالی کرده و هیچ
قرآن الموجهات بفتح جیم غیر از آنکه لازم کرده شده ایمانست باین معنی که ترک آنها لازم دارد
ترک ایمان را مثل نماز و غیره است آید در حدیث پنجم این باب الحمد بفتح جیم و سکون خاء مصد
باب منع ایثار و زهد ایضا بر ترک غیر نیست و اشارت است باینکه مفسر بر ترک نماز مثلاً
مکانت اگر چه مکرر بگوید ما شمس ازین تقریر ظاهر شد که کفر در اینجا کفر محض و بیان میشود در باب
آئینه نیست حقیقه یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا طریقتی برای رسول الله صلی الله
علیه و آله ما شمس حکماً سنی الصد و جل است در مسیح قرآن که ترک کننده آن نیز کافر باشد پس امام
علیه السلام فرماید باین آئینه تارک سنن مثل تارک فرائض است و تارک فرائض مطلقاً کافر است
نکته کفر او شرط باو برافرازی است و آن مشترک است میان تارک سنن و تارک

فرائض زیر که ترک کنند و کجی از نماز مثل ترک کننده اهل نماز است نعمت بدستیکه الله تعالی قرار داده
قرار داده بانی را که لازم کرده شده است بر بندگان پس هر که ترک کند قرار داده را لازم کرده شده
باین روش که عمل نکند بآن و شکر آن میشود کافراست و امر کرده الله تعالی بکار بانی که جمیع آنها
خوب است پس نیست آنکه ترک کنند بعضی آنچه را که امر کرده الله عزوجل در صریح قرآن باین بندگان
خود را از جمله فرائض داری کافر و لیکن او ترک کننده فضیلت ثواب است کم کرده شده است
از مرتبه عالی اهل بهشت **دوم اصل** عن ذمارة عن ابی جعفر علیه السلام قال وایه
اب الکفر لا قدم من الشک و اخبت و اعظم قال ثقف ذکر کفر الیین حین قال الله عزوجل
لما سمعتم لادم قال ان لیعبدا فالكفر اعظم من الشک فمن احتار علی الله عزوجل و انی الطاعة
و اقام علی الکبائر فهو کافر و من نصب دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرک **در شرح**
قسم برای مبالغه در ابطال الشک لال مخالفانست بقول الله تعالی در سوره نسا ان الله لا یفر
ان الشک به و یفر و دون ذلک لمن یشار بیا یکدیگر معصیتی غیر شرک باعث خلود و جهنم نمیشود
والا مذکور می شود در این آیت و حاصل جواب اینست که معصیت غیر شرک بر دو قسم است اول کفر
بخشی دیری بر الله تعالی و استحقاق حکم او دوم غیر کفر و کفر بر دو قسم است اول کفر با او استکبار
خواه بسبب کینه باشد خواه بسبب صغیر مثل کفر الیین بسبب ابا از سجده برای آدم چه با تحقیر
سجده برای آدم و عید جهنم مذکور نیست دوم کفر اصرار بر کینه خواه با او استکبار باشد خواه
و کفر مطلقا باعث خلود و جهنم است باجماع و آن غیر شرکست بدلیل اینکه اقدم از شرکست و در حدوث
پس برای این مذکور نیست در آیت سوره نسا که اخبت و اعظم از شرکست و عدم مغفرت آن
بطریق اولی است و داخل در ادون ذلک نیست اگر گوئی مغایرت کفر و شرک و عدم مغفرت کفر
باجماع و ولایت برین میکنند که کفر اخبت و اعظم از شرک باشد و داخل ادون ذلک نباشد و شاید
که بقید من یشار بر دین رفته باشد باین روش که صدور ادون ذلک تدریجیست باشد یکی بعنوان
کفر و فاعل آن من لایشار باشد و دیگر من غیر کفر و فاعل آن من یشار باشد گوئیم این تخفیف
و تعسف فائده بر آن مستدل ندارد چه در بیصورت نیز غیر شرک باعث خلود و جهنم نمی شود
پس بهترین اسیت که این تکلف و تعسف کنیم اختلاف میان من یشار و من لایشار
باعتبار اختلاف ادون ذلک و شدت و ضعف فعل نیست بلکه باعتبار اختلاف فاعل
ادون ذلک است باین روش که ما ادون ذلک مخفوف باشد برای کسیکه شرک و کفر نکرده باشد
و مخفوف باشد برای آنکه کرده باشد باین معنی که عذابی عظیمه برای کینه ای اصرار و صغیره برای ایا و استکبار
داشته باشد کفر الیین اشارت است بآیت سوره بقره و اذ قلنا لیلما انکه اسجد و الا آدم تسبیح و الا الیین

ابی و استیکبر و کان ابن الکافرین فاکفر بتقدیر و قال فاکفر است و فاکفر یعنی تفریح است فاکفر یعنی برای
ایمان است اختار در لسان نجاشی بانقطه و اللف و رای بی نقطه است و ظاهر این است که یکیم و همزه
باشد و باقی در اجزای بفتح جیم و سکون همزه یعنی هر شخصیم باشد یا قلب و اقراء یا بشه یا آنچه می آید در حدیث
آید و و نیز هر تقدیر یعنی دلگیری بزرگند تعالی است و الی الطلعه عطف تفسیر است و او در و تامل
اوست مراد با قیامت که کبار اقامت چنین کبار است مثل شایع اقامت بر یک کبر و نیز نیست
یعنی و وایت است که در یاد و از امام محمد باقر علیه السلام گفت بخدا قسم که کفر هر آینه بیشتر است در
حدوث از شرک و یا یک تر است و نیز گفته است در گناه زاده گفت بعد از آن امام علیه السلام برای استیلا
برین سید مطلب یاد کرد کفر ایلین را و حتی که گفت الیدر و جل و او را که سجده کن برای او و ملس با کرد
از چنگ سجده کنند امام برای تصریح بمناد و جواب شبهه می یافت این که مذکور شد گفت پس کفر نیز گتر است
در گناه از شرک و داخل و درین ذلک نیست توضیح این آنکه هر که دلگیری کرد برای بعد و جل و این
روش که با و استیکبار کرد و از فریاد و آری یا بعد از شد بر گناهی از گناه آن کینه و ایلین او را و است
بر که واد است عبادتی را که غیر عبادت است که بنو مبنان میکنند پس او شرک است اگر کسی
شرک کنی کفر کنی باشد و الا لازم می آید تحقق ایمان بی تحقق اسلام و این منافی قول النبی تعالی است
و در سوره آل عمران ذین تبیع غیر الاسلام و دنیا علین تقبل الله و من وافی ایست انجلی آید در حدیث مضمون که قلت
فی هذا الکافر قال لا یا آخر و ذین لازم می آید که شرک انجبت و اعظم از کفر باشد گویم این لازمت بموجب
چه می تواند بود که لازم نمی آید اسم را بخیر و بدتر از آن خیر باشد سوم اصل عن عبد الله بن بکر عن
زید بن ارقم عن ابی جعفر علیه السلام قال ذکر صلواته سالم بن ابی حفصه و اصحابه فقال انهم
یکذوبت ان میكون من خارجا علیا علیه السلام مشرکین فقال ابو جعفر علیه السلام و انهم
یزعمون انهم کفار ثم قال لی ان الکفر اقدم من الشرک ثم ذکر کفر ایلین جین قال لا یجوز
فالی ان یجوز و قال الکفر اقدم من الشرک ثم اجترأ علی الله فالی الطاعه و اقام
علی الکلیا ثم فها کافر یعنی مسیقت کافر و شریک و یا سلام از و سلام و نیز است و نه در تب و نیز
ایست که مجتهد امام می تواند بود پس تیر و دی طین را نسبی از شرک نمی شمرد و نمی یافت امام حق را شرک
نمی شمرد اگر چه معرک و نیز و شریک مذکور بعینه باقی معلوم و ضمیر راجع به زاده است ضمیر مستتر در فقال
راجع به زاده است فاکفر ای تعقیب است یا برای بیان است و او در و اقامت می آید که در
حدیث سابق بود یعنی متخلف کافر کلام عبد الله است برای تفسیر اثر اباستیمان حکم الهی یعنی اوقات
از عبد الله بن بکر بفتح با و سکون کاف و و رای بی نقطه از و از امام محمد باقر علیه السلام عبد الله گفت
که مذکور کرد زاده و زاده امام علیه السلام سالم بن ابی حفصه و یا را الش را لیس زاده و گفت

که درستی که ایشان انکار میکنند اشراک کسی را که جنگ کرد با علی علیه السلام پس گفت امام محمد باقر علیه السلام
 پس بدینست که ایشان دعوی می کنند که محاربان علی علیه السلام کافرند بنا بر اینکه اصرار بر کبیره کفر
 است گفت مراد بدینست که کفر بیشتر است در حدوث از شرک بعد از آن ذکر کرد برای زور او کفر
 ابلیس و قسمی که الله تعالی گفت و او را که سجده کن بر اسمی آدم پس ابابکر و که سجده کند و امام گفت
 برای زور او که کفر بیشتر است در حدوث از شرک بیان این آنکه هر که در کبیره و کبیره تعالی باین
 روش که ابابکر و از فرمانبرداری مثل ابلیس یا مصر شد برنگناست از گنا بان کبیره پس ادکا فرست
 امام گفت این را که سبک شمرد و حکم الله تعالی را و کفر بسبب آنست **چهارم در اصل** سالت
 ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل اما هل يناله العبد اما شاكر او اما كفور او
 قال اما اخذ فهو شاكر و اما تارك فهو كافر **فصل** در این مضمون گذشت در حدیث سوم و چهارمی
 و دوم کتاب التوحید یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول امیر خرد و جل و ستون ملائک
 بدینست که بشوهد ربوبیت و حکمت قرآن را و نمودیم آدمی را راه راست که سوال اهل ذکر در
 مشکلات و ترک پیروی ظن باشد یا برحالی که گفت یا بان راه می رود پس او شکر گذار است و یا
 ترک می کند پس ادکا فرست **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله
 عز وجل ومن يكفر بالايمان فقد جاحل فان ترك العمل الذي اقر به من ذلك ان متروك
 المصلوة من غير سقم ولا مشغل **فصل** باره بالا بیان حله کفر است و ایمان در اصل بخیر
 اقرار دل است و اینجا عبارت از نماز است که عماره لوازم اقرار است مثل ما کان الله ليجب انکم
 و گذشت در حدیث اول باب چهارم که قسمی المصلوة ایمان یا عبارت از لازم اقرار است مطلقا پس
 شامل زکوة و حج و امثال آنها نیز است اتر یعنی ماضی معلوم باب افعال است چه با درم براسه
 آلت مجازی است چه لازم چیزه یا منکات آن چیز است یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق
 صلوات الله علیه را از قول الله عز وجل و من كفر بالله و هو لم يترك شيئا مما امر به الا فليس له
 جميع عمل صالح او که پیش از انکار کرده این منافات ندارد باینکه اگر توبه کند و عمل صالح بجا
 چنانچه می آید در باب و دست و ششم امام گفت کفر ایمان ترک عملی است که شرط اقرار است
 از جمله آن ترک است اینکه ترک کند نماز را بی بیماری و پیشول بودن بخیریه مثل سفری که
 در آن گمان در یافتن نماز در منزل باشد و ناگاه که مراد ایمان نماز است پس این حدیث برای
 بیان مفهوم آیت است و اگر مراد اقرار است مطلقا پس این حدیث برای بیان منطوق آیه است
ششم اصل سالت ابا الحسن صلوات الله عز وجل و سالت ابا عبد الله علیه و آله و آله
 الطيبين الطاهرين عن الكفر و الشرك اليهما اقدم قال فقال ما عهدت

[illegible]

آن سهو و نسیان و غفلت و قاصدا و اول حال است از قیصر باز آیتانه و در دوم حال است از
 قیصر ستر و ترک یعنی روایت است از سعد بن سعد که گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
 برحالی که پرسیده شد که حیثیت حال زنا کننده که نام نمی بری او را کافر و حیثیت معیار و ران فرق بین
 امام گفت برای اینکه زنا کننده و ناسخ آن جز این نیست که میکند آنرا برای بودن میل جنسی او و نه
 چه آن را در نمی آورد و بر او و تارک الصلوة ترک میکند صلوٰه را مگر بر آنست سبک شمردن حکم الهی
 در صلوٰه و آنچه گفتیم برای این است که تو نمی دانی زنا کننده را که از نزدن مگر برحالی که اول لذت ببرد
 برای آغلان او نزد آن زن التفات کننده بسوی آن نمازی سهو و نسیان پس گفته باشد ادا
 او برای ترک نماز برای لذتی و چون بر طرف کرده شد لذت واقع شد استغفار آن زن بی غفلت و وظی
 شبیه و هر که ترک کرد نماز التفات کننده بسوی آن حکم الهی و چون واقع شد استغفار واقع شد
 کفر اصل قال و سئل ابو عبد الله علیه السلام و قيل له ما الفرق بین من نظر الی امرأه ففروغ
 بها او ففشا بها و بین من ترك الصلوة حتى لا يكون الزانی و شارب الخمر مستغفرا حکما
 يستغفرت تارك الصلوة و منها الحجة فی ذلک و ما العلة التي تفرق بينهما قال الحجة ان کل ما
 ادخلت انت نفسك فینک یذکک الیه داع ولم یغلبک علیه غالب شهوة مثل الزانی
 شارب الخمر و انت دعوت نفسك الی ترک الصلوة و لیکن ثم شهوة فهو الاستغفار بعینه
 و هذا الحق ما بینهما تفاوت استغفاریه است فرق بسکون برای بی تنوین است بین مجرور
 و مضارع الیه است مثل و ان فتم شقاق بینا و بین مجرور است و مکرار این برای طول کلام و ادا
 تفریح بدفع احتمال طلب فرق میان زنا و شرب خمر است الی کون مرفوع است که استغفار بعینه
 منقول است و ظرف نائب مفعول مطلق فعل منفی در لا یكون است لم یذکک بسکون و ال و ضم بین
 ثم التست مثل منصوب و نائب مفعول مطلق فعل منفی در هر یک از لم یذکک و لم یغلبک است فرق
 بسکون برای با تنوین است یا برای ایام و عظیم است جیها منصوب است یعنی مسعد که گفت پرسیده شد امام
 جعفر صادق علیه السلام و گفته شد او را که حیثیت فرق میان کسی که نظر کرد بسوی نالی پس زنا کرد و نظر کرد بسوی
 شرابی پس آشامید آنرا و میان کسی که ترک کرد نماز را تا بخد یکد نیم باشد زنا کننده و آشامنده
 شراب صاحب استغفار حکم الهی چنانچه استغفار می کند ترک کننده نماز و حیثیت معیار و ران
 فرق و حیثیت با عینی که فرق میکند میان آن دو امام گفت معیار اینکه بر چه داخل کردی تو خود را
 در آن خواهی انداخته ترا بسوی آن خواننده و در هر گروه ترا بر آن زد و گفته مشوق خواندن و نداد کرد و دیگر
 در شرب زنا و شرب خمر است و تو خواندی خودت را بسوی ترک و نیست و اینها مشوقی پس آن
 ترک نماز استغفار حکم الهی است بعینه یا بمعنی که کمال استغفار است و اینکه فتم و فی غلبت بید

باب اول من ابی عبد الله علیه السلام قال من شک فی الله و فی رسول الله صلی الله علیه و آله فهو کافر مشرک ذوات است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که شک کند در رب العالمین و در رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله پس او کافر است و از ایشانک دینجا و در حدیث آمده انکار با وجود و صرح بر آنست چنانچه طاهر می شود از حدیث سوم باب الشک و از احادیث باب التوفیق قدیم **باب اول** قللت لابی عبد الله علیه السلام من شک فی رسول الله صلی الله علیه و آله قال کافر قلت من شک فی کفر الشاک فهو کافر فامسک عنی فرددت علیه ثلاث مرات فانتبت فی وجهه الغضب **شرح** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را کسی که شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله چو است گفت کافر است گفتیم پس هر که شک کند در کفر کسی که شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله پس او کافر است پس امام علیه السلام جواب من گفت پس گردانیدم بر او آن سخن را سه بار پس باقیم و دردی او را ترغیب را شاید که ترک جواب برای این باشد که این تفصیلی دارد و قاعده کلی نیست نه ذکر کرده در عدم کفر و **باب اول** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل ومن یکفر بالایمان فیکد حبط عمله فقال ترک العمل الذی اقر به **شرح** این گذشت در حدیث پنجم این **باب اول** قلت فاموضع ترک اهل حق ندعه اجتمع قال منه الذی یدع الصلوة متعللاً بالامین سکر و لا من علة **شرح** ندعه یعنی بیهوده ترک می کند و منسوب است و ضمیر باز راجع بموضع است یا البیض غائب است و مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بعمل است یعنی گفتیم پس چیست جایی ترک آن عمل یعنی ای که نیست آنکه تارک آن عمل است ما و الاذایم الحسن را یا الکلیه یا مراد نیست که تا و امیگزار و آنکس عمل را یا الکلیه و هیچ عمل او مقبول نیست گفت از جمله آن موضع سکنه است که و امیگزار و نماز را و انبیه از مستی و نه از بیهوشی مثل بیماری و شغل که مذکور شد و حدیث پنجم این **باب سیزدهم اصل** سالتی ابو عبد الله علیه السلام عن اهل البصرة فقال لی ما هم قلت موجبة و قد ریت و حوریة فقال لعن الله تلك الملل الکافرة المشرکة لا یخلف الله خطی **شرح** فرق میان شرک و کفر گذشت در حدیث دوم این باب و تاخیر شرک با وجود اینکه کفر اعظم از شرک است برای این است که شرک کفر را لازم دارد و کفر شرک را لازم ندارد و پس شرک بدتر از کفر است با وجود آنکه کفر بدتر از شرک است یعنی رسیدن امام جعفر صادق علیه السلام به ملوات الله علیه از حال اهل بصره تا این بدوش که گفت چه مذہب دارید ایشان گفتیم بعضی ایشان از مذہبیم و سکون را بی نقطه و کسر جیم و نیز معنی جمعی که ایمان با محض علم بصدق جمیع اباجا به الرسول می شنوند و بیان شد در حدیث سوم باب جیدیم و بعضی قدیر اند یعنی جمعی که بنده استقبل و قدرت بر افعال خود بیشترند

کتاب الکفر
 باب اول

و افعال او را در وقت قضا و قدر آنگهی نمیدانند و بعضی از روی انقضای بی نقطه و عدم رایی نقطه و بکار
 و او تشدید یابی و دو نقطه در پائین یعنی خوارجی که ابتدای اجتماع ایشان در حرور را بافت محدود و مقصور
 بود که وی است از کوفه و مذنب ایشان این است که جائز نیست که جهان خالی از اسی باشد و اگر کسی
 خواهد نمیدانم نامی کند خواه منده و خواه آنرا دلیس امام گفت لعنت کند الله تعالی اهل این مملکت را
 که کافر اند مشرک اند جمعی اند که عبادت نمیکند الله تعالی را بر چیزی از عبادات باین معنی که جمیع عبادات
 ایشان باطل است **چهارم اصل** عن الفضیل قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام
 و عنده رجل فلما قدمت قام الرجل فخرج فقال لی یا فضیل ما هذا اعتلک قلت و ملو
 قال حرومای قلت کافر قال ای دانه مشرک مشرک روایت است از فضیل گفت داخل شدم
 بر امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود دلیس چون شستم بر خاست آمد دلیس بیرون رفت پس
 امام علیه السلام گفت مرا ای فضیل چیست این مرد با عتقا یا کافر است یا مسلمان گفت حق نیست او
 یا بیغی که نمیدانم که چه مذنب دارد و گفت مذنب حروریه دارد که بیان شد در شرح حدیث سابق گفتیم
 کافر است یا عتقا دین امام گفت ای بخدا قسم مشرک است یا بیغی که کفر او جامع شرک است یا **پنجم اصل**
 سمعت ابی جعفر علیه السلام یقول کل شیء یجوز الا فراد و التسلیم فهو الایمان و کل شیء
 یجوز الا نکاد و الحی و فهو الکفر مشرک شدیم از امام محمد باقر علیه السلام بیگفت هر عملی که میکند از راه
 گردیدن بخدا و رسول و قبول گفته ایشان پس آن ایمان است یعنی اینکه معیار ایمان است چنانچه
 ظاهر شد از حدیث پنجم این باب و هر عملی که میکند آنرا بگردیدن و قبول نکردن مثل ترک نماز یا عیاری
 ولی مثل چنانچه گذشت در حدیث پنجم پس آن کفر است یعنی اینکه معیار کفر است اشارت باین
 است که بعضی اعمال جوارح غیر قلب اگر چه داخل در حقیقت ایمان و کفر نیست اما هر خفاست که
 داخل باشد **ششم اصل** سمعت ابی جعفر علیه السلام یقول ان علیا صلوات الله علیه باب
 فقه الله من دخله کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا **شرح** مضمون این می آید
 در حدیث بیستم این باب **فصل** هم **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله طاعة علی
 ذل و معصيته کفر یا قیل یا رسول الله کیف یکون طاعة علی ذلا و معصيته
 کفر یا الله قال ان علیا یحکم علی المحی فان اطعوه ذللت و ان عصیتوه کفرتم بالله
 عز و جل **شرح** الزل یعنی و کسر ذال با نقطه فروتنی نزد الله تعالی و بیغی قال خواری نزد
 خلایق و هر دو اینجا مناسب است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمان برداری علی فروتنی است
 نزد الله تعالی و نافرمانی او کفر است بآنکه تعالی گفته شد ای رسول الله صلی الله علیه و آله چون می باشد
 فرمان برداری علی فروتنی و نافرمانی او کفر بآنکه تعالی گفت بدرستی که علی و امیدار و شمارا بعد از من

حاشیه در اصل گفت

بر قرآن پس اگر فرمان برودید و او را فرقتی کردید نزد الله تعالی و اگر نافرمانی کردید او را کافر شدید بانه
 عز وجل **صلیهم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ان علیا علیه السلام باب
 من ابواب الهدی فمن دخل من مایة علی کان مؤمنا ومن خرج منه کافرا ومن لم
 یدخل فیه ولم یتخرج منه کان فی الطبقة الذین لله فیهم المشیة **مشرک** بیان مضمون
 این سه آید و در حدیث اول باب صد و هفتاد و یکم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
 میگفت بدرستی که علی علیه السلام در لیسیت از درای راه یافتن حق باین معنی که بقصد حق تو بقصد حق
 جمیع المکمل یا امام زمان خود میاید که در لیسیت هر که داخل شد در دین از در علی شد مؤمن و هر که بدون حق
 از آن در شد کافر و هر که داخل نشد در آن و بیرون نشد از آن شد در جماعتی که الله تعالی را در ایشان
 خواست است باین معنی که اگر خواهد عفو میکند و اگر خواهد عذاب میکند **نوزدهم اصل** عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال لو ان العباد اذا جهلوا و اخطوا و اذ لم یعبدوا و لم یکنوا و اذ لم یحجروا
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر انیکه بندگان چون ندانند توفیق کنند
 و شکر آنچه نمیدانند نمیشوند مراد این است که اکثر افراد کفر از انکار غیر معلوم بهم می رسد **بستم اصل** عن
 ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل نصب علیا علیه السلام علما یبینه و یدین خلقه
 فمن عوفه کان مؤمنا و من انکره کان کافرا و من جهله کان ضالا و من نصب معشیة
 کان مشرکا و من جاء بولا یتدخّل الجنّة و من جاء بعد او قد دخل النار مشرک و تعاقبت
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل و اداشته علی علیه السلام را بعد از رسول علیه
 السلام نشانه بیان خود و میان مخلوقین خود پس هر که اعتراض کرد با است علی علیه السلام و
 شناخت حق او را شد مؤمن بر بوبیت رب العالمین و هر که منکر شد او را شد کافر بر بوبیت رب
 العالمین و هر که مستغنی شد در شناخت او چنانچه می آید در باب صد و هفتاد و یکم شد گمراه باین معنی که
 الله تعالی را در او مشتی هست چنانکه گذشت و در حدیث بیستم این باب و هر که ادا داشت برای امامت
 با وجود علی دیگری را شد مشرک بر بوبیت رب العالمین و هر که آمد با دوستی و نفرت او داخل بشت
 شد و هر که آمد با دشمنی و عدم اعتراض بحق او داخل جنم شد **لیست و یکم اصل** عن
 ابی ابراهیم علیه السلام قال ان علیا صلوات الله علیه باب من ابواب الجنّة فمن دخل
 بامر کان مؤمنا و من خرج من بابه کان کافرا و من لم یدخل فیه و من لم یخرج من کان
 فی الطبقة التي کان الله فیهم المشیة **مشرک** مضمون این موافق حدیث بیستم این باب است

حاشیه در صورت امکان

باب صد و شصت و ششم اصل باب رجوع الکفر

مشرک این باب بیان راههای کفر است بمعنی انسانی که کفر بمعنی نوشانیه مشرک که منسوب است بیا

آنها اگر چه لفظ کفر در بعضی آنها بیشتر مستعمل میشود و درین باب یکدیگر بحث است اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لداختری عن وجوه الکفر فی کتاب الله عزوجل قال
 الکفر فی کتاب الله عزوجل علی خمسة اوجوه فاما الکفر المحض علی وجهین والکفر بترك ما امر الله
 وکفر بالدعوة وکفر بالنعیم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتند او را
 خبر ده مرا از راههای کفر که لفظ کفر در کتاب البدر و جل در آنها مستعمل شده گفت کفر در کتاب البدر و جل
 پنج است بیان این آنکه از جمله آنها کفر منکر شدن حق است و التیسه و النکار و التیسه برد و راه است اول
 منافقین خود را یاری دارد و علم خود را از خود پنهان کرده و ظن خلافت معلوم خود را در وجه اجتماع متبنیان وین دخل
 واجد از وجهت محالست و این اشارت شد در سوره الفصاحه علی بن ابی طالب که انما یخفون من قبل و دوم
 آنکه صاحبش خود را یاری برده و صریح النکار میکنند و سوم از راههای کفر که سبب ترک خیریت است که امر
 کرده اند تعالی بآن وجهها هم کفر بر آید از خیریت خواه از خیر باطل باشد خواه حق و تخم کفر تمسبات
 بعضی ترک شکر نعمتها اصل فاما الکفر المحض فهو المحض و هو قول من یقول لا رب ولا
 حنبه ولا ناره و یقول صنفین من الزنادقة یقال لهما اللاحه و هم الذین یقولون و ما ینکلتا
 الا الدهر و هو دین و صنفه لا یفسد هم یا لا یستخسرون منهم علی غیوبت منهم و لا یحقق شیء
 مما یقولون قال الله عزوجل هم الا یظنون ان ذلك كما یقولون و قال ان للذین کفروا سولم
 حلیم انذرها لهم ام لم یؤمنوا لعلهم لا یؤمنون یعنی یترکون الله فی دنیا و الاخذ و جولا و کیف
 شرح جزا و در جمیع ذریق است یعنی قائلان با نلی و ابدی بودن عالم حیاتی و مذمب فلا سقه است
 و صنف اول ایشان جمعی اند که منکر اند نبوت نبی صلی الله علیه و آله را و صنف دوم قائل به نبوتند
 لیکن نبوت را قسمی اند که خود پیشمارند و تصدیق هر چه گفته میکنند از ترس شمشیر بادشاهان اهل
 اسلام و مانند آن لیکن هر چه را که منافی قدیم عالم گفته تا و میات نامشقول میکنند هر چند که صریح خلافین
 آنهاست مثل اینکه میگویند برای صلوات عوام گفته خود و اعتقاد آن ندارد و البتة یفتق و ضم قال و
 سکون نامشویان بدین بفتح دال و سکون یا بر بعضی قائلان با ستمنا و هر حادثی بدین معنی را با نه
 بخوبی الیقین مختلف معلل از علت نامیه و استناد هر فعلی بکثری غیر متناهی از ظلمت و استعدای
 در راه و آن فصل بسبب بعدات غیر متناهیة یعنی لیس الا انکار حق و التیسه لیس هر یک قسم آن انکار
 صاحب کل اختیار بودن الله تعالی است یا بمعنی که او را واجب الوجود و فاعل عالم می دانند
 یا فاعل موجب پیشمارند او را در ایجاد عالم و آن قول جمعی است که میگویند نیست صاحب کل اختیار که
 تکلیف کند که حکم او باشد در هر مختلف فیه و نیست بشتی و چندی و آن مذمب دو قسم از فلاسفه
 است که گفته میشود ایشان را دهریه و قسم اول ایشان جمعی اند که صریح میگویند که بر طرف نمیکند

ناراد وقت مردن مگر زمانه چنانچه در سوره جاثیه است و بیان شد مفصلاً در شرح حدیث اول باب
اول کتاب التوحید و آن اعتقاد نیست که ساخته اند برای خودشان بسبب پسند کردن طبع ایشان
بی تاملی که از جانب ایشان باشد و بر همین شواهد ربوبیت که مذکور شد در باب اول کتاب التوحید
ولی عملی برای چیزی از آنچه میگویند و در کتابهای خودی نویسد در حکمت نظری و علمی و عملی بیان این آنکه
گفته اند تعالی در سوره جاثیه نیستند ایشان مگر اینکه ظن می کنند در جمیع عقاید خود این را که کسی
مطلبند از حق خیال است که میگویند گفته برای بیان قسم دوم فلاسفه در سوره بقره بدرستی که
آنجماعت که کافر شدند و صریح نمی کنند و هر یی بودن خود را برابر است بر ایشان خود را ترسان
ایشان را از بنیم برای اعتقاد باطل ایشان یا ترسانی ایشان را نمی کرد و میخواند این را که نمی کردند
بیگانه شدن از تعالی در حکم و مختلف فیه که لازم اعتقاد ربوبیت است و از پیش خود حکم می کنند در حکمت
نظری و عملی پس اینکه مذکور شد از دو قسم انکار ربوبیت یکی از راههای کفر است **اصل** و اما الوجه
الاخر من الجود فعلی مع فیه و هو ان یجد المباح و هو لعل الله حق قد استقر عندنا و قد
قال الله عز وجل و محمد و ابها و استفتها انفسهم ظالموا و علوا و قال الله عز وجل و کانوا
من قبل لیستفقون علی الذین کفروا فلما جاءهم مع ما کفروا به فلیعتر الله علی
الکافرین فلهذا التفسیر و حقی الجود **مشرع** و اما راه دیگر از جمله دیوار انکار حق و است
پس آن بر پنج شایع است و آن این است که منکر حق شود و منکر برحالی که او میداند که آن حق است
نه تحقیق قرار یافته نزد او یا این معنی که خود را بازاری نداده و تحقیق گفته اند عز وجل در حق جمعی که منکر
رسالت موسی علیه السلام شدند در زمان فرعون در سوره نمل منکر شدند آن را بیقین میدانست
آنها را و اما مع ایشان برای تم و کبر و گفته اند عز وجل در حق بود که منکر رسالت محمد صلی الله علیه
و آله شدند در سوره بقره و بودند پیش از رسالت رسول علیه السلام که طلب فتح بظهور رسالت او
میکردند و جمعی که کافر شدند و بودند بدین موسی پس چون آمد نزد ایشان آنچه شنیدند کافر شدند
آن پس لعنت اند تعالی بر آن کافر است پس اینکه مذکور شد از اول تا آخر بیان دو راه انکار حق
است یکی انکار بطن و آن متعلق بر ربوبیت است و دیگری انکار با وجود یقین و آن متعلق بر
است **اصل** و الوجه الثالث من الکفر کفر النعم و ذلک قوله بحکم قول سلیمان هذا من
فضل ربی لیسئلونی اشکر ام الکفر فمن شکراً فانا لیشکر لنعمه و من کفر فان ربی غنی کریم
و قال لئن شکرت لزدیدکم و لئن کفرتم ان عذابی لستدید و قال فاذا ذکرونی اذکرکم و اشکر ولی
ولا تکفرون **مشرع** و راه سوم از راههای کفر و اما استعمل شده تشبیهات و تشبیهات
الهی است و آن در قول الله تعالی است که حکایت میکند قول سلیمان را در سوره نمل این از تفضل

صاحب کل اختیار من است یا نمود کند مرا که آیا شکر میکنم یا ناسی نعمتی میکنم و هر که شکر نکند که
 پس خداین نیست که شکر میکند برای فائده خودش که زیادی نعمت و حصول ثواب آخرت باشد و هر
 کفران نعمت کند پس بدینکه صاحب کل اختیار من بی نیاز و مبراست از حاجت لشکر کسی و صاحب
 کرم است پشیمان نمی شود و از نعمتی که داده باشد و شکر آن نکند و گفت در سوره ابراهیم هرگز نباید اگر شکر
 نعمت کنید هرگز نباید زیاده میکنم البته نعمت شمارا و هرگز نباید اگر کفران نعمت کنید بدست می آید که عذاب من بر این
 سخت است برای صاحب کل آن کفران نعمت و گفت در سوره بقره پس یا که کنید مرا یا و نعمت را
 و در آخری و در اندکی و شکر کنید نعمت مرا و کفران نعمت من میکنید **اصل** و الوجه الرابع من الکفر
 ترك ما امر الله عز وجل به وهو قول الله عز وجل واذا اخذنا ميثاقكم لا تستكفون دماءكم
 ولا تحرجون انفسكم من دياركم ثم افرأتم وانتم تشهدون ثم افرأتم هولاء يقتلون النفسكم
 و تحرجون فريقتا منكم من دياركم تطاهرون عليهم بالام و العدا و ان يا اهل اسارى
 تغادروهم و هو محرم عليكم اخراجهم افرأتمون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فكم
 ترك ما امر الله عز وجل به و نسبهم الى الايمان و لم يقبله منهم و لم ينفعهم عندك فقال
 فما جزاء من يفعل ذلك منكم الاخرى في الحيوۃ الدنيا و يوم القيمة يردون الى اشد العذاب
 و ما الله بفاقل عما تعملون **مشرع ترك ما امر الله عز وجل به** برای تفسیر اقرار در آخرت است چه آن
 عبارت است از منع کردن کسی منافقان را از کارای که کنند یعنی ترک المعروف و المنی از منکر در وقتی که
 منافقان اخراج المذلل البیت کردند و از ویار ایشان یعنی مراستی که الله تعالی برای ایشان قرار
 داده چنانچه در زیارت عاشورا واقع شده که لعن الله امته دفعتم عن مقامکم و از انکم عن مراتبکم التي تمکون
 الله فیها و لعن الله امته قتلکم و لعن الله الممیدین لهم بالتمکین من قتالکم خفی انما ذکر ترک ما امر الله
 عز وجل برای تفسیر سفاک و اخراج می بود بجای آن میگفت فعل ما منی الله عنه و بنا برین سبیل احتمال
 میگویم از در و اخذ نایز برای تعلیل است یشاق عبارت از منی از اثر اشراک و پیروی ظن و اختلاف
 است لا تستکفون جمله خبر است و خطاب با جمعی از اصحاب است که خود را تسلی کردند باینکه ما مباشر
 اخراج اولی الامر از مراتب ایشان نشدیم و لا چون از قبیل عطف اصل بر فرع و علت بر معلول
 است چه اخراج باعث اینهمه خونیتری در میان ایت رسول علیه السلام شد ثم بعد و با برای تمجید
 است اقرار تم ما منی یعنی مضاعف است برای استوار تحقیق و وقوع اقرار بر دو قسم است یکی اینکه منافقان
 در حضور آنکس کنند و قاتل کنند چنانچه بعضی اصحاب رسول علیه السلام در مدینه حاضر بودند و قاتل کردند
 در روز سقیفه دیگری آنکه قاتل آنکس کنند پس و انتم تشهدون اقرار از قسم دوم است
 ثم انتم تا و العدا و ان برای بیان این است که ترک مباشرت فائده نکرد برای شما چون اقرار کردید

ما منی شرح اصول کافی

پس مشار الیه هو الامنافقان است که مدلول اقرار است و حمل مجاز است باین معنی که شما بعینه مثل
آن منافقان مباشرا شنید فرقی عبارت از الله اهل البیت است الظاهر فیهی یکدیگر کردن
الاثم گناه و مراد اینجا ترک امر بمعروف و نهی از منکر است العدوان تجاوز و مراد اینجا تجاوز دادن
مرتبه ترک منافقت بایمان بفعل مؤید مثل خوش آمد گفتن برای آن منافقان و آن را توکم
اسامی اشارت بواقعیه که بلا واسطه کردن علی بن الحسین و سایر اولاد رسول علیم السلام است
المفاوئذ فذلک و مراد اینجا تقدیر بمعنی گفتن کسی که قربانت شوم چنانچه بعضی اصحاب و غیر هم چون
اهل البیت را بر آن حالت دیدند که کوفه از غایت آزدگی و ترحم قربان شما شوم میگفتند و گریه میکردند
و می تواند بود که مراد فیه دادن باشد باین معنی که راضی میشوید که فدا دهید تا ایشان خلاص شوند
و حاصل هر دو یکی است و او و هو حالیه است و ضمیر مبتدا است در ارجع بایمان و در وان یا و ان
است و می تواند بود که راجع بایسر و اساری باشد و حاصل هر دو یکی است محرم خبر مبتداست علیکم تعلق
بمحرم است اخراج بدل محرم است و حمل مجازی است باین معنی که اسیر کردن اهل البیت بعد از قتل
بعض ایشان لازم اخراج ایشان است اگر اخراج جائز است قتل و اسیر کردن نیز جائز بلکه واجب
است چه خروج بر امامی که امامت او جائز نباشد باعث هدایت و جواز اسیر کردن است پس
چون اخراج میکنند و راضی بقتل و اسیر کردن نمی شوند قوی عبارت از تسلط امام نظام جاهل است یعنی
دراهم چهارم از راه آنکه لفظ کفر در آنها مستعمل شده ترک چیز نیست که امر کرده اند و حمل بآن و آن
مدلول قول الصدغ و حمل است در سوره بقره و چون گرفتیم بدان شمار را با شرفین خونهای خودمان
نمی شود عجب آنکه البته تغافل خواهید کرد بر حالیکه شما حاضر باشید در وقت سفک و مراد اخراج
عجب آنکه شما همان سافکان و مخرجان خواهید بود باین بیان این آنکه میکشید خود تا نرا دبر و نمیکشید
جمعی را از شما از مراتب ایشان بیان این آنکه مدد کنید بر شتم بر ایشان ترک امر بمعروف و نهی
از منکر و تجاوز میکنید از ترک بفعل خوش آمد آمد ضلالت و اگر آیت بدان فرق نزد شما اسیران
قربان شوم میگویند ایشان را و حال آنکه آن آمدن لازم چیز نیست که حرام است بر شما که اخراج
ایشان آری پس مؤمن میشود بعضی قرآن که نمی از اسیر کردن اوکی الامر باشد و کافر میشود بعضی که
و جوب اطاعة اولی الامر و امر بمعروف و نهی از منکر باشد و امام علیه السلام گفت پس الصدق
کافر شده ایشان را بسبب ترک آنچه امر کرده اند و حمل باینکه امر بمعروف و نهی از منکر باشد نیست
داده ایشان را بسوی ایمان بعضی کتاب و قبول کرده آن یا از ایشان و نفع کرده آن ایمان ایشان را
نزد الله تعالی بیان این آنکه گفته پس چیست جزای کسی که میکند آنرا از جمله شما بجز خود را رسیده
در زندگی دنیا و در روز قیامت برگردانیده میشوند ایشان بسوی سخت تر عذاب نیست

السر تعالی قائل از اینجه میگوید شما اصل والوجه الخامس من الکفر کفر البغاة و ذلک قولهم عز وجل یحیی قول ابراهیم علیه السلام کفرنا بکم وید ابیتنا و بینکم العدواة والبغضاء (بله الحق تو منوا بالله و حده کفر یعنی تبرا آقا منکم و قال یدک ابراهیم و تبریر من اولیاء من الانس یوم القيمة انی کفرت بما اشترکتون من قبل و قال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا لکم یوم القيمة تکفرو بکم بعض و یلعن لکم بعضا یعنی متبرأ لبعضکم من بعض مشرک و راهیم از راهها میگفت کفر در آنها مستعمل شده کفر بمعنی دوری جستن از غیر نیست و ان مدلول قول ابراهیم عز وجل است برحالی که حکایت میکند قول ابراهیم علیه السلام و جمعی را که با او بودند برای قوم ایشان که مشرک بودند در سوره ممتحنه کافر شدیم و ظاهر شد میان ما و میان شما دشمنی و کینه همیشه مگر آنکه گردید با خدا تعالی متبانی میجوید بلفظ کفر تا این که دوری جستم از شما و الله تعالی گفت برحالی که یاد میکند شیطان و دوری جستم از او و از دوستان او و از آدمیان در روز قیامت در سوره ابراهیم بدرستی که من دوری جستم از شرک ساقط شما مرا با الله تعالی در عبادت پیش ازین در دار دنیا و الله تعالی گفت در حکایت سخن ابراهیم برای قوم خود در سوره عنکبوت جز این نیست که فر اگر فیتد بخدای غیر الله تبی چند را که پیشوایان پدران شما بودند در شرک برای دوستی میان شما در زندگی دنیا بعد از ان در روز قیامت کافر میشو و بعض شما لعنت میکند بعض شما بعضی را می خواهد بلفظ تکفر بکفر بعض این را که دوری جستم از بعض شما و بعضی

حاشیه اصول کافی

باب صد و شصت و هفتم اصل باب دعائم الکفر و شعبه

مشرک الدعائم بفتح دال بنقطه و عین بی نقطه و الف و همزة جمع دعامة بکسر دال ستونها و مراد اینجا ارکان است بمعنی اجزای اولیه مراد بکفر اینجا اعم از چهار قسم اول کفر است که در باب سابق بیان شد الشعب بضم شین بالنقطه و عین بی نقطه و بانی یک نقطه جمع شعبه بضم شین و کون عین اجزای ارکان خبری یعنی این باب بیان ارکان کفر و بیان اجزای ارکان کفر است و درین باب بعض حدیثی است که تتمه کن در اول باب آمده است اصل عن سلیم بن قیس الهلالی عن امیر المؤمنین علیه السلام قال بنی الکفر علی اربع دعائم الفسق و الخلق و المشک و الشبهة مشهوره الفسق بکسر فاء و سکون یاء مصد باب نصر و ضرب و حسن بیرون رفتن از راه و افسح حق و هر دو از مقوله فعل است نه افعال الشبهة بضم شین و سکون بای نقطه اسم تشبیه بمعنی باطل مانند حق شمردن یعنی ارتکاب از سلیم بن قیس الهلالی از امیر المؤمنین گفت بناندا ده شد کفر بر چهار رکن سیرای و نجای و از از حد و اضطراب و مانند شمردن اصل و الفسق علی اربع شعب علی الخفاء و العمار و الغفلة و الخلق

فمن جفا احتقر الحق و معتب الفقه و اصر على الحنث العظیم و من عی فی الذکر و اتبع النجس و مارز
 خالق و لم علیه الشيطان و طلب المغفرة بلا قربة و لا استغاثه و لا غفلة و من غفل حتى غلى نفسه
 و انقلب على ظهره و حسب عتده شدا و عتوه الا مانی و اخذته الحسرة و انشد اذ افتنى کافر
 و انكثت عنه الغطاء و بدله ما لم یکن یحتسب و من عتاهن امر الله سک و من سک تعالی الله
 علیه فاذا لم یسلطانه و صغره بجلاله کما افتریه الکریم و فرط فی امره شرح الجناء یفتح
 جیم و فاد العت مدوده و مصدر متعل اللام و اوی باب نصر دوری از آنچه یونزد آن لازم است مثل
 محکمات قرآن التما یفتح عین بی نقطه و یم و الف مدوده مصدر متعل اللام یا لے باب علم کوری
 دل بخمال اینکه چیزی از کار آمدنی هست که در قرآن نیست چنانچه گفته در سوره رعد ان یعلم ان
 ما نزل الیک من ربک الحق لمن هو انجی و بیان شد در تخریج حدیث دوازدهم باب اول کتاب
 العقل الفعیه خود را بازی زدن و بازی خوردن و اول مراد است و اول و دوم و در دوم العقو
 یضم عین بی نقطه و یم یا لے و نقطه در بالا و تشدید و ا و مصدر متعل اللام باب نصر سر کشی
 و کبر مقت بقای و بای و نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم یا باب نصر یا باب یفعل است الحنث
 کبر جایی بی نقطه و سکون نون و با و سر نقطه گناه و شکستن بیان الهی و در و اینجا مناسب است
 و وصفت آن با تعظیم برای ولایت و شریکت بحکم از پیش خود که نبی از ان در محکمات کتابهای الهی
 مکر شده و اشارت بایه سوره واقعه و کما یؤیرون علی الحنث العظیم لسی الذکر اشارت بایه سوره
 مجادله است و تعظیم الشيطان فالتعظیم ذکر آمد می آید در اول کتاب افضل القرآن که سخن ذکر آمد و
 بد آنکه اشارت است بایه سوره و مراد از اتم ما لم یکنوا یقتبسون سک هر دو جالبین بنقطه و تشدید
 کاف بصیغه ماضی معلوم باب علم است السبک یفتح سین و فتح کاف که بودن تعالی بعین با نقطه
 بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است برای مبالغه علیان و استعاره شده برای کمال غضب کسی
 فاذله تا آخر اشارت است بقول الله تعالی در سوره لقه فاجزاه من یفعل ذلک مثکم الاخری بیان
 شد در باب سابق که آخر اشارت است بایه سوره الفطار یا ایها الانسان ما عرک ربک الکریم
 یعنی و یردن زن از راه و اضع حق بماناده شد به چهار جزو و در دوری از محکمات قرآن و کوری دل و
 بازی دادن خود و سر کشی از الهی خردم را با مبر و و و نبی از شکستن هر که دوری کرد از محکمات
 قرآن حتم شد و محکمات قرآن را در دهنی کرد و انایان مسائل دین که الله معصومین علیه السلام باشند
 و مبر شد بر گناه بزرگ که شرک و یروی عن باشد و هر که کوری دل کرد و فراموش کرد ما کم بچیز و قرآن
 که بیان کل شی است و یروی کرد و قل را و جنگ کرد با آفریدگار خود و مبالغه با او کرد و طلب آن
 جنگ شيطان و آنس طلب کرد و خشیاش گنا بان خود را چنانچه میگویند و دعا اللهم اغفر لی ذنوبی

لی آنچه تو برگزیده باشی و لی آنکه شرمنده ای از گناه خود داشته باشی و لی آنکه غلط کردی و باشی و نشنیده باشی
 حکمت قرآن که هیچ است و از منی از پیروی طعن یافتند و باشی و غصه بده باشی و اشارت است
 باینکه چنین استغفار ربنده است و از استغفار می آید در حدیث دهم باب صد و نود و یکم و هر که خود را
 بازمی دارد و با اعتقاد مبتدا چنانچه بیان شد در تحقیق در معین وجود در باب صد و شصت و ششم و در
 خودش در واپس کردن و در راه حق و گمان کرد که ای خود را در راه یافتن و از او را از راه و با سه
 نال و منقلب دنیا که باعث اعتقاد مبتدا میشود و میگردد و از احسن است و یثیانی چون با خبر رسد و در
 کار او و بر داشتند شود و از او پیرد و پندار و ظاهر شود برای او آنچه گمان نمیداشت از غضب جبار
 و هر که سرگشتی کرد از حکم الهی و با هر عجز و تنهایی از منکر گشتار شنیدن ستمها که که الهی ضلالت بر
 اهل البیت کنند و هر که گشتار از آنها بجایست پوش غضب آمد الهی بر او پس خوار کرد و از راه
 سلطنت خود در دنیا و حقیر کرد او را بر بزرگی خود در آخرت بجناب سخت چنانچه بازمی خورد و با فداکار
 خود که کریم است باین معنی که بازمی خورد و تقاضا کرده از امر الهی سبب دولت و نیای الهی
 ضلالت که الهی تعالی میضائقه است در آن و همان است حصه کرم الهی در حق ایشان برای نفی
 ظاهری ایشان با اهل ایمان چنانچه گفته در سوره هود و نوح علیهم السلام فیما و هم فیما لا یحسبون
اصل و الغلو علی اربع شعب علی التبعی بالرائی و التذرع فیه و التذرع فیه و التذرع فیه
 التبعی لم یب علی الحق و لم یوجد الاخر قانی الغرام و لم یخسر عنقه الا عشیة اخری
 و انخرق دینه فهو یحوی فی امر مح و من ذاع فی الرأی و خاصه شهید بالعدل من طول
 الحاح و من ذاع فیمت عند لا الحسد و حسنة عندک السئله و من شاق اعوزت
 علیه طر قدر و اخرج علیه امره فضائی محربه اذ لم یلق سبیل المومنین شکر التبعی
 لغایت فرو رفتن در قعر خیزی و ندمت آن که شد در حدیث سوم باب هفتم کتاب التوحید که
 باب النسبة است با در با برای برای البت یا برای و البت است الرأی اعتقادی که کجای علم
 نرسد فی در فیه برای سببیت است و ضمیر راجع برای است الذیع لم یقع را و بالقطعه و بای و فقط
 و عنین بالقطعه کیبیدن از حق لی الضافی الشقاق بکسر شین بالقطعه مصدر باب معانی و بالفت
 و عزادت و مراد اینجا نعمت رسول علیه السلام است و اشارت است بقول الهی تعالی و زوره
 تساد من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و شیخ غیر سبیل المومنین لم یب یقیم نون و سکون
 بای کی فقط بضم نون معلوم غائب مبتدأ العین و او ای باب لغز است النوب لم یقع نون و سکون
 و از نزدیک شأن بسوی خبری آخر و بالفتح فین بالقطعه و فتح را می بقیطه مستثنی مفرغ و غیر لم یزد
 است النصبه در باب و مراد اینجا شبهه است المرح بالفتح میم و کسر را می بقیطه و سکون بای و فقط در بیان

در جم مضطرب و در جم و هر دو اینجا مناسب است العقل بفتح عین بیفکله و فتح نای سه نقطه مصدر باب
علم حماقت و جبار و ولفظه در بالاشتاب کردن بسوی شیروفتنه کوهر و اینجا مناسب است بهجرت
بعین بی نقطه و زای بالنظر بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاعوان افلاس و مراد اینجا نفع
برسانیدن کسی است الاخر اخص این شدن و مراد اینجا احاطه بر جمیع اطراف است یعنی دیکار و
از حد در کاری بناماده شده بر چهار حد و بر فرو رفتن در قهر مسائل بدید خود بی رهنائی رسول و
المن الذکر علیهم السلام و نزاع در مسائل با مردم بدید خود بی رهنائی رسول و اهل الذکر علیهم السلام
ولی انسانی در گفتگو و مخالفت رسول و مراد ابوالسوال اهل الذکر در مشكلات اگر میسر باشد والا
سکوت از حکم در آنها پس هر که گفتی کرد و نزدیک نشد بچی و زیاده شد بگر با اعتبار غرق شدن در جوابهای
که فرو نگیرد و مراد را در هر طرف نشد از او شبهتی مگر آنکه فرو گرفت او را شبهتی دیگر و یاره شد
دین اسلام پس آدمی افتد در کاری مضطرب بمعنی فکری که استقامت ندارد و میر که نزاع کرد با مردم
بسبب دید خود و مجادله کرد با ایشان مشهور شد بحماقت یا شراکبیری از درازی جد و گفتگو و دیگر بی
انصافی در گفتگو و عدول از حق کرد زشت شد نزد او و خصلت خوب و زیبا شد نزد او و خصلت بد و زشت
مخالفت رسول کرد بی نفع شد بر او و جاهلی که پیش گرفته و احاطه کرد بر او و کار او که در آن فکر میکند
پس نیک شد بر او و بد و از ان چون پیروی کرده راه مومنان که سوال اهل الذکر است اصل
و الشک علی اربع شعب علی المیزه القوی والتردد والاستسلام وهو قول الله عز وجل فای
الاحزاب و تناری مشهوره المیزه کبر و همیم و سکون رای بی نقطه و یای و ولفظه در این جدال
و از احادیث نیز میگویند الهوی بفتح هاء و اد و الف مقصوده پیروی خواهش نفس و اعتقادی
که از روی ظن است التردد بر گشتن از حق الاستسلام سپردن خود قیاطل بمعنی الاستیال بخوفی طریقت
و پیروان ظن و ابلهان امام مقصوب از جانب بحیث بد و کثرت شک و کثرت ایشان ضعیف
داخل بنیای شک بر این چهار چیز است یا در بای برای اکت است ربک خطاب بر رسول علیه السلام
است تمامی بصیغه مفروغ فایه است که راجع بحکم مذکور است نظیر وانه بکات حاد و الا ولی التامی شک
و درین کلام اشارت است باینکه چون الله تعالی در سوره نجم نسبت داده بحمیی از مدعیان اسلام
در رد ذل ایشان مرضی نیست مراد از رسول را و تعیین وی از جانب الله تعالی بقول او ولم یرد الا
الحیوة الدنیا ذلک مبلغ من العلم لعل ان از روی تحکم گفته پس بکدام نعمتها و توفیقهای صاحب
کل اختیار تو شک میکنند آنجا حکمت در وصی تو یا بمعنی که آنچه باعث شک ایشانست اذی و استقامت
است مثل قول شاعر ساری تو بجز عذرتی ز کلامت گویم یعنی و شک در امام حق منی بر چهار چیز است بر
جدال و پیروی خواهش نفس و بر گشتن از امام حق و خود را و او را و ان بد و کثرت اهل دنیا و آن مناسب

در جم مضطرب و در جم و هر دو اینجا مناسب است العقل بفتح عین بیفکله و فتح نای سه نقطه مصدر باب علم حماقت و جبار و ولفظه در بالاشتاب کردن بسوی شیروفتنه کوهر و اینجا مناسب است بهجرت بعین بی نقطه و زای بالنظر بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاعوان افلاس و مراد اینجا نفع برسانیدن کسی است الاخر اخص این شدن و مراد اینجا احاطه بر جمیع اطراف است یعنی دیکار و از حد در کاری بناماده شده بر چهار حد و بر فرو رفتن در قهر مسائل بدید خود بی رهنائی رسول و ال المن الذکر علیهم السلام و نزاع در مسائل با مردم بدید خود بی رهنائی رسول و اهل الذکر علیهم السلام ولی انسانی در گفتگو و مخالفت رسول و مراد ابوالسوال اهل الذکر در مشكلات اگر میسر باشد والا سکوت از حکم در آنها پس هر که گفتی کرد و نزدیک نشد بچی و زیاده شد بگر با اعتبار غرق شدن در جوابهای که فرو نگیرد و مراد را در هر طرف نشد از او شبهتی مگر آنکه فرو گرفت او را شبهتی دیگر و یاره شد دین اسلام پس آدمی افتد در کاری مضطرب بمعنی فکری که استقامت ندارد و میر که نزاع کرد با مردم بسبب دید خود و مجادله کرد با ایشان مشهور شد بحماقت یا شراکبیری از درازی جد و گفتگو و دیگر بی انصافی در گفتگو و عدول از حق کرد زشت شد نزد او و خصلت خوب و زیبا شد نزد او و خصلت بد و زشت مخالفت رسول کرد بی نفع شد بر او و جاهلی که پیش گرفته و احاطه کرد بر او و کار او که در آن فکر میکند پس نیک شد بر او و بد و از ان چون پیروی کرده راه مومنان که سوال اهل الذکر است اصل و الشک علی اربع شعب علی المیزه القوی والتردد والاستسلام وهو قول الله عز وجل فای الاحزاب و تناری مشهوره المیزه کبر و همیم و سکون رای بی نقطه و یای و ولفظه در این جدال و از احادیث نیز میگویند الهوی بفتح هاء و اد و الف مقصوده پیروی خواهش نفس و اعتقادی که از روی ظن است التردد بر گشتن از حق الاستسلام سپردن خود قیاطل بمعنی الاستیال بخوفی طریقت و پیروان ظن و ابلهان امام مقصوب از جانب بحیث بد و کثرت شک و کثرت ایشان ضعیف داخل بنیای شک بر این چهار چیز است یا در بای برای اکت است ربک خطاب بر رسول علیه السلام است تمامی بصیغه مفروغ فایه است که راجع بحکم مذکور است نظیر وانه بکات حاد و الا ولی التامی شک و درین کلام اشارت است باینکه چون الله تعالی در سوره نجم نسبت داده بحمیی از مدعیان اسلام در رد ذل ایشان مرضی نیست مراد از رسول را و تعیین وی از جانب الله تعالی بقول او ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغ من العلم لعل ان از روی تحکم گفته پس بکدام نعمتها و توفیقهای صاحب کل اختیار تو شک میکنند آنجا حکمت در وصی تو یا بمعنی که آنچه باعث شک ایشانست اذی و استقامت است مثل قول شاعر ساری تو بجز عذرتی ز کلامت گویم یعنی و شک در امام حق منی بر چهار چیز است بر جدال و پیروی خواهش نفس و بر گشتن از امام حق و خود را و او را و ان بد و کثرت اهل دنیا و آن مناسب

شک بر چهار چیز معلول قول الله عز وجل است در سوره نجم پس بگوید نعمتها و توفیقهای صاحب کل اعتبار
 تو آنجا عبت شک در وصی تو میکنید اصل و فی روایتی آخری علی الموده و الهول من الحق و التردد
 و الاستسلام للجهل و اهلہ فمن هاله ما بین یدیه نکص علی عقبيه و من امتري فی الدين تودی
 فی الرب و سبقه الاولون من المومنین و ادركه الاخرون و وطئت سنادك الشيطان و استسلم
 لحکمة الدنيا و الآخرة هلك فیا حدیثهما و من تخاف من ذلك فمن قتل اليقين و لا یخلق الله
 خلقا اقل من اليقين شرح بیان شد در کتاب الحج در ذیل حدیث دوم باب الاشارة و العن
 سلی الی الحسن الثالث علیه السلام که باب عقاد و سوم است اینکه مصنف رحمه الله تعالی را
 شاگردان بواسطه بوده اند مثل ابن قولویه که استاد شیخ مفید بوده و نسخه مشهوره کافی را از او است
 و مثل صفوان الی ابو محمد بن جعفر الکوئی و اختلاف روایت میان نسخه ابن قولویه و میان نسخه صفوانی
 گاهی واقع بوده و این فقرات یا عبارات مصنف است برای اشارت بر روایتی دیگر از امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه غیر روایت سلیم بن قیس یا عبارات شیخ مفید یا شاگردان او است برای اشارت باینکه
 روایت اولی را ابن قولویه کرده و این روایت را صفوانی کرده و خالی از قصوری نیست چه در این
 روایت بیان تردد نشده و اگر گوئیم در ضمن نکص علی عقبيه بیان شده مناسب سیاق است باقی فقرات
 نخواهد بود النکص بنون و صادی فقطه مصدر باب نصر رجوع از حق و نکص بر عقین عبارت از رجوع
 به تقویت البینایک بفتح سین بی نقطه و لون و الف و کسر یای کنقطه جمع سبک بضم سین و سکون
 لون و ضم یای پیشروان از جمله لشکر شیطان و باید آن یعنی و در روایتی دیگر بجای علی المرتضی تا آخر همین
 است که بر جدال و وحشت از حق برای کسی اهل آن و برگشتن از حق و داد دادن خود بر آنچه
 حکم بی علم و اهل الحکم بسیارند بنیان این آنکه هر که بوحشت انداخت او را آنچه پیش اوست با نیتی که
 ظاهر و عیان است بر آن واضح بر میگردد و بر و یا شسته خود و هر که مجادله کرد و در مسائل دین افتاد و در
 تشکیک با نیتی که در کسب مسائل ضرر دیر و اماند پس گزشتند از او جمعی که پیشروان در علم بودند از
 مومنان با نیتی که در مرتبه علم او بودند لیکن چون ترک جدال کردند و کسب ضرورت مسائل تشوّل
 شدند ترقی کردند و بر مرتبه او رسیدند آخر آنکه در مرتبه علم او بودند و لکن کوب کردند او را پیشروان و لشکر
 شیطان با نیتی که چنان افتاده و خوار و ذلیل شده که شیطان احتیاج بحضور خود و جمیع
 لشکر بسیارند از ذوالهلاک او و هر که خود را داد و بیکم بی علم و اهل آن که باعث هلاک آخرت
 و دنیا است به تشکیکات و اشکالات و تن و در دادن بجای کسی البتة ضلالت و جهالت که باعث هلاک
 آخرت است بعد از آنکه هلاک شده در میان این و آن و هر که نجات یافت از آن هلاک پس نجات او بسبب
 فضیلت و شرف کمال الطینان خاطر بر بوبیت رب العالمین و علامات بر بوبیت او از انبیاء و اوصیاء است

و شاید فریدہ اللہ تعالیٰ تفریدہ کثر از یقین باین معنی که عدد اہل یقین است بنایت کم است اصل
و التنبیہ علی الیہ تعجب العجاب بالزینۃ و تسویل النفس و تادیب العوج و لیس الخی بالماطل و ذاک
ما ی لونیۃ تصدق عن البینۃ و ان تسویل النفس یقیم علی التھوۃ و ان العوج یمیل بصاحبہ
میلًا عظیمًا و ان اللبس ظلمات بعضها فوق بعض فذلک الکفر و دعا غمۃ و شعبہ شریحہ
الاعجاب مصدر باب افعال خوشحال شدن الزینۃ کبر زار با نقطہ و سکون یا می و فقط در باین
و نون آراستگی باطل بقیاسات شرعیہ و مانند آنما التسویل بسین بنقطہ فریب و ادن و اضافۃ آن
بفعل است التاول بیا و فقط در بالا و ہمزہ مصدر باب تفعل در تہذیب کاری بودن العوج کبیرین
بی نقطہ و فتح و او و جیم کی و مراد اینجا بیرون رفتن از خط مستقیم راہ و واضح است بدو کرد و در راہ آن
چنانچہ جمعی طریق اثبات صانع را کہ نظر در ملکوت سموات و الارض است گذاشتمہ پرور و تسلسل
افتاؤہ اند اللبس بفتح الیم و سکون یا می یک نقطہ و سین بنقطہ مصدر باب ضرب آئینہ کردن و وضو
بیم از روی اضطراب در فکر شل لم یسبون الخی بالباطل و آن بقیاس فقیہی و مانند آن می شود
الصدف بفتح صادی نقطہ و دال بی نقطہ و فا مصدر باب ضرب برگردانیدن البینۃ بفتح یا می
یک نقطہ و کشیدہ یازد و نقطہ در باین مکتوبہ و نون بر ہان مثل حکم کتاب الخی التعمیم لقیات و حامی
بنقطہ مصدر باب تفعیل کسی را بیتیابانہ بر کاری و ادداشتن یا در بصاحبہ برامی تعدی است یعنی
و مانند کردن باطل حتی مبنی بر چہار جزو است و غیبت بر معانی شرعیہ و فریب نفس در امر باطل چنانچہ
و حکایت یوسف علیہ السلام گفتہ ان النفس لامانۃ بالسوء الا ما جمعی و در طلب راہ دور شدن و توبہ
کردن حق باطل و آنچه گفتیم بسبب این است کہ غیبت بقیاس شرعی بر میگردد اند صاحبش را از
مقتضای آن و اینکه گفتیم فریب نفس می اندازد صاحبش را بیتیابانہ و آنچه نفس غیبت بآن کند
و اینکه را و کج بیرون میرد صاحبش را از حق بیرون بردی عظیم و اینکه آئینہ کردن حق باطل
چنانچہ در شرع حقانی میباشند تا یکیمیائی است کہ بر روی ہمت است باین معنی کہ بسیار باعث
بازی خوردن و غیبت مردم در باطل سے شود پس آنچه مذکور شد کفر است و ارکان است
و اجزای ارکان آنست

عنا شرح اصول کافی

باب اصل و شصت و هشتم اصل باب صفة النفل و الذائق

شرح اتفاق کبر نون مصدر باب مفاعلة یمان کردن کفر و اطہار ایمان و این بر دو قسم
است اول اینکه از خود یمان کنند و خود را بازی زنند و اعتقاد ایمان خود کنند مثل خمالقان
شیعہ امامیہ دوم اینکه نزد خودشان صریح باشند و نزد مومنان اطہار خلاف آن کنند یعنی
این باب بیان نشان اتفاق و نشان متناق است و درین باب شش حدیث است [اول اصل

قال صلوات الله عليه والنفاق على اربعة دعائم على الهوى والهوى بناءة الحفيظة والطهر
 مشرح الهوى بفتح واو والفتح واو والفتح يروى خواش نفس بخود راى الهوى بضم واو وفتح واو
 سكون يروى لفظه وراى ونون الفتحة محدود وتصغير هو بضم واو وفتح واو وسكون يروى
 انك انك الحفيظة بفتح حاء على لفظه وكسر فاء وسكون يروى لفظه وظاير بالقطعة خضبتا ك
 بودن بمعنى نگاه باري خود از رفتن نزد ديگر ان يعني گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه ورتبه
 حديث سابق ولفاق بناتاده شده بر چهار كن بر پيروى خواش نفس وسهل انكارى انك
 انك وغضب وطمع واسباب دنيا اصل فالهوى على اربعة شعب على البغى والعداوة
 والشهوة والطغيان فمن بغى كثرت بوائه وتحتل منه ونصر عليه ومن اعتدى لم يؤمن
 به الله ولم يسلم قلبه ولم يملك نفسه عن الشهوات ومن لم يعدل نفسه في الشهوات خاص
 في الحفيظات ومن طغى ضل على اعد بلاجه مشرح بالبنى بفتح باى يك لفظه وسكون فين
 بالقطعة خروج از اطاعت امام حق العداوة ان بفتح عين بفتح واو والفتح دال على لفظه تجاوز از حد خود
 السوء بفتح سين بفتح واو وسكون باى تامل سخن گفتن الطغيان بضم طاء وسكون طاء
 غيب بالقطعة اصل از بر عصيت تخلى بجاير بالقطعة بصينه باضى مجبول باب التفضل است منه نائب
 فاعل است عن الشهوات لبشين بالقطعة است لم يعدل بصينه مضارع معلوم بالتفضل است
 فى براى سببت است وتعلق بفتح واو لم يعدل است فى الشهوات لبشين بالقطعة است تعلق پس
 خود راى بناتاده شده بر چهار جزو بر خروج از اطاعت امام عادل وتجاوز از حد خود وگفتار
 باى تامل واصرار بر معاصي پس هر كه اطاعت امام عادل نكرد بسيار شد از جانب شيطان هلاك
 كننده باى او وگذاشته شد با شيطان ويارى كرده شد بر او بايمنى كه توفيق از او برده شد تا
 شيطان بر او غالب شود وهر كه تجاوز از حد خود كرد و مردم امين نيقند از ظالمى كه از جانب او باشد
 و مسلمان نشد دل او اشارت است بحديث المسلم من سلم للمسلمون من لسانه وده وگذاشت
 و در حديث دوازدهم باب نود و نهم و برنگرد آينده خودش را از انده تمامى جسمانى و هر كه مستقيم نكرد
 خودش را بسبب سخنهاى باى تامل خود رفت در كهات زشت و هر كه اصرار كرد در عصيت گمراه
 شد و انشه ندرى اصل والهوى بناء على اربعة شعب على الغرّة والاميل والهينة والمماطلة
 وذلك لان الهينة تدعى الخلق والمماطلة تدعى العمل حتى يقيم جليلا لا جلا ولو لا
 الاميل علم الانسان بحسب ما هو فيه ولو علم حسب ما هو فيه ما كانت خفياتا من الهوى و
 الوجيل والغرّة تقصر بالمروء عن العمل مشرح الغرّة بضم غين بالقطعة وتشديد باى بنقطه غلت
 اللال بفتح نون وفتح نون وديارى عمر الهينة بكسر واو وسكون باى يروى لفظه وراى ونون و
 اللال بفتح نون وفتح نون وديارى عمر الهينة بكسر واو وسكون باى يروى لفظه وراى ونون و

ما تخرج اصول كتاب

الاصول

المناظره بفتح طای منقطه کار امر و زلف و انداختن و تقطیع و طای منقطه و طای منقطه بعینه
 مفتریح غایبه باب افعال است الا فرط کسی را صاحب فرط کردن الفراط بفتح فاء و سکون را مصدر
 باب نصر فاصله بسیار دادن در کاری تقدیم بعینه معلوم باب افعال است احسب بحسب جار بی نقطه و
 فتح سین بی نقطه و بی یک نقطه جمع حسته بحسب جار و سکون سین که اسم احتساب است یعنی اندازه
 بجزای مثل بنمیر و لو علم راجع بانسان صاحب اهل است نه انسان مطلقا فیما فیما قول الله تعالی
 و یسوء النفاق و لو اسعهم لتولوا و بیان شد در کتاب آنچه در شرح حدیث سوم باب سی و نهم کتاب
 انه لم یصح القرآن کله الا لکنه است انحاءه بضم طاء با نقطه و فاء و الف و طای و نقطه در بیان مصدر
 باب نصر مرکب ناگاه و تقصیر بعینه معلوم باب جن است با و در برابر بی تعدیه است یعنی سهول تجاری
 اندک اندک مبتنی بر چهار جزو است بر غفلت و آرزو و کمالی و کار را بفرط انداختن و آن بسبب نیست
 که کمالی بگیرد انداختن و بفرط انداختن صاحب فاصله میکند کسی را در عمل تا آنکه آید بر سر او اجل
 و اگر نمی بود آرزوی زندگی و نیاسید است آدمی گرفت و گیرایی الهی را در اعمالی که او در گشت
 باین معنی که ترک میکرد قباح را با کفایت و اگر میداشت آنکه آرزوی زندگی دنیا و او گرفت و
 گیرایی الهی را در آنچه میکند میر و دنیا آرزوست زدگی و غفلت کوتا میکند امر و از عمل صالح
 اصل و الحفیظه فی اربع شعب علی الکبر و الفخر و الحمیه و العصیه من استکبرا و بر عن الحق
 و من غر فخر و من حمی اصبر علی الذل و من اخذ فی العصیه جاع فیس الا امر این ابعاد
 و فخر و امر و جو را علی الصراط شرح و نگه داری خود از فروتنی نزد دیگران مبتنی بر چهار
 جزو است بر دعوی برتری از پیش خود و گردان گوئی در مع خود و طرقت خود نگه داشتن و طرقت
 منسوبان خود نگه داشتن پس هر که طرقت گیری خود کرد مصر شد بر گناهان که در بی انصافی میباشد
 و هر که دریافت و در اطاعت گیری منسوبان او کینه از راه راست حق واضح پس بدکار است حفظه
 که کار نیست در میان چهار گناه که و گردان شدن از حق باشد و فسق باشد و اصرار بر گناهان
 باشد که در بی انصافی میباشد و کینه کسی از راه حق باشد با وجود اینکه آن راه چنان واضح است
 که هم بر آن راه است و هم کینه و است بر و اعتبار اصل و الطغی علی اربع شعب الفخر
 و المرح و اللجاجه و العکاث و الفرج مکر و غده الله و المرح خیلا و الحاجه بلاه من اضطرقه
 الی حمل الانام و التکاثر له و لعب و شغل و استبدال الذی هو ادنی بالذی هو خیر
 فذلک النفاق و دعائم و شعبه شرح و طبع و اسباب و نیامنی بر چهار جزو است خوشحال
 شدن یا آنچه برست آید و خوشی در مقام حرص و طلب مال دنیا و طلب انواع نعم شغل انواع
 اموال و الطغی و اشترب و مانند آن پس خوشحال شدن یا آنچه برست آید یا خوشی است نزد الله تعالی گفته

در سوره حدید و التفرح انما اتاكم و در سوره مؤمن و لکم بانکم تفرحون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم
تخرجون و فراسیدن را خیلادینا منبر برای اینکه محض نیای است و اصلی نداد و پس حماقت است انباشت
است بقول الله تعالی در سوره نبی اسرائیل و لا تش فی الارض ترجا و در سوره لقمان و سوره حدید
لا یحب کل قتال فخر و حرص طلب مال بلالی است برای کسیکه مضطرب میازد و او را بر داشتن گناهان
و طلب مال از حرام و منع حقوق واجب که لازم حوصل مال است و طلب انواع غم غفلت و بیخوابی است
چنانچه گفته در سوره حدید که اظلم انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بکم و تکاثرفی الاموال و
الا و لا و باعث مشغول بودن دل است بآنما که لازم دارد غفلت از آخرت را و عوض گرفتن نیز
سهل است بدرون خیر برتر یعنی گرفتن دنیا و لذت دادن آخرت چنانچه در سوره بقره است
پس آنچه نذر کرد شد نفاق است و اگر کان نفاق است و اجزای نفاق است اصل و الله قاهر
فوق عباده تعالی ذکره و جل و ججه و احسن کل شیء خلقه و البسط ید الی و سعت
کل شیء و حشر و ظهرا من و الاشرق نور و فاضت بر کثرت و استقباهت حکمت و معین کتابه
و خلقت محبت و خلص و استظهر سلطان و حقیقت کلمه و اقصط موازنه و شمر و چون
بیان کفر و نفاق کرد و شروع در تعجب کرد تا مردم اجتناب از آنها کنند حلقه و بعضی قرات بفتح
لام است و جمله صفت شیء است و در بعضی بسکون است و بعل کل است یعنی و الله تعالی
قادر غالب است در بالای بندگان او یا بنی که عالم است با آنچه میکنند از خیر و شر و از اجزای آن
عاجز نیست بغایت بلند مرتبه است یا در بوبیت او که مانع از معاصی است و بزرگ و تجیب
است راه او که انبیا و اوصیا باشند و میگو و نیست هر چیز را که آفریده خواه فعل خودش و خواه فعل
بندگان از طاعت و معصیت و کثاده است و دوست او یا یعنی که کرم است در نفاق بر طبع
و عاصی چنانچه گفته در سوره بقره علی یداه مبسوطان یفقی کیف یشاء و کما یشاء بهر بناسند
هر خبر را بختیش یا یعنی که امام او عالم بقرآن است و قرآن قبیان کل شیء است چنانچه مذکور شد در
حدیث هشتم و سوم باب صد و نهم کتاب الحج که باب فیه نکات و بهت من التبریل فی الولایه است
و اشکا است فرمودن از مردم را به پیروی رحمت او که امام عالم کل شیء باشد و روشن است نور او
که امام عالم باشد چنانچه گفته در سوره زمر و اشرق الارض بنور ربنا و الا مال شده نفع از جلال او
آبان شده بهانیت مصلحت او در خلق آسمانها و زمین و مانند آنها که برای جزای عمل است
و حفظ کرد هر خبر را قرآن او که بتیان کل شیء است و ظفر یافته بر مشرکان برهان ربوبیت او و پیش
شده دین اسلام از وی یاسیت غالب شده یا دشا هی او و ثابت شده کلمه او که دین را برگزیند فیض الهی
که عالم کل شیء باشد تعالی نگذازد و صاحب راستی و عدل شده بر از وای او چنانچه گفته در سوره

انبا و نفع الموارین القسط لیوم القيمة و گذشت در کتاب انجی در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم
 که مراد انبا و اوصیا است اصل و بلغت سلسله جعل المسیته ذنبا و الذنب قتله و القننه
 دنا و جعل الحسنی عقی و العقبی قوتی ظهور یافت تا ب اهدی و من افتقن غوی ما لم یب
 الی الله و لغت بذبیه و لا یملک علی الله الا هالك ثم مراد بعمل برای بیان تبلیغ است
 بیان انجی تبلیغ کرده اند السیة طریق که راه معاصی است و آن عبارت است از فعلی از بند و در وقت
 تکلیف که قبیح است و الله تعالی میداند اذ انزل که از بند با وجود اکتفا ب دادن و دست در قدرت و
 مقررات طاعت که مشترک است میان سعید و شقی اختیار آن میکند و در مقابل احسنی است
 که ثبوت احسن است یعنی طریق بهتر و ثبوت این دو باعتبار اینست که طریق ثبوت مستقل بشود گاهی
 از ذنب امر را بر محضیت چنانچه مستوجب نارضائی الله تعالی باشد و در مقابل آن عقی است بضم
 عین بنقطه و سکون تائی و دو نقطه در بالا و بای یک نقطه و الت مقصوره یعنی رضا و مراد اینجا عملی
 است که مستوجب رضای الهی باشد القننه کسیر فاد سکون تائی و دو نقطه در بالا و ذنوب ضلالت و
 مراد اینجا گردن کردن کسی بشیطانست و در مقابل آن توبه است یعنی بازگشت بسوی الله تعالی الذنب
 بفتح ذال و فتح نون و سین بنقطه بر کنی و مراد اینجا کثرت معاصی است و در مقابل آن طوبی بفتح طاء
 است که مصدر باب حسن و تقررت بمعنی پاکیزگی از گناهان تعدیه پاک بعلی برای تمیز معنی
 جرأت است بالک اینجا بمعنی پاک شدنی است بسبب اختیار سیه و ترک حسنی یعنی در ساینده
 رسولان اوصیا جمای او را بخدایت بیان انجی رسانیدند تا نیک گردانیده الله تعالی راه بدر را باعث هم را
 بر معصیتی که مقتضای است و امر را باعث گرفتاری در زندانخانه شیطان و گرفتاری باعث آلودگی
 بجمع معاصی که نفس میل بآن فراید و گردانیده الله تعالی بهتر را که راه اسلام است باعث
 رضامندی خود و رضامندی بر باعث بازگشت از بدیها و بازگشت را باعث پاکیزگی از گناهان پس هر که
 بازگشت کرده را و یافت بطاعات و اجتناب از معاصی و صاحب طهور شد و هر که در بند شیطان
 ماند همراه شد با تحجاب اکثر معاصی و صاحب نفس شد با دام که بازگشت نکند بسوی الله تعالی
 اعتراف نکند بگناه خود و چنینی نمی شود و جرأت بر الله تعالی هر کسی که بمعنی شدنی باشد بمعنی که ظلم در
 بی توفیقی صاحب سیه نموده چنانچه راه حق واضح است اصل الله خدا و مع ما
 لدیر من التوبه و الرحمة و البشر و الحلم و العظم و ما انکل ما عند من الانکال و الخیم
 و البطش الشدید فتنی ظفر بطاعتی اجلب کر امتد و من دخل فی معصیته ذاق و
 بالفتنه و عاقیل لیضمن یاد میان گناهان منسوب است بفصل مجز و بتقدیر القدر و ذکر
 برای تاکید است تا بیانیه است با و رسم و انخل سیه لعیب است و توبه و استل آن بیان میشود

در حدیث اول باب مدد و نود و سوم یعنی اندیشه کنید از آمدن تعالی اندیشه کنید از آمدن تعالی بپایان
 این اندیشه کشاد است آنچه نود و اوست از بازگشت از گناه بنده خود و رحمت بر بنده تائب و مشرود
 بهشت و گذراندن در بیابانی ایشان گزیده فی بزرگ چنانچه می آید و باب صد و نود و دوم که گناه در
 و زمانه اعمال نوشته نمی شود و بهشت ساعت و بعد ازین چند سال توبه آن مقبول می شود
 و چه سخت است آنچه نزد اوست از تحقیقهای جهنم و گرفتار سخت پس هر که فائز شد بطاعت الهی و
 بسوی خود کشید غرور بود و نود و او را هر که داخل در عصیان او شد چشید و بال آخر که عذاب الهی
 تعالی است و اهل معاصی بعد از اندک وقتی بر آئینه میگردند البته ایشان **دوم اصل** کثرت
 الی الی الحسن علیه السلام اسأله عن مسئلة فکتب علیه السلام الی ان المنافقین یخادعون
 الله و هم خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یزأون الناس و لا یرون الاقلیل
 من الذکرین و لیسوا من المؤمنین و لیسوا من المسلمین لیطهروا الا یؤمن و یحسبون
 الی الکفر و التکذیب لعنهم الله ثم رجع تفسیر بحسب مسئله مکرره برای تفسیر و معنی و معنی که سوال
 از حال باور او باشد که اطهار معرفت حق اهل البیت و امامت و افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام
 و اولادش میکرد و مخادعون برای معاصی در خدمت است پس خدا و علم از باب نصر است یعنی غالب
 در آن معاصی به ایشان نمی تواند بود که مراد بصلوة اینجا تابع بودن سابقان باشد چنانچه گذشت
 در کتاب الحج و کتاب سی و ششم باب صد و هفتم که باب فیه نکات و تمت من التشریح فی الولاية است
 و می تواند بود که مراد نماز باشد و احتمال اول منافات ندارد با اینکه مراد بصلوة در آیه سوره نسا
 نماز باشد چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب شانزدهم که باب التشمع فی الصلوة
 و کرهته الغیث است بنابر اینکه این فقرات عبارت امام باشد و مقصود تشبیه حال این منافقان
 بحال آن منافقان باشد لایزال به تحریک مشارع ذلک قلیل است و اشارت است باینکه
 چنانچه قلیل است باعتبار وقت ضعیف است باعتبار کیفیت چنانچه گویند که عام ذکر و ذکر قلیل در
 یک وقت است ضمیر لیسوا را بجمع بنمای عباسیه و اتباع ایشان است اخراج ایشان از کفر و ایمان
 و اسلام باعتبار انیس است که منافق اند پس نه محض کفر دارند و نه محض ایمان و نه نفی شریک بظواهر
 دل چه خلقای عباسیه را و نه بودند چنانچه بیان شد در کتاب الحج در شرح حدیث دوم باب هفتم که
 باب فیه ذکر الضمیه است پس مثل سائر فلاسفه قائل بوجوه و صانع عالم نیستند اگر چه قائل بواجب
 الوجود بالذات هستند و شریک شدن در حکم و مانند آنرا آنچه می کنند در ظاهر و باطن دل یعنی نوشتن
 بصوی امام رضا علیه السلام میسریدیم و توانا از مسئله در باب ماحول پس نوشتن بصوی آن بدرستی

تفسیر بحسب مسئله

منافقان طلب غلبه میکنند بر الله تعالی و در فریب و استد تعالی غالب است بر ایشان و در فریب و
 چون برخاستند بسوی سیدی سابقان برخاستند برحالی که گمانند مینمایند عمل خود مردم را و بگویند
 ربوبیت الله تعالی را اگر اندک با جمعی که در آشکارا می کنند و در پنهان نمی کنند چنانچه می آید
 در کتاب الدعاء در حدیث دوم باب صد و بیست و پنجم که باب ذکر الله عز و جل فی السر است
 برحالی که غلط انده شده اند از یاد ربوبیت در میان آن یاد اند اندک باین معنی که اضطراب
 و نفاق از احوال ایشان در آنوقت معلوم است نیستند از کافران ظاهراً و باطن هر که مراد
 کرد و او را الله تعالی بمنع توفیق خود از او پس نمی یابی اصلاحی او را می که درست باشد
 امام گفت نیستند آن خلفای عباسیه و تابعان ایشان از کافران و نیستند از مومنان و نیستند
 از مسلمانان آنها را ایمان میکنند و باز گشت میکنند بسوی کفر بدین دین داشتن رسل که مستلزم شرک
 است لعنت کنند ایشان را الله تعالی موم اصل عن ابی حمزه عن علی بن الحسین علیه السلام
 قال ان المنافقینهم ولا تنهی و لا تمیر الا بالی و اذا اقام الی الصلوة اعترضوا قلت یا بن رسول
 الله و ما لا تعترض قالوا الا اعتراضات و اذا سکر بعض جمعی و تمتع المشاء و هو مفسد و
 یصیر و تمتع النوم و لم یتهدأ ان حدثت کذب و ان اتممت خاتک و ان ضیت اغتابک
 و ان وعدت اخلفک شمس و ریش برای لای لفظه و بای یک لفظه و ضاد با لفظه بصیغه ماضی
 غائب معلوم باب فربست الربوض خوابیدن گو سفندی و اینجا استعاره شده برای رفتن از
 رکوع سجودی آنکه سر از رکوع برداشته راست شود و بنیاسبت اینکه گو سپند در وقت خوابیدن
 سر شیب می شود و سر بالا نمیکنند یعنی روایت است از ابو حمزه از امام زین العابدین
 علیه السلام گفت بدستی که منافق تعب میکنند مردم را از محالفت احکام الهی و خود ترک
 نمی کنند محالفت محکات کتاب الهی را و مرے کند یا نخ خود نمی کند و چون برخاست نماز
 پنهان میرود و گفتم ای پسر رسول الله چیست پنهان رفتن گفت نظر کردن بچپ و راست
 و چون رکوع کند بی برداشتن سر بخوابد کشام میرسد و فکر او شامه است و او رفته نبوده
 و بقیع میرسد و فکر او خوابست و او بیداری و تلخیزی نکشته اگر سخنی با تو گوید دروغ میگوید و اگر
 سخنی مثلاً با مانت باو ساری خیانت میکند با تو و اگر غائب شوی از او غیبت میکند ترا و اگر
 وعده با تو کند خائن میکند با تو چها مر اصل عن عبد الملك بن عیمر رفته مثل ذلك
 و زاد فیة اذا سکر ما بعض و اذا سجد قعد و اذا جلس شقر شمس و اذا رکع ریش داخل
 زیادتی هست و ذکر آن برای تعین محل زیادتی است تقریب و قات و رای بنیقه بصیغه ماضی
 برای باب ضرب است تقریب زمین زدن مرغ مثلاً خود را برای چیدن و الله و اینجا استعاره

شده برای عدم استقرار در وجود شریکین با نقطه وفا و رایی بی نقطه بصیغه ماضی معام باب
تفصیل است التشفیر ناقص کردن چیزی و اینجا عبارت از راست نشدن میان دو سجد یا
راست شدن و کمیت نمودن میان دو سجد است یعنی روایت است از عبد الملک بن بکر که
روایت را با لایحه امام زین العابدین علیه السلام مثل آنچه در حدیث سوم گذشت و زیاده کرد
در آن این را که چون رکوع کند بنویسد و چون سجده کند مستقر بر زمین نیز رود چون میان دو سجد
نشیند ناقص میکند نشستن را پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
المنافق مثل جذع اسراده صاحبها ینقطع به فی بعض بناء فلم یتمم لدنی الموضع الا
اسراده فخله فی موضع اخر فلم یستقم فکان اخر ذلك ان اخر قد بالناس شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله حال منافق نزد الله تعالی حال تنه و خبی است که خواست
صاحبش که منتفع شود بآن و بعض عمارتی که میکند پس موافق نیاید برای او و رجائی که نخواسته
پس نقل کرد آن را بجائی دیگر عمارتی که میکند پس آنجا نیز بکار او نیاید پس شده عاقبت آن
تنه و خبی است اینکه سوزاند صاحبش آن را یا تشرش باشد سایر نیز مراد آنست که منافق از بی بکار
الله تعالی بمنی آید و برنج جا آخر او را با تشرش جنم میوزاند ششم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه و آله ما زاد خشوع المحسن علی شافی القلب فهو عبد منافق شرح ما شرطیه زمانه
است مثل نماز استقامه موالکم فاستقیموا لهم و لهذا ما یذکر و یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله هر وقت که زیاده شد افتادگی ظاهر بدن بر افتادگی که در دل است چنانچه شیوه
سالموسان است پس آن شیوه نزد منافق است مخفی نماید که زیاده کردن عندنا بر اسے
افاده آنست که نفاق حقیقی نیست بلکه خصیلت مذموم است مانند نفاق

صالح شرح اصول کافی

باب صد و شصت و نهم باب الشک

شرح الشک یکیشین با نقطه و سکون را در اسم شرک است بمعنی شریک کردن و دیگرے
بالله تعالی در ربوبیت یعنی انبیاب بیان شرک است در نیاب شست حدیث است اول
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سالت عن اجنی ما یکون به للعبد مشرکاً کما قال
فقال من قال للنواج انها حصاة و الحصاة انها نواج ثم طان فمقسم هم ذکر نواج و حصاة
نوعی از تعبیر از غیر سبیل است و مراد منی از قول در مسائل دین از روی ظن است که خالی از غلط
منی باشد هر چند که در سبیل باشد در من قال معصاف محذوف است بتقدیر حال من قال اینجا هم
از تنوی را اعتقاد است و اول معنی او است یعنی روایت است از امام محمد باقر ع را وی گفت
پرسیدم او را از شرک چی می شود و بسبب آن بنده شریک کننده دیگری در ربوبیت بالله تعالی گفت

پس امام گفت آنحال کسی است که گفت برای دانه خرمای مانند آن که سنگریزه است یا برای سنگ ریزه که
دانه خرمای مانند آنست با وجود این آنرا داخل سائل دین کند و عمل بآن کند و دوم اصل
ابی العباس قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل مملوك مبالا لئسان مشركا
قال فقال من ابتدع سرأيا فأحبط عليه أو البعض عليه **مفسر** و روایت است از ابو العباس
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کثر آنچه میشود بآن آدمی مشرک را وی گفت پس گفت
حال کسی است که بدعت کند یعنی را که از روی ظن باشد پس دوستی کند بر سر آن با کسی که موافقت
کند با او یا دشمنی کند بر سر آن با کسی که مخالفت کند **مفسر** و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
فی قول الله عز وجل وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون قال تطبيع الشيطان من
حيث لا يعلم فتشرك **مفسر** و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل
در سوره یوسف و مؤمن نمی شوند اکثر مردم بر بوبیت الله تعالی مگر بر جالی که ایشان شرک قرار
می دهند برای الله تعالی در بوبیت امام گفت اطاعت میکند مکتف مدعی ایمان شیطانرا از
رای که نمیداند که آن اطاعت اوست غش پیروی ظن پس مشرک میشود چنانچه در اصل
عن ابی عبد الله عليه السلام فی قول الله عز وجل وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون قال
شرك طاعة وليس شرك عبادة **مفسر** و مضمون این نزدیک سابق است و اینجا زیاده شده
که عبادت شیطان نمیکند مگر نماز و روزه برای او اصل و عن قوله عز وجل ومن الناس من
يعبد الله على حرف قال إن لا يترك في الرجل ثم تركت في اتباعه ثم قلت كل من نصب دونه
شيئا فهو من يعبد الله على حرف فقال نعم و ذلك لا يكون محصا **مفسر** و پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره حج که بیان میشود در باب صد و هفتاد و هشتم که
در حق جمعی است که سبک داشته اند در رسالت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه میگوید از احکام الهی
امام گفت بد رستیکه آیه گاهی نازل میشود در مردی بعد از این جاری میشود در تابیان او یا غنی
که از اهل این زبان خلقی بسیار داخل این آیت اند و نظیر این می آید در مؤلفه قلوبهم و رباب صد
و هفتاد و ششم بعد از این نفتم هر که وادارد بامست غیر شما که این آیه در اهل شک است و بعض
مخالفان از اهل این آیت اند مثل جمالی ایشان و بعضی صحیح مشرکند و مشرک رسالت اند مثل حمای
ایشان که در برب زنا و فحش گرفته اند **مفسر** و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام قال سمعته
يقول أمر الناس بمحرفتنا والرد اليها والتسليم لنا فقروا قال وان صاموا وصلوا واستشهدوا
ان لا اله الا الله وجعلوا في انفسهم ان لا يردوا اليها كانوا بذلك مشركين **مفسر** و روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت شنیدم از او که میگفت ما مشرک شده اند

مردم با احترام باماست ما و سوال ما در مشکلات و قبول جواب ما بعد از ان امام گفت و اگر مردم بدند
 دارند و نماز کنند و گواهی دهند و ظاهر که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و قرار بدند و دلهای
 خود که سوال نکنند ما در مشکلات می شوند بسبب آن قرار دادن مشرکان **ششم اصل** قال
 ابو عبد الله علیه السلام لو ان قوم اعبدوا الله وحده لا شريك له و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة
 و حججوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا المشق صنعنا الله و صنعنا النبي صلى الله
 علیه و آله الا حنتم خلاف الذي صنع اوحده و اذ لك في قلوبهم لكانوا بذلك مشرکین
 ثم تلا هذه الاية فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكيوك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم
 حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما ثم قال ابو عبد الله عليه السلام فقل ليكم بالتسليم **شهر**
 گذشت در کتاب الحجة و حديث سفيان بن عيينه في فضل التسليم و فضل المسلمين که خطاب در اين باب امير المؤمنين عليه
 السلام است يعني گفت امام جعفر صادق عليه السلام اگر شما جمعی عبادت کنید الله تعالی را
 بنهایی که شریکی نباشد با او و برای او در نماز و زکوة و روزه و حج کنید عباد را و زده دارند ماه
 رمضان را و بعد از ان نذران گویند برای کاری که کرده آنرا الله تعالی باریا کرده باشد آنرا می
 السلام که چرا نکرد بروی دیگر که نجاست کرده او باشد یا میدان انکار را و در دلهای خود یا تمنی که انکار
 کنند خوبی آنرا یا آنچه جمعی در آیات قرآن یا در احادیث نبوی یا احادیث الله تعالی بخاطر خود راه
 می دهند و زبان میگویند و دهن خود را به نعمت الهی میدن و حقن نمیدارند بر آئینه میشوند بآن انکار نرمان یا
 دل مشرکان بشکر خود را می بعد از ان امام علیه السلام خواند این آیت يا اذ اسورة لسا که ليس به
 چنان است که مردم خیال کرده اند که خود را می کنند و با هیچ گویم قسم تصاحب کل اختیار و قو
 که مومن میشوند یا میان مقبول درگاه الهی مگر آنکه حاکم کنند را و آنچه مختلف اندیشه شده میان ایشان
 بعد از ان یا بنده و دلای خودشان شکی از آنچه حکم کردی و قبول کنند حکم ترا قبول کردی و عظیم بعد
 از ان گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس بر شما باد که قبول کنید حکم ما را **هفتم اصل** سالت
 ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل اتخذوا الحبارهم و رهبانهم اربابا من
 دون الله فقال اما والله ما دعوههم الى عبادة انفسهم بل اصابوا اولئك اهلوا لهم
 حراما و حرموا عليهم حلالا فبعد و هم من حيث لا يشعرون فبشرهم منضمون انخذرت
 گذشت در کتاب العقل و باب التعليل يعني پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در
 سورة توبه فتر اگر گرفته اند علم می خود را و بد یافتن نشان خود را اما حیوان اختیار در احکام شرع غیر الله
 تعالی پس امام علیه السلام گفت آگاه باش بخدا قسم که آن احبار و رهبان خود را انداخته ایشان را بسوی
 عبادت صیغ خودشان و اگر میخواهند ایشان را بسوی عبادت صیغ خودشان بر آئینه قبول کنند

صالحی شرح اصول کافی

انسان

ایشان نمیکردند لیکن بسبب پیروی ظن و رفتوی حلال کردند برای ایشان حرامی را چنانچه شیوه و
 ملای پیروی ظن است و حرام کردند برای ایشان حلالی را چنانچه شیوه ریاضت کشان است
 پس ایشان پیروی و قبول حکم عبادت کردند آن اجبار و در همان را از راهی که نمی دانند که
 عبادت ایشان است هشتم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اطاع حلالا
 فی معصيته فقد عبد الله عشره روايت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
 از انبنداری کند مردی را بر معصیت او که حکم از روی ظن باشد لیکن تحقیق عبادت کرده او را

باب صد و هفتادم اصل باب الشك

شش شش شک بفتح شین بالقظه مصدر باب نصره معنی دارد اول نگر و بدین بجزی و آن از افعال
 اختیاریه دست و در مقابل یقین و در مقابل ایمان و در مقابل تسلیم مشی و عدم علم بجزیه
 در ذهن است سوم تساوی طرفین است در ذهن و این دو معنی از افعال اختیاریه است و هر دو
 این معنی اول است و معنی سوم موافق اصطلاح سبکین است یعنی این باب در صورت شک و در بابت
 یا رسالت یا امامت است درین باب نه حدیث است **اول اصل** عن الحسن بن الحسن قال
 کتبت الى العبد الضعيف عليه السلام اخبرني اني شك وقد قال ابراهيم عليه السلام سرب
 امرني كيف يحيى الموتى فاني احب ان تربي شيئا فكتب اليه ان ابراهيم كان مومنا
 و احب ان يزداد ايمانا و انت شك و الشاك لا خير فيه و كتب انما الشك مالم يات
 اليقين فاذا ابا عن اليقين لم يجز الشك و كتب ان الله عز وجل يقول وما وجدنا
 لا اكثر من عهد و ان وجدنا اكثرهم لفاسقين قال نزلت في الشاك شش شش اليقين
 كمال قرار خاطر بجزی و مضان مخدود است بقدر ما لم يات مقتضى اليقين لم يجرم و از این بالقظه
 معنی این است که متقو عنه نیست و ان منفقه از مشقه است الشاك بضم شین بالقظه و تشدید کاف
 جمع شاك یعنی روایت است از حسین بن الحکم نوشته بسوی امام موسی کاظم علیه السلام خبر میدادم
 او را که من ناگرویده ام با ماست تو و تحقیق گفت ابراهیم علیه السلام ای صاحب کل اختیار من
 بنام من که چون زنده میکنی مردگانی را چنانچه در سوره بقره هست پس بد رستی که من دوست میدادم
 که نمایی من خیر را که دلیل امامت تو باشد پس امام علیه السلام نوشت بسوی حسین که بد رستیکه
 ابراهیم بود من بقدرت الله بر شرا ابدان چنانچه تمه آیت و دالت بر آن میکنند و دوست داشت
 که زیاد شود با اعتبار ایمان بسبب انضمام شاید بر آن و تو ناگرویده بر بوبیت ابدتعالی
 و ناگرویده ای خیر است و الفضا امام علیه السلام نوشت که خبر این نیست که ناگرویدن با ماست ما روا
 است چندانکه نیاید و چیزی که مقتضی کمال اطمینان خاطر آن باشد مثل حال مستضعف بسوی آن

مقتضی یقین روانیست نگر دیدن مراد نیست که هر که دانست حکمات کتاب الهی را که در آنهاست
 صریح از بیروی فلان و اختلاف و خود را بی شک اخی که در درگاه الهی و هر که ندانست آنها
 را شک او میگذرد و بی انجکه اگر چه در غیر مستضعف و خطر دارد و بی در دنیا و بی در آخرت چنانچه
 مصنف رحمه الله تعالی بیان کرده و خطبه کتاب و توداعی حکمات را ولیقنا امام علیه السلام نوشت تیری
 بیان دو قسم اهل شک که مذکور شد بدستی که بعد از جعل میگوید در سوره اعراف و منافق هر اے
 اکثر ایشان هیچ و فانی بعد الهی که با ایشان رسید و انستد و بد رستیکه شان اینست که اکثر
 همیشه از امر انیته تر کشان از حکم الهی دانسته امام گفت این آیت نازل شد در صاحبان شک بر اکیسم
 ایشان بد و قسم مذکور دوم اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام بقول فی خطبه لا تروا
 فتشکوا ولا تشکوا فتکفر و انشراح این گذشته در حدیث ششم باب چهاردهم کتاب العقل و موافق
 این گذشته در حدیث دهم باب صد و شصت و سوم لا تروا بوا برای فی نقطه و نای و نقطه در
 بالا و الف و تحفیت بای یک نقطه از عقل العین بای باب افعال است الارقیاب طلب شبهت
 و رخی که معلوم و یقین شده و می تواند بود که بشد بای یک نقطه از باب افعیال باشد
 الارقیاب بر خود شک گرفتن بکمالی با وجود مال داری ما خود است از رتب لفتح بای منقطه و فتح
 نای و نقطه در بالا و بای کینه فیه بمعنی شدت یا از رتاب که بعد رباب افعال است بمعنی که الهی با وجود
 مال داری و حاصل همه بی است و انچه پیش موافق آنست که گذشته در حدیث چهارم باب صد و شصت
 و دوم کا و الفقر ان یکون کفر یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میگفت طلب آنچه حاجت مان نیست
 از شبهتها کنید و عقائد و منیه که اکثر باعث شک شما می شود در آنها و شک در آنها نکنید که اکثر باعث
 کفر شما می میشود و حق شما که نظیر این آنست که گاهی کسی حفظ کرده سوره از قرآن را یا دعای را و او را
 که فکر شبهت در آن به قیاده درست بخواند و چون فکر افتاد و شک می افتد سوم اصل الثبت
 عند الی عبد الله علیه السلام جالسین فی سائر الا و نه مراده عن عینه قد خل علی
 ابو بصیر فقال یا ابا عبد الله ما تقول فیهن شک فی الله فقال کافر یا ابا محمد قال خشک
 فی رسول الله فقال کافر ثم التفت الی زهاده فقال انما یکفر اذا اجد ثمره شک فیه
 نما تقول فیهن شک است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته و جانب چپ او و زرار
 در جانب راست او نشسته بود پس داخل شد بر امام علیه السلام ابو بصیر که کنیت دیگرش ابی محمد است
 پس گفت ای ابو عبد الله چه میگوئی در کسی که در برویت الله تعالی پس امام گفت کافر است
 باز گفت هر که نگر در هر سول امام گفت اویم کافر است پس امام در جانب زراره پس گفت خبر من نیست که کافر
 و تقیه دانسته باشد بر لای و برویت را یا رسالت را و منکر شود و چنانچه حال اکثر اهل شک است

و بیان شد در حدیث اول این باب پس مستضعف اگر شک کند که فزیت چنانچه می آید در حدیث دوم
 باب آنکه چهارم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل
 الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم قال يشك مشركهم پریدم امام جعفر صادق علیه السلام را
 از قول الله تعالی عز وجل در سوره النعام می که مومن شدند و پوشتانیدند لبشک در آنچه مومن بآن شده
 بودند تفسیر این گذشت در کتاب آنچه در حدیث سوم باب صدقه میفتم پنجم اصل
 قال ان الشك والمعصية في النار ليسا متاودا لئلا يترسوا روایت است از امام جعفر صادق
 گفت بدرستی که شک غیر مستضعف در ربوبیت رب العالمین بخود را می در احکام الهی و نافرمانی او
 و محکومات قرآن در آتش جهنم است با صاحبش چه صفت بموصوف نمی باشد نیستند آن و چه سزا
 از ما باین معنی که تجوز باز کسی صادر نمی شود و نه بسوی ما باین معنی که هر که آنها از او صادر شود
 روی دلش بسوی ما نیست بلکه بسوی مخالفان است هشتم اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال من شك في الله لعبد مولده على الفطرة لم يفتأ الى خيرا ابدا مشهور
 المولد بفتح ميم وسكون واو وكسر لام و دال بی نقطه مصدر می باب ضرب ولادت بعد مولده اشارت
 است بقول الله تعالی فطرة الله التي فطر الناس عليها و آن اشارت است بقول الله تعالی
 المستبرك لم قالوا ابی و بیان شد در شرح حدیث چهارم باب ششم لم یفتأ بسكون فاء و همزة و بیضه
 مضارع غائب معلوم مهور العین قتل اللام یائی باب نصر باب افعال است الفاء بفتح فاء
 سکون همزة راه رفتن و الا فاء مبصر باب افعال واقع شدن و در در تنگ که منتهای آن
 فراخ باشد یعنی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که شک کند
 در ربوبیت رب العالمین و خود را می کند در احکام شرع بعد از آنکه ولادت او بر اقرار بر ربوبیت
 باشد باین معنی که مستضعف نباشد نمیرد باین خوبی هرگز هفتم اصل سر فعد لی ابی جعفر
 علیه السلام قال لا ينفع مع الشك والمجود عمل شجرة عكف و در المجود عطف النسب است
 بمعنی اینکه ما عدم نفع یا مجموع من حیث المجود شک و مجود است و اقرار است از شک و مجود
 چنانچه ظاهر شد در حدیث اول این باب یعنی راوی بالا بردند روایت را از امام محمد باقر گفت
 فائدة نمی دهد با مجموع شک و انکار نفی معلوم هیچ عمل هشتم اصل فی وصیة المفضل
 قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول من شك او ظن فاقام على احلهما
 احبط الله عمله ان حجتا الله هي الحجة الواضحة مشهور شنیدم از امام جعفر صادق علیه
 میگفت غیر مستضعف که شک کند در ربوبیت رب العالمین یا خود را بازمی بدگمان نفی
 در ربوبیت رب العالمین که معیار آن گمان خالی بودن جهان است یکدم از خلیفه الهی که امام عالم

بجمیع احکام باشد پس مانند هر یکی از این شک و ظن باطل میکند البتہ تعالیٰ خواہ عقلی و نفسی مثل شکی باشد یا در
در ملکوت سموات و ارض و خواہ عقلی مثل محکمات قرآن کہ آنست برہان واضح و محکم اصل و محکم
بن مسلم بن احمد بن علیہ السلام قال قلت لہ انما لری الرجل لہ عبادۃ واجتہاد و خشوع
ولا یقول بالحق و هل یفقد ذلک شیئاً فقال یا محمد انما مثل اهل البیت مثل (علیہ السلام)
کانوا فی بنی اسرائیل کان لا یجحد احد منهم اربعین لیلۃ ثم دعا فلم یمسح علیہم الا علی عیسی
بن مریم صلی اللہ علیہ وسلم شکوا الیہ ما هو فیہ و ساء الہدایۃ قال فخطبہ عیسی صلوات اللہ
وسلامہ علیہ و عملی ثم دعا اللہ عزوجل فاوحی الیہ عزوجل الیہ یا عیسی ان عبدی
انما فی من خیر النبی الذی اوتی منہ اندعانی و فی قلبہ شک منک فلو دعانی حتی یقطع
حلق و یقتل انما ما ایتجتبت لہ منی شیئاً فاقم مقام مقبول طلاق است یعنی نفعا لعلیہ
مثل ہر دو جا کہ بہریم و سکون نامی سہ نقطہ است و اول خبر مبتدای محذوف است بقدر انما ہو مثل و دوم
بل اولست مثل بالناصیۃ ناصیۃ کا ذبہ اولی بضم ہمزہ و سکون و او فترج نامی دو نقطہ و در بالا و الف است
البصیرۃ مضارع شکم از باب ضرب یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیہ السلام یا امام
جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت گفتم اورا بدیستی کہ ما بر آئینہ می بینیم مردی را کہ اورا عبادت است
و حبلیست و فروتنی است و قائل نمی شود بحدیث امانت شما پس آیا دفع میرساند اورا انچہ مذکور شد یعنی
کہ کم باشد پس گفت ای محمد جز این نیست کہ او مانند ان اہل بیت است اہل بیٹی کہ بودند در بنی اسرائیل
جد و عبادت نمی کرد یکی از ایشان چہل شب بعد از ان دعا کرد پس مستجاب شد بر آئی او و آید نزد عیسی
بن مریم صلی اللہ علیہ وسلم و بسوی او آید ان بلالی کہ او را آنست و طلب دعا از عیسی می کرد
امام گفت پس خود را پاکیزہ کرد عیسیٰ و نماز کرد بعد از ان دعا کرد و در گاہ دید عزوجل پس وحی کرد الہد
عزوجل بسوی او کہ ای عیسیٰ بد رہبتیکہ بندہ من آید نزد من از غیر تو کہ آمدہ میشودم از ان در بیان این انگہ
بدیستی کہ اورا کرد و در گاہ من دور دل او شکلی بود از تو پس اگر دعا میکرد و در گاہ من تا آنکہ بریدہ شود
گردن او کہ در وقت دعا کشیدہ شود و در آگندہ شود و سید را ہی انگشتان او کہ در وقت دعا چہرہ داشتہ
سے شود و مستجاب شد کہ در برای او اصل قال فالتفت الیہ علیہ السلام صلی اللہ علیہ فقال
لک نحو ربک و انت فی ہتک من بغیہ فقال یا ہر وح اللہ و کلمتہ قد کان و اللہ ما قلت
فادع اللہ ان یدفع ببغی قال فادع الہ عیسی صلی اللہ علیہ وسلم فتاب اللہ علیہ و قبل
صدہ و صائر فی جہا اهل بیتہ فثم سر امام گفت پس رو آورد بسوی او عیسیٰ صلی اللہ علیہ
پس گفت دعا میکنی بد گاہ صاحب کل اختیار تو بر حال کہ تو در شک از بنی اولی کہ امام را آنست
پس آن مرد گفت ای جان اللہ تعالیٰ کہ بخدا حق دادہ و مصداق کلمہ کہ گفتہ ام اگر از من را از غیثہ خود

خالی نگذاشته است بجز اقسام آن شک که گفتی پس دساکن بدرگاه و الله تعالی که بر طرف کند
 اثر آن شک را ازین باین معنی که قبول تو بهین کند امام گفت پس دعا کرد بر ایمی و یسعی و پس بایگشت
 کرد الله تعالی بر او رحمت و قبول توبه او کرد و گردید در مرتبه سابق اهل بیت خود

باب حد و هفتاد و یک اصل باب الضلال

تاسوس الضلال الشیم ضادا بالنقطه و تشدید لام جمع ضال کم شدگان و گزشت در بعض حدیث
 باب حد و شصت و چهارم که ایشان چهار طائفه اند و بعضی ازینکه حج طائفه و بیان شد در شرح
 حدیث اول آن باب که فی الحقیقه بیعت طائفه اند و انضمام بیعت و کافر طائفه میشوند و حاصل همه
 یکی است یعنی این باب بیان حال کم شدگان است که اشارت بایشان شده در قول الله تعالی
 و لا الضالین درین باب و حدیث است اول اصل عن هاشم صاحب البرید قال کان

انذا و محمد بن مسلم و ابو الخطاب مجتهدین فقال لنا ابو الخطاب ما تقولون فیمین لم یعرف
 هذا الامر فقلت من لم یعرف هذا الامر فهو کافر فقال ابو الخطاب لیس بکافر حتی تقوم

علیه الحجة فاذا قامت علیه الحجة فلم یعرف فهو کافر فقال له محمد بن مسلم سبحان الله
 صایره ذالم یعرف و لم یجد تاسوس البر یقتضی بای کینقطة و کسرا می الی نقطه و سکون یا می نقطه

در بیان این ادال منطبق است بر تفسیر و معرب دوم بریده و ضم بار و سکون را که قسمی از جمله است که بعضی
 یافته میشود و در اینجا محتمل است یعنی روایت است از هاشم صاحب برید گفت بودم من و محمد بن مسلم

و ابو الخطاب با یکدیگر گشت بار ابو الخطاب چه میگویند کسی که نشناختن این امامت امام مقرر
 الطاعة را مانع معنی که اعتراف بر زوم امامی مقرر الطاعة عالم جمیع احکام الهی در هر زمان اند اول

زمان کلیت تا القراض زمان تکلیف و پرومی آن امام در زمان خود نکرد و تقیم هر کشتاخت این
 امامت را پس از او که فرست باین معنی که اطلاع بر شود بر ربوبیت در میان و زمین و مانند

آنها که نیست و کفر غیر عارف لیس گفت ابو الخطاب نیست کافر مگر وقتی که مطلع شود بر حکمت
 قرآن که صریح از زوم امام مقرر الطاعة است در هر زمان که بعضی اطلاع بر شود بر ربوبیت که اول

عقلیه خصوص است کافی و کفر غیر عارف نیست پس چون مطلع شود بر حکمت پس ایشان امام مقرر الطاعة را
 و نیز نمیشود که اگر تو نیست کافر اگر نمیشود در حدیث که حکمت قرآن و تشدید و اشارت است پس طائفه

ستیفیه که مذکور میشوند در حدیث اول جمعی که انکمال بلاست میفهمند که مقتضای حکمت قرآن لزوم
 امام مقرر الطاعة است در هر زمان و اگر اقرار باین کنند بعضی تقلید است مثل خدایگان و زمان

و فرزندان چنانچه اشارت میشود در حدیث دوم این باب که فعلیک لیکلها من النساء و دوم جمعی
 که بسبب این در اقبال و ان موضوع اهل علم نمی فهمند مقتضای حکمت است و اگر بشهر اهل علم آیند بگویند

بجاری بودن می آیند که مسیر ایشان نیست و ارسیدن برای کثرت اشتغال پس مانند این است
 که نیامده باشند مثل صحرا نشینان راجع سوم جمعی که شهر اهل علم آیند و کسی با ایشان نگویند مقتضای
 محکمت را مثل حاجیان اهل این اصل قال فلما یجتمعت دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
 فاخبرته بذلك فقال انک قد حضرت وغابا و لکن موعدکم اللیلۃ الجمرۃ الوسطی بنی فلما
 كانت اللیلۃ اجتمعنا عندہ و ابوالخطاب و محمد بن مسلم فتناول و سادۃ فوضعها
 فی صدرہ ثم قال لنا ما تقولون فی خلاصکم و نساءکم و اهلکم الیس لیشهدون ان
 لا اله الا الله قلت بلی قال الیس لیشهدون ان محمد رسول الله قلت بلی قال
 الیس یصلون و یصومون و یحجون الیس قال الیس فی عرفون ما انتم علیہ قلت
 لا قال فما هم عندکم من لم یعرف هذا الامر فهو کافر ثم حرم ابوالخطاب عطف بر خیمه
 است و چون و اصل شده احتیاج بنا کید بقصص نیست ذکر شهادت لا اله الا الله برای بیان اطلاع
 بر شواهد ربوبیت است تا اشارت شود بطلان مذہب ہاشم و ذکر شهادت لا اله الا الله برای بیان
 اطلاع بر محکمت قرآن است کہ زبان ایشان است تا اشارت شود بطلان مذہب ابوالخطاب
 ذکر صلوة و صوم و حج برای دفع احتمال کفر از جہتی دیگر است کہ اگر ضروریات دین باشد یعنی
 ہاشم گفت پس چون حج کردم داخل شدم در یکہ بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم اورا بان
 ما جری پس گفت بدرستی کہ تو حاضری و ایشان غائبند و لیکن وعدہ گاہ شما الشب میانین است در
 منی پس چون شد آن شب جمع شدیم ہاشمیان نزد او و ابوالخطاب و محمد بن مسلم نیز پس امام فرما
 گرفت ہاشمی پس گذاشت آنرا بر سینه خود کہ نگید بر آنکہ بعد از آن گفت ما را چه میگوید در فتنہ متکبران
 خود و زنان خود و خانوادہ خود در اشرف فرزندان آیا نیست اینکه گوہی میدہند بوجہ انیت اللہ تعالی
 و رسالت رسول گفت بلی گفت آیا نیست اینکه نماز کنند و روزه میدارند و حج میکنند گفت بلی گفت
 پس میشناسند آنرا کہ شما بر آئیند باین معنی کہ آیا میشناسند این را کہ مقتضای شواہد ربوبیت و محکمت
 قرآن کہ در آنها نمی آید پیروی ظن و اختلات و خود را بی نیست نیست کہ در ہر زمانی امام معصوم
 مقرر حق الطاقہ کہ عالم جمیع احکام باشد لازم است گفت نہ گفت پس چه چیزند ایشان باعتبار
 شما آیا مومن اند یا کافر اند یا نہ مومن و نہ کافر گفت برای بیان اینکه کافر نہ ہر کس کہ نشاخت این
 را است را پس او کافر است اصل قال سبحان الله امارایت اهل الطريق و اهل المیاء
 قلت بلی الیس یصلون و یصومون و یحجون الیس لیشهدون ان لا اله الا الله و ان محمد
 رسول الله قلت بلی قال فی عرفون ما انتم علیہ قلت لا قال فما هم عندکم من لم یعرف فهو کافر
 ثم حرم امام گفت از روی تعجب سبحان الله آیا ندیدی در ہر ای کہ حج آمدی اہل آن راہ و اہل

و فی شرح اصول کافی

آنها را که در صحابه و تابعان با هم می باشد گفتیم بی دیدم گفت آیت است اینکه نماز میکنند و روزه میدارند و حج میکنند
 اکثر است اشغال آیا نیست اینکه گوی می دهند اینکه سختی عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله
 است گفتیم بی گفت پس شایسته ای را که بر آید گفتیم پس چه میگوید در ایشان که فرزند یا نه گفتیم هر که شایسته
 پس او کار فرست **اصل** قال سمعنا الله ما رایت الکعبة والطواف و اهل الیمن و قلعهم
 ما ساروا الکعبة قلت بی قال الیس لیشهدون الب لا اله الا الله و ان محمد رسول الله یصلون
 و یصومون و یحجون قلت بی قال فی حق من ما انتم علیه قلت لا قال فاقولون فیهم قلت من
 یعرف فیهم کافر بشیء من حج و غیره گفت از روی تعجب سبحان الله آیا ندیدی که بعد از اهل طواف را و اهل یمین را
 و مسپیدن ایشان را با جماعی کعبه برای دعا و تضرع گفتیم بی دیدم گفت آیت است این که گویا می
 می دهند اینکه سختی عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است و نماز می کنند و روزه
 می دارد و حج می کنند بغیر از این گفتیم بی دیدم گفت پس قیاسند آنچه را که شما بر آید گفتیم نه گفت پس
 چه میگوید در ایشان که فرزند یا نه گفتیم هر که شایسته پس او کار فرست **اصل** قال سمعنا الله هذا
 قول الجواهر قال ان سئتم استبدکم فقلت اما لاقال اما استرسلکم ان تقولوا الشیء ما لکم
 فیهم و لا ما قال فقلت استبدکم فی حق قول محمد بن مسلم **شرح** فار و فطنت براسه بیان
 فقلت اما است یعنی گفت از وی تعجب سبحان الله این در سب خوارج است مثل حروریه که هیچ
 باعدای اهل مذنب خود را که او می شمارد اگر چه مستضعف باشد و شک میگیرد بر خود چنانچه می آید
 در حدیث ششم باب آنچه بعد از آن گفت اگر خواستید خبر کنم شما را که درین مسئله با کدام شما سه
 کس است پس گفتیم من نمی خواهم مراد اینست که فهمیدم که مراد تو چیست چنانچه دلالت بر آن
 می کند قول او که فطنت تا آخر پس گفت آگاه باش بدرستی که شان آیت است که ضرر است بر شما
 اینکه گویا خبر را که ما دام نشینید بشید آزار از ما را دینست که آنچه پیش ازین مجلس و درین مجلس
 گفتی که کفر جماعت مستضعف باشد از وی ظن بوده و جایز نیست پس بعد ازین این قسم سخن گو
 باشم گفت بیان این آنکه گمان کردم که او بر میگردد و اند ما را بر مذنب محمد ابن مسلم که کسی داخل
 نباشد و اعتراض با ماست امام مقررش الطاقه و دانسته عناد و کرده باشد فهمیدن آن با استنباط از
 محبت قرآن و خروج از آن کار نیست **دوم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام
 قال قلت لابی من الحجة النافی فانی فکما تقول بلیغی ما نری و ما نرو جیت قط فقال و ما
 یمنعک من ذلك فقلت ما یمنعی الا انی اخشی ان لا یجلی لی منا کتفه و ما ناری قال کیف
 تصنع و انت شارب التصدیر قلت اتخذ الجواریری قال فها ان قها یستعمل الجواریری قلت
 ان الامة لیست بمنزلة الجواریری انی لیس فی بیعتها و اعترافها قال فقلت ما یمنعک من ذلك فقلت

تفاوتی است

جواب داد که هر چه باشد بافت و گستراد و نقطه و در بالا اسم فعل است یعنی اعطانی و مراد اینجا امر تکرار است
 سابق است که انی بخشی ان لا یخیل فی انسا کتم فاد و فرمایانیه است و اثبات الف با وجود حرف جر شاذ
 است یعنی روایت نیست اندر راه اندام محمد باقر و زاده گفت گفتیم او را چه میگوید و زن خواستن از مردم غیر
 شیعه امامیه بیان این آنکه بدستی که من رسیدم بسنی که می بینی و که خدا نشدم هرگز پس گفت و چه خبر منع کردن
 ترا از آن که خدا شدن پس گفتیم منع نکرد و هر هیچ چیز مگر اینکه من می بینم که حلال نباشد مر از آن خواستن از
 ایشان پس چه امری می ترا امام گفت پس چه کار میکنی و حال آنکه تو جوانی اما می بینی بر غریبی گفتیم هر چه
 کنیز ترا گفت پس باز گو سخن سابق را احتمال که این سخن را گفتی بیان این آنکه چه چیز حلال شمردی کنیز ترا
 گفتیم بدستیکه کنیز نیست و در مرتبه زن از او بیان این آنکه اگر در شک اندازد و یا بجزئی که خلاف مذنب
 شیعه امامیه باشد سقیر دهم او را و من آب منی خود را از او نگاه میدارم تا فرزند می بهم نرسد که تاغ و فتن باشد
 امام گفت پس از حکایت برای من که چه چیز حلال شمردی کنیز ترا برای خود پیش از آنکه ترا در برگ اندازد
 زاده گفت پس نبودن زن و من جوابی که صورتی داشته باشد اصل فقلت که مائتری از زوج نقل
 ما ابالی ان تفعل فقلت ادایت قولک ما ابالی ان تفعل فان ذلك على جهة تن نقل
 است ابالی لانا قاتل من غیر ان امرک ما قاتل من فعل ذلك یا امرک فقال لی قد کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله تروح و قد کان من امیر امیرة نوح و امیرة لوط ما قد کان
 انهم ما قد کان تحت عبیدین من عبادنا صالحین **مفسر** پس گفتیم او را که پس چه صلاح میدانی
 آیا زن خواهم پس گفت باکی ندارم که منی گفتم خبر ده مرا از قول تو که باکی ندارم که منی چه بدیشک آن قول
 برد و راه دو احتمال است یکی آنکه گوئی باکی ندارم که گناهگار رشوی در کردن بی آنکه من آنم تر با آن
 و دیگری ظاهراً است و آن شجوه بسبب حلیت آنست پس چه امری میکنی ترا میگویم آن که خدا ای
 را با من تو پس گفت مرا که تحقیق پیش ازین رسول الله صلی الله علیه و آله که خدا شد یعنی که زنا فعلن
 و خرفوا است و تحقیق واقع شد از جمله کار زن نوح و زن لوط آنچه واقع شد آن اینست که آن دو زن
 بودند در این دو بنده از بندگان مکه صالح بودند نقل بالمعنی است از سوره تحریم و اشارت است
 بخنثی که زن نوح و زن لوط کرده اند و کشیده عاقله و حفصه بایشان که مذکور است در آن سوره
 و اشارت است باینکه با خنثی است هرگاه زنی ایشان بر هم نخورده باشد پس جائز خواهد بود ترا
 که خدا ای و چون زاده تعافلی کرده یا عاقل شده از این باز گفتگو کرده خنثی می آید اصل فقلت
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله لیس فی ذلك بمنزلة انما هی تحت یدک مفرقة بذنبه
 قال فقال لی مائتری من الحیانة فی قول الله عز وجل فاما انما ماتت بذنک الا الفاحشة
 و قد زوج رسول الله صلی الله علیه و آله فلانا **مفسر** یعنی معین بیخط و نون و یا بقدر

استفهام انکار است و بعینه مخاطب معلوم باب افعال است یا تعقیل است الا عنایه چیز را در عرض
خواسته شدن در آوردن مثل الماخ البعیر الثقیلة چیزی را خواسته شمردن الفاشته زنا و سبیه
چنینا که گذشت در حدیث بیستم باب الکبار یعنی پس تقیم بدستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
نیست و آن که خدا شدن در مرتبه بن خیرین نیست که زن زیر دست او بود و آن زن بدل
اقرار داشت بکرم او و اقرار داشت بدین او زنا را گفت پس امام گفت مرا که چه می بینی که مراد باشد
از خیانتی که در قول الله تعالی عز وجل است در صورت تحریم که پس زن نوح و زن لوط خیانت
کردند بآن دو بنده صالح و اولئکه و زن رسول علیه السلام ها گشته و حفصه بآن دو زن شده در
خیانت آیا قابل اراده نمیشداتی یا در حدیثی شمرده می بآن خیانت مگر زنا یا در حدیثی شمرده می بآن خیانت که مراد زنا
و در حدیثی نیست بلکه عملی است که دلالت بر انکار دین شود پس میگوید تحقیق دختر داد رسول الله صلی
الله علیه و آله عثمان را مراد نیست که اتفاق او معلوم رسول الله صلی الله علیه و آله شده و دختر را پس
بگرفت یا مراد نیست که در وقت دادن دختر نیز معلوم او بود اصل قال قلت اصلك الله ما
ماولى ان طلق فاتزوج بامرک فقال ان كنت فاعلا فخلیک بالبله ما عمن النساء قلت وما
البله ما قال ذات الحد و العفاف قلت منهم علی دین سالم بن ابی حفصه قال لا قلت لا قلت
من هن علی دین سمیة الراى فقال لا ولكن العواقب اللواتی لا یصلین کثیرا لکایفرن ما تعرفون
قلت و هل تعدوان تكون مؤمنة او کافرا فقال تصوم و تقص و تتقی الله و لا تأمری ما اوج
مشاور البلهما البعیر ما یکنطقه و فتح لام و الف ممدوده جمع بله و فتح با و سکون لام و الف ممدوده زانی
که بی نیک و بد چیز را بنزد سالم بن ابی حفصه ازده و سالی زیدیه است ربيعة الراى از مجتهدان مخالفانست
العواقب یعنی بی نقطه و تاملی و نقطه در بالجمع عاقبه و دختری که بجزیره و نزدیک رسیده و از نزدیک
خود بجای دیگر برفته یعنی زنا را گفت گفتم شما را در ترا الله تعالی چه میفرمائی میفرماید و م که خدا میفرماید
بفرمان تو پس گفت مرا که اینجا خواهی کرد پس بر تو بود که صاحبان بلا هست و خواهی از جمله زنان
گفتم و نیست مراد بصاحبان بلا هست گفتم پرده نشینان که خود را از زنا و ماخذ آن نگاه میدارند
گفتم معنی که ایشان بر دین سالم بن ابی حفصه اند و بلا هست ایشان بسبب اینست که چنین مذنب
نامعقولی را قبول کرده اند گفت نه پس گفتم جمعی که ایشان بر مذنب ربيعة الراى اند و بلا هست
ایشان بسبب اینست که آن مذنب نامعقول را قبول کرده اند پس گفت ولیکن مراد من دختران
رسیده پرده نشینانست که دانسته اختیار کفر کرده اند یا یعنی که مقتضای حکایات قرآن از نفی
انرا مخالف است آنها دانسته کرده باشند و نمی شناسند آنچه را که شما می شناسید از حق امامت امام مفسرین
الطاعة در هر زانی گفتم پس دلیل استفهام انکاری و آیا در میگذرد آن قسم دختری از اینجا میگویند باشد

یا کافراً باشد پس گفت برای بیان اینکه شق ثالث می باشد روز می گیر و نماز می کن و از عذاب الهی که لازم جمعی است که دانسته شکر حق می شوند آخر از می کن و دینی و داند که نیست کافر شما با من معنی که مقتضای حکمت را نمیداند **اصل** فقلت قد قال الله عز وجل هو الذي خلقكم فمنم كافر ومنم مؤمن لا والله لا يكون أحد من الناس ليس بمؤمن ولا كافر قال ابو جعفر عليه السلام قول الله اجند ق من قولك يا ذر امر الله امر الله عز وجل خلطوا بخلطوا بخلطوا و آخر سنا عیسی
 بالله ان یتوب علیهم فبقا قال عیسی ما هم الا مومنین او کافرین **ششم** پس گفتیم برای اظهار اینکه خود شق ثالث سنانی ظاهر است است که تحقیق گفته اند عز وجل در سوره لقمان الباقی
 آنکس است که آفریدند بر خود و شمار پس بعضی شما کافر است و بعضی شما مؤمن است نه بخدا قسم که گفتند
 این آیت نمی باشد هیچ یک از مردم که نباشد مؤمن و نه کافر زیرا که گفت که پس گفت امام محمد باقر
 علیه السلام که این قول الباقی صابغ تراست از قول تو که خیال کردی که مقتضای
 آن قول است ای زیاده مراد او اینست که مراد کافر و مؤمن درین آیه کافر و مؤمن بخالق است مطلقاً
 و راست بر ذوق که شکر خلق اند و میگویند فاعل عالم موجب است پس می تواند بود که مؤمن بخالق است
 بر قسم باشد که مؤمن بر یوست رب العالمین بر وجه اخلاص مثل متقیان شیعیه امامیه و دوم شکر
 ربوبیت دانسته مثل علمای محققان سوم شق ثالث که شامل طوائف اهل ضلالت است خبرده
 مراد قول الباقی عز وجل در سوره توبه که آنمته که در دین علی را که صالح است و عمل دیگر را که بد است
 شاید که الباقی باریک است بر حمت کند بر ایشان پس چرا گفته شد مراد این است که لفظ عسی دلالت
 میکند بر اینکه ایشان مؤمن اند و نه کافر چنانچه میان شد در باب اصناف الناس که باب صدق
 و جهارم است پس گفتیم نسبتند ایشان مگر مومنان یا کافران یا معنی که هر کدام ایشان که با شق
 بر حمت بر او خواهد کرد و مؤمن خواهد بود و در علم الباقی و ما نمیدانیم خصوص آنرا و هر کدام که با شق
 بخاطر اند که کافر خواهد بود در علم الباقی و ما نمیدانیم **اصل** قال فقال لما نقول فی قوله عز وجل
 الا المستضعفين من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حیلته ولا یتقون سبیل
 الا الایمان فقلت ما هم الا مومنین او کافرین فقال والله ما هم بمومنین ولا کافرین
ششم زیرا که گفت پس امام گفت پس چه میگوئی در قول الباقی عز وجل در سوره نساء و
 نسبت مقتضایان از مردان و زنان و پسران همی و را استطاعت ندارند بر ایمانی یا بنده ای
 را نبوی ایمان پس گفتیم نسبتند ایشان مگر مومنان یا کافران پس گفت بخدا قسم که نسبتند ایشان
 و مومنان و نه کافران میان این آیه شد در باب اصناف الناس **اصل** ثم قبل علی فقال ما
 نقول فی احجاب الاعراب فقلت ما هم الا مومنین او کافرین ان دخلوا الحجة فم مومنون و ان

و اینست که در این باب
 از کلام امام محمد باقر
 علیه السلام

دخلوا اسرارهم كاذبون فقال والله عالم بيمينين ولا كافرين ولو كانوا مؤمنين لادخلوا الجنة كما دخلها
المؤمنون ولو كانوا كافرين لادخلوا النار كما دخلها الكافرون ولكنهم قد استوت حسنتهم وسيئاتهم
فحصرت بهم الاعمال وانهم يكرهون قال الله عز وجل نشرهم نصب مؤمنين وكافرين بآدب وافتقار
نفى بالامواتي مذهب يونس وفرانك يا ناست ودكر ان رفع والارم سے شمار نہ چنانچہ می آید در حدیث
اول باب مدد و ہفتاد و چہارم کہ دخلوا المؤمنون اشارت است بقول اللہ تعالیٰ در سورہ النسا
لا يؤمنون حتی یحکوک فیما شجر بنہم ثم لا یجدوا فی انفسہم رجاء ما قضیت ویسلو التسلیما یعنی بعد از آن امام
علیہ السلام رو آور بر من پس گفت چہ می گوئی در اصحاب الاعراف کہ مذکور اند در سورہ اعراف بختی شیعہ
اللہ ہدی کہ از جملہ اہل بیت مجاہد و بیان شدہ در کتاب الحجۃ در شرح حدیث نہم باب ہفتم می آید در باب
صد و ہفتاد و چہارم پس گفتیم نیستند ایشان مگر مؤمنان یا کافران اگر داخل شدہ بہشت را پس ایشان
مؤمنان اند و علم اللہ تعالیٰ پس گفت بعد قسم کہ نیستند ایشان مؤمنان نہ کافران و اگر مے بودند
مؤمنان ہر آئینیہ داخل مے شدہ بہشت را چنانچہ داخل شدہ اند آن را مؤمنان خالص و در حجاب
نہی ماندہ و اگر مے بودند کافران ہر آئینیہ داخل مے شدہ آتش را چنانچہ داخل شدہ اند کافران ولیکن
ایشان تحقیق برابر شدہ اعمال خوب ایشان و اعمال بد ایشان پس کوتاہ از سبقت بہشت کردہ ایشانرا
آن اعمال بد و بدستی کہ ایشان ہر آئینیہ چنانکہ گفتہ احوال ایشان را اللہ عز وجل در سورہ اعراف
کہ حسن طلب از اہل بہشت مے کنند بسلام و دوا و می شوہ و طعنہ بر اہل جہنم می زنند و حق کہ فطرت
ایشان اصل فقلت امن اهل الجنة هم ام من اهل النار فقال ان ترکہم حیث ترکہم اللہ قلت
افتوحیم قال نعم اسرحیم کما ان جعلہم اللہ ان ساء ساقہم الی الناس ربنا نوبہم ولم یظلم
شعرہ پس گفتیم آیا از اہل بہشت اصحاب اعراف یا از اہل آتش جہنم پس گفت و الذا الایشانرا ہما جزا
کہ و الذا شتہ ایشانرا اللہ تعالیٰ و تصریح بحال ایشان کردہ گفتیم آیا پس تاخیر می کنی و تصریح بحال
ایشان نمی کنی تا روز قیامت صریح شود گفت آری تاخیر می کنم تصریح بحال ایشان را چنانچہ تاخیر کردہ
تصریح بحال ایشان را اللہ تعالیٰ در سورہ اعراف اگر خواہد داخل مے کند ایشانرا در بہشت بر حمت خود
و اگر خواہد میراند ایشانرا بسوی آتش جہنم چنانکہ ایشانرا بچوآن انقطاع و خواہ بچوآن غلو و ظلم
نکردہ خواہد بود ایشانرا اصل فقلت هل یدخل الجنة کافر قال لا قلت فهل یدخل النار الا
کافر قال فقال لا الا ان یشاء اللہ یا ذرا سرح الی اقول ما شاء اللہ وانت لا تقول ما شاء اللہ
اما انک ان کبرت برجت و تمثلت عنک عقلک شمرح پس گفتیم آیا داخل مے شدہ
در بہشت کافر گفت نہ گفتیم پس آیا داخل میشود و آتش جہنم مگر کافر زیرا کہ گفت پس انام گفت نہ
بلکہ آنکہ خواہد اللہ تعالیٰ ای ذرا رہ بدستی کہ من میگویم چیزیکہ خواستہ ایشانرا اللہ تعالیٰ کہ عبارت از وجود

تثقیق ثالث واسطه میان ایمان و کفر باشد و توفیق الی آنچه که اله تعالی خواسته و جمیع غیر مومنان را داخل تنه
میخواهی آگاه باش بدستی که تو اگر کبیر بن رسی بر میگردی از این سخن و کشوده میشود و از تو گوهرهای
تو که در دل داری از مردم غیر مومن باین معنی که غضب تو ساکن میشود

باب صد و هفتاد و دوم اصل باب المستضعف

شرح این باب بیان حال مستضعف است یعنی ضعیف شمرده شده و اشتغال فکری از معلومات
لبوی تلخ آنها درین باب دوازده حالت است **اول اصل** سالت ابا جعفر طه السلام عن المستضعف
فقال هو الذی لا یستطیع حیلۃ الی الکفر فیکفر ولا یتدی سبیل الی الایمان و لا یستطیع
ان یکفر ففهم المصیبان ومن کان من الرجال والنساء علی مثل عقول المصیبان مرفوع
عنهم القلم **مترجم** الاستطاعة وسعت و قدرت که مذکور است در قول اله تعالی در سوره بقره لا
یکلف الله نفسا الا وسعها لیس نفی استطاعت منافات ندارد با تحقق اصل قدرت که باعث خوار
بودن مستضعف در طول الوقت محالست مانند اهل اعراف الحیلة بکسر حامی بی نقطه و سکون یا س
و نقطه و پائین انتقال از حالی بحالی دیگر بوسیله قوت ذهن و کمال قدرت بر تصرف بر کارها ذکر الی
الکفر برای کثرت استعمال حیل در انتقال بیدست اگر انبیاء اعم است زیرا که قدرت و استطاعت
که مناط تکلیف است تعلق بقدین علی السویه میگردد و لهذا در حدیث آمده و حیلۃ الی الایمان گفته فیکفر
منصوب است الیه ابتداء راه یافتن بحدیث دیگران الایمان گردیدن بر بومیت رب العالمین
بی تصدیق و جوب وجود امام مقرر من الطاعة و رهبر زانی و راه آن عبارت است از مقدمات تنزیه از شواهد
بر بومیت و محکات قرآن که حرکت فکری در آنها میشود لا یستطیع ان یومن و لا یستطیع ان یکفر تفسیر
مجموع لا یستطیع حیلۃ و لا یتدی سبیل است امانه بطریق لغ و نشر الضمیان بکسر صا دسب نقطه
و سکون باسی یک نقطه طفل شیر خواره و مراد انبیاء لیسر ان بالغ بیوی رواست که مانند اطفال باشند در
کمی قوت فکری یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از مستضعف در قول اله تعالی در سوره
نساء لا یستضعفین من الرجال والنساء و الوالدان لا یستطیعون حیلۃ و لا یتدی سبیل لیس گفت
او آنکسی است که وسعت قدرت ندارد که بخود می خود انتقال کند بکفر یا کافر شود و نموده نمن شود
بعلم کسی را سبب لبوی ایمان خواه باین روش که دیگری متوجه حال او نشود و خود باین روش
که متوجه شود اما بسبب کمال بلا یست ففهم بیان این آنکه استطاعت ندارد که مومن شود نه بکمال خودش
و نه با ابتداء و استطاعت ندارد که کافر شود نه بکمال خودش و نه بعد از هدایت دیگران پس جماعت
مستضعفان لیسر ان مانند اطفال اند و هر که باشد از جمله مردان و ریش دار و زمان مشل
فهمید گیمای آن لیسر ان باین معنی که اهل ایمان باشند بر داشته شده از ایشان قلم تکلیف بایمان

فان المستضعف

بمقتضای شوادر بوبیت و حکایات قرآن محقق نماید که این منافات ندارد با تحقق کجیها سے دیگر ترسناک
 در روز و حج و ایثار و انبیت که مادام که استبداد یافته اند مفرغ القلندر چنانچه سے آید در حدیث جهلیم
 این باب دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال المستضعفون الذین لا یستطیعون حيلة
 ولا یتدون سبیلا قال لا یستطیعون حيلة الى الایمان ولا یكفرون الصبیان و اشباه عقول
 الصبیان من الرجال والنساء **مکرم** ولا یكفرون سببه ولا یستطیعون حيلة الى الکفر است و این
 لفظ آورده یا اشارت باشد باینکه کسی که استطاعت کفر ندارد استطاعت ایمان نیز نخواهد داشت
 پس مجموع این کلام تفسیر لا یستطیعون حيلة است و معنی لا یتدون سبیلا مذکور نیست اصلا و اشباه
 عقول الصبیان یعنی و اشباه الصبیان فی العقول است و مضمون این حدیث موافق سابق است
سوم اصل سالت اباجعفر علیه السلام عن المستضعف فقال هو الذی لا یستطیع حيلة
 یدفع بها عنده الکفر ولا یتدی بها الى سبیل الایمان لا یستطیع ان یومن ولا یكفر قال الصبیان
 و من کان من الرجال والنساء علی مثل عقول الصبیان **مکرم** یدفع بصیغه معلوم است
 و ضمیر مستتر راجع بالذی است باور به برای آلت است تغییر به راجع بحیث است ضمیر عنه راجع
 بالذی است الکفر مضروب و مفعول به یدفع است و لا یتدی عطف بر لا یستطیع است
 باور به برای سببیت است نه آلت چه مراد اینجا ابتدا بحیث خودش نیست بلکه مراد ابتدا بحیث
 شخصی است که معلوم است بخلات دفع بحیث که بیشتر غرور شود چه اینجا مراد دفع بحیث خودش است
 و لا یكفر مضروب و لان کفر است و مضمون این موافق سابق است **چهارم اصل** نت
 ابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی المستضعفین فقال لی شبیه بالفرع افترکت احدی
 تكون مستضعفا و این المستضعفون فوالله لقد مشی بامور که هذا العوائق الى العوائق
 فی حد و دهن و تمحدث به السقایات فی طوبی المدینة **مکرم** افترکت بقدر استقام
 انکار نیست و مراد نفی مستضعف در روی زمین مطلقا نیست بلکه مراد نفی آن در خصوص مدینه
 در زمان امام علیه السلام است و این استقام انکار نیست باور به که برای تعدیه است العوائق
 دخترانی که بجهت رنج رسیده باشند و هنوز از مادر جدا نشده باشند البقایات بفتح سین بنقطه
 و تشدید قات است یعنی الغتم امام جعفر صادق علیه السلام راجع بکونی دین مستضعفان اهل
 مدینه را پس گفت مرا مانند کسیکه مضطرب باشد پس آیا او اگر اشتیاق شما هیچیک از اهل مدینه را که باشند
 مستضعف و گویا اند مستضعفان در مدینه باین معنی که مستضعفی نمائند اینجا بیان این آنکه بجهت قسم از مدینه
 تحقیق که بردن این کار شما را که اعتدالات باشد بحکایات قرآن و شوادر بوبیت بر لزوم وجود آنها
 منقوض الطاقه و بر زانی دختران رسیده بسوی دختران رسیده دیگر در روزن خانه و پاره ای

ایشان و مکاتیب با هم کردند که نشان از انکس در کوچه مریدینج اهل
 عن المستضعفين فقال م اهل الولاية فقلت اى ولاية فقال اما انها ليست بالولاية في الذين
 ولكنها الولاية في المناكحة والمواصلة والمخالطة وهم ليسوا بالمؤمنين ولا بالكفار وهم المرحون
 لامر الله عز وجل مشروح ضميرهم راجع بمتضعفين واما اهل الایمان است یعنی پر سیدم امام بن
 صادق علیه السلام را المستضعفان که چون با ایشان سلوک باید کرد گفت ایشان اهل دوستی
 اند پس گفتیم کدام دوستی گفت آگاه باش بدوستی که آن دوستی نیست دوستی بسبب مشارکت و یاری
 ولیکن آن دوستی در دو نفر از این دو خواستن است و در میراث دادن و گرفتن است و در مصاحبت
 است و ایشان نیستند مومنان و کافران و اما اهل الایمان که تاخیر کرده شدند برای امر الله
 عز وجل در روز قیامت که اگر خواهد بر ایشان رحمت کند و اگر خواهد عذاب کند ششم اهل
 سالت ابا جعفر علیه السلام عن الذين لا يسع العباد جهله فقال الذين واسع ولكن الخراج
 ضيقوا على انفسهم من جهله قلت جعلت قدالك فاجد تلك بدینی الذي انا عليه فقال
 بلى قلت استشهد ان لا اله الا الله وانه محمد اعليها ورسوله والاقرار بما جاء به من عند
 الله والولاية وابرأ من هذكم ومن سركب سركابكم وناثر عليكم وظلمكم ختم فقال ما
 جهلت متبعا هو والله الذي نحن عليه مشروح چون فاضدكم بتقدير استغنام است و
 استغنام مشتعل بر نفی است چنانچه مشتعل بر اثبات است بلی در جواب واقع شده و او در الاقرار
 بمعنی مع است یعنی پر سیدم امام محمد باقر علیه السلام را از دین یعنی مسائل اصول دین که آسالت ولیکن
 خواجه تنگ گرفتند بر خودشان و مسائل دقیقه که انرا عوام عاجز از فهمیدن آنها و تصدیق یافتن آنها
 داخل مسائل اصول دین کردند بسبب نادانی ایشان بحقیقت اصول دین گفتیم قربانت شوم آیا
 پس خبر دهم ترا باصول دین خود که بر آن اعتقادیم یا نه پس گفت بلی گفتیم گواهی میدهم اینکه شهادت
 نیست مگر بالله تعالی و اینکه محمد بنده او و رسول اوست یا اقربا بهر چه آورد آنرا از نزد الله تعالی
 مثل قیامت و مانند آن از ضروریات دین و امام خود میدانم شما را و تبرأ میکنم از دشمن شما و آنکه
 سوار شده بر گردنهای شما و بر دوش حکومت کرد بر شما و چشم گرفت از شما حق شما و پس امام علیه السلام
 گفت جاہل نشدی چیزی را از مسائل اصول دین یا این معنی که هر چه نیست که گفتی و آن نیز اقسام نیست
 که ما الله بهدی برانیم اهل قلت فعل سلم احد لا يعرف هذا الامر فقال لا الا المستضعفين قلت
 من هم قال نسائك وانا لا اذكرهم قال ارايت ام ايمن فاني اشهدك انها من اهل الجنة وما كانت
 تعرف ما انتم عليه مشروح گفتیم پس آیا سالم از انکس چنین میشود یکی که نداند و نشناخت این امارت
 و است شما را پس گفت نه مگر مستضعفان گفتیم کیانند ایشان گفت زمان شما و لیسان بیوی روی

فانشرح اصولها

شما که از کمال بلاست نه خود استدلال بر امام حق از محکات قرآن و مانند آنها تا اندک و نه اگر کسی
گویند میباید بعد از آن گفت خبر ده مرا از حال ام المین که کنیز رسول علیه السلام بود از میراث پدرش
بیان این آنکه بدستی که من گواهی میدهم که او از اهل بهشت است و بسبب کمال بلاست نصیبیده بود
آنچه را که شما برآید مرا از روم و عهد امام مقرر فی الطاقه خود نبی و خواه و صی و در بر دانی است بدلات
شواهد ربوبیت و محکات قرآن **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من عرف
اختلاف الناس فلیس بمستضعف **مورد** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که شناخت
و فهمید که اختلاف مردم در باب امامت برای چیست یا یعنی کطریق استدلال بشواهد ربوبیت و محکات
قرآن و فکر خود یا بهدایت دیگری فهمید و دانست که مخالفان در مقابل این استدلال چه میگویند نیست
مستضعف چنانچه مذکور شد در حدیث چهارم این باب **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه
السلام لا یفعل الله ذلک یکم ابدا **مورد** گفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدستی که من بسیار
یادمی آورم آنجه است مستضعفان را که اعراف امامت شما را ندیده و بهشت میروند
پس میگویم با ایشان در مراتب بهشت یکسانم کس گفت امام جعفر صادق علیه السلام نمیکند
الله تعالی آنرا با شما هرگز ادا نیست که اهل معرفت است افضل اند و در مراتب بهشت استضعفان
که بهشت میروند **نهم اصل** عن ایوب بن مضر قال قال رجل لابی عبد الله علیه السلام و نحن
عندک جعلت فذلک انا نخاف ان ینزل بذا و بنا من اهل المستضعفین قال فقال لا والله
لا یفعل الله ذلک یکم ابدا **مورد** روایت است از ایوب بن مضر گفت که گفت مردی امام
جعفر صادق علیه السلام را به حال که آمدند او بودیم قربانت شویم بدستی که ما میترسیم که فرود آییم
بسبب گنا بان ما در مراتب مستضعفان ایوب گفت پس امام گفت نه بخدا قسم که نمیکند الله تعالی
آنرا با شما هرگز ادا نیست است یا اینکه اصحاب اعراف افضلند از مستضعفان با وجود آنکه هر دو از
جمله طوالت حجابند که مذکور است در قول الله تعالی در سورة اعراف و بینا حجاب **دهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عرف اختلاف الناس فلیس بمستضعف **مورد** این
موافق حدیث هفتم این باب است **یازدهم اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال سألته
عن الضعفاء فکتب الی الضعیف و من لم یرفع الیه حجة و لم تعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف
فلیس بضعیف **مورد** لم یرفع برار بنیقظه و فاعین بنیقظه بصینه مجبول باب منع است
الرفع و انود و کورن چیستی بر ای کسی مضمون این موافق حدیث هفتم این باب است **دوازدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس الیوم مستضعفا یطغ الرجال الرجال و النساء

نشدند و باقی ظاهر است از شرح حدیث سابق

باب اصل وجه تعداد وجوه اسرار اصل باب اصحاب الاعراف

مفسرین گزشت در کتاب الحج در شرح حدیث نهم باب پنجم که باب معرفه الامام و الرد الیه است بیان
قول امیر المومنین صلوات الله علیه که نحن الاعراف و بیان اینکه اصحاب الاعراف جمعی از شیعیان
و امیه اند که بسبب گناه و در روز قیامت از جمله طوائف حجاب خواهند بود و ایشان بر دو قسم
اند اول جمعی که گناه ایشان بسیار است که مساوی حسنات ایشانست و حدیث اول این
باب در بیان این قسم است دوم آنکه گناه ایشان کم است و حدیث دوم این باب در بیان
این قسم است یعنی این باب بیان شعیان الله اهل البیت علیهم السلام است که برای گناه و در حجاب
مانند درین باب و حدیث است اول اصل عن زرارة قال قال لي ابو جعفر عليه السلام ما
تقول في اصحاب الاعراف فقلت ما هم المومنون او الكافرون ان دخلوا الجنة هم مومنون وان دخلوا
النار هم كافرون فقال والله ما هم بمومنين ولا كافرين ولو كانوا مومنين لدخلوا الجنة كما دخلها
المومنون ولو كانوا كافرين لدخلوا النار كما دخلها الكافرون ولكنهم قوم استوت حسنتهم و سيئاتهم
فقصرت بهم الاعمال و انهم كما قال الله عز وجل فقلت ام من اهل الجنة ام من اهل النار
فقال اتركهم حيث تركهم الله قلت افرحهم قال نعم ارحبهم كما ارحبهم الله انشأ الله اهل
الجنة يرحمهم و ان شاء الله ما شاء الله و انت لا تقول ما شاء الله
اما انك ان كبرت رجعت و تحلت عنك عقدة نشر حرام این گزشت با آنکه تفسیری
در حدیث دوم باب صد و هفتاد و یکم دوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام الذين خلطوا
علم الصالحا و آخر سيئاتا و لك قوم مومنون محيدون في ايمانهم من الذنوب التي تعبى بها
المومنون و يكرهونها فاذا ذلك عسى الله ان يتوب عليهم نشر حرام فی در فی ايمانهم بمعنى ح
است یا برای ظریت است بن اسم است بمعنی بعض و مفعول محيدون است و اشارت است
بکلی گناه ایشان تعبیا بعین فی نقطه و یا می دو نقطه و یا بن و یا می یک نقطه است یعنی گفت
اما جمیع باقر علیه السلام جمعی که مذکورند در سنن و توبه که جمعی اند که آمیخته کردند عمل صالح را که
تفسیق و جوب اما می مفرق الطایفه است در هر زمانی خواه رسول و خواه وصی رسول
و علی دیگر را که عبادت مثل المومنین و مثل غیره و ایشان جمعی اند که مومن اند یا بمعنی که طریقه
بر کبر و کرم و نیکوکاران و شایسته است با وجود ایمان خود بعض گناهای را که عیب میکنند
آنها را مومنان و ناخوش میشمارند آنها را ایس ایشانند که الله تعالی گفته که شما که الله تعالی

بازگشت کند رحمت خود بر ایشان

باب اول در حق و همتا و آنچه اصل باب فی صنوف اهل الخلاف

مفسر این باب است در بیان اقسام اهل لغاف شیعه امامیه و در نسخه دیگر چنین است باب ذکر
 القدریه و الخوارج و المرجئه و اهل البدل و این باب شش حدیث است **اول اصل**
 عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لعن الله القدریه لعن الله الخوارج لعن الله
 المرجئه لعن الله المرجئه قال قلت لعنت هؤلاء مرة مودة ولعنت هؤلاء مرتین قال ان هؤلاء
 يقولون ان قتلناهم و منون فدا ما و لنا مظلمة ینشیهم الی یوم القیامه ان الله حکم عن قوم و کما به
 لن یؤمن لیسول حتی یاتینا بقرآن تا کله الماسر و قد جاءکم رسول من قبل بالبینات و
 بالذی قلتم فلم تلتزموهم ان کنتم صادقیین قال بین القائلین و القائلین خمسائة عام قالوهم لیسیر رضام
 افقت برضاهم ما فعلوا ثم سرح من لیسول نقل بالمعنی است چه در سوره آل عمران چنین است الذین
 قالوا ان الله عهدنا لیا ان لانؤمن لعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام لعنت کما
 است تعالی قدریه را که میگویند که فعل سبزه بقدر خودش است یا نمیکنی که تمام تدبیر آن بانه است
 و سبزه مستقل و قدرت بر فعل خود است و فعل او در تحت شلیت و ارادت و قدرت و قضاء او است
 تعالی نیست لعنت کما و است تعالی خوارج را که میگویند وجود امام دم عصری در کار نیست و میگویند
 سبزه با رنجاب یک کبیره و هر چند که بی اصرار و بخواه آن لم باشد کافر است لعنت کما و است تعالی مرجئه
 را که میگویند ایمان محض علم بصدق جمیع اعاوجه الرسول است و اعمال قلب و اعضا می دیگر اصلا
 داخل ایمان نیست پس ایمان جبریل و میکائیل و ایمان افستق فساق در یک مرتبه قوت و ضعف است
 چنانچه گذشت در کتاب آنچه در باب صد و دوم که باب ما امر البیضا صلی الله علیه و آله بالنیجه لانه المسلمین
 و الذین لم یجاعتهم و من هم است راوی گفت گفت لعنت کردی مرجئه را و او بار گفت بدرستی که مرجئه میگویند
 که بدرستی که قاتلان ما اند که بدی مؤمن اند پس خودهای چسبیده بجایه ای ایشان تا روز قیامت
 بیان این آنکه است تعالی حکایت کرده از حجتی در کتاب خود و سوره آل عمران که گفتند هرگز نیگویم برای
 رسولی تا آنکه آورد نزد ما قرآنی که آتشی از آسمان آید و آنرا فریاد و بگویم تحقیق آوردند رسولانی پیش
 ازین معجزات را و آنچه را که گفتند پس چرا کشید ایشان را اگر راست میگفتند باشند در دعوی و قایم بیان
 است تعالی امام گفت بود میان حجتی که گشتند و حجتی که این سخن را گفتند یا نه سال پس برگردن ایشان
 انداخت است تعالی کشتن رسولان را بسبب پست کردن ایشان آنچه را که گشتند کسان رسول کردند
 بتمکین نظامان و تغافل از نبی از لشکر دشمنای ناحق که باعث قتل ایشان شد **دوم اصل**
 سالتی ابو عبد الله علیه السلام عن اهل البصر کما ما فقلت مرجئه و قد سرت و حرو دینه

عنه شرح اصول کلام

فقال لعن الله ملئ الملئ الكافرة المشركة التي لا تقبل الله على شئ شيئا وسومهم اين گزشت در
 حديث سينوهم باب بعد و شست و نهم **سوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال اهل
 الشام سومت اهل الروم و اهل المدينة سومت من اهل مكة و اهل مكة بكفرون بالله جهرة
 و سرور و ايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت اكثر اهل الشام كه خود را نسبت بهلام
 دهند و عادات اهل البيت عليهم السلام مي دارند بدترند از اكثر اهل روم كه بد دين تر ساينند و
 عادات اهل البيت ندارند و اكثر اهل مدینه كه خود را نسبت به شيعه مي دهند و مخالفت از خود
 مي كنند بسبب ترك تقية و مانند آن بدترند از اكثر اهل مكة كه تا بجان انك ضلالت اند و اكثر
 اهل مكة كفر مي شوند با خدا تعالی آشكارا باين معنی كه مستضعف هستند و مخالفت مي كنند
 حكيمات قرآن كه در آنها انبياء و اخلاص و پيروي ظن و امر به پيروي الله عالمين كسب احكام الهی است
 دانسته و فهميده و از جمله كفر آشكارا ايشان اينكه روز عاشوره كه سوم محرم است روز قتل حسين
 بن علي ابن ابي طالب عليهم السلام است نزد ايشان عيد مي بزرگ است و در آن روز در كعبه را
 مي كشانند و بان بهانه آنرا عيد الفتح مي نامند و اشعار بتلاني فتح كه و بدر ميكنند و اعطائي ايشان
 بر شيراد و در غي چند در مبارك بودند آن روز ميگويند و سفارش توسع بر عيال در آن روز ميكنند
چهارم اصل عن احمد بن محمد بن ابي عبد الله عليه السلام قال ان اهل مكة بكفرون بالله جهرة و ان
 اهل المدينة اخبت من اهل مكة اخبت منهم سبعين ضعفا **ششم** مضمون اين ظاهر است
 از شرح سابق تفاوت اين است كه اينجا بيان شده كه بدتر بودن اكثر اهل مدینه از اكثر اهل مكة
 همنا و برابر است **پنجم اصل** قلت لابي عبد الله عليه السلام اهل الشام سومت اهل
 الروم فقال ان الروم كفروا و عادات اهل الشام كفروا و عادات اهل الشام
 اين ظاهر است از شرح حديث سوم اين باب **ششم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال لا تجالسوه يعني لم رجعتهم الله و لعن ملاهم المشركه الذين لا يعبدون الله على
 شئ من الاشياء **ششم** الحيا السبعين يعني بعوان هم محبت يعني المرحبة كلام را وى است كه
 در بيان كلام امام در آمده چنانكه تفسير مصوب و لا تجالسوهم مرجبه و معنی دارد يكى جمعی كه
 ايمان از منصف علم بصديق جميع با جا و به الرسول مشيرند چنانچه گذشت در حديث اول و دوم اين باب
 ديگر جمعی كه تاخير كنند امامت امير المؤمنين را و اينجا بر دو مناسب است بنهم العدا آخر جمله خبر است
 براى استيناف بيانى و ميتواند بود كه جمله عاينه باشد اللهم تقدر اهل ظلم است لغنى روايت است از امام
 جعفر صادق عليه السلام گفت هم محبت ميكنند با ايشان بخواب است مرجبه را لعنت كرده ايشان از الله تع
 نيز لان خود پس هم محبت ايشان باعث عدلن شمينه شود و وسيل انكارى در دين حق ميشود

و لغت کرده جمیع اهل مذاہب ایشان را که شمر کنند جمعی اند که عبادت میکنند الله تعالی را بر چیز سے
از خبر باین مبنی که جمیع عبادات ایشان باطل است

باب حد و هفتاد و ششم اصل باب المولفة قلوبهم

تفسیر این باب بیان چنینی است که باید که رام کرده شود و لهای ایشان با اهل حق بدان مال
با ایشان و مذکورند در قول الله تعالی در سوره توبه انما الصدقات للفقراء والمساكين و المؤمنین
سلیبا و المولفة قلوبهم بدانکه مولفة قلوبهم قسمی از اهل شکند و شک بمعنی اضطراب خاطر است
و بمعنی عدم علم و ظن بیان این آنکه اهل شک بر سه قسم اند اول جمعی که مدار ایشان بر طبع گرفتن مال
است از اهل حق اگر بفعل آید خوب و الا بر میگردد و ایشان را مولفة قلوبهم مینامند و دوم جمعی که مدار
ایشان بر فال شیک و فال بد است و چشم بر وسعت حال دارند از الله تعالی اگر وسعت بهم
رسید خوب و اگر تنگ شد بر میگردد و ایشان را من یعبد الله على حرف می نامند و می آید و ز باب
آیند سوم معا ر و ن و بیان ایشان می آید و ز باب صد و شستاد و دوم و مولفة قلوبهم بر سه قسم اند
اول جمعی که اضطراب خاطر دارند در رسالت و انقیاس مذکور است و در حدیث اول و پنجم انبیاء دوم جمعی که
اضطراب خاطر در ولایت و مانند آن دارند و انقیاس مذکور است در حدیث دوم این باب سوم
جمعی که اضطراب خاطر در بعض افعال اهل حق دارند و اضطراب خاطر در رسالت یا ولایت یا مانند
آنها و این قسم مذکور است در حدیث چهارم این باب درین باب پنج حدیث است **اول اصل**

عن ابی جعفر علیه السلام قال المولفة قلوبهم قوم وجدوا الله وخلعوا عبادة من دون
الله ولم يدخل المهر فقلوبهم ان محمد اس رسول الله وكان رسول الله صلى الله عليه
وآله يتكلمهم ويغير فمهم لكما يعرفوا ويعلمهم **ششم** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
گفت جمعی از لغت داده شده است و لهای ایشان و مذکورند در آیت صدقات در سوره توبه
جمعی اند که لا اله الا الله گفته و بیرون گردند از گردن خود حلقه عبادت کسی را که غیر الله تعالی است و
داخل نشدند و لهای ایشان شناخت اینکه محمد رسول الله است باین مبنی که اضطراب خاطر
داشتند در ان و رسول الله صلى الله عليه وآله گفت با خود و نیداد ایشان را بمال و پیشانیانید غیب
مستضعفان ایشان را رسالت خود را اعتراض کنند قبل بآن تعلیم میکرد و مستضعفان ایشان را
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل ولولفة
قلوبهم قال هم قوم وجدوا الله عز وجل وخلعوا عبادة من دون الله وشهدوا
ان لا اله الا الله وان محمد اس رسول الله صلى الله عليه وآله و هم في ذلك شكاف
في بعض ما جاعوا عليه محمد صلى الله عليه وآله فافهموا الله عز وجل غيبه صلى الله عليه وآله

بیائیم بالمال و العطاره لکن بحسب اسلام پیشتر اهل دینم الذی دخلوا فیہ و اقروا به و انما
 فی ذلک بمعنی مع است یعنی روایت است از زرارہ از امام محمد باقر علیہ السلام زرارہ گفت
 پرسیدم او را از قول امیر غزوئل در سوره توبه و المؤمنه قلوبهم امام گفت ایشان چنین اند که بفرمود
 امیر غزوئل قائل شده اند ویردن کردند از گردن خود عبادت کسی را که محبوبی شد غیر الله تعالی
 و گواهی دادند اینکه نیست سستی عبادتی مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله صلی الله علیه است برحالی
 که ایشان با وجود آن شک کنندگان بودند و بعضی آنچه می آورد محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و انک
 اینکه رسول را ممکن است که برای رعایت مصلحت چیزی را گوید که الله تعالی امر کرده و آن در واقع
 امر نکرده باشد پس امر کرد امیر غزوئل بی خود را که الفت با خود و به ایشان را بانی که فتنیت شده و
 بخش زیاد از قدر مصداق ایشان تا خوب شود اسلام ایشان و ثابت قدم شوند در دین اسلامی که در کل
 شدند در آن و اقرا بان کردند بمعنی که از اهل تسلیم شوند اصل دان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 حنین ثالث و ساء العرب من قریش و ساء مضر منهم ابوسفیان بن حرب و عینیه بن جحین
 انظر امری و اشباههم من الناس فقد ثبت الانصار و اجتمع الی سعد این عبادت قائلان
 بهم الی رسول الله بالجعرات فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله تاخذن لی فی کلام فقال
 نعم فقال انک ان هذا الامر من هذا الاموال التي قسمت بین قومک شیئا انزل الله حنیفا
 و ان کان فید ذلک لم یرض شیئ من مضر یضربهم و فتح ضارب لفظه و ذای سب لفظه بدو قبیلہ
 عظیم از عرب است چنانچه بر قبیلہ حنیف و دیگر از عرب است و قریش از جمله قبایل مضر است
 فزاده بفتح فا ذرای بالقطه و الف و ذای لی لفظه بدو قبیلہ است از غطفان بفتح مین بالقطه و فتح
 طای بفتح فا و غطفان بدو قبیلہ است از قبیل بفتح قاف و سکون یای و و لفظه در یمن پسین
 بنی قبطه و قبیل سیر مضر است و اشباههم مضر و مملوک بر دواست یا مجرور و مملوک بر قریش
 است او مضر را جمع قریش و ساء مضر است عبادت بفتح مین بنی قبطه و حنیف بای کینه است مجازا کبر حرم
 کسین بنی قبطه و لشدید را می بنی قبطه چایست و جهاد قرشی از که در راه طائف یعنی و بدو سبیکه رسول الله
 صلی الله علیه و آله در روز حنین الفت با خود و او را بدادن مال مرداران عرب را از جمله قریش و با سق
 قبیلہ مضر از جمله آن مرداران بود ابوسفیان بن حرب که از قریش است و عینیه بن جحین قرشی که
 از ساء مضر است و مانند و ساء از مردم پس غصبناک شدند اهل حنینه و جمع شدند نزد سعد بن عباد
 که رئیس قبیلہ خزرج بود پس برد ایشان را بنوی رسول الله و در جرات پس گفت ای رسول الله
 آیا خستید بی من مرا از سخن پس گفت آری پس سعد گفت اگر باشند این کار از جمله کارهای متعلق
 باین امام که قسمت کردی میان جماعت خود از مضر چیزے که نازل ساخت آن را الله تعالی

راضی می شویم و این را اگر باشد غیر آن راضی نمی شویم **اصیل** قال زرارة و سمعت ابا جعفر علیه السلام
 يقول فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا معاشر الانصار اكلكم على قول سيدكم سعد فقالوا
 سيدنا الله ورسوله ثم قالوا في الثالثة نحن على مثل قوله وراية فقال زرارة نعمت
 ابا جعفر عليه السلام يقول فخط الله ثورهم و فرحن للموئدة قلوبهم **اصيل** في القرآن **اصيل**
 خطبا وبقية و تشديد طای فی نقطة بصیته فامنی معلوم باب نصر است التور بقیخ نامی سر نقطه
 و سکون د او و راسی فی نقطه معبد باب نصر از جابر آمدن و جستن و زیارت کشیدن و زیارت کشیدن
 لشکری و مانند آن برای بریدن وجه اینجا مناسب است یعنی گفت از راه و شنیدیم
 از امام محمد باقر علیه السلام می گفت پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله ای گروه انصار آیا
 جیست شایر سخن بزرگ شما بیک که سعد است پس گفتند بزرگ ما الله تعالی و رسول او است بعد از آن
 چون ذکر این سوال شد گفتند و بار سوم که ما بر مثل سخن سعد و علاج دیدار ویم پس گفت زرارة
 پس شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت پس است کرد الله تعالی از جابر آمدن انصار را و
 قرار داد و برای موئدة قلوبهم حصه در قرآن در سوره قلوب از صدقات فرغید که اموال مسلمانان
 بوده و نزد امام جمع شده چه جای عنام که اموال مشرکان بوده و میان این آیت می آید در کتاب الزکوة
 در باب اول **اصیل** عن ابي جعفر عليه السلام قال الموئدة قلوبهم لم يكدوا
 قط اكثر منهم اليوم **اصيل** و روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جمعی که باید که گفت
 داده شود و لهای ایشان ببال بودند هرگز مشیت را ایشان امر و **اصیل**
 عن اسحاق بن غالب قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا اسحق كبرت في اهل هذه الكوفة
 ان اعطوا اضعافهم فنادوا ان لم يعطوا منها اذ هم ليعطون قال ثم قال هم اكثر من ثلث الناس
اصيل و روایت است از اسحق بن غالب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای اسحق چه
 مقدر می یابی اهل این آیت در سوره قلوب را که اگر داده شوند از صدقات راضی میشوند از رسول علیه
 السلام و اگر داده نشوند از صدقات درین هنگام ناکاد ایشان آزرده میشوند از رسول علیه السلام که
 گفت بعد از آن امام گفت اهل این آیت از جمله مردم این زمانه بیشتر اند از چهار دهم مردم ایشان است
 باینکه این آیت نازل شده در موئدة قلوبهم که ریاست یا مانند ریاست داشته اند اما جابریست تا آن
 از زمان در اشالی ایشان اگر چه ریاست اصلا نداشته باشند **اصیل** قال ابو جعفر عليه
 السلام ما كانت الموئدة قلوبهم قط اكثر منهم اليوم **اصيل** و روایت است از شرح حدیث
 سوم این باب **اصیل** و هم قوم و حد و الله و خرجوا من القبر و دخل معرقهم مصلی
 و علیه وآله قلوبهم و ما حاربوا فاما لقصر رسول الله صلى الله عليه وآله فمصرهم **اصيل**

این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب اصل و تا کفهم المومنون بعد رسول الله صلی الله علیه و آله لکن فیما یخرج و لغت انود و او نه اسالی ایشان را مومنان بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله تا اعتراض کنند بدین حق که ولایت اهل البیت علیهم السلام باشد

باب صل و هفتاد و هفتم اصل باب فی ذکر المنافقین و اهل الضلال و ابلیس فی الدعوة

تشریح می در فی الدعوة برای سبب است الدعوة بفتح و کسر وال بی نقطه و سکون عین بی نقطه اسم او عا و رتشد بی وال که مصدر باب افعال است بمعنی دعوی چیزی برای خود یعنی این بابست در بیان مذکور خاص است الله تعالی در باب اهل الذین آمنوا و ما یقاتلون اهل ضلال را که بیان شدند در حدیث دوم باب اصناف الناس و مذکور ساختن الله تعالی ابلیس را و در بیان گفتی بسبب دعوی منافقان اهل ضلال است بدین بودن را برای خود و بسبب دعوی ابلیس ملک بودن را بر اهل خود و درین باب یک حدیث است اصل عن جمیل قال کان الطیار یقول لی ابلیس لیس من الملائکة و اما امرت الملائکة بالسجود لکادم فقال ابلیس لا اسجد لک فاما ابلیس لیس من الملائکة

افلکس هو من الملائکة قال فلا خلعت اما و هو علی ابی عبد الله علیه السلام قال فاحسن والله فی المسئلة فقال جعلت قد انکسر ایت ما کذب الله عز وجل الیه المومنین من قولیه یا ایها الذین آمنوا ادخل فی ذلک المنافقون معهم قال نعم و الضلال دکل من افرک لدعوتی

الظاهر لا کان ابلیس من اقرب الدعوة الظاهرة معهم تشریح الملائکة مع جمیع که ملائک اختیار الی اند با معنی که کمال اقرار بملکوت الله تعالی دارند و میای امر و نهی الی اند و از اقتضای طبع نشوی قائلند جمعی میگویند که اصل ملک ملائک بفتح میم و سکون لام و فتح همزه بوده بمعنی پیغام رساننده و ظاهر این حدیث ظلال آنست و بر هر تقدیر این معنی عرضی افراد خود است مثل مومن که عرض افراد خود است پس سے تو اند بود که تخصیص باعتبار جمعی که حقیقت او را دانند از جمله ملائک باشد و در علم الی حیثان نباشد چنانکه ابلیس بود و میان شد در حدیث ششم باب صد و بست و سوم و ایضا متواتر بود که نفس حق ملک باشد و حق دیگر نباشد الی در الیه برای انتها است

و من درین قولیه برای سببیت است و میتوان بود که الی بمعنی عند باشد و من تنبیه باشد و در بالدعوه برای سببیت است صلا و قرئت یعنی روایت است از جمیل گفت که طیار میگفت مرا بر سبیل تعجب که ابلیس نیست از ملائک و جز این نیست که ما مورخند ملائک بسجده بر اے آدم پس گفت ابلیس که سیه نمی کنم چنانچه مذکور است در سوره بقره و حی اسرائیل و طه پس چرا ابلیس عاصی شود و وقتی که سجده نکرد و حال آنکه او از ملائک نیست جمیل گفت پس داخل نغیم من و او بر ارم جعفر صادق

جمعی اند که عبادت کردند الله تعالی را و بیرون کردند از گردن خود حلقه عبادت معبود غیر الله تعالی را
 و شک کردند در رسالت محمد صلی الله علیه و آله در آنچه آورده آنرا از جانب الله تعالی با جمعی که خوب
 بان تشخیص میداد و اضطرابی در دل ایشان نبود و در عمل بان و این منافات ندارد و با علم ایشان بر رسالت
 و صدق آنچه آورده پس بزبان آورده اند کلمه اسلام را و گویند ای بدل دادند اینک مستحق عبادتی نیست
 مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله تعالی است و اقرار بدین کردند بقرآن برحالی که ایشان در آن
 اقرار در دل صاحبان اضطرابند در رسالت محمد و صدق آنچه آورده آنرا و نیستند صاحبان اضطراب
 در راه الله تعالی اصل تعالی الله تعالی و من الناس من یبذل الله علیه حروف یحیی علیه شکی فی محمد
 صلی الله علیه و آله و ما یجاء به قال اصحابه یحیی یعنی ساقیه فی نفسه و مال و ولد که اطاعت
 به در حق پیاده ان اصابته فتدعی یعنی جلدی جلد که او مال و قطعه و اگر که المقام علی الاقدام
 بالنبی فرجه الی الوقت و ان شک فففسد العبادة لله و لرسوله و بالنبی صلی الله
 علیه و آله و ما یجاء به معشور خیار این است که بجای الی الوقت علی الوقت باشد و از
 کتابان سهوی شده باشد یعنی گفت الله تعالی که و از جمله مردم کسی است که عبادت میکند الله
 تعالی را بر کثرت و پیروی ابد این را که عبادت میکند بر شک در محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آورده آنرا پس
 اگر برخورد او را فریبی نمی خواهد این را که برخورد او را فراغت در خودش و مالش و فرزندش قرار می گیرد
 بان و راضی می شود از ته دل بر رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صدق آنچه آورده بسبب
 آن و اگر برخورد او را از سودی که بجای است و رتبه ان او مال او و فرزند او قال بدشیرد
 اقرار بر نبوت نبی صلی الله علیه و آله و انما خوش بشیرد و مستر بودن بر اقرار نبی را صلی الله علیه
 و آله پس بر میگردد و بر راه ایشان و اضطرابی که داشت پس و اسیر او و معنی را برای الله تعالی
 و برای رسول او و انکار نبی را صلی الله علیه و آله و آنچه آورده آنرا از جانب الله تعالی و هم
 اصل من الی جعفر علیه السلام قال سیأتی من قول الله عز وجل و من الناس من یعبد الله
 علی حوت قال هم قوم و حله و حله و یغلبوا سیادة من یعبد من دون الله فخر حوا من
 الشریک و لم یقرئوا ان محمد اصلی الله علیه و آله رسول الله ففهم یعبدون الله علی شک
 فی محمد و ما یجاء به بشیر این ظاهر است از مخرج سابق اصل فافترس رسول الله صلی
 الله علیه و آله و قالوا انظر فان کثرت اموالنا و هو فیتانی الفسنا و اولادنا فملنا انما
 صادق و امته رسول الله صلی الله علیه و آله و ان کان غیر ذلک تطیرونا مشرک
 پس آمدند اهل شک تذکره رسول الله صلی الله علیه و آله را و یا خود گفتند که انظار می کشیم پس
 اگر بسیار شد مالهای ما و فراغت بجستید شدیم در دینهای ما و فرزندان ما میدانیم که در استغلو

است و اینکه او رسول الهی است و اگر شد غیر آن فال بر میسریم و بر میگردیم محقق نمائید که در عالم
 نسخ نظر نابینان و غایب بالقطعه و زامی بی نقطه است و آن تعجیب است اصل قال الله
 عز وجل فان اصابه خیر اطمان به بعض عافیته فی الدنیا و الدنیا و الاصابه قسبه یعنی بدو فی نفس و
 ماله المقلب علی وجهه المقلب علی شکله الی الشریک حسد الدنیا و الاخرة مشروح بنظر است
 از شرح سابق اصل ذلك هو الحسنان المبین بدعوته دون الله مالا یفترک و مالا ینقصد
 قال ینقلب الی مشرک یا بدعوته لله و لیسید غیر الله من یقرن فیدخل الایمان فی قلبه فیمون
 و یصدق و ینزل عن منزله من الشک الی الایمان و منهم من ینتبت علی شک و منهم من
 ینقلب الی الشریک مشروح آن بزبان داون حیا و آخرت آنست زیرا کار ظاهر بیان این
 آنکه بعد از خودی خواند غیر الهی چنانچه که ضرر میکند با اختیار خود او را چنانچه که نفع نمی رساند
 با اختیار خود او را نام گفت مراد این است که بر میگردد و بعد از خودی خواند غیر الهی تعالی را و
 عبادت میکند غیر الهی را پس از این آیه ظاهر شد که اهل شک مذکور قسم اند بعض ایشان
 کسی است که پیش از تبدیل رسالت را بسبب برخوردن خیر پس داخل میشود ایمان در دل او پس
 مومن خالص میشود و تصدیق رسول میکند و بر میگردد از مرتبه که داشت که شکست و بسوی ایمان خالص
 میشود و بعض ایشان کسی است که پس از شک خود در انتظار است چون هنوز برخوردده او را
 نرسیده و قسبه و بعض ایشان کسی است که بر میگردد بسوی شرک بسبب برخوردن قسبه

مشروح اصول کامل

باب صد و هفتاد و نهم اصل باب نادر

مشروح باب مضاف است بنادر یعنی این باب حدیثی تازه و غریب است درین باب بحديث است
 اصل سمعت قلیا صلوات الله علیه یقول و انکاس رجل فقال لهما ادنی ما یکون به العبد
 موثنا و ادنی ما یکون به العبد کافرا و ادنی ما یکون به العبد ضالا فقال له قد
 سالت فافهم الجواب مشروح منقول یقول محمد و است و دلالت بر آن میکند فقال له
 قد سالت تا آخر گذشت و در شرح حدیث اول باب اصناف الناس که مردم بزرگ قسمند و ظاهر است
 که مراد بکس اینچنانچه مشترک میان مومن خالص و اصحاب الاعراف و اهل غلط عمل صالح و عمل
 مسمی و مرجون لامر الهی است و مراد بصلال قدر مشترک میان مستضعف و معاین و من یحب الله
 علی حرف و مولفه قلوبهم است یعنی شنیدیم از علی صلوات الله علیه که شکست و آمد نزد او مردی پس آن
 مرد گفت او را که چیست اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده مومن و اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده
 کافر و اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده گمراه مراد و اسطر است میان آن دو پس علی صلوات الله
 علیه گفت او را که تحقیق پرسیدی یا نه معنی که سوال ضروری کردی پس بفرم جواب را اصل

ما ادلی ما یکن به العبد مومنان یعرفه الله تبارک وتعالی نفسه فبقوله بالطاعة و غیر ذنوبیه
 وصلی الله علیه و آله فبقوله بالطاعة و غیر ذنوبیه و محبتی امره و متشاهد لا علی خلقه
 فبقوله بالطاعة قلت یا امیر المومنین و ان جعل جميع الاشیاء الاما و خلقت قال نعم اذا
 امر اطاع و اذا نهی انتهی **شماره** و بفتح همزة و تخفیف سیم حرف تنبیه است لجلس نادانی و مراد اینجا
 نافرمانی است یعنی آگاه باش کمتر از منی باشد سبب آن بنده مومن آنست که بتوفیق خود
 شناسا کند او را الله تبارک و تعالی بر بوبیت خودش پس اقرار کند برای او لغزبان بردارسته
 و شناسا کند او را بر بنی خود وصلی الله علیه و آله پس اقرار کند برای او و شناسا کند او را با نام الله قدر
 و بران بر بوبیت او در زمین او و گواه الله تعالی بر انفاق پس اقرار کند برای امام لغزبان برداری
 مراد لسان پر کردن آنست که چون الله تعالی در روز قیامت یاد در دنیا به پیروی ظن دعوی کند که شما
 مخالفت حکمات کتب من کرده اختلاف و پیروی ظن گردید با وجود آنکه مسیر لوجه شمارا که مخالفت نمیکند
 و چون امام ما که جمیع احکام را در هر زمانی که گواه عدلست برای دعوی ای امیر المومنین هر چند که
 مخالفت کرده باشد از همه چیز با غیر آنچه بیان کردی گفت آری بیان این آنکه چون مامور شود و بخیر
 که واجب باشد از جانب الله تعالی یا رسول یا امام اطاعت میکند بمقتضای اقرار لغزبان برداری
 مراد اینست که اصرار بر ترک واجبات و فعل محرمات نمیکند و لم یرون نیکند کسی را از ایمانی که مراد است اینجا
 و اگر غیر الله تعالی در سولش و امامش امری استی کند که موافق امر دینی ایشان نباشد و فراموش او را ایمان
 بیرون نیرود **اصل** و ادلی ما یکن به العبد کافر من نعم ان شئنا انی الله عنه ان الله امر به
 و نصبه خلیفای علی و بنعم الله تعالی امر به بد و انجا بعد الشیطان **شماره** من زعم
 بتقدیر حال من زعم است ان الله تعالی بفتح همزة و تشدید نون خبر مبتدایه و آخر وقت است بتقدیر
 حق ان الله یا ان کفار ان شئنا است شل و اعلم انما غنم من شی فان مدخره یعنی و اقل آنچه
 میباشد آن بنده کافر حال کسی است که گمان کند اینکه خبری که نهی کرده الله تعالی از آن حق آنست
 که الله تعالی امر کرده بآن دوا دارد آنرا عبادتی با جمعی که عمل بظن خود کند دوست دارد و خبر آن
 کسی که موافقت با او میکند در آن عمل و گمان کند که او عبادت میکند کسی را که او را بان حال
 آنکه باین نیست که عبادت میکند شیطان را چه او شئت امر کرده اولیای خود را بعل مقتضای
 ظن در احکام الهی مخفی نماید که تعبیر پیروی ظن بگمان اینکه منی اعنه مامور است از تقبل گناه نیست
 چه پیروی ظن در اعمال الهی بر مخرج حکم از روی اجتهاد است بعضی زبان با وجود علم باینکه منی غیبت
 تحقیق این شد در شرح حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم **اصل** و ادلی ما یکن به
 العبد ضالان لا یعرف حجة الله تبارک و تعالی و شاهد کفر عباد الله الذی امر الله عز وجل

بطاعت و فرض و لا یتقلت یا امیر المؤمنین صفقم لی فقال الذین قرئهم الله نفسه
 ونبیه فقال یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ثم
 واصل آنچه می باشد آن بنده گمراه نیست که نشا سجدت الهی تبارک و تعالی و گواه او را بر بندگی اش
 آنکه امر کرده است و بر او عمل فرمایند و لازم کرده و دوستی و مددگاری او را بگفتیم ای امیر المؤمنین
 بیان کن ایشان را برای من پس گفت جمعی که مقارن کرده ایشان را الهی بخودش و یا بنفش بیان
 این آیه شد در کتاب آنچه در حدیث و هم باب شصت و چهارم که باب الفصل فی رد الایمان
 الاثره واحد الا حدیث اصل قلت یا امیر المؤمنین علیه السلام جلیق الله فداک اوضح
 لی فقال الذین قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی اخر خطبه یوم قبیله الله عز و جل
 الیه انی قد ترکتم فیکم امرین لن تفعلوا بعدی ما ان تمسکتم بهما کتاب الله و عدلته
 اهل بیتی فان الطیف الخیر قد عمل الی انهم ان یفترقا حتی یردوا علی الخوض و جمع
 بین مسجده و لا اقول لهما ین و جمع بین السجده و الوسطی فتسبیح احدنا الاخری فتمسک
 بهما لیترا الوالد لا تضلوا و لا تفقدوا فمفهوم از ما یعنی ما دام است و ان کبر سر و تخفیف
 نون ساکنه زائده است برای تا کید شرط مفهوم از ما یعنی گفتیم ای امیر المؤمنین گردان و ما را
 الهی تعالی فدای تو ظاهر ساز برای من حقیقت این سخن را پس گفت جمعی اند که گفت رسول اله
 صلی الله علیه و آله در خطبه آخر خود و زیکه گرفت او را الهی عز و جل بسوی خود بد رستیک من تحقیق که اشتم
 در بیان شما و خیر و التبرک الی شوی بعد از من خیر آنکه مستند شوی بدان و خیر کی قرآن و دیگری خیر آن
 من اهل بیت من چه بدستی که نازک کار بجایت خبر و تحقیق اعلام کرده بسوی من که آن در خیر البته
 جدا از یکدیگر نیستند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوتر و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود
 که در دوستی برای بیان جدا شدن و گفت و نمیکوم مانند این دو انگشت و جمع کرد میان انگشت
 شهادت و انگشت میان که در یک دست است تا سابق شود یکی از قرآن و الهییت بر دیگری لیکن تابع
 آن در خیر شود تا مغزید و گمراه نشود و مقدم بر ایشان شود بدعوی امامت خود که باعث گمراهی و اشتباه است

صالح شرح اصول کافی

باب صد و هشتاد و یک اصل باب

نفس من الله ایالی است لی عنوان بر مال مناسب است باب سابق چه در اینجا نیز حدیث تا نور غریب
 هست و این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان نبی امینه
 اطلقوا الناس تعلیم الایمان و لم یطلقوا تعلیم الشریک لکی اذا حصلوهم علیه لم یعرفوا الشریک
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدستی که خلفای نبی امیه خصمت دادند برای
 مردم که تعلیم کنند بیکر آن افعالی را که مقتضای ایمانست مثل نماز و روزه و رخصت ندادند تعلیم افعالی که

مقتضای شرک اندیشی پروری ظن و اخلات تا چون دوا و ارتد دوم را بر مقتضای شرک نشانند که مقتضای
 شرکست پس اندیشه باشد که مقتضای ایمان است

باب صد و هشتاد و یکم اصل باب فی ثبوت الایمان و هل يجوز ان ينقل الله تعالى

مشهور بموت ایمان شخصی نزد الله تعالی عبارت ازین است که الله تعالی از ازل دانسته که با او این
 وسعت در قدرت و در مقویات ایمان که قدر مشترک میان سعید و شقی است و فطرت جمیع مکلفین
 بر آنست آن شخص اختیار ایمان میکند و رعاقت کار خود را که الله تعالی بخیر دلان کاری با او می کند که
 باعث این شود که اختیار کفر کند و ثبوت کفر شخصی نزد الله تعالی عبارت ازین است که الله تعالی
 دانسته که با قدر مشترک آن شخص اختیار کفر میکند و رعاقت کار خود را که الله تعالی بتوفیق کاری
 با او کند که باعث اختیار ایمان شود یعنی این بایست در بیان اینکه ایمان ثابت نزد الله تعالی میباشد
 و در بیان اینکه آیا جائز است که بر طرف کند ایمان ثابت را الله تعالی بخیر دلان یا نه درین باب یک

حدیث است اصل من الحسن بن نعيم الصحاح قال قلت لابي عبد الله عليه السلام لم يكون

الرجل عند الله مؤمنا قد ثبت له الايمان عنده ثم ينقله الله بعد ذلك من الايمان الى الكفر قال

فقال ان الله عز وجل هو العدل انما دعا العباد الى الايمان بلاك الكفر ولا يدعو الى الكفر

بعد من آمن بالله ثم ثبت له الايمان عند الله لم ينقل الله عز وجل من الايمان الى الكفر

ثم برای تعجب است یعنی روایت است از حسین بن نعيم صحاح گفت گفتم امام جعفر صادق علیه

السلام را چرا گاهی می باشد مرد نزد الله تعالی مؤمنی که تحقیقش ثابت شده برای او ایمان نزد الله

تعالی با نیمی که در شرح عنوان باب گذشت با وجود آن نقل میکند او را الله تعالی بعد از ثبوت ایمانش

نزد الله تعالی از ایمان بسوی کفر حسین گفت پس امام برای بیان اینکه این نقل خلاف واقع است

گفت پدر شکی که الله عز وجل اوست بغایت مایل جز این نیست که چنانچه بعد از کفر بسوی ایمان با و

نه بسوی کفر یا بخیر یا بد بسوی کفر با و پس هر که مؤمن شد با الله تعالی و با وجود آن ثابت شد برای

او ایمان نزد الله تعالی نقل نمیکند او را الله عز وجل از ایمان بسوی کفر اصل قلت له فيكون الرجل

كافرا قد ثبت له الكفر عند الله ثم ينقله الله بعد ذلك من الكفر الى الايمان قال فقال ان الله

عز وجل خلق الناس كلهم على الفطرة التي فطرهم عليها لا يولدون ايماناً بشرقة ولا كفراً

لجود فطرت الله الراسخ يدا عواد العباد الى الايمان برفقهم من هدى الله ومنهم من لم يهد الله

مشهور فليكون بتقدير استنبه امام است معنی ثبوت کفر بیان شد در شرح عنوان این باب کلم برای تعجب

است معنی اینکه بیان شد در باب ششم با و در شرح و کج و برای آلت است نزد ایمان یا نه بدین است

است معنی اینکه بیان شد در باب ششم با و در شرح و کج و برای آلت است نزد ایمان یا نه بدین است

است معنی اینکه بیان شد در باب ششم با و در شرح و کج و برای آلت است نزد ایمان یا نه بدین است

است معنی اینکه بیان شد در باب ششم با و در شرح و کج و برای آلت است نزد ایمان یا نه بدین است

در شرح اصول کافی

بوسیله انکار ربوبیت او بیان آقسام کفر گذشت در باب صد و شصت و ششم یعنی تقسیم امام را که
پس آی میباشند و کافر یک تحقیق ثابت شده باشد برای او کفر نزد الله تعالی با وجود آن نقل کنند
اول الله تعالی بعد از آن از کفر بسوی ایمان چنین گفت پس ایام گفت بدینکه الله عز و جل از مردم
را بهیگی بر اول تحقیق که ابتدا کرد خلقت ایشان را بر آن نمیشناختند ایمان بوسیله شریعت را و نه
کفر بوسیله انکار ربوبیت را بعد از آن بر آن بحث الله تعالی و رسولان را میخواندند که از بسوی ایمان
با بوسیله شریعت پس بعضی ایشان کسی است که توفیق داد او را الله تعالی و بعضی ایشان کسی است
که توفیق نداد او را الله تعالی ظاهر جواب اینست که این نقل در بعضی میباشند و منافات با عدل الله
ندارد پس اگر کافری گوید که چرا فلان را نقل کردی و مرا نقل نکردی الله تعالی قادر است چو جواب
آن بر بیان اینکه این تفاوت بمقتضای حکمت است

باب صد و هشتاد و دوم اصل باب المعاین

شرح این باب بیان جمعی است که ایمان ایشان بجاییت داده شده با ایشان به معنی که مستحکم
مانند ما و کتب ایشان نیست درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن احدهما علیه السلام
قال سمعت لقیول ان الله خلق خلقا لا ایمان لا ذوال له و خلق خلقا ملین ذلک و استودع
بعضهم الايمان فان شاء اتيتهم لهم اثم وان شاء ان ليس لهم اياها سلمهم و كان فلان
منهم معاصرا اثم و هم فلان اگر عبارات از ابو الخطاب است چنانچه در حدیث سوم تصریح میشود پس
پس قرینه اینست که احدی با امام جعفر صادق علیه السلام است چو ابو الخطاب ادراک زمان امام محمد باقر
علیه السلام کرده و منهم خبر کان است و ضمیر راجع بخلق ملین ذلک است و معارضه خبر بعد از خبر است یعنی
میگویند که ضمیر من راجع بخلق فلانی ثلثه است و فلان عبارت از عثمان است پس منهم حال از فلان است و
خبر کان معارضه است پس سلمهم بعینه مضارع باب نصر است و ضمیر بارز مفعول اول است و ایاه مفعول
دوم است اگر گوئی سلم یک مفعول میدارد پس ایاه بدل اشتغال است چنانچه ظاهر کلام صاحب
قاموس است گفته بوسیله اشتغال چنانچه جاسم در شرح کافیته مثال بدل اشتغال گفته بوسیله زیاده
گوئیم این منافات دارد با آنچه در حدیث دوم این باب است که هم سلمیون زیرا که اجتماع و ضمیر بارز مضارع
متماثل جابر نیست در کلام عرب و ایضا منافات دارد با ظاهر این حدیث و حدیث سوم این باب است
که سلمیون زیرا که بدل مقصود بالنسبه میباشد و ذکر مبدل منه از قبیل تمهید است پس حذف آن و الکفا للقرینه
ناخوش است و ظاهر کلام صاحب قاموس بی اعتبار راست و مثالی که جامی گفته مصنوع است و غریب
از آنجانبی ثوبه میگویند و از امم صحیح پیدا شده برای غلطی که کرده و در وجه تمهید بدل اشتغال زیرا که
خیال کرده که اشتغال بعنوان ظرفیت است و گاهی بدل مشتعل بر مبدل منه میباشد و گاهی بر عکس

شکل بسیار آنکه عن اشهر الاحرام قتال فیه و شیخ رضی رحمه الله تعالی نقل کرده از ابن جعفر و سببر که وجه تسمیه
اشتمال ذکر مبدل منه است بر ذکر بدل مجملانه باعتبار ظرفیت بلکه باعتبار اینکه تعلیق حکم مبدل منه بی ذکر
بدل صحیح نیست و ظاهر این جا نیست و در جمیع مواضع بدل اشتمال لغوی روایت است از امام محمد باقر علیه
السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از امام که میگفت بدرستی که الله تعالی آفرید
جمعی از مخلوقین را برای ایمان باین معنی که سرشته بر ایمانند و ایمان ایشان مستحکم است زوال ندارد
جمعی را ایمان آنچه مذکور شد یا بمعنی که نه ایمان ایشان مستحکم است و نه کفر ایشان و باینست سپرد بعضی
آنجا است میان ایمان یا بمعنی که این بعضی ایمان عبارت دارد نه چنانچه بعضی دیگر کفر عبارت دارند باین
این آنکه اگر خواهد که باقی دارد تا آخر عمر ایمان را برای این بعضی باقی میدارد ایمان را و اگر خواهد که واپس گیرد
از این بعضی ایمان را واپس بگیرد از ایشان و یود فلان از جملة ایشان عبارت داده شده ایمان

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد یصح مومنا و یمسی کافر او یصح
کافرا و یمسی مومنا و قوم یعاصرون الایمان ثم یسلون و یدعون المعاصین ثم قال فلا ت
منهم ثم مرهم یسلون بصفیة مضارع مجزول باب نصر است و ضمیر نائب فاعل است و دوم مفعول
دوم است چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب التسمیة نام بردن و نام نهادن و تشایخ خری
بر کسی گذاشتن و اینجاست معنی سوم مراد است و اشارت است باین که عبارت معلوم میشوند چنانچه می آید در باب
آمده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که گاهی بصبح میرسد مومن و
بشام میرسد کافر و گاهی بصبح میرسد کافر و بشام میرسد مومن جمعی عبارت داده میشوند ایمان بعد از آن
گرفته میشود از ایشان ایمان و اینجا است پیش از گرفته شدن ایمان از ایشان نشان کرده بشده اند
که معارضه بعد از آن گفت که ابو الخطاب مثلا از معارضان است **سوم اصل** عن عیسی

شلقان قال كنت قاعدا المر ابو الحسن موسى عليه السلام ومعه جمة قال قلت يا غلام ما ترى
ما يصنع ابوك يا مرنا بالشئ ثم نهانا عنه امرنا ان نتولى ابا الخطاب ثم امرنا ان نلعنه ونبرأ منه
فقال ابو الحسن عليه السلام هو غلام ان الله خلق خلقا لايمان لا زوال له و خلق خلقا بغير ذلك
اعارهم الايمان ليمون المعاصرين اذا شاء منهم وكان ابو الخطاب ممن اعير الايمان قال
فلما خلت على ابی عبد الله علیه السلام قاضی تر ما قلت لابی الحسن علیه السلام و ما قال
لی فقال ابو عبد الله علیه السلام ان ربی قد نبأ بشئ و روایت است از عیسی که کتب او را در
بفتح شین با نقطه و سکون لام و قاف است و گذشت حال او در حدیث چهارم باب صفة نبوت
گفت بودم نشسته در سرای امام جعفر صادق علیه السلام پس گزشت امام موسی که غلام علیه السلام
و با او زنانه او بوسی گفت که گفتیم بنویس ان خوش طبعی که با اطفال میکند و پس یاقی می نویسد که می کند

پدوت امر میکند مارا بجزئی بعد ازان نمی میکند مارا ازان امر کرد مارا که دوست دارم ابو الخطاب را بعد
 ازان امر کرد مارا که گفت کینم او را و دوری کینم از او پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام بر حاسه که
 او پس بود بد رستی که الله تعالی آفرید جمعی را برای ایمان با جمعی که ایمان ایشان مستحکم است زوال
 نیست ایمان ایشان را و آفرید جمعی را برای کفر زوال نیست کفر ایشان را و آفرید جمعی را میان آنچه مذکور
 شد عبارت داد بعضی ایشان را ایمان خلاصت نماده میشوند که میدانشید معارین اند چون خواهد بر طرف
 میکند از ایشان و بود ابو الخطاب از جمله کسی که عبارت داده شد ایمان عینی گفت پس داخل شدیم
 بر امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر دادم او را آنچه گفته برای امام موسی کاظم علیه السلام و جوابی
 که گفت برای من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بد رستی که او یکده رخت نبوت است با جمعی که
 امایستند از انما اهل بیت رسول علیه السلام **اصول** عن ابی الحسن علیه السلام قال
 ان الله خلق النبيين على النبوة فلا يكونون الا نبيا وخلق المومنين على الايمان فلا يكونون
 الا مومنين و اعرف قوما ايمانا فان شاء يقرهم وان شاء سلبهم اياه قال و فيهم حوث فاستقر
 و مستودع و قال ان فلانا كان مستودعا ايمانه فلما كذب عليه سلب ايمانه ذلك **فشرح**
 این حدیث با تعبیر که شد در خطبه مصنف خلق المومنین به تقدیر خلق بعض المومنین است اياه مفعول
 دوم است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب و بنا بر آن ايمانه در سلب ايمانه منسوب است
 ضمیر هم راجع بقدر مشترک میان دو قسم مومنین است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام
 گفت پدر سئیکه الله تعالی آفرید پیغمبر را از سرشته بر پیغمبری پس نبی باشد مگر پیغمبران و آفرید بعضی مومنان را
 سرشته بر ایمان پس نبی باشد مگر مومنان و عبارت دوم از جمعی از مومنان را ایمان پس اگر خواهد باقی
 سیدار تا آخر عمر برای ایشان و اگر خواهد بر طرف میکند از ایشان از امام گفت و در جماعت مومنان
 که دو طائفه اند جاری شده قول الله تعالی در سورة النعام و هو الذی الشاکم من نفسه و احدی
 مستقر و مستودع و الله تعالی آنکس است که ابتدا کرد شما مومنان را از تکلیف که آدم باشد
 پس بعضی شما جای استحکام ایمان است و بعضی شما جای سپردن ایمان است که و پس گرفته
 شود از او اگر خواسته شود امام گفت بد رستی که ایمان ابو الخطاب بود با نیت داده شد پس
 چون دروغ است بر ما بر طرف کرده شد از او ایمان او **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
 الله جعل النبيين على نبوة فلا يرتدون ابدا و جعل الاوصياء على وصاياهم فلا يرتدون
 ابدا و جعل لبعض المومنين على الايمان فلا يرتدون ابدا و منهم من اعد الايمان عاصية فاذا
 هو ادعاه لم يفي الله له ما وعده و منهم من اعد الايمان طاعة فلو حصرهم روايت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 بد رستی که الله تعالی سرشت پیغمبر را از سرشته بر پیغمبری ایشان پس مرتد نمیشوند مگر سرشت اوصیاء بر وصیای

فلا يرتدون ابدا

ایشان

ایشان پس مرتضی شوند بر گز و در شرت بعض مومنان را بر ایمان پس مرتضی شوند بر گز و بعض مومنان کسی است که ایمان اولیاریت داده شده است نوعی از عاریت پس چون او دعا کند و الحاح کند و رد دعای میرد بر ایمان

باب صد و هشتاد و سوم اصل باب فی علامه المعاصر

مفسر خود این بابی است در بیان علامتی که بآن متمم از مشیود کسیکه ایمان او عاریت داده شده است اگر کسی ایمان او مستحکم است درین باب یک حدیث است **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان الحسرة و الندامة و الولی کلمة لمن لم یستفح بالابصر و لم یدر ما الامر الذی هو علیه مقیم له انقرع امره ضر قتلت فیم یعرف انما یجی من هؤلاء جعلت فذلك قال من كان فعله لقوله موافقا فانت له الشهادة بالقیادة و من لم یکن فعله لقوله موافقا فاما ذلک مستودع مفسر خود بعض حدیث با اندک تفسیری گذشت و در کتاب العقل و باب استقبال العلم که باب چهاردهم است فانت لغار و همزه و دو تایی و دو نقطه در باب است و در بعض نسخ قاست بقاف و الف و یم است و بر هر تقدیر برادر با نجات برای تقدیر است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام در سببیک حسرت روز قیامت و پیشانی و در سبب آنکه برای کسی است که نفع نبرد یا آنچه دانست آنرا که وجوب امام مقرر الطاعة در هر زمانی باشد و نه آنست که حیثیت آن کاری که او بر آن ایستاده است آیا قطع است برای او یا ضرر است مراد طعن است بر بعض شیعه امامیه که با وجود علم لزوم امام مقرر الطاعة پیروی ظن و عبادات خود میکنند گفتیم پس کجی شناخته میشود مباحث نجات از ان جماعت شیعه امامیه قربانت شوم گفت هرگاه عبادات او با این سخن اذ که لازم است در هر زمانی امام مقرر الطاعة نامردم پیروی ظن نمی کنند اصلا پس آورد و مستقیم ساخت برای او شهادت ادبجات آخرت را باین معنی که شهادت ادبجات است و باعث نجات آخرت او بعد غرض می شود چنانچه گفته در سوره زخرف الا من شهد باحی و بیان شد در شرح خطبه مصنف رحمه الله تعالی و هر که بنا شد عبادت او با این سخن او موافق باین معنی که با وجود تشیع گاهی پیروی ظن میکند پس خبر این نیست که او حمل عاریت ایمان است و ما قبت او معلوم نیست

باب صد و هشتاد و چهارم اصل باب سهو القلب

مفسر خود سهو بفتح سین بی نقطه و سکون یا غفلت از بران حق و مانند آن و مراد اینجا سکت بودن میان حق و باطل است که نه بجانب این رود و نه بجانب آن **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان القلب لیکون الساعه من اللیل و النهار صافیه کفر فلا ایمان کالغوب الخلق قال ثم قال لی اما تجدد ذلک من نفسك قال ثم یكون التکثر من الله فی العکب یا شاء من کفر و ایمان مفسر خود التخلق بفتح حای با نقطه و فتح لام که تشریح بآن باعتبار این است که ضعیف است و آدب و نیک نداشتن و پس باندک با عشی یا رده و فاسد میشود و ما بجز و استقامت را نیست

کتاب الامان

و اما نیت است یا احواف تنبیه است و بر هر تقریر مطلب اثبات این است را وی جواب گفته الشک فی فتح قلب
و نامی وحدت مصدر باب نصر گذشتن فقطه بر جای و لغیم نون فقط یعنی گفت امام جعفر صادق علیه
السلام بد رستی که دل هر آئینه گاهی می باشد در ساعتی از شب و روزی آنکه در آن کفر باشد و نه اینکه
ایمان باشد در آن مانند جامه کهنه را وی گفت بعد از آن گفت مرا آیینی یابی آن را از دل خود امام
گفت بعد از آن میشود گذشتن یک نقطه از جانب الصدق تعالی در دل با آنچه خواسته از کفر و ایمان
دوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول يكون القلب ماضيه ايمان ولا كفر شبه
المضغنة اما تجد احدكم ذلك **شرح** المضغنة بضم میم و سکون ضا د با نقطه و عین با نقطه یا ر که گوشت
که خاییده شده باشد مضمون این از سابق ظاهر است **سوم اصل** عن طلی الحسن موسی علیه
السلام قال ان الله خلق قلوب المومنین مطوية مبهمة علی الايمان فاذا اراد استنساها كما
فیها ففصمها بالحكمة و ذر بها بالعلم و زاهرها بالقیام علیها سرب العالمین **شرح** المطوی
بصیغه اسم مفعول مقتل العین و اللام باب ضرب مجیده شده المبهمة بیای یک نقطه در کیه بسته شده
باشد تا آنچه در خانه است ظاهر نشود الاستساره بفتحین با نقطه و الف ذرای بی نقطه بیرون آوردن
عسل از کندوج و شبای سه نقطه چنانچه در بعض نسخ است بر انگیزانیدن و هر دو اینجا مناسب است
الفصح بنون و ضا د با نقطه و حامی بنقطه مصدر باب ضرب یا شان کردن مثل اینکه زمین زرع را
شخم میزنند و یضاد بنقطه مصدر باب منع خالص از مضرات کردن و هر دو اینجا مناسب است احکمه باز
داشتن خود از پیروی جو او موس الزرع برای با نقطه و عین بنقطه و مصدر باب منع تخم کاشتن
الزراعه محاصل رسانیدن زمین زرع است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت بد رستی که
الصدق تعالی ذراول خلق مومنان آفرید و لهای مومنان را پیچیده بسته بر ایمان باین سینه که ایمان
در ظاهر آنها نبود اصلا و در باطن آنها مضمحل بود پس چون خواست که ایمان را از درون آنها ظاهر سازد
یا شان و پیش کرد آنها را بترک پیروی خویش نفس و تخم داد آنها را بعلم با آنچه داخل غیب نیست و
بمحاصل تصدیق انبیاء و اوصیاء و آنچه داخل غیب است رسانید آنها را و نگهبان بر آن دلها صاحب
کل اختیار هر کس و هر چیز است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القلب
لیرتج فیما بین المصدق و النکر حتی یوقد علی الايمان فاذا اشتعل علی الايمان قهر و ذلك
قول الله عز وجل ومن یؤمن بالله یدله قلبه **شرح** رتج برای بنقطه و دویم بصیغه متعرج
مجرول باب تفعیل است التزیج در اضطراب انداختن در بعض قرات سید قلبه بیای و نقطه در اثن و
همزه است بصیغه مضارع غائب معلوم متعلل اللام باب منع و رفع قلبه است در بعض قرات بکن تفرقت
بقلب آن بالفت و استقاط آن بجزم و این حدیث موافق این قرات است الملهی بفتح یا و سکون د ا ل

و نیز از ستر ایمنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دل بر آئینه گاهی با منظر آب
انداخته میشود و در میان سینه و قلب تا وقتی که بسته شود و بر ایمان پس چون بسته شود و بر ایمان قرار گیرد و بمضمون
قول الصدوق جل است و سوره قنابین باصاب من مصیبه الایمان و من یؤمن به یخونده مصیبتی آیات ربوبیت
را در مثل فعل النوع ظلم بر آن عالمین جمیع احکام الهی که علامات و ربوبیت الهی است و اندر مگر مکتوب اند بر قلبی
و نیز که مومن بر ربوبیت الهی میشود و دل از آنها اندر و قرار میگیرد و دل او بر تصدیق آیات باطنی
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان القلب یتمجّل فی المیوت یطلب الحق فاذا اصابه
احطان و قوّم ثلاثا ابو عبد الله علیه السلام هذه الاية فمن یرد الله ان یهدی فیترج صدق
للاسلام الی قوله کما یصل فی الله کما مشهور و اسطر نیست و من یرد ان یضلک یجمل صدقه ضیقا
جوابی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دل بر آئینه گاهی با منظر آب
در و درون آدمی طلب میکند علم را مثل وقت حیرت ناشی از غفلت آدمی و تسلط طامان و در ماههای
و در و دراز پس چون بر خود علم را قرار میگیرد بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیه را و سوره انفاس
پس هر که اراده کند اله تعالی توفیق خود را بهمانی کند او را بخت و سعت میدهد سینه او را برای گنجایش
اسلام که نفی شرک است و هر که خواهم بخدای خود گمراه کند او را میگرداند سینه او را در تنگ لغایت
تنگ باطنی که مشغل میشود و بر او قبول اسلام مثل اینکه گویا بالامیر و بشقت باسکان ششم **صل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان القلب یكون فی الساعته من اللیل والنهار
لیس فیه ایمان ولا کفر ما تجدد ذلك ثم یموت بعد ذلك نکته من الله فی قلبه عبده بما شاع وان
شاع و ایمان و ان شاء و یکفر مشهور مضمون این موافق حدیث اول این باب است **هفتم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله خلق قلوب المومنین مبهمه علی الايمان فاذا اسراد
استشاره ما فیهما ففتحها بالحکم و زرعها بالعلم و زارعهما و اقیم علیها رب العالمین مشهور
مضمون این موافق حدیث سوم این باب است

باب بید و هشتاد و یجمل اصل باب فی ظلمه قلب المناق و
یا ان اعطى اللسان ولو قلب المؤمن وان قصر بلسانه

مشهور این باب است و بیان تاریکی دل منافق هر چند که دایره سیه باشد گویا زبان چنانچه در زبان
شده که نفوذ کند بر عظیم اللسان جابل القلب و بیان رویتنی دل مومن هر چند که کوتاه و در بسته
باشد و از زبان او باطنی که فصاحت زبان نداشت باشد درین باب سه حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لئلا تذاق لوم عبد الرجل لا یحطی بلام ولا ذم خطیبا
مضموعا و یقلبه استدر ظلمه من اللیل و یجمل للظلم و یجمل الرجل لا یستطیع یعبر عما فی قلبه بلسانه و قلبه

یزهرت نماز هر المصباح و شام و صبح و هر چه از این عمل در محل نصب است تا مغول و دوم بخدا باشد خطیب است
 تا مغول دوم دیگر بخدا باشد المصطفی کبریم و سکون صاد بنقطه فتح قاف و عین بنقطه سحر لغایت
 بلوغ یعنی ادایت است از امام جعفر صادق علیه السلام با وی گفت که امام گفت ما را در آشنای روزی
 که می یابیم مرد را غلط نمیکند و در گفتگو با وی و نه وادی خود لغایت بلوغ و هر آینه دل او سخت تر است
 باعتبار تاملی از شب تا رویایم مرد را استطاعت نداد که بیان کند چیزی را که در دل دارد و بر زبان خود
 و دل او می رسد و خسته و خسته می شود و در این راه **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال بان القلب ارفع
 قلب غیر نفاق و ایمان و قلب منکوس و قلب مطبوع و قلب ازهر جزو فقلت ما الا زهر قال
 فيه کلمة السراج فاما المطبوع فقلب المتانق و اما الا زهر فقلب المؤمن ان اشهدا شکر و ان
 ابتلا صبر و اما المنکوس فقلب المشرك ثم قرأ هذه الاية انما یتشی سوا علی اصر اما سیتیم
 فاما القلب الذی فی ایمان و نفاق فهو قوم کابوا بالباطل فبان ادس رک احدی اجله غل
 نفاقه هلك و ان ادس که علی ایمان بخدا و شام و صبح و هر چه از این عمل در محل نصب است تا مغول و دوم بخدا باشد خطیب است
 بی نقطه لغایت سبقت گیرنده البیته بفتح او سکون یای دو نقطه در پائین و همزه میغیت و حال چیزی را در
 اینجا روشن است فم بفتح او تشدیدیم است الهم غرم کاری و مراد اینجا معنی اسم فاعل است و آن دست
 نیر که غرم کار با آن میکند کار با او بکسر کات و بفتح همزه و ضم یای یک نقطه است در رسم الخط آن همزه و در اکثر
 جبار است و معنی آن بود که اینجا متقلب بالف شده باشد کتاب بفتح کات و سکون همزه مصدر باب علم بحال
 بودن با در باطالت برای سببیت است الطالفت بطار فی نقطه و الف و همزه و فاء در پیش سبقت گیرنده و
 مراد اینجا کسی است که نزد کسی میگرداند جنس شیطان برای یافتن رخنه که از آنجا و سوسه کشد چنانچه گفته
 در سوره اعراف اذا استهم طائف من الشیطان و فی آید در حدیث بیستم باب عدد و نور و یک معنی روایت است
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدستی که در ما چهار قسم است اول دلی که در آن گاهی نفاق است ترک عمل
 بقرائن و گاهی ایمان است متوجه و استغفار و طمانی گذاشته و دوم دلی که سرخون است باین معنی که خالی
 از نصرت شده مانند ظرفی که بر سرگون شدن خالی شود از آنچه باید که در آن باشد و سوم دلی که مهر کرده شده
 است و چهارم دلی که در خشتان لغایت سبقت گیرنده باعمال صالحه است پس گفتیم چه معنی دارد و خشتان
 گفت در آن مانند روشنی چراغ است پس امام کرده شده پس دل منافق است یعنی کسی که بر این
 و آیات بیات را که وال است بر تو حید میشوند و میفهمند و اقرار با آنها می کند و عمل با آنها نمی کند و اما
 در خشتان پس دل مومن است اگر نعمتی داد و اندر تالی او را شکر کرد و اگر بیلای مبتلا کرد او را نصرت کرد
 و اما سرگون پس دل مشرک است یعنی کسی که اقرار بقتضای بر این و آیات بیات نمیکند و اما انیفه
 تبلیغش خودش بخودش بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیه را از سوره الملک پس یا کسی که در مقام

نبرد می خورد و یا فتنه تراشت با کسی که نزد و سرزبان راه راست مراد کثیل تعطیل دل از نصرت و در نصرتی
 طلب حق است تعطیل او از برتر و چشم در شش بجای که مطلوب باشد پس ایادی که در آن اتفاق ایمان
 است پس دل جمعی است که گاهی بد حال و منافق شدن بسبب شیطان پس اگر دریافت که از ایشان
 ما اهل ادب اتفاق او جویی نشود اگر دریافت او را بر ایمان او یعنی توبه او از ترک عمل بفرمان بشتی شد
 سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال القلب ثلثه قلب متکوس لا یغنی شئنا من الیوم
 وهو قلب الکافر و قلب فیه نکتة تنوء و داع الخیر و الشر فیه تعطیلان فایما کایت مندر طلب علیه و
 قلب مفتوح فیه مصایح تر هو لا یطفا نوره الی یوم القیمه و هو قلب المؤمن مشحون مراد بکافر
 اینها هم از شرک و منافق است که مذکور شد و حدیث سابق و چون وجود بصیرتی که عمل مقتضای آن نشود
 مثل عدم آن بلکه بر اثر عدم آنست دو قسم در حدیث سابق را اینجا یک قسم شمرده مراد بکفر و شر اینجا ایمان و کفر
 است اعتلاج بهار فیه دو کس بهم در کشتی گیرای و مانند آن کایت چپای یک نقطه و تاسی دو نقطه در باره بیند
 ماضی معلوم باب لغاطه و کثیر تر راجع بهایست الکیاتة بغایت مغلوب کردن المؤمن جمع منة یعنی نعم توبه
 و غلب راجع بهایست و کثیر تر راجع لغلب است لا یطفا لطای فی نقطه و فاجز و تصبیه و شامخ و کثیر
 باب علم با محمول باب افعال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت دلها سه قسم است اول
 دلی که سرنگون است بیان این آنکه حفظ نمیکند چیزی از خوبی مانند ظرف سرنگون که حفظ نمیکند چیزی بود اما
 آن دل کافر است خواه منافق و خواه مشرک صریح دو تم دلی که در آن نقطه نیست بیایا پس بیان و کفر
 در آن دلی کشتی میگردد گاهی این غالب است و گاهی آن پس بر کدام آید و کینایت مغلوب کرد و قوتی
 آن دل را باین معنی که در وقت اجل صاحب این دلی بود غالب شد بر آن دل و پیوسته و مسلط
 که کشوده است در آن چراغی که میرد خشد خاموش نمیشود و روشنی آن تا روز قیامت و آندل بودن

باب صد و هشتاد و ششم اصل باب فی تنقل احوال القلب

شرح این بابی است در بیان یک روشن ماندن احوال دل درین باب یک حدیث است اصل
 عن سلام بن المستنیر قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام فدخل علیه جریر بن اعین و سأل
 عن اشیاء فلما تم جریر ان یانقیام قال لابی جعفر علیه السلام اخبرک اطال الله کقاعک
 لنا و امة عنا ملک انانا نیک فلما خرج من عندک حتی ترق قلوبنا و تسلبوا انفسنا عن الدنیا
 و یهون علینا ما فی الید من الناس من تخذوا الاموال فخرجوا من عندک فاذا اصر قاع انفس
 و التجار احببنا الدنیا قال فقال ابی جعفر علیه السلام انما فی القلوب مودة تصعب
 و مودة تسهل مشحون انما فی القلوب انتشار است باینکه دل را برای این قلب مانده
 بزد و درگون میشود و چه قلب در اصل یعنی اگر گون کردن است یعنی روایت است از سلام بن مستنیر گفت بودم

نزد امام محمد باقر علیه السلام پس داخل شد بر او حمزه بن اعین و سوال کرد او را از مسائل پس چون قصد
بر خاستن کرد حمزه گفت امام محمد باقر علیه السلام را که خبر میگیم ترا در گذشت و الله قدم عزت را برای ما بپوشاند
خس و ما را بپوشاید ما می آیم نزد تو پس بیرون نمی رودم از نزد تو آنکه تا که میشوید و بهای ما و بریده میشود
نفسهای ما از غربت دنیا و سهل میشود و با آنچه در دستهای مردم است ازین عالمهای دنیا بعد از آن بیرون
می رودم از نزد تو پس چون اختلاف کردیم با مردم و سوداگران دوست داشتیم دنیا را سلام گفت که پس
گفت او را امام محمد باقر علیه السلام خزان نیست که آن دلمه را قلوب میانه میان این آنکه گاهی سرگشته
میکند و گاهی رامی شوند اصل ثم قال ابو جعفر علیه السلام اما ان اصحاب محمد صلی الله علیه
والله قالوا یا رسول الله نحتاج علينا اتفاق قال فقال ولم نحتاجون ذلك قالوا اذ انکنا عندک
فان کوننا و سر غلبتنا و جلنا و نسینا الدنيا و هذا حق قال لعائن الاخره و الحیثیه و انما و نحن
عندک فاذا خرجنا من عندک و دخلنا هذا البیوت و شتمنا الاولاد و سبنا البیاض
والاهل یکاد ان یخول عن الحاله التي کنا علیها عندک و حتی کانا لم تکن علی شیء افتخار علینا
ان یکون ذلك نقا قاتلهم شتمنا بشین بالقبیله و دوم بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب نصر است
الشتم ففتح شین و فتح بهم نزدیکی کردن یکاد ان یفتح یابی و فقطه دریا بین و فتح کات و الف و الف و الف
و نون تنقیه بصیغه مضارع غائب باب علم منصوب است محملا بامفعول دوم و اینا باشد و ضمیر راجع بای
و اهل است الکه و ففتح کات و سکون و اواده دنیا و مانند آن و میوه اندر ده که بسکون کات و فتح بنزه باشد و بصیغه
تثنیه باب منع باشد الکه و ففتح کات و سکون بنزه و تا بنیث اندوه و پریشانی احوال بحول سر فوج است و
خبرای ادا خراجها است یعنی بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام آگاه باش بدرستی که اصحاب محمد صلی الله
علیه و آله گفتند ای رسول الله میترسم که اتفاق داشته باشیم امام علیه السلام گفت که پس رسول علیه
السلام گفت و چرا میترسید که اتفاق داشته باشید گفتند چون باشیم نزد تو پس بیا و عذاب آخرت نذر می
ما را و ترغیب کنی تا برادر تو اب آخرت میترسیم از عذاب او و فراموش میکنیم از دنیا تا بیکیه گویا باختم خود
روی چشم آخرت را و پشت را و نقش جهنم را بر حالی که ما نزد تو ایم پس چون بیرون رفتیم از نزد تو و داخل شدیم
این خانه های خود را و نزدیک فرزندان شدیم و دیدیم عیال و دزدان که می خواهند مال دنیا را می گردیم
از حالتی که بودیم بر آن نزد تو و تا بخدی سیر کردیم که گویا که ما نبوده ایم بر چیزی از آن حالت آیا پس
تو ترس می بر ما که ایشان گردیدن ما اتفاق اصل فقال لهم رسول الله لو تکونون علی الحال التي و انتم
کلان هذه خطوات الشیطان فیرغبکم فی الدنیا و الله لو تکونون علی الحال التي و انتم
انفسکم بها لصلبنا فحکم الملائکه و مشیقکم علی الدنیا و انتم پس گفت ایشان از رسول الله صلی الله
علیه و آله حاشا که اینها اتفاق باشند بر چیزی که اینها کارهای شیطان است باین معنی که نزدی و بگهای

شیطان است و عبادت شیطان نیست بلکه راه عبادت اوست اگر کسی مصر باشد در سلوک آن راه آخر
عبادت او داخل میشود و اشارت است بقول الله تعالی در سورة التوریا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان
ومن تتبع خطوات الشیطان فانه یامر بالفسا و المنکر حی ان این آنکه ترغیب میکند شیطان شما را در دنیا بخدا
قسم که اگر همیشه می بود بر حالتی که صفت کردید خود را بان هر آئینه مصافحه میکردند با شما ملائکه و میرفتید بر روی آب
اصل دلولا انکم تدبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حق ینبوا ثم یتستغفرون الله
فیغفر لهم ان المومن مغتنق ثواب اما سمعت قول الله ان الله یحب المتوابعین و یحب المتطهرین
وقال استغفروا لکم ثم تدبوا الیه فیکفر ان المومن تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلام است مغتنق یعنی
اسم مغفول یا اتم فاعل یا بغضیل یا باب افعال است التفتین و الاقنان در گمراهی انداختن و در گمراهی افتادن
یعنی اگر ندان می بود که شما بقتضا و قدر او گناه میکنید پس استغفار الله تعالی میکنید می آفرینم می را بالقضا
و قدر او گناه کننده بعد از آن استغفار الله تعالی نکنند پس آمرزد برای ایشان گناهان ایشان را و
صفت غفارت او ظاهر شود امام گفت بدرستی که مومن گاهی بقتضای انداخته شده بغایت رجوع کننده
است آیا نشنید می قول الله تعالی را در سورة بقره بدرستی که الله تعالی دوست میدارد و بسیار بازگشت
کننده گان انحرام را بر حالی که دوست میدارد بغایت پاکیزگان را بیان این آیت میشود و در شرح حدیث نجیم
باب صد و نود و یکم در کتاب الحیض در شرح حدیث سوم باب مقیم و گفته در سورة هود استغفار کنید صاحب
کل اختیار خود تا از بعد از آن بازگشت کنید بسوی او

سنن ترمذی اصول کمال

باب صد و هشتاد و هفتم اصل باب الوسوسة و حدیث النفس
شرح این باب بیان و سواس خاطر و سخن باطل است که در دل سیکزد و لی آنکه زبان آید و لی آنکه
موافق اعتقاد باشد درین باب پنج حدیث است اول اصل سالت اباعبد الله علیه السلام
عن الوسوسة ان کثرت فقال لا شیء فیما تقول لا اله الا الله شرح پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از سواس خاطر بتصورات باطل هر چند که بسیار باشد پس گفت گناهی نیست و آن
میگوئی بر آن بر طرت شدن لا اله الا الله را دوم اصل عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت له انذریع فی قلبی مر عظیم فقال قل لا اله الا الله قال جمیل
فکلما وقع فی قلبی شیء قلت لا اله الا الله فیهب عنی شیء روایت است از جمیل
بن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را بدرستی که می افتد در دل من چیزی
بزرگ در گناه اگر زبان آید یا اعتقادی باشد پس گفت بگو لا اله الا الله گفت جمیل پس هر وقت
که می افتد در دل من چیزی از باطل میگفتم لا اله الا الله پس بر طرت می شد از من سووم اصل
عن ابن ابی عمیر عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال جلوس رجل الی انبیسی

فقال يا رسول الله هلك فقال له عليه السلام اناك المحدث فقال لك من خلقك فقلت
الله فقال لك الله من خلقه فقال اى الذى بعثك بالحق لكان كذا فقال رسول الله صلى
الله عليه وآله ذلك والله محض الايمان شرح ابن ابي عمير واديت كروان محمد بن مسلم ان امام جعفر صادق
گفت آدم مدی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گشت ای رسول الله مالک شد من پس گفتم او را آدم
تر تو را ایس بعین پس گفتم ترا که آفرید ترا ایس گفتمی الله پس گفتم ترا الله را که آفرید پس گفتم ترا
قسم بآنکه بر الیخیت ترا قرآن که هر آینه شد چنانچه گفتمی پس گفتم او را رسول الله صلی الله علیه و آله این
بخدا قسم که محض ایمان هست اصل قال ابن ابي عمير فحدثت بذلك عبد الرحمن بن الحجاج فقال
حدثني ابي عن ابي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله انما اعطى بقوله
هذا والله محض الايمان خوفه ان يكون قد هلك حيث عرض له ذلك في قلبه ثم روى عن
ابن ابي عمير عن حماد بن عمار عن عبد الرحمن بن حجاج قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله خراين فاستبى له خواسته باشارت در قول او که هذا والله
محض الايمان ترس او را این که باشد مالک بسبب اینکه عارض شده او را آن تصور و بدل او مراد
اینست که تصور باطل را نخواسته بلکه ترس بالک شدن بسبب تصور را خواسته چه مراد هم اصل
گفته هر جل الی ابی جعفر علیه السلام بشکوه الیه که آن بخاطر علی باطل فاجایه فی بعض کلمات الله عز وجل
ان شاء عبثك فلا تجعل لابليس وليك طريقا قد شكوا قوم الى النبي صلى الله عليه وآله يعرض لهم
لان تنوي بهم الرجوع او يلقعوا احب اليهم من ان يتكلموا به فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
المجدون ذلك قالوا نعم فقال والذي نفسي بيده ان ذلك ليرجع الايمان فاذا وجدتموه
فقولوا آمنا بالله ورسوله ولا حول ولا قوة الا بالله ثم روى عن الامام جعفر الصادق عليه السلام
بگناه و اینجا استعاره شده برای فکر باطل جمله لان تنوي يفتح لام وان تامل على مضطرب معلوم باب
ضرب است باد برهم برای تعدیه است و اینجمله صفت مانیه لما است بشارة الیه ذلک مضمون لان تنوي
الی آخر است یعنی نوشت مردی بسوی امام محمد تقی علیه السلام شکایت میکرد بسوی او از فکر باطلی که
میگذرد در دل او پس جواب داد او را مستحی که از جمله آن این بود که بدستی که الله عز وجل اگر خواهد ثابت
قدم می کند ترا ایس گردان برای ایس بر خودت را می مراد اینست که دفع این طبع از تو باین میشود
که پناه بآلله تعالی بری و یاد ربوبیت او کنی و دعائی و اگر این را کنی شیطان بر تو دست می یابد
بیان این آنکه تحقیق شکایت بر دهنده جمعی بسوی نبی علیه السلام از فکر باطلی که عارض میشد ایشانرا
سر آینه اینکه از ایشانرا یاد از کوی و مانند آن یا پاره پاره کرده شوند چنانچه است بسوی ایشان
از اینکه نقل کنند این فکر باطل را که عارض ایشان میشود پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله این را که

کینکه که اقتاد و پاره پاره شدن تیر است نزد شما از قتل کسی که عارض شماست شود و گفتند آری پس
گفت قسم باینکه جان من در قبضه قدرت اوست که بدستی که انچه می یابید و خود پیرائید صبح ایمان است پس
چون یابید آن آزار و خود پس گوید بومن شدیم باند و رسولش و نیست پیچیدی غم از کار می و نه توت غم
در کار می مگر بوسید انگیزی الله تعالی **پیچم اصل** ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال
يا رسول الله اتى نافتت فقال والله ما نافتت ولو نافتت ما انتفى وتعلمنى بالذى مررتك
اظن العلو الخاص انك فقال لك من خلقك فقلت الله خلقنى فقال لك من خلق الله
قال اى والذى بعثك بالحق لكان كذا فقال ان كان لك فليذكر احدكم الله وحده
ثم صرح احوال اينجا در مقابل شما است يعنى بدستی که مردی آمد نزد رسول الله صلى الله عليه وآله
پس گفت اى رسول الله بدستی که من منافق شدم پس رسول عليه السلام گفت بخدا قسم که منافق
نشدی و اگر منافق میشدی منی آدمی که اسلام کنی مرا چیست آنکه باین شک انداخته ترا گمان میکنم
که دشمن همیشه حاضر که شیطان باشد آمده باشد نزد تو پس گفته باشد ترا که آفرید ترا پس گفته باشد
ترا که آفرید الله را آنرا گفت آری قسم باینکه بر انگشت ترا با قرآن که بر آئینه شد چنانچه گفتی پس رسول
گفت بدستی که شیطان آمد نزد شما از این راه و علم شما از علم شما بهتر است اينکه این علم نیست آنکه ظن است
و اعمال که مترتب بر آن میشود باطل است پس چون بشود چنانچه گفتی پس باید که یاد کنی از شما که انحال
هم مانند الله تعالی را بتهائی باین معنی که گوید لا اله الا الله فقد استعانت بر دفع وسوسه شیطان

دکیم اصل و هشتم اصل باب الاعتراف بالذنوب والندم عليها

ثم صرح این باب اقرار بگناهان خود و پشیمان بودن است بر سر آن گناهان که صادر شده و رین باب
هشت حیرت است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال والله ما ينجو من الذنب الا
من اقرب قال وقال ابو جعفر علیه السلام كفى بالندم توبة ثم صرح روایت است از علی احسنی
بفتح ع و سکون حای بنقطه فتح نیم و سین بنقطه نسو بست بید خود از امام محمد را گفت بخدا قسم که نجات نمی یابد از گناه
مگر کسی که اقرار کند بآن گناه چنانچه می آید و در حدیث پنجم این باب را وی گفت و گفت امام محمد را که تا نیست پشیمانی
برگناه با اعتبار اینکه توبه از گناه باشد این معنی که با عینی توبه است بر توبه چنانچه بیان میشود در حدیث هفتم این باب
یا باین معنی که پشیمانی کار توبه میکند **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لا والله ما

اصرا الله من الناس الا خصلتين ان يعترفوا بالندم فيزيلهم و بالذنوب فيعفوها لهم
ثم صرح روایت است از امام محمد را که توبه بخداست و توبه بخداست خیال مردی که معاصی خود را سهل میشمارد
و خود را بفریت شیطان نسبت بصلاح و خوبی میدهند و ملحد میشوند باطل است بخدا قسم که اراده کرده
الله تعالی از منم مگر و صفت را اقل اینکه اقرار کنند برای او بگناهان زاده کنند نعمت ایشان را

دوم اینکه اقرار کنند برای او گناهان اگر از ایشان صادر شده باشند تا آمرزش آنها برای ایشان سوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت یقول ان الرجل لیذهب الذنب الذنب فیلحقه
الله به الخینه ثم یخرج روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت شنیدم از او که
می گفت بد رستی که مرد هر گناه گناهی که می کند تو می از گناه پس داخل می کند و او را الله تعالی
بوسیله آن گناه در بهشت گرفتار می نماید و میگوید که داخل می کند و الله تعالی کسی را بوسیله گناه در بهشت
گرفتاری داخل میکند در بهشت بد رستی که او گناه و جوارح میکند پس همیشه از آن ترسانست
مهر زنی کننده است خودش را پس رحم میکند او را الله تعالی پس داخل میکند او را در بهشت مراد نیست
که آنچه لغت در حق کسی است که الله تعالی داند که اگر او آن گناه و جوارح را نیکو و محبب و خود پسندی می نماید
که گناه دل باعث جهنم است چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذیه
والله ما خرج عبد من ذنب یا ضرار الا باقرار ان الذنب ای یکسر عمره و سکون یا می در نقطه
در باین و سکون با در وقت و کسر را می تنوین و با تنوین در وصل اسم فعل است بمعنی امر به کار داشتن
خود از کاری و تنوین از بود که بشود یون و ضمیرشان باشد یا در امر برای ملا بست است و ظرف
صفت ذنب است یا در باقرار برای ملا بست و برای سببیت می تواند بود و بنا بر اول تقدیر لا اذیه
باقرار است و بنا بر دوم تقدیر کسبی الا باقرار است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
می گفت خود داری کن بخدا قسم که بیرون نیامدند از گناه به که با سهل انگاری باشند و بیرون
نیامدند از گناه می مگر گناه به که با عتراض بگناه خود باشند با جمیع که سهل انگاری نکنند بلکه
در دل قرار دهیم که الله تعالی راست در آن عذاب و مجتاشانش چنانچه می آید در حدیث آمده و شیخ
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت یقول من اذنب ذنبا فعلم ان الله
مطلع علیه ان شاء الله و ان شاء عقوله لعقوله و ان لم یستغفر ثم یخرج علم و اینجانبی
قرار دادن خاطر بر معلوم است مثل فاعلم انه لا اله الا الله زیرا که علم حقیقی از مقوله انفعال است
و تکلیف متعلق بآن نمی شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق صلوات الله علیه را وی گفت
شنیدم از او که می گفت هر که گناه کند گناه می پس اقرار کند باینکه الله تعالی مطلع است بر آن اگر
خدا عذاب میکند و اگر خود بجهنم می کشد برای او بخشیده میشود آن گناه برای او هر چند که طلب
آمرزش نکرده باشد اشعار است باینکه انقسام که صاحب امر نیست زیرا که با خود قرار توبه میدهد
چنانچه گذشت در حدیث دوم باب صد و چهارم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الله یحب العبد ان یطلب الذنب العظیم و یمغض العبد ان یمتحن بالمجرم
الذی سیر ثم یخرج ان تقدیر بیان است یا بذل استمال العبد است بتقدیر طلب بالی برایش

در این حدیث
اصول گناه

زیرا که آن در استجاب است و معاشرت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام بدستی که اندر تنم
دوست میدار و بنده را با نیکه توجه کند بسوی او نگاه دارد و طلب آمرزش کند و گناه بزرگ و دشمن ننیزد و بدو را
با نیکه سهل انگاری کند بگناه کوچک هفتم **اصل** قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان الذین
على الشیء یؤید عوالی تو که مشرَح اندم بطیخ نون و فتح دل پیشانی خواه یا تر از خاطر بر ترک بالکلیه باشد و آن
توبه است و خواه برای بخشش انقضای زمان را ندان شہوت و ترس عذاب باشد و مراد اینجا شوق دوم است
یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بدستی که پیشانی بر گناه می خواند آنی را بسوی ترک آن گناه بالکلیه
یعنی اینکه با شوقی توبه است و توبه **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من عبد
اذا ذنب ذنباً فندم علیه الا غفر الله له قبل ان یستغفر مشرَح معنوی این موافق حدیث پنجم
این بابت **اصل** و ما من عبد انعم الله علیه فخره ففوت انما من هذا الله الا غفر الله
له قبل ان یجده مشرَح نیست هیچ بند که انعام کرده الله تعالی بر او یعنی پس اعتراض کرد با نیکه آن
نعمت از جانب الله تعالی است مگر آنکه بخشایش کرد و الله تعالی برای او گناهای او را بالکلیه بخشاید از الله
حمد کند الله تعالی را بر زبان مخفی نماید که ظاهر سیاق اینست که بجای غفرانه اینجا زاد الله باشد تا این معنوی
راجع بمضمون حدیث دوم این باب شود پس میتواند بود که اگر کتابان بسوی شده باشد

باب صد و هشتاد و دوم اصل ستر الذنوب

مشرَح پوشانیدن گناه بر دو قسم است اول پوشانیدن برای شرم دوم پوشانیدن برای لجاجت
مراد اینجا اول است یعنی این باب بیان حال پوشانیدن گناه است بسبب انفعال درین باب
و حدیث است **اول اصل** عن الامام علی الرضا علیه السلام قال سمعت یقول المستتر
بالحسنه یعدل سبعین حسنة والمذیع بالسیئة یخذول والمستر بالسیئة مغفور له
مشرَح المولى نوکر عجبی که شکی برب شود و پروا اینجا مناسب است المستتر در اول بفتح تاءى دوم بصیغه
مصدریه می است و در دوم بکسر تاء بصیغه اسم فاعل است یعنی روایت است از عباس نوکر امام رضا
علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت پنهان کردن نیکی برابری میکند با نیکو آشکارا و فاش کننده
بدی بنیوتیق است و پنهان کننده بدی برای افعال نجشیده شده و برالحی اوست **دوم اصل**
قال رسول الله صلى الله علیه وآله المستتر بالحسنة یعدل سبعین حسنة والمذیع بالسیئة
یخذول و المستر بالمغفور له مشرَح معنوی این موافق سابق است

باب صد و نودم اصل باب من یحی بالحسنة والسیئة

مشرَح این باب بیان حال کسی است که قصد میکند نیکی را یا بدی را درین باب چهار حدیث است
اول اصل عن احمد بن علیهما السلام قال ان الله یتبارک و تعالی جعل لادم ذنوباً

من هم بحسنه ولم یعلمها کتبت له حسنه ومن هم بحسنه وعلیها کتبت له عسره ومن هم بسیره
 یعملها لم تکتب علیه ومن هم بها وعلیها کتبت علیه لیسیره مع کرمه من الاثم اشارت بهت یا یحیی
 در حدیث اول باب بعد و نود و سوم مقبول جل معقول من هم بهت آخر است بر یک استیسیه بهت و در حدیث
 منسوب بهت یا حال از سیرت در کتب باشد یعنی ردانیت از امام محمد یا قریه علیه السلام یا امام محمد صادق ع
 گفت بدرستی که اندک تبارک و تعالی گردانید و برای آدم در فرزند ان ادا این را که هر که قصد کند یک نیکی
 را و بگذرد آنرا نوشته شود آن یک نیکی برای او یک نیکی و هر که قصد کند یک نیکی را و بگذرد آنرا نوشته شود آن
 یک نیکی برای او ده حسنه و هر که قصد کند یک بدی را و بگذرد آنرا نوشته شود آن یک بدی بر او اصداف
 که در اینجا چهار احتمال است اول اینکه قصد سیئه بوقوع مقصود نیست بکس و قبح نباشد اصلا و دوم اینکه قصد سیئه
 بوقوع مقصود نیست بکس و قبح نباشد اصلا و سوم اینکه قصد سیئه بوقوع مقصود بهتر باشد از قصد حسن
 بوقوع مقصود چهارم اینکه قصد سیئه نوعی ضعیف از جمله سیئه باشد و مقصود نشود پس نوشته شود بدی و
 که از حسن آن بدی که مقصود شده باشد بلکه از آن باشد بر هر که قصد کند یک بدی را و بگذرد آنرا نوشته شود
 آن یک بدی بر او یک بدی دوم اصل عریضه عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن یعمل فیها الحسنات
 یعنی بها فیکتب له حسنه وان هو عملها کتبت له عشر حسنات فان المؤمن یم یسیره ان یعملها الا ان یعملها
 فلا تکتب علیه شکر معقول من این توافق سابق است مضمون اصل عریضه عبد الله علیه السلام بن جعفر
 علیه السلام عن امیر علیه السلام قال سألته عن المکلف هل یعملان بالمذنب او لا انما قال العبد ان یفعل
 او الحسنه فقال ریح الکلیف والغیب سوا قلت لا قال انما اذا هم بالحسنه خرج له سبب طیب الريح
 فقال صاحب الیوم لصاحب الشمال افرافه قد هم بالحسنه فاذا فعلها کان له سبب طیب و ریح ممداده
 فالتهم له و اذا هم بالسئنه خرج له سبب ریح فیه قول صاحب الشمال لصاحب الیوم فیه فانه قد هم
 بالسئنه فاذا فعلها کان له سبب ممداده و انتم ما علیه قد هم بالحسنه و انتم ما علیه قد هم بالسئنه
 یعنی شک و مانند آن قیاس قیاسی و قبح فاما است طیب بفتح طاء و تشدید یاء کسره است و سکون یا نیز خبر است
 یعنی یا کثیر و غیر اسلوب در هم وقت برای اشیاء تبرج جانب سیرت بریده و غالب بودن فرشته سیرت بر سیرت است
 یعنی ردانیت از امام محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را که در وقت
 دست راست و دست چپ آدمی که آید از گناه را چون قصد کند بدی که گناه آنرا نیکی را پس گفت آید بوی چاه
 است الخ و بوی مشک و مانند آن برابر است گفت بدرستی که سینه چون قصد کند نیکی که سیرت می آید پس او خوشبو
 پس بگوید فرشته دست راست از سیرت دست چپ را که بر خیزد بر سینه او قیاس قیاسی و تشدید یاء کسره است و سکون یا نیز خبر است
 میشود و زبان فرشته دست راست فم او و آب درین او مرکب الیوس است پس بگوید آن سیرت را برای او آید و جبهه سنان
 شود و چون قصد کند بدی را برودن می آید الیوس و او گنده و الیوس میگوید فرشته دست چپ فرشته دست راست

بنیاد پاکیزه کار باغبانی است که گشتگان از کوه و بیابانی حرام مثل جمعی که بعد از حیض و پیش از غسل یا جاری بخوابد غسل که شستن
 نزع و نیم باشد چنانچه می آید در کتاب کچین و حدیث سوم باب بیستم جمیع باب ایشان گشتند و مثل جمعی که استنجاء را با لب آب کنند
 یا جمیع میان اجزاء و آب کنند چنانچه می آید در کتاب الطهارة در حدیث سیزدهم باب و از و نیم که با لب القول عند دخول الملاء
 و الخروج والاستنجاء راست بیان این آنکه هر که دوست داشت او را الله تعالی عذاب نمیکند و او پس از جمیع اهل
 آسمان و زمین در نوبت تائب باشد محبوب خواهد بود و معذب نخواهد بود **اصل** و قوله الذین یحملون العرش
 و من حوله لیسبحوا معک و یمجدون ذی الجلال و الاکرام و یسبحون و یمجدون الله تعالی و یقولون لا اله الا الله تعالی و یمجدون الله تعالی
 للذین تالوا و اتبعوا سبیلک و فهم عذابنا و ادخلهم جنات عدن من التی وعدتهم و هم فیها
 من آبائهم و از و نیم یا هم انک انت العزیز الحکیم و فهم السیئات و من توب السیئات یومضون فقد رحمت
 و ذلك هو العون العظیم **مفسر** بیان معنی عرش و بیان حاملان عرش و بیان الذین آمنوا و بیان من صلح که گشت
 در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم و ششم که باب العرش و الکرسی است در مصاحف چنین است لیکن کجیم و یکونون به و استغفران
 پس فرمود و یکونون به انکم کاتبان افتاده یا این قرائی غیر مشهور است یعنی و در و م قول الله تعالی و در و م من جمعی که
 برسد از عرش را جمعی که در و عرش است و جمیع میکنند با همه صاحب کل اختیار ایشان و استغفران گنا بان میکنند برای
 جمعی که مؤمن شده اند یا این توب استغفار میکنند که سبک زبانی صاحب کل اختیار و انگیشت داری بر خیر را بعباده
 رحمت و علم پس بنیادش که گنا یا بر برای جمعی که برگشته از گناه و تابع شده اند را توبه و بر او امام حق است و مراد
 با تابع آن یا در گرفتن احکام از او است و نگاه دار ایشان را از عذاب و در و خ ای صاحب کل اختیار و اربابان گنا گشتن
 داخل کن ایشان را در برشته های اقامت که وعده دادی ایشان را و داخل کن با ایشان هر که را که عمل صالح کرد
 باین معنی که ولایت امام حق کرد چنانچه بیان شد در شرح کتاب الحج در حدیث هفتاد و پنجم باب صد و پنجم که باب
 فیه نکت و تنق من التمریل فی الولاية است هر چند که در اتباع سبیل تفسیر کرده باشد از جمله پدران ایشان
 و پدران ایشان و اولاد ایشان بدرستی که قوی بی ننگ رعایت کننده مصالح و نگاه دار جمیع کسانی را که
 مذکور شدند از بدیهه و هر که غایب داری او را از بدیهه و روز قیامت پس تحقیق رحمت کردی بر او است و پس بطلب رسیدنی
 که عظیم است **اصل** و قوله عز وجل والذین لا یدعون مع الله الهاء اخره ولا یقتولون النفس اللوئیم الله الا
 بالحق ولا یزنون و من یفعل ذلك ینزل الله سقاکم حسرات و کان الله غفوراً رحیماً **مفسر** و در و م قول
 الله عز وجل و در و م قول آن که جمعی که نمی کشند با الله تعالی معبودی دیگر را و میکشند جان را که صاحب حرمت کرده آن را با الله تعالی
 مثل آدمی که کشتن مثل قصاص و زنا نمیکند و هر که گناه آن مذکور شد ملاقات کرد و روز قیامت گناه را مضاعف میشود برای
 او عذاب در روز قیامت و جای و پیما در آن عذاب خوار و ذلیل کسی که برگشت از گنا آن مؤمن شد بر توبت رب العالمین
 و بجا آورد عملی را که صالح است و این حرف امام جمیع احکام است بیان این آنکه انچه عت تبدیل میکند الله تعالی برای ایشان را

بمسئلت منقول است که بیشتر شغل است جمیع مؤمنی که در برابر طاعات اهل تکلیف است پس اگر طاعت بطبع مقبول
 است مواضع طاعات خود را در بیشتر می باید و الا بکسر می رود و مواضع طاعات او را اهل ایمان می دهند ششم اصل
 عن محمد بن مسلم عن جعفر علیه السلام قال یا محمد بن مسلم ذنوب المؤمن اذا قاب منها
 مغفرة لم يفلح المؤمن لما يستأنف بعد التوبة والمغفرة اما والله انها ليست الا اهل الايمان
 قلت فان عاد بعد التوبة والاستغفار في الذنوب وعاد في التوبة فقال یا محمد بن مسلم اتی العبد
 المؤمن بیدم على ذنبه ويستغفر منه ويتوب ثم لا يقبل الله توبته **متن** روایت است از محمد بن مسلم از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت ای محمد بن مسلم گمان مومنی چون توبه کند از آنجا بخشاش کرده شده است برای او
 پس باید که عمل کند مومنی برای آنچه از سر بگیرد و بعد از توبه و بخشاش با یقینی که باید امتیاز کند برای آنچه
 از گناه باش بخدا قسم که بدستی که مغفرت بسبب توبه نیست مگر برای اهل ایمان بر توبت رب العالمین که معیار آن
 اعتراف بوجود امام مقرر فی الطاعة در هر زمان است گفت پس اگر بعد از توبه و طلب بخشاش برگردد و در گناه آن
 و آن توبه کند چه نیست پس گفت یعنی آن استقامت جاری ای محمد بن مسلم آیا گمان میبری بنده مومنی را که پیشانی شود
 بر برگرداند خود و طلب بخشاش میکند دلش گناه و توبه میکند و با وجود این قبول نمیکند الله تعالی توبه او را اصل قلت فانه
 فعل ذلك مواهید نسیم بتوب و لیستغفر فقال کما اعاد المؤمن بالاستغفار التوبة عاد الله علیه
 بالمغفرة وان الله غفور رحیم یقبل التوبة ویعفو عن السيئات وایاک انقضه المومنین من
 سر حرم الله **متن** گفت پس بدستی که او کرده از توبه برگرداند پس بگوید بعد از آن توبه میکند و طلب بخشاش میکند پس
 امام گفت هر بار که برگردد مومنی طلب بخشاش و توبه بر میگردد و الله تعالی بر او بخشاش و بدستی که الله تعالی لغایت
 آمرزگار صاحب رحمت است بر مومنان قبول میکند توبه را و در میگذرد از گناه آن پس خود را دارد و ارا میگذرد السیدنی
 مومنان را از رحمت الله تعالی هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله
 عز وجل اذا تمهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون قال هو العبد یوم بالذنب
 ثم یبذل کره فیمسك فذلک قوله تذكروا فاذا هم مبصرون **متن** هفتم بصیرت مضاع غائب مجبول باب
 انما لست و برای الت است الا امام انعاذ او دردن و مضطرب گردن یا بصیفة معلوم باب ضرب است و برای
 لما لست است ایهم بفتح با و کسر قرن آدمی و مانند آن در برای یا بصیفة معلوم باب بصیرت و یا عدلیم است ایم
 اراده جزئی فذلک مبتدأ است قوله یبذل تذكروا مقول قول است فاذا هم مبصرون خارج از قول قول است یعنی آن
 مذکور شده در اینجا و مراد بخواندن آن نیست که ایماعت شده که آنکه که با کافه است میشود و جمیع که از آنرا میکنند تأیید میشوند
 یا یعنی که توبه در طاعة اول الت است و بعد از توبه در طاعة ثانیة الت است **متن** روایت است از امام جعفر صادق را دی گفت
 پرسیدم او را از قول الله عز وجل و یبذل کره فیمسك فذلک قوله تذكروا فاذا هم مبصرون ان الذین التوا بعد التوبة و یبذل کره فیمسك فذلک قوله تذكروا فاذا هم مبصرون
 در باب ایشان کسی که برگردد پس بگوید و برای یا فتن خسته که از آنجا دوسوسه کند و نفس شیطان را باید و بویست و با عالمین

و خدای عز و جل فرمود ای ایقان حق را می پیروی کن و به معنی که تو به سبب خود و من و خداوند باین معنی اشارت کرده که
 این حدیث را درین باب ذکر کرده ام که آنکه آنکه نبوده است که از خداوند و او را می شود بوسیله گناه بعد از آن بیاد می آید
 ربوبیت الهی و عذاب آخرت را پس خود را نگاه میدارد و گناه پس این است مضمون قول الله تعالی که مذکور است و آنچه در
 آیت است که فاذا هم مقبرون و حق اینها آنکه است **هشتم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول
 ان الله تعالى استد فرحاً بتوبة عبده من رجل اصل من اهلته و زاد في ليله طلاء فوجدها
 فاحله استد فرحاً بتوبة عبده من ذلك الرجل برأحه حين وجدها ثم سرحه فاستبرح
 و اشال ان بالله تعالى بر سبیل استغفار برای اوست و توبه است فادرا بعد برای بیان است و فاما ذکر
 این فقره تا آخر است که خیال نکند که خوشحالی الله تعالی که می شود و در ایام دنیا نیز خوشحالی آنکه در هر طرف می شود یعنی
 شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بدستیکه الله تعالی خوشحال تر است بتوبه عبده خود از هر مسأله که
 کرده باشد چاره ای سواری خود را و توبه خود را که با توین چاره است و در حق توبه است یا نه باشد آن چاره را بیان این
 آنکه الله تعالی فاما خوشحالی تر است بتوبه عبده خود از آن مردی که چاره ای سواری خود و توبه که یافته باشد از باین معنی که
 خوشحالی آنقدر است و وقت یافتن است و خوشحالی الله تعالی را هم است **نهم اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام
 ان الله يحب العبد المتفطن التواب و هو الذي يكثر من ذلك منه **عاشرون اصل** سمعت ابا جعفر سابق
 عليه السلام يقول الله تعالی دوست میدارد عبده را که صاحب گناه و نیت بازگشت کند باشد و اگر
 نمیشود و از او افضل است باین معنی که کسی که در اصل گناه و نیت توبه نداشته باشد مثل مصعب بن یزید و تقیان
 افضل از اوست **دهم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعت يقول الناب من الذنوب من لا
 خيب له المقيم على الذنوب و هو مستغفر منه كما يستغفر في شرا ذنوبه است از امام محمد باقر علیه السلام
 وادی گفت شنیدم از او که میگفت توبه کند از گناه مانند کسی است که گناه کرده باین معنی که نزدیک اوست
 اگر چه در مرتبه او نیست چنانچه گذشت در حدیث سابق و کسی که مصر باشد بر گناه برحالی که از او استغفار از آن گناه
 کند مانند استغفار کننده است با خود یا با حکام چه آن استغفار بحضرت زبان خواهد بود یا در **هفتم اصل** عن
 ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل اوحى الى داود ان آت عبدي و اياك فقل له انك
 عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك فان انت عصيتني الرابعة
 لم اغفر لك فاما داود فقال يا رب اني رسول الله اليها و هو يقول لك انك عصيتني فغفرت
 لك و عصيتني فغفرت لك و عصيتني فغفرت لك فان انت عصيتني الرابعة لم اغفر لك فقال له داود اني
 قد بلغت يا ربني الله **شهر** و انبأ عن ابيات و باوجود آن در کتاب حکم داود بود چون داود بنی و امام زمان
 خود بوده و از او صیای موسی بوده و انبیا و اوصیا معصوم اند از گناه آن کبیره و صغیره باین معنی که
 گناه از ایشان سر نمی زند اصلاً لیکن سهو و نسیان و غیر نفس حکم شرعی از ایشان صادر میشود و هر گاه

مقاله تفسیر
 اصول کافی

مؤافقه دینی ایشان بعتاب و مانند آن میشود اگرچه در غیر ایشان باعث مؤافقه نیست اصلا و عصیان بانیال
از ان قبیل است و مانند قول رفیق موسی علیه السلام است در سوره کف و اما النبیائیه الا الشیطان انی انکره
و مانند آن است در قول الله تعالی در سوره توبه عفا الله عنک لم اذنت لهم شیء مما یدعون من دینهم از قبیل
لفظ است تا کسی ننزد نشود بعبادت خود و مانند ادانیال در مقابل این افتادگی و عرض عدم استقلال خود
در قدرت طلب توفیق کرده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدستیکه الله عزوجل وحی کرد
بسوی داود که بر نردبند من و ادانیال ایس گو او را بدستیکه توبه عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو
سه بار پس اگر توبه عصیان من کنی در چهارم بخشایش نمیکم برای تو پس رفت نزد ادانیال و داود ایس گفت ای ادانیال
بدستیکه من فرستاده الله تعالی ام بسوی تو او و میگوید ترا بدستی که توبه عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای
تو سه بار پس اگر توبه عصیان من کنی در چهارم بخشایش نمیکم برای تو پس گفت داود را ادانیال تحقیق تبلیغ رسالت
کردی ای پیغمبر الله تعالی اصل غماکان فی الصحرا قال ادانیال فنامی دبه فقال یا سرباد
داود و هیک اخباری عنک اننی قد عاصیتک فغفرت لی ثلثا و اخبرنی عنک انی ان عاصیتک
الرباعه لم تغفر لی فوعزتک لای تعفیتک عاصیتک ثم لا عاصیتک ثم لا عاصیتک ثم لا عاصیتک ثم لا عاصیتک
بکار جهانست که مرکز هر خاطر است و اگر راجع بادیال می بود اولی میبود که فاعل تمام ضمیر باشد و فاعل کان راجع
باشد یعنی پس چون شد عالم در آخر شب که وقت نماز و ترست بخواست و ادانیال برای عبادت توری خود پس
مناجات کرد صاحب کل اختیار خود را باین روش گرفت ای صاحب کل اختیار من بدستیکه داود پیغمبر تو خبر داد
مرا از جانب تو که من توبه عصیان تو کردم پس بخشایش کردی برای من و عصیان تو کردم پس بخشایش کردی
برای من و عصیان تو کردم پس بخشایش کردی برای من و خبر داد مرا از جانب تو که من از عصیان تو کنم در
چهارم بخشایش نمیکنی برای من پس قسم بی منی تو و بزرگی تو که اگر بقضا و قدر خود نگاه داری مرا از عصیان
هرگز عاصیان تو خواهم کرد البته بعد از ان هرگز عاصیان تو خواهم کرد البته بعد از ان هرگز عاصیان تو
خواهم کرد البته و از دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا تاب العبد
توبه نصوحا احب الله فستر علیه فقلت و کیف یستر علیه قال ینسی مملکیه ما کان انا یکتب علیه
و یوحی الی جوارحه و الی بقاع الارض ان الکتبی علیه ذنوب فیلقی الله عزوجل حین یلقاه و لیس شیء
یشهد علیه بشیء من الذنوب شرح این خبر است از شرح حدیث اول این باب سیزدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزوجل یفرج بتوبه عبد للمومن اذا تاب ما
یفرج احدکم یضاهه اذا وجدها شرح این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب

باب صد و نود و دوم اصل الاستغفار من الذنوب

شرح این باب بیان طلب درگشتن الله تعالی از گناه است و این باب ده حدیث است اول

ای آدم گردانیدم برای شایان را که هر که قصد بدی کند از فرزندان تو نوشته می شود و بر او پس اگر کند از نوشته میشود
 آن بر او یک گناه و هر که قصد کند از فرزندان تو بخوبی پس اگر کند آن را نوشته میشود و آن برای او یک خوبی و اگر او کند آنرا
 نوشته میشود و آن برای او و خوبی آدم گفت ای صاحب کل اختیار من زیاد کن عطا برای من گفت گردانیدم برای
 تو اینکه هر که کند از فرزندان تو گناهی را بعد از آن باستغفار کند می آمرزم برای او آدم گفت ای صاحب کل اختیار من
 زیاد کن عطا ای من گفت گردانیدم برای فرزندان تو توبه را و کشت و کروم برای ایشان زمان توبه را و فقی که سد
 جان باینجا که خلق است مراد قبول توبه چاهست و آنوقت نیز چنانچه می آید در حدیث سوم این باب یا مراد قبول
 توبه عالم و جا بل است و آنوقت چنانچه می آید در حدیث دوم این باب آدم گفت ای صاحب کل اختیار من بسیار است
 مراد دوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من تاب قبل موته بیستة قبل الله توبته
 ثم قال ان السنة لكثيرة من تاب قبل موته بته قبل الله توبته ثم قال ان السنة هو الكثير من تاب
 قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لكثيرة من تاب قبل موته بموم قبل الله توبته ثم قال ان
 اليوم لكثيرة من تاب قبل ان يعاش قبل الله توبته ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله هر که
 توبه کند پیش از مردن او یک سال قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یک سال
 زمان بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او یک ماه قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که
 یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او یک هفته قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که
 یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او یک روز قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن
 گفت بدرستی که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آن که بمیرد صوت ملک الموت را بگوید الله تعالی
 توبه او را مخفی نگا که ذکر تفصیل مذکور برای اشارت تفاوت مراتب توبه است و تفصیل باین معنی که توبه
 یکسال افضل از یکماه است و یکماه افضل از یکهفته است و یکهفته افضل از یکروز است و یکروز افضل از یکروز
 بعینه است و برین قیاس است سائر اوقات **اصول** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا
 بلغت النفس هذه را حوی سیدة الى حلقه لم تكن للعالم توبة وكانت للجحش توبة **فصل**
 این حدیث گذشت باضمیمه در کتاب العقل در حدیث سوم باب شانزدهم که باب تشدید الامر علی العالم است
 یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون رسید جان باینجا و اعادت کرد و بر سرته و خود بیسوی
 نحوی خود نمباید برای عالم بوعید برادر بر کبر و بگشت الله تعالی برست بر او بقبول توبه او و بسیار برای
 جایی توبه چهار **اصول** خرجنا الى مكة و معنا ثلثة من سالة متعلیم المصلاوة فی الطريق و معه لبنیخ له
 مسلم انظر ثلثه فقلت لاجنه لوعرضت هذا الامر علیك لعل الله ان یخلفه فقال کلهم دعوا البیت
 بموت علی حاله فانه حشر لثلثة **فصل** المات الی بیعتهم قال یقبل فیما یت عبادت کننده مراد اینجا بر سر کار از
 صاحبی است مسلم ایمنهم قال یقبل است لوبرائی است حسن بجاری نقطه و تشدید بدینین بعضیة ماضی

معلوم من اخبارنا باینکه حضرت یحییٰ بن یزید کان آدم از شهر خود بگریه و با پیروی یزید بن عمر گریه و نوحه می کرد و عبادت می کرد
 تمام میکرد و نماز را در او موافق مذمت بعضی صحابیان و با او برادرزاده او بود و بنیامین کند و غسل اهل بیت علیهم
 السلام پس بیمار شد آن پسر بر پدرش گفتم برادرزاده او را کاش عرض میکردی این امارت اهل بیت علیهم السلام
 بر عموئی خود تا شاید که اله تعالی خلاص کند و از آتش جهنم پس گفتند جمیع حاضران که اگر از پدر میرد و از امیر و زور
 حال خود چه بدترستی که کوفت باشد و کرده صورت ملک الموت را و فیقه را بچهره او اگر بخواهد اصل قائم بعد از اوست
 حتی قال له یاعن ان الناس ساروا و ابعد رسول الله صلی الله علیه و آله و کان یسیر و الله کان یسیر و الله کان یسیر و الله کان یسیر
 ابی طالب من الطائفة ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و کان یسیر و الله کان یسیر و الله کان یسیر و الله کان یسیر و الله کان یسیر
 قال ففتش المشی و شقی و قال انا فعلی هذا و خرجت لفسد شهره پس منبر کرد برادرزاده او و اگر گفت
 او را ای عموئی من بدترستی که مردم مرتد شدند از دین حق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر گفتی
 برای علی ابن ابی طالب از قرآن برداری واجب بر ظالمین بهمان روش که بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله و بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و قرآن را برای او علیه السلام را و ای گفت پس گفتی
 پیر مرد و فرمودی زد و گفت من بر این اعتقاد می رسم و یزید زنت جان او اصل خداست علی بن عبد الله علیه
 السلام فرض علی ابن السری هذا الکلام علی ابی عبد الله علیه السلام فقال هو رجل من اهل الجنة فقال
 له علی بن السری انتم یعرفون شیئا من هذا الا صغر صاعته تلك قال فتروا و من هذا ما اذ دخل
 و الله الجنة و تخرج فتریدون بقدر استقامت و اذ اسم جنس است یعنی شیئی چنانچه فارسی از جمله کلمات گفته در
 قول مشعره و می ما و املت سالتهم و لکن بالغیب تنبیهی و اگر از خبری که و استی از گفته من البته از خبری که
 و لیکن باینکه غیب است امتحان کن مرا یعنی پس داخل شدیم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس عرض کرد
 علی بن السری این سخن را بر امام جعفر صادق علیه السلام پس امام علیه السلام گفت آن پسر مرد و نیست از اهل
 بهشت پس گفت او را علی بن السری بدستیکه او نشناخت چیزی از این امارت بترا غیر ساعتی که جان داد
 امام گفت یعنی ان استقامت انکاری آیا پس میخواید از او خبری تحقیق داخل شدی از اقسام و بهشت

مجلس اول

باب اول و وجهها و اصل باب المسمی

و تخرج لام و فتح میم و الا امام مصدر باب افعال الیکنه کسیر فی الامر و الاستعداد بعد از آن
 چنانچه در حدیث سوم این باب است یعنی این باب بیان حکم از کولی بکنایان کیا است که مذکور است در قول
 اله تعالی در سوره النجم الا انکم در غیاب پیش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 قلت له انی سمیت قول الله عز وجل الذین یحییون کبار الامم و القوا احش الا الامم قال هو الذین یحییون
 به الدین فیکت ما شاء الله ثم یلزم بعد بقرینه و این است از امام جعفر صادق علیه السلام را و ای
 گفت گفتیم او را خبره مرا از قول اله عز وجل در این محسن در سوره النجم چنانکه احتیاج می کند که این گفته

در حدیث

و رسوا و اگر او دلی امام گفت لم گنهی است که آلوده شود بان مرد پس ترک کند آنقدر که بعد تعالی خواسته باشد باز آلوده شود و بان گناه بعد از ترک دوم اصل عن احمد هاشمیه السلام قال قلت للذین یحتجبون کیا تراکم و القوا حش الا الله قال الحینه بعد الحینه ای الذنب بعد الذنب یلم به بعد الذنب **مکرم** انی یلجم و فتح نون و تشدید یای و وقفه و یای و و گاهی یای دوم متقلب بمنزله می شود و تصریح منتهی بفتح و افتح نون و یای تا نیت چیزی که گنم باشد باین معنی که یعنون اصرار بر تابیدن ای الذنب تا آخر می تواند بود که کلام را وی باشد و تواند بود که کلام امام علیه السلام باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود گفت گفتم چه معنی دارد این آیه از سوره و انتم گفتم مراد باللم اندکی است بعد از اندک علی یا معنی که گنم ای هست بعد از گنم ای که آلوده می شود و بان جمله بی اصرار **مکرم** اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما من مؤمن الا ذله ذنب یحیه زمانا ثم یلبد و ذلک قول الله عز وجل الا الله **مکرم** عموم در این مورد عموم است برای افادت کثرت بجزیه مضاعف غائب معلوم باب نصیر باب افعال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هیچ مؤمنی بر حالی که او گناه ای است کبیره که ترک میکند آنرا زمانی بعد از آن آلوده می شود و بان آنچه مذکور شد مدلل قول الله عز وجل است در سوره النجم **اصل** و سالت عن قول الله عز وجل الذین یحتجبون کیا تراکم و القوا حش الا الله قال القوا حش الزنا و السرقة و العلم الرجل یلم بالذنب فیستغفر الله و الله **مکرم** ای حدیث با تمهید گذشت در حدیث بیستم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من جاءنا بلیت من الفقر و القرآن و تفسیر و قد عول و من جاءنا بید عورة قد سترها الله فجحوا فقال رجل من القوم جیلت قد الک و الله اننی لمقیم علی ذنب منذ دهر اريد ان اتحول منه الى غیره فیما اقدیر علیه فقال لمان کنت صادقاً فان الله یحبک و بما یبغضه ینتظاک منه الى غیره الا لکی تخافه **مکرم** اقد یعنی ما استطیع است و معنی استطاعت بیان شد در کتاب التوحید در باب الاستقامه که باب بی و یکم است الا لکی تخافه استنا از مدلول کلام سابق است چه باینکه ان ینتظاک یعنی ما یرک تفکک لشیء است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که آلوده و بر حالی که طلب میکند علم مسائل دین را و ضبط الفاظ قرآن را چنانچه نازل سافیه جبرئیل در تفسیر قرآن را پس و اگر اید او را در آن دخول او در مجلس ماست و بهر که آلوده و بر حالی که انکار میکند چیزی را برای کسی که تحقیق پوشانیده و انرا بعد تعالی پس و در کینه او پس گفت مردی از اهل مجلس قربانت شوم که اقسام بدستیک من بر کینه ایستاده ام بر گناه ای باز زمانی در و در این چیز نخواهم که گذردم از آن بسوی خدا آن که تو به است پس میسر نمیشود پس امام گفت او را که راست میگویی که آلوده و گناه ای و کسی در ترک آن دانی و میرت نمی شود پس بد رستی که الله تعالی دوست میدارد و ترک کرده نقل ترا از آن گناه بسوی خدا آن برای چیزی مگر برای اینکه ترسان باشی از او و اشارت است باینکه آلوده و انسته که اگر نقل کند ترا داخل می شود و در خود پسندی و آن بدتر از آن گناه است **پنجم اصل** عن ابو عبد الله

لا يجوز ان يظالم ولو كافيا وكفا ولو صحت بكفا ولو نطق ما بين القرآن الى الجاه فليقتصر للعباد بعضهم
 من بعض حتى لا يبق لاحد على الظلم مطلقا ثم يتقدم الحساب للمساوية فبعد تقدير فرب عبد است فادناه
 ودر فقال برای بیان است بعضی هم برود با مجرور و بدل العباد است و بدل اشتمال است اگر کسی ب
 ظاهر بر بعض از کل مینماید و بعضی هم اول عبارت انظالم است و بعضی هم دوم عبارت از ظلم است بزرگوار
 یک نقطه دارای بنقطه و زای با نقطه یعنی ماضی معلوم باب نصر و علم است البر و ظاهر شدن بعد از خفا
 و مراد اینجا اینست که هر کسی که از سعد او اشقیاء و مخاطب بر اسطه اشر میشود مانند انبیا و در دنیا و بر سر جاهلیه
 است کفاد اول بضم کاف و سکون داد و دهمه مصدر باب جن است و در دوم و سوم بفتح کاف مصدر باب
 منع است یعنی انداختن دیگری یا در کفاد هر دو جار برای سببیت است ستم بفتح سیم و سکون سین بنقطه و حای
 بنقطه و تهای وحدت مصدر باب منع است یعنی یکدست رسانیدن بر زمین نقطه بفتح نون و سکون طهای بنقطه
 و حای بنقطه و تهای وحدت مصدر باب فرب و منع است یعنی شاخ زدن گوشت و آن منسوب است و امیرای
 ایام و تحقیر است و ظاهر اینست که بجای این بن باید و از کتابان کانی غلطی شده باشد القرآن و بفتح قاف و سکون لای
 بنقطه و نون و الت حمد و ده گوشتند شاخ و از الجاه بفتح جیم و تشدید سیم و الت حمد و ده گوشتند بیشاخ المطلق بفتح سیم و
 سکون طهای و کسر لام آنچه برگردن ظالم باشد از حق مظلوم یعنی حبه گفت ای امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 پس بیان کن آن سه قسم را برای الت آری بیان میکنم اما گاهی که بخشیده میشود پس گناه بنده ایست که عذاب کرده
 او را الله تعالی این آنکه او عظیم تر و گویم تر است از اینکه عذاب کند بنده خود را و اما گاهی که بخشیده نمیشود پس
 حقمانی است که برگردن بنده گشت بعض ایشان که ظالمند برای بعضی که مظلوم اند بر رستی که اندر تبارک
 و تعالی چون ظاهر شود در روز قیامت برای مخلوقین خود قسم بخورد قسمی که لازم بر او گذد باین روش که میگوئیم
 ببی شکی خودم و بزرگی خودم که نیکتر و دین ظالمی که تغافل کنم هر چند که افتادن بسبب انداختن باشد هر چند
 که دست بر زمین رسانیدن بسبب انداختن باشد هر چند که شاخ زدن سهل باشد که از گوشتند شاخ خدا صادر
 شده باشد بسوی گوشتند بیشاخ پس انتقام میکشد برای بندگان بعضی که مظلوم اند از بعضی که ظالم اند آنکه نماند
 برای هیچیک بر کسی دیگر حق و ظلم در آن کرده باشد بعد از آن رفته میکند بندگان را برای حساب اصل و اما الذنوب الثالث
 الذنوب متفرقة الله علی خلقه و در ذمة التوبة منه فاصح حالها من ذمة الجاه و الفتح له كما هو المفسر و قوله
 الرحمن و تحتات علیه الذنوب اذ شئنا و اما گناه سوم پس گناهی است که پوشانیده ترا الله تعالی و مخلوق خود
 که آن گناه از او صادر شده باین معنی که بعضی برای آن در دنیا قرار داده یا قرار داده و جعل نماید و در زمی کرد توبه
 او را از آن گناه پس گردید ترسان از گناه خود که مباد التوبه او جامع شروط محتمل نباشد امیدوار برای صاحب
 کل اختیار خود که شاید که بخشایش کرده شود پس ما برای او میبخشیم که او برای خودش است باین معنی که ترس
 عذاب او داریم و امید بر رحمت او داریم **دوم اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن رجل قال یتیم علیه المحل

فی الروح ایما قب فی الکافرة قال ان الله اکرم من ذلك **شماره** پر سید امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که
و ادانشته شد بر او دشمنی و دشمنی شمار کردن که بسبب زمانه و وقت انحصار میباشند که آیا او عذاب کرده می شود
و آخرت گفت برستی که الله تعالی کریم تر است از آنکه او را عذاب کند

باب صد و نود و ششم اصل باب تعجیل عقوبۃ الذنب

تذکر این باب بیان اینست که الله تعالی در دنیا عقوبت میکند مومن را برای گناه ناپاک شود در آخرت
مخفی نماید که مراد باین گناهی است که عفو از آن نشود بقرینه و بیعوض عن کثرتی آید در حدیث ششم این باب در باب
دوازده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل اذا کان من امس
ان یکرم عبدا اوله ذنب ابتلا بالاسقم فان لم یفعل ذلك بما تلا بالهاجة فان لم یفعل ذلك به
شد علیه الموت لیکافیه بذلک الذنب قال و اذا کان من امره ان یتعین عبدا اوله عند کاحسنه
صحیح بدتر فان لم یفعل به ذلک و سع علیه فی رزقه فان هو لم یفعل ذلک به هون علیه الموت
لیکافیه بتلک الحسنه **شماره** روایت است از امام محمد باقر صلوات الله علیه گفت بر رسته که آمد عزوجل
چون باشد از جمله کار و تدبیر الله تعالی آنیکه خوا کند بنده را و آخرت برای نفاق او و برای آن بنده باشد نزد او
حسنه صحیح میکند بدن آن بنده را بعضی آن پس اگر نکند با او از او دست میدهد بر او در نقش پس اگر الله تعالی بخواهد
با او آسان میکند بر او مرگ را اما مکافات کند او را باین حسنه **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ان العبد اذا کثرت ذنوبه و لم یکن عنده من العمل ما یکفرها ابتلا لا یلحقن لیکفرها **شرح**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام بر رستی که بنده مومن چون بسیار شود گناهان او که عفو از آنها نشده باشد
نزد آن بنده و یا نزد الله تعالی از جمله حسنه آنچه گفتند که آن شود مبتلا می کند او را الله تعالی با ندهد بهیاری یا مغفلی
یا ترس یا لمان یا شدت مرگ یا کفار و اما شود بمعصوم **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
قال الله عزوجل و عزتی و جلالی لا اخرج عبدا من الدنیا و اذا مرید ان امره حتی استوفی حسنه
کل خطیئته علیها اما یسقم فی حبسه و اما یضیق فی رزقه و اما یموت فی دنیا که فان بقیت علیه
بقیة شدت علیه عند الموت **شماره** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عزوجل و حدیث
قبلی قسم بی من و بزرگی من که بیرون نمی برم بنده را از دنیا بر حال که من اراده رحمت بر او را آخرت را دم تا آنکه
تجام بستانم از او بعضی هر گناهی را که کرده و عفو از آن نشده و حسنه که کفار او آن باشد نکرده یا بهیاری و یا ترس
در رزق او یا ترس در دنیا یا و از لمان در بیداری یا در خواب چنانچه می آید در حدیث چهارم پس اگر مانده باشد
بر او باقی مانده گناه سخت میگیرد بر او و مرگ **اصل** و عزتی و جلالی لا اخرج عبدا من الدنیا و اما
ارید ان اعلن به حتی اوفیه کل حسنه علیها اما یسقم فی رزقه و اما یموت فی حبسه و اما یضیق فی دنیا
فان بقیت علیه هونت بها علیه الموت **شماره** و قسم بی من و بزرگی من که بیرون نمی برم بنده را از دنیا

بر حالی که من اراده دارم که عذاب گنم و برای تفادی آنکه تمام میهمانان و اعراس هر حسنه که کرده آنرا با بوسعت
 در رزق او و با بصحت و بدن او و با یمن بودن در دنیا و اول پس اگر باقی مانده باشد باقی مانده از حسنه او آسان
 میکنم بسبب آن باقی مانده بر او مرگ را **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان المؤمن
 ليعمل عليه في يومه فيقول له ذنوبه وانه ليموت في بلد من فليعقل له ذنوبه **ششم اصل** گفت امام جعفر صادق
 علیه السلام بدستی که مؤمن بر آن میگذارد گاهی گشته میشود ترس بر او درخوابش پس آزموده میشود برای او گناهان
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله عز وجل لعبده خيرا عجل عقوبته
 في الدنيا واذا اراد لعبده سوءا امسك عليه ذنوبه حتى يوافي به يوم القيمة **هفتم اصل** روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کند الله عز وجل یا بنده خیر را در آخرت و گناهی که کرده باشد که عفو
 از آن نشده باشد تا قیامت آنرا بخسنه نکرده باشد تعیل میکند عقوبت او را در دنیا و چون اراده کند یا بنده بدی
 را در آخرت نگاه میدارد بر او گناهان او را با معنی که تعیل میکند عقوبت آنها در دنیا نمیکند تا آید آن بنده با آن گناهان
 در روز قیامت **ششم اصل** قال امير المؤمنين عليه السلام في قول الله عز وجل وما اصابكم مصيبة
 فَمَا كَسَبَتْ اَيْدِيكُمْ وَيَعْلِفُونَ كَثِيرًا لَيْسَ مِنَ التَّوَّاعِقِ عَرَقُ الْكَلْبَةِ تَجْرُ وَلَا تَعْلِفُ قَدَامَ وَلَا خَلْدُشَ عَوْدُ الْكَلْبِ
 واما يعفو الله اكثر من محمل الله عقوبته ذنوبه في الدنيا فان الله اجل واكرم واعظم من ان يعود
 في عقوبته في الآخرة **هفتم اصل** می آید در حدیث سوم باب صدور نود و نهم که لیست بنده الایة دنیا و تعیل معنی آن میشود
 یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و رقیل الله عز وجل در سوره شوری و آنچه بر خود شما را از تعیلی سبب
 آنست که کسب کرده آید شما و میگذرد از بسیاری از گناهان نیست از عید شدن رنگ و نه مصیبتی که بوسیله
 سنگی باشد و نه بسرو زدن که بسبب حسرت شدن یا بی باشد و نه زنا و زانی که بسبب چوبی باشد و نه گریه که بسبب گناهی
 و نه آتش که بسبب زدن الله تعالی بیشتر است پس هر که تعیل کند الله تعالی عقوبت گناه او را در دنیا پس بدستیکه
 الله تعالی با غیب تر و در کم تر و برتر است از آنیکه برگردد و عذاب کند او را در آخرت **هفتم اصل** قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله ما يزال اللهم و اثم بالمؤمن حتى ما يدع له ذنبا **هفتم اصل** و در میان هم و غم اینست
 که اول اراده برای بودن محبوب است و دوم اراده برای بودن کرده است یعنی گفت رسول الله صلى الله
 علیه وآله همیشه هم و غم با مؤمن است تا آنکه نیگردد برای او گناهی را **هشتم اصل** سمعت ابا عبد الله
 علیه السلام يقول ان العبد المؤمن ليم في الدنيا حتى يخرج منها ولا ذنب عليه **نهم اصل** شنیدم از امام
 جعفر صادق علیه السلام گفت بدستیکه بنده مؤمن بر آئینه گاهی اندر دین میشود برای نبودن خیرائی که میخواهد در
 دنیا تا آنکه بیرون میرود از دنیا بر حالیکه نیست گناهی بر او **نهم اصل** عن جعفر عليه السلام قال لا يزال الله
 و اثم بالمؤمن حتى ما يدع له ذنبا **نهم اصل** گفت رسول الله صلى الله علیه و آله قال الله عز وجل ما من عبد اريد ان ادخله الجنة الا ابتليت له

فی جسداه فان كان ذلك كفارة لذنوبه والا شئت عليه عذابي حتى ياتي ذلك ذنب له ثم
ادخل الجنة وما من عبد ادب ان ادخله النار الا اخرجته له جميعه فان كان ذلك تماما لطلبته عندي
والا امننت خوفه من سلطانة فان كان ذلك تماما لطلبته عندي والا وسعت عليه في مهزقة
فان كان ذلك تماما لطلبته عندي والا هونت عليه هو متحق يا فتى ولا حسنة له عندي ثم ادخله
النار ثم اخرج التمام بفتح وضم وكسر تاي و دو نقطه وبالاصدر باب ضرب في نقصان بودن در او اينجا التمام
است الطالب بفتح طاي في نقطه وكسر لام وباي باب نقطه حتى ككسي از ديگري خواهد يعني لغت رسول الله
عليه وآله كه گفت الله عز وجل ورحمتي قدسي فيسبح من بعد كه اراده دارم كه داخل كنم او را در بهشت براسه
ايماناش و معاصي كرده و حسنة كه تاني آنها كه ذكره و عفو از آنها نشده مگر آنكه قبل ميكنم او را در عين انبش
از مردن يا به پيري يا بتنگي رزق يا بترس پس اگر باشد آن با كفاره و جميع گنايان او خوب و الا سخت گيري كنم
بر او و مردن او تا آنكه آيد بخير و بهر گناه نباشد او بعد از ان داخل ميكنم او را در بهشت و نسيب بهر گناه كه دارم
كه داخل كنم او را و دلش خنجر تراي نفاقش و حسنة كرد و مگر آنكه نذر است ميكنم او را پس اگر باشد آن با عتق
حق او و نردن خوب و الا اين ميكنم ترس او را باین معني كه امن ميديم او را از حاكم او پس اگر باشد آن باعث تمام حق
او و نردن خوب و الا وسعت ميديم بر او و رزق او پس اگر باشد تمام حق او و نردن خوب و الا آسان مي كنم
بر او و مرگ او را تا آيد بخير و نباشد حسنة او را و نردن بعد از ان داخل ميكنم او را و دلش يا زده **اصل**
عن ابى جعفر عليه السلام قال مررتي من انبياء بني اسرائيل برجل يعطد تحت حائطه و بعضه خارج
منه قد شعثت الطير و مزقت الكلاب ثم مضى فرقت له مد يده فخذ خلعها فاذا هو لعظيمة
من عظمي بها ميتة على سر ميسمي بالدينيا ج حوله المجر فقال يا سراج استهد انك حكم عذابي لا
تجوز هذا عبيدك لم يشرك بك طرفه عين امتك يملك الميتة و هذا عبيدك لم يؤمن بك طرفه عين
استهد الميتة **مناجاة** التبتيت ليشين بالنقطة و عين منقطة و تاي سه نقطه مصدر بالتفصيل رفته و خبري اولان
بجرا كردن خبري از ان التمرق بفتح و ز اسسه بالنقطة و فان مصدر بالتفصيل پاره پاره كردن ثوبت بر تاي
بنقطة و فاد عين بنقطة بعينه مجهول تا بباب تسع است المجر بفتح و فتح ميم مشددة و تاي بنقطة مصدري باب
تفصيل اجتماع خاتون و بكسر ميم مشددة خلافتي كه جميع شده باشند و هر دو اينجا مناسب است يعني روايت
است از امام محمد باقر صلوات الله عليه گفت كه شست پيغمبري از پيغمبران بني اسرائيل بر دمي از من كه ديواني بر سر او
افتاده و بعض او را بر ديوانه است و بعض او را بر ديوانه است كه از ان تحقيق بر آنكه كرده گوشت آن بعض بيرون را
مرغان و پاره پاره كرده اعضاي آن بعض بيرون را سگان بعد از ان بيرون رفت آن پيغمبر پس نموده شد او را
شهري پس داخل شد پس ناگاه او را سيد بزرگ از بزرگان آتش كرده بود بر تايوتي بود پوشيده بدنيا و در او اتبع
خلات بود پس از ان خبر گرفت اسي صاحب كل اختيار من گواهي ميديم كه تو حاكم عادلي ستم نيكبتي و قضا و قدر خود

مناجاة التبتيت ليشين بالنقطة

این بنده تو که در زیر دیوار مانده مشترک نشده بزبان یک خشم زدن میرانیدی و او را با آن قسم مردن و این بنده
 تو مومن بنده بزبان یک خشم زدن میرانیدی و او را با آن قسم مردن مراد اینست که سر این تفاوت را
 بخصوص نمیدانم اگر چه میدانم که سرخی در آن هست **اصل** فقال عبدی انکما قلت حکم عدل ولا اجور
 ذلک عبدی بکانت له عندی سیئة او ذنب امته بکانت له عندی سیئة له عندی سیئة **مفسر**
 سیئه او ذنب بنا بر شک راوی است سیئ بسین بی نقطه و تشدید یا مجزاست یا بشین با نقطه و گن یا بد مجزاست
 و حاصل هر دو یکی است یعنی پس الله تعالی گفت ای بنده من چنانچه گفتی حاکم ما دلم قسم نمیکنم آن بنده من که
 در زیر دیوار مانده بود و او از دین من بی یگانگی بود میرانیدی و او را با آن مردن و ملاقات کند مرابری که نباشد
 برای او نزد من خوبی که ثواب آنرا گرفته باشد و **واذ هم اصل** کتب عندی صلی الله علیه و آله السلام
 ندخل علیه شیخ فقال یا ابا عبد الله اشکو ایلک ولدی و عقوقم و اخوانی و جفاعة عند کبر سنی
 فقال ابو عبد الله علیه السلام یا هذان اللحق دولته و الباطل دولته و کل واحد منهما فی دولة
 صاحب ذیل و ان ادنی ما یصیب المومن فی دولة الباطل العقوق و اولاده و الجفاعة و
 اخوانه **مفسر** بوم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد بر او پیر مردی پس گفت ای ابو عبد الله
 شکایت می آیدم بسوی تو از فرزندان من و نافرمانی ایشان و از برادران من و دومی ایشان از من نزد و بالا
 رفتن من پس گفت امام جعفر صادق ای این مرد بدستی که برای حق نوبتی است و برای باطل نوبتی است و بدستی
 از ان و دور نوبت دیگری خواهد است و بدستی که بر بخورد مومن را از مصیبت و نوبت باطل نافرمانی است از جانب
 فرزندان او و در لیست از جانب برادران او **اصل** و ما من مؤمن یشیء من الرفا هیة فی دولة الباطل الا
 اقبله قتل موته اما فی بدنه و اما فی دلته و اما فی ماله حتی یشیء الله تعالی مما اکتسب فی دولة
 الباطل و یؤخر له حظه فی دولة الحق فاصبر و ابشر **مفسر** و نیست هیچ مومنی که بر خود دخی را از نوبت
 در نوبت باطل بنا مشرعی که عفو از ان نشده و حسنه که طانی آن کند نکرده مگر آنکه مبتلای شود پیش از مردن او
 در پیش و یا در نزدانش و یا در مالش تا خالص کند او را الله تعالی از کتابی که کسب کرده در نوبت باطل و
 بی نقصان و بدستبرداری او نصیب او در نوبت حق که آخرتست یا زمان ظهور قائم علیه السلام است پس صبر کن و تشکیالش

باب صد و نود و هفتم اصل باب فی تفسیر الذنوب

مفسر این بابی است در بیان اثرهای گناهان در دنیا و دین باب سجدت است **اول اصل** عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال الذنوب التي تغیر النعم البغی و الذنوب التي تو سرت الندم القتل
 و التي تنزل النعم الظلم و الذي تهتك الستور شراب الخمر و التي یحلبن الرزق الربا و التي تعجل
 الفنا طیعة الرحم و التي ترذل الدعا و تظلم المواعظ و الذي یوالد الذنوب الشکر من غبی بر نوبت اعتبار تعدا و افزا
 اینست و برقیاس است نظائر آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گناهانی که بطرف میگذرد

نیتهای الهی را از صاحب آمانزاده روی بزرگوار است که باعث بی غرضی و سبکی میشود و گناهی که باعث عیش و شادی
 میشود خون ناقص است و گناهی که فزونی آید عقوبتها را ظلم است و گناهی که سیرندیده را آشامیدن شراب است
 و گناهی که واسیدرند رزق را بر باری بنیقه و بای کیفیت است چنانچه گفته در مورد کفر و حق الصدرا و گناهی که
 شتابان میکنند قنار بریدن رحم است و گناهی که بر دیگر دارند و عا و تار یک میکنند قضا را یا معنی که صاحب آنها را
 سرگردان میکنند تا زمانی پدید و او در **دوم اصل** معیت ایا عبد الله علیه السلام بقول کان
 ابی یقول لغو ذبا لله من الذنوب التي تعجل القضاء و تقرب الآجال و تعجل الدیاس و هی قطیعة
 الروح و الحقوق و یرک البرکة و هی آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است اگر درین حدیث لغو
 و نشر مرتب است پس تعیل فناء اثر قطع رحم است و تقرب آجال اثر حقوق است و اخلا و یا با ترک برکت
 و بنابر این میگویم که در اینجا دو احتمال خولست اول اینکه قنایق قنایق و الف محدود یعنی پیری از حد گذشته است
 و جهال بفتح همزه و الف ویم و الجمع اهل یکسر همزه و سکون جیم در دلیست در گردن و مراد اینجا اسباب نیست
 که باعث که الی شود و این مطابق است با آنچه در حدیث سابق گذشت که و نظم الهوا و دوم اینکه قنایق معنی
 شدن و آجال جمع اهل بفتح همزه و فتح جیم باشد و تقرب آجال نزدیک تعیل قنایق یا صین است و اگر لغو و نشر
 مرتب منظور نیست میت انداد که هر کدام اثر بر کرام باشد یعنی شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که پدرم میگفت
 چنان میگیم با الله تعالی از گناهی که شتابان میکنند اجلها را و آنها ز فانی پیر و در است و گناهی که خالی میکنند
 خانه را یا بمعنی که باعث بی برکتی و خانه های صاحبان میشوند و آنها ترک شکی است باید و او را یا فقر و مستحقان
 بمعن رکوع و مانند آن **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا فشا الزلعة ظهرت اربعة اذا فشا
 الزلعة ظهرت الزلزلة اذا فشا الجور فی الحكم اجلس القطیعة و اذا خفرت الذلعة اذیل کاهل الشریک
 بین اهل الاسلام و اذا منعوا الزکوة ظهرت الحاجة فکسر حرمت نجای با نقطه و رای بی نقطه بصیغه
 مجهول غائب باب نفر است ایل بدال بنیقه و بای و نقطه در بیان بصیغه مجهول غائب باب افعال است
 یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون فاش شود و زایل از با نقطه دنون ظاهر میشود و زلزله در زمین و چون فاش
 شود و ناقص در حکم دوان میان خلافت و اگر نرفته میشود و باران و چون شکسته شود پیمان اهل اسلام با اهل شرک بر مقام
 کشیده میشود برای اهل شرک از اهل اسلام بقسط اهل شرک بر اهل اسلام و چون نرسند زکوة را ظاهر میشود
 حاجت فقر و مانند آن بسبب بی برکتی در حاصل

باب فی التفسیر الذریب

باب صلا و تقوی و هشتم اصل باب نادر

نادر باب مضان است بنا بر معنی این باب حدیث غریب غیر مشهور است درین باب یک حدیث است
اصل معیت ایا عبد الله علیه السلام بقول قال الله عز وجل ان العبد من عبدي المؤمن
 لیزیب الذنوب العظیم ما یستوجب به عقوبتی فی الدنیا و الاخرة فانظر له فیما فیه صلاح فی اخرته

ع

انما العجل له بالحقرة عليه في الدنيا ما كان له بالحقرة عليه في الآخرة و قد سأل عليه ذلك المذنب و اقصيه
 و انكره عليه موقوفاً على مضمون و لي في امضاءه للتسوية و ما علم بسببى به فانه قد دفع ذلك مراراً على
 امضاءه من غير سبب ليعينه معلوم و عوقبى بمفعول انست يا بصيرة بمجمل است و عوقبى نائب فاعل است
 العوقب نفسى كبريى از كسى شروع در آن كند خواه فعل بنده و خواه فعل الله تعالى و شق اول بر دو قسم است اول آنكه
 باخر نرسد و آزار يا كس نرسد دوم آنكه باخر رسد و آزار يا كس رسد پس عوقب سه قسم است و انجا قسم اول مراد است
 و او در و الاخره يعنى اوست لام تعليل در اجازة مبنى بر اين است كه تخيل عوقب جزاى گناه ميشود و خواه بان امضا
 باشد خواه نه اقدر مرفوع و معطوف بر فعل است و از قبيل عطف تفسير است التقدير تدبيرى از الله تعالى بفعل
 يا تركى كه معنى بشروع بنده در فعلى يا تركى شود و ميشود از شروع بنده در آن فعل يا تركى باشد و مقارن اراده بنده
 آن فعل يا تركى را باشد مثل اينكه بنده غير مومن گناه عوقب مومن كند ميشود از شروع در آن القضا تدبيرى
 از الله تعالى كه مقتضى شروع بنده در مراد خود و مقارن شروع باشد ارجاع غير ذكر بعقوبة باعتبار اين است كه
 مسدود است مثال تحقق قضاي عوقب بى امضاي آن نهيست كه كسى قصد جان يا مال ديگرى كند و اسباب قتل
 يا ضريب را حيا كرده از خانه خود بقتل خانه آن ديگر برون آيد و قتي كه بدو خانه او رسد و شيطان شود يا مانع ميشود
 او را بپس جولى شروع در عوقب شده قضاي عوقب شده و چون با تمام نرسیده امضاي آن نشده الترك
 و انكاشن كندى كه صادر از ديگرى شود و استمرار و بر طرف نشود اليستاده براى انتظار و زمان فاعل و فاعله
 براى بيان اثر كى عليه موقوف است التردد فتن بى در پى و مراد اينجا استمرار داشتن عوقب است مثلاً رايه
 ذلک عوقب است مراراً بکسر میم و دو بارى بى نقطه مصدر باب مفاعله است و مفعول مطلق براى نوع است
 على در على امضاي انجيمه است يعنى كاف تشديد است و ظرف مرار است المرار مرار كسى فتن و مراد انجا
 استمرار داشتن عوقب است يعنى شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام بگفت كه ميگويد الله عز وجل
 در حديث قدسى بدرستى كه بنده از بندگان مومن هر گناهى كه ميكند گناه بزرگ از جمله گناهانى كه مستحق ميشود
 بسبب آن عوقب را بسبب آن گناه در دنيا تا آن عوقب را جزاى او كنم بسبب آن گناه و تقدير مى كنم
 عوقب آن گناه را ميشود از شروع در آن عوقب و قضاي كنم آن عوقب را وقت شروع در آن عوقب و
 و اميگذازم آن عوقب را بر آن بنده بر حالى كه آن عوقب فتنه فتنه است در امضا و عدم امضا و مرار است
 در امضاي آن اختيارى كه اگر خواهم كنم و اگر نخواهم كنم و نيز از بنده من آن عوقب را كه مقتضى شده و منتظر فتنه
 است بيان و انكاشن عوقب بر حال انتظار و زمان اينست كه استمرار امضاي خود را در آن عوقب استمرار فتنه
 كنيم امضاي آنست بايعتني كه آن عوقب را بايعت نزد يك يان بنده ميكنم بدو خانه او ميرسانم چنانچه هر كه
 مطلع بر آن شود گويد كه امضاي آن ميشود اصل ثم امسك عنه فلا امضيه كراهة لمساواة و حيد اذن
 ادخال للمكروه عليه فاعلى عليه بالعقوبة الصفة و كراهة لكثرة فاعله التي يتقرب بها الى في ليله

و نهاده فاصرت ذلك البلاغه عنه وقد قدرته وقصيته وتركته موقفاً على في امضا المشرق
 و نهاده ششم برای تعجب است که اجماع منسوب بر مفعول است حید الفتح های بنقطه و سکون یای و نقطه و این
 و ال بنقطه مصدر باب ضرب است و معطوف بر کراته است الحید گردید کسی از ای که در پیش دارد و انفع
 مجرور و معطوف بر مفعول است محیه الفتح معیم و فتح های بنقطه و بای یک نقطه مشدده منسوب بر مفعول از اول است
 الحکافه سفت محیه است اکثر بدل الحکافه است النوافل ایچه زیاده بر قدر واجب باشد از تصدقات و اذکار و کلمات
 نیز و مانند آنها یعنی با وجود این باز سید ام عقوبت را از او باین روش که امضا میکنم آن عقوبت را برای خودت
 سن آرد و گوی او را برای گردیدن من از راه داخل ساختن آرد و گوی بر او پس منت می نیم بر او بگذشتن از گناه
 و عدم التفات بگناه و بسبب دوستی که با او دارم بسبب تلافی او آن گناه را بسبب بسیار از جمله نوافل او طلب
 نزدیکی میکند بآنها بسوی من در شب خود و در روز و پس میگردد تا آن ملا را از او برحالی که تقدیر کرده باشم آن را
 و قصار کرده باشم و اگر داشته باشم از انتظار زمان و برای من باشد در امضای آن اختیار اصلیم است اما کتب اله
 عظیم اجر بزرگ ذلك المله و ادخره و ادولنه اجره و لم یستعیر ولم یصل الیه اذاعة و ان الله الکرم
 الووف الوهم ششم برای تعجب است اجر در مقابل فعل اختیاری بنده می باشد و ایچه در مقابل بلائی است
 که با اختیار است عوض است لیکن چون ایچه از نوافل که قائم مقام نزول بلا شده اختیار است گویا که بلا اختیار
 بنده بر سر آورده مانند طاعات اختیار دارند استیصال اجر و نیاید پس و لم یستعیر برای تعجب است در اجر فعلی که
 مقارن غفلت فعل آن باشد و لم یصل الیه برای تعجب از نفع قبل نرسیده است هر چند که عوض باشد یعنی یا خود آن
 نیز سیم برای آن بنده بزرگ ثواب نزول آن بلا را از او بگیریم آنرا بر آخرت او و او از سیم برای او ثواب او را و حال آنکه
 ششم بر ساینده بآن بلا و نرسیده بسوی او تا آن بلا و من آن مستحق عبادت مشهورم اگر چه صاحب لطم نیست بجمع
 خلاقیت نبی و از ازال کتب و تعین حج میم نمونان

صالحی شرح اصول کافی

باب صل و نود و یک اصل باب فادر ایضا

مشهور این باب حدیث غریب غیر مشهور است نیز در نیاب سه حدیث است اول اصل عن ابی بکر
 قال سالت ابا عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل و ما اصابکم من مصیبه فجا کسبت
 انذیکم فقال هو و یعقوب عن کثیر قال قلت لیس هذا امر ایت ما اصاب علیا علیه السلام
 و اشباهه من اهل بیتی من ذلك فقال ان رسول الله صلی الله علیه و اله کان یتوب الی الله
 فی کل یوم سبعین مره من عذوبت النار رحمه روایت است از عبد الله ابن بکر گفت پرسیدم امام جعفر
 صادق علیه السلام را در قول الله عز وجل و ما اصابکم من مصیبه فجا کسبت انذیکم
 گفتم ای است که کسب کرده آنرا دستهای شما پس گفت آخر آن این است که و یعقوب عن کثیر راوی گفت گفتم سوال
 آخر ایت از قصد نکردم خبر ده مرا که ایچه بر خود و علی را علیه السلام و مانند او را از جمله اهل بیت او یا از جمله آنست

عنه

[illegible]

قول الله عز وجل ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی النفس الا فی کتاب من قبلنا
 خبرا هانک ذلك علی الله لیخبرکم به چون یزید علی الله تعالی بود و از قیقه که مذکور شد و شرح حدیث
 اول این باب بیان کرده که مصیبت شخصی بسبب گناه خودش می باشد و امام علیه السلام مقتضای حال الوقت
 گفته که این آیه در اینست باین معنی که آنچه تو مصیبتی از این آیه در اینست و مصیبت بسبب گناه نیست مگر آنکه
 که اگر مراد از این باشد که خطاب در اینست مخصوص غیر اهل البیت نسبت برائی ظاهر بعضی اخبار و این بود که حدیث
 اول و دوم این باب یعنی چون بر داشته و فرموده شد امام زین العابدین صلوات الله علیه بدو از آیه که فرمود
 یسوی یزید بن بعوی و او داشته شد پیش یزید علیه الله از سوره شوری که در هر چه بخواهید بخواهید می بیند
 بسبب گناه است که کرد و از دستهای تنهایی گفت امام زین العابدین علیه السلام نیست این آیه در قیاس
 نبوت بیان این بلکه بدستی که در است قول الله عز وجل در سوره حدید بر بخور و بیج مصیبتی در اهل زمین
 تا انقضای عالم و نه در خودتان مگر آنکه ثابت کرده شده است در کتابی عظیم که بیان کل شئی است پس از آنکه
 قصد کنیم آن مصیبت را بدستی که این مصیبت اثبات حوادث تا انقضای دنیا و قرآن با وجود کلماتی
 آن بر الله تعالی آسان است بیان این آیه شد در کتاب آنچه حدیث اول باب جمل و یکم که باب فی
 شان انا انزلناه فی لیلته القدر است مقصود امام علیه السلام اشارت باینست که جمیع این آیه سوره حدید
 دلالتشان باشد بگناه و کبر و غیره و او در حدیثی مصیبت ایشان بسبب گناه خودشان است

باب دویستم اصل باب

شرح این باب بی عنوان است و از قبیل باب سابق در حدیث غریب مشهور و در باب یک حدیث است
 اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله لیدفع بمن یصله من شیعتنا عن
 لا یصله من شیعتنا و لو اجمعوا علی ترك الصلوة لکلو اذان الله لیدفع بمن یرک من شیعتنا و لو اجمعوا
 علی ترك الحج لکلو اذنه و قول الله عز وجل ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
 و لکن الله ذو فضل علی العالمین و الله ما نزل الا فیکم فلا تعنی بها علی که شرح مراد بر ترک
 صلوة ترک آنها بی امر است مثل بیاری چه امر بر ترک فریضه باعث کفر است و بیان کم شد در باب
 صد و نود و چهارم و بر این قیاس است ترک زکوة و ترک حج ظاهر این حدیث نیست که اناس و بعضهم منسوب
 بشرع خافض است بمقدور عن الناس من بعضهم مثل قرائت این کثیر و ایضا در سوره فوج ان الله یرفع عن الذين
 آمنوا و هم لا یسألونکم فی شئی من ذلک الا فیکم و لا تعنی بها علی که شرح مراد بر ترک
 بجا لوت و جزوده و بعضی دیگر قیام واجب کرده گفته که هر چه قیله غلبت ثمة کثیرة باذن الله و اگر بعضی
 دوم نمی بود و بعضی اول نیز نمی اند و زمین بعضا و میراث یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت بدستی که الله تعالی بر آفریده دفع را میکند بوسیله کسی که نماز فریضه میکند از علیه شیعه از کسی که نماز فریضه

لَوْنُ الْقَبْرِ بِأَمْرٍ مَكْتُوبٍ كَيْفَ كَانَ قَرَأَنَ وَالَّذِي كُنْتُمْ أَنْتُمْ كَرُونَ لِيَعْلَمَ اسْتِغْفَارُكُمْ لَكُمْ
 كَمَا تَكُونُ كَيْفَ تَكُونُ بِنُورٍ مَعْنَى تَكُونُ كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ
 كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ كَمَا تَكُونُ بِالنَّارِ

دوم اصل سئل ابو عبد الله عليه السلام عن الاستغفار ما هو فقال هو العبد يذنب الذنب
 فيبلى له ويعيد له عند ذلك التبع فتب عليه الاستغفار من الذنوب فهو مندرج من حيث لا يعلم
ثالث هو الرابع بعد قول سوال الاستغفار است كل يصيبه من ذنوبه باب افعال استغفار

بصيغة مضارع مجمل باب تعميل است تعميل يرسد وشد امام جعفر صادق عليه السلام ان كشيده الله تعالى
 كشي را بدام كه نسبت كشي است و كشي بدوش نسبت ليس گفت ليس انكس بدوش است ككناه ميكند نوعي را ككناه
 ليس بدوش و او ميشود و زاي او تبرك بالي كه بعد از ان باشد و تازه كرده ميشود و پراي او را حمله ليس ان
 را حمله غافل ميكند و او را استغفار از ككناه ان ليس ان بنده بدام كشيده شده است از رايي كه نميدانم كه

ان بدام كشيده است **سوم اصل** سالت ابو عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل
 يستغفر من حيث لا يعلم قال هو العبد يذنب الذنب فيبلى له ويعيد له التبع صعبه قل له
 فذلك التبع عن الاستغفار من ذلك الذنب **ثالث** معنون ابن مرقا سابق است چهارم

اصل عن ابى عبد الله عليه السلام قال كم مفر و ما قبله التبع الله عليه و كم من يستدرج
 يستدر الله عليه و كم من يفتون عينا به الداس عليه **ثالث** كم خبر است و من زور است حمله اقمه
 باشد و خبر من مجزوف است اگر طرقت در بام طرقت التبع و استغفار من كشيده بدوش و من زور است حمله اقمه

عليه كاش و خبر من طرقت است اگر طرقت استغفار باشد و طرقت در بام طرقت التبع و استغفار من كشيده بدوش و من زور است حمله اقمه
 انكس قائم مقام نسبت انكس شده باشد و ميتواند بود كه كم منصوب باشد حمله بدوش و انكس قائم مقام نسبت
 التفسير باشد و قال فعل التفسير يتعلق بشئ ذي عز و رب تعالى و من قياست كم بدوش و موضع و كشيده بدوش و من زور است حمله اقمه

لذا امام جعفر صادق عليه السلام گفت يسمازي خود را بچشم تحقيق انعام كرده ابد تعالي بپايد و يسمازي كشيده
 پوشايدن الله تعالي براو ككناه ان او را يسمازي افتاده در مصيبت خود پيستي و يسمازي يسمازي بر دوش او

باب دوليست و سوم اصل باب

ثالث اين بابي است في عنوان و حديث غريب درين باب است و سنده حديث است **اول اصل**
 كان اخير المؤمنين عليه السلام يقول انما الله ثلثه ايام انت فيها بينه مضي ايام ما فيه
 فلا يرجع اليها فان كنت علمت فيه غير لم تحزن اليها فانه و فرحت بما استقبلت بينه و ان
 كنت قد فرطت فيه فحسرتك شديدا لانه ما بينك و قلوبك فيه **ثالث** امير المؤمنين عليه السلام
 مي گفت جز اين نيست كه عمر تو سه روز است تو در ميان كن سه روزي بيان اين انكه گذشت و روز با عمل

تو در آن پس برنگردد هرگز پس اگر کرد باشی در آن مثل نیک غمناک خوشه‌ای برای رفتن آن و خوشحال می شوی
 پس صانعی که زوی آوردی بآن پوسته آن روز یا مرد این است که خوشحال می شوی بسبب ثوابی که زوی آوردی
 بآن پوسته آن روز یا نعل و اگر تو قصیر کردی باشی در آن روز پس حسرت تو سخت است برای رفتن آن روز
 برای قصیر تر در آن روز **اصل** و انت فی يومك الذی اصحبت فيه من غدا فی عقی و لا تدیری لعلاک
 لا تبلغه و ان بلغت لعل حظک فيه فی التقوی مثل حظک فی الامس الماضی عنک مدش
 و تو در امر و نسبت بفر و آرد بازی خوردنی باین معنی که بیاد دل بفر و بستی که تلافی تقصیر خود کنی و ندیدی حقیقت
 حال را شاید که تو زنی بفر و اگر زنی شاید که نصیب تو در فردا در تقصیر شل نصیب تو باشد و در روزی
 که گذشته است **اصل** فیوم من التلثة قد مضت انت فيه مفروض و یوم منظر هست انت
 منه علی یقین من ترک التقوی و انما هو یومک الذی اصحبت فيه و قد یبقی لك ان
 غفلت و فکرت فیما فطرت فی الامس الماضی مما ذلتک فيه من حسنات الالکون اکتسبتها و
 من سیئات ان تكون اقصر حتما عنها و انت مع هذا من استقبال غدا علی خیر نقه من ان تبطله
 و علی یقین من اکتساب حسنة او مرتدع من سیئة صحیح فانت من یومک الذی تستقبل
 علی مثل یومک الذی اصبر فيه و لیکنه فاعمل و ادع و الله المعین علی ذلک **شعر**
 ضمیر موارع بآی آن سه روز است یعنی بیای یک نقطه و مای دو نقطه و در الا و غین با نقطه بعینه مضاعف
 غائب باب افتعال است و ضمیر مستتر در آن راجع بیک است الاتقاء کسب سعادت و نسبت آن بوم
 از قبیل استاد مجازیت شل انت الریح البقل و جمله که در دخول قد تعلیلیه است قائم مقام جزا سه شرط
 و ان غفلت است من در محابثه است و اعبارت از انان است فی معلق بفرط است و ضمیر
 راجع بای موصوله در فیما فطرت است الا هر دو جانفیع بهره و تشدید لام مرکب است از ان ماضیه و لامی تانیة و ان
 در لام غنم شده و بدل اشتمال با موصوله در فیما فطرت است کیون بعینه مضاعف مخاطب باب نصر زائده است و
 زیاده کردن آن برای عدم محتمل او قال لامی تانیة بر فعل ماضی است فی اراده کما را الا مضاعفات و مضاعف
 و رای بنیقه است دست کوتاه کردن از چیزی و او در و انت عالمیه است و فاعل در حال لا یکنی است و هر دو جاعل
 شایع پس و انت تا است برت داخل است در مکرر و باین ترمیم اینجا مذکور شده با وجود یک معنوی آن
 سابقا مذکور است انت بقید است مع هذا حال است از فاعل فطرت در مع استقبال که خبر مبتدا است متردع بفتح
 و ال بنیقه مصدر می باب افتعال است الا باطایم ای بنیقه و مای یک نقطه و طایمی ای نقطه باطل کردن
 اعمال صانع گذشته علی تمیل بیک الذی استدرت علیه و اشارت است باینکه چنانچه آدمی غرور و نسبت بهی
 مانند آن غرور دارد نسبت به مستقبل و تحقیق این شده در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب الاستطاعة
 و او در ولایت برای تقسیم است تا این و عطا گاهی و در تمیل آید و گاهی در شب لعینه ملعون بر روی است بر سبیل سباحت

زیرا که در این اقتصاداری شده چه بتقدیر نیست که و عمل بعل لیس یا بل من الیایی الایله الی الی فیها فاعل در دوم
 بصیغه امر باب افعال است الاعمال کار نمودن گذشته و مانند آن اودع افضل التفضیل و مقبول به فاعل است و موصوف
 آن مجتهد است بتقدیر را کیش یا اودع الودع بصیغه اسم فاعل باب منع مرکوبی که را کیش السبب همواری رفتار
 و ذراغت و رفاهیت دارد مشارالیه ذلک اعمال اودع است یعنی پس رمزی از سه روز که تحقیق گذشته بود آن
 صاحب تعمیر و فردی انبشارش می کشی نیستی تو نسبت بان روز یقین از جانب ترک مقصود و چنین نیست که باقیان
 آن سه روز در دست که تو در آئی و گاهی کسب سعادت میکند آن روز برای تو اگر خرد مندی کنی و فکر کنی در چیزیکه
 مقصود کردی در آن در روز گذشته از جمله زمانی که فوت شده از تو و ماضی شده از چیز اعمال صالحه است که فکر کنی و در اینکه
 کسب کردی آنها را و اعمال تعمیر است که فکر کنی و در اینکه دست کوتاه نکردی از آنها و تو با وجود این عدم کتاب
 و عدم اقتصاد بار و آوردن فردائی یا معنی که انتظار فردا می کشی بیان این آنکه اعتماد و دو خاطر جمعی نداری از اینکه برای
 بفر و اعتمادی و دو خاطر جمعی نداری از کسب عمل صالحی یا خود داری از عمل عیبی که باطل کند حسنها گذشته پس تو
 نسبت بفر دای تو که در آن سبکی و برتری مانند عجزیکه تو نسبت بدید روز که پشت بان کردی بر آن عجزی پس کار
 کن امروز باینکه کار کردن مردیکه امید نسیند برای خود از روز با هر روز خود را که در آن هست باینکه کار کردن مردی که
 امید نسیند برای خود از شبها و غروب خود را که در آن نیست پس بکار و دارد اندیشه را که هموار تر است و آزارهاش
 نسیند تشبیه اندیش برکوب شده چون آدمی مرکب آن میشود و الله تعالی هست مدگار بر آن اعمال اودع
 بتوفیق خود و م اصل عن ابی الحسن المظفر علیه السلام قال لیس من امن لم یحاسب نفسه
 فی کل یوم فان عمل حسنا استزد الله و ان عمل سیئا استغفر الله منه و تاب الیه ثم حرج روایت
 از امام موسی کاظم علیه السلام گفت نیست از ما یا معنی که محبوب ما نیست کسی که بحساب خود و این سر در هر روز باین
 روش که اگر عمل خوب کرده باشد طلب توفیق زیاد کردن آن کند از الله تعالی و اگر عمل بد کرده باشد طلب عفو از
 الله تعالی از آن کند و اگر گشت کند بسوی الله تعالی اشادت است باین سر و چشم و نظر نفس با قدرت بفر سوم
 اصل عن ابی النعمان العجمی عن ابی جعفر قال یا ایها النعمان لا یغترک الناس من نفسک فان کلا منک
 الیک و توهم فلا یقطع خمارک بکذا و لکن اذ ان معک من یحفظ علیک عماک و احسن فانی لم ار شیئا احسن
 در کار و کامرانی طلبا مر جسته محمد بن سید قدیم شمره انداس عیادت از خوشامد گویند که ما نیست که خداوند بفر
 از اینکه صاحب الیثان نامشروع کند بلکه گاهی صاحب جرأت بر عاصمی میکند صاحب خود را که بفر و ال
 بنقطه و فتح رای بنقطه رسیدن بخیر بفر خود است برای بر طرف کردن آن و مرا کسب درک بر طرف کردن خدمت
 طلبا بفتح غای بنقطه و فتح لام و بای بنقطه است تا خیر و کرم غایت طلب بر ذکر حسن درک با وجود آنکه مقدم است
 در حد و ثبوتی بر اینست که تری و زلفی چیزی تا خیر مقدم در حد و ثبوت است و در اشیات تا خیر و خود و حد و ثبوت
 یعنی روایت است از ابی النعمان عجمی از امام محمد باقر علیه السلام که بای که بازی ندیده البته ترا صد احسان

[illegible]

قبل انفسه قال داسع فی حکایا کما انعم فی طلب معیشة فان نفسک برهینة لبعثک الله عز وجل
 انفسک قال وصادق وراى بنی قیطان یبیت امرأب افعال یا یاب فترسبت یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تو را که
 خودت را از این خبر میگذاری از این سخن که از آنکه خودت را بپوشی که اختیار تو از خود است و در آن وسیله کنی و اعمال
 صالحه در این خودت که در و درون چنانچه سعی میکنی در طلب روزی خود چه بدستی که خودت که روزی بوسیله عمل
 بر خود که کردی که اصل قال ابو عبد الله من طلب الدنيا لم یلها و من لک لها قد فارقها
 فلا یستغفرک الله اعلمک و التمسها من معطیها و ما لکها فک من حر لیس علی الدین انفسک
 و من عتده اشغل بها نیتک من علی طلب الآخرة حق فیه و ادبر کما جلد و لو قال ابو عبد الله الله
 المستحیون من سجنه حیاة عن آخره و متوجه که خبر بر آنست که خبر است و مرفوع است و ملاقات باشد
 لم یزکرها خبر نیت است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام طلب کند مال دنیا در نیافت مال دنیا را و بسیار باشد
 مال دنیا تحقیق جدا باشد از آن مال پس چون می آید از آنست و اگر از آن کنی نیافت باید که از آن در طلب طلب مال دنیا
 از عملی که لازم است بر تو برای آخرت و طلب کن دنیا را از دهنده آن و صاحب آن بپوشی که تو کل کن و خرس و طلب کن
 بیان این آنکه بسیار خویش بر مال دنیا تحقیق انداخت و از آن مال دنیا در خاک شدت و غافل شد بوسیله آخر نیافت
 در مال دنیا و طلب آخرت خود را که با خبر رسید بر در نیافت او را اصل او گفت امام جعفر صادق علیه السلام و داشته شده
 در زمان حقیقی کسی است که داده شده و در طلب دنیا از طلب آخرت دهم اصل علی جعفر قال قال اذا انت
 علی الجلال لعلک فی طلبه قبل ان یصلک من غیره فانک غیر مغفل و در طلب این امر باین با حق یا باطل این است
 العشرین فان الذی یطلبهما واحد و لیس بر ادل فاعمل لما امامک من الهول دمع عنک فصول الاصل
 و در این حدیث که حای بنی قیطان سکون ذال بالقطه و راى بنی قیطان یبیت امرأب علم احتیاط المقدور یعنی بالقطه و ذال
 بنی قیطان و راى بنی قیطان ترک کرده شده و درین معنی هم مفعول باب افعال یا باب مقابلة متعارفست شاید که او را
 تصرف کا نشان باشد و لیس بنی قیطان و ذال بالقطه تصحیف نماید و الله علم یعنی رواست از امام محمد باقر صلوات الله
 علیه راوی گفت که گفتیم چون آمد بر مردی سیال گفته شد او را زبان حال که فریاد احتیاط خود را چه بر رسی که تو
 ترک کرده شد و میگوید ملک الموت و طلب است مراد نیست که چون همت یافتی و مجال جولانی و قوت رسیدی
 مباد که خیال کنی که ملک الموت دست از طلب تو و داشته امام گفت و نیست فرزند پیل سئل ادلی با احتیاط از
 فرزندان است سائل مثلاً چه بدستی که ملک الموت که طلب میکند آن و در این است و در خواست غفلت نیست مراد
 اینست که این سخن با حیل ساله برای روانی خیال عالم در نیست و اگر نه تقاضای و احتمال هر گریبان آن و کوس نیست و
 بسا که احتمال مرگ در بیست سال شیر باشد پس عمل کن در مشی که باشی برای آنچه پیش نیست از جوانی که روزی مرگ نمید
 از آنست و او که از خود و از دنیا می آید از دهم اصل قال ابو عبد الله من عتده انفسه من نفسک خدا
 فذی الفکر قبل السعة و فی القیة قبل الحیوة قبل المآة شهره گفت امام جعفر صادق علیه السلام فرای

یا کو یک شمرده نمی شود در نظر عقل آنچه نفع میکند در روز قیامت زیرا که نفسان و اهل بهشت و نفع دنیا نیست و کو یک نیست یا کو یک شمرده نمی شود در نظر عقل آنچه ضرر میکند در روز قیامت زیرا که ضرر آن و اهل بهشت خود از دنیا نمی باشد و خواجسته مرتبه در بهشت باشد اگر ضررش منقطع باشد بغایت الغایه طویل است پس باشد در آنچه خبردار کرد شما را الله عزوجل از نافع و ضرر در روز قیامت مانند کسی که دیده باشد یا نوزدهم اصل صفت ابا عبد الله علیه السلام

يقول ان فلان مات اذ كانت فاضله وما عليك الا بالجنة عليك الناس وما عليك ان تكون ذا موما
 شدا بالناس اذ انكنت محمد واعدل الله ثم قال قال علي ابن ابي طالب عليه السلام لا خير في العيش الا لمرحلين
 رجل يزداد كل يوم خيرا ورجل يتدلسك عيشه بالثوبه فذكر سره شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام میگفت
 اگر توانی که شش هفته نمی شوی و مجبور و شخص یا مجبور القدر باشی پس چنان کن و چه باکست بر تو که تا گویند بر تو مردم و چه
 باکست بر تو تا اینکه باشی مذمت کرده شده و مردم چون باشی ستوده و نزد الله تعالی بسیار از ان امام برای میان بی نهایتی
 ستودن و مذمت مردم برای بیان آنکه ستوده بهت نزد الله تعالی گفت که گفت پدرم علی بن ابي طالب خوبی نیست
 در زندگانی مگر برای دو مرد و مردی که زیاده شود هر روز با اعتبار عمل خیر و مردی که کمائی کند بخود را بتوبه اگر گوئی این منافات
 دارد با آنچه گذشت در کتاب العقل و حدیث هشتم باب سوم که باب صفة العلم و فضل العلماء راست که لاخیر فی العیش
 الا لمرحلين عالم مطلع المستمع و اع گویم منافات ندارد چه استثناء افاده عموم مستثنا نمیکند پس متواند بود که هر یک از
 عالم و متعلم هر روز در دنیا ایشان نباشد مطلقا بلکه شرط باشد اینکه از دنیا و غیر آنرا یک توبه داشته باشد اصل و الله
 اعلم به و الله لا یخجل من یقطع عنقه عاقبل الله تبارک و تعالی منه لا یؤذنی اهل البیت الا من عرف حقا و
 دجا الثواب فیما ورضی بقوته نصف مال فی کل یوم و ما ستره و تدر و ما کن و ما سد و الله فی ذلک خالقون
 و حیون و د و الله خطهم من الدنیا و کذلک لعد معهم الله عزوجل فعال و الذین یولون ما اتوا قلوبهم و جلد
 انهم الی مردم مراجعت شد سر می تواند بود که این فقرات کلام امیر المومنین باشد فی بیعت حمزه و نون مقنونه شده
 و الف کلمه استفهام است بمعنی من این و ذین استفهام و در آنچه می آید که الذین اتوا انکار طوطی نیست اصلا و قیاسا
 بود که فی یکسر حمزه و تشدید نون و یا شکم باشد و حاصل هر دو یکی است اهل البیت منصوب باخصاص است از بیعت
 حمزه و تشدید نون و تصحیف لام حرف تنبیه است من عن بعد است ظاهر نیست که او در و رضی از فقرات کتابی باشد
 و بجای آن فابا باشد یا وج نباشد و خبر قید باشد نصف مجبور و بدل توبه است یا معصوب است بر حال یا تیز نش فریت باشد
 ربانی کل یوم صفة نصف بارت و یا علف بر قوت است و او در هم برای اقتراح کلام علی حده است مثل و او در زمان
 عرف حقا و ضمیر جم راجع باصحاب رسول است که بعد از رسول بطریق حق ثابت قدم مانند نعل سلمان و ابوذر و
 مقداد و عمار و جابر و جمعی دیگر که اسمای ایشان معروف است و ایشان اگر چه مذکور در لفظ نیستند در حدیث مذکور
 خاطر باشد تقدیم حرف در فی ذلک خالقون برای حصر است مشا الیه ذلک عرفان و جاد برین عرف حقا و جاب الثواب
 فیما است معنی خون و وصل یکی است و مگر اینجا برای اینست که خالقون ظاهر است یا یسره آل عمران بنی الاتر مع قلوبنا بعد از دنیا

و گذشت در کتاب العقل و حدیث و دوازدهم باب اول در تفسیر این آیه که انما یخاف الله الذین لم یقرعوا الصدور و جلون و آخر
 است باینکه سوره مومنون که مذکور می شود الحال دلی تواند بود که وجیل مبالغه خوف باشد یعنی طیبین دل و گذشت در
 کتاب العقل و حدیث پنجم باب هفتم کتاب انوار است که بخشی و جلا جمله و دعا استینا بیانی است برای احصای مفهوم از
 تقدیم ظرف و مظهر است بر همه آیه سوره آل عمران که و حسب لنا من لکن که انت الواجب زیرا که مراد از کثرت
 امام حق است چنانچه بیان شد در کتاب آنچه در حدیث پنجم و رسوم باب صد و هفتم ضمیر از راجع مشار الیه لک است
 و من برای بدل است بی شریک کردن مشار الیه و گذشت خوف و وجل دینی ذلک خائفون و جلون است لایثا
 و اذن چیزی در مراد اینجا و اذن حق است انما الهی است بشیر یک کردن دیگران که مذکور است در سابق بر این آیه
 که و الذین هم بآیات بهم یومنون و الذین هم بهم لا یستکرون و تعبیر از انکه همی بپایان شده برای یکی و اذن امانت
 است بعد از این و این اشاره است باینکه سوره اخرا ب انما فرقتنا الا اننا علی السموات و الارض و الجبال فابین ان
 یحکمنا و بیان شد در کتاب آنچه در حدیث دوم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نکت من التشریل فی الولاية است مع
 میان فعل مضارع و فعل ماضی در یوتون و الا و ادالات میکند باینکه این مع جمعی که در زمان رسول حق صاحب
 حق را دادند و بعد از رسول خواهند داد و مراد نخواهند شد انهم بقدر انهم است یعنی دادند که شد برای آن مرد
 قول ابد تعالی بارتست او را بخدا قسم که اگر سجده میکرد تا انکه بریده میشد گردن او از طول سجده قبول نمیکرد و بعد
 تبارک و تعالی اذن توبه او را بخواهد کرد و از دوستی و لغت اهل بیت رسول آگاه باش و هر که شناخت حق
 خارا و امیدوار شد ثواب طاعات خود را بوسیله اراضی شد بخود بخش که نصف چهار یک میام باشد و هر روز بپای
 که سائر عورت او باشد و بسبب این که سرسایه او باشد و بدو حق فاضل رسول و دلیل المؤمنین بخدا قسم که در آن معرفت حق با
 و پس خائفانند و جلانند دست داشتند که معرفت حق مانع ایشان باشد و عین دنیا که اهل ذریع بعد از رسول
 بسوی آن نرسد چنانچه در آیه آل عمران اشارت بان شده که الا الذین فی قلوبهم ذریع و عین مرج کرده ایشان از الله
 عز وجل باین روش که گفته در سوره مومن که جمعی که میدهند بعد از رسول آنچه را که دادند در زمان رسول ایمان جلالت
 بپویش صاحب کمال اختیار خودشان بی اشتراک برحالی که در لباس ایشان بغایت ترسناک است بسبب اینکه ایشان
 بسوی بی خود راجع اند پس دنیا بغایت بی اعتبار است نزد ایشان اصل ثم قال ما الذی اتوا و اتوا الله
 المطاع مع المحبة و الولاية و هم مع ذلك خائفون لیس خوفهم خوف شک و لکنهم خافوا ان یکون
 مقصودش محبت و طاعتنا مشروطه لیس خوفهم تا آخر تا شاکست باین مختصر میان این آیه و قول الله تعالی در
 سوره انفال انما المؤمنون الذین الا ذکر الله و طاعتت قلوبهم و میان قول الله تعالی در سوره اعدا الا ذکر الله و طاعتت قلوبهم
 در سوره و مرخصین جلوسهم و قلوبهم الی ذکر الله و جمعی آید در کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و بعض نسخ برای باینکه
 فی ذلک است یعنی بعد از آن نام غیر صادق گفت هیچ میداند از سابق این آیه که هر چه جز است آنچه دادند بخدا قسم
 اطاعت را با بدستی و نزدیکی و ادا ایشان با و در آن ترسناکان بودند نیست ترس ایشان ترسناک را و خود جلوس

کفایت تری قدر منافع الله یقتل اولی نفس فکان غائب یقدم اهله و اما المیسر فکان الا بقی یرد علی مولیه
 فقال کفایت تری حالنا اعتد الله احضوا اهلکم علی للکتاب ان الله یقول ان الابرار لفی تعلیم و ان
 الفجار لفی عذاب فاما فقال الرجل فاین رحمة الله قال رحمة الله قریب من المستعین بشرح
 نعم از باب تفصیل است التعمیر را و کردن از باب و کردن متعلقا بر و ن و فاما بلیغته فاما بلیغته
 عمران بلیغته بلیغته و سکون بلیغته و اصل مصدر باب حسن و علم و نصر و شکیفی آبادی و مرد و انی آباد است خراب بفتح
 فای با نقطه و اصل مصدر باب بلیغته و یرانی و مرد و انی و یرانی است تقدم بلیغته مضارع معلوم باب بلیغته و یرانی
 است انما ما جعفر صادق علیه السلام یفتی امر مردی بسوی ابو ذر غفاری رحمة الله تعالی پس گفت ای ابو ذر
 ما را که انوش شیر مرغ را پس گفت برای اینکه شما را و کردید دنیا را و یران کردید آخرت را پس انوش شیر مرغ
 این را که برد و شودید از آبادی بسوی یران پس آن مرد گفت ابو ذر را پس چون می بینی دزد و دمار را بعد تعالی وقت
 مرگ را پس ابو ذر گفت آنرا که کایس مانند مسافری که دزد شود و راه را بل خود و وطن خود را بداند کایس مانند ما هم که در غریبه
 بر گردانیده شود و آفتی خود پس آن مرد گفت پس چون می بینی حال ما را بعد از تعالی در دوزخ است پس ابو ذر گفت
 عرض کنید عسکری خود را بر قرآن بفرستی که بعد تعالی می گوید در سوره الفطره بفرستی که متقین سرانیده نعمت اند و بر شکیله
 فاستان بر آئینه و چشم اندام گفت پس گفت آن مرد پس کایس است رحمة الله تعالی ابو ذر گفت رحمة الله نزدیک
 است نسبت به نیکو کاران چنانکه گفته در سوره اعراف اشارت است باینکه بعد تعالی رحمت بر نیکو کاران خواهد کرد و بلکه
 نیکو کارانی میکنند که آلوده باشند و نشان نیکو کاران را خود گفته در سوره نجم که الذین یحسبون کبارا الا هم و ان یفواش الا لهم
 و بیان شده و باب صبر و دو جهاد اصل قال ابو عبد الله علیه السلام و کتب سر جل الی ابی ذر
 سرخی الله عنه اطرقنی لیثی من العلم فکتب الیه ان العلم کثیر و لکن ان قدرته
 ان لا یثی الامم بحسبه فانقل فقال له الرجل اذ هل ساریت اجد الیسر
 الی من یحبیه فقال لیم نعم نفسک احب الی نفس الیک فاذا انت عصیت الله
 فقد اسیأت الیهما بشرح الاطراف بطاری نقطه و ای بی نقطه و اما مصدر باب افعال و ادون کسی را بر او بلیغ
 لغا و سکون را بر بلیغی چیزی که عرب باشد و پیش از آن نداده باشد بکس یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام و نوشت
 مردی بسوی ابو ذر یعنی بعد از آنکه اعطای طرفین مراد چیزی از علم پس نوشت بسوی او که بدستی که علم طرفه
 بسیار است ولیکن اگر توانی که بدی بکسی که او را دوست سیدار پس چنانکه پس بعد از آن مردان آن مرد
 با ابو ذر گفت آیا بدی می چسبک را اگر بدی کند با کسی که دوست دارد و او را پس گفت ابو ذر ای ویدم خورت خوب تر
 مردی نزد خورت پس چون تو عصبانی کنی الله تعالی را پس حق بدی کرده خواهی بود چسبیت و دیگر اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال یصعبه یقول اصبر و اعطای الله و لا یصبر و اعصم الله فان
 الذین یصبرون یصبرون و لا یجحدون سمر و ان لا یخوفوا و اما یات فلیس تعرفه فاصبر علی تلك الساعة

ساریت
 ساریت
 ساریت

التي انت فيها كذا لك قد اعطيت شرح استعمال اصبر وادر طاقه و تقصير او در مصيبت اشارت است باینكه
 مشقت ترك مصيبت بیشتر است از مشقت فعل طاعت الاغتباط طبعین یا نقطه و بای یک نقطه و طای نقطه مصد
 باب انتقال خوشحال شدن و مراد اینجا سرور قیامت بوسیله صبر بر طاعت و تقصیر از مصیبت است که از بسکه واقع
 شدنی است گویند که شده و مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است یسبت و دوم اصل عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال قال للخصم لموسى عليه السلام يا موسى ان اصبر يدلك الذى هو امامك
 فانظر اى يوم هو و اعل له الجواب فانك موقوف و مسئول و نحل من عقلتك من الدهر طویل
 قصیر فاعمل كذا ترى ثواب عملك ليكون اطمع لك اللاجز فاما هوات من الدنيا كما قلنا
 منها مشروح اصل فعل التفضيل باب نصرست الدهر بفتح وال بفتح نقطه و سکون و فتح با و راى بنقطه زمان بقای
 دنیا از اول تا آخر و صفت آن لطول و قصر باعتبار اینست که هر کس در آنک زمانی که زمان عمر اوست انقلاب احوال
 دنیا و دولتهاى دنیا را مشاهده میکند و میداند حال زمانهاى گذشته و آینده را بقیاس زمان خود پس گویند که از لحاظ
 تا آخر دنیا را مشاهده کرده و لام در طبع لک برای تعدیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت که گفت خضر موسی علیه السلام را ای موسی بدوستیکه روزی که قطع آن روز بکار تو بیشتر می آید از جمله دور و نزدیک
 یکی روز دنیا است و دیگری روز آخرت آنست که آن شایسته است و تو در میان میردی که در آخرت باشد تا مل کن که کدام
 روز است آن روز یا در آخرت است برای تو یا در دنیا است برای تو و همیا کن برای آن روز جواب را دتی که سوال
 از اعمال دنیاى تو شود چه بدوستیکه تو و او داشته خواهی شد در آن روز و این بزرگ را و فراموشی خود را از زمانه چه بدوستیکه
 زمانه در آن کوتاه است پس عمل کن چنانچه گویند که تو می بینی ثواب عمل خود را تا باشد آن یقین ثواب طاعت کننده تر ترا
 در ثواب عمل چه بدوستیکه آنچه می آید از دنیا چنان است که تحقیق پشت گردانیده از دنیا با تحقیق که در فکر آنگاه از
 جمله عمر خود مباش بجز در طلب محاسن دنیا چه می آید که قابل ذکر نیست و مثل رفتن است که در فکر آن هستی و اعمال
 یسبت و سوم اصل قيل لا همد للمؤمنين صلوات الله عليهم اجمعين و اوجز فقال الدنيا احد لها
 حساب و حرامها عقاب و الى لكم الروح و لم تاسوا بستانه نبيكم تظلمون ناليطفئكم ولا ترضون
 بيايكم نبيكم مشروح گفته شده امیر المؤمنین را که نصیحت کن ما را و محضر کن پس گفت مال دنیا عاملش باعث حساب
 روز قیامت است اشارت است باینکه فقرای مومنان درنگ میکنند برای حساب و حرامش باعث
 عقاب است و کما است برای شمار است در دنیا تا آخر دعا لا اله الا الله و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 اللهم ارزق محمد العفاف و الكفاف بیان این آنکه طلب میکند زیادتى مال دنیا را که باعث طغیان شما
 است چنانچه گفته در سوره بقره و قل ان الانسان ليطغى ان رآه اقصى و راضى لمی شود باینچه کافی باشد شمار از مال دنیا

در این باب اصول کلی

باب دویست و چهارم اصل باب

مشروح این بابی است بی عنوان و در مذمت عیب جوانی و بدگویی مردم درین باب چهار حدیث است اول

اصل عن ابی جعفر قال ان اسمع لغير توایا البروان اسمع الشرح عقوبة المتبی وکفی بالمؤمنین نصیر
 من الناس ما یبغی عنه من نفسه او لغير الناس بما لا یستطیع ترکها و یؤدی مجلسه بالایحیة مشر
 الاستقامة و سعت و قدرت برجزی و ان بر دوسم است اول آنکه مناط تکلیف است چنانچه گفته اند تکلیف الله نفسا
 الا و سها و این قسم تعلق بواقع و غیر واقع میگردد و دوم سعت و قدرت برجزی که آن سعت از عدم تعلق مشیت
 کسی که واقع نشود و اگر آنچه او مشیت کرده باشد بخلات آن غیر بهم رسیده باشد و این قسم نزد اهل حق تعلق نمی گیرد
 مگر بواقع و نزد مختلر قدره تعلق میگردد بواقع و غیر واقع و مراد اینجا قسم دوم است و بیان شد در کتاب التوحید
 در باب الانتظاره یعنی بنقله و لون و یامی و دو نقطه در این بصیغه مضارع غائب متعل لام بی باب ضرب ضمیر
 مستتر راجع به است و ضمیر از منصوب راجع بالمراد است یا راجع بجلسه است یعنی روایت است از امام محمد از مملکت
 الله علیه گفت بدستی که شتابان تر عمل صالح باعتبار مرد و نکلی با مردم است که اثر آن نیز دنیا فایا هر شیوه و در برستی که
 شتابان تر عمل بد باعتبار عقوبت زیاد و روی بر مردم است که اثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود پس است مرد را باعتبار
 اینکه بنیز از مردم صبی را که کوری میکند از دیدن عیب از خودش یا سر زدنش کند مردم را بر کارهای که استطاعت ترک
 آن ندارد با نیتی که ترک آن نمیکند تا آنرا کنند بهشتین خود را بسختی که گفتن آن بکارش نمی آید **دوم اصل** قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله کفی بالمرد عیبا ان یدعی من الناس ما یبغی علیه من نفسه و ان
 یؤدی مجلسه بما لا یغنیه مشر و تقدیر یعنی بعلی برای نفسین معنی استباد است و مضمون این ظاهر است
 از سابق سوم **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کفی بالمرد عیبا ان یدعی من عیوب
 الناس ما یبغی علیه من امر نفسه او یلیب علی الناس امر اهوکیه لا یستطیع القول فلهذا فی قوله
 او یؤدی مجلسه بما لا یغنیه مشر مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب

باب دویست و پنجم اصل جاب

میشود این بابی است بی عنوان و در بیان شرط بر طرف کردن اسلام گناهان سابق را درین باب و دو
 حدیث اول **اصل** عن ابی جعفر قال ان فاسا لواء رسول الله ص بعد ما اسلموا فقالوا لیس رسول الله
 من حسن اسلامه و هم یقین ایمانده لم یاخذوا الله تبارک و تعالی یا کادول و الاخر مشر حسن
 اسلام عبارت است از اسلام بی نفاق و بیشک و شک مشترک است میان سرطافه معار دن و موافقه قلوبهم و
 من بعد الله علی چنانچه هر یکی بیان شد در باب علل و یقین ایمان عبارت از میار است که بان ایمان معلوم میشود
 و آن اجتناب از اصرار بر کفر است یا عبارت از افعال قرار خاطر بر ایمان است و حاصل هر دو یکی است و بنابرین
 داود در لم یصح یعنی اوست مگر آنکه حکم کنید که حسن اسلام و یقین ایمان متلازم اند یعنی روایت از امام محمد
 گفت بدستی که نمی از مردم آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مسلمان شدند گفتند ای رسول الله
 آیا اگر نماز را می شود مردی از مالیب گناهی که بیشتر کرده در زمان شرک بعد از آنکه مسلمان شده باشد گرفت

ایشان را رسول الله ص که نیکو شد اسلام او و مجیب شد معیار ایمان او گرفتار می کند و او را الله تعالی و تبارک و تعالی گماهی کرده
از زمان شرک و هر که ضعیف شد اسلام او و مجیب نشد معیار ایمان او گرفتار می کند و او را الله تعالی گماهی کرده و زمان شرک
و گناه زمان اسلام نیز با معنی که ممکن است که گرفتار کند خواه الیه گرفتار کند مثل منافق و مثل کافر و باصره و بکر و آیه
مقبول و خواه باز باشد بمغفرت او مثل طواف اهل شک چنانچه بیان شد در خطبه مصنف رحمه الله بعد از دوم اصل
سئلت ابا عبد الله ع عن الرجل یجیب فی الاسلام یؤخذ بما عمل فی الجاهلیة فقال قال النبی ص الحسن
فی الاسلام لم یؤخذ بما عمل فی الجاهلیة و من اسلم فی الاسلام اخذ بالادل و الاخر صحیح بر سرید امام جعفر
صا و حق علیه السلام را از مردی که نیکو کرد در اسلام با معنی که اهل اتفاق و اهل شک شد و اعتقاد از کیا مرد و او شرک
مگر از هم چنانچه بیان شد در باب الهم آیا گرفتار برای عمل می شود و گماهی که کرد در زمان شرک پس امام گفت که گفت بنی
صلی الله علیه و آله هر که نیکو کرد در اسلام گرفتار نشود و آنچه کرد در زمان شرک و هر که بد کرد در اسلام با معنی که اهل
اتفاق یا از اهل شک شد یا مصر بر کیا مرد و او احش شد گرفتار می شود و بگناه پیش از اسلام و بگناه زمان اسلام
تیزی انچه چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق

باب دویست و ششم اصل باب

منا و حرم این بابی است بی عنوان در بیان آنکه هر کس حقیقی اگر کافر شود و توبه کند عمل زمان ایمان سابق او اهل
نیت شود درین باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر قال من کان مومنا فعلم خیرا ایمانه ثم اصابته
فتنة فکفر ثم تاب بعد کفره کتب له و حسب لکل شیء کان عمله فی ایمانه و لا یطلم الکفر اذا تاب بعد کفره
منا و حرم روایت است از امام محمد باقر ع گفت هر که بود مومن پس کفر کرد و بهتر از شرک آنست در وقت ایمان
بعد از آن بر خود و او را اگر ای پس کافر شد بعد از آن توبه کرد بعد از کفرش توبه شد عمل خیر برای او و حساب کرد
شد بهر عمل خیری که پیشتر کرده و ایمان خود و باطل ننکند آنرا کفر چون توبه کرد بعد از کفرش

باب دویست و هفتم اصل باب

منا و حرم این بابی است بی عنوان در بیان آنکه بعضی مومنان جمع کرده و از فراغت و نیت آخرت را از اهل باب
صاحب الزمان علیه السلام و مثل جمعی که ناپا دارند چنانچه بیان شد در حدیث سیر و دم باب دویست و سوم که فیه
مستبرک درین باب حدیث است اول اصل عن ابی جعفر قال ان الله عز وجل ضامن یصمیم
عن البلاء یصمیم فی عافیة و یرزقهم فی عافیة و یتیمهم فی عافیة و یتیمهم فی عافیة و یتیمهم فی عافیة
منا و حرم النفسان یفتح منادیا یقلعه و لون و البت و همه و جمع فتنة علیه معنی و معقول له فاضان کسی که آنکس نگاه
میدارد ایشان را از مکرده برای کمال محبت ایشان یعنی روایت است از امام محمد باقر ع گفت بدرستی که الله عز وجل را حاضرند
که نگاه میدارد ایشان را از ابله پس ندهد میدارد ایشان را از فراغت و روزی میدارد ایشان را از فراغت و میراند ایشان را
و در فراغت و بری انگیزد ایشان را و ساکن میکند ایشان را در بهشت و در فراغت است باینکه ایشان را نماند نیت

و گمانی نیانند؛ باعث کرده ایشان شود چنانچه گفته و اما اصالحی من معصیت فبا کسبت ای یکم دوم اصل عن
 علی علیه السلام قال سمعته یقول ان الله عز وجل خلق خلقا من جمیع المخلوقات خلقهم فی نافیة و احیاهم
 فی بانیة و اما فی نافیة و ادخلهم الجنة فی نافیة شیخ مفسرین این عبارت را اینها می خواند که فی نافیة و احیاهم
 قال زید عز وجل ضامن من خلقه یعنی در نافیة و احیاهم و اما فی بانیة و ادخلهم الجنة و اما فی بانیة و ادخلهم الجنة
 تفهیم شیخ شیخ روایت است از امام جعفر صادق گفت بر شکیبایان و صبر و تحمل را خداوند از جمله خلق او دانسته و بدینسانها
 بهشت خود و عطا می دهد ایشان را بزرگوار است و بدینسانها که در پلوی آن غذا آزار می بایشان نمی رسد و داخل می کند ایشان را
 در بهشت بر حمت خود و بیکدزد و ایشان را با او آشوب با بر حاسله که ضرر نمی رساند ایشان را اصله .

باب دو کیست و هشتم اصل بایب

معنی این بابی است که در بیان چیزی است که است رسول خدا را و اخذ نمی شوند درین باب و حدیث است
 اول اصل قال رسول الله ص رفع عن امی اربع فصال خطا و انسیا و اما اگر هو اعلیه و ما لم
 یطیع و و ذلک قول الله عز وجل و ما لا یؤخذ منکم الا من اکره و اخطا فامرنا و لا تحمل علینا امر الکاحم له
 علی الذین من قبلنا امرنا و لا یؤخذ منکم الا من اکره و ذلک معنی این است که در کتاب و حدیث و شیخ افغانی معنی اینها را
 و طایفی فی نقطه و الف مرده و در اکثر جای الف مرده و مرده میباشد ترک چیزی یا ترک چیزی دیگر یعنی آن بغلط و
 غفلت انسان را و اموش کردن چیزی یعنی ترک آن بی از کتاب عوض آن الاطاعة و دست قدرت بر چیزی که
 معصیه باب ضرب بار کردن چیزی بر کسی یعنی عنوان کثرت مثل بار کردن عذاب مسخ و دست و طوفان و امثال آنها
 بر احم سابقه الامر و کسب جزه عذاب و بنا و لا تحمل علینا امر الکاحم له و اینها من قبضه دخل در استنباط و در حدیث
 ندارد و تقریب باقیل و ان بعد مذکور است تعجیل تعجیل یعنی گفت رسول الله ص برداشته شد از دست
 من چهار صفت اول خطای است دوم فراموشی مت سوم آنچه مجبور شده باشد بر آن چهارم آنچه دست در قدرت
 بر آن نداشته باشد مثل دیگر فشدن اصدا از ظلم ظالمان یا یعنی که بوسیله یکی از اینها مؤاخذ نمی شوند اصلا و در دنیا و
 نه در آخرت خواهد بوسیله و در یکی از اینها و بنده مثل سه صفت دل و خواهد بوسیله ترک یکی از اینها مثل صفت
 چهارم مخفی ماندن که این تقریبها هر شیوه و وجه تقدیم فصلت سوم بر فصلت چهارم یا اگر آئی که برای استنباط و فصلت سوم است
 سوخر است در ذکر و اما تقدیم خطاب بر نسیان با وجود آنکه در آیت عکس نیست و اینها و در کتاب اینها شد تقدیم نسیان
 بر خطاب در آیت باعتبار آنست که نسیان شدید تر از خطاب است و جزو حقیقی آن نیست و آنچه مذکور شد در اول قول الله تعالی
 عز وجل است در دو سوره اول قول او در سوره نحل سخن مؤمنان بر پیغمبر تسخیر آن سخن در سوره بقره اسی صاحب
 کل اختیار من و با یکدیگر بر ماعذ الی و اینها یکی را که روی بر عاصیان جامع می گیش از ما بود و الی صاحب کل اختیار را
 مؤاخذه مکن ما را که فراموش کنیم یا خطا کنیم الی صاحب کل اختیار را و تکلیف کن ما را آنچه دست و قدرت نیست
 ما را بان دوم قول او در سوره نحل مگر کسی که مجبور شود و دل او را که گرفته باشد یا با یا بیان این شد در حدیث اولی و بعد

حاشی بر شیخ رسول الله ص

دوم اصل قال رسول الله ص وضع عن امتی تسع خصال الخطاء والنسيان وما لا يعملون و
 ما لا يطيقون وما اضطر واليد وما استكرهوا عليه والطيرة والوسوسة **والتفكر في الحق** الله لا يظلمه بلسان و
 يد **شوح** گفت رسول الله ص که شش خصل است من فضلت که بوسیله آنها مواخذ نمیشوند اصلا اول خصل دوم
 فرستنی سوم آنچه نپدید است که آنرا مثل عمل بجز واحدی که جامع شروط و جوب عمل باشد و مع ذلک حالت کند واقعی باشد
 و چهارم آنچه دوست در قدرت بر آن میباشد و پنجم آنچه خود بخود منصرف شده باشد سیوی آن مثل اکل سبزه و خوردن ششم
 آنچه دیگری ایشان را خبر کرده باشد بر آن مثل تراشیدن دهنی در وقت تقیه و ختم قال بدو در خاطر که رانیدن از او اگر کلاغ دانند
 آن خیل یا بزبان یا بچهره دیگر و ششم اضطراب نفس در فکر و اندیشه شیطان گوید که خلق کرده ترا گوئی الله و شیطان گوید
 الله تعالی را که خلق کرده چنانچه گفت در حدیث سوم باب هشتاد و هفتم می تواند بود که مراد اضطراب نفس باشد
 در اینکه فایده خلق کفر و معاصی و توفیق خدایان بعضی دیگر نیست بی آنکه بزبان آید یا انگاری در آن باشد چنانچه
 گذشت و کتاب التوحید در حدیث سوم باب الفی و الشروع و تم رشک بردن از حصول نعمتی برای دیگری اما در
 ظاهر نشود و بر آن بیاورست مثلا از جمله جوارح که در کتاب و تفسیر آن با اختیار انکس باشد چنانچه در حدیث
 مناقات میآید یا حدیث سابق چه در حدیث سابق انکشاف شده بعد که در صحیح قرآن مذکور است و در اینجا آمده
 و غیر عمد مذکور است و انکشاف که عمد مستلزم معرفت آن نیست می آید در کتاب الروضه اندکی پیش از حدیث
 آدم مع الشجره که گفته ام بیخ منها بی فمن دود التفکر فی الوسوسة فی اللحن والطيرة و بحمد الله ان المومن لا یستعمل

باب دویست و نهم اصل باب

مباح این بابی است بی عنوان در نصیحت و شرف ایمان طبعی و برین باب شش حدیث است **اول اصل** قل
 لا یعبی الله ص هل یأخذ علی ما علی ثواب علی الله موجب الا المومنین قال لا **شوح** موجب نیست
 و سکون و او در تعجب و بای یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال است اصناف مردم قسم المومنین و مومنین
 و کفار و الین قسم اندک خطای عمل صالح و عمل سی و و جرح المومنین و اصاب الاعوان و مستغفرون عاوان المومنین قلوبهم و من
 یعبی الله ص یعنی لغتم امام جنر صادق علیه السلام را آیا برای تعجب بر سر این عمل کرده تو ای بر الله تعالی هست که واجب
 گردانیده باشد بر او بوجوب و عد صریح او در قرآن مومنین حقیقی گفته **دوم اصل** عن ابی عبد الله ص قال قال
 موسی الخضر قد غرمت بعبیدک فاوصنی قل لا الذم و لا البصر و لا مدح شیء لکما دینک سمع غلوه شیء **شوح** تحت
 بصرای بیغله و رای بیغله بصیغه ماضی مطلق و در این تعجب است التجرع خود را که اهل آن و مومنین و کفار را با نقطه باشد
 التجرع خود را که اشتقاق و احیاء کردن در کار با بود بصحبتیک برای آنکه هست غیر و بعضی خنده و معنی روایت است از
 امام جنر صادق علیه السلام گفت که گفت موسی خضر علیه السلام که حقیقت خود را شنیدم از چنین بی اهل بوسیله رفات تو
 انا استیبا یا بیکه و الهای بجا کردم و جوابا سنی و نصیحتای وانی شنیدم پس سفارشی کن مرا خضر گفت جدلش و
 خیر خضر که در آن هیچ چیز نیک نیست لیکن ترا با صد آن هیچ چیز را بد آن چیزی است و مراد بعد از آن که در این میان شود

906

ربوبیت رب العالمین و امام مقدر الطاقه باشد چه مرکب از سیئه و آن دین برتر است از مرکب از سیئه و دینی غیر از
 سیئه و آن دین حق مقفول است و حسته و غیر آن دین مقبول نیست اشارت است باینکه اگر سیئه با دین حق
 مقفول نمی بود و حسته و دین باطل مقفول می بود باز مرکب از سیئه و دین حق برتر از مرکب حسته و دین باطل بود
 برای اینکه هیچ سیئه مثل دین باطل نیست و عقاب و عجز حسته مثل دین حق نیست و در باب چه جای اینکه
 حسته با دین باطل مقبول باشد و سیئه با دین حق مقفول نباشد اصل هذا آخر کتاب الا بیان داکثر و
 الطاعات و المعاصی من الکتاب الکافی و الحمد لله وحده و صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آنکه شرح
 این از الحاقات کاتبان است یعنی این آخر کتاب ایمان و کفر و طاعات و نجیات و معاصی و مملکات است از کتاب کافی
 و سپس الله تعالی راست به تنهایی و درود فرستد بعد تعالی بر رسول او محمد و آل محمد و فرج الشیخ خلیل و باغدادی
 القوی عفا الله عنه و عن والیه و اخوانه و ابیوانه من تحریر شرح هذا الکتاب یوم القضا غرة جادی الثانیة سنة ثمان و العشر
خاتمه الطبع للمحقق و الخیر المصدق المولوی الحکیم السید حسین صائمه الساعن کلین
مصحح هذا الکتاب المستطاب الفاضل من الخیر کل ابواب

الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماء و فخرج بهن الثمرات و زکاککم و ذکرکم الفلک بحری فی البحر بامره
 و ذکرکم الانهار و ذکرکم الشمس و القمر و المبین و ذکرکم الليل و النهار و انکم من کل ما خلقه و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
 ان الانسان لظلم کفار العتوة و السلام علی محمد رسول الله الذی خلعت من قبله الرسل ان ان مات او قتل فلیقتل علی
 اعتقادکم و من یقلب علی عقیده فلن یغیر الله شیئا و یجری الله الشاکرین و علی آله الذین یوفون بالعهود و یؤتیون لیا ما کان شره
 مستطیر و یطمعون الطعام علی حیه سکینا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا و یتیمنا
 من ربنا یو ما عیو سا قمر یا و لغت الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا اسی منقلب یتقلبون
 اما بعد مؤمنین یا یقین و یا بعین شریعت حضرت سید المرسلین ما مرده باد که درین احیان سرشته اکران و
 آوان بحیث توانان توفیق مالک دنیا و دین و تأیید الله معوضین سلام الله علیهم اجمعین امر ارض جمل و لتفاتی
 راشانی افنی جزو چهارم کتاب صائمه شرح اصول کافی حصه دوم کتاب الایمان و الکفر که یادگاری است از او
 امجد السید السید العلامة الغمامه فاقه الاقران زیدة الاعیان العادل الکامل المعقود علیه الا ان الله سبی رسول الخیر
 مولانا و مقتدا امام الخلیل بن الغازی القزوی اسکنها الله فی الجنان مع البنی و الوصی و در مطبع مشهور زردیک
 و در جناب نشی نو لکشنور صاحب حسب ارشاد فیض بنیاد عالی هم منع جو د اتم جناب بابو برگ زر آن صاحب
 انعم الله علیه بفضل العطا و المواسب و راه رجب المرجب سنه ۱۲۸۷ هجری مطابق ماه ستمبر سنه ۱۲۸۷ عیسوی بار دوم
 بزرگو طبع و آریسته و بحلیه الطبع پیراسته هم از خوش طبعان و بکار نشان گویید
 بچخطی ربط اصغر الاذین مراد مقدسین ساکن
 شهر لکشنور و در شهر کلین

حالی تحریر اصول کافی

بسم باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلام لیست و یکم باب ما یجب من ذکر الله عز و جل
 فی کل مجلس لیست و دوم باب ذکر الله عز و جل کثیرا لیست و سوم باب ان الصلوة
 لا یسبب ذاکر لیست و چهارم باب الاشتغال بذكر الله عز و جل لیست و پنجم باب ذکر الله
 عز و جل فی السر لیست و ششم باب ذکر الله عز و جل فی الغافلین لیست و هفتم باب التمجید
 و التمجید لیست و هشتم باب الاستغفار لیست و نهم باب التبیح و التهلیل و التکبیر سیم
 باب الدعا و الدعاء لیست و یفصل فی باب دعوتی و یکم باب من یشیء ان یدعوه سیم و دوم باب من لا یشیء ان
 یدعوه سیم و سوم باب الدعاء علی العدو و یسب و چهارم باب الدعاء علی الیما و خمسة سیم و پنجم باب ما
 یجوز به الرب تمایز و تعالی نفسه سیم و ششم باب من قال لا اله الا الله سیم و هفتم باب
 من قال لا اله الا الله و الله اکبر سیم و هشتم باب من قال لا اله الا الله وحده و احد و حده
 سیم و نهم باب من قال لا اله الا الله وحده لا شریک له که الملقا و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی
 ید و الخیر و هو علی کل شیء قدیر عشر اجمال باب من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اجمال و یکم باب من قال عشر مرات فی کل یوم اشهد ان لا اله
 الا الله وحده لا شریک له الملقا و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی ید و الخیر و هو علی کل شیء قدیر
 من قال یا الله یا الله عشر مرات اجمال و سوم باب من قال لا اله الا الله حقا اجمال و چهارم
 باب من قال یا رب یا رب اجمال و پنجم باب من قال لا اله الا الله غافضا اجمال و ششم باب من
 قال ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله اجمال و هفتم باب من قال استغفر الله الذی لا اله الا
 هو فی الیوم و اللیل و الاکرام و التوب الیه اجمال و هشتم باب الیقول عند الصباح و المساء اجمال و نهم
 باب الدعاء عند النوم و الاقیة پنجاهم باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله پنجاه
 و یکم باب الدعاء قبل الصلوة پنجاه و دوم باب الدعاء فی ادبار الصلوة پنجاه و سوم باب
 الدعاء للزرق پنجاه و چهارم باب الدعاء للذین پنجاه و پنجم باب الدعاء للکرب و الم و الخوف
 پنجاه و ششم باب الدعاء للعلل و الامراض پنجاه و هفتم باب الحزن و العود پنجاه
 و هشتم باب الدعاء عند قراءة القرآن پنجاه و نهم باب الدعاء فی حفظ القرآن ششم باب
 دعوات مؤخرات جمیع الجواب للذین و الاخرة یدر آنکه این شرح مذکور می شود و در توضیح باب است
 که از مشاهیر است بمقتضی اظهار احتمال است با نقل از دیگر است و از قبیل تفسیر نیست و برین
 قیاس است آنچه در توضیح آمده است و مشایخ مذکور شد

ما فی کل مجلس

باب اول اصل باب فضل الدعاء و الخیر علیه

بسم این باب بیان فضیلت دعاست و بیان اینکه الله تعالی تحریف کرده و دعا درین باب

مشیت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل يقول ان الذين
 یستکبرون عن عبادتی سبیل کلون جهنم و آخرین قال هو الدعا و افضل العبادۃ الذی انما یطلب
 ابراهیم الا واه حلیم قال الا واه هو الدعا و شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدینکه الله عز وجل میگوید
 در سوره مؤمنان بدینست که آن جماعت که تکبر و امتناع میکنند از عبادت من زود باشند و اهل شوند
 جهنم را بعد حال که در میان باشند امام گفت عبادت ایجاد است بقرینه سابق آنکه دعوی استجب
 لکم و فایض تر عبادت دعا است مراد اینست که استعمال عبادت در دعا اینجا اشارت باینست که
 عده عبادت دعا است گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سوره توبه بدینست که ابراهیم
 هر آینه او را خردمند است گفت او او یعنی بنیایت دعا کننده است دوم اصل قلت لابی جعفر
 ای العبادۃ افضل فقال ما من شیء افضل عند الله عز وجل من ان یسئل و یطلب مما عنده و یطلب
 ایضاً الى الله عز وجل من ان یتسکع عن عبادته لیسئل مما عنده بشرح استکبر عن عبادته اشارت است باینکه
 در حدیث پنجم این باب یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که امام عبادت فاضل تر است یا پس
 گفت نیست هیچ چیز فاضل تر نزد و الله عز وجل از آنکه سوال کرده شود و طلب کرد بشود و از آنچه نزد
 اوست مثل توفیق و نعمت دنیا و آخرت نیست هیچ یک دشمن و انقضیه میشود نزد و در گاه و الله عز وجل از
 کسی که تکبر و امتناع کند از عبادت او و طلب از آنرا که نزد اوست میسوزد اصل عن میسر
 بن عبید الحریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی یا مفسر ادع و لا تقبل ان لا مرق قد فرغ
 صبر ان عند الله عز وجل منزلة لا ینال الا بمسئله و ان عبد الله فانه لم یعط شیئاً فاسال
 فقط یا مفسر ادع من یأتی فی الا یسئل ان یفهم لصاحب شیء الامر کار و نرا و ایجاد بیرواده باشد
 حوادث است و تقریر در جزیه از مقتضای آن مشیت نشده و نخواهد شد فسر دعا و ادع
 بنقطه و همین بنقطه یعنی ماضی مجهول باب منع یا علم یا غیر است منه نام فاعل است و لا تقبل ان
 الامر قد فرغ منه یعنی از تصدیق باین قول نیست بلکه منی از تمسک ثابت قول است و ترک دعا
 و دعوی میباشد بودن آن حاصل تمسک اینست که چون مشیت الکی تعلق به حادث گرفته
 و تفسیر در آینه خواهد شد پس بر سیم الله تعالی مشیت آن کرده باشد در وقت ایجاد آن البت
 بفعل آید و در هر چه مشیت نکرده باشد آن را البتة بقبول نمی آید پس آنچه دعا برای آنست
 اگر از قسم اول است حاجت بدعا ندارد و اگر از قسم دوم است دعا اثر ندارد و بر هر تقدیر دعا
 بیفایده است ان عند الله تا آخر اشارت مشیت باینست سوره فرقان قل الیعا لکم ربی لولا دعا لکم و
 این جواب از تمسک است بنقص اجالی بدلیل نقلی و لو ان عبد الله اخر جواب از تمسک است بجل و اصل
 آنست که مشیت الهی حوادث را منقبات ندارد و بانه خلقت بعضی آنها و بعضی دیگر پس هم

ساجت بر تقدیر و نوع قسم اول و عدم اثر بر تقدیر و نوع قسم دوم ممنوع است پس چنانچه اگر کسی
 از کسی آزاد داشته باشد و داند که رفع هر سنگی موقوف بر خریدن طعام و مقناول است و معذرا
 ترک کند خیال اینکه اگر دفع هر سنگی من معلوم و مکتوب الله تعالى است بی خریدن و مقناول طعام
 نیز فعل می آید و الا باینکه نیز بفعل نمی آید البتہ مستفید و بی عقل است همچنان ترک دعا و سایر
 عبادات باین خیال سفاقت یعنی روایت است از پیغمبرین عیبه العزیز از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت که گفت مرا ای پسر دعا کن و گو که بدستی که کار عالم بختیق پرداخته
 شده است و غیر آن مثال است چه بدستی که نزد الله عز و جل مرتبه عالی از ثواب است که در یافته
 نمی شود مگر بدعا و اگر اینکه بنده بستی دهن خود را و دعا کند و داده نشود چیزیست پس دعا کن
 تا داده شود ای پسر بدستی که شان این است که هیچ درسی که گرفته شود مگر آنکه نزدیک می شود
 که کشاده شود برای کسی که نزد آنست اشارت است باینکه اگر اثر دعا و دعا ظاهر نشود ترک دعا نباید کرد
 چهارم اصل مرا بی عبدالله قال من یصل الله عز و جل من فصله انتم شریح روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب نکند از الله عز و جل چیزی را جز از جمله فیصلت
 رحمت او محتاج و بی برگ شد پنجم اصل مرا بی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول الدعاء و لا تنقل قد فرغ
 من الامر ما لا الدعاء هو الدعاء فان الله عز و جل یقول الذین یتوبون عن عاصی سید خلون جهنم
 ما حین و قال ادعونی استجب لکم شریح مضمون و لا تنقل قد فرغ من الامر ظاهر است از شرح حدیث
 سوم این باب فان الدعاء اما ان یفقد اجمالی است بدلیل نقلی سوای آنچه در حدیث سوم این
 باب مذکور شد و در سورہ سوم چنین است و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یتوبون من
 عاصی سید خلون جنم و آخرین پس و او در و قال ادعونی حالیه است بتقدیر و قد قال و اشارت است
 باینکه عید آیت و لالت برین میکنند که مراد بعبادت درین آیه دعاست و بس مخفی نمائند که میتوان بود
 و قال ربکم حکایت طلقیه باشد که در سورہ فاتحه است و ایاک نعبد و ایاک نستعین این الصراط المستقیم
 بنا بر اینکه عبادت عبارت از طلب هدایت بصراط مستقیم باشد و حراست مستقیم مراد از علم با حکام الهی
 در مشکلات باشد زیرا که ظن آنها باعث انحراف و تردد است و استعانت عبارت از طلب
 توفیق عمل بمقتضای علم با حکام الهی در مشکلات باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت دعا کن و گو که بختیق پرداخته شده از کار جهان
 چه بدستی که دعا است و بس مراد بعبادت بیان این آنکه بدستی که الله عز و جل میگوید در سورہ
 مومن بدستی که جمیع که امتناع میکنند از عبادت من البتہ داخل جنم می شوند و لیکن بر حالی
 این را میگویند گفته پیش ازین که دعا کنید مرا تا استجاب کنم برای شما ششم اصل سمعت

ابا عبد الله علیه السلام یقول علیکم بالالدعاء فانکم اکثر یومین مثله ولا تتركوا صغيرة لصغرها ان قد عوا بها ان
 صاحبها لصغار هو صاحب الکبریا ثم یشرح ان الدعاء بل اشمال صغيرة است یعنی شنیدم از امام جعفر
 صادق علیه السلام می گفت بر شما باد که دعا کنید در حاجتهای خود بدیستی که شما نزدیکی درگاه است
 بنحوید بجز بزرگ دیگر مثل دعا باشد و گذارد دعا حاجت کوچک را برای کسی که آن بیان این
 انگه بدیستی که روا کنند حاجتهای کوچک همانست که روا کنند حاجتهای بزرگ است مراد اینست
 که ترک دعا در حاجتهای کوچک مشعر بخیر است اینست که غیر الله تعالی کسی مستقل در قدرت بر واکردن
 آنها باشد و این باطل است هفتم اصل عن عبید بن نمر و اربعة علی بن عجل قال قال ابو عبد الله
 الدعاء هو العبادة التي قال الله عز وجل ان الذين يستكبرون عن عبادتي الاية ادع الله عز وجل
 ولا تقل ان الامر قد فرغ منه ثم یشرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سوم و پنجم این باب
 اصل قال انما خادعة انما یغفل لا یغفلک بال قضاء والقدر ان تبلغ بالدعاء وتبلغ فی الدعا
 قال ثم یشرح هر یک از قضا و قدر عبارات از فراغ از امر است باعتبار اینکه مشیت الهی جمیع حوادث را
 در وقت ایجاد آن و جهت دارد اول اینکه رجوع از آن نمی شود و باین جهت آنرا قضا مینامند یعنی
 قطع و فصل دوم اینکه موافق حکمت است و باین اعتبار آنرا قدر می نامند یعنی رعایت مصلحت و ایمان
 بقضا و قدر واجب است بر ابطال مذمب قدریه که معتزله اند چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در شرح
 حدیث چهارم باب الحبر والقدر والامر بین الامرین که باب سی ام است ضمیر او کما قال راجع بزراره است
 و این عبارت عبید است برای شک درین که زراره این را گفت یا چیزی بزرگ یا چیزی کوچک یا چیزی
 بجای آن تبلیغ بالدعاء و بنحویه گفته باشند ان دعوی یعنی گفت زراره که جز این نیست که خواسته امام این را
 که باید که مانع نشود تر ایمان تو بقضا و قدر الله تعالی بر چیزی را بر وجه تمام از اینکه مبالغه کنی بترک
 دعا و حدیثی در آن عبید گفت باز زراره چیزی بزرگ یا چیزی کوچک یا چیزی بزرگ یا چیزی کوچک یا چیزی
 قال قال امیر المومنین صلوات الله علیه احب الاعمال الى الله عز وجل فی الارض الدعاء وافضل
 العبادة العفاف قال وکان امیر المومنین علیه الصلوة والسلام رجلا حذاء ثم یشرح العفاف بفتح عین
 بی نقطه مصدر باب نهر خوداری از حرام دعا بنحویه عین صیغه مبالغه است یعنی را و ایت است از
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین صلوات الله علیه محبوب تر علمهای وجودیه بسو
 الله تعالی در زمین دعا است بیان این شد در شرح حدیث اول این باب و بهتر از افراد بندگی الله
 تعالی خودداری از حرامها است چه آن مشکل تر است از فعل طاعات و انقیاد معلوم است که دفع ضرر ابرام
 از جلب نفع است و می تواند بود که العبادة بتقدیر مضاف باشد و مراد باشد که افضل آداب عبادت
 ترک حرام است تا صیادت مقبول شود چنانچه گفته انما یقبل الله من المتقین امام علیه السلام گفت

و ما سألهم الا بقاء قال الدعا شروح روایت است از امام رضا علیه التحية و الثناء که او می گفت
 یا مردان خود را بر شما باد که یراق انبیاء داشته باشید پس گفت شد که و چیست سلاح یراق انبیاء
 گفت دعا است ابشار نسبت به یار دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر و از جانب
 و مانند آنها و هست بزرگان بر آورد و پیشش اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الدعاء افضل من السنان شروح
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدستی که دعا گذر اتر است در دشمن از سر نیزه حقیقت اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال الدعاء افضل من السنان الحدید شروح الحدید یفتح حاء فی نقطه و کسر ال
 بی فقط تیزو باقی کلمات از سابق

باب سوم اصل بابان الدعا و البراءة و القضاة

اگر چه در القضاة آنچه بفضل آمده باشد بتدبیر الله تعالی خواسته باشد که در الشرا و فاجات بران مترتب شود
 شده باشد و خواه در دور صورتی که مترتب نشده باشد خواه مبرم شده باشد یا بین معنی که باقی
 مانده باشد تا نزد یک ترتب اثر مثل آنست عذاب قوم یوسف و خواه بطریق این باب بیان این است که
 و عابر دیگر و اند بل از او قضا را باین معنی که نمیکند از اثر آن بر آن مترتب شود و بر این باب
 و حدیث است اول اصل عن حماد بن عثمان قال سمعته یقول ان الدعاء یرد القضاء و قضه کما یقض
 الدلائل و قد یوم ایروا ما شروح القضا بنون و قاف و فاء یا نقطه مصدر یا ب نصر بر میزدن چیزی
 چنانچه از هم پاشیده شود و قیصر مستتر در برابر ام رابع بقضا است یا رابع بلیک است یعنی روایت است
 از حماد بن عثمان که از روایت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام است گفت شنیدیم
 از امام جواد علیه السلام می گفت نه بدستی که دعا بر می گرداند آنچه را که بقیل آمده باشد از بلا و آیه منور اثر
 نکرده باشد بیان این اصل آنکه از هم می باشد قضا را چنانچه از هم پاشیده شود در شست و شوی که مستحکم
 شده باشد یعنی از مستحکم دوم اصل سمعنا الحسن بن علی قال الدعاء یرد قضاء و قد یوم ایروا ما شروح القضا بنون و قاف و فاء یا نقطه مصدر یا ب نصر بر میزدن چیزی
 قد یوم ایروا ما شروح القضا بنون و قاف و فاء یا نقطه مصدر یا ب نصر بر میزدن چیزی
 است لم یقدر بر دو و جالینف مضارع مجنون باب تفعیل یا یا ب نصر یا ضرب و تقدیر اینجا بلا است بر و شست
 که نزدیک بتأثیر شود موافق آنچه می آید در حدیث آمده قیصر مستتر در لا یكون رابع بقدر است
 یعنی شنیدیم از امام موسی کاظم علیه السلام می گفت بدستی که دعا بر میگرداند بلا را که تحقیق فرود
 آورده شده از آسمان و بلا را که فرود آورده شده گفتم آنچه تحقیق فرود آورده شده
 شش ختم اثر باین معنی که میگردم که فائده دعا چیست و اینجا پس آنچه فرود آورده نشده باشد فائده
 دعا چیست و آن گشت تا فرود آوردن بقیل نیاید اشیاء نیست باینکه هر آلت غذایی که از آسمان بر
 قوی ظاهر شود چنانکه فرود تری آید بر میماند خواهد بود پس چنانکه فرود تری آید ترساننده تر

و در یافته نمی شود و ثوابی که نزد الله عز و جل است گمزه عا و چه رستی که نشان این است که نیست
دری از درهای حاجات که بسیاری آورده شود و کوفتن آن گمزه آنکه نزدیک می شود که مفتوح شود
برای گوینده آن بیان این شده در شرح حدیث سوم باب اول هشتم اصل قال ابو الحسن عوفی
علیکم بالذعاء فان الذعاء لله والطلب الی الله یرد الیاء وقد قدر دقعی ولم یوالا امضاؤه فاذا
دعی الله عن رجل وسئل عن الیاء صرحه بشرح مراد بتقدیر اینجا تدبیر نیست که بعد
از منشیست و از او نیست و پیش از قضا است و بیان شد در کتاب التوحید در باب است
و پیچ که باب فی الذعاء لایکون معنی فی الارض و السماء لا یسبغ است الا مضار باقی و اشدن چیزیست
که غالب در مثل آن نیست که قلان اثر مترتب بران شود تا وقتی که آن اثر بران مترتب شود یعنی
گفت امام موسی کاظم علیه السلام بر شما باد که دعا کنید چه بد رستی که دعای که برای رضای الله
یا بشد و طلبی که با توحید موسی علیه السلام یا بشد بر میگرداند بلا را بر حال که مقدر شده باشد و بقی
مغذیه یا بشد و نمائده یا بشد مضای آن پس اگر دعا کرده شود الله عز و جل و طلبیست و بقی
که روان یا کند و نمیکند آخر اینجا بخد الله تعالی بلای قوم یونس علیه السلام را تقدیر و قضا کرد
و چون دعا کرده بود کرد و امضا نکرد حکم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله لیدلکم
بالذعاء الاموال الذی علی ان یدعی فیستجیب و لو کما وفق الصمد من ذلک الذعاء و لا صابه منه
ما یجتنس من جلد الذی الامراض یشرح ان دران یدعی بفتح همزه و تحقیف نون ساکنه مخفیه
مشغله است و اسم آن ضمیر شان محذوف است و یدعی بصیغه مضارع مجزول یا برفع رقی است
تقدیر و خبر آن ضمیر مشترب فاعل راجع باید است ضمیر راجع بالا میار است ان یدعی که
منصوب است محذوف بدل احتمال ضمیر منصوب در علیه است فیستجیب بصیغه مضارع معلوم باب
استفقال مرفوع و معطوف بر یدعی است اموصولا است و فن بصیغه مجهول باب تفعیل است
و عاید ماخذ نیست بتقدیر و فن التبعیله من برای تمییزین است و می تواند بود که ما مصدریه
یا بشد و فن بصیغه معلوم یا مجزول یا بشد و من یعنی لام وصله و فن یا بشد الاجتناب بحیم و دو تاس
سنة نقطه مضارع یا بفعال از بیج بر کنند درخت و ماخذ آن الجذیه بفتح جیم و کسر الی نقطه
و یای دو نقطه در باین و ذال فی نقطه روی زمین یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
دعای که الله عز و جل بر آئینه گاهی دفع میکند بسبب دعای که هنوز نشده یا بشد کاریرا که فیما
الذعاء ان کار را این را که دعا کرده می شود الله تعالی برای آن کار بعد از وقت دفع آن
است ثابت میکند الله تعالی آن دعا را و اگر گرسه بود آنچه موقوف شده بنده
و دعا بر آئینه بر می خورد و بنده را از آن بلا چیزی که بر می آید احتیاج را از روی

بر من مثل اینکه دشمنی بقصد قتل و سب کسی از جای خود حرکت کند و قبل از وصول بمقصد باشد پیش او آید و برگردد و بعد از برگشتن آن دشمن آنکس دعا کند برای شر او چنانچه بکمال باشد در کتاب الایمان و الکفر و باب ناد که باب صد و نود و هشتم است و تحقیق صحت طلب چیزی در ماه رمضان از الله تعالی می آید و در شرح حدیث است و یکم باب چهل و هشتم

باب پنجم و اصل باب ان الله عا شفعاء من کل داء

شرح این باب بیان اینست که دعا باعث شفا از هر دردیست خواه جسمانی باشد خواه روحانی درین باب یک حدیث است اصل بنقال ابو عبد الله علیه السلام قال عا حانه سفاء من کل داء و شرحی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بر تو باد که دعا کنی چه بدی که آن باعث شفا است از هر دردی

باب پنجم اصل باب ان من دعا استجيب له

شرح این باب بیان اینست که هر که دعا کند مستجاب می شود برای او خواه برا او ظاهر شود و خواه نه درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الدعاء کفاحه لاجابة کما ان السحاب کف المطر و شرحی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعا باعث قبول است چنانچه ابر جای بارانست اشارت باینکه چنانچه البتة در ابر باران مثل هست اگر چه آبهای بر زمین نیارد و دعا قبول است اگر چنانکه برای ذخیره آخرت باشد و در دنیا ظاهر نشود و بنابر اصل الله تعالی بمصلحت بنده مومن خود چنانچه می آید در کتاب الصلوة و حدیث پنجم باب صلوة فاطمه علیها السلام که باب نود و دوم است که ولم یسأل الله شیئاً الا اعطاه اما ان یعطیه الذی یسأله لیس و اما ان یدخر له ما هو غیر له و دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما ادرى عند الله الی الله العزیز الجبار الا استجی الله عز و جل ان یرد خاصه فلیجعل فیها من فصل منته ما یشاء فانما دعا احدکم فلا یرد حق یمسح بها علی وجهه و راسه و شرح استعمال شرم و الله تعالی استعاره شده برای منافات چیزیه با عزت چیزی او صفی و فتح و کسر صادق فقط و سکون قار است یجمل مرفوع است و میتوان بود که منصوب باشد بمعنی منسوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بالا نبرد بنده دست خود را بر آبی مرفوع حاجت خود و بسوی الله تعالی که بی شک مست بقایت قادر است مگر آنکه شرم کرد و الله تعالی که برگرداند آنرا خالی تا آنکه می گذارد در آن دست از فیض کرم خود آنچه را که میخواهد از غیر دنیا و آخرت پس چون دعا کرد یکی از شما پس باید که برگرداند دست خود را بجای آن تا آنکه

باب ششم اصل باب الهام الدعاء

پیرزابل آورد یعنی این باب بخاطر رسانیدن الدعاء الیه است درین باب دو حدیث است
 اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من قرأ الدعاء قصه قلنا قال الذی احدثکم الدعاء عند البلاء
 ان البلاء قصیر شیء من برای تمیز میان دو حدیث یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 آیاتی شناسند در آن کشیدن بلا را که حادث میشود بعلامتی که آن ممتاز شود از کلماتی آن بلا گفتند
 نه گفت چون الهام کرده میشود یکی از شما دعا را نزد خودت بلا پس بیاوید که بلا کونما هست والا فلا
 دوم اصل قال ابو الحسن موسی بن عمار یزید علی عبد موسی علیه السلام الله عز وجل الدعاء الا کما کشف
 فذلك البلاء وشیکاهما من بلاء یزید علی عبد موسی فیمنسلفه عن الدعاء الا کما کشف
 البلاء طویلا فاذا انزل البلاء فعلنی کما بال الدعاء والخصیع الی الله عز وجل بشرح
 گفت امام موسی کاظم علیه السلام سمیت بیج بلانی که فرود آید بر بنده و مومن پس بخاطر رساندن او را
 الدعاء عز وجل دعا کما انیکه شد بر طرف شدن آن بلا نزدیک و سمیت بیج بلانی که فرود آید بر بنده
 موسی پس بکار برد خود را از دعا کما انیکه شد آن بلا در از پس چون فرود آید بلا پس بر شما باد که
 دعا و از برای کنیه بیوی الدعاء عز وجل

باب هفتم اصل باب التقدم فی الدعاء

تشریح این باب بیان تفصیل پیش گیری در دعا است این معنی که پیش از وقت حدوث
 بلا دعا کنند بر آن عدم حدوث آن بلا تا حادث نشود یا دعا کنند در حاجات دیگر یا در وقت حدوث آن
 بلا دعای آن مستجاب شود و درین باب پیش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال من تقدم فی الدعاء استجاب له البلاء وقیل صوت معروف و یحیی عن الصادق علیه السلام
 یتقدم فی الدعاء لم یستجب له اذا نزل به البلاء وقالت الملائكة ان اذا الصوت لا یشرفه تشریح
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پیش گیری کند در دعا مستجاب می شود و یا به او
 چون فرود آید بلا دعا کنند می شود در میان آنکه که این روایت است آشنای محبوب نمیشود و از محل
 اجابت و هر که پیش گیری نکند در دعا مستجاب نمیشود برای او دعا چون فرود آید با و بلا میگویند
 ملائکه که این او را را نمی شناسیم دوم اصل عن ابی حمید الله علیه السلام قال من تخوف بلا یمید
 فتقدم فیه بالدعاء لم یفعله عز وجل ذلك البلاء بشرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت هر که ترسید از بلائی که بر خود او را پس پیش گیری کرد و از آن ترس بدعا نشود و از الدعاء عز وجل
 آن بلا هرگز سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الدعاء فی الرخاء یتخرج الحوائج فی البلاء
 تشریح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدستی که دعا در وقت رخااست
 بیرون می آورد از قوت بفعل مطلبها را در وقت بلا حجام اصل قال ابو عبد الله علیه السلام

دعای مستجاب

صبر و استقامت و الشدة علیکم الذی عاوی الرجاء مشروح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که خوشحال
گردد از این آیه مستعجاب نشود و عا برای او در وقت سختی پس ناچار که قیامت را کند و بار بار در وقت
رقابت پیچیم اصل عربی عند الله قال ما جدد یقول تقد موا فی الدعاء قال العبد ما کما کما
میزول به البلاء قد عاجل صوت معروف فاذا لم یکن دعاء مولی البلاء قد عاجل او کت قبل الیوم
مشروح مضمون این موافق حدیث اول این باب است مشتمل اصل کما علی الحسین یقول الله عام
بعد مایزول البلاء لا یقطع به مشروح امام زین العابدین علیه السلام گفت دعا بعد
از نزول بلا نفع یافته نمی شود بآن مراد دعا است که شکیبایی در آن نشده باشد

باب هشتم اصل باب الیقین فی الدعاء

نشیح این باب بیان فضیلت کمال قرار دادن خاطر است و در ظاهر و عدم الحی که گفته در سوره
بقرة الحیبه دعوة الداع اذا وعان و در سوره مؤمن او عدنی استجب لکم درین باب یک حدیث است
اصیل عن ابی عبد الله ع قال اخذ عوت قطران حاکک باللسان نشیح الظن اعتقاد راجح
و قرار خاطر بر چیز است و مراد اینجا دوام است مثل الذی یظنون انهم لا یقربونهم مثل ان الذین یظنون
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دعا کردی پس قرار ده خاطر خود را که مطلب
تو در عالمه نسبت مراد این است که سعی در اجتماع غرض استجاب دعا نماید که مثل اقبال بر دعا چنانچه
در حدیث سوم باب آمده مذکور می شود و مطلب نباید که در چه یا خصوص مطلب حاصل است یا بهتر از آن
بمقتضای دعا الهی

باب نهم اصل باب الاقبال على الدعاء

نفسی و امین باب بیان فضیلت رواد و درون تمام دل برد عاست باطنی که در شای و معادل در جای دیگر و فکر
دیگر نباشد و درین باب هیچ حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام بقول الله عز وجل
لا یستجیب عابدی لیسأه اذ ادعاه الموت فاقبل بقلبك لیسألک ما الاحادیث بشرح الظاهر بشت و مراد
انجا ظاهر است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت درستی که الله عز وجل قبول نمیکند
دعائی را که بظاهر دل باشد که باطن آن غافل است از آن و عاقل پس چون دعا کنی پس رو آور
بظاهر و باطن دل خود و در دعا بعد از آن خاطر جمع باش بقبول کردن الله تعالی دعا را و حاصل
قال امیر المومنین علیه السلام لا یقبل الله دعاء قلب لا نفسی هر گشت امیر المومنین علیه السلام
قبول نمیکند الله عز وجل دعای دیگر که بپای پی مشغول دعاست و در روئے جدا حاصل و کما علی بقول
ادع الله کم للیت دلا یدعوله و قلبه لا یدعوک لیجتهد لک فی الله دعاء بشرح
که قضا و امر اشارت باین است که میتهارف شده که جمعی بر ای تعزیت بر سر قبر میروند و دعا میکنند بر

میت و دل ایشان اصلا متوجه حال آن میت نیست و همچنین خود را اجیر در شمار و روده و حج برای
 میت میکنند و اهتمام بحال میت ندارند اصلا فلا بد خبر معنی النشاست براسه نمی و میتواند بود
 که معنی خود باشد برای افاده اینکه آن در حقیقت دعا براسه میت نیست یعنی و میگفت عالم
 چون دنا کند یکی از شما برای مرده پس باید که دنا کنند برای آن مرده برحالی که دل و غافل
 باشد از حال آن مرده ولیکن باید که بعد از آن مرده در دعا چنانچه پسر پسر گستر برای پذیر
 بعد از وفات او میکنند سوم اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا دعوت فاقبل بقلبك و ظن
 حاجتك بالباب ثم حرر و اینست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دعا کنی پس
 رو آور تمام دل بر دعا و قرار ده خاطر خود را بر آنکه مطلب خود در رخاقتست چنانچه بیان شد
 در باب سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال ان الله عز و جل لا یستجیب دعاء لظاهر قلب
 فاش شمس معنونه این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجما اصل عن ابی عبد الله ع
 قال لما استسقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سقی الناس حتی قالوا له العزق و قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله بنید و ورد حال الله حوالینا و لا علينا قال فتمتر و السحاب فقالوا یا رسول الله استسقیات لنا
 انکم نسق ثم استسقیتم لنا فسقینا قال انی دعوت و لیس لی فی ذلک نیت ثم دعوت ولی فی ذلک نیت شمس
 براب لما قال انی دعوت تا آخر است ضمیر آنه راجع بمحمد و سقی است مفعول و قال اللهم تا آخر است
 یا در بیده برای استعانت است چه قول بر وجه کمال بفعل نمی آید مگر بمحمد و استسقی است برای دعا
 و او در رد و حال این است بتقدیر و قد و با ضمیر منصوب راجع بمیده است المراد بر گردانیدن و مراد اینجا
 پشت دست را بچنانجا آسمان کردنت چنانچه در رهتة مقرأ است و بیان می شود در باب چهارم و در حواله
 بفتح حامی بی نقطه و فتح لام و سکون یای دو نقطه در پائین سیمی است مفرد بمعنی حول و منصوب است
 بمفعولیت فعل محذوف است بتقدیر اسق حوالینا و او در و لا علينا عاطفه است و لانا هیه است
 و فعل محذوف است بتقدیر و لا تنس علينا بفتح عین بی نقطه و سکون لام و فتح یای دو نقطه در پائین
 است و فتح بار علامت نصب بمفعولیت آن فعل محذوف است العلی موضع مرفوع که سیلابان
 در وقت باران رود پس ذکر و لا علينا بمنزله استثناء است و مصنفان کتب غریب حدیث بفتح لام و
 سکون یا حرف جر شمرده اند و برین تقدیر بهتر نیست که علی برای اقرار باشد تا راجع بمعنی که مذکور
 شده شود این اشیر گفته برید اللهم انزل الغيث فی مواضع الغبات لانی مواضع الا بنیت و هر دو
 نیز مانند او گفته قال در قال فتفرق کلام را و نیست و تا خوش است چه در اشکای اجزای جمله شرطیه است
 و لیس فی ذلک نیت معنی بر اینست که صاحب تکلیف کرده بودند رسول علیه السلام را بدعا ای استسقا و در وقت
 که ضرر نبوده و لا علاج رسول سخن ایشان را شنیده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت چون طلب باران کرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و باران داده شد من غرق شدنت
 باین معنی که باعث خرابی بناها و آمدن میاه بامدینه می شود و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
 وسلم بوسیله دست خود بر حالی که برگردانیده بود آن دست را خدا با آب باران ده دوباره
 و آب باران پدید آمد و بپاشید و باران آمد بر حالی که ضرر بر ما باشد خواه در بلندی خواه در
 بنای شهر امام گفت پس متفرق شدایی که باران میداد پس گفتند ای رسول الله صلی الله علیه وآله
 باران کردی برای ما پیش ازین پس باران داده شدیم بعد از آن طلب باران کردی برای
 ما پس باران داده شدیم این تفاوت از کجا است گفت بدرستی که من دعا کردم پیش ازین بر حاسا
 که نبود مراد از آن طلب قصد بجد بلکه برای تکلیف شما بود بعد از آن دعا کردم بر حالی که مراد آن
 طلب قصدی و بپدید بود و لهذا در اول مجاب نشد و در دوم شد

باب دهم اصل باب الاحاج في الدعاء والتبليغ

عشرم الاحاج بجد گرفتن در طلب چیز و طریقی برای الحاج می آید در حدیث یا زارم باب
 ششم و الثابت لطیف تفسیر است یعنی این باب فضیلت بجد گرفتن در دعا و درنگ کردن در دعا
 است درین باب شش حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله ع ما ابدا العبد اذا دعاه الله تعالى ان يجيبه
 و قال في حجة ما لا يتجبل بشرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که بنده چون دعا کرد همیشه
 الله تعالی در بر آوردن حاجت اوست خواه در ظاهر و خواه در باطن یا دام که تعجیل نکند و زود بر طرف نکند
 و عا ما باین معنی که چون بر طرف کرد دعا را محروم می شود از بر آوردن حاجت که بسبب استمرار بر دعا
 است و دعا بر دامن دوم اصل ع ای عبد الله ع قال ان العبد اذا عجل فقام حاجته يقول الله تبارك
 و تعالی ما یعلم عیالی انا الله الذی فی فی الحوائج بشرح روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت بدرستی که بنده چون تعجیل کند در سعی در حاجتی که دعا در آن می کرده باشد باین
 که بر نیز و برای اینکه خود آن حاجت را روا کند میگوید یا الله تبارک و تعالی یا نمیداند بنده من که
 ستم آن مستحق مبادت مشهور و آسمانها و زمین بر می آورم حاجتهای علانی یا یا بمعنی که سر رشته کار را بدست نیست
 سوم اصل سمعت ابا جعفر ع یقول والله لا یعلم عبد الله ع من عجل فی حاجته الا قضاها له بشرح
 شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام می گفت بخدا قسم که الحاج نمی کند بنده مومن بر الله تعالی در حاجت
 خود مگر آنکه بر می آورد آن حاجت را برای او یا باین معنی که غالب اینست که در ظاهر خیر مستجاب می شود
 چهارم اصل ع ای عبد الله ع قال ان الله عز وجل کره الحاج الناس بعضهم علی بعض و المستحب واجب
 الذی بنفسه ان الله عز وجل یحب ان یسال و یطلب ما عنده بشرح روایت است از
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل تا غرضش مشرود الحاج مردم را بعضی نشان

بر بعضی در طلب و دوست داشتن آثار ابراسته خود بیان این آنکه پدرستی که الله عز و جل دوست
 میدارد که دعا کرده شود و طلب کرده شود آنچه بقدرت و تقاضا و قدر و دست از غیر دنیا و آخرت
 پنجم اصل عربی جعفر قال لا اله الا الله لا اله الا الله عبد علی الله عز و جل الا استجاب له بشیء
 این مضمون موافق حدیث سوم این باب است بشیء اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 عبد طلب من الله عز و جل حاجة فالحق في الداء استجيب له او لم يستجب وقلا هذه الآية وادعوا
 ان لا تكون طاعة في شئها بشیء گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بستمکنا و الله ثم بعد از آنکه طلب
 کرد از الله عز و جل حاجتی را پس الحاح کرده و خواه استجاب بشود برای او و ظاهر این استجاب نشود
 در ظاهر و خواندن این آیت را در حکایت کلام ابراهیم برای پیلان عذر استغفار و طلب توفیق تو به
 برای آرزو با وجود اصرار و پیرشک در سوره مریم در عامیانه یک باب است که احتیاج خود را بیان این آنکه
 شاید که نباشم بسبب دعای صاحب کل اختیار خود سختی گشته و بفعل عیب باین معنی اگر استجاب
 در ظاهر نشود عوض آن مرا حق عالی در پشت خواهد بود پس عیب نخواهد بود

باب یازدهم اصل باب تسمیة الحاجة فی الدعاء

نشرح این باب بیان تفصیل نام بردن مطلب خود است در دعای این باب و در حدیث است
 اول اصل عربی عن ابی عبد الله قال ان الله تبارک و تعالی یعلم ما یطلبه العبد فاذا دعا و لم یجبه الله
 الیه الخواص فاذا دعوت قسم حاجتك بشیء میباید یک لقب و تشبیه ثانی سه نقطه بصیغه
 مجهول غائب یا غائبه یا غائبه و غریب و باطل فعال است البت و الا بتبشیر برانگنده کردن و مراد اینجا
 بر زبان آوردن و تلفظ است هر لقب در سهوا متفرق می شود و تقدیر این بابی برای تفهیم سه
 نوع است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرستی که الله تبارک و تعالی
 میداند آنچه که میخواهد بر بند چرخ نمی میکند و برادر لیکن دوست میدهد که بر زبان آورده شود
 و از تو به یسوی درگاه او مطلب بپای چرخ و ملائکی پس نام هر مطلب خود برادر و هم اصل و حدیث
 آخر قال قال الله عز و جل یعلم حاجتک ما تطلبه و لیکن یجب ان یطلب الله الخواص نشرح
 این مضمون این موافق است

حاجت خود را

باب دوازدهم اصل باب إخفاء الدعاء

نشرح این باب بیان تفصیل پوشانیدن دعا است تا در تو بشود و از زبان و این باب و در حدیث
 است اول اصل عربی عن ابی الحسن الرضا قال دعوة العبد سرادعوة واحدة تعادل بعین دعوة علانية
 نشرح روایت است از امام رضا علیه السلام گفت دعای بنده در پنهانی یک دعا برابر است
 میکند یا مفتوح و دعا در آشکارا و هم اصل و در حدیث آخر دعوة تخفیها افضل عند الله من سبعین

بعبارة نقلها من شرح و در روایتی دیگر است که یک دعا که پنهان کنی آنرا بعد از وقوع آن
فاضل تر است نزد الله تعالی از هفتاد دعا که اظهار کنی آنهارا در خلوت مخفی نماید که این
حدیث منبغات بسابق ندارد و بسیار برای ترغیب و اخفای دعاست در وقت وقوع آن و این
مدیتر برای ترغیب و اخفای دعاست بعد از وقوع آن خواه اظهار قری و خواه اظهار غیبه
مثل نمودن کتاب دعا یا خود نیز بگزاران و ازین دو حدیث ظاهر میشود که قسم دوم اخفای افضل است
از قسم اول اخفای

باب سیزدهم اصل باب الاوقات والحالات التي يربط فيها اخفاء

شرح این باب بیان اوقات و حالاتیست که امید داشته می شود در آنها بجا آوردن الله تعالی
در دعا را باین معنی که در آنها سریع الامارة است اگر چه اصل احابت مشترک باشد میان آنها
و غیر آنها درین باب ده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اطلبوا الدعاء في اربع ساعات
لنشد حبوبها ليلها و في اوقات الاغتسال و في نزول القطر و اول قطرة من دم قتل الموصوفان
ابواب السماء تفتح عند هذه الاشياء و شرح الاقيار بفتح مزنة و سکون فاولای دو نقطه در این
و نه جمع فی بفتح فاولای دو سکون یا و مزنة سیاه باشد که از خیزد بجانب مغرب می افتد القطر بفتح قاف
و سکون طائی بی نقطه و رای بی نقطه باران و اول عطف بر القطر البسائر آسمان و مراد اینجا استجاب
و عا است بفتح بصیغه مجهول فاعلم ان باب تغفل است برای کثرت باز باب منع است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام در پی این باشد که دعا کنید در چهار ساعت اول نزد و زمین باد با
و دوم نزد و بر طرف شدن ساقه یا سه نصف اول روز سوم خرد و قدر و آمدن باران چهارم نزد
فرو آمدن اول قطره از خون کشته شده که مؤمن باشد چه رستی که در ای استجاب
و عا بسیار کشیده می شود نزد این چهار چیز و هم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام يستجاب الدعاء
في اربعة مواطن في الوقت بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب و شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام
نزد و استجاب می شود دعا در چهار جا اول در نماز و ترک کسر و فتح و او دو سکون تا دویم بعد از
در میان صبح صادق سوم بعد از زوال انوار چنانچه گذشت در حدیث اول چهارم بعد از
غروب که ابتداء وقت نماز شام است سوم اصل قال امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام اغتنموا
الدعاء عند اربع عند قراءة القرآن و عند الاذان و عند نزول الغيث و عند التقاء الصالحين
للتشفاعة و شرح نام در الشفاعة برای عاقبت است و مراد نزد و یختن خون مؤمن است چنانچه
گذشت در حدیث اول این باب یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام تخمیت خمرید و عار اثر چهارم است
اول نزد خواندن بقرآن باین معنی که چون آیت رحمت و رحمت بطلین و چون آیت عذاب و سخطه از آن

برید دوم نزد اذان نازل سوم نیز در آمدن باران چهارم نیز بسم سیدین و دو لشکر چون
 بشهادت مومنی منجر شود و چهارم اصل عبادی جعفر قال کان ابی اذا کانت له الی الله حاجه فطلبها
 فی هذه الساعه یعنی والی الشمس مشرق زوال شمس عبارت را وی است و نیز مستتر راجع
 بامام محمد باقر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت پدرم این بود که
 چون می نبرد او را بسوی الله تعالی مطلب میکرد و آخر ادبین حاجت میخواست باین اشارت
 وقت بر طرف شدن مرکز آفتاب از جانب مشرق پنجم اصل عبادی عن ابی عبد الله قال اذا قرأ احدکم
 قلید ع فاد القلب لایق حتی یخلص الشیء روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت چون از رک دل شد یکی از شما مثل آنچه در وقت اشک چشم می شود پس باید که دعا کند که وقت
 حاجت است چه در رک دل نازک نمی شود بگر وقتی که بی غش شود و ششم اصل عبادی قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله خیر وقت دعوت الله عز وجل فی الاسحار و تلا هذه الاية فی قول یعقوب
 سوف استغفر لکم ربی و قال اخوهم لعل السحر یشرح الاسحار جمع سحر یعنی سحر و لفظ
 و فتح حای بی لفظ و قاتی که اندک پیش از طلوع صبح صادق است و آن وقت نماز و نماز است
 یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بتر وقتی که دعا کنید الله عز وجل را در سحر است و خواند
 این آیه را در قول یعقوب علیه السلام که در صورتی که یوسف است خود او هم سلم استیفا کرد و بر آن
 شما صاحب این اختیار خود را در رسول علیه السلام گفت که تا تیر کرد قبول التماس برادران یوسف را
 و دو عابر ای الشافرا تادیر سحر و عاکنه هفتم اصل عبادی عن ابی عبد الله غم قال کان اذا طلب الحاجة
 طلبها عبد ذوال الشمس فاذا المراد ذلک قدیم شینا فصله و شینا شینا صلیت و لم الی المسجد
 و دعا فی حاجته بما شاء الله و شریح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت
 عادتش این بود که چون طلب میکرد از الله تعالی حاجتی را طلب میکرد و آخر انبرد و بر طرف شدن
 مرکز آفتاب از جانب مشرق پس چون باران آمد آن طلب حاجت میکرد و پیش نهادی چیزی از
 مال یا باین روش که نقد میکرد بآن مال و بکار نمیزد چیزی را از ابوی خود میخواست و میرفت بسوی
 مسجد و دعا میکرد در مطلب خود یا آنچه خواسته است یا شهادت الله را اگر کیفیت و هفتم اصل عبادی
 عن الله صلی الله علیه و آله قال اذا انشیت علیک و اذعت علیک فذا و ذلک فذلک فصله و شریح و ذلک فعل است
 یعنی خند و مغفول آن محمد و قس است تقدیر و ذلک المفعول و مکرار برای تأکید است و در فقد
 برای بیان است قصید بصیغه یا فی معلوم باب قرینیت و قصید که فاعل است و ضایف آن از قبل اضافت
 مصدر لفاعل است البعد استقیانیت اراه و اراده چیزی و اول نهاد است و در اول و دوم مراد است
 در دوم و مینواید که قصد صلیه اضی مجهول باشد و قصد مفعول مطلق باشد که فاعل باشد باشد

و از قبیل اضافت مصدر به مفعول باشد و هر دو بمعنی اراده پذیرند باشد مابین معنی که ملائکه اراده
 نکرده اند و عز و تو ماحرمان یا قصد که بمعنی مقصود باشد یا بمعنی که ملائکه اراده بجای آوردن مقصد
 نکرده اند یعنی بالا بر در اوی سندر و اسیت رانا ایام جعفر صادق علیه السلام امام گشت
 چون از زیر پرست بدی تو و اشکناک شد و چشم تو پس در باب و صفت و آنچه تحقیق راست شد
 اراده تو باین معنی که خاک کن که راست بهدش ابایت میرسد هم اصل عیسی جعفر علیه السلام
 قال الله عز وجل عت من عباده للمومنین کل دعا و عملیکم بالهداء فی السجرات طالع اسس و الله
 سلمت یتم فیها الولای السع و تقسم فیها الارزاق و تقوی فیها الحوائج العظام بشیخ و روایت است
 از امام احمد باقر علیه السلام گفت پدرستی که الله عز و جل دوست میزدار و از پلایندگان او که
 موسسه نیز بسیار و ناگفته و راس بر شامبو که خاکبید در آخرت که نزدیک صبح است تا طلوع آفتاب
 چه پدرستی که آن وقتی است که گشتم ده می شود در آن و برای استحضار دعا و بخشش
 کرده می شود در آن و در اتمای غفالتن و نکرده می شود در آن حاجت های بزرگ دهم اصل
 صحیح است امام عبد الله م یقول ان فی اللیل ساعة ما یوقها بعد من یصل و الله عز و جل
 الا استجاب له فی کل لیلة قلت اصلح الله وائی ساعة هی فی اللیل قال انما هی نصف اللیل
 یعنی السداس الاول من اول النصف بشرح و بنه های یک نقطه و قاف است و در بعض نسخ
 و بی پای است و غیره راجع بساعت است و معنون این حدیث می آید در کتاب الصلوة و در حدیث
 است و یکم باب الصلوة النوافل که باب ششست و چهارم است و در آن خانی لغا است و بی و اوست
 من در من اول النصف ابته الله است و بر او نصف نصف باقی مانده است یعنی شنیدم امام
 جعفر صادق علیه السلام می گفت پدرستی که در شب هر آینه ساعتی است که موانع نمی شود و اینکه
 موفق شود و آخر آینه لا مسلمانی مابین معنی که پیدا شود و در آن وقت بعد از آن غار کند و دعا کند
 اید عز و جل و در آن ساعت مگر اینکه الله تعالی مستجاب میکند برای او و هر شب که بایستد گفتن دعا دارد
 تر الله تعالی و کدام ساعت است آن از هر شب گفت چون وقت نصف شب گذرد و باقی ماند و اگر
 اول از ابته اس نصف باقی ماند و شب مراد حصه بقیم است افزوده و از ده حصه شب که مساوی
 است با ده حصه است و دیگر باشد

ساعتی که در میان

باب چهاردهم اصل باب الرغبة والرهبة والتضيعة والابتغال والاستعداد والسبغلة
 بشرح این باب بیان آداب رفت صورت دعا است اول الرغبة یعنی رای سب نقطه
 و سبک و غیرین با نقطه و پای یک نقطه مصدر باب علم خواهش فعل تافع از الله تعالی دوم

المرتبة بقدر رای فی نقطه و مسكون بار و پای یک نقطه مصدر باب علم خواهمش ترك مضرا از الله تعالى سوم التفرع بقدر بانقطه و رای فی نقطه و عین فی نقطه مصدر باب تفعل زارے کردن یعنی طلب نزدیکی یا الهیه تعالى بمقتوان حرکت بجانب راست و چپ چنانچه اضطرار و ترس از آن مفهوم می شود و چهارم التخیل بیایے یک نقطه و تاسه دو نقطه در بار یا لا مصدر باب تفعل بریده شدن امید کنه از دیگران وقت توحید یسوی الله تعالى در دعا و خجسته الاله تعالی بیای یک نقطه مصدر باب افتعال مبالغه در دعای خالص ششم الاستعاذه بعین فی نقطه و ذال بانقطه مصدر باب استفعال طلب چنانچه که باعث دفع شر مخلوقین می شود و هفتم مسئله طلب سببی که باعث دفع یافتن از مخلوقین شود پس نسبت مسئله بالاستعاذه مانند نسبت غیبت بر هجده است و نسبت مسئله بر غیبت مانند نسبت الاستعاذه بر هجده است و دین باب هفت در بیت است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الرغبة ان تستقبل بجلي كفيك الى الله والرغبة ان تجعل ظلمك كفيك الى السماء وقوله وتقبل اليه تدبيل قال الله تعالى واصبح واحد لتشير بها والمضيح لتشير بها صليها وحر كما والاهتغال برفع اليد و قوله هاهنا وذلك عند الدعاء ثم ادع ثم اقم الرغبة بتقدم يرادب الرغبة است و همچنین است نظائر آن قال در دعا قال الله عار کلام را و لیست غیر مستتر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام و ذکر آن در میان جمیع و غیره تا خوشنیت با صبح و اذکار بیان اقل خبر نیست چنانچه ظاهر میشود در حدیث بیسوم این باب و می آید در حدیث چهارم این باب که آن یک انگشت سیاه بسوی است تشریرو و التفرع تشریرو بقدر آن تشریروست مرفوع با بال آن و منسوب با عیان آن می تواند بود و همچنین است و تمهید با با صبعیک بیان اکثر است چنانچه می آید در حدیث چهارم که و التفرع حرکت التباها یعنی ثم ادع عطف بر حواله الیه که مفهوم از الرغبة تا آخر است بمعنی انقل ما ذکرتم ثم ادع یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفتند و خوش طلب دفع از الله تعالى این است که بلند کنی مشکم و دوست خود را با آسمان چنانچه گویا که چیزی از آسمان می آید و در شکم و دست قرار میگیرد و در خوش طلب حرکت ضرر از الله تعالى این است که گردانے پشت و دست خود را بسوی آسمان چنانچه گویا چیزی از آسمان می آید و به پشت و دست برگردانیده میشود و در خوش عمل بقول الله ثم در سلوه منزل که قطع امید خود کن از غیر الله و توبه التضرع نوعی عظیم از قطع امید است که دعا کنی بیک انگشت بر بالای که اشارت کنی بآن انگشت ببالا بردن آن و پالمن آوردن آن چنانچه می آید در حدیث بیسوم این باب و در خوش زاری این است که اشارت کنی بدو انگشت خود و حرکت ادبی آنها را بجانب راست و چپ و در خوش مبالغه در دعا برداشتن دو دست است و کشیدن آنهاست خواه بسوی قبله چنانچه می آید در حدیث چهارم و پنجم و آن بر دشمن

و کشیدن نزد استک چشم است بجا آوردن ادب را که گفتیم در هر صورتی پس از آن دعا که دوم
 اصل سالت یا احقر عن قول الله عز وجل ما استکانوا الربيه وما يتضرعون فقال الاستکانة
 ههنا المحصوع وهو مع الیدین والتضرع بهما التضرع ورسوله مومن چنین است و لقد اخذناهم بالعذاب
 ما استکانوا الربيه وما يتضرعون حتی اذا فتحنا عليهم بابا اذا عذاب شده يداهاهم فيه مبلسون و
 ما يتضرعون استیناف نحو نیست یا عطف بر جمله لقد اخذناهم تا آخر است ضمیر فيه راجع است
 بتضرع یا راجع بیا بست و التضرع بهما مشتمل بر دو نیست چه مطلوب بیان معنی تضرع نیست
 بلکه مطلب بیان روش و آداب تضرع است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از
 قول الله عز وجل بل ائله عندهم و جل به الی اینکه مشرکان با صراحت اگر از عذاب جنم نجات یابند و بدینا
 برگردانیده شوند همان میکنند که میکردند در سنوره مومن و هر آینه تحقیق در دنیا اگر نیت ایشان را
 بعد از عذاب مثل قوم لوط چه عذاب اهل دین کسی بجای عذاب است پس نزد حق
 نگردانند برای صاحب کل اختیار نمودن بگونه از مشرک و پیروی احکام اهل دین و زاری میکنند
 و نحو اینند که زنا چون در روز مرگ ایشان کشتاریم سوخته ایشان در دوزخ که عاقبت آن عذاب سخت
 باشد مراد نموده و مقدمه مذاب قیامت است ناگاه ایشان در آن دروازه می افتند از عذر خواهی
 و نجات و زاری ایشان بی فائده است پس امام گفت استکانه یعنی فروتنی است بپای معنی که آداب است
 در اعراض از دوزخ و روش زاری نیست که بردارند و دوست خود را زاری کنند بآنها سوم اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ذکر الرعدة و البریاط و الحجة الی السماء و هكذا و جعل ظله کثیرا الی السماء
 و هكذا التضرع و حوله اسلیف و بینا و شمالا و هكذا التبتل و یرفع اصابعه مرة و یضعها مرة و هكذا
 الابتهاال و مد یدیه تلقاء وجهه الی القبلة و لا یقبل حتی تجری الدمعة به شرح
 ضمیر مستتر در قال راجع بر او نیست و ضمیر مستتر در ذکره الی القبلة و الی فی فقط بصیغه ماضی معلوم بآ
 نصر راجع بامام است الرغبة منصوب و مفعول ذکر است و بکذا الریبة بتقدیر قال و بکذا الریبة است
 مرفوع و مبتدأ است خبرش بر آن مقدم شده و جعل ظله کثیرا الی السماء کلام را و نیست و برین قیاس
 است نظائر این و می تواند بود که ضمیر قال راجع بامام باشد و بجای ذکر و بکذا باید و از کاتبان
 غلطی شده باشد و این بتقدیر قال در و بکذا الریبة نباشد هر یک از یرفع و یضعها بصیغه
 مضارع است برای افاده تکرار و می تواند بود که بصیغه ماضی باید و غلطی شده باشد از کاتبان
 و لا یقبل بصیغه مضارع غائب مجبول باب افعال است و نائب فاعل ضمیر راجع بمصدر راست مثل
 حیل بین العیر و التردان و می تواند بود که بصیغه امر باشد و بر تقدیر کلام امام است و بیان
 معانی این الفاظ شده در شرح عنوان این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع

راوی گفت که امام مذکور ساخت رغبته را و برابر کرد شکم و دوست خود را بسوی آسمان نمایان
 رغبته شود امام گفت و همچنین است رغبته و امام گردانید پشت و دوست خود را بسوی آسمان و همچنین
 است تفرع و امام حرکت داد انگشتان خود را بجانب راست و چپ و همچنین است تقبل و امام
 بر میداشت انگشتان خود را باری و فرو میگذاشت باری دیگر و همچنین است ابتهاج و امام
 کشید دوست خود را برابر روی خود بسوی قبله و ابتهاج کرده نمی شود مگر آنکه جاری شود
 انگشت چشم باین معنی که انگشت چشم دست درازی موافق ادب نیست چنانچه اصل سمعت ابا عبد الله
 یقول من ی رجل و انما دعوی صلوٰتی بیساری فقال یا عبد الله یمینک فقلت یا عبد الله اب لله
 تبارک و تعالی حقاً علی هذه کحقه علی هذه بشرح ششم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت
 گذشت بمن مروی بر حالی که من دعا میکردم در تعقیب نماز خود بدست چپ خود پس گفت ای بنده
 خدا بدست راست خود دعا کن پس گفتم ای بنده خدا بدست راستی که الله تبارک و تعالی را حقست
 بر این دست چپ که برداشتم بدعا چنانچه او را خوبست بر این دست راست میراد حق است که بیان
 می شود در حدیث چهارم باب پنجاه و دوم اصل و قال الرغبة تبسط ید یدک و تظهر باطنها و الیه
 تظهر ظهرها و التضرع تحلوا السیابة عینا و شمالا و التبتل تحرك السیابة الیسوی ترفعا الی السماء
 و سلا و تصنعها و الابتهاج تبسط یدک و ذراعک الی السماء و الابتهاج حین تری اسباب البکاء و بشرح
 تبسط بتقدیران تبسط است پس مرفوع و منصوب می تواند بود و همچنین است نظراً لآن الرسل بلغ
 ما علی لفظه و مکنون سین بی لفظ حرکت آهسته و آن منصوب و صفت مفعول مطلق است مخذول
 بتقدیر رفع رسل او دور و ذراعک حالیاست و ذراعک مرفوع و مبتدا است الی السماء خبر مبتدا
 است یعنی و امام علیه السلام گفت ادب رغبته این است که پس کنی دوست خود را و برابر آسمان کنی
 شکم آنرا را و ادب رغبته اینست که پس کنی دوست خود را و برابر آسمان کنی پشت آنرا را و ادب
 تفرع این است که حرکت دهی انگشت شهادت راست را در جانب راست و چپ خود و ادب تقبل
 این است که حرکت دهی انگشت شهادت چپ را بر حالی که برداری آنرا بسوی آسمان بر داشتن
 آهسته و سرفراز می آنرا و ادب ابتهاج این است که پس کنی دوست خود را بر حالی که ساعد تو
 برداشته شده بسوی آسمان باشد باین معنی که از برابر بر و گذشته باشد و این ابتهاج
 وقتی تر نسبت که دیده باشی در خود اسباب گریه را پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سیالته
 عوالد عام و رفع الیدین فقال الی ربه و اوجدها التوعد فتقبل القیلة بیاطل کیفک و اما الدعاء فی المرنق
 فیستطو کھیک و تقص باطنها الی السماء و اما التبتل فایطو ک باصبعک السیابة و اما الابتهاج فرفع یدیک بحدود
 دھما را سگ و دعاء التضرع ان تحرك اصبعک السیابة مما یدل و جهنک و هو دعاء الخفیة شرح

سه وجه را داخل اقسام نکرده یکی ربهیته به آن عکس و عاود طلب و رزق است که آن رقبته است پس از آن معلوم می شود دیگری مسئله چه آن تعوذاست که آن استعاذه است پس از آن معلوم می شود دیگر تضرع چه در حقیقت از اقسام برداشتن دودست نیست زیرا که برداشتن آن اندکی است چنانچه در آخر حدیث اشاره بآن شده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از دودست و دست برداشتن دودست در آن پس گفت برداشتن بر چهار وجه است اول اما استعاذه پس برابری قبله میکنی شکم و دست خود را بر دوشی که سر انگشتان بجانب آسمان باشد چنانچه کسی بیند که از برابر سنگی مثلاً آید و بشکم دستهای خود آنرا در کند از روی خود پس مسئله این است که شکم دستها را برابر روی خود کند و پشت آنهارا برابر قبله کند و ووم و اما دوطرفه رزق مثلاً پس بلند میکنی دودست خود را و برابر میکنی شکم آنهارا بسوی آسمان پس ربهیته آنست که پس کنی ۲ و دست خود را و پشت آنهارا بسوی آسمان کنی معلوم و اما متبل پس اشارت است با انگشت شهادت خود بر برداشتن آن بجانب آسمان و فرو گذاشتن چهارم و اما ابتغال پس بر برداشتن دودست بر حالی که گردانیده باشی آنها را از سر خود بسوی آسمان و دعای تضرع این است که حرکت دست بجانب راست و چپ انگشت شهادت خود را در نزد یک روی خود و آن دعای است که در وقت ترس و اضطراب می باشد یا این معنی که در وقت نزدیک شدن ضرری باشد بیان این الفاظ شد در شرح عنوان باب هشتم اصل سالت ایا جعفر عی قول الله عز وجل فاستسکوا الى رحمتی و ما یتمتعون قالی الاستکانه الى الخ تنوع والتصحر رفع الیدین والتضرع هما ما مشروح مضمون این موافق حدیث دوم این باب است هفتم اصل قلنا لا یعبید الله ع کیف المسئلة الى الله تبارک وتعالی قلنا یسبط کفیک قلنا کیف الاستعاذه قال نقض کفیک والتبطل الایماء بالاصع والتضرع بخربک الاصع والابتغال ان تمجد یدیک جمیعاً مشحون گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که پرسیدت روش طلب چیزی و توجیه بسوی الله تبارک وتعالی گفت پس میکنی دودست خود را باین معنی که آنهارا برابر روی خود میکنی گفتیم میو نیست روش استعاذه گفت روبرو میکنی دودست خود را باین معنی که بعد از پس کردن آنها شکم آنهارا برابر قبله میکنی چنانچه گذشت در حدیث پنجم روش متبل اشارت است با انگشت برداشتن آن بجانب آسمان و فرو گذاشتن دودست تضرع حرکت دادن انگشت است بجانب راست و چپ خود و روش ابتغال اینست که دراز کنی دودست خود را بهیچیک بجانب آسمان بجانب چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول

نفسح این باب بیان فضیلت گریه است در وقت دعا و یا از ترس عذاب الهی درین باب
 یازده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من
 شیء الا وله کیل ووزن الا الله موع بان القطرة تطقی بحار من تاسر فاذا الغرودت
 العین بماء هال لم یرق ووجهه قتر وکذا ذلک فاذا قاضت حرمة الله علی النار
 قتلوا باکیا بکی فی امة لرحموا شیء من الدموع بفهم وال ینقطع وضمیم سکون وادوین ینقطع
 جمع ودمع یفتح وال و سکون میم شکمهای چشم الاغریاق بنین بالقطره ای ینقطع وناقص در باب
 انقباض الشک وادن چشم چنانچه گویند که غرق در آب شده و اما آب چشم بیرون نیامده از چشم لم یرمق
 بصیغه مضارع غائب معلوم باب علم است الریمق یفتح وادو سکون با فر و گرفتن القتر یفتح قات
 وفتح می و نقطه در بالا و راس بی نقطه تیرگی ضمیر وجه و ضمیر حره راجع بها حب چشم و صاحب اشک
 است که مفهوم است از سابق آیت سوره یونس و لا یلمی و جو بهم قتر و لا ذل می آید و کتاب
 فضل القرآن در حدیث نوزدهم باب چهاردهم که باب النور است الفیض روان شدن
 آب و مانند آن از کثرت و ضمیر فاضلت راجع بعین است و نسبت مجازی است چنانچه اشتقاقی فیاض
 میکنند برای کسی که عطارد هرگز یا که خودش روان شده و می تواند بود که راجع به موع باشد
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ شباهتی مگر آنکه آفریننده و
 دینی هست مثل نماز و روزه مگر اشک و ادن چشم در وقت دعا چنانچه درستی که قطره از آن خایه اش
 میکند و ریائی را از آتش جهم پس چون غرق شود چشم بآب چشم در دعا فرود نیگیرد و روی
 صاحب آن چشم باشک را تیرگی پدید حساب و نه خوار می توقف در عرض قیامت براس
 حساب چون روان شود اشکها در دعا حرام می کند صاحب آن چشم و اشک را الله تعالی
 بر آتش جهم باین معنی که شفاعت او برای گناهکاران مقبول می شود و لهذا گفته که و اگر
 اینکه گریائی در دعا گریه کند در میان گروهی هر آینه رحم کرده می شوند آن گروه از او باز طاعون
 و مانند آنهاد و **م اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من عین الا وهی باکیه یوم القیمة الا عینا بکت
 من خوف الله و ما الغرودت عین بما فيها من خشية الله عز وجل الا حرم الله عز وجل سائر عباده علی النار
 شوحه تفاوت میان این و سابق برانی این است که این در اشک چشم از ترس عذاب الهی
 است و سابق در اشک چشم در دعا دیگر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت نیست هیچ چشمی مگر آنکه آن گریه نیست و روز قیامت مگر چشمی که گریه کرده باشد
 در دنیا از ترس عذاب الهی و نیست اینکه غرق شده باشد چشمی بآب آن از ترس عذاب الله
 عز وجل مگر اینکه حرام کرده الله عز وجل باقی بیدین صاحبان چشم را بر آتش جهم اصل و لا

فاضت علی جلده فحق ذلك الوجه قدر ولا ذلة وها من شیء الاول کيل ووزر الا الدمعة فان الله یطلی
 باسیر منها البیاض من النار فلو ان عبد ابی فی امة لرحم الله عز وجل تلك الامه بیکاء ذلك العبد
 بشرح این ظاهر است از شرح حدیث اول سوم اصل من ابی جعفر قال ما من قطرة
 احب الی الله عز وجل من قطرة دموع نساء الدلیل بخافه من الله لا یزاد بها غیره شیء روایت است از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ قطره محبوب تر بسوی الله عز وجل از قطره اشکهای که در تاریکی
 شب است برای ترس از عذاب الله تعالی که اراده کرده نشنیده باشد آن اشکها غیر احتراز از عذاب
 الهی باین معنی که در دعا برای دنیا باشد چهارم اصل من ابی عبد الله قال کل عین یا کتیر یوم القیة
 الا لثمة عین یخضت من عسارم الله وغین سهرت فی طاعة الله وعین بکت فی خوف
 الدلیل من خشية الله شیء غضت بغین یا لقط و تشدید فناد یا لقط بصیفة اسم
 مجتول باب نصیر است الحمازم بفتح میم و حای فی تقیة والف و کسر رای فی نقطه جمع غرم بصیفة اسم
 مفعول باب تقییل نیز بانی که حرام کرده آنهارا الله تعالی سهرت بسین بی تقیة و رای بی نقطه
 بصیفة ماضی معلوم باب علم است السهر بفتح سین و فتح بایداری بقید معتدیه در شب پس گریه
 در خوف لیل می تواند بود که سر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 هر چشمی گریه است در روز قیامت از هول آترو زگره چشم چشمی که پوشیده نباشد باشد از
 نگاه بجز برای که حرام کرده آنهارا الله تعالی و چشمی که بیداری شب کشیده باشد برای عبادت
 الله تعالی و چشمی که گریه کرده باشد در میان شب از ترس عذاب الله تعالی پنجم اصل سمعت
 ابا عبد الله یقول ما من شیء الاول کيل ووزر الا الدموع فان الله یطلی بها من النار فلو ان عبد ابی فی امة
 لرحم الله عز وجل تلك الامه بیکاء ذلك العبد بشرح این موافق حدیث اول این باب است بقتلهم اصل قال ابو عبد الله
 وحی الله عز وجل الاموسی ان عبادی لم یقر بوالی بشی احب الی من ثلث خصال قال موسی یا رب وها من
 قال یا موسی ان الله یتد الی الی وها من المعاصی والبکاء من خشیتی قال موسی یا رب فمال من
 صنع ذا فادحی الله عز وجل الیه یا موسی اما التواهد و فی الدنیا فی الجنة واما البکاء و ان
 من خشیتی فی الریج الاعلا یشار که ما احد واما الوریعون عن عاصی فانی انتش الناس
 لا انتشهم بشرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی
 که بدستی که میزگان من نزدیکی بحیثه بسوی من بوسید که محبوب تر باشد بسوی من از همه خصلت
 گفت موسی ای صاحب کل اختیار من چیست آن سه خصلت گفت ای موسی بی رغبتی در مال و جاه
 و دنیا و پریر از گنا بآن و گریه از ترس عذاب من گفت موسی ای صاحب کل اختیار من چیست

برای آنکه در این راه که گفتی پس وحی کرد و الله عزوجل یسوی او کرد ای موسی ای ربی در
مال و جاه و دنیا پس در پیشقند و اما بسیار گریه کنندگان اند ترس عذاب من پس در مرتبه بلند
بالا تر از جمیع مراتب پیشقند شریک نمی شود و بالیشان هیچ یک از قبیل ایشان و اما بر مغیر
گفت رگانی اند معصیت ما به من پس بد رستی که من در روز قیامت حساب میگیرم از مردمان و از
غیر ایشان حساب نمیگیرم باین معنی که نگاه بکنی و بسیاری عبادت ایشان نمیکند و جمیع ایشان را
و غل بخت میکنند **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام اذ دعوا فاستجابوا و لا یجیبون و یبکون و یبکی بعض
من مات من اجل فارق و ابکی فیل یجوز ذلک فقال نعم فقلت کرم فافترقت فایک و ادع ربک فایک
و تعالی مشیحه گفتن امام جعفر صادق علیه السلام را گاهی دعا میکنم پس میل میکنم گریه را و می آید
گریه نمودن و بسا که یاد کنم بعضی جمعی را که مردند از اهل بیت من پس نازک دل میشوم و گریه میکنم
در دوا پس آیا جائز است آن وسیله ساختن برای گریه در دعا گفت آری پس پیدا خود آور
ایشان را پس چون نازک دل شوی پس گریه کن و دعا کن صاحب کل اختیار خود را تبارک
و تعالی **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لم یکن بک بکاء فتابک مشیحه گفت امام جعفر صادق
علیه السلام اگر نباشد با تو گریه پس بوسید گریه کن چنانچه گذشته در حدیث سابق یا مراد آنست که
خود را بصورت گریان کن که باز تو اب گریه هست **نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی ابتاک فی الدعاء
و لیس لی بکاء قال نعم ولو مثل ناس الدعاء شمیحه نعم بکسرون و سکون عین و فتح میم از افعال مرج
است و می تواند بود که بفتح لون و فتح عین و سکون میم حرف تصدیق باشد و استفهام در
سابق مقدر باشد یعنی گفتن امام جعفر صادق علیه السلام را بد رستی که من بوسید خود را بر گریه
و امید ارم بر حال که نیست مرا گریه گفت خوب است هر چند که اشک بقدر سرگس باشد **دهم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام لابی جلیل رخصت امریک و او حاجه تریدها فایده یا لله تجده و اثنی علیه کما
هو اهله صل علی النبی صلی الله علیه و آله و اسأل حاجتک و تباله ولو مثل راس الذباجان ابی
علیه السلام کان یقول ان اقرب ما یكون العبد من الرب عزوجل و هو ساجد بک مشیحه
حاجه منصوبه است و از قبیل الضم عالمه علی شرطه التفسیر است بتقدیر حاجه فادر فحده بر اس
بیانست اثن بصیغه امر باب افعال است کما متعلق بهر یک از تجمید و اثن است مثل منصوب است
بر مفعول به تبارک اقرب یا سم ان است مصدریه است اضافه اقرب یا یكون یا وجود آنکه وصف
کائن است بر سبیل مجاز است من متعلق باقرب است و من تفصیلیه نیست و اب و هو حالیه است
و جاره حالیه قائم مقام خبر ان است که محذوف است بتقدیر و وقت السجده و البکاء نظیر خطیب یکن
الامیر قائم البشی گفتن امام جعفر صادق علیه السلام ان اول بصیر را اگر ترستی امر بر امباد که میشود

یا خواسته مطلب را پس ابتدا کن پیش از دعا با الله تعالی باین روش که تعظیم او کن
و شاکن بر او چنانچه لائق اوست تحمید لائق می آید در حدیث دوم باب آئنده و ثنای عبارت
از شمر دن بعضی نعمتهای الهی بر این کس نیست و در روکن برنجی صل الله علیه و آله و سلم و طلب
کن مطلب خود را خواه در صورت خوف و خواه در صورت امید تواند بود که مراد صورت امید
باشد و ذکر صورت امید یعنی مثال باشد و بوسیله گریه کن هر چند که مانند سرگس از آشک
گریه کنی بدستی که پدرم علیه السلام گفت که بد رسته که نزدیک تر بودن منده بصاحب کل اختیار
عز و جل و در حالتی است که آن منده سجده کننده گریان باشد مراد چیست که اگر این دعا و گریه با مسجد
باشد بهتر است یا زدها **صلی الله علیه و آله** قال لا یحیی البکاء و قد بکاء فان خرج منك مثل اس
الد باب فی پنجم شرح پنج بفتح پای یک نقطه و خای با نقطه اسم فعل است بمعنی اینکه عظیم شد کار تو و
در صورت تکرار اول بکسر خای غفقه و تنوین است و دوم بسکون خای است یا هر دو بسکون خای و تخفیف است
یا هر دو بکسر خای و تنوین است یا هر دو بکسر خای و تشدید و تنوین است و در صورت افزای و تنوین خای
بسکون خای یا بکسر خای بی تنوین یا بکسر خای و تنوین یا بضم خای و تنوین یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت اگر نیاید ترا گریه در وقت دعا پس بوسیله گریه کن پس اگر بیرون
شد از تو مانند سرگس از آشک پس عظیم شد کار تو

باب شانزدهم اصل جاب

شرح این بابی است بی عنوان برای کمال مناسبت بیاب سابق و در بیان بعضی مقدمات
و عاست درین باب نه حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول ایاکم اذا اراد احدکم ان
یسئل ربه شیئا من حوائج الدنیا و الآخرة حتی یبدا بالثناء علی الله عز و جل و المده له و الصلوة علی النبی و
آله فیسئل الله عز و جل حوائجه **شرح** ایاکم برای تمحیر است مفعول اراد محذوف
است و دلالت بر آن میکند شیان حوائج الدنیا و الآخرة الارادة حید در طلب چیزی مان لیال
منصوب و محذوف راست حتی برای استثناء است ثم لیال منصوب و عطف بر یبدا است یعنی شنیدیم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در وی کنیده چون بجد خواهمش کنی یکی از شما از اینکه طلب کند
از صاحب کل اختیار خود چیز را از حاجتهای دنیا و آخرت مگر آنکه ابتدا کند بثناء گستر بر الله
عز و جل بمعنی شمر دن بعضی نعمتهای او بر اینکس و ستایش برای او بمعنی تحمید او که می آید در
حدیث آئنده و در روکن برنجی صل الله علیه و آله و سلم بعد از آن طلب کند حاجتهای خود را
دوم اصل قال ابو عبد الله ع ان فکنا یا هیر الو متین صلوات الله علیه ان المدحه قبل الاله فاذ
دعوت الله عز و جل فجد و قلت کیف اجیده قال یقول یا من حوائج الدنیا و الآخرة

المایه یا من یحول بینه المأ و قلبه یا من هو بالمع نظر الاعلی یا من لیس کله شیئ بشر
 ابن الهدیه بفتح و کسر می تواند بود الهدیه که بهر نیم و سکون دال بی نقطه تعجید فاذا موت
 کلام امام جعفر صادق است علیه السلام الورید یفتح و او کسر رای بی نقطه و سکون پای و نقطه
 در پایان و دال سبب نقطه شاه برگ گردون در هر کس دو و درینست باشد و اخافت جبل آن بیانیه است
 المنتظر بفتح نیم و سکون غزن و فتح غلای یا نقطه و رای بی نقطه مرتبه که چشم امید نثار بر صاحب
 آخرتیه است و مرتبه بلند که صاحب آن چیزها را می بیند و هنر و انبیا مناسب است کاف در کثرت
 برای تشبیه است در اسم محض مانند جسم مثله بعضی موافق او در صفات کمال است و لقی شبیه
 مثل برای بیان نیست که لقی شبیه الهه تعالی یعنی بر معرفت او بتخص یا نیکه نیست بلکه بفرقت
 از صفات و اسمای چینی است چه هر که این صفات داشته باشد شبیه نمیدارد یعنی گفت امام
 جعفر صادق علیه السلام بدرستی که در کتابی که بخط امیر المومنین صلوات الله علیه و آله و آله
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم است اینست که استایلش لله تعالی تعجید و پیش از طلب حاجت است
 پس چون دعا کنی الهه عز و جل را پس تعظیم کن او را بگفت چون تعظیم میکنم او را گفت میگوئی ای آنکه
 او نزد دیگر است بلسوی من از رشتیه شایر گاهی بغایت کننده آنچه را که میخواهد ای آنکه واسطه
 می شود میان مرد و دلش مثل اینکه نمی گذارد و دل را که آدمی جز بمباطل کند چنانچه جزم میکند حق پرست
 اتمام حجت ای آنکه او در نظر بلند تر است ای آنکه از قسم کسی شبیه در اسم حاد محض نمیدارد و در
 اصل عن ابی عبد الله قال یا هاهنا المیده ثم الذنواء ثم الاقرار بالذنب ثم المسئله انه والله ما خرج
 عید من فی الاقرار بشرح ہی راجع یا دایب و عاست اگر چه در لفظه که کو نیست الشاشر در بعض
 لغتهای الهی بر این کس است و الهه آخر اشارت بهت یا نیکه تقوی شرط استیجاب دعا است چنانچه
 گفته در سور که مایه انما یقبل الله من المتقین یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت جز این نیست که ادب و تعجید است بعد از ان اقرار بعبودیت است بعد از ان اقرار بگناهیست
 تا بمرات ازان حاصل شود بعد از آن طلب حاجت است بدرستی که شان این است که بخدا قسم
 که بیرون نشد بنده از گناهی که کرده باشد مگر با قرار پدید کردن خود چنانچه اصل غرض از عبد الله
 مقله الا انه قال ثم الذنواء ثم الاعتراف بالذنب مبعشر روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام مانند آنچه گذشت مگر اینکه بجای از اقرار بالذنب گفت الاعتراف بالذنب و معنی هر دو یکی
 است پنجم اصل قال ابو عبد الله ع اذا لدت ان تدع فحدا الله عز و جل واحده و سینه و حله و ان علی
 وصل علی محمد بنی صلی الله علیه و آله سهئل نقطه بشرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون
 نراهی که دعا کنی پس تعظیم کن الهه تعالی را بگفتن الهه اکبر و مانند آن و الحمد لله با و سبحان الهه بگو

والله اعلم بغيره بعض فتعاضى اور ابرار تو دور و دکن بر محمد بنی صلوات الله علیه و آله وسلم بپازان
و ساکن تا او به شوی آنچه طلب کنی بخشیم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا طلب احدکم
الحاجة فليش على به وليدخه فان الرجل اذا طلب الحاجة من السلطان صياحه من الكلام احسن ما يقدر
عليه فانما طلبتم محمد والله الغني الجبار ما مله حوة و اتقوا عليه يقول يا احوود صاعطي و يا خير
من مشعل يا ارحم من استرحم يا احد يا صمد يا صمد ولد و لم يولد و لم يكن له كفو احد يا صمد لم يتخذ
صاحبة و لا ولد ايا صمد يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و يقضي ما احب يا صمد يحول بين المرء و نفسه
يا صمد يا من لا ينظر الا على يامس ليس كمثل شئ يا سميع يا بصير و اكثر من اسماء الله عز و جل فان
اسماء الله كثيرة و صل على محمد و آل محمد و قل اللهم اوسع على من رزقك الحلال و اكف به
و حصى و او ديه على ما تني و اصل مدحى و كور عو طال ما اعلم و المعركة مشحون تفسير صاحبه و ولدا
می آید در حدیث اول باب پنجم دیکم نادرا ایشاء و در بایزید موصولا است حکم بعبیده مضارع معلوم
باب شراست الحكم بفتح ح و سکون کاف کاری از روی حکمت و مصاحمت بینی کردن مادر احب
بعضی نادام اینست تا اشارت باشد باینکه گاهی قضاء احضا باشد چنانچه بیان شد در باب سوم یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون طلب کنی یکی از شما حاجت را پس باید که نعمت صاحب کل
اختیار خود را یاد کنی و باید که تعظیم او کنی چه بد رستی که مرد چون طلب حاجت کند از پادشاه آگاه
سینکند برای آن پادشاه از جمله سخن آنچه را که بهتر و خوش آئند تر میخند است که توانا می آید و بر آن
تأیید از طلب حاجت آنرا گوید پس چون طلب کنی حاجت را از درگاه الهی پس تعظیم کنی الله را
که بی شک هست و بغایت قادر است و ستایش کنی او را و یاد نعمت او کنی میگویی در شان و مدح اوست
گرام تر کنی که نعمت داد و ای بهتر کنی که طلب کرده شد بر اوست و این نعمت و ای رحیم تر کنی که طلب
رحمت از او شد ای بگانه بی جز و در قرین ای مقصود در حاجات ای آنکه نزا سید و زاده نشده و نبود
او را چنانچه هیچ یک ای آنکه فرا گرفت برای خود و وجه و نه فرزندی ای آنکه می کند آنچه را که میخواهد باین
معنی که نیست او چیز بر او مستلزم ابراهه و قضا و قدر او آنچه راست بیان اینها شد و در کتاب التوحید
در باب فی انه لا یلکون فی الارض و لا فی السماء الا بسببه که باب بیست و پنجم است و مستحکم و بی فساد میگفت آنچه را
که از او می کند و بجای آورد چیز را یا چنانکه خواست باشد مثل اینکه بجای آورد آلت عذاب قوم
یونس علیه السلام را باقی داشتن آنرا تا مدتی و آخر بر طرف کرد ای آنکه واسطی شود میان مرد و دوش
بیان این می آید در شرح حدیث سی ام آخر ابواب ای آنکه او در منظر بلند تر است ای آنکه نیست
شبیبه آن قسم کسی بنیان این سه فقره شد و شرح حدیث دوم این باب ای بغایت شغوا ای بغایت
بینا ایم گفت و بعد از آن یا سمیع یا بصیر بسیار ذکر کن از اسماء عز و جل چه بد رستی که اسماء الله تعالی

بسیار راست یا یعنی که بسیار آغوش یا دین کسی می آید و وظیفه دعا مخصوص بعضی معین نیست هر کدام
 که در آن وقت بیدار شود آید ذکر کند و درود کند بر محمد و آل محمد و بگوید خدا یا وسیع کن بر من از رزق تو که
 منال مست قدری که نگاهدارم بآن آبروی خود را از گدائی و طلب از مردمان برای نفقه خود و او
 سازم بآن از خود قرض را و نفقه عیال را که بر من لازم است و پیوند کنم بآن خویش نبشی خود را و
 باشد مدد برای من در حج و عمره اصل و قال ان دخل الدخول المسجل فصلی کثیر ثم سئل الله عز وجل
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العبد مر به و جاء اخر فصلی رکعتین ثم اتی علی الله عز وجل و قال
 علی النبی صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سل تعطه و شرح محل بصفه
 ماضی معلوم یا ب ضرب یا یا بقیل است و تعدیه ان بمفعول به برای تضمین معنی سوال است و یاد
 تعطه بای سکت است یعنی و امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مردی داخل مسجد
 مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نماز کرد دو رکعت بعد از آن دعا کرد و الله عز وجل ایس
 گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عا بشتاب کرد این بنده صاحب کل اختیار خود را و آدمردی دیگر پس نماز کرد دو رکعت
 بعد از آن شایگستری کرد و بر الله عز وجل و درود کرد بر نبی پس گفت رسول خدا صلعم و ما کن تا واده شود
 هفتم اصل سمعت ایا عبد الله ع یقول دخل رجل المسجد فابتدأ قبل الشاء علی الله و الصلوة علی النبی
 صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله عا جل العبد مر به ثم دخل اخر فصلی النبی علی الله
 عز وجل و صلی علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله سل تعطه فخرج
 مضمون این ظاهر است از شرح سابق اصل ثم قال ان فی کتاب علی ابن النشاء علی الله و الصلوة
 علی رسول الله قبل المسئلة و ان احدکم لیا قرین یطلب الخیر فیلزمه یقول له خیر قبل ان یسأل حاجته و شرح
 و ان یکسر حمزه کلام امام جعفر صادق علیه السلام و مضمون این ظاهر است از حدیث دوم و هشتم این باب
 هشتم اصل عن ابی عبد الله ع قال قلت آیتان فی کتاب الله عز وجل طلبها فلا اجدھا قال و ماھا
 قلت قول الله عز وجل ادعونی استجب لکم فندعوہ و لا نری اجابة قال انتری الله عز وجل الخلف و عده قلت
 لا قال فصمتت لک قلت لا ادعونی قال لکنی اخبرک من اطاع الله عز وجل فیما امره ثم دعا من جهة الدعاء
 اجابة قلت و ما جهة الدعاء قال تید ا فتحد الله و تذکر نعمته عندک ثم تشکره ثم تصلی علی النبی صلی الله
 علیه و آله ثم تذکر ذنوبک فتستغفر بها ثم تستغفر منها فهذه اجابة الدعاء و شرح
 فرق میان استجابت و اجابت این است که اول قبول دعا است خواه مقارن باذن مخصوص آنچه
 طلبیده شده یا چیزی که در حکم آئینست و خواه نه و دوم دادن اثر دعا است مثل مخصوص آنچه
 آمده شده یا چیزی که در حکم آئینست و بهتر از آنست باعتبار رفع داعی یا اعتبار بکتابت الهی و ادنی خیال کرده
 که بدلول قول الله تعالی ادعونی استجب لکم هر کس آنچه طلب کند بخصوص آن برای او حاصل شود بی شرط

دینی مانع و این ظاهر البطلان است چه گاهی دو کس دعا میکنند و هر یکی تفتیق مطلوب و دیگر را طلب میکند
 و درین حدیث الکفایه بیان شرط شده و بعضی مواضع بیان می شود و در حدیث اول باب نوزدهم
 فیما مره اشاد نقت بقول الله تعالی در سوره اعراف و لعل الاسماء الحسنی فادعوه بها و بیان شده
 در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سوم و حاصل این است که هر که الله مقصود بین را نشناسد
 الله تعالی را نشناسد و او را نمی خواند زیرا که گفته الله تعالی و شخص او در کس نمی شود پس کسی
 که الحاد در صفات ربوبیت او کند حق فکر خود مانند یهود و فلاسفه و تابعان ایشان معرفت و حاصل
 مکره است آنچه در پیش او بر آن راه نیست و غایت فکر اوست الله نیست و باین شرط اشارت شده در
 سوره بقره اجیب دعوه الدعاء اذا دعاهن و می آید در حدیث اول باب نوزدهم یعنی روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت گفت روایت کرد در کتاب الدعاء عز و جل است طلب
 میکنم صدق آنها را پس نمی بایم گفت و چسبیت آنها گفت قول الدعاء عز و جل و سوره مومن دعا کنید مرمانا
 مستجاب کنم برای شما بیان این آنکه دعا میکنم او را نمی بایم بچشم قبول دعا را امام گفت آلیس گمان میبری
 الدعاء عز و جل را که مخالف و عده خود کرده باشد گفت نه گفت پس از چسبیت آنچه گفتی دعا قبول نمی شود
 گفتیم نیدانم گفت لیکن من خبر میدهم ترا بیان این آنکه هر که قرآن برداری کرد الدعاء عز و جل یا در آنچه
 فرموده او را باین معنی که پیروی امام معتمد من الطاعة کرده در اجرای صفات کمالیه بر الله تعالی
 و تفتیق فکر خود الکفایه بعد از آن دعا کرده او را از راه دعا قبول کرد دعا می آورد گفت چسبیت راه
 دعا گفت اینکه پیش از دعا چیزی گوئی باین روش که حمد کنی الله تعالی را یا بد کنی نعمتها را او را
 نزد خود بعد از آن شکر آن نعمتها گوئی او را بعد از آن بد و بد کنی بر چیزی بعد از آن یا بد کنی گناهای خود را پس
 اقرار کنی بآنها بعد از آن استغفار کنی از آنها پس این است راه دعا اصل غم قال و ما الاکثه
 الاخری قلت قول الله عز و جل و ما انقمتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین و الا لیسق و الا امری حلقه
 قال امری الله عز و جل احلف و عد و قلت لا قال هم ذلك قلت لا امری قال لو ان احدکم اکتسب
 المال من حلقه یا مئة حلقه لم یفتق دیرها الا احلف علیه تشریح الحلقه بفتح و کسر حای بی ثقل و
 تشدید لام و نای ثانیست راه تراست یعنی بعد از آن امام علیه السلام گفت چسبیت آن آیت دیگر گفت
 قول الله عز و جل در سوره سبا و آنچه خرج کنید هر چه باشد پس الله تعالی عوض آنرا میدهد و او بستر
 روزی میدهد گانست و بدوستی که من خرج میکنم و نمی بینم عوض را امام گفت پس آلیس گمان میبری
 الدعاء عز و جل را که مخالف و عده خود کرده باشد گفت نه گفت و چسبیت آنچه گفتی که عوض خرج یا می
 گفتیم نمی دانم گفت اگر اینکه یکی از شما طلب رزق کند از راه راست که موافق احکام الهی است خرج
 میکند از راه راست خرج نمیکند و در پی اگر ایام آنکه انعام کوهش میکند الله تعالی بر او نهم اصل

حدیث از امام جعفر

عن ابی عبد الله علیه السلام قال من دعا في استجابة دعوته فليطيب نسكبه فشرحه بكسب بفتح همزة مكسبة ونكون كاف
 وفتح سين في نقطه اسم مكان یا مهدی یس یا یضرب بست یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت هر که خوشحال کند او را اینک مستجاب شود و عای او پس باید که پاکیزه و بیغش کند و از
 رشت آن را در طلب رزق خود را

باب هفدهم اصل باب الاجتماع فی الدعاء

شرح این باب اجتماع مردانست و در عا و درین باب چهار حدیث است اول اصل قال
 ابو عبد الله علیه السلام فامن و حیط اربعین رجلاً اجتمعوا فادعوا الله عز وجل فی امر الا استجاب لهم فان لم یکنوا اربعین
 فاربعة یذعنون الله عز وجل عشر مرات الا استجاب الله لهم فان لم یکنوا اربعین فواحد یذعن الله
 عز وجل اربعین مرة فیسئب الله العزیز الجبار له شرح المرسل بفتح راء بی نقطه و مسكون و فتح با
 و طای بی نقطه و ده کس یا هم اتفاق و اشتی باشند مثل قبیل کس و مراد اینجا جماعت صاحبان اتفاق
 است اربعین یذعن در شرط است فارعة مجرور و ویدل در شرط است محذوف است بتقدیر فامن و شرط اربعه
 یا مرفوع و مبتدأ است و یذعن خبر مبتدأ است و مستثنی منه در الاستجاب محذوف است بتقدیر و ادعوا
 الا الاستجاب و احد مرفوع و مبتدأ است یا و جود آنکه نکره است مثل کوکب القمض الساعة یذعنوا خبر
 مبتدأ است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام شصتین مع جمعه چهل مرد که جمع شده باشند پس دعا
 کرده باشند الله تعالی بر او و کلامی که آنکه مستجاب کرد الله یقبل برای ایشان پس اگر نباشند چهل
 کس پس شصتین مع جمعه چهار مرد که دعا کنند الله عز وجل را بر یک ده یا ده که مستجاب کرد الله
 تعالی برای ایشان پس اگر نباشند چهار کس پس یک کس دعا میکند الله عز وجل را چهل بار پس
 مستجاب میکند الله تعالی بر یک است بغایت قادر است برای او دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
 ما اجتمع اربعة و خط قط علی امر واحد فادعوا الا تقروا عن اجابة فشرح مراد بر شرط اینجا ده کس است پس
 مجموع چهل می شود یا فرادیت کس است که ده یا ده دعا کنند مانند ده کس شود یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اتفاق نکردند چهل کنش هرگز بر کلامی پس دعا کرده باشند
 الله تعالی را اگر آنکه متفرق شده اند از اجابت آن دعا بنوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
 ابی الخازم و ارجع النساء و الصبیان ثم دعاوا منواشی ح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت چون غلین سکر و پدر مرگاری جمع میکرد زنان و اطفال را بعد از آن دعا میکرد و ایشان آمین
 میکردند چها دم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الداعی و المومن فی الامر شریکان فشرح روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعا کننده و آمین گوینده در خواب دعا شریک است

صالحی
 فی
 اصل
 کلامی

باب هجدهم اصل باب الدعاء فی الدعاء

شرح این باب بیان فضیلت شریک کردن مومنانست در دعا می خود درین باب یک حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما دعا احدکم بطعن او جیب الدعا و شرح فلیعلم بصیفة مفارغ معلوم باب نفر است لام در الله عا در برای تعدیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون دعا کند یکی از شما پس باید که شریک کند مومنان را چه بدرستی که آن مجاب کننده تراست و عار آن

باب نوزدهم اصل باب من ابطأت علیه اوقاته

شرح اباطا نه شتاب و تعدیه آن بعلی تباری تفهیم معنی رواست فرق میان اجابت و استجابة بیان شد در شرح حدیث هشتم باب بنابر نوزدهم یعنی این باب بیان حال کسی است که دیر و درویشد بر او و اتر قبول دعا درین باب سنه حدیث است اول اصل عمر احمد بن محمد بن ابی بصیر قال قلت لابی الحسن جعلت فداک انی قد سالت الله عز وجل حلیة منذ کذا و کذا است و قد دخل قلبی من ابطائها شیء فقال یا احمد ایاک والشیطان ان یکون له علیک تسبیل حتی یقیطک انما احکم صاوات الله علیه کان یقول ان المؤمن لیسأل الله عز وجل حاجة فیوخر عنه یعمل اجاباتها حسب الصوت و داسماع تجله فیه شرح کذا و کذا کنایه از عدم مرکب است که با عطف باشد مثل احدی و عشرین ان یکون بدل از شتال الشیطان است یوخر بصیفة معلوم باب تا تفصیل است تعلیق تا غیر تفصیل با وجود آنکه ظاهر است که متعلق با حاجت باشد یا تیار نیست که در او تمجیل اجابت و ادن اتر قبول دعا در دنیا است یا با اعتبار این است که مراد بنا غیر منع است یا بهر دو باعتبار است التخبیب بفتح نون و کسر حاء بی لفظ و سکون یای و دو نقیض در پائین و پائی یک لفظ مبالغه گریه یعنی روایت است از بطل گفت گفت امام رضا علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که من بتحقیق طلب کردم از الله عز وجل انی بقدر سال و بتحقیق داخل شد در دل من باز دیر شدن از حاجت چیزی یا این معنی که میترسم که من مردود در گواه آکنی باشم و نزدیک است که نا امید شوم از اجابت آن دعا پس امام گفت ای احمد و در خود را از شیطان از اینکه باشد او را بر تو زاری از راههای اضلال تا آنکه نا امید کنی بدرستی که امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدرستی که مومن گاهی طلب میکند از الله عز وجل حاجتی را پس تاخیر میکند از او و ادن آن حاجت را در و دنیا بر این دوستی آواز داد و نشیند گریه و زاری او اصل خبر قال والله ما اخر الله عن المؤمنین انما یطأون من حله الدنیا خیر لهم علیهم السلام و یهاوئ شیء الدنیا و انما یجفر عن کان یقول یدعی المؤمن ان یکون دعاؤه فی الوحاء و یحوا من دعاؤه فی التدة لیس اذا اعطی بتر فلا تل علی الله عافاه من الله عز وجل مکان و علیک بالصبر و طلب الحلال و صله الرحم یشرح درین فقرات بیان پنج وجه تاخیر حاجت دعا است اول علم الله تعالی باینکه

دنیای حقیر است و تاخیر اجابت دعا و آخرت بهتر است برای مومن و باین اشارت شده و آیت سوره
 بنی اسرائیل و یسح الانسان بالشرد عاؤ و بالخیرو کان الانسان مجبولا و م علم الله تعالی باینکه اگر
 اجابت دعا شود فقور و در توجیه مومن بدرگاه الهی بهر سبب رجا و ان یا جعفر تا بمکان یا باقر اشارت
 باینست مومن بی بصیری داعی از معاصی و ترک واجبات صحاح ناماکی راه کسب معاش داسع
 چنانچه گذشت در حدیث نهم باب شانزدهم پنجم بریدن پیوند غولیشان نسبتی مادر با آخر مصدریه است
 و در ایطلبون موصوله است الله شایر برای تحقیر دنیا است فلا یمل بصیغه نفی غائب باب علم نتم کلام
 ابی جعفر علیه السلام است و می تواند بود که کنی حاضر باشد و کلام رضا علیه السلام باشد و بر هر تقدیر و
 علیک کلام امام رضا علیه السلام است یعنی بعد از آن گفت بخدا قسم که تاخیر الله عز وجل از مومنان
 آنچه را که بطلبند از جمله این دنیا بهتر است برای ایشان از آنچه تحصیل کرد و بر اسی ایشان در دنیا
 و چه چیز است دنیا و بد رستی که امام محمد باقر علیه السلام می گفت که سزاوار است برای مومن این که همیشه
 دعای او در راحت مشبیه بدعای او در سختی دنیا باشد چنین که چون داده شود مست شود و در دعایش باید
 که مومن طول نشود از دعا بسبب رجا و بد رستی که دعا نزد الله تعالی در مرتبه مضیم است و بر تو
 یاد که صبر کنی باینکه دعا داری خود را از معاصی و برتر از ظلمات و بر تو یاد که کسب حلال کنی
 در معاش خود و بر تو یاد که صلح کنی **اصل** و یا یالد و مکاشفه الناس فان اهل بیت فصل من قطعنا
 و فصلی من اهل البیت فان الله و ذلك العاقبة الحسنه شر این فقره برای بیان وجه هشتم تاخیر اجابت
 دعا است المكاشفه اظهار عداوت یا کسے مثل نفرین انگس اهل مرفوع و خبر آنست فصل صفت
 است و وضع ضمیر متکلم در موضع ضمیر فایب شده یعنی در دور و از یکدیگر خود را و نفرین مردمان
 و مانند آنرا چه بد رستی که افغانه دادیم که پیوند نمی کنیم با کس که بر پدارت از خود و نیکی می کنیم
 با کس که بدی کرد با ما پس بی بینم بخدا قسم است نسبت آنچه مذکور شد نسبت خوف
 اصل ان صاحب النعمه في الدنيا اذا سال اعطى طلبه غير الله و صرف النعمه في هذه فلا يشبع شيء
 بشرح این فقره برای بیان وجه هفتم تاخیر اجابت دعا است یعنی بد رستی که صاحب نعمت
 باشد باین معنی که احتیاج ندارد بطلب ریا دنی چون طلب کند زیادت را پس داو
 شود طلب میکند چیز دیگر را غیر آنچه طلب کرد و داده شود و کوچک قدر میشود و نعمت الهی در نظر او
 پس سیر نمی شود از چیزی **اصل** و اذا كثرت النعم كان المسلم من ذلك على خطر الخوف التي يجب عليه
 و ما يفتك اهل النعمه في ما شر این فقره برای بیان وجه هشتم تاخیر اجابت دعا است و او در و ما يفتك
 برای تقسیم است بخلاف بصیغه مجبول است النعمه خود پسند بسبب ادای واجبات ضمیر فیه را جاع
 بحقوق است یعنی چون بسیار شود نعمتهای شود مسلمان بسبب این بزرگتری بسبب جفوقی که واجب

می شود بر و مثل خمس و زکوة و حج که مباد و آنجا بچایند و بسبب آنچه بر سید و امی میشود بر او که خود
 پسندی باشد و آن حقوق مراد نیست که یکی از او و خطر دارد چه غالب در صواب نعمت بسیار
 و قسم است یکی آنکه او ای حقوق واجب نمکند دیگری آنکه او ای آنها کند و خود نیست و اصل
 احقری عنك لو اني قلت لك قولاً كنت تتوب به مني فقلت له جعلت فيك الاثم اني يقول الله عني اني و اني
 حجة الله على خلقه قال فلي بالله او ثق فانك على موعده من الله اليس الله عز وجل يقول و اناسا لك
 عبادي عني فاني قريب احيب دعوة الداع اذا دعان و قال لا تقعدوا من رحمة الله و الله يعلمكم مغفرة
 منه و فضلا من الله عز وجل و حق منكم لا تحبوا و انفسكم الاحبار فانه معفو منكم شمس
 حیر اینها مذقراست مثل آیه سورة العاديات و انك لبا لخير لشدة زبراک در صورتی بقره چنین
 است الشیطان بعد که فقر و یا سر که بالفشار و الله بعد که مغفرة و فضلا و الله واسع عليم یزعم
 الحکمة من یشار و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما بدکر الا اولو الالباب بنا بر اینکه موعود
 شیطان اگر چه در ظاهر مال دنیا است برای اهل جمالت لیکن تعبیر آن بقر شده باعتبار باطن
 چنانچه گذشت در کتاب العقل و در حدیث بیست و نهم باب اول که لا فقر اشد من الجبل و لا مال اعود
 من العقل و انما مال حرام اگر نزد کسی باشد مالک آن نمی شود و تعبیر از اطاعت الله تعالی
 بقول محکمات قرآن که در امتحانی از اختلاف از روی ظن صریح است از تصدیق امام فخر رازی
 الطاعة بخیر کثیر شده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث یازدهم باب بیستم که باب مغفرة الامام
 و الرؤایه است و نزدیک باین گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث نو و دوم باب صد و دوازدهم
 که باب الکیماثر است و مراد بفحشاء حکم از روی ظن است و آن ضد حکمت است که مأمور به الله تعالی است
 و آن خود داری از حکم غیر مفهوم است و ذکر مضار و در و من یوت و ذکر قد و ماضی در فقدا و قی بر اسے
 ابتغاء باین است که غیر کثیر مقدم است بر حکمت و باعث آنست چنانچه حکمت مقدم است بر مغفرة فضل
 فانه یفتح بقره و تشدید نون عطف است بر ضیاع و ضمیر راجع بدنب است که مفهوم می شود از مغفرة
 یعنی خبرده مرا از حال خودت اگر اینکه من گویم ترا سخن آیا این حال داری که خاطر جمع شوی آن سخن
 الامن پس گفتند او را قربانت شوم چون خاطر جمع نشوم لیکن تو پس بگو خاطر جمع می شوم و حال آنکه
 تو بعت و امام الله تعالی بر مخلوقین اولی امام گفت پس یا شری الله تعالی خاطر جمع تر چه بدستی
 که خاطر دمتکن بر سر او عده که از جانب الله تعالی است آیا نیست اینکه الله عز وجل میگوید و دور را
 بقره و چون سوال کنند ترا بندگان من از من پس بدستی که من نزد یکم بندگان خود بیان این
 آنکه قبول میکنم دعای دعا کننده را چون دعا کند مرا و الهیات و ربوبیت شناخته باشد اشارة است باینکه
 انما الفان شیعہ امامی که الله تعالی را الهیات نموده و بعضی دیگر که لائن ربوبیت او غیبت شناخته اند

در بیان این حدیث

اور الشافعی اندوخته کرده اند چنانچه تحقیق این شد در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب
 یازدهم که باب مدو ث الاسماء است در شرح و انما عرف الله من عرف بالله فمن لم يعرفه فليس
 يعرفه انما يعرف غيره والله تعالی گفت در سوره زمر یا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا
 من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا یعنی ای بندگان من که گناهان کردید تا امید مشوید از رحمت
 الله تعالی ببردستی که الله تعالی می آمرزد گناهانرا بهیچ ذکر این آیت اینجا اشارت است باینکه
 خطاب درین آیه بامیه است که گناهان کرده اند و عاصی میکنند و اثر استجاب آن در دنیا
 ظاهر نمی شود برای این که در روز قیامت باعث مغفرت جمیع گناهان ایشان شود بقرینه اینکه
 در سابق این آیه نشان عباد را گفته که الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه و بیان سدر حدیث
 و از دهم باب اول کتاب العقل و علی بن ابراهیم در تفسیر نقل کرده از ابی جعفر علیه السلام که گفت
 فی مشیئة ذلنا فاطمة انزل الله به الآية خاصة والله تعالی گفت در سوره بقره الشیطان
 یعدکم الفقر و یأمرکم بالعصا و الله یعدکم مغفرة و فضلا الا شیطان در وعده که با شما میکند که اگر این را بشوید
 با تمایلات و اجتهادات الداری شود بقیقه و وعده بی خیر می کند چه وعده بی چیزی را غیر آخرت
 نه دنیا و امر میکند شمارا بنسبت رسول که حکم از روی ظن است و الله تعالی وعده میکند شمارا در پیروی
 امام عالم جمیع احکام آمرزش گناهانرا از جانب خود و فضل و رحمت خود پس می یابش با الله عز و جل خاطر
 جمیع تر از خودت بغیر الله تعالی و گردانید ای شیطان اامیه در دلهای خود مگر ضد یقیرا پس این
 را که گناه است آخر زنده شده است برای شما و م اصل علی منصور الصیقل قال قلت
 لابی عبد الله علیه السلام انی دعا الرجل بالدهاء فاستجیب له ثم اخذ ذلك الى حای قال فقال انتم فلك ولم
 ذلك لیزداد من الدعاء قال نعم شئ حراما تقدر به مستقیما است ثم یزای تعجب است شمارا به ذلک
 اجابت و است که مفهوم است از استجاب نیز و از تقدیر استقیما است من در من الایضا برای
 همیشه است یعنی روایت است از منصور جلاد سپیده شمشیر گفت گفت امام جعفر صادق علیه السلام تا
 اما این هست که لباسا که دعا کرده باشد مردی نوعی از عا لیس مستجاب شده باشد اجابت آن موافق بر او
 گفت که امام گفت آری گفت چرا هست آن تاخیر اجابت آیا برای این است که زیاد شود آن مرد بسبب
 دعا یا این معنی که زیاد شود مرتبه او بسبب تکرار آن دعا گفت آری بنوع اصل علی عبد الله تعالی
 ان العبد لیلید عوفیقو الله عز و جل للملکین قد استجبت له و لکن احضوه بحاجته فان احل ان یسمع صوته
 و ان العبد لیلید عوفیقو الله تعالی و تعالی یحلو له حاجته فانی ابغض صوته بشی ح
 الملکین انما غفرت باین است که چنانچه هر کس را در ملک هست که گاه آن اعمالند و ملک دیگر هست که
 منو کلمه بزاو برای کار سازی او و نگاه داشتن او و از سوختن و غرق شدن آنها و مانند آنها

تا تزل فضا چنانچه گدشت در کتاب الا بیان و الکفر در حدیث هشتم باب فضل یقین که باب بیست و ام
است ضمیر جمع در احبوا و در عجلوا انبشارت است باینکه در هر روزی و هر شبی دو ملک موکلین غیر
دو ملک روز سابق و شب سابق و خطاب در هر روز و شب از زمان حبس و تعجیل با هر ملک
علامه بصیر مفرد می شود چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب بنظیرش اینکه گفت در سوره مؤمنون
یا ایها الرسل کلو من الطیبات یا و جود آنکه خطاب با هر رسولی علامه در دانش بلفظ مفرد شده
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یدرستی که بنده هر آئینه گاهی دعا میکند
پس میگوید اللہ عز و جل دو ملک موکل بر او را که تحقیق مستجاب کردم برای او و لیکن نگاہدارید
او را در دعاها سبب حاجت باین معنی که تاخیر در کار ساز می آید و گنند چه بد رستی که من دوست
میدارم که شوم آواز او را در دعا و بد رستی که بنده هر آئینه گاهی دعا میکند پس میگوید اللہ تبارک
و تعالی دو ملک موکل بر او را تعجیل کنند برای او حاجت او را چه بد رستی که من دشمن میدارم آواز
او را چهارم اصل قلت لابی عبد الله ع استجاب لیرجل الدعا ثم یوخر قال نعم یوخر یوخر یعنی شش
استجاب بنقدیر استفاده است ثم برای تعجب است تمیز مستند در یوخر راجع باجابت است که مفوم است
از لیستجاب باشد آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب یعنی گفتن امام جعفر صادق علیه السلام
را یا استجاب می شود برای هر دو دعا و با وجود آن تاخیر کرده می شود در اجابت دعا گفته آری گاهی
تا لیست سال می شود پنجم اصل عن ابی عبد الله ع قال کان بین قول الله عز و جل قلنا یحیی
دعوتک و نبی اخط فرعون و یحیی یومنا شش روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بود میان قول اللہ عز و جل در خطاب موسی و بارون و سوره یونس تحقیق بقبل آورد شد
اثر نفرین شاهر فرعون و ارکان دولت او و میان گرفتار کردن فرعون بفرق شدن چهل سال
ششم اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول ان المؤمن یدعو فیوخر اجابته الی یوم الجمعة شش
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بد رستی که مومن هر آئینه گاهی دعا میکند پس مؤخر
می شود اجابت آن تا روز غدیر براد این است که گاهی دعا می مومن مستجمع جمیع شروط و موجب استجاب
است در تحت وعده ابدی است لکن داخل است بیکرانی استمرار دعا و در یافتن شرف دعائی
روز جمعه یا غیره از اجابت می شود اگر تاخیر در استجاب نشود یا شده هفتم اصل قل ابو عبد الله
ع ان العبد البوی لله یدعوا لله عز و جل فی الامر بنوبه فیقال للموکل الموکل به اقص لعدی حاجته و لا
تعلم فانی اشتهی ان اسمع نداء و صوته وان العبد العبد لله لیدعوا لله عز و جل فی الامر بنوبه فیقال
للموکل الموکل به اقص حاجته و عجلها فانی اکرم ان اسمع نداء و صوته قال فیقال الناس ما اعطی
هذا الاکرامه و لا منع هذا الا له و الله شمس الشرب یفتح نرن و سکون و او با ی

یک نقطه مصلحت بر باب نصر آمدن مشکلی بر سر کسی است که حال او چنین باشد که بعد از آنکه دعا کرده است یعنی گفت
 ایا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که بنده را که دوست الله تعالی است گاهی دعا میکند الله عزوجل
 را در مشکل که بر بنده او را پیش گفته می شود ملک موکل او را که رواکن برای بنده من حاجت
 او را درود کن آنرا چه بدرستی که من اراده دارم که شوم یا الله گفتن او را و آواز او را و درستی
 که بنده را دشمن الله تعالی است هر آنکه گاهی دعا میکند الله عزوجل را در مشکلی که بر بنده او را پیش
 گفته می شود ملک موکل او را که رواکن حاجت او را درود کن آنرا چه بدرستی که من کتابت دارم
 که شوم یا الله گفتن او را امام گفت ایست میگویند مردمان جاهل که داده باشند این بنده را برای
 غریز بودن او ممنوع از مطلب خود این بنده نشد مگر برای بی اعتباری او و حال آنکه حقیقت
 حال برعکس گفته آن مرد و نسبت هشتادم اصل عباسی عبد الله علیه السلام قال لا يزال
 المؤمن بخير و رجاء و رحمة من الله عزوجل عالم يستعمل فيقنط و يتوكل الله تعالى و قلت له كيف يستعمل قال يقول
 قد دعوت منذ كذا و كذا و ما لم اجد حاجة فشرحت و رايته است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 همیشه مومن راغب با خوبی و امیدوار رحمت از الله تعالی است با دام که شتاب نکند تا نا امید شود و ترک
 کند دعا را گفتند او را که چون شتاب میکند گفت میگوید که تحقیق دعا کردم اینقدر و اینقدر از ان دعایم کمتر
 قبول دعا را مرا و اینست که در هر بار که تکرار دعا میکند حتی علوه برای او حاصل می شود پس نمی باید
 که این خیال باطل را در دل خود گذراند که باعث نا امیدی و ترک دعا بشود حکم اصل مراد عبد الله
 ع قال ان المؤمن ليدع الله عزوجل في حاجته فيقول الله عزوجل اخر و اجابته بشوق الى صوته
 و دعائه فاذا كان يوم القيمة قال الله عزوجل عبد الله دعوتني فاخرت اجابتيك و ثوابك كذا و كذا
 و دعوتني كذا و كذا فاخرت اجابتيك و ثوابك كذا و كذا قال فيمتلي المؤمن ان يستجيب له دعوة في الدنيا
 مما يرى من حسن الثواب فشرع شوقا مفعول اذ يقول استمير از ضمیرشان است یا راجع بالمؤمن است
 لم يستجب بمعنى لم يجب است من در مایه برای سببیت است و در عن حسن برای بیان مست یعنی روایت
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مومن هر آنکه گاهی دعا میکند الله عزوجل را برابر است
 حاجت خود پس میگوید الله عزوجل تلاک را که فرم کند بر او چنانچه گذشت در حذیق منوم این باب
 که تاخیر کند اثر قبول دعا را و ایرای خواستش آواز و دعای او پس چون مدی شود در دنیا است
 میگوید الله عزوجل بنده خود را ای بنده من دعا کردم و ایست تاخیر کردم و ادان اثر قبول دعا
 ترا و ثواب آن دعا تو چنین و چنین است و ایضا دعا کردم برای چنین و چنین از حاجتهای
 تو پس تاخیر کردم و ادان اثر قبول دعا را و ایست تاخیر کردم و ادان اثر قبول دعا
 پس آرد و میکند مومن این را که حجاب نمی شود برای او و هیچ دعا در دنیا نیست آنچه می بیند که قبول است

دعا
 و
 ثواب
 آن

باب بیستم اصل باب الصلوة علی محمد و اهل بیت علیهم السلام
 تشریح صلوة اسم تعلقیه است و میان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث سنی و هشتم باب مدد
 هفتم که باب میکت و منف عن التزیل فی الولاية است این که تعلقیه بخود است از صلوة یفصح صادم و تخفیف
 لام و الف مقصوره یعنی و نبال است و مانند آن و مراد جبر النشدن از کسی بعد از آن محافظت
 بر اوست و لهذا مستعدی یعنی می شود و آنرا در فارسی در و می نامند معنی دفع التالیق از میسر
 چنانچه بخار دارد و گرمی نامند و درود الله تعالی بر کسی عبارت از محافظت بر او است از
 التالیق مثل گشتن هزار صف ملائکه موکلین بتوفیق مومنان برای محافظت بر ایشان از التالیق
 و درود ملائکه بر کسی عبارت از فرام برداری ایشان اندر است در هدایا کردن اسباب توفیق
 آنکس چنانچه می آید در حدیث ششم و چهاردهم این باب و درود رسول و وصی او بر کسی عبارت
 رعایت جانب آنکس بتشفقت بر او است چنانچه گفته در سوره توبه و صل علیهم ان صلواتک علی
 کم و در و دایر سایقان عبارت از پیروی ایشان است در او امر و توائبی ایشان و مانند آن
 و چون اشرف اقسام درود بر بانی مایر سایقان طلب درود الله تعالی است بر ایشان گفته می شود
 در مقام درود بر بانی که اللهم صل علی محمد و آل محمد چنانچه در تسبیح تارسی باسم آن شد باعتبار اینکه
 آن خانه ناز فریده است و نسبت آن بپای اجزای نماز مثل نسبت نتیجه بمقدات و نسبت ثمره بشجر
 است چنانچه مستفاد می شود از قول الله تعالی و در سوره عنکبوت و اقم الصلوة ان الصلوة من عن
 الطحشا و الشکر و لذلک الله اکبر می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که عن ذکر الله و عن اکبر
 و در کسی بر خود عبارت از دعا برای خود و مانند آن است چنانچه می آید در حدیث سوم و پیام
 این باب یعنی این باب بیان فضیلت درود بر محمد و آل و علیهم السلام است و درین باب بیست و
 یک حدیث است اول اصل میانی عند الله قال لا یزال الدعاء بحو باحق یصلی علی محمد
 و آل محمد بشوحد روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همیشه دعا در پرده است
 و محل استجابت نیرسد تا وقتی که درود کرده شود بر محمد و آل محمد علیهم السلام دوم اصل میانی بحیث الله
 قال من دعا ولم یدکر النبی صلی الله علیه و آله عرف الدعاء علی راسه فادای کر النبی صلی الله علیه
 و آله سریع الدعاء بشوحد لم یدکر البیضة مضارع معلوم باب آخر است الذکر یکسر و ال شاکش و ال
 بر دو جا مجرور است بعطف بر ضمیر مجرور و بی اعاده جار مجرایه جائز است در نه سبب کوفین یا مقصود است
 بر مقول مع و عاملش یصلی است و بی توانه بود که مقصوب باشد بعطف بر النبی اکرم الله
 فی نقطه و دو قاصدا مصدر یا سب فعل است ایستادن مرغ در هوا بر سر چیزی بیس کردن و بال شود

واینجا استعاره شده برای چنانچه دعا از داعی و ترسیدن بجل استیجاب یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که دعا کرد و شاکت نبی را صلی الله علیه و آله ایستاد
آن دعا بر سر او پیاپی چون شاکت نبی را صلی الله علیه و آله بر داشته شد دعا تا حاصل استیجاب
رسوم اصل من ابی عبد الله و ان رجلا فی البیت صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اجعل لک
ثلث صلوات لا یجعل لک نصف صلواتی لا یجعل لک اقلها لک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اذن
تکفی مؤنة الدنیا و الاخرة ثم سحر اجعل یغنیه مضارع متکلم و عده برای استقبال است و براس
و عده است که مانند نذر است تا آن در لک برای اختصاص است و مراد اینجا اتصال است و مراد
بصلوة اینجا درود بر خود یعنی آن دعا است و اتصال ثلث دعا یا بر رسول عبارت از اینست که بعد
از هر درودی بر رسول سه دعا برای خود کند و اتصال نصف دعا یا بر رسول عبارت از اینست
که بعد از هر درودی بر رسول دو دعا برای خود کند و اتصال جمیع دعا یا بر رسول عبارت از اینست
که بعد از هر درودی بر رسول از یک دعا بیشتر کند چنانچه سه آید در حدیث آمده و قرینه بر اراده
این معنی اینست که در دوم گفت نصف صلواتی و گفت ثلث صلواتی یا کسیر بهم میرسد یا ضلالت
بهم میرسد باین روش که بعد از یک درود یک دعا باشد و بعد از دو درود دیگر دو دعا باشد و اگر
قطع نظر از حدیث آمده و این قرینه کنیم می تواند بود که فراد آن مرد در اول این باشد که ثلث
دعا یا بر خود زارد و بر رسول می کند و در دوم اینکه نصف دعا یا بر رسول زارد و بر رسول می کند و در سوم
اینکه دعا برای حاجت خود اصلا نمی کند و بجا آید آن درود بر رسول می کند یا مراد بر کس در ثلث ثواب
صلوة مثلا باشد و بر این تقدیر اجعل بمعنی حال نیز می تواند بود و در دو دعا براسه عیدول
از سابق است برای زیاد کردن و عده پس نعل برای اضرالست تکفی یعنی مضارع مجمل مخاطب
معقل الامام باب حرب است و مفعول اول آن ضمیر مستتر است که نائب فاعل است توبه تنصو است
و مفعول دوم است الکفایه یکسر کاف همساز می کسی کردن بی شرکت او در آن همساز می
المؤنة بفتح میم و ضم همزه و میگون و او و تون آنچه ضرور باشد برای یکس و تعب باشد او را در
ذل آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله
پس گفت ای رسول الله میگردانم متصل بنمود و دانگ دعا یا بر خود را نه بلکه میگردانم دعا یا بر
خود همه آنها را متصل بنویس گفت رسول الله علیه السلام درین هنگام کار سازی کرده می شود
بدفع مشقت دنیا و آخرت چهارم اصل بدالت یا عید الله ع ما معنی اجعل صلواتی کلها لک فقال
مقدمه بین یدی کل حاجته فلا یسئل الله عز وجل شیئا حتی یدعی الیه صلی الله علیه و آله و فیصله علیه غم
یسئل الله حوائجه ثم سحر خنی برای بهشتی متصل است فیصله منصوب نیست و همچنین بسیار

جمع در حوائج از قبیل جمع در یا ایها الرسول کلام است و بیان شد و شرح حدیث سوم باب سابق
 یعنی پرسیدم ایام جعفر صادق علیه السلام را که چیست معنی اینکه میگردانم و دعایاے خود
 هم آندازا بر اے تو که در حدیث سابق مذکور شد پس گفت که پیش میرود و رسول علیه السلام
 را بهر حاجتی باین روش که طلب نمیکند از الله تعالی چیز میراگر آنکه ابتدا میکنند بی صلوات الله علیه
 و آله و سلم باین روش که درود میکنند بر او و بعد از آن سوال میکنند حاجات خود را پس یکی را بطلحه
 بعد از درود پنجم اصل قال لا یقول الله صلی الله علیه و آله لا تجعلونی کقدم الراكب نال الی اکب عیلاقا
 فلیشر به اذا شاء جعلونی فی اول الدعاء و فی آخره و فی وسطه شمس القدر یفتح ناف و ینفخ دال
 بی نقطه طریقه که برای آنجور می ساخته است شود از خوب و مانند آن فان تا آخر برای تحقیق و تشخیص
 وقع و غل است بیان آن اینکه یاد کردن رسول در وقت حاجت و ضرورت باعث عدم مشابست رسول
 بقدری که کسی نمی شود چه وجه مشابست فراموش کردن در اکثر اوقات است و لا تنی اثیر گفتند
 لا تجعلونی کقدر الی اکب ای لا تاخرونی فی الذکر لان الراكب یعلن قدسه فی آخر حمله عند فساد
 من ترعاه و یجعله فله قال حسان کما یط غلفا لراکب القدر و این بطاوس را گفته که این حدیث
 مناسب این و تشخیص نیست فی هر چه با منی مع است اضافه هر سه بابیا است و مراد این است که اگر
 چند دعا داشته باشی در این باب یکی را بطلحه ذکر کنی یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گردانید
 مرا مانند قدر سنواری در اینکه چون حاجت داشته باشی مرا فراموش نکنی چه بدیش که متواتر میکند قدر خود را
 پس می آید آخر که در قدر ذکر کرده هر وقت که خواسته باشی گردانید مرا یا دعای اول و یا دعای
 آخر و یا دعای میانه باین معنی که با هر دو دعا مرا بطلحه ذکر کنی و در دو بر من بکینیه ششم اصل
 عن ابی بصیر عن ابی عبد الله عم قال قال ابا ذر الیهم صلی الله علیه و آله فلا کثر و الصلوة علی محمد و آل محمد
 علی البلی صلوة واحدة صلی الله علیه و آله صلوة فی الف صلی الله علیه و آله و لا یخلف الله
 الاصل علی الغنای الصلوة الله علیه و صلوة ملائکته فیما یقریب فی حلاله فهو جاهل بغيره و یقریب فی الله صد
 و در سواله داخل بیدر شمس جم فی در فی الف بلام سمیت است یا یعنی سج است و بنا بر اول فیه و در نیست
 که در هر دو داعی صلوة نیست بلکه عبادت از توفیق آن میندو است ترک آن کردن آنجی از ملائکه که
 برای محافظت بر بندگان مؤمن از نالائقی صف زده اند و الملائکان یزیرا لطفند و این البشارت
 است بفسیر قول الله تعالی و رسوله انما بیان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا
 علیه و سلوا التسلیم مراد صلوة بر محمد و آل محمد است و اینی قائم بر نماز صلوة و سلام بر ایشان است و
 باینکه این آنکه در آخر البی حدیث و اصل است که کور است یعنی از دابت است از ابوبصیر از امام
 جعفر صادق علیه السلام را دی گفت که امام گفت چون مذکور شود نبی صلی الله علیه و آله و سلم

گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که باشد او را بسوی الله عزوجل حاجتی پس باید که ابتدا کند بدرود
بر محمد و آل محمد بعد از آن طلب کند حاجت خود بعد از آن ختم کند و علی خود را بدو در محمد و آل محمد
چهار رشتی که الله عزوجل کریمتر است از اینکه قبول کند و طرف را دوگذازد و میانه را چه همیشه بوده
در دو دیر خند و آل محمد برین صفت که در پرده نبوده از الله تعالی باین معنی که همیشه مقبول بوده
و هرگز مرد و دل نبسته هفت هم اصل قلت لا بی عبد الله هانی دخلت البيت ولم یخضرونی هنی
من البداعه الا الصلوة علی محمد و آله فقال اما لانه لم یخبر احد بافضل مما خرجت به شمس حم
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدو رستی که من و اهل کسب بشدیم و بخاطر م ترسد خرس از دعا
که صلوة بر محمد و آل محمد پس امام گفت آگاه باش بدو رستی که نشان باین است که بپسندیدن نیاد و ده چپک
از کعبه چیز بر یک بهتر باشد از آنچه بیرون آوردی آخر امر از این است که صلوة بر محمد و آل محمد افضل
از هر دعائی است بچند هم اصل دخلت علی ابی الحسن الرضا فقال لی ما تعنی موله و فی کرامه و به
فصلی قلت کلامی ذکر انتم نوبه قام فقلی فقال لی لقله کلف الله عزوجل حدیث طاعتك جعلت فداک
فکیف هو فقال کذا ذکر انتم نوبه صلی علی محمد و آله شمس خ مراد بدو کرامت رب و بدو کردن
محمد و آل محمد است چنانچه گنج شمس در کتاب الایمان صید در حدیث چهارم باب التواضع در باب بیست
و سوم است که محمد و آل محمد با چندی یغوثان رب العالمین خواص و نظایر و این دو خواص و نظایر و باطن بقدر
کلف تقدیر از این قدر کلف است و تکلیف فیه می شود و از قول الله تعالی قد افلح من تری
چه انشاء باین و از غیر باین اسم است از اهل فلاح نیست الشیط یطع شیثین با نقطه و فتح طای بنقطه
و طای دیگر بعد و باب ضرب تها و از بعد و وری متن و نصیب آن بر مفعول است یعنی داخل
شدیم بر امام رضا علیه السلام پس گفت هر که میست معنی اقول الله عزوجل دو سورة الاعلی و ذکر
اسم بر به فصلی گفتم اینکه هر گاه که یاد کند ربوبیت رب العالمین را بر خیر و پس نماز کند پس گفت مرا
و باین منگام بر آئین تحقیق تکلیف کرده بود الله عزوجل این را از رسته نماز از حد تکلیف
اشارت است بقرآن ابد تعالی لا یكلف الله لعبدا شیئا الا وسعها پس گفتم قربانت بخم پس چون است
معنی آن پس گفت اینکه هر وقت که یاد کند نشان ربوبیت رب العالمین را در دو و تحیت قبر سنان
بر محمد و آل محمد بر ادا نیست که مهداق ربوبیت نبی خلائق از خود وائی و ابر مطلق است
پس بروی امام عظام جمیع احکام الهی و سلیه و می خواه نبی و خواص و می می پس مصداق اعتراف
بر ربوبیت اعتراف باین قسم الهی است و مصداق این اعتراف صلوة بر محمد و آل محمد است و گذشته
در کتاب الحجة در حدیث بیست و هفتم باین صده و هفتم که باین فیه نکبت و تنف من التشریل من الولاة
است اینکه اعتراف با فضیله بی نامیده نوزدهم اصل عیانی عبد الله عیالی اذ اصاب احدی کله

ولم یذکر البقیه صلی الله علیه وآله فی صلوة یسک بصلاته غیر سبیل الجنة وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله من ذکرتم عنده ولم یصل علی دخل النار فلا یبده الله وقال
صلی الله علیه وآله من ذکرتم عنده فیتسبى الصلوة علی خطی منه طریق الجنة مشرح
یسک بصفه مجهول باب نیر است یسک رواته مشهور و در کتب و مراد اینجا است اول
است چه یاد در صلوة برای تقدیه است و ظرف نائب فاعل غیر منصوب نیست بر ظرفیت فالیده الله
جمله دعا باشد خطی اینجا بالقطه و طای بی نقطه و بنزد بیدیه ضعیف مجهول باب منع است الحار و بکسر خا
والف حمد و ده جدا شدن و کبیدن از چیز است و چون یاد روی برای تقدیه است و اینجا یعنی کبابیدن
از راه است و ازین باتخاذ است خطات القدر بزیاد یا یعنی آنکه جدا کرد و یک کف خود را ضمیر بر واجب
بر من است و ظرف نائب فاعل است بطریق منصوب است بر ظرف مکان یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز کنید یکی از شما و شما نگویید نبی را و الله اهل بیت او را صلی الله
علیه وآله در نماز خود یابین معنی که در تشهد نماز قصد میکند تصدیق است ایشان را یکی بعد از دیگری
تا انقضائش و تباریده می شود نماز او در غیر راه بهشت و گفت رسول صلی الله علیه وآله و سلم هر که ذکر
شدم نزد او در روز قیامت در میان داخل جنت میشد پس خیر فرمودند که خود بر سر خود آورده و گفت صلی الله
علیه وآله و هر که مذکور شد نزد او پس فراموش کرد در روز قیامت او را یکی اقامت او بآن کنیا شده شد و در راه
بهشت با جمعی که اگر بهشت رود وی راست نمیرود بیستم اصل قال رسول الله صلی الله علیه
وآله من ذکرتم عنده فیتسبى الصلوة علی خطی منه طریق الجنة مشرح خطا یعنی ضعیف معلوم مضمون الزام
باب منع است و مضمون این ظاهر است از شرح سابق نیست و یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سمع ابی مرجم متعلقا بالمیت وهو یقول اللهم صلی علی محمد و آل محمد فقال له ابی علیه السلام
یا عبد الله لا تتبرحها لا نطلب منا جفنا قل اللهم صلی علی محمد و اهل بیتی مشرح
البتحر بفتح بای یک نقطه و سکون تایی و دو نقطه در بالا و رای بی نقطه بریدن چیز را از پنج و بریدن دنبال
چیزی در هر دو اینجا مناسب است نهی از آن اشاره است باینکه در روز قیامت برای تصدیق است او است
و آن بی تصدیق است اماست آیه و اهل بیت او یکی بعد از دیگری تا انقضائش تکلیف لغقی ندارد اصلا
یا ناقص است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شختم از مردی که چسبیده بود
نخدا که بر حالی که میگفت اللهم صلی علی محمد پس گفت او را پدرم علیه السلام که ای نبیه خدا پنج بر کس مبلوفا
و ظلم کن را بر بریدن حق ماله واجب ساخته الله تعالی بر شما و در نماز بگو اللهم صلی علی محمد و اهل بیتی
باب بیست و یکم اصل باب ما یجب من ذکر الله عز و جل فی کل مجلس
مشرح این باب بیان چیز است که واجب نیست آن گفتنی است که در نماز بیست و نه مجلس بر من

از نخست از وصف مردمان از پیش خودی رجوع بر سولان و انقضی بنا بر رسول الله است باین شبهه
 که سوامی ایشان تبرک خود برائی باعث ایمین بودن از عذاب الهی است و سپاس برای الله است که صاحب کل
 اختیار خود بر کس و هر چیز است هیچ زمان را خالی از عالم جمیع آنچه بر سول این زمان را می شده
 نگذاشته چها دم اصل عینا بی جعفر قال مکتوب فی التوراة التي لم یغیر ان موسی علیه السلام
 سأل الله فقال یا رب اقر بهد متعنی فانجیک لم یعد فانادیك فاقول الله عز وجل الیه یا موسی انما یجیب
 من ادکونی متعنی التي لم یغیر اشارت است باینکه کتب انبیای سابق چنانچه تا نزل بشده بر ایشان
 رسیده بائنه اهل البیت علیهم السلام سوال موسی بر جمل نیست بلکه استفهام چنانچه گاهی برای تفریم
 نردمنا طبعی باشد مثل سوال در تالک پهنک یا موسی همچنین گاهی بر انکسایت بر اسمان و مانند ایشان
 می باشد و اینجا برای اسکات قائلان بحیث است خواه صریح و خواه غیر مثل جسته که فریاد و مار میزند
 در ملقه ذکر و رفع صوت و در اذان و خطبه برای ذکر نیست بلکه برای تذکر است یعنی از این جهت
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت تو مشت است در توراتی که محفوظ است از تحریف و تغیر که موسی
 علیه السلام سوال کرد صاحب کل اختیار خود را باین روش که گفت ای صاحب کل اختیار من آیا ندیدی که
 تو نسبت بمن تا هسته عرض حاجات کنم بزرگوار تو یادوری تا فریاد زیم ترا پیش و می کردی الله عز وجل
 بسوی ادکامی موسی من هتشیان انکسکم که یا من کرد اصل فقال موسی علیه السلام فی التوراة
 یوم لا استرا لا استراک قال الذین یذکرونی فاذکرم و یجابون فی فاجهم فاذا ذکرت الذین فاذا الذین
 اصلت اهل الارض بشو ذکرتهم قد فعت عنهم بهم نقیصه یا در بسو برای تبیه است از اربو
 تا انرا استعاره تشبیه است چه اراده الهی مستلزم وقوع مراد او است پس مراد او نیست که وجود ایشان
 باعث عدم اراده می شود اگر ایشان نمی بودند اراده واقع می شد یعنی پس گفت موسی هم
 پس کیست در پرده عافیت تو در روزی که کسی را پرده نیست گم کرده تو گفت جسته که یادی کنند مرا بزرگوار
 پس نیاد میکنم ایشان را بهم سازی در وقت حاجت و دوست میدادند یکدیگر را برای من پس دوست
 میدادم ایشان را پس ایشان جفی اند که چون اراده کنم که بر خود انیم اهل زمین را بلا بیه مثل طاعون
 و قوط یا ایشان میکنم پس دفع میکنم از اهل زمین آن بنار و بسوی ایشان نیچیل اصل قال رسول الله
 صل الله علیه و آله ما من قوم اجتمعوا یحلقن لم یذکر الله عز وجل ولم یصل علی نبيهم الا کان ذلک المجلس
 حلسه و ذلک علیهم شمس هم مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب بخشش اصل عن
 الوعید الله م لا یاسجد لک الله و انت تیول فان ذکر الله عز وجل حسن علی کل حال فلا یفلسا من ذکر الله
 نقیصه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باکی نیست نه که الله تعالی بر حاسه که
 تو بول میکردی باشی بپرستی که ذکر الله عز وجل بخوبیست بر خالتی که باشد پس دل زده مشوا از ذکر

الله تعالى باین معنی که قبول کردن را بعبادت کن هفتم اصل عن ابی عبد الله ع قال ادع الله
 عز وجل الى موسى یا موسی لا تقهر بکثرة المال ولا تدع ذکری علی کل حال فان کثرة المال تشبه الذنوب
 و ان ترک ذکری یقسی القلوب مشرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت و می کرد اندر عز وجل بسوی مومنی نایست خود را علام کند که ای مومنی خوشحال مشو به
 بسیاری مال دو اگر از یاد ربوبیت مرا بر هر حالتی چه بد رستی که بسیاری مال باعث ترک
 استغفار از گناگان می شود و بد رستی که ترک ربوبیت من باعث قساوت دلها می شود هشتم
 اصل عن ابی جعفر ع قال مکتوب فی التوراة التی یخیرا موسی سال مره فقال الهی انا ما فی الی
 محاسن عرک و احلک ان اذ کرک میبها فقال یا موسی ان ذکری حس علی کل حال مشرح
 ان ذکرک بفتح همزه و تخفیف نون بتقدیر من ان است و ظرف متعلق باعزک و اهلک است بضمین
 معنی تبعید و تنزیه یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نوشته است در تورات
 که محفوظ است از تغیر و نذر اهل البیت علیهم السلام است که موسی سوال کرد صاحب کل اختیار
 خود را باین روش که گفت ای معبود من بد رستی که نشان این است که من در هاسه چندی باشم که
 بی شک بزرگ و منزهی شمرم ترا از اینکه ذکر کنم در آنجا مثل بیت اخلایس گفت ای موسی بپوش
 که ذکر من خوب است بر هر حال که داشته باشی نهم اصل عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز وجل
 لموسی اکثر ذکری باللیل و النهار و کن عند ذکرک خائفا و عند دلائ صابرا و اطلن عند ذکرک
 و اعبد فی ولا تشکر فی شئنا الی المصیر یا موسی احملنی ذخرک وضع عیدی کنزک من البایات
 الصالحات مشرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت اندر عز وجل موسی
 علیه السلام را که بسیار کن ذکر مرا و شب و روز و باش نزد ذکر من فروتنی کننده باین معنی که ذکر
 مرا با کمال توجه دل کن و باش نزد بلامی من شکیه با و خاطر جمع باش نزد ذکر من باین معنی که اضطراب و
 تعبیل کن و فران برداری کن مراد شریک کن با من چیزی را بسوی منت بازگشت باین معنی که
 فران برداری کنست که حکم او حکم من باشد مثل رسولان و او صیاد اجمع بفران برداری منت
 و فران برداری دیگران اشتراک است ای موسی بگردان مراد خیره برای روز سخت خود و بگذار
 نزد من گنج خود را که کلاما نیست که باقی میماند اثره تا برای روز قیامت و بی عیب و نقص است مثل
 تبسحات ارب که بیان می شود در حدیث چهارم باب لیست و نهم و البایات الصالحات در سوره که
 مذکور است دهم اصل عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز وجل لموسی اجعل لسانک من وراء
 فکک نسلم و اکثر ذکر اللیل و النهار ولا تتبع الخطیئة فی عهد تهاد و تقدم فان الخطیئة مواعد اهل النار
 مشرح لا تتبع بصیغه نهی حافز باب علم با بایا فتعال است آمدن بفتح میم و سکون عین و فتح و کسر الی جای

کثرت پند فادر فان برای بیان است موعده بفتح میم و سکون واو و کسر عین مصدر میسی و اسم مکان
 نائب فرستاد و هر دو اینجا مناسبت و محل برای مبارز است و اضافت موعده باین افسافت بفاعل
 است با اضافت بمفعول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز وجل
 موسی را که بگردان قربات را تا پنج دلت تابی آفت مشوی مراد امر بنگرد و در خوبی سخن است پیش
 از گفتن و بسیار کن یاد ربوبیت مراد در شب در روز و مراد از پی گناه در جای کثرت گناه که بشاید
 مشوی باین این آنکه بدستی که گناه و عده چهار است باین معنی که از بسکه گناه در مجلس چهار بسیار
 است مگو پاک غیر آن چیز در مجلس ایشان نیست و عده ضیافت ایشان و عده گناه است
 بلکه درون طعام ایشان بی ضرورت حرام است در اکثر اوقات یا مراد اینست که گناه عده و عده کردن
 است چهار راتن بضمایف ایشان و حاصل هر دو یکی است یا زدهم اصل و با ستاده قال فیما
 تاجی الله سبحانه به موسی قال یا موسی لا تنس علی کل حال فان تسبیحاً فی القلوب شرح و بسند حدیث سابق
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام در جمله آنچه مناجات و وحی کرد الله سبحانه بآن موسی را گفت
 ای موسی خبر اموش کن ربوبیت مرا بجزایک داشته باشی چه بدستی که فراموش کردن ربوبیت
 من می نهند دل را و از دهم اصل عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز وجل یا ایهما ذکر فی عباد
 اذ ذکرک فی ملاء خیر من ملکک مشروح الملاء بفتح میم و فتح لام و همزه جماعت و برگردان و هر دو اینجا
 مناسبت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز وجل در حدیث
 قدسی ای فرزند آدم یاد کن مراد جماعتی تا یاد کنم مراد جماعتی که بهتر باشند از جماعت تو مراد ملائکه است
 چنانچه بیان شد در حدیث ششم و چهارم باب سابق سی و دهم اصل عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز وجل
 مردی که ملائک الناس ذکرته فی ملاء من الملائکة مشروح مضمون این ظاهر است از شرح سابق

باب بیست و دوم اصل باب ذکر الله عز وجل كثيرا

مشروح این باب بیان فضیلت یاد الله عز وجل است با و بسیار محقق نمائند که عده کثرت ذکر
 اینست که در ظاهر و باطن دل و روز و شب و در آشکار و نهان باشد درین باب پنج حدیث است
 اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من شیء الا وله حد یعنی الیه الا الا ذکر فی عباد
 یعنی الیه فرض الله عز وجل الفرائض فی الا احسن فهو حد حسن و شهر رمضان من صام منه هو حد
 و الحج من حج فهو حد و الا الذکر کان الله عز وجل لم یرض منه بالقلیل ولم یجعل له حد یعنی الیه فرض
 قلاً یا ایها الذکر الذکر الله ذکر اکثر و سجده بکره و اصیلا فقال لم یجعل الله عز وجل له حد یعنی الیه
 مشروح شی عبارت آنکه مطلقاً است یعنی قصیده مضارع غائب معلوم است و ضمیر مستتر رابع یعنی شیء است
 و برین قیاس نه جای دیگر الا الذکر در اول استثنای متصل است و مستثنی ضمیر است و در دوم

صافی فی شرح جواهر الایمان

منقطع است و مستثنی است الفرائض و شهر رمضان و الحج است القرض مصدر باب قرض هر کردن
چیزی بآوردن و ادون طریقه که آن باشد الفرائض جمع قریضه چیز سے حسنه که واجب و لازم است
و مراد اینجا نماز پنج وقت است فمیر تمود اول راجع بمصدر او این است و مبتدا است و بجای
عائده موصول است بتقدیر فنادیه ایابن دوردوم راجع بمصدر قیامه است بتقدیر فصوصا یا
در سوم راجع بمصدر راجع است بتقدیر حدین غیر مبتدا است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مکلف بدگر بر حال که آنرا کنار نیست که میرسد بسوی آن مگر
یا در ربوبیت رب العالمین بیان این آنکه نیست برای آن کناری که رسد بسوی آن بیان این
آنکه مثلاً جدا کرده الله عز و جل نماز پنجگانه را از سایر عبادات پس هر که بجا آورد آنرا پس
بجا آوردن او آنرا کنار آنها است یا بمعنی که لازم دارد رسیدن بکنار آنرا و جدا کرده ماه
رمضان را از ادهای دیگر با بیجا بودن آن پس هر که روزه گرفت آنرا پس صوم او آنرا لازم دارد رسیدن
بکنار آنرا و جدا کرده حج را از سایر عبادات بیان کرد و عمر بکبار با بر کرد و بشرط استطاعت پس هر
حج کرد پس حج او لازم دارد رسیدن بکنار حج را لیکن جدا نکرده ذکر را چه بد رستی که الله عز و جل
راضی نشده از جمله ذکر بکرم و نگرانیده برای آن کناری که رسد بسوی آن و بعد از آن تنه آن
تکلیف نماند با شد بعد از آن امام علیه السلام برای استشهاده خوانده از سورة احزاب این را که
ای جمعه که من مشدند یاد کنید الله تعالی را یاد بسیار و شتر چه کنید او را از انقض در ربوبیت و در
مشدن بشریک در حکم بنالی گذاشتن روی زمین از خلیف عالم جمیع احکام الهی در اول روز و آخر
روز پس امام علیه السلام گفت نگرانیده الله عز و جل براس ذکر کنارسه که رسد بسوی آن
اصل قال و کان ایء کثیر الذکر لکذکبت امشی مع و اذ لکذکر الله و اکل مع الطعام و اذ لکذکر الله
و لکذکران یحیث القوم و ما یشتغل و لا یمنی ذکر الله و لکذکر الله و لکذکر الله و لکذکر الله و لکذکر الله و لکذکر الله
و یا مؤنای الذکر حتی تطلع الشمس و یا مؤنای الفزاة من کاف یقرأ ملأ من کاف لا یقرأ امره بالذکر شکر
امام علیه السلام گفت و بود پدرم بسیار ذکر کنیده بیان این آنکه هر آینه گاهی میر فتم با و بر حال
که بد رستی که او هر آینه یاد میکرد و بعد عز و جل را جزو بیست و گلهایی میخواند و با و طعام را بر حاسله
که بد رستی که او هر آینه یاد میکرد و بعد تعالی را جزو بیست و چهار آینه گاهی سخن میگفت با مردان هرگاه
که و انداخته او را آن سخن گفتن از ذکر الله تعالی و مشدند بزم زبان او را چسبیده و تبارک او
و میگفت لا اله الا الله و عادتش این بود که هیچ میکرد و ناخورد و نترسید و اهل خانه را پس از میکرد و مارا
بزرگوار آنکه طالع کند آفتاب و امر میکرد بقرآت قرآن هر که اگر قدرت بر قرآت قرآن نمیداشت
از جمله ما هر که قدرت نداشت بر قرآت قرآن از جمله امر میکرد او را بذر اصل و البیت الذی یقرأ

صافی سحر اصد الافی

فيه القرآن ويذكر الله عز وجل فيه تكثير بركة خيرة الملائكة خيرة الانبياء والصلوة والسلام والحمد لله
 الذي لا اله الا هو واليه المرجع واليه المآب والقرآن ولا يذکر الله فيلحق بركته وحججه الملائكة
 وتحفوه الشياطين مشحون وقائه خوانده می شود در آن قرآن و یاد کردی خود الدعاء عز وجل
 بر بومیت در آن بسیار می شود بركت آن و حاضر می شوند در آن قائه ملائکه و دوری می کنند
 از آن خانه شیاطین و می درخشند برای اهل آسمان چنانچه می درخشند ستاره بسیار روشن برای
 اهل زمین و قاضی که خوانده نمی شود در آن قرآن و یاد کردی شود الدعاء تعالی بر بومیت در آن کم میشود
 بركت آن خانه و دوری میکنند از آن خانه ملائکه و حاضر می شوند بر آن قائه شیاطین اصل
 و قتل رسول الله صلى الله عليه وآله الاخيركم خير اعمالكم ارفعها في درجاتكم واذكروه عند مليكم وفيلكم
 من الدنيا ربهم خير لكم من ان تقواعدكم فتقتلوه فقالوا بلى قال ذكر الله عز وجل كثير الشرح
 ارفعها و تقاضا آن مجرور است تا عطف بیان خبر اعمالكم باشد یعنی گفت رسول الله صلى الله عليه
 وآله يا خيركم شارب بمصر علمای شما برای شما که بلند پایه ترا اعمال شماست در پائینای بهشت شما
 و نموننده تر علمای شماست نزد پادشاه شما و بهتر است برای شما از نزد طلا و نقره و بهتر است
 برای شما از اینکه ملاقات کنید دشمنان خود را در میدان جهاد پس بقتل آورید شما
 ایشان را و بقتل آورند ایشان شما را پس گفت علی خبر کن گفت یاد الله تعالی بر بومیت
 یاد بسیار استارت است باینکه جهاد و سایر عبادات برای حفظ قصد حق بر بومیت رب العالمین
 است تا فتنه که اختلاف از روی ظن و خود را می است و بر تر از کشتن بغیر حق است بر طرف شود
 اصل ثم قال جاء رجل الى النبي فقال من خير اهل المسجد فقال اكثرهم لله ذكرا وقال رسول الله صلى الله
 عليه وآله من اعطى لسانا فأكرا فأكرا فأكرا اعطى خير الدنيا والاخرة وقال في قوله تعالى ولا تمنن تستكثر قال لا تستكثر
 ما علت من خير الله بشرح تقديم طرف بر متعلق در لفظ اگر برای حق است ضمیر و قال في راجع
 با ام جعفر صادق عليه السلام است و طرف متعلق به قال و قال لا تستكثر و این ضمیر راجع به رسول
 است و می تواند که هر دو ضمیر راجع به رسول و امام جعفر صادق عليه السلام باشد و ثانی ذکر اول باشد
 التي مصدر ما بغير ناقص و مستبدن در کاری و بریدن عمل و هر دو بنا محتمل است استکثر فرج
 است و جمله حال از ضمیر مستند در لا تمنن است و نمی میتوان استکثراست چه جمله که مشتمل بر قیدی باشد
 نمی در آن متوجه قبل می شود و لهذا و تفسیر گفت لا تستكثر پس ناقص کردن یا بریدن النبی دیگر ششم
 فی نیست من بیاد است یعنی بعد از آن امام گفت که آمد مردی پیروی بنی صلی الله علیه و آله و سلم
 پس گفت کیست بهتر اهل این مسجد بنی پس گفت آنکه پیشتر باشد باعتبار یاد الله تعالی پس
 بر بومیت و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که داده شده زبان را که پس تحقیق و یاد شده

خبر دیا و آخرت و امام جعفر صادق علیه السلام گفت کہ تفسیر قول اللہ تعالیٰ در سورہ مدثر و سست
 سنو مرحالی کہ بسیار شمرے گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کہ بسیار و شمر آنچه را کہ کردی کہ عمل صالح
 است کہ برای رضای اللہ تعالیٰ است دوم اصل عن ابی عبد اللہ ع قال متبعنا الذی یدخل
 ذکر اللہ کثیرا شیء روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت متبع با منے اند کہ چون در
 طرقت شود یا اللہ تعالیٰ کنند بسیار این کلام تعرض است بر منافقان کہ در آشکارا اطہار و خیر سے
 میکنند و در نجاست کافر اند سوم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اکثر ذکر اللہ و جبل
 الجبل للہ و ذکر اللہ کثیرا کنت لہ وارثا و لیس الذی یزاد من الصلح شرح فرق میان اکثر ذکر و میان
 و ذکر کثیرا نیز اینست کہ اول تکرار و استمرار دوم است و دوم عبارت از موافقت دل با زبان و موافقت
 باطن دل با ظاہر دل است بنا بر بیان می شود در حدیث دوم باب سست و پنجم یعنی گفت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ ہر کہ تکرار بسیار کرد یا اللہ عز و جل مادومت دشت اور اللہ تعالیٰ و ہر کہ یاد کرد اللہ
 تعالیٰ را یا بسیار نوشتہ شد برای او دہ ہر اوست یکی بر اوست از آتش جہنم کہ مستحکم است میان سابقان
 ہشت و میان اہل حجاب چنانچہ گفت در سورہ اعیاف و بینہما حجاب و میان ہند در کتاب الحجۃ در شرح
 حدیث ہم باب ہفتم کہ باب معرفۃ الامام دار اللبۃ است دیگر بر اوست از شاکبہ نقاش کہ
 مخصوص سابقان ہشت است چہارم اصل عن ابی عبد اللہ ع قال تسبیح فاطمہ الزہراء من الذکر
 الکثیر الذی قال اللہ عز و جل اکثر ذکر اللہ ذکر اکثر الشرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 تسبیح فاطمہ زہرا علیہا السلام بعد از ہر فریضہ از ہر ذکر بسیار است کہ گفتہ اللہ عز و جل در سورہ احزاب
 یا وکتبہ اللہ عز و جل یا ما یا بسیار مخفی نماید کہ مراد تسبیح صحیح است و آن با شرط موافقت دل با زبان و
 باطن دل با ظاہر دل است پس مخفی لغات ہر چند کہ بر ما ن و ظاہر دل تسبیح فاطمہ زہرا علیہا السلام گویند
 باطل است چہ منکر روییت شدہ اند بتریک قرار دادن بار علیہا لیس در حکم یوں خود را می کنند
 پنجم اصل عن ابی عبد اللہ ع قال من ذکر اللہ عز و جل اطلہ اللہ فی جسمہ شرح روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہر کہ تکرار بسیار کند یا اللہ عز و جل را در مسایہ رحمت خود میکند
 اور اللہ تعالیٰ در سست خود توضیح اکثر ذکر شد و شرح حرم سوم

حاشیہ شرح اصول کافی

باب سست و سوم اصل باب ان الصاعقه لا تصيب ذاكرا

شرح الصاعقه آیتے کہ سرد آید از آسمان و ہر کہ بر خور دہلاک کند
 یعنی این باب بیان اینست کہ صاعقہ بر می خورد یا دکنندہ اللہ تعالیٰ بر رویست را در این باب
 سہ حدیث است اول اصل عن ابی عبد اللہ ع قال یوفی المؤمن بكل میتة الا الصاعقه لا تأخذہ
 و هو یل کہ اللہ عز و جل شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت منیہ دوم

بهر نوع فردن که نوعی که از صاعقه باشد بیان این آنکه نمیکرد صاعقه آورد و بر صاعقه که یاد میکرد و باشد الله عز و جل را تحقیق یا تقدیر یا آنچه بیان می شود در حدیث آمده دوم اصل قابل ابو عبد الله ان الصواعق لا تصيب ذاكرا قال قلت وما الذکر قال هو امرأة آية مني سمعته الامام جعفر صادق عليه السلام يد رستی که صاعقهها بر میخورد یا کندند الله تعالی بر بریت را راوی گفت گفتند چیست ذاکر باین معنی که آیا ذکر تحقیق بخوانی یا اعم از تحقیق و تقدیر می نامم گفت برای تقیم که هر که تواند حد آیت قرآن را در روزی داخل ذاکر است تقدیر بر هر چند که در وقت صاعقه قاتل شود و سوم اصل سألت ابا عبد الله ع منيته المومن قال يموت المومن بكل ميتة يموت غرقا يموت بالهدم ويموت بالموت السبع ويموت بالصاعقة لا تصيب ذاكرا الله عز وجل لا يضرهم شيء من الممات جعفر صادق عليه السلام را از فردن مومن که کدام از انواع است گفت میمیرد مومن بر نوع فردن میمیرد و بسبب غرق شدن و میمیرد بفرو آمدن خانه مثلا و مبتلا شود بجانور درنده و میمیرد بصاعقه و بر نمی خورد و صاعقه ذکر کندند الله عز و جل را تحقیق یا تقدیر یا آنچه بیان شد در حدیث را

باب بیست و چهارم اصل باب الاستغفار بذكر الله عز وجل

نشیخ حماد این باب بیان مشغول شدن است بذكر الله عز وجل باینچه باعث غفلت از طلب حاجت میشود درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله قال ان الله عز وجل من يشغل بذكری عن سبيل عطية افضل ما اعطى من مالي مني سمعته روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدینست که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی که هر که قاتل شده یا قاتل گردد بوسیله ذکر من از طلب حاجت خود ادا نموده و او را قاضی تراجم دادم کیسه را که طلب حاجت از من کرد و دوم اصل عن ابی عبد الله قال ان الصلوة تكون له الحاجة الى الله عز وجل فيسجد ابدأ الله على الله والصلوة على محمد وآل محمد حتى ينسى حاجته فيقصيها الله له من غير ان يسألها حاجته روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدینست که گاهی بے نیاز باشد او را حاجتی که طلب کند از الله عز وجل پس ایستاد بے کندند شهادت الله تعالی و درود بر محمد و آل محمد و طول میدهد چندانکه فراموش می کند حاجت خود را پس بر آورد و بے کندند آن حاجت را الله تعالی بے برای او بی آنکه طلب کند از الله تعالی آن حاجت را

باب بیست و پنجم اصل باب ذكر الله عز وجل في السر

نشیخ حماد این باب بیان فضیلت ذکر الله عز وجل است در پنهان مثل میان دل و مثل خانه درین باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال قال الله عز وجل من ذكرني سرًا ذكرته علانية مني سمعته روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله عز وجل

و من ذكرني سرًا

در حدیث قدسی هر که یاد کرد در بوبیت را در پنهان یاد کرد دم او را یا طهارت و در آشکارا در
 عرصات قیامت و مانند آن دوم اصل قال امیر المومنین ع مدکر الله عزوجل فی السرقه
 مدکر الله کثیرا ان المسامح کاوا لیکر مدکر الله عزوجل ع لایذکر مدکر الله عزوجل
 را در المسامح لایذکر الله الا قلیلا شرح گفت امیر المومنین علیه السلام هر که یاد در بوبیت الله
 عزوجل کرد در پنهان دل باین معنی که صلوة بر محمد و آل محمد کرد چنانچه گذشت و شرح حدیث چهارم
 باب بسمت پس تحقیق فکر کرده الله تعالی را بسیار بد رستی که منافقان ذکر میکردند در بوبیت الله
 عزوجل را در آشکارا و ذکر نیکو و در بوبیت او را در پنهان دل پس گفت الله عزوجل در سوره
 انشأ و میباید عمل خود مروان را یاد در بوبیت الله تعالی نمیکند مگر آنکه که در زبانت نیست نه در دل یاد
 ظاهر دل است نه در باطن بیان این آیت شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب صد
 شخص و هشتم سوم اصل رفعه قال قال الله عزوجل لعیسی یا عیسی اذکری فی نفسک اذکری
 فی نفسی و اذکری فی ملکک اذکری فی علاء عیرم ملاء کامیین یا عیسی اذکری فی قلبک و اکثر ذکر فی الحوائط
 و اعلم ان سرور و ان تخصص الی وکی فی ذلک حیا و لا تنک میتا فتشیر نفس اینجا عبارت از
 اراده است مثل تعلیم باقی نفسی و لا اعلم باقی نفسک سرور عبارت از مکلف به عنوان ندیب است
 البصیقه به دیای یک لفظ و دو معانی لفظ مصدر با بر فعله جنبانیدن سنگ دم خود را برای طبع یا ترس و مراد
 اینجا اظهار افتادگی و تعلق بهت یعنی بالا بردن راوی سندر وایت را تا امامی که روایت از او است
 گفت که گفت الله عزوجل عیسی علیه السلام را ای عیسی یاد کن مراد را در او خاطر خود باین معنی که بعضی
 زبان نهاده تا یاد کنم مراد را در او خود باین معنی که کاری کنی که موجب درجیات تو در پیشگاه است و
 یاد کن مراد جماعت خود تا یاد کنم مراد جماعتی از ملائکه که بهتر از جماعت آدمیان باشند ای عیسی نم کن
 برای من دلت را بگیر و مانند آن و کن یاد مراد خلوت را و بلکه مستحب نزد من این است که افتادگی
 و تعلق کنی نزد من و باش در آن افتادگی زنده دل و مباش مرده دل باین معنی که از روی
 کمال تو به دل باشد نه از روی سهل انگاری چهارم اصل عن احمد هاسلیهما السلام قال لا
 یکتب المملک الا ما سمع قال الله عزوجل و اذکریک فی دهرک تصعوا و خیمه فلا یعلم ثوابک الا الله
 فی نفس الرجل غیر الله لعقله شرح ما در اسمع عبارت از ذکر بوبیت رب العالمین است پس منافات
 ندارد با اینکه ملک افعال مجاری را بر تری نویسد لایکتب المملک الا ما سمع بیان عظمت ذکر دل و کمال
 دوری آن از ریاست چه هرگاه ملک مطلع بر آن نشود دیگران مطلع بر آن نمی شوند بطریق اولی
 و این منافات ندارد با آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم باب صد و نهم که باب
 من یم بالحبس و البسیت است که ملک قصه حسنه و سیده را بپوی نفس آدمی میثناسد زیرا که می تواند بود

که چون قصد متعلق آیت بافعال ظاهره معلوم شود بدوی نفس و چون ذکر دل متعلق بافعال باطنیهست
بمعلوم نشود و کمال الدعاء تا آخر برای تاکید بیان عظمت ذکر دل است بدو وجه اول اینکه
در تفسیر آیت اینست و دون الجهر من القول و تقدیر ذکر دل بر قول دلالت بر رجحان عظمت
ذکر دل میکند دوم اینکه تخصیص تضرع و خفیه تذکر دل دلالت بر این میکند که عمده تضرع و خفیه
در ذکر دل است نه در ذکر زبان قادر فلا یعلم برای تفریع است و می تواند بود که بیانی باشد
یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نمی نویسد فرشته
ذکر را مگر ذکر که کشیده باشد و گفته اند عز وجل در سوره اعراف و یاد کن صاحب کل دنیا فرود را
در دل خود از روی زاری و ترس پس نمیداند ثواب آن ذکر را در دل هر کس غیر از الدعاء
برای کمال خبر گل آن ذکر یا خبر گل آن ثواب

باب بیست و ششم اصل باب ذکر الله عز وجل فی الغافلین

بشرح این باب بیان فضیلت یاد الله تعالی بر بویست است در میان جمعی که غافل باشند
از یاد الله تعالی و درین باب دو حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ذکر الله
عز وجل فی الغافلین کالمقاتل فی العارین بشرح فی در اول برای طرفیت است و در دوم برای
سایب است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام یاد کننده الله عز وجل بر بویست در میان جمعی
که غافلند از یاد او مانند کسی است که جنگ می کرده باشد برای گریختگان اشارت است باینکه چنانچه
اگر کسی با قائم کند و لشکر دشمن را نگیرد که گریختگان را تعاقب کند باعث دفع ضرر دشمن
از ایشان می شود و چنان اگر کسی ذکر الله تعالی کند در میان غافلان باعث دفع ضرر لشکر
شیطان می شود از آن غافلان دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر الله
فی الغافلین کالمقاتل فی العارین بشرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد کننده
الله عز وجل در میان غافلان مانند جنگ کننده است از جانب گریختگان اهل اسلام و جنگ کننده از جانب
گریختگان او راست بیست

باب بیست و هفتم اصل باب التمجید والتحمید

بشرح التمجید بمباله احمد بمعنی اعتراف بنبوت منعم و ذکر آن بزبان التمجید تعظیم الله تعالی بزرگ
صفات کمال در او و تحمید اینجا تحمید است چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم این باب یعنی این باب بیان
فضیلت اعتراف باحسان الله تعالی و تعظیم او است درین باب بیست حدیث است اول اصل
قلت لابی عبد الله عجلت فدا الله عنی دعاء جامعاً فقال لی احمد الله فانه لا یستحق احد یصل الی
دعائك یقول سمع الله لرحمته شریح احمد الله یعنی احمد الله قبل دعا که است چنانچه ظاهر میشود از حدیث

اشتم بقول قلّه حالیه است و بجای جمله شرطیه است پس احدی صلی بر عموم خود است و می تواند بود
 و قبول استیذان بیانی بایستد و احدی صلی مخصوص باشد یعنی صلی کا لاجه سبع الدن جنده از
 چند مستیات نماز است سبع الدن جنده جمله دعائیه است و موضع آن بعد از برود اشتن سر از
 او کوع است سماع کنایه از استجابت دعا و قبول عبادت است چنانچه در عرف میگویند زید گوش
 انداخت برای عمرو یا بر معنی که هر چه عمر گفت زید قبول کرد یعنی گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام
 را فریادت بودم تعلیم کن مرا دعائی که مشتمل بر شروط اجماعت و دعا باشد یا مراد اینست که مشتمل
 بر دعای بسیار باشد پس گفت مرا احدی که الله تعالی را پیش از شروع در دعا چه پدر است که
 نشان اینست که بنمایید یکی که نماز کند مگر آنکه دعا کرده برای توبه عالی که میگوید گوش کناد
 الله تعالی برای کسی که حمد کرد او باد و م اصل قلت لا اله الا الله علیها السلام و جعل
 فقال لا اله الا الله و شوح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که ام از جمله علمای محبوب تر است
 شروا و عز وجل پس گفت ای که حمد کنی او را اسوم اصل کان رسول الله محمد الله فی کل يوم ثلثه
 مائة و ستین مرة عدد مروق الحمد یقول الحمد لله سرب العالمین کنایه اعلی کل حال شوح
 الله لام الحمد برای استغراق مایه ای جنس است و لام در بعد برای لکیت است و لکیت الدن جنالی
 هر چه بر انسانا فایز دارد و با استحقاق دیگری حد را چه آنکس مستقل در قدرت باعث استحقاق آن
 حد نیست اگر چه فاعل آنست بقدر و اختیار یعنی عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که حمد
 میگفت الله تعالی را در هر روز و سیصد بار و شصت بعد و رگهای بدن هر بار میگفت سپاس الله
 راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چه هست حمدی بسیار برای هر حال و در تحت قضا و قدر آتی
 است چهارم اصل قال رسول الله ما فی ان آدم ثلثه مائة و ستین مرة قامها مائة و ثمانون مرة
 و منها مائة و ثمانون سأكذبة فلو سکی المتحرک لم یتیم و لم یترک الساکن لم یتیم و کان رسول الله ما اذا اصبح
 قال الحمد لله رب العالمین کثیرا اعلی کل حال ثلثه مائة و ستین مرة و اذا اصبی قال مثل ذلك شوح
 لم یتیم بکسر تاء و دو نقطه و با لا و فتح میم مشدده بصیغه مضارع معلوم یا ب ضرب است التمام فی عیب
 بودن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدستی که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است
 از آنجمله صد و هشتاد همیشه در حرکت است و از آنجمله صد و هشتاد همیشه ساکن است بیان این آنکه اگر
 ساکن می باشد متحرک عیب ناک می باشد و اگر متحرک می باشد ساکن عیب ناک می شود و عادت رسول الله
 صلی الله علیه و آله این بود که چون بصبح رسد گوید سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس
 و هر چه هست سپاس بسیار برای هر حال سیصد و شصت بار و چون بنشام رسد گوید مثل آن پنج
 اصل عرانی عبد الله علیه السلام قال یس قال اربع مرات اخذ ابي محمد الله رب العالمین فقد اذبح فکرم

و من قال هذا لم يفسد فله ادى ليلته **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت هر که گوید چهار بار چون بگویم و صد سیاس اند راست که صاحب کل اختیار هر من هر چیز است
 پس بقتیق او کرده شکر آن خود را و هر که گوید آن کلمات را چهار بار یا چون ایشام رسد تحقیق
 او کرده شکر آن شب خود را ششم اصل عیسی علیه السلام قال کل من شاء لا یکن قبل تجید و لا یکن قبل تعبد
 ثم التنازل قلت ما در میان تعبد و التمجید قال یقول اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر
 فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء وایت انزیر الحکیم **شرح**
 التمجید بتنازل است ثم یفتح ثاب است التنازل خروج و غیر بتنازل است و مراد بتنازل بتجید است یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر عائی که نباشد پیش از آن تجمید الله تعالی پس آن بر بد
 شده است از پنج باجمعی که بی اثر است جز این نیست که مراد بتجید اینجا بتجید است مراد اینست
 که چون تجمید مستعمل می شود در ذکر نعمت منعم و در تعظیم کسی بذكر صفات ربوبیت مطلقا فراهنت
 و خوا غیر نعمت مراد اینجا معنی دوم است گفتیم نمیدانم که چه چیز کافی است از جمله تعبد و تجمید که بیک معنی است
 گفت میگوئی مثلاً یا تویی اول پس نیست پیش از تو چیزی و تویی آخر پس نیست بعد از تو چیزی
 و تویی غالب پس نیست بالای تو چیزی و تویی درون پس نیست پیش تو چیزی که مانع علم لطائف نبویان
 شود و تویی نیک رعایت کننده مصالح در هر فعلی **حقیق** اصل تساللت ابا عبد الله علیه السلام انی
 من التمجید قال تقول الحمد لله الذي علا فقهر والحمد لله الذي ملك فقدر والحمد لله الذي جعل ففهم
 والحمد لله الذي عجب الوتوب بهت الاحياء وهو على كل شيء قدير **شرح** العلو بلندی مرتبه و مراد اینجا
 بی نقص بودنست تا در فقره و در نظیر آن برای تقریر است باعتبار علم خلافت پس از قبیل تفریع به اول
 بر دلیل است و مقول به آن محذوف است برای افاده معلوم بتقدیر فقره کل شیء القدر غالب
 بودن یعنی استقلال در قدرت و این فقره اشارت است باینکه محال است که در میان موجودات
 و بی نقص باشد مثل اینکه دو واجب الوجود بالذات باشند و الا هر کدام ایشان هم قاصر دیگر است و هم
 حقور و نه خواهد بود ملک بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است و الملك بضم میم و سکون لام
 پادشاهی و مراد اینجا القوه اراده ایجاد و یقین کن فیکون و آنرا المکوت بنبری نامند فقد و بصیغه
 ماضی معلوم باب نصر و ضرب و علم است و این فقره اشارت است باینکه محال است که در میان
 موجودات دو مجرد قادر باشد و الا هر کدام هم قادر بر دیگری و هم مقدم و او خواهد بود و بیان
 این شد در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید بطین بیای یک نقطه و طاسه بی نقطه بصیغه ماضی
 معلوم باب نصر است فخر بنجای با نقطه و بای یک نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب من است
 و این فقره اشارت است باینکه محال است که چیزی را باطل بچیز برساند یا بشود زیرا که او چون مکان نیست

ظاهر و باطن هر چیز نوداد و پراست و در انکشاف یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست کسر آنچه کافی است از تحمید پیش از دعا گفت میگوئی مثلاً سپاس الله راست که بلند است با اعتبار مرتب پس غالب است بر هر چیز و سپاس الله راست که پادشاه است پس قادر است بر هر چیز و سپاس الله راست که رسیده است مدد و در هر چیز با پس خبردار است از هر چیز و سپاس الله راست که زنده میکند مردگان و میگرداند زنده گان را و او بر هر چیز توانا است

باب بیست و هشتم اصل باب الاستغفار

بنویسم این باب میان فضیلت طلب آمرزش است درین باب شش حدیث است اول اصل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله خير الله عاملا الاستغفار شاوره گفت رسول الله علیه و آله و سلم
دعا طلب آمرزش است با اعتبار اینکه آمرزش بهترین مطلبها است و در دنیا و آخرت دوم
اصل قال ابو عبد الله ما اذا اكثر الصمد من الاستغفار دفعت عنه ذنوبه حتى تنال الاخرة
گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون بسیار کند بنده از جمله طلب آمرزش با تاجریه میشود
صیقل اعمال او بر عالی که آن می درخت از روشنی سوم اصل عن ابي حمزة قال من استغفر
مثل ذنوبه مثل ثوب القطن المستعمل و يتوب و يقول الله المستغفر يورثه شجرة لا ذات است
از امام رضا علیه السلام گفت صفت استغفار و گناهان مانند صفت برگهاست که بر درختی است
که حرکت میکند پس متفرق می شود آن برگها را تشبیه گناهان بآن برگها و تشبیه استغفار بحرکت
درخت است در فصل خزان و طلب آمرزش کننده از گناهی بر حال که میکند آخر ابر و خراسار
مانند نیک است که استغفار کند با صاحب کل اختیار خود چهاوم اصل ان رسول الله كان لا يقوم
من مجلس و ان تحب حتى يستغفر الله عز وجل خمسا و عشرین مرة فمضى به رضى رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم عادته ان يكون كبري فاست من مجلس هر چند تنگ باشد باین معنی که اندک
در آن مجلس نشیست باشد مگر آنکه استغفار میکرد و الله عز وجل را برای گناهکاران شایسته خود
بست و پنج بار حقیقت استغفار رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و ابی آنکه خود را گناهی کرده باشد و
بیان شد در کتاب الامان و الکفر در باب صمد و نزد و نیم که باب نادرا و ایضا است پنجم اصل
كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يستغفر الله عز وجل كل يوم ستين مرة و يتوب الى الله عز وجل
سبعين مرة قال قلت يا رسول الله و اتوب اليه قال كان يقول استغفر الله سبعين مرة و يقول اتوب
اليه سبعين مرة فمضى به رضى رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و ابی در آخر اشارت است باینکه در صورت علانیه گفتن
نفره دوم را باین طریق میتوان گفت و رسول علیه السلام گاهی بطریق اهرم ظاهر میگفت چنانچه
مناسب علمیه گفتن است و گاهی بطریق ضمیر میگفت چنانچه مناسب و صل است سیف عادت

کتاب الخیر در شرح حدیث شناد و مسموم باب صد و هفتم که باب فیه نکات و منقح من التشریع فی التذکره
 است یا عبارات از اهل کماست و که دام القریه میمانند و در ویه تشبیه آن چند احتمال است و در اینجه
 اینکه ام یعنی اهل بیت یا اعتبار و حواله رفتن که از تحت کعبه شده و ایضا اگر وجود محمد و آل محمد علیهم السلام
 که از آنجا نمانده می شود و هیچ آدمی در مواضع دیگر هیچ موقعه نمی بود و اینکه اگر وجود کعبه که در آنجا
 است نمی بود احوال مردمان هر موضع خلل پذیر می شد چنانکه علی الله الکعبه البیت الحرام قیام الناس
 و کما یلی عبارات از واجبات است و حکمت عبارات از مستحبات است و آخرین معطوف است بر رسول
 و عبارات از ائمه اثنا عشر است چه بر یکنهین هشتاد و سه نیا بر اینگفتن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و بر اینگفتن او فیه که رسالت و نبوت اصحابه دارند و برای تلاوت آیات او تکریم و تعلیم کتاب
 و حکمت معین نشده اند و ضمیر لما یحققوا راجع باینست است و ضمیر بهم راجع بآخرین است و مراد
 بلحقق ادر آن زمان امانت آخرین است و تصدیق امامت ایشان نیست بعد از آن ششصد و بیست
 آیات و تترکی و تعلیم کتاب و حکمت مشایرا لیه و ذلک بلحقق آخرین است و جمله ذلک فضل الله
 اشارت است بعد از آن فضل و سهولت حال دنیا و دینا که توفیق تصدیق امام مقرر الطاعة
 بعد از رسول فضل از اهل تصدیق بر رسولند که در زمان رسول وفات یافته باشند پس مراد رسول
 علیه السلام بخواندن ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و اینست که هر که اهل الم از فقر و افق
 که تصدیق او بیضی می نمود اگر او افضل است و فقرا بآن تصدیق نزدیکتر اند از اغنیاء
 دوم اصل عن اصحابها علیها السلام قال سمعنا یقول اکثر من التمهیل و التکبیر لانه لیس شیء اجنب
 الا الله عز وجل من التمهیل و التکبیر شجر و روایت است از امام محمد باقر با امام جعفر صادق علیه السلام را می گفت
 شنیدم از او که میگفت بسیار کشید از جمله گفتن لا اله الا الله و گفتن الله اکبر چه بد رستی که نشان نیست
 که نیست چیزی از تعظیم الهی محبوبتر از خداوند عز و جل باز گفتن الله اکبر منافات نیست میان این
 و حدیث ششم باب سابق چه این در تعظیم است و آن در بر و عبادت مسموم اصل قال امیر المومنین
 صلوات الله علیه التبیح نصف المیزان و الحمد لله یملأ المیزان والله اکبر یملأ ما بین السماء و الارض شجر
 گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که سبحان الله نصف تر از دی معرفت الله است و الحمد لله
 هر میکند تر از دی معرفت الله را اشارت است باینکه اصل معرفت الله در تعقیف دارد و یکی معرفت
 صفات سلطیه و آن به لول سبحان الله است و دیگری معرفت صفات شریعیه و آن به قول الحمد لله است
 و الله اکبر میگوید میان آسمان و زمین را اشارت است باینکه الله تعالی بزرگتر است از اینکه میوصوف
 شود و چنانچه تحقیق این شده در کتاب التوحید در حدیث تهم باب رشان و هم که باب معانی الاسماء
 و اشتقاقها است داخل کمال معرفت الله است چه چهارم اصل عن ابی جعفر قال مر رسول الله

و اینست که هر که اهل الم از فقر و افق
 که تصدیق او بیضی می نمود اگر او افضل است و فقرا بآن تصدیق نزدیکتر اند از اغنیاء

تبرئ من یغفر لیس غرضی حاجت گرفتن و طلب و قال لا اطلب علی غیر من شئت اصلاً و تلوح اینها و اطمینان شرا
و این قال بل قد لنی یارب رسول الله ثم فقال اذ اصبحت و امسیت تفلح سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر فاراد که این قلعه بیکل متبینه عشر شجرات فی الجنة فی انواع الفا کفه و هی من الباقیات الصالحات
نشر هم نیز پس یغفر بانقض و برای بی نقص و سید بن قطب بصیغه مضارع معلوم باید فرمایند
المغفرین بفتح فین و شکون را و در حق که انشاء نیده بشود و در زمین و لشعرا تیلان در وقت التماس
بیای از و نقطه در پانچ و نون و عین بی نقطه مصدر باب افعال است رسیدن میوم بخود که
باید نمید و مراد اینجا رسیدن در وقت نامست بخدی که میوه و چه یعنی بر و ایت است از ایام عمل یا قر
علیه السلام گفت گذشت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخدی که فی انشاء غیر از حق در
بستلن که از اول الحسین است و بر سر او گفت آمار از حق نیکم و از حق نیکم که مستحکم تر است
و حق آن ام شتایان تر است رسیدن این یک میوه و ایدون و یا کینه تر است میوه آن و یا شتایان
است آن میوه با آن وقت آن مرد گفت بی پس را چنانی کن مرا ای رسول الله پس رسول
گفت چزن بصر حسن ویشام رسی پس بگو این کلام را که شمل است بر تسبیحات اربعه چند برستی
که بر سه تو اگر گفتی آن کلام را بر سه سیه هر یک تسبیح از انشاده در وقت است و بر پشت و از انواع میوه
و آن تسبیحات اربعه از حدیث باقیات صالحات است که در الباقیات صالحات غیر حدیث
بر یک اثر و غیر اجماعی قال فقال الرجل فانی اشهد بک یا رسول الله انی عاهدک علی هذا الصلوة
مقبوضه علی تقربا بالمسئله اصل الصلوة فامر الله عز وجل انی انی یقر انما ما اعطی و صدای الحسین
فیسر به المیسر و نشر هم علی متعلق بمقبوضه است یا جمعی که وقف عام نیست بلکه مخصوص فقر است
تفسیر این آیات می آید در کتاب الزکوة در حدیث غیر ثابت همیشه و چه از هر یک باب التواذرا است
یعنی امام گفت پس گفت از پس خبر رستی که من گواه میگیرم ترا ای رسول الله پذیر رستی که ما این
استان و قیام بپوش بر فقرای مسلمانان است که اهل زکوة یا خندیش فر و قرضش و المذخر و جل
چند آیات از قرآن در سوره البیل که پس اما انک و او صدقه و بهتر میزگاری کرد در از انکه اسم جعفر
باین معنی که در آن دادن قصه برایشان کرد و عطف میبند که از جانب الله تعالی است و در مقابل
جست پس زد و مستطیع میکنم او یا برای مالی که مبارک تر است محض غله که در میشود از این سوره
لنا از مکی است نظر این روایت نیست که بدیه باشد و انما علم بجمع اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فی العیاده قول لا اله الا الله عشر مرتبه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمارت گفت لا اله
الا الله است که بعد از آن رسد و آنچه که او صیای رساند و در حقیقت آن منتهی از آن است

حاشی بر این حدیث

باب سی ام اصل باب المدح و الاخوان بطهر الخیر باب

بمشروح یا در بظہر بفتح فی است الظہر بفتح ظاء یانق و سکون یا و رای الی نقط
 پشت و اینجا استعاره شده برای قوت و کمال چیزی فی الغیب بفتح غین یانق و سکون
 یای دو نقطه در پائین و یای یک نقطه مصدر باب غرب ضد حضور یعنی این باب بیان فضیلت
 دعا برای برادران مومن است در وقت قوت غائب بودن ایشان باین معنی که در محض
 غیبت باشد و احتمال رسانیدن کسی خبر آنرا بایشان نباشد تا شاید اگر شایسته ریاض و طبع دنیا
 در آن هم رسد درین باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال و الله
 دعوة الصبی اجابة دعاء المؤمن الاخيه بظہر الغیب ششم او شکر مرفوع و مبتدا است ویسرع مرفوع
 و معطوف بر او شکر است و مضاف الیه محذوف است بتقدیر اسر عما اماجة منصوب بر قبضه است
 یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت نزد دیگر دعا و شکر باین قرآن یا عنباری آوردن الله
 تعالی اثر و عار و دعای مرد است برای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت دوم اصل
 عن ابی عبد الله قال دعاء المؤمن الاخيه بظہر الغیب یدار الرزق و یدفع المکر و ششم روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دعای مرد برای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت
 زیاد میکند روزی و ماکند و را و دفع میکند آزار را از دعا کننده سوم اصل عن ابی جعفر
 فی قوله تبارک و تعالی و یحبیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و یزید من فی فضل قال هو المؤمن یدعو
 لاخيه بظہر الغیب یقول له الملك آمین و یقول الله العزیز الجبار و الله مثلاً ما سالت و قد اعطیت
 ما سالت یحبک ایاہ بمشروح فرق میان استجابات و اجابت اینست که استجابة قبول دعا است
 خواه یا تعجیل اجابت باشد و خواه یا تاخیر آن باشد برائے مصلحت و اجابة بجا آوردن
 اثر دعا است الذین بتقدیر للذین است عمل صالح عبارت از تصدیق امام مطهر فی الطائفة
 است چنانچه گذشت در کتاب الحجۃ در حدیث هشتم و نجسم باب صد و هفتم که باب غیبه
 نکست و تنفی من التزییل فی الولاية است و جمیع در عملوا الصالحات برای وجوب تصدیقات
 بمخالفات المعنی است از زمان آدم تا آخر القراض دنیا خواه آن خلفاء رسل باشند
 و خواه او صیای رسل بهر راجع ببعض است که مدلول الذین آمنتوا است چه مرد استجابات
 دعاست یعنی برائے بعضی دیگر است الف لام المؤمن برائے عمد ذهنی است و چون در حکم
 نکره است جلا صفت آن شده آمین بهرزه یا الف و بی الف و تخفیف نشد یدیم کسوره
 و سکون یا و فتوح نون اسم فعل است بمعنی استجب و یقول تا آخره تواند بود که تمهید کلام ملک
 باشد نظیر آیه در حدیث آمده است و می تواند بود که کلام امام باشد یعنی روایت
 است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی در سوره شوری و الله تعالی

بشقامت ایشان میکنند اندر عز و جل پس خجاستی یا به نشستم اصل رایت عبد الله بن جندب
 فی الموقف فلم ارمو قفایا کان احسن من موقفه ما زال ما یأیدیه الی السماء ودموعه تسيل علی خدی
 حتی یبلغ الارض فلما صد الناس قلت له یا ابا محمد ما رایت موقفا قط احسن من موقفک قال والله
 ما دعوت الا لاخوانی وذلک ابا انا الحسن علیه السلام اخبرنی ان من دعا الاخیه بظهر الغیب نودی
 من المرحض وذلک مائة الف ضعف یکررت ان ادع مائة الف مضفونة للحدیث الا درستی یا م لا شرم
 موقف یفتح یم و سکون و او و کسر قاف و ناء و در اول اسم مکالتست یعنی محل وقوف که مرثا است
 و در باقی مضفون یعنی یستادن و در عرفات و در روز و نیم ذی الحجة از طهر تا شام مائة الف مائتا
 ندارد یا حدیث مثل چو این تفاوت بسبب تفاوت در حال مخاطبین است در احوال این هر کدام که در آن
 عبد الله بن جندب با شد این مرتبه را در می یابد و الا فلا یعنی دیدم عبد الله بن جندب با شرم
 و سکون بخون و ضم و فتح و ال بی نقطه و یای یک نقطه را که گنیت او ایو محراب است و در عرفات
 باین روش که ندیدم و قوفی را که با شد بهتر از وقوف او میان این آنکه در تمام وقت و قوف کشیده
 بود و دوست خود را بسوی آسمان و اشکهای او روان می شد بر در و ششمار و تا آنکه سه صد مرتبه
 پس چون بیرون رفتند مردمان از عرفات گفتم او را ای ابو محمد ندیدم و قوفی را هرگز بهتر از وقوف
 تو گفتم پیدا قسم که دعا نکردم مگر برای برادران مومن خود و آن بسبب این بود که امام موسی کاظم
 خبر داد مرا که هر که دعا کند برای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت بدار کرده می شود از جانب
 عرش باین معنی که بدلول قرآنست یا باین معنی که ملائکه مقربین میگویند که برای استیت دیدن او برابر
 پس نخواستم که واگذارم صد هزار را که امام علیه السلام ضامن آن شده باشد که بدلول قرآنست برای
 یک دعا بر اوست خود که نمیدانم که جامع شروط زمان استجاب دعا هست یا نه زیرا که یکی از شروط استیت
 که غیر رضا چیز نیست بخاطر نگذر و چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث یازدهم باب سیم و یکم که
 باب المرناسا نقصان است و دیگری از شروط انا امید ی از دیگر استیت چنانچه گذشت در کتاب الایمان
 و الکفر در حدیث سوم باب شصت و هفتم که یا بیاست فقهاء عن الناس است و دیگری از شروط
 معتد و در حدیث ثانیست در غلطی چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سیم باب صد
 سیم و ششم که یا بیاست هفتم اصل سمعت علی بن الحسن علیه السلام یقول ان الملائکة اذا
 سمع المؤمن یدعو لاختیه المؤمن بظهر الغیب اذید که بخیر قارا انتم الاخ انت قد عوا لیک قد عول
 یا لخیتر و هو غائب عنک و قد کرم بخیر قد اعطاک الله عز و جل مثلی ما سالت له و انشی علیک مثلی و انشیت
 علیه و لک الفضل علیه و اذا سمعوا یدکر اخاء یسوء و یدعو علیه قالوا له یسئ الاخر ایت لایحک کف
 لایها المستر علی ذنوبه و عونه و امر به علی نفسک و احمد الله الذی ستر علیک و اعلم ان الله

عسر و جبل اعلم بحسب هذه منك معشر من ستر بغم صم و قح سین بی نقطه و تشدید تالی
 دو نقطه در آنکه مشهور است و رای بی نقطه است علی ذلک تا باب فاعل است و اریح برای بنیقله
 و پای یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه امر حاضر باب منع است انفس بفتح نون و سکون فاء و سین
 بی نقطه عیب یعنی شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام می گفت بد رستی که ملائکه چون شنیدند
 از مومن که دعای مومن میکند برای برادر خود در فوت غیبت یا یاد می کند او را بخوبی گفتند
 خوب برادری برای برادر خود دعای کنی برای او بخوبی و او غایب است از خود یاد میکنی او را
 بخوبی تحقیق و او ترا الله عز و جل و برابر آنچه طلب کردی برای او و ثنا گفت الله تعالی بر تو
 برابر آنچه گفتی بر او و ترا است زیادتی بر او که باعث رحمت الهی برای او شدی و چون شنیدند
 از مومن که یاد میکند برادر مومن خود را بدی و نفرین میکند بر او گفتند او را که بد برادری
 برای برادرت پس کن ای پوشیده برگناهنش و عیبش و بعد از ما عیب خود و حمد کن الله تعالی
 را که پوشیده بر تو عیبها را تا مردمان مطلع بر آن نشوند و بد آنکه الله عز و جل و انا ترا است بر بنده خود
 از تو مراد این است که اگر باعث این نفرین و بدگویی طلب استیجاب است این بد قصد نیست در حق
 مومن و مستجاب نمی شود و اگر باعث این برای بدی و نوابه عیب است همین عیب ترا پس است
 نه نفرین و بدگویی برادر مومن میکنی و دلالت بر عیوب بسیار در تو میکند و اگر براس عرض
 حال او است الله تعالی بهتر میداند از تو

باب بی و یکم اصل باب من استجاب دعوته

مشحون این باب بر این است که مقبول می شود و عانته که کرده خواه بسرعت اجابت باشد و خواه
 بطور باشد درین باب هشت حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
 لم یجبه دعوتهم مستجابة الحاج فانظروا کیف تخلقون و الفان عن سبیل الله فانظروا کیف تخلقون
 المریض فلا یفیض و لا تصبح و لا یغیر و لا یفتر و لا یفتر و لا یفتر و لا یفتر و لا یفتر و لا یفتر و لا یفتر
 نای بالقبض و بالیض و مضارع مجاز طلب باب نفر است لا تعظوه یغین بالقبض و یای و دو نقطه در پائین
 خطای بالقبض بصیغه نهی حاضر باب افعال است لا تعظوه و یضاد بالقبض و جیم و رای بی نقطه
 صیغه نهی حاضر باب انذیل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت سه کسند
 و دعای ایشان مستجاب است اولی آنکه او پس ملاحظ کنید که چون جانشینی او میکنند در داریدن
 اهل او و استادان و دو م جناب گفته در راه خدا پس ملاحظ کنید که چون جانشینی میکند سوم
 بار پس خشم آورد و مکنید او را دیگر مکنید او را چه و م اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال کان له
 قول حسن دعوات لا تجبر علی الرب تبارک و تعالی و دعا الامام المسقط و دعا المظلوم یقول الله

عز وجل لا تشقن لك ولو بعد حين ودعوة الولد الصالح لوالده ودعوة الوالد الصالح لولده عز وجل
 المومنين لا تشقن الغيب فيقول ذلك مثله مشروح منافات نیست میان این حدیث و حدیث
 سابق چه این تفاوت بسبب تفاوت حال مخاطبین است و در هر مقامی اهتمام بذکر قیامت یعنی روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم می گفت هیچ دعا محبوب نمی شود از صاحب کل اختیار
 تبارک و تعالی باین معنی که البته مستجاب می شود اول دعائی که از امام عادل صادر شود دوم
 دعائی که از مظلوم صادر شود میان این آنکه میگوید والد عز وجل هر آینه انتقام می کشم البته
 برای تو هر چند که بعد از زمانی باشد سوم دعائی از فرزند می که از شعیب امامیه باشد صادر شود
 برای پدر و مادر خود چهارم دعائی که از پدری که از شعیب امامیه باشد صادر شود برای فرزند خود
 پنجم دعائی که از مومن صادر شود برای برادر مومن خود در وقت قوت غیبت باین معنی که
 احتمال رسیدن خبر یان برادر نباشد پس می گوید صاحب کل اختیار و برای تست دو برادران
 بدوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و ابای که دعوی المظلوم فانه ترفع فوق السحاب
 حتی ينظر الله عز وجل اليها فيقول ارفعوها حتى استجاب و ابای که دعوی الوالد فانها

احد من السيف شمس ترفع فوق السحاب تا آخر از قبیل استعاره تمثیلیه است و در
 کمال استجاب است بنظر مرفوع و منصوب می تواند بود و استجاب بصیغه مضارع متکلم و عده است
 یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نگاهدارید خود شما را و نفرین مظلوم را از یک دیگر چه
 بدستی که آن نفرین برداشته می شود بالای ابر تا آنکه نظر میکند والد عز وجل بسوی آن پس میگوید
 ملائکه را که بردارید آنرا مستجاب کنم و نگاهدارید خود را و آن نفرین پدر را از یک دیگر چه بدستی
 که آن نفرین نیز تر است از شمشیر باین معنی که ضرری که در آن بهم میرسد بیشتر از ضرر شمشیر تر است
 چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله المظلوم تصعد الى السماء
 شمس روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام ناوی گفت که امام گفت پر میز کنیز از ظلم چه بدستی که نفرین
 که از مظلوم صادر شود بالا میرود بسوی آسمان باین معنی که البته مستجاب می شود پنجم اصل
 عن ابی عبد الله ع قال من قدم امرئین من المومنین ثم دعا استجاب الله شمس روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پیش از دعا براسه خود دعا کند برای چهل کس از مومنان
 بعد از آن دعا کند برای خود مستجاب می شود برای او ششم اصل عن عبد الله بن طلحة
 التميمي عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة لا يرد لهم دعوة حتى يرفع
 لهم ايواب السماء تصير العرش الوالد لولده و المظلوم عامي ظلمه و المعقور حتى يرجع و الصائم حتى يرفع
 شمس او قصیر برای شک عبد الله است و حاصل نزدیکی است یعنی روایت است از عبد الله بن طلحة

نزدی بفتح نون و سکون با و وال بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چهار کس برگزیده نمی شود برای ایشان و عاقبتی تا آنکه کشوده می شود برانسان ایشان در بای آسمان یا تا آنکه میرصدان و عايشوسى لعن شد پدر که دعا کند برای فرزند خود و مظلوم که نفرین کند بر کسی که ظلم کرد او را و عمره کند تا آنکه برگردد بمنزل خود و زوجه و دانا تا آنکه بداند زناشام افطار کند هفتم اصل قال البیهقی شریح داعیة من دعوة غائب لغائب شریح گفت نبی صلی الله علیه و آله نیست چیزی از دعا شنایان بر یا صبا بر یا آ و درون اثر آن از دعا غائبی برای غائبی هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله دعا موسی علیه السلام و آمن هر روز علی السلام و امت الملائكة فقال الله تبارک و تعالی قل اجبت دعوتکم فاستجبوا و مرعوا سبیل الله استجبت لهم كما استجيب لکمالی یوم القيمة شرح التامین مصدر باب التفعیل گفتن آمین اجابت بمعنی استجابت است بقرینه آخر حدیث و فائده این حدیث و فائده این تعبیر فائده تحقیق و لدع اجابت است پس گویا که این منافات ندارد و آنچه گذشت در حدیث پنجم باب نود و یکم که باب اجابت بعد از چهل سال شدن چه چون صبر کنی بسیار است این مدت در نظر الهی کم است و من غرانا آخر جزو قرآن نیست بلکه حدیث قدسی است یعنی گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله یومین بر فرعون و جماعت اب و کر و موسی علیه السلام و آمین کرد بارون علیا السلام و آمین گفتند ملائکه علیه السلام پس گفت الله تبارک و تعالی اینجا چند سوره یونس در حدیث قدسی است که تحقیق که واده شده اثر و دعای شما پس راست باشد در کار خود و هر که جهاد کرد و در راه خدا مستجاب شد برای او اینجا چه مستجاب شد برای شما تا در قیامت

باب سرودم اصل باب صراحت استیجاب دعوت

شرح این باب بیان کسی است که مستجاب نیست دعای او و زمین باب سه حدیث است اول اصل جن الوالدین صلی علیهم و آله عبد الله علی السلام قال صحبة یاهکرم و المدینه فجاء سائل فامر ان یعطی ثم جاء آخر فامر ان یعطی ثم جاء الرابع فقال ابو عبد الله علیه السلام لیست بک الله تم التفت الینا فقال اما ان عندنا ما یعطیه ولكن اخشوان تكون کا حد الثلثة الذین لا یتستجاب لهم دعوة رجل اعطاه الله ما لا یفقده فی غیر حقّه ثم قال اللهم ارزقنی فلا یتستجاب له و رجل یدعو علی امرأتان فیرجیهن فیهما و قد جعل الله عز وجل امره الذی یلذع و قد جعل الله عز وجل السنبیل الان یجول عن جوارته و ینبع خارجه ثم شرح لیسبک الله بوضیعه مقبالتع مظلوم باب افعال است جمله دعایاست فی غیر حقّه عبارت است از خرج مال و زجر و اجاب و غیره و این مختلف می شود باختلاف احوال مثل سفر و حضر چه جوان آدمی و در سفر چه و سنه آن بیع اموال خود را با خود ندارد کسی که قرض دیگر بزمیر الله احتیاط و حفظ نقد بزمیر الله نیست از بیم اسبست و قد جعل الله عز وجل

هر دو با جمله عالی است برای احترام از صورتی که طلاق یا انتقال میسر نباشد یعنی روایت است
از ولید بنی و او و کسر لام و یای و فقط در پائین و دال بی نقطه این صحیح بفتح صاد بی نقطه
و کسر بای یک فقط و یای دو فقط در پائین و حای بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام ولید
گفت همراه بودم امام علیه السلام میان که و مدینه پس آمد گدائی پس امر کرد که داده شود بعد
از آن آمد گدائی دیگر پس امر کرد که داده شود بعد از آن آمد گدائی دیگر پس امر کرد که داده شود
بعد از آن آمد گدائی چهارم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام سیر کند در الدنقاع بعد از آن
و تفاوت کرد بسوی ایس گفت آگاه باشید در رسته که نزد بود آنچه در سیم با و ولیکن میترسیم
که باشیم درین سفر مانند یکی از سگس که مستجاب نمی شود برای ایشان دعا ای اول مردی که داد
او را الدنقاع مالی که نفقه خود و عیال خود و نفقات و اجیه و مستحب کنی پس خرج کرد آن را
در غیر بکار آمدنی آن بعد از آن گفت خدا یا روزی ده مرا پس مستجاب نمی شود آن دعا برای او
دوم مردی که نفون می کند بر زن خود که خلاص کند الدنقاع او را از آن زن برون آن زن بر حال
که الدنقاع و جل گردانیده باشد کار آن زن را مقوض بسوی او و مانعی از طلاق دادن آن زن نباشد
سوم مردی که نفون میکند بر همسایه خود بر حالی که گردانیده باشد الدنقاع و جل بر او را سیم
بسوی اینکه انتقال کند از همسایگی او و فروشد سرای خود را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اربعة الاستجاب لهم دعوة الرجل الس فی بیتة یقول اللهم زنی فیقال له الدمارک بالطلب
در حیل کانت له امرأة قد عا عليها فیقال له الم اجعل امرها الیک و یجل کان له مال فافسده فیقول
اللهم ازلنی فیقال له الم امرک بالانصاف الم امرک بالاصلاح ثم قال و الذی یطلب النفق الم یسئ و الم
یقتر و اذ کان بین ذلك قواما و حیل کان له مال فکانه فی بیتة فیقال له الدمارک بالشهادة ثم
منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق چه اختلاف میان ثلثه و اربعة یا اعتبار اختلاف
حال غیاطین است و در هر مقامی اینها میده که خبر است چون الف لام ال رجل برای عذر فرست
است در حکم نکره است و جالس لغت الرجل است قد عا عليها بتقدیر قد عا عليها و قد جعل الدنقاع
عز و جل امر با الیه است بقرینه حدیث سابق و حدیث آئینه الشهادة گواه شدن و گواهی دادن
و مرد اینجا گواه گرفتن است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چهار کس
مستجاب نمی شود برای ایشان دعا اول مردی که نشسته در خانه خود بی نفقه که او را کافی باشد
میگوید خدا یا روزی ده مرا پس گفته می شود او را از جانب الدنقاعی که امر نکردم ترا بطلب روزی
تجارت و زراعت و صنعت و مانند آنها و دوم مردی که بود او را زنی پس نفرین کرد بر آن زن
بر حالی که طلاق میسر است پس گفته میشود او را که آیا نکردیم کار او را مقوض بسوی تو سوم

و انما امرک بالطلب

مردی که بود او را مالی پس تلف کرد آنرا در غیر حق آن پس میگوید خدا یا روزی ده مرا پس گفته می شود او را که آیا امر نکردم ترا بماند روی در خرج آیا امر نکردم ترا بنگاه داشتن خود از ضرر بعد از آن امام علیه السلام گفت از مسوره قرآن و مندگان رحمن جمعی اند که چون خرج کنند زیاده از حق نمیکنند و نیک نمیگیرند و شد اتفاق ایشان میان اسراف و قسره عدالت باین معنی که مایل باسراف است و نه مایل بقسره چاره مردی که بود او را مالی پس بقرض داد آنرا بی گواه مقبول شده بود پس گفته می شود او را که آیا امر نکردم ترا بگواه گرفتن بسوم اصل علی بن ابی حمزه قال سمعته یقول قلته یرد دعوتهم رجل یرزقه الله مالا لا یفقه فیما یرد جهه ثم قال یارب ارجعنی فیقال له الم ارجعک ورجل دعا علی امراته و هو لها ظالم فیقال له الم ارجع امرها سیدک ورجل مجلس فینتد و قال یارب ارجعنی فیقال له الم ارجعک السبیل الی طلب العلم و فی شرح و لیدار اصحابه امام جعفر صادق علیه السلام است ضمیر منصوب در سمعت راجع باو علیه السلام است و بهو لها ظالم جمله حالیه است و در آن موضع لازم در موضع ملزوم شده مراد میسر بودن طلاق است که لازم دارد این را که نفرین و طلب برگ بجا و ظلم باشد و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب

باب سوم اصل باب الدعاء علی العدو

شرح این باب بیان کیفیت نفرین بر دشمن دین و دنیا است و درین باب پنج حدیث است اول اصل حدیثی عمار قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام جالساً و ما القومته قال فقال لی ادع علیه قال ففعلت فلم اربشیا فعدت الیه فشکوت الیه فقال لی ادع علیه ففعلت جعلت فداک قد فعلت فلم اربشیا قال کیف دعوت علیه ففعلت و القیت دعوت علیه فقال لی ادع علیه انا اذ بدوا استدبر و فعلت فلم اربش حتی اراح الله منه ثم شجوت حتی اراح بقدر حتی ان اراح الله است و حتی متعلق بمنفی نیست بلکه متعلق بمنفی است و مراد تحقق اراحه بی درنگ است و نظیر این می آید در حدیث اول باب آئنده یعنی روایت است از اسحق عمار گفت شکایت کردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از همسایه که مرا بود و از آنچه می کشیدم از او مراد این است که هم به تهراب بود و هم آزار من میکرد و حق گفت پس امام گفت مرا که نفرین کن بر او اسحق گفت پس نفرین کردم پس ندیدیم اثری پس برگشتم بسوی امام علیه السلام پس شکایت کردم بسوی او پس گفت مرا که نفرین کن بر او پس گفتم قربانت شدم بتحقیق نفرین کردم پس ندیدیم اثری امام گفت چون نفرین کردی پس گفتم وقتی که بر تو کردم او را نفرین کردم بر او پس امام علیه السلام گفت نفرین کن بر او و رفتی که او را کند باین معنی که شروع در پشیمانی گردانیدن کند و استیاد کند باین معنی که پشت گرداند یا تمام مراد این است که این وقت اولی است از آنچه ترا اختیار کردی و می تواند بود که مراد از دم

این وقت باشد بآن و این موافق بعضی نسخ است که از اقبال و استود بر بختیبر در بعضی
 نسخ اگر راست پس چهار نغمه در اینجا هست پس گرم بآن و روش درنگ کردم تا اینکه خلاص گرد
 مرا الله تعالی از او و دوم اصل در وی عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا ما الحدکم علی الحد قال اللهم طرقة
 بلیة لا احتیاجا لها و اخرجته فی سجود وی بصیغه معلوم و ضمیر راجع باسحق است اطرقة بطای فی نقطه
 و رای بی نقطه و قاف بصیغه امر حاضر یا بنصر است البطرق بفتح طاء و سکون را را کو فتن اجم
 بیای یک نقطه و حای بی نقطه بصیغه امر حاضر فعل العین و اوی باب افعال است الحزم بفتح حای بینقطه
 و کسر رای بی نقطه چیزے کے مخصوص کسے باشد و بی اذن و دوران تصرف کسے کند یعنی روایت
 کرد اسحق از امام موسی کاظم علیه السلام گفت چون دعا کنید یکی از شما از دشمنان دین و دنیا گوید
 خدا یا بگوید او را بیای که هر جا باشد و سیاح کن فوق او و باین معنی که فنا کن او را تا آنچه
 در تصرف اوست در تصرف دیگران در آید سووم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله
 علیه السلام ان لی جار من قریش من الی عمر فذنبه یامی و شمر فی کما مررت به قال هذا الالف فی
 یعمل الاموال الی جعفر بن محمد قال فقال لی ادع الله علیه اذا کنت فی صلاوة اللیل و انت سلید
 فی السجدة الاخیره من الركعتین الاولین فاحمد الله عزوجل و حمده و قل اللهم ان فلان بن فلان
 قد شتم ذنوبه و بی و عاض بی و عرضنی للکاهه اللهم اضربه یسهم عاجل تشغله به عنی اللهم
 و قرب اجله و اخلع اثره و عجل ذلک یا رب الساعه الساعه قال فلما قدم من الکوفة قد منالیا لانسالت
 اکلنا عنه قلت ما فعل فلان فقالوا و مر یضربنا النقطه اخر کلامی سمعت الصلح منزل و قالوا قد مات شجر
 عمر یضربیم و سکون حای بی نقطه و کسر رای بی نقطه و رای بانقطه اسم دو کسر از اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و آله یکی ابن ظهیر و دیگری ابن فضل و یضربیم و فتح حاء و تشدید رای بی نقطه ابن عامر
 اسم یکی دیگر از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و بعضی گفتند که این اسم نیز مثل اول است نوه بنون
 و تشدید و او بصیغه ماضی معلوم باب تغفیل است التغفیل یعنی کفایت شمر بصیغه ماضی معام و بالتغفیل
 بر اسمی فبالله است یا از باب منع است و نیز ایش فاحمد است تشغله بکشین بانقطه و عین
 بانقطه بصیغه مضارع مخاطب یا منع است یعنی روایت است از یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق
 علیه السلام برادر زعفر جعفری که مرا همسایه است در کوفه از قریش از اولاد عمر تحقیق میکند که
 نام مرا و بغایت مشهور کرد حال مرا هر بار که گذشتم باو گفت امین رافضی میبرد و انای مرا از ایست
 جعفر بن محمد یونس گفت پس امام گفت مرا نفرین کن در درگاه الهی بر او بیای این آنکه چون باشد
 در نماز مشرب و یونس احمد باشد در سجده آخر از دو رکعت اول پس حمد کن الله عزوجل را و تغفیل کن
 الله تعالی را و بگو به شری که فلان تحقیق بغایت مشهور کرد و حال مرا بلند کرد و از مرا و بخشیدم آید و مرا

فما رجع راسه حتى سمع الصلوة اخرج واودع على فرج ابيه عند الله عليه السلام اسر وقال ان دعوتك لله تعالى
 بدعوة بعث الله عز وجل عليه ولما قُصِرَ بِنَسْوَكَ كَأَمْزِجَةً مِنْ جَدِيدٍ اَشْقَتْ عَنْهَا خَاتَمَةً فَاَيُّ
 شَيْءٍ مَسْتَبْتٍ بِفَهْمٍ مِمَّ وَفَتْحَ عَيْنٍ فِي الْقَبْلِ وَتَشْدِيدَ نَاسٍ وَنُقْطَةُ دِيَالٍ وَبَايَ يَكِ لِقْطَةُ اَنْزِيلٍ عَلَّامَانِ اِمَامٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُومُ وَهَفَ قُوَّةَ يَقُوَّةٍ بِرَأْيٍ مِيَالٍ لَهَا نَسْتٌ وَتَحْنِينٌ اسْتٌ وَهَفَ جِلَالٍ لِشِدَّةٍ بِلَاحٍ
 بَعَثَ الْمَدْحَفَتِ دَعْوَةَ اسْتٌ وَفِيمِ عَلَيْهِ رَاجِعٌ يَدْعُوهُ مَسْتٌ وَذَرَفُ صَدْرٍ تَذَكُّرٌ دَانِيَتْ مَسَاوِي مَسْتٌ
 وَعَلَى بَيَانِهِ مَسْتٌ وَبِأَفْهَمِ عَلَيْهِ رَاجِعٌ يَدْعُوهُ مَسْتٌ وَعَلَى بَرَاءِ أَفْرَاسْتٍ وَعَامُ مَحْذُوفٍ مَسْتٌ بِمَقْدِيرِ
 عَلَيْهِ الرِّزْقِ بِكُسْرٍ مِمَّ وَسَكُونُ رَأْيٍ فِي نَقْطَةٍ وَفَتْحَ زَايٍ بِالنَّقْطَةِ وَبَايَ يَكِ لِقْطَةُ مَشْدُوقٍ بِغُضْفٍ نَقْطَةٍ كُنْزٍ
 عَصَاةٍ كَوَيْكٍ وَنُكْشٍ أَمْنِكِرَانٍ وَهَرْدَاوَانِجَا هُنَا سَبْهَتِ الْمُنَاقَاةُ بِفَتْحٍ مِمَّ قَزَايَ سَفْطَةٍ وَهَفَ
 بِرُوزْنِ ثَعَالٍ بُولْدَانٍ لَيْعَنِي كُنْتُ مَسْمُوعِي كَيْسٍ حِكَايَتٍ كَرْدَمَا مَعْتَبٍ كَرْدَمَا جَعْفَرُ صَادِقٍ مَرْدَمَا
 أَنْ مَشَبٍ دَرُوكُوعٍ وَسُجُودٍ بِدَوَابٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مَشْغُولٍ بِوَدُوكُوعٍ وَنُجُودٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مَشْغُولٍ بِوَدُوكُوعٍ
 چُون مَشْدُوقٍ مَشْرُوقٍ بِشَبِّ مَشْنَدِ مِمَّ اَزَاوَكِ مِيَاغِفَتٍ بِرَحَالَةٍ كَاوَدُورِ سَجْدَةٍ بِوَدُوكُوعٍ وَنُجُودٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا
 مِيَكُنْ اَزْوَاقٍ لِقُدْرَتِ كَامَلَةٍ تَوْبِيْزِ رُكْنٍ مَسْتَحْكَمٍ لَوَكُ جَمِيعِ خُلُوقَاتٍ تَوْبِيْزِ اَنْ قُرُوْتِي دَارِنَايَا شَكْدَةٍ دُرُودِ قُرُوْتِي
 بِرُغْمِ دَوَالٍ عَمْدٍ وَنَايَكِ كَرْدَمَا كَرْدَمَا وَدَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ
 اَزْ سَجْدَةٍ مَاشْنَدِ مِمَّ قُرُوْتِي دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ
 مَشْرُوقٍ مَازِ سَجْدَةٍ كُفْتِ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ
 الْمَدْعُوزُ وَجَلَّ بِنَا بِرَأْيٍ نَفَرِيْنَ فَرَشْتَةَ رَايَسِيْنَ زُوْدُورَاوُدٍ رَايَسِيْنَ كُوَيْكِيْ اَزْ اَسْنِ تَشْكَا فَتَشْدُ
 اَزَانِ عَصَا بُولْدَانٍ اَوَيْسِيْنَ مَرْدُ

فما رجع راسه حتى سمع الصلوة اخرج واودع على فرج ابيه عند الله عليه السلام اسر وقال ان دعوتك لله تعالى بدعوة بعث الله عز وجل عليه ولما قُصِرَ بِنَسْوَكَ كَأَمْزِجَةً مِنْ جَدِيدٍ اَشْقَتْ عَنْهَا خَاتَمَةً فَاَيُّ شَيْءٍ مَسْتَبْتٍ بِفَهْمٍ مِمَّ وَفَتْحَ عَيْنٍ فِي الْقَبْلِ وَتَشْدِيدَ نَاسٍ وَنُقْطَةُ دِيَالٍ وَبَايَ يَكِ لِقْطَةُ اَنْزِيلٍ عَلَّامَانِ اِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُومُ وَهَفَ قُوَّةَ يَقُوَّةٍ بِرَأْيٍ مِيَالٍ لَهَا نَسْتٌ وَتَحْنِينٌ اسْتٌ وَهَفَ جِلَالٍ لِشِدَّةٍ بِلَاحٍ بَعَثَ الْمَدْحَفَتِ دَعْوَةَ اسْتٌ وَفِيمِ عَلَيْهِ رَاجِعٌ يَدْعُوهُ مَسْتٌ وَذَرَفُ صَدْرٍ تَذَكُّرٌ دَانِيَتْ مَسَاوِي مَسْتٌ وَعَلَى بَيَانِهِ مَسْتٌ وَبِأَفْهَمِ عَلَيْهِ رَاجِعٌ يَدْعُوهُ مَسْتٌ وَعَلَى بَرَاءِ أَفْرَاسْتٍ وَعَامُ مَحْذُوفٍ مَسْتٌ بِمَقْدِيرِ عَلَيْهِ الرِّزْقِ بِكُسْرٍ مِمَّ وَسَكُونُ رَأْيٍ فِي نَقْطَةٍ وَفَتْحَ زَايٍ بِالنَّقْطَةِ وَبَايَ يَكِ لِقْطَةُ مَشْدُوقٍ بِغُضْفٍ نَقْطَةٍ كُنْزٍ عَصَاةٍ كَوَيْكٍ وَنُكْشٍ أَمْنِكِرَانٍ وَهَرْدَاوَانِجَا هُنَا سَبْهَتِ الْمُنَاقَاةُ بِفَتْحٍ مِمَّ قَزَايَ سَفْطَةٍ وَهَفَ بِرُوزْنِ ثَعَالٍ بُولْدَانٍ لَيْعَنِي كُنْتُ مَسْمُوعِي كَيْسٍ حِكَايَتٍ كَرْدَمَا مَعْتَبٍ كَرْدَمَا جَعْفَرُ صَادِقٍ مَرْدَمَا أَنْ مَشَبٍ دَرُوكُوعٍ وَسُجُودٍ بِدَوَابٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مَشْغُولٍ بِوَدُوكُوعٍ وَنُجُودٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مَشْغُولٍ بِوَدُوكُوعٍ چُون مَشْدُوقٍ مَشْرُوقٍ بِشَبِّ مَشْنَدِ مِمَّ اَزَاوَكِ مِيَاغِفَتٍ بِرَحَالَةٍ كَاوَدُورِ سَجْدَةٍ بِوَدُوكُوعٍ وَنُجُودٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مِيَكُنْ اَزْوَاقٍ لِقُدْرَتِ كَامَلَةٍ تَوْبِيْزِ رُكْنٍ مَسْتَحْكَمٍ لَوَكُ جَمِيعِ خُلُوقَاتٍ تَوْبِيْزِ اَنْ قُرُوْتِي دَارِنَايَا شَكْدَةٍ دُرُودِ قُرُوْتِي بِرُغْمِ دَوَالٍ عَمْدٍ وَنَايَكِ كَرْدَمَا كَرْدَمَا وَدَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ اَزْ سَجْدَةٍ مَاشْنَدِ مِمَّ قُرُوْتِي دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ مَشْرُوقٍ مَازِ سَجْدَةٍ كُفْتِ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ الْمَدْعُوزُ وَجَلَّ بِنَا بِرَأْيٍ نَفَرِيْنَ فَرَشْتَةَ رَايَسِيْنَ زُوْدُورَاوُدٍ رَايَسِيْنَ كُوَيْكِيْ اَزْ اَسْنِ تَشْكَا فَتَشْدُ اَزَانِ عَصَا بُولْدَانٍ اَوَيْسِيْنَ مَرْدُ

باب سی و چهارم اصل باب المنبأ به

تَشْرُحُ مَبَالِغَ بَيَايَ يَكِ لِقْطَةُ وَفَتْحَ مَارِ مَصْدَرٍ مَقَاعِلَةٍ اَتَوْذَا اسْتِ اَزْ بَهْلٍ لَفَتْحَ بِاَوْ سَكُونٍ بِاَوْ مَصْدَرٍ
 بِاَوْ نَصْرٍ مَسْتٍ بِمَعْنَى لَعْنٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ
 اَلْفَتْحُ وَكُسْرٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ
 اَوَّلُ اَصْلٍ عَرَابِيٍّ دَسُوْرُ عَرَابِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ اَنَا لَكُمْ النَّاسُ فَخُجِّعْ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَنُحْمٌ عَلَيْهِمْ
 بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ لَا اِسْلَامَ عَلَيْهِ اِجْلَاكَ الْاُمُودَةُ فِي الْقُرْبَى فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ قَالَ
 قُلْ اَدْعُ شَيْئًا اَمَّا حَضْرَتِي ذِكْرِي مِنْ هَذَا وَشَبَّهَ اَلْاَذْكَرُ تَشْبِيْهُ رَوَايَتِهِ اَزْ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اِسْرُوْقِيْ كُفْتِ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ
 بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ

فما رجع راسه حتى سمع الصلوة اخرج واودع على فرج ابيه عند الله عليه السلام اسر وقال ان دعوتك لله تعالى بدعوة بعث الله عز وجل عليه ولما قُصِرَ بِنَسْوَكَ كَأَمْزِجَةً مِنْ جَدِيدٍ اَشْقَتْ عَنْهَا خَاتَمَةً فَاَيُّ شَيْءٍ مَسْتَبْتٍ بِفَهْمٍ مِمَّ وَفَتْحَ عَيْنٍ فِي الْقَبْلِ وَتَشْدِيدَ نَاسٍ وَنُقْطَةُ دِيَالٍ وَبَايَ يَكِ لِقْطَةُ اَنْزِيلٍ عَلَّامَانِ اِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُومُ وَهَفَ قُوَّةَ يَقُوَّةٍ بِرَأْيٍ مِيَالٍ لَهَا نَسْتٌ وَتَحْنِينٌ اسْتٌ وَهَفَ جِلَالٍ لِشِدَّةٍ بِلَاحٍ بَعَثَ الْمَدْحَفَتِ دَعْوَةَ اسْتٌ وَفِيمِ عَلَيْهِ رَاجِعٌ يَدْعُوهُ مَسْتٌ وَذَرَفُ صَدْرٍ تَذَكُّرٌ دَانِيَتْ مَسَاوِي مَسْتٌ وَعَلَى بَيَانِهِ مَسْتٌ وَبِأَفْهَمِ عَلَيْهِ رَاجِعٌ يَدْعُوهُ مَسْتٌ وَعَلَى بَرَاءِ أَفْرَاسْتٍ وَعَامُ مَحْذُوفٍ مَسْتٌ بِمَقْدِيرِ عَلَيْهِ الرِّزْقِ بِكُسْرٍ مِمَّ وَسَكُونُ رَأْيٍ فِي نَقْطَةٍ وَفَتْحَ زَايٍ بِالنَّقْطَةِ وَبَايَ يَكِ لِقْطَةُ مَشْدُوقٍ بِغُضْفٍ نَقْطَةٍ كُنْزٍ عَصَاةٍ كَوَيْكٍ وَنُكْشٍ أَمْنِكِرَانٍ وَهَرْدَاوَانِجَا هُنَا سَبْهَتِ الْمُنَاقَاةُ بِفَتْحٍ مِمَّ قَزَايَ سَفْطَةٍ وَهَفَ بِرُوزْنِ ثَعَالٍ بُولْدَانٍ لَيْعَنِي كُنْتُ مَسْمُوعِي كَيْسٍ حِكَايَتٍ كَرْدَمَا مَعْتَبٍ كَرْدَمَا جَعْفَرُ صَادِقٍ مَرْدَمَا أَنْ مَشَبٍ دَرُوكُوعٍ وَسُجُودٍ بِدَوَابٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مَشْغُولٍ بِوَدُوكُوعٍ وَنُجُودٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مَشْغُولٍ بِوَدُوكُوعٍ چُون مَشْدُوقٍ مَشْرُوقٍ بِشَبِّ مَشْنَدِ مِمَّ اَزَاوَكِ مِيَاغِفَتٍ بِرَحَالَةٍ كَاوَدُورِ سَجْدَةٍ بِوَدُوكُوعٍ وَنُجُودٍ بِرُغْنٍ كَبْرِيَا مِيَكُنْ اَزْوَاقٍ لِقُدْرَتِ كَامَلَةٍ تَوْبِيْزِ رُكْنٍ مَسْتَحْكَمٍ لَوَكُ جَمِيعِ خُلُوقَاتٍ تَوْبِيْزِ اَنْ قُرُوْتِي دَارِنَايَا شَكْدَةٍ دُرُودِ قُرُوْتِي بِرُغْمِ دَوَالٍ عَمْدٍ وَنَايَكِ كَرْدَمَا كَرْدَمَا وَدَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ اَزْ سَجْدَةٍ مَاشْنَدِ مِمَّ قُرُوْتِي دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ مَشْرُوقٍ مَازِ سَجْدَةٍ كُفْتِ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ بِرُغْمِ دَوَالٍ الْمَدْعُوزُ وَجَلَّ بِنَا بِرَأْيٍ نَفَرِيْنَ فَرَشْتَةَ رَايَسِيْنَ زُوْدُورَاوُدٍ رَايَسِيْنَ كُوَيْكِيْ اَزْ اَسْنِ تَشْكَا فَتَشْدُ اَزَانِ عَصَا بُولْدَانٍ اَوَيْسِيْنَ مَرْدُ

فرمان برداری کنیده رسول را و صاحبان کاری که صادر شود از شمار ائیس مخالفان می گویند
نازل شد این آیه در سر و داران لشکر لای کوچک که پیدا شده باشد از لشکر نیزگ پس استدلال
میکنیم بر بطلان مذہب ایشان بقول الدعز و جل در سورة مائده انما ولیکم اللہ و رسول
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعون پس میگویند نازل شد
در مومنان مطلقا خواه ائمہ و خواه غیر ائمہ و استدلال می کنیم بر بطلان مذہب مخالفان بقول
الدعز و جل در سورة مثنوی بگویند ظلم از شمار برای تبلیغ رسالت فردی گردوشی شما در نزد دیگران
بمن از خویشان بیان این آیت شد و در کتاب الحجۃ و شرح حدیث دهم باب مائص الدعز و جل
در سورة علی الأئمہ علیہم السلام و احد فواعده که با بیعت و چهارم بیعت پس میگویند نازل شده در
قرنی مسلمانان نه قرنی رسول ابو مستروق گفت پس نگذاشتم چیزی را از جمله آنچه بخاطر م رسید که
این باشد که مذکور شد و مانند این باشد مگر آنکه گفتم آخر ایام غلبه السلام مخفی نماید که بواب
مخالفان در آیه اول ظاهر البطلان نیست و بیعت اول امر با طاعت اللہ و اطاعت رسول از
دو مشق خالی نیست یکی اینکه انضمام اینها در این آیت سه تکلیف علیحدہ باشد و این باطل است چه
تکلیف اللہ تعالی مومنان را با طاعت خود و اطاعت رسول لغو است چه چون تصدیق باللہ
تعالی و رسولش کرده اند پس اطاعت ایشان را بر خود فرض نمیدانند و الا این تکلیف را نیز بخوانند
مشنید دیگری آنکه مراد این باشد که اگر اطاعت اولی الامر نکند اطاعت اللہ و رسولش کرده اند
و این مستلزم عصمت اولی الامر از خطا در حکم ایشان است و امرای سرایا و مجتهدان چنین نمیکند
و بیان این شد در کتاب الحجۃ و در حدیث مشتم بر باب بیعت که باب معرفۃ الامام و الرالی بیعت دوم
اینکه تفریع در فان تنازعتم فی شئی فردوه الی اللہ و الرسول مناقات دارد با اینکه مراد امرای
سرایا و مجتهدان باشد چه اگر مراد روحیات است بی واسطه پس اکثر محل تنازع صریح نشده و آنها
خصوصا اینکه مراد بر روحیات قیاس بر آنها باشد چه درین صورت تنازع بیشتر خواهد شد چنانچه
بیان مجتهدان اهل قیاس واقع و مشهور است و اگر مراد باجم از محکات و مشایرات است رفع
تنازع نخواهد کرد پس مراد روحیات است بواسطه اینکه تکلیف اطاعت اولی الامر در آنها هست
مثل سابق این فقره و راجع می شود بام تسلیم و گذشتن از رای خود و اعتماد بر اللہ و رسول در امر
باطاعت اولی الامر مطلقا بی تخصیص بقورتی از صور بصر کار پیش آید کسی را سوم آنکه ضعف
اولی الامر بعلم توفیح این شد در کتاب الحجۃ و در شرح حدیث اول باب ان الامام علیہ السلام یفرق
الامام الذی یكون من بعده تا آخر این باب که باب پنجاه و نهم است بمعنی علم یکم خبر واقع است با
از قرآن مذکور است در تہمہ ہمین سورة کہ لعل الذین یستنبطونہ منہم و این مناقات دارد با اینکه

مراد امرای سرایا و جنهدان باشد چه علم ضد توقف و ضد ظن است و بیان این مشدد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب شخصت و چهارم که باب النضر الدور رسول الله علیه و آله و احد افواضا است و بیان این آیت ثانیه گذشته در کتاب التوحید و در پیش از دهم باب است و سوم و در کتاب الحجة در حدیث هشتم و شانزدهم باب هفتم و در حدیث سوم و چهارم و هشتم باب شخصت و چهارم و در حدیث هفتم و هفتم باب صد و هفتم و بیان آیت ثالثه گذشته در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شخصت و چهارم و شانزدهم باب هشتاد و چهارم باب نود و چهارم و هفتم باب صد و هفتم و نود و دهم باب صد و دهم اصل فقال اذا كان ذلك فادعهم الى المباحلة قلت وكيف اصنع قال اصلم نفسك ثلاثا و اظلم قال و حمم لغسل و ابرز انت وجهك الى الحيان مشبك اصابعك من يدك اليمنى الى اصابعك ثمانية و ابد انفسك و قل اللهم رب السموات السبع و الارضين السبع عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم ان كان ابو موسى و جده حقا و ادعى باطلا فاقر له عليه حسابا من السماء و عذابا اليها ثم رجا الدعوة عليه فقل و اذا كان فلان محمد حقا و ادعى باطلا فاقر له عليه حسابا من السماء و عذابا اليها ثم قال لي فانك لا تدري ان ترى ذلك فيه فوالله ما وجدت خلقا يجيئني اليه بشرح و اغتسل عطف بر صلح استيعاف بجرم است و ابرز باي يك نقط و ادعى لي بقطة بصيغ امر حاضر باب نضر است و عطف بر صلح است الجبان بفتح جيم و تشديد باي يك نقط زرين همراه بلند و صحرا و هر دو اينها مناسبت است نصفه بنون و صادق نقط و فار بصيغ امر حاضر باب افعال است انصاف و نفي باعتبار اين است که ابتدا بخند شده و در نفرين و بعد از ان شروع در نفرين خصم شده پس و ابرار بنفسك از قبيل عطف تفسير است و الارضين سبع اشارت است بقول الله تعالى در سورة طلاق و من الارض مثلن و بيان مشدد در کتاب الايمان و الكفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اينجا جملا ميگويم که سموات سبع عبارت است از هفت قبه که بالاى افق حقيقه كعبا است و از نيز سبع عبارت است از هفت عكس قبه که پائين افق حقيقه كعبا است تقدير غيب بر شهادة باعتبار اين است که علم انس پيش از خلق مخلوقات علم بغيب است و پس و بعد از ان علم بشهادة نيز هست الرحمن الرحيم اگر بدل باشد بنى بر ضم است منادى علنہ و اگر نعت باشد منصوب است و اگر عطف بيان باشد منصوب و مرفوعى تواند بود و نزا و خفش و نود باقى غات منصوب است بحسبان لفظى جاي بى نقط و سكون سين بى نقط و باي يك نقط عدالى كه كافى باشد استيعال حيزه مثل صاعقه و صف غلاب اليم براى مبالغة است و عبارت از آفتى است بى درمان که مومن نشود و مستاصل كندان ترى بفتح هزه و تخفيف لون بتقدير حتى ان ترى است و متعلق بجنه است بى لقي و نظير اين گذشته در حدیث اول باب سابق يعنى پس الامم گفت مرا چون بشو و آن مكاره از جانب مخالفان پس

من السماء ویدانند و عندك وقلند سبعین مرتبه شوق این موافق سابق است چشم اصل من ای بیلمه من
بعض اصحابه قال اذا اخذ الرجل الحرقا یا یا یا یا الله قال اللهم یا الله سموات السبع ولا تضر السبع
و در المعشر العظم ان كان فلا حرج الحق وکن به فانزل علیه حسبنا فان فی السماء واذابا الیها مشرق
بعد بعینه قبول است ضمیر مستقر و در او و در یاعنه رابع الیها است الحق منسوب و مفعول دوم حمد است
و ضمیر بارز متعصب و در یاعنه رابع بقا عمل محذوف و رجب است العرش العظیم عبارت از کتاب الهی
که محل دیوان الله تعالی در خلافت است و در هر مختلف فیه ان كان فلان تا آخر او و بار یاید گفت یکبار
برای خود و دیگری براس آن منکر یعنی روایت است از ابو حمید از بعض اصحاب یا ابو حمید گفت
چون انکار کرده شود مرد مومن حق ثابت بحکات قرآن و الیس اگر اراد و کند آن مرد که میاید کند
بأن منکر گوید خدا یا ای صاحب کل اختیار هفت آسمان و هفت زمین و صاحب کل اختیار تخت بزرگ
اگر فلاکس منکر شد حق ترا و ترک کرد حق را و النسبه پس فیه و او بر او عذله کافی از آسمان که
مستاصل کند او را یا غنایی که در دناک باشد بعضی در دینی در مانی که منهن شود

باب بی و پنجم اصل باب ما تجل به الرب تبارک و تعالی

شرح موصوله است بنجد اصفه مضارع باب تفعیل است تجمید بزرگ شمر دن بزرگ فاعلات کمال
یعنی این باب چیز نیست از صفات کمال که تعظیم میکند بآن صاحب کل اختیار تبارک و تعالی خود را
بخلق او از در سموات یا بر بیان حال در وقت غفلت اکثر مردمان اندر در زمین باب دوم حدیث است
اول اصل علی بن عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل ثلث ساعات فی الليل و ثلث
ساعات فی النهار یحیی فیهم نفسم فاول ساعات النهار حیونکون الشمس هذا الجانب یعنی المشرق
و مقدار هاهم العصر یعنی المغرب اول ساعات الا و اول ساعات اللیل فی الثلث الباقی الدلیل ان شیء الصبح شرح
گاهی شبانه روز را بیست و چهار حصه برابر میکنند و آنهارا ساعات مستوی می نامند و گاهی هر یک
از شب و روز را بد و از ده حصه برابر میکنند و آنهارا ساعات مویجی می نامند و مراد اینجا ساعات مویجی
است سه ساعات آخر شب و وقت غفلت خواب اکثر اهل شغل غلب و وقت استراحت شب هم است مساقرن
شب است و آنرا وقت لغو می نامند و سه ساعت متصل بزمان آفتاب و وقت غفلت و خواب اکثر اهل
شغل روز و وقت استراحت مساقرن روز است و آنرا وقت قیلولة می نامند فیهن یعنی
فی کاد واحدة منهن است چنانچه ظاهر میشود از حدیث آئیده که در هر یک از روز و شب سه تجمید
خود میکنند قادر فاول برانی بیایست اول مبتدئ است صین مرفوع و خبر مبتدئ و مضاعف است
بجمله یکون و از افعال ناقصه است به الجانب متعصب و مفعول فیه تکرار است یعنی من المشرق
کلام راوی است همچنین یعنی من المغرب و مراد بشارف اینجا نصف اول قوس النهار است و مراد بفرج

ایضا نصف دوم قوس النهار است و من شمس تا بامش فی است و در چهارم برای تبعیض است تقدیرا
 منصوص و خبر کن است و بتقدیر علی مقدار ارتفاع است الی صلوٰۃ طرف مستقر است و خبر ابتدای
 محذوف که مفهومی می شود از کلام سابق زیرا که اول ساعات النهار حین تکون تلأخر معنی نیست
 که ساعات النهار من حین کون تا آخر و برین قیاس است الی بان تغیر صلوٰۃ الاولی عبارات از نماز ظهر است
 و اضافت آن اگر ارجح است موصوف است بصفه چنانچه مذهب کوفیه است پس اعتبار
 این است که اول نماز نیست که واجب شده بر امت رسول علیها السلام چه نزول اقم الصلوٰۃ
 لدلوک الشمس در سوره بنی اسرائیل پیش از نزول و اقم الصلوٰۃ طرف النهار در سوره هود است
 و می آید در کتاب الصلوٰۃ در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر که باب پنجم است و اگر اضافت
 آن ارجح است موصوف بصفه نیست چنانچه مذهب بصری است پس تقدیر صلوٰۃ الساعه
 الاول است باعتبار آنکه در اول حدیث این نظام عالم قرص آفتاب در نصف النهار وسط
 و شایع است چنانچه شیخ طوسی نقل کرده در تفسیر مجمع البیان از امام رضا علیه السلام و تفسیر
 آیت سوره یس و اللیل سابق النهار و وسط دنیا که است یا بتقدیر صلوٰۃ الآیه الاولی است
 باعتبار آیه که در اول آیت از آیت قرآن است که نازل شده در تکلیف بنمازی الثالث الباقی
 اشارت است باینکه آخر شب و قیت طلوع مرکز آفتاب است نه طلوع فجر و الا می گفت و اول ساعات
 اللیل اول الریح الباقی من اللیل الانعبار و وانه شدن آب و مراد اینجا پس شدن سپیدی
 صبح صادق است که مانند نر آب و و انت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت بدینکه که الدعز و بیل راسه ساعت است در روز که تعظیم میکند در هر یک از آن شش ساعت
 خودش باینکه در ساعتی روز و وقتی است که می باشد آفتاب در اینجا یعنی در جانب
 مشرق بر قدر ارتفاع آفتاب در وقت فضیلت نماز عصر یعنی در جانب مغرب تا نماز ظهر مخفی نماند
 که ازین ظاهری می شود که در وقت فضیلت نماز عصر آخر سه ریح روز است و می آید در کتاب الصلوٰۃ
 در حدیث اول وقت الظهر والعصر و تحقیق این انجامی شود و اول ساعتی شب در دو دوگاه
 باقی نماند و جمله شب است تا طلوع صبح صادق اصل بقول الله رب العالمین ان الله العظیم ان الله
 العزیز الحکیم ان الله العفو الرحیم ان الله الرحیم الرحیم ان الله مالک يوم الدين ان الله لما اذل
 ولا ارا ان الله خالق السموات والارض خالق الجنة والنار ان الله یبد کل شیء و لا یعود ان الله
 الولید الصمد ان الله عالم الغیب والشهادة ان الله الملك القدوس السلام الموم المهيمن العزيز الجبار
 المتکبر ان الله خالق الباری المصور لی الا سماء الحسنى انی ان الله الکبیر شریح
 رب العالمین او نظایر آن خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ان رب العالمین چه اگر گفته اند باشد

اولی آمد وانی ان الله یری کل شیء عیدم مطابقت موصوف وصفته در تعریف و تکیه لایزال
 و لایزال از افعال تا سبقت تقدیرانی یعنی لم یفعل منه و این موافق ظاهر کلام سید بیاض
 و مخالف قول جمهور رخا است که آنها همیشه از افعال ناقص می باشند البدی بفتح بای یک نقطه و
 کسر و ال بی نقطه و سکون یا و همزه اول الی بحروف مجرد و ضمیر متکلم است القدر و س بقیم و فتح
 قاف و تشدید و ال بی نقطه بغایت پاکیزه از عیب السلام بفتح سین بی نقطه بیان می شود در
 حدیث بیست و چهارم باب ششم المبعث بقیم میم است و فتح او سکون بای دو نقطه در پائین و کسر و
 فتح میم شاید و حافظ و نگار بیان و همه اینها مناسب است الباری بیای یک نقطه و الف و رای بی نقطه
 و همزه اسم فاعل باب علم کسی شاید و در ام چاه محض نیست میان او و مخلوقات او اصلا یعنی
 بیان مجید الله تعالی خودش را اینکه میگوید این پانزده مجید را اول بدرستی که منک نم آن مستحق
 عبادت مشهورم صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز دوم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت
 مشهورم بلند مرتبه بزرگ مشهورم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم بی تنگ استوار کارم
 چهارم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم بخشاشنده مناصی محسان مهربان با مومنان
 بتوفیق پنجم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم تدبیر کل عالم مهربان بخلائق بیست و شش
 و اثر ال کتب و تدبیر حج معصومین ششم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم مصاحب
 کل اختیار روز جزا ام هفتم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم جدا نشدم از استحقاق عبادت
 و پدائی شوم از آن هشتم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم تدبیر کننده طاعت و معیشت
 نهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم تدبیر کننده بهر بیشت و دوزخ دهم بدرستی که من که منم
 آن مستحق عبادت مشهورم اول هر چیزم دیسوی من بر میگردد و هر چیز باین معنی که هر چیز مدوام بیشتر
 و چنانچه گویا که از من پدید آمده بود و در من فرو رفت و این منافات ندارد با خلود اهل بهشت و اهل
 دوزخ چه باز عاده این معد و ات می شود یا زد هم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم
 یگانه محل عرض حاجاتم دوازدهم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم دانای غالب و
 حاضر سین و هم بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم پادشاهم بغایت پاکیزه ام این گفته
 ثلث لغز در دروغ و خلف و عده و جو در حکم گواهی دهنده ام نیز ای رسولان بجزات و برای مومنان
 بشواهد ربوبیت محکات بی تنگ نافذ الاراده ام صاحب بزرگی از پیش خودم چهاردهم
 بدرستی که من که منم آن مستحق عبادت مشهورم افسر اندک کارم بی مانندم صورت دهنده هر حیوان در رحم
 مادر و مانند آنم است نشانه های بهتر معنی خلفا عین جمیع احکام من چنانچه گذشت در کتاب التوحید
 در حدیث چهارم باب النوادر که باب بیست و سوم است که نحن و الله الاله الحسنی باین معنی که در جمیع

و اینها از کتب معتبره است

وحدو العزیز الحکیم الخ السورۃ ان لا اله الا انت الکیبر والکبریا واما کلامی بقول البصیر مضارع معاد من غائب
استیناف بیانی فمن بعد الله ما یحد به نفسه است ضمیر مستتر راجع من است رب العالمین ونظائر ان مرفوع وغیر
مبتدای محذوف است بتقدیر لا اله الا انت رب العالمین بدأ بیای یک نقطه ووال بی نقطه وبنزه بصیر
ماضی موزن اللام معلوم باینکه است العبد وبقیم با وضم وال وسکون داو وبنزه بیرون آمدن از حالی واین
استعاره است گو یا که مخلوقات الله قاتل از و بیرون آمده و می تواند بود که بالف باشد بصیر
ماضی معلوم معقل اللام داوی یا یضرب العبد و یفتح با وسکون وال و داو و العبد و یضم با وضم وال و تشدید
داو و ظهور الحلق مرفوع و فاعل بدأ است الملك القدوس اما الحکیم از آخر سورة حشر است پس الی آخر
السورة متعلق بفعل محذوف است تقرأ الی آخر السورة و ذکر این برای تاکید سابق و بیان این است
که آنچه در حدیث اول گذشت مشتمل بر اختصار است و ذکر فقره از آخر سورة حشر که یکی سبحان الله
عما یشرکون است و دیگری یسبح تا آخر است می آید که گفته شود و بعضی میگویند که الی آخره السورة از
تصرف کاتبان است و اسقاط بهتر است و العلم عند الله مخفی نماید که این سیزده تجمید و مشمول آنها
نزد یک بمضمون پانزده تجمید در حدیث سابق است و مابین تفاوت ظاهر است و احتیاج بشرح اینجا ندارد

باب بی و ششم اصل باب من قال لا اله الا الله

تشریح این باب بیان ثواب کسی است که گفت مستحق عبادتی نیست مگر الله مراد اینست که این کلمه را
فصیحه که گفت در این باب و حدیث است اول اصل سمعت ابا جعفر علی السلام یقول ما من شیء اعظم
ثوابا من شهادة لا اله الا الله ان الله عند لا یدل بشیء الا بشیء و لا یؤجل احد شیء من ان الله یفتح به و تشدید
نون عطف بیان ان لا اله الا الله است لا یدل بصیر مضارع معلوم باب غیر است لا یشرک بصیر
مضارع معلوم باب علم است الاموجیع امر اما متها یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت نیست هیچ
چیز بزرگ تر یا اعتبار ثواب آخرت از گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله اینکه الله عز وجل برابر سے
نمی کند با و چیزی باین معنی که حکم هیچکس غیر او در مشکلات که اختلاف در آنها و در دلیل آنها و در
پیش خود معقول نیست و شریک نمی شود با او در مگو متها میچکس باین معنی که تعیین امام از هیچ کس
غیر او معقول نیست دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قال لا اله الا الله غرست له شجرة
فی الجنة من یاقوته مراد من یقف فی نفسه ابیض احمر العسل و تشدید اضاف الی اللحم و الطیب بحاجه المسک
فیها الفال تدل الاما تر علو من سبعین حله تشریح من در من یاقوته ابتداء می است بمعنی اینکه
ماوه آن درخت یک یاقوت است منتهای بقمیم و سکون نون و فتح بای یک نقطه و تشدید نای و نقطه
در باب بصیر اسم فاعل مضاعف بابا لفعالی است مرفوع و مبتدأ است و ضمیر راجع بشجرة است بمعنی میوه
که میوه می شود از آن و درخت الانبات بریده و جدا شدن فی مسک بکسر میم و سکون سین بی نقطه خبر

بینه است ایضاً صفت مسک مستطالی خیزد بگردان است پس اشد و اطیب مرفوع است، الثانی
 بنم نای سه نقطه و کسر وال بی نقطه و تشدید یا جمع غیری بفتح تا و سکون وال و تخفیف یا رپستانها یا پناه
 تشبیه طلع این درخت بتساوی و خزان درخت زقوم یعنی میوه آن در اول ظهور لیسرهای شیا طلعین شده
 و در سوره صافات که طلعها کاند رؤس الشیا طلعین تشبیه طلع این درخت به پستانها و خزان بگردان شده
 که بیرون آمده و نمایان شده باشد از هفتاد جامه دهد و از قبیل تشبیه با مرغیا نیست یکی براسه
 اکمال تقبیح دیگری برای کمال تحسین تعلو بعین بی نقطه بصیغه مضارع غائبه یا پناه هست الدعا بلند رس
 و نقد پنهان بودن برای تعین معنی انفصال است الحمله بضم حای بی نقطه و تشدید لام جامه لغفیس که
 است و اشد باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که فهمیده گفت لا اله الا الله نشانیده شده
 برای او یک درخت در بهشت که یک صفت آن درخت این است که از یاقوت سرخست و صفت
 دیگر آن درخت نیست که میوه به تیره شبه از آن درخت در غلافی است از مشک سفید آن میوه شیرین و بهشت
 از فصل و سفید تر است از برف و نوشید تر است از مشک صفت دیگر آن درخت اینست که در آن
 درخت می باشد میوه های تازه ظاهر شده اند پستان های و خزان بگردان شده و از هفتاد جامه
 باین منفی که بر داشته شود و از آنجا هفتاد حجاب که برای محافظت از آلائش گردد و چرک و لکه و بیگانه
 پوشیده بر آن شده باشد بدانکه بنابر اینکه این درخت درخت انار باشد که مذکور است در
 قول الله تعالی در سوره الرحمن فیها فاکمه و زمان می تواند بود که من باشد تشبیه یعنی این باشد که در موزه
 است از یکدانه انار که مانند یکدانه یاقوت است خواه این از خواص بهشت باشد و خواه در دنیا نیز
 ممکن باشد و مثبت بمعنی خصه از قصص و انشای انار باشد که در غلافی محصور می باشد و اصل صفت
 مشک است اینچنین باشد برای اشارت بآنکه غلافهای حیض و انشای انار دنیا یعنی میدارد و اشد و اطیب
 هر در باشد و بر آن بفته باشد و بر آن بالمسک مشک و نیایا باشد و تشبیه مجموع بر اناری به پیشانی شده باشد
 غنی نماید که هر یک از این دو احتمال می تواند بود که مثبتاً بفتح نون و تشدید یای یک نقطه مفتوحه
 و تخفیف نای دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول باب التفعیل است بمعنی پرورش داده شده و کامل
 رسیده از جمله میوه آن درخت

باب دوم و هفتم اصل باب من قال لا اله الا الله والله أكبر

تشریح این ظاهر می شود از شرح حدیث زرین باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله عم قال
 ثم الجنة لا اله الا الله والله أكبر ششم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بنمایشت
 گفتن اینست که مستحق عبادتی نیست مگر الله و الله بزرگتر است از این که صفت او کنند بنعم فکر خود
 بی رجوع بر سل بنیانه می رود و فلاسفه و اربابان ایشان گردنیا را در صفت با ستم با مدح و تحسین است

باب سی و هشتم اصل باب من قال لا اله الا الله وحده وحده وحده

فصل دوم از حدیث و روایات و مسکون های بین نقطه و دال از نقطه مصدر باب ضرب تنهایی و نقیب آن نبی است که شریعت
سند بعضی بتقدیر مع و عدم و نبی است حال است نزد بعضی بتقدیر منفرد و عدم و بر بر تقدیر بر ذکر آن
کتابها تاکید است و تاکید مع پاراشا است باینکه شرک اهل کتاب سه قسم است اول شرک در ربوبیت
الله تنهایی چنانچه ذیبت قدریست دوم شرک در رسالت رسول چنانچه ذیبت جمعی است که نسبت
علم بغیب بخود میدهند بی توسل و بی رسول موم شرک در امامت امام مقرر فی الثابتة چنانچه
ذیبت مخالفان مشبه امامیه است و باین اشاره شده در سوره مدثر و بیان شده در کتاب الحجة
در شرح حدیث نود و یکم باب حدیث و مقدم که باب فیه نکبت و تنقی من التضرل فی الولاية است
که نود و نه فرشته موکلند بر آتش جهنم یکی الک است و بجهده دیگر تابعان اویند و هر یکی از بجهده
موکل است بر عذاب قیسی از اقسام ثلاثه مشرک و بر یکی از شش شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت
ابراهم و شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد علیهم السلام است و شرح این عنوان ظاهر
می شود و از شرح حدیث در این باب یک حدیث است اصل عرابی عبد الله ع قال قال جبرئیل

عزیز الله علیه و آله طوبی قال بر افتد که لا اله الا الله وحده و حده و وحد و شمس
 حقیقت طوبی بیان شد و در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سوم باب پیشاود و مشتق که بابا طعام
 المؤمن است و در حدیث منی ام باب نود و نهم باب المؤمن و علاماته و صفاته است یعنی روایت
 است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت جبرئیل علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم را که خوشتر باد برای کسی که گفت از حمد است تو که مستحی سجداتی نیست مگر الله به تنهایی او به تنهایی او به تنهایی او

باب سى ونهما اصل باب من قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيد الخبير وهو على كل شئ قدير عشر

شرح ازین عنوان اقتضایست خصوصاً بنا بر اینکه اگر الک آخر را برادر
و شرح این ظاهر می شود و از شرح حدیث درین باب دو حدیث است اول اصل عن عبد الکرم
ابن عتبه عن ابی عبد الله ع قال سمعت رسول الله ص قال عشوات قبل ان تطلع الشمس وقبل غروبها لا یزال الله
رحله لا شریک له لا ملک ولا الحمد بحی و بحیث و بحی و بحی لا یعوت بیده الخیر وهو
على كل خوف یرکب کفارة لذنوبه ذلك اليوم و شرح الک تا آخر اشارتست بمضمون آیت
سورہ آل عمران قل اللهم مالک الکمال تا آخر لام در الک مالک برای ملکیت است و تقدیم ظرف برای حضرت
زیرا که مراد ملک پادشاهی حق است و مدار آن بردادن اود و اگر فتن او مست چنانچه گفته در آیت
آل عمران قل اللهم مالک الک لک لوتی الک من تشاء و تنزع الک من تشاء پس در دیگر آن عبارت

و از قبیل نیابت است و بیان می شود و کتاب امروزه اندکی پیش از حدیث ترحم علیه السلام
یوم القيمة مخفی نماید که اگر مراد اعم از حق و باطل می بود نیز لازم برای ملکیت می بود زیرا که مدار آن
بر تقضا و قدر اوست و همچنین است لام که الحمد چه مراد حمد حق است و راجع می شود یا مستحق حمد
مدار آن بر توفیق و خذلان اوست چنانچه گفته در تفسیر آیت سوره آل عمران و تضرع من تشاء و
تذل من تشاء احیاء و اموات و در یحیی و یحیی و یحیی عبارت از اعزاز و اذلال است و اعزاز
عبارت از پادشاهی و توفیق ایالت است چنانچه گفته در سوره منافقین و ولد العزیز و الرسول و المؤمنین
و اذلال عبارت از اضلال و خذلان است و این فقره اشارتست باینکه چنانچه هر یک از اعزاز
و اذلال الهی آدمی را گاهی مستمر تا آخر عمر آن آدمی میباشند گاهی منقطع می باشد و باینکه از آن
ضد آن بر آن آدمی وارد می شود و لایموت صفت حق است بریده الخیر استیفاء است برای بیان
لایموت و لک لیوم عبارت از مجموع شبانه روز است و اگر عبارت از روز است بناظر خدا باید بود
قبل مغرب و نماز و در کلام اقتصار خواهد بود بمقتدر کانت کفارة لذو نوبه ملک اللیل و ملک الیوم
یعنی روایت است از محمد اکرم بن عبده بنضم عین بن نقطه و سکون نامی و نقطه در بالا و پای یک نقطه
از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت بشنیدم از او که می گفت هر که گفت ده بار پیش از طلوع
آفتاب و پیش از غروب آفتاب که نیست مستحق عبادتی که الله به تنهایی و شریکی نیست و او را در تحقیق
عبادت مملوک او راست و پس پادشاهی و مملوک او مست و ستایش بجای را عزیز و زنده میکند
با یمان و راستی تکلیف و در عاقبت نوار و مرده میکند ایشان را بفر و جبه را بخواد و مرده میکند در پیدای
تکلیف بکفر و در عاقبت عزیز و زنده میکند ایشان را بایمان و او زنده عزیز نیست که مرده و نوار
می شود و اصلاً بیان این آنکه بدست توفیق اوست زندگانی و خلافت و او بر هر چیز بغایت توانا
است شد آن کلمات کفارة گناهان او و در آن شبانه روز باین معنی که مصیبتی که مومنان را واقع میشود
در دنیا کفارة گناهان صغیره یا بکبیره بی اصرار شود و از او بر طرف میشود چنانچه گفته در سوره شوری
و بعد من کثیر و لم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و اله من قال لا اله الا الله یغفر له ما قبله
و کبیره غشوات الا له الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یموت و یموت
بیده الخیر و هو مالک شیء قد یرزق الثری مثلها یا یلحق الله عز و جل علیک عمل اخصل من عمل له الا
من جاء بعمل عملته یغفر له و قات و ضا و یا یلحق یغفر له و ضا و یا یلحق یغفر له و ضا و یا یلحق یغفر له
نفر است النقض خراب کردن دیوار و مانند آن و اینجا استعاره شده برای تغیر وضع ذاتی با کرد و حالت
نقض و شوم بوده و فی المغرب عطف است بر قبل آن تنقیز تا آخر شام مقصوب است و در مثل بودن
در احوال و در او را اینک مثلاً آنما باشد در عدد ده بار و بیه یسیر بیشتر از غریق آفتاب است

در این
کتاب
نقش
شده
است

صاحبه و احتمال دارد اولی اینکه مراد یاقوت زنی باشد دوم اینکه مراد یاقوت سمار باشد یا اعتبار اینکه یهود
و فلاسفه می گویند که افعال یا عقل عاشر است و سمار تر شریک اوست در مرتبه وجود پس تائید
یا اعتبار نیست که سمار موش است و ولد و احتمال دارد اول فرزند متعارف دوم آنچه صادر شود از کسی
بنیان بجایا چنانچه گذشت در کتاب التوحید در شرح احادیث باب النسبه یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت در هر روزی ده بار گواهی میدهم که مستحق عبادتی
نمیت مگر الله یتمنای او شرکی در استحقاق عبادت نیست او را بخوابم مستحق عبادتی را که بچاند است
نی جز و قر نیست متوجه شده پسوی او است در حاجتها مگر نه برای خود جفتی و فرزند نی نوشت
الله تعالی برای او در دیوان اعمال او چهل و پنج هزار حسنه و محو کرد از او چهل و پنج هزار گناه و بلند
کرد بر اسب او در بهشت چهل و پنج هزار پادشاه **دوم اصل** دینی رفایه اخروی و کمال و جود
مراد القبطان و السلطان و المحیط کینه مراد الله تعالی و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این تفسیر
نست که بشوند آن کلمات برای او پناه در روز او را بیشتر تشیطان و ضرر سلطان او حادثه نکرد
یا کسب کبیره از کبائر گناهان باین معنی که آن کلمات باعث ترک اصرار بر کبائر می شوند اشارت است
بقول الله تعالی در سوره بقره علی من کسب سبیئه و اجابت خطیئه فاولئك اصحاب النار هم فیها
مخاله و حکایت است از شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی میگفت بتقریبی در گیلان واقع شدیم
در منزل خود بودیم و ملازمان حاضر بودند ناگاه شخصی آمد و گفت کسی شما را طلب میکند من غافل
شدم که ملازمان را خبر کنم و باو تنصافتم تا داخل پیشتر شدم و رسیدیم جمعی از علمای زیدیه که نشستند
بودند چون مرادیدند گفتند ای شیخ چون میگوئی که بعضی مرتکب کبیره و محله در منم نیست و حال آنکه
لله تعالی میگوید علی من کسب سبیئه و اجابت خطیئه گفت محله در صورت اصرار بر کبیره است
ایمان و توحید باعث عظیم است و مانع اصرار بر کبیره است چون این را شنیدند هیچ جواب نگفتند و بآن
شیخ گفتند از او را بفرستند خود بر میان

باب جمع اول و اصل باب من قال لا اله الا الله حقا

عشر درین عنوان اقتضای بهرست ظاهر می شود و از حدیث و درین باب یک حدیث است
 اصل سر این حدیث الله علیه السلام قال لا اله الا الله حقا لا اله الا الله عبودية و درقا
 لا اله الا الله ایمان و صدق اقبال الله علی بوجوب و لم یحذف وجهه عنه حتی دخل الجنة ثم شرح
 حقا منصوب است بر فعالیت از الله چون در حکم مقبول بهرست و حال موکده بهرست و تاکید و بار
 اشارت است بدو قسم اخیر توحید که در شرح عنوان باب منی و میقت مذکور شد عبودیت و در قیاس و نسبت
 بر مفعول لم یحذف و تفهیم قول لا اله الا الله عبودیت و در القرق کسری ای بی نقطه و تشدید
 قاف مملو کسیت و اشارت است بدو قسم مذکور توحید و تمیز بین لغیب ایمان و صدق اقبال الله علی
 بوجوب تا آخر کثایت از او ده ثواب بروش تمام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت هر که گفت در هر روز غیبت مستحق عبادتی که الله بر عالمی بکار آید فی است غیبت مستحق عبادتی
 مگر الله از روی بندگی و سلامی نیست مستحق عبادتی مگر الله از روی گردیدن و راستی روی آوردن
 الله تعالی بر او تمام روی خود و دیگر دانه و روست خود را از او تا آنکه داخل کند او را در بهشت

باب جمع و چهارم اصل باب من قال یا رجب یا رب عشر مرات

عشر این ظاهر می شود و از شرح حدیث و درین باب سه حدیث است اول اصل سر این حدیث الله
 علیه السلام قال من قال عشر مرات یا رب یا رب قبله لیلیک ما حاجتک عشر مرات است از امام جعفر
 صادق علیه السلام گفت هر که گفت پیش از شروع در طلب حاجت خود ده بار ای صاحب کل اختیار
 من ای صاحب کل اختیار من گفته می شود و او را از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت غلائق لبیک
 چیست حاجت تو دوم اصل سر این حدیث الله علیه السلام قال لا اله الا الله علیه السلام قال یا رب
 یا رب عشر مرات من قال ذلك نود علی یاق ما حاجتک عشر مرات یا رجب یا رجب یا رجب یا رجب
 صادق علیه السلام پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام باگو پیش از طلب شفاعت خود ای
 صاحب کل اختیار من ای صاحب کل اختیار من تا ده بار می گوئی که هر که گفت آنرا پیش از طلب حاجت تو گفته
 میشود از جانب ملائکه که موکلند بقضای حاجت غلائق لبیک چیست حاجت تو سوم اصل سر این حدیث
 الله علیه السلام قال من قال یا ربی یا الله یا ربی یا الله حتی یقطع نفسه قبله لیلیک ما حاجتک عشر
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت پیش از طلب حاجت خود ای صاحب کل
 اختیار من ای مستحق عبادتی مشهور تا آنکه بریده شود نفس او گفته شد او را از جانب ملائکه که موکلند
 بقضای حاجت غلائق لبیک چیست حاجت تو

حاشیه

باب پنجم اصل باب من قال لا اله الا الله مخلصا

یا کشته شود و در او ایضا قرار ضرر داد و بنا بر خواست السلام بسین بی نقطه مصدر باب استغفر
 که خود را بدیگری و اگر اشتق یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دعا کرد
 مرد پس گفت بعد از دعا کرد و آنچه خواست الله تعالی شد نمی باشد کی و مستی عزیزی از کاری و نه قوت
 جز به بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله عز و جل گفت الله عز و جل قرار ضرر را بخورد و بداند من و اگر داشت
 کار خود را بر سر فرمان من روا کند ای ملائکه موکل بقضاے حاجات خلایق حاجت او را در دم حاصل
 من جمیل من ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول من قال ما تاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
 سبعین مرة صریح عنه صاحب منفع عام من انشاء اللیله ایسا ذلك الخ نقی قلت جعلت فداک
 و ما الخ نقی قال لا یعتدل بالجنون فیمنق شیء من الخ نقی خای بالنقطه و کسر نون و تاء منه باب
 انصر فخر کردن لا یقبل تعیین بی نقطه و تاء و نقطه در بالا و تخفیف لام بعینه مضارع بمجول باب انصر و
 ضرب است العتبل کشیدن چیز به عنوان مهاله و در نسخ بجا غیر ناف است و بر هر تقدیر تفسیر حرف
 خنق است فیمنق بعینه مجول منصوب است یعنی روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام
 جمیل گفت شنیدم از او که میگفت هر که گوید آنچه خواست الله تعالی شد نیست انقباضی و در غایتی مگر
 بوسیله انگیزی الله تعالی بقضا و بار بر میگرداند الله تعالی از او بقضا و تقسم از اقسام بالا آسان تر از
 بقضا و تقسم کردن است گفت قرأت شوم چیست فخر کردن گفت بقاوت خد و فیشود بیا که تا فخر کرده شود یعنی

باب جمیل و هفتم اصل باب من قال استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم ذو الجلال والاكرام والتوب اليه

حال نسخ و کاتب

شروع این ظاهر می شود از مخرج حدیث درین باب یک حدیث است اصل من ابی جعفر علیه السلام
 قال من قال دبر صلوة الفریضة قبل ان یقین رجلا استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم ذو الجلال
 والاكرام والتوب اليه ثلاث مرات غفر الله عز و جل له ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر شروع اضافت
 در صلوة الفریضة از قبیل اضافت موصوف بعینه فخر کردن کوفین و ما و است نزد غیر ایشان بصلوة
 العبادة الفریضة از قبیل جنری بکلی است مثل بنو یا شیم بخیار قریش چه فریضه شالی زکوة و صوم و حج
 و جهاد نیز است تا در الفریضه برای نقل از و صفت یا سمیت است چه فریضه باخود است از فرض
 یعنی قطع و خصوصیتی در قاعلی و قبل باخود است در فریضه چه معنی آن عبادت است که چرا کرده شده
 باشد در سایر عبادات بنوی از تشبیه در آن از جانب الله تعالی و اقسام آن بیان می شود در
 کتاب الحج و در شرح حدیث هفتم باب الحرم باقی اله و قد قضی بعض اسکه که باب حد و پنجم است بنی بنی
 سه نقطه و این و با بصیغه مضارع معلوم معتدل اللام باقی باب ضرب است از فخر و تقسم از اقسام بالا
 یک نقطه و این بی نقطه کفایتی روایت است از امام محمد باقر گفت هر که گفت در عقب نماز واجب و

لازم پیش از بجا شدن پای خود را از وضعی که در حالت نشسته و سلام داشته که طلبی آموزش میکنم
از الله که مستحق عبادتی نیست مگر او است زنده استادگی کننده بکار خلائق صاحب عظمت و عظیم
شعرون متقیان چنانچه گفته ام اگر نام عند الله تعالی و بازگشت میکنم لبسوی او سوار بجا نشستن
کرد الله عز و جل برای او گنا جان او را بر چند که باشد مانند کف دریا در بسیاری

باب چهل و هشتم اصل باب القول عند الاصبح والامساء

تسبیح این باب بیان سخن است که باید گفت تر در رسیدن بصبح و نمر در رسیدن بمساء صبح
عبادت از طلوع آفتاب است و رسیدن باز این عبارت از نزدیک شدن بافتت خواه اند که
پیش از آن و خواه اند که بعد از آن باشد و برین قیاس است مسا که عبارت از غروب آفتاب است
درین باب سه و هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عز و جل طلالهم بالعدو و الاصل قال هو الله عا قبل طلوع الشمس و قبل غروبها ساعتی است بجا نشستن
الکمال جمع نعل یکسره طار پناههای چیزی و مراد اینجا مومن است که اگر ایشان نباشند هیچیک
از اهل آسمانها و زمین باقی نماند پس ایشان پناه و نگار دارد دیگر اند الفد و جمع غدا و اائل
روزه الاصل جمع و میل یعنی تیره و کسره هاد و سکون پای و نقطه در پائین اثر پای روز خمیر
بموراجع بجمود که در صد رأیت مذکور است و بی راجع بهر یک از قبل طلوع شمس و قبل غروب است
و تأیید با اعتبار خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی
و تعالی در سورة اعراف و لا یسجد من فی السموات و من فی الارض طوعا و کرها و ظالم و برای الله
تعالی فروتنی میکنند هر که در آسمانها است و هر که در زمین است خواهی نخواهی یا نیمی که هر یک از
احوال ایشان در تحت قضا و قدر الهی است مثل بودن و نبودن و محبت و بیماری و ولیست و چون
و فروتنی میکنند پناه بهما از جمله ایشان در او اائل روز و او اخر روز را مگفت آن فروتنی پناه بهما
و عا است پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب و هر یک از آن دو ساعت مسا است با هفت
و عا است دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یلیس علیه لعائن الله یث جنوده من
حین یصلی الفجر و حین یصلی الفکر و ادکر الله عز و جل فی هاتین الساعتین و تعوذ و ابالله من
شر الییس و جنوده و عوذ و اصغار کمری هاتین الساعتین فانها ساعتان عقلت فی شرح
من در من حین بعضی فی است و حین هر دو حاجت و در و مضاف بجمده فانها ساعتان عقلت اشارت است
بنفسه آیت سورة اعراف بالفد و الاصل و لا تکن من الغافلین و می آید در شرح حدیث بیستم
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت ابلیس بر او یهود است ای که بر آنکه میکنند
لشکر پای خود را در وقتی که فرو تیره و آفتاب و وقتی که طلوع می کند آفتاب یا نیمی که در ساعت

مرکز از جز آن روز و جز آن روز و ساعت مرکز از جز آن شب و جز آن روز و لشکرهای ایلمیس
 تاز و در آن که در غافل کردن اکثر مردمان زیاد الهی پس بسیار کنید و والد عز وجل را درین دو ساعت
 باین معنی که شروع در ذکر کنید پیش از غروب و پیش از طلوع و پناه برید به الله تعالی از شر ایلمیس
 و لشکرهای او و پناه و پدید او را و کوچک خود را به الله تعالی در دو ساعت چه بد رشتی که آنها
 و دو ساعت غفلتند و سوم اصل عن احمد بن حنبل علیه السلام قال من قال اللهم اني اشهدك
 و اشهد ملائكتك المقربين رحمة عرشك المصطفين انك لا اله الا انت الرحمن الرحيم
 و ان محمدا عبدك و رسولك و ان فلان بن فلان احمي و ولي و ان ابا هـ رسول الله صلى الله
 عليه و آله و عليا و الحسن و الحسين و فلانا و فلانا حتى ينتهي اليه المني و اولياي على ذلك احيي
 و عليا ميت و عليا بعث يوم القيمة و ابرأ من فلان و فلان و فلان فان مات في ليلة دخل الجنة مشي
 حاملان عرش و دو صنف اند صنف اول از نبی آدم است و گذشته در کتاب التوحيد و حديث ششم
 باب بستم که باب العرش و الکرسی است و در شرح حكمة العرش و العرش العلم ثمانية اربعة منا و اربعة
 من شأ الله تعالی و صنف دوم از ملائكة است چنانچه ظاهر حديث چهاردهمین باب بستم الرحمن خبر
 دیگر آن است یا خبر بت های مخدوف است بتقدیر انت الرحمن اياه بصيغة مفردة بت رسول علف بیان
 اياه است و عليا علفی بر اياه است ينتهي بصيغة معنوم غائب است و ضمیر مستتر راجع بمن قال است
 الا و لیا راجع ولی جمعی که اولی بتصرفند در کس از خودش فلان در اول متون است و در دوم و سوم
 بی متون است برای اینکه کنیت است از عمر و عثمان که غیر منصرف است و می تواند بود که هر سه بتونین
 باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت
 در اول شب خدا یا بد رشتی که من گواه میگرم ترا و گواه میگرم ملائكة ترا که خضران و درگاه تو اند
 گواه میگرم حاملان عرش ترا که برگزیده گانند و اینکه تو که قوی آن مستحق عبادت مشهوری نیست
 مستحق عبادتی مگر تو بهر کل عالمی مهربان بمومنان و بدو اینکه محمد بنده تو و رسول هست و اینکه
 حجت بن الحسن امام من است و او که بتصرف است در من از خودم و اینکه پدر او رسول
 الله صلى الله عليه و آله و علی و حسن و حسین و فلان تا آنکه رسد بسوی محمد بن الحسن مثلاً
 اما من من و اولی بتصرف اند در من از خودم باین معنی که هر یک در زمان خود حکمی که کرده باشند و
 شامل من باشند در زمان خودم آن حکم در من جاری و مقترض الطاعت است بران تصدیق زندگان
 میت گنم و بران می میرم و بران برانیکه می مشوم در روز قیامت و میگم نرم از ابی بکر و عثمان
 بنش اگر مرد و در شب خود که این کلمات را در اول آن گفته داخل میشت شد چهارم اصل عن
 ابن عبد الله عليه السلام او عرابی جعفر علیه السلام قال يقول انا احييت احييت يا الله موفنا على دين محمد

و سنته و دیدن ادر حسیاء و سنتهم آمنت بپیغمبر و علایقهم و شاهد حم و عاشقهم و اعوذ بالله عما
استعداد عنه رسول الله صلى الله عليه وآله و علی علیه السلام و ادر حسیاء و اعراب الله فیما قبله و الا
سوی و قوة کذا باله نشیء حم و صمت از افعال است است مایه متعلق نیست یومنا و تقدیم برای حم حرام است
مومنا حال است از ضمیر صمت نه تنیم یومنا جمیع است بپیرایه اشارت بر تصدیق و تحبب تقیه و کمال اشن
از است در موضع آن و غائبهم اشارت بویوب تصدیق امامت امام در وقت غیبت صاحب الزمان
است از غیب براسه بی نقطه و نین بالقطر لقیضه مضارع متکلم و حده از باب ضرب است الرتبة
میل و چون متدبر یالی بشود و بخیزی که مکانی نیست متضمن معنی تضرع است و قد یان یعنی برای تضمین
معنی طمع است ضمیر الیه راجع بالذات و تانده با محذوف است بتقدیر الیه قید یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام گفت می گوئی چون بجمع رسی که بجمع رسیدیم
بر خالی که مومنین بر بوبیت الله تعالی و پس بر اسلام که دین محمد است و بر راه درویش اویم از مسائل
عالمی و حرام او و بر اسلام علی و راه درویش اویم و بر اسلام اوصیای او و علی و را بنیانی و در شمس
ایشانم اشارت است باینکه پیشان ایشان و با لغان پیشان مشتکر کند مومنین شدم بر بنیان محمد و علی
اوصیاء و اشکار ایشان و حاضر ایشان و غائب ایشان و پناه میگیریم بالله تعالی از آنچه گفته از ان
رسول الله صلى الله عليه وآله و علی علیه السلام و اوصیاء و تضرع میکنیم بپسوی الله تعالی با طمع در آنچه
تضرع کردند محمد و علی و اوصیاء و پسوی الله تعالی با طمع در آن و نیست بپسویه شدن عزم از کاری
و نه قوت عزم و رکازی که بتدبیر الله تعالی بنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام علی بن الحسین
صلوات الله علیه ما کان اذ اصبح قال الله ربی و جدایم یزدی تسبیانی و بحلقی بسم الله و ماشاء الله فاذا
فعل ذلای العباد اجزاء ما انت فی يومه فشر حم یا در لبم الله متعلق با بتدار است و عطف بر ابتداء آخر
است ماشاء الله بتدار است و خبرش محذوف است بتقدیر ماشاء الله یمکن فاذا فعل العباد آخر کلام
امام جعفر صادق علیه السلام است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدستی که امام زین العابدین
صلوات الله علیه چون بپسیر میگفت ابتداء و افتتاح میکنم این روز خود را پیش از فراموشی خود
چیزها که باید کرد پیش از شتاب زدگی و بر چیزه که استگی در آن باید تا فراموش نشود و چیزه که نام الله تعالی
و آنچه خواسته باشد الله تعالی بقضا و قد و خود از نسیان عجله و غیر آن خواه شد پس چون کرد و از آنجا
این معنی که گفت آنچه را که علی بن الحسین علیه السلام می گفت کافی می شود و او را از آنچه فراموش
کرد در آن روز مخفی نماند که ذکر عجله در اینجا نشود برای اشارت باینکه و عجلتی از قیصل باعث چیزه
بر آن چیز است و مفسده عجله نسیان است شمع هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال هذا
حین یصبح یحفظه من الخیر و یل علیه السلام حتی یصبح استودع الله العلمی الاعلی الجلیل العظیم و تفسی

ومن یبغی امره استودع الله نفسه والرحمة من الله فمن غفل عن عظمته كل شيء لثلاث مرات ثم سحر
 من یبغی فی نقطه ولشده قابضه فاض منفا عطف بمول باب نصر استامامه جناح جبرئیل عبارت
 از کمال محفوظ بودن است چون جبرئیل حافظ مومنانست چنانچه می آید و در حدیث یازدهم باب پنجاه و
 پنجم الاستبداد طلب اینست که با نیت نگاہ دارد کسی چیز را یعنی بعین بی نقطه و درین دیای و نقطه
 در باین ابصنه مضارع معلوم غائب باب ضرب است امره مرفوع و فاعل است المرفوع ب صفت الله
 است المتضارع به و ضاده بالنقطه و دو ضین بی نقطه بصینه اسم فاعل باب تفضل منصوب است کل مرفوع
 و فاعل المتضارع ثلاث منصوب است وصفه مفعول مطلق قال است که محذوف است بتقدیر قول ثلاث
 عزرات یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت این را که می گویم در وقت
 که بشام میرسد احاطه کرده شد بر سر از پر بای جبرئیل علیه السلام تا وقتی که ابیج رسد بسیارم با الله
 که بلند مرتبه است بلند مرتبه تر از هر چیز است بزرگ است بغایت بزرگست خودم را و هر که که بفکر می اندازد
 مرا کار او باین معنی که دوست میدارم با الله خودم را صفت الدایست که ترسیده شده است
 بجای ترسیده شده است فروتنی میکند برای بزرگی او هر چه رسد بار هفتم اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال اذا سمعت قلی اللهم انک اقبال الیک و ادبار عنک و احو و صلوک و احسان
 دعائک انصل علیک و ال محمد و ادع بالاحیة ثم صلوات عبارت از نماز شام است و جمع اعتبار
 تعدد مکلفانست الدعاء بضم دال بی نقطه جمع داعی و زمان که خوانندگان غلاف کنند بسوی نماز و میتونند
 که مراد طلب کنندگان حاجتها باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام چون بشام رسیدی
 بگو خدا یا پرستی که من طلب میکنم از تو نوز و آورده و شب و پشت گردانیدن روز تو و حاضر شدن
 نمازهای تو و از ای خوانندگان تو مرو ما غفر البسوی نماز اینکه در دو فرست بر محمد و آل محمد و عاکن
 با نچه دوست داشتن هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من یوم یاقض الله الیوم الا قال له
 ذلک الیوم یا ادم انا ایدم جلد و انا علیک شهید فقل فی خیر و اعل فی خیر الله لک به و انا القیمة فانک
 ان ترانی بعد هالک اقال و کما علی علیه السلام انا الصبیقول مرحبا باللیل الجدید و الکاتب الشدید لکتاب
 علام الله شمرید که الله عز و جل منشرح ذلک الیوم منصوب بطرفه مجاز و
 مرفوع بقا علیست می تواند بود و بنا بر اول در قال ضمیر را جمع بصیر میوم مستتر است نسبت فعل و شهادت
 بر روز بار وجود آنکه لغو مفهوم و اعتبار نیست و موجود خارجی نیست اصلا باعتبار نیست که آدمی را در هر روز
 اقوال و افعال و مرکبات و سکانات مخصوص آن روز است و اثر و علامت آن در اعضا و جوارح آدمی
 و مانند آنها میماند و در روز قیامت شهادت میدهند بر باین حال بران اقوال و افعال و مرکبات پس بذر
 بر باین حال میرساند آدمی را از شهادت اثر آنچه در آن روز واقع شود که مانند شهادت آن روز است

و اینست که در کتاب آمده

بعد مبنی بر ضم است بتقدیر بعد از ایا بالف مقصوره و ممدوده اسم و فعل است بمعنی خدو بنا بر ممدوده بمنزه
آن مضموع است و یا بالف مقصوره کلمه مستعمل می شود برای خواندن خشران بآب و علف وی تواند بود
که اینجا مانده از آن باشد و حاصل همه یکی است اید یکسر بمنزه و مسکون با و فتح دال بی نقطه و مسکون
همزه بصیغه امر باب منع است و در صورتی که یا بالف مقصوره باشد الف آن بالتقارر ساکنین می افتد
در صورت وصل و نمی افتد در صورت وقف یا سکت و در او اثر کتابت می یابد بحرفه القیاده و باب التواور
چنین است فانک لن ترالی بعد از اید و مخرج این ظاهر است مر جا بفتح میم و مسکون راء بی نقطه
و فتح مائه بی نقطه و پاء یک نقطه منصوب بمفعول است فعل محذوف بتقدیر صادق فاما مر جا الحرف مصدر
می می باب علم و حسن و سفت در حال یعنی خوشحالی با و راء اللیل برای سبب است پس مر جا باللیل یعنی آن
که در یافتن خوشحالی را بسبب این شب و بچای خوش آمد شب مستعمل می شود الشدید طایفه را و هر دو
اینجا مناسب است لای بالف حرف جر است اسم مجرور است اکتبا خطاب با و و کاتب است پس مراد الکاتب
جنس نویسنده است ذکر بصیغه مضارع معلوم فاشا است و ضمیر مستقر راجع بعلی علیه السلام است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ روزی که می آید هر هر فرزند آدم که آمد گفت
بر بان حال او در همان روز که ای فرزند آدم من روزی تازه ام و من بر تو گواهم پس بگو در من
پیشیرا و بکن در من چیز را ناگواهی و هم برای تو بان چیز در روز قیامت چه بدستی که تو خواهی و بد مرا
بعد از این فراگیر این بنده را و شروع کن در اول صبح بذكر الهی ام گفت و امیر المؤمنین علیه السلام
چون بشام میرسد می گفت در یافتن خوشحالی را بوسیله این شب تازه و نویسنده حاضر بنویسد و بنام
الله تعالی آنچه را که می نویسد باین معنی که اول نام الله تعالی را بنویسد و بعد از آن هر چه می نویسد
بنویسد بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام شروع در ذکر الله عز و جل میکرد و بعد از آن صل
الحامد الله ع یقول الذانیرت الشمس فا ذکر الله عز و جل و ان کنتم مع قوم یسخطونک فقم و ادفع لهما
الشمس مستعمل می شود در قرص و در پر تو و هر دو اینجا مناسب است هر که در وقت غروب تغییر رنگ
می یابد یسخطونک بصیغه مضارع معلوم باب منع یا یا بفعال است یعنی خندیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
می گفت چون متغیر رنگ شد آفتاب در وقت غروب یک سخن غروب پس یا و الله عز و جل کن بدعا
اگر باشی یا جمعی که باز میگویند از ذکر پس بر خیز و متوجه قیامت شود و عاکن ده صل عن
شریف بن سابق بن الفضل برای موعظه ای عبد الله علیه السلام قال ثلاث تنسحق الانبیاء من
ادم علیه السلام حق و صل لرسول الله صل الله علیه و اله کان اذا اصبح یقول اللهم انی اسألك
ایمانا تباشره قلبی و یقینا حتی اعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی و رضا بما قسمت لی و سر واه
بعض اصحابنا و زاد فیه حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تاخیر ما عجلت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث

اصح فی شکی کله ولا تکلنی الی تعصبی طرفه عین ابداد وحمل الله علی محمد و آل محمد قسما
 متناهما بنون و سین بی نقطه و غایه با نقطه بعینه کافیه معلوم باب تعامل است التناسخ گرفتن چیزی را
 بنویشتن بوسیله تغییر اموال روزگار با وجود بقای آن چیز بحال خود و ازین مأخوذ است تناسخ
 در میراث بمعنی انتقال میراث از جمعی دیگر پیش از قسمت آن ضعیفگان و اصبح و یقول راجع بر رسول
 است یا راجع بکل واحد از انبیاء است و حاصل هر دو یکی است حتی اعلم بمعنی حتی اعمل بمقتضی علمیات
 و عبارت از توکل است و آیه سوره توبه و سل الله فلیتوکل المؤمنین الشان بفتح شین بالذقه و
 سکون همزه و گاهی منقلب بالف می شود کار و رواه عبارت شریف بن سبائی است یا حتی تا آخر
 مخصوص روایت بعضی صحاباست یا مشترکست میان هر دو روایت یعنی روایت است از
 شریف از فضل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه کلمه از یکدیگر میراث بردن پیغمبر از زمان
 آدم تا آنکه رسیدند آن سه کلمه بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله بیان این آنکه رسول علیه السلام
 چون بصره رسید می گفت این کلمه را اول خدا یا پدرستی که من طلب میکنم از توفیق ای مراد بوبیت
 تو که ملاقات کنی بوسیله آن ایمان دل مرا باین معنی که ایمان من بظاہر دل و باطن دل باشد نه
 ایمان اهل شک و دهم و طلب میکنم از تو توفیق کمال قرار خاطر بر ولایت تو مومنان را بمعنی همسازانی تو
 برای ایشان تا آنکه قرار دهم یا خود زیراکه شان اینست که بر نمیخورم مصیبتی و آزاری در دنیا اگر
 آنچه سر داشت کردی برای دفع من تا در روز قیامت اثر آن ظاهر شود و اشارتست بآیه سوره توبه
 قل لن یصلبنا الا کتب الله لنا بنو مولنا و علی الدخلیه توکل المؤمنون و طلب میکنم از تو توفیق راستی
 بودن یا آنچه قسمت من کردی در دنیا اشارتست بآیه سوره حدید لکیلا تا سوا علی افاکم و بیان شد
 در کتاب لایمان و الکفر و حدیث چهارم یا پیشهت و یکم که باب الدنیا و الزهد فیها است و روایت
 کرد آن حدیث را بعضی یاران یا غیر فضل بن ابی قره از امام جعفر صادق علیه السلام و زیاده کرد
 و ز کلمه سوم این را که ناجدی که دوست ندارم بشتابان کردن چیزی را که واپس انداختی آنرا مثل اینکه
 گاهی جاهلان می گویند که فلان یاران اگر دو ترسے یا بر بدتری بود و نه واپس انداختن چیزی را
 گشتن باین کردی آنرا مثل اینکه گاهی جاهلان میگویند که فلان یاران اگر بدتری یا بر بدتری بود
 نمی زنند ای ایستادگی کننده بکار خالص بجز بانی تو زاری میکنم اصلاح کن بجز این کار مرا بکنی
 آن دو نگذار مرا بخودم در زمان یک چشم زدن برگز و در فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد
 یا زده هم اصل و عن ابی عبد الله علیه السلام الحمد لله الی اصبحنا و الملك لا یصحیح غیدک
 و ابن عبدک و ابن امتک فی قبضتک اللهم ارضنی من فضلك و ارض قاص حیف احتسب من حیث
 لا احتسب و احفظنی من حیث احفظ و من حیث لا احفظ اللهم ارضنی من فضلك

ولا تخجل احاجة الى احد من خلقك اللهم السنن العافية وار دقني عليها المتكررا واحدا
يا احد يا احد يا الله الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد يا الله يا رحيم يا مالک الملك
در رب الارباب وسيد السادات ويا الله لا اله الا انت انتهي تسلك كل داء وسقم فاني عندك
يا من عندك انقلب قد صنتك شمس و عن ابی عبد الله علیه السلام عطفست برحمن ابی عبد الله
عليه السلام در حدیث سابق و اشارت با یکه سند این حدیث و حدیث سابق یکی است و
تصریح باین تشبیه که در صبح باید گفت برای ظهور اصبحت عبدک از قبیل التفات از غیبت خطاب
است القصه بیخ و ضم قاف چیز است که در کمال تعریف کسی باشد چنانچه گویند که در شب و صبح
و مراد اینجا ملک است یا دشمنی است من کل و از متعلق تشبیه ملک است و می تواند بود که متعلق باشد
باشد و تبرین تقدیر و تشبیه است از شقای اندک و بی اعتبار چنانچه گویند که شقای الهی
فیست القلب بقلب تو بانی یک نقطه و بیخ و مضارع متکلم و نه از باب الفعل یا باب الفعل است
الا انقلاب گردیدن از حالی بجای مثل گردیدن از طغی لیت بجوای و از جوی پیروی القلب
تصرف در کار یا اختیار یعنی و زوایت است از فضل بن ابی قره از امام جعفر صادق علیه السلام
در ادعیه صبح که سپاس الله تعالی راست که بصبح رسیدیم بر حالی که یا دشمنی از او است بصبح رسیدیم
بر حالی که بنده توام و پسر بنده توام و نیز کنیز توام از مملکت توام خدا ما روزی ده از فضل رحمت تو
روزی از ما این که میبهرم آنرا از راههای روزی دادن تو مراد او را این که نمی بشیرم و نگاه دار مرا از
ضرر را این که خود داری میکنم از ضرر آن راه و از ضرر را این که خود داری نمی کنم خدا ما روزی ده مرا
از فضل رحمت تو و گردان برای من حاجتی بسوی پیچید از محال و حاجت تو گردانی کنم از خود یا
پوشان مرا هائس فراغت و روزی کن مرا شکر آن غایت ای یگانه ای بی جزا و قرین ای مقصد
خلاق و زحمت داری مستحق عبادت که نرانی و زاده نشد و نبود و او را بهتایج یک ای مستحق عبادت
مشهور ای تدبیر کل عالم ای مهربان بمؤمنان و ای صاحب پادشاهی و صاحب کل اعتبار بر صاحب
کل اختیار مالک هر مالک و ای مستحق عبادت مستحق عبادت مگر تو حق صی و مرا بخواه
که از جانب نسبت از هر دوری و بیماری خواه بدی و خواه نفسانی چه بدی رسته که من بنده تو
و بنده زاده توام میگردد از برای اجمالی در مملکت تو و از دهم اصل نهاده الی امیر المؤمنین صلوات الله
عنه و آله و سلم اللهم انی و هذا الهی و خلقا من خلقك اللهم لا یستغنی الله لا یستغنی فی الله و لا
یراؤه و یحیی عاصیك و لا یراک و یا لحام ربك اللهم احرف عن الامر و الاذواء و الملبوس و سوء النض
و شایة الامعاء و المظلمة السوء فی تعشی و صلی علی محمد و آله و سلم اللهم لا یستغنی الله لا یستغنی فی الله و لا
یراؤه و یحیی عاصیك و لا یراک و یا لحام ربك اللهم احرف عن الامر و الاذواء و الملبوس و سوء النض

ان روز است وابتلاست روزیوسیل آدمی عبارت از قضاے شرک و کفر در آن روز است
 نه مناسبت دیگر بقرینه و او عطف در ولا ترا اگر چه می تواند بود که از قبیل عطف خاص
 بر عام باشد و مراد بمعناے اینجا کبابا اثر است الحارم جمع محرم بعینه اسم فاعل باب یقتیل
 چیز است که نهی الهی متعلق بآنها شده و مراد اینجا صفا اثر است الانزل بفتح همزه و سکون زای
 بالقطعه مصدر باب ضرب محبوس کردن و یکسر همزه در و خ و بای سخت الا و انزل بفتح لام و سکون
 همزه و واو و الف مدوده سختی روزگار و البلو بفتح یای یکنقطه و سکون لام و فتح واو و الف
 مقصوره اند و ای که بدیر اکت کند السور بفتح سین بی نقطه و سکون واو و همزه مصدر باب
 نصر آورده کردن اضافت بقا عمل است الشام بفتح سین بالقطعه مصدر باب ظم غرض مال شدن سبیل
 دشمن متغیر بفتح ییم و سکون نون و فتح خای بالقطعه و رای بی نقطه مصدر ییمی باب نصرست و مضاف است
 بمفعول السور بضم سین بی نقطه پدی و مراد اینجا پست فی نفس متعلق بمنظر است یعنی پادشاهی
 بالا بر دستند و است و اما امیر المومنین صلوات الله علیه که او می گفت در اول روز خدا یا من و این
 روز و آفریده ایم از آفریده که تو خدا یا مبتلا کن مرا بوسیله این روز و مبتلا کن این روز را بوسیله
 من خدا یا و شما یا من روز از جانب من جرات بر معاصی ترا و مرا از کتاب حرامهای ترا خدا یا بر گردان
 از من طیس را و سختی را و اندوه را و آزرده کردن قضا و قدر را و دشمنکاری را و نگاه متعلق بپیدا
 در خودم و الم سیزدهم **اصل** قال و ما من عبد یقول حبیبی و یصبح و یضیت بالله سر یا
 و یا اسلام دینا و یجد صلی الله علیه و آله غیا و القرآن بلا غا و یعلی اماما ثلثا لا الاکثر حقا علی الله العزیز الجبار
 الله و حبیبی یوم القيمة نشوحر یا و نظائر آن منصوب است بر تریز نسبت و در جمله یا بر حالت از دخول یا بنا بر
 اختلاف تخمه در مثل الله و در زید قائم فارسا البلاغ بفتح بای یکنقطه و غین بالقطعه آنچه کافی باشد اشارت است
 باینکه معرفت حکمت قرآن کافی است برای تمیز میان امام حق و امام باطل در هر زمان بیک برای تمیز میان حق
 و باطل در هر مشکل باعتبار اینکه امام حق هر زمان عالمی است بجمع نقیضات و مشکلات چنانچه گفته در سوره البقره
 شهر رمضان الذی انزل فی القرآن آیة للناس و بینات من الهدی و الفرقان چه بیان شده در شرح و تفسیر
 در شرح و تفسیر غیر هم آخره اشارت است بآنچه می آید در حدیث سیزدهم در اول کتاب فضل القرآن
 که لو لم یمن بین المشرق و المغرب لما استوحشت لبعده ان یکون القرآن معی اگر سیر و هر که میان مشرق
 و مغرب است بر آید و لکن نمی شدیم پیدا از آنکه باشد علم قرآن و عمل بقرآن یا من یعنی امیر المومنین
 علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گوید در شام و صبح راضی شدم بالله تعالی که صاحب کل اختیار من
 باشد و راضی شدم بنفی شریک که دین من باشد و راضی شدم بحمد صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر من
 باشد و راضی شدم بقرآن که کافی باشد و تمیز میان حق و باطل و راضی شدم بعلی که امام من باشد

بنی واسطه سه بار مگر آنکه مشد لازم بر الدن تقاضای کنی شک بغایت توانا است اینک راضی کند و در روز قیامت باین معنی که تقدیر با و عطا کند که راضی شود اصل قال دکان یقول علیه السلام اذا اصبحت صلیت بیاکرم و امسیت الله حامدین فک الحمد کما امسیت الله مسلمین مسلمین قال واذا اصبحت قال و امسیت الله شاکرین و اصبحت الله حامدین و الحمد لله کما اصبحت الله مسلمین مسلمین ثم یسبح بعد متعلق است بشاکرین و تقدیم برای حمد است فرق میان فکر و حمد اینجا نیست که اول تعظیم جمیع جوارح است که فرائض متعلق بآنها شده و دوم تعظیم بربانست و پس شاکرین هر دو حاصل تقدیر است علیه بر دو جا حال محقق است چون تقدیر الدن تقاضا شود در روز که ماضی شده معلوم میشود و در اول شب بسبب آنکه فرائض مثل نماز و تقدیر الدن تقاضا شد و در شب معلوم ماضی میشود در اول شب بلکه آنچه معلوم است حمد است و پس شکر را نسبت باضی داد و حمد را نسبت بحال داد و برین قیاس است فقره دوم کاف و در کما هر دو جا برای تشبیه است و ما مصدریه است و ظرف قائم مقام مفعول مطلق برای نوع است بتقدیر حمد کما و اینجا اقامت مقتضی در مقام مقتضا شده زیرا که آنجا بسلامت مثلاً اقتضا میکند نوعی عظیم از حمد را پس گویا که در آنوقت آن حمد واقع شده و درین وقت التثاء مانند آن می شود و نظائر آن بسیار است مثل حسرت یا حسرت الله الیک متعلق است بهر یک از مسلمین و مسلمین مراد اسلام اینجا انقیاد است و مراد بسلام خالص دینی عیش بود نیست یعنی راوی گفت و امیر المومنین علیه السلام می گفت چون بشام می رسیدیم یعنی رسیدیم بر حالی که مقدر بود که شکر گذاران باشیم در برای الدن تقاضا و پس بشام رسیدیم بر حالی که حاکمانیم برای الدن تقاضا و پس پس برای تست حمد چنانچه بشام رسیدیم بر حالی که برای تو و پس فرمان بردارانیم خالصانیم راوی گفت چون صبح میر رسیدیم گفت بشام رسیدیم بر حالی که مقدر بود که شکر گذاران باشیم در شب برای الدن تقاضا و پس بجمع رسیدیم بر حالی که تا آنجا رسیدیم برای الدن تقاضا و پس پس برای تست حمد چنانچه بجمع رسیدیم بر حالی که برای تو و پس فرمان بردارانیم خالصانیم میزد هم اصل عن ابن عمر علیه السلام قال کان یسبح علیه السلام یقول اذا اصبحت بسم الله و بالله و الله و فی سبیل الله و علی ما یرسل الله رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم احفظ الایمان من بین یدی و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی و من فوقی و من تحتی و من قبلی لا اله الا انت لا حول ولا قوة الا بالله نسألك العفو و العافیة من کل سوء و دشواری الدنیا و الاخرة اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من ضغطة القبر و من ضیق القبر و اعوذ بک من سطوات اللیل و النهار و شرم طرف و ریسیم الدن و چهار نظیر آن متعلق است بفعل مذکور بقصد یر ابته بسم الله مراد بسبیل الدن و پس و علم ترک پیروی ظن است که مصداق آن در رغبت پیروی امام حق است که راه قبول الدن تقاضا

مشده و ياس و دو نقطه در پايين مصدر باب قتل فاعلان از بابا يمين الاكسيل بفتح همزه و كسر كاف
خوره شده التجرأة بضم قاف و جيم و الف و همزه مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن چيزی بر کسی الحيات
به كسر سين و سکون ياس و دو نقطه در پايين النوع مردن و السور بفتح سين بے نقطه و سکون و او و
همزه مصدر باب انصر آمده کردن و اضافت يثبات بآن از قبيل اضافت فاعل بفتل صادر از
او خال حرف جر بعد صيغه امر يا وجود آنکه حرف مخصوص اسم است مبنی بر اين است که مجبور
قل اعوذ تا آخر اسم است چه مراد لفظ است چنانچه شيخ رضي رحمه الله تعالى في شرح کافيه در اول بحث
مفعول مطلق گفته ضربت باختيار از مفعول ليس بفتل بل هو اسم لان المراد هذا اللفظ المتقول حتى يختم
السورة هر دو جا کلام امام جعفر صادق است عليه السلام و ضمير مستتر راجع بامام محمد باقر عليه السلام است
يختم منصوب و مرفوع می تواند بود البنيان ضد فرو آوردن و مراد اینجا مبنی است اگر خصوص مستحکم
مانند است از رصاص بفتح راء يعني قدر مشترک ميان سرب و قلعي گويا که آن مبنی در رصاص
ساخته شده يعني خدا يا است صاحب کل اختيار مشعر صاحب حرمت و صاحب کل اختيار
شهر صاحب حرمت و صاحب کل اختيار برب احرام بودن و احرام برسان محمد و آل محمد از جانب
من سلام خدا يا پدر من می کند و پناه ميگيرم زده تو که مستحکم است و پناه ميگيرم بفراسم آوردن تو جمع است و حق
را با خاصان تو از اينکه ميراني بر حالت خود رفتن و در آب يا سوختن يا ماندن چيزی در خلق يا قصاص يا مجبور
کردن يا زهر دادن يا فاعلان در چاه است يا برحالی که ماکول درنده باشم يا برحالت مردن ناگاه آمدن ملک است
يا برحالی که با چيزی از انواع مرگهای تازه کرده کردن باشم غير آنچه مذکور شد ليکن ميراث مرا بر بستر من
و در فرا ببرداری تو و در فرا ببرداری رسول تو صلي الله عليه و آله و سلم برحالی که در يافته باشم حق را غير شهادت
حق باشم يا در صفتی که حج کردی ايشان را و در کتاب تو در سورة الصفا که گويا که ايشان در يورای اندک از رصاص
ساخته شده پناه ميدهم خود را و در فرزندانم را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختيار من بقل اعوذ بر بالخلق تا آنکه
اخر کندان سورة را که من شر ما خلق و من شر فاسق و اذوق ب و من شر انقضت في العقد و من شر حاسد و اذوق
حسد و پناه ميدهم خود را و آنچه را که روزی کرده مرا صاحب کل اختيار من بقل اعوذ بر بالاناس
تا آنکه اخر کنند آن سورة را که ملک الاناس و الاناس من شر الوساوس انحناس الله يوسوس
في صدره و الاناس من الجنة و الناس اصل و يقول الحمد لله عدد ما خلق و الحمد لله مثل ما خلق
و الحمد لله ملاء ما خلق و الحمد لله مداد کلامه و الحمد لله زنة عرشه و الحمد لله دما نقشه و لا اله الا الله
الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات و الارضين و ما بينهما
و رب العرش العظيم اللهم اني اعوذ بك من ذلك الشقاء و من ثمانية ايام و اذوق بك من الفقر و الفقر
و اعوذ بك من سوء المنظر في الاهل و المال و الولد و يصل على محمد و آل محمد عشر مرات

صالحی شجاع اصول کافی

بسم الله

يقول بصيغة مضارع غائب وخمير راجع بامام محمد باقر عليه السلام مرفوع ومطوخ بغير تديل است در
 سابق عدد و نظر آن منصوب است بنبات مفعول مطلق لیکن در بعضی حرف جر نیز مقدر است مثل آنکه
 عدد مبتدیه جدا است و عدد و مبتدیه جدا است الکناء بکسر هم والفاء مدوده جمع ملاء کسر میگویند
 لام و همزه چند برابر آنچه ظرف گنجایش آن داشته باشد چون بر شود آمد و بکسر هم و تخفیف دال
 بی نقطه و الف و دال بی نقطه مرکب که بآن خط نوشته می شود و عدد و کلماته اشارتست بقول باشد
 ثم در سورة الکاف کل لو کان البحر ماء و کلمات دلی الایة و در سورة لقمان و لو ان مانی الارض من شجرة
 اقام الایة لکن بکسر زای با نقطه و تخفیف فون هموزن و مراد بعرض هر دو جاقرا آن است که محل دیوان
 آتی میان خلافت یا جمیع مخلوقات است که تحت پادشاهی آتی است رضا بکسر راء و الف مقصوره
 یعنی مرضی است انقرب بفتح فاء و سکون قاف و رای بی نقطه مبانه در جمل یا مردن او قمر بفتح و
 و سکون قاف در اسم بی نقطه کینه و دشمنی که از جمل یا مردن بهم میرسد وی تواند بود که مراد بقمر
 مکررستی در معرفت حق و مراد بوتر کرستی از شنیدن حق باشد یا مراد بقمرستی دستی از مال و بوقر قفل
 کثرت عیال باشد و فصلی بصیغه مضارع غائب و خمیر راجع بامام محمد باقر علیه السلام عطف بر قبیل است
 یعنی و میگفت حمد الله راست حمدی بلند آفریده و حمد الله راست حمدی مانده آنچه آفریده و
 عظمت و حمد الله راست چندین پری آنچه آفریده و حمد الله راست حمدی مانده مرکب کلمات که او
 بانیای روحی کرده نزد آنکه معصومین محفوظ است و حمد الله راست حمدی هموزن عرش او و حمد الله راست
 حمدی مرضی خودش و نیست مستحق عبادتی مگر الله بر بار صاحب کرم و نیست مستحق عبادتی مگر الله بلند مرتبه
 از هر عیب و تشییح میگویم تنزه الله که او ست صاحب کل اختیار آسمانها و زمینها و آنچه میان آن دو است و خدا
 کل اختیار تحت پادشاهی بزرگ است خدا یا بدین معنی که من پناه میگیرم بتو از رویافتن شقاوت مراد از حق
 و از خوشحال شدن دشمنان بیلاسم من و پناه میگیرم بتو از بدبختی و عداوت و پناه میگیرم بتو از بدی
 نگاه بسوی اهل دال و در نزد و در میفرست او بر محمد و آل محمد چهار درهم اصل عن ابی جعفر
 علیه السلام قال ما من عبد یقول اذا اصبح قبل طلوع الشمس الله اکبر الله اکبر کبیر او سبحان الله
 ملکه و اصبلا الحمد لله رب العالمین کثیر الاشرار له و صلى الله علی محمد و آله الا ابتدرهن ملک و یعلین
 فی جوف جناحه و صدقین الله فی السماء الدنیا فیقول الملائكة ما صدق فیقول مع کلمات قال من
 رجل من المؤمنین و حی که او کذا فیقول بحم الله من قال هکذا کلمات تغفر له الله کبیرا یا بی یک نقطه
 صفت مفعول مطلق محذوف است بتقدیر کبیرا کبیرا و عامل مفعول مطلق مضمون جمله است الله اکبر یعنی
 اکبر الله است هر یک از کبریه بضم بای یک نقطه و سکون کاف و رای بی نقطه و تعیلا بفتح همزه و کسر
 صاد بی نقطه و سکون بای و دو نقطه و پلین منصوب است بعرف زمان و عامل آن مضمون جمله است

چو سبحان الله یعنی اسبح الله است کثیر و ثابته نقطه صفت مقبول ملکی است محفوظ بقدر حمد کثیر الاله و الهاء
 بای یک نقطه و ال بی نقطه و رای بی نقطه مصدر باب افعال فرا گرفتن چیزی شتابانی خوف و خجاست
 کنایه است از عز و ذشتن و آن کلمات را الهاء و الدینا اینجا عبارات است از آسمان نزدیک تر و بایا اعتبار
 از آسمان پست تر و اصل هر دو یک است و مراد آسمان قمر است و این مثالان مراد بایا یکلهما الهاء و الهاء
 و سرود انصافات عبارات باشد و از پنجه فرق سبع سلوات است چنانچه بیان می شود در کتاب التسمیاء
 و شرح حدیث سوم باب فی لیلۃ القدر که باب شصت و نهم است یعنی روایت است از امام محمد باقر
 علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که گوید چون به صبح رسید پیش از طلوع آفتاب الله تعالی بزرگ است
 از اینکه دانسته شود با اسم چاه نض الله تعالی بزرگ است بکیری بزرگ و تضرع میکنم الله تعالی را اول
 روز و آخر روز و سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیزی است سپاس بسیار نیست شکر کی
 او را درین تکبیر و تسبیح و تحمید و دو فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد علیه السلام مگر آنکه رب و آن کلمات
 را فرشته و کرد آنها را در میان بال خود و بالا برد آنها را بسوی آسمان نزدیک تر بایا پس می گویند
 فرشتگان آن آسمان که چسبیت با تو پس می گوید که با من کلماتی است که گفته آنها را مردی
 از مومنان و آنها چنین و چنان است پس آن فرشتگان می گویند رحمت کند الله تعالی
 کسی را که گفت آن کلمات را و امر را و گنایان را بر اے او - اصل قال کلام الله
 قال لا اله الا الله فبقولون رحم الله من قال هؤلاء الكلمات وعفله حتى يقيني لهن
 الى حلة العرش فيقول لهم ان معي كلمات تكلم بهن رجل من المؤمنين وهي كذا او كذا فيقولون رحم الله
 هذا العبد وعفله اضلح بهن الى حفظة كنوز مقالة المؤمنين فان هؤلاء كلمات الكنوز
 حتى تكلم بهن في ديوان الكنوز فشرح بيتي مرفوع است تقدير القرينة فيقولون مراد بحلة العرش
 مانکه است این جمله عالمان عرش که بیان شد در مفصل در کتاب التوحید و شرح حدیث اول باب
 بستم که باب العرش و اگر کسی است بکلمتهن تا آخر کلام امام است و بکلمتهن بصیغه غائبه مرفوع است
 یعنی امام گفت هر بار که گذشت با آسمان گفت اهل آسمان را مثل آنچه گفت اهل آسمان اول را پس
 اهل آن آسمان میگویند رحمت کند الله تعالی کسی را که گفت آن کلمات را و امر را و بر اے او گنایان را
 مانکه میسر سازد آن کلمات را بسوی مانکه عالمان عرش پس میگویند عالمان را که بدستی که نزد من چند کلمه
 است که حکم کرد بدینا مردی از مومنان و آنها چنین و چنین است پس عالمان عرش میگویند رحمت
 کند الله تعالی این بنده را و امر را و بر اے او گنایان او را و او را سازد آنها را بسوی حافظان گنجینه
 گفته مومنان چه بدستی که آنها کلمات گنجها است مانکه حافظان گنجهای نویسنده آن کلمات را در دفتر گنجها
 پا نزد هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صحبت فقال اللهم اني اعوذ بك من شر ما

واعوذ بالله السميع العليم حين فطع الشمس وحين تغرب عشر مرات **شرح** بعض مردمان
خیال میکنند که من القول اینجا هم این است و حال آنکه ابتدای کلام امام است اگر چه آن لفظ موافق نیست
این است چه در سوره اعراف چنین است و درون الخبر من القول بالغدو والاصال و لا تکن من الغافلین
پس در نقل آیت اقتصار بیشتر از خیال ایشان شده و من القول اینجا خبر مستثناست و لا اله الا الله آخر
مبتدا است چه مراد لفظاً است و در اعوذ بالله السميع العليم اقتصاف است و تتمه آن سه آیه و قد
سی و یکم این باب و اقتصار در اینجا مثل اقتصار در ذکر سابق است براسے تنگی وقت مخاطب و می تواند
بود که اقتصار در نقل آیت باشد و تمهید باید گفت یعنی روایت است از جهاد بن کاهل گفت شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت آیت سوره اعراف را که وادکن صاحب کل اختیار خود را در
دل خود از روزه و ترس و آهسته از جمله سخن در اد اکل روزه و اد اخرج روزه و سبب اشرف اطفال
او ذکر آن می گوید گفت این را که از جمله سخن است که باید گفت نزدیک شام لا اله الا الله تا قدر برادری
گفت گفتم بیده الخیر مراد این است که این نیز خیر در این ذکر است مع فحی از آن چنانچه گذشت و در
اول باب سی و نهم پس چنان گفتی امام گفت بدهستی که بدست قدرت است خیر باین معنی که این حق است
ببین بگو چنانچه میگویم برای خود به مراد این است که اقتصار کردم براسے علم من به تنگی وقت
تو به سبب کثرت عیال بوضوح معاش تو و نظیر این بیست آیه در حدیث سی و دوم این باب و این
خبر هر سه شود که یک این ذکر در صبح نیز براسے تنگی وقت است و بگویند یا یحیی یا الله تعالی که
بنایت شتو و انبایت و یا است وقتی که طلوع کند آفتاب و وقتی که غروب کند و مراد این است
که ذکر سابق مقدم بر غروب است و این در وقت خوب و طلوع است **هم** اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال تقول بعد الصبح الحمد لله رب الصبح الحمد لله رب الصبح ثلاث مررات
اللهم اقم لی باب الامر الذی فیہ النسر العافیة الی الله هی علی سبیلہ و انصر فی فخر جه
اللهم انی کنت یت قضیت لاحد من خلقک علی مقدره یا نشر محمد من بین ید ید من خلفه
و عن عینده عن شامه عن محمد بن حماد عن ائمه ائمه عیاشیه و من حدیث شدت **شرح**
مراد بصباح یعنی صبح صادق است که پس است و از فحی فالحی الاصل و در سوره انعام
است و مراد بصباح بکسر فزه و جمع کا و ب است که باشد و هم مرگ است و مصدر اینجا مستعمل و در معنی اسم
فاحل شده چه اصباح در اصل یعنی مقارن صبح صادق بودن است مثل انقاد و انقاد البعیر که یعنی
مقارن خدو بودن است و او بمقارنت اینجا اتصال است و تتمه بیان فالحی الاصل می آید در شرح
حدیث بستم ثلث مرات متعول مطلق تقول است الامر فتح همزد و کسوم و در اسے بی نقطه مبارک و
بسکون میخیزد و بر هر تقدیر مراد از آنجا زنده است که برای هر نفسی خرج می تواند شد و فخر

بفتح یا قسم سیم اسم مکان است از باب نصر باب افعال است و ضمیر راجع با مرست او خال کنت و درین
 ان شرطیه که تا فل فعل یا ماضی مستقبل است و میان فعل یا ماضی برای برگردانیدن فعل یا ماضی بجای
 خود است انقدره بفتح سیم و سکون قاف و ضم فتح و کسر و ال بی نقطه توانائی باور با بشر برای ملاست
 است و ظرف صفت مقدر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت میگویی بعد
 از صبح صادق سپاس حاجب کل اختیار صبح صادق را است سپاس شگافنده صبح کاذب را است
 سه بار بعد از آن میگویی خدا یا بخشای برای من در مبارکی را که در آن است آسانی و فراغت خدا یا میبایک
 بر اسم من را و آن مبارک را و بشناسان مرا عمل خرج آن تا مهیاد که بخل و در خرج آن شود یا در معصیت
 خرج شود یا در اسراف خرج شود خدا یا اگر در زمان سابق قضا و قدر کرده باشی بران یکی از مخلوقان تو این
 را که بر من قدرت داشته باشد یا قصد بدی با من پس اگر فکر کن او را از پیش او و از پس او و جانب راست
 او و جانب چپ او و از پیش او و پائین او و از بالا سر او و از من دفع کن او را هر وسیله که خواستی
 و از هر راهی که خواستی و منبر روش که خواستی **فوز دهم اصل** عن ابن جعفر علیه السلام
 قال من قال اذا أصبح اللهم انی اصحیحت فی ذمتک و جوارک اللهم انی استودعک
 دینی و نفسی و حنیئتی و آخرتی و اهل و عالی و اعدو یدک یا عظیم من شئ خلع ید ید و اعدو ید
 من شئ یابیس به ابلیس و جنوده اذا قال هذا الکلام لم یضرب یوم مذک بشئ و اذا اوصی
 فقال له لم یضرب تلك الليلة شئ من الشرار الله شرک الاله کسره و ال بالنقطه و تشدید سیم عهد
 و مراد اینجا عهد الهی است در هر شریعتی که مردمان پیروی ظن نه کنند آنجا که کسره و ال بی نقطه
 پناه و دادن کسی را که خطا بعد کرده باشد یا بکس یک نقطه و سیر به نقد بصیغه ناسخ معلوم
 شایب باب افعال است الایالات ساکت و موز شدن کسی در وقت تمام حجت بر او و نا امید شدن
 از رحمت الهی و هر دو اینجا مناسب است و بنابر اعلی ما موصول عبارت از اتمام حجت الهی و قیامت
 بر کسی است و باور به برای نیست است و بنابر دوم موصول عبارت از آتش جسم نمی تواند بود
 و باور به پیشانی می تواند بود و بر هر تقدیر از آن را خود است ابلیس که نام عزرا از ایزد است و جنود عبارت
 از مجرمان اثن و جرن است چنانچه گفته در سوره روم و یوم یقوم الساعیتر ساینس المجرمین انما قال
 هذا الکلام مکرر بضمون من قال اذا أصبح است براسه طول فاصله یعنی از است است از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت هر که گفت چون به صبح برسد خدا یا بدستی که من در صبح سیدم در میان تو
 بر خلائق و در پناه تو خدا یا بدستی که من می نیارم به تو و من خود را و خود را و نیای خود را و آخرت
 خود را و متعلقان خود را و مال خود را و پناه می گیرم است بزرگ از شر مخلوقات تو بهی و پناه می گیرم
 به تو از شر آنچه در روز قیامت حیران در جواب و ساکت به شوی چه سبب آن این است

او چون گفت این سخن را حضرت بگفتند او در آن روزش چیزهای دیگر به شام رسید پس
گفت آن مضمون را باین معنی که بچای صبحت امیت گفت ضرورتی کند او در آن شب چیز
انشاء الله تعالی بستم اصل ابن عبد الله علیه السلام قال اذا اصلیت للغز و الغز
نقل اسم الله الرحمن الرحیم لا حول الا قوة الا بالله العلی العظیم شیخ مرات فانه من فاتها لم یصیبه
جذام و لا بضر و لا جنون و لا سبعون بضعاً من انواع البلاد فی شرح ضحیه قال ارج سبع مرات است و شول
مطلق است و مفعول به حذف است برای ظهور می تواند بود که راجح بکلمات باشد و مفعول به باشد مفعول
مطلق حذف باشد برای ظهور یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گذاردی
چهار شام و نماز صبح را پس بگو باین معنی که بعد از هر کدام آنها علیاً بگو بعد از اینکم آنچه را که ابتدا کنیم بنام
الله که در هر یک عالم است هر یان به مومنان است نیست پیچیدگی عزم کسی از کار و نه قوت عزم
کسی از کار و اگر بوسیدگی نیمی از آنکه بلند مرتبه است و مفت بار بگو چه بدستی که نشان اینست که هر که
گفت آن کلمات را بر سر خود او را حوره و نه کپه می و دو دیوانگی و نه هفتاد و نه از شام بلا مرد و تنه و هفتاد است
که شصت و هفت باشد چنانچه ظاهر می شود و در حدیث است و نیم این باب اصل قال و تقول اذا صبحت
و اصبیت الحمد رب الصباح الحمد لخالق الاصباح حمدین الحمد لله الذی فی حب باللیل بقدرته و جاعل النهار
برحمته و یمن فی غایبه و تقرأ آیه الكریم اخر الحشر عشر ایات من الصافات و سبحان ربک
رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین فسیحان الله حین
تسبون و حین تضیحون و له الحمد فی السموات و الارض و عیشا و حین یظفرون فخرج الحی من المیت
و یخرج المیت من الحی فیحیی الارض بعد و تحیا و کذلک فخرجون سبحون فندرس ب الملائکة و الروح سبقت
به حنک غفیبک لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاعف عني الرحمن و تب علی ذک انت العواب الرحیم شرح
تفسیر ضیح و اصباح بکسر زه گذشت در شرح حدیث یحید هم این باب مرتین مفعول مطلق تقول است
با اعتبار با بعد و مراد اینست که الحمد لله الذی تا آخر را دوبار می باید گفت باین معنی که هم در صبح و
هم در شام می باید گفت بخلاف الحمد رب الصبح تا آخر که آن را یک بار می باید گفت باین معنی که مخصوص
وقت صبح است و شام نیست پس منافات ندارد با حدیث یحید هم که دلالت بر سببار دارد و مخفی ننماید
که در شام بجای ذمب باللیل بقدرته و جاور بالنهاست باید گفت و هب بالنها بقدرته و جاور باللیل
در آیات سوره روم چند احتمال است از آنجمله اینکه قادر فسیحان برای تفریع بر سابق است که در آن
مذکور شد که کذب آیات الله تعالی که عبارت از ائمه عاقلین جمیع احکام است و جرم فسیحان منصوب
یا غیره است به تقدیر قال فسیحان الامسا و رسیدن بغروب آفتاب یعنی نزدیک شدن بآن الا صبح
رسیدن بطول آفتاب و الحمد فی السموات و الارض جمله عالیه است و شازت است بلکه تسبیح باشد

صالح فی اصول کافی

سے باید چنانچہ کہ سورہ ق و سج بعد یک بل طلوع الشمس و او در وعشیا بمعنی مع است چنانچہ
سے آید در حدیث سی و یکم یا رب سے عطف بر حین شتون است و مراد اول وقت غروب است
الظہار رفتن براہ کہ بیسرون است و مراد اول وقت طلوع آفتاب است تخصیص این اوقات
اربعہ براسے اینست کہ مرکب از آنرا دو ساعت غفلت خلالتی است چنانچہ مذکور شد در حدیث دوم
این باب سابق بودن رحمت بر غضب شاس چند وجہ است اول اینکه نعمت چشم و گوش و
مانند آنها سابق است بر تکلیف و غضب بعد از تکلیف می باشد دوم اینکه راہ رحمت آسان تر و
سہل تر است از راہ غضب چنانچہ گفتہ اند در تفسیر تیت سورۃ البقرۃ لما مکسبت و علیہا ما کسبت
و چنانچہ بعض عبادات سہل کفارہ گناہان فاسلش و منسوبان فاعلش سے شود مستل انچہ می آید
در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدہم باب سیزدہم کہ باب فضل القرآن است سوم اینکه
امام رحمت و ہدایت او پیشی گرفته بر امام غضب و ضلالت باعتبار کمال و ضوح برہان حقیقت اول
و بطلان دوم از شوہر ربوبیت و حکمت کتب الہی کہ در آنرا امر پیر وے علم و نہی از پیر وے
ظن صریح شدہ چنانچہ گفتہ در سورہ المائدہ من یتولے اللہ و رسولہ و الذین آمنوا فان حزب اللہ

ہم الغالبون و باعتبار اینکه بیچ ما سے کہ باطل باشد دعوی امامت نہ کردہ و نخواہد کرد مگر
وقتی کہ پیش اذان وقت و در آن وقت امام حق باشد چنانچہ آدم علیہ السلام و اوصیائے او پیش
از دعوی اولاد قائل امامت را بودند یعنی امام گفت و میگوید چون بصر رسیدی و بشام آمدی
در صبح این را کہ پیاس از صاحب کل اختیار صبح صادق است پیاس از شکافندہ صبح کاذب است
ہم در صبح و ہم در شام این را کہ پیاس از اللہ قائلے است کہ بر و شب را بتوانائی خود و آدہ در و ذرا
بہر بانی خود با خلالتی بر جائے کہ مادر فراغت او نیم و میخوانی تیت الکرسی کہ اللہ لا الہ الا ہو الحمی القیوم

لا تخذہ سنۃ و لا نوم لا مانی السموات و مانی الارض من ذالذی یشفع عنہ الا باذنہ یعلم ما بین یدیم و
ما خلفہم ولا یحیطون بشئی من علمہ الا بما تشاء و سحر سیرہ السموات و الارض و لا یؤدہ حفظہا و ہوا لعلی اعظم
و میخوانی آخر سورہ شہد کہ ہو اللہ الحاقی الباری الصورہ الاسرار الخشی بیچ مانی السموات و الارض و ہو
الغیر العظیم و می تواند بود کہ روایت سابق بر این را نیز باید خواند یکے ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو عالم الغیب
و الشہادۃ ہو الرحمن الرحیم و دیگرے ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو الملک القدوس السلام المؤمن المہین الغیر
الجبار المتکبر سبحان اللہ عما یشرکون و می تواند بود کہ روایت سابق بر این را نیز باید خواند یکے لا یستوی

اصحاب النار و اصحاب الجنۃ اصحاب الجنۃ ہم الغائرون لو انزلنا فی القرآن علی جبل لراہیہ
مناشعا مقصد عامن غشیہ اللہ و ملک الامثال نفسہما للناس لعلم یفکران و میخوانے دہ آیت را
از سورۃ الصافات کہ والصافات صفا فالزجرات زجراتا لیاات و ذکر الان انکم لو احد رب السموات

والارض وما بینها ورب المشارق انما رزقنا السمار الدنيا برزق من الكواكب وخطا من كل ستة عظماء امد
 لا يسعون الى المار الا على وليقدفون من كل جانب وجروا لهم عذاب واصب الامم خلف المنطقة
 فاتبه شهاب ثاقب وحي تواند بود که مراد سواي بسمله باشد باین معنی که بسمله را باید خواند تا مقبوع یا زود
 آیت باشد توضیح این آیت می شود در کتاب التبیان در شرح حدیث سوم باب فی لیلة القدر که
 باب شفقت و نعم است و می خوانی آخر سورة الصافات را که سبحان ربک یا العالمین و میخوانی از
 سورة الروم سه آیت را که سبحان الله تعالی تسون و حین تصبحون پس تلازم باشد منزیه الله تعالی
 را از شرک و مانند آن وقتی که نزدیک می شود بغروب آفتاب و وقتی که نزدیک می شود بطلوع
 آفتاب و له الحمد فی السموات والارض و عشیاء و حین تطهرون بر تخلصی که برای او پس باشد
 سیاس در اسماء و زمین و تنزیه باین قید کنید نیز بعد از غروب آفتاب و وقتی که از منزلها بیرون میروید
 بخرج اخی من المیت و یخرج المیت من اخی و یحیی الارض بعد موتها و کذکب طحیون بیرون می آید
 زنده را از مرده مثل اخراج مومن از پیر کافر و بیرون می آید و مرده را از زنده مثل اخراج کافر
 از پیر مومن و زنده می کند زمین را در بهار مثلا بعد از مردن آن در زمستان مثلاً و همچنان بیرون
 خواهد آمد از قبرها و می گوئی این را که بغایت منزیه از عیب و بغایت پاکیزه است صاحب
 کل اختیار عالم و باعث زندگی که نازل شده بر رسول و الله اهل بیت او و چنانچه بیان شد
 در کتاب النجاة در باب پنجاه و ششم که باب الروح المعنی بشار الله بها الامم است علیهم السلام است
 پیش گرفته رحمت تو بر غضب تو نیست مستحق عبادی مگر تو تنزیه میکنی تنزیه لائق تو بدستی که من شکر کردم
 خود را بر بصیرت پس بنا بر این اقرار بیاورم که مراد بازگشت برکت کن بر من بدستیکه تو پس بغایت باز
 کنده و زبانت و بیکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام اللهم لا یحد احدکم ما استعبدک و انت
 ربی انا عبدک و ادع من بعدک و ادع من بعدک ما استطعت و لا حول و لا قوة الا بالله و لا شریک له
 و الله و ان محمد عبده و رسوله اصیحت علی فطرة الاسلام و کلمة الاخلاص مع ملة ابراهیم
 و دین محمد علی ذلك اخی و اموت ان شاء الله اخی ما احببتنی و امتنی اذ املتني علی ذلك
 و بعثنی اذ بعثنی علی ذلك انتفی بذلك رضوانک و انتاع سبیلک الیک الحیات ظمیری و الیک
 فوضت امری ان محمد ائمتی لیس فی النعمة غیرهم لهم الامة و ایاهم اتولى و هم اقدری اللهم اجعلهم
 اعدائى فی الدنیا و الآخرة و اجعانی اولی الیک ائمتهم و اعدائى اعدائهم فی الدنیا و الآخرة و الحقنی
 بالرضا الحین و ابائی معهم ففی ح اونی از باب تعلیل است بر روی مبالغه و اشارت است بر آیه
 سورة النجم و ابراهیم الذی منی سے آید در حدیث سی و هشتم و می تواند بود که از باب افعال یا
 عبدک عبارت است از منی از پیروی مطلق چنانچه گفت در مورد و اعرف الله فی حق عبدک سلیم

فیما یشاق الکتاب ان لا یقولوا علی اللہ الا الحق ما ورا استقلعت بمعنی ما ورا است و متعلق بمهر یک
از من و ادنی است الاستطاعت و سعت و رقذات چنانچہ بیان شد در کتاب التوحید و باب الاستقلال
نظرة الاسلام عبارت است از خلقی که مقتضی اقرار بر بوبیت است چنانچہ گفته در سورہ روم فطرۃ اللہ
الشی فطر الناس علیہا کلۃ الا خلاص عبارت از قول لا اله الا اللہ است مگر ابراهیم عبارت از اصول
دین است کہ محفوظ است و زہر شر یعنی وصیت آن بابر ابراهیم برای شہرت او بآن است چنانچہ گفته
در سورہ النعام الی وجہت و جہی للذی فطر السموات والارض تا آخر دین محمد عبارت از احکام شرعیہ
است کہ مختلف می شود باختلاف شرائع انبیاء ماور ما جہتی بمعنی ما دام است ابنتی استیفاء
بیانی است برای اینکه آنچه مذکور شد وقتی فائدہ میکند کہ بعض از ظاهر زبان نباشد بلکہ وسیلہ رضای آتی
و اقبال سبیل نمونان باشد کہ ترک پیروی حق و اقتدا با امام جمیع احکام الہی است آنکہ بفتح ہمزہ
و کسر یاء است و اصل او ہمزہ بوده قلب شدہ قیاساً و قرارت حاصم و ساز کوئیان و ابن عامر اشہ
بد و ہمزہ اول مفتوح و ثانی کسور خلاف قیاس است احم بفتح ہمزہ و الف بصیغہ مضارع معلوم
متکلم و عدہ از افتعال و اصل الیہ ہمزہ ساکنہ بودہ و او در و ابائی معجم عالیہ است اگر کوئی طلب
بودن پدران با صاحبان طلب صیقل پذیر است در زمان ماضی بے آن کسے با صاحبان نباشد
و طلب آنچه گذشتہ در ماضی معقول نیست گوئیم گذشتہ بدو قسم است اول آنچه تابع فعل تکلف
نست دوم آنچه تابع فعل تکلف است مثل آنچه اثبات افعال تکلفین در قرآن یا در لوح محفوظ
و مثل خلق سعادت و شقا برای ہر تکلفی در وقت خلق طینت بعض مکلفان از علیین و طینت
بعضی از سحین و مانند آنها و طلب گذشتہ نیز بدو قسم است اول طلب ترغیبی کہ معلوم باشد
و جو دان در ماضی با طلب وجود چیزی کہ معلوم باشد عدم آن در ماضی دوم طلب عدم با وجود چیز
در ماضی کہ معلوم داعی نباشد و تجویز کند کہ آن وجود با عدم تابع و داعی در وقتی کہ بعد از انست
باشد چنانچہ تحقیق شد در حدیث شہم باب سوم کہ اللہ تعالیٰ چون داند کہ در فلان وقت شخصی
فلان دعا خواہد کرد پیش از ان وقت مبنای طلب او را بر طرف می کند چون داند کہ دعا نہ سے کند
آن مبنای طلب را بر طرف نمی کند و طلب چیزی کہ در ماضی معقول است اگر از قسم اخیر باشد
چند تابع چیزی کہ ہر چند کہ مقدم در زمان بر ان چیز در حکم موخر در زمان است از ان چیز و باین تحقیق
ظاهر سے شود صحت تہجد از درک شقا چنانچہ سے آید در حدیث سی ام این باب و صحت طلب
محو اسم خود از دیوان اشیاء و اثبات آن در دیوان سعد و در ام الکتاب چنانچہ تحقیق
آن سے آید در شرح حدیث بیست و پنجم دین باب و امثال اینہا بسیار است و دعا با بلکہ
بعد از تامل ظاهر سے شود کہ جمیع دعا با بلکہ جمیع افعال اختیار یہ کہ برای نفع مترتب بر آنها است

ازین قبیل است چه اثبات در قرآن متعلق به خداوند شده پس طلب و قصد چیزه در مستقبل
از قبیل طلب عدم اثبات الهی است در قرآن خلاف آنچه را یعنی روایت ست از امام جعفر صادق
علیه السلام در دعائے صبح خدا را ملوک تست و بس پاس پاس می کنم ترا و طلب پناه
می کنم از تو و تو صاحب کل اختیار منی و من بنده تو ام به صبح رسیدم بر تقدیق پیمان تو و ثواب تو
لطیفاً ترا عمل می کنم بعد از این بقصدت و عده تو و بچسبم آورم مقتضای پیمان ترا چند آنکه
استغاثت آنها داشته باشم بتوفیق تو نیست پیچیده غم کسی از کاره و نه قوت غم کسی
بر کاره مگر بوسیله انگیزی الله تعالی به تنهایی بنی شریک که او را باشد در استقلال در آن
بوسیله انگیزی که او می رسد هم که محمد بنده اوست و فرستاده اوست بخلایق بصبح رسیدم بر خلقت
اسلام بخشن اخلاص و ملت ابراهیم و دین محمد بران فطرت و طلب و دین زندگی می کنم و میبیم
اگر خواسته باشد الله تعالی خدا را زنده دارم چنانکه زنده داشتی مرا و بمیران مرا چون می رانیدی
مرا بران و بر انگیزی مرا چون بر انگیزی مرا از قبر بران بیان این آنکه طلب می کنم آن رضای ترا
و پیروی راه ترا که راه حق محسوسین است بیان این آنکه بنو پناه دارم پشت خود را و بسوی تو
و انذار شتم کار خود را بیان این آنکه آن محمد را مان منم نیستند براس من اما مان غیر ایشان ایشان را
اما مان خود میدارم و ایشان را دوست میدارم و ایشان را پیروی می کنم در احکام شریعت خدا یا بگردان
ایشان را دوستان من در دنیا و آخرت و بگردان مرا بشین که دوست دارم و دوستان ایشان را دوست
و دشمن دارم و دشمنان ایشان را دوست و نهاده آخرت و ملحق کن مرا در روز مرگ بصالحان بجا
که پدران من با ایشان باشند **بست و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له علمنی شیئاً اقولہ اذا اصبحنا و اذا امسنا : و قال الحمد لله کما هو اهله
اللهم اذ خلنی فی کل خیر ارحمت ذیہ و اذ الی نجد و اخر جنتی من کل سوء اخرجت منه شریک الی محمد
صلی الله علی محمد و آل محمد شریح روایت ست از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت گفتم
او را تعلیم کن مرا چیزی که گویم آن را چون بصبح رسیدم و چون بشام رسیدم پس امام گفت بگو پاس
از الله است که می کند آنچه را که می خواهد باین معنی که بعد از مشیت او چیزی را بستمه اراده
و قدر و قضا تعلق بآن چیز میگیرد و پیشانی و بجز در او محال است و بیان اینها شد در کتاب التوحید
در باب بست و بچشم که باب فی ان لا یكون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسببہ است و نمیکنند
آنچه را که میخواهد دیگر باین معنی که گاهی بنده مشیت چیزه می کنند و مشیت الهی تعلق با آنها
نمی گیرد پس الهی کند آنرا احمد الله است و بر وجهه که دوست میدارد الله تعالی که محمود شود
بآن وجه حمد از الله است چنانچه او مستحق آن حمد است خدا یا داخل کن مرا در هر خوبی که داخل شود

بر حاشی که طلب آموزش میکنم از تو درین صبح و درین روز برای این رحمت تو که شیعه امامیه باشند
 و دیگریم بسوی تو از اهل بعثت تو که مخالفان شیعه امامیه باشند خدا یا بدستی که من به صبح رسیدم
 بر حالی که دیگریم بسوی تو درین روز و درین صبح از جمعی که ما شیعه امامیه در میان تابان ایشان
 از مشرکان و از اینجه می پندیزند آن جمیع آنرا بدستی که آن جمیع بودند و جمعی از زده کنندگان اولیا
 الهی سرکشان از حکم الهی خدا یا بگردان آنچه را که نازل کردی از آسمان بسوی زمین درین صبح
 و درین روز مبارک و بسیار نفع بر دوستان تو عذاب نیست بر دشمنان تو خدا یا بدستی که با کسی که تبار
 حکم تو شد و دشمنی کن با کسی که دشمنی با تو کرد و تبار آن جمیع باشد **اقصّل** اللّٰهُمَّ اختم لی بالامان
 و الایمان کما طلعت الشمس او غربت الشمس اللّٰهُمَّ اعقر لی و لوالدای و ارحمهما کما انیاتی صغیرا
 اللّٰهُمَّ اعقر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الا حیاة و مرفه و الا حیات
 انک تعلم منقلبهم و متواترهم اللّٰهُمَّ احفظ امام المسلمین بحفظ الایمان و ابقهم و انصرهم
 عزیزا و افرح له فتا لم یسیر و اجعل له و لنا من لدنک تسلیطا ناقصا شرح ابو الیقین
 اینجا مردوزنی است که استاد این کس باشند در تعلیم دین حق خواهد بود و مادر نسبی باشند و خواهد
 و مراد به مومنین اینجا جمعی است از شیعه امامیه که پیروی ظن کرده اند اصلا و دو تعبیر از ایشان
 شده در یک سوره مومنین اول الذین آمنوا و الذین تابوا و اتبعوا سبیلک و
 مراد به مسلمین اینجا از ایشان است و از جمعی است از شیعه امامیه که بر سبیل هدایت و فی هدایت
 گامه پیروی ظن کردند و تعبیر از ایشان شده و آیت سوره مومن که من صلح من آباکم و
 از و اجم و ذریاتم و بیان شده در کتاب الایمان و الکفر و شرح حدیث پنجم باب التوبة که باب
 صد و نودم است منقلب و فتح لام مضمر یعنی است و ضمیر راجع به مسلمین است یا راجع به مومنین
 مومنین و مسلمین است و مراد و گردان شدن ایشان از امام خلافت است جتنوی مصدر
 سبی باب علم است التواتر فتح ثا و سه نقطه و الف مدوده ایستادن بسیار در مقامی و مراد یا بیدن در
 تصدیق امام حق است فقط الایمان بیان شده در شرح حدیث سیزدهم این باب یعنی خدا یا تمام کن
 برای من بایمنی و ایمان و هر وقت که طلوع کند آفتاب یا غروب کند باین معنی که چون طلوع کند تا آخر
 روز با امن و ایمان باشم و چون غروب کند تا آخر شب با امن و ایمان باشم خدا یا بایمنی از گناهان را
 برای من و برای مادر و پدر من و رحمت کن مادر و پدر را و برایتکه تربیت کردند مرا بر دین حق
 بر حالی که کوچک بودم خدا یا بایمنی از گناهان را بر ابرایم مومنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات
 زندگان از جمله ایشان و مردگان بدستی که تو میدانی و گردان شدن ایشان را از باطل
 و مانع ایشان را بر حق خدا یا بایمنی از گناهان را بایم مسلمین را بنگاه داری تو ایمان را و مد کن او را مدد

بیشک و کشاکش، که بمن برای کشاوی آسان و گردان برای بود برای از نزد تو تسلط که منصور باشد از جانب
اِجْبَلِ اللّٰهَ الْعَنِّ ملائکة و ملائکة الفرق المتحلقة علی رسولک و دولا الاصل و رسولک
 ذالک لکن بعد و سید و ملائکة الریادة من فضلک و الا حاد و عباد و الانس و الاموات
 و الملائکة علی امرک لکن لا یغنی ذلک الا ان تستقر برمتنا قلنا **الشرح** ملائکة ملائکة عبادت از و توسل
 مخصوص نیست بلکه کنایت است از رؤسای املاک مثل خلقای ملک و میتوان که عبارت از شیخین و ملائکة
 باشد و الفرق منصوب و معطوف بر ملائکة است و التملکة بکسر لام و فاء است و تعنی برای آنکه است
 یعنی جمعی که از روی بی رویی با هم اختلاف در مسائل گردند مثل حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه
 و آن و تعنی برای رسول و املاک و شیخیه با اتفاق است و تعنی اصنام نموده است یعنی جمعی که اقتدار بر رسول
 و املاک و شیخیه گردند نقل از ملایک خلقای خود و درت ملائکة ایشان و دولا مجرور و معطوف بر رسولک
 است و الا لکن مجرور و معطوف بر دولا است بطعن تفسیر من یعنی فی است و حلیه تم مجرور و معطوف
 بر رسولک است و الزیادة زیاد شدن و زیاد کردن و مراد اینجا حتی اول است من برای سبب است
 فضلیک اشارت است بقول الله تعالی در سوره جمعه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و مراد اینجا هر که
 دولا امر بعد از رسول است اما چه اشارت الیه ذلک بموجب آخرین است چنانچه بیان شد در شرح حدیث
 اول باب بیست و نهم اما تعنی استیفاء بیانی است یا حال است از فاعل و الملائکة ضمیه به راجع
 به است المؤمن یعنی تا دله فقط من قسیم نقدی که بهای جنبی باشد و آن بر دو قسم است یکی از حال
 و مانند آن چه آنها بجای آجاس دنیا است و دیگری عبادات چه آنها بجای آجاس آخرت است
 و تعلق اشارت از من بفرصت است باینکه ملائکة من آخرت را داده اند و آن من دنیا را گرفته اند
 پس من دنیا مانند مجلس نه شده و اینجا و گفته ملائکة برای اشارت باینکه مقصود اولی اهل
 باطل نقد است مثل از طلا و نقره یعنی خدایا بخت کن فلان و فلان را و فرمای که اختلاف با هم در
 اجتماعات گردند یعنی رسول تو و متولیان او ازت مومنان بعد از رسول تو فلان من و فلان
 بعد از رسول تو و تبیان امان آن و طلب میکنم از تو توفیق زیاد شدن مرتبه من بسبب زیاد شدن
 فضل تو که بر روی املاک اهل البیت علیهم السلام است و توفیق اقرار با آنچه آمد از نزد تو و توفیق قبول
 کردن من فسر آن مراد توفیق نگاهداری آنچه امر کرده بآن نمی خواهم بجای آنچه امر
 کردی بآن عرض را و خبری باینکه باینکه **اِجْبَلِ** الله ما هدی یمس هدایت و تعنی
 تیر ما قضیت آنکه تقضی و لا یغنی بلیک و لا دل من و البیت تبارکت و تعالی سجد
 و البیت تقضی من دعائی و ما تقرت به الیک من خیر فصاعده لی تصدقا کتیره
 ما تامل الیک احرا عظیمه و ما احسن ما الینتی و اذ ظم ما اعطینتی و اطول

ما یأتی فی ذلک انما یسیر علی ذلک الحدیث الی کثیر اطیاء ما رکا علیه من الامور و الشهوات و غیره
 الاض و صلا و ماشاء فی کما یحب فی و یرضی و کما یبغی اوجه و بی ذی الحلال الا کما یرشع
 ما و یرتقب موصول و مبتدا است و چون متضمن معنی خبر است قادر فضا عطف جزا میسر است و
 ما احسن صفت تعجب است ما و یرتقب و نظائر آن مصدریه است و می تواند بود که موصول باشد
 و عامه محذوف باشد الا بقاء مصدر یا یا افعال خبر در کردن کسی را و در اینجا اعلام فاعل است
 اهل البیت است بحکایت قرآن که در آن با امر بطلب علم و معنی از خود رانی و اختلاف از روی ظن است
 کثیر اصفت مفعول مطلق است محذوف بقدر خبر علیه خبر مبتدا است و ضمیر راجع بمفعول مطلق
 است ظاهر فتح میم فتح لام و همزه و مفعول و مبتدا است و جمله صفت دیگر مفعول مطلق است ابتداء
 جماعت ایشان و مطلق جماعت و هر دو اینجا مناسب است ما تا اربی عبارت از جمعی است که
 ایشان شده دیوقت احوال آن که اول حوادث و داده هر خبر است اما هنوز موجود نشده اند یا عیالات
 از حزن و فرشتگان است که ساکن آسمانند و نه ساکن زمین بلکه در حرکت اند در میان آسمان و زمین
 کما یحب صفت و مفعول مطلق است یعنی خدا یا راهبانی کن در جمله جمعی که در آسمانی کردی ایشان را و
 کما یارب را از شر آنچه حکم تو بوقوع آن تعلیل گرفت بدستی که تو حکم بوقوع احوال بر خلاف می کنی و حکم
 بوقوع احوال کرده نمی شود و بر تو و خواری شود کسی که بدستی کردی باو بنایت بر تصفیف بصفات
 کمال شدی و بنایت بر ایز نقصان و تیج شدی تنزیه از نقصان و تیج می کنم تنزیه تو است صاحب
 کل اختیار کعبه خوب قبول کن از من و حاجی مرا و آنچه نزدی جستم پس سید آن بسوی تو از جمله
 عبادت پس مضاعف کن آنرا با اعتبار تو اید بر اے من خدایا بسیار بوده مانا از نزد تو فردی
 بزرگ ای صاحب کل اختیار من چه خوب است خبر داری کردن تو مرا و چه بزرگ است بخشیدن تو
 مرا فضل خود چه در از دست فراغت دادن تو مرا و چه بسیار است پوشانیدن تو بر من عیبات
 مرا و مردمان مطلع نشوند پس ترا است حمد اے مستحق عبادت من حمدی بسیار یا کینه بسیار که بر ترا
 اشراق آسمانها و اشراق زمین و اشراق آنچه شیت کرده آنرا صاحب کل اختیار من حمدی چنانچه
 دوست میدارد آنرا صاحب کل اختیار در ارضی میشود بآن و چنانچه نزد اوست برای جانب صاحب کل
 اختیار من که صاحب بزرگی و گرامی داشتن متقانت است و چهارم اصل صفت
 یا اعبدا لله یعلم من کان قال ماشاء الله کان کاحول کاحوة لا اله الا الله العلی العظیم ما به محمد و عین یصلی الیه
 در بر یومه ذلک شیا یکرهه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که گفت
 که آنچه خواسته باشد از الله مقایسه شده بیان این آنکه نیست پیغمبر شدن عزم کسی اندک
 و نه قوت عزم کسی بر کاردی مگر بوسیله انگیزی الهی که بلند مرتبه و بزرگ مرتبه است صد بار وقتی که نماز صبح

میکنند یزید و در آن روز پنجشنبه را که کرامت از آن میدارد بسمت و بجم اصل من علی بن ابی حمزة
عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال من قال فی جهر صلوٰۃ الحمد فی جهر صلوٰۃ المغرب
سبع مرات بسم الله الرحمن الرحیم لا حول الا بالله العلی اله بسم الله عز وجل عن سبعین نوعا
من الفزع البلاء اهو فیها الرجح و البصر الجود و ان کان شفیعا علی من الشفاء و کتب فی السعداء نشرح
الرجح بکسر الی بے نقطه و سکون یای و دو نقطه و پائین و عای بی نقطه بود و بود مراد اینجا متعین شد
بعض اعضا است چنانچه در خوره می شود و گذشت در حدیث بستم این باب یا چنانچه در گذشت
و این می شود یا مراد و با و گرفتن بعض اعضا از مرض است یعنی روایت است از عیسی بن
ابن حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت در عقب نماز صبح و در عقب نماز شام
هفت بار یا ابتدا میکنم بنام الله که در کل عالم است مرابان بود نشان ست نیست کردیدن عزیم کسی
از کاری و نه قوت عزیم کسی بر کاری مگر بوسیله انگیزی الله که بنده مرتبه و بزرگ مرتبه است دفع کرد آفت
از او و هفتاد قسم از اقسام بلا را سلب از آنها متعین اعضا و کله پیسی و دیوانگی است و اگر نا عاقبت بخیر باشد
بر طرف کرده می شود نام او از دیوانان نا عاقبت بخیر و نوشته می شود در دیوان جمعی که عاقبت بخیر
اند بدینکه این محو و اثبات بر سیل استعاره تقیله است چه نام این قسم کسی و دیوان شقاوت نوشته
و الا لازم نمی آید که علم آتی چهل باشد بلکه مراد اینست که در حق بعضی از مکلفان الله تعالی میداد
که اگر آن دعا را نمی کرد اسم او در دیوان شقاوت نوشته می شد و چون این دعا خواند هرگز نام او در دیوان
دیوان نوشته نشده چنانچه تحقیق شد در شرح حدیث بستم و حکم این باب و می تواند بود که مراد
محو و اثبات در دیوان اعمال شبیه به اعمال و اشتیاق و دیوان اعمال شبیه به اعمال سعدا باشد
چنانچه ظاهر میشود از حدیث آمده بسمت و بجم اصل و بی دروایت سعدان عن ابی بصیر
عن ابی عبدالله علیه السلام سئل الا انه قال ان الله لا یخون و ان الله لا ینقض و ان الله لا یخول الله
عز وجل الی السعادة لشرح و در روایت سعدان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
مثل آنست که علی بن ابی حمزه روایت کرده در همه چیز مگر اینکه سعدان گفتند در روایت خود که
سلب از آنها است دیوانگی و غرور و کله پیسی و اگر فعل شبیه به فعل اشتیاق کرده باشد و مراد که گردانند او را
الله عز وجل بتوفیق خود بر وی فانی باشد بسمت و هفتاد اصل عن الحسن بن الحسن بن ابی الحسن علی
سئل الا انه قال یقولها ثلثة مرات جن عیسی لم یخف شیطانا ولا سلطانا ولا برصا ولا جازما و لم یزل سبع مرات قال
ابو الحسن علیه السلام و انما انما هاتمة توفیق یقولها تا آخر دین بقایت بجای قال فی و بر صا و
الفجر آخر است و روایت علی بن ابی حمزه و سعدان پس معنی من یقولها است و ضمیر
برای اختصاص است چه امام بجای این گفته که من یقول بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة

الا بالله العظیم ثلث مرات حين لم ينجح ما آخر لم يخف خبره جدا است قال بن عبد الوهاب بن است كبري
 نفعه بآن نشده یعنی روایت است از حسن بن ابی حمزه از امام رضا یا امام موسی کاظم مثل آنچه در وقت
 علی بن ابی حمزه و سعدان روایت کردند از امام جعفر صادق علیه السلام مگر اینکه امام رضا یا امام
 موسی کاظم علیهما السلام گفت هر که گوید این کلمات را سه بار وقتی که بخت می رسد و سه بار وقتی که بدش
 می رسد نه ترسد از وسوسه شیطان و نه از شره ریا و شاه زمان و نه از کینه ییسی و نه از خوره و امام نکند
 هفت بار را گفت امام علیه السلام و من یگوید این کلمات را سه بار نیست و هفت تنم اصل عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال اذا صليت الغداة والمغرب قل بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبع مر
 فانه من قالها لم يصبه جفون ولا حزام ولا برص ولا سبعون نفعا من انواع البلاد فشرح مضمون این
 ظاهر است از شرح حدیث بست و دیگر این باب بست و فقه اصل قال ابو الحسن علیه السلام
 اذا صليت المغرب فلا تلبس رجليك ولا تنظف احدا حق تقول عانة مرة بسم الله الرحمن الرحيم لا حول
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم مائة مرة في الغداة خمس قالها ادفع الله عنه مائة نفع من انواع الطلاد
 نوع منها البرص والجذام والنسبطان والسلطان فشرح واد ومانه برای عطف نیست بلکه استیناف
 مخفی است و مانه مرفوع و مبتدا است فی الغداة خبر مبتدا است قادر من برای بیانست یعنی گفت
 امام رضا یا امام موسی کاظم علیهما السلام چون نذاری نماز شام را پس پس کن پای خود را باین معنی که بر
 وضع تشنه و سلام بانی و پای خود را و سخن گویند کس را آنکه گوئی صد بار آنرا که بیان شد و شرح
 حدیث بست و پنجم این باب و صد بار در نماز صبح است باین معنی که صد بار دیگر هر اربعه نماز صبح پیش
 از بسط رجل و تکلم میاید گفت بیان این آنکه هر که گفت آن روزان و دو وقت دفع کرد و الله تعالی از او صد
 قسم از اقسام بلا را که ستر نمی از ان اقسام که ییسی و خوره و وسوسه شیطان و آزار پادشاه زمان
 می احم اصل عن عبد الله بن ابراهيم الجعفي قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول اذا
 نظرت الى الشمس في غروبها واد باء قل بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لم ينجح ولدا ولم يكن له
 شريك في الملك الحمد لله الذي لا يوصف ولا يحصى و يعلم ولا يعلم غاشية الا عينهما تحفيا الصلوة و ادعوه
 بحمد الله اکبر و بسم الله العظیم من شرفا و ادعوا من شرفا تحت القرى من توا و اندر من شرف
 الوعد من شرفا و صفت رسال الحذر و رب العالمين ذکر انها امان من السبع و من الشيطان
 الرحيم من ذرية بشر و تنوید باین فقرات می آید در حدیث چهارم باب پنجاه و هفتم که باب اخرونه و
 است و ظاهر این است که مراد با و احسن از امام موسی کاظم یا فدوی تواند بود که مراد با امام رضا باشد
 و لا یعلم بعینه مجهول باین نظم است و بعضی میگویند که از باب تقیید است آنجا که محمد باب نصرت
 با اسم فاعل است ابو عمرو بنیسم و تشنه خبریابی بنی نطقه نیست ابیسی است از سبب بختیابی بنی نطقه

و کسر سین بی نقطه و سکون یای و دو نقطه و پائین و سین بی نقطه غیر معلوم که بلکه شده باشد ابتدا سے دوستی و دنیا و مانند آن و میل بدینا که پنهان کرده شده باشد و دل و مانند آن و همه اینها مناسب است یعنی شنیدم از امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام می گفت چون به شام رسیدی پس نگاه کردی بسوی آفتاب در فرد رفتن و میت گردانیدن پس بگو ابتدا میگویم بنام الله که مدبر کل عالم است هر آن اموسان است پس الله را ست که نگرفته برای خود فرزندی و بنوده هرگز برای او شریکی بود و شاهای پس الله است که میداند چگونگی ذات و صفات هر چیزی را و دانسته نمی شود نزد دیگر آن چگونه ذات و صفات او باین معنی که او را که میکنند هر چیزی را با اسم چاه محض مثل بلور و جیم و مانند آنها و ادراک کردی نمی شود با اسم چاه محض و میداند چگونه حل مشتقات را بر موضوعات آنها دانسته نمی شود چگونگی حل مشتقات بر او و نه مشتقاتی که از صفات ذات است مثل عالم و قادر که از او و با برادر محمول می شود و نه مشتقاتی که از صفات فعل است مثل خالق و مدبر که حادث است مثلاً نمی توانیم دانست که موافقت نفس الامر در حل صفات از او و بدای آنکه در محلی تقدیمی با اعتبار اجزایا اعتبار مقارنات باشد چون می شود بعد در الافعال از او که مستداف صفات فعل است بی تقدیم و در آخر او در مقارنات مثل قصد و غرض چون می شود می دانند خیانت چهره را یعنی نگاه و دیده آنها را یا یعنی نگاه به قصد صریح ضرر آنها را و میداند آنچه را که به پریشانند سینه را از صاحبان بے سینه مثل علم بر بوبیت در باطن دل با وجود انکار آن در ظاهر دل چنانچه گفته در سوره انعام بل بدانیم ما کافرانیم و پناه می گیریم به الله که گواهی است و بنام الله تعالی که بزرگ است مراد رب العالمین است و مصداق آن وجود ابراهیم مقتضی الطاعة در هر زمان است و پناه میگیرم از شر آنچه خلق کرده بعنوان کثرت و آنچه خلق کرده بعنوان اینکه اسم چاه محض مشترک میان خالق و آن مخلوق نیست و از شر آنچه در پائین خاک نشناک است و از شر آنچه ظاهر شد و آنچه درون شد و از شر آنچه باشد در شب و روز و از شر ابلیس و اولاد او و از شر هر چه که معلوم نباشد و از شر آنچه گفتم و آنچه نگفتم پس الله را ست که جمیع اهل اختیار هر کس و هر چیز است امام علیه السلام گفت آن کلمات باعث ایمنی است از زنده و از سوسه شیطان یعنی از سوسه اولاد او اصل قال دکان اصلا المؤمنین صلوات الله علیه یقول اذا صبح سبحان الله الملك القدوس لنا اللهم انی اعوذ بک من دو ال نعمتک ومن تحویل عاقبتک ومن جماعه نعمتک ومن دوک الشقاء ومن شر ما سبق فی الکتاب اللهم انی اسألك بعدة ملکته وشدته قوتک و بطله سلطانتک و بقدرتک علی خلقک شرح نزویک باین گذشته در حدیث شانزدهم این باب لیکن بجای فی الکتاب فی اللیل بود و تخفیف تعوذ از شر نوشته است در قرآن و بیج محفوظ که ماضی اسم بیان شد در شرح حدیث سبت و یکم این باب

باین معنی کہ انجہ مذکور شد افسوس است و آنچه منافات ندارد با فضیلت باقی افراد تسبیح سی و پنجم اصل
 قال ابو جعفر علیہ السلام من قال جبر بطیغ الخیر لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك والحمد لله وعبت
 وحوحی لا یوت بید الخیر وهو علی کل شیء قدير عشر مرات واصلی علی محمد وآلہ عشر مرات وسمی خمسا وثلثین
 مرة وھل خمس وثلثین مرة وحمد الله خمس وثلثین مرة لم یکتب فی ذلك الصباح من الخافین دالا
 قالہا فی المساء لم یکتب فی تلك اللیلۃ من الخافین شتم من مراد یصباح انجیا تمام رؤیت باراد
 بلیلیۃ شام است یعنی گفت امام محمد باقر علیہ السلام ہر کہ گفت وقتی کہ طلوع میکند صبح صادق بعضی انجرا
 کہ مذکور شد در حدیث سی و یکم در بار و درود کرد بر محمد و آل محمد و بار و سبحان اللہ گفت سی و پنج بار
 و لا اله الا اللہ گفت سی و پنج بار و الحمد للہ گفت سی و پنج بار نوشتہ نشد در آن روز از جملہ عافان و چون
 گفت آمنا را در شام نوشتہ نشد در آن شب از جملہ غافلان اشارت است بآیت سورہ عرف بالغدو والآصال
 ولا تکن من الخافین و بیان شد در شرح حدیث ہفتم مخفی نما ند کہ این غیر تسبیح قاطبہ ہست
 و پیش از نماز صبح و نماز شام است سی و ہشتم اصل کتبت الیابی جعفر الثانی علیہ السلام السلام
 ان یعلنی دعاء فکتب الی بقول اذا صبحت و اصبحت اللہ اللہ ربی الرحمن الرحیم لا شریک لہ شیدا و ان
 نردت علی ذلك فهو غیر شتم تدعو بما ید الیک فی حاجتک فهو لکل شیء باذن اللہ یفعل اللہ ما یشاء للشیء
 نوشتہ نیست و امام محمد تقی علیہ السلام طلب میکردم از او این کہ التکمیل کن مراد عانی باین معنی کہ روش دعا
 را کہ مروستہ است بچہ شوق تعلیم کند پس نوشتہ بسوی من کہ میگوئی چون بصبح رسیدی و بشام رسیدی
 اللہ اللہ دعا صاحب کل اختیار شد کہ در ہر کل عالم است مہربانست بموثران شریک نمی گنم با و در ربوبیت
 چیزی را و اگر یاد کنی بران تسبیح تسبیحہاے دیگر را پس آن بہتر است بعد از آن دعا می کند یا انجہ
 بخاطر رسیدہ و رعایت خود بیان این آنکہ روش دعا بہر اسے ہر حاجتی است باین معنی کہ باعث
 اجابت دعای ہر حاجت است بتوفیق اللہ تعالیٰ کسی را برای بجا آوردن آن روش میکند اللہ
 تعالیٰ انچہ را کہ می خواہد باین معنی کہ بعضی را توفیق آن روش دعا میدہد و بعضی را نیدہ سی و ہفتم
 اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لا تدع ان تدعو بهذا الدعاء ثلاث مرات اذا صبحت و ثلاث
 مرات اذا امسیت اللهم اجعلنی فی درعک الحصینۃ الی تجعل فیہا من ترید فان ابی علیہ السلام
 کان یقول هذا من الدعاء الخیر و نفعی در عک الحصینۃ بیان شد در شرح حدیث سیزدہم
 این باب الدعاء الخیر و اشارت است بآنکہ از جملہ کلمات کموز مقامات المؤمنین است کہ بیان شد
 در حدیث چهارم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت و انما نذر
 این را کہ دعا کنی باین دعا سہ بار چون بصبح رسیدی و سہ بار چون بشیب رسیدی خدا یا داخل سازد
 مرا در روزی فظمت تو کہ مستحکم است انچنان ز رہی کہ داخل میکنی در آن ہر کہ را کہ میخواہی اورا باین

معنی که محبوب تست چه بدستی که پدرم علیه السلام میگفت که این از جمل دعاهاست که در خزانه
 گنجینه کلمات مومنان نگاه داشته می شود منی و هفتتم اصل عن ابی حمزة عن
 ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما عنی بقوله و ابراهيم الذی و فی قال کلمات بالغ
 میهن قلت و ما هن قال کان اذا اصبح قال اصبح و سر بی محمود اصبح لا اشرك بالله
 سبیل الله و ادعوه الله و لا اتحد من دونه و لیا ثلثا و اذا امسى قال ثلثا قال فانزل الله
 عزوجل فی کتابه و ابراهيم الذی و فی قلت فاعنی بقوله فی نوح انه کان عند الشکور
 قال کلمات بالغ فیهن قلت و ما هن قال کان اذا اصبح قال اصبح استهدک ما اصبح بی من نعمه
 او عافیة فی دین او دنیا فانها منک و حدک لا شریک لک فک الحمد علی ذلک و لک الشکر کثیرا کان یقولها
 اذا اصبح ثلثا و اذا امسى ثلثا قلت فاعنی بقوله فی محی و حنا فاص لمدنا و رکوة قال تحس الله قال
 قلت فابلاغ من تحس الله علیه قال کان اذا قال یا رب قال الله عزوجل لمیک یا محی ثم
 در سورة النجم چنین است ان فرای الذی تولى و اعطى قلیلا و اکبر اعطاه علم النبیة فویر به
 ام لم ینبأ کما فی صحف موسی و ابراهیم الذی و فی ان لا تزور دار ذر و در آخر درین چند
 احتمال است از انجمل است که گذشت در کتاب التوحید و در شرح حدیث سوم باب هشتم که باب الذی
 من الکلام فی کیفیة است التوفیة او اگر ذن حیی حق ولایت بر وجه کامل کلمات هر دو با منسوب
 است بنقدیر عن کلمات سوال در اول از مفعول و فی است و در دوم ذلک مبالغه و در شکر است
 و کلمات نوح گذشت با تعبیر در خودش و عددش در کتاب الایمان و الکفر در باب چهل و هشتم
 که باب الشکر است الحنان یفتح حامی بی نقطه اسم تخریب است که مصدر باب فعمل است یعنی ترحم
 بر کسی یعنی روایت است از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام ابو حمزه گفت گفتم او را که الله
 تعالی چه خواست بقوله در سورة النجم و صف ابراهیم که بر وجه کامل او اگر در حق ولایت الهی را گفت
 خواست کلمه چند را در تصدیق ولایت الهی که مبالغه کرد در اینها بکار آنا گفت و چیست آن
 کلمات گفت چون بصر میرسد میگفت برحالی که صاحب کل اختیار من ستایش کرده شده است بصر
 رسیدم برحالی که شریک قرار نیدهم بالله تعالی در حکم و گیره را و فی خوانم با و معبودی را
 و سرانگیزم بے او و لے و عالمی را است بار میگفت این را و چون بشام میرسیدم گفت
 سبار آن کلمات را و بیایه اصبح سے گفت اسمیت امام علیه السلام گفت برائے این است
 که نازل ساخت الله تعالی در قرآن که و ابراهیم الذی و فی گفتم پس چه خواسته الله تعالی بقول او
 در سورة بنی اسرائیل در حق نوح که بدستی که او بود بنده بنایت شکر گذار امام گفت نوم سست
 کلمه چند را که مبالغه کرد نوح را و در اینها بکار آنا گفتم و چیست آن کلمات امام گفت چون بصر میرسد

می گفت بصبح رسیدم بر حالی که گواد میگیرم ترا که آنچه بصبح رسید با من از نعمت یا فراغت در دین
یا دنیا پس بدستی که آن از دست باین معنی که ملوک نیست به تنهایی تو که شریکی نیست ترا در ملکیت
آن یا یعنی که هر نعمتی که دیگرست با من کرده ملک آن نیست بلکه بقضا و قدر است پس ملوک نیست
حمدبران و ملوک نیست شکر بر حال که بسیار است می گفت آن کلمات را چون بصبح میرسید سه بار
و چون بپیشام میرسید میگفت آن مضمون را سه بار گفتم پس چه خواسته الله تعالی بقبول خود
در سوره فریم در حق بخانی و آیتناه الحکم صبیحا و مریئا من لدنا و اودیم بحی را سکن جمیع احکام الهی بر حالی
که کوچک بود و اودیم او را مهربانی از جانب خود و اودیم او را اعلی صالح که روز بر در زیاد
شود و گفت خواسته بجهان مهربانی الله تعالی را راوی گفت گفتم پس بچه حد رسیدی باین سبب
مهربانی الله تعالی بر او گفت چون میگفت ای صاحب کل اختیار میگفت الله عز و جل لمیک
یا بچی یا یعنی که هر دعا که میگردی و حاجت می شد

باب چهل و فقه اصل باب الدعاء عند النوم والانشاء

تشریح این باب بیان دعاست نزد اراده شروع در خواب و تیز بیدار شدن درین باب
پیچیده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قال
حين ياخذ مضجعه ثلاث مرات الحمد لله الذي علانا فقهرا والحمد لله الذي بطن فخرنا والحمد لله
الذي اهلك فخرنا والحمد لله الذي يحيي الموتى وبعث الاحياء و هو على كل شئ قدير خرج
من الذنوب كهية يوم ولدته امه بشرح این تحمید ظاهر شد از شرح حدیث پیچیده با پیست و
پیچیده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت و گفته که فرا
گرفت خواب گاه خود را در شب یا در روز و سه بار این تحمید را بیرون آمد از گناهان
مانند حال خودش در روزی که زانیده او را مادرش دوم اصل در رفعه الی الله
عبد الله علیه السلام قال يا ذا الجلال و الاکرام افراسه فليقل اللهم اني احتسبت نفسي
عندك فاحتسبها في محل رضوانك و مغفرتك و ان مرددتها فادد و موئنه عارفته بحق
اولياك حتى تنقناها عن ذلك بشرح را و سه بار در دست حدیث را تا امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون قرار گیرد یک از شما در بستر خود پس باید که گوید خدا یا بدستی که من بند کردم روح
خود را نزد تو باین معنی که قصد خواب کردم تا بند شود پس بند کن روح مرا در محل رضای تو
و آمرزش تو و اگر برگردانی آنرا بسوی بدن من پس برگردان آنرا بر حالی که مقدر باشد
که ایمان بر لبو بیت تو داشته باشد یا شتر شتر باشد بحق امان تو و وقتی که قبض کنی آنرا بران ایمان
و معرفت ذکر علی فلک برای اینست که گاهی باین حدیث داخل در حکم تا قبل نمی باشد پس تصریح

بدخول بهتر است نسوم اصل من ارجع عبد الله عليه السلام انه قال يقول عند منامه فاستبشيت
 بالله وكفرت بالطاغوت اللهم احفظني من امي في يقظتي شريح روایت است از امام جعفر
 صادق عليه السلام که او میگفت نزد خواب خود که مومن بشدم بر رویت الله تعالی و بی اعتقاد
 بشدم بشریک الله تعالی در ملک از پیش خود خدایا نگا دار مرا در خواب من و در بیدار من
 پنهان و اصل قال ابو عبد الله عليه السلام الاخيركم بما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول
 اذا ادى الفاشة قلت بل قال كان يقرأ آية الكرسي ويقول بسم الله امنت بالله وكفرت
 بالطاغوت اللهم احفظني من امي في يقظتي شريح گفت امام جعفر صادق با خبر وار كنتم شمارا با آنچه
 رسول الله صلى الله عليه وآله میگفت چون قرار میگرفت در بستر خود گفت من نمی خورم و اگر گفت
 میخورد آیه الكرسي را که الحمد لله الا هو الحی القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم لا في السموات و ما في
 الارض من عا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم امين ايديهم و ما تعلمهم ولا يحيطون بشي من علمه الا بما شار
 و سوع كرسية السموات و الارض و لا يدركه حيطه و هو العلي العظيم و می گفت ابتدا اسميكنم ب نام الله
 من من بشدم تا آخر آنچه در حديث سابق گذشت پنج اصل كان امير المؤمنين صلوات الله
 عليه يقول اللهم افاعوه ب اسمي من سوا الاحلام و من سوا الاحلام و ان يلصق الشيطان في القطة و النام شريح
 الاحلام يقع به و سيكون عادى في نقطه جمع حلم بضم حاء و سكون و ضم لام خيا لنا كه در خواب واقع
 می شود یا در بیداری برای ما قدری است و برای مصاحبت می تواند بود یعنی عادت امیر المؤمنین علیه السلام
 علیایش بود که نزد خواب می گفت خدایا بیدار من من بپناه میگیرم بخواه من بشدم در خواب و بپناه
 میگیرم از چیزی که خدایا برای خواب و بپناه میگیرم از آنکه بپناه میگیرم از هر شیطان و در بیدار من خواب
 ششم اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام اذ الخندق مضجعت
 فبکته اربع و ثلاثين و احمدها ثلاث و ثلاثين و سبح ثلاث و ثلاثين و تقول آية الكرسي و العوذتين و عشر آيات
 عن اول الصافات و غیرها من اخرها تسبیح تسبیح منسوب است با عزرا بنقدیر ادرک تسبیح
 یا بقول لطلح سبت فعل محذوف بقدر سبع تسبیح و تسبیح تقدیر اذ اشترطه است و فاد و فکر بجز الهیه
 است و جمله شرطیه و جزا مبتدای بیانی سابق است و می تواند بود که تسبیح مرفوع باشد یا مبتدای و اذا
 برای محقق ظرفیت و تبرع مبتدای باشد و فاد و فکر برای تفریع باشد یا مبتدای باشد تقریر یعنی امر است
 الموعودین بکسرت و او مشدود و سورة الفلق و سورة الناس یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 گفت در باب تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را چون قرآن قرائت می نمود نگاه خود را پس تکبیر الله تعالی
 کن سی و چهار بار و حمد الله تعالی کن سی و سیار و تسبیح الله تعالی کن سی و سیار و میخوانی آیه الكرسي
 را که در شرح حدیث چهارم گذشت و دو سوره پناه دهنده از آفات را که بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر النفث والنفث من العقد ومن شر حاسد اذا حسد بسم الله الرحمن الرحيم قل اعوذ برب الناس ملك الناس الله الناس من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس ويخون في ذنوبه آية را از اوجل سورة الصافات چنانچه بيان مشدد در شرح حديث بستم باب سابق وده آيت را از آخر اين سوره كه وان حينئذ نالهم الغالبون قتل عنهم حتى حين وابصرهم فسوف يبصرون فبغض ابائهم يستعجلون فاذا انزل السحابهم فساء صباغ المذمرين وقول عنهم حتى حين وابصرهم فسوف يبصرون سبحان ربك رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين حقيقتا اصل عن داود بن فرقد عن اخيه عن شهاب بن عبد رب بن سنان قال قال الله عليه السلام قال قل لله ان امرأة تقرب عني في المنام بالليل فقال قل له اجعل حسبا حاكما لله ابراهيم واثار ثلثين نبيهم الله ثلثا وثلثين نبيهم واحمد الله ثلثا وثلثين وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك والحمد يحيى ويميت يحيى ويميت الخيره وله اجتلائف الليل والنهار وهو على كل شيء قدير عشر مرات بترجمه روايت است از داود بن فرقد از پدرش زبير بن عدي بن عبد الرحمن كه شهاب بن عبد رب طلب كرد از داود پسر او را كه سوال كن گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را و گفتم كه بگو امام را پدر مني كه زني ميترسايد مراد خواب در شب پس چون گفتم آخر ابا امام گفت بگو شهاب را كه لباس زيراي خود آلت تناسلي را و بگيرد و در آستان چار بگيرد و بشييع كن اندر راسي و بشييع و حيدر كن اندر راسي و بسينار و بگوده بارانچ را كه گذشت در حديث اول باب سي و نهم بنقصان و هوحي لا يموت و بزيادتي انكه مملوك بايد است و بگوئي شدن شهاب يا نيمغي كه فاعل موجب غيبت در فعل آن بلكه مختار مستقبل و در رتبت هشتم افضل عن معاوية بن وهب عن ابي عبد الله عليه السلام انه اتاه ابا عبد الله فقال يا ابا عبد الله انما تقال يا ابي قل اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا صلى الله عليه واله عبده ورسوله اعوذ بفضلة الله واعدو بفضلة الله واعدو بقدرة الله واعدو بجلال الله واعدو بسيلطان الله ان الله على كل شيء قدير واعدو بفضله الله واعدو بقران الله واعدو برحمة الله من شر السامة والهامة ومن شر كل دابة صغيرة او كبيرة بليل او نهار ومن شر فستقة الجن والانس ومن شر فسقة العرب والجن ومن شر الصواعق والبرد اللهم صل على محمد عبدك ورسولك ثم اجمع الصلوات من جميع صائغاتها وادعها بعد كه بگفت شده يداش و بگفت كه ارا بر بناي اين آيد و بر قها و هم انجا مناسبت يعني زود است از معاوية بن وهب از امام جعفر صادق عليه السلام كه نشان اين است كه آمد نزد او پسر من كه او را بود شي پس گفتم اي پدر مني خواب كه خواب گفتم پس امام گفت اي پسر من بگو گفتم ميدهم كه مستحق عبادتي نميست مگر الله و انكه محمد صلى الله عليه واله نبوده او و فرستاده او و محمل كن است بناه ميگيرم

رخرگ الله و پناه ميگيرم بي شکی الله و پناه ميگيرم بقرآنی الله و پناه ميگيرم باني عیسی الله و پناه
 ميگيرم بمسلمات الله بر هر نيز درستی که العبد بر هر نيازيت قرآنا است و پناه ميگيرم بکيدت کردن الله از
 گنايان بيدگان مومن و پناه ميگيرم بپوشانیدن الله تعالى گنايان مومنان را و پناه ميگيرم
 بمریانی الله بامومنان در ضرر جانوران باعث اندوه و از ضرر هر چيزنده کوچک یا بزرگ و در شرف
 بار و زوز و ضرر فاسقان من و انس و از ضرر فاسقان عرب و عجم و از ضرر صاعقه و گرگ و خدایا
 در و دکن بر محمد که سیده تو و رسول تست اصل قال معوية بن وهب قال الصبي الطيب عند ذكر النبي
 المبارك قال يا ايها الطيب المبارك تشوحي فتقول بصيغة ماضی معلوم يا فاعل است التقول و
 پیش خود گفتی و بی تلقین دیگری چون آن صبی این کلمات را در شبهای دیگر شنیده بود و کلید
 آنرا را بی تلقین بخاطر خود رسانیده و گفته الصبی مرفوع و فاعل است الطيب مجرور است بسمیل
 حکایت چون صحبت رسولک است یا منقول است و بر هر تقدیر مفعول اتقول است النبي الیبارک
 مجرور است و از کلام معویه است در تعبیر از رسولک الطيب الیبارک مجرور و صفت رسولک
 است یعنی گفت معویه پس از پیش خود گفت آن پسر کوچک الطيب را نزد ذکر پیغمبر بکت داده شده
 باین معنی که امام علیه السلام و رسولک گفت و هنوز تهنیت را نگفته بود که آن صبی گفت و رسولک الطيب
 امام گفت آری اے پسرک من الطيب الیبارک باین معنی که در حمت آن دعا الطيب هست چنانچه
 گفتی و الیبارک نیز هست فهم اصل عن معصل بن عمر قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام ان
 استطعت ان لا تنيت ليلة حتى تقومنا احد عشر نافلة اخری بها قال قل اعوذ بقرعة الله و اعوذ
 بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بسلطان الله و اعوذ بعجل الله و اعوذ بدفع الله و اعوذ
 بمع الله و اعوذ بجمع الله و اعوذ بملك الله و اعوذ بوجه الله و اعوذ برسول الله صلى الله عليه
 و اله و صوما خلق و برأ ذرأ و اعوذ به کلا شئت تشوحي ان شرهيا است و جزای آن محذوف
 است بتقدير فاعل ثبت بیای یک نقطه و بی دو نقطه در این و بی دو نقطه در بالا بصيغة مضارع
 مخاطب باب ضرب از افعال تامه است بمعنی تدخّل فی الليل و مراد انجا خواب کردن در شب است
 چنانچه دلالت میکند بر آن عنوان این باب بلیله متشویست بظرفیت حتی برای پشتمان است تعویذ
 بر دو مایلین بی نقطه و زال بالنقطه بصيغة مضارع مخاطب باب نصر است لم ی تولد بود که در و م
 بصيغة امر حاضر باب لنفعل باشد یا در یا حد برای الت است اطرف یعنی حای بی نقطه و سکون را
 بی نقطه واحد حرف جمعی و انجا استعاره شده بر اے سخن مختصر یعنی روایت است از مفضل بن
 عمر گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که اگر توانی که خوابی شبی بکنی و هیچ شے مگر آنکه الهاده
 گیری بسیار ده سخن مختصر پس بکن آنرا گفتم خبر ده مرا باین یا زده سخن گفت بگوید اول پناه ميگيرم

یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون خبر فتنه ای در مشب از خواب نمود و شش
 در خوابگاه پس بگو سپاسین الله راست که برگردانید بر من روح مرا که در خواب گرفته بود تا آمد کنم و بر او
 عبادت کنم و در آن پس چون بشنیدی با یک خرد من و این بگو بقایات فتنه هست از بر نقصان و قبیح بقایات
 پاکیزه است صاحب کل اختیار ملائکه روح که میان شد در کتاب المیز در باب میما و شش که در باب که روح
 التي لبسها الله بها الائمة علیه السلام است مقدم شده و تحت قور قصب توفیق استحق عبادتی مگر توفیق منافی
 عمل کردم بدو و تم کردم بر خود و پس بیامرز گفتم از برای من آنچه بدستی کنی آمرز و گفتم از کسی مگر تو اصل
 فاذا أتت فأنقض في آفاق السماء و قلى اللهم لا يوارى و منك ليل داج و لا سماء ذات أبراج و لا أرض
 ذات مهداد و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا بحر حتى تدلج به يدي المدح من خلقك تعلم خاصة
 الاعيان و ما تحفى الصد و زخاوت النجوم و قيامت العيود و انت الحى القيوم لا تأخذ لك سنة و لا آدم سبحانه رب
 رب العالمين و اله المرسلين و الحمد لله رب العالمين مشروح الآفاق خج انی بفهم بهره و ضم و سکون قار از برای
 جزئی که بر یکی نسبت دیگری و در قسمت الداج بدل بی نقطه و بییم بصیغه اسم فاعل مغفل الیام و ادی
 باب نصر بقایات تاریک الابرار بفهم بهره و سکون ای یک نقطه و وای بی نقطه و الف و بییم جمع بر جمع
 بعضی با و سکون را و مثل قفل و افعال حصار با و مراد اینجا سطوحی است که احاطه کرده بکواکب و آنرا
 همدا کرده از سائر سما و از این استعاره شده بر و خ دوازده گانه اصطلاح فلاسفه بنا بر شش بی سطوح
 و همیشه که محیط آنها است سطوح موجوده در خارج که محیط بکواکب است و این اشارتست به تفسیر و السمار
 و ات البروج چه وجود کواکب متفرقه در آسمان و اشخاص و هر کدام آنها بموضع و داری و مانند آنها
 بر این ظاهر و آیات ماهره است بر تیر محدث عالم بعنوان کن فیکون و بطلان قول فلاسفه
 توانده و بر طبعی بین الهما و بکسر میم و ال سب نقطه جمع ممد ففتح مییم و سکون با و مواضع هموار که
 نقوش در آنها آسان باشد و ذکر این اشارتست باینکه زمین اگر هموار نمی داشت بکوهها که مانع
 از لرزه زمین باشد چنانچه گفته در سورة النساء الم تحمل الارض مواد و الجبال او تا و پس مراد اینست
 که کوهها که واسطه شده میان مواضع هموار سائر او را و خود از توفیق و ظلمات تاریک اشارتست
 بقول الله تعالی در سورة النور و کظلمات فی بحر لجلجی آخر و تفسیری برای آن گذاشت در کتاب الحجة
 در حدیث پنجم باب سیزدهم تملج بدل بی نقطه و بییم بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب فعال است
 الادلاج بسکون و ال سیر از اول شب یا از باب افعال است قبل تا و بدل و ادغام الادلاج چشمه
 و ال کسوره سیر و آخر شب و برین قیاس است المجلج الحانته مصدر یا اسم فاعل باب نصر نگاه و ردی
 نالائق یا چشمی که نگاه و ردی نالائق کند و هر دو متصل است اینجا و او زو و انت حالیه است این تامل
 از کاری چنانچه می آید در کتاب العنقره و در باب لبست و یکم باب الجلیوس است و بعضی غفلت نیز مشغول

می شود و یعنی بیوشی نیز مستعمل میشود یعنی پس چون بر خاستی از خوابگاه پس نگاه کن در مواضع
آسمان و بگو خدا یا منی پوشاننده از تو چیز را شبی که بغایت تاریک است و نه آسمانی که صاحب کوکب است و نه
زمینی که صاحب مواضع هموار است و نه تاریک معانی که بعضی آنها بر بالای بعضی دیگر است و نه دریائی
که رو به هم خورده و موج باشد سیر در شب میکنی یا سیر از جمله مخلوقات تو میدانی خیانت چشمه را
و آنچه را که پنهان میکند سینه با از جمله را از با که مردان دیگر نمیدانند یا از جمله ضلالتها که صاحبان
آن سینه با خود از آن می کیسانند و از خود پنهان میکنند چنانچه گفته در صورت انعام بل یأثم المکانون
بغفون فرود رفتن اکثر ستارگانی که در اول شب بنظر در نمی آید در خوابیدند اکثر چشمهای ضلالتی که
در اول شب بیدار بودند و تو زنده ایستاده بکار سازی بخلالتی نمیگرد و زمانه گی و در خواب منزه است
از هر نقصانی و بی عیب و منزه بود و خودش صاحب کل اختیار من که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز
است و معبود بحق رسول الله است و سپاس الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بعد از
اصل کان ابرع الله علیه السلام اذا قام من آخر الليل یرفع صوته حتی یسمع اهل الدار
و یقول اللهم اعن علی هول المطالع و وسیع عالمیة الفجر و ارفع فی غیر ما قبل الوفا و ارفع فی غیر ما بعد الموت ثم یسبح
لیسبح بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب است بل منصوب است اعانت بر چیز است عبارت است
از دفع مشقت آنچه و یقول مرفوع و عطف بر مرفوع است الاول یفتح یاء و سکون و او مصدر باب
انفرا اضطراب از روی تهرس و مضطرب کردن و هر دو اینجا مناسب است و ثانی بر اول اضافت بسبب است
و بنا بر دوم اضافت بفاعل است المطالع بضم میم و یفتح طاء بری نقطه مشدده که دوم منقلب از ثانی است و فتح
لام و عین بر نقطه مصدر رسمی یا اسم مکان باب افعال مشرب شدن بر قبر که لب قبر است یعنی عادت
امام جعفر صادق علیه السلام این بود که چون بر می خاست و از آن شب برای نماز شب بلند میکرد و آواز
خود را مینواخت اهل آن سرا را و هر که اراده نماز شب داشت باشد و بیدار باشد دانند که وقت شده
و بر خیزد و نماز میگفت خدا یا من دکن نما را بر اضطراب اشرف بر قبر باین معنی که آن اضطراب را سهل
و آسان کن بر من و ذکر این دعا درین وقت برای مناسبت میان تاریکی شب و تنهایی در آن
وقت و میان تاریکی قبر و تنهایی در آنست و فراخ کن بر من تنگی خوابگاه قبر را و روزی کن مرا برتر
انچه پیش از مرگت و روزی کن مرا برتر انچه بعد از مرگت چهاردهم اصل رفته قال
تقول اذا برحت النوم اللهم ان امسکت بنفسی فلو جهوا و ان سلطت فاحفظها ثم یسبح راوی بالا برد
سند حدیث را تا امامی که گفت میگوئی چون اراده کنی خواب را بخوابی اگر بازواری روح مرا درین
توابع باین معنی که هرگز دانی بیدار من پس رحم کن انرا و اگر بفریستی انرا پس نگاه بدار آن را از
معاصی و افات یا فرموده هم اصل عن عیسی بن الحلی عن ابی اسامه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام

و یسبح راوی بالا برد

بقول من قرأ قل هو الله أحد مائة مرة حين يأخذ مغشوة غفر له ما قبل ذلك خمسين
عاما قال يحيى فسالت سماعة عن ذلك فقال حدثني أبو بصير قال سمعت أبا عبد الله
عليه السلام يقول قلك وقال أبو أحمد أما إنا لمان جريته وحديثه سند رواه
روایت است از محیی علی از ابو اسامه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت هر که خواند
سوره قل هو الله احد را صد بار وقتی که فراموش کرد و خوابگاه خود را آمزید و شمع گمان برای او آنچه
گناهان پیش از آن شده در پنجاه سال مراد اینست که اگر عمر کسی کمتر از پنجاه سال باشد
بطریق اولی آمرزیده شود و گفت یحیی پس پرسیدم سمع را از آن حدیث که آیا محضت و لا اله الا
گفته باد پس سمع را گفت و کایت کرد مرا ابو بصیر که گیت دیگر او ابو محمد است گفت شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام می گفت ای ابو محمد گاه باش بدیستی که اگر تجربه کنی آنچه را که گفتم
منی بانی آنرا و بدست مخفی نماز که این تجربه و وجدان صدق دایم بر رخ می شود که شخصی که
مومن باشد و پنجاه سال از زمان تکلیف گذشته باشد مثل ابو محمد آزارهای کشیده باشد پیش
از این عمل و چون عمل کند محفوظ شود از جمیع آزارها زیرا که آزارهای سابق آن مومن علامت
گناهانی است که بخشیده نشده و چنانچه گفته در سوره بشوری و اما ما کم من مهتدین فیهما کسبتا یدیکم
و یعفو عن کثیر و بر طرف بشدن آن آزارها بعد از این عمل علامت بخشایش و بخشیدن گناهانیست
این عمل دشوار هم اصل عی ای القдах عی ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله اذا ولی الی فراشه قال اللهم یا سئک ایحی و یا سئک موت فاذا قام من موضعه قال
الحمد لله الذی علیا فمعد ما مات و الذی انشور بشور النور فیم نون و ضم شین بانقطة و سكون و او
و را می بی نقطه معده ریاب فقر نرند شدن فلان بعد از مردن ایشان و آن مبتدا است و الیه تجربه است
مقدم شده برای حصر یعنی روایت است از عبد الله بن میمون القراع از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که چون قرار میگرفت در بستر خود می گفت خدا را
بنام تو زندگی میکنم و بنام تو میمیرم پس چون بر می خاست از خواب خود می گفت سپاس الله است که زنده
کردم را بعد از میزاندن من و مظلوم لبسوی و سبب زنده شدنم تلاقی در روز قیامت باین معنی
که قدرت بر آن و علم بخصر من وقت آن مخصوص است اصل و قال قال ابو عبد الله علیه السلام
مر قبلا عند منامایة الکبر ثلاث مرات و الایة التي نزل علی من شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة
و آية السخرة و آية اخر السجدة و کل به شیطان فان یحفظ الله من مردة الشیاطین شاءا
او ابوا و جهما من الله تلتون ملکای محمد و الله عز وجل و سجود و مهالونه و یکبر و نه
و یستغفر و نه الی ان ینته ذلك العبد من نومته و ثواب ذلك لم یشرح

آیه السجدة بضم سین بی نقطه و سکون غای بالنقطه و رابی بی نقطه و رسوره و اعراف منبت ان ربکم الذی
 خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل التمار یطلبه حبشیاً و الشمس و القمر
 و النجوم مسخرات بامرہ الاله الخلق و الامر تبارک العبد یلجأ الین و آیه و آخر السجدة منصوب مست بعطف بر
 مفعول آخر او مضاف مست یا غیر مہز و الف کسر خاء یا نقطه و آن مضاف است الی السجدة و مراد آنی است
 که اول آن متصل است بجزء آخر سجده چنانچه مراد آیه السجدة آیتی است که آخر آن متصل است بجزء
 اول سجده و الف لام السجدة برای خود خارج است مثل سورۃ السجدة و مراد سجده واجب و رسوره
 نیست که بعد از سورۃ لقمان است و مراد از آن سجده استجافی بنوعی که منضم است مع دعوی
 ربهم خوفاً و طوعاً و مدارقتاً بهم لیتقون مثلاً و اول السجده شرطیه است نزد بعضی حاجه تقدیر آن مثلاً و او
 ایضا جمله حالیه است نزد بعضی و دیگر که شرط نمیکند در حال ماضی قدراند در ظاهر و نه در نقد بر بعضی
 و گفت ابن القداح که گفت امام جعفر صادق علیه السلام بزرگ خوانند نزد خواب خود آیه الکرسی را
 که ذکر کنند در خرج حدیث چهارم صد بار و آیتی را که در سورۃ آل عمران است شهداء لاله
 الا هو و الملائکة و اولو العلم قائما بالقیسط لاله الا هو العزیز الحکیم ترجمه آیت آل عمران این است
 که گواهی داد و الله بنصب شراذم ربوبیت و آسمان با و زمین و مانند آنها بر اینکه شان این است
 که نیست مستحق عبادتی بمعنی حاکمی در حال و خرام از پیش خود که پیروی او باید کرد و گواهی دادند
 بر آن ملائکه با قرآن مجز که بمان کل شیء است بآن کی الفاظ و مشتمل است بر تنبی صریح از
 خود راقی و اختیاف از روی ظن و گواهی دادند بر آن صاحبان علم با احکام الهی و مشاهدات قرآن
 بر عالی که آن علم و فاکند در جمیع مسائل مشکله نیز آن عدل که در محاکمات قرآن است و آن نمی از خود و
 و اختلاف از روی ظن است یا بمعنی که صاحبان آن علم در جمیع مسائل احتیاج به پیروی ظن نداشته
 باشند بلکه عالم جمیع مسائل و مشاهدات باشند و نیز اکابرین علم مجتهدان و صاحبش هر چه گویند بر حق است
 نیست مستحق عبادتی مگر از برای شکست یا این معنی که مذاب نمیکند بر که را که شریک شود با و در حکم
 از پیش خود یعنی آن اضرار رعایت کنند به مصالح است یا بمعنی که خود انیت و عزت خود را در حمل
 او که تقلید بکتاب مجز و امام مجز بروشی صریح کرده که خالی از معارف ذات و جمیع ذو اعیان کارها باشد
 تا فائده تکلیف و تحقیق ثواب بر آن مترتب نشود مخفی نماید که این تقریر بنا بر این است که قائماً
 حال باشد از العلم که مضاف الیه فاعل است و آیه سوره را و آیه بعد از سجده را از سورۃ که الم تنزل الکتا
 بر کل شئ باد و شیطان که نگاه می دارند او را از سرکشان شیاطین خواستند آن شیاطین
 محافظت کن دو شیطان را یا خواستند مراد این است که چون آن شیاطین ملاحظه میکنند که محافظان
 او از جنس شیاطین اند بیشتر غناک می شوند و بآن دو شیاطین از جانب الله تعالی سے فرستند

است که حمد میکنند و مدح و بیل و تسمیحه می کنند و او را تملیل میکنند و او را تکبیر میکنند و او را طلب
 آمرزش می کنند از اذن و اذنی که بیدار شود و آن بنده از خواب خود و خواب آن حمد و تسمیحه و تملیل و تکبیر
 و استغفار برای آن بنده هست که باعث آن شده و این عمل هفتاد و هفت بار اصل عن ابن عبد الله
 علیه السلام قال ما من احد یقر آخر الکھف عند النوم الا یبقی فی الساعه التي یرید شرح
 یبقی بیای دو نقطه در پایین وقاف و ظاهر با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب حسن و علم است
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ یک که سه خواند آخر سوره
 الکھف را نزد خواب خود که انما انا بشر مثکم یوحی الی انما الیکم الله و احد من کان یرجو لقاء رب
 فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعباده زبیرا اگر آنکه بیدار می شود در آن ساعت که قصد میکند
 حمد هم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله من اراد حقیبا من قیام اللیل و اخذ خضجہ فلیقل
 اللهم انو علی مکرک و لا تنسی ذکرک و لا یجعلنی من الغافلین انوم ساعه کذا و کذا و کل الله عز و جل یدمک
 بدیهه تلك الساعه شرح مستثنی و الاوکل محذوف است و مقید باقاله الاوکل است انوم یعنی انقضای
 اقرم است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله هر که قصد کرد چیزی از شب بخیزی را و فرگرت خوابگاه
 خود را پس باید که گوید خدا یا ایمن یمن مرا از مکر تو که ما گریان می کنی نعمت و مصلحت با وجود معاصی
 ایشان تا باعث خود پستی می شود و فراموشی مساز مرا یاد تو یعنی یاد ربوبیت تو که مصدر ق آن
 پیروی محکمت قرآن و امام عالم جمیع احکام و ترک خود را می است و مگردان مرا از جمله غافلان از
 ذکر تو اشارت است بآیت سوره اعراف که مذکور شد در حدیث مفیدم باب سابق قصد میکنم که بر خیزم
 ساعت چنین و چنین بیان این آنکه گفت آخر که مذکور شد مگر آنکه موکل کرد الله عز و جل با و فرشته
 را که بیدار کند او را در آن ساعت که قصد کرده

حاشی
 حاشی

باب پنجا هم اصل یاب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله

متنوع این باب بیان دعا است بخون آمادی از منزل خود درین باب دو آیه حدیث
 است اول اصل عن ابی حمزه قال رايت ابا عبد الله علیه السلام یحک شقیقه حبل الحان یخرج
 وهو قائم علی الباب فقلت له انی رايتک تحک شقیقتک من خرج فقلت شیئا قال نعم ان الانسان
 اذا خرج من منزله قال حین یرید ان یخرج الله اکبر الله اکبر ثلثا یا الله اخرج و یا الله ادخل و یا الله
 توکل ثلث مرات اللهم افتح لی فی وجهی هکذا یخبر و اختم لی بخیر و قتی هر کل دایه انت آخذ
 بناصیتها ان ربی علی کل طمستقیم امر فی الخلق الله عز و جل حتی یرده الالکالی الذ عکس فی شرح
 قال عین یخرج جمله عالیه است از قاعل خرج بتقدیر قد مثل جاؤکم حضرت صد درم انت آخذ برای
 استیناف بیانی است با صفت موصی دایه است لم یزل جزای اذا خرج است یعنی روایت است از

ابو حمزه گفت در نام امام جعفر صادق علیه السلام را که حرکت میداد و ولید بخود را وقتی که اراده کرد
که از منزل بیرون آید و او الیه تباد بود و در منزل که بمیان درون و بیرون میشت پس گفتم اوزا که
بدستی که من دیدم ترا که حرکت میدادی و ولید بخود را وقتی که بیرون آمدی از درون منزل
پس آیا گفتی چیزی را گفت آن را می بدستی که آمدی چون ایستاد و در منزل خود بر جای که گفت
وقتیکه که اراده میکند که بیرون آید از منزل خود الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
بیرون میروم و یوسیف الیکتر بیه الله تعالی داخل میشود و اول الله تعالی توکل میکنم سه بار خدا یا ابتدا
کن برای من در راه من که در پیش دارم بخیر و از تهان کن برای من بخیر و نگاهدار مرا از شر هر چه رنده
بیان این آنکه تو گرفته پیشانی هر چه رنده در این معنی که جمیع حیوانات در قبضه قدرت است بدستی
که صاحب کل اختیار من میوکل هست بر اینی که راست است از جمله اینها یا من یعنی که موستان را که
در راه راستند حفظ میکند از آنچه شر ایشان در انشت و غضب ایشان میکند آنچه را که خیر ایشان
در انشت مانند کسی که موکل باشد بر رای تا باین آن راه هر روزه و بطلب خود رسیده همیشه
در حفظ الله عز وجل باشد تا وقتیکه برگردد الله عز وجل او را بسوی مکانی که نود و در آن مکان
دوم اصل من ای حمزه قال انیت باپ علی بن الحسین علیه السلام فواقته حين خرج من الباب
فقال بسم الله امنت بالله و توکلت علی الله ثم قال یا ابا حمزه ان العبد اذا خرج من منزله
عرض له الشیطان فاذا قال بسم الله قال الم یحاکن کفیت فاذا قال امنت بالله فما لا یصلح لک
فاذا قال توکلت علی الله قال لا ذیت فیتخی الشیطان ذیة و یقول بعضهم لیغض کیف لنا من هک
و کنی و دنی قال ثم قال اللهم ان عر ضی لک الیوم ثم قال یا ابا حمزه ان حرکت الغایب لم یتبرک و ان
رفعتهم لم یرفضوک قلت فما اصنع قال اعجلهم من عر ضی لک الیوم فقرک و فاقک و شرهم
مراد بالشیطان جنس شیاطین نیست و لکن از جنس شیاطین مراد است و العر ضی لک یعنی که لک
و خدا و با نقطه آنچه کسی بان مد و ح تواند شد عرضی لک یا من یعنی هست که برای رضای تو از عرضی خود
که شتم اگر مردمان عرض مرا نشناهند و مذمب می کنند صبر میکنم و فرستهم برای بی نقطه و فاد و فاد
با نقطه بصینه ماضی معلوم باب تفرست الرضیه یقهار و سکون فانیت قرار دادن در ضیافت و مانند آن
یعنی از وایت هست از ابو حمزه گفت آدم بن محمد علیه السلام پس موافق فنادم
یا و وقتیکه بیرون آمد از در خانه پس گفت ابتدا میکنم بنام الله مومن بشدم یا الله توکل کردم بر الله
بعد از آن امام گفت ای ابو حمزه بدستی که بیرون آمد از منزل خود بر راه میگردی برای
او جنس شیاطین پس چون گفت کبیم الله گفتند و فرشته که موکل او بندهم سازی کرده شدی
پس چون گفت امنت بالله آن دو فرشته گفتند راه نموده شدی پس چون گفت توکلت علی الله آن دو فرشته

گفته نگاه افشمن بشدی از شریک شیا طین پیش گوشتی گیر شتو جنت شیا طین پس میگنوید بعضی کان
 شیا طین بر اے بعض دیگر خرق ملامت بر اے ایام شد با کتبه که راه نموده تشدید و محبت سازی کرد و شد
 در نگاه داشته شد از مشرب ابو حمزه گفت که بعد از آن امام گفت نه آیا عرض من برای شتنت
 امر و زنا و زنی قیامت تسلیم من کنی بعد از آن امام گفت ای ای ابو حمزه اگر و اگر داره مردان
 مخالف را و انمیگند او را ترایا بی معنی که اگر ساکت باشی از گفتگو و ای ایشان ساکت نمی شوند از
 گفتگوی تو باین معنی که غیبت و تلو و بتان بر تو میگنید و قصد آزار تو میکنند و اگر معاشرت ایشان
 کنی معاشرت نمی کنند با تو گفت پس چه کار کنم گفت نه با ایشان چیزی از جمله عرض خود برای او تر
 نیاز مندی و کمال حاجت تو که روز قیامت هست مردان این سلت که ترک معاشرت ایشان کن و
 سیاست باش از گفتگوی ایشان هر چند که ایشان بغیبت و مبیت بعضی عرض تو بر منده بهوم
 اصل عیانی حره قال استادت علی جعفر علیه السلام فرج الی و شقاه تخیر کان فقلت لم فقال
 اقطعت له الذی عیانی قلت نعم جعلت فداک قال لی والله حکمت معلوم ما حکم له احد قط الا
 کلاه الله تعالی ما اهل امر دنیا و آخره قال قلت له احسنی بیه قال نعم من قال حیث یخیر فی
 صر له یسما الله حسبی الله توکل علی الله الی الله الی استیثاک غیر امور الی کلها و اعوذ بک
 صری الذی یاد علی الاخره کلاه الله ما العرف امر دنیا و آخره متبصر صری و ایست از ابو حمزه تامله گفت
 طلب رحمت و دخول بر مجلس امام محمد باقر علیه السلام کردم پس بیرون آمد لبیوی من رد و لبیا و حرکت
 میکرد پس گفتم او را باین معنی که گفتم که دیدم که دو لب تو حرکت میکرد پس گفت آیا این طایفه و زبیر که
 در یافتی آفرای مثالی مراد است بقیام حقیقی نیست بلکه مراد از اظهار طمانت و عدم غفلت است
 گفتم آری قربانت مشوم امام گفت بدرسته که من بخدا قسم که سخن میگفتم بسخن که سخن نگفت بآن هیچ
 یک هرگز مگر اینکه ساخت برای او اله تعالی هر چه را که بفرمانداخته او را از کار دنیا بے او و آخرت
 او ابو حمزه گفت گفتم او را خبر کن مرا باین سخن گفت آری خبر میکنم هر که گفت وقتی که بیرون می آید
 از منزل خود که ابتدا میکنم بنام خدا پس است مرا الله تعالی کل کردم بر کلمه خدا یا بدستی که من طلبه
 میکنم از تو خبر کار بای خود را بکنی آنها و بنیاد میکنم بتو از رسولی دنیا و عذاب آخرت ساخت برای
 او الله تعالی هر چه را که بفرمانداخته او را از کار دنیا بے او و آخرت او چهارم اصل عیانی
 علیه السلام قال من قال حیث یخیر من طلب حارة اعدی عا د ب نیما لیکتبه الله من شریک الی انوار
 الحدید الدی اذ عایت شمس لم یعد من شری نفسی و من شری غیری و من شری الشیاطین و من شری من
 نصب کاد لیا اله و من شری الحس و الایس و شری السباع و الحیوان و من شری کواکب الجارم کلها ارجس بنفسی
 بالله من شر عمر الله له و قاتل علیه و کعبه الهی و شری السوء و عیلم من الشریک شری

ضمیر مستتر در لم بعد رابع الیوم است من شرفی تا آخریدل تفصیل من شرف الیوم است النصب بفتح
 نون و سکون صادی بفتح و یاء یک نقطه مصدر یاب غرب و او اشتن شنی برای کسی الا و لیار اما ان
 و دوستان و الهوام جمع هامة یا نورانی که در آمده اند از نزد کسی را بگریزین و مانند آن یعنی
 روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که گفت وقتی که بیرون آید از در سبزه یا در
 میگیرم یا بنیاه گرفتند یا آن فرشتگان الله تعالی از شر این روز تازه که فرو رفت آفتاب آن برگشت
 آن روز از شر خودم و از شر غیر خودم و از شر دیدن و از شر هر که و او داشت دشمنی را برای امامان
 الله تعالی و از شر پیران و آدمیان و از شر درندگان و جانوران ضرر رساننده و از شر ارتکاب
 حرمت بیگانه میدهم خود را با الله تعالی از هر شر بخشایش کرد الله تعالی برای او و بازگشت رحمت
 کرد بر او و همساز می او کرد و در پرده بردار از بد و نگاه داشت او را از شر پنجم اصل
 ای عبد الله علیه السلام قال اذا خرجت من منزلك قل اللهم انی استأذنک و اعود بک من شر ما خرجت له اللهم اوسع علی من
 فصلک و اقم علی نعمک و استمعانی فی طاعتک و اجعل رغبتی فیما عندک و توقی علی مصلحتک و صلاتی
 رسولک صلی الله علیه و آله ششم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون
 آید از منزل خود پس بگوید بیرون آمدم بنام الله تعالی توکل کردم بر الله تعالی نیست گردیدم
 عزم کسی در کاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی بدین شری که من طلب میکنم از تو یا خدایا که بیرون آمدم برای
 آن و بنیاه میگیرم بنوا شر آنچه بیرون آمدم برای آن خدایا و صدقه بر من از فضل رحمت تو و تمام کن
 بزم من نعمت تو و بکار و از امر و فرمان پروری تو و بگردان رغبت مرا در تو ای که نزد دست
 و میران مرا بر دین تو و دین رسول تو صلی الله علیه و آله و سلم که اسلام است ششم اصل
 عن ابی عبد الله قال کان ابو عبد الله علیه السلام اذا خرج يقول اللهم بک خرجت و بک استسلمت
 و بک امنت و بک توکل اللهم یا رب فی ذی هذا و ارض فی فی ذی هذا و فخره و غلبه و کبره و خلاه
 و برکته و ارفع عنی شره و شرمایه بسم الله و یا الله و یا الله اکبر و الحمد لله رب العالمین اللهم انی
 قد اخرجت فبارک لی فی خروجی و انقعتی فی ذی هذا اذا دخل فی منزله قال ذلک تشریح
 روایت است از ابو خدیجه گفت عادت امام جعفر صادق علیه السلام این بود که چون بیرون می آید
 از منزل خود میگفت خدایا بوسیله انگیزی تو بیرون آمدم و برای تو انقیاد کردم و بتو ایمان آوردم و بتو
 توکل کردم خدایا برکت ده برای من درین روز من و روزی که مرا بطلب رسیدن درین روز و بگریز
 از گناهان درین روز و راه یافتن بحق درین روز و برکت در روزی که مانند آن درین روز و
 برگردان از من شر این روز و از شر آنچه را که درین است بیرون آمدم بنام الله تعالی و بوسیله

جاءت من صاحب الکافی

الأكبر في الدنيا قال والد الله تعالى بزرگتر است از انکه صفت کرده شود باسم پادشاه و سپاس الید راست
که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خدا یا پدرش که بمن تحقیق بگردان آدم چنانچه گفتم پس برکت
ده برای من در بیرون آمدن من و قطع رسان مرا بآن بیرون آمدن ابو عبد الله گفست و چون داخل
می شد در منزل خود می گفت آنرا باین معنی که آن مضمون را باندک تغییری مثل اینکه بجای خرجت
می گفت و قلت هفتم اصل عن الرضا علیه السلام قال کان ابی علیه السلام اذا خرج من منزله
قال بسم الله الرحمن الرحيم خرجت بحول الله وقوته لا بحول منی ولا قوتی بل بحولک وقوتک یا رب
معرضا لمررتک فانتهیه بشفاعة بشیخ یا رب لا حول لایستیجید لکی عزم کسی از کار می
و اضا فیتان بالله الذی قیل اضا فیه مصدر یوسیل سائر النست و یرین فیاس است وقوته و لفظ آنرا
و تکرار برای میانه و در تهنیت معتزله و قدری است که مجوس این امته میگویند افعال عباد و رحمت
قضا و قدر را نمی نیست و عباد مستقل اندر قدرت پیر افعال خود و التفرض مصدر باب تفعل عرض
کردن کسی خود را بر چیزی یعنی اینکه خود را در برابر آنچه در آرد و ملاقات واقع شود یعنی روایت
است از امام رضا علیه السلام گفت عادت پدرم علی السلام این بود که چون بیرون می آمد از منزل خود
می گفت ابتدا بخروج می گفتم بیا مدد که مدبر کل عالم است مهربان بخوشان است بیرون آمدن بسبب
گردیدن عزم من از سکون در منزل که از جانب وسیله انگیزی الله تعالی است و بسبب قوت عزم من
در بیرون آمدن که از جانب وسیله انگیزی الله تعالی است دیگر دیدن که عرضی که از جانب وسیله
انگیزی من یا بشیرو و بقوت عزمی که از جانب وسیله انگیزی من یا بشیرو بگردیدن عزمی که از جانب
نست ای صاحب کل اختیار من میالی که خود را در برابر رومی تو در آوردم تا بمن اثر رسید پس
برسان بمن آن را در فراغت هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من قرأ قل هو الله
احد عشر مره من منزله عشر مراتب لم یزل فی حفظ الله عز وجل و کلا نثر حتی یرجع الی منزله بشیخ
الکلا و کسر کاف و الف مدوده گاهی بعد از الف می دود و تا برایش نیزی باشد مصدر باب منع نگاهبای
یعنی گفست امام جعفر صادق علیه السلام هر که خواند سوره قل هو الله احد عشر مرتبه که بیرون می آید
از منزل خود ده بار همیشه در نگه داری الله عز وجل و نگاهبانی او است تا برگردد و پسوی منزل خود فهم
اصل عن صباح الجندی قال قال ابو الحسن علیه السلام اذا اخرج طایفه فقف علی باب دارک واقسرا
فاتحه المکتب امامک و عن یمنک و عن شمالک و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق
امامک و عن یمنک و عن شمالک ثم قل اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمتی و سلم ما معی و بلغنی
و بلغ ما معی بلا غا حسنا ثم قال اما رایت الرجل یحفظ ولا یحفظ ما معه و یسلمه ولا یسلم ما معه
و یبلغ ولا یبلغ ما معه شسور نقدیم قل اعوذ برب الناس بر قل اعوذ برب الفلق

مشتغراين است که تريب ميان سوره منظور نيست و لهذا در حديث يازدهم اين باب قل هو الله احد
 بعد از معوذتين مذکور است و شايه که جمع اين سوره در هر يك از سه جانب فير جائز و مجرب است
 باشد البتة بفتح باء و يك فقط اسم بفتح ياء يعني رسانيدن اماريت تا آخر براي بيان فايده ضم دعا
 براي و ماسي است يعني روايت است از صباح گفت که گفت امام موسي کاظم عليه السلام چون اراده
 سفر کني پس مايت بر در سري خود بعد از خروج از ان و بخوان سوره فاتحه را بقصدی که متوجه آن
 می شوی در دو بجانب راست خود باين روش که بدن بر حالت اول باشد در دو بجانب راست
 بچيده شود يا باين روش که بدن نيز بچيده شود در دو بجانب چپ خود و سوره قل هو الله احد را
 در دو بقصد خود و در دو بجانب راست خود و در دو بجانب چپ خود و سوره قل اعوذ برب الناس را
 تا آخر که ملک الناس اَر الناس من شر الوَسْوَاسِ الخناس الذي يورسوس في صدور الناس
 من الجنة والناس و سوره قل اعوذ برب الفلق تا آخر که من شر ما خلق و من شر ما اسق اذا و قب
 د من شر النفث في العقد و من شر حاسدا و اسيدا و بمقصد خود در دو بجانب راست خود و در دو بجانب
 چپ خود بعد از ان بگو خدايا نگاهدار از تلف شدن مرا و آنچه را که با من است و سلامت و امانت مرا و آنچه را که
 با من است و دبر سان بمقصد مرا و آنچه را که با من است رسانيدن في که خوب باشد بعد از ان امام گفت آيا
 نديدی مردم را که محفوظ از تلف می شود خودش و محفوظ از تلف نمی شود و آنچه با او است و محفوظ از
 آفت می شود خود و محفوظ از آفت نمی شود و آنچه با او است و بمقصد خود می رسد خودش و بمقصد
 نرسد آنچه با او است مثل اينکه یکی از رفقا يا چيزی از اسباب شخصي في تلف و بي آفت باشد و ما براس
 ضرورتی در راه توقف کند تا آن شخص از ان سفر برگردد و همراه شود دهم اصل من ابی جعفر
 عليه السلام انه كان اذا خرج من البيت قل بسم الله خرجت و على الله توكلت لاحول ولا قوة الا بالله شرح
 روايت است از امام محمد باقر عليه السلام که او چون بيرون می رفت از خانه ميگفت بسم الله تعالی
 بيرون آمدم و بر الله تعالی توکل کردم غيبت گردیدم از عمل و وسعت در قدرت بر عمل مگر بوسيله
 انگيزی الله تعالی يازدهم اصل عن صباح الخداعي ابی الحسن عليه السلام قال يا صباح لك ان
 الرجل منك اذا اراد سفر قام على باب دارة تلقاء وجهه الذي يتوجه له فقرأ الحمد امامه و عن يمينه
 و عن شماله و المعوذتين امامه و عن يمينه و عن شماله و قل هو الله احد امامه و عن يمينه و عن شماله
 و آية الكرسي امامه و عن يمينه و عن شماله ثم قال اللهم احفظني و احفظ مامعي و سلمني و سلم
 مامعي و ببلغني و ببلغ مامعي بسلامتك الحسن الجميل لحفظه الله و حفظه مامعه و سلمه و سلم مامعه و ببلغني
 و ببلغ مامعا ما رايت الرجل يحفظ ولا يحفظ مامعه و يبلغ ولا يبلغ مامعه و ليس له ولا يسلم
 مامعه فشرح الف لام الرجل براي عهد و نهي است از ارا و سفر تا الجميل خبر کان است

قام تا بحیل جزای اوست لفظ الدعا و بلغ نامه جزای تو هست و مضمون این حدیث نزدیک مضمون حدیث نهم است تفاوت اینست که در نهم آیه الکرسی مذکور نبود و اینجا هست و آیه الکرسی نیست الله لا اله الا هو الم یوم الامم و لا یوم لاهل السماوات و اهل الارض من ذالذی یشفع عنده الا باذن یعلم ما بین ایدیم و ما خلفهم و لا یحیطون بشئی من علمه الا بما شاء و سمع کرمیه السموات و الارض و لا یؤد و حفظهما و هو العلی العظیم و و از دهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال اذا خرجت من منزلك فی سفر و احضر فقل بسم الله امنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله متلقا الشیاطین فتصرف الملائکة و جوعها و تقول ما سبیلکم علیہ و قد سمی الله و آمن به و توکل علیہ و قال ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله شرح ما شاء الله بتقدیر ما شاء الله کان است نادر فتلقا برای بیان است و غیر غائب منصوب راجع بقا علی این کلام است و فی بالتفات از خطاب بغیبت است براس اشارت باینکه آنچه مذکور شد مخصوص مخاطب غیبت یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام گفت چون بیرون آمدی از منزل خود خواه در سفر باشی و خواه در حضر باشی پس بگو ایستایم بنام الدوس من شدم و الله توکل کردم بر الدیخه خود است الله تعالی شد نیست پیچیده شدن غم کسی از گاری و نه قوت غم بر گاری مگر بوسیله انگیزی الله تعالی بیان این آنکه بر می خوردند قائل این کلام اشیا طین برای اضلال او پس بر میگردد و اندک آنکه روی اشیا طین را چنانچه کسی بر روی دیگری زند و اگر داند شود و ملائکه میگویند اشیا طین را که چسبند راه تسلط شما بر او و حال آنکه نام برد الله تعالی را و متوکل شد با و توکل کرد بر او و گفت آنچه خواست الله شد و نیست گردیدن از فعلی و نه قوت غم فعلی که بماند تعالی

باب پنجاه و یکم اصل باب الدعاء قبل الصلوة

شرح این باب بیان دعا است پیش از شروع در نماز درین باب سه حدیث است اول اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله یقول من قال هذا القول کان مع محمد و آل محمد صلوات الله علیه و آله اذا قام من قبل ان یتفتحه الصلوة اللهم انی اتوجه الیک بحمد و آل محمد و ابدا مهم بین یدی صلواتی و اتقرب بهم الیک فاجعلهم عندک و جیفائی الدنیا و الاخرة و من القرین مننت علی معرفتهم تاختم لبطلاعتهم و معرفتهم و لا یکنهم فائضا لیسعادتی اختم لبعثائهم و کل شیء قدیر شرح مشاهد الیهذه القول مجموع دو ساریست اول دعای استفتاح دوم دعای التفات که می آید و تریه حدیث پس از ابرار محض طرفیت است و اذا قام تا آخر این حدیث بدل تفصیل قال هذا القول است و ضمیر مستتر در قال راجع برین ظاهر این است که مراد با استفتاح صلوة بیکبار احرام باشد که پیش از این شش بیکبار است و بعد از آن این می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب صد که باب التواضع است و معنی تواضع رحمة الله تعالی

حاشی بر اصل کلام

اینها این دعا را که می کند و کتاب الصلوة در حدیث سوم باب القول عند دخول المسجد باب التوسعة
است اللهم تأتیر بقولی یا قال است که عذوف است بترقیه ازا قوام من قبل ان یستفتح قال اللهم لیغفر
ایمیر المومنین صلوات الله علیه میگفت هر گشت این سخن را شد یا محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
در سرای ایشان در شبست چون ایستاد نماز پیش از آنکه ابتدا کند نماز را خدا یا بدرستی که من بروی آورم
بسرری تو بوسیله محمد و آل محمد و پیش میداوم ایستاد در پیش نماز بای خود یا من معنی که در مسائل
نماز پروردی فتوا بای ایشان میکنم و نزدیکی بجویم بوسیله ایشان بهیوی تو پس بگردان مرا بوسیله
ایشان نزد تو فرست و در دنیا و آخرت و از جمله مقررانی که با محمد و آل محمد اند در شبست بیان این
آنکه بترقی خود منت کردی بر من نشناخت امامت ایشان پس ختم کن برای من عمرم البقران بر و آفر
ایشان و شناخت امامت ایشان چه بدرستی که آنها که نه کور شدند و پس سفاقت نه مال و جاهد دنیا
ختم کن برای من عمرم آنها که نه کور شدند بدرستی که تو بر هر چیز بغایت توانائی پس می توانی
که این توفیق کرامت کنی مرا اصل ثم یصل فاذا انصرف قلت اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیة
و بلاد و اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل مشی و مع علیهم اللهم اجعل عیالی و عیالهم مع محمد و آل محمد
فی الموطن کما و لا تفرق بیتی و بینهم ابد الفک علی کل شیء قدیر مستشرح ثم یصل بعید
قاسب می تواند بود و بعید مخاطب نیز می تواند بود و بعنوان التفات از غیبت خطاب و این جمله
عطف بر اقام من قبل ان یستفتح الصلوة اللهم است این فقرات از تکرار امیر المومنین است فاذا
انصرف قلت شتم است بر التفات از غیبت خطاب و معطوف است بر اقام چه بمعنی نیست که فاذا
انصرف قال اللهم اجعلنی تا آخر هر یک از مشی و مقادیر مصدر می است و اسم مکان می تواند بود
چهر یک از می و مامت نیز مصدر می است یا اسم مکان است بمعنی اعمال و اعتقاداتی که در آنها زندگی میشود
یا مردن واقع می شود یعنی بعد از آن نماز میکند پس چون فارغ شد گفتی خدا یا بگردان مرا یا محمد
و آل محمد در هر فرقت و مصیبت و بگردان مرا یا محمد و آل محمد در هر ایستادن در حق و در هر گردیدن
از باطل خدا یا بگردان زندگی مرا مانند زندگی ایشان و مردن مرا مانند مردن ایشان و بگردان مرا یا ایشان
در عملهای توطن ایشان در شبست بگم آنها و جدائی کن میان من و میان ایشان هرگز بدرستی که تو
بر هر چیز بغایت توانائی دوم اصل رفعه قال تقول قبل دخولک فی الصلوة اللهم اتی اقام
محمد انبیک صلی الله علیه و آله بن یدی حاجتی و التوجه به فی طلبی فاجعلنی به وجهها فی الدنیا
و الآخرة و من المقرین اللهم اجعل صلواتی بهم منقبلة و دینی بهم مقفور و دعائی بهم مستجاب
یا ارحم الراحمین شروح راوی یا لایر و سند حدیث را نا ایمی که روایت از او است گفت میگوئی
بیش از داخل شدن تو در نماز خدا یا بدرستی که من پیش میداوم محمد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

یشی بابت خود رواه می شود یوسیله او بر مطلوب خود پس گردان مرا یوسیله و بنور شت در دنیا و آخرت و از جمله قربانی که با او مید و در مشیت خدا گیرد ان نمازهای مرا یوسیله مقرران نجات مقبول و گناه را یوسیله مقرران آمرزیده و دعای مرا یوسیله مقرران مستجاب ای رحیم رحیم کنندگان بسوم اصل تشهد یا بعد الله علیه السلام و استقبل القبلة قبل التکبیر قال اللهم لا تؤخسني من روحك ولا تقطعني من رحمتك ولا تؤمق مكرک فانه لا اله الا انت القوم الخاسرون قلت جعلت قد الاما سمعت بهذا من احد فقلت فقال ان من اكبر الكفاثر عند الله الباس من روح الله والقنوط من رحمة الله ولا يس من مكر الله شجر لا تؤخس بهمه و يا ود فقطه و يا يمن لا يوا و يا نزهة و يا من في لقطه يصفه مخاطب باب افعال است المردح بفتح را و ا ب ل فقط و سکون و ا و راحت و نعمت لا تقطع بقاها و نون و طای ا ب ل فقط البقية مخاطب باب تقصیل یا باب افعال است و اشارت است بآیت عبوره .
از مر قتل یا عیاذی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقطعوا من رحمة الله و سوره شوری و هو الایسب نیز القیث من بعد لا تقطعوا و شتر رحمة غرق میان یاس و قنوط این است که ا دل متعلق بروح می شود و دوم متعلق بر رحمت می شود و غرق میان روح و رحمت این است که اول را صحت بر نعمت علیه است بنحشایش گناه بنده نیست و دوم بنحشایش گناه بنده نیست و دوم که هیچگاه انان یاران بریده شود و آنچه در سوره یوسف است در حکایت یعقوب علیه السلام که با پسران خود گفت ای منی از یوسف سوار من یوسف و اخیه و ایتا سوار من روح العبدان الی یاس من روح الله لا اله الا انت و ان منی بر این است که پیدایشین یوسف و برادرش متضمن بنحشایش گناه برادران دیگر او نیست یا منی بر این است چه برادران یوسف و اعراف گناه خود نکرده بود و در ان وقت لا تؤخس بسکون بهمه و کسیر سم و نشتر به نون یصفه مخاطب یا افعال است فانه لا یوس تا آخر اقتباس از سوره اعراف است یعنی حاضر ششم نزد امام جعفر صادق علیه السلام در روایت کرد پیش از تکبیر اول از ان در گفت خدا یا امید کن مرا از بنحشیش تو و یا امید کن مرا از بنحشایش تو و یا جامع کن از قریب تو طالمان را نیست و هیلت چه درستی که خاطر جمع می شود از قریب الله تعالی مگر جماعت از انکاران گفتیم قرابت بشود نشینم این دعا را از هیچیک پیش از تلوین گفتیم برتری که از جمله برتر گزینان کبیره است نزد الله تعالی تا امید شدن از رحمت الله تعالی و یا امید شدن از

عنا و نخرج الی کان

باب پنجاه و دوم اصل باب الدعاء و اذیاد الصلوة
نسخه این باب بیان دعا است در عقیده نماز یا دین باب دو از ده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المومنین صلوات الله علیه یقول اذا فرغ من الزوال

اللهم اقرب الیک بعبودک وکرمک واقرب الیک بحد عبدک ورسولک واقرب الیک بملائکتک
المقرنین وانبیائک المرسلین ویک اللهم انت الغنی عنی وبنی القاعة الیک انت الغنی ولنا الفقیر
الیک اقلنی غیثی وشرحت علی ذنوبی فاعن الیوم حاجتی ولا تعذب بیتی بعبودته اعلم منی فان عفوک
وجودک یسعی شحی قرق میان بود و کرم مثل قرق میان روح و رحمت است که در شرح
حدیث سابق گفته شد الا قاله فیجیب وامتد آن العشرة بفتح عین بی نقطه و سکون ثانی سه نقطه در آن
بی نقطه و ثانی وحدت بعد رباب لغز و قرب و علم حسن بسره آن در مراد آنجا لغزش گفته است نسبت
بمعنوم گفته را بخود یعنی بر اینست گفته شد خود را از خود شمرده یا از کمال تراضع است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت امیر المومنین علیه السلام بود که می گفت چون فارغ می شد از نماز یا قافله
خدا یا پدری که من نزدیک می جویم لبسوی تو بوسیده بخشش تو و بخشش تو و نزدیکی بچشم لبسوی تو
بوسیده محمد بنده تو و فرستاده تو و نزدیکی بچشم لبسوی تو بوسیده ملائکه تو که مقربانند و پیغمبران تو
که فرستاده و گامزنند و بوسیده خودت خدا یا تو بی نیازی از من و این است حاجت لبسوی تو تو بی نیازی
از هر چیز و منم نیازمند لبسوی تو قیام کردی لغزش فراوان و نشانیدی بر من گناهای مرا پس روا کن
امر و حاجت مرا و عذاب کن مرا بسبب بد آنچه میدانی که از من جدا شده چه بدیستی که بخشش تو
و بخشش تو گنجایش میداد و مرا اصل قال ثم یخمس ساجده او یقول یا اهل التقوی یا اهل المغفرة
یا اهل الارض و السموات ابری صابی وای من جمیع الخلائق اقبلنی بقضای حاجتی محبا یا دعا می مرحوصا
صوتی قد کشف انواع الیاء عنی شحی بخرجائی یا نقطه و را بی نقطه بعینه مضارع غائب باب نصر
و ضرب است بر بفتح باریک نقطه و تشدید را بی نقطه است قبلنی بقیاف و باریک نقطه بعینه نام
باب ضرب است یا اهل التقوی تا آخر اشارت است بآیت سوره مدثر و آید که چون الا ان لیسار الله
هو اهل التقوی و اهل المغفرة و مراد بتقوی نگاهداری ذاکر آن از فساد است یا مراد نگاه داری خود
از خلاف رضای ایشانست نظیر قرات بعضی در آیت سوره قاطر انما یخشى الله من عباده العلماء یرفع
الله و نصب العلماء و موید این می آید در کتاب المعیشت در حدیث پنجم باب آداب التجارة که باب پنجاه و
چهارم است که البقی لله یا مراد پیر بزرگاری مومنان است و آیت پر ای بیان کمال کرم است بیان اینکه
نقبض مومنان را از توفیق تقوی میسر بدو بعضی دیگر را از ایشان که عاصیانند مغفرت میکنند
مناسب آنچه گفته شد در کتاب التوحید در حدیث سوم باب الثمن عن الصادق علیه السلام و صفیه نفسه
بیل و ثعلب که باب و پنجم است که انت اهل کل خیر و در حدیث ششم یا المشیة و الارادة که باب سبست و ششم
است که و ذاک را بی اولی بحسبانک منک و صاحب قاموس گفته بنو اهل التقوی ای اهل ان بقی عقاب
و بیاضی گفته حقیق بان بقی عقاب و این طایفه عطف اهل المغفرة قیست و الله اعلم با در بقی و بکار

الطبیست است فطره مغلوب است لملاو حال است از مفعول آتیه فرق میان مجاب و مستجاب اینست که
 اجابت دادن فطری است و در عار است و استجاب قبول و عا است هر چند که بیهوده کردن اثر آن
 باشد نسبت مرحوم بصوت از قبیل مجاز است و مراد مرحوم بودن صاحب صوت است بوسیله صوت یعنی
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت بعد از آن امیر المومنین علیه السلام می افتاد مسجد کثبان و میگفت
 ای اهل نگاهداری و ذکران از قضاوی اهل بخشش کثبان من متان ای نیکوکار ای بخشش
 کننده فرمانان تو نیکوکارتری یا من از پدرم و مادرم و از جمیع مخلوقان برگردان مرا از حالتی
 که برانم بر حالی که باز گردان حاجت من باشد مجاب باشد دعای من بخشش کرده شده باشد تفرع
 دیگر به من بر طرف کرده باشی اقسام چهارم از من دوم اصل عباسی عبد الله علیه السلام قال قال
 اذا صلی المغرب ثلاث مرات الحمد لله الذي یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء فیرد اعطى عبد الله انوارا و روح
 روایت است از امام جعفر صادق مگفت هر که گفت چون که از نماز مغرب را که سپاس خداست کر س کند
 هر چه را که میخواهد و نمیکند هر چه را که میخواهد فرموده شده غیر بسیار مراد بقره و دوم رفع ایجاب کلی است
 و غیر بسیار عبارت از ثواب آخرت یا فراغت دنیا است و اختصاص این نماز مغرب باین اعتبار
 است که مومن هر روز در کسب معاش و دوا مطلبی چند پیش نهاد خاطر خود میکند که آنها را برای خود
 غیر می شنود و چون الله تعالی میداند که خیر او در آنها نیست بعضی آنها را حاصل نمیکند پس چون بعد
 از انقضای روز و ادای عبادت فریضه اعتراف باین میفزون کند حاصل می شود بر املی و غیر بسیار
 عوض مطالب او باین معنی که ثواب این اعتراف غیر بسیار است یا باین معنی که همین اعتراف غیر بسیار
 است یا باین معنی که دل قانع شود از نعم بود و نبود بوسیله معرفت حق این نعمت زیرا که اگر چه
 کسی نخواهد نشود عالم غراب میشود و بمویش خاصان نعمت و ظالمان بی مروت محقق نیامد که بنا بر آنچه
 می آید در حدیث نعم این باب می تواند بود که مراد بخیر بسیار این باشد که حاجتی که بعد از آن نخواهد بود
 شود پس می فرماید اصل رقعته قال تقول بعد العشاء اللهم یدک مقادیر اللیل والنهار ومقادیر الدنیا
 والاخره ومقادیر الموت والحیوة ومقادیر الشمس والقمر ومقادیر النور والظلمة والحدیث والحدیث
 والفقیر اللهم یدک فی دینی و دنیای و فی جسدی و اهلی و ولدی اللهم ادرأعنی
 شر فستة العرب والینج من الجن والانس واجعل منقلبی الی خیر دائم و نفعه لا ینزال شوح
 راوی یا ابراهیم بن محمد بن ابی حمزه الثمالی می گفت باید که گوئی بعد از آن که نماز شام و خفتن را کرده باشی
 خدا را بدست قدرت و تقنا و قدرت مقدراتی خبنها و روزها و مقدرات اعیال که بر این نفع
 دنیا است و اعمالی که برای نفع آخرت است و مقدرات بای مردن خلایق و زنده شدن ایشان در شکر و درین
 و نیز روز و هر شب و مقدرات بای آفتاب و ماه و اعتبار کسوف و خسوف و اعتبار حاجب شدن ماه

الکفاف بفتح کاف رزقی که بآن احتیاج بخواستن چیزی از کسی نباشد الف یا را به برای استغاثه است
والحاق یا برای اظهار حرف دراست چون خفی است خصوصاً الف و این یا ساکنه است و در وقت
و در وصل می افتد و گاهی باقی می باشد و کمسوره است یا مقسومه است و تزد و بعضی مفتوحه نیز
می باشد من تعجیبه است الحق بکار آمدن و مراد اینجا محکم قرآنست که بمکاره اختلاف در بعض
آن شده با ذنک متعلق یا اختلاف است و حقیقت اذن بیان شد در کتاب التوسید در باب سبت و
نخیم و آن منافات ندارد با حرام بودن اختلاف در حق المخلصین بفتح لام و کسر لام جائز است
یعنی و امام گفت چون فارغ شدی از تشهد آخر نماز خود سپس برادر دودست خود را و بگو
باشد ایها المرء المرءی که قطع و فصل باشد و نگذارد آن مغفرت گناهی را که آمرزیده نشده
باشد و ترکیب لشوم بعد از آن مغفرت ترا میسر هرگز و فراغت ده مرا فراغت دادی که آزار نباشد
بعد از آن هرگز و را بهمنائی کن مرا راه نمودنی که گمراه نشوم بعد از آن هرگز و منتفع کن مرا ای صاحب کل
اختیار من یا چه تعلیم کردی مرا که حکمت قرآن مانند آن است و بگردان آنچه را که کردی نفع برای من بتوفیق
عمل یان و گردان آنرا ضرر بر من بخذلان ترک عمل یان و روزی کن مرا در تزی بقدر حاجت و راضی
کن مرا یان ای صاحب کل اختیار و بازگشت بر حجت کن بر من ای صاحب کل اختیار ای مستحق عبادت
مشهور سه بار ای مدبر کل عالم سیارای بخشاینده مومنان بسیار بخشایش کن مرا بد و رک کردن از
آتش صاحب زمانه و فراخ کن بر من از فراخی رزق تو و را بهمنائی کن مرا برای اینجا اختلاف در آن
شده از جمله بکار آمدنی بر خست تو و نگاه دار مرا از شیاطین که لمعونت از هر طرف و برسان محمد را
صلی الله علیه و آله از جانب من درودی بسیار و سلامی و را بهمنائی کن مرا بر اینها تو دینی نیاز کن مرا
بر بی نیازی تو و دیگران مرا از دوستان تو که خالص کرده شده اند از شرک و مناصب با خالص
کنندگان عبادت خود اند از شائیه ریا و مانند آن و درود فرست الله تعالی بر محمد و آل او مستجاب باد
اصل قال من قال هذا بعد كل صلوة رجا الله عليه و حقه قبره و دکان حیا منزه قانا عما سرور الی
یوم القيمة تفهم مشارالیه هذا اللهم اغفر لی تا آخر است یعنی امام گفت هر که گفت این را بعد از هر نماز
بر گردانید الله تعالی بر او روح او را در قبرش و شد زنده و رزق داده شده نعم خوشحال کرده
شده تا روز قیامت **تیمم اصل** رفعه قال تقول بعد الفی اللهم لك الحمد حمد اخالد امع مخلوك
و لك الحمد حمد الامتهی له دون رضاك و لك الحمد حمد اکامد له دون مشیتك و لك الحمد
حمد الاجزاء لقائله الارضاك اللهم لك الحمد واليك المشیك و انت المستعان اللهم لك الحمد
كما انت اهل الحمد لله بحامده و كما هو اعلى نعمه كما حاجتی بینه الی حب ما یحب ربی و مرضی فی شرح
فتنی مصد می یا اسم مکان است دون محضی قدام است المشیه خواش و مراد اینجا بخود تزی و تکلیف الحامد

بفتح میم اول و کسر میم دوم که مصدر میم است اقسام حدیث یعنی بر خیم است و گاهی بر فتح و بر کسر نریز باشد
 و نزد اکثر مضاف بغیر جمله نمی شود مازانده است بحسب مضاف الیه حدیث است و بنابر مذکور بعضی که
 تجویز اضافه حدیث بمقدومی کنند ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه حدیث یعنی راوی یا لایر دستند
 حدیث را تا امامی که گفت که میگوئی بعد از نماز صبح خدا یا تراست سیاسی سیاسی که همیشه است یا همیشه
 تو تراست سیاسی سیاسی که آخر شدن نیست آنرا پیش از راضی شدن تو تراست سیاسی سیاسی
 که امتدادی و استمراری نیست آنرا پیش از خواهش تو در تکلیف باین معنی که داخل آن نشده قیدی
 که آخر آن مشروع کند مثل حمد بر راضی بودن یا امت امت خلافت و تراست سیاسی سیاسی که مرز دینی
 نیست گوینده آنرا کمر راضی شدن تو خدا یا تراست سیاسی و لیسوی است شکایت از ظالمان و ترس
 طلب یاری کرده شده خدا یا تراست سیاسی چنانچه تو لائق آنی سیاسی الله را است با تمام سیاسی
 او بیکی آنتا بر نعمت او بیکی آن تا آنکه رسد سیاسی بحاجی که دوست میدارد صاحب کل اختیار من
 و راضی میشود اصل و نقول بعد الفجر قبل ان تکلم الحمد لله ملا المیزان و منتهی الرضا
 و نهنت العرش و سبحان الله ملا المیزان و منتهی الرضا و نه العرش و لا اله الا الله ملا المیزان و منتهی الرضا
 و نه العرش و لا اله الا الله اکبر ملا المیزان و منتهی الرضا و نه العرش تعبد ذلك اربع مرات ثم نقول
 اسالك مسالة الصدا الدلیل ان تصلي على محمد و آل محمد و ان تغفر لنا ذنوبنا و تقضي لنا حوائجنا
 في الدنيا و الآخرة في لیسى منك و عافية مشرح الملا کسر می و سکون لام و همزه انچه بقدر بر سه طرفی باشد
 و تصبیان بر مفعول مطلق زیرا که گاهی غیر مصدر نائب مصدر می شود در مفعول مطلق مثل کلمته
 کلاما و عامل آن فعلیست که مفهوم می شود از سابق مثل احمد و اسبح و اکبر و اهل منتهی اسم مکان است
 یا مصدر میمی است از نه کسر زای با فقط و تو ن هموزن و سنجیدن مراد بر شایخا قرآنست که تحت
 باد شایب المندست مشارالیه ذلك ملا المیزان و منتهی الرضا و نه العرش تعبد ذلك اربع مرات
 از قبیل تاکید است تا کسی که تفکیکبار که در تحمیل است کند و از قبیل اسبیس نیست تا مجموع سابق را
 چهار بار باید گفت فی در فی لیسر بمعنی مع است یعنی و میگوئی بعد از نماز صبح پیش از آنکه سخن گوئی
 سیاسی الله را است بقدر بری ترازوی عمل و آخر رضای الهی و هموزن قرآن بمعنی اینکه بقدر
 تکلیف الهی در قرآن مردمان را بجد باشد و کمی از آن و زیاده آن بر آن نداشته و تشریه میکنم تشریه اللهم
 بقدر بری ترازو و آخر رضا و هموزن قرآن و نیست مستحق عبادت که الله بقدر بر سه ترازو و آخر رضا
 و هموزن قرآن و الله بر گتر از آنست که ادراک کرده شود بقدر بری ترازو و آخر رضا و هموزن قرآن
 اعاده میکنی آنرا چهار بار بعد از آن میگوئی طلب میکنم از تو طلب بنده خود را از این را که درود کنی بر محمد
 و آل محمد و این را که آنری برای ما گنایان بار در دوزخ کنی برای ما حاجتهای ما را در دنیا و آخرت

یا آسانی که از جانب تو باشد و فرشتی اشارت باین سمت که گاهی حاجت کسی بر او میشود و از آن بزرگوار بسیار میکند
 چنانچه گفته در سوره غی/ امل و یح/ الانسان بالشوق عاده الخ و کان الانسان لعل لا یخیر ان یأید در کتاب الصلوة
 در حدیث بنفتم باب صلوة الاستخارة که باب نود و سوم است مشتمل اصل عن محمد بن الفرج
 قال کتب الی ابو جعفر من الرضا علیه السلام بهذا الدعاء و علمتیه و قال من قال فی دبر صلوة الخیر
 لم یلتبس حاجته الا یتسر له و کفاه الله ما احمه **شرح** ظاهر این سمت که کتب الی خوب نیست
 و بجای آن کتب لی میاید و ما آنچه را که اینجا است شرح میکنیم یا در بعد از برای تقویت استشار الیه
 هذا الدعاء یسمی الدعاء لعرش العظیم است که مذکور می شود من قال متقدیر من قال است یعنی روایت
 است از محمد بن الفرج یفتح قافیه را فی نقطه و حیم گفت فو شئت لبسو می من امام محمد تقی علیه السلام
 این دعا را و بعد از رسیدن بخدمت او تعلیم کرد مر آن دعا باین معنی که معانی الفاظ آن و مقاصد
 ترا کیست آنرا بمن یاد داد و در بیان فائده و اثر آن دعا گفت که هر که گفت آن دعا را در عقب نماز صبح
 طلب نکرد حاجتی را اگر اینکه میسر شد برای او و کفایت کرد الله تعالی همه او را اصل بسم الله
 و ضلی الله علی محمد و آله و اقو ضایری الی الله ان الله بصیر بالعباد فو قاه الله نسیات ما مکروا
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک نجی المومنین
 حسبنا الله و نعم الوکیل فاقبلوا بفضله من الله و فضل الیه میسرهم سوء ما شاء الله لاحول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حسبی الرب المرحوم
 حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حبسین منذ قط حسبی الله الذی
 لا اله الا هو علیه توکلت و هو علی العرش العظیم شریح و اقو ضایری تا کمره از سوره مومن است و اول آن تا العباد و تمته
 نقل کلام مومن آل فرعون است و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن باقی اینجا برای طلب حسن مضمون است
 و معنی آن گذشته در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب نود و ششم که باب سلامت الدین است
 باین روش که الله تعالی او را نگاه داشت از ضررهای دین باطل که آن قوم که برای آن میکردند
 اگر چه آخر الامر کشته شدند لا اله الا انت تا المومنین از سوره انبیا است و اول آن تا الظالمین نقل دعا
 یونس علیه السلام است که در شتم باسی گفت وقتی که دانست که خطا کرده در بیرون آمدن از میان قوم
 خود یا راده عدم عود لبسوی ایشان لیکن اینکه قدر الهی متعلق بتوبه و ایمان آن قوم و عود او لبسوی
 ایشان نخواهد شد خطا اگر چه از امت مرحومه مفرق است از انبیاء مفرق نیست باین معنی که در دنیا است
 تا آن میشوند چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در باب دویست و هشتم که باب فی عنوان است
 پس منافات با عظمت ایشان ندارد و باقی کلام الله تعالی است و ذکر آن اینجا برای طلب مضمون
 آنست حسبنا الله و نعم الوکیل فاقبلوا بفضله من الله و فضل الیه میسرهم سوء ما شاء الله لاحول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حسبی الرب المرحوم
 حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حبسین منذ قط حسبی الله الذی
 لا اله الا هو علیه توکلت و هو علی العرش العظیم شریح و اقو ضایری تا کمره از سوره مومن است و اول آن تا العباد و تمته

و ذکر آن اختیار برای حسن طلب مضمون است یا شالو الید مبتداست خبرش محذوف است بمقدیر و انشاء الله
 کان قط یفتح قاف و تشدید طاء فی نقطه یعنی ماضی معلوم باب نصر است القط یفتح قاف آفریدن
 چیزی را مجدداً کردن او آن از ما و کلمه چیزی برای دیگر یعنی آن دعا نیست ابتدا میگویم بنام الله و درود
 فرستاده الله تعالی بر محمد و آل محمد و امیدوارم کار خود را بسوی الله تعالی باین معنی که خود را بی در حکام
 افعال و ترویج نمیکند و پیروی حکم الله تعالی در آنجا میگویم بدرستی که الله تعالی ملنا است باحوال
 بندگان و نیک و بد افعال و ترویج ایشان پس نگاه داشت مومن آل فرعون را الله تعالی از
 ضرر بانی آنچه آل فرعون مکر کردند و ایمان او محفوظ ماند نیست مستحق عبادتی مکرر تو تشریف میکنی بهتر
 تو بدرستی که من تو دم جزیر و ن آمدن از قوم خود از روی غضب و اراده عدم بود و بسو
 ایشان از جمله بیجا کنندگان که خطا کردند پس مستجاب کردم دعای او را برای او نجات دادم او را
 از غم و خزان نجات میدهم مومنان را چون این دعا کنند پس است ما را الله تعالی و خوب و کیل است
 پس باز گشت کردن به نفعی که از جانب الله تعالی است و تفصیلاتی بیان این آنکه رسیدن ایشان
 آزاری آنچه خواست الله تعالی شد بیان این آنکه نیست بچیدن غم کسی از کاری و نه قوت غم کسی
 در کاری مگر رسیدن انگیزی الله تعالی که بجز غم نیست آنچه خواست الله تعالی شد را آنچه خواستند
 مردمان آنچه الله تعالی خواست شد هر چند که نخواهند مردمان پس است در صاحب کل اختیار مومن کسانی که کل
 اختیار ایشان بدست دیگر نیست پس است برابر روزی رسان مومن روزی داده شدگان پس
 است در آنکه همیشه پس بود در اوقاتی که مرا آفریده پس است الله تعالی مستحق عبادتی مکرر و در کل
 کردم و او صاحب تخت بود شاهی بزرگست اصل و قال انا صفت من صلوة مکتوبة تنقل خیریت بالله
 ربنا و محمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کما و بفلس و فلان امة اللهم ولیک فلان فاحفظ من بین
 ید ید من خلفه و عن عینه و عن شماله و من قوته و من تحته و امد دله فی عمره و اجدله
 للقائم بامرک و المستقر لیدنک و امر ما یحب و ما یقر عینه فی نفسه و ذریته و فی اهل
 ذریه شیعته و من علیه و ابراهمه ما یجد روع و امره فیهم ما یحب و یقر به
 عینه و انشف صد و فدا صد و رقوم المومنین شرح را منصوب بر غیر از الله و اقسام
 تیر از نسبت است و اصل آن رضیت رب الله بدو و بتوفیق رب او و در محمد بدل یا عطف بیان
 چنانچه پنج رضی حیه الله در بحث تیر شرح کافیه تفریح بثل آن کرده و کفی زید را سلام و برین تباس
 است نظائر آن فلان و فلان عبارت از امام زمان است که زنده است عن درین عینه
 مثلاً اسم است بمعنی جانب و تنقید بر من عینه است و من فین برای کرامت اجتماع صورت
 و حرف جر است و عدم ذکر عن در خلف برای نیست که خلف عبارت از جای است بخلاف بین

و چه آن عبارت از غنویت و ابعاد القاتم تا آخر دعای تحقیق نیست بلکه خبر است و در صورت انتشار است
 مراد این است که من را ضمیمه بقائم بودن او و این جمیع می شود با علم بعید قائم بودن او و نظیر این است اللهم
 العن فلانا چه طلب لعن اگر یا تجوز عرفه است تجلی است و اگر یا عدم تجوز عرفه است لغویت التفتیر بفتح ظا
 و کسر ظادی تواند بود و البقره علیه لایق و نشد به رای فی لفظ البقره مضارع معلوم غائب باب فاعل و فاعل
 عینه است و در بعضی نسخ بجای آن و یقر به عینه بعیده مضارع غائب معلوم باب علم و ضرب و رفع عینه
 است مثل آنچه بعد از آن است یعنی امام محمد تقی علیه السلام گفت چون فارغ نشدی از نماز و اجبی پس
 بگوید ارضی شدم الله که ضایع کل اختیار باشد و بحد که پیغمبر باشد و بنی شریک که دین باشد و یقرآن
 که کتاب شریعت باشد و یقرآن و یقرآن تا آخر آنکه گذشت که الله باشد خدا یا ادلی بتصرف در مومنان
 از خود نشان از جانب تو امر و یقرآن کنس است پس بخدا و از او را از پیش او و از پس او و از جانب
 و نسبت زانست او و از جانب و نسبت چپ او و از بالای او و از پایین او و مدد کن بر است او در عمر
 او و بتطویل آن و بگردان او را الیستاد گسسته بکار تو که بگردن زمین از عدلست و انظار کشیده
 شده بر اسه فرین اسلام تو مدعی موعود است و نمایا و آنچه دوست میدارد و آنچه دشمن میکند و چشم او را
 در خودش و در فرزندانش و در متعلقانش و مالش و در شیعی او و در دشمنان او و نمایا دشمنان او
 از جانب او آنچه را که آخر از آن میگذرد و نمایا و در آن دشمنان آنچه دوست میدارد و دشمنان
 می شود و آن چشم او و شفا از دوه به سینه نای مار و سینه ما به جمیع مومنان را اصل
 قال و کان النبی صلی الله علیه و الله یقول اذا فرغ من صلوة اللهم اغفر لی ما قد فعلت و ما اخرجت
 و ما استخرجت و ما اعطیت و استرانی علی نفسی و ما انت اعلم به منی اللهم انت المقدم و الموحل الاله انت
 یعلمک القیب و اقدرک علی الخلق اجبت ما علمت الخیوة خیر الی فاجبتنی و توفقتی اذا علمت الوفاة
 خیر الی اللهم انی اسألك خشیئتک فی السر و العلانیة و کلمة الحق فی الغضب و الرضا و القصد فی الفقر
 و الغنی و اسألك فیما لا ینفد و قره عین لا یقطع و اسألك الرضا و القضاء و بركة الموت بعد العیش
 و بعد العیش بعد الموت و لدیة المتعطل الی وجهک و تشوق الی رؤیتک و لقاءک من غیر ضراء
 منضرة و لا فتنة مضلة اللهم ربنا برزخ الایمان و اجعلنا هداة هدیة اللهم اهدنا
 لیمن یجذب الی الله عزیمة الرشاد و النجات فی الامر و الرشد و اسألك شکر
 نعمتک و حسن عافیتک و اداء حلقک و اسألك یا حبیب قلبیا سلیمان و لسانا صادقا و استیغفرک لما نعلم
 و ما نلک خیر ما تعلم و اعوذ بک من شر ما تعلم فانک تعلم و لانتم و انت علام الغیوب و شکر
 لتسببت کینه را بنمود و اعتبار این نیست که گناه مومنان را گناه خودی شمر و استغفار از آن میکنند چنانچه
 بیان شده در کتاب الایمان و الکفر در باب نزد و نه که نایب تا در ایضا است الاسراف تجاوز از حد که

در این دعا

قرار یافته بعباسیان الهی و تقدیر آن بعلی برای تقیال معنی جرات است چه عاصی بر خود ستم و جرات میکند
 بعد از آن متعلق است با معنی الغیب منصوب و مقول ملک است مادر ما علت اسمیه خضر طبعه زمانیه است
 مثل فما استقاموا لكم فاستقیموا لهم القره بفتح قافه و تشدید راء و یقطع مصدر باب علم فخر ب روشنی چشم بر ذرات
 محبوب و یک عبارت اذ انما و اوصایا است با عبارت از افعال صالحه است و و یک عبارت از دیدن ملک الموت
 و مانند آنست لعل که عبارت از حضور در دیوان ترگ قیامت است من غیر خد و ایشا است یا نیکه بعضی
 مشتاق مرگ خود می شوند برای شدت آذاریا برای خیال محال قبول طاعات ایشان به صورت نامهربان
 که عالم بجمع احکام الهی باشد و مانند آن الظرف بفتح ضاد یا نقطه و تشدید راء و بی نقطه و الف محدود
 ضرر مضرة بصیغه اسم فاعل یا یا فعال برای مبالغه است الفتنه گمراهی مضل بصیغه اسم فاعل یا یا
 افعال است برای مبالغه و لا تقلم بصیغه مجول مخاطب باب تفعیل است یعنی امام محمد تقی علیه السلام
 گفت و عادت پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که میگفت چون فارغ می شد از نماز خود که خدا ایام مرا
 برای من گناهی را که پیش کردم و پس کردم گناهی را که پنهان کردم و گناهی را که آشکار کردم تمام
 بر خودم و گناهی را که توانا تر نیایان از من خدا را تقدیم میکنم هر که را که تقدیم او را خواهم مثل آنکه حق
 و تو موثر میکنی هر که را که آخر او را خواهم مثل غیبت امام من نیست مستحق عبادتی مگر توبه التبتن از غیبت
 و بتوانا که تو بر خلقان تو بیکه هر گاه که دانسته زندگی را خیر بر اوست من پس زنده دارم را
 و میران مرا چون دینی مردن را خیر برای من خدا یا بد رستی که من طلب میکنم از تو بخش حرس عذاب
 ترا در پنهان و آشکار و توفیق سخن حق را در حالت فقیه بر کس خوراضی بودی از کسی و تو توفیق میا
 خری را در دنیا و دینی و بی نیاز می و طلب میکنم از تو نفی را که بیایان نرسد و روشنی چشمی را که بر راه خود
 و طلب میکنم از تو توفیق رضا بقصد او نفع مردن بعد از زندگی را و نفی زندگی بعد از مردن را و لذت
 نظر در روی ترا و اشتیاق لبسوی دیدن تو و ملاقات ترا بی ضرری که ضرر کننده باشد و بی کراهتی
 که گمراه کننده باشد خدا یا آرا نش ده ما را یا آرا نش ایمان و گردان ما را یا راه بنمایان راه نموده
 شدگان زمانه ما ندانم جمعی که بدایت مردمان کنند خود راه نموده نشدند بلکه بخود راه بینمایند و دیگر از راه
 خدا یا راه نمائی کن ما را در جمعی که راه نمودی ایشانرا خدا یا بد رستی که من طلب میکنم از تو توفیق بلقی
 ما من در کار تو و راستی را طلب می کنم از تو توفیق شکر نعمت ترا و خوبی فراغت از بابت ترا و توفیق
 بجا آوردن حق ترا و طلب میکنم از تو خیر آنچه را که میدانی از احوال من و پناه میکنم ترا از شر آنچه میدانی
 از احوال من چه بد رستی که تو میدانی احوال مرا و تعلیم کرده نمی شوی و توفیقایت دانا س غیبجانی
 هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول جاء عیبر فیل علیه السلام الی یوسفیم
 و هو فی السجن فقال له یا یوسف فیل فی دبر کل جناوة اللهم اجعل لی فرجا و مخجرا و ابر ذقنی من حیث

احتساب و مرجعیت لا احتساب بشیء شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت ای جبرئیل
 علیه السلام بسوی یوسف علیه السلام بر مائی که او در زندان مصر بود پس گفت او را که ای یوسف
 بگرد عقب هر نازی خدا یا بگردان برای من کثادی و پدر روی و دورتری ده مرا از جهانی که آخر راه
 رزق توئی شرم و از جای که آخر راه رزق توئی شرم هشتم اصل عربی عبد الله قال قال عبد الله
 عند کل صلوة مکتوبة فحفظ نفسه ودائرة و طلبة لجیر نفسی و حال و دلدی و احولی و داری و کل ما حذر
 صنی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو الا حد و اجیر نفسی و صالی
 و دلدی و کل ما حوصنی بری الفان من شر ما خلق الی آخرها و مررب للناس الی آخرها و آیه الکبری
 الی آخرها بشیء و در و رب الناس و در و بآیه الکبری اختصاری هست و مراد اینست که میرا
 تا من اینجا نیز باید گفت آیه الکبری الی آخرها بقیر است از الله لا اله الا هو العلی القیوم لا تأخذه سنة
 و لا نوم لا فی السموات و لا فی الارض من قال الذی یشفع عنده الا بآذنه یعلم ما بین یدیهیم و ما خلفهم و لا
 یحیطون بشی من علمه الا بما شاء و سمع کسب السوات و الارض و لا یؤد و حقیقها و هو العلی العظیم و در وقت
 دعا الله را بر فروع می توان خواند بحکایت و مجروری توان خواند بحرف جبر و قول امام که بآیه الکبری
 میاید اول سنت و الا میگفت و بالله لا اله الا هو العلی القیوم الی آخرها و بر هر تقدیر داعی در وقت
 دعا می گوید آیه الکبری و شان نزول آیه الکبری می آید در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب است و
 حکیم که باب الجلبوس است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر گشت این چند کلمه را نزد
 هر ناز و احوسی در پیشانی محفوظ می شود در صد ذات خود و برای خود و مال خود و فرزندان خود این
 کلمات است ایست پناه میدهم خودم را و مال مرا و فرزندم را و متعلقان خود را و برای خود را و هر چه را
 که آن از من است بالله که بگاه است بی خیر و در نیست محل عرض حاجات است آنکه نیز امید و زاده
 نبیند و نبود و او را بپناه میبخش یک و پناه میدهم خودم را و مال مرا و فرزندم را و هر چه را که آن از من است
 بصاحب کل اختیار صبح کاذب از شر آنچه آفرید بعد از آن در روز تا آخر سوره که من شرفاسبق
 اذا و تب و من شر النفات فی الفقه و من شر حاسد اذ احسید و از شر شب که تاریک است چون داخل
 میشود و آن قبی است که جنود شیاطین بتازگی شروع در اغلاص خلایق میکنند و از شر نفوس شریره
 که در همه و انفسون میکنند و اعتقاد بای حق و نتیجای درست و میر میگرد و است خلایق را از آن خدا
 یابود و آنکه چون در ممالیشان خالی از علامات صدق است مانند و میبیند یاد از دهن است
 و از شر رشک خور چون از شک خور و باین معنی که ظاهر سازد و بر بلین و مانند آن حسد را اشارت است
 یا اینکه میچیک خالی از حسد نیست لیکن مومن مل بآن نمیکند و صاحب کل اختیار مردم تا آخر سوره
 که ملک الناس الم الناس من شر الی سوا من الناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس

پادشاه مردمان مستحق عبادت مردمان از شرف و سوسه کهنه پس بر تنه باین معنی کرد و سوسه و کف
 او از او بی علامت میدتی است چنانچه گفت و اجلب علیهم غمیکت در حالیکه آنکه و بنوسه میکند در سینه
 مردمان برای فسخ اعتقاد حق از پنهان و مردمان و دایمیک الذم هیئت مستحق عبادت مگر او زنده
 ایستادگی کننده بکار خلافتی است نمی گیرد او را یا ندگی و دند خواب ملک است هر چه در آسمان است
 و هر چه در زمین است که شفاعت کند نزد او گناه گار اگر بخت او میدانند آنچه را که در پیش
 مردمانست و آنچه را که در پس مردمانست و قیمت است و اما طبعی کتب بجز است از عالم غیب او مگر بجز
 خواسته باشد و یا نبیا و وحی کرده باشد گنجایش دارد و عالم او آسمانها و زمین را و سنگین نمیکند و را حفظ
 آسمانها و زمین از زوال و او است بلند مرتبه بزرگ بر چه فهم اصل غرض معاویه بن عمار قال من قال
 ۱۵۳ در الغریبه یا ربعلی ما یشاء ولا یفعل ما یشاء اسد غیر ظلاله ثمان سال اعطی ما یشاء و روایت است
 از معویه بن عمار که از صحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت هر که گفت و غیب
 نماز فریضه ای آنکه میکند هر چه را که میخواهد و نمی کند هر چه را که می خواهد یکی غیر او سه بار بعد از آن طلب
 کرد حاجت خود را داده شد آنچه طلب کرد و نزدیک باین مضمون بیان شد و در شرح حدیث دوم این باب
 دهم اصل قال ایو عبد الله علیه السلام انما صلیت الغریبه فامرید الله علی جبهتك و قال الله الله ی
 لا اله الا هو العالی الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذ حب عنی اللهم الحزن ثلاث مرات تقدیر
 تقدیر غیب بر شهادت یا اعتبار ترقی نیست بلکه اشارت بحدوث عالم است چه بنا بر آن غیب بودن
 جمیع مخلوقات الله تعالی پیش از شهادت بودن بغير آینه است اللهم انی ذره مستقبل الحزن انهم حاض
 و سکون را و بفتح عا و ففتح زار آردگی بر ماضی و بحال ثلاث مرات متعلق است باخره آخره متعلق است
 بقل آخره متعلق است بالله انی تر یعنی گفت انام جعفر صادق علیه السلام چون گذاردی نماز شام را
 پس بحال دست خود را بر پیشانی خود و بگو ابتدا میکنم بنجام خدا آنکه نیست مستحق عبادتی مگر او دانای
 غایب و حاضر است و هر کل عالم است بختش اندوه مومنان است خدا یا بر طرف کن از من اندوه را و
 آردگی را سه بار یا در دهم اصل کنت کثیرا ما اشتکی عینی فستکوت و ذلك الی ای عبد الله علیه السلام
 فقال لا اعلمک دعاء لدنیاک و اخرتک و بلاغ الخرج علیه قلت بلی قال تقول فی دبر الفریضه یا رب
 اللهم انی اسئلك بحق محمد و ال محمد علیک علی علی محمد و ال محمد و اجعل النور فی بصری و البصیره فی
 دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعفه فی رزقی و الشکر لک و انما ما یجتنی
 و مشروح کثیرا منصوب است بظرف زمان با دانده است برای ایها مایه ای مبالغه کثرت چنانچه
 در قلیلا ابو منون برای مبالغه قلت است نزد بعضی شکی بصیغه متکلم و سه از باب انتقال خبر کنت است
 یعنی بکسر زدن و تحقیر یا مفعول فستکوت است و بلاغ عطف است بر لرزنا که صفت دعا است و نیز اندوه

که عطف بر ما باشد علیک متعلق بحق است بضمین معنی واجب قبل تا آخر استیناف است و دلالت میکند
بر اینکه حق محمد و آل محمد درود الله تعالی است بر ایشان و او درو الشکر یعنی مع است اید اقرت
اجعل است و می تواند بود که طرف الشکر باشد ما حرقه مصدریه زمانیه است مثل ماوت میا پس با
القبض یعنی زمان البقاء ایامی است و آن تاکید اید است البلاغ بفتح بای کی نقطه و عین بالنقطه
انچه بان اکتفا توان کرد یعنی بسیار در و چشم میکشیدم پس شکایت آخر بر و هم بسوی امام جعفر صادق
علیه السلام پس گفت آیا تعلیم کنم ترا دعای که براس دنیا تو و آخرت تو باشد و کافی باشد برای
در و چشم تو گفتم بل تعلیم کن گفت میگوئی در عقب نماز صبح و عقب نماز شام خدا یار هستی که من طلب
میکنم از تو بسید حق محمد و آل محمد در و مرغ دین تو که آن حق واجب است بر تو که رعایت آن کنی
مراد اینست که پیش از طلب حاجت خود از تو طلب آن حق میکنم از تو بیان این آنکه در و دکن بر محمد
و آل محمد و دیگران روشنی را در چشم و دیده در برادر حق من باین معنی که مراد دیده در کن بدین
اسلام و کمال اطمینان خاطر را بر اسلام در و دل من و خالص کردن از زیاده و مانند آخر در عمل من و
بی عیب بودن را در ذات من و فرخی را در رزق من باشد که آن قراضی رزق برای تو همیشه چندانکه
باقی داشتی مراد و از دهم اصل حدیثی چهل بالشام یقال له حلقام ابن ابی حلقام قال اذیت
ابا ابراهیم علیه السلام فقلت له جعلت فداک علی دعاء جامع الالدنیا و الاخره و اوجز فقال قل
فی دبر الجفر لی ان یطلع الشمس سجان الله العظیم و یجدوا ما تمقتل الله و ابی الهم فیضه قال حلقام
لقد کنت من اسوا حل منی حالاً فاعلمت حق انک انیرا هم قبل جماع اظنه بنی وینه قرأه و اذ الیوم الیوم
الحل بنی و ما فذلک الا ما علی علی الصلاه العالم شرح قریب بمضمون این حدیث می آید در کتاب المعیشته در و
چهل و بیستم باب التوادد الدنیا ملقت دیگر دعا است یا متعلق بجامع است و او ترجمیم و زای یا نقطه بصیده
امر بابا فقال است و عطف بر علی است یا بصیفا افضل التفصیل است و عطف بر جامع است سبحان الله
تقدیرا بسبح سبحان الله است و یا برای ما بابت است و از قبیل عطف جمله بر جمله است و افاده این میکند
که نفع صفات دم بجامع اشبات صفات محبت یعنی حکایت کرد برای من مردی در شما که گفته می شد
او را بلنظام بن ابی لهقام بکسر او سکون لام و قاف و الف گفت آدم خرد الام موسی کاظم علیه السلام
پس گفتم او را قربانت شوم تعلیم کن مراد دعائی که جمع کننده جمیع حاجتها باشد برای نفع دنیا و آخرت
و مختصر کن پس گفت بگو در عقب نماز صبح کمر تا آنکه طلوع کند آفتاب که شتریه از نقص و قبح میکند
شتریه الله تعالی و با حمد و این تسبیح میکنم طلب آمرزش گناهایان میکنم از الله تعالی و طلب میکنم از او
که از فضل تربت خود انعام کند گفت لهقام که هر آینه تحقیق بودم از جمله بزرگتر قبیله خود با عنایت و انعام
پس خبر را شنیدم از راه نجات خود از آن در طاعت آنکه از مردمن میراثی از حاجت شخصی که در جاست دیگر

فوت شده بود گمان نداشتم که میان من و او نشی یا شد مرا و این است که پندیده بسیار در زورتاد
 بمن نرسید و بدستی که من امروز از ماله دارتر قبیل خودم و نیست آن مگر بوسیله آنچه تعلیم کرد
 مرا امام من بنده صالح علی السلام

باب پنجاه و سوم اصل باب دعا للرزق

شرح این باب بیان دعا است برای فراخی رزق درین باب میزده حدیث است اول اصل
 سألت أبا عبد الله عليه السلام أن يعطيني دعاء للرزق فعطيني دعاء ما رايك أحب للرزق منه
 قال قل اللهم أرزقني من فضلك الواسع الجلال المطيب سر قدا واسع حلالا طيبا بلا غم لا لدنيا
 ولا آخرة صبا صبا حديثا أمر شام غيرك ولا من أحد من خلقك إلا سمعت من فضلك الواسع فأنك
 قلت وأبأس بالله من فضل من فضلك أسأل وأبسط عيطتك أسأل ومن يدك اللطائف أسأل شرح البلغ بفتح بار كيقظ
 وحين بانقلاجه كافي باشد الصب لقم عاد بن لقمه وتشديد باي كيقظ آنچه فرو برشته بشود از رزق و مانند آن و مکرر
 برای طلب تجد و نعمت است چنانچه بشود است که رزق روز بروز بیشتر است و در گوئی از رزق گشته الصبی
 بفتح با و کسر تون و تخفیف یا و دو نقطه در پایین ساکنه و بهره روزی که فردا بیشتر رسد و در حلق غامد
 المری بفتح میم و کسر را بری نقطه و تخفیف یا و دو نقطه در پایین و بهره آنچه فردا بیشتر رسد و گواری باشد
 در معده الاسته منصوب و مستثنای منقطع است از من من اجد المار بفتح میم و سکون لام و فتح بهره
 و الف موث لما ان بفتح میم و سکون لام و الف ذاتی یعنی پراشیده است ليقول الدعاء و الله و الله و الله
 و ما فی الارض یعنی طلب کردم از اتمام جعفر صادق علیه السلام که تعلیم کند مرا دعائی را براسه فراخی رزق
 پس تعلیم کردم مرا دعائی که تدیرم دعائی را که گشایشنده تر باشد رزق را از آن دعا گفت بگو خدا را و روزی
 کن مرا از نعمت تو که فراخ است طلال است پاکیزه است بروزی که فراخ باشد طلال باشد پاکیزه باشد
 کافی باشد برای دفع حاجت در دنیا و برای اعمال آخرت مثل آنچه یکدیگر میزنند باشد بر من مگو گیر
 نباشد گواری باشد بی نفسی که در تحصیل آن بمن برسد و بی نفسی باشد که از یکی مخلوقان تو باشد لیکن فراموشی
 باشد از نعمت تو که فراخ است چه بدستی که تو گفتی و بدستوره بسیار و دعا کنید الله تعالی را از زیادتى رحمت
 او پس از زیادتى رحمت تو طلب میکنم و از عطای تو طلب میکنم و از رحمت قدر است که بزرگ است از نعمتهای
 دنیا و آخرت طلب میکنم دوم اصل قل لا ی عبد الله علیه السلام قل لا استعبد الربیع فغضب ثم قال لی
 علی اللهم انک تأکلنا بنزلی و برزق کل جایت یاخیر صلاعو و یاخیر من اعطی و یاخیر من سئل و یا
 لا فضل امری اخیل بک اذ کذا الشرح استعبدت بهای یک نقطه و طایفی نقطه و بهره بصیغه ضمه متکلم و صده از باب
 استعقل است الاستعبد یاخیر را کامل شمرده یعنی لقمم امام جعفر صادق علیه السلام را که بر آینه تحقیق کامل
 و ناشایان شمریم رزق خود را پس غضبناک شد بر ای سبیل این کلام بر نعم رضای من بقضاء الهی

بعد از آن گفت مرا که بخواند ما ضامن شدی رزق مرا و رزق هر چنانچه و را اشارتست باینکه مسوره
 بود و ما من دایه فی الارض الا علی البدر و قریای بهتر خوانده شده و ای بهتر کسی که طلب حاجت
 از او کردند و ای فاضل تر محل امید یکن با من چنین مطلب و چنین مطلب مراد این است که هر مطلبی
 که داشته باشی بعد از این کلمات طلب کن سووم اصل بطارجل می آید البی صلی الله علیه و الله
 عنه ثم اتاه فقال له رسول الله صلی الله علیه و الله ما ابتغاء بک عنا فقال السقم و الفقر فقال له انلا اعلمک
 دعاء یدعی الله عنک السقم و الفقر قال بلی یا رسول الله فقال قل لا حول و لا قوة الا بالله توکلت
 علی الخی الذی لا یوت و الحمد لله الذی لا یخذ و لا یداد لم یکن له شریک فی الملك و لم یکن له ولی
 من الذل و کبره و تکیه افالبش و عاد الی البی صلی الله علیه و الله فقال یا رسول الله قلنا دعاه الله عن السقم و الفقر
 فقهرح الا بطار مصدر باب افعال ضد کتاب و تعویذ آن یعنی برای تعیین معنی مختلف است یا در یک برای تعدید
 است و چنین یا در السقم و سبب الدنیه بریزید سبب الدنیه الی الی می که خلیفه العی است در زمین و
 چون خلیفه کسی در اکثر از روی خواری و غرور آنکس از کاری میباشد تفسیه شده بقول او من الذل
 و سزاوارند بود که ولی معنی ناصر باشد چنانچه گفته در مسوره محمد ان نصره الله ینصرکم و ثبت انکم ذکره
 عطف بر قل است بکلیه بقول مطلق برای نوع است پس این فقره جزو دعائیهست بلکه امر است بکار
 آن کلمات که مذکور شد چنانچه تصریح یافان می آید در حدیث سووم یا پانچاه و چهارم و می تواند بود که امر
 باشد بعتظیمی علمه بعد از آنچه مذکور شد و اقسام تعظیم بسیار است از انجا که آنچه گذشت در حدیث دو اقسام
 باب سابق ان دعا بفتح مزه و تخفیف وزن فاعل لبث ضمیر مستتر راجع بر عمل است و ان دعا و تعذیر
 فی ان دعا است یعنی دیگر که باز مانند مردی از یاران نبی صلی الله علیه و الله و آرد او بعد از آن آمد نزد
 او پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و الله چه چیز باز داشت ترا از او پس آن مرد گفت بیماری و تنگدستی
 پس رسول علیه السلام گفت او را پس تعلیم کنتم ترا دعائے که بر طرف کند الله تعالی بوسیله آن از تو بیماری
 و تنگدستی را آن مرد گفت بلی تعلیم کن یا نبی رسول الله پس رسول علیه السلام گفت بگویمت گردید بنادر
 کار و در شب و در کاری مگر بوسیله انگری الله تعالی توکل کردم بر زنده کنی میرد و بسیار الدنیه است
 که گرفته برای خود فرزندان که از پیش خود حکم کند و او هیچ نگوید بر گزیده و او را شریکی در پادشاهی
 و هرگز نبوده و او امامی از روی خواری و غرور خود را فی آن امام بلکه از روی حکمت معصیت نبی
 تعیین نموده از جنس بشر میکند و تجویز خود را فی ایشان نمیکند و تعظیم کن الله تعالی با تعظیمی لائق
 پس دیر نشد انیکه آن مرد برگشت بسوی نبی صلی الله علیه و الله و آنکس گفت ای رسول الله تحقیق هر طرف
 کرد الله تعالی از من بیماری و تنگدستی را چه دام اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ادع فی طلب الرزق
 فی المکبیه و راحت ساجد یا خیر المسؤلین و یا خیر العطشین از رزقی و از رزق عیالی عن فضلك

صالحی صحران

نهم است اشعث بفتح شین بالنقط وفتح مین بالنقط ونامی سه نقطه مصدر باب غلم پراگندگی و مراد اینجا پراگنده
است و اطلاق مصدر بر آن برای مبالغه است و می تواند بود که یکسر عین وصفه تشبیه باشد یعنی آمد
مردی بلبوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ای رسول الله بدرستی که من عیال مندم و بر من
قرض هست و تحقیق سخت شده حالن پس تعلیم کن مراد عانی که بخوانم الله عز و جل را بآن تار و زی
کند مرا آنچه ادا کنم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر نفقه عیال پس گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله که ای بنده خدا و ضولیاز و کامل کن وضوی خود را یا شتمال بر مستحبات و ضوی بعد از آن بگذارد
دو رکعت نماز بر سالی که کامل کن رکوع و سجود خود را یا شتمال بر مستحبات آنرا بعد ادا آن بگوید ای محمد ای
ای دارای بخشنده و بلبوی تومی آورم بوسیله محمد پیغمبر رحمت صلی الله علیه و آله ای محمد ای
رسول الله بدرستی که من روبه آورم بوسیله تو بلبوی الله که صاحب کل اختیار و صاحب کل اختیار
من و صاحب کل اختیار هر چیز است اینکه در دکنی بر محمد و خا نواده او و طلب میکنم اذ تو انعامی را اذ
انعام بای تو و کشادیر که آسان باشد و رزقی را که قراض باشد جمع کنم بآن پراگنده که خود را و ادا کنم
بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر نفقه عیال **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال علم
رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الدعاء یا دارقی القلین یا ارحم الراحمین یا ذا البقوة
المتین صلی علی محمد و اهل بیته و ارضی و عافی و اکتفی ما احببتی **شرح** المقل بضم میم و کسر قاف و
تشدید لام اسم فاعل باب افعال است یعنی رزایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تعلیم
کرد رسول الله صلی الله علیه و آله این دعا را برانی رزق ای روزی دهم به مفسدان ای رحم کننده
شکستگان ای مددگار مومنان ای صاحب قدرت مستحکم در دکن بر محمد و خا نواده او و روزی ده مرا
و فرات ده مرا و کفایت هم من کن بکار سادی من **هشتم اصل** نقل ابو جعفر علیه السلام الی رجل
و هو یقول اللهم انی امنتک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر علیه السلام سالت قوة النبیین قل اللهم انی اسألك
من رزقنا واسعاً طیباً من رزقک **شرح** اصنافه رزقک باعتبار این است که مراد رزقی است که الله تعالی
جوهر تصرف در آن کرده باشد الحلال بفتح حای بی نقطه منصوب و مشغول اسألك است خوف
بضم قاف و نقطه دریا لا و سکون و ادبی نقطه و نامی و نقطه و آخر آنک رزقی که آدمی بوسیله آن زنده
می تواند ماند یعنی نگاهد کرد امام محمد باقر علیه السلام بلبوی مردی بر حاله که او میگفت خدا یا بزرگوار
که من طلب میکنم از تو روزی تو حلال با پس گفت امام محمد باقر علیه السلام طلبی که در
قوت پیغمبران بگو خدا یا بدرستی که من طلب میکنم از تو روزی را که قراض باشد پاکیزه باشد از جمله
روزی که جائز کردی تصرف در آن را بر من اشارت است باینکه حلال از جمله رزق در اصل
بمعنی این است که بقدر بجا آوردن قسم باشد و آنرا تحله و تحلیل نیز می نامند و هر دو بر وزن مصدر

مقن او بر تیرنگ است چنان معنی که بر تیر و لایب کردی که هر که او را وسیله کند محروم نشود و این را که
در در کفی بر محمد و این را که روزی کنی مرا علی با نچه تعلیم کردی مرا از مشهوره حقوق نیست که در قرآن نیست
بر او معروف و حق بعموم محکماتی است که در آنجا نماند و هیچ از پیروی سخن است یعنی و دلالت
بر وجود امام عالم بحسب احکام در هر زمان و وجوب دال اهل الذکر است چنانچه گفته در مورد آل عمران
و یا مرون بالعرف و نه عن البکر این را که پس کنی بر من آنچه را که منع کردی از من از جمله رزق
که جائز کردی تصرف را در آن **دوازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان اقد است طانا الرزق بغصب ثم قال قل اللهم انك تلقت برزق و در ذی کل دایه فیما خیر
من دمی و یا خیر من سئل و یا خیر من اعطی و یا افضل مرتجی افعل بی کذا و کذا **ان ششم**
مضمون این موافق حدیث دوم این است **سایزدهم اصل** کان علی بن الحسین یأدعو
بهذا الدعاء اللهم انی اسألك حسن المعیشتی و تقوی بها علی جمیع حاجتی و اتوصل بها الی الخیر
الآخری من غیر ان تترقی فیها ناطقی و تقتر بها علی یا شقی اوسع علی من حال لی رزقك و افضل
علی من سبب فضلك نعمة منك سائغمة و عطاء غیر موقوف ثم لا تشغلی عن شکر نعمتك یا کذا و منها
قلینتی بجاهتک و تقسیتی و صرات زهرته و لا یا فال علیها یقع علی کذا و لا یأخذ من علی عطفی و فضلك الی انک
یا التی غنی عن شئ من خلقك و یا انما انال به فضلك **ششم** تسن یفهم طار و سکون بنین و یقع فافتح سین
می تواند بود و حاصل هر دو یکی است معیشتی منصوب و عطف بیان حسن است یا بحر و عطف
بیان المعیشتی است شتر قنی بیاء و دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و فایضه مضارع مجاهله باب
افعال است الا ترف دادن نعمت زیاد بر قدر حاجت کسی اطفی بصیغه مضارع معلوم باب علم است
تقتر بقرائن و نامی دو نقطه در بالا و رای بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب افعال یا باب تفصیل است
لافتار و التقتر تیرنگ گرفتن معاش کسی شقی بصیغه مضارع معلوم باب علم است و در اتراف فیها
مستعمل شده برای اینکه در اول ظرفیت ملحوظ است چون مرجع ضمیر باقی مانده و وسیع شده و در
دوم بدلیست ملحوظ است چون مرجع ضمیر زائل شده و یای دو نقطه در پایین و یای مینقطه مصدر باب
فرب روان شدن لبتاب و مصدر انجا یعنی اسم فاعل است لا تشغلی بصیغه نهی باب منع یا باب
افعال است البهجة یفتح ای مینقطه و سکون با و جیم مصدر باب یحسن تفرش صورت بیرون و مصدر باب
یمنع خوشحال کردن و مصدر باب علم خوشحال شدن و قیاس درین فتح است مثل فرح تقسیتی بفا
و نامی دو نقطه در بالا و فون بصیغه مضارع مخاطب باب فرب یا یا افعال یا یا یفصل است زهر الفتح زلی انقط
یفتح و رای بی نقطه جمع زهره یفتح و زهره سکون و فتح یا شکم و فایضه مضارع مجاهله شده برای
سلیقه از ممتنع است باز زهره یفتح و فون نامی یا نقطه و سکون با و رای بی نقطه و فایضه مضارع مجاهله

صاتی سترج احوال

باب جس است یا در لعل بر ای تقدیر است الکی لفتح کاف و تشدید و ال بی نقطه مصدر یا یا بفرجه
 در طلب چیز سختی من و من ذلک برای بدیت است و مشار الیه ذلک اقل است یا هر یک از اکثر
 و اقل است یعنی امام زین العابدین علیه السلام دعای کرد این دعا تا یا بدستی که من طلب می کنم
 از تو رزق می باشد که قوت گیرم یا من بر جمع حاجت ای خود و هم یا من قدر زندگی بسوی تو یا آخرت
 خودی آنکه زیاد و بی مراد را من معاش پس تجا و زنده کنم یا تنگ گیری عوض آن معاش بر من پس
 از اگر کشم بیان این آنکه فراخ کن بر من از طلال رزق تو و انعام کن بر من از شتا یا من نعمت تو
 نعمتی را از یا شب تو که فراخ باشد و عطائی را که بریده نشود و نفع از آن باز دارم از شکر نعمت تو
 به بسیار دادن از آن نعمت که غافل کند مرا حسن آن اکثر و گمراه کند مرا شکوفای شادابی آن اکثر
 و نه به کم دادن و تنگ گرفتن بر من از آن نعمت که کوتاه کند عمل عبادت مرا سمع آن اقل و دیگرند
 سینه مرا اندوه آن اقل و وید مرا عوض آن اقل ای مستحق عبادت من بی نیازی را از اید آن
 مخلوقان تو و رزق کافی را که در ایام یا من رزق کافی رضای ترا اصل و اعوذ بک یا اقیس تو را دنیا
 و تو مرا نفع از دنیا بخدا و ارقا علی خزانة الجن من قنتها مر ضیاعنی مقبولها علی الی طالع حیوان
 و مساکی الاغیار و ابدلتی بال دنیا الباقیة نفعی الدار الباقیة اللهم انی اعوذ بک من ازلها و از لواها
 و من سلواتها و شیا طینها و سلاطینها و نکالها و من یس من یغنی علی قیها مشروح
 القنینه بکسرافه و سکون تاهمت تکلیف و امتنان عنی ثاب فاعل رضای است الازل بفتح مزه و
 سکون زای یا نقطه تنگی و سختی النکال بفتح نون عقوبتی که آن مردمان عبرت گیرند و ترک یا نشان
 کنند یعنی و پناه میگیرم تنوای مستحق عبادت من از شر دنیا و شر آنچه در آن هست بیان این آنکه مردمان
 بر من دنیا زندان از بسیار ای زار و کی معاش و نه مفارقت دنیا را اندوه و در وقت مردن از بسیار
 اسباب دنیا و بستیگی یا نهایت سرون کن مرا از محنت دنیا بر حالی که از من راضی باشم مقبول باشد
 در دنیا عبادت من بسوی سرای زندگی و جای میکان و بی عوض به به مر از دنیای بی اعتبار نعمت
 شری یا ندر را از دنیا بدستی که من پناه میگیرم تنوای سختی دنیا و اضطراب دنیا و جمله هاسه شیان
 دنیا و سلاطین دنیا و عقوبت دنیا و از زیاده روی هر که زیاد روی کرد بر من در دنیا یا من معنی که
 زیاد روی او را بر طرف کن که دیگر نکند اصل اللهم من کادنی فکده من ارادنی فاردده و فل عنی حد
 من نصب ل حد و اطفاعنی نار من مشی ل و قود و اکنی مکر المکره و اطفاعنی عیون الکفره
 و اکنی هم من ادخل علی صر و اطفاعنی شر الحسد و اطفاعنی من عدلک بالسیکته و اللین و در عک الحسینه
 و اکتینی من شرک الوافی و اطفاعنی علی صر و اطفاعنی علی صر و اطفاعنی علی صر و اطفاعنی علی صر
 الکی لفتح کاف و سکون یا منی دو نقطه در پای من و و ال بی نقطه مصدر مقتل العین باب ضرب تنگ کردن

با کسی قل یقیم و تشدید لام مفتوحه بعینه امر باب انصر است الفل رفته کردن و تقدیر آن بمن بر است
 نقین دفع است الحمد لفتح حای بی نقطه و تشدید دال متدی غضب و شمشیر دانند آنها اطفاف بفتح هیزه
 و سکون طای بی نقطه و کسر قاف بعینه امر باب افعال معوز اللام است هیزه منقلب بیامشده و مخم
 انفاذ الاطاف خاموش کردن زبانه آتش و تقدیر آن بمن برای قضین دفع است شبایش بی نقطه
 و تشدید دای بی نقطه بعینه اضی معلوم یا محمول یا بانصر است شبایش بفتح شین و الشوب بفتح شین
 افزودن و افزوده شدن و قود لفتح و او منصوب و مرفوع می تواند بود و گفتی لیا بضم فام حاضر
 معقل اللام باب ضرب است الکفایه یکسر کاف همساز کی کسی کردن بجای انگس باشد آنچه وکیل کسی کند
 و آن متعدی می شود و مفعول متنبه اما مفعول اول باعتبار اشتغال بر معنی همساز می و اما مفعول دوم
 باعتبار اشتغال بر معنی دفع کرده چه همساز کی کسی دفع مشتق از آن کس میگوید و گاهی متعدی می شود
 بمفعولی دیگر بمن چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث مضمون باب نجاه و تخم افعال قاف و هیزه بعینه
 امر باب منع است الفقا بفتح فاق و سکون قاف و هیزه کندن حشم و تقدیر آن بمن برای قضین فتح است
 اضافه درم من از قبیل اضافه مصدر بر باعث آفتست و اضافه درم من از قبیل اضافه مصدر بر محمل
 می تواند بود مثل اینکه کسی افلاس داشته باشد و بظلم از دیگری مالی گیرد و او را صاحب افلاس کند
 و خود را دار شود و این منافات ندارد با استعاره نقال عرض و از قبیل اضافه مصدر بر باعث می تواند بود
 حقیقت درج حصینه بیان شد در حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم یعنی خدا یا هر که تنگ کرد یا من
 تنگ کن با و هر که افزوده تنگ من کرد افزوده تنگ او کن و رفته کنی و دفع کن از من متدی کسی را
 که داداشته برای من متدی خود را و خاموش کن و دفع کن از من آتش کسی را که داداشته برای من
 متدی خود را و افزوده برای من خیرم خود را و دفع کن از جانب من مکر مکر کننده گان را و بکن و دفع
 کن از من چشم کافر از او دفع کن از جانب من اندوه کسی را که داخل ساخته بر من اندوه خود را و
 دفع کن از من شر خاسد اثر او نگاه دار مرا از شر صد خودم بوسیله آرام دل و بیویشان مرا زده تو که
 مستحکم هست و زنده دارم در پرده تو که نگاهدار است و ملاح کن برای من حال مرا و راست کن دعوی
 ایمان مرا بعلماهای من و برکت ده برای من و متعلقان من و ال من

علا شریف

باب پنجاه و چهارم اصل باب الدعاء للدين

تسبح الدين بفتح وال بی نقطه مالی که در وقت کسی هست داخل دارد و آنچه ابل ندارد و فرض است
 و هر که هم بجای دیگری مستعمل می شود و در قدر مشترک نیز مستعمل می شود و درین باب چهار حدیث
 است اول اصل شکوت الای سید الله علیه السلام دینا علی الناس فقال قل اللهم لحکم من لحظا انک
 تیسر علی نالی بها القضاء و تیسری بها الاقتضاء انک علی کل شیء قدیر شرح

لفظت منسوب بفعل محذوف است بقدر طلب لفظت لفظت بفتح لام وسكون طای مبطلة وظای بالنقله
 و تاء و حدة معدر باب منع نگاه بگوشت چشم از روی التفات و مراد اینجا انعام است انعام بر نعم
 عین و فتح را طلب نگاران دین و جمعی که از ایشان طلبیده می شود مراد اینجا معنی دوم است یعنی
 انعام بر مردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از دینی که مراد بر جمعی که میسر نبود ایشانرا ادای
 آن دین پس گفت بگو خدا یا طلب میکنم انعام از انعامهای که از آسان کنی بر فرجه از آن من بوسیله آن
 ادای حق را و آسان کنی بر ای من بوسیله آن طلب حق را بدستی که از بهتر خیر نجات با تو آسانی
 محض نماید که گرفتن کسی حق خود را از دیگران آسانی بدست است از اینکه مالی علیحده که مسأله
 آن باشد بدست آنکس آید زیرا که مشقت نقل خاطر درین صورت بر طرف نمی شود و بعد اینجا امر
 بر عیار ای غما شده دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انی النبى صلی الله علیه و آله رسول الله
 یا جمی الله الغالب علی الدین و وصوتم الصلوة فقال له النبى صلی الله علیه و آله قلت تو کلت علی الخی
 الذی لا یحی و الحمد لله الذی لم یجد صاحبته و لا ولدا و لم یکن له شریک فی المملک و لم یکن له ولی من الذل
 و کبره تکبیرا قال فصیرا الرجل ما شاء الله ثم مر علی النبى صلی الله علیه و آله فحقیقه فیہ فقال
 فاصنعت فقال اذمنت ما قلت لی یا رسول الله نقضی الله دینی و اذهب وصوتم صدری فتاوح
 تفسیر صاحبته و ولد گذشت در شرح حدیث اول باب چهل و یکم و کبره تکبیرا بر نقل است و داخل مقول
 نیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آن مرد بنی الله صلی الله علیه و آله
 و سلم مردی پس گفت ای نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم آنچه مرا گرفتار کرده دین است و وسواس
 سینته است در سر قضا و قدر الهی پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله بگوید که در دم بر زنده که هرگز نمیرد
 و ستانفش الله راست که گرفته مرا می خود زنی و نه فرزندی و نه دود او را شریکی و را پدرشایی و نه پدر
 او را امامی بر خلیفین از روی خواری چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم باب سابق و تکبیر کن
 الله تعالی را بکبیر عظیم مثل الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله کثیرا و اصیلا امام گفت پس صبر کرد آن
 مرد آنقدر که خواست الله تعالی بعد از آن گمرا که در بنی صلی الله علیه و آله پس نبی او از زودیا و
 باین روش که گفت چه کردی پس آن مرد گفت و رو کردم آنچه را که گفتی پس او را کرد الله تعالی دین را
 در طرف کرد و وسواس سینته را سوم اصل جاء رجل الی النبى صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله
 قد لقیته شده من و وصوتم الصلوة و انا رجل مدین معیل یحوج فقال له کبره هذه الکلمات
 تو کلت علی الخی الذی لا یحی و الحمد لله الذی لم یجد صاحبته و لا ولدا و لم یکن له شریک فی المملک
 و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا قل یلیث ان جاء فقال قد اذهب الله عنی و وصوتم صدری
 و نقضی دینی و وضع علی ذنوبی شح و مدین و معیل و عوج لصیغه اسم فاعل یا یا فقال است معنی صاحب بن

وصاحب عیال وصاحب ما یشغون این نزدیک بسیار است چندانم اصل عن عبد الله الغیری
 عن ورن بن بکر عن ابی ابراهیم علیه السلام قال کثیر فی قرطاس اللحم ارد علی جمیع خلقک من ظالم الم التی
 قبلی صغیرها وکبیرها فی صحتک وعافیة وما لم یبلغه قرنی ولم یسمع ذات یدى ولم یقو علیه بدی
 ولقینی ونفسی فله عقی من حیرة ما عندک من فضلک ثم لا تخلف علی منته شیئا تقضیه
 من حسناتی یا ارحم الراحمین **شرح** کتب مشتمل بر اضرار قبل الذکر است
 زیرا که موسی این سخن را بعد از ذکر دعا گفته بود و عبد الدیر از آن نقل کرده مظالم جمیع مظلمه
 لغیرم و سکون ظای بالقطه و کسر لام حقمای مردمان گرفته شده باشد از ایشان نظلم قبل کسر قاف
 و فتح یای یک نقطه است صغیر یا منسوب بدل لفضل مظالم است فی معنی مع است ذات یدال بالقطه الف
 و تائی دو نقطه در بالا یعنی حقیقت است اخذ است از دو که معنی صاحب است چه حقیقت هر چیزی آن
 چیز را صاحبی کرده و بی آن حقیقت آنچه هیچ است و در امیت و تذکیر تابع مضاف الیه است مثل ذات
 لیل و ذو صباح و ذات ید عبارت از ایلست که در تصرف است باعتبار اینکه گریاک دست بی آن مال
 هیچ است یا باعتبار اینکه دست مشتمل بر آنست چنانچه هر شخص مشتمل بر حقیقت خود است و نفس عطف بر ذات
 ید است یقین کمال خاطر جمیع و مراد اینجا کمال خاطر جمیع بادرن عوض تر چیستان نفس بفتح نون و سکون فایم
 لا تخلف تجار بالقطه و قال صیغه تنی باب لفصل است تخلیف و اگر دشمن چیزی بعد از بر طرف شدن چیزی
 دیگر من در منبر برای بدلیت است و ضمیر رابع ما است شیئا مقول لا تخلف است و عبارت از من الله است
 که بعد از بر طرف شدن حق الناس بآیه باشد بر ذمت منته تقضیه صفت شیاست من ورن حسناتی
 ابتداء است یعنی روایت است از عبد الدین المیفره بضم میم و کسر غین بالقطه و سکون یای
 و دو نقطه در پایین و رای بی نقطه از موسی بن بکر بفتح یای یک نقطه و سکون کاف و رای بی نقطه
 از امام موسی کاظم علیه السلام موسی گفت امام ترشت آن دعا را برای من در کاغذی خدا یا بر گردان
 لبوی جمیع خلایک خلوقات تو مظالم ایشان را که نیست باین معنی که ترفیع مرا برای ایشان برگردانم آنها را
 که بیک ترا و بزرگ آنها را با آسانی که از جانب تو باشد و فراغتی و آنچه از مظالم که تر سید بآن توانائی
 من گنجایش تراست آنرا مالی که در دست دارم و توانا شد بران بدن من و کمال خاطر جمعی من و نیت
 و قصد من پس ادا کن آنرا از بزرگ آنچه نزد توست از لغت تولید از آن و انکندار بر من مومن آن
 چیز را که طلب کنی آنرا از حسنات من این بعضی که چیزی از حسنات را عرض آن که کنی ای بخشایند تر
 بخشایندگان اصل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
 و ان اللین کما شیع و ان الاسلام کما وصف و ان الکتاب کما ازل و ان القول کما حدث و ان الله
 عزوجل المین ذکر الله شد اداصل بیتا بخبیر و حی محمد اواهل بیته بالسلام **شرح**

کما شرع بعینه ماضی مجبول بآب منع است و اشارت است بسوره شوری شرح لکم من الدین ما ویسیر بقوله
والذی اوحینا الیک وما وحننا به ابراهیم و موسی و عیسی و آیات سوره آل عمران ان الدین عند الله اسلام
لکما وصف بعینه مجبول بآب ضرب است و اشارت است بتمه آیت شوری ان اقبوا الدین و لا تنفروا فانه انزل
بعینه ماضی مجبول بآب انما است حدیث بعینه ماضی مجبول بآب تفصیل است ذکر بعینه ماضی معلوم بآب انما است
و این جمله تا آخر دعایه است حتی بعینه ماضی معلوم بآب تفصیل است یعنی گو ای مهدیه که نیست مستحق عبادت
مگر الله متعالی او خیر کی نیست او را و گو ای مهدیه که محمد بنده او و فرستاده او است و اینکه دین
پیدا نیست که مشترک شده میان جمیع انبیا که اسلام بمعنی نفی شرک من و اینکه حقیقت اسلام شناخت
که تفسیر کرده بشده بآب تفصیل علم بمسائل و نفی از اختلاف از روی ظن و خود را بی و اینکه کتاب الهی
چنان است که فرو فرستاده بشده باین معنی که کتابی دیگر از جانب الله تعالی نخواهد آمد که نسخ قرآن کند
بتجویه سروی ظن و تفرق در مسائل و اینکه سخن رسول خدا و حیای او در تفسیر قشایات قرآن و اینکه
چنانست که حدیث کرده شده باین معنی که سنتی دیگر نخواهد آمد از جانب رسولی یا وی رسولی مگر نسخ احادیث
رسول و اهل بیت او باشد بتجویه سروی ظن و تفرق در دین و اینکه الله تعالی است و پس بکار آمدن فی
ظاهر باین معنی و پیروی طاعت و آنچه ضلالت بکار آمدن فی توحید یا کما و الله تعالی محمدا و اهل بیت

او را بخوبی و پیروی داد آید را و اهل بیت و اسلام

باب پنجاه و پنجم اصل باب الدعاء للکرب والهم والخوف

فتوح الکرب یعنی کاف و سکون را بر روی نقطه اند و می که راه نفس آدمی را تنگ کند الهام یعنی
باو تشدید سیم آنچه در فکر آن باشد یعنی این باب بیان دعاست برای آنکه ده بسیار و آنچه اتمام بآن باشد
و ترس از وقوع چیز درین باب نسبت و پنج حدیث است اول اصل می ای حمزه قال
محمد بن علی علیهما السلام یا باخره یا اباک اموت یا اباک اموت یا اباک اموت یا اباک اموت یا اباک اموت
یعنی القبلة فتعقل بر کتب ثم تقول یا اباک یا اباک یا اباک یا اباک یا اباک یا اباک یا اباک یا اباک یا اباک یا اباک
سبعین مره کادعوتهم بهذا الکلمات من سالت حاجته فله حرمه ایست تقاضایه است یا از برای غرض ظرفیت
است ای حمزه و تون و الف بعینه ماضی مقل الامام باب ضرب است یعنی فتح همزه و سکون تون و یا اباک
و مراد اینجا فکر و تامل است یا در یک برای تقدیر است تخلف صفت است ان یعنی حمزه و تحقیق
تون مخففه از مشقه است و تقدیر نه ان است و هم ضمیر حمزه و فست لا یوی بعینه نفی فطالب بآب تفصیل
مرفوع و حران است یعنی القبلة کلام ابو حمزه نسبت و حمزه راجع بام علیا السلام است تفصیل عطف بر منفی
در لا یتوی است کل در کلام مقیوب است بنیابت بفرق زمان و متعلق است لیسالت که جمله دعایه است
تقدیر قد سالت و امضیه است و مقید در بیان می باشد مثل را یتوی قد سالت و امضیه است

بنیایه مفعول مطلق دعوت بتقدیر دعوت مره است یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی گفت که گفت امام
 محمد باقر علیه السلام ای ابو حمزه چیست ترا چون اندیشناک کرد کاری ترا که میسری از آن در انیک این
 نمی کنی که متوبه نشوی یسوی بعضی گنهای خانه خود امام علیه السلام میخواست لطیفه بعضی زد و یا یک قبله
 را پس گذاری و در رکعت نماز را بعد از آن گوئی ای بنیای تر بنییدگان و ای مشنوا تر مشنوندگان و
 اسه شتابان تر حساب کنندگان و ای بخشاشنده تر بخشاشندگان هفتاد و بار بر خالی که هر وقت خواندن
 تو الله تعالی را باین کلمات یکبار طلب کرده باشی حاجتی را مراد این است که هر بار بهمان حاجت را
 بخواند اگر لیب باشد و بزرگی از اثر آنرا بخواند اگر مرکب باشد دوم اصل قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله من اصاب غم و هم و کرب او بلا و آوا و قلیل الله صلی الله علیه و آله لا اشرك به شیئا انک قلت ان الله لا یغوت
 لا یعوت شیء غم و اندوه بوسیله گذشته است و هم فکر و اندیشه است برای خواهش شدن آن کرب
 گرفتار اند و هست بلا و آلت ضرب است که قضا تعلیق بآن گرفته و لا و افیج لام و سکون هجره و فتح واد
 و الف سروده سختی در معاش و مانند آنست یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و مسلم هر که بر خرد او را اندوهی یا اشتهای یا آرزو دگی یا بلا یا مشکلی پس باید که بگوید الله تعالی
 صاحب کل اختیار و نیست شریک نمی کنم با او در ربوبیت چیزی را تو کل کردم بر زنده و نمی میرد هرگز
 سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حزبت فی امر فقل لا اله الا الله و اگر تامل کنی که
 عن دیکه و ذل علیه و لیصلتها یا لا خیر و لیصلها لا خیر و لا خیر لیدع حاجته و هو ساجد شمع
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون خود را به بزمی آفتی که کاری باشد یا سختی
 که از اهل زمین باشد بپستی اند و متناک کنند او را کاری که هنوز فرو نیامده باشد و خوف آن باشد
 پس باید که پوشش بر دارد و از دوزخ فرستد و دو ماعده خود و باید که متصل کند آنها را زمین و
 باید که بچسباند سینه خود را به زمین بعد از آن باید که دعا کند بحاجت خود بر خالی که او در سجده باشد
 چهارم اصل عن ابی عبد الله صلی الله علیه و آله قال لا یصلح یوسف فی الجبال الا جبرئیل فقل
 علیه ققل یا غلام ما تضرع ههنا فقال یا خوق القوق فی الجبل قال تعجب ان تعجزه قال فقلک الله
 عز وجل انشاء اخر حنی قال فقال ان الله یقول لك و عنی یهذه الدعاء حتی اخرجه من الجبل
 فقال ای و ما الدعاء فقال قل بشوح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 چون انداختی برادران یوسف را در پناه آمد نزد او جبرئیل پس داخل شد بر او در پناه پس گفت
 ای پسر چه میکنی اینجا پس یوسف گفت پرستی که برادران من انداختند بر او در پناه جبرئیل گفت پس
 دوست میداری که بیرون کردی از پناه یوسف گفت این امر مفوض بیسوی الله عز وجل است
 اگر خواسته باشد بیرون می کند امام گفت پس جبرئیل گفت او را پرستی که الله تعالی می گوید ترا

که بخواند و دعا برون میکند ترا از چاه پس گفت او را و چیست آن دعا که اصل اللهم اذ اسئلك
 بان لك الحمد لا اله الا انت الخان بديع السموات والارض ذو الجلال والاكرام ان تصلي علي محمد و آل محمد
 وان تجعل لي مما انا فيه فرجا ومخرجا قال نعم كان من قصته ما ذكره الله في كتابه شمس
 لا درك الحمد برای ملکیت است و تقدیم ظرف افاده اختصاص میکند و این کلام البطل قول معتزله است
 که بعد گنا ترا مستقل و رتبه بر افعال خود می شمرند الختان مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر
 انت الختان یعنی طلب میکنم از تو بوسیله اینکه ترا است و پس سیاسی این سخن که کس مستقل
 بتقدیرت بفرماید که باعث سیاسی باشد نیست مگر تو نیست مستحق عبادتی مگر تو نبایت بخشیده اختراع
 گشته آسمانها و زمین فی ماده صاحب مقلت و گرامی کردن متو منافی که این را که در و دکنی بر محمد
 و آل محمد و این را که گردانی برای من از آنچه من در انتم گشادی و پدر روی امام گفت بعد از آن
 سزا از حکایت یوسف علیه السلام آنچه ذکر کرد الله تعالی در کتاب خود در سوره یوسف پنجم اصل
 عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام ان الذي دعا يارب عبد الله عليه السلام على داود بن
 علي حين قتل المعلم بن خنيس واخذ مال ابي عبد الله عليه السلام اللهم افي اسئلك بنورك الذي لا يطفى
 و غيرها ثمك التي لا تحترق و ينعك الذي لا يتغير و ينعمك التي لا تخاص و لباطك الذي لا يفتن و بنورك الذي لا يطفى
 شمس را و بصری که مفهوم است از آن الذي تا آخر مراد اول دعا است پس منافات ندارد با آنچه گذشت
 در حدیث پنجم باب سومی و سوم داود بن علی بن عبد المذنب بن عباس عم مشهور بن محمد است که دوم خلفا
 عباسیه است و یک حساب سوم است در زمان منصور حاکم مدینه شده معل بن خنيس از و کای امام جعفر
 صادق علیه السلام بود لا یطفي بطاري نقطه و قال الف بصيغة مضارع معلوم ما يعلم است و هل الف
 بمنزله بده الطفور بصيغة مضارع و ضم فا و سکون واو و بمنزه خاموش شدن زیاد آتش و مانند آن الف را
 جمع غریبه جدا در کارها و مراد اینجا محکات است که الله تعالی صادر کرده در آنها تبصرع بمعنی مراد از آنها
 لا يتقضي بصيغة مضارع غائب معلوم باب فضل است لا يحصى بصيغة مضارع غائب مجمل باب افعال است
 یعنی روایت است از معویه بن عمار از احوال امام جعفر صادق علیه السلام اینکه آنچه نفرین کرد بان
 امام جعفر صادق علیه السلام بر داود بن علی وقتی که گشت معل بن خنيس را و گرفت ال امام جعفر
 صادق علیه السلام را این بود که خدا یا پدرستی که من طلب میکنم از تو روشنی تو که فرو نمی نشنیه مراد امام
 زانست ترا دینی باشد و ترا و صی نبی و بیات محکات تو که باز در شقی بآن شرف فرغ ترا از موسی ششم
 اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في العلم قال تقبسل و تصلي بکیت و تقول يا فاهم الم و کاشف الغم يا دین
 الدنيا والاخرة و رحمتها فخرج عن الکف عن الله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد اعف
 و طهر و اوجب بلیت و اقر آية الكرسي و المعوذتين شمس را و مراد و هم اندوه بر واقع شده است

صالح بن احمد کان

افریق بعینه انما یال مع است بادری بیتی برای تقدیه است الموقنین بکسر و او مشدود است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در آنده گفت غسل میکنی بخیست استیجاب
غسل طلب حاجت و دور کثرت نماز گذاری و میگوئی ای کشاد و سنده اندوه بر مستقبل وای طرف
گفته اندوه بر شده ای مدبر دنیا و آخرت و خفا نموده آن و کشاننده اندوه بر مستقبل بر او
بر طرف کن اندوه بر شده مرا ای الدیجانی خبر و قرین محل عرض حاجت با آنکه نزل امید و زاده
نشده و نبوده اورا بهیچیک نگاهدار و او پاکیزه کن و بر طرف کن پلای او بخوان آیه الکرسی و سورۃ قل اتوکل
بر یلقل و سورۃ قل اعوذ برب الناس را که ذکر شد در حدیث هشتم باب پنجاه و دوم هفتم اصل
عن سماعة عن ابی عبد الله قال اذا خفت امرا فقل اللهم انک لا یفیک منک احد وانت تملک کل الخلق
خلقک فانکم کذا و کذا المشهور من در منک و من کل برای باری است و دو و مقبول یکیش بخند و فست
بتقدیر لایکی منک احد بیده امواته چنانچه ظاهر شد در شرح حدیث سیزدهم باب پنجاه و سوم یعنی روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون ترسیدی از کاری پس بگو عبادا بدرستی
که تو کفایت نمی کنی عوض تو هیچ یک کسی را مقصود تو کفایت میکند عوض هر یک از مخلوقات کن
مشتقتی پس کفایت کن مرا چنین مشتقت و چنین مشتقت هشتم اصل و فی حدیث آخر قال تقول
یا کافیا من کل شیء لا یفیک منک شیء فی السموات والاخر فکفی ما عنی من الدنیا والاخره و صلی الله علیه و آله و سلم
من در من کل شیء و در منک اینجا مثل حدیث سابق برای باری است من در من امر بیانیه است او
بتقدیر من مؤنه امر است یعنی و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این است که گفت
میگوئی ای کفایت کننده عوض هر چیز بر حالی که کفایت نمیکند عوض تو چیزی در آسمان یا در زمین
کفایت کن مرا آنچه فکر انداخته مرا که مشتقت کار دنیا و آخرت است و درود کند الله تعالی بر محمد و
آل محمد ثم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من دخل علی سلطان بهایه فلیقل بالله سبقتهم و بالله
استبجهم و بحمد الله علیه و آله اتوجه اللهم فالصعوبه و سهل الحزونه فانک تحو ما تشاء و تبث
و عند ذام الکتاب و یقل الیف صاحب الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و امتنع بحول الله و قوته
من حیرانهم و قهرهم و امتنع بر یلقل منی ما خلق و لا حول و لا قوه الا یا الله ثم و گفت امام جعفر صادق
بر که اراده کرده که و از من بشود بر حاکمی که میرسد از او پس باید که گوید یا الله تعالی طلب کشاد کار
می کنم و یا الله تعالی طلب رسیدن بر طلب میکنم و بحمد صلی الله علیه و آله متوجه این حاکم می شوم خدا یا
رام کن بر این من سرگشته اورا و هموار کن برای من ناهمواری او را چه بد رستی که تو بر طرف می کنی آنچه
را که نخواهی بر طرف نشد آخر او نشأت میکند بر چه را که میخواهی ثبوت آخر او و در اصل کتاب این مقبول
است سرور زنده است و بیان شد دو کتاب التوحید در حدیث سوم باب پنجاه و چهارم است

و باید که گویند نیز پس است مرا اللہ نیست مستحق عبادتی مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار رحمت
پادشاهی در گشت و اختر از من گفتم یا محمد کی غمی که یوسیل انگیزد اللہ تعالی است و وقت غمی که یوسیل
اللہ تعالی از من بچیدگی غمی که یوسیل انگیزد حاکم و تابعان است و وقت غمی که یوسیل انگیزد حاکم و تابعان
او است و اختر از من گفتم یا صاحب کل اختیار هیچ کاذب از شر آنچه خلق کرده نیست و بچیدگی غم کسی از
اری و وقت غم کسی در کاری مگر یوسیل انگیزد اللہ تعالی مرا و این است که هر رشته کار را و تدبیر
آنها نیست قدرت اللہ تعالی است و بدست قدرت حاکم و تابعان او پس اگر بالیشان خوانند که غم کسی را
بچاند از من رسانیدن بمن یا غم کسی را تو کی گنبد پس ضرر رسانیدن بمن نمی تواند و خواستش اللہ
تعالی و یوسیل انگیزد او دھیم اصل را نفعه الی الی عبد اللہ علیہ السلام قال کان من دعا بانی
علیہ السلام قال ما الحمد اللهم اصل علی محمد والہ و اعف علی و ذل علی و لیس منقلبی و اهل قلبی
و افرحونی و عافنی فی عمری و کلہ و ثبت حتی و اغسل خطایای و بیض رجبی و اعصمتی فی دینی و سلام طلبی
و وسیع علی فی برکتی و انے قصیف و تجا و بر من سیلنی ما غلای یحسن ما غلک و یجھنی نفسی و لا یفجع
فی جہم او حب الی الی الخ لکن لک یكشف ہما عنی جمیع ما یزانی بلیتینی و قد ربھا علی ما هو احسن
عادتك عندی نقل ضیف قوتی و قلت حلتی و انقطع من خلقك رجائی و لم یبق الا رجاءك
م فو کفی علیک و قلت لک علی یا رب ان ترحمینی و تعافینی لعدیر لک لای ان تعذبینی و تبیتلینی شوق
زکیرای یا لقطہ و تشبیر کاف بصیغہ امر مقل اللام و اوی یا بغفیل است متقلب مقصد زمیمی باب
الفعال است ایمن کردن از خوف از قبیل مجاز است و مراد ایمن کردن خائف است لا یفجع فی لقا و حیم و من
بنی علی بصیغہ تمیمی یا منع یا باب بغفیل است انظم لفتح لام و مسکن حای فی نقل و طای یا لقطہ نگاه بگوش چشم
از روی الفتاح و مراد اینجا انعام است از روی رضا و توکل عطف بر رجا و است و قد زکیرای است
مگر حرف جزو غیر متکلم است ان ترحمینی بفتح هاء و تخفیف نون بدل از شمال است ضمیر متکلم است و همچنین
است ان تعذبینی یعنی را و بان یا لبر و دہ سبب مدیث را یا امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بود از
جمله دعای پدوم حایہ السلام در کاری که بخواست می شمر آنکه خدا یا در دو کن بر محمد و آل محمد و یا در زنگار
یرای من و بخشایش کن یا من و صاحب تو کن عمل مرا و آسان کن بگشتر مر السوی راحت دل و طای
کن دل مرا السوی تدبیر کار خود و ایمن کن خرم مرا و فراغت ده مرا در دهر من تا کن و مستحکم کن حجت
مرا در روز قیامت و لیو خطایای مرا و ز وسفید کن مرا و نگاه دار مرا در اعمال من که بزی روز آخر
سیکنم و آسان کن مطلب مرا و فراخ کن بر من در روزی چه بدستی که ما تو نام و بگذارد به اندر نزد من است از
اعمال بخوبی آنچه بر تست یا من معنی کفو کن و انتقام کش و آزر ده کن مرا بسلامت خودم و آزرده کن
بسلامت من فو لیس را از تو نشان من و بخشیش بمن ای مستحق عبادت الغالی از انعام بای تو که بر طرف کنی یا ان

ملازم او باین حالی که نمی دید امام علیه السلام را پس گفت منصور که ای جعفر بن محمد هر آینه تحقیق رنج
 و اوج ترا درین گرما که از بهرینه طلب کردم ترا پس برگرد و بسوی مدینه پس بیرون آمد امام جعفر صادق
 علیه السلام از آن محضر و پس گفت منصور ملازم خود را که مانع شد ترا از آنیکه کنی ادراکه اگر کردم
 ترا بآن پس ملازم گفت نه بخدا قسم که ندیدم او را و هر آینه تحقیق آمد بنده پس حاضر شد میان
 من و میان او پس گفت منصور ملازم را که بخدا قسم که هر آینه اگر حکایت کنی باین حکایت که با من کرد
 یکی را بر آئینه میکشیدم البتة ترا یا ترده **اصل** عن عبد الله بن عبد الرحمن عن جعفر بن محمد عن
 قال قال لا اله الا الله دعاء قد عوبه انا اهل البيت اذا ذكرنا امر او تخوفنا امر السلطان امر اهل البيت
 قد عوبه قلت بل يا بايعات و امي يا بن رسول الله قال قل يا كائنا قبل كل شيء و يا مكرم كل شيء و يا ذا الجلال
 و الاکرام صل على محمد و اهل بيته و افعلي في كل ذلك كما تشترح انما تفتح بزة بتقدير لا است يا كاسر بزة استيفاف
 باین است برای تقلیل و حاصل هر دو یکی است اهل منصوب با خضوع است القبول کسراف فتح بای میقتضی
 طاقت کمون مضمیم و سکون کاف و کسر و اوصیفة اسم فاعل باب افعال است برای تعریف و اشارت
 بآیت سوره الفام و يقول کن فیکون و وقتی که میگوید الله تعالی چیزی را که بشود پس میشود باین
 مجمل آنیکه لفظ کن امر است و امر گاهی برای ایجاب و گاهی برای انابت می باشد و لفظ کن در
 افعال الهی استعاره از ایجاب شده و ایجاب مشتمل است بر انابت مع خشی زائده در افعال
 بنده گان خواه طاعت و خواه عصیان استعاره از ایابت شده و پس در ادایات الفام این است
 که هیچ چیز حق کفر کا فر از قضا و قدر الهی بیرون نیست پس اضطراب و تشویش بخاطر خود نباید رسانید
 از دیدن معاصی منده گان و صاحب یقین معنی کمال طینان خاطر خود باید بود چنانچه در سوره الفام
 بعد از این گفته و کذلک نثری ابراهیم مملکت السموات و الارض و لمیکون من الموقنین و میان شد
 در کتاب التوحید در حدیث اول باب بیستم و این منافات ندارد با آنیکه بنده گان فاعل افعال خود باشند
 یا تعبدون الله تعالی بعد از هر چه شارات است با چهره در هیچ البلاغ و در خطبه که اولش این است ما و حده
 من کعبه که نور است که او انه سبحانه یعود بعد فناء الدنیا و حده لاشیئ مع کما کان قبل امیه انما اقول
 او که ثم یعود باین بعد الفناء یعنی روایت است از عبد العبد بن عبد الرحمن از امام محمد تقی علیه السلام
 یا امام محمد باقر علیه السلام را وی گفت که امام گفت مرا یا تعلیم کنم ترا دعا آنیکه دعا کنی بآن برای آنیکه
 با اهل بیت رسول چون بغایت اندوه گین کند از کارهای یا بغایت ترسیم از جانب پادشاه کار بر اگر طاقت
 آن نداشته یا خیم دعا می کنی بآن دعا گفت علی تعلیم کن فدای تو باد چه دم دادم ای پسر رسول گفت بگو
 ای موجود پیش از هر چیز ای صاحب اختیار در صد و هفتاد و هفت چیز که صادر میشود از کسی و اے باقی نیاز
 هر چیز در دکن بر محمد و آل محمد و بکن بامن چنین و چنین مرا و این است که آن حاجت خود را تفصیل کن

بشما فرزد هم اصل کتب محمد بن حنزه القنوی الی الخصال الی الکتاب الی جعفر علیه السلام فی دعاء
 یعلیه یرجوه الفرج فقال لی یلزم یامر یلطف من کل شیء و لا یلطف من شیء و الکفی ما اکتفی مما هو فیه فانی ارجوان
 یلطف ما هو فیه من الخلق انشاء الله فاعلمته ذلك فالتی علیه الا فایل حتی خرج من الحبس نشی
 فی درنی و سایر ای سببیت هست یعلیه از باب تفصیل است و ضمیر مستتر راجع بایام است و ضمیر منصوب راجع
 بمحمد بن حنزه است و جمله صفت دعاء است ضمیر مستتر در یرجوه راجع بمحمد بن حنزه است و ضمیر راجع بدعاست
 و جمله صفت دیگر دعاست یلزم بصیغه مضارع غائب یا مخاطب بایام مرفوع است و در تقدیر خبر یلطف
 امر است و داخل قول قل است و یر تقدیر اول تعلیل حال امر بر حال ما مودبه شده چنانچه می آید و در حدیث
 یستمر که قل لها قلقل حقیقت کفایت بیان شد و در شرح آخر باب پنجاه و سوم من در مما هو فیه بیانیه است
 و این داخل دعائیت و مراد این است که نام آن ازار که دارد در دعاء کور سازد و در بعضی نسخ
 این لفظ نیست کیفی بصیغه غائب مجهول است ضمیر مستتر راجع بمحمد بن حنزه است و مفعول اول
 است که ناشی فاعل شده و یا مفعول دوم است یعنی نوشت محمد بن حنزه قنوی یفصح غین بالقلم و
 فتح نون لبسوی من طلب میکرد از من این را که نویسم لبسوی امام محمد تقی علیه السلام برای دعائی که تعلیم
 کند محمد بن حنزه را امیدوار شود محمد بن حنزه بآن دعا نجات از زندان را پس چون نوشتیم نوشت لبسوی
 من که اما آنچه طلب کرد محمد بن حنزه که تعلیم کنم او را که بدو است که اندازد ای آنکه کفایت میکند هر چیزی
 و کفایت نمی کند عوض او نیزه کفایت کن مرا آن ازاری که مرا باندوده انداخته از آن ازار که او در
 آنست پس بدستی که من امید دارم که کفایت کرده شود آنچه او در آنست از غم اگر خواسته یا بیشتر الله
 تعالی پس اعلام کردم محمد بن حنزه را آن دعا پس نگذشت نیز او گماند که زمانی تا وقتی که بیرون آید از
 زندان هفتاد هم اصل سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول لایته یا نبی من اصایه منکم
 مصیبتی و اذلت به نازله فلیتوضا و ینبج الوضوء یصلی کمثر او اربع رکعات ثم یقول فی آخره یا موصع کل
 شکوی و یا سامع کل نجوی و یا شاهد کل ملام و عالم کل خفیه و بلا دفع عا لیشاء من بلایه یا خلیل ابراهیم و یا جمیع
 و یا هاضمی محمد صلی الله علیه و آله و آله و عو که دعاء من استبدت فاقته و قلت حیلته و ضعه و قوته دعا و التزیب
 الریاض المصطر الذی لا یجید الا کشف ما هو فیه الا انیت یا ارحم الراحمین فانه لا یدعوه احد الا کشف
 عنه انشاء الله شمس الشاه گواه البلاغ پیغم فتح لام و هزه مشورت جمع باکید گیر و مراد اینجا سخن آشکار
 است است در صل ضمیر مرفوع متفصل است و اینجا بجای ضمیر منصوب متفصل مستعمل شده چنانچه در قول
 عالم که از فری این تاکید ضمیر مجرور متصل شده زای با نقطه و در فریدی منقلب از صادی نقطه
 است و یاد را نه برای سکت است منقول است که اشتیری از اشتران عام از ازی داشته که توحیح بقصد
 بوده و اینجا هم گفته که از آنرا فصد کن او را نیز برای میمان نخر کرد ما و گفتن می باشد که فصد کنی گفت

عالمی و اصل قی

چنین است قصد من کنم یعنی شنیدم از امام زین العابدین علیه السلام میگفت پسرش را ای پسر من
 هر که در بابت او را از شما معیشت یا فرد و آید بپای آن که هنوز در تپانده او را در حرف دریا فتن آن
 دست پس باید که وضو سازد و باید که کمال کند وضو را باین معنی که مستحبات وضو را بجا آورد بعد
 از آن میگردد و در رکعت نماز را تا چهار رکعت به وضو و سلام را بعد از آن میگوید در آخر آن ای محل
 هر شکایت و ای شنوای هر راز و ای گواه هر سخن ظاهر و دانی هر پنهان و ای ذبح کننده آنچه میخواهد
 ذبح آنرا از جمله بلاء صاحب درونی و بیرونی و ای هر از موسی و ای برگزیده محمد و طلب میکنم از تو طلب
 کسی که سخت شده حاجت او و کم شده تدبیر او و ناتوان شده تدبیر او و ناتوان شده توانائی او و طلب غریب
 و فرود رفته بیماری که می باید برای برطرف کردن بپای آن که او در انست مگر ترا ای بخشنده تر بخشنده گان چه
 بد رستی که دعا میکند بآن دعا بچیک مگر آنکه بر طرف میکند الله تعالی ادا و بار او را اگر خواسته باشد الله تعالی
 هیچ هم اصل قلت لا بی عبد الله علیه السلام ید خلنی فی حال اکثر من اتقول الله لا اشرک
 به شیئا فانما خفت و موسی و حدیث نفس قل اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن اختک و ابن اختی یدک
 عدل فی حکمت ماض فی قضاءک اللهم انی استلک بکل اسم حولک انزلته فی کتابک او علیه لحدی
 ص خلقک او استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان تجعل القرآن نور بصیری
 و تبریع قلبی و جلا حزنی و ذهاب غمی اللهم و لا اشرک به شیئا شمس و قمر گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
 را که گاهی داخل دل من میشود اندوه از آزار افلاس و مانند آن پس گفت بسبب رکن این را که گوی
 الله صاحب کل اختیار نیست شریک نمی کنم با او در الوهیت و ربوبیت چیزی را پس چون ترسیدی از اینکه
 دیگری ترا و بدو سه کس را باطل یا از اینکه خود ب فکر باطل افتی که چرا این آزار از من بر طرف نشد پس بگو
 خدا یا پدر رستی که من بیده تو ام و پسر بیده تو ام و پسر کنز تو ام پیشانی من بدست قدرت دست قدرت
 در من فرمان تو گذر است در من قضاء و قدر تو خدایا پدر رستی که من طلب میکنم از تو ای سبیل هر نامه
 که آن از دست نازل ساختی آنرا در کتاب خود یا تعلیم کردی آنرا بسوی من از مخلوقات خود بنفیس و لیس و بخل
 بران یا اختصاص دادی خود را بآن در علم غیب نزد تو این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که
 گردانی قرآن را روشن دیده بصیرت من و بیدار دل من و جلائی اندوه من که از واقع میرسد و
 و بر طرف شدن اندوه من که از ترس وقوع میرسد الله الله صاحب کل اختیار نیست شریک
 نمیکنم با او در الوهیت و ربوبیت چیزی را و تو دهم اصل عن ابی جعفر قال کان دعاء النبی صلی الله
 علیه و آله و آله الاخراب یا صریح المکرهین و یا نجیب المضطربین و یا کاشف غمی الکشف عن غمی و ذکر بی
 فانک تعلم حال احوال اصحابی و القوه حول عدوی شتر حج لیلته الاخراب یعنی که از خراب یعنی از پنهانیان و
 الشکر بای بسبب که دور برین را احاطه کرده بودند و خدایا برای احتیاط بدیده بدیده کینه و شده بود

در آن شب گریختند از هجوم یاد و سحر العریض بفتح صاد بی نقطه و راء بی نقطه و خاء فریاد رس و دوا خوانه
 و مراد اینجا معنی اول است کاشف غیض اشراست بمبارزه امیر المومنین یا محمد بن عبدود و شک خندق
 و کشته شدن عمرو بیک ضربت امیر المومنین علیه السلام حقیقت کفایت بیان شد در شرح آخر باب پنجاه
 و سوم یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود دعای نبی صلی الله علیه و آله در شب آخر اب
 اینکه ای فریاد رس بغایت اندوه ناگان وای حاجت روائی بیچاره گمان وای بر طرف کننده غم من
 بر طرف کن از من اندوه مرا که از وقوع کمر و هست و اندوه مرا که از ترس و وقوع کمر و هست
 و بغایت اندوه گمین شدن مرا چه بد رستی که تو میدانای حال مرا و حال یاران مرا و کفایت کن مرا ترس
 من از دشمنان من لبستم اصل عن ابراهیم بن ابی اسریل عن الرضا علیه السلام قال خرج یحسب ان یصلی
 ختار و فرغ منها فانانی افسخ قال یا علی قتل لها فلتقل یا رؤف یا رحیم یا رب سید و فکر مره قال فقلت
 فاذ هی الله عز وجل عنها قال و قال هذا الدعاء الله عز وجل جعفر بن سلیمان شویح آت عبارت از فرشته است
 که در خواب یا بیدار است برای تدریس و تکیه کرده بوده برای تعلیم چه آن مخصوص انبیاء است علی اسم امام رضا
 علیه السلام است فلتقل یعنی امر غایب است و در اینجا تعلیب حال امر بر حال امور است به طوری که در اول دعا چنین است
 که نقولی یا بصیغه امر قاهره باشد و بر این قیاس است تکرره بصیغه غایب بجای تکرر بصیغه حاضر ذکره حال است
 از ضمیر مستتر در فلتقل رؤف مشتمل بر مبالغه است نسبت بر حیم پس تقدیم آن بر رحیم برای اشارت
 باین است که اول نسبت یا اهل سبقت بهشت است و دوم نسبت بجحیم دیگر است از اهل بهشت ضمیر
 اول در قال و قال راجع بابراهیم است و ضمیر دوم راجع با امام رضا علیه السلام است بقوله الدعاء تا آخر
 برای نفس بر این است که آن گفتن ملک برای تذکیر بوده تعلیم جعفر بن سلیمان که از محاسن امام موسی کاظم
 عم است مراد این است که این دعا معلوم من بود و پدرم تعلیم کرده بود جعفر بن سلیمان را برای خلاص
 از مجوس بودن و مانند آن محضی نمائند که اگر مراد دفع خنایر یا افتی و مرضی دیگری میبود این حدیث
 بیاب آئنده مناسب می بود از این باب یعنی روایت است از ابراهیم بن ابی اسریل از امام رضا
 علیه السلام گفت بیرون آمد در دختر ازاد خمی و ماده چندی که آنرا خنایر می نامند در گردن او پس آمد
 نزد من آئنده پس گفت ای علی گویان دختر را که پس باید که بگوید ای بغایت مهربان نسبت بجحیم
 صاحب کل اختیار من ای آقای من بر حالی که تکرار میکرده باشد آخر امام گفت پس گفت آن
 دختر آخر پس بر طرف کرد الدعاء و جل از آن دختر ابراهیم گفت که و امام گفت این دعائی است که دعا
 کرد بان جعفر بن سلیمان نیست و یکم اصل عن الحسن بن علی بن الحسن علیه السلام دعا و خلفه
 فقال اللهم انی اطلبک بوجهک الکریم واسمک العظیم و بقرآنک التی لا ترام و بقدرک التی لا ینزع منها شی
 ان تقبل فی کذا و کذا انشی حرقه فلیقم حامی بالقله و فتح لام و فتح قاء و انی تائمت بصیغه مبالغه است

در این دعا
 تکرر بصیغه غایب
 بجای تکرر بصیغه حاضر
 ذکره حال است

بدرستی که تو بر هر چیز نجابت توانائی اصل اللهم انی اعوذ بک من نزال یقتک و تحویل غایتک و من
 غیاده یقتک و من شر کتاب قد سبق اللهم اعوذ بک من شر نفسی و من شر کل حایة انت آخذت بملکیتها
 انک علی کل شیء قدیر ان الله قد احاط بكل شیء علما و لخصی کل شیء غدا و ما هو و بعض این فقرات بیان شد
 و در شرح حدیث شانزدهم و سی ام باب چهل و هشتم یعنی بدرستی که من پناه میگیرم بتو از هر طرف شدن
 لغت تو و برگردانیدن فراغت تو و از تاگاه آمدن عذاب تو و از شر تو و غیبت تو که تحقیق گذشته خدا یا
 بدرستی که من پناه میگیرم بتو از شر خودم مثل عصیان و مثل علاج مرض بمضرات و از شر هر چنده که تو بدست
 قضا و قدر خوب قرار گرفته پشیمانی او را بدرستی که تو بر هر چیز نجابت توانائی و بدرستی که الله تعالی
 تحقیق فرود گرفته هر چیز را اعتبار علم باین معنی که احاطه بعلم باحوال هر چیز کرده و شمرده هر چیز را باعتبار
 عدد باین معنی که عدد هر چیز را شمرده نیست و دوم اصل یعنی عمر بن زید یاسی یا قیوم کالم الکالات
 بر جنتک استخفیت فاکتفی ما کنی لا کنفی الی نفسی تقول ما نه مرة و انت ساحل شجر حقیقت کفایت
 بیان شد و آخر باب پنجاه و سوم یعنی روایت است از عمر بن زید که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام
 و امام موسی کاظم علیه السلام است و در عابری می دفع هم اینکه ای زنده ای الیشان دگر کننده بکار قلاتن
 نیست مستحق عبادت و مگر بخشایش تو زاری میکنم پس کفایت کن مرا و دفع کن آنچه را که بهم انداخته
 مرا و انکه از ایسوی خود میگوئی آن دعا را صد بار بر حالی که تو در سجده باشی نیست و سوم
 اصل عن سماعة قال قال لی ابو الحسن علیه السلام اذا کان لك یاساعة الی الله عزوجل حاجت
 فقل اللهم انی اسئلك بحق محمد و علی فان الله ما عندک شأن من الشان و قد لزمی القدر فحق ذلك الشان
 و یحق ذلك القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفل بی کذا و کذا فانه اذا کان یوم القيمة لم یبق ملک
 مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن محتج الا و هو محتاج الیهما فی ذلك الیوم شیء من الشان یفزع فیه
 بالقطر و سکون هزه و کما یستقلب بالف می شود کار بزرگ مثل امامت تنوین نشان برای اعظم است
 و همچنین تنوین قدر او اشارت است بعظمت روحی که بیان شد و در کتاب الحمد و رباب پنجاه و ششم که باب
 الروح النبی لیس و الله بها الائمة علیهم است یعنی تقدیر فاسلک بحق است که او کذا کفایت از حاجت است
 که ذکر نماید سناست فانه تا آخر داخل دعا نیست بلکه برای بیان عظمت شان و قدر محمد و علی صلوات الله
 علیهما است یوم منصوب بر طریقت و مرفوع بقا علیت می تواند بود و ثبایر اول ضمیر مستتر در کان اسم
 ان است و راجع بعلم است و ظرف خبر ان است و ثبایر دوم کان تامه است یعنی روایت است از سماعة
 گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام چون باشد مرا ای سماعة ایسوی الله عزوجل حاجتی پس بگو خدا یا
 بدرستی که من طلب میکنم از تو بحق محمد و علی چه بدرستی که برای الیشان است نزد تو شانی عظیم از جمله
 شان و شتر کنی عظیم از همه منزلت پس طلب میکنم از تو بحق آن شان و بحق آن منزلت این را اگر در دوزخی

بر محمد و آل محمد و این را اگر کنی با من چنین و چنین چه بدوستی که چون شود جهان در روز قیامت نمی ماند فرشته
مقری و نه پیغمبر مرستی و نه مومن که از موده شده باشد مثل اوصیای انبیاء و شیعۀ ایشان مگر بر حال
که او محتاج نیست با ایشان در آن روز و در کارهای آن روز مثل طلب اذن و در شفاعت برای رعیت
نحوای متعلقان خود از الله تعالی بوسیله ایشان نیست و چهارم اصل لمایع ابوالد و انق
الی ابی عبد الله علیه السلام رفع ید علی السماء ثم قال اللهم انک حفظت الفلأمن بصلاح ابویهما
فاحفظنی بصلاح ابائی عند ذلی والحس والحسین وعلی بن الحسین و محمد بن علی اللهم انی ادرأیک
فی غره واعدو ذیک من شره ثم قال للجمال سر مدح و احسن جمع و شق بلع دال
بی نقطه و کسرتون و سکون یای و دو نقطه در پائین جماعتی که از دست طبع در روز نهان چسبند
خوردند و در شب در آفتاب خوردند بی چراغ تا کسی مطلع نشود و منظور که دوم با سوم خلقت
و ماسیاست مسمی با بوالد و انق شده براس اشارت با نیکو جمع خصیسان مرلیست تر حیب
اویند و اوچرا ایشان است و وجهی که دیگر براس آن تسمیه گفته اند حفظت الفلأمن
اشارتست بآیت سوزة الکف و لما الجدار فکان فلأمن یحیی فی الدینة و کان تحت کثر لهما و
کان ابو یحیی لهما ابویهما اشارتست با نیکو خضر علیه السلام نیز پیری ایشان کرده چون در رعایت
جانب ایشان کوشید و لهذا امام حسن در حبله پدران شمرده شده یا اشارتست با نیکو ادرا ایشان
نیز صلاح داشته اگرچه در صریح قرآن مذکور نیست و در آیه ال بی نقطه و رای بی نقطه و سیزده بصیر
مضارع معلوم مشکلم و ده از باب منع است و مفعول آن عذوف است بمقدیر ادرا بیه الد را بفتح دال
و سکون را و هز و وقع چیزی که بادر یک برای استغاثتست فی غره متعلق است با و را ویرای تعیین
عمل و وقع است آخر بلع تون و سکون مائی بی نقطه و رای بی نقطه بعض سینه که بجای قلاده است یعنی
چون فرستاد منصور و النقی کسے را بسوی امام خضر صادق علیه السلام تا او را بفرستد و در امام علیه السلام
در وقت توبه بآن جانب برداشت دست خود را بسوی آسمان بعد از آن گفت خدا یا بدوستی که تو نگاه
داشتی و دلبر را از ضرر بوسیله خوبی و دوبر ایشان پس نگاه دار مرا از ضرر بوسیله پدران من محمد
و علی و حسن و علی بن الحسین و محمد بن علی خدا یا بدوستی که من دفع می کنم منصور را از خود بد و دور
سر سینه او باین معنی که چنان دفع می کنم او را که گویا که پیش سینه بر او می زنم و پناه میگیرم بتو از
شر منصور بعد از آن گفت شتر دار را روانه شو اصل فلأمن استقبله الربیع بیابانی الد و انق قال
له یا ابا عبد الله ما اشد یا لک علیک لقد سمعته یقول والله لا تکرک لهم خلا الاعقره و لا مالا
الانهمته و لا دریه الامیته اقال فیه پس یعنی حقی و حربه شقیه الله ح ربیع بفتح رای بی نقطه و کسر
بای یک نقطه و سکون یای و دو نقطه در پائین و عین بی نقطه حاجت منصور بوده و در نهان دوست

حالتی شرح اصرا کانی

امام علیه السلام بوده باشد نشین باقطعه قیاس است ظاهر روایتی که شنیده ایم نیست و می آید در کتاب
 الرشد در ذیل حدیث القدر و العلم این است که ربیع غلط کرده در گفتن علیک چنانی حکایت بود
 از قتل منصور محمد و ابراهیم پسران عبدالعزیز الحسن بوده و این غضب منصور بر دیگران بوده
 غل یقین و سکون خوار باقطعه درخت فرماست و در اینجا عبارت از مردان اهل بیت رسول
 علیه السلام است معرت بعین فی نقطه در ابی نقطه بصیغه ماضی متکلم وجهه از باب نصر است العقر
 بر بدن سردشت خرا که آن باشد آدمی است و اینکه ما ندیم خشک می شود پس نشین فی نقطه بصیغه
 ماضی معلوم باب نصر است الحس آمده است و در آنست شود و خواره شیخه احتراز
 از شنیده شدن و دانسته شد است یعنی پس چون استقبال کرد امام علیه السلام را ربیع در در خانه
 منصور و الفی گفت او را که ای ابو عبد الله لغایت غضبناک است یا من منصور بر تو سر کشیده
 از او میگفت بخدا قسم که نخواهم و اگر داشت برای اهل بیت رسول مزدی اگر آنکه می برم سوار او را
 و نه مالی را اگر آنکه عارت میکنم آنرا و نه فرزندان را اگر آنکه اسیر می کنم ایشان را و می گفت پس است
 حکام که بخشنی بنیان و صیانتی و لب خود را باصل فلما دخل سلم و قعد فرد علیه السلام ثم قال
 اما والله لقد سمعت ان لا اترك لكم محلا الا عقرته و لا امل الا اخلقه فقال ابو عبد الله علیه السلام
 يا امير المؤمنين ان الله عز وجل اتي اليك فاصبر و اعطى داود فشكر و قد روي عنك فغفر و اتيت من
 ذلك النسل و لا ياتي ذلك النسل الا بالمشقة فقال جدت قد عرفت عنكم شئ من قدر بقاء
 و ان فی نقطه و رای فی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلیل است و ظاهر این است که بعضی از
 ماضی معلوم یا بافعال باشد مثل خبر معنی خبر و مثل اینکه بعضی ماضی است و در قول الله تعالی
 در سوره فرقان لا نزل علیه که معنی لم نزل علیه است و این محتمل است و در سوره الاعراف و الله
 قدر فمدی الا قدرنا انما کرد و اگر قدر از باب نصر یا باب قرب یا باب تعلم باشد و بسبب مرفوع
 باشد عطف بر ان الله فواهد بود و مشا را المیه و لکن النسل النسل ابراهیم علیه السلام است باقتضای
 است یا نسل عباس است و در کتاب روضه در ذیل حدیث القدر و العلم شنیده ایم می آید و در
 آنجا چنین است یا امیر المؤمنین ان داود اعطی فشكر و ان ایوب اصابته خیر و ان یوسف عذبه
 ما قدر فاعف فانک من نسل اولئک یعنی پس چون داخل مجلس منصور شد سلام کرد و نشست پس
 منصور جواب سلام او گفت بعد از ان منصور گفت آگاه باش بخدا قسم که تحقیق قصد کردم که بانه گذارم
 برای شما و بر اگر آنکه هر شش را برزم و نه با لیر اگر آنکه بگیرم پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام
 فلان بدستی که الله عز وجل مبتلا کرد ایوب را پس خبر کرد بر ملا و لغت داود و داود را پس شکر گفت کرد
 و قادر کرد یوسف را بر انتقام از برادران پس بخشایش گناه ایشان کرد و توان از ان نسل که ایوب

عنه

وداود و يوسف بنان نسل اند و نمی کند از آن نسل مگر کاریر اگر مناسب آن نسل باشد پیشتر
 گفت راست گفتی تحقیق گذشتم از گناه شما اصل فقال له یا امیر المومنین اهل هذا اهل البیت
 اهلها الا سلب الله مملکة معصبة لذلك واستعاضا فقال علی علیه السلام یا امیر المومنین اهل هذا المملکة
 فی آل انصاریان لما قتل فیه حمید بن اسلم الله مملکة فورا فقال مروان فلما قتل حمید بن اسلم الله
 مملکة فورا فمروان بن محمد فلما قتل مروان بن ابراهیم علیه السلام مملکة فاحضنا لکوه شرح
 الی منصوب باحتصاص استعاضا لبشیرین بالنقط والف و طای فی نقطه بعینه فاهی معلوم یا
 استعاضا است الرسل بکسر را و بنقطه و سکون سین بنقطه آهستگی طرف در علی رسالت است و است
 محله و غیر نقل ناقص بود و فی است بنقدیر کن علی رسالت فورا بعینه فاهی معلوم یا بنقض است و ابعد آن
 منصوب است یا بعینه معلوم یا علم است و ابعد آن مرفوع است ابراهیم مشتهر است میان جنیکس
 از آن جمله است ابراهیم بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که برادر امام جعفر صادق علیه السلام
 بوده و نمی تواند بود که برادر ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب باشد پس بیان شد
 در کتاب الحیة و حدیث سفید هم باب هشتمادم که ویرادرش محمد در آن منصور کشته شده اند و
 چون بی ادبیهای بسیار از ایشان صادر شده بود نسبت با امام علیه السلام کشتن ایشان با مشد و آل
 ملک منصور نشده یعنی پس امام علیه السلام گفت بر آستین خود باش ای فلان پسر من که این پادشاه است
 که شما دارید بر و در خانواده ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه پس چون کشتنیرید بن معویج پس بن
 علی بن ابی طالب را بر طرف کرد از او و او را داد الله تعالی پادشاهی او را پس
 داد آن پادشاهی را بنحوا داده مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه پس چون
 کشتن از روی ظلم و تعدی مشام بن عبد الملك بن مروان فیه بن علی بن الحسین بن علی
 بن ابی طالب را بر طرف کرد از او و او را داد الله تعالی پادشاهی او را پس داد آن پادشاهی را
 مروان بن محمد بن مروان بن الحکم تحقیق نمائید که این بعد از آن بود که متصل مشام و لید بن زید بن
 عبد الملك بن مروان یکسال و دو ماه یا سه ماه پادشاهی کرد و بعد از آن زید بن عبد الملك بن
 مروان پنج ماه و دو از ده روز کرد و بعد از آن ابراهیم بن ولید بن عبد الملك سه ماه یا کمتر کرد پس چون
 کشتن مروان ابراهیم را بر طرف کرد از او و او را داد الله تعالی پادشاهی او را پس داد پادشاهی را
 غنی نمائید که این منافات ندارد با کشتن ماریون امام موسی کاظم علیه السلام را و بقای این پادشاهی
 در او لا و تا مدتی زیرا که این برای بیان قاعده کلی نیست بلکه اخبار از ماضی است برای تخریف و در
 چه عوالم از امثال آنها حتر از میکنند اگر چه واقع بعد از آنها قسمی از توفیق به مشد چنانچه اشارت
 شده بلفظ نه الملك که اشارت به پادشاهی باطل است که بر طرف شدن آن بهتر است از بقای آن

اصلاً فقال صدقت حاجات ارفع حوائجك فقال الاذن فقال هو حق يد لافتي شئت لمن يرفع فقال
 له الربيع قلنا امرك بعشرة الاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال ارفع قصدي بها
 فتشوم بات بالف وكسرتا و دو نقطه در بالا هم فعل است یعنی بدو و مراد این است که سختی که واری گیر
 ارفع برای بی نقطه و ناوعین بی نقطه بعینه امر حاضر باب منبر است و استیناف بیانی است است الاذن
 مقصود است بفعل عذ و فست بتقدیر ارفع الاذن یا اطلب الاذن اذن عمل نصب میکند و مضارع
 بشرط اینکه ان مضارع برای استقبال باشد نصب بنین ارفع و مضارع و بار یک نقطه
 بعینه مضارع باب افعال مرفوع است چون معنی حال است مثل اینکه درجه اسید کنی که گوید رایت الحسن
 گوئی اذن ننگ کاذا برقع افنگ و این منافات ندارد با اینکه منظور حاضر نباشد چه حال و مستقی
 میدارد و می تواند بود که منصوب باشد و معنی استقبال باشد و خبر باشد باین معنی که اگر نکرد این سخن
 کنه غضبنا که میکنی او را و کنایت اذن چون مؤید احتمال اول است نزد فراچه نزدیک اگر اذن عمل نصب
 کند بالف نوشته می شود یعنی پس منصوب گرفت راست گفتی بگو تا بر گردم بجای خود پس منصوب گرفت
 و رخصت در دست تست هر وقت که خواهی پس بیرون رفت پس گفت امام را رپیچ که تحقیق فرمود
 برای تو که ده هزار درهم تسلیم کنده امام گفت نیست حاجتی مراد آنرا رپیچ گفت درین وقت غضبنا که
 میکنی او را پس فرای آنرا بعد ازان تصدق کن بستم و پنجم اصل کان علی بن الحسین صلوات الله
 علیه یقول ما یألی اذا قلت هذه الكلمات لواجتمع علی الجن والانس بسم الله وبالله ومن الله والى الله وفى
 سبیل الله وعلى ملائکة رسول الله صلى الله علیه وآله اللهم الذیک اسلمت و نجی والذیک الحیاء
 ظهیر والذیک قوت امری اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدى ومن خلفی وعن یمینی
 وعن شمالی ومن فوقی ومن تحتی ومن قبلی وادفع عنی بحولک وقوتک قاده لاحول ولا قوه
 الا بالله نشیوم مضمر این موافق حدیث دوازدهم این باب است

صلوات الله علیه

باب پنجم اصل باب الدعاء للعزل والاهراض

نشیوم العزل یکسر عین بی نقطه و فتح لام جمع ثلث یکسر عین کفتی که بیدن رسد فراه مرض که باعث تغییر
 مزاج می شود مثل تب و خرا و غیر آن مثل جراحت یعنی این باب دعا برای آفتهای بدن در ضماحت
 درین باب نزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان یقول عند العلم
 اللهم انک عیرت اقواما فقلت قلادعو الذین ترعهم من دونی فلا یملکون کشف الضر عنکم
 ولا تحویلنا من لایناک کشف ضری ولا تحویلنا عن احد غیره صل علی محمد و آل محمد و کشف
 ضری و حوله الی من یدعو معک الها اخر لا اله الا الله غیر الله فیمضی من عیرت بعین بی نقطه
 و برای دو نقطه و رپاین در ای بی نقطه بعینه ماضی خطیب باب تفصیل منته التیسیر من رزلش اقواما

اشارت است باینکه این آیت جاریست و در حق امتثال محاط طلبان است اما اگر از امتیاز قادر رفعت بر است
 بیان سرزنش است او و هر بر توفیق طلب نیست بلکه برای سرزنش است قادر قدر یکگون برای
 بیان ادعاست باین معنی که برای توفیق سرزنش است قادر قیام برای توفیق یا بر است
 تعقیب است و او در و حول یعنی اول است نیز که مرفوع است و منصوب می خواند بود یعنی بدو است
 از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت امام علیه السلام می گفت از تو گفت بدو خدا یا پرست
 که تو سرزنش کردی معنی چند را که بگفتی پیرای فتوای سلاطین می گفتند که این است که آن را خلاصه سلاطین
 میان این ایشان و بپیشانی و انتحالی می کنند میان این طایفه دیگر ایشان را بپیشانی و بپیشانی
 بر وی امید رحمت الهی و خوف عذاب الهی در آن روز و در آن روز که می گویند در سوره بنی اسرائیل آمده است
 محمد که بخوانید برای کشف قرآن جامع را که کتمان کرده که پیر و خدا بپیشانی می خواند که در قرآن آمده است
 تا وسیله نجات شما باشد باینکه الله تعالی برای رسول خود رخصت در آن پیروی دارد و خدا بپیشانی
 این آنکه آن جامع نمی تواند که بر طرف کند آنرا را از شما با اعلام آن با تکلیف و نه گردانیدن آن
 آزار را از شما بسوی منکران خود پس ای آنکه توانائی نهاده بر طرف گردان آن را از این و نه گردانیدن
 آزار من از من بسوی منکران و حدیث است که هر یک از این دو را که بر جمع و اول بعد از طرف کی از
 برای هر گردان آن آزار را بسوی کسی که نمی تواند یا تو مبلذدی دیگر را نیست مستحق عبادتی غیر تو مختصی همان
 که ظاهر من به عمو معک الهی و اخرا نیست که او بر برای تغییر محاطان است در و حق و که از ایشان صادر
 شد و می شود و مؤید این است بعد این است که اولک الذین یرون یثبون الی ربهم الموسی و
 اقرب ویرجون رحمت و یخافون عذاب الله اقرب باشد و خبر باشد بقدر فائزین ایم اقرب این حال
 مشا و الیه اولک محاطان و راد هو باشد و الذین نماید عون صفت اولک باشد و دلالت کند
 بر اینکه امر در آیت سابقه برای تعبیر و تفسیر است که واقع است و غایب الذین ضعیف مستتر در و عون باشد
 و مفعول به عون محذوف باشد و بتقدیر یرون الذین زعموا من و عن الله باشد و آیت سابقه دلالت
 بر آن میکند و یثبون غیر بسته باشد و ایم اقرب باشد و خبر باشد بقدر فائزین ایم اقرب این حال
 از فاعل یثبون باشد و ضعیف ایم و اجمع بالذین زعموا باشد که مفعول به عون است و در لولی آیت
 سابقه است و بنابر این آیت تصویر و تعقیب حال پیروان ظن است که می آید از الله تعالی پیرو
 رؤسای خود می کنند و ایشان را وسیله عبادت ابرویه و دینیه می کنند و این انتخاب می کنند بر
 تقلید در میان رؤسای خود افضل و اصیل را با اعتقاد خود و چنانچه بقیه قیاس شافعی و مالکی و حنبلی
 در آن کارند و باین عمل امید تو را و در آن و توفیق نجات از عذاب دارند و غایب الذین ضعیف است این
 عمل الباطل و از این عذاب می کند و ماصی و دلیل بر ذی قال میوه است و الله یست

و الله یست

مرفا شد بدافع ذلك يا عبد الله عليه السلام كتبت اليك قد بلغت عنك فاحترصا عن برغم اسلمك
 على قبلك وان شئت على صدر ايكه ما انتشر وقل اللهم اني اسئلك بسمك الذي اذا سالك به المظطر
 كشفته ما به من ضرر وسكنت له في الارض وجعلته خليفتك على خلقك ان تصلي على محمد وال محمد
 وان تعافيني من علي ثم استوجالسا واجمع اليهم من حولك وقل مثل ذلك واقسمه مد اهل الكل
 مسكين وقل مثل ذلك قال داود ففطت ذلك فكانت لثقت من عقاب وقل فعله غير
 واحد فانفع به **مشرع** ظاهر فاشترانست که اگر کسی بگندم داشته باشد بترانست که
 گندمی تازه خریداری نماید صاع در صاع یعنی بخور نیست و خردا اینجا بماند نیست که بقدر چهار برست
 و در بعضی قدر نیست که زیاده بر آن بخورد و در ووست کشیده متصل بیک دیگر و وزن آن مختلف
 می شود با اختلاف اجناس فلز و اعطای آن که صاع خراست موافق هزار و صد و هفتاد و مثقال خراست و بخت
 مثقال شرعی موافق است و در وزن با درم شامی که آنرا در هم امیری نیز گویند و هر درم شامی هفتاد و
 هشت دان و نیم است و وزن و بیان آن نامی شود در کتاب الزکوة در شرح حدیث اول باب پنجم
 که باب العلة فی دفع الزکوة علی ما وضع است و در کتاب الصیام در شرح حدیث نهم باب الفطرة که باب
 هفتاد و پنجم است پس صاع جو بگندم و مانند آنها کمتر از این است و در وزن و نظر در اقل کرده این
 باب در فقه در کتاب الزکوة در باب الفافا التي يجب علی الزکوة در کلام خود گفته که و الصاع اربعة
 امداد و المبر وزن یاقین اشین و تسعین در بها و نصف اسم در بابک عبارت از ارحم الراحمین است و از
 برای شرط نیست بلکه برای محض طریقت است مثل و از ارا و تجارة اولوا الفقوا الیهما و المضطر عبارت
 از الاثبات است و اشارت بقول الله تعالی در سورة انبیا و ایوب او ثادی رینا فی سنی الفروا و
 ارحم الراحمین فاستجبت له و کشفنا ما به من ضرر و آتیناه الیه و شلهم معهم رحمة من عندنا و ذکر فی العایدین
 و سکنتم له فی الارض تفسیر رحمة من عندنا است و اشارت است باینکه رحمة حال است از تفسیر مضرب
 و در انبیا راجع حاکم مستقل رحمت الهی است و جمله فلیفتک علی خلقک تفسیر و ذکر فی العایدین است و اشارت است
 باینکه آن معطوف بر حال از غیر منصوب و آیتناه است چه امام زمان تذکره و رحمت رب العالمین است
 برای عابدان و ظاهرا این است که امامت ابوب بعد از نجات از بلیه حادث شده باشد لثقت بمن
 و شین بانقطه و طاب فی نقطه بصیغه اضمی معلوم تکلم و حقه از باب خبر است الحقال کبیر صین بی نقطه و فاف
 ریسائی که بر دست شعری بنده تاراه شروع و یعنی بدوایت است از و او دین از زمین بفتح را و بی نقطه
 و کسر زای بانقطه و سکون یای دو نقطه در پانچ گفت بیمار بشدم و زمین بیمار سخت پس رسید
 خبر آن بامام جعفر صادق علیه السلام پس نوشت بسوی من که تحقیق و تنیمن گفت تو لیس خریدار
 کن صاعی را از گندم و بعد از آن بر پشت بخواب و بر آگنده کن آن گندم را بر زورش که بر آگنده شود

حاشیة صاحب الکافی

و بگوید ای پدرستی که من طلب میکنم از تو که وقتی که طلب کردی تو بآن نام بیچاره بر طرف کردی آنچه را که او بود از ضرر و تمکین کردی برای او و در زمین و گردانیدی او را امام از جانب خود بر مخلوقان خود این را که درود کنی بر محمد و آل محمد و این را که فراغت دهی مرا از کوفت من بعد از آن راست نشو نشسته و جمع کن آن گندم را بر مسکین مدبر برای هر مسکینی یک مد این معنی که همان وقت آنها را تسلیم چهار مسکین کن بالسویه و بگو مثل آنرا که گفتی گفت داود پس بجا آوردم آنرا پس گویا که بسزوان آدم از بندگی کبر من برود و تحقیق بجا آوردند آنرا جمیع پسران شقیق شدند آن حدود اصل علی بن حسین بن نعیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اشتکی بعض ولده فقال یا بنی قل اللهم اشقنی بشعالك و داود علیه و عافنی من بلادك فانی عبدك و ابن عبدك و شق شق روایت است از حسین بن نعیم از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت کوفتت که شد بعضی اولاد امام پس امام علیه السلام گفت او را ای پسر که من بگویم یا شفا ده مرا الشفا می تو و و اکن مرید و ای تو و فراغت ده مرا از دلی تو چه پدرستی که من بنده توام و پسر بنده توام چهارم اصل عن یونس بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت قدالك هذا الذي قد ظهر بهيما بزم الناس ان الله عز وجل ايتى به عبدا فيه حاجة فقال لا لا قد كان مؤمنا آل فرعون مكن الاصابه فكان يقول هكذا و يمده و يقول يا قوم اتبعوا المرسلين بشرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث سی ام باب صد و ششم که باب شده است ابتلا المؤمنین و بعض این مضمون در حدیث دوازدهم آن باب نیز گذشت و بیان معنی در آنجا که مؤمن آل فرعون که در زمان موسی بوده در سوره مؤمن و سوره قصص مکرر است بغایت طویل آمده شده و بهمان جمیع بخار است که در زمان عیسی بوده در سوره نسی که مذکور است و گفتیم که این منافات ندارد با آنچه آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر اذا بلغ المؤمن اربعین سنه امنه الله من المادور الثلاثة البرص والجذام والجنون زیرا که این در تاد و قری الایمان است و آنچه در کتاب الروضه است در غالب و تخفیف الایمان است چنانچه اشعار آن شده در حدیث دوم باب صد و ششم کتاب الایمان و الکفر المکتع تمهید و دو نقطه در بابا و عین فی نقطه بصیقا سم مفعول یا بفعل انکشتی که افتاده باشد بر غیر خود مفعول اقبل و ادا و مدح و است و این جاری مجرای فعل لازم است امام قدس گفتن که این انکشتان دست خود را خوا بایند و بود تا مانند دست بی انکشتان شود یعنی روایت است از یونس بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را قرآن است شوم این صریح که تحقیق نمایان شده بر روی من دعوی میکنند مردم که الله عز وجل مبتلا نموده بآن بنده را که برای الله تعالی در آن بنده حاجتی باشد باین معنی که داخل مؤمنان باشد خلق آمانند ازین لطیف الیقین است

پس امام گفت مرا نه پنااست که مردم گفتند بر آئینه تحقیق بود حبیب بخار که مومن آل فرمودست افتاد و گشتان
 بسبب بخور و پیر نیز میگفت بمحبت و میگوید دست خود را و میگفت ای قوم من تابع مشوید رسول را
اصل قال ثم قال اذا كان الثلث الاخير من الليل في اوله وضاً وقم الى صنواك التي تصليها
 فاذا كنت في الصلاة الاخيرة من الركعتين الاولين فقل واقت ساجداً يا علي يا عظيم يا رحمن يا رحيم
 يا سامع الدعوات ويا ماضي الخيرات صل على محمد وآل محمد واعطني من خير الدنياء والاخرة يا ابت
 اجله واجد عرف عني من شوالدنياء والاخرة ما انت احله واذهب عني هذا الوجع وسمنه فانه
 قد غابظني وخزني والحق في الدعا قال فما وصلت الى اللو قمت حتى اذهب الله به عني كله بشي
 يونس گفت که بعد از آن امام علیه السلام گفت چون شد کار عالم در دو دانگ آخر از شب در اول
 از دو دانگ پس وضو ساز و بر تریسوی نماز شب خود که عادت داری که میگذاری ای آنرا پس چون شد
 در سجده آخر از جمله دو رکعت اول پس بگو بر حالی که تو در سجده باشی ای بلند مرتبه ای فرنگ مرتبه
 ای مدبر کل عالم ای بخشایش کننده مومنان ای مشوای دعا و ای دهنده نیکیها و در دو دانگ
 و آل محمد و پدر مرا از خیمه نیک دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل دادن آستی و گیر که قادر بر آن هستی و
 بر گردان از من از جلیج دنیا و آخرت آنچه را که تو اهل بر گردانیدن آئی و دیگری قادر بر آن هستی و
 بزرگوار کن از من این از ازار و آلام بر آن را یا بین معنی که بگو که بر طرف کن از من این بر ص را
 چه بدستی که آن تحقیق ششمناک کرده مرا و اندویناک کرده مرا و احوال کن درد عا و زاری یونس گفت
 پس از سیدم بسوی کوفه تا آنکه بر طرف کرد البدر تعالی بسبب آن دعا از من همه آن بر ص را پنجم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا بات الرجل مر به البلاء فقل الحمد لله الذي عافاني مما ابتلا به
 وخصني عليه وعلی کثیر من خلقه وکاشعهم فلی صبر بصیفة باضی معلوم یا یاف صیفة الرجل است ی الف
 لام آنها برای عهد دینی است پس در حکم نکره است به خیر متدا است البلاء مبتدا است و تقدیر خبر است
 خبر اضافی است ماین معنی که آن بلا یا تو نیست و جمله مبتدا و خبر صیفة دیگر الرجل است و کثیر
 اشارتست بقول البدر تعالی در سوره بنی اسرائیل وفضلناهم علی غیرهم من خلقنا النضیلا وانشاء صیفة
 بنی خافرا یا یا یاف است و تمهید مفعول قل نیست و ضمیر راجع الیه اصل است یعنی روایت است از امام
 محمد باقر علیه السلام گفتند چون دیدی مردی اگر گزشت یا او است بلا خواه بلای بی بی خواه بلای افسوس
 مثل نهیب باطل پس بگو بنیال البدر است که فراغت داده مرا از آنچه مبتلا کردم در آن و خیر جمیع داده
 مرایز تو و بسیاری از مخلوقین او و مشوای آنچه گفتی آن مرد را ششم **اصل** عن ابی عبد الله
 قال اتضح لك على الموضع الذي فيه الوجع وقل ثلث مراتب الله الذي عافاك الله به شديداً
 الا هم انت اها و اهل عظمته و فرجها عني بشي صبرهم حقا صفت شهيد و حال موكده بر بی است یا مصدر

و مفعول مطابق فعل مخوف است بتقدیر حق مطلقا الحق بکار آمدنی و بکار آمدنی بودن ضمیر لماراجع
 یو جمع است باعتبار اینکه عظیم است تا در عظیمه برای نقل است از وصفیت با سمیت بمعنی بلاست بزرگ
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگذاری دست خود را بر جای از بدن که در
 آنست و در و میگذاری سه بار که الله العزیز صاحب کل اختیار داشت سقا فریب نمیکنم با و در رویت چیز را خدا یا
 تو آماده برای دفع آن دردی و آماده برای هر بلای عظیم یا بمعنی که کسی دیگر از عده دفع آن و
 امثال آن بدر نمی آید تا در وقت آنها پناه بآن کس برده شود پس کشاده آنرا از من هفتم
 اصل من ابی عبد الله علیه السلام لا و جاع نقول بسم الله و بالله کم من نعمة الله فی عرق ساکن و غیر
 ساکن علی عبد شا کرو غیر شا کرو تاخذ لیتمک بیدک العینی بعد صلوٰة مفروضة و تقول اللهم
 فسخنی کفری بحمل ما فیّ و اکتف ضری ثلث مرات و احرص ان يكون ذلك مع دموع و بکاء ثلث
 کم برای تکثیر است و مبتدأ است من بیانی است نعمة تیز است که مجرور شده بمن لوصفت نعمة است فی
 عرق غیر مبتدأ است که میان مبتدأ در حدیث چهارم باب نیست و مقیم که در بدن سینه و شصت رگست
 نصف آنها ساکن است و نصفی غیر ساکن علی عبد خبر دیگر مبتدأ است و تاخذ حال است اذ قال نقول بسم الله
 و نقول عطف است بر نقول و جمله تالیله یا نیز ملحوظ است و ثلث مرات متعلق بمعطوف است بمعطوف
 علیه و بنا بر ذیل اکثر نما که جمله تالیله هر گاه مضارع مثبت باشد بی و اومی باشد او و تاخذ عاطفه
 است ارضی نصیحه امر یا ضرب و علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام برای سه
 دفع در دوا اینکه میگوئی ایتما میکنم بنام الله تعالی مراد رب العالمین است و بوسیده انگیزی الله تعالی بسا
 نعت اکی در رگ ساکنین و غیر ساکنین است بر سنده شکر گذار و غیر شکر گذار بر حال که میگیر
 همانست خود را بر سبت را بسمت خود بعد از نماز واجب و انضا میگوئی بران حال نه یا کشاده از من آوار
 مرا و تعیل کن فراغت مرا و بر طرف کن ضرر مرا ستیاد و سعی کن در اینکه باشد آن عمل و دعا با اشکها
 و گریه هفتم اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاشکوت الیه و جعانی فقال قل بسم الله
 ثم مسیدک علیه و قل اعوذ بجملة الله و اعوذ بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله
 و اعوذ بجمع الله و اعوذ برسول الله و اعوذ باسماء الله من شر ما احذر من شر ما اخاف
 علی نفسی تقولها سبع مرات قال یقیدک فاذهب الله عز وجل الوجع عینی ثلث
 معنی جمع گزشت در شرح حدیث سیزدهم باب بصل و تهتم اعد رجاء فی ثقیلة و قال بالنقطة و را
 بی نقطه بصیغه مضارع منظم و ده از باب علم بتقدیر اخذ فریه است انخذ ورة اضطراب از بلاست
 که حادث شده باشد یعنی داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس شکایت کردم بسوی
 او از دردی که با من بود پس گفت بگو که ایتما میکنم بنام الله بعد از آن بجال دست خود را بران جا که

درود را هست و بگویند یا میگنیم = بنی نکل الله تعالی و بپناه میگنیم متوانی الله تعالی و بپناه میگیرم بفرمایم
 آوردن الله تعالی جمیع اسماء حسنی را بشکر الله تعالی و بپناه میگنیم بر رسول الله تعالی و بپناه میگیرم بفرمایم
 الله تعالی از شر دروی که اضطراب میکنم در آن و از شر آنچه میترسم که مبادا بر سر من آید میگوئی آن
 کلمات را بهشت یار راوی گفت پس کردم آنچه را که فرمود پس بر طرف کرد الله عزوجل در در از من
 تخم اصل عن عبد الله بن سنان عن عون قال امریدك علی موضع الوجع ثم قل بسم الله وبالله
 وحمد رسول الله صلی الله علیه وآله ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظيم اللهم امسح عني
 ما اوجده ثم تمریدك یعنی و تمسح موضع الوجع علیه ثلاث صرات بشرح عبد الله
 بن سنان از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است و خازن مسعودی و بادی از خلفای عباسی بود و پس
 میتوان بود که عون بفتح عین منقطع و مسکون و او عبارت از امام باشد یعنی نزد گذاردین و این تعبیر بر
 تعبیر باشد و میتوان بود که عبارت از دیگری باشد و حدیث موقوف باشد و و این حدیث آمده بود
 احتمال اول است محمد مرقع استیفاء قوی میتوان بود و محروم و عطف بر العدمی تواند بود و شاید در حدیث
 که مراد بآن قول تا آخر لفظ باشد و این منافات ندارد با اینکه مفعول قل لفظ باشد استیفاء لفظ جمع
 و مسکون سین و حار بی نقطه مصدر یا منع است قطع چیزی و بالذین دست بر چیزی برای بر طرف
 کردن چیزی از آن و اول مراد است در اول و دوم در دوم یعنی در اول نیز مراد است لیکن اعتقاد شد
 علی در علیه ششم است و ضمیر راجع بمفعول ثم قل است یعنی روایت است از عبد الله بن سنان از عون
 گفت بحال دست راست خود را بر جای در و بعد از آن بگو ابتدا میگویم بپناه الله تعالی و بعد الله تعالی
 و حمد که رسول الله تعالی است صلی الله علیه وآله وسلم نیست و بخندگی غری و ذوق عزت مگر بوسیله انگیزی
 الله که بلند مرتبه بزرگ رتبه است خدا بر طرف و بریده کن از من در وید که در خود می یانم بعد از آن میبالی
 دست راست خود را بر همان جای بر نمی همان قول که مذکور شد مبارکین معنی که دوبار دیگر میبالی و میگوئی
 تا مجموع سه بار شود **دهم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال تضع
 یدك علی موضع الوجع ثم تقل بسم الله ویا الله وحمد رسول الله صلی الله علیه وآله ولاحول ولا قوة الا بالله
 اللهم امسح عني ما اوجده و قسم الوجع ثلاث صرات بشرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق
یا ودهم اصل عن علی بن عیسی عن عمه قال قلت له علی دعاء ادعوه به لوجع اصابعی قال قل
 وانت سأخید یا الله یا رحمن یا رب الارباب ویا الله یا الله ویا مالک الملوك ویا نسیب السلاطین
 اشقی لی شفاک من کل داء و سقم فانی عبدک انقلب فی قبضتک بشرح
 ضمیر قال رابع است بمعنی ضمیر رابع یعنی است که اسم او مرجع نشده البته اگر عبارت از جمیع است کمال
 ضلالت پیروی ایشان میکنند و آخر خوب می شمارند و آن پیروی عبادت ایشان است پس آنرا بفرستی

در حدیث مسعودی

قال انما الله تعالى ست بي واسطه وقائل انما طبيعت روحانیت چنانچه فلاسفه و زناد قریب الی کرد
اند پس استمرار بنا بر اجرائی عادت الهی است برای نظام عالم شفا برود و ما منصوب سنت و مقبول مطلق
اشتی است و واسطه جمله معترض است یا منصوب است یا تقدیر مطلب شفا یعنی شکیات بروم لبسو سے
الم جعفر صادق علیه السلام از روی که یاسن فرود پس گفت چون نماز گزالی پس بگذاود دست خود را
در هائی که سجده بران کردی بعد از آن بگو استد امینم بنام الله محمد رسول الله است صلی الله علیه
و آله شفا و مرای شفا دهنده نیست شفا می گشت شفا می شود که و انگه آمد و بیماری را شفا می دهد
از هر دردی و بیماری شفا و در هم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مرض علی صلوات الله علیه
فانا و رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له قل اللهم انی اطلبك تعجیل عافیتك
ادعیتك علی بلیتک ادع و جالی رحمتک بشیخ روحانیت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بیماری
بط صلوات الله علیه پس آمد نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت او را که بگو خدا یا بدیستی
که من طلب میکنم از تو انرا که نزد و بجای آوری فراغت مرا که از جانب تو باشد یا توفیق صبر دهی برابر بیماری
که از جانب تو مستمر بشود یا بیرون بری مرا از دنیا بسوی رحمت تو **هـ م ا ص ل**
عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله کان یبشیر بهذا الدعاء تفع
یک علی موضع و تقول ایها اوج اسکن بسکنة الله و قریب قریب الله و انجز حاجت الله
واحد ایهی الله اعیذک ایها الانسان بما اذا الله عز و جل به عرشه و ملائکته
یوم الحجة و الاول تقول ذلك سبع مرات و اقل من الثلاث شمس شمس بنون و شمس بانقط
و را بی نقط بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است التثنی طلب محبت کسی بختری و تاثیر طبیعت
در آن متعل میست مثل دعا و مثل کتب بوضع بصیغه مضارع کلام امام است و نقل تثنیه علی السلام
است یا یضی قریب کبر قاف و سکون را بر بی نقط بصیغه امر معتل الفاء و او سے باب ضرب است
و قار بفتح و او است الحجر مجاز بی نقط و جیم و زاء یا نقط بصیغه امر باب التفعیل است ابدار
بدال بی نقط و نیز بصیغه امر باب منع است ابدار بفتح یا و فتح و ال و همزه مصدر باب منع است
ما عا و عبادت از قدرت و ملکوت الله تعالی است و ذکر خاصی مجاز بی مضارع براسه
تحقیق و قریع است عرش عبارت از کتاب الهی است و مراد اهل تقدیر و کتاب الهی است
که در آن روز در بنام حفظ الهی اند یوم الرجعة اشارت است بآیه سوره و النازعات
یوم تریف الراضی فقیها الرادقة و آیت سوره یزمل یوم تریف الارض و الجبال
و الزلازل بصیغه منع است براسه مبالغه و اشارت است بآیه سوره حج ان زلزلة الساعة
شع عظیم و آیت اذا زلزلت الارض زلزالها یعنی روایت است از امام جعفر صادق

علیه السلام کہ بنی صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم این برد کہ تو بزمیکر جو مردم را یابن دعا میکند تا می دست خود
 را بر جای گرفت و میگوید ای کوفت آرام گیر بار ای که از جانب الدعاء باشند و هموار باش هموار
 که از جانب الدعاء باشند و متنوع شود باغی که از جانب الدعاء تعالی باشد و قرو نشین لغز و نشین
 که از جانب الدعاء تعالی باشد پند میدهم ترا ای آدمی ملکوتی که پناه دادا و الدعاء و حل بآن مومنان عمل
 کنند که کتاب او را و فرشتگان خود را در روز حرکت زمین میگوید آخر ایت بار و غمی باشد که از بسیار
 بحل هم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تصح يدك على موضع الخوج وتقول اللهم
 اني اسئلك بحق القرآن الذي خول به الروح الامين وهو عندك في ام الكتاب على حكيم ان تصفني
 بشفاك ونداء مني بدوائك وتغافينهم بلائك ثلاث مرات وتصل على محمد وآله
 شجر القرآن العظيم اشارت است بآیت سوره بقره لقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم
 ترجمه و تفسیر و ادیم ترا هفت گانه از جمله مثانی و قرآن بزرگ هفت گانه سوره حمد است
 که هفت آیت است و مثانی جمع شانه است یعنی و میگویند نارسه نقطه و وزن بصیغه اسم مکان یعنی
 آتانی که جای تکرار و تاکید بجهان ربوبیت رب العالمین است که بدلائل شواهد ربوبیت در آسمان
 و زمین معلوم هر کس شده و قرآن بزرگ عبارت است از شصت و شست سوره که در آنها مضمون است
 کتب سابقه است و اشارات مفصل مینامند و بیان مثانی و مفصل می آید در حدیث دهم باب اول کتاب
 فضل القرآن نزول به الروح الامین اشارت است بآیت سوره شفاء انزل به الروح الامین علی قلبک
 النکون من المیزین بلسان عربی مبین و درین حدیث اشارت است ما شبه ضمیر راجع الی الکتاب البین
 است که در اول سوره شفاء مذکور است و آن عبارت است از قرآن عظیم و معنی مبین چنانچه می آید
 در حدیث بیستم باب آخر کتاب فضل القرآن اینست که ظاهر کننده زبانها هست که در کتب بایده است
 و آن زبانها ظاهر کننده آن نیست ضمیر و هم راجع است بالقرآن العظیم عندک فی ام الکتاب علی
 حکم اشارت است بقول الدعاء در سوره نازعنا الکتاب البین ما ناعلنا و قرانا عربیا
 لعلمک تعقلون و آن فی ام الکتاب که باینجا حکم معنی کتاب مبین مذکور شد حال ام الکتاب مذکور است
 در سوره بقره و در سوره آل عمران و در سوره بقره یعنی مادر کتاب بر سر سوره است که در شب
 قدر نازل می شود بر امام زمان لعن الله من کذب به لعن الله من کذب به یعنی چنانچه گفته لکل اجل و در
 سوره آل عمران یعنی مادر قرآن است که محکات قرآن باشد و اینجا موافق سوره و راست
 و عبارت از کتاب وقت ظهور قائم علیه السلام است چنانچه کتب محدود اشارت است و از آن ظاهر
 می شود مضمون جمیع آنها که در سالی بر امامی از ائمه اهل البیت علیهم السلام نازل می شده چنانچه
 از محکات قرآن مشاهدات قرآن ظاهر می شود چنانچه فرزند از شکم مادر ظاهر می شود ترجمه قسم

بکتاب منبش که برستی که ما گردانیدیم آن کتاب میان را قرآن موافق گفتگوی عرب در محاورات تا شاید
که شما فمید انما از آنرا و اعجاز امام عالم جمیع معانی آنرا که بنا وجودی لفظ مشتمل است بر مضامین کتب
سابقه حسب تقریر امام زمان و بیان او خصوصیات و دلالت آنرا اگر سوال کنید و بدینستی که آن کتاب به بیان
در کتاب وقت ظهور قائم نزد اهل بیت عالم مرتبه است لغایت مشتمل بر رعایت مصالح است در ادب
که خصوصیت آن کتاب و خصوصیت وقت نزول آن معلوم ما است و دیگر تذکره که چنانکه است و نیست
و در آن وقت قائم علیه السلام بیان معانی کتاب به بیان خواهد کرد و علوم هر کتاب به بیان تفصیل
رعایت مصالح در آن معلوم هر یک از مومنان خواهد شد چنانچه می آید در حدیث سوم بابت اول کتاب
فضل القرآن که در آنکه من بخیر کم من ذلك التبعتم فرق میان متفاد و ادوات اینجا است که اول کتاب
تفسیر است که در حدیث سابق مذکور شد و دوم مخصوص دادن مشتمل بر آنند است با این است که
اول مخصوص از المرض است مثل تب و دوم مخصوص از الازدر و سر و مانند است و فرق میان
و دو و متفاوت است که آن و مخصوص از الازدر است مثل تب و در و سر و شوم شامل از آن
اند و است و گاهی هر یکی بجای دیگری استعمال میشود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت نیگداری دست خود را بجای گرفت و میگوئی نه ای بد رستی که بمن طلب میکنی از تو من قرآن
بزرگ مرتبه که تو را آورده معنی آنرا بر نیل بردن رسول تو و آن در نزد تو در کتاب وقت ظهور
قائم آل محمد علیهم السلام بلند مرتبه است مشتمل بر رعایت مصالح در الفاظ و در بیان بروی که
شما بر جمیع کتب سابقه بشود یکی الفاظ آن آنرا میطلبیم که شفا و بی تر الشفا تو و واکشی مرا
به زای تو و فرغت و بی مرا از بلای تو سه باز میگوئی این را و در دمی گئی بر خمد و آل او در بار آخر
یا هر باز تو مرد هم اصل عن ابی حمزة قال عرض لی اجمع فی تراکبی فشقوت فقلت
ابی جعفر علیه السلام فقال ان انت صلیت فقل یا اجد من اعطی و یا خیر من سل و یا ارحم من استرح
ارحم ضعیفی و قلله خلیفی و اعطنی من دجی قال ففقطه فعبو فیت تشکره اعطی بعین لی لقطه
و فالصیفة امر حاضر باب قال است الا عفا و ما لی و ادن کسی از کسی نه عوفیت بصیفة
ماضی مجتول مشکله و ده از باب متفاعله است المتفاعلة غافیت و ادن کسی را یعنی روایت
است از ابی حمزة گفت عارض شد مرا در دی در ترا نومی من پس فقل آلا از ابردم لبوس
امام محمد باقر علیه السلام پس گفت چون تو نماز گذاردی پس بگو ای که بیشتر کسی که عطا داد و
ای بیشتر کسی که چیزی از او طلبیده شد و ای مهربان تر کسی که طلب مهربانی از او شد مهربان
کن بانی قوتی من و کی چاره بمن باین معنی که مهربانی با من کن پس عجز من و بیچارگی
من و معاف کن مرا از دردم ابو حمزه گفت پس کردم آنرا که امام گفت پس رعایت بخشدیم

باب پنجاه و هفتم اصل باب الحزب والعود

شرح الحزب یکسر حامی بی نقط و سکون رآی بی نقط و نای یا نقط و غائی کیان دفع حد و ثمر کنند
 العودۃ یقیم غین منقط و سکون و او و ذال یا نقط و غائی کیان پناه جویند از حد و ثمر و حاصل هر دو یک
 است و میتواند بود که اول برای خود باشد و دوم برای دیگری باشد و فرق میان اینها و منشیر که در حدیث
 به قدیم باب سابق مذکور شد اینست که اینها برای دفع ضرر خودست و منشیر برای دفع ضرر دیگرست یعنی
 این باب بیان دعای اقرار از ضرر و نپاه بستن از ضرر است درین باب چهارده حدیث است اول اصل
 عن ابی المنذر قال ذکرک عندنا عبد الله علیه السلام الوحشة فقال الخبر کتبنا اذا ظلمتوه تستوحشوا
 بلیل و الا فلیس لیم الله و بالله توکلک علی الله انة من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله
 یانع امره قد جعل الله لكل شیء قدرا اللهم اجعلنی فی کفک و فی جوارک و اجعلنی فی امانک
 و فی منعک فقال بلقنا ان رجلا قالها ثلاثین سنة و ترکها لیلته فطسعت عرقب شرح
 اسم ابی المنذر چهار و دهست و در بعض نسخ ابی المنذر است و آن نیز صحیح است چه کنیت چهار و ده
 بن المنذر ابی المنذر است الوحشة بفتح و او و سکون حاسی بی نقطه و نشین یا نقطه رسیدگی
 بسبب ترس حد و ثمر در منزلی من یتوکل تا قدر اماخوذ از سوره بطلاق است الکشف
 بفتح کاف و فتح تون و فاجانب الجوار یکسر یم مصدر یا ب مفاعلة و گاهی بضم یم می باشد هب
 الا ان بفتح همزه مصدر یا ب علم ضد خوف المنع بفتح یم و سکون و عین بی نقطه نگاہ ارس
 کس کردن یرفع ضرر از او یعنی روایت است از جابر و دین المنذر گفت یا و کردم نزد امام جعفر
 صادق علیه السلام رسیدگی را نکردید و در شب و در روز آن این است ایما یمکن بام خدا و وسیله
 خدا اعتماد کردم بر الله بدستی که نشان این است که هر که اعتماد کند بر الله پس الله بایست برای او
 بدستی که الله رسای کار خودست تحقیق گردانیده برای هر چیز تیزتر از از چاه خود خدا یا گردان
 مراد بخلوسه تو در محاسن تو و دیگران مراد از یمنی از جا شب تو او در حفظ تو پس
 امام گفت رسید با اینکه مردی گفت آن کلمات را سی سال هر شب یکبار و ترک کرد آنها را در یک
 شب گزید ادر اعرب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قل اعوذ بعمرة الله و اعوذ
 بقدرة الله و اعوذ بعزله الله و اعوذ بعظمته الله و اعوذ بعفوه الله و اعوذ بمهبطه الله و اعوذ
 برحمته الله و اعوذ بسلطان الله الذی هو علی کل شیء قدیر و اعوذ بکرم الله و اعوذ بتجمع الله
 من شر کل جبار عنید و کل شیطان مرید و شر کل قریب او بعیاد او و ضعیف او و شلیل و من
 شر السامة و الهامة و العامة و من شر کل دابة صغیرة او کبیرة بلیل او نهار من شر فساق
 العرب و العجم و من شر نسفة الحزن و الا نلس شرح فرق میان عفو و مغفرت و رحمت اینست که اول

ترک موافقه است در دنیا چنانچه گفته در سوره شوری و یوسف و غیره دوم ترک موافقه است در آخرت
 چنانچه گفته در سوره النساء ان الله لا یفرق ان یشترک به و لیفرق ما دون ذلک لمن یشاء و رحمت بخشایش
 بعنوان مهر بانیست جسم در دنیا و جسم در آخرت و می تواند بود که رحمت عبارت از امام
 زاین باشد چنانچه گفته در سوره اعراف و رحمتی وسعت کل شیء و بیان شد در کتاب الحزب و در حدیث
 مهشاد و سوم باب صدقه و نفقه که باب فیه نکاح و نفقه من التبریل فی المولا یه است البتة بسبب
 فی نقطه و الف و تشدید میم نیاز مندی که مخصوص بعضی مردم میباشد و مرگ و میان نور زهر دارد و همه
 انجا مناسبت الهامه بتشدید میم آنچه طلب آزار از انیکس کند مثل دشمنان الهامه بعین فی نقطه
 و الله و تشدید میم بلیه که فرد گیر مردم را مثل قتل و طاعون فرق میان فساد و فسقه نیست که فساد
 در جمیع فاعل میباشد خواه از عاقل و خواه از غیر عاقل و برادر انجا غیر عاقل است با برادر نادان در
 برادر حیوان بی عقل و فاعل از ذوی العقول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت بگو برای جز پناه میگیرم به بی تنگی الله و پناه میگیرم به توانائی الله و پناه میگیرم به میرا بودن الله از
 برقیق و نقدان و پناه میگیرم به بزرگی مرتبه الله و پناه میگیرم ترک موافقه الله در دنیا و پناه میگیرم ترک
 موافقه الله در آخرت و پناه میگیرم ترک موافقه الله در دنیا و آخرت و پناه میگیرم به پادشاهی الله
 که او بر هر چیز لغایت تواناست و پناه میگیرم بخشنندگی الله تعالی و پناه میگیرم بخا صان الله از شر هر لغایت
 متکبر صاحب عناد و بر شیطان صاحب برات و از شر هر نزدیک با دوری است یا سخت و از شر فقر و قصد
 آزار کننده و بلیه که فرا گیرنده باشد و از هر چهره که کوچک یا بزرگ در شب یا روز و از شر فاسقان
 نادان عرب و عجم و از شر فاسقان دانایان جن و انس بسوم اصل قال امیر المومنین صلوات الله
 علیه برقی النبی صلی الله علیه و آله الحسن و حسینا فقال امید کما یکلمات الله التاتع و اسما له الحسنی
 کلها عامه من شر النساء و الهامه و من شر عین کافه و من شر حاسد اذا حسد
 ثم التفت النبی صلی الله علیه و آله الینا فقال هكذا کان یعوذ ابراهیم اسمعیل
 و اسحاق علیهم السلام شریح رقی برائے بے نقطه و قاف بصیفه منی معلوم فعل
 اللام یائی باب ضرب است از رقیه یضم را و بسکون قاف بمغنی عوده که در عنوان باب
 مذکور شد عامه بتشدید میم تاکید دوم است و معنی ساقیه و بانه مذکور شد در شرح حدیث سابق یعنی
 گفت امیر المومنین صلوات الله علیه که توبه کرد خبی صلی الله علیه و آله حسن و حسین را باین روش گفت
 پناه میگیرم شما را بکلمات الله تعالی بمعنی چیزی چند که بر خود لازم کرده مثل اینکه گفته هیچ زانی را
 خالی از اثم و تائبه بجمع احکام نگذار و وحشر کند مردم را برای خیرای عمل و تائبه های او که بهترین تائبه است
 همه آنها جیب از شر فقر و طلب کننده آزار و از شر چشم در بایسته و از شر رشک خور چون فعل آورد

کتاب الفقه

رشک خوردن خود را بعد از آن روا آورد و بی حلی الله علیه و آله بسری گفت پس سیمین تعویذ
 میکرد و ابراهیم اسمعیل و اسحاق را علیهم السلام چنانکه اصل عن سلیمان الجعفی قال سمعت ابا الحسن
 علیه السلام يقول اذا مسیت منحت الی الشمس فی غروب واد ما رفعل (سمعت ابا الله
 والحمد لله الذی لم یخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک
 ولم یکن له رفی من الذل والحمد لله الذی یصف ولا یوصف و یعل ولا یعلم
 و یحکم خاتمة الاعلی و ما تحق الصدور و اعوذ بوجه الله الکریم و بسم الله العظیم من
 شره و ابره و ذره و من شر ما تحت البری و من شر ما بین و ظله و من شر ما وصفت
 و ما لم یصف والحمد لله رب العالمین شرح نزدیک باین فقرات گذشت در حدیث سی ام با جعل
 و ششم در او ای آنجا عوی را وی آنجا است پس ظاهر اینست که مراد ابا الحسن انجی امام رضا علیه السلام
 باشد و میتواند بود که امام موسی کاظم عم باشد اصل ذکر آنها اضافی می کل سبع و الشیطان
 الجبر و در سیه و کل ما غص و اوسع و لا یخاف صاحبها اذا حکم بها لما و لا عو لا شمس
 النص یضم و فتح و کسر لم و نشید صوابی نقطه و در القول یضم فین بانقطه و سکون و او تراست که وی در
 در بیابان تاراج میکند و ملک میکند یعنی امام علیه السلام مذکور کرد که آن کلمات اثنت الیمنی است
 از هر درنده و از شیطان ملعون و فرزند آن او و از جانوری که بدندان گزند مردم را مثل داریا
 به نیش گزند مثل غریب و نمیرسد و انانی یعنی آن کلمات چون مشکلم کند آنها از دزد و دزد از راه اصل
 قال قلت له انی صاحب حیدر لسیع و انا ایلیت فی اللیل فی الخرابات و احس فقال لی قل اذا
 دخلت بسم الله ادخل و ادخل به جاک الیمنی و اذا خرجت فاخرج به جاک الیسری
 و بسم الله فانک لا تره مکررها شرح را و گفت که گفت امام علیه السلام ما که بدو بسته
 که من و اناس صیدم هر درنده نابین معنی که شیر و گرگ و مانند آنها را اشکار میکنم و من میانه
 و ریش در مواضع خراب و ترسیدگی بهم میرسانم از تنهایی آنجا پس امام گفت مرا که بگو چون داخل
 خرابه بشوی بنام الله داخل میشوم و داخل کن پای راست خود را پیش از پای چپ
 و چون بیرون آید پس بیرون کن پای چپ خود را پیش از پای راست و بسم الله اخرج بگو بچه
 بدستی که بر نمی بینی چیز را که نخواهی پیچید اصل علی ابو عبد الله علیه السلام قال قل بسم الجلیل
 اعین فلا تاها الله العظیم من الهامة و السامة و اللامة و العامة و من الحین و الانس
 و من العرب و النجم و من نفتهم و بقیهم و فتحهم و بلیة الکمر سی اثم فقره هاتم تقول
 فی الثانیة بسم الله اعین فلا تاها الله الجلیل حتی تاتی علیه شرح هاتم و سامة و غایت بیان شد
 در شرح حدیث دوم این باب و مراد از هاتم چشم در مانده است چنانچه مذکور شد در حدیث سوم این

باب الفتح تون دسكون قانوا من فقه مصدر باب نصر وضرب بمعنى انما فتن خبر من از دین
 مستعمل میشود یعنی افشونی که باعث لطافان اعتقاد است و مراد اینجا مشرب است بنیای خبری و گفت
 که تفسیر فی الحدیث انه الشجر و انما سمی الشجر فتنه لانه کالشجر یفتن الانسان من فیه کالرقبة کفتم
 اشارت است باینکه التفاتات در سورة الفلق و من شر التفاتات فی العقد عبارت از جماعات شرب است
 از جن و انس و از عرب و عجم و اشارت است بجمال شهرت مشرب در میان اهل باطل که بآن مردم را گمراه
 می کنند پس العقد جمع عقده بضم عین و سكون قافست بمعنی اعتقاد یا که باطل میشود و سبب معانی
 مشرب البیع برای کینه قط و عین بالقطیع و یای دو نقطه در یامین دروغ و ظلم و زیاده و روی و تجاوز
 از حد و به اینجا مناسبت الفتح بضم تون و سكون قاف و صوابی نقطه ایرس که بی بار نیست و در باب است
 می باشد و مراد اینجا نمودنی بود است و در بعض نسخ لقا و خای بالقطیع است و این تعجیف مینماید حتی تا بی
 یعنی ضم بن الهامه تا آخر است یعنی تعلیم کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام در عودت گفت بگو امین
 میکنم بنام الله که میرا از عیب و نقصا نشت بپناه میدهم فلان را یا الله که بر گشت از قصد کفنه آزار
 و فقر و چشم بد و بیماری که فرو گیرند مردم باشد و از جن و انس و از عرب و عجم و از شجر ایشان و دروغ
 ایشان و از نمودنی بود ایشان و یا آیه الکرسی بعد از آن میخوانی آیه الکرسی را که الله لا اله الا هو الحی
 القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم لا ما فی السموات و لا ما فی الارض من و الذی لا یغنی عنه الا ما فی العلم
 یامین ایدیم و تعلیم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء و سعه کسای السموات و الارض و لا یؤدو
 حفظها و بهیو العلی العظیم بعد از آن میگوئی در باب دوم بسم الله اعین فلانا بالهدی الجلیل من الهامه تا آخر
 تمام کنی و عار نششم اصل عن اسحاق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فلان
 فی اخاف الضارب فقال انظر الی بنات نعش الکواکب الثلثة الا وسط منها یجنبه
 کوکب صغیر قریب منه تسمیه العرب السها و یحیی تسمیه اسلحه احد النفر
 الیه کل لیل و قل ثلاث مرات اللهم رب السالم من علی حمدا و الی حمدا و عجل فرجه
 و سلمنا قال اسحاق فزارته من دهری الا مرة واحدة فصر بنی العرقب لشی مسر
 نفس بفتح تون و سكون عین بی نقطه و شین بالقطیع یا تونین مجرور است اسما فی یا خدای کوکب مجرور
 و هرل کل یا عطف بیان قیامت است و بنابر اینکه بنات نعش مستعمل بشده باشد مجموع هفت سیار الکواکب
 بدل بعض خواهد بود الثلثة مجرور و صفت الکواکب است الا وسط مجرور و بدل بعض الکواکب است
 یا مرفوع و مبتدا است و جمله استیثاف میانی سابقست جمله بجنبه کوکب استیثاف میانی سابقست یا مرفوع
 مبتدا است السها بضم سین و فتح هاء الف مقصوره و انچه از آن غافل توان شد از بی اختیار ی اسلام
 ما خردست از فعل ما خض یا ب افعال لا سلام کسی را یا سلامت کردن این بفتح هاء و کسری میانه بفتح

امرضا فایا فعال است و ذکر این برای این است که چشم مشکل می بیند و ضعیف در اصل نمی بیند
 اما نگاه مندرج بجا نیست آن برای او کافیت یعنی روایت است از اسحاق بن عمار گفت که گفتسم امام
 جعفر صادق علیه السلام ترا فراموش شدم بدستی که من میترسم از عقربها یا یعنی که عقرب در منزل من
 بسیار است و بیشترم که مرا بکشد پس امام علیه السلام گفت نظر کن و ربنات نقش آن سه ستاره میانین
 آن ستاره بیان این آنکه در هر یک از آن میانین ستاره الیه است که یک نزد یک است نسبت باین میانین
 بنامند آنرا عرب سها و اما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله میانینم آنرا اسلام برای آنکه باعث سلامت
 میان این آنکه تنه کن نگاه را بجا بنیان در هر شب و بگوید بار خدایای صاحب کل اختیار و اسلام درود
 کن بر محمد و آل او شتابان کن بظفر ایشان ترا و باسلامات دار مارا اسحاق گفت پس حرکت نکردم آن
 حرز را در هر خود دیگر یکبار پس نزد مرا عقرب هفتم اصل عن سعد الاسکاف قال سمعته
 يقول من قال هذه الكلمات فانما ضامن لما لا يصيبه عقرب ولا هامة حتى يصبح اعوذ
 بالحکات الله التامات التي لا يجاوزها من البر ولا لاحد من شر ما ذكرنا ومن ثم ما
 بر او من بشر كل ذانية فهو اخذ بها صلواتها ان سرني علي من اطمست قسمة
 من شرح سعد الاسكاف الكسرة و سکون سین بی نقطه یعنی خفاف از اصحاب
 امام محمد باقر علیه السلام است پنا نجوی آید در سنه حدیث اول کتاب فضل القرآن و اما جعفر صادق
 علیه السلام نیز روایت کرده و بعضی تنگی نمیدادند که امام زین العابدین علیه السلام نیز کرده کلمات الله
 ببارت از خلفای او است که گفته که هرگز زما نیز خالی از یکی از ایشان نگذار و اشارت رفت بقول الله
 در سورة الفام و تحت کلمه ربک صد قاعد لا امید لکلماته و بیان بشود در کتاب الحجة و رباب مولید
 الائمة که باب نود و دوم است یعنی روایت است از سعد که گفت شریفم از امام علیه السلام میگفت
 هر که گفت این کلمات را پس من ضامنم برای او که در نیاید او را عقرب و نه قصد کننده آزار او و اما آنکه
 صحیح کند آنها اینست که چنان میگیزم بکلماتی که الله تعالی که علم آنها وسعت هر مختلف فیه دار و آن کلماتیکه
 در نمیکند و از آنها باینست که بنبرم میزند آنها را باین روش که زمانی خالی از یکی از آنها شود و نیکو کار و نه
 بد کار از شر آنچه آفرید لعنوا بکثرت و از شر آنچه آفرید لعنوا بمرای دون او از آفریده خود و از
 شر هر چیزند که که از خوف فرار گرفته پیشانی آن را بدستی که صاحب کل اختیار من موکل است بر او است
 که راست است نگاه میدار و اهل آنرا تا از هر زاصل علی بن ابی حمزة عن ابی الحسن
 علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله فی بعض معانیه اذ شکوا الیه
 البراغیث انھا تؤذیهم فقال اذ بالخذل اجدکم مصیحة فلیقل ایها الاسود الوثاب
 اللی لا یالی علیا ولا یالی عزم علیک بام الکتاب ان لا تؤذینی و اصحابی الی ان

یذهب الی دلیل حکمی الصبیح بما جاء من شرح البخاری یفتح میم و غین با نقطه و الف و کسر زای
 با نقطه و مخفیة یار منقلب غازیان و موارضیة که یغزوات متصرف در آمده باشد و مراد اینجا معنی
 و دست الفلق یفتح غین با نقطه و میسون لام و قاف مرد بزرگ العزم یفتح عین با نقطه و زای با نقطه
 مصدر باب ضرب قسم و اذن و تقدیر آن باین برای اقرار است ام الکتاب شکایت است چنانچه
 گفته در سوره آل عمران بن ام الکتاب یا مراد کتاب محو و اثبات است که نازل خواهد شد در شب قدر
 در وقت ظهور قائم علیه السلام چنانچه گفت در سوره رعد و عده ام الکتاب و بیان شد در کتاب
 التوحید در شرح حدیث بیوم باب نیست و چهارم که یا الیه است و در سوره زمر ف و اذ فی ام
 الکتاب یا الیه یا الی حکیم و بیان شد در شرح حدیث بیوم باب سابق یا مراد سوره الفاتحه است
 یا در ما جاء به ازای تقدیر است یا برای بلائیت است یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه از امام
 رضا علیه السلام گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی مواضعی که مفسرین گفته
 بودند که از اصحاب شکایت کردند پس وی او را کیجا اینکه آیتها از او میکنند اصحاب را پس گفت
 چون فراموش می کردی آنکه خود را پس باید که گردی ای سینه لغایت جوشده که پروانه از او
 پرواز می کند و در این راقسم و ادم بر تو باد در قرآن که آواز کنی مراد یا زان مراد آنکه در شب و آواز
 صبح هر چه را که آورده باشد اصل و الله یقرئ فی ان یؤتی الصبیح منی ما یشریح و در باب زایده است
 یعنی و آنچه ایشان سیم این است تا آنکه هر گرد و صبح هر وقت که برگشته باشد چون علی بن ابی حمزه از
 واقع است اعتراض بخاطرش رسیده که بجای الی ان یزید سب تا آخر الی ان یوب یا آخری یا زید و این اعتراض
 با مقبول است چرا که مراد بصبح وقت معین است منی ما آب خوب نیست زیرا که وقت را وقتی دیگر
 نمی باشد و اگر مراد صغیری الفی در آن وقت نیست نیز خوب نیست زیرا که منی را در جای استعمال میکنند
 که وقت چیزی معلوم نباشد و آن صغیری در غیر وقت همین نباشد فهمه اصل قال
 اذین المؤمنین صلوات الله علیه اذ الییت السبع فقل عوذ رب جانیال و الحی من شرم کل
 اسد مستأمنه بشیخ حکایت و انیال و چای که انداخت تحت نظر او را در آن با داده شیرین و خوردن
 با داده شیرین کل چاه را و خوردن و انیال شیرین با داده شیرین و فرستادن الدنقالی از میانی شی را با طعام
 را تا رسیدن به سر آن پناه را با و رساند و دعا و حمد و انیال نیز آن نعمت و حاجت کار تحت نظر بود که است
 تفصیل در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر سوره بقره در تفسیر آیت او کاذب لای مر علی قرینه و بی شایسته
 و روشنا المستأمنه بر وزن اسلم مقول باب استعمال را باینکه شده برای آزار کسی یعنی گفت
 امر المؤمنین صلوات الله علیهم چون بر خوردی در زنده را پس گویند یا میگرم باینکه صاحب کل اختیار را انیال
 و چایی که و انیال اینجا بود از شر هر صاحب بر او آزار باینکه شده و هم اصل عن سالم بن عبد

و
 و
 و

عن ابراهیم بن محمد بن هارون انه کتب الی ابی جعفر علیه السلام بسلام عوذة للرب یام الی
 تعرض للصبيان فکتب الیه بخطه یها یس العوذتین و نزع صلیح انفذهما الی
 ابراهیم بخطه ینشرح الیراح بکسر راسه بی نقطه و یای دو نقطه در پائین
 و الف و ناسه بی نقطه جمع ریح بکسر و ی و سکون یارب و یارب و ادینجا اقسام مرصت که اطفال مستتر
 می باشد و آن را ام البیان بینامند و این سبب در کلیات قانون آثار ریح الصبیان نامیده چون
 بخمال غوام از تعرف بین در کسی بهم میرسد و این جسم یوانی متحرک است و این اثر در کتاب نهاده در
 حدیث صامق فی علاج من یزده الیر و اح گفته الیر و اح بهنای کنایه من الجن سهوا و الیر و الیر و الیر و الیر
 بمنزله الیر و اح یعنی روایت است از صالح بن اسعید از ابراهیم بن محمد بن هارون که ابراهیم نوشت
 یسوی امام محمد باقر علیه السلام طلب میکرد و از او تقویدی برای مرصم می که عارض می شود و اطفال را
 پس امام علیه السلام نوشت یسوی ابراهیم بخط خود این دو تقوید را و دعوی کرد صالح بن سعید که
 امام علیه السلام فرستاد و دست لازم خود آن دو تقوید را یسوی ابراهیم بخط خود یا بمعنی که نوشته
 خود را بلازم ابراهیم بن هارون یا بلازم خود فرستاد کسی در راه مطلع نشود و اصل الله اکبر الله اکبر
 الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
 و لا اله الا الله له الملك وله الحمد لا شریک له سبحان الله ما شاء الله کان
 و ما لم یشأ لم یکن اللهم یا ذا الجلال و الاکرام رب ابراهیم و عیسی و ابراهیم الذی
 دئی الله ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط لا اله الا انت مع ماعدت
 من آتاک و جعلتک و بما سالتک به البشیر و ما ناک رب الناس کنت قبل کل شیء
 اسماک باسمک الذی تمسک به السموات اب تقع علی الارض الا یا ذک و بکل قاضی
 التماجات التي تحیی بها الموتی ان تجیر عبدک فلانا من شر ما یزول من السماء و ما یرجع
 الیه و ما یخرج من الارض و ما یلج فیها و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین شرح
 این مرثیه اول است ابراهیم الذی فی میان شد و شرح حدیث سی و هشتم باب چهل و هشتم مع اسم است
 بمعنی ظرف زبان یا بمعنی عنده و حاصل هر دو کیفیت و بر تقدیر مقصود و غرض تعجب است عددت
 بعین منقطة و دو دال بی نقطه بعینه ماضی مخاطب باب خبر است من بیایه است آیات بهره و الف و یای
 دو نقطه در پائین علامت یای چیزیه و مراد اینجا اسماء و صفات الهی است و تعجیب این است که با وجود این کثرت اسما
 و صفات که محل آنها بزرگ است موافق نفس الامر باشد و اختراعی محض نباشد چون میتود که او منزه باشد
 از غیر ذات خود و آن اسماء و صفات باعث مقارنت آن ذات بچیز لغت و کثایت باشد و در آن ذات
 بقیوت فی نفس با بقیوت رابطنی حتی اینکه جمعی قتیال کرده اند که اخباری اسما و صفات بر الله تعالی

نماز است و این تعجب را بر آن می خوانند و جواب ایشان اینست که هر کس میدانند که فراز و احدی با یک نفس
 دو است ثلث ساست و رابع چهار است الی غیر النهایه صادق و موافق نفس الامر است و اگر موضع
 این تقاضا نشان را سازیم همه کاذب و اختراعی محض میشود و پس میگویم آیا در واحد پیش از تو بی
 تان و پیش از خبر از آن مصداقات متعدده این تقضای غیر متناهی است نسبت به نسبت با خبر شق اول تسلسل
 در امور غیر متناهی با فعل لازم می آید و بنا بر شق دوم رفع تعجب می شود فی الجمله چر می تواند بود که
 خصوصیت ذاتی که بسیط من جمیع الجملات باشد مصداق تقضای غیر متناهی لا تقصیه باشد پس ترکیب
 و بی مقارنت چیزی و خصوصیت ذاتی دیگر مصداق آنرا نباشد پس آن تقضای در اول موافق نفس الامر
 است و در دوم اختراعی محض است و او در بعضی تنگ برای استنباط خوبی است و یا برای تعلیل
 مجاز نیست و طرف متعلق به کنت است و مقصود اظهار محل تعجبی دیگر است چنانچه گویا که یا تعجبم تعجبم
 تعجب اول کمتر شود العطفه بر رگی در اول تعجب میخیزد در زمین عجلایست نه بذات و نه خصوصیت
 صفات مثل خصوصیت اینکه چون پیش از این خبر خبر بوده و چون بعد از هر خبر و پیش از اعاده آن
 خبر خواهد بود بی آنکه اشتراکی و زمانی و میقدتی در آن سابق و در آن وسط باشد و در عبارات
 از اسم اعظم است ذکر خصوصیت الناس برای اشارت یا نیست که اقضای جمیع ناس لازم دارد افتد
 جمیع ممکنات را و همه بطریق ناس مخلوقند در سوره یحیی چنین است الم تر ان الدبح کلم فی الارض
 و الفلک خبری فی البحر بامره و میسک السماران تقع علی الارض الا یاذنه ان الله بالناس لکوف حیم
 مراد بیا را اینجا بسم علوی است و ان الم از سموات سبع و یارای و ابراست بلساک آن با وجود سنگینی
 معلوم خلافت است و در تحت الم ترک در صدر آهست و داخل میتوان بود بخلاف سموات سبعی که نقل آنرا
 معلوم خلافت نیست امیش از اثبات صانع قادر پس مراد سموات در این حدیث شاملی با آنهاست
 مراد با سبک رکوف رحیم است کلمات تامات بیان شده در شرح حدیث به هم می آمیزد با الحاحی مخاطب
 باب افعال یا غایبه باب علم است احیای موتی اینجا عبارت از زنده کردن زمینیا بوسیله باران است
 یا عبارت از تعلیم یا بالانست علم وین را یا عبادت از حشر و زقیامت برای ثواب و عبادت و بنا بر
 این اشارت است یا اینکه اگر کلمات تامات نمی بود چیزی حل یا طلی می شد و خلق عالم مبتدیشد
 مراد با السماء درین حدیث آسمان معلوم است یعنی الله بزرگتر است از آنکه درک با اسم باید محقق شود
 الله بزرگتر است گویا چه میدهم که محمد و رسول الله است بزرگتر است نیست مستحق عبادتی مگر الله
 اوست صاحب کل اختیار برای من مگر الله از اوست و مملوک اوست باو شاهی و از او است
 سیاس شرعی نیست او را در مالکیت باو شاهی و نه در مالکیت حمد یا تعجبی که باو شاهی دیگران علم
 مملوک ایشان نیست و حمد دیگر ازین نیز غایبست چه باعث آن توفیق است برای فعل حسن که باعث

استحقاق آدمی شود و تنزیه می کند تشبیه لائق الله است آنچه خواست الله شد و آنچه نخواست نشد خدا ای صاحب
 بنی عیسی و گرامی کردن مومنان صاحب کل اختیار موسی و عیسی و ابراهیم که تمام بجا آورد و معبود و ابراهیم
 و اسمعیل و اسحق و یعقوب و سایر فرزندان و اگان ابراهیم نیست مستحق عبادتی که تو تنزیه توانی و مقامی
 با وجود آنچه شمردی که علامات تست و پیروی خود و آنچه طلب حاجت کردند از تو بوسیله ان پیغمبران
 و اینکه تو صاحب کل اختیار مردی خواهی با تمام می کنی ایشان را و خواهی افشای با کلیه می کنی ایشان را
 نمودی پیش از هر چیز و تو بعد از هر چیز خواهی بود طلب می کنم از تو بنام تو که نگاه میداری بال حساب
 علویه را از اینکه ساقط شود بر زمین مگر بر خضعت و بخواهش تو و بکلمات تو که بر وجه تمامیت می کنی
 آنها از آنها جدا نمی شود که زنده می کنی با آنها زمینهای مرده را بیدار کنی گیاه که پناه دهی بنده تو فلان کلمه را
 از شرا آنچه فردی آید از آسمان از قضا و قدر و آنچه بالا می رود و بسوی آن از اعمال خلایق و شرا آنچه
 بیرون می آید از زمین مثل گیاه و آنچه فرو میرود در زمین مثل آب باران و سلام باد بر رسولان و
 سپاس از الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است اصل و کتب این کتاب خطی هم الله
 و بالله و الی الله و کما شاء الله اعینة بعزة الله و جبر و حلاله و قد رعا الله و حکم الله
 هذا الکتاب من الله شفاعة لفلان بن فلان عبدك و ابن عبد الله و ابی امتك عبد الله بحسب الله
 صلوات الله علیه تر رسول الله و آله مشرح این عهده دو مستند الکتب است من الله
 شفاعة تا آخر جمله خبریه نیست و بمعنی جمله دعائی است من الله متعلق بشفا است یعنی و نوشت امام محمد باقر
 علیه السلام نیز جمله خود که ابدت می کنم بنام الله و بعد الله و بسوی الله یا نه می گویا آنچه شروع در این کنم
 بعد از تو فقی نیز از قبضه قدرت آید بیرون نمیرود تا آخر ان فعل و آنچه بنویست الله میشود و پناه می برم
 فلا کس را بی تنگی الله و کمال قدرت الله و توانائی الله و کمال بادشاهی الله این کتب شفا
 باد از احباب الله تعالی برای فلان لیسر فلان بنده تو و لیسر بنده تو و لیسر کنیز تو و بنده الله تعالی
 در و دکنند الله تعالی بر رسول ز آل او یا مرد هم اصل عن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله قال
 قال ابو عبد الله علیه السلام اذ القیت السبع فقرأ فی دحمة آیه الکرسی و اقل له فرمت
 عليك بحسب الله و محمد صلی الله علیه و آله و عترتة سلیمان بن داود و علیهما السلام
 و عترتة امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و الائمة من بعد و خاند
 بصرف خبیک ان شاء الله قال فخرجت فاذا السبع قد اعترض فعترت
 علیه و قلت لا یحیی عنی طم یقنا و لم یخودنا قال و نظرت الیه قد طاطا
 رأیسه و ادخل ذنبه بین یمین و شمالیه ثم سحر عزمت لیعین فی نقره و زانی یا نقره
 لیعین فاض منکرم و منه الا با بقرت التریة لیعین و کثر از مصدر یا بقرت قسم دادن بر کسی

صلوات الله علیه

الانحیث استثناء از مقدم است بقدری که لا اظلم منك شیئا الا تحت یعنی روایت است از عبد الله بن یحیی کاهلی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون ملاقات کردی درنده را پس بخوان در روی او آیه الکرسی را که مذکور شد در حدیث پنجم این باب و بگو او را که قسم دادم بر تو قسم الله باینکه معنی که ترا به قسم دادم و قسم محمد صلی الله علیه و آله و قسم سلیمان بن داود علیه السلام و قسم امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان پاکیزه از رحمت حق که بعد از او میزند چه بیش از آن درنده بر میگردد و از تو بوسیله این اگر خواسته باشد الله تعالی عبد الله گفت پس بیرون آیدم پس ناگاه درنده تحقیق بر راه گرفت پس قسم دادم بر او و گفتم نمی طلیم از تو مگر این را که در دستش بود و از آن کنی باز عبد الله گفت پس نگاه کردم پسوی آن درنده بر حالی که پائین افتاد است بر سرش را و داخل کردم خود را در میان دو پای خود و برگشت و واژه هم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال فی دبر الفریضة استودع الله العظیم الجلیل نفسی واهلی وولدی و من یعننی امراً استودع الله المرحوم الخوف الملتصع لعظمی کل شیء نفسی واهلی وولدی و من یعننی امراً جف جناح من اجنحة جبرئیل علیه السلام و حفظ نفسه واهله و ما له شیء الا استیذع طلب ینکه حفظ کند کسی چیز را یعنی یعنی بی نقطه و لون و بای و نقطه در این بصیغه مضارع غائب باب ضرب است امره مرفوع و فاعل است المتضیع بصیغه اسم فاعل باب فاعل است کل مرفوع و فاعل المتضیع است جبرئیل حافظ موند است چنانکه مذکور شد در حدیث یازدهم باب پنجاه و نهم مراد باینکه از ولدی و من یعنی امره است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که گفت در عقب نماز فریضه طلب میکند که حفظ کند الله که بزرگ است میر از نقصان است خود را و عیال را و فرزندان را و هر که را که بفکری اندازد بر کار او طلب میکند که حفظ کند الله که محبوب است بر سیده شده است فروتنی کند و است برای بزرگی او بر خیز خود را و عیال را و الهاد و فرزندان را و هر که را که بفکری اندازد بر کار او و بجمیده نشد بیالی از بالما به جبرئیل علیه السلام در حق خودش و عیوالتش و مالش بسوزد هم اصل من رفعه قال من یأبى فی دارا و بیت و حله و قلیل آیه الکرسی و لعل الله انش و شتی و آمن روحی و اعنی علی و حله و نشو و ج روی بالا برو سده حدیث و اما امامی که گفت هر که در شب واقع شده در سر راه یا در خانه تنهای خود پس باید که بخواند آیه الکرسی را که مذکور شد در حدیث پنجم این باب و باید که گوید یا اله یا الله ده و میزدگی را و این کن اضطراب مزاحم کن مرا بر تنهایی من که تحمل آن توانم کرد چنانکه در هم اصل عن بکیر قال سمعت امیر المومنین علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی الا اعطاک کلمات اذا وقعت فی ویرطه او بلیة فقل بسم الله

ما فی حدیث الکرسی

الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم قال الله عز وجل يصرف بها
عبك ما تشاء من انواع العباد بشرح كبير من اعين ازاها امام محمد باقر عليه السلام واما
جعفر صادق عليه السلام است ليس امير المؤمنين مرقع است تا مبتدأ باشد بقول خبر مذکور است و كما
حال ما فيه است چنانچه ميگويد و الله تعالى يقول كنز و مجموع مبتدأ و خبر محظوم امام محمد باقر و امام جعفر
صاحب است و تفرع بذكر اول نشيذ الا انك استفهام انكار است و مراد اين است كه تعليم ميكنم يعني
روايت است از كبري گفت شنيدم كه امير المؤمنين عليه السلام ميگويد كه گفت مراد رسول الله صلى الله عليه و آله
اي تعليم ميكنم تر چنانچه كلمه چون واقع شدي در ملكه كه جان و خطر باشد و در بلاي ديگر پس بگو
ابتدا ميكنم بنام الله كه بر كل عالم است مريان بمو بمان است نيست و محمد بن غزفم كسي از كاري و نه
قوت غزفم كسي در كاري كه روي سبيله انگيزي الله كه بلند مرتبه است بزرگست چه بدستني كه الله بر ميگرداند
بان چند كلمه از تو بچيز را كه بخير آيد برگردانين اين را بن كلمات او حيا تمام

باب پنجاه و هشتم اصل باب الدعاء عند قراءة القرآن

تفسير اين باب بيان دعاست بعد از خواندن قرآن و درين باب يك حديث اصل قال كان
ايو عبد الله عليه السلام يدعوه عند قراءة كتاب الله عز وجل اللهم ربنا لك الحمد ايت
المتوحد بالقدرة والسلم طامه المتين ولك الحمد انت المتعالي باليعز والكبرياء فوق
السموات والعرشي العظيم ربنا ولك الحمد انت المكني بملك والمحتاج اليك كل دعا علم ربنا
ولك الحمد يا منير الآيات والشكر العظيم ربنا ولك الحمد بما علمتنا من الحكمة
والفرآب العظيم الميسر للتشريح خير مستتر در قال راجع به بكي است كه در مذهب
سابق بر اين باب مذكور شد پس آن خدا بجا نيز لمخولست لام در كلب براي ملكيت است و تقدير مطلق اناؤه
معر ميكند يعني كه ديگران چون مستقل در قدرت برفعل كبرياء استحقاق حمد شود نيستند انك حمد
نيستند اگر چه مستحق حمد باشند انت المتوحد بابتيناف بياني است براي توضيح اختصاص الله تعالى
بملكيت حمد المتين لغايت قوي وان مرفوع است تا جردوم انت باشد مثل آيت سورة والذاريات
ذو القوة المنين يا مجرور است تا صفت السلطان باشد العرش العظيم عبارت از مجموع جهان است
يا عبارت از قرآن است و المحتاج مرفوع است بحيطف بركت كل مرفوع و فاعل المحتاج است الذكر العظيم
عبارت از رسول الله است و بنا است بسورة طلاق لقدا نزل الله اليكم ذكر آرسو لايتلو عليكم آيات الله
بيات و ميتا ندر كه هر يك اثر الذكر العظيم والقرآن العظيم والقرآن البين عبارت از كل قرآن باشد
يا عبارت از مفصل باشد چنانچه بيان شده در شرح حديث سجد هم باب پنجاه و هشتم با حقا اشارت است
بقول الله تعالى الرحمن فلم القرآن و در سورة حيث يعلم الكتاب والحكمة و تفسير حكمت تفهم و عقل

گذاشت در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و تفسیر آن معرفت امام و اجتناب از کبار گذشت
در کتاب الایمان و الکفر در حدیث نوزدهم باب صد و دوازدهم و معنی سپین می آید در کتاب فضل القرآن
در حدیث بیستم باب چهاردهم یعنی بیکسر گفت که امام جعفر صادق علیه السلام چنین دعا میکرد بجزله از این
کتاب الدمار و جل یعنی ختم قرآن که خدایای صاحب کل اختیار و مملوک تست و لبس سپاس بیان
این آنکه توئی یکتا بی همتا بقدرت و سلطنت لغایت قوی و مملوک تست و لبس سپاس بیان این آنکه
توئی لغایت بلند مرتبه بی تنگی دیگر و مسلط بر آسمانها و تحت پادشاهی بزرگ ای صاحب کل اختیار
ما و مملوک تست و لبس سپاس بیان این آنکه توئی اکتفا کننده به علم خودت و محتاج بسید نیست
هر صاحب علمی انرا تست باینکه استحقاق مردم محموله و قوت بر اختیار است بودن فعل ایشان و آن
موقوف است بر علم برفع و فاعل علوم خصوصاً علم ضروری که اصل هر علمی است الدار لغای است ای صاحب
کل اختیار ما و مملوک تست و لبس سپاس ای فرد فرستنده علامات کمال قدرت و یاد و رویت بزرگ
ای صاحب کل اختیار ما و مملوک تست و لبس سپاس با نچه تعلیم کردی ما را که درست کردار است و قرآن
بزرگ نیست که ظاهر کننده است کتب انبیای سابقین و اصل اللهم انت علمتناه قبل رغبتنا فی
تعلیمه و اختصصتنا به قبل رغبتنا بنفعه اللهم فاذا كان ذلك مثلاً منك و فضل
وجود و الاحیلتنا و لا قوتنا اللهم فحبب الینا حسن قلاوته و حفظ آیاته
و ایماننا بمشاهد و عملاً بحکمه و سبباً فی تادیله و هدایته و تدبیره
و فی صیغره بنور الشیء و الرغبة بفتح رای بی نقطه و سکون غین یا لقطه رای یکقطه
مصدر رای علم فواشش فی تعلیم متعلق برفعه است الرغبة بفتح زائی یا لقطه و سکون غین یا لقطه
یکقطه مصدر رای منع پر شدن و وداعه باب منفذ متعلق برفعه است مشارالیه ذلک مصدر علمنا
اختصصتنا است الحول بفتح حاء بی نقطه و سکون و او مصدر رای یغیر بجمعه شدن غزم کسی از کار
الحیات یکسر حای بی نقطه و سکون یا تدریر خوب در کاری القوه راسته و دستری غزم بکار یغیر بجمع
اذا است و ذکر اللهم کما سابق است برای کمال التضرع و ایماناً بمشاهده خالق است یا است هموز قال عمران
و الراستون فی العلم یقولون انما یکل من عند ربنا حقی غمناک ظاهر عیاق این است که گوید حفظ ایمان و عملاً
بحکمه و ایماناً بمشاهده و سبباً فی تادیل متشابه و چنین گفته برای اشارت است باینکه اگر امانی که عالم تاویل
جمع متشابه است نباشد حکمت باطل میشود چه آنها شش است برتری از اختلاف و پیروی ظن و اعتقاد
در آن وقت بغیر اختلاف و پیروی ظن غمناک بود چنانچه گفته در تفسیر تفسیر منة جلوه الذین یخشون
ربهم ثم تلین جلوه بهم و قلوبهم الی ذکر الدمار و بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل
پس امام چنانچه سبب تاویل مشاهدات است سبب تاویل حکمت نیز سبب تاویل حکمت تاویل حکم غیر

حاشیة اصحاب

حقیقت تاویل متشابه است یعنی ضایا تو تعلیم کردی ما را قرآن پیش از خواہش ما و تعلیم آن و تبریق خود
 ممتاز کردی ما را بقرآن پیش از پرشدن ما بفتح قرآن خدا چون بود آن تعلیم و اقتصاد عطا کنی از جانب تو
 در یاد تو لغت و گرمی و مهربانی و مایه و بخشایشی برای ما و ابتداء یعنی برای ما وسیله سستی غم از چندان
 و نه بوسیله تہیر ما در تحصیل آن و نه بوسیله قوت غم ما بر آن خدا ای پس محسوب کن نزد ما نیکی تلاوت
 قرآن را و نگاہداری آیات قرآن را ایمان به تشابه قرآن را یعنی گرویدن باینکه تاویل آن داخل غیب
 است و بی سببی مثل وحی پرسل تعلیم رسول او صیارات و تعلیم او صیاحت را معلوم نمی شود یا بمعنی
 سخن گفتن در تاویل متشابه از روی علم چنانچه ایمین میشوند میشوند مکلن آن از غلط در آن تاویل و
 علمی را بحکم قرآن مثل سوال اہل الذکر در مجولات و سببی را از اسباب علم در تاویل قرآن مثل اسادیت اہل
 الذکر و جوابهای ایشان کہ بغیر تفسیر باشد و راستی و فکر در قرآن بمعنی خوبی نکرد تا و لمبای از تشابه
 را دہد و در بر روشنی قرآن این روی شود بر جمعی کہ از کمال کمی فکر و گدازی دل حادث مریہ و رکاب
 و مانند آن از کتب معتدہ علیہا را کہ در تفسیر آیات واقع شده موافق سلیقہ خود نمی باشند و مع نہ الذلشہ
 از قول اللہ تعالی بل کہ بواجب ما کم محیطو البطلہ و لما یاتہم تاویل ندارند و خود را متم نمیکند و وقتی کہ بسیار
 شفقت کنند بگردید رادیان غلط نقل کرده اند و تضعفای شیخ و رحم اللہ کہ اہل تسلیمند چنانچہ می آید در پیش
 اول کتاب فضل القرآن در امثال این اعتماد بر نقل مشایخ پیشتر از اعتماد بر ذہن خود دارند زیرا کہ
 خود را کمر آرموده اند و غلط خود را معلوم کرده اند پس در طلب ہری در تہیر و بصیرت بنور اند اصل
 اللہم و ما انزلتہ شفاء لا دلیا لک و شفاء علی اعدائک و عی علی اهل معصیتک و نور
 لا اهل طاعتک اللہم فاجعلہ لنا حصنا من عذابک و حرصا من غضبک
 و حاجزا عن معصیتک و عصمة من سخطک و دلیلا علی طاعتک و نور ایوم تلقاک
 نستغی بہ فی خلقک و نجو بہ صراطک و نعتد بہ الی جنتک شریح انزلتہ شفاء و اشارت
 بآیت سورہ بنی اسرائیل و منزل من القرآن ما ہو شفاء و نور الال طاعتک اشارت بآیت سورہ شوری
 و لکن جہانہ از اندہی بہ من نشاء من عبادنا یعنی خدا یا و چنانچہ تاویل کردی قرآن را راحت برای دوستان
 تو در پنج بردشمنان تو و گوری دل بر اہل معصیت تو و روشنی دل برای اہل طاعت تو خدا ای پس بگردان
 قرآن را برای احشای کہ نگاہ دارد از عذاب تو و پناہی کہ نگاہ دارد از غضب تو و انقی کہ در گریہ
 از معصیت تو و در کبیرہ با اصرار و نگاہ دارندہ از کبیرہ بی اصرار و صغیرہ کہ موجب ناراضی است و از پناہ
 بر طاعت تو و روشنی دور و روشنی کہ ملاقات میکنیم با تو کہ در کمال روشنی شویم بآن و در میان اہل عرصات
 و گذر کنیم بان از صراط تو را ہ یا یم بآن بسوی بہشت تو اصل اللہم اننا قد ذکک من الشقوة فی حملہ
 و العی عن علمہ و الجور من حکمہ و الغلو عن قصلاہ و التقصیر دون حقہ اللہم

اصل شافعه و واجب لنا اجره و اوتر عنا شكره و اجعلنا ذرا عيه و عظمه اللهم
اجعلنا من ذبح حلاله و مجتنب حرامه و نقليم حده و نؤدى فرائضه بشي
خدا يا پرستى که ما بنده ميگيريم بتواضع انا قبت بخيرت و در برداشتن قرآن با نيتي که خير از برداشتن
آن نباشد چنانچه گفته کنش الحار بجل اسفار اچه سمارا در برداشتن اسفار محض آزار است نفعي هيست
اصلا و بنده ميگيريم بتواضع غافل شدن از حکم قرآن که مقتضي علم است و از برون رفتن از جاده
مستقيم حکم قرآن و از تجاوز از ميانه روي آن و از کوتاهي نرسيده با نچه لائق آنست خدا يا پر دار از ما
سنگيني عمل بقرآن را و ثابت کن براي ما ثواب عمل بقرآن را و تقسيم کن بر اعضاي ما شکر قرآن را و بگردن
ما ببرد شکراعات کنيم قرآن را و نگاهداری کنيم قرآن را خدا يا بگردان ما را بروشي که پيش داريم
قرار داداي فراتر و احراز کنيم الاحرام قرآن و بربايي داريم قرار داداي قرآن را و بجا آوريم چيزي
چند را که واجب و لازمست در قرآن **اصل** اللهم اسد قنا حلاوة في قلاته و لشا طرا
في قيامه و وجلا في قرتيله و قوته في استعماله في اثناء الليل و النهار اللهم واشفقنا
من النوم باليسير و ايقظنا في ساعة الليل من رقاد الراقدين و ابهنا عند الاحبابين
التي يستجاب فيها الدعاء من سنة الومنين **ششرح** الا فارجع اني بكسر و فتح بهره و
فتح نون و الف و فتح بهره و فتح نون و الف ساعتهما اشفقنا البصيفه امر مقل اللام يائي باي قرب هست
اضافه در ساعه الليل براي عهد خالصيست و اشارتست با دل ثلث آخر شب چنانچه گذشت در حديث
چهارم باب نجاه و ششم با اشارتست بسحر که مذکور هست در سورة حج و بالاسحار هم بسند فقرون و بيان ميشود
در کتاب الصلوة و شرح حديث شانزدهم باب السجود و التسبيح و الدعاء فيه الانباه بنون و بایي که يقط
و بار مصدر باب افعال بهوش آوردن بهوش ما خود است از بيد بضم نون و سکون يا بعض قطا
الا ما بين جمع احيان جمع حين بعضي و قتي که معين شده باشد براي چيزي السنه بکسر سين و فتح نون
بهوش خواه از قبيل کودني باشد و خواه از مرضي باشد و خواه از بينگي بعد از بيدار شدن از خواب
يا پيش از خواب باشد يعني خدا يا روزي کن ما را لذتي در خواندن قرآن و خوش دل در شب بخيزي بزي
قرآن در ترسي در شمرده خواندن قرآن و قوت عزيمت در گذر نمودن قرآن در ساعت شب و روز خدا يا
و لتسل کن ما را از جمله خواب باندک و بيدار کن ما را در ساعت شب که افضل ساعات آنست از خواب
کنندگان و بهوش آور ما را از خواب و قاتي که مستجاب مي شود در آنها دعا از بهوش بهوش شان خواهد آن
اوقات در روز باشد و خواه در شب **اصل** اللهم اجعل لقلوبنا ذكاء عند
عجايب التي لا تنقضي و لذاذة عند ترديدة و عبرة عند ترجيعه و نقعا بينا عند
استفهامه اللهم انا نعوذ بك من تخلفه في قلوبنا و شوسده عند

رفا قد نادى بنده وراء ظلمته وها قد وعدكم قسامة قلوبنا لما به وعظمتنا في شرح الزكيات فيقال باللفظ
 والف حمد وده مصدر معقل اللام وادى باب علم وحقن تندي فهم اللزادة فيفتح لام وادى باللفظ
 مصدر باب لغز چیز را خوش لذت یافتن التزويد مبالغه در برگردانیدن چیزی چنانچه باری مثل انیکه
 یک سوره راده باری بخواند العبرة بفتح عین بی نقطه و سکون می یک نقطه و برای بی نقطه اشک دادن
 چشم الترجیع برای بی نقطه و جیم و عین بی نقطه مصدر باب یقعیل چیز را بر برگرداننده کردن مثل انیکه
 کسی از یاد آخرت غافل باشد و قرآن را بر برگرداننده او از آن غفلت کند مثل هست از رجوع بفتح
 راء و سکون جیم مصدر باب ضرب بمعنی برگردانیدن ترجیع اضافه مصدر مفعول است و بیان این
 می آید در کتاب فضل القرآن از حدیث سوم و سیزدهم باب نهم که باب تریب القرآن بالصوت
 الحسن است استقامه اضافه مصدر مفعول است التخلیف بخای باللفظ و فارصه باب تفعل ضد تقدم
 مثل انیکه قرآن در دل کسی موخر شود و کتب فلا سفه مقدم شود و تخلف اضافه مصدر بفعال است التحو
 لیسین بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب تفعل چیز را بر سر خود گرفتن در وقت خوابیدن اخذ
 است از وساده بفتح و ضم و کسر و او بمعنی محله کوسه اضافه مصدر مفعول است قدس قرآن کنایت است
 از انیکه قرآن باعث بیداری کسی نشود در شب چه وساده باعث بیداری کسی نمیشد بلکه از اسباب
 طول خواب است پس میتوان بود که کنایت از این باشد که قرآن باعث طول خواب باشد بنا بر اعتقاد
 بر ظاهر انیکه نوم عالم بهتر است از عبادت جاهل الرقاد بضم را بی نقطه خواب شب با خواب بطلقاء یعنی
 خدا یا بگردان بر اسه و لهاسه مازیکه نزد اسلوبیاسه فریب قرآن که آفرینش و نکته می آید مثل
 انیکه در سوره یونس گفت الذین آمنوا وکانوا یوقنون چرا تکلفه الذین آمنوا و التقلوبه کوشه در
 کتاب الحجة در شرح حدیث شهباء و سوم باب صد و هفتم که باب فیه نکات و منف من التضرع فی الولاية
 است و الله اذ می نزد فکر مایه اکرنا و اشک دادن چشمی نزد جیب دیگر قرآن را و لغوی که ظاهر
 باشد نزد هفتقام یا چیز بار از قرآن خدا یا به رستی که یا پناه بگیریم بتو از آخر قرآن در لهاسه باو بالشر
 خود کردن قرآن نزد خواب شب او انداختن قرآن در پس لبتیهاسه ما و پناه بگیریم بتو از نرم نشدن
 و لهاسه مایه ای آنچه آن و غلط گفتی ما را از قرآن اصل اللهم انفعنا بما صرفت فیه من الاکات
 و ذکرنا بما ضربت فیه من المثالات و کفر عنا بتا و دله السیئات و ضاعف لنا به جزاء
 فی الحسنات و اسرعتنا به فوا ما فی الدرجات و لقبنا به البشری بعد الممات شرح
 ما موصول است و عالم ان محذوف است چه مرتب بتقدیر مرتبه است ضمیر فیه راجع لقرآن است من تبصیریه است
 و تضرع آیات مذکور است در سوره النعام نظر کیف نعرف الایات ثم یصدفون و در آن سوره انظر کیف نعرف الایات
 النعام یفقدون و در آن سوره و کذلک نعرف الایات و لیقولوا و لیست و لیقلینا لقدم لعلکم و در سوره

احقاق ولفظاً اینکنا ما حکم من القری و در قنای آیات لعلم بر معنی التقریف تفسیر خواه بکسر بر یک
مضمون بتقریرات مختلفه چنانچه در قنای لغات نمی آید و بی ظن شده و خواه بعد دل از مقتضای مثل اینچه ذکر شد
در شرح فقرات سابقه بر این فقرات و خواه بعد دل از موافقت آیت دیگر مثل اینکه در سوره انعام می گفته قل انما
و در دیگری گفته قل انتم و در دیگری گفته قل ارایتکم و خواه بعد دل از موافقت حدیثی مثل اینکه در سوره
انعام گفته یا علیک من حسابهم من شیء و امن حسابک علیهم من شیء و موافق ظاهر سابقین است که گوید و ما
علیهم من حسابک من شیء و مفسران در امثال اینها تافه می کنند و ساکت اند از نکته و در نادر می گویند
لظن خود میگویند بی آنکه پیروی ما سخنان در علم کرده باشند و آن تا معقول است و اتفاق این است
که این تفسیرات بر مانی و افصح و حجتی لا حکمت بر اینکه قرآن آشنای فهم و میت نیست فهم قرآن کار امام
عالم بتقریف و جمیع متشابهاتست پس هر که تصدیق با امام کرد متفهم شد بتقریفات و الا فلا امثالاً نفع میسر
و فتح ثابته نقطه جمع مثل معنی تشبیه میباید اندانچه در سوره عنکبوت و سوره حمه است تا و یله اشارت است
بآیت سوره آل عمران و ما یعلمنا و یله الا اللهنا آخر و بیان شد در حدیث اول باب مقدم هم کتاب الایمان
و الکفر ضمیر هر سه ما راجع بقرا نیست ما راجع بنا و یله است نصب ثوابا بر تیز از نسبت و در ارفقا است
لنفا بفتح لام و کسراف شده و تخفیف نمون ضمیر مشکلم مع الیفر بصیغه امر حاضر مفعول الام یا ای باب تقدیر
است یعنی خدا یا ایبر، مژدکن ما را بوسیله آنچه تغییر داد است آخر در قرآن از جمله آیات و یاد آورتن کن
ما را بوسیله آنچه زدی در قرآن از جمله مثلها و بر طرف کن از ما بوسیله تا و یله قرآن یعنی ما را بوسیله قرآن
ما خود از است بتوسط وحی بر رسول تو گنایان را و مضاعف کن برای ما بوسیله قرآن باعتبار ثواب
در پاپا و مراتب جنت و بر خور این ما را بوسیله قرآن توید بعد از مردن اصل اللهم اجعله لنا
ترا داتقوینا فی الموقف و فی الوقوف بین یدیک و طریقاً و احتیاجاً استک به الیک
و علما فافعا لشکر به نعماءک و تخشعاً صادقاً نسبح به اسمائک اللهم بشرح
نقوینا بیا و و لفظه در پاپا این ساکن بصیغه مضارع معلوم مخاطب مفعول العین و اللام باب تفعیل است
یا ابتار و و لفظه در بالا مضمومه از باب نفر است التوا و بفتح نون و الف مدوده نعمت و مراد اینجا عده
نعمتهاست که امام زمان باشد اسماء عمارت از صفات ذات و صفات فعل الله تعالی است یا عمارت از
آنچه هر می است چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب لبست و سوم کتاب التوحید که باب النوادر است
سخن و الله الاسماء الحسنی یعنی خدا یا بگردان قرآن را برای ما توید که قوت دهی ما را باین توید در غرض
قیامت پیش از شروع در حساب من و در وقت ایشان نزد تو برای حساب من و دیگران قرآن را
را باین شکار که روان مشوم بوسیله آن بسوی رهای تو و دیگران قرآن را برای ما توید سید و النش
بهره رسان که شکر کنیم بوسیله کن دانش نعمت ترا و وسیله قوتی بی ساختگی که تری کنیم از نقص و قبح باطنی

و معصیت بوسیله آن فرد تنه نامهای ترا خدا یا مخفی نماید که فرد تنه بی ساختن عبارت از این
 است که در اسماء الهی نخواهد از قرآن نیکیم و بخود و ان سخن در آنجا نگوئیم چنانچه گذشت در باب
 و هم کتاب التوحید که باب الهی علی الحقیقه یغیر ما دمصف به نفس جل و تعالی است و در ادبیت
 که تسبیح اسماء الهی بعضی صفات ذات است و بعضی صفات فعل چنانچه گذشت در باب و در ادبیت
 و نیز در هم و چهارم کتاب التوحید بی آن فرد تنه بی ساختن نمیشود بلکه انچه بی آن حاصل شود الحاد در
 اسم است مخفی نماید که این تقریر بنا بر وقف بر اللهم است و می تواند بود که وقف بر اسماء کینیم
 اللهم متعلق بتعلیل آئینه باشد اصل فاما انما اتخذت به علینا حجه قطعت جبه سدا و
 و اصل طاعت به عسدا و قصور عنها شکر و انشراح فابری تعلیل است و از قبیل تعلیل چیزه
 بر بیان آنست و مقصود ذکر بر بیان برای آنست که تسبیح اسماء الهی بی تشعع حادث نمیشود و جمله قطعت
 استیانت بیانیت و میتوان بود که لغت بخت باشد و نیز کفریم به باعتبار آن باشد که بخت عبارت از امام عالم جمیع
 احکام باشد یعنی زیر که بدستی که توفیر الهی بقرآن برابر برای توفیر الهی نیکیم بیان این آنگه بر پیری بوسیله
 قرآن عذر ما را و پیری وطن و دورانی و ساختن بوسیله دلالت قرآن نزد ما نعمتی را که امام عالم جمیع محتاج
 در اسماء الهی و غیر آن باشد که کوتاه شد از ان نعمت شکروا یا یعنی که ما از نعمه شکران نعمت بدر
 می آیم مخفی نماید که هر امامی از او حیای رسول محتاج است با امام سابق بر اے تعلیم او و شکران
 بر او واجبست اصل اللهم اجعل لنا ولیا یقتنا من الزل دلایلا یجهدنا الصالح العمل و عونا و حاد
 یقومنا من المیل و عونا یقوینا من الملل حتی یبلغ بما ا فصل الاصل شرح
 یثبتنا بای سلفه و بای یکنفط و بای دو نقطه و در بالا بیضه مضارع غائب باب تفعل بابا بافعال است
 التثبیت و الاثبات پابر کردن و تعدیه آن بمن برای تفصیل معنی حفظ است و بر این قیاس است
 لفظان در نسخ و عون اینجا نیز هست و ظاهر اینست که از تصرف کاتبان باشد یقوتنا بایقاف بصیغه
 مضارع باب تفعل است المیل بفتح میم و فتح یای دو نقطه در پائین مصدر باب غرب کجی را سخ در چیزه
 یقوتنا بایقاف و بای دو نقطه در پائین بصیغه مضارع باب تفعل است الملل بفتح میم و فتح لام مصدر
 باب علم و دیگری و سنی غزم از کاری یا در بنا برای تعدیه است یعنی خدا یا بگردان قرآن را برای انکار سائر
 که پابر عباد محفوظه دارد ما را از لغزش در فکر و در عمل و بر تانی که رساند ما را به بی عیب از جمله عمل
 و تثنائی که راست دارد و حفظ کند ما را از تنگی در مار اسخ شود کجی و در کاری که قوت غزم حق دهد و حفظ
 کند ما را از سنی غزم از حق ما رساند قرآن ما را به بهترین آرد و که بهشت در رضوان است اصل
 اللهم اجعل لنا شافعایوم اللقاء و سلا حایوم الکر بقاء و حیحایوم القضا و ثنویوم
 الظلمایوم الارض و الاسماء یوم میسر و کل ساع و ماسی مشحون یوم عبارت از وقت است خزل

در روز و خواه در شب القاء بکسر لام و الف ممدوده مصدر باب مفاعله بر خوردن و مراد اینجا کمرست
 السلاح بکسر سین بی نقطه عراقی که بان دفع ضرر دشمن شود القاء قفای برای بی نقطه و قاف و الف
 ممدوده مصدر باب افتعال با الف فتن و مراد اینجا بلند شدن در نابولست یا روانه شدن بجا نبی فرست
 و اصل آن این است که قبرستان که معنی است در جانب بلندی که است و ذکر سلاح بار قفای معنی
 بر این است که در آن وقت ملائکه عذاب همراه ملائکه رحمت با استقبال می آیند تا کلام از ایشان بی نصیب
 خود برگرداند الجحجیح بفتح حای بی نقطه و کسر جیم و سکون یای دو نقطه در پائین جیم آمده از سفر و قصد
 کننده و هر دو اینجا مناسب است و این اثر در کتاب نمایه گفته و فی حدیث الحجاج ان بخرج وانا فیکم فانا نجو
 ای محاسبه و مغالبه با ظهار الجحجه غایه و الحجه الدلیل و البرهان بقال حاجته حجاج و حاجه و حجج
 فعیل معنی مفاعله انتهى القضا بفتح قاف و فاد با نقطه و الف ممدوده آخر کردن و حکم و مراد اینجا فارغ
 شدن مردم از کار است بگذشتن او در قبر الظلماء بفتح ظاء با نقطه و سکون لام و الف ممدوده
 تاریک شدن یوم در یوم لا ارض و لا سما مضاف بیکه است و لا برای نفی جنس است و مراد این است که
 نه روی زمین نمودار است و نه روی آسمان نزد کسی که قباد را پیر کرده باشند یوم در یوم بحجری غیر مشا
 بجا است مادر با سنی مصدر به است یا موصوله است بخلاف عالمه مقدر یا است که در هر تقدیر بر اقرار است
 از حال مستضعفان و مانند ایشان چه ایشان در عذاب قبر دارند و نه راحت قبر یعنی خدا یا بگردان فرار
 برای با شفاعت کننده در وقت مرگ که ملاقات میکنم یا تو دیراتی که بان دفع ضرر ملائکه عذاب کنیم در
 وقت بلند شدن در نابوت و آمده بر سر با وقت آخر کردن مردم کار را یا در دشنی در وقت تاریکی
 قبر وقتی که در برابر من نه روی زمین است و نه روی آسمان وقتی که جزا داده میشود و هر سنی کننده بر سبیله
 خود اصل اللهم اجعله لنا زیاد یوم الظلماء و قوزا یوم الحجاز من تار حامیه قلیله البقیه علی
 من بها اصطلح و بحرها تلغی اللهم اجعل لنا برها فاعلی و دین الملاذ یوم جمع فیه اهل الارض
 و اهل السماء اللهم ان رقنا صائرنا الشهداء و علیس السعداء و مراققه الانبیاء انک معصم الدماء
 مخرج الرئی بکسر فتح زایه نقطه و تشدید یا مصدر معتل العین و ادوی و معتل اللام یا بی باب علم سیراب شدن
 الظلماء بفتح ظاء با نقطه و الف ممدوده مصدر موز اللام یا بی علم غایت تشنگی و بکسر ظاء و کلامی مضبوط نیز
 بینا شد جمع ظمان بفتح ظاء و سکون میم و تیره و الف و نون تشنگان من تار متعلق بالحجاز است یا تطلق
 بهر یک از ریاء و قوزا است بضمین معنی حفظ الحامیه بیار و نقطه در پائین غصنه تک و اینجا کنایت از شدت
 است البقیه البقم یا بیکنقطه و سکون قاف و یار و دو نقطه و زبائین و الف مقصوره اسم القار مصدر باب
 افتعال اصطلح نصیغه ماضی مطوم یا بی افتعال است و او در و بحرها حالیه است و عال ان اصطلح است تلغی
 بصیغه مضارع غایه باب فعیل است یک تار مخدوف شده الملاء بکسر میم و تخفیف لام و الف ممدوده

جمع ملائحتهم وفتح لهم وسموه جماعة ذکر رؤس باطن کناست از کمال ظهور چنانچه آفتاب و قمر
در سمت الراس یا شد کمال ظهور دارد فی دوفیه برای تعلیل است و ضمیر راجع بقرآنست چه مصاف
الیه یوم خالی از عالمه بان می باشد یعنی خدا یا بگردان قرآن را برای ما وسیله سیرانی در روز کمال
لشنگی اشتیاق و رسیدن مطلوب در روز جزای اشتیاق از آتشی که غضبناک است بر اشتیاق که
کم ایفا میکند بر کسی که بان خود را گرم کرد بر حالی که آن آتش باشد گرمی خور و زبانه میکشد اثر از
است از حال ورود سعد و بان آتش چنانچه گفته در سوره مریم و ان منکم الا واداد اشارت است
بانکه در وقت اصطلاح سعد از بانه میکشد با گرمی خود خدا یا بگردان قرآن را برای حتی بر سر پای
جماعت در روزی که جمع میکنی برای قرآن تا ظاهر شود که عمل بان کرد و نگه نکرده اهل زمین را
و اهل آسمان را در عرصه قیامت برای دیوان بزرگ خدا یا دوری کن اما مراتب گرامان اعمال
ظلالی که انکه معصومین باشند و زنده گانی هست که عاقبت بخیر اند و همراهی پیغمبران بدرستی که تو
بنایت شنوای و طایفه مومنان

باب پنجاه و هفتم اصل باب الدعاء فی حفظ القرآن

نشرح این باب بیان دعاست برای حفظ قرآن درین باب چهار حدیث است اول اصل
ع عبد الله بن سنان عن ابي ثعلب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال الله في اسئلكم يسأل
العباد منكم اسئلكم بوجهي نبيك ورسولك وراحم خليلك وحبيبك وموسى كلمك ومجيبك وعيسى
كلمك وروحك نشرح روایت است از عبد الله بن سنان از ابان بن ثعلب از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت منگونی اندایا بدرستی که من طلب میکنم از تو و طلب نکرده بنده گان
از کسی دیگر که مثل تو باشد طلب میکنم بحق محمد پیغمبر تو و فرستاده تو و بحق ابراهیم دوست درویش
تو و بر گزیده تو و بحق موسی هربان تو و هر از تو و بحق عیسی مصداق کلمه تو که زمین را خالی از
خلیفه خود نگذاری و باعث زندگی خلایق که تو بایشان و ادوی دران زمان اشارت است بانکه
اگر زمانی خالی از امام باشد بنده همیشه بموت ظاهری بهر گراه میشود بموت حقیقی اصل و اسئلك
بخصوص ابراهیم و موسی و روح داود و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و بکل
دعای او حبت و قضاء امسئله و حق قصیله و حق اغنیته و فضل حدیثه و مسائل اعطیه نشرح
الوسیع بفتح واد و سکون عای فی نقطه مضرب باب غریب شایان و مراد اینجا کلامیست که الله تعالی
تعلیم کند کسی را بی توسط پیغمبری و غیر مقصود اینجا ادخال امثال کتاب آدم و توح است یعنی
و طلب میکنم از تو بوسیله مصحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله
علیه و آله و بوسیله هر شیئی که بانی است بایان کردی آنرا و زود در سائیده بموسی پیغمبر است یا و صی

و هر گاهی که امضا کردی آنرا در شبهای قدر در کتاب محو و اثبات چنانچه گفته و سرور و بعد از آن اصل
 کتاب بپایان امضا شد در کتاب الحجة در حدیث بیستم باب چهل و یکم که باب فی شان انا انزلناه فی لیلۃ
 القدر و تفسیر باست که لایستطیعون امضای منتهی قیوم و فی لیل القدر کیف یستعین و هر چه منتهی
 بکار آید فی حکم کردی آنرا در قرآن و مانند آن و هر فی نیازی که بی نیاز کردی او را و هر نادانی که راه
 خودی او را اشارتت بقول الله تعالی و سرور و الفی و ویدک فالا قدری و ویدک فالا فانی و هر خواهی
 که دادی او را مطلب او اصل و اسالك باسمک الذی وضعت علی اللیل فاطلم و باسمک الذی وضعت علی النهار
 فاستنار باسمک الذی وضعت علی الفجر فاستقرت و وضعت به السموات فاستقلت و باسمک الذی وضعت
 علی الجبال فمرست و باسمک الذی یثبت به الارزاق و اسمک الذی تجی به الموتی و اسمک
 بمعاقد العز من عرشک و مدتهی الرحمة من کتابک فشرح مراد باسمک اینجا حرم است بمعنی تیر
 گفته هر ممکن بر عایت حکمت در آن مثل تخصیص بعضی اجزاء و همی چیزه که متصل و متشابه الاجزاست
 در تمام حقیقت بجای آنکه بعضی دیگر را بجای دیگر چنانچه در آن متصل متشابه الاجزاست و بعضی آن متشابه
 است در روی زمین بغروب آفتاب بعضی دیگر آن روز است بطلوع آفتاب و عکس نیست و در زمین
 شد در اجابت باب اول کتاب التوحید الوضع گفته اشتری و مراد اینجا گماشتن است و عت بدل
 بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب بایمنع است الاستقرار سکون و در پائین بودن
 و مراد اینجا معنی دوم است الاستقلال بلند شدن مرغ و پر و از و مانند آن است بر ای بی نقطه و
 همین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم غایب معتل اللام وادی باب نظر است بشتت بار یک نقطه و دو و یک
 سه نقطه بصیغه ماضی مخاطب معلوم بایم و قریب است المعاقه بفتح میم و عین بی نقطه و کسراف و
 وال بی نقطه جمع معقه بفتح میم و سکون عین و کسراف بصیغه اسم مکان بایم قریب مواضع است
 من هر دو جای برای تعبیر است عرش در اصل معنی تخت سکونت پادشاهی است و اینجا عبارت است از قرآن
 باعتبار اینکه حکومت الهی در حکمت آن ظاهر است و معاقه الف عبارت است از آیات محکماتی که در آنها انبی
 از پرده ظن و امر پیردی علم و اهل علم صریح شده باعتبار اینکه از آنها معلوم می شود که الله تعالی عزیز
 حکیم است بمعنی اینکه بی تنگ است در ارضی بخود را بی خود را یان و پیر و ان ظن نیست یا باعتبار اینکه برتر است
 و سابق است در وجوب پیردی چنانچه گفته و سرور العز بشار عباد الله الذی یستمعون القول فیتبعون
 احسنه یا باعتبار اینکه از آنها ظاهر می شود عزت آنکه پیری که عالمان جمیع احکام شرعیانه و این اثر
 در آنها گرفته و فی حدیث الدعاء اسالك بمعاقه العز من عرشک ای بالفضل الذی استحق بها العرش الفراء و مواضع
 انعقاد یافته و حقیقت بعز عرشک و صحایبی حقیقتیکر همون نه اللفظ من الدعاء و انتهی من بصیغه اسم مکان
 بابا فتعال است بمعنی آنچه موضع رسیدن علم کسی بان باشد الرحمة امام عالم جمیع احکام الهیه چنانچه گفته و سرور

آل عمران و هب لنا من لدنک رحمة و در سورة اعراف و رحمت و سمعت کل شیء و بیان شد در کتاب الجمله در حقیقت
 ششاد و سوم باب صد و هفتم که باب فیه نکلت و تنف من التنزیل فی الولاية است کتاب عبارت از قرآن است
 باعتبار تشابهات آن فتمتی الرحمة من کتاب عبارت است از مجموع معانی تشابهات قرآن که امام زمان
 بعلم آن رسیده و ریشمای قدر و مانند آنها و این منافات ندارد باینکه علم امام معانی تشابهات سال
 بسال زیاد شود بقدر حاجت رعیت یعنی و طلب میکند از تو بوسیله رعایت حکمت تو که گماشتی آخر
 بر جزئی از زمان که شب است پس تاریک شد بفریب آفتاب و بوسیله رعایت حکمت تو که گماشتی آخر
 بر زمین پس در پائین شد و ستون وادی بان اسم آسمانها را با معنی که با اسمها گفتی که در عالم
 باشد پس آسمانها در بالا شد و گماشتی آخر بر کوهها پس ساکن شد مخفی نماید که اگر هوا آب
 در پای محیط بر زمین دور کوهها را فیه داشت آنها ساکن نمیشود و زمین را ساکن نمیکرد پس عدم
 تکرار اسمک در این فقرات برای این است که این فقرات براسی نظام اجسام است و ظاهر این
 است که آتش محل طمیده که عنصر کلی آن در آن باشد نه داشته باشد و میتواند بود که چون کوه ظاهر است
 اشارت بآن نشده باشد و بوسیله رعایت حکمت تو که پراگنده کردی بآن روزهای حیوانات را که پراگنده
 اند در شهرها و صحراها و کوهها و دریاها و اندها و طلب میکند از تو بوسیله رعایت حکمت تو که زنده
 میکنی بآن اموات را و طلب میکند از تو بوسیله آیاتی که مواضع مسکن است از جبر آن تو و آخر آنچه
 بآن رسیده علم امام حق از جمله کتاب تو اصل است و ابی تعلی علی محمد و آل محمد و آن ترزین حفظ
 القرآن و اصناف العلم و این تنبیهاتی قلبی و بیعی و بصیری و آن تعلی علی جمیع الخلق و مدی و عظمای
 و محی و تسمیع جمیع الی و بهاری بر حنک و قدرتك فایده لاحول و لا قوة الا لک یا حمی یا قیوم شوم
 اصناف مجرور و معطوف بر القرآن است براد بعلم مفید علم است و آن عبارت است از محکات قرآن
 که بسیار تمامی گوناگونین مذکور شده یا در محالط بنا برای تعبیر است و میتوان بود که برای آلت باشد
 بنا بر دستمیل بهاست و محالطه لایم و اینها آن عبارت از کمال رحمت از صاحبها باشد یعنی طلب
 میکنم از تو اینکه در دکنی بر محمد و اهل بیت محمد و اینکه روزی کنی مرا نگا بهاری قرآن و اقسام آیات
 محکات قرآن و اینکه پابر جان کنی آن آیات را و اول من و گوش من و چشم من و اینکه میخواهی کنی آن آیات را که از تو
 من و خون من استخوانهای من و مغز من با معنی که در بین من چیزی نباشد که امتناع آنها آیات محکات
 داشته باشد و بکار آوری بآیات شب را و روز را بوسیله رحمت تو و قدرت تو چه بدستی که نیست
 سستی عزم کسی از کار می و نفوت عزم کسی بر کاری مگر بوسیله انگیزی ازای زنده ای ایستاده بکار خلاق
 دوم اصل قال فی حدیث آخر تر یا ذی اسماک یا سماء الله ای دعا لک ده عبادک
 الدین استجبت لهم و امیادک تغفرت لهم و رحمتهم و اسألك بكل اسم انزلته فی کتبک و یا سماء الله

استقر بهیئتک و باسمک الواحد الاحد الفرد الوتر المتعال الذی یملأ الارکان کلها الظاهر
الظہر المبارک المقدس الحی القیوم نور السموات والارض الرحمن الرحیم الکبیر
المتعال و کتابک المنزل بالحق و کلماتک التامات و لغزک التام و عظمتک و امرک انک یفرح
زیادة مرفوع و منافع مستجموع بالبدن آن مجموع در حکم اسم هست چون مراد لغتست و انبیاء و ک
عطف مست بر عبادک بعطف تفسیر مراد بر عشایج کتاب النبی است یا مراد مجموع مخلوقات مست و مراد
بنامی که باعث استقرار عرش هست محققست چنانچه گفته اند لغزناہ بالحق و گفته اند علقناہما الابل بالحق اسم
در و باسمک الواحد عبارت از ذالتست مراد بارکان دوازده رکن مست چنانچه بیان شد در کتاب
التوسید در حدیث اول باب حدود الاسماء که ساسم انھی تظاهر است و هر یکی را چهار رکن است
و منسوب بر رکنی سی اسم است مراد بر کردن رکن بودن یا هر یکی از سی اسم منسوب بآن رکن است
الظاهر و نظائر آن منسوب است یا بدل تفصیل الارکان باشد و الارض بتقدیر و لذرا الارض
ست تا رکنی ملحقه باشد و مجموع ارکان دوازده شود و کتاب عطفست بر کل اسم کلمات عبارت
از آنکه هست و نورک عبارت از امام زمانت یعنی عبداللہ بن سنان گفت و در حدیث دیگر است از امام
جعفر صادق علیه السلام کہ راوی غیر ابان بن لقلب است زیادتی ایضا و طلب میکنم از تو بنام تو کہ
خواه از منرا بآن بندگان تو کہ مستجاب کردی و عارای ای ایشان و پیغمبران تو کہ آمر فریدی بفرستهارا
برای ایشان و رحم کردی ایشان را و طلب میکنم از تو بفرستای کہ فرو فرستادی آن را در کتاب ما
خود و بنام تو کہ قرار گرفت بآن تخت یا دشاهی تو و بنام پنهان تو کہ بی شریکست بی جز و قرین است
بعد اگانہ از حمد قن خود دست یکتا است بقایت بلند مرتبه است آنست کہ برگزیده دوازده رکن را بهی
آنها کہ پاکیزه است پاکیزگی دیگر آنست نسبی یا سماء کما یہ است چنانچه گفت بزرگ من فی النبیات منزله است
زنده است ایستادگی کننده بکار خلافتست یا وای آسمانهاست و یا وای اهل زمین است مدبر کل عالم است
مهربان بمرئیان است بزرگست بقایت بلند مرتبه است و طلب میکنم از تو کتاب تو کہ فرو فرستاده شد بحق و از
تو کہ نام در شرط ما مانند و یا وای تو کہ نام در شرط ما نیست و بزرگی تو یعنی قوام آوردن تو جمیع اسماء
حسنی را و ارکان دوازده گانه اسمی ترا حاصل و قال فی حدیث آخر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
من امراد ان یعبد اللہ عزوجل القرآن و العلم فلیکتب هذا لک اعاء فی اتناء تطیف بعسل هادی غم یفسد
بماء المطر قبل ان یس الارض و یشر به ثلثة ايام علی الذی یق فادہ یحفظ ذلک انشاء اللہ و یشرح
المادی بالف و ذال بالقط و تشدید عسل سفید تازه و عسل صاف و عسل خوب هر یک از لیسله و لیسره
عز و مست یعنی و عبداللہ بن سنان گفت و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام کہ راوی آن غیر راوی
و حدیث سابق است اینکه گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هر کز خواست باشد کہ حافظ کند از قرآن

نفس من برای معاصی تو در گزین برای من در قضای تو یا یعنی که واقع کن آنچه را که خیر من در الهست
و مبارک کن برای من در قدر تو یا این معنی که نافع کن برای من آنچه را که نقد بر کنی پیش از وقوع آن
بعدی که دوست ندارم پس انداختن آنچه را که زود کردی و نه زود کردن آنچه را که پس انداخته
مراد اینست که اگر جمیع قضا و قدر بروفتن مراد کسی باشد دوست نیدارد تغییر ترا و بگردان بی نیازی
مراد در دل من اشارتست یا اینکه ماله در حریفی همیشه بخوار من دست و بی مال را حریفی بقضای همیشه
بی نیاز است و بهره مند کن مرا بگوش و چشم من و بگردان آنرا دو وارث از جمله من یا یعنی که باقی
باشد بعد از معطل شدن غیر آنها از جمله اعضای من چنانچه گویا که ایشان وارث باقی اعضا از دیاری
کن و مسلط کن مرا بر کسی که ظلم کرد مرا و بنمایند در آن ظلم اثر قدرت ترا بر استقام ای صاحب کل اختیار
من در روشن کن یا آنچه گفتم چشم مراد دوم اصل سمعت یا صمد الله بقل اللهم افنی علی حول یوم القيمة
و اخری من الدنيا سالاد و رنجی من الحور العین و اکفی مؤنتی و مؤنة عیالی و مؤنة الناس و اخلنی
برحتک فی عبادک الصالحین شرح الحور یعنی حای بی نقطه و سکون و او و رای بی نقطه جمع تور الفتح
عاز و سکون و او و الف مد و ده زمانی که هر یک از سیاهی چشم ایشان و سفیدی چشم ایشان لغایت
باشد العین بکسر عین بی نقطه و سکون یا بی دو نقطه در پایین جمع عینا و الفتح عین و سکون یا و الف
مد و ده زمان فراخ چشم بیان کنی شد در آفرین بنجاه و سوم یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت خدا یا مد کن مرا بر بیم روز قیامت و بیرون کن مرا از دنیا صاحب سلامت از معاصی و حجت کن
مرا نسبت بجز عین و کفایت کن مرا ثقل قوم و ثقل عیالم و ثقل مردم و اخل کن مرا حجت تو درندگان
که رسالت ما اند سوم اصل من اجمع علیه السلام قال قل اللهم انی اسألك من کل خیر احاط به
علیک و اعوذ بک من کل سوء احاط به علیک اللهم انی اسألك عافیتک و افری کلها و اعوذ بک من
نیر الدنیا و عذاب الآخرة فشرع در روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بگو در عاقبت ای پسر
که من طلب میکنم نصیبی از هر عمل خیر که احاطه کرده بان علم تو که و می کردی بر رسول و قرآن برای امر ظالمین
و پناه میگرم جز از هر بدی که احاطه کرده بان علم تو که و می کردی بر رسول و قرآن برای امری ظالمین
خدا یا بدستی که من طلب میکنم از تو فراموشی را که از عافیت است در کارهای من بگما و پناه میگرم
جز از رسوائی و خواری و در دنیا و از عذاب در آخرت چهارم اصل عن علی بن نهاد قال کتب علی بن
بصیر لیسأله ان ینکب له فی اسفل کتابه دعا و یعلمه یا اید عو یقیم عصم بالذ فوجاهما للدنیا
والآخرة فکتبه بخطه بسم الله الرحمن الرحیم یا علی یا علی و ستر القیوم و ستر القیوم یا اکریم العفو
یا حسی التواضع یا واسع المغفرة یا باسط الیدین یا رحمتا یا صاحب کل بخوی و یا صنتها کل
شکوة یا کریم الصلح یا عظیم المین یا مبتدی کل نعمت قبل استحقاقها یا سرباه

یا سید او یا مولاه یا غیاثاه صل علی محمد و آل محمد و اسالک ان لا یجعل فی النار ثم یسأل
 ما بد الیک من شرح علی بن زیاد از صحابا ام علی نقی علیه السلام و علی بن سعید بانی یک
 فقط چنانچه در اکثر نسخ هست یا بختون چنانچه در بعضی نسخ هست و بیاض و فقط در میان صادره در
 کتب رجال مذکور نیست و علی بن نصر بن و صادره در بعضی نسخ از صحابا ام محمد نقی علیه السلام نیست پس ظاهر
 است که چنین یا غیر اسفل کنایه راجع بامام علیه السلام است و این قید برای طلب نوشتن تفصیل فضیلت
 دعاست پیش از شروع در نوشتن و عاقله ایاه بصیغه مضارع معلوم بای تفصیل صفت دعاست و
 ضمیر مرفوع مستتر راجع بامام علیه السلام و ضمیر منصوب متصل راجع بعلی است و ضمیر منصوب منفصل راجع
 به دعاست و مراد تعلیم تفصیل فضیلت این دعاست در ابتدا مکتوب به دعوی صفت و دیگر دعاست با در
 به برای استغاثه است یا دعاست دیگر دعاست بطلان استعداده تمثیلیه است و مراد و ادن
 لغته تا به دست او دشمن است در دنیا گوید دست راست را برای دست کشوده و دست چپ را برای
 دشمن قطع نمایند و گردانیدن روزه از چیز به شل ترک مؤاخذة بگناه و هر دو اینجا مناسب است
 الف و بار سائیده در باره و نظائر آن براسه استغاثه است و ترجمه این مذکور نمیشود و اسالک از
 قبیل عطف بر هر انشاء نیست چه معنی طلب عدم اذغال در نار است یعنی روایت است از سید
 بن زیاد گفت نوشت علی بن نصر طلب میکرد از امام محمد نقی علیه السلام این را که نویسد برای او بعد
 از شرح و در ذیل مکتوب خود و عاقله که امام تعلیم کند علیه را تفصیل آن دعا و علی طلب حاجت خود کند
 بوسیله آن دعا پس محفوظ شود بوسیله آن دعا از گناهان جمع کننده باشد آن دعا مراد دنیا و آخرت را
 پس نوشت امام علیه السلام بعد از نوشتن شرح این را که ابتدا میگویم بنام من مستحق عبادت که مدبر
 کل عالم است رحیم بمرحمت است ای آنکه ظاهر ساخت شکو را مثل ظاهر بن آدمی یا مثل روی آدمی
 و پنهان کرد بهر مثل آنچه در دوزخ بن آدمی است یا مثل عور من آدمی که لباس پنهان میشود
 و مشکف شدن آن نزد بیگانه عیب است و میتوان بود که مراد با طهار جمیل و ستر قبیح آن باشد که برایش
 در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول یا یا تنویر و حدیث اول یا یا لا تنفقر و در معنی این منقول است
 که نامه اعمال در دوزخ و در یکی اعمال حسنه است و در دیگری اعمال قبیحه و چون داده مقصود است از من
 در روز قیامت نامه اعمال زوی اعمال قبیحه در طرف خودش است و روی اعمال حسنه در طرف دیگر است
 تا دیگر این بر نیکی او مطلع شوند و نیز بر بی او مطلع نشوند و پاره کرده را از معاصی پنهان من
 در دنیا ای گرامی بخشایش ای خوب که دشمن از گناه ای فراخ پوشا ندین گناه ای کشاینده و دوست
 بر رحمت ای شونده بهر از او ای مقصود در بر شکایت ای گرامی جانب یا معنی که هر که متوجه نوشتن بهر
 میشود ای بزرگ مطایا ای ابتدا کننده یعنی پیش از محقق آن نعمت بعلی اشارت است باینکه بعضی لغت

از قبیل چشم و گوش و مانند آنست و پیش از حل صالح آدمیست و بعضی از نعمتها در برابر عمل صالحت
و البته ای آفتاب تو قیامت ای در مقابل عمل صالح نیست ای صاحب کل اختیار ای آقا ای کارساز
ای فریاد رس در دکن بر محمد و آل محمد و اعلیٰ کن مراد از نقش پیدا دان طلب میکنی آنچه را که بخاطر
رسیده از ما بجا نینجامی اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اللهم انت تقی فی کل کربة
و انت رجا فی کل شدّة و انت لی فی کل امر نزل فی تقه و علة کم کرب یضعف عنه الفؤاد
و تقبل فیة الحيلة و یخجل عنه القریب و یثبت به العبد و تعین فیة الامور
انزلته بک و شکوته الیک راغباً فیة عن سوء الفرجة و کشفته و کفیتنی فانت دل
کل نعمة و صاحب کل حاجة و غنّته کل رغبة فک الحمد کثیرا و لای المسب قاضی لا
بیشتر **شرح** اگر چه بگویم کاف و سکون را و اگر چه بگویم کاف و سکون را و از آنکه در راه سبب
اینده است العدة بگویم عین بی لفظ آنچه از حاضر گرفته برای دفع ضرر حادثه که در دنیا کم خیر است
و مبتدا است من بپایه است یضعف از باب حسن و فقر صفت کرب است ثقل از باب قریب است بخدا از
باب فقر است الخذل بفتح خاء و سکون ذال گر خنثی است از باب علم است تعینی یعنی بی لفظ و
دو یار و دو نقطه در پائین بصیغه مضارع غایب یا غائب بمقتل العین و اللام یائی بابا فعال است الامار
حیران و مانده کردن و در بعضی نسخ عوض یار اول نون است و از مقتل اللام یائی باب قریب است
البناء بکسر و فتح عین بضم آنکه افشن و حاصل بر دو یکست بی در قی برای ظرفیت است یا برای تعلیل است
اینکه خبر مبتدا است و در این فقرات لف و نشر مرتب است بیان سرفقه که بر یک مشتعل بر سر است
پس دل کل نعمة ناظر است به فرجه و آن ناظر است یا نزلته و ایضا صاحب کل حاجة ناظر است به کشفته
و آن ناظر است به شکوته و ایضا و منتهی کل رغبة ناظر است به کفیتنی و آن ناظر است به راغباً
فیر عن سوء اکثر انائب مقبول مطلق بخد و فست بتقدیر حد اکثر یا حال از الحمد است بنا بر آنکه حال
از مبتدا یا نزلته است یا بنا بر آنکه الحمد فاعل ظرف در لک است و بر این قیاس است قاضی لا
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در دعا ضلایا تو محل اعتماد من در هر اندوهی و محل امید من
در سختی و تو برای من در هر حادثه که فرو داید بمن محل اعتمادی و مصلحتی بر کار سازی ان لبالب سبب
انده که عاقر می باشد از ان دل و کم باشد در آن تدبیر دیگر نیست از آن آشنا و خوشحال میشد بان دشمن
و مانده میگردم در آن کار یا این معنی که هیچ تدبیر که از خودم باشد دفع آن بی توسط نیکو فرو داورم
آن سبب اینده را بر گاه تو با تمنی که دعا کردم ترا برای آن و شکایت آنرا آوردم بسوی تو بر حال که در
آورده بسوی تو در آن سبب انده را و گردان از غیر تو بودم پس گشتاد و آدمی آنرا در درگاه خود
بر طرف کردی آنرا و کفایت کردی مرا آن یا تمنی که کافی شدی برای من در دفع آن حاجت غیر از کشفته

حاشیة شریعہ الکتانی

پس تو دهنده هر رفتی و محل عرض هر حاجتی و مقصود هر رو آوردی پس سترست سپاس سپاس بسیار
و ترست عطا دادن عطا و ادنی کامل بخشیم اصل عیسی علیه السلام قال قل اللهم انی اسئلك
بجلالك وحمالك وکرمك ان تجعل کلمه وکلمه وکلمه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو
در دعا خدا یا پدری که من طلبی میکنم از تو بزرگ و بے تنگی تو که عذاب میکنی یا من مشرکان را و بی تنگی تو
که نترسم میکنی یا من برتر منان و بختندگی تو بر کسی قدر لائق او را از عطا این را که کنی یا من چنین چنین
هفتم اصل عیسی علیه السلام قال قل اللهم انی اسئلك ان تجعل کلمه وکلمه وکلمه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بگو
اللهم لا تجعلني من المعادين ولا من المحبسين ولا من الخاسرين قال قلنا ما المعادين فقد عرفت فما معنى
لا تجعلني من المقصير قال كل عمل تقصير فيه فلهذا قال قلنا ما المعادين فقد عرفت فما معنى
فی اعمالهم بما يبهم ولى الله عز وجل مقصود من شوق معارف بفسهم و عین فی نقطه والف
و را بی نقطه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر و ربایب المعارف فی التفسیر که ماه خرم در خود در علی
بسته خوف کوتاهی خود در آن عمل دشمن و کوتاه کردن خود در عملی و معنی اول مراد است در اول
و دوم و سوم و ایضا معنی اول مراد است در چهارم اگر الف لام الناس برای اشارت بر مردم عالم
باشد مثل انبیاء و اوصیا صلوات الله و سلامه علیهم و مانند ایشان یعنی دوم مراد است در چهارم اگر الف لام
الناس برای اشارت بر مردم جاهل باشد مثل الخلفاء و مانند ایشان یعنی روایت است از فضل بن یونس
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که امام گفت مرا بسیار عجا و ارازا بیکه گویی خدا یا مگردان مرا از محله
جمعی که بغایت داده شده اند ایمان و در آخر از ایشان و سپس گرفته میشود و بیرون کن مرا از تقصیر
فضل گفت گفت ما شعار بن پس تحقیق شما ختم معنی آخر پس چه معنی دارد لا تخرب من التفسیر گفت هر
عملی که میکنی آخر حال کار داده میکنی یا من رضای الله عز وجل را پس باش در آن کوتاه شمرده خود در خود
یا بمعنی که خود پسند می کن و در خوف کوتاهی خود در آن باش چه بدستی که آن مردم خود و جمیع ایشان
در عبادات خودشان که در میان ایشان و میان الله عز وجل است یا بمعنی که بی زیاده است کوتاه شمرندگان
خود مانند اشارت است بقول الله تعالی در سوره مومنون و الذین یوتون الزکوة و قلوبهم رجا و بیان
شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پانزدهم باب و بیست و سوم که بعد از یا یا لا اله الا انت است
هشتم اصل قال ابو جعفر علیه السلام قل عذرا لرجل اهل البادية بکلماتین
دعا بهما قال اللهم ان تعد بی فاحل ذلك انا و ان تعد علی فاحل ذلك انت فقال الله له تنجح
البادية بهما کیف نقطه والف و کسر و ال بی نقطه و همزه و گاهی همزه متقلب بیار می شود جمیع با و گاهی با و
کبیره که بی اصرار است پس منافات با ایمان ندارد و میار بعد از ال صواب یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام
هر آید به تحقیق بخشایش کرد الله عز وجل برای مردی از اهل کبائر بی اصرار به سخن مختصر که دعا کرد بآن

حاشی شرح احوال

دو سخن بیان این آنکه گفت خدا یا اگر عذاب کنی مرا در دنیا یا آخرت پس ای آن عذاب منم یا این منم
که ظالم هست و از روی استحقاق هست و اگر بخشایش کنی برای من پس ای آن بخشایش توئی یا بمعنی که
بفضل رحمت هست نه بخوبی من پس بخشایش کرد الله تعالی برای او و هم اصل نه از فساد قال
یا من دلنی علی نفسه و ذل فی یضد یقرأ سألک الاصل و الامان فی الدنیا و الاخرة شرح روایت است از
امام رضا که گفت در دعای آنکه را بنمای که در برابر خودش یا بمعنی که نصیب شود بر بوبیت که در عالم بزرگوشت
او بمرسانیدم یا یا بمعنی که توفیق داد تا بعد از علم بر بوبیت تصدیق بر بوبیت کردم و رام کرد متوفیق خود
دل به تصدیق بر بوبیت او طلب میکنم از تو تا نمیشی از آفات ما و این کردن دیگر از الشفاعت در دنیا
و آخرت و هم اصل رایت علی بن الحسین علیهما السلام فی قضاء الکعبه فی اللیل و هو فی طال الیقاق حتی
جعل مرة یتوکل علی حبله الممتی و مرة علی حبله الیسری ثم سمعته یقول بصوت کاذب یا لک یا سیدک
تخذت بنی و حبیبک فی قلبی اما و عزتک لکن فعلت لیجعلن یعنی و بین قوم طال ما عادیتهم فیک للشرح
الفناء بکسر فاقون و الف ممدوده فضای بیرون در خانه جعل از افعال عقابیه است بمعنی شرع تو کار
بمنزه بعبیه مضارع معادوم باب فعمل است کاذب یا که صفت صوت است و ضمیر راجع یا امام است و عالم محمد است
بمقدیر کاذب یا که مع و ملتو اندو که ضمیر راجع بصوت یا شده و دریا که مضارع فخذ و ف یا شده بمقدیر صوت
یا که یا عمل یا که بخریر صوت بر سبیل مجاز یا شده برای مبالغه تصدیق بمقدیر استفاده است اما بفتح بمنزه تخفیف میم
براسته تاکید است چه مرکب است از بمنزه که برای استفاده نام نگار است و ما که بر است لکن است و لکن اثبات میشود
ما در طال ما مصدریه است یعنی دیدم امام زین العابدین علیه السلام را در پیش در کعبه در شب و از نماز میکرد
پس در از کرد الیتادین را اما آنکه شروع کرد داری تکیه میکرد بر پای راست خود داری بر پای چپ
بعد از آن شنیدم از او که میگفت یا و از یک گویا که او گریه کننده بود ای صاحب کل اختیار من آیا
عذاب میکنی مرا و حال آنکه دوستی تو در دل هست بتحقیق قسم بفرست تو که هر آینه اگر عی آوردی عذاب مرا
هر آینه جمیع میکنی الدنیه در جهنم میان من و میان جمعی که در از شد آنکه عداوت میکردم با ایشان بر اشتد
یا و هم اصل انی کنت اسمع ابا عبد الله علیه السلام اکثر ما یطبع فی الدعا علی الله
بحق الخمسة یعنی رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم بشرح
اکثر مرفوع و یتد است و جمله حالی او ابا عبد الله است مثل سمعته یقول امرضول است و مضای الیه
است یطبع بحالی فقط مشده بعبیه مضارع معلوم باب افعال است الالحاح مبالغه کردن و در طلب چیزی از کسی
علی الله متعلق یطبع سبب محقق الخمسة خبر مبتدا است و مراد این لفظ است و معنی آن اینست که طلب حاجت خود را از تو میکنم
بحرمت پنجگس یعنی تا آخر کلام را وی است یعنی بدستی که من شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام بیان این
آنکه بیشتر آنچه الحاح میکرد آن در دعا بر الله تعالی بحق الخمسة بود می خواست بجهت رسول الله را و علی

صاتی شرح اصوالی

بما رسا نهی امانت و محابره فی فضیلت اوقات نماز با چنانچه کسی موکل بر چیز باشد خدا باید بر تنی که ایشان
 سزاوارتر مخلوقان تواند باشد که گفتم آنچه را که طلب کردم با ایشان خدا یا بکن آنرا با ایشان یا شارت است
 یا چنگ دیگران بر چند که صدق حدیث و ادای امانت و محافظت اوقات صلوات داشته باشند فایده ندارد
چهاردهم اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول اللهم من علی بالتوکل علیک و التقوی فی الدمار و الرضا
 بقدرک و التسلم لامرک حق لا أحب تعجیل ما اخرت و لا تأخیر ما اجلت یا رب العالمین شرح
 مرد و با امر اینجا قضاست معنی متعلق بتسلیم امر است یا متعلق لباقی تر است و بر هر تقدیر منافات با استجاب
 و عاذا ربی یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میگفت در دعا ندایا انجام کن بر من بتوفیق تو کل بر تو و و اگر دشمن
 کار خود بپوشد و راضی شدن بتدبیر تو و کردن ندادن برای قضای تو تا بعد از یک دوست ندادم پیشتر شستن آنچه را
 که تا پیش کردی مثل اینکه کاش باران زد و تر از آن وقت که بارید میبارید تا ربع زراعات بیشتر میشد و فکرت
 آنچه را که پیش کردی مثل اینکه کاش باران دیر تر از آن وقت که بارید میبارید تا ربع زراعات بیشتر
 میشد ای صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز **پانزدهم اصل** عن ابی یعقوب قال سمعت ابا عبد الله
 علیه السلام یقول و هو رافع یدیه الی السماء یسأل فی کل نفسی حلقه عین اید او لا اقل من ذلك
 و لا اکثر قال فما کان یسأل من ان یحذف من الدعاء من حیوانه یحبته ثم اقبل علی فقال یا ابن
 ان یعقوب بن یونس بن مثنی و کله الله عزوجل الی نفسه اقل من حلقه عین فاخذت ذلک
 الذنب قلت فبلغ به کفر اصلحک الله قال لا و لکن الموت علی تلك الحال هلاکک **ششدهم**
 رافع یا بنوین و یدیه منصوب است مثل و کلهم باسط ذراعیهم کما یت حال افسیه است یا رافع فی تنوین و یدیه
 مجرور است و مصافح الیه است طرقة منصوب بترقیه است بتقدیر دان طرقة ذکر و لا اکثر یعنی بر اینست
 که نباید از طرقة عین و از اقل من طرقة عین آنست که منقطع الطرفین باشد و گاه میباشد که کسی که را بخواهد
 و نظیر این است آیت سوره یونس و سوره سباء و لا اصفر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین اسم کان ضمیر
 مستتر رافع بعد از بقول است تقدیر بجای بی نقطه و دال بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم فایده
 یا بی تفعل است متنی بفتح میم و تشدید تاء و دو نقطه در بالا و الف مقصوره است ضمیر مستتر در بلغ رافع
 بمصدر و کله است یا رافع بزرگ الله تعالی است یا در بر برای تقدیر است و ضمیر منصوب رافع بپوش است
 الملائک بفتح با مردن و مراد اینجا غم است چنانچه گفته در سوره انبیاء و نجیانه من الغم یعنی روایت است از
 عبد الدین ابی یعقوب گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر حالی که برداشته بود دست
 خود را بپوشی آسمان ای صاحب کل اختیار من و اگر گذارم بپوشی خودم زمان یک چشمم زدن بر گردن کمتر
 از آن و نه بیشتر از آن را و او می گفت پس نبود آن قول شما یا آن ترا تا اینکه فرو ریخت اشکها از اطراف
 محاسن او بعد از آن رو آورد و بر من پس گفت ای ابن ابی یعقوب یدیه یعنی که یونس بن مثنی و اگر داشت

صافی شریف

سعدی اللیل اشارت است یا اول سورة اللیل و ایقان لفظ مصلح در لیل و ماضی در نهار اشارت است
 باینکه در پیش از شب سیده الأخره و الاول اشارت است باینکه سورة اللیل وان لنا الأخره
 و الاولی فی الثانی اشارت است باینکه سورة حجر و لقد آتیناک سبعاً من الثانی و القرآن العظیم و بیان
 شد در حدیث بعد هم باب پنجاه و هشتم یعنی خدا یا تراست سپاس برای هفت آسمان که با وجود آنند
 متظالمه خراب نشده و تراست سپاس برای زمین که فرش است برای معاش خلایق و تراست سپاس
 بقدر توانائی بندگان و تراست سپاس بقدر وسعت شهر که میدان در آنند و تراست سپاس
 برای کوهها که میخای زمین است تا زمین بادهر بناهای آن مثلاً مضرب نشود و اشارت است
 باینکه اگر زمین پرده دار باشد و هوا و آب و در که بهار انداشته باشد باندک باغی زمین حرکت
 میکند و سنگینی زمین فایده نمیکند چون مرکز نقل آن یا در حکم میان آنست و تراست سپاس برای
 شب چون پوشاننده خیز بار و تراست سپاس برای روز چون روشن شد و تراست سپاس برای
 نشاء آخرت و نشاء اولی که دنیا است و تراست سپاس برای آفتابی که مواضع تکرار مشغولیت
 که از شواهد ربوبیت بدلیل عقلی معلوم می شود که نمی خود را نمی خود را می و پیر و سطن باشد و برای قرآن
 بزرگ که عبارت از تفصیل است و بیان می شود در حدیث دهم باب اول کتاب بفضل القرآن اصل و معانی
 و جمله و اکابر من جملة من یؤمنون بالقیام و السموات مطویات علیه سبحانه و تعالی ذکر سبحان الله و جملة و کل حاله الا
 و الحمد سبحانك من یدو تعالی و یدو ذك و لقد استعجز و الارض تأثیر کون در سورة ربه مست کل شی بانك
 الا وجه و سورة قصص است یعنی و تبیح یکم نسع الله تعالی و یا سپاس او تبیح میکند یا یعنی که تزیین از
 نقص و تبیح میکند او را با عراف بصفات کمال او و زمین بکمال و اگر گفته اند در در و زقیات است یا یعنی که آن
 زمین بر طرف میشود یا یا یعنی که هر جا که انسانی مدفون باشد مبعوث می شود در آن روز برای دیوان بزرگ و
 جزای عمل و آسمانها پیچیده شده است بقدرت او یا یعنی که در قیامت نور دیده می شود و چنانچه گفته اند در
 انبیاء یوم تطوی السماء کطی السجیل یا یعنی که در و نمایان طبقات سموات مخلوق بقدرت او است
 تبیح او و بغایت بلند مرتبه است از اشراک مشرکان تبیح میکند قوای صاحب کل اختیار را و بغایت
 بلند مرتبه شدی و بغایت متصف بصفات کمال شدی و بغایت مبر از نقص و تبیح شدی اصل خلقت
 کل فی یقدر یرک و قدرت کل فی یقدر یرک و علوت فوق کل شی یا در تعالک و غلت کل شی یقدر یرک و یرک
 کل فی یقدر یرک و علوت فوق کل شی یا در تعالک و غلت کل شی یقدر یرک و یرک
 بنصرت و قدرت الخلق بسلطانك اللهم الخلق مصدر باب نصرته بر چیزی خواه باعدا
 آنچه باشد و خواه باعدا ماده آن چیز باشد که معلوم است که آن چیز از آن ماده حادث خواهد شد
 البته چیزی و این مفهوم بر نیست و تعبیر از آن با آنچه معلوم تواند شد برای بیان خاصیت آنست

فقال له فان كنت عن الدعاء السريع الاجابة فقال له الرجل ما هو فتشرح ابتداء و انما ثبت محققا ان
 است بخدق مضاف بايجدق موصوف بتقدير قول ابتداء بتقدير قول لا ابتداء اصل الدعاء متعلق
 باین باب اعتبار تضمین معنی بعد و اشارتست بآیت سورة اعراف و قوله لا السماوات الحسنی فادعوه
 بها و گذشته در کتاب التوسید در حدیث چهارم باب بیست و سوم که باب التواذراست که نمونۀ الدعاء
 الاسماوات الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی روایت است از منوب بن عمار گفت
 که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام گفت ابتداء از جانب او بی طلب من که امی معنویه ایانداست
 که فردی آمد نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس شکایت برد بسوی و دید کرد و الله تعالی را در
 اجابت در دعا می گوشت او را که پس گجائی تو که دوری از دعا می زود اجابت پس گفت و را آنرا
 که میبست آن دعا می زود اجابت اصل قال قل اللهم انی اسئلك باسمك العظيم الاعظم
 الاجل الاکرام الخ و النور الحق الیه هان المبین الذی هو جوهر نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
 و نور فوق کل نور و نور و نور یعنی به کل خلقة و یکسر به کل مشقة و کل مشقة و کل جبار عنید
 مقبح اسم یعنی علامتست و را و با سکا نام عالم جمیع احکام است در هر زمانه باشد خواه نبی خواه
 چه و بنود او علامتست و یو بیست رب العالمین است و قصد حق بر یو بیست رب العالمین است اعظم
 الاعظم یا آخر صبارت از نبی خرا کرمان است و این منی بر علیه اولیا یا الله تعالی است چنانچه گزشت
 در کتاب التوسید در بعضی احادیث باب بیست و سوم که باب التواذراست مثل حدیث یازدهم آن
 باب که و لکنه خلطنا بنفسه فجعل قلنا نخله و ولایتنا و ولایت نور در اصل یعنی روشن است و مستفاد
 شده است باینکه برای رابتهما مثل آنچه گزشت در کتاب التوسید در حدیث چهارم باب شانزدهم که باب معناه
 الاسماوات است تفاوتها است که سالت الرضا علیه السلام عن قول الله عز وجل الدعوات و الارض
 فقال يا اولی السموات و يا اولی الارض المبین بضم میم و کسر یای کنقطة و سکون یای دو نقطه و این
 ظاهر و ظاهر کننده دهر و اینجا مناسبتست با اینکه امیر المؤمنین علیه السلام نور است
 و بشیر در میدان جهاد و درگاه است چنانچه گویا که پناه او است از جهتی و این مشافهت ندارد
 یا اینکه تابع ادب است از جهت دیگر چنانچه در آیت سورة اعرافست که و النور الذی انزل
 و بیان شد در کتاب تالیف در حدیث باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الدعوات و ان
 که النور فی هذه الموضع امیر المؤمنین و الائمة صلوات الله علیهم من نور اشارتست یا اینکه بر اسم علیه السلام
 نذر است و نبی صلی الله علیه و آله از او حاصل شده و ابو طالب نور است باینکه از او صیای عیسی
 است یا اشارتست باینکه او در میان اوصیای عیسی و اوصیای خود و انطاست و ایشان یکی نور
 علی نور اشارتست باینکه جمیع کمالات ابراهیم در او است و زیاده بر آن نیز هست فوق کل نور اشارتست

باینکه او افضل است از جمیع انبیا و اوصیا یعنی امیر المؤمنین گفت که بخوابید یا طلب میکنم از تو بوسیله نام
 تو که بزرگتر است بزرگتر است ظاهر تر است گرامی تر است محفوفتر است برای شفاعت روز قیامت و درین
 است از دیده دل منافعان را پنهان است بکار آمدنی است حجت واضح است آنکه او نور است یا نور
 و نور نیست از نور و نور نیست در نور و نور نیست بر نور و نور نیست بر نور و نور نیست
 که روشن میشود بآن هر تاریکی جعل که در دل شد عظامانیه باشد و شکسته میشود بآن سرخی کافران
 و شکسته می شود بآیه هر گاه گننده و سرکش و شکسته می شود بآیه هر تنگبار صاحب غنا اصل کافران
 ارض و لا یقوم به سوا و بآیه هر کس خائف و بی طاعت از کل بحر و فخر کل باغ و حسد کل جاسد و تصدیع لعنتم لبر الحزین
 و یستقل به الفلک جین بیکم الیک فلا یقول للرج علی سبیل و هو اسمک الاعظم الاعظم الاجل الاجل العز
 الیک الذی سمیت به نفسك و استوت به علی عرشک و اتوب الیک بمجد و اهل بیته اسمک یك و هم ان تصلی
 علی محمد و آل محمد و ان تفعل بکذا و بکذا اقول لا یقر بقاء و یقید بر او بی نقطه یصفیه مضارع محاب باب
 ضرب باب علم است و اشارت بآیت سورة اخرا بانا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فاین ان
 یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هفتم که باب
 فیه نکت و نقم من التزییل فی الولاية است که بی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام یعنی قرآن میگردد و با تحمل مرتبه و با انبشانی
 او زمین و منظم نمیشود و تحمل مرتبه و آسمانی با نبعثی که هیچ کدام آنها تاب برداشتن امامت او ندارد و ایمن میشود
 با و بر عرشین از غلط در تاویل تشابهات قرآن و مانند آن و باطل میشود با و سائگی هر سائگی گفته
 که کلامش در تاویل تشابهات قرآن و مانند آن نمودنی بود است و باطل میشود با و زیاد و در سبب
 هر زیاد و در و رشک هر رشک خور اشارت است بآیت سورة النساء که یسجدون للناس علی ما بالهم لید
 من فضل و بیان شد در کتاب الحجة در باب شانزدهم که باب ان الامامة علیهم السلام ولادة الامام
 و هم الناس المحسودون الذی ذکرهم المذموم و جل است و از هم می پاشند برای بزرگی تحمل مرتبه او
 و با انبشانی او محمدا و در این نیز اشارت است بآیت سورة احزاب و راست می ایستد با و گشتی در
 دریا و قتی که نام او برد فرشت که موکل است بر گشتن این تمیها شد برای موج دریا پیران گشتی را پی
 که غرق کند یا نه گشتی را و اقامت است که بزرگتر است ظاهر تر است آن را نهائی بزرگتر است که نشان
 داده با و خود را با نبعثی که طاعت او را طاعت خود کردی غلط او بخود چنانچه گذشت در کتاب التوحید
 در حدیث ششم باب التواور در تفسیر آیات من یطع الرسول فقد اطاع الله و راست ایستاد است
 با و بر عرش خودت با نبعثی که جمیع مخلوقات را بطویل او آفریدی چنانچه منقول است در حدیث قدس
 که لولاک لما خلقت الافلاک و رومی آورم بوسی تو بوسیله محمد و خانه داده او که ای که معتمد من بطلب
 میکنم بوسیله ایشان این را که در و گشتی بر محمد و آل محمد و این را که گشتی با من چنین و چنین باین

که عا متهای خود را در اینجا عرض میاید کرد و محمد حم اصل امی علی هذا الد عالمو عید الله
 علیه السلام وهو جامع للديان والآخر تقول بعد حمد الله والتسليم عليه اللهم انت الله لا اله الا
 انت الخليم الكريم وانت الله لا اله الا انت العزيز الحكيم وانت الله لا اله الا انت الواحد القهار
 وانت الله لا اله الا انت الملك الجبار وانت الله لا اله الا انت الشديدا المحال وانت الله لا
 اله الا انت الكبير المتعال نفس حق خواند بر من تا نوزدهمین دعا را امام جعفر صادق ع و آن دعا جمع کننده
 هست تر جایات عمده دنیا و آخرت را میگوئی بعد از سپاس از نعم و ستایش بزرگو خدا یا توان مستحق عبادت
 معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بر داری بخشش کننده قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادت
 مگر تو بی سبب دعا عبادت معلومی و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بیکبار میخوانی
 و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو با دشاهی متکبری و قرآن مستحق عبادت معلومی
 نیست مستحق عبادتی مگر تو مهربانی بخشاشنده و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو مستحکم
 کیدی و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بر هر گنجایات بلند مرتبه اصل طاعت الله
 لا اله الا انت السميع البصير وانت الله لا اله الا انت السميع البصير وانت الله لا اله الا انت الغفور الودود وانت
 الله لا اله الا انت الخليم الديان شرح المنيع نفهم بهم و کسرون و سکون یا و دو نقطه در پائین و بین بی نقطه
 بصیغه اسم فاعل متصل العین و لوی یا بفعال کسی که بخت خود هر یک از مخلوقات را خاصیتی دهد تا اصفاف و
 انواع مختلفه بر سر نه با اختیار او یا بجا بیفتیم بصیغه فاعیل یعنی فاعل کسی که هیچ کس را بر او راه تسلط
 نیست نه با دراک ذات او و نه بفرق مشیت او و هر دو اینجا مناسب است غفور در اول نسبت به مومنان
 کامل است و در دوم نسبت به مخالفان است که گناه بسیار کرده اند اما از قابلیت دخول بهشت بیرون نیستند
 چنانچه گفته در سورة من صلح من آبائهم و از و اہم و ذریاتهم الودود و بفتح واو و دستار
 پنهانی و دوست داشته شده پنهانی و هر دو اینجا مناسب است یعنی قرآن مستحق عبادت معلومی نیست
 مستحق عبادتی مگر تو بغایت شنوای بغایت بینائی و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو
 نزع کننده خلافتی بغایت توانائی و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشش کننده
 بی ادبی مومنانی یا دش و ستمه شکر مومنانی و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو ستایش
 کرده شده در جمیع افعال و ترک نیز برگزیده و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشش
 کننده گناہان مخالفان و دستار صالحانی در پنهان و قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی
 مگر تو بغایت مهربانی با مومنان در هر زمان بغایت عطا و ستمه مومنانی در زمان ظلم و قائم در آخر الزمان در
 آخرت قرآن مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو دانه گناه فاسقانی در دنیا بغایت حر و پخته الیتانی در آخرت

حاشی بر اصل طاعت

اصل دوات الله لا اله الا انت الجواد الماحد دوات الله لا اله الا انت الواحد الاحد دوات الله
لا اله الا انت الغائب الشاهد دوات الله لا اله الا انت الظاهر الباطن دوات الله لا اله
الا انت بكل شیء علید شرح و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشنده بزرگتر
و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو بخشنده بزرگتر کسی در و دنیا و آخرت تو را
با وجود انکار بعضی رسالت و امامت را چنانچه گذشت و کتاب التوحید در حدیث دوازدهم باب
شانزدهم که باب معانی الاسماء و اشتقاقهاست بی جز و قری و توان مستحق عبادت معلومی نیست
مستحق عبادتی مگر تو عالم بر خیز عالم هر شهادتی یا یعنی که علم داری بر چیز پیش از حدوث آن و بعد از
حدوث آن و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو غایبی نزد هر کس یا اعتبار ظهور
بر مان بر وجود تو و پنهانی از هر کس یا اعتبار ذات چون هیچ کس ادراک ذات تو نکرده و نمیتواند کرد
و توان مستحق عبادت معلومی نیست مستحق عبادتی مگر تو برتری بنهایت دانائی اصل هم تو را که قدرت
و بسطت یدک فاعطیت ربنا و جعلک خیر الحجات و عطیتک فضل العطايا و احسانها
قطاع ربنا فتشکر فی بعض ربنا فتعظم لمن اشئت تحببنا المقطرین و تشکفنا السوء و تقبل التوبه و تعفو
عنا لک لوب لا تجاز و ایا دیک و لا تخفی نعمک و لا یبلغ حد حنک قول قائل شرح بزرگ عبارت از
کتاب الهی است که قرآنست چه در آن محکمات هست که دالات بر امام عالم جمیع احکام الهی میکند و چنانکه
عبارت از امام است که الله تعالی تعیین کرده و عالم جمیع احکام الهی است خواه رسول و خواه
چه او آیند و غنائی و ربوبیت الله تعالی است چنانچه امام ضلالت آئینه و غنائی ابلیس است و شاید
که حل بر این توان کرد آنچه را که گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوم باب یازدهم که باب
افلاص است که انما هو والداد الشیطان چنانکه عبارت از پدری آن امام است الایادی جمع ایدی
جمع ید که در اصل یدی یعنی یا و فتح دال بوده احسانهای بسیار یعنی تمام مشق قرآن تو پس را بنمود
خلائق را بحق و کثودی است کرم و افس عطا وادی ای صاحب کل اختیار را روی تو گرامی تر و دات
و بر او تو بهتر را بهاست و عطای تو فاضل تر عطا با سفت و گوارا تر عطا با ست فرمان برده میشود
ای صاحب کل اختیار را پس پاداش میدی و نافرمانی کرده میشود ای صاحب کل اختیار را پس
بخشایش گناه میکند برای هر که خواستی بابت رواد میکند بپادگانرا که دعا کنند ترا و بر طرف میکند
آزار را و قبول میکند بازگشت از گناه و در میگذری از گناهان پاداش را و همیشه و احسانهای
بسیار تو و شمرده می شود از کمال کثرت نعمت های تو و نیز سبب توئی از مخرج کائنات و با شد سخن سیح منور که
از پیش خرم مخرج کننده از قرآن اصل اللهم صل علی محمد و آل محمد
و عجل فرجهم و سر رحمتهم و سرورهم و اذنی طعم فرجهم و اهلك اعداءهم

در این کتاب
در بیان
در بیان

من المح والانس وانشاء الله نياحتة وفي الآخرة حيث تود قاعدا بالكتاب واجعلنا من الذين لا خوف
 عليهم ولا هم يحزنون واجعلني من الذين صبروا وعلى سرهم يتوكلون وثبتني بالقول الثابت
 في الحياة الدنيا وفي الآخرة اللهم الروح بفتح راء يني لقي فقط وسكون واو وحاء بفتح
 نسين وفتح وظفر بفتح واو وسعت دوکار در دو انجا مناسبت است واو در و علی هایست و ظرف
 متعلق بمتوکلون است و تقدیم ظرف برای چیست باید بالقول برای بیست است و این اشیا است بابت سوره
 ابراهیم و بیان میشود در کتاب بالجمله در حدیث اول باب ان الیت یمثل له الدود و علیه قبل مرته
 فی الحیوة متعلق بالثابت است یعنی خدا را در دکن بر محمد و آل محمد و شتابان کن کشاد ایشان را
 و ظفر ایشان را بر دشمنان و فراغت ایشان را از آزار و خوشحالی ایشان را و بچشان مرانه کشاد
 ایشان و بچشم فرست چشمان ایشان را از جن و انس دیده را در دنیا خصلت خوب مثل بهتر بودن
 از جمیع امتها و تسبیح این شد در کتاب بالجمله و شرح حدیث هشتم و سوم باب صد و هفتم که باب نیت نیت
 و تنف من التزیل فی الولاية است و نگار ما را از غدا بقیس بنتم و بگردان ما را از ان جماعت که
 در ترسی هست بر ایشان و در ایشان نگین میشوند و بگردان ما را از ان جماعت که در ترسی مال تقی
 دانند آنها بر عالی که بر صاحب کل اختیارشان و پس توکل میکنند با عراف یا نیکه انجا و بقبضا و قدر
 خود بر ایشان آور در غیر ایشان است و با بر جا کن ما را در آنچه محبوب و دشمنی نیست بوسیله سخن با بر جا در زندگ
 دنیا و در آخرت اصل و با بر ما که فی المحی و الممات و الموقعد و المشور و الحساب و المیزان
 و احوال و احوال القیمة و سلطی علی الصراط و اجزا علی و از حق علی انقا و یقینا صادقا و فی و برادر دعا و خوا
 منك و در قایل منک و لا یأبى بعد عنک و اجبتی لا یقضی و تولی و لا عدلی و اعطی من جمیع حیل الاغیا
 و الآخرة ما علت منه و ما لم اعلم و اجزنی من السوء و عجل امیر ما علت منه و ما لم اعلم بکسر حم
 می بفتح میم و سکون حای مبط و یای و دو نقطه در یائین و الف مصدر می باب علم است مات بفتح میم مصدر
 می باب نضر است موقوف بفتح میم و سکون واو و کسر قاف مصدر می باب نضر است النشور بهم
 از ن و ضم شین و سکون واو و راء بی نقطه مصدر باب نضر پرانگنده شدن نامه با علی اعمال است در
 ر و قیامت حساب مصدر باب مفاعلة است الیزان نرا و در و انجا عملت الله تعالی در حکم
 یعنی بودن و جنتی بود و نیست اجزنی بحجم و نرای بالنقطه بصیغه امر فعل العین یا بفعل است التقی
 بهم تار و دو نقطه در یا لا که منقلب از واو است و فتح قاف و الف مصدر معتل الفاء و اوی و سکت
 اللام یا بی باب غرب حذر کردن از چیزی و مراد اینجا حذر کردن از پیروی ظنست در احکام عبادات
 چنانچه که شست در کتاب بالجمله در حدیث هشتم و سوم باب صد و هفتم که بقیس بنتم یعنی ولایة غیر الام و طاعت
 بر اکبر یا بکفایت است الروح بفتح و ا و فتح و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب یحبب و علم

و من نیز گاری و فراد اینچا بر نیز گاری از معاصی جوارح است مثل زنا و زدی الفرق بفتح فاء و فتح راء
 بی نقطه و قاف مصدر باب علم اضطراب دل از ترس میلقی بصیغه مضارع معلوم یا بلفظ یا یا بفعال
 است و ضمیر مستتر رابع به فرقا است متک متعلق بترقی است که مفعول دوم میلقی است از ترس بضم
 زای با نقطه و سکون لام و قاف و الف مقصوره مصدر باب نمر نزدیک و مقرب شدن نسبت به
 و لایما بعدنی بصیغه مضارع غائب معلوم باب مفاعلة است و ضمیر مستتر راجع به فرق است اینست
 بصیغه امر مضاعف باب افعال است و لا یفعلن بصیغه نهی باب افعال است و تولى بصیغه نهی باب
 انفر است الحذف بفتح حای با نقطه و سکون ذال با نقطه و الحذف لان بکسر قاف و سکون ذال ترک
 نصرت کسی من در من جمیع برای تبخیر است منصوب است محلا و مفعول دوم عطی است علت بصیغه
 متکلم است ضمیر مستتر رابع به غیر است و اجر فی عجم و رای بی نقطه بصیغه امر مقل العین یا یا فعال است من
 برای بید و مجادرت است الحذف بفتح حای بی نقطه و ذال با نقطه و الف و کسره و سکون یای و نقطه
 در پالین و رای بی نقطه جمع مذکور بضم عاء یا جمع مذکور بکسر حاء یا بفتح پیری و ذکر آن بعد از کلام
 برای بیان احاطه جمیع افراد است بعد از بیان احاطه جمیع اقسام زیرا که اگر چه طلب جمیع افراد چیز قبیه
 است و لغو انجام تبصیه است مذکور است اما طلب پناه از جمیع افراد صریح است اما موصوفه مجرور است
 محلا تا بدل السور باشد علت بصیغه مجرور متکلم است یعنی و نه و رسان باش برای من و زرد گس و دوزخ
 و در ایستادن و در قیامت برای حساب و در متفرق شدن صحایف اعمال هر دهم تا هر کدام بصاحبش رسد
 پرست راست یا دست چپ و در حساب اعمال و در عدالت بعد از حساب در هر یک کما یرو در قیامت و سلامت
 و از مرایض و طاه و در بنم نقیم و دیگران را بر هر صراط تا بسیار توقف کنیم و روزی کن مرا ذل و قیامت که
 بفتح رسان باشد و اطمینان خاطر بیکری ساختگی و دروغ باشد احتراز است از حال اهل بداهت باطل که
 و عوی یقین میکنند و مع نه یقین ندارند زیرا که باطل همیشه مضطرب است و در دهن صاحبش و در دوزخ
 کن مرا نگهداری خود از عبادت طاغوت و نیکو گاری و بر نیز گاری از معاصی مثل زنا و سرقة و ترس
 از عذاب تو واضطرابی از ترس تو که ان اضطراب را از تو احتراز است ان اضطرابی که نزدیک کند
 از حیثه و دور کند از جنتی دیگر عینا بجه کار بعض عایدان بجائی میرسد که نمود را صاحب تقصیری بشمرند
 و خود پسندی میکنند و دوستان مراد دشمنند از ترس احتراز است از دوستی از دوستی و دشمنی از دشمنی
 و دیگر کار سازی کن مرا توفیق و خذلان کن مرا ترک توفیق احتراز است از توفیق از جنتی و خذلان از جنتی و دیگر
 پره تر از جمله جمیع اقسام غیر دنیا و آخرت آنچه را که دانستم که غیر نیست و پناه ده مرا از بیکر کل اقسام آن بگو
 افراد آن خواه آنچه دانستم بزی آنرا از مبتلاید و خواه آنچه ندانستم تو فر دهم اصل
 قلت لانی عبد الله علی السلام لا تخصنی ذل عار قال لی قل یا واحد یا احد یا احد یا احد

الحاج را دی گفت که گفتیم و چیست دعای الحاج پس امام گفت خدا یا ای صاحب کل اختیار آسمانهای
 هفتگانه و آنچه در میان آنهاست از ملائکه و صاحب کل اختیار تحت پا و دشمنی بزرگ که قرآن و مانند
 آنست و صاحب کل اختیار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و صاحب کل اختیار قرآن بزرگ که عبارت
 از مفصل است چنانچه بیان شد در حدیث سیدیم باب پنجاه و ششم و صاحب کل اختیار محمد که آخر پیغمبران
 است بدستی که من طلب میکنم از تو بحق آنکه باقی پیمانده با او آسمان و با و باقی پیمانده زمین و با و تفریق
 میکنی میان جماعتی که تفریق ایشان را خواهی و با و جمع میکنی میان متفرقی که جمع آنرا خواهی و با و
 روزی میدهی زندگان را و با و شمردی عدد در گمارا و سنگینی کو بهار را و پیمانده در بار بار با یغنی
 که با و آفریدی اینها را بعد از آن در و میکنی بر محمد و آل محمد اشارتست باینکه آنها که ذکر شود همه
 بطریق امام رحمتست که محمد و آل محمد باشند و اگر یکی از ایشان نباشد عالم باین نظام نمی ماند و اگر
 ایشان مخلوق نباشند نه در یک بیابان می شود و نه خبرست دیگر پس الازی عبارت از ایشانست
 بعد از آن طلب میکنی از الله تعالی حاجت تو را و الحاج کن در طلب حاجت و طریق الحاج مذکور
 شده در حدیث یازدهم این باب **یست و یقهر** اصل عی ای عید الله علیه السلام
 اللَّهُ كَأَن يَقُولَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى قُلِيِّ حَيَاكَ وَخَفِيتَهُ مِنْكَ وَتَصَدَّقْهَا بِإِيمَانِكَ وَفِرْقَانِكَ وَشَوْقًا
 إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَى لِقَائِكَ وَاجْعَلْ لِي قُلُوبًا خَيْرَ الرَّحْمَةِ وَالْبَرَكَةِ وَالْحَقْقَى
 يَا صَالِحِينَ وَلَا تُؤْخِرْنِي مَعَ الْأَشْرَارِ وَالْحَقْقَى بِصَالِحٍ مِنْ مَعِي وَاجْعَلْنِي مَعَ صَالِحٍ مِنْ بَقِي وَحْدَتِي
 سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَاعْنِي عَلَى نَفْسِي عَانَتِي يَا صَالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَا تُرَدَّنِي فِي شَرٍّ اسْتَمَدْتَنِي
 مَتَدِيرًا يَا جَلَّالِينَ اسْأَلُكَ إِيْمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ تَحِيْنِي وَتَمِيتُنِي عَلَيْهِ وَتَبْقِي عَلَيَّ نَابِعَتِي وَابْنِي
 قُلِيِّ مِنْ الْأَوْدَاءِ وَالسَّمْعَةِ وَالشَّكِّ فِي دِينِكَ شَيْخٍ رَوَيْتَ عَنْهُ أَنَّ إِمَامَ جَعْفَرَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا وَكَلَّفَ
 دُرَّ عَامِي سَحَرَهُ يَا پَرَكَن دَلَمَّا از دوستی من ترا و دشمنی من از تو و گردید بن بر بوبیت تو و ایمان بتو که
 عبارت از جمیع خرافات است و اضطراب از ترس تو و کمال میل لبسویتو ای صاحب بزرگی و کرامی
 و اشتیاق مومنان خدا یا محبوب کن لبسو من ملاقات ترا که عبارت از مرگست و بگردان برای من در
 ملاقات تو بهتر رحمت و برکت زاده الحاق کن مرا بصالحان و واپس بدار بیادان و الحاق کن مرا
 در وقت مرگ بصالح جمعی که رفته اند دنیا و بگردان مراد در دنیا باهاجم جمعی که باقی مانده در دنیا
 و مسکون فرما مراد راه صالحان و بدو کن هر نفس من که مخالفت هوای ان کنم یا آنچه در میکنم
 بآن صالحان را بر نفسهای ایشان و برگردان مراد بر بدی که تلاصی دادی مرا از ان مثل آنکه
 پیروی نکن شود بعد از اعتراف بوجود امام مفترض الطاعة در هر زمان و این اشارتست بآیت
 آل عمران رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا غَافِلَةً عَنْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

القضا باشد برای آن پیش از ملاقات با تو میمان این آنکه نرفته داری مرا و میل می را بر آن ایران
 بر انگیزانی را آن ایمان چون انجمنی مرا از قبر و بری کن دل مرا از غفلتی که در آن نمودن ببردم باشد و از قوت
 که در آن شنو اندین ببردم باشد یا بمعنی که خلاص در آن فعل و قول نباشد و از اضطراب خاطر گذر یقین
 بشو اب آخر تست در عبادت تو اصل اللهم اعطنی بصیراتی دینک و قوتی عبادتک دنیا فخلقک
 و کفنی من حزنک و یسّر حجج منورک و اجعل غیرتی اعتدای تو فی قسبک علی ملک و مملک و یسّر لک شکر
 خدا یار و مراد و کردنی در دین تو که اسلام سیت مراد به و مشکلم است یا مراد مدد و محاط طیبست و امثال تست
 بایت سوره محمد بن نعمه و الله منیر کم و ثبت اقدام و یدیه مرا قوت عزت و نشانی در عبادت تو و فیه
 در توبه یا بمعنی که راضی باشم بقضا و قدر تو در ملکین ظالمان و از منته متطاوله و دائم که خیر مومنان
 در آنست و یدیه مراد و تسبیح از رحمت تو و روشن کن روی مرا بر روشنی تو اشارت است بایت سوره
 حدید القوا السوء انما یسوءکم فکلی من یحبه و یحیل کم و انشون و یگذشت در کتاب الحجت در
 حدیث سوم باب سیزدهم که بابیان الاثمة علیهم السلام ترالد عز و جل است که یعنی اما ما تا محزون بود
 بگردان شوق مراد و توانی که نزد تست و سبستان مرا از دنیا در راه و خانی تو بر طریقت تو و طریقت رسول
 تو که ولایت امام عالم جمیع احکام است اصل اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الهکم و الحس و الحجل
 و الغفله و القسوة و الغرة و المسبکة و اعوذ بک یا رب من نفس لا تشبع و من قلب لا یشبع و من دعاء
 لا یسمع و من صلوة لا تقبل و اعوذ بک نفسی و اهلی و ذریعتی من الشیطان الرجیم و یسّر حج
 الکسل یفتح کاف و فتح سین بی نقطه مصدر باب علم سکنی در درفتا رسیب بسیار پیوسته و مانند آن
 و کاهی در بیاد و مانند آن و هر دو اینجا مناسب است اللهم یفتح بار و فتح را بی نقطه مصدر باب علم نجایت
 پیر شدن و یفتح زای یا نقطه مصدر باب علم گر بخین در بیاد و مانند آن و هر دو اینجا مناسب است الغرة
 کسر غین یا نقطه و تشدید را بی نقطه جرأت رسیب غفلت و مراد اینجا خود رسیب نیست و در بعض نسخ
 یفتح فار و سکون تا بر دو نقطه در بالا و را بی نقطه است بمعنی فاصله میان دو چیز مثل اینکه کسی
 مدتی ترک عبادتی کند یعنی غدا یا بدینستی که من پناه بگیرم بتو از سنگینی و در رفتن و از بهت های پیر
 و از ترسناک شدن از خود و از ای از ای حق و از غافل بودن از خود و از سختی دل و از خود پسند
 و از شکستگی در معاش و پناه بگیرم بتو ای صاحب کل اختیار من از نفسی که سیر نشود بسبب کمال حرص
 دنیا و از دلی که زاری نکرده در عبادت و از بدعائی که مستجاب نشود بسبب عدم توبه و از نمازی
 که فایده نرساند بسبب عدم استماع شروط و پناه میدهم بتو خودم را و اهل بیت خود را و اولاد
 خود را از شیطان ملعون اصل اللهم لا یحیر قنک احد و لا یجمل مع ذنک و لا یخلف ذلتی و لا تردنی
 بعدد ما سألک الثبات علی دینک و الصلوة و الحیاة و اتباع رسولک اللهم اذکر فی جحمتک و لا تدرک

بخطبتی و نزدیکی هر فصلک انی الیک راغب بقصص لایحیرتی الحمد للہ اشارة لتست یا بیت مسوره بن
 قلی انی ان یحیرتی من الله اجد ولین اجد منی و دونه لم یجد او و آیت از آن چنین است الایله اعلم الله
 و رسالته و ترک ذکر این اشارة لتست یا اینکه استثناء منقطع است بیان این آنکه لم یجد مستثنی منه است
 و بلاغ عبارت از قرآن است یا اعتبارا اینکه آنچه در آن مذکور است کافیهست در کار دین و مراد بر رسالته
 خدیجهای لما لکه و روح است در شب قدر و مانند آن برای استنباط امام الکام حوادث از قرآن
 پس اگر مراد باین دو نمک من دون ان تر الیک الی و الایله و الروح است استثناء منقطع است و
 اگر مراد باین دو نمک من دون وحی مجید و منک است استثناء متصل است فلا تخذلنی و لا تردنی فی ملکته
 از قبیل آیت مسوره آل عمران است ربنا لا ترغ قلبنا بعد از هدایتنا و ناظر است به و لا اجد من
 دو نمک الحمد و لا تردنی بعد از ناظر است به لایحیرتی منک احد اسالک تا آخر استیناف بیانی
 فلا تخذلنی و لا تردنی فی ملکته است فضلك عبارت از لحوق یا تمکیدی بمعرفت حق الیشا است که
 که مذکور است در مسوره جمود لک فضل الله یوتیه من یشاء یعنی خدا یا بدرستی که نشان این است
 که پناه نمیدهم مرا از عذاب تو بهیچ وجهی یا بم انزال تو می را یا لما لکه و روح را مستندی و حکم آنچه
 اختلاف میکند بره و آن رد و پس بی توفیق کن مرا و برگردان مرا ازین اعتقاد در ملکات
 که اعتقاد و بگردان مستندی دیگر است چنانچه پیروان ظن دارند و برگردان مرا بعد از آن که هیچ یک
 پناه نمیدهم از آن و لازم بلکه است بیان این آنکه طلب میکنم از توبائی ماندن بر دین ترا و گردیدن
 بقرآن ترا و تابع شدن رسول ترا خید یا یا و کن مراد در دنیا بر حمت تو که پیروی امام حق است و
 یا و کن مرا بگناه من که باعث نقصان پیروی امام حق شود و زیاده بده بمن از فضل تو بدرستی که بسبب
 تو بس صاحب تو بهم اصل اللهم اجعل ثوابی منقطع و ثوابی مجلسی ضاک عفی و اجعل علی دعائی خالصا
 لک و اجعل ثوابی الجنة بر حمتک و اجمع لی جمیع ما سألک و نهی فی فضلک انی الیک راغب بشرح
 خدا یا برگردان ثواب گفتگوی مرا و ثواب نخستین مرا برای دعا راضی بودن تو از من و بگردان جابوت
 مرا و دعای مرا بیغش برای تو و برگردان ثواب مرا به پیشانی سید حمت تو که امام حق است و جمع کن برای
 من جمیع آنچه را که طلب کردم از تو و زیاده بده مرا از فضل تو بدرستی که من بسبب تو و لبس صاحب
 تو بهم اصل اللهم غارت الخوم و نامب العیون و انت المحی القیوم و انت کل لیل صابح و لا اله الا انت ابراج
 و لا ارض ذات مهاد و لا بحر و لا طلمات بعضها فوق بعضی تدلی الرحمة علی ما تشاء من خلقک تعلم
 خالفة الامین و ما تحفی الصدور و شهرت تدلی بصیفة مضارع مخاطب یا یا فتعال است و دال
 دوم منقلب الزا است اللولاج بشهید و ال کسوره میرزا آخر شب یا از یا یا فعال است الاولاج
 بتحفیف و ال ساکنه میرزا تمام شب الرحمة منصوب است بر مفعول له و مفعول گاهی معروفی باشد مثل

عبدالموت و باقی نماز است از شرح حدیث دوم باب چهل و نهم اصل تشهد یا تشهدات بیل
 نفسان و تشهدات ملائکت و اولو العلم و اولو الالباب و العزیز الحکیم و من لم یشهد علی ما شهدت علی نفسک
 و شهدت ملائکت و اولو العلم فکتابت شهادتی کان شهادته اللهم انت السلام اسألك یا ذا الجلال
 و الاکرام ان تقف رقبتی من الناس بشورح یا در باشدت برای ملائکه است و یا در صور
 و عبارت از پنج شهادت است که عنوان نیز در پنج حق است و اشارت است بآیت سنوره آل عمران شهادت
 ان لا اله الا الله و الملائکه و اولو العلم تا آخر علی و صل باشدت نمیدهد و اما مصدریه است و علی
 در علی نفسک هر دو جا آمده شهادت است السلام بفتح سین بی نقطه انچه آن ضرری نباشد و اگر چه
 ضرری بوسیله آن یکس رسد از آن گفت آن باشد مثل عدالت و مثل عبد کسی چنانچه می آید در
 کتاب العشرة در حدیث چهارم بالتسلیم که اقبشوا السلام فان سلام الله الی السال الظالمین و چون
 سلام محمول شود بر شخصی مراد این است که صاحب اقوی مراتب عدالت است و چون محمول شود
 بر فعل مراد این است که مشتمل است بر عدالت و ادلی مراد است در ادلی و ثانی مراد است در ثانی
 یعنی گواهی میدهم آنچه که گواهی دادی بان هیچ بر خودت و گواهی دادند فرشتگان تو و صاحبان
 علم نیست مستحق عبادتی مگر تو ای نبی تش رعایت کنده مصالحی و هر که گواهی نداد هیچ گواهی تو بر خودت
 گواهی فرشتگان تو و صاحبان علم باین معنی که گواهی ندادند ای گواهی داد اما هیچ اتفاق پس نولیس
 گواهی مرا بجای گواهی او بخدا یا اترک و لبس صاحبی قوی مراتب عدالت و از تست و لبس
 عدالت باین معنی که احکام حلال و حرام معلوم نمیشود مگر بوسی تو باینجا طلب میکنم از برای صاحب عظمت
 و گواهی داشتن آیات خود که همه از این بر آید و گواهی گردن طراز آتش جنم که برای منکران
 آیات است بیست و پنجم اصل علی بن عبد الله علیه السلام قال ان ایاذا راق رسول الله صلی الله
 علیه و آله و محمد جبرئیل فی صورة دحیة الکلبی وقد استخلاه رسول الله صلی الله علیه و آله انما انصرف عنهما
 ولم یقلع کلامهما فقال جبرئیل یا محمد هذا ابو ذر یقول غریبا لم یسلم علينا لم یسلم ردنا علیه یا محمد
 ان له دعاء یدعو به معز و قاعد اهل السماء فانما له عنه اذا رجبنا الی السماء بشورح
 دحیه بکسر و فتح و ال بی نقطه و سکون خای بی نقطه و یار و و نقطه و ر یا بن این تعلیم بن فرد بن فضالة
 بن زید بن امرؤ القیس بن الحزرج الکلبی بفتح کاف و سکون لام و یاسی کیفه از باب رسول
 علیه السلام میفرستد نزد پادشاهان برای پیغام و کند جبرئیل گواهی بصورت او می آید بر اس
 رعایت ادب رسول علیه السلام جمله و قد استخلاه حالست از دحیه و ضمیر استخلاه رابع به حیث است
 ضمیر مستتر در آنها راجع یا بو ذر است و ضمیر یا در راجع بر رسول و جبرئیل است یعنی از وایت
 انصت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرمستی که ابو ذر را بخار می آمد نزد رسول الله

حاشیه صاحب الکافی

الکافی

از من پیر و دانش و اختلاف در اصول دین و منی از آنرا در اصول فقه و منی از آن در فروع فقه است
 انزل بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع یا الله تعالی است و مفعول
 انزل محذوف است برای عموم بمتقدیر انزل یا انزل یا در پی برای سببیت است و ضمیر راجع
 بر موصوله است و این فقره اشارت است با مثال قول الله تعالی و مسوره نسا و ما رسلنا
 من رسول الا لیلطاع باذن الله قول او فلا در یک لایه منون حتی حکمو که فیما شجر بنهم ثم لای بعد و
 فی انفسهم حربا ما قضیت و یسلوا تسلیم و عدل الله اشارت است بوجه جمیع خلافتی در قیامت چنانچه
 گفته در مسوره آل عمران ربنا انک یامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان الله لا یخلف المیعاد و نقاره
 عبارت از حساب اعمال خلافتی است در قیامت یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی گفت فرما اگر من اربع عمار
 از امام محمد باقر و ابو حمزه گفت که امام محمد باقر عینا مندان و عمار جمع کننده آداب و انواع و عمار ابتدا
 میکنم بنام الله که تیری کننده کل عالم است مهربان بومنان است گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی
 مگر الله بنمای او شرکی در استحقاق عبادت نیست او را و گواهی میدهم که محمد بنده او است و رسول
 او است گردیدم با الله تعالی و بجمع رسولان او و بجمع انچه فردا آورده الله تعالی احکام حلال و حرام
 را برای آن بر جمع رسولان از آدم تا خاتم و گزیدم باینکه وعده الله تعالی حق است و لماقات
 خلافتی با الله تعالی بحساب اعمال ایشان حق است و راست گفت الله تعالی در سائید نگفته او را
 رسولان و سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است احصل و سبحان الله
 کلاما ینیم الله شیء و کما یحب الله ان ینیم و الحمد لله کلاما احد الله شیء و کما یحب الله
 ان یحمد و لا اله الا الله کلاما همل الله شیء و کما یحب الله ان یهمل و الله اکبر کلاما
 کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و لا شریک له و تسبیح میکنم الله را چندانکه تسبیح کرد و الله را
 چنانچه دوست میدارد و الله که تسبیح کرده میشود و حمد میکنم الله را چندانکه حمد کرد و الله را چنانچه
 و چنانچه دوست میدارد و الله که حمد کرده میشود و تملیل میکنم الله را چندانکه تملیل کرد و الله را چنانچه
 و چنانچه دوست میدارد و الله که تملیل کرده میشود و تکبیر میکنم الله را چندانکه تکبیر کرد و الله را چنانچه
 دوست میدارد و الله که تکبیر کرده میشود اصل اللهم انی استعظک بمقام الخیر و خواتیمه و مسو ابند و
 قوائده و ذکراته و مایع علمه و لایعصر احصائه حقن الله تعالی فی السیاحه و خیرته و اتمم الایمان و غشی بر کلت
 رحمتک و من علی بصیرت عن الانزاله عن دینک و طهر قلبی من الفسک و لا تشغل قلبی ببدنی و عیال
 و جعلت عن حاجل ثواب آخرتی و انتقل قلبی بحفظ ما لا تقبل منی جوده و ذلل لکل خیر
 لسلته و طهر قلبی من الریاء و لا تجریت فی مقاصله و اجعل عملی خالصا لک بقرح
 الملتحج جمع مفتاح کلید با و مراد اینجا ترفیقات است الخیر تیر و مراد اینجا مجلس عمل صالح است الخواتیم

جمع قائم بفتح نای و دو نقطه در بالا چیز سے چند کہ با خدا سر کنند چیز سے را و مراد اینجا قبولی الہی
 اللہ تعالیٰ اعمال صالحہ راست بروشی کہ حاجت با عاودہ آفتاب شد السوا یعنی بسین بی نقطه
 و فین با نقطه جمع سابقہ تر خدا و مراد اینجا انواع بہتر از جملہ عمل صالحست القوالہ جمع قائمہ لفظ
 کہ صریح باشد در ترتیب بر چیزی الیرکات جمع برکہ لفظی کہ غیر صریح باشد و ترتیب بر چیز سے
 مادر و مانع موصول است و عبارات از غیر است علم منسوب است رسیدن علم کسی بعلم چیز سے
 عبارات از ترقی علم آنکس است تا حصول علم بان چیز براس آنکس انج بنون و جمیم بصیغہ امر باب
 افعال یا باب منع است الانہاج والتج واضح ساختن چیز سے قیمر معرفتہ و قیمر بوابہ و جامع یا قصر است
 رحمتک عبارت از امام زمانت لا تستفل بصیغہ نئی باب منع است و قد یہ ان یمن برای تعین
 معنی اعراض است و لا تجرہ بحیم و راہی لفظ بصیغہ نئی از معقل اللام باب افعال تعرض است
 بر جمعی کہ خیال میکنند کہ ریاء برادر و حال آنکہ در جمیع بندہای بدین ایشان جاری و مستحکم
 شدہ یعنی خدا یا بد رستی کہ من طلب میکنم از تو کلید ہای بہتر از عاقبتہای آخر و از خواہی آخر
 و قائمہ ہای آخر و بر گتہای آخر و انچه را از جلد بہتر کہ رسید علم من بعلم آن چند و انچه را از جلد بہتر کہ
 کوتاہی کرد از نمودن آن لفظ من مراد طلب پیدا داند اختن عمل صالحیست کہ فراموش شدہ و
 بسبب آن بجا نمی آید یا مراد طلب تعلیم عمل صالحیست کہ محجول ماندہ و برای آن بجا نمی آید خدا یا
 واضح ساز برای من تشباحت آخر او بکشاہی براس من و در ہای آخر او محیط کس بر من بر گتہا سے
 رحمت تراد العایم کین بر من بنگاہ و دشمن قہر از کینا نیدن شیاطین مراد دین تو و پاک کن دل
 مرا از اضطراب و در دین تو مشغول کن دل مرا بدنیای من و حاضر معاش من بروشی کہ اعرض
 کند از ماندہ تو اب آخرت من مشغول کن دل مرا بنگاہ دار لی انچه قبول نمیکنی از من نشناختن حق
 آخر و آرام کن برای ہر سخن بہتر زبان مرا و پاک کن دل مرا از خود نمائی و روان کن خود نمائی مرا
 ہر بند من و بگردان عمل مرا خالص برای تو کہ از شائبہ ریاء مبرا باشد اصل اللہ انی اعوذ بک
 من الشیطان الرجیم و انواع النواجر کلھا ظاہرہا و باطنہا و عقلا و افعالہا و جمیع ما یرید فی الی شیطانی الرجیم و ما یرید
 بہ لبطانی لعنید ما احطت بعلمہ و اذات القادر علی صرفہ عقی شمس الغلطات لفتح
 غیر با نقطه فتح نای و جمع عقل بفتح غین فتح فاء انچه باعث غفلت از حق شود مثل مال دنیا و بیعت عیش
 و شہمت و مانند آنها از دامنہائی کہ مردم را بظلمات میگرداند و بضم عین و سکون فاجمع عقل و ضم
 غین و سکون فاستغری کہ قائل ان معلوم بنا شدہ و ہر دو اینجا مناسب است و بنا بر دوم مراد حکم از خود
 عقل است یعنی خدا یا بد رستی کہ من بنیاء میکنم بتواضع عملی کہ بدتر باشد و از اقسام رسوایا ہر انہا
 خواہ ظاہر ان مثل آنکہ ضلالت و خواہ بچنان آنہا مثل تابان آنکہ ضلالت و از دامنہای ایشان

و از جمیع دای که اراده میکند مرا بآن دامن شیطان مشغول و جمیع دای که اراده میکند مرا بآن دامن
 بادشاه منکر حق دانسته از جلا پنجاه کردی بگویم آن و تو را انانی بر برگردانید آن جمیع ازین
 اصل اللهم انی اعوذ بک من طوارق الجن والانس ومن وابعهم وبعثهم وبعثهم وبعثهم وبعثهم وبعثهم
 من الجن والانس وان استتر علی ذی نفسک علی آخره وان یکون ذلک منهم ضرر علی فی عتاشی وین من
 بلاه و یصیبنی منهم لا قوه لی به ولا صیرفی علی احتمالہ فالانتم یمنی یا الهی بقا ساقیه حتی ذلک
 عن ذکرک و لی شغلی عن عبادتک ایت الحاص المانع الدافع الواقی من ذلک و لی شغلی
 الطوارق یفتح طای فی نقطه و کسر رای بی نقطه جمع طارق کسر رای یعنی آتشده بی تل و دوم و اینجا
 کس است که فاسق باشد و نرد این کس آید بنا بر تشبیه فاسق بغیر ذی العقول الزوال یفتح رای
 بالنقطه و کسر رای بیک نقطه و عین بی نقطه جمع زوال یفتح رای و سکون داد و فتح بارگردید و بارگرد
 اینجا سرداران فاسقانست که اکثر از حیاتی بجای حرکت میکنند و بارگرد و بر بجا بیج و سردارانند
 مانند گردباد و بان مکر و تدبیر کار ضلالت میکنند ضمیر زوال بهم راجع بعلم اوست و ضمیر بوالفهم
 و حکایتهم راجع مجموع طوارق و ذوالیج است اگر چه اول ظاهر است بادل و دوم بدوم و سوم بدوم
 که آنها نیز راجع بطوارق باشد و حاصل هر دو کیفیت البوائق یفتح رای بیک نقطه و کسر رای و لفظ در بیان
 و قاف جمع بالنقطه لایا الکامه یفتح میم و کسر رای و دو نقطه در پایان و وال بی نقطه جمع مکیده یفتح نیم
 و کسر کاف و سکون یا و مصدر میمی باب ضرب مکرر و حیثه تا برای بازی دادن ایشان جمع شده
 تا برای حضور فاسقان و مانند ایشان استنزل برای بالنقطه و تشبیه لام بصیغه مضارع شکم و
 از مضاعف باب استفعال است الاسترلال لغزیدن خود بخود بی باعث شدن و دیگر مشار الیه
 ذلک در اول مصدر اعوذ است یا اعاده است که مکرر و مطلوب اعوذ است و حاصل هر دو
 یکی است منهم حال از ضرر است مقدم بر آن شده مشار الیه ذلک در دوم ابتداء مذکور و ضمیر
 فلا تمین یعنی خدا یا بدستی من پناه میگیرم بتو از شر آئیندگان نزد من که بی عقل باشند
 جمله من والانس و از شر رؤسای ایشان و از شر بلاهای ایشان و از شر مکرهای ایشان و از شر
 اینکه من روم بجای حضور فاسقان از جمله من والانس و از شر اینکه بی آمدن ایشان نزد من
 در رفتن من نزد ایشان لغزیده شوم از دین خود پس ضائع میشود بر من آخرت من و از شر اینکه
 باشد آن پناه گرفتن و پناه دادن باعث ضرری از فاسقان بر من در معاش من مثل غصب
 مال و مانند آن یا اینکه بهم رسد بلائی که بر خود و مرا از ایشان که توانائی نباشد مرا بآن و صبر نباشد
 مرا بر تحمل آن مثل دشنام و مانند آن پس قبل از آن البته برای معبود من بکشیدن آن بلا که
 مانع میشود مرا از یاد تو و مشغول میکند و میگرداند مرا از عبادت تو و توانی بکار دار و مانع دفع

و اما از آنجا که خواهی نمائند که عاصم ناظر است به یزید و مانع نا ظاهر است بر ذوالج و واقع ناظر
 است باستر لال و واقع ناظر مستبصر و بلا اصل اسماء الله العظمی و العزیز فی معیشتی و ما ایشیت
 معیشته اتقوی علی ما عانتک و اطلع بجان من حیوانک و اصبر فیما الیها الحیران بعدا و لا تفرغ فی رزق و تظن
 و لا یستلینی یفعل اسقیه مضیعا علی اعطی خطا و انانی آخری و صفا شاد و اساهیت ما منی فی دنیای و لا
 تجعل الدنیا علی سجنای و لا تجعل فراقها علی خیر فایضی و صفتیها و اجعل علی قیها
 مقبول و سیه فیها مستکورا شتوحر المعیشته لفتح صمیم و کسر سنین بی لفظه زندگانه و آنچه
 بان زندگانه کنند و اول یا دوم مراد است در اول و دوم مراد است در دوم یا بیاضی و اوم است
 معیشته منصوص از ذیل لایق با حقیقت علی بنیته بدینا مقصود که نائب قاعل معیشتها است المعاش لفتح صمیم
 آنچه بآن زندگانی کنند و زندگانی در اول مراد است انجا الهی لفتح با و کسر نون و سکا و و بار
 و هزه آنچه بی مشتقت بقصر فی المعاش لفتح صمیم و کسر سینی بی لفظه و با و هزه طعام گوارا که از تناول
 آن ضرری بهم نرسد یعنی طلب میکنم از خود بازخواست را و زندگانی بخند آنکه باقی داری مراد زنده
 را میطلبم که توانا شوم بان بر طاعت تو و رسم بان برضای تو و خودم بان بسوی بهشت که سراسر
 زندگانی بجا و دانی است و در فرای قیامت و روزی کن مراد روزی که صاحب طغیان و تجماند
 از خود و شرع کند مرا و مبتلا کن البتة مرا بنیاز مندی که از ار کشم بان بر حال که تنگ گرفته شده
 بر لبش باشد بدو مانیبی فراوان در آخرت من و معاشی که بی مشقت بدست آید گوارا باشد
 در دنیای من و گردان دنیا را بر من زدن از کثرت آلام و اسقام و گردان مفارقت دنیا را بر من
 اندوه از کثرت فراغت و دل بستگی بدینا پناه ده مراد و گردان از خیریتن و دنیا مرا و گردان عمل مرا
 در دنیا مقبول و سعی مراد و دنیا پا دوش داده شده اصل اللهم من اراد فی لیسوق فله وجه
 بمثل مراد و کافیا فکده و امر یعنی من الفی علی همه و امر می مکر فی ما نك خیر الماکرین و اقل
 یعنی عیون الکفر و الظلمه و الطغاة الحسد و البشیر ضمیر مثل راجع بمن است یا راجع بسید است
 فرق میان کید و کراخی اینست که اول ضرر رسانیدن بر حیثیت و دود ضرر رسانیدن بر بدن
 با دزدی و دلاشت انفا بقاء فان و هزه و صیغه امر باب منع است الفقار لفتح فاء و سکون فاف و هزه چشتم
 کنند و و عدیه آن بمن برای تضمین معنی و فتح است یعنی خدا یا و هر که اراده من کرد بپدی پس اراده
 کن و از اتمثل خود در قصد بد و هر که بدی صریح کو با من در دنیا پس بدی صریح کن برود
 بر گردان آدمی اندوه کسی را که اندوهناک کرد مراد ضرر غیر مجرب برسان کسی را که ضرر صریح رسانید
 کن چه بدیستی که بدتر مراد رسانند گمان بر صریحی و کن وقوع کن از من چشمهای کافران را
 که بجا کنند و طمانیان را که رشک حمارا خدا اصل اللهم و انزل علی مذک سکنه و البسنه در شک

بالمحسنة واحفظني بسترک الیاتی وجلتی فانیتک النافعة وصدق قول رعدی وبارک لانی ولدی
 واجلی ومالی مشیوم ورحمک المحسنة بیان شد در حدیث سیزدهم باب چهل و هشتم المستر کبیرین
 فی نقطه پرده الضلال یفتح قاعل خوب یعنی قدا و فردا بر من از جانب تو آرامی و بر نشان
 مرا زره تو که مستحکم است و نگاها را مرا پرده تو که نگاها را از معاصی و مانند آنست و فردا بر من از
 فراغت تو که نفع رسان است و راست آور سخن مرا مثل گفتن لا اله الا الله یا یحیی کبد محض زبان
 نباشد و راست آور عبادت مرا مثل نماز یا یحیی که باطل نباشد و برکت ده برای من در اولاد
 من و در اهل بیت من و در مال من اصل اللهم ما قد من و ما خرجت و ما غفلت و ما اعملت و ما
 توانیت و ما اعلنت و ما اسریت و ما غفر لی یا ارحم الراحمین شیوخ اهد ما یوصله است بقرینه
 الاغفال بغین بالفظ و فاصدربا بافعال حرکت چیزی از روی غافل شدن یعنی خدا یا آنچه پیش چشم
 و پس میبایست و آنچه پس داشتیم و پیش میبایست و آنچه حرکت از روی غفلت کردم و آنچه دانست
 کردم از افعال و ترک بیهوده و آنچه کابلی و ران کردم از افعال و آنچه آشکارا کردم از قبیح را آنچه
 پنهان کردم از قبیح پس بیامرز آنرا برای من ای رحم کننده ترم کننده گان لبست و حفظم اصل
 یا ای جعفر علیه السلام قال قل اللهم اوسع علی فی رزقی و املأ دلی فی شری و اغفر لی ذنبی و اجعلنی
 مبر تنصیر به لدینک و لا تستبدل فی شیری شیوخ و اجعلنی ممن تنقصر تا آخر اشارت است بقول الله
 العالی در سوره توبه لا تنفرو و انفذکم غذا یا ایما و یستبدل فوا غیرکم و لا تنفرو شیئا و بر سر توبه یا ایما
 الذین امنوا و من برتد منکم من دینه ینسوف یا ای الله یقوم بحکم و یجوز به یعنی روایت است از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت بگوید دعا خدا یا وسعت و بر من در روزی من و در روزی ده برکت
 در عرض من و بخشایش کن برای من گناه را و بگردان مرا از جاهل که اشتیاق میکشی از دشمنان تو را و بر
 دین تو که اسلام است و عووض کن بجای من غیر مرا در اشتیاق از دشمنان لبست و هشتادم اصل
 من ابی عبد الله علیه السلام که کان یقول یا من یشکر الله و یعفو عن الذنوب و هو الغفور الرحیم اغفر لی
 الذنوب التي ذهبت لذتها و بقيت تبعاتها شمس و التبعة یفتح تابی و نقطه و بر بالا کسبه
 بای یک نقطه و عین بی نقطه باز خواست گناه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او میگفت
 در دعای آنکه پاداشت عبادت کم و در میگردان روز گناه بسیار و دوست بخیرالش کننده رحم کننده
 بخشایش کن برای من گناه را که رفت لذت آنها و باقی مانده باز خواست آنها لبست و نهم
 اصل عن ابی عبد الله قال کان من دعا یقول یا قهر یا قدا و سر یا اولی و یا اخر الاخرین
 یا جری یا رحیم اغفر الذنوب التي تغير النعم و اغفر الذنوب التي تحل التوبة اغفر الذنوب التي تقدر العاصم و اغفر
 الذنوب التي تنزل البلاء و اغفر الذنوب التي تدل بالاعلاء و اغفر الذنوب التي تعجل القضاء و اغفر الذنوب التي

التي تقطع الرجاء واغفر لي الذنوب التي تظلم لهواء واغفر لي الذنوب التي تكشف الغطاء
واغفر لي الذنوب التي ترد الدعاء واغفر لي الذنوب التي ترد غيث السماء
يا نيك صدق ما يقول انك بيا لا ينقطع حرف بمرصينه مصدر مست ظرف متعلق بدعاست وانما
بانك صدق ما ينقسم دنا از معصوم بحض ظا لم يظلمت ليس يا از قبيل تواضع وتذلل مست يا بمر
شيعه خود وگناه شيعه را بخود نسبت داده در ظاهر لفظ ديرين تقدیر یا نورنا آخر نفع و اسم
کان است زیرا که در حکم مفرد مست چون مراد از ان لفظت يا طلب مغفرت بمعنى استغاده است
چنانچه مذکور شد در حدیث باب صد و نود و هفتم کتاب الایمان و الکفر که باب فی تفسیر الذنوب
است و اگر بیای و دو لفظ در پانچین بعینه مضارع غائب مرفوع یا منصوب مست بتقدیر ان یا نسب
است یا اجمال ان یا باعمال آن ویرین تقدیر اسم کان است و یا نورنا آخر منصوب و مفعول
يقول است تفسیر بعض این گناها که گذشت در کتاب الایمان و الکفر در باب فی تفسیر الذنوب
یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع را وی گفت بود از جمله دعای و لفظها لفظای را شما می پابل
آسمانها و زمین ای ثبات پاکیزه از هر نقصان و قبیحی موجود پیش از پیشینان و ای موجود بعد از پسینان
اشارت است بآنچه در نسخ الیلاعه در خطبه که اولش این است و حصره من کیفه مذکور است که و ای سبحانه و تعالی بعد خالق الذین
وجه لا شیهه تا قول و تم تلمید با بعد الفناء ای مبر کل عالمی هر جان پرستان بیامرز برای من گناهاینا
که تقدیر میدهند بهتر از آنها زیاده روی بر مردم است و بیامرز برای من گناهاینا که فردوی و رتبه عقوبتبار
انها ظلم است و بیامرز برای من گناهاینا که پاره میکنند پرده ارا آنها شرب خمر است و بیامرز برای من
من گناهاینا که فرود بآوردند بلا را شاید که آنها زنا برآید با نطق و لون باشد که باعث
زلزله می شود و بیامرز برای من گناهاینا که دولت میدهند دشمنان را آنها نقض عید است
و بیامرز برای من گناهاینا که شتابان میکنند مرگ را آنها قطع رحم است و بیامرز برای من گناهاینا که
قطع امید میکنند شاید که آنها خون نامحق باشد که قطع امید حیوة در النست و باعث پشیمانی است
و بیامرز برای من گناهاینا که تاریک میکنند فضا را که آدمی را سرگردان میکنند آنها حقوق و الزین
است و بیامرز برای من گناهاینا که بر میدارند پیرده از عیبها و سوا میکنند شاید که آنها خبیثت و افترا
و سخن چینی باشد و بیامرز برای من گناهاینا که بر میگردد اند دعار آنها نیز حقوق و الزین است
و بیامرز برای من گناهاینا که بر میگردد اند بازان ابر را آنها جور در حکم است و بیامرز برای من
عین ابی عید الله یا عذتی فی کربتی و یا صلی فی شدتی و یا ولی فی نعتی و یا غیاثی فی رغبتی و یا
العدة بضم عین و تشدید دال فی نقطه آنچه مهیا کرده میشود برای حوادث زمانه الکربة بضم کاف
و سکون رای میقطر و پای میقطر اندوه فراوان را بمرغبت بضم رای فی نقطه و سکون عین بالنقطه

و بای بکشفه و بفتح راو و فتح غین زاروی کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مقدمه دعا ای سبیا کرده شده من درانده فراوان من دای همراه من دوستی من دای
کار ساز من در نعمت من دای فریاد رس من در زاری من اصل قال دکان من دعا و امیر المؤمنین
اللهم کتب الائمة علی الاخیار و اطلعت علی الاسرار فخلت بیننا و بین القلوب العزیزة لایتم الا ان
الیه مفضاة و انما امرک علی اذنا و تان نقول له کن فیکون فقل یرحمک لطاعتک ان تدخل فی کل
عضو من اعضائی و لا تقارن حتی القاک و قل یرحمک المعصیت ان تخبر من کل عضو من اعضائی فلا تقربنی
حتى القاک و ان ترقی من الدنیا و زهد فی فیها و لا تزوحا عنی و ترغب فی فیها یا حسن تشریح
گفت اشارت است بآیت سورہ یس و نگفت با قدموا و انما بهم طاعت از باب تفصیل است و اشارت است
بآیه آن آیت و کل شیء احصیناه فی امام مبین و بیان این شد در شرح حدیث چهارم باب شصت و یکم
که باب الحجة که باب ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئا و لا یفعلون الا بعد من المدعو و علی و امر منه
لا یتجاوز و رده است فادر فخلت بر ای تعقیب است و این جمله اشارت است بآیت و اعلم ان الله
یکمل بن المرء قلبه و این باب بریه در کتاب التوحید و در باب السعادة و الشقاوة نقل کرده و در
تفسیر آنکه بحول بین و بین ان یعلم ان الباطل حق فادر فالستر بر ای تفریع است مفضاة
بفاد و فاد باللفظ و الف بصیغه اسم مفعول یا بفعل است الانفاس یرون آوردن چیز اندرونی
بفضا و اینجا بر سبیل استعاره است و انما امرک اشارت است بآیت سورہ یس یا در بر جنگ هر دو بر
آلت است و مراد بر حجت قرین است و اشارت است باینکه طاعت و ترک معصیت فعل بواسطه است
و فعل بی واسطه الله تعالی است و ترغبی بصیغه مضارع مخاطب یا یا تفصیل یا یا بفعل انفسد است
تقدیر ان ناصیه و او بمعنی مع است یا حالیه است که داخل جمله اسمیه می شود و غالباً و بنابر دوم مضارع
در اینجا در حکم مفرود نیست که بعد از واقع شده و خبرش محذوف است و جو با تقدیر و ترغیب یکایک
نیز ثابت و محتمل بود بنابر دوم اینکه ترغبی مرفوع باشد لیکن این احتمال متروک است زیرا که
و او اینجا مشتبه می شود با او بهتیناف نحوی و اگر برای استیفاف نحوی باشد فعل مضارع بمعنی
امر خواهد بود و افاده طلب ترغیب خواهد بود چنانچه خاتمه تجویر رفع کرده اند در لایا کل السمک
و تشریب اللبن بنابر اینکه مراد امر تشریب لبن باشد بعد از نهی از اکل سمک لکن اگر بنیان و او بر آنکه
فعل مضارع بعد از ان منصوب می باشد و او الصرف میماند یعنی امام جعفر صادق علیه السلام
گفته بود از جمله دعای امیر المؤمنین علیه السلام قد ایا ترشنته در نامه اعمال ثلاثین خبر بایر
که باعث این شدن که بعد از ایشان بعمل آید مثل پدر عثمائی که معمول می شود و در عمل
و اضع آن بدعت داخل است و تعلیم کرده جمیع چیزها را بر رسول و او صبیای او در

قرآن که تمییز کل شئی است و آگاه شده است بر ما از مای در و نهایی خلافت پس از آن مانع شد
بر اس اتمام حجت تو بر مشرکان میان ما و میان دلهای ما امتزاجیم که خیر نم کنند و بزم
باطل کنیم و لهای خود را مانند علم اتنا بزمی حق پس را زد و درون دل نزد تو افکار است و دلهای
سوی تو بیرون آورده شده است بقضا و خیر این نیست که کار تو برای وجود و خیر بر این را در کنی
آن چیز را نیست که گوئی آنرا بیشو پس میشود با نفعی که کار تو از قسایل افعال انس یا من با ملک
نیست که محتاج بحرکت خود و مشاقت تیرا که مجردی غیر الله تعالی نیما شده نزد اهل اسلام پس
بگو بوسیله توفیق تو طاعت ترا اینک داخل شود و در هر عضوی از اعضا من و اینک جدا نشود و از من
تا وقتی که ملاقات کنم ترا در روز مرگ یا روز حساب و بگو بوسیله توفیق تو مصیبت ترا اینک بیرون
رو و از هر عضوی از اعضا من پس از آن نزدیک من نشود تا وقتی که ملاقات کنم ترا و روزی
و هر از دنیا بقدر کفایت و بی حرص کن مرا در دنیا و باز گیر دنیا را از من بر حالی که حرص
می کرده باشی مرا در این امر هر کل عالم هستی و یکم اصل علی بن محبوب علی العلاء بن رزین و عبد الله بن
بن سبابة قال اعطانی الله عند الله علیه السلام هذا الله عا و الحمد لله و لی الحمد و اهله و منتهاه و محله
احلص من وحده و احدثی من عده و داد مرا طاع و اصل المقصود به شرح روایت است از حسن
بن محبوب از علای بن رزین از عبد الرحمن بن سبابة که گفت داد مرا امام جعفر صادق علیه السلام
با نفعی که تعلیم من کرد این دعا را تا بعل آدرم و ممکن است که امام نیز این دعا را می کرده باشد باعتبار آنچه
نه کور شد در شرح حدیث است و نم این باب سیاسی است که صاحب اختیار سیاسی است و اهل
آنست و آخر آنست با نفعی که استحقاق دیگران سیاسی را می رسد زیرا که توفیق اوست و جای فرد و آمدن
آنست با نفعی که بعد از رسیدن با و از او تجاوز نمی کند بیا لاتر عبادت شده خالص از عیب کرد
کسی که بی شریک کرده در عبادت خود او را و راه حق یافت کسی که عبادت با و کرد و مطلوب خود رسید
کسی که فرمان بر واری او کرد و ایمن از شر شیطان شد کسی که پناه بر نه او است اصل اللهم
یا ذا الجود و الحمد و الثنا بالجلیل و الحمد اسالك مسئلة مخضعة لك بوقته و رغم لك الله و اغفر لك و حبه
و دلال لك لنفسه و فاضت من خوفك و دموع و ترددت عیون و اعترف لك بذنوبه و فحمت عندك
خطیئته و شامت عندك جریرته فضعقت عندك قوتی و قلت حیلته و انقطعت عن سبای
خدا الله و اضلل عنه كل باطل و الحاقته ذنوبه الی ذل معامه بین یل یك
و خضوعه لدیك و ابتهاله الیک شرح الثنا بکسر ثاء نقطه نضاء و سبع پیش در خانه
و بفتح ثاء و صف کسی بعنوان مرح یا خواه بعنوان مرح و خواه بعنوان ذم الحمد متاکش و مراد اینجا
نعل با معنی استحقاق متاکش است رغم بر او بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم با تفعیل است

الزعمی نکر کردن و خود شمر دن و قلعی آن با نف با اعتبار این است که متکبر می شود و بالا می کند و غیر
 بعین بی نقطه و قاف و را بی نقطه بعینه ماضی معلوم بای تقبیل است البقرة بفتح عین بی نقطه و سکون
 بای بی نقطه و رای بی نقطه که بای و بیسته و گلو پیچیده باشد شانه بشین با نقطه و الذ و نون است
 البقرة بفتح جیم و کسر رای بی نقطه و سکون بای و دو نقطه در پائین و رای بی نقطه گناه بزرگ که کسی
 دانسته ترکیب آن شده باشد خدا الله بمنزه بعد از القاست المقام بضم میم مصدر میم باب افعال
 مانند در بانی و بفتح میم مصدر باب لغز الیاد و بر هر تقدیر نسبت ذل بمقام نسبت مجاز است
 و مراد نسبت ذل لاجرایش است و خود عطف بر ذل است با عطف بر مقام است و همچنین از برای
 یعنی خود ایامی صاحب کرم و بزرگی و درگاه خوب و ستایش طلب می کند از تو طلب کسی که فروتنی کرد
 برای تو کج کردن کردن خود و نیست کرد برای تو یعنی خود را و بخاک مالید برای تو روی خود را
 و غرر کرد برای تو خود را و در وان شد از ترس تو از شکمهای او و آمد در رفت کرد و رسید
 و گلوئی اگر نگریه شده او و اعتراف کرد نزد تو گناه بان او و رسوا کرد او و اخطای او درشت
 کرد او را و نزد تو گناه دانسته او پس تا توان شد خود آنچه مذکور شد از اعتراف و رسوائی و درشتی
 تو گفتار او و کم شدن پر و کار او و در غرر خواهی و بریده شدن او و سببهای فزونیهای شیطان او را
 و بر طرف شدن او و هر یک از اینها که بشیطان او را بان میخواند و بجا کرد او را گناه بان او بسوی
 خواری مانند او و فروتنی او و نزد تو و زاری او بسوی تو اصل **اسألك الله سوال**
موجه بمنزله ارفع اليك كعبته واقض اليك كضرعه و ابتها اليك کاشد ابتها الله اللهم فاج
 استكانة منطقی و ذل مقامی و مجلسی و خضوعی اليك در حقش **شرح الرتبة بضم رای بی نقطه و سکون**
 عین با نقطه و بای بی نقطه و بفتح را و فتح عین زاری کردن منطلق بفتح میم و کسر طاء بی نقطه و مقام
 بضم بای بفتح میم و مجلس بفتح میم و سکون جیم و کسر لام مصدر میباید است یعنی طلب میکنم از تو خود ایام
 طلب کسی که او بر خیزد آنجیسے است که مذکور شد احوال او زاری میکنم بسوی تو مانند زاری او و فروتنی
 میکنم بسوی تو مانند فروتنی او و بنیایت زاری میکنم بسوی تو مانند سخت تر زاری بنیایت او و ندا پس
 رحم کن و در نشستن سخنوری من و خواری مانند من و نشستن من و فروتنی من بسوی تو کج کردن کردن
 خود را اصل **اسألك اللهم الهدى من الضلالة والبصيرة من العمى**
 و الرشك من الهوى و اسألك اللهم أكثر الخلق عند الرخاء و اقل الصبر عند المصيبة و افضل الشكر عند وضع
 الشكر و التسليم عند الشبهات و اسألك القوة في طاعتك و الضعف عن عصيتك و الهرب
 اليك منك و اقرب اليك رجا لترضی و التحری لكل ما يرضيك عن في إعطاء خلقك التماسا لرضاك
 بشرح من چه جایز بی دل است اصل بی و نظائر است بتضخین معنی بعد یعنی طلب میکنم از تو

ندایا تو فین راه یافتی بدلی گمراه و دیده و پستی پیل کوه بدلی و راست بروی بدلی
 کج روی و طلب میکنم از تو فدایا تو فین بیشتر سپاس بزد و فراغت و بیشتر ضرر نزد مصیبت
 فاضله شکر نزد نعمتی که جای شکر است و قبول سخن او لیبای تو تر و شبیهتهای بزد و امثال ایشان
 و طلب میکنم از تو تو فین قوت غم در طاعت تو دوستی غم از مصیبت تو و گریز بسوی رحمت تو
 از عذاب تو و نزدیکی بستن بسوی تو ای صاحب کل اختیار من تاراهی شوی و توفیق استجاب
 به یاق هر چه راضی میکنی ترا از من اصل راضی و راضی این اتم رحمی او من یعود علی ان قضیتنی
 او من یسقطی عقوبه ای عاقبتی او من یسقط عطا یا و این چه متغی او من یسقط کرامتی او یا هشتی او من
 یضرب فی هوا دلی اگر مکنی شرح ای صاحب کل اختیار را که امیدوار باشم اگر رحم کنی مرا یا که بر میگردد
 بر سر من برای هر یاقی اگر دور کنی مرا از خود یا که بقیع میرساند مرا بخفا نش او اگر عذاب کنی مرا
 و یا که امیدوار بخششهای او باشم اگر محروم کنی مرا از بخشش خود یا که صاحب اختیار بشود و عزت
 مرا اگر غور کنی مرا یا که ضرر میرساند مرا غوری او که با من کند اگر عزیز کنی مرا اصل راضی
 اسیر و فعلی واقعه علی و اقصی تلی و اطول اعلی و اقصی اعلی و اجرائی علی عصیان من خلفی شرح با اسرار و نظائر
 برای تعب است و با بعد از آن مصوب است بقیعیت زیرا که در اصل یعنی استغفام بود و یا یعنی که
 چه چیز عظیم زشت کرده عمل مرا ای صاحب کل اختیار یا چه زشت است فعل من و چه صبیح است عمل
 من و چه سخت است دل من و چه دراز است آرزوی من و چه کرم است اجل من و چه صاحب هر اتم
 بر عصیان آنکه آفرید مرا اصل راضی و ما اجب بالی و اعندی و اظهر نعماءک علی کثرت علی منک انعم
 فلما حصی بالوقل من الشکر فیما اولیت به طهرت بالنعم و قهرت للنعم و سهوت من الذکر
 و ركب الجهل بعد العلم و جرت من العدل الى الظلم و جازت الذی الایثم و صرت الى اللغو
 من الخوف و الخزن فاصغر جنتی و اقلها فی کفر و ذنوبی و ما اکثر ذنوبی و اعطیها علی قدر
 صغری و ضعیفی کنی شرح البیلا و بفتح یای یکفیه و الف مدوده امتحان نعمت یا آزار و مراد اینجا
 امتحان نعمت است البیلا بفتح نون و عین فی نقطه میاکنه و الف مدوده نعمت الایلا و صغر فعل الفاعل
 و اوی و وصل اللام یا ای باب افعال کسی را صاحب اختیار چیزی کردن بطریقی بای یکفیه و طای
 بنقطه و رای بنقطه یعنی با کلمه یا علم است البیلا بفتح یای و فتح طای از یاد آمدن بحال خوشی الی النعم بکسرتون
 و فتح قاف و بفتح نون و کسراف جمع نعمه بفتح نون و کسراف و یکسر و فتح نون و سکون قاف هذا ایست
 که برای انتقام است یعنی ای صاحب کل اختیار من و پرتیکوست امتحان که نعمت بزد من و چه
 آشکار است نعمت تو بر من بیان این آنکه بسیار رشید بر من از جانب تو نعمتهای پس نیتوانم که بشمار
 در آورم آنها را و کم شد از جانب من شکر در آن نعمت که بمن دادی اتم راضی از یاد آمدن سبب

نعمتها و خود را در معرض غدا برادر آوردیم و عاقل شدیم از وعظ که در کتاب الهی است و کردیم
باجای و تا خردمندی را بعد از علم من بآنکه در کتاب البصیرت از وعظ و در گذشتن از میان رویه
لبسوی بیجا کردن و ترک کردم نیکو کار بر این توبه گناه شدم و گردیدم لبسوی باز بجای عرض کردم
از ترس خدا یا آخرت و اندوه برای آن عذاب پس چه کجاست خسرات من و چه کمست و جنبه اغاییاری
گناهای من و چه بسیار نیست گناهای من و چه بزرگست انهما قیاس بر مقدار کوچکی حسنه من و تا توانی آنچه باعث
فرت مشیت از طاعات و مانند آنها اصل رب و ما اطول العلی فی قصه الجلی واقصر الجلی فی بعد
اصلی و ما اقصر میرقی علی التبیان شرح اسی صاحب کل اختیار من و چه دوازده است آرزوی من
در جنب کوتاهی عمر من و چه کوتاه است عمر من و چپ درازی آمدن من و چه پست نهان من
در چپ آشکار من با ندینی که در ظاهر مردم فریب بسیار خوب میدارند و در باطن بسیار بدیم اصل
رب لا یخفی عن الله الحجب ولا عذر له ان اعتد به ولا شکر عند اولیة و ادلیة التوفیق علی هذا الیه فکما
لا شکر عندی در حکم جزای آن ابلیث و اولیت است و این دو فعل بصیغه ماضی مجهول مشکلم باب
افعال است و مجموع این شرط و آنچه در حکم جزای آنست در حکم جزای آن لم تعنی است لم تعنی یعنی
تا و کسر عین بی نقطه و تشدید فون مسوره و بار مشکلم بصیغه مضارع مخاطبه فعل النعم باب
افعال است یعنی اسی صاحب کل اختیار من نیست بر بانی مرا اگر طلب بر زبان کنم تا از عذاب خلاص
شوم و نیست عذری مرا اگر طلب عذر برای خود کنم تا از عذاب خلاص شوم و نیست شکر نزد
من اگر همان کرده شوم شمت و داده شوم نعمت اگر اعانت کنی مرا بر شکر آنچه داده شده از نعمت
اصل رب ما اخف هیزاتی فدائکم ترجمه و ازل لسانی ان لم تشبهوا و المودة و جهلکم تمیض شوم
الیزان و تره و ترازد و مراد اینجا معنی اولست مثل آنچه می آید در کتاب الصلوٰۃ و در حدیث
سیردهم باب اول که الصلوٰۃ میزان من و لی استوفی ثباته ثوابه نقطه و بایمی یک نقطه و تا سه
دو نقطه و در بالا بصیغه مضارع مخاطبه باب یفعل باب افعال است اسود و باید نظر آن را در
باب افعال است پس تحقیق ذال است یعنی اسی صاحب کل اختیار من چه سبک است
عمل صالح من که در تذات او است فرد ای قیامت اگر سنگی این نمکنتی آخر استفضل خود
و چه لغزان است زیان عذر خواهی من در آن روز اگر بیاورم جاسکتی آخر استفضل
خود و چه ستیا هست زدی من در آن روز اگر سقیم کنی آخر استفضل خود و اصل
رب کیف لی الذی لو لی سابق حتی قد هدت الکاف لالتحیح هت بتشدید ذال بی نقطه بصیغه
ماضی مجهول مضارع باب یقر یا یقر یا یاب علم است الحمد سمعت کر آن الارکان جمع
رکن بشماره و سکون کافی اعضائی که قوتی از باقی اعضا است یعنی اسی صاحب کل اختیار من

علائق اصناف

ایمن شدم ترس تر با یعنی که ترس تو نور زیدم و سر پیچیدم از رغبت فرمودن تو و اعتقاد کرم
 برضایتی تو رزق را با یعنی که در طلب مال دنیا و زیدم و سسل انگاری کردم با قامت بر بان تو
 اُصِلْ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ أَمْنِي خَلَقِي خُذْهُ الدُّنْيَا خَوْفًا وَحَوْلَ تَشْطَلِي شَوْقًا وَتَهَادُونِي بِحَيْثُ خَرَقَا
 مِنْكَ ثُمَّ اجْعَلْنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي مِنْ رِزْقِكَ شَوْحًا خَدَايَا بِنَا بِرَأْسِ انْتِزَاعٍ مِنْ كِبَرٍ دَانِ أَيْمَنِ بُوْدُنِ
 مرا از عذاب تو در این دنیا ترس و بگردان سر پیچیدن مرا رغبت و سسل انگاری مرا بر بان ترا ضرب
 از ترس تو با یعنی که ان صفات و پیغم را از من بر طرف کن و بجای آنها این صفات حمیده بده
 بعد از آن راضی کن مرا با آنچه نصیب است برای من از رزق ترا اصل یا اگر هم اسالك یا سلك العظیم
 برضائك عند السخطة و الفرج عند الكربة و النور عند الظلمة و البصيرة عند التشبیه الفتنه شدیم
 تفسیر اسم العظیم گذشت و در شرح حدیث مفید هم این باب یعنی ای صاحب کرم طلب میکنم از تو بمن نام تو
 که بزرگست راضی شدن ترا از من نزد غضب تو بر عاصیان و کشاد کار مرا نزد دانه و فراوانی من
 و روشنی را نزد تاریکی قبر و مانند آن و دیده و ریزه بركات قرآن که در اینها منی صریح از اختلاف
 و پیروی ظن شده نزد مشبهه ما یعنی امتحان مثل اینکه امتحان الله تعالى بتكليم او ظالمات را در راهها
 دراز بلشکر و اموال و اسباب و ترویج مشهوران بعلم و مصنفان و قاریان قرآن که هواخواهان
 ایشانند با مثل اشتباه من بی باطل میشود و نزد جمعی که گویا بطنه اصل رب اجعل جنتی و مخطایای
 حصینه در دواقی الخان رفیع و اعمالی که لها مقبله و حسناتی مضاعفه ترا کینه مشهور الجنة بنفسهم
 سپرو تعلق من خطایای بینه یا اعتبار تقصیر معنی معقظ است الخان کبر جمیع جنت بفتح جیم همیشه
 متقبل بصیغه اسم مفعول باب تفعل برای میا القیه است یعنی ای صاحب کل اختیار من بگردان و دریا
 سپرم که نگاه دارد مرا از شر خطایای من که کرده ام مستحکم و مراتب مراد برشته لید و علمای من میبازار
 بغایت مقبول و اعمال غیرم ایستدین برابر کرده شده پاکیزه اصل اعوذ بک من الفتی کلها ما ظهر
 منها و ما بطن و من ربيع المطعم و المشرب و من شر ما علم و من شر ما لا اعلم شعوخه پناه میگيرم تبه از شر
 استخوانها پناه خواهم از شر خطایای من از شر خطایای من از شر خطایای من از شر خطایای من از شر خطایای من
 شده مثل ترویج مشهوران بعلم و مصنفان الخه ضلالت در سالهای و راز و پناه میگيرم تبه از شر خطایای
 مرتبه طعام و شراب که در مجالس اهل قیالات صفت میشود که مباد از آنها جمعی از مومنان فریفتند ببرد
 و پناه میگيرم تبه از شر آنچه میدانم که فریفته است و از شر آنچه نمیدانم که فریفته است از اسباب
 ضلالت اهل ضلالت اصل و اعوذ بک من ان اشتهر بالجهل بالعلم و الجفاء بالحلم و الجور بالعدل
 و القطع بقرایة الحدیث بالصبر و الهدى بالضلالة و الکفر بالإيمان شعوخه در نسخ و التبدل
 بالضلالة است و این از غلط کاتیا نیست و الضلالت یا لهدی یعنی و پناه میگيرم تبه از شر آنچه

مرباری بنام پیر دارنخ را بعلم بحکات قرآن که در آنجا منی از قبالت است بنیغنی که محل بحکات کنیم و پیر وی حسن
 کنیم و در شتی را بوقار و تمکین و پیرانی را بمیان روی و قطع صلوات یا قطع صلوات و پیر را قطع صلوات رحم مطلقا را
 بینگوئی بالیشان و انظر ابدا بصیر و گویی را بر آنست و قن و کفر یا ایمان سعی و دوام اصل این محبوب
 عن جیل بن صالح انه ذکر انضا مثله و ذکر انه دعاء علی بن الحسین صلوات الله علیه و نراد
 فی آخره آمین رب العالمین شرح ضمیرانه راجع بامام موسی کاظم علیه السلام است یا راجع
 بامام جعفر صادق علیه السلام است و لفظ انضا مؤید اول است یعنی حسن بن محبوب که راوی روایت
 سابق بود روایت کرد از جمیل بن صالح که از اربابان امام موسی کاظم علیه السلام و امام جعفر صادق
 علیه السلام است این را که امام موسی کاظم علیه السلام نیز ذکر کرده که مثل آن دعا را که امام جعفر صادق م
 ذکر کرد و امام موسی کاظم علیه السلام ذکر کرده که آن دعاست امام زین العابدین است صلوات الله علیه
 و امام موسی کاظم علیه السلام از یاد کرد و در آخر آن دعا این را که استجاب کن ای صاحب کل اعتبار هر کس و هر چیز
 سعی و نسویم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادع بهذا الدعاء اللهم انی اسألك بربک
 الی لا یتنازل منک الا برضاه و المخرج من جمیع معاصیک و الذخیر فی کل مایر ضیک و النجاة من کل و حلة
 و المخرج من کل کسرة اتی بهامتی عدا و نزل بهامتی خطا و ما و خطرها علی خطرات الشیطان شرح
 با در هر جنبه زنده برای تقویت میخاید و میتواند بود که از غلط کاتبان باشد بقرینه ذکر منی و بنا بر
 این النجاة منصوب و معطوف بربحتک است و همچنین و المخرج و میتواند بود که بایر ای الت
 باشد و ذکر منی بر سبیل مثال باشد و النجاة مجرد و معطوف بر رضا باشد و همچنین و المخرج المبررة
 بفتح و او و مسکون رای بی نقطه و طای بی نقطه مشکلی که نجات اذن آسانی نمیشود و المخرج بفتح
 بیم و صیر می باشد نسبت اتیان بشی بعمل نسبت مجاز نیست و مقصود نسبت آن بجای است
 و همچنین نسبت ذات بخطا و همچنین نسبت ظهور خطرات باذراتی بایر ای تعدیه ایست منی محاسب
 از عمد و از خطا و درزل بایر ای التست و در خطرها بایر ای تعدیه ایست خطرنجای با نقطه و طایس
 بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی باب لغز و فریاست الخطر و رسیدن پیر به بدل کشتی بعبدان
 قصد کردن آن علی بحرف جر و یا در متکلم است و در بعضی نسخ نیست الخطرات یفتح خا و ففتح طایس
 جمیع خطره بفتح خا و مسکون طار و در آفتابهای خیر کس را یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت دعا کن باین دعا یا پادشاهی که من طلب میکنم از تو رحمت ترا که در یافته من شود از تو مگر
 براضی بودن تو از کسی و بیرون آمدن آنکس از جمیع مخالفتهای تو و داخل شدن آنکس در هر خیر
 راضی میکند تو از او و طلب میکنم از تو نجات هر مشکلی را و بیرون آمدن از هر گنا که کبیره که کرده
 باشد آخر از جانب من عمدی یا تقریزه باشد بسبب این از من خطای یا رسائیده باشد آخر

بر دل من بجزان قصد می آغزایی آنکه کرده باشم انرا در یافتنای شیطان مرا اصل اسالک
 خوفا تو قتی بد علحد و در حال تشبیه و تمثیل شیوه خطایها حواس و اسنزل پنهانی لجا و زحمت
 حال آنکه شمر حمر تر قشتم بقاف و قابیضه مضارع مخاطب باب افعال است تشبیه بشین با نقطه
 و عین بی نقطه و بار یک نقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب منع است تشبیه متفرق کردن با در
 خطر پیا پیا بر ایستد و در استنزل بیا برای الت استنزل نیز ای با نقطه و تشدید لام بصیغه ماضی
 معلوم باب استفعال است تجاود مصدر باب تفاعلست یعنی طلب میکنم از تو ترستی را که واداری
 سراسیمه ان بر شتهای رومی و بر آگنده کنی بان از من بر سیمه را که بدل من رسانید از اغوش
 نفس من و لغزیه بوسیده ان وید من برای قصد در گذشتن از شتهای حلال و لبسوی حرام اصل
 اسالک اللهم الاخذ یا حسن ما تعلم و ترک سبکی که ما تعلم و اخطی من حیث لا اعلم و اخطی من حیث اعلم
 تشوحر نعلم هر دو بجا بصیغه متکلم مع الغیر مجرد اشارتست بمشکله که ضروری دین اسلام یا دین یا دین است افعلی
 بصیغه متکلم و دره از باب افعال منصوب است بتقدیر ان ناصب و اعمال ان یا مفعول است بتقدیر ان ناصب و
 اجمال ان در بر تقدیر مطلق است بر سببی و ترکب احوال امرین راجع ترک کل واحد میشود نظیر اینکه
 منطقیان گفته اند نقیض موجود جزئیه مالمیه کلیه است اعلم هر دو بجا بصیغه مضارع متکلم و دره از
 مجرد اشارت بمتساوی غیر ضروری دین یعنی طلب میکنم از تو قدایا عمل کردن مرا بهتر از آنچه میدانم
 انرا بخوبی و ترک قدر مشترک میان دو چیز اولی هر چیز میدانم انرا میدی دوم آنکه خطایم از راهی
 که ندانم نیک دینی چیز را یا از راهی که دانم نیک و بدیرا و مخالفتم کنم اصل اسالک السعته فی الرزق
 و الزهد فی الکفاف و الخرج بالبیان من کل شیئه و الصواب فی کل حجه و الصدق فی جمیع المواضع و انصاف
 الناس من نفسی قیام علی ولی و التذلل فی اعطاء النصف من جمیع مواضع السخط و الرضا و ترک قلیل البقی
 و کثیره فی القول متی و الفعل متی و تمام نعمت فی جمیع الاشياء و الشکر لک علیها لکی مرضی و بعد الرضا و اسالک
 الخیرة فی کل مایکون فی الخیرة بمیسور الامور کما لها لا بمیسور هاجا کریم یا کریم یا کریم شرح
 مراد بوسعت در رزق آنست که کمتر از قدر کفاف نباشد فی درنی الکفاف برای طرفیت است سلسله
 زهد نیست و مراد وقت بهر سیدن کفایت الکفاف بفتح کاف رزقی که باز دارد کسی را از طلبه قرض
 و انندان الخرج بفتح میم و فتح را در مصدر میمی یا باینفراست هر یک از بیایان و من کل متعلق بالخروج
 است الانصاف برابر کردن کسی را با خود بمحض و اذن حق کسب التمام و رعایت عدالت با نصف
 بفتح تون و فتح صا و اسم انصاف است من در من جمیع لمبغی فی است الخیرة بکسر خای با نقطه فتح و مرکب
 یای دو نقطه در پانچ و در ای بی نقطه بر گریه هر یک از میسور و میسور مانند محضول است در نیل
 کما می مفسر لمبغی فاعل است و کما می مصدر است فرق آنست که اول از باب قریب است و دوم

از باب علم و حسن است و صوم از باب انصاف و بر تقدیر ظرف و بر بیهوشی و متعلق با الخیرة اول
است و یا برای ملائمت یا برای لغت و مقصود طلب دادن بر گزیده است بر روشی که آسان
باشد چنانچه در دعای استخاره واقع شده است که اللهم تری فی بر خشتک خیرة فی این یعنی طلب
میکنم از تو و صفت در رزقی را دینی سر می راد و وقت بهر رسیدن رزقی که کافیت و خروج بهر سید
واقع ساختن را از هر شبهه و راست و برادر بر بر مان و راست گویی را در جمیع جایا و بر برگردن مردم
با خود از جانب خود می حاجت بحکم عالمی دیگر خواه در آنچه حق مردم برگردن من باشد و خواه
در آنچه حق من برگردن مردم باشد و خود حق را در دادن انصاف و ترجیح جایا خواه ناراضی
باشم از صاحب حق و خواه راضی باشم و اگر گذشتن زیاد و بر یا بر مردم خواه کم و خواه بسیار و
تواری در سختی که از من سرزند و خواه در کار و کامل بودن نعمتهای تو را در جمیع چیزها و شکر و برایت
بر نعمتهایا بعدیکه راضی بشوی از من و بعد از راضی شدن نیز طلب میکنم از تو برگزیده را و در هر چه
میباشد در آن برگزیده یا بمعنی که تفاوت در خیر در آن میباشد باسان کرده شده کار باشد منظور
کرده شده کار یا ای کریم ای کریم اصل این باب الامر الی فیہ العافیة والفرج واقع
لی یا به و لیس لی مخرج و من قدر له علی مقدار من خلقک فخذ عنی بسمعة
و بصرة و لسانه و یدیه و خذ عنی عینة و من یساره و من یخلفه و من قد امر و نهی فی الیسوء
عس جارك و جلی فناء و جمیعك و لا اله غیرك انت ربی و انا عبدك اللهم من یغفر من تقرب
بیان شد در شرح حدیث مجید هم باب چهل و هشتم یا در سبب زائده است برای تقویت یاد و تسبیح بر
تعدیه است یا بر کسی ملائمت است انشا بکسر و سلف و تحفیف فون و الف و همز منقلب از انضای
و سیح که در پیش از گاه خانه میباشد و بفتح ثا و هم مصدر یا یا فعال یا یا یفعل است انشا الوجود جانب و
ذات و یا بر اول مراد انبیاء و اوصیاست چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم یا یا التواد
که باب لیست و صوم است که غن و جالبه یعنی و یکشای برای من در معیشت را که در انست فراغت و کشاد
کار و یکشای برای من در آنرا و آسان کن برای من محل خرج آنرا که و انم کنه اسراف در آن می شود و
نه تنگ گرفتن و هر که قرار داده باشی بقضا و قدر خود برای من در من قدرت و یا بمعنی که تواند ضرر
بر من دارد سازد پس خوب و دیگر از من الت خشنوائی او را و الت میثامی او را و زیان او را دوست
او را و زرا گیر او را از جانب دست راست او را و از جانب دست چپ او را و از جانب راست
او را و از جانب پیش او و منع کن او را از آنیکه رساند لیسوی من بدیر اعزیز است پناه او و
تو بزرگ است در گاه امام تو یا بمعنی که گنجائش ارجع کل خلایق یا بجا برای حل مشکلات ایشان
دارد و نیست مستحق عبادتی غیر تو صاحب کل اختیار منی و من مینه تو ام اصل اللهم انت رحانی

فی کل کریمه وانت ثقی فی کل مشقة وانت لی فی کل امر منزل فی ثقة وعدة فکرم کرم لیضعف عنه
 القواد و تقل فیہ الحيلة و یستمت فیہ العبد و یقنی فیہ الامور انزل بک یشکره الیک
 راغب الیک فیہ عن سواک قد فرجتہ و کفیتہ فانت ولی کل نعمة و صاحب کل حاجه
 و منتهی کل رغبة فلک الحمد کثیرا و لک الی فاضلا ثم شرح مضمون این ها هرست از
 شرح آنچه گذشت در حدیث پنجم این باب و تفاوت سه است از آنچه اینک قد فرجت خبری دیگر
 برای بنده است یا استیفاء یا فی انزل است که خبر دین است یا بتقدیر عاظم بر غیر بنده است
 و از آنچه اینک کشفه اینجا که مریمت پس لف و نشر رب اینجا نیست و از آنچه اینک در کفیته
 مفعول اول بخذ و نیست سی و چهارم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال للزعم
 انی اسألك قول التوابین و عملهم و قول الانبیاء و صدقهم و حجة الجاهلین و ثوابهم و شکر المصطفین
 و نصیحتهم و عمل الداکرین و یقینهم و اعلان العلماء و تقهیرهم و تعب الخاشعین و قواضیهم و حکم الفقهاء
 و سیرتهم و حشیه المحققین و غیبتهم و تصدیق المؤمنین و توکلهم و رجاء المحبتین و برحم شرح الامایان
 این کردن و گردیدن و بنابر اول مراد اینجا حکایت که از روی ظن نباشد بلکه از روی علم
 باشد الفقه و دانش و قائل مسائل استنباط از دلائل یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 گفت بگوید و ز دعای سمر خدایا بدستی که من طلب میکنم از تو تو فریق گفتار نجاست بازگشت کنندگان
 از معاصی را و عمل ایشان را در طاعات و روشنی گفتار پیغمبران را و راستی گفتار ایشان را و نجات
 از شرک بجا و کنندگان را و ثواب ایشان را و شکر برگزیدگان را و خالص گفتگوی ایشان را و عمل بجا و
 آورندگان را بگویم ترا و اطمینان خاطر ایشان را بر ثواب آخرت و این کردن علی کسی را از غلط
 در کم ایشان و دانش و فائز ایشان را و مبالغه در عبادت رعایت کنندگان ادب را و در آواز و نگاه
 و مانند آنها و فرد تنی ایشان را در بدن و اعضا و حکمت و انشوران و قائل را و روش سلوک
 ایشان را و خلاص از شبهات و مانند آن و ترس پر پیغمبران از عبادت طاغوت و مانند آنرا و تفرع
 ایشان را و راستگو شدن گردندگان خدا و رسول را و گذاشتن ایشان کار خود را بخدا و
 رسول و امید نیکو کاران را و نیکی ایشان را اصل اللهم انی اسألك ثواب الشاکرین و منزلة القرین
 و مراقة النبیین اللهم انی اسألك خوف الحاملین لك و عمل الخائفین منك و خشوع
 العابدین لك و یقین المتوکلین علیك و توکل المؤمنین بك اللهم تک بحاجتی علم فی فعلی و انت
 لها واسع غیر مکلف و انت الذی لا یحیفک سائل و لا یتقصک قائل و لا یبلغ صدحک
 قول قائل و انت کما تقول و فوق ما تقول اللهم جعل لی فرجا ربی و ارجا عظیما و ستر اجمیلا ثم شرح
 معلم بیضا اسم مفعول یا یا فیصل یا یا یا فعال است یحیفک بحای فی نقطه و فاء و یای و نقطه و یا یمن

بصیغه مضارع ثانی باب افعال است و درین مواضع ضمیر مخاطب قائم مقام ضمیر غائب و عاید موصول
 شده الف تانیون و الف و تیره انچه در باب یکس را از عطا و انکه در باب عطا و هر دو اینجا
 مناسب است المذنه بکسر میم نوعی از وجه کما تقول البصیغه مخاطب است فوق منصوب است بظرفیت القول
 بصیغه متکلم مع النیر است یعنی خدا یا پدرستی که من طلب میکنم از تو ثواب شکر گذاران قنای من
 و مرتبه مقربان در نگاه ترا و رفعت پیغمبران ترا و ریشیت خدا یا پدرستی که من طلب میکنم از تو
 توفیق ترس عمل کنندگان برای رضایت تو و عمل ترسناکان از خدا و ثواب ترا و رعایت ادب عبادت
 کنندگان برای رضای ترا و اطمینان خاطر تو کل کنندگان بر ترا تو کل گردندگان بر تربیت
 ترا خدا یا پدرستی که تو بجات من بجايت دانای تعلیم کرده هستی و تو برای من حاجت و سعادت
 و ر قدرت داری رحمت گشوده در و اگر دن آن نیستی و تو آن کسی که بی چیز همبکنند ترا طلبکار
 حاجات و کم خیریه نمیکند ترا عطا می و نمی رسد نوعی از وجه که لائق تو باشد گفتار سخنوری که از پیش
 خود مدح تو کند بیان این آنکه تو عبادی که میگوئی در مدح خود در قرآن و در بلائ آتیه که ما
 میگفت با شیم در مدح تو پیش خود و خدا یا پدر دین برای من کبابی که نزدیک باشد و ثوابی که بزرگ باشد
 و پدر بهر چه بنما که خوشنما باشد اصل اللهم انک تعلم فی علی ظلی نفسی و اسراف علیها لم اختلفك خدا
 و لا تلافی صاحب و لا دلد ایام لا تغفل المسائل یا من لا یستغله شیء عن شیء و لا یمنع حق
 سمع و لا یبصر عن بصر و لا یبرصه المحاح المالحین اسالک ان تفرج عنی فی ساعی هذه و یجیب
 احتیاج من حیث لا یحتسب انک تحیی المظالم و هی رمیم انک علی کل شیء قدیر بشروح
 علی و در ظلمی متعلق بمنفی لم اتخذ است و علی برای ملا و است الایراف تجاوز از حد و تعدیه آن بعمل
 برای قضین معنی جنایت و ضرر است تفسیر صاحب و ولد گذشت در شرح حدیث اول باب پهل و یکم
 یعنی خدا یا پدرستی که تو میدانی که من بر بالای ظلم من برای خودم و تجاوز از حد در ضیایت
 بر خودم فرا نگرفتم برای تو شرکی را که اراده او بر خلاف اراده تو باشد و نه شرکی را که اراده
 او موافق اراده تو باشد و نه بشری را و نه فرزند را ای آنکه تغلب نمی اندازند او را طلبهای
 متلائق حاجات خود را از او باینجهی که کثرت طلب باعث غفلت او از بعضی نمی شود اے آنکه
 و انیذارد او را کردن چیزی از کردن چیزی دیگر و نشنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر
 و نه دیدن چیزی از دیدن چیزی دیگر و ملول نمیکند او را الحاح الحاح کثرت کنندگان
 در طلب حاجات که مصلحت در تاخیر اجابت آنهاست طلب میکنم از تو این را که کشاد
 و سه از قسم مرا در این مساعت که در آنم از راهی که بحساب درستی آورم که راه
 کشاد باشد و از راهی که بحساب در نمی آورم که راه کشاد باشد یا یعنی که از هر کدام این دو راه

ملاحظه فرمایید

اگر خواهی کشاد و بیان قدرت تو بر کشاد و از هر راهی ازین دوراه اینک بدستی که تو زنی میانی
 استخوانهای مروغان را بر حالی که آنها بسید و است بدستی که تو بر هر چیز بقایت توانائی اصل
 یا من قل بشکری له فلم یجری و عظمت خصلتی تم یفنی درانی علی المعاصی فلم یجیفنی و خلقی للذی
 خلقه لم یضیع للذی خلقی لم یفتم الی انت یا سید و یسیر العبد انا و حیدتی و تم الطالب انت ربی
 و یسیر المطلوب الفیتی عبدک بن عبدک بن امته بین یدیک داشتنت صنعتی بشکر
 الجبه بفتح جیم و سکون بای یک نقطه و بار مصدر باب منع بد بر خوردن یا کسی دیگر گردانیدن کسیر
 نفیعت لیتادیا نقطه و ای دو نقطه و در پائین مشد و بصیغه ماضی متکلم و عدده از باب نفیصل است
 و در بدش تسخ بجای فضیعت الذی صنعت غیر الذی لیس الذی نقله و نون بصیغه متکلم و عدده از
 باب منع است و چه شتی بجیم و دال فی نقطه بصیغه ماضی متکلم و عدده از باب قریب است و نون برای
 و قایه است و یا و ضمیر متکلم و مفعول اول و جودت و از خصائص افعال قلبیه است که جایزه است
 که فاعل آنها و مفعول اول آنها و ضمیر متصل باشد که عبارت از یک چیز باشد و مفعول دوم آن
 یسیر العبد انا است که مقدم شده برای افاده حصر بانی معنی که منج و قتی خوبی ندارم و مضمون جمله
 التثانیه جائز است که مفعول دوم واقع شود مثل و عدت القاس غیر نقطه بانی معنی که یافتن مردم را
 آرد و کن تا و الگزاره و یا برای سکت است و بر این قبایل است الفیتی بقا و یا و دو نقطه و
 پائین بصیغه متکلم و عدده از باب افعال فرق این است که مخصوص بیدم و در اول مذکور است و
 و اینجا و عدت بقتیر و یسیر المطلوب انا الفیتی و حذف ان یا من القابین جائز است نظیر فتم
 الما بدون طلب یا جمعی امر است یا مطلوب ببعی مطلوب است الالف را یافتن که از افعال قلبیه
 است یعنی ای آنکه کم شد شکر من برای و پس از آن محروم گردم از نعمت خود و بزرگ شد گناه من
 پس از آن رسوا گردم و دیدم بر گناهان پس از آن دست رو بر پیشانی من گذاشت و آفرید
 مرا برای عبادتی که آفرید مرا برای آن چنانچه گفته در سوره الذاریات و اخلافت الحرج و اللیس
 الالیعبد و پس از آن ضائع کردم آنرا که آفرید مرا برای آن پس خوب اقامی برای بارشاد
 من و یافتن خود را که بدینده ام من و پس خوب طلب نگاری برای صاحب کل اختیار من و یافتن خود
 را که بدینده ام و پس بینه تو لیس بینه تو کسیر کثیر تو نزد است آنچه خواستی کردی یا من قریه قبل
 دعا و بخشایش گناه و خواه رو دعا و مواخذه گناه و خواه غیر آنها اصل اللهم حدات الی
 و سکنه الحركات و خلاصه جلیب مجنبه و خلوت یک افت المحبوب الی فاجعل خلوتی منک
 الدلیل للفق من الناس شمس هم خدا با فرود گشت و از برای اکثر خلائق و ساکن مشرکتهای اکثر
 قلائق و خلوت گزید هر دوستی یا دوست خود مثل و مصاحب و مثل شتر و زن و مانند اینها

وخلوت گزیریم یا قرتی محیوب کیستوی من پس بگردان جزای خلوت گزین مرا از جانب تو مشایب
آزادی ادا کنش بمنجی اصل یا قی نیست لعالم فوقه صفت یا من لیس مخلوق دود مستغنی یا اول
قبل کل شیء یا آخر بعد کل شیء یا من لیس له یبصر و یا من لیس لآخره فناء و یا اجمل منعم و یا
اسخ المعطین و یا من یفقه کل لغت و یعدو لها و یا من عفو قديم و یطش و یشد ید و ملکه مستقیم
استمک یا سملک الذی شافهت یز موسی یا الله یا یزین یا حرم یا اله الا انت اللهم انت
التمنا اسالک ان تصنع علی محمد و آل محمد و ان تخلصنی الجنة برحمتک تشریح
عالم یکسر لام ست الصیف آنچه محمول بر غیر نشود و تراه بجل مواطاة مثل عالم و قادر و خواه بجل
اشتقاق مثل عالم و قدرت و خواه بتونی باشد مثل آنچه که شست و خواه سلبی مثل غنی و تناس
اگر گوئی مفتوح عالم فوقه و مقبوم لیس له صفت نیز صفت نیست پس این کلام مشتمل بر ثانی قضا
گوینیم این شبهه نظیر شبهه ذوالجوال المطلق لا یخبر عنه است و جواب هر دو اینست که مفهوم عالم فوقه
و مقبوم الجوال المطلق تحقق ندارد و در غیر ذلک نیز چیزی محمول نشود و مراد بصفت و غیر صفتی و
تبر لیسیت که غیر قضیه طبیعیه باشد و این دو قضیه طبیعیه نیست و نه منصوب است بر ظرفیت و
ظرف لغواست و متعلق بلیس است لغت مخلوق نیست و میتواند بود که مستغرق لغت مخلوق باشد
زیرا که جبر غرات ورا اندک و اثبات این برای دیگری بتوفیق الله تعالی منافات با هم ندارد
و لهذا گفته دوم منوره من یقین و لد العزرة و لد رسول و لد منین و مکف و لد رسول و لد منین
العزرة المتعنة یفتح نیم و فتح و سکون نون و عین بی نقطه مصدر یا بحسن فزنی که بوسیله مراد امان
بهرند لول منصوب است چون منادای شبهه منافیست و منضافه تون بر ای نیست که غیر
منصرف است بسبب وزن الفعل و وصفیت مثل احوصل و او دوم نیز بعضی همزه است و ما بخود
است و وال یفتح و او و سکون همزه مصدر یا ب قرب بعضی میآوردت و ما نیز است منصرف بودن
ادل در مقامی که ملحوظ ظرفیت آن باشد مثل لقیته یا ما او لا بعضی ما قبل عاننا و اینجا جازم نیست
زیرا که در منادی ظرفیت نیما باشد المنصرف یفتح عین بی نقطه و سکون نون و فتح ضم صادر بی نقطه و را
بی نقطه اصل مثل فاعل چیزی یا ماده چیزی لا غیر و یکسر غار با نقطه و اضافه تغییر است و ما را نسبت
از آفریده باز دوم باعتبار اختلاف در بعض اجزاء یا از آفریدن باز دوم و انشاء است
با آنچه گذشت در حدیث باز دوم باب پنجاه و پنجم که بیان یاری دیگر حادث می شود و در صرف
واسطه است یقف بصفت مضارع غائب معلوم باب علم است قریم اینجا صده تازه است نه بمعنی صطلاتی
مشکلمان شافیت اشارت است بقول الله تعالی و رسوله نمل لودی آن لوریک من فی النار و من لیا
تا آخر یا ابتدا یا انت ندای اسماء الهی است برای استعلاء و در لول یا ابتدا و بعضی آنها بعنوان مفرقت

مثل الله در حق و رحیم و بعضی دیگر بگویند ان جمله است مثل لا اله الا انت یعنی ای آنکه
 نیست بر اے و دانسته که در باله و دانسته و ان ترازا و باشد صفت ای آنکه نیست بر اے
 آفریده شده بی توفیق او مرقی ای اول پیش از هر چیز و ای آخر بعد از قنای هر چیز و اول
 مخلوق شده ای آنکه نیست او را قاعله و نه مادگی و ای آنکه نیست مشار آخرت او را قنای و اے
 کامل تر وصف کرده شده یعنی کمال و ای کریم تر و مهندگان و ای آنکه ثوب و دانسته باث
 بهر دانی که دعا کرده و میشود بان و ای آنکه بخشایش او گفته و مکر راست تازه نیست و عذاب او سخت
 است و بلادش ای او بی کجاست طلب میکنم از تو بنام تو که بی واسطه فرعی حکم کردی بان یا موسی ای
 ام الله ای نام رحمن ای نام رحیم ای نام لا اله الا انت خدا یا تو در ما حق طلب میکنم از تو که در و
 کنی بر محمد و آل محمد اینکه و اعلی کنی مراد و بیشتر بر خست تو سی و پنجم اصل قلت للرضاء علی دعا
 و ادجز فقال قل یا من طنی علی نفسه و ذل قلبی بقصد یقنه اسالك الامن و الایمان ششم
 گفتیم ام رضا علیه السلام را که تعلیم کن مراد عانی و مختصر کن پس گفت بگو باقی ظاهر است از شرح و تفسیر
 انم این باب سی و ششم اصل عیابی عبد الله علیه السلام جلالاتی امیر المومنین صلوات
 علیه فقال یا امیر المومنین کمال حال در شمر و لم تقوم منه و حقا طاعة الله تعالی ان کتب ما لا یفهم
 در حقا طاعة الله تعالی دعا و بخلاف علی ما مضی و یغفر ما عملت و علما اعلی قال قل یا طوئی اقول
 یا امیر المومنین قال قل کما اقول ششم بخلاف بخار یا نقطه و قایدیه مضارع غائب معلوم باب نهم مجزوم است
 در جواب امر الخلفه یقع فاجال نشین شدن چیز بر او میتوان بود که از باب افعال باشد لا ضل
 جال نشین دادن چیز بر او و بنا بر اول اراده مالی که عوض رفته باشد نیست و بنا بر دوم هست و بر تقدیر
 ضمیر مستتر رابع باله لغایه است علی بحرف جر و ضمیر متکلم متعلق به بخلاف است بتضمین معنی اشرف ا
 موصوله و مفعول به بخلاف است و یغفر بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب مجزوم و موقوف بخلاف
 است و میتوان بود که هر یک از بخلاف و یغفر مرفوع باشد و ضمیر مستتر راجع به ما باشد و جمله لغت
 دعا باشد و نسبت محازی باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد
 نزد امیر المومنین صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المومنین بود برای من مالی که میراث گرفته
 بودم آنرا و صرف نکردم از آن یکدر هم را در قرآن بردار ای الله تعالی یا یعنی که بهر افاضای
 کردم در معاصی بعد از آن کسب کردم مالی پس صرف نکردم از آن یکدر هم را در قرآن بردار اے
 الله تعالی را بهمان معنی پس تعلیم کن مراد عانی که خلیفه شود الله تعالی بر من آنچه را که رقت از
 دست من یا مراد این است که عوض رساند الله تعالی بر من آنچه را که رقت از دست من و آنرا در حق
 کند برای من گناه را که کردم یا تعلیم علی کن که گناه آنرا مثل نمازی یا دوزخ برای آنچه گفتیم امیر المومنین

طی شمس الکافی

علیه السلام گفت بگو آن مرد گفت و چه چیز را گویم ای امیر المومنین علیه السلام بعد از گفتن قل اندکی
 ساکت شده تا آن مرد بسیار بی موافقت در دعا شد و براسه اینکه آن مرد نمی توانست که
 بیکبار آن دعا را از بر کند پس اندک اندک امیر المومنین علیه السلام میگفت و او را گفت میکرد
 تا از بر کند حاصل یا فوراً بی کل ظلمه و یا انسی بی کل وحشته و حاجاتی بی کل کرمه و یا ثقی بی کل
 شدت و یا دلیلی بی الضلاله انت دلیلی اذا انقطعت کلاله الاکلاء فان دلائک لا تشق قطع ولا
 یضل من حدیث انت علی فاسیفت و رزق متنی فو فرت و هذیت متنی فاحست غذائی و اعطیتی
 فاجزلت عطائی بهلا استحقاقی کذلک یفعل عنی و لکن ابتداء منک لکرمک وجودک
 فتقویت بکرمک علی معاصیک و تقویت بزرگ علی سختک و انیت عمری فیما لک بک شکر
 و لکن تخفیف من است و ابتداء فرع و خبر مبتداء محذوف است بتقدیر و لکن مواجب است
 مثل و لکن کافوا هم الظالمون و برین تقدیر لکن نیز بعضی نجات براسه محض است و لکن است
 و عطفه نیست و نیز بعضی دیگر عطفه جمله بر جمله است یا ابتداء مجرور است و در آن نجات را چهارمند
 است اول اینکه معطوف بر لا استحقاقی است یعنی معطوف بر و عطف آن لکن است و او را زائده
 لازم است دوم اینکه او را زائده غیر لازم است سوم اینکه عطف آن و او است و لکن بر
 محض است و لکن است چهارم اینکه عطف و او است و از قبیل عطف جمله بر جمله است بتقدیر
 و لکن اجزلت عطائی یا ابتداء پس بر آن بجا مقدار است و جانشین است ایفاء عمل عامل محذوف
 برای قوت دلیلی بر آن باعتبار تقدم ذکر آن و بر جمله معطوف علیها منک صفت ابتداء است لازم
 لکرمک براسه تقویت است مثل لام و لکن لک کرمک مفعول بواسطه ابتداء است الی بعد بفتح چهارم
 بسیار و اینجا استعاره شده برای رزق و بیع استخف بضم سین و فتح غای با نقطه و طای بی نقطه
 جمع بخط بضم سین و سکون خاوطار یعنی آنچه بقبض آورد کسی را و اصل آن مصدر است بضم
 غصب مثل قرینه بضم قاف و سکون را بی نقطه و بای بی نقطه و قرب سیبغه و عاین است
 ای روشنی من نور هر تاریکی و ای آرام من در هر دلگیری از تنهایی و اسه امید من در هر اندوه
 و ای احتیاج من در هر سختی و ای مأمنای من در راه گم کردن تو را منهای منی چون بریده
 شود را منهای را منهایان چه پس چه نیستی که را منهای تو بریده نمیشود و مگر نه شود کسی که تو را منهای
 کرده و او را انعام کردی بر من و در شکم مادر بدادن دست و پا و چشم و گوش و مانند آنها باین روش
 که فراخ کردی و روزی دادی مرا از لیسان مادر باین روش که وافر کردی و طعام دادی مرا
 بعد از آن از پدر مثلاً باین روش که نیکو کردی طعام مرا و عطا دادی مرا باین روش که بپا نشین رسید
 مثلاً باین روش که بزرگ کردی عطای مرا بی استحقاق اگر که بوسیله کاری یا باشد که از من صادر

شده باشد ولیکن آنچه مذکور شد ایستاده بود از جایست که کرم خود را و باران رزق و سیح
 خود را پس قوت گرفت کرم تو بر مخالفتهای تو و قوت گرفت کرم رزق تو بر افعالی که باعث غشیه
 می باشد و صرف کردم عمر گذشته خود را در آنچه دوست نیداری اصل فله یمنط جنرا
 عليك و در کوی الهیتنی عنه و دخولی فیما حرمت علی ان عدت علی بفضلک
 و لم یمنعنی حاکم عنی و عودک علی بفضلک ان عدت فی حاصیک فانت العواد بالفضل
 و انا العواد بالمعاصی و شوم ان یفخ هز و تخفیف نون بر دو با بقدر بر عن ان ست و ظرف متعلق
 بلم یمنعک است یعنی پس مانع نشد ترا دلیر من بر تو و در کتاب من خیر بر اگر منی کردی از ازان
 و داخل شدن من در آنچه حرام کردی بر من از آنیکه بازگشت کردی بر من بتفضل تو بتعتمها
 و مانع نشد مرا گذر از من و بازگشت تو بر من بتفضل تو بتعتمها و از آنیکه بازگشت
 کردم در معیتهاست تر لیس تو بغایت بازگشت کننده بتفضل و من بجایست بازگشت کننده
 اصل فیما اکرم من اقر له بذنب و اعز من خضع له بالذل لکرمک اقررت بذنبی و ذلک
 خدمت بذلی فانت صانع لی فی کرمک فاقتراری بذنبی و عزک و خضوعی بذلی افعالی
 حانت اهل و لا تفعل فی ما انا اهله شوم من موصول و مضاف الیه است اقر و فضع بصینه بحول
 ست لنامب فاعل است با در بنی صلا اقرار است و با در بالذل براسه ملاست است و در
 بفر لشیخ بدل بے الف ملاست لکرمک متعلق باقررت ست و لغزک متعلق بتفقدت ست است متفهمه
 است فی یمنع مع است کرمک و اقراره بذنبه ناظر است به لکرمک اقررت بذنبه و عزک و خضوعی
 بذنبه ناظر است به لغزک خضعت بذنبه یعنی پس ای کرمیتر کسی که اقرار کرده شد براسه او بگناهی
 و عزیز تر کسی که فروتنی کرده شد براسه او باقراره براسه کرم تو اقرار کردم بگناه خود و براسی
 عزت تو فروتنی کردم باخواری خود پس چه خواهی کرد با من با وجود کرم تو و اقرار من بگناه من و
 با وجود عزت تو و فروتنی من باخواری من بکن یا من آنچه را که تر لائق آنی که کرم و عفو باشد و کن
 یا من آنچه را که من لائق آنم که عدل و عذاب باشد اصل ثم کتاب الوداد و قبله کتاب فضل القرآن
 نشر مع تمام شده کتاب دعا و اربع ازان و متصل باست کتاب فضل القرآن ثم الشارح التفسیر
 خلیل بن الفارسی التزویة عقا الودعنا شرح کتاب الودعانی یوم الخمیس الخامس عشر من شهر
 ربیع الثانی سنة تسع و ستین و الف هجریة على صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحية

طایفه شرح اصوال

م

ترجمه مصنف از جلد اول کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء تا لیف نخبة الاماثل
والاقران سبقة الافاضل فی هذا المیدان ذی المجد البسی والشرف العلی موقوف
مرزا محمد علی غفره الله الواسع الفاضل الجلیل ملا خلیل بن غازی القزوینی

از تشارحین کتاب کافی کلینی و مشاییر فضل و شاکر و شیخ بهار الدین علیه الرحمه بدو شیخ حر عاملی و ارباب
فاضل و عالم و علامه و حکیم و محقق و محدث و فقیه ستوده از جمله تصانیف است شرح کافی
کلینی در فارسی و شرح دیگر عربی و شرح عدة الاصول در رساله در حجت و حاشیه بر تفسیر مجمع البیان
در رساله بحقیقه در رساله تفسیر و غیر ذلک و نیز آورده که او در ترجمه و تالیف و تفسیر و تدریس و تالیف و تدریس
اختیار نموده بود و در آن ایام تالیف حاشیه تفسیر مجمع البیان مشغول بود و سیه تلخیص مدنی در سلسله
العصر که ابتدای تالیف سنت یکنزار و پیش از دو یک بحر نیست آورده که ملا خلیل مذکور از فضلاء اهل این
عصر و علمای موجودین این زمان است از تصانیف او دو شرح بر کتاب کافی کلینی است یکی فارسی
و دیگری عربی و شرح عدة الاصول در اصول فقه و کتابهای دیگر است و هر دو شرح عربی و فارسی
بنظر مؤلف رسیده و شرح عربی که موسوم بشانی است در سال یکنزار و شصت و چهار بحر می باشد
آن پرداخته و چون در سال مذکور شاه عباس ثانی صفوی وارد قزوین شد فراموش شرح دیگر زبان
فارسی یا نمود و پس از شرح فارسی هم مسمی به شانی در همان سال شروع فرموده و آنرا در عرض مدت
بست سال در مجله انتسابی و چهار گانه با تمام رسانیده تاریخ اتمام مجله اول از شرح فارسی ماه محرم
سنت یکنزار و شصت و شش بحر نیست و تاریخ اتمام جلد آخر از شرح کتاب مذکور که شرح کتابیا لروضة
کافی است سنت یکنزار و پیش از دو یک بحر می باشد مرزا ظاهر وحید و روزنامه خود و مقرب و در و شاه
عباس ثانی صفوی در قزوین در رشته چون ظاهر بایرن و جمیع شیر خیریت مقرون پیوسته متوجه بروج
و در وقت دین مبین و ملت متین می باشد و فضلاء نظام را که و ارثان علوم انبیاء و حامیان ملت بقضا
اند به توره و تجلیل و تعظیم و اکرام میفرمایند بعد از ورود و دار السلطنت قزوین جامع علوم معقول منقول
کشف مرئوسات قزوین و اصول مولانا خلیل قزوینی را که از اجله علمای عصر و غول دانشمندان و دهر است
با سایر فضلاء و طلبه بمجلس اقدس و تبرک مقدس طلب داشتند و آن گروه تراز است شیوه افطار فرموده
و در همان مجلس مولانا خلیل الله را بخط استیذان طلبه از سزا ساخته فرمودند که کتاب کلینی را که دین
قوم و اساس و بنیان و بیت المنور دین مصطفوی بدان نمایان بقاری شرح نمایند که عموم مکان
این دیار را که اغلب گفتگوهای ایشان بلیغت فارسی است انتفاع حاصل باشد و صاحب قصص
الطی را آورده که ملا خلیل قزوینی مقبره اش با فضل در قزوین و در رساله هم در جنب مقبره اش

و یابا شد که مشهور باوصفت و آن در سه بالفعل غزالبست و معلوم نشد که او از کجا جان دارد و کنایه
سنگ و صاحب فضل است و از جمله کلامه او آنرا ضعیف و بی است که بسیار فاضل بود و جامع و جامع
نایب است و نیز در قصص مسطر است که ملاحظه را پسری را قتل معروف بمطایبان بن طایفیل
نایب است و قاتل ملاحظه را صاحب شد و رعایان در سنت تسبیح و تحمیل و الف اتفاق افتاد

خاتمة الطبع للنفاضل المحقق والکامل المدقق المولود من الحکیم
السید حسین صانده الله عن کل مشین مصحح هذا الکتاب المستطاب

شکر حمد الاله بامن یجب المصطر اذا دعا و لشکر شکر الاله بامن یكشف السوء عنه اذا نادى و
فضل علی رسول و نبی سید الانبیاء والمرسلین ابی القاسم محمد بن المصطفی الذی خلق الله منواه
وقدره فمداه و علی الطیبین المخلصین المقننین لیداه بیابان علم و صوره و خلیفته و وزیر و الامام الحسن
علی بن ابیطالب امیر المومنین الذی رتب کتابا لکده و اماه و صانه من ریع الطغاة و وقاه صولة
و ائمة متوالیه من کاشرة متایقه ما دام لعنة الله علی اعدائهم و لو الیهم رضاه اما بعد بر الزواح علی
قالب مومنین بالیقین و ضامن مضمینه ابرار و زاهدین متقین بر مشن و هویدا یاد که درین
زمان مسمون و او ان سعادت مشحون بر وفق رب الارباب این کتاب عالی تصاب اعنی
مجلد پنجم کتاب الاله عار از مجلدات سبعة صافی شرح اصول کافی که از مضنقات طبیات جامع العقول
و المنقول جاء فی الفروع و الاصول راس المقدمات تاج الکلام العالم العیلم الجلیل الجبر النحریر البسیل مطا
و مفتدانا طایفیل بن الفارزی القزوی سقاها الله من السکبیل است حسب حکم حکم مصدر و در
انسان معدن لطف و رحمت بیابان جناب بابو یزید زراعت صاحب النعمه الله
بجبریل الموابب در ماه جمادی الثانی عیسوی مطابق ماه جمادی الاول ۱۳۱۲ هجری و مطبع مشهور
شزدیک و در فتنی نو کشور بمقام لکهنویا تمام تمام با ختمام رسیده و بعد ازین باقی
مجلدات آن نیز انشاء الله تعالی طبع خواهد پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله اجمعين وبعد چون فقیر حقیر غلیل بن اعجازی القزوینی دام ظلہ
بعدانی شرح کافی ثلثہ الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی و با انجام رسید شرح کتاب العقل و کتاب
التوحید و کتاب الحجۃ و کتاب الایمان و الکفر و کتاب الدفاسے شروع نمود در شرح کتاب فضل
القرآن کہ کتاب ششم است بتاریخ شهر ربیع الثانی سال هزار و شصت و نہ ہجری و اللہ المستعان

اصل کتاب فضل القرآن

فشیخ این کتاب از سی و سہ یاسی و چہار کتاب کہ جزر کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحلتہ
است فضل بقیع قاف و سکون ضاد بانقل یعنی این کتاب فضیلت و شرف قرآن است بدانکہ در این
اقتصار سے شدہ و مقتدر این است کہ کتاب القرآن باب فضل القرآن و مقصود درین باب فضیلت
شرف کل قرآن است بعنوان اجمال نہ بعنوان بیان منافع خصوص آیات یا سورہ و چہ آن سے آیہ
در باب سیزدہم در فہرست شیخ طوسی از علماء کتب کافی کتاب فضائل القرآن است و درین کتاب
چہار ذہ باب است اول انچہ مذکور شدہ و در باب فضل شامل القرآن سورہ بآب من
یحمل القرآن بشقہ چہار ذہ باب من حفظ القرآن بمترسہ پنجم باب فی قراءۃ ششم باب
البیوت التي یقرأ فیہا القرآن ہفقر باب ثواب قراءۃ القرآن ششم باب قراءۃ القرآن فی المنصف
باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن و ہم باب فمن ظہر الغشۃ عند القرآن و یختار یا من و ہم
باب فی کہ یقرأ القرآن و یختار و از ذہ باب ان القرآن یرفع کما انزل تسلید ذہم

بر غیر موافق آن صورت بیند می شناسد گنج بهم آوردن انقدر رقم اولین و آخرین را موافق آنچه می آید در حدیث
 چهارم این باب که از جمیع انشاء اولین و آخرین اشارت است باین سوره آل عمران بنا آنکه جامع الحس
 الیم الارب فی کتبنا ما هم گفت بیان این آنکه بر میدار و قرآن از سجده مغش را بر جانے که در صورتی دیگر است
 سعد گفت پس گفتیم اورا که ای ابو جعفر که در ام صورت بر می گرداند سرش را از سجده گفت در صورت
 مردی مسافر که متعیر شده باشد نمی شناسد اورا اهل جمع قیامت پس می آید مردی از تنیده که در دنیا
 می شناخت قرآن را موافق صورت زیبا و مباحثه می کرد بقرآن با مخالف آن پس می ایستد بر آن مرد
 پس می گوید آیا نمی شناسی مرا پس نظر میکند پس می گوید نمی شناسم ترا ای بده خدا **صل**
 قال ورجع فی سورة التی کاتبی الخ اول یقول ما عرفت فی مذهبهم فیقول الله انما الدی اسهرت لیل
 و انصب عینک و سمعت الاذی و رجعت بالقول فی الاول کل تا جرد لا مستوی تجارته وان و لا وک الیوم
 شمس یوم بصیغه معلوم باب ضرب است و لازم است که اول نیست که اول است او میرود و بر میگردد و بر حالی که در روز
 اول است و لهذا الی صورتی که گفتیم باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 شکم و مدد است و تعاقب اسرار طبل و انصاب بعینش مجاز است و سمعت بصیغه مخاطب معلوم است
 الاذی باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 فی شدیدا باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 از حدیث سوم باب دوم باب صدوسی و هفتم که باب اتبع الهوی است یعنی امام گفت پس بر میگردد
 قرآن بر حالی که در صورت است او است آن صورتی که بر آن صیغه بود و در آخرین اول مراد احسن است
 چنانچه مذکور شد و در حدیث پس قرآن میگوید آیا نمی شناسی مرا پس آن مرد می گوید باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 اشارت است باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 و مفهوم اهل جمع می شود پس میگوید قرآن که منم که میدار کردم شب ترا و تبعت انما انتم زندگانی ترا و تبعت
 سخن کرد و طبع را و از هر طرف غیبت کرده شدی بوسله امن آگاه باش و بدست که هر سوداگر تحقیق تمام
 دریافت سوداگری خود را اشارت است باینکه در روز قیامت دیوان امم سابقه پیش از دیوان امم سابقه
 است باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 سابقه و من در پی سوداگری تو ام امروز باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
 می گیرم **اصل** قال فیمن یبغی فی الدنیا و فی الآخرة ما کسب و تعالی فیقول یا ادب عبدک و انت اعلم به فاما کان
 نصیبانی مواهب اهل سببی و یبغی فی الدنیا و فی الآخرة ما کسب و تعالی فیقول یا ادب عبدک و انت اعلم به فاما کان
 من حلال الحمة و توجع لا تاج و اذا فعل به ذلک عرض علی القرآن فیقول له اهل صحت بما صنع لک فیقول له
 انما مستقل هذا له فودع عبدک لک ما کسب و انت اعلم به فاما کان نصیبانی مواهب اهل سببی و یبغی فی الدنیا و فی الآخرة ما کسب و تعالی فیقول یا ادب عبدک و انت اعلم به فاما کان

تا سخن میگوید قرآن پس لب خنده کرد و بعد از آن گفت رحمت کند الله قرائت عوام را از جمله شیعه
 بمنزه حصه که خود را نزد احادیث با عامی می شمرد و بخود چیز سستی سپرده اند در سلیقه ایشان این قرآن
 میدانند که آنرا میگویم البتة حق است هر چند موافق رای ایشان نباشد بعد از آن گفت آری قرآن
 سخن میگوید ای سعد و یا نیز سخن میگوید و برای نماز صورتی است که مستتر کند معرفت آن بصورت جمیع
 اهل قیامه حقیقه است که معرفت آن مخصوص شیعه امامیه است همانا ایشان معرفت بآن ندارند
 و این حقیقت امر میکند مردمان را پیروی امام حق و نمی میکنند پیروی امام باطل اصل قال
 سعد فتعبدوا لهذا لوفی و قلنا هذا الشیء لا نستطیع انقلوبه فی الدایم فقال لا یجیعو و حل الناس ان یستعینوا
 فی غیره و الصلاة فقالوا کحقنا الشیء کما کف سعد من ذکر کون شیء برای آنچه ذکر کرد که نماز حقیقی داد که امر میکند
 نمی میکند رنگ من و گفتم این چیز است که نمی توانم که تسلیم کنم بآن در میان مردمان پس گفت ابو جعفر
 علیه السلام قایم مردمان می باشند مگر شیعه مراد از آنست که مخالفان ما مانند ستمرانند بلکه امره بر بیان این کلام
 هر که نشاید حقیقت آن را پیش تحقیق فکر شرعی امامت را فراد آنست که بکنش نشناخته از نماز را در صورتی را
 چون نوازند بود که داخل آدمیان باشند و غیر ضرورت پس میان آدمیان گفت که نماز سخن میگوید و آنرا
 حقیقی است که مروی میکند اگر چه میان ستمران نمیدانند آن گفت اصل این رجال یا سعد اسمعای کلام القرآن
 قال یسعد فقلت بل یصلی الله علیه و آله ان الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر و الذکر الله کبریا فی
 کلامه الفحشاء و المنکر همان و بمن فکر الله یعنی اگر شایع است که ستم را استقام است و چون استقام
 طرت لغوی دارد و چنانچه طرت از باب دار و بی بجای نمیستند و در سوره عنکبوت چنین است مثل الذین
 اتخذوا من دون الله اولیاء من دونه و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ان الذین اتخذوا من دونه اولیاء
 ان الله یعلم ما یترون من دونه و کتاب الحجة در شرح حدیث اول باب هشتم که باب ان اهل الذکر الله من
 اید الله خلق لبسوا لهم هم الامم علیه السلام است و آن است که مذکور شده است در سوره اعراف که
 احسن الحدیث کتابت با مبتدیان بها مثل ان الله یصلی الله علیه و آله من دونه و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ان
 ذکر الله ذلک هدی الله بهدی من یشاء و من یضلل الله فانه من هاد و بیان شد در شرح حدیث او از باب
 باب اول کتاب اهل یعنی بندگان آن گفت ای سعد آیا بشنوا نعم گوشه هوش ترا سخن قرآن گفت سعد
 که پس گفتم آری در و کند الله تعالی بر تو پس امام گفت که بدرستی که نماز نمی میکند مردمان از انبیا و
 و یا بصورت هر آینه قرآن را بر رگتر است از نماز و زنی از غیثا و مگر تحقیق این قیم علم او قابل معجز
 و خارق عادت است باینش اینکه نمی منسوب بصلوة و ذکر الله باشد یعنی است و غیثا و مگر عبارت
 از مردان است که ای که صلا الله تعالی یعنی که تعبیر از اهل غیثا و مگر غیثا و مگر غیثا و مگر غیثا و مگر غیثا
 بر و جملگان مجتمع است در هر یک از ایشان و ما قرآنیم یا یعنی که تعبیر از اهل قرآن شده و بالادلیل چهارم

عین دلیل دوم می شود و ما بزرگ ترین از آثار با اعتبار نبی از قضا و دین مکر مراد نیست که بهر روش هر
 نبی را درین آیه می فهمی کلام قرآن را در قیامت بآن روش قرار گیر و چنانچه اهل قضا و مکر را نشان
 مکر می توان گفت و اهل الذکر را ذکر می توان گفت و نسبت سخن بآن میتوان داد و چنانکه در قیامت که
 قرآن خواهد بود و سخن خواهد گفت غنی مانند که از این تقریر ظاهر می شود که امام علیه السلام گفت آنکه
 کلام القرآن و انسلوة تیرا و سکه درین آیه قرینه مراد بصلوة عارفان بحقیقت صلوة باشد و مراد
 از کلام لفظ باشد ظاهر نیست مگر بهر سطح نسبت نبی قرآن علیه بعد از امر بتلاوت آنچه و سکه شده
 از کتاب و می تواند بود که ترک صلوة براسه اقتضای باشد چنانچه قول امام من لم یعرف الصلوة فقد
 اکر قضا اشار بآن دارد و **و اصل** عن ابی عبد الله عن ابی امامه قال قال رسول الله انما الناس
 فی دارین فی دار علی ظهر سفیر السید بکر سرین و قد را یتهمر اللیل والنهار والنس والنس و یبلیان کل جملة
 و یقربان کل عید و یتیان کل موعود و لیجها ان بعد الحاد النکوح العبد یخرج من سکون ذال بالنقطه بالکلیه
 و تا و وحدت نوسه مصدر باب ضرب قسمی از شتاب در رفتار که لازم است قطع مسافت بسیار و اینجا
 استعاره است براسه مبالغه در عبادت و بریده شدن از لذت تعلل دنیا نظر بقطع خاصه بالنقطه سکون دوری
 به نقطه مضایف است بسفر و نظر سفر مانند جناح سفیر نفع نیم وزن و الف و حار به نقطه مقدار میشود و این
 بر سفر یاد بکر براسه تقدیر است و ظرف لغو است تا براسه ملائمت است و مستقر صفت با حال السیر است
 چه او در و شمس یعنی مع است منیر و یلیان را مع باللیل و النهار است الا بلاسه که کنان آسمان بکر نفع نیم
 و زایه بالنقطه مسافت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام امام گفت
 که گفت رسول الله صل الله علیه و آله که اسه مردمان بدرستی که شاد و سرافراز و عظیم و عظام مشرف بر سر
 آخرت و بر بدن شاد و ان سطران عقبه تا مرصه که محل دیوان بزرگ آسمانی است شتابان است و بدن روز
 و شب را و آفتاب و ماه که کند میکند هر روز را و نزدیک میکند هر روز را و می آورد هر روز و هر روز
 مهیا کند بزرگان سفر آخرت براسه دور مسافت سفر آخرت **اصل** قال قتاده المقداد بن اسود فقال
 یا رسول الله و اذ الله به قال حله بالبلغ و انقطاع فاذا التبت علی کما القیت لقطع المظفر فلیکمر الذکر
 فانه شافع مشفع و اهل معصاتی من جعله اماما فقاد الی الجنة و من جعله خلفا فقاد الی النار **شرح**
 چون بدین مشترک است میان چند معنی یک که مذکور شد و دیگر بر سر بریدن و دیگر بر اصلاح چیز
 و دیگر بر پاکیزه کردن گندم و مانند آن و دیگر بر مسافت کردن و بنا بر هر سنی استعاره نیز میشود و این سوال واقع
 شده و ابلاغ بکسر و یک نقطه و فین بالنقطه مصدر باب مفاعلة ممد عبادت قادر فقاد ابرای تغییر است
 براسه تعقیب است و بر هر تقدیر چون مبالغه در عبادت بعد از آن است که علم مسافت متعلق بآن حاصل شود
 و التماس و اشتباه در آن مسائل بسبب اختلاف اگر اسه بسیار واقع میشود و این قاعده بیان شده برای

خلاص از مملکت مبتغی بصیغه اسم مفعول باب مقبیل است افعال بجاو. به نظر بعضی اسم فاعل باب مفعول علم
حسن واد خواند و پادشاه یعنی امام جعفر صادق مگفت پس بر خاست مقداد بن الاسود پس گفت
ای رسول الله چیست مراد از پند بگفت سراسر مبالغه در طاعت و بربرد شدن از لذت تعلق بر دنیا
پس مشتبه شود بر شما اختلافات آمار مانند پاره های شب تاریک پس بر شما یاد که ملازم قرآن باشید
چون بر سبب قرآن شفاعت کننده ایست مقبول الشفاعت برای ملازمان خود و شهادت کننده است
راست گو شمرده براسه میگویند که خود بیان این آنکه هر که گردانید قرآن را در پیش خود تا آن حد که کند
قرآن او را بسوی بهشت و هر که گردانید قرآن را در پس خود میراند قرآن او را بسوی آتش جهنم اصل
وهو الدلیل يدل على حیر سبیل وهو کتاب فيه تفصيل و بیان و تحصيل وهو الفصل ليس
ما لازل وله ظهر و بطن فظاهر محكم وباطنه علو ظاهره ايق وباطنه حقيق غور و على بنحوه
لا يخطى جهاته ولا ينل غراشه مصابيح الهدى ومثل الحكمة و دليل على المعرفة من عرف الصفة فتخرج لازم
الدليل بل من حصر است بانمی که هر چه در قرآن نیست بکار آمدنی نیست آنفیل پرشته کشید که مراد بر روشی
که در میان دانه های آن مره فاصله باشد و چون در میان حکمت قرآن و تشابهات فاصله شده تشبیه آن
شده بیان در حکمت است و تحویل در تشابهات است چو آنرا بر روشی است که بعد از سوال اهل الذکر و فکر
در قرآن لفظ و تناسب بعضی با بعضی معنی آنها معلوم میشود بتدریج و شفقت نظر عبارت از حکمت است
و بطن عبارت از تشابهات است آنکه بفهم جارب لفظ و سکون کات قطع و فصل حاصله بر روشی که اشتباه است
در آن مانند بر پخته حرارت است باینکه تشابهات تبیان می شود شیء است تخوم اول و دوم عبارت از
حکمت است که مانند ستاره های آسمان را بنام می کنند هر که در آن کند و بنجوم یعنی آنکه است حکم براسه
استعلام است بانمی که با سببان و حافظ حکمت آنکه اندر زیر اگر ایشان نباشند حکم کات که در آنهاست از
پیروی ظن سریع باطل میشود لایحقی و لایحقی بصیغه مجهول فاعله باب افعال است و الصفة بیان چیزی می
و مراد اینجا لفظ است که براسه بیان چیزی است یعنی و قرآن است و پس در اینجا تبیان آنکه در اینجا
میکنند بر بهتر راه که راه متبغ اما میساست که در آن راه سوال اهل الذکر معلوم می شود هر شکلی و آن
راه بهشت است و آنست حد نیست باز میچو و آن راه است ظاهر و باطن و بیان این آنکه ظاهر آن
قطع و فصل است و باطن آن علم جمیع شکلات ظاهر قرآن خوش پند است و باطن آن بنایت دور از
فهم رعیت است بل استقامت سوال اهل الذکر معلوم ایشان نمیشود قرآن راستاره است و موکلند
براسه ستاره های قرآن ستاره های عالمند یا تشابهات و جمیع انکام آتی شمرده می شود عجایب قرآن از
بسکه بسیار است و گفته کرده نمیشود و غرائب قرآن باعتبار اینکه استنباط احداث از آن در هر شب قدر

مناجاة خیر احوال لفظ

قال ان هذا القرآن فيه مفاد الهدى ومصابيح الدحي فليعد حال بصو لا ويعلق الضياء فظنوه فان التفتك
يدون قلب البصير كما يمشي المستير في الظلمات بالتور شمع الحرجي يضيء دال به نقطه وحيم والفتح دال و
سكون جيم تاركها اقصيا جميع صنو مثل سباط و سوط و درادنايت روشن ست چنانچه گویا که روشنی ما بر روی چشم
چنانچه گفته در سورة یونس جوانی جعل الشمس ضیا زوا القرآن و مضمون این ظاهر است از شرح حدیث
ووم این باب **نشم اصل** کافیه وصبة امیر المؤمنین علیه السلام که اصدانه اعلوان القرآن
قدک الهماد رفوعه الليل المظلم طے ماکان من جمل وقائه شمس طے براسه استعلاست موصوله است من طے براسه
که بفتح جیم و سکون باء و دال بی نقطه مشتق یصله در سفارت امیر المؤمنین علیه السلام براسه یاران
نموده انیکه بداند که قرآن راه نمودن روز است چنانچه که در مواضع میان خلایق نبایت را و نماست
مست روشن شب تاریک است چنانچه که در مواضع از مشقت و نیاز مندی باینجی که قرآن جمیع آنها
می پوشاند اهل قرآن باکی از آنها ندارند و صبر ایشان بر آنها آسان است چنانچه گفته در سورة یونس
فبذلک یخبر عاویج و یخبرون **هفتم اصل** عن ابی عبد الله عن امانه علیهم السلام قال شکل جلی الجلی
صلی الله علیه وآله و جفائی صلواته فقال صلواته علیه وآله استشف بالقرآن فان الله عز وجل یقول
و شفاء لسانی الصلوات شمس روایت از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که گفت نکات
بر روی بسوی جوی بیله الله علیه وآله از روزی که در سینه داشت مثل سرفروسل و ذات الصدیس گفت
صلواته علیه وآله طلب شفا کن بر سینه قرآن مثل اینکه کسی گوید اللهم اجعل القرآن شفعا صدیقی چه بدرستی که
الله عز وجل میگوید در سورة یونس یا ایها الناس قد جاءکم عظم من ربکم و شفاء لسانی الصدور و هدی و حشر
لکم منبر اسے مردمان تحقیق آمدند و شما کتابی که جامع چهار صفت است اول اینکه پند است از حاجت
کل اعتبار شما یا اعتبار شما و احتمال بر احوال امم سابقه و هذا بها ایشان در احتیاج ایشان دوم این که
باعث شفا است براسه هر چه در سینه است از امور من نفسانی مثل غل و حسد و جانی مثل سخط و تاراج
باینکه ما براسه عموم است پس شامل مرض جسمانی نیز هست یا اینکه مرض جسمانی سبب مرض نفسانی باشد
سوم اینکه راه نمایی بر حق و دفع بخت از بخت چهارم اینکه بخشایش کنان است برای مومنانی که متوب بآن شوند
هشتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یجوز الا خلافة الی آل ابی بکر و عمر اهدا
و کالی نبی مایة اهدا لاقی و لد علیة و لوزید ابد و خلافة انهم نبیة القرآن و الطلوع السن و عطا الله لک من
لام و لا و الله برای البطال خاتم جمیعیت از اولاد اهل فضالت و براسه اشارت بر جوع بسوسه
آل علی علیه السلام رجوع درجه مستعمل الی شده براسه اشارت باینکه گویا که در ایشان به ده چون در
راه ایشان بوده و در یکی مستعمل بانی شده براسه تعیین معنی حدوث و اشارت است باینکه نظر ایشان
ا برادران ایشان نبوده اصلا اگر چه هر یک از ظلم و زیر و زبانت و لشکر کشی بصره و جنگ جمل دعوی کرد

کہ مؤنت الطول بصیغہ افعل التفضیل است و بر ہر تقدیر مراد سورہ کہ چند است کہ عدد آیات ہر یک آراہنا
بسیار و بیشتر است از صدق جمع میگویند مراد ہفت سورہ است کہ اول آہنا سورہ بقرہ است و آخر آہنا
سورہ جموع انفال و برات است چون برات نزد ابان سورہ طحہ نیست ستمین بکسریم و کسر ہمزہ و
یاءے دو نقطہ در یائین کہ علامت نصب است جمع بکسریم فتح ہمزہ و تاء تانیث است بر غیر قیاس بنابر
اہر اسے مؤنت غیر ماقول و مجر کے ذکر ماقول بر اسے تلائے لام افعل مجزوف مثل مبین و عیین
زیر کہ اہل یاء بکسریم فتح ہمزہ و تاء تانیث بکسریم فتح ہمزہ و باو دو نقطہ در یائین است
بر وزن قرۃ و در کتاب بعد از ہمزہ یاء نوشتہ می شود تا اشارت بایں باشد کہ ار
مصور العین معتل اللام یائی است و آہنا چند سورہ است کہ عدد آیات آہنا صد است یا اندک یا
یا اندکی بیشتر و جمع میگویند مراد سورہ چند است کہ بہار ہفت سورہ طوال است و متصل بانہا است
و آخر آہنا سورہ المؤمنون است التثانی بفتح میم و تاء سورہ فطرہ الف و نون توفیل یا جمع فتاة بفتح میم
و سکون تاء بصیغہ اسم مکان بر اسے کثرت یعنی آیات کہ در آہنا ثابرا ثلثا و فاعر مخی و آہنا
کہ صریح نیست مثل ہفت آیت سورہ فاتحہ چنانچہ گذشت و ذکر تائب التوحید و حدیث سوم باب النواہ
کہ باب بست و سوم است ثقلت لقا و عداد بانقطر بصیغہ ماضی مجہول منکلم و حدہ باب تفصیل است
المفصل بضم میم و فتح فاء و تشدید صاد پہ نقطہ مفتوحہ بصیغہ اسم مکان باب تفصیل است و تذکرہ راجی است
کہ موصوف آن کتاب است زیرا کہ اشارت است بقول اللہ سورہ المائدہ و انزلنا الیک الکتاب
بالحق مصداقا لما بین ید ید من الکتاب و مہمینا علیہ فاحکم منہم با انزل اللہ فرو فرستادیم بسوی تو
پیش از نزول سورہ مائدہ کتاب بانچہ بکار آمدنی است بر حالیکہ قصد بقی کنندہ است برای انچہ پیش
از ان بر انبیای سابق نازل شد از جملہ کتاب و میثاق آن است بآنہی کہ اگر کسی تحریف در آہنا کہ ازین
کتاب ظاہر شود پس حکم میان اہل کتابہائے انبیاء سابق بانچہ فرو فرستادہ اللہ تعالیٰ در کتابہ
از ان کتابہا بآنہی کہ خبر دہ از آہنا اگرچہ منسوخ شدہ باشد یا مجرہ صدق رسالت تو باشد و چہ میگویند
کہ مراد بمفصل سورہ چند است کہ از بسکہ آہنا کو یک است ذکر اسم اللہ الرحمن الرحیم در آہنا بسیار است
فصل میان سورہ و سورہ دیگر و آن سورہ محمد است در آخر قرآن یعنی گفتہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
داد شد ہم سورہ ہائے و از بجائے تورات انبابت است باینکہ چنانچہ تورت یکبار نازل شدہ و از سفار
تورت و از ان سورہ این سورہ بانچہ ہر یک یکبار نازل شدہ و این مجرہ است از کسے کہ احوال او مضبوط
باشد و معلوم باشد کہ از بر نگردہ و دادہ شد سورہ ہائے صدہ بجائے انجیل اشارت است باینکہ سورہ
انجیل نیز صدہ است و این نیز صحیح است از کسے کہ احوال او مضبوط باشد کہ از بر نمیکنند چیزے را و دادہ
شد آیاتے کہ در آہنا ثابرا ثلثا و فاعر مخی است و قالی از تکلیف صحیح دست بجای از بزر و ترجیح کردہ شد مراد

انبیای سابق که شصت و هشت سوره است خواه جمیع آنها کفر باشد و خواه بعضی آنها مذنب باشد و آن
مفصل شاهد است بر باقی کتابهاست که کسی که غیر قرآن است یا جمعی که مشتمل است بر مضمون آن یا بر ترتیب
براسے سوسے نامبره است و انجیل بر سوسے جیسے مانده است و توبه بر سوسے داود مانده است و غیرهم السلام
مراد اینست که قرآن مشتمل است بر جمیع کتب سابقه مع شئی زائد و مام این است در هر زمانی عالم جمیع قرآن است
پس شیخ و اورا احتیاج بر جمیع آن کتابها نمی شود و اصلاً اگر شیعه مخالفین باشد و از تمام سوال این الذکر کنند
در آنچه ندانند و موافق اینست روایت مخالفان در کتب خود و کان علی اعلم بالمیسرات و تفسیر هر وی
و در بعضی و این اثر در نمایه همین است و در نقصان یا غلطی نماید زیرا که ظاهر آیت سوره مائده و همین است
اینست که همین است عبارت ازین شصت و هشت سوره باشد **پانزدهم اصل** عن ابن جعفر علیه السلام
قال یحیی القرآن يوم القيامة فی احسن منظور الیه صوراً فنجبر بالمسلمین فیقولون هو مینا حجة
ینتهی الی رب العزة عز وجل فیقول یا رب فلان بن فلان اظلمت هواجره و اسهرت لیلته فی
دار الدنیا و فلان بن فلان لم اظلم هواجره و لم اسهر لیلته فیقول تبارک و تعالی ادخلهم الجنة علی منازلهم
فمنه یوفیه فیقر و المؤمن اقر و ارقه قال فیقر و یرقی حتی یبلغ کل رجل منهم منزله النبی علیه السلام فیقر و فیقر فیقر
است فیقول مفرغ و معطوف بر جمعی است آنکه اجمع اجزایا می روزی که وقت شدت گراست و تعلق اظهار آن
تجاز است و همچنین است تعلق اسرار طیل ارقه بصیغه امر مثل اللام بالی باب علم و ای سکت است یبلغ
منصوب است فیقر لفرغ فرغ و معطوف بر فقر است یعنی روایت است از امام محمد باقر که گفت سے آید
قرآن در روز قیامت در برتر مقبولان باعتبار صورت پس گذر میکنند پس میگویند این مردی است از اهل
در میگذارد از ایشان بسوسے پیغمبر این پس میگویند او از ما است پس میگویند از ایشان بسوسے فرشتگان و مقرب
پس میگویند ای صاحب کل اختیار من فلاسف مؤمن پس فلان نشنیده که دم میانه هاسے روز او را بروزه و اشنق
و بیدار کردم شب او را بنماز شب او در سر سوسے دنیا و فلان مؤمن پس فلان نشنیده که دم میانه هاسے روز او را
و بیدار کردم شب او را پس میگویند الله تبارک و تعالی داخل کن ایشان را در بهشت بزرگوارت از ایشان
پس بر سر و قرآن پس تابع او میشوند آن مؤمنان پس میگویند مؤمن را که خواند آیت از قرآن را و بالاخره آنکه گفت
پس بخواند مؤمن و بالاخره و در هر مرد سے از ایشان برتر خودش که آن مرتبه لائق او است پس فرود آید و آن
دوازدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله وادین یوم القيامة ثلثة دیوان فیہ النعم و دیوان فیہ
الحسنات و دیوان فیہ السيئات فیقال بلین دیوان النعم و دیوان الحسنات فتسفرق النعم عامة
الحسنات و یبقى دیوان السيئات فتخرج گفت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که در دفتر هر مردی
سه است و دفتر سے که در آنست بنهتهاسے الله قمار سے که در دنیا بنده گان مؤمن خود را و در دفتر هر مردی
منات بنده گان مؤمن و دفتر سے که در آنست گناهای بنده گان مؤمن پس مقابل کرده می شود میان دفتر نعمت

و در فرشتگان پس فرمود که در وقتهاست که منجات را و میماند و فرمود که این بے معارض اصل فی دینی این
 ادر راؤس الحساب مقدم القرآن اما ما فی احسن صورة فبقول یا رب اما القرآن و هذا عبد
 المؤمن قد کان یغیب نفسه بتلاوف و یطیل لیلہ بترتیل و یغیب عبادہ اذا تعبد فادفعه کما ارضی فی
 الشیخ پس خواند و می شود و فرمود که من بابت برای حساب پس پیش می آید و قرآن را بر او و بر صورتی پس
 قرآن میگوید یا رب ما بکلی اختیار من قرآنم و این بندگان مومن است تحقیق آنرا در میاد و خود من را بخوانند و آنرا
 میگرد و شب خود را بتامل و تانی در وقت خواندن من اختار است باینکه کسی که تعب و شب و روز شب او را در می نماید
 در نظر او و اشک میبارد و چشم او چون باز شب میگرد و راضی کن او را چنانچه راضی شود و در دنیا مخفی نماید
 که این سر قرآن بعنوان شفاعت است و بعد از آن سوسه حق آنگس پس منافات ندارد با آنکه نعمتای آن را
 نیز مستغرق کرده باشد اصل قال فیقول العزیز الجبار عبدی ابدع عینیک فیما اها من رضوان الله
 العزیز الجبار و ما لا یغفل الله من دعه الله ثم یقال هذه الجنة مباحة لک فاقرا و اصعد اقل آلیه صعد حجة
 الشیخ حج بین انیما عبارت از و فرشتگان است که آنها را فرشته دست راست فرشته و شمال عبارت از و فرشتگان
 که کنار فرشته دست چپ فرشته یعنی میگردد بپرتنگ بنایت دل نواز که ای بنده من بکشاد و فرست
 راست خود را پس بر سینه آن و فرست از رضای است که بے تک بنایت و رضوان است باینکه که جبار و رضا جمیع آنها
 می نویسد و بر سینه و فرست چپ را از بخشایش است که قال ان بان را باینکه که قلم مغرب جمیع آنها می کشد بعد از آن
 گفته می شود که این بشت بے مان است برای تو پس بخوان قرآن را و بالا نرو و درجات بهشت پس چون خواند
 آیت را بالا رفت یک درجه می یزد و هر اصل قال علیه بن الحسین علیه السلام لو انک من یوم المشرق
 والمغرب لما استوی حست بعد ان یکون القرآن معی و کان علیه السلام اذا قرأ اثم اک یوم الدین بکره
 حتی کاد ان یموت الشیخ گفت اما من زین اما بدین علیه السلام اگر میر و تو جمیع آدمیان که میان که شرق و غرب است
 دیگر از تنهایی نمی خندم بعد از آن که باشد قرآن با من را و این است که هر عمل قرآن را من می باشد بفضای
 آنگاه هر چه باشد و عادت را من زین العابدین را و بود که چون می خواند اتم یک یوم الدین را و هر یک که در آن را
 از روی اضطراب و ترس روز قیامت برای گناهکاران ممان تا آنکه نزدیک بود که میر و جمیع آدمیان
 اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا جمع الله عز وجل الاولین و الاخرین اذا هم یخضعون اقبل
 لهم یطرح احسن صورة منه فاذا نظر اليه المؤمن وهو القرآن و لو اهذا مناخذ الحسن علی راسها فاذا
 انتهی اليهم حازهم ثم یطرح الیه الشهداء حتی اذا انتهى الی آخرهم حاز و فیقولون هذا القرآن فیمضون به کلام حتی
 اذا انتهى الی المرسلین فیقولون هذا القرآن فیمضون به حتی یتمی الی الملائکة فیقولون هذا القرآن فیمضون به حتی یتمی
 یقف عنکین العرش فیقول الجبار و عزتی جلالی و ارتفاع مکانی لا کرم الیوم من کرمک ولا فید من اهاک
 الشیخ بملء بهر القرآن حال است از غیر الله و مراد این است که آتشانه نظر ایشان را نماید چون نوکر قرآن است

که بآن آس انداخته اند احسن شیء از قبیل انعام و نرید احسن الناس است پس مضان داخل بر مضان
 الیه است و از قبیل یوسف احسن اخوت است و از قبیل رانیه است و صفت شئی است و مقصود انعام
 این است که این دو دنیا مرئی باشد و بهتر مرئیات با است آتی هر جانور بعینه اعنی معلوم معلول الامام
 باب اقبال است خیر محمد و در آخر هم راجع بشهد است و آخر هم عبارت از صف دور از تحمل یوسف
 باعتبار اینکه مرئی ایشان است تر از مرتبه صفای دیگر شده است پس کسی که محل دیوان آتی سے رفت
 بشمال بآن بیعت میرسد پیش از جعفر سبک دیگر خیر منصوب در جازیم و خیر مرفوع و مقولون صاحب
 آخر هم است باعتبار اینکه مشکل رجاعت است فتقولون هذا القرآن در هر منافات نداده با آنچه گذشت
 بدین اول این باب زیر آنچه گذشت قبل از تفتیش سوال است و آنچه اینجا است بعد از آن است خیر
 منصف و بدینجهت هم و مجرور در کلمه راجع بشهد است حتی بقی لبکون و بن و فتح تائے دو نقطه در بالا و کسر بافتحه
 با بیفتحه مضارع غائب باب افعال مرفوع بر فتح تقدیر سے و منصوب می تواند بود و هم چنین است و نقطه
 بالا و فتح فون و تشدید تائے مفتوحه و الف بعینه مضارع معلوم غائب باب فعل است بر تائے مدح و ثناء
 صاحب حسن شدن مرتبه رفیع مرفوع و منصوب می تواند بود و یعنی گفت امام جعفر صاحب السلام در حق
 کرده اند عز و جل در عهده قیامت پیشینان و پسینان را ناکام و ایشان اند و در نظر شخصی کردند که تحقیق
 که رو آورد و دید و نشد و هرگز خوش صورت تر از او پس چون نظر کردند بسوی او مومنان از دور حال انگار
 او قرآن است گفتند این از ما است و این بهتر چیزها است که دیدم آن را در دنیا پس چون رسید بسوی
 ایشان گذشت از ایشان بعد از آن نظر کردند بسوی او شهیدان پس چون رسید بسوی
 سعت آخر ایشان گذشت از صف آخر ایشان بدین پس بگویند صف آخر ایشان که این قرآن است
 پس وی در میگذرد از صفای بگی ایشان تا چون رسید بسوی رسولان پس رسولان می گویند که این
 قرآن است پس در میگذرد از فرشتگان بعد از آن و میبندم حسن و ناز و ضیای او را دیده می شود و تا آن که
 می ایستد در جانب دست راست محل دیوان و تحت پاوشایی الکی که جای شش رسول صاحب شریعت
 علینده و او میبای ایشان علیه السلام است پس میگوید قادر کن قیون و غافل سبب چرا و چون که قسم
 بعزت من و بزرگی من و بزرگی مرتبه من که بر آئینه گرامی و عزیز می کنم البتة امروز کسی را که گرامی
 کرد ترا در دنیا و هر آئینه خوار می کنم البتة کسی را که خوار کرد ترا در دنیا

صالحی شریعت اصول کاف

باب دوم اصل باب فضل حامل القرآن

در شرح الحامل بحال می باشد فقط و کسر میم بر او انده و مراد اینجا عزیزه در توده قرآن است بمل حکایت
 در سوال اهل الذکر از مشاهرات آن و سکوت از تفسیر مشکلات آن بی سوال و مانند اینها درین باب
 یازده حدیث است اول اصل قل الله رسول الله صلى الله عليه وآله و اهل القرآن في الجنة و جفین

الادبیین ما خلا النبیین والموسلین فلا تستضعفوا اهل القرآن حقونهم فان طهر من الله العزیز الجبار لكانت
 حلما انما ح من رین الا ویدین بمعنی است یا برائے معین تہذیبین و درجہ الایمین و برہر تقدیر ظرت صفت
 درجہ است تا فلا استثناء از آدمیین است اگر گوئی ان استثناء افادہ میکند کہ از او صیبا افضل باشند گوئیم این را
 ممنوع است چہ می شاید کہ خروج او ممنوع باشد بطریق اولیٰ زیرا کہ مرتبہ اوست فوق مرتبہ نبوت و رسالت است
 چنانچہ گذشت در کتاب الحجۃ در حدیث دوم باب طبقات الانبیاء والمرسلین علیہم السلام کہ باب دوم است
 والعیاضی شاید کہ او صیبا و نبیا و سابق رسل یا انبیاء باشند و او صیبا رسل آخر الزمان داخل عالم ان قرآنند
 اگر گوئی بنا برین لازم سے آید کہ او صیبا ایمن است افضل از انبیاء و مرسلین نباشند گوئیم لازم نمی آید
 زیرا کہ مراد استثنای این باب علی است باین معنی کہ ایکہ ہر یک از اہل قرآن افضل از انبیاء و مرسلین باشد
 باطل است و این منافات ندارد و ایکہ بعض ایشان افضل باشند حقوق منصوص و بدل استمال اہل
 است من درین اندر پاسے ابتدا کے مجازی است یا براسے تعلیل است یعنی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم ہر سیکہ حاملان قرآن در بلندتر مرتبہ اند کہ دارو میان است مگر تیرہ ان دور سولان امم سابق
 کہ حاملان قرآن نیستند و مع ہذا جمیع حاملان قرآن افضل از ایشان نیستند پس ضعیف مشعر حال
 قرآن را حقوق ایشان چہ ہر سیکہ ایشان را با لہ تعالیٰ کہ بہ تنگ است قادر کن فیکون
 و قال بے چار و چون است ہر آئینہ مرتبہ عالی است **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ ع قال لما حفظا
 القرآن العامل بہ مع السفۃ الذکر الذکر فی شیح در سورۃ عبس چنین است یا ہی سفرو کلام ہر ذہ السفۃ
 سین بے نقطہ و فتح فاو را سے بے نقطہ جمیع سافرو صبح کنند کان بستکان و جماعت و ذرائع و علی بن ابراہیم در
 تفسیر گفتہ کہ عبارت از آنکہ است الکرام کبرکات جمیع کرم عربان کہ آل ہاشم انوار البرۃ الفتح یا سے یک نقطہ
 دیگر جمیع بار است و بعضی گفتہ اند جمیع بر فتح باو نشدید راست بر غیر قیاس و بر ہر تقدیر یعنی لیکو کاران
 فواہر وار ان است کہ معصوم اند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت نگاہ ہر اہل
 قرآن کہ ہر کہ عمل بآن می کند با آنکہ است کہ واضح کما ان و عزیز ان و غیر ہذا و ان از بسو و اصل
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقلوا القرآن فانہ یاتی فیہ الیقینۃ صاحبہ فی صورۃ شاب جمیل
 صاحب اللون فیقول لہ انا القرآن الذی کنت اسهرت لیلک و اظمت اوجرک و احنقت رایتک اسیت
 و معنی اول معنی حیث ما انہ و کل شایع و بر اعجاز و ہذا لایحیونہ لایحیونہ لایحیونہ لایحیونہ لایحیونہ لایحیونہ
 شیح مباحیہ محبوب و مقبول بآیات است انساب بشین با فیل و کہ حاسے چہ نقطہ و یا یک نقطہ رنگی کہ متغیر
 باشد بسبب سفرو و اندان از نظیر این فقرات کہ مذکور شد در حدیث اول ظاہری مشکو کہ فادہ فیقول
 براسے ترخی باشد ملحق اسوار لیل و ظواء ہر و اجزای جہات بر لیل مجاز است انکو جزو جمیع اجزایا بنا
 روز ہا کہ گرم باشد اول بفتح ہمزہ اولیٰ و ضم ہمزہ ثانیہ و سکون و اذ بعینہ معنی صاع مشکو و مدہ از ہمزہ

الفاء مثل العین و اوی باب نصر است اکت بعزم هر دو سکون لام و فتح تا یسینه ماضی مخا طلب از زمان بابت
 من هر دو جا یعنی نه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یا دیگره در قرآن را برای عمل آن
 چه بر سینه قرآن می آید در روز قیامت نزد کسی که عمل بآن کرده باشد و صورت بهرانی خوش صورت
 گردیده رنگ پس میگوید او را که من آن قرآنم که بیدار میداشتم شهرهای تراوشته ام با تمام میانهای روز را و
 خشک میداشتم آب و دهن ترا و روان میداشتم اشک ترا میگردم هر جا که گردی و هر سو که از مومنان
 ام سابقه در پی سوداگر می خود است اکتسابی از کتب الهی که بآن عمل کرده و من بر است تمام روز در پانواگاری
 هر سوداگرم با این معنی که آنقدر نفع بر است تو بهر سالم که برابر جمیع نعمت های سوداگران ام سابقه باشد و بداند
 که آید نزد تو عزت الله تعالی چون دیوان و اشود پس صاحب بشارت باش با این معنی که مژده در باب
 باین مژده گاری که گفتیم **اصل** فیوئی تاج فیو طع علی ساسه و یعطی اکامان بیمنه و الخلد فی الجنان بیک
 و یکسے حلتین ثم یقال له اقراؤا انکما انراؤا یة صعدا در حجة دیکسے ابوا حلتین انکما مؤمنین ثم یقال لهما
 هذا لعلهما ما ه التوان **شرح** یونی بعزم هر دو سکون لام و فتح تا یسینه ماضی مخا طلب از زمان بابت
 فاعل جمول باب ضرب است ما در تاج بر است قدیه است و ظرت نائب فاعل است الا مان و الخلد عبارت
 از زمینان در رحمت است که مذکور شد در حدیث و عاز و هم باب سابق و راج می شود بزرود و اقل بهشت
 شدن بے ضرر معاصی و درنگ در میان طواف اهل جاب که بهشت طائفه اند و مذکور شدند مفصلا در کتاب
 انجمه در شرح حدیث انم باب انتم و تفسیر آیت سوره ابراهیم و بینما حجاب و علی الاعراف رجال هر یک
 از الا مان و الخلد مقصوب و مفعول دوم بیطی است و مفعول اول آن ضمیر مستتر راجع بصاحب بهشت و نائب
 فاعل است و باین قیاس است حلتین الخلد بعزم هر دو سکون لام و فتح تا یسینه ماضی مخا طلب از زمان بابت
 نفیس که بزرگان عرب و توانا آن را بعنوان تشریف و خلعت میدادند بیکه بر است از لره دیگر برای راز و جوانم
 دوخته که استر دار و قصد بصاحب بیکه و عین بے نقطه و دال بے نقطه بعینه ماضی معلوم باب علم یعنی
 پس چون دیوان و اشود آورده می شود تا می پس گذاشته می شود آن تلج بر سر او داده می شود بر است
 صاحب تران این بودن از فساد عبادات او و آتش جهنم بدست راست او و بهشتی در بهشت های بے نغمه
 معاصی آن بدست چپ او و پوشیده می شود آن صاحب قرآن و خلعت بی ازان گفته میشود او را که بخوان
 قرآن را و بر بالا در پس پیش هر بار که خواند آیت را که بآن عمل کرده بالا میرود و یکباریه را در بهشت و
 پوشیده می شود و پدر و مادر او و دو خلعت بر است هر دو یا بر است هر یکی اگر باشد مومنان با این معنی
 که صالح باشد اگر چه در مرتبه حاملان قرآن نباشد بعد از آن گفته می شود آن مادر و پدر را که این را
 برای این است که تعلیم کردیم او را قرآن تا عمل کرد بآن **چهارم اصل** عن ابی عبد الله قال
 قراء القرآن وهو شاب ثم من اختلف القرآن بلحمه و دمه و جعله الله عز وجل من السحرة الذکر الذکر و کان انقرا

صاحب شرح اصول کافی

طعمها حلوا ولا یجوز لها واما الذی اوقی القرآن ولم یوت الا ایمان فمثله کمثل الاکس ویهما طیب طعمها مروانا
من اوقی القرآن واکثرت بمثله کمثل الاقوچه یطبخها طیب و طعمها طیب و اما الذی یوت الا ایمان و لا القرآن
فمثله کمثل الحظلة طعمها مر و لا یطبخها طیب الا س یخرج مزره و اذعت و یسیر بے نقطه درخت مورد و مراد اینجا
میوه آنست آلت زرت بستم مزره و سکون تار و نقطه در بالا و ضم را بے نقطه و تشدید یم و تا بے وحدت
یکس ترنج یعنی ابان گفت که گفتم قربانت شوم بیان کن برائے من حال هر قسمی را از ایشان پس انا گفتم
اما اگر داده شد ایمان و داده شد قرآن پس حال او مانند یک خراست مرزبان آن شهر است و بگوید
خوش ندار و اما آنکه داد و شد قرآن و داده شد ایمان پس حال او مانند حال یک ترنج است و
آن پاکیزه است و مزره آن پاکیزه است و اما آنکه داده شد ایمان و نه قرآن پس حال او مانند یک خطل است
مزره آن ترنج است و بوی خوشی ندارد و هفت اصل در بیان این است علیها السلام ای الامام
افضل قال الخصال فی فضل القرآن و حقه کل واحد و اوله ان یحلی فی حق و ثانی ان یحلی فی حق
بے نقطه و تشدید لام تا جری که متاع خود را کشوده باشد و باز آری از بازار ای روزی هفته یا نسیه متاع است
میان عرب و عجم بعض شهر او ده بار برائے طلب نفع و فروختن آن بخردار در آن بازار و ثانی محض است
بمعنی عمل کمال الرتل برائے بے نقطه و معای بے نقطه و تحریف لام بصیغه آم فاعل باب افعال تا جری که
متاع کشوده خود را باز آری بریم بند و بعد از آن تا بے نقطه که میسر شده تا دو بار اس و دیگر و کن
یعنی گفتم امام زین العابدین علیه السلام را که کدام عملها فاضل تر است گفت عمل کشائنده و بارکننده و گفتم
چیت عمل کشائنده و بارکننده گفت کشودن قرآن یعنی آنچه که در قرآن برائے طلب نفع آخرت کردن
قرآن بیان این آنکه هر بار که آرد و ادبی قرآن را بار کرد و در آخر قرآن مراد که دشمنان باشد که باند کند قرآن را
و دیگر فاضل کند و تخم کند زیرا که این شخص مانند تاجری است که متاع خود را باز آرد و او را کشوده و همچنان
و اگر ده گداشته باشد و آن متاع در عرصه و تاراج حادثات شده باشد محضی نماند که تشبیه عامل بقرآن
بتاجر مفهوم می شود و از آنچه گذشت در حدیث سوم این باب و بنا برین افضل بودن عمل کمال راجع
می شود بافضل بودن و رسیدن بحقیق قرآن تا باعث معرفت محکات آن شود و از آنجا معرفت امام زمان
که عالم بحقیق مشایهات و جمیع احکام الهی است حاصل شود با اعتبار احتمال آنها بر نبی از اختلاف و زرو
ظن در خود را ای چنانچه مقول شد در خطبه مصنف رحمه الله تعالی من لم یعرف امرنا من القرآن لم یتکب
الفتن و بے معرفت امام حق نماز و روزه و حاد و وسائر عبادات باطل است و این اسیر در کتابها یگفته
و غیره از سئل الی الاموال افضل فقال الخصال فی فضل القرآن و حقه کل واحد و اوله ان یحلی فی حق و ثانی ان یحلی فی حق
یعنی قرآن بتلاوت و تم نفع و تلاوت من اوله شریفا فریغ المنزل فیجمل فیہ ثم یفتح سیره اسے تید و به
و لذلک قرأ اهل کما اذ انتموا القرآن بالتلاوة ابتداء و قرأه الفاتحه خمس آیات من اول البقرة و قوله

واولکسم المفلکون ثم یقطعون القرآنة وسمیعون فاعل ذلک الحال المرحل ای انه ختم القرآن وابتدأ
 بآوله ولم یفصل بینہما وقیل ارادوا بحال المرحل القاری الذی لا یفصل عن عز ولا عقبه باخر استتم
 مجتبی خاتمہ کہ بنا براین تکرار قرات باجماد افضل اعمال خواهد بود و این مشکل است بنا براینکه مقوم
 میشود و از احادیث باب اول کتاب الدعا کہ دعا افضل از قرات یعنی آن تکرار است و معلوم است
 کہ ریان افضل از حدیث است **اصل** فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعطاه الله القرآن
 فرأى ان رجلا اعطى فضلا ما أعطی فقد صغر عظمه و عظم صغیرا ثم یشرح نعمته من موافق آخوندی ثم یخبر این
 باب است **هشتم اصل** قال ابو عبد الله ص من قراء القرآن فهو غنی و لا یفقر و لا یحتاج
 ثم یشرح مراد قرات قرآن و رسیدن کسب آن است تا محکات آن مترا شود و از مشابہات و معرفت امام زمان
 حاصل شود ضمیر بعد راجع بمصدر قرآنی راجع بقراک است و حاصل هر دو یکی است الا کمرب ازان شرطیه
 و لا و نافیہ است کہ براس نفی فقر است و راجع با ثبات فقر میشود و از نافیہ است با جبر بر راسی طلب است
 و ضمیر راجع بمن موصولہ است یعنی گفت مراد امام جعفر صادق علیه السلام کہ و رسیدن قرآن را پس او
 ہے نیاز است از علومی کہ در غیر قرآن است مثل علوم فلاسفہ اشعار است باینکہ قرآن تبیان کلمات است
 باین معنی کہ هر محتاج الیه فلا لقی دان هست پس منافات عار و یا اینکه بعد از قرات قرآن حاجت نیست
 رسول یا امام زمان باشد براس تعلیم احکامی کہ در متشابہات قرآن است و بخانی باشد نیازمندی بعد از قرات
 قرآن نخواهد بود یا آنکس بر نیازنی اصلا مراد این است کہ آنکس در پیش در عجز خواهد بود و هرگز نیاز نخواهد شد
 چنانچه بیان شد در کتاب العقل در حدیث اول باب بانزوم کہ باب التمسک بکلمه و السبا باینکه است
 کہ مہر زمان لا یشبعان طالب دنیا و طالب علم **اصل** فقال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یامعشرا
 قراء القرآن اتقوا الله عز و جل فہم احکمکم من کتاب فانی مسئل و یا کم یسئلون انی یسئل عن تبلیغ
 الرسالہ فاما انتم فتسألون عما حملتم من کتاب الله و سننی ثم یشرح بلکم بجای فی نقل البیہدہ ما منی معلوم
 باب تفہیم است و مفعول است و مفعول دوم محذوف است و آن نیز راجع با است بقدر حکم لواء تفہیم
 یا کردن چیزی بر کس یعنی کہ علم بآن چیزی در آنکس برسد یا شد و بنا بر این من هر دو با تعین تہت و اشارة است
 بحکامات کتاب آنکی و سننی عطف است بر خاتم و فی تو اذ بود کہ مراد تفہیم یا کردن و بعد از آن تکلیف باشد
 خواهد یعنی آنکی علم برسد یا شد و خواهد من بیانی با نکره بنا بر این و سننی عطف بر کتاب الله است
 و ذکر و سننی در آخر با وجود ترکب آن در اول و اکتفا بمن کتابه اشعار است باینکہ سنت رسول برای تفریح
 احکامی است کہ در متشابہات است و غیر کتاب نیست و حقیقت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ای گروه ہائے قاریان قرآن پر خیر کنید از خدا اب الله عز و جل در آنچه علم آن را بار کرده بر شما از مجاہد کتاب
 خود چه بدرستیکہ من پر سیدہ می شوم در روز قیامت و بدرستیکہ از شما نیز پر سیدہ می شود در آن روز بیان

سوم و ششم باشد و آنچه در حدیث سوم است پیش از حدیث ششم باشد نقلت بفراقت و تلام و تاسع و دهم نقلت
در بالا بعینه ماضی معلوم باب ثقل است یعنی روایت است از یعقوب احمد یعنی سرخ گفت گفت امام جعفر صادق
علیه السلام را قرابت شوم بهد سیکه من میفرمادم قرآن را از بر من گزینت از من باین معنی که و اگر ششم خواندن
آن را تا آنکه جمیع آن سوره ایچ در نماز واجب است از یاد فراموشی من پس من کان الله فزود جل و الله که تعلیم کند
مرا قرآن را باین معنی که توفیق حفظ آن بر او دست من بر آن باری و اگر دهم یعقوب گفت پس گوید که امام شریف
سند بر است ایچ گفت من گفت توفیق حفظ بهد نزد الله تعالی و با جماعت را بهیچ یعقوب گفت و دانزد یک و دهم
بودیم در آن مجلس مرا دانست که این دعا براسه باقی جماعت بوده و خودش را داخل کرد از باب رعایت آداب
اصلی قال السوره تكون مع الرجل قد قرأها خیر کما قاله ابو القیة في احسن صورته و سلم علیه عقولین
اسما يقول انا سورة کذا و کذا فلو انک تمسکت فی ما خلصت لی کما یزک هذا الذبح فخلصت کما قالوا فی تفسیر
در نسخ ترکما بعینه ماضی است و ظاهر آنست که بجای آن تیر که بعینه مضاعف غائب باشد و موقوف بر یکون
باشد و قدر با استیانت بیالی نکون مع الرجل باشد بعد از آن امام گفت سوره که ای می باشد با مویانش ایچ
در تحقیق کر فرمادند و آنرا حفظ کرده از بر من بآن کرده بعد از آن ترک میکند آن سوره را و دانست
آنرا و میگوید و تا فراموش یا من بآن نمیکند پس می آید آن سوره نزد آن مرد و روز قیامت ده بهتر صورتی
باین معنی که می آید در ضمن مخلوق دیگر که صورت و نموده است جسم است و صاحب شعور و انعمالی اعتقادی
و سلام میکند بر آن مرد پس آن مرد می گوید چه کسی تو پس میگوید که من سوره چنین و چنین را شنیده ام که نموده ام
پس اگر ایچ تو میگوئی میدانی را و عمل من میگوید هر آینه جامی و ادم ترا مدین مرتبه را دانست که اشارت مرتبه
جایزه باشد از مراتب بهشت در وقت گفتن این پس ملازم باشد و آنرا اصل ثقیان است من الناس من
یقرأ القرآن یعانی فلان قادی من یقرأ القرآن یحلب به الدنیا و الا جفنی فخلع و منام من یقرأ
القرآن یشفع به فی صلواته و ليله و یغنیه فی تفسیر بعد از آن براسه اشارت بایچ که با و گزینم و منته
نال است که براسه عمل بکن باشد بقصد رضای الهی گفت از جمله مردمان کسی است که میخواند قرآن را
با گفته شود که فلان قادی قرآن است مراد آنست که مقصودش محض تعریف مردان اوست و از جمله مردمان
کسی است که میخواند قرآن را تا مطلب کند بآن مال دنیا را بکن موت چنانچه می آید در حدیث ششم نیست چیزی
مداخرت در آنچه نم که در شانه و قسم و از جمله مردمان کسی است که میخواند قرآن را تا نفع آخرت برد بآن
خود و در شب خود روز خود و غیر آن نیز در و فاضل قال ما وعد الله علیه السلام من تسبیح
من القرآن مثلک فی صلوته حسنة و در حدیث فی حقه ایچ فافادها قال ما انت ما احسنک لیلک لی
یعنی ما تفرقی ما یسود کما اولی تفسی و فضاک الی هذا الشیخ مثلک ثانیاً و منقطع بعینه ماضی جمول
باب تفسیر الثانی فی خبری من جمعی که نموده و صورت آن است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که

صالح شریف اصولی

فراموش کرد قرآن را به سبب ترک نماز و امت بر آن کس نیکو کردم این سوال را سوید باز میگفتم آیا بر آن مرد درین
 فراموش کردن عذاب است گفت و بفرموده که چنانچه نماز کند که این تاخیر جواب از وقت حاجت نیست زیرا که امام
 می دانسته که او مکرر خواهد پرسید و آخر جواب خواهد شنید و مقصود از این اظهار اینست که اگر چه عذاب
 ندارد اما از نفسیات بنیادیت محروم می شود و دانسته که عذاب داشته باشد منتظر اصل عن
 یعقوب که احقر قال قلت لعلی علیه السلام جعلت فلان اهل الصلوة و هو و اولاده یقین شیء من الحیة الا
 و قد نلت من صله ما شئت من القرآن لقد منی طائفة من عقال قریع صله فلان حدیث در کتاب القرآن نرقال ان
 الروح لیسی الشیوة من القرآن فیما یورد النبی صلی الله علیه و آله من حدیث من بعض الدیجات فتقول
 اسلا علیک تقول علیک السلام من امت فتقول اما سورة کذا و کذا اصیفت و نزلت فیها الویسیة انی لم تزلت باک
 هذه الدرجة تراش ان با صله متروک علیک که با القرآن متعلو به ان من الناس من یتعلو لیلان و لا یقری و منهم
 یعلو به مطلب بالصلوة یتعلو فانی حسن و لیسن فی ذلک یعلمون و منهم من یتعلو به و یقری فی لیلانه و انما کان الی
 من علو ذلک و من لم یعلو به فنیسج و نشر به یمنه به صلی الله علیه و آله باب اتصال مغرب و مرفوع می تواند بود درین
 بعض ابتدا می است و می تواند بود که بعضی فی باشد من بعض بدل من در حدیث است و ظاهر حدیث سوم این باب در حدیث
 بعض عبارت اسرار پایه باشد الف لام الراجعات برای حدیث می است یعنی مجموع در حدیث آن سوره و حدیث
 باین که آن سوره از مرتبه اعلی مثل دو هزار پایه فرود می آید تا نزدیک او شود و از پایه شلا و این سخن را
 گوید و از بالا دو هزار پایه قرار گیرد و هم آشکار با صیغه کلام را دی است و ضمیر رابع با امام است
 و این نشان در حدیث اشارت سوره سب در حدیث که بالبرکات از الی در حدیث که در آن جا این سخن می گوید و تمامه بصیغه
 مضایع مخاطب باب اتصال منصوب است زیرا که بعد از نقل بسببیه است که در جواب امر واقع شده
 چه علیک اسم فاعل است یعنی الزموا و باقیه بالقرآن بر سه تعویذ است الی الامام دست خود را علامت حنیف
 نشان مثل انیکه ششم ز گمین بر آن می آید نیز در حدیث که و انجا استعمال شده برای حرب با ابی طالب بسبب قرآن
 من افتخیر به من علم و درین لایعلم استفهامیه است یعنی روایت است از یعقوب انحر گفت گفتیم امام حضرت صدق
 علیه السلام را که قرآن شوم بر درینیکه شان انیمت که بر خود درم از حدیث که با حنیف آنها است مثل
 قرصا بیان این آنکه نماز چیزه از مستحبات مگر بر علیه که تحقیق گرخت از من از جمله آن بعضی حتی قرآن
 بیان این آنکه تحقیق گرخت از من بعضی از قرآن یعقوب گفت پس امام مضطرب شد نزد آن سخن که گفتیم و حق
 که ذکر کردم قرآن را بعد از آن امام گفت بدینکه مرد بهر طینه گاهی فراموش میکند سوره از جمله قرآن را پس
 آن سوره را است که آن سوره فرود می آید باین باب آن مرد در روز قیامت تا مشرف شود ویرا و از پایه
 از بعض مجموعه پایه که آن سوره را است پس آن سوره میگوید سلام بر تو باد پس آن مرد میگوید بر تو نیز
 سلام باد چو کسی تو پس میگوید من سوره نبین و چنینم باین معنی که من تمام مضایع که از حدیثی را از گاه باش

صالح شریح اصول کافی

اگر می چسبید برین نیز ساجدیم تر باین درجه بعد از آن امام گفت ملازم قرآن باشید و شب و روز یا علامت
بیگانه با بیس نهاده باشید قرآن را چه بد و سنگی بعضی مردمان کسی است که یاد میگیرد و قرآن را ناگفته شود که
فلان قاری قرآن است و بعضی ایشان کسی است که یاد میگیرد و قرآن را پس طلب میکنند بآن انظار آواز
خود را پس گفته میشود که فلان خوش آواز است باین نحو که او را طلب میکنند و محاسن و باین سبب کسب
مال میکنند و نیست در آنچه مذکور شد از دو قسم چیزی بعضی مردمان کسی است که یاد میگیرد و قرآن را پس
عمل بآن میکند و شب خود روز و روز خود با کسی ندارد که دانست آن عمل را و او که ندانست

باب پنجم اصل باب فی قراءه

تشریح این باب است در بیان آداب خواندن قرآن درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن
ابی عبد الله قال القرآن عهد الله الى خلقه فقل یبغی الله المسلمان ینظرون عهداً وان یقرضه فی کل
یوم خمسین آیه تشرح العرفه عن بینه نقطه و یکون با و دال بینه نقطه نامه که با دشان بر ابراهیم و احکام خود میزنند و
حالیان سید مهند و ایشان را میفرستند باین خلائی بخوانند و اینچراست تحقیق است با وجود آن که بر فعل مضارع
داخل شده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قرآن نامه که الله تعالی است که فرستاده
بسوی مخلوقان خود پس تحقیق سزاوار است بر اے مرد مسلمان اینکه نظر کند در نامه الله تعالی و این که بخواند
از آن نامه در هر روز پنجاه آیه **دو اصل** مهمت خطی است الحسان میقول لایات القرآن خراش ککله آفته
خزانة بلغی ان نظروا فیها تشرح تنیدم از امام زین العابدین علیه السلام می گفت آیات قرآن خزانه
علم الهی است پس هرگاه که گوشه در خزینه را باین معنی که یاد کردی آیه را سزاوار است برای تو که
نظری که چیست در آن خزینه جان که آیت در لغت بمعنی علامت است و بمعنی شخص است و اطلاق آن بآیه
قرآن بر اے آنست که علامت ربوبیت رب العالمین است با اعتبار بعد از کرده شده از سابق و لاحق و حکم
شخص ملایم شده و از مصنفات علماء کلامی منج در تعریف آیت در اصطلاح بنظر رسید و ظاهر این حدیث
آنست که آیت بعضی است از سوره که آن بعضی اختصاص داشته باشد بنامه عظیمه از علم الهی و بر اے
این جدا کرده شده باشد از سابق و لاحق توضیح این آنکه چون قرآن تیان کل شیئی است و جمیع حوادث
از آن مستنبط می شود و اسرار الهی در آن بسیار است بعضی کلمات و مفردات آن جدا کرده شده از بعض
دیگر هر چند که در ظاهر فکر یک سخن باشد مثل اینکه مشتقی منه مدایتی است و مشتقی دیگر است برای اشارت باینکه
جمله اسرار الهی فائده عظیمه در هر یک حلقه است و علم جمیع آسمان و اهل الذکر است و رفع این تعجب میشود و بنظر در
شعر عرب که گاهی بعضی کلمه داخل مصرعی است و بعضی کلمات داخل مصرعی دیگر است برای حصول وزن و حرف فائده
اسرار الهی که از فائده و ذوق شعر نیست و سوره در لغت بمعنی یک حصار شده و مانع آنست که لغزش سوره در اصطلاح
این باشد که سوره طالع از قرآن است که یکدفعه بر رسول نازل شده باشد مثل قول الله تعالی در سوره توبه یحذر

صافی تشریح اصول کافی

و این حدیث

لأننا نقول ان ينزل عليهم سورة تنبئهم بما في قلوبهم ودر سورة توبه واذ انزلت سورة فمنهم من يقول له انكم
 زادة له ایمان و موافق این است آنچه بیان شده در حدیث اولی باب فحدیثهم کتاب الایمان الکفر
 که در سورة النور انزلت بعد سورة النساء و تصدیق ذلک آتوا ایضا موافق این است
 آنچه می آید در کتاب البصولة در حدیث سوم باب فبنت ویکم که باب قراداة القرآن است که اول
 کل کتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحیم فلا یسأل ان لا یتلیبید وایضا موافق وخت کلام هر
 دو صاحب قاموس گفته و البسورة المنزلة من القرآن لانها منزلة بعد منزلة مقطوعة عن الاخرى و عامه
 مفسران منکر این تفریق میگویند گاهی بعض یک سورة در مکة نازل شده و بعضی دیگر آن در مدینه
 و بعضی از مصنفان شیعه نیز با ایشان در ظاهر موافقت کرده اند و شاید که تصدیق بعض این باشد که
 این ضم مختلف از جاسوان قرآن بعد از رسول علیه السلام ناشی شده و این منافات ندارد با آنچه گفتیم
 اگر گوئی بنا بر این می باشد که در آیت که یکے منسوخ بذکر است باشد مجتمع در یک سورة نشود و حال آنکه
 شمارنده بنا بر تفسیر مشهور مثل اینکه گفته اند که در سورة مجادله آیت یا ایها الذین آمنوا اذا نادیتم الرسول
 فقد مولین بید یجوبوا یکم صدق ذلک خیرکم و الطرفان لم یجدوا فان الله غفور رحیم منسوخ است آیت بعد از آن
 و متصل بآن که اشفقتم ان تقدموا من یدی بنوحیکم صدقات فاذا لم تفعلوا داب الله علیکم فاقیموا الصلوة
 و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر من بعدة و انکم بنا علی این
 ابراهیم در مقام تفسیر خود گفته تفسیر و تبدیل در آیات قرآن از بعض اصحاب شده و مبدء این می آید در
 حدیث بیست و سوم و بیست و ششم از ابواب دوم و یکم اما در تفسیر آن مشهور نیست و حق آن است
 که در تفسیر از کتب معصومین علیهم السلام باشد

باب من شمل اصل باب البيوت التي يقرأ فيها القرآن

شرح این باب فضیلت خانه ایست که خوانده می شود و بنا بر قرآن درین باب سه حدیث است
 اول اصل قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یؤتی المؤمن من الله ما یؤتی المؤمن من القرآن و لا یقبل و ما
 یؤتی المؤمن من الله و النصارى و المسلمون فی الکاش و البیع و عطلوا ابیوهم فان البیت اذا کذا فی تلاوة
 القرآن کأنه خیمه و اتسع اهلها و اضلأ اهل السماء کما انضی نجوم السماء لاهل الدنیا شرح
 بیوت یقیم با است تلاوت کبریا است فلو فتح لام مشدود است کما انضی جمع کنیسه ففتح کاف و کسر فون
 سکون بای دو نقطه دینا من و بین بن قیطه است و آن هماده تخانه بزرگ یهود و نصاری است که تفسیر سی جامع
 اهل اسلام است بیج کسری ای یک نقطه و فتح بای دو نقطه و پایین و بین بن قیطه بیج کسری باره و سکون یا
 و آن هماده تخانه کوچک یهود و نصاری است که تفسیر سمریه اهل اسلام است و جوهری در صحاح گفته
 اکنیسه للنصارى و اینها گفته ایوهه للنصارى و این بی بر مردم اعتبار یهود است و صاحب قاموس گفته

الکفایت معبد المعبود و انصاری او و کفار و ایضا گفته البیتہ بالکسر معبد انصاری الاستماع بشعر و تار و لفظ
در بالا بمعبد و مثل البقاء و ابوی باب استعمال فراخ شدن چیزی یا اعتبار کثرت خودش یا کثرت بالشود یا اینجا
عبارت از زمین و حوالی آنست یعنی گفته بی صلوات اشد علیہ روشن کنید خانه ما سے خود بخواندن قرآن در نماز
تا فکر و مانند آن و فراگیرید خانه ما سے بزرگ خود و معما و تحانه ہائے کوچک خود و خالی کردند خانه های خود از
تلاوت کتاب الہی چہ بدرستی کہ خانہ چون بسیار شود و روان خواندن قرآن بسیار میشود بکرت آن یا مانند ار
می شود اہل آن و روشنی میدہد برای اہل آسمان چنانچہ روشنی میدہد ستارہ ہائے آسمان بر اسے اہل زمین
دوم اصل من ابی عبد اللہ قال ان البیت اذا کان فی المسلمین یلک القرآن یتراء اهل السماء
کما ین اهل الدنيا الکوکب الذی یرى فی السماء تفرح بمرآه الفرح بمرآه ضارح و فتح تلے دو نقطہ و ہا الف و فتح
لہ اسے بے نقطہ و الف و فتح ہمزہ و ضمیر راجع بر بیت بصیغہ مضارع غائب باب فاعل است الرالی دیدن
چہ سے یعنی ان آسمان و ہا الف الذی ضمیر فاعل کے کسوال کے نقطہ و ضمیر ہا سے بے نقطہ و ہا بر تباہ یعنی روایت است
انرا امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستی کہ خانہ چون باشد و روان بسیار بے آن کہ تلاوت کنند
قرآن بسیار نظر در آن میکنند اہل آسمان چنانچہ بسیار نظر میکنند اہل زمین بر ستارہ ہا یا بان دید آسمان
سوم اصل قال امیر المؤمنین من البیت الذی یقرأ فیہ القرآن ویذکر اللہ عزوجل فیہ تكثر
برکۃ و تحضر الملائکۃ و تحجۃ الشیاطین یعنی لا ہل السماء بحاجۃ الکوکب لا ہل الارض و ان البیت
الذی لا یقرأ فیہ القرآن ولا یدکر اللہ عزوجل فیہ تقل برکۃ و تحجۃ الملائکۃ و تحجۃ الشیاطین یعنی
گفت امیر المؤمنین علیہ السلام خانہ کہ خوانندہ می شود و روان قرآن و یاد کردہ میشود اشد عزوجل در آن
بر بہت بسیار می شود بکرت آن و عافری باشند در آن و خوشگمان و جگر میکنند از شیاطین و روشنی میدہد
بر لیے اہل آسمان چنانچہ روشنی میدہد ستارہ ہائے اہل زمین و بدرستی کہ خانہ کہ خوانندہ نمیشود در آن قرآن
در یاد کردہ نمی شود اشد در آن کم می شود بکرت آن و ترک میکنند از خوشگمان و عافری میباشند در آن یا این

صالح شرع اخوان کالی

باب هفتم اصل باب ثواب قراءۃ القرآن

تفہیم این باب بیان ثواب خواندن قرآن است درین باب ہفت حدیث است **اول اصل**
من ابی حقو علیہ السیاق قال من قرأ القرآن قائماً فی صلواتہ کتب اللہ لہ بکل حرف یاۃ حسنة
و من قرأ فی صلواتہ لسا کتب اللہ لہ بکل حرف سبعین حسنة و من قرأ فی غیر صلواتہ کتب اللہ لہ بکل
حرف عشر حسنات **تفہیم** روایت است از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام گفت ہر کہ خواند قرآن پر
ایستادہ در نماز خود نوشت اشد تعالی بر اسے او ہر حرفے صد حسنة و ہر کہ خوابید در نماز خود نوشت
اشد تعالی بر او ہر حرفی نجاہ مسہ و ہر کہ خواند غیر نماز خود نوشت اشد تعالی او ہر حرفی دہ حسنة **دوم**
اصل من ابی عبد اللہ قال انفع النجوم منک الم شغول فموقہ اذا جمع الی منزله ان لا ینا و حق یقراء

سورة من القرآن فيكتب له مكان كل آية يقرأها عشر حسنة وحي عن عثمان بن عفان عن النبي
روایت است از امام جعفر صادق گفت چهره من میگرداند اگر از جمله شراکه شغول است و باز خود بخوبی که کثرت
خواندن قرآن در بازار نماز و چون بر گردید بهوس منزل خود از آنجا که میخواند سورة را از قرآن پس
نوشته شود براس او بجای هر آیه که خواند ازاده حسنه و محو کرده شود از او و آن آیت ده گناه مضموم
اصل عن بشر بن غالب الاسدي عن الحسين بن علي قال من قرأ آية من كتاب الله قافاً
في صلواته كتب له بكل حرف مائة حسنة فإذا قرأها في غير صلوة كتب الله له بكل حرف عشر حسنة فان
استمع القرآن كتب الله له بكل حرف حسنة **شرح** روایت است از بشر بن کبیر ای یک نقطه و سکون شصتین
بانه در اسه بنی نقطه این غالب اسدی از امام حسین بن علی علیهما السلام گفت هر که خواند آیت را از کتاب الله
عز وجل در نماز خود یا سواد نوشته می شود براس او بهر حرف صد حسنه پس چون خواند آن آیت را در غیر نماز و کثرت
الله تعالی براس او بهر حرف ده حسنه و اگر گوش انداخت به قرآن و شست الله تعالی براس او بهر حرف
یک حسنه اصل و ان شتم القرآن ليللا صلت عليه الملائكة حتى يصبح وان يمتعه فانه صلت عليه الملائكة
حتي يمسي كانت له دعوة مجابة وكان خياله عما بين السماء الى الارض **شرح** مراد بن محمد بن جعفر از حضرت
آخرفرقان است بعد از آن که اجزاء دیگر را خوانده باشد در روز یا شب هفت گزشت چنانچه ظاهر حدیث ششم
این باب است اما کات نام است دعوة مرفوعه و قائل است فرق میان اجابت و استجاب است
که اجابت دادن اثر دعاست و استجاب قبول دعاست خواه بدان اثر آن و خواه با غیر اثر آن
براس ذخیره آخرت و مانند آن الی الارض من طرف مستقر است و براس تعیین در این السمان نظیر نیست
الی المرافق در آیت وضوء بنابر اینکه الی المرافق طرف لغو متعلق باصلوا بنا باشد یعنی الی که ظاهر میشود از شرح
حدیث چهارم این باب فرق اینست که الی و الی الارض بعضی مع نمی تواند بود و الی المرافق نمی تواند
چنانچه بیان شد در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب بیستم که باب ان الایمان بثبوت سجود
البدن گناه است یعنی اگر تمام کرد قرآن را در شب و در روز و در ملائکه در آن شب تا آنکه بصبح رسد
و اگر تمام کرد قرآن را در روز و در ملائکه حافظان اعمال در آن روز تا آنکه بشام رسد و حاصل شد
براس او یک دعای اجابت کرده شده و شد آن عمل براس او بهتر از هر چه میان آسمان است تا زمین
اصل قلت هذا من قرأ القرآن فمن لم يقدره يقوله قال يا اخي ان الله جواد ماجد كريم اذا اقوام
مأمعة اعطاه الله ذلك شمس غنم این ثواب براس کسی است که خوانده باشد قرآن را
باین معنی که خواند تمام کند قرآن را پس کسی که قدرت بر آن نداشته باشد مثل عوامی که قرات
صحف نمی تواند کرد و چون است حال او گفت ای مرد قبیله بنی اسد و باقی ظاهر است و واضح
چهارم اصل عن جعفر عليه السلام قال من ختم القرآن بمكة من جمعة او اقل من ذلك او اكثر و ختمه

فی دو جمعه کتب که من الاجود الحسنات من اول جمعه کانت فی الذی لالی اخر جمعه تكون فیها وان ختمت فی
 سائر الايام فکذا لک ثمنی حج مراد ختم انبیا خواندن بعض قرآن است بقصد تمام کردن چنین برای ابتداء
 غایت است والی براسه انتمای غایت و هر دو طرف لغو است و فعلی که متعلق آن دو است می باید مکرر شود
 بعد از آنکه قبل از انتماد خواندن مجموع قرآن قبل از وصول بانتهای فعل یعنی روایت است از امام
 محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواند بصوت و در دو قرآن را در که آنست دیگر یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و تمام
 کرد آن را در روز آینه نوشته شد براسه او ثواب و مراتب عالیة از اول آید که کشد در دنیا تا آخر
 آید که می شود در دنیا باین معنی که ثواب کسی باو میزند که فضا از اول دنیا مشغول بقرات قرآن باشد اگر
 تمام کند قرآن را در باقی ایام پس بچنان است باین معنی که مانند آنست اگر چه کمتر از آن باشد **پیغمبر اصل**
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ تحفه آیات فی لیلة لم یکتب من الفاتحین ومن قرأ ثمانی
 آیه کتب من الحاشین ومن قرأ ثمانیة آیه کتب من الفاتحین ومن قرأ خمسة آیه کتب من
 الجحیمین ومن قرأ الف آیه کتب له قطارا من بر القطر خمسة عشر الف مثقال من ذهب النقال الی یوم
 وعشرون فقیراط اصغرها مثل جبل احد واکبرها ما بین السماء الی الارض **تفسیر** القطر بکثره وکون
 ذون وطاسه یعنی نقطه واهل وراسه یعنی نقطه و مراد رسول صلوات الله علیه است که بقدری که مشک گوئی را بر کند
 از طلا و مراد انبیا صده و چهل و پنج قیراط است و یکس براسه یعنی نقطه و شدیدی براسه یعنی نقطه است
 باین قیراط جمله معتبره است براسه بیان حد و قیراط قطار طلا یا بر آن قیاس شود حد و قیراط قطار
 حسنه یا بر روشی که سه صد و چهل و پنج برابر است ضمیر اصغرها و اکبر را راجع بقیراط یا باینکه از هر جهت قطار
 مذکور می شود نیز در حدیث نهم باب سیردهم و قیراط مذکور می شود نیز در کتاب الجنازه در باب چهل سوم
 یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که خوانده ده آیه از قرآن در شبی نوشته نشد در آن شب
 از غافلان باین معنی که واسطه است میان فاضل و ذاکر و هر که خوانده پنجاه آیه نوشته شد از ذاکران
 یعنی با دو ارندگان ربوبیت رب العالمین و هر که خواند دو صد آیه نوشته شد از فروتنی
 کنندگان در عبادت و هر که خواند سه صد آیه نوشته شد از رسیدگان بمقصود خود و هر که خواند هزار
 آیه نوشته شد براسه او قطار سه ازینکه یعنی حسنه بهشت قطار در معرفت اهل حساب پانزده هزار مثال
 انطلاست مثقالی در معرفت اهل حساب است و چهار قیراط است که چک قیراط براسه حسنه آنکس که هزار
 آیه خوانده مثل کوه احد است در عظمت و بزرگتر آنها سیایان آسمان تا زمین است و عظمت نشسته
اصل من منصور عن محمد بن بشیر عن عبد الله بن الحسین علیه السلام قال قال قدوسی هذا الحديث
 عن ابي عبد الله قال من استمع حرفا من کتاب الله من غیر قراة کتب الله عز وجل له به حسنة و
 بها عنه سیئة و ربح له دجیة و من قرأ نظرا من غیر صلواة کتب الله له بكل حرف حسنة و علمه سیئة و ربح له دجیة

تثنیج ضمیمه قال در اول راجع بنصورت و می تواند بود که راجع بمحمد باشد و بر هر تقدیر روی بعینه معلوم باینجه است
 و نیز مستتر راجع بمحمد است و بر هر تقدیر دوم تغلیب حال حکایت ممکن شده و از الحدیث منصوب و مفعول روی است
 و مراد این است که محمد این حدیث را از علی ابن الحسین باین روش نقل کرده که گفت از امام
 جعفر صادق علیه السلام شنیدم که او گفت که علی بن الحسین این را گفته ضمیمه قال در دوم راجع است بانی
 عبده الله یا علی بن الحسین علیه السلام و می تواند احتمال است قلت جعلت فداک تا آخر من غیر قراءه
 اشاره است باینکه در وقت قراءت دیگری قرآن را نزد این کس خوب نیست نظر احوال است از
 فاعل قرأ و مصدر یعنی اسم فاعل است یا منصوب است بنیابت ظرف زمان مثل باینکه قدوم الی الخ
 غیر صلوة اشارت است باینکه در نماز قراءت از مصحف خوب نیست مستمناعات ندارد با آنچه گذشت و در حدیث
 اول این باب که در قراءت هر حرفی دو حسنه است چه مراد اینجا بیان ثواب نظر در مصحف است پس مجموع
 ثواب یا زده خواهد شد یعنی روایت است از مسطور از محمد بن بشیر از امام زین العابدین علیه السلام
 و مسطور گفت که تحقیق روایت کرد محمد این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که گوش کرد و یک حرف را
 از قرآن بی آنکه خود قاری آن باشد نوشت الله عز و جل بر اے او بآن گوش کردن یک حسنه و بر طرف
 کرد از او یک گناه و بر داشت بر اے او یک حسنه و بر داشت و هر که خواند قرآن را بر مالی که نظر کند در مصحف
 یا آنکه نماند بیکاره باشد نوشت الله تعالی بر اے او هر حرفی حسنه و بر طرف کرد از او یک گناه و بالا
 بر دبر اے او یک حسنه و بر داشت اصل و من تعلم منه حرفا ظاهرا کتب الله له عشر حسنات و هاهنا
 عنه عشر سیئات و راجع له عشر حسنات قال اقول بکل لایه و لکن بکل حرف بلفظاء او مثمها و تثنیج
 غایب از احراز است از مخدوم با ملال و مانند آن مثل یا زکرم در رب که بتقدیر بی است و لا اقول تا آخره و تثنیج
 باینکه گاهی حرف مستعمل میشود یعنی آیت اما اینجا مراد آن نیست با بالفظ مکرر و محذور است تا بدل خوف
 باشد یعنی و هر که یاد گرفت از قرآن حرفی را که تلفظ در آید نوشت الله تعالی بر اے او دو حسنه و بر طرف
 کرد از او دو گناه و بر داشت بر اے او دو حسنه و بر داشت امام گفت بگویم که بر آیت و لیکن بگویم بر حرفی که
 بار یا تا یا مانند آنها باشد اصل قال و من قرأ حرفا و هو جالس فی صلوة کتب الله له خمسين
 حسنة و محاسبه خمسين سیئه و رفع له خمسين حجة و من قرأ حرفا و هو قائم فی صلوة کتب الله له
 مائة حسنة و مائة سیئه و رفع له مائة حجة و تثنیج مضمون این گذشت در حدیث اول این باب
 اصل و من ختمه کانت له دعوة مستجابة و مخوارة و مجله قال قلت جعلت فداک ختمه کله
 تثنیج مراد ختم اینجا خواندن قرآن است بقصد تمام آن چنانچه اهل ورد میکنند کانت تا آخر است تقدیر کانت
 فی ختمه کانت فوق یا آن تجاربت و احابت بیان شد در شرح حدیث سوم این باب ختم هر دو با نفع خوا سکون تا آخره
 این است و می تواند بود که راجع بقرآن باشد و بر هر تقدیر مصدر است و نصب آن بنیابت ظرف زمان است مثل را نه

قدم الحاج و در اول استقام مقدر است کلمه منصوب و تا کی ختم است و ضمیر واقع بختم است یعنی با هر که خواند بعضی قرآن را بعنوان ورد بقصد تمام کردن حاصل شد بر اے او در آن خواندن یک دماسه مستجاب خواهد بود و خبر باشد از آن خواند و تعیل کرده شده باشد محمد بن بشیر گفت که گفتم قربانت شوم آیا مهر خواندن او بعنوان ورد سه دماسه مستجاب حاصل میشود و علقه ده امام گفت در هر خواندن او بعنوان ورد سه دماسه مستجاب حاصل میشود **فصل ثانی** قال رسول الله ص حقه القرآن الى حيث قلناه فشرح تعلم ماضی معلوم فائوب باب تفعل است و می تواند بود که بصیغه مضارع محمول یا معلوم مجزوم باشد و بر تقدیر اول و سوم ضمیر مستتر راجع بقرآن است و فاعل محذوف قاری است که مفهوم میشود از سابق و بر تقدیر دوم و چهارم ضمیر مستتر باین بقاری است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن قرآن تا جائیست که قاری را آفریاد گرفته اشارت است باینکه ثواب تمام کردن قرآن حاصل می شود بر اے کسی که تمام کند قرآن را اما تمام کند یا نه خبر را که از قرآن و اگر گرفته بخانجی گذشت و حدیث سوم این باب که ان الله جاد و تا آخر است

باب هشتم اصل باب قراءة القرآن في المصحف

شرح این باب در بیان فضیلت خواندن قرآن در مصحف است در این باب پنج حدیث است **اول** اصل رافعه الى ابي عبد الله قال من قرأ القرآن في المصحف فتح ببصره و خفف عنه والديه و ان كانا كافرين **شرح** متنی تبار و نقطه در بالا و عین بی نقطه بصیغه ماضی محمول با تفعیل است بصرف فائوب ثانی یا ثانی فاعل ضمیر مستتر است و بمصر فاعل لغوا است تخف بصیغه ماضی محمول باب تفعیل است عن عبد الله ثانی فاعل است یعنی راوی بالا بر سند حدیث را امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خواند قرآن را در مصحف نفع رسانیده شد چشم خود باین معنی که باعث صحت چشم و طول بقا و است یابا این معنی که همان محل ثواب عظیم دارد و بوسیله چشم باور رسیده و سبک کرده شد از بد و مادر او باین معنی که باریشان سبک کرده شد هر چند که بوده باشند دو کافر و بار ایشان عذاب جهنم باشد **دوم اصل** حدیثی از ابي عبد الله قال ان من لم يقرأ في البيت مصحف يطرد الله عز وجل به الشياطين **شرح** فطرط بطا سبب تفسیر و دال بر نقطه بصیغه مضارع باب نصر صفت مصحف است و امر از است از مصحف که خوانده نشود چنانچه می آید در حدیث آئینده و می تواند بود که احتیاط بیانی باشد تا بر آنیکه با وجود خشایا بودن آن بهتر از نبودن باشد یعنی از او است است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش گفت پدریست که نشان اینست که خوش می آید مرا آنیکه باشد در خانه مصحفی که دور کنی و الله عز وجل بآن مصحف نیاید پس از آن خانه **اصل** حدیثی از ابي عبد الله قال ان من لم يقرأ في البيت مصحف يطرد الله عز وجل به الشياطين **شرح** فطرط بطا سبب تفسیر و دال بر نقطه بصیغه مضارع باب نصر صفت مصحف است و امر از است از مصحف که خوانده نشود چنانچه می آید در حدیث آئینده و می تواند بود که احتیاط بیانی باشد تا بر آنیکه با وجود خشایا بودن آن بهتر از نبودن باشد یعنی از او است است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش گفت پدریست که نشان اینست که خوش می آید مرا آنیکه باشد در خانه مصحفی که دور کنی و الله عز وجل بآن مصحف نیاید پس از آن خانه **اصل** حدیثی از ابي عبد الله قال ان من لم يقرأ في البيت مصحف يطرد الله عز وجل به الشياطين **شرح** فطرط بطا سبب تفسیر و دال بر نقطه بصیغه مضارع باب نصر صفت مصحف است و امر از است از مصحف که خوانده نشود چنانچه می آید در حدیث آئینده و می تواند بود که احتیاط بیانی باشد تا بر آنیکه با وجود خشایا بودن آن بهتر از نبودن باشد یعنی از او است است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش گفت پدریست که نشان اینست که خوش می آید مرا آنیکه باشد در خانه مصحفی که دور کنی و الله عز وجل بآن مصحف نیاید پس از آن خانه

گفت که گفت ای ائمه المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیت که ظاهر ساریه و باطنی را می بیند و خود را می بیند
از ظاهر ساریه و باطنی و کتاب خواندن آن را مثل کتاب خواندن شاعر شعر که می بیند و باطنی و باطنی را می بیند
می باشد و بر آن که می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
نرم کنی و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
که باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
القرآن نزل بالحنن فاقرأه بالحنن **شرح** الحزن لغت است بر نقطه و سکون است باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
در شرح حدیث دوم باب دوم یعنی این آیت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که هر کس که
قرآن نازل شده بر وی که می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
آن را با آن روش بخواند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
والله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن
فانه یسبح من بعدی اقرأه یعقوب القرآن ترجیع العناء و الذی یسبح فی الرهبانیه
فلا یجوز ترا فیهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من یحبیه یسبح فیهم بالروح
باید با الحان بر آید و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
باب علم زیر کی و مراد اینجاست است یعنی هر که غنائی می شود و سبب و خلاف مردان سزاوار است این امر را
در اخراج حروف از حنجرت از آن و اندک اگر کسی از تخم الفاظ عرب را یاد گیرد و تخم را که می خواند می دانند که
او هم است و همچنین است عکس این العرب یعنی این بی نقطه و فتح رای بی نقطه مع عربی جامع می گویند
حروف الفاظ خود را و مسامحه در آن غایت و گاهی استعمال می شود در اهل حضرات ایشان و اهل یادیه را
احزاب می نامند اصواتها عبارت از غنیه و مد متصل و مد منفصل و اوال و اشیام و مانند آن است که عرب
آنها را و نشانهای سخن گفتن با یکدیگر متصل می آورند و یا که تا آخر اشعار یا نیست که از هر سابق معمول بر
استحاب است و ظاهر می شود و از اینجاست آید در حدیث اول باب دوم یعنی الحزن لغت است باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
و سکون و اوجی الحزن لغت است باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
و منفصل زیرا که آنرا گردانیدن آواز می نامند و در تنقیص کسر فار و سکون سینه بی نقطه است و
اکبار لغت است باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند و باطنی را می بیند
فیراقرأ القرآن بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن
جمع الحزن و الله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن و الله اعلم بالحق بالحنن
قرآن الزمان من الحزن ای لغز و بها النظائر فی المحال فان الیوم و التصاری لغز و ان کثیرم نحو من فک
انتهی و بنا بر این لغت کثیرم یعنی بی نقطه و سکون یعنی بی نقطه است و البته این کسر کاف و فتح نای و نقطه

حاشی شرح اصول کافی

و اما اول مرتبه باینکه قیله و سکون یا سه دو نقطه دریاکن و نون است البتة جمع برای سه لی نقطه و بهم
و این سه نقطه مصدر باب فاعیل چیز بی پایم گردانند هر کس از خلعت کنون پس هر چه جامع خارج بود
نهم و بی نقطه جمع مشتق است از رجع ففتح را ب و سکون جیم و هیه باب و ضرب است معنی
برگردانید یا جمع مفعول مطلق را سه نوع است العا و کسر نین یا نقطه و نون و العت مصدر و سه
که از ربه خوشانی است و عمده آن التذانو خوشانی است یا بهضم و کسره یا بهشد و نون از کسر یا و از ب
نقطه در سازد بر فاعیل آیه از رجع ففتح نون و سکون و دو حای نقطه مصدر باب نصر م به کسره در
یا کسر یا نین یا نیت کشی و مراد اینجا موچه کردن در ماتم معید بنفوس الایام صیون بیت و رتبه جمع
و قلوب مستنوب است و او را بعضی مع است یا مرفوع است و او را برای عطف است یعنی کف
رسول الله صلی الله علیه و آله بخوانید قرآن را با همی بایه عرب در کلام خودشان یا نیمی که رعایت محتاج حریت
و صفات حریت و کیفیت تلفظ هر کلمه در وقت بر هر فقره مانند عرب یا بشد و با و از ا کسره ایشان در
متصل و منفصل و مانند آنرا دور در پیرانه یکدیگر خود را و نیز سه بایه از کسر کشی از فرمان آسمانی گناهان
کبیره و اچیز در سبکشان نیست که زود باشد که آیند بعد از من جمعه چه که برگردانیده میکنند
قرآن را مانند برگردانیده کردن سه و دو و سه و ص و فیه تها و نیمی که قرآن از چیزهای که در نهان
ایشان باین معنی که متوجه درگاه آسمانی نمیشود و لایه ایشان بر سر گول است با و لایه کسی که خوش آید
او را کار ایشان حاصل نیست که عمده ترجیح می باید که متعلق بمصون قرآن شود و بحسن صورت بخانه قرآن
نزدیکی که قرآن را نمی نمود خوانده شود با و از خوش تا و مخلوط شود و نیز نیمی از دو بیت مخلوط است شود و کثرت
در حدیث ششم باب چهارم که در منتهی من یتلمه فیلط به الصوت فیتقال فلان حسن الصوت و لیس
فی ذلک غیر و این منافات ندارد با یکتر ترجیح فی البکله متعلق با و از نیز شود و نیز نیمی آید در حدیث
ششم این باب چهارم اصل حدیثی علی بن محمد الوضیع ابی الحسن علیه السلام قال فی الصوت
عده فقال ان علی بن الحسین علیه السلام کان یقرأ یوما مره الا و صغیر من حسن صوته
وان الا یامر لوطهم من حالک متبایا ایضا قال الحسن بن علی بن فضال و لم یکن رسول الله یصلی ما یلو
و یرفع صوته بالقراءة فقال ان رسول الله صوکان یجمل الناس من خلقهم ما یطیعون بشیخ
حکایت کرد با حسن علی بن زنی از امام علی علیه السلام گفتند که در کرم آواز را از نو امام علیه السلام برگشت
ما بر سبیکه ایام زمین ایضا بدین صورت قرآن میکرد پس ایضا که گذشتت با و از کسر ایام که در
میشود شد از خوش آواز سه و او بر سبیکه ایام زبان اگر ظاهر میکرد و از آن آواز خوش خود قرأت
قرآن چیز سه را هر آینه تاب نمی آورد و بدان نامر دایان از کمال خوبی آن گفتیم که یا و نمود انیکه رسول الله
صلی الله علیه و آله میگردانید و بر میدانست آواز خود را بقرأت قرآن پس با امام گفتند بر سبیکه

رسول الله علیه وآله وسلم باریک و در مردمان که داند و نماز میکردند و آنچه را که تاب آن می آوردند
 باین معنی که جمیع خوش آواز سے خود را حاضر میکرد اگر گوئی این منافات دارد و آنچه سے آید در باب
 و هم گوئیم منافات ندارد زیرا که آنچه می آید محمول بر اکثر است و غیر از حال جمعی است که عادت خود را دارند
 این شیوه را و براسے آن مجالس می سازند مثل صدق و رب ایجا براسے تفهیل است و میان نظیر این شده
 در کتاب الایمان و الکفر و شرح آخر حدیث اول باب نوزدهم که باب المؤمن و علامته و صفاته است
 و ایضا اگر رب ایجا براسے تکیه باشد این حالت مخصوص حالت استماع از امام است و امام هرگز در نشسته
 اظهار آن نمی کند چنانچه لو اتماعیه در لو اظهر دالات بر آن دارد و آنچه در باب و هم است برعایت که
 منظوری باشد از لذات دنیا **پنج حاصل** عن ابی عبد الله قال اعرب القرآن فانه عربی شیخ
 الاحزاب مصدر باب افعال عربانه کن گفتن یعنی صریح ساختن حروف و اخراج آنها از مخارج باصوات
 عرب چنانچه بیان شد در شرح حدیث سوم این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
 گفت عربانه بخوان قرآن را چه بدرستی که قرآن زبان عرب است که در هم نهائی با هم میگوشد **ششم فصل**
 عن ابی عبد الله قال ان الله عز وجل اوحى الى موسى بن عمران عليه السلام اذا فطنت يفتی یدی
 خلفت موقف الذی اقل الذلیل الفقیر و اذا فطرت التوراة فاستمع با بصوت حریف و شیخ
 مرتضی یفصح و کسر قاف مضمر می بود اسم مکان می تواند بود و اسمعنا بصیغه الامر از باب افعال است شنو اید که
 الله تعالی را چه از عبارت از استماع قبول الله تعالی آن چیز را است مثل سمع الله صر مجرور با حروف از ذوات
 بروشی که دیگر است شنو یا یا هسته خواندن یا در خلوت خواندن باو بصوت راست است صوت با تنوین و مضان است
 الحرفین الفتح حاکم به لفظ و کسر زار با نقطه اند و هجا که یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پیشتر
 الله تعالی می کرد و پس موسی بن عمران که چون ایستادی نزد من برای نماز و مانند آن پس ایستادن خواندن
 و چون خواندی نوزت را در آن ایستادن و غیر آن پس بشنوی قرآن باو نوزت باو از کسی که اند و هجا که
 باشد از هم آخرت نه کسی که اند و را بر خود بسته باشد مثل بر هجائیکه که در حدیث سوم این باب گذشت
هفتم حاصل قال رسول الله ص لعلی امتی اقل من ثلث الممال فالصوت الحسن و الحفظ الشریح
 بعد البصیرة مستعار من فعل الام محمول باب افعال است اقل منی معقول اول و ثانی فاعل است اقل من معقول
 و معقول دوم است اجمال بفتح جیم و تخفیف هم خوبی آدم در صورت و در طبیعت و آن مجرور در بدیل تفصیل
 شد است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله داده نشد امت ما از که از منسه فصلت یعنی
 که در هر زمان امامی از اولیائے من و زایشان نیست که جمیع منسه فصلت باشند اول و ثانی
 صورت و سیرت چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب التوکل است که ان الله
 خلقنا فاحسن خلقه و صورنا فاحسن صورنا و هم آواز خوب در قرأت قرآن چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب

سوم حفظ جمیع مسال فی قرآن فراه حکم و قراءه متشابه و حفظ جمیع احکام الکی از روی علم نه نقل هشتاد اصل
قال النبی صلی الله علیه و آله ان من اجل الجمال الشعر الحسن المود و نعمة الصوت الحسن المخرج
اضافت اجل جمال یا آنکه وصف صاحب جمال است بر ای مبالغه است مثل اغنی الغنی القنیح و اقفر
الفقیر و خضع الشعر لفتح شین یا نقطه فتح و سکون عین یا نقطه و ر اے یا نقطه مصدر یا با نصر و حسن
زیر که مثل در یافتن و دقایق اشارات قرآن در وقت قرات و مانند آن انغمته نغمه تون و فتح و سکون عین
یا نقطه مصدر یا با نصر و ضرب و علم آهستگی آواز مجعنه توسط آن در میان افراط و جوفراط آن در وقت
قرات قرآن و مانند آن و می آید فو بی آن در حدیث سیر و هم این باب یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله
بدرستی که از جمله صاحب حسن شعور نیکو و آهستگی آواز خوب در وقت قرات قرآن است **تفصیل**
اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل شیء علی حلیه و حلیه القرآن الصوت الحسن **شرح** گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم برای هر چیزی زیور است و زیور قرآن آواز خوش است یعنی اصوات عرب بعد از
رعایت الحان ایشان واجب بیان شد در حدیث سوم این باب **دهم اصل** من ابی عبد الله صلی الله علیه و آله قال
ما بعث الله نبیا الا حسن الصوت **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نفرستاد الله تعالی
پیغمبری را که خوش آواز در کتابی که در آن زمان بود یعنی صوت خنجرین چنانچه گذشت در حدیث ششم این باب
یا زهدم اصل من ابی عبد الله صلی الله علیه و آله قال کان حل یأبى الحجبین صلوات الله علیه و آله احسن الناس
صوتاً بالقرآن و کان السقاؤن یفرون فیقیهون بیابه یسهون قراءته **شرح** با در القرآن یعنی فی است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود امام زین العابدین علیه السلام نیکوتر مردمان
با اعتبار آواز قرات قرآن و سقایان میگفتند از در خانه او پس می ایستادند یا وجود بار بار می خوان
بر دوش و می شنیدند قرات او را **وارد ده اصل** قال ابو عبد الله صلی الله علیه و آله ان یفرا قل هو الله
احد بنقص واحد **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام کرده است که خوانده شود سوره قل و هر
احد یک نفس مراد که است شتاب در قرات است و می تواند بود که ذکر آن پس می آید مثال باشد و مقصود
بیان که اگر است شتاب در قرآن باشد بروشی که مقدار آن سوره یک نفس خوانده شود پس از ده
اصل من ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلام اذا قرأت فوضعت به صوتی جامع فی
الشیطان فقال انما قرأت بهما اهلک و النام قال یا ابا محمد انما قرأت ما بین الفراء یتبع اهلک
و یتبع بالقرآن صوتک فان الله عز وجل یحب الصوت الحسن یرجع به فی جمعها **شرح** قراءه
منسوب بمنون است باز آنکه بر اے ایها ام است پس بالقرا یتبع تعریف این بهم است تسمیع بصیرت و بطلب
باب انما جمله حالیه است و الیک منصوب است و یرجع بصیرت امر یا تعظیم و قرات است التزمی خیر
راجع بصیرت گرفته کسی از غفلت کردن با در القرآن یعنی مع است پس دلالت میکند بر اینکه راجع

کردن صوت تابع و ضمیر راجع کردن قرآن است نظیر آنکه اگر الی در آید کیم الی المرافق یعنی کیم باشد افاده
این میکند که عمل بعد از عمل مرفوع و ضمیر آنست بر جمیع بصیرت و مجهول نائب بابت تفصیل است و ضمیر
مستتر که نائب فاعل است راجع بالقرآن است با دوید بر آه آت است و ضمیر راجع بصوت است و متناهی
بود که نائب فاعل باشد ترجیعاً مفعول مطلق بر آه نوع است یعنی ترجیعاً توبیعاً یعنی روایت است از
ابو بصیر که کنیت دیگر او ابو محمد است گفت گفتیم امام محمد باقر علیه السلام راجع قرآن کردم قرآن پس
بلند کردم فخرات قرآن آواز خود را آواز دوزخ شیطان پس گفت چرا این نیست که خود نمائی میکنی باین
اهل خود او مردمان ما امام گفت ای ابو محمد بخوان خواندی و آنچه که میانه باشند بسیار بلند باشد از
بسیار است می شنوای اهل خود را و مردم را و برگردانیده کن با قرآن آواز خود را باینصورت که ترجیع آواز
ضمیم کن یا ترجیع قرآن قوی تر شود چه بدرستی که الله عز و جل دوست میدارد آواز خوب را که
راجع کرده شود قرآن بآن آواز نوبی از راجع کردن که قوی تر باشد اشارت است باینکه راجع
عمده قرآن است و حسن صوت نیز اگر چه واجب است چنانچه ترجیع نیز آن حد تک دلائل را میکند
و باین ضمیمه است و مقصود عمده نیست پس گو یا راجع نیست بلکه آت ترجیع است زیرا که اگر
در نظر قاری حسن صوت باشد ترجیع میشود چنانچه گذشت در حدیث سوم این باب

باب دهم اصل باب فیمن یتظهر الغشیه عنه القرآن

تلمیح این باب است در بیان حال کسی که با سنگی اعمار میکند بهوشی را نزد قرآن خواه خود خواند
خواه از دیگران شنود درین باب یک حدیث است اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال
قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن اوجدوا به صق احدیهم حتی یری ان احدهم یقطع
یداه او یجلا کلامه لیسیر بذلك فقال سبحانه الله ذلک من الشیطان الرجیم یا جمیع البشر
انما هو اللین والرفق والدمعة والوجل تلمیح روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام جابر
گفت که گفتیم بدرستی که جمیع چون مذکور کردند چیزهای قرآن را با حکایت کرده شدند بجز آنکه از
قرآن میپوش می شود بکسی از ایشان تا بحدی که بخود می شود که یکی از ایشان اگر بریدند دوست
او یا دو پاس او شعور بهم نمیرساند بآن پس امام علیه السلام گفت از روی تعجب که سبحان الله آن از جانب
شیطان است این مبعوث نشده اند چه مومنان چه قرآن نیست آنچه مبعوث بآن شده اند در قرآن
مگر بجز دل و اشک چشم و ترس عذاب الهی اشارت است بآیات اذان جمله در سوره مائده و اذ احوا
ما نزل الی الرسول تری اعلینم نفیض من الذم و دفع منافات میان این حدیث و آنچه گذشت در
کتاب الامان و الکفر حدیث اول باب بود و نیم مذکور شد در شرح حدیث چهارم باب سابق

باب یازدهم اصل باب فی کرم القرآن و تحمیر

الشرح باب ثانیون و مضایب است و مضایب البیہ آن در حکم اسم است چه مراد لفظی کم تقریر القرآن بختم و مانند آن از الفاظ است کہ بعضی آن است و مقصود تفسیر این لفظ نیست بیک مقصود بیان حجاب از قرآن زیرا کہ فی متعلق تقریر است و حکم استفهامیہ است و غیر ظرف تر با آن مضایب بیک نمی شود یعنی این باب بیان این است کہ در جبر وقت خوانندہ می شود و قرآن و تمام کرده می شود باین معنی کہ این باب جواب آن سوال است درین باب پنج حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد اللہ ع اقرء القرآن فی لیلة قال لا یجوزی ابی بقرہ و فی اقل من مئو شریح گفتیم امام جعفر صادق علیہ السلام را یا بنحو آنم قرآن را در یک شب امام گفت خوش می آید را کہ خوانی آن را در کمتر از یک ماه مراد خبر ماه رمضان است چنانچہ می آید در حدیث اینہ **دو و اصل** دخلت علی ابی عبد اللہ علیہ السلام فقال له ابو بصیر جعلت فداک اقرء القرآن فی سبعمی رمضان فی لیلة واحدة فقال لا قال ففی ثلث قال ہا و انما سیدہ لفرغ قال یا محمد بن اللؤلؤ فکلی حجاب و جرمہ لا یشبع شئ من الشہو و یوکان اصباب محمد صلی اللہ علیہ و آلہ یقرء احدهم القرآن فی سبعمی و اقل الشرح باب العت مقصورہ و بالغت ممدودہ و فتح ہمزہ اسم فعل است بمعنی خذ یعنی و اصل شدم بر امام جعفر صادق علیہ السلام پس گفت او را ابو بصیر کہ کنیت دیگر او ابو محمد است قرأت سوم آیا بنحو آنم کل قرآن را در ماه رمضان در یک شب امام گفت نہ ابو بصیر گفت پس بنحوائم آنرا در سہ شب امام گفت فلا کبر این معنی کہ خوان در سہ شب و امام اشارت کرد بدست مراد اشارتی است کہ براسہ تاکید تجویز باشد یا برای اینکہ یا غفلت ماه رمضان اتقی و حرمتی هست بیان این آنکہ مانند نمی شود آن را چیزے از ما ہما براد اینست کہ بیداری ہمزہ شب و ترک اشغال دنیا و سہ روز در ماه رمضان مستحب است پس گنجائش قرأت یک قرآن در سہ شب آنکہ سببی ہذا رہبہ مخالات ماہوای دیگر و عادات اصحاب محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم این بود کہ میخواند یکی از ایشان در غیر ماہ رمضان قرآن را در ماہی یا اندک گستر **اصل** ان القرآن لا یقرأ ہذہ ماہ و لکن ہرقل توتیلہ فاذا امرت بآیۃ فیہا ذکر الجنة فقل عندہا و اسئل اللہ عزوجل الجنة و اذا امرت بآیۃ فیہا ذکر النار فقف عندہا و تقوہ باللہ من النار الشرح اندر مرتبہ فتح او سکون ذال بانقطہ و فتح براے سبے نقلہ بشاب خواندن و نصب بر مغبول مطابق براے نزع است یعنی بر سبیکہ قرآن خوانندہ نمی شود خواندن بشاب ولیکن شمرده خوانندہ میشود توے از شمرده خواندن چنانچہ بیان شد در حدیث اول باب نہم پس چون گذشتی بآیتے کہ در آن ذکر جننت است پس توقف کن نزد آن آیت و طلب کن بدل و یا بنویسان از انشاء قائلے جننت را و چون گذشتی بآیتے کہ در آن ذکر آتش جہنمت است پس توقف کن نزد آن آیت و طلب پناہ کن باللہ قائلے از آتش جہنم سو و اصل من الحسن بن خالد عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قلت لہ فی کذا قرأ القرآن فقال اقرء الخ یا ساء اقرء اسبعا

ان عندی مصحفاً مجزؤه اربعة عشر جزءاً الشرح الف لام القرآن برای حمد خارج است یعنی قرآن که از مصاحف مشهور است مقصود همین سوال آن قدر قرآن است که موافق قدر قرات امام در هر روز باشد در غیر نادر مضائق و حاصل سوال آنست که اگر فراهم مطلق تو خوانم چند بخوانم اخاسا حال از فقیر منسوب در قرار است و همچنین کسباً با الاخماس مع خمس لغنم فاجعلها الا سابع جمع سبع لغنم سبعین و منکم ما مراد بقرات قرآن اخاسا نهست که پنج روز یک ختم قرآن شود و مراد بقرات قرآن اسباً ما اینست که در هفت روز یک ختم قرآن شود اما ان عندی تا آخر بیان اینست که مقرر قرات سن موافق قرات اخماس است باعتبار عدد آیات و موافق قرات اسباع است باعتبار عدد حروف و چون بمیان هر دو در یک قرات نمی توان کرد و گاه این اخماس بخوان و گاهی اسباع و از ان ظاهر می شود که اگر کسی خواهد که روایت هر دو جانب در یک قرات کند اسد اس بخواند چنانچه می آید در حدیث آخر باب نوار که قرآن نزد اهل البیت علیهم السلام هفده هزار آیت است و آیات قرآن مشهور شش هزار و کسریست آن کسریست و سی و شش آیت است بنابر آنچه صاحب مجمع البیان در تفسیر سوره بقره الی ان ذکر الله و یعنی انکی بیشتر و بعضی اندکی کمتر گفته اند پس اگر قرات این قرآن شود در پنج روز واقع شود و قرات هر روز یک قرات هر روز امام میشود عدد حروف یعنی روایت است از حسین بن خالد ان امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتیم امام را در چند روز می خوانم این قرآن را پس گفت امام بخوان پنج روز بخوان هفت روز بدرستی که نزد من مستطاعت است که تقسیم کرده شد چهارده قسم باین معنی که هر روز چهارده یک هفده هزار آیت می خوانم که یک هزار و دو بیست و چهار و هفت و دو و پنج این می شود چنانچه **اصل** عن علی بن مقیته عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له انی سأل جده عن ختم القرآن فی کل لیلة فقال له جده فی کل لیلة فقال له جده فی کل لیلة فقال له فی شهر رمضان فقال له جده فی شهر رمضان فقال له ابی نعم ما استطعت **شرح** علی ابن مقیره بن سعید و اول زید بن بوده و پدرش لقب به اینست و نیزه از زید بن منسوب باو پیوند و مراد از اول خروج محمد بن عبد الله بن حسن که از آنکه زید بن است و آخر گفته شد دعوت میکرد به سوی محمد بن عبد الله بن حسن و غیره روایت از امام محمد باقر علیه السلام میکرده و در نوع را بر وی بسته و شاید که این نقل از بن قبیل باشد و بر تقدیر وقوع میگویم بنگر امام کلام سائل را در فی کل لیلة برای تعجب و انکار است و همچنین بنگرانی شهر رمضان و برین تقدیر نعم ما استطعت است براس اظهار اینست که انکار تو بمن نمیزد ساند و بر هر تقدیر نعم بکس زن و سکون عین و فتح میم از افعال ملح است و فاعل آن ضمیر منم مستتر در آن است یعنی نعم الشیء و ما موصوله است و مخصوص بهرح است استطعت بصیغه شکم است و ما ماضی و ماضی است تقدیر استطعت و مثل این ترکیب اختلاف بسیار نقل کرده شیخ زینی رحمه الله در شرح کافیه آنچه گفتیم از باب

بعد از این می نماید از جمیع آئینها یعنی روایت از طریق غیره از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت
 و در باب دیگر است که پدرم بر سید جد تو امام محمد باقر از قرائت جمیع قرآن در هر شب پس گفت ادر اجد که
 در هر شب پس گفت او پدرم که در راه رمضان پس گفت او را اجد که در راه رمضان پس گفت او را
 پدرم خوب چیز است آنچه استطاعت دارم آنرا باین معنی که آنچه می کنم در باب قرائت قرآن که چهل
 ختم قرآن باشد خوب است **فصل پنجم** در بیان حدیثی که در شهر رمضان شریف است
 و بهما آمد و در این حدیث آمده که در این حدیث آمده که در این حدیث آمده که در این حدیث آمده که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفته و علی علیه السلام را خبری و لعاطفه علیها السلام
 اخیری اثر لایحه علیهم السلام حق انصافت الیک فصبرت لک واحدة منی صبرتی فی هذا
 الحال فای شیئی بذلک قال العبد الصالحون معهم یوم القیة قلت الله اکبر لی بذلک قال نعم
 ثلث صوات ثلثی صبح بجماعه مناسم گفت تا خیمه هم را جمع بجمعی باشد که هر مرتبه در قرائت قرآن میکنند
 و بر تریل میکنند و این نشانده و شاید که راوی خیال کرده باشد که راجع بر رسول و علی و آنکه است
 نعم یفصح لوزن و فتح عین و سکون هم حرف تصدیق است آنی خبر مبتدا را سه محدث است بقدر بر هوای
 یعنی پس فادت پدرم این بود ختم میکرد قرآن را چهل ختم در راه رمضان باین معنی که در هر شب یک ختم میکرد
 و ده ختم دیگر در روزها میکرد و بعد از آن ختم کردن قرآن را بعد از پدرم پس بسا که زیاد بر چهل ختم و بسا که
 کم کرده ام از چهل ختم بر قدر فارغ بودن من و مشغول بودن من و غربت من و کمال من پس شد کار
 عالم در روز غدیر با پدرم برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آله و ابواب یک ختم از جمله آنچه در شب
 ماه رمضان خواندم و بر آنکه علی ختمی دیگر را باین اذن برای اممه علیه السلام هر کس ختمی تا رسیدم به
 او اگر اندیدم رانده که یک ختم را از وقت که گردیدم درین حال یعنی حالت استقامت آن خواندن
 بسیار یا یعنی اعتقاد آن امام است آنکه آبا بایه لو کسب می چیز براسه من است بسبب آن که گفت
 براسه است بسبب آن عمل اینکه باشی با ایشان در روز قیامت گفتیم بر تریل تعجب الله اکبر آن بودن باین
 چیز از من است بسبب آن عمل امام سه بار گفت آری **فصل ششم** در بیان حدیثی که در شهر رمضان شریف است
 امام احمد رضا علیه السلام جعلت ذلک اقراء القرآن فی ذلک فقال لا فقال فی الملتی فقال لا
 طبع است لیال و انشأ بیده فقال ها انظر قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان کان فیکم
 من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کان یقرأ القرآن فی شهر و اقل ان القرآن لا یقراء
 هذرمه و لکن یرتل ترتیلا و اذ امرت بایه فیها ذکر النار و ففت عینها و تعوذت
 بالله من النار فخرج این سوال نیز مثل سوال حدیث سوم این باب سوال از قدری است
 که مطابق فیتر قرائت امام است و همین بعد از بیان اشعار آن نمی ازان شده و در جمیع بیان این

حدیث و حدیث سوم بیان شد در شرح حدیث سوم و حاصل آنست کہ موافقت قرارت امام علی علیہ السلام
و ملتزم یک قرارت باشند اساس اولیست و اگر تعیین قرارت دہد و گاہی اخصاس و گاہی اساس است
و این در غیر ماہ رمضان است و مضمون باقی این حدیث ظاہر است از شرح دوم این باب **اصل**
قال ابو بصیر ان قراء القرآن فی شہر رمضان فی لیلة فقال لا فقال فی لیلتین فقال لا فقال فی
ثلاث فقال ہا و ادا و ما ید لا فقال نعم شہر رمضان لا یشہہ عشی من الشہر و لا عشی
و حرمة اکثر من الصاوة ما استطعت **شرح** نعم نعم یوم و فتح عین و سکون یم حرف تہذیب است
و شہر مبتدا است لا یشہہ خبر مبتدا است یا نعم کسر و سکون عین و فتح یم زنا افعال یمج است و نا اعل
آن ضمیر مہم مستتر است و شہر رمضان خصوص بہرح است چنانچہ نظیر این گذشت در شرح حدیث
سابق و جملہ لا یشہہ استیناف بیان است و مصدر نائب مقول مطلق است استطعت بعینہ
مخاطب است و مضمون این حدیث نزد یک بمضمون حدیث این باب است

باب دوازدهم اصل باب القرآن یرفع کما انزل

شرح این باب بیان اینست کہ قرآن بالا برده می شود یا بمعنی کہ مقبول در گاہی میشود و از شہ
از شہد کہ لہو ایشان موافق لہو عرب نیست چنانچہ فرو داده یعنی اینکه بلہ عرب بالا برد و میشود این
باب دوم حدیث است **اول اصل** قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ ان الرجل الا عجمی من امتی یقرء
القرآن بحمیتہ یرفعہ الملائکۃ علی عربیہ **شرح** گفت نبی صلی اللہ علیہ و آلہ بدر سیکہ مروی شہ
از است من ہر آئینہ می خواند قرآن را بلہی بودن قرآن یا بمعنی کہ بلہی عجم کہ در میان خود بان بلہ گفتگو میکنند
میخوانند چون استطاعت فہم آن ندارد پس بالامی برند قرآن را ملائکہ برنج لہو عربی بودن قرآن یا بمعنی کہ
مانکہ در وقت عرض بلہ عرب می خوانند و مجری میکنند با مراندہ قالی و ملتفت لہو او نمیشوند و در

اصل عن محمد بن سلیمان عن بعض اصحابہ عن ابی الحسن علیہ السلام قال قلت لہ
فلانک انک لا تنفع الایات فی القرآن لیس جہ عندنا کما نسمعہا ولا نحسن ان نقرأ کما
ہنذا عنک فزیل ناظر فقال لا اقرء کما تسمعون فی جمیعکم من یعلمکم **شرح** روایت است
از محمد بن سلیمان کاتب از بعض از یاران او از امام رضا علیہ السلام از عجم گفت کہ گفتہ امام علیہ السلام را
قرانت شوم امی شونیم آیتہا را و قرآن کہ نیست آیتہ از آبات نزد ما چنانچہ می شنویم آنرا از شما یا بمعنی
کہ لہو قرارت ما موافق لہو شما و موافق الحان عرب کہ در حدیث سوم باب ہم مذکور شد نیست و خوب
نبینویم کہ بخوانیم آن آیت را چنانچہ رسید باز از شما پس آنگاہ ہمارا میشود سبب این پس امام گفت نہ گفتہ
نمیشود بخوانید بان لہو کہ در طغولیت یا اگر فہم پس نہو باشد کہ آید نزد شما شہد اما یکسی کہ تعلیم کند شما را
مراد اینست کہ در قبول شما کہ تعلیم میکند شما را الحان عرب لہو موافق لہو ما در شہت کہ ما موز شود کہ اقراء

دارتیم خیا نخی گذشت در حدیث یازدهم باب اول در بیشتر توایید خواند.

باب سیزدهم اصل بابت فصل القرآن

الفتح فتح فصل بضم فاء فتح فاعله مفتوح مفتوحه مفتوحه و آن صح فصل بضم فاء و سكون ضا و الف است
 که فعل التفصیل است و موصوف آن سوره و آیات است یعنی این باب در بیان سوره و آیات است که
 فاضلترین قرآن است و درین باب است و چهار حدیث است **اول اصل** عن محمد بن مروان عن ابن جعفر
 قال من قراء قل هو الله احد مرة بورك عليه فدخل اهله و من قراءها ثلث مرأة بورك عليه
 و على اهله و على اهلها و من قراءها اثنا عشرة مرأة بى الله اثنا عشر سنة
 قصه انى الجنة فقتل الحفظة اذ ذهبوا بنا الى قصور اخينا فلان فننظر اليها و من
 قراءها مائة مرة كان له اجراد منها ثمانية شهياد كالمصر قد عقر جواده و ان يقره
 و من قراءها الف مرة فى يوم يروى له و ليله لم يميت حتى يرى مقعده فى الجنة او يراه الشرح
 با در ثواب را نموده است فتنظر بعينه و شكك مع الغير منسوب است بتقدير ان ناصيه عبد الله ان قد عقر بعين
 بى نقطه و قات و راسه بى نقطه بعينه فاضى مجهول باب ضرب است القصر جمع كرون است و انذار
 بر دشمنى كه باعث بلاك آن باشد الجواز الفتح معجم است انفس را برين براد و يائى و نقطه در يمين بعينه
 مجهول باب افعال بجائى و ليلى در بعضى نسخ او ليلى است حتى يرى بعينه مضارع مجهول هموز العين باب
 منع است همزه آن افتاده او يراه بعينه مضارع فاعل مجهول باب افعال است و من غير شتر و ركن باشد فاعل
 و ضمير بار در مضروب مفعول و دوم است و او راجع بمقعده است و مراد بشق اول اينست كه خود بى حال است
 بيد لالت فرشته دائم كه آن جائى است و مراد بشق دوم اينست كه بد لالت فرشته آزاد اند و مى تواند بود كه
 او را بى شك راوى باشد و اين لفظ از يادوى باشد چه از امام بر تقدير كتما يرى مقعده فى الجنة بعينه مجهول
 يعنى روايت است از محمد بن مروان از امام محمد تقى عزا امام محمد باقر عليه السلام گفت كه بخواند سوره قل هو الله احد را
 يكبار بركت آورده شد بر او از عرو در مال و هر كه خواند آزاد و بار بركت افزوده شد بر او و بار اهل بيت
 و هر كه خواند آن را سه بار بركت فرود آورده شد سه بار بر او و اهل بيت او و اسما سكان او و هر كه خواند
 آنرا و از ده بار بجا گردانيد الله تعالى بر اسه او و از ده كوشاك در بهشت پس ميگويند الا لكه
 حافظان اعمال او يند بلاكه كه موكل اند بر بهشت كه ببرد تا را بسوى كوشكهاى بوا در ملكا كس تا نظر كنيم
 بسوى آنها كه خواند آنرا صد بار از آخر بيشتر بر اسه او گنا هان بشت و پنج سال بسوى فرزندانى تا حق و
 باهاى مردم كه غضب كرده و هر كه خواند آنرا چهار صد بار باشد براى او نواب چهار صد شهيد كه هر يك
 از ايشان تحقيق جراحت كرده شده باشد اسب انفس و رنجته شده باشد خون او و هر كه خواند آنرا
 هزار بار در روز و شب بخواند مى رسد تا حين در وقت سكرات شوق بخودى خود جاسه خود در بهشت يافتد و بركت

مفتی مسیحیح اور ان کا حق

باد جاسے اور در بشت نمودن فرشته آن را در واصل من ان عبد الله عليه السلام قال لما امر
 الله عز وجل هذه الامم ان يعطون الی الاکثر من خلقها عرش وقلن ای رب الی این اهل
 الخطایا والذنوب فادعی الله عز وجل الیهن ان اعطین فوق عرش وجلالی لا یتلون احدا من ال
 حج وشیعتهم فی دبر وافتوحیت الا نظرت الیه یعنی المکفورة فی کل یوم سبعین نظرة اقصی
 له فی کل نظرة سبعین حجة وقلته علی ما فیہ من المأخره وهی امر الکتاب وشمس الله ان کلام الله اهل
 والمال عکده داد لالعالم ولیة الکوسی وایة المالك ثلثی ح نسبت مامور بودن وعلقن وقل واما آیت
 می نوازند بود که پس بیل ستاره تشبیه باشد وچیز از بود که مراد نسبت بشخص که مخلوق بصورت آنهاست باشد
 چنانچه بیان شد در باب اول و باب چهارم و بنابر دو تعلق بعشر مبارک از عرض حاجت خود در دعا و اکبر است رب
 بنی بر خرم و شادای مفرد معذرت یا کبریا است تقدیر است و تقدیر اشارات شد چنانچه بیان شد یا کبریا
 که کلام علیهم و گفته ذکر آل محمد و شیعه ایشان برای آنست که دیگران چون مکررند و جواب امام عالم کسب احکام و بهر آنرا
 و تشبیه اند طریق سوال اهل ذکر در جانشه استسبابات قرآن معنی این آیات و امی فهمند و تلاوت
 آنها چنانچه حق تلاوت است نمی فهمند المکفورة بقادر اسے بے نقطه است و بعضی نسخ بنون و پیش
 از و او و وزن بعد از و او است و بر تقدیر معنی مستور است و اقرار است از نظر الثقات ظاهر و دیگر
 و ران یال و بنوا امثالی آنست نظره یعنی وزن و سکون ثناء و معجز برای مراد است بحر اقصی صفت
 نظره است و در عامل آن وضع ظاهر در موضع ضمیر شده و قبله عطف بر نظره است یعنی روایت است از
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اگر کافر حاضر عز و جل این چهار آیت را که فردا آید بسوی زمین چسبید و پاپ
 شست پا و شامی باشد تعالی و گفته ای صاحب کل اختیار کجای فرو میفرستی را آیا بسوی اهل خطا یا موکلاها
 پس وحی کرد الله عز و جل بسوی آن آیات که با یکتا زمین چسبند و زمین چسبند و زمین چسبند که نمی خواند
 شمار یکی از آل محمد و شیعه ایشان و عقب آنچه فرمن کردم بر او مثل نماز صبح مرا آنکه نظر کردم بسوی او چشم
 الثقات من که پنهان است در هر روز هفت و نظر که بری آوردم برای او و در هر یک نگاه و الثقات هفتاد و چهار
 آخرت او را دیگر آنکه قبول کردم او را با وجود هر چه در او باشد از گناهان و آیت اول آیت ام الکتاب
 که در سورة آل عمران است هو الذی انزل الیک الکتاب منه آیات حکمات هن ام الکتاب و آخر
 مستسبابات فاما الذین فی کلوم نزع فیتبعون ما تشاء منهن ویتخار الفقه وابتخا وایله و ما یعلم تا ولیه الله
 و الاخوان فی العلم یتولون استایه کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوا الالباب و بیان این آیه شد در کتاب
 المختل در حدیث دوم و از دهم باب اول و در کتاب الکج در حدیث دوم و بایست و دوم و حدیث چهارم
 در باب حدود و هفتم در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب هفتم و بعضی میگویند مراد بام الکتاب و این
 حدیث سوره فاتحه الکتاب است و مطابق ام الکتاب بر سوره فاتحه می آید و در کتاب اصول و حدیث دوم و بایست و الفاتحه

صافی شرح اصول کافی

که باب سی و پنجم است و این خلاف ظاهر است زیرا که اگر چنین می بود و این ام الکتاب میگفت تا غیر
 راجع مجموع آیات باشد و عطف در و شهادت و قطار آن سلف اسما باشد و اینجا همی ام الکتاب
 گفته و ضمیر راجع بآیت است که مفرد آیات و قدر مشترک میان آنها پس عطف در و شود و نظائر
 آن عطف افراد است اگر گوئی ذکر ام الکتاب در و آیت نیز شده اول در سوره رعد
 و تقدیر سنا رسلا من قبلک و جعلنا لهم ازواج و ذریه و ما کان رسول دن بآیه الا باذن الله
 لعل اهل کتاب یحزوا یا شاور و یشت و عند ام الکتاب و بیان شد در کتاب التوحید در شرح
 حدیث سوم باب البیدای یعنی در سوره زخرف و از ام الکتاب البیدای حکیم و بیان شد
 در کتاب الدعاء در حدیث هجدهم باب الدعاء للعلی و الامراض پس حل معمول برای آل عمران شد
 گوئیم بر اے اینکه آن مقدم است در ترتیب مصحف پس متبادر است باین و البیضا صریح است در
 تبیین معنی مراد بام الکتاب و صریح تراست ازان دو آیه در دلالت بر امام عالم جمیع متشاهرات در
 زمان و ماد تجویز حل بر یکی ازین دو آیه یا بر قدر مشترک میان این سه آیت یا بر سوره فاتحه مضائقه نمیکند و آیت
 و و م در سوره آل عمران است شهادت الله لا اله الا هو و الملائکه و اولو العلم قاتما بالقسط لا اله الا هو الم
 الحکیم و بیان شد در حدیث اول باب نود و دوم کتاب الحج و آیت سوم آیت الکرسی است که در سوره بقره
 الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم و ما فی السموات و ما فی الارض من ذالذی یشفع عنده
 الا باذنه یعلم ما بین یدیه و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء و وسیع کرسیه السموات و الارض
 و الی و هو حفظها و هو العلی العظیم و بیان شد در کتاب الدعاء در شرح حدیث ششم باب دوم و شان نزول
 آن می آید در کتاب العشرة در حدیث پنجم باب بیست و یکم که باب الجور است و آیت چهارم آیت الملائک
 که در سوره آل عمران است قل اللهم مالک الملائک توئی الملائک من تشاء و تنزع الملائک من تشاء و تعزیز تشاء
 و تنزل من تشاء و یبدک و یخیر انک علی کل شیء قدر و هو حاصل بصحت ابی جعفر و یقول من یقرأ
 المسبحات کما یقبل ان ینام لم یعم حق ینک الله ان یرحمان مات کما فی جواد حجت الله صلی الله
 علیه و آله فتصح المسبحات بکسر باو یک لفظه مشدده آیاتی که در آن تسبیح مذکور است و جمیع گفته اند که مراد
 مسبحات پنج سوره است که در اول بعض آنها تسبیح الله است مثل سوره عبید و سوره حجر و سوره صف و در اول
 بعض آنها تسبیح است مثل سوره جمعه و سوره لقمان و اگر سوره سبح اهم ربک الاعلی را داخل کنیم شش میشود و
 اگر سوره سبحان الذی اسری عبیده لیلارا نیز داخل کنیم هفت میشود و بنا برین می توانیم بگویم که مراد بقرآن
 آنها قرآنت او ائمه آنها باشند مراد بتمام امام دو از دهم علیه السلام است و می توانیم بگویم که مراد از
 او باشد بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحج در حدیث اول باب صد و بیست و ششم که باب آن الا که
 کلمه تاملون بامر الله و ما دون عظیم السلام است که کلماتی که بامر احد و بر هر تقدیر مراد از آن او

و وقت سکرات موت است و بر وقت پیر اول ادراک قائم گیش از وجود او در عالم بران ممکن است زیرا که
 ارواح انکه پیش از ابدان ایشان مخلوق است و ادراک بمومن روح و در وقت سکرات میسر است
 ان دوران مات یعنی از دست ویرای محض ظرفیت است مثل خطاب بر دکان در زیارت و انا انشاء الله تعالی
 بکماله و آید در کتاب البخاری در حدیث هفتم و هشتم باب زیارة القبور که یارب
 هشتم و نهم است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که خواند مسجات از جدول قرآن
 بسکال آنها پیش از انکه خواب کند نمیرد تا انکه ملاقات کند قائم آل محمد علیه السلام را وقتی که مرده باشد
 در میسالی محمد که پیغمبر است صلی الله علیه و آله چهار اصل قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله من قرأ قل هو الله احد مائة مرة حين يخلد مضجعه غفر الله له ذنوب خمسين سنة ثم ح
 اربع مضمون با هم گذشت در کتاب دعا و دعای حدیث پانزدهم باب الدعاء عن النعم والانتباه که با جیل و نهم است
 یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند سوره قل هو الله احد را صد بار در وقتی که فراموش کرد
 خوابگاه خود را آمرزیده الله تعالی برای او گنا بان بجا ه ساله که بر او گذشته باشد و اگر کمتر گذشته باشد بطریق
 اولی پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرأ اربع آیات من احل البقرة و آية الكرسي
 و اثنين جدها و ثلث آيات من آخرها لم يوفى نفسه و ماله شيئا يكرهه ولا يقربه شیطان ولا ينسى
 القرآن الفصح مراد بقراوت قرات از روی تمهید است و مراد بقراوت اربع آیات است قرات چهار است یعنی از
 قرات بسم الله است بنا بر اینکه الم آیه علوه است نزد کوفین و ابعد از قرات بسم الله است بنا بر اینکه
 الم آیه علوه است نزد بصریین و حجازیین و شامیین من در من ادله و من آخر با براس
 تبعض است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که از روی تمهیدگی خواهد که بخواند چهار آیه
 از اول البقرة و آیه الكرسي و دو آیت رابعه از آیه الكرسي و سوره را از آخر سوره البقرة مذید در خودش
 و مالش چیز را که نخواهد از او زد یک او نمیشود شیطان و فراموش نمیکند قرآن را یا بمعنی که مداومت
 باین آیات بجای مداومت قرآن است یا بمعنی که اگر چیزی از قرآن را فراموش کند ضرر با او نکند
 یا مداومت این آیات با جمعی که آنها عده محکمات نامیدند از بیرون و اتباع غلالت است پس یا
 مداومت آنها مضمون محکمات هرگز فراموش نمیشود و یا انکه چهار آیه از اول سوره البقرة که بنا بر تمهید
 کوفین است اینست اول الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین و هم الذین یؤمنون بالمغیوب
 بالقیمون الصلوة و عمار ز قانم یتقون سووم و الذین یؤمنون بانزل الیک و ما انزل من قبلک
 و بالآخرة هم یوقنون چهارم و اولک علی هدی من ربهم و اولک هم المفلحون و آیه الكرسي مذکور شد
 در شرح حدیث دوم این باب و دو آیه بعد از آیه الكرسي آت است اول لا اکراد فی الدین تبیین که
 من انعم فی کفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انقطاع لها و الله سمیع علیم

دوم الله ولى الذين آمنوا يخزيمهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اوليا لهم الطاغوت يخرجونهم
 من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون و سه آيه از آخر سورة بقره است اول
 الله ما فى السموات وما فى الارض والى تبدوا ما فى انفسكم وتوحفونكم بها انفسكم به الله فيغفر لمن يشاء و
 يذنب من يشاء والله على كل شئ قدير و دوم آمن الرسول بما انزل اليه من ربه والذين آمنوا كل امن بالله
 وما كتبه ورسله لا يفرق بين احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير
 سوم لا يملك الله نفسا الا وسعها لما نكسبت وعليها ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان لنسينا او اخطانا
 ربنا ولا تحمل علينا اصرا كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا الا ما طاقتنا ولا به داعف عنا واغفر لنا
 وارحمنا انت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين **فصل** في تفسير قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 في ليل القدر يحييكم ربكم بصوته كان كالشامر سبغة في سبيل الله ومن قرأها سوا كان كالمشعشع باب ۴۰ في تفسير
 الله ومن قرأها عشر مرات امرت له على مخالف ذنب من ذنوبه **فصل** في شرح مراد بقرات واول و دوم قيام
 ديكران و دفع هذا باب مخالفان است تفسير آن سورة بتفسيرى كه گفته شد در كتاب البجرة و با جليلي
 كه باب في شان انا انزلناه في ليل القدر و تفسير با ست و اول در زمان غير تقيه است و دوم نه مان تقيه
 و مراد بقرات در سوم تلاوت از روى فهميدگى است الشاهر شين با نقطه و ر ر س ب نه نقطه يعينه اسم
 فاعل باب منع است التخطا بينين بالقطه و فاعى بالقطه و ط اى بى نقطه يعينه و اسم فاعل باب تفعل است
 امرت بصينه و فاعى ما بى باب تفعل است التماير سلاطه كردن اميرى بر قومى و مانند آن و نسبت امارت بسور با اعتبار
 صورت آن است چنانچه ذكر شده در احاديث باب اول يعنى روايت است از امام محمد باقر عليه السلام گفت هر كه
 خواند بمر و مان نماز سوره انا انزلناه و فاعى بالقطه و ر ر اى بر حالى كه بگويد كه آن سورة بعنوان التليم از او بخواند
 مانند كنده بر مشركان شير خود يا مدوا الله فاسل و در جواب اشارت است بآنكه تعليم در زمان بلكر با رعايت
 حدود تقيه باشد افضل است از تعليم بى تقيه و هر كه خواند از روى فهميدگى آن سورة را سلاطه كرده شد
 صورت آن سورة در روز قامت بر اى او بر جوهر ارگانه از گناى او **فصل** عن ابي عبد الله
 قال كان ابي صلوات الله عليه وآله يقول قل هو الله احد ثلث القرآن و قل يا ايها الكافرون ربيع الله
 روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام گفت پدرم امام محمد باقر صلوات الله عليه سبغت ثواب قرات
 سورة قل هو الله اى بكار از روى فهميدگى و فاعل در معنى تن چنانچه شمه از آن ذكر مى شود و در شرح حديث
 دهم اين باب برابر ثواب قرات ثلث قرآن است و دو نگاه قرآن است بآن فهميدگى كه ثواب قرات سورة قل يا ايها الكافرون
 از روى فهميدگى برابر ثواب قرات سبع قرآن است يك نگاه و نيم قرآن است بى فهميدگى مخفى است بآنكه
 مخالفان ما مثل ابن اثير در كتاب نهايه و بيناوى در تفسير خود توجيه ثلث بروشى ديگر كرده اند كه قابل
 نقل نيست و بنا بر آن از توجيه ربيع عاجز شده ساكت شده اند **فصل** في تفسير قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا

یا سوره قتل هو الله احد گفته شد و از آنجا که ملائکه حافظان اعمال را می بیند الله تعالی نیستی از جمله آثار کردار
 ملائکه بطلان نمازی را می بیند و اگر براسه حسن از مسویان باسلام باشد که اختیار خداست پیروان و ملائکه
 زنا و قد و تنویه و قدر بر کرده اند و بختون آن سوره قائل نیستند زیرا که همه کثیر مثل غفلت های
 و تابعدان ایشان اختیار مذنب پیروان و زنا و قدر کرده می گویند مختلف معلول از علت تامه منتفع است
 و هر فاعلی موجب است پس مستحق مدح و حمد نیست چه بواسطه استحقاق عبادت پس فاعل اجسام انفس
 نیست مستحق عبادت پس نخواهد بود و فاعل ساختن ملک خود والد و مولود است و قریب در قدم دارد و چنانچه بیان
 شد در کتاب التوحید در احادیث باب پنجم که باب الله است و در حدیث ششم باب یازدهم که باب انفس
 عن الجسم و الصورة است و در حدیث اول باب یازدهم که باب انفس عن الجسم و الصورة است و در حدیث اول باب یازدهم که باب انفس
 و اشاعره نیز اختیار مذنب تنویه کرده می گویند خالق اجسام قرین دارد چه بهت صفت مامور و بی نفس
 حال مادی شمارند پس احد یعنی بی قرین نخواهد بود و ایشان بسبب ارادت و قدر و تقصا و اذن اکبر
 نیست پس اگر کسی خواهد که مسافر و مظلوم و مودود کند حاجت روا کند او الله تعالی نیست پس حمد یعنی
 روا کنند هر حاجتی نخواهد بود و اینها همه کثیر اختیار مذنب زنا و قدر کرده می گویند فاعل است و ملک قمر
 و قسم کفو دارد یکی آنچه در مرتبه وجود است و آن ملک قمر است و دیگر آنچه از خدا و قدریم و مجرد و ممکن
 بالذات است و آن عقل سابق بر اوست و نفوس ناطقه است **یا زده اصل** عن ابی عبد الله
 قال من كان يومئذ والله واليوم الآخر فلا يبع ان يقر في دبر الرضعة بفعل هو الله احد يأنه من واهها
 جمع الله له حمد الدنيا والاخرة وغفر له ذلوالديه وما ولد فالتسبح تلايخ مجزوم و مرفوع ميزان و در حدیث
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ایمان پیدا داشته باشد با الله تعالی و روز قیامت
 پس باید که نگذارد در فرائض و پس نماز و غرض از آنست که جمیع کرده الله تعالی برای او خیر دنیا را با اعتبار نجات از
 عقاب اهل ضلالت که مذکور شده و در شرح حدیث سابق و خیر آخرت را با اعتبار نجات و بخشایش
 گناهان کرد بر اوست او و بر اوست مادر و پدر او و بر اوست هر که زنا نیکند مثل برادر و خواهر او و اولاد او و
 اولاد برادر او و خواهر او و **یا زده اصل** قال ابو عبد الله عليه السلام سورة القاحا مرتلة تجلجلة شيعونا
 سبعون الف ملك حتى املت على محمد بن عيسى و عطفوها و يحلها فان اسم الله في حق سبعين موضعا و لو يعلم
 الناس ما في قراتها ما تركوها تسبح و تشرح حدیث دوم باب پنجم بر سوره حمله نازل شد
 پس تخصیص ذکر سوره انعام در اینجا برای طول آن سوره و بیان معجز و القاسم جمیع آن یکبار بخواند
 خصوصاً در مکه که اهل آنجا نبوده اند در آن وقت سبعون عبارت از آنست که مثل ان تستغفر لهم
 سبعين مرة پس منافات ندارد و باینکه اسم الله در سوره انعام از بغداد نیز زیاد است یعنی گفت امام
 جعفر صادق علیه السلام بدرستی که سوره انعام نازل شده یکبار شایسته است که در آن سوره را بر اوست

تعلیم آن سوره هفتاد هزار مرتبه و برای مبالغه در تعلیم برگزیده از مشایخ است تا آنکه فردا آورده شد
 بمحمد صلی الله علیه و آله پس گفت که آن سوره را و مبالغه در تعلیم کنید چه در سبک نام آن شد در آن سوره هست در
 نهصد و چهل و اگر می دانستند در همان آنچیز که در قرات آن سوره هست از منافع دنیا و آخرت ترک نمیکردند
 آن سوره را اشارت است باینکه سوره انعام پیش ازین بوده و بعضی ساقط شده و استقاط بعضی قرآن
 مذکور می شود و حدیث آخر باب النوادر می آید که مراد ترک مداومت قرات آن سوره باشد
سایر دهم اصل عن ابی عبد الله ان النبی صلی الله علیه و آله صلی علی سیدین معاذ قال قلت
 من الملائکه تنبھون القادیه من حبوئیل علیه السلام فیصلون علیه فقلت له یا جابر بن عبد الله یصلی صلاتکم
 علیه فقال بقراءته قل هو الله احد قائما و قاعدا و سراجا و سراجا و ذابا و ذابا و جابا و جابا و سراجا و سراجا
 یصلی صلاتکم و یصلی صلاتکم و یصلی صلاتکم و یصلی صلاتکم و یصلی صلاتکم و یصلی صلاتکم و یصلی صلاتکم و یصلی صلاتکم
 و او است که حکم بر پیرو دینی انصیر که مقتل رجال و سینی مناد و زادی و اخذ اموال و دوزخ و زندقه و تیری
 خورد بآن سبب وفات یافت در سوال یا ذی یقظه سال پنجم هجری در مدینه و سن اوس و هفت سال بود
 و در بیخ مذکور شد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که بنی صلی الله علیه و آله فرمود
 بر عبد بن معاذ پس از آن بنی صلی الله علیه و آله گفت هرگز نماند از جمله فرشتگان هفتاد هزار و در میان
 ایشان بود جبرئیل علیه السلام تا میزدند بر سینه یس گفتم او را ای جبرئیل چه چیزی می شنید سعید از شما
 بر او پس جبرئیل گفت بخواندن او سوره قل هو الله احد را ایستاده و نشسته و سواره و پیاده
 و رونده و آئینه مخفی نماند که این در تمام براسی ابطال خداست اهل انصاری است چنانچه مذکور
 شد در شرح حدیث دهم این باب چهار دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند سوره المکرم
 عند الموت و فی فتنه القبر و فی شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواند سوره المکرم
 المکرم در اوقات اراده خوابیدن نگاه داشته شد از عذاب قبر **سایر دهم اصل** روضه قال
 ما قرأت الحمد علی وجه سبعین مرة الا سکن الشوح راوی بالا بر من حدیث را امامی گفت خواند
 سوره الحمد را بر دردی نهصد و بار دیگر آنکه در ساکن شد مراد اینست که اگر بخوانی ای البته ساکن میشود
 ان شاء الله تعالی نشان **سایر دهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لو قرأت الحمد علی سبعین
 مرة فخرت فیها الروح ما کان ذلك عجايبا و روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 اگر میخواندی سوره الحمد را بر مرده نهصد و بار بعد از آن برگردانیده میزد از زخم نمی بود آن برگردیدن
 روح عجب اگر گویی که افتاعیه دلالت بر عدم وقوع آن صورت میکند پس اگر واقع می باشد بسیار عجب
 می بود که گوئیم امثال این از قبیل کنایت است برای اظهار کمال نفع سوره الحمد در صحت بیمار نظیر اینکه
 میگویند فان طول النجاد بر ای طیار بلندی قامت او هر چند که آنکس بنجاد بمعنی بند شمشیر که عامل

کنند داشته باشد **هم** اصل ص ابی الحسن قال سمعته يقول ما من احد في هذا القطيع
 في كل ليلة قراوة قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بل واحد ثلاث مرات وقل الله احد
 مائة مرة فان لم يقدر فحسب اكل حروف عز وجل منه كل ثم او عرض من العواض الصيكن والعطاس
 وفساد المعدة ويدر الدمار ابد اما تقوه هذا احتيا بسلحه السيب فان تصد فقتله
 مدلك او تقوه ذلك ان محفوظا الى يوم يقبض الله عز وجل نفسه ثم يحسب احد
 بفتح حاء بے نقطه وتشديد الی بے نقطه مصدر باب ضرب بند کار دو مانند آن البصیر بکسر
 صا و بے نقطه فتح با بے یک نقطه و البت مصدر مثل اللام وادی باب نصر جمل جوانی و مراد اینجا جوانی است
 بفتح ی بے نقطه و تشدید با و وال بے نقطه بصیغه مضارع معلوم فاب باب بفضل است التعمد محافطت
 چیز بے پواریدن بآن اللفظ لام بفتح کیم کنا و کبیر و کبر ازان استغفار یا بخدو بیان شد کتاب الایمان و الکفر و
 باب الهم العرض یفتح مین فتح راء بے نقطه و ضا و بانقطه با بے که حادث میشود در کسی از بیماری و تضرع
 مردمانند آنها العطاش بضم مین بے نقطه و الف و شین بانقطه که گفته که صاحبش سیراب نمیشود و المعدة
 بکسر میم و سکون مین و بفتح میم و کسر مین موضع اجتماع طعام در بدن آدمی البدر و بضم با و کسر فقه و سکون و او
 و راء بے نقطه مصدر باب نصر آمدن چیز بے بے خواہش انیکس ابد متعلق بید و راست نامصد
 زائنه است بمعنی مادام تعوی بضم مین بے نقطه و کسر و وال بے نقطه بصیغه ماضی مجهول فاکب باب
 تفاعل است التقاب کسی را بصفتش و ادشتین برائے محافطت چیز بے نکته در مدول از فعل معلوم باب
 تفعل لبوی مجهول باب تفاعل در اینجا اشاره باینست که جوانان این محل را بے سفارش پدر یا استاد
 یا ناظران دیگر کمتر میکنند مرفوع و فاعل بعد است یا در ذلک برای سببیت است و اشار الیه
 ذلک استمرار عمل مذکور است تا بلوغ شبیب یعنی از باب ضرب است انفسه منصوب و مفعول یقبض است
 یعنی روایت است انا امام رضا علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که می گفت نیست هیچ یک که در زندگی
 جوانی محافطت کند در هر شبی خواندن سوره قل اعوذ برب الفلق را و سوره قل اعوذ برب الناس را
 هر یک را سه بار و محافطت کند سوره قل هو الله احد را صد بار پس اگر شبی نوزادانی نداشتند یا غریبی
 پنجاه بار مگر آنکه نرمی گرداند الله عز وجل ازا و هر آلودگی گناه کبیر را یا بلیه از بلاهای که که جوانان نمایانند
 و دفع میکند مرض عطاش را و فساد و مده را و آمدن خون حلق یا داغ و مانند آنها همیشه را چند آن که
 بسفارش مربی واداشته شود باین عمل تا وقتیکه رسید یا و موسی سفید و محاسن او پس اگر محافطت
 کند آن عمل را خودش یا بسفارش مربی واداشته شود بآن عمل و محفوظ میشود از آنها که مذکور شد تا روزی
 که قبض کند الله عز وجل روح او را **هم** اصل ص همت بابا ابو ایهیم یقول فی کتابی
 بآیه من القرآن من التورق فی الغریب کف اذ کان بیقین و شرح اشکله بصیغه معلوم باب استعمال است تشریف

ایمعی مشرق و مغرب است و منافع مقدس است کف بصیغه مجهول باب مغرب است یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که طلب حفظ کرد آیتی از قرآن از شرق اهل مشرق تا مغرب محفوظ باشد چون
بوده باشد آن استغفار با طمینان خاطر بکار رسانی البته تمامش براسه مومنان نوزده اصل
ابی عبد الله ع فی العودۃ قال یاخذ قلة جدیده فیجعل فیها ما یقرأ علیها انا انزلناه فی لیلۃ
القدر ثلاثین مرة لعل یقرأ فیها و یتوضأ و یرحها فیها ساء انشاء فشرح القلة بضم قاف و تشدید
لام هم از بزرگ و کوچک و همه مستعمل در خم بزرگ و در کوزه نیز میشود و هر مناسب است اینچنین
سنة نقطه و قاف بصیغه مضارع فاشب معلوم باقیل است التعلیق بستن در چیزی که یعنی در هر یک است
از امام جعفر صادق علیه السلام در التوید نام گفت کسی که تصدق بدهد و از بلا کند فرامیگیرد و کسی را که نوبت پیش
سیگرد اندر مکان آسبه و بعد از آن خود اندر آن خم و سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر راسی بار و بعد از آن در آن
میباشد وی آشنا در آن خم و وضو میسازد و از آن خم و زیاد میکند در آن خم آبی اگر خواهد برادر آید است که آب بپزد
با کتیه بر طرف نیکند که بایست بگذارد و چون کم میشود آب تازه داخل آن میکند **بسم الله اصل** و فضل
بن عمر قال قال ابو عبد الله ع یا معضل احتجرت الناس بکلهم بسم الله الرحمن الرحیم
بقول هو الله احد اقواها من یمنک و عن شماک و من بین یدیک و من جلفک و من خودک
و من تخفک فاذا دخلت علی سلطان جابو فقرأها حین تنظروا الیه ثلاث مرات و اعتد بیدک
اليسی بقره لا تعادها حتی تخرج من عتده فشرح عن یکینک بقدر یرین عن یکینک و من اسم است بمعنی بزرگ
بقره اینکه کسی بزرگتر میشود مثل قول شاعر و لقد ارانی للروح مدیه و معنی بقره و شالی بدو اکثر نموده و بیا
برای که است اجتماع و حزن بحسب صورت و بقرین قیاس است عن شماک بکفصیص فر من و این در جوابی است
که یرین و شمال اسم دو عضو مخصوص است بخلاف یرین یدری و نظائر آنچه اسم جانب مخصوص است من برای
بسیب است با ابتدایه یا بقر اول التفات بچون در وقت ضرورت نیست و بابر دوم ضرورت است
یعنی روایت است از معضل بن عمر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای معضل بپناه گیر از شر
مردمان جمیع ایشان بقر است بسم الله الرحمن الرحیم و بقر است سوره قل هو الله احد یا معنی که این سوره را
بسم الله بخوان آن سوره را از جانب راست راست تو و دست چپ تو و از پیش تو و از پس تو و از بالا
تو و از پایین تو و چون داخل شدی بر خاکی که علی لم باشد پس بخوان آن سوره مبنی که که نظر کنی
بسم الله و بار و اگر کن انگشتان خود را بر دست چپ خود بعد از آن و اگر کن آن انگشتان را
تا وقتی که بیرون روی از نزد او **بسم الله و یکم اصل** عن الاصبغ بن نباته عن امیر المومنین
صلوات الله علیه و الله قال قال الذی بعث محمد اصابی الله علیه و الله بالحق و اکر اهل بیت و ما من شیء یطعنون و چون
من حرق او غرق او سرق او افلات ذاته صلیهم او ضلله او آتی کا و هو فی القرآن فمن الذلک فمسک فی عتده

در بر و زیارت و اسماء و آن روزی که بر او نازل شد و بهشت بکمال قدرت بایشمنی که این مضمون در تفسیر
 صریح شده و نیزه و میرانیت اوله شرک بندگان یعنی آنچه گفت پس بر طاعت و متوجه بسوی او شده و روی
 پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنچه از این میکند از سوخته شدن و غرق شدن پس گفت بخوان
 این دو از زده آیه از سوره انعام و در میان این آیه که هر خواند آن را پس تحقیق این شد از سوخته
 شدن و غرق شدن این صیغ گفت پس خواند آنها را مردی و آخر خسته شد آتش در خانه های بسیار بجا آمد و
 خانه او در میان آنها بود پس نیافت خانه او را چیزی از آتش اصل فتوحا علیه اخرفقال امیر المؤمنین
 ان حاتی باستصعبت علی وانا منها علی و جل فقال خاتی اذ فها الیه منی و الله سلون فی السموات و
 الارض طوما و کوا الیه یرجعون فقراها فذلت به دایه فخرج بعد ان بر خاست بسوی او میگردد
 پس گفت او امیر المؤمنین بدر سیکلا سپ من سر کشی میکنند بر من از ان بر اسمم پس گفت بخوان در گوش راست
 آن از سوره آل عمران این را که برای الله تعالی فروتنی میکند هر که در آسمانها و زمین است فراه از روی
 خواش خودش مثل آنچه در عبادت نمودن است و خواه از روی کراست خودش مثل آنچه در پیوست
 و مردن مردان مرانند آنهاست و بسوی الله تعالی برگردانیده میشوند برای حسنات و ثواب و عقیق
 پس خواند آن مرد آن کلمات را پس را مژده بر او اسپ او اصل فتاحا علیه بر جلال یا امیر المؤمنین
 ان اذنی ارضی فی صیحة فان السباع تعشی من لیل و لا تجوز فی فی فاحذرت بها فقال او انک تکرر
 رسول من انفسکم عن غیر علیه ما علمتم حویط علیکم بالموثیقین فبحث فی علمه فان قوله اقل حیث الله
 کاله که علیه توکل و هو رب العرش العظیم فقراها الرجل فاجتبت السباع فخرج و رجعت
 بسوی او روی دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین بدر سیکلا زمین من زمینی است که درندگان در آن بسیار اند
 و به سیکلا درندگان می آیند بمنزل من و در میان گدازندگان که گیرند شکار خود را از گوشت میزد و گاو مانند آنها
 پس امیر المؤمنین گفت بخوان این دو آیه را از سوره توبه هر آینه آمد نزد شما رسولی از پیش خودتان یا شما
 که از پیش بشیرانیت یا از عرب است یا از قریش است شافست بر او اینکه فاستشدید و حریص است
 به مصالح شما نسبت بخوانان شفق و مهربان نسبت پس اگر روگردان نشود جمع کن که مخاطب باین خطابه شد پس بر او
 پس است مرا که نیست مستحق عبادت مگر او بر او توکل کردم و او صاحب کل اختیار تحت پا و شاه من است
 که قرآن یا مجموع مخلوقات باشد پس خواهند آن بود آیه را آن مرد پس روگردانیدند از منزل و در میان اصل
 قمار الیه بر جلال یا امیر المؤمنین علیه السلام ان فی بطنی ماء صفر فیل من شفاء فقال امیر المؤمنین
 و لا یخسر لکن تکتب علی بطانیک آیه الکرمی و قضاها و قضاها و جعلها ذخیره فی بطنک فبدأ
 باذن الله عز وجل ففعل الرجل فبدأ باذن الله فتخرج تکتب بعضه مضاع فاقب معلوم باب فمال است
 الکتاب گفتن چیزی تا دیگر به نویسد و مراد اینجا هم انسان است و آن نوشته است بر بعضی محال معلوم

فتاحا علیه اخرفقال امیر المؤمنین

باب ششم است و از باب نصرت و علم حسن میر آرد و از این بکسر مجز و سکون ذال علم در خصص و اذن و اینجا
ما خود از اول است زیرا که مستعاره شد برای فعل و کنی و حاصل هر دو یک است یعنی بعد از آن برخواست
بسوی او مروی دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین علیه السلام بر سینه که در شکم من زنده است پس آبا هیچ
شفای هست پس امیر المؤمنین گفت آری بنی خراج در کمری و در دینار کنی و لیکن بنویسالی بر شکم خود از
استوره بقراءة الکسری راوی شوی آنرا و می شنای آنرا و می گردانی آیه الکسری را و خیره و شکم خود با منی که در کمر بنویسالی
آنرا بر شکم خود تا اگر نشد شوی شوی و شنای پس صبح می شوی بشنای آنرا و عروزل پس کن کردن در پس صبح شد
بشفای الله عز و جل اصل ثم قال له اخو فقال یا امیر المؤمنین لذهب عن الضالة فقال قرأ بس فی
دکتهین و قل یا هادی الضالة ثم جعل فی حناقیق فعل فود الله علیه ضالته ثم خرج بعد از آن برخواست بسوی
او دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از گم شده که چه باید تا پیدا شود پس امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه علی اولاده و العادین گفت بخوان سوره یس و القرآن الحکیم را و در رکعت خواه بروش قرارت
نصیحتی در رکعت اول بعد از فاتحه و نصفی در رکعت دوم بعد از فاتحه باشد و دیگر بعد از فاتحه از قرارت
در وقت قنوت یا بعد از فاتحه از نماز که ای راه نمای گم شده یعنی راه نمای مردمان بسوی گم شده
برگردان بر من گم شده مرا پس گردان پس گردانید الله تعالی براو گم شده را و او را
اصل ثم قال له اخو فقال یا امیر المؤمنین ان اخبرنی عن کتف فقال قرأ و کلمات فی جوف فیشی
موج من فوقه موج الی قوله و جعل الله فی خافیه من نور فقال الرجل فربح الیه الا ان شمس
بعد از آن برخواست بسوی او دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین خبر ده مرا از بنده که گم شده که چه باید کرد
تا برگردد پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخوان از سوره نور این آیه را فاصلا نیست من فوقه
بسوی ابطلات بعضا فوق بعض از فاتحه نیزه لم یکدر لهما و بیان شد در کتاب الحج و در حدیث چشم
باب سیزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز و جل است پس گفت آن آیه را که در پس بر
بسوی او اگر بخوان اصل ثم قال له اخو فقال یا امیر المؤمنین علیه السلام اخبرنی عن المشرق فانه
لا يزال و یشرق الی الشیء الی لا یفقل له اقرأ اذا دیت الی فواشک قل ادعوا الله و ادعوا الی حق الی
قوله و کبره تکبیرا ثم خرج بعد از آن برخواست بسوی او دیگر پس گفت ای امیر المؤمنین تو
خبر ده مرا از دو دیده شدن چیزی بدینیت پس خبر ده مرا که چه باید کرد تا دفع شود چه بدینیکه همیشه
نزدیده می شود از من چیزی بدینیت پس گفت او را بخوان چون قرار گرفته در خوابگاه خود از سوره
نبی اسرائیل این دو قاع را اول قل ادعوا الله و ادعوا الی حق و لا تسئلوا السما و لا تسئلوا الناس و لا تسئلوا
و لا تخافن جهنم ذلک سبیلا و هم و قل محمد بنه الذی لم یجد ولدا فمکن لشرک من الذی لا ملک
و لم یکن له ولی من الدنیل و کبره تکبیرا صد آیت اولی بیان شد در کتاب البیضاء در حدیث اولی

پانزدهم که باب جود است و بیان شد معنی صلوة در کتاب الدعاء و بشرح خود این باب بستیم و معنی
 جود و تحاقق بصلوة می آید در کتاب الصلوة در حدیث بیست و یکم و بیست و هشتم باب فرا برت
 القرآن که باب بیست و نهم است و ما اینجا احتمالی دیگر اظهار میکنیم که معنی آن نیست زیرا که بطون قرآن
 بسیار است ترجمه این بخش که محتمل است از آنچه نیست بگویم و خواهی که این را بفهمی را به خود بخوانید الرحمن
 هر کدام را که بخوانید پس او را بیست اسماء بهتر باین معنی که این دو نام مانند نامهای دیگر است و هیچ کرم
 او را با علم و بیست چنانچه بعضی تشبیه توهم کرده اند که هر یک از آنها را الرحمن از قبیل اعلام است و آنکه در
 مکن حقیقت صلوة بر محمد و آل محمد را که نماز برای آن واجب است و همچنین که راه و سوسه شیطان مانند اصل و بنیان
 آن است از این روشی که اهل انصاف و طالبان راه حق سرگردان شوند و ندانند حقیقت آنرا و احوال مردم حق را نشاند
 پس اتحاد در اسماء حسنی کنند و طلب کن میان آنچه مذکور شد راه که مناسب تعلیم و اسحاق باشد
 و بگویند این است که در گرفت بر اسم خود و فرزند و کسی که فرزند خوانده او باشد و هر چه بطن خود
 گوید و اگر در اندر چنانچه باین شیوه آیه توهم کرده اند و نموده بر اسم او و شرکی در یاد داشته باشد چنانچه
 پیروان زمانه توهم کرده اند که فاعل ما محفل عاشر است و او شرکا دارد و نموده او را غلیظه در زوای
 زمین از روی خواری او باین روش خواری که خویش عاجز باشد یا غلیظه و خود را بی گناه بگویند و اینکه
 جمیع احکام را از گفته و دین او ناقص مانده بلکه از روی مصلحت چنانچه غلیظه میکند و غلیظه او از روی علم
 با حکام او حکم میکند و نظم کن از الله تعالی را باین اصل در قال امیر المؤمنین علیه السلام من بآیات یارضی
 فقره تقدیر آیه ان یرزق الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش
 الی قوله تبارک الله رب العالمین حورسته الملائكة و تبارک الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش
 فاذا هو بقربة خراب نیابت فیها و یقرآء جزء آیه الاية فتفتأ الشیاطین فاذا هو یخطه
 فقال له الظفرة و استیظف الرجل فقرآء آیه فقال الشیطان لصاحبه ارغم الله انبک
 احمرسته الا ان حتی یصعب فلما اصبح رجع الی امیر المؤمنین علیه السلام فاعبره و قال له
 رأیت و کلامک الشفاء و الصدق و مضی بعد طلوع الشمس فاذا هو بآیة شعیب
 الشیطان همتها فی الاخرى فی شمس این آیت از سوره اعراف است و از آیه الشیطان همتها فی الاخرى
 بعضی باین بی نقطه و سکون خای با نقطه و در اسم بی نقطه معنی آنچه در قرآن در آورده شده باشد فاعبره
 یعنی اللیل انبیا ریطایه دنیا و شمس و القمر و نجوم مسخرات بامر الله المخلوق و الامم یعنی بر سر شکر واجب
 کل اختیار شما است که آفریده آسمانها و زمین را در خدا کرشمش روز بعد از آن است نیست بر تخت
 حکومت و باد فهایم بیان این آنکه می پوشاند شب را با این روز چنانچه از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب طلب
 می کند آنرا بر حالی که نشان آن است و آن طلب میکند آنجا و ماه و ستارگان را بر حال که بفرمان در آورده

محل شرح اصول کافی

شده گمانند یا مراد آگاه باشد و راست و پس تفسیر عنوان این عنوان بنیاد کشانده دفع است انشیکه
 صاحب کل اختیار کس و هر چیز است بیان این آیت گزشت در کتاب الحجه در شرح حدیث اول
 باب ما یفصل بین دعوی الحق و البطلان و امر الامامة کباب هشتم است ضمیمه خطه بخاسه
 یا نقطه و طاسه بے نقطه بصیغه مضارع معلوم فاعل باب تفعیل یا باب ضرب و ضمیر راجع بالمرکب
 العظیم و الختم کشیدن یعنی حیوان بر اسے گذشتن حمار بر آن انظره جنون و غای بانقطه و رای
 بے نقطه بصیغه امر باب افعال است از غم حمار خبر است و می تواند بود که دعا تیر باشد احمره سجا
 بے نقطه و رای بے نقطه و سین بے نقطه بصیغه اضی معلوم باب افعال است بر اسے تفریض ضمیر منتر راجع
 قائل است الا حراس کے زاد عرض محروس بودن کردن بگماشتن باسان بر او داین کلام شیطان
 یعنی بر اینست که مہنوز ملائکہ کہ حارسانند نیامده بود و ندو می تواند بود کہ احمره بصیغه امر حاضر یا نصر
 مناسب آنچه گذشت در کتاب الدمار کہ باب الدمار عند النوم و الانباه است یعنی بعد از آن گفت
 امیر المؤمنین علیہ السلام آن مرد را فرما کرد شب خوابید و ندین کہ آباد باشد باین روش کہ پیش از خواب
 خواند این آیه را کہ مذکور شد یا سبائی کہ ندان و ملائکہ و غایت و در تہند از او شیطان را وی گفت پس رفت
 آن مرد و تفرس تا گاہ او رسید بچ کہ خواب بود پس شب خوابید و در آن وہ و نحو اندامین آیت را پس تر در غمت او را
 شیاطین پس ناگاہ شان این بود کہ یکے از شیاطین مہنی او را می کشید کہ حمار بر آن گذار و پس گفت آن شیطان
 شیطان بے دیگر کہ ہر او بود و ملت وہ او را و پس مار شد آن مرد و چون ملت یافت پس خواند این
 آیه را پس گفت شیطان ہر او خود را کہ بجاک مایدانہ قائل یعنی ترایان اس ایکہ در مہن و محروس بودن
 ملائکہ گرد او را الحال تا ایکہ صبح رسید پس چون صبح رسید آن مرد برگشت بسوسہ امیر المؤمنین علیہ السلام
 پس خبر داد او را و گفت دیدم چو صبحی تو شفا و راستی را و رفت بہاں وہ خراب بعد از طلوع آفتاب
 پس ناگاہ رسید او با شرموے شیطان بر حاسے کہ جمع شدہ بود در آن زمین تیسب دفع ملائکہ شیطان را
 از آن مرد و کہہ شدن مہنی شیطان بسبب چشت کہ ملائکہ مہسے سوار و می گرفتہ اند ہر اسے ایکہ مہی
 او بہاں بجاک مالد و ظہور آن مرد و ظہور آن مرد و عادات است بر اسے اظہار کہ ایت امیر المؤمنین علیہ
 السلام بسیت و جہاد و حملہ است سمعت ابا جعفر یقول من لم یجدہ انہ انجیہ لہ یا ربی انی لا ادری
 کہ بر سبب بے نقطه و رای بے نقطه بصیغه مضارع معلوم متصل اللام باب افعال است و لام الفعل آن در
 اصل ہمزہ بودہ یعنی شنیہ ہمزہ لام محمد و قرطیہ السلام سے گفت کہ ہر کس شفا و مرض حاصل نہ داند یا ندان
 ندانہ و اسورہ فاتحہ شفا می دہد و اساتجہ چیز مراد ایت است کہ سورہ فاتحہ عمدہ محکمات است کہ صریح
 از اختلاف حدیثی از اختلافات این و می تلقن و اہل تلقن کہ تواسیب و متضعفانند و امر بر مہنی علم
 و اہل علم کہ صدقان و صالحان اند و ایشان دین است اہل میت و متعلمان از ایساں امر را کہ

این سوره و زاول قرآن است و معلوم است که هیچ مردی مستقیم نیست از علم با حکام و کسی و غفل با آنها و هیچ مردی
 که ترغیب است از ظن که مشتمل باشد بر غلط و رجوع و اضطراب و عمل بظن که مخالفان آنرا کمال خود شمرده اند
 و باین اعتبار است که این سوره هم الکتاب شده زیرا که در آن معلوم می شود امام مقرر حق الطاعت
 و از او معلوم می شود و مشایبات قرآن اگر تصدیق او کنند سوال کنند و می گویند که از این باشد که این
 سوره بالا از آن جمیع دوایاست اگر دانسته خوانده شود چیست و سوم اصل سخن این است
 لانه قال من قرأها ذی الفی فاشته قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد استب الله
 عز و جل له براءه من شرک شریح روایت است و از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت بزرگترین
 خواننده سوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو الله احد را نوشت الله عز و جل بر آیه او بر می بردن را از
 شرک چیست و چهارم اصل من الی عبد الله علیه السلام قال که تلاوت این سوره از
 زوایا که عرض زلزله ها خانه من كانت قراته یعنی فوائده نصیب الله عز و جل بزرگتر است و اولیست
 بیا که بعد از عقد و کافیه من آفات الدنیا حتی یوموت شریح باین بار را به ملاست و ظرفی بجز آن است
 و فی الزلزله متعلق باین ظرف است و باین بزرگتر است که به بخیر دوم است آفات الدنیا عبارت از آن است که
 اکثر نیست که بسیار باشد و آنها آفات دنیاست و این آفات را باین سوره به دست که در آن سوره خیر از آن است که
 آل محمد صلوات الله عز و جل است علیهم و سوره این است بسم الله الرحمن الرحیم و از آن است که از آن است
 و آخرت الارض انما و قال الانسان ما یؤید میوه تمدن اخبار باین رجب او خطی که باین میوه تمدن
 الناس استماله و اعلمهم فمن یعمل مثقال ذره خیر یرد و من یعمل مثقال ذره شر یرد و درین سوره چند
 احتمال است از آن جمله که مناسب این حدیث است اینکه از منصوص و مقول به فعل نمودن باشد بقدر
 ذکر از او مراد بزرگتر از زمین مد وقت ظهور قائم علیه السلام و مراد باثقال جیس انداز اموال که بزرگتر از
 اند در ایمان یا در کفر پس اوسط الناس بیرون نمی آیند از قبور مد آن وقت الانسان عبارت از
 قائم آل محمد است علیه السلام ما در اما استفهامیه است و الفاعل عمل قال کرده است پس مقول
 قول نیست حتی بصدقه که مخاطب خطاب با رسول است فیراخبار بار ارج بار من است و اخبار باخبار
 از لوح محفوظ است که جمیع حوادث مثبت در آن است و آن بیان مدلولات قرآن است که تیان کل شیء است
 با در بیان بر لیس سید است و ظرف متعلق بتجدد است و اشارت است بفرق میان الوهیت و نبوت و
 ماسوا سے آن رو باین روش که علم کسی بغیب بے آنکه آنکس مختص و مشرف بر موت شود بر سه قسمت
 اول آنچه بے توسط است و آن مخصوص الله تعالی است و دوم آنچه بکسی رسد بتوسط آدمی و دیگر آن از
 تحصیل نبوت است سوم آنچه بکسی رسد بتوسط آدمی و دیگر آن در غیر الله تعالی و غیر نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 باشد مثل آنچه با امام علیه السلام رسد با انتخاب از قرآن بعد ملائکه و روح علیه السلام در شب قدر و آن

از قبیل تعریف است و مثل آنچه رسالت جن از جانب امام علیه السلام باشد چنانچه گذشت: در کتاب الحجة
 در اینجا در باب اول و دوم که باب ان لکن تاتیم صلوات الله علیه و جعل سلام علیهم امام اسمو الله و الارضین است
 و مثل آنچه در احادیث است بهم میرسد با استنباط آن از حکایات قرآن و احادیث است با اینکه نسبت تعریف ببول
 با وجود آنکه فاعل آن لاکم و روح در شب قدر و مانند آنست با اعتبار اینست که رسول واسطه است
 و اگر بومی قرآن باشد بوی این تعریف میسر نمی بود لام در باران به سبب است و ضمیر راجع باخبار است
 و مراد اینست که در زمین واقع می شود و چنانست که وحی قرآن که رسول بر اسم آنجا می رسد
 عبارت از افعال است اشارت بمعنی آمدن است زیرا که محسوس که در آن وقت راجع می شود بدینها می آید
 که با یکدیگر کمال و شمی و داشته اند مراد با اعمال عباد و تناسل اهل خیر با اهل شر با اهل خیر است نه مطلق اعمال
 زیرا که دیوان آنها از نزو و زیات میشود ترجمه ای محمد یا دکن وقتی که لرزه آید نه شود زمین لرزیده که
 مقرر شده در قصه و قدر برای زمین و بیرون آوردن زمین سکنه ای خود را مثل شند است که با و لشکر
 پزیده و گوید قائم آل محمد که چیست زمین و باین معنی که اسرار آن لرزه را بیان کند ای محمد و آن روز حکایت
 می کنی برای مردمان خبر برای زمین را که وقوع شدنی است در زمین بوسیله اینکه صاحب کل اختیار تو وحی کرد و تو
 قرآن را بر اسم بیان آن اخبار و آن روز بیرون می آید تا زجر با آن مردمان که مذکور شدند بر حلالی
 که امتداد یکدیگر باشند تا منوره شوند و ملایم خود پس هر که بکشد از جمله افعال هموزن دره از ترویج
 در شب آخر می بیند اثر آن را و مقرب نزو قائم علیه السلام می شود بقدر آن و هر که میکند از جمله افعال
 هموزن دره از ترویج مذکور باطل می بیند اثر آنرا با انتقام قائم علیه السلام از او بقدر آن یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت طول مشوب از غراندن سوره اذ انزلت الارض چه بدرستی که نشان
 اینست که هر که شتر قرارت او با آن سوره در نماز باشد نافله او باین معنی که آن سوره را فحیه و غیره
 بخواند و را الله عز وجل زمین لرزه هرگز و در بیان زمین لرزه و در بعضا مقرون با نفع از آفات
 دنیا که باعث رسوائی است تا آنکه میرد و با جمل میس که الله قائل برائے هر نفسی قرآن داده اصل
 و اذ اما تزل علیه ملک کرم عند ربه فیقعد عند ربه فیقول یا مالک الموت ارفق بولی الله
 فان مک ان کنیا ما یدکر لے و یدکر تلاوة هذه السورة و تقول له السورة مثل ذلك
 و یقول یا مالک الموت قل امرنی ربی ان اسمع له و اطیع و لا اخرج روحه حتی یأمرنی بذلك فاذا
 امرنی ربی اخرجت روحه و لا یزال ملک الموت عندی حتی یأمرنی بذلك فاذا امرنی حتی
 یأمره بقیض روحه اذ اکشف له الغطاء فیری مناب له فی الجنة فتخرج روحه فی الدین ما یکون
 من العلاج لتزییع روحه الی الجنة یتبعون الله ملک تنبیه من یأمر الی الجنة یتشیح
 ملک کبر الامیر جائز است و عبارت از قائم آل محمد علیه السلام است و حضور او و ظهور است و در است

کتاب فصل العبادات

خدا پیش از تولد او از مادر و پدرش باشد و خواهد بعد از آن باشد و می تواند بود که فتح لازم باشد و پیش
 قائم از قبیل ملائکه باشد من در من چند بر صفت ملک است یا مستحق بزرگ است و بنابر اول نیز بر راجع ملک است
 و بنابر دوم راجع بر خضع ضمیمه طریقه است و انرا در حق یحیی و امیر باب حسن و علم و تصرف است یا در
 پیشتر رون بهابر اسکندری است پس چون مشرف بر مردن شود که قرائت آن سوره فاشد و کند
 و از اقل فردوی آید بر او مثال پادشاهی گرامی که پادشاهی او از جانب صاحب کل اختیار است پس
 می نشیند نزد سران فرد پس می گوید که ای ملک الموت همواری کن با دوست الله تعالی چه پدر کسی که
 او بود باین بر خیز که بسیار می یاد من می کرد و یاد منی که قرائت این سوره را که مثال آن حاضر است
 و می گوید ملک الموت را مثال آن سوره مانند آن سخن را که ذکر کرد و شد و می گوید ملک الموت که حقن امر کرده
 مرا صاحب کل اختیار من کن سخن او را بشنوم و حاجت کنم و بیرون کنم روح او را تا وقتی که امر کند مرا بآن
 پس چون امر کند مرا بیرون منی آورم روح او را پس میتم می باشد ملک الموت نزد او تا وقتی که امر می کند
 او را بر رفتن روح او چون بر دایسته می شود در ایستاده پس می بیند شریکای خود را در پشت پس
 فصل ملک الموت از قبیل بافعال ابدان است و او مجوز است تا فعل او از قبیل ملکوت باشد بعد از آن هر که
 می کند روح او را بقتل از هر فرشته او کتاب می برد روح او را بسوی پشت

باب چهاردهم در فضائل باب التواضع

در شرح این باب احادیث تازه و غریب است در این باب پیشد و پشت حدیث است اول اصل
 عن ابی جعفر علیه السلام قال قرأ القرآن ثلاثة من أجل قرأ القرآن فأنجده و بضاة و استبد به به
 الملوك و استعلا به على الناس و در اصل قرأ القرآن حفظ حروفه و وضع عدد و و اقامه
 الخامة القديح فلا كثر الله طوبى له من جملة القراء و در اصل قرأ القرآن فوضع دوا القرآن
 على راع قلبه فامه و به به و اظاء به نهارة و قام به في مساجد و تحاق به من فرأه
 فبا و لك يدفع الله العزیزا عما ياد البلاء و يا و لك ينزل الله تبارك و تعالی الغيث
 من السماء فوالله لهو كلام في قراء القرآن اعجز من الحكمة الا حشر شرح
 روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت قاریان قرآن سه قسمند اول مردی که خواند قرآن را پس فراموش آنرا
 سرایه و طلب نفع کرد بآن از پادشاهان و بزرگواران و دوم مردی که خواند قرآن را و است
 کردن تیر چرخ بر روی چنان باین معنی که در جهاد با شیطان بکار آید پس بسیار مکناد الله تعالی آن دو قسم را
 از ما طمان قرآن و سوم مردی که خواند قرآن را پس گذاشت و دوا آن را بر دهنه دل خود پس بخیر کرد آن
 خود را باین معنی که شب میزد که در آن روز خود را باین معنی که روزی گرفت خدیو را می گفتم و ایشا و الله
 قرآن در جامه ای نماز خود و هله خالی کرد و او قرآن از جامه خواب خود پس بآن جامه تنوم و پس دفع میکند الله

در بیست و سه سال نازل شده و بنا بر این کلام جهنی بر اسقاط کسر دست و در مقامی که احتیاج بکراکت نیست
چون معلوم است انبیت المعمور و اصل بمعنی خانه است و ساختمان چهارم حدیث بر کعبه و گاه بر عمارت
از لوح محفوظ تأیید شده که این را ام الکتاب نیز می نامند و بیان شده در کتاب النجوم در حدیث جابر علیه
السلام علیه و آله و فاطمه و مراد اینجا امام زمان است که محل علم بحقیق قرآن است و در شبهای قدر تا آنکه
و روح با و نازل می شود و برای استنباط احکام حوادث سالانه از قرآن تم برای توبه است و مراد دفع
مناقات است بنا بر اینکه فی ذل انزل فی القرآن برای ظرفیت نیست بلکه برای تحلیل است مثل
ذلک الذی یستغنی فیہ و توضیح این می آید در کتاب الصیام و شرح حدیث اول باب دوم که باب
فضل تلاوة القرآن فی شهر رمضان است و می آید در کتاب الصیام و شرح حدیث سوم باب فی لیلۃ القدر که
باب شصت و نهم است که نزل فیها الملائکة و الکتاب الی السماء الدنیا و مراد با سماء الدنیا امام زمان است چنانچه
بیان میشود و همچنین روایت است از حفص بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم امام
علیه السلام را از گفتن الله عزوجل در سوره بقره ماه رمضان که فرو فرستاده شده و آن قرآن و حال آنکه
فرو فرستاده شده در بیست سال میان اول نزول و آخر نزول پس گفت و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
آن قرآن یکبار در ماه رمضان بسوی بیت محمود و با وجود آن نازل شده در بیست سال مخفی نگردد
مراد بنزول مجروح قرآن نزول معمولی است که این جزو آن نیست بلکه نزول آن پیش از نزول آنست
که بر این قیاس است آیه انما انزلناه فی لیلۃ القدر و آیه سورة الدخان انما انزلناه فی لیلۃ مبارکة و الا
دو اشکال لازم می آید اول اینکه مشیت خارج از مشیتین نباشد زیرا که این آیه مشیت است بر بیست
نزول بقرآن نظیر آنچه در شبهه کل کلامی کاوب مشهور است و دوم اینکه اخبار از نزول بلفظ ماضی غلط ظاهر
احتمال ندارد قال قال النبی صلی الله علیه و آله نزل صحف ابراهیم فی اول لیلۃ من شهر رمضان و انزلت
التوراة لیسنت من شهر رمضان و انزل الانجیل ثلث عشر لیلۃ خلعت من شهر رمضان و انزل البقره
فی ثلث عشر لیلۃ من شهر رمضان و انزل الفرقان فی لیلۃ ثلث و عشرين من شهر رمضان و انزل النجم
فی ثلث عشر لیلۃ من شهر رمضان و انزل النجم فی ثلث عشر لیلۃ من شهر رمضان و انزل النجم فی ثلث عشر لیلۃ
و میان آنچه می آید در کتاب الصیام و حدیث پنجم باب فی لیلۃ القدر که باب شصت و نهم است که نزول
الانجیل فی ثلث عشر لیلۃ من شهر رمضان و این اسانافات نیست میان انزل القرآن فی لیلۃ ثلث و
عشرين و میان آنچه می آید در کتاب الصیام و حدیث اول باب دوم که نزول القرآن فی اول لیلۃ من شهر
الانجیل فی ثلث عشر لیلۃ من شهر رمضان و این اسانافات نیست میان انزل القرآن فی لیلۃ ثلث و
عشرين و میان آنچه می آید در کتاب الصیام و حدیث اول باب دوم که نزول القرآن فی اول لیلۃ من شهر
الانجیل فی ثلث عشر لیلۃ من شهر رمضان و این اسانافات نیست میان انزل القرآن فی لیلۃ ثلث و

صالح شرعاً و اول کمال

و اما که عالمی جماعت آن مقدم باشد در کلام مطابق مقتضای حال باشد و اصلاً احدی را بر دیگری ترجیح
 نداشته باشد و تجویز آن مانند تجویز احیاء است که خود درید و عدم او بمن جمیع الجماعات مساوی باشد پس قادر
 معنای تواند که زیر را موجد و کند چهره جمیع بلا مزج محال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
 گفت بدینستیکه قرآن به نظیر است در میان کلام نازل شده از حکمی که بیکانه است در میان مشکلات یعنی
 که اختلاف در قرارت آن نیز دو و لیکن اختلاف بهم برسد از جانب را و این قرآن تسلیزدهم اصل
 قلت لا بی عبد الله ان الله من يقول ان القرآن نزل على سبعة احرف فقال كذبوا اعداء الله
 فلكم نزل على حرف واحد عند الواحد فتخرج الالف جمع حرف الفا لغات مثل لغت قریش لغت
 یزید و لغت هوزن و لغت اهل یمن و مواد اینجا هفت قرأت است که مشهور است نزد مخالفان اختلاف
 میان آنها بسیار است و چون از هر یک اختلاف میان اهل یک لغت باشد اختلاف راویان هر یک آنرا سه مرتبه بخود
 میان مخالفان و این منافات ندارد با اینکه نزد مخالفان در بعض الفاظ زیاد بر هفت قرأت است چنانچه این
 اثر در نهایی و صاحب قاموس توهم کرده اند که بگوید البینه امر باب تفصیل و نصب احوال است یا بیشه ما
 معلوم باب تفصیل یا باب نصب است و اما در این فرع رسول خیر که بر است یا منصوب یا مختص است
 بر اسی زیاد و تنه بیان یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدینستیکه مخالفان می گویند که بدینستیکه
 قرآن نازل شده بر هفت قرأت مشهور که هر یک موافق لغت است از هفت لغت در میان یعنی هر یک که
 اختلاف میان آنها بسیار است پس امام گفت تکذیب کنید دشمنان الله تعالی را که بخداوند است نه از کلام
 بر اسی اخبار مردم اینجا قرآن و خود اعتقاد این نرا نرا مراد است که در دفع گفتند درین دعوی و
 لیکن قرآن نازل شده بر یک قرأت از نزدیکان توضیح این شد در شرح حدیث سالتی چهار چهار اصل
 عن علی بن الحکیم عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل القرآن بایان اعمی و اعمی یا جارة فی رواية
 اخرى عن ابی عبد الله و قال سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول به علیه السلام صلى الله عليه و الله فهو یعنی به ما قد
 فی القرآن مثل قوله و لا ان یشتد لك فقد کدت ترکن الیهم متبناً قلیلاً علی به عنید و شرح
 ایاک اعمی و اعمی یا جارة فی شیه است و چون مراد از لفظ است حرف جر و فعل آن شده و اصل آن نیست
 که زنی سخنی بگوید و از بر زنی دیگر می گفت و تعجبش این بود که هر سخن او بشنود و ترس بهر سزا پس مراد نیست
 که ترسانه خواجه در ظاهر اما مطلب شنیدن هر سخن است و فی روایه اخری عن ابی عبد الله قال کلام
 علی بن الحکیم یعنی به تا قلیل کلام بی و اسطر از امام است یا آن نیز کلام علی بن الحکیم است و بر هر تقدیر در میان
 اجزای کلام امام مذکور که فیه مبتدا است و معنی خبر است و او در شرح تأثیر آن میگوید ظاهر تر شود یعنی
 روایت است از علی بن الحکیم از عبد الله بن کبیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نازل شده قرآن بین
 روش که ترا میخوانم در ظاهر و بشنوی از هر سخن و در روایت دیگر که از غیر عبد الله بن کبیر است از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت معنی آن سخن اول آنست که آنچه عتاب و سزایش کرده الله تعالی بآن بزرگوارترین آنچه است
 که خواسته بآن عتاب غیر نمی تواند کرد امام مجتاهد عتباتی است که تحقیق مذکور شده در قرآن مثل قول او در
 سوره نبی اسرائیل و اگر نه این می بود که بابر جاکردیم ترا توفیق خود را آینه نزدیکی می شد که میل دل کنی
 به جانب مشرکان چیزی از میل که کم باشد چنانکه در حدیث آمده است **صلی الله علیه و آله** عن تندی القلان
 قال اذوتکما حکمتک فی شیء من التزیل یون و زاسه بانقطه مضرب باب تفصیل فرو آوردن چیزی بند رسید
 و فاصله میان اجزای آن مقصود مسائل طلب ترتیب نزول قرآن است تا بآن ترتیب خوانده شود یا مردوش
 همانندن چیز مثل قرآن راست یا مرد و مجموع آنچه بر سر فرو آورده است و مؤید دوم اینست که در بعض نسخ
 ترتیل براسه بے نقطه و تا سه دو نقطه در باب البصیحه مرد در باب تفصیل است یعنی پسندم امام جعفر صادق
 علیه السلام را از ترتیب قرآن بآن مردوش که بر سر فرو آورده امام گفت بخوانید چنانچه تعلیم کرد و مردید مرداد
 ما ظور قائم علیه السلام است چنانچه توضیح میاید در حدیث است و سوم این باب بشان آنکه در حدیث
اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال راعی الی ابی الحسن مصحفا و قال لا تظرفه ففتحته و قوام
 فیہ لیکن الذین کفروا فوجدت فیہ اسم سبعین رجلا من قریش و با اسمائهم و با اسماء ابائهم قال فبحث
 الی ابی عثمان بن علی بن المصنف **شیخ** لا تظرفون و طائے بانقطه و راسه بے نقطه بصیغه یعنی باب تفصیل است
 التظیر احدانظیر براسه چیزے مثل نوشتن کتابے از روی دیگر و چیزے را نظیر چیزے دیگر کردن مثل
 مقابله کتابے با کتابے دیگر براسه اینکه اول مثل دوم شود می آید در کتاب الحج در حدیث اول باب فی قوله
 تمالے سواء ان العاکف فیہ و الیاد که باب است و ششم است آیت سوره الحاقه ثم فی سلسله در حاشا
 سبعون فدا ما فاسکوه و معویة بن ابی سفیان از جمله نهتا د کس است یعنی روایت است از احمد
 بن محمد بن ابی نصر گفت داد بن امام رضا علیه السلام مصحفی که گفت از روی آن منویس پس کشودم آنرا و
 خواندم در آن سوره لم یکن الذین کفروا و اریس یا فمردان سوره نام نهتا د کس از قریش را بنامهای خود نشان
 و نامهای پدران ایشان مراد کنائی است که سعی در غصب حق اباست از امامت علیهم السلام کردند و احمد
 گفت پس امام رضا بسوی من که بفرست بسوی من آن مصنف را **فصل** **اصل** عن ابی عبد الله
 قال قال ابی ما ضرب رجلا یقرآن بعضه ببعض الا کفر **شیخ** روایت است از امام جعفر صادق گفت که
 گفت پدرم امام محمد باقر علیه السلام که نزدیکی مردے بعض قرآن را پیچیده دیگر کرد و آنکه کافر شد مراد از پیچ
 قرآن بعضی بعضی ندیم نیز میان محکات و متشابهات است در تفسیر اینست که متشابهات را نیز باید در محکات بخیل
 احوال اکتفا کرده تفسیر کند باز پیشتر خود بے سماع از را سخن در علم چنانچه بیان شد در سوره آل عمران در
 حدیث اول باب همد هم کتاب الایمان و الکفر یا مرد پیچ قرآن بعضی بعضی تفسیر ترتیب نزول قرآن و
 استقامت بعض آنست و در معنی است و برین تقدیر مرد بر سر بگوید که است یا دیگری که متصرف جمیع قرآن شد و بحث

و آنکه مصحف امیر المؤمنین را نقل کرد و چنانکه است آنچه در حدیث است و سوم این است که جمیع اهل
 اصل من جابر بن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول وقع مصحف فی البحر و قد حمله
 بالیه کما هذک الایة اذ الی الله صیر لکما یفصح روایت است انما از امام محمد باقر علیه السلام جاریست
 و آنکه میگفت اتفاقاً مصحفی در دریا پس یافتند آن را بر معالی که تحقیق رفت بود آنچه نوشته شده بود و در آن سطرین
 آیه سوره شوری که آگاه باشی بسوی آن سوره پس بازگشتی که کار با این می که در زمان قائم آل محمد
 این مکتب در دین حق خواهد شد یعنی همانکه که آنچه ذکر شد بعضی اینست از آن سوره و صدراست است
 از آنکه الی که مالی است و الاض و این آیت سابق براینکه بیان شده و کتاب آنچه در احادیث است بجا
 و ششم که ابی الروح التمیمی و الله بها الامنة است براسه بیان فضل امیر المؤمنین و اولاد معصومین
 است و هفتم از اهل من انان ابن میمون القدامح قال قال علی بن ابی طالب علیه السلام ما فراد قلتم
 ای شیخ افراف قال فی السورة الناسعة قال جعلت التسمیة افعالاً و افعالاً سورة یونس قال فقلت لعل
 احسن الحسنی ورنیة فکما یوحى و هو هم فکما دلالة قال حسنا قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله انی کما یحب کیف لا یتبذ اذ اقراءت القرآن فصح سورة یونس ثم سورة
 که سوره سوره حمد است و اگر سوره حمد را حساب کنیم و میراث بود قول می که سوره که سوره افعال سوره
 قمر را یک سوره می شمردند و یک منی بر اینست که این ازین آیت عذاب است یعنی نه آیت است از این که بیان
 قدح گفت که گفت در ایام محمد باقر علیه السلام که بخوان گفتم از چه چیزی نمی گفت از چه چیزی نمی گفت پس شروع
 کردم از اهل مصحف می طلبیدم سوره نهم را پس ایام گفت بحران از سوره یونس بیان گفت پس خواندم در کتاب
 قرآن سوره یونس این را که براسه می که ایمان و عمل صالح که تصدیق امام مقرر من الطاعت است که در
 مشورت بهتر است از یادای هر آن که بهتر نیست که فضل کنی باشد یا رضوی باشد یا عدم توقف در هر مسئله قیامت
 برای حساب باشد یا منفرد هیچ کمال باشد و فرنگی که در دواته ایشان را بر هر حساب و خواری توقف
 و در هر مسئله قیامت ای حساب نمی تواند که بر ترقیب بر ای ترقی است و این اشارت شده و آیت بعد از این
 که در حق اهل تصدیق مائت صلوات است و در آن حکم این ترقیب است زیرا که در آن گفته و ترمیم
 ذلک ما من الله من عایم من اخذ و ثانیاً نگفته که ثانیاً شد و چه هم قطعا این دلیل نظام امام گفت پس
 ثانیاً دیگر خوان امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در یکجا پس هر آینه تجزیه می که که چون بر
 نمیشوم از غم و اندوه و فیکر خواهم قرآن را و اشارت است باینکه امثال این آیه عذاب و حق می است که بهتر از
 رسول صلی علیه و آله و سلم سنی در مصحف حق و امیر المؤمنین و اولاد معصومین و اوکی کند پس استم
 عباد احمد هم قال سالت عن قول الله عز وجل یصل علی عیالک قال یصل علی عیالک و لا یصل علی عیالک
 شرح را در سوره تحریر این است که آیات کتاب پس این آیه که در سوره آمده است ای عیالک کتاب

ظاهر کننده است بعد از آن در همان سوره چنین است و از فضل علی رب العالمین نازل بر الروح الامین علی قلبک
 فکون من المنزّلین لمسان علیهمین و از قی زبر الاولین و بدو سببیک کتاب نازل کرده شده بتدریج است
 از جانب صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز نازل کرده آیت را خیر مثل هر بل و تو این معنی که براسه تاویل
 متشابه آن وحی علمیده شده تا با شئی از قرآن سازد گاهی عذاب بر زبان عربی ظاهر سازند و بدو سببیک آن
 کتاب مبین هر آینه در بیان کتابهاست انبیاء سابق است یا و عده آن در کتابهاست اولین است
 یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام را و می گفت پرسیدم او را از نزول شریف و جل
 در سوره شعرا زبان عربی ظاهر کننده گفت مراد اینست که ظاهر میکند زبان های دیگر را و ظاهر میکند در آیتها
 دیگر مراد اینست که کتاب مبین عبارت از مفصل است که بیان شده در حدیث دهم کتاب فضل القرآن آنکه
 آن شصت و هشت سوره است و شاید جمیع کتب انبیاء سابق است که بر زبانهای مختلف است مثل
 و سایرانی چون مثل است بر زبان آن کتب انبیاء سابق صلوات الله عز وجل و سلامه علیهم نیز آن کتب
 ظاهر کننده آن نیست و شاید که مراد این باشد که در غیر زبان عربی این وسعت نیاید که در قرآن است که نیست
 و می تواند بود که کتاب مبین عبارت از مجموعه قرآن باشد چه آیات جزو لازم و در حکایت کل را یا مراد حکایت باشد
 که در اینها شای از اختلاف از نوزی نظم هر یک شده و مراد بالنسب تقریرهای مختلف باشد که در متشابهات
 قرآن است مثل تقریر عیسی و زبیر بن حبه آیه سوره شعرا و غیره دیگر است بخت و یک اصل من
 ابی عبد الله قال ما من عبد یقرأ الخ الکویت الا یحفظ فی الساعه التي یرید فی الحج من ینسبحه کذبت در
 حدیث محمد بن بابیه و در کتاب الدعا بخت و دو و اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام مولا که ذکر
 اذنه لیس معه من القرآن الا سوره ین فی قلوبنا الیل فینتخبنا معه من القرآن ابعدا قراء قال نعم کما یس
 شریح گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را پس بفرمود پس فرمود لا یس غلام تو مذکور کرد که حفظ نماید از جمله سوره های
 قرآن مگر سوره ناس را پس منفرجه و در شب براسه قرات قرآن در طائر ناله یاد غیر نماز پس تمام میشود آنچه باوست
 از قرآن آیا یاد میکند آنچه را که خوانده در رکعتی دیگر یا در همان رکعت یاد غیر نماز گفت اگر کسی باکی نیست
 بخت و دو و اصل من سألته عن سألته قال قام رجل علی ابی عبد الله علیه السلام و اناسمع
 حروفه من القرآن لیس علی ما یقره و اناس فقال ابی عبد الله علیه السلام کف من هذه القراءة انما کان یقرأ
 الناس حتی یقروا العالم فاذا قام القارئ قراء کتاب الله عز وجل علی خلقه و اخرج المصحف الذی کتبته علی شیخ
 اکرم و مع حروف کتارها و مراد انما اتفاقا گفت غریب است باقتدار و دیگر گفتی که کتار است از لغتی دیگر مثل لغت
 عرب و لغت غیر مستتر پس جمیع بمصداق قراء است و جمله حالیه است قراءه بتقدیر یقروا علیه است و اخرج مطلق
 بر قراء است و غیر مستتر راجع لتمام علیه السلام است یعنی روایت است از سالم بن سلیمان که گفت خواندمی بر امام
 جعفر صادق علیه السلام بر جالی که من می شنیدم نطق چند بار از قرآن بر جالی که نبوده آن قرات او و بر جالی که می خوانند

بر آن رخ مردمان پو گفت امام جعفر صادق علیه السلام خود داری کن از پس قرأت قرمت کن چنانچه
 قرأت میکند مردمان مخالف تا آنکه ایستادگی بامروین کند آنکه ایستادگی خواهد کرد بآل از اهل بیت
 رسول صلعم پس چون ایستادگی کند آن ایستادگی کننده می خواهد کتاب الله عز وجل را بر سرش لافق آن و
 چنانچه جبرئیل خوانده و ظاهر میکند قائم علیه السلام مصطفی را که نوشته آنرا علی علیه السلام بخط خود اصل
 قال اخرجه علی علیه السلام الی الناس حین فرغ منه وکتابه فقال لهم هذا کتاب الله عز وجل کما
 انزل الله علی محمد صلی الله علیه و آله قبل جمعه من اللاحین فقالوا هو ذاعندنا مصحف جامع فیه
 القرآن لا حاجة لتأیید فقال اما والله لا توفقه بعد بوم که هذا ابدا الا ما کان علی ان اخبر که حین جمعه
 الشراعه فتخرج فرغ بغا وراے بالقطعة بصیحة ماضی معلوم باب منع است الفراق لغز قاتر که شغلها بکافیه
 باشد من در منه براسه بیت است اللوحین عبارت از لوح دل و لوح کتوب است حق جبر است از خبر
 مبتدا است غیر خبر مبتدا جمله خبرنا استیناف بیانی است القرآن مبتداست غیر خبر مبتداست و قدیم بر
 جبر است یعنی را امام گفت که بیرون آورده بای مصحف را که مذکور شد علی علیه السلام بسوی مروانی که غضب حق
 او کردند و وقتی که ترک شغلهاے دیگر کرد براسه قرآن و نوشت از این کتاب که این کتاب الله عز وجل
 چنانچه فرود فرستاده الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم تا پیغمبر که بجان ترتیب نزول است و حرفی نگوید
 نشده و زبانشه تحقیق جمیع کردم آنرا از روی دل و لوح باین معنی که کتاب الله را هم حفظ داشتم در خاطر و هم نوشت
 بودم در باباے که مضبوط و نند من پس ایشان گفتند کتاب الله چیست که او را دریم بیان این است که
 بزود ما یصفی است که جمع کرده قرآن را در آن است پس قرآن را چیت نیست ما را آنچه تو آوردی بر علی علیه
 السلام گفت آگاه باشی بخند و قسم که نخواهد دید آنرا بعد از آن روز هرگز از این نیست که واجب بود و چون آید
 خبر را که شرا و قضا می کند که آنرا بخواند آنرا بسم است و چه اصل سالت ابا عبد الله ع
 الرجل یقرأ القرآن ثم یسأله بقریاءة فیرید ان یسأله حیح فقال لا تخرج به سیدم الا من یقرأ القرآن
 که میخواهد قرآن را چند آنکه حفظ میکند آنرا بعد از آن فراموش میکند آنرا بعد از آن فراموش میکند
 بعد از آن فراموش میکند آنرا بعد از آن فراموش کردن مذال است گفت نه بسم و پنجم اصل
 عن ابی عبد الله ع قال انی ما یضرب رجل القرآن بعضه ببعض لا کشف فتخرج اربعه موافق حدیث نهیم این
 باب است و ششم اصل عن ابی جعفر قال سورة المائدة من عذاب القوم من عذاب القوم
 مکتوبة فی القوراة سورة المائدة و من قرأها فی لیلة القدر و طالعها و کتبها العا لایحی الا کما کتبها الله
 الاخرة و انما کتبها الله انما کان یقرءها فی یومها و لیلة فتخرج من عذاب القوم انما کتبها الله انما کتبها الله
 نام آن سوره است و پس منافات ندارد با اینکه قرآن سوره نیز می کند از عذاب قور که در ترمیم نیز میباشد سوره و دوم
 منصوص و منقول و هم که بسمت معنی بر عایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سورة تبارک انی سید الملائکة است که نام آنرا

بیان این آنگاه میآید و صاحبش از تعذیب قرآن سوره فوشته شده و در تبت نام سوره المکک بمعنی
 که قریب آن سوره و در توتیه هست و بنا می نکرده است که قرنی آن سوره المکک است برای انجام دادن آن
 سوره بر اینکه امانت با اختیار رعیت نمی باشد بلکه بدست اشد است و پس هر که خواهد میزد و اگر چه مردمان نمی
 کنند چنانچه گفت و در حال آید ایم در سوره نسا و آیتنا هم مکار علیها و هر که قصیده خواند آنرا در شب خود پیش تحقیق
 بسیار کرد و یاد الله را و خوب بجا آورد ذکر را و نوشته نشد و زحافان را در نماز و ترست و بدستگیر کردن نماز میگذازم
 بآن سوره بعد از نماز خفتن نشسته نماز و نماز و تراست و بدستگیر کردم نام نوزدهمین العابدین علیه السلام میخواند
 آن سوره را در روز نهم و در شب خود اصل و من توانا اذا دخل علیه فی قبة ناکر و فکیر من قبل جلیله
 ثالث یجاءلهم المین لکمالی ما قبلی سبیل قد کان هذا العبد یقوم علی قراء سوره المکک فی کل یوم
 و ليلة و اذا ایتاه من قبل خوفه قال لهما ایس لکمالی قبل سبیل قد کان هذا العبد یقرأه و عافی
 سوره المکک و اذا ایتاه من قبل سانه قال لهما ایس لکمالی ما قبلی سبیل قد کان هذا العبد یقرأه
 فی کل یوم و ليلة سوره المکک ثم یخرج سکر بنون و الف و کسرات و میانه بے نقطه و در فوشته است که در
 تقصیر بدینا می کند یا اگر سختی عذاب باشد عذاب کثیر چنانچه در زمان یحیی بن یوسف بے نقطه و سکون و او
 یا سکون هزار و الف و نون فرشته است که در تقصیر یکسان است یا اگر سختی راحت باشد راحت رساننده
 فرشته اول را است که نیمی نام بر صیغه اسم مفعول باب افعال چنانچه در شرح صغیره کاطره و عاصی سوم مضطرب است
 یا بصیغه اسم فاعل باب افعال خبر که بر سهائت جمیع است که میت او را خوش می شمارد و بدیهی است یا تسلی
 رعایه اشارت باینست که اول و دخل ایشان از جانب دوایمی باشد چون خمیس ترین اعضا می آید می است در کوشش
 می شود پس از جانب مناسبت دارد و بکفش کن خانه که در خانه آنجای باشد موافق آنچه می آید در کتابت الجواز در
 حدیث ششم باب دخول القبر و الزوج منک باب شخص و دووم است یعنی او هر که خواند سوره المکک را چون
 داخل شد بهرام و در قبر ناکر و کثیر از جانب دوایمی او گفتند هر یک از دوایمی است و از فرشته را که نیست شمارا
 بسوسم آنچه در جانب من است را به بیان این آنگاه تحقیق بود این چند باین حال که سوسم ایستاده
 در نماز برین پس می خواند سوره المکک را در هر روز و شب و چون آمد نزدیک و انگس از جانب درون او که از کمر است
 تا گردن گفت آن درون ایشان را که نیست شمارا بسوسم آنچه از جانب من است را به بیان این آنگاه تحقیق بود
 این چند باین حال که جاداد درین سوره المکک را و چون آمد نزدیک و انگس از جانب سر او که بان او بخواست زبان
 او گفت ایشان را که نیست شمارا بسوسم آنچه از جانب من است را به بیان این چند باین حال که تیر از جانب من سر او که
 سوره المکک را بستم و هفت اصل عن عبد الله بن قناده و العلی بن خنیس مکار کما عبد الله بن عبد الله
 و معنار بیعة الراعی فذکرنا فعلنا القوان فقال لا یوجد الله علیه السلام ان کان من معبود کاینه و علی
 قوامنا فوضال قال مریضه ضال قال تم ضال قال لا یوجد الله علیه السلام ما نحن قدامه علی قراءه و تالی می

صالحی شریف اصول کافی

العصل لفتح فادسكون صاوبے نقطہ انچہ پکار کہی است ایچا و سخن و غیراں باطل است چنانچہ منقول است کہ او
 نیست فصل الخطاب و افعال کان میال الی شرطیہ و مذکور الی ناقل لعل مضایع است بامضی فتح مجزہ
 و تخفیف ہم کرکب است از حرف استقام و حرف فقی سخن بہ نامہ دو نقطہ در بالا و کسر حاوبے نقطہ و تشدید
 وزن بصیغہ مضارع مضاف معلوم باب ضرب است انحن میل بسیار بجانب چیزے فقر البصیغہ مضایع معلوم
 مضاف منصوب است بعد از فقی الی فتح مجزہ و کسر بار یک نقطہ تخفیف بار است و در اصول علی شدہ علیہ
 واکہ است و اشارت است باینکہ فرزند کسی طرز او را بہتر از دیگران میداند یعنی رعایت است از پدر و
 بن فرقد و سئل بن نفیس گفتند بودیم نزد امام جعفر صادق علیہ السلام و با ما بود رقیعۃ الراکے کہ از فقہاے
 مخالفان و از اہل قیاس است پس مذکور کردیم حق قرآن را کہ کدام است و نزد کیت یا نہیں کہ قرآن است کہ
 موافق قرآن است کہ جبرئیل آوردہ پس گفت امام جعفر صادق علیہ السلام اگر مہاشین بسود و باوجود
 آنکہ از بندگان ہما جران اصحاب رسول علیہ السلام کو دینی خواندہ است قرآن را بہر پنج قرارت ما اہل بیت
 رسول پس آورہ بود چہ جائے دیگران پس گفت رقیعۃ الراکے از راکے استفہام نہیں کہ گراہ بودہ
 پس امام گفت آریے گراہ بودہ پس گفت امام جعفر صادق علیہ السلام اورا کہ آیا میل میکنی بجانب
 یا بخوان برنگ قرارت پدرم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہشتاد و ہشتاد اصل عن ابی عبد اللہ
 علیہ السلام قال ان القرآن الذی جاءہ بلحدہ میل علیہ السلام الی الحدیث و ہشتاد و ہشتاد اصل عن ابی عبد اللہ
 روایت است از امام جعفر صادق کہ گفت ہر سبک قرآن کہ آوردی را جبرئیل علیہ السلام بسوی محمد صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم ہزار آیت است امراد نیست کہ بسیاری از ان قرآن باقی شدہ و در مصاحف مشہورہ
 نیست زیرا کہ مجموع قرآن کے در مصاحف مشہورہ است عدد آیات آن نزد قرآن اہل کوفہ چنانچہ موافق
 نقل صاحب مجمع البیان بہت عدد آیات ہر سورہ را در اول آن سورہ شش ہزار و سہ صد و پنجا و شش
 آیت است و در تفسیر سورہ اہل اتے گفتہ شش ہزار و دوست و سی و شش آیت است و باہملہ اگر
 فہم بہ دیگران را اختیار کنیم ان کے بیشتر یا کمترے شود و بہر تقدیر ہفندہ ہزار و نہی سہ و اگر مراد امام
 این بود کہ عدد آیات ہمین قرآن کہ در مصاحف مشہورہ است ہر قرارت جبرئیل ہفندہ ہزار است
 می گفت ان عدد الایات الی جاءہ بر جبرئیل علیہ السلام تا آخر و احادیث صحاح در طریق خاصہ
 در طریق نامہ کہ دال نہست بر اسقاط بسیاری از قرآن و کثرت مجددی رسید کہ تکذیب جمیع انہا جہت
 و حکایت احراق عثمان مصحف ابی بن کعب و مصحف عبد اللہ بن مسعود را مشہور است و باوجود
 اینہا و باوجود اختلاف قرارت کہ مذکور شد در حدیث و وادہم و سیزدہم این باب دعوئے انیکہ قرآن
 ہمین است کہ در مصاحف مشہورہ است عالی از اشکال نیست و استدلال بر این تمام اصحاب اہل بیت
 بصیغہ قرآن بنایت بریک است بعد از ان اطلاع بر عمل اے کرد و عمر عثمان و یحییٰ بن زکیہ است

بناں شیخ امام لکھنوی

استدلال بر آن بقول الله تعالی در سوره حجر آیتان ذکر و انما له حافظون چه این آیت بلفظ کلی است و در سوره مکیه است و بعد ازین سوره بسیار نازل شده و در کتب چه جامع دینی پس دلالت نمیکند بر محفوظ بودن جمیع قرآن و ایضا شاید که مراد از ذکر قرآن همین باشد که در اول سوره حجر مذکور است و مذکور شد در شرح حدیث بیستم این باب که مراد بآن نمی از خود رانی و اختلاف از روی ظن است و آن هر دو شریعتی محفوظ بوده و در این شریعت نیز محفوظ خواهد بود تا آخر الزمان اگر چه در ضمن بعضی آیات دال بر آن باشد و موافق اینست آنچه در کتاب احتجاج طبرسی نقل شده از امیر المومنین علیه السلام که بعد از کلام طویل باطله گفت فاجزونی عما کتب عمر و عثمان القرآن کلامه فیہ الیس لقرآن قال ظلمت بل کلامه قرآن قال ان اخذتم ما فیہ بخوفتم من ان اورد خلط الخیة فان فیها حجتا و بیان حقا و فرض ما عدنا مراد اینست که با وجود اسقاط و اختلاف در قرائت آن قدر باقی مانده که مستح باشد در امت اهل بیت معصومین عالمین جمیع احکام و ایضا حفظ قرآن دلالت بر این نمیکند که نزد همه کس محفوظ باشد چه می تواند بود که نزد امام زمان و جمعی که صاحب سر اویند محفوظ باشد اصل کتاب فضل القرآن و ذکره و یتلوه کتاب العنبره و صل الله علی محمد و آله ذلحج تمام شد که بنقل القرآن ببطای الله تعالی و کرم او و بعد از آن می آید کتاب العنبره و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل او تمام الشارح خلیل بن ابی القری و فی معنی الله عنده و عن والده و عن اخوانه و عن من بعده امر و شرح هذا الكتاب فی ایوم السبت الثانی و المحرم من جمادی الاولی سنة تسع و ستین و الف هجرة جادة و مسلا و الله اعلم بالصواب

باب ششم در فضیلت قرآن

خاتمه الطبع از جانب کارپردازان مطبع

الحمد لله الذی فضلنا بان یزول علی نبینا القرآن و هی الناس و بنیات من الهدی و الفرقان و الصلوة علی الامامین و علی رسول الله الذی اخبر الحق باوضح برهان فان حق الباطل حق البطلان و علی آله الذین امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و العصیان و هدوا الی الصراط المستقیم و یدل الجنان سیادة صیة الذی یرت کتاب الیزل المان المنان و خسرو حق التفسیر و البیان ملوثة قافیة و فیتة صافیة شافیة و ادم النطق للسان و انسان العین فی بین المان دانة و فیتة علی عدا اجماع الملوک و هی الدهر الملوک و ایا بعد و عاشقان کلام ربانی و فرفیقان آیات و سوره قرآنی را مرز و باد که درین وقت مسعود و زمان محمود و توفیق رب الارباب و تائید الله تعالی که لطیف و کریم و غنی شرح کتاب فضل القرآن که بخش ششم از جزای جبهه صافی شرح اصول کافی می باشد و از تصنیفات ذاکر ائمه و افاضات معلما العالم العلماء و العیلم انما سمی رسول الله الخلیل مولانا و متنا و املا خلیل بن النعمانی القزوی حشرنا الله مع النبی و الوسی یا ذکار است و مطبع فیض نجف قشیری ابوالکثیر و ادع لکنه لعل الی بنی جناب قشیری را که از آن صاحب نام اقباله مالک مطبع موصوف و در ماه جمادی الاول سنة تسع و ستین و الف هجرة جادة و مسلا و الله اعلم بالصواب

قال رسول الله طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة

الحمد لله تعالى که در این زمان بکرت استمال کتاب ستطاب شرح قبول و نایاب مینے

الاصناف

شرح

اصول الکافی

کتاب مشهور

مستقر علمای سیرت قدسین لا ینفیل و محمد امجد المجلل شیخ موقوی سید تصدق حسین صاحب صوی

درین فیض منشور شدی نوک شوق و طبع کمال منطبع گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

اصل کتاب العشرة

شرح کتاب التفسیر فی شرح القرآن کتاب کانی الوجوه محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی و
 یعنی این کتاب مشتمل بر احادیث متعلقه بعشرة کسیرین به نقطه است یعنی بر خودن پاکه در کتاب
 سے باب است اول باب ما یجب من العشرة و در بابین العشرة بنوم
 باب ما یجب من العشرة و مضامین مجملات من باب من یکره عیالته و من یکره عیالته
 باب ما یجب علی الناس والتودد الیهم و شتم باب اخبار الرجل اخذ له حقه و
 التسلیم و شتم باب من یجب ان یدعی السلام لیه و باب اذا سلموا احدا من الجماعة
 اجزا هم و اذا ردوا احدا من الجماعة اجزا عنهم و هم باب التسلیم علی النساء یا زید و
 باب التسلیم علی اهل المل و واد و هم باب مکاتبة اهل الذمة یا زید و هم
 باب الاغصاء و هم باب نادری یا زید و هم باب العطاس و التسمیة و شتم
 باب وجوب جلال ذی الشیبة المسلم و هم باب الکرام الکریم و هم باب و هم
 فون و هم باب الجالس بالامانة یسب و هم باب فی النکاحات یسب و یکره باب الجور و
 واد و هم باب الکواء و الاغصاء یسب و یسب و هم باب الدعابة و التضحک یسب و هم
 باب حق الجوار یسب و یسب و هم باب حد الجوار یسب و یسب و هم باب حق الشجاعة و حق الصالح
 یسب و هم باب الکتاب یسب و هم باب النوادر یسب و هم باب شی ام باب لک
 و در اینجا نیز آنچه میگویم در توضیح آیات مشابهات محسوسه و احتمال است نقل از دیگر است و

بنا بر قول کانی

گفتن حق و سعادتی خود را اشارت است باینکه اگر کسی ترک معاشرت با مردم کند با نظری غالب اینست که بعضی
 مسایکن بر یاریت او آید و او حق آن را رعایت نکند چنانچه حاصل من معاذیة بن و هبة قال
 قلت له کیف یمنع لئلا کان نفع فیما یفقد و بین قومنا و بین خلطاء من الناس ممن یتسوا علی امرنا
 قال تنظرون الی ائمتکم الذین یقتدون بهم فیتصنعون ما یصنعون فوالله انهم لیسوا علی امرنا
 و یشهدون باننا اشرهم و یقتنون الشهادة لهم و علیهم و یؤدون الکفارة الیه و یسبحون
 روایت است از معاویہ بن وهب کہ از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت
 گفتیم امام علیه السلام را چون سزاوار است براسے ما که بجا آوریم در معاشرتی که میان ما و میان قبیل و
 مسایکن ما و میان همکاران ما و از جمله این مردم و از جمله مردمن که میسند بکار ما و از انگاه که
 نظر برے کنید بسوے امان خود که پیروی ایشان سے کنید باین بجایے او رسید آن معاشرت را که ایشان بجا
 می آورند بیان این آنکه بحد قسم بدرستی که آن امان هر آنکه حیادت بجا بان آن مردم میکنند و حاضر میشوند
 بر سر جنازه براسے ایشان و اقامت میکنند شهادتے را که نزد خودشان است خدام آن طبع آن مردم باشد
 و خوا و ضرر ایشان باشد و میرسانند امانت آن مردم را بسوے ایشان **پیغمبر اصل** من الله
 فوالله انهم لیسوا علی امرنا و یشهدون الشهادة لهم و علیهم و یؤدون الکفارة الیه و یسبحون
 بقولی السلام و اوصیکم بتقوی الله فی وجیل و الودع فی دینکم و الاجتهاد لله و صدق الحدیث
 ما دام احکامه و بانه و طول السجود و حسن الجوار فی هذا اجاء محمد صلی الله علیه و آله نقی ح تنوی شریات
 از تصدیق روز قیامت و عذاب قاجران و ثواب خاندان است و در عبارت از ترک نماز است و تقدیر آن
 بر یکم براسے اشارت بان است که در دین مخالفان فرض اطاعت امام نیست و پیروی بن خود تجویز
 می کنند اجتهاد عبارت از امر معروف و نهی از منکر است قادر بر هدایت براسے بیان است و باری ما است
 و متعلق بجایے است و بجای اینجا یعنی شروع در رسالت است و تقدیم عرف براسے حسن است و
 اشارت است بتفسیر سورة العلق که مذکور شد در کتاب فضل القرآن در حدیث جبر باب المنادیکان اول
 سورة ایست که فرود آید بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جابر بن عبد الله علی بن ابی طالب با شد یعنی پیغمبر
 و معاشرت با شد و می تواند بود که مشا را الیه بجا حسن الجوار باشد و می تواند بود که مجموع آنچه مذکور شد باشد
 یعنی در ایت است ان الله ارسلنا محمد بن عبد الله علی بن ابی طالب امام جعفر صادق علیه السلام است
 عزوجل و سلامه علیه و علی آباء الطییین بخوان بر هر کسینی که فرمانبرداری من سے کند و عمل بسخن من میکند
 از جمله سخنی که خود را شیعه می شنود سلام مرا و سفارش سے کنم شما شیعه را بر سر عذاب الله عزوجل
 و بر سر کار سے از محاسن مدین شما و مدد طاعت براسے رضای الله تعالی و راستی سخن و رسانیدن
 امانت بصاحبش و در از می سجده نماز و خوبی مسالگی بجا باین که مذکور شد شروع در رسالت کرد محمد

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اول سورة العلق یاد مجموع سورة العلق اصل واحد الاصلانہ الی
 صلا تمکنک علیہا یا اوفاجوا فل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کان یا مریا داء الخیط والمخیط
 صلا عاشا ترککم واشہد واجازتم وعودوا مرضا هم وادوا حقوقہم فشیخ برسانہ سپردہ را
 بسوی آنکس کہ امین کردہ شمارا بر آن خواہ آنکس سالح باشد و خواہ فاسق چہ بد رشتیکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 و آلہ و سلم را صاحب خود را بپایں دادن تاری کہ بآن چیزے دوختہ سے شود و سوزن کہ پیوند کنید
 باہمی کہ معاشرت با ایشان میکنند خواہ بقبیل و خواہ بمسایہ و خواہ آشنا یا ن دیگر و حاضر شود پد
 بر سر جنازہ ہا سے ایشان و عیادت کنند بپاران ایشان را و رعایت کنند حقوق ایشان را بآدا
 امانت و مانند آن بسوی ایشان اصل فان الرجل منکم اذا ورج فی دینہ وصدق الحدیث
 وادی الاصلانہ و حسن خلقہ مع الناس قبل هذا اجعمری فلیس فی ذلک ویدخل علی منہ العجوز
 و قبل هذا ادب جعفر اذا کان علی غیر ذلک و دخل علی بلال وحوادہ و قبل هذا ادب جعفر فشیخ
 فان تلیل است برای مجموع انچہ سابقا مذکور شد یعنی چہ بد رشتیکہ مردے از شما شیخہ اما میہ چون
 پرہیز کار را رعایت باشد و دین خود و راستی کند در سخن و رساند امانت را بصاحبش و خوب باشد
 خوی او با مردم گفتہ سے شود در میان مخالفان ماکہ امین مرد خوب جعفری است پس خوشحال میکند بر آن
 سخن مخالفان و داخل می شود برین بسبب آن مرد از شیخہ اما میہ خوشحالی و گفتہ می شود در میان مخالفان
 ماکہ این روش سلوک جعفر است کہ این مرد خوب یاد گرفته و اگر بودہ باشد مردے از شما شیخہ اما میہ
 بر ضد انچہ مذکور شد داخل می شود آزار و تنگ او و گفتہ سے شود در میان مخالفان ماکہ این روش
 سلوک جعفر است کہ این مرد بد یاد گرفته اصل فاما لعلنی الی علیہ السلام ان الرجل کان
 بکون فی القبیلۃ من شیعة علی علیہ السلام وکون زینہا اما هم للامانة و اقصاهم
 للحقوق و اصدقهم للحدیث الیہ و صایا هم و ودا ثم سأل لعلنی ان لعلنی عنہ فقول من مثل
 فلا ان لا کان لالامانة و اصدقهم للحدیث فشیخ بیان امین آنکہ بخدا قسم کہ ہر آئینہ حکایت کردہ این را
 امام محمد باقر علیہ السلام کہ مردے از شیخہ امیر المؤمنین علیہ السلام می بود در قبیلہ و باقی آن قبیلہ مخالف
 بودند پس آن مرد زینت آن قبیلہ بود و اکنندہ تر ایشان بود و امانت را بدیجا آورند و تراشال بود و حقوق
 معاشران خود را در است گوتر ایشان بود سخن را بسوی او بود پس وصایا سے اموات ایشان و بچہ
 مسافران ایشان پرسیدہ سے شدند جمیع کہ با و معاشرت داشتہ از احوال کہ فلان چون مرد است
 پس آن جمیع میگفت کمیت مثل فلان یا من معنی کہ بچکس از ما در خوبی با و نہر سد بر رستیکہ او ہر آئینہ
 ادا کنندہ تراست امانت را و راست گوتر است سخن را مراد از نیست کہ انچہ مشہور است کہ ہر کہ نام از
 شیخہ امیر المؤمنین علیہ السلام کہ در شہرے یا قبیلہ ساکن میشوند آہستہ آہستہ اہل آن شہر یا قبیلہ بدین

کتاب العشرة جلد ہفتم

من می آمدند جمیعاً یا اکثری بر این است که آن مرد متصف بصفات کمال بود و اینکه مردم پسند شما بر او
 بجای آید براسه این است که شما بر خدا آن صفات آید

باب دوم اصل باب حسن معاشرت

فشرح این باب بیان کیفیت قری و معاشرت و فعلیت آنست و درین باب سبب حدیث است
اول اصل قال ابو جعفر من خالطت فان استطعت ان تكون بذلك علیاً علیهم فانهم یفعلن شیئاً
 علیاً یعنی بے نقطه و سکون لام و یاسه و نقطه در پایین و الف مقصوره مؤنث اعلی خبر بکون است علیهم
 متعلق بعلیا است یعنی گفت انا هم محسنه باقر بن جعفر که معاشرت کردند بآیانشان پس اگر
 وسعت و قدرت داشته باشند باینکه با شیخ دوست عطا بکنند و بالاتر برایشان پس بجا آید آن را
دوم اصل دخلت علی ابن عبد الله علیه السلام و البیت خاص بها هله فیه الخمران قال
 ومن اهل الکاف قالوا فاجلنا موضعاً فنادی به مجلس ابو عبد الله علیه السلام و کان نشكاً اذ قال
 یا شیعة ال محمد اعلموا انه لیس منا من لظفک نفضه عند غضبه و من اثمین حصبة من صلبه
 و مخالفة من خالفه و مراقة من رافقه و معاداة من حاویره و مخالفة من نالجه یا شیعة ال محمد الله
 ما استطعتم و کحول و لا قوۃ الا بالله فشرح نیز بیشتر در من صبر و نظائر آن را این چنین اول آنست
 و ضمیر مستجاب بار ز را این چنین دوم آنست و عکس ممکن آنست معاشرت بجا بے نقطه است بمعنی
 همز بانی و در بعض نسخ کجاست بمعنی همز بانی الی الحامیه بجا بے نقطه نمکخوارگی و خوش طبعی یعنی داخل شدن مردم
 بضر صادق علیه السلام و خانه پر بود بابل آن خانه و آن خانه بود و خراسانی و شامی و از اهل اطراف
 روستای زمین باین معنی که مردم بسیار از اطراف زمین خراسان و موضع دیگر که کوفته بودند
 پس میانم بجای که نشینم و آن که ایستاده ماندند ما سخن امام را بشنوم پس بر رست نشست امام محمد
 علیه السلام و نگین کرده بود و بسبب از ارس و مریضی که بدن مبارکش را طاری بود و بعد از آن گفت
 ای شیعه آل محمد بدانید که نیست از ما باین معنی که از شیعه مقرب ما نیست آنکه صانع کرده خود را
 نزد غضب او و کسی که خوب بجا نیاورد و بصحبتی کسی را که صحبتی کرد و مجلس با او و جواری کسی را که با او
 کرد و با مقصود امر بپای بے اتفاق آنست و غیر صورت تقی و همز بانی کسی را که همراهی میکرد و سفری
 یا راهی با او و همز بانی کسی را که همز بانی کرد با او و نمکخوارگی کسی را که نمکخوارگی کرد با او و آنست
 بر نیز از عذاب آنکی که نیز بیک معاشرت خدا که وسعت و قدرت داشته باشد و نیست پیچیدگی
 مردم کسی از کار و نه قوت مردم کسی بر کار و گریه و گریه و آنست تعالی و تسو و اصل
 عن ابی عبد الله علیه السلام و رجل انا منک من الحسن قال کان یوسع المجلس و یقرض المحتاج و
 یعین الضعیف فشرح نیز آنکه از آنکه من الحسن در دو موضع از سوره یوسف است و مناسب از

مشورت بخار مرد می آید و منذ آن حقیقتی هم جاو و سکون میم است و گاهی عقل مستعمل میشود در پیر و س
حق چنانچه گذشت در کتاب العقل و مرد او را پنج معنی اول است چه معنی دوم از اقسام کرم است لم تعد بصیغه
مخاطب معلوم باب افعال است الاحادیث پندیدن چیزے بروشی که باعث حد صوابش بر آن شود یا نه
که بقدر معتد به باشد الکرم بفتح کاف و فتح قاف و خوهی خوهی مثل قنوه و تخشیش گناه و زهد و مال دنیا
و مانند آنها و منذ آن لوم بصم لام و سکون همزه است الکرم کسے که او بکرم او بقدر معتد به باشد
این حدیث دال است بر اینکه محبت کریم بسیار بهتر است از محبت عاقل اگر معارضه واقع شود زیرا که
افلاک و صیغه بسیار زود سرایت است بخلاف محقق یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بانی نیست بر تو در اینکه
مصاحبت کنی با صاحب زیر کی هر چند که نیت خوی خوب او را چنانچه قابل حدیران باشد ولیکن بهره مند
شو بزیر کی او در مشورتها و مانند آنها و پیریز کن از بد خو با سے او که مبادا سبایت کند و او
مگر از البته مصاحبت خوش خور او هر چند که بهره مند نشوی از زیر کی او ولیکن بهره مند شو
بخوے خوب او بوسیله زیر کی خودت تا سرایت کند تو و بگریز چندانکه توانی از بد خوئی کردن
دوم اصل من ابی العلیس قال قال ابو جعفر علیه السلام یا صالح اتبع من یبیک و هوک
ناصح ولا تتبع من یضیک و هوک عاص و سار دون الی الله جیفا فاعلمون ثم یس فیهم
بے نقطه و با سے دو نقطه در پائین و سین بے نقطه است اتبع تا سے دو نقطه در بالا و با سے یک نقطه و سین بے نقطه
بصیغه امر باب علم است مزدون بصیغه مضارع مخاطب مجهول مضاعف باب تفعیل یا معلوم عمل اللفظ
باب ضرب است یعنی روایت است از ابی العلیس که نام او صالح بن سهل است گفت که گفت امام
محمد باقر صلوات الله علیه و جل و سلامه علیه و علی آباءه الطیبین ای صالح همراه باش کسے را که بگیرد او را زرا
بر حاشے که او بر سے تو نبخش باشد و همراه باش کسے را که بخندد او را در تاجر حالی که او بر سے تو صاحب غش
باشد زود باشد که برگردانیده شود بصوی الله تعالی بهی شاد روز حساب قیامت پس دانید
حقیقت آنچه را که **سوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله**
علیه و آله انظر من تحادقون فانه لیس من احد یفزل به الموت الا مثل له اصحابه الی الله ان
کانوا اخیاراً فحیاداً و ان كانوا شراراً فشراراً و لیس احد یصل الی الله الا بمثل له عند الله و ته شریح الی الله
بصیغه مخاطب است جمله و لیس احد تا آخر کلام رسول علیه السلام است و اگر مثل بصیغه متکلم است می تواند بود
که جمله و لیس احد تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام باشد و می تواند بود که کلام رسول علیه السلام باشد
و ذکر عن مودته اشارت است باینکه این مثال زود او باقی نمی ماند تا قیامت یعنی گفت امیر المؤمنین که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ارسید کسے را که با مصاحبت و همزبانی میکنید چه بدستیکه شان نیست عیبت
ایچیک که فردا آید با و مرگ مگر آنکه بصورت مثالی ند آورده میشود بر سے او مساجبان او تا روز مساجبان

انشد بعد باین معنی که آن صورتها همراه اوست پیش از قبر و در قیامت اگر گردند آن صاحبان میکان
 پس صورتها می ایشان خوب میشود و اگر بودند بر کاران پس صورتها می ایشان بر میشود و نیست هیچکس
 از منسوبان باسلام که میر و دیگر آنکه بصورت مثالی درستی آید بر اس و نزد مردون او تا اگر مومن است
 خوشحال شود و اگر منافق است حسرت خورد و چنانکه **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام انك بائنا لا
 دایك وكل محدث لا عمل له ولا امان ولا ذمعة ولا ميثاق وكن على حذر من اولئك الناس عندك
 تشيخ عليك اسم فعل است بمعنى الزم باور بالادب و نداء شد و مفعول بر برای تقویت التماسا لفتح تاء و وقفه
 در بالا و تخفيف لام و اليت و وال في نقطة مصاحب قدیم که آزموده شده باشد الحرف بعينه اسم فاعل طلب
 افعال کسی که کلام قبیح گویشش فحش جمله لا عمل له استیناف بیانی است هر یک از عهده امان و در ميثاق بضم یاء
 و ذکر اموز ترا در برابر مبالغه است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مصاحب باش آشنای قبیح را و
 و در دراز یکدیگر خود را و بر فراحت نامم را خواه آشنای قدیم باش و خواه نه زیر لکریان نمی باشد و را
 اصلا باین معنی که این قسم کسی اگر بران کند رعایت آن اصلان کند و احتیاط کن از اعتماد بر مردم
 نزد تو باین معنی که اعتماد بر آشنای قدیم و از دین کن بر کن رعایت آداب مصاحبت که مخرج یافت میشود
 مخفی نماید که می تواند بود که محدث بعينه اسم مفعول بمعنی ضلالت او باشد و بر این تقدیر جمله لا عمل له
 صفت محدث باشد بهتر است از اینکه استیناف بیانی باشد **پنجم اصل** رفعه الی ابی عبد الله قال
 احب اخواني من اهدى الی عیوبی تشيخ راوی بالا بر دست حدیث را تا امام جعفر صادق ص امام
 گفت محبوب تر برادران مومن من بسوسه من کسی است که بیدیه فرستاد بسوسه من میباید مرا
 باین معنی که ترک خوشامد کرده میباید مرا صریح کرد و نزد من دامن صریح کردن بیدیه فرستادنی است
 بهتر از بیدیه فرستادن مال **ششم اصل** من ابو عبد الله علیه السلام قال لا تكون الی الصداقة
 الا بعد اود حامس کانت میه هذا الحد و اودشی منها فاسأل الی الصداقة و من لم یکن فی فیئ
 منها فلا تنسبه الی شی من الصداقة فاولها ان تكون سریره و عذیته لك واحد و الثانية
 ان یری زینك زینة یتینك شینه و الثالثة ان لا یغیر علیك ولا یتغیر علیك و الرابعة ان لا یمنعك
 شیء لئلا یمنعه و الخامسة و یجمع هذا الخصال ان لا یسلك عند النکبات **شبیخ**
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نمی باشد حقیقت دوستی مگر با طرافه آن پسند
 لوازم کمال آن بیان این آنکه هر که شد صادق و این اطرافت دوستی یا چیزی از آنرا پسند نیست ده او را
 بسوسه و دوستی خود بقدر تحقیق آن اطرافت و هر که شد صادق و چیزی از آنرا پسند نیست ده او را بقدر
 از دوستی باین معنی که دوستی او حقیقتی ندارد و محض ظاهراست بیان این آنکه اول آن اطرافت این است
 که باشد پنهان او و آشکار او بر اسه تو یک روش باین معنی که قائمانه و حاضرانه یک روش باشد و دوم

طاعت و بهر حالت بخیر و در آخرت تو بشفاعت نزدیکی او باوراک معالی و تفرقه دوری از حقیت و مساوت
 قلب است لطافت قلب و آه و در وقت نزد او ننگ است **بر تواصل** اما الا حق و ان لا یله علیک
 بحیر و لا یوی لصرن السوء عنک و لو اوجهد نفسه و رها ادا م منفعل ففقر لثقله و نه خیر من حیوونه
 و مسکوته خیر من نقطه و بعد خیر من قریبه شدی و اما کون پس بهر سببیکه او در وقت مشورت و
 مانند آن دلالت نمی کند ترا بخوبی و امید و آسوده می شود براسه برگردانیدن گروهی از تو هر چند که سعی
 کند و لهذا که خواسته باشند نفع ترا در سختی پس ضرر رساند بتو پس مردن او بهتر است برای تو از زندگی
 او و بر تقدیر زنده ماندن او ساکت بودن او در مشورت و مانند آن بهتر است براسه تو از
 گفتن او بر تقدیر گفتن او و دوری تو از سخن شنیدن از او بهتر است از نزدیک سخن او شنیدن
 مخفی نماید که اگر مراد بقرب و بعد دوری از خودش و نزدیکی بخودش می بود باین فقره مقدم می بود بر سه
 گونه نیز من نقطه **اصل** اما بالکذا اب قاله لا یهتک معه مدش ینقل خذ یتک و ینقل الیک
 الحدیث کلماته احد و ثمة مطرها باخری مثلها حتی انه یصدک بالصدق فما یصدق
 و یفرق بین الناس بالعدل و قد ثبت السخا اشراف الصد و انفقوا الله و جعل المال و الا نفس کفر
 لا یشک بکسر نون و ضم هزه بصیغه مضارع معلوم مصور اللام باب مترب است جمله نقل استیفاء نیست
 جمله کلمه استیفاء سابق است الا حد و ثمة بضم هزه و سکون حار به نقطه و ضم حال به نقطه سکون
 و او و ثمة سه نقطه حکایت که غریب باشد و مراد اینجا دروغ مض است مطر باطله به نقطه و را
 به نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است المطر بفتح میم و سکون طله زید که بحیر به افعال یا تخیر
 چنانچه می گویند مطر نه بخیر مضی اما باینه بخیر یا در یا خیری براسه تعدیه بقول دوم است انه بکسر
 هزه و فتح هزه می تواند بود بصیغه مضارع معلوم باب نصر است باین معنی که دروغ و بیان سخن
 راست میکند تا غریب نماید و یفرق بصیغه مضارع غائب معلوم بالتفعیل عطف بر قبیل است و مقصود
 بیان باعته دیگر براسه ناگوارانی عیش است یا او التفرق جدالی انداختن و مراد اینجا باعث شدن
 ترک دید و او دیدار است قادر نیست براسه تعقیب است زیرا که رویانیدن کینه با شخص ترک دید و او دید
 نمیشود بلکه باضمان نقلی چند دیگر حاصل میشود و نیست یزید یا ثماله سه نقطه و با به کینه نقطه و تالی و نو نقطه و
 بالا بصیغه مضارع معلوم باب احتمال است یعنی و اما مضاعف و مدح گویش بدینکه که اگر از نیش و ترا با و زید کما
 بیان این آنکه نقل میکند سخن ترا جا با و نقل میکند بتو سخن دیگر از ابر بار که آخر کرد دروغ مض را
 متصل بان کرد معنی دیگر را که مثل آنست در دروغ بودن تا بجدی که گاهی حکایت میکند بر استیفاء
 دروغ در میان آن نمی کند تا غریب نماید و مجموع من حیث المجموع آن دروغ میشود و جملاتی انداز
 میان مردم بد شنیده مراد مرده است که با هم دید و او دیدارند پس ازان میر و یاند یا ستم میکند کینه

حالی سخن اصول کافی

در سید ما کے ایشان بقیا ہے دیگر کسی پر نیز کہنیز از غلاب امیر عز وجل کہ گفته ان ما کہ فاسق بنیا
 قتیئنا و فکرے برے خود کہنیز باین معنی کہ عداوت و کینه موزر پرستجن آن مرد کہ اگر اندک فکر میند
 فساد آن ظاهر شود و **و مواصل** و فی روایۃ عبد الاعلی عن ابی عبد اللہ علیہ السلام کہ لا یبغی للرجل المسلم
 ان یتکلم الفاجر فانه یرین له فعله و یحب ان یتکلم مثله و لم یحبہ علی امر و بیانہ و لا امر
 معادہ و مدخلہ الیہ و یخرجہ من عندنا شیئ علیہ **فما یصح** و فی روایۃ عبد اللہ کلام محمد بن مسلم است
 کہ مذکور شد در حدیث سابق بحسب اینجا بصیغہ غائب است یکون تیز بصیغہ غائب است و نہا و اینجا
 و دیگر در حدیث سابق راجع بیک معنی می شود چه مراد طایع است کہ در دنیا واقع شود ایشان لغت
 شین با نقطہ و سکون پائے دو نقطہ در باین محب و مضروب این ظاهر است از شرح سابق **بسیور**
اصل عن ابی عبد اللہ صلوٰۃ اللہ علیہ و علیٰ آلہ و سلم علیہ قال لا یبغی المسلم ان یؤاخی الفاجر ولا
 الاحمق ولا الکذاب **شرح** درین ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **بسیور اصل** عن ابی الحسن
 قال قال عیسی ابن مریم علیہما السلام ان صاحب الشر یبغی و ذین الشر یردی فانظروا من تغارن
شرح صاحب الشر عبارت از کسی است کہ بدعت و راو مستحکم شدہ و او از راج سید مثل جرفا کہ
 در حدیث اول مذکور شد بعدی بعین بن نقطہ و دال بی نقطہ و یا کے ساکنہ بصیغہ مضارع معلوم مثل اللام
 و او ای باب افعال است الاعیان و سرائت و مردن غیب از خود ہمراہ خود و آن دو مفعول مبداء و ہر دو
 اینجا محذوف است بقصد بعدی الشر مظانہ السوء ففتح سین و سکون و او و ہمزہ مصدر باب نصر آدرہ کہ
 و بضم سین اسم مصدر است لیکن در مصروفی کہ مضاف الیہ معروض خود شود و مفتوح می باشد مثل کان ابک
 امر و سوء و مراد بقرین السوء مصابجے است کہ لایق نباشد بر دی برای بی نقطہ و دال بی نقطہ
 و پائے ساکنہ بصیغہ مضارع معلوم مقل اللام یا بی باب افعال است الار و انداختن بجاہ
 و مراد از بجاہ رسانیدن کسی است بجلوس صاحب الشر یعنی روایت است از امام رضا علیہ السلام
 یا امام موسی کاظم علیہ السلام گفت کہ گفت عیسی بن مریم علیہما السلام نہ تلیک صاحب بدت تربت بقرین بدت
 خود را بدگیران کہ بجلوس او حاضر نشوند و مصاحب نالائق بجاہ می اندازد مصاحب خود را پس و ارس
 کہ باکہ مساجت میکنی **پنجم اصل** عن حماد بن موسی قال قال ابو عبد اللہ علیہ السلام یا حماد
 ان کنت تحب ان تشربک النعمۃ و تکمل لک المردۃ و تصلح لک المعیشۃ فلا تشارك العبدین
 و السفلة فی امرک فانک ان اقمتمہم خاؤک فان جدووک کذب و ان تکبت خدوک و ان واعدک
 اخلوک **شرح** ششم تہا و دو نقطہ در بالا و تہا یقیم بصیغہ مضارع غائبہ مجهول باب افعال است النعمۃ
 مرفوع و ثاب قاعل است تمل بصیغہ مضارع غائبہ معلوم باب نصر و علم حسن یا مجهول باب افعال است المردۃ
 بشمیم و ضم راسے بی نقطہ و سکون و او و ہمزہ آدمیت و مراد اگر اعمی بود است چنانچہ گفته و گفته کہ منا

بنی آدم و معیار آن تقوی است چنانچه گفته اند اگر کم عند الله اتفاقک یصلح بعینه معذایر فامیب معلوم
باب منع و حسن یا مجبول باب افعال است السفلة یفتح سین بے فقطه و کسر فار و تخفیف لام بکسرین
و سکون فاحش که بے مروت اند مثل فساق و سوء طائفه که در حدیث اول این باب مذکور شدند نکبت بخون
دباے یک نقطه بعینه ماضی مجبول مخاطب باب نصرت انکب بر خوردن سنگ بیاسے کس و دگر و نکب
شدن بیاسے افلاس و مانند آنست یعنی روایت است از عمار بن موسی گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام ای همار اگر میزناستے کہ باسے گذاشته شود براسے قوتا آخر عمر نعمت و کمالی تو دبرای تو آنست
دبے عیب شود براسے تو زدگان یا پس شریک کن غلامان را و جسے را کہ پشت فطرت اندر کار تو چو
بر سیکه تو اگر امین کنی ایشان را خیانت می کنند با تو و اگر حکایتی کنند با تو دروغ میگویند با تو بخلاف
و عدو میکنند مراد اینست که اکثر چنین است و تخلف بعض صور منافات باین ندارد و شدش اصل
قال و سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول حب الابرار و اللابرا ثواب اللابرا و حب الفجار دابة الفجار و انفضيلة
الابرار و بغض الفجار و اللابرا و بغض الابرار للنجاة و خزي على الفجار فخرج عمار گفت و شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام کہ میگفت دوستی صالحان مرصالحان را علامت ثواب است براسے صالحان
کہ دوست داری اند و دوستی فاسقان صالحان را دلیل کمال است براسے صالحان یا یعنی کہ دلیل
براینکه کمال ایشان بحدسے رسید کہ فاسقان نیز مسکینش نمی توانند شد مزید براین آنکه مخالفان
یا میگویند یا بیل و اولاد او را پیش از شهادت و سبب میداریم و دشمنی فاسقان مرصالحان را علامت
آر آنست است براسے صالحان کہ گرفتار دشمنی اختلاط با آن فاسقان نمی شوند و دشمنی صالحان
فاسقان را علامت رسوائی و خواری است در دنیا و آخرت کہ گاشته بشده و میشو دبر فاسقان
مؤید این آنکه مناسف گفت اینک شما میگوئید کہ علی با خلفائے ملثه دشمن بود و ما قبول ندایم و چون از
مشکوٰۃ و کتاب اسلام ما حدیث خودشان را کہ دال است بر عداوت و بد رسوائی اسلام او شد و فرمود
هشتم اصل من ان عبد الله عليه السلام من ابيه عليه السلام قال قال لي ابي عبد الله حين
صلوات الله عليه باین النظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تتجاد معهم ولا توافقهم في طريق فقلت
يا انت من هم عرفيهم قال اياك ومصاحبة الكذاب فاذن بعذلة الغي ابي يقرب لك البعيد
و يبعد لك القريب ثم خرج بمجمل من حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اهنم باب
صد شصت و سوم کہ باب مجالسه اهل العاصی است و در آنجا مذکور شد کہ مراد بکتاب درین حدیث
بخوبی کننده تقوی از روی غن است و او مانند سرباست کہ خود را آب و باعث حیوة عامی نماید و علی
النفات بآن و انودان نیکند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از پیروانش امام محمد
باقر علیه السلام گفت کہ گفت مراد از این الایمان صلوٰات الله و سلامه علیه ای پس کہ من در رس

و فیما میکنند در زمین تجویز اختلاف در احکام شریعت ایشان جمعی اند که برای ایشان است باری
 سراسر آخرت **اصل** و قال فی البقرة الذین یقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به
 ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون **تفسیر** گفتند فرموده بقره آن جماعت که
 بر زمین میزند بپایان الله تعالی را بعد از آنکه احکام آن بحکمت قرآن و می برند و می گویند که امر کرده است که
 بویصل آن و فساد میکنند در زمین تجویز اختلاف ایشان جمعی اند که ایشانند و با نیکاران که ملعونانند
اصل قال رسول الله صل الله علیه و آله ثلثة جماعات هم قیامت القلب الخاسرون مع الاذن ان الخاسر
 مع النساء و الخاسر مع الکاذب و الخاسر مع البغی و الخاسر مع البغی و الخاسر مع البغی و الخاسر مع البغی
 بمعنی کسی که عادت خود کرده باشد شستن را الا نزال خون فزال با نقطه جمع نزل فتنع لون و
 سکون ذال حسینان مثل هر کسی که در روز غدیر حدیث سابق بحدیث بکسر حارب فتنع و تشدید ال
 بے نقطه و سکون یا سته و نقطه و بیاض و ثمار سه نقطه کسی که عادت خود کرده باشد همزبانی را یعنی
 گفت رسول الله صل الله علیه و آله و سلم سه کس اند که شستن و دعا حاجت ایشان نمی میراند اول کسی که
 عادت خود کرده باشد شستن یا حسینان را دوم کسی که عادت خود کرده باشد همزبانی یا زانرا
 و سوم کسی که عادت خود کرده باشد شستن یا مالداران را ایشان است یا نیکه شستن یا نیکه
 جماعت خودشان بطریق اولی دل را می میراند مخفی نماید که اگر جلوس بغیر جمیع و حدیث بفتح حارب و تشدید
 وال باشد می تواند بود که معنای محذوف باشد بقدری ازل یا جلوس فزال بحدیث فزال **اصل** فنه
 قال قال لقمان یابنی لا تقرب فی کون اعداءه ولا تبعد قدام کل ذابیه تحب مثلها و ان
 ابن آدم یحب مثله و لا تشتر بربک الا عندنا فیه کمالیس بین الذنوب و الکبیر خلة کن الحسن
 بین المجاد و الفاجر خلة من یقترب من الوقت بعقوبه بعضه کمالک من یشترک الفاجر
 یعلم من طرقه من یحب المراء یشترک و من یدخل مدخل السوء یتهم و من یقارن قریب
 السوء لا یسلم و من لا یزال لسانه ینذر و **تفسیر** لا تقرب ایقاف و راس بے نقطه و با س
 یک نقطه بصیغه نهی باب تفعیل است براسه مبالغه و مراد نهی از پریشان اخلاقی است فیکون بصیغه
 منصوب است ضمیر مترایج بمصدر نهی عن و لا تقرب است بعد افعیل تفعیل است و منصوب است لام و ک
 براسه تعدیه است لا تجر نیر بصیغه نهی باب تفعیل است براسه مبالغه و مراد نخواستن اخلاط مروم است
 بالکلیه فنه ان بصیغه مضارع محمول باب افعال منصوب است جمله کل ذابیه مثل استیانت بیان و
 فنه ان است و ان بکسر میزه و تشدید تون براسه تاکید است مثله منصوب است و دران دو احتمال است
 اول ای که مفعول به باشد و زیادتی حب این آدم بر حب حیوانات و دیگر مفعول شود از تاکید و دوم
 اینکه نائب مفعول مطلق براسه نزع باشد و مراد این باشد که حب این آدم بر حب جمیع حیوانات است

پس زبانی حب این آدم صحیح ترست شود و دلیل بر زیادتی اینکه حیوانات بعد از اتمام شیردادن
 فرزند خود را تنفست بهر نزد نمیکنند و این آدم میکند و رعایت رحم و مانند آن میکند زیرا که معاش ایشان
 بشعوان یکدیگر منظم میشود و اشارت باین شده در سورة العلق خلق الانسان من علق و بیان شد
 در حدیث پنجم باب اول لا تشتر بنون و شین بانقطه و راسه بنه نقطه بعینه کنی جاف یا بنصر و حضرت
 انشتر بفتح نون و سکون شین فاش کردن خبر و مقصود امر تنقیه و نهی از افشاست سر است البرکثر بکسر
 و تشدید راسه مذہب صحیح با غیر بیاض بکلفه و الف و کسرفین بانقطه و سکون یا س و نقطه و یائین
 و ضمیر راجع برست و مراد اینجا قدر مشترک میان دو طائفة است اول جمیع که مذہب حق دارند دوم
 جمعی که اهل انصاف اند و اگر مذہب حق بر ایشان عرض شود قبول میکنند چنانکه الیس تا الف جزئی است و
 بیانی لا تشتر برک الا عند باغیه است انخله بکسر خا س بانقطه و تشدید لام و دومی درونی یعنی فاجریانند
 در حدیث اول این باب من شرطه و موصوله می تواند بود و بنابر اول یقین است که بعینه که مضارع باب
 افتعال است و در بعضی نسخ از باب حسن است مجزوم است و بنابر دوم مرفوع است و برین قیاس است
 نظائر آن الزفت بکسر ذال بانقطه و سکون فا و تاس و نقطه در بالا قیر السوء بر دو و با فتح سین است
 یعنی راوی بالا بر و سند حدیث را نا امانی که میگفت که گفت لقمان پسرش را ای پسر که من چند وعظها
 اول مبالغه در نزدیکی با مردم کن که دورتر میکند ترا از ایشان نظیر اینست آنچه علامه میگوید که اجتماع
 نفیضین لازم دارد از قطع نفیضین را و و م و مبالغه در دوری از مردم کن که خوار کرده بشوی
 بیان این آنکه هر چه خواهی دوست بدار و بدوست خود را و بدوست خود را آدم دوست بدار و بدوست خود را
 سوم و فاش کن مذہب حق خود را اگر نزد کسی که طلبکار آن باشد بیان این آنکه چنانچه نسبت بیان
 مرگ و خروج دوستی درونی چنان نیست میان صاحب مذہب حق و کسی که ترک حق کرده باشد دوستی
 درونی چهارم هر که بسیار نزدیک شود بغیر می چسبد با و بعضی قیومچنان بر که مصاحبت میکند با کسی که
 ترک حق کرده و مشغول علوم فاسده است یا دیگر بغض راهها س فاسد او را مراد بآن نمی از دست
 است هر چند که بعنوان ترک افشا س بر باشد پنجم هر که دوست میدارد جدلی با مردم را و شام داده
 میشود مراد نمی از افراط و جدل است نه از اهل جدل چنانچه گفته جاد لعم بالحق ہی اصن ششم
 هر که داخل شود در جابا س بدی نعمت زده ببدی س شود و ششم هر که مصاحبت کند با مصاحب بدی
 مثل اهل معاصی هر چند که مذہب حق داشته باشند سلامت نمی ماند از شر شیطان و ششم هر که صاحب
 نیکو زبان خود را بر رعایت مصالح گفتگو با س بیشمار بشیام میشود و هفتم اصل من ابی بعد الله
 انه قال اتعبدوا اهل الذبح و التاج السوء قصید را عند الناس کواحد منهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله المؤمن علی حین خلیله و قریبه و شریک و صلی الله علیه و آله

یا ربنا ید اهل برکتنا را سپیشی کنیدی یا ایشان نگارید با اعتقاد مردم مانند یکے از ایشان بیان این آنگه
گفت رسول صلی الله علیه و آله که مردی دین دوست و دل خود و پیشین خود است باین معنی که
ظاهر نیست که بر دین او باشد تا وقتیکه غدری که معقول باشد انکار کند یا زده هم اصل
او بعد الله علیه السلام مرایا که مصداق کلام حق و پاک است و اما کون من ناحیه اقرب ما یکون
الی مسألتک شریح اسرافیل تفضیل است و شریح از فعل مجهول است بمعنی سرور و چون ماسے
مصدریه است بهنات مصدر رنده و در حکم مصدر رنده و مناسب ظرف زمان مثل مایه قدم الحارس
ظرف است و منصوب است و ظرف متعلق با قرب است و نسبت سرور به مصدر مجاز است و مقصود
نسبت آن بقابل است بگویند بعینه تالیف است من متعلق با صراحت است و برای مذهب است تفضیلی نیست
اقرب نیز از فعل تفضیل و مناسب ظرف زمان است و ظرف خبر ان است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
دور از آنیکه گیر خود را و صاحب کردن احمق را چه بدرسینکه دور وقت کمال سرور تو از جانب او دور وقت
کمال نزدیکه تو ای سوی آرزو زده کردن تو معنی آرزو کرده کردن او خاص خراف

باب پنجم اصل باب التخیب الی الناس و التودییم

تشیخ تخب با خود است از ب و آن دوستی ظاهر است و خود را خود است از و و آن دوستی
باطنی است یعنی این باب بیان فضیلت دوستی ظاهر است با مردم و دوستی باطنی با ایشان است مدین باب
هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اعلم الناس نفیهم اقی النبی صلی الله
 علیه و آله فقال له اولی فی کما ما اوصاک تخب الی الناس یحبک تشیخ روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت بدینیکه شصت هزار پند ایشان را چه از پی خیم آفرین می صلی الله علیه و آله گفت و اگر که سفارش
 کن مرا پس بود از جمله پنج سفارش کرد او را اینکه دوستی ظاهر کن با مردم نادوست و از بر ترا و ظاهر و هر
 اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال جملة الناس ثلاث العقل تشیخ روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت هر که میل با مردم بمعنی همواره و خارجی با مردم و دو انگیزه دوستی است سهو و اصل
 و ان رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاث یصعب و دلایله احیاء المسلم بقائه بالشراذم القیة و یوسع
 لافه المجلس انجلس الیه و یدعو به با حب الامم الیه تشیخ گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلامه علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین المحضون الانجبین سهفت بیغش میکند دوستی درونی مرد را
 براسے برادر او که مسلمان است یا نهی که باعث حافی شدن دوستی باطنی آن مردی شود یا باعث صافی شدن
 دوستی باطنی آن برادرش و اول اینکه برادر او را بکشا و گی و هر وقت که برادر او و دوم اینکه فرخ کند جارا
 برای برادر و مجلس چون بنشیند با او در یک مجلس مراد جمع کردن خود است تا جائے او قراخ شود و سوم
 اینکه خواندن برادر را محبوب تر است اول بسوی او چهار اصل قال رسول الله صلی الله علیه

والله التودد الى الناس نصف العقل **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من باطنی با مردم نصف
 خود مندی است **نجم اصل** عن ابی عبد الله قال التودد للناس نصف العقل **شرح** این
 موافق سابق است **ششم اصل** جعلت ابی عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم من کتبت یا لا یعرف الناس فانی کف عنهم
 یدوا ولحدی و یکتفون عنه ایدیا کثیرة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که باز دارد
 مرد خود را از مردم پس جز این نیست که باز بیدارد از ایشان که بدرد او باز می آید از خبر از خود می آید بسیار را
 بر او نیست که از شکل معاونت او مردم فزونی نبرد بلکه خبر خود را در سرش حفظ **اصل** قال الحسن بن علی
 علیه السلام القرب من قریة المودة وان بعدت نسبة بالغبیاء من بعداته المودة فان قریب
 نسبه المودة اقرب الى شیع من ید الى خلیل وان الید تفصل فقطع فحبهم **شرح** تفصل
 و لام مشدود بصیغه مجهول فایه باب فصر است الفصل فی شکیب و مراد اینجا بریدن کردن
 آنخراج بریدن برادر کردن و مانند آنست و بعضی نسخ بعین بالنقطه است و بر این تقریر یسیر معلوم
 بآب فصر است المخلول ضم فین حیات و اخوات از صوب صواب یفساد مزاج مخفی نماید اگر کسی
 در دینی باشد مناسب تمام نیست زیرا که دوست و دزدی است و سارق فی حقیقه صاحب دست است
 اگر چه فرسیاست آن در دست است و مقصود اینجا مخالفت میان دوست و ابی حمزه است یعنی گفت امام
 حسین پس از امیر المومنین خویش آدمی که کفر خویش کرده باشد او را دوستی در نمی آید هر چند که دور باشد نسبت او اقرب
 و لا ذات طاهره و بیگانه آدمی گفته است که بیگانه کرده او را دوستی در نمی آید هر چند که نزدیک باشد نسبت او اقرب
 و لا ذات غلامه و گذشته است که کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب اول که مومنان از یک طایفه مخلوق
 شده اند و برادران و پدر و مادر یکدیگر اندریان اندن آنکه نیست چیرینه نزدیک پسوی چیرینه از دوی پسوی
 چیرینه از دوی پسوی که است بیرون کرده میشود از مزاج بدن پس برید می شود باقی او آن بدن
 سرایت نکند و گاهی برید می شود پس خارج کرده می شود موضع آن تا خون نباشد و باعث فساد بدن نشود

مجال شری اصول کافی

باب ششم اصل باب اخبار الرجال اخاه محبه

شرح این باب فضیلت اظهار مرد است برادر مومن خود را بدو می خود در این باب و ده
 حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اخا احببت احدا من اخوانك
 فاحلمه ذاك فان ابراحیه قال سب ابا ذر کیت یحیی الموقی قال او لیرد من قال لی لیکن
 لیثان قلبی **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام چون دوست داشته یکی را از برادران مومن
 خود پس با او مکن او را از دوستی خود بریدی که اگر اطمینان علیه السلام گفت چنانچه در سوره البقره است
 که ایها الاحب کل اختیار من ثلثین که چون زنده می کنی مردگان را الله تعالی گفت آیا تو نیز باین ایمان
 نداری ابراهیم گفت بلی ما مردم و لیکن طلب من براسه اینست که ساکن نشود دل من از اشارت است باینکه

نکته

و اگر ضرری بهم رسد کسی را از حق گفتن آن باشد پس ایضا گفته است و پس سلام زید که هر فردی دیگر از
 افراد اسلام از جانب او است چنانچه گفته شد در کتاب الدعاء در حدیث است و چهارم بایست گفت اللهم أنت
 السلام ومنك السلام پس مراد بسلام الله عند او بخلاف خلقه است و دست و اشارت است بآیت سوره
 البقرة لا اله الا الله و میان خود در کتاب الحج در باب دوم که باب طهقات الانبياء و الرسل و
 الائمة عليهم السلام است و مراد به تسليم دعا است براسه کسی باینکه مستمر ماند در عهد الهی که قبول
 کرده و منتفع شود بآن در دنیا و آخرت و می تواند بود که مراد دعا باشد قبول آن عهد باشد بقرینه آنچه گفته
 در کتاب الحج در حدیث چهارم بود که علی بن الحسن موسی علیه السلام که علی صاحبک ان هداه الله فاما
 التسليم فذاك اذا صار في ديننا و می تواند بود که مراد بافتا به سلام مشهور کردن آن باشد بعنوان اینکه
 هر که از اهل اسلام و مستحقین آن بر خیزد سلام کند چنانچه ظاهر حدیث هفتم این باب است یعنی
 روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت سلمان رحمه الله این بود که می گفت مشهور کنید
 سلام الله را که یعنی عهد الهی است که مخصوص آنکه معصومین عالمین جمیع احکام الهی است از زمان
 آدم تا انقضای دنیا چه بدرستی که عهد الله تعالی بر منی پایداری کنندگان را پنجم اصل در حدیث
 علیه السلام قال ان الله عز وجل يحب اخفاء السلام فصح روایت است از امام محمد باقر علیه
 السلام گفت بدرستی که الله تعالی عز و جل دوست میدارد و مشهور کردن سلام را اشارت است بآنچه
 گفته شد در حدیث سابق ششم اصل عن ابی عبد الله قال ان الله عز وجل قال البیعتین
 معن بالسلام فصح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز و جل گفت در عهد
 قدسی که بخیل تمام بخیل کسی است که بخیل گردد سلام کردن زیرا که جمیع نعمتها بطیقل سلام مخلوق شد و
 چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث چهارم این باب و در سلام حجت و فرجه نیست پس بخیل بان فوق
 بنماست هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سلم احدكم فليجهر بسلامه
 ولا يقول سلمت فله مرد و داعی و له و لا يكون قد سلم و لم يسمعهم فاذا اراد احدكم فليجهر بسلامه
 ولا يقول المسلم سلمت فله مرد و داعی و له و لا يقول بسلامه و لا يسمعهم فغائب باب تسليم و تسليم
 در جواب امر زید که او براسه جمعیت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که
 گفت چون سلام کردی که از شما پس باید که او از بلند کردن سلام خود و تکرید که سلام کردم پس جواب
 آنرا بزرگوارانید بزمین و شاید که او باشد زمین که تحقیق سلام کرده باشد و نه شنوا شده باشد
 ایشان را که مخاطب سلام شد پس چون برگرداند کسی از شما سلام را پس باید که او از بلند کردن
 برگردانیدن خود و نگوید سلام گفته که سلام کردم پس برگردانید بزمین اصل آخر قال كان علي
 عليه السلام يقول لا تعصنوا ولا تعصنوا الا الله و اطيعوا الكلام و صلوا بالليل و النائم و

مانی شرح اصول کافی

يقول ربحكم الله وان لم يكن معه غيره والرجل يسلم على الرجل فيقول التسليم على من
 والرجل يدعوا للرجل فيقول خافا كما ذكر الله ان كان دليلا فان معه غيره ثم رويت
 از امام جعفر صادق عليه السلام گفت سه کس از سخن گویان برگردانیده سے شد جواب ایشان
 برایشان مانند برگردانیدن کسی سخن جاسمے را باین معنی کہ بلفظ جمع جواب گفته می شود هر چند
 آنکه جوابی بر او برگردانیده سے شود کیے باشد اول نزد عطیہ مراد است کہ ادل عطیہ کندہ است
 بیان این آنکه میگوید عطیہ کندہ در جواب کسی کہ با او بر حکم الله گفت بر حکم الله برگردانیده باشد
 در ظاهر آنکه بر حکم الله گفته غیر او محقق نمایند کہ بر حکم الله یعنی ان است و دلالت بر این می کند
 حدیث اول باب العطاس کہ باب پانزدهم است و دوم مردی کہ سلام کند بر مردی پس میگوید جواب
 دهنہ کہ السلام علیکم نسوم مردی کہ دعا کند برای مردم پس میگوید آنکه جواب دعای او میگوید کہ فیما
 حاسا و شمارا الله تعالی چه کند کہ آن دعا کندہ یکے باشد چه بدرستی کہ با و مد باطن غیر او از ملائکہ هستند
 کہ دلالت کردہ اند و را یا نچہ کردہ برین سه صورت اگر چه در ظاهر نیستہ یازدهم اصل
 کان ابو عبد الله يقول ثلثة لا یسلمون الماشی مع الجنائذ والماشی الی الجمعة فقیہت نہام
 شرح لا یسلمون بصیغہ مجهول باب تفصیل است وی تواند بود کہ بصیغہ معلوم باشد الجنائزہ کہ بحرم تاریک
 کہ میت در است و فتح نیم متی کہ در تابوت است و ہر دو اینجا مناسب است و فی التبع و کسراف و
 تشدید بایے و اصل قوی التبع قات و کسراف و بودہ بروزن کف بمعنی خلوت گزیدہ و او ساکن شدہ
 فیما ساجنا نچہ و کف تسکین تا جائز است یا قات نیز تسکین و نچہ و کف کسراف نیز جائز است
 و ہر تقدیر و او مہمل بیاشدہ و غم شدہ بآن یا با خود است از فی کسراف و تشدید یا بمعنی زمین عالی
 و شرح کسراف و سکون یا حوت برست و در این ہنگام فی بیت جام تقدیر و من فی بیت جام است یعنی
 می گفتہ از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ سه کس سلام کردہ نمی شود اول رونڈہ یا جائزہ شاید کہ مراد صاحب
 باشد زیرا کہ او مشغول فکر و اندوہ میباشد غالباً و چون سلام کردہ شود از اندیشہ خود بازمی ماند و تواتر
 بود کہ مراد اعم از صاحب عز باشد و دوم رونڈہ بسوی نماز جمعہ زیرا کہ سعی دارد و تا خود را و دو برساند
 نسوم مردی کہ در خلوت قائم حاسے است زیرا کہ چون حالتی دارد کہ ورود کسی نزد او و سلام بر او باعث
 خیالت اوی شود و رفتن نزد او بہتر است و اگر اتفاق افتد تعاضل کردن و برگشتن بے سلام بہتر است
 و نازدہم اصل عن ابی عبد الله قال من التواضع ان تسلم علی من لقیبت ثم روي
 روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت از جملہ ترک نکردن اینست کہ سلام کنی بر کسی کہ طاعت
 کنی و از اہل اسلام تواد آشنا و خواہ میگذارد پس نوزدہم اصل عن ابی عبد الله قال من
 امیر المؤمنین علیہ السلام قدومہ فسلم علیہم فقال اعلیک السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ و مغفرتہ و فضولہ

اجتماع اسلام کند گفته بر کسی که نشسته باشد و اگر مساوی و اگر نیز باشد ابتدا کند جماعت که هر یک از این
 عقیقی نماید که این تقریر پیشه بر این است که در صورت تعارض بعضی از این سه صورت یا بعضی دیگر یا بر این
 حدیث این باشد که صغیر و کبر منظور باشد مطلقا و اگر تعارض میان دو صورت اخیر نشود پس مرور و قعود
 منظور باشد و می تواند بود که تقریر حدیث بروشی باشد که در صورت تعارض احتیاج بدلیل
 از خارج هست براسه ترجیح بعضی بر بعضی مانند صورتی که در جمیع این صفات مساوی باشند و بعضی
 ترجیحات دیگری که در چند حدیث آورده **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال القلیل یقبل
 الکثیر بالسلام والاکب علی المأشی واصحاب الغال یبدأون اصحاب الحیدر واصحاب الخیل
 یبدأون اصحاب النعال **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جماعت که ابتدا میکنند
 نسبت به جماعت بسیار سلام و سواران ابتدا میکنند نسبت به پیاده و سواران استرا ابتدا میکنند نسبت
 به سواران و اگر کوفته و سواران اسبها ابتدا میکنند نسبت به سواران استرا **سوم اصل** عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال سمعت یسأل ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یصلی فی جماعة فقام یسلم
 (لا یصل علی کثیر) و اذ یصل واحد علی الجماعة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که کسی گفت سلام میکند سوار بر پیاده و پیاده بر نشسته و
 چون بر خورند جماعتی با جماعتی دیگر سلام میکنند کمتر بر بیشتر و چون بر خورند کسی با جماعتی سلام میکنند یک
 بر جماعت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یسلم الاکب علی المأشی و القائم علی القلائد **شرح**
 روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سلام میکند سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان قوم فی مجلس ثم سبق قوم فدخلوا فاعلم
 الدخول انهم اذا دخلوا یسلم علیهم **شرح** سبق یعنی بی نظیر و با کسی که نقطه بصیرت فاضلی معلوم
 باب تفصیل است التسلیم و ادو و ستر و بقدیم شدن شخصی و مؤخر شدن و دیگر در رسیدن گروهی و یکی و دو
 دوانی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشند جمعی در مجلسی بعد از آن
 مقدم و مؤخر شوند جمعی پس داخل شوند باین معنی که یکبار مجموع ایشان داخل نشوند بلکه میان شان
 فاصله باشد مانند جمعی که در میدان بعضی ایشان از گروهی دیگر و بعضی ایشان سیدند پس هر کدام که
 داخل شود بعد از دیگری نیست که سلام کند بر آن جمعی که در مجلس اند

فانی شرح اصول کافی

باب نهم اصل باب اذا سلم واحد من الجماعة اجزا
 واذا سلم واحد من الجماعة اجزا عنهم

شرح باب بی تمیز و مضاف است و چون غیر ظرف زمان مضاف بحمله نمی شود مراد اینجا مضاف الیه
 فقط اذا سلم تا آخر و اوقات آنست یعنی این باب بیان اینست که چون سلام کرد یکی از جماعت کافی است

باب یازدهم اصل باب التسلیم علی اهل الملل

التمسح این باب بیان حکم سلام کردن بر غیر اهل اسلام است مثل یهود و نصاری و مجوس و غیر ایشان
 و مانند ایشان مخفی نماید که چون مصافحه از تمام حق سلام است چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیستم
 در حدیث آخرین باب در مصافحه است و این باب دو از ده حدیث است **اول اصل عیوب**
 علیه السلام قال دخل یهودی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و عائشة فحدثاه فقال لا سلام
 علیکم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله علیکم نفر دخل آخر فقال مثل ذلک فودع علیه کما رد
 علی صاحبہ نفر دخل آخر فقال مثل ذلک فودع رسول الله صلی الله علیه و آله کما رد علی صاحبہ
 سام فتعین بین بئس نقطه و الف و تخفیف میم در اصل سوم فتعین بین فتح و اولوده و این وزن مصدر
 قیاسی لازم باب علم است و در باب نصر موقوف بر سماع است و بر هر تقدیر یعنی تردد در میان
 بلا سبب جفیه است و این اثیر در کتاب نهاییه تفسیر آن بمرگ کرده نقل است که یهود این کلمه را بروشی
 میگویند که مستحب سلام می شود بر کسی که غافل باشد یعنی رعایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نقل شد
 جوادی بر رسول الله صلی الله علیه و آله و عائشته نزد او بود پس یهود گفت سام بر شما باد پس گفت
 رسول الله صلی الله علیه و آله بر شما باد و بعد از آن داخل شد جوادی دیگر پس گفت مثل آن پس رسول الله
 برگردانید بر او چنانچه برگردانید بر بار او و بعد از آن داخل شد جوادی دیگر پس گفت مثل آن پس گردانید
 رسول الله صلی الله علیه و آله چنانچه برگردانید بر بار او **اصل** فتخصیص عائشته فقالت علیکم
 السام و الغضب و اللعنة یا معشر الیهودیة اخوة القردة و الخنازیر فقال لیها رسول
 الله صلی الله علیه و آله یا عائشة ان الفحش لو کان مثلاً لکان مثلاً سوعان الوقت لم یوضع
 علی شیء قط الا انه و لم یرفع منه الا شانه قالت یا رسول الله ما سمعت الی قولهم
 السام علیکم فقال بلی ما سمعت ما حدثت علیهم قلت علیکم تشکیح ما درودت موصول و تشکیح
 می تواند بود یعنی پس غضبناک شد عائشته پس گفت بر شما باد سام و غضب و لعنت ای گروه یهودان ای
 حکمیشان بزرگان و فوکان بدی اسرائیل منع شده بودند پس گفت عائشته را رسول الله صلی الله علیه و آله
 عائشته بدرستی که دشنام صحیح می گوید بوجه مصور تصویر می کشیم باشد و مثال آن باشد هر آینه می بود
 صورت جدی بدرستی که همواری گذاشته نشد بر شخصی هرگز مگر آنکه زینت داد او را و برداشته
 نشد از او هرگز مگر آن که زشت کرد او را عائشته گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله ایگوش نینداز
 بسوی من ایشان که سام بر شما باد پس رسول علیه السلام گفت بے گوش انداختم آیا تشنیدی آنچه را
 که برگردانیدم بر ایشان بیان این آنکه گفتم بر شما باد مخفی نماید که با وجود نصیحت درشتی با رسول
 نیز کرد و شوق خود را از آنکه نه کرد زیرا که اما سمعت الی قولهم درشت است و لهذا اگر بایز و نه بر او نقل آن

معانی و تشریح اصول کافی

اصل نداء الله عليه وسلم فقلوا اسلام عليكم واذا سلم عليكم كما فقلوا عليك تسليح
 اين كلام حضرت امام محمد باقر عليه السلام است تسليح اسم فاعل باب افعال است و از باب تفصيل نیز
 می تواند بود و بر هر تقدیر مراد اینجا کسی است که حقیقت سلام را که مذکور شد و حدیث چهارم باب
 هفتم قصد کرده باشد سلام عليكم یعنویان مثال است زیرا که عليكم السلام نیز می توان گفت و بر تقدیر
 ضمیر جمع مبنی بر آنست که مذکور شد و حدیث دهم باب هفتم مراد بجا نیا کسی است که قصد دشنام کرده باشد
 پس نسبت تسلیم باو بمحض اظهار اوست مخفی نماند که بنا بر این تفسیر شریف ثالث میماند و حکم آن مذکور شد
 در حدیث آینده یعنی پس چون اظهار سلام بر شما کند کسی که حقیقت سلام قصد کرده باشد پس گوید
 سلام عليكم و چون اظهار سلام بر شما کند کسی که دشنام تا قصد کرده باشد پس گوید بر تو باد آنچه قصد کرده
دو مواصل قال امير المؤمنين عليه السلام اذا سلموا عليك فقلوا
 وعليكم تسليح مراد باهل الكتاب اینجا جمیع است که حقیقت سلام را که مذکور شد و حدیث چهارم باب هفتم نمیدانند
 و قصد سلامتی از آفات دنیا می کنند و ممکن است که اهم باشد از ایشان و از جمیع که مطعون نباشد قصد ایشان
 که آیا دشنام است یا دعا است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث سابق ضمیر جمع مبنی بر نسبت که
 کشنده و ظاهر حدیث پس اگر یک کس باشد و عليك باید گفت یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام آنکه بگوید
 اهل کتاب را که مخالفند به شما از اسلام و غیر صورت تفسیر و چون سلام کنند بر شما پس گوید و بر شما
سوم مواصل قال الله عز وجل و النصارى و المشرک اذا سلموا علی اهل الحلال فقلوا
 علیهم تسليح مراد بحدیث اول علیکم تسليح مراد یهودی و نصرانی کسے است از جمله ایشان
 منظون اینست که قصد دشنام کرده باشد و مراد بحدیث دیگر اینجا صاحب است که مذکور می شود در حدیث
 یازدهم و می تواند بود که مراد بیت پرست ظاهری باشد در صورتی که قصد دشنام و منظون باشد یعنی
 رسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از یهودی و نصرانی و ناصب چون اظهار سلام کنند بر او برحالی
 که او نشسته باشد چون سزاوار است که برگرداند بر ایشان در جواب پس امام گفت که میگوید بر شما باد
 آنچه قصد کردی چهار **اصل** عن ابن عباس قال اذا سلم عليك اليهودی و النصارى و المشرک فقل
 عليك تسليح مضمون این موافق سابق است **پنجم اصل** عن ابی جعفر عليه السلام قال قل اقول
 بن هشام و معه قوم من قریة فلما خلوا علی ابی طالب فقالوا ان ابن ابيك قد اذاعا و اذاعه
 الله فادعیه و معه فلیکف عن العناد و کف عن الله **شرح** اسم ابو جعفر و فتح عین و سکون میم است
 مانع من مخزوم است فادع فلیکف هم ایسیان امر در مرده است و یکت مرفوع و جمله حالیه است
 یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت ابو جعفر بن هشام و ما او جمیع از قریش بودند
 پس داخل شدند بر ابوطالب پس گفتند بدرستی که بر او رزق تو تحقیق اینهمه با کردی و از کردار مستحسان

سابق در حدیث اول

عبادت نماز پس بخوان او را و لیکن او را باید که باز دارد خود را از اینها که متعلق بر عبادت
 مایه حالی که باز نمیدارم خود را از اینها که متعلق بر عبادت او اصل قال فیعت ابو الطالت الی و شوال الله
 صل الله علیه و آله فذاعة فلما دخل النبي صلى الله علیه و آله لم يرق البيت الا من ذاعة فقال الساجدة
 من اتبع الهدى فخره و ابو الطالت معها جاز الله ثم سرح امام عليه السلام گفت پس فرستاد ابو طالت
 کسی را بنویس رسول الله علیه و آله و اگر پس خواند او را پس چون داخل مجلس شد بنی صلى الله علیه و آله
 و آله که نمیدارد خانه ابو طالب و مگر مشرک را امراد چشم است که دارد خانه ابو طالب نمیشد و بود و اگر گفت
 سلام بر کسی با و که تابع شد راه حق را امراد ابو طالب است و تصریح نکرد و بر آنکه تقیید بعد از آن نیست
 پس خبر داد که بنی را صلى الله علیه و آله و اگر ابو طالب با حق این جماعت آمدند بر آنکه آن اصل نقل
 او دخل لهم في مكة خيلهم من هذا النيسودن بها العرب و يطأون اعناقهم فقال ابو جهل نعم و ما
 هذه الكلمة قال تقولون لا اله الا الله ثم سرح ابو الطالت و تصریح کرد و کبره است و بعضی منقول
 میگویی و کاسه تخفیف و او را که با کسور یا مستوح می باشد در اصل آیه باشد و او کسور
 یا مستوح یا سکون و او کسور یا سکون یا بود و یا محذوف شده و آن کلمه نیست که در مقام شکایت
 یا در مقام اظهار اندوه میگوید و کاسه و او آن متقلب بافت میشود و بنا بر این میباید چنانچه در علم
 متعارف است یقولون بتقدیران است یا اجمال عمل آن و مراد اینست که آن کلمه منقول شهادت در نیکی
 که این کلمه باشد یعنی پس بنی صلى الله علیه و آله گفت آیه آیا ایشان را رغبت هست در کلمه که بر سر است
 بر آنکه ایشان از این مطلب که دارند بیان این آیه که در قرآن خود می آورند آن کلمه باقی عرب را
 و پاکردن ایشان می نهند پس گفت ابو جهل آنرا رغبت هست و چیست این کلمه گفت میگوید لا اله
 الا الله اصل قال فوضعوا اصابعهم في اذانهم و خرجوا بها و ابا و هم يقولون ما سمعنا بعد ان في
 الملة الا حذرة ان هلا الاختلاف فان الله تعالى في قوله من و القوان ذي الذكرا في قوله الا اختلاف في
 هرا با کسور جمع ارب حال است از قائل خرجوا که قبا با سمعنا بعد از قبول گفت با لبای است زیرا که آن
 باعث گفتگو است دیگر ایشان شده در اینجا اشارت بهفت آیه است اول من و القوان ذي الذكرا
 دوم بل الذين كفروا في عرة و شقاق معوم که اینها من قبلهم من قران فادوا و لا ث حین مناص چهارم و
 مجبوران جابرهم منذر منهم و قال الكافرون هذا ساحر كذاب تعجم اجعل الآلئمة لها و اعدان نراشی عجا
 شتم و انطلق الملائكة منهم ان امشوا و اصبروا علی التسم ان نراشی برادره فتم باسمعنا بعد ان في الملة الا حذرة
 ان نرا الا اختلاف و درین آیت چند احتمال است از جمله اینکه ام گفتی است در شکر در آن که گفت فرمود
 لا میگوید و آن شتر را نیز صاد می نامند و تشبیه نمیکرد و حال او با نهای شود یا اشارت بر نیکو ایشان
 زیرا که شتر وقت گونم آن عمل میکند یا اشارت با گشت بر گوش نهادن است زیرا که صدا اول خرو

اصح است چون هر طریقی را که در است یا صادر از جمله معروفات توحیدی چهاردهم است و چهاردهم اهل البیت است
از قریش یا که با حق در دنیا و آخرت یکسانند از اهل عالم بحکم یکسانند و احکام الهی است و همیشه
فزون ترین این قسم عالمی از اهل البیت صلوات الله عز وجل و سلامه علیه و علی اولاده النعمان
است و جدا از هم نمی شوند تا حوض کوثر جواب قسم مقدم شده و آن مدلولی است بل برای انصاف
از توهم بیان آن تفریق است و تکریم عمر ایشان و ولایت جید مناصب می تواند بود که قول الله تعالی یا شری
وی تواند بود که قول آن جماعت باشد و وقت ندای او بمعنی اینست که این عین مطلوب ماست و با
رسوائی اوست و مدعیان که میکنند و دارند استیفاء بیانی آن گفتند ما سمعنا ما آخر الملة الاخرة
عجارت از ملت اهل کتاب است زیرا که با عقاید قریش ملت خودشان مقدم است و ملت اهل
کتاب هم نیست و پیست مرتبه است ترجمه تکریم کرد و در قسم بقرآن که قرین عالم کامل است و در بیان
بلکه آن جماعت که کافرند در تکریم و انکار حق اند در مدت عمر خود بسیار سزاوارا که در تکریم قریش
از ایشان که اهل زلمه بودند پس فریاد کردند و نبود وقت خلاص براس ایشان و گفت آمدند
از بیکه آمدند و ایشان ترسانند از عذاب الهی از جمله ایشان و گفتند این ساحر بظانیت و در گفت
آیا کرد ایند موجود آن را یک مبدوء بدستیکه این هر آئینه چیز نیست عجیب و در داده شدند بزرگان ایشان
که راهی شود و مصلحت کند بر جمعی خود بیان این آنکه این توحید او هر آئینه چیزی است موافق مطلب
مایان این آنکه نشینیدیم این توحید را در ملت پیست مرتبه نیز زیرا که نصاری تملیک کردند و یهود عزیز
ابن الله گفتند نیست این توحید مگر انفراسه صریح و محالفت با جمیع اهل ملل یعنی امام گفت
پس نهادند انگشتها بر خود و او را که شهادت خود و پیرون رفتند از خانه ابو طالب گریختگان ایشان
میگفتند نشینیدیم این توحید را در ملت اهل کتاب نیز با وجود آنکه پیست ترین ملل است نیست این توحید
مگر انفراسه بعضی پس فرمودند و الله عز وجل در سخن ایشان صدا قرآن ذی الذکر را تا اقل و کلام اختلافی
نشانده **اصل** من ابی عبد الله قال تقول فی الدرد علی البهودی و النضری مسلما و شریح
تقول یعنی بخیر زک ان تقول است بقرینه حدیث سوم و چهارم این باب سلام اگر بفرع سید است مراد
انذار این است و اخفاست تکرار آفت در خاطر شری علی من اتبع الهدی که حدیث سابق گذشته و شری علی
و شری علینا و علی عباد الله الصالحین مخفی نهاده که می تواند بود که حکایت قول ابراهیم و در سوره هود که قال
سلام منی بر این باشد چه او را آن وقت نمی دانست که مخاطبین ملاک آنده و غیر خود و اهل بیت خود
کس را از مردم مؤمن نمی دانست چنانچه گذشته در کتاب الایمان و الکفر و حدیث پنجم باب صدم که
باب فی قلعه عدد المؤمنین است و بنابر این می تواند بود که قالوا سلما ما از قبیل قالوا با باشد و حکایت
خصوصیت اعظم ملاک نشانه باشد و مراد این باشد که سلامی کردند که مراد معلوم ابراهیم است که ایشان از ملاک اند

این توحید را در ملت اهل کتاب نیز با وجود آنکه پیست ترین ملل است نیست این توحید

و اگر کسی سرین است جمیع مسلمین یعنی و کسر لام است یعنی سگما یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگوئی که اگر کسی در اسلام بر یهودی و نصرانی سلام قطع میکند بے آنکه تشریف آن ظاهر شود

هفتم اصل قلت لابی الحسن موسی ع آوایت ان احدثت الی متطلب و غیره و فی ان ان المسلم

علیه و ادعوه قال نعم لا یمنعه دعاءك **شرح** التعلیل بصفه هم فاعل ای تفعل ما ذوق و تفعل

طلب و هو نصرانی جمله حالیه است ان المسلم یعنی هر چه و تخفیف دون بدل احتمال متطلب است یعنی گفتیم

امام موسی کاظم علیه السلام را خبر ده مگر اگر محتاج شوم به یوی طیب ما ذوق و او ترسانم که سلام کنم

برای او آیا جائز است یا نه گفت اگر کسی باینتر است فایده میکند او را و ما که خود که سلام نکردیم و اگر آن نیز

فیس است از دعا **هشتم اصل** قلت لابی الحسن علیه السلام ادایت ان احدثت الی الطیب

و هو نصرانی ان المسلم علیه و ادعوه قال نعم انه لا یمنعه دعاءك **شرح** مقدمون این موافق سابق است

نهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال قیل لابی عبد الله علیه السلام کیف اذ هو

الیهودی و النصرانی قال تقول له بآذك الله لك فی دنیاك **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت گفتند

امام جعفر صادق علیه السلام را که چون دعا کنیم برای جمود و ترسانگفت میگوئی او را که برکت دعا و ادعای تو برای

تو در دین است **دهم اصل** عن احمد بن حنبل بن السلفی مصاحفه المسیر الی یهودی و النصرانی

قال من ذر ان الشیاب فان تصباحك بید یا فاعسل یدك **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه

السلام با امام جعفر صادق علیه السلام در مصاحفه مسلمان یا جمود و ترسانگفت از پس یا صاب یا صاب پس اگر چنانچه گفت

یا تو برست خود دینی آنکه در صبح یا صاب یا صاب بشود دست خود را تمحی نماید که در صبح شستن دست و نمازات

نماید و یا آنکه دست بچین نشده باشد و بچین شستن نماید و چینی باشد و گن است که شستن شنب باشد و اگر

بند شستن آید یا نه **یازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام انی لقی الله فی قضاء فنی

قال استسحنا یا لایزال یا لایزال قلت قال انصاب قال اغسل یدك **شرح** گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که هر

سینوزم با کسی که از اهل اسلام نیست و در آن است مثل بعضی یهودان و ترسانان و دیگران پس مصافحه میکند با من

آیا چنانکه گفت یا من دست خود را بچین دین و بیدار گفتیم پس مصافحه یا نصاب اگر واقع شود و چه کنیم گفت بشو

دست خود را مراد نصاب کسی است که رسالت رسول آخر الزمان را قبول دارد و امامت امامی را

که عالم جمیع احکام باشد چه هر زمان خواه زمان خودش و خواه زمان سابق و خواه زمان لاحق قبول نماید

با وجود آنکه از علماء و بزرگان ایشان است مستضعف نیست **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر ع فی رجل

صالح دجال عو صیفا قال یصل یدك و کما یوصی **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام

در مردی که در دنیا خود را با مردی که گریه است امام گفت می شود دست خود را و وضو می سازد باین معنی که از

مصافحه و وضو باطل نمیکند تا اعداد بگوید باین معنی سبیش از شستن دست و وضو نمیکند سازد

باب دوم اصل باب مکاتبه اهل الذمه

تشریح این باب بیان حکم نوشتن مکاتب است براسه آنکه در عهد اسلام درین باب دو حدیث است
اول اصل سئل ابو عبد الله عن الرجل تأكل له الحاجة الى الموحى الى اليهودى او الى
 اسمرائى او ان يكون عاملا او مدققا من عظماء اهل ارضه فيكتب اليه الرجل في الحاجة ^{المطلبة}
 ايصالا للعالم ويسلم عليه في كتابه وانما يبلغك الحق تقضى حاجته قال اما ان تبدله فلا ولكن
 يسلم عليه في كتابك وان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يكتب الى كسرى وقيصر وشيخ
 او الى يكون يفتح بهره ويخفف لوزن بقدره او لان يكون امت بكسر لام وان معطوف است برمحذوف
 بتقدير محلب نفع عظيم او لان يكون عاجلا وقريبه برين محذوف في الحاجة العظيمة است واولان يكون
 از قبيل دفع ملزوم در مقام لازم است ازبركه عامل اینجا بمنجه حاكم مستقل است وحاكم دافع ضرر میباشد
 وضمير مستتر در كيون راجع بچوسى و يهودى و نصرانى است الذمه همان كسر و ضم دال بلفظ وسكون با
 وقامت اوالعت رئيس اقليم و مراد اینجا حاكم جزيره است كه از منصوبان مستقل است في ذمه في الحاجة جزيره
 بيت است الفاعل بكسر عين بلفظ وسكون لام و جيم دراز گوش و حتى كه قوى و قويه باشد و يفتح عين و كسر
 لام و ضم عين و فتح لام مخففه و مشدده مرد قوى و برتر بقدر مراد اینجا كافر قوى است و اجندا بفتح عيار است
 از نوشتن اينست كه لظان من ظان ان تبدأ بغيره فخطب است مخمخين تسليم يعنى پيروي شده نام
 جعفر صادق عليه السلام انعمدى كه میباشد او را حاجت بسوى گيرى يا بسوى جهودى يا بسوى ترسانى
 براسه جلب نفعى عظيم براسه نفع ضررى باعتبار اينكه آن مجوسى يا يهودى يا نصرانى حاكم مستقل است
 يا حاكم جزيره است از بزرگان اهل سرزمينى كه آن مراد اینجا میباشد پس منو پيد بسوى او آن مراد براسه
 حاجت بزرگ در جلب نفع يا دفع ضرر آن است انجام آن كافر قوى ميكند عيش از تمام حق و سلام ميكند
 بزرگى كافر قوى در كموب جزه در اين نيت كه ميكند آن ربيعه او سلام با براسه اينكه برآورده شود حاجت
 او در جلب نفع عظيم يا دفع ضرر او گفتم اما اينكه ابتدا كنى بنام او پس نه حاضر ميست مراد عدم حوازا آن
 و ضرورت عدم ضرر و ذمت داعيه و خصوص آن است بقرينه حديث آينده و اشارت است بانكه در اكثر اوقات
 حاجت بان نمى باشد ليكن سلام ميكنى بر آن كافر در مكاتب خود چه بدرستيكه رسول الله صلى الله عليه وآله
 بتحقيق مى نوشت بسوى كسرى بکسر و فتح كاف و سكون سين بلفظ و فتح زاي بلفظ و الف مقصوره
 كه پادشاه مدائن و تولج آن بود از فرس و آن مغرب خسرو است بمعنى واسع الملك بسوى قيصركه
 پادشاه روم بود و نام خود را مقدم مى نوشت و سلام مى رسانيد چنانچه مشهور است كه كسرى براى پيستن
 رسول را پاره كرده بر سر او انداخته و **اصل** سالوات با عدا الله عليه السلام و الحمد لله و صلى الله عليه و آله و سلم
 قيتبدأ باسمه قبل اسمه فقال لا يا من ادفعنا عن خيالك و شيوخ برسيد لم اعم جعفر صادق عليه السلام با از مرد

کہ میں نے سید بسوی مروی از بزرگان حکام گبران پس ابتدا ایکن نام آن کافر پیش از نام خود باین روش گفتم
من فلان پس امام گفت با کس نیست چون کرده باشند آزار براسے برگزیدن نفع مراد نیست کہ اگر اند
مطلوب اولی آن قدر حاصل نمیشود و آن مطلوب بنزد و عظیم باشد با کس نیست بقرینہ حدیث سابق

باب سیزدهم اصل باب الاغضار

شرح الاغضار یعنی با نقطه وضاد با نقطه مصدر عقل الام یا لی باب افعال جیم پوشا نیدن از عیوب
برادر مومن و تفاضل باندان است یعنی این باب فضیلت فاضل از عیب برادر مومن است در این
باب دو حدیث است **اول اصل** من ابی عبد الله علیه السلام قال کان عبدہ جمع یجد ثوبا اذا ذک
رجل وقع فیہ و شکاکہ و قال لا ابو عبد الله علیه السلام و انی لاک باخیک کله فای الرجل حال
العبد بہ شرح روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام را وی می گفت بودند نزد او جمعی کہ
گفتگویی کرد با ایشان ناگاہ مذکور ساخت مروی از ایشان مردی را پس در پست او افتاد و شکایت کرد
از او پس گفت اورا امام جعفر صادق علیہ السلام و کجا است برائے تیرادر تو کہ تمام عبارت باشد در
برادری و کہ ام از مردم پاکیزہ کردہ شدہ است باعتبار اینکه جمیع اخلاق حمیدہ داشته باشد مراد نیست
کہ تفاضل می یابید از عیبها سے برادران مومن و الا یکس یار یکس نمی شود و **دو اصل**
ابو عبد الله قال قلت للناس فبلا صديق فشرح گفت امام جعفر صادق علیہ السلام تقیض می یاب
مردم کن کہ باعث دین می شود کہ مانے بے دوستی کہ ہمد مبرا باشد

باب چهارم اصل باب نادرا

شرح باب مضات است بنام یعنی این باب بیان منہدی است کہ تازہ غریب درین باب پنج حدیث است
اول اصل سمعت ابا عبد الله یقول انظر قلبک فاذا انکروا صلیک فان احدکما قد احدث فشرح
تفسیر از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت وارس دل خود را پس چون خواست زینق نواز پس بر رستیکہ کی از
شمارہ کس تحقیق کار سے کرده کہ باعث شدیم ادا نیست کہ لارا یکگیرا می باشد محقق نماید کہ این داخل
عام نیست بلکہ باستیاض از دلیل است و داخل نبوت نیست زیرا کہ دلیل آن فارق عادت نیست و
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام فقال یوسیل بقول اودک فلیکما علیہ یورنی فقال انحن قلبک
فای کنت تودہ فاذہ یودک فشرح شنیدم از مردی کہ می پرسید امام جعفر صادق علیہ السلام را از چیز پس
آن مرد گفت کہ مردی سے گوید دوست میدارم ترا در باطن پس چون میدانم این را کہ او دوست
میدارد مرا در باطن یا نہ پس امام گفت وارس دل خود را پس اگر دوست میداری او را در باطن پس
بر رستیکہ او نیز دوست میدارد ترا در باطن **دو اصل** حدثنا سعد بن ابی السبع قال قال لابی
عبد الله جعفر بن محمد علیہما السلام انی والله لا حیک فاطرقی فخرج رأسه فقال صدقت

محمد اوائی چھ قلت بل وقد صلى عليه وارضوا صلواتنا عليه ورحمة لنا وقربة شمس
نقول بعينه منكم بتقدیر استفهام است كما يقول بعينه غائب است او كما نقول بعينه منكم است و
عطفت بر كما نقول است پس تہ شق اول استفهام است و شق دوم استفهام مخدوف است و اگر عطفت
بر نقول لم ی یرو شق دوم استفهام می آید لیس نقول بعينه منكم خطب است ارحم بتقدیر لیس نقول ارحم است
وقد عمل تا آخر کلام را و سے است براسے انھار ایکنہ فہمیدم انچہ را گفتے یعنی بودم نزد امام
رضاصلووات اللہ عزوجل و سلامہ علیہ و سے آہا کہ پس عطسہ کرد پس گفتم درود کند اللہ عزوجل بر تو
بعد از ان عطسہ کرد پس گفتم درود کند اللہ تعالیٰ بر تو بعد از ان عطسہ کرد پس گفتم درود کند
اللہ تعالیٰ بر تو و گفتیم امام علیہ السلام را قربانت شوم چون عطسہ کند مثل تو بعینہ امام زمان آیتما
باین روش کہ گوئیم اور اپنا انچہ میگوید بعض ما دیگر کہ رحمت کند ترا اللہ تعالیٰ یا چنانچہ میگویم کہ صل اللہ
علیک یا غفار استم بلکہ شق ثانی واجب است گفت اگرے مختار بدانیست ایکنہ میگوئی در دعوات خود
کہ صل اللہ علیہ و آلہ وسلم بے میگوئیم امام گفت آئی نیست ایکنہ میگوئی در دعوات خود کہ ارحم محمد و آل محمد
مراد نیست کہ آیا مختار نیستی و دعا کا کہ ہر کہ امام را کہ خواہیہو گوئی کہ گفتیم بے مختاریم تحقیق درود کردہ اللہ
بر محمد و رحمت کردہ او را و جز این نیست کہ درود کاے بار و باعث رحمت برائی ما و باعث نزدیکی
بابر گاہ اتنی است مراد نیست کہ فہمیدم کہ این دعاے حقیقی نیست تا شاہد بی ادلی در آن باشد بلکہ
انھار رضا پرورد و رحمت است و این عباراتے اسب از جانبہ مخفی نماند کہ چہین است لعن بر رؤسای
ضلالت والا اگر احتمال غلو یا تخفیف می بود این دعا بیکلے می شد پنجم اصل صحت الرضا علیہ السلام
یقول المتأویب من الشیطان والعطسة من الله عزوجل شرح شریف از امام رضا علیہ السلام کہ گفت
کہ دہن درہ از شیطان است و عطسہ از اللہ عزوجل است مخفی نماند کہ دین چند احتمال است اول ایکنہ
دہن درہ در وقت گفتگو دال بر کذب است و طسہ در وقت گفتگو دال بر صدق است چنانچہ سے آید
در حدیث بست و چہارم بست و پنجم بست و ششم بست و ہم ایکنہ دہن درہ دلیل زیادتی
فعلت صاحبش است و لہذا در وقت گفتگو با پادشاہ یا امیر سے یا صاحب مصلابت سے نمی آید و عطسہ
دلیل رحمت بعد از غفلت است چنانچہ می آید در حدیث آئندہ مسموم ایکنہ دہن درہ اختیاری صاحبش
است غالباً و مکر وہ است در نماز و مانند آن چنانچہ می آید در کتاب الصلوٰۃ و حدیث باب المشغوف فی الصلوٰۃ
کہ باب شانزدہم است کہ ہر من الشیطان ولا یملکہ و لہذا بفروردن آب دہن بر میگرد و عطسہ بی اختیار
است غالباً و مکر وہ نیست چہارم ایکنہ دہن درہ از ملاخلہ دہن درہ دیگر سے ہم برسد بسیار پس مانند
تقلید دیگر سے است کہ محبت نباشد و عطسہ نہ چہین است ششم اصل من صالح عن ابی حماد قال
سالت العالم عن العطسة وما العلة فیما لمحمد الله علیہ افعال ان الله نعرطه عبداً فی صحۃ بدنہ

و سلامه بمجاورحه وان العبد یسئ ذکرا لله عزوجل علی ذلک و الله نسئ امو الله الی الخ فقیه اونی بدنه
 ثم یخبر بها من الله فیحمد الله علی ذلک فیکون حمدا عند ذلک شکرا المانی ثم یخرج صراح
 بن الی حماد و ادرک زمان امام محمد تقی و امام علی تقی و امام حسن عسکری علیهم السلام کرده پس عالم
 حبارت از سبک ایشان است فی در فی صحنه بر سببیت است فخرایسکون جمیع همزه و را و فی نقطه
 بصینه منافع نایبه باب منع است انجا رفتح جمیع و سکون همزه و از شدن گیاه و مانند آن و مراد اینجا
 فرو گرفتن جمیع مجاری بدن است چنانچه می آید در حدیث است و سوم این باب قرق میان حمد و شکر
 اینجا این است که حدیثی است بربانست خواه در مقابل نعمت و خواه در مقابل غیر آن و شکر تعظیم است
 در مقابل نعمت خواه بربان و خواه بغیر آن یعنی روایت است از صالح بن ابی حماد گفت پرسیدم
 و اناس اهل بیت علیهم السلام را از عطسه و اینکه چیست سبب در حدیثی است که الله تعالی بنا بر آن گفت
 بدرستی که الله تعالی را نعمتها نیست بر بنده خود بسبب صحت بدن او و بی عیب بودن جوارح او مثلا او
 بدرستی که بنده گاهی فراموش می کند یا داند عزوجل را بنا بر آنچه مذکور شد از نعمتها یا بمعنی که شکر
 نمیکند و چون فراموش کرد امر میکند الله تعالی بادر پس و از می شود آن بادر بدن او به روشنی
 که فرگیرد جمیع مجاری بدن او و پس الله تعالی بیرون می کند آن بادر از راه بینی او پس آن بنده
 حمد میکند الله تعالی را بنا بر آن بیرون کردن پس می باشد حمد او نزد آن نعمت بیرون کردن شکر
 بر اوست آنچه در سابق با او بوده از نعمتها **فصل** کما عند ابی عبد الله علیه السلام فی احصیه
 فی الیهیت اربعة عشر جلا فعبس ابو عبد الله علیه السلام فما انکله احد من القوم فقال ابو
 عبد الله علیه السلام کانه متون فوض المؤمن علی المؤمن اذا مرض ان یعوده و اذا مات ان یشی جنازه
 و اذا عطف ان یشمه و اذا قال ان یشمه و اذا ما کان یحبیه ثم یخرج الی یفتح همزه و تخفیف لام
 مرکب از همزه استفهام انکاری و حروف نفی است یا به تشدید لام حرف تخصیص است شمتون
 بکسر نون مخففه تعقیر شمتو بهینه است یا یفتح نون است و مقول مخدوف شده بر اوست بطور فرض
 یعنی حقیقت او محال بر اوست فک راوی است که ندانسته که بسین بی نقطه گفته یا بشین با نقطه
 و هر دو یک معنی دارند یعنی بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس شمرم و از آن قافه چهارده مر در امر او غیر خود
 و غیر امام دست یا مراد غیر خود است یا مراد غیر امام است یا مراد مجموع است پس عطسه کرد امام جعفر را
 علیه السلام پس کلام کردی از قوم پس گفت امام عیادای عطسه کنید پس حق یون بر یون چون میار شود است
 که پیش آرد و چون میرود است که حاضر شود جازه او را و چون عطسه کند نیست که دعای عطسه گوید
 او را و چون دعوت بیهیافت و مانند آن کند نیست که قبول کند دعوت او را **فصل** اصل قال
 ابو جعفر کف الشئ العطسه تنفع فی الجسد و تذکر الله عزوجل قلت ان عندنا قوم ما یلقون لیس

این شرح اصول کافی

الغسل بغير قوت و سکون صوابه فقط و با سه یک فقط و تا در حدت یک پشت از پشت بپوشد و سکون نوز
 دفع خا و در آب فقط و یکسهم و کسر خا و یکسهم و ضم خا و بفتح میم و کسر خا و سوراخ بینی الا لیسر
 اعمل التيمم است یعنی سوراخ که کشاد و تراست زیرا که دو سوراخ بینی مختلف می شود در سادات
 روز و شب گاهی این کشود و تری باشد و گاهی آن وضعت مشبه باشد یعنی سوراخی است که در جانب
 چپ است عرش اینجا عبارت از قرآن میتوان بود و عبارت از مشاهد اجسام متوازی بود یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام گفت هر که عطسه کرد بعد از آن گذشت دست خود را
 بر پشت بینی خود و بعد از آن گفت سپاس الله راست که صاحب کل اختیار کس و هر چیز است
 شائسته بسیار چنانچه او اهل است و در و کذا و الله تعالی بر هر چیزی که می است قال او تسلیم کند و الله تعالی
 بر ایشان اشارت است با پنج گذشت و کتاب که در حدت چهل باب مولد البی صلی الله علیه و آله و سلم
 و وفاته بیرون آمد از سوراخ او که کشاد و تراست مرغه که کوچک تر است از مرغ و بزرگ تر است از گوس
 تا رود باین عرش استغفار میکند الله تعالی بر او و آنکس تا روز قیامت نیست و سوم
 اصل عن رسول الله قال کت اباحسن اباحدا هم فلاح الله ما رایت مجلساً ائبل من
 بحاله قال فقال لی خوات یوم من این تخرج العطسة فقلت من الاف فقال لی صبت الخا
 فقلت جعلت فداک من این تخرج فقال من جمیع البدن کما ان النطفة تخرج من جمیع البدن و یخرجها الا حیل
 ثم قال اما رایت کانتال الا عطس تفض اعضاؤه و صاحب العطسة یا من لوت سبعة ایام ثم یخرج
 من این تخرج سوال از مخرج یعنی راه بیرون رفتن از بدن نیست زیرا که در آن حاجت بسوال نیست
 بلکه سوال از مبتدای حرکت است بجان بیرون کان مرد خیال کرد که آن نیز یعنی است و او در
 و صاحب بر سه انیفات نخوے است و صاحب مرفوع یعنی روایت است از مردی از اخیالان
 گفت همیشه میگردم با جعفر صادق علیه السلام پس نه بخدا قسم که دیدم مجلسی را که غییر تر از آن مجلسهای امامان گذشت
 که پس گفت مردان خا سه روزی از کجا شروع و حرکت بجان بیرون می کنند عطسه غمزمی پس گفت فدا کردی بپایان
 قریانت شوم از کجا شروع و حرکت می کنند بجان بیرون گفت از جمیع اعضا بدن چنانچه آب منی شروع
 و حرکت می کند از جمیع اعضا بدن و راه بیرون آمدن آن از بدن سوراخ آلت مردی است
 بعد از آن گفت آیا نمی بینی آدمی را که چون عطسه کرد فشا و می شود اعضای او که می عطسه کند ایمن
 می شود از مرگ در یک هفته غالباً نیست و چهار اصل قال رسول الله ص تیدین الحدیث
 عند العطاس تیدی ح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که راست شمران سخن نزد جعفر عطس است خواه سبکی و
 خواه بیش تر نیست و پنج اصل قال رسول الله ص اذ اکل الرجل لحدیث بعد یث فطس
 الطحاس فهو شاهد خبر فدی ح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون مرد سخن می گفته باشد بسخن پس

ما فی معلوم بابت مع است و آن معنی است و مقبول بر آن محذوف است بقدر برآه و ضمیر محذوف است
 راجع بمصدر اکرام است ابدی بفتح با و سکون دال و مجزعه کردن کار سے بجای آنکه مکروه طبع باشد و
 دیگر سے غیر بر آن کرده باشد یا بد لازم است و صله آن بکرامت است البتہ او باین چیز سے کردن بنابر
 این کرامت بمعنی اکرام خواہد بود یعنی گفت مرا امام جعفر صادق صلوات اللہ عزوجل علیہ تعظیم اللہ عزوجل
 تعظیم مومن صاحب سفیدی پوست و هر که عزیز تر منزه منزه را پس بسبب عزت اللہ تعالی کرده آن را
 بخودی خود یا بمنی که اگر در دل او پیش انسان عظمت انقی قرار گرفته باشد این عمل از او صادر نمی شود
 و هر که سبکی کند یا مومن که صاحب سفیدی مو باشد بری دیگرند و اللہ تعالی بسوے او کسی را سبکی کند یا
 او پیش از عزرا و او نشخصا صل عن الی عبد اللہ قال قال من اجل الله عزوجل اجل
 ذی الشیبة المسلم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت که امام
 گفت از تعظیم اللہ عزوجل است تعظیم صاحب سفیدی مو که مسلمان باشد

باب هفدهم اصل باب اکرام الکرام

شرح این باب بیان فضیلت عزیز داشتن در میان مردم است درین باب سه حدیث است
اول اصل عن الی عبد اللہ قال دخل رجلان علی امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ و آلہ
 قال لکل واحد منكما وسادة تقع علیها احد ما و ابی الا حق قال امیر المؤمنین علیہ السلام افضلهما
 علیها فان له یابی الکرامة الا حار شرح انقی بسینه بحول باب افعال است الوسادة بفتح و کسر و ضم و او سین
 بنی نقطه الف و دال بنی نقطه مکا و مخدّه و مراد اینجا فرشته است که طمعه انداخته میشود بر آس
 نشستن عزیز بر آن و اگر خواستند که دیگر سے شریک او نباشد و نشستن بر آن آزاد و تا میکنند بگامی
 تفسیر بر آن از استقلال بحکومت میکنند یا بفتح منقول است که امیر المؤمنین علیه السلام گفت لو نشیت
 لی الوسادة لکنت من اهل التوراة و یقولون ثم تا آخر الکرامة بفتح کاف عزیز بودن و مراد اینجا قبول عزیز
 شمردن است یعنی هر ایت است این امام جعفر صادق علیه السلام گفت داخل شدند و مراد امیر المؤمنین
 صلوات اللہ علیہ پس انداخته شد بر آس هر یک از ایشان سندی بر پشت بر سندی از ایشان شمرند
 از نشستن بر سندی گیری پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام بنشین بر این سندی بر سندی که سزاوارترند از
 قبول عزرا و هر کسی که احمق باشد **اصل** قوله قال رسول الله صلى الله عليه و آله انما تکریم غیر
 فاکرموه ثم شرح بنیه قال قد اول راجع یا امام جعفر صادق است و میتوان بود که راجع با امیر المؤمنین
 علیه السلام باشد یعنی بشمار دادن گفت که گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و چون آمد نزد شما عزیز شمر
 پس اعزاز کنید او را و **اصل** قوله قال رسول الله صلى الله عليه و آله انما تکریم غیر فاکرموه
 شرح این تذکره در بیان شمر دادن

ساقی شرح اصول کافی

معدی بن حاتم الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ اذخلہ البیت علی اللہ علیہ وآلہ بیتیہ ولم یکن فی البیت غیر
تخصیصہ ووسادۃ ادم فطرحہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لمعدی بن حاتم فشرح
الخصیفة لفتح غایۃ بالقلم وفتح صا وبنہ نقطہ و فافترسہ کہ مانند جلت از برگ درخت خرامی با فند و پاکان
و ہر دو اینجا مناسب است و سادۃ مجروری توین است و مذکور شد شرح حدیث سابق الا دم لغیر ہم ہمزہ
و ضم دال بنہ نقطہ جمع او ییم لفتح ہمزہ و کسر دال و سکون یاء و دو نقطہ در یائین پستہای گو سفند و بز گا و
و شتر و مراد بوسادۃ ادم قطع است کہ از چند پوست می و وزیر یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ
چون آمد معدی بن حاتم بسوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ در اول آمدن او بپوشیدنیش از اسلام او قبول
کرد و از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بخارجہ خود و نبودہ ان خانہ غیر فرستہ گندہ و طعنے انراخت آنرا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ براسیہ معدی بن حاتم تا بالیہ آن نشیند چون عزیز قوم خود بود

باب ہمدھماصل باب حق الداخل

تشریح این باب بیان حق کسی است کہ داخل خانہ شود براسیہ ضیافت یا براسیہ زیارت الی آن خانہ
درین باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ من حق الدخول علی اهل البیت ان یمشوا معہ ہنعا اذا دخلوا و اخرجوا فشرح روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ از جلیہ حق داخل شوندہ بر خانہ وہ ہنہ
کہ روند ہمراہ او اند کہ چون داخل شود بعنوان استقبال و چون بیرون رود بعنوان مشایعت اصل
و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اذا دخل احدکم علی اخیہ المسلم فی بیتہ فہو امیر
علیہ حتی ینخرج فشرح و امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
یکے از شما بر برادر خودش کہ مسلمان است در خانہ آن برادر پس او مانند حاکم است بر آن برادر تا و قسیر برین
رود مراد نیست کہ چون بعنوان ضیافت یا زیارت و مانند آنرا آید یا بس خاطر او باید داشت

باب یوزدھماصل باب المجالس بالامانة

تشریح باب بے توین و مضاف است المجالس مرفوع و مبتداست و چون غیر ظرف زمان مضاف بمجرور
مرا و مضاف الیہ مضمون آن لفظ و مرادفات آنست یعنی این باب بیان آنست کہ از مجلس ما نمیتوان
سخنہ بیرون برد و نقل کرد بعنوان خیانت درین باب سہ حدیث است اول اصل عن ابی عوف
عن ابی عبد اللہ قال سمعته یقول المجالس بالامانة شرح این از شرح عنوان ظاہر است
دوم اصل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ المجالس بالامانة شرح این موافق سابق
سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال المجالس بالامانة و لیس لاحد ان یحدث
بحديث یکتبه الا باذنه الا ان یکون فقها او ذکرا یخبر فشرح روایت است

از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت مجاہد با امانت است و بر سر دیگر اگر اقل کند بخنی را که می پرسد شاید آن را صاحبش مثل اینکه است که گویا از صاحب آن بگردد آن اقل از دو سه دانش علم دین باشد بخنی که حکم شارع بقول آن خدعه باشد و ادعای شهادت و مانند آن نماید و کردن آن صاحب باشد بخنی یا بخنی که آن سخن دلالت بر خوبی صاحبش کند چنانچه مستحب است که آدمی انقضای غلبه خود کند و

باب بیست و یکم اصل باب فی المناجات

تشریح این باب و بیان سرگوشی است درین باب سه حدیث است اول اصل من انی عبد الله علیہ السلام قال اذا کان القوم ثلثة فلا یتناحی منهم اتان دون صاحبهما فان ذلك مما یحزنه و یولد به تشويع فلا یتناحی فقی یخفی عنی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت چون باشد جماعت سه کس با یکدیگر در مجلس یا غیر مجلس پس سرگوشی نمی کنند از ایشان دو کس بے اطلاع یا از ایشان سخن ایشان که چو میگویند چیدرستی که آن محل از جمله چیز است که از دیگران می کنند و او را و از او می کنند و او را اصل من ان الحسن الاول علیه السلام قال اذا کان ثلثة فی بیت فلا یتناحی اتان دون صاحبهما فان ذلك مما یحزنه تشويع مضمرین این ظاهر است از شرح سابق شوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرض لآخره المسلم المتکلم فی حدیقه نکاحا أخذ شفا و جهة تشويع عرض زمین بے نقطه و راس بے نقطه عرضا و باقطه بصیغه یائینی معلوم باب تفصیل است التقریر فی ضد تصریح المسلم مجرور و صفت غیر است المتکلم نیز مجرور و موصوفه اخیر است فی حدیقه متعلق تفریق است و ضمیر راجع بمن است و باقائه مندر لغا علی است یا ضمیر راجع یاخیه است و اضافی مصدر و مفعولی است قدش بنما بے نقطه و الیه نقطه زمین با نقطه بصیغه یائینی معلوم باب ضرب است و وجه منصوب و مفعول به است و ضمیر راجع یاخیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که سرگوشی کند و تصریح نکند بر آن برادر خود که مسلمان سخن گوید است از سخن خود یا از سخن دیگر آن برادر است مثل اینکه در آن پاداشی در سخن باشد و در آن است که خواشیده باشد و روستی اگر باشد یا سخن که در حق مدرس یا واعظ باشد پس چنان است که خواشیده باشد و روستی آن برادر را بچنگال و مانند آن

باب بیست و یکم اصل باب فی المناجات

تشریح این باب بیان آداب نخستین است درین باب سه حدیث است اول اصل من انی عبد الله علیہ السلام قال اذا کان القوم ثلثة فلا یتناحی منهم اتان دون صاحبهما فان ذلك مما یحزنه و یولد به تشويع فلا یتناحی فقی یخفی عنی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت چون باشد جماعت سه کس با یکدیگر در مجلس یا غیر مجلس پس سرگوشی نمی کنند از ایشان دو کس بے اطلاع یا از ایشان سخن ایشان که چو میگویند چیدرستی که آن محل از جمله چیز است که از دیگران می کنند و او را و از او می کنند و او را اصل من ان الحسن الاول علیه السلام قال اذا کان ثلثة فی بیت فلا یتناحی اتان دون صاحبهما فان ذلك مما یحزنه تشويع مضمرین این ظاهر است از شرح سابق شوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرض لآخره المسلم المتکلم فی حدیقه نکاحا أخذ شفا و جهة تشويع عرض زمین بے نقطه و راس بے نقطه عرضا و باقطه بصیغه یائینی معلوم باب تفصیل است التقریر فی ضد تصریح المسلم مجرور و صفت غیر است المتکلم نیز مجرور و موصوفه اخیر است فی حدیقه متعلق تفریق است و ضمیر راجع بمن است و باقائه مندر لغا علی است یا ضمیر راجع یاخیه است و اضافی مصدر و مفعولی است قدش بنما بے نقطه و الیه نقطه زمین با نقطه بصیغه یائینی معلوم باب ضرب است و وجه منصوب و مفعول به است و ضمیر راجع یاخیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که سرگوشی کند و تصریح نکند بر آن برادر خود که مسلمان سخن گوید است از سخن خود یا از سخن دیگر آن برادر است مثل اینکه در آن پاداشی در سخن باشد و در آن است که خواشیده باشد و روستی اگر باشد یا سخن که در حق مدرس یا واعظ باشد پس چنان است که خواشیده باشد و روستی آن برادر را بچنگال و مانند آن

علیہا السلام و لہ فی صلی اللہ علیہ وآلہ منہ باق ط شرح القضاہ بفتح قاف و سکون
 راے ہے فقط و فتح قافے مصدر سامعی باب فعللہ مرفوع یتواند بود تاخیر مدتہای مخدوف باشد
 بتقدیر منہا القضاہ و منصوب یتواند بود تا بدیل تفصیل ثلاثا باشد از قضاہ مصدر باب فحالة
 بمعنی بستن یا در بیدار برائے تقدیر است بخوبی و بجم و ثانیہ فقط بصیغہ مضارع باب انصر است انجمن و بجم و
 ضم ثار و تشدید و او جمع شدن ثانی بناؤں فقط و ثانیہ بصیغہ مضارع معلوم باب ضربت یعنی عادت
 ہی صلی اللہ علیہ وآلہ این بود کہ می نشست پشتن از انجمن است قضاہ و آن نیست کہ راست کند و
 ساق خود را و پیش آویزد و او را در دو دست خود را بدو دست خود کند و در ذراع خود یا بطنی کہ انگشتان یک دست
 را محیط بذراع خود کند و بود اینکه مجموع می شد و پشتن بر دو زانوی خود و بود اینکه دو تا میگردیک پاسے
 خود را و پهن میگرد بر آن دیگرے را چنانچہ زانوے آن بر بالاسے بر آن دیگرے باشد یا چنانچہ زانوی آن
 بر بالاسے زانوے دیگرے باشد و بر دو دست باشد و دیدہ و تشدید صلی اللہ علیہ وآلہ چار زانوہم گرد میگرد
 دو ماضی

روایت علی بن الحسن علیہما السلام قاعا او اضعاء احدی سر جلیہ
 علی فخذہ فقلت ان الناس یکرہون هذه الجلسة و یقولون انها جلستہ الوب فقال
 انی انما جلست هذه الجلسة للملااة والرب لا یمل ولا تأخذنا سنة ولا نوم ط شرح
 یکرہون بصیغہ مضارع معلوم باب تفعلیل و باب علم سے تو اندر بود اسجلستہ بکسر جیم نوع شستن للملااة بفتح می
 مصدر باب علم اندو گین بودن استہ مانگی از علی یعنی دیدم امام زین العابدین علیہ السلام شستن
 گذاشتہ یکبارہ دو پاسے خود را بر آن خود پس بفتح بر تنیکہ مردم کمرہ می شستند آن نوع شستن را و یکبارہ
 بر تنیکہ آن نوع شستن صاحب کل اختیار است اینمیں کہ متکبر است پس گفت بدینیکہ من این
 نیست کہ شستم آن نوع شستن برائے اندو گین بودن و صاحب کل اختیار اندو گین نشود و در جمیع اہل
 اورا مانگی و نہ خواب سوم اصل

عن ابی عبد اللہ قال من رضی بدون التشریق من المجلس
 لم یزل اللہ عز وجل و ملائیکتہ یصلون علیہ حتی یقوم ط شرح روایت است از امام
 جعفر صادق علیہ السلام گفت ہر کہ را ضی شود یا این طلب شرف از مجلس تشریق اللہ عز وجل ملائکہ او را میکنند
 برا و تا وقتیکہ بر خیزد چہار ماضی کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ اکثر ما یجلس تجاه القبلة ط شرح
 اکثر منصوب است بنیابت ظرف زمان زیر کہ مصدر ریب است و مضاف بمصدر حکم مصدر دارد و مصدر
 باب ظرف زمان میشود مثل رائیۃ قدوم الحجاج تجاه منصوب و خبر کان است التجاه بضم و فتح و کسر تاے
 دو نقطہ در بالا کہ منقلب از واد است ترییم الف و پاسے برابر یعنی بود رسول اللہ صلعم در اکثر شستن
 بود متوجہ قبلہ پنجم اصل جلس ابو عبد اللہ السلام متورک اسرجلہ الیمنی علی فخذہ
 البصری فقال لہ ساجل جعلت فداک هذه جلسة مکروهة فقال انما هو شوق قالت الیہود

لما كان فرغ الله عز وجل من خلق السموات والارض واستوى على العرش جلس هذا المجلس
يسمى فانزل الله عز وجل لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم يعني ابو عبد الله
عليه السلام متورا كما هو مقتضى التورک بريك ران شستن نذر اکلمته مکرهت تقدير
استفهام است و ميتواند بود که خبر باشد لما يفتح لام تشديد يرمي تقدير قالوا الماست ان يفتح همزة وتخفيف
نون زائده است براسه اکيد الصالح جزاير بشرط السيرة كسرين مصدر مثل القاء و اوسه باب ضرب
ماندگ و ميروشي و غفلت و دينگي و ظانير اين حديث است که مراد پنجامنه اول است اندکاه بود موله
است و موجود است و غيرش مخدود است بتقدير که اهرط يعني نشست امام جعفر صادق عليه السلام
بر حاکم که بريك ران بود و پاسه راست او بر آن چپ او بود پس گفت او را مردے قرائت شوم
آيا اين نوع شستن کرده است پس امام گفت نه جز اين نيست که آن کرده بود و ن جبريست که گفتند
آنها جودان بيان اين که گفتند چونکه فارغ شد از عروجل از آفرين آسمانها و زمين و در است نشستن
بر عرش نشست اين نوع شستن تا طلب راحت کند بوسيله مانگي که او را ماضی شده بود
از عمل پس فرمود خداوند عز وجل در سورة البقرة که اجنبيت متقى عبادتي مگر او است زنده بنات
ايستاده بکار خلافت بيان اين که دري ياب او را مانگي از آفرينان چيزی که نه خواني مخفي نماند که
از اين مقرر نمايشد که سینه انجيا يعني دينگي نيست و چون لا تاخذہ استيناف بياني سابق است اگر
ميگفت لا تاخذہ نوم و البته بلخي نهي بود و زير که سته در مقابل قيوم است و نوم در مقابل حي است
و ترقی و نفی بر عکس تمثیل داشت می باشد باقی ماند امام جعفر صادق عليه السلام شسته بريك ران چنانکه
او بر آن بود و نشسته اصل کان رسول الله صلى الله عليه واله اذا دخل منزله فاقبل فادخل
المجلس اليه حين يدخل شمس جازت دخول منزله صلى الله عليه وآله وسلم اين بود که چون داخل مجلس ميشد
نشست و نزديکتر نشسته گاه بسوي او وقتیکه داخل ميشد بآنکه نه احوال بود و نزديکتر بود و از
جاهاے خالی ديگر نمی نشست و طلب بالاشيئي نیک و هفت اصل من ابی عبد الله عليه السلام
قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه سوق السليمن كنجد لهم من سبق الى مكان فواحق به
الى الليل قال كان كما اخذ من بيوت السوق كذا و ثمن ميتو اند بود که سوق السليمن عبارت از بازار
وقف عام مسلمانان باشد و الف لام هت السوق براسه محمد خادجی باشد و اين متعارف است و بعض
مواضع که هر هفته روزی مردم اطراف آن درباری که وقف عام است جمع ميشوند و عصر عود با و طاعت و
ميکنند تا در من سبق بيانیه و تعريف ميتو اند بود که او بکسر كاف و الف مدوده است يعني روايت است
از امام جعفر صادق عليه السلام که گفت امير المؤمنين صلوات الله عليه يان اسلامان مانه مسجرايشان
بيان اين است که هر که سابق شد يكلمه پس او اولي است بآن مکان تا شب امام جعفر صادق عليه السلام

لغت و قادت امیر المؤمنین علیه السلام این بود که میگفت شما بر آن بازو را که شایسته تعمیر آن است کار کنید
چون خراب شود از عینیت المال مسلمانان بیکدو باشد **هشتم اصل** حال رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله بنی بنی الجلساء فی الصیف انه یكون یوم کل اثنين مقامه عظم الله له مثلایه شیء بعضهم علی
بعض فی الخوض کما کف رسول الله صلی الله علیه و آله سزاوار است برای بنشینان و تالابان آنکه بر
میان هر دو کس دوری بر مقدار استخوان بند دوست تا آنچه تا رحمت نیندازد بعض ایشان بر بعض دیگر در رفتی
هوا **نهم اصل** رأیت ابا عبد الله علیه السلام یجلس فی بینه عند باب بینه قبالة
الکعبة فشیخ ریدم امام جعفر صادق علیه السلام را که نمی نشست در خانه خود که در کعبه داشت نزد
در خانه بر خود بر آبر کعبه چون متوجه قبله نشستن عبادت است و ایضا نظر در کعبه عبادت است

باب بیست و دوم اصل باب الاكتماء والاحتباء

فشیخ الاکتماء بقشد یتأس و یفقطه بر بالا کسوره مصدر مقبل الفاء و اوی هموز اللام باب
افعال تکبیر بر دیوار و مانند آن کردن در وقت نشستن للاحتباء بجای بے نقطه و با بے نقطه
مصدر مقبل اللام و اوی باب افعال جمع میان پشت و دو ساق بگنبد و حدت و مانند آن یعنی این باب بیان
نمیکند کردن و جمع میان پشت و دو ساق است و این باب بیست و دوم است **اول اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا تکلم فی المسجد سبابة العرب ان المؤمن یجلسه منجذ و صومعه بینه شیخ
مراد باکتماء اینجا تکبیر کردن بر آس و ادا و نجاب است نهوا الیه یأوی خواه بگنبد و حدت و مانند آن الیه یأوی
بضم یاء و یسکون به و با بے نقطه و کسر لوز و تشدید یاء و تاسع مصدر یرید منسوب بر سبب است که جمع
از سبب است یعنی سبب است بمانند راهبان نصاری و ریاضت کشان ایشان در ذکر جمادی و پوشیدن کلاه
و ترک اختلاط با مردم و مانند آنکه حدت کرده اند و در شریعت مقرر شده العرب در مقابل نصاری است
که بعض ایشان از غی ابرائیل اند و بعض دیگر از اولاد روم بن عیص بن اسحاق اند و عرب از اولاد
اسماعیل اند و صومعه بفتح صاء بے نقطه و سکون و اوی ففتح طین بے نقطه خانه که نصاری بے آزار عبادت خانه
میکنند و روزه نجاب باشد و سبب آن تنگ است مثل گنبد و در وقت خواب تکبیر بر دیوار آن میکنند
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تکبیر بر دیوار و مانند آن در وقت خواب در مسجد یا ریاضت نمی است
که بعض عرب است بیان این آنکه بزرگتریکه مؤمن چنان نشستن ایستگه سبب است و سبب است
نصاری بے آزار و خانه او شیت با جمعی که خواب در مسجد نمی کنند شاید که در حالت اعتکاف یا بر دیوار
خوابید یا حالت اعتکاف متشبه باشد **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله الاکتماء فی
المسجد فطمان العرب فشیخ الخصال بفتح خان بے نقطه ففتح طین بے نقطه و طاس بے نقطه و الف مصدر بر آبر
سیر و شب اند و سبب اضطراب بے آنکه راه معلوم باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خواب

در باب اول اهمیت مصدر باب تفعلیل است بمعنی آمون کسے نزد و تمس بر اسے شیخون و مانند آن
 و شب و مراد اینجا گرفتار کردن ناگاه است یعنی روایت است از سکونی از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت بدرستی که از جمله حالات اطفال است خنده بچہ امرے که عجب باشد گفت و عادت
 او این بود که میگفت مکشادند انما سے پیش را بنده و حال آنکه کرد و س عملای رسوا کنند را و این
 میباشد اگر گرفتار کردن ناگاه آنکه بدینا کرد باکے هشتاد اصل قال ابو عبد الله السلام ایاکم
 و المزاج خانه یذهب بماء الوجه فتخرج المزاج بکسر میم مصدر باب مفاعلة اینکه و کس با هم
 خوش طبعی را با قراط رسانند زیرا که باب مفاعلة برای سبب است و در باب مفاعله پس منافات نیست
 میان این حدیث و حدیث دوم را باین معنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور درازید از یک دیگر
 خود را و مبالغه و خوش طبعی بایکدیگر را چه بدرستی که آن می برد آب و در آن همد اصل عن ابی عبد الله
 قال اذا اجبت ارجاء فلا تمانعه ولا تماد فی شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون
 دوست داشته می روی پس سبب را در خوش طبعی با و کن و جدا کن او و در همد اصل عن
 ابی عبد الله قال للفقهاء من الشيطان فتخرج روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 خنده و قهقهه از جانب شیطان است یا در همد اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول کثرة
 الضحك تذهب بقاء الوجه فتخرج شندیم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بسیاری خنده یعنی خنده و قهقهه
 مکرر می رود آب و در همد اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا کفر و المزاج فانه یخرج
 الضحک و یورث الضحیة و هو ثبت و کفر یعنی مزاج را بخانه کسر میم است و فرق میان خنده و ضحیة
 اینست که اول کینه است و دوم اثر کینه است که نمایان میشود یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام دور دراز
 یکدیگر را و مبالغه و در نزد طبعی بایکدیگر را چه بدرستی که آن یکدیگر کینه را بدو باعث می شود ظهور
 اثر کینه را در آنها و آنست در تمام کتب یک سبب از همد اصل عن ابی جعفر قال اذا قهقهت
 فقلین تفنی الله و کفر یعنی تفنی یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چنان خنده و قهقهه کردی پس بگو و قهقهه فارغ می شوی که خدایا غضب
 بر من کن مراد اینست که خنده و قهقهه باعث غضب خدا گنیشود و این در ماکناره آن است
 چهارم همد اصل فتعد الی ابی عبد الله علیه السلام و احدهما قال کثرة المزاج
 تذهب بقاء الوجه و کثرة الضحک یعنی کثرت مزاج و کثرت ضحک و کثرت مزاج و کثرت ضحک
 میم یعنی مصلح غایب باب تفعلیل است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یعنی در میان با لایز وند
 سند روایت را تا امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام
 بسیار خوش طبعی می برد آب و در آن بسیار خنده و قهقهه و در آن بسیار خنده و قهقهه و در آن بسیار خنده و قهقهه

تألیف شرح اصول کافی

اندر حقن چیزے از زمین پانزدهم اصل جمعنا اباعده الله ما يقول المزاح السبات الا فلفوا
 مزاح اینجا بکسر میم است السبات بکسر سین مصدر باب مفاعلة است وضمون این ظاهر است از شرح
 حدیث نعم ابن باب اشدا نودهم اصل من ان فی عبد الله قال ایاک والمزاح فانه ین هب بالوجه
 وعبارة الرجال ثم مزاح اینجا بکسر میم است بالماء یفتح میم ولف مصدر باب علم ترسناک
 بودن و تقیه کردن و اضافیه مصدر لمفعول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
 علیه السلام گفت دور دارید از یکدیگر خور و مبالغه در خوش طبعی را چه بدرستی که آن می برد آب دراز
 و هیبت مردان را باین معنی که از صاحبش کسی هیبت نمیدارد و مردم جرأت بر او بهم میرسانند چنانچه عمر از آن
 آئینه هفدهم اصل قال ابو عبد الله ما کان فیه ذهاب جهلک ولا فحاح فیهما اعلیک ثم مزاح
 الباء یفتح باب یکسبقة مصدر مقل اللام واوی باب نصر و علم حسن خوش صورت بودن یعنی گفت امام
 جعفر صادق علیه السلام مبالغه در جلد کن با مردم تار و حسن تو و مبالغه در خوش طبعی کن تا جرأت کرده
 شود بر تو هجدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تمنح فیهما اعلیک ثم مزاح
 این ظاهر است از شرح سابق نوزدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فانه قال و صیغه
 له یحذف ولما لا اذ قال قال ابی بعض ولد ایاک والمزاح فانه ین هب بنو سلعانک و یستخف
 عمرو ثلث ثم مزاح اینجا بکسر میم است یستخف بصیغه معلوم است یعنی روایت است از امام جعفر
 علیه السلام که او گفت در سفارش می که اگر بود براس بعض اولاد خود را با نام گفت پدرم امام جعفر صادق
 علیه السلام بعض اولاد خود را که دور و دراز یکدیگر خور و مبالغه در خوش طبعی را چه بدرستی که آن می برد
 روشنی ایمان را بسببی می رساند بر و می تو باین معنی که هیبت مردان را در تو کم میکند بلباس تو اصل
 عن ابی الحسن اول علیه السلام قال کان یحیی ابن زکریا علیهما السلام یکدیگر و لا یضف و کان یحیی بن
 مریم علیهما السلام یضف و یکدیگر و کان الذی یضف عیسی علیه السلام افضل من الذی کان
 یضف یحیی صلوات الله عز وجل و سلامه علیه و علی ابائهم و اولادهم الطیبین ثم مزاح باین معنی
 اوصیائے موسی است و زمان و صیای او پنج سال بوده و پدرش زکریا پیش از او و موسی خود بوده و در وقت دنیا
 زکریا عیسی علیه السلام دو سال بوده و چون عیسی بهفت سالگی رسید یحیی معزول شد و عیسی صاحب
 کتاب و شریعت تازه شد چنانچه گذشت در کتاب الحجۃ در حدیث اول باب نودم که باب حالات الانبیاء
 علیهم السلام فی السن است یعنی روایت است از امام موسی کاظم ع گفت بود یحیی بن زکریا علیه السلام
 باین روش که گریه میکرد از ترس عذاب آبی و خنده هرگز نمیکرد و بود عیسی ابن مریم علیهما السلام باین روش
 که گریه میکرد و خنده نمیکرد و بود یحیی علیه السلام فاضل تر از آنچه میکرد یحیی علیه السلام

صالحی شرح اصول کافی

شمس اجرا بر نعم و کبریم معید باب مغایله همسایگی یعنی این باب بیان حق همسایگی است و درین باب
 شانزده حدیث است **اول اصل** عن عمر بن عکرمه قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
 فقلت لی یا ربی یوفی فقال ارجعه فقلت لا ربی الله فصور و وجهه عنی قال فکرهت
 ان ارجعه فقلت لی فعل لی کذا و کذا فقلت لی ففعل و یوفی فقلت ان کما شفقت
 انتصفت منه فقلت لی ارجی علیه **شمس** لا رحم چون جمله دعائی است و در حکم مضاعف است
 لا برسر لفظ ماضی و مؤده به تکرار آن الکاشفة انما اعداوت پاکسے ارجے براسے بے نقطه و باء کی نقطه
 و یاسے و نقطه در پائین بصیغه منکلم و حده از باب افعال است یعنی روایت است از عمر بن عمر که کسر
 مین و سکون کات و کسر را گرفت و فعل ختم بر نام جعفر صادق علیه السلام پس ختم مرا همسایه ایست
 که آزاد من میکند پس گفت رحم کن بر او باین معنی که طلب رحمت کن برای او تا الله تعالی او را آزاد
 تو گرداند پس گفتیم رحمت کن تا او بر او ایستد تعالی پس امام مکرر اندر روستے خود را ازین ملا و گفت
 پس بخدا تسبیح و تکریم امام را بیاکان حالت پس گفتیم که میکند باین چنین و چنین و کبر میکند پس امام گفت
 پس بخیر و بر سر که اگر انظار خدا بر او است یا و کنی انتقام بخیر کرده از او برابری میکنی پس ختم بلکه زیادے کنم
بر او اصل فقال ان ذامن یحسد الناس علی ما اتاهم الله من فضله فاذا امری بفتحه حل
 احد فکان له اهل یجعل بینه و علیهم فان لم یکن له اهل جعل بینه خادفان لم یکن له خادم
 ای سحر لیل و باخاطب نماید و **شمس** شانزده و اید اے جارت که مفهوم میشود داری بخی و از اربے
 علیهم در من ابتداء کیه است ظاهر آنچه گذشت و کتاب کجوت دیا حدیث باب شانزده که باب
 ان الائمة ولاة الامر و هم الناس المحمودون الذین ذکرهم الله عزوجل است که مرجع الی الناس
 عبارت از یکے از رؤسا بے ضلالت از جمله اصحاب رسول صلوات الله عزوجل و مسلمة علیه
 و علی آباء و اولاد و لطیفین الطالبین المحصونین الاعمین باشند و شاید که او عمر بن الخطاب
 باشند چون مخاطب تمام و بود و لفظ مضارع و مجید براسے هم افتخار لفظ قرآن و بیسوره نساء
 باشند ضمیر مستور براسے راجع بمن مجید است لعمریه عبارت از استیقلال در دنیا است پس و ششم که
 کسی دست بر صاحبش نهد ائمه باشند احد عبارت از رسول الله است صلی الله علیه و آله و کان
 عطف بر رایے است ضمیر لمرساجی باشد است اهل عبارت از اهل بیت رسول الله است و مراد اهل
 الائمة علیهم السلام است ضمیر جعل و ضمیر لا و در راجع بمن مجید است و ان لم یکن له اهل یعنی ان
 لم یکن له اهل الائمة علیهم السلام که بمن تقدیم یعنی لم یکن له خادم الائمة علیه السلام ضمیر مستتر و اسر
 و در باخاطب راجع بمن مجید است و ضمیر لیل و نهانها نیز راجع بمن مجید است فعلق اسما بر لیل و
 باخاطب نماید از قبیل مجاز و تشبیه است و مراد اسما بر خودش و شب و باخاطب نماید و در عبارت

یعنی پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ایضا س جابر عیاض نامه از کسی که حسن
 میکند امر معصومین را بجا بیاورد و او را ایشان را الله تعالی از فضل و رحمت خود پس چون بنید
 نعمتی را بر سببیکه از آن بکمر معصومین مثل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس باشد براس
 اهل کربا آن نعمت باشد میگردد بلا و آزار خود را بر آن اهل او و اگر نباشد آزار استی که آن
 نعمت باشد بر سر گردان بلا و آزار خود را بر خود نگارد و او که بکس آن نعمت باشد مثل رجل
 از جمله انصار که مذکور شد پس اگر نباشد براس او خدمتگاری که بکس آن نعمت باشد
 میدار میکند آن حاسد شرب خود را و جنتی که میکند روز خود را افضل آن رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله انا که رجل من الاصلاء فقال انی اشتريت خاسری یعنی فلان فان اقرب جوار
 منی جوار امن لا ارجو اخیره ولا امن شربه قالی قام رسول الله صلی الله علیه و آله علیا
 علیه السلام و سلمان و اباء من و نسیت اخروا ظنه المقداد بن اذنی ذی السیف یا خط
 اصوله بانه الايمان من لیا من جاسره و انقله فادابها فلا فاشح رجل خادم رسول الله صلی الله علیه و آله
 بود و بی نالان عبارت از نبی خدی است که قبیلہ عمر بن خطاب است یا از نبی عیسی است که قبیلہ ابوبکر
 بوده یا از نبی امیه است که قبیلہ عثمان و معاویه و مروان و امثال ایشان بوده یا عبارت از
 از قبیلہ دیگر است از قبائل ساعیان و غصبت حق اهل البیت علیهم السلام از جمله منافقان است
 و نسیت اخروا ظنه المقداد کلام عمر بن عمر بن عمر است البوائن بیاسه یک نقطه و با بعد از الف و تان
 جمع باقیه همزه بعد از الف بلا اثنای عبارت از ثلث مرات است باین معنی که هر کدام آن چهار کس در
 طرف از چهار طرف مسجد آمدند و همه باز آمدند هر که در مسجد باشد شود دو قسم یعنی بیان این آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و آله آمد نزد او و مردی از اهل مدینه که خادم او بود پس گفت جوار سببیکه من
 خریدم سران در محل او لا دفلان و بدرستی که نزد دیگر همسایگان من نسبت بمن با اعتبار سببیکه
 کسی است که امید خیر او ندارم و این از شر او میترسم و او نیست که چون مشوب شود و مستقل
 ندارم آن منافق از من میکند امام گفت پس اگر در رسول الله صلی الله علیه و آله علیه و آله علیه و آله
 و سلمان را و ابوقدر را و فراموشی کردن دیگر کسی را و گمان میکنم که او مقدر او باشد
 باینکه فریاد کنند آن چهار کس در چهار طرف مسجد باینکه ترا و از پاسه خودشان باینکه نشان نیست
 که نیست ایمان کسی را که بمن نشد همسایه او از بلا پاسه او پس فریاد کردند آن چهار کس
 بآن کلمه هر کدام سه بار مراد اینست که باینکه از آن فریاد کردند آن مرد صاحب استقلال است و آن
 منافق حسود سبیل خود و فاطمه را خود کرد و چندان که رسول الله صلی الله علیه و آله علیه و آله علیه و آله
 و دو بعد از آن کرد آنچه کرد و پس خصصت ایدانها جلاله شیعہ امامیه نیست هر کدام ایشان

سالی شریعت اصول کافی

رواز و آزار باید که ترک کنی **اصل** فدا و فی بیدار الی کل اربعین دارا من پیس بدایه و من خلفه
 بمن بیند و عن شماله **تفسیر** ظاهر حدیث اول باب آئینه دست که نم آتے کلام امام باشد و غیر تاریخ
 رسول علیه السلام باشد و سے تواند بود که کلام عمر بن حکرمه باشد و ضمیر راجع با امام جعفر صادق ص باشد
 ل اربعین عبارت از چهار اربعین است که بیان آن شده بعد از آن چهار در پی و خلفه
 یحیی و شماله رابع بر رسول علیه السلام دست یعنی بعد از آن اشارت کرد دست خود بر سوی
 رجیل هر از جانب پیش او و از جانب پس او و از جانب دست راست او و از جانب
 دست چپ او باین معنی که چهار بار بچهار طرف اشارت کرد و یکبار گفت کل اربعین طایران
 پنجم سے آید در حدیث اول باب آئینه **د و ماضل** عن ابی عبد الله علیه السلام
 به السلام قال فرأيت في كتاب علي عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كتبني
 بالبحرين والاهل بي من اهل بيتي ان الجاد الكاف غير مضاد ولا حر و حرمة
 الجاد حلی الحد كحرمة امه الحدیث مختصر **تفسیر** این حدیث را بنیمیم آید در کتاب الجواد و در حدیث
 ب اعطاء الامان که باب نهم است آن هر دو جابجاء همزه و بکسر همزه می تواند بود و النفس بسكون
 در است غیر مرفوع و خبر مبتدایه محذوف است بتقدیر یوم غیر المضار بضاد با نقطه والف و تشدید
 اے بے نقطه بصیغه اسم مفعول باب مفاعلة کسی که ضرر رسانیده شود در عوض ضرر که او رسانیده و
 نزه والف و همزه منقلب از و و یا انقلب از یا و بصیغه اسم فاعل ممتد الفاء و مثل العين باب نصر
 باب ضرب کسی که بگناه یا خوار باشد و حدیث ثناء سه نقطه است بمعنی کسی که گناهکار باشد
 باین تقدیر بمعنی کسی است که سلوک پاک و ده شود مانند سلوک که با گناهکار میکنند یعنی نجات
 است از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام گفت خدایم در کتابی
 بخط علی علیه السلام است و آن را جامع می نامند این را که رسول الله صلى الله عليه وآله نوشت و
 ضرر کرد میان ما و جاران و انصار و هر که لاحق ایشان شد از اهل مدینه و جانی آن زن را که همسایه
 می مانند خودش است بیان این آن که ضرر رسانیده نمی شود در عوض ضرر سه که رسانیده باشد
 از دلیل نمی شود این معنی که ترک آشنائی و مصاحبت او نمی باید کرد براسه ضرر سه که رسانیده
 شد یا باین معنی که اگر کسی بر او ستم کند رفع ستم از او می باید کرد و حرمت همسایه بر همسایه مانند
 است مادر است این حدیث و در مورد آن است و اینجا مختصر شده **لصوفی اصل** من ای
 بد الله قال حسن نجوار یزید فی الزرق **تفسیر** حدیث است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
 بی همسایگی زیاد یکند در زرق باین معنی که باعث برکت و رزق میشود و چنانکه **اصل**
 بن اسمعيل بن عمار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان يعقوب بن مهران

جنبه بنیامین قال رب ما قمی اذ هبت عینی واذ هبت انی فادعی الله تبارک وتعالی لوامتہا
 لا یحبہما الا حق اجمع بینک وبعینہما ولكن تذکر الشاة انی ذبحتها وشوہتہا
 واکلت ولان الی جانبک صاعہ لم تنلہ منہا شیئاً فشیح بنیامین بکسر
 باسے یک نقطہ و سکون نوون ویا سے ذوق نقطہ وریا بین وکسر جمع سکون یا سے ذوق نقطہ وریا بین
 و نوون برادر یا سے یوسف علیہ السلام است و مادر ایشان لاجیل نام داشت و یوسف
 بتدیس در ادر البصر طلبید و با خود نگاہ داشت بہانہ انیکہ دزدے کردہ خیانتی در سورہ یوسف
 مذکور است ماوراء تر حصنہ پر اسے نفی بآلست یا یعنی کہ آیا هنوز وقت رحم نشدہ مذکور
 بصیغہ کہ امر حاضر باب فاعل است یعنی روایت است از اسحاق بن عمار از کاکی گفت شنیدم از
 امام جعفر صادق علیہ السلام می گفت پدر سئیکہ یعقوب علیہ السلام چون رفت از او بنیامین
 یا بن یعنی کہ خبر رسید با و کہ عزیز صر بنیامین را مال بگریستن بکنعان شد ندانید و اسے صاحب کل
 اختیار من آہانہ و بر جمیع کئی مرا کہ کر دے و چشم مراد بر دے از تر دمن و یوسف را کہ یوسف
 و بنیامین باشند پس وحی کرد کہ تبارک و تعالی کے اگر سیر امیدہ سے بودم ایشان را کہ عزیز زندہ
 میکردم ایشان را بر اسے تو جامع کیم میان تو و ایشان ولیکن بیا خود آور گوشت بر آکہ فرج کر دے
 آقا و بریان کر دے آزا خود دے و حال آنکہ فلان مرد در پہلوی خانه تو روزہ دار بود و عطاء دے
 اور از آن چیزے یا بن یعنی کہ طلب نکردے اور بعضیاف تا ثواب تغذیر صاحب تمسایہ دیانی
 یا بن یعنی کہ فرستادے بسوے او چیزے تا در شب با آن اظهار کن پنجم اصل
 قال فكان بعد ذلك يعقوب عليه السلام ينادي متياد بكل عذاة من منزله على فرسخ
 الا من اسر اذ الخداء فليأت الی يعقوب وشدوا اذ اصبی ينادي الا من اسر اذ الخشاء فليأت الی يعقوب
 ثم خرج في رواية اخرى كلام اسحاق بن عمار است البغداد فيفتح عين بانقطه ووال بے نقطه و الف ممدوده
 طعام چاشت العشاء فيفتح عين بے نقطه و شين بانقطه و الف ممدوده طعام شام یعنی در روز است
 دیگر کہ نیز روایت کا بلی مست در تلمہ حدیث نیست کہ امام جعفر صادق علیہ السلام گفت پس ابو بعد
 از آن یعقوب علیہ السلام یا بن روش کہ چار میزد بار چہ او در ہر اول روز و از منزل یعقوب بر مقدار
 یکس فرسخ کہ آگاہ باشد ہر کہ ارادہ چاشتہ دار د باید کہ آید نزد یعقوب و چون با خبر روز
 سیر شد چار میزد کہ آگاہ باشد ہر کہ ارادہ شامہ دار د باید کہ آید نزد یعقوب و ششم اصل
 عن ابی عبد الله عليه السلام قال جاءت فاطمة عليها السلام فتشاورت رسول الله صلى الله عليه وآله
 بعضا من افعاله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وقال اعلی ما فیہا فاذا فیہا من کان یومن
 بالله والیوم الآخر فلیکر ضیفه ومن کان یومن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا ولیس بک شیء

الامر کاری که معتد به باشد اکثر بفتح کات و فتح راء بے نقطه و باء یک نقطه و نساء و حد و پنج شایع است
 خرا که پس باشد و تخته که سرتون خمیه در آن باشد و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد فاطمه علیها السلام شکایت میکرد و بسوی رسول الله صلی الله علیه
 علیه و آله و سلم از بعض کار عمده او مثل آزاد کشیدن از همسایگان پس داد و در رسول الله صلی الله علیه
 علیه و آله بار پنج تخته و گفت یا دیگر آنچه را که در آن نوشته شده پس ناگاه در آن تخته این بود که هر که ایمان
 می داشته باشد با الله تعالی و روز قیامت پس از از نمی کن همسایه خود را این تخی که باید که
 آزاد کند و او را هر چند که او آزاد کند و هر که ایمان می داشته باشد با الله تعالی و روز قیامت
 پس باید که گوید سخن بهتر را یا باید که ساکت شود اگر عداوت برتر یا موافق صلحت نباشد گفتن
 آن **هفتم اصل** قال ابو عبد الله حسن الجوار فی یاد ذی الاکهار عماره الله یا رشح
 الامارة کسرین بے نقطه و الف و راء بے نقطه مصدر باب نصر و علم حسن آباد شدن و انجیران
 سر آباد شود و بفتح عین مصدر باب نصر و ضرب و علم باقی ماندن و برتر تقدیر محروم و معطوف بر لا عماره
 یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام خوبی همسایگی باعث زیادتى در عمر و اوباشت زیادتى
 در آباد شدن سراسر است **هشتم اصل** قال ابو عبد الله حسن الجوار یعمل الدیار و یرید فی الاکهار
 شرح یعمل یعنی مضارع معلوم باب نصر و ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است یعنی گفت امام جعفر
 علیه السلام خوبی همسایگی آباد میکند سراسر او زیاده میکند در عمر و اوباشت زیادتى
 عن عبد صالح قال قال جلیس حسن الجوار کف الاذی و لکن حسن الجوار صبرک علی الاکهار **تشمیح**
 روایت است از حسن بن عبد الله از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفت امام علیه السلام
 نیست خوبی همسایگی همین نگاه داشتن آن از بغد از همسایه و لیکن خوبی همسایگی بیشتر بر از همسایه
 و هم **اصل** قال رسول الله حسن الجوار یعمل الدیار و یرید فی الاکهار **تشمیح**
 الاکهار بنون و سین بے نقطه مصدر زلالام باب افعال تا خبر و م و او اینجا ناخبر است
 رن و موزن و حدیث ششمین باب است یا زده **اصل** عن ابی عبد الله قال قال البیت
 یا هله اعلم انه لیس منکم من لم یحسن مجاوره **تشمیح** الفاص یعنی بانه نقطه و تشدید
 جوار بانه نقطه است ضمیر متشبهه جواره و معی بمن اول است و ضمیر باز راجع بمن دوم است یا بر عکس
 یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت برحالی که خاد بر از مردم بود که
 و انید برشان اینست که نیست از مایان معنی که مقرب نزد مانیست هر که خوب بجا نیاورد همسایگی
 کسی را که همسایگی از یکند و و از دهم **اصل** سمعت ابابعد الله یقول المؤمن من امن جاره
 بوالله قلت رما بد الله قال ظله و غشبه **تشمیح** من یسیر فی ارضی معلوم باب علم است الغنم بفتح غین بانه نقطه

وسكون وفتح ثین باقطعه صدر باب ضرب میزد چیدن در شب بروشی که هر چه بدست آید چیده شود
خواه خواب و خواه بیدار تامل و فکر و مردان بخاسته یا کار سبک فکر آنکه گفتن یکزدن است و آن
در اکثر باعث تریش خاطر میشود یعنی خنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت مؤمن کسی است
که امین شده مسایر او را بلا ماسه او گرفته و پیست بلا ماسه او مرد مطلب ذکر مثالست برای بلا امام
گفت ظلم او و دیگر که او میفرمود **هه اهل** جلاله النبی صلی الله علیه و آله فثکک الله الیه
اذی جازک فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله اصبر فثکک الله الیه فقال له النبی صلی الله
علیه و آله اصبر فثکک الله الیه فقال النبی صلی الله علیه و آله فثکک الله الیه فقال له النبی صلی الله
ثکک اذا کان عندک و اح الناس الی الجمعة فاخرج متاعک الی الطريق حتی یراه من بروج الی
الجمعة فاذا سألوک فاخبرهم ففعل فاثابه جازة المودى الیه فقال له من متاعک فذلک لله علی ان اعود
یعنی آدم و دوسه بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس شکایت آورد بسوی او از آنکه میزد و میزد
گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله صبر کن بعد از آن آمد آن مرد نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلام
پس گفت او را نبی صلی الله علیه و آله صبر کن بعد از آن برگشت بسوی نبی صلی الله علیه و آله و سلام
پس شکایت آورد کرد با دوسه پس گفت نبی صلی الله علیه و آله آن مرد که شکایت کرد چون شد
کار جهان نزد رفتن مردم بسوی نماز جمعه پس بیرون آورد رخت خود را بسوی را بگذر مردم تا بین آن را
هر که میزد بسوی نماز جمعه پس چون مردم سوال کنند ترا که چرا بیرون آوردی رخت خود را پس
خبردار کن ایشان را از حال خود گفت پس آن مرد کرد آن را که مذکور شد پس آمد نزد مسایر
او که آزار میگرد پس گفت او را که برگردان رخت خود را پس برآید و ثواب الله تعالی شاهد بر من
باشد که دیگر خود نمیکنم بسوی آزار میگرد که میگردم **چهاردهم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه و آله ما آمن بی من باب شبعان و جازة جائع قال و ما من اهل قرية یبیت فیهم جائع
ینظر الله الیهم و یومر الیقینة **تشیح** ما مشاهد لیس است من زائده است اهل قرية هم است جازیت
صفت اهل قرية است جمله نظر الله الیهم خبر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله مؤمن نشد
بمن کسی که خوابید بر حالی که سیر یافته و مسایر او اگر سینه باشد رسول علیه السلام گفت و نیست هیچ اهل
دبی که شب خوابد برایشان گرسنه بایز و شکر نظر رحمت کشد الله تعالی بسوی آن ایشان در روز قیامت
یا نزد **هه اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من القواصم القوا القی تقصم الله ثوبه و القوا القی
ان لای حسنة الاغفها و ان رأی سیئة افشاها **تشیح** القوا صم ففتح قاف و کسر و ابدی نقطه جمع فاقصبت
اسم فاعل باب ضرب شکسته تا نیت برای اینست که موعود آن و امینه است القوا و ففتح قاف و کسر قاف
و ما یلے نقطه جمع فاقرة بصیئة اسم فاعل باب ضرب شکسته و های هر و پشت و بلا مطلقا الف الظهر

برائے محمد خارجی است بمعنی غلام آدمی پس التي تقسم النظر افاده تازه میکند و میتوان بود که برائے افاده تازه نباشد بلکه تفسیر فراق باشد زیرا که چون فراق بیشتر است میان دو معنی که مذکور شد تفسیر این این شده السوء لفتح سین است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت از جنس مسلم نکند و باے مهر و پشت آدمی همسایه بد است بیان این آنکه اگر دید خوبی را پنهان کرد و آنرا در دیدی را مشهور کرد آن را نشان نزد هم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله عوذ بالله من جأدا سوء في دار إقامة ترك عينا و يركك قلبه ان ذاك بخير ساء ان ساءك بشئ سركه شرح گفت رسول الله صلى الله عليه وآله پناه میگیرم بالله تعالی از همسایه بد در سراسر توطن بیان این آنکه می بیند ترا و چشم او می یابد ترا و دل او اگر و پدید زانحال خوب آزرده کرد و او را آن دیدن و اگر دید ترا بحال بد خوش حال کرد و او را آن دیدن

باب بیست و پنجم اصل باب حد الجوار

شرح این باب بیان حد همسایگی است که تا چند سراسر درین باب دو حد است اول اصل ن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل اربعين ذراعاً جوار من باب يديه ومن خلفه ومن يمينه وعن شماله شرح تفسیر برید و نظایر آن رابع باسان است که تفسیر آن شود از چهران یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر چهل سرباعی اهل هر چهل سراسر همسایگان آدمی اند از جانب پیش او و از جانب پس او و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او و در اصل من ابی عبد الله علیه السلام قال حد الجوار اربعون ذراعاً من كل جانب من يديه ومن خلفه ومن يمينه وعن شماله شرح مضمون این وافی باقی

باب بیست و ششم اصل باب حسن الصحابة وحق الصحابة في السفر

شرح الصحابة بفتح و کسر و باب علم معاشرت یعنی این باب بیان فضیلت خوبی رفاقت و بیان حق یق در سفر است درین باب شرح حدیث است اول اصل اوصانی ابو عبد الله علیه السلام قال اوصيك توى الله اذا دأمتا و صديقاً حميلاً و حسن الصحابة من صحبت ولا قوة الا بالله شرح تفسیر کرد و امام جعفر صادق علیه السلام با این روش که گفت سفارش میکنم ترا بر سر از عذاب نه تعالی و رسانیدن امانت بصاحبش و راستی سخن و خوبی رفاقت برائے کسی که رفیق او شدی بیست قوت عزم کسے در کارے که بوسیلہ دیگری الله تعالی دهد و در اصل عن ابی جعفر قال من اظلم فان استطعت ان تكون يدك العليا عليه فافعل شرح العلما بضم مین بے نقطه و ان مقصور و مؤنث اعلی خیر کون است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که معاشرت کردی پس اگر وسعت و قدرت داشته باشی که باشد نعمت تو باعتبار مال و فقر و فقو

و مانند آنها بمن تر بود یا مراد نیست که باشد نعمت و توفیق بهتر از سایر نعمت‌هاست تست و در برابر و بمن
 از مخفی نماند که از جمله دوست و یار و رفیق است زیرا که بعضی از یاران شرمند و آزار
 میشوند از اینکه رفیق زیاد بر ایشان خرج می‌کند و **ماصل** قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله ما أصح لنا أن يكون أعظمنا أجراً أحبنا إلى الله عز وجل إنفعها لصاحبه ثم حج گفت
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مصاحبت نکردند و کس مگر آنکه شد بزرگتر آن دو باعتبار ثواب
 و محبوب تر آن دو بسوی آنکه عز وجل آنکس که بسیار سلوک تر آن دو است با مصاحبتش
 چنانکه **ماصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله حتى الساقان يقيدهما عليه اصحابه انما مرض فلما
 تفرج حج گفت رسول الله صلى الله عليه وآله حق رفیق سفر نیست که ایستند بر سر و رفیقان جوان یا رشود
 سه روزه آنرا بسبب معنی سه شبانه روز مخفی نماند اگر گفته می‌گفت سه روزه می‌بود و آن که است
 از سه روزه و انضامی تواند بود و که این حکم در جای باشد که ایستادن اصحاب باعث تلفت جمیع باشد
 پنجم **ماصل** من ابى عبد الله عليه السلام ان يأتاه عليه السلام ان ابى المؤمنين عليه السلام
 صاحب جلاله ما فقال له الذي ياب تيريد يا عبد الله قال امير الكوفة فلما عدل الطريق بالذي
 عدل معه امير المؤمنين فقال له الذي فقد تركت الطريق فقال له قد علمت ثم حج
 باور بالذی براسه قدیه است این مفعول به است نه مفعول فی یعنی روایت است از امام جعفر
 صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام اینکه امیر المؤمنین علیه السلام فریق شد با مردی از
 اهل کتاب که در عهد مسلمانان بود پس گفت اورا آن ذمی که گجرا قصد داری ای بنده خدا گفت
 قصد دارم کوفه را پس چون جدا گرداد ذمی را باین می‌گفتی که براسه و دیگر رفت غیر ما که بفرجه جدا شد با او
 امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت اورا آن ذمی که آیا دعوی نکردی که تو قصد کوفه داری پس گفت اورا که
 بلای دعوی کردم پس گفت اورا ذمی که پس تحقیق و اگر داشته راه کوفه را پس گفت اورا تحقیق در قسم و اگر
 و اگر اشتقم **ماصل** قال فلم عدلت معي وقد علمت ذلك فقال له امير المؤمنين
 عليه السلام فانما حسن الصحبة ان يشيع الرجل صاحباً مهنه اذا فارقوه و كذلك امرنا
 نبينا عليه السلام فقال له الذي هكذا قال نعم قال الذي لا جرم انما تبعه
 من منعه لا فقال له الذميمة فانما اشد ذلك اني على ذلك و رجح الذي صح امير المؤمنين
 فله اعرفه اسلام ثم حج ان يشيع از باب تفصيل بدل اشتغال به است میتوان بود که و نیک عبارت از
 اسلام باشد و رجح ذمی عبارت از رجوع از آن راه بسوی کوفه باشد و قادر فلان باینه باشد
 و عرف از باب ضرب و ماخذ از عرف تقسم عین و سکون را باشد که ضد مکر است یا جمعی که آشنای
 و مکر می‌گردد و این نصیحت است شیعه را باینکه مهربان دلاست بر حق آسان تر است از دشمنی و میتوان بود

فی بیان این حدیث که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود عمار راجع بر رسول الله است خیمه بده راجع با اجل است یعنی
 بدانند که امام جعفر صادق علیه السلام گفت عادت رسول الله این بود که قسمت میکرد گناهانی خود را
 میان اصحاب خود پس نظر میکرد بر طرف و نظر میکرد بر طرف و نظر میکرد بر طرف و نظر میکرد بر طرف و نظر میکرد بر طرف
 در نهایی هرگز و بدینگونه که نشان این بود که هرگز نمیدانست که چه میسر میآید و بدینگونه که نشان این بود که هرگز نمیدانست که چه میسر میآید
 مسلم الله علیه و آله دست خود را از دست او تا آنکه باشد آن مرد و آنکه از دست او باشد آن مرد و آنکه از دست او باشد آن مرد
 این را عادت این بود که مردی چون مسافرت میکرد با رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت پس است نیست
 خود پس من کشیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را از دست او و در اصل عن
 ابی الحسن علیه السلام قال اذا كان الرجل حاضرا فكنه واذا كان غائبا فسمه شرح
 روایت است از امام رضا علیه السلام گفت چون مرد باشد حاضر پس کنیت او را نگو و اگر
 غایب در خطاب با او و خواه و کتاب با دیگران و چون باشد غایب پس نام او را نگو و اگر
 چون یاد داد کسی مثل و متنی که در برابر می چل مومن میشود و در اصل قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله اذا احب احدكم اخاه المسلم فليساله عن اسمه واسم ابیه واسم قبيلته و غیره
 فان من حقّه الواجب و صدق الاخوان يسأله عن ذلك فانها معرفة حق لله و
 حلفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون دوست داشت یکی از شما برادر مسلمان خود را
 پس باید که سوال کند او را از نام او و نام پدر او و نام قبیلۀ او و نام خویشان و مصاحبان
 نزدیک او چه پدرش و چه برادرش و چه از جمله حق آن برادر مسلمان که ثابت است در گردن یکی از شما و از جمله
 راستی برادر می نیست که سوال کند از آنچه مذکور شد و اگر نه پس آن محبت شناخت نمی تواند
 و کوکانه است بجهاد اصل عن عبد الملك بن قداصه عن ابیه عن علی بن الحسین
 علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یومأجلک الله تدرون ما الی
 قالوا الله ورسوله اعلم قال البزرجی قلت ان یبدرا احدکم بطعام یصنعه لصاحبه ینخلقه
 و لا یأکبه و الثانیة ان یضرب الرجل منکم الرجل او یحالی السیه یحب ان یعلم من هو و من
 هو فینادیه قبل ان یعلم ذلك و الثالثة امر النساء یدنوا احدکم من اهله فیتقضى حاجه
 و هو لم یقضى حاجها فقال عبد الله بن عمرو بن حاص فکیف ذلك یا رسول الله قال
 یحس و یمک حتی یأتی ذلک فینما جملتها شرح و کرکت با قیادۀ تذکیر لفظ عجز است
 و ذکر الثانیة و الثالثة با غلبۀ تانیث معنی عجز است که حصلت است بعد ربها و لکن نقطه و دال بی
 بصیغه مضارع باب فخرت فی مختلفه بخار بالقطه و فای بصیغه مضارع معلوم باب افعال عطه
 یسید است و بحسب بخار بالی نقطه و تشدید با یک نقطه بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال

عبارت شرح اصول کالی

جمله حالیه است فیما رقیه عطف بر صیوب است یحس بجای نقطه و تشدید و او سین منقطه
 بصیغه مضارع غائب معلوم بلفعل است الخوس اظهار شجاعت بجاری مشار الیه ذلک قضاء
 حاجت است یا رب منی است یعنی روایت است از عبد الملک بن قدامه بضم قاف و دال
 بی نقطه از پدرش از امام زین العابدین علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه
 وآله روزی آنشینان خود را که آسایدانید که چیست عمده کودنی و ضعیف را که گفتند الله
 و رسول او داننا تراست گفت عمده کودنی سه چیز است اول اینکه شتاب کند پیش از آمدن
 میهمان یکی از شما بطعامی که میسازد برای یار خود یا یعنی که شروع در اسباب آن کند غریبان
 آنچه ضرورت و مانند آن و آن یار خلافت و عده او کند و نیاید نزد او مراد اینست که آن یار
 ناپا کند او را و کودنی کرده چنانچه متعارف است که بعضی عده بجای میکنند و آخر چون
 مشتری نقدی برهم میسر میسرند و رخصت میخرایند آن مرد عزیز ملاجی ندارد بغیر ظاهر رخصت
 زهی کودنی که باین رخصت خود را راضی میکند و دوم اینکه همراه شود مردی را
 یا همنشین کند بر جاسی که دوست دارد که داند که کیست او و از کدام دیار است او پس
 جدا شود از آن مرد پیش از آن که داند آن را که کیست و از کجاست و سوم کار عده زنان است
 بیان زن آنکه نزدیکی از شما نسبت بمنگوه خود پس کار خود را میسازد و آن مشکوکه ساخته کار خود را
 پس گفت عبد الله بن عمرو بن العاص پس چون است آن باین معنی که پس چه باید کرد تا
 چنان نشود گفت حرکات معبوده می کند و در رنگ میکند و در قنیکه نزدیک کار سازی خودش
 شود تا تاخیر آن نشود و همچنین این را اگر میکند تا آید کار سازی از جانب ایشان هر دو
 پنجم اصل قال فی حدیث آخر قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعجز العجز جلا لقی رجلا فاعجب به فحق
 فلم یاله من اسمه و نسبه و موضعه فحق نسبت اعجز اعجز جاز است بر اسم و النسبه و رتبت
 بصاحب عجز است جلا بقدر حال اجل است یا نسبت مجازی است برای مبالغه دیگر یعنی عبد الملک
 گفت و در حدیثی دیگر غیر پدرم روایت کرده از علی بن الحسین است که گفت رسول الله صلی الله علیه
 و آله بدرستی که از جمله کودن ترکودنی حال مردیست که بر خود مردی را پس خوش
 آمد گفت او را بر خوش آن مرد پس خبر سید او را از نام او و نسب او و جاس او و شغل او اصل همت
 ابوالحسن موسی میگوید لا تذهب الخصاله بک و باین احیک ابی منها فان ذهابها
 ذهاب الحیاة فحق لا تذهب بصیغه نهایه باب منع است که شتاب است بکسر حار بی نقطه و سکون
 شین نقطه خود داری یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت باید که بر طرف نشود خود داری میان تو
 و میان برادر تو من تو و او که از خود داری چیزی را باین معنی که با کلمه بر طرف کن آنرا چه بدرستی که بر طرف شدن

آن با کلیه بر طرف شدن حیا است این معنی که بی حیائی است هفتاد و نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا تشق بأخيك كل الثقة فان الصرعة الاكاسر سأل استقال فتشج من شصوب نائب مفعول مطلق براسه نوع است الصرعة بکسر صاء و بی نقطه و سکون زاء بی نقطه و عین بی نقطه مصدر باب منع نوع انداختن و بفتح صاد برای مرد است و بر سر تقدیر اجناقت مصدر زین فاعل است الا شتر سال و ادادن خود و آن ضد تمسک است استقلال بقوات بصیغه مجهول مضارع العین فاعله باب استعمال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام اعتماد کن بر پروردگار مومن خود بهر اعتماد که هر چه خواهی با و گوئی چه بدرستی که انداختن و ادادن خود کسی را هرگز خلاقی کرده نمیشود و مراد اینست که اگر کسی لغزشی در گفتگو مثلاً در اثنا بی دشمنی با کسی کند بعد از نشانی آن نشانی آن آسان تر است از تلافی لغزشی که در اثنا بی دوستی با کسی کند آنکه هشتاد و نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا تشقوا اخوانکم فحصلتین فان کانتا فیهم والا فاعوب لثا عوب یعنی بی نقطه و زاء بی نقطه و باء یک نقطه بصیغه امر حاضر باب نصر فاعل است العزوب بضم عین فاعل شدن و افراد آن با وجود آنکه مخاطب محبت برای نیست که مراد خطاب عام است و کما را آن بالفظ ثم براسه تاکید و بیاری ووری است محافظه مرفوع و جزمی است مخدوف است بتقدیر یا محافظه یا مجرور و بدل تفصیل حاصلتین است یعنی گفت امام جعفر صادق صلوات الله عز وجل و سلامه علیه و علی آباءه و اولاده الطییین الطاهرن المعصومین الکریمین آزمود کنید برادران مومن خود را و بدو حصلت پس اگر باشد رینها در ایشان خوب و اگر نباشد پس دور شو از ایشان بعد از آن نیز دور شو از آنها تا پاریس بر نماز باشد است در اوقات فضیلت آنها و یکی با برادران است در تنگدستی و فراق دستی آن برادر یا در تنگدستی و در فراق دستی خود ریشان

باب بیست و نهم اصل باب

تشیخ این باب است بے عنوان در بیان آداب نوشتن کتوب و مانند آن فرق میان این باب و باب بیست و نهم اینست که آن در فضیلت نوشتن کتوب بود و این در آداب نوشتن آنست درین باب نه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا تدع جسم الله الرحمن الرحیم و ان کان بعد لا شعر لتشیخ گفت امام جعفر صادق علیه السلام و اگر گذاریم الله الرحمن الرحیم را در کتوب خود و در غیر آن هر چند که بعد از آن شعر نوشته شود یا گفته شود اشعار است بغایت بی اعتباری شعر و ما اصل قال ابو عبد الله علیه السلام انکب بسم الله الرحمن الرحیم

من اجود کتابک ولا تملک الیاء حتی ترفع السین فی شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام که تو بپس
 بسم الله الرحمن الرحیم را از بهتر نوشتن خود باین معنی که بخفا خوب خود بنویس و بکشش با آن را
 تا بر درانی سه دانه اند سین را مراد اینست که در خط کوفی و خط نسخ و مانند آنها سه دانه
 میدارند و اگر پیش بر دشتن آنها پاکشیده شود بدنامی شود یا مراد اینست که در هر خطی که
 باشد با آنمی باید کشیده تا میسر شود در دشتن سه دانه سین و تا بر اول حتی بر آید اعتبار
 نایت است و تا بر دوم بر آید قلیل است **سوم اصل** عن الحسن بن السری عن
 ابی عبد الله قال قال لا تکتب بسم الله الرحمن الرحیم الا بعد ان تکتب فی غیره البکاء
 لفلان فی شرح روایت است از حسن بن السری از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که ای محمد بن
 الله عز وجل سلام علیه و علی آباءه و اولاده الطیبین الطاهرین المعصومین الا نجبین ما د است
 السموات و الارضین گفت بنویس در متن مکتوبی که بنویسی که فرستی بفرستنده از رسول الله
 این را که آنچه بنویسم بر آید فلا نکس است چه این دلالت بر وضع قلمی بر آنکس میکند و آنکه
 نیست که تو نویسی بر عنوان مکتوب که این مکتوب از فلان کس است چه این دلالت میکند
 که کاغذ پاک است و پاک بنویسد و در اینجا وضع قلم در نوشتن مکتوب بر آید آن کس
 نیست مخفی نه آنکه که فلان در حدیث سابق عبارت از اسم کسی است و ابو فلان در این حدیث
 عبارت از کنیت کس است و مقصود تفاوت میان اسم و کنیت نیست بلکه مقصود بیان تفاوت
 میان متن مکتوب و ظهر مکتوب است باین روشن کردن متن لفظان نمی توان نوشت و لفظان نیز
 نمی توان نوشت و در ظاهر هر کدام که خواهی میتوان نوشت پس مخفی این دو حدیثی است
پنجم اصل لا تکتب الا بعد ان تکتب فی غیره البکاء فی الکتاب قال ابی عبد الله
 من الفضل یبذل الرجل باخیه یکنه فی شرح برسد امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که از او پرسید
 بنویشتن نام مردی دیگر در مکتوبی که آن مردی دیگر کوئی نویسد مثل نوشتن لفظان من فلان نام گفت
 بلکه نیست آن عمل از جمله بیعت و عاریت و رهن است ایضا میکند مرد بنام برادر سوزن خود
 اگر نام میکند آن برادر را **ششم اصل** عن ابی عبد الله قال لا تأس باخیه یبذل الرجل باخیه صلیه
 فی الصلوة قبل السجده فی شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت با کسی نیست
 اینکه ایضا کند مرد بنام مصاحب خود در مکتوبی که با او بنویسد پیش از نام خود مثل لفظان من فلان
هفتم اصل امر ابو عبد الله علیه السلام بکتابت فی حاجه فکتب فی غرضه علیه و لکن استأمر
 فقال ین رجوعاً ان ینم هل اولیس فیہ استثناء انظر و اکل موضع یکن فیہ استثناء فی استثناء
شرح امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بکتابت که فرستاده شود بنویسم بر او

نوشته شد بعد از آن بخوده شد بر او و نمود در آن مکتوب قید انشاء الله تعالی پس امام ع
گفت چون امیر و ارشدید که کار سازد کند این مکتوب و حال آنکه نیست در آن قید انشاء الله
نقاس نظر کنید هر جائی که نیست در آن قید انشاء الله تعالی پس قید انشاء الله کنید در آن مراد
هر موضع است که گنجایش آن قید دارد مثل وعده بخیر و مثل امر کردن کار و مثل اخبار
بعوافت مصلحت در کار و غیره **فصل** من ابی الحسن انه کان یقول الکتاب قال
لا یأسی به فشرح هر یک از اینها و در آنجا که بقیه بصریة مضاعف معلوم باب
افعال یا تفعل است الا تریاب و التریب مکتوب را بجل مکرر کردن چنانچه گذشت در کتاب الحجة و در حدیث
چهارم باب نود و هفتم که ناو گنایا ظنه رطب و خالک پاشیدن بر نوشته تازه و خشک شود
یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام اینکه عادت او این بود که بگلن چندین بار مکرر مکتوب را
و گفت بک نیست **آن** **فصل** عن علی بن عطیة انه رای کتبا لابی الحسن علیه السلام
مترية فشرح روایت است از علی بن عطیة که او دید چند مکتوب از امام رضا که مکرر کرده شده بود و چون دید

باب سی ام اصل باب

فشرح این باب است بے عنوان در آداب محمود نوشته در این باب پنج حدیث است
اول اصل من ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن القراطیس تجتمع هل تحرق بالانوار فی النبی
من ذکر الله عز وجل قال لا تفعل بالاماء و لا قبل فشرح القراطیس جت و طراس کبر و نغم فتح قاف
و سکون را بے بے نقطه کاف دای که مکتوب است تحرق بجای بی نقطه و دای بی نقطه بصیغه مضارع مجمل غالبه
باب ضرب یا باب افعال یا باب تفعل است لا تعذر لا تحرق است تفعل استیناف بای است
اولا بشدید و او مفتوحه منصوب است قبل بنی بر ضم و کرا را و الاست یعنی روایت است
از امام موسی کاظم علیه السلام را وی گفت پرسیدم او را از مکتوب ها که جمع می شود و احتیاجی
بآنها نیست آیا سوزانیده می شود یا تاش و حال آنکه در آنها چیزی از نام الله عز وجل است گفت
سوزانیده نمی شود بیان این آنکه شسته می شود موضع اسم آبی باب در اول پیش از سوزانیدن
دوم اصل سمعت ابا عبد الله یقول لا تحرق القراطیس و لکن امحوها و مرقوها فشرح
مرقوها بهم و را بے با نقطه بصیغه امر باب تفعل است و در اکثر نسخ بجای بی نقطه و را بے بے نقطه است
و بنا بر این نهی در لا تحرقوا مخصوص است بوقت عدم محو یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت سوزانید مکتوب ها را و لیکن بر طرف کنید نوشته آنها را آب و مانند آن و باره باره کنید
آنها را باین معنی که در مکتوب است که اسم آبی ندارد و مخیر اید میان این دو شقی یا باین معنی که مرقع اسم
آبی را محو کنید و بانی را باره کنید **سوم** اصل سئل ابو عبد الله عن الامام اسماء الله

صاتی شرح اصول کافی

بمحمود الرجل بالنقل قال انعموا باظهر ما تجدون في شرح الف و هم الاسم برای عهد و عهد است پس
 حکم نکره است من اسماء است بحرف لغت دیگر است یا بتقدیر شلف نام است نقل بعض
 ناس و دو نقطه در بلاد سکون فآب دهن و در محرابی استجاب می تواند بود و اگر گفته بآیزه تر
 است خواه مظهر غیاسات تواند شد مثل آب و خواه مثل گلاب یعنی پرسیده شد اما مظهر صادق
 از ناس از نامهاست الله تعالی که بر طوطی کند آن را از کاغذ و مانند آن مردی باب و این نام
 گفت بر طوطی کنید آنرا پاکیزه تر بخیم یا بید و میسر است شمار چهل اصل من الله
 ع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انما الكتاب الله و ذکره باظهر ما تجدون و نفس
 ان يحرق كتاب الله عز وجل و نفس ان يحرقه فلا يفسد شرح روایت از امام جعفر صادق علیه
 السلام گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله انما الكتاب الله و ذکره باظهر ما تجدون و نفس
 تا و فیکه که نوشته شده باشد بطل و نام الله تعالی را که حجب نوشته شده باشد پاکیزه تر
 آنجا باید مثل گلاب و آب غیر متعفن و نفی کرد رسول الله صلى الله عليه وآله از اینکه سوزانیده
 شود کتاب الله عز وجل و نفی کرد از اینکه محو کرده شود بظلمه یا خنجر سیاه کرده شود یا ظلم
 بر آن کشیده شود و مانند جمعی که عنوان میسرشان نیست حلقه بر دور آن می کشند **اصول**
 ابی الحسن موسی ع فی الظهور التي فيها ذكر الله عز وجل قال اخذ الله مني حلقه من ظم
 پشتا و مراد اینجا پشتا است مکتوبات است خواه عنوان او خواه غیر عنوانها یعنی روایت است از امام
 موسی کاظم علیه السلام در پشتا است که در آنها نوشته شده اسم الله عز وجل چنانچه در عنوانها نوشته
 میشود یا خط آیا جائز است یا نه گفت بشو آنها را مراد اینست که جائز نیست مخفی نماند که
 جمیع برای احتراز ازین یا ح ف ی ظ بحروف مقطعات می نویسد چنانچه اسم صاحب الزمان
 علیه السلام م ع م نوشته میشود و عاقبت خیر یا **اصول** تکرار کتاب العشر و لله الحمد و المنة
 و حصلی الله لک سیدنا محمد و آله و اهل بیته و یتلوه انشاء الله کتاب الطهارة شرح
 این از الحامات کاتبان است یعنی تمام شد کتاب عشره که کتاب پنجم از کتابی است که جزو کافی ابو جعفر
 محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است و باین تمام شد اصول کافی و از الله تعالی است
 سباس و اعطاه و در دفترست الله تعالی بر بزرگ ما محمد و آل او و خانواده او و بعد از آن می آید
 انشاء الله تعالی کتاب الطهارة که اول کتب فروع کافی است ثم الشارح الغیة فی التفسیر
 خلیل ابن الغازی القزینی عفی الله عنه و عن والده و عن اخوانه و عن جمیع من بعینه امره بشرح
 استقل الکافی لابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الرازی رحمه الله تعالی فی دار الموحیدین
 قزوین صیفت عن کید الحاسدین فی عسریوم الالباء و الحامس العشرین من شهر جمادی الثانی

وانتقال الشمس الى الحمل في ساعتين ونصف ساعة من ليلة الجمعة السابع والعشرين من شهر رجب سنة تسع وستين واختمه بحجزة جابر او معليا او سنا

خاتمه الطبع از کارپرداران مطبع

الحمد لله رب العالمين على افضاله واليشكر له على نواله والصلاة على محمد وآله اما بعد برضا
صفاسرائر واقفان وموت واسباب الركني ودلناي صدق انتهای وانا بان احاديث و اخبار و مسائل
پناهی کالشمس فی رابطة النهار هویدا و آشکار یاد که درین زمان که بازار سعادت و کاه اسے
بر رونق تازه و اسباب عیش و عشرت و شادمانی بی اندازه بتوفیق موفق و معین مطلق
و نایب انبیا و ائمہ برحق چنان کو کبی از سمای رفعت و رشیده و شجعی از سیر اہست تا بید و
ضیاء بخش عالم یعنی نیز اعظم بدستی عباس شمع گرفت و در طلبش سرگردان و در خوشی افزای شہدای تیر منظر
یعنی زیر صفر در استیاق او شمع کا فوری روشن کرده بر سو جویان و یا غیوش گیرنده
کل ملکات یعنی سموات و زو و شب در سودای عشق جمال بالمالش در گردش و اضطراب و گلو
ظلائق اولین و آخرین یعنی زمین در انتظار پای بوسیش بخت و خراب اعنی این کتاب
مستطاب بالغ نصاب مریض افاقی و ادانی طلاب که گبری است نمایاں از عمان علوم ربانی و لعل
است بی نظیر و لا جواب از بدخشان رحمت و فیوض سبحانی که موسوم به منشای شرح اصول
کافی که نیز در جفتش در شرح کتاب العشرة است و از تصنیفات باہرات و تالیفات زاہرات
رئیس المحدثین امام المتفقین عین العباد الجلیل مولانا و مفتیانا ملا جلیل بن الفارسی القزوینی
نائب الائمة المعصومین سیدی رسول اللہ الجلیل مولانا و مفتیانا ملا جلیل بن الفارسی القزوینی
سقاہا العزیز من السلسبیل و حبیبها فی الجنان التجان والا کلیل یادگاری است کہ مثلش در
فارسی یا اندیم بنظر نرسید و مثالش تا حال کسی نرسید و ہر شنیہ در مطبع مطبوع و در کار
فخر مطابع دیار و امصار مشہور نزدیک و دور غنشی نو لکمشور و واقع لکمشور بعالی ہستی اقام
تا در از جناب غنشی پیراگ خراسن صاحب و ام اقبال مالک مطبع موصوف در راہ جمادی الثانی
۱۱۹۰ ہجری قمری در دہ دوم گلگونہ نور و ضیاء رخسار و غارۃ قبول و لہا بر عہد اگر شید

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۴۸	چهل مجلس کشمیر - سیدی اقبالہ ماتم از سید درویش حسین رضوی -		انارۃ البصائر و کشف السرائر - یہ
۶	خلاصۃ المصاب - مقبول اردو مطبوعہ مطبع سلطان شاہی و بظرائی		کتاب عجیب رتبہ کی ہر جہیں اصول دین
۷	مولوی سید تصدق حسین رضوی -		مذہب اثناعشری کا بیان نہایت
۶	لسان المستقرین - عربی فارسی اردو مؤلف سید محمد ثقی		تفصیل و توضیح سے بدل لائل و بریلین
۶	دعائے جوشن صغیر - مع ترجمہ تحت لفظی اردو -		بزمان اردو عام فہم تحریر کیا گیا ہر صنف
۶	منہج النجاة - مع دعائے عاشورا از سید غلام حیدر خان -		اسکے عالم المعنی فاضل نوذری جناب
۳	زبدۃ المصاب - جلد اول از نور علی صاحب -	۱	شفاء الدولہ ذکا، الملک حکیم سید افضل علیخان
۳	طغرائے صریح - لفظ زبدی کاغذ سفید -	۱	یہ مادر و پدر جنگ چین یہ کتاب چار جلد
۳	اور کیمیت اکیس عدد کے لیے بجا فہمیدی	۱	بین کامل واضح و دستخط بفتح مصنف
۳	تحفۃ العوام - واضح قلم مصنف حاجی	۱	علامہ حبیبی - نہایت عمدہ کتاب ہر
۳	حسن علی و تصنیف و اضافہ مولوی سید	۱	حسب تفصیل ذیل کاغذ سفید -
۳	تصدق حسین رضوی - کاغذ سفید -	۱	ایضاً جلد اول بیان توحید دین -
۳	ایضاً - حسب مراتب بالا کاغذ صفائی -	۱	ایضاً - جلد دوم بیان نبوت دین -
۳	دیوان نوحہ جات حیدر - مرصع مقامات	۱	ایضاً - جلد سوم بیان امامت دین -
۳	جلد اول مصنفہ آغا سید علی بیگ صاحب	۱	ایضاً علیہ جہارم بیان نبوت امامت دین
۳	حسن بین نہایت عمدہ عمدہ نوحہ جات	۱	چہارہ مجلس سیدی بہار الخاتمہ بنابر
۳	کاغذ طیرہ جمع ہر -	۱	روایات مذہب امامیہ از سید درویش حسین
		۱	بعد حمد ہندی -
		۱	حلیۃ العرائس - از مولوی امراؤ علی
		۱	احکام الامم - از حاجی حسین علی
		۱	مواعظ جعفری - از سید غلام حیدر خان
		۱	یہ کتاب مقبول خاص و عام پسندیدہ
		۱	انام نہایت عمدہ ہر -

نام کتاب

قیمت

نام کتاب

مجموعہ مرثیہ ضمیمہ - جلد اول از سید
منظف حسین تخلص بضمیر نہایت عمدہ
سے یہ مجموعہ نوادر مرثیوں کا کو ششتر
سے فراہم ہوا۔

مر قح غم - جلد سوم - مصنفہ محمد رضا
بہادر تخلص بہرنا - کاغذ سفید۔

مجموعہ مرثیہ - دربا عیات و سلام
مرزا دلگیر صاحب یہ کلام قدیم استاد
مرثیہ گو کا ہر جو استاد بشیل گذرا بڑے
تفصیل سے یہ ذخیرہ دستیاب ہوا جو
جلد دن مین کامل ہے۔

(جلد اول) کاغذ سفید۔

(جلد دوم) کاغذ سفید و خانی۔

(جلد سوم) کاغذ سفید و خانی۔

(جلد چہارم) کاغذ سفید و خانی۔

(جلد پنجم) کاغذ خانی۔

(جلد ششم) کاغذ خانی۔

جامع جعفری - ترجمہ شرایع الاسلام
ہر دو جلد مترجمہ مولوی سید ناب حسین صاحب

نہایت مقبول عام کتاب ہے۔

زاد سبیل آخرت نظم - از خان بابا
دہلوی سید اولاد حسین رضوی سی آئی۔

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

عہد

برائین غم - جلد اول مصنفہ سید مرزا صاحب
متخلص بہ نقشب جبین رباعیات و
مرثیہ مین مطبوعہ غیر۔

کلیات مرثیہ - دربا عیات و سلام
از مرزا سلامت علی تخلص بہ دبیر۔
کامل و دو جلد مین۔

(جلد اول) جلی قلم و مصرعہ کاغذ سفید۔
(جلد دوم) متوسط قلم مصرعہ۔

کلیات مرثیہ - دربا عیات و سلام
میر بہر علی صاحب تخلص بہ انیس کلل
چار جلد مین۔

(جلد اول) کاغذ خانی و سفید۔

(جلد دوم) کاغذ سفید و خانی۔

(جلد سوم) کاغذ سفید و خانی۔

(جلد چہارم) کاغذ سفید۔

کلیات مرثیہ - دربا عیات و سلام
از میرزا اب صاحب تخلص بہ موش
کامل تین جلد مین۔

(جلد اول) کاغذ خانی و سفید۔

(جلد دوم) کاغذ سفید۔

(جلد سوم) کاغذ سفید۔

مجموعہ سبیل و مصالحت و می - شامل تین

رسالہ از سید وزیر حسین۔